صورت غالب و بر همین نسبت در غذای دوائی و غذای دوائی ذوالخاصیة و غیرها و بعضا اطبا بدین معنی آنرا مطلق نیز گویند

غذای دوائی و دوای غذائی و دوای نادزهری و دوای سمی و امثال اینها مثل ذوالخاصیة یا موافق و مقوی مبقی و حافظ

مزاج اصلی و حرارت غریزی و قوی است و یا مخالف و مفسد و فانی کنند آنها و اول را فادزهر و تریاق و ثانی را سم نامند و تولید

غذا از ماده است و چون این مقدمات با لاجمال معلوم گردید پس باید دانست که آنچه وارد بدن میگردد خالی از آن نیست

که تاثیر آن یا بماده فقط است و آنرا غذای مطلق نامند و یا بکیفیت فقط و آنرا دوای مطلق گویند و یا بماده و کیفیت هردو و آنرا

غذای دوائی و یا بکیفیت و ماده هردو و آنرا دوای غذائی و یا بصورت فقط و آنرا ذوالخاصیة گویند و این یا موافق و دافع مضار

است و یا مخالف و احداث کنند مضرت و فساد در هر یک از اینها منقسم بچند قسم میگردد اما آنچه تاثیر آن بموافقت است چهار نوع

بود یا بصورت فقط است و آنرا فادزهر و یا بماده و صورت و آنرا غذای فادزهری و یا بکیفیت و صورت هردو و آنرا دوای فادزهری

و یا بهر سه از ماده و کیفیت و صورت و آنرا غذای دوای فادزهری گویند و اما آنچه تاثیر آن بمخالفت و مضادت باشد نیز بر

چند نوع است یا بصورت فقط است و آنرا سم مطلق نامند و یا بکیفیت و صورت هردو و این نیز بمراتب است اگر در کمال قوت

است آنرا دوای سمی گویند و اگر در کمال قوت نیست آن نیز بر دو نوع است یا با آن قوت مسهله است و آن نیز بر سه نوع است

یا قوی است یا متوسط یا ضعیف اما قوی را تاثیر بصورت و کیفیت است بام و آنرا دوای مسهل ذوالخاصیة نامند و اما متوسط

را تاثیر بکیفیت و صورت است و این را دوای مسهل گویند و اما ضعیف را اکثر تاثیر بکیفیت و ماده و صورت هرسه است و

لیکن همه ضعیف و [illegible] صورت است و این را دوای ملین خوانند و تفصیل این اجمال آنکه * غذای مطلق *

آنست که تاثیر [illegible] بماده فقط باشد نه بکیفیت و صورت بدین قسم که چون وارد بدن گردد و تاثیر در ان نماید

بتوسط کیفیتی [illegible] بدن از ان متاثر و متغیر نشود و از مزاج اصلی خود نگردد بلکه در ان تصرف نموده یا بالقوه

آنرا بفعل آورد و یا بصورت تبدیل زصورت غذائی بصورت خلطی گرداند و مستعد اینکه بگردد جزو عضو و بر اقطار ثلثه آن

بیفزاید و فائض ان صورت عضوی از مبدا فیاض جل شانه با مستعد تدریب مانند آب گوشتهای لطیف و زرده تخم

مرغ نیم برشت و یا بعید مانند گندم و سائر حبوب و بقول و غیرها و کیفیت حاصله از ان خلط منافی و غالب بر کیفیت اصلی بدن

و اعضا نباشد * و دوای مطلق * آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیت فقط باشد و ماده آن قابلیت غذائیت و جزو بدن

شدن نداشته باشد بدین قسم که چون وارد بدن گردد و حرارت غریزی در ان تصرف نماید متاثر و متغیر نگردد بلکه ثانیا

او تصرف در بدن نماید و آنرا متاثر و متغیر بکیفیت خود سازد از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست مفردا یا مرکبا مانند

فلفل و زنجبیل و نیلوفر و بزر و بزر رازیانه و امثال اینها * و غذای دوائی * آنست که تاثیر آن در بدن بماده و کیفیت

هردو باشد بهمان نحو یا غلبه ماده که بعد تاثیر از ان خلطی حاصل گردد که جزو بدن تواند شد و با آن اندک کیفیت و مزاجی

باشد غالب بر کیفیت و مزاج اصلی بدن و تغییر مائی در بدن نماید بکیفیت خود از کیفیات اربعه مانند خس و ماء الشعیر و خیار

بادرنگ و کدو و منډ و انار و انگور و بقلة الحمقاء و اسفاناخ و بابونه و شبت و شلغم و زردک و چقندر و کلم و ماش و عدس و

نخود و لوبیا و نحوها * و دوای غذائی * آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیت و ماده هردو باشد با غلبه کیفیت و بدن را متغیر

سازد به تغییر مائی و ثانیا بدن در ان تصرف نماید و از ان خلط بسیار کمی حاصل گردد که قابلیت غذائیت و جزو بدن شدن و

فیضان صورت عضوی شدن داشته باشد با کیفیتی غالب بر بدن مانند کندنا و نعناع و برگ کاسنی و عنب الثعلب و سیر و پیاز و

بعد از این خواهد آمد مانند حجر التیس و جدوار و زرجوب چینی و زردا هر ... و اکثر ادویهٔ نادزهریه و تریاقیه و کل
ادویهٔ باهیه نیز مثل شقاقل و بهمنین و بوزیدان و جوز بوا و زراوند مدحرج و طویل و تعلیل و زرنباد و مانند اینها و نیز این
چنین دوای نباتی اکثر رطوبت فضلیه غالب بر رطوبت اصلیهٔ آن می باشد لهذا بزودی آن را کرم متعفن و تباه میکرداند
و بدانکه رطوبت فضلیه عبارت از رطوبتی است که در تمام اجزای آن چیز کما ینبغی ممتزج نگشته باشد و باندک زمانی
بعضی از آن بتحلیل رود و جرم آنرا منشق سازد و بعضی بتعفین صورت کرمی یافته جرم آنرا بخورد و رفته رفته تمام آنرا فانی
کرداند * و اما ذو الخاصیة * پس بدانکه خاصیت باصطلاح افعال و آثار و تاثیرات را نامند و رای کیفیات اولی از
حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که از شیء ظاهر کردد مانند لطافت و سرعت نفوذ و تفتیح و ترقیق و اذابه و تحلیل و امثال
اینها را افعال و آثار ثوانی را نیز نامند مانند تفتیت حصاة و تفریح و تقویت ارواح و قوی و دفع سمیت و این اکر بموافقت و مناسبت
مزاج و ارواح و حیوة باشد آنرا نادزهر و تریاق نامند و اکر بمضادت و عدم مناسبت باشد آنرا سم کویند که ضد افعال و
آثار تریاق از آن ظاهر کردد * و بعبارت دیکر * آنکه ذو الخاصیة چیزیرا نامند که تاثیر آن نه بکیفیت باشد بلکه بصورتی بود که
آن چیز بآن صورت امتیاز از سائر اشیا یافته نوعی خاص کشته باشد و ازین جهت این صورت را صورت نوعیه نامند که
بآن نوع نوع از هم جدا کشته اند و هر یك تاثیری و رای تاثیر دیکری مینمایند و اما اشخاص هر نوع نوع دران تاثیر متحد
اند مانند جذب مقناطیس آهن را و کهربا [illegible] را چنانچه ذکر یافت و مانند تاثیر حجر التیس و حجر الحیه و جدوار و
حب الغار و تریاق [illegible] و مثرودیطوس و امثال اینها از ادویهٔ نادزهریهٔ تریاقیهٔ مفرده و مرکبه که در سموم حاره و
بارده و امراض [illegible] موثر اند خواه بموافقت و مناسبت مانند نادزهر و خواه بمنافرت و ضدیت مانند سم زیرا که
ذو الخاصیة [illegible] تا نچه ذکر یافت و فی الحقیقة مرجع ما بالکیفیة و مرکب القوی و ذو الخاصیة و ما بالطبع عند
التحقیق و ا[illegible] بلکه یك امر است و آن نیست مکر اثر طبیعت که آن اثر ظهور نفس است در اجسام بمراتب
الا آنکه تاثیر [illegible] که ضعیف و جزئیست و تاثیر مرکب القوی از آن زیاده و متکثر و تاثیر ذو الخاصیة از آن بیشتر و
بالاجمال و تاثیر ما بالطبع از آن زیاده و تاثیر نفس کلی و اشمل و از همه اقوی و ارفع و اعلی است * و بدانکه * تاثیر بعضی ادویه
که بطریق تعلیق [illegible] ان بنوعی خاص و شرطی مقرر و همچنین از برای محبت و یا عداوت مثلا در زیر سر و یا در خانهٔ یکی
از آنها انداختن و یا دفن کردن و فرش کردن و یا سوختن و یا با خود داشتن و غیر اینها هرچند قوا علیه طبیه و تاثیرات طبیعیه
را چندان در آنها دخلی نیست ولیکن از تاثیرات نفس و توهمات ان بیرون نیست خصوص ضعفاء العقول را و بحکم لکل اهل
و آنکه کتاب نیز خالی از اینها نباشد جا بجا بعضی ازین قبیل خواص مذکور میکردد * و اما تاثیر نادزهر و تریاق پس بدانکه
تاثیر نادزهر و تریاق از جهت مرکب القوی بودن آنست هم از جهت مناسبت و جذب نمودن آن سم را بسوی خود و میل
سم بسوی آن و هم از جهت مضادت و دفع و ابطال و افنای آن اثر سم را از خود و از مناسب و مصادق خود که حرارت غریزیه
و قوی و ارواح باشد [illegible] از جهت امور مذکوره در نادزهر از تفتیح مجاری و سرعت نفوذ و غوص در اعماق بدن و جذب
سم از آنها بهمان جهت * بدانکه چون اجزای رطوبات و قوی و ارواح بدن همه باهم متصل و متحد اند اتصال و اتحاد
وحدانی و طبیعت مدبرهٔ بدن و نفس حیوانی قابض و حافظ و جامع کل اند قبض و حفظ و اجتماع وحدانی و لهذا بمجرد
ورود آن در بدن تاثیر آن در تمام بدن میرسد چنانچه مشاهده میکردد که در حین ضعف و کرسنکی بمجرد ورود

از مسهله وغیرها یاد کرده خواهد شد و تفسیر اجرام آنها است با جلا [illegible] قریبه بمعنی [illegible] و آنها ولیکن طبیعت
مدبرهٔ بدن قوی و لطافت آنها را باعضای بعیده رساند الجاذب [illegible] جذب اعضا است آنها را بسوی خود و رسیدن
اثر آنها بزودی در تمام بدن باعتبار اتصال اجزای بدن و رطوبات آن باهم و جزوفیه رسیدن اجزای لطیفه و تاثیر
دوا تا بعضو مخصوص و مرض خاص خاصهٔ آنکه آن دوا نیز مخصوص آن عضو و آن مرض باشد تاثیر بطوریکه باید از قبض
وجمع و یا تفریق و ارخا و تفتیح و تلطیف و ترقیق و تقطیع و تحلیل و دفع و نشف و تجفیف و اسهال را در [illegible] وغیرها والله اعلم *

فصل سوم در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها * بدانکه مزاج مصدر بمعنی ممتزج با هم شدن
است و آن بالاجمال عبارت است از کیفیت عنصریهٔ متوسطهٔ حاصله از کیفیات بسیطهٔ متضاده و بالتفصیل عبارت از کیفیت
ثانویه متشابهٔ متوسطهٔ حاصله از کیفیات اربعه و امتزاج عناصر اربعه است هنگامیکه بسیار ریزه ریزه شوند اجزای آنها
و باهم متصل و مختلط گردند و فعل و انفعال نمایند بحدیکه صورت هر واحد صورت وحدت کیفیت دیگری را بشکند و صورت
وحدانی بهم رسانند که از هم ممتاز نگردند و عناصر که ارکان و اسطقسات و اصل نیز نامند چهار اند آتش و هوا و آب و خاک
و کیفیات نیز چهار اند حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و دو کیفیت از آنها که حرارت و برودت باشد فاعله اند و دو
دیگر که رطوبت و یبوست باشد منفعله و هر یک از ارکان را دو کیفیت است یکی فاعله و دیگری منفعله مثلا آتش حار و یابس
است و هوا حار و رطب و آب بارد و رطب و خاک بارد و یابس و هر واحد از آنها با دیگری هم نسبت بما فوق خود و هم نسبت
بما تحت خود مناسبت [illegible] دارد و هم ضدیت و عدم مناسبت مثلا هوا با آتش باعتبار کیفیت حرارت خود مناسبت
و مناسبت دارد [illegible] ضدیت و با آب بسبب کیفیت رطوبت مناسبت دارد و باعتبار حرارت ضدیت و همچنین
سائر ارکان و [illegible] آمیزش آنها است با یکدیگر و تاثر و تاثیر و ظهور آثار مختلفه از ایشان و لا انقلاب و آمیزش
و تاثیر و تاثر [illegible] آتش باشد باعتبار [illegible] است [illegible] قریب است [illegible] باعتبار [illegible]
و ثقل [illegible] است و دو کیفیت دیگر [illegible] و اما افعال هر یک از کیفیات اربعه مثلا حرارت فعل آن تسخین و تلطیف
و تحلیل و اذابه و تبخیر و [illegible] است و برودت تبرید و جمع و تجمید و اخماد حرارت و رطوبت ترطیب و تلیین و تملیس و
ترقیق و سیلان و [illegible] تکثیف و تخشین و تصلیب و حفظ و امساک اجزا است و بدانکه اقسام امزجه بحسب استقرا
نه است یک معتدل و هشت دیگر غیر معتدل و ورای این صور صورت دیگر متصور و متحقق نیست و مراد از معتدل که میزان
و مقیس علیه غیر معتدل است یعنی با آن سنجند انحراف امزجه را معتدل فرضی طبی است که بمعنی تکافو و تساوی مقادیر
اجزای عناصر است در ممتزج بالفرض و بالنسبة نه تساوی حقیقی واقعی زیرا که تحقق معتدل حقیقی در خارج ممتنع
است بجهت میل و توجه هر یک بمرکز خود بسبب عدم مانع و قاسر و غلبه و زیادتی هر یک مانع و قاسر دیگری است و خارج
از اعتدال یا از جهت غلبه و زیادتی یک کیفیت است از کیفیات اربعه در ممتزج از آنچه سزاوار است که در معتدل باشد
و آن چهار است یا حرارت [illegible] است و یبس و آن احر از ما ینبغی باشد و یا برودت و آن ابرد از ما ینبغی و یا رطوبت
و آن ارطب از ما ینبغی و یا یبوست و آن ایبس از ما ینبغی و یا از جهت دو کیفیت است و آن نیز چهار است یا حرارت
و یبوست غالب است پس آن احر و ایبس از ما ینبغی خواهد بود و یا حرارت و رطوبت و آن احر و ارطب و یا برودت و
رطوبت و آن ابرد و ارطب و یا برودت و یبوست و آن ابرد و ایبس از ما ینبغی است و اینجا ایرادی وارد است و آن

این است مثلا اگر کسی گوید که اینها مرکب اند از عناصر پس اگر غالب بر شیء مرکب ممتزج عنصر نار است باید که در آن شیء
حرارت و یبوست غالب باشد و اگر عنصر هوا است باید که حرارت و رطوبت غالب باشد و همچنین پس چگونه است که
میگویند فلان جزء احر از ما ینبغی است و یا ابرد و یا ارطب و یا ایبس را جواب آنکه گرمی یا سردی و یا تری و یا خشکی بسیار
میشاید جواب آن است که آنچه مرکب است یعنی احر و ایبس و یا احر و ارطب و یا ابرد و ارطب و یا ابرد و ایبس است
در هر یک از اینها یک عنصر غالب است و کیفیت آن عنصر که یکی فاعله و دیگری منفعله باشد از آن بروز و ظهور مینماید
مثلا اگر در آن ممتزج عنصر نار غالب است پس آن احر و ایبس از ما ینبغی است و اگر عنصر هوا غالب است احر و ارطب
از آن خواهد بود و همچنین آنچه در آن یک کیفیت غالب است که مفرد باشد در عنصر غالب است مثلا در احر ما ینبغی
در عنصر غالب است که نار و هوا باشند و کیفیت منفعله آن هر دو که رطوبت و یبوست باشند با هم فعل و انفعال نموده و
بهم از انکسار تما تفاعل و اثر هر دو مرتفع میگردد پس با هم تساوی میگردد و جزوها را از آن هر دو پس آن شیء ممتزج
احر ما ینبغی خواهد بود و هر چند حرارت بسیار بالعرض احداث یبس مینماید بسبب شدت تحلیل و تجفیف شود ولیکن آن یبس
در جنب حرارت کمتر است زیرا که بالعرض است نه بالذات و برهمین قیاس نمایند ابرد و ارطب و ایبس ما ینبغی را کما لا یخفی
* و بدانکه * کیفیت عبارت از هیئت مستقره مجتمعة الاجزاء در جسم است که تصور ادراک آن موجب تصور ادراک
امری خارج از آن نباشد و نیز اقتضای قسمت و یا نسبت در اجزاء حامل [illegible] خود ننماید یعنی قسمت پذیر نباشد والله
اعلم * و اما کیفیت معرفت درجات ادویه و مراتب آنها * پس باید دانست که [illegible] وارد بدن انسان [illegible] المزاج و یا قریب
باعتدال جوان ذکی الحس با ادراک کرده و حرارت غریزی او در آن تاثیر نماید و کیفیت [illegible] معتدل آن
کیفیت حاصله اگر مماثل کیفیت بدن انسان است و تکرار استعمال و تکثار مقدار شربت آن نیز [illegible] مزاج
اعضای آن تکثار و اخراج و قوی را متغیر نسازد بکیفیتی از کیفیات اربعه و ناقص و مختل افعال [illegible] معتدل
از الافراط از اعتدال و خروج آن اگر مرتبه است که مقدار کم آن در بدن احداث کیفیتی غالب [illegible] مقدار بسیار
و تکرار استعمال آن تغییر کمی نماید اما ناقص و مختل نسازد فعلی از افعال را آنرا درجه اولی گویند و اگر مقدار کم آن احداث
کیفیتی غالب و زائد نماید اما زیادتی مقدار و کثرت استعمال آن بمرحله ضرر و فساد نرسد آنرا درجه [illegible] نامند و اگر [illegible] آن
بمرحله ضرر و فساد و نقصان و اختلال رسد ولیکن مهلک نباشد آنرا درجه ثالثه گویند و اگر در بسیار و عظیم [illegible] و نوبت [illegible]
بمرحله هلاکت رساند و مهلک باشد آنرا درجه رابعه نامند و نیز مراتب اربعه و تاثیر کیفیت غالبه آنرا [illegible] بیان نموده اند که
چون بدن مشتمل است بر الهیه مانند معده و بر مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره در عروق [illegible] بر رطوبت ثانیه محصوره
در عروق شعریه و فوهات سواقی و بر اعضا و ارواح که در جمیع اعضای مذکوره ساری اند پس هرچه [illegible]
و تفریط وارد بدن کرده بیرون از آن نیست که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر در هوا [illegible]
الاثر میکرده و یا اثری از آن باقی میماند اول معتدل است و ثانی اگر تاثیر آن منحصر در [illegible] مجاری است [illegible]
از آن [illegible] نمود درجه اولی است و اگر تاثیر در روح و اخلاط نیز مینماید درجه دوم و اگر [illegible] و اخلاط و رطوبت
ثانیه تاثیر مینماید درجه سوم و اگر تاثیر آن در هر سه باشد و کل اعضا را شامل گردد درجه چهارم نامند که نهایت تاثیر است
بدانکه * هر یک از درجات را سه مرتبه قرار داده اند در عرض اول و وسط و آخر کیفیت غالبه در هر یک در اول آن درجه

امراض مختلفه متضاده و اوقات و ازمان و فصول و اسنان متشابهه تا بعد از ده مرتبه آید و آنچه ظاهر گردد از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست حکم بر آن کنند که آن دوا را آن فعل اختیاری است یا آن کیفیت که از آن ظاهر گشته # سوم # آنکه باید که قوت آن مقاومت با قوت علت از آن نموده یعنی مثل آن در کیفیت و کمیت و شدت و ضعف مساوی مرض باشد نه کمتر و نه زیاده از آن زیرا که بعضی از ادویه لا داسته که حرارت آن کمتر از مقاومت باشد از عهده رد آن تاثیر تام نمیتوانند نمود پس اولی آن است که تجربه اگر خواهند که کار برا و مشکل نشود باید که اولا بر علت ضعیف مثل از کمی تجربه نمایند و بعد از آن بر علت قوی و مقدار زیاده ترقی نموده قوت آنرا معلوم نمایند هم به تنهائی و هم با معین و مبدرق # چهارم # آنکه مراعات زمانی نماید که فعل و اثر دوا و یا عقب اول ظاهر میکرد مثلا اگر در اول استعمال از آن فعلی و اثری ظاهر نکرد و در آخر اثر قوی ظاهر میشود آن دوا را قوی میدانند و مرکبات قوی چنین است مانند چوب چینی و اکثر ادویه قویه و اگر در اول استعمال از آن فعلی و اثری خاص ظاهر کرده و در آخر فعلی و اثری دیگر مانند افیون و ادویه مخدره دیگر که اولا بسبب تخدیر و سد مسام احداث حرارت مینمایند و در آخر احداث برودت و اما تحلیل قوی و ارواح با نماد حار غریزی و تجفیف رطوبات اصلی پس باید که فعل اول را بالعرض داند و ثانی را بالذات و نیز در بعض ادویه واقع به عکس است که آنچه اولا از آن ظاهر شود بالذات باشد و آنچه در آخر بالعرض مانند اکثر ادویه کثیرة الحرارة حادة محترقه که اولا اخلاط را گرم میسازد و احداث گرمی مینمایند و [illegible] بسبب سوختن و بسرعت رماد [illegible] رسانیدن آنها احداث برودت یا برعکس مینمایند # پنجم # [illegible] آنکه استمرار فعل و تلازم آنرا مرعی دارد یعنی باید که ملاحظه نماید فعل آنرا اگر دائمی و یا اکثری است آنرا ذاتی [illegible] اند و الا عارضی و بالعرض # ششم # آنکه باید که حکم کند برد و بقیاس بدان انواعی که آن دوا را دارا [illegible] ان انواع دیگر مثلا اگر در بدن انسان تعیین نماید حکم کند که آن دوا گرم است در بدن انسان و بس [illegible] حیوانات حکم بگرمی آن ننماید زیرا که بسیار است دوائی که در بدن انسان خاصیتی دارد و در ابدان سائر حیو[illegible] خاصیتی دیگر مانند آنکه اگر بطوس یک الف با دام و یا خرما بخورانند احداث گرمی بسیار نماید و عرق بسیار میکند و همچنین اگر حنایش و ادویه سمیه حار[illegible] حرارت را ببرود که غذای اکثر حیوانات است چون شوکران که غذای [illegible] جانوریست که آنرا زرزور گویند و طریق که غذای جانوریست که آن را سمانی خوانند و بیش که غذای جانوریست که آنرا موش بیش نامند و مار که غذای اکثر حیوانات است مانند بز کوهی که در جثه آن تا دزهر تکون می یابد و طاوس نیز و همچنین [illegible] ابدان نسبت به بدن انسان مضر و سم قاتل و مهلک اند # و بعد آنکه # چون در تجربه مخاطره بسیار است چنانچه حکیم [illegible] ستاد ابقراط اشاره بدان نموده زیرا که بسا است که بدون مراعات شرائط و یا غفلت موجب هلاکت میگردد. بنحوی آنکه میتواند بود که آن دوا از سموم قتاله مطلقه باشد که بمجرد استعمال اندک آن هلاک گردانند و لهذا اطبای متقدم وصیت نموده اند که دوائی که اراده تجربه آن داشته باشند باید که پیش از تناول اولا ملاحظه رائحه و طعم آن نمایند [illegible] بسیار ناخوشی و یا طعم کریهی داشته باشد بدانند که آن دوا خالی از مضرتی نخواهد بود و با حضار تمام آنرا امتحان نمایند و نیز اگر ندرت بسیاری از آن در طبیعت یابند البته آنرا استعمال ننمایند بدون تجربه و باید که عند التجربه اولا بحیوانات که امزجه آنها قریب بمزاج انسان باشد مانند بوزینه و غیر آن که خوراک آنها ادویه سمیه از گیاهها و حیوانات سمی نباشد بخورانند و تا سه روز نزد خود نگاه دارند و طعام و شراب لائق بار بدهند

بوس آن دیده گیاه را زیاده را میخورد و بر چشم خود میمالد چشم او بدین قوت روشن و نورانی میگردد و گویند که از چون
در جوف خود درد میابد طاوس را که بیرون آن دیوس میمالد جیف کرده جگر آنرا میخورد * حکایت * گویند که
میمونی را مار گزید و او معرض هلاکت بود میمونها جمع شدند و برگ خروع را آورده خائیدند و در دهن آن میکردند و آن
ثقل آنرا می‌انداختند تا آنکه شفا یافت و از این دریافتند که آب برگ خروع تریاق سموم است و همچنین اکثر چیزها از
اکثر حیوانات نقل کرده اند و از انها حکما و اطبا انتقال نموده با نسان و دیگرها استعمال کیفیات و خواص و منافع چند
دریافت نموده در کتب خود ضبط کرده اند والله اعلم * و اما طریق معرفت امزجهٔ ادویه و اغذیه بقیاس پس بدانکه قیاس
از امری بامری دیگر پی بردن بعلت و سبب امری و حمل برامر دیگر نمودن و حکم کردن است که او نیز چنین است و آن چند
وجه است از آن جمله سرعت استحاله و بطوء آن و سرعت جمود و بطوء آن و طعم و رائحه و لون است اما دریافت سرعت استحاله
و بطوء آن بدین نحو است که آنچه را بر آتش کرده مثلا یعنی چون در آتش اندازند اگر زود گرم یا مشتعل یا ان گردد
گرم خواهد بود نسبت با آنچه دیرتر گرم و مشتعل یا ان گردد بشرط آنکه جرم آن هردو مساوی باشند در تخلخل و تکاثف
و رخاوت و صلابت و رقت و غلظت و غیرها که اگر مختلف باشند حکم نتوان کرد بدان زیرا که آنچه متخلخل و یا رخو و یا رقیق است
زود مشتعل میگردد بخلاف اضداد اینها و همچنین قیاس سرعت جمود و بطوء آن است یعنی باید که در امور مذکوره با هم
متساوی باشند و [illegible] متساوی آنچه زود [illegible] متاثر گردد و منجمد شود بارد است و آنچه دیرتر [illegible] آن کمتر
زیرا که فاعل [illegible] و احراق حرارت است و فاعل انعقاد و انجماد و قبض و جمع و تکثیف برودت و در ان تاثیر هر باشد
کمتر و یا [illegible] اوقات آن باشد یابس است و الا رطب جهت آنکه احدی الفاعلین را با یبوست عمل قوی‌تر است
و یا رطوبت [illegible] قوی الحرارة و یا قوی البرودة است و یا شدید الصلابة و التکاثف یابس است مانند احجار
و آنچه برخلاف [illegible] رطب والله اعلم بحقائق الامور * اما طعم * که اقوی کل ادله و جمع آن طعوم است پس کلیات
آن بحسب است [illegible] حرافت و مرارت و ملوحت و حموضت و عفوصت و قبوضت و دسومت و حلاوت و تفاهت که مسیخ نیز
نامند بفتح میم و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و خای معجمه و بعضی تفاهت را شامل طعوم نگردانند و اصول طعوم را
هشت گفته و ما [illegible] اینها مرکب از اینها اند خواه ظاهر بین محسوس باشند و یا خفی غیر محسوس و مرکبات را حد و حصر نیست
و اختلاف طعوم باعتبار اختلاف مواد و قوی و امزجه و فواعل انها است زیرا که گفته اند خالی از آن نیست که جوهر حامل شی
ذی طعم یا لطیف است و یا کثیف ارضی و یا متوسط میان آن هردو و قوت مزاج آن یا حار است و یا بارد و یا معتدل در میان
آن هردو و جوهر لطیف [illegible] حار است حریف میگرداند و اگر بارد است حامض و اگر متوسط در حرارت و برودت است دسم
و جوهر کثیف ارضی اگر حار است مر و اگر بارد است عفص و اگر متوسط در حرارت و برودت است حلو و جوهر متوسط
در لطافت و کثافت اگر حار است مالح و اگر بارد است قابض و اگر معتدل است تفه و مسیخ * و بیان * دیگر آنکه خالی از آن
نیست که مواد که [illegible] قابل و محل اند یا لطیف اند یا کثیف یا متوسط بینهما و فواعل یا حرارت اند یا برودت یا کیفیت
معتدل بینهما و حاصل الضرب سه در سه نه است مثلا حرارت قویه هرگاه تاثیر در مادهٔ لطیف نماید احداث حرافت مینماید و انرا
حریف میگرداند و در مادهٔ کثیف احداث مرارت و آنرا مر میسازد و در مادهٔ معتدله احداث ملوحت مینماید و انرا مالح
میسازد و برودت قویه هرگاه تاثیر نماید در مادهٔ لطیفه احداث حموضت مینماید و انرا حامض میگرداند و در مادهٔ کثیفه

تعفین اعضا ما کثر از هر یک بسبب حرارت وارضیتی که در جوهر آن است ورد رما اثر افعال ... الا در یک حیث
ومنع تعفین که زیاده از آن است بسبب ارضیتی که در جوهر آن است مانند مرمکی وصبر وهرچه تلخ ودر آن تلخی است نیز بمراتب
خود * واما مالح * که بمعنی شور است آن است که نفوذ کند بر سطح زبان بدون گزیدن وجلا دهد سطح آن را * واز افعال آن
تفتیح وتلطیف وتحلیل وجلا وتقطیع وتغسیل ومنع عفونت وتسخین با اعتدال است بسبب اعتدال جوهر خود ورد رما اثر افعال
قریبه بمراست و از آن ضعیف تر مانند املاح و آنچه در آن ملوحت باشد نیز بمراتب خود * واما حامض * بحاء مهمله که
بمعنی ترش وترشی است آن است که سطح زبان را اندک بگزد ونفوذ در آن نماید وآب در دهان آید حتی از تصور آن
* واز افعال آن تلطیف وتقطیع وتجفیف وایذاء وتفتیح مجاری وسدد وجلا واحداث برودت ورطوبت است بسبب برودت
ومائیت ولطافت جوهر خود مانند سرکه وآب لیموی ترش وآب میوهای ترش وآنچه در آن ترشی است نیز بمراتب خود
* واما عفص * بفتح عین مهمله وکسر فاء وصاد مهمله که بمعنی زمخت است آن است که اجزای زبان را برهم کشد وجمع
وخشن وکثیف وصلب سازد واز افعال آن تکثیف وتصلیب وعصر وردع وتخشین وتقویت است بسبب برودت وارضیت و
کثافت جوهر خود مانند مازو وجفت بلوط وآنچه در آن عفوصت وزمختی باشد نیز بمراتب خود * واما قابض * که
بمعنی گیرنده است آن است که اجزای زبان را بهم آورد وچندان خشن نسازد که عفص میسازد * واز افعال آن تغلیظ
وتکثیف وقبض وتجفیف وتقویت اعضا وحبس ... وتبرید است بسبب برودت وارضیت جوهر خود ورد رما اثر افعال
ضعیف تر از عفص ... کثافت جوهر خود نسبت بآن مانند فوفل وآنچه در آن قبوضت باشد نیز بمراتب خود
* واما دسم * ... وکسر سین مهمله ومیم ودسومت که بمعنی چرب وچربی است آن است که سطح زبان را
ملایم ومنبسط ومستوی ... افعال آن ترطیب وتلیین وارخاء وازلاق وانضاج واستحاله بجانب غالب وتسخین
قلیل است بسبب لطا... ومائیت جوهر خود مانند ادهان واسمان واشباه آن دهنی چرب * واما حلو * بضم
حاء مهمله وسکون لام ... حلاوت که بمعنی شیرین وشیرینی است آن است که سطح زبان را نرم وملایم ومنبسط ومستوی
سازد وطبیعت ملائم بر ذیان آن را دوست دارد وقوت جاذبه کبد آن را بزودی بخود جذب نماید ومشتاق بآن باشد
* واز افعال آن جلا ... ارخا وانضاج وتلیین وترقیق واغذیه واستحاله بجانب غالب وخون وتسخین قلیل است بسبب
اعتدال حرارت ولطافت جوهر خود مانند شکر وعسل ورد وشراب انگور وتوت وخرما وانجیر وانبه ومانند آن وآنچه در آن
شیرینی وشیرین باشد واما حلو قوی الحلاوة شدید الاحتدان پس آن درشت کند سطح زبان ومعطش است مانند شکر
سرخ وبعضی انواع عسل ... که بجوش آمده * واما تفه * بفتح تای مثناة فوقانیه وکسر فاء که مهموز نیز تلفظ کنند بفتح
میم وکسر سین مهمله ویای مثناة تحتانیه وخای معجمه وتفاهت که بمعنی بیمزه وبیمزگی است آن است که سطح زبان را بسیار
نرم وملایم ومنبسط ومستوی سازد ومرغوب طبیعت نباشد واز افعال آن تسکین حرارت وعطش ورفع خشونت وقبوضت
وامثال اینها است اگر با رطوبتی باشد * وبدان که شدت وحدت طعم دلالت بر حرارت میکند واعتدال وملایمت آن دلالت
بر اعتدال وخشونت وقبوضت وعفوصت بر یبوست وبرودت ولطافت وملایمت وتلیین بر رطوبت وبرهمین قیاس ونسبت از ترکیب
آنها میتوان دریافت نوع کیفیت اشیاء مرکبه را زیرا که بسا است که شیء مرکب باشد وچیزی که بکی باشد زیرا طعم ... با طعم
باشد باردی بواسطه غلبه جوهر بارد بر جوهر حار ومن دریافت نوع مرکب طعم آن غالب میباشد بسبب جوهر حار وفعل آن

زطراوت بخش دماغ است مانند نیلوفر تازه و بنفشه و سیب و خیار تازه و نرگس و رائحه مهیج حرارت و محلل گند دماغ
است مانند مشک و جند بیدستر و فلفل و زنجبیل و عود نیز و امثال اینها و از اول استدلال بر برودت و رطوبت کیفیت و
لطافت ماده کرده میشود و از ثانی بر حرارت و یبوست و بالجمله هر رائحه حاره ماده موافقه ملایمه دلالت بر حرارت
و یبوست کیفیت و لطافت ماده و هر رائحه قویه کریه دلالت بر حرارت و یبوست و کثافت ماده و هر رائحه ملایمه مسکنه حرارت
و نفس و مفرحه قلب و روح و مرطبه دماغ و منومه بعضی از اینها دلالت بر اعتدال حرارت و غلبه رطوبت و لطافت ماده
میکنند و بعضی بر برودت و رطوبت والله اعلم * واما لون * که جمع آن الوان است پس بدانکه استدلال باینها بسیار
ضعیف و مشوش و مضطرب تر از روایح است و همچنان کلی نیست اکثر آن است که مختلف میگردند و بالجمله وجه استدلال
باینها آن است که لون بیاض اکثر دلالت بر برودت و رطوبت میکند جهت آنکه برودت سفید میگرداند جسم رطب را چنانچه
در یخ و برف مشاهده کرده میشود ولون سواد نیز اکثر دلالت بر برودت و یبوست میکند جهت آنکه برودت سیاه
میگرداند جسم یابس را چنانچه مشاهده کرده میشود در اشجار یابسه و میوه های خام تازه یابس بی آبی که چون سردی
بسیار باینها رسد جرم آنها متکاثف و خشک و سیاه میگردد و فعل حرارت در این هرد و بعکس این است یعنی میگرداند شیء
رطب را سیاه چنانچه میگرداند هیزم تر را فحم و جسم یابس را سفید مانند آنکه میگرداند فحم را رماد و اطبا گفته اند هرگاه
لها اصناف [illegible] رای خاص مثلا [illegible] شوند در رنگ که بعضی مائل ببیاض و بعضی مائل بحمرت و بعضی مائل بصفرت
و بعضی مائل [illegible] پس مائل ببیاض اگر باشد طبیعت نوع آن بارد مانند صندل ابیض پس آن ابرد اصناف خود است
و مائل بحمرت [illegible] احمر در سردی از آن کمتر و مائل بصفرت نیز از آن کمتر مانند صندل اصفر و بدستور مائل
سواد از همه [illegible] برودت مائل ببیاض کمتر از همه اصناف خود و بعد از آن اصفر و بعد از آن احمر و بعد از آن از
همه غالب تر و بالجمله سوداست و اگر طبیعت آن دوا مائل بحرارت باشد پس حکم آن برعکس بارد است مانند عسل سفید
و سرخ و سبز که عسل سرخ و سبز میباشند بسیار گرم و مائل بسفیدی میباشد گرمیش از آن هرد و کمتر و در بطیخ و انبه و خربزه
حکم بالعکس است و اکثرا مر بعضی مثل و انبه و خربزه زرد رنگ زیاده شیرین تر و بهتر میباشد از سرخ و الوان دیگر چون
مرکب اند دیگر آنها نیز بحسب ترکیب و غلبه بعضی آنها است بر بعضی و اصل کل الوان بیاض و سواد است و سائر الوان
مرکب از این هرد و اند * و بدانکه * گفته اند سواد مطلقا علامت حرارت است و بدستور بیاض مطلقا علامت برودت و
سرخ مطلقا علامت اعتدال و سبز مطلقا علامت برودت و یبوست و زرد مطلقا علامت حرارت و یبوست پس بدین دلیل
سواد و حلاوت رائحه [illegible] افیون دارد میباید که گرم باشد نه سرد ولهذا گفته اند که قانون استدلال بالوان ضعیف و مشوش
و مضطرب است و اکثریست نه کلی جهت آنکه اکثر شبهه و غلط واقع میشود مثلا چون خلط کرده شود در یک رطل شیر دو مثقال
فربیون با این حیثیت که یکرنگ شوند آن هرد و شیء واحد و محسوس نگردد اجزاء فربیون جدا از شیر و مزاج ترکیب منافی
هم رسانند با وجود آنکه رنگ آن متغیر نگشته باشد بسیار گرم و همچنین است حکم در طعم و رائحه نیز مانند افیون و کافور که
با وجود آنکه بسیار بارد اند تلخ و تند اند بعلت آنکه غالب می آیند بر اکثری از طعمها و بوهای قوی مانند فلفل و زعفران و
جند بیدستر و عنبر و مشک و غیرها یعنی در ترکیبی و ممتزجی که افیون یا کافور باشد غالب می آید طعم و رائحه هریک از آن
برد و بر کل اجزاء و همچنین استدلال بسرعت استحاله و بطوء آن و سرعت جمود و بطوء آن نیز کلی نیست پس استدلال

خواهد آمد همچنین لسان الثور و سائر البان را از اماکن مختصه و از زمان لائقه و بالجمله در هرجا که خوب و قوی القوة گردند
اخذ نمایند نه از جائیکه ضعیف القوة باشند و اما صموغ پس واجب است که اخذ و جمع نمایند آنها را هنگام ریختن شکوفه و اول
روز قبل از طلوع آفتاب و آخر روز بعد از غروب و باید که هوا صاف و معتدل باشد و پیش از خشک شدن بعد یکه متحرک
و متشتت گردند یعنی قبل از آنکه خود بخود از درخت جدا و ریزه ریزه شده بریزند * و اما عصارات * پس باید که از
ادویهٔ جیده از اوراق و اثمار و اصول و غیرها اخذ نمایند و با آتش طبخ ننمایند بلکه بهوا و آفتاب خشک نمایند و از گرد و غبار
و اختلاط اشیای غریبهٔ کثیفه محافظت کنند مانند اقاقیا و عصارهٔ ماملیثا و زرشک و غیرها و هنگام استعمال نیز طبخ ننمایند
مگر سقمونیا که بدون تشویه استعمال آن جائز نیست * و اما ادویهٔ حیوانیه * پس واجب است که گرفته شوند از حیوانات
جوان صحیح الجسم تام الخلقة و الاعضاء در زمان بهار یا ابتدای صیف و پیش از زمان لاغری و پیری و ضعف و نقصان
آوردن و مقارن ذبح و ذکوة آنها و از آنجمله خون بز جوان فربه بی عیب و نقصان چهار ساله است که بسبب شدت تاثیر آن
در علاج سنگ گرده و مثانه موسوم بید الله گشته و آن چنان است که اول فصل تابستان که هنگام رسیدن انگور است آنرا
ذبح نمایند و خون اول و آخر آنرا بگذارند که بریزد و خون وسط را در دیگ و یا ظرف سنگی و یا سفالی بگیرند و بگذارند
تا منجمد گردد پس ریزه ریزه کرده بر پارچهٔ کرباس پاکی پهن نمایند و پارچهٔ نازکی برای محافظت از گرد و غبار بر آن
بپوشند و در آفتاب خشک نمایند و عند الحاجت یک مثقال آن را با آب کرفس جبلی یا با شراب و امثال آن بنوشند و بالجمله
هرچیزی را بشرا[illegible] اخذ کنند و در [illegible] اهتمام حفظ و ضبط نمایند تا بکار لائق خود آیند * دستور حفظ * زهرهٔ
حیوانات که تازه [illegible] که محل قطع و مجرای آن را بخیاطهٔ محکم بسته در شیشهٔ که عسل در آن آنقدر باشد که
آنرا بپوشاند [illegible] را که حرارت و رطوبت بر هوای آن بلد غالب باشد باید که عسل را خوب بقوام آورده
باشند * دستور حفظ [illegible] مغز حیوانات که متعفن نگردد آن است که در عسل چند روز بنهند [illegible] و بعد از آن شیشهٔ
خشک گردد و در لتهٔ کتانی پیچیده در سایه آویزند و بعد سحق و هرگاه در ظرف قلعی ضبط کنند زودتر متعفن نمیگردد
* دستور حفظ * سائر ادویه آن است که بعضی آنها را که با هم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد مثل کافور با فلفل
و برادهٔ آهن با آهن ربا [illegible] تخم مرغ باشد و ماذج با زنجبیل و معدنی را با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصارات و صموغ را
در ظرف قلعی و نقره نگاه دارند و عرقها و میاه و جامد را در شیشهٔ سر تنگ ضبط کنند اما بعد سرد شدن و یا در ظرف مزجج و
بارزی روغنها و عرق بهار در ظرف مس بهتر میمانند و مجموع اوراق و بیخها و گلها را از جای نمناک و آفتاب دور باید
داشت و ظرف زجاجی جهت حفظ روغنها و اکثر ادویهٔ مفرده و مرکبه بهتر است والله اعلم * فصل * هفتم در بیان اعمار
بعضی ادویهٔ مفرده و بالاجمال و الاختصار باید دانست که ادویهٔ مفرده از سه جنس بیرون نیستند یا معدنی یا نباتی یا حیوانی اند
پس معدنی مختلف میشود عمرهای انواع اصناف آن بحسب شرافت و خست و تام التركيب و متانت الاجزاء و لطافت بودن
اجرام و دوام و آنها و عدم آنها مانند ذهب و حجر الماس و یاقوت و زمرد و امثال اینها از معدنیات که مدتی مدید باقی میمانند
و تا سالها تمام نمیگردند و اما قدر مدت بقای آن کمتر از ذهب است و معدنیاتیکه بدان مثابه نباشند یعنی ناقص التركيب باشند مانند
مس و آهن و سرب و غیرها بسیار باقی نمیمانند و زود ضائع و فاسد میگردند خصوص که در آب و گل دفن نمایند و معدنی
در آن بمانند و اما نباتی پس ناقص میشود قوت آن تا یکسال و رفته رفته باطل میگردد و معمولا آب قوت آن تا شش سال

گل ارند و یک شبانه روز از زمانی بر آورند که سوخته شده باشد * احراق ملح * آن است که ملح را پاک کنند و بعد سحق کنند
و در خرقهٔ کتانی گذارند و یا پارچهٔ نازکی بسته بگل حکمت گرفته در تنور تابیده ابر زیر خشتی بگذارند و پس از سرد شدن
تنور بر آورند و گل را از آن دور کنند و نرم سائیده استعمال نمایند * طریق دیگر آن است که ملح را شسته خشک نمایند
و خوب سوده در دیگ سفالی کنند و اطراف سر آن را بگل حکمت بگیرند و بر آتش گذارند و اطراف دیگ را از
اخگر پر نمایند و آن مقدار بگذارند که ملح از جستن و حرکت باز ماند که آن زمان بلوغ احراق است پس بر آورند
و بکار برند * احراق کهربا * آنست که کهربا را ریزه ریزه کرده در کوزهٔ مطین بگل حکمت کرده سر آن را محکم بسته
شب در تنور گرم بگذارند و صبح بر آورده سوده بکار برند * احراق اقلیمیا * نیز بر همین نهج است * احراق اسرب *
که آبار نامند آن است که بگیرند ده درم اسرب را و ریزه ریزه کنند و تنک سازند و در تابهٔ آهنی بر روی هم بچینند و
تابه را بالای آتش مشتعل نهند و قبضه چوب بید بران ریزند و با آهن بر هم زنند تا تمام اسرب سوخته گردد و اگر تابه را بماند باز
چوب بید بران بپاشند و بر هم زنند و همچنین تا تمام سوخته شود * نوع دیگر * آنست که اسرب را صفحهای نازک
سازند و بر آن قدری کبریت سوده بپاشند و سر آن را بسر پوش سفالی که در آن سوراخی باشد بپوشند و اطراف آن
را بگل حکمت بگیرند و در کوزه گل ارند و یک شبانه تا تمام آن سوخته گردد پس بر آورند و بسایند و بشویند و بکار برند
و اگر در آن در سوده و عمل مکرر نمایند و باید که مقدار کبریت بار اول هر ده مثقال از پنج دانگ زیاده نباشد * نوع دیگر *
آنست که اسرب [illegible] با قدری گوگرد بگذارند پس در بوتهٔ آهنی کرده در کوزهٔ حدادان بگذارند و چندان
بدمند که خوب [illegible] سوده بکار برند * احراق خبث الحدید * آنست که ریم آهن را آنقدر تا هفت مرتبه
در سرکه [illegible] آهن و فولاد * آنست که سوهان را که خواهند براده نموده سه شبانه روز در بول گاو
بخیسانند پس بر آورده [illegible] از عصارات اطلیات متنوع بسایند پس قرصها ساخته خشک نمایند و مجموع قرصها را در دیگ
سفالی گذارند و بالای آن سر پوش سفالی گذارند و اطراف آنرا بگل حکمت محکم گیرند و تا هفت روز در میان سرگین گاو صحرائی
گذارند پس بر آورده تا ده مرتبه باب دیگر اطلیات [illegible] یا آب سیر تازه نیز پس خشک نموده در ظرف سفالی گذارند
و سر آنرا محکم نمایند و تا هفت روز در میان آتش سرگین گاو صحرائی گذارند پس بر آورده سحق نموده بکار برند و بعضی
مردم در مرتبهٔ آخر آهن را با نمک اضافه نموده یک شبانه روز در میان ماست ترش میگذارند پس بر آورده با قدری نوشادر خالص
سحق بلیغ نموده هفت روز دیگر در میان آتش سرگین میگذارند پس بر آورده نرم سوده بکار میبرند و علامت جودت قتل آن
آن است که بعد سودن بالای آب ایستد و ته نشین نشود بزودی * قتل ذهب * بدستور مسعود بن محمد سجزی آنست که بگیرند
ذهب را و نرم براده نمایند که مانند غبار گردد و در کچهٔ آهنی کرده اندکی اسرب سوده بران بپاشند و در آن آب نمک
داخل نمایند و بجوشانند تا آب برود و ذهب بماند پس علاج نموده شسته بکار برند * تکلیس ذهب * که بهترین طریق
است آنست که بگیرند ذهب را براده نمایند و آب نوره و آب قلی و آب ملح طعام را بمرغه صافی نمایند و آبها را بر آن جدا جدا
بجوشانند تا منعقد گردد پس دو جزو از معقود آهک و نیم جزو از معقود ملح و نیم جزو از معقود قلی و یک جزو از براده
ذهب و هر چهار جزو را باهم نیکو بسایند و بعد از آنکه در ظرف شیشه با آتش سرخ کرده باشند پس سه شبانه روز در جای
نمناک بگذارند تا آب برآرد پس بار دیگر با آتش سرخ کنند و بسایند و در جای نمناک بگذارند و همچنین تا چهار مرتبه پس

ایستد بردارند و عند الحاجه بکار برند * غسل آبار و اثمد و اسفیداج و توتیا و حجر ارمنی و شادنج و یاقوت و زمرد
و عقیق و لعل و امثال اینها * آنست که هر کدام را که خواهند اول نرم بسایند و با آب مخلوط کنند آنچه با آب مخلوط شود در ظرفی
بگیرند و آنچه ته نشین شود باز بسایند و با آب مخلوط کنند و آب مخلوط آنرا بگیرند و همچنین چند مرتبه و در آخر آنچه درد و
و سنگ ریزه بماند دور کنند و هر ظرف مخلوط بآن را بجوشند تا ته نشین گردد پس آب بالای آنرا بریزند و ته نشین را خشک
نموده اگر از برای امراض عین است باز سحق و صلایه نموده بکار برند و در غیر آن بدون آن کافی است * غسل نوره یعنی
آهک جهت تصفیه و اطفای حرارت آن آنست که آهک را در ظرفی کنند و آب بر آن ریزند و بر هم زنند و در ظرفی کنند و ته
نشین و درد و سنگ ریزه که باشد دور کنند و آن آب را بگذارند تا ته نشین شود آب صافی آن را بگیرند و آب خالص در آن
ریزند و بر هم زنند و بدستور تا هفت مرتبه تجدید آب نمایند پس خشک نموده بکار برند * غسل مرداسنگ * جهت امراض
حاره آنست که مرداسنگ را با هم وزن آن نمک بسایند و آب بر روی آن ریزند آنمقدار که چهار انگشت بالای آن آید و تا
هفت روز بگذارند و هر روز سه مرتبه بر هم زنند پس بگذارند تا ته نشین شود و آب صافی تازه بر آن ریزند و هفت روز دیگر
بدستور بگذارند و هر روز سه مرتبه بر هم زنند و بعد هفت روز تجدید آب کنند و همچنین تا چهل روز پس خشک کرده استعمال نمایند
* غسل لاجورد * آنچه از برای امراض عین است مانند احجار دیگر است که ذکر یافت و آنچه از برای کتابت و نقاشی
و [illegible] ست آنست که لاجورد را نیکو بسایند و تصفیه بآب تازه نموده بجوشانند و اندک روغن زیتون
در آن ریزند و [illegible] غسل دهند و مکرر با اعادهٔ [illegible] و غسل کنند تا مانند غبار گردد * نوع دیگر * آنست که سنگ
لاجورد را [illegible] صلایه نمایند تا مانند غبار گردد پس با روغن کنند یا [illegible] خمیر کنند و با آب گرم بدست بمالند
و [illegible] اندک [illegible] آب گرم میریخته باشند تا تمام آن شسته گردد و چون ببینند که در روغن دیگر رنگ لاجورد نماند دست
بدارند و آب اول را در کاسه نگاه دارند آنچه از آن ته نشین شود لاجورد اعلی است و آب دوم که در ظرف دیگر است ته نشین
آن لاجورد اوسط و ته نشین سوم را [illegible] بنابر قول صاحب قرابادین معصومی و بنابر فرمودهٔ نواب علویخان مرحوم مغفور
حجر ارمنی در این زمان معروف بشطا [illegible] است * غسل صبر * آنست که بگیرند صبر را [illegible]
[illegible] بگیرند افسنتین رومی [illegible] و مصطکی و حب بلسان و دارچینی و عود بلسان و سلیخه و سنبل الطیب و اسارون
از هر یک سه درم در آب جوشانیده صافی نموده با صبر کوبیده بیخته در هاون اندازند و بدسته حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب
شده در کاسه بریزند و آنچه ته نشین شده باز بسایند و آب مطبوخ دواها بر آن ریزند و بدسته حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب
گردد در آن کاسه ریزند و بدستور بعمل آورند تا بغیر از رمل و سنگریزه چیزی در ته هاون نماند ترک نمایند و آبها را بگذارند
تا ته نشین گردد و از گرد و غبار محافظت نمایند پس آب صافی آنرا [illegible] بگیرند و ته نشین را با زعفران مائیده ممزوج نموده
در ظرف چینی پهن کنند و بگذارند تا خشک گردد پس بردارند و نگاه دارند در ظرف چینی یا شیشه و عند الحاجه بکار برند
و قوت اسهال صبر مغسول از غیر مغسول ضعیف تر است * غسل سویق جو و گندم و غیر آن که خواهند در معده ترش نگردد و
نفخ آن زائل شود آنست که آب گرم جوشان بر آن ریزند و بگذارند تا بر آید و اگر دو مرتبه آب گرم بر آن ریزند بهتر است پس
آب سرد بر آن ریزند و از آب بر آورند و تناول نمایند و اگر مانعی نباشد از خوردن شیرینی و گلاب و بیدمشک و امثال آن بعد
غسل با آب سرد شربت ساخته در آن ریزند و تناول نمایند که بهتر و مصلح آن است و بعضی گفته اند که غسل سویق آن است که

درم بنخود رم بیدو غ بیفزایند و یکدرم ازنان کم نمایند و همچنین هر روز تا آنکه دوغ صرف بماند و عادت بدان حاصل گردد و چون خواهند بکاهند برعکس عمل نمایند تا بحد اول رسد و ترک نمایند و بعضی احتیاطرا زیاده مرعی داشته گفته اند از دو درم دوغ و یکدرم نان با آنکه شروع نمایند و روز به روز یکدرم دوغ و یکدرم نان بیفزایند تا سی درم یا زیاده هر مقدار که خواهند برسد و چون خواهند کم نمایند بدستوریکه افزوده اند کم نمایند و کسانیکه عادت بخوردن دوغ باشند احتیاج باین تدابیر نیستند بلکه همین مراعات قوت مضم و آنکه با او حمی عفنی نباشد کافی است زیرا که با حمی عفونی استعمال آن جایز نیست مگر آنکه وقت اقتضا کند از گرمی دوا و رقت و حدت مادد در غب خالص و امثال آن و جائیکه تعفنی در اخلاط باشد با قرص طباشیر و جائیکه طبیعت ملین باشد و تلیین آن موجب ضعف گردد با حبوب را تراض قابضه و با طباشیر و یا طراثیث و امثال اینها از ادویهٔ قابضهٔ مناسبه استعمال نمایند و یا آنکه سنگ تاب و یا آهن تاب نمایند و صاحب خلاصة التجارب نوشته که کاهی نادر دوغ حیوانی باد و غ نفع مخصوص بخشیده ببین * و اما دستور * آشامیدن ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و ماء الکشوث و ماء الشاهترج و ماء عنب الثعلب و ماء هندبا و ماء ورق الخلاف و ماء البقول هریک جدا جدا در قرابادین کبیر ذکر یافت و در قرابادین این کتاب نیز انشاء الله تعالی در حرف المیم مع الالف مذکور خواهد شد * و اما دستور * اخذ ادمان و کرفتن عرقها و عطرها مع در قرابادین در حرف الدال مع الهاء و العین مع الراء و مع الطاء انشاء الله تعالی ذکر خواهد یافت و در قرابادین کبیر ذکر [illegible] * اما اتخاذ بعضی ادویه و منافع آنها * اتخاذ دخان کندر * جهت رو بانیدن موی آنست که پارچهای [illegible] برروی هم بچینند و درزیر آن فتیلهٔ مانند فتیلهٔ چراغ برافروزند و ظرفی دیگر مانند قدح با طشت بالای آن معکوس [illegible] و هرد و دیکه دران جمع گردد برد ارند و یا آنکه در ظرف سفالی قطعهای آنرا برهم بچینند و به فتیله مشتعل سازند و برو بالای آن ظرف سفالی دیگر که عمقی داشته باشد نصب نمایند بنحویکه اندک هوا بدان برسد که خاموش نگردد و یا آنکه کاغذ برابشکل کلاه بلند بپیچند و بالای آن کذارند و آنچه دران مجتمع گردد بردارند که دخان و جوهر آن همان است و عند الحاجت بکار برند * اتخاذ دخان حصی لبان * که حصی لبه و بهندی لبان نامند جهت تقویت معده و باه و دفع رطوبات و غیرآن از خواصی که برای آن در ادویهٔ مفرده در حرف الحاء مع الصاد مذکور است مانند اتخاذ دخان کندر و جوهر آن است و این دخان مشهور بجوهر حصی لبان است و بهندی ست لبان نامند * اتخاذ عسل بلادر * آنست که هر مای بلادر را جدا نمایند هر قدر که خواهند و در شیشهٔ مطین پرکنند و سر شیشه را بلیف بند نمایند و بطریق تنکیس که ظرف سفالی بزرگی را برسه پایهٔ که بلندی آن بمقدار یکشبر باشد نصب کنند که وسط آن ظرف را سوراخ کرده باشند و شیشهٔ را معکوس بران کذارند که گردن شیشه ازان سوراخ از زیر برآید و تنهٔ شیشه بالای درون ظرف باشد و بزیر سر شیشه ظرفی گذارند که دران آب باشد و بالای شکم شیشه و اندرون ظرف که دران است سرگین گاو خشک صحرائی پرکنند و برافروزند تا عسل آن تمام و کمال از گردن شیشه دران ظرف آب آید و چون دیگر عسل ازان شیشه نچکد و تمام سوخته گردد عسل را از روی آب برداشته را اصلاح نموده یعنی تدبیر نموده بکار برند و دو نوع اخذ عسل آن در بیان تدبیر بلادر در همین فصل مذکور شد * دستور اتخاذ اسفیداج * وآن بطریق احراق و بتعفین تیز میباشد اما احراق آن است که رصاص یعنی قلعی و سرب هریک را که خواهند صفحهای بسیار نازک ساخته در ظرفی برهم بچینند و بر هر صفحه قدری کبریت سوده بپاشند و باید که مقدار کبریت بازای ده درم مثقال باشد اندک زیاده نباشد پس بر آتش گذارند و برافروزند و به هیچ آنها

لزج سیال مزلق چون حرارت در ان تاثیر نماید منکر دانند آن را مغری نامند * معفّن * یعنی بدبو گردانند و آن
دوائی را نامند که بحرارت غریبهٔ خود فاسد گرداند مزاج عضو را و رطوبات و ارواح آینده بسوی آن را متعفن گرداند و
تمام آن را بتحلیل برد و باقی را باید اینکه بگرداند جزو عضو نگرداند و نیز بسبب احتراق و تاکل نرساند بلکه بگرداند آنها را
نامستعد تصرف حرارت غریبه در آنها متعفن مانند زرنیخ و تافسیا * مغلّظ * یعنی غلیظ کننده و این مخالف ملطف است
* مفتّت * یعنی شکننده و پاره کنندهٔ حصاة و آن دوائی را نامند که در ان قوت حادهٔ نافذه باشد که چون با خلاط لزجهٔ
متحجره ملاقی شود ریزه ریزه و نرم گرداند اجزاء آن را مانند حجر الیهود و سنگ سرماهی و رماد عقرب و غیر اینها از ادویهٔ
مفتتهٔ حصاة * مفتّح * یعنی گشایندهٔ سده و آن دوائی را نامند که بحرکت در آوردن ماده را که داخل مجاری و منافذ و
تجاویف اعضا مانده باشد بسوی خارج تا آنکه مفرج گردد مانند فراسیون و فعل مفتح اقوی است از فعل جالی برای
آنکه فعل این یا بتلطیف و تحلیل است و یا بتلطیف و تقطیع و یا بتلطیف و تغسیل پس هر چیز جالی مفتح است و هر چیز ملطف
مفتح و هر لطیف سیال مفتح اگر باشد مائل بسوی حرارت و یا معتدل و هر لطیف حامض نیز مفتح * مفجّج * یعنی خام کنندهٔ
و آن دوائی را نامند که بقوت برودت و یبس خود باطل گرداند فعل حرارت غریزیه و غریبه را و نیز اخلاط را خام و فجّ
را ناقص سازد و این در مقابل منضج و عام است مانند بزرقطونا و رجلة ضماد آن در خارج * مفرّح * یعنی فرح آورندهٔ
و آن دوائی را نامند که تعدیل مزاج و تلطیف اخلاط و روح حیوانی و نفسانی نماید و منبسط سازد آنها را و میل دهد بسوی
خارج و حزن را دفع سازد و دماغ را قوت بخشد و حواس را نیکو گرداند و ذهن را صافی سازد و کسالت را دور کند مانند
شراب * مفشّی * یعنی متفرق و پراکنده کننده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود متفرق و هوا کند و سازد ریاح مجتمع را
و نابود دفع گرداند * مقطّع * یعنی جدا کننده و آن دوائی را نامند که بسبب قوت حرارت و لطافت و نفوذ خود نفوذ
نماید ما بین اخلاط لزجه و سطح عضو ملاصق بدان و دفع نماید آن را بدون تصرف در قوام آن مانند سکنجبین و خردل
* مقیّی * یعنی قی آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود ترقیق نماید اخلاط غلیظهٔ مجتمعه در مجاری غذا و معده
را و بقی دفع نماید مانند تخم ترب * مقرّح * یعنی ریش کننده و جراحت آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ
و جذب خود تحلیل برد رقیق ساز رطوبات که میان اجزاء جلد است و تفریق دهد اجزاء آن را و جلد بسته کند مواد ردیه را
بسوی آن و احداث قرحه نماید مانند بلادر * مقوّی * یعنی قوت دهنده و آن دوائی را نامند که تعدیل قوام عضو و مزاج
نماید تا آنکه مانع آید از قبول فضول منصبه بسوی آن و یا آنکه نگاه دارد یا آنکه تبرید نماید مسخن را و تسخین نماید مبرد
را مانند دهن ورد و یا بخاصیة فیها مخفیة که در ان است مانند طین مختوم * ملطّف * یعنی لطیف کننده و آن دوائی را
نامند که بحرارت معتدله خود رقیق گرداند اخلاط غلیظه را مانند حاشا * ملیّن * یعنی نرم کنندهٔ بطن و آن دوائی را نامند
که بقوت حرارت معتدله و رطوبت خود اخراج نماید آنچه در معده و امعاست و این اعم از منضج و مزلق است مانند مغز فلوس
و خیار شنبر و ترنجبین و شیر خشت * منضّج * یعنی اعتدال دهندهٔ قوام اخلاط و مواد و آن دوائی را نامند که تعدیل قوام
اخلاط نماید و قابل دفع سازد آنها را اعم از آنکه رقیق را غلیظ سازد مانند خشخاش و یا بالعکس که غلیظ را رقیق نماید مانند
طبیخ حاشا و یا منجمد را نرم سیال گرداند مانند حاشا و نیز نضج عبارت از اعتدال اخلاط در کیفیت و کمیت و قوام صالح دفع شدن
است بسبب لائق آن تا حاصل گردد از ان منفعتی که مخصوص است برای آن مانند دم که نضج آن عبارت از اعتدال قوام متین

است بحسب تولهٔ بنگاله و سیر عام یعنی تا این مختلف میباشد * **من عالمگیری** چهل سیر تام است * **اوزان متعارفهٔ اهل**
ایران مثقال صیرفی در این اختلافات راجع آن است که یکصد و بیست و هشت جو متوسط است که سی و دو رتی هندی میباشد
که چهار ماشه میشود * **غازبیگی** دو مثقال صیرفی است که هشت ماشه باشد * **دو غازی** چهار مثقال صیرفی است
* **سیر** یازده مثقال است که پنج توله باشد * **ده نارسی** و هفت مثقال و نیم است **پنج نار** صد و مثقال و سه ربع مثقال است که
شش توله و سه ماشه باشد و دو نیم نار نه مثقال و سه ثمن مثقال است که سه توله و یک و نیم ماشه باشد **من تبریزی** ششصد مثقال
است که یکصد و پنجاه و دو غازی باشد که بحساب هندی دو صد توله که سه آثار و ثمن آثار باشد میشود **نیم من** تبریزی نصف آن
است **یکچهارک** ربع آن است **پنجاه** عبارت است از ثمن من تبریزی **سیه** عبارت است از شانزدهم حصهٔ یک من تبریزی پانزده نصف
سیه است و این را اهل اصفهان ده نار گویند **من شاهی** دو من تبریزی است * **ذیل** در بیان تحویل بعض اوزان ببعضی و معرفت
آنها * **تحویل** درهم بمثقال آنست که از درهم نصف و خمس را جمع نمایند که آن عدد مثاقیل است مثالش خواستیم دانسته
شود که پنجاه درهم چند مثقال است از پنجاه نصف گرفتیم که بیست و پنج باشد و خمس آن که ده و مجموع سی و پنج شد پس
دانسته شد که پنجاه درهم سی و پنج مثقال است **تحویل** مثقال بدرهم آن است که چون بر عدد درهم سه سبع افزوده شود مراد
حاصل میگردد مثالش خواستیم دانسته شود که چهل و دو مثقال چند درهم است پس افزودیم هجده را که سه سبع چهل و دو
است بر عدد مثاقیل مذکوره دانستیم که چهل و دو مثقال شصت درهم است **تحویل** مادون درهم بمادون مثقال آنست که حبه
در آوردن و ثمن آن را بیندازند پس آنچه بماند حساب مثقال خواهد بود مثالش درگاه پرسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال
میشود باید که حبه حساب نمودند و آن سی و دو حبه محسوب میگردد و چون ثمن را وضع کنند بیست و هشت حبه بوزن مثقال
میماند و آن نه قیراط و یک حبه از مثقال است **تحویل** مادون مثقال بمادون درهم آنست که بدستور مذکور حبه در آورند و
و ایران سبع آن افزایند مجموع آن حساب درهم خواهد بود مثالش چون پرسند که ده قیراط و نیم مثقال چه مقدار از درهم است
باید که آن را حبه در آرند و آن سی و یک حبه و نیم میشود و چون سبع آن را که چهار حبه و نیم است بر آن افزایند سی و شش
حبه درهمی خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم درهم است **تحویل** اوزان دیگر باوزان هندیه بدانکه هر وزنی را که خواهند
تطبیق باوزان هندیه دهند و معلوم نمایند که چه مقدار از آن است باید که اگر مادون درهم و یا مثقال است بشعیره برند و
شعیره را برتی و رتی را بماشه و مقدار وزن آن را دریابند که چند رتی و یا چند ماشه است **مثلا** چون خواهند که بدانند که درهم
چند رتی و یا چند ماشه است همچنین مثقال بدستوریکه ترقیم یافته دریابند و در ضمن درهم و مثقال در مقدمهٔ قرابادین کبیر
ذکر یافت و اگر فوق درهم و مثقال است مقدار هر یک از اوزان مذکوره را بحساب هندی دریافته حساب نمایند که چند ماشه است و هر
دوازده ماشه را یک توله محسوب دارند و هر شصت و چهار توله را یک سیر و هر چهل سیر را یک من تا آسان و واضح گردد و امثله
و تطبیق بعضی از آنها بدین طریق در دستور العمل نیز در مقدمهٔ قرابادین کبیر مذکور یافت و بالجمله آنچه شعیره را برتی و رتی را
بماشه و ماشه را بتوله و توله را باثار و آثار را بمن برند و دریابند * **فصل** * سیزدهم در بیان بعض امور
متعلقه بنجوم و طبیعیات * بدانکه موالید ثلثه که جماد و نبات و حیوان باشند متکون و مترکب از امتزاج عناصر اربعه که آتش و هوا
و آب و خاک اند بتاثیر کواکب سبعهٔ سیاره زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر باعانت ثوابت و نظرات مربوطه
با یکدیگر و بحرکت افلاک دوار با مرید و رد که زحل و غیره و مربات از ارکان و طبیعت اجسام چنانچه سبعهٔ سیاره عنصر علویات

وحمره و اورام و بثور و دماميل و حرب و حكه و جوشها و دم فاسد و صفرا و سودا و بلغم نيز با مراض مذكوره و غده و غيرها و سائر امراض
مختلفه و غير مختلفه دفع ميگردد و معالجه و تدبير طبيب در امراض بدني از جملهٔ اعمال و تصرفات آدمي است در ابدان و
در امراض نفساني و روحاني تصرف اوست در نفوس و ارواح و نظرات كواكب را نيز در آن دخل است و بدانكه هر مرتبه
از مواليد ثلثه پيوسته بمرتبهٔ ديگري است يعني افق جمادات پيوسته با بتداي نباتات است و جمادات متكونهٔ آن مرتبه از
نباتيست نيز بوده اند مانند حجر اليهود و مرجان و سنگي ديده شد بعينه بشكل ماهي مفلس بقدر يكشبر طول ده دوازده ساله
ودر صلابت و ثقل و جوهر مانند حجر اليهود و سفيد و مرتبهٔ اول نباتات گياه و اشجاري اند كه از جمادات نيز نصيبي دارند مانند
نباتاتي كه در سواحل بعض درياها كه كوهستان است ميرويند خواه تمام آنها دائم زير آب و خواه قدري بيرون بسبب
جزر و مد و غير آن باشد پس نباتات و اشجار ضعيفه و بتدريج تا قويه در تمام اجزاء تسعهٔ نباتيه رسند و افق نبات پيوسته باول
حيوان است با آنكه بعض نباتات شبيه بشكل حيوان و انسان ميباشد بدون حس و حركت مانند يبروح الصنم كه آدم گياه
نامند و شنيده شده كه در بعض بيشه و جنگلهاي ممالك هند و زير باد است و ارض جديده بعض اشجار است كه ثمر آن بشكل سر انسان
تا گردن و بعضي تمام هيأت انسان ميباشد نر و ماده كه بموي سر بشاخ درخت آويخته است كه گويا ميخواهد كه تكلم نمايد ولكن
تكلم و حس و حركتي ندارد و چون بعضي اعضاي آنرا قطع نمايند رطوبتي شبيه بخون از آن برمي آيد و شخصي موي سر يكي
از آنها را بريده از درخت جدا نموده و قطره شبيه بآب خون از او و چشم آن برآمد و پژمرده گرديد و شكم آن را بشكافته
سه عدد تخم از آن برآمد و نيز مسموع گشته كه در ايران اماكن مذكوره درختي ثمر ميآورد و چون آن ثمر رسيده شد شكافته
از آن طاير كوچكي بقدر بچهٔ گنجشكي از آن برمي آيد و همواره آنجا پرورش نموده بقدر گنجشكي ميرسد آنرا چون از حيوان
تكون نيافته و از نبات بهم رسيده ميخورند و بعضي منع كه مطلق حيواني نخورند از خوردن آن نيز اجتناب مينمايند و در
ثمر درخت منقول داريم ثمر جميز نيز پشه هاي بسيار تكون ميابند و لهذا آنرا درخت پشه مينامند و در ممالك هند سنگي بهم ميرسد
بشكل سر انسان و صورت آن سياه رنگ و در دهان آن نقطهٔ طلائي است و هنود آنرا ميپرستند و آنرا پارس ناته و ساكرام
نيز نامند و با اختصيت مانند نخل و نارجيل و فوفل كه چون سر درخت آنها را ببرند ديگر ثمر نميدهند و تا گرد ثمر درخت نخل
نر را بماده كه لقاح و تلقيح گويند نزنند نخل ماده ثمر خوب نميدهد و ميل مينمايد سر نخل ماده بسوي نخل ماده و چون تمام پيوسته
تنهٔ اشجار را چون اكثر خشك ميگردند و نباتات انواع و اصناف اند بعضي از آن قبيل اند كه در يكروز سبز و ريزه و در همان
روز بر طرف ميگردند و بعضي در چند روز تكون ميابند و بكمال ميرسند و چند روز مي مانند مانند رياحين و گلها و بعضي بكمتر
از سه ماه تكون ميابند و ثمر ميآرند مانند خيار و بادرنگ و بقول و خضراوات و بعضي زراعتها و بعضي بعد از چهار ماه
مانند هندوانه و خربزه و كدو و بادنجان و امثال اينها كه بيار دارند و ساق ايستاده ندارند و بعضي بعد از نه ماه مانند اكثر حبوب
و بزر مانند جو و گندم و برنج و ذرت و نخود و امثال اينها مانند تكون جنين در رحم و لهذا اكثر غذاي انسان از اين حبوب
است بمناسبت و اما در ممالك هند و بلاد ديگر كه حرارت و رطوبت بر ان غالب باشد از اقليم دوم بكمتر از اين ايام مذكوره تكون
و اتمام ميابند و بدانكه هر يك از اجزاي نبات و شجر بمنزلهٔ عضوي است از اعضاي حيوان مثلا بيخ و ريشه بمنزلهٔ سر و اعصاب
و عروق آن است و باعتباري بمنزلهٔ كبد آن است و تنهٔ درخت بمنزلهٔ ظهر و پشت آن و پوست و عروق آن بمنزلهٔ پوست و عروق
حيوان و شاخها و اوراق آن بمنزلهٔ دست و پا و انگشتان و گل و ثمر آن بمنزلهٔ نطفه و تخم و اولاد و خار آن بمنزلهٔ شاخ و ناخن

* و ادویهٔ منسوبه باخلاط اربعه و منسوبه باعضا و ادویهٔ مناسبه ببعض امراض نیز در جلد اول ذکر خواهد یافت بدانکه ادویهٔ
که مشتمل بر الاصول باشند اورام و بثور و صداع را نافع اند مانند بخور مریم و اسطراطیوس و خلف دیای صغیر و لوف الحیه و اقراص و
سکبینج و شابیزج و ثوم و بصل و آنچه در عروق آنها نقبها باشد جراحات را نافع است مانند اسقیطس و بنتر نکار و ملمشار
اسطراطیوس و خرانیا و عین الحمام و شاهدانه و آنچه در آنها لعابیت و لزوجت و صمغیت باشد قروح و جروح را مانند
اسقیطس کبیر و خطمی و اکلیل الشمس و انزروت و دبق و صبر و مرزنگوش و دم الاخوین و صمغ البطم و
مصطکی و توماطیس و آنچه در برگ آنها نقبها و خشونت باشد حکه و جرب و قوبا و امثال اینها را نافع
است و آنچه آنها را مشابهتی بحیوان باشد نافع نهش آن حیوان را از آنچه ذکر یافت دانسته
میشود خاصیت و طبیعت آن ادویه که استدلال نموده میشود از بعض احوال ظاهره
بباطنهٔ آنها خصوصا بچیزی که در انست از ملحیت و زیبقیت و کبریتیت زیرا که اشیاء
خالی از این امور نیستند و طعوم همکی از ملحیت است و روائح تمامی از کبریتیت
و رنگها تمامی از زیبقیت آنها است و هرکس را حذاقتی در صناعت باشد
میتواند که استدلال نماید از امور ظاهره بر امور باطنه و میتواند
حکم نمود میان نسبت صورت ظاهره بباطنه خصوصا که تجربه
را بآن ملاحظه نموده باشد و اینجا این مقدار بود یک
هر یک از مطالب و مقاصد متفرقهٔ تجربیه و طبیعیه
متعلقهٔ مسائل ضروریهٔ طبیه اشاره نموده شد
برای تذکرهٔ صاحبان بصیرت
و علم و معرفت

(*)

مرطبان	مفتح پهلوان ذرسعة اضلاع	ملیلج	الباء	یمرج	ینشه	
	زمرچه بارد یابس است منسوب بزحل است			ادریهٔ منسوبه بمشتری		
الالف	آس	ابزار	اذان الارنب	ارجوان	اسطرطیدوس	اسطیخطس
املج	امرار	افتیمون	افسون	اکلیل الملک	ارمالی	اندرمان
اتلیس	انغرا	انف العجل	اندرومارون	ایسارایرطاء	الباء	بابونج
بادرنجبویه	بادآورد بتونکا	برنجاسف	برطانیقی	برسیانا	بسفایج	بصر
بشنین	بطم	بطیخ	بقشرترین	بقلة الاوجاع	بلسان	بلوطیه
بلسکی	بنک بوصیرا	بولاموتیون	بهار	التاء	تانبول	ترمس
ترنجبین	تفاح	تمر	توت	تین	الجیم	جزر
جنجال	جوزجندم	الحاء	حب السمنة	حربث	حزنبل	حلبه که ثاریقا واعنوین لیز قامتد
حلفا	حمص	حنطه	حوزکه جوز السر گویند	الخاء	خصی الثعلب	خنثا که بروق امز گویند
خیارشنبر	الدال	دار شیشعان	دمثرویه	درمر	دیناقوس	الذال
ذنب الخط	ذنب الخروف	الراء	راوند	رتل	رجل الغراب ریباس	الزای

مليون	الياء	ياسمين	***	***	***	***
ادویۂ منسوبہ بمریخ						
الالف	آطریلال	ابرقانس	اذربون	ارمالک	اریدبرید	ارمنین
آزاد درخت	اسلیخ	اشق	اشترغار	اشخیص	امود	اشنان
افتیمون	افیثوس	اقحوان	اکلیل الجبل	انجدان	انجر	انیسون
اناغالس	انزروت	انوما کہ نوعی از خس احمر است	الباء	بادآورد بارماین	دغوراکراد	برنک
بشیمہ	بصل	بقدونس	بقلۃ البراریہ	بلغیہ	بلادرین	بوزیدان
بونیون	بیش	بیش موش بیشا	التاء	تربد	الثاء	ثافسیا
ثوم	الجیم	جاوشیر	جدوار	جیادنک	جمجم	جنطیانا
جوزبوا	جوزالکوثل	الحاء	حاشا	حاشیش	حب النیل	حب الزلم
حرمل	حرف	حرشنا	حلتیت	حماما	حنظل	الخاء
خانق الکلاب	خامامرقی	خربق	خربقان	خصی الثعلب	خولنجان	خمیربوا
خیری	الدال	دارفلفل	دیند اریا	درونج	درونطارس	دفلی

کیکج	کنم	کراثه	کرویا	کف الضبع	کف الور	کمون
کندش	کندرس	اللام	لاعیه	لامي	ابن مردان *	لخنیس
لسان الایل	المیم	ماموردانه	مامي زهره	ماذریون	مثنان	مرزنجوش
مرام	مرماحوز	مرتج	میعه	النون	نانخراه	نمام
الواو	رج	رخشیزک	ولسا	الهاء	ملك	هیوفا ریقون
الیاء	[illegible]ودات	****	****	****	****	****
		منسوبات نیراعظم وکوکب معظم شمس صاحب ضیای عالم				
الالف	ابراز	اترج اذخر	ارقیطون	ارماک	اسارون	اسطوخودوس
اصابع الصفر	اقیقولس	الامل اجمل	الیچ	انجره	انتله	ایرسا
الباء	بادرنجبویه	بادروج	بان	برنجاسف	برلوف	بسفایج
بطم	بقلة الاوجاع	بلوس	بلوط الارض	بل	پنجنکشت	بوءن
التاء	بودرس	الجیم	ججات	جعده	جفصادریل	جل نسرین
جوزبوا	جوزالقی	جوزالقس	جوزالشرک	جوزالارقم	جوشیما	الحاء

منسوبات بزهرا

انجیر	بول انجیر بصل الزیز	خصیة الثعلب	موم سفید	نرگس	نیلوفر	ورد ابیض

منسوبات بعطارد

اقطی	بابونه	جرز	حشیشة الزجاج	حنظل نرقی	دبق	عرعر

منسوبات بنیر اصغر قمر

الالف	احلا مود	اسفاناخ	اقیدرن	الباء	باقلی	بزرقطونا
بصل	بقلة حمقا	بطیخ زقی	بنفسج	بوش دربندی	التاء	تفاح
الخاء	خبازی	خس	خشخاش	خلاف	خلال	خوخ
الراء	رمان	الطاء	طحلب	العین	عنس الماء	الفاء
نارانیا	نطرکرات	القاف	قثاء	قرع	المیم	مشمش
النون	نیلوفر	الهاء	دنل باء	****	****	****

وهرچه سرد وتر وزد رآب روید منسوب بقمر است

بارده وگریدن عقرب و ضماد آن با انجیر جهت ورم صلب و جهت مفاصل مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال مضر مثانه مصلح آن سرکه و مضر گرده مصلح آن کثیرا است و باقی افعال و خواص و منفعت دهن آن در ذکرا یا دهن مجمع الجوامع ذکر یافت

* اجین * بفتح همزه و کسر جیم فارسی و سکون یای مثناة تحتانیه و نون * ماهیت آن * درختی است عظیم برگ آن اندک عریض طولانی از برگ انبه و جامون بزرگتر و ضخیم تر و گل آن سفید و خوشبو و برگهای آن سفید و پنج عدد دو طرفه با ثمین اندرون برگها از دو طرف بیرون ساقه و برگ آن سرخ رنگ و درخت آن تمام خزان میکند و وا اول بهار اول گل میکند پس برگ بر می آورد * طبیعت * آن گرم و خشک * افعال و خواص آن * آشامیدن پوست بیخ آن مسهل قوی و جهت آتشک و قروح خبیثه نافع و اکثار آن زیاده نماید و کرمی کند مصلح آن آشامیدن دوغ است و ضماد آن محلل و منضج اورام صلبه است

* اذان الفار * بمد الف و فتح ذال معجمه و الف و نون و الف و لام و فا و الف و رای مهمله لغت عربی است بیونانی مروش و بعضی چوهکنی نامند * ماهیت * آن شیخ الرئیس فرموده که جالینوس قوت آنرا قریب اشخیص که زیرآن شبیه میکان اینل دانسته و اطلاق آن بر دو حشیش مینمایند یکی آنچه جالینوس ذکر کرده که از برگ آن بوی ملایم می آید و ملاینی ان ارد و دیگر آنچه دیسقوریدوس کمان برده که شبیه است بلبلاب و برگ آن کوچکتر از آن و مفروش بر روی زمین و شاخهای آن بار باشد و بستانی آن خوشبو لیکن بی طعم و رائحهٔ قوی و گل آن کلابی رنگ و تخم آن شبیه تخم کشنیز و خطا طیف آنرا میچرند * طبیعت آن * حار و حاد است خصوصا آنچه منبت آن قریب باب میباشد و آنچه جالینوس ذکر کرده سرد و تر در دوم و قوت قابضه ندارد و آنچه دیسقوریدوس ذکر کرده گرم و با قوت قابضه و مجففه است

* افعال و خواص آن * مسیح گفته منفعت آن قریب بمنفعت افسنتین است و این بعید است و غیر متوقع از ان * اعضاء الراس * شربت آن جهت صرع و سعوط آن جهت تنقیهٔ دماغ و لقوه نافع * الجروح و القروح * آنچه دیسقوریدوس ذکر کرده ضماد آن خارجی و بکان را بر آورد و تنقیهٔ قروح و ازالهٔ جراحات نماید و صاحب ملاء بسیح نوشته که آن دو صنف میباشد بستانی و بری بستانی آن را بیونانی لسبسونی نامند منبت آن جاهای سایه دار و میان اشجار و کنار های آب و اطراف عمارات و برگ آن شبیه بزبی است که بآن تشبیه نموده اند یعنی گوش موش کوچک مدور و گیاه آن بی ساق و گل تر بر روی زمین پهن شود و شاخهای آن سه چهار و چون بدست بمالند بوی خیار را از آن آید * طبیعت آن * سرد و تر و صاحب تحفه در دوم تر دانسته با اندک قوت قبضی و بری آن با اندک قوت تحلیلی * افعال و خواص آن * امراض الراس و العین سعوط آن جهت صداع حار و ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل اورام حارهٔ چشم الاذن قطور عصارهٔ آن در گوش جهت تسکین درد و تحلیل ورم آن نافع اعضاء الغذاء آشامیدن آن مسکن التهاب و غثیان و مسقط کرم معده است

* الاورام و البثور * ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل اورام و جمیع اعضا و حمره و حمرة نافع و بری آن سه قسم است قسم اول شاخهای آن باریک و بلند از زمین و شاخهای بسیار از بیخ برسته و شاخهای تر بری آن سرخ رنگ و چوب و برگهای آن تاریک و طولانی تر از بستانی و وسط پشت برگها محدب و اطراف برگها تند و ریح تیز و خیره و سرخاعی متصل برشاخهای و زرد بسیار و گل آن لاجوردی رنگ و صاحب تحفه نوشته که بعضی را گل زرد میباشد و بیخ آن باریک انگشتی و بر شعبه و بعضی مفروش میگفتند این را باسقولوقندریون و فرق آن است که برگ این نرم و دراز است بخلاف برگ اسقولوقندریون * طبیعت آن * معتدل در حرارت و برودت و خشک در دوم * افعال و خواص آن * صرع و لقوه و اوجاع بارده دماغیه و صداع را نافع و مقوی معده

است خصوصا رطب و سویق آن با بعضی ربوب قابضه و گاه است که بسبب شدت قبض ادرار حیض نماید شرب طبیخ آن قاطع اسهالات متطاوله است و تخم آن مانع سیلان فضول است بسوی معده و ضماد برگ آن بزیر ناف اسهال مرارفی و سوداوی را مفید و چون ربع رطل از آب برگ آنرا با روغن گنجد بنوشند مسهل قوی بلغم است و رب و شراب آن حابس بطن و مانع اسهالات مزمنه و بواسیر و بدستور عصارهٔ آن جهت امراض مذکوره و در رب وقی و تشنگی و بخور آن جهت سقوط دندانها و بواسیر و دفع باد و دفع هوام نافع * اعضاء النفض خوردن ثمر آن حرقت البول و قرحهٔ مثانه و درور حیض و سیلان رطوبات آن را مفید و عصارهٔ ثمر آن مدر بول و حیض و طبیخ ثمر آن سیلان رطوبات رحم و ضماد برگ آن بواسیر و ورم خصیه و جلوس در طبیخ برگ آن خروج مقعده و رحم و سیلان آن را مفید و چون آنرا بکوبند و آب آن را بر مقعده که برآمده باشد بمالند بجای خود رود و دیگر بیرون نیاید * الاورام والبثور ضماد برگ آن مسکن اورام حاره و حمره و نمله و شری و بثور و قروح و داخس و قروحیکه در کف دست و پا باشد و حرق النار و همچنین روغن و مرهمها که از روغن آن ترتیب دهند و آشامیدن شراب آن نیز و ضماد برگ آن که در شراب و زیت خیسانیده باشند نیز و ذرور برگ خشک آن برداخس و همچنین قیروطی آن نیز آنرا مفید و ضماد ثمر پخته آن با شراب زائل کنندهٔ قروحی است که در کعب و قدم باشد و سوختگی آتش را نیز و مانع آبلهٔ آن است و ذرور ضماد برگ آن با زیت و همچنین خاکستر آن با موم و روغن * الات المفاصل ضماد مطبوخ ثمر آن با شراب مسترخای مفاصل را نافع و ضماد برگ آن جهت ضربه و سقطه و وجع با نافع و ضماد آب برگ آن با عفص سبز و دهن گل سرخ و اقاقیا و عصا و اعضا پیکه وهن و سستی با آنها عارض شده باشد و بیران را بغایت مفید و همچنین ضماد برگ آن با عفص مدقوق که آنرا بگلاب و زردهٔ تخم مرغ و روغن گل نیم گرم جهت ضربه و سقطه و ضماد برگ آن با آب انار و سرکه جهت جلاء ناخن و چون برگ آنرا نرم کوبیده در پخته با زردهٔ کیلانی نیز نرم کوبیده با پخته بزردهٔ تخم مرغ سرشته و برکرباس آلوده مالیده گرم کرده برگیرند نافع ضربه و سقطه و وجع و وهن و سستی آنرا زائل کرده اند و نطول طبیخ برگ آن جهت تسکین وجع مفاصل و بر استخوان شکسته باعث سرعت التیام آن است و همچنین شستن بهق با آن باعث جلاء آنست و ذرور برگ خشک آن جهت سحج پاشنهٔ پا و اعضاء شکسته مفید * الزینة طبیخ برگ و ثمر آن و روغن آن و عصارهٔ آن همه مقوی مو و مانع افتادن و باعث دراز شدن و سیاهی آنند و همچنین شستن با آب برگ مطبوخ آن خصوصا دانهٔ آن و ضماد سائیدهٔ دانهٔ آن در حمام جهت تقویت بدن و نشف رطوبات غریبهٔ مرخیه از جلد و طبیخ دانهٔ آن با روغن گل و یا کوفته مانع عرق و مصلح صنان و ذرور برگ آن مانع بدبوئی زیر بغل و کنج ران خصوصا مرهمهٔ آن و خاکستر آن زائل کنندهٔ کلف و نمش است و چون ثمر آنرا با آب برگ چغندر بجوشانند و بر سر بمالند بجوش و ابریهٔ آنرا زائل کرده اند و چون بکوبند و با آب یا طلا بسرشند و بر ثالیل که بر صورت و جسد باشد بمالند زائل کرده اند و ثمر آن گزندگی عقرب و رتیلا را نافع باشد خصوصا با شراب مقل ارشربت از جرم آن تا سه درهم و از عصارهٔ آن تا سه اوقیه بدل آن در احتباس طمث و بطن و نفث الدم اقاقیا و دانه مرام محض گویند بدل آن مطلقا برگ توت است مضار آن گویند مضر صداع حار و زکام و اکثار بوئیدن آن باعث سر در دی است مصلح آن سوسن و گل بنفشه تر است و گویند مسواک نمودن بچوب تر آن مهیج جذام است و در ساق درخت آن کرمی بهم میرسد شبیه بگندم که آنرا بنات الاس نامند در جمیع افعال قوی تر از برگ و ثمر آن است چون آنرا کوبیده و بنوشند و یا با شراب تا رسیدهٔ درخت از اس ساخته در سایه خشک نموده باشند و گویند چون از چوب تازه

ریاح ایلاوس بغایت مجرب دانسته اند وضماد آن مجفف قروح و زائل کنندهٔ آثار جلد ولعوق آن در بینی زایل معتر و شرب آن
مسقط جنین و گویند چون در فصل تابستان یک درم آن را با عاقرقرحا و تربد و زنجبیل از هر یک دانگی با عسل سرشته بعد
از تنقیه بمسهلات لائقه بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب برو بتابد تا عرق کند و اگر عطش
غالب شود آب ننوشند در روز اول نهایت تا روز سوم موضع برص آبله کند و بعد دفع زرد آب از آن بالکلیه برطرف گردد و مجرب
دانسته اند و ابن بیطار و صاحب اختیارات بدیعی نوشته اند که بکرات امتحان کرده شده و این سر عجیب است اما
بشرط آنکه اول تنقیه کرده باشند و نیز گفته اند که هرگاه از مفرد آن هر روز سه درم با عسل تا پانزده روز متواتر بنوشند
و یا از مرکب آن بدستور مزبور و یا با عاقرقرحا در مدت مذکور استعمال نمایند یقینا رفع برص نماید خصوص از مواضع
لحمیه که قبول علاج زودتر میکند از غیر آن و بعضی گفته اند بتنهائی و بعضی گویند چون یکجزو نیم از آطریلال و از پوست
مار و برگ سداب از هر یک یکجزو کوفته و بیخته پنج روز هر روز سه درم آنرا با شراب انگوری بیاشامند و در آفتاب نشینند
باذن الله تعالی شفا یابند از ان مقدار شربت آن از یک درم تا سه درم با عسل یا شراب بدل آن در اطلیهٔ برص کندش
مضر جگر حار و مصلح آن سکنجبین و مضر گرده و مصلح آن کثیرا است مالیقی نوشته که بدو ظهور منفعت این دوا و شهرت آن از
مغرب اوسط از قبیلهٔ بربر معروف به بنی وجهان از اعمال بجایه بود و مردم قصد و توجه بسوی آن مینمودند از برای مداوای
آن مرض و نسبت میورزیدند و مخفی میداشتند از مردم و تعلیم میکردند خلف از سلف خود تا آنکه حق سبحانه تعالی ظاهر
نمود آنرا بر بعضی از مردم و شایع شد و شهرت یافت و استعمال نمودند آنرا بانحای شتی چنانچه بعضی از ان ذکر یافته
الوسن # بضم الف و ضم لام و فتح سین و نون لغت یونانی است بمعنی مبری الکلب بجهت رفع آن زهر سگ دیوانه را و در
شام معروف بحشیشة الحیاة و حشیشة السلحفات نیز است # ماهیت آن نباتی است ساق آن بقدر ذرعی شبیه بساق
رازیانه و برگ آن شبیه ببرگ فراسیون و از ان درشت‌تر و خارناک و رنگ آن ما بین سرخی و سیاهی و تخم آن مائل بپهنی
و سبز تیره و در غلاف ذو طبقه و از ترمس کوچکتر و در طعم بعفوصت و تندی و تلخی ناخوش و گل آن سرخ مائل بتیرگی از
زیر برگها میروید و گفته اند گیاه آن شبیه بشبت است در ساق و برگ و بو و منابت آن زمینهای پست با سنگریزه و بیخ
آن طولانی مانند شلغم درازتر و زرد و در طعم آن اندک حلاوتی است # طبیعت آن در اول سوم گرم و در آخر اول
خشک # افعال و خواص آن محلل و جالی و مقطع و مدر و مسهل و زکام و ضیق النفس و ریاح معده و گرده و وجع مفاصل و ورکین را نافع
و مجفف با اعتدال و جمود و برودت مفرط و فاد زهر سگ دیوانه گزیده و رافع کلف است # اعراض الرأس و الصدر # مسعوط
طبیخ آن زکام و شرب آن جمود و برودت مفرط و ضیق النفس و بلغم مجتمع در قصبهٔ ریه را نافع و ضماد آن با عسل جهت جوششهای
سر که از آن زرد آب تراوش نماید و کلف را نیز مفید الباه خوردن آن بغایت مقوی باه است مالیقی گفته چون بیاشامند
مطبوخ آنرا ادنی بدن را ساکن کرده اند سم انقلاب تخم آنرا چون بکوبند و در اطعمهٔ شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد
داخل نمایند نافع است و زائل کرده اند سمیت آنرا جالینوس گفته که چون آنرا در وسط تابستان خشک کرده کوبیده
نگاه دارند و بوقت حاجت مقدار یک ملعقه با چهار و نیم اوقیه عسل بدو نحات بگیرند و بمریض سگ دیوانه گزیده را بنوشانند بغایت
مفید است و آشامیدن دو درم از آب بیخ آن سگ دیوانه گزیده را مفید و همچنین شیر حلیب خیار زهٔ آن بسیار مفید است
هر چند که از آب بترسد و بگریزد و مشرف بر هلاک باشد و باید که آب بیخ طولانی تازهٔ آن باشد و اگر تازه بدست نیاید

میباشد بخلاف ابازیر که خشک میباشند و سبب انداختن توابل را با ابازیر در طعامها در بکها یکی از پنج امر است یا لذاذت طعام است تا آنکه بگرداند آنرا صاحب طعمی که قبول کند طبیعت آن را و میل کند بسوی آن و هضم نماید آنرا زیرا که بلا مرکب است از گوشت و برنج و روغن و این مزه میباشند تفه و بی رائحه پس چون ابازیر در آن اندازند و طعم و رائحه بهم رساند قبول میکند آنرا طبیعت و رو میآورد بسوی آن و هضم میکرداند آنرا و سبب انداختن آن در طعام دفع زهومت و کراهت رائحه طعام است تا آنکه بگردانند رائحهٔ آنرا طیب و بگردانند آنرا اشتهائی که در دست ارد طبیعت آنرا و یا برودت مزاج طعام است و داخل کرده میشود در آن ابازیر حارّه از برای تعدیل مزاج و اصلاح آن و میل دادن آنرا بسوی اعتدال و یا غلظت و دشواری هضم آنست تا آنکه بگردانند آنرا لطیف و آسان کردد هضم آن و یا آنکه بگردانند طعام را لطیف و ملطف و مفتح مجاری و جالی معده و مجاری و صالح است از برای کسیکه جمع آمده باشد در بدن او فضول بلغمی غلیظ لزج خام پس باین اسباب خمسه مزاوار است استعمال ابازیر در اطعمه اما باید که اکثار در آنها ننمایند بجهت آنکه هرگاه بسیار کرده شود میگرداند آلات غذا را آن آلاتی که مرور میکند غذا بر آنها و نیز بسیار حدّا بازیر احداث میکنند در کیموس کیفیت حادهٔ حریفه و بسا باشد که بگرداند سبب قروح و اورام و امراض صعبه و از این سبب میباشند مضار کیفیة خون بسبب گردیدن از کیفیت طبیعی نسبت بمزاج آن شخص زیاده از مضار آن بزیادتی کمیت پس اصلح آن است که در غذا داخل کرده نشود مگر مقداریکه حاصل کردد بآن اغراض مذکوره و غرض آخر از غرضهای خمسه اشبه بعلاج است زیرا که کسیکه موافق باشد او را اغذیهٔ ملطفه هر آئینه اشبه است بیماران را صحاء پس از این جهت استعمال ابازیر حارّه در این غرض میباید که زیاده از غرضهای دیگر باشد و اما ابازیر معروفه نزد اطبا و طباخین فلفل است و سرکه و آبکامه و فلفل و دارفلفل و دارچینی و قاقله و خولنجان و زیرهٔ کرمانی و کشنیز خشک و کرویا و صعتر و انجدان و کاشم و نانخواه و بادیان و شبت و زعفران و اشترغار و زنجبیل و قرنفل و شونیز و ماش و غیر آنها و امثال اینها و ماهیت و مزاج و افعال و خواص و مضار هریک در موضع خود ذکر کرده میشود ان شاء الله تعالی و اما ابازیر و افاویه که بجهت امری داخل کرده میشود پس آن مثل جیر و تخم شلغم و تخم کتان و حرف بابلی و حب الرشاد و زعفران و زنجبیل و دارچینی و سوزیدان و لسان العصافیر و تودری سرخ و تودری زرد و بهمن سرخ و بهمن سفید و خولنجان و حب القرطم و مغز حب القطن است و میباشد محتاج بخلط این ادویه در اغذیهٔ باهیه از برای ادرار منی

* ابراهیمیه * ماهیت آن آشی است مرکب مانند زیرباج که حوائج آن ادویهٔ حارّه و قدری عود باشد که در کرباس بسته در دیگ اندازند و قند و یا دام با گلاب حل کنند و در آن ریزند و بجای سرکه در این آب غوره داخل نمایند یا سرکهٔ معسل مقطر و قند زیاده باشد * طبیعت آن معتدل * خاصیت آن مفرح و مقوی و موافق معده و جگر حار است و در قوا بادین نیز ذکر یافته

* ابریشم * بکسر دال و سکون بای موحده و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله و بضم نیز آمده و رومی در آخر بونانی برثی و بعربی قز و بهندی بشاریه و بترکی ابیك و بفارسی ابریشم بشین معجمه و بهندی ریشم بحذف همزه نامند * ماهیت آن * پیله های کرمی است خاص و تربیت و خورانیدن برگ توت ریزه کرده نتاج از آن میکیرند و آنرا از لعاب دهن خود برخود پیله میتند و آنچه بر سر خود بلا و دن بر روی برد رخشه توت یا کنار یا غیر آن هرد و پیله تنند آنرا ابریشم نمینامند و بهترین آن پیله های بزرگ بالیدهٔ زرد در ناک براق براق بشکل رطب که گرچك فربهی است که کرمهای درون آنها آنها را سوراخ نکرده باشند و در گیلان و مازندران تنبیده شده که پیله آن بزرگ و بالیده و رنگین تر از جا های دیگر میشود و مختار و مستعمل

* ابن عرس * بکسر همزه و سکون بای موحده و نون و کسر عین مهمله و سکون را و سین مهمله بفارسی راسو و موش خرما
و بهندی نیول و بفرنگی تکویس نامند * ماهیت آن حیوانی است معروف شبیه بموش و سر و پای آن درازتر از موش و از آن
بزرگتر و موی دم آن انبوه و در مصر در خانها بسیار الفت میگیرد و آن را عرسه نامند * طبیعت آن در سوم گرم و خشک
* افعال و خواص و منافع آن صرع را و استسقا و سموم بارده و نقرس و خنازیر و درد کرده و مفاصل را نافع و همچنین مقوی
جگر و محلل ریاح و خنازیر و پیکان را جذب نماید گویند چون آن را ذبح نمایند و بجای نمک کشنیز بر آن پاشیده خشک نمایند
و تناول کنند جهت صرع و گزیدن هوام بهترین دوائی است و همچنین خوردن مغز سر آن و گوشت آن را با سرکه و یا خون
آن را با آب و عسل و بلد ستور و چشم خشک کرده آن و طلای خون آن جهت صرع و خنازیر مفید و چون گوشت آن را با شبت
و روغن کنجد یا روغن زیتون نارس با بخار آب پخته بخورند محلل ریاح غلیظه و مقوی جگر و موافق اصحاب استسقا و بارد
المزاج و پادزهر سموم است و چون پوست آن را کنده و جوفش را پاک کرده نمک اندوده در سایه خشک کنند دو مثقال
آن را با شراب بخورند جهت سموم هوام و دفع زهر طفشیاقون مفید و چون با کشنیز و نمک انباشته تناول نمایند جهت امراض
مذکوره و پادزهر سموم نافع و گویند مهیج شهوت باه و بیرون کنند و بر دوده است و ضعیف کند و نافع و ضماد گوشت آن گرما گرم
جهت درد کمر و مفاصل و جذب سم و خار و پیکان از بدن موثر و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که گویند چون کعب آن را در
رنگی آن بیرون آرند و بر ران زن آبستن تعلیق نمایند دفع حمل کند و صاحب اختیارات نوشته که چون بر زن بندند
حامله نشود و در هر ما لا یسمع و نقل کرده انطاکی و جامع ابن بیطار نیز چنین است که اذا علق علی المرأة لم تحبل و گویند چون
مثانه آن را خشک نموده سه درهم آن را سائیده با شراب ریحانی بخورند عسر البول را مجرب است و چون ابن عرس را ذبح
کرده آلایش شکم آن را دور کرده با روغن زیت با نمک طبخ نمایند چنانچه سوخته گردد پس صاف نموده آن روغن را نگاه دارند
و عند الحاجة درد مفاصل و نقرس و اوجاع اعضا و ریاح و بواسیر بمالند بی‌بدیل و مجرب است و نیز گویند چون
ابن عرس طعام زهر آلود را بیند موهای بدن آن ایستاده گردد و مار را چون به بیند بکشد و بخورد از این جهت گوشت او جاذب سم
و تریاق سموم است مضر محرور و مصلح آن سرکه و کامخ و نارترش و مضر بامعا و مصلح آن در روغن زیتون و کنجد پختن آنست
* ابوخلسا * بفتح همزه و ضم بای موحده و سکون واو و فتح خای معجمه و سکون لام و فتح سین مهمله و الف اسم یونانی است
و بعربی حناء الغول و بعضی لحمار و ادومه و رجل الحمامه و شنجار بشین و نون و جیم و الف و رای مهمله که معرب شنگار بکاف
باشد و [illegible] شعار و حنا الغول و کحلاء و کحیلا هر یک بعربی اسم نوعی از ابوخلسا است و در تلو و هر تلوی و میقلونس
نیز گویند و بفارسی [illegible] * ماهیت آن گویند چهار صنف میباشد اول صنف گیاهی است و برگ
آن شبیه برگ [illegible] و با رطوبت لزجه و باخشونت و سیاه رنگ و ساق آن منشعب و شاخها بسیار و ریشه آن دراز [illegible] آن و
ملاصق زمین [illegible] آن سیاه [illegible] آن بغایت رنگین و بسیار سرخ و این قسم را عوام [illegible] عرق الوفخ و بعضی
لغات [illegible] و بعربی حمرا بسبب بسیار سرخ بودن آن نامند و قوت آن
تا چهار سال باقی میماند [illegible] گفته رنگ آن در تابستان سرخ میگردد مانند رنگ خون و چون بدست بر مالند رنگ میکرد اند
آن را و منبت آن زمینهائی است که خاک آن طیب باشد * طبیعت آن گرم و خشک است در اول درجه دوم * افعال
و خواص و منافع آن محلل اخلاط مراریه و [illegible] اسهال [illegible] عصاره

معده میگرداند و خارج میگرداند و حاصل میگردد از آن غذای بسیار از برای بدن اگر هضم شود و مانع صعود بخارات است بدماغ
جهت آنکه مطفی حرارت معده است و اصحاب مرهٔ صفرا را انفع و مضر است لحرارت غریزی و معدهٔ بارد ضعیف و محدث قولنج
و تولنج و مصلح آن مربا نمودن آنست با عسل یا شکر و اما حماض آن یعنی آب مغز ترش آن پس نیست در آن غذائیتی ولیکن مقوی
قلب حار المزاج و مانع ریختن صفرا با معا و ملطف و مقطع و جالی و مطفی حرارت کبد و مقوی معدهٔ حار و مشهی و مهضم طعام و مسکن
حدت صفرا و خون و زائل کنندهٔ غم و مسکن عطش و حرارت جگر و احشا و قاطع قی و اسهال صفراوی و کلف و جهت خفقان
حار و تسکین خمار و صداع خماری مفید و چون نان را در آب اترج یا شراب آن بخیسانند و بخورند جهت تسکین صداع و دوار
حادث از خلاء معده نافع و از خواص شراب آن آن است که منع مینماید صعود ابخره را بسوی سر و قمع آن میکند بسبب قوت قبضی
که دارد و نافع است از برای دوار و سدر حادث از ابخرهٔ صفرا و خون و قطور آب آن در چشم زائل کنندهٔ بقایای یرقان آن
است و همچنین اکتحال بآن و غرغرهٔ مطبوخ آن و سرکه جهت اخراج زلو در حلق مانده و طلاء آن مزیل یرقان و کلف و
ثوبا و رنگ سیاهی و مرکب از جامه و ضماد آن جهت گزیدن عقرب بزنند و مارشا [illegible] نافع و رب آن تپ صفراوی را بنشاند و
دافع معده و اشتهای طعام آورد مفرح سینه و عصب و مصلح آن شراب خشخاش و شراب تمر [illegible] آنست آن آب نارنج و آب لیمو است
و چون جواهر و مروارید را در آب آن مکرر بخیسانند منحل سازد و خوردن [illegible] آب اترج باشد نافع است از
برای مالیخولیای حادث از سوداء محترق از صفرا و خون حادث از ابخرهٔ سوداویهٔ محترقه از دم و صفرا و مالیخولیای مراقیه
را ولیکن بسبب شدت حموضت مضر است باعصاب سود از برای که ترشی صرف بسیار مهیج سودا است پس باید که اصلاح کرده
شود بشکر و قند یعنی اگر مفرد استعمال نمایند قند داخل کرده آن مقدار که ذائقه آنرا ادراک کرده اند را قشره ساخته بنوشند و
اما تخم آن محلل و مجفف و بادزهر مسهله و مقاوم جمیع سموم است خوردن و ضماد نمودن و دو مثقال از مقشر آن گفته اند
قائم مقام تریاق فاروق است در جمیع سموم حیوانی و قویتر از تریاق کبیر دانسته اند و تریاق جمیع سموم [illegible] و مشروبه
است و با آب گرم یا با شراب جهت گزیدن عقرب مجرب [illegible] آشامیدن آن و ضماد کردن یان [illegible] مقشر آن بغایت
[illegible] و کشندهٔ جنین و مخرج آن است و طلاء آن جهت تحلیل ورم [illegible] و [illegible] آن جهت [illegible] مفید [illegible] سائر
افعال مانند قشر آن است و روغن آن جهت [illegible] طلاء [illegible] شراب [illegible] مقرب [illegible] و مفتح سدهٔ
گوش و سریع النفوذ در اعضا و معدل [illegible] و ملطف و چون کسی بآن تدهین کند گویند عقرب نزدیک او نیاید و ضماد [illegible]
مجموع اترج در سرکه یا شراب جهت وجع مفاصل و نقرس [illegible] نافع و برگ آن هاضم طعام و مسخن معده و مقوی
احشا و مفتح سدد و جهت ضیق النفس بلغمی مفید و شکوفهٔ آن در افعال مانند برگ آن است و از آن [illegible] ترنج
مقوی دل و مفرح و جهت دفع خلل و هوای وبائی آزموده و همچنین ترش کردن برگ آن و مغز شیرین آنرا [illegible] منفعتی
نیست و صاحب دستور الاطبا نوشته که ترش آن قویتر از شیرین آن است و قاطع بلغم بود و علت سینه و حلق و سرفه را نافع و
در هیچ فصل خوردن آنرا منع نیست ولیکن در هر فصلی با چیزی مناسب در زمستان با عسل و در تابستان با قند و در برسات
یعنی موسم بارش با زنجبیل و نمک [illegible] و بعضی خواص از قبیل آنچه ذکر یافت برای آن نوشته و تریاقات و جوارشات و حلوا و
ادهان و رب و [illegible] و مطرف و اشربه و عرق و مربا و [illegible] آن در [illegible] ذکر یافت

* اتنکن [illegible] بضم همزه و فتح تای [illegible] و نون [illegible] و سکون نون [illegible] فارسی [illegible] و [illegible] اسم [illegible] است [illegible] آمد

* ایتمن * بفتح همزه و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای تحتانیه و میم مهمله لغت هندیست * ماهیت آن بیخ گیاهی است هندی بطول یک انگشت و کوتاه‌تر از آن و اندک باریک ظاهر آن اغبر و باطن آن سفید فی الجمله شبیه بزراوند طویل باریک کوچکی و طعمی و رائحهٔ غالب بلند دارد و بعضی آنرا سه قسم گفته اند یکقسم مسمی اتیس است و قسم دوم به پرتابکار و قسم سوم به سیام کن و بعضی دو قسم گفته اند سفید و سیاه * طبیعت آن گرم در دوم و خشک در اول و با رطوبت فضلی * افعال و خواص آن مقوی باه و هاضم طعام و حابس اسهال و دافع بلغم و صفرای فاسد و مانع فساد آن و بواسیر و استسقای زقی حادث از آن سرد و خلط را نافع

* فصـــــــل * الالف مع الثاء المثلثة

* اثل * بفتح همزه و سکون ثای مثلثه و لام بلغت عربی اسم نوع بزرگ درخت گز است و بهندی جهاؤ نامند * ماهیت آن نباتیست مابین شجر و گیاه و برگ آن ریزه و خشن جالینوس گفته که نوعی از طرفا است و صاحب نهایه گفته درختی است شبیه بطرفا و از آن بزرگتر و اسحق بن عمران گفته درختی است عظیم با شاخهای بسیار و سبز مایل بحمرت و برگهای آن ریزه سبز شبیه ببرگ طرفا و طعم آن عفص بی کل و ثمر آن بر گرههای شاخهای آن میروید بمقدار نخود و رنگ آن اغبر مائل بزردی و در اندرون آن دانه های ریزه بهم چسپیده میباشد و آن ثمر را عذبه نامند و در تابستان میرسد و آنرا بهندی ... ماین و چهوتی ماین گویند * طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک و با قوت قابضه و اندک ملوحت و مرارت و ثمر آن در دوم سرد و در سوم خشک و توهم کرده کسیکه آنرا گرم در دوم دانسته * افعال و خواص و منافع آن اما برگ و شاخ آن جالی و مفتح سدهٔ طحال و مقوی جگر و مانع ورم آن و جهت جذام و منع سفید شدن موی و دندان نافع چون مضمضه با آن نمایند و گرفتن دود و بخار آن لقوه را نافع و آشامیدن مطبوخ ثمر و شاخ و برگ آن جهت دفع سدهٔ سپرز و ورم آن و جذام و سفیدی موی نافع و طبیخ آن در سرکه و شراب جهت تقویت جگر و تلیین ورم آن و ضماد آن جهت تحلیل ورم جگر و تدخین آن تا هفت دفع جهت لقوه و مقطر طبیخ دانه های جدری که آبله نامند و بواسیر و جوششهای ریزه که آب از آن تراوش نماید و خاکستر و آب طبیخ آن جهت خروج مقعد و تقویت مو نافع و در قطع خون همه اعضاء و رو خاکستر آن مجرب مقدار شربت از طبیخ آن تا چهل و پنج مثقال و از عصارهٔ آن تا سی مثقال مضعف معده مصلح آن صمغ عربی بدل آن جوز السرو است و اما ثمر آن رادع مواد و مقوی چشم و لثه و معده و جگر و سپرز و مانع نفث الدم و سیلان خون و انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و رافع یرقان و رطوبت رحم و چون در گلاب بخیسانند و صاف نموده در چشم بچکانند جهت ردع مواد و تقویت اجفان و حدت بصر مفید و مضمضه بطبیخ آن و بد ستور خائیدن آن جهت تقویت لثه و تاکل اسنان و حرکت آنها و آشامیدن آن جهت نفث الدم و رعاف و رو حیض و بواسیر و سیلان خون از هر عضو که باشد و منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و قطع آنها نافع و طبیخ ملک ارتیهٔ آن و نقوع آن در آب گرم با شکر جهت رفع یرقان و کاویدن و قبلا رحم و رطب و رطوبات رحم و درمزاج اطفال جهت رفع رطوبات غلیظهٔ متعفنه و نیکوئی رنگ رخسار و فربهی بدن نافع و گویند چون نقیع آنرا سه روز یا هفت روز متوالی بیاشامند و از عقب آن اقراص مبردهٔ مرطبهٔ مستعمله در زیادتی گوشت و فربهی مساوی بخورند بس هفت روز یا زیاده دوغ با کتیرا سائیده بیاشامند پس با کعک معمول از آرد سمید محکم الصنعة بخورند بسیار فربه میکرد اند و رنگ روی را صاف و نیکو و با رونق و نضارت میکرد اند * و دلیل منافع آن آنست که چون بیاشامد کسیکه در بدن او رطوبات فاسده باشد دفع میکرد اند و پاک میسازد و تقویت ... که ... و ... باک و نقی باشد تقویت مینماید

و ضماد آن با کره یعنی مسکهٔ تازه و برگ تاک جهت رفع صلابت انثیین و بخور آن باعث گریختن هوام و تحلیل اورام و فرش کردن
برگ آن و بران نشستن کاسر قوت باه و گریزانندهٔ هوام است و بستن برگ گرم کردهٔ آن بر ورم بارد و نزول آب در بیضه و گوی تکیه
کردن بر چوب آن که از آن متکا ساخته بران تکیه نمایند مانع تعب و قاطع شهوت جماع است و در زیر فرش خواب گذاشتن مانع
احتلام و قاطع نعوظ و تخم آن لطیف تر از برگ آن مضر گرده و مصلح مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یک مثقال و بدل آن
است که آنرا بدون مصلح آن که صمغ عربی است استعمال نه نمایند و زیاده از یک مثقال نیز بدل آن گویند در وزن آن شاهدانه است
* اثمد * بکسر همزه و سکون ثاء مثلثه و کسر میم و دال مهمله لغت عربی است و آنرا کحل و کحل سلیمانی و اصفهانی و کحل جلا
نیز و بیونانی طمسارس و لاطینی و بسریانی صدیدا و برومی کوخان و بفارسی سرمه و بهندی انجن نامند * ماهیت آن
سنگی است صفائحی براق و اصناف الوان میباشد صنفی سیاه تیره و صنفی اندک از آن کمتر و صنفی سیاه اندک مائل به بنفشی
و صنفی سفید سرخ و صنفی سفید نیز دیده شده و معادن آن بسیار است از بلاد اصفهان که بهترین همه جاها است
خصوص آنچه از نواح آنجا بهٔ آنجا آورند و بعد از آن مغربی و مصری و غیرها و جوهر آن مخلوط با سرب میباشد لهذا ملمع
براق است و چون با نقره ذکال از آن نقره را شکننده سازد و بهترین آن آنست که خوب سیاه و براق و خالص از آمیختگی چیزی
غریب نرم و کم ریگ باشد و بسیار صلب نباشد و زود شکسته و مفتت گردد و سطوح آن تلمهای اندک طولانی و با صفا و براق
بود فی الجمله شبیه بزرنیخ ورقی و طلق باشد ولهذا بعضی آنرا زرنیخ سفید دانسته اند و بهترین طرق استعمال آن آن است که
ریزه ریزه نموده بعد از خوردن با قدری در نیهٔ گوسفند و اگر نباشد در پردهٔ چربی که بالای شکنبهٔ بز و گوسفند میباشد پیچیده در
ظرف آهنی یا سفالی بر آتش بسوزانند که مشتعل گردد پس برآورده پاک شسته مدتی در یخ یا برف یا آب سرد پرورده نمایند
پس با آب باران یا عرق بادیانه یا آب برگ تازهٔ آن یا آب برگ کشنیز تازه یا آب برگ گل شقایق یا آب خالص و یا لجمله با آنچه
لائق و مناسب باشد بر سنگ سماق ما ننده با وقیاس نموده خالص تنها یا با آنچه مناسب دانند از اجزا و ادویهٔ نباتیه و
موزونات و غیره استعمال نمایند * طبیعت آن سرد در دوم و خشک در سوم و شیخ الرئیس سرد در اول و خشک در دوم گفته و
محمد بن حسن سرد و خشک در چهارم دانسته * افعال و خواص و منافع آن قابض و مجفف بی لذع و محرق مغسول آن
لطیف تر از غیر محرق مغسول آن است و حافظ صحت چشم و مقوی اعصاب آن و مقوی باصرهٔ پیران و دفع حرارت و رطوبت
و چرک و اندمال قروح آنست و جهت صداع و نزف الدم از هر موضعی که باشد و تنقیهٔ چرک زخمها و بریدن گوشت زائد و جریان
حیض و اندمال قروح متعفنه و التصاق جراحات و سوختگی آتش و قتل شپش مفید * العین اکتحال آن با اندک مشک جهت
تقویت باصره و اعصاب آن و رفع سبل آن و با مروارید و سرگین حردون و نبات سفید جهت غشاوه و بیاض چشم و با حضض
و سماق جهت دمعه و جرب چشم مجرب و چنین با قلیمیا بوزن آن نرم سوده و با عسل کف گرفته رقیق ممزوج نموده با آن اکتحال نمایند
صداع را زائل سازد اگر صداع در همه جانب باشد بهر دو چشم و اگر بیک جانب بچشم آن جانب و اکتحال آن با آب کشنیز تازه
خصوص که با اندک کافور باشد در ابتدای احداث جدری و حصبه باعث عدم بروز دانهٔ آنها است در چشم و مسکن اثارات
و گرمی و رطوبت و اندمال قروح آن و با ستور با آب انار ترش معصور با شحم و همچنین با آب سماق و آب برگ تازهٔ امغیلان
با آب نقوع مازو جهت امراض مذکوره و همچنین تقطیر آن در گوش و بینی و طلای آن با میاه مذکوره بر پشت چشم و زیر آن
و پرهای بینی و اسب گوش و حلقوم و سینه مانع بروز آبله و حصبه است در ابتدا بشرط تکرار عمل و بعد بروز ظهور آن

مزمن است واطلاق آن ودلع ضرر آن از معده سرد رسزاوار آن است که مطبوخ تناول نماید آنرا بعض از طعام وبا طعام تناول نکردد میابت بخوردن طعام نماید وآلوی خشک را چون بجوشانند با آب وصافی نموده با ترنجبین وبا عسل ویا شکر بیاشامند ابلغ است در تلیین طبیعت وآلوی سفید بطی الهضم است ومسهل نیست مانند ترش ومخوش وخوردن آن بعنوان تنقیه نه بطریق دوا وعلاج وآلوی کوهی که رنگ بعضی از ان سرخ بود وترش وآنرا میجوشانند ومدت ما ایله میکذارند تا زمانی که غلیظ وبسر حد انعقاد رسد واز ان قرصها ساخته بشکل کرده ان تنک وبشهرها نقل مینمایند جهت اصلاح اغذیه ومزورات بعد از ان بکار آید واجاص بری مضر است بمعده وموجب حبس وثقل بطن است چون با کلاب یا طلا جوش دهند وشکوفه آنرا چون بخایند قطع مواد نازله نماید وضماد آن بر سر جهت صداع حار نافع ✽ وغرغره ومضمضه بطبیخ برک وبیخ آن جهت منع نزلات دماغی وورم لوزتین ولهاة وتقویت لثه آشامیدن آن جهت رفع کرم معده وضماد برک آن با سرکه بزیر ناف جهت کشتن کرم امعا مجرب مضر است بدماغ مصلح آن عناب وبمعده مصلح آن کلقند ودر مبرودین مصطکی وکند روماء العسل مقدار شربت آن تا نیم رطل بدل آن تمر هندی وصمغ آن را که صمغ فارسی نامند کرم تر از صمغ عربی وبهو ستش کمتر از ان ومدر و نافع ومفتت حصاة وملحم قروح واکتحال آن جهت جلا بصر وضماد آن با سرکه جهت قوبا وجوشش بدن اطفال مفید است واجاصیه وآش اجاص ورب وسکنجبین وشراب وطبیخ ومربا ومزوره ومطبوخ ومعجون ونقوعات آن در قرابادین ذکر یافت

✽ فصـــــــل الالف مع الحاء المهملة ✽

✽ احریض ✽ بکسر اول وسکون حای مهمله وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وضاد معجمه بفارسی کل کاجیره وکل خسک ورنک زعفران وبلغت دیلمی کاجیره وبهندی کسم کا پهول نامند ✽ ماهیت آن معروف ودر اکثر بلدان کثیر الوجود بری وبستانی میباشد طبیعت بری آن در سوم کرم ودر دوم خشک وبستانی آن در دوم کرم ودر اول خشک وقوت آن تا سه سال باقی میماند ✽ افعال وخواص آن منضج ومحلل وبا قوت تابضه ومنوم ومقوی کبد وکل از ند خون منجمد مطلقا وضماد آن با حنا برکف دست وپا جهت تلت بر رز آبله قبل از بر رز جفف موارض آن وبا عسل جهت قوبا وبا ماست بر مثانه جهت احتباس بول مجرب وطلای آن با عسل جهت بهق وبرص وقلاع اطفال وبا سرکه جهت خارش بدن واورام حاره وباد سرخ وورم جکر مفید المضار مضر ومصدع ومضر سپرز ومفسد معده مصلح آن عسل مقدار شربت آن یک مثقال الخواص چون با کوشت طبخ نمایند باعث زود مهرا شدن ولذت اطعمه است

✽ احیون ✽ بفتح همزه وسکون حای مهمله وبخای معجمه نیز آمده وضم یای مثناة تحتانیه وسکون واو ونون در آخر لغت یونانی است بمعنی سراقعی ✽ ماهیت آن ثمر کیاهی است ثمنشی شبیه بسر افعی وبی ساق ونبات آن خشن وشاخهای آن کوچک وباریک ومزغب وخار دار مائل بسفیدی واز هر دو طرف آن برکهای ریزه باریک راست شبیه ببرک ابوخلساو کاه ووریزه تر از ان باز طوبتی لزج که بدست بچسپد ونزد یک برکهای کل بنفشی وثمر آن شبیه بسر افعی وبیخ آن بقدر انکشتی مائل بسیاهی ودراز ✽ طبیعت آن کرم در اول وتر در دوم ✽ افعال وخواص آن مدر بول وحیض وشیر وعرق و بیخ آن مقاوم جمیع سموم حیوانی خصوص افعی چون با شراب بنوشند واکر با شراب وچیزهای مناسب بیاشامند کویند جهت درد کمر مجرب است مورث خارش وجوشش بدن مصلح آن شیر است

✽ فصـــــــل الالف مع الخاء المعجمة ✽

✽ اخثاء البقر ✽ بفتح همزه وسکون خای معجمه وفتح ثای مثلثه والف وهمزه بفارسی سرکین کاو وبهندی ... وتازه آنرا کوبر

است * طبیعت آن در اول سرد در دوم و آن در دوم تر * افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و دموی آن ملین طبع و نارس آن مسهل بعصر و قاطع قی و آب رسیده آن جهت سرفهٔ حار و صاحب دق بغایت مفید و آب برگ آن کشندهٔ کرم معده و نفاخ و مسهل معده مصلح آن گل قند است

* فصـــــــــل الالف مع الذال المعجمة

* اذاراقي * بفتح همزه و ذال معجمه و الف و فتح رای مهمله و الف و کسر قاف و بلغت سریانی است و بعربی قاتل الکلب و حب الغراب و خانق الکلب و بفارسی کچله و کچوله نامند و بهندی نیز بدین نام مشهور است * ماهیت آن تخم ثمر درختی است هندی بقدر نارنجی بزرگ و پوست آن سرخ رنگ و بی بو و لحمی چند ان ندارد و دانها ی پهن مدور و بسیار صلب و تلخ در میان آن میباشد مانند تخم برمل که نیز ثمری است هندی در جوف برمل و هر دانه در غلافی علحده و تخم برمل کوچک است و لحم آن ماکول بخلاف تخم اذاراقي که بزرگ و پهن و مدور و رسمی غیر ماکول است و درخت آن بزرگتر از درخت نارنج و بمقدار درخته بول هندی و برگ آن نیز اندک شبیه بآن و کوچکتر و عریضتر از برگ نارنج و مستعمل تخم آن است بدین نحو که در آب مغمد سازند و پوست آنرا جدا کرده بسوهان براده نموده بکار میبرند و آنچه صاحب تحفه نوشته که آن بیخی است و در تنکابن و مازندران و آن بلاد ارزانی و برگ آن از برگ بنفشه سبزتر و گل آن مثل بنفشه و در رغایت سرخی و ساق آن از ساق بنفشه مطبر تر و سرخ اشتباهی خواهد بود و شاید بیخی دیگر شبیه بآن باشد نه آن * طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک در سوم * افعال و خواص و منافع آن سم حیوانات دماد است و بالخاصیة مبدل مزاج بسیار سرد و دموی فاسد بسوی مزاج حار جید صالح و لیکن باید که جرأت بر خوردن آن ننمایند مگر نزد حاجت قوی شده بدو با مصلحات آن و جهت فالج و استرخا و سائر امراض عصبانی و درد کمر و وجع مفاصل مجرب دانسته اند ضماد آن جهت کلف و جرب و قوبا و عرق النسا و امراض مفاصل و امراض بارده و جرب متقرح و بثور لبنیه نافع المضار مسکر و مشوش ذهن و یکمثقال آن کشنده مصلح آن شکر و ادویهٔ خشخاش و قی فرمودن بشیر تازه دوشیده و آشامیدن امراق و امعید باجات دسمه و روغن بادام و لعابات با روغن بادام شیرین مقدار شربت آن از یک دانگ تا دو دانگ و حب و معاجون آن در قرابادین ذکر یافت و اطبای هند برای آن خواص بسیاری بیان مینمایند

* اذاراقيون * بفتح اول و دال معجمه و الف و کسر راء و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون * ماهیت آن باعتقاد جالینوس نوع چهارم زبد البحر است که بفارسی کف دریا نامند و آن چیزی است پر سوراخ و بسیار سبک و از فرنگ آورند شبیه بزمرهٔ اسیوس * افعال و خواص و منافع آن در جمیع افعال از زبد البحر اقوی و از سموم قویه و مقدار دو دانگ آن کشنده و اکتحال آن جهت رفع ناخنه و بیاض چشم دواب بسیار مؤثر و طلای آن با آب جهت عرق النسا و ورم پستان و جرب و کلف و بثور نافع و احتمال این چیزی را که بهندی کستوری مینامند این و یا قریب بدین بوده باشد و در حرف الزاء در زبد البحر انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

* اذخر * بکسر همزه و سکون ذال معجمه و کسر خای معجمه و رای مهمله * ماهیت آن دو قسم بود یکی مکی و آنرا بعربی تبن مکه و خلال مأمونی و طیب الغریب و بلغت رومی سخینس و سخینوس نامند و بعضی اطبا گفته اند که سخینس یونانی است و بهندی کنادمیس و کنبیل و کنتول و بهندی دروس و سوریا و بفارسی کورکیاه و گیاه مکه و گزنهٔ دشتی بفتح کاف و سکون زای معجمه و فتح نون و هاء و آخر تصحیف کرده کسیکه آنرا کوبهٔ دشتی بضم کاف فارسی و سکون رای مهمله و فتح بای موحده خوانده *

و دهن آن و شراب آن و عرق آن و قرص آن و معجون آن همه نافع اند از جهت امراض مذکوره در قرابادین بتفصیل مذکور شده
با خواص و منافع و طریقهٔ صنعت مرکب المقدار گویند بسبب شدت ادراریکه دارد مضر است بگرده مصلح آن ... و مصلح آنست
مصلح آن گلاب و عرق نیلوفر و صندل مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکمثقال بدل آن راسن و قسط و بدل تفاح آن قصب
الذریره است

* فصـــــل * الالف مع الراء المهملة

* ارانو * بفتح اول و راء مهمله و الف و ضم قاف و واو فارسی میوک نامند * ماهیت آن تخمی است سیاه و مدور در غلافی
و در میان گندم روید و بعضی شیرزبان ... * افعال و خواص و منافع آن ملین و محلل چون آنرا آرد کنند و با سرکه و آب ممزوج
خمیر نمایند و هشت ساعت در آفتاب بگذارند پس با آب خالص بسرشند و بر اورام بسیار صلب و موجع ضماد نمایند تحلیل دهد
و وجع آنرا زائل سازد و المقدار ردی الغذا و نفاخ و مورث قولنج ریحی مصلح آن سرکهٔ ممزوج بشیرینی است

* اراک * بفتح اول و راء مهمله و الف و کاف در آخر بفارسی درخت مسواک بزبان گرمسیر ایران چوچ و بهندی
پیلو و جال نیز نامند بکسر بای عجمی و سکون یا و ضم لام و واو در آخر و تخم آنرا بهندی پیلو بدون واو گویند * ماهیت آن
بدانکه آن بری و جبلی می باشد بری آن درختی است شبیه بدرخت انار و برگ آن عریض و بلند و راست و سبز و خرم و انبوه
و چوب آن سست و خزان نمیکند و خاردار و بعضا بیخار نیز میباشد و گل آن مائل بسرخی و ثمر آن بقدر بطم و خوشه دار مانند انگور
و در ابتدا مانند ... تلخ و با عفوصت بسیار و سبز و در آخر بعد از رسیدن بعضی سرخ و بعضی سفید و بعضی بنفش میگردد پس سیاه
و با اندک حلاوت و تلخی و عفوصت و حرافت و تخم آن ریزه و ثمر آن بمقدار نخود و خوشهٔ ثمر آن کوچک آن بمقدار که
در قبضهٔ دست آید و منبت آن اکثر بلاد اقلیم اول و دوم و وادیها و صحراهاست و در بلاد هند و دکهن و بنادر گرمسیرات
ایران نیز میباشد و جبلی آن کمتر از صحرائی و با خارهای متفرق و خوشهٔ ثمر آن بزرگتر از بری آن بمقدار که در دو کف
دست آید و دانهای آن ریزه تر و بی تخم و ... و در آخر سیاه و اندک شیرین و مفص و با حرافت میباشد و در بعضی
بلاد شیرین تر و بزرگتر و با تخم بسیار تلخی میشود و مانند انگور آنرا در بازار میفروشند و بعضی مردم آنرا میخورند
* طبیعت ابن بغدادی گفته که درخت آن یابس است و ثمر آن در حرارت و یبوست معتدل و انطاکی در دوم گرم
و در سوم خشک و حکیم میرمحمد مؤمن در اول گرم و در آخر دوم خشک دانسته * افعال و خواص و منافع آن جالی و محلل
و مقطع و مفتح سده و جهت رفع رطوبات لزجه و ریاح غلیظه و منع نزلات و تقویت معده و رفع اسهال و تحلیل ورم رحم و بواسیر
و عسر البول و تنقیهٔ مثانه و سعفه و ماشرا و نمله و تسکین اوجاع و تقویت لثه نافع ضماد برگ آن محلل و مانع نزلات و ماشرا و
نمله و ضماد مطبوخ ثمر آن در روغن زیتون جهت تسکین اوجاع و تحلیل ورم رحم و بواسیر و سعفه مفید و آشامیدن طبیخ
ثمر آن جهت عسر البول و تنقیهٔ مثانه و تقویت معده و رفع اسهال و بدستور تخم آن در تقویت معده و رفع اسهال و مسواک
چوب آن جالی دندان و مقوی لثه و اکثار آن مورث جوشش لثه و شرب آن باعث ... مصلح آن ... مقدار شربت از طبیخ
آن تا نیم رطل و از تخم آن تا سه درهم بدل آن صندل است و صاحب دستور الاطباء و دیگران گفته اند برگ آن جهت جرب
و جذام و بواسیر و فساد خون نافع و ثمر آنرا بهندی حال نامند تلخ و مسهل و دافع فساد بلغم و صفرا است و جهت سوزش اعضا
و استسقا و اورام و جذام و حمیات حاره و دیدان و حب القرع نافع

* اربع و اربعین * بفارسی هزارپا و بهندی کنکهجوره نامند * ماهیت آن حیوانی است از جملهٔ حشرات باریک و

نیز نامند و شراب زهرا بحوان بمربای آن در قرابادین ذکر یافت

اردقنانی بکسر همزه و سکون راء مهمله و فتح دال مهمله و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر نون و یا لغت یونانی است *ماهیت آن* نباتی است شبیه بکبر بسیار تند رائحه و لاذع و در غایت تندی و حرارت و اجتناب از آن اولی است مگر در اطلیه و مطلحات و صاحب اختیارات گفته که تنا ءالحمار است بلغت اندلس و صاحب مغنی گفته که ثمر آن در غلاف میباشد

ارز بضم همزه و راء مهمله و زای معجمه معرب ارزا و وارزیز یونانی است و بسریانی روزی و بعربی ثمن و بفارسی برنج و بتورانی گرنج و بهندی چاول نامند *ماهیت آن* گیاه آن مانند جو و گندم و برگها و ساق آن بلند تر و نرم تر و منبت آن یعنی محل زراعت آن زمینهای نمناک و جایهائیکه در ان آب باشد و یا آنکه آب بسیار بر آن برسد مانند آب چشمه و رود خانه و باران و قنوات و بلندی گیاه آن در اکثر بلاد تا به یکقامت و در بنگاله تا بدو قامت میرسد و در دو فصل آنرا زراعت مینمایند یکی پیش از موسم باران که برسات نامند و آن هنگام بودن آفتاب در ثور تا اواخر جوزا است که با آب باران آنچه در زمینهای بلند است نشو و نما یابد و آنچه بر زمینهای پست است مانند غدیرها که بهندی جهیل نامند و کنارهای دریا و طغیانی آبها و سیلابها هر مقدار که آب بلند میشود آن نیز بلند میشود و مادام که مرکیاه و خوشهای آن بیرون از آب است آنرا خوفی و ضرری نیست هر مقدار که باشد و اگر احیانا دفعة آب طغیانی نماید و یا سیلاب عظیمی آید که تمام آنرا بپوشد و غرق نماید و بزودی از زیر آب بر نیاید فاسد و پوسیده میگردد و بهترین برنجها و اماکنی که در انها خوب میشود بلاد هند است خصوصا پشاور و کمون بند و سورت و بانس بریلی که مابین شاهجهان آباد و لکهنو است و عظیم آباد خصوص مکهه که دیهی است از دیهای آن و بعد از هند سند و ایران است خصوص جبال بار و کرمان و از ان بهتر و مراغه زیرا که برنج باریک سفید هندی و سندی سبک میباشد و بسیار لطیف و بی لزوجت خصوص انواع مذکوره آن که خوشبو و خوش ذائقه میباشد و اما برنج سرخ دانه درشت هندی و سندی خالی از ثقل و لزوجتی نیست و بد تر برنج ایران و اما برنج بلدان دیار بسیار ثقیل و لزج خصوص آنچه در جزائر و سواحل دریای شور میشود و در اکثر این اماکن بسیار کم و در بعضی جاها مطلقا نمیشود و وجه مذمت اطبای یونان و روم برنج را از این جهت است که در ان بلاد برنج و نور ندارد و خوب نمیشود و اکثر ثقیل و لزج و نفاخ و بطئ الهضم میباشد و الا برنج اماکن مذکوره قبل و رای این اماکن لطیف و سریع الهضم تر از حبوب دیگر است خصوص در امزجهٔ حاره *طبیعت آن* اختلاف کرده اند در حرارت و برودت آن بعضی حار در اول و بعضی بارد و بعضی معتدل دانسته اند و یابس در دوم و در این اتفاق دارند و بعضی مرکب القوی دانسته و این اقوی و قریب بصواب است و اقوال اول نیز درست است زیرا که چون در آب بجوشانند و آب آنرا بگیرند و آن برنج را دم دهند که بفارسی چلاو کش نامند میباشد جرم آن برنج سرد در اول و آن آب گرم در اول و اما چون آب آنرا نگیرند و دم دهند که آب بر نامند و اکثر بلاد و این نحو طبخ مدهند میباشد مائل بگرمی و لکن باید که قبل از طبخ زمانی آنرا با آب بخیسانند و خوب مالیده بچند آب شسته طبخ نمایند و اما برنجهای لزج را چون چند مرتبه جوش دهند و آب غلیظ لزج آنرا نریزند استعمال آن جائز نیست و بالخاصیة در محرور المزاج احداث حرارت و در مبرود المزاج برودت میکند و از این جهت شاید قدما و اکثر متأخرین مرضی را از ورده از برنج نفرموده اند و مخصوص با صحا داشته اند که در مرضی احداث کیفیت متضاده و در اصحا کیفیت متوافقه شرط است و احتمال که این مخصوص بارز غیر هندی و جید باشد زیرا که بعضی مرضی

سفید میکردد و آنها اندک صلب و تنهٔ آنها نرم و پر از رطوبت لزجی چوب درخت و لاعل و کتاب و لباس و فرش و
امثال این قبیل آنچه را بیابند میخورند و هرچه را که بخورند اطراف آن گل آلود میباشد و چون خشک شود اندک صلب
میگردد و در شاید تمام عتابی دهی آنها را آنچه را میخورند همه گل میگردد و باندک زمانی فاسد و فانی میگردانند خصوص
کتاب و فرش و لباس را و مادهٔ تکون آنها بخور محتقنهٔ محتبسه در جوف بیوت و صندوقها و فروش و یا تحت آنها است
و محل تکون آنها آن مواضع و زمینهای نمناک با رطوبتی است که خاک آنها نرم و سخیف باشد و در ان اماکن آنچه
میرود همه را میخورند و فاسد میسازند و در ملک بنگاله در ایام خریف برسات بزرگ و بالیده بلند بمقدار استه خرما
میگردند و پر برآورده پرواز میکنند و باندک زمانی فانی میگردند و اهل هند میگویند که بادشاهی دارند و جثهٔ آن بسیار
بزرگ و بالیده میباشد بحجم انگشتی و بطول دو بند آن و بزعم ایشان آن بسیار گرم و مقوی باه است و در زمستان از
اماکنی که محل تکون آنها است مانند صحراها و دامنهای کوه برآورده میخورند بدین نحو که سر آنها را دور نموده تنهٔ آنرا
بروغن گاو چرب نموده می بلعند و میگویند اگر بزودی نبلعند و یک دو روز بگذارند تمام آن گداخته آب لزجی از آن برمیآید
و پوست خالی میماند و علامت شناخت آنکه بادشاه آنها در کدام جا است آنست که در صحراها در مواضعیکه دهقانان علفهای
زراعت را کنده جا بجا جمع مینمایند و رطوبات بارش و شبنم و حرارت تابش آفتاب متبخر گشته و تعفن یافته از آن ارضه
تکون مییابد پس اشخاصی که معرفت آنرا دارند آن مواضع را کنده برمی آرند و بعضی از آنها یک یا دو عدد میباشد و
میگویند چون آنرا در روغن سنام بقرحل کنند و بر بواسیر بمالند نافع است و پاشیدن آب مطبوخ خرزهره کشندهٔ آن است و
دخان برملدمد و کرکی و کشنیز خشک و نوتینج گریزانندهٔ آنست

ارسطون شرابیست غلیظ که از خمر و ادویهٔ حاره ترتیب دهند قوی تر از خمر و مقوی احشای بارد است و در قرابادین ذکر یافت

ارخامونی بروزن افلاطونی بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح غین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و کسر نون
و یاء و آخر بفارسی ما میناسرخ نامند و بهندی بن پوسته *ماهیت آن* نباتی است شبیه بخشخاش بری و برگ آن مشرف
و شبیه ببرگ شقایق النعمان و گل آن سرخ و سر آن شبیه بسر خشخاش و طولانی تر از آن و سر آن پهن و بیخ آن مستدیر و رنگ
دمعه یعنی لبن آن زرد زعفرانی *افعال و خواص آن* حار حاد و محلل و منقی قروح عین که آنرا ارغاسن و قروحی
که آنرا اقلیا نامند و چون ضماد نمایند تسکین دهد اورام را و چون دو درم برگ آن را با پوست و یک دانهٔ فلفل سیاه سائیده و
با آب حل کرده سه روز متوالی بخورند جهت قلاع دهان و سیلان رطوبات از آن نافع

ارقیطون بفتح اول و سکون راء مهمله و کسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم طاء مهمله و سکون واو و نون معرب
ارقیسون یونانی است و ترسوقیون نیز نامند *ماهیت آن* دیسقوریدوس گوید نباتی است برگ آن شبیه ببرگ کدو و از آن
بزرگتر و صلب تر و مزغب و بی ساق و رنگ آن مایل بسیاهی و بیخ آن بزرگ و سفید انطاکی گفته نباتیست مزغب و ساق آن
مربع کمتر از یک ذرع و آنرا اکلیای سرخ رنگ و تخمی بمقدار ارزیزهٔ سیاه است و بهترین آن تازه حریف آن است و صاحب تحفه
گفته بیخ آن نرم و سفید و شیرین است *طبیعت آن* گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند *افعال و خواص
و منافع آن* جالی و مجفف و محلل و با قوت قابضه جهت امراض دهان و دندان و سینه و نفث الدم و مفاصل و عرق النسا
و شقاق و جراحات انگشتان حادث از برودت و عسر البول و حرق النار و قروح بیخ ناخنها نافع و مضمضه بطبیخ بیخ آن و تکمید آن

و تقطیر آن با عسل جهت ازالهٔ قرحهٔ چشم منعمین با رمامن ریاش آن نافع و غبرهٔ ستانی آن تریثن اعمال کریتوانست و مدرج جنین

* ارنب بری * بفتح همزه و سکون رای مهمله و بفتح نون و بای موحده معرب ارنبا ست سریانی است و بعربی نیز ارنب و بعجمی ... و بیونانی لرغیسون و اغروس و غرسا و س و نیز بسریانی لاغومس و بفارسی خرگوش و بترکی دوشان و بهندی سسا و سسه و کهرهه نامند * ماهیت آن حیوانی معروفست بجثهٔ گربه با مویهای بسیار نرم و صورت آن فی الجمله شبیه بصورت موش و گوشهای آن بسیار بلند و لهذا آنرا خرگوش نامند و دستهای آن کوتاه تر از پایهای آن و مانند زنان حیض بیند و گویند منقلب میگردد نر آن بماده و بالعکس و اصلی ندارد بلکه یک سال نر آن بسیار مست و قوی میگردد و یک سال مادهٔ آن و لهذا شبیه نموده آنرا گفته اند و مدت حمل آن هفتاد روز است و زیاده هم گفته اند و گویند چون آنرا بسیار بترسانند و ذبح نمایند خون از حلق آن بر نمی آید و سفید یکرنگ و سیاه اغبر و ابلق میباشد * طبیعت آن گرم در سوم و تر در دوم و بزعم بعضی سیاه آن خشک و سفید ترکی آن بسیار گرم و خشکی آن کمتر و مشهور آن است که مزاج آن سرد است و باین قول ایراد نموده اند که پس از چه جهت نافع است مفلوجین و صاحبان بارد المزاج و امراض بارده را و جواب گفته اند که مزاج آن هر چند سرد است ولیکن گوشت آن گرم است از گوشت غزال و حق جواب آن است که آنچه مشهور است غلط است و سبب آن شهرت اذعان آن است از جبن و خوف و سبب این مرد و نیست مگر برودت مزاج آن بلکه مزاج آن بسیار گرم است و از لوازم حرارت جرأت و جلادت و اقدام بر حرب است و آن جانوری سرد است اگر این لوازم حرارت با او نباشد بزودی از جنگ و هلاک میشود جناب باری تقدس و تعالی بحسن تدبیر و حکمت بالغه قلب آنرا بنسبت با بدن آن بسیار بزرگ خلق کرده پس حرارت غریزی و ... در فضای قلب آن متفرق شده ضعیف میگردد و موجب جبن و خوف او میشود و نیز حرارت اصلی مزاج ... رارت عارضی حادث از غضب یا خوف مجتمع گشته باعث انغمار و ضعف آن میگردد و از این جهت بازی بسیار ... و از ... کردو صیادان چنانچه مادهٔ آن میکند نمیتوانند نمود و نیز شیر نران جلدی و جلادتی که شیر ماده دارد ندارد * افعال و خواص و منافع آن صرع و فالج و استرخا و لقوه و اختلاج و ارتعاش اغذیه متخذه از گوشت آن خصوصا کباب و مشویات مبرزه با ابازیر حارهٔ معروفه و مقویه مانند دارچینی و فلفل و صعتر و خردل و تخم شبت که ترش کرده باشند اینها را بمرض نافع اند از برای فالج و لقوه و استرخا و خدر و ارتعاش و امراض باردهٔ علل اعصاب و اوجاع مفاصل و سلس البول و بول در فراش و همچنین قلایای آن و مولد خون غلیظ و غلیظتر از گوشت گاو و گاومیش و اگر مرقه باشد بی ترشی و چون قدری قلیلی از انفحهٔ آن بطفل بخورانند ایمن میگردد از حدوث صرع که آنرا ام الصبیان نامند و فزع در خواب ولیکن باید که شیر در معدهٔ او نباشد زیرا که موجب انجماد آن میگردد و همچنین خورانیدن آن با سکنگبین و با روغن گاو با سرکهٔ انگوری یا با عسل ... معادل ثقل خرما نافع است از برای صرع و چون یک درم انفحهٔ آنرا با یک درم شب یمانی سوخته با آب طبیخ بابونه و سداب چند روز بیاشامند خون بسته را بگشاید و آشامیدن و حمول آن بتنهائی بعد طهر سه روز هر روز نیم مثقال مانع حمل زنان است و آشامیدن دو مثقال آن جهت رفع سیلان رطوبات رحم و شکم نافع و سه قیراط آن با شراب جهت رفع تب ربع مجرب شمرده اند و آشامیدن یک درم آن با آب نخود از برای احتباس بول بسبب انجماد خون در مثانه و از یک قیراط تا نیم مثقال با سرکهٔ انگوری جهت صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و گزیدن افعی و ادویهٔ قتاله و بالجمله فادزهر جمیع سموم است و زهرهٔ آنرا تاثیری عکس پنیر مایهٔ آنست چون با زیت خلط کرده شود و بلع نمودن آن گرما گرم هنگام ذبح بعد صیل

ثالث الدم رقيق صفراوى ويرقان عارض شود واگر بول بكند اندك شبيه بازعفران باشد ويلد بو ومرق كرية بنتن از بدن او را

براید ورقيق صفراوى مخلوط باندك خون نماید اصلاح آن خوردن شورا لاغرا ولا رخوردن سلافة برك خبازى وآشاميدن شراب

صافى رقيق معصور كه مبالغه در عصر آن نكرده باشند پس خورانیدن آب مطبوخ برك خبازى يا بيخ آن وبيخ مريم كوبند؟ مقدار

يك رطل وخوردن سرطان نهرى وآشاميدن ماء الشعير سرد كرده وخربق سياه و لبن شعمو تيا يا قطران يا ماء العسل مقدار يكرطل واگر

احتياج بفصد شود فصد نمايند وتنظيف بطن نمايند بقى واسهال بعد از سكون اعراض بحسب لائق وعلامت بر صاحب آن آنست

كه مكرر تمايل او را شنيدن نام ماهى او لابس ديدن آن بس خوردن آنرا وخواب آمدن وبخواب ديدن وبخواب رفتن آن

* ارُوسه * بفتح اول وضم راى هندى چهار نقطه وسكون واو وفتح سين مهمله وهاء در آخر لغت هندى است وآنرا بانسه

بفتح باى موحده وواو نسه بفتح راو والف وسكون نون وفتح سين مهمله وهاء در آخر نيز نامند * ماهيت آن نباتى است

كه در هند وبنگاله بسيار ميشود ومابين شجر وگياه وبلندى درزرع وزياده بران وبرگ آن شبيه ببرگ بيد وانك عريضتر از ان

وشاخهاى آن پر گره وچوب آن سفيد واكثر از ان خلال ميسازند وگل آن بيشتر سفيد وبعضى سرخ وبنفش نيز ميباشد و

آتش چوب آن تند ميباشد واز زغال آن باروت ميسازند * طبيعت آن گرم وخشك است در اول وگويند سرد است و

گل آنرا سرد نوشته اند * افعال وخواص ومنافع آن گل آن جهت دق ودفع صفرا وتسكين حدت خون وسوزش بول

ونار پسه آن مفيد وگويند بيخ آن جهت سرفه وضيق النفس وربو وتبهاى بلغمى وصفراوى وغثيان وقى ويرقان وحرقة البول

وقروح مجارى بول كه بهندى سوزاك وبفارسى سوزنك نامند وگفته اند تپ دق را نيز مفيد است وثمر آن بمقدار جبيز صحرائى

كه بهندى گوارچنگى نامند ميشود وسبز رنگ وتخمهاى آن ريزه گويند تعليق آن بر گلوى اطفال جهت سرفه ايشان نافع است

* آريد بريد * بمد همزه وكسر راى مهمله وسكون ياى مثناة تحتانيه ودال وفتح باى موحده وكسر راو وسكون ياى مثناة

تحتانيه ودال مهمله بى نقطه * ماهيت آن دوائى است فارسى مانند پيازشكافته كه از سيستان خيزد غافقى وبعض بغداديان

گفته اند شايد كه آن بيخ دلبوس باشد كه سوسن احمر بريست وانطاكى گفته كه بيخ سوسن سفيد است كه بفارسى سوسن

آزاد نامند كه زنبق عبارت از ان است * طبيعت آن بسيار گرم وحاد * افعال وخواص ومنافع آن جذاب و

جالى است طلاى آن جهت قطع خون بواسير وآشاميدن آن بغايت مدر حيض مقدار شربت آن تا يكدرم است

* فصـــــل * الالف مع السين المهملة

* اسارون * بفتح همزه وسين مهمله والف وضم راى مهمله وسكون واو ونون لغت سريانى است بيونانى سرابيون وبهندى

تگر نامند * ماهيت آن بيخ گياهى است پر گره وانك طولانى وكج وزرد رنگ از زرد چوبه باريكتر وقوى تر نيز بده

شده باريشها وعطريت وثقيل الرائحه ولذاع وبعضى اغبر مائل بزردى ومنبت آن جنگلها وگياه آن منبسط بر روى زمين و

برگ آن شبيه ببرگ نيل وابلاب وازان كوچكتر ومائل باستداره وگل آن بنفش ودرز ير برگ شبيه بگل بنك وتخم آن

شبيه بقرطم كه كاچره نيز نامند ونوعى از انرا ساق بقدر ذرعى وملو روبرگ آن مانند قنطوريون دقيق وبالاى ساق

آن پرشعبه بعضى بالاى بعضى ودر اطراف شعبها چيزى مانند دانهاى گندم ودر جوف آن چيزى زغبى وبيخ آن بسطبرى

خنصر وكم گره وخوشبوى وخوش طعم ونوعى ديگر برگ آن مانند برگ نوع اول واغبر وصلب وشاخهاى آن پر ا گنده و

باريك ...برا... چار مضرس چند وگل آن بزرگ وبنفش وثمر آن مانند ثمر كبر ودر جوف آن تخمى مانند تخم خطمى وبيخ آن سارى

حامله باشد دارد و آزمایشگاه طفل را از شیر باز کردن از مرضی که بهندی پرسو بند نامند مجرب یافته‌اند و چون دوغ آنرا خشک
نموده عند الحاجة با آب گرم سوده تریاق استعمال نمایند دوغ آنرا تنک کند و گرم کرده اند و چون یک درم مرکبین آنرا در شراب
حل نمایند و بمقدار دو درم شربت خورده بغاید باعث تقویت و سلام خواهش ایشان گردد ذکر کرده‌اند چون صدای خروس سفید تاجدار
را بشنود لرزه بر اندام آن افتد و تفزع نماید و بعضی گمان برده اند که تمساح چون صدای شیر را بشنود میمیرد و گویند خوردن
موی مثل آن از جمله سموم است و اکثرا ذرا وفد اوت آنرا مقراض نموده در میان رگ بوک تانبول گذاشته بخورانند بکسیکه
با او عداوت دارند بالجمله بهر نحو کسیکه آنرا خورده باشد علامت آن آنست که در وقت نشستن شکم او درد کند و چون بر برگ
بید انجیر بول کند آن برگ پاره پاره گردد تدبیرش آنست که بیاورند جگرچهٔ گوسفند یا بزغاله و قطعه قطعه نموده خام ببلعند و
چون سه ساعت کامل از آن بگذرد دو درم خربق اسود که بهندی کتکی نامند خوب نرم سوده با آب نیم گرم بقدر یک کاسه بخورانند
و قی کنند و اگر زود قی نیاید شاخهٔ درخت بیدانجیر در حلق کنند تا قی آید و موی شیر با قطعهای جگر بیرون خواهد آمد و یا آنکه
ماهی رو بیان که بهندی جهینگا نامند با تار ریسمانی بسته خام ببلعند و سه ساعت صبر نموده تار چهٔ ماهی را بکشند موها با آن
چسپیده بیرون خواهد آمد پس بیخ گیاه سفید مرز که بهندی چولائی نامند با آب شسته برنج سوده بیاشامند و اگر شیر کسی را
بگزد خواه بدندان و یا بناخن برای آنکه دندان و ناخن از سباع هرد و سمی میباشد اولاً مبرسا باید که زراوند یا برما و عسل
در مرهم مرتبه بر آن ضماد نمایند پس با سرکه بشویند در آن مرهم متخذ از تشور نحاس و زنجار و خبث الفضه و موم و زیت کل ازند

* اسد العدس * * ماهیت آن شبیه بگیاه عدس و نوعی از طراثیث دانسته اند برگ آن مزغب و با زحمت و ساق
آن باریک مانند ریسمان اغبر مائل بسرخی و گل آن سفید و زرد شبیه بگل ایلاب و بسیار از آن کوچکتر و بیخ آن مانند کزر و
بسیار کوچک و بر گیاهیکه در حوالی آن بوم میرسد میپیچد و آنرا فاسد میسازد و اهل آنرا امالوک نامند * طبیعت آن
در دوم گرم و با قوت بارده و در سوم خشک * افعال و خواص و منافع آن * محلل بلغم و سوداء غیر محترق و مدر بول
و مفتت حصاة و آشامیدن آن با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت حصاة و چون با سرکه ملازمت بخوردن آن نمایند
پخته یا خام آن باعث لاغری بدن فربه میشود و اصلا مضرتی نمیرساند و چون با گوشت طبخ نمایند گوشت را زود مهرا میسازد
و طلای آن با سرکه جهت نمله و منع زیاده شدن آن مفید گویند مکرب و مغثی است مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن تا پنج درم
بدل آن افتیمون و در امراض هزال مانند آن صعتر و ربع آن سند روس

* اسرار * بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح رای مهمله و الف و رای مهمله لغت مغربی است * ماهیت آن شجریست
منبت آن آبهای ایستاده و سواحل دریای حجاز و در ابتدای روئیدن بکشاخ بقدر ذرعی شبیه بحی العالم میباشد و چون
محاذی روی آب شود از آن برگ و شکوفه شبیه بورد ظاهر میگردد و ثمر آن بمقدار فندقی مسدس پر و مزغب با اندک بشاعت
و حلاوت و عفوصت و طعم برگ آن اندک تلخ * طبیعت آن مرکب القوی و مسخن * افعال و خواص و منافع آن
دلوک و بخور آن جهت درد دندان و آشامیدن آن با شیر تازه در محرور و با شراب در مبرود بغایت محرک باه و تازهٔ آن
محلل صلابات و مفتح سدد و منعش حرارت غریزی و حابس بخارات مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک درم صمغ آن لزج
و بعد از خشک شدن شبیه بکندر میباشد در قوت و با رطوبت فضلیه جهت امراض بارده و دفع رطوبات از مفاصل نافع

* اسرنج * بضم همزه و سکون سین و فتح راء مهملتین و سکون نون و جیم و سرنج بدون همزه نیز آمده و بهندی سیندور گویند

میباشد وآنچه در زمینهای ضعیف مانند بعضی مواضع بلاد دهلی و عظیم آباد و جهانگیر نگر از بنگاله میروید خشن به الی سیاه تیره و بعضی سفید مائل بانداک بنفشی و بی زغب و بعضی بی تخم و با تخم ریزه سفید مائل بزردی است و نوعی از اسطوخودوس میشود که دانه های خوشهٔ آن پاشان با ریک اندک بلند و بی زغب و اغبر و در بوشبیه بانچه ذکر یافت بلکه تند تر و لیکن خوشهٔ آن دیده نشده که چه نحو میباشد * طبیعت آن گرم و خشک در درجهٔ اول و در دوم نیز گفته اند و این اصح است خصوصا حجازی تازه قوی الرائحه و تند طعم آن و شیخ الرئیس و ابن تلمیذ گرم در اول و خشک در دوم گفته اند و مرکب از جوهر ارضیه بارد و ناری لطیف و شیخ داود گرم در آخر دوم و خشک در اول سوم و بعضی سرد در اول و بعضی مرکب القوی و اجزای بارده آن کمتر از حاره و تخم آن بقول ابن تلمیذ گرم در اول و خشک در دوم نیز و مرکب از جوهر ارضی بارد و ناری حار لطیف * افعال و خواص و منافع آن محلل و ملطف و جالی و مفتح سدد ما بقوت جزو حار لطیف خود و باقوت قابضه جزو ارضی بارد و مقوی بدن و دل و دماغ و احشا و جمیع قوای ظاهری و باطنی و قوت متذکره و مفکره و مصفی روح و مفرح و جهت امراض سینه و سعال و نزلات و سائر امراض عفنه و علل عصبانی بسبب افعال مذکوره و بقوت مسهله و دافعهٔ خود اخلاط فاسدهٔ بلغمیه رطبه و سوداویه و اختصاص آن بدماغ و تقویت آن دماغ را نافع و همچنین جهت امراض کبدی و طحال و مجاری بول * امراض الراس و غیره آشامیدن یک درم آن بتنهائی جهت رعشهٔ دماغی و دوار و سدد حادث از ضربه و سقطه و تزعزع دماغ حادث از ضربه و سقطه و تذکیهٔ ذهن خصوص با ماء العسل و همچنین آشامیدن شراب تازهٔ آن بتنهائی و یا با شراب لیمو نافع از جهت آنکه با وجود آنکه مقطع و ملطف است حابس النخوه و مقوی معده است و مداومت آشامیدن طبیخ آن با ماء العسل و همچنین اسهال با آن نافع است جهت صرع و مالیخولیا و جنون و نسیان و جمود و شخوص و وسواس سوداوی و ما استرخا و تشنج رطب امتلائی و رعشه و خدر و اختلاج و زوال غم و اندوه و نافع بجهت آنکه استفراغ سودا و تنقیه می نماید فضول دماغی و رطوبات مزمنه را و مانع عفونات و انصباب نوازل است با عصاب و مقوی و مسخن آنها است و تقویت می بخشد دماغ را و تلطیف مینماید روح دماغی را و همچنین سائیدهٔ جرم آن با ماء العسل و بدستور گلنگبین یعنی مربای گل آن با شکر یا عسل چون هر شب آن مقدار بیاشامند که مقدار یک مثقال گل اسطوخودوس در آن باشد و مداومت بر آن نمایند امراض مذکوره خصوص وسواس سوداوی و غم را بالکل زائل سازد و آشامیدن آن با عاقرقرحا و سکبینج جهت صرع و همچنین با شحم حنظل ممزوج نموده استفراغ بدان نمودن در سالی چند مرتبه و بعد از تنقیهٔ متعدد معده بودن صرع بلغمی و سوداوی را نافع و یک درم اسطوخودوس سوده با یک درم ایارج فیقرا بغایت رعشه و اختلاج را نافع است و مداومت آن تا سی و بیست روز بدستور آشامیدن طبیخ آن با ماء العسل و سعوط آن بتنهائی با ماء العسل جهت صرع سوداوی و بلغمی نافع بجهت تنقیه و تقویت آن دماغ را و بخور آن برای استرخا و ضماد آن بر سر جهت نسیان و جمود و شخوص و چون بعد از زمان درشتن انگور بیش آب انگور یکمن اسطوخودوس را در خمی و سر آنرا محکم بسته شش ماه بگذارند که تا برسد پس بیاشامند صرع از آن با عاقرقرحا و سکبینج نفع می بخشد آنرا انفعی بجین و گاهی بعوض آب انگور سرکه میکنند و در بین هنگام چون یکماه در سرکه محلل نمایند استعمال میتوان نمود و اگر از این سرکه سکنجبین شکری و یا عسلی سازند و از آن سکنجبین یکماه و تبه یا دو او قیه با عاقرقرحا و سکبینج استعمال نمایند بهتر است و بالجمله اسطوخودوس جاروب دماغ است یعنی منقی آنست از کل فضول ردیهٔ بلغمیه باه و مفتح سدد و مقوی همه قوی و محلل کل النفوذ و ریاح غلیظه و ملطف ارواح آن و گویند که چون آنرا با تلخه

وچون رطل با چهار ما یا حادث از سوداء صفراوی و با پاچهٔ بره یا پاچهٔ بزغاله جهت دوا روسل و خنازیر و خوانیق و امراض حلق و رونه و سل و سعال و با کشک الشعیر و ماش مقشر جهت ذات الجنب و حبس البول و حرارت آن و حمیات حاره و تسکین عطش نافع و تفصیل اغذیهٔ اسفاناخیه و الوان آن در قرابادین ذکر یافت

اسقلیناس بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح قاف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح نون و الف و سین مهمله *ماهیت آن از ادویهٔ مجهوله است جالینوس آنرا قنابری دانسته و ما لیقی غیر آن و گفته قنابری مشهور است نزد اهل شام و همه مردم ماهیت آن و همچنین منفعت آن غیر ماهیت و منفعت اسقلیناس است و دیسقوریدوس در ثالثه نوشته که آن گیاهی است شاخهای آن طولانی و برشاخهای آن برگهای طولانی شبیه ببرگ تسوس که لبلاب کبیر است باشد و ریشه های آن باریک و بسیار و طیب و گل بو و گل آن ثقیل الرائحه و تخم آن ریزه شبیه بتخم فالافیس و منبت آن کوهستانها و سنگلاخها *افعال و خواص و منافع آن آشامیدن بیخ آن با شراب جهت زحیر و پیچش و رفع سموم جانوران زهردار و ضماد برگ آن جهت ترویح خبیثهٔ عارضه در پستان و رحم نافع و جالینوس در سابعه نوشته که هنوز این دوا را من بتجربه نیاورده ام و اختیار نکرده

اسفنج بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم بیونانی صیفونا و بعربی زبد البحر و سحاب البحر و غمامه و غیم و نشانه و صوف البحر نامیدن و هرشفه و بفارسی ابر مرده و ابر کهن و نشکردکا در ان و بهندی موا بادل و بترکی بالوطنامند *ماهیت آن چیزی است که بر روی سنگهای کنار دریای شور متکون میگردد و چون در آب اندازند آب را نشف مینماید و چون بفشارند آب از ان بر میآید و آن دو قسم میباشد قسمی از ان که متخلخل و سوراخهای آن کشاده و نرم و شبیه بندر پر سوراخ است ماده گویند و قسمی که با صلابت و سوراخهای آن صغیر و تنگ است نر نامند *طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم *افعال و خواص و منافع آن محلل و مجفف قروح و جروح عمیقهٔ تازه و کهنه و اورام بلغمیه و ریشهای کهنه و قاطع نزف الدم و التیام دهندهٔ زخمهای کهنه و مفتح افواه عروق چون تازهٔ آنرا با سرکهٔ خالص یا سرکهٔ ممزوج بآب یا شراب تر کرده بر جراحت تازه بگذارند التیام دهد و بالخاصیة قطع نزف الدم کند از هر عضو که باشد ضماد مطبوخ آن با عسل یا با آب خالص جهت التیام زخمها و ذرور خشک آن مجفف قروح عمیقه و همچنین گذاشتن درست خشک آن بر ظاهر جراحت اگرچه بعمق آن نرسد جهت آنکه با وجود قوت مجففه قوت جاذبهٔ آنرا نیز هست و سوختهٔ آن جهت منع نزف الدم و التیام زخمهای تازه قویتر و ذرور تازهٔ آن بتنهائی یا با پنبه یا با ریشهٔ کتان سوخته جهت رمد یابس و جلای بصر و تفتیح افواه عروق مضمومه و جراحات جاسیه و محرق مغسول آن در ادویهٔ عین نافع و چون قطعهٔ خشک آنرا که در ان مطلق تری نباشد بقفر الیهود و یا بزیت آلوده کرده یکسر آنرا باتش برافروزند و سر دیگر را بر موضع قطع یا بط که خون از ان بند نشود بگذارند که حرارت آن بدان موضع برسد و داغ کنند آنرا که خاکستر آن بدان ریخته شود در ساعت خون را بند نماید بسبب چسپیدن و گرفتن آن افواه عروق را و همچنین خاکستر سوختهٔ چرب نمودهٔ آن بروغن زیت که چرب نموده بسوزانند و خاکستر آنرا ذرور نمایند و شرب آن جهت نزف الدم خارجی داخلی مفید و چون قطعه از ان را بقدریکه توان فرو برد بخیاطهٔ ابریشمی و یا ریسمانی مضبوط بسته بلع نمایند و سر خیاطه را بدست بگیرند و لمحه صبر کنند که جذب رطوبات کرده بالیده گردد بعد از ان خیاطه را بکشند که از گلو بیرون آید قسمی که کلو زنبور در اخراج زلو و خار که در حلق چسپیده باشد بی‌بدیل است و چون ریزه ریزه نموده بمقراض و بروغن زیت چرب نموده بگذارند تا عرش بخورد میکشد آنرا و در مصر کاغذ ران آنرا در

ورازیانه با عسل وطبیخ الجبن وربع درم سقمونیا با ماء العسل وبعد از ان عصارهٔ افسنتین است ومدبر آن زراوند با ماء العسل

* اسفیداج الجصاصین * بفارسی سفیدآب برده نامند * ماهیت آن سنگی براق صفائحی است که در یزد ونواح اصفهان از معدن گچ وامثال آن حاصل میشود * طبیعت آن سرد وخشک در دوم * افعال وخواص ومنافع آن محرق آن لطیف تر ولزوجت وتجفیف آن کمتر ونفع آن بیشتر وجالی ومغری ورافع آثار جرب وصافی کنندهٔ بشره وقاطع نزف الدم جراحات تازه ورعاف است وطلای آن بر پیشانی وبا سرکهٔ مخلوط با پشم خرگوش وسفیدی تخم مرغ جهت رعاف وحبس ومنع خروج دم از شریان شکافته شده وبا عسل الزاق آن وبتنهائی با آب جهت باد سرخ واورام حاره نافع المضار خوردن آن کشنده است بخناق وخشکی دهان وقولنج واکثر اعراض اسفیداج وازان اقوی ومداوای آن بقی نمودن وخوردن نیم مثقال حب النیل با ماء العسل وچیزهای لعابی وعصارهٔ خطمی تر وملوخیا پس آشامیدن ربع درم سقمونیا با جلاب اگر بدین ساکن شود اعراض بهتر والا باز اعادهٔ اسهال نمایند اگر سحج عارض شود معالجهٔ آن نمایند

* اسفیدباج * بکسر همزه وسکون سین مهمله وکسر فا وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر دال مهمله وفتح بای موحده والف وجیم بفارسی شوربا نامند از جملهٔ اغذیه است * ماهیت آن مرقی است که از گوشت بچهٔ مرغ وبزغاله وحلان وغیر اینها از گوشتهای خفیفهٔ لطیفه وبقول وحبوب وغیر آن مانند اسفاناخ وکدو وماش مقشر وجو مقشر وامثال اینها که طعم غالب نداشته باشند وادویهٔ حارهٔ مناسبه ترتیب دهند * طبیعت آن در دوم گرم تر * افعال وخواص ومنافع آن لطیف ومرطب صالح الکیموس ونافع از برای اکثر امراض سر مانند سرسام حار ومالیخولیا وجنون سوداوی وسبات وسهر ونسیان وسکته وفالج ولقوه واسترخا واختلاط ذهن ورعونت وحمق وبلادت وبلاهت وامراض صدر مانند سعال وضیق النفس وگرفتگی آواز وامراض سوداوی مانند جذام وسوداویه مزاجان را نافع صنعت آن بگیرند گوشت بزغاله ویا مرغ بچه یا طیور خفیفه از هر کدام که مناسب باشد ومیسر آید ویارچه پارچه کرده در آب جوش دهند وکف آنرا بگیرند وطبخ دهند پس در ان از حبوب وبقول آنچه مناسب باشد ریزه ریزه کرده ومقشر نموده داخل کرده بپزند تا پخته گردد پس چیزی از توابل حارهٔ مناسبه وکشنیز ومصطکی در ان ریخته سرش را بند کنند تا نضج یابد پس فرود آورده بکشند وآشوربه تنهائی ویا بقدری چلاو واگر قدری قلیل برنج در وقت طبخ داخل نمایند بد نیست بلکه بهتر است وگرما گرم با قاشق خوردن آن بنحویکه بخار آن بسر وگردن برسد از برای اصحاب زکام وسعال بسیار نافع است وتفصیل خواص وصنعت آن در قرابادین ذکر یافت

* اسقنقور * بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح قاف وسکون نون وضم قاف وسکون واو وراء مهمله وآنرا سقنقور بدون الف وسقنقس نیز وبعربی بعضی گویند که ورل مائی است وتحقیق آن است که غیر ورل است وورل مائی را بهندی پانی کی گوه وسقنقور را سهور ویهندی بن رهو نیز نامند * ماهیت آن حیوانی است از بزبچه بزرگتر وبادست وپا شیخ الرئیس نوشته که آن ورل مائی است که از نیل مصر صید مینمایند ونوشته که گویند که از نسل تمساح است که در بیرون آب بر خشکی بچه دهد ونشو ونما در خشکی یابد وصاحب شفاء الاسقام نوشته حیوانی است بسیار شبیه بورل یافته میشود در رملهای اطراف نیل مصر ومی شکافد رمل را وداخل آب نیل میشود ونوشته که بعضی گفته اند که از نسل تمساح است وفرق میان او ومیان ورل آن است که ورل در صحراها میباشد واسقنقور در شطوط نیل رملی وقریب بدان و پوست ورل صلب تر

اسفیدباج

اسقنقور

در ازاله کهنهٔ آن درد وم * افعال وخواص ومنافع آن خوردن گوشت آن جهت فالج ولقوه ورعشه وخدر وکزاز
ونقرس واوجاع مفاصل وامراض باردهٔ اعصاب وتسخین بدن وتقویت باه مفید ودر امر باه وآوردن نعوظ وادرار مني
بحدی مبالغه نموده اند که شاید بهلاکت رساند خصوص که با عسل ویا با طبیخ عدس وشراب ونبیذ زبیب وزردهٔ تخم مرغ
نیمبرشت ویا جلاب که معین فعل آنند تناول نمایند وبتخصیص گوشت مواضع مذکوره وپیه وذکر آن وشاید در بلاد ان
حارهٔ یابسه وبعضي امزجه چنین باشد ودر بلاد دیگه هوای آن حار ورطب است اثر آن ضعیف بود خصوص آنچه در بلاد
هند وبنگاله تکون یابد بسبب کثرت رطوبت ومصلح آن را چون بکوبند وبزردهٔ تخم مرغ نیمبرشت یا تخم جرجیر مائیده
باشد بخورند وهمچنین نمك آنرا خصوص نمك پیه وسرهٔ آن با دارچیني سوده وبزردهٔ تخم مرغ باشد جهت تقویت
باه عظیم الفعل زیاده از گوشت وپیه آن مهر بارس گویند طلای خون آن با هلیلج وآملج تغییر رنگ وضح وبرص میکند
وگفته اند که سقنقور انسانرا میگزد وطلب آب میکند اگر یافت در آب میرود واگر نیافت بول میکند ودر بول خود میغلطد
وچون چنین کرد در ساعت انسان میمیرد واگر انسان سبقت کرده ودر آب فرو رفت قبل از رفتن آن ویا در بول خود غلطید
سقنقور بر پشت افتاده میمیرد وانسان صحت مییابد واین خاصیتي است عجیب بر تقدیر صحت آن مقدار شربت آن از
یك مثقال تا سه مثقال بحسب مزاج وسن وفصل وبلد وموافق امزجهٔ باردهٔ رطبه مضر امزجهٔ حارهٔ یابسه خصوصا که بی
مصلح استعمال نمایند واسحاق گفته مضر است بسر ومصلح آن عسل وبدل آن مصطکي صید او تضییب خشك کاوکوهي وجمعی
گفته اند خصیة الثعلب است واصلاح نداردو جوارش سقنقور ومعجون آن در قرابادین ذکر یافت

* اسقوردیون * بضم همزه وسکون سین مهمله وضم قاف وسکون واو وراء مهمله وکسر دال مهمله وضم یاء مثناة تحتانیه
وسکون واو ونون وآنرا سقوردیون بحذف همزه نیز گویند لغت یوناني است بمعنی ثوم الحیه ومعروف بثوم الکلب وسیر
صحرائي است که بفارسي موسیر نامند * ماهیت آن دو صنف میباشد صنف اول کوچك وبی دانه وپوست آن از ان
جدا نمیشود وطعم آن تلخ وتا بض ولذاع وآن را اسقوردیون جبلي ومصری وکراث بری نامند وبرگ آن ریزه واعبر
وکم عرض تراز سیر بستاني وگل آن مائل بسرخي وساق آن دراز ومنبت آن صحراها وبالای کوهها وصنف دوم مانند سیر بستاني
بحسب شکل وبرگ ویکدانه وطعم آن تند تر ولطیفتر وبا عطریت وحکیم میرمحمد مومن گفته که صنف دوم آن مرکب از ده
دانه وبزرگ ساق وگل آن سفید است * طبیعت آن در آخر سوم گرم وخشك وبا قوت تریاقیه * افعال وخواص ومنافع
آن مجال وجالي ومدر بول وحیض وتریاق زهرها ودر جمیع افعال قویتر از سیر بستاني وانشاء الله تعالی در حرف الثاء در
ثوم مشروحا مذکور خواهد شد مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن ثوم الکرر گویند عنصل ومخلل آن در افعال مذکورا
بهتر وضیق النفس وامراض طحال واستسقا را نافع وتخم آن بغایت مقوي مبرد المزاج است

* اسقولوقندریون * بضم همزه وسکون سین مهمله وضم قاف وسکون واو وضم لام وسکون واو وفتح قاف وسکون نون وفتح
دال مهمله وسکون راء مهمله وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون لغت یوناني است بمعني مزیل الطحال وبمعني کاری السموز
نیز گفته اند بجهت آنکه کدا زنده وزائل کننده سپرز است واهل اندلس اقربان وبمصر مشهور بکف النسر است وبشیراز ف
زنکي دارو نامند * ماهیت ان نباتي است بي ساق وبی خوشه وبی ثمر منبت آن سنگلاخها وجاهای سایه وبرگ آن مشرف
مانند برگ بسفایج وطرف اسفل برگ آن مائل بسرخي ومزغب وطرف اعلای آن سبز وا زیك بیخ روئید ه وبهتر آن سنگین سرخ

وافاقه وتنبه اوست وضماد مائیده با آتش گرم کرده آن آنمقدار که لذع وحدت آن کم گردد بتنهائی ویا بابونه یا خطمی و قدر قلیلی افسنتین وصبر و مرمکی ومصطکی اجزای متساوی یا غیر متساوی بقدر حاجت ولیکن باید که اسقیل بوزن مجموع باشد بر مرض صاحب نسیان وبرسام قیلون وقدمین ویا فخذین ویا رکبتین او بعد از تمریخ بدن برسام قیلون وگذاشتن محجمه وبرساقین وقدمین ورکبتین او بتنهائی یا با صعتر فارسی ومویزج از هر یک ده درم وبرگ خردل یک ستهٔ کوچکی همه را یک جا نرم سائیده وبا روغن یاسمین یا روغن غار در هاون بدستـه بسایند تا چون مرهم شود وبر اعضای مذکوره بمالند وهمچنین چون برثوالیل وشقاق عارض از سردی هوا بمالند * امراض الصدر والمعدة والکبد وغیرها چون یاد وچند آن عسل کف گرفته بپزند وبخورند جهت ربو وضیق النفس وگرفتگی آواز مفید وچون تشویه نمایند در بیضهٔ مرغ را در جوف یک اسقیل وبگذارند تا نضج یابد وبخورند آن بیضتین را اسهال آورد وزائل سازد زمین را یعنی زمین گیر شدن مرضی را وچون نه قیراط آنرا در عسل پخته بخورند جهت درد معده وسوء هضم وتقویت معده ویرقان وسرفهٔ کهنه وربو ونفث الدم ونفخ معدهٔ رئه ومغص واحتباس بول نافع ونه قیراط مشوی آن با ماء العسل جهت جذام وآشامیدن آب برگ آن که یاد وچند آن عسل بقوام آورده باشند جهت ربو وضیق النفس مفید وچون اسقیل را کوبیده فشرده ویا آب آن کرسنه را خمیر نموده بنوشند جهت استسقا مفید گفته اند چون اسقیل را بخمیر وگل گرفته در زیر آتش طبخ نمایند وقدری از پختهٔ آنرا با پیاز وسیر کمی ونمک سرشته بخورند مقدار سه مثقال با چلاو کرمهای شکم را هر نوع که باشد دفع نماید ویک قیراط از آن واز ریشهای آن که با هم بکوبند وبنوشند مقوی قویست وچون مغز آنرا با سرکه کوبیده در حمام بر بهقی که بهیچ دوا زائل نشود بمالند زائل سازد ومجرب وچون ریزه ریزه کرده در روغن زنبق بجوشانند تا خشک ونیم سوخته گردد مالیدن روغن مزبور جهت جمود اطراف از سرما زدگی ودرد مفاصل ونقرس ودرد گوش وسدهٔ آن مؤثر وبا موم وقلیلی کبریت جهت قروح شهدیه رجربه متقرح ویابس وحکه وحزاز وبازفت وحنا جهت بثور ریابسهٔ سر اطفال وضماد پختهٔ آن با سرکه جهت گزیدن افعی نافع وچون غیر مشوی آنرا با نطرون بقدر ربع آن کوبیده در پارچه بسته موضع داء الثعلب را با آن چندان بمالند که خون آورد گرد زائل گرداند وموی برویاند اگر محتاج بتکرار عمل باشند بعد رفع جراحت باز بمالند وگویند بوی آن کشندهٔ مکسهای گزنده است وبالخاصیة قاتل موش در ساعت چون آنرا بخورد ودر داشتن آن با خود یا در مکان موجب هرب سباع وهوام ومار ونمل ومورچه ومکس ومالیدن منصل غیر مشوی بر بدن باعث قرحه واذیت آن ومصلح آن مرداسنگ مائیده با آب وگویند چون منصل را نزدیک تاک غرس نمایند انگور را با صلاح آورد وغرس آن در پای درخت انار وسهو جل مانع ریختن شکوفهٔ آن وتخم آن ملین طبع وجهت مغص ودرد مفعده ودرد چشم نافع وچون کوبیده وبا سرکه خمیر کرده حبها سازند ویک عدد آنرا در میان انجیر گذاشته بکار وزد در میان عسل رقیق بخیسانند پس بیرون آورند وانجیر را بمکند وبعد از آن آب گرم ویا آبی که در آن بوره جوشانیده باشند بیاشامند دفع قولنج صعب نماید مضر محرورین ومکرب ومضر عصب صحیح مصلح آن حمام ومصدع ومورث غثیان ومقرح ومقطع ومصلح آن قند ونبات وبعضی گفته اند مصلح آن سکنجبین وبعضی گفته شیر تازه دوشیده وبعضی گفته شرابی که بسنگ تفته داغ نموده باشند وربوب فواکه واسقیلیکه تنها روئیده باشد در زمین ردی شدید الحرارة حاد وقتال است وبدل اوای آن قی فرمودن وآشامیدن اشیای مذکوره وزردهٔ تخم مرغ در سرکه پخته وسماق و بزورولعابات ومسکه وسفوف مقلیا تا مقدار شربت آن تا دو درهم وزیاده بر آن مضر ومهلک خصوص غیر مشوی آن مصلح آن

یا شمعهای بسیار بهن بر روی زمین ودر اطراف شاخهای آن غلافهای بسیار ومترا کم بعضی بالای بعضی شبیه بغلافهای بنج ولیکن از انها نرم تر وکوتاه تر واند رون آنها تخمهای بسیار با ریک سیاه و ریشه های آن بسطبری انکشتی ورنک آن مایل بسرخی وزردی وبسیار تند طعم ومنبت آن ریکزارها وکوههای بی اشجار وا ین را بالطیفیة الرنیال نامند طبیعت قسم بستانی آن گرم درسوم وخشک دردوم وبری آن درهردو کیفیت از ان زیاده * افعال وخواص ومنافع آن بستانی آن جهت تحلیل وانضاج اخلاط غلیظه ورفع اورام وسموم ومغص ورياح بیمثل ضماد برگ مطبوخ آن جهت رفع اورام بلغمی ربوره ها آن مجرب دانسته اند وطلای مطبوخ ممزوج آن با آرد جو جهت حمره نافع ونیمدرهم از بیخ وتخم بری آن جهت درد احشا ورياح غلیظ وکرم معده وقولنج ریحی ویکدرم آن جهت گزیدن عقرب وسموم قتاله مجرب وگویند خوردن وضماد نمودن آن انثیان را کوچک میکرداند ووجع مفاصل را مفید وچون با شیح بالسویه وچند ورکندش از هریک مثل نصف آن حب سازند وهرروز دودرهم آن رابخورند ریاح انثیین رازائل کند ومداومت بآن بیضتین را بالکل دفع نماید مضر ریه مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن از نیم مثقال تا دو درهم بدل آن مثل آن خولنجان ونصف آن اسارون وسدس آن ترومانا ورد وصباغی بدل آن عصفر ومستعمل در طب بیخ وتخم آنست

* اسود سالخ * نام مار سیاه است وبهندی کالا ناک نامند * طبیعت آن در آخر سوم گرم وخشک ودرغایت تجفیف * افعال وخواص ومنافع آن گفته اند انچه در هنگام بودن آفتاب در برج حمل خصوص از دهم تا آخر صید نموده باشند نشاید استعمال آن جهت شدت قوت سمیت آن زیرا که حمل از بروج ناریه است وبسبب شدت گرمی آنرا برج ملتهب مینامند پس اعمالیکه دران کرده شود نیز حرارت زاد ر انها تاثیر بسیار است قطور پوست مطبوخ آن در شراب جهت درد گوش ومضمضه بدان جهت درد دندان وروغنی که دران دندان مار وسر وزهره آن جوشانیده باشند جهت جذام وناکیل سریع الاثر است وتعلیق دندان آن که در حالت حیات آن کنده باشند وبدستور تعلیق دل آن جهت رفع تب ربع نافع واطهورس ودی مقراطیس گفته اند که چون شکم آن را از سر تا دنبال شکافته احشای آن را بیرون آورند واز شاهسفرم خشک که با آب خیسانیده نرم کرده باشند مملو ساخته محل شق را دوخته در آتش بنا ربپزند تا پخته شود پس آن شاهسفرم را برآورده بر برص تازه ضماد نمایند وبکشبانه روز بگذارند پس باز کنند مجرب وامین الدوله از محمد بن احمد نقل میکند که استعمال زهره مار در هیچ امر نشاید که از سموم قتاله است وتعلیق شاخ مار شاخدار جهت تب غب موثر وتعلیق سلخ الحیه که عبارت از پوستی است که هرساله مار می اندازد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت وبخور آن مسقط جنین ومجفف دانهٔ بواسیر وفحم مار را چون با سرکه وبورهٔ ارمنی سائیده طلا کنند جهت رفع برص تازه مجرب دانسته اند واکتحال بیه آن مانع نزول آب ودهن ورماد طبیخ آن در قرابادین ذکر یافته

* فصـــــــل * الالف مع الشین المعجمة *

* اشترغار * بضم همزه وسکون شین معجمه وضم تای مثناة فوقانیه وسکون رای مهمله وفتح غین معجمه والف ورای مهمله وصاحب برهان قاطع بزای هوز در آخر قید نموده معرب اشترخار است وتازی آن بفارسی شوک الجمال است وعربان زنجبیل العجم وزنجبیل الفارس خوانند ومحروث نیز وبیونانی فرافیون وآثاریون بثای مثلثه نیز واهل مصر لحاح وبهندی اونت کتاره نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه ببادآورد ورکل آن زرد وسفید وخاره‌ی

میباشد و اندرون آن موج و گزندهٔ زبان و مستعمل بیخ آن است و از خواص آن است که هر گیاهی که در حوالی آن روید آنرا
لاغر سازد و منبت آن سنگلاخها و تلها و سواحل دریا * طبیعت * سفید آن در دوم گرم و خشک و با قوت تریاقیه و سیاه آن
را آخر سوم تا چهارم گرم و خشک گفته اند * افعال و خواص و منافع * سفید آن آشامیدن یک مثقال آن جهت رفع جنون
و صرع و توحش و هیجان و تیرا فا آن با شراب قابض طبع و با طبیخ فودنج جبلی جهت اخراج حب القرع و طبیخ آن جهت عسر
البول و گزیدن هوام و اسهال زرد آب و استسقا مفید و صمغ آن با شیر مقوی احشا و محلل ورم باطنی و طلای آن با سرکه جهت
تحلیل اورام باردهٔ ظاهری نافع مقدار شربت از ان تا پنج درهم و مصدع مصلح آن شکر و اما سیاه آن بجهت آنکه بسیار محرق
و تند است و مثقال آن قتال و در مشروبات غیر مستعمل و طلای آن تنهائی یا با کبریت جهت جرب و قوبا و بهق و با روغنها
جهت تحلیل مواد بارده و ضماد آن بر جراحات متأکله منقی آن و لطوخ مطبوخ آن با سرکه و کوکرد و قفر الیهود جهت قطع
ثآلیل مؤثر و مضمضه بطبیخ آن مسکن وجع اسنان و چون مخلوط سازند با مساوی آن فلفل و مثل آن موم و بر دندان بچسپانند
وجع آنرا ساکن گرداند و ضماد مطبوخ آن با سرکه جهت تسکین وجع دندان و با مراهم متأکله جهت قروح خبیثه و متأکله و چون
آنرا با سویق خمیر نمایند و با آب و زیت بخورد ملخ و خنزیر و موش دهند میکشد آنها را و صمغ آن مفتت قوای دندان
کرم خورده و خاکستر بیخ هر دو نوع آن جهت قلاع مجرب دانسته اند *

* اشراس * بفتح همزه و بکسر نیز آمده و سکون شین معجمه و فتح رای مهمله و الف و سین مهمله لغت مغربی است و بفارسی
سریش نامند * ماهیت آن * بیخی است غیر بیخ خنثی زیرا که ساق خنثی کوتاه و کوچک و گل آن سفید و ساق اشراس
بلندتر و عریضتر و برگ بیخ آن قویتر و گل آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن مستدیر و تند طعم و با عفوصت است و لیکن شیخ
الرئیس در قانون در مبحث خنثی تصریح نموده بدین عبارت که اصل الخنثی هو الاشراس * طبیعت آن * در اول
گرم و خشک و محرق آن در دوم گرم و در سوم خشک * افعال و خواص و منافع آن * آشامیدن آن جهت درد
پهلو و سرفه و یرقان حادث از صفرای سوخته و شخ و خشونت حلق و چون خورده کرده بیاشامند بول و حیض براند و محرق
آن مدر بول و حیض و محلل ورم بلغمی و با سرکه دافع داء الثعلب و بهق مفید و ضماد آن جهت جبر و کسر و فتق و قیله
و دمل و قروح خبیثه و ورم خصیه و کوفتگی عضل و عصب و با سرکه و روغن کنجد جهت جرب و حکه و تلیین صلابات و با آرد
جو جهت سعفه و طلای آن بر ورمهای بلغمی نافع و تخم آن جالی و قاطع اخلاط غلیظه و گرمتر از اصل آن و جهت نفث
الدم و با ماء العسل جهت تنقیهٔ جگر نافع مورث سدد و مصلح آن سکنجبین و مرخی معده و مصلح آن گلقند مقدار شربت
آن تا پنج درهم و از محرق آن تا یکمثقال و از تخم آن تا دو درهم بدل آن در اکثر افعال غری السمک است گویند منافع
و یگرسنه و بیخ آنرا سائیده و با آب ممزوج نموده مستعمل صحافان و سراجان و صندوق سازان و کفش گران و غیرها است
زیرا که بسیار لزج و چسپنده و وصل آن مستحکم میباشد

* اشق * بضم همزه و فتح شین معجمه و قاف معرب اشهٔ فارسی است و بفارسی اوشه و کلبانی نیز و بعربی اشج و وشج
بتشدید جیم و وشق و لزاق الذهب و بیونانی اثانقون بثای مثلثه بعد از همزه و اموینا قن نیز بعضی گفته و برنقش نیز و
بلغت مصر قنا وشق و کلخ و بهندی کاندرنامند * ماهیت آن * شیخ الرئیس گفته که هو صمغ الطرثوث و ربما یسمی
لزاق الذهب لان الکوافذ و الکراریس تذهب به و گفته اند نرم میکرد اند ذهب را ما اندک تنکار و بدل ادنی گفته

و آثار جلد و ضماد آن با عسل جاذب خار و پیکان بظاهر جلد بسبب قوت جذبی که دارد العموم شیخ الرئیس گفته خوردن
آن با طلا که نوعی از شراب است و مرکی داد زهر سموم است خصوص سمی که آن را طسیقون نامند و حمول آن جهت
اخراج جنین و ادرار حیض و اختناق رحم و تدخین آن جهت طرد هوام و چون مخلوط بسعد و زیت نموده نزدیک
هوام برند میکشد آنها را و مرهم آن جهت تحلیل اورام و نضج آنها و خوردن گوشت فاسد زائد و رویانیدن گوشت صالح
جید مفید و بالجمله منافع بسیاری دارد هم مفردا و هم مرکبا با ادویهٔ مناسبه مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال
مضر معده و اکثار آن مورث بول الدم و ادرار خون مصلح آن انیسون مضر گرده مصلح آن زوفا و کم استعمال نمودن آن
بدل آن سکبینج است یا جاوشیر یا برموم و نسخ مراهم آن در قرابادین ذکر یافت

اشنان

* اشنان * بضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون و الف و نون در آخر لغت عربی است و آن را حرض بضم حا و سکون راء
مهملتین و ضاد معجمه و غاسول نیز نامند برای آنکه ثیاب را بدان میشویند * ماهیت آن انواع است یکی رطب و آن
گیاهی است بی برگ و شاخهای آن باریک بجای برگ رسته و در آنها چیزها شبیه بگره میباشد و همیشه تر و تازه و پر آب و گیاه
آن بزرگ و چوب آن سطبر و میسوزانند آنرا و آتش آن بسیار گرم و تند و رائحهٔ دود آن کریه و طعم آن مائل بشوری
و تلخی معتدل از آنرا جمع نموده و زمین را مقداری حفر نموده در آنها آتش میافکنند بانی و خار و هیمه سوخته از آن آبی
جدا گشته در آن جمع شده منجمد میگردد مانند قرصی و یا قطعهای بزرگ و یا کوچک و آن عبارت از قلی است و منبت آن
شوره زارها و صحراها و زمینهای خشک و آب آنرا بسبب شوری نمیخورند بلکه بو کرده از آن در میگذرند و نیز نوع دیگر
از رطب آن میشود که گیاه آن تا بدو ذرع و شاخهای آن باریک و پوست درخت آن مائل بسرخی و برگ آن ریزه و ضخیم
و رنگ یک طرف آن سبز مائل ببنفشی و طرف دیگر آن سبز و تیره و با رطوبت بسیار و رنگ آن سیاه و بر هر چه بمانند آنرا سیاه
میگرداند و طعم آن با شوری و حدت و زیر درخت آن همیشه تر میباشد و منبت این نیز شوره زارها و در سند و ملتان کثیر
الوجود و از گیاه تر و تازهٔ این بتمامه بدستور مزبور نیز قلی بعمل میآورند و سفالگران در سند بعد از طبخ ظروف سفالی که
رنگ آنها سرخ میباشد برگ آنرا مالیده بر آنها می مالند سیاه میگردند و نوعی از آن سفید میباشد و آنرا خرء العصافیر
نامند جهت مشابهت آن بآن و نوعی سبز این را غاسول فارسی و یابس گویند و با آب آن لک را حل مینمایند و بجای
مداد در کتابت بکار میبرند و آن غیر ابوقانس است و بهترین آن سفید آنست که مسمی بخرء العصافیر است * طبیعت آن
گرم در سیوم و خشک در آخر دوم * افعال و خواص و منافع آن جالی و محرق و منقی و مفتح و مدر و قوی و محلل
فضول غلیظ و مدر بول و حیض و سه درم سبز آن مسهل زرد آب و جهت استسقا نافع و یک درهم آن مدر حیض و نیم درهم
آن مدر بول و انجبار و هم آن مسقط جنین زنده و مرده و ده درم آن کشنده و طلای آن جهت بردن گوشت زائد زخمها
و سنون آن جهت جلای دندان نافع و مداومت آن مفسد دندان مصلح آن مغز تخم کدو و روغن بنفشه و مضر مثانه
و مصلح آن عسل است

اشنه

* اشنه * بضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون و بیونانی ابرویون و بعربی شیبة العجوز و مسک القرود و بفارسی دواله
و دواله و دوالی و بهندی چهریله و چهریره و اکسیروسینع نیز نامند * ماهیت آن چیزی است شبیه بریسمانهای
باریک و پهن با هم پیچیده و در هم بافته و بر شاخهای درخت بلوط و صنوبر و سائر درختها متکون میگردد بهترین آن آنست که

مرداری وبلغمی وتقویت منابت اعصاب ورفع مفاصل ورمع قولنج وضماد آن جهت تحلیل صلابات وبخور آن جهت
گریزانیدن موش وسام ابرص نافع وقسم دوم آن مسقط جنین ومضر آلات بول مصلح آن تخم مورد وبلوط ومضر محرورین
ومصلح آن سکنجبین ومضر قلب ومصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن درجنون وامراض مرداری
یک وزن ونیم آن مرزنجوش ودو ثلث آن سعد

* اصابع فرعون * ماهیت آن سنگهائی است بمقدار انگشتی شبیه بهنی مجوف وگره دار با اندک پهنی ورخاوت
چون بر مخر ثقل صدای سنگ از آنها آید از اطراف بین وحوالی شجر وعمان خیزد و صنفی از ان بار رطوبت ماهی
میباشد واین راد را فعال قائم مقام مومیائی دانسته اند وبهترین آن مختلط سیاه زردشکن نرم آنست واهل مصر بدل قصب
الذریره بنا واقفان ود وانا شناسان میفروشند وفرق میان هر دو ظاهر است بر خبیر بران * طبیعت آن گرم وخشک
در آخر دوم * افعال وخواص ومنافع آن قاطع نزف الدم وملحم جراحات ومحلل اورام بارده وچون باخون
جراحت سرشته استعمال نمایند بجهت التیام جراحات عدیل ندارد وانطاکی نوشته که نوعی از آنرا در مصر دیدم که
پیشتر دیده بودم سبک مشبک مجوف وشاید که این بهتر باشد از آنچه ذکر یافت

* اصابع الاصوص * ماهیت آن مترجم صیدنهٔ ابوریحان وصف نبات آن نکرده وگفته آن دوائی است هندی
تخم آن مستعمل بلادها وشبیه بشلتوک چون ساعتی در دهان نگاه دارند پوست آن شق شده مغزی ازان ظاهر گردد مانند
پنبه ودر تجربات باده بسیار موثر حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفة المؤمنین نوشته باغبت خاند پس نپابان نامند وآن نباتی
است مابین شجر وگیاه و بلندی آن بقدر یک ذرع و زیاده وبرگ آن شبیه ببرگ گل عباسی وآنرا خوشه میباشد مانند خوشهٔ
گندم وجو وبر سر هر خوشه گلی مثل گل خیری ورنگ آن سرخ کمرنگ وبعضی گل آن کبود وتخم آن شبیه بدانهٔ جو چون در
دهان نگاه دارند یا در آب بریزند پوست آن شق شده جدا گردد ومغز آن بیرون آید

* اصطرک بکسر همزه وسکون صاد وفتح طا وراء مهمله بی نقطه وکاف * ماهیت آن دیسقوریدوس گفته که آن نوعی از
میعه است وبعضی گفته اند صمغ زیتون است ودخان آن قائم مقام وبدل دخان کندر در جمیع امور وبعضی گفته صمغ شجر
رومی است ودیسقوریدوس گفته بهترین آن اشقر چرب شبیه برا تینج وسفید رنگ وخشبوی آنست که چون بمالند مانند
عسل نرم گردد وسیاه آن بد است وخالص آن کمیاب ومغشوش بپنبه وموم گداخته با قدری خالص آن نموده میفروشند

* طبیعت آن گرم در دوم وخشک در اول * افعال وخواص ومنافع آن مسخن و منضج وملین وجهت زکام
ونزله وسرفه وبحوحت صوت وانقطاع آن که از سردی باشد نافع وچون با قدری علک البطم فرو برند طبیعت را نرم گرداند
وروغن آن جهت صلابت رحم وتفتیح سدهٔ آن ودرار حیض نافع مصدع ومسمن وثقل راس آورد واسقاط جنین زند
نماید مصلح آن تخم رازیانه مقدار شربت آن نیم درم تا یک درم ونیم بدل آن میعهٔ سائله است * فصل

الالف مع الطاء المهملة

* اطراطیقوس * بفتح همزه وسکون طا وفتح را والف وکسر طای مهملات وسکون یای مثناة تحتانیه وضم قاف وسکون واو
وسین مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه انگوا کب وبعربی معروف بثعالبی است جهت آنکه تعلیق آن بالخاصیت اورام
حادث در حالب را نافع است * ماهیت آن گیاهی است ساق آن کوتاه از ذرعی وصلب وخشن وبر اطراف آن گلی شبیه

در آن برگ چغندر یا اسفاناخ یا روغن یا دام پخته باشند جهت امراض مذکوره موافق تر و مانند بطن و آنچه از آرد جو سازند سرد و با رطوبت بسیار از همه بطیء الهضم و الانحدار و قلیل الغذا تر و گاهی در حد و قسم اول از برای صفراوی مزاجان و یا جهت زیادتی لذت بعضی حموضات مناسبه مانند کشک یا ماست یا سرکه و یا آب لیمو و یا غوره و یا آب انار و یا آلو و یا زرشک و یا امثال اینها یا اندک شیرینی چاشنی کرده ترتیب میدهند و این قسم را بترکی آش باناطق نامند و بطیء الهضم تر و مسدد و مولد بلغم غلیظ است و مصلح آن ثوم و ادویهٔ حاره و بعضی جهت رفع اسهال و حبس طبیعت با ادویهٔ قابضه مثل آب سماق و به ترش و کشک بریان و امثال اینها ترتیب میدهند و گفته اند که اطریه متخذ از خمیر آرد گندم صالح است از برای حار المزاج و کسیکه محتاج بغذای متین باشد و نافع است از برای سعال هرگاه نبوده باشد بسبب آن اخلاط حاره و آنچه با گوشت باشد کثیر الغذا و مرطب و مسمن بدن و همچنین با شیر و شیرینی آن مولد خلط غلیظ و آنچه از آرد برنج سازند سبک و سریع الهضم و قابض است و نوعی دیگر که آنرا بفارسی رشتهٔ قطایف و رشتهٔ خطائی نامند و آنرا از آرد برنج یا نشاسته و یا هر دو درهم سازند بدین نحو که آرد برنج یا نشاسته مخلوط با آب کرده صاف نموده در قمعی که سوراخهای باریک داشته باشد کرده و یا تیل مسی یا سینی مسی را بر آتش گذاشته که خوب گرم کرده پس آن قمع را بیک دست گرفته بسرعت تمام بر آن بفاصلهٔ یکشبر و یا کمتر بکردانند تا مانند رشته‌های باریک از آن بر آید و در یک بسته شود و از دست دیگر آنچه بسته شده است بر دارند اگر یک شخص باشد و اگر دو کس باشد و یا ظرف بزرگ باشد یکی بریزد و دیگری بر دارد تا مادام و هر مقدار که خواهند پس آنرا در ظرفی کرده مغز گردکان بریان و مغز بادام بریان و مغز پستهٔ بریان کوفته و جلاب شکری و قندی با دانهٔ هیل سوده بر روی وی ریخته بخورند و بعضی بجای جلاب شکری پالودهٔ شکری رقیق که آنرا بفارسی ماقوتی رقیق گویند بر روی وی کرده میخورند آنچه از آرد برنج ترتیب دهند سبک و سریع الهضم و قابض و آنچه از آرد میده یا نشاسته سازند کثیر الغذا و بطیء الهضم تر و از نشاسته ساختهٔ آن سبک تر و قابض تر و بدل و اثبت اقرب و اطریه یعنی آش آرد نافع است از برای صداع خصوص صداع صفراوی و یابس مازج حاد شاز هم رغم و مالیخولیای حار یابس و نسیان خصوص مطیب بدارچینی و دارفلفل و خولنجان و یا بامربای زنجبیل و امثال اینها جهت زکام و نزله و با عسل جهت نفث الدم خصوص که در آن عدس پخته باشند جهت سل و بول الدم بسبب آنکه متولد میکردد از آن خون بلغمی که مقاومت مینماید با سودای احتراقیه و تبرید و ترطیب بدن مینماید و متبخر نمیکردد از آن ابخره و از برای ابدان و امزجهٔ باردهٔ رطبه و معده‌های رطب با امثال ادویهٔ حاره که ذکر یافت مناسب و گاهی جهت اصحا و زیادتی لذت نخود درسته و چغندر ریزه کرده یا گوشت قیمه و یا کوفته چاشنی بسیب و به و آب لیمو و آب غوره و یا ماست یا کشک داخل اطریه مینمایند و در قرابادین بتفصیل ذکر یافت

* فصــــل الالف مع الظای المعجمة

* اظفار الطیب * بفتح همزه و سکون ظای معجمه و فتح فا و الف و راء مهمله و کسر طاء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و بای موحده لغت عربی است بفارسی ناخن بریان و ناخن خرس و ناخن بویا و بهندی نکه بفتح نون و کاف و ها و بفرنگی انکیز اورطس نامند * ماهیت آن جسم صلبی است صدفی که از ساحل دریای هند آورند شبیه بناخن و مائل بتدویر و خوشبو چند نوع میباشد بعضی سفید مائل بسرخی و این را هندی میخوانند و بعضی از آن سرخ و با تقعیر و این را قرشی نامند و بعضی سفید و بزرگ و بادهومت و بعضی کبود و نوعی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه و این را بفارسی ناخن دیو

است بوی معطر ازان آید و در عمل از اقریطشی ضعیف تر باشد و مترجم صیدنه ابوریحان آمده که این را
معتری نامند چون نسبت ببوی آن کنند و چون نسبت بمعدن آن کنند جرمانی گویند و این زبون ترین انواع
آنست و اقریطشی را انطاکی نیز نامند زیرا که بیشتر از انجا بانطاکیه برند و از انجا باطراف و اقلیطشی نیز لام بجای را گویند
* طبیعت آن جالینوس گرم و خشک در سوم دانسته و حنین و دیگر اطبا گرم در سوم و خشک در آخر اول و بعضی نیز
خشک در دوم گفته اند * **افعال و خواص** و منافع آن محلل و ملطف و مفتح سدد و مسهل سودا و بلغم بتنهائی و یا با بنفشه
مسهل صفرا نیز و بجهت امراض دماغی و عصبانی از قبیل صداع و تشنج امتلائی و صرع و مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس
و وسواس سوداوی و فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و سرطان متقرح و تفریح قلب بسبب تنقیهٔ سودا و کرم معده و ریاح را
دفع نماید و موافق امزجهٔ پیران و مشایخ و بالخاصیة جهت امراض سوداوی و تنقیهٔ سودا بیعدیل و نفع را ازان نقل کرده اند
صاحب شفاء الاسقام گفته مفتح سدد است و در اسهال بطئ العمل و چون ضم نمایند بآن فلفل و ادویهٔ لطیفه اسهال بسرعت
مینماید جهت آنکه آنها معین بر عمل و تحلیل آن اند * **امراض الراس** و چون یک هفته هر روز ده درم آنرا در نیم رطل
شیر تازه دوشیده بخیسانند و با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت رفع صداع سوداوی و مالیخولیا و تشنج امتلائی و توحش
و خفقان مجرب دانسته اند و همچنین چون شش درم آنرا در قدری شیر گوسفند تازه دوشیده داخل کرده بیاشامند از برای
صداع سوداوی و تنقیهٔ سودا بعد از نضج بمنضجات مناسبه و آشامیدن شش درم آن با ماء الجبن جهت صداع حادث
بمشارکت قلب بسبب سوء مزاج سوداوی آن و با مثل آن افسنتین برای مالیخولیا و چون شش درم آنرا با ده درم مویز
منقی از حب چند جوش خفیفی داده صافی نموده بیاشامند نافع است مالیخولیای حادث از آشامیدن خمر بسیار و ادمان
بران و جهت وسواس سوداوی و اخراج دیدان طوال و اگر اضافه نمایند بران طبیخ سر بنفشه میباشد انفع و چون اضافه نمایند
بر همه مفرحی مانند بادرنجبویه و گاوزبان میباشد ابلغ و همچنین با ماء الجبن از برای مالیخولیا و هشت درم آن با شیر تازه
دوشیده و شکر سفید جهت مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و اکثر امراض سوداوی و استفراغ مادهٔ مالیخولیای سوداوی
با افتیمون و شحم حنظل و اندکی سقمونیا بعد از فصد و نضج ماده موجب رستگاری ازان است و چون افتیمون را کوبیده
و با موز منقی سرشته حب بسته فرو برند از پنج درم تا ده درم نافع است مالیخولیای مراقی را و چون هفت درم افتیمون را
کوبیده در یا هفت درم سکنجبین ساده سرشته بیاشامند اسهال سودا بقوت نماید و تنقیهٔ طحال کند و نافع است از برای مالیخولیای
طحالی و مانیا و چون هر هفته یکمرتبه ازین ترکیب خورده شود میباشد نافع از برای مانیا و مالیخولیا و جنون و جمیع
امراض سوداوی محترق از سودای بارد و همچنین آشامیدن آن با ماء الجبن متجبن بشیرهٔ قرطم که مقدار شیره دو رطل
باشد و حب القرطم گویند و بیست درم از برای مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی بدین دستور که حب القرطم را
کوبیده شیره اش را قدری جوش داده فرود آورده چون نیم گرم گردد آنرا در پارچه کرده دران بمالند که تمام شیرهٔ آن
دران برآید و یکدانه تا خوب بسته شود پس آنرا بدستور مقرر بچکانند و تمام آب آنرا از پرویزن بگیرند و با شش درم
افتیمون بنوشند طلاطای در مجربات خود آورده که دیدم خلق کثیری از اصحاب مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس
سوداوی که افتیمون مخلوط با افسنتین و برگ حنظل بآن نهاده اند شفا یافتند و نیست دوائی نافع تر از برای مالیخولیا و امراض
سوداوی ازین و چون افتیمون را در آب پاک و جوشی داده مالیده صاف نموده در آب صافی آن کاغذ حل نموده باز صاف

که بوی آن بمشام شان نرسد بیک دفعه شیر بسیاری از آن در ورقها در شکنبه جمع میکردند و آنرا خشک کرده باطراف میبردند و
بعضی صمغ درخت مازریون دانسته اند و اصلی ندارد بهترین آن صاف تازه جلا کننده رنگ مائل بزردی و تند بوی
با حدت طعم آن است که چون بزبان بگذارند زبان را بگزد و مدتی لذع آن باقی میماند و هرچند تند بوتر و تیزتر باشد بهتر
و تازه تر است و زود در آب و روغن زیت گداخته شود و سبک وزن و متخلخل باشد و کهنهٔ آن سرخ رنگ اشقر بود و زود گداخته
نشود و بوی و تندی آن کمتر باشد و مغشوش آن که از انزروت و صمغ عربی میسازند با وصاف مذکوره نیست و گویند اکثار
آن در وقت گرفتن دماغ ببندند از برسد میریزاند آنرا پس باید که در آن حین دهان را ببندند نمایند و اول کسیکه پی برده
باین صمغ یوناس ملک یونیه بوده خود و با آنکه اطبا در عصرا و یافته اند * طبیعت آن گرم و خشک در اول چهارم و بعضی
خشک در سوم گفته اند و قوت آن تا چهار سال قوی میباشد و بعد از آن ضعیف و تا ده سال باطل میگردد * افعال و خواص
و منافع آن * جالی و ملطف و محرق و حاد خصوص تازهٔ آن بحدیکه زیاده است از حلتیت که حادترین صمغها است مسهل
بلغم لزج و زرد آب و منقی فضول بلغمیه از اعصاب و جهت لقوه و فالج و استرخا و تشنج امتلائی و رعشه و خدر و درد و دوار و سدر
و صرع و سکته و کابوس و جمود و شخوص و استسقا و مهوز و قولنج و سردی گرده و عرق النسا و مفاصل و وجع ظهر و ورک
که از بلغم باشد و دفع سموم بارده و تسکین اقسام ضربان مفید للقوه سعوط مقدار عدسی از آن محلول در شیر دختر جهت لقوه
و محلول آن در روغن حبة الخضراء مالیدن آن بر روی صاحب لقوه نافع و بدستور فروبردن حب مصنوع از ربع درمی از آن
و از سکبینج و مقل الیهود و اشق از هریک نیم درم جهت لقوه مفید و زائل کرداند آنرا الفالج و الاسترخاء اکثار بوئیدن آن
نافع است فالج را بجهت آنکه تنقیهٔ دماغ میکند و میل میدهد مواد را از جانب انصباع بسوی بینی و سعوط محلول مقدار یک شعیرهٔ
آن با آب مرزنجوش یا با آب افشرهٔ چغندر یا با آب افشردهٔ سیر تر نیز نافع است فالج را بهمان جهت و آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه
نیز نافع است آنرا و استرخا را و تمریخ اعضای مسترخیه بروغن زیت که در یکرطل آن مقدار سه درهم افربیون حل کرده
باشند مدت روز یا شش روز یا تا سه روز نافع است آنرا و فالج را و اکثری از امراض عصبانیه را و اگر مخلوط نمایند آنرا
بقیر و طیکه شکسته باشند حل نه افربیون را بروغن و تمریخ نمایند بآن نافع است آن هرد را بنهایت نفع و سزاوار نیست
اکثار مروخ آن زیاده از هفت روز و مقدار افربیون از سه درم و چون حل نمایند بروغن قسط یا روغن غار گرم نموده
تدهین بآن نمایند نافع است از برای فالج و استرخا بجهت آنکه مسخن عصب است و ملطف و محلل بلغم و چون بگیرند وزن
یک اوقیهٔ آنرا و نرم سوده در یکرطل زیت که در آن ده اوقیه موم گداخته باشند داخل کرده در هاون بدسته بمالند تا
چون مرهم شود و تمریخ نمایند بقلیلی از آن نافع است فالج را استرخا را نفعی بین و چون بگیرند از آن ربع درمی و از سکبینج و
اشق نصف درمی و حب ساخته فروبرند نافع است از برای استرخا و چون بگیرند مقدار یک دانگ از آن و سائیده بزردهٔ تخم
مرغ نیمبرشت پاشیده بیاشامند نافع است استرخای اعضا را نفعی بلیغ و چون مخلوط نمایند افربیون را ببعضی از ادهان
حاره مانند روغن قسط و روغن سداب و تمریخ نمایند بآن نافع است تشنج بلغمی را و اگر زیاده نمایند بوزن آن جندبیدستر
و عاقرقرحا میباشد انفع و همچنین تمریخ بقیر و طی معمول از افربیون تازه یک اوقیه و زیت کهنه یکرطل و موم سرخ ده اوقیه
که موم را در زیت گداخته افربیون را نرم سوده با آن مخلوط کرده در هاون بدسته نیکو سائیده استعمال نمایند الرعشة
و اتصال دآشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه نافع است رعشهٔ بلغمی را و تمریخ بیک درم افربیون محلول در ده درهم زیت کهنه

بیرون آمدن را همه اطبا لازم و ضرر کلی احتمال است

* افسنتین * بفتح همزه و سکون فا و فتح سین و سکون نون و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است و بعربی خترق بخای معجمه مفتوحه و تای مثناة فوقانیه ساکنه و رای مهمله مفتوحه و قاف و برومی ابستیون و بفارسی مروکویند و بلغت مصر نوع زبون آنرا دسیسه و نوع جبلی آنرا ریل براء مهمله نامند و بهندی مجتری و شتار کویند * ماهیت آن نباتی است ما بین شجر و کیاه و شبیه با قیصوم که بفارسی بابونه کاوچشم نامند و ساق آن بلند و شاخهای آن انبوه و برک شبیه ببرک صعتر و غبار آلوده و با اندک زغب و کل آن مانند کل بابونه و از آن ریزه تر و در وسط آن تکمهٔ کوچکی و در آن تخمی باریک شبیه با سپند و با تلخی و قبض و اندک تیزی و بوی آن با عطریت و نقلی شیخ الرئیس کفته که حنین نوشته که افسنتین چند نوع می باشد خراسانی و شرقی و طرسوسی و سوسی و آنچه از کوه لکام میآورند و غیر اینها نیز و متقدمین پنج صنف دانسته اند طرسوسی و سوسی و نبطی و خراسانی و رومی و نبطی آن با عطریت است و قوت قبض و تحلیل آن زیاده و حرارت آن کمتر و از این جهت اسهال بلغم نمی نماید هر چند در معده باشد و بعضی چند ان تدر اسهال بلغم ندارد و مصریهم معدلی است و صنفی را که برک مانند برک زردک و سفید و کل آن زرد و بی برک را اهل مصر آنرا دسیسه نامند و منبت آن آنچه در اکثر شرقی بلاد شمالیه و خراسان و عراق است زبون ترین همه اصناف است و کفته اند که افسنتین از اصناف شیح است و اهل بعض حکما آنرا شیح رومی نامیده اند و بعضی کشوثای رومی دانسته اند و مختار بهترین اصناف آن رومی طرسوسی سفید رنک پس سوسی مز غب آنست که چون چوب آنرا بشکنند و یا بکفند ست بمالند بوی صبر از آن آید و در طعم آن حرافت و تلخی و قبضی باشد و نیز کفته اند بهترین انواع رومی سرخ رنک با عطریت رائحه و تلخ طعم مزغب آنست که در آن کره ها باشد و آنچه را از جزیرهٔ نبطس آورند قبض آن بیشتر از اصناف دیکر است و برک و کل آن کوچکتر و کاه مغشوش میکنند آن را بزردی زیت که با آن در آب جوش میدهند و خشک می نمایند و فرق میان آن هردو آنست که مغشوش آن را چون در آتش اندازند بوی زیت از آن آید بخلاف خالص * طبیعت آن کرم در اول و خشک در دوم و بعضی کرم در اول دوم و خشک در آخر آن کفته اند و این اصح است و کرمی عصارهٔ آن زیاده از حشیش آن و اقوی از آن و همچنین تخم و کل آن اقوی است از حشیش آن * افعال و خواص و منافع آن مفتح و ملطف و مشهی و قابض و تلخ و قبض آن اقوی و زیاده از تلخی آنست مسهل صفرا و مایهٔ صفر و سایر اخلاط مراریهٔ مجتمعه در معده با در اربول و منقی عروق سینه و شش و با افتیمون و بد ستر با افتیمون و اسطوخودوس منقی و مسهل سودا و جهت صداع و لقوه و فالج و استرخا و رعشه و صرع و سکته و کابوس و دوار و سدر و مالیخولیا و سبات و امراض عین و کوش و دندان و حلق و معده و کبد و مرارهٔ طحال و ارحام و بواسیر و اوجاع اعصاب و اعیا و داء الثعلب و داء الحیه و دفع سموم مشروبه و منهوشه و تقویت معده و اشتها و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و قتل اقسام دیدان و امثال اینها از امراض هر یک بتنهائی و یا با دویهٔ مناسبهٔ آن نافع شربا و ضمادا الصداع و اللقوة و الفالج و الاسترخاء و الرعشة و الصرع و السکتة و الکابوس تشویق آب مطبوخ آن با شیح ارمنی خصوصا که در آن قدری ایارج فیقرا حل کرده باشند صداع حادثه متولد در مقدم دماغ و آشامیدن مطبوخ آن جهت آنکه محلل ریاح دماغیست و غرغره با آن لقوه و شرب طبیخ آن بتنهائی و با عسل لقوه و فالج و استرخا و رعشه و صرع و سکته و کابوس را نافع و چون مفلوجی که در معده او اخلاط حارهٔ حاصله از ادویهٔ مشروبه باشد بنوشد آنرا خارج میکرداند آنها را و تبدیل میکند بالعرض و ریختن عصارهٔ آن بکاوی مسکوت و سعوط نمودن

السموم وغیرها والزینة آشامیدن طبیخ آن جهت تبهای عفن و مرکب وکهنه وبا قاردین جهت داء الثعلب وداء الحیة
اصلاح فساد مزاج وبتنهائی جهت نیکوئی رنگ رخساره وبلا مثور ضماد آن وآشامیدن ده درم مطبوخ آن جهت گزیدن
عقرب ویا شراب جهت سم شوکران ونهش تنین بحری وبری نیز وبا سرکه جهت خناق عارض از شرب قطر وضماد آن با آب
جهت شرا وتحلیل صلابات وداء الثعلب وداء الحیه وگذاشتن آن در صندوق ومیان متاع مانع کرم زدن ثیاب و
آمیختن آب مطبوخ آن با مرکب مانع تغیر آن وخوردن ارضه وکرم رسوس وموش کتابی را که با آن مرکب کتابت کرده
باشند وطلای آن با زیت بربدن مانع مقارنت پشه است با آن کس وذرور آن جهت گریزانیدن هوام وپاشیدن آب طبیخ
آن کشندهٔ کیک وتدخین آن باعث طرد هوام المضار گفته اند افسنتین مضعف فم معده است سوای نبطی آن ولیکن ضرر
عصارهٔ آن زیاده از حشیش آن است ومصدع ومجفف مصلح آن در مبردین انیسون ومصطکی ودر محرورین شربت انار
وامثال آن وشیخ الرئیس وصاحب شفاء الاسقام ودیگران گفته اند که حشیش افسنتین موافق ترین ادویه است از برای
معده وتقویت آن وعصارهٔ آن مضعف آن است بجهت آنکه در عصارهٔ آن قوت قبضی که محتبس است در حشیش آن نیست
ونیز صاحب شفاء الاسقام گفته جایز نیست استعمال آن قبل از نضج اخلاط بجهت آنکه ضرر آن در این حین بیشتر از نفع
آن است بسبب قوت قبضی که دارد وبالجمله در آن دو قوت است قوت اسهال وقوت قبض ودو جوهر نیز یکی جوهر لطیف
هوائی ناری که باعث اسهال وتفتیح است ودیگری جوهر کثیف ارضی که موجب قبض وحبس است مقدار شربت از جرم
آن از یک مثقال تا دو مثقال ودر مطبوخ تا ده درهم است اما باید که چون جرم آنرا بطریق سفوف وغیر آن اگر استعمال
نمایند بجهت رفع قبض آن بروغن بادام چرب نمایند بدل آن در اسهال غافث وشیح ارمنی است وجهت تقویت معده
بوزن آن اسارون ونصف آن هلیلهٔ زرد وبجهت جگر عصارهٔ غافث وجعده وقیصوم وعصارهٔ آن که آنرا کوبیده آب
آنرا گرفته در آفتاب خشک کنند در جمیع افعال مذکوره اقوی است ونیز محلل ومفتح سدهٔ جگر ومجاری ما بین معده وجگر و
مجاری امعا وجهت تبهای کهنه ومرکبهٔ تدبیه وتقویت معده وتنقیهٔ آن از اخلاط مراریه وآوردن اشتهای طعام وابتدای سوء
القنیه واستسقا ویرقان ونیکو کردن رنگ رخسار واصلاح فساد مزاج شربا مفید وجهت تهبج وجه وورم اطراف وورم طحال
وداء الثعلب وداء الحیه شربا وضمادا نافع ومورث کرب وصداع ومصلح آن ربوب مقدار شربت آن تا یک درهم وبدل آن سه
وزن آن افسنتین با غافث باشکاعی است واین ضعیف است شیخ الرئیس گفته عصارهٔ آن مصدع است وظن من آنست که
همین سبب مضرت آنست بمعده مصلح آن در مبرود انیسون ودر محرور رب آب انار است وحب افسنتین وادهان واشربه
واضمده وعرق وغرغره واقراص ومطبوخات ومعجون آن در قرابادین ذکر یافت با خواص ومنافع وطرق
استعمال وصنعت هریک

افشرج بفتح اول وسکون فا وضم شین معجمه وفتح راء مهمله وجیم معرب آز افشره فارسی است که بعربی عصیر نامند
واصل آن افشرده بود که بکثرت استعمال افشره شده آن مخصوص با آب میوهای آبدار است که مالیده ویا کوبیده فشرده
آب آنها را بگیرند خواه بر آتش بقوام آورند که رب نامند ویا در آفتاب گذارند تا غلیظ شود که عصاره گویند وبالفعل
عبارت از آب افشردهٔ میوههای آبدار رسیده ترش یا میخوش مانند انار وآلوبالو وتوت وزرشک ویا آب لیمو ویا اترج و
یا سرکهٔ انگوری ویا عرق نعناع ویا تمر هندی محلول با آب ویا آب انبهٔ خام وفالسه وجامون که میوههای هندیست یا سماق

هر که نزدیک آن مرده ارود او نیز میمیرد واین قول شاید مبالغه باشد ودیگر افعی که کمر آن کندهٔ گردن آن باریک و
سر آن پهن را غبر با نقطهای سیاه باشد ودیگر بلوطیه که در بلوط میماند وبدبو میباشد وکسی را که بگزد پوست او جدا می
گردد ودیگر معطشه که عطش بافراط وحرقت والتهاب بسیار عارض میگردد ملسوع آن را بحدیکه در اثر آب مینوشد وسیراب
نمیگردد تا بمیرد ودیگر بزاقه که میکشد با آب دهن خود وبوی آن نیز مهلک است ودیگر سیاه سیمی باشود سالخ و
ارقم یعنی ابلق ومرقش یعنی دورنگ وانچه صاحب خالها باشد وانواع ردیهٔ دیگر نیز میباشد وسمیت مارماده
اکثر وقویتر ازان است وتاثیر آن در نهش اعضای طرف چپ خصوص ترتیب بقلب ودماغ واعصاب وکبد اسرع
است از اعضای بعیده وسمیت مار در دندان آن است یعنی بواسطهٔ دندان سمیت را بعضو میریزد دندان آن
مجوف وکوچک بمقدار دانهٔ برنجی ودران سوراخی در طول وسر آن محرف مانند قلم تراشیده است وچون
ماریکه دندان آنرا بر آورده باشند کسی را بگزد از موضع نهش آن قدری خون بر می آید ولیکن اذیت بسیار نمیرساند
ومسموع گشته ماریکه دندان سمی آنرا بر آورده باشند اگر محبوس دارند بعد از دو سال واگر سر دهند بعد از شش ماه
باز دندان سمی مثل اول بر میآورد وکسی را که بگزد بدستور هلاک میگرداند * طبیعت آن بنهایت گرمی وخشکی و
تجفیف وتحلیل است وآن که قریب با آب وحمارت نباشد حار ویابس در دوم ومتوسط آن در سوم وانکه در دور وکوهستان میباشد
خشک در چهارم * افعال وخواص ومنافع آن چون با آب واندک نمک وشبت وروغن زیتون بر آتش اخگر بملایمت
طبخ نمایند تا مهرا شود وگوشت آنرا باکند تا تناول نمایند مواد غلیظه را بطرف جلد دفع میکند وتحلیل میدهد وگفته اند در مجذوم
اینمعنی بتجربه رسیده که بعد از خوردن بدن او متقشر شد وازان مانند فلس ماهی جدا گشت وازان مرض شفا یافت ونیز
از خوردن بسیار آن بدن متقرح شد مثل ماهی پوست ازان میریزد ومقدار کم آن اخلاط منعقدهٔ لطیفه را مستحیل بشوش
وکثیفه را بتقشر جلد دفع میکند ونفع می بخشد وایضا گوشت پختهٔ آن بنحویکه برای تریاق فاروق میپزند جهت دفع سموم
مشروبه وملدوغه وضعف بصر ودرد عصب وازالهٔ برص ومنع زیادتی خنازیر وحفظ جوانی وتقویت قوتهای حیوانی ونفسانی
ونیکوئی ذهن وفکر وجهت لقوه ورعشه وامراض باردهٔ عصبانی وطول عمر موثر هرگاه بسال یکمرتبه تناول نمایند ولیکن اکثار
دران ننمایند وبعد تقویت بدن وشروع بروئیدن گوشت وجلد حفظ نمایند واعضا را از خارج بمالیدن مراهم وموم وروغنهای
مناسب ومسکهٔ تازه وازداخل بآشامیدن شراب وماء اللحم واکل لحوم لطیفهٔ مشویه وامثال اینها وآشامیدن مرقهٔ آن
جهت ضیق النفس بارد رطب ونباید که مرقهٔ آن را بلدم بپزند زیرا که گوشت آن دیر پخته ومهرا میگردد وضماد گوشت کوبیدهٔ
خام آن جهت دفع سمیت افعی گزیده واقسام مار بنهایت نافع وبجهت داء الثعلب وداء الحیه وخنازیر واوجاع
مزمنهٔ بارده نافع وچون شکم آنرا چاک کنند وگرما گرم بر گزیدهٔ آن گذارند وجع آنرا ساکن کرده اند وسمیت آنرا دفع
نماید واکثار اکل آن محرق اخلاط ومصدع ومصلح آن شیر تازه دوشیده وآب فواکه است ونخودیکه در حین جوشانیدن
گوشت دران پخته باشند در افعال قریب است بقرص افعی ونمکی که در جوف آن پر کرده باشند در افعال ضعیفتر از گوشت
آن است وگفته اند که چون هفت عدد افعی را بریسمان پشم سرخ ارغوانی خفه کرده بازای هریک افعی گرهی بران
بزنند بستن آن ریسمان برگردن صاحب خناق جهت رفع آن علت بالخاصیة مجرب وبدستور ریسمان کنانیکه افعی را بدان
خفه کرده باشند جهت خناق واورام لوزتین نافع وخون آن اکتحالا جهت روشنی چشم ومنع نزول آب در چشم مفید

متغیر نگردد و مهره خون آلود جدا گردد زیرا که از علامات مهرهٔ مار اصلی آن است که مادام که زهر باقی است جدا نمیگردد و شیر یکه بران میریزند بر بیند و متغیر میگردد و تتمهٔ فرمودن با اینکه نیل دران مقدار بکرطل حل کرده باشند و بستن قلب دران دران موضع و خورانیدن آب برگ برناسه که نبات هندی معروف است و سعوط نمودن بدان و اگر تازهٔ آن نباشد برگ خشک آنرا سوده بنحوی سعوط نمایند که باقصی بینی و دماغ او برسد و تغذیه بسرطان نهری و زنجبیل با شیر الاغ و یا زنان و گفته اند اکتحال بدان با آب سوده در چشم او باعث عدم تضرر از سم آن است اما باید که قلیل باشد زیرا که کمال مضرت بچشم دارد و کسی که زهر افعی خورده باشد و اورا بی در بی غشی عارض گردد تدبیر آن مکرر قی فرمودن با آب رته و مطبوخ ادویهٔ مذکوره و روغن کنجد تازه و مسکه با آب گرم یا با شیر گاو و یا بز و یا تریاق فاروق و مثرودیطوس و دواء المسک و فادزهر فائق و امثال اینها و آشامیدن آب گوشتهای لطیف مانند مرق مرغ جوان فربه و سرطان نهری با مشک خالص و شیر بز یا الاغ یا زنان و امثال اینها است

* افلنجه * بفتح اول و سکون فا و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و بهندی پان پرنگ نامند * ماهیت آن تخمی است شبیه بتخم دل و بقدر نخود شبیه ببوی سیب و با عطریت و بغایت سرخ و طعم آن تلخ و خوشبو و نیها داخل مینمایند و در معاجین و غیرها نیز و نبات آن بقدر ذرعی برگ آن مانند برگ بادام و گل آن سفید و تخم آن در غلافی مانند تخم بزرالبنج و منبت آن بلاد هند است و زرد و سیاه آن زبون گویند از قسم کوچک کبابه است و نیز گویند قرنفل بستانی است و این مرد و اصلی ندارد * طبیعت آن گرم در اول و خشک و با قوت قابضه * افعال و خواص آن مقوی دل و دماغ و جگر و معده و مفتح سدهٔ دماغی و محلل ریاح و مشهی و مفتح سدهٔ احشا و مسخن معده و آروغ آورنده و قائم مقام جمیع سموم خصوصا عقرب و زنبور و طلای آن با روغن زیتون در حال رفع درد گزیدن عقرب میکند مصدع و مورث کرب و خناق مصلح آن روغن زیتون مقدار شربت آن تا دو مثقال

* افنیقون * بفتح اول و سکون فا و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است شبیه با قیقطس مگر در بوته بوی اترج ندارد و در زراعت گندم میروید * طبیعت آن بغایت سرد و خشک است * افعال و خواص و منافع آن از خارج در اطلیهٔ زائده مستعمل است شرب آن جائز نیست

* افیقطس * بفتح اول و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح قاف و ضم طای مهمله و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی محلل * ماهیت آن نباتی است ربیعی کمتر از ذرعی و ساق آن باریک و پرشاخ و گل آن مختلف الشکل و اللون و مائل بسفیدی و برگ آن عریض شبیه ببرگ سداب با تشریفات خفی و مزغب و زغبهای سفید مانند برگ کاسنی کبیر و اندک طولانی و ساق و برگ آن باریک و تخم آن شبیه بتخم شلغم و بزرگتر از آن و یا تخم ترب و در غلافی مانند آن و سیاه و اغبر و بیخ آن بی ریشه و نرم و با عطریت و از وسط ساق آن سه و یا چهار شعبه شبیه با نگشتان باریک بطول یک اصبع روئیده بطرف بالا و بوی گیاه آن شبیه ببوی ترنج * ومنبت آن سواحل دریا و مجرآبها و جاها نیکه آب دران فرو میرود و میباشد و مزرعهای جو و عدس و انجوده و در مصر و سواحل دریای شام بسیار است و در صعید مصر آنرا شلجم نامند بهترین آن رسیده سنگین آن است و مغشوش بتخم شلغم مینمایند و فرق به بزرگی آن است * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و با اندک تحلیل و گرمی آن زیاده از خشکی آن * افعال و خواص و منافع آن * برگ و تخم

لبن میگرفتند اند و بمثابی آن بسیار کم بوده و مکرر در مصر تنها خاصة در موضعی از آن معروف باصیوط و از آنجا باطراف میبرده اند سوم بر عصارهٔ خشخاش سیاه که بآفتاب خشک نمایند چنانچه دیسقوریدوس و شیخ الرئیس فرموده اند و از کاهو صحرائی نیز افیون میسازند و این نیز مثل رامسحا ما ضعیف العمل و از شقایق النعمان نیز بدستور خشخاش لبن میگیرند و این بسیار کم بعمل می آید ولیکن بسیار قوی است طریقهٔ اخذ آن آنست که چون برگهای گل خشخاش ریخت و کوزهٔ آن بزرگ شده و دانهای آن بسته گردید و قریب بآن رسید که رطوبت و طراوت آن کم شود و خشک گردد اطراف ظاهر آنرا آخر روز سه چهار تیغ طولانی غیر آنکه غائر باشد و بالاتر رو ن آن برسد و خرو را خفا کند زده شب میگذارند تا شیر رطوبتیکه درون آنست از آن موضع بیرون آید و بسبب سردی هوائی الجمله بجمودی و انعقادی بهمرسانند پس صبح زود که آفتاب خوب طلوع نکرده و هوا گرم نشده باشد آنها را با انگشت میگیرند و بر کنارهٔ صدفی یا پیالهٔ چینی یا شیشه جمع مینمایند و زمانی صبر میکنند تا آنچه باز تراوش نماید و از آنجا بر آید نیز میگیرند و همچنین روز دیگر دو سه مرتبهٔ دیگر نیز تیغ میزنند و لبن آنرا بدستور برمیدارند و بعضی مردم لبن آنرا از صدفها یا از پشت کارد می جمع مینمایند و با انگشت بهتر است زیرا که در آن صورت البته قدری از پوست رقیق و اجزای کثیفهٔ خشخاش خراشیده داخل آن میگردد پس بعد از تمام اخذ تمامی لبن آنرا بر روی سنگ نیکو ملایمه میکنند و بدست میمالند تا بعضی از رطوبات آن بتحلیل رود و غلیظ گردد قرصها و یا فتیله و یا قلمهای پهن سازند اما طریق اخذ عصارهٔ آن آنست که سر خشخاش و پوست و اوراق آنرا میکوبند و آب آنرا افشرده میگیرند و در آفتاب میگذارند تا غلیظ گردد و بدستور بر سنگ ملایمه مینمایند و بدست میمالند و اقراص میسازند و این را افیون مقونیون میگویند و بهترین آن افیون متخذ از خشخاش سیاه است و بعد از آن از خشخاش سفید و از شقایق النعمان از همه باعتباری بهتر و اقوی و زبون آن ماخوذ از عصارهٔ آن است و از آن زبونتر ماخوذ از کاهوی صحرائی و علامت جودت آن تندی بو و تلخی طعم و قبوضت و ملاست جرم و جوهر و در آب کداخته شدن و اجزائی محلول آن متشابه و متساوی بودن که دردی در آن نباشد و چون صاف نمایند ثفلی از آن نماند و بوئیدن آن خواب آورد و چون قطعهٔ آنرا بشکنند رنگ آن سفید مائل بسرخی و سنگین باشد و چون در آفتاب گذارند نرم و گداخته گردد و چون در آتش اندازند و با بجزد یک چراغ بدارند زود مشتعل و افروخته گردد و از آن جرم بسیاری نماند و شعلهٔ آن صافی باشد و دود و تیره نباشد و چون آنرا خاموش کنند بوی آن تند و قوی باشد و مغشوش آن بخلاف اوصاف مذکوره است و آنرا غش بماميثا یا عصارهٔ خس بری میکنند و غدس و صمغ و مر نیز داخل آن مینمایند و علامت هریک از طعم و رائحه و حل نمودن در آب معلوم میگردد * طبیعت آن بدانکه در مزاج آن اختلاف بسیار شده است جمهور اطبای یونان آنرا سرد و خشک و برودت آنرا در نهایت مراتب میدانند که چهارم است و در آن نیز اختلاف است بعضی در اول چهارم و بعضی در اوسط و همچنین است قول در یبوست آن بعضی گفته اند که یابس است در سوم و بعضی گفته اند یبوست آن قوی است و جملهٔ اطبای هند آنرا گرم و خشک و متأخرین اطبای فارس که تابع اطبای یونان اند اکثری آنرا سرد میدانند و بعضی گرم و آنچه بالفعل مشهور میان اطباست متخذ از خشخاش سیاه دوری بارد یابس است در چهارم و متخذ از خشخاش سیاه بستانی بارد یابس در آخر سوم و از خشخاش سفید بستانی بارد یابس در اول سوم و متخذ از کوزهٔ شقایق النعمان اکثری آنرا گرم میدانند و بعضی سرد و مؤلف را عقیده آن است که افیون باوجود برودت مرکب القوی است یعنی در آن دو جزء است جزو حار لطیف هوائی و جزو بارد کثیف ارضی اما این غالب است

نامند و ضمادات بضم حای معجمه و با شیره خشخاش و زعفران جهت نقرس حار و فتیلهٔ آن با مر مکی و زعفران با فتیله جهت
زحیر مجرب و با موم و روغن جهت حکه و جرب نافع و در معاجین و ادویهٔ مرکبه حافظ قوت آنها است مضر قوای باطنیه و
ظاهریه و حس و ادراک و ارواح و مصدع و کزاز و زرق و شیخوخت و لاغری بدن و زردی رخسار و تقلیل فهم و ذکر و کج
خلقی و اکثر اوقات مغموم و محزون بودن و باید که چیزی خائف و هراسان شدن و ضعف قوت باصره و سامعه و شامه و ذائقه
و قلب و کبد و معده و گرده و مثانه و باه را احداث نفخ و قولنج و عسر البول و غیر اینها است بسبب مضرت آن باین اعضا مصلح
آن جندبیدستر و زعفران و دارچینی و فرفیون و زنجبیل و جدوار و فلفل مقدار شربت آن از یکعدس تا چهار قیراط و
زیاده از یکدانگ آن ممنوع و در دو درهم آن کشنده بدل آن سه مثل آن بزرالبنج و بوزن آن تخم لفاح با پوست بیخ آن یا
عصارهٔ آن و در حبس الدم طباشیر و طین مختوم و کافور و کهربا است و بعضی بدل آن بوزن آن تودری سفید گفته اند
و مدت عمر و بقای قوت آنرا مانند سقمونیا پنجاه سال گفته اند و باید که آنرا محفوظ دارند از رسیدن کیفیات غالبهٔ اربعه
یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و از گرد و غبار و آمیزش اشیاء غریبه و غیرها که آنرا از صورت نوعیهٔ خود
نگرداند و ضعیف و فاسد نسازد و هرکه زیاده از مقدار شربت آن بخورد او را خدر و افسردگی اخلاط و ارواح و فواق
و ظلمت بصر و پراکندگی حواس و تنگی نفس و گرانی زبان و سبات مفرط و خارش بدن و فرو رفتن چشمها و کزاز و عرق سرد و
آمدن رائحهٔ افیون از دهان و نفس و بدن خصوص که در وقت خاریدن و کبودی ناخنها عارض گردد پس اهلاک کند مداوای
آن و آنچه بدان مانند قی کردن بماء الشبت و فجل و عسل و نمک هندی و تحقین بحقنهٔ حاره و آشامیدن شرابیکه در آن
دارچینی سوده و عاقرقرحا و جندبیدستر داخل کرده باشند و گرم کردن سر بتکمید و عطسه فرمودن و در میان آب گرم نشاندن
و خورانیدن تریاق فاروق و شجرنیا و تریاق اربعه و تریاق الطین و مثرودیطوس و دواء زمرذایق و مقدار یکدانگ جندبیدستر
و مشک و فلفل و حلتیت و جدوار مجرب و دارچینی را بید سائیده با عسل سرشته و اگر قلیلی فرفیون و زعفران نیز اضافه
نمایند بد نیست و خورانیدن روغنها و آب گرم و بوره و نمک و با شیر تازه دوشیده با نارجیل دریائی و مکرر قی کردن
و بعد از آن عسل و چیزهای چرب و شیرین و حسوهای چرب و شیرین خوردن و بوئیدن مشک و جندبیدستر و زعفران و خوردن
اینها با هم و غذا و طعامهای چرب شیرین و شیر برنج و شیر و سیر و جوز نیز موثر است و خوردن جندبیدستر بقدر آنچه
که افیون خورده و آشامیدن سکنجبین با افسنتین و نگذاشتن که بخواب رود نیز موثر است و اگر از عقب آن روغن کنجد
و با سرشف بخورد گفته اند که معالجه بد نیست و ترشیها و سرکه و ماست بالای آن مضر و باعث قولنج صعب است و اگر احتیاج
بحقنه شود تحقین فرمودن بحقنهای مناسبه و بعد از فراغ از حقنه شراب افسنتین ساعت بساعت دادن و در بزرالبنج
و شوکران احتیاج بتحقین زیاده است از افیون و بیان افیون بطریقهٔ اخذ و منافع و مضار و دفع مضار و تراکیب افیونیه باید که
تفصیل و بسطی در قرابادین ذکریافت

فصل الالف مع القاف

* اقاقیا * بفتح همزه و قاف و الف و کسر قاف و فتح یای مثناة تحتانیه و الف بلغت یونانی اسم عصارهٔ قرظ است و قرظ ثمر سنط
است که از آن صمغ عربی بعمل می آید و بهندی کیکر و ثمر آن را کیکر کارس و بفرنگی اکاکیا نامند * ماهیت آن باصح اقوال عصارهٔ
نوعی از مغیلان است که قرظ نامند آنچه قبل از رسیدن آن گرفته باشند قبل از جفاف سرخ یاقوتی رنگ و بعد از خشکی
میزمائل بسرخی و سیاهی و آنچه بعد از رسیدن اخذ نموده باشند سیاه میباشد مختار و مستعمل نوع اول است که طیب

مثانه و نزول آب در کیستین نافع و با سکنجبین و یا با نمک مسهل سودا و بلغم و بلند ستور با فتیمون اعضاء الراس بوئیدن تازهٔ
آن خواب آورد و اکثار و مداومت آن بیمار تطول آن جهت سهریران نافع بدین قسم که در شب اقحوان و جو مقدار
و بابونه از هر یک قدری در آب شیرین بجوشانند و روغن ایرسا داخل کرده بر سر نطول نمایند خواب آورد ایشان را و در
نسخهٔ دیگر بجای شعیر صعتر آمده و یک جزو تمام نیز داخل دارد و چون اقحوان استفراغ سودا و بلغم مینماید لهذا استفراغ
بدان بخور مذکور نافع است برای مالیخولیا و فزع و صرع و همچنین آشامیدن هر روز یک مثقال از بیخ آن و بعضی دو مثقال
گفته اند با طبیخ افتیمون تا سی روز متوالی جهت ازالهٔ صرع و همچنین آشامیدن گل آن هر روز دو درم با شراب ریحانی
تا بیست و پنج روز متوالی جهت صرع و ذرور خاکستر گل آن برای غرب و اکتحال خشک سودهٔ آن جهت تقویت طبقات چشم
و رفع ظلمت بصر و جلای آن و رفع آثار قروح و دفع نزول آب در آن و بعضی این خاصیت را بنوع صغیر آن مختص
داشته اند * اعضاء النفس والصدر و الغذاء العروق * آن جهت ربو و سرفه و نفث الدم و آشامیدن سه درم برگ
خشک آن با سکنجبین و نمک جهت ربو و اسهال مرهٔ سودا و تحلیل و تجفیف رطوبات منجلبه بسوی معده و تحلیل خون منجمد
در آن و آشامیدن یک مثقال خشک سودهٔ آن با سکنجبین جهت ربو و برانگیختن اشتها و خوشبوئی معده و آشامیدن پنج درم
آن جهت ادرار عرق و دفع قولنج نافع * اعضاء النفض * آشامیدن مطبوخ آن با ماء العسل مدر قوی است و محلل خون
منجمد در معده و مثانه و مسکن وجع آن و چون با گل آن بپاشند تفتیت حصاة و تفتیح قولنج نماید و نقاح آن با شراب جهت
ادرار بول و طمث و اسقاط جنین و نزول آب در کیستین و بلند ستور و حمول آن ادرار حیض بقوت تمام نماید و محلل صلابت
رحم و مفتح سدهٔ آن و افواه بواسیر است و فرزجهٔ آن مدر حیض و منقی رحم و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم
و طلای آب تازهٔ آن بر انثیین و قضیب و کنج ران جهت تقویت باه و جماع بغایت موثر و ضماد آن بدین قسم که با آب مطبوخ
آن پارچه تر کرده بر آن گذارند جهت التوای عصب و دفع زهر جانوران سمی گزنده و با موم و روغن جهت ورم صلب
ساقین و غیر آن و ضماد جمیع آن جهت باد سرخ و اورام حاره و بارده در انتها و جهت بواسیر و تقشر خشک ریشها و قروح
خبیثه و جراحات و قضیب و ضماد گل آن جهت تحلیل اورام غلیظه و تفتیح سدد مفید * المضار * آن مصدع و مثقل راس
مصلح آن گل نیلوفر و سکنجبین و مکرب معده و مضر آن و مصلح آن بنفشه و انیسون و سکنجبین مقدار شربت آن تا دو مثقال
بدل آن اکلیل الملک و بابونه است * وزن آن نوع صغیر آن در دوم گرم و در اول خشک و در افعال ضعیف تر از اول
ضماد آن با شراب جهت نیکوئی رنگ رخسار و تحلیل ورم صلب نافع * روغن آن که چهل روز گل اقحوان را که در یک رطل
از آن چهار رطل روغن زیت یا روغن کنجد تازه ریخته در آفتاب گذاشته باشند و قطور آن در گوش جهت رفع اوجاع آن
و تدهین با آن جهت لقوه و التوای عصب و ورم اسافل بدن و مقعده و صلابت رحم و تفتیح مسامات و ادرار عرق و نضج
اورام و اصلاح جراحات اعضای عصبانی شربا و تدهینا نافع و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و استنشاق آن
و سعوط با آن بعد استفراغ تعب ایارج از برای سهر حادث از رطوبت بورقی و سهر مشایخ و خواب آوردن ایشان و همچنین
تعریق سر با آن و تمریخ آن جهت لقوه مفید و گاه ترکیب مینمایند روغن آن را با بعضی ادویهٔ حارهٔ عطریهٔ ملطفهٔ مفتحه
بحسب اغراض برای زیادتی تسخین و منافع آن

* اقسون * بفتح همزه و سکون قاف و ضم سین و واو و نون و انسون بفتح همزه و سکون نون و کسر دون و سکون یای مثناة تحتانیه

جهت خفقان و تقویت دل نافع بدل آن مرداسنگ محرق مغسول است

* فصل الالف مع الکاف

* اکارع * بفتح همزه و کاف و الف و کسر را و سکون عین مهملتین جمع کراع بضم کاف است و آنرا بفارسی پاچه نامند بهترین آن پاچهٔ گوسفند و بزغاله است * افعال و خواص و منافع آن لزج و دیرهضم و بعد از انهضام مولد خون صالح رقیق و معتدل الغذا و جهت ناقهین و صاحب بواسیر و سودای محترقه و سحج و خشونت حلق و سینه و شقاق لب و زبان و گرفتگی آواز و سرفهٔ یابس و سل و دق و نفث الدم و عسر البول و هزال مفرط و التیام زخمهای باطنی و التیام شکستگی استخوان و با صمغ عربی جهت نفث و اسهال مراری و منع لذع مواد حاره و دفع مضرت دوای حار مشروب و آب پاچه جهت سرفهٔ حار و تلیین طبع یابس المزاج و حقنه با آن جهت مغص و زحیر سددی مجرب و نطول آن جهت یبوست دماغ و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و طلای روغن اندرون پاچه با فرفیون و روغن گل جهت تسکین درد سر و ضربان مفاصل حار مجرب مولد قولنج مصلح آن شراب کهنه و سرکه و عسل و پختن آن با کرفس و دارچینی و مانند اینها و استخوان سوختهٔ آن جهت رفع نزف الدم جراحات و با صبر جهت اسقاط دانهٔ بواسیر موثر است

* اکتمکت * بفتح همزه و کسر کاف و سکون تای مثناة فوقانیه و فتح میم و کسر کاف و تا و عوام فارس خایهٔ ابلیس نامند و درخت آنرا درکنار بعضی باغات و مزرعها مینشانند بجهت آنکه بسبب خار بسیار آن کسی و جانوری داخل آنها نمیتوانند شد و بهندی آنرا کرنجوه و کرنج بفتح کاف و رای مهمله و سکون نون و جیم در آخر و بلغت سانسکرت ساگرگهوله نامند * ماهیت آن ثمر درختی است پرخار فی الجمله شبیه بدرخت انار و شاخهای آن پراکنده و برگهای آن ریزه از برگ انار در طول کمتر و در عرض زیاده و بی تشریف و نوک‌دار و بر هر شاخی برگهای آن بسیار و از هر دو طرف محاذی هم رسته و تمام شاخها و ساق آن پرخار و غلاف ثمر آن شبیه بغلاف استهٔ انبه و پرخار و در جوف بعضی از آن دو دانه و بعضی سه دانه مثلث شکل زیتونی و نادر زهری رنگ صلب و بر سر آن اندک نشان نقطه برآمده و در جوف آن مغزی سفید فی الجمله شبیه بمغز فندق و دو پارچه و بی دهنیت و بسیار تلخ و برگ و شکوفهٔ آن نیز تلخ و صغیر و کبیر میباشد صغیر آن سبز رنگ و کبیر آن اندک سفید رنگ و هر دو در خواص قریب بهم اند و ثمر آن چون خشک شود و حرکت دهند مغز آن در آن حرکت میکند و چون صلب میباشد پوست آن صدا میکند و لهذا اکثری شبه نموده آنرا سنگ دانسته و گفته اند هو حجر فی حجر * طبیعت آن در سوم سرد و خشک و گرم و خشک نیز گفته اند و شاید این قول اقوی باشد * افعال و خواص آن محلل اورام و حابس نزف الدم و خوردن آن مانع تاثیر هوای وبائی و نصف دانهٔ آن با چند دانهٔ قرنفل سائیده جهت تسکین وجع قولنج ریحی مجرب و با دارفلفل و عسل سرشته بمقدار ریزکی ثمر آن جهت حمیات مزمنهٔ عتیقه نافع و حمول آن با شیر دختران سائیده جهت حامله شدن زنان عقیمه موثر و تعلیق آن با ریسمان سرخ بسته جهت حفظ جنین و بر درخت مثمر جهت منع ریختن ثمر آن موثر گفته اند و اکثر اطبا متفق اند بر آنکه مسهل ولادت است و چون تا یک هفته و زیاده بر آن روزی سه دانهٔ ثمر آنرا در زیر خاکستر گرم نمایند تا پخته گردد پس برآورده مقشر کرده نرم بکوبند و با آب بخورند جهت نزول آب در کیستین مفید است و حکمای هند آنرا دو قسم نیز گفته اند یکی کبیر و یکی صغیر و کبیر آنرا اسفید و هر دو در خواص و منافع قریب بهم و گرم و خشک دانسته میگویند جهت قوت باصره و دفع ریاح و روغن تخم آنرا چون بر بدن بمالند نورانی گرداند و رونق دهد آنرا و دانهای جرب را خشک گرداند و بالخاصیة دافع امراض فرج زنان و جذام و ریاح غلیظه و مقوی معده و امعا است و جهت دفع کرم

وضماد ورم رحم را نافع و با شکر ضماد پختهٔ آن با میبختج جهت اورام حارّه و صلبه بتنهائی و یا مخلوط با سفیدهٔ بیضهٔ مرغ
و آرد حلبه و بزر کتان و تخم کاسنی و خشخاش بحسب حاجت و مرض و مزاج و ارادهٔ تحلیل و انضاج و قبض و تبرید و غیرها
و قطور عصارهٔ تازهٔ آن با روغن گل سرخ جهت درد گوش و صداع بارد و آشامیدن سه درهم عصارهٔ آن با تخم آن با میبختج
جهت ورم احشا و بی تخم آن جهت تسکین اوجاع و همچنین با زعفران جهت تسکین ضربان همه اعضا و آشامیدن طبیخ آن
جهت ربو و تفتیت حصاة و حقنهٔ آن جهت تقویت امعا و تنقیه و تسکین درد آن و آشامیدن آب طبیخ برگ و شاخهای آن جهت
ادرار بول و طمث و اخراج جنین و استحمام با آب طبیخ آن و سر و بدن را بدان شستن جهت قروح شهدیه و تسکین خارش
بغایت نافع و آشامیدن آن مضر با نثیین مصلح آن عسل و انجیر و مویز مقدار شربت آن تا دو مثقال و از عصارهٔ آن تا بیست درهم بدل
آن بوزن آن بابونه است و فراسیون و لبلاب ذکر و نیم وزن آن برگ انجیر دراصل * نیز گفته اند و دهن مطبوخ آن در قرابادین ذکر یافت
* اکلیل الجبل * بیونانی اوقلا ارقانا مند * ماهیت آن نباتی است بقدر ذرعی منبت آن بیشتر جبال و مواضع
صخریه و خشنه و ازین جهت آنرا اکلیل الجبل نامند و در اسکندریه بسیار میشود و اکثر دریا و اطا تا بستان میرسد و در بعضی
بلاد زودتر و در بعضی دیرتر و برگ آن دراز و باریک انبوه و مائل بسیاهی و شاخ آن صلب و گل آن در میان برگها رسته و
مائل بسفیدی و ثمر آن صلب مائل باستداره و تخم آن ریزه و برگ و شکوفهٔ آن با اندک تلخی و تندی و خوشبو و غیر آن مانا
است * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص و منافع آن آشامیدن آن جهت سرفهٔ رطوبی مزمن و
ربو و خفقان بارد و استسقای زقی که با حرارت و عطش شدید مفرط نباشد و تفتیح سدهٔ جگر و سپرز و تنقیهٔ ریه و تحلیل ریاح
و تسکین درد جگر و دفع یرقان سوداوی و تفتیت حصاة گرده و مثانه و ادرار بول و حیض و ضماد آن جهت تحلیل اورام
مزمنه نافع و برگ آن در افعال مذکوره اقوی از سایر اجزای آن و آنرا چون بر درد چشم بارد بچسپانند تسکین دهد وجع
آنرا در ساعت و باصلاح آورد مضر محرور المزاج مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن افسنتین و نصف
آن مرو گفته اند چون شکم صید را از احشا خالی کرده از این گیاه پر کنند منع تعفن آن میکند و در منع تعفن لحوم بهتر از
نمک است

* فصل * الالف مع اللام

* الب * بکسر اول و سکون لام و بای موحده لغت عربی است * ماهیت آن درختی خاردار است شبیه بدرخت اترج
الا آنکه برگ آن ریزه تر و شبیه ببرگ زیتون و خار آن بیشتر و نضارت و سبزی آن زیاده * افعال و خواص آن سم
همه حیوانات و از دفلی قویتر چون داخل اغذیه کنند هر حیوانی که از آن بخورد در ساعت بمیرد و اگر بو کند و نخورد در
ساعت کور و کر شود و زبون ترین گیاههای بلاد تهامه و جبال شراة و نواح تهامه است و علاج آن علاج شخصی است که خانق
النمر و دفلی خورده باشد و لیکن درین باید که بلافاصله از عقب آن ادویهٔ دافعهٔ آن را بیاشامند و الا فائده نخواهد بخشید
* النج * بفتح همزه و سکون لام و فتح نون و جیم لغت یونانی است بمعنی اهل * ماهیت آن نباتی است شبیه بزردک
و ساق آن سطبر و بقدر شبری و گل آن سفید مانند گل زردک و تخم آن سفید و طولانی و خالدار و طول آن کمتر از برنج و شبیه
بسرمق و بر سر شاخهای آن قبهٔ مستدیر مانند جوز و بهترین آن هندی آنست * طبیعت آن گرم و خشک قریب باخر دوم
* افعال و خواص آن گفته اند جهت شری مجرب است بدین نحو که روز اول نیم درم آنرا با سه اوقیهٔ سکنجبین ساده
و بدستور روز دوم نیم مثقال آن و روز سوم یکدرم آن را بنوشند و بجهت اسقاط مشیمه مجرب دانسته اند با شراب مسمی

مانند و مانند اعصاب و بدن را بآن شسته مصلح کرده و چون یکمن دنبهٔ گوسفند سیاه را سه حصه کرده هر روز یک حصه را با عاقرقرحا و زنجبیل و توبل بنوشند جهت رفع عرق النسا مجرب دانسته اند و چون دنبه را ورق کرده بر عضو بندند تا متعفن شود جهت تشنج یبسی و کزاز و تحلیل مواد متحجره و اعصاب بلند شده از جای خود و نضج اورام مجرب *المضار* بطئ الهضم و مکرب و مغثی و مضعف قوت هاضمه و انطاکی گفته که بسا باشد که در مبرود موجب موت فجأة گردد *مصلح* آن بریان نمودن آن با ابازیر حارة مانند زنجبیل و فلفل و دارچینی و خوردن جوارشات هاضمه مانند جوارش مصطکی و عود و کمون بالای آن و بدستور خوردن آن با سرکه و آبکامه است.

* فصـــــــل الالف مع الميم

اماریطن

* **اماریطن** * بفتح همزه و میم و الف و کسر راء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم طاء مهمله و نون لغت یونانی است. ابن بیطار نوشته که جماعتی از انواع اقحوان دانسته اند و نیست چنین و نزد من از انواع قیصوم است و من آن را چنین شناخته ام بعینه * **ماهیت آن** نباتی است بقدر ذرعی و برگ آن باریک و پراکنده و قبهٔ آن مستدیر شفید و بعضی سرخ و بقدر رفیقی و برگ و قبهٔ آن دایرهٔ زرد و تخم آن باریک و منبت آن کوههای خالی از اشجار و در تنکابن لبار و نامند و در بلاد روم و فرنگ جهت اصنام تاج از آن ترتیب میدهند * **طبیعت آن** گرم و خشک * **افعال و خواص آن** ملطف و مقطع و مانع ریختن مواد بمعده و منشف رطوبات آن و مدر بول و حیض و جهت نهش هوام و عرق النسا و شدخ عضل و شرب اطراف آن یا ماء العسل محلل خون منجمد در معده و مثانه و انچه در آنها انجماد یافته باشد و نیز جلب رطوبات معده و تجفیف آن مینماید و با شراب ابیض ممزوج یا با آب جهت قطع نزله و امراض مذکوره نافع و آشامیدن قبهٔ آن با شراب جهت عسر البول و نهش هوام و عرق النسا و شدخ ارساط عضل موثر و ادرار طمث آورد و چون با شراب که معمول بالومالی است بیاشامند اذابهٔ خون منجمد در شکم و مثانه نماید و چون کیاه آنرا در ثیاب نگاهدارند حفظ مینماید آنها را از خوردن کرم *مضر* معده *مصلح* آن آشامیدن آب *مقدار شربت* آن نه قیراط است.

امبرباریس

* **امبرباریس** * بفتح همزه و سکون میم و فتح بای موحده و سکون راء مهمله و فتح بای موحده و الف و کسر راء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله را انبرباریس بنون بجای میم نیز آمده است بلغت بربری ابرازربهاریسی زرشک و زارج و زرنک نیز نامند * **ماهیت آن** درختی است خاردار و خارهای آن مثلث یعنی هرجا که خار رسته سه خار یک جا باهم رسته منبت آن اکثر کوهها و دامنهای کوه نزدیک بآب و در خراسان و شیروان و اطراف شیراز و شام و روم و غیرها میباشد اما در خراسان و شیروان اکثر بی دانه و شادابتر و در نواح شیراز و غیر آن اکثر دانه دار و هرچند هوای بلد سردتر باشد بهتر میشود و برگ آن شبیه ببرگ یاسمین و بزرگتر و باریکتر از آن و گل آن زرد مائل بسفیدی و سرهای آن مجتمع و ثمر آن خوشه دار و طولانی و در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ مائل به بنفشی و بنفش سیاه میگردد و هنگام رسیدن آن تابستان است و بزرگی درخت آن بقدر دو سه قامت و قریب بدرخت سبب صحرائی نیز میباشد و ثمر این مدور و سرخ رنگ و بهترین و مستعمل در اکثر تراکیب منقی از دانه و یابی دانهٔ کوهی آنست و در افشره و رب و شراب دانه در آن نیز که آنرا افشرده آب آنرا گرفته و یا خشک آنرا در آب خیسانیده مالیده صاف کرده با قند و یا نبات چاشنی گرفته استعمال نمایند * **طبیعت آن** سرد و خشک در سوم و یاقوت قابضه و ترياقیه و رد وم نیز گفته اند * **افعال و خواص** و منافع آن قاطع صفرا و مسکن تشنگی و حرارت معده و جگر و غلیان خون و سیلان آن از اسفل و دوا سوم مقوی دل و جگر و معدهٔ حار و مانع ریختن مواد با عضا و جهت

وخواص آن مسکن حدت صفرا وخون وبا قوت قابضه

* امرة * بفتح همزه وسکون میم وفتح راء هندی چهار نقطه وها * ماهیت آن ثمر درختی است هندی بزرگ درخت
گردکان وشبیه بدان در هیئت وبرگ وخزان نمودن الا آنکه برگ امرة کوچکتر ونرمتر وباریکتر از برگ آن است واول
شکوفه وثمر میآورد وبعد از آن برگ وثمر آن در خامی سبز ونازک وبی ریشه وترش با اندک عفوصت ودر قلیه ودر بیازه و
قورمه ودال که عبارت از ماش مقشر یا عدس مقشر یا نخود ومانند اینها است از حبوب با روغن وپیاز بریان کرده یا
آب خالص ویا آب یخنی پخته باشند داخل مینمایند ترش ولذیذ میگرداند وعفوصت آن بعد از طبخ بسیار کم میگردد وچون
ثمر آن بزرگ شد ریشه بهم میرساند وسخت میگردد وبعد رسیدن زرد واندک چاشنی دار وبزرگی ثمر آن بمقدار
گردکان پوست جدا کرده میباشد وبرگ آن نیز اندک ترش وبا عفوصت بسیار وگل آن ترشتر از آن ولطیف ونیز آنرا
مانند ثمر آن وبرگهای نازک آنرا نیز پخته میخورند وبا ماهی میپزند بسیار لذیذ میشود ومنبت آن در بنگاله بسیار است
ودر بلاد دیگر هند نمیشود وچون ابتدای موسم برسات شاخ درخت آنرا می نشانند در یکسال بیخ آن قایم میشود وثمر میدهد
* طبیعت آن سرد در دوم وخشک در اول * افعال وخواص ومنافع آن جهت محرور المزاج وامراض صفراوی
وبند ساختن اسهال صفراوی نافع وپوست درخت آنرا اهل بنگاله جهت دفع غایلهٔ مرضی که مخصوص بدان بلاد است ومیگویند
که در زمینی مردم میشود واکثر مینمایند مقدار پنج شش مثقال آنرا در پنجاه شصت مثقال شیر بز تازه دوشیده خام سائیده
صاف نموده می آشامند دو سه روز صبح ناشتا تسکین میدهد حدت عوارض آنرا ونیز بر سر وکف دست وپای او میمالند ومی
گویند که اگر شیر بز سیاه یکرنگ باشد بهتر است

* امسوخ * بفتح همزه وسکون میم وضم سین مهمله وسکون واو وخای معجمه لغت بربری است بمعنی انابیب * ماهیت آن
نباتی است کبیر وصغیر وکبیر آن مابین شجر وگیاه ومانند نی مجوف وگره دار ومنبت آن اکثر سنگلاخها وکنار آبها وصغیر
آن بقدر یک شبر وزیاده از آن وساق آن خشبی صلب بسطبری انگشتی واز ساق آن شاخهای بسیار باریک صلب گره دار
رسته که چون بکشند مواضع بندهای آنرا شاخها از هم جدا گردند وبرگ آن مانند برگ زیتون وشکوفه ندارد وثمر
آن سرخ بقدر نخودها وبعد خشک شدن سیاه میگردد ودر طعم نبات آن قبوضت با مرارت کمی است وبیخ آن خشبی
صلب منبت آن نیز سنگلاخها است * طبیعت آن مرکب القوی در اول سرد ودر دوم خشک * افعال وخواص و
منافع آن قابض ومقوی اعضای باطنی ومانع نزلات وچون بیاشامند از آن مقدار پنج درم با شراب قابض جهت قطع
اسهال وطبیخ آن جهت فتق وقیله ومنع علتهای گرده ومثانه وتقویت اعضای باطنی وشدخ عضل وبا شراب وانجیر جهت
سرفه وعسر النفس وچون خشک آنرا بجوشانند در آب تا بنصفه رسد صاف نموده بیاشامند مقدار نیم رطل جهت ضعف دل
وجگر واحشا مفید خصوصا چون مداومت بدان نمایند وزنان مغرب تازهٔ آنرا با آب انگور طبخ نموده صاف کرده می آشامند
هر روز مقدار یک رطل جهت نیکوئی رنگ رخسار وفربهی بدن وتنقیهٔ رحم واندک اسهال مینماید ونفع میبخشد ایشان
را وذرور آن جهت قطع نزف الدم جراحات وروییانیدن گوشت تازه موثر وضماد آن بر قیله باعث ضمور وکوچکی و
لاغری آن وانطاکی نوشته که آنرا از اندلس می آورند وگمان میبرم که در غیر آنجا یافت نمیشود

* امعا * بفتح همزه وسکون میم وفتح عین مهمله والف جمع آن معا است بعربی معا ودر بربر وبفارسی روده وبهندی انتری

ادویه مفرد ابی ربّما و برگ تازهٔ آن جهت التیام جراحت و رفع اورام و جلوس در طبیخ آن جهت بروز مقعد و نشف
رطوبات رحم مفید و عصاره و برگ ثمر تازهٔ آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و فرزجهٔ ثمر آن که آنرا در آب جوش داده
پارچهٔ کرپاس را بدان مکرر تر کرده خشک نموده زن بخود بردارد در نشف رطوبات و تضییق قبل عدیل است که بمرتبهٔ بکارت
میرساند و چون ثمر خام آنرا گرفته شگافته تخمهای آنرا دور کرده ظرفی ساخته درون آنرا بر پارچهٔ کرپاس نوی بمالند تا رطوبات
و مغز آن بدان خوب آلوده که بعد از خشک شدن مانند موم جامه گردد و از ان پارچه سینه بند زنانیکه پستان آنها آویخته
باشد سازند و بر سینه بندند تا مدتی رفع آن علت کرده در پوست ساق و شاخ آن جهت قطع خون جراحت تازه بسیار نافع
و عمدهٔ اجزای روغن شیخ صنعان است و چون پوست درخت آنرا هر مقدار که خواهند نیم کوفته در ده چند آن آب بخیسانند
تا ده روز پس بجوشانند تا بنصفه رسد و بمالند و صاف کنند و در ظرف چینی و یا شیشه نگاهدارند و در ایام حیض بعد از بول
هر مرتبه بدان استنجا نمایند و بدستور در ایام حیض دائم فرج آن مانند فرج بکر باشد و ثمر و برگ و پوست آن جهت دباغت
پوست حیوانات قائم مقام مازو است و نیز پوست و کل آن جزو اعظم و اصل عرق قند و شراب آنست و در هند و بنگاله بسیار
مستعمل خصوص پوست آن و بیخ آن جالی و ستون آن جهت استحکام لثه و مسواک آن مقوی دندان و از چوب آن جهت
صلابت و استحکام پایهٔ گردون و رته و گادی و غیرها و آلت شخم زمین نیز میسازند و قسم دیگر نیز میباشد شبیه بقسم دوم در برگ
و ثمر در رنگ و پوست و لیکن بلند تر و پر زیاده تر از هر دو قسم و لیکن این غیر مستعمل است و این قسم اکثر مخصوص بنگاله است
و ریشهٔ آنرا چون نزد ماربند سوراخ ابیرانند از دو انگ سست گردد و آنچه اکثر اطباء در کتب ادویهٔ مفرده ذکر کرده اند
باسم قرظ و اصغیلان و طلح شاید هر یک اسم قسمی باشد که بطریق اشتباه بیان نموده اند و بعد تامل رفع شبهه میگردد

* املج * بفتح همزه و سکون میم و فتح لام و سکون جیم مشهور و ربما آملج است بمد الف و کسر میم بلغت هند سنا بز و بفارسی امله
و بهندی آنوله با مد و شیر پروردهٔ آنرا شیر املج گویند * ماهیت آن ثمر درخت هندی است طعم آن ترش و با عفوصت
بسیار و در تازگی شبیه با آلوکوچه و تا بزرگی گردکانی نیز میشود و بهترین آن بزرگ پر ریشه سنگین زرد رنگ تازه و یا خشک فاسد
و منکرج نشده آنست که بیرریشه باشد و درخت آن بقدر درخت گردکان و برگ آن سبز بسیار ریزه و انبوه از هر دو
طرف شاخهای باریک طولانی بقدر شبری رسته در بعضی جا دو شاخ و در بعضی جا سه شاخ و چوب آن جوهردار مانند چوب
چنار که بعربی دلب نامند و از ان صلب تر و مستعمل در معاجین و غیره آملهٔ بابلی که بیرریشه منقی از دانه شیر پرورده است که
جهت کسر قوت قبض و اصلاح آن دو سه مرتبه در شیر بخیسانند و شسته خشک مینمایند و غیر شیر پرورده نیز * طبیعت آن
در دوم سرد و در اول دوم خشک و شیر پروردهٔ آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی گرم دانسته اند و فی الحقیقت بارد است
و در یبوست آن سه متفق اند * افعال و خواص و منافع آن قابض و مانع ریختن مواد بمعده و امعا و حافظ اخلاط از تعفن
و مخرج سودا از بدن و مانع مخالطت سودا با بخرهٔ سوداویه و صفراویهٔ متفرقه بروح و باین اسباب موجب ذکاوت ذهن
و تفریح و تقویت قلب است بالخاصه و افعال آن که قبض است معین بر خاصیت آنست زیرا که ادویهٔ قابضه میباشد مقوی
و سزاوار است که هر گاه استعمال کنند آنرا بارد المزاج از برای تقویت دل بکنند آنرا بعسل یا دارچینی یا مصطکی و یا مانند اینها
و شیخ الرئیس در ادویهٔ قلبیه گفته که منفعت آن در تقویت قلب زیاده از منفعت آنست از برای توحش و از جمله ادویه
شدید المنفعت است از برای تقویت ذهن و حفظ و بالخاصیه محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب رفتن از دهان و

صحرائی خارناک و برگ آن شبیه ببرگ تمر هندی و از آن کوچکتر * طبیعت آن سرد و تر * افعال و خواص آن
آشامیدن آب برگ آن بقدر چهار و پنج توله که ظرفی آهنی را بر آتش گذارند تا خوب گرم گردد و آب برگ آنرا صاف
کرده در آن ریزند و بقدر یک و نیم ماشه نمک طبرزد که نمک لاهوری نامند نرم سوده در آن ریزند و در ظرف دیگر ریخته
نیم گرم بیاشامند تا پنج روز نهایت تا هفت روز نهار بدین دستور جهت حمیات حاده و انتشار مواد در عروق مرضی که در
بنگاله میشود بسبب آن حدت و التهاب در اعضا و عطش مفرط و اختلاط عقل و هذیان و حرارت و حمی صاحب آنرا عارض
گردد مفید است و در بین ایام اجتناب از لبنیات و حموضات و اغذیهٔ نفاخه واجب و لازم دانند و اهل بنگاله برگ خشک
آنرا نیز در آب جوشانیده آب آنرا میآشامند و بخار آنرا میگیرند برای امراض مذکوره و حمیات حاده

* ام وجع الکبد * ماهیت آن گیاهی است باریک تر از بقله گل آن اغبر و برگ آن ریزه اغبر گویند آنرا دوست
میدارد و می چرد آنرا ربیعی است و تا اوائل زمستان میماند * افعال و خواص آن جهت اوجاع کبد
صفراوی مفید

* فصل الالف مع النون

* اناغالس بفتح همزه و نون و الف و فتح غین معجمه و الف و ضم لام و سین مهمله لغت یونانی است و اناغلس نیز آمده
و بلغت دیگر اناکیر و بفرنگی انگالس نامند * ماهیت آن گیاهی است نر و ماده میباشد برگ آن شبیه ببرگ مرزنجوش
و مائل باستداره و شاخهای آن منبسط بر روی زمین و مربع و ثمر آن مانند غلافی و دانهای آن بقدر دانهٔ خشخاش و بسیار
تند و نبات و گل مادهٔ آن لاجوردی رنگ و گل نر آن سرخ * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن
جالی و جاذب و مجفف بی لذع و مفتح سده غرغرهٔ آب برگ و ثمر آن جهت تنقیهٔ سر از بلغم و تسکین وجع اسنان و سعوط آن
نیز بدان دستور و چون مخلوط با عسل نمایند و در چشم کشند جهت ضعف بصر و قروح چشم و جلای آن و جرب و کمنه و سبل نافع
و آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن افعی و وجع کبد و جنین و گرده نافع و ضماد آن جهت بیرون آوردن خار و پیکان
از اعضا و منع زیاده شدن قروح خبیثه و باد سرخ و اصلاح جراحات مفید و بعضی گمان برده که مادهٔ آن که گل آن لاجوردی
است چون بر مقعدهٔ برآمده ضماد نمایند رد مینماید آنرا و نر آن که گل آن سرخ است چون ضماد نمایند بالعکس بر می
آورد و شرب آن مورث سحج و مصلح آن صمغ عربی است مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال و بدل
آن ارطاناثا است

* اناغورس * بفتح همزه و نون و الف و ضم غین معجمه و سکون واو و کسر راء مهمله و سین مهمله در آخر لغت رومی است
و در مصر معروف بخرنوب الخنزیر است و ثمر آن را حب الکلی نامند برای مشابهت آن بگرده * ماهیت آن گیاهی
است شبیه در برگ و شاخ به بنجنکشت و بزرگ میشود تا آنکه بقرب شجر میرسد و گل آن شبیه بگل کلم و بوی آن ثقیل و ثمر آن
مختلف الالوان و هنگام رسیدن ثمر آن تابستان وقت رسیدن انگور است * طبیعت تمامی اجزای آن گرم و خشک و ثمر آن
بیشتر تا سیم و انطاکیه * افعال و خواص آن ضماد برگ تازهٔ آن که حدت آن کمتر از سائر اجزای آنست جهت تحلیل
ورمهای رخو نافع و چون خشک گردد قوت آن قویتر و تقطیع و تجفیف آن زیاده میگردد و همچنین ریشهای تخم آن و امثال
آن ملین و مقیئ و چون آب برگ آنرا بقدر اندکی نیم تا یک مثقال با شراب بیاشامند صداع را نافع و اخراج مشیمه و جنین
و ادرار طمث نماید و گویند تعلیق آن بر ران آبستن هنگام ولادت جهت تسهیل و سرعت آن مفید اما باید که بعد از ولادت

غلیظ القوام تر باشد سوداویت آن زیاده * **افعال وخواص ومنافع** آن مقوی قوی وارواح واعضای رئیسه وآلات
تنفس ومری ومعده وامعا کرده بمناسبت شکل ومقوی مثانه وباه ونیکو کنند رنگ رخسار وبوی دهان ودافع خفقان وسرفه
وضیق النفس ودرد سر بارده وبواسیر واسهال بواسیری وضرب وقولنج وعطش واعیا وضعف وکسالت وسستی بدن وبدن
را فربه کرده اند وادرار بول آورد وطبیعت را قبض نکند بلکه ملین دارد مضر محرورین خصوص درخلای معده ومصلح آن
آشامیدن سکنجبین وخوردن جامون رسیده شاداب یا شربت آن که میوهٔ هندی است وآب دوغ وآب سرد وتمر هندی کم
آب آن ثقیل ودیرهضم ونفاخ وریشه دار آن ازان بدتر وقابض ومورث امراض سوداوی وحکه وجرب ودمامیل وغیرها
ومصلح نفخ آن اهل هند زنجبیل گفته اند ونمک که بالای آن قدری بخورند آزموده وزنجبیل درنمک پرورده بهتر ومضعف
جگر ومصلح آن مویز وشاید دربن امر شربت زرشک یا سکنجبین یا شربت جامون بهتر باشد ومضر لثه ومورث دندان ومرقق
منی است وگفته اند جهت فربهی وتقویت باه شیر تازهٔ دوشیدهٔ خام ویا قدری جوش داده معین فعل آنست وخام ترش
آن مسکن صفرا ومنبه اشتهای طعام وبلغمی وسوداوی مزاجانرا مضر ومولد سودا وتتوع آن حار ومقرح اعضا وبا نحهٔ آن شبیه
برائحهٔ حبة الخضرای خام نارس که بفارسی بنشه [illegible] آن را بی نامند ومصلح آن مالیدن روغن است بعضویکه بدان
رسیده باشد وگل آن ومغز هستهٔ آن بسیار بارد ویابس وحابس اسهال ومجفف وممسک منی خصوص که اندک بریان نموده
باشد ویا مناسبه وحاجت بیاشامند وچون نارس بسیار کوچک آنرا که از شکوفهٔ تازه بهم رسیده باشد خشک نموده هر روز
یکدرهم آنرا با چهار درهم شکر بخورند در روز بینی وسرعت انزال را دفع نماید وکوبیده حافظ سیاهی موی است ومضمضه با پیکه
برگ وگل آن نیز دران سائیده باشند مقوی دندان ولثه ومستحکم کنندهٔ آنها است واستیاک بچوب آن دافع بوی دهان وذرور
خاکستر چوب آن جهت نزف الدم وبند ستوردد ورق برگ آن ودخان برگ خشک آن جهت دفع ریاح کرده وبند ستور دخان
پوست انبهٔ خشک کرده نافع باکرا رسد که بعد از زایدن بر ان عنه وهوای سرد نرسد ونیز کرفتن دود آن درحلق جهت زخم
آن واگر برگ درخت آنرا که خود از درخت ریخته باشد ماند درسوغ ایان ماند تنباکو بکشند زخم حلقوم را که منفذ آن به
وبینی وتارک سر هر سه یک شده باشد در مدت چهل یوم باصلاح می آورد وچون برگ تر وتازهٔ آنرا از درخت چیده بیخ
ساقهٔ آنرا فشرده رطوبتیکه ازان برآید بردانه که در پلک چشم برمی آید بمالند زائل کرد اند بید [illegible] وجع وچون نه عدد
ساقهٔ بیخ برگ آنرا با نه عدد فلفل سیاه با آب نرم سوده حبوب بسته فروبرند اسهال وقئ عارض هیضه را که بند نکردد بند نماید
وطلای آب برگهای نازک آن وهمچنین دهن عروق سوزان بروغنی که دران پوست انبهٔ خام بتنهائی ویا با بعضی ادویهٔ
مناسبهٔ دیگر انداخته در آفتاب پرورده باشند جهت درازی وسیاهی مو ومنع اسقاط آن نافع وآب افشردهٔ ثمر خام آن که
امرس نامند وچتنی وامچور وامرتة وحلوا ومنوشاب وشراب وافشرج وعرق آب آن وقرص مستخرج آن وقند خام ومربای
آن در قرابادین ذکر یافت واهل هند وبنگاله انبهٔ خام را در زیر آتش کرده پخته پس برآورده پوست آنرا جدا کرده نرم
میمالند وصاف کرده قدری نمک سیاه که بهندی [illegible] نامند داخل کرده درظرفی کرده نگاه میدارند هنگامیکه باد سموم ویا هوای
سمی ویا هوای ارضی ویا وبائی بکسی رسد بزودی قدری ازان باو میخورانند وبرتمام بدن او میمالند بزودی بعون الهی شفا میباید

* **انتله** * بفتح همزه وسکون نون وضم تای مثناة فوقانیه وفتح لام وها لغت عجمی اندلسی است وآنرا جل وا را ندلسی و
بهندی تربسی نامند * **ماهیت** آن درخت است [illegible] سیاه [illegible] آن [illegible] الفروع [illegible] بقدر [illegible] کولان [illegible]

تا یک مثقال آنرا در آب بجوشانند و با قند و یا میفختج بیاشامند و بدستور با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر و ذرور آن جهت رویانیدن گوشت و قطع نزف الدم زخمها بغایت نافع مقدار شربت از عرق آن یک مثقال و از عصارهٔ آن یک درم و از برگ آن پنجدرم مضر مبرودین مصلح آن زنجبیل بدل آن مانند آن زرشک و ربع آن گل ارمنی و عصارهٔ آن در اکثر افعال قویتر از پوست بیخ و بیخ آن است طریق گرفتن عصارهٔ آن آنست که بگیرند پوست بیخ تازهٔ آنرا و بکوبند و آب آنرا بگیرند و در طبق سفالی کنند و در آفتاب گذارند و شبها در زیر سقف که شبنم آنرا فاسد نسازد و چون بحد انعقاد رسد قرصها ساخته در آفتاب خشک نمایند و از گرد و غبار محافظت نمایند و عند الحاجة بکار برند و رنگ این سرخ یاقوتی میباشد حب انجبار وسفوف و شراب و قرص و لعوق و مغلی آن در قرابادین ذکر یافت

* انجدان * بفتح همزه و سکون نون و ضم جیم و فتح دال مهمله و الف و نون معرب انگدان فارسی است و بمازندرانی انجدان طیب را کوله پرنا مند و بیخ آنرا بعربی محروث و ساق آنرا بترکی بالدرغان گویند و چون انجدان مطلق مذکور شود مراد تخم آن است * ماهیت * آن دو قسم میباشد یکی طیب و دیگر منتن و ساق نبات آن مجوف و سطبر و بلندتر از قامتی و برگ آن شبیه ببرگ کلم و از آن کوچکتر و گل آن چتری مانند شبت و سفید و ثمر آن بعد از رسیدن سفید و مدور و پهن شبیه بدرهم و بسیار خوشبو میباشد و صمغ این را حلتیت طیب مینامند و قسم دوم برگ آن مانند صفحهٔ سوخته و پرسوراخ و ساق آن ضعیفتر از قسم اول و ثمر آن سیاه و بسیار بدبو و بیخ آنرا اشترغاز و کیاه آنرا کماه و صمغ آنرا که بسیار بدبو است حلتیت منتن و خراسانی و بفارسی انگزد جهت آنکه صمغ را بفارسی زد بفتح زای عجمی گویند و عوام آنرا انگشت گنده و هینگ بکاف عجمی نامند و در بلاد فارس گوسفند آنرا بکیاه آن میچرانند بسیار فربه میشوند ولیکن گوشت آنها بدبو میگردد * طبیعت * سفید طیب آن در دوم گرم و خشک و سیاه منتن آن در سوم و قومی مطلق انجدان را گرم و خشک در دوم گفته اند * افعال و خواص و منافع * آن مفتح و جالی و محلل و ملطف و مقاوم سموم * امراض الرأس * ضماد انجدان اسود با خطمی و آرد کرسنه بر سر جهت سدر حادث از اخلاط باردهٔ مجتمعه در دماغ و آشامیدن آن ذهن را نیکو و حفظ را زیاده و نسیان و بلادت و حمق را زائل میگرداند و فالج و لقوه و استرخا را مفید و از توابل مستعمله در اغذیهٔ صاحبان این امراض است امراض الصدر و المعدة و غیرها چون غلیظالجرم و دیر هضم است در معده مخشن معده و مجفف رطوبات و ملطف طعام و مغیر رائحهٔ دهان و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و انگیزانندهٔ اشتهای طعام و مقوی هاضمه و دافع ضرر اغذیهٔ غلیظه و ادویهٔ سمیه و مقاوم سموم و سپرز و یرقان و استسقا و فواق بلغمی و عسر البول بلغمی و مدر بول و حیض و شیر و مسخن گرده و رود ه و محرک باه و رافع درد مفاصل حادث از برودت است آشامیدن آن خصوصا محلل آن که سرکهٔ آنرا استعمال نمایند زیرا که استعمال جرم آن جائز نیست در جمیع مواضع و سکنجبین آن که با میفختج پخته باشند جهت تپ ربع و تپهای بلغمی و مرکبه و درد سینه و استسقا و یرقان و رفع فواق بلغمی و عرق النسا مجرب و با شراب در اخراج جنین قوی الاثر و ضماد آن جهت جذب مواد بظاهر جلد بقوت و با موم روغن جهت خنازیر و جراحات و عرق النسا و امثال اینها و با روغن زیتون جهت کمنهٔ تحت عین و طلای مطبوخ آن با سرکه و پوست انار جهت بواسیر و ذرور برگ آن جهت آکله و بوئیدن آن جهت فواق نافع مضر مثانه مصلح آن تخم خربزه و مضر امعا و مصلح آن صمغ عربی و مضر محرورین و مصلح آن شربت انار و سکنجبین مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن محروث که اشترغاز باشد بوزن آن و حلتیت در انگ گویند

و هرگاه پارهٔ گوشت آن را ببیند آن حیوان متابعت آنها نموده در پی آنها رود و شیر از پستان آنها بمکد و هرگاه گوشت این حیوان را بخورد در ساعت دیوانه شود و این حیوان را عادت آنست که در زیر درختی خسپد که آن را الجبر آدم گویند و هیئت درخت آن را چنان نشان داده‌اند که شاخهای آن بدرخت بید مشابهت دارد و چون شاخی از آن را با هیزم آمیزند و بر افروزند هر که با آن آتش گرم شود دوار و غشی افتد و بی خبر شود

* اندروصارون * بفتح همزه وسکون نون وفتح دال وضم راء مهمله وسکون واو وفتح صاد والف وضم راء مهمله وسکون واو ونون لغت یونانی است و بعضی عطاران آن را افیاس رقاس یعنی تیرنا مند بجهت مشابهت برگ آن بتیر * ماهیت آن نباتی است تمنشی منبت آن زراعتهای گندم و جو و برگ آن ریزه مانند برگ نخود و تخم آن سرخ رنگ و قوسی شکل و درمیان آن نقطهٔ سفیدی تلخ طعم با عفوصت که آن را اراعان نامند در غلافی شبیه بغلاف خرنوب شامی زرد و تابستان میرسد * طبیعت آن گرم و خشک در اوائل سوم با قوت قابضهٔ کمی * افعال و خواص و منافع آن مفتح و ملطف و قابض و نیکو است از برای معده چون بیاشامند از آن مقدار دو درهم تفتیح سدهٔ احشا نماید و همچنین ماثیلهٔ برگ آن و چون با زیت طبخ نمایند و بیاشامند جهت طحال و عسر البول و اسقاط دیدان نافع و حمول آن با عسل بعد از طهر و قبل از وطی مانع آبستنی است و حکیم میرمحمد مؤمن نوشته که مؤلف جامع تسمیهٔ آن را لسان العصافیر میدانند

* اندا همان * بفتح همزه وسکون نون وفتح دال مهمله والف وفتح ها و میم والف ونون * ماهیت آن دوائی است کرمانی معروف * افعال و خواص آن بالخاصیة جهت استطلاق بطن نافع و گاهی استعمال مینمایند از آن یک مثقال تا دو مثقال و نیم مفرد و یا با گلاب و یا با آب گرم مقوی فعل آن است بدل آن بوزن آن گل ارمنی یا پوست انار و نصف وزن آن صندل سفید است

* اندروطالیس * بفتح همزه وسکون نون وفتح دال وضم راء مهملتین وسکون واو وفتح طاء مهمله والف وکسر لام وسکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است و در مغرب کلنج و ملاج نامند * ماهیت آن نوعی از نخود بری است و حکیم میرمحمد مؤمن نوشته که ظاهرا نوعی از قاقلی باشد منبت آن بیشتر سواحل دریای روم است گیاه آن سفید رنگ و بی برگ و شاخ آن باریک و تند طعم و تلخ و در آخر میل بسرخی مینماید و تخم آن در غلافی مانند غلاف نخود در انتهای ساق آن روئیده * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و مفتح و مجفف و مدر بول و آشامیدن تخم آن و طبیخ حشیش آن و جلوس در آن و طلای آن مجرب اطبا است جهت استسقا و نقرس و عسر البول و سنگ مثانه و احتباس حیض خصوصا با شراب مقدار شربت از تخم آن یک مثقال با شراب و امثال آن و از طبیخ آن با شکر یا هر که تا بیست مثقال

* اندرطون * بفتح همزه وسکون نون وفتح دال وضم راء مهملتین وسکون واو وضم طاء مهمله وسکون واو ونون * ماهیت آن برگی است شبیه ببرگ بید خشک شده و از آن عریض تر * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح سدهٔ احشا و جهت درد مفاصل نافع

* انزروت * بفتح همزه وسکون نون وفتح زای معجمه وضم راء مهمله وسکون واو وتای مثناة فوقانیه و بعین نیز آمده باصفهانی کنجده و آکروفک و بشیراز مکال رو و بعربی کحل کرمانی و کحل فارسی و بهندی لائی نامند * ماهیت آن صمغ

را انفحه نمی نامند و آن خواص و منافع بران مترتب نمیگردد با لجمله طبیعت مجموع آن گرم و خشک در درجهٔ دوم و گفته
اند تا درجهٔ سوم است * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت صرع و با سرکه و یا با مسکه و یا با عسل جهت صرع
بلغمی خصوصا انفحهٔ ارنب که درین باب اقوی است که نخود رم آنرا درسرکه انگوری حل نموده بنوشند و چون صبیانرا
قدری از ان بخورانند ایمن میگردند از صرع و انفحهٔ بچهٔ اسپ و انفحهٔ حیوان بحری که توتی نامند و در دریای روم بهم
میرسد قوت و خاصیت آن مانند جند بیدستر است بدستور و آشامیدن هر یک از ان هرد و آشامیدن تمامی انافح میباشند
نافع از برای تمدد و کزاز بلغمی و اختناق رحم جهت آنکه ملطف و محلل و گدازندهٔ کل اخلاط منجمده و مجمد و مغلظ اخلاط
رقیقهٔ گداخته شده است و لهذا محلول آن با سرکه محلل خون منجمد در معده و بثدیها ئی و یا با ادویهٔ مناسبه محلل خون و
شیر که در معده و مثانه و سائر اعضا منجمد شده باشد و مانع رعاف و حمل و حابس اسهال و بالخاصیة مقوی قلب و مفرح است
اما چون بسیار گرم است مهیج غضب زیاده از فرح است و حمول آن بعد از طهر معین بر حمل و آشامیدن مقدار نیم درم
آن با شراب بسبب قوت تریاقیتیکه دارد جهت رفع ضرر نهش هوام و سموم قتاله و منع اسهال مزمن و وجع بطن و قرحهٔ
امعا و سیلان رطوبات از رحم که مزمن شده باشد مفید و چون سه روز متوالی بعد از طهر بیاشامند جهت رفع صرع و
گفته اند چون زن انفحهٔ ارنب نر یا خصیه آنرا با شراب ممزوج بیاشامد آبستن گردد و پسر زاید و از ماده دختر آورد
و چون مقدار یک باقلا از ان با شراب بیاشامند جهت تپ ربع نافع و چون با خطمی و زیت سرشته بر بدن بگذارند پیکان
و نی و خار را از ان بر آورد و طلاء آن بر منخرین جهت قطع رعاف و تعلیق آن بر ابهام صاحب تپ جهت ازالهٔ آن مؤثر و
انفحهٔ گورخر و بز کوهی و آهو و استر و گوسفند و فیل بقدر ری نخود در بغایت مهیی اند و امتحان خالص آن آنست که
بیندازند بران هر انفحهٔ حیوان دیگر که باشد اگر گداخته شود خالص است و الا غیر خالص و حب انفحه و دواء سفوف
و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

* انکول و اکول * ماهیت آن حکیم میر عبد الحمید نوشته درختی است هندی برگ آن شبیه ببرگ شفتالو و
میوهٔ آن شیرین و مغز تخم آن بسیار چرب و طعم آن تلخ و با عفوصت * طبیعت آن گرم و تر در دوم * افعال و خواص
آن ضماد آن جهت استسقا و اورام و دفع زهر جانوران زهردار نافع و ثمر آن ملین طبع و دافع فساد خون و بلغم شور
و جهت سوزش اعضا و دق شکوفت و سرعت انزال و تقلیل منی نافع و در ایام طاعون چون یک عدد از ثمر آن را با آب
سائیده بر بثرهٔ آن طلا نمایند به خیریت گذرد و شفا یابد و گویند مجرب است و اگر تخم آن را کوفته در آب
آمله مقشر هفت مرتبه تصفیه کنند پس خشک نموده از ان تخم بدستور روغن کنجد روغن بر آورند و از ان
روغن تا چهل روز سعوط نمایند موی سفید را سیاه گرداند و اگر از چوب درخت آن سریر سازند و شب بران
بخوابند از شر حشرات زهردار در امان باشند و آن چوب را چون سائیده بملسوع زمانوع و صاحب دیفهٔ
ردیه را بخورانند شفا یابد

* انکیز * بفتح همزه و سکون نون و کسر کاف فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و زای معجمه بلغت صفاهانی خاوانی نامند * ماهیت
آن نر و ماده میباشد حکیم میر محمد مؤمن نوشته که امین الدوله گوید گیاهی است منبت آن حریم جبال گیلان چون بر
روی آن نشسته بر روی زمین بخوابانند روز دیگر آنچه قسم نر آن است باز راست ایستاده گردد و آنچه ماده آنست بهمان

* ماهیت آن نباتی است بلند تر از ذرعی و ساق آن مربع و باریک و برگ آن باریک و شکوفه و گل آن مائل
بسفیدی و تخم آن در غلافی لطیف طولانی و از رازیانه کوچکتر و سبزتر مائل بسفیدی و زردی و اندک مثلث شکل و مستعمل
تخم آن است و بهترین آن سبز تازه بالیده آن است که پوست آن از آن جدا نشده زیرا که خاصیت بسیار اکثر در
پوست بزر است و طعم آن تیز و تلخ باشد و مدت بقای آن زیاده تر و ضعیف العمل میباشد * طبیعت آن گرم و خشک
در آخر دوم و تا سوم نیز گفته اند و گرم در دوم و خشک در سوم نیز گفته اند و این اصح است * افعال و خواص آن
ملطف و محلل ریاح و جالی و مسکن اوجاع و با قوت تریاقیت و قابضه و مدر بول و حیض و شیر و عرق و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار
* امراض الراس و غیرها از توابل مستعمله در اغذیهٔ اصحاب فالج و لقوه و استرخا و صرع است و بخور و سعوط آن جهت
درد سر بارد و شقیقه و دوار و سدر و نزلات بارده و درد گوش نافع و چون بسرکهٔ انگوری ترکرده و خشک نموده و بوداده
در پارچهٔ کتان نیلی بسته دائم ببویند جهت زکام و نزلات بارده و خوردن نیم درم انیسون و یک دانگ مصطکی کوفته در
ده درم گلقند سرشته چند روز پیهم بعد از استفراغ بلغم جهت لیثرغس و سبات بلغمی نافع برای آنکه مبدل مزاج دماغ
و مقوی معده است پس تولید نمیکند بلغمیکه سبب لیثرغس است و چون ده درم آنرا در آب بجوشانند و صاف نموده
ده درم جلنجبین عسلی در آن حل کرده باز صاف نموده بیاشامند جهت سبات حادث از برد خارجی و از آشامیدن
ادویهٔ مخدره مانند افیون مفید و باید که بوده باشد غذای او نخود آب و گوشت خروس جوان متوبل بابازیر حاره
یا حلتیت و مغز حب القرطم و چون آنرا کوبیده سفوف نمایند و یا کوبیده با گلقند سرشته بخورند و یا جوشانیده بتنهائی
بیاشامند و یا گلقند در آن حل کرده صاف نموده بنوشند جهت مالیخولیا خصوصا مراقی آن و آشامیدن آب مطبوخ آن
با ماء العسل جهت کابوس نافع و سزاوار آنست که در اوائل فالج یا چهار روز یا هفت روز بآبی که در آن انیسون جوشانیده
باشد بتنهائی یا با یک اوقیهٔ جلنجبین عسلی در آن حل کرده صاف نموده باشند اقتصار نمایند و ضماد آن جهت استرخا
نافع برای آنکه در آن حرارتیست با اندک قبضی میباشد و لهذا تقویت می بخشد اعضا را و اکتحال آن جهت سبل کهنه
مجرب دانسته اند و سنون آن جهت جلای دندان و دفع بدبوی دهان و خائیدن آن جهت صداع بارد و شقیقه و جلای
مجاری تنفس و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و خفقان بارد و تقویت فم معده و دفع رطوبات آن و رفع اعیا و آشامیدن آب
مطبوخ آن خصوص با اصل السوس جهت امراض صدر بهر و امراض مذکوره و تفتیح سدهٔ جگر و سپرز و گرده و مثانه
و رحم و استسقا و سوء القنیه و تفتیت حصاة و تپ بلغمی کهنه و قطع سیلان رحم و ازالهٔ فضول و تحلیل و توا قرریاح در معده
و سائر اعضا و ادرار شیر و عرق و بول و حیض و تقویت باه و گرده و ازالهٔ سموم قتاله و تهبیج وجه و اطراف و اسهال رطوبی
خصوص بریان کردهٔ آن در این امر و چون آنرا بسیار نرم بکوبند و یا بآب سائیده استعمال نمایند جهت بواسیر نافع
خصوصا ریحی آن و بخور آن جهت تسکین صداع بارد و نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و قطور نرم سائیدهٔ آن با روغن
گل در گوش جهت تسکین درد گوش و کری و ثقل سامعهٔ حادث از ضربه و سقطه و بدستور مطبوخ آن در روغن گل و آشامیدن
طبیخ آن با شکر جهت رفع زردی رخسار زنان زائیده و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام و کشتن شپش نافع
مضر امعا مصلح آن رازیانه و مصدع محرور و مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درهم بدل آن
تخم شبت و رازیانه و کرویا و در تقویت باه مثل آن انجدان است و دستور تشویه و بریان نمودن آن جهت امراض عین و غیرها

* اوسبيد * بضم همزه وسکون وا و وفتح سين مهمله وکسر باء موحده وسکون ياى مثناة تحتانيه ودال مهمله لغت فارسى است * ماهيت آن بيلوفرهندى است * طبيعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن محلل رياح ومواد بارده مقدار شربت آن يکدرم وبيخ آن سرد وخشک ودرفعل وطبع مانند لفاح جهت صداع وبواسير نافع مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت آن نيم درم بدل آن بيخ لفاح است

* افيموبذاس * بضم همزه وسکون وا و وکسر فا وسکون ياى مثناة تحتانيه وضم ميم وسکون واو وفتح باء موحده وذال معجمه والف وسين مهمله لغت يونانى است بمعنى شبيه بباذروج ودرمغرب معروف بلسيعه وبعضى اخيون نيز وگاه فيلاطاريون نامند * ماهيت آن نباتى است شبيه بباذروج وشاخهاى آن بقدر شبرى ومزغب ومائل بتيرگى وتخم آن شبيه بشونيز وسياه ودر غلافى مانند غلاف بزرالبنج مستعمل بيخ آن است * طبيعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن ملطف ومجفف بيالغ يکدرم تادو درم آن باشراب جهت نهش افاعى وهوام ويکدرم آن با مرصافر وفلفل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند

* اونوما * بضم همزه وسکون وا و وضم نون وسکون وا و وفتح ميم والف لغت يونانى است بمعنى مسقط الاجنة * ماهيت آن نوعى از ابوخلسا است که موجوبه نامند برگ آن دراز وباريک ونرم تر از برگ موجوبه وبى گل وبى ساق وبى ثمر ومائل بسياهى ودراکثر بلاد ميرويد درهنگام ربيع درمواضع خشنه وبيخ آن باريک وضعيف طولانى اندک سرخ برنگ خون * طبيعت آن بغايت گرم * افعال وخواص آن بسيار تند وتلخ وبا سميت وخوردن آن خطرناک وطلاى آن محلل مواد غليظه وگويند شش درم از برگ آن جهت عسر ولادت وربع درم آن جهت اخراج اجنهٔ زنده ومرده مفيد وتعليق آن بدستور

* اونومالي * بضم اول ونون درميان دو واو ساکن وبجاى نون لام نيز آمده وفتح ميم والف وکسر لام وياى مثناة تحتانيه بلغت يونانى شراب عسلى را نامند * ماهيت آن آن است که بگيرند شراب دو چند وعسل يک چند وبجوشانند تا بقوام آيد ويا عسل را با آب انگور بجوشانند تا بقوام آيد ونوع اخير در جلا وتحليل وتفتيح وانضاج قويتر وهرچند کهنه شود قوت تليين آن کمتر ميگردد * طبيعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن مفتح ومحلل وملين طبع ومدر وبعد از طعام نبايد استعمال نمود که قاطع اشتها ومورث انقلاب معده است

* اونيا * بضم همزه وسکون واو وفتح نون وياى مثناة تحتانيه والف لغت يونانى است * ماهيت آن عصارهٔ نباتى است منبت آن بوادى عرب قريب بمصر برگ آن شبيه ببرگ تره تيزک وپرسوراخ که گويا کرم زده است وکم آب وريزنده از هم وبرگ گل آن زرد وبزرگ وعصارهٔ آن شبيه بعصارهٔ ماميثا * طبيعت آن گرم وتند * افعال وخواص آن جهت ظلمت بصر وتنقيهٔ آن ودمعه وسلاق بغايت نافع دانسته اند واختلاف در ماهيت آن نموده اند بعضى گفته اند رطوبتى است که از نبات ملکوريى چکد وعصاره بودن آن اصح است وبعضى گفته اند عصارهٔ ماميثا است وبعضى عصارهٔ خالدوس اسود است وبعضى عصارهٔ خشخاش اسود وبعضى عصارهٔ اناغالس انثى يا عصارهٔ بيخ وگياه خشخاش اسود گفته اند وبعضى گفته اند سنگريزها است که در صعيد مصر بهم ميرسد شبيه ببرگ مس وميگزد زبان را چون بچشند واين قول بعيد است وبالجمله از ادويهٔ مجهولة الماهية است

و غثیان و منع صعود بخارات بدماغ و اطفای نائرهٔ سودا که از احتراق صفرا باشد و تصفیهٔ رنگ رخسار و از استعمال آن بواسیر
رطبی و خونی و حمیات مرکبه در اواسط و اواخر نافع و مسهل رقیق بلغم و صفرا بعصر و بعضی در حمیات مطلقا منع کرده‌اند استعمال
هلیلجات را و این قول مسلم و کلی نیست در همه حال بلکه در ابتدا قبل از نضج و ترقیق ماده و بحران مجوز نیست جهت آنکه
لطیف و رقیق ماده را بعصر دفع میکند و باقی را غلیظ متحجر میگرداند و بدستور در حقنه‌ها نیز و این نیز پسندیده و کلی نیست
و علت منع عصر آنست و انضمام و تسدید مسام و عروق امعا و ابقای مواد غلیظه در آنها و در حقنه اثر در واد را نفسیه است
نه مسام که باعث انضمام و انسداد آنها گردد و معمول است که آنرا با ادویهٔ ملینه و مفتحه و جاذبه ترکیب میکنند و صرف
هلیله را استعمال نمینمایند در حقنه‌ها و در شرح اسباب در معالجهٔ سرسام صفراوی در حقنه هلیله داخل است و در متن آن
درد را رد گفته‌اند که چون با بنفشه و خیار شنبر و همچنین ملینات دیگر ترکیب نمایند باید که ملاحظه نمایند که قوت یکی
مصادم و مضعف و مبطل قوت دیگری نباید و مانع تاثیر آن نگردد و لیکن اولی عدم استعمال آن است در حقنه‌ها خصوصا جرم
و مطبوخ آن که در حقنه‌ها اصلا آنرا نباید جوش نمود بلکه نقوع آنرا استعمال نمایند نزد شدت حاجت و نیز باید که هلیلجات را
بسیار نرم نکوبند بلکه مرضوض و جریش باشد یعنی نیمکوفته پس بروغن بادام شیرین چرب کرده استعمال نمایند تا آنکه باطل
نگردد فعل آنها و مغص آنها کم گردد بسبب روغن و ستودن دانهٔ آن جهت تقویت لثه و خون رفتن از بن دندان و ریزانیدن
گوشت آن مفید و عمل نقوع اهلیلجات خصوص کابلی در اسهال زیاده از مطبوخ و مسفوف آنست جهت آنکه صمغیت آن
که حامل قوت اسهال آن است در آب می‌آید و جرم حابس آن میماند بخلاف مطبوخ که در آن نیز قدری از جرم آن
میباشد و در مسفوف تمامی آن و همچنین ربوب آنها و نیز منقوع و مطبوخ آنها بهتر از خوردن جرم آنهاست زیرا که محدث
قولنج اند بسبب دفع نمودن رقیق اخلاط و باقی ماندن غلیظ آنها مضر ثفل و حابس مصلح آن عناب و سپستان و مصلح قبض
که لازم عصر آنهاست روغن بادام و با کاوزه و قند و ترنجبین و با شکر مقدار شربت از جرم آنها تا پنجدرهم و در مطبوخات
و نقوعات از هفت درم تا ده درم بدل آنها در غیر اسهال بوسعدا نار و گویند عفص است و عصارهٔ خشک هلیلهٔ کابلی و زرد
قوی الفعل و اندک آن عمل بسیار مینماید و در قرابادین در اهلیلج ذکر یافت

* اهلیلج کابلی * بهترین آن زرد مائل بسرخی بالیده پرمغز کم ریشه خسته کوچک آن است که کهنه ناسد نباشد و اقوی
انواع اهلیلجات است * طبیعت آن * بعضی در برودت معتدل و در اول خشک و بعضی گرم باعتدال میل اند
* افعال و خواص آن * مسهل بلغم و سودا و صفرا مخلوط با خلاط و مدر بول و جهت صداع و نسیان و تقویت جمیع حواس
خصوصا حفظ و دوار صفراوی با شکر سفوفا و دوار و سدر بلغمی تنقیه بآن نمودن و مالیخولیا و اصلاح حال دماغ و صرع
و لقوه بتنهائی و با سه وزن آن عسل یا شکر سرشته هر روز مقدار یک جوزی و از برای صرع سوداوی با ادویهٔ دیگر مانند
بسفایج و اسطوخودوس و حجر ارمنی و حجر لاجورد و افتیمون مطبوخا و یا معجونا با سه وزن آن عسل و گویند چون
صاحب لقوه یکعدد هلیلهٔ کابلی استه بیرون کرده را در دهان گیرد و بخاید تا تمام شود و آب آنرا فرو برد و همچنین چون
در جانب مائل کند ارند یکعدد هلیلهٔ کابلی را نفع بخشد آنرا و گویند چون یک سال هر روز یک عدد آنرا تناول نمایند موی
سفید نشود مخصوص پروردهٔ آن و بعضی این خاصیت را مخصوص بهلیلهٔ هندی دانسته اند و بالخاصیة جهت رفع ضرر آبها
و بسیار خوردن آب نافع و قدر شربت از جرم آن تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و بدل آن هلیلهٔ زرد است و بعضی

و برگ آن با شراب و بدستور ضماد آن جهت خنازیر و اورام و آشامیدن برگ آن بقدر یک مثقال ناشتا با نیم مثقال کندر و پنهاد ودو مثقال ونیم شراب کهنه گرم کرده چهار روز متوالی جهت یرقان و ضماد آن با بوره جهت تسکین اورام بلغمیه و اورام حاره و تنقیهٔ قروح و سخته و بخورد ن کرم سوم از شاخ نبات آن با برگهای حوالی آن همچنان پیوسته بر زمین جهت حمی غب و بدستور کره چهارم آن با برگ های حوالی آن جهت حمی ربع نافع گفته اند

* ایثولیس * بکسر همزه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم ثای مثلثه و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است * ماهیت آن ما لیقی نوشته که دیسقوریدوس در رابعه گفته نباتی است برگ آن شبیه ببرگ قلومس بازغب بسیار و از اطراف بیخ آن بر آمده و ساق آن مربع خشن و غلیظ و شبیه بساق نباتی که آنرا مالیطافانا منند یا ساق نباتی که آنرا ارقیطون گویند و با آن کیاه بسیاری میروید و ثمر آن بقدر کرسنه در هر غلافی دو دانه میباشد و عروق بسیار از بیخ آن میروید طویل و سطبر و چون خشک شود سیاه و صلب میگردد مانند شاخ و منبت آن بلاد اصلیسا و در کوهیکه آنرا ایلی نامند * افعال و خواص آن آشامیدن طبیخ عروق آن جهت نفث الدم صدر و خشونت حلق و سینه و شوصه و عرق النسا نافع و بدستور لعوق آن با عسل که ترتیب نمایند

* ایدماعیر * بکسر همزه و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله و فتح میم و الف و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و راء مهمله لغت یونانی است * ماهیت آن چیزی است شبیه بپشم و مائل بسبزی در بر شاخ و بر شاخهای درخت جنگلی متکون میگردد و دزدکا بن داخی نامند * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن جهت اسهال مجرب و ذرور محرق و غیر محرق آن جهت نزف الدم جراحات کهنه و غیر کهنه و محرق آن جهت قروح بغایت موثر مقدار شربت آن از دو مثقال تا سه مثقال

* ایذیغون * بکسر همزه و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم غین معجمه و سکون واو و نون لغت یونانی است * ماهیت آن چیزی است شبیه بصمغ که بر صلب قبای بنفش جمع میگردد و خشک میشود و صباغان آنرا جمع مینمایند و استعمال میکنند و سرمه رنگ میباشد * طبیعت آن سرد * افعال و خواص آن ضماد و طلای آن جهت اورام حاره و تنقیهٔ قروح خفیفهٔ چشم نافع

* ایذااریذا * بفتح اول و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف و فتح همزه و کسر راء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ آس بری و از بیخ و برگ آن چیزی طولانی شبیه بخیوط تاک انگور رسته و شکوفهٔ آن برسر آن خیوط میباشد و طعم آن بسیار قابض * طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک * افعال و خواص آن قاطع نزف الدم و اسهال و قروح امعا و حابس حیض و آشامیدن دو مثقال آن و ضماد برگ تازه و یا خشک آن و بیخ آن سرد تر و قابض تر و قاطع نزف الدم و مدا عضاد رحمه و قت مقدار شربت آن تا دو مثقال است

* ایریناروان * بکسر همزه و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح نون و الف و ضم راء مهمله و سکون واو و نون و در بعضی نسخ بحذف واو و در بعضی دو زای معجمه دیده شده لغت یونانی است بمعنی الشیخ فی الربیع و اهل اندلس آنرا شریامینا منند برای اجتماع کل آن و بسیاری و انبوهی * ماهیت آن نباتی است ساق آن بقدر ذرعی مائل

و با سرکه جهت سوزش استسقا و گزیدن هوام و تحلیل اورام و قطع رطوبات سائله از قروح لثه و تحلیل آنها و رفع کلف و
نمش و بهق مفید و بدستور باد رچیلان خربق مفید جهت کلف و نمش و بهق و با عسل جهت زخمهای غائره و ذرور آن
جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غائره و بدبوئی زخمی که ناصور شده باشد و جلوس در طبیخ آن جهت
صلابت رحم و مقعده و امراض بارده و حقنه بدان جهت عرق النسا و بد بوی بواسیر و قروح غائرهٔ باطنه و بردن لحم زائد
نواصیر و فرزجهٔ آن با عسل جهت اخراج جنین و حمول آن جهت دیدان و تدهین بروغن آن جهت تشنج امتلائی و کشودن
افواه عروق بواسیر و رفع اعیا و آشامیدن آن با سرکه یا شراب جهت تشنج امتلائی و هتک عضل و رفع سمیت فطر و بنج و کشنیز
جبلی مجرب و بردر ناقض حمیات و یک اوقیهٔ آن مسهل قوی و غرغرهٔ آن با ماء العسل جهت خشونت قصبهٔ ریه و قطور آن
در گوش با سرکه جهت رفع دوی و منع نزلات مزمنه و بتهائی در بینی جهت رفع بد بوئی منخرین و چون در زیت بجوشانند
تا نضج یابد و در گوش بچکانند کری کهنه را زائل گرداند و حقنه بدان جهت عرق النسا و امراض رحم مفید بدل دهن
آن دهن الغار و صاحب اختیارات گفته که تخم آن از منومات مجربه است و اگر بیخ آنرا تدریجی بر دندانیکه درد کند
بگذارند آنرا بیندازد از دهان با آنکه بدندان دیگر نرسد که آنرا فاسد کند مقدار شربت ایرسا تا دو مثقال بدل آن در اسهال
ماء اصفر ثلث آن مازریون یا بیست مثقال شیرخشت و گویند مضر شش است مصلح آن عسل و جوارش و حب ورد بیدو دهن و
قرص و لعوق آن در قرابادین ذکر یافته

* ایما رانوطالی * بکسر همزه و سکون یاء و فتح میم و الف و فتح راء مهمله و الف و ضم نون و سکون واو و فتح طاء مهمله و
الف و کسر لام و یاء لغت یونانی است بمعنی عشبهٔ مکرمه و در مصر زیتونیه نامند جهت مشابهت برگ آن با برگ زیتون در
ضخامت و صاحب تحفه نوشته که ظاهرا زرین گیاه باشد و نه چنین است و در حرف الزاء ان شاء الله تعالی ماهیت زرین گیاه
مذکور خواهد شد * ماهیت آن نباتی است زیاده بدرعی و شاخهای آن پر گره و ساق آن باریک و برگ آن از هم
متفرق و از برگ بلوط باریکتر و کوچکتر و شرفه دار و طعم آن شیرین و بیخ آن باریک و دراز و گل آن زرد و چون بر صفحهٔ
مس این گیاه را طرح کنند ظاهر آنرا برنگ نقره گرداند بغیر غوص در جرم آن * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و
معتدل نیز گفته‌اند * افعال و خواص آن مجفف و مفتح آشامیدن دو مثقال از بیخ و برگ آن با شراب جهت نهش
هوام و بدستور ضماد آن و آشامیدن دو مثقال آن با نه قیراط کندر و نه اوقیهٔ شراب کهنه چهار روز متوالی جهت یرقان
و طحال و استسقا و تفتیت حصاة و غرغرهٔ بطبیخ آن با شراب جهت قروح و بثور زبان و منع انبساط قروح دهان و تسکین
اوجاع آنها و ابانهٔ و ضماد برگ آن جهت تسکین اورام حاره و خراجات و قروح و بخور آن مسقط جنین و گفته‌اند
آشامیدن گره اسفل آن از جهت تپ یومیه و گره دوم آن جهت تب نوبهٔ بلغمی و گره سوم آن جهت تپ غب و چهارم
جهت ربع مجرب و تعلیق نبات آنرا اهل روم و فرنگ موجب اکرام و اعزاز دانسته‌اند مقدار شربت آن از یک مثقال تا
دو مثقال مضر ثقل مصلح آن کثیرا است

* ایل * بکسر همزه و فتح یای مثناة تحتانیه مشدده و لام و بضم همزه نیز آمده لغت عربی است انرا ایل جهت آن گویند
که پناه دهنده خود را در مغارهای کوه سازد و بفارسی گوزن و گاو کوهی و بهندی باره سینگها بفتح بای موحده و الف و فتح را
و هاء و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و خفای نون و فتح کاف فارسی و هاء و الف و باره بلغت ایشان دوازده و سینگه بمعنی

و هرچند آن رطلا می‌دا لبا لاغ و سنّه آن بعسل و مغز و همچنین طلاء پوست و گوشت و استخوان آن با شراب سرد گرد و کنج زبان و مانه جهت تحریک باه و نعوظ و همچنین چون بر هر حیوانی دیگر بمالند و دمعه یعنی چرکی که در زهوف گوشه‌ای گوشهٔ چشم آن جمع میشود و عوام آنرا تریاک کار کومی نامند در دفع سموم حیوانی قویتر از تریاق فاروق است و چون بطفل بعد از ولادت قبل از آنکه شیر با و دهند مقدار یک حبه از ان چرک در شیر حل نموده در کامش بچکانند مادام الحیوة آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و چون مار آن طفل را ببیند سست شود و از حرکت باز ماند مجرب است و بعض ادی گفته که این اصلی ندارد و قضیب مجفف مسحوق آن با شراب و امثال آن در معاجین و حبوب در تهییج باه و انعاظ با نب مناسب سفوف و دا النستة تن ربك مثقال آن تریاق گزیدن افعی و مفتت حصاة و تعلیق قضیب و خصیه و پوست و شاخ آن هریك بتنهائی جهت منع گزیدن مار و عقرب و زنبور و سائر هوام مجرب و چون قضیب آنرا بر بازو بندند نزدیك حامل آن مار نیاید و پنیر مایهٔ آن مقوی باه و حمول آن سه روز بعد از طهر مانع آبستنی است و سم آنرا چون بخور نمایند زلو را بکشد دفعةً و مجرب و گفته اند سردم آن قاتل است لهذا باید در وقت ذبح بلافاصله دم آنرا ببرند و از خاصیت آن آنست که بینی خود را بر سوراخ مار میبهد و بقوت نفس خود مار را بخود میکشد و بتعجیل بیرون میآورد مانند آهن ربا آهن را و شروع بخوردن آن مینماید از دنبالهٔ آن و چون تمام آنرا بخورد حدتی و سوزشی در چشم آن پیدا میکرد و آبی از ان جاری میشود و در گودالی که در گوشهٔ چشم آنست مجتمع میکردد و بمرور ایام منجمد و بسته میشود و آن دمعهٔ آن تریاق است که ذکر یافت و نیز چون مار را بخورد و گرمی و سمیت در خود یابد سرطانرا گرفته میخورد بجهت دفع آن و مادهٔ آن بعد از وضع حمل بچه دان خود را میخورد لهذا پوست آن علت نفاس را مفید است و چون گوزن کسی را بشاخ خود مجروح سازد زخم آن کم معالجه پذیر است و از خوردن ذنب الایل عارض میکردد کرب شدید و غشی و هم و سم قاتل است علاج آن آشامیدن کثیرا با روغن گاو و عسل و نیم گرم و قی کردن پس آشامیدن نیل زهره دو دانك تا نیم درم با شراب و خوردن مغز پسته و فندق *

* باب دوم در بیان ادویه که حرف اول آنها باء موحده است *

** فصـــــــل الباء مع الالف **

* بابونج * بفتح باء موحده و الف و ضم باء موحده و سکون واو و فتح نون و جیم بفارسی بابونه و در مغرب بابونق نامند * ماهیت آن گیاهی است شاخهای آن سبز و نازک و باریك متشعب و بقدر ذرعی و زیاده بران و برگ آن ریزه و باریك اندك طولانی و وسط گل آن زرد و اطراف آن برگهای ریزهٔ سفید و از گل اقحوان ریزه‌تر و بهترین آن گل ریزهٔ بسیار خوشبوی آنست و عند الاطلاق مراد گل آنست * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشك * افعال و خواص گل آن ملطف و محلل بی جذب و مفتح و مقوی دماغ و اعصاب و روح و پاقوت تریاقیه و مدر عرق و شیر و بول و حیض و جهت امراض دماغی و درد سر و نزلات و تحلیل بقایای رمد و تحلیل ریاح گوش و ربو و یرقان و تسکین اعیا و درد سینه و جگر و احشاء و مقعد و رحم و تحلیل و تلیین اورام آنها و بیضه و سائر اعضا و تفتیت حصاة مثانه و اخراج مشیمه و دفع عفونت سوداو بلغم و حمیات عفونی و قولنج و ایلاوس و عسر البول و عسر ولادت و جرب و طبیب و احتباس حیض شربا و ضمادا و طلاء نافع و بدن را از اخلاط ردیه پاک گرداند و بدستور جلوس در طبیخ آن و نطول آن در اکثر علل مذکوره و بخور پختهٔ آن با سرکه جهت رفع نزلات در ابتدا و دیدن چشم با مداومت آن مفید اما باید که بعد از تنقیهٔ ماده باشد و خائیدن آن جهت قلاع دهان

و از آب آن سه مثقال

بادرنجبویه بفتح با و الف و سکون دال و فتح راء مهملتین و سکون نون و جیم و ضم باء موحده و سکون واو و فتح یای مثناة تحتانیه و ها معرب بادرنکبویه فارسی است و بعربی مفرح القلب نامند *ماهیت* آن نباتی است بقلی زرعی و دو نوع میباشد نوع اول صغیر و برگ آن لطیف و طولانی و اطراف برگ آن مشرف مانند اره و ساق آن پر شعبه شبیه بریحان و گل آن بنفش مائل بسرخی و بجای سبزی با طعام میخورند و این نوع صغیر بیخی میباشد و هر سال تخم آن سبز میشود نه ریشهٔ آن و تخم آن شبیه بتخم کتان و کوچکتر از آن و اغبر و این را بقلة الترجیه و ترنجان نیز نامند و نوع دوم نیز دو ریشه با آن و از آن تند تر و برگ آن مائل بدل و بیرو این صحرائی و بستانی نیز میباشد بی ساق و شاخهای آن بسیار از یک بیخ میروید و برگ آن با خشونتی و عریض و از برگ نعناع بزرگتر و گل آن سفید و کم تخم حکیم میر محمد مؤمن نوشته که این را در دیار المرزباد رنجبویه نامند و ریشهٔ آن مثل نعناع هر سال سبز میشود و گربه این نوع را دوست میدارد و جمعی هرد و نوع را یکی میدانند و چنین است و با ثنکو نیز نیست زیرا که تخم باثنکو باریکتر و بلند تر و سیاه تیلی و تخم این اندک پهلی ده تر و کوتاه تر از آن و اغبر و گیاه باثنکو مانند ریحان است و نوشته که حقیر تخم باثنکو را کشته گیاه آن را از جملهٔ ریحان مشاهده نموده و آن ریحان سبز بزرگ برگ است و در بو مانند شاهسفرم *طبیعت* آن گرم و خشک در اواسط دوم و منسوب بمشتری و بعضی در اول معتدل در گرمی و خشکی در دوم گفته اند و این قول ضعیف است و قول اول قوی و اصح *افعال و خواص* آن مقوی دل و دماغ و حواس و حفظ و ذکاء و معده و جگر و مفرح و مفتح سدهٔ دماغی و ملطف و دافع کابوس شما و اکلا و جهت وحشت سوداوی و خفقان و غشی و فواق ریحی و تحلیل سودا از امراض بلغمی و مغص و اوجاع ورکین و گرده و دفع سموم مطلقا شربا و ضمادا نافع و خائیدن برگ آن جهت ازالهٔ بوی شراب و الغریعنی بد بوی دهان بسیار مؤثر و آشامیدن سه درم آن با نیم درم نطرون جهت ترحهٔ امعا و مغص و سه مثقال آن با یکمثقال نطرون جهت دفع سم فطر و سمار وغ مقول جهت آنکه ازالهٔ اختناق عارض از شرب فطر مینماید و مضمضه بطبیخ آن جهت فساد دندان و لعوق آن با عسل جهت عسر النفس و نفس انتصابی و سائیدهٔ آن از پنج درم تا ده درم با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا شربا و ضماد آن جهت امراض مذکوره و تقویت قلب و تسکین اوجاع مفاصل بسبب قوتی که در آنست و بخاصیتی که دارد و بالعرض نیز بواسطه آنکه معتدل و دافع سودا است و با سرکه معدل خنازیر و منقی قروح و خوردن آن ناشتا جهت ازالهٔ خفقان سوداوی و غیر سوداوی و تقویت معدهٔ بارد رطب و تلطیف طعام غلیظ و آوردن چشاو خواب بالعرض و طلای آب برگ آن جهت جرب سوداوی و داء الثعلب و نار فارسی و آکله و با نمک جهت خنازیر و تشعر بره و نافض حمی در حمام معتدل و بوئیدن برگ آن جهت تفتیح سدهٔ دماغی و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض نافع و مضر و برک گفته اند مصلح آن صمغ عربی و کند ر بدل آن دو وزن آن ابریشم و دو ثلث آن پوست اترج مقدار شربت از خشک آن تا ده درم و از تازهٔ آن تا بیست درم و تخم آن در افعال ضعیفتر از برگ آن و یکمنقال آن جهت دفع لرز و قشعریره و مغص نافع مقدار شربت آن تا دو مثقال است و شراب و عرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافته

بادروج بفتح با و الف و سکون دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و جیم لغت نبطی است و بعربی حوک و بفارسی ریحان کوهی و ترهٔ خراسانی و بهندی بابری و بلغتی تلسی جنگلی نامند *ماهیت* آن نوعی از ریحانست برگ آن ریزه و

و آنچه در اماکن دیگر هم شبانکاره و نواح آن بهم میرسد بسیار ضعیف و کم خاصیت است مانند کوهستان مند و دکهن وغیرها جهت آنکه در کوهستان شبانکاره گیاه مختلفه بسیار میباشد که با قوت تریاقیت است و خوراک آن حیوان اکثر آن است و در جاهای دیگر نیست و مقدار پادزهر در بزرگی و کوچکی مختلف میباشد و تا چهار مثقال دیده شده و رنگ آن بیشتر سبز زیتونی تیره و یا صاف براق و جرم آن تو بر تو یعنی پرده بالای پرده مانند پیاز میباشد و گویند که در حین گرمی که از جوف آن حیوان بیرون می آورند نرم میباشد و بر سیدن هوای خارجی صلب میگردد و بعد برآوردن در دهان می اندازند و بتقلب زبان آنرا بهر شکلی که میخواهند میسازند ولهذا بعد برآوردن از دهان و انعقاد براق و املس میباشد و شاید وجه براقیت و املسیت آن محض همین نباشد زیرا که پرده های زیرین آن نیز املس و براق است و بدانکه آنرا جعل نیز میکنند از صمغ و کندر و چند دوای دیگر درهم کرده بشکل پادزهر میسازند و فرق آن است که چون سوزنی را گرم کنند و در آن فرو برند اگر سر سوزن زرد شود و زردی از آن مشاهده گردد اصلی است و اگر سیاه جعلی است و گویند امتحان خوبی آن آنست که چون با خاکستر سفید مخلوط بر کف دست بمالند خاکستر سبز پستهٔ گردد و چون قدری سائیده در شیر اندازند شیر را منجمد گرداند و سائیدهٔ آن سرخ مائل بسیاهی باشد و سرخ و زرد و سبز آن متوسط است و اصل آن است که کسانیکه مکرر آنرا دیده اند از دیدن جوهر و قماش و رنگ آن در مییابند که اصلی است یا مجعول و مصنوع و علامت حیوانی که در جوف آن تکون یافته آنست که اکثر لاغر و با قوت و خوشحال میباشد و از میان امثال خود دور و تنها میگردد

* طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول سوم خشک * افعال و خواص و منافع آن موافق جمیع امزجه و دافع اکثر سموم حاره و باردهٔ حیوانیه و نباتیه و معدنیه است جهت آنکه اثر آن چنانچه ذکر نموده اند نه بطبیعت و مزاج فقط است بلکه بخاصیت و صورت نوعیه است و مقوی جمیع قوی و ارواح و حواس و اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و باه و مفرح و منشط و مزیل غم است شربا و طلای آن با آب کشنیز تازه جهت اورام حاره و با گلاب جهت طاعون و اورام بارده و با شراب جهت گزیدن مار افعی و عقرب و جانوران سمی و هوام و تسکین وجع آنها در ساعت و باید که قدری نیز بخورند با گلاب و آب رازیانه نیز بدستور و بتنهائی جهت گزیدن هوام و ذرور آن بر موضع جراحت هوام و غیر آن جذب سم مینماید و بترشح دفع میکند و باعث التیام آن میگردد و گویند چون شخص را زهر خورانیده باشند و همان لحظه پادزهر آزموده را در دهان نگاه دارد نفع تمام بخشد و اگر چند عدد پادزهر موصوف را در کاسهٔ چینی بگذارند و بالای آن شیر گاو بدوشند و بعد از زمانیکه شیر قدری قوت و کیفیت پادزهر را کسب نموده باشد بنوشند نفع عظیم بخشد مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط و در بعضی امزجهٔ باردهٔ رطبه و یا با بعضی مصلحات تا سه قیراط تجویز نموده اند و زیاده از آن کشنده مضر محرور و مورث التهاب و اسهال دموی و احتراق خون مصلح آن اشیاء مبرده بدل آن بوزن آن حجر الایل و اگر نباشد پادزهر معدنی نوع اعلی و یا زمرد صافی شفاف کهنه و یا زبرجد است و کیفیت ظهور و اطلاع بر آن در ولایت فارس و جود تب و رد اعتقاد دستور خوردن آن در اول فصل بهار و غیر آن و حبوب و مفرح پادزهری در ترابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و میگویند در ولایت کول کنده و تلنگانه که از حد و د ملک دکهن است از زهرهٔ گاو کوهی و گاو میش جنگلی نیز بر می آید و اکثر بسیار و سبز زرد رنگ و کوچک و بزرگ تا بیست مثقال و لکن بی رونق و بی جلا میباشد و جسارت ضعیف العمل و کم قوت و نیز گفته اند که در جزائر بحر هند و چین نوعی از پادزهر حیوانی بهم میرسد که از زهرهٔ میمون برمی آورند و رنگ آن نیز بزردی مائل است و هیکلی شکل و باریک و دراز

بعضی بسیار صلب مانند قلع ماری و شاه مار دهن و بعضی متوسط مانند خطائی و حلبی و بعضی رخو مانند دکنی و اجمیری
* طبیعت آن بعضی گرم میدانند و بعضی سرد و بعضی معتدل مائل بحرارت شاید قول اول یا معتدل اقرب بصواب
باشد و یابس در دوم بالاتفاق * افعال و خواص و منافع آن موافق جمیع امزجه و دافع سموم و سم بیش و مقوی همه
قوی و ارواح و حافظ آنها جهت آنکه فعل آن بخاصیت است نه بطبیعت فقط و مانع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و اهویه
و مانع تعفن اخلاط و ازالهٔ سمیت آنها و مبهی و مقوی اعصاب و مفاصل و محلل و رادع اورام حاره و بارده و جهت
مالیخولیا و ربو و ضیق النفس و ازالهٔ هم و غم و توحش و خفقان و ضعف قلب و معده و اسهال و قی و هیضه و طاعون و وبا نافع
شربا با گلاب یا با عرق بید مشک و یا عرقهای مناسبهٔ دیگر و یا با آب خالص و چون آنرا با آب بسایند و حب ساخته هر روز یک قیراط
فرو برند تا چهل روز جهت حفظ صحت و منع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و اهویه و منع تعفن اخلاط و ازالهٔ سمیت آنها
و تقویت اعصاب و باه نافع رازی گفته که آنرا در دفع سمیت بیش بهتر از دیگر ادویهٔ تریاقیهٔ مفرده و مرکبهٔ دیگر یافتم و آن
پادزهر زرد مائل بسفیدی رخو مموج دار براق مانند شب یمانی بود و حکیم هاشم طهرانی در رسالهٔ پادزهریهٔ خود نوشته
که از غرائب آثار آن این است که شخصی از روی جهل در حالت تخمه فصد کرد و درد شدیدی در جانب جگر و اطلاع او
عارض گردید سه دانگ از پادزهر سائیده بسه دفعه هر دفعه یک دانگ باو خورانیدم هر دفعه آزار او تخفیف می یافت
تا آخر روز صحت یافت و گویند آشامیدن نیم دانگ از عرق آن که از تابش آفتاب بهم رسد جهت ازالهٔ خفقان فی الفور و درد
چشم و اشتعال حمی مجرب است اگر اصلی داشته باشد و از این بیشتر از عرق برآید و افلاطون در کتاب جامع الخواص
آورده که آن سم را جذب مینماید و شریانات و سائر عروق بدن را از آن پاک مینماید و خونرا از سمیت خالص میگرداند
و هر سم قاتلیکه باشد در گاه مبادرت بخوردن آن نموده شود پیش از انتشار و پراکنده شدن در بدن خواه آن سم مشروب باشد
یا ملدوغ و یا ملسوع و اگر آنرا بسایند و بر موضع لسع هوام ارضیه بپاشند سم و اثر شرح دفع نماید و ارسطو گفته که اگر
از پادزهر معدنی نوع اعلای آن انگشتری سازند و در دست کنند و همیشه با خود نگاهدارند سموم با دارندهٔ آن چندان
اثری نکند که در غیر آن و دستی که در آن این انگشتری باشد اگر داخل طعامی مسموم کنند حدت و قوت آنرا بشکند
و ضعیف گرداند و چون آن انگشتری را در دهن مسموم گذارند و بمکد آنرا نافع است او را و گفته اند که اگر بر این سنگ
در وقتیکه قمر در برج عقرب باشد صورت عقربی نقش کنند و بر نگین در انگشتری طلا نصب نمایند عقرب بدارندهٔ آن
مضرت نرساند و نزدیک او نگردد و با خود داشتن این انگشتری نیز این اثر دارد و چون در دهان مسموم گذارند و بمکد
و یا بر موضع لدغ عقرب و هوام و حیوانات ذوات السموم مانند ذراریح بمالند نافع و موثر است و گفته اند که چون نوع سفید
آنرا سائیده جهت سموم بخورند زهر را بطریق عرق دفع نماید و چون بر موضع الم ضربه و سقطه طلا نمایند زوال الم و منع
تورم آن نماید و بستور انواع دیگر آن مقدار شربت آن در دفع سموم از یک دانگ تا دو دانگ و در سائر امور از یک
قیراط تا دو دانگ بدل آن زبرجد اعلی است بوزن آن و زمرد نیم وزن آن و طین داغستانی یکوزن و نیم و حبوب و معروف
آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

* بادنجان * بفتح با و الف و کسر دال مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون معرب بادنگان فارسی است بعربی مغد
و وغد و بهندی بیکن بلفظی بهانتا نامند * ماهیت آن معروف است بری و بستانی میباشد و نزد اطلاق مراد ثمر بستانی

با موم و روغن بر شقاق میان انگشتان و پاشنهٔ پا بمالند در حال زائل گرداند و چون چوب ماده را بجوشانند و [illegible] زائل کنند
و بروغن کنجد پر کرده در تنور نیمگرم مقداری یکروز بگذارند پس روغن را برآورده در گوش بچکانند جهت ازالهٔ
درد آن مجرب دیده‌ایم. انقماع وکلش را اضافه نمایند جهت بواسیر بعد بل المضار سفید طولانی و با بنفش پر تخم با حلاوت
آن ردی و مضر و ازان درد ادات زیاده نوعی است که در هند و بنگاله بارهٔ مسیا نامند یعنی دوازده ماهه ثمر میدهد و ثمر
آن همیشه یافت میشود و آن باریک طولانی است تا یکشبر و زیاده و غیر طولانی نیز و پر تخم و تند میشود مگر نوعی که نیز دوازده
ماهه یافت میشود سفید و مدور و کم تخم میباشد بد نیست چندان ضرر ندارد و از خاصیت بادنجان است که چون آنرا
بر خلاف جهت دو سوراخ نمایند یکی در عرض که از طرف دیگر بگذرد و سوراخ دیگر که نگذرد و در آب نمک اندک جوشی
دهند و در آب آن بگذارند متغیر و فاسد نمیگردد

* بادنجان بری * که بهندی بوستهٔ کتائی و بزرگ آنرا بهرتا و بیونانی کلیشون نامند * ماهیت آن نباتی آن بقل و
ذرعی و زیاده بران و پر شعبه و خاردار و مزروع و خودرو و استاده و مفروش بروی زمین و صغیر و کبیر میباشد منبت آن
کنار رود خانها و صحراها و مواضع سیلها و ثمر آن بقدر زیتون و گرد کان و پر خار و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد
و طعم آن بسیار تیز و مائل بتلخی و با بورقیت * طبیعت آن گرم و خشک تر از بستانی و منسوب بمشتری است * افعال و
خواص آن ضماد ثمر آن جهت اورام بلغمی و سیاه کردن موی و خوردن آن جهت سرفه و ضیق النفس و اصلاح فساد
بلغم و صفرا و تپ و درد پهلو و عسر البول و بطلان حس شامه و قتل دیدان و دفع بیماریهای زنان عقیمه نافع و گفته اند
چون گیاه دیگکته را قدری معتد جمع نموده گودی بکنند و در قعر آن گودی کوچک و دران ظرفی سر تنگ بگذارند و در
گود بزرگ گیاه بهکته را پر نموده بالای آن خار و خاشاک و یا سرگین گاو خشک چیده برافروزند تا قدری سوخته آب
ازان جدا گشته دران ظرف جمع گردد پس آن ظرف را بردارند و آب راد و شیشهٔ محفوظ دارند و هر صبح ناشتا قلیلی
بیاشامند جهت سرفهٔ بارد رطوبی کهنه و ضیق النفس بارد رطب کهنه مفید است

* بادیان خطائی * بفتح با و الف و کسر دال مهمله و فتح باء مثناة تحتانیه و الف و نون و فتح خاء معجمه و فتح طاء
مهمله و الف و همزه و یا از ادویهٔ جدیده است * ماهیت آن ثمری است جوزی رنگ هشت پره و بعضی هفت پره و هر پرهٔ
در پارچه پیوسته بهم بالای آنها منشق و در اندرون آن تخم کوچک نیز جوزی رنگ و طعم آن فی الجمله شبیه برازیانه و
لهذا آنرا بادیان خطائی نامند نه از جهت آنکه شکل آن مانند رازیانه است و از جبال نیپال و چین و زیر باد است هند
آورند بهتر و مستعمل تازه و تند طعم و رائحهٔ آن است و کهنه آنکه سیاه رنگ و طعم و رائحهٔ آن برطرف شده باشد غیر مستعمل
* طبیعت آن در دوم گرم و خشک و منسوب بمشتری * افعال و خواص آن محلل و مفتح و مقوی معده و هاضمه و
دافع ریاح و ثقل طعام و درد احشا و تحلیل بلغم و ریاح و مدر بول و نصاری جهت امور مذکوره با چای خطائی طبخ نموده
بد سووف کرده و چای منوشند مضر عضل و معصب سلیم و مصدع و مورث خشکی مصلح آن بریان نمودن آن است

* بارزد * بفتح با و الف و سکون راء مهمله و فتح زای معجمه و دال مهمله لغت فارسی است بعربی قنه و بیونانی خلبانی
و بترکی قاسی و بهندی برنجا و بلغتی گنده بهروزه نامند و باین نام معروف است * ماهیت آن صمغ نباتی
است برگ آن مشابه برگ چنار و مشابه بادرنجبویه و ساق آن باریک تر ازان و سفید مائل بزردی و شبیه بکندر و بهتر از

* بارود * بفتح با و الف و ضم را مهمله و سکون واو و دال مهمله و بهارسی و بهندی دارو بتا مثناة فوقانیه نیز نامند

و باصطلاح اهل مغرب اسم زهرة الاسیوس است و درا سیوس مذکور شد و باصطلاح اهل عراق اسم شورة اسفید

زرد را بفرنگی گویند و بانعل اسم چیزیست مرکب از گوگرد و زغال چوب بید و یا بادنجان و یا بید انجیر و یا عشر و یا از رمان

و یا امثال اینها و بالجمله چوب هر درختی که زود با تش در گیرد و آتش آن تند باشد و شورة قلمی باوزان مختلفه مثلا

اگر از برای توپ و تفنگ باشد در یک آثار هندی شوره پنج توله گوگرد و هفت و نیم توله زغال داخل میکنند و بسیار نرم کوبیده

اگر بسیار تند خواهند با بول انسان و یا با شراب دو آتشه یا یک آتشه خمیر کرده میکوبند و حبوب بسیار صغار ساخته خشک

کرده استعمال مینمایند والا با آب * طبیعت آن گرم و خشک در سوم و در چهارم نیز گفته اند * افعال و خواص آن

بالی و مقطع و مفتح سدد و جهت طحال و اوجاع ظهر نافع و ذرور آن حابس نزف الدم جروح تازه است فورا با کال مورش

و چون موضع وجع مفاصل را نشتر ها زده بارود را نرم سائیده بر آن بمالند وجع آنرا زائل کرد اند مضر گرده و رئه مصلح

آن کثیرا و عسل است

* باربلو مایین * بفتح با و الف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح میم و الف و ضم یاء

مثناة تحتانیه و نون بلغت اندلس بمعنی شبیه بچشم است و غلط کرده کسیکه آنرا صریمة الجدی دانسته و بعضی سقلبنون

و بعضی فلوما بن نیز نامند * ماهیت آن گیاهی است بی ساق و برگ آن محیط بر آن و مائل بسفیدی شبیه ببرگ لبلاب

صغیر و نزدیک برگ آن شعبها روئیده و بر آنها ثمری شبیه بدبق و مزغب با رطوبتی بسیار چسپنده که بر جامه و غیر آن

هرچه میرسد میچسپد و ثمر آنرا جمع نموده در سایه خشک مینمایند و بیخ آن غلیظ و منبت آن عمارات و خرابها و شوره

زارها و از جمله نباتاتی است که برانچه نزدیک آن باشد میپیچد و برگ و تخم آن مستعمل * طبیعت آن گرم و خشک

و منسوب بمشتری است * افعال و خواص آن محلل و مقطع و مجفف و تخم و برگ آن مدر قوی است و اکثار شرب آن

مورث بول الدم و یک مثقال آن با شراب جهت ضیق النفس و سرفه و تجفیف منی حتی آنکه چون سی و هفت روز یا

کمتر یا زیاده بیاشامند قاطع نسل میکند و عقیم میگرداند و چون مقدار یک درم تا یک مثقال آنرا با شراب بیاشامند جهت عسر

النفس و اعیا و تسکین فواق و تسهیل ولادت مفید و تا چهل روز جهت امراض طحال مفید و چون برگ و تخم آنرا با زیت

بر بدن بمالند بدن را گرم و مواد بلغم و سوداوی را تحلیل نماید و در ابتدای دورۀ حمیات لرز آن را تسکین دهد

* بازی * بفتح با و الف و کسر زای معجمه و بفارسی باز نامند * ماهیت آن از جملۀ طیور سباع شکاری معروف است

اغبر مائل بسفیدی و زردی و منقط بنقطهای سیاه و بعضی سفید رنگ مانند خروس سفید میباشد و این بزرگترا زمنقط آنست

و پادشاهان آنرا نگاه میدارند و بجهت شکار تعلیم و تربیت نموده در حضور خود نگاه میدارند * طبیعت گوشت آن

در دوم گرم و در سوم خشک و منسوب بمشتری است * افعال و خواص آن بطی الهضم و ردی الغذا و محلل اورام و حاد بسموم

نبود و ذرور ... آن جهت اندمال جراحات و قطور خون آن در چشم جهت رفع بیاض و طرفه و بد سور و زهرۀ آن بغایت

... و طلای ... آن جهت جلای آثار و حمول آن جهت اعانت بر حمل فرزجه و بخور آن جهت اسقاط جنین مفید

مولد ... مصلح آن ابازیر است

* باسق * بفتح اول و الف و فتح شین معجمه و قاف معرب از باشۀ فارسی است و بعربی صقر و بهندی جره نامند * ماهیت

مانند معتر و فلفل و دار چینی و قرنفل و قولنج و انجدان و امثال اینها خوردن و محلّلات خوابهای آشفته و خارش بدن و باقلای کهنه نفخ آن کمتر از تازهٔ آن و همچنین نفخ مقشر آن کمتر از باپوست آنست و خاکستر کاه باقلا جهت رفع آثار جرب سیاه نافع

* باقلای قبطی و باقلای نبطی * نوعی ریزهٔ باقلا معروف است و بقدر ترمس و سیاه رنگ منبت آن آبهای ایستاده و بیخ آن مطبر مانند بیخ نی و برگ آن بزرگتر از برگ باقلای بستانی و گل آن سرخ بقدر گل سرخ * طبیعت آن سرد و خشک با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن بسیار قابض و موافق معده و بهترین ادویه است جهت قرحهٔ امعا و اسهال مزمن و در افعال بلیغ تر از باقلای معروف است باقلای مصری و باقلای شامی ترمس اند

* پاکر * بفتح باء عجمی و الف و فتح کاف و راء مهمله * ماهیت آن درختی است هندی عظیم برگ آن اندک عریض طولانی بی تشریف بقدر برگ ترنج و بزرگتر از آن و شیر دار یعنی چون برگ آنرا از درخت جدا نمایند اندک شیری رقیق بر آید و چون تنهٔ درخت آنرا مجروح سازند نیز شیر بر آید اما کمتر از شیر درخت پیپر و رقیق تر از آن و برگهای نورسته سر شاخهای باریک آن که در ابتدا پیچیده بشکل غنچهٔ بزرگی میباشد اهل هند آنرا پخته میخورند با گوشت و بی گوشت لذید و چاشنی دار میباشد * طبیعت آن ظاهرا سرد تر باشد و شیر آن با قوت قابضه رادعه * افعال و خواص و منافع آن میکوبند جهت دفع دمامیل و بثور و جوششها و اورام اعضا و فساد بلغم و صفرا نافع و لبن آن در ردع و تحلیل اورام و دمامیل در ابتدا قائم مقام لبن برآست ...

* پالسه * بفتح باء عجمی و الف و سکون لام و فتح سین مهمله و ها و پهالسه بفتحای ها نیز آمده * ماهیت آن ثمری است هندی فی الجمله شبیه بآلو بالو در شکل و رنگ تنها و اپچوب بسیار باریک کوتاهی بشاخها چسپیده و درخت آن قریب بدرخت امرود و برگ آن عریض و خشن و مشرف و دو نوع میباشد نوعی اندک شاداب و چاشنی دار و آنرا شربتی مینامند و درخت آن بقدر قد یکقامت و زیاده دیرانست و نوع دوم آن کم آب و آنرا شکوی نامند و درخت آن از آن بسیار بزرگ تر و این و نور دارد نسبت بنوع اول * طبیعت آن سرد در دوم سرد در اول خشک * افعال و خواص آن مقوی دل و معده و مسکن حرارت و رافع اسهال صفراوی و قی و خفقان و تشنگی و سوزش اعضا و حمی دق و خام آن را نباید خورد و عصارهٔ آب آن جهت خناق حار را فشردهٔ نوع شربتی آن بسیار لذیذ و محرور المزاج را موافق تر و نقیع پوست بیخ آن جهت حبس البول و بول الدم و حرقت آن مفید و بید ستر پوست تنهٔ درخت آن قریب بپوست بیخ انجبار است چون پوست درخت آنرا گرفته پوست سیاه رنگ بالای آنرا جدا نمایند مقدار چهار پنج تولهٔ جو کوب نموده در یک پیاله آب شب بخیسانند صبح مالیده صاف کرده در سه ماشه ادل سفید داخل کرده بنوشند ذیابیطس را هر چند کهنه شده باشد در سه چهار روز که بیاشامند بعون الله تعالی زائل میگرداند مضر معده و مصلح آن انیسون و کلقند و فلاسفه و کمونی است

* پالک جوهی * بفتح باء عجمی و الف و فتح لام و سکون کاف و ضم جیم و سکون واو و کسر ها و یا * ماهیت آن نباتی است هندی تا بقدر یکقامت و بیرا آید و برگ آن نازک نرم و اندک طولانی و فی الجمله کریه الرائحه * طبیعت آن گرم و تر و منسوب بمشتری است * افعال و خواص آن طلای آب برگ تازهٔ آن جهت بهق و کلف و احیانا زخم مینماید بسبب تندیکه دارد و ضماد و پوست بیخ آن با صندل سفید و زاج محرق و فلفل و کلات هندی سفید که با گلاب و آب لیمون نیکو

بهندی طوطه نامند * ماهیت آن مرغی است سبز رنگ و چند نوع میباشد سه از آن بزرگ و دو کوچک یکی از بزرگ آنرا در بنگاله مدنه نامند منقار آن سرخ و بنا گوش و زیر حلق آن سرخ و سا ئرب بدن آن سبز و بر گردن آن طوقی سیاه و بسیار خوش منظر و بتعلیم سخنگو میشود و دیگری را چندنه گویند منقار آن سرخ و بنا گوش آن برنگ گل کاسنی و در گردن این نیز طوقی سیاهی و پرهای آن بسیار سبز و دنباله آن زرد پشتی رنگ و از همه دراز تر و این نیز سخن گو میگردد و دیگری را کیله نامند و منقار و سر این سیاه و بتعلیم نیز سخن گو میشود و جثهٔ این بنسبت مدنه اندک باریکتر و یک صنف از کوچک آنرا فرندی مینامند دو نوع میباشد یکی کله آن بنفش و منقار زرد و سائر بدن پستی و دیگر منقار زرد و همه پستی هر دو قسم بسیار خوش رنگ و کوچک و خوش منظر و ترکیب و بعضی از نوع اول از تعلیم سخن گو میشوند و لیکن کمتر از نوع بزرگ و تکلم این با صفیر است و این شبهاد ر پنجرهٔ خود را معلق آویزان میکند و یکی دیگر از آن کوچکتر و آنرا توتیه گویند کلهٔ این نیز بنفش و منقار و سائر بدن آن سبز پستی و این نیز سخن گو میگردد و هم بصفیر و هم بغیر آن و مقلد اصوات اکثر حیوانات است مانند کلاغ و مفروس و غیرهما و لیکن کمتر از طوطی و انواع دیگر نیز میباشد و منقار همه مقوس و چنگل گیرا زیرای تصفیهٔ صوت ایشان اهل بنگاله بیج پان یعنی بیخ تانبول که خولنجان است و قرنفل و ساقهٔ برگ پان بنگله و فلفل سرخ و بهنگره که گیاهی است هندی می خورانند و خوراک اکثر آنها شلتوک و شیر با چلاو موز است که بهندی کیله نامند و حبوب دیگر نیز میخورند و آنچه حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته که از خوردن پسته و لاجورد و قرطم زود تر سخن گو میگردد این سخن در بنگاله شنیده نشده و معمول نیست شاید در جاهای دیگر و یا در ایران چنین باشد
* طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و منسوب بمشتری است * افعال و خواص آن بسیار بطی الهضم و مفرح دل و جهت التیام قروح مزمنه و ضماد آن جهت رفع ثآلیل مفید و خوردن دل و زبان آن مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال و رافع لکنت زبان و سرگین آن جهت دفع کلف و آثار و نیکو کردن رنگ رخسار و خون آن جهت ازالهٔ بیاض عین نافع است

* ببر * شیری است که در بلاد هند بهم میرسد و گویند در جمیع خواص قوی تر از اسد است

* پپیته * بدو باء عجمی اول مفتوح دوم مکسور و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح تاء مثناة فوقانیه و ها * ماهیت آن تخم ثمری است که از ارض جدید میآورند و ثمر آن بمقدار نارنجی و ناری و پوست آن جوزی رنگ تیره مائل بسیاهی و در جوف آن تخمها بسیار سیاه رنگ صلب مثلث شکل و آنچه بتحقیق پیوسته ثمر آن بقدر زرد آلو و بشکل آن و در جوف هر ثمری سه دانه مثلث شکل بسیار تلخ میباشد بلکه جمیع اجزای آن از پوست و لحم و تخم همه تلخ است مغز دانهٔ آن بتازگی سفید و چون کهنه گردد بتدریج صندلی رنگ و سیاه میگردد * طبیعت آن حار و یابس در آخر سوم یا اول چهارم
* افعال و خواص آن باقوت تریاقیت و آشامیدن آن جهت هیضهٔ بارد بلغمی که با قی و اسهال باشد و بند نشود و نیز قی مفرط بدون هیضه که بهیچ چیز بند نشود مقدار یک حبه یا دو حبه از آن بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه و یا با دو سه دانهٔ فلفل با گلاب و یا آب و بجهت ضیق النفس و استسقای بارد بلغمی و ارجاع ریاح بارده و بواسیر بلغمی و اوجاع مفاصل و غیرها و بالجمله اکثر امراض باردهٔ بلغمیه را مفید و مضر امراض حاره و محرور المزاجان مقدار شربت آن از یک حبه تا دو حبه بدل آن نارجیل دریائی کهنه و بادزهر و تنقلی است و آب در پوست آن خوردن نیز جهت امراض مذکوره نافع بشرط

ببر

پپیته

سینه و شش مانند سرفه و ورم طحال صلب شرباً و بدل ستور مقدار نیم مثقال از دمعهٔ آن و چون بوآتش اندازند و رایحهٔ آنرا استنشاق نمایند علل باردهٔ دماغیه و مبانات و سدهٔ زکامی و تجفیف رطوبات دماغی و دفع نزلات و مواد وبائی خصوص که از روی جیفهٔ حیوانات و انسان بسبب قتال و غیره برخاسته باشد و جهت گریزانیدن هوام نافع و چون بردند ان کرم خورده گذارند وجع آنرا تسکین دهد و بسا است که آنرا متفتت گرداند میریزانند و قطور صمغ محلول آن و بدستور لبن آن با روغن گل جهت درد گوش و جهت تفتیح سده و دفع ثقل سامعه و تسکین وجع آن و ضماد آن با سرکه و روغن گل جهت سرسام بلغمی و گزازه و سده و صداع مزمن و فالج و عرق النسا و با سرکه جهت تحلیل سپرز و بدستور آشامیدن آن با سرکه و تمریخ آن با سرکه و زیت جهت تلیین اعصاب و چون صمغ آنرا بر استخوان بکذارند آنرا مقشر سازد و گاه حل میکنند عصارهٔ آنرا باین نحو که در جوف آن نان کرم میکذارند تا نرم کردد و گاه بحسب اغراض و اعلال بعضی ادویهٔ مناسبهٔ موافقهٔ آنها نیز بآن اضافه میکنند مانند مغز بادام تلخ و سداب و امثال اینها بمقداریکه اخراج نماید خلطی را که مقصود اخراج آنست بتلیین و یا بادرار و یا بتحلیل و یا به تفتیح و یا با ذابت و آشامیدن لبن آن جهت عسر البول و مغص و تحلیل نفخ و تلیین طبیعت و تسکین وجع مثانه نافع و بیخ آن ملین طبع و رافع عسر البول و مغص و درد مثانه و محلل نفخ و ذرور آن جهت جراحات خبیثه و عسرة الاندمال حادثه از سوء المزاج رطب و تجفیف و اندمال آنها و رفع بدبوئی قروح و نتن رحم و عرق زیر بغل و بدستور بخور آن چون در بینی زن حامله نزد ولادت تبخیر نمایند بآسانی وضع حمل نماید و حمول یک قیراط آن اخراج جنین زنده نماید و چون بسوزانند آنرا و با زیت و روغن گل مخلوط نمایند و بر قروح رطبه و لبنیهٔ سر بمالند خشک گرداند مضر دماغ ضعیف و مکروب محرور و مصلح آن نیلوفر و بعضی باید که تنها استعمال نکنند و از بوی آن اجتناب نمایند مقدار شربت از صمغ و عصارهٔ آن یکمثقال و از جرم آن دو مثقال بدل آن حب الغار

* بخور السودان * بفتح با و ضم خاء معجمه و سکون واو و ضم راء مهمله و الف و لام و ضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون * ماهیت آن نباتی است مشتبک بقدر شبری و شاخهای مشتبک آن مائل بلاجوردی و گل آن سفید و با رطوبت لزج که بدست می چسپد * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مسکن مغص و ریاح غلیظه و مفتح و جهت عرق النسا ضماد مطبوخ آن با روغن زیتون محلل اورام صلبه و بلغمیه و سوداویه و مورث سحج مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا یکمثقال است

* بخور مریم * بفتح با و ضم خاء معجمه و سکون واو و راء مهمله و فتح میم و سکون راء مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و سکون میم بافریقیه معروف بخبز المشایخ و بشام بوقت است * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر بکروی آن سبز و روی دیگر مائل بسفیدی و عزغب و ساق آن بقدر چهار انگشت و گل آن مانند گل سرخ و گل بعضی کبود نیز و بیخ آن مانند شلغم و عریضتر از آن و سیاه و گیاه آن را شجر مریم نامند و منبت آن جاهای سایه‌ناک و مستعمل بیخ آن است و عصارهٔ آن قوی‌تر از بیخ آن و قسمی است از عرطنیثا و غیر آنست زیرا که گیاه از عرطنیثا خاردار و بر شاخ و ساق آن درازتر از ساق گیاه بخور مریم و برگ آن شبیه ببرگ کلم و شاخ آن شبیه بخور مریم و سیاه ولیکن در این چیزی شبیه بکره برآمده میباشد بخلاف بخور مریم * طبیعت آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک * افعال و خواص آن مفتح و محلل و جاذب و ملطف و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مسقط جنین و جهت یرقان و تفتیح سدد کبد و تنقیهٔ فضول آن و صفرا از اقطار

بخور السودان

بخور مریم

بسیار میباشد و تر بعضی که بسیار خوب است تخم کمتر و بعضی زیاده و شکل تخمهای بعضی طولانی به ماش تخم زرد آلو و بعضی
اندک مدور و مغز تخم آن سفید و ترش * طبیعت آن سرد و تر و بعضی گرم و تر گفته اند * افعال و خواص آن مسهل و دافع
صفرا و بلغم و دافع صفرا و اکثار خوردن مغز آن محدث حمیات بلغمیه خصوص در بلغمی مزاجان و مقلل منی و مضعف باه
و اشتهای طعام و تخم آن ملین طبع اطفال بتنهائی بدین قسم که یکدانه یا دو دانه آنرا سائیده با شیر مرضعه یا و بخورانند
و با بادام و یک دو دانه دیگر یکدانه آنرا کوبیده و از اجزای مسهلات ایشان است و مستعمل اهل بنگاله و بدستور مقدار قلیلی از
شیر آن با مطبوخات مناسبه مسهل اطفال و مجرب است

* فصل الباء مع الراء المهملة *

* بر * بفتح با و راء بها و نقطه هندی است * ماهیت آن درختی است عظیم شاخهای آن پراکنده و از شاخهای آن
ریشهای بلند آویزان بعضی قریب بزمین و بعضی بزمین رسیده و برگ آن اندک عریض طولانی از کف دست بزرگ تر و
اندک ضخیم و بی تشریب و بی شعبه و در ممالک هند و بنگاله و دکهن کثیر الوجود و در گرمسیرات و بعضی بنادر فارس نیز میشود
و بزبان مردم آنجا آنرا لول مینامند و درخت آن بسیار بزرگ میشود خصوص بعضی درختهای کهنه شده که هزار سوار در زیر
سایه آن درخت ایستاده شوند و از بیخ برگ آن چون بشکنند لبنی بر می آید چسپنده * طبیعت آن گرم و تر * افعال و
خواص آن آشامیدن لبن آن محلل ریاح و رادع اورام و محرک باه و دافع بواسیر و چون لبن آن را هر روز صبح قبل
از طلوع آفتاب تازه بتازه بگیرند و با هم وزن آن شکر سفید ممزوج نموده ناشتا بخورند تا بیست و یکروز یا زیاده و یا کمتر بقدر
احتیاج که از یک درم شروع نمایند و هر روز قدری بیفزایند تا سه درم و باز بدستور کم نمایند جهت بواسیر هر نوع که باشد
و جریان و رقت منی و سرعت انزال و کثرت احتلام و تقویت اعضای رئیسه نافع و مجرب و ضماد شیر تازه آن بر اورام در
ابتدای ظهور خصوص بر ورم کش ران رادع و مجرب و زود ما میل ابتدا اگر مواد کم است تحلیل میدهد و اگر مواد بسیار
باشد منفجر نموده زود با التیام می آرد و بعد از فجر مرهم است و چون برگ آنرا اندک گرم نموده بر زخم تازه که محتاج بخیه
باشد دهن آن را بهم آورده بر آن گذارند و مستحکم ببندند و تا سه روز باز نکنند ملصق و ملتئم سازد و آشامیدن ریشهای آویخته
آن مقدار نیم درهم با یک درهم شکر سفید ممزوج نموده با قدری آب جهت امساک منی و رفع جریان و سیلان آن نافع
* بردی * بفتح با و سکون را و کسر دال مهملتین و سکون یا لغت عربی است بفارسی پیزر و بهندی گوندل و پهته و پیزار
باشد اهل مصر قاتیر و بلغتی خوص جهت مشابهت برگ آن ببرگ نخل و بسریانی بابورس نامند و قسمی دیگر از آن آنست
که برگ و ساق آن طولانی و غلیظتر و مدورتر میباشد و در مصر از پنبه آن کاغذ میسازند * ماهیت آن نباتی است ساق آن
غایة و زیاده بر ذرعی و مدور و بنوم آنرا ریزه کرده از آن ریسمان ترتیب میدهند و گل آن مستدیر و ضخیم و مائل بزردی
و خوش منظر و برگ آن مانند برگ خرما و دراز و تخم آن ریزه تر از حلبه و تلخ و بیخ آن با حلاوت و از میان نبات آن ساقی
میروید باریک و بر سر آن مانند شمع فتیلهٔ بمقدار شبری و بالای آن زغبی مانند گرد شکوفه رنگ میباشد و آنرا از آن
جدا مینمایند و از آن قرصها ساخته میخورند و مخمور تند شیرین و خوش طعم میباشد و در زیر آن زغب چیزی مانند پنبه نرم
و از آن کاغذ میسازند و بنایان داخل صاروج مینمایند برای استحکام و باصفهانی آنرا لوئی مینامند و آن گرد مخصوص
به بردی بلاد هند است منبت آن زمینهائی که در آن آبها استاده میباشد * طبیعت آن در دوم سرد و در اول خشک
* افعال و خواص آن آب آن جالی دندان و قاطع نزف الدم مطلقا و با سرکه جهت سپرز و بدستور بیخ آن و خائیدن

* برطانیقی * بفتح با و سکون راء مهمله و فتح طاء مهمله و الف و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر قاف و سکون یا لغت
یونانی است و بهندی سروالی نامند * ماهیت آن نباتی است ربیعی و در بستان افروز است برگ آن شبیه برگ
حماض بری و از آن ریزه تر و سیاه تر و مزغب و ساق آن باریک و گل آن مائل بسرخی و قسمی از آن شبیه بخیری است * طبیعت
آن مرکب القوی با قوت قابضه و بعضی در اول درم گرم و خشک گفته اند و منسوب بمشتری * افعال و خواص آن
ضماد آن محلل اورام و منقی آثار و برگ و عصارهٔ آن جهت التیام جراحات و مضمضه بطبیخ خشک آن جهت قروح دهن
و زخمهای متعفن و ورم و بد بوی دهان و آشامید آن جهت تپها نافع و بهترین ادویهٔ قابضهٔ مستعمله است از برای دفع
عفونات مورث هذیان مصلح آن عناب بدل آن آب چغندر است

* برک * بفتح با و را و کاف بلغت انگلشی بمعنی پوست درخت است * ماهیت آن پوست درختی است شبیه بقرفه و
از آن تیره تر که از ارض جدید می آورند گفته اند طایفهٔ از قسیسان ملقب بجزویت در مملکت پریو که در امریکای جنوبی
واقع است بر خاصیت این قشر اطلاع یافتند و به فرنگ آوردند و لهذا منسوب بآنها گشت و آنرا جزوتیس برک نامند و در این
پوست طعمی و رائحهٔ غالب نیست مگر آنکه اندک قبوضتی دارد و رنگ کوبیدهٔ آن از قرفه کمتر * طبیعت آن در دوم
گرم و خشک * افعال و خواص آن جهت حمیات مزمنهٔ کهنه و نائبه مسبوقه ببرد مانند ربع و در ربع عتیقه بعد تنقیه
که زائل نکرده مفید بدین قسم که در هنگام فتره و انقضای نوبت مقدار یک درم تا یک مثقال طبی آنرا با آب سرد حل کرده بیاشامند
سه روز پیهم یا پنج روز تا هفت روز و فرنگان تا یک روز و یک شب و تا دو روز تا نوبت دیگر بفاصلهٔ دو دو ساعت نجومی که پنج
گهری هندی است در همانوقت مذکور یکیک درم طبی که دو ماشه میشود با آب سرد حل کرده میخورانند و در حمیات عرضی
و مزاجی و قروحی و امزجهٔ متغیرهٔ فاسده و هنگامیکه شراسیف ورم کرده و منتفخ شده یا سدهٔ در احشا بهم رسیده باشد و در
حمیات لازمه محرقه و در هنگام امتلا و فساد و تعفن اخلاط بحد کمال باشد این دوا عدیم النفع و غیر مستعمل است و همچنین
در صداع دوری و امراض نائبهٔ رحم و اکثر امراض که دورهٔ منتظم داشته باشد مگر بعد از تنقیه بقیه را سهال و انقضای نوبت
در اکثری مفید و آنرا کنه کنه نیز نامند و با اندک ملح طرطیر جهت حمی ربع کهنه همانوقت و همان مقدار تا سه روز پیهم نیز مفید مند

* برکک شیرازی * بفتح با و سکون راء مهمله و دو کاف فارسی اول مفتوح و دوم ساکن و کسر شین معجمه و سکون
یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و الف و کسر زای معجمه و یاء نسبتی * ماهیت آن برگ قسمی از عنب الدب است و
بیخ آن عود بری است و عود البندق نیز نامند * طبیعت آن بسیار گرم و خشک * افعال و خواص آن مسکر قوی و زیادهٔ
آن مورث جنون و کشنده است

* برنجاسف * بکسر با و راء مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و فتح سین مهمله و فا بیونانی ارطیه ماسیا و بعربی مویلا
و بفارسی بوما دران و بشیرازی برتراسک نامند * ماهیت آن نباتی است ساق آن قریب بذرعی و شاخهای آن باریک
و برگ آن ریزه و گل آن مانند شبت چتردار و زرد و سفید و مائل بکبودی نیز و با نبات آن اندک چسپندگی و منبت آن
کوهها و صحراهای سایه دار و از مزرع هر سال میروید حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که آن غیر قیصوم است چه قیصوم
شبیه است با فسنتین و اکثر یکساق از یک ریشه میروید و بی شاخ و زیاده بر شبری و برگ آن شبیه ببرگ و ساق زنبق و از آن
بسیار ریزه تر با چسپندگی قلیلی و گل آن سفید و زرد و با عطریت قوی بی ثقل و نجه منبت آن مخصوص کوهها است که

و اخلاط لزجه از مفاصل وتقویت و مجفف رطوبات و قروح و مخرج اقسام کرم معده وامعا خصوصاً حب القرع حتی آنکه استیصال و اخراج کیسهٔ آن میکند و رنگ بول شارب آن مانند بقم میگردد مقدار شربت آن تا سه درهم که کوفته و پخته با شیر تازه دوشیده آمیخته بیاشامند مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن بوزن آن ترمس ونیم وزن آن قنبیل است و بوزن آن نیز گفته اند

* برنوف * بفتح با وسکون راء مهمله وضم نون وسکون واو وفا بفارسی شابانک نامند که معرب آن شاهانج است * ماهیت آن درختی است قریب بانارو پرشاخ وبرگ آن شبیه ببرگ زعرور و از آن تیز تر و مزه و رایحهٔ آن تند وبد بو وشکوفهٔ آن مانند خوشه و باز روی و وسط شکوفهٔ آن زغب دار * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن محلل و مجفف رطوبات وشکنندهٔ بادهای غلیظ بارد وعصارهٔ برگ آن جهت صرع اطفال وسیلان رطوبات از دهان وتحلیل ریاح وتقویت معده وتسکین درد احشای ایشان شربا ونیل سائیده با آب آن بر مفاصل واصداغ وپرهای بینی وکردن وشکم وکفهای دست وپای ایشان مالیدن وبدستور خورانیدن مقدار یک درهم عصارهٔ برگ آن محلول باللبن مرضعهٔ ایشان چند دفعه جهت امراض مذکوره وام الصبیان نافع وآشامیدن سه درهم از عصارهٔ آن بایک دانگ جاوشیر مسهل قوی بلغم محترق بسوی سودا ودافع اوجاع حادث از آن است ویک مثقال آن بایک حبه جاوشیر مسکن وجع قولنج مردان وزنان ومغص کل حیوانات که از سردی باشد وسعوط عصارهٔ آن با عصارهٔ سداب وچند بوند عسل وروغن بادام تلخ جهت جمود ونسیانی که بیونانی ابلیمس نامند وتنقیهٔ دماغ سه روز متوالی وبوئیدن برگ آن جهت تفتیح سدهٔ منخرین واغشیه ودماغ وزکام مزمن وبرگ خشک آن جهت التیام قروح وضماد آن بازفت جهت خنازیر نافع مضر امعا مصلح آن صمغ عربی بدل آن مرزنجوش مقدار شربت از عصارهٔ آن تا سه مثقال و از برگ خشک آن تا دو درهم ونیم است

* بروانی * بفتح با وسکون راء مهمله وفتح واو والف وقاف * ماهیت آن بلغت اهل مغرب اسم خشبی است وبعجمی اسم سنگ سبک زردی است که چون بسایند مائل بسفیدی باشد ودر عراق متکون گردد ومانند کاه ربا وسند روس کاه را بربایند * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مانع سیلان خون است مطلقا وجهت نفث الدم شربا وضمادا نافع وذرور آن جهت التیام جراحت مؤثر وپوشیدن انگشتری آن باعث ایمنی از غرق شدن وپیچیدن آن در پارچه باسنگ چقماق ودر زیر سر گذاشتن وخوابیدن باعث دیدن در خواب است هرچه دران روز ملاحظه کرده وگویند مجرب است وبروق بحذف الف غیر آن است ولیکن مشابه آن

* برواني * بفتح با وسکون راء مهمله وفتح واو والف وکسر نون ویا لغت عجمي است بسریانی عمرومر وبیونانی اسقوانس نامند * ماهیت آن نباتی است پرشاخ وشاخهای آن مانند کمان کج وخمیده وگل آن سفید وثمر آن مانند زیتون وطعم آن تند وبیخ آن سفید و پوست بیخ آن بازردی * طبیعت آن در اول گرم وتر * افعال وخواص آن مفرح وموافق سینه و دماغ ومدر ومفتت حصاة وجهت استسقا ربوا سیر وضماد آن جهت بهق وداء الثعلب وتحلیل اورام سوختهٔ آن با عسل جهت تقویت جگر وعصارهٔ آن جهت سفیدی ودمعهٔ چشم نافع مضر مثانه مصلح آن انیسون بدل آن ریباس است

* برهمتا * بکسر با وفتح راء مهمله وسکون ها وتاء چهار نقطهٔ فوقانیهٔ هندی والف بلغت هندی نام گیاهی بزرگ است * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن مقوی دل ومشهی وکلاه زندهٔ اخلاط ودافع ضیق النفس

با روغن بادام جهت امراض مذکوره وبرسام وتسکین عطش وتلیین طبیعت صاحب برسام وضماد آن با سرکه وروغن گل
جهت وجع مفاصل حار ونقرس وتلیین اورام ظاهره وورم عقب گوش وخنازیر وخراجات ومنع آنها از زیادتی را تواند
عقب حادث شده از بیرون وجهت ورم صلب وحمره وجمره وبا آب دمن جهت نضج وانفجار دمل وطلای لعاب آن را بعد
کوبیدن آن با گلاب جهت درد سر وبا روغن بنفشه جهت تسکین درد سر حار وترطیب دماغ واعصاب ورفع انشقاق موی
ودراز ونرم کردن آن خصوص چون چند روز پی در پی بمالند وبا مثل آن روغن گل سرخ وپوست خشخاش پخته جهت
اورام حاره وتسکین درد آن مجرب وچون بیاشامند مقدار دو درهم ونیم تا سه درهم خیسانیده آن در آب گرم تا اینکه
لعاب ولزوجت آن زود برآید با شکر سفید ویا سکنجبین جهت تلیین واسهال مفید وآشامیدن مطبوخ آن در آب نیمگرم
جهت درد سینه حار مفید که در آب بجوشانند وبیاشامند وچون بریان نمایند وبروغن گل سرخ چرب نمایند وبنوشند جهت
رفع اسهال وقبضیت شکم وبا روغن بادام شیرین جهت رفع سحج صبیان وتسکین مغص وزحیر زائل گرداند اندوه وغم که سبب
آن احتراق صفرا باشد نافع وچون بکوبند وبر بدن بمالند بدن را نیکو نرم وفربه گرداند ولاغری حادث از گرمی را ببرد
وگفته اند بزرقطونای کوبیده را نباید آشامید که قاتل است ووجه آنرا بعضی حدت تخم آن وبعضی چسبیدن آن بسطوح
باطنیه وتقرح آن گفته اند وچون کسی مقدار ده درم از کوبیده آن را بیاشامد گویند اولا بدن او سرد گردد وخدر واسترخا
وغم وکرب وغثیان وضیق النفس او را حادث گردد پس غشی وسقوط نبض وموت وعلاج آن قی فرمودن بماء العسل حار
ونمک وبوره چند مرتبه وخورانیدن زرده تخم مرغ نیمبرشت واسفیدباجات با فلفل ونعناع وفوتنج وخورانیدن مثلث
است بدل بزرقطونا در تلیین طبیعت وخشونت سینه وحلق وسرفه بهدانه ودر تبرید وترطیب تخم خرفه ودر نضج تخم کتان
مقدار شربت آن از دو درم تا ده درم است

* بزغنج وبزغند * بضم با وسکون زای وضم غین معجمتین وسکون نون وجیم وبضم با وسکون زا وضم غین معجمتین وسکون
نون ودال مهمله در آخر لغت فارسی است * ماهیت آن گویند بار درخت ناپسته پسته است وگویند ثمر پسته یکسال مغز
می بندد وآنرا پسته مینامند ویکسال نمی بندد وآنرا بزغنج واین در خواص مانند پوست بیرون پسته نیست بلکه بسیار
سرد وخشک وقابض ومفرح ودر افعال مانند اقاقیا است ودباغان از آن پوست حیوانات را دباغت مینمایند

* بزرکتان * بفارسی بزرک نامند وبهندی السی وتیسی واز مطلق بزر ودهن بزر مراد آن است آشامیدن آن مغثی
ومعطش است وروغن آن ان شاء الله تعالی در حرف الکاف مع التاء در کتان مذکور خواهد شد

** فصل الباء مع السین المهملة **

* بسباسه * بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح باء موحده والف وفتح سین مهمله وها در آخر لغت عربی است بفارسی
بزباز وبهندی جاوتری نامند * ماهیت آن پوست زیرین پوست خشبی جوزبوا است که بالای پوست صلب صدفی آن
پیچیده میباشد وبهترین آن اشقر مائل بسرخی تند بو تند طعم ضخیم تازه آنست که با اندک تلخی باشد * طبیعت آن
در دوم گرم وخشک وگویند در اول گرم ودر دوم خشک واول اصح است وباقوت قابضه وحرارت ملطفه وجوهر ارضیه
غالبه * افعال وخواص آن مفرح ومقوی معده وکبد وباد ومنعظ وزیاده کننده منی خصوصا در بارد المزاج وهاضم و
خوشبو کننده دهان ومفتح سدد ومجفف رطوبات ومحلل ریاح وصلابات باطنی وخارجی غلیظ وجهت سلس البول حادث

معرب کرودالیون یونانی است و برومی قولوریون و بلغتی قوالن و بعربی ناعف نامند * ماهیت آن
آنچه مشهور است که بیخ مرجان است اصلی ندارد بلکه سنگی است سرخ پر سوراخ مانند خانهٔ زنبور ولیکن سوراخ های
این از آن باریکتر و صلب و در سواحل دریای عمان و یمن و فارس و مالدیب و غیرها در زیر آب تکون می یابد و
صاحب شفاء الاسقام نوشته که گفته اند که آن نبات بحری است و در جوف دریا میروید و چون از دریا بر آورند
و هوا بآن برسد سخت و صلب میگردد و نوشته که مستعمل در دواء المسک بسد است زیرا که خوب نرم سائیده میشود و ته نشین
ظرف نمیگردد بخلاف مرجان و آن سفید و سیاه نیز میباشد سیاه آن صلب تر و سفید آن رخوتر از سرخ آن است و بهترین
آن سرخ صلب شفاف بی رمل است * طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک * افعال و خواص آن مفرح و قابض
و مجفف و دافع وسواس و جنون و صرع و خفقان و ضعف معده و فساد اشتها و سنگ مثانه و گرده و سپرز و بواسیر و قاطع نزف
الدم و نفث الدم و اسهال دموی و ذوسنطاریا کبدی و قروح امعا و عسر البول و نیم مثقال آن که با نصف آن صمغ عربی با سفیدی
تخم مرغ سرشته با آب سرد بنوشند جهت قطع نزف الدم باطنی و نفث الدم مجرب خصوصا سوختهٔ آن و سحق آن خونیکه در دل
منجمد شده باشد خصوصا محرق آن و ذرور آن جهت خوردن گوشت زائد زخمها و رفع آثار آن و محرق آن جهت نزف الدم
ظاهری و تقویت دندان و زائل کردن زردی آن و اکتحال محرق و مغسول آن جهت دفع بثور و اثر و تقویت باصره و دمعه
و جرب و صلابت را مال آن و قطور آن با روغن بلسان در گوش جهت ثقل سامعه و کری و امین الدوله گفته که چون سه روز
هر روز چهار دانگ آنرا با سکنجبین بنوشند جهت رفع ورم سپرز و سدهٔ آن مفید و بدستور با آب محرق آن در این امر قوی تر
و همچنین در جمیع افعال مذکوره و معادل آنرا در رفع جذام مجرب دانسته اند مضر گرده و مورث تهوع مصلح آن کثیرا
بدل آن جهت حبس خون بوزن آن دم الاخوین مقدار شربت آن تا یک مثقال و تعلیق آن بر معده جهت رفع جمیع علل
آن نافع و از خواص آنست که چون طلا و نقره را از هر یک بقدر یکدرهم گداخته انگشتری یا نگین دانی از آن ترتیب دهند
و بسد را در آن نصب کنند در حینیکه قمر و شمس در محل اتحاد خود مقارنت با زهره داشته باشند و صاحب صرع آنرا با خود
نگاه دارد در حال صرع او بر طرف شود و دارندهٔ آن را اثر گزندی نرسد و از چشم بد ایمن ماند و محرق مغسول نوع سیاه آن
بغایت مقوی دل و صنعت احراق آن آنست که ریزه ریزه کرده در کوزهٔ خزفی مطین کرده در تنور گذارند یک شب پس
بر آورده سائیده استعمال نمایند و باید که بسد در محل رطوبت نرسیده باشد و اقراص بسد و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافته

* بسر * بضم با و سکون سین و راء مهملتین * ماهیت آن غورهٔ خرما است که زرد و مائل بشیرینی شده باشد و مراتب
هفتگانه خرما در حرف التاء در تمر ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و بسر مرتبهٔ چهارم آنست و در هر مرتبه حرارت آن
می افزاید * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن مقوی معده و حرارت غریزی و قابض و جهت
امساک بطن و نفث الدم و بواسیر و خائیدن آن جهت تقویت لثه و استحکام آن و منع آن از قبول آفات نافع و دیر هضم و
مسدد و مولد خلط خام و نفخ و ریاح خصوصا آنچه بسبب سردی هوا بالغ نشده خام مانده باشد و همچنین صحیح مر آن و ثمر
بسر زیاده از نسب است و چون بسر را با عتیق آورده مانی که شراب مصنوع از آب باران و عسل است بیاشامند التهاب را
ساکن و حرارت غریزی را قوی گردانند و نبیذ بسر بسیار خوشبو و مسکر و مقوی معده و امعا و شدید القبض و ممسک بطن
است و بهترین بسر رسیده مشابه آن است بکمال رسیدن کی رسید شروع با فتادن از خوشه نماید و مصلح نفخ و تشعیر دره و دافع

آن مانند آب انار میخوش و انار شیرین و سکنجبین است و قطوره و سینه و مصلح آن خشخاش زرد و بسد و در مزاج مانند بسر
است و جهت تب و اسهال و ضعف معده نافع

* بسفایج * بفتح با و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و کسر یا مثناة تحتانیه و جیم بعربی اضراس الکلب و ثاقب الحجر و بفارسی
و بیونانی ابولوفودیون یعنی کثیر الارجل و در مصر معروف با شتران و بهندی کهنکالی نامند * ماهیت آن * بیخی است
اغبر مایل بسیاهی و باریک و شبیه بهزار پا و گره دار و از هر گرهی ریشهای باریک بر آمده و بهترین آن آنست که تر تازه
طعم و سطبر باشد که حلاوت و قبض باشد و چون بشکنند رنگ اندرون آن سبز مانند مغز پسته باشد و سیاه آن زبون باشد
رنگ تازه آن پستی میباشد و هرچند کهنه شود رو بسرخی و سیاهی میآورد و نبات آن بی ساق و یک شاخ و برگ دار شبیه بال
طیور و مانند گیاه سرخس بقدر یک شبر و بر کنارهای آن ریزه اغبر و مزغب و بر آن نقطهای زرد میباشد و از میان شاخهای درختان
و از بیخ اشجار خصوصا بلوط میروید و ربیعی است و در تابستان میرسد صاحب شفاء الاسقام نوشته که شاخهای آن با رنگ و
سرخ شبیه بپرسیاوشان و از ان غلیظتر و برگ آن نیز شبیه بدان است و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که در رنگ بین آنرا
دار چماز نامند * طبیعت آن * گرم در آخر دوم و خشک در اول آن و بعضی گرم در سوم نیز گفته اند و بعضی خشک در سوم
و گرم در دوم و بعضی در اول گرم و در سیوم خشک و یبوست معتدل نیز گفته اند و قول اول اصح است * افعال و خواص آن * مسهل
مره سودا و بلغم غلیظ و بهر خلطی که ملاقات کند و مسهل نفخ و شیر منضج و در معده و قولنج و مفتح کند [illegible] جهت
دفع سودا و جذام و علل سوداوی و مفاصل و تنقیه امعا و آشامیدن آن با شکر و فانید و با اطعمه جهت رفع [illegible] آن برای
کسی که مکروه دارد آشامیدن ادویه را خصوص پختن آن در مطبوخ و با ماء العسل موجب اسهال مواد سوداوی و اخلاط
غلیظه لزجه و مخاطیه از معده و مفاصل و بی ضرر است و آشامیدن مطبوخ آن با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و
ضیق النفس و ربو و مداومت آشامیدن مطبوخ آن با عناب جهت سقوط دانه [illegible] موثر و آشامیدن سه مثقال
مطبوخ آن با فلوس خیار شنبر یا ترنجبین جهت دفع ریاح براسیر و درد معده مزمن و صرع مجرب و چون [illegible]
و جذام مجرب و یک درهم و نیم آنرا با چهار وقیه مغز فلوس خیار شنبر هفت روز بیاشامند آن مرض زائل گردد و
آشامیدن آب مطبوخ آن با ماء الشعیر یا ماء العسل جهت قولنج و نفع در صالح العمل و بهر خلطی که برسد [illegible] آنرا
دفع نماید و جمیع علل سوداویه را نافع و مفرح بالعرض بجهت آنکه استفراغ [illegible] از قلب و دماغ [illegible] و چون طبخ
نمایند آنرا با خروس پیر سال خورده که خروس را بدوانند تا خسته گردد پس ذبح نمایند و شکم آنرا چاک کرده و پاک نموده
بسفایج نیم کوفته انباشته طبخ نمایند تا مهرا گردد و مطیب بزنجبیل [illegible] نمایند و بیاشامند اسهال
نیکو نماید و چون طبخ نمایند آنرا [illegible] که خشک و حشایش [illegible] و نقل آن نیکو گردد و ضماد آن جهت [illegible]
عصب و شقاق مابین انگشتان نافع و گفته اند مضر بمعده مصلح آن پرسیاوشان و طبخ نمودن مرغ [illegible] آنرا با ماء الشعیر
و چغندر و بادام کوبیده و بریان با شیره [illegible] مضر گرده و مصلح آن [illegible] شربت از جرم آن از یک درهم تا سه درهم
و در مطبوخ از ده درهم تا شش درهم و هفت درهم نیز گفته اند بحسب مزاج و قوت و بدل آن جهت مواد سودا [illegible] نصف
آن افتیمون و ربع آن نمک هندی است و صاحب شفاء الاسقام نوشته که استاد من گفته باید پوست آنرا تراشیده و کوبیده
استعمال نمود تا آنکه منتفخ نگردد و جهت بسفایج و غافث و شراب و مطبوخ آن در قرابادین ذکر یافت

* فصل الباء مع الشين المعجمة *

* بشام * بفتح با و شین معجمه و الف و میم * ماهیت آن درختی است حجازی یعنی منبت آن در اصل ابتدای حجاز بوده و از آنجا به بیت المقدس و عراق و مصر نقل نموده اند و در جبال حوالی مکهٔ مشرفه بسیار است و بالفعل بجای بلسان حب و عود و لبن آن مستعمل است و دو نوع است کبیر و صغیر درخت کبیر آن اولا بقد درخت انگور میباشد پس بلند و عظیم میگردد تا بقد درخت توت و بید و شاخهای آن راست نمی باشد بلکه کج و اج و گره دار و برگ آن ریزه شبیه بصعتر و بزرگتر از آن و با رطوبتی چسپنده و شیرینی کمی و گل آن زرد و تخم آن سرخ شبیه بکبابه و بی مزه و چوب و ثمر آن خوشه دار و در آن دانها مائل بزردی و بعضی سرخ و بعضی طولانی مانند حب الصنوبر و نرم و بی طعم مائل به بی مزگی و اندک شیرینی و قبضی و اعراب بادیه این را میخورند و چوب آن سبز با عطریت و صمغی از آنرا حب مد و رمانند فلفل و چوب آن خشن و سنگین مائل بسیاهی و چون قطع نمایند آنرا و یا برگ هرد و صنف آنرا آب سفیدی از آن برمی آید که دمعه و لبن آن است و چون خشک شود مائل بزردی و بسرخی میگردد و این بهترین اجزای آن است و مسمی بدهن بلسان است و ان شاء الله تعالی در حرف الدال مع الهاء تفصیل آن خواهد آمد و نوع صغیر آن گویند بی ثمر است * طبیعت تمامی اجزای آن گرم در دوم و خشک در اول و برگ آن با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن دمعهٔ آن جهت بیاض عین و تنقیهٔ زخمها و تجفیف آنها و قطع نزف الدم و عرق و درد دندان با رد و ادرار نمودن بول و حیض و حمول آن با زعفران جهت اعانت بر حمل و تنقیهٔ رحم و تحلیل ریاح آن نافع و حب آن مقوی معده و اعضای باطنیه و بطیء الخروج از معده و جهت گزیدن عقرب شربا و ضمادا نافع و روغن حب آن مسهل بلغم و مرهٔ سودا و مورث مغص و برگ آن بتنهائی و یا با روغنهای مناسبه خضاب نیکو است چون طبخ نمایند و یا بکوبند و بر موی بمالند و یک شب بگذارند و یا برگ تازهٔ آنرا بکوبند و در روغن جوش دهند تا سیاه گردد و چوب آنرا با خود داشتن و عصا از آن ساختن بدست گرفتن موجب قضای حاجت است و از این سبب آنرا خشب الیسر و عصای موسی نامند و مسواک نمودن بچوب آن جهت خوشبوئی دهان و تقویت و استحکام لثه نافع و چون حب آن مورث کرب و امراض ردیه است اجتناب از آن اولی است

* بشنین * بفتح با و سکون شین معجمه و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون اهل مصر آنرا عرایس النیل نامند از جهت آنکه در هنگام برگشتن آب نیل و ماندن آن جا بجا در آن میروید * ماهیت آن گیاهی است شبیه بنیلوفر و ساق آن باریک و بلند و گویند چون آفتاب طلوع میکند منبسط و بلند میگردد و سر آن از آب برمی آید و چون غروب مینماید منقبض و کوتاه و سر آن در آب فرو میرود و سر آن مانند کوزهٔ خشخاش و بزرگتر از آن و در آن دانها شبیه بجاورس و اهل مصر آنرا خشک نموده و آرد کرده نان از آن میسازند و بیخ آن مانند شلغم و سیب و آنرا بیارون نامند و خام و پختهٔ آنرا میخورند و پختهٔ آن زرد رنگ شبیه بزردهٔ تخم مرغ در رنگ و طعم و دو صنف میباشد خنزیری و اعرابی و اعرابی آن بهتر و بیخ آن با عطریت * طبیعت آن در دوم سرد و در اول سوم تر * افعال و خواص آن در جمیع افعال مانند نیلوفر است بیخ اعرابی آن با اندک حرارتی چون با گوشت طبخ دهند و تناول نمایند مقوی معده و باه و جهت زحیر و اسهال صفراوی و با شیر جهت سرفه نافع و وردی الغذ انیست و گل آن با قوت محلله و روغن معمول از گل آن مانند روغن گل جهت رفع جنون و درد سر حار و شقیقه و ذات الجنب سعوطا و طلاء مفید و شربت آن در افعال مانند شربت نیلوفر است و دانهٔ آن محلل

بيست مثقال بحسب ضعف وشدت آن جهت رفع سميت عقرب گزيده وضماد گزيدهٔ آن بر موضع نهش مجرب النفع و نيز ضماد آن جاذب خون بظاهر جلد ونيكوئي رنگ رخسار و با عسل و با زرد و نمک جهت رفع برص و ثآليل و كلف و قروح خبيثه گويند مجرب است و با موي آدمي جهت زخم سگ ديوانه گزيده و بدستور با نمک و سداب و عسل جهت ثآليل بر آمده و با انجير جهت گزيدن عقرب و زنبور و ضماد پختهٔ آن بتنهائي و يا بادويهٔ مناسبه جهت نضج اورام بارده و با زردهٔ تخم مرغ يا روغن تازه با پيه جهت دفع اوجاع مقعده و حكه وتحليل ورم آن و با روغن گوهان شتر جهت رفع تشنج و شقاق مقعده و بواسير و زحير و با زيت جهت رفع كجي ناخن مجرب وحمول مقشر و بريدهٔ آن در روغن زيت جهت گشودن دهن رگهاي بواسير وادرار خون موثر و قيروطي آن با پيه مرغ جهت ريش پاها از كفش و موزه مفيد و طلاي پوست سوختهٔ آن با موي سوخته جهت آكله مجرب و در جميع افعال سفيد بزرگ آن قويتر از غير آن مضر محرورين و اكثار آن مورث نسيان وليثرغس ورياح غليظه ومولد كرم معده وخلط غليظ ورجوم معده وتشنگي ومصدع محرورين خصوصا تازهٔ آن و با كواميخ ومصلح آن شستن آنست با آب و نمک و با سركه خوردن وبعد از آن آب انار و كاسني تناول كردن و رافع بدبوئي آن با قلا و مغز گردكان مشوي و نان سوخته است وچون گوشت و بقول وحبوب زهمهٔ باسميت را با پياز طبخ نمايند و يا با پياز ورق كرده در روغن بريان كنند دفع آن مينمايد ولذيذ ميگرداند وتخم آن در آخر دوم گرم وخشک و با رطوبت فضليه و مبهي وضماد آن جهت داء الثعلب و بهق نافع مقدار شربت آن يكمثقال است وحسوي بصل ورد را و قيروطي ولعوق و مراهم ومخال آن در رقوا بادين كبير ذكر يافت

* بصل القيء * بفتح قاف وسكون ياو همزه * ماهيت آن پيازي است ريزه و پوست آن سياه و برگ آن شبيه ببرگ بلبوس و درطول از آن درازتر * طبيعت آن بسيار گرم * افعال وخواص آن چون در آب جوش دهند وآب آنرا بياشامند قي را بهيجان آورد وچون قدري زياده از آن بخورند و يا جرم آنرا بياشامند از غايت شدت قي قذفه بقي دفع كرده دور بسا باشد كه منجر بخناق وسقوط قوت گردد و اولي ترک استعمال آنست خصوصا بيع آن مكرر در هنگام شدت حاجت در شخص قوي المزاج ممتلي البدن با مقويات معده مانند حب الاثل و مانند آن نه بتنهائي

* * فصـــــــــل الباء مع الطاء المهملة * *

* بط * بفتح با وسكون طاي مهمله در آخر بفارسي اردک بضم همزه وسكون را و فتح دال مهملتين و كاف و بهندي چينا بدک و بتغ نيز نامند * ماهيت آن اسم صنفي از طيور آبي است ابلق مختلف الالوان كوچكتر از اوز كه بفارسي قاز بهندي راج هنس نامند و پايهاي آن كوتاه و اهلي و وحشي و جنگلي ميباشد * طبيعت آن در دوم گرم و در اول خشک مرطب برطوبت فضليه و اهلي آن گرم ترين طيور اهلي است وبعضي گفته اند در مبرود المزاج گرمي ميكند و در محرور مورث تپ * افعال وخواص آن كثير الغذا و دافع رياح حار و دير هضم و نفاخ مكر با ازرماي آن مسمن بدن و كرده و مبهي و مولد خون غليظ و سريع التعفن و مصدع وچون هضم شود بهترين گوشتها است در تقويت باه و زياده كردن مادهٔ مني و ساير قوي و خوردن جگر آن خصوصا با زيرهاي آن مولد خون صالح و خفقان را مفيد وتصفيهٔ صوت مينمايد وضماد گوشت آن با نمک جهت ثآليل و پيه آن بهترين پيهها است گرم و لطيف و ملين و محلل و با قوت نافذه و مغز سر آن جهت اورام مقعده مفيد و ضماد آن با آرد يا قلا جهت خفقان و ورم پستان و تسكين اوجاع بارده و آشاميدن آن جهت امراض مذكوره و دفع سرفه و خشكي

هیضه و خشونت صوت و زلق امعا و اوجاع آن را نافع و با دهن و همچنین از بهر بلعان و تحلیل بکلا پختهٔ آن با ادهان و با
ادویهٔ مناسبه مفید و تخم آن غلیظتر و دیرهضم و ضعیفتر از تخم مرغ و برای رفع هزال و سرفه و درد سینه و با کهربا جهت قطع سیلان
خون و زحیر و برشتهٔ آن با سداب و روغن زیتون جهت سرعت تکلم اطفال و سائیدهٔ پوست آن با مروارید و شکر و نوشادر جهت
رفع بیاض کون الا اثر و سنگدان آن دیرهضم و از تعفن دور و چون هضم شود مقوی معده و اعضا است و خاکستر پر و بال آن جهت
تحلیل خنازیر مفید و زبل آن بسیار گرم و جهت زوال کلف و نمش و خنازیر نافع و مورث بطوء هضم و صداع مصلح آن مرکه
و زنجبیل و سکنجبین و ادویهٔ حاره مانند سداب و کرفس و فودنج و اگر بریان نمایند باید که پیاز و غیره از ادویهٔ مذکوره در
جوف آن کنارند و با روغن زیت یا غیر آن بریان کنند و اگر اسفیدباج سازند در جوف آن کشنیز و کرفس و سداب و پیاز
و یک دانهٔ سیر خشک کنارند و با نخود و کند نا و دارچینی طبخ نمایند و بهر حال باید که خوب مهرا پخته شود و زهومت
و سهوکت آن زائل گردد و روغن آن جهت اوجاع مفاصل نافع و در قرابادین ذکر یافت و چون ارزکثیر الزهومت است
باید برای رفع زهومت آن بعد از ذبح دو سه ساعت در زمین دفن نمایند پس برآورده پاک کرده طبخ نمایند در این بلدین
قسم که دو سه دفعه با آب خالص جوش دهند و آن آب را بریزند پس با اندک پیاز و زرق کرده و افاویه و بقول حاره و سیر
طبخ نمایند و بهر نحو که خواهند تناول کنند و بط بری و صحرائی زهومت آن بسیار است اولی اجتناب از آن است

* بطارخ * بفتح با و طا و الف و ضم راء مهمله و خاء معجمه اسم مادهٔ تخم ماهی است که منعقد و تخم شده باشد و جامد او
بقدر انگشتی و سائل او نیز میباشد مانند ربک و بهترین آن تازهٔ مائل بزردی سائل آنست * طبیعت * تکلف سرد آن در دوم
گرم و خشک * افعال و خواص * آن قاطع بلغم و جالی قصبهٔ ریه و جهت گرده و بهرمزی زور باه نافع مضر محرورین و سریع
العفن مصلح آن زنجبیل و بالخاصیة قاطع تشنگی آن سکنجبین و ترشیها است مطلقا و آنچه در بلاد تخم ماهی را اشبل میسازند
قریب الفعل است بدین

* بطم * بضم با و سکون طاء مهمله و میم درخت حبة الخضرا است و بفارسی و بترکی درخت سقز نامند * ماهیت * آن
درخت آن عظیم میشود و در برخزان میکند و برگ آن طولانی و ثمر آن معطر و تخم آن شبیه بسماق و عدس و از آن بزرگتر
و با خوشه و مغز آن سبز و شیرین و با دهنیت شبیه بمغز پسته و از آن نازکتر و چربتر و بالای مغز آن پوست نازکی و بالای پوست
سبز آن پوست صلبی شبیه بپوست پسته و از آن نازکتر نوعی از آن بسیار نازک میباشد و بفارسی [illegible] نامند و نوعی
اندک صلب و پوست آن سبز مائل بسیاهی و طعم آن ترش و بفارسی بن نامند و خام آن با عفوصت و ترشی با تلخی و طعم [illegible] در
شیراز نیشه نامند و در ماسینه داخل مینمایند جهت خوبی رائحه و طعم آن و در حبة الخضرا انشاء الله تعالی مفصل
مذکور خواهد شد منبت آن سنگستانها و دامنهای کوه و زمینهای خشک صلب * طبیعت * درخت و برگ و شاخ تازهٔ آن گرم
در اول و رطب و خشک در دوم و خشک آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص * آن [illegible] قابض و با جلا و تحلیل
و [illegible] آن [illegible] اورام و برگ خشک کوبیده بیخته و آب مرشهٔ آن خضاب نیکو است و با سرکه و روغن جهت [illegible]
[illegible] و رفع [illegible] موی و خاکستر چوب آن با روغن و با غیر آن جهت داء الثعلب مفید و صمغ آن را
بفارسی و بترکی سقز نامند و در رسالهٔ البطم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

بطلیخ * بفتح با و طا مشدد و سکون یاء مثناة تحتانیه و خاء معجمه لغت رومی است و بیونانی [illegible] و بفارسی خربزه نامند

* ماهیت آن معلوم و معروف است و انواع میباشد بخارائی و سمرقندی و دارائی و غیر اینها از اصناف جید و کرمک که هلیون نامند و پائیزه از اصناف پست و متوسط آن و غیر اینها از اصناف بسیار که تفصیل آن طولی دارد و بالجمله هرچند شیرین‌تر و لطیف‌تر و نازکتر باشد جوهر آن بهتر است و هرچند تفه‌تر و غلیظتر باشد زبون‌تر * طبیعت آن در حرارت معتدل و در دوم تر و شیرین آن در اواسط درجهٔ دوم گرم و کرمک آن در گرمی و تری معتدل و تفه آن در اول سرد و در دوم تر * افعال و خواص آن جالی و مقطع و ملطف و سریع النفوذ و مرطب دماغ و بدن و مسمن آن و مفتح سدد و جهت استسقا و یرقان نافع خصوصا کرمک آن و مدر شیر و عرق و بول و مخرج حصاة و سریع الاستحاله بخلط غالب و در محرورین مولد صفرا و مورث حمیات خصوصا در بلدان و امزجهٔ حاره و اکثار تناول آن مسهل آنچه باورسد از اخلاط موجوده در معده و مصلح حال گرده و قروح باطنی و جلای آن و مرخی احشا و مصدع ناشتا خوردن آن مورث تپهای صفراوی و بربالای طعام موجب تخمه و با اغذیهٔ کثیفه مانند پنیر باعث سده و بهترین اوقات تناول آن ما بین دو طعام است که طعام اول از معده منحدر شده باشد مصلح آن سرکه و آب انار ترش ضماد لحم آن جهت تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه و با بوره جهت رفع کلف و آثار جلد و ضماد مجموع آن جالی جلد و جهت کلف و بهق و ضماد پوست آن جهت منع نزلات و ورم دماغی خصوصا جهت اطفال و آشامیدن دو درهم پوست خشک آن جهت ریزانیدن حصاة و انداختن آن در دیک باعث زود پخته شدن گوشت است و آزموده شده و ریشهٔ آن از یک مثقال تا دو مثقال مقی قوی و ضماد آن با عسل جهت قروح شهدیه نافع و تخم آن در اول گرم و در دوم تر مفتح سدهٔ کبد و مدر بول و منقی گرده و مثانه و امعا و ملین طبع و مبهی و با قوت محرکهٔ مواد ساکنه و جهت سرفهٔ حار و درد سینه و خشونت زبان و حلق و تپهای حاره و مرکبه و تشنگی و حرقة البول و تسکین قرحه و خشونت قضیب که از جهت حصاة بهم رسیده باشد و جهت بدرقه شدن قوت ادویه بجگر و مجاری بول بغایت مؤثر و ضماد کوبیدهٔ غیر مقشر آن بر رخساره و بدن بغایت جالی بشره و جهت دفع کلف مجرب گویند مضر سپرز مصلح آن عسل و بنفشه مقدار شربت آن از دو درهم تا پنجدرهم و بخور پوست و تخم آن با هم جهت ورمی که از سرما زدگی و برف در چشم بهم رسیده باشد بغایت نافع و همچنین چون بسبب شدت سردی هوا بول در مجرای احلیل یخ بسته باشد خصوص که تخم آنرا ناشسته با ریشهای آن در پوست آن کذاشته خشک نموده باشند چنانچه رسم بعض اهل ایران است

* بطیخ هندی * بطیخ رقی و بطیخ هندی بطیخ اخضر نیز نامند و بعربی الاغ و دابوقه نیز و بفارسی خربوزهٔ هندی و معروف بهندوانه است و بعضی تربوز نامند * ماهیت آن معروف است و انواع میباشد بهترین آن رسیده شیرین شاداب شکندهٔ بی ریشهٔ آن است خواه رنگ آن زرد و عسلی و یا نباتی باشد و خواه سرخ و تخم آن خواه سیاه باشد و خواه سرخ و خواه ابلق و رقی بفتح راء مهمله و کسر قاف و یاء نسبت منسوب برقه است که اسم موضعی است از شام و گفته اند رقه اسم قریهٔ است از بغداد و در آنجا خوب و جرم آن نرم و نازک میباشد بنسبت جاهای دیگر و زقی بکسر زاء معجمه غلط و تصحیف است * طبیعت آن در اول دوم سرد و در آخر آن تر * افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و مدر بول و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و جهت حمیات محترقه و غب خالص و شخصی که در معده و کبد او صفرا متولد گردد خصوصا که در کیفیت رد ی رد کمیت بسیار باشد و بدن او لاغر و خشک محرور المزاج باشد تعدیل مزاج او باین دوا بهتر است از استعمال ترشیها و مقطعات دیگر و آنچه در آن قوت قبض باشد و آشامیدن آن با سکنجبین جهت یرقان و مواد

صفرا زیاده محترقه را مانند برقعه مواد را زایل و تلطیف سده کرده و با شکر تبرزد زیاده نماید و با شیر جهت امراض سوداوی و باثمر هندی جهت مواد صفراویه و حبوب و حکه و با شیر خشت را مثال آن جهت تپهای حاره و دفع خلط ردی الکیفیة که متولد از آن کم باشد مقدار شربت از آن تا ده درم تناول آن ما بین در طعام است که طعام اول الجمله از یافته باشد و بالای طعام مفسد هضم و با هتد خوردن مضر خصوصا که هوا گرم و معاش بسیار غالب باشد و چون سر هند و انه را سوراخ نمایند و قدری عسل در آن ریخته سر آنرا مستحکم بسته یک هفته در زیر سرگین اسب دفن نمایند مانند شراب مسکر میگردد اما مغثی و مفسد معده است و هند وانه در مزاجیکه صفرا بسیار غالب باشد از جهت لطافت مستحیل بصفرا میگردد مانند آب کدو و مضر به مزاج بارد المزاج و معده سرد و مصلح آن عسل و گلقند و در مبرود المزاج بدون مصلح مضعف باه و مورث درد مفاصل و امثال آن است و تخم آن در درد و رم سرد و ترو در جمیع افعال مانند تخم کدو است و با قوت مسکنه مواد متحرکه مانند آن مقدار شربت آن تا پنج درم و جهت اخراج حصاة و تحلیل از غذاء از معده گویند مجرب است و مربای پوست هند وانه با عسل و شکر جهت برسام و وسواس و بهریمی و درد سینه و ضعف معده که از اخلاط گرم باشد و تقویت هاضمه نافع و صنعت آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و شراب آن نیز

* فصــــــل الباء مع العین المهملة *

* بعر * اسم سرگین حیوانات است که خشک و از هم منفرد باشد مثل سرگین گوسفند و شتر * بعوض بق صغیر است که بفارسی پشه خاکی نامند * و بعیر اسم جمل است

* فصــــــل الباء مع الغین المعجمة *

* بغرا * بضم باء موحده و سکون غین معجمه و فتح راء مهمله و الف * ماهیت آن از جمله اغذیه اهل خراسان است که از آرد گندم خمیر کرده و بر تخته پهن کرده و بقدر درهم ها بریده ترتیب میدهند بدین نحو که در آب تخني و یا تلیه میریزند تا خوب پخته گردد پس چاشني سرکه یا دوشاب یا آب لیمو یا تند و یا آب غوره و یا کشک و یا ماست و یا امثال اینها داخل کرده و یک دو جوش دیگر داده فرود آورده تناول می نمایند * طبیعت آن گرم مائل باعتدال است * افعال و خواص آن مشهي و مسکن تی صفراوی و التهاب و تشنگي و مقوی بدن و مفتح سده و مصلح حال گرده و صاحبان ریاضت و مولد خون صالح و بطی الهضم و مولد ریاح است و مصلح آن دارچیني است و آش ماهیچه که آش بورک نامند در جمیع افعال و خواص مانند آنست و آش رشته که خمیر آنرا باریک و طولانی می برند و بدستور طبخ میدهند نیز مثل آنست

* بغل * بفتح با و سکون غین معجمه و لام در آخر لغت عربی است بفارسی استر و بهندی خچر نامند * ماهیت آن حیوانی است که از نزدیکي اسپ و الاغ تولید میابد آنچه که پدر آن الاغ و مادر آن مادیان باشد بهتر است و نادر بعمل می آید آنچه مادر آن الاغ و پدر آن اسب باشد از آن پست تر و کثیر الوجود و این حیوان تاب مشقت و باربرداری و سواری و اسفار زیاده از اسپ و الاغ دارد و نوشرنار میباشد خصوص خوب آن * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن گوشت آن جهت درد مفاصل و پیه آن مسکن نقرس و عرق النسا و چون با روغن زیتون دل آنرا طبخ دهند و سه روز هر روز چهار مثقال با آب عصي الراعي بنوشند مرد را عقیم میگرداند و چون زن بعد از طهر بلا فاصله سه روز هر روز سه مثقال جگر آنرا بخورد منع حمل او نماید و بدستور دل آن و بدستور بول آنرا چون بیاشامد نیز مسقط آنست و موی آن و فرزجه و چرک گوش آن نیز همین خاصیت دارد و بخور سم آن مسقط مشیمه و گریزاننده هوام است و همچنین بخور زبل و موی آن گریزاننده هوام است و پنجاه درهم سم آنرا با روغن مورد ممزوج کرده بهر جا که موی ریخته باشد بمالند موی برویاند

و ماء العلب را زائل کرده اند و با خود داشتن پوست آن مسقط جنین است و اگر حامله آنرا بلعد مانع حمل است و خوردن
آن جهت تسکین قولنج نافع و چون ذکر آن را با مازو بکوبند و در زیت طبخ نمایند و بر موها بمالند موها را سیاه و دراز گرداند
و مجرب دانسته اند و ذکر الاغ نیز همین اثر دارد ولیکن ضعیف‌تر است از آن

* فصل الباء مع القاف *

* بق * بفتح باء موحده و سکون قاف بعربی ناموس و بفارسی پشه و بهندی مچهر نامند و اهل مصر و یمن و حجاز کتان بضم
کاف و تشدید تاء مثناة فوقانیه و اهل عمان یمامه و بحرین و لحسا و قطیف ضمج بفتح ضاد معجمه و سکون میم و جیم گویند * ماهیت
آن بدانکه درین اختلاف است از کلام صاحب قاموس که البقة البعوضة وهی دویبة مفرطحة حمراء منتنة والبعوضة
بالفم دویبة کالخنفساء وهی دویبة سوداء و از کلام شیخ داود انطاکی که البق له اسم یقع عند ناطی البعوضة اعنی الناموس
وهو غلط والصحیح انه الفسافس ویعرف بالشام والمصر بالبق وهو حیوان احمر و راسه اسود وله ارجل اربع صغار سریع
الحرکة یتولد فی الامکنة الحارة زمن الصیف بالخشب والحصر والاراضی العفنة معلوم میگردد که غیر پشه است بلکه حیوانی
است که بفارسی شب گز و سرخک و بهندی کهتمل نامند و از کلام صاحب مجمع البحرین که البعوضة بالفتح واحدة البعوض
الذی هو صغار البق واشتقاقها من البعض لانها کبعض البقة وهی علی خلقة الفیل الا انها اکثر اعضاء فان للفیل اربعة ارجل
وخرطوما وذنبا ولها مع هذه الاعضاء رجلان زائدتان واربعة اجنحة وخرطوم الفیل مصمت وخرطومها مجوف فاذا طعنت
به جسد الانسان استقی الدم وقذفت به الی جوفها فهو لها کالبلعوم والحلقوم و از کلام صاحب تحفه نیز پشه معلوم میشود
و این درست است و آن اشتباه است و منشای اشتباه اطلاق بق است بر فسافس در بعضی لغات و آن دو نوع است بزرگ
و کوچک بزرگ آن بعینه آن است که صاحب مجمع البحرین نوشته و این را بق و ناموس نامند و کوچک آنرا بعوض و در نی
زارها و بیشهای پرآب و گیاه نوع بزرگ آن بسیار میباشد و گزنده و باسمیت و کوچک آن در جاهای تاریک و پای دیوارهای
نمناک و سمیت این از آن کمتر ولیکن صاحب تحفه بتبعیت شیخ داود اکثر خواص فسافس را در بق ذکر نموده بدانکه
خرطوم فیل مصمت نیست بلکه مجوف و بجای بینی آنست آب و مایعات را بدان در ان میکشد و آنرا پیچیده در دهان خود
ریخته میخورد * طبیعت آن گرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن بلع نمودن زنده آن با حنا جهت
رفع عسر البول و قطع حمی و بلع هفت عدد آن در جوف باقلی سوراخ دار قبل از نوبهٔ تپ ربع مجرب گفته اند و نفوخ
سائیده آن در احلیل جهت ادرار بول و تفتیت حصاة نافع و چون بگزد بسبب سمیتی که دارد در عضو خارش و اندک ورمی
حادث کرده مصلح آن مالیدن روغن و آب لیمو است و چون زرنیخ سائیده و نوشادر را با پیه گاو سرشته چند روز در
مکانی که در ان بسیار باشد بخور کنند منع تولد آن نماید و مجرب دانسته اند و از دود کاه و سرگین گاو و زاج و شونیز
و چوب صنوبر بگریزد و چرب نمودن صورت نیز باعث قلت ضرر و الم نیش آنست

* بقثوفرثن * بفتح باء موحده و سکون قاف و ضم ثای مثلثه و سکون واو و کسر فا و سکون راء مهمله و ضم ثای مثلثه و نون
لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک و از آن ضخیم‌تر و تیز طعم و ساق آن مربع
و گل آن شبیه بگل بادروج و تخم آن مانند تخم کندنا و بیخ آن سیاه مدور مائل بزردی و کوچکتر از سیب و بوی آن شبیه ببوی
شراب منبت آن سنگلاخها * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و ملطف و مقطع ضماد برگ آن
جهت خراجات عظام و ثوالیل منکوسه و جلا بخار و پیکان از بدن و تخم آن قوی‌تر از برگ آن و ضماد آن با آرد جو محلل قوی

بسیار مستعمل دارند و زهرهٔ آن گرم و خشک قریب بچهارم بلکه در اوائل آن اکتحال آن جهت جلای بیاض چشم و لعوق
آن با عسل جهت خناق و حکه و نار فارسی که آتشک نامند و اهل مصر این را در این مرض مستعمل دارند و در نهایت ولیکن
بی عسل استعمال آن جائز نیست و همچنین مالیدن آن از بیرون بر حلق جهت خناق و چکانیدن آن در گوش جهت تسکین
وجع آن و قطع چرک و ریم از آن خصوصا با عسل و یا با آب سداب و زیت و طلای آن جهت سائر قروح و با نطرون جهت زوال
آثار جلد و کلف و بثورهائی بر مقعده جهت قروح آن و همچنین قطور آن با شیر بز یا شیر زنان در گوش جهت قطع سیلان چرک از آن
و حاق نمودن خراج که در آن بهم رسیده باشد و یا انخراقیکه در آن عارض شده باشد و با آب گندنا جهت طنین و صداهائیکه در گوش
بهم رسیده باشد و غرغرهٔ آن با عسل و با مراهم جهت جمرهٔ لحیم و مانع تفتیح آنست و چون بر نهش جانوران سمی بمالند درد
آنرا تسکین دهد و سمیت آنرا زائل کرده اند و بعضی برای دفع سموم مقدار یکدانگ آنرا با مصلح آن که کثیرا و عسل است
جهت دفع سموم میآشامند و طلای آن با عسل جهت قروح خبیثه و تسکین وجع آن و وجع قروح فرج و ذکر و خلاف انثیین
و معین بر تحلیل اورام آنها است و ضماد آن با نطرون و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و برص و سبوسهٔ سر و کلف و آثار جلد
نافع و با معاجین جهت صاف کردن منی و فرزجهٔ آن با ادویهٔ مناسبه جهت احتباس حیض و تنقیهٔ رحم و مالیدن آن بر تنهٔ
درخت مانع کرم افتادن در ثمر آن است و خرزهٔ آن که چیزی است که در زهرهٔ بعضی گاوان میگردد و نرم میباشد و بعد بر
آوردن و رسیدن هوا بدان اندک صلب میگردد و آنرا حجر البقر و بهندی گاورو چن نامند در حرف الحا در احجار ان شاء
الله تعالی ذکر آن خواهد آمد و احشاء البقر در حرف الالف مع الحا ذکر یافت و خون ثور یعنی گاو نر آن بسیار گرم و خشک
و غلیظ ضماد آن با آرد جو جهت تلیین و تحلیل اورام صلبه و طلای مخلوط آن بخون حیض و گرم کردهٔ آن جهت تسکین وجع
نقرس و مفاصل مجرب و خوردن آن در ساعت ذبح مقدار ربع اوقیه کشنده بخناق بسبب سد منافذ روح و حدوث ورم
حنجره و لوزتین و سرخی زبان و کرب و غشی شدید و عارض میگردد شارب آنرا غثیان شدید و اضطراب و انتصاب پس سرخی
زبان و ظاهر شدن قطعهٔ خون جامد بر اسنان و وجع نواحی حلق پس ورم و تشنج و اختناق و کزاز و علاج آن آنست که قی
او را نفرمایند بلکه پنیر مایه با سرکه حل نموده و تخم کرنب و خاکستر سرو و چوب انجیر و شیر انجیر و برگ طباق که بیونانی
قونوزا نامند و حلتیت و بوره باو بخورانند و یا جوشانیدهٔ آنرا با فلفل و عصارهٔ عوسج و تحقین فرمایند بحقنهٔ حاده و مکرر بحلق
او را دهانات و مبردات بریزند و تقویت فرمایند دماغ و حلق او را بشمومات و لطوخات و بر شکم او آرد جو و ماء العسل ضماد
نمایند و علامت برء او آنست که از مخرج اسفل او چیزی شبیه بزعفران دفع گردد و گفته اند از خواص گوشت آنست که
چون پخته و در خون آن فرو برده در شیشه کنند و سر آنرا محکم بندند و تا چهل روز بگذارند تا متعفن گردد و کرم افتد و آن
کرمها را در شیشهٔ دیگر کنند و بگذارند تا یکدیگر را بخورند و یک کرم بماند آن کرم سم قاتل است و نیم درهم آن در ساعت
کشنده و چون با بزر البنج قدری آنرا سائیده در بینی دمند بیهوش گردد اند و بول آن جهت جلای کلف و با سرکه جهت درد
دندان و چون با حرمل بجوشانند و بشویند با آن عضو مخدر را خدر آن زائل گردد و مجرب است و چون نخود را در
بول گوساله یکشبانه روز بخیسانند پس بر آورده خشک نموده نرم بکوبند و هر روز یک مثقال از برد اشت مزاج تناول نمایند جهت
استسقا مفید و اغتسال دست و پای صاحب تپ ربع ببول آن با بول آدمی ممزوج کرده زائل کنندهٔ آنست و قضیب خشک کردهٔ
گوساله مقوی باه و نعوظ و زبل ستور و خصیه خشک کرده برادهٔ نمودهٔ آن و پیه آن جهت سرفه و ضعف و قروح قصبهٔ ریه و معده

وحرقة البول شرب آن جميع افعال بهتر از پيه خوک است و طلای آن بر حنازير و قروح و جروح و داء الثعلب مفيد و خاصيت بول آن در ابوال ولبن آن در البان مذكور خواهد شد ان شاء الله تعالى و چون رودهای آنرا گرفته پاک شسته پر باد نمايند و سر آنها را بسته و ريسمانی بآنها بندند و آن رودهای پر باد را در حوض و يا غدير و يا نهری كه در آنها وزغها بسيار باشند در فريادكنند شب سرد هند و حركت دهند همه وزغها خيال مار نموده از ترس خاموش گردند و بگريزند

* بقر الوحش * صاحب تحفه نوشته كه نوعی از ايل است و مذكور شد و شايد اشتباهی باشد زيرا كه بقر الوحش غير ايل است و بفارسی نيله كاو و بهندی رجه بضم راء مهمله و واو مجهول و فتح جيم و ها نامند و فی الجمله شبيه بگاو است و شاخهای آن مانند شاخ آن بی فروع و بی شعبه و مشابهت بايل كه بفارسی گوزن نامند ندارد و در خواص قريب بدانست

* بقس * بفتح باء موحده و قاف و سكون سين مهمله معرب از پقسيون و پابقسيون يونانی است و اهل شام شمشار و بفارسی شمشاد نامند * ماهيت * آن درختی است عظيم برگ آن مانند برگ انار و مورد و از آن كوچكتر و سبزتر و ساق آن سفيد و صلب و چون خشک شود مائل بزردی گردد و از آن قاشق و عصا و متكی و شانه و غيرها سازند بسبب نرمی و صافی آن و ورقهای نازک مانند كاغذ نيز مهيا سازند و بر آن قرآن و كتاب مينويسند و شاخهای آن پريشان و خزان نميكند و گل آن سفيد با عطريت بسيار و تخم آن سياه مانند حب الآس و فلفل * طبيعت * آن در دوم گرم و خشک و سرد نيز گفته اند * افعال و خواص * آن برگ آن سم حيوانات خصوصا شتر و ضماد عصارهٔ آن با حنا بر سر جهت تقويت موی و دفع صداع و تفرق شؤن آن و با سفيدی تخم مرغ و آرد كندم جهت استحكام مفاصل و رئيه و دهن و نطول طبيخ برگ آن جهت خروج مقعده مجرب و تخم آن قابض و مجفف رطوبات معده و امعاء و قاطع سيلان لعاب از دهان و ضماد مطبوخ آن با شراب كه بعد توام رحال جهت جمره و نمله ساعيه و معده و با عسل و حنا جهت رفع آثار رحال نافع مقدار شربت از تخم تازهٔ آن كه دانهٔ آن را بيرون كرده باشند تا يک اوقيه و از خشک آن سه مثقال و عرق شكوفهٔ آن در تقويت دل و دماغ قوی تر از عرق بهار نارنج است و چون از چوب آن شانه سازند موی را تقويت بخشد و فساد آنرا دفع كرداند

* بقلة الحمقاء * بفتح با و سكون قاف و فتح لام و ضم تاء مثناة فوقانيه و سكون لام و ضم حاء مهمله و سكون ميم و فتح قاف و الف لغت عربی است و نيز عربی فرفخ و رجله و حسيسيه و بقلة اللينه و بقلة مباركه و بقلة فاطمه و بقلة الزهرا و بفارسی خرفه و تركی و بعرانی ارغيلم و بفرنگی برغال مالی و بهندی خلفه و قسم كوچك آنرا لونيا نامند و وجه تسميهٔ آن بحمقاء آن است كه در مسيل و راه و با و رودخانها و جاهای نمناک انجا ميرويد و اختصاص بمحلی ندارد گياه آن بسيار نرم و تر و خفيف ميباشد * ماهيت * آن دو نوع است بزرگ و كوچک اما بزرگ آن كمتر از ذرعی و ساق آن اكثر مفروش بر زمين و بسطبری انگشتی و بسيار نازک و شكننده و مائل بسرخی و برگ آن مائل بدور و اندک ضخيم و گل آن سفيد و تخم آن سياه ريزه و در برگ آن لزوجتی و در شاخهای آن قوت قبضی ميباشد و لهذا مطبوخ آن در بعضی امزجه اطلاق و در بعضی امساک بطن مينمايد و در بعضی بلاد حارة با سه ماه آنرا نيز ميخورند مانند سبزيهای ديگر از نعناع و پودنه و ترخان و كرفس و برگ كاسنی و نوع كوچک آن مفروش بر روی زمين و برگ و تخم آن از آن بسيار ريزه تر و با برقيت بسيار و اندک ترشی و اين اكثر خودرو ميباشد خصوص در بنگاله اين نوع كمتر الوجود است بخلاف نوع كبير آن و بهترين آن نوع بزرگ برگ و ساق سرخ آنست و نوع ديگر ميشود زيرک آن كه بزرگ آن اندک طولانی و خود رو است * طبيعت * آن در دوم سرد و در سوم تر و در سوم نيز گفته اند

با اندک قوت قبضی * افعال وخواص آن برگ وساق آن جالی ومسکن صفرا وقامع آن ومسکن خون وحرارت
جگر ومعده وحدت تپهای حاره وصفراویه ومعطش وذیابیطس وصداع حار وقاطع نفث الدم ونزف الدم وحرکتی که او سینه
آید ومانع نزلات حاره ومبرد دماغ وتنها با زرد ارد وتقیت حصاة وادرار بول نماید وجهت سرفه وقرحه وحرقت مجاری
بول ومثانه وامعا ونواسیر وبواسیر دامیه وتسکین حرارت رحم وحرقت ووجع آن وحابس حیض بقوت قبض وبرودت خود
وجهت حب القرع وباد سرخ چون آب آنرا گرفته مقدار ده درهم با نبات مقدار ده درهم ویا شکر بیاشامند وخوردن
پخته آن با اندک روغن وبیازبرشته کرده جهت قطع اسهال مراری وتقویت امعا وحمیات حاره ودا خل مزورات صاحب
تپ وامراض حاره نمودن بغایت نافع خصوص در بلدان وفصول حاره وچون محرور المزاجان لاغر وخشک تناول نمایند ایدان
ایشانرا تر وتربیه کرده اند وبا سرکه خوردن آن قلیل الغذاء وجهت ارجاع کرده نافع وخائیدن آن جهت رفع ضرس
واکثار آن محدث ضرس وعصارهٔ آنرا داخل اکتحال وبرودات نمودن نافع وضماد آن با روغن گل جهت تسکین صداع
حار وضربانی وسوختگی آتش واورام حاره وبا شراب جهت بثور وسر وبا آرد جو جهت تسکین صداع حار وورمهای گرم چشم
ومقعد ومستانوس واورام دماغی وجرب وحکه وورم انثیین وشری وحمره وبه تنهائی جهت تسکین حرارت اعضا
وسوختگی آتش وبر معده وکبد جهت تسکین حرارت آن وبا حنا بر کف دست وپای جهت تسکین حرارت آن وبهق بشرط تکرار
عمل نافع وبدل سنور طلای آن جهت امراض مذکوره ودر بختن آب آن با روغن گل بر سر جهت صداع حار ضربانی وحقنه بآب
آن جهت وجع انثیین حار وسیلان فضول از امعا ورحم مفید وضماد بیخ آن جهت ثآلیل قوی‌تر از نبات آن وبرگ وساق آن
مقوی باه محرورین ومضعف مبرودین وضعیف الحرارة وبالخاصیة مسقط اشتها واکثار آن مورث تاریکی چشم مصلح آن
مصطکی وکرفس ونعناع مقدار شربت از آب آن تا بیست مثقال وفرش نمودن نبات آن مانع احتلام وتخم آن در جمیع افعال مانند
آب آنست وازان ضعیف‌تر وبا قوت مسکنهٔ مواد ودر تسکین عطش قوی‌تر از برگ آن ذرور آن جهت قلاع وبثور دهان اطفال
وغیر آن نافع وگویند مضر سپرز ومعدهٔ باردا ست وصاحب شفاء الاسقام جهت سپرز مفید نوشته وچون پنج درهم آنرا نرم
کوبیده پخته با شکر یا جلاب جهت حمیات حاده وسرفهٔ حار والتهاب کبد ولذع معده وامعا بنوشند نافع وتلیین بطن نماید و
مصلح آن قند مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن دو ثلث آن اسفرزه وبزر قطونا وبربا ن یعنی بوداده آن قابض وغیر بوداده آن
ملین طبع وحریره وحلوای بزر بقلة الحمقاء در قرابادین ذکر یافت

* بقلهٔ یمانیه * آنرا بقلهٔ عربیه وبقلهٔ مائیه ویربوز وجربوز واهل اندلس بلیطس وبفارسی سفید مرز واهل بلخ منج واهل بخارا
وجرجان بورمنی وبسندی نا نتهاری وبهندی چولائی نامند * ماهیت آن مالیقی وبغدادی نوشته اند که گیاهی است شبیه
بکاسنی وازان ریزه‌تر مائل بسرخی وبی طعم ودرازنا را آبها میروید وحکیم میرمحمد مؤمن در تحفه نوشته که در تنکابن وطبرستان
اشکنی نامند وابن تلمیذ گوید که تخم آن شبیه است بتخم بستان افروز وقسم مادهٔ آن سرخ مرز است ومترجم صیدنه ابو ریحان
نوشته برگ آن شبیه ببرگ زرد آلو ومناسبت میان آن وبستان افروز آن است که نبات بستان افروز سرخ میباشد ونبات
منه سبز ودر تخم هر دو با هم مشابهت تمام دارند ونوع سرخ آن را که برگ وشاخ آن سرخ ودراز‌تر است وآنرا پخنج نیز گویند
ونوع دوم را ماده واین قول اصح وچولائی چنین است وسفید آن در بنگاله بسیار بلند نمی‌شود بلکه اکثر پهن بر روی زمین
میباشد * طبیعت آن در دوم سرد وتر * افعال وخواص آن ملین طبع ومرطب بدن وقلیل الغذا ومطفی حرارت

بقلهٔ یمانیه

عربية ومولد خلط صالح ومسكن تشنگي وصفرا ه حارچون با آب انار وروغن بادام طبخ نمایند وطلای عصارهٔ آن با روغن گل جهت صداع شمسی احتراقی وضماد آن جهت جرب وحکه واورام حاره وقروح وزردم چشم وثآلیل وقروح باطنی وشهدیه وعلما ان خون نافع وبطی الهضم ومضر مبرودین وقاطع باه ومصلح آن جوارشات حاره وجهت محرورین نافع ومسکن سرفه وعطش عارض از حرارت ومرهٔ صفرا مخصوصاً چون داده وپختهٔ آن با روغن بادام شیرین وآب انار شیرین وکشنیز تر تازه یا خشک وطلای آب آن جهت صداع عارض از احتراق شمس نافع وتخم آن سرد وخشک ورادع وجهت امراض حاره واورام گرم شربا وضماداً مفید وصاحب دستور الاطبا نوشته که بیخ آنرا چون با آب بسایند وبر عرق مدنی که بفارسی رشته وبهندی ناروا نامند بمالند نافع است مضر گرده مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا سه مثقال است

* بقلهٔ حامضه * بفارسی ترهٔ خراسانی وساق ترشک وبهندی ماک چوکه نامند * ماهیت آن قسمی از حماض بزرگ ورق بی ساق است واز برگ کرنب کوچکتر ودر جاهای نمناک میروید وطعم آن ترش * طبیعت آن در دوم سرد وخشک وگویند در اول * افعال وخواص آن شکم ببندد ومرهٔ صفرا را سود مند بود واشتهای طعام آورد هرگاه نقصان از حرارت باشد ومحرور المزاج را نافع ومبرود را مضر وعصب را بد ومصلح آن عسل است

* بقلة البراری * آن را بقلة الرمل نیز نامند جهت آنکه منبت آن اکثر صحراهای رملی است * ماهیت آن نباتی است از کاسنی بری کوچکتر وبیخ آن پهن بر روی زمین وگل آن زرد بخلاف قنابری که بیخ آن بر زمین فرو رفته است وطعم آن با اندک شوری وتلخی ودر آخر زمستان میروید ودر آخر نیسان ماه رومی میخورند وتخم آن شبیه به پنبه دانه است

* طبیعت آن در اول سرد ودر رطوبت معتدل وگویند گرم وخشک است * افعال وخواص آن مصلح امزجه وسریع الهضم وجهت خفقان قلب وخشبونی دهان واستحکام لثه وتقویت عمور یعنی گوشت بن دندانها وتقویت قوت هاضمه ومعده وکبد واحشا نافع وصفرا را دفع نماید وبخور عرق آن جهت حمی ربع وحمی بلغمیه نافع واز خاصیت آنست که چون زیر جامهٔ خواب گذارند خوابهای خوب بینند

* بقلة الرماد * بضم راء مهمله وفتح میم والف ودال * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ واز آن ریزه تر ومائل بغبرت وبیخ آن باریک وپرشعبه وبیرون آن سیاه واندرون آن سفید ومنابت آن اکثر بلاد مغرب وارمنیه وجزائر وخوزستان وهر سال در بهار میروید وتا اواسط تابستان می ماند * افعال وخواص آن برسته بیخ آنرا چون بکوبند وبفشارند وعصارهٔ آنرا گرفته طبخ نمایند تا غلیظ وسیاه مانند زفت گردد بر سر پیکان تیر وحربه که بمالند وبر هر جا بزنند وبخون آن برسد آنرا در ساعت میکشد واهل اندلس بیخ مقشر آن را بجای کندش استعمال مینمایند در نهایت گرمی وخشکی رسد در دوم آن کشنده است بقی

* بقلة الاوجاع * بیونانی آنرا قاقالیا واهل مغرب توجیر ذانیا * ماهیت آن نباتی است مغربی ومنبت آن بوادی افریقیه ودر طعم شبیه بلیمون وبا اندک تلخی * طبیعت آن در اول در دوم گرم وخشک وجهت درد شکم وترشحی در هر زمانی مفید است

* بقم * بفتح باء موحده وقاف ومیم * ماهیت آن درختی است عظیم منبت آن سواحل هند وزیربا دو دکهن وزنگبار وبرگ آن مانند برگ بادام وگل آن بسیار زرد وثمر آن مدور ومائل بسرخی ودر آخر سرخ میگردد وبعد رسیدن سیاه رنگ

وچون در رسد سیاه شود آنرا بغیما نامند و بغایت خوش رنگ و خوشبو گردد و بعد از آن یک تخم ثمر آن بند * طبیعت آن در سوم
گرم و در چهارم خشک * افعال وخواص آن ذرور آن جهت التیام قروح کهنه وجراحت تازه وقطع نزف الدم
وتجفیف قروح سائله وغسول با آب آن جهت نیکوئی رنگ رخساره وتقویت مفاصل نافع ومجلد رحم آن کشنده به یبس وسکون
وبعض را بخناق مقلق علاج آن مقیئات ومرطبات وحقنها وحمولات معتدله ونصد وضرورت احتیاج است وگویند علاج
بلد بر نیست وصباغان چوب آنرا جوشانیده در رنگ کرباس وغیره مستعمل دارند * فصــــل الباء مع الکاف
* بکا * بفتح با وکاف مشدده والف * ماهیت آن درختی است معروف در مکهٔ معظمه زاد ها الله تعالی شرفا شبیه به بشام وبرگ
آن از آن ریزه تر وثمر آن مدورتر وبزرگتر از آن ودهن سفید که از آن میچکد از مالیدن مانند دهن بشام سرخ نمیگردد
* طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن ضماد ثمر آن جهت نضج دمامیل صلبه واورام بلغمیه
مرکبه وسایر صلابات ومسواک بچوب آن جهت تقویت لثه ومنع افات از دندان ودهن آن جهت وجع اسنان وتخم آن
مقوی معده وجهت سرفه واورام بلغمیه وسوداویه نافع
* بلچي * بضم باء موحده وسکون کاف وکسر جیم فارسي وسکون یا لغت هندی است وباپچی نیز گویند * ماهیت آن
تخمی است مدور واندک طولانی وپهن وظاهر آن سیاه وباطن آن سفید ودر غلافی مدور رسه چهار عدد قریب بهم
در خوشهٔ مانند عنب الثعلب وبرگ آن مانند برگ بقلهٔ خراسانیه وگل آن گلابی رنگ * طبیعت آن گرم وخشک وسرد
وخشک نیز گفته اند * افعال وخواص آن ملین ونفاخ ومشهي ومفرح وجهت برص وبهق وجرب ونسا دخون وجذام
شربا وضمادا بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر جهت فساد صفرا وحمیات بلغمیه ودیدان وحب القرع وقروح مجاری بول
نافع وتخم آن در افعال مذکوره قویتر واهل هند تخم آنرا از جملهٔ رسایین میدانند
* بکن * بضم باء موحده وفتح کاف مشدده وسکون نون وعوام بکم بمیم نیز گویند * ماهیت آن گیاهی است هندی
مفروش بر روی زمین برگ آن ریزه اندک پهن طولانی وبا شرنهٔ کمی وسر آن اندک مدور وبیخ برگها باریک * طبیعت آن
گرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن آب برگ آن جهت رفع حمیات بلغمیه وعفنه وسرفهٔ بارده وحبس
البول وحرقت آن وحصاة مثانه نافع وضماد آن منضج دمامیل وگویند چون روی توتیا را گداخته ودر حین گداختن بکن را
مالیده تدریجا بران ریزند آنرا سوخته سفید آب میکرداند در غایت خوبي
* بکمون * بضم باء موحده وسکون کاف وضم میم وسکون واو ونون لغت فارسي است وبعربي عرلج نامند * ماهیت آن
از جملهٔ یتوعات است وگیاه آن در کنار آبها میروید شبیه بدرخت سماق وشاخهای آن زیاده بر پنج عدد نمیباشد ومائل
بسرخي وشیردار وازینجهت آنرا ذو خمسة الاغصان نامند برگ آن شبیه ببرگ کاج وپهچیده وگل آن سفید ودرهم وتخم
آن شبیه بشاهدانه وآنرا حب الفقد میدانند * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن مفتح سدد احشا
وجهت سپرز بغایت نافع وگفته اند که اگر زن درسالي یک عدد از تخم آنرا تناول نماید در ان سال آبستن نگردد واگر هفت
عدد بدان مداومت نماید هیچ وقت حامله نشود
* بکهریند * بفتح باء موحده وسکون کاف فارسی وخفای ها وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون ودال چهار
نقطهٔ هندی وبا لغت هندی است * ماهیت آن ظاهرا نوعی از خروع است که در بنگاله میشود وفرق میان این وخروع

است که شاخهای آن از زمین بلند نمیشود و ازهار آن زرد میباشد و برگ آن مانند برگ بید انجیر و ثمر این بی طعم و
مدور اندک طولانی و پوست آن ممرو صاف و مغز آن ابیض شیرین و دهن مانند تا توله * افعال و خواص آن بتربیع سائیده
برگ آن ملصق و ملتئم جراحات تازه و قاطع نزف الدم آن بسرعت و مجرب * فصل الباء الموحدة مع اللام
* بلادر * بفتح باء موحده و لام و ضم دال و سکون راء مهملتین و بذال معجمه نیز آمده لغت فارسی است مأخوذ از بهلاوه
هندی و بعربی حب الفهم و حب القلب بجهت مشابهت آن بقلب حیوان و برومی انقردیا نامند * ماهیت آن ثمر
است هندی درخت آن شبیه بدرخت بهالسا و شاخهای آن از بیخ رسته مائل بر زمین و بر زمین افتاده و هر جا شاخه که آن
بر زمین میرسد ریشه می بندد و منبت آن جنگلها و دو نوع میباشد یکی صغیر و ثمر آن شبیه بنارنجی و بهی و در طعم شیرین و بعد
رسیدن زرد میگردد و در اندرون آن لحمی اندک شیرین با چاشنی کمی و عفوصت بسیاری و بعضی مردم آنرا میخورند و بر سر
آن مانند اکلیل دانه صنوبری شکل مانند دل حیوان و بر سر آن گل آن میباشد و بعد رسیدن سیاه میگردد و گل آن میریزد
و در اندرون ثمر آن تخمها میباشد و گوشت آن اندک شیرین چاشنی دار با عفوصت بسیار و بعضی اطفال و مردم آنرا میخورند
و اکلیل بالای آن که بلادر است مغزی شیرین دارد مانند مغز بادام و بر بالای آن مغز و زیر پوست رطوبتی علیحده لزج در آن
عسل آنست که دهن بلادر نیز نامند و طریقه اخذ عسل آن آنست که ثمر آن که مانند تخمی است ببرند و آنرا گرم
کرده بدندان بگیرند و بفشارند بقوت تمام و آنچه عسل از آن برآید در صدفی و یا در ظرف شیشه و یا چینی جمع نمایند
و همچنین دانه دیگر تا بقدر مطلوب برآید و یا آنکه بر روی سنگی و یا تابه آهنی بگذارند و دسته هاون آهنی را گرم کرده بر آن
بفشارند تا عسل آن برآید و بدستور مذکور جمع نمایند و یا آنکه با کنجد نرم بکوبند و اندک نمک آبی بر آن پاشیده
در پارچه کرباس قوی انداخته در شکنجه بکشند تا آنچه روغن در آن است بخوبی و آسانی برآید پس جمع نمایند و بکار
برند و باید که در جمیع احوال دست و دهن و بینی را محافظت نمایند که باعث تورم آنها نگردد زیرا که در بعضی امزجه
بسبب عدم موافقت بخار و رائحه آن باعث تورم ابدان ایشان میگردد چه جای رسیدن عسل آن پس اگر اولا امتحان
نموده پس متوجه اخذ آن گردند بهتر است و چون خواهند که مغز آنرا تناول نمایند باید که بلادر را درست در آتش
اندازند تا پوست و عسل آن سوخته گردد و مغز آن نمو زد پس پوست عسل سوخته آنرا دور کرده مغز آنرا تناول نمایند
و طریقه استعمال عسل آن آنست که با روغن مغز گردکان و یا کنجد تازه یا روغن گاو تازه چرب و خلط کنند و یا با مغز گردکان
و یا کنجد مقشر و یا نارجیل سائیده مرشد تناول نمایند و یا داخل معاجین و غیرها کنند و بتنهائی بدون دهن و یا شیء
دهنی چنانچه ذکر یافت استعمال آن جائز نیست و در قوم کبیر که در بنگاله و هند مشهور به بادام فرنگی است درخت و ثمر
این نیز شبیه بلادر است الا آنکه اکلیل این که بادام فرنگی نامند بهیأت گرده و بزرگ آن میباشد و عسل این کمتر و مغز
این شیرین تر و ماکول و عسل این غیر مستعمل است و دستور خوردن مغز این نیز بدستور نوع اول است و در نوع اول
بعضی دانها کم عسل و خشک میباشد و این را بلادر ذکر مینامند * طبیعت عسل آن در چهارم گرم و خشک و پوست
آن در سوم و مغز آن در سوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن مسخن و محلل و ملطف و مقرح جلد و جهت
قروح و امراض بارده مادیه و رطوبیه مانند فالج و لقوه و رعشه و خدر و نسیان و اختلاج و قطع ثآلیل و دفع رطوبات و ریاح
و سلس البول و رشم و امثال آن جلد به و تقویت حفظ و ذهن و اعصاب و دندان و با دافع مضر محرورین و محرق خون

و مضر بحدت دماغ و جنون و سرسام و مالیخولیا و جوشش دهان و تهبج بدن مصلح آن روغن گاو و مغز بادام آن
و مغز بادام و جوز تازه و کنجد مقشر و استنشاق روغن بنفشه و خوردن ماء الشعیر و اشیاء بارده و مصلح تهبج عارض از آن
گویند روغن ماهی ریزه است که بهندی تنکره نامند که در روغن کنجد طبخ نموده بر بدن بمالند مقدار شربت آن از ربع
درهم تا نیم درهم و دو درهم آن کشنده بدل آن پنج وزن آن فندق و ربع آن روغن بلسان و سدس آن نفط است و اکتحال
آن در چارپایان مورث بیاض و رافع آن خربق و ضماد آن با ادویهٔ مناسبهٔ غیر مقرحه جهت جمیع امراض بارده نافع
و مغز آن لذیذ و بی مضرت و مسمن و مهیج باه و پوست آن مهیج باه و جهت سیاهی موی بغایت موثر خصوصا که با روغن
و طلا مدبر نموده باشند و دستور اخذ عسل آن و خوردن بلادر و مرکباتیکه اصل و عمده در آنها عسل آن است مانند انقردیا
و جوارش بلادر و حلوا و دلیهره و دهن و عرق و لبانهٔ طولونیه و مزید العمر و معجون آن در قرابادین ذکر یافته
* بدانکه شخصی که بلادر خورده باشد و او را امراض حاده و سوزش باطن و جراحات و التهاب و جوشش زبان و حلق و
بواسیر عارض شده باشد علاج او آنست که او را مسکهٔ تازه و روغن گاو و یا گوسفند و یا روغن کنجد تازه بخورانند و بر بدن
او مکرر بمالند و نادر زهر و جدوار مجرب با دوغ گاو تازه ساییده بخورانند تا اینکه جهت دفع آن اندک تسکین یابد پس
ماء الشعیر و دوغ گاو ترش و شوربای چرب و برنج چرب خصوص بروغن کنجد تازه بخورانند و در بینی او روغن بنفشه
و بادام بچکانند و بر سر او چیزهای خنک نیز بمالند مانند روغن گل با شیر زنان و امثال آن و نطول نمایند بر سر آن آبیکه بنفشهٔ
خشک و پوست خشخاش و جو مقشر و تخم کاهو و بیخ لفاح از هر یک یک مشت در آن بجوشانند تا آنکه آب سرخ گردد و صاف نموده
مکرر بر سر او بریزند و لعاب بزرقطونا با جلاب و آب انار و اشیاء باردهٔ رطبه و آب گوشتها بخورانند و مصلح قروح حادثه
از بلادر مرهم روغن مصنوع از موم سفید و روغن گل است خواه قروح ظاهری باشد یا باطنی
* بل * بفتح بای موحده و سکون لام گویند بلغت هندی اسم خیار هندی است بزرگتر از خیار که مرز گویند بهندی آنرا کچریا
و بلغت اهل بنگاله کرّمی نامند * ماهیت آن آنچه حکیم میر محمد مومن نوشته که تخم آن تلخ و مغز آن چرب و پوست ثمر آن سیاه
و اندرون آن سفید مایل بزردی است مؤلف گوید هیأت کچری چنین است بلکه تخم آن چنان است و پوست ثمر آن در
خامی سبز و بعد رسیدن زرد مخطط بسبزی و بعضی زرد یکرنگ و لحم آن در خامی تلخ و بعد رسیدن اندک ترش میگردد و
بسیار خوشبو میباشد و جهت خوشبوئی آنرا نزد خود نگاه میدارند و بجای دستنبویه است و نبات آن شبیه بنبات خیار و شاخ
های این باریکتر و برگ این کوچکتر و نازک و نرم بی زغب * طبیعت تخم آن در آخر دوم گرم و خشک و با قوت قابضه
و لحم آن از آن کمتر * افعال و خواص آن مقوی احشا و محلل ملایم است جهت رعشه و فالج و لقوه و سایر امراض
بلغمی و بواسیر و ریاح و رطوبات غریبه و با جوارشات جهت تحلیل ریاح و بواسیر و غیر آن نافع و قابض طبع و مدهی و بخور
آن جهت بواسیر بسیار مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال و مصدع محرورین مصلح آن کشنیز و لحم آن گویند بسیار معتدل و
هاضم است تا بحدیکه چون قدری از آن را با گوشت طبخ نمایند بزودی پخته و خوشبو و هاضم میگردد و معمول اکثر طباخان اهل
شاهجهان آباد است و جهت انهضام طعام و تحلیل ریاح و قولنج ریحی بسیار نافع و مجرب چون خشک نموده سفوف سازند
و با اندک آب گرم بنوشند و یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر ترکیب نمایند از قبیل جوارشات و یا معاجین و یا سفوفات و غیرها و اسحق
بن عمران نوشته که بل دانهٔ است سیاه در خلقت شبیه بدر و بزرگتر از آن سر آن تیز و در داخل آن مغزی چرب و آن مستعمل

و از بلاد هند آورند و بعضی بدل را پوست آن دانسته و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن وارد است و بالجمله از ادویهٔ مجهوله است و کچری معروف است و چنان است که ذکر یافت و احتمال که بدل خشک قطعه قطعه نموده باشند چنانچه معمول عطاران اهل هند است که قطعه قطعه نموده خشک کرده میفروشند

* پلاس * بفتح باء فارسی و لام و الف و سین مهمله لغت هندی است و آنرا ڈھاک و تیسو نیز نامند * ماهیت آن درختی است هندی مشهور و دو صنف میباشد یکی بزرگ و دیگر کوچک درخت بزرگ آن عظیم و کوچک آن بقدر از یک تا سه ذرع بی ساق و برگ مدور و شبیه بهم و مانند برگ جوز و سر برگ آن ملصق و روی آن باریک و غنچهٔ گل آن سیاه رنگ و مزغب و بعد شکفتن زرد نارنجی میگردد و خوش منظر و بسیار پرگل و منبت آن اکثر بلاد هند و بنگاله و مستعمل گل آن است و صمغ آن نیز * طبیعت برگ آن گرم و تر و با معرفت بسیار از بعضی خشک گفته اند * افعال و خواص آن مشهی طعام و مقوی و بجهت تحلیل دماميل و بثور و ریاح غلیظهٔ محتبسه در بطن و قولنج و بجهت قرب و خلعه و دیدان و بواسیر و جبر کسر عظام و بندی تا ثم مقام مومیائی است و گل آن سرد و خشک و قابض شکم و دافع فساد بلغم و صفرا و خون و مدر بول و گل سفید آن بسیار مقوی باه و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نزول آب در کیس و بر عانه جهت دفع احتباس بول و حیض و تحلیل ورم مثانه و رحم و ثمر آن گرم و تر و دافع امراض گرده و مثانه و بواسیر و کرم شکم و ضماد سوداوی و بلغم

* پلاس پاپره * بفتح باء فارسی و لام و الف و سکون سین مهمله و فتح باء فارسی و الف و باء فارسی و راء مهمله و ها * ماهیت آن ثمر درختی است هندی پوست آن زرد و مغز آن سفید مائل بزردی و اندک تلخ بی طعم غالبی و بعد خشک شدن بهن اندک عریض و طولانی مانند برگ کوچک ضخیم کروی شکل میگردد و چهار نوع میباشد سرخ و کبود و زرد و سفید و همه در خواص برابر اند * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت بواسیر و دیدان و حب القرع نافع و قطور آن با ملح اندرانی و پوست هلیله با لسویه در کلاب خیسانیده جهت رفع بیاض عین مجرب

* پلاسنطور * بفتح باء عجمی و لام و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و ضم طاء مؤلفهٔ مهمله و سکون واو و راء مهمله لغت فرنگی است بمعنی شجرة النبی و آنرا سنطو و لینو سنطو نیز نامند و معنی لفظ اول شجرة النبی و ثانی شجرهٔ مبارکه است * ماهیت آن از ادویهٔ جدیده است که طائفهٔ فرنگ در سنه هشتصد هجری که ارض جدید را یافتند و در تصرف آوردند معرفت بدین دوا بهم رسانیدند و با طراف بردند و آن درختی است شبیه بدرخت لسان العصافیر بعینه ... پوست یکی خارجی غلیظ شبیه بپوست بلوط و دوم نازک متصل بچوب بعنی مغز آن و این مغز زرد مائل بسفیدی مانند صندل زرد و چوب داخل آن که بمنزلهٔ لب آنست سیاه و سنگین متین مانند آبنوس و با دهنیت که مانند چوب صنوبر بآتش مشتعل میگردد و پلا سنطور را فرنگان بمراکب حمل نموده بقسطنطینیه میآورند و از آن در آنجا قبضهٔ کارد و خنجر و شمشیر میسازند و بهترین آن سنگین بسیار دهنیت تازهٔ آنست که کهنه و پوسیده نشده باشد و مستعمل بدل ... مغز سیاه رنگ شبیه بآبنوس آنست و بعد از آن پوست داخلی شبیه بصندل زرد پس پوست خارجی آن * طبیعت آن گرم و خشک در آخر درجهٔ دوم و بعضی یابس در سوم گفته اند * افعال و خواص آن مفتح و مرقق و معرق و مقطع و محلل و مجفف و با قوت تریاقیه و بالخاصیت مقاوم سموم و دافع آنها و جهت صرع و نسیان و جمیع نوازل و نزول آب در چشم و ضیق النفس و نکوئی بوی دهان و زوال اخر و تقویت معده را معاو تفتیح سدهٔ کبد و طحال و ... متکله و درد پهلو و پشت

والفرس ومفاصل والهاج اورام بارده وهنا زير وآتشك كه شجرنا مند وسرطانات وانواع جرب وحكة كهنه وبالجملة اكثر امراض بلغميه وسوداويه رديه را مفيد ومزال مفرط وتي و يبس آنرا زائل كرداند وانعاش حرارت غريزي وتقويت روح وتعديل مزاج نمايد واين بسبب ضد و رآثار متضاده وكيفيات متخالفه بلسان رطوبت اصليه وبلسان طبيعت ناميده اند واز صورت نوعيهٔ آن دانسته اند نه از كيفيت فقط وآنرا مانند چوب چيني طبخ نموده مفرد ايا مركبا مانند چوب چيني استعمال مينمايند وطريقهٔ طبخ واستعمال آن درخاتمهٔ قرابادين كبير بتفصيل ذكر يافت ودر مقدمهٔ اين كتاب نيز

* بلبل هزار داستان * بضم دو باء موحده وسكون دو لام * ماهيت آن طائري است معروف بقدر گنجشكي كوچك خوش شكل وسبز رنگ ونزد يك سر آن سياه وسفيد ونيكولحن ومليح الصوت ولطف آنرا درخانها نگاه ميدارند وتربيت مينمايند * طبيعت آن گرم وخشك درسوم وخشك درسوم * افعال وخواص آن بغايت محرك باه خصوصا مغز سر وبيضهٔ آن وسرگين آن بسيار جالي و با قوت تا بحد ضماد آن جهت نيكوئي رنگ رخسار وازالهٔ كلف وشعر زائد اجفان وحمول آن جهت اسقاط جنين مؤثر وخاكستر پر آن جهت التيام جراحات وآشاميدن خون گرماگرم آن جهت تصفيهٔ قصبه ريه وصوت مفيد ومبرودين را نافع ومحرورين را مضر است

* بلبوس * بفتح باء موحده وسكون لام وضم باء موحده وسكون واو وسين مهمله لغت يوناني است ومعروف نزد عرب به بصل الذئب وبصل الزيز و بفارسي زير وتلخهٔ پياز وبتركي داغ سوغالي ودر لرستان طرم نامند * ماهيت آن مانند پياز كوچكي است الا آنكه تو بر تو نيست بلكه مانند سير يكدانه است وپوست آن سياه ومتشنج وبرگ آن مانند پياز واز آن عريضتر ودر طعم وبوي شبيه به پياز ونبيخ آن از بار آن بزرگ ميشود واندك تلخ ومائل بشيريني واز ماكولات است وابن تلميذ گويد كه مثل پياز است وكوچك وطولاني ورنگ آن ارغواني ورماني واز آن گلگونه سازند وچون تخم مرغ را با آن بجوشانند مثل روناس رنگ ميكند وبه پياز نرگس شبيه وبرگ آن مثل گراث وگل آن شبيه به بنفشه وطعم آن با حلاوت وگفته اند بعضي از آن شيرين طعم وبعضي تلخ وبعضي بي مزه ميباشد * طبيعت آن در اول سوم گرم وخشك وبعضي در آخر اول خشك گفته اند * افعال وخواص آن مهيج باه وجالي وجاذب خون بظاهر جلد ومسمن بدن وضماد آن بر كمر وحوالي قضيب جهت تقويت باه مفيد ومخرج پيكان تير وخار است از بدن وضماد آن بتنهائي ويا با عسل جهت التواي عصب وكوفتگي استخوان وهمچنين با عسل جهت تقويت بدن كه سست شده باشد وگزيدن سگ ديوانه وبا فلفل جهت درد معده وبا زردهٔ تخم مرغ جهت كمنة الدم زير چشم وبا ادويهٔ مناسبه جهت قلع ثآليل مسماريه وحبس عرق وبا نطرون مشوي جهت تنقيهٔ نخالهٔ سر وقروح رطبهٔ آن وبا سكنجبين جهت بثور لبنيهٔ آن وبا آرد جو جهت شكاف عضل وناخن وبا خانق النمر جهت كلف وبهق وآثار قروح وسياهي باقي مانده در بدن بعد اندمال جراحت وبا سركه جهت غرب وطلاي پختهٔ آن در زير خاكستر با بورهٔ ارمني جهت نخالهٔ سر وزخمهاي تازه وبدستور ضماد مشوي آن در زير خاكستر گرم با رؤس سمك صغار كه در مضر صبر مينا منده بعد از سوختن آنها جهت قروح صفراويهٔ ذقن كه بعضي از آن دانها سرايت به بعضي ديگر نمايد واكثر جوانان را پيش از بر آمدن ريش عارض ميگردد ودير مي مانند وبا سركه جهت غرب كه ورم مآق عظيم چشم است وچون با آب بپزند وبا سركه بخورند جهت وهن عضل وحمول آن جهت اخراج جنين ومشيمه نافع المضار بطئ الهضم ومولد خلط غليظ نزج جاذ ومضر عصب ومورث مغص مصلح آن كاسني وشير تازه با عسل ودافع نفخ

بلبل هزار داستان

بلبوس

آن انیسون و مخلل آن بعلی برورده آن در مرکب مرکب با امر طوبهن است

بلح

* بلح * بفتح باء موحده و لام و سکون حاء مهمله بفارسی غوره خرما نامند * ماهیت آن ثمر درخت خرما است که هنوز از سبزی بر نیامده و میل بزردی نه نموده باشند * طبیعت آن در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و قابض * افعال و خواص آن با عطریت و مقوی لثه و معده و جگر و عصب مسترخی و قاطع قی صفراوی و اسهال مزمن و ادرار بول و سیلان رحم و خون بواسیر و با رضماد آن ملصق جراحات تازه و خوشبو کنند عرق و مضایق آن و خاییدن آن مقوی لثه و بد ستور مضمضه بطبیخ آن و مداومت اکل آن قاطع جذام و مدر شش و سینه و مولد خلط غلیظ و ریاح و سدد و مصلح آن عسل و بنفشه مربا و شربت خشخاش مقدار شربت آن دو درهم و جز و اعظم مثلث و رامک و اکثر خوشبوئیها است و چون آب آنرا با آب غوره بجوشانند تا غلیظ گردد در چشم کشند جهت قطع دمعه و جرب و سلاق مجرب

بلخشه

* بلخشة * بکسر باء موحده و لام و سکون خاء معجمه و فتح تاء مثناة فوقانیه و ما و بحاء مهمله نیز آمده لغت مغربی است * ماهیت آن گیا هیست منبسط بر روی زمین و شاخهای آن باریک و سرخ بهم پیچیده مانند پیچیدن کرمها بر روی زمین بشکل دایرهٔ مستدیر و گل آن سرخ و سفید * طبیعت آن گرم در اول و مائل بخشکی * افعال و خواص آن محلل و ملطف و مقطع و مدر ادرار و طبیخ آن جهت اخراج زلو در حلق مانده و ضماد برگ آن محلل قوی و چون تطول برگ و مطبوخ آن جهت تحلیل اورام نافع و خوردن آن در طب مستعمل نیست

بلخیه

* بلخیه * بفتح باء موحده و سکون لام و کسر خاء معجمه و فتح یاء مثناه و هاء آنرا خلاف بلخی نامند بسبب آنکه در بلخ که از مملکت توران است بسیار بهم میرسد و بهوا هم نیز میامند و بفارسی بید مشک گویند و در حرف الخاء در خلاف مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و بعضی آنرا گرم در اول و مائل بیبوست دانسته اند منسوب بشتری است

بلسان

* بلسان * بفتح باء موحده و لام و سین مهمله و الف و نون * ماهیت آن نوشته اند درختی است عظیم تا بمقدار شجرهٔ البطم میرسد بتربیت و مانند انسان متاذی میگردد از سرد و گرمی و عطش و سیرابی پس سزاوار آنست که آنرا تقید نمایند و بحسب هر زمان و فصل تا بکمال لایق خود برسد و برگ آن شبیه ببرگ سداب و بسیار خوشبوتر از آن و منبت آن اول عین الشمس بوده که دیهی است از دیههای مصر و انطاکی نوشته که در کتب نصاری مرقوم است که حضرت مریم با حضرت مسیح علیهما السلام چون گریخت بمطریه آمد و آنجا اقامت نمود نزد یک آن چاه و نشست ثیاب خود را و ریخت آب آنرا درخت بلسان از آن روئید و لهذا نصاری تعظیم بسیار مینمایند و روغن آنرا با ضعاف وزن طلا میخرند و دعوی میکنند از آن نزد بطارقه و رهبانان و از ادویهٔ مفردهٔ نفیسهٔ بی مثل است و بهترین چوب آن که عود بلسان نامند تازهٔ خوشبوی متکاثف سرخ رنگ آن است که پوست آن زرد باشد بهترین روغن آن آنست که در سرطان نزد طلوع شعری یمانیه گرفته باشند و امتحان خوبی آن آنست که چون در آب اندازند فرو رود و در چون پنبه یا پشم را بدان بیالایند و بشویند تا تمام منحل شسته گردد را زائل رجعت آن در آن چیزی نماند و چون انگشت را بدان بیالایند و چوبی و یا الای ثوبی بمالند و بسوزانند اثری نماند و در این امر مشارکت خمر عسل یعنی عرق آن و مشابه لفظ است و لازم نیست که بلسان از مصر برطرف شده و عطاران اجزای درخت بشام را از عود و حب ولیمن بجای آن میفروشند و مردم استعمال مینمایند و این در افعال بسیار ضعیف و بدل آن نمیتوانند شد * طبیعت حب و دهن و عود آن بدستور خواص هریک بجای خود انشاء الله تعالی مذکور خواهد

شد اما برگ آن پس آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظ و اخراج زلوی در حلق مانده و قطور مطبوخ آن در
گوش جهت تسکین وجع آن و تکمید بدان جهت تسکین صداع رطوبی و همچنین ضماد آن جهت رفع صداع بارد رطوبی و
گزیدن عقرب و ضماد پوست بیخ آن با سرکه جهت قلع ثآلیل و ضماد بیخ و ریشهای سوختهٔ آن با سرکه جهت رفع ثآلیل و
موباهی پوست تازهٔ آن با عسل جهت تقویت معده و رفع رطوبات آن مفید و چون شاخ و برگ آنرا در آب بپزند و آب آنرا
با روغن کنجد تازه بجوشانند تا روغن بماند آن روغن را قائم مقام روغن بلسان دانسته اند و گفته اند بسبب حرارت
مزاج آن منسوب بمشتری است

* بلسکی * بضم باء موحده و فتح لام و سکون سین مهمله و کسر کاف و یاء مثناة تحتانیه لغت عربی است و نزد اهل مغرب
معروف بمصفی الرعاة و میدلانیه آنرا قوت البربریه نامند * ماهیت آن نباتی است پرشاخ و خشن و مربع و ساق و شاخهای
آن دراز و برگ آن متفرق و شبیه ببرگ رزناس و مائل باستداره و گل آن سفید و تخم آن صلب و مدور و رومیان آن
مائل بکجی و چون چوپانان شیر را بآن از موی صاف میکنند لهذا مصفی الرعاة نامند * طبیعت آن مرکب القوی حرارت
و یبوست بر آن غالب و یبس آن زیاده از حرارت * افعال و خواص آن ملطف و جالی و آشامیدن نیم اوقیه از عصارهٔ
آن با شراب ابیض ممزوج و یا با آب مجرب النفع جهت رتیلا و افعی و پنجه رم از حشیش آن نیز بدستور و قطور عصاره و
یا مطبوخ آن با روغن گل یا بنفشه جهت تسکین درد گوش و ضماد آن با پیه خوک جهت ابتدای خنازیر مفید و بسبب حرارت
خود منسوب بمشتری است

* بلغار * بضم با و سکون لام و فتح غین معجمه و الف و راء مهمله در آخر و تلاتین نیز و بهندی بود ار نامند * ماهیت آن
چرمی است سرخ رنگ خوشرنگ ضخیم دانه دار و خوشبو که از هشترخان می آورند و سبب بوی آن گویند آنست که دباغت آنرا
از پوست درختی مینمایند که آن درخت خوشبو است و در سوای آن بلده جای دیگر نمیشود * طبیعت آن سرد و خشک
* افعال و خواص آن مانند افعال و خواص آن جلود است و در حرف الجیم مذکور خواهد شد و آب خوردن در اوانی
مصنوع از آن مقوی قلب و رافع خفقان و مضعف باه و ذرور تراشهٔ آن حابس دم خصوصا سوختهٔ آن که در جراحات تازه پر نمایند

* بلور * بکسر با و فتح لام مشدده و سکون واو و راء مهمله بفارسی بلور بضم اول و ثانی و تخفیف واو گویند * ماهیت آن
سنگی است سفید شفاف سست تر از زمرد و صلب تر از شیشه و در بعضی اماکن مانند کشمیر صلب تر و شفاف تر و در بعضی بلاد
مانند عظیم آباد نرم تر و شفافیت آن کمتر میباشد * افعال و خواص آن اکتحال نرم سائیدهٔ آن جهت رفع بیاض و سبل
و جرب و تعلیق آن جهت ارتعاش اطفال و از خواب جستن ایشان مؤثر است

* بلوط * بفتح باء موحده و ضم لام مشدده و سکون واو و طاء مهمله بلغت طبرستان دار مازی و بفارسی بالوط و بلغت انطاکیه
درام و بلغت عراق عفصیج و بلغت مصر ثمر الفؤاد نامند * ماهیت آن ثمر درختی است عظیم منبت آن کوهستانها و
سنگلاخها و ثمر آن معروف و بقولی دو قسم میباشد قسمی مستطیل و قسمی مستدیر و این را بفارسی شاه بلوط و بلوط الملك
گویند و این از قسم مستطیل لذیذتر و ماکول اهل بلاد و درخت آن شبیه بفندق است و مؤلف ما لا یسع سه قسم ذکر کرده
و گفته که این قول اصوب است یک قسم مستدیر که شاه بلوط باشد و دو قسم مستطیل و از این دو قسم یکی با حلاوت و ماکول
و دیگری با مرارت و غیر ماکول چنانچه در دیلم و طبرستان هر دو قسم میباشد و امین الدوله از محمد بن احمد و از جالینوس

* بلوطی * بهندی کچن و کچور نامند * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه به برگ سبز و سیاه رنگ و شاخهای آن املس و مربع و سیاه و وارنگ بیخ روئیده مزغب و برگ آن شبیه ببرگ فراسیون و سیاه تر از آن و مزغب و بد بو و گل آن مدور و ثقیل الرائحه و زرد اغبر * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و ضماد برگ آن با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و ضماد پخته آن در زیر خاکستر گرم جهت بواسیر مجرب دانسته اند و ضماد کوبیده آن با عسل جهت تنقیهٔ قروح وسخه نافع و در افعال قائم مقام فراسیون و در وزن این نبات فراسیون است و منسوب بمشترها است بسبب حرارت خود

* پلول * بفتح باء فارسی و سکون لام و فتح واو و سکون لام * ماهیت آن ثمریست هندی از قبیل خیار بسیار کوچکی بمقدار خیار کبیر و دو طرف آن اندک باریک و پوست آن سبز و نیم سبز مخطط بخطوط طولانی و تخم آن سفید و اندک مدور و صلب اکثر آنرا برآورده و لحم آنرا پخته و بروغن و پیاز بریان نموده بی گوشت یا با گوشت با نان یا برنج تناول مینمایند بسیار لذیذ میبود و لحم آن نیز لذیذ و چاشنی دار و آن اندک میباشد و گیاه و برگ آن مانند خیار و لیکن املس بی خشونت * طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم * افعال و خواص آن مقوی دل و دماغ و مشهی طعام و دافع سرفه و فساد خون و بلغم و صفرا و سودا و جهت تپ و دماميل و بثور و کرم شکم و معده نافع و برگ آن سرد و تر و دافع فساد صفرا و بیارهٔ آن دافع فساد بلغم و آب نقوع بیارهٔ آن جوشیده جهت حمیات عتیقه نافع چون چند روز متوالی بنوشند و بیشتر معمول اهل هند و بنگاله آنست که یک توله بیارهٔ آنرا که پلول لتی نامند با یک توله کشنیز خشک جوکوب نموده شب در آب می خیسانند و صبح اندک مالیده صاف کرده باد و ماشه عسل خالص می آشامند نصف آنرا صبح و نصف آنرا شام چند روز متوالی جهت حمیات عتیقه و لیکن محرور المزاج را چندان مفید نیست و آنچه مشاهده شد بلکه اندک مضر و بیخ آن قلع و تند و ملین و گل آن دافع فساد و اخلاط ثلاثه گفته اند

* بلیلیج * بفتح باء موحده و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و سکون جیم بهندی بهیره نامند * ماهیت آن ثمر درختی است هندی مائل باستداره و سر آن اندک باریک و بزرگتر از عفص و پوست آن زرد و اغبر نازکتر از پوست هلیله و مستعمل پوست آنست و درخت آن عظیم و برگ آن عریضتر از برگ انبه و کوتاه تر از آن شبیه ببرگ امرود و کردکان * طبیعت آن در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک * افعال و خواص آن ملطف و قابض و مقوی معده و اشتها و بالخاصیت مسهل سودا و بطبع مسهل صفرا و قاطع رطوبات و بخارات و جهت رفع صداع و بواسیر بوداده آن جهت اسهال مزمن نافع و اکتحال آن جهت دمعه مفید و مضر ثقل مصلح آن عسل و شکر و مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن آمله مقشر بقدر ثلث آن و شکوفهٔ حنا مثل آن و ثلث آن مورد و سدس آن هلیلهٔ سیاه است و چون روزی نیم درهم آنرا با نیم درهم شکر با آب گرم بنوشند و مداومت بر آن نمایند جهت تقویت قوت باصره و قطع رطوبات سائله از دماغ مفید است

* فصل الباء الموحدة مع النون *

* بنات وردان * بفتح با و نون و الف و تاء مثناة فوقانیه و فتح واو و سکون را و فتح دال مهملتین و الف و نون بفارسی سوسک و عوام تند و خزوک حمام نیز و بهندی و اهل بنگاله تیل چوره و سونکر وا نامند * ماهیت آن حیوانی است اکثر سرخ رنگ و بعضی سفید و بعضی سرخ تیره و پر آن براق و زیر شکم آن سفید و سبل و شش پا دارد و سر آن زرد و تخم آن سرخ رنگ شبیه بلوبیا و در حمامات و قریب آبها و جایهای نمناک متعفن تکون می یابد و بد بو است و اهل چین

القولنج و ثقل پشت و سموم باردہ و زهر عقرب نافع و ضماد سوختۂ پوست آن با پیه خرس و یا پیه خرگوش جهت داء الثعلب و
ماليدن آن با روغن زيت برپا فرج اطفال عسر خوار جهت رفع ازرقی چشم و سیاهی حدقه و موی پلک ایشان نافع و گویند
که داشتن چهار عدد آن در چهار رکن خانه و همچنین با خود نگاهداشتن آن مانع گزیدن عقرب است و چون بخایند و
در چشم جهت طرفه بچکانند نافع و مغز آن اغلظ مغزها است و اکثار خوردن آن مولد ریاح و تمدد معده و مضر معده و مهیج
قی و مصلح آن در محرور دو المزاج ماء العسل و نبید و در محرور سکنجبین و جلاب و مقشر آن سریع الانحدار و غیر مقشر آن
حابس بطن و مضلع و مصلح آن فانید و جوارشات مسهله بدل آن حب الصنوبر و مغز کردکان مقدار شربت آن تا بیست درهم
ورق و غصن آن گرم و خشک در دوم جهت سرفۂ بارده و درد سینه و جگر که از برودت باشد و ثلث وزن آن جهت گزیدن عقرب و
رتیلا نافع و مضر معده و مصلح آن میبه و پوست سبز آن در غایت قبض و دو دانگ آن حابس اسهال کهنه و جفت آن بدل ستور

* بندق هندی * بهندی ریتهه و به نبطی رته و به بربری اطوطوا طماط نامند * ماهیت آن ثمر درخت عظیم هندی
است از فندق بزرگتر و پوست آن تیره مائل بسرخی و چین دار مانند سپستان و در زیر آن رطوبتی لزج تیره رنگ اندک
شیرین بسیار تلخ و چون خشک و کهنه گردد کمتر میگردد تا آنکه زائل می شود و در زیر آن نیز پوست اندک صلبی صاحب تو
از پوست بالای آن و در جوف آن تخمی سیاه رنگ صلب ضخیم و مغز آن سفید شیرین و مستعمل پوست ثمر آن است * طبیعت
آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مقوی معده و هاضمه و اعصاب و اعضای مسترخیه و رفع سموم و
مرده تیراطآن با شراب و سکنجبین رافع قولنج و یک مثقال آن جهت گزیدن مار و عقرب و رتیلا و تپ ربع را سهال و بضعه
شربا که در آب بمالند تا کف آورد و صاف کرده بخورانند و جهت صداع و شقیقه و سبل و غشاوه و لقوه و فالج و صرع و سدر
و ریح الخشم که عبارت از بطلان شم است سعوطا بقدر رفلفلی و بخور آن جهت جنون و ام الصبیان و ضماد آن جهت گزیدن
مار و عقرب و رتیلا و با سرکه جهت خنازیر و ریاح کمر و پشت و صرع اطفال و اکتحال طبیخ آن با سرمه جهت رفع احولی و
نزول آب در چشم و چون در آب بمالند و برهم زنند تا کف کند و کف آنرا بمار گزیده بخورانند نافع و دو درهم از بیخ
درخت آن جهت ذات الجنب بارد و ربو و سرفه و نفث الدم و قرحۂ مغز آن جهت اخراج جنین و احتباس حیض و
یکدرهم آن جهت درد رحم نافع مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرهم و چون دو درهم یک مثقال آن نیم دانگ محموده
مخلوط کنند در اسهال بغایت سریع الاثر گردد و چون دو درهم آنرا کوبیده در سکنجبین یا جلاب مدتی بخیسانند پس
آن سکنجبین را با عدس یا جو مقشر مطبوخ بلیغ داده مرق آن را با قدری سقمونیا بنوشند باعث اخراج اخلاط محترقه گردد
و آشامیدن سبزی که میان مغز آن میباشد مورث ثقل سامعه است

* بنج * بفتح باء موحده و سکون نون و جیم معرب بنگ فارسی است و بعربی سیکران و بیونانی افیقون و بسریانی
ازما لوس و به بربری اقطفیت و اسقیراس نیز و بهندی اجواین خراسانی و بلغت دیلمی کبرجک گویند چه غلاف آن شبیه است
بقفیز * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه به برگ بادرنجبویه و بسیار غلیظ و در عرض و طول از آن بزرگ تر
و بسیار سبز مائل بسیاهی مزغب و طعم آن تند و اندک تیز شبیه بطعم زنیان و بوی آن نیز شبیه بدان و ساق آن
غلیظ و برآن زغبی مانند پشم ثمر آن در غلافی شبیه بگل انار در شکل و مترا کم در طول و شاخهای آن یکی زیر دیگری
برتحت اوراق و مملو از تخمی شبیه بخشخاش و بسیار ریزه تر از آن و غیر مدور و آن سه نوع میباشد

سیاه و سرخ و سفید و گل سیاه آن بنفش و تخم آن شبیه بتخم ریحان و اندک سیاهی و از تخم ریحان کمتر و گل سرخ آن مائل
بزردی و تخم آن شبیه بتودری و گل سفید آن سفید و سماقی و کتابت برگ آن کمتر و در نوع اول با سمیت و غیر مستعمل بسبب
سمیتی که دارد و سوم که سفید باشد مستعمل است و نسبت بدرد و کمیاب تر و بعضی بجای آن سرخ آنرا استعمال مینمایند
و بعضی اطبا تازهٔ آن را بجمیع اجزا کوبیده عصارهٔ آنرا گرفته در آفتاب خشک مینمایند و عند الحاجت بکار می برند و بعضی
آنرا کوبیده آرد گندم داخل کرده اقراص ساخته خشک مینمایند و قوت آن تا یک سال باقی میماند و بعد از آن ضعیف میگردد
* و **طبیعت** سیاه آن سرد و خشک در آخر سوم بلکه در اول چهارم و سرخ آن از آن کمتر و سفید آن از همه کمتر یعنی
در اوائل سوم * **افعال و خواص** آن تمامی آنها مانع نزلات و سیلان رطوبات اند بسوی چشم و مسکن اوجاع گوش و
مخدر و منوم و قاطع نزف الدم از هر عضو و سیلان رحم و مقوی اعضا و رادع و مجفف و مسکن صداع مزمن و ضربان مفاصل
و عرق النسا و نقرس و ضماد عصارهٔ آن با آرد جو جهت اورام حاره و درد گوش و چشم و تخم آن با شراب جهت نقرس و
ورم پستان و خصیه و طلای آن بعد از کندن موی مانع روئیدن آن بشرط تکرار عمل و مطبوخ آن با سرکه و یا ثلث آن افیون
مجفف قروح و طلای رماد آن با دارچینی و زنجبیل و عسل جهت درد مقعده و فتیلهٔ آن با انجیر جهت بواسیر و امراض مقعده
و چون برگ و شاخ تازهٔ آنرا در عصاید طبخ دهند بغایت مسمن اما باعث اختلال عقل است تا به روز و خوردن سه چهار
عدد برگ آن با شراب جهت رفع تپ که با حرارت و برودت هر دو باشد و تسکین وجع عظام و بخور آن جهت جرب دست
و کرم دندان و قطع نزف الدم و آشامیدن شش قیراط از تخم آن با دو چندان تخم خشخاش و ماء العسل جهت سرفه و قطع
نفث الدم و نزف الدم همه اعضا و رحم و سه قیراط آن با عسل مسکن وجع نقرس و ضماد برگ آن و شرب آن با طلا که نوعی
از شراب است جهت آکلهٔ استخوان و طلای پختهٔ آن با زردهٔ تخم مرغ و با پیه جهت درد کنج ران و خصیه و با آرد باقلا جهت
منع بزرگ شدن پستان و خصیه و با عسل جهت درد خصیه و ضماد برگ مشوی آن با پیه با زردهٔ تخم مرغ جهت تسکین
وجع مقعد و چون از بزر البنج و افیون هر دو مساوی حب ساخته بقدر یک باقلا یا نخودی فرو برند خواب طولانی آرد و چون
بزر البنج را با میده یا قطران سرشته در سوراخ دندان کرم خورده پر نمایند درد و وجع آنرا تسکین دهد و فرزجهٔ آن جهت
رفع قروح رحم و تجفیف رطوبات آن و ضماد آن جهت درد جگر مزمن و مضمضه بطبیخ آن و طبیخ بیخ آن جهت درد دندان
نافع و بدل آن افیون و مورث صداع و دوار و خناق و جنون خصوصا سیاه آن چنانچه جالینوس گفته و سرخ آن قریب بدان
است مصلح آن عسل و انیسون مقدار شربت از سفید آن از شش قیراط تا نیم مثقال از سرخ آن تا شش قیراط از سیاه آن تا
چهار قیراط و ضماد قرص معمول از برگ آن قوی التاثیر در تسکین اوجاع از صمغ آن و قطور عصارهٔ آن با عسل مسکن وجع
گوش و با روغن گل مسکن وجع دندان و عصارهٔ برگ و شاخ و تخم تازهٔ آن و همچنین عصارهٔ تخم تازهٔ آن بتنهائی که آنرا کوبیده
آب گرم بر آن پاشیده فشرده بگیرند با شیافات مسکنه اوجاع عین جهت تسکین وجع آن و سیلان رطوبت حادهٔ ساکنه از آن
نافع و چون بزر البنج را کوفته و بشیر مادیان سرشته در پوست گوزن بسته زن تعلیق نماید مادام که با او باشد آبستن نگردد
و مقدار چهار درهم از سیاه آن کشنده است بسبات و ظلمت عین و حمرت آن و سردی بدن بعد گرمی بدن و ضیق النفس و زردی
رنگ بدن و جنون و غشاوهٔ عین و ورم لسان و سخن نا گفتن و کف بدهان آمدن و خناق و بعد دو روز هلاک شدن علاج آن
مکرر قی فرمودن با ماء العسل یا شیر بز یا الاغ یا گاو و آشامیدن طبیخ انجیر و شیر و طبیخ حب الصنوبر و تخم ماهیانه و پوست

حرز بوا و شلغم و حمص و باقلا و تره تیزک را بجمیع آنها ضرر کهنه و طلاکه نوعی از شراب است گرم کرده بسیار نافع است و روغن آن که بزر البنج سفید را کوبیده با آب گرم خمیر کرده در آفتاب گذارند تا اندک خشک شود پس افشرده بگیرند تدهین بدان جهت قروح صفراوی سر و جرب و حکه و سعوط آن جهت رفع درد سر حار و بیخوابی و تقطیر آن جهت درد گوش و حمول آن جهت صلابت رحم نافع و چون با نصف آن تخم کاهو و ثلث آن تخم خشخاش کوبیده روغن از آن بگیرند تریاق سموم است و جهت سرسام و مالیخولیا و وسواس و تندی تنفس شربا و سعوطا و تدهینا نافع

* بنطافلن * بکسر باء موحده و سکون نون و فتح طاء مهمله و الف و فتح فا و ضم لام و نون لغت یونانی است بمعنی ذو خمسة اوراق و آن غیر اثالق است که بفارسی پنجنکشت و بیونانی بنطافیلن بمعنی ذو خمسة اوراق و بعضی بنطاطوس بمعنی ذو خمسة اقسام و بعضی بنطانا طی بمعنی ذو خمسة اجنحه نامند و بلغات دیگر نیز آمده و معنی آنها قریب بدینها است * ماهیت آن نباتی است شبیه به پنجنکشت و شاخهای آن باریک و بقدر شبری و برگ آن شبیه ببرگ نعناع و در هر شاخی پنج عدد و بندرت در بعضی زیاده و در طرف و برگ آن مشرف مانند اره و گل آن ما بین سفیدی و زردی بخلاف اثالق که گل آن مائل بسرخی و ازرقی است و برگ این شبیه ببرگ زیتون و از آن ریزه تر و چون بدست بمالند بوی آن در عطریت شبیه به بسباسه و نبات آن قریب بدرخت انار و شاخهای آن صلب و ثمر آن که بزر آن باشد بقدر فلفل است بخلاف بنطافلن که نبات این با آنقدر بلند نمی شود و شاخهای این چندان صلابت ندارد و بی ثمر است و منبت هر دو نزدیک آبها است و بیخ بنطافلن مائل بسرخی و طویل و غلیظ و کثیر المنفعت و بعضلات و حرافت * طبیعت جمیع اجزای آن در حرارت قریب باعتدال و در سوم خشک و بعضی در دوم گرم دانسته اند و با قوت مجففه * افعال و خواص آن محلل و تریاق سموم ادویه قتاله آشامیدن دو مثقال از برگ آن با ذرومالی که شراب معمول از عسل و آب باران است با ماء العسل یا هموزن آن فلفل برای حمی غب غیر خالص و نائبه بلغمیه مزمنه نافع و از خواص آن است که چون بیاشامند برای حمی ربع چهار برگ از چهار شاخ و برای حمی غب سه برگ از سه شاخ و برای حمی نائبه دو برگ و برای حمی یوم یک برگ تازه آن و چون یک ماه هر روز برگ یکشاخ آن را بخورند صرع مزمن را رفع کند و مداومت آشامیدن نه قیراط عصارهٔ برگ آن جهت یرقان مجرب و جهت قطع نزف الدم باطنی و ضماد آن جهت ظاهری و ضماد برگ آن با نمک و عسل جهت التیام جراحات و بواسیر و داخس و همچنین ضماد آن برقیل و با امعا نیز جهت امراض مذکوره و نزف الدم و ذرور آن بر جراحات تازه مفید و فرش نمودن برگ آن بر جامهٔ خواب باعث تقلیل احتلام و سعوط آب برگ آن جهت جذب رطوبات نافع بشرط آنکه بعد از سعوط فرو بردن آن مداومت نمایند آنرا بگردانند که عرق کند و عصارهٔ بیخ آن جهت رفع اسهال و درد جگر و شش و قرحهٔ امعا و مفاصل و عرق النسا و صرع و سه مثقال آن جهت سموم ادویهٔ قتاله نافع و ضماد بیخ کوبیدهٔ مطبوخ آن در سرکه جهت منع انتشار نمله و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و بلغمیه و بلند شدن و آماس کردن شریان مفصود و دبیلات و حمره و داخس و بواسیر که در دانهٔ آن ظاهر باشد و جرب و غرغره بطبیخ بیخ آن در آب که ثلث آب برود جهت خشونت حلق و مضمضه و نگاه داشتن آن در دهان جهت تسکین وجع اسنان و منع قروح خبیثه آن از انتشار و شرب آن جهت رفع اسهال بطن و قرحهٔ امعا و وجع مفاصل و عرق النسا نافع مضر معده مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال بدل آن در تریاق اسقولوفندریون و در صرع زمرد و گویند بنطافلن را بهندی هلول نامند و آن سه قسم میباشد قسمی گل آن زرد و این بسیار عزیز نزد اهل صناعت است و قسمی گل آن

بنطافلن

هلیله ترکیب کنند باید که مراعات آن نمایند که قوت یکی مصادم ومبطل قوت دیگری نگردد ونیز بسیار باید که جوش ندهند زیرا که جوش بسیار مبطل فعل آن است واستعمال آن با شکر مقوی فعل آن است در اسهال وباعسل مضعف آن واستعمال مطبوخ آن بیشتر است بر معده وسریع الانحدار تر از جرم آن وبا آلو وعناب وتمرهندی وشاهتره وهلیلج قوی الاسهال خصوصا که صاف نمایند برروی ترنجبین وشیر خشت ومغز فلوس خیارشنبر مالیده بازصاف نموده روغن بادام بران چکانیده بیاشامند وخورانیدن آب برگ آن مقدار یکدرهم با ثلث آن شکر جهت خروج مقعدهٔ اطفال بغایت مؤثر وضماد آن جهت اورام حاره والتهاب معده وحرارت چشم وبرآمدگی مقعده وجرب صفراوی وحکه بیعدیل است وآشامیدن شراب وبامربای آن یعنی گلقند گل آن جهت ذات الجنب وذات الرئه وتسکین التهاب معده وروغن آن سرد وتر ومنوم وجهت جرب وجراحت جسد وخشکی سینه وسرفه وریختن موی ونرم کردن اعضا ومفاصل وحفظ صحت ناخن ومکرر آشامیدن دو درهم آن بعد از تعریق در حمام جهت ضیق النفس وضماد آن با موم بر سینهٔ اطفال جهت سعال بغایت نافع ومؤثر وقطور آن در احلیل جهت حرقة البول وحرارت مثانه وسعوط آن جهت درد سر حار وبیخوابی مفید وتدهین نافدیدان جهت سعال مزمن مجرب وچون اسفنج را ویا پنبه را با روغن بنفشه آلوده بر مقعد ضماد نمایند در تنویم عدیل ندارد وبدل آن روغن نیلوفر وطریق گرفتن روغن آن بچند نوع است یکی آنکه با کنجد مقشر یا بادام مقشر در کیسهٔ کرپاسی کرده مکرر بمالند وخشک کنند وگل را تجدید کنند تا آنکه مغز بادام یا کنجد رنگین شود برنگ آن پس هر وقت که خواهند کوبیده روغن آنرا بگیرند نوع دیگر آنکه گل بنفشه تازه را در روغن کنجد در هر رطلی سی مثقال انداخته در آفتاب گذارند وبعد از هر چند روز صاف نموده بنفشه را تازه کنند تا رنگ وبوی بنفشه را بردارد وشراب معمول آن با شکر نافع است از برای سرفه وهمچنین مربای آن جهت ذات الجنب ورئه وشوصه ووجع گرده وادرار بول مفید

بنقه بفتح با وسکون نون وفتح قاف وها *ماهیت آن دانه ایست شبیه بعدس واز آن بالیده تر وبشیرازی مشهور گویند قسمی از خلر است ولیکن بسفیدی وتل ودیر آن نیست *طبیعت آن سرد وخشک مائل باعتدال وقابض *افعال وخواص آن جهت قطع اسهال وتقطیر آن جهت قروح ساعیه نافع ودر سائر خواص مانند عدس واکثار آن مولد سودا مصلح آن روغن است

بنک بفتح با ونون وکاف *ماهیت آن انطاکی گفته پوست درختی است یمنی سبک وزرد وبا قبض وخوشبوئی وگفته اند که پوست ام غیلان یمنی است وبعضی گفته اند که آن بنک الاس است وآن کرمهائی است که در بیخ آن بهم میرسد واین انسب واصح اقوال است وبهترین آن سبک وشیرین وقابض وخوشبوی آن است *طبیعت آن گرم وخشک وقریب بآخر درجهٔ اول *افعال وخواص آن از عطریات است ومقوی معده وجگر ودماغ وجهت تقویت باه وادرار بول وقطع اسهال صفراوی وغثیان حادث از برودت ونشف رطوبات شرباً وضماد آن جهت تحلیل طحال وتجفیف رطوبات وطلای آن مانع عرق وخوشبو کنندهٔ آن وقاطع رائحهٔ نوره ومنقی جلد از رطوبات تحت آن مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن آس است

بن بضم باء موحده ونون مشدد در اصل اسم شهر قلیلیا است بلغت یمن که مشهور ومعروف بقهوه بود واست بالفعل اطلاق مینمایند بر ثمری خاص وبرای حرمت آنرا ترک کرده این را بجای آن می آشامند *ماهیت آن ثمر درختی است کوهستانی که در جبل یمن ونواح آن وملک حبشه ودریا وبه که جزیره ایست از جزائر زیرباد است نیز بهم میرسد

و اهل آنرا در آش میکارند و در آب که سرد و اسم ماء رومی الله میرسد و فصلی و غیر فصلی میباشد یعنی هم خود رو جنگلی
صحرائی و هم مزروع بستانی و تربیت بسیار خوب بعمل می آید که شاخهای باریک بسیار آنرا می برند و گلهای ضعیف
ناکارهٔ آنرا دور میکنند و آنرا آبیاری و غیر آن بعمل لائق مینمایند بهترین بستانی آنست که در بیت الفقیه از یمن میشود و آن
دالهای سبز متوسط در کوچکی و بزرگی خوشبو و بوداده کوبیدهٔ آن چرب میباشد و خوش طعم و رائحه و درخت آن
یک ساق دارد بسطبری انگشت ابهام و بلندی آن یک ذرع تا سه ذرع دست میرسد شبیه بدست زمرد و گل آن سفید رنگ
و ثمر آن در غلافی سیاه رنگ شبیه بحب الغار ببزرگی فندق کوچکی و پوست آن نازکتر از پوست آن مرد و درو دانه درون
آن دو مغز و در وسط هر مغزی شکافی مانند شکاف دانهٔ گندم و هستهٔ خرما ولیکن ازان پهن تر و از گندم بزرگتر و از هستهٔ
خرما کوچکتر و سبز رنگ و در جوف آن پردهٔ نازک پیچیده با اندک تلخی و بهترین آن تازهٔ سنگین سبز رنگ یمنی آنست
که در ته آب رود پس حبشی و سیاه آن بسیار بد و تلخ و بد طعم و بتاوی آن سفید و بزرگ تر و سبکتر از یمنی و حبشی و پوست
تازهٔ آن با اندک ترشی و چسپندگی و حلاوت و عفوصتی و چون خشک گردد حلاوت آن کم و رفته رفته زائل میگردد و تولید
سبب اطلاع بر آن آنست که شیخ ابو الحسن شاذلی رحمه الله تعالی که در کوهستان یمن صومعه داشت و مریدان او بسبب
کثرت شب بیداری و ریاضات کسل و ماندگی میشدند اتفاقا وقتی بعضی ثمر آنرا یافته خوردند رفع کسل و ماندگی ایشان شد و
این را بدیگران گفتند ایشان نیز خوردند و نفع یافتند به پیر خود گفتند او حکم نمود که در آب جوش داده آب آنرا
بیاشامند پس چون این میوه را در آب جوش داده آب آنرا می آشامیدند باعث رفع کلال و ملال ایشان میشد پس رفته
رفته شهرت تمام یافت و تجار در کل بلاد بردند و منتشر ساختند و اکثری میخورند ولیکن اهل هر بلدی رجائی بنحوی خاص
اهل یمن و نواح آن پوست بیرون آن که قشر نامند خصوصا تازهٔ آنرا در آب بسیاری جوش داده صاف کرده گرما گرم
و نیم گرم بپیالهای بزرگ پیش از طعام و اکثری بعد ازان می آشامند و ولوع بسیاری بران دارند و طعم آن نیز مائل بشیرینی
و عفوصت میباشد خصوصا تازهٔ آن و اهل مکهٔ معظمه و مدینهٔ طیبه زادهما الله تعالی شرفا و تکریما و بلاد دیگر از عرب و عجم
و ایران و توران و هندوستان و فرنگ و غیرها مغز آنرا بعضی خام و بعضی نیم بریان که جوزی رنگ گردد و بعضی بریان که
قریب باحتراق رسد بعضی نیم کوفته و بعضی نرم کوفته در آب طبخ داده بعضی اندک غلیظ و بعضی بسیار رقیق و بعضی متوسط
و بعضی صاف کرده و بعضی صاف ناکرده می آشامند و فرنگان با قند سفید و نبات می آشامند چنانچه به تفصیل در قرابادین
مذکور شد و در طبع و مزاج آن اختلاف است حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی در آخر رسالهٔ افیونیهٔ خود در بیان
قهوه نوشته اند که سرد و خشک در درجهٔ دوم است جهت آنکه در ان کیفیتی غالب بر طعم و رائحه و این نیست که قیاس
دلالت بر حرارت آن نماید و بتجربه یافته اند که سردی آن بسرحد اعتدال نمیرسد و در بتاوی و غلهٔ هر یک از برودت
و یبوست برد یکری موقوف بتامل است و میرزا قاضی در رسالهٔ خود نوشته اند که بتجربهٔ تقریبا یافته که سردی آن در درجهٔ
اول و خشکی آن در درجهٔ دوم است و حکیم سالک الدین یزدی نوشته اند که بعضی از اطبا ان خواص اندوه بران رفته
اند که برودت آن در اول درجهٔ ثانیه و یبوست آن در ثالثه است بواسطهٔ آنکه در افراط آن سوسه ماغ و اهتزاز … و خشکی
مزاج بهم میرسد شاذیان آنرا و شیخ داود انطاکی که … گرم در اول و خشک در دوم و اکثر عوام را تقاضه سرد و خشک است
معتدل است جهت آنکه پوست آن تلخ است و هر تلخی گرم است و ممکن که پوست آن گرم باشد و مغز آن معتدل و یا سرد

در اول و آنچه دلالت بر برودت آن میکند معروف است و بتجربه رسیده که جهت تجفیف رطوبات و نزلهٔ بلغمی و نزلات و تفتیح سده ها و ادرار حیض نافع است و این ها نیز دلیل حرارت و یبوست آن است و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که بقیاس ظاهر میگردد که در گرمی معتدل و خشکی بران غالب و قشر آن گرم و خشکتر از ان باشد مؤلف گوید شاید که مرکب القوی باشد خصوص تازهٔ آن جهت آنکه دران دو جزو است یکی لطیف هوائی حار رطب و دیگری کثیف ارضی بارد یابس که بجزو اول افعال و آثار حرارت از تفریح و تلطیف و تفتیح و تلیین و ادرار و تلیین و غیرها از ان صادر میگردد و بجزو ثانی افعال و آثار برودت و یبوست از تسکین حرارت تشنگی و ثوران و غلیان دم و حدت صفرا و لذع آن و منع نوم و یبوست دماغ و غیر اینها از ان ظاهر میشود و هرچند تازه تر باشد آن جزو اول دران زیاده میباشد و چون کهنه گردد بتدریج کم و زائل میشود خصوص قشر آن و چون بریان نمایند آن نیز کمتر و زائل میگردد بمقدار بریان نمودن آن و بالجمله تازه و نو آن خصوص قشر خام آن مائل بحرارت و یبوست است و کهنهٔ آن خصوص بریان آن بارد و یابس و هرچند کهنه تر گردد و زیاده بریان نمایند بر برودت و یبوست آن می افزاید * **افعال و خواص آن** آنچه اطبا مذکور بیان فرموده اند آنست که شرب آب مطبوخ آن مفتح سده است بها در زهریتیکه دارد مسکن اوجاع و ثوران و غلیان خون و حدت و لذع صفرا و سودا و احتراق آن و مرقق و مصفی اخلاط و غلظات آنها است و لهذا در حمیات دمویه و صفراویه و سوداویه خصوصا در وائل و بعد بروز حصبه و جدری و ربو مفید است و شرای دموی و یرقان را سود مند و ملین طبع و مدر بول و مجفف رطوبات و جهت سرفهٔ بلغمی و نزلات و رفع اعیا و تقویت معده و اکثر انواع صداع و ورم و مالیخولیا خصوصا احتراقی آن و آنچه بسبب غلظت اخلاط و انجماد آنها باشد بجهت تصفیه و ترقیق این اخلاط را و منع صعود ابخره را و گفته اند بواسیر را نافع است و ضماد آن با عسل جهت جبر عضو بدر رفته و لعوق آن با عسل جهت سرفهٔ حار رطبه حکیم میر عماد الدین محمود فرموده پندارم که مجذوم را نیز نافع باشد بجهت همین علت و نیز سرفهٔ بلغمی و نزلات و رخاوت معده را بتجفیف رطوبات و صعود بخارات آن بدماغ و اسهال را خصوصا لیم بریان آن و کثرت نوم و تشنگی و صبر بران هرد و و اکتفا نمودن بطعام و شراب اندک بی آنکه مؤدی بضعف و انحراف مزاج گردد مفید و نیز رفع اعیا و ماندگی و کلال و ملال اسفار و حرکات و مشقتها می نماید و بعضی راغبان و حریصان بشرب آن این رباعی را در مدح آن گفته اند

* **رباعی** * راحیست قهوه روح فزا و کسل کسل * آرام جان و قوت اعضا و قوت دل * تقریب اجتماع جوانان پارسا * تفریح بخش خاطر پیران مضمحل * و دیگری این فرد را گفته * قهوه حمام سفر آتش خمار تریاک * پر طاؤس نظر افسردهٔ تنها کو است *

از مضار آن آنست که گفته اند صداع میآورد و باعث بیداری و لاغری بدن و صفرت لون و قطع شهوت باه و تقلیل منی و خفقان و نفخ و قولنج و مالیخولیا و کابوس و وحشت نمودن آلات تنفس و درشتی آن و مولد بواسیر است و بالجمله بارد المزاج و مرطوبین و اصحاب غلبهٔ اخلاط فاسده را بسیار مضر و بعضی در فوائد و مذمت آن گفته اند * بیت * آن سیه رو که نام او قهوه است * مانع النوم و قاطع الشهوه است * اغلب آنکه این مضار اکثر در کهنه بسیار بریان کردهٔ سیاه شدهٔ آن باشد نه خام آن خصوصا قشر آن که در بعضی امزجه شاید محرک باه و هاضم طعام باشد و ممکن که وجه ولوع اهل یمن باشامیدن آن بالای طعام همین وجه باشد و در جواب این گفته اند که وجه ولوع ایشان بدان کثرت حرارت مزاج و خوردن خرما و میوهای گرم است و محرر گوید حق آنست که مبالغه بسیار از طرفین در منافع و مضار آن بیجا است اکثر بعادت و قوت و حرارت و

و هر دفعه مزاج قلت و کثرت آشامیدن آن بر میگردد و همچنین یک کلی نیستند و بیان رجوع هر یک از منافع و مضار آن طولی دارد
و مقام گنجایش تفصیل آنها ندارد و میرزا قاضی نوشته اما جمعی که مزاج ایشان گرم باشد این دوا بسبب آنکه حرارت
را کم میگرداند و بسبب کمی حرارت رطوبات کم تحلیل میرود و لهذا اکثر است که ایشانرا خواب میآورد و از جمله
شخصی را دیدم که مزاج او کمال حرارت داشت و بدان سبب شبها خواب نمیکرد و مانند کسی که سرسام داشته باشد
اضطراب میکرد چون در همه شب بقهوه مداومت نمود او را خواب آمد و آن حالت زائل گشت و چون قهوه مضر قلب
است اگر با مروارید استعمال نمایند اولی است خصوصا در حصبه و جدری بعد از بروز جهت آنکه مروارید را در حصبه
و جدری نفعی تمام است و نیز استعمال آن جهت تقویت قلب با زعفران که چند طاقه در حین طبخ در آن اندازند نیکو
است و چون مسافر در وقت فرود آمدن و همچنین بعد تعب و مشقت بسیار و بعد خوردن افیونیات رافع تعب و کلال و ملال
و باعث شگفتگی طبع است آشامیدن چند فنجان آن و گفته اند ناشتا و در وقت امتلا از غذا مکروه باید آشامید بلکه صبح
اندک غذا بطریق ناشتا که بالفعل در عرف عوام مشهور به تحت القهوه است خورده بالای آن چند پیاله بیاشامند و
اکثر خوانندگان معتادین بافیون و افیونیات و شب نشینان آخر روز و یا بعد از نماز عشا خصوص قرب نصف شب چند پیاله
بیاشامند دفع آنها نماید و گفته اند مصلح آن زنجبیل و دواء المسک و ریباس و گلاب و امثال اینها است و شیخ داود انطاکی
نوشته شخصی که اراده شرب آن برای نشاط و رفع کسالت و آنچه ذکر کردیم نماید باید که شیرینی و روغن بسته و روغن بسیار
با آن بخورد و قومی با شیر میخورند و این خطا است و خوف احداث برص است و مقرر میکنند که بهترین مصلحات که طعم و
رائحه آنرا طیب و لذیذ میگرداند و کریه و بد ذایقه نمیسازد عنبر اشهب است پس زعفران

* پنسنگی * بفتح باء فارسی و سکون نون و کسر سین مهمله و سکون تاء چهار نقطه هندی و کسر کاف و سکون یاء و بهندی پیتکی
تیز نامند یعنی درخت جنگلی پریشان زیرا که پن بفتح باء موحده بزبان هندی بمعنی جنگل و چنگی بمعنی پاشان است
* ماهیت آن نباتی است هندی ما بین شجر و گیاه با شاخهای بسیار باریک بسطبری انگشتی و انبوه و هر شاخی مشتمل بر شاخهای
بسیار باریک و بر آنها برگهای کوچک فی الجمله شبیه ببرگ حنا بعضی کوچک و بعضی اندک بزرگ و زرد و سرخ و تر و کوتاه تر
از آن و ثمر آن فی الجمله شبیه بعنب الثعلب و اندک از آن بهن تر و در خامی سبز و بعد رسیدن بنفش میگردد و بی مغز خالی
و در جوف آن تخمهای ریزه سبز رنگ مثبت آن کما رابها * طبیعت آن ظاهرا گرم و خشک باشد * افعال و خواص
آن چون برگ و ثمر آنرا نرم بسایند و بر شکم مستسقی تا مدتها که ورم باشد گرم کرده ضماد نمایند و بالای آن برگ
بید انجیر را نیز گرم کرده بگذارند و با پارچه به بندند و تمام شب بگذارند و همچنین تا سه چهار شب اورا رفع می آورد و
آشامیدن برگ و ثمر و شاخهای باریک آن با آب سائیده جهت دفع رطوبت رحم و سیلان آن را مقطع نمودن حیض مفید

* پنیاله * بفتح باء فارسی و سکون نون و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و لام و ها * ماهیت آن ثمری است هندی بقدر
آلوئی و طعم آن بعضی چاشنیدار و بعضی مائل بترشی و در جوف بعضی پنج و شش تخم کوچک و در جوف بعضی زیاده از آن
آنکه در آن یک تخم میباشد و درخت آن بعضی خاردار و بعضی بی خار و نیز شبیه بدرخت آلو و برگ و شاخ و شاید نوعی
از آلو باشد که در ملک بنگاله بسبب غلظت هوا و آب چنین میشده باشد و چون ثمر پخته آنرا خواهند تناول نمایند باید که
آنرا خوب بمالند تا نرم شود و تخمها از لحم آن جدا گردد پس بمکند آنرا و الا ترش و عفص میباشد * افعال و خواص آن

مسکن صفرا و مهیج بلغم صفراوی مزاجان را نافع و بلغمی مزاجان را مضر و مورث حمیات و من انچه در آخر موسم رسیده و حوالی میزان میرسد و جنگلی آنرا ثمر کوچکتر و شیرین تر است

فصـــــل الباء الموحدة مع الواو

بورق بضم با و سکون واو و فتح را مهمله و سکون قاف معرب از بوره فارسی است و بهندی پاپری لون نامند* ماهیت آن نمکی است که در زمین شوره زار متولد میگردد از آب و نمک و انواع میباشد معدنی و مصنوع بهترین آن معدنی است که از معدن آن آورده باشند و این اصناف و الوان میباشد بعضی سفید سبک پر سوراخ که طعم آن شور باشد و این را ارمنی نامند جهت آنکه از ارمنیه آورند و اعلی و اجود اصناف است و بعضی سرخ رنگ و این را نطرون نامند و بهترین این مصری سرخ و نرم با ملوحت و اندک ترشی و تلخی است و بعضی اغبر صفائحی و این معروف ببورق الخبازین است جهت آنکه خبازان در آب حل نموده بر قرص نان پیش از طبخ میمالند و بر تنور می چسپانند تا باعث سفیدی و رونق نان گردد و بعضی را بورق الصاغه نامند و آن سفید سنجی سنگین است و زرگران در تصفیه و جلای نقره مستعمل دارند جهت آنکه آنرا بسیار صفا و جلا میدهد و بعضی زبدی است و این در نهایت خفت و نرمی میباشد و آنرا از افریقیه می آورند و این حادترین اصناف است و بهترین این صنف سبک صفائحی رقیق سریع التفتیت بنفش رنگ لداع است که در صورت مانند کف منجمد باشد و این نیز اکر خفیف صلب است افریقی است و الا رومی اما زبد بورق سبک غیر آنست جهت آنکه زبدی بورق سبک کبیر الحجم شبیه بآرد گندم خالص و بورهٔ زبدی منجمد با ترابیت و حمرت است فرق میان زهرهٔ اسیوس و زبد البورق آنست که زبد البورق بسیار سفید و سنگین تر و با اندک زردی میباشد بخلاف آن و اما مصنوع آن پس انچه را از براده شیشه و سرب مساوی الوزن سوده تسقیهٔ بآب محلول تلی نموده و با آب محلول تلی بسیار بران ریخته بآتش طبخ میدهند تا آنکه بسوزد و بار زانت میباشد و تنکار از این قسم بعمل می آید و آنچه از درخت غرب بعمل می آورند که آب برگ آنرا میجوشانند تا غلیظ گردد و قرصها میسازند و این بسیار سبک و سفید مائل بسیاهی و ملوحت میباشد و این بسیار کم یاب است و بورق الغرب نامند بهترین همه اصناف ارمنی با وصاف مذکوره است و بدترین همه زبدی است* طبیعت آن گرم تا اواسط سوم و خشک تا اواخر آن و نطرون و بورق زبدی افریقی تا اواسط چهارم* افعال و خواص آن محلل و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و آشامیدن ارمنی آن قاطع اخلاط غلیظه و مسکن مغص و رافع قولنج و مهیج باه و مقاوم سموم و بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه جهت سرفهٔ بلغمی و با هموزن آن زیرهٔ کرمانی و ماء العسل و با طبیخ زوفا یا حاشا یا سداب یا شبت و امثال اینها جهت تحلیل ریاح و تسکین مغص مفرط و با طبیخ انجدان جهت رفع مضرت خون گرم کار و تحلیل خون منجمد در معده و با آب و شراب جهت ذراریح و با ادویهٔ قاتلهٔ دیدان باعث اخراج و قوت فعل آنها است و چون پنجدرهم آنرا در نیم رطل آب بپزند از دیر آتش ملایم جوش دهند تا آنکه آب گردد و ربع رطل زیت مغسول بدان ریزند و بنوشند جهت قولنج یابس خصوص قولنجی که عارض گردد کدا از ندکان نقره و سرب را و با بنفشه و صمغ عربی مسهل بلغم غلیظ و مخرج کرم معده و با زیرهٔ کرمانی و سعتر جهت رفع خناق عارض از شرب نطرون و طلوع محلول آن با آب و شراب زوفا در گوش جهت رفع اوجاع و تفتیح سدد و دوی و قطع رطوبت جاری از آن و با سرکه جهت تنقیهٔ چرک آن و غرغرهٔ آن با خل خمر جهت اسقاط زلوی در حلق مانده و اکتحال آن با عسل جهت حدت بصر و ضماد آن با پیه الاغ و سرکه و با پیه خنزیر جهت رفع سمیت گزیدهٔ سگ دیوانه و با صمغ البطم بر دمامیل جهت انفتاح آنها و با انجیر جهت استسقا و ضماد آن با تیر رطیا ...

جهت دفع هزال و هزال رحکه و جرب و ثالیل که در آن کردن میل بسوی خلف نموده باشد نزد انحطاط علت و در التواء عصب نیز نافع و طلای آن با روغن بابونه جهت دفع عرق و بثورها نی جهت دفع عرق نیز و بثورهائی جهت نیکوئی رنگ رخسار و ستردن موی اوو عضویکه خواهند و مداومت استعمال آن جماع کنند فربه گرداند بدن را و دو درم آن با سه درم روغن زنبق بر ذکر و اطراف آن جهت تهیج انعاظ بهترین دوائی است و همچنین با عسل و مالیدن آن با روغن بر شکم زنان و قوابل و نزد آتش نشستن کسی که در شکم او کرم باشد باعث قتل و اخراج آن و با ادهان مسخنه یا محلله مالیدن آن بر بدن صاحب حمیات دوریه هنگام برد و قشعریره و نشستن نزد یک آتش بین النفع و با مراهم جهت جرب و حکه و برص و شستن سر با آب محلول آن جهت هزاز و نزلحه آن جهت دفع رطوبات رحم و احتباس حیض مفید و مسقط جنین و محرک قی مصلح آن مصطکی و صمغ عربی مقدار شربت آن از یک درم تا دو درم و از تسمیه مرجح آن از نیم مثقال تا یکمثقال بدل آن یک وزن و نیم آن نمک و بعضی نصف وزن آن قطران و بعضی بوزن آن ملح الاندرانی گفته اند و پاشیدن آن بر موضع باعث رقت آن و جهت داء الثعلب و داء الحیه نافع و چون خواهند آنرا بسوزانند طریقهٔ احراق آن آنست که در کوزهٔ کرده سر آنرا محکم بسته در اخگر گذارند و یک اریب تا سرخ گردد پس از آتش برداشته یک اریب تا سرد گردد و سائیده استعمال نمایند و محرق آن لطیف تر و حدت آن زیاد و قریب بقوت بورق زبد ما است

* بوزیدان * بضم با و سکون واو و کسر زاء معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و نون بعربی مستعجلة نامند * ماهیت آن بعضی است سفید بحجم و طول انگشتی و زیاده بر آن و مصمت و صلب و بر ظاهر آن خطوط کشیده و با خشونت و بعضی گفته که نوعی از مستعجله است و بعضی گفته که آن از فروع مستعجله است و بعضی لعبت بربریه دانسته اند و بعضی غش میکنند آنرا بهر دو یعنی بدل آن بعضی مستعجله و بعضی لعبت بربریه را میفروشند و فرق میان ایشان بعلم خطوط مستعجله است و حلاوت بوزیدان بخلاف لعبت بربری که بی حلاوت است و آنکه لعبت بربری کرده اند است بخلاف بوزیدان و گویند از هند میآورند و بالجمله نبات آن مجهول الماهیت است و بهترین آن سطبر با رماب مذکور است و بخلاف آنها زبون و بسیار ضعیف * طبیعت آن گرم و خشک در آخر درجه دوم و در اول سوم نیز گفته اند با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن با قوت تریاقیت و مبهی و محرک جماع و مسکن اوجاع مفاصل و نقرس و مفتح سدهٔ جگر و مهزل و منقی معده و عصب و مفاصل و مسقط جنین و جهت استسقا و دفع کرم معده و ازالهٔ اخلاط غلیظهٔ بارده باذابه و ترقیق و رافع سموم بارده و بالخاصیت مسهل زرد آب و باتر دما جهت بواسیر نافع مضر انثیان مصلح آن عسل و خردل مقدار شربت آن تا یک مثقال و نیم بدل آن بهمن سفید و گویند بوزن آن و ربع وزن آن زرنباد و نزد آن طویل است

* بیوش دربندی * بضم با و سکون واو و شین معجمه و فتح دال و سکون راء مهملتین و فتح باء موحده و سکون نون و کسر دال مهمله و یا * ماهیت آن قرصی است از برگ و گیاه نباتی بقدر درخت کوچکی و برگ آن شبیه ببرگ خار تشم آن مدور و از شاخها اندکی کوچکتر و مائل بزردی منبت آن بلاد عجم خصوصا نواح شهر دربند و اهل آن بلد برگ و گیاه آنرا کوبیده قرصها ساخته خشک نموده باطراف میبرند * طبیعت آن در دوم سرد و در اول خشک و در آخر اول سرد و خشک نیز گفته اند * افعال و خواص آن رادع و طلای آن جهت تحلیل اورام حاره و منع زیادتی آنها و تسکین اوجاع رمد و نقرس خصوصا با آب عنب الثعلب نافع و بدل آن عیان ماميرا و حضض است

* بول * بفتح با وسکون واو ولام بفارسی کمیز وشاش وبهندی موت ومشهور به پیشاب است * ماهیت آن معلوم است وآن مائیت مشروب ومطعوم حیوان وانسان است که طبیعت از راه گرده ومثانه را حلیل ویا قبل دفع میکند * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن بسیار جالی وملطف ومقطع وبول هریک از حیوانات بحسب امزجهٔ آنها مختلف میباشد وبول انسان اعدل از سائر ابوال وبعد از آن بول شتر وگاو است وهر بولی را که بجوشانند تا غلیظ ومنعقد گردد جهت قروح خبیثه ونواصیر واندمال وتجفیف آنها بیعدیل است وبول انسان جهت قروح عمیقهٔ رطبه وساعیه وجرب وحکه وحزاز وسعفه وآبله ومنع زیادتی قروح خبیثه وبثور وآبله که در سر بهم میرسد وبا بورهٔ سرخ جهت گزیدن سگ دیوانه که موضع لدغ را بدان بشویند وجهت داء الثعلب وبرص وتقشر جلد وسوختگی آتش غسلا وطلاء وآشامیدن آن جهت فساد هوا وگزیدن جانوران سمی وسموم ماکوله ومداومت بول خود وبول طفل بقدر دو کف جهت مارگزیده وسائر هوام ومداومت بول خود هر صباح ناشتا بقدر دو کف جهت دفع سپرز بیعدیل وبدستور با نیم وزن آن آب برگ خیار بادرنگ بشرطآنکه اگر توانند قبل از آن مقدار دو راه روند که خسته گردند پس بنوشند وشستن مقعد به بول گرم جهت ورم آن ودر مرض آتشک شستن موی بآن مانع ریختن آن وحقنه بآن جهت مغص وقطور آن جهت کرم گوش خصوص که در پوست انار گرم کرده باشند وثفل بول با روغن حنا حمولا جهت ورم رحم وباروغنهای گرم چکانیدن در ان واکتحال آن جهت غرب ورمد وظلمت بصر وطلای بول مطبوخ در ظرف مس با عسل جهت قلع بیاض که از قرحه بهم رسیده باشد وضماد خاکستر رز که با بول خمیر شده باشد جهت قطع نزف الدم اعضا وآشامیدن بول طفل نابالغ جهت عسر نفس ونفس انتصاب وطلای کف آن جهت تحلیل مؤثر وبول گاو ماده بغایت جالی وجهت قروح اطفال ونواصیر وازکار جهت درد معدهٔ بارده وبواسیر وبا مرصافی جهت درد گوش وبا سرکه جهت درد دندان وشستن عضو بآن با خردل جهت خدر مجرب دانسته اند وبول خوک جهت قلع بیاض وریزانیدن سنگ گرده ومثانه بیعدیل وبول خر جهت درد گرده وبول بز با سنبل الطیب که هر روز مقدار چهل مثقال بول آنرا با یک مثقال سنبل الطیب بیاشامند جهت استسقای لحمی وقطور آن جهت درد گوش وبول شتر جهت ورم جگر وسدهٔ آن واستسقا وصلابت سپرز وتقویت باه وامراض باردهٔ احشا وقطور آن جهت جراحت گوش نافع وبول گاومیش با وصافی جهت درد گوش بارد مجرب وبول سگ جهت تحلیل مفید وخواص ابوال حیوانات هریک بجای خود ان شاء الله تعالی خواهد آمد

بول الابل

* بول الابل * اقراصی است که از یمن میآورند ودر موسم حج در مکهٔ معظمه زادها الله تعالی شرفا وکرامة میفروشند * ماهیت آن زهراوی حکایت کرده که اهل یمن شترهای خود را در نصلی از سال بچرای گیاهی که در انجا میشود و مخصوص بدانجا است میبرند وبول آنها را جمع نموده محافظت مینمایند واز ان قرصها میسازند وما لیقی گفته که چنین است که زهراوی حکایت کرده بلکه چیزی است که یافته میشود در مغارهای کوهستان مکهٔ معظمه وغیر آن وآن قطعهای سیاه رنگ متحجر است معروف بمن الوبر وتجار از اعراب آنها را گرفته اقراص میسازند وبعضی گفته اند که بول وطواط است که بعضی بر بعضی متراکم میشود در مغارها وبعضی گفته که گیاهی است مخصوص بجبال حجاز که آنرا کوبیده با بول شتر سرشته اقراص میسازند وبالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیت است * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن جهت اندمال جروح وقروح حیوانات وقطع نزف الدم وحمول آن جهت قطع حمل وبواسیر

البول ومقدار شربش دو درهم از تخم آن بدستور وضماد آن با شراب ونمك نیم کرم جهت تحلیل خنازیر وحمول آن جهت اخراج کرم امعا مفید وعصارهٔ آنرا از شاخها و برگ آن اخذ مینمایند مصدع ومغثی مصلح آن عناب وشیر تازه دوشیده مقدار شربت از برگ آن تا یك مثقال واز تخم آن نیم مثقال بدل آن کهل راست

* پرئی * بضم بای فارسی وسکون را وکسر همزه وسکون یا * ماهیت آن گیاهی است هندی از قبیل نجم ودر بنگاله کثیر الوجود وبر اشجار ودیوارها وسقف خانه مانند تاك ورکد وبالا میرود وساق آن بسطبری انگشتی وبرگهای آن فی الجمله شبیه ببرگ تانبول وسبز واز آن ضخیم تر ونازك وبا رطوبت ولزوجت بسیار وبی زغب ودو قسم میباشد یکی سفید یعنی ساقهٔ آن سفید رنگ وبرگ آن سبز واین بسیار است دوم سرخ یعنی ساقهٔ آن سرخ ورگهای برگ آن نیز سرخ رنگ واین کم یاب تر از ان است واهل هند آنرا پخته میخورند مانند سبزیهای دیگر وبالزوجت بسیار است * طبیعت آن سرد وتر * افعال وخواص آن منوم ومبهی وجهت ازدیاد منی وتلیین آلات صدر وحلق وتسکین حدت حمیات حاره وطلای آب برگ آن جهت تسکین سوزش ومنع آبله کردن عضو آتش سوخته نافع چون مکرر وپیهم بمالند در هنگام سوختن وبسیار قریب بدان *

* فصـــــل الباء مع الهاء *

* بهمن * بفتح باء موحده وسکون ها وفتح میم وسکون نون لغت فارسی است * ماهیت آن بیخی است نارسی فی الجمله شبیه بزردك کوچك وباندك صلابت وکجی وباخشونت قلیلی وناهمواری ومنبت آن کوهستان ارمن وخراسان وگیاه آن بقدر شبری وزیاده وکمتر از ان وبرگ آن مانند برگ اجاص منبسط وخارناك وکثیرا لتشریف وبرساق آن برگی چند ودر آنها باهم پیچیده وبی گل وثمر ودو قسم میباشد سرخ وسفید سرخ آن بالیده تر وبلند تر وناهموار پوست آن زیاده وظاهر آن سرختر از باطن آن وسفید آن هم ظاهر وهم باطن آن سفید وبهترین سرخ آن صافی شکن خوشبوی آنست که چون بخایند باندك لزوجتی وقبضی باشد وهمچنین سفید آن واز نواح ارمنیه وخراسان آورند * طبیعت آن در دوم گرم وخشك وسرخ آن گرم تا سوم وقویتر از سفید وهردو با رطوبت فضلیه وقوت قبضی ومسیح هردو را گرم وتر دانسته * افعال وخواص آن بغایت مقوی باه ودل ومسمن بدن وزیاده کنندهٔ مادهٔ منی ومفتح ومحلل ریاح وبلغم غلیظ لزج وموافق مبرودین وجهت خفقان ویرقان وتفتیت حصاة گرده ومثانه خصوص با ادویهٔ مناسبه وسرخ آن جهت تقویت باه وانعاظ قویتر وچون در آب طبخ نمایند تا مهرا شود وآب آنرا با شکر ناشتا بیاشامند فربهی عظیم آورد خصوصا با بادام ونخود وضماد آن با نمك تلخ وعسل بر صورت زنان باعث نیکوئی رنگ رخسار وشستن سر بدان جهت کشتن شپش وخوشبوئی موی وفرزجهٔ سفید آن با زعفران جهت تنقیهٔ رحم وخوشبوئی آن ومضر ونوع آن مضر سفل ومصلح آن انیسون وکثیرا وعناب مقدار شربت از جرم آن هردو تا دو مثقال واز آب مطبوخ آن تا سه اوقیه هریك بدل دیگری اند وبدل هردو بوزن آن تودری ونصف آن لسان العصافیر وموصلی سفید وسیاه واسکند ناگوری وبدل سرخ آن درونج وبدل سفید آن زرنباد است

* بهمی * بفتح با وسکون ها وکسر میم ویا * ماهیت آن نباتی است شبیه بگیاه جو واز ان کوتاه تر وباریکتر وخوشهٔ آن شبیه بشیلم ومنبت آن مواضع سایه دار * طبیعت آن سرد وخشك در دوم وبسیار قابض * افعال وخواص آن بدان جهت شرب آن حابس اسهال مزمن ونزف الدم که مرفوع البرء باشد وسلس البول نافع مقدار شربت آن تا دو درهم واز خاصیت آن آنست که چون دو ابریشم ملون برنك ارغوانی یا در شال سرخی پیچیده بر عضویکه خون از ان نزف کند ببندند و ازاله

آن بعضی است طولانی بضخامت انگشتی و زیاده بر آن و طول آن تا بقدر شبر و زیاده و بعضی گرد و دار و رنگ پوست آن
زرد مائل بسرخی براق و ظاهر آن اندک گره دار و چون کهنه گردد مائل بسیاهی میشود و طعم آن بسیار تلخ و مغز آن ریشه
دار و صلب و از ملک رخام که رخنگ نیز نامند میآورند بساعت و اسلام آباد و از آنجا باطراف میبرند و بسیار رخورندارد
* طبیعت آن در سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و منسوب بمشتری است * افعال و خواص آن اهل آن
دیار برای آن منافع و خواص بسیار نقل مینمایند و در هر مرضی با دوائی خاص مستعمل دارند امراض اعضاء الراس
جهت درد سر قدری از آنرا با گلاب سائیده بر پیشانی طلا مینمایند و میگویند که فی الفور درد ساکن میگردد و برای ام الصبیان
مقدار یک سرخ پیار رانکا با یک دانه قرنفل و یک دانه فلفل با شیر مرضعهٔ طفل سائیده میخورانند و برای شبکوری پیار رانکا
و زرد چوبه از هر یک یکماشه با شیر زنان سائیده پارچه را بدان تر کرده سوخته در دهٔ آنرا گرفته در چشم میکشند و برای درد چشم
و رفع سرخی و جلای بیاض پیار رانکا چهار رتی زرد چوبه کره دار حضض هندی افیون از هر یک یکماشه زاج سفید ذرتی با آب
تا سه ساعت نجومی کامل سائیده حل نموده شیر گرم کرده برای درد چشم و سرخی آن بر حوالی چشم طلا مینمایند و برای
جلای بیاض و قطع آن با میل در چشم میکشند و ایضا برای درد چشم قدری از آنرا با قدری زرد چوبه و قلیلی افیون و یا هر سه
مساوی سائیده برد ور چشم طلا مینمایند درد و سرخی چشم را زائل مینماید و برای درد گوش که چرک آن جاری باشد
دو عدد بادنجان را درست بر آتش گرم میکنند و میفشارند و آب آنرا گرفته قدری پیار رانکا در آن میسایند و صاف کرده
شیر گرم نموده دو سه قطره از آن در گوش میچکانند و میگویند فورا درد را ساکن میکرده اند و ریم را زائل میکند و برای
درد دندان پیار رانکا نمک اندرانی تنباکو و حلتیت بریان کرده خاکستر پوست درخت عشر و پوست درخت بادنجان
دشتی که بهندی بهتکتیه گویند از هر یک قدری نرم کوفته و بیخته بر دندان میمالند و دهن باز کرده سر را بزیر میدارند
تا آب و ریم و لعاب آن دفع گردد و برای پینس که مرضی است که در ملک هند در بینی بهم میرسد میگیرند پیار رانکا و تر تیلا
هندی از هر یک یکماشه و در روغن گاو خوب حل کرده اندک اندک سعوط مینمایند اعضاء الصدر برای زیادتی شیر زنان
پیار رانکا یکماشه سیاه دانه زیرهٔ سفید شقاقل با آب نرم سوده صاف نموده میآشامند تا سه روز و برای ضیق النفس و سرفهٔ
کهنه یکماشه پیار رانکا با پوست بیخ بریاره و پوست بیخ کنگهیه از هر یک یکماشه درهم نموده در سر غلیان مانند تنباکو
میکشند ایضا برای ضیق النفس و سرفهٔ کهنه با آب مطبوخ پوست رنگنی بکسر را که آنرا بهندی بهتکتیه نیز نامند و شاید
بادنجان دشتی باشد بدین نحو که نیم پاو پوست آنرا در نیم آثار آب خالص جوش میدهند تا آنکه نیم پاو آب بماند پس
قدری نمک داخل آن کرده از آتش فرود میآورند و صاف نموده یکماشه پیار انکا در همان آب سائیده در شبانه روز بفاصلهٔ چهار
چهار گهری که تخمینا یک و نیم ساعت نجومی میشود مقدار یک توله از آن آب را شیر گرم نموده مینوشند و همچنین تا آنکه آن
آب تمام صرف شود و اگر مرض کهنه باشد و از این مقدار آب زائل نگردد مرتبهٔ دیگر ترتیب داده میآشامند و از برای دبهٔ اطفال
که آنرا بهندی آزار پسلی و گاهی نیز [illegible] می نامند که در پهلوی چپ اطفال صغیر تا دو نیم ساله و تا سه ساله دفعة بهم میرسد
و علامت آن تپ و جستن پهلو و گود افتادن خصوص پهلوی چپ و نفس بالا کشیدن و تواتر نفس و نگرفتن پستان و گریه بسیار
و بیقراری و بی آرام بودن است چنانچه در رسالهٔ علیحده مفصلا ذکر یافته مقدار یک رتی پیار انکا با یک دانه قرنفل و یا فلفل
سیاه مرکب ام که باشد و آنرا در زهرهٔ خرک تر کرده خشک نموده باشند و بعضی عورات هند چون آنرا مستعمل دارند نیز

اردهان میمانند باه بود ایهٔ آن شائیده مخمورا نند ومیگویند که فی الفور آرام میدهد اغتذاء الغذاء برای تقویت معده وزیادتی
اشتها بیمارا نکا سه ماشه نانخواه زنجبیل باد یان بیخ شیطرج هندی فلفل سیاه نمک ترب نمک سیاه نمک بانکا از هریک یکتوله
یکهمهٔ سفید وج ترکی زاج بریان از هریک یکماشه کوفته بخته با آب لیمو تا نه ساعت کا مل سحق مینمایند وحبوب می بندند
وه رحبی بقدر نخود ی وبا قلائی یک حب شام با آب نیمگرم فرومی برند وازبرای تقویت معده وزیادتی اشتها وسرعت
هضم یکماشهٔ آنرا با نانخواه ورازیانه ربا برنک ونمک سیاه از هریک یکتوله با آب لیمو کاغذی یعنی لیمو آب مقدار ده
دوازده عدد سحق بلیغ مینمایند آنمقدار که آب آنها تمام خشك کردد پس حبوب بستة نکاهمیدارند شربتی ازیکماشه
تاد وماشهٔ بعد از فراغ طعام روز وشب میخورند تا یکهفته وازبرای تقویت معده ورفع انواع اسهالات وبواسیر وضیق
النفس رطوبی وسرفهٔ بارد ورياح بوفرا قرشکم وبالجمله اکثر امراض بارده رطبه یک وزن آنرا باد ووزن فلفل سیاه
نرم کوفته بخته حبوب بقدر نخودی ساخته یک حب صبح ویک حب شام میدهند واین بتجربه رسیده وازبرای دفع انواع
هیضه خواه محتبس باشد وخواه جاری بعنوان تی ربا اسهال وبا هرد ومقدار نیم ماشه آنرا با کلاب ویا با آب
نمائیده میخورند وازبرای هیضهٔ رطوبی وبلغمی مقدار دو رتی بیارانکا ودو سه دانه قرنفل وبیست ویکدانه فلفل سیاه
نرم سوده میخورند واکر قدری قلیل پیپلا نیز داخل نمایند بهتر استدازبرای تخمه وسوء الهضم یکتوله رازیانه را جوکوب
نموده در آب جوش میدهند وصاف نموده مقدار دو رتی بیارانکا درزده ان داخل ساخته میدهند و بالای آن آنرا میآشامند
وبرای بواسیر ورفع اسهال رطوبی یك وزن آنرا با نیم وزن فلفل سیاه نرم کوبیده با آب کنکهیه سرشته حبوب سازند هر حبی
بقدر نخلي شربتی دو حب صبح ناشتا ودو حب وقت شام فرو برند بواسیر واسهال رطوبی حادث ازضعف معده را مفید است
اعضاء النفس ازبرای استسقا بیارانکا نانخواه تخم حلبه زیرهٔ سفید فلفل سیاه پوست بیخ بریارة پوست بیخ کیا رجکای
ازهریک سه ماشه نرم کوفته بخته هفت حصه نموده هر روز یکحصه را نصف صبح ونصف شام با عرق باد یان میخورند وبجای
آب نانخواه ورازیانه وبیخ بریارة وپوست بیخ انار ازهریک چهار توله در آب جوشانند وصاف نموده بجای آب
میخورانند ایضا ازبرای استسقا هفت روز ناشتا با ادویه که ذکر میابد سفوف ساخته با آب سرد میخورانند دوا این است
بیارانکا چهار رتی یکماشه بید ر ماشه نانخواه تخم حلبه زیرهٔ سفید ازهریك چهار ماشه نرم سوده سفوف میسازند
وهشت حصه نموده هفت حصهٔ آنرا هفت روز ناشتا میآشامند ومیگویند باید که بروز ی بالای آن دال ماشکه
بخورند انشاء الله تعالی دران بیماری زائل میکردد وازبرای طحال بیارانکا زهرهٔ خرکوش زهرهٔ زاغ سیاه زهرهٔ ماهی
زردچوبه سوخته زاج سفید سوخته توتیای هندی سوخته تنکار سوخته ازهریک یکماشه با آب برک صبر که بهندی کهکوار
نامند خوب حل نموده بمقدار دانهٔ ماش وخردل حب می بندند هر روز یک حب صبح ویك حب شام بکیر را حسب
بقدر ماش وصغیر را حب بقدر خردل میدهند وازترشی وبادی پرهیز میفرمایند وقلیل روغن در طعام آن داخل
مینمایند وقدری بیارانکا را باسرکه سائیده بر ورم طحال طلا می نمایند وازبرای دفع پرموت که آزاری است که بعضی
مورات را بعد از زائیدن عارض میکردد وآن زن روز بروز زرد وضعیف ولاغرمیکردد واکثر باعث اوهلاکش میباشد
دو رتی بیارانکا را با بیست ویکدانه فلفل سیاه ویا ده ماشه کوشت د هنیس که جانوری است هندی ود وماشه کوشت بچهٔ
موکه در حمل مادرش راذبح نموده وازشکمش برآورده خشك کرده باشند نرم سوده حبوا میسازند وتا هفت روز ناشتا

میخورانند و از غذا اغذیه نامناسب پرهیز مینمایند ایضاً برای پر سوت یک سرخ پیار انکار ا با عنبر اشهب و مشک خالص و زعفران از هریک دو ماشه فلفل سیاه بیست و یک دانه گوشت دمنیس گوشت بچهٔ آهو که خام از شکم مادرش برآورده باشند از هریک سه ماشه نرم سوده حبوب می بندند بقدر نخود هر حبی بقدر یکماشه هر روز یک حب آنرا میخورانند و از ترشی و بادی و از اغذیه هائی بازده پرهیز مینمایند و برای دفع سلس البول پیار انکا دو رتی تا نخود ویکماشه پوست بیخ بریار و پوست بیخ کنار تخم کنکهیه از هریک یکماشه نرم کوفته پخته صبح ناشتا میآشامند و برای نزول آب پیار انکار ا با زنجبیل سفید سائیده بر موضع ورم طلا مینمایند و بدستور با فلفل سیاه و برای نزول آب در خصیه شش ماشه آنرا با پوست شیطرج هندی و پوست بیخ تاتواه و پوست بیخ بریاره از هریک شش ماشه خشک نموده با عصارهٔ پوست درخت بکاین خوب حل کرده گرم نموده ضماد می نمایند بعون الله تعالی در سه چهار مرتبه زائل میکردد السموم برای مارگزیده بی الفور قدری پیار انکا با شیر درخت عشر که بهندی آکه نامند و شیر درخت زقوم که بهندی تهور سیج نامند نرم سوده بر ان موضع طلا می نمایند قدری پیار انکار ا با جدوار مجرب سائیده میخورانند و با فلفل نیز الاوجاع سه ماشه پیار انکار ا در پاو آثار روغن سرشف یا کنجد خوب میسوزانند و صاف کرده شب گرم نموده بر موضع وجع میمالند و از هوای سرد محفوظ میدارند ایضاً جهت اوجاع یکتوله پیار انکار ا با آکل دماوه و علیلهٔ زرد از هریک یکتوله کوفته در یک آثار روغن سرشف انداخته در شیشه کرده چهل روز در آفتاب میگذارند وگاه گاهی برهم میزنند پس عند الحاجت گرم نموده بر موضع وجع میمالند و برای تحلیل اورام وغدد و تسکین اوجاع بادوزن آن فلفل سیاه با آب نیم گرم سوده گرم کرده ضماد مینمایند * حب پیار انکا * نافع از برای اکثر امراض مانند ضیق النفس و سرفه و سوزش فم معده و جذام و آتشک و جرو ح و قروح خبیثه و غیرها صنعت آن پیار انکا چهار رتی زعفران و مشک خالص از هریک یک رتی کافور خالص و مومیائی از هریک یکماشه اجزا را کوفته پخته سه حب میسازند هر روز یک حب آنرا ناشتا میخورند وغذا وقت ظهر نخود آب و شب قلیه با خشکه و اگر مزاج قوی باشد و هضم تواند نمود وقت ظهر کیلهٔ عقری میخورند و از حموضات و لبنیات پرهیز می نمایند

* پیپل * بکسر باء عجمیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح باء عجمیه و لام لغت هندی است * ماهیت آن درخت هندی است در جمیع ملک هند بهم میرسد و بسیار عظیم و چتردار میباشد و هنود آنرا تعظیم مینمایند و برگ آن عریض اندک طولانی و با کنگرهٔ کمی و نوک آن بلند و تیز * طبیعت برگ پوست و درخت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن ضماد پوست درخت آن که ضخیم باشد جهت تحلیل اورام و زخم ناصور و برگ آنرا که بر دمل گرم کرده بندند بتحلیل برد و یا پخته نماید و برگ خشک آن که خود بخود از درخت افتد سوخته گرماگرم در آب سرد اندازند تا هفت برگ و آن آبرا بنوشند تهوع و قی را باز دارد و نیز پیپل بهندی دار فلفل را نامند *

* بیخ زرین کیاه * بکسر با و سکون یا و خاء معجمه و فتح زای معجمه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون و کسر کاف فارسی و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و ها بفرنگی جیسونا مند * ماهیت آن بیخی است شبیه به بهمن سفید و از آن طولانی تر و سنگین تر و صلب تر و بعضی مائل بزردی و سنگین و بسیار صلب و اندک براق طلائی فی الجمله شبیه باستخوان زرد شده و این بهترین آن است و از چین و زیر باد ات می آورند و گران بها است خصوصاً نوع صلب سنگین مائل بزردی آن * افعال و خواص آن مفرح و مقوی قوی و ارواح و باه چون مقدار قلیل از آن را با گلاب بسایند و بیاشامند و یا کوفته

پخته برآب گوشت باشید بنوشند مقدار شربت آن یک دانگ تا نیم درم •

* بیسم * بکسر با وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر سین مهمله وسکون میم * ماهیت آن ثمری است شبیه به بکوچکی وصلبه و با زغب بسیار و یا دو ازیه و انطاکی گفته که درخت آنرا پیوند از سیب و امرود و یا بادهال بلوط و یا بید و یا قسطل که شاه بلوط است مینمایند و کثیر الوجود و بسیار پیوند از تفاح و صفصاف که بید است مینمایند و هنگام رسیدن ثمر آن هنگام رسیدن ثمار دیگر است و تا اواسط زمستان می ماند * طبیعت آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن حابس اسهال و قی و قاطع خون و مانع خفقان و مقوی معده و دماغ و با عسل محلل اورام و طبیخ آن تا دزهر سموم حاره و مضمضهٔ طبیخ آن جهت تقویت دندان و جلوس در طبیخ آن جهت قطع نفث الدم و نزف الدم و رحم و بواسیر و برگ آن جهت التیام و التصاق جراحت تازه بغایت مفید و اکثار آن مولد سدد و عسر البول مصلح آن روغن بادام بدل آن بلوط و عفص مقدار شربت آن از ده درم تا پانزده درم

* بیش * بکسر با و سکون یاء مثناة تحتانیه و شین معجمه * ماهیت آن بیخی است هندی بسیار سمی قتال که در اکثر جبال هند و نواح آن میروید و انواع میباشد و هیچ یک از انواع آن تلخی و تیزی و حدت نیست و لیکن همه مفسد ارواح و اخلاط بمرا تب خود در قوت و ضعف و مهلک اند بدان سبب و بعضی گفته اند در بعضی اقسام آن تندی و تلخی است یک نوع آنرا سینگیا نامند بجهت مشابهت آن بشاخ آهو بره زیرا که بلغت هندی سینگه شاخ را گویند و این را چندال نیز خوانند بجهت کمال رداءت و خباثت سمیت زیرا که چندال قوم بسیار رذیل خبیث را نامند و این اکثر در کوه دابریت که میان هند و ختا واقع است و در کوهستان کیداره که در سرحد تبت کوچک واقع است و در کوهستان مورنک و رنگ و ر و رانکاماتی و نیپال نیز بهم میرسد و بهترین و قوی ترین آن آنست که بوزن سنگین و صلب و اندرون آن سیاه مصمت براق باشد و بعد از آن آنچه اندرون آن سرخ تیره پس زرد پس سفید تیره و بر ظاهر آن نقطهای سیاه و بر روی آن چیزی مانند طلق و یا کافور سوده نشسته باشد پس آنچه اندرون و بیرون آن زرد و سفید باشد برهمنی نامند و زیاده بر این نسبت داده اند قوت سمیت آن بمرتبه است که چون کسی آنرا بدست و یا بدن عرق آلود و یا بر زبان برساند در ساعت هلاک میکند بسبب نفوذ تا ثیر خود و میگویند حکمای هند امتحان قوت آنرا بدان مینمایند که سایند و بر شاخ گاومیش شیرده بمالند اگر خون از پستان برآید و بعضی گفته اند خون از دماغ و شکم آن جاری شد و مرد بسیار قوی است و الا ضعیف و بعضی مبالغه باین حد نموده اند که چون دانهٔ درست آنرا بر شاخ گاو تعلیق نمایند اگر بجای شیر خون از پستان آید بسیار قوی است و الا ضعیف و وجه تسمیهٔ سینگیا را این نیز نوشته اند و گویند اگر کسی بران گاومیش و یا گاو سوار شود در و نیز تاثیر میکند و نیز اگر بر رکاب بمالند زیر ران موزه و کفش بر اسب بپوشند از آن سرایت میکند و بوی آن نیز کشنده است و اصل آنست که خوردن مقدار خردله از آن کشنده است فی الفور و اکثر امور مذکوره مبالغه بسیار است و میگویند این چنین بیش کسیا ب و سلاطین و حکام در خزائن در زیر نگین خود محفوظ میدارند و نوع دوم بچهناک است و این بیخی است که در هیئت و ناهمواری ظاهر شبیه بجدوار و بیرون آن سیاه و اندرون آن شکری رنگ منبت این نیز منابت سینگیا و سمیت این از آن ضعیفتر و قابل تدبیر و اصلاح است بخلاف آن و اهل اطبای هند بعد از تدبیر و اصلاح بچهناک را استعمال مینمایند خصوص نیلیا که آن را که برنگ روغن چراغ زرد و تیره مائل بسیاهی میباشد و سطح و سر آن باریک مانند شاخ گوزن و از همه

اقسام بچهناک بهتر است وگفته اند بچهناک را اقسام دیگر نیز هست ولیکن همه ضعیف از ثبات و شکل و رنگ اکثری شبیه
بهم اند مانند زرد منتاو با چلنک وکهما این و این هرسه از اقسام بچهناک ضعیف اند و از دو دانگ تا نیم درم آنها کشنده است
بتعفین و افساد ارواح و اخلاط و قسمی دیگر صنوبری شکل و کوچک بیرون آن مائل بزردی شبیه بسعد و این را بهندی
تیزک نامند در غایت تندی و تلخی است و این شبیه بجدوار است و بعضی نامقیدان در شیر جوش داده سمیت آنرا کم
نموده رنگ کرده بجای جدوار میفروشند و قسمی دیگر شبیه باکلیل الملک است و این را قرون السنبل نامند و احیانا در سنبل
نیز یافت میشود و قسمی دیگر را بهرا تاموراث کویند و این سفید مائل بزردی غیر مخروطی شکل شبیه به بیخ نی کره دار و
بقدر انکشتی میباشد و این را برهمی نیز نامند و در اعالی کوهستان حوالی کشمیر وغیر آن از مواضع دیگر بهم میرسد و بعضی
آنرا مهوده نیز نامند و در طعم این نیز تلخی و تندی میباشد یک دانگ این کشنده است بکیفیت غالبهٔ خود بسوزش اندرون
و غلبهٔ حرارت و افراط قی و اسهال و تشنج و تعفین ارواح و تحلیل آنها و قسمی دیگر را هلدیه نامند یعنی شبیه بزرد چوبه
جهت آنکه بندرت درمیان زرد چوبه بهم میرسد و کسانیکه آنرا میشناسند اولا از میان زرد چوبه جدا نموده بعد از ان
آنرا جوش نموده خشک کرده حمل و نقل بهالهان مینمایند و رنگ این سبز و اغبر بالدک زردی و منقط بسیاهی میباشد
و این را کالاکوت نیز می نامند و قوی السمیت است و کویند از خاصیت کیاه آن آنست که در هنگام وزیدن باد ساکن
و در هنگام سکون باد متحرک میباشد و قسمی را متوا مینامند یعنی شبیه بزنجبیل جهت آنکه درمیان زنجبیل احیانا یافته
میشود و این در قوت ضعیف تر از هر چهار قسم است و گفته اند شاید فی الحقیقة این پنج قسم از اقسام بیش نباشد بلکه بیخ
سمی دیگر باشد که بجای بیش خوانده اند و یا آنکه بیش را اسم جنس بیخ سمی کیرند تا آنکه همه را شامل باشد و اقسام
دیگر نیز گفته اند تا هیجده قسم از انجمله ده قسم زبون غیر مستعمل و هشت قسم مستعمل و بهترین این هشت قسم تیلیا است
چنانچه ذکر یافت و بنابر تطویل ذکر نه نموده کیاه آن بقدر شبری و بایک ساق و برک آن شبیه ببرک کاهو و کاسنی و گل بعضی
سرخ و بعضی زرد و بعضی بنفش کویند طریق اخذ بیش و سائر بیخهای سمی آنست که کسانیکه میشناسند و عادت
باستعمال سمیات کرده اند در وقتیکه آن بیخها رسیده اند شب ها رفته در جنگلهای آن مواضع سیر میکنند هرجا که بیخ سمی
قوی بود از ان موضع شعاعی ظاهر میگردد قدری خاکستر از برای نشان و علامت بران موضع میریزند و روز رفته آن
موضع را شکافته آن بیخ را باحتیاط بر میآورند و در سایه خشک مینمایند و کویند در زمینیکه اقسام بیخ اعلای آن میروید
مانند سینکهیا و بچهناک و کالاکوت هیچ کیاه دیگر نمیروید مکر جدوار و آن نیز تا چند ذراع دورتر بر اطراف آن و آن
جدوار تریاق آن بیش است و شاید بوحا بضم با و هو حده و سکون واو و فتح حاء مهمله و الف نام این جدوار باشد نفع
غیر آن خاک آن موضع مائل بسیاهی میباشد و چنان مینماید که کویا چرب است و در موسم گل آن هیچ حیوانی کرد آن
نمیگردد زیرا که اکر بوی آن برایشان برسد هلاک میگردند الا حیوانی که آنرا موش بیش نامند و مقر آن میان آنها
و خوراک آن نیز از ان بیخها است و آن حیوان نیز سمیت بسیار دارد * **طبیعت آن** بدانکه حکمای هند و یونان را
دران اختلاف بسیار است جمیع حکمای هند آنرا سرد در درجهٔ چهارم میدانند جهت آنکه آثار و افساد آنرا تابع خواص
و جوهر آنرا منافی جوهر روح حیوانی میدانند و حکمای یونان کرم و خشک در مرتبهٔ چهارم بجهت دریافت بعضی از آثار
آن * **افعال و خواص آن** اصلاح نموده آن جهت جذام و برص و امراض سوداویه و بلغمیهٔ مزمنه مانند سرفه و ضیق

مفتقور ونشارهٔ قصب السکر وکرمی و دارچینی جهت تقویت باه بغایت نافع و پختهٔ آن در سرکه قابض طبع ومانع ریختن مواد بمعده وضماد آن با روغن گل و بابونه جهت ورم چشم و انثیین ومقعده و با موم و روغن جهت تلیین اورام و اعصاب وطلای پختهٔ آن با زعفران و روغن گل وآرد جو بر پیشانی جهت منع نوازل و ضربان چشم و جهت ورم بواسیری ومقعده وضربان آن و با عسل جهت کلف وآثار سیاهی و با مرزنجوش جهت ورمیکه از خون غلیظ بهم رسیده باشد و بتنهائی جهت شقاق سفلی نافع و چون زردهٔ آنرا بقدر مطلوب چهار پنج عدد و یا زیاده با زیرهٔ کرمانی وگل بابونه نرم کوبیده درهم سرشته بر پارچهٔ کرباس آب نادیده مالیده گرم کرده برکمر بچسپانند درد ووجع آنرا تسکین دهد وتقویت بخشد و بتنهائی چون پارچهٔ کرباسی را مدور چیده وسط آنرا سوراخ کوچکی نموده بران بمالند و برد مل و یا ورمیکه خواهند منفجر گردد گرم نموده بچسپانند در یک دو روز منفجر میسازد خوردن زردی یا سفیدی آن موافق محرور المزاج و تدهین روغن زردهٔ آن جهت بر آمدن موی ریش وغیر آن و برای تقویت باه وجهت تمدد وتشنج امتلائی حادث از برودت ورطوبت مجرب وسفیدی آن مغری وخوردن آن مولد خلط خام ولزج و دیر هضم و با آرد جو قاطع نزف الدم وتخث الدم از فوق وتحت وضماد آن جهت درد چشم وحرارت مقعده وقروح حارهٔ خبیثه و سوختگی آتش وآب گرم ومنع آبله کردن آن و بر بشره جهت رفع اثار حرارت آفتاب وآتش و با ادویهٔ قابضه بی لذع جهت قطع خون رعاف که از پردهای دماغ آید و باکندر بر جبهه جهت منع ریختن نزله بچشم وطلای آن به تنهائی رادع ومسدد مسام وجهت اورام حاره نافع و باکافور و بزر البنج جهت تبرید چشم ورفع حدت وسوزش حادث از گرمی آفتاب و یا آتش وحقنهٔ آن با اکلیل الملک وامثال آن جهت تسکین وجع امعا وسحج واسهال مراری وحمول آن با روغن گل جهت ضربان مقعده ورحم مفید و پوست صلب بیرون آن جالی ومجفف قروح وقاطع رعاف وجهت جرب وحکه وذرور آن باصدف جهت بیاض چشم وقطور مکلس آن یعنی سوخته مانند آهک مفید شدهٔ آن با عسل جهت قطع بیاض چشم بغایت سریع الاثر ونفوخ سوختهٔ آن بقدریکه سیاه شود وخاکستر نگردد جهت قطع رعاف مهلک مجرب وخوردن تازهٔ مسحوق غیر محرق آن بقدر دو درهم مهیج باه وطلای آن با عسل وسرکه جهت تحلیل اورام وذرور آن قاطع خون وجهت التیام جراحات کهنه والصاق جراحات تازه مفید و پردهٔ ملاصق پوست آن یعنی غرقی با خون بچهٔ کبوتر حمولا مفید بکارت است و از اسرار شمرده اند و پوست تخم مکلس در جمیع افعال مانند آهک است جالینوس حیلهٔ جهت نیم پخت نمودن آن قرار داده که هرگاه در آب گرم جوشان بگذارند تا صد عدد که شمار کنند و چون در آب سرد بر آتش گذارند تا سه صد عدد که شمار نمایند نیم پخته میشود ومقدار شربت آن از پنج عدد تا پانزده عدد و تخم سائر طیور را ما کن خود ذکر خواهند یافت ان شاء الله تعالی و بالجمله بیض سلحفاة بری جهت صرع وبیض رخمه جهت دفع سموم وتخم تذرو وتخم تیهو وحجل ودراج وکبک شبیه اند بتخم مرغ خانگی وطریق تکلیس قشر آن و حلوای زردهٔ آن ورشته وشش رنجه که بفارسی ششرنگه ونسخ عجه باقسام وکوکو ونیم رو ونیم بست در قرابادین ذکر یافت

بیل بکسر با وسکون یاء مثناة تحتانیه ولام لغت هندی است *ماهیت* آن ثمر درختی است هندی بقدر انار بزرگی وبعضی متوسط وپوست آن در خامی سبز ونرم وبعد از آن بسیار صلب وبعد رسیدن مائل بزردی وبعضی زرد کم رنگ وپوست آن اندک نازک که زود شکسته میگردد بر سیدن ضربه وصدمه ومغز آن اندک شیرین خوش طعم طیب الرائحه مائل بزردی ونرم وتخم آن در غلاف نهای طولانی ودرهر غلافی پنج وشش ریا زیاده بحسب خوبی وبدی نوع ثمر آن بالای آن تخمها

یعنی درجوف غلاف آن رطوبتی لزج الدک تلخ با حلاوت وعفوصت وبالای آن غلافها ودرمیان آنها وزیر پوست صلب مغزآن وریشهای باریک نیز دارد که از پوست روئیده درجوف مغزآن نفوذ کرده وبهترین آن آنست که بزرگ ورسیده وپوست آن نازک وریشها رخو شود ومغزآن بسیار شیرین وخوشطعم وزائحه وبی عفوصت وتخمهای آن کم باشد یعنی آن غلافهای مذکوره کوچک واز هم دور وبسهولت جدا شوند بدون آنکه شکافته گردد ورطوبت لزجه آن بمغزآن سرایت نماید وبد طعم گرداند جدا کرده وریشهای آن نیز کم باشد که باسانی توان از آن جدا نمود وچون درآب حل نمایند وازصافی بگذرانند تمامی مغزآن ازصافی بگذرد وریشه کمی در آن بماند وشربت آن محتاج بشیرینی از خارج برای نیکوئی طعم وشیرینی نباشد واگر باشد بقدر قلیلی شیرین گردد وآنچه بخلاف اوصاف مذکوره باشد زبون است ودرخت آن بزرگ تا بقدر درخت گردکان وسپیدو بزرگتر از آن نیز میشود وبرگ آن بزرگ تر از برگ سیب میشود وفی الجمله شبیه بآن وچوب آن صلب وسنگین وکم ریشه * طبیعت پخته رسیدهٔ شیرین آن گرم در اول وخشک در دوم ونارس بسیار خام آن سرد در دوم ونیم رس آن سرد در اول وخشک در دوم وبا قوت قابضهٔ حابسه * افعال وخواص آن مقوی دماغ وقلب وکبد ومعده وقابض وحابس اسهال مزمن وقاطع لزوجات وحیض خواه مغزآن را بی شیرینی ویا با شیرینی بخورند ویا شربت نموده یعنی درآب حل کرده با شیرینی ویا بی شیرینی بی گلاب ویا با گلاب بنوشند اطبا را کنار تناول آن معمول بود سیما مسهل خصوصا نیم رس آن وصلح آن شکرنیم وزن آن تا بوزن آن ونیم رس آنرا چون بکل بگیرند ودر زیر آتش طبخ دهند واز مغز پخته آن مقدار سه چهار مثقال تا هشت مثقال وزیاده هم بحسب حاجت با هموزن آن شکر ویا نبات ویا نیم وزن آن نیز بحسب حاجت ناشتا بخورند جهت حبس اسهال مزمن نافع ومجرب وروغن تخم آن صاحب دستور الاطبا گفته که در کتب فارسی که در هند ودستان تالیف شده خواص بسیار برای آن نوشته اند اگر بتجربه مقرون آید از عجائب ونوادر خواهد بود طریق اخذ آن آنست که بگیرند تخم آنرا وبطریق بتال جنتر روغن آنرا بگیرند وعلت ده ماهه بخورند هر روز مقدار یک ام آنرا با آب مطبوخ هلیله وبلیله وآمله منقی از هر یک سه عدد که در سه پیاله آب جوش دهند تا یک پیاله بماند بنوشند عجائب ومنافع بی شمار مشاهده نمایند ونیز نوشته که بگیرند از هلیله وبلیله وآمله هر یک یکتوله ودرآب بجوشانند وصاف نمایند ویک تانک از این روغن را بآن ممزوج نمایند وتا چهلروز بیاشامند * باب سوم در بیان ادویه که حرف اول آنها تاء مثناة فوقانیه است * فصل التاء مع الالف *

* تانبول * بفتح تا والف ونون وضم باء موحده وسکون واو ولام لغت هندی است وتنبول در بیان نیز نامند * ماهیت آن برگ نبات نجمی است یعنی نباتی است بیاوه دار مانند انگور وساق وشاخ آن باریکتر از آن وبرای آن نیز داربست میکنند وبرگ آن سبز پهن ونصف بالای آن مدور ودر آن تیز وپائین آن عریض املس بی تحریف ورعب رسانده برگ آن اندک باشد وچند نوع میباشد یکنوع آنست که برگهای آن نازک وکوچک وسفید میگردد بتعمل وسبب آن مکیه که ده بی است از مضافات صوبهٔ بهار عظیم آباد ولهذا آنرا مکهی نامند واین خوشبو ونیکو طعم ولطیف وکم حدت است * طبیعت آن معتدل در حرارت ویبوست ونوع دیگر کنکیر است که در شاه جهان آباد واکبرآباد ونواح آن ورد کاهن میشود برگ آن بزرگتر از برگ مکهی ودر جمیع افعال وخواص ومزاج قریب بآن ونوع دیگر آنست که برگهای آن بزرگ وسبز وبسیار لطیف ونازک وشیرسار گانون که قریهٔ است از قرای مضافات جهانگیرنگر از بنگاله میشود وقوی مینامند در

تانبول

حدت طعم وتندی رائحه شبیه بقرنفل میباشد * طبیعت این گرم در آخر دوم وخشک در اواسط آن ونوع دیگر که برگهای
آن بزرگ ومتوسط سبز ونازک وبعد سفید میگردد ودر اکثر بلاد هند وبنگاله میشود واین را سانچی مینامند واین نیز
لطیف وخوشبو است ولیکن بلطافت رائحهٔ آن سه نوع نیست * طبیعت این حار یابس قریب باوائل درجه ثانیه است
ونوع دیگر آن است که برگهای آن سبز وبزرگتر از انها وبا حدت طعم ورائحه وبنگله مینامند جهت آنکه مخصوص بنگاله است
* طبیعت این حار در اواخر درجهٔ دوم ویابس در اواسط آن وهریک از سانچی وبنگله اصناف میباشد در هر بلدی
وجائی بقسمی در بعضی جاها ورقهای آن بزرگتر ودر بعضی جاها کوچکتر واز اصناف بنگله آنچه برگهای آن نازک وکوچک
واندک عریض میباشد ملکپوری مینامند منسوب بملکپور نام دیهی است از دیهات مرشد آباد که در آنجا بهم میرسد واین
بهترین اصناف بنگله است وبالجمله آنرا انواع واصناف بسیار میباشد در هر بلدی وجائی بنوعی خاص وبنامی مشهور و
برگ تمام آنها تا در درخت است سبز میباشد وبعد از چیدن بعضی را بتعجیل سفید مینمایند بدین نحو که برگهای بسیار از آن را
در زنبیلی ویا سبدی ویا کپرهٔ که بهندی توکری مینامند کرده وآنرا به پیشال یعنی کاه برنج یا گندم که بهندی پوال نامند پوشیده
ودر زمین گودی بمقدار آن کنده ودران گود آل آتش می افروزند تا قدری گرم گردد پس آتش را از آن گود برآورده
زنبیل تانبول را یکشبانه روز در میان آن میگذارند وبر بالای آن سنگی ویا چیزی ثقیلی برای آنکه برگهای نرم شده برهم
بنشینند میگذارند پس در تابستان شبها در شبنم ودر زمستان جای گرم نگاه میدارند برگهای آن سفید ونازک میگردد
وبیخ آن آنچه بتحقیق پیوسته خولنجان است که بهندی کولیجن نامند ودر خولنجان بیان آن خواهد آمد انشاء الله تعالی
وبهترین آن مطلقا برگ متوسط سفید نازک کهنهٔ آن است وبرگ خام نورس وسبز تازه اخذ نموده ویا بسیار کهنه بدرخت
مانده ورطوبات آن بتحلیل رفته همه زبون زیرا که این نازک ولذیذ واین زمخت وباعفوصت میباشد * افعال وخواص
آنها مطلق مفرح ومشهی ومقوی معده وجگر ودماغ ودل وحافظه وفهم ونشاط آورنده ومفتح ومحلل فضلات ومضغ آن بجهت
رفع رطوبات دهان ولثه واستحکام وتقویت دندان ولثه وخوشبوی دهان وتسکین عطش کاذب بلغمی وگرسنگی وتصفیهٔ صوت
وضیق النفس وسرفهٔ بارد رطوبی بلغمی وتقویت معده وهاضمه خصوصا با فوفل ودانهٔ هیل نافع وقاطع نزف الدم لهاة وتحلیل
اورام آنها وضماد آنها ملحم جراحات تازه وبستن برگ پان بنگله گرم کردهٔ برنز ول آب که در بیضه باشد دو سه برگ بالای
هم یعنی سه ته بسیار مفید در ابتدا ودر دو سه روز بتحلیل میبرد واگر بسیار گرمی کند وتاب نیاورند دو برگ بالای هم ویا یک
برگ ببندند ویا آنکه متوالی نه بندند بلکه بتفاریق یک روز اد ور وزد رمیان تا بتحلیل رود وچون برگ تانبول را با مصالح
آن که قلیلی فوفل ورق کرده وقلیلی کات هندی واندک آهک مغسول است واهل هند قاطبة باینها میخورند بخایند وآب
آنرا بر زخم تازه عموما وبر زخم کچلی سر بعد سرتراشی وخون آلود بودن بمالند وهمچنین بعد ختنهٔ اطفال بران بچکانند
ویا بپاشند خون آنرا بند میکند وموجب خشکی وسرعت اندمال میگردد ودستور خوردن آن آنست که با مصالح مذکوره
خوب مضغ نموده آب آنرا میخورند وثفل آنرا می اندازند زیرا که ثفل آن مسدد ومورث قولنج است وگاهی برای لذت
ویا برای تقویت معده وتقطیع اخلاط بلغمیه چند دانهٔ تا قاقلهٔ صغار ویا کبار ویا یک دو دانهٔ قرنفل مزید مصالح مذکوره مینمایند
وناشتا خوردن آن مضر خصوص محرور المزاج را ودر بعضی امزجه ناشتا اسهال میآورد خصوص بنگلهٔ آن وچون بی مصالح
مذکوره با نمک هشت هشت تا ده ده برگ آنرا یا زیاده بحسب برداشت طبیعت بخورند اسهال بلغم مینماید وسرفه وضیق النفس

و خشک با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن تخم آن مفرح و مسمن و منی را زیاده کند و منی و مسک آن و دافع
فساد سودا و خون و چون نرم کوبیده مقدار یک درهم تا سه چهار درهم آنرا با هموزن آن قند یا شکر و با شیر گاو تازه دوشیده
بیاشامند منی را زیاده میکند و امساک منی می‌آورد و سرعت انزال و جریان منی را برطرف مینماید و کوبیدهٔ آنرا در
شربت پاشیده نیز می‌آشامند و داخل معاجین مهیجه نیز مینمایند و بسبب صلابت دیر کوبیده میگردد و آشامیدن آب مطبوخ
برگ و ساق آن و سلاقهٔ آن جهت استسقا بسبب قوت ادرار آن مفید و ضماد سائیدهٔ گرم کردهٔ برگ و ساق و بیخ آن بتمامی
بر کمر جهت وجع ظهر و بر مفاصل جهت فسخ عضل و وجع آنها و بخور آب مطبوخ آن نیز جهت امراض مذکوره نافع

* فصل التاء المثناة الفوقانية مع الباء الموحدة *

* تبن * بکسر تا و سکون با و نون بفارسی کاه نامند و اسم جنس آن است * ماهیت مطلق آن معروف است و هیأت کاه
هر کاهی بنوعی علیحده است * طبیعت اکثر آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی را بحسب آن چیز مختلف * افعال
و خواص آن جلوس در طبیخ کاه کندم و تعریق به بخار آن جهت تحلیل اورام و رفع امراضی که از برودت هوا
و برف بهم رسیده باشد و مالیدن آن بر قدمین جهت رنجی که از مشی بر برف و یخ حاصل شده باشد و شستن بدن با آن
جهت رفع اعیا و سستی نافع لیکن بشره را شبیه ببشرهٔ مریض میسازد و جوش دادن ترنج و با نک و لیمون درست در آن
و تبدیل نمودن آن دو سه مرتبه باعث شیرینی و زوال تلخی پوست آن است و ضماد خاکستر آن با نیم وزن آن نمک و قدری
سرکه سرشته جهت قروح ساقین نافع کاه جو مبرد و تراش آن جهت محرورین مفید و غسول کاه باقلا جهت قلع آثار جرب
و کلف خصوصا سیاه آن و پشم و برگ خرا را از آن رنگ مینمایند و سیاه میگردد و از خاصیت کاه باقلا آن است که چون در
زیر درخت میوه دار هنگام ظهور شکوفهٔ آن بخور نمایند آنرا و ثمر آنرا محفوظ میدارد از افتادن و مجموع کاه خصوصا کاه
خار که جلبان نامند مصرع صبا و خوابیدن بر آن بغایت مصرع و معرق کاه گل مقوی دل و دماغ و جهت رفع غشی و سستی و
ضعف دل محرورین بغایت نافع و طریقهٔ اخذ آن آنست که کاه گل دیوار خشک را با گلاب در دیگ عرق کشی کرده مقطر
نمایند و بقدر حاجت بیاشامند و بوئیدن کاه گل خصوصا کاه گل دیوار مطبخ در ودخورده که بر آن آب و یا گلاب پاشیده باشند
نیز مقوی قلب و دماغ است

* فصل التاء المثناة الفوقانية مع الدال المهملة *

* تدرج * بفتح تاء مثناة فوقانیه و دال و سکون راء مهملتین و جیم معرب از تدرو فارسی است و بترکی قرقاول و در
تنکابن و مازندران تورنگ و بهندی لوه نامند * ماهیت آن طائری است خوشرنگ نیکو منظر ملون منقش شبیه بدراج
و از آن بهتر و کوچکتر و حلال گوشت * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و خشکی آن از دراج کمتر * افعال
و خواص آن گوشت آن بغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح مقوی دماغ و فهم و رافع نسیان و وسواس خصوصا
که تا سه روز متوالی کباب آنرا تناول نمایند و اکتحال زهره و خون و بدستور قطور آن جهت بیاض و نزول آب در چشم
و سعوط زهرهٔ آن مفتح سدهٔ دماغی و جهت رفع نسیان و وسواس و خیالات فاسده مفید و طلای سرگین آن جهت بهق و برص
و کلف و اصلاح بشرهٔ زنان حامله نافع و خاکستر پر آن سیاه کنندهٔ موست و لیکن زود سفید میگرداند و ذرور استخوان آن
بسیار نرم سائیدهٔ آن مانند غبار جهت التیام قروح مجرب و اکثار خوردن لحم آن مصدع و مولد مرهٔ صفرا در محرورین
مصلح آن سکنجبین است

* فصل التاء المثناة الفوقانية مع الراء المهملة *

مقعده و عرق النسا و با روغن بادام و تخم کتان جهت سرفهٔ مزمن و درد سینه و با پوست هلیلهٔ کابلی و امثال آن جهت مالیخولیا و جنون و صرع نافع و گفته اند چون جرم سائیدهٔ خام آنرا بیاشامند اخراج بلغم زیاده از صفرا می نماید و مطبوخ آن بالعکس یعنی اخراج صفرا زیاده از بلغم میکند و لیکن سزاوار آن است که چون در مطبوخ و یا سفوف استعمال نمایند مبالغه در کوبیدن و نرم پختن آن ننمایند تا تحمل معده را نماید و چسپد و در معاجین مبالغه نمایند و چون بطریق سفوف با زنجبیل و شکر بخورند باید که با آب گرم باشد و اگر با آن بخورند با آب سرد و آشامیدن قلیلی از آن با زنجبیل و نبات که بطور قهوهٔ زنجبیل پخته گرم گرم اندک اندک بیاشامند جهت سرفهٔ رطوبی و ضیق النفس بارد رطب نافع مضر امعا و مجفف اعضا و مغثی و مکرب محرور المزاج و صاحب قلب حار را مضر مصلح آن خراشیدن پوست سیاه آن و بروغن بادام و یا پسته چرب کردن و با کثیرا استعمال نمودن اما باید که بحد اعتدال چرب نمایند زیرا که بسیار چرب نمودن آن باعث ضعف عمل آن است و وجه خراشیدن پوست آنرا گفته اند آن است که ذراریح با کیاه آن میباشد مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و در مطبوخ تا پنج درهم بدل آن بوزن آن پوست ریشهٔ توت و در بعضی امزجه غاریقون است و طریقهٔ تدبیر جوارش و حبوب و دواء التربد و رب التربد و سفوفات و اشربه و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت

* ترمس * بضم تا و سکون راء مهمله و کسر میم و سکون سین مهمله بفارسی باقلای مصری نامند * ماهیت * آن تخمی است از باقلا کوچکتر سفید مائل بزردی و تند و پر و مغز طح و وسط آن اندک فرو رفته و طعم آن با تلخی و بستانی و بری میباشد بستانی آن بزرگتر و بری آن ریزه تر و زردتر و تلخ تر و ثقیل الرائحه و بهترین آن دیرتغذیه سفید بالیده بستانی آنست و درند او ی بوی بسیار تلخ آن * طبیعت * بستانی آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و بری آن در دوم گرم و در آخر آن خشک * افعال و خواص * آن مفتح سدهٔ کبد و طحال و محلل صلابات و جالی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و زائل کنندهٔ کلف و برص و بهق آشامیدن طبیخ آن و لعوق پختهٔ سرشتهٔ آن با ماء العسل و با سرکهٔ ممزوج با آب جهت اخراج دیدان و حب القرع و ادرار بول و حیض و با سداب و فلفل جهت ادرار حیض و اخراج جنین و تحلیل اورام طحال و تفتیح سدهٔ کبد و ضماد آن با ماء العسل بزیرناف جهت اخراج دیدان و بر برص و بهق و برش و جمیع آثار جلدیه و سعفه و بثور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبهٔ جگر و غیر آن و جذب سم هوام و آکله و نار فارسی و بدستور با سرکه و با عسل و سرکه باهم جهت تسکین وجع عرق النسا و تحلیل خنازیر و تلع نار فارسی و ورم سپرز و با ماء زریون جهت جرب مواشی و ته میلهٔ پختهٔ آن با سرکه و عسل جهت عرق النسا و وجع ورک و آثار ضربه و سقطه و مطبوخ آن در سرکه جهت اورام بارده و تهیج بلغمی و اوجاع مفاصل بارده خصوصا که با آب دریا و یا ماء الرماد سرشته باشند و با سرکهٔ تنها جهت اوجاع مفاصل حاره و ضماد آرد آن با آرد جو و آب و سرکهٔ مخلوط باهم جهت تسکین اوجاع حاره و بثورهای بزرگ جهت عرق النسا و بر بشره جهت تنقیهٔ آن و نیکوئی رنگ رخسار و حمرت آن و بردن آثار ضربه خصوصا با آب باران و چون آرد آنرا با بزر کتان و انیسون یا سرشته بر پارچهٔ کاغذی مالیده ضماد نمایند جهت رفع ثآلیل و بروز مقعده و شقاق آن و بواسیر و با مو جهت عرق النسا و ضماد طبیخ آن بر غانغرایا و آن ورمی است که اولا حس از عضو برطرف میشود پس متورم میگردد و آشامیدن آن نیز جهت آن علت و تنقیهٔ احشا و آشامیدن مقدار یک رطل از آن جهت برص و شستن چارپایان با آن جهت کشتن کنهٔ آنها و پاشیدن آب مطبوخ آن که تلخی آن در آب رفته باشد بر در و دیوارهای خانه و حجره باعث قتل پشه و مانع

بجلدی و حصبه نوشته که آن مبرد و را مضر است بجهت تحریک آن اخلاط ردیه را و رقیق آن کیفیت آنها بقلب و کمتر علیل
و همچنین شیرخشت و در تحت اسهال الدم نوشته که اگر در طبع قبضی باشد مزلقات مثل شیرخشت مناسب است ولیکن
از ترنجبین احتراز نمایند زیرا که در آن قوت ادرار دم است مؤلف گوید صاحب بواسیر و بول الدم را نیز بدستور مضر
است و مضر بمبرود و محرور المزاج مصلح آن تمر هندی و عناب و ماء الشعیر و بطی النزول و مصلح آن آب آلو و عناب مقدار
شربت آن از هفت مثقال تا سه مثقال بدل آن شیرخشت است و بدستور آب جو با شکر سرخ و دواء الترنجبین و شراب آن
و معجون آن در قرابادین ذکر یافت * ترخوانه * * وتربنه * مردود زقرابادین مذکور شد

* فصل التاء مع الشین المعجمة *

* تشمیزج * بفتح تاء مثناة فوقانیه و سکون شین معجمه و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح زای معجمه و سکون جیم
معرب چشمیزج فارسی است و نیز بفارسی چشمک و چشوم و بعربی حبة السود و اهل حجاز بشمه و بهندی چاکسو نامند
* ماهیت آن * دانه‌ایست بقدر بهدانه و مثلث شکل و سیاه اندک املس براق بهترین آن بزرگ سیاه براق آنست و ابن
بیطار نوشته که آنچه از بلاد سودان و نواحی آن آورند اندک بزرگتر است از حجازی آن و بگمان مردم آنجا آن افضل است
از حجازی * طبیعت آن * در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم گفته اند * افعال و خواص آن * جالی و باندک
حدت و نهایت قبض و تحلیل و مقوی باصره و جهت دمعه و غشاوه و اخراج قذی نافع و ضماد آن با زعفران و مامیران چینی
و شکر که مقوی تحلیل و زیاده کننده جلای آنند جهت امراض مذکوره انفع که با گلاب سائیده بطریق کحل ترتیب نموده
استعمال نمایند و ضماد آن جهت جراحت قضیب و اعضای عصبانی و جذام نافع و دستور تدبیر آن آنست که در جوف پیاز
یا خمیر گذاشته در زیر آتش پخته پس برآورده مقشر کرده استعمال نمایند و سه نوع دیگر نسخه ذرور است تشمیزجی و قطور
و کحل آن در قرابادین ذکر یافت.

* فصل التاء المثناة الفوقانیة مع الفاء *

* تفاح * بضم تای مثناة فوقانیه و فتح فاء مشدده و الف و حاء مهمله بفارسی سیب نامند * ماهیت آن * معروف است و
شیرین و ترش و مزیعنی مخلوط چاشنی از هر دو باشد بهترین آن شامی پس اصفهانی بدرخت رسیده شاداب بزرگ لطیف
آنست * طبیعت شیرین آن * گرم در اول و تر در دوم و ترش آن در اول دوم سرد و خشک و مز آن در حرارت و برودت
معتدل و در اول خشک و جمیع اجزای درخت آن سرد و خشک و برگ و ثمر آن با قوت تریاقیت * افعال و خواص مجموع
آن * مفرح و با عطریت و رطوبت لطیفه و مقوی دل و دماغ و جگر و اکلاً و شماً و جهت خفقان و عسر النفس و تقویت فم معده
و منع انصباب فضول بمعده و تنبیه اشتها نافع و شیرین آن مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله بصفرائیکه در
معده باشد و پخته آن جهت سرفهٔ یبسی و آب آن با شراب و آب گوشت جهت رفع غشی مجرب و آب آن در معاجین مفرحه
مقوی فعل آنها و رب و شراب آن در جمیع افعال قویتر از جرم آن و جهت تفریح قلب و تقویت معده و کبد و دفع وسواس
سوداوی و دفع سموم خصوص عقرب و دفع وبا بسیار مؤثر و مسکن حرارت و مربای آن نیز قریب بدان و بهتر است از جرم
غیر مربای آن مشوی عفص در خمیر گرفته آن جهت ذوسنطاریا که اسهال دموی است و جهت صاحب سل و ذبول یعنی لاغری
و ضماد آن بر چشم جهت تسکین درد و وجع آن نافع و اکثار خوردن خصوص خام نارس و بعضی آن مورث تپهای مرکبه و نسیان
و مولد ریاح و تمدد سایر بدن و اوجاع عصب و اختلاج و مصلح آن دارچینی و اغذیهٔ لطیفه و ترش آن قابض و مسکن قی

وعطش و موافق معدهٔ صفراوی و بیختهٔ آن در خمیر جهت اسهال دموی و مصلح ادویهٔ سمیه و خشک کرده و بریان آن با آب انار
را دویهٔ مناسبه جهت تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار آن مضر سینه و مورث ذات الریه و ریاح عروق
و مصلح آن گلقند و دارچینی و لعق نمودن عسل و مربای آن مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و قی صفراوی و اسهال و در سایر افعال
مانند ترش آن است و گویند همه اقسام آن هرگاه بخلط حاره در معده باشد بریدن آنرا دفع میکند و خام نارسیدهٔ آن
مولد خلط خام و حمی و ضماد آن در ابتدای اورام حاره نافع و رب سیب ترش که آب آنرا بدون شیرینی بقوام آورده
باشند در آخر اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل و جهت غلبهٔ صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی و رقی آن و رفع
غم و الم سوداوی نافع مضر اسهال دموی و شش و مصلح آن مصطکی و مضر معده و مربای آن قریب النفع است
بدان و با حرارت کمی و جهت وسواس سوداوی انفع از شیرین آن و سیب تلخ قابضتر از همه و آشامیدن عصارهٔ سیب رسیده
و عصارهٔ برگ آن نیز بقدر یک اوقیه تا ده درم و طلای آن نیز جهت دفع سم عقرب و سایر سموم و ضماد برگ آن جهت ردع
اورام حاره در ابتدا مفید و شکوفهٔ آن با ادویهٔ مناسبه جهت دفع اخلاط متعفنه و با ادویهٔ مفرحه جهت تفریح موثر و مربای
آن یعنی گلقند گل سیب جهت ضعف دل و دماغ و برانگیختن شهوت باه نافع که گل آن را باده وزن آن شکر گلقند گل سرخ
سرشته مانند گل سرخ مرتب نمایند و مقدار شربت تفاح هفت مثقال است و اولی آنست که محرور المزاج حامض و مز آنرا
تناول نماید و مبرود المزاج حلو آنرا هر چند حلو آن مضر محرورین نیست و بعضی مزاج شیرین حامض آن را و چون از
خوردن آن در خود ثقلی یابند باید که بالای آن آب سرد ننوشند و طعام ترش نخورند و همچنین بالای هر میوهٔ تر و تازه
بلکه امراق اسفیدباجات و مسخنات بنوشند و تا از معده منحدر نگردد طعام نخورند و تنقهٔ آن هیچ یک را مناسب نجسته
دیده است و جوارش و حلوا و خمیرهٔ گل آن و رب و اشربه و عرق و مربای آن در قرابادین ذکر یافته

* فصــــل التاء المثناة الفوقانیة مع المیم

* تمر * بفتح تا و سکون میم و را مهمله بفارسی خرما و بهندی کهجور و چهارا نامند * ماهیت آن معروف است و
نر و ماده میباشد نر آن طلع و خوشه بر می آورد و ثمر نمی بندد بخلاف مادهٔ آن و در خوشهای طلع هرد و نوع گردی میباشد
که آنرا اکشن مینامند و در ابتدای ظهور خامی گرد نر را بر ماده میزنند ثمر آن بالیده و شیرین و شاداب و تخم آن کوچک
میگردد و الا خوب نمیشود و از ابتدای تکون تا انتها و کمال بلوغ و رسیدگی هفت مرتبه مقرر کرده اند و هر مرتبه را بنامی
موسوم اول را طلع و لیغ نیز گویند و دوم را بلح و سوم را خلال و چهارم را بسر و پنجم را قسب و ششم را رطب و هفتم را تمر
و هر یکی آن انشاء الله تعالی در اماکن خود مذکور خواهد شد و بحسب اماکن و بلدان مختلف میباشد و بهترین اماکن که خرما
در آن خوب میشود جهرم از توابع فارس است پس عمان پس جاهای دیگر و بهترین اصناف جهرمی آن آزاد پس مکتوم
پس خستاوی است که پوست آن نازک و مغز آن بسیار و تخم آن کوچک و شیرین و صلابتی داشته باشد * طبیعت آن
در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته اند * افعال و خواص آن کثیر الغذا و مولد خون متین و جهت
قوای ثلثه را بسیار تقویت کرده لاغر شده و تسمین بدن و باه مبرودین و امراض بارده و بلغمیه و درد کمر و تلیین مفاصل و موافق
سینه و شش بارده و آشامیدن طبیخ آن با حلبه جهت تپ بلغمی و نفث مدهٔ مجرب و با برنج جهت تسمین مهزولین و ساقهٔ
آن در شیر تازه دوشیده خصوص با اندک دارچینی و از عقب آن نیز آشامیدن شیر تازه دوشیده در تقویت باه

بیعید دانسته اند و لیکن ثقیل و بطیء الهضم و مسدد مضر محرورین و صاحبان بدان حار و در بلاد گرم ما در آنها حاصل نمیشود اهل آن بلاد ان را اکثار خوردن آن جاذبی و مولد سودا و سدهٔ جگر و سپرز و محرق خون و مغثی اخلاط و مصدع و مورث قلاع دهان و رمد و درد دندان و مصلح آن آب انار و سکنجبین و روغنها و خشخاش و بادام مقشر خوردن و شستن دهان بعد خوردن آن با آب نیم گرم خصوص که سماق در ان خیسانیده باشند و بدستور غرغره با گلاب و سماق با سرکه و خائیدن طرخون که زمانی طویل در دهان باشد مانع ضعف دندان و قلاع دهان و خناق است و مصلح سدهٔ آن در محرورین جوارشات مهمله بعصروبا لجمله در محرورین موجب امراض بسیار و در مبرودین باعث زوال امراض بارده و رطوبات بلغیه و خام آن نفاخ و بطیء الهضم و ثقیل و مسدد و تخم آن گرم و خشک و صحیح آن است که مرکب القوی است با برودت بسیار و حرارت کمی و شدید القبض و آشامیدن آب طبیخ آن جهت تفتیت حصاة و سائیدهٔ آن جهت رفع اسهال و بستن شکم بقوت و ذرور سوختهٔ آن جهت قروح خبیثه و مغسول آن جهت التصاق جراحات تازه و ریختن اهداب عین و سیل رقروح آن و حدت بصر و سیاهی چشم نافع

تمر هندونی

* تمر هندونی * بکسر ها و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و کسر نون و یا نوع تمر کوچک با رنگ سرخ رنگ با هستهٔ باریک کوچک است

تمر هندی

* تمر هندی * بعربی صبارا و حمار و حوش و حومر او بهندی انبلی نامند * ماهیت آن ثمر درختی است هندی در هلالی ماندن باقلا الا آنکه از ان پهن تر و پوست آن بعد رسیدن اندک صلب صدفی میگردد بخلاف باقلا و مغز آن پوست دیگر سوای آن ندارد طول آن بقدر شبری و دو نوع میباشد یکی سرخ تیره اندک چاشنی دارد و در هنگام خامی نیز سرخ رنگ میباشد و در گجرات و نواح آن و اکبرآباد بسیار خوب میشود و در اماکن دیگر بدان خوبی نمیشود و این نوع و فور ندارد و دوم سرخ که رنگ مائل بتیرگی و این در خامی سفید میباشد و این نوع بسیار است و تخم هرد و مائل بتدویر و اندک پهن و مغز آن سفید و پوست آن سرخ تیره از ترمس بزرگتر و تخم نوع سرخ آن از سفید آن کوچکتر و درخت آن عظیم و برگ آن ریزه طولانی انبوه و بهترین آن رسیده بی عفونت اندک کهنه آنست یعنی شش هفت ماه تا یکسال از اخذ ثمر آن گذشته باشد نه کهنهٔ فاسد شدهٔ آن و دستور است که ثمر رسیدهٔ آن را مقشر نموده قدری از لیفهای آن را برآورده حبهای بزرگ ساخته اندک چرب نموده نگاه میدارند و الا آن را کرم میزند و رطوبت آن خشک و ترشی آن کم میگردد * طبیعت ثمر هرد و نوع آن در اول سرد و در دوم خشک و در سوم نیز گفته اند و خشکی سرخ آن زیاده * افعال و خواص آن لطیف تر از اجاص و رطوبت آن از ان کمتر و مقوی قلب و معدهٔ مسترخیه و قابض شکم خصوص سرخ آن و مسکن غثیان و قی صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در محموضات مسهلی سوای آن نیست و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و تبهای حاره و غشیه و کرب و غشی و رفع عطش و تفریح و حکه و جرب و هیضهٔ صفراوی و غرغرهٔ آن جهت خناق و مضمضهٔ آن جهت قلاع دهان نافع و گفته اند که تمر هندی را نباید در آب بسیار مالید زیرا که موجب سده و تنفر طبیعت و غثیان و قی میگردد بلکه باید که در آب بخیسانند چون خوب خیسید و قوت آن تمام در آب باز داده شد صاف نموده با اندک نبات و یا شکر و یا انچه خواهند از اشربه و غیرها بیاشامند و اهل هند آشامیدن نقوع آن را برای جذام نافع می دانند المضار اکثار آن مورث سحج و سعال و مضر صدر و سرفه و طحال و مولد سده و ناشتا خوردن آن مضر و بدستور خام و

جماعت اثر تمام دارد و چون پوست تمساح را برد و در قریه بگردانند و بر سقف دهلیز آن بیاویزند دران قریه تگرگ نبارد

*فصل التاء مع النون

تن بضم تاء مثناة فوقانیه وتشدید نون *ماهیت آن ماهی است بزرگ فربه چرب که در دریای مظلم و دریای شام بهم میرسد و آنرا بشبکه‌ها صید مینمایند ونمک سود میکنند *طبیعت آن حار یابس *افعال و خواص آن خوردن نمک سود آن جهت سم مار شاخدار و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع وخوردن آن وقی کردن بعد از ان منقی معده و مخرج بلغم غلیظ است

تنباکو بفتح تا وسکون نون وفتح باء موحده والف وضم کاف وسکون واو بترکی تتن وبهندی بجره بهنک نامند *ماهیت آن حکیم میرمحمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته ظاهرا قسمی از ماهی زهرج جبلی باشد که قلومس نامند چه در ماهیت بقسم سوم آن شبیه و در سمیت نسبت بماهی مشابه آن است وقسم سوم قلومس را تعریف کرده اند که برگ آن مانند برگ کرنب و از ان درازتر وباندک رطوبتی چسپنده وساق آن زیاده بر ذرعی وباندک زغب وتخم آن ریزه سرخ مائل بسیاهی و در غلافی ومورخین دیگر آنکه در زمان بقراط بجهت رفع وباء گیاهی را مقرر کرد که آورده در خندق اطراف شهر دود کنند و دود آن باعث گردید که اختلال هوا و وبا اثر نکرد آن گیاه قسمی از قلومس بود و این اثر با تنباکو میباشد و در هر بلدیکه تنباکو شیوع یافته وباء بتدریج کم شده وبالفعل نایاب است والله اعلم بحقیقة الحال بعد آنکه آن از ادویهٔ جدیده و قریب بسه صد سال است که بهم رسیده در دهلی وکسری است که شیوع تمام یافته و باعث شهرت و وفور آن در ایران و توران وهندوستان گویند پرتکیش که گروهی از نصاری‌اند است بوده که از ارض جدید بدست آورده وتخم و برگ آن را بسمت ایران وهندوستان برده و از انجا بجاهای دیگر منتشر گشته بنحویکه شاید بالفعل هیچ مملکتی و بلدی وقریهٔ نباشد که آن را استعمال ننمایند خواه بعنوان کشیدن بغلیان وخواه بخوردن جرم آن وخواه بسعوط نمودن سفوف جرم آن یا دماغ خواه دران بلده وقریه بهم رسد ویا ازجاهای دیگر آورند وبقیمت اعلی بخرند وگویند بدو شیوع آن در ایران وتوران سلطنت شاه عباس ثانی و در هندوستان اواخر اکبر پادشاه واوائل جهانگیر پادشاه بوده وآن انواع واقسام می باشد وبهترین آن برگهای بزرگ ضخیم چسپنده تند بوی زرد مائل بسرخی است که خالهای سرخ مائل بتیرگی بران افتاده باشد که چون نرم نموده یا آب بسرشند شیره دار چسپنده باشد خواه کاریونی وخواه کازرونی و یا طونی و یا طبسی ویا بلخی ویا ملتانی باشد وخواه از غیر آن اماکن هرجا که خوب شود مانند امانت خوانی بنارسی وقسم اعلی سورتی برای کشیدن خالص آن در سر غلیان وبرای تخمیر آن باقند سیاه که بهندی گر بضم کاف فارسی وسکون راء هندی چهار نقطه ونامند که اهل هند ودکهن وبنگاله مستعمل دارند که برگ تنباکو را باهم وزن آن ویا قدری زیاده از ان شکر باهم خوب کوبیده وسرشته در ظرفی کرده چند روز میگذارند تا تخمیر یابد وآن را گراکو می نامند وبعضی برای سرعت و زیادتی تعفین و تخمیر چند روز در زمین ویا سرگین اسپ دفن می نمایند پس برآورده در سر غلیان کرده آتش بران گذاشته میکشند باصطلاح هند این طریق را سلفه می نامند وصاحبان احتیاط زیاده که تاوه کوچکی از نقره یا سفالی ساخته بیکروی آن بقدر یک توله از ان گراکو تا مدتی چسپانیده در سر غلیان میگذارند که روی خالی آن بالا باشد و بران اخگر گذاشته میکشند وبعضی برای خوشبوی قلیل سنبل الطیب کوبیده وبعضی صاحبان طبع وخوش سلیقه پوست سیب اگر بهم نرسد

در پای شوره‌زار با دو سه کز تنبا کو بیدن دا خل کرده و دو طرف کلی کذ اشته و سر ظرف را از کل بند نموده در زمین دفن میکنند تا تخمیر یابد بعد از ان برآورده بدستور برکه چسبانیده میکشند بسیار خوشبو میشود و بهترین تنباکوها از و راه سرکره اکو تنباکوی هیا سه که در دکهن است بسیار خوشبو و کران قیمت است و برکها ی آن کوچک و زعفرانی رنگ و شیرین دار چسبنده و بعد از ان تنباکوی چنا و کره که قریب بنارس است و دیگر که به بهاکلپور و درمنل قسم کال میشود بسیار تند و تلخ * طبیعت آن در آخر سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن معطش و مجفف و سم اقسام ماهی و دد آن مصلح فساد هوای وبائی و تعفن آن و منقی رطوبات دماغ و محرک آن و جهت دردندان رطوبی و ربو بلغمی و سرفهٔ رطوبی و ضیق النفس بلغمی کشیدن و خائیدن و خوردن آن نافع و بدستور خوردن کرد اکو بمقدار دانهٔ نخودی ناشتا حب بسته و سعوط سائیده برک آن مانند حنا و جهت دفع نزلات دماغی بارد رطب مزمن و تعطیس فرمودن با آن مفید و فرو بردن دود آنرا رافع قبض بطن دانسته اند خصوصا ناشتا و ذرور خاکستر آن جهت زخم هوا ب و ضماد آن باروغن کل سرخ جهت جرب متقرح و خراز و منع نزف الدم جراحات تازه و تجفیف قروح مزمنه و نزول آب آزموده و آشامیدن آب غلیان که زرد شده باشد از کثرت کشیدن جهت استسقا و مارگزیده نافع دانسته اند با دراربول و عرق مفرط و چرکیکه در آب نی غلیان خصوصا نزدیک بسر غلیان جمع میگردد چون از ان فتیله سازند و یا فتیله را بدان آلوده کرده در ناسور مزمن گذارند چهار مرتبه نهایت شش هفت مرتبه التیام میابد و چون در چشم کشند شبکوری را زائل میگرداند خواه آن چرک تازه باشد خواه خشک بطریق اکتحال و کشیدن تنباکو بسر غلیان با برگ لنجنکشت که بهندی سنبهالو نامند جهت دفع ضیق النفس و سرفهٔ مزمن و ظلمت بصر عارض از رطوبت و برودت نافع و تنباکو مضر دل و دماغ حار یابس و محرور المزاج و سوداوی و مورث سدد و خفقان و تکدر حواس و مغلظ خون و مصلح آن شیر تازه دوشیده است و گویند معیار صحت مزاج بدن است زیرا که مریض را خصوص صاحب حمی را خوش نمی آید کشیدن آن و حب تنباکو و عرق و مرهم و معجون آن در قرابادین ذکر یافته لهذا آنکه اعیان را اشراف و اعزه را طبا و بعضی از تجار عادت نکاه دارند بطریقیکه صاحبان سلیقه مثل تا به چسبانیده معمول داران میکشند ولیکن در ولایت آنها تنباکو را بطریق سر غلیان نمیکشند و اما بعنوان سعوط و عطوس اکثری مستعمل دارند و قلیلی برک آنرا میخورند و بعنوان دود می میکشند

* تنزو خطائی * بفتح اول و سکون ثانی و ضم زای معجمه و سکون واو و آنرا شاه صینی نیز گویند * ماهیت آن قرصی است مصنوع و بعضی سرخ مائل بتیرکی و بعضی مائل بسبزی که از خطا میآورند و نیز اقراصی سیاه رنگ از کاشغر میآورند موسوم باسم تنزو و تحقیق آن است که تخمیر آن از عصارهٔ برگ حنای خطائی است و مادهٔ آن کلی است که از بعض معادن بادزهر معدنی برمیآورند و اقراص و غیر آن ساخته بمهر باد شاه آن مملکت رسانیده بجهت اعتبار با طراف میبرند و چون بادزهر معدنی مختلف الالوان است لهذا تنزو نیز مختلف الالوان میباشد و نیز مجعول از کل ارمنی و طین مختوم و زرنیخ با آب کیاهای محلله میسازند و بجای تنزو میفروشند و علامت آن آنست که از ان بوی زرنیخ میآید بخلاف خطائی اصلی * طبیعت آن مرکب القوی مائل بحرارت * افعال و خواص آن رادع و محلل و قابض و جهت اورام حاره و بارده و گزیدن هوام و تسکین درد سر و سائر اعضا و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و قطع نزف الدم و جراحات و آشامیدن یک دانگ آن تا نیم مثقال جهت اسهال دموی و بواسیر و قی الدم و نفث الدم و ذرور آن جهت قرحهٔ چشم و مقعد و قضیب

ونزرجۀ آن جهت سیلان حیض ورطوبات رحم وجمیع علل آن که از رطوبت باشد نافع مضرهش مصلح آن گفته اند وسیع تزوجا رویا ردد زیرا با دبن ذکر یافته *

* تنکار * بفتح تاء مثناة فوقانیه ونون وکاف والف وراء مهمله بهندی سهاکه نامند * ماهیت آن گفته اند دو قسم میباشد معدنی وآن نوعی از بورق است واین دو قسم میباشد یکی شبیه به یخ وآنرا بورة زبدی وبشیرازی نمک نامند و قسمی شبیه ببورق وآن زبد البورق است وبشیرازی برنلشکر گویند وقسم دوم مصنوع وآن نوعی از لحام الذهب مصنوع است وانچه بالفعل مشهور ومتعارف است مرکب از نمک وقلي يا العوية وسه برابر بورد وبورة ارمني است که مجموع زاد و شیرکاو ویاکاومیش بقدر آنکه بپوشاند آنرا بجوشانند تا منعقد گردد ودر آفتاب خشک میکنند ولحام الذهب مصنوع از بول غلمان نزدیک ببلوغ است که در ظرف مس جمع میکنند واز دستۀ مس در آفتاب وجای نمناک مدتها میسایند تا منعقد وصلب گردد وانچه به تحقیق پیوسته معدنی است ودر بنگاله از کوهستان شمالي آن مانند نیپال وبهرایج ونواح آنها بسیار میآورند وباطراف میبرند ومصنوع اگر باشد چیزی کمي خواهد بود * طبیعت اقسام آن در آخر سوم گرم وخشک واز سوم است * افعال وخواص آن داخل کردن آن در طلا در حین گداز باعث نرمي وزود گداختن آنست ولطیف ومحلل وجالي ومسقط بواسیر وجهت بردن گوشت فاسد جراحات ودرد دندان وتاکل آن وقتل کرم آن مفید گفته اند ولیکن به تجربه وتکرار عمل معلوم ومشاهده شده که متآکل دندان است ودندان را بزودی می اندازد چون چند روز متوالي سائیده بر بن دندان بمالند وازخاصیت معدنی آنست که تنقیۀ قلعي وتلیین آهن میکند وآهن را چون یکبار در آب تنکار معدني تطفیه کنند وبازد یکروز کرده در روغن کنجد تطفیه نمایند آهن مذکور مثل مقناطیس جذب آهن مینماید وفرق میان تنکار معدني ومصنوعي آن است که تنکار مصنوعي را چون در آتش اندازند از ان رطوبتی ظاهر میگردد بخلاف معدني *

* تنین * بکسر تا ونون مشدده وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون بفارسي اژدها نامند * ماهیت آن حیواني است بري وبحري میباشد بري آن اژدهن میگزد مانند مار وبحري آن از دنباله مانند عقرب وهرد ونوع آن دست وپا وچنگال میدارد وگویند چهار ناخن به ترتیب دارد ویکی در کف دست وبر سر آن دستۀ موی چون کاکل وچون کسی را بگزد میکشد آن را بنزف الدم * طبیعت آن در چهارم گرم وخشک وسم قتال * افعال وخواص آن ضماد خاکستر سوختۀ آن با عسل جهت قطع بواسیر وبهق وبرص نافع وچون گوشت تازۀ آنرا بموضع گزیدۀ آن به بندند جذب سمیت ورفع اذیت آن میکند ومعالجۀ گزیدۀ آن معالجۀ قروح خبیثه است.

* فصـــــــل التاء مع الواو *

* توابل * بفتح اول ودوم والف وکسر باء موحده ولام * ماهیت آن اسم اصطلاحي ادویۀ یابسه است که در اطعمه داخل میکنند مانند کشنیز وزیره وساذج هندی وفلفل وهیل وقرنفل ودارچیني وامثال اینها *

* توبال * بضم اول وسکون ثاني وفتح باء موحده والف ولام معرب از تفال فارسي است بیوناني اماطیطس نامند * ماهیت آن ریزهای است که از مس وآهن تفته در حین کوبیدن جدا میگردد وبهندی آهني رالوه چون ومسي راد یک چون نامند واز مطلق آن مراد توبال مس است وبهترین آن مائل بسیاهي وسرخي وبراق رقیق است که قبرسي نامند که چون سرکه بر ان بپاشند رنگ بگیرد وزنگار از ان بهم میرسد وبعمل میآورند وسفید رقیق آن ضعیف القوة * طبیعت آن گرم وخشک درسوم * افعال وخواص آن ملطف وجالي واز نحاس محرق لطیفتر ومعفن اخلاط وجهت منع

قروح خبیثه از انتشار و التیام قرحهٔ چشم و خشونت اجفان و سبل و بیاض و بردن گوشت زائد صلب جراحات چون از ان مرهم سازند و جهت جرب و حکه نافع و آشامیدن نیم مثقال مغسول آن با یک مثقال ملک البطم و یا آرد کلام و یا صمغ عربی که حب بسته جهت رفع بثاعت آن فرو برند و بالای آن سرکه بیاشامند برای آن که مقی و مسهل قوی بلغم است و جهت استسقا و ماء اصفر مفید و آشامیدن نیم مثقال آن که مقدار شربت آن است با ماء القراطن که ماء العسل است جهت اسهال کیموس مائی و جبن متحریک که عبارت از آزار شکم و ورم و بزرگی آنست مفید و زیاده آن باعث جحیج و قرحهٔ امعا است و ناشناتا نباید استعمال نمود و همچنین غیر مغسول آنرا در امراض عین جهت آنکه بسیار حاد است و آب مغسول آن بنهایت لطافت و حلاوت میباشد و در زدرور و رات و شیافات و مراهم مستعمل است و اهل هند توبال را در مسهلات که مسمی قامند استعمال مینمایند چنانچه ذکر اقسام آن در حرف المیم در مسهی ذکر یافت * طبیعت آن در چهارم خشک * افعال و خواص آن قابض اسهال خون و مانع خفقان و جرب و ضعف معده و باه و دوا ثر منافع و خواص قریب بتوبال نحاس است و چون در لته بسته در جای نمناک خصوصا تحت خمها یکهفته بگذارند زعفران میشود و آن بجهت بردن جرب عین و جلای حمرة آن و بار یع آن نوشادر جهت رفع بیاض و سبل آزموده و با سرکه و عسل جهت تحلیل اورام نافع و در زعفران الحدید سائر خواص آن انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و دستور غسل توبال النحاس در مقدمهٔ کتاب مذکور یافت

* توت * بضم تا و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه و بثاء مثلثه نیز آمده * ماهیت آن ثمر درختی است معروف شیرین و ترش میباشد شیرین آنرا قبطی و ترش آنرا شامی نامند بهترین سرد و نوع آن بالیده شاداب آنست * طبیعت شیرین آن گرم در آخر اول و تر در آخر دوم و بسیار شیرین آن تا دوم گرم با قوت قابضه و بارد * افعال و خواص آن مولد خون صالح و مرطب دماغ و مفتح سدد و مصلح جگر و فساد سپرز و مسمن بدن و مبهی و مقوی بدن کرده و مدر بول و ملین طبع و جهت آبله و حصبه نافع و در انضاج شبیه بانجیر و سریع الاستحاله بخلط حاضر و شیخ الرئیس و صاحب شفاء الاسقام مفسد خون گفته اند و مصدع و مطلع بسعده بجهت آنکه مفسد حال معده است مصلح آن سکنجبین حامض در زمستان و در تابستان و کسی که آنرا بزردی حمی عارض میگردد جوارش کمونی و ترش آن در سوم سرد و در اول خشک و قابض خصوصا خشک آن که قائم مقام سماق است * افعال و خواص آن ملطف و مفتح و مسکن حدت خون و قامع صفرا و رادع و محلل اورام گرم حلق و حنجره و مانع ریختن مواد حاره بحلق و زبان و سائر اعضا بسبب قوت قبضی که دارد و مسکن عطش و منبه اشتها و عصاره و آب آن و بدستور ربّ آن جهت قروح خبیثهٔ دهان و قلاع و بثور و ردع و تحلیل اورام حلق و کام و زبان و تقویت آن آزموده خصوصا با معینات آن مانند آب برگ کشنیز تازه و آب برگ کاسنی و شب یمانی و مازو و سک و مرو زعفران و ثمرة الطرفا و ایرسا و کندر هریک بقدر حاجت از ردع و تحلیل و جلا و آشامیدن آن جهت قرحهٔ امعا و اسهال حار و ذوسنطاریا و سائر مواد منجلبه بسوی معده خصوصا خشک آن با معینات و مقویات آن مفید مضر سینه و شش و عصب مصلح آن عسل و آب انار خصوصا جوارشات و اطریفل صغیر و رب آن در جمیع افعال قائم مقام آنست و صنعت رب و شراب آن با خواص و منافع در قرابادین ذکر یافت و آب مطبوخ بیخ توت که بقدر هشت مثقال آن در آب طبخ یافته باشد جهت اخراج حب القرع خصوصا که برگ شفتالو اضافه کرده باشند و بدستور طبخ نیم کوفتهٔ آن در یک رطل آب که بربع رسیده باشد با شکر و عسل و یا آنکه انجیر در ان پخته باشند جهت خانق الذئب و سائر سموم و برسام و جنون و درد کمر و پشت

که از خلط خام باشد بغایت نافع وطبوخ برگ آن نیز همین اثر دارد وغرغرهٔ آن جهت قلاع وخنازیر ونفث مفید وضماد آن ومطبوخ هشت درهم ریشهای آن با سه اوقیهٔ انجیر که در یک مثقال آب طبخ یافته وبنصف رسیده باشد مسهل قوی سودا است وبا مضمضهٔ وضماد او وتناول آن جهت درد دندان وتحلیل ورمهای بزرگ نافع واز صمغ توت نیز همین اثر می آید وچون آب ریشهٔ توت را که از شکافتن آن گرفته باشند هفت اوقیه با برگ تاک وانجیر سیاه بقدر یک اوقیه با قدری آب باران در دیگ کرده واطراف سرپوش آنرا بخمیر گرفته بجوشانند تا بسه رسد وموی را بدان بشویند خضاب قوی ومجرب است وهمچنین طبیخ برگ حامض آن با برگ تاک وانجیر سیاه الکم مضمضه برب حامض آن جهت ورم وبثور فم وغرغره بآن جهت ورم حلق وخناق وذبحه وبدستور بطبیخ برگ آن وبطبیخ پوست درخت وبرگ آن جهت درد دندان نافع وخائیدن صمغ آن نیز همین اثر دارد وطبیخ بیخ آن مرخی دندان الاورام والقروح ضماد آن باسرکه در حمام جهت شری مزمن وقروح خبیثهٔ مجففه وبدستور عصارهٔ آن وطلای برگ آن با روغن زیتون جهت قروح وسوختگی آتش وضماد برگ آن به تنهائی سائیده جهت بثور وقروح اکثر اعضا وجرب رطب ویابس نافع وتوت نارس بسیار قابض وضماد آن باسرکه جهت رفع شقاق وشری وبه تنهائی نیز جهت شقاق کعبین ومابین انگشتان سریع الاثر وآزموده است لسموم آشامیدن عصارهٔ برگ آن بقدر یک اوقیه ونیم جهت گزیدن رتیلا وهوام وپوست درخت توت شامی تریاق شوکران است چون در آب جوشداده بیاشامند وباید که بالای توت طعام ترش تناول ننمایند خصوصا برشامی آن *

* توتیا * بضم تا وسکون واو وکسر ثاء مثناة فوقانیه وفتح یاء مثناة تحتانیه والف معرب ازدود یای فارسی است بیونانی قسقولس نامند * ماهیت آن صاحب تحفة المؤمنین حکیم میرمحمد مؤمن رحمة الله علیه ودیگران نوشته اند که معدنی ومصنوعی میباشد ومعدنی را سه قسم گفته اند یکی سفید شبیه بپوست بیضهٔ شترمرغ که بر وچیزی مثل املاح ظاهر باشد وبهترین اقسام است ودیگری زرد ودیگری کبود وشفاف واین غلیظتر از همه ومشهور بتوتیای هندی وتوتیای دیگ در رعایت حلیت است وچند قسم دیگر نیز نوشته اند چنانچه در تحفه وسایر تذکره ها مذکور است وامین الدوله نوشته که توتیای بحری نیز میباشد وآن سنگهای سفید مستدیر شبیه بسنگ ریزها است اما دو قسم اول که سفید وزرد باشد ظاهر آن است که مصنوع از دود قلعی واسرب وشبه که بفارسی شبه وروی توتیا وبهندی جست نامند باشد وسیوم را از مس بعمل میآورند مؤلف گوید آنچه بتحقیق پیوسته آن است که غیر مصنوع نمیباشد اما کرمانی که انا بیبی وسفالک ومیزابی یعنی شبیه بناودان که بهندی کهپریه وسنگ بصری نیز نامند دودی است که در کرمان که معدن سرب است در وقت گداختن آن بعمل میآورند بدین طریق که کورهٔ آن را دو طبقه میسازند بلند ودر زیر آن جای آتش کردن مانند اجاغ میکنند واز خاک چسپنده که در عراق آنرا خاک رست مینامند قلمها وشمشهای بلند بمقدار شبری که دو سر آن اندک باریک باشد میسازند وخشک نموده در آب نمک غوطه میدهند وباز خشک نموده در طبقات آن کوره چپ وراست وپهلوها خوابانیده می چینند تا اینکه در حین گداز سرب دود آن بر آنها به پیچد ومنعقد گردد وضایع نگردد وچون زمانی ممتد گذشت ویافتند که دود بسیاری بر آنها پیچیده ومنعقد شده است آنها را برمیآورند ومیشکنند ودودهای منعقد مانند انبوبه وسفالک را از آنها جدا مینمایند وآن توتیای کرمانی است وباز بدستور قلمها وشمشهای تازه در آن کوره میچینند وهمچنین نوع دیگر آنکه شنیده شد که کوره را مانند تنوری سرتنگ وبلند میسازند ودر زیر آن جای آتش میکنند واز پائین تا بالای دیوار آن تنور سوراخهای ای نصب

کردن آن قالبها و هشها مثل ازان پس قالبها و هشها بنحو ملکور ساخته در آنها نصب میکنند و بعد ملتی که دودیها رفته بر آنها منعقد گردید آنها را بر می آورند و بجای آنها قالبهای دیگر نصب مینمایند و همچنین از قلعی شبه بیاه نموده بعضی روی توتیا شبیه شده که بدستور بعمل می آورند و بهترین آن پارچها و انبوبهای صلب بی خاک آمیخته است و مستعمل نرم سائیده مغسول آن است زیراکه استعمال غیر مغسول آن جائز نیست و توتیای اخضر که توتیای هندی است از مس با زاج سفید بطریق احراق بعمل می آورند و این مستعمل در امراض عین نادر است و اکثر مستعمل نوع کرمانی است که ذکر یافت و آنچه مشهور ببصری است نه ازان جهت است که در بصره بعمل می آورند بلکه ازان جهت است که از کرمان ببصره میبرند و ازانجا بجاهای دیگر و در ممالک هند * طبیعت آن * جالینوس در اول سرد و در دوم خشک دانسته و حنین سرد و خشک در دوم گفته و مغسول آن بارد و مجفف بی لذع و باقوت تغریه و اما اخضر هندی آن حار و حاد یابس در چهارم اکال مجفف است در غایت تجفیف * افعال و خواص کرمانی آن از اکبر ادویهٔ عین است و مقوی روح باصره و حافظ صحت چشم و مانع انحدار مواد بسوی آن و جهت قرحهٔ چشم و بینی و قضیب و عانه و مقعده و سرطان متقرح و سائر اعضاء و اندمال قروح و جروح و اکله و رفع بد بوئی زیر بغل اکتحالا و ذرورا و طلاء و مرهما و با روغن گل جهت التیام جراحات عصب و نشف رطوبات و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مقوی معدهٔ مسترخیه و جهت قروح ظاهری و باطنی شربا و ضمادا و شیاف آن جهت حرقة البول و قروح مجاری آن و حمول آن جهت سیلان رحم نافع و مولد سدد مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن شادنج و نصف آن توبال النحاس مغسول و گویند مرقشیشا و قلیمیا است و طریق تشویهٔ آن آنست که آنرا با آب سائیده قرص مینمایند و بر آتش نرم بر روی سفالی گذارند و بگردانند تا خشک شود و بکار برند و توتیای اخضر هندی با قوت سمیت و اسهال قوی و قاتل است و مضر و با استعمال آن جائز نیست محرق و غیر محرق آن در بعض امراض عین در اکتحال و ذرورات و بعض جروح و قروح در مراهم و اطلیه و ضمادها مستعمل و اهل هند گویند چون زهر خورده تدریج ازان بیاشامد قی شدید آورد و از غایلهٔ آن نجات یابد و مقدار قلیل محرق آن با آب بهنگره که گیاه هندی است و در حرف الباء ذکر یافت طلاء جهت تجفیف جرب رطب و قوبا و تحلیل اورام خبیثه مانند جذام و قروح آن و جهت ناسور و غیرها قطورا نافع و چون مقدار سه مثقال آنرا با سه مثقال سرمه نرم سوده با پنج آثار آب ممزوج نموده در زراقه پر کرده در احلیل تزریق نمایند در شبانروزی سه چهار دفع جهت قرحهٔ مجاری بول که بهندی سوزاک نامند نافع و این آب تا پنج شش روز میماند و فاسد نمیگردد و میتوان استعمال نمود و بدستور یک درهم آن با دو درهم مردار سنگ باهم نرم سوده با نیم آثار ماء ممزوج کرده در پارچهٔ کرباسی انداخته آب صاف آنرا که ازان بچکد در زراقه نموده استعمال نمایند جهت مرض مذکور نافع و دستور غسل و پروردن کرمانی آن با آب غوره و شیافات آن و حبوب و مراهم توتیای هندی در قرابادین ذکر یافت و طریق احراق توتیای هندی آن ذرورات توتیای کرمانی است که ریزه ریزه کرده در ظرف سفالی بر آتش گذارند و بر هم زنند تا محرق گردد و یا آنکه قطعهٔ آنرا بر اخگر گذارند و بگذارند تا بجوش آید و از جوش بنشیند مانند زاج پس برداشته سائیده استعمال نمایند و چون کسی توتیای اخضر را خورده باشد او را غثیان و قی و التهاب و وجع معده و امعا و سوزش بول و برازو تمدد اعضا و غیرها عارض شده باشد تدبیر آن آنست که او را قی فرمایند و بخورانیدن امراق دسمه و شیر تازه دوشیده مکرر پس بالعبه و روغن بادام و آب گوشت چرب تغذیه فرمودن *

* توذری * بضم تا و سکون واو و فتح ذال و کسر را مهمله و تحتانی و سکون یا اسم فارسی است و بیونانی ارد مسمن و بعربی بزر الخمخم و بزر الهوب و قضیصه و باصفهانی قدومه و بکرمانی مارد رخت و بتبریزی د ریتما نامند * ماهیت آن تخم نباتی است برگ آن دراز و بی ساق و شاخهای آن سرخ و صلب و با اندک خاری و ثمر آن در غلافی باریک لطیف و تخم آن از عدس کوچکتر و اندک پهن و سه قسم میباشد سرخ و زرد و سفید و سرخ آنرا در اصفهان قدومه کلکون نامند و سفید آن از سرخ و زرد اندک بزرگ و پهن تر و غیر خشبه است و خشبه را باصفهانی خاکشی گویند * طبیعت آن در دوم گرم و در اول تر و بعضی خشک گفته اند * افعال و خواص آن هر سه قسم در افعال قریب بهم اند مشهی و مبهی و مغلظ و مسمن بدن و جهت برودت احشا و سرخ کردن رنگ رخساره و صاف نمودن بشره و دفع مواد سوداویه و تصفیهٔ صوت و سعال دموی و بهیمی و مطبوخ آن در سرکه جهت تسمین اعضا و رنگ رخسار و ضماد کوبیده آن با آب جهت تحلیل سرطان باطنی را برده و ورمهای صلب و اکتحال آن با عسل جهت رفع زخم چشم و پاک کردن چرک آن و لعوق آن با عسل جهت تقطیع خلطهای لزج سینه و شش و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت دفع سموم و گفته اند که چون با قوت ملتهبه استعمال کنند اراده اکل آن نمایند باید که در آب بخیسانند و پس بجوشانند و در صرهٔ بسته در خمیر بگیرند و مشوی نمایند پس آن منکام نافع است جهت نفث اخلاط غلیظهٔ لزجه در سینه و شش و تحلیل اورام صلبهٔ عقب گوش و پستان و انثیان و رفع اذیت ادویهٔ قتاله و مقدار شربت آن در رفع سموم از سه درهم تا پنجدرهم و در سایر افعال از دو درهم تا سه درهم و بدل آن بهمن سرخ است و گیاه آن تا بهن و در غایت ردع است و در واه التود ریدس در قرابادین ذکر یافت.

* تورئی * بضم تاء مثناة فوقانیه و سکون واو و فتح راء مهمله و کسر همزه و سکون یا * ماهیت آن ثمر گیاه هندی است بیاره دار مانند خیار و خیارزه و ثمر آن را پوست کنده پخته در دریپازه و قورمه و یا بدون گوشت ساده با روغن و پیاز بریان کرده با نان یا با چلاو میخورند لذیذ میشود و آن سه قسم می شود یکی کهرا و دیگری کهیا و سوم بالیده بزرگ و قسم اول جنگلی خاردار و بعضی تلخ و بعضی شیرین هم میباشد و دو قسم دیگر بستانی و اختیار اکثر شیرین و هر دو قسم مستعمل اند * طبیعت تلخ آن گرم و ترو شیرین آن سرد و تر و با لزوجت کمی * افعال و خواص آن اهل هند برگ و شاخ قسم اول آنرا منضج مادهٔ بلغم خام و دافع آن و دافع اماس اعضا و زردی بدن و استسقا و سپرز و جذام و بواسیر و فساد بلغم و صفرا و ثمر آن را سرد و خشک و ملین طبع و دافع فساد اخلاط ثلاثه و جهت قرحهٔ مجاری بول و بول الدم نافع دانسته اند و ثمر قسم دوم آن تب لرزه و بلغم لزج در بدن احداث نماید و قسم سوم را ملین و دافع فساد صفرا گفته اند

* فصـــــل التاء مع الهاء *

* تهکار * بفتح تا و خفاء ها و کاف و الف و راء مهمله اسم دوای هندی است و در بنگاله کثیر الوجود * ماهیت آن درختی است تا بیک قامت و زیاده بران و شاخهای آن پراکنده و بر آنها گرهها و بر هر گرهی یک دو شاخ باریک و بر آنها برگهای کوچک پهن و بی تشریف از برگ صعتر عریض الورق بزرگتر و طعم آن تلخ با اندک عفوصتی و گل آن کوچک با ساقی باریک بلند سفید رنگ و بعد خشک شدن ساقی باریک از آن ظاهر میگردد و بر سر آن برگهای ریزه زرد و در وسط آن تارهای باریک سفید رنگ * طبیعت آن تا آخر دوم گرم و خشک و گرمی آن زیاده بر خشکی * افعال و خواص آن خوردن دو سه درهم از برگ آن با اندک زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند درهم سائیده حب بسته جهت رفع تب بلغمی و اوجاع

اعضا خصوصا معده وپاکه بعد از خوردن بنشینند تا عرق آید وعرق منتن کردد وبخور آن که آنرا در ظرف سربسته پخته بگیرند جهت اوجاع اعضا واسترخای آنها نافع

* فصــــل التاء مع الیاء المثناة التحتانیة *

* تین * بکسر تا وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون بفارسی انجیر نامند * ماهیت آن بری وبستانی وکوهی میباشد وهریک نروماده وسفید وسیاه وبری آن غیر جمیز است وجمیز را بهندی کولر نامند ودر حرف الجیم بیان جمیز انشاء الله تعالی خواهد آمد ودرخت انجیر متوسط در بزرگی وکوچکی وبرک آن عریض وشاخهای آن شیر دار وبرک آنرا چون بشکنند از بیخ آن نیز شیر برمی آید ودرخت آن کل نکرده ثمر می بندد بخلاف درختهای دیگر وثمر آن پیوسته بشاخهای آن وبرک بستانی از برک بری آن عریضتر وشاخهای کوهی آن بر روی سنکها منبسط میباشد وثمر آن انبوه وکوچکتر از بستانی وانجیر شاهی سیاه وبسیار بزرک میشود وبهترین انجیر شیرین شاداب آنها است خواه سفید باشد وخواه سیاه وسفید آن جهت اکل وسیاه آن جهت دوا بهتر وانسب است وانجیری که پیش از برک ویا با برک برآمده باشد نشاید خوردن واجتناب از خوردن آن اولی تر است وکویند که چون شاخ انجیر را در آب ونمک ساعتی بگذارند پس برآورده بنشانند انجیر از آن شیرین میگردد * طبیعت آن در اول کرم ودر دوم تر وبعضی در دوم نیز کرم گفته اند وبری آن کرم تر از بستانی ودر رطوبت کمتر * افعال وخواص تازهٔ آن ملطف ومحلل وجالی قوی وصرع وفالج را نافع وکثیر الغذا اکثر از سایر میوها وسریع الانحدار ومسکن حرارت وتشنگی ومعرق وملین طبع ومسهل برقق واکثار آن موجب غلبهٔ دم ومدر ومسمن بدن خصوصا چون چهل صباح با تل بری انیسون تناول نمایند وجهت خفقان وربو وسرفه ودرد سینه وخشونت قصبهٔ ریه وتقویت کبد ورفع سده وورم طحال وبواسیر وهزال کرده وعسر البول وتقطیر آن واصلاح اورام ودمامیل وبا بادام وپسته جهت اصلاح بدنهای ضعیف وزیاده کردن عقل وجوهر دماغ وبا مغز کردکان جهت امان از سموم قتاله وبا صعتر وسداب تریاق وبا مغز قرطم وبیکدانک ونیم بورهٔ ارمنی مسهل اخلاط غلیظه وچون ناشتا بخورند مجاری غذا را کشاده نماید وبدن را فربه سازد وخوردن آن پیش از طعام تلیین بطن نماید وبا مری منقی خلط بلغمی است از معده وچون بر طبع مکرر دو آید سکنجبین یا لای آن بنوشند وانجیر خشک در دوم کرم ودر اول تر وملطف ودر جمیع افعال ضعیفتر از تازهٔ آن ومعطش وثقیل وملین طبع ودافع مواد عفنه بطرف جلد ولهذا اکثار آن مولد شپش است وجهت فالج وامراض رطبه ومرض دردین ودرد ظهر وتقطیر البول نافع ومنعظ است بسبب کرم کردن آن کرده را وامراض الراس آشامیدن تر وخشک آن نیز جهت صرع وتقویت دماغ وذرور خشک آن مجفف قروح سر والاذن وقطور آب مطبوخ آن باکف شرد ل جهت طنین وخارش کوش العین اکتحال وقطور لبن آن با عسل جهت غشاوهٔ رطب وابتدای نزول آب وغلظ طبقات وبآب برک آن جهت جرب وخشونت اجفان الفم والصدر غرغره بآب طبیخ آن جهت رفع اورام عضلهٔ لسان وقصبهٔ ریه وآشامیدن آب مطبوخ آن با حلبه وعسل که طبخ نمایند تا مانند لعوق کردد جهت تصفیهٔ سینه وریه وبا زوفای خشک جهت تنقیهٔ نخول سینه وسرفهٔ کهنه واوجاع مزمنهٔ ریه اعضاء الغذاء با سداب وانیسون جهت رفع ریاح وسدد وطحال وبا مغز کردکان جهت معتادین بقولنج وصاحبان یبوست طبع وبا قرطم مقدار یکدانک ونیم نطرون جهت اطلاق نمودن بطن وبدستور شراب آن وحقنه بآب مطبوخ آن جهت مغص وچون انجیر را در سرکهٔ انکوری تند نه روز بخیسانند وهر روز نه عدد آنرا با قدری سرکهٔ آن بنوشند وبعضی را کویند ده بتنهائی ویا با اشق وسکنجبین وبیخ کبر ضماد نمایند جهت تحلیل ورم طحال مجرب ومقال

خام آن نیز همین اثر دارد و چون انجیر را با مساوی آن مغز گردکان کوبیده و زرنیخ بخورند بالخاصیة
محرک باه و منعظ است و اطلاق بطن نماید و جهت گزیدن عقرب و سایر سموم مجرب دانسته‌اند و شراب آن جهت
سرفهٔ مزمن و تفتیح سدد و تنقیهٔ گرده و مثانه و انجیر بری در جمیع افعال قوی‌تر و ضماد پختهٔ کوبیدهٔ آن تنهائی و یا با آرد
گندم و یا جو و یا ایرسا و نطرون یا بوره جهت تحلیل اورام بناگوش و سایر اورام صلبه و تحلیل خنازیر و ثآلیل و تعقد
عصب و آثار سیاه جلد که خیلان نامند و بهق و تحلیل اورام غلیظه و اوجاع مفاصل و نقرس و با خمیر نا پخته و یا خمیر
مایه جهت انضاج دمامیل و با زاج جهت قروح ساعیه سائله و با بورهٔ ارمنی جهت بهق و امثال آن و با پوست انار جهت
داحس و مطبوخ آن با شراب که افسنتین و آرد جو کوبیده داخل کرده باشند جهت حبن که عظم معده و اورام و ریاح
آنست نافع و تکمید پختهٔ آن با آرد جو جهت تسکین اوجاع و سوختهٔ آن با زیت در سفید کردن دندان بی‌عدیل و مقوی
لثه و نافع نزف الدم و منقی قروح و آثار جلد و سیاه کنندهٔ موی و جهت ذوسنطاریا و اسهال خون و با موم و روغن زیت
جهت شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و با سرکه و زردی تخم مرغ گرم کرده جهت امراض مقعده و حقنهٔ آن با آب
مطبوخ سداب جهت مغص و حمول سرشتهٔ آن با عسل یا پارچهٔ پشمی جهت تنقیهٔ قروح و جروح رحم و رطوبات فاسده
و قطع نزف الدم آن و انجیر نارس بسردی مائل و لبن آن زیاده و با حدت خصوصا بری و کوهی آن محلل و جاذب و با
تریاقیت و ضماد پختهٔ آن جهت خنازیر و تعقد عصب و با سرکه و نمک جهت قروح رطبه و با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه و
با کرسنه جهت گزیدن ابن عرس و طلای آن با برگ خشخاش جهت اخراج استخوان شکستهٔ ریزه شده و چون یک دانهٔ
انجیر خام را با گوشتی که بسیار سخت باشد مانند گوشت گاو و امثال آن بپزند زود مهرا کرداند و چون در دیگ هریسه
اندازند نیز گوشتهای آنرا زود مهرا کرداند و شاخهای تازهٔ آنرا نیز همین اثر است و شیر آن بسیار گرم و تند و جالی
و مقرح و مسهل قوی و خطرناک خصوصا شیر بری آن و مانند انفحه منجمد کنندهٔ مذاب و رقیق کنندهٔ منجمد است و اکتحال
آن جهت نزول آب و شستن آن بدستور و چون به پنبه آلوده در زیر دندان موجع و یا در سوراخ دندان کرم خورده
گذارند باعث تسکین درد آن است و آشامیدن آن با مغز بادام سائیده ملین بطن و زائل کنندهٔ صلابت رحم با خطر و
ضماد آن با پیه جهت قلع ثآلیل و با حلبه جهت نقرس و با آرد جو جالی جرب متقرح و غیر متقرح و قوبا و کلف و بهق
و طلای آن جهت گزیدن زنبور و سایر هوام و سگ دیوانه و تنقیهٔ آثار جلد و بردن گوشت زائد و حمول آن با زردی
تخم مرغ و کتیرا جهت منع تقرح آن و برای تنقیهٔ رحم و ادرار طمث و اخراج جنین نافع و عصارهٔ شاخهای بری آن در
هنگام رستن برگ قائم مقام لبن آنست و در افعال قریب بدان و حرکت دادن ماء الجبن را بچوب انجیر که پوست آنرا
تازه جدا کرده سرآنرا کوبیده باشند معین بر اطلاق آنست و ضماد برگ تازهٔ آن جهت التیام جراحات و با سرکه جهت
تقشر جلد و طبیخ آن جهت تقویت استخوان کوفت یافته و طلای آن با آب جهت منع ریختن موی و چون بر موضع گزیدهٔ
سگ آردکنه بپاشند و برگ انجیر تازه را گرم کرده ببندند وجع آنرا تسکین دهد و بتکرار استعمال زخم آن التیام یابد
و عصارهٔ برگ تازهٔ آن بسیار گرم و مقرح جلد و مفتح افواه عروق مقعده و جهت قلع ثآلیل و خیلان و اسهال نمودن شکم
نافع و خالی از غایله نیست و سایر اجزای آنرا فی الجمله نفعی در صرع و جنون و وسواس است و ثمر آن قوی‌تر و انجیر مضر جگر
و معدهٔ ضعیف است خصوصا تر آن و مضر اسنان خصوصا اکثار تناول آن و مصلح خشک آن گردکان و صعتر و انیسون و مصلح

تر آن سکنجبین و شربت ترنج و ریباس و بدل آن در ادویهٔ شش مغز چلغوزه مقدار شربت از خشک آن تا سه مثقال و از
تازهٔ آن تا یک رطل است و اشربه و لعوق و ماء التین و مطبوخ تین در قرابادین ذکر یافت

* تیواج * بکسر اول و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح واو و الف و جیم * ماهیت آن گویند پوست درختی است شبیه بپوست
درخت چنار و گویند پوست درخت لسان العصافیر بلاد خطا است و ظاهرا طالیسفر باشد و آنچه به تحقیق پیوسته غیر طالیسفر
است بلکه پوست درخت لسان العصافیر است که بهندی درخت آنرا کریه بضم کاف و سکون راء مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها
نامند و پوست آنرا کریه کا چهال و چهال بلغت هندی بمعنی پوست درخت است و بلغتی دیگر کالا کوره گویند * طبیعت آن
در آخر دوم سرد و خشک و بعضی در آخر دوم گرم و خشک گفته اند و قابض و بسیار تلخ * افعال و خواص آن جهت
درد سر و درد دندان و تقویت لثه و نزلهٔ رطوبی و رعاف و بخور آن جهت بواسیر خونی و اسهال مزمن و تحلیل اورام رخوه
و شقاق مقعده و نزف الدم جراحات و سیلان رحم و حیض و ضماد آن با سرکه جهت درد سر و تحلیل اورام رخوه و سنون
آن جهت درد دندان و تقویت لثه و نزلهٔ رطوبی و بخور آن جهت بواسیر و شقاق مقعده و درد آن و درد رحم و رفع وبا و طاعون
* حب الاثر و نیم مثقال آن با یکمثقال نیلوفر جهت حبس اسهال بواسیری و غیر آن و اسهال الدم مجرب و سفوف آن با دوغ
ماست چکیده و ربوب قابضه مانند رب حب الآس جهت اسهال مزمن بارد بواسیری و قطع خون بواسیر نافع و گویند جهت
بواسیر خونی استعمال آن نافع است بدین طریق که شش مثقال آن را نرم صلایه نموده با روغن بادام شیرین چرب
کرده حب سازند و پنج روز متوالی آن حبها را میل نمایند روز اول یک مثقال روز دوم یکمثقال و یک دانگ روز سوم
یکمثقال و دو دانگ و همچنین هر روز یک دانگ بیفزایند که تا پنج روز تمام خورده شود و غذا روزی یک مرتبه بوقت ظهر
چلاو با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت و روز پنجم مسکهٔ تازهٔ گاو با چلاو بخورند و جهت رعاف اندکی سوده در بینی نفوخ نمایند
و قدری سوده با گلاب و صندل و کافور بر پیشانی ضماد نمایند و جهت نفث الدم یک مثقال آنرا با مثل آن لحیة التیس میل
نمایند و جهت منع سیلان خون جراحت نرم سوده بر آن بپاشند و جهت حبس اسهال دموی نیم مثقال آنرا با شیرهٔ تخم
خرفه مقشر بریان کرده بیاشامند و قرص جهٔ آن جهت قطع سیلان رحم و حیض مفید مصدع محرورین و معطش و مورث
التهاب احشا بنا بر آنکه گرم دانسته اند مصلح آن کتیرا و ربوب و لعاب بزرقطونا و روغن بادام شیرین مقدار شربت آن
تا یک مثقال است و جوارش و حب و سفوف و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت *

* باب چهارم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها ثاء مثلثه است * فصل الثاء المثلثة مع الالف *

* ثافسیا * بفتح ثا و الف و کسر فا و سکون سین مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف مشتق است از اسم جزیرهٔ که اول در ان
یافته و از آنجا نقل نموده اند و آن جزیره را ثافسیس نامند و بعضی الف را حذف مینمایند و لغت مغربی است و بیونانی مراس
و ببربری اورباس گویند * ماهیت آن صمغ نباتی است صاحب سفید رنگ شبیه با نزروت و تلخ و بسیار تند و گیاه آن شبیه
برازیانه و گل آن سفید و تخم آن مانند انجره و اندک عریض و در اطراف شعبهای آن اکلیلی و چتری مانند اکلیل و چتر
شبت و بیخ آن غلیظ و بسیار تند و منبت آن کوههای سخت و در تنکابن و الموت و چون و بدیلمی تملی نامند و بیخ آنرا خراشیده
دهنی که از آن برمی آید بعد از انجماد میگیرند و این صاحب حاد میباشد و بعضی بیخ آنرا فشرده عصارهٔ آنرا میگیرند و این
اندک نرم حاد میباشد و بعضی مجموع بیخ و برگ و ساق آنرا فشرده عصارهٔ آنرا میگیرند و در ظرف سفالی خشک

مینمایند و این مشغله و سیرمائل بسیاهی میباشد و ضعیف القوة و باید کسی که اخراج دمعهٔ آن مینماید لباس پوستین
بپوشد و صورت و بدن خود را محافظت نماید و یا بربدن خود موم روغن بارد قابض بمالد و استنشاق روغن بنفشه نماید
و آن روز گرم نباشد و هوا نوزد زیرا که چون بصورت رسد بسبب حدتی که دارد متورم و متنقط میگرداند و گاه رعاف
می آورد و بدان سبب میکشد گویند صمغ سداب بری است و غیر آن است جهت آنکه سداب بری راصفات غیر آن است
* طبیعت آن در سوم گرم و خشک و دمعهٔ آن گرم تر تا چهارم و قوی ترین سایر اجزای آنست و با رطوبت فضلیه گفته اند
که بعض آن کمتر از حرارت آن است * افعال و خواص آن محلل و منضج و جاذب قوی از عمق بدن بظاهر جلد و مقی
و مسهل بلغم غلیظ و جهت استرخای مفاصل بارد و درد پهلو و بطلان اشتها و تحلیل ریاح و تفتیح سدد و داء الثعلب و اسقاط دانهٔ
بواسیر و قلع آثار و انضاج و انفجار دمل نافع و آشامیدن آن با ماء العسل تا پنج قیراط مسهل بلغم غلیظ و صفرا است و جهت
درد پهلو و بطلان شهوت طعام و استسقا و طلای آن جهت رفع آثار جلد و کلف و بهق نافع ضماد آن جهت داء الثعلب
و درویانیدن موی و درد پهلو و زانو و ورم و نقرس و مفاصل و امثال آن و با موم و روغن آن موم و کنند و جهت کمنهٔ الدم
و اسقاط دانهٔ بواسیر و قلع آثار سیاهی و بنفشی و کبودی جلد بشرط آنکه زیاده از دو ساعت نگذارند پس برداشته با آب
دریا و یا ماء الرماد گرم کرده بشویند و با عسل جهت جرب متقرح و باگوگرد جهت انفجار ورم صلب نافع مقدار شربت
از عصارهٔ بیخ آن تا پنج قیراط و از لبن آن تا نیم مثقال مضر حلق و معده و مقرح مصلح آن کثیرا و پوست بیخ آن در افعال
مانند صمغ آن است و چون ریزه کرده در روغن زیتون یا روغن گاو بجوشانند جهت تقویت عصب و درد مفاصل و آشامیدن
آن با احسا و غیرها جهت مبرودین و مفلوجین بغایت نافع و درویانیدن موی مانند آن دوائی نیست و تحقیق بدان
جهت عرق النساء و ضماد سائیدهٔ آن با آرد جو جهت لحم مقطوع و اوجاع صدر و بعد شش ماه قوت بیخ آن ضعیف میگردد
و مقدار شربت از پوست بیخ و جرم آن تا نه قیراط بدل آن در انبات شعر حرف بابلی و مضر مثانه و آلات بول و مصلح
آن حب الاس و بلوط و اکثار آن مورث ورم زبان و حلق و معده و ضیق النفس و غشی و احتباس بول و گرمی بسیار و شری
لند بیر آن قی کردن و شیر تازه و لعاب بزرقطونا و مسکهٔ گاو و ماء الشعیر سرد کرده آشامیدن و غرغره بروغن گل و نشستن
در آب سرد اگر تشنج بهم نرسیده باشد و گفته اند تخم سداب مصلح آن است بالخاصیة و گویند چون گیاه و ساق آنرا
داخل اغذیه کنند بمرتبهٔ احداث حرارت کند که در زمستان محتاج بپوشش نباشند و رنگ رخسار را سرخ گرداند و جهت
اکثر امراض باردهٔ رحم نافع است

* فصـــــــــل الثاء مع الجیم *

* ثجیر * بفتح ثا و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله * ماهیت آن جرم چیزهای افشرده است و قوت آن متوسط
ما بین آب لطیف و جرم کثیف آن چیزی است و از مطلق ثجیر مراد لای آب انگور است و لای هرچیز را نیز ثجیر گویند * طبیعت
آن قابض * افعال و خواص آن ضماد آن با نمک جهت ورم حار و ورم پستان و حقنه بطبیخ آن جهت قرحهٔ امعا
و اسهال مزمن و منع سیلان رطوبات مزمنهٔ رحمیه و همچنین جلوس در آن و دانهٔ انگوریکه در ثجیر مانده باشد قابض و نیکو
است از برای معده و چون بریان کرده مانند سویق سائیده بیاشامند جهت قرحهٔ امعا و اسهال مزمن و تقویت معدهٔ مسترخیه
نافع و ضماد ثجیر عصفر سرشته با سرکه جهت تحلیل جمره و ورم گرم مفید *

* ثرید * نان خورد کرده است که در آب گوشت پخته تناول نمایند و شامل است نیز نان خورد کرده و آنچه را که در دوغ

وشیرینیها وغیرآن کنند وبخورند

* فصل الثاء المثلثة مع العین المهملة

ثعلب

* ثعلب * بفتح اول وسکون عین مهمله وفتح لام وسکون باء موحده بفارسی روباه وبهندی لومڑی ولوکڑی نیز نامند * ماهیت آن حیوانی است بری معروف وبهترین آن ثعلب سفید است * طبیعت آن گرم وخشک است و پوست آن در گرمی قریب بسمور وبا شوکت بسیار * افعال وخواص آن خوردن گوشت آن جهت مبرودین ومرطوبین وتحریک باه وصاحبان استسقا مفید وتناول طبیخ زنده آن که دست وپای آنرا بسته در آب جوشانند ازند وطبخ دهند تا مهرا گردد جهت درد مفاصل وبند ستور نشستن دران تعقد وصلابت مفاصل ووجع آن خصوصا که دران روغن زیتون داخل کرده یا دران جوشانیده باشند اما بعد از تنقیه مفید وهمچنین تمریخ بدان جهت امراض مذکوره وسرعت راه رفتن اطفال و رفع اعیا وبخور آب مطبوخ آن جهت فالج واسترخا وتمدد وتشنج یبسی وامتلائی وآشامیدن یک مثقال از شش خشک کرده سائیده آن با آب وعسل جهت ربو وسرفه ومالیدن مخلوط آن با پوست تخم محرق بر داء الثعلب باعث روئیدن موی آن وقطور پیه گداخته آن در زیت ویا روغن مناسبی دیگر در گوش جهت تسکین وجع آن وادمان آن باعث رفع گری وقروح آن با روغن زیتون کهنه وامثال آن جهت اوجاع مفاصل ونقرس ودردهای بارد وتدهین دست وپا به پیه آن در سرد هوا در سفرها مانع تضرر آنها است ونگاهداشتن آن در دهان درد دندان ودرد چشم را نافع وسعوط زهره آن با اشق وآب گرنس هر سه مساوی در هر ده روز یک مرتبه جهت ابتدای جذام ورزیاده شدن آن بغایت موثر وخاکستر پوست آن جهت سوختگی آتش ونواصیر وقروح خاره مفید واز خواص آنست که چون دندان آنرا با خود دارند ویا در دست بگیرند جهت منع فریاد کردن سگ مجرب دانسته اند وچون در برج کبوتر بیا ویزند باقی نمیمانند دران مگر یک کبوتر وچون پیه آنرا بچوبی بمالند و بر کنج خانه بگذارند که دران کیک باشد کیکها همه بران مجتمع گردند وپوشیدن پوستین آن باعث گرمی بدن مبرودین ومرطوبین بلغمی مزاج وپیران وکسی را که سرما بروغالب باشد مفید وهرچند موی آن زیاده باشد گرم تر ومحرور المزاج را مضر وآبزن وبخور ثعلب وطبیخ آن در قرابادین ذکر یافت وچون ثعلب را زنده در زیت طبخ دهند در جمیع افعال اقوی است استعمال آن

ثفل

* ثفل * اسم جرم چیزهاست که آب آنرا فشرده باشند از ثجیر غلیظ ترو در افعال مشابه آن

* فصل الثاء مع اللام *

ثلج

* ثلج * بفتح ثا وسکون لام وجیم بفارسی برف نامند * طبیعت آن در سوم سرد ودر دوم خشک * افعال وخواص آن مخدر ومعطش ومسکن درد دندان حار واخراج کننده زلوی که در حلق مانده وگرم معده وجهت تقویت معده وحار وتپهای حاره وجرب وحکه وضماد آن بر پیشانی جهت قطع رعاف وآشامیدن آن باعث اجتماع حرارت در معده وتقویت آن ومورث سعال ومضر احشای ضعیف ومبرودین ومرطوبین وصاحبان اورام باطنی ومصلح آن ترنجبین وعسل وآب پرورده با آن بهتر از جرم آن است وچون قدری نمک وشوره با آن ممزوج نموده در ظرف نازکی از سفالی ویا نقره ویا مس قلعی دار ویا جست شیر که از قند یا نبات شیرین کرده وقدری گلاب داخل کرده ویا شربت ویا فشره ویا آب هرمیوه که خواهند کنند وگلاب ویا بید مشک ویا عرق بهار ویا عرق کیوره هرچه مرغوب باشد قدری انداخته در ظرف پر نموده وسر آنرا بسرپوشی بپوشند واطراف آنرا بخمیر سفتی محکم بندند که آب مطلق دران نفوذ نکند پس آن ظرف را در ان برف پنهان نمایند

بنحویکه ثلج ممزوج بنمک وشوره از هر طرفی مقدار آنهم شبری یا زیاده یا هر وهله چهار ساعت کامل در آن نگاه دارند در جائیکه
هوا با آن نرسد تا منجمد گردد پس برآورده سر ظرف را کشوده از آن برآورده تناول نمایند *

* ثلج صینی * معرب از ثلج چینی است * ماهیت آن رطوبتی است منجمد مانند برف شبیه بنمک دریائی که
از هند آورند و ابن بیطار گفته که زهر حجر اسیوس است ودر اسیوس ذکر یافت * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و
خواص آن جهت جلای بیاض عین وظلمت بصر وضماد آن بر بدن جهت تپ دق نافع واین اسم را بر بارود نیز استعمال میکنند

* ثلثان * عنب الثعلب است

* فصل الثاء مع المیم *

* ثمام * بفتح ثاء مثلثه ومیم والف ومیم لغت عربی است میر محمد مؤمن نوشته که در تنکابن زراواش ودر مازندران
بازمیل نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه بگندم کوتاه تر از آن وساق آن باریک وبی گره وغیر مجوف وخوشهٔ آن
شبیه با رزن وطعم آن شیرین * طبیعت آن در دوم گرم ودر اول خشک * افعال وخواص آن آشامیدن
آن محلل ریاح ومفتح سدد وضماد تازهٔ آن جهت اورام چشم ومنع ریختن مواد بسوی آن واکتحال محرق مغسول
آن جهت جلای باصره وتقویت اشفار عین ورویانیدن آن وازالهٔ بیاض چشم نافع مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار
شربت آن تا پنج مثقال بدل آن تودری است

* ثمرة الاثل * بفارسی بار گز وگزبار وبهندی چهوتی مائین نامند * ماهیت آن بار نوع کوچک گز است که عذبه
نامند بقدر نخودی واز آن بزرگتر وغیر مثلث * طبیعت آن در دوم سرد ودر سوم خشک * افعال وخواص آن
قابض وقاطع نزف الدم ونفث الدم ومقوی احشا وآب طبیخ آن که یک اوقیهٔ آنرا در رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد
منقی رطوبات معدهٔ اطفال وجهت گزیدن رتیلا ورفع جرب رطب وبا شکر جهت ربو وسعال وضعف جگر واحشا وزردی رخساره
ورطوبات رحم وآکله وحکه وامراض مقعد وقروح رطبه شربا وطلاء نافع ومضمضهٔ آن جهت تاکل دندان ودر استحکام لثه مفید
وچون یک شبانروز در آب بخیسانند در افعال مانند مطبوخ آنست ونطول آن مقوی اجفان ورادع مواد ومانع قبول آفات و
مقوی بصر وجهت دمعه وسلاق وجرب بسیار مفید خصوصا که در سرکه خیسانیده باشند وجرم آن جهت نفث الدم و
جراحت شش واسهال کهنه وسیلان مواد ونزف الدم اعضا وبرشتهٔ آن در جوف گل سرشوی گرفته جهت اسهال مجرب
ذرور آن جهت بردن گوشت زائد وقطع خون جراحات وطلای آن جهت نیکوئی رنگ رخسار وصاف نمودن بشره وحمول
آن جهت تجفیف رطوبات رحم وضماد پختهٔ آن با آب وسرکه جهت سپرز وچون آنرا با صندل وافسنتین بجوشانند وآب
آنرا با شکر بقوام آورند آشامیدن آن جهت تحلیل سپرز بیعدیل است وجهت تقویت احشا واعضا واعصاب ورفع اعیاء
مغص وتنقیهٔ رطوبات فاسدهٔ معده وتقویت آن بغایت مؤثر مضر بسپرز مصلح آن دوقو بدل آن مازو یا شحم انار بوزن آن مقدار
شربت از جرم آن تا ده مثقال وکوبیده تا چهار درم است

* ثمرة الطرفا * بفارسی گزبار ومعرب آن گزمازج است وبهندی بری مائین نامند * ماهیت آن ثمر درخت گز است
مثلث شکل بزرگتر از عذبه که ثمر اثل است که ذکر یافت در افعال مانند آن وخالی از حرارت لطیفه وجلا وتقطیع نیست *

* ثمنش * بضم ثاء مثلثه وسکون میم وضم نون وسکون شین معجمه بیونانی نباتی است که مابین شجر وحشیش باشد *

* فصل الثاء المثلثة مع الواو *

ثوم

* ثوم * بضم ثاء وسکون واو ومیم بفارسی سیر وبهندی لهسن گویند * ماهیت * آن بری وبستانی وجبلی میباشد بری
آنرا بیونانی اسقوردیون وبعربی ثوم الحیة نامند وبحرف الالف مذکور شد وبستانی آن دو قسم میباشد یکی بسیار دندانه
یعنی چند دانه بهم متصل ویکی منحصر بیک دانه وبقدر پیاز کوچکی واین نسبت بآن کمتر است وجبلی آنرا بفارسی موسیر
نامند وبرگ آن عریض مانند نرگس وگل آن بنفش وبیخ آن یکدانه بقدر پیاز کوچکی وبسیار تیزتر از بستانی ودر ریو
فی الجمله شبیه بدان وبهتر از همه بستانی مشهور بزرگ دندانه آنست وجبلی آن از جهت محلل نمودن بهتر وبدترین محلل
این قسم کم مستعمل وتازه همه اقسام بهتر از کهنه ونوعی دیگر مرکب میان ثوم وکراث است که آنرا کراثی نامند * طبیعت *
آن در سوم گرم وخشک وبا رطوبت فضلیه وحرارت او شبیه بحرارت غریزی است وبری آن در چهارم گرم وخشک
* افعال وخواص * آن محلل وجالی ومفتح ومجفف رطوبات معده ومفاصل ورقیق کننده خون ومدر بول وحیض
وعرق وبا قوت تریاقیت ومفرح جان وخوردن آن بامراعات زمان ومزاج ومعتدل حافظ صحت مزاج ودافع مضرت
آبهای مختلف وهوای وبائی وتعفن خصوصا با سرکه آن وجهت تصفیه حلق وصوت وربو وضیق النفس ونسیان وفالج
واللقوه ورعشه واکثر امراض عصبانی واوجاع مفاصل وعرق النسا ونقرس ووجع ورک وامثال اینها وقطع اخلاط غلیظه
ومدر ودفع ریاح تهیگاه وقولنج ریحی وزلو درحلق مانده واقسام کرم معده وحب القرع ودر مرطوبین محرک باه و
مولد منی ودر محرورین مجفف آن ومعطش وجهت تبهای کهنه وقروح حشو ودرد معده ورفع تشنگی که از بلغم وسده
ماساریقا باشد وتقطیر البول ونیکوئی رنگ رخسار وتلطیف غذاهای غلیظ وتحلیل اورام وحصاة گرده وگزیدن مار و
سایر هوام وسگ دیوانه گزیده ورتیلا وبا شراب جهت سم افعی ومداومت اکل آن باعث سقوط موی سفید ورویانیدن
موی سیاه وبا انجیر ومداب ویا مغز گردکان قویتر از بادزهر ومطبوخ آن بازیره وبرگ صنوبر جهت تقویت دندان و
با شیر گوسفند پخته وبا روغن گاو تازه بریان کرده وبا عسل شیرین نموده حلوا ساخته در تحریک باه وانعاظ بیعدیل وبا طبیخ
نودنج جبلی جهت قتل شپش وصئبان که بفارسی رشک نامند مفید المضار اکثار آن وعدم مراعات مزاج وسن وفصل مصدع
ومحرق خون ومضر چشم وشش وبواسیر وزنان حامله وصاحبان زحیر وخنازیر ومولد صداع بسیار وشد ومضعف باه و
مهیج امراض نائبه مصلح آن پختن آن است در آب با قلیلی نمک واضافه نمودن روغن بادام ویا روغن گاو واستعمال آن
با کشنیز وسکنجبین وآب انار ترش شیرین وامثال اینها واکتحال با آب آن جهت کمنة الدم وغرغره با سرکه مطبوخ آن یعنی
پرورده در آن جهت اخراج زلو درحلق مانده ولخلخه ومضمضه بطبیخ آن باکندر جهت درد دندان بارد وتآکل آن و
تقویت لثه وبلستور نگاهداشتن آب مطبوخ آن با چوب صنوبر وکندر در دهان جهت وجع اسنان حادثه از برودت ولصق آن
بدان جهت عرق النسا ومالیدن مدقوق آن بر دندان جهت تسکین وجع ریحی ودلوک آن مفید وطلای آن با عسل
جهت بثور وتوبا وقروح رطبه سر وسبوسه آن وبهق وجرب ولیکن مقرح کننده جلد است وبا برگ انجیر وبادزهره جهت
گزیدن ابن عرس وبا حنظل وروغن زیتون جهت جذب سم عقرب ومار وسگ دیوانه وکل سموم ورفع اذیت آنها وبا ستور
با عسل وبا سرکه جهت تحلیل رطوبات غلیظه وورم اعضا وضماد پخته آن با شیر جهت گشودن دبیله وتحلیل محرق
آن با عسل جهت ازاله خون منجمد در تحت پلک چشم وبا روغن بان جهت داء الثعلب وبا روغن گاو جهت سعفه نافع وخوردن
آن در روغن بریان کرده وطلا کردن جرم آن وبا روغن آن وبا آن مرد جهت تجفیف قروح رطبه سر وتن مفید وروغنیکه

مگر بسر در آن جوشانیده باشند جهت جمود خون در اطراف بدن وشقاقیکه از برودت بهم رسیده باشد وجهت وجع مفاصل وقولنج بلغمی وتشنج حادث از اخلاط لزج شربا وطلاء از خارج وطلای رماد آن با عسل جهت بهق وبرص وداء الثعلب وکثرة الدم وجرب وجلوس در طبیخ برگ وساق آن جهت ادرار بول ورفع احتباس حیض واخراج مشیمه وبدستور تدهین بدان ولیکن این ضعیف است نسبت بآن وطلای آن بانوشادر جهت برص وبهق وبا زفت جهت داء الحس وخشونت ناخن وکجی آن وطبیخ آن کشندهٔ سپش وخائیدن برگ آن وبعد از آن مضمضه بنبیذ ریحانی زائل کنندهٔ رائحهٔ آن است وگفته اند اگر جهت فالج تا چهل روز هر روز درست خام آنرا بلع نمایند بدین طریق که روز اول یکدانه وروز دوم دو دانه وروز سوم سه دانه همچنین تا چهل روز که روز چهلم چهل دانه شود وباز بدستور روزی یکدانه کم نمایند تا بروز چهلم بازبیک دانه رسد دربین ان شاء الله تعالی زائل گردد ومحتاج بدوائی دیگر نگردد وچون بلاد در زمین دفن نمایند تا پوسیده گردد ودر انجا سیر را غرس نمایند تا قوت گیرد پس برآورده آنرا معجون سازند تقویت عظیم بخشد وموی ریش سفید شده سیاه روید وتریاق الثوم ومنافع آن ودهن ومخلل ومعجون آن در قرابادین ذکر یافت *

ثومون

* ثومون * بضم ثاء مثلثه وسکون واو وضم میم وسکون واو ونون بفارسی تخم زردآب وبترکی صفرا ادوی نامند * ماهیت آن تخمی است شبیه بتخم منبت آن جاهای سایه گیاه آن شبیه بسداب وبرگ آن درازتر از آن وگل آن سفید وتخم آن تلخ وتند وریزه وگویند تریدزرد بیخ آن است ودر افعال مشابه خربق * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مقی ومسهل اخلاط غلیظه واقسام کرم معده ومخرج جنین ومدر بول وحیض ومحلل اورام بارده ومقدار شربت آن نیمدرهم مصلح آن کثیرا وکشنیز است *

* فصل الثاء مع الیاء المثناة التحتانیه *

ثیل

* ثیل * بکسر ثاء وسکون یاء ولام لغت عربی تخم وتخمه وخومه وبترکی پیلان افردی ودر تنکابن کرک جرواش وبفارسی بیدگیاه نامند وگویند که آن نوعی از حرشف است * ماهیت آن اصناف است صنفی گیاهی است که در کنار آبها ودر زمینهای نمناک میروید ومفروش برروی زمین ومخصوص بزمانی نیست وشاخهای آن دراز وباریک وبا گرهها وبندهای بسیار وبرگ آن بسیار ریزه وسرهای آن تند وانندک صلب ما ننده صعتر وبره وسرهرگرهی وبندی رسته وگل آن مابین سرخی وسفیدی وطعم گیاه آن بی مزه وبیخ آن مادام که تر وتازه است آنرا میخورند وطعم آن شیرین بی مزه وبا اندک حرافت وقبض ودواب آنرا میخورند وطعم گرههای آن شیرین تر وصنف دیگر برگ های آن عریض ونرم وچون دواب آنرا میخورند میمیرند ومنبت آن گفته اند در بابل بسیار است ودر راهها میروید وصنف دیگر برگ آن مانند لبلاب وگل آن خوشبو وثمر آن کوچک وعروق آن پنج یا شش بسطبری انگشتی ونازک وبد بو * طبیعت صنف اول آن در اول سرد وخشک وباقوت قبض وگویند معتدل است وبیخ آن لذاع ولطیف * افعال وخواص آن آشامیدن طبیخ آن جهت مغص وقروح مثانه وعسر البول وطبیخ بیخ آن جهت تفتیت سنگ گرده وقروح مثانه وآب گیاه آن از نیم رطل تا یکرطل جهت رفع سموم اقسام مارها وسگ دیوانه گزیده وحرقت البول واحتباس آن وتفتیت حصاة وتبهای حار وسل بغایت مجرب وضماد بیخ آن جهت التیام جراحتهای تازه ومادام که خون آلود باشد وگزیدن هوام وضماد حشیش آن جهت اورام حاره ومنع نزلات وضماد خاکستر آن جهت قطع خون بواسیر وتحلیل اورام وتجفیف قروح بغایت نافع ومدر بول وصنف دوم عصارهٔ آن

یا ادویهٔ مناسبه مانند شراب یا عسل خورد ومساوی ونصف آن مرو ثلث آن فلفل و بوزن خورد کنند وچون طبیخ نمایند جهت علل چشم وتحلیل مواد آن وتخم آن بغایت مدر بول وجهت قطع قی واسهال وریختن مواد بمعده واحشا وتقویت حضاة کرده ومثانه وترویح آن مفید وقسم سوم آن را چون در ظرف زجاجی بر آتش ملایم بسوزانند ودر ظرف مس بمالند ضماد آنرا جهت قطع خون بواسیر مجرب شمرده اند وگویند زیاده بر سه مرتبه احتیاج نمیشود که هر مرتبه نیم درم آنرا بمالند وضماد تازهٔ آن با روغن گل بغایت ملین ومنضج ومحلل است *

* باب پنجم در بیان ادویه که حرف اول آنها جیم است * فصل الجیم مع الالف *

* جار النهر * بفتح جیم والف وضم راء مهمله والف ولام وفتح نون وسکون ها وراء مهمله بمعنی همسایهٔ نهر است جهت آنکه نبات آن مفارقت از انهار وآب نمیکند ودر جاهای خشک نمیروید * ماهیت آن نباتی است شبیه به نیلوفر وبرگ آن بر بالای آب میباشد شبیه به برگ چغندر ومزغب وبیخ آن خشن وطعم آن با اندک تلخی وبی گل وثمر * طبیعت آن سرد وخشک در دوم * افعال وخواص آن جهت حبس اسهال وخون وقطع عطش شربا وجهت تحلیل اورام والتحام قروح تازه وخشک واورام حاره وقروح خبیثهٔ عفنهٔ ساعیه وحکه طلاء وضمادا ودرورا نافع ومانع سعی آنها است وبطریق مرهم نیز استعمال آن سودمند مضر عصب مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا دو مثقال

* جامن پهل * بفتح جیم والف وسکون میم وباء عجمی وخفاء ها ولام اسم ثمر هندی است ودر بنگاله مشهور بسفری انبه * ماهیت آن ثمر درختی است فی الجمله شبیه بامرود ودو صنف میباشد صنفی مغز آن سفید وصنفی سرخرنگ وبعد رسیدن خورد وشیرین ومانند امرود کوهی جنگلی جرم آن دانه دار ودر جوف آن تخمهای ریزه بسیار وبقدر تخم مورد از سفید سفید واز سرخ سرخرنگ واندک صلب وشکل صنف سفید آن صراحی مانند نوع امرود کوچکی که گلابی نامند وسرخ آن اکثر مدور ودر فصل گرما که موسم بارش هند وبنگاله است ثمر بسیار می آورد ودر فصل زمستان نیز بعضی اشجار ولیکن بوفور آن موسم نیست ودر دکهن بهتر از بنگاله میشود ولاکن بوفور بنگاله نیست وبهترین آن رسیدهٔ بالیدهٔ شاداب شیرین کم تخم آنست خصوصا نوع سفید آن ودرخت آن بمقدار درخت سیب وبه وغیرهما وبرگ آن از برگ سیب اندک بلندتر وبا خشونت وبی تشریف وچوب آن در ریشه شکننده میباشد وقابل عمارت نیست واهل هند از ین منازل میسازند ومیسوزانند ودرخت آن زود بثمر می آید وکهنه سال خوردهٔ آن کم ثمر میباشد وچون تنهٔ آنرا ببرند از اطراف آن شاخها بر آمده در یک دو سال با ثمر میشود * طبیعت آن گرم وتر با رطوبت فضلیه وقوت قابضه * افعال وخواص آن مفرح ومقوی قلب ومعده وملین طبع در ابتدا وپس قابض ومدر بول وحابس اسهال خصوصا که با پوست وتخم آنرا بخورند وبیخ آن قابض تر وچون پوست درخت نونهال آنرا که هنوز بثمر نیامده باشد مقدار دو سه مثقال آنرا شب در قدری آب بخیسانند وصبح مالیده صاف کرده اندکی شکر داخل کرده تا سه چهار روز هر روز تازه خیسانیده بنوشند در حبس اسهال رطوبی مجرب است * مضار مضر مبرودین ومرطوبین وصاحبان قولنج ومصدع ومحرک نزله واخلاط ساکنه ومهیج آنها ونفخ ورياح وقراقر وباعث حمیات در ابدان مستعده خصوص اکثار آن ومضمضه با آب برگ مطبوخ آن جهت تقویت لثه واستحکام دندان متحرک نافع ومسکن درد آن *

* چامکیاس * بفتح جیم عجمی والف وسکون میم وفتح کاف عجمی وخفای ها والف وسین مهمله اسم هندی بنگاله است

* ماهیت آن گیاهی است که در هند وبنگاله بسیار در جاهای نمناک در موسم برسات میروید وبالای آن بلند بقدر
ذرع وزیاده وکمتر ازان در هند وباز یاده وبر هر ساقی سه برگ پیوسته بهم باریک وحدت ویبع آن سفید بقدر
ببار کوچکی با حدت وبور قیمت وگل آن شبیه به برگی عریض طرف پائین آن پیچیده واز جانب پیچیدگی میلی مخروطی
شکل روئیده وزیر گل آن کرهی صراحی شکل وانجمی باریک سفید وگل آن نهایت بدبو میشود * طبیعت آن گرم و
خشک * افعال وخواص آن خوردن ساق برگ پختهٔ آن جهت استسقا وبیخ آن با فلفل که سائیده حبوب بندند
هر حبی بقدر فلفلی ونخودی سه چهار حب آن جهت حبس قی ودرهیضه که بند نشود وکذا شتن مقدار نخودی ویا باقلائی
ازان بیخ درجوف قدری ازموز پخته که بهندی کیله نامند آن مقدار که بلع توان نمود جهت تحلیل طحال چند روز متوالی
که بعد از بلع یک ولقمه برنج نرم پخته بی روغن وبی نمک بخورند مجرب دانسته اند وچون مقدار بست وچهار توله که یکنیم
پاو آثار هندی باشد بیخ آنرا نرم سوده در ظرف چینی کنند وبوزن آن روغن کاو داخل آن نمایند وخوب برهم زنند
پس آب لیموی که بهندی کاغذی نامند شانزده عدد داخل کرده خوب برهم زنند واگر آب لیمو کم شود که مانند مرهم
وضماد رقیق نباشد آب چهار عدد لیموی دیگر داخل نمایند ودر شیشه ویا ظرف چینی کرده در جای نمناک نگهدارند
جهت التیام قروح خبیثه وساعیه که بهندی کهرکهره نامند که روزدو مرتبه آنرا در جوف زخمها پر کنند وبربالای آن
بطریق مرهم استعمال نمایند واگر بعد التیام وچاق شدن خارشی درآنموضع باقی بماند ازتدهین بدان روغن مزبور زائل
گردد واین روغن زیاده از یک هفته نمیماند وهفتهٔ دوم باز اگر احتیاج باقی باشد باید که تجدید نمایند *

* جاموس * بفتح جیم والف وضم میم وسکون واو وسین مهمله بفارسی کاومیش وبهندی بهینس نامند * ماهیت آن
نوعی از کاو صحرائی است سیاه رنگ وبسیار زور آور نسبت بکاو اهلی وشاخهای آن بلندتر وقویتر ودر هند وبنگاله دو
صنف میباشد یکی صحرائی واین را بهینس نامند ودیگر جنگلی واین بسیار قوی وبزرگ وشاخهای آن بلندتر وقویتر از
اهلی میباشد واین را ارنه نامند وزور وقوت این بمرتبه ایست که شیر وفیل را میکشد وشیر وروغن آن نسبت بشیر کاو چرب
تر وغلیظ تر خصوص شیر جنگلی آن که ارنه گفته شده * طبیعت آن گرم وخشک وجنگلی آن گرم تر وخشک تر * افعال
وخواص آن گوشت آن بسیار غلیظ وجهت اصحاب ریاضات وهزال کرده نافع وگوشت بچهٔ شیرخواره که ده پانزده ماهه
باشد قورمه وکباب آن بسیار لذیذ ودر هضم ورغلظت کمتر بود ودکردن موی آن وشاخ آن باعث طرد افاعی وخاکستر سم
آن مجفف قروح وحکه گفته اند آشامیدن خاکستر کعب آن مفرح است ومولد سودا ومضر درد مفاصل وامثال آن وعرق
النسا ونقرس مصلح آن آب کامه ودار چینی وادویهٔ ملطفه ومهرا پختن آن وبعد ازان سکنجبین آشامیدن ودرسلاطین از
پوست جنگلی آن سپر میسازند بسیار خوب میشود *

* جامون * بفتح اول والف وضم میم وسکون واو ونون وبعضی بدون واو وفتح میم مینامند * ماهیت آن میوهٔ هندیست
درخت آن بسیار بزرگ بقدر درخت کان وازان بزرگتر وبرگ آن اندک باریک وبلند تا نیک شبر وسبز تیره وشکوفهٔ آن سفید و
بسیار ریزه ومیوهٔ آن شبیه بانگور سیاه واندک طولانی وبعضی بزرگ تر ازان ورنگ ظاهر وباطن آن بنفش وباغی وصحرائی
میباشد صحرائی ثمر ان کوچک وتخم آن بزرگ وکم آب وترش وبا عفوصت بسیار وباغی نیز دو صنف است یکی ثمر آن
بزرگ بالیده وبسیار شاداب چاشنید ار وتخم آن کوچک وباعفوصت کمی واین را رای جامون نامند ودوم در اوصاف

مذکور شد بدین مرتبه نیست * طبیعت آن سرد در آخر دوم و خشک در سوم * افعال و خواص آن حابس
اسهال صفراوی و مقوی معده و کبد حار و مطفی حدت دم و صفرا و غیره و مضمضهٔ آن بجهت قلاع و بثور دهان و استحکام
لثه و خوردن آن جهت حبس اقسام اسهالات و تسکین حرارت معده و کبد و حدت صفرا و تشنگی و تحریک اشتها و یاد
محرور بدین جهت با بیطس مفید و طلای ثمر رسیدهٔ آن جهت داء الثعلب نافع و روغن آن مقوی موی است در چند مرتبه
نقوع ریشه‌های باریک بیخ آن و شاخه‌های باریک نازک آن بمقدار ده تولهٔ نیم کوفته شب در آب خیسانیده صبح مالیده صاف
نموده بیاشامند تا مدت بیست روز یا چهل روز و مغز تخم کهنهٔ آن با مغز تخم کهنهٔ انبه و هلیله بریان کرده جهت اسهال مزمن
مجرب و درد روده برگ خشک آن جهت استحکام لثه مفید و ناشتا خوردن آن مضر بسبب ثوران آن صفرا را و مضر معده و دیر
هضم مصلح آن نمک که آنرا شسته و نمک بر آن پاشیده زمانی بگذارند پس تناول نمایند آشامیدن افشرهٔ آن که آب آنرا
گرفته صاف نموده باشند و آب آنرا بقدر آنکه طعم آنرا نیکو کرده اند داخل کرده بیاشامند و شراب آن نیز که آب آنرا
صاف نموده با قند یا نبات که طعم آنرا چاشنی دار کرده اند بآتش ملایم طبخ نمایند تا انگشت پیچ گردد در افعال مذکوره
بهتر از اکل ثمر پختهٔ آن است و آهن و یا فولاد را چون برافروخته نموده در آب برگ آن بریزند و در آفتاب بگذارند کشته نرم
و سبک گردد بعد که جوش خورده بالای آن آید و اگر مکرر در آب برگ آن تربیت نمایند پس شسته استعمال کنند بهتر
است و خوردن این آهن یا فولاد کشته جهت تقویت اشتها و رفع اسهال مزمن و استسقا و بواسیر و امثال اینها نافع و یک
نوع آنرا گلاب جامون مینامند مخصوص بنگاله است تمام در هند و دکهن جای دیگر نمیشود و آن اندک مدور و شیرین
و بعضی اندک آبدار و خوشبو شبیه برایحهٔ گلاب گویا که در گلاب پرورده شده و در جوف بعضی یکدانه و بعضی دو دانه
و بعضی سه دانه بهم پیوسته و مغز آن سبز رنگ و درخت این ببزرگی درخت نوع اول نمی شود و اکثر بر اگنده میباشد و برگ
های این نیز در طول و عرض از آن کمتر و اندک مربعتر و نازکتر و سبز روشن * طبیعت آن معتدل مائل ببرودت و یبوست
* افعال و خواص آن مفرح قلب و دماغ و مقوی معده و کبد حار و نافع است و تخم آن با عفوصت و قابض و رادع *
* جاورس * بفتح جیم و الف و فتح واو و سکون را و سین مهملتین معرب از گاورس فارسی است و آن نوع ریزهٔ دخن
است که بفارسی ارزن و بهندی باجرا نامند و کنکنی نوعی از آن است * ماهیت آن حبی است ریزه آن اصغر از ارزن
ریزه‌تر و صاحب اختیارات نوشته که سه نوع است یک نوع را دخن و بفارسی ارزن و بشیرازی الم بفتح الف و ضم لام و میم
و دیگری را ذره بذال معجمه و بفارسی زرت بزاء معجمه گویند و نوع سوم را جاورس که معرب گاورس است و بشیرازی
گال نامند و اول متوسط در بزرگی و کوچکی و آنرا بهندی باجرا نامند و نوع دوم را بهندی جوار و نوع سوم که از همه کوچکتر
است بهندی کنکنی گویند و نیز در هند و بنگاله یک نوع دیگر می شود که از کنکنی بزرگتر و زرد رنگ است و آنرا چینه نامند
و دخن و ذرت در جای خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و برگ آن مانند جوار اندک مربعتر و از ذرت از آن و
خوشهٔ آن نیز مانند خوشهٔ جو و دانهای آن از آن ریزه‌تر و نرم‌تر و مدورتر اکم‌تر و بهترین آن زرد متکین آن است * طبیعت
آن در اول سرد و در آخر دوم خشک و بعضی سرد و خشک در دوم گفته اند * افعال و خواص آن لطیفتر از دخن و
قابض و مجفف و بی لذع و ردی الکیموس قلیل الغذاء یعنی خون صالح از آن کم متولد میباشد و دیر هضم و چون هضم کرده
بدن را قوی کرده اند و بار و غن و چربی غذائیت آن بیشتر و خوردن مهرا پختهٔ آن جهت التوای حجاب و انشقاق آن

و لزلات نافع و خوردن نان مطبوخ آن حابس اسهال مراری و منی و بول و مسقط جنین و اکثار آن مولد خون سوداوی و
مورث سدد و مصلح آن روغنها و شکر و حلواهای چرب و یا با شیر و یا با نخاله پختن و با روغن خوردن و بحمام رفتن و مالیدن
روغنها بر بدن و ضماد گرم کردهٔ آن محلل نفخ معده و تهیگاه و مغص و درد بواسیر و پختن آن با شیر تازه دوشیده جهت
صاحبان خون زائد و رطوبات فاسده و جلوس بر مالیدهٔ آن با نمک که در خرقهٔ بسته باشند جهت بروز مقعده و پیچش و
ثقل محتبس در امعا نافع و بدل آن بدرا صحه شونیز و استعمال کهنهٔ آن که یکسال بر آن گذشته باشد جائز نیست

* جاوشیر * بفتح جیم و الف و ضم واو و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه بفارسی جواشیر و گوشیر و بو
بشیرازی جاحوشی نامند * ماهیت * آن صمغی است بد بو ظاهر آن سرخ تیره و باطن آن سفید و نبات آنرا ساق
غلیظ و بلند تا دو ذرعی و نرم و بر سر چیزی سفید شبیه بپشم و برگ آن شبیه ببرگ انجیر مائل باستداره و مشرف پنج
تشریف و خشن و بسیار سبز و قبهٔ آن شبیه بقبهٔ شبت و گل آن زرد و خوشبو و تخم آن سیاه و قریب بانیسون و خوشبو و تند و ساق
آن کوتاه و غلیظ و نرم و مزغب بزغب سفید مانند خیار زه و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید و بهترین صمغ آن تیز بوی
زعفرانی رنگ و طریق اخذ آن آنست که بیخ آنرا میشکافند در هنگام ظهور ساق آن و حوالی آنرا خالی نموده برگی در زیر
آن فرش مینمایند که صمغ آن در ان جمع گردد و چون خشک گردد از ان برمیدارند و نیز از ساق بیخ آن در هنگام ظهور گل آن
که بودن شمس در جوزا است بطریق مذکور صمغ اخذ مینمایند و نیز از علامت خوبی آن آنست که در هنگام ریزه شدن درون
ریزهای آن سفید باشد و زبان را بگزد و بدست بچسپد و چون در سرکه و یا آب حل نمایند زود منحل گردد و بوی آن تند باشد و
آنچه از ساق آن گیرند رنگ خشک کردهٔ آن زرد و محلول آن در آب برنگ شیر باشد و این ضعیف العمل و غیر مستعمل
است و مغشوش آن سیاه رنگ و غش باشق و موم میکنند * طبیعت * آن گرم و خشک در سوم و بعضی خشک در دوم گفته
اند * افعال و خواص * آن محلل ریاح و مفتح سدد و مقوی اعصاب ضعیفه و مضعف اعصاب صحیحهٔ قویه و ملین صلابات
و جالی لزوجات و اوساخ و با قوت تریاقیه و جهت امراض باردهٔ بلغمیه خصوصا عصبانیه و دماغیه مانند صداع و فالج و لقوهٔ
و صرع و ام الصبیان و رعشهٔ حادثه از کثرت جماع و نزلات و کوفتگی و تعقد عضل و درد مفاصل و دردیکه از صدمات بهم
رسیده باشد و جبر و کسر استخوان و درد پهلو و نزف الدم و سرفهٔ بلغمی نافع که نیم درم آنرا با آب مرزنجوش بیاشامند
و بر ان مواضع نیز ضماد نمایند و یکمثقال آن جهت لزجیات دائره و استسقا و یرقان و تقطیر البول و جرب مثانه و نفخ رحم
و ادرار طمث و قولنج ریحی و بلغمی و تفتیت حصاة و رفع سموم امراض الراس آشامیدن آن جهت صداع و صرع و ام الصبیان
و لقوه و رعشه و نزلات الضربة و السدة آشامیدن نیم مثقال آن با ماء القراطین یا شراب جهت ضربه و سده العین اکتحال
آن جهت نزول آب و تقویت حدت بصر الاذن تقطیر آن در گوش جهت رفع کری الاسنان مالیدن آن بر دندان و
پر کردن در جوف دندان کرم خورده جهت تسکین وجع و منع تاکل آن الصدر آشامیدن آن جهت سرفه و درد پهلو حادثه
از برودت و ضماد برگ آن جهت درد پهلو اعضاء الغذاء آشامیدن عصارهٔ آن با سرکه و طلا نمودن بدان جهت
تحلیل سپرز و چون ده مثقال آنرا در وجرهٔ عصیر عنبی اندازند و بعد از بیست روز صاف نمایند و بیاشامند جهت طحال
و استسقا جید النفع است اعضاء النفض آشامیدن یک بندقهٔ آن با آب گرم جهت ادرار بول و حیض و اصلاح رحم بارده
و تحلیل صلابت آن و رفع تقطیر البول و ثمر آن نیز ادرار طمث آورد خصوصا با افسنتین و اختناق رحم را مفید و اسقاط

جنین نماید و زیاح رحم را براکنده سازد و تحلیل دمل و صلابت آنرا زایل کند شرب آن حمول او قولنج و حکهٔ مثانه را نافع و اسهال خلط خام نماید و حمول مخلوط آن با عسل جهت ادرار طمث و قتل جنین و اخراج آن هرچند بعد سه روز باشد خصوصا احتمال فتیلهٔ آن و احتقان آن در رحم باعث تجفیف آن القروح و الجروح و الاوجاع طلای آن با عسل جهت قروح مزمنه و نار فارسی و با زیت جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و با روغنها جهت رفع اعیا و بلد ستور آشامیدن مهمیز آن جهت عرق النساء السموم طبیخ آن با زیت بعد یکه مرهم کرده جهت گزیدن شده بواله و با زراوند آشامیدن آن جهت لسع هوام و غیرها و بلد ستور و عصیر آن داخل کردن آن در مراهم جهت التیام قروح مضر انثیان مصلح آن مرماحوز و قیسا نیدن او در مطبوخ عنبی و بعضی مضر عصب صحیح دانسته اند مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن بوزن آن قنه یا شیر انجیر و در اسهال اشق آشامیدن تخم آن با شراب جهت اختناق رحم و اصلاح عصب رطب و قولنج بلغمی و ریحی وانیم مثقال آن با نیم مثقال زراوند طویل جهت گزیدن هوام و با نیم مثقال افسنتین جهت احتباس حیض بسیار نافع و ضماد و ذرور بیخ آن جهت قروح مزمنه و استخوان عاری از گوشت شده و حمول آن جهت کشودن حیض و اخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل و کل آن نیز جهت جراحات و بثور و با لجمله جمیع اجزای آن جهت قروح خبیثه نافع است *

* **چاول مُنکری** * بفتح جیم فارسی و الف و ضم واو و سکون لام و ضم میم و سکون نون و کاف فارسی و کسر راء مهمله و سکون یا * ماهیت این ثمر درختی است که در اسلام آباد مشهور بچاتگام مضاف صوبهٔ بنگاله است میشود در غلاف اندک نازک صلب اغبر و ظاهر مغز آن سیاه رنگ و باطن تازهٔ آن سفید مائل بزردی و با دهنیت و بی طعم و را ئحهٔ غالب و هرچند کهنه گردد میل بزردی و سیاهی مینماید و بهتر و مستعمل تازهٔ آن است * طبیعت این گرم و خشک در سوم و باتریاقیت * افعال و خواص این مفتح و جالی و مصلح خون فاسد و جهت جذام و جرب متقرح و قوبا و اکثر امراض دمویه و سوداویه نافع شربا و ضمادا مضر محرور بدرقه روغن آن نیز برای جرب و قوبا مفید

* **چای خطائی** * بفتح جیم عجمی و الف و یاء و فتح خاء معجمه و فتح طاء مهمله و الف و کسر همزه و یاء و تحتیه بناء مثناة تحتانیه است نه طای مؤلفه * ماهیت و سبب اطلاع بر آن حکیم میرزا قاضی در رسالهٔ خود نوشته که سبب معرفت و شناخت چای چنان بود که پادشاهی از پادشاهان چین بر یکی از خواص خود خشم گرفته آنرا از ملک خود اخراج نمود آن شخص در جنگلها و بیشها و کوهها میگشت و زرد و علیل و ضعیف گشته بود روزی از غایت گرسنگی در اطراف کوهی میگشت گیاهی دید آنرا غذای خود ساخت در اندک مدتی آثار صحت و حسن صورت در خود مشاهده نمود و کمال قوت در خود یافت در شهر آمده با یکی از مقربان پادشاه احوال خود را نقل کرد و آن شخص بحضور پادشاه عرض نمود پادشاه باحضار او امر فرمود و از دیدن صورت او متعجب شد بعد سوال از احوال آن اطبا را امر فرمود تا آن گیاه را حاضر سازند و تجربه نمودند خواص آنرا ثبت نمایند و نیز چینی در اختیارات خود نوشته که نبات چای شبیه بنبات شبت است و با ریکتر از آن و خوشبو و با اندک تلخی است و چون آنرا بجوشانند تلخی آن زائل گردد و آشامیدن آب مطبوخ آن حرارت باطن را تسکین دهد و خون را صاف نماید و آن خود رو و مزروع میباشد و گفته که طائفهٔ که در بلاد چین نبات آنرا مشاهده کرده اند چنین میگویند که در میان شهر چین را دئی است و گیاه این برگ در اطراف آن میروید و بر خدام مردمان بخوردن آن اعتیاد دارند و بیع و شرای آن بی رخصت پادشاه آنجا نمیتوانند نمود و خراج آن بخزانهٔ پادشاه عاید میسازند و مترجم صیدنه ابوریحان میگوید که چای نوعی است از انواع

نباتات منبت آن زمین چین است و آنرا می برند و در سایه خشک میکنند و در وقت حاجت با آب گرم شربت میکنند و میخورند
شربت آن قائم مقام ادویهٔ مرکبه است و مضرت ادویهٔ مرکبه ندارد و از این جهت اهل تبت دفع مضرت شراب با آن میکنند
زیرا که ایشان افراط در خوردن شراب میکنند و در دفع مضرت او هیچ داروی با آن نمیرسد و نافع ترین ادویه است و طایفهٔ
که برزمین تبت میبرند در قیمت آن جز مشک نمیگیرند و فرق بسیار است در میان قیمت اعلای آن تا ادنی و همچنین در
رائحه و منافع آن و نیز نقل است که در ولایت خطا جمعی مردم بطریق سیر بصحرا رفته بودند طعامی پخته در ظرفی کرده بالای
آنرا بشاخهٔ پربرگی از اشجار آن صحرا پوشیده بکاری مشغول شدند که بعد از فراغ تناول نمایند و بعد از اندک زمانی
که فارغ شدند و خواستند که تناول نمایند دیدند که تمام آن طعام مضمحل شده است این امر را نزد اطبا اظهار نمودند
ایشان بعد از تفحص بحدس و قیاس دریافتند که برگهای آن شاخه را در هضم طعام و غذا اثر تام است و در صدد تجربهٔ
آن در آمدند و صحیح در کتاب میگویند که آنچه مشاهده شده برگ آن شبیه ببرگ انار و حنا و ریحان است و از آن بزرگتر و
عریضتر و ضخیم تر و شعبهای آن بلند تر و برگ بعض نوع آن ریزه تر از بعضی درخت آن شنیده شده که بقدر یکقامت تا یک و سه
قامت و شبیه بدرخت حنا و انار و بر ساق آن قریب بانتها شاخهای باریک رسته و بر آنها گلهای کوچک و برگ آن مدور
و در بعضی جاها سه عدد و در بعضی جاها چهار عدد بهم پیوسته شبیه بگل سه برگه و چهار برگه و بر سر شاخها نیز گلی پنج برگ
و منبت آن ملک چین و خطا و نیپال و از آن انواع و الوان میباشد سفید و سبز و بنفش و تیره و سیاه اما سفید ریزه برگ خوشبوی
آن که برگهای آن بسیار درهم پیچیده باشد از همه اقوی است و بعد از آن سبز و اما یبس این از آن زیاده و بعد از آن
بنفش و بعد از آن سیاه و این از همه ضعیفتر و زبون تر و نوع اول یعنی خوب و اعلای آن عزیز الوجود و گران بها است
و برای تجارت نمی آورند و سلاطین و حکام آن دیار برای امثال و اقران خود بطریق تحفه و هدیه بدیار دیگر میفرستند
و اما انواع دیگر آن بسیار است خصوصا سبز تیره و سیاه آن که وافر و ارزان است و از بعضی شنیده شد که بعضی نامقیدان
مستعمل آنرا با غیر مستعمل مغشوش و تبدیل نموده میفروشند بدین طریق که چون ضابطهٔ نصاری است که مطبوخ
یعنی جوشانیدهٔ آنرا نمیخورند و مضر و بد ذائقه میدانند جرم آنرا ولهذا آب را خوب جوش نموده بلکه آن مقدار که ربع آن یا
خمس آن کم گردد پس قدری قلیل چای را در ظرفی که چاپدان چینی یا نقره است ریخته آب گرم را بر روی آن میریزند
مثلا در یکمن طبی آب که تخمینا سه ثلث یک آثار هندی باشد یک درم نهایت یکمثقال از نوع متوسط آن و از نوع اعلای آن
کمتر و از زبون آن بیشتر تا دو مثقال ریخته تا نیم ساعت کامل میگذارند تا قوت و رائحه آن در آب باز داده شود و آب
اندک رنگین گردد پس آب صاف آنرا که مطلق دردی و برگ در آن نباشد در پیالها ریخته چون طعم آن با اندک عفوصت
و تلخی است برای اصلاح آن با نبات اندک شیرین نموده میآشامند و اکثر قدری شیر گاو یا شیر بز تازه دوشیده اندک
جوشانیده برای اصلاح یبوست آن نیز در آن ریخته نیم گرم میآشامند پس خدمهٔ آنها آن برگهای مستعمل را خشک نموده
و بتدریج جمع نموده در قوطیها و غیر آن بدستور اول پر کرده سر آنها را بسته میفروشند و فرق میان مستعمل و غیر آن
بزهومت رائحه و سیاهی رنگ و کم رنگ شدن آب و اندک بازبودن برگها است از هم بخلاف غیر مستعمل آن * طبیعت
آن گرم تا آخر دوم و خشک در اواسط آن و نوع اعلای آن گرم در سوم و بعضی سرد میدانند بجهت تسکین آن عطش و
حرارت والتهاب باطن و دفع آن ضرر شراب را و این توهمی است بلکه صدور افعال مذکوره از آن بسبب تلطیف و تقطیع

آنست بلغم را خلاط لزجه ومعطشه ملتهبه را و ماليخوليا حادثه از شراب است * افعال وخواص آن مقوي قوه
ارواح ومعده وامعا ومبرد بدن ومرطب بدن ومنعش ومفرح ومنعظ وملطف ومقطع ومفتح ومنضج ومرقق مواد ومعرق ومدر بول و
مسكن عطش كاذب وصداع بارد والتهاب معده وجشاء دخاني وصاف كننده خون ورنگ رخسار ومدرق ادويه بقعر
معده وعمق بدن ومنقي معده ودماغ وجهت ازالهٔ بخر وبد بوئي دهن ورائحهٔ شراب وسير وپياز وطيب ونكهت بغايت مفيد
وجهت خفقان وامراض قلب وانتصاب نفس وانبساط نفس وازالهٔ غم وهم ويرقان وسوء القنيه واستسقا وامراض سلس بول وعسر
وحبس البول وتقطير حادث از برودت وضعف گرده هريك به تنهائي ويا ادويهٔ مناسبه وضماد پختهٔ آن جهت اورام صلبه
وتسكين درد بواسير وتطول آن معرق ومنوم ودر طعم آن اندك تلخي وعفوصتيكه هسته بنقوع آن در آب گرم بطرز
خطور ويا جوشانيدن در آب وداخل كردن نبات وشير جوش داده بسيار كم وزائل ميكردد واهل اصطلاح آن را شيريني مير
شيرميل اند وبي شيريني استعمال نمي نمايند ومضرميل اند ونيز ناشتا آشاميدن آن مضر وباعث حدوث امراض حاره
است خصوص در محرور المزاج را جهت كسيكه در معده او اخلاط فاسده لزجه رديه بسيار باشد خصوص كه از طعام
سابق درخود ثقلي وجشائي وتخمي دريابد البته نافع است وآشاميدن آنرا بسيار گرم نيز مضر ميدانند خصوص در ارقامه
حاره ومزاجهاي گرم وجوانان بالاي طعام گرم بلكه نيم گرم آنرا نافع گفته اند ونيز بالاي طعام باعث سرعت انهضام
وتحليل آن واز اين جهت نصارى قاطبة واتباع ايشان صبح بعد ناشتا وآخر روز وقت اخذ اغذا مستعمل دارند وبهترين
مصلحات آن در محرورين فوفل وشير بز ودر مبرودين مشك وقرنفل وباديان خطائي وزنجبيل ودارچيني وجهت انعاش حراره
غريزي عود هندي وعنبر وزعفران ودارچيني وامثال اينها است وبراي تقويت باه ودفع مضرت كثرت جماع با خصية الثعلب
ودارچيني وعنبر ونبات وشير وبالجمله باهر دوائي كه مقوي فعل آن باشد از دواء مسهل وقابض وملين ومقوي وغيرها
استعمال نمايند مثلا اگر با تربد وريوند چيني بجوشانند وبياشامند صفرا وبلغم لزج را اخراج نمايد وچون با بنفشه
وپرسياوشان واصل السوس وگل خطمي وبابونه وسنا مكي بجوشانند وصاف نموده قدري ملح طعام وشكر خام وروغن گل داخل
كرده احتقان بدان نمايند تنقيهٔ امعا از فضول لزجهٔ بارده نمايد بآساني وهمچنين بيان وطرق استعمال آن در قرابادين
بتفصيل ذكر يافت ونيز بهترين طرق استعمال آن آنست كه بطور نصارى در اينجا ذكر يافت وقهوهٔ آن مقوي قوي وارواح
وباه ومعده ومنعظ وممسك است صنعت آن چاي قسم اعلى ودارچيني قلمي وخصيه الثعلب مصري از هر يك نيم درم مسكه
تا كوزي كبابهٔ چيني از هر يك ربع درم كوفته پخته بقدر مقرر طبخ نموده وحبه وعنبر اشهب در آن حل كرده نبات بقدر
آنكه آنرا شيرين كرده اند داخل نموده نيم گرم بنوشند واگر پنج عدد قرنفل نيز اضافه نمايند بهتر است ونيز يك نوع چاي ديده
شده كه از جبال نيپال وبهتنت مي آورند گياه آن في الجمله شبيه بگياه نعناع بقدر يك شبر وزياده وبرگ آن اندك باريك
وبلند وبا خشونت وضخامت كمي تازهٔ آن زرد رنگ وخشك آن اغبر وخاكستري رنگ خصوص پشت آن وبسيار لطيف ونازك
بحديكه چون برگ آنرا در دهان نگاه دارند باندك زماني منحل گردد وازان ثقلي چندان نماند * طبيعت آن گرم
وتر از طبيعت خطائي است ولطيف تر ازان وطريقهٔ استعمال اين نيز مانند آن ودر افعال وخواص قريب بدان است *

* فصل الجيم مع الباء الموحدة *

* جبرا * بفتح جيم وباء موحده وراء مهمله وبالف مغربي است مشتق از جبر وبيوناني ارلسطيون بمعني جمع كنندهٔ جلده

* ماهیت آن گیاهی است ربیعی و هر سال تازه میروید منبت آن بلاد مغرب و بر تلها و بلندیها بسیار میروید و بلندی آن مقدار سه انگشت تا چهار انگشت و بوی آن مانند بوی شراب و برگ آن شبیه ببرگ سیب و قابض و بیخ آن سفید و مانند موی باریک و گیاه آن بی گل و ثمر و نهایت بقای آن تا سرطان است و زیاده از سه ماه نمی ماند مگر آنکه در عسل نگاه دارند * طبیعت آن در اول دوم گرم و تر * افعال و خواص آن مقوی دل و فکر و حواس و مفرح و جهت صاف کردن خون و التیام جراحات شربا و طلاء و یا شراب در ورم آن جهت رمی عضل و فسخ آن نافع و گویند چون بیخ آن را باگوشت پارچه پارچه نموده طبخ نمایند پارچهای گوشت را بهم ملصق سازد و آشامیدن مرقه آن جهت یرقان مجرب دانسته اند و چون برجراحت تازه بچکانند آنرا ملتزق و ملتئم سازد مصدع محرور بدل آن مغز بادام تلخ مقدار شربت آن تا چهار درم بدل آن در التحام قنطوریون و در تفریح مثل و ربع آن زعفران است *

* جبسین * بفتح اول و سکون باء موحده و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون بفارسی سنگ گچ نامند * ماهیت آن سنگی است رخو سریع التفتیت و طبقات که بآسانی از روی هم جدا میگردد سه قسم میباشد یکی مفید براق صفایحی انطاکی گفته که این فی الحقیقة طلقی است که نضج کامل نیافته و بعضی گفته اند که زیبق است که غالب آمده بر اجزای ترابیه و متحجر گشته و این را اسفیداج جبساسین نامند و دوم سرخ فلک حجری و سیوم غیر صفایحی و غیر براق و این حجر گچ است که پخته کوبیده گچ از آن میسازند بد ترین آن سرخ آن است و بالجمله طبیعت اقسام آن در سیوم سرد و خشک و بعضی در اول چهارم خشک گفته اند * افعال و خواص آن قابض و مغری و ضماد آن با سرکه ملصق و ملزق جراحات و مغری و حابس خون جاری از اعضا و محلل ورم و ترهل و استسقا امراض الراس طلای آن مفردا و با سفیدی تخم مرغ و غبار آسیا جهت قطع سیلان خون و با سرکه بر پیشانی جهت حبس رعاف و باگل ارمنی و علک و لحیة التیس و آب مورد و سرکه جهت حبس رعاف العین طلای آن با سفیدی تخم مرغ جهت رمد و موی و منع ریختن مواد بچشم و با آب کشنیز جهت رفع باد سرخ و اورام ملتهبه مجرب و از خواص آن آنست که چون با روغن زیتون و اندک بوره و شب یمانی بسایند و بر کتابت و نوشتجات بمالند زائل گرداند و برجامه ها و فرشها باعث قلع چرک و چربی آن است و طلای آن بر بواسیر جهت رفع آن موثر المضار آشامیدن آن کشنده است بخناق و خشکی دهان و قولنج و تریاق آن آشامیدن ماء العسل و اشیای لعابی و عصارهٔ خطمی تر و تازه و ماو کیه پس آشامیدن ربع درهم سقمونیا در جلاب و حب النیل و قی فرمودن اگر سحج عارض گردد بمعالجهٔ آن پردازند و در اکثر اعراض و تدارک نیز مانند اسفیداج و قویتر از آن است و سفیداج جبساسین در جمیع افعال قویتر از همه اقسام و بغایت قابض و رادع و جامع و مجفف است *

* جبن * بضم جیم و باء موحده و نون مشدده بفارسی پنیر نامند * ماهیت آن معروف است و آن شیر بسته است بتحمل بزدن پنیرمایه و غیره بران بهترین آن تازهٔ چرب آن است که ما بین نرمی و صلبی و خوشبو و اندک مائل بحلاوت باشد که از شیر معتدل از حیوان صحیح البدن که خوراک آن گیاههای نیکو باشد بعمل آورده باشند و مصنوع از ماست بهتر و سریع الهضم تر است و دستور صنعت آن آنست که شیر را جوشانیده پنیر مایه بران زده منجمد ساخته نمک بران میپاشند تا مائیت آن از جبنیت جدا گردد و بعد از جدا شدن جبنیت آنرا نمک زده در سبدها و یا کیسهٔ صفیقی کرده نمک بران پاشیده سنگی سنگین بران میگذارند تا مائیت آن تمام برآید و بعضی در خاکستر دفن میکنند برای جذب مائیت آن پس استعمال مینمایند.

و اگر نمکین نخواهند تا نیاورند نمک نمیباشد و بهترین نمک سود آن آنست که تازه نمک زده چرب باشد و بسیار کهنه و طعم و رائحهٔ آن نکشته باشد و چون تازه نمایند رائحهٔ آن در جشا تا مدتی از دهان نیاید * طبیعت تازهٔ آن در دوم سرد و تر * افعال و خواص آن مقوی معده و زود هضم و ملین طبع و مولد خلط صالح و دیرهضم و بعد از هضم سریع السلوک در اعضا و با مغز گردکان و صعتر بغایت مسمن بدن و باعث نرمی جلد و رافع مضرت کسی که مرداسنگ خورده باشد اعضاء الغذاء الکل برشتهٔ آن بعد از طبخ و فشردن آب آن حابس اسهال خصوصا اسهال مراری صفراوی العین ضماد آن جهت رمد و طرفة العین و چون پنیر را در آب جوش دهند و مرضعه آب آنرا بیاشامد شیر آن زیاده کرده و منع تورم جراحات و قروح امعاء و صاحب ابرک چنانکه طبیب نامند و با حماض بری الضار و مضر مبرودین و رافع اشتهای طعام و غیرمهضوم آن باعث سده و قولنج و ایلاوس و ظلمت بصر و مصلح آن عسل و نعناع و صعتر و پنیر نمک سود کهنه در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اشتها و معده و مجفف رطوبات و ضماد آن با عسل جهت انفجار دمل و رفع داحس و بازیت جهت تحجر مفاصل و قروح ردیه و بعد ستور با ماء الکراع و گویند از مفاصل چیزی مانند گچ برمیآورد بی اذیت و با نوشادر جهت کلف و جرب نافع السموم با فوذنج جبلی جهت لسع جانوران سمی نافع و مولد اخلاط مراری و معطش و مولد حکه و جرب و مضر مبرودین و صاحبان ضعف احشا و لاغر کنندهٔ بدن و مولد حصاة و مصلح آن مغز گردکان و بسیار کهنه متعفن آن اثر بسمیت مصلح آن مغز گردکان و دیرهضم و ردی موبها و ترشیها و پنیر غیر چکیده که بفارسی دلمه نامند در غایت رداوت است و مسموم و جهت تپ دق و سل و التهاب معده و دفع یبوست نجاد و طبع و وسواس و امراض صفراوی و التهاب خون نافع مضر مبرودین و مورث امراض باردهٔ رطبه و مولد حصاة

جبلاهنک * لغت فارسی است و جباهنج معرب آنست * ماهیت آن تخم خاری است زرد رنگ شبیه بشیرازان بترکی بصفرا اردی گویند و آن ثومونست و ذکریا نت * افعال و خواص آن مسهل و مقی و آشامیدن تا یکدرهم آن جهت فالج مقدار شربت آن تا نیم درهم و یکدرهم آن کشنده زیرا که با قوت سمیت است و کسی که آن را خورده باشد خناق آنرا عارض گردد و تدبیر کسیکه آنرا خورده باشد آنست که قی فرمایند بعد ابیرچنین که سکنگبین بخورانند بروغن و زیتا و انیسون و جند بید ستر با نبیذ و خوردن غذای چرب و شیر تازه با عسل و ضماد نمک گرم کرده بر شکم آن و مری و شکم آن محتبس باشد اورا حقنه فرمایند بحقنهای مناسب

* فصل الجیم مع الثاء المثلثة *

جثجاث * بفتح جیم و سکون ثاء مثلثه و فتح جیم و الف و ثاء مثلثه لغت عربی است و بیونانی برد یسیون نامند * ماهیت آن گیاهی است شبیه بگیاه درمنهٔ ترکی و از آن کوچکتر و خوشبوتر و شاخهای آن باریک و بسیار و گل آن شبیه باقحوان رنگ آن سفید مائل بزردی و تخم آن باندک یعنی و تلخی و کوچکتر از عدس * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح سدد و محلل ریاح و قاطع عرق رمل و حیض و مزیل مغص و کرم کشنده احشار آشامیدن طبیخ آن و بقدر سه درهم از جرم آن جهت کسر ریاح و رفع مغص و تحلیل بعد از تخور آن جهت اسقاط مشیمه نافع و مصدع و مصلح آن ماء العسل مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن برنجاسف است

* فصل الجیم مع الدال المهملة *

جدوار * بفتح جیم و سکون دال مهمله و فتح واو و الف و راء مهمله معرب زدوار بزاء عجمی است و بعربی انطله و بیونانی ساطریوس و بمغربی ماه فرفین و ماه فروین و بهندی نربسی نامند زیرا که نربکسر نون و سکون راء مهمله بلغت ایشان بمعنی دافع و خالص کننده و بس بکسر باء موحده و سکون سین مهمله بمعنی زهر است پس معنی آن خالص کنندهٔ بدن از غایلهٔ

جبلاهنک

جثجاث

جدوار

سمیت زهر است * ماهیت آن بیخی است شبیه بسعد اکثر صنوبری شکل و عقربی گرا د او بعد از انگشتی و از آن بزرگتر
و کوچکتر نیز ثقیل الوزن اندک صلب تلخ طعم و ظاهر آن سیاه رنگ و باطن آن بنفش و بهترین آن آنست که با وصاف مذکوره
باشد و چون بسایند رنگ آن بنفش و طعم آن تلخ باشد و آنچه نچنین باشد ضعیف العمل یا مغشوش آن است و گفته اند که
جدوار پنج قسم میباشد یکی آن است که ظاهر آن تیره سیاه رنگ و باطن آن بنفش مائل بسرخی و عقربی شکل تلخ طعم باشد
با این قسم که چون مذاق نمایند اولا اندک از آن شیرینی مدرک گردد و بعد از آن تلخی بسیار و این قسم را خطائی گویند
بجهت آنکه منبت آن بیشتر جبال خطا است و این بهترین اقسام آنست و دوم آنست که ظاهر و باطن آن هر دو تیره رنگ مائل
بزردی و تلخ طعم و عقربی شکل باشد و این در خوبی بعد از خطائی است سوم آنست که ظاهر و باطن آن هر دو سیاه و سائیده
آن نیلی رنگ و تلخ باشد و این در خوبی بعد از قسم دوم است و منبت این هر دو قسم جبال تبت و نیپال و مورنگ و رنگ پور
و نواح اینها است چهارم آنست که مائل بسیاهی و تلخ و بقدر زیتونی باشد و منبت این قسم اکثر جبال بلاد دکهن است پنجم
املسی است و آنرا نتله گویند و بقدر شبرا ست و سیاه و نرم و بسیار تلخ و منبت این اکثر با بیش یکجا میباشد و گویند که
بسبب مجاورت این سمیت بیش کم میگردد بحدیکه اهل آن بلد مقدار نیم دانک از آن بیش را بخورند و زیان نمیبابند
بخلاف بیشهای دیگر که علحده و دور از جدوار روئیده باشد که مقدار بسیار کم آن مهلک است حکیم هاشم طهرانی در رساله
فادزهریهٔ خود نوشته که جدوار در اکثر محال و مواضع میروید با بیش و بدون بیش حتی محال خراسان خصوص بحدودیکه
بسمت مشرق نزدیک تر باشد و از جمعی شنیده شد که در کوههای قوستان که میان مشهد مقدس و تبت واقع است گیاه
جدوار بسیار میروید اما کوچک و کم رنگ بسفیدی مائل و در تریاقیت ضعیفتر و آنچه در جبال تبت میروید از آن بزرگتر و رنگین تر
و قویتر و در تریاقیت قریب بخطائی و اثر بسیار بر آن مترتب میگردد و بهتر است از آنچه در جبال هند میروید و همچنین آنچه که
بحدود تبت نزدیک تر است قویتر از آن بعد آنست و بهتر از هندی است و هندی بهتر از جاهای دیگر و خراسانی و غیر آن
بسیار زبون و بغایت ضعیف الاثر محرر گوید در هر بلدی از جبال قریب بدانکه جدوار در آنها میروید میآورند مثلا در
خراسان و قندهار و کابل و شاه جهان آباد از جبال تبت و نواح آن و قلیلی از خطا و نیز در شاه جهان آباد تا عظیم آباد از
جبال نیپال و نواح آن و در مرشدآباد اکثر از جبال مورنگ و رانگاماتی و رنکپور و در هر یک از اماکن مذکوره اقسام و
انواع میباشد هر چند در قوت ضعیفتر از اقسام خطائی و تبتی اند بسبب تفاوت آب و هوای حوالی آن و بدانکه در بعضی
بلاد چون جدوار اصلی عزیز الوجود و کمیاب است بعضی ناعاقبت اندیشان بیخ بعضی بیخهای دیگر شبیه بجدوار را رنگ
نموده بجای جدوار میفروشند و نیز گاهی بعض انواع ضعیف بیش را در شیر جوش میدهند تا سمیت آن کم گردد و چون
بیش سفید و شکری رنگ میباشد برنگ جدوار رنگ نموده بعوض آن میفروشند و فرق میان جدوار اصلی و جعلی رنگ
کرده بچند وجه است یکی آنکه چون رنگ کرده آنرا با آب تر نمایند و بدست و یا بپارچهٔ کرپاسی بمالند رنگ آن بدان
سرایت نماید و چون در زنجان آب گرم اندازند آب را رنگین سازد برنگ آنچه آنرا بدان رنگ نموده اند و دیگر آنکه
ظاهر آن خشن و ناصاف و پرشکنج میباشد بسبب آنکه در رنگ خیسانیده و جوشانیده و خشک نموده اند بخلاف اصلی که با
نرمی و صفا و همواری میباشد و دیگر آنکه چون آنرا بشکنند رنگ جمیع اجزای باطن آن مساوی نمیباشد بلکه قریب بپوست
و ظاهر آن رنگین تر از مغز آنست و فرق میان جدوار و بیش نیز بچند وجه است یکی آنکه اکثر بیش کوچکتر و باریک تر از

چند وارمیده باشد و رنگ آن مربع تر در زرم آنکه چون بیش را بتراشند و بزبان رسانند احساس حرقت و حدت اربد نمایند و اگر
قوی باشد باعث تورم و آبله شود بخلاف جدوار و نیز چون جدوار را بعد از جدا شدن از محل کوره بخایند و یا بسایند و
برزبان بمالند رفع غایلهٔ آن نماید و طعم آن تلخ باشد چنانچه ذکر یافت بخلاف بیش و همچنین امتحان جدوار از دیگر زهرهای
دیگر نمایند و گفته اند تاثیر تریاقیت جدوار در رفع سمیت بیش بیشتر از تریاق فاروق است * طبیعت آن گرم و خشک در
اول سوم و حرارت آن لذاع و مؤذی نیست بسبب مناسبت آن با حرارت غریزی و ارواح و تقویت و ازدیاد آن مر آن هردو
را و محتمل که آنچه شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در رسالهٔ ادویهٔ قلبیه نوشته اند که حرارت آن مفرط نیست بنا بر همین جهت باشد
که اثر نفع آن بکیفیت فقط نیست بلکه بصورت نوعیه و خاصیت نیز است و لهذا تریاق انواع سموم حاره و بارده مشروبه
و ملدوغه است شربا و ضمادا * افعال و خواص آن مفرح و مقوی قوت و اعضای رئیسه از دل و دماغ و کبد و تقویت احشا
نماید و پادزهر جمیع سموم حاره و بارده و مفتح و ملطف و محلل و منضج و مسکن اوجاع و معدن بدن و مقوی باصره و دندان و مشهی
و منبهی و منعظ و مدر رامث و جهت امراض دماغیه و عصبانیه مانند صرع و فالج و لقوه و رعشه و استرخا و خدر و استسقا و
یرقان و ضعف معده و تفتیت حصاة و قولنج و عسر البول و رافع عفونت اخلاط و تب ربع و اکثر امراض بارده شربا و طلاء
نافع و آشامیدن نیم مثقال سائیدهٔ آن با شراب جهت دفع سمیت مارهای قتال و عقرب حتی عقرب جراره و رتیلا و همه
حیوانات سمی و بیش نافع و بدستور جهت اوجاع و اورام باطنه و رفع هیضه و مقدار نیم درم آن با جلاب یا شراب یا یکی
از اشربهٔ مناسبه مانند شربت گاوزبان و ابریشم و بادرنجبویه و امثال اینها و یا عرقهای مناسبه مانند عرق گاوزبان و گلاب
و بادرنجبویه و بید مشک و نیلوفر جهت تفریح قلب و رفع ضعف آن و خفقان و طپش و غشی آن خصوصا که از برودت باشد
مفید چون چند روز متوالی تناول نمایند و نیز جهت دفع بادزبام و با مدر ارمت بران و با گلاب جهت وجع مفاصل و با جلاب
گرم جهت اوجاع معده مقدار یک دانگ از آن و با سکنجبین جهت سدهٔ جگر و با سکنجبین بزوری و یا ساده و با شربت دینار
و شیرهٔ عنب الثعلب و شیرهٔ تخم کاسنی جهت تفتیح سدهٔ ماساریقا و استعمال چند روز متوالی مدر ادرار و مسدران و جهت سنگ
گرده و مثانه با شیرهٔ عنب الثعلب و خار خسک و جهت حبس البول با شیرهٔ تخم خیارین و خربزه و یا خار خسک و جهت قولنج
ریحی با بعضی مطبوخات مناسبه مانند مطبوخ شد ابیه و پودنه و رازیانه و عنب الثعلب و جهت رفع حمیات بلغمیهٔ مزمنه
و ربع بعد تنقیه با جلاب گرم و یا شرابهای مناسبه مداومت دو دانگ آن الا تا هفت روز و برای دشواری وضع حمل مقدار
دو دانگ آنرا سائیده با آب عنب الثعلب یا حلبه یا شیرهٔ خار خسک یا جلاب بخورانند بزودی وضع حمل شود و اگر بچه در
شکم آن مرده باشد و سمیت آن در بدن سرایت کرده و یا ضعف بسیار در قوت و ولادت با دشواری کشند و یا دم نفاس بسیار
جاری شده مقدار چهار رجهٔ آنرا با گلاب سائیده بخورانند و اول تا هفت روز بدان مداومت نمایند صحت یابند و اگر موافقت
نماید و گرمی نکند آخر روز نیز و جهت ام الصبیان و اکثر امراض دماغیهٔ اطفال را مقدار کمی با شیر مرضعهٔ آن سائیده
بخورانند و جوان کبیر السن را با ادویهٔ مناسبهٔ آن علت از نیم رم تا نیم مثقال و حکمای هند مداومت آنرا مسمن بدن
دانسته اند و جهت تقویت انعاظ به تنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه با گلاب سائیده و یا حبوب و معجون ساخته تناول نمایند مفید
و طلای آن با سرکه و گلاب جهت نضج اورام بارده و تحلیل آنها خصوصا اورام مغابن که پس گوش و زیر بغل و بن ران است
و جهت خناق و خنازیر و سایر اورام گلو و غیره آن و رفع طاعون و وبا و برص و بهق و جلای کلف و آثار جلد و اوجاع مفاصل

وبدستور یا چند دانهٔ فلفل سیاه جهت اورام حارهٔ باردهٔ آنها با آب برگ کهمرتازه وطلای آن بتنهائی ویا با آب کشنیز ویا سرکه بر پشت چشم جهت تحلیل اورام پلکهای آن وبرده للدان جهت تسکین درد بارد آن وبربواسیر جهت تسکین وجع وتحلیل ورم آن وطلای آن بر پشت زهار جهت قرحهٔ مثانه وحبس البول وتقطور آن در چشم جهت رمد بارد ودر احلیل جهت رفع حبس بول وبند شدن چرک در ان وذرور آن بر جراحات جهت التیام ونفث الدم آنها مفید وتمریخ آن با دهان مناسبه جهت امراض دماغیه وعصبانیه مانند صرع وسکته وفالج ولقوه واسترخا ورعشه وخدر ومانند اینها نافع مقوی دماغ وقوای آن واعصاب است وبالجمله این دوائیست عظیم النفع کثیر الخاصیت جهت اکثر امراض خصوصا باردهٔ رطبه بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبهٔ هر علت مفید شربا وضمادا وطلاء وقد هینا مقدار شربت آن از نیمدانگ تا چهاردانگ بحسب امزجه واشخاص وامراض وفصول وبلدان ودرحمی ربع وسایر امراض تا دودانگ ودر تقویت باه تا نیم مثقال ودر استسقا تا چهاردانگ بدل آن در تفریح وتریاقیت سه وزن آن زرنباد وبوزن آن تریاق فاروق ویا فادزهر حیوانی است مضر محرور ویابس المزاج ومصدع ومورث جراحت وقرحهٔ امعای ایشان مصلح آن سکنجبین ساده وشیر تازهٔ دوشیدهٔ آمن تا دنه ویا ماء الشعیر وآش جو وجهت قرحه کثیرا ودر قرابادین بتفصیل ماهیت واقسام وافعال وخواص ومنافع وطرق استعمال وقانون ترک افیون بجهد وارد رافیون ودستور خوردن جدوار وحبوب آن با اندک افیون وبی افیون ودهن ومرهم ومعاجین ومفرحات آن در جدوار ذکر یافت

* فصل الجیم مع الراء المهملة *

* جراد البر * بفتح جیم وراء مهمله والف ودال مهمله لغت عربی است بفارسی ملخ وبهندی تیدی بکسر تاء چهارنقطهٔ هندی وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر دال چهار نقطه هندی ریا نامند * ماهیت آن حیوانی است معروف مختلف الالوان وبا پاهای بسیار بلند وبه کمتر از یک هفته بچه برمیآورد وبرنبات واشجار میباشد وبیشتر از یکسال نمی ماند ودرختی را که بخورد فاسد سازد ونوع بزرگ آن در بعضی سالها تکون آن بسیار میشود بر هر مزرعه که بنشیند آن مزرعه را مخورد وفاسد میسازد وبهترین آن بزرگ فربه آنست * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن مهیج جالی اخلاط غلیظه وجهت امراض قصبهٔ ریه وتقطیر البول وخوردن دوازده عدد آن که سر واطراف آنها را انداخته بایک درهم مورد خشک سائیده باشند جهت استسقا مجرب گفته اند وجهت جذام بالخاصیة مفید وبخور آن جهت بواسیر وعسر البول وطلای کوبیدهٔ پاهای آن جهت ثآلیل وکلف وجرب مفید خصوصا سوختهٔ آن با سرکه وطلای جوف تخم آن جهت دفع کلف نافع وخوردن قسم فربه بی بال آنرا بریان کرده جهت گزیدن عقرب مفید وتعلیق نوع سبز کردن بلند آن که در مزارع بهم میرسد جهت رفع تپ ربع بالخاصیت مفید ونمکسود آن قلیل الغذا ومولد خلط غیر صالح ومورث جرب وحکه ومحرق اخلاط ومجفف ومصلح آن سکنجبین وانارچاشنیدار ویا انارین است وشیرهٔ تخم خرفه وتخم خیار نیز گفته اند واین مولف گفته که چون ملخ را بسوزانند ملخهای دیگر از رائحهٔ آن بگریزند واگر نگریزند بمیرند *

* جراد البحر * بفتح جیم وراء مهمله والف وضم دال مهمله والف ولام وفتح باء موحده وسکون حا وراء مهملتین بفارسی ملخ دریائی نامند * ماهیت آن گفته اند حیوانی است سر آن مربع واز حوالی سر تا نصف تن آن صدفی واز هر طرف ده دست وپاشبیه بپاهای عنکبوت وبر سر آن دو شاخ ودو شاخ دیگر در زیر چشم آن رسته باریکتر از ان وچشمهای آن بر آمده مولف گوید شاید آنچه بیان نموده اند از ماهیت آن ماهیت روبیان باشد زیرا که روبیان در اکثر بلاد مانند بنگاله وسواحل دریای

ناریون ونحو این رفیرها بدین هیأت میباشد وجراد البحرنیز نامند شده فی الجمله شبیه بگنجشک بزرک بیست و پردار را ندک پرواز کرده از آب بر میخیزد و با ز در آب فرو میرود * طبیعت آن گرم و تر و خفیف تر از بری آنست * افعال وخواص آن خوردن آن مزروره (؟) سه حلد مشوی و یا مطبوخ آن جهت منع زیادتی جذام مفید و آشامیدن دو مثقال از سوخته تمام آن با آب نخود سیاه تا هفت روز متوالی جهت تفتیت و اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب

* جرجیر * بکسر اول وسکون ثانی وکسر جیم وسکون یاء مثناة تحتانیه وراء مهمله بفارسی ترهٔ تیزک و بهندی ترهٔ وتخم آنرا هالون و عوام هالم و چندسور و چندسر نیز نامند * ماهیت آن بری و بستانی میباشد بری آنرا بدهقان و بستانی آنرا کف مایشه و بفارسی کیکیز و بشیرازی کهزک گویند و بری آن دو نوع میباشد یکی باساق و برک آن از برک ترب ریزه تر و مشوف و کل آن زرد و بسیار تند و این را خردل بری گویند و دیگر بی ساق و برک آن نرم و کم حدت و کل آن سرخ و بستانی سه قسم میباشد یکی شبیه بترب و ساق دار و برک آن با خشونت و درماز ندران شاهتره و کور نیز و در تنکابن شاهترهٔ نامند و تخم آن مفید و حرف بابلی عبارت از آن است و قسمی را رشاد و بفارسی ترهٔ تیزک شاهی نامند و برک آن بزرک و کل آن سرخ ارغوانی رنک و تخم آن مائل بسرخی و طولانی و قسمی دیگر بی برک و تخم آن ریزه تر از حب الرشاد و مراد از مطلق آن این است و بهترین آن بستانی است * طبیعت بری آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و بستانی آن در دوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص بری آن مفتح سدهٔ جگر و سپرز و جالی و مدر بول و مفتت حصاة و مولد منی و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم طعام و ضماد آن با زهرهٔ گاو جهت ازالهٔ آثار قروح و بدستور طلای آب آن با زهرهٔ گاو ریش کلف را مفید و خوردن آن ناشتا جهت رفع بدبوی زیر بغل و خوردن شراب ریحانی بالای آن جهت گزیدن این درس و غیر آن نافع و گویند از خواص آنست که چون آب آنرا بگیرند و درخت انار ترش را بآن تسقیه نمایند شیرین گردد و چون نخود خشک را بآن پرورده نمایند و بیاشامند تولید منی نماید و بیعدیل است و گویند چون بگیرند برک و شاخ و تخم آن را و مازرن نرم بکوبند و در ظرفی پهن کنند تا خشک گردد و ثانیاً دمازرن اندازند و بکوبند و شیر تازه دوشیده بر آن ریزند و تخم آنرا نرم بکوبند و بر آن بپاشند بد فعات و مخلوط نمایند تا آنکه مانند خمیر گردد و قرصها ساخته در سایه خشک نمایند و نگاهدارند و عند الحاجت استعمال نمایند بسیار طیب و نیکو است * المضار مصدع و مورث سدر و محرور و مظلم بصر و در حلیت آمده که هر که در شب جرجیر بخورد رک جذام از دماغ او حرکت در می آید و نزف الدم او را عارض میگردد و بعد از خواب و در حدیث دیگر وارد است که احدالشبرص می‌نماید شب خوردن آن * مصلح آن کاسنی و خرفه و سرکه است و بری آن در ادرار بول و تحریک باه و انعاظ قویتر از بستانی است خصوصاً تخم آن و تخم آن که حب الرشاد است در خواص مذکوره قویتر از برک آن قوی الجلا است و آشامیدن آن با آب گرم مقی بلغم و با زردهٔ تخم نیم برشت محرک باه و منعظ و مسمن بدن و ضماد آن جهت کلف و با عسل جهت بهق و نمش و با زهرهٔ گاو جهت شقاق ناخن مفید و اکثار آن مهیج دم و ثوران آن و انصباب مواد با عضای ضعیفه * مصلح آن شیر تازه دوشیده * مقدار شربت از بستانی آن تا پنج درم و از بری آن تا سه درم * بدل آن بوزن آن تودری یا تخم زردک بری یا تخم پیاز است *

* جرجیر الماء * ترة العین است و در حرف القاف انشاء الله تعالی خواهد آمد

* جرمیلک * بفتح جیم وسکون راء مهمله و کسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام وسکون کاف بلغت کوهستان

ولرستان و جانثلق اسم دوائی است که ترکان آنجا نبات ازرنا مند * ماهیت آن بتحی است بمقدار انگشتی وطول آن زیاده بر شبری ورنگ ظاهر آن مائل بسیاهی وباطن آن سفید وبا صلابت وطعم آن شیرین وساق آن قریب بذرعی وبرگ آن طولانی بقدر شبری شبیه بزبان دمر تیره ولطیف وبرگهای ساق اطراف اعلای آن بقدر برگ بید وگل آن کبود نزدیک بگل نیلوفر هندی بسیار کوچکتر ومستعمل بیخ آن است * افعال وخواص آن چون بکوبند وبر بیخ دندان بپاشند به تجربه رسیده که از اکل وشرب زائل نمیگردد وشستن آن بیکدفعه جهت رفع تعفن دندان وزود نیدن گوشت بن دندان مجرب وآشامیدن آن جهت رفع زخمهای باطنی وورام احشا وضماد آن جهت جبر کسر ورفع جمیع زخمها وتشنج آن مفید

* چرونجی * بکسر جیم فارسی وفتح راء مهمله وسکون واو وخفای نون وکسر جیم ویا * ماهیت آن مغز ثمر درختی است هندی در اکثر کوههای هند میشود درخت آن بمقدار نارنج متوسطی وبرگ آن ببزرگی برگ انجیر وبی تشریف وثمر آن شبیه بثمر قهوه وآلوبالو وخالسه وازان بزرگتر وآنرا بهندی پیاره نامند وپوست خارجی آن نازک ودرخامی سبز وبعد رسیدن بنفش ولحم آن درخامی سخت وبعد رسیدن نرم وسبز پستئی رنگ وچاشنی دار میباشد وآنرا میخورند ودر آب حل کرده افشره میسازند وبرآب نیز میپزند ومغز آن که در زیر لحم آن است در غلافی خشبی اندک صلب از پوست پسته نازکتر وضخیم تر از پوست حبة الخضراء ومغز آن بمقدار نصف نخود کوچکی وتخم آلوبالو وچرب وشیرین ولذیذ وبعضی این را حب السمنه دانسته اند وشاید غیر آن باشد زیرا که هیأت درخت وثمر این بهیأت درخت چرونجی نیست چنانچه انشاء الله تعالی خواهد آمد * طبیعت آن گرم در دوم وتر در اول * افعال وخواص آن جالی ومنعظ ومسمن بدن وکثیر الغذا ودر اکثر افعال قریب بحبة السمنه وچون نرم بسایند وبتنهائی ویا با ادویه مناسبه بر بشره بمالند بشره را صاف کرداند بسبب جلائی که دارد وتخم آن سرد وتر ودافع مضرت صفرا وغلیان خون وتشنگی است

* جری * بکسر جیم وراء مشدده ویا لغت عربی است بفارسی مارماهی وبمصری تیلور وبسریانی سلورس وبیونانی سلورس وبهندی کچیا مچهلی نامند * ماهیت آن ماهی است عظیم الجثه فربه که در دریای مصر بهم میرسد سیاه رنگ وبی فلس وبا استخوان کمی وشارب آن مانند مار باریکی ود راز وسر آن طویل ودم آن مستطیل مانند خرطوم وگوشت آن رخو بالزوجت وبا سهوکت بسیار وبهودان آنرا نمیخورند وحکیم میر محمد مؤمن نوشته که در تنکابن آنرا اسپانی ودر مازندران کلیس نامند * طبیعت غیر نمک سود آن گرم وتر ونمک سود آن گرم وخشک * افعال وخواص آن جالی وباقوت جاذبه قویه خوردن گوشت تازه آن کثیر الغذا ومولد خون بلغمی ومنقی ومصفی قصبه ریه وصوت وملین بطن وجهت سل ونفث الدم نافع وگفته اند مصلح آن جهت امراض مذکوره سوای سل ونفث الدم انفع بسبب قوت جلای آن وآشامیدن خون آن نیم اوقیه باهموزن آن سرکه قاطع خونی است که از حلق آید وجلوس در طبیخ مملح آن جهت قرحه امعا درابتدا وجذب مواد بسوی ظاهر بدن وبانستور دخنه آن بمقعده واحتقان آن جهت عرق النسا بی عدیل وضماد نمک سود آن جهت جذب خار وپیکان وجذب مواد بسوی ظاهر جلد المضار گفته اند مولد بلغم لزج وبطئی الهضم ومضر کرده ومحدث برص است مصلح آن نمک سود نمودن وبا سرکه ونعناع وصعتر وآبکامه وسکنجبین خوردن است

* فصـــــــل الجیم مع الزاء المعجمة *

* جزر * بضم اول وثانی وراء مهمله معرب گزر فارسی است ونیز بفارسی زردک وبهندی گاجر نامند * ماهیت آن

بری و بستانی میباشد بری آنرا بیونانی اسطافالینوس اغریوس نامند و بعضی شقاقل دانسته اند و سه قسم است و بستانی آن
دو نوع میباشد یکی طویل و یکی مستدیر سرخ و زرد و برگ آن شبیه بشاهتره و از آن عریض تر و طعم آن اندک تلخ
و ساق آن پر کنده و خشن و گل آن چتری مانند شبت و سفید و در میان آن چیزی ریزه مانند پنبه و بنفش و بهترین
آن سرخ و شیرین شاداب کم ریشهٔ بستانی آنست * طبیعت آن در دوم گرم و تر و بعضی در اول نیز گفته و با رطوبت
فضلیه * افعال و خواص بستانی آن ملطف و مفتح سدهٔ جگر و مقوی معده و ملین و مبهی و زیاده کنندهٔ جوهر منی
و منعظ و جهت قطع بلغم و سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج سنگ گرده و مثانه و ادرار نمودن بول مفید [illegible]
جهت ذات الجنب و سرفهٔ مزمن اعضا الغذا عسر الهضم و مربای آن سریع الهضم و جهت استسقا مفید اعضاء النفس مسکن
مغص و مدر بول خصوصا بری آن و بذر بستانی و بذر بری آن کمتر قوی باشد و همچنین برگ آن و مهیج باه است خصوصا بذر بستانی
آن که تخم آن زیاده است و حمول آن و شرب تخم آن جهت عسر حبل نافع و چون بیخ و برگ آنرا در آب جوش دهند
و تناول نمایند و یا بشویند با آن اطراف صبیان را یعنی دست و پای ایشان را جهت تحلیل خون منجمد شده و رانها
بسبب سردی نافع و مربای آن با عسل بغایت مبهی و مقوی احشا و رحم و ماصه و با ادویهٔ مناسبه جهت تقویت کبد بارد
و تجفیف رطوبات معده و زیادتی تقویت باه و اعانت بر جماع انفع و حلوای آن نیز بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه قریب
است بمربای آن و اند که تر از ان و مخلل یعنی پرورده آن در سرکه جهت اذابه و تحلیل سپرز بی عدیل و مقوی
معده و جگر بارد و شراب آن قریب بمربای آنست و الطف و اقوی از ان و نبیذ آن که آب افشردهٔ آنرا با ربع آن عسل
بجوشانند و در خم کنند و بگذارند تا بجوش آید و مسکر گردد بغایت مست کننده و بطیء الانحدار و مصدع و عرق آن که
با ادویهٔ مناسبه گرفته شود در جمیع آثار نائب مناب خمر است و اندک مسکر و ضماد برگ آن جهت اکله نافع جرم آن بطیء
الهضم و نفاخ و مصدع و محرورین و مصلح آن ادویهٔ حاره و آبکامه و پختهٔ آن با گوشت بزغاله مولد خلط صالح مقدار شربت از
جرم آن تا صد و شصت مثقال و از مربا و حلوای آن از ده مثقال تا بیست مثقال و از نبیذ آن تا پنجاه مثقال و از عرق آن تا صد
مثقال و تخم آن محرک باه و در این باب از اصل آن قویتر و عسر حبل را نافع و مانع مغص و دیما برا فعال مانند آن و چون
بگیرند آنرا با هموزن آن تخم شلغم و ترب را مجوف نموده در آن پر کنند و سر آنرا بسته در زیر آتش طبخ دهند و برآورده
بیاشامند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و عسر البول مجرب گفته اند و آشامیدن یک درهم آن با هموزن آن شکر جهت
وجع ساق پا و ضماد تخم و برگ آن با هم جهت قروح متاکله نافع مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن انیسون و [illegible]
و جزر بری را در بلاد قزوین کزرا نامند و بیخ آن بقدر انگشتی و گل آن زرد و تخم آن در غلافی خاردار تنک و [illegible]
خوانند * طبیعت تخم آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک * افعال و خواص آن با حدت و لذع و در
جمیع افعال مثل باه قویتر از بستانی است و گفته اند بلکه در تقویت باه نیز اقوی است و مدر و قوی و حمول آن جهت اخراج
جنین و ادرار طمث و آشامیدن آن جهت وجع صدر و شوصه و ظهر و استسقا و عسر البول و انتفاخ بطن و نهش و لسع هوام
را مفید و معین بر حمل و گفته اند که چون آنرا آشامیده باشند هوام شاربان آنرا بگزد اذیت نیابد و خوردن خام آن
جهت رفع سموم و ضماد پختهٔ برگ و بیخ آن جهت انجماد خون که از ضربه بهم رسیده باشد نافع و حمول بیخ آن منقی رحم
معین بر حمل و آویختن آن در منازل با خاصیت باعث گریختن هوام است از آنجا مضر معده و حلق و عصب مصلح آن

الیمون و حلوای جزر و شراب و عرق آن در قرابادین ذکر یافت *

* جزع * بفتح جیم و سکون زای معجمه و عین مهمله * ماهیت آن سنگی است که در معدن عقیق که یمن و حبشه و کنبایت که از توابع گجرات است خیزد بعضی شبیه بچشم با طبقات و خطوط مستدیر سفید و زرد و سرخ و سیاه و بعضی صافی و در طبقات رنگارنگ بر روی هم الحاصل سنگ آن ذو طبقات ملون بالوان میباشد بهر قسم که آنرا ببرند و بتراشند الوان و طبقات آن ظاهر میشود و بطبع دادن بنوعی خاص الوان آن خوب ظاهر و براق و بارونق میکردد مانند عقیق که بطبخ رنگین میکردد و صفائی بشکل نگین و غیر آنرا جزع و مدور و اشکال دیگر ملون بالوان را با غوری و سیاه و سفید را سلیمانی و شفاف براق ملون با الوان زرد و سبز را عین الهر و بهندی لهسنیه نامند و این یعنی عین الهر بیشتر در معدن یاقوت بهم میرسد نه در معدن عقیق چنانچه صاحب تحفه نبشته و در حرف العین ان شاء الله تعالی بیان آن خواهد آمد خواه از معدن یاقوت صلب باشد یا نرم و عین الهر صلب بسیار اعتبار دارد خصوص که اندرون جرم آن دو نیم خط مثل رشته باشد بسیار اعتبار دارد و نیز هنود میمنت مید انند و بقیمت گران میگیرند * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن جالی و باحدت و جهت یرقان و منع خواب شربا و جهت عسر ولادت پیچیدن آن در موی سر زنان مؤثر و تعلیق آن بر اطفال مورث سیلان رطوبات از دهان ایشان و رفع ام الصبیان و نگاهداشتن آن با خود مورث هموم و غموم و خصومت مردمان با او و دیدن خواب های هولناک و رافع القوة و اکتحال آن جهت نزول آب و رفع بیاض و سنون آن جهت تنقیه و جلای دندان و ذرور آن قاطع خون و جهت رویانیدن گوشت تازه و بردن لحم فاسد آن را نافع *

* فصل الجیم مع العین المهملة *

* جعده * بضم جیم و سکون عین و فتح دال مهملتین و ها بلغت یونانی فولیون نامند * ماهیت آن دو نوع میباشد یکی صغیر جبلی و گیاه آن سفید رنگ بقدر شبری و برگ آن باریک و مفروش و بر روی بالای آن مزغب و اطراف آن محیط بخارهای ریزه و بر اطراف شاخهای آن مانند قبه و بر آن خیوط باریک سفید شبیه بموی و پر از تخم و گل آن سفید مائل بزردی و ثقیل الرائحه و با عطریت و اندک تلخ و بشیرازی گل اربه و بستانی آنرا جعدهٔ کبیر و بفارسی عنبربید گویند برگ آن بزرگ تر و کم بو تر از جبلی و منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک و در فصل بهار روید و تا زمستان ماند و بعد از هشت ماه از اخذ آن قوت آن ضعیف گردد و مستعمل جبلی آن * طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و بعضی در سوم خشک گفته اند * افعال و خواص آن با قوت تریاقیت و مسهل و مفتح سدد جمیع اعضا و ملطف اخلاط و مدر بول و طمث و آشامیدن طبیخ آن دوا و قیه رطل جهت تذکیهٔ ذهن و رفع نسیان و نهش هوام و عقرب و استسقای بارد و یرقان اسود سددی و تپهای بلغمی و سوداوی و اخراج دیدان و حب القرع و تحلیل ریاح و اوجاع جنبین و عسر البول و وجع مفاصل و تفتیت حصاة و ادرار حیض و تنقیهٔ رحم و با سرکه جهت تحلیل سپرز و ضماد تازهٔ آن جهت رطوبات صداع و تنقیهٔ قروح مزمنه و اوجاع آن و التزاق و اندمال آنها خصوصا نوع کبیر آن و ذرور صغیر آن جهت اندمال قروح ردیه و نشف رطوبات آنها و افتراش آن و دود کردن آن و پاشیدن آب منقوع آن نیز جهت گریزانیدن هوام نافع مصدع و مضر معده مصلح آن * مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از طبیخ آن تا بیست مثقال بدل آن پودنهٔ کوهی و در تحلیل ریاح شیح و در اخراج کرم معده یک وزن و دو ثلث وزن آن پوست بیخ انار تازه و در ادرار سلیخه است و اکتحال عصارهٔ آن با عسل جهت جلا

* فصـــــل الجيم مع الغين المعجمة *

* جغد * بضم جيم وسكون غين معجمه ودال مهمله اسم فارسي بوم است * ماهيت آن مرغي است كه در روز نور
باصرهٔ آن بسيار ضعيف ميگردد بسبب نور آفتاب بحديكه نميتواند از آشيانه وجاي خود برآيد و پرواز نمايد واقسام ميباشد
يكي بزرگ جثه وآنرا بفارسي برق وشاه بوم وبتركي سار وتوس وبهندي الو نامند وقسم اوسط سياه رنگ وآنرا جغد
وبدرنگان كور وبوم وبهندي چيله وقسم صغير آنرا بتركي بيلاق وقسم كوچكتر از همه كه تن آن بقدر قمري وسر آن
بقدر نارنج كوچكي است آنرا مرغ حق وبهندي پيچه نامند * افعال وخواص آن خوردن گوشت آن مورث ابلهي
وبيوقوفي درجميع امور وآشاميدن خون وزهرهٔ آن با خاكستر چوب گز وعسل آميخته جهت سلس البول وبول درفراش وآكتحال
خون وزهرهٔ آن جهت شبكوري ولطوخ دل آن حين ذبح گرما گرم بروي صاحب لقوه وكردن اورا نافع وقطور مغز آن با روغن
بنفشه درگوش واخ ... طرف موافق صاحب شقيقه از مجربات وطلاي خون آن با روغنها جهت كشتن شپش وگفته اند از
خواص آنست كه چون آنرا بكشند يك چشم آن مفتوح ويك چشم آن مطموس ميباشد وتعليق مفتوح آن باعث بيداري
ومطموس آن مورث خواب است

* فصـــــل الجيم مع الفاء

* جفت آفريد * بضم جيم وسكون فا وتاء مثناة فوقانيه ومد الف وفتح فا وكسر راء مهمله ويا ودال مهمله انطاكي گفته لغت
يوناني بمعني مزدوج ونزد ما مشهور بخصية الثعلب است وبغدادي گفته اسم فارسي است ومعني آن المخلوق زوجا است
واين اظهر مينمايد از يوناني بودن آن وغير خصية الثعلب است وليكن در تقويت باه ازان اقوي است * ماهيت آن
گياهي است بقدر شبري با شاخهاي بسيار وباريك وبرگ آن ريزه‌تر از برگ نخود وانبوه ملاصق بهم وبنزديك ساق آن
غلافها شبيه بهليله وباداميه تا چهار عدد واطراف آنها خار دار ودرون هر غلافي سه پردهٔ درطول ودر هر پرده پنج
تخم شبيه بحلبه وصنوبري شكل ومنابت آن بلاد شام وروم * طبيعت آن در دوم گرم ودر اول خشك وبا رطوبت فضليه
وانطاكي در آخر دوم خشك گفته * افعال وخواص آن در تقويت باه قويتر از خصية الثعلب ومحلل رياح ومسكن مغص
واوجاع مفاصل وچون هفت مثقال تخم آنرا با گوشت برهٔ يكساله بجوشانند وصاحب استسقاي طبلي وزقي يكهفته با ن
مداومت نمايد مرض آنرا بالكل زائل كند ومرباي آن با عسل بغايت محرك باه ولطوخ آن برانثيين جهت تحليل
ورم وريح آن نافع مضر گرده مصلح آن كثيرا مقدار شربت آن دو درهم بدل آن شونيز است جفت بوست ملاصق ابوب
است وبرطلع نيز اطلاق مينمايند وجفت البلوط در بلوط مذكور شد واز مطلق اين اسم مراد آنست

* فصـــــل الجيم مع الكاف *

* چكي * بفتح جيم فارسي وكسر كاف مشدده ويا * ماهيت آن ثمر درختي است هندي كه بهندي وبنگالي كتهل نامند
ودر بنگاله نسبت ببلاد ديگر خورد ارد وخوب ميشود درخت آن عظيم وبزرگتر از درخت گردكان واز درخت چنار
كوچكتر وبرگ آن بزرگتر از برگ نارنج وترنج ودر شكل شبيه بآن واندك ضخيم تر ازان وچوب آن زرد رنگ وكهنهٔ
سال خوردهٔ آن زرد تيره مائل بسرخي وثمر آن از تنهٔ درخت وشاخهاي آن برمي‌آيد وآنچه نزديك به بيخ آن باشد بهتر
وشيرين تر ميباشد وميگويند در زير زمين از بيخ آن نيز برمي‌آيد وآن بسيار شيرين ولذيذ وشاداب ميباشد وثمر آن در
بزرگي وكوچكي مختلف ميباشد كوچك آن تا يك آثار هندي وكمتر ازين نيز ديده شده ودر ان دو سه دانه كه بهندي كوره

تا منی میباشد و بزرگ آن تا یک من هندی که دوازده من تبریزی است میشود و در این هند هند دو زیاده هم کرده میباشد
و پوست آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و بعضی زرد و تیره مائل بسرخی و ناهموار زود ابله دار و بر دانها گویا اندک
خار بر آمده و هرچند دانهای آن درشت تر و بزرگتر باشد اعلی آنست که دانهای اندرون آن نیز بزرگ تر و شیرین
میباشد و هیأت کل درست مانند شکنبهٔ حیوانی است که بزرگ دانها داخل آنرا بالا کرده جوف آنرا مملو از چیزی
کرده باشند و آن اصناف میباشد بعضی دانهای آن کوچک و نرم و بدبوی و این زبون ترین قسم آنست و بعضی دانهای
آن متوسط و بعضی شیرین و بی ریشه و شاداب و شکننده و خشبوی این را کهاجه نامند و بعضی دانهای بسیار لطیف و بی ریشه
و شاداب که در دهن آب میشود و اگر از جوف آن بر آورند و زمانی بگذارند خود بخود گداخته آب میگردد و این بهترین
اصناف است و زود هضم میگردد و کم نفخ و کتهلیکه دانهای آن نرم و لزج باشد نفاخ و بطی الهضم است و بین دانهای آن
چیزهای اندک نازک طولانی متصل بدانهٔ آن میباشد چهار تا شش که در بنگاله آنرا چانهی نامند بعد بر آوردن آنها را
جدا نموده میخورند زیرا که آنها اندک صلب و ثقیل و نفاخ اند و مردم کم مایه آنها را نیز میخورند و نیز در جوف آن
پردها و ریشها میباشد که از پوست آن روئیده و واسطه شده میان دانهای آن و تخم آن که در جوف دانهٔ آنست اندک
صلب و بالای آن پوست نازکی و طعام آن غیر مستعمل بلکه تخم آنرا با آتش بریان کرده با نمک میخورند لذیذ میباشد و گویند
مصلح و هاضم ثمر آنست و نیز مردم بنگاله تخم آنرا در ماهی بطور دوپیازه و قورمهٔ گوشت نیز میپزند خوب و لذیذ میباشد
و چوبی که ثمر آن بدان بدرخت پیوسته و تا بوسط ثمر آن رسیده بسطبری انگشتی و تا بقبضهٔ دستی است و بطول یک شبر
تا یک ذرع بحسب کوچکی و بزرگی ثمر آن و آنچه از آن در جوف ثمر است اندک نرم میباشد خصوص طرف اعلای آن و آن
چوب را بهندی و بنگاله موسلهٔ کتهل نامند و بر اطراف آن و قریب بپوست آن خصوص محل اتصال آن بدرخت بنوع بسیار
چسپنده لزجی میباشد که آنرا بهندی لاسهٔ کتهل نامند و بهر جا که برسد بدشواری از آن جدا میگردد و تا دست را بروغن
چرب ننمایند خوب جدا نمیشود چنانچه شنیده شد که اهل هند و بنگاله نزد یک سر کتهل را در هنگام خامی که در آن وقت
لاسهٔ آن بسیار چسپنده میباشد بریده و یا نشتر اشیده و تیغ زده بنوع آنرا گرفته بکاه آلوده خصوص بکاه برنج که بفارسی پیشال
برنج و بهندی نره گویند از آن آلوده آن کاه را در صحرا متصل کام که شیر می آید و آدم و گاو و بز و گوسپند را ضایع میکند
پهن نموده طعمه مثل بز و یا میش آنجا بسته در کمین بالای درخت می نشینند چون شیر بطمع طعمه داخل آن گردید کاه لاسه
آلود بدست و پای آن میچسپد برای جدا کردن آن از غصه دست ها را بر سر و صورت میمالد و بر سر و صورت میچسپد و
چشم ها بند میشود بعد از آن از غصه می غلطد که در تمام بدن آن میچسپد که بدن آن بنظر نمی آید گویا تودهٔ کاه میشود
پس مردمان از درخت پائین آمده بچوب های سنگین اینقدر میزنند که بیهوش گشته استخوان آن شکسته می میرد و نیز
بهمین طور آهو و گوزن و دیگر حیوانات را زنده میگیرند و صیادان طیور بر سر نیها نیز آلوده با آهستگی بر طیوری که بر اشجار
نشسته باشند میرسانند بر آنها میچسپد پس آنها را میگیرند # طبیعت ثمر آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و با
رطوبت فضلیه # افعال و خواص آن مبهی و منعظ و ممسک و نفاخ و بطی الهضم و ثقیل و مفسد خون و مولد خون غلیظ سوداوی
و امراض حادث از آن و مصلح آن نمک و موز و آب سرد بالای آن خوردن و در بعضی امزجه با کره تازه خوردن و مربا و حلوای آن نیز
بسیار لذیذ میگردد لیکن باید که اندک نیمرس و بی ریشه باشد که آنرا مربا پزند و یا حلوا سازند و قدری مشک و زعفران با گلاب سوده

درآ خرد اخل دمایند وضماد خوب میان آن یعنی موسلهٔ آنرا چون بسوزانند وتنهائی ویا با فضلهٔ کبوتر واندک آهک منعقد کنند و د ماميل وأورام ومفرح جلد است وکویند که ازخواص آنست در خانهٔ که باشد مار در آنخانه داخل نمیشود وچند ان اصلی ندارد وچون برگ آن روغن تازه بمالند وبرزخم کهرکهره که از قروح ساعیه است مکرر بندند انشاء الله تعالی ملتئم کردد

* چکوترة * بفتح جیم فارسی وکاف وسکون واو وفتح تاء مثناة فوقانیه وراء مهمله وها لغت هندی است وبتارنجی نیز نامند * ماهیت آن نوعی از لیمو است درخت آن از درخت نارنج عظیم تر وبرگ وگل آن نیز از برگ وگل نارنج بزرگ تر وثمر آن بزرگ تا بقدر هندوانه متوسطی وپوست آن ضخیم تر از پوست نارنج ومغز آن سرخ رنگ چاشنیدار مخلوط وکم آب تر از نارنج ودر بلاد گرم سیر اب کثیر الوجود ودر بنگاله از همه بلاد هند خصوصا در هوگلی بهتر میشود شاد اب وشیرین وترشی کمی که بدون نمک میخورند * طبیعت آن سرد وتر در دوم * افعال وخواص آن قریب بنارنج است *

* چکوند * بفتح جیم فارسی وکاف وسکون واو وخفای نون ودال چهار نقطهٔ هندی لغت هندی است وآنرا پنواز نیز نامند * ماهیت آن گیاهی است هندی بقدر دو ذرع وبرگهای آن ریزهٔ مخروطی شکل معکوس یعنی طرف عریض آن بالا وباریک آن پائین متصل بشاخ در وقت غروب آفتاب برگهای آن زرایله بهم پیوسته میباشد وتمام شب چنان میماند ووقت طلوع آفتاب باز میکردد وتمام روز باز میماند وبدبو وتلخ وتخم آن در غلافی شبیه بماش وتخم توب ودانهٔ آن نیز شبیه بدان الا آنکه غیر مدور واندک طولانی ولوزی شکل وبسیار صلب که تا چند روز در آب گرم نخیسانند نرم نمیکردد وسائیده نمیشود وبعضی گفته که سنگ سبویه همین است وبعضی غیر آن دانسته اند * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن محلل وجاذب الوبار القوبا جهت رفع اذیت وباو اکثر امراض جلدیه مانند قوبا وبهق وجرب نافع وخوردن برگ پختهٔ آن وآشامیدن آب نقوع تخم آن وضماد سائیدهٔ جرم آن بتنهائی ویا با اندک گوگرد زرد خالص که بهندی املهسار نامند ویا با اندک تیقهٔ که بهندی رال گویند نافع بشرط تکرار عمل وطلا ومته بدان چند روز وچون آنرا در ظرفی کرده در جای گرم مانند پشت اجاغ تا یک هفته بگذارند تا خوب بخیسد وبجوش آید پس بسایند بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبه بر قوبا ضماد نمایند انفع است وضماد سائیدهٔ آن با آب لیمو جهت برص با تکرار استعمال نافع وکوبیدهٔ پختهٔ آن که با ماست ممزوج کرده در آفتاب بگذارند تا بجوش آید جهت داء الثعلب که موخوره نامند وقوبا را نیز نافع با تکرار عمل که اولا موضع علت را خوب بمالند که مرخ وقریب بخون آلود کردد پس بمالند وخوردن برگ پختهٔ آن بطریق مسلوق از برای دفع وبا وامراض مذکوره مجرب چنانچه نقل است که در سالی در بنگاله قحطی افتاده ودر قریهٔ از قرای آن وبا بهم رسید ومردم آن قریه بکوهستان حوالی آن رفتند کسانیکه این گیاه را خوردند از وبا نجات یافتند وکسانیکه نخوردند اکثر هلاک شدند وضماد پوست بیخ آن با ثمن وزن آن زاج سفید با آب لیمو که خوب نرم بسایند واندک رقیق باشد جهت رفع قوبا مجرب با تکرار عمل وخوردن آن نیز که حب بسته مقدار یک تولهٔ آنرا ناشتا بلع نمایند تا سه روز بعضی را یک ورست اجابت مینماید اما باید که آنچه برای خوردن است زاج آنرا بریان نموده باشند ووزن آن کم باشد که در یک تولهٔ پوست بیخ آن یک ماشه زاج باشد بلکه ازین هم کمتر در بعضی امزجه وآن بسیار تلخ میباشد والعلم عند الله تعالی

* فصل الجیم مع اللام *

* جلاب * بضم جیم وفتح لام مشدده والف وباء موحده * ماهیت آن از جملهٔ اشربه است که جهت تقویت قلب

و رفع خفقان و توحش و مالیخولیا و امثال اینها ترتیب میدهند و با عرقهای مناسبه می آشامند دستور ساختن آن آنست که بگیرند نبات سفید و یا شکر سفید مثلا از یک من و یا سه من گلاب با آتش ملایم بجوشانند و کف آنرا بگیرند و صاف نمایند تا بنصفه رسد پس یک درم زعفران بگلاب سوده داخل نمایند و در ظرفی نگاهدارند و عند الحاجت با آب سرد و یا با یکی از عرقهای مناسبه حل کرده تخم بالنگو و یا فرنجمشک و یا ریحان و یا امثال اینها بران پاشیده بنوشند و اگر حرارت در مزاج غالب باشد بزر قطونا بران بپاشند و اگر برودت غالب باشد عنبر و مشک از هریک دو دانگ داخل جلاب نمایند در آخر طبخ جلاب طبی عبارت از همین است

* چلاپا * بفتح جیم عجمی و لام و الف و فتح بای فارسی و الف اخر دوائیست جدیده است که در عرض چلپیه در ولایه مسمی بچلاپا یافت میشود و اطبای آن بلد خواص آنرا یافته ببلاد دیگر برده و بانکلیشی جلب نامند * ماهیت آن بیخ گیاهی است اغبر و کهنهٔ آن مائل بسیاهی در شکل فی الجمله شبیه بشلغم و چغندر کوچکی و متوسطی بی طعم و رائحه غالبی که متکوه طبیعت باشد و آنرا ابریده و یا چهار شق نموده خشک کرده از آنجا میآورند * طبیعت آن گرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن با قوت مسهله بیغایله و اندک قابضه و غیر مستکره طبیعت چنانچه ریوند را است و خطوریکه مازریون و غیر آن دارند ندارد و حدادث گرمی نمی نماید و جهت اکثر امراض مانند صداع کهنه و صرع و نوازل قدیمه و سرفهٔ کهنه و حمیات مزمنه و وجع کرده و ظهر و عرق النسا و مفاصل و قولنج و استسقا و یرقان و امثال اینها نافع و طریق استعمال آن جهت اسهال آنست که مقدار یک درم تا یک مثقال آنرا نرم کوبیده بیخته با پنج مثقال گلقند سرشته بخورند و بالای آن عرق رازیانه و یا انیسون بیاشامند که معین بر عمل آنست و از برای رفع امراض معجون آن با ادویهٔ مناسبه و نیز نقوع آن در آب که یک شبانه روز آنرا نیم کوفته در آب بخیسانند و صاف نموده با شکر و یا با شربت ورد و یا با شربت بنفشه و یا امثال اینها بحسب حاجت بیاشامند مقدار شربت آن از نیم درم تا دو درم بدل آن مچوقان است که آن نیز از ادویهٔ جدیده است و در حرف المیم انشاء الله تع خواهد آمد *

* جلد * بکسر جیم و سکون لام و دال مهمله بفارسی پوست و بهندی چمره و کهال نیز نامند * ماهیت آن معلوم است و بهترین آن جهت اکل پوست بره و بزغالهٔ یکساله فربه است و الذ همه پوست مرغ فربه پخته است طبیعت آن بحسب مرحیوانی مختلف میباشد و نسبت بگوشت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن پوست اندرون سنگدان و چینه دان طیور خصوصا سنگدان خروس خشک کرده سائیده با طلا و با ماء العسل جهت وجع معده و الصاق پوست مرو بزغاله تازه ذبح نموده بر سر صاحب سرسام مفید و مجرب و پیچیدن عضو افعی گزیده در پوست تازه نیز جهت جذب سمیت آن و پوست گوسفند جهت قروح خبیثه و حکه و جرب و تراشهٔ پوست از جهت قطع خون جراحت تازه و پیچیدن عضو ضربه و صدمه رسیده در پوست بز یا گوسفند و یا امثال آن که تازه و گرما گرم حین ذبح باشد مسکن وجع و ورم آنست و بدستور جهت تحلیل اورام بارده مفید و روغن پوست کرگدن جهت التیام جروح و قروح مفید که قطعهٔ پوست کرگدن را در روغن کنجد اندازند و در آفتاب مدتی بگذارند و چون آن روغن بخرج آید روغن تازه دیگر بر آن ریزند و خاکستر جمیع پوستها جهت نواصیر و سوختگی آتش و سحج جلد و ضماد سوختهٔ پوست اسپ آبی با آرد کرسنه سه روز متوالی جهت رفع سرطان مجرب و سوختهٔ پوست قنفذ بری با روغن زیتون جهت داء الثعلب و محرق پوست افعی جهت داء الحیه مفید و آشامیدن

پوست سوختهٔ افعی که کسی را گزیده باشد زائل کنندهٔ سمیت خود است چون پوست آنرا کندهٔ سوخته بزودی با بخور کنند و سوختهٔ پوست ته کفش کهنه جهت سحج عارض از موزه و کفش مادام که تورم نکرده باشد و جهت سحج عارض میان رانها از حرکت و جهت سوختگی آتش نیز و تعلیق پوست فیل جهت تسکین حمیات بارده و پوست شغال جهت گزیدن سگ دیوانه و منع ترسیدن او از آب و تعلیق پوست آن برکه جهت دفع بواسیر و پوست بوزینه بر درخت مانع اثر مازدگی آن و کندن پوست مار در میان لباسها و اقمشه مانع کرم زدن آنست و پوست حیوانات ماکول دیر هضم و مولد خلط صالح متین قلیل الغذا و مصلح آن مهرا پختن و با سرکه و مری و ابازیر و افاویه خوردن و مضر باد ماندن حار و خوردن و با انجیر و عسل خوردن و نیز قدری از خواص جلود حیوانات در ذکر آنها بیان شد و انشاء الله تعالی میشود

جلنار

* جلنار * بضم جیم و سکون لام و فتح نون و الف و رای مهمله معرب گلنار فارسی است و این را گل انار صد برگ و هزاره نیز نامند جهت آنکه گل آن بسیار بزرگ و پر برگ میباشد و نیز گل انار زوعی نامند جهت آنکه ثمر نمی بندد مگر بندرت و ثمر آنرا منحوس میدانند و در هر خانه و باغی که ثمر آورد نکو بند زود آنرا خراب و ویران میکردند * ماهیت آن بری و بستانی و سرخ و سفید و زرد رشت آن مشابه بدرخت انار الا آنکه اندک انبوه تر میباشد و بسیار بلند نمی شود و بهترین آن فارسی است یا مصری * طبیعت آن در اول دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن قابض و حابس سیلانات و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جهت استحکام دندان و لثه و اسهال دموی و صفراوی و رطوبی و زلق امعا و سحج و قروح آن و نزف الدم هر عضو و ادرار طمث و بواسیر و جرب و حکه و منع ریختن مواد بمعده و دفع شربا رضماد و طلاء و چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند جهت بدبوئی دهان و قلاع آن و استحکام لثه و دندان و ضماد آن جهت التیام جراحات و بدبوئی زیر بغل و منع تزاید اورام و انصباب بسوی آن اعضا و ذرور آن جهت نزف الدم قروح و سحج و طوخ آن با سرکه و طلی مغره بر حوالی رحم مانع انصباب مواد بسوی آن اعضا و مصدع و مسدد و مصلح آن کثیرا مقل از شربت آن از یکدرهم تا دو درهم بدل آن بوزن آن اقماع رمان و یا پوست تازهٔ ریشهٔ انار و یا جهت بلوط و عصارهٔ آن که تازهٔ آنرا کوبیده فشرده آب آنرا گرفته خشک نمایند مانند عصارهٔ لحیة التیس و آنکه خشک آنرا در آب جوش دهند تا قوت آن در آب بازداده شود پس بمالند و صاف کرده باز بجوشانند تا منعقد گردد در جمیع افعال قویتر و لطیف تر از جرم آنست و گفته اند از خواص آنست که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یک عدد غنچهٔ ناشکفتهٔ آنرا صاحب رمد و معتاد بدین با آن از درخت بدهن بچیند و فرو برد تا یک سال رمد نکشد و مجرب دانسته اند و معروف و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت *

جلنجبین

* جلنجبین * بضم جیم و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون معرب گلنگبین فارسی است یعنی برگ گل سرشته با هموزن آن عسل که حقیقت و اصل آنست و مجازا بر معمول از شکر و گل و هموزن را بفارسی گلقند و کمتر را که گل کمتر و شکر سفید زیاده باشد گل شکری نامند و بهترین آن آنست که نیکو و محکم سرشته و گل آن خشبو و تازه و عسل و یا شکر آن خالص سفید جید باشد و بسا باشد که بازدهدن محتاج بداخل کردن عسل و یا شکر شوند زیرا که آنقدر از عسل و شکر کم تخمیر نیکو نمیباید و حافظ آن نمیتواند بود از فساد و در قرابادین در حرف الواو در ورد اقسام آن ذکر یافت * طبیعت عسلی آن گرم و خشک در دوم و شکری آن گرم در دوم و تر در اول * افعال و خواص هر دو نوع آن مقوی دماغ و معده و مجفف رطوبات غریبه و مانع صعود ابخره بدماغ خصوصا خوردن

آن بعد از طعام ومسهل آن جهت محرورین ومشایخ وکسانیکه در دماغ ایشان رطوبت غالب باشد وجهت فالج ووجع مفاصل ونقرس وتفتیت حصاة وحصر البول وباربع آن معجون کموني جهت تحلیل ریاح غلیظه وقولنج واوجاع ظهر وانهضام طعام ومداومت آن در زمستان باعث حفظ صحت وشکری آن جهت محرورین وجوانان ورفع مبادی وسواس وجنون ومعزوج آن باهموزن آن معجون اسطوخودوس ونصف آن معجون بنفشه که خوب سرشته باشند مداومت استعمال بدان جهت رمد کهنه ورفع بخارات وضعف بصر وصداع وشقیقه ورفع سدد ودفع اخلاط محترقه مجرب وآشامیدن مطبوخ عسلی آن باتربد وتخم کرفس که مکرر صاف نموده باشند جهت لقوه وفالج واسترخای دهان وزبان ومبادی مفاصل ومطبوخ شکری آن باتمرهندی وعناب جهت دوار وسدر وکلقند را چون در آب طبخ دهند ومالیده صاف نمایند نائب مناب شربت آنست شیخ الرئیس در معالجات سل قانون نوشته که ضعیفهٔ سل داشت ومن او را بخورانیدن کلقند معالجه نمودم که تا مدتی کلقند میخورد ومقدار معتدبی بمصرف رسانید که مرا از بیان مقدار آن خجالت می‌آید وصحت یافت المضار مغثی ومضر کبد ومصلح آن خشخاش مقدار شربت از جرم آن تا چهار مثقال ومطبوخ آن تا شش وزن آن آب که تا بنصف رسد تا چهار ده مثقال وقوت عسلی آن تا چهار سال وشکری آن تا ده وسال باقی میماند

* جلوز * بضم جیم وفتح لام مشدده وسکون واو وزای معجمه وبکسر جیم نیز آمده اسم عربی فندق است وبعضی بر بادام کوهی نیز استعمال مینمایند وحب الصنوبر کبار را نیز مینامند واین بجهت اشتباه جیم بحاست چه بحاء مهمله حب الصنوبر است وصاحب اختیارات بدیعی نوشته که آنچه محقق است جلوز جلوز بربر است وروغن وبربر ازیت الهرجان والسودان نیز گویند واهل مغرب الاتصی ارجان وارقان خوانند وآن بادام کوهی است که بشیرازی بخرک گویند تا ثم مقام چلغوزه بود در منفعت * طبیعت آن گرم در اول وگویند در دوم وخشک در اول وبا اندک رطوبت فضلیه * افعال وخواص آن مبهی وزیاده کنندهٔ منی وجهت درد پشت وعصب واسترخا وعرق النساء وگزیدن کیّ عقرب ورتیلا نافع ودیر هضم ودیر از معده میگذرد مصلح آن شکر بدل آن چلغوزه است

* جلید * بفتح جیم وکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه ودال مهمله بفارسی تگرگ وبهندی اوله نامند ودر طبع وجمیع آثار وافعال مانند ثلج است واز آن کثیف تر وگفته اند چون تگرگ را بر پارچهٔ کرپاسی پهن نمایند وبر گردن صاحب سلعه که در ینکا له مرضی میشود که بهندی گویکه نامند بندند باعث تحلیل آنست ولیکن وجع وسوزش بسیار مینماید وچون بر عضویکه سوخته باشد بمالند وجع والتهاب آنرا تسکین دهد وچون تگرگ را بر زمین اندازند که آب شود وگل آنرا برد ملی که سوزش والتهاب بسیار داشته باشد بمالند تسکین دهد وچون آن گل را کلوله نموده خشک نمایند وعند الحاجت با آب تر نموده ضماد نمایند نیز همین اثر دارد

* فصـــــــل الجیم مع المیم *

* جمار * بضم جیم وفتح میم مشدده والف وراء مهمله وبزای معجمهٔ نیز آمده وآنرا قلب النخل وذنب النخل وشحم النخل نیز وبفارسی پنیر نخل نامند * ماهیت آن چیزی است سفید رنگ شیرین قریب بطعم شیر که در سر درخت نخل وموضع طلع میباشد که چون آنرا ببرند ویا بر آرند آن درخت از ثمر می افتد ودیگر ثمر نمیدهد وبهترین آن سفید تازه شیرین آنست * طبیعت آن در آخر اول سرد ودر وسط آن خشک * افعال وخواص آن مقوی معده واحشا وقاطع اسهال خون وغیر آن وجهت نفث الدم ودرد سینه ورفع خشونت آن وحلق ونیکوئی آواز وتصفیهٔ آن وجهت سرفه وغلبهٔ صفرا

وغلیان خون ومنع تحلیل آن واخراج حصوصا با رب طبیعی وجذب حرارت غریبه از بدن ودفع تب صفراوی وخمار ونشو رلبیه ولا غری کرده آشامیدن طبیخ آن نافع خصوصا با شکر وضماد آن جهت گزیدن زنبور والضار مصر ریه ومولد ریاح وخلط مائی وبطی النزول از معده ومصلح آن عسل وسکنجبین وخرما وزنجبیل پرورده بدل آن حماض است

* جمجم * بکسر دو جیم وسکون دو میم * ماهیت آن بیخی است شبیه بزردک برگ با ریک ودیا زوانده زرون آن سفید وبیرون آن ما بین سفیدی و زردی وخوشبوئی وبااندک تلخی وتندی وشیرینی وا زبلاد چین خیزد وازانجا بخارا وسمرقند وسائر بلاد برند گویند آنرا با سوزن زرین از زمین برمیآورند ودر رلوستان آن را گز رموشان نامند وساق و برگ آن شبیه بزردک است * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن جهت خناق وربو وسرفه و ضیق النفس ونزف الدم وذات الریه وذات الجنب ونیم مثقال آن جهت خفقان شربا نافع وبیشتر استعمال آن با بهمن سرخ وسفید وشکر است جهت تحریک باه ومربای آن در جمیع افعال قویتر ودرترابادین ذکر یافت مضر بسپرز مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن نیم درهم بدل آن سه وزن آن سکنجبین امین الدوله گفته که از یک مثقال تا یکمثقال ونیم آن با جلاب رافع خفقان در حال واز مجربات است

جمد

* جمد * بفتح جیم وسکون دال مهمله بفارسی یخ نامند ودر طبیعت وافعال مانند ثلج است وازان لطیفتر وخوبیه وبدی آن بآبی که ازان منجمد میگردد برمیگردد وجهت هیضه وتبهای صفراوی ومحرقه بغایت نافع وضماد آن بر پیشانی جهت منع رعاف مجرب وچون چشم کسی از سردی برف ویخ وهوای بسیار سرد ورم کرده درد نماید میل یخی که درمیان تنه یا شاخه اشجار منجمد شده باشد باندرون چشم بکشند مفید است ورم ودرد آن زائل میگردد مضر اورام باطنی واعضا است

* جمست * بفتح جیم وفتح میم مشدده وسکون سین مهمله وتاء مثناة فوقانیه * ماهیت آن سنگی است که در صفرا که بادیه است در سه منزلی مدینه طیبه بهم میرسد بعضی از ان سفید وبعضی سرخ وبعضی آسمان جونی وتا مقدار یک رطل میشود ودر معدنی که درانجا است تکون می یابد وگفته اند ماده تکون آن زیبق قلیل ردی وکبریت کثیر جید است وضعیف النضج وطبخ تام که نیافته با عتبار نقصان حرارت والایا قوت میگشت وبهترین آن سرخ ارغوانی شفاف است * طبیعت آن گرم وخشک در سوم * افعال وخواص آن آشامیدن آن محلل اورام ورافع خفقان وغشیان وغشی ومستی وطلای آن جهت ورم چشم وخراج وپوشیدن انگشتری مصنوع ازان جهت نقرس وقضای حاجات ومحبوبی نزد خلایق ودر زیر سر نگاهداشتن باعث دیدن خوابهای مشوش مقدار شربت آن تا نیم درهم ودر ظرف مصنوع ازان اکل وشرب دوآ ثار ماننده آشامیدن جرم آن است

جمل

* جمل * بفتح جیم ومیم ولام بعربی ابل نیز وبفارسی شتر وبهندی اونت بضم الف وخفای نون وسکون واو وتاء چهار نقطه نامند وبچه آنرا بعربی جزور وعجل نامند * ماهیت آن معروف است وآن حیوانی زیرک تر است از حیوانات دیگر چون رنجور شود برگ بلوط خورد وچون آنرا مار بگزد خرچنگ خورد وبهترین آن یک ساله فربه اعرابی واعی سرخ رنگ واشقر است * طبیعت آن در دوم گرم ودر اول سوم خشک * افعال وخواص آن خوردن گوشت آن مقوی باه واعضا ومنعظ قوی وجهت تپ ربع وعرق النسا ووجع ورک مزمن ویرقان اسود وحرقة البول نافع وطلای گوشت سوخته آن جهت قوبا وطلای ریه تازه آن که هنوز گرم باشد جهت کلف مجرب وجگر آن رافع نزول ماء عین ومقوی باصره وطلای پیه آن بر بواسیر مفید ونگاهداشتن آن در هرجا که خواهند گریزاننده مار است ازانجا ومداومت اکل ریه آن

مورث کوری و حمول مغز ساق آن با پشم بعد از طهر سه روز متوالی معین بر حمل و لعوق مرکب خشک آن قاطع رعاف و
آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه جهت صرع و ضماد تازهٔ آن جهت خنازیر و بثور و بخور و طلای آن جهت ثالیل موثر و خوردن
کوهان آن جهت تنقیهٔ رحم و بواسیر و قطع خون و شقاق و انفحه یعنی پنیرمایهٔ بچهٔ کاه نخوردهٔ آن بغایت مقوی باه و منعظ
و منجمد کنندهٔ جامد و کل ازبدهٔ منجمد از اخلاط و منی و مسمن بدن و آشامیدن کف دهن آن در حین مستی مورث جنون
و چکانیدن آب پوده در دماغ جمل باعث زوال مستی آن و آشامیدن شیر آن جهت استسقا خصوص با بول آن مجرب
و در تذکره و در مقالهٔ این کتاب نیز دستور آشامیدن آن ذکر یافت و بول آن به تنهائی نیز موثر و مدر و ملین و مسهل زرد آب
و جهت سرفه و زکام و ورم جگر و استسقا و یرقان و سدهٔ جگر و تقویت باه و رفع مستی بسرعت و بوئیدن آن جهت تفتیح
سدهٔ مصفاة و رفع چشم و قطور کرم کردهٔ آن در گوش مسکن وجع آن و جهت رفع ثقل سامعه موثر و نطول جوشانیدهٔ آن
با حرمل جهت نقرس و فالج و خدر و اورام مجرب و ذرور موی نازک آن جهت تنقیه و اندمال قروح و سوختهٔ آن جهت
قطع سیلان خون جراحات و سعوط آن جهت حبس رعاف و بستن موی آن بر ران چپ رافع سلس البول و بستن کتهٔ شتر
بر آستین عاشق باعث زوال عشق آن و چون گندم را بعرق آن تر کرده بخورد طیور دهند بیهوش شوند و کف دهان آن نیز
همین اثر دارد و گوشت آن غلیظ و ردی الکیموس و ثقیل و مولد خون سوداوی مصلح آن با نمک و شبت مهرا پختن و با زیته
رکابی جوشانیدن و فلفل و کرویا و زیرهٔ کرمانی داخل کردن و یا کفی خردل خوردن و بعد از ان سرکهٔ خالص و آب کامه یا سرکهٔ
کبر مخلل یا با اشترغار آشامیدن محرور المزاج را و برای غیرا وجاع مفاصل و مبرود المزاج را مربای زنجبیل خوردن است
جمهوری بفتح جیم و سکون میم و ضم ها و سکون واو و کسر راء مهمله و سکون یا *ماهیت آن* شرابی است که مثلث
را با آب بجوشانند تا آب بسوزد و مدتی بگذارند پس استعمال نمایند و بعضی شراب انگوری سه ساله را جمهوری نامند و دیگری
گفته که آب انگوری است که جوشانیده تا بنصف رسیده باشد پس در خم کرده آنرا شراب سازند *طبیعت آن* گرم و خشک *افعال
و خواص آن* منضج و محلل و مشهی و مبهی و معین بر جماع و سریع الانحدار و مولد خون صالح غلیظ و مسخن احشا است*
جمیز بفتح جیم و فتح میم مشدده و سکون یای مثناة تحتانیه و زای معجمه و بیونانی اسقومغری یعنی تین الاحمق و
بهندی گولر و چون در جوف ثمر آن پشه پیدا شده لهذا آنرا ثمر پشه میگویند *ماهیت آن* ثمر درختی است شبیه بانجیر و
شیر آن بسیار غلیظ و برگ آن شبیه ببرگ توت و در سالی سه مرتبه و چهار مرتبه نیز ثمر میدهد و ثمر آن بی گل از ساق آن بر می آید
بمقدار آلوچه سبز و سفید رنگ و بعد رسیدن بعضی سرخ میگردد و تخم آن بزرگی تخم انجیر و در بعضی بلاد خود پخته نمیگردد
تا آنکه آنرا تیغ نزنند و منبت آن بلاد شام و حوالی آن و در هند و بنگاله بسیار است بلکه درین هر دو بلد انواع میباشد
و شیر آنرا بدین نحو میگیرند که شاخ آنرا خراشیده بقسمی که باصل درخت نرسد و در ایام بهار پیش از آنکه بثمر آید و
آنچه از ان برآید بصدفی جمع مینمایند یا در ظرف سفالی لعابدار و یا چینی و یا شیشه و آن غیر انجیر بری است چه انجیر
بری از سمومات و ماکول نیست و آنرا در دیلم دیوانجیر و جمیز را شلکانجیر گویند و ماکول است *طبیعت آن* در دوم
گرم و در اول تر *افعال و خواص آن* جهت وسواس و سرفهٔ یبسی و درد سینه و نفث الدم و سپرز و کرده نافع و لعوق
آن که برگ و ثمر و شاخ آنرا جوشانیده صاف کرده با شکر بقوام آورده باشند جهت ربو و ضیق النفس و سرفهٔ مزمن و کرفتگی
آواز مجرب و مطبوخ نیمرس آن جهت نفث الدم از سینه و بواسیر و یک مثقال از برگ سائیدهٔ آن با آب جهت قطع

اسهال مجرب وبا موزن آن شکر جهت سرفه آزموده وضماد عصارهٔ برگ آن جهت تحلیل دما میل ونضج آنها وآشامیدن آن با الق جهت تروح مرزکزیدکی جانوران سمی وطلای آن نیز سود مند وگویند خوردن ثمر پختهٔ آن با پشهٔ جوف آن مانع رمد است بقول او منت دران شال وشیر آن گرم وبا خلت ولیکن ضعیف تر از شیر انجیر وبا قوت ملینه ومحللهٔ اورام صلبه ومسهل اخلاط غلیظه وملصق جراحات وجذاب وآشامیدن نیمدرهم آن جهت تحلیل سپرز وتبهای بارده وبا لرز ودوری ومضر بخاکستر چوب آن جهت تروح شاهیه واکله وبا رفارسی مجرب وثمر آن ردی الغذا ونفاخ ومضر معده ومورث صمیات ومصلح آن انیسون وسکنجبین وکلنگبین وآشامیدن آب سرد بالای آن ونوعی از ان کوچکتر از آلوچه است وشیرین وبعد رسیدن سرخ میکردد وبر بالای آن از شیرهٔ آن چیزی نشر کرد اما مانند انهٔ نبات منجمد میگردد وآنرا توتی حماط مینامند ودر فلسطین وبنکاله بسیار است ودر فلسطین مشهور ومعروف بسلمی ودر هند وبنکاله بکولرکوپک ودرخت آن بزرگ تر از انواع دیگر آن وثمر این محتاج به تیغ زدن نیست ولعوق ثمر آن با اندک کتیرا وصمغ عربی که نرم سود ده در آخر طبخ بر ان بپاشند تا آنکه بقوام انگشت پیچ آید جهت سرفه وامراض حلق ریه وتحلیل مواد ورفع اعیا نافع *

فصل الجیم مع النون

چنپا بفتح جیم فارسی وسکون نون وفتح باء فارسی والف *ماهیت* آن درختی است هندی وسه صنف میباشد یکی گل آن زرد ودیگری سرخ گلابی ودرخت این هر دو صنف کوچکتر از درخت گردکان وبرگ این هر دو باریکتر از برگ آن وصنف سوم درخت آن عریضتر وبرگ آن کوتاه تر وعریضتر وگل آن طولانی ورنگ آن سفید واین را اک چنپا نامند ومستعمل در ادویه گل صنف اخیر آنست وگل هر سه فی الجمله شبیه بلاله وبرگهای آن پیچیده دو پا یکدیگر وبلند تر تا بقدر طول دو بند انگشت وضخیم وخوشبو وتند بلکه در سر درد احداث رعاف مینماید ودر میان گل آن چند دانه ریزه مانند آنکه در اکثر گلها است میباشد * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن استشمام آن مقوی قلب بارد وخوردن آن دافع بلغم ورياح وقاطع اشتهای طعام وگویند چون هر دو درخت آنرا بریده وتنهٔ آنرا بقدر سه چهار ذرع گذاشته بر ان تنه بسیار ریسمان ها پیچیده وروغن چراغ بر ان ریخته مانند مشعل مشتعل سازند تا تمام آنچه از زمین بر رسته بسوزد پس بیخ آنرا برآورند تا زهر اکثر سموم است شربا وضمادا وطلاء وگویند که چوب حیوهٔ مشهور بسالک هندی عبارت از این است لیکن این اصلی ندارد ودرخت چوب حیات دیگر است وبنواحی قلعهٔ رهتاس که در صوبهٔ عظیم آباد است میشود شاید در خواص قریب بدان باشد *

جندبادستر بضم جیم وسکون نون ودال مهمله وفتح باء موحده والف وفتح دال وسکون سین مهمله وفتح تاء مثناة فوقانیه وسکون راء مهمله وبدل ستر با بجای الف نیز آمده بیونانی اکسیانوش وبفارسی آش ایکان وبترکی اقزی آشی نامند *ماهیت* آن خصیهٔ حیوانیست آبی مزدوج یعنی در غلاف متصل بهم بهیأت کیس بقدر وآن حیوان بهیأت سگ بسیار کوچکیست وغیرسگ آبی است وموی آن سرخ مائل بسیاهی وغلیظ ودر خارج آب نیز تعیش میکند ودر دیلم آنرا سگ نامند وحکیم میرمحمد مؤمن در تحفه نوشته که قیاس تقاضا نمیکند که خصیهٔ آن بعظم چند باشد وحقیر تا زهٔ آن را ملاحظه نموده که صیاد قطع کرده بود اصلا بو ورنگ نداشت وبعد از جوشانیدن آن در آب وخاکستر وپرورده کردن آن بدو کاه بعد از مدتی صاحب بو ورنگ شد وانکه در ادویه ای از ستحاله است شکی نیست ورنگ آن زرد وسرخ

وسیاه میباشد وبهترین آن ومستعمل زرد پس سرخ سنگین خوشبوی تند و سریع التفتیت آنست که زیاده از سه سال بران نگذشته باشد وآنچه مخالف این اوصاف باشد زبون است وصاحب ترویح الارواح نوشته که قوت آن تا پانزده سال میماند وبعد ازان ضعف میگردد وانطاکی نوشته که شکی نیست دران بلکه زیاده هم میماند وسیاه آن با سمیت وقتال ومخدر گویند آنچه حکیم نوشته راست است تازه آن نرم وبدبو وبعد مدتی تا یک سال زیاده که بران بگذرد سخت وخوشبو ورنگ آن خوب ظاهر میگردد * طبیعت آن درآخر سوم گرم ودر دوم خشک والطف واقوی جمیع ادویهٔ حارهٔ یابسه است وچیز صمغی شمعی که داخل آنست لاذع شدید التسخین است استعمال آن جایز نیست * **افعال وخواص آن** مفتح سدد ومحلل اورام وتریاق ادویهٔ بارده وقتاله واکثر هوام ومخنوق ازخربق ومهیج حرارت غریزی امراض الراس والعصب والقلب والمعدة جهت امراض باردهٔ رطبهٔ دماغی وریحی وعصبانی مانند صرع وام الصبیان وفالج ورعشه وتشنج رطب امتلائی ولیثرغس که سرسام بلغمی است ونسیان ودرد سر بارد ریحی مزمن وبلغمی وشقیقه وسبات وخدر وکزاز امتلائی رطب وزکام واوجاع اعصاب وبراذن وغیرها ومالیخولیای مراقی وخفقان بارد وفواق ونفخ معده وقولنج بلغمی وریحی شربا وسعوطا بتنهائی یا با ادویهٔ مناسبهٔ هر علت وخورانیدن بکحبهٔ آن با شیر مرضعه جهت ام الصبیان وبرناختهای طفل مالیدن موثر السموم طلای آن با سرکه وتمریخ آن وتدهین آن با روغن گل یا ادهان مناسبهٔ دیگر جهت دفع سموم وخوردن آن بعد افیون بقدر یکه افیون خورده باشند دافع سمیت آنست خصوصا با سرکه وچون با مساوی آن افیون بسایند سمیت افیون رازائل کرداند خصوصا با سرکه اعضاء النفض چون بعد از فصد صافن مقدار دو درهم آنرا با آب فودنج یا عسل بخورند ادرار طمث نماید بدون ضرر واخراج جنین ومشیمه کند وبرودت رحم را زائل سازد واگر با آن تپ نیز باشد با عسل وفلفل مقدار یک ملعقه لعق نمایند هیچ مضرت نرسانند وبا سرکه جهت فواق والصداع بخور آن جهت اصناف صداع بارد وریحی العین اکتحال آن جهت ظلمت بصر ودمعه وسبل وطلای آن جهت قروح قتاله واکثر امراض دماغیه وعصبانیه واوجاع مزمنه وضماد آن بتنهائی ویا با روغنهای مناسبه جهت تحلیل اورام مزمنهٔ حاره وبارده واوجاع باردهٔ مفاصل وغیر آن وبدستور تدهین بروغن آن الاذن کذاشتن آن در گوش جهت ریاح وثقل سامعه که از برودت باشد ووجع بارد آن وهمچنین تطور آن با روغن ناردین در گوش جهت امراض مذکوره واستشمام آن جهت اورام رئه وعلتهای آن وتقویت دماغ نافع وحمول آن مصلح حال رحم ومسقط جنین ومدر حیض وبول مضر محرورین مصلح آن شربت بنفشه مقدار شربت آن تا یک دانگ بدل آن مثل آن وج ویا نصف آن فلفل ودر بعضی مواد بوزن آن مشک ودر امراض جگر فرفیون وجهت تحلیل رطوبات ازجه سه وزن آن فلفل وثلث آن دار فلفل وثلث آن زرنباد است وجند سیاه بقدر یکدرهم کشنده است وبسیار است که درمدت یکروز میکشد والا منجر بسرسام میشود وتریاق آن حماض اترج وسرکهٔ خمر وشیر الاغ است ودوائی جند بادستر وجوارش وحب ودهن ومرهم ومعجون ونسخ منجر نیا باعتبار آنکه اصل وعمده در آنها جند بادستر است در قرابادین در حرف الجیم ذکر یافت

جنطیانا * بکسر جیم وسکون نون وکسر طاء مهمله وفتح یاء مثناة تحتانیه والف وفتح نون والف لغت یونانی است وبرومی اسپایسقان وبفارسی گوشاد وبعجمی اندلس پش کشکه وبعضی پش کشکه را غیر آن دانسته اند وبهندی پکهان پید بفتح باء فارسی وکاف وخفای ها والف ونون وکسر باء موحده وسکون یاء مثناة تحتانیه ودال مهمله گویند اسم آن

جنطیانا

مشتق از نام بادشاهی است که اول اطلاع بران یافته و یا شفا از ان دوا یافته و اسم آن بادشاه جنطیانوس بوده * ماهیت
آن دو صنف میباشد رومی و غیر رومی و رومی آن که بهترین اصناف است و بفارسی نیز نامند مستعمل و لهذا اطلاق مراد
این صنف است بیخی است دراز تا بشبری و غلیظ مائل بسرخی و تیرکی و تلخ و ساق و عروق آن بسطبری انگشتی و مجوف
و املس و بقدر دو ذرع و گره دار و برگ آن شبیه ببرگ گردکان و یا لسان الحمل و از ان کوچکتر و ازهم دور و سرخ تر
اطراف و وسط برگ آن مشرف و گل آن سرخ مائل بکبودی و ثمر آن در غلافی عریض نازک سبک شبیه بکنجد و منبت آن
جبال و مواضع سایه و برف نشین و نمناک و صنف دوم آنرا جرمغانی نامند برگ آن شبیه ببرگ حماض و این غیر مستعمل
و در بنگاله جنطیانا ناشیرین طعم نیز دیده شده * طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک بعضی در دوم خشک گفته اند و قوت
آن تا سه سال باقی میماند * افعال و خواص آن قابض و بغایت ملطف و جالی و محلل و منقی و مفتح سدد و مسکن اوجاع
بارده و حمایت کنندهٔ قلب از اذیت سموم بسبب قوت قابضه و تریاقیه که دارد و مدر بول و مخرج جنین و آشامیدن آن جهت
امراض مذکوره و گزیدن سگ دیوانه و عقرب و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر البول و احتباس حیض و دو
درهم آن با شراب جهت التواء عصب و وجع کبد و طحال و برودت و اورام آنها و یکمثقال آن با فلفل و سذاب و شراب جهت نهش هوام
و سگ دیوانه و غیر آن و در تریاقیت اقوی و آشامیدن عصارهٔ آن مقدار یک مثقال با آب جهت درد پهلو و معده و کبد
بارد و سقطه و دهن عسل را طراف آن و التواء عصب نافع و ضماد آن با شراب جهت گزیدن جانوران سمی و جراحات
و قروح خبیثه و ورم بارد احشاء و ضربه و سقطه و کسر اعضاء و وثی و وجع معده و با سرکه جهت ازالهٔ بهق و طلای آن با حنا بر کف
دست قاطع خون حیض و لطوخ آن جهت ورم حار چشم و داخل کردن آن در ریشهای حاده بجای عصارهٔ خشخاش سیاه
مفید و حمول آن جهت اخراج جنین و اسقاط آن موثر و بدستور آشامیدن نیم مثقال کوبیدهٔ آن با عسل و آب نیمگرم
و رازی گفته که جنطیانا از کبار ادویه است که داخل تریاقات و معاجین کبار کرده میشود از برای دفع سموم و تقویت ادویه
خصوصا برای دفع سمیت گزیدن سگ دیوانه و افعی و مار و عقرب و سباع گزندهٔ ذوات السموم و مقاومت با سموم قتالهٔ
مشروبه ایضا * مضر بمثانه * مصلح آن اسقولوقندریون * مقدار شربت آن تا یک مثقال * بدل آن در تفتیح و تحلیل یک
وزن و نیم آن انارون و نیم وزن آن پوست بیخ کبر و در ضماد مراهم قسط و زراوند بوزن آن و گویند جنطیانا جرمغانی
و عصارهٔ آن که بیخ آنرا بکوبند و بنجروز در آب بخیسانند پس بجوشانند تا غلیظ گردد و صاف نمایند و باز طبخ دهند تا منعقد
گردد در جمیع افعال مذکوره شربا و ضمادا اقوی تر از جرم بیخ آنست و با سداب در تریاقیت اقوی و قوت آن تا هفت سال
باقی میماند و دواء الجنطیانا و دهن و سفوف و شراب و ضماد و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

* فصل الجیم مع الواو *

* چوب چینی * بضم جیم فارسی و سکون واو و باء موحده و کسر جیم فارسی و سکون یاء مثناهٔ تحتانیه و کسر نون و یاء و
آنرا خشب الصینی و بیخ چینی نیز نامند و از ادویهٔ جدیده است * ماهیت آن بعضی است سرخ و گلابی رنگ و اندک
شیرین خصوصا تر و تازهٔ آن و بقدر شبری و کوتاه تر و بلند تر از ان نیز و قوی بسطبری یکقبضه و بعضی باریک تر از ان و بعضی
کم گره و بعضی پر گره و بعضی راست و بعضی کج و بعضی متشعب و بعضی املس و بعضی خشن و بعضی سنگین و بعضی سبک و بعضی
صلب و بعضی رخو و بعضی سفید و بعضی سیاه و براق میباشد و بهترین و مختار و مستعمل آن سرخ و گلابی رنگ و شیرین طعم

آنست که قطعات آن بزرگ و راست و قوی و بی گره و یا کم گره و املس و بی ریشه و در رنگ مایل بسرخی و وزن متوسط و غیر متشعب و متشقق و تازه و سنگین هر قسمی غیر بسیار کهنهٔ کرم خورده باشد و آنچه سفید و سبک و رخو باشد خام است و آنچه سیاه و گران صلب پر ریشه بهیئتیکه گویا در اندرون آن صمغ جا کرده که مصمغ نامند و همچنین پر گره کج پر ریشه و متشعب و متشقق آن همه زبون و غیر مستعمل بجهاتیکه در قرابادین کبیر ذکر یافت و نبات آن از قبیل نجم و بیارهٔ فی الجمله مفروش بر روی زمین و شاخ آن باریک و صلب و غیر مجوف فی الجمله شبیه بشاخهای نورستهٔ بانس که در هند و بنگاله میشود الا آنکه برگ آن باریک و بلند اند که شبیه ببرگ سادج هندی و از آن کوچکتر منبت آن اکثر کوهستان بلاد چین و کنار آبها و چشمها و در کوهستان سلهت که در شمال و مشرقی بنگاله واقع است نیز میشود ولیکن بسیار ضعیف و کم قوت و پر ریشه و پر گره و سبک وزن و رخو و از چین کاهی بیخ تازهٔ آنرا در میان خاک سرخ رنگی اندک لزج و آمیخته بریگهای بسیار کوچک می آورند چنانچه در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری در کلکته آورده بودند محرر کتاب در مرشدآباد قدری بدست آورده خاکی شبیه بدان بهم رسانیده در باغچه کاشته سبز گشت بیارهٔ آن شبیه بآنچه ذکر یافت بود و طول آن بمقدار سه چهار ذرع و برگهای آن کوچک اند که طولانی و در دور هر ساقی سه چهار و پنج برگ زیاده نبود و از بیخ آن بیخهای دیگر پیوسته بدان بهم رسیده و بعد یک سال برآورده شد در خوبی مانند چوب چینی نبود و لیکن شیرین طعم و چون باز کاشته شد بسبب اختلاف آب و هوا و یا قصور تربیت سبز نگردید و پوسیده شد * طبیعت آن حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی گرم و تر در مرتبهٔ اول دانسته بالیقین در حرارت و تامل در رطوبت آن و حکیم میرزا قاضی یزدی و حکیم میر محمد هاشم طهرانی هر دو در اول و خشک در دوم دانسته اند و حکیم میر محمد مؤمن مرکب القوی مائل بحرارت و حکیم محمد اکبر معروف بحکیم ارزانی در قرابادین خود موسوم بقادری نیز مرکب القوی نوشته ولیکن همه قائل اند برطوبت فضلیهٔ آن و نواب معتمد الملوک سید حکیم علوی خان قدس سره نیز مرکب القوی و اجزای ترکیبی آن را مائل بحرارت و یبوست با رطوبت فضلیهٔ غریبهٔ بسیار فرموده اند و ادلهٔ هر یک بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت و این اقرب بصواب است محرر گوید اصل آنست که تر و تازهٔ آن حار و رطب است و بایبس بسیار کسبی و هر چند کهنه میگردد بر یبس آن می افزاید و از رطوبت آن میکاهد و تاثیر حرارت یابس آن نیز غالب می باشد * افعال و خواص آن ملطف و مفتح سدد و محلل فضول و معرق و مرقق و مصفی خون و ارواح و منوم و سریع النفوذ باعضا و اقاصی بدن و عروق دقیقهٔ شعریه و ممد حرارت غریزیه و مقوی اعضای رئیسه و معده و باه و مدر بول و حیض و عرق و رطوبات غریبه باعتبار قوت قابضه که دارد و جهت فالج و رعشه و تشنج امتلائی و صداع مزمن سوداوی و شقیقه و مواد نزلهٔ مزمنه و اختلاط ذهن و سبات و اقسام جنون و مالیخولیا و مانیا و قطرب و امراض سوداویه و دمویهٔ محترقه مانند جذام و آتشک و جمیع قروح خبیثه و ساعیه و جوششها و قوبا و جرب و حکه و آکله و قروح گرده و مثانه و امراض مقعده و بواسیر و نواصیر و اسهال بواسیری و سلس البول و امراض رحم و عقر و بروز نمودن حصبه و سوء القنیه و استسقای لحمی و یرقان اسود و سل و عقدهای صلبه و اورام صلبهٔ سوداویهٔ متحجره و حمیات سوداویهٔ عتیقه و دق شیخوخة و حمی ربع و سرطان و بهق و برص اسودین و کلف و اوجاع مفاصل و وجع ورک و عرق النسا و نقرس و داء الثعلب و داء الحیه و داء الفیل و ترک عادت افیون و دفع سمیت اخلاط فاسدهٔ محترقه و اعاده کنندهٔ باه مایوسین و نضارت و حمرت و صفا و رونق رنگ بشره و تسمین بدن و غیر اینها از امراض سوداویه و بلغمیهٔ مزمنه بتفصیلیکه در قرابادین کبیر ذکر یافت نافع با شرائط

وطریق استعمال آن بعنوان مطبوخ بطریق تعریق در ظرف سربسته و یا بطور قهوه و یا نقوع و یا سفوف و یا شربت و حلوا و یا
حریره و یا مربا و یا دهن و یا مرهم و یا معجون و یا غیر اینها بتنهائی و یا با ادویهٔ معینه و مناسبه و مختصه بهر علت و مرض و بالجمله
اکثر امراض مزمنهٔ سوداویه و دمویهٔ محترقه را مفید و مجرب است و در امراض بلغمیه خصوصا تازهٔ آن چندان نفعی ندارد
و در تصفیهٔ خون و سائر اخلاط و تفرقه هر یک از هم بهتر از آن چیزی نیست چنانچه شخصی را بنا بر بعضی تجها ت چوب چینی
بطریق مطبوخ با شرائط خورانیده شد و در آخر آن غلبهٔ خون و سودا و بلغم نیز معلوم گردید و خارش در دست و پاها و اکثر
اعضا و دانهای کوچک و انجار طبع و خفگی قلب او را اولا فصد اکحل نموده شد پس بفاصلهٔ دو سه یوم فصد ثانی و در این دو فصد
تمیز و جدا شدن خون از سودا بیّن و ظاهر بود که در حین اخراج خون چون رگ را وسیع گشوده شده بود شعبهٔ بسیار سیاه با رنگی
مانند مرکب و شعبهٔ قریبتر از آن سرخ غلیظ مایل بتیرگی هر دو پیوسته بهم بروی آمدند و آنچه سیاه بود در ته لگن آب مانند جگر سیاه
قطعه قطعه منجمد گشت و خون مخلوط با آب و بلغم مانند تارهای طحلب معلق و مضر محرورین و اطفال و جوانان و بلدان و فصول
حاره در هنگام استعمال آن و بعد از آن تا چند مدت خوردن ترشی و نمک و آب سرد و میوه های تر و اشیاء منفخه مانند
بقول و حبوب و اعراض نفسانی و بدنی و جماع و غسل نمودن و آب سرد نوشیدن و هوای سرد ببدن رسیدن همه بسیار مضر و چون
مقدار از شربت آن بحسب امزجه و امراض و اوقات و غیرها مختلف میباشد و فی الحقیقت مقدار معینی ندارد و همچنین
طرق استعمال آن لهذا اینجا ذکر ننمود بدل آن ماء الصبر اس و در بعضی مواد شورهٔ انبیه که بفرنگی اپلا منظور نامند و در بعضی
مواد عشبهٔ مغربیه است و چون دو سه برگ آنرا با گوشت طبخ دهند گوشت را زود مهرا و لیل گرداند مانند گوشت آهو و گوزن *

* چوب چینی خطائی * ماهیت آن چیزی است مانند غده و گرهٔ بزرگی شبیه بکلوکته و [illegible] پوست آن اندک
خشن جوزی رنگ تیره و مغز آن گلابی و بادامی رنگ بی ریشه مانند خمیر خشک شده و از کوهستان خطا و نیپال می آورند
و بر حقیقت آن چندان اطلاعی نیست شاید از تنهٔ درخت برمی آید مانند کتهل و بعضی میوه های دیگر و از برای آن خواص
بسیاری نقل میکنند از قبیل خواص چوب چینی و بعضی بهتر و قوی تر از آن میدانند و دستور استعمال این نیز مانند
چوب چینی چینی است و نیز روزی درماشهٔ آن را با دو سه ماشه نبات سفوف ساخته با قدری آب نیم گرم می آشامند
تا مدت بیست و یک یوم تا چهل یوم و از نمک و حموضات و بقول و غیرها بدستور چوب چینی است و از آن خفیف تر

* چوب حبوة * بفتح حای مهمله و بای مثناة تحتانیه و واو و تای * ماهیت آن چوب درختی ست که در نواح
بنارس و کوه گرک پور و [illegible] بهم میرسد و بسیار عظیم می باشد و از آن سریر و پایهای پلنگ و غیره میسازند و رنگ آن
اغبر و خال دار و ابری سیاه تیره و کمرنگ و کهنهٔ سال خوردهٔ آن رنگین تر و صلب تر و بهتر و بنارنگی که قطع نمایند بوی
خوشی آید که شبیه ببوی عود هندی از آن ظاهر میگردد و برگ آن شبیه ببرگ بید انجیر و متشعب بسه شعبه و دندانه دار تر
و ضخیم تر از برگ بید انجیر * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن با تریاقیت و قوت تاثیر جهت
دفع هیضه که قی و اسهال بند نگردد و اسهال رطوبی و قولنج را باز دارد و ریاح باطنی و سموم مشروبه و ضعیفه را دفع نماید
و ضماد آن جهت دفع سموم منهوشه و ملدوغه و تحلیل اورام و تسکین اوجاع نافع و گویند مار و کژدم و هزار پا از دود
آن گریزند و بر سریر آن نگردد و اذیت نرساند *

* جوز * بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه بفارسی گردگان و چهارمغز و بهندی اخروت نامند * ماهیت آن ثمر درختی

است عظیم و برگ آن بهن و اندک طولانی و فی الجمله ضخیم و آن ثمر را سه پوست میباشد یکی سبز ضخیم با عفوصت بمیان
رطوبت و اندک تلخی و در ابتدا اندک نرم و بعد خشک شدن خشبی میگردد دوم که در زیر آنست صلب و دو پارچه
بهم پیوسته و سر آن اندک برآمده و در زیر آن مغز و بر آن پوست رقیقی محتوی بر مغز آن و مغز آن سفید با دهنیت بسیار مانند
مغز پسته و چلغوزه و چهار حصه است دو حصه از هم بسیار جدا و اندک اتصالی بهم دارند و دو حصهٔ دیگر با هم متصل و
اندک انفصالی و بین آنها پردهٔ نازک اندک صلب خشبی است * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت
فضلیه و تازهٔ آنرا گرمی و یبوست کمتر و در رطوبت فضلیه زیاده و هر چند خشک گردد یبوست و حرارت آن می افزاید و
رطوبت آن کم میگردد * افعال و خواص آن بسیار لطیف و ملین طبع و محلل و مبهی و مانع تخمه و مقوی اعضای رئیسه
خصوصا دماغ و مقوی حواس باطنیه خصوصا با مویز منقی و انجیر شیخ و پیران را بسیار موافق و خوردن ده مثقال آن
که با انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب و بتنهائی ناشتا جهت سهولت قی و بریان کردهٔ آن با پوست جهت سرفه
که از هوای سرد بهم رسیده باشد و خوردن آن با انزروت مانع ضرر انزروت و مخرج کرم معده و بعد یا قبل سفر
با بلاد ردی مانع ضرر آن و خوردن آن با انجیر و سداب جهت دفع مضرت سموم هواء قبل حصول سم خواه بعد از آن
و آشامیدن سوختهٔ آن که با پوست سوخته باشند بمقدار یک مثقال با رب مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر
مجرب و بالخاصیت خوردن مغز آن مسکن مغص و مطلع قروح و بدستور ضماد آن و اکتحال آن جهت جرب و سبل
و دمعه مفید و حمول سوختهٔ مغز آن با شراب جهت منع ادرار حیض و ضماد آن با عسل و پیاز و نمک جهت گزیدن
سگ دیوانه و چون با زیرهٔ کرمانی نرم سوده با عسل سرشته بر سر و بدن مفلوج و مقلو و با صاحبان اوجاع مفاصل بارده
و حمیات باردهٔ بلغمیهٔ مزمنه بمالند و در حمام و یا در آفتاب و یا خانهٔ گرمی و بر فرش گرمی بر طرف مخالف علت در آن
مرد و علت و بر پشت در غیر آن بخوابند و بر خود لحاف پر پنبه بیندازند و بگذارند تا خوب عرق شود پس بدن را پاک
کرده از زیر آن برآیند و بدن خود را از هوای سرد محفوظ دارند و آب سرد ننوشند در یک دو دفعه زائل گردد و اگر در
حمام است در بیت حار آن روند و برهنه شوند و آنرا گرم کرده بر سر و تمام بدن بمالند و در فالج و لقوه اگر خواهند بطرف
مخالف بخوابند و آن مقدار صبر کنند که خوب عرق کنند پس بدن خود را پاک کنند و استعمال آب مطلقا ننمایند
و برآیند و از هوا خود را محفوظ دارند و ضماد تازهٔ تر آن جهت رفع آثار ضربه و دلوک آن جهت ازالهٔ کلف و تشنج وجه
و طلای خائیدهٔ آن ناشتا جهت قوبای اطفال و ورم سوداوی که زخم شده باشد و بدستور طلای خائیدهٔ مغز کهنهٔ آن ناشتا
جهت غرب و غانغرایا و جمره و قوبای اطفال و التوای عصب و امتداد و تشنج اوتار قدمین حادث از برد و یبس و داء الثعلب و
ورم پستان و طلای مغز کهنهٔ سوختهٔ آن با زیت جهت قروح سر و مغز آن بسبب لطافت و دهنیت سریع الفساد و استحاله بخلط
مراری خصوصا کهنهٔ آن و اکثار خوردن آن باعث اخراج حب القروع و موجب ورم لوزتین و بثور دهان خصوصا محرورین
که مضر ایشان است و برای این باید که بعد خوردن آن دهن را خوب بشویند و انار چاشنی دار بمکند و سکنجبین بخورند و
با اندک خشخاش خوردن نیز مصلح آنست و چون متغیر و متکرج گردد ردی و زبون و با سمیت میباشد نباید استعمال نمود
و مداوای آن قی کردن و ترشیها خوردن است و مربای آن با عسل جهت تسمین گرده و تحریک باه بسیار موثر و ملین بطن و
مقوی معاء و ورس که پروردهٔ آن تریاق صاحبان ضعف معده و صمغ آن جهت قروح خبیثه ذرورا و گذاشتن آن بر دندان

مویی و در مراهم نیز جهت قروح خبیثه مفید و عصارهٔ پوست آن با رب آلو که طبخ داده مدقق نموده باشند جهت اورام وخناق یعنی عضلات حلق مجرب و مرهم با آب مطبوخ پوست آن جهت تحلیل اورام لثه و استحکام دندان و درد رویدن ملب یعنی پوست دوم آن جهت تجفیف جراحات و آشامیدن سائیدهٔ آن سه روز جهت نزف الدم و زوال تقطیر البول حادث از استرخاو بدستور حمول آن با شراب جهت نزف الدم رحم و چون پوست بیخ آنرا مقدار نیم اوقیه تا یک اوقیه بجوشانند و آب آنرا بعد پرهیز معده از طعام بیاشامند قی آورد و اخلاط لزجهٔ بسیار دفع نماید و اوجاع اسافل خصوص وجع بطن را نفع بخشد و چون پوست بیرون آنرا در حالت تری و تازگی بکوبند و بعد الجفاف سائیده بر ران بپاشند و بر روز بر هم زنند خضابی نیکو و رنگ آن با دوام میباشد و بدستور چون با خضاب الجدید و هر که داغ نمایند و تا یک هفته در آفتاب گذارند و هر روز بر هم زنند پس استعمال نمایند و این ابلغ و انفع از اول است و مالیدن پوست سبز آن بر قوبا و حزاز نافع و مسواک کردن بپوست تازهٔ آن یعنی مالیدن آن بر دندان مقوی لثه و بدستور مالیدن پوست بیخ تازهٔ آن هر پنجم روز یک مرتبه بدندان منقی دماغ از اخلاط و رافع نسیان و چون پوست بیخ آنرا در روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود ضماد آن جهت بواسیر و امراض مقعده بغایت مؤثر و قطور آب برگ آن که گرم نموده باشند جهت اخراج جرک گوش و رب پوست سبز آنرا که با عسل و یا رب انگور تربیت نمایند جهت خناق و بثور دهان و خون آمدن از بن دندان و سستی آن و تقویت لثه بعد یل و طلای پوست تازهٔ آن با مثل آن برگ حنا جهت ازالت و صداع مزمن و شقیقه و فالج و جمیع اوجاع بارده مانند نقرس و امثال آن نافع و طلای نشارهٔ پوسته آن با عرکه جهت سرخ کردن رخسار مجرب و با زفت جهت قوی کردن عضو مخصوص و خیسانیدن آن چند روز در روغن زیتون و بر بدن مالیدن جهت منع تولید شپش مجرب دانسته اند و شربت آنرا جهت سپرز مجرب یافته اند و جوشانیدن جوز صحیح در روغنیکه طعم آن متغیر شده باشد و همچنین سائر اطعمهٔ متغیر الطعم باعث رفع تغیر آنست و گویند از خواص مغز آنست که چون با عسل بکوبند و یا بر مس بمالند مس را ریزه کند و گویند چون در فصل خزان مغز آن را در روغن زیتون بجوشانند بعد یکه سیاه گردد و صاف نموده در شیشه کرده پای درخت آنرا حفر نموده و ریشهٔ قوی آنرا ببریده طرف متصل بدرخت را دران شیشه گذارند بعد یکه بته شیشه نرسد و در روغن باشد پس اطراف دهن آنرا خوب بند نمایند و بخاک بپوشند و نگاه دارند تا زمانیکه آنرا رخت بهم آید پس شیشه را برآورند دران شیشه چیزی سیاه شبیه بمرکب خواهد بود و آن خضابی است بسیار نیکو و مدتها اثر آن میماند و از اسرار است و احتیاج بمالیدن بر مو نیست بلکه بمحض تر کردن شانه بدان و بر مو کشیدن سیاه میکرده اند و چون قبل از موی برآمدن در حمام بر انثیان بمالند مانع رویدن موی ابدا گردد و گفته مجرب دانسته و بعضی گفته اند از خواص آنست که چون در زیر سایهٔ آن بخوابند لاغر میگردانند و شخص نائم بیدار میشود درحالتیکه مخبول و حواس باخته باشد و چون خواهند که جوز را مقشر نمایند از قشر رقیق ملاصق مغز آن باید که در آب گرم در ظرف اندک بریان نمایند پس بدست بمالند تا پوست آن جدا گردد و روغن آن در خواص مانند مغز کهنهٔ آنست و محلل و مسخن و آشامیدن آن روزی سه درهم تا یک هفته جهت وجع ورک مجرب و جهت امراض بارده و امزجهٔ بارده نافع و طلای آن جهت اکله و نواصیر چشم و نرم کردن اعصاب و رفع اوجاع بارده و زوال قوبا و داء الثعلب و قمل مجرب و سعوط آن جهت لقوه و فالج و تشنج نافع بدل مغز آن بوزن آن حبة الخضراء و بدل روغن آن روغن بادام است

* جوزابه * بفتح جیم وسکون واو وفتح زای معجمه والف وبای موحده وهابترکی اوماج نامند * ماهیت آن طعامی است که از آرد گندم وسبزیها ترتیب دهند * طبیعت آن گرم ومرطب وبحسب سبزیها مختلف میگردد * افعال وخواص آن ملین ومواقف سینه وشش وقلیل الغذا ونفاخ ومضر صاحبان ریاح ورطوبت معده است .

* جوزارقم * بفتح جیم وسکون واو وزای معجمه وفتح الف وسکون راء مهمله وفتح قاف وسکون میم بلغت بربری اکنار نامند * ماهیت آن بیخ گیاهی است مستدیر بقدر گردکان وسفید ومصمت وزود شکن ودر طعم شبیه بشاه بلوط وباقلاو با اندک تلخی وچون خشک شود پوست سیاه رقیقی بر آن ظاهر میگردد وزود از آن جدا میشود وساق گیاه آن باریک مستدیر وزیاده بر ذرعی وخشن واغبر ومجوف وگل آن سفید وشبیه بقبهٔ شبت وتخم آن بسیار باریک وتند طعم وبرگ آن شبیه ببرگ زردک ودر مزارع وجبال میروید ودر وسط تابستان بهم میرسد وتا سه سال قوت آن باقی میماند وبعد از آن ضعیف میگردد وبهترین آن سنگین پر مغز تازهٔ آن است * طبیعت آن در دوم گرم وخشک ودر آخر سوم نیز گفته اند * افعال وخواص آن مخدر ومسکر ومفتت حصاة ومخرج کرم معده بتخصیص چون با آب مطبوخ خشک بیاشامند ونانیکه از وترتیب دهند بغایت منوم وضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمی وساق وغیر آن مجرب دانسته اند بحدیکه در یک شب گفته اند بتحلیل می برد مقدار شربت آن تا شانزده قیراط ومصلح تخدیر آن شیر تازه دوشیده واکثار آن تا ده درم هم وباعث قی شدید واسهال واسترخای اعضا وکشنده ومصلح آن ریختن آب سرد بر اطراف وبوئیدن خوشبوئی های سرد وترو مالیدن آنها بر تالیه وآشامیدن آب سرد وعود ومیبه سادج .

* جوزبوا * بفتح جیم وسکون واو وزای معجمه وفتح باء موحده وواو مشدده والف معرب جوزبوبای فارسی است وبهندی جایپهل نامند * ماهیت آن ثمر درختی است که در جزیرهٔ از جزائر زیرباد مسمی بجاوه که بزبان فرنگی ایاوه بندر آنرا بتاوی نامند بهم میرسد وآن بند در تصرف ولندیس است که عوام ولندیزنا مند وقومی از نصاری است وخود بر جهاز باطراف می برد ومیفروشد ونیز شنیده شده در کهن سوانده نور جائی هست بسیار میشود وجنگل واشجار صندل هم هست ودرین اوقات انکلس نیز که قومی دیگر از نصاری است نوعی از جوزبوا یافته وآن طولانی فی الجمله در شکل شبیه ببلوط در غلاف نیز مانند غلاف آن واز آن صلب تر ومغز آن از مغز جوزبوا معروف اندک رخوتر ولطیف تر ودر دهنیت وبوا زان کمتر ودر قوت ضعیف تر ودرخت جوزبوا بقدر درخت گردکان واز آن کوچکتر وبرگ آن فی الجمله شبیه ببرگ آن وکوچکتر وباریکتر از آن وثمر آن بقدر ثمره گردکان کوچکتر با پوسته بیرون خام وآنرا سه پوست می باشد یکی خارج وآن در خامی سبز ونرم وبی ریشه لحمی وضخیم قریب بسطبری انگشتی چنانچه درسته آنرا مربا ساخته از انجا میا رند ودر زیر آن پوست لحمی پوست دیگر صلب اندک صدفی وبر بالای آن بسباسه پیچیده ودر جوف آن پوست صلب صدفی جوزبوا می باشد بعقد ار فندقی واندک طولانی واز فندق بزرگتر وبهترین آن تازهٔ کرم ناخوردهٔ سنگین تند طعم ورائحه وآن سرخ رنگ است وقوت آن تا سه سال باقی می ماند * طبیعت آن در آخر دوم گرم ودر سوم خشک وبا قوت قابضه ورطوبت فضلیه ولهذا بزودی آن را کرم می خورد * افعال وخواص آن مفرح وملطف ومسکر وحافظ حرارت غریزی وهاضم طعام ومقوی معده وفم آن ومری وجگر وباه مبرد وبدین وجهت صلابت جگر وسپرز را وادرار مبارد ٔ آن ویرقان وخوشبوئی دهان وعرق وبول وتحلیل ریاح ورفع کلف ونمش وغثیان وقی ورطوبت معده وزلق الامعا واسهال معدی بارد رطب وازاله رطوبات

* جوز السرو * بفتح سین وسکون راء مهملتین و واو * ماهیت آن بار درخت سرو است و خطمی محض * طبیعت آن در سوم سرد و خشک و گرم نیز گفته اند و اول اصح است * افعال و خواص آن قاطع نزف الدم و مقوی اعصاب و ناشف رطوبات از عرق و مقوی معده و کبد و سپرز و امعا و ذهن را تیز کرده اند و بوی دهان خوش کند و سده بگشاید و طلای آن با عسل و کلاب جهت شقیقه و درد سر بارد و با قوت قابضه و ممسک منی و حابس بطن و جهت نسیان و سرفهٔ مزمن و عسر البول و آشامیدن آن با شراب نافع و ضماد آن با سرکه و سرا ش جهت فتق و چون بکوبند با انجیر و فتیله سازند و در بینی گذارند گوشت زائد را بخورد و جلوس در طبیخ آن جهت بروز مقعد و دفع رطوبات رحم نافع مقدار شربت آن نیم درهم باعث زردی رخساره و سده و مصلح آن عسل و روغن بادام بدل آن بوزن آن بیخ انار و نیم وزن آن انزروت سرخ و گویند یکوزن و نیم آن ابهل و بوزن آن کزمازج است و در حرف السین در سرو نیز بعضی خواص آن مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

* جوز الشرک * بکسر شین معجمه و سکون راء مهمله و کاف و آنرا تین الفیل و جوز الحبشه نیز نامند * ماهیت آن درختی است عظیم قریب بجوز شامی و ثمر آن بمقدار کردکان و اندک طولانی و ممتد پر و پوست آن از ان نازکتر و سرخ و در سنبله میرسد و بعد خشکی تیره رنگ و چین دار میشود و خود بخود از ان جدا میگردد و در زیر آن پوست صلبی و در جوف آن دانها شبیه بدانهای انگور و خوشبو با اندک تندی و اهل مصر آنرا فلفل السودان نامند و گویند در حدت زیاده از فلفل است و رنگ آن مائل بتیرگی و بنفسجی و سرخی * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن معدل ریاح و مغص شدید و مفتح سدد و رافع وجع ورک و عرق النسا و بی خوابی حادث از برودت و مهیج باه و نوشیدن با آب گرم مدر بول و مسقط جنین و درد مثانه و آشامیدن آب طبیخ آن جهت تفتیت حصاة و روغن آن که سائیده با مثل آن آب جوش دهند تا بربع رسد صاف نموده روغن زیتون بوزن آن در ان ریزند و در دیگ مضاعف و یا با آتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند جهت فالج و لقوه و درد کمر و قولنج و اورام رخوه و اوجاع سائر اعضا مفید مقدار شربت آن تا یکمثقال مضر ریه و مصدع مصلح آن کثیرا بدل آن نصف آن فلفل و در تحریک باه انجره است و گویند چون آنرا با ربع آن فلفل بسایند و در آب کرسنه را جوش دهند تا آب خشک گردد مخلوط بفلفل نمایند فرقی چندان نمیکنند از فلفل چنانچه بعضی نا مقیدان فلفل را چنین مغشوش مینمایند *

* جوز العبهر * بفتح عین و سکون با موحده و فتح ها و سکون راء مهمله * ماهیت آن دانه ایست شبیه با مله و مدور و در جوف آن مغزی شبیه بدانهٔ آلوبالو و سرخ رنگ و با اندک شیرینی و قبضی * طبیعت آن مائل بگرمی و خشکی * افعال و خواص آن قاطع اسهال مایوسین و بار رب مورد جهت اورام باطنی نافع است

* جوز القطاة * بفتح قاف و طاء مهمله و الف و تاء مثناة فوقانیه و جوز البری نیز گویند و آنرا جوز القطاة از ین جهت نامند که قطاة که بفارسی سنگ خوار نامند بسیار حریص است بخوردن آن و بعضی گفته اند که جوز الانهار است و بعضی جوز الانهار را غیر آن دانسته اند * ماهیت آن دانه ایست شبیه بکاکنج و در غلافی و در هر غلافی دو دانهٔ کوچک میباشد گیاه آن پرشاخ که از بیخ آن روئیده و منبسط بر روی زمین و پر گره و نرم و برگ آن شبیه ببرگ خرنه و از ان عریضتر و نرمتر و مزغب و غبار آلود و منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک * طبیعت آن مائل بگرمی و خشکی * افعال و خواص آن آشامیدن برگ آن با شراب جهت تقطیر البول و جرب مثانه خصوص با آب طبیخ بیخ سلیون و عصارهٔ آن جهت

جوز العبهر

جوز القطاة

قولنج ریحی و خلطی و مرکبه گویند نافع است

* **جوز القی** * بهندی مین پهل و بعربی نور مطلیه نامند * **ماهیت آن** ثمر درختی است مخصوص ببلاد یمن و هند و بنگاله بمقدار انجیر کوهی و تنک ق بسیار بزرگ و پوست آن اندک ضخیم و زرد تیره و اندک رخوه و ریشه دار و در جوف آن دو پرده و در هر پرده تخمهای ریزه بسیار بهم پیوسته فی الجمله شبیه بهیدانه و لعابی و مستعمل پوست آنست و بهترین آن تازه کرم ناخورده آن * **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک * **افعال و خواص آن** مقی بلغم و مسهل و جهت امراض بارده دماغی و عصبانی مانند فالج و لقوه و سرفه و ضیق النفس بارد رطب مزمن و اورام اعضا و تحلیل ریاح و نفخ شکم و جذام و دمامیل و بثور نافع و چون بیست درم شبت را در یکرطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و صاف نموده قدری عسل در آن ریزند و جوز القیء را و یا مقی دیگری از مقیئات که خواهند با قدری نمک سائیده با عسل بسرشند و با مطبوخ مذکور بیاشامند خصوصا بعد از آنکه شاه و یا شوربا آشامیده باشند بفاصله یکساعت بغایت قی آورد و بیغائله است و بدستور چون یکدرم آنرا با یکمثقال رازیانه و آب گرم و قدری عسل و همچنین با رازیانه و انیسون و باقی رکفایت از آن با عسل سرشته با آب گرم بخورند قی آورد و فضول بلغمی و صفرا و صدرا دفع نماید و اسهال نیز آورد و بعد رتوبت و فصل و طبیعت و همچنین سرشته آن با آملج طعام و ضماد آن جهت تحلیل اورام و نضج آنها و دمامیل و نفخها و آنها نافع مقدار شربت آن یکدرم بدل آن بوره و خردل هردو مساوی الوزن است

* **جوز الکوثل** * بفتح کاف و سکون واو و فتح ثاء مثلثه و بسین مهمله نیز و سکون لام و آنرا اقراص الملک و بعضی جوز القی نیز نامند * **ماهیت آن** ثمر گیاهی است هندی شبیه بخرنوب در شکل و رنگ مستدیر و اندک پهن پوست آن نازک و در جوف آن غلافی شبیه بغلاف شاه بلوط و طعم آن مانند باقلی و برگ آن شبیه به نبلا ب گل آن سفید و مستعمل ثمر آنست و بهترین آن تازه آن * **طبیعت آن** در آخر سوم گرم و خشک * **افعال و خواص آن** بغایت مقی و مسهل و منقی بدن از اخلاط ردیه و جهت رفع سدد و صلابات و اوجاع بارده و تفتیت حصاة نافع اکثار موحش اعضاء و ترقیه که تا یک هفته بحال اصلی نمیآیند بعد از خوردن آن مصلح آن فوکه و ربوب مقدار شربت آن تا یک دانق و یک درهم آن کشنده لابقی و اسهال و تدارک آن ریختن آب سرد متواتر بر بدن و آشامیدن مبردات عطره است *

جوز الماثل * بفتح میم و الف و کسر ثاء مثلثه و سکون لام و جوز ماثم و جوز ماثا و جوز مات نیز و مرقد درخت آنرا درخت مرقد نامند و بفارسی تاتوله و بهندی دهتوره و بلغتی استرمونیه گویند و معرب از گوزماثل فارسی است * **ماهیت آن** ثمر درختی است بقدر درخت بادنجان و برگ آن اندک از آن کوچکتر خرد و مزروع و سفید و بنفش میباشد اما بنفش آن کمتر و بهتر از سفید آن خصوص بنفش مائل بسیاهی آن که ساق و برگ و ثمر و گل آن همه بنفش باشد و گل آن بشکل بوق نای و سورنای و لبلاب و از آن درازتر و گل نوع بنفش آن مضاعف و تو بر تو از سه تا پنج گفته اند و سه بسیار است و ثمر آن بقدر گردکان و خاردار مانند ثمر بیدانجیر و در جوف آن دانهای بسیار کوچک اندک شبیه بدانه سماق و اندک خوش طعم و مستعمل تخم آنست و بهترین آن تخم تازه بالیده آن * **طبیعت آن** در اول چهارم سرد و خشک و گویند در خشکی قریب باعتدال است و اول اصح * **افعال و خواص آن** مخدر قوی و مسکر حتی پوست ثمر و تخم و برگ و گل آن و مسکن صداع صفراوی و دموی مزمن و حرارت ملتهبهٔ مفرطه و بغایت منوم و رادع اورام حاره و ضماد جرم آن و باقلی مین

بروغن دانهٔ آن جهت بواسیر و اوجاع حارّهٔ مقعد و طلاء طبیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام و استسقاء و ضربان و قطع عرق و منع تشعّر و ضماد مجموع نبات آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و منع ریختن مواد با عضاء و تجفیف رطوبات قریبة العهد و بستن برگ گرم کردهٔ آن بر چشم صاحب رمد موجب تسکین الم آن و بر سر جهت دردسر بارد و سدّ نزلات بارده و بر انثیین جهت نزول آب و بر اورام ورم ما میل جهت تحلیل و نضج آنها مفید مقدار شربت آن تا یک دانگ بدل آن لفاح تر و وزن آن مورث جنون و فساد فکر مصلح آن فلفل و رازیانه و چون کسی مقدار زیاده از یک دانگ بخورد و همچنین گل آنرا و عادی بخوردن آن شده و مسکر است لابد شد سکر و تخدیر آورد و جمیع اشیا بنظر او کبود نماید و خیالات فاسده در خیال او آید بحدیکه گویا در خارج می بیند و عقل او زائل گردد و سخنان پراکنده گوید و چون خواهد که راه رود نتواند و نتواند که درست نشیند و موش و مورچه در نظر او آید و چون خواهد که بگیرد آنرا نتواند بسیار کند و چشمهای او سرخ گردد و تاریک و بسیار دست بجامه و فرش و دیوار میبرد که گویا میخواهد چیزی بگیرد و بالجمله حالتی مانند دیوانگان بهم میرساند و دوا کثر عوارض مانند افیون است ولیکن روغن کنجد و ترشیها با این منافات ندارد و تریاق لسع حیوانات سمی بود و چون بخورند و عصارهٔ برگ آنرا طلا نمایند مداوای آن مداوای بیروح خورده است و خوردن زبد و روغن گرم کرده و قی کردن و کف انشتن دست و پا در آب گرم و گرم کردن بدن بمالیدن ادهان و ریاضه و تغذیه با غذیهٔ چرب و آشامیدن شراب مقوّی و معجون جوز ماثل مسمی بحافظ الصحة و حب الشفا و حب جوز ماثل و حب بدل افیون جوز ماثلی و حب بیخ جوز ماثل و حلوا معجون ماثل و دهن آن در قرابادین ذکر یافت *

* جوشیصا * بفتح و بضم جیم و سکون واو و کسر شین معجمه و سکون باء مثناة تحتانیه و فتح صاد مهمله و الف لغت نبطی است و اهل جزیره جوسانی و در رنگا بن پلا خوار نامند * ماهیت آن * بار درختی است بقدر نخودی بشکل زعرور و خشخاش و بسیار کوچک و بعد رسیدن سرخ و شیرین میگردد و با قبوضت و در اپلول ماه رومی میرسد و هر چند در درخت زیاده میماند سرخ تر و شیرین تر میگردد ولیکن قبوضت آن کم نمی گردد و درخت آن بسیار بلند نمیشود و پهن و بمقدار درخته الو بالو میباشد و برگ آن شبیه ببرگ سیب و گل آن سفید و در بعضی بلاد خزان نمی کند * طبیعت آن * در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن * مشهی و آروغ آورنده و فی الجمله مسمن بدن و خوردن آن قبل از طعام و بعد از آن مسکن درد معده و سائر اوجاع بدن خصوصا درد کمر و تهیگاه و هاضم طعام در همه حال و مانع تعفن اطعمه در معده مضر محرورین مصلح آن انار ربین مقدار شربت آن تا سه درهم است *

* چونلائی * بفتح جیم فارسی و سکون واو و خفای نون و فتح لام و الف و کسر همزه و سکون یا لغت هندی است بعضی گویند بقلهٔ یمانیه است و ظاهرا غیر آن باشد * ماهیت آن * نباتی است در هند اکثر مزروع و ماکول برگ آن اندک شبیه ببرگ ریحان و بیمزه و با اندک حدت و ساق آن بسیار بلند نمیشود و بیکل و تخم آن ریزه مانند تخم بستان افروز و چون برگها و سر شاخهای نازک آنرا ببرند باز شاخها و برگهای تازه میرویند باز میبرند و همچنین چند مرتبه و آن برگها را با گوشت و بی گوشت پخته و با روغن و پیاز بریان نموده پخته میخورند لذیذ میشود و بورانی آن نیز لذیذ میباشد حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که در شبانکارهٔ فارس در دیهه موسوم بتبریز دیده شده و آنرا سلیمانی مینامند و اهل آنجا آنرا بورانی میپزند * طبیعت آن * در اول گرم مائل به یبوست و اهل هند آنرا سرد میدانند * افعال و خواص آن * مدیع

الهضم و دافع صفرا چون آب بیخ آنرا گرفته یکمثقال تخم هندبا و یکمثقال تخم کاسنی با آن سه ثلثه حب بندند و هر حبی بقدر دانهٔ فندقی و هر روزیکه حب آنرا با یک پیالهٔ آب آن بیاشامند جهت جواسیر سائله نافع و مجرب ولیکن در ایام خوردن آن اجتناب نمایند از خوردن ادویهٔ مصرهٔ بواسیر و چون بیخ آنرا بسایند و بر عرق مدنی ضماد نمایند نفع مستحکم آنرا

* فصـــــــــل الجیم مع الیاء المثناة التحتانیة

* جینت * بفتح جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح نون و تاء مثناة فوقانیه * ماهیت آن درختی است هندی و بسیار بزرگ نمیشود و برگ آن شبیه به برگ تمرهندی و گل آن بنفش و تخم آن در غلافی مانند باقلا و از آن باریک تر * طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن آب برگ آن مسهل بلغم و قاتل اقسام دیدان چون صبح ناشتا و لد اندک شیرینی بخورند و بالای آن مقدار هفت هشت مثقال آب برگ آنرا خالص بدون آنکه آب داخل نمایند بیاشامند اقسام کرم شکم را دفع نماید و مجرب دانسته اند و ضماد برگ تازهٔ گرم کردهٔ آن جهت تحلیل اورام و نضج دمامیل نافع و از گل آن کاغذ رنگ میتوان نمود رنگ آن ارغوانی میباشد ولیکن ثبات ندارد و بستن برگ درست گرم کردهٔ آن جهت تحلیل نزول آب در هر عضو که باشد که دو سه مرتبه آنرا پخته مانند کردهٔ نان یکبار بسته جهت تحلیل نزول آب در بیضه و گرم کرده بدون پختهٔ آن جهت تحلیل اورام بارده و نضج دمامیل مفید و تخم آنرا چون سائیده بر ناصور و زخمهای کهنه بمالند و فتیلهٔ آلوده در جوف آن گذارند نافع

* جیدار * بکسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و راء مهمله لغت فارسی است * ماهیت آن نباتی شجری است برگ آن مانند برگ بلوط و باشد سبزی مائل بزردی و بر و شبنمی می نشیند و از آن دانهٔ سرخی بقدر عدسی منعقد میگردد و سرخی آن زیاده میگردد تا آخر آنرا و ماهی میمانند و آنرا حب القرمز میگویند و در حرف القاف انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و ثمر آن بقدر ما زوفی و مائل بتدویر * طبیعت نبات آن سرد و خشک در دوم * افعال و خواص آن چون برگ خشک آنرا سائیده یکمثقال با آب سرد بخورند امساک بطن نماید و چون با عسل و روغن گل بسرشند و دو مثقال آنرا بخورند زحیر را دفع نماید و ذرور آن جهت التیام جراحات و طلای آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و ضماد برگ تازهٔ آن جهت تحلیل اورام حاره و تسکین اوجاع و زیادتی آن و منع نضل و جلوس در طبیخ آن جهت تجفیف رطوبات رحم مقدار شربت آن یک مثقال

* جیکلک * بکسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف و فتح لام و سکون کاف لغت ترکی است * ماهیت آن ثمری است شبیه بدل کنجشک و در جوف آن دانهای ریزه شبیه بدانهائیکه در توت میباشد و رسیدهٔ آن سرخ تیره و چاشنی دار و بو شبیه بخربزهٔ کرمک و رنگ دارد و گیاه آن بقدر شبری و زیاده از آن و برگ آن شبیه به برگ گل سرخ و با اندک خار و گل آن مانند با تچال و گل بنفشه و گیاه آن همیشه سبز و در تنکابن لیلانه و در دیلم چمیل و در گیلان و مازندران خربزه کانامند و اهل تنکابن بتجوز نامیده است و گیاه دیگر را که دانهٔ آن سبز است و دانهٔ آن سرخ شفاف بقدر نخود و از وسط برگ آن چیزی مانند موی باریک متصل و برگ آن بقدر درهمی و با تقعیر و انتهای آن مثل سر سوزن و از جملهٔ خارها است و آنرا آکجو من نامند و هرد و قسم آن در طبرستان بهم میرسد و آخیر را در تنکابن خیر نامند و آن دانهٔ آن بری است * طبیعت آن سرد و تر * افعال و خواص آن مقوی دل و مسکن صفرا و مرطب بدن و جهت امزجهٔ سوداویه و خفقان و سعال یبسی و جرب و حکه

وبواسیر وتصفیهٔ خون ونجاری وحصبه نافع وور جمیع افعال گیاه آن مثل ملیق است

* باب ششم در بیان ادویه که حرف اول انها حاء مهمله است *

* فصل الحاء المهملة مع الالف *

* حاافطی * بفتح حاء مهمله والف وکسر همزه وسکون فاف وکسر طاء مهمله وسکون یا بغدادی گفته لغت یونانی است وبوس اقطی نیز نامند وآن سبوقه است * ماهیت آن دو صنف میباشد کبیر وصغیر کبیر آن ببزرگی شجر میشود وشاخهای باریک وازچهار ذرع زیاده نمی شود وبرگ آن مشرف وبقدر برگ گردکان صغیر آن وبمقدار شبری وشاخهای آن باریک وبرگ آن مشرف وبقدر برگ بادام وگل هردو سفید وثمر هردو بمقدار بطم ودر جوزا میرسد وقوت آن تا دو سال باقی میماند * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن مخرج اخلاط لزجه ورطوبات غلیظه ومفتح سدد ومزیل استسقا واوجاع مفاصل شربا وطلاء مجرب وحمول آن جهت اوجاع رحم وامراض مقعده ولواصیر مفتوحه وحب آنرا چون درا وقات حیض بلع نمایند منع آبستنی نماید ومجرب ومضمضهٔ آب آن جهت اسقاط کرم دندان وطلای آن برموی باعث سیاهی وعدم اسقاط آن وسعوط آن سه روز باعث زوال حمرت عین مضرت مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یکدرم *

* حاج * بفتح حاء مهمله والف وجیم بفارسی خارشتر وبترکی دوتیکانی وبهندی جواسا نامند * ماهیت آن کیاهی است که ترنجبین بران در خراسان منعقد میگردد بغدادی نوشته که اسم خارعا قول است وغلط کرده کسی که آنرا خلنج دانسته * طبیعت آن گرم وبسیار خشک وسرد نیز گفته اند * افعال وخواص آن رادع ومفتح وجالی وتریاق سموم وشرب وضماد وبخور آن رافع بواسیر واکتحال عصیر آن جهت بیاض خفیف چشم وتطور سه قطرهٔ آب خالص آن در بینی ناشتا وبعد یک ساعت استنشاق روغن بنفشه نمودن جهت رفع صداع مزمن مجرب دانسته اند وروغن آن که از آب برگ تازه آن ترتیب دهند جهت وجع مفاصل وجمیع علل بارده بغایت مؤثر وشکوفهٔ آن جهت بواسیر نافع است *

* حاشا * بفتح اول والف وفتح شین معجمه والف بیونانی تومس ودر مغرب معروف بصعتر الحمیر است ودر بیت المقدس وحوالی آن در مواضع سنگلاخ بسیار میروید * ماهیت آن نوعی از پودنهٔ کوهی است شبیه بصعتر وبقدر ذرعی شبر وشاخهای آن باریک وپربرگ ریزه وبران زغبی مانند پنبه وگل آن ریزه ومدور وسفید مائل به بنفشی وسرخی وتخم آن کوچکتر از خردل ومنبت آن سنگلاخها * طبیعت آن در دوم سرد وخشک وشیخ الرئیس وبغدادی وصاحب شفاء الاسقام ودیگران گرم وخشک در سوم وانطاکی در دوم دانسته اند * افعال وخواص آن مسخن قوی ومدر بول وحیض وعرق وشیر ومخرج جنین ومشیمه ومفتح سدهٔ احشا ومنقی سینه وشش وجهت ضیق النفس وسرفه وتقویت معده وکبد وطحال وگرده وتحلیل خون منجمد وتریاق سموم باردهٔ حیوانیه ونباتیه وحابس نفث الدم ومقطع ومسهل بلغم ومخرج اقسام کرم معده وشکوفهٔ خالص آن مسهل سودا وقائم مقام افتیمون وبانمک طعام وسرکه باعث زیادتی تلطیف وتقطیع آنست وچون دو درهم حاشا را با نمک وسرکه بیاشامند اسهال کیموس بلغمی نماید وچون دو مثقال آنرا با عسل بسرشند ویا آب گرم بیاشامند جهت فالج ولقوه ونسیان وکزاز وصرع وتقویت گرده وباه ورفع درد دهن وحلق ونفث بلاغم وتفتیح قولنج نافع وچون قدر قلیلی در طعام داخل کنند مانند سبزیها وبخورند ضعف چشم را نافع بود وقوت باصره را نگهدارد وضعف معده وجگر حادث از اخلاط فاسده را زائل کند واعانت بر هضم غذا نماید وآشامیدن طبیخ آن با عسل جهت عسر النفس ونفس انتصابی واخراج حیات وادرار حیض وبول واخراج جنین ومشیمه

ولعوق آن با عسل جهت اسهال نفث بلغم وفضول مجتمعه در سینه و سرفه وضیق النفس وضماد آن با سرکه جهت تحلیل اورام بلغمیهٔ تازه وتحلیل خون منجمد در امعا وقلع لمش و ثآلیل برآمده و با سه که بیوتا بی اقر وخوده بس نامند وباسویق وشراب جهت عرق النسا واعمال آن نافع وبخور آن جهت صرع وعین نافع وبا عصا فاقه آنها است وگویند چون نزد مصروع در حین صرع حاشا را بسوزانند که دود آن بمشام او رسد اگر با فاقه آید علامت بره آنست مضرت آن مصلح آن نعناع مقدار شربت آن از دو مثقال تا پنج درم بدل آن در تنقیه نیم وزن آن افتیمون و در غیر تنقیه یك وزن ولیم آن صعتر وچون یك وزن آنرا با ده وزن آب انگور بجوشانند تا ثلث بماند در جمیع افعال قویتر از جرم آنست وشراب آن که صد مثقال آنرا کوفته پخته در لتهٔ بسته در شصت رطل آب انگور در خم کوچکی انداخته سر آنرا بسته بگذارند تا خمر گردد پس استعمال نمایند جهت تقویت هاضمه ورفع سوء الهضم وسقوط اشتها ورجاع عصبانی وبرودت وسایر اوجاع حادثه مادون تپیکا و قشعریرهٔ تپهای بارد ودفع ضرر سردی هوا وبرف وسموم باردهٔ هوائیه ونباتیه بغایت موثر و حاشا در جمیع افعال قویتر از صعتر است *

* حاشیش * بفتح حاء مهمله والف وکسر شین معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه وسکون شین معجمه بفارسی حسن یوسف نامند * ماهیت آن چیز بسته مانند موم که در آبها منجمد میکردد و رنگ آن مائل بسفیدی وبد مزه مائل بشیرینی وتندی و آنچه بتحقیق پیوسته در اقها ایست بسیار ریزه وسفید از خشخاش ریزه تر وصلب وبهندی تخم کرما نامند * طبیعت آن گرم وخشک در چهارم * افعال وخواص آن بسیار تند وقویتر از فربیون ومقی قوی چون بیاشامد شخصی که رجع شدید داشته باشد مقدار نیم درم آنرا با آب گرم قی شدید آورد وچیزی شبیه بخون قی نماید ونجاست یابد از ان وضماد آن جالی وسرخ کنندهٔ رخسار ومستعمل زنانست وجهت امراض بارده استعمال آن از خارج بدن مجوز وخوردن یك درم آن کشنده بقی مفرط واحتراق والهیب واختناق واختلاط ذهن ومداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده و ماء الشعیر وروغن بادام وسویق آرد جو سرد کرده ببرف ویخ وجلاب سرد کرده وروغن گل با قرص کافور است

* حاماسوقی * بفتح حاء مهمله والف وفتح میم والف وضم سین مهمله وسکون واو وکسر قاف وسکون یا * ماهیت آن نباتیست منبسط بر روی زمین بقدر شبری وشاخهای آن پنج شعبه بسطبری انگشتی رسته با برگها ی ریزه وگل آن سفید وا زشاخهای آن ثمری بقدر نافلی میروید وچون قطع نمایند از ان لبن جاری میگردد * طبیعت آن گرم وخشک در اول * افعال وخواص آن جهت لسع عقرب شربا وضمادا مجرب وفرزجهٔ آن جهت اصلاح رحم مفید است *

* فصـــــــل الحاء المهملة مع الباء الموحدة

* حباب * بضم حاء مهمله وفتح باء موحده والف وباء موحده * ماهیت آن حیوانی است بسیار کوچک وبهیئه شبیه بعقرب واز جعل باریکتر ودر مصر وپیدا انجیر بهم میرسد وچون کسی را بگزد آنرا میکشد در ان روز زمانست که سه روز وصاحب آن را سرخی چشم وکرب وگرمی واضطراب قلب عارض میگردد وعلاج آن خوراندن سعد را ستور مانند کافور وامثال آنست *

* حباحب * بفتح اول وثانی والف وکسر حاء مهمله وباء موحده بفارسی کرم شب تاب وبهندی جگنی وبهاك جگنی نیز نامند * ماهیت آن حیوانی است از مگس کوچکتر واندك باریك وابرو زرد ومفعل ش در غایت سبزی ودر

زیر بال آن مستور و چون پرواز کند مکشوف گردد و در شب مانند اخگر بدرخشد * طبیعت آن گرم و خشک و ماده وازز رازریح قویتر * افعال و خواص آن سه عدد آن قتال و یک عدد مقطوع الراس آن که خشک شده باشد یا دوازده مثقال نقیع حلتیت چون سه روز بنوشند جهت اخراج مثل کرده و مثانه مجرب دانسته اند و تقطور یک عدد خشک سائیده آن با روغن گل جهت اخراج چرک گوش و زوال کری آن و با صبر و سفیداب جهت اسقاط دانه بواسیر و گویند چون آنرا در روغن کنجد اندازند و آن روغن را بر صورت بمالند باعث دوستی با مردم و قضای حاجات است

* حبارا * بضم حاء مهمله و فتح باء موحده و الف و فتح راء مهمله و الف بفارسی هوبره و بترکی توغدرق و بهندی چرز نامند * ماهیت آن مرغی است بری و منقار آن بلند و پایهای آن دراز و سه نوع میباشد یکی بزرگ ابلق اند که بزرگتر از خروس خانگی و دیگری خاکستری رنگ منقش بسیاهی و از آن نوع اند که کوچکتر و دیگری بسیار کوچک که بهندی لک نامند بکسر لام * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن موافق مبرودین گوشت و پیه آن جهت ربو و ضیق النفس و بهر و پردهٔ سنگدان آن جهت خفقان و اکثر امراض سینه و اکتحال آن با مثل آن نمک جهت ابتدای نزول آب بغایت نافع و چون پیه آنرا با اندک نمک و سنبل سرشته بقدر نخودی حب ساخته خشک کنند و پنج عدد آنرا فرو برند در قطع اسهال دوری که ذرب نامند بیعدیل است و خون آن تا سه مثقال با آب و شراب جهت ربو و عسر النفس و خاکستر آن جهت ثآلیل ضماداً نافع و گوشت آن دیر هضم و مضر محرورین و مصلح آن سرکه و دارچینی است و گویند چون ناخن آنرا با هموزن آن حب المنسم سائیده با عسل بکسی بخورانند باعث محبت مفرط میشود و تعلیق آن موجب قبول و تعلیق چشم راست آن رافع چشم زخم و تعلیق سنگی که در سنگدان آن بهم میرسد قاطع رعاف و بیضهٔ آن خضاب خوبی است

* حبجبو * بفتح اول و سکون ثانی و فتح حاء مهمله و ضم باء موحده و سکون واو * ماهیت آن ثمر درختی است در بحر و عمان به بزرگی درخت نارجیل ولیکن لیف ندارد و مستعمل ثمر آنست که بزرگتر از ثمر نارجیل است و پوست آن نازکتر و چون بشکنند از جوف آن دانها بقدر نخودی و بزرگتر از آن و چیز نرمی شبیه بآرد اخراج کنند ترش با قبوضت بسیار برمیآید و مادام که در پوست است قوت آن تا هفت سال باقی میماند و چون بیرون آورند تا یک سال * طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک * افعال و خواص آن قاطع اسهال مزمن و نزف الدم و تشنگی و التهاب صفراوی و قی و غثیان و چون یک هفته بدان مداومت نمایند جهت رفع صداع حار و منع تصاعد بخارات بدماغ و سدر و دوار و با عسل جهت زحیر نافع مضر سینه و صوت و مورث سعال مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یک درهم بدل آن سماق است و درهند و بنگاله ثمری شبیه بدانچه مذکور شد بهم میرسد ولیکن درخت آن شبیه بدرخت نارجیل نیست بلکه شبیه بدرخت بیل است و در هیأت و ثمر اندک کوچکتر و برگ آن نیز کوچکتر از برگ آن و تخم آن کوچکتر از نخود و مغز آن ترش و با قبوضت و بعضی نوع آن اندک چاشنی دارد و آنرا بهندی و در بنگاله کویته و کته بیل نامند و انشاء الله تعالی در حرف الکاف مذکور خواهد شد

* حبرج * بفتح حاء مهمله و باء موحده و راء مهمله و سکون جیم * ماهیت آن مرغی است معروف شبیه بحبارا و از آن کوچکتر و در کنار آبها میباشد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن غلیظ مولد خون سوداوی مصلح آن مهرا پختن و با مصطکی و دارچینی و سرکه و مری و اشترغاز و بعد روغن خوردن است و اکراندک روغنی دران مالیده بریان نمایند بد نیست و مجوز است

باب

* حب البان * بفتح حاء مهمله و ضم باء مشدده و الف و لام و فتح باء موحده و الف و نون بهندی بکاین و بفرنگی تورا نکون ناریه نامند * ماهیت آن دانه ایست کوچکتر از پسته و مدور در غلافی مانند غلاف لوبیا و با اندک تلخی زیر پوست آن سفید و رقیق و درخت آن بزرگتر از درخت گز و برگ آن شبیه ببرگ بید انجیر و کوچکتر از آن و بسیار سبز و گل آن زرد و رنگ مانند ریسمان را از ده و گویند برگهای بعضی شاخهای آن بسیار سفید میباشد بخلاف شجار دیگر * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح سده جگر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصاره آن مقی و آشامیدن جرم آن با آب و سرکه جهت سپرز مجرب و فتیله آن جهت رعاف و سنون آن جهت استحکام لثه و ضماد آن جهت تحلیل اورام صلبه و تفتیح و مفاصل و سعفه و طلا بجهت جگر و سپرز و دفع مواد سوداویه و بلغمیه و کلف و جرب و حکه و با بول جهت ثالیل نافع و بعضی مضر جگر و معده * مصلح آن رازیانه * مقدار شربت آن تا دو درهم * بدل آن یک وزن و نیم آن سلیخه و عشر آن بسباسه و روغن آن جالی و محلل و قطور آن جهت درد گوش و دوی و طنین و تصریح بدان جهت رفع ثالیل و شقاق مزمن و نرم کردن عصب و درد دندان و اوجاع بارده و فالج و امثال آن و تحلیل ورم جگر و سپرز و بواسیر و با مصطکی جهت قی بلغمی و ضماد آن با عنبر جهت نزلات بارده و سردی دماغ و جرب و حکه و نقش جلد و قروح نافع و آشامیدن یک مثقال آن با آب و عسل مهیج قی و مسهل و با آب و سرکه جهت تنقیه جگر و سپرز و پنج درهم آن مسهل رطوبات رقیقه مضر معده * مصلح آن انیسون چون داخل حبوب کنند متکرج نمیگردد *

* حب بلسان * بفتح حاء مهمله و کسر باء موحده مشدده و فتح باء موحده و لام و سین مهمله و الف و نون * ماهیت آن تخم درخت بلسان است بقدر فلفلی و بزرگتر از آن و اندک مائل بطول و رنگ آن اشقر و اندک ثقیل الوزن و مغز آن سفید و طعم آن تلخ و فرق میان آن و تخم بشام آنست که تخم بشام بیمزه و بیمغز و مدور است و گفته اند بالفعل چون حب بلسان و درخت آن مفقود است تخم بشام را بدل آن میکنند و بدل آن نمیشود * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مقوی معده و رافع برودت آن و مقوی ماسکه و با قوت تریاقیه و مجفف رطوبات معده * و امعا و رافع صرع و سدر و دوار و درد سر کهنه و نزله و مغص و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و سرفه و ورم ریه و درد معده و تحلیل ریاح و نفخ و تفتیح سده جگر و استسقا و عرق النسا و گزیدن هوام و عسر البول و احتباس حیض و داء الثعلب و داء الحیه و تقویت بیخ موی و با ضماد نافع و جلوس در طبیخ آن جهت انفتاح رحم * مضر مثانه * مصلح آن کثیرا * مقدار شربت آن تا دو درهم * بدل آن یک وزن و نیم آن عود بلسان و اگر نباشد بوزن آن سلیخه و عشر آن بسباسه و در تریاقیت معوض آن زراوند طویل و حب الغار است و در بلسان نیز بعض خواص آن مذکور شد *

* حبة الخضراء * بفتح حاء مهمله و باء موحده مشدده و ضم تاء مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح خا و سکون ضاد معجمتین و فتح راء مهمله و الف * ماهیت آن ثمر درخت بطم است که بفارسی سقز نامند و بطم خواص درخت آن مذکور شد و حبة الخضرا را بفارسی بن نامند و دو نوع است یکی نوع را شاه بن گویند و این کوچکتر و پوست آن نازکتر بحدیکه با پوست توان خائید و خورد و دوم از آن بزرگتر و پوست آن صلب تر و ابن مؤلف گفته که این زمان سه نوع است بدین قسم که در خال و نواح آن درخت بن را با پسته پیوند میکنند ثمر آن بزرگتر و لذیذتر میشود و آنرا کخفت مینامند و بهترین آن سبز تازه بزرگ دانه آنست و درخت شاه بن را ضرو نامند و ثمر آن در خوشه میباشد و خام آنرا پیشه نامند و در آبدوغ

وبلد ارق داخل مینمایند برای نیکوئی طعم و رائحه وتقویت معده درخت شاه بن راضر وصمغ آنرا صمغ الضرو گویند ودر حرف الضاد خواهد آمد انشاء الله تعالی * طبیعت تازه آن در اول گرم ودر دوم خشک وخشک آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مفرح ومقوی حواس وجگر وسپرز ومبهي ومهیج باه ومسمن بدن وکرده ومسکن اوجاع باطنی ومفتح سده کرده ومخرج رطوبات سینه وشش ومنقی بدن از فضلات بلغمی ومفتت حصاة وملین صلابتی که از صدمه وضربه بهم رسیده باشد ومخرج اقسام کرم معده ومدر بول وحیض وخون بواسیر که منقطع شده باشد ومسخن گرده ومعده ومحلل نفخ ورياح شربا وبا قوت قابضه جهت فالج ولقوه وسرفه وخفقان ودرد کمر وپشت وقولنج وغشي واستسقا مفید وبا بادام وشکر جهت تسمین بدن وتقطیر البول وبلسر که آشامیدن جهت دردسر وتنقیهٔ جگر وگزیدن افعی ورتیلا نافع وداخل نان کردن باعث سرعت انهضام ورافع ضرر آنست ومضر محرورین وبطیٔ الهضم وردی الکیموس ومصدع ومضر دماغ واحشای حار واکثار آن باعث جوشش دهان وابطال شهوت طعام مصلح آن گلاب ورب ریباس وربوب فواکه حامضه وسکنجبین وگویند کثیرا وگویند خمیرهٔ بنفشه مقدار شربت آن از سه درهم تا پنج درهم بدل آن مغز بادام تلخ یا پسته یا گردکان وگویند بوزن آن حب البطیخ است وضماد آن منضج جراحات صلبه وطلای آن منقي وجه جهت کلف وشقاق لب مفید وطلای سوختهٔ آن بر داء الثعلب باعث رویدن موی آنست خصوصا موی سر وبرگ آنرا چون خشک نموده بکوبند و برموی غلاف سازند مویها برویاند ودر راز کرده اند ومداومت اغتسال بآن در حمام مانع نزلات وبغایت مجرب وچوب وبرگ آن در اول گرم وخشک ومقوی بدن وجهت دفع رائحهٔ کریههٔ بدن وگریزانیدن هوام ونگاهداشتن چوب آن باخود جهت قضای حاجات وبخور پوست آن جهت گریزانیدن هوام و پشه مجرب دانسته اند وچون با مصطکی وقسط وروغن بجوشانند جهت فالج ولقوه وکزاز ورعشه ومفاصل واورام وجبر کسر وضربه وسقطه بغایت مفید است شربا وطلاء ومروخا وصمغ آن جهت تحلیل رطوبات اذن وجهت قروح رئه وسرفهٔ مزمن وتلیین بطن وتهیج باه وگزیدن افعی مفید

* حب الراسن * بفتح اول وضم ثاني مشدده والف ولام وفتح راء مهمله والف وفتح سین مهمله وسکون نون وآنرا زبیب الجبل وزبیب بری واسطا قندا ساغریا نامند وابن بیطار گفته که معنی آن زبیب الجبل است وبغدادی گفته که نیسمه چنین * ماهیت آن دانه ایست شبیه بمویزج وأملس ودرغلافی شبیه بقرطم وپهن وپاانک تندی وتلخی وعطریت ومدور نیز گفته اند واز کوهستان فارس آورند واز کردستان وهمدان نیز وگل آن شبیه بسوسن وراسن ودر حرف الراء مذکور خواهد شد وگفته اند برگ آن شبیه ببرگ کرم بوی ومشرف واغصان آن برگشته وشاخهای آن ایستاده وسیاه رنگ است

* طبیعت آن * در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مبهي ومقوی موی ومانع ریختن آن وجهت امراض بارده نافع شربا وطلاء وغسولا مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن راسن بقدر نیم وزن آن وصاحب تحفه نوشته که مولف مالایسع وغیره مویزج را حب الراسن دانسته اند واشتباه ایشان بجهت مشابهت این بآنست

* حب الریباس * بکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح بای موحده والف وسین مهمله بفارسی تخم ریباس نامند بهترین آن تازهٔ آنست * طبیعت آن سرد وخشک * افعال خواص آن قابض وجهت قرحهٔ صفراوی رجوب وحکه شربا وضمادا نافع بدل آن تخم حماض بستانی است

* حب الزلم * بضم زاء معجمه وفتح لام وسکون میم * ماهیت آن غیر تخم کنگر است چنانچه بعضی توهم نموده

اند و ابن بیطار نوشته که ابن وافد گفته که آن حبی است چرب مفرطح اندک بزرگتر از نخود ظاهر آن زرد و باطن آن سفید
خوش طعم و لذیذ و از بلاد بربر میآورند و نزد ما آنرا فلفل السودان نامند و فلفل السودان همین است و بعضی نوشته
که آن دو صنف میباشد یکی بزرگتر از نخود و مفرطح و خشن و خوش مزه و شیرین و پوست آن مائل بسیاهی و مغز زرد
و مصر بهم میرسد و دوم اندک طولانی و کوچک و زرد رنگ و از مصر و بربر میآورند گیاه آن کمتر از ذرعی و برگ آن مستدیر
مانند درهم * طبیعت آن در دوم گرم و تر و با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن محرک باه و مسمن بدن و گرده و مقوی
جگر ضعیف و دافع خشونت سینه و سعال و امراض سوداوی و حرقة البول شربا و چون بخایند و بر کلف بمالند آنرا زائل گردانند
مقدار شربت آن جهت تحریک باه تا هفت مثقال بدل آن حبة الخضراء مضر حلق و مولد سده مصلح آن سکنجبین است

* حب السمنة * بکسر سین مهمله و سکون میم و فتح نون و ها و آنرا شاهدانهٔ بری نیز نامند و بفارسی نقل خواجه گویند
* ماهیت آن دانه ایست بقدر فلفلی مستدیر و سیاه رنگ و املس و مغز آن سفید و شیرین و بادهنیت و نبات آن بقدر ذرعی
و شیر دار و برگ آن سفید اغبر و منبت آن صحراها و بیابانها * طبیعت آن گرم و خشک با رطوبت فضلیه * افعال و خواص
آن آشامیدن شیرهٔ مغز آن با ماء العسل مسهل بلغم برقیق و چون شیرهٔ آنرا بگیرند در آب و آرد و شکر و روغن بادام شیرین
یا روغن کنجد تازه در آن ریزند و طبخ نمایند تا مانند حریره و فالوده و تر حلوا گردد و تناول نمایند جهت تسمین ابدان
مهزولین و صاحبان برد ریبس و آشامیدن آب برگ درخت آن مقدار ربع رطلی جهت اسهال بلغم و صفرا با هم نافع
مقدار شربت از مغز آن تا ده درهم بدل آن پسته و کنجد بالمناصفه و ثقیل و بطیء النزول مصلح آن سکنجبین و عسل است

* حب العزیز * بفتح عین مهمله و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و زای معجمه ماهیت آن را انطاکی مانند
ماهیت حب الزلم نوشته و بعضی از دو نوع گفته نوعی را اهل مصر و اسکندریه زراعت مینمایند در تابستان هنگام بودن
آفتاب در برج اسد میرسد * طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم * افعال و خواص آن مسمن بدن و گردهٔ لاغر
و مولد خون صالح و جهت تقویت باه و کبد ضعیف و حرقة البول و خشونت سینه و سرفه و امراض سوداویه مانند جنون
و اکثار آن مضر حلق و ثقیل و مولد سده مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا دوازده مثقال بدل آن حبة الخضراء و بهترین
طریق استعمال آن از برای تسمین بدن آنست که آنرا بکوبند و در آب بخیسانند یکشب پس بمالند و صاف نمایند و با شکر بیاشامند

* حب القلت * بضم قاف و سکون لام و تای مثناة فوقانیه معرب از کلت هندی است حکیم علی در شرح قانون نوشته که
آنرا بهندی کلتهی نامند بضم کاف و سکون لام و کسر تاء مثناة فوقانیه و خفای ها و سکون یا و کلته نیز و قسمی را چکرک و قسمی
را راپچ بباء فارسی و جیم عربی و این قسم را بعربی کامرالحجر نامند * ماهیت آن نوشته اند که دانه ایست سیاه مائل
بازرقی و براق شبیه به تخم کتان و از آن بزرگتر و مائل بتدویر و شیرین و در دهن خائیدن احداث حرارتی میکند
و آنچه در بنگاله دیده شده چنان است بلکه دانه ایست اکثر سفید مائل بزردی بعضی مائل بسرخی و بعضی تیره مفرطح
اندک طولانی بقدر دانهٔ عدس و حلبه و مغز آن در یارچه و سفید رنگ * طبیعت آن گرم در سوم و خشک در دوم
و گویند گرم در دوم و مائل برطوبت است * افعال و خواص آن بغایت مفتت حصاة گرده و مشهی طعام و رافع فواق
و امراض چشم و مدر بول و حیض و ملین طبع و مجفف منی و بواسیر و مفتح سدهٔ سپرز و قولنج و بلغم آشامیدن طبیخ آن بتنهائی
و یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر و چون شش مثقال آنرا با شش مثقال تخم شلغم در هفتاد و پنج مثقال آب جوش دهند بر آتش اخگر تا بیست

و پنج مثقال آب بماند پس صاف نموده دوازده و نیم مثقال آنرا صبح ناشتا نیم گرم و دوازده و نیم مثقال را شام نیز نیم گرم نموده بنوشند جهت تفتیت و اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب است و ضماد آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و رفع بواسیر نافع و مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن یکدرهم با آب برگ ترب برای تفتیت حصاة چنانچه در سند سنگ تراشان آنرا کوبیده در آب جوشداده بر سنگ میریزند نرم میشود و بآسانی بریده میگردد و اهل هند را عقیده آنست که چون بکوبند بر سنگ بمانند سنگ را قابل قطع میگرداند *

* حب الکلکلانج * بضم کاف و فتح لام و یا * ماهیت آن حب اناغورس است و در حرف الالف ذکر یافت و آن تخمی است شبیه بگرده کوچکی از باقلا بزرگتر و مائل بطول و در وسط آن خطوطی و رنگ آن ممزوج بالوان مختلفه و قوت آن تا سه سال باقی میماند بهترین آن ماخوذ در سنبله و حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که بهندی کونچ نامند بخلاف و اوود رخت آن شبیه بدرخت نسرین و برگ آن زرد و ریزه و پرشاخ شبیه بگل لسان الحمل که بر و تخم می بندد و بر و گلهای زرد و ریزه رسته و تخم آن در غلافی مانند غلاف باقلای بسیار بزرگی و پرخارهای ریزه که چون بدست برسد سوزش کند و خارش بسیار نماید * طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن محلل و مسکن وجع الی آثار و مقیئ بلغم بقوت با آب گرم و آشامیدن یکمثقال آن با شراب مسمی بملوتر که آب انگور و روغن است جهت ربو و اخراج مشیمه و جنین و ادرار طمث و نیم مثقال آن با شراب جهت صداع بارد و خوردن هفت عدد آن و بخور هفت عدد آن و بدستور تعلیق آن جهت اخراج مشیمه و جنین و عسر ولادت مجرب دانسته اند مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرهم و زیاده آن مکرب و مغثی و تا دو درهم کشنده و مصلح آن روغنها و صمغ عربی و مصطکی است *

* حب المحلب * بفتح میم و بکسر نیز آمده و فتح اصح است و سکون حاء مهمله و فتح لام و باء موحده بفارسی پیوند مریم و بهندی کهیونی نامند * ماهیت آن حب درختی است شبیه بدرخت بطم و پیدا کنده و تا بقامت انسان و زیاده بر آن و برگ آن دراز و شبیه ببرگ بید و از برگ زرد آلو کوچکتر و خوشبو و چوب آن نیز خوشبو و اهل اقصار ان اهل نهاوند چوبدستی جهت کوبیدن ثیاب از ان میسازند تا بوی آن بمشام رسد و درست بماند و گل آن سفید و حب آن بسیار خوشبو و با تلخی و بر سر شاخهای آن میروید و مدور و بقدر جلبان که خلر نامند و بهندی متر کا بلی و پوست آن سرخ و مائل بسیاهی و مغز آن سفید با تندی طعم و چرب و داخل اکثر خوشبوئیها مینمایند و روغن آن را نیز میگیرند و بهترین آن تازهٔ بالیدهٔ سنگین خوشبوی بسیار چرب آنست که مغز آن در سفیدی مانند مروارید باشد و بدترین آن سیاه آن منبت آن قلهای کوه و بلاد سردسیر و در میزان میرسد و اکثر از آذربایجان و نهاوند میآورند و روغن آنرا نیز از انجا و انطاکی نوشته که پوست آن میعهٔ یابسه است و صاحب تحفه نوشته که در گرمسیر یافت میشود و در لرستان بسیار است و آنرا مهلب گویند * طبیعت حب آن در دوم گرم و خشک و خشکی آن کمتر از گرمی و با قوت محلله و مغریه و قابضه * افعال و خواص آن اعضاء الراس والصدر والقلب والغذاء والنفض مفرح و مقوی حواس و جهت اخراج رطوبات غلیظهٔ لزجهٔ سینه و شش و خفقان و بهر و ضیق النفس و غشی و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی مانند کبد و طحال و گرده و ظهر و قولنج و درد پهلو و امثال اینها خصوصا با ماء العسل جهت آنکه محلل ریاح غلیظه است و مدر بول و حیض و مفتح سدهٔ گرده و مخرج اقسام کرم معده و رافع تقطیر البول و مهیج در حبس اسهال دموی بهتر از گل مختوم است و چون داخل غازان کنند باعث سرعت

انضمام آن کرده و همچنین در استعمال آن در حمام مانع نزلات الرئة و اوجاع و غیرها طلاء آن جهت کلف و جرب و صاف کنندهٔ بشره و طبیخ آن جهت نقرس و تحلیل صلابات حادثه از ضلع و ضربه هرچند کهنه شده باشد و تقویت اعضای ضعیفه خصوصا با آس و ضماد آن نیز جهت نقرس و اوجاع بارده نافع مقدار شربت آن از سه درهم تا پنج درهم بدل آن مغز گردکان و بادام تلخ المضار مصدع دماغ و احشای حار مصلح آن گلاب و روغن بنفشه و رب ریباس الخواص نگاهداشتن آن در پارچهٔ کبود و بستن و بخور آن مبطل سحر و همچنین بخور آن موجب الفت متعاندین و چوب و برگ آن در اول گرم و خشک و مقوی بدن و دافع رائحهٔ کریهه آن و گریزانندهٔ هوام و هوام نزدیک چوب آن نگردند و نگاهداشتن چوب آن با خود جهت قضای حاجات و بخور پوست آن جهت گریزانیدن هوام ریشه مجرب گفته اند و چون با سداب و مصطکی و قسط در روغن بجوشانند آشامیدن و تدهین بدان نیز جهت نافع و لقوه و رعشه و کزاز و اوجاع مفاصل و نقرس و اورام و جبر و کسر ضربه و سقطه بغایت مفید است*

* حب المنشم * بکسر میم و سکون نون و فتح سین مهمله و بشین معجمه نیز گفته اند و میم لغت عربی است * ماهیت آن دانه ایست خوشبو و خوش طعم شبیه بحب البطم و کوچکتر از آن بقدر مغز آن و بقدر فلفلی و بسیار املس و زردشکل و مغز آن سفید و از بلاد یمن و حجاز خیزد و گویند فلنجه است و رنگ آن مابین سرخی و زردی و درخت آن شبیه بشمشاد * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفرح و مفتح و مسخن و مجلی و مقوی معدهٔ مسترخیه و هاضمه و مجفف رطوبات غریبهٔ معده و احشا و بدن و مفتت حصاة و مدر بول و رادع بخارات ردیه شربا و طلاء و اکثار آن مضر و مصدع مصلح آن شیر مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن کبابه است و اکثر اهل یمن و حجاز خصوص زنان دهن آنرا که عطار منشم مینامند برای محبت و یا عداوت استعمال مینمایند و خوشبو است و میگویند بهر قصد و ارادهٔ که آنرا استعمال نمایند همان اثر می بخشد خصوص در عداوت و بغض و تفرقه میان متحابین و مشهور است میان عرب و چون خواهند که درمیان دو کس و یا جماعت عداوت و تفرقه افتد میگویند حق سبحانه و تعالی درمیان شان عطر منشم باشد

* حب النیل * بکسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام بفارسی تخم نیلوفر پیچ و بهندی مرچائی و بزبرگی و به بنگالی جوار مرچه و یک نوع دیگر نیز میشود و آنرا ابرا چنا نامند و قوت اسهال این نوع را زیاده گفته اند * ماهیت آن دانهٔ گیاهی است شبیه بلبلاب و بر چیزها در خود میپیچد و شاخهای آن باریک و سبز و برگ آن سبز و زرد و گل کبود و شبیه بگل لبلاب و در آفتاب بهم می آید و تخم آن در غلافی و در هر غلافی سه دانه مثلث شکل که حب النیل نامند * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن جالی بهق و برص و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و مسهل قوی بلغم غلیظ خصوص با تربد و منقی بدن و دافع اوجاع مفاصل و سائر امراض بارده و مخرج دیدان و حب القرع و مفید بهق و برص و نقرس و جرب و قروح خبیثه و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با هلیله مسهل سودا و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و مسهل قوی و صاحب معالجات بقراطی نوشته که سه درهم آن با شش درهم شکر سفید چون سه روز بیاشامند جهت ازالهٔ انواع جرب مجرب مقدار شربت آن از یکدانگ تا نیم مثقال و یک درهم و زیادهٔ آن کشنده است بمغص و اسهال مفرط العرق بماساریقا و امعا مصلح آن هلیله و سحق بلیغ و چرب نمودن بروغن بادام است و چون بکوبند و بکشند در روغن بادام بخوسانند و صبح به تنهائی یا با مطبوخات مناسبه بیاشامند رفع غائله مغص و سحج آن میکرد و بدل آن بوزن آن شحم

بدل آن حجر ارمنی است ومقدار آن بعد از یکشبانه‌روز عمل میکند با معاجین ومحرکی زود عمل میماید وقوت آن تا سه سال باقی میماند

حبق بفتح حا و با و قاف بعربی اسم جنس کل نباتات ما بین شجر وکیاه خوشبو است واز مطلق آن مراد فودنج است

فصــــــــل الحاء المهملة مع الجیم

حجر بفتح اول و دوم وسکون راء مهمله بفارسی سنک و برد و بهندی پتهر نامند *ماهیت آن* اسم جنس هرچه از اجزای زمین صلب کردد بطول زمان وتوالی اتصالات اجزای لطیفهٔ رقیقهٔ ارضیه ورطوبات لزجه ورسیدن حرارت ویبس وجفاف بر آن مرة بعد اخری تا آنکه رفع مزاج ارضی آن کردد واختلاف رنک وصفا وشفافی وغیرها همه بحسب اختلاف اجزا ومحل وغلبهٔ رطوبت وحرارت وامثال اینها است مثلا اکر رطوبت وبرودت غالب باشد سفید واکر هرد وقلیل باشد متکرج ومتکلد واکر حرارت ویبوست غالب باشد سرخ واکر کمتر باشد زرد واکر حرارت مفرط و رطوبت کم باشد سیاه وصلب واکر ضعیف باشد رخو واکر تاثیر حرارت ورطوبت بران مساوی باشد متساوی الاجزا واکر مختلف باشد غیر متساوی در رنکه وصلابت ورخاوت وغیرها وتفصیل اقسام ومراتب آن طولی دارد ومحل کنجایش آن ندارد وبلد نکه شنیده شد که اطبای فرنک میکویند که احجار را بنابر اینکه هیچ ذایقه وبو ندارند چندان تاثیری ومنفعت وخاصیتی در بدن انسان نیست هر نحو که استعمال نمایند وهمچنین طلا ونقره را واین سخن ناتمام مینماید العلم عند الله

حجر الابیض بفتح حاء مهمله وجیم وضم راء مهمله والف وسکون باء موحده وفتح یاء مثناة تحتانیه وسکون ضاد معجمه در آخر *ماهیت* آن سنکی است سفید سائیدهٔ آن مانند شیر وکویند که آن حجر لبنی است *طبیعت آن* معتدل مائل بحرارت ویبوست *افعال وخواص آن* جهت عسر البول نافع ودر سایر افعال مانند فادزهر حیوانی است ومراد اکسیریان از حجر ابیض زجاج آئینه است

حجر الاحمر بفتح الف وسکون حاء مهمله وفتح میم وسکون راء مهمله *ماهیت آن* نوعی از الماس است برنک بیخ مرجان ویکدانک آن سم قاتل است

حجر الارمنی بفتح همزه وسکون راء مهمله وفتح میم وکسر نون وسکون یاء نسبت *ماهیت آن* سنکی است لاجوردی اغبر واندک ازرق بارملیته وملمس آن نرم وملایم ونوعی از آن سرخ وتیره واز ارمنیه خیزد ولهذا حجر ارمنی نامند وبهترین آن سنکین هش با اندک ملوحت وانطاکی نوشته که شاید لاجورد غیر کامل باشد *طبیعت آن* کرم وخشک در دوم وانطاکی در دوم سرد وخشک نوشته وصاحب اختیارات در اول کرم وخشک دانسته *افعال و خواص آن* مفرح قلب بالخاصیت وبالعرض بسبب تنقیهٔ سودا ومسهل قوی سودا واز لاجورد انفع واز خربق سیاه اسلم وجالی کرده ومثانه وبالخاصیت جهت جذام مفید ومستعمل مغسول آن است وغسل آن باعث زیادتی تقویت عمل آنست وغیر مغسول آن مضر معده ومغثی ومصلح آن کثیرا وعسل وسلیخه وانیسون مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن لاجورد مغسول است یک وزن ونیم آن و بوزن آن خربق

حجر الاساکفه بفتح الف وسین مهمله والف وکسر کاف وفتح فا وها *ماهیت آن* سنکی است ملون بسرخی وزردی وسیاهی در هم بهیأت سنکریزه وشکستهٔ آن مائل بتیرکی وکبودی *طبیعت آن* سرد وخشک *افعال وخواص آن* ذرور آن جهت

آنکه در حرف الالف ذکر یافت وگفته اند چیزی است شبیه بفلک مغزکه در دریا بساحل می اندازد و در آن جوهریست که از اصلی باسفل حرکت مینماید وگفته اند که آن قطعه ای بحریست که بعد مردن در ریختن جانورها دریا بساحل می اندازد و بالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیة است * افعال وخواص آن آشامیدن یکدانگ تا دو دانگ آن در تفتیت حصاة هر موضع که باشد بغایت موثر است و مجرب گفته اند

* حجر البحیرة * بضم باء موحده وفتح حاء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح راء مهمله وها * ماهیت آن سنگی است رقیق وسیاه و چون در آتش اندازند اندکی ملتهب گردد و از نواح شام خیزد * افعال وخواص آن با محللات محلل و با مجففات مجفف و جهت تحلیل ریاح و رکبین و التیام جراحات نافع

* حجر البرام * بفتح باء موحده و راء مهمله و الف و میم * ماهیت آن سنگی است سیاه که از آن دیگ وظروف میسازند و در خراسان بسیار است * افعال وخواص آن جهت تقویت لثهٔ دندان و نزف الدم موثر است

* حجر البسر * بضم باء موحده و سکون سین و راء مهملتین * ماهیت آن سنگی است سفید مدور و صاف در بحر حجاز یافت میشود * افعال وخواص آن چون اندکی از آن را بیاشامند ادرار بسیار نماید و تقویت قلب و تفتیت حصاة کند بالخاصیة و تعلیق آن بر بالای مثانه از خارج جهت ادرار بول مفید و آنچه در ساحل جده در صدف بزرگ مستدیری بهیأت سم یافت میشود بسیار کثیف و مستعمل در طب نیست

* حجر البشف * بفتح باء موحده و سکون شین معجمه و فا و یشب بیاء مثناة تحتانیه در اول و بای موحده در آخر نیز آمده و بفارسی یشم گویند بمیم در آخر * ماهیت آن سنگی است بسیار صلب و با الوان بسیار میباشد بهترین آن زیتونی پس سبز مائل بزردی پس سبز صاف پس سبز مائل بسفیدی پس سفید است که آنرا کافوری نامند بلکه آنچه صاف تر و صلب تر و شفاف تر باشد بهتر و مستعمل است * طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک * افعال وخواص آن آشامیدن آن جهت تقویت قلب و معده و خفقان عجیب الفعل حتی تعلیق آن جهت نزف الدم و قروح باطنی و زحیر و حرقة البول و با شراب سفید جهت حصاة مقدار شربت آن یکدانگ و تعلیق آن برکردن جهت خناق بر روی دل جهت خفقان و طپش آن و بر سر معده جهت تقویت آن و بر ران جهت عسر ولادت و در دست جهت رفع سحر و چشم بد و ضرر صاعقه موثر و گویند که چون قمر در برج انثی باشد و بر آن صورت انسانی نقش کنند تعلیق آن جهت آلام باطنی نافع و بعضی در تاثیرات دیگر که مذکور شد نقش صورت انسان شرط ندانسته اند و بعضی مقدار یکمثقال را شرط میدانند برای این عمل

* حجر البقر * بفتح باء موحده و قاف و راء مهمله و آنرا خرزة البقر نیز نامند و بهندی کای روچن * ماهیت آن مهره ایست که در زهرهٔ گاو متکون میگردد بمقدار زردهٔ بیضهٔ مرغ و زرد تر از آن و تلخ و فزد بر آوردن و تازگی اندک نرم میباشد و بعد از سرد شدن و خشک گشتن اندک صلب و تیره و بعضی منقط بسیاهی میگردد و جرم آن اندک سخیف و سست و ظاهر آن صلب تر و در رنگ مساوی و بعضی مدور و بعضی مثلث و بعضی پهن و بعضی طولانی و بهر شکلی که خواهند در حین نرمی و تازگی میسازند و از یکمثقال تا چهار مثقال میباشد و آنچه در شیردان آن تکون میباید فادزهر است و در فادزهر ذکر یافت و گویند علامت تکون آن در زهرهٔ گاو آنست که روز بروز آن گاو زرد و ضعیف و لاغر میگردد و چشم آن مائل بزردی و سفیدی و حدقهٔ آن مستدیر و اکثر اوقات فریاد میکند و مختص بگاو نر و یا ماده نیست و در ماده

بهتر و در بلاد بارده زیاده از حاره تکون میباید و این امر کلی نیست و نیز د ر هوا مرکاری تکون نمیباید بلکه در صدف مایکی و بهترین آن بزرگ صیقلی تازه آنست * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و انطاکی گرم در اول و خشک در دوم گفته * افعال و خواص آن از حجر الیمنی بغایت ضعیف تر و محلل و مسمن و مدر بول و حیض و جالی و مفتت حصاة و جهت یرقان و مرضی که در هند و بنگاله در پهلوی چپ اطفال بهم میرسد و آنرا دبه بفتح دال مهمله و تشدید باء موحده و ها و بکسر باء موحده و کسر کاف و خفای ها و پلیهٔ نامند نافع و اکتحال آن جهت رفع بیاض و تقویت بصر به تنهائی و یا با اکحال مناسبه و طلای آن جهت بهق و برص و رفع آثار جلد و بوا سیر و التیام جراحات و با آب کشنیز خشک جهت حمرهٔ و نملهٔ ساعیه و امثال آن و با شراب جهت رویانیدن موی سیاه در موضع برص و داء الثعلب بعد از کندن موی مفید از مجربات است و سعوط و کحل آن با آب چغندر جهت نزول آب در چشم و خوردن آن هر روز یک درم و حبه با جلاب بعد از حمام بلا فاصله و یا در حمام و از عقب آن آب گوشت مرغ فربه آشامیدن تا چند روز باعث تسمین بدن و تولید پیه و نرمی آن و از مجربات دانسته اند و همچنین با مغز بادام و با نارجیل و یا حبة الخضراء و یا حب الصنوبر خوردن و مستعمل زنان مصر و عراق است و حمول آن با عسل جهت باثور و مضر محرورین و مصلح مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو قیراط و یکمثقال آن قاتل و آنچه ذکر شده کار و متکون میکرد د بزرگتر و سفید تر و در افعال ضعیف تر از آنست *

* حجر البلور * بکسر باء موحده و فتح لام مشدده و سکون واو و راء مهمله * ماهیت آن سنگی است معروف سفید و شفاف از شیشه صلب تر و شفاف تر و از آن نگین و تسبیح و ظروف آبخوردن و مرتبانها و قلیان و عینک و غیرها تراشیده میسازند * افعال و خواص آن نگاهداشتن آن با خود مانع خوابهای مشوش و ترسیدن در آن و نگاه کردن در آن مانع سبل و مالیدن آن بر پستان زن شیردار باعث زیادتی شیر آن و چون خواهند که جلای آن زیاده گردد باید که در صابون بزیر یکدارند و چون از آن عینک بزرگی که وسط آن ضخیم میباشد بسازند و در برابر قرص آفتاب بدارند و در عقب آن پنبهٔ و یا پشمی گذارند زود مشتعل گردد و از عینک شیشه نیز این اثر ظاهر میگردد *

* حجر البولس * بضم باء موحده و سکون واو و ضم لام و سکون سین مهمله و چون بولس اول کسی است که واقف شده بر افعال و خواص آن بنام او مسمی گشته * ماهیت آن سنگی است شبیه بمرقشیثا ارمنی و از آن سخیف تر و سبکتر و لامع و با نقطه های زرد و سفید * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل قوی و چون آنرا در روغن زیتون بجوشانند و آن روغن را بر بدن صاحبان اعیا بمالند بزودی رفع اعیا و ماندگی آنها کرده *

* حجر الحبشي * بفتح حاء مهمله و باء موحده و کسر شین معجمه و سکون یاء نسبت و آنرا حجر فلفل نیز نامند * ماهیت آن سنگی است شبیه بزبرجد و تیره و کویند نوعی از زبرجد است و چون بسایند سفید رنگ گردد * طبیعت آن گرم و خشک و بسیار تند گویند * افعال و خواص آن منقی و جالی و جهت ازالهٔ آثار قرحهٔ العین و بیاض و انتشار بدن و ورم رقیق تازه غیر صلبه نافع است *

* حجر الحمام * بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و میم * ماهیت آن جرمی است که در دیگ و یا تیل حمام متحجر میگردد و تیره رنگ و سست میباشد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن زادریهٔ قویه است از برای سرطان و ضماد آن جهت رفع سرطان غیر مزمن مؤثر است *

* حجر الحوت * بضم حاء مهمله و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه و بفارسی سنگ سر ماهی نامند * ماهیت آن جسمی است سفید و مفرطح فی الجمله مثلث شکل صلب شبیه بسنگ که بدو طرف سر نوعی ماهی که بهندی بهرچند نامند متکون میگردد در هر طرفی یک عدد و آن ماهی بقدر یک شبر نهایت دو شبر میباشد و در بنگاله بسیار است و فلس دار و حلال و اکثر میخورند و از ماهی کوچکتر که یکشبر باشد سنگ کوچکتر و از ماهی کلان بزرگ تر بر می آید * طبیعت آن گرم و خشک و جاذب و با قوت مفتته * افعال و خواص آن در تفتیت حصاة کرده قوی التاثیر است *

* حجر الحیه * بفتح حاء مهمله و یاء مثناة تحتانیه و ها بفارسی مهرهٔ مار گویند * ماهیت آن اقسام میباشد قسمی معدنی و آنرا مار مهره نامند و بعضی گویند که در معدن زبرجد بهم میرسد و آن زبرجدی رنگ مائل بسیاهی و خاکستری میباشد و بشکل نگین مربعی از یک مثقال تا دو مثقال و دوم حیوانی که در عقب سر بعض افاعی میباشد و در همه افاعی یافت نمیشود بلکه بندرت در بعضی و چون از گوشت جدا کنند نرم میباشد و بعد رسیدن هوا متحجر میگردد و بقدر نصف صدفی مائل بدرازی و خاکستری رنگ و بعضی سیاه و صلب و مخطط بسه خط سفید و بعضی سفید و سست و مجعول نیز میباشد و امتحان اصلی از جعلی و خوبی آن گویند آنست که چون بر موضع گزیدهٔ مار بگذارند بچسپد و چون شیر بران بریزند شیر منجمد و متغیر گردد و گفته اند که چون بعد از ان در شیر اندازند شیر را منجمد کند و چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر نچسپد و شیر را منجمد نسازد و در حین جذب سم لون آن متغیر گردد و چون در شیر اندازند بحال اصلی آید و امتحان دیگر آنکه چون بر جامهٔ پشمی سیاه یا کبود بمالند سفید گردد و چون مبالغه نمایند سیاه شود و سفیدی در ان نماند و امتحان دیگر آنکه چون در آب لیمو در صحن چینی اندازند بحرکت و دوران آید و این امتحان مختص بدین نیست بلکه اکثر اصداف و حلزونات نیز چنین میباشند * افعال و خواص آن جهت سم مار قوی الاثر و برای عقرب گزیده و هوام دیگر ضعیف الفعل ولیکن شیخ الرئیس در مفردات قانون نوشته که جالینوس منکر این فعل است و آشامیدن آن جهت تفتیت حصاة و سنگ مثانه بغایت نافع مقدار شربت آن تا سه قیراط و تعلیق مخطط آن جهت صداع و لیثرغس نافع است

* حجر الخزامی * بفتح خا و زاء معجمتین و الف و کسر میم و یاء نسبت * ماهیت آن سنگی است سیاه رنگ و مدور بد بوی و از صقلیه خیزد و از آتش مشتعل گردد و چون آب کمی بران ریزند شعله ور گردد و چون در روغن اندازند منطفی شود * افعال و خواص آن بخور آن جهت گریزانیدن هوام و با خود داشتن آن جهت صرع و عقر زنان عاقر و وجع رحم و اذیت حیوانات موذی موثر است *

* حجر الخزفی * بفتح خا و زای معجمتین و کسر فا و سکون یاء نسبت * ماهیت آن سنگی است مصری شبیه بخزف و صفایحی و زود منشق شود و از هم بپاشد و ریزه گردد * طبیعت آن در گرمی کمتر از یاقوت و بسیار خشک و با قوت قابضه و جاذبه * افعال و خواص آن قائم مقام حجر قیشور است در ستردن موی و دو درهم آن با شراب قاطع خون حیض و خوردن یک مثقال آن چهار روز بعد از طهر باعث قطع حمل دائمی و ضماد آن بالعسل جهت ورم پستان و قروح خبیثه نافع و مانع ازدیاد و انتشار آن هر دو است *

* حجر الخطاطیف * بفتح خاء معجمه و طاء مهمله و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فا * ماهیت آن دیسقوریدوس گفته بچهٔ اولین پرستوک را چون در افزونی نور ماه بگیرند و شکم آنرا بشکافند دو عدد سنگ در شکم آن

باشد یکی یکرنگ زرد یکی ملون بالوان و چون یکرنگ آنرا در پوست بز یا گوساله بند کرده بشکم از آنکه بر محل تعلیق
آن او با زور مصروع و یا کردن آن جهت زوال صرع بعون الله تعالی مفید و مجرب است و الطاکی نوشته سنگی است بقدر
سر انگشتی مائل بزردی و سفیدی و آنرا حجر الیرقان نامند و در هر الدیب بهم میرسد و چون ابجد خطا طیف را بیرقان عارض
میشود مادر و پدر آن رشته آن سنگ را برای زوال آن میبرند و نزد ما یافت نمیشود مگر در آشیان خطا طیف و مرد می که
میشناسند آنرا بحیله بدست می آورند باینکه بچهای آنها را بزعفران زرد مینمایند بنحویکه مادر و پدر آنها نداننند و بعد
دیدن آنها بچها را زرد بکمان یرقان رشته آن سنگ ریزها را میآورند و مردم از آشیان آنها برمی آورند * طبیعت آن
گرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن جهت یرقان و خفقان و تفتیت حصاة و تفتیح سدد شربا و طلاء و تعلیقا نافع
و گفته اند ملون آنرا چون در حریر بپیچند و نگاهدارند با خود باعث جاه و قبول و قضای حوائج میگردد و امین الدوله
گفته تعلیق سنگ ملون سرخ آن موجب رفع نزع است

* حجر الخمار بضم خاء معجمه و فتح میم و الف و راء مهمله و آنرا حجر الخمار جهت آن نامند که رافع خمار است و خرزة
الخمار نیز نامند * ماهیت آن سنگی است سنگین و ملمس آن نرم و سرخ مائل بسیاهی و بسیار صاف نیست و آن قسم
مادهٔ خماهان است که حل یدل مینی نامند بهترین آن آنست که چون بر مس بسایند مائیدهٔ آن سرخ رنگ باشد
* افعال و خواص آن چون مقدار یکمثقال و نیم سائیدهٔ آنرا مخمور بیاشامد در ساعت خمار را زائل گرداند
و عرق نماید و سردی و سرور و فرح بیابد

* حجر الدیک * بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف * ماهیت آن سنگی است سفید مائل بتیرگی بقدر
باقلی و از آن کوچکتر و در شکم خروس متکون میگردد * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن
جهت دفع احزان و هموم و وسواس و تفتیت حصاة شربا و تعلیقا نافع و آشامیدن آبیکه آنرا در آن شسته باشند جهت تسکین
تشنگی مفرط بیعدیل و بلند ستور نگاهداشتن آن در دهان

* حجر الرحی * بفتح راء و حاء مهملتین و الف آنرا اتوف نامند * ماهیت آن سنگی است سیاه و پر سوراخ و متخلخل
مانند اسفنج و با صلابت و از جبال شرقی حلب خیزد * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن
قابض و حابس خون حیض و چون گرم کرده سرکه بر آن ریزند و مقعد را بخار آن دهند باعث ازالهٔ ورم و رافع نزف الدم
و رعاف و خون حیض است و نشستن مقعد بسرکهٔ که در آن آنرا تافته انداخته باشند جهت بروز مقعد و نطول آن جهت
استحکام اعضا و قطع عرق و رفع اعیا و حمول جرم آن جهت بواسیر و قطع حیض و طلای آن جهت استسقا نافع

* حجر الرخام * بفتح راء مهمله و خاء معجمه و الف و میم * ماهیت آن سنگ سستی است که در بعضی بلاد در قبرها
نصب میکنند و اقسام میباشد مراد از مطلق آن قسم سفید آنست * طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک * افعال و خواص
آن رادع و قاطع نزف الدم و جهت جراحات و با سرکه جهت تحلیل اورام و رفع استسقا و با صمغ و نوشادر جهت بهق
و رفع آثار زرد و آن جهت رفع بواسیر و آشامیدن مسحوق آن با عسل هر روز بقدر یک مثقال جهت رفع دملهای دموی
مؤثر گویند آشامیدن سنگ مقابر که منقوش بنوشته باشد باعث نسیان است و همچنین بسیار خواندن نقشهای آن و آشامیدن
آن روز شنبه پیش از طلوع آفتاب با سیر مسحوق و عسل رفع عشق و دافع تعشق است

* حجر الزیریة * بکسر زای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و ها * ماهیت آن سنگی است با دسومت و ثقیل و زرد شکن * افعال و خواص آن * ذرور آن جهت اندمال جراحات بسیار نافع *

* حجر السلوان * بفتح سین مهمله و سکون لام و فتح واو و الف و نون * ماهیت آن سنگی است سفید و شفاف شبیه ببلور و فرق میان آن و بلور لزوم شدن آنست در آب و آنکه محلول آن در آب مانند شیر باشد بخلاف بلور * افعال و خواص آن آشامیدن آب محلول آن جهت خفقان و نزف الدم و حرارت معده و رفع مرض عشق مقدار شربت آن یک درهم و نوعی از آن که مائل بزردی و بسیار براق نیست از جملهٔ سموم است *

* حجر اسطریط * بفتح سین و سکون طا و کسر راء مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و طاء مهمله در آخر بفارسی سنگ مرمر نامند * ماهیت آن دو نوع است یکی معدنی و دیگری آبی است که آنرا بهر شکلی که میخواهند منجمد میکرد اندن بدین قسم که زمینی را که در آن آب میباشد بهر شکلی که میخواهند حفر میکنند و یک شب میگذارند از خلل و فرج آن آب در آن مکان محفور جمع میکردد و روز دیگر رفته آن خاکی را که از آن برآورده اند در آن میریزند و مدتی میگذارند و بعد از آنکه خوب منجمد و صلب گشت بر می آورند و تراشیده جلا میدهند و معدنی آن تختهٔ سنگها است که از معدن آن بر می آورند و این صلب تر و شفاف تر از آبی آنست معدن آن کرمان و در شهر بابک و قلعهٔ اقادر لنجسجان و رائین و تبریز و اجمیر نیز است و کرمانی بهتر و صلب تر و رنگ آن سبز و سفید و نخودی و ملون بالوان زرد و سفید و سرخ کم رنگ رگ دار و شبیه بیشم و تبریزی اندک زرد رنگ و رخوتر است و اجمیری سفید و صلب بهترین همه آنست که از معدن مرغ آورند * افعال و خواص آن سنون محرق آن جهت تقویت لثه و ضماد آن با راتینج و زفت جهت تحلیل اورام صلبه و با موم روغن جهت درد فم معده و ذرور رخام آن جهت سوختگی آتش مفید است *

* حجر السمک * بفتح سین و میم و کاف بفارسی سنگ سر ماهی نامند * ماهیت آن سنگی است که از سر نوعی از ماهی بر می آید و ماهی آن بقدر شبری تا دو شبر و فلس دار حلال و در هر ماهی دو سنگ میدرد و جانب آن و سفید براق و صلب از ماهی کوچک کوچک و از بزرگ بزرگ میباشد * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک با قوت مفتته * افعال و خواص آن آشامیدن سائیدهٔ آن جهت تفتیت حصاة کرده مجرب *

* حجر العسلی * بفتح عین و سین مهملتین و کسر لام و یاء نسبت * ماهیت آن سنگی است سفید و سائیدهٔ آن غلیظ و مائل بزردی و شیرین * طبیعت آن مائل بحرارت * افعال و خواص آن منقی قروح و در افعال ضعیف تر از حجر لبنی است

* حجر المغناطیس * بفتح ده و غین معجمتین و دو الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله * ماهیت آن سنگی است سنگین سیاه رنگ مائل بزرقت و نیز گفته اند سنگ سیاه سبک صفائحی است که از وادی غاغا که بین فلسطین و طبریه از ارض مقدسه است خیزد و آن وادی مشهور بجهنم است و آن سنگ را چون در آتش اندازند مانند چوب سوخته گردد و از یک رطل آن یک اوقیه بماند و سفید و صلب گردد و بوی آن در حین سوختن مانند بوی شاخ حیوانات و نفط و قیر باشد * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و ملین و آشامیدن آن قاطع حمل و حیض و مفتت حصاة و مقدار شربت آن تا نیم درهم و بخور آن جهت غشی که از اختناق رحم باشد و گریزانیدن هوام و دفع کرم اشجار مطبوخ مصلح آن زعفران و مهیج صرع مصروعین بخور آن و ضماد آن جهت نقرس و رویانیدن گوشت مفید است

حجر الفتیله

* حجر الفتیله * بفتح فا وکسر تاء مثناة فوقانیه وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح لام وها * ماهیت آن سنگی است ابلک زرد رنگ شبیه بغاریقون وریشه دار واز ان فتیله توان ساخت ودر کرمان کثیر الوجود وآن سنگ را که بکوبند مانند پنبه نرم میگردد وبر کف دست مالیده فتیله ساخته در چراغ میگذارند وبر ان روغن ریخته مشتعل مینمایند وما دام که بر ان روغن بریزند مشتعل میباشد ویک فتیله کوچکی تا ده رشته ماه کفایت میکند ومیگویند که پارچه نیز از ان ترتیب میدهند

* افعال وخواص آن گویند از برای التیام جراحات حیوانات بیعدیل است

حجر الفلفل

* حجر الفلفل * بضم دو فا وسکون دو لام * ماهیت آن نزد مؤلف ما لایسع حجر حبشی است ونزد گوزشلیونزد ابن تلمیذ سنگریزها شبیه بفلفل است که در حین خشک کردن فلفل با آن مخلوط شده کیفیت آنرا حاصل کرده باشد

* افعال وخواص آن در زائلیه کلف وامثال آن مستعمل است

حجر القبطی

* حجر القبطی * بکسر قاف وسکون باء موحده وکسر طاء مهمله ویاء نسبت بلغت اهل مصر معروف باشنان قصارین است جهت آنکه گازران جامه را بدان میشویند * ماهیت آن سنگی است مائل بسبزی وسست وبغایت زود شکن واز جبال صعید مصر خیزد وگازران در شستن کتان استعمال دارند بهترین آن سبز بسیار رخو سریع التفتیت والانحلال آنست در آب * طبیعت آن سرد وخشک در اول * افعال وخواص آن مغری ومجفف بی لذع وقابض ومانع سیلان مواد بسوی عضو وقاطع سیلان خون ظاهر وباطن هر نوع که استعمال نمایند وطلای آن محلل اورام ومجفف قوی وذرور آن جهت سیلان خون جراحات وادمال جراحات اعضای رخوه واکتحال آن بتنهائی ویا با ادویه مناسبه مغریه جهت دمعه وجرب وسلاق وقروح عین وآشامیدن آن با آب جهت اسهال مزمن ودرد مثانه ونزف الدم وطلای آن محلل اورام ومجفف قوی وبا موم روغن جهت منع زیاده شدن قروح خبیثه والتیام جراحات وفرزجه آن جهت قطع سیلان حیض ورفع بد بوئی رحم نافع

حجر القمر

* حجر القمر * بفتح قاف وسکون راء مهمله وآنرا بزاق القمر وزبد القمر وبهندی چندرکانت گویند * ماهیت آن سنگی است سفید مائل بغبرت وسبک وشفاف که نقره زاجذب میکند ودر حین زیادتی نور قمر اغبریت آن مبدل بسفیدی میگردد ودر مغرب ویلاد عرب یافت میشود وگویند شیئی است که بر سنگ ماهی افتد ومتحجر میگردد ودر هنگام ازدیاد نور قمر بسیار سفید میشود وبهترین آن آنست که در او صاف مذکوره بهتر وزیاده باشد * طبیعت آن در دوم سرد ومعتدل نیز گفته اند ودر اول خشک * افعال وخواص آن آشامیدن یک دانگ وسعوط آن جهت صرع مجرب وجهت وسواس وجنون وخفقان ونزف الدم مفید است وتعلیق آن در پارچه کبود باعث قبول وجاه ورفع خوف وفزع وآویختن آن بر درخت ثمر ما حافظ ثمر آن وباعث تولید ثمر مفر کرده مطلع آن کثیرا است *

حجر القیشور

* حجر القیشور * بفتح قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم شین معجمه وسکون واو وراء مهمله وصاحب منهاج بعین مهمله گفته * ماهیت آن سنگی است متخلخل سفید شبیه باسفنج وبر روی آب می ایستد وگویند نوعی از زبد البحر است وسیاه نیز میباشد واز جبال اسکندریه واعمال مصر خیزد وعلی بن عیسی گفته که آن مستعمل اهل صناعت است در حل ذهب وفضه بهترین آن سبک کثیرة التجاویف مشک آنست * طبیعت آن در اول گرم ودر دوم خشک * افعال وخواص آن محلل وحابس نزف الدم وآشامیدن سرکه که آنرا گرم کرده در ان انداخته باشند جهت ضیق النفس وطلای آن جهت سترون موی وتحلیل رطوبات در استسقا وچون بر توشتهای بمالند حک شود بنحویکه اصلا معلوم نگردد ومدون محرق

مسحوق آن جهت جلای دندان و استحکام لثه و بردن گوشت زائد و پر کردن قروح غائره و اکتحال آن جهت شکوزها ورفع آثار و مالیدن آن بر کف پا مانند سنگ جهت رفع صداع و تقویت بصر مؤثر است دستور احراق آنست که در آتش سرخ کرده در شراب تا سه مرتبه اندازند تا سرد گردد پس سائیده استعمال نمایند *

* حجر الکرك * بفتح کاف و راء مهمله و کاف و بزاء معجمه نیز آمده * ماهیت آن سنگی است بسیار سفید از هند و ساحل دریای آنجا خیزد که دریا بکنار اندازد و قبل از حکاکی با کلورت و بعد از آن شفاف و سفید میگردد شبیه بحجر سلوان و بلور * طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک و در اول سرد و در یبوست معتدل نیز گفته اند * افعال و خواص آن رادع و جالی و جهت خفقان و غثیان و عطش والتهاب و ذرور آن جهت رفع نزف الدم و اکتحال آن جهت رفع بیاض مزمن و تازه و ازاله آثار قروح چشم و اعضا و سنون آن جهت جلای دندان و رفع زردی آن جمیع امراض ردیهٔ آن و آشامیدن طعام و شراب در قدح مصنوع از آن باعث سرور و رفع شرور مجالس و داشتن آن در منزل متباغضین بنحوی که ندانند سبب الفت ایشان و نزد اهل هند و سند بسیار معتبر است و از آن مهرها میسازند و در موی میکشند و میگویند که موی را دراز میگرداند

* حجر الکلب * بفتح کاف و سکون لام و باء موحده * ماهیت آن سنگی است که چون بطرف سگ اندازند سگ آن را بدندان گیرد و دور اندازد * افعال و خواص آن گفته اند در عداوت و تفرقه بسیار موثر است چون در شراب یا آب اندازند و از آن بنوشند و حاضر گردانیدن آن در مجلس باعث عربدهٔ اهل آن مجلس و گذاشتن آن در برج کبوتران باعث گریختن آنها است

* حجر الکلی * بضم کاف و فتح لام و یا * ماهیت آن سنگی است که در گردهٔ آدمی تکون می‌یابد سرخ رنگ با کدورت میباشد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن گفته اند جهت تفتیت سنگ مثانه مؤثر و جهت تفتیت سنگ گرده بی منفعت و اکتحال آن جهت بیاض چشم مجرب است

* حجر اللبنی * بفتح لام و باء موحده و کسر نون و یاء نسبت * ماهیت آن سنگی است اغبر با اندک شفافی و چون بسایند شیرین و سائیدهٔ آن مانند شیر گردد ولهذا آنرا حجر لبنی نامند و از ارمنیه خیزد * طبیعت آن در دوم سرد و در اول خشک * افعال و خواص آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و حیض و مفتت حصاة و جهت قرحهٔ معده شربا نافع و اکتحال آن جهت منع نوازل و قرحه و سلاق و خشونت اجفان و ضماد آن رادع مواد و مورث یرقان و مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درهم بدل آن شادنج است و باید که آنرا در آب سائیده و حل نموده در حقهٔ قلعی کرده هر وقت که خواهند استعمال نمایند

* حجر اللوقوا عرافس * بضم لام و سکون واو و فتح قاف و واو و الف و فتح عین و راء مهملتین و الف و ضم فا و سکون سین مهمله * ماهیت آن سنگی است که کازران بر آن رخت میشویند * طبیعت آن مجفف بی لذع * افعال و خواص آن جهت قطع سیلان مواد و اسهال و درد مثانه و نفث الدم و تجفیف جراحات شربا و ذرورا نافع است

* حجر المثانه * بفتح میم و ثاء مثلثه و الف و فتح نون و ها در آخر * ماهیت آن سنگی است که در مثانهٔ انسان تکون می یابد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت تفتیت سنگ گرده مؤثر و جهت تفتیت سنگ مثانه بی اثر و اکتحال آن جهت بیاض چشم مفید است

* حجر المحك * بکسر میم و فتح حاء مهمله و سکون کاف بهندی کسوتی نامند * ماهیت آن سنگی است سیاه ثقیل الوزن

و بعضی اغبر لیمزچون بعطاردهان متواتر با آن برسد طعم زعفران از آن ظاهر گردد و چون آنرا بر اعضا بمالند چرک را زائل گردانند و بعضی مردم از آن سنگ با ترتیب عمل مثل وچون طلا را بران بمالند و بنحویکه خطی از آن بران ظاهر کردد لیکن و بلدی و خالص و مغشوش آن از لون آن ظاهر کردد * طبیعت آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت عسر النفس و نفث دم و اکتحال آن با شیر مرضعه پس جهت رفع بیاض و اصلاح طبقات عین و قروح آن بغایت نافع مقدار شربت آن یک دانگ است

* حجر المسن * بکسر میم و فتح سین مهمله و نون مشدده * ماهیت آن سنگی است که با آن کارد و شمشیر تیز کنند و بفارسی فسان و سنگ کارد نامند و بالوان مختلف میباشد سفید و سرخ و سیاه و اغبر و سبز و زیتونی و سیاه و طبقه میباشد و بهترین آن سرخ و سیاه براق و سنباده قسم زبون آنست * طبیعت سرخ آن گرم و خشک و باقی اقسام آن همه سرد و خشک * افعال و خواص آن جهت سلاق و بیاض چشم و حکه و جرب و داء الثعلب و منع بزرگ شدن پستان و خصیه کحلا و طلاء و سائیده آن با آهن جهت رویانیدن موی و آشامیدن یکدرم آن با سرکه جهت صرع و ورم سپرز نافع مضر گرده مصلح آن کثیرا و قسم اغبر آنرا چون بسایند بر روی مس طلا نماید بر قرزحیکه دفعة بهم میرسد مفید و محرق قسم سبز زیتونی آن جهت سوختگی آتش و بیاض عین و با سرکه و نطرون جهت قوبا و خنازیر و جرب و حکه و با قیروطی جهت سرطان و اکله و شقاق و خروج مقعده و اورام حاره اعضای عصبانی و التیام جراحت عصب و درد آن نافع و سائیدن ادویه چشم بر روی آن باعث زیادتی تقویت و جلای آن و ذرور قسم سرخ آن جهت بیاض چشم و قروح و سوختگی آتش مفید است

* حجر المشقق * بضم میم و فتح شین معجمه و قاف مشدده و سکون قاف ثانی * ماهیت آن سنگی است زعفرانی رنگ یعنی برنگ تا رهای آن نیز رنگ سائیده آن و تو بر تو و زود شکن و از نواح مغرب خیزد و در شکل مانند سرنج و در قوت قریب بشادنج و اندک از آن ضعیفتر * افعال و خواص آن قطور آن با شیر دختران جهت قروح عمیقه چشم و التیام طبقه قرنیه و بر آمدگی حدقه و خشونت اجفان بهتر از حجر لبنی است *

* حجر المقناطیس * بکسر میم و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله و مغناطیس بغین معجمه نیز آمده بفارسی سنگ آهن ربا و بهندی چومک پتهر نامند * ماهیت آن سنگی است سیاه مائل بسرخی تیره که از انتهای عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین آن لاجوردی رنگ صاف آنست که آهن را خوب جذب نماید و بعد جذب آهن با آن خوب بچسپد و زبون ترین آن سیاه آنست که قوت جاذبه آن آهن را ضعیف باشد و چون با آهن مدتی بگذارند قوت جاذبه آن کم گردد و از مالیدن سیر و رسیدن عرق و رطوبت بدن نیز رفع قوت آن میشود و چون در خون گرم اندازند اعاده قوت آن میشود و همچنین چون در خون بز اندازند و هر روز تغییر دهند و تازه کنند و حکمای اهل فرنگ مشاهده نموده اند که حجر مقناطیس را هر چند مدتی غیر معین مختلف میل بجانبی است از یمین و یسار قطب شمالی و وجه آنرا تا حال نیافته اند * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت فالج و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تقویت جگر و سپرز و ازاله حصاة و عسر ولادت و با ماء العسل جهت اسهال اخلاط غلیظه و با قوابض قاطع اسهال و ذرور آن جهت رفع مضرت جراحات آلات آهنی زمرد از عجیب الاثر و جهت قطع نزف الدم و التیام جراحات و محرق مغسول آن در جمیع افعال مانند شادنج است مقدار شربت آن تا نه

قیراط و لکامد اشتن بجهت آن در حجر بر مقید باخود باعث قبول وجاه و هیبت و قضای حاجات و لکامد اشتن آن در دست راست رافع کراز در دست و با و تعلیق آن بطرف چپ جهت عسر ولادت ورد در زائیدن و بخور آن که نرم سوده اند ک اندک بر اخکر بپاشند و با نبوبه برحم برسانند جهت رفع سیلان آن مرحند مزمن باشد بغایت مفید و مجرب وگویند چون حائض مس آن کند این اثر ازان زائل کردد وگویند چون زحل در سنبله باشد آنرا با کلاب شسته سرمه ترتیب داده دیکری ازان اکتحال نماید و شخص مکحول بمقناطیس مدت مدید نظر بشخص مکحول بآهن کند بمرتبه باعث محبت ثانی باول کردد که مافوق آن متصور نباشد و از مجربات شمرده اند *

* حجر المنفی * بنون ساکن بعد از میم مفتوح و قبل از فاء مکسور و یاء نسبت * ماهیت آن سنگریزهایست ابلق بمقدار زیتونی بالوان مختلفه که از معدن از اعمال مصر خیزد * افعال و خواص آن طلای سائیدهٔ آن باعث بیحسی عضو است بحدیکه ادراک بقطع آن نشود *

* حجر النار * بفتح نون و الف و راء مهمله در آخر و آنرا حجر الاصم و حجر الزناد و بفارسی سنگ آتش زنه و سنگ چقماق نیز نامند * ماهیت آن انواع است سفید نباتی و سیاه و سرخ و اغبر و ملمع و ثقیل الوزن و حاد و چون آهن را بدان زنند آتش ازان بجهد و بوی دخانیت ازان آید * طبیعت آن در اول سرد و در سوم خشک و بعضی گرم گفته اند * افعال و خواص آن ذرور سائیدهٔ آن مانند غبار جهت خنازیر و تنقیه التحام افواه آن و قروح عسرة الاندمال جمیع اعضا و تعلیق آن بولتهٔ بسته در حین ولادت بر ران زنان باعث سهولت ولادت ایشان و بعد از ولادت باید که بزودی باز نمایند

* حجر النمر * بفتح نون و کسر میم و راء مهمله * ماهیت آن سنگی است ابلق شبیه بپوست پلنگ بقدر مغز بادام و ازان کوچکتر و در جوف پلنگ ماده حاصل میشود و چون در شیر اندازند شیر بریده گردد * افعال و خواص آن طلاء آن جهت التیام جراحات و تعلیق آن جهت منع آبستنی مؤثر

* حجر الهندی * بکسر ها و سکون نون و کسر دال مهمله و یاء نسبت * ماهیت آن سنگی است مائل بسیاهی و سرخی و سائیدهٔ آن مائل بسرخی و زردی و آنرا شادنج هندی نامند و از سواحل دریای هند خیزد * افعال و خواص آن ذرور آن جهت قطع خون بواسیر و جراحات بیعدیل و آشامیدن آن یکدانگ و کمتر ازان جهت قطع اعضای باطن و بواسیر و سم عقرب مفید

* حجر الیهود * بفتح یاء مثناة تحتانیه و ضم ها و سکون واو و دال مهمله و آنرا زیتون بنی اسرائیل و بفارسی سنگ جهودان نامند * ماهیت آن سنگی است فی الجمله بلوطی شکل و زیتونی و مائل بسفیدی با خطوط متوازیه در طول و در آب زود سائیده شود و طعمی غالب ندارد و در فلسطین از ارض شام در کوه مسمی ببروت و در دیارقدس نیز بسیار بهم میرسد و نر و ماده میباشد نر آن با وصاف مسطوره و مادهٔ آن بی خطوط و مائل بسرخی و تیرکی و بعضی اندک پهن غیر مستدیر و نر آن مخصوص بحصاة مردان و مادهٔ آن بزنان و مادهٔ تکون آن شاید اجزای لطیفهٔ ارضیهٔ لزجهٔ مختلطه برطوبات و اجزای هوائیهٔ محتقنه تحت احجار باشد که بسبب تابش اشعهٔ کواکب از خلل و فرج احجار برآید و بعد برآمدن بدان هیأت متحجر گردد * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و معتدل نیز دانسته اند با قوت مفتته * افعال و خواص آن مدر بول و مفتت حصاة و مانع تولید آن و اذابت دهندهٔ خون منجمد در مثانه و چون نیم مثقال آنرا سائیده با پنجاه مثقال بآب گرم و یک مثقال روغن بادام تلخ بیاشامند جهت تفتیت حصاة و ادرار بول و رفع عسر آن و اذابت خون

منجمد در مثانه مجرب وبدستور با آب گرم خالص وا کتحال آن با خون خفاش جهت زرد بالیدن موی مژه که ریخته باشد وطلای آن برابرو جهت رویانیدن موی آن خصوصا با خون خفاش و تنهائی جهت التیام جراحات و با عسل جهت کابیدن صلابات مضر بجگر مصلح آن صمغ وسفوفات ومعاجین آن در تقرابادین کبیر ذکر یافت

** فصـــــــل الحاء مع الدال المهملتین **

* حداة * بکسر حا وفتح دال مهملتین و الف وتاء مثناة فوقانیه بفارسی غلیواج و بشیرازی کورکوره و بترکی چلقان و بهندی چیل نامند وکنیت آن بعربی ابوالقطاب وابوالصلت وجمع آن حدأ وحدآن آمده * ماهیت آن طائری است معروف فی الجمله شبیه بباز و در شهرها وعمارات واشجار میباشد وگوشت حیوانات کوچک رامیرباید ودرهند یک نوع دیگر نیز میشود که سروسینه آن سفید وباقی تنه آن همه سرخ تیره ودرجثه ازنوع اول کوچکتر و مردم مردارخوار که صنفی از هنود هند وبنگاله اند که آنها را دوم وکنجر وچنداال مینامند گوشت نوع ثانی را میخورند وگوشت نوع اول را نمیخورند زیرا که مورث جنون است بسبب فساد آن اخلاط وگوشت را * طبیعت آن در درم گرم وخشک * افعال وخواص آن خوردن مطبوخ آن باکندنا ومداومت بران قاطع بواسیر وآشامیدن قدری از محرق آن که تمام آنرا سوخته باشند باکلاب وقلیلی مشک جهت ربو وضیق النفس وسعال مزمن وبدستور خون آن با ادویه مذکوره جهت امراض مزبوره ناشتا و مغز سر آنرا چون در آب کنند تا جوش دهند ربیاشامند جهت زحیر و بواسیر وآشامیدن خاکستر سوخته پر آن بقدر سر آن بمقدار یکدانک تا دو دانک با آب جهت نقرس وغدد بلغمی وسلعه بیعدیل وتدهین بروغنی که بیضه آنرا در ان جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد جهت برص مجرب دانسته اند وجهت فالج ونقرس و تقویت اعصاب نافع وچون زهره آنرا در سایه خشک نموده عندالحاجت با آب سائیده وملسوع بلسع هوام سمیه آنرا در چشم طرف مخالف عضو ملسوع کشد مثلا اگر درجانب چپ باشد بچشم راست واگر درجانب راست باشد بچشم چپ شفا یابد بعون الله تع خصوصا که در آب را زیانه سه هفته در آفتاب گذاشته باشند چون چشم آنرا در زیر بالش کسی گذارند بنحویکه آن کس نداند مانع خواب آمدن آن شود وچون زنده آنرا در خانه بیاویزند مار وعقرب دران خانه داخل نشوند وضماد فضله تازه بچه نوع سرخ آنرا چون از آشیان آن آورند جهت تحلیل ورم بیضه مجرب اما باید که زیاده از یک ساعت نگذارند وسائیده خشک آن با آب یا عرق رازیانه نیز همین اثر دارد ولیکن از تازه آن ضعیفتر وگویند چون دو لشکر باهم مقابل کردند وحداه سرخ برسر هر لشکری که پرواز نماید ظفر ازجانب آنست وبدین سبب آنرا فتح اللقا نامند

* حدید * بفتح حا وکسر دال مهملتین وسکون یاء مثناة تحتانیه ودال مهمله بفارسی آهن وبهندی لوهه نامند * ماهیت آن از جمله فلزات معروفه است واجناس کلیه آن دو نوع میباشد نر وماده نر آن که صلب است فولاد وماده آن که نرم است آهن وفولاد دکانی طبیعی را شاپورخان وشابرخان نیز ومصنوع از آهن نرم را اسطام گویند وچون شاخ سوخته بز وحجر البرخام را بالسویه برآهن بمالند وبر آتش سرخ کنند بسیار نرم شود وقیر وقترعیارت از ان است وچون با رصاص یا مرقشیشا یا سم الفار یا زرنیخ گداازند بمرتبه رصاص زود گداز گردد وبدستور چون با نحاس بگدازند وبعد از ان با شوره نحاس را ازو بسوزانند بغایت زود گداز گردد وفولاد مصنوع متعارف بسیار است وطریق ساختن آن آنست که آهن متعارف را در کوره مخصوص بآتش بسیار شدید یک هفته میتابند وحنظل وصبر وهرچه در تلخی قوی باشد یا زهرهای حیوانات

مانند ورود نطفه آنقدر مینمایند که در رحم آن داخل شود و گویند چون آهن را تافته یکبار در روغن کنجد نطفه کنند
و بار دیگر در آب اطفا نمایند اقسام آهن را مثل آهن ربا جذب میکند * طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک و زنجار
آن در آخر سوم تا چهارم * افعال و خواص آن آب آهن تافته بغایت مقوی باه و قابض و جهت جراحت امعا و اسهال
مزمن و بواسیر و ورم سپرز و تقویت معده و سلس البول و درد مقعده و گزیدن سگ دیوانه و رفع زردی رخسار و هیضه نافع و آبیکه
آهن گران آهن تفته را مکرر در ان سرد مینمایند و آنرا دوس و ماء الحدید نیز نامند و شراب با آهن تافته نیز در رفع خفقان
و استسقا و طحال و سلس البول و ضعف جگر و معده و باه و حبس اسهال معدی و ذوسنطاریا قویتر از آب تفته آهن است
و زردان و دوغ با آهن تافته در اسهال دموی و نزف حیض و استرخای مقعده قویتر است و چون براده آهن را در شرابیکه
زهرآلوده باشد بیندازند تمام زهرها را بخود جذب نماید و رفع سمیت آن شود و شرب آن زیان نرساند و خبث
الحدید و زعفران الحدید انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و قطور سرکه که آهن در ان جوشانیده باشند جهت قطع
نمودن چرک جاری از گوش که کهنه شده باشد ایضا و براده آهن را چون بخورند درد شکم شدید و خشکی دهن و درد سر
آورد مداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده با بعضی ادویه قویه است و بعد از ان مسکه و روغن بنفشه و روغن گل و سرکه
بر سر مالیدن و مثل اریکه زهم مقناطیس خوردن و امراق دسمه و روغن گاو و در خواص آورده اند که براده آهن اگر بر
کسی بندند که در خواب دندان بخاید دیگر نخاید و طلای چرک آهن با شراب جهت داخس و نقرس و حمول چرک آن
حابس نزف الدم رحم و مجفف بواسیر است

* حدق * بفتح حا و دال مهملتین و سکون قاف گویند اسم بادنجان است و گویند بادنجان دشتی است و اهل قدس آنرا
بادنجان بری و اهل حجاز شوکة العقرب و بهندی بهتکتیه و کتیکن نامند * ماهیت آن گیاه آن در بعض بلاد بزرگتر
از بادنجان و در بعضی برابر و شبیه بدان و ثمر آن بقدر جوز مائل و بی خار و در بعضی بلاد مانند بنگاله پر تخم و در خامی سبز
و بعد رسیدن زرد و در تابستان میرسد و زود فاسد میگردد و در هند سه نوع میباشد یکی کوچک و گیاه آن مفروش بر زمین
و پر خار و ثمر آن بقدر فوفل و گل آن برنگ گل بادنجان و قسم دیگر گیاه آن از ان بزرگتر و گل آن سفید و گیاه آن بقدر بادنجان
و قسم سوم گیاه آن بزرگتر از بادنجان و گل آن مثل گل بادنجان و ثمر آن بقدر جوز مائل و بعضی از ان بزرگتر * طبیعت آن
در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن بسیار جالی قائم مقام صابون در بردن اوساخ لهذا اهل شام جامه با آن
میشویند و بخور نوع بزرگ آن که مقدسی نامند جهت بواسیر بعد یدو طلای نوع کوچک آن که حجازی نامند جهت
گزیدن هوام و عقرب و بدستور خوردن برگ یا ثمر یا بیخ آن در ساعت نافع و لیکن با خطر و مورث کرب مصلح آن سکنجبین
و قطور روغن زیت و یا غیر آن که ثمر آنرا در ان جوشانیده باشند جهت تسکین وجع گوش در ساعت و تدهین بدان جهت
رفع اعیا مفید و حمول آن با عسل جهت اسقاط کرم معده و آشامیدن زبدهٔ گل آن جهت سرفهٔ مزمن و نوع کوچک آن جهت
ضیق النفس و سرفه و حرقة البول و تپ بلغمی و جذام و رفع قبضیت شکم و سنگ مثانه مفید دانسته اند و گل نوع سفید آن
جهت حمل و برانگیختن حرارت معده و انهضام طعام و دفع بلغم و سرفه و ضیق النفس و فساد خون و جذام و تپ بلغمی
و حکمای هند گویند روز یکشنبه چون پکهه نچهتر یا مول نچهتر بود در زیر گیاه آن جو و کنجد و برنج بریزند و شخصی بطرف
شمال بنحویکه سایهٔ او بر ان نیفتد بایستد و بیخ آنرا بکند و بزن عقیمه بعد از پاک شدن از حیض سه روز با شیر گاو یکرنگ که

گوساله او نیز مضرت آن باشد بخورانند و مرد یا زن مقاربت کند بارگیرد انشاء الله تعالی وچون آن بیخ را با روغن گاو
و زرد چوبه سائیده برسر بمالند جهت صداع وشقیقه و بخور آن جهت تپ وتعلیق آن برکردن جهت خنازیر وسلعه ومعوط آن
با شیر زنان جهت صرع مفید وچون با دار فلفل وبول گاومیش بسایند و زنیکه بچه در شکم او نماند وبزرگ نشود وساقط شود
بخورد طفل در شکم او بماند وبزرگ شود وبنیکوئی تولد یابد وچون در حال مقاربت آن بیخ را برکمر بندند انزال نشود
وچون با صندل سرخ سوده بربدن بمالند هرکه بوی آنرا بشنود محب ومسخر او گردد ونوع صغیر آن جهت سلس البول
وتپ وبواسیر خونی واسهال خون وامثال اینها نافع * * فصـــــل الحاء مع الراء المهملتين *

* حربث * بضم حا وسکون راء مهملتين وضم باء موحده وسکون ثاء مثناة فوقانیه وثاء مثلثه نیز آمده * ماهیت آن
گیاهی است بر زمین مفروش وبرگ آن باریک ودراز وما بین برگهای طویل آن برگهای کوچك وخوشبو وطعم آن با حدت
وبسیار خوشبو کننده دهان * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مفتح سدد وجهت سوء هضم
ودفع بد بوی دهان وقولنج نافع وچون گوسفند از آن بخورد شیر وگوشت او خوشبو ولذیذ گردد مصدع مصلح آن کشنیز
مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن برنجاسف است *

* حربا * بکسر حا وسکون راء مهملتين وفتح باء موحده والف آنرا حامالاون نیز گویند وکنیت آن ابوحجاذب وابوالزندیق
وابو الشقیق وابو قادم وبفارسی افتاب پرست وبهندی کرکت بکسر دو کاف فارسی وسکون راء مهمله وتاء چهار نقطهٔ
هندی در آخر نامند * ماهیت آن حیوانی است فی الجمله شبیه بچلپاسه واز آن بسیار بزرگتر وموی آن افشان وهمیشه
نظر با فتاب دارد ودر ایام گرما چهرهٔ آن سرخ میگردد ودنبالهٔ آن بلند وچشمهای آن بجمیع جهات حرکت میکند برای
آنکه صید خود را بهر طرف که باشد به بیند وچون صید او که مگس وامثال آنست نزدیک او آید بسرعت زبان خود را
برمیآورد وآنرا میربايد وازدور که می بیند رفته آنرا صید میکند وحشرات سمی مانند هزارپا وعقرب را نیز صید
میکند ومیخورد گویند کسی را نمیگزد وچون بگزد کشنده است ومعالجه ندارد * طبیعت آن در چهارم گرم وخشک
* افعال وخواص آن گویند چون موی مژگان را بکنند وخون آنرا بران بمالند دیگر موی نروید وزهرهٔ آنرا چون اکتحال
نمایند غشاوهٔ بصر را ببرد وپیه آنرا چون بر آهنی برروی آتش بسوزانند ومخلوط با خون وانند کی آب نموده بر قروح سر
بمالند در یك مرتبه آنرا زائل کرده اند وچون آب مطبوخ آنرا با آب حمام مخلوط کرده بدن را بآن بشویند رنگ بدن را تا
چند روز سبز میدارد وگوشت آن سم قتال است وعارض میگردد از خوردن آن تپ ووجع فواد ومداوای آن قی فرمودن
وسائر تدابیر دارد رابعمل آوردن وتخم آن نیز سم قتال است ودر یکساعت کشنده ومداوای آن خوردن فضلهٔ بازیا طلا
که نوعی از شراب است وقی فرمودن وپاکیزه کردن معده ومالیدن روغن گاو بر تمام بدن وتکمید سر با ماء اللحم وخوردن
انجیر خشك با مسکه وجنطیانا است

* حردون * بکسر حاء مهمله وسکون را وضم دال مهملتين وسکون را ونون ودر طبرستان ماچه کول ودر اصفهان مال
مالی وبهندی با هنی نامند * ماهیت آن حیوانی است شبیه بوزغه وورل بری واز آن بسیار کوچکتر وباد ست وپا
وسر باریك وطولانی ودر عرض روز چند مرتبه متلون بالوان مختلفه میگردد ودر رخنها وخرابها وکوهستانها یافت میشود
* طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال خواص آن تعلیق دل آن در لتهٔ سیاه بسته جهت تپ ربع وطاری بوست

محرق آن با عسل جهت تحسس کردن اعضا بعد یکه از ضرب و قطع متالم نکرده و اکتحال خون آن جهت تقویت باصره و سرکین آن جهت بیاض و حکهٔ چشم وضماد آن جهت تنقیهٔ بشره و رفع جمیع آثار مفید و بهترین سرکین آن آنست که سفید و سبك و زود شکن باشد و چون بسایند بوی آن ترش شبیه ببوی خمیر بود و امین الدوله گفته که همین پیه گوشت آن موی را برویاند و تعلیق آن بر بازوی راست مهیج باه و شهوت جماع است و بدستور تعلیق مهرهٔ پشت آن که قریب بکردهٔ آن میباشد بر کمر و خوردن یك قیراط از چشم راست خشك کردهٔ آن با آب سداب البته قاطع منی و یك قیراط از چشم چپ آن با آب نخود سیاه مطبوخ و دوا ستارروغن کار بغایت محرك باه و مسخن کرده و گویند چون حردون را باسم صاحب عرق النسا صید کنند و رگ باطن ران آنرا پیدا کرده آن موضع را بشکافند و آن رگ را باسم آن شخص قطع کنند و بعد از آن پوست بدون آلتی آنرا ریزه ریزه نمایند بالخاصیة رفع آن علت شود و مجرب دانسته اند و خوردن گوشت حردون و مرق آن مورث جذام است

* حرشف * بفتح حا و سکون راء مهملتین و فتح شین معجمه و سکون فا لغت نبطی است و بعربی عکوب و سلبین و خربع و بفارسی کنگر نامند * ماهیت آن اصناف میباشد بستانی و بری و بری دو صنف کبیر و صغیر اما بستانی آن با اضلاع و طبقات مانند کاهو و بی تشریف و اما صنف کبیر بری آنرا ساق بقدر انگشتی و طول تا ذرع و پربرگ و باخارهای تند و گویند برگ این کوچك تر از برگ بستانی است و مائل بسیاهی و بر ساق آن چیزی شبیه بسیب و انار مجتمع کرده از اجزای زرد رنگ و تخم آن طولانی از جو بزرگتر و بیخ آن مائل بسرخی و بالزوجت و از مطلق حرشف مراد این است و اما صنف صغیر بری آن بیساق و کوچك و خاردار و آنرا خویه نامند و همه آنها با رطوبت چسپنده و برگ صنف نوع بستانی ماکول آنرا پخته با ماست و کشك و غیر آن و با گوشت و یا بدون گوشت میخورند لذیذ میباشد * طبیعت بستانی آن در دوم گرم و در اول خشك و گویند در اول تر است و با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن مبهی و مدر بول و حابس طبع و مسخن گرده و مثانه و محرك جماع و محلل ریاح و هاضم غذا و جهت قرحهٔ شش و انقباض اطراف عضل و جراحت امعا و ضماد آن جهت داء الثعلب و خشبو کردن عرق و موم روغن آنرا که با سه مثل آن آب کنگر ممزوج نموده باشند جهت تحلیل اورام صلبه سریع الاثر و جهت برص نافع و نطول آن جهت خارش بدن و ضماد بیخ آن جهت سوختگی آتش و التوای عصب مفید و مضر دماغ و مولد سودا و نفاخ و مصلح آن ادویهٔ حاره و روغن و سرکه است و طبیعت صنف بری کبیر آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشك و در جمیع افعال قویتر از بستانی و مصلح اخلاط متعفنه و مخرج مواد غلیظهٔ سینه مضر محرورین مصلح آن سرکه و ترشیها و طلای اجزای لطیفهٔ کل آن با سرکه جهت جرب و نطول طبیخ جمیع اجزای آن جهت حزاز و رفع قمل نافع و صنف بری صغیر آن محلل و مقی و صمغ حرشف را بفارسی کنگر زرد نامند و در حرف الکاف ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد

* حرف * بضم حا و سکون راء مهملتین و فا اسم نبطی حب الرشاد و بسریانی مقلیثا و بعربی ثفا و ببربری بلاسفین و بفارسی تخم سپندان و اسفند سفید و تخم ترهٔ تیزک و شب خیزک و بیونانی قرد اموس و حرف ابیض و بهندی هالم نامند و گویند چون آنرا بریان نمایند آن زمان مقلیاثا نامند * ماهیت آن از جنس ترهٔ تیزک است و بری و بستانی میباشد و رشاد قسم بستانی آنست و ماکول و برگ آن نرم و ریزه و در جرجیر مذکور شد و تخم آن اشقر و طولانی و برگ بری آن مائل بتدویر و با تشریف و بهترین آن بابلی است و مستعمل بستانی آنست هم گیاه و هم تخم آن و گفته اند آنچه تخم آن کوچك

است آنرا حرف نامند و در خورد نیهای گرم بیشتر استعمال مینمایند وانچه سفید و مدور است آنرا خردل گویند واین را بیشتر در طلاها بکار دارند وانچه طولانی شبیه بتخم شاهسفرم است آن را حب الرشاد گویند * طبیعت انبات آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن ملطف وکشندهٔ کرم معده وحب القرع ومحلل ریاح ومقطع بلغم ولبات خشک آن در افعال قریب بتخم آن وضماد ونطول آب مطبوخ آن جهت منع ریختن موی مضر معده ومثانه ومورث تقطیر البول مصلح آن کاسنی وسرکه وبری آن شدید الحرافة وشبیه به بستانی وازان در افعال قویتر وبدل ستور تخم آن از تخم بستانی * طبیعت تخم بستانی آن که حب الرشاد مراد است در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن بغایت محرک باه ومدر بول ومحلل اورام صلبه ومنضج اورام بلغمیه ومحلل آنها وقاتل جنین واقسام کرم معده وامعا ومقوی ذهن وتریاق هوام ومخرج فضول سینه وریه ومواد فاسده ازبدن واستیصال سودا ورطوبات غلیظه ازان ومحلل ومنقی کنندهٔ بلغم خام بطرف مثانه ودافع استرخای کل بدن ومفتح سدد ودافع سیلان چرک معده وامعا ومقوی اشتها وآشامیدن مقدار سه درهم آن با آب گرم جهت رفع قولنج وتحلیل ریاح وتنقیهٔ سینه وریه وجهت ربو ودرد رحم ونهش هوام وتسخین معده وکبد وبرانگیختن شهوت طعام وباه واخراج دیدان وحب القرع واخراج مشیمه وکشندهٔ جنین در شکم واخراج آن وبدستور پنج درهم آن با آب گرم وقانید سنجری وروغن کنجد جهت رفع قولنج سریع الاثر ولعوق آن با عسل جهت سرفه وربو ودرد پهلو که از خلط غلیظ عارض شده باشد وبا زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت وعسل جهت درد سینه وشکاف عضل وتنقیهٔ موادیکه بسبب صدمه بسینه ریخته باشد وبا تخم نیمبرشت بتنهائی بغایت مبهی ومصلح سینه وجا برشکستگی اعضا وبا شیر بزبقدر دو درهم تا ده یوم جهت ازالهٔ برص مؤثر بشرطیکه نهایت امساک از اطعمه وبوده آن بسیار قابض جهت سحج واسهال بلغمی نافع مضر گرده مصلح آن شکر ونبات وخیار بدل آن خردل وتخم تره تیزک مقدار شربت آن تا چهار درهم وضماد آن با عسل جهت تحلیل ورم سپرز سریع الاثر وجهت تنقیهٔ قروح شدیدهٔ سر وقوبا وجرب متقرح که آنرا بفارسی نامند وگزیدن هوام ومنع ریختن موی ودرد سر ووجع ورک وضماد آن با آرد جو وسرکه جهت عرق النسا واورام حاره وسوختگی آتش وبا آب ونمک جهت انضاج دمامیل وبدستور برگ آن الا آنکه ضعیف العمل است ونیز نطول وشرب آن جهت منع ریختن موی وشستن سر با آب آن جهت دفع چرک ورطوبات لزجه ومنع اسقاط موی ولطوخ آن جهت بهق ابیض وبرص وطلای آن با خون خطاطیف جهت رفع وضح وغیرآن وبا عسل جهت نمش وبا صابون جهت نمش مستحکم وبا زفت جهت درد سر کهنه وبا غار جهت درد اسافل وکمرکاه ودر انفجار دبیله مؤثر وتحقین بدان جهت قرحهٔ امعا ووجع ورک وحبس اسهال واسترخای مقعده ورد ود آن جهت بواسیر وگریزانیدن هوام مفید

* حرف ابیض * بضم حا وسکون راء مهملتین وفا وفتح الف وسکون باء موحده وفتح یاء مثناة تحتانیه وضاد معجمه در آخر بفارسی اسفندان سفید وبهندی سرسون گویند * ماهیت آن گویند قسمی از حرف بستانی است برگ آن پهن وبیخ آن بزرگ وگل آن سفید وحدت آن کمتر از رشاد وخردل فارسی است * طبیعت آن قریب بدان * افعال وخواص آن منشف رطوبات وآروغ آورنده ودرسائر افعال مانند رشاد است

* حرف البابلی * بضم حا وسکون راء مهملتین وفا وفتح باء موحده والف وکسر با ولام ویاء نسبت * ماهیت آن [illegible] آن شبیه ببرگ ترب وباخشونت وگل آن زرد وتخم آن سفید ومدور وبقدر تکابن خاصره

ودر مازندران کلمه تره وشاه تره نامند * طبیعت آن گرم تر وتند تر از حرف نبطی است که حب الرشاد باشد
* افعال وخواص آن مقئ قوی ومسهل خون بسبب شدت تفتیح وجاذب ومدر حیض ومسقط جنین ومخرج آن وجهة
امراض بارده وعرق النسا نافع وضماد آن منفجر کنندۀ دبیله ودرسائر افعال قویتر از حرف بستانی وشانزده قیراط
از کل آن مسهل قوی ومقئ اخلاط مریه مقدار شربت آن یک درهم است

* حرف السطوح * بضم سین وطاء مهمله وسکون واو وحاء مرسه مهمله بیونانی تلسفی وعامتناور اندلس معرو
باشیرون واکثر اطبا آنرا حرف بابلی نامند * ماهیت آن بقول دیسقوریدوس در ثانیه گیاهی است منبسط بررو
زمین برگ آن باریک طولانی بقدر یک انگشت ومشرف وبارطوبت لزجه واز وسط آن شاخی باریک بقدر شبر متشعب
بد وشعبه برآمده وبراطراف آنها گلی سفید وثمری که گویا چیزی است که فشرده اند منبت آن سقف خانها ودیوار
است وصاحب تحفه آنرا حرف مشرقی دانسته * طبیعت آن گرم وباحدت قویتر از انواع مذکوره است * افعال وخواص
آن منفجر کنندۀ دبیلات اندرونی ومدر طمث ومسقط جنین ومخرج آن شربا وحمولا جهت لقوه وعرق النسا مفید مسهل
خون ومقئ قوی ومخرج بلاغم وخراجات واخلاط مراریه ونهایت مقدار شربت آن تا یک مثقال ونیم وچون هیز
قیراط از کل آن بیاشامند اخراج مرۀ صفراویه واسهال نماید وتحقین بدان جهت عرق النسا نافع وبسبب قوت تف
وجذبیکه دارد اسهال خون مینماید ودبیلات اندرونی را منفجر میسازد

* حرف الماء * بضم حا وسکون راء مهملتین وفا والف ولام وفتح میم والف بعضی سیسنبریون وبعضی مردم آنرا قر
مومن نامند * ماهیت آن نباتی است که برکنار آبها میروید وبرگ آن شبیه ببرگ تره تیزک ودر اول مستدیر ودر
باتشریف میباشد وآن غیر جرجیر الماء است چه جرجیر الماء درمیان آبها ایستاده میروید وبرگ آن بی تشریف ا
* طبیعت تازۀ آن در دوم گرم وخشک وخشک آن درسوم * افعال وخواص آن مسخن ومدر بول وحیض وج
علتهای باردۀ باطنی وضماد آن جهت قروح وبثور لبنیه وکلف نافع بشرط آنکه شب بمالند وصبح بشویند

* حرف المشرقی * بضم حا وسکون راء مهملتین وفا وفتح میم وسکون شین معجمه وکسر راء مهمله وقاف ویا * ماهیت
صنفی از حرف بستانی است بقدر یک ذرع باشاخهای باریک وبرگ آن در دو جانب شاخها مانند نبات خرنوب و
شبیه ببرگ شیطرج واز آن نرم تر وسفید وگل آن سفید وبراطراف شعبها شاخهای آن وثمر آن مانند فلکه وتخم آن
وقریب بخردل ودر حدت قائم مقام فلفل ودر اطعمه بدل آن داخل میکنند ودر جمیع افعال قویتر از حرف بس
است مطبوخ گیاه آن باگیاه جو جهت نزلات بارده ورفع اخلاط صدریه وتحلیل ریاح موثر

* حرمل * بضم حا وسکون راء مهملتین وفتح میم وسکون لام وبفتح وکسر حا نیز آمده لغت سریانی است وبفا
اسپند نامند * ماهیت آن نوعی از سداب کوهی است ودو قسم میباشد قسمی را نبات بقدر ذرعی واز یک تنه
شاخ میروید وبرگ آن مائل بتدویر وغلاف دانهای آن مدور ومثلث الاضلاع ومخطط بسه خط وبانک س
وتخم آن سیاه بقدر خردل وثقیل الرائحه واز مطلق حرمل مراد این قسم است وقسمی را برگ مانند برگ
واز آن کوچکتر ومائل بسفیدی وگل آن مانند یاسمین سفید وخوشبو وغلاف دانۀ آن طولانی وسفید رنگ وای
حرمل ابیض باعتبار رنگ غلاف آن نامند وتا چهار سال قوت آن باقی میماند * طبیعت آن در سوم گرم ودر

خشک * افعال و خواص آن لطیف و جالی سینه و شش از رطوبات لزجه و محلل ریاح امعا و مواد غلیظه و مبهی و مدر
و مدر شیر و بول و حیض و مسهل سودا و بلغم غلیظ و حب القرع اعضاء الراس و الغذاء و غیرها آشامیدن جرم آن جهت
صرع و فالج و جنون و نسیان و سائر امراض بارده دماغیه و عصبانیه و تسخین اعضای دماغ و ماشربدن و رفع استسقا و یرقان
و سدد و قولنج و عرق النسا نافع و آشامیدن نقوع آن جهت تحلیل مواد سوداویه و تصفیهٔ خون و نرم داشتن طبع اعضاء
الصدر و چون یک اوقیهٔ آنرا بکوبند و با چهار اوقیهٔ آب بجوشانند پس صاف نموده با سه اوقیه عسل و دو اوقیه روغن کنجد
بنوشند قی بقوت آورد و تنقیهٔ سینه و اعالی بدن از رطوبات لزجه نماید و ضیق النفس و سعال رطوبی را مفید امراض
الراس و غیره چون آنرا بقدر یکرطل در شراب و یا آب انگور که بقدر سی رطل باشد بجوشانند تا بربع رسد و تا سی روز
روزی تا دو اوقیه آنرا بنوشند جهت رفع صداع مزمن و صرع مجرب دانسته اند و چون سه روز متوالی زنیکه حامله میشده باشد
و بعد از آن نشود از آن مطبوخ بیاشامد اعادهٔ حمل او شود و چون پانزده شب صاحب عرق النسا مقدار یک مثقال تا یک
مثقال و نیم ناکوفتهٔ آنرا تناول نماید رفع آن علت کرده و مجرب دانسته اند و چون با تخم کتان و عسل سرشته بدان مداومت
نمایند جهت رفع ضیق النفس بیعدیل و چون با زجاج محرق اضافه نمایند جهت تفتیت حصاة نافع و اکتحال آن با زعفران
و زهرهٔ مرغ خانگی و عسل و شراب و آب رازیانهٔ تازهٔ سبز جهت ضعف بصر امتلائی و نطول آب مطبوخ آن جهت تقویت
اعضا و سیاه کردن موی و ازالهٔ خدر و مداومت خوردن مطبوخ آن با روغن کنجد و آب جهت رفع امراض رئه و جگر و طلاء
آن با روغن شبت بر ناف و تهیگاه جهت قولنج مزمن و ضماد سائیدهٔ گرم نمودهٔ آن بتنهائی جهت فالج و استرخا و خدر و
اوجاع ریحی و غیرها در هر عضویکه باشد نافع بشرط مداومت و بدستور با ثلث وزن آن زنجبیل خشک با آب برگ عنب
الثعلب و اگر در آفتاب توانند این ضماد را بعمل آورند که زود خشک گردد بهتر است و سعوط عصارهٔ آب مطبوخ آن جهت
نزله و سرخی چشم و قطور آن که در آب ترب و روغن زیتون جوشانیده باشند جهت ثقل سامعه و کرم و دود و طنین و بخور
آن جهت درد دندان و رفع چشم بد و تعلیق آن در پارچه کبود رافع سحر گویند افشانیدن آن در خانه باعث فرقت
و بخور آن مبطل آن اثر است مضر محرورین و مصدع و مفتی مصلح آن ربوب و میوهای ترش و سکنجبین و معوضات دیگر
مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال بدل آن قردمانا و گویند تخم سداب است و روغن آن در سوم گرم و در دوم خشک
و مفتح سدهٔ دماغی و جهت فالج و لقوه و رعشه و استرخا و صرع و اختلاج و ریاح اعصاب و خدر شربا و ضمادا و حقنهٔ آن جهت
درد کمر و عرق النسا و برودت گرده و رحم مفید و حمول بیخ آن با روغن ایرسا سائیده مفتح افواه عروق و خون بواسیر است

* حرملی * بضم حا و سکون راء مهمله و ضم میم و فتح لام و ها و عرب آنرا اقضبا نانا مند * ماهیت آن نباتی است حجازی
بقدر قامتی و در کنار آبها میروید و از جملهٔ یتوعات است و پر شیر و برگ آن دراز تر از برگ بید و کوچک تر از آن و تیره
رنگ * طبیعت آن گرم و با حدت * افعال و خواص آن گویند چون شیر آنرا با پنبه و یا صوفی بگیرند بحدیکه آن
پنبه و صوف خوب تر شود و آنرا بگذارند تا بد بو شود و چون انسان صاحب جرب در آفتاب ایستد و جرب خود را بخارد
پس آن پارچه و صوف را بدان بمالد بقوت که احساس وجعی نماید جرب آن بزودی زائل گردد

* فصل الحاء المهملة مع الزاي المعجمة *

* حز * بضم خاک خالص و بکسر و فتح خاک سنگ را است

* حزاء * بفتح حاء مهمله و زای معجمه و الف و بضم حا و مد و قصر هر دو آمده است گویند بفارسی آنرا دینار رویه نامند

وبقولي تخم آنرا زرلوا وبشيرازي ميرك كارا ولي وكوهي زرد ودر مازندران اناريچه خوانند * ماهيت آن بري وبستاني ميباشد واز مطلق آن مراد بستاني است ساق آن بقدر انكشتي واز آن باريك تر وشاخهاي آن باريك ومتشعب واز بالاي ساق رسته وآنرا قبهٔ شبيه بقبهٔ زردك بري ومائل بزردي وتخم آن عريض ومائل بطول وتند طعم وبا عطريت وبرك آن شبيه ببرك كشنيز واز آن بسيار ريزه تر وكويند شبيه بكرفس واز آن اندك بزركتر وپهن تر وكويند شبيه ببرك سداب واز آن زرد تر وبيخ آن شبيه بزردك وسفيد وبا اندك تندي وطعم آن وبن ستور طعم برك آن مركب از طعم زردك ورازيانه وصاحب تحفه نوشته كه صاحب بحث وسعيد جرجاني وابن تلميذ كفته اند كه در طبرستان آنرا جعفري نامند وظاهرا جعفري از قسم بري آن باشد چنانچه مشاهده شده مؤلف كويد كه شبيه بدين كياهي در هند وبنكاله بسيار ميشود واقسام ميباشد وكياه آن تا بلندي دو ذرع وزياده نيز يك قسم آنكه برك كل آن بزرك وزرد وتيره رنك وكم برك تا پنج عدد ودر وسط آن بركهاي ريزه وساق وشاخهاي آن باريك وسبز مائل ببنفشي وآنرا جعفري نامند قسم ديكر آنكه قبهٔ كل آن بزركتر وپر برك ورنك آن زرد طلائي وآنرا صد برك وكيندا نامند وبعضي بتعمل برك كل آن را پستهٔ رنك ميكردانند بدين نحو كه در هنكام ظهور شكوفه وكل آن كه اواسط زمستان است شاخ متصل بيخ آنرا شكافته قدري نيل در آن ميكذارند وبر بالاي آن پارچهٔ نم كرده مي پيچند وقسمي ديكر آنكه آنرا حبشي نامند بركهاي كل آن زرد وريزه اندك پيچيده ميباشد وقسم ديكر آنكه آنرا سرنائي مينامند بركهاي كل آن اندك بلند وپيچيده شبيه بسرنا ونيز قسمي ديكر ميشود كه بركهاي كل آن سرخ بركشته بطرف پائين ودر وسط آن بركهاي ريزه زرد وبسيار خوش منظر وآنرا كل مخملي نامند وبرك نبات آن شبيه ببرك تره تيزك وانبوه ونيز نر وماده ميباشد نر آن برا طراف قبهٔ كل آن بركهاي بلند عريض هشت عدد تا ده عدد ودر وسط آن تكمهٔ وبر آن بركهاي بسيار ريزه كه زيره نامند وماده آنرا بركهاي همه مساوي وباليده تر وكياه آن هم مزروع ميباشد وهم بنشانيدن قلم آن وتخم آن سياه رنك وباريك طولاني وكل قلم كردهٔ كياه آن باليده تر وزرنكين تر از روئيدهٔ تخم آنست وبهترين آن صد برك وكل بزرك تازهٔ آنست * طبيعت آن در اول دوم كرم وخشك ودر سوم نيز كفته اند * افعال وخواص آن مسخن وقابض ومحلل ومنضج خراجات واورام صلبه وهاضم ومدر بول وحيض وكاسر رياح ودافع جشاي حامض ورافع مضرت اغذيهٔ منفخه ومعطشه وجهت سم عقرب وسائر هوام بارده وتقويت معدهٔ بارده وتسخين آن وخوردن مطبوخ برك آن جهت بواسير ريحي وخوني واخراج سنك كرده مجرب دانسته اند وقطور آب برك آن جهت جريان رطوبات وچرك از كوش وطلاي برك درخت آن جهت قوبا وبهق وكلف ونطول طبيخ آن جهت تفتيت حصاة نافع كفته اند وچون اندكي از آب برك آن واندكي زاج سفيد در آب خيسانيده با توتياي كرماني نرم سوده وبا سرمه نرم سوده حل نموده در چشم بچكانند هر صبح تا چند روز باعث تقويت آنست * مضار مصدع ودر محرورين موجب رمد وجرب وبثور وقطع مني ومصلح آن سويق وآب سرد وكاسني وبقول بارده وبادرنجبويه نيز كفته اند وترشيها وبخور آن جهت دفع اذيت رياح رديه وبرك كل آن را چون در آب بجوشانند تا رنك آن در آب باز داده شود پس صاف نموده اندك زاجي داخل كرده پارچهٔ سفيد را ويا كاغذ را بدان رنك كنند بسيار زرد ونيكو ميكردد واكر اندكي نيل در آن داخل نمايند سبز پستئي ميشود وبر پارچه رنك پخته ميشود واز آفتاب تغيير نمي يابد

* حزاء بري * وحزاة نيز نامند وبشيرازي كوخر كويند * ماهيت آن از جملهٔ سداب بري شمرده اند ودو قسم ميباشد بري وبستاني يك قسم را در مازندران جعفري نامند وبرك آن شبيه ببرك كرفس بقدر برك كشنيز وتخم آن سبز

وخوشبو و این بهترین اقسام است * طبیعت آن گرم وخشک در آخر سوم * افعال وخواص آن مقوی هاضمه و رد المع
ریاح و ادویهٔ قتالهٔ با رده خصوصا سم عقرب و مدر بول ومجفف منی وقسم دوم که بستانی است ساق آن بقدر ذرعی
وبرگ و برگ آن شبیه ببرگ سداب وبازغب وخوشبو وتند طعم وتخم آن شبیه بانجدان وزوفرا عبارت از آنست وصاحب
اختیارات بدیعی نوشته که برگ آن شبیه ببرگ جزر وطعم آن قریب بطعم رازیانه وتخم آن سبز رنگ وخوشبو وخوش طعم
نزدیک بتخم کزر در شکل وبرجامه بچسپد وبشیرازی آنرا خودسک نامند * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص
آن مقوی معده و احشا وجگر و محلل ریاح وهاضم ومفتح سدهٔ جگر وسپرز ومسخن گرده ومثانه ومسمن آن ومبهی ومقوی
آن ومنقی مثانه ومجاری بول ورافع خمار وآشامیدن وبوئیدن آن جهت زکام و رطوبات دماغی و برودت دماغ
وضماد آن جهت تسکین وجع وورم بواسیر وبدستور خوردن آن وادهان آن گویند بواسیر را زائل کرده اند و رنگ
روی را نیکو سازد وهیچ دوائی بآن نرسد وطلای گل وبرگ آن با عسل جهت خراجات واکله وضماد جمیع اجزای آن
با شراب وبا روغن بنفشه جهت رفع سم هوام ونیم درهم آن با اندک شراب جهت گزیدن هوام شربا نافع وجالینوس
بالخاصیه آنرا جهت سعال یابس مفید میداند وتخم آن در افعال قویتر از اکثر اجزای آنست ومضر سر ومجفف منی مصلح آن
بادرنجبویه بدل آن سداب است هرگاه اقسام دیگر حزا یافت نشود مقدار شربت آن تا سه درهم واز تخم آن تا یک مثقال
* حزاز الصخر * بفتح حاء مهمله وزای معجمه والف وضم زای معجمه والف ولام وفتح صاد مهمله وسکون خاء معجمه وراء
مهمله وبضم حا نیز آمده ودر مصر حناء القریش وبفارسی گل سنگ وبدیلمی سنگ حنا گویند واین را حزاز از آن جهت
نامند که مرض حزاز را که نوعی از قوبا است زائل میکرده اند * ماهیت آن چیزی که بر روی سنگهای نمناک متولد میشود ورنگ
آن سبز مائل بسفیدی وچون بدست بمالند برنگ حنا مشابه گردد * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن
جالی وجهت اقسام قوبا وقطع نزف الدم وتسکین حرارت اعضا واورام حاره وورم زبان و با عسل جهت یرقان ضمادا نافع *
* حزنبل * بفتح وبضم حاء مهمله نیز وضم زای معجمه وسکون نون وضم باء موحده وسکون لام لغت عربی است وکف الدابه
وکف النسر وبیونانی مریافلن نامند * ماهیت آن امین الدوله نوعی از بهمن سفید دانسته ومراد از آن بیخی است
سفید وستبر مائل بتیرگی وزردی وطعم آن شیرین مائل بتلخی ونبات آن انبوه وبرگ آن شبیه ببرگ سیب وعریضتر
از آن وپرزغب وساق مجوفی از وسط آن رسته ورنگ آن ما بین سرخی وزردی وپرزغب وبرگهای ریزه احاطهٔ ساق آن نموده
وبلندی آن تا دو ذرع ومنحرف بجهت اسفل بحدیکه ملاصق زمین شده وبرسر آن چیزی متخلخل مثل اسفنج ودرونش
با اندک رطوبت وخارهای ریزه در اطراف آن وگل آن مائل بسفیدی وزردی ومحیط بساق آن مثل فراسیون وبی شعبه وشاخ
ومنبت آن نزدیک آبها واکثر بلاد مانند طرسوس واراضی شام وغور وطبریه وجبال بیت المقدس وعکا وموصل وغیر اینها
از بلاد مناسبه بطبیعت آن وبهترین آن طرسوسی چرب وشیرین با اندک تلخی است وتازهٔ آنرا چون از زمین بکنند نرم
مانند شمع میباشد وچون بخایند مانند خمیر گردد وچون در تابستان نزدیک خشکی گیاه آنرا بکنند صلب وبزرگ میباشد و
قوت آن تا دو سال باقی میماند * طبیعت آن در اول سوم گرم ودر وسط دوم خشک * افعال وخواص آن مفتح
ومحلل وملطف اخلاط ومبهی ومقوی احشا اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض والزینة والمفاصل وغیرها آشامیدن
آن جهت رفع صداع کهنه ورفع بخارات ومنع تصاعد بخار وتقویت دماغ وقطع نزلات ورمد ودرد لها ة وزانه وسینه وسعال

و ربو و ضیق النفس و قولنج و ریاح غلیظه و ضعف جگر و سپرز و با عسل جهت حصاة و مثل آن مت یک مثقال تا دو مثقال بدان
جهت استسقای لحمی و زقی و با سکنجبین جهت نیکوئی رنگ رخسار و با مغز تخم خربزه جهت وجع کرده و نزف الدم و با
گلنار جهت قطع سیلان خون و با آب کندنا جهت اسقاط دانه بواسیر و مثل آن است خوردن آن با آب کرفس جهت تحلیل آنچه
در انثیان بهم رسد و با صبر جهت وجع مفاصل و عرق النسا الراس بخور آن جهت صداع و تحلیل مواد دماغی و ضماد مطبوخ
همراه آن با سداب در روغن زیتون جهت فالج و لقوه و کزاز و خدر و عرق النسا الاذن قطور آن در گوش جهت ثقل
سامعه العین اکتحال آن جهت قطع بیاض و ناخنه و سلاق السموم آشامیدن آن جهت سموم حیوانی و نباتی و تقویت باه
اجماعی اطبا است خصوصا با شراب و بدستور طلا کردن آن الخواص آشامیدن منقوع یک درهم آن در شیر تازه دوشیده
یک رنگ سه صبح ناشتا و تا آخر روز چیزی نخوردن موجب عدم تاثیر سموم است مطلقا خواه حیوانی باشد و خواه نباتی
تا مدت یکسال و گویند تا مدة العمر و با آب و نمک جهت سقطة الجروح ضماد تازه و خشک آن جهت منع جراحات و التیام
آنها بغایت مفید و گویند مضر رئه است مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یکمثقال تا دو مثقال یوسف بغدادی در مرنافلن
صنفی را بیان نموده که در شام بهم میرسد و آن بیخی است شبیه بسورنجان صلب و عظیم و چون بغایت نرم میباشد و در
رفع اثر سموم در عرض سال مخصوص بآن دانسته

* فصل الحاء مع السین المهملة *

* **حسک** * بفتح حا و سین مهملتین و سکون کاف و آنرا شکوهنج و شکرهنج نیز و بشیرازی خارسوهوک و باصفهانی مردادو
درمغرب حمص الامیر و بفارسی خار خسک و بهندی گوکهرو و هست چنگها ریعنی در پای فیل چون خلد فریاد برآورد
* **ماهیت** آن بری و بستانی میباشد بری آن درختها بها و نرد یک آبها و بیشها میروید شبیه بنبات هند وانه و شاخهای آن
خاردار منبسط بر روی زمین و برگ آن که نزدیک خارهای آن رسته شبیه ببرگ زیتون و نخود و طعم ظاهر آن و شبنمی
که بر آن می افتد ترش و جرم آن بیمزه و با اندک عفوصت و ثمر آن سه پهلو و اطراف آن نیز مانند خار و مغز آن از نخود
کوچکتر و سفید رنگ و بستانی آن در بهرها میروید و شاخهای آن مرتفع از روی زمین و خارهای آن ریزه و شاخهای آن طولانی
و طرف بالای شاخها غلیظ تر از طرف اسفل و بر آنها چیزی رسته بباریکی موی و مجتمع شبیه بخوشه و ثمر این نیز شبیه بثمر آن
بهترین آن بستانی آن است * **طبیعت** آن مرکب القوی از جوهر رطب اندک و یابس بسیار و حرارت لطیف و گرم
و خشک در اول نیز گفته اند * **افعال و خواص** آن اعضاء الغذاء و النفض و السموم و غیرها جالی و مدر بول و مسکن
درد مثانه و افزاینده منی و مفتت حصاة کرده و مثانه و منضج و رادع و ملین و دافع قولنج حار و مانع انصباب مواد و با شراب
جهت دفع ادویهٔ سمیهٔ نباتیه و آشامیدن عصارهٔ برگ و بیخ و ثمر تازهٔ آن بتنهائی جهت قرحهٔ مجاری بول را حلیل که
بفارسی سوزاک و بهندی سوزاک نامند و تقویت باه و تفتیت حصاة و عسر البول و قولنج و عصارهٔ آن مستعمل در اکتحال
مبرده و مجففه و رادعه و مضمضه بعصارهٔ آن با عسل جهت قلاع و عفونت دهان و وجع لثه و اورام عضل حلقوم نافع و ضماد
عصارهٔ طبیخ آن جهت ردع ورم حار و منع حدوث آن و ریختن مواد باعضا و دو مثقال عصارهٔ خشک بری با شراب جهت
سم افعی و پاشیدن آب طبیخ آن جهت بر طرف کردن کیک بغایت موثر و چون نخود را در آب تازهٔ آن مکرر پرورده
کنند در تقویت باه بیعدیل مقدار شربت آن تا پنجدرهم مضر سر مصلح آن بادام و روغن کنجد و تخم آن در جمیع افعال
مانند عصارهٔ گیاه آن و روغن آن که آب گیاه آنرا با روغن کنجد طبخ دهند بدستور مقرر طلای آن و آشامیدن و تحقین

بدان جهت تقویت باه و درد مفاصل و نیکو کردن رنگ رخسار و درد کمر و گرده و عسر البول و چکانیدن و مالیدن آن در احلیل و عانه و کمر جهت حصاة گرده و مثانه مؤثر مقدار شربت آن هفت مثقال با میختج یا عسل یا نبیذ و چون تخم آنرا که حسک الکلاب نامند با شیر تازه سه مرتبه طبخ نمایند و هر مرتبه خشک کنند در تقویت باه بی‌مثل است

* حسل * بفتح حا و سین مهملتین و سکون لام و بکسر حا نیز آمده بیونانی حسمی نامند * ماهیت آن گیاهی است شبیه بصعتر و برگ آن درازتر و بزرگتر از آن و تیره رنگ * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن پختهٔ آن مقوی معده و هاضم و مصلح طعام فاسد شده و جهت خوشبوئی دهان و آروغ و با شراب جهت گزیدن رتیلا و عقرب مفید مقدار شربت آن تا پنج درهم و زیاده بر آن نیز مجوز است

* حسو * بتشدید واو و حسو بر وزن فعول نیز آمده * ماهیت آن غذائی است که از حبوب و غیر آن ترتیب میدهند رقیق و بطریق قهوه تناول مینمایند و بفارسی حریره نامند و در قرابادین انواع آن ذکر یافت *

** فصـــــــل الحاء مع الشین المعجمة **

* حشیشة البراغیث * بفتح باء موحده و راء مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ثاء مثلثه بلغت شام گیاه دو قس را نامند و در عراق مراد از آن گیاهی است که کیکرا دفع مینماید و در طبرستان کیک و لرش نامند و قسمی از دو قس شمرده‌اند

* حشیشة الداخس * بفتح دال مهمله و الف و کسر خاء معجمه و سکون سین مهمله لغت عربی است بیونانی فارونخیا نامند * ماهیت آن گیاهی است منبت آن سنگلاخها و برگ آن شبیه ببرگ عدس و از آن بزرگتر * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و ملطف ضماد آن جهت عقعقه و قروح شهدیه و داخس نافع است

* حشیشة الزجاج * بضم زای معجمه و فتح جیم و الف و جیم بر رومی کسنین و اهل اندلس حبیقه و حبقا و بفارسی گیاه آبگینه نامند * ماهیت آن گیاهی است که در شوره زار و محوطها و خرابها میروید شاخهای آن باریک مائل بسرخی و برگ آن خشن و مزغب و بر شاخهای آن چیزی شبیه بتخم بقله زبرنج و خشن و بسیار تلخ و بر جامه می‌چسپد * طبیعت آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن محلل اورام و رادع و مفتح سده و جالی و قابض و برگ زجاج را با آن کلیه زائل میکردند و از این جهت آنرا حشیشة الزجاج نامند و تحسی بدو اوقیه از عصارهٔ آن با شکر جهت سرفهٔ کهنه بسیار مؤثر و ضماد عصارهٔ آن جهت اورام حاره و بواسیر و با سفیداب جهت حمره و نمله و قیروطی آن با روغن حنا و پیه بز و مالیدن برگ آن جهت قوبا و غرغرهٔ آن جهت ورم لوزتین و با روغن گل جهت درد گوش مفید مضر سر مصلح آن نبات و خشخاش مقدار شربت آن تا ده مثقال است

* حشیشة العلق * بفتح عین مهمله و لام و سکون قاف امین الدوله گفته که آنرا در گیلان حنیس نامند و از جملهٔ پودنه است و دیمازنده‌ران او جی گویند * ماهیت آن نباتی است شبیه بسوسنبر و مائل بسیاهی و خوشبو بالخاصیة اخراج زالوی در حلق مانده نماید و در سائر افعال قویتر از اقسام فودنج است

* حشیشة المعدن * بفتح میم و سکون عین مهمله و کسر دال مهمله و سکون نون و آنرا ریش سنگ نامند * ماهیت آن گیاهی است سفید و صلب قریب بصلابت سنگ و چون شکسته شود اجزای آن ریزه گردد و با روغن چون مشتعل گردد شعلهٔ آن بی‌طرف نشود * افعال و خواص آن جالی و مورث صحت و طراوت جلد است و داخل ضمادات ملوکی

حشیشة البراغیث
حشیشة الداخس
حشیشة الزجاج
حشیشة العلق
حشیشة المعدن

مى نمايند

* فصـــــل الحاء مع الصاد المهملة

* حصاة * بفتح حا و صاد مهملتين و الف و تاء مثناة فوقانية بفارسى سنكريزه و بهندى پتهرى و كنكرى نيز نامند * طبيعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن رادع و مجفف و ذرور سائيدهٔ آن مانند غبار جهت نزف الدم جراحات و دفع ضرر آن مفيد و انداختن آن در كوزهٔ آب مصلح غلظت آن و مقوى احشا است

* حصرم بكسر حا و سكون صاد و كسر راء مهملتين و سكون ميم بفارسى غوره نامند * ماهيت آن انكور خام نارس سبز ترش است هر نوع كه انكور باشد * طبيعت آن در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و عصارهٔ آن سرد تر و خشک تر از آن تا سوم * افعال و خواص آن مطفى حرارت خون و صفرا و قامع صفرا و مقطع بلغم حاصل در معده و حابس طبع و مانع انصباب مواد و مقوى جكر و بدن و رافع تشنكى و سستى اعضا و ضماد سائيدهٔ خشک آن جهت خشبو كردن عرق و حصف و منع تولد آن در ان سال ثانيا و جوشش و خارش و سستى بدن نافع و مضعف معدهٔ سرد و مضر باه و مولد رياح و مغص و مورث عطش در بعضى امزجه بجهت تكثيف آن اجزاى معده را مصلح آن كلقند و ليمون و انجير بدل آن ريباس و حماض و اترج و رب آن قاطع تشنكى و مسكن حرارت و التهاب معده و جهت اسهال مرارى و برانكيختن اشتها و حفظ جنين و تقويت احشا و منع غثيان صفراوى و خمار و منع قبول مواد و با ربها نار ميخوش جهت صفراوى مجرب و عصارهٔ آن كه در آفتاب خشک كرده باشند جهت خناق و ورم حنجره و لهاة و قلاع دهان و رعاف و قئ الدم و با آب كندنا جهت تجفيف دانهٔ بواسير و فرزجهٔ آن جهت تنقيه و اصلاح رحم و باسور كه جهت نواصير و قطور آن جهت چرک كوش و غرغرهٔ آن جهت ورم حلق و اكتحال آن جهت دمعه و خشونت اجفان و تاكل آن و حقنهٔ آن جهت قرحهٔ امعا و سيلان رطوبات رحم مفيد و در ساير افعال مانند رب آن و آب آن در افعال مانند عصارهٔ آن و مقوى قوت ماسكهٔ معده و چون توتيا را با آن پرورده كنند و بعد ستور سائيده و بهٔ عين را بغايت مقوى فعل آنست مضر سينه و مورث سعال مصلح آن كلقند و شربت خشخاش مقدار شربت از عصارهٔ آن يك مثقال بدل آن آب سيب ترش و سماق و شراب آن كه از آب غورهٔ قريب بشيرينى و رسيدكى سه جزو و عسل كف كرفته يكجزو و ترتيب دهند بدينطريق كه سه چهار روز در آفتاب كذارند تا بجوش آيد پس صاف كرده در خم نموده در آفتاب كذارند تا برسد قابض و مقوى معده و منشف رطوبات رحم و جهت بطوء هضم و استرخاى معده و قولنج ثفلى و وبا و در ساير افعال مانند عصارهٔ آنست و كهنهٔ يكساله و زيادهٔ آن بهتر و قوى تر تازهٔ آنست و بدستور چون با آتش بقوام آورند و شربت سازند

* حصى لبان الجاوى * بفتح حا و كسر صاد مهملتين و سكون ياء مثناة تحتانيه و ضم لام و فتح باء موحده و الف و ضم نون و لام و فتح جيم و الف و كسر واو و سكون يا و بفارسى حسن لبه و بهندى لبان نامند * ماهيت آن صمغ ضرو يمنى است و كمكام عبارت از ان است و در ضرو مذكور خواهد شد و انطاكى نوشته كه اهل اين صناعت تحقيق نكرده اند و من بعد از مشقت بسيار تحقيق و تشخيص نمودم كه صمغ ضرو است و در اول تكون بقدر دانهٔ كندم ميباشد و بقدر بيخ بقدر خربزه ميشود و بوى آن مركب از بوى مصطكى و كندر و خوشبوترين صمغها است چون در آتش اندازند و از بخورات طيبه است و بهترين آن آنست كه خوشبو و سفيد مائل بسرخى و سياهى باشد و مغشوش به مصطكى و كندر و صمغ مينمايند و فرق آنست كه چون در آتش اندازند اصلى آن خوشبو ميباشد بخلاف مغشوش * طبيعت آن در دوم كرم و در اول خشک * افعال و خواص آن القلب مقوى دل و مورث سرور شربا و بخورا الفم خائيدن آن جهت رفع قلاع دهان

وتقویت لثه و سرفه الراس طلای آن جهت حبس نزلات الاذن قطور آن با روغنهای مناسب جهت درد گوش بارد الصدر
والدماغ والمعده و آشامیدن آن جهت امراض سینه و سرفهٔ رطوبی و تقویت دماغ و معده و ادرار رطوبات و تحلیل آنها
و رفع مغص و تقویت آلات تناسل و معده و الزینة اغتسال بدان جهت تقویت بدن و حفظ موی از انتثار مقدار شربت
آن تا دو درهم بدل آن لادن و مصطکی با المناصفه و مضر محرورین مصلح آن روغن بنفشه و خشخاش است

* فصـــــــل الحاء المهملة مع الضاد المعجمة *

* حضض * بضم حاء مهمله و ضاد و سکون ضاد دیگر معجمتین * ماهیت آن دو نوع است مکی و هندی مکی را بیونانی
لوقیون نامند و آنچه مشهور است آنست که عصارهٔ برگ و تخم نباتی است خاردار قریب بسه ذرع پوست آن کاهی رنگ
برگ آن شبیه بشمشاد و ثمر آن شبیه بفلفل و سیاه و املس و طعم آن تلخ و گویند برگ آن مدور و اندک ضخیم و سر برگ آن
اندک فرو رفته و منبت آن وادی عرفات است گیاه آنرا بالتمام از بیخ و برگ و تخم و ساق گرفته و خرد کرده در
حوضی میخیسانند پس خوب لگد کوب میکنند و صاف کرده میگذارند تا درد آن ته نشین گردد پس صافی زلال آن را
گرفته طبخ مینمایند تا قریب بانعقاد رسد پس در خیکچها پر نموده سر آنرا بسته باطراف میبرند و این را خولان مینامند و درد دی
آنرا از بالا یش میکنند تا ریشها و اجزای غلیظهٔ آن جدا گردد پس اندک طبخی میدهند که قریب بانعقاد رسد گلولها
میسازند و این را حضض مینامند و از بعضی ثقه شنیده شده و تحقیق همین است که گیاه آن بعینه گیاه عنب الثعلب است که
بدستور مذکور مرتب مینمایند و بعضی مغشوش و بعضی مجعول از برگ مورد و صبر سقوطری از هر یک سی مثقال و مرمکی بیست
و پنج مثقال و زعفران بیست مثقال و درشاب یک من تبریزی میسازند و فرق میان آن و اصلی آنست که رنگ بیرون اصلی
زرد مائل بسیاهی و اندرون آن مائل بسرخی و چون در آب حل نمایند کف آن برنگ خون میباشد و طعم آن با قبضیت
و تلخی و چون در آتش بیندازند ملتهب گردد و مجعول و مغشوش آن بخلاف آن باشد و بآتش ملتهب نشود * طبیعت آن
در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک * افعال و خواص آن قابض و رادع و محلل و مبرد و تحلیل
آن کمتر از ردع و آشامیدن آن جهت اورام باطنی و اسهال قطع سیلان رطوبات و عرق و احتباس خون و نفث سینه
و سرفه و درد جگر و یرقان اسود و زحیر و ادرار حیض و بواسیر و حرارت کرده و قرحهٔ مجاری بول و التهاب و تشنگی
و گزیدن سگ دیوانه الاذن قطور آن جهت منع سیلان رطوبات و چرک از گوش الفم مضمضهٔ آن جهت تقویت
لثهٔ مسترخیه و غرغرهٔ آن جهت ورم حلق العین اکتحال آن جهت جرب و حکه و ملاق ورد معه و رمد و ضعف بصر و منع
نزله الاعضاء الغذاء طلای آن جهت شقاق و قرحهٔ مقعده و سحج کل اعضا و حقنهٔ آن جهت اسهال مزمن و قرحهٔ
امعا نافع و قرشی در شرح قانون گفته که حضض با وجود آنکه منع نزف الدم میکند ادرار حیض مینماید مضر سپرز
مصلح آن انیسون و حماما مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرهم بدل آن حضض هندی است *

* حضض هندی * بهندی رسوت نامند * ماهیت آن بعضی گفته اند که عصارهٔ فیل زهرج است و تحقیق آنست که
غیر آنست صاحب دستور الاطبا نوشته بهترین آن آنست که در نگرکوت و نواح لاهور از شیرهٔ هلیلهٔ تازه سازند و صاف
باشد و در کتاب دیگر دیده شده که در نواح لاهور و نگرکوت از شیرهٔ هلیله تازه و شیر میسازند و حکیم عبد الحمید در
حاشیهٔ تحفه نوشته که آنچه از حکمای هند و کتب معتبرهٔ ایشان تحقیق شده آنست که عصارهٔ دارهلد است که در هلد تازه

زانیم کوفته در آب بجوشانند تا تمام قوت آن در آب بازداده شود پس صاف نموده مساوی آن شیر داخل کرده بجوشانند تا غلیظ و منعقد گردد و باطراف میبرند و بعضی گفته اند معنی رسوت بهندی رس اوتیه است زیرا که رس بمعنی عصاره و اوته بمعنی جوشانیدن است وچون آن عصاره است و بطبخ مرتب مینمایند لهذا مسمی بدان گشته و آن عصاره برگ چند نباتی است بعضی شبیه ببرگ حلبه و خار دار و بعضی شبیه بخرفهٔ خرد و ضخیم تر از آن و بعضی شبیه بحندقوقی که بهندی کاله پورنا و بس کهپره نامند درهاونهای چوبی بزرگ کوبیده آب آنرا گرفته صاف کرده طبخ میدهند تا بسرحد انعقاد رسد و بوبرگهای عریض طولانی سبز پستی رنگ ریخته خشک مینمایند و باطراف میبرند و آن برگ محتمل که برگ دار هلد باشد و رنگ رسوت تازه خالص زرد میباشد * طبیعت آن قریب بطبیعت مکی است و گفته اند سرد و خشک است * افعال و خواص آن نیز قریب بدانست و جهت امراض چشم و تقویت باصره و تحلیل اورام حاره و بثور و تسکین حدت خون و صفرا و قی و فواق و اسهال بواسیری و ورم طحال و دفع سموم نافع و آشامیدن محلول مقدار نیم درهم آن با آب برگ ککروندہ که گیاه هندی است مقدار پنج شش مثقال خصوصا که شب در آن بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده نیم گرم بیاشامند جهت حبس خون بواسیر و اسهال بواسیری و اسهال الدم و سحج امعا و طلای محلول آن در آب نیم گرم جهت وجع بین الکتفین و تحلیل اورام حاره و بثور مجرب و اهل هند جهت سحج اطفال در دادویهٔ ایشان داخل مینمایند و میخورانند و حبوب رسوت در رفع با دین مذکور رشد و فتیلهٔ آن که یکوزن آنرا باهم وزن آن ثمر نیم که بهندی نمولی گویند بار بع وزن آن زرنباد کوفته در آب برگ ککروندهٔ سفید خوب حل کرده فتیله ها سازند بقدر بند انگشت خنصر و خشک نموده در شیشه کرده سر آنرا محکم بسته نگاه دارند عند الحاجت یکی بردارند بد برجهت تسکین وجع بواسیر و حبس خون مجرب است

* فصل الحاء المهملة مع اللام *

* حلاب * بضم حاء مهمله و فتح لام و الف و باء موحده * ماهیت آن گیاهی است بقدر شبری برگ و شاخهای آن بسیار باریک و گل آن بسیار ریزه سفید و تخم آن بقدر خردلی منبت آن اکثر امکنه خصوصا اطراف عمارات و خرابها * طبیعت آن در سوم سرد و خشک * افعال و خواص آن ضماد آب آن با آرد گندم جهت استحکام عضو مکسور و کوفته و بدر رفته و ماندہ و سست شده و با حنا جهت خارش کف دست اطفال و غیر اطفال و مانع زیاده شدن آبله و جهت سیلان زرد آب از آن مفید *

* حلبه * بضم حاء مهمله و سکون لام و فتح باء موحده و هاء و فریقه نیز خوانند و درگیلان خلبه بخای معجمه و باصفهان شنبلیله و در شیراز شملیز و بهندی میتهی نامند * ماهیت آن از حبوب معروفه است و گیاه آن تا بقدر ذرعی و شاخهای آن باریک و برگهای آن ریزه صنوبری شکل زاویهٔ آن متصل بشاخ و قاعدهٔ آن بالا و طعم آن مائل بتلخی و بوی آن تند و تخم آن لعابی و بوی آن نیز شبیه ببوی برگ آن و در غلافی شبیه بغلاف تخم تربد و اندک پهن و کوچکتر از آن و اندک زرد رنگ و ریزه مربع اندک پهن و غیر املس و غیر مستوی و ماکول و برگ آنرا نیز پخته میخورند و با گوشت لذیذ میباشد و بعضی برای حدت طعم و کم شدن تلخی و رائحهٔ آن اولا برگ آنرا اندکی در آب جوش داده و آن آب را ریخته پس با دو پیاز و گوشت بریان کرده میخورند * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن برگ آن منضج و ملین و محلل و مدر بول و حیض و جهت امراض بارده و سوء القنیه و استسقا و سرفهٔ بارد و ورم طحال و درد کمر

وجگر و رحم و برودت مثانه و تقطیر البول و ضماد آن جهت تقویت قوی نافع و خوردن آن با نان مانع تلیین آنست و تخم
آن ملین و منضج و محلل و مبهی و مدر حیض و مقوی رئة الصدر و المعدة مطبوخ آن با عسل مسهل و جهت مواد محتبسه بسینه
و سرفه و ربو و عسر النفس و بواسیر و اورام باطنی و کسر ریاح و دفع بلغم لزج از سینه و تنقیهٔ امعاء و مطبوخ آن با تمر هندی
و مویز و انجیر که آب آنرا بعد طبخ صاف نموده با عسل بقوام آورده باشند جهت ضیق النفس و تصفیهٔ صوت و قروح
سینه و درد آن که مزمن شده باشد با آب پرسیاوشان مجرب خوردن آن با مری پیش از طعام و بعد ستور و با عسل شکم
براند و اخلاط ردیه دفع کند اعضاء النفض طبیخ آن بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه جهت تسهیل ولادت و ادرار بول و حیض
و مدر و مدت خوردن آن با آرد گندم و شکر و عسل سرشته جهت تسمین بدن و اصلاح حال کرده مؤثر و آب طبیخ آن با پنج درم
قوه جهت نیکوئی رائحهٔ براز و تلیین طبیعت و رفع سستی و شکستگی اعضا و ادرار حیض و لیکن مفسد رائحهٔ عرق و بول است
الاورام و غیرها ضماد آن جهت اورام صلبهٔ ظاهری و باطنی و سعفه و سوسه کلف و سوختگی آتش و شقاق بارد و کجی ناخن
و ورم سپرز و رحم و رفع اسقاط موی و سائر آثار جلدیه و ضماد آرد آن با بورهٔ ارمنی جهت تحلیل طحال و با انجیر جهت کشودن
دمل و با آرد جو و روغن گل سرخ و سرکه جهت اورام حاره و با عسل جهت بارده و طلای آن جهت رفع چرک و نیکوئی
رنگ رخسار و با مویزج جهت منع تولد قمل و قطور نقیع آن در آب جهت دمعه و سلاق و حمره و بقایای ورم چشم و نطول
طبیخ آن و بعد ستور و جلوس در آن جهت تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و تنقیهٔ رحم و فرزجهٔ آن با پیه قاز جهت تلیین صلابت
رحم و تفتیح فم آن و شستن سر با آب طبیخ آن جهت جعودت موی و زوال حزاز و قروح رطبه نافع و اکثار آن مصدع و مغثی
و مضر انثیان مصلح آن سکنجبین حامض و انیسون و مکیدن انار میخوش و محرور المزاج را استعمال برگ آن بدون کاسنی
جائز نیست و طبیخ برگ آن با برگ اسفناخ و یا برگ خرفه و یا بازردک نیکو مصلح است آنرا از برای محرور المزاج و روغن
تخم آن گرم و تند و محلل و ملطف و ملین صلابات و منضج دبیله و جهت زحیر و اسهال و نخالهٔ ردی و موی و قرحهٔ رخسار و
با موم جهت شقاق و با ادویه کلف جهت جلای بشره مؤثر است

* حلبیب * بفتح حای مهمله و سکون لام و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و بای موحده گویند سورنجان هندی
است * ماهیت آن دوائی است هندی خشبی شبیه بسورنجان مصری * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و گویند
درسوم * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت نقرس و درد مفاصل و زانو و تقویت بدن و اخراج بلغم خام و اخلاط
غلیظه و اقسام کرم معده و امعا و اسهال بلغم خام مفید مقدار شربت آن تا سه درهم مضر سپرز و مغلظ آن مصلح آن کثیرا و کاسنی است

* حلبوب * بفتح حای مهمله و سکون لام و ضم بای موحده و سکون واو و بای موحده لغت نبطی است و باندلس حریق
الاملس بحای مهمله و در بلاد دیگر عصا هرمس و خصی هرمس بخای معجمه و صاد مهمله و دیسقوریدوس در رابعه نوشته
که آنرا لینوزسطس و بعضی پرسانیون و بعضی اربوطانون نامند * ماهیت آن گیاهی است بقدر شبری و پرشاخ و بسیار
گره و شعبهای آن از گرههای آن رسته و برگ آن کوچکتر از بادروج و مفروش بر روی زمین و یکروی آن مزغب و دو نوع
میباشد نر و ماده و ثمر نوع ماده آن خوشه دار با تخم و تخم آن از بطم کوچکتر و برگ نر آن و ثمر آن نیز کوچکتر از ماده
و مستدیر و یک تخم بر بالای تخم دیگر و پیوسته بهم شبیه بخصیهٔ حیوان و بیخ آن دو عدد و مستدیر بقدر تخم کبوتر یکی سست

اورام بارده وملین طبع وآشامیدن نیم مثقال از آب مطبوخ آن مسهل رطوبات مائیه ومرت مدرا وضماد آن محلل قوی وگفته اند حمول برگ مادهٔ آن بعد از طهر وخوردن بیخ صلب آن باعث حمل بدختر وآشامیدن برگ نر آن وحمول بیخ سست آن باعث حمل بپسر است بالخاصیت وگفته اند سست آن مضعف باه وصلب آن مقوی آنست

* حلتیت * بکسر حاء مهمله وسکون لام وکسر تاء مثناة فوقانیه وسکون یاء مثناة تحتانیه وتاء مثناة فوقانیه بفارسی انگژد وانغوزه وباصفهانی انگشت گند وبهندی هینگ نامند * ماهیت آن دو نوع میباشد طیبه ومنتن وطیبه آن صمغ انجدان سفید است که آنرا کوله پرنامند ومنتن آنرا گویند صمغ انجدان سیاه است که بفارسی کماه نامند وبهترین آن طیب آنست وبهترین منتن آن صاف شفاف مائل بسرخی تند بوی باشاعت است که چون در آب حل کنند مانند شیر شود وزبون ومغشوش آن رنگ آن سبز وبوی آن مانند بو مکند نا وطعم آن کریه باشد وگویند منتن آن بدین اوصاف است ومغشوش بسکبینج وآرد باقلی مینمایند منفعت آن هوات * طبیعت آن گرم در اول چهارم وخشک در آخر دوم ومنتن آن خشک در سوم وباقوت تریاقیه وسمیه * افعال وخواص آن امراض الراس آشامیدن آن جهت امراض بارده دماغیه مانند فالج ورعشه وصرع وخدر وتمدد واورام الصبیان وامثال اینها وبا فلفل وسداب جهت کزاز وبا شراب جهت امراض اعصاب وبا سکبینج جهت فالج وخدر بشرط ادمان وبلع نمودن سه قیراط آن ممزوج باموم جهت فالج نافع امراض چشم وگوش وبینی ودهان وحلق وحنجره وصدر وصعده وکبد وطحال ومیاره اکتحال آن باعسل جهت تقویت باصره ونزول آب وبیاض وظلمت وقطور وجوشانیده آن در روغن زیتون جهت درد گوش وگوش کهنه ودوی وطنین وبازنجار وزاج جهت بردن گوشت زیاده که در بینی متکون شود وگذاشتن آن بر دندان کرم خورده جهت تسکین درد وریزانیدن آن وطلای آن از خارج نیز مسکن درد آن ومضمضه بطبیخ آن با انجیر وزوفا جهت درد دندان کرم خورده وغرغرهٔ آن با عسل جهت ورم لهاة وباسرکه جهت اخراج زلوی در حلق مانده وبازرده تخم مرغ جهت سرفهٔ خشک ودرد پهلو وبتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبه جهت بحت الصوت وخشونت حلق وشوصهٔ بلغمی وآشامیدن محلول آن در آب جهت تصفیهٔ صوت اعضاء الغذا آشامیدن آن مذهب مرجامله ومحلل وپیرا کند وکنندهٔ ریاح وباسکنجبین جهت جمود شیر وباقوا بض جهت اسهال رطوبی وبا ادویهٔ مناسبه جهت مغص ریحی وبلغمی وقولنج وتحلیل ریاح ونیز گویند که آنها واخراج اقسام کرم معده وتغییر خون بوا سیر وپروردهٔ معده وجگر وسپرز واستسقا وسستی بدن وبلو ردن مقدار یک نخود آن ویا کمتر بقدر برداشت مزاج که درجوف خمیر نان پخته گذاشته بلع نمایند تا چند روز پی هم جهت تحلیل استسقای بارد هر نوع که باشد مخصوص زقی وطبلی نافع وبا انجیر جهت یرقان سده وبا آب بارتنگ جهت رفع چرک ودیلان مقعد باطنی امراض رحم واورام وتوبا وثآلیل وسموم وغیرها وآشامیدن آن باموم وفلفل جهت کشودن بول وحیض وبخور وحمول آن جهت اخراج جنین میت وگذاشتن آن بر اورام بعد شکافتن آنها جهت اخراج اجزای خبیثهٔ آن وضماد آن با انجیر خشک وسرکه جهت توبا وباقیروطی جهت ثآلیل وبعد دو مسمارزیه وضماد آن جهت داء الثعلب وبا آب خاکستر وآب دریا جهت شکاف عقل وطلای آن جهت زخم گزیدهٔ سگ دیوانه ومنع مقاربت هوام ورفع مضرت پیکان زهرداره مانند آن وبد ستور با شیر وحنظیا نا جهت گزیدن سگ دیوانه وبا روغن زیتون جهت گزیدن عقرب ورتیلا ابهاه گذاشتن اندکی از ان در ممر احلیل باعث تقویت ونعوظ تمام ومالیدن محلول آن در روغن زنبق بر احلیل در وقت مقاربت باعث کمال لذت جانبین خصوصاً که در

روغن زیتون مدتی بیند از آن در رعشه کرده در آفتاب گذارند پس استعمال نمایند الحمی آشامیدن آن جهت تپ ربع الزینة آشامیدن آن با ماکولات جهت نیکوئی رنگ رخسار نافع مضر دماغ و جگر مصلح آن انارین و انیسون و مضر سعال و مصلح آن کتیرا و ربوب آن مضر صدر و رئه مصلح آن بنفشه و نیلوفر و آب سیب و شربت صندل مقدار شربت آن از یک علسه تا نیم مثقال بدل آن جاوشیر و سکبینج و گویند مطبوخ معروف که بیخ انجدان باشد بدل آنست و گویند از خواص آنست که چون در پارچه بسته در ممر آب گذارند مانع تکون کرم است در ان و همچنین گذاشتن آن در مزرعه باعث گریختن هوام است از ان موضع و بر هر چه بمالند هوام از ان گریزان شوند و چون قدری از ان را در بیخ درختی که قلع آن متعذر باشد کنده آنرا میپوسانند و اگر بیکدفعه کفایت نشود مکرر نمایند دیگر بر نخواهد آمد مانند سقوف خانها و دیوارها مانند درخت پیپل و بر که در بنگاله و هند و ستان بر سقوف و دیوار خانها بر می آیند و باندک زمانی دیوارها و سقفها و کنبد و مساجد و حمام را خراب میکنند چنانچه اکثر میبرند لیکن اگر اندکی ریشهٔ اصلی آن ماند باز سبز میشود

* حلزون * بفتح حاء مهمله ولام و ضم زای معجمه و سکون واو و نون اسم جمیع حیوانات صدفی است و نوع کبیر آن را بفارسی سفید مهره نامند و بهندی سنکهه بفتح سین مهمله و خفاء نون و کاف و هاء هندی و بدان کاغذ و پارچه را مهره و براق مینمایند و بوق نیز میسازند و خرمهره که بهندی کوڑی گویند که در هند و بنگاله و ارد بسه و غیرها بجای زر معاملات و خرید و فروخت خورده و ریزه اکثر بدان است خصوصا در بنگاله و در هند فلوس بیشتر و این کم تر نیز نوعی از حلزون است * ماهیت * آن بری و بحری و نهری میباشد بحری آن بزرگ و نهری آن کوچک و هر یک باشکال مختلفه بود و بری آن چیزی است که چسپیده میباشد بکیاها و اشجار و اوبر اقها تکون میباید و آنرا از نطاح فرفوری نامند و صدف نیز اعم از انها است و آن مخصوص بجلد حجری آن حیوانست و شبیه و ودع و اظفار الطیب و طابیسا و خف الغراب و فرفور اوده لینس و صدف مروارید و غیرها نیز و نطاح همه از انواع حلزون اند * طبیعت * جلد حجری آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص * آن انشاء الله تعالی در صدف مذکور خواهد شد و گوشت آن در دوم سرد و تر گوشت دلینس که در مصر ام الخلول گویند از اقسام بری و مستطیل است الطف و سریع الاستحاله بخون صالح است جهت جذام و جرب و حکه و جنون و سوداء نافع و گوشت سائر حلزونات مولد بلغم و سدد و رافع تشنگی والتهاب صفرا امراض عین واذن وانف اکتحال سوختهٔ مجموع آن با عسل جهت رفع آثار قرحهٔ چشم و طلای گوشت محرق آن با قطران بعد از کندن موی و شعر منقلب مانع روئیدن آن و چکانیدن آب حلزونات کوچک نهری که بهندی گهونگه نامند در هنگام ظهور جدری در چشم مانع بروز آن است در ان و بعد از بروز محلل و دافع آن و مسکن حدت و سوزش و کرمی چشم و چون تازهٔ آنرا بگیرند و بسوزن سوراخ نمایند و برموی روئیده در چشم بچکانند آنرا زائل کرده اند و چون بر پیشانی بمالند منع ریختن مواد بچشم نماید و چون بر حوالی گوش بمالند جهت رفع رطوبات زخمهای غائر آن نافع و سوختهٔ آنرا با سرکه چون بر پیشانی بمالند قطع رعاف نماید امراض معده و قولنج و درد مثانه و حبس طمث فرو بردن گوشت خام آن جهت درد معده و ضماد جهت قولنج و درد مثانه و خوردن گوشت مجفف و مسحوق آن جهت ادرار حیض نافع الاورام والجراحات والنصول و امثال اینها و سوء القنیه و نقرس و سم ضماد گوشت آن جهت ورم نقرس و سوء القنیه و جذب پیکان و امثال آن و جذب زهر سگ دیوانه گزیده از بدن و طلای رطوبت آن که از سوزن سوراخ کرده نزدیک آتش گرفته باشند با مرصاف و صبر بالسویه سرشته جهت تحلیل اورام مزمنه والتیام جراحات خبیثه بیعدیل و با مر کندر نیز

جهت التیام جراحات خصوصاً عصبانی وگویند بالخاصیت مطرقات صلبه را نرم میسازد

* حلفا * بفتح حاء مهمله وسکون لام وفتح فا والف * ماهیت آن نوعی از بردی است که بفارسی پیزر نامند که در آن بها ریند وازان حصیر وامثال آن ترتیب دهند ودر حلیفه که موضعی ومنزل است قریب بمکهٔ معظمه بیشتر میشود * طبیعت آن در اول گرم وخشک * افعال وخواص آن نشستن سر به محرق آن سه روز متوالی جهت رفع خزاز وقروح ابریه وخوردن پنج درهم آن با عسل وسرکه کشندهٔ اقسام کرم معده وامعا ومفتح سدد وگفته اند با آب وعسل نیز این اثر را دارد وداغ کردن بشاخهای آن که از آتش افروخته باشند جهت نملهٔ ساعیه وتکرار آن سه دفع جهت منع زیاده شدن اورام رخوه نافع است

* حلق * بفتح حاء مهمله ولام وسکون قاف * ماهیت آن عصارهٔ برگ نباتی است یمنی شبیه بعلیق وثمر آن مانند خوشهٔ انگور ودانهٔ آن مانند عنب الثعلب وبعد رسیدن سرخ میگردد پس سیاه وبرگ آن شبیه ببرگ تاک وترش وبا گوشت آنرا طبخ مینمایند ومیخورند وعصارهٔ آنرا بدین قسم میگیرند که برگ آنرا در تنور میگذارند وچون نرم گشت رطوبت آنرا افشرده منعقد میسازند وآن سیاه رنگ وطعم آن ترش میباشد وبهتر از آب حب الرمان است گفته اند آب آنرا در ظرف میریزند وبعد از انعقاد وخشک شدن برمیدارند وباطراف میبرند * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن پنج درهم محلول آن در سی درهم آب جهت قمع مرهٔ صفرا وتسکین لهیب وحرارهٔ معده وعطش وازالهٔ کرب خمار بیعدیل مقدار شربت آن تا پنج درهم

* فصـــــــــل الحاء المهملة مع المیم *

* حماحم * بفتح حاء مهمله ومیم والف وکسر حاء مهمله وسکون میم حبق بستانی است ودر شام حبق نبطی وبعربی دیهم وبفارسی گویند بستان افروز است ونیز گویند غیر آنست وبهندی کلغه نامند * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ بستان افروز واز آن بزرگ تر ومختلف الالوان وخوش منظر ودر باغها با بستان افروز غرس مینمایند ومشهور بلالهٔ خطائی است ودر تبریز بگل عاشقان * طبیعت آن در آخر اول سرد وخشک * افعال وخواص آن باقوت محلله ورادعه ورافع سدهٔ دماغ وزکام حادث از بلغم وضماد برگ آن جهت سوختگی آتش نافع وصاحب تقویم گفته که حرارت معده وجگر را ساکن کرده اند وچون طبیخ آنرا با جلاب یا سکنجبین بیاشامند معده وجگر را از اخلاط فاسدهٔ ردیه پاک سازد وتخم آن مقوی دل وبوشهٔ آن با روغن گل وآب سرد جهت اسهال مزمن مفید واکثار آن مضر مثانه ومصلح آن کند ومقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن بستان افروز است وروغن آن که آب برگ آنرا گرفته با روغن زیتون با لمناصفه ترتیب دهند محلل باقوت قابضه وخوردن دو مثقال آن جهت ریاح معده وطلای آن جهت ریاح اغشیهٔ دماغ نافع است

* حمار اهلی * بکسر حاء مهمله وفتح میم والف وراء مهمله بفارسی خر والاغ وبهندی گدهه بفتح کاف فارسی وسکون دال مهمله وفتح ها وهاء دیگر در آخر نامند * ماهیت آن حیوانی معروف است * طبیعت آن در اوائل دوم گرم ودر اوائل سوم خشک وبا رطوبت فضلیه * افعال وخواص آن لحم آن غلیظ وبطی الهضم تر از گور خر امراض الراس خوردن کباب جگر آن ناشتا جهت صرع تب ربع وآشامیدن سم سوختهٔ آن هر روز نیم مثقال نیز جهت گزاز وصرع وبخور سم آن با خمر غلیظ جهت جنون وطلای سرگین آن با سرکه بر پیشانی جهت رعاف وبند ستور چکانیدن عصیر آن در بینی بتنهائی و استنشاق خشک آن که سرکه بر آن پاشیده باشند ونیز قطور آب سرگین تازهٔ الاغ جهت صرع مفید امراض کبد مرارده و کرده ومثانه وسموم وغیرها آشامیدن بول آن جهت درد گرده وآشامیدن عصیر سرگین آن جهت یرقان وتفتیت حصاهٔ و

اخراج جنین ومشیمه وبخور آن جهت عسر ولادت وآشامیدن آن جهت رفع سم وجذام وضماد سم سوختهٔ آن جهت شقاق
مزمن وبا روغن زیتون جهت خنازیر وضماد قیروطی با سوروغن آن ومفاصل وناسور وبدرفتن ضماد کبد سوختهٔ آن با زیت جهت خنازیر وبا شراب جهت
کچلی ناخن وبرص وبهاض آن وضماد پیه آن جهت رفع آثار قروح والتیام جراحات ا حشا نیم کرم وخوردن آن وآشامیدن
نقیع سرگین آن جهت سرفه کهنه وبواسیر وضماد بر زیت موی را برویاند ورا زکند و
دندان آن را دروزیر بالین گذاشتن خواب آورد وسوزن آن شیر را زیاده کند وخون آن زائل کنندهٔ بواسیر است چون بران
بمالند وکودک بد خو را خوشخو کرداند ومضمضه بشیر آن درد دندان را تسکین دهد وآشامیدن آن سرفهٔ کهنه حار وسل
ورد ق را مفید وموی دم آنرا که در شراب اندازند عربده آورد وبول آنرا بر وجه گشتی که بمالند ما هیان بسیار در آن
جمع آیند وتعلیق پوست پیشانی آن بر اطفال جهت رفع فزع ایشان وآشامیدن چرک گوش آن مقدار شعیر در رفع طفلی
که بسیار گریه کند باعث تسکین گریهٔ آن است وجالینوس گفته که طلای نقطهٔ آن سه بار تا چهار بار مسقط دانهٔ بواسیر است وگویند
چون عقرب گزیده بر الاغ معکوس سوار شود وچند قدم برود وبد ستور چون در گوش آن بگوید که مرا عقرب گزیده است
باعث رفع درد آن است وچون قضیب آنرا در کوزهٔ آب نیند اخته گرده بر آتش گذارند تا قریب بسوختن رسد پس سائیده
با روغن زیتون طلا کنند جهت رویانیدن موی ودراز کردن آن بغایت مؤثر گویند چون قضیب تازهٔ آنرا با ادویهٔ حاره
پخته تناول نمایند قضیب را بزرگ کرده اند واز مجربات شمرده اند وتدخین قضیب خشک آن جهت تپ ربع نیز مجرب
دانسته اند بشرطیکه بعد نوبه تدخین کنند واندکی بخوابند وچون نطرون وعاقرقرحا بران پاشیده خشک کنند نیم مثقال
آن با ماء القطر حابس اسهال است وچون ادمان خوردن لحم آن مورث خلط سوداوی امراض سوداوی است باید که شخصی
که ناچار بشد بخوردن آن تعهد نماید بدن خود را باخراج سودا وترطیب آن باستعمال ادهان ولعابات وچون
تناول نماید ودر بدن خود ثقلی وتمددی دریابد وزود از معدهٔ او نگذرد باید که مبادرت نماید باخراج آن باستعمال
ترنجبین با شیافات یا جوارشات مسهلهٔ تربد وسقمونیائی

* حمار الوحش * بفتح واو وسکون حاء مهمله وشین معجمه بفارسی گورخر نامند ومعروف بخر کور است * ماهیت آن
حیوانی است معروف * طبیعت آن گرم وخشک تر از حمار اهلی * افعال وخواص آن گوشت آن غلیظ ومولد
سودا چون خواهند که استعمال نمایند باید که با نمک وشبت ودارچینی وزنجبیل مهرا پخته تناول نمایند امراض الراس والعین
والصلب وتعلیق پوست پیشانی آن بر سر ویا بر بازو جهت رفع صرع مجرب دانسته اند وبعضی گفته اند باید که مقدار یک
شبر باشد وپوشیدن انگشتری مصنوع از سم آن در رفع صرع جهت رفع صرع مجرب اما باید که هر ماه آن انگشتری را
تبدیل وتغییر نمایند وطلای پیه آن با شیر مرضعه جهت رفع گریهٔ اطفال وپیوسته نگاه کردن در چشم آن باعث صحت بصر
ومانع نزول آب وآشامیدن رئهٔ خشک کردهٔ آن با عسل وکتیرا جهت ربو وسرفه وضیق النفس امراض کرده در مثانه وظهر
وباه وکلف وداء الثعلب ودوالی وغیرها آشامیدن مغز سر آن جهت رفع بول در فراش وچهار قیراط زهرهٔ آن با خولنجان وآب
کرنب جهت تفتیت سنگ مثانه وپیه آن با روغن قسط جهت درد گرده وکمر وخصیه وقضیب آن بغایت مقوی باه وطلای
زهرهٔ آن جهت رفع داء الثعلب ودوالی وپیه آن جهت کلف وقوباء وآشامیدن مرق گوشت آن وپیه آن جهت درد مفاصل
وتحلیل ریاح غلیظه وجگر وسم آن در افعال مانند حمار اهلی است

حماض * بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و ضاد معجمه بیونانی طوطاقس اغرینون و بشیرازی ترشه و بهندی چوکا
نامند و بزبان فرنگی بستانی آنرا اشلیه کیاتم و بری آنرا اشلیه پاتم گویند و قسمی دیگر که کوچک میشود برگ آن شبیه بسه
برگه است آنرا اطریفلین یعنی حماض سه برگه و بعربی حمصیص و بهندی امزوله گویند * **ماهیت آن** بری و مائی و بستانی
میباشد بستانی آن دو نوعی است نوع عریض الورق و تفه و آنرا سلق بری و بترکی قوزی غلاقی و بهندی چوکا و بلغت اهل
یمن بنعل و نوعی دیگر رقیق الورق ترش و آنرا حماض بستانی نامند و بیخ همه مائل بسرخی و ثمر آن خوشه دار و متراکم
و تخم آن سیاه و براق و در غلافی ریزه مثلث شکل و سرخرنگ و نوعی را تخم بدون گل تکون میباید و این هر دو نوع ترش
و بهترین انواع اند * **طبیعت آن** در اول سرد و در دوم خشک و در اوائل دوم نیز سرد و خشک گفته اند و با قوت قابضه
* **افعال و خواص آن** امراض الفم مضمضه بعصارهٔ آن جهت تسکین درد دندان و اکلهٔ دهان امراض دماغ و معده
و کبد خوردن آن رافع خمار و قی و غثیان صفراوی و خواهش گل خوردن و امثال آن از خواهش ردیهٔ فاسده است و جهت
یرقان و تقویت جگر و التهاب و تشنگی و آوردن اشتهای طعام و رفع سمیت عقرب گزیده نافع و پختهٔ آن تلیین طبع کند و جهت
جراحتهای امعا و سحج با سماق مفید و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت یرقان نافع و چون بپزند و با روغن زیت بریان
نمایند و کشنیز و اندکی زیره و آب انار دانه بران بریزند و تناول کنند حبس شکم نماید و ضماد پختهٔ آن با شراب جهت
خنازیر و ورمهای بناگوش و جرب و برص و قوبا و با سرکه جهت سپرز بغایت نافع و ضماد آن با روغن گل و زعفران جهت
قروح شهدیه مفید مضر باه مصلح آن شربتها مقدار شربت آن تا هجده درهم بدل آن حماض اترج و تخم آن در اول
سرد و در دوم خشک و قابض * **افعال و خواص آن** امراض قلب و معده و کبد و امعا و سموم وغیرها جهت خفقان حار و التهاب
معده و یرقان و قرحهٔ امعا بسبب تجربهٔ آن و گزیدن عقرب بجهت قوت تریاقیهٔ آن و بریان کردهٔ آن جهت اسهال دموی
و صفراوی و کبدی و بسیار بریان کردهٔ آن حابس بطن و تعلیق بزر حماض بر بازوی چپ مانع آبستنی و گفته اند جهت سم
عقرب بمرتبهٔ مؤثر است چون کسی آنرا آشامیده باشد و عقرب آنرا بگزد متضرر نگردد مضر گرده و سپرز مصلح آن رازیانه
و قند مقدار شربت آن تا ده درهم و بیخ آن جهت اسهال دموی و سحج و یرقان و سیلان رحم و قطع خون حیض و ضماد آن
جهت جرب متقرح و قوبا و داحس و شقاق ناخن و با آرد جو جهت خارش بدن و مطبوخ آن با سرکه جهت ورم طحال
و تعلیق آن بر گردن جهت خنازیر و آشامیدن طبیخ آن جهت یرقان سلبی و تفتیت سنگ گرده و مثانه و احتباس حیض
و بری آن عریض الورق شبیه بتارتنک در طعم و شبیه ببرگ چغندر در شکل و آنرا سلق جبلی نامند و بیخ آن را در اصفهان
حلیمو ناخوانند و آشامیدن آب گیاه آن و خوردن برگ پختهٔ آن جهت سحج صفراوی و دموی مفید و بیخ آن در افعال
قویتر از بیخ بستانی است و خوردن آن با نبات جهت سرفه و آشامیدن یک مثقال آن با آب خبث الحدید جهت بواسیر
مجرب و ضماد آن جهت وجع مفاصل و کوفتگی اعضا و نقرس حار و بخور آن با بیخ کبر جهت خشک کردن و انداختن دانهٔ
بواسیر ظاهری و فتیلهٔ آن با مقل ازرق و موم و روغن و تخم کتان جهت بواسیر باطنی نافع و مائی آن که در کنار آبها میروید
برگ آن باصلابت و شبیه بکاسنی است و نبات آن شبیه به نیلوفر و بیخ آن شبیه بچغندر و تخم آن سیاه رنگ اندک مائل
بسرخی و طعم آن مانند بستانی و آنرا حماض البقر و سلق مائی نامند جهت آنکه منبت آن کنار آبها است * **طبیعت آن**
سرد و خشک و قابض * **افعال و خواص آن** قریب به بستانی است و جهت خفقان و غثیان نافع و با شراب جهت ازالهٔ غم

وتوحش واسترخاء فعل او ظاهر آورد وطبع را خوش دارد وضماد آن جهت جرب وجراحات وقروح خبیثه واورام حاره ومنع از دیاد زخمها مفید وتخم وبرگ آنرا چون بخایند درد دندان را ساکن کند وبن آن را محکم سازد وادمان اکل آن یرقان را زائل کرداند بدل آن بطباط است

حمام بفتح حاء مهمله ومیم والف ومیم بفارسي کبوتر وبهندی نیز همین وبلدان است ***ماهیت آن*** مرغی است معروف صحرائي وخانگي میباشد صحرائي آن اکثر خاکستری رنگ مائل بسبزی وخانگي آن ملون بالوان وانواع وخوشرنگتر وخوش منظرتر میباشد ***طبیعت آن*** در آخر دوم گرم ودر اول خشک وصحرائي آن گرم تر وخشکتر ولطیفتر از خانگي ومرد وبا رطوبت فضلیه ***افعال وخواص آن*** بچه اهلی آن بهتر خصوصا تازه پر وبال برآورده آن امراض سر وچشم وعصب وکبد وگرده وباه خوردن گوشت آن جهت فالج ولقوه ورعشه وخدر واسترخا وتولید خون صالح ورفع استسقاء زقي وطبلي وتسمین بدن وتقویت گرده وباه وتولید مني وچون سکندان آنرا که تازه برآورده باشند وآلایش جوف آنرا دور کرده سائیده بخورند جهت رفع سمیت گزیدگي مار نافع وخوردن بچه کبوتر در روغن کنجد بدون آب ونمک طبخ نموده جهت تفتیت حصاة گرده ومثانه واخراج آن در ساعت مفید وطلاء خون آن بر پیشاني جهت قطع رعاف که از حجب دماغ باشد وبدستور آشامیدن قدر باقلائي از خون خشک شده آن وریختن خون گرما گرم آن بر جراحات سر که باستخوان رسیده باشد واکتحال خون گرما گرم آن خصوصا که پر نو رسته بچه آنرا بکنند که خون از ان برآید ودر چشم بچکانند جهت جراحت چشم وکمنه وغشاوه وطرفه وشب کوری نافع وفضله آن در سوم گرم وخشک وجالي ومقرح آشامیدن آن از یکدرهم تا سه درهم جهت استسقاء بارد وسه درهم آن باده درهم دارچیني جهت تفتیت حصاة مجرب وطلاء سرگین سوخته آن بر اطراف بیني جهت رعاف بیعدیل وچون سرگین آنرا بسوزانند وملح آنرا بگیرند وبا آب ترب بیاشامند تفتیت حصاة نماید ودفع کند وضماد آن با حرف وخردل جهت صداع مزمن وشقیقه ودرد پهلو ومفاصل ونقرس وبا آرد جو جهت تحلیل اورام صلبه وبا روغن زیتون جهت سوختگي آتش وبا سرکه جهت تحلیل خنازیر وبا تخم کتان جهت گشودن دمل وقلع خشک ریشه زخمها وچون با آرد گندم وآب گرم وقدری قطران مرهم ساخته سه شبانروز بر برص ضماد نمایند پس بشویند وبا زنجبیل یله کنند دوازاله برص بغایت موثر وبا سرکه جهت سعفه واقسام استسقا وجلوس در طبیخ آن جهت عسر بول وتمریخ پیه آن جهت رفع آثار قروح نافع وسر آنرا که با پر وموی سوخته باشند جهت غشاوه وظلمت بصر وشبکوری اکتحالا مفید وچون شکم بچه کبوتر را بشکافند وگرما گرم بر موضع عقرب گزیده بندند جهت جذب سمیت آن مفید وبیضه آن بسیار گرم آشامیدن خام آن جهت رفع خشونت سینه ونیکوئی رنگ رخسار وچون اطفال با عسل تناول نمایند بزودی بسخن آیند وطلاء پنجعدد آن با پیه خوک بر احلیل جهت تحریک باه بغایت موثر وزهره آن را چون در چشم کشند جهت نزول آب وبیاض وغشاوه نافع واستخوان ساق آن را چون بسوزانند وفرزجه نمایند جهت اعاده بکارت از اسرار است ومداومت خوردن بچه کبوتر مورث برص ومجموع کبوتر صحرائی واهلی مضر محرورین ومصدع ومحرق خون واکثار خوردن کباب بچه کبوتر با ادویه حاره مورث احتراق دم وحدوث جذام است مصلح آن پختن آن با آب غوره وسرکه وکشنیز وخوردن کاسني وخیار تازه بعد از ان وسکون صاحب آبله درجائیکه کبوتران در ان باشند در زیر یا بالا بالخاصیت مورث شفای آن ومجاورت آن سبب امن از امراض دماغي وعصباني وعفوني مانند فالج وسکته

وسبات وام الصبیان وخدر و طاعون وازالهٔ وحشت وفساد هوا است *

* حماما * بفتح حاء مهمله وفتح دو میم ودو الف لغت نبطي است واما مون واموص نیز کویند * ماهیت آن چند نوع میباشد نوعي نباتي است شجري مشبک از شاخهای سرخ یاقوتي رنک وباصلابت وشبیه بخوشه وکل آن ریزه مانند کل بقیري وسرخ رنک وبرک آن شبیه ببرک فاشرا وتند وخوشبوي وکل آن را بیوناني لوفاین وبشیرازي ماهلونا مند وتخم آن بسیار لذاع ومنبت آن ارمنیه وطرسوس واین بهترین انواع است ونوع دیکر مائي که در آبها میروید ودر شام یافت میشود ومائل بسبزي ونرم وچون بدست بمالند بوي آن شبیه بسداب باشد ونوعي دیکر نبطي وآن غیر مشبک ومستطیل وپر تخم وتند بوي وسفید مائل بصفرتي وکل آن زرد مائل بسرخي وبعد رسیدن سرخ میکردد ودر آب ماه رومي میرسد واکر پیش از رسیدن بکمال تخم آن را اخذ نمایند بزودي فاسد میکردد وقوت آن تا هفت سال باقي میماند وصاحب تحفه نوشته که بهترین آن مائي است * طبیعت آن در سوم کرم وخشک وبعضي در دوم خشک کفته اند * افعال وخواص آن امراض الراس والاورام والسموم واعضاء الغذاء والنفض وغیرها ضماد آن بر پیشاني جهت صداع وتفتیح وتحلیل اورام حاره وبتنهائي ویا با بادروج جهت کزیدن عقرب وبامویز جهت ورم احشا وآشامیدن آن مسکر ومنوم ومورث سرور ومنقي معده وجهت تقویت جکر وتفتیح سدهٔ آن وسدهٔ سپرز وتحلیل صلابت آن ورفع مغص ویرا کنده نمودن ریاح اکبد آشامیدن طبیخ آن جهت ورم جکر مزمن وورم رحم وسائر اورام وحبس بول وطمث ونقرس وحمول وفرزجهٔ آن جهت ورم مقعده ورحم وبدستور جلوس در طبیخ آن وکذا شتن پا در طبیخ آن وطلاي آن جهت نقرس وطلاي آن با بادروج جهت عقرب کزیده مفید ودر اخل اکتحال مینمایند مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن بوزن آن اسارون یا عود یا قرنفل یا وج ونصف آن زیرهٔ سفید مضر معده مصلح آن تخم کرفس ومصدع ومنوم وکسالت آورد مصلح آن صندل وکلاب ودارچیني وچون آنرا باسداس آن دارچیني عرق کشند وباعسل بیامیزند ودر آفتاب کذارند در تفریح وجمیع افعال قویتر از خمر است وآشامیدن یک درهم آن با نیم درهم زجاج مکلس جهت ادرار بول وتفتیت حصاة در رهمان روز مفید *

* حمص * بکسر حاء مهمله وفتح میم مشدده وسکون صاد مهمله بفارسي نخود وبهندي چنه بلغتي بونت بضم باء موحده وسکون واو وخفاي نون وتاء چهار نقطهٔ هندي وبترکي بولچاق نامند * ماهیت آن بري وبستاني میباشد کیاه بستاني آن بقدر یک ذرع وتا یک ونیم ذرع وباشاخهای بسیار باریک وبر آن برکهای بسیار ریزه مشرف وثمر آن در غلافي بقدر پستهٔ کوچکي در هر غلافي یک دانه ودو دانه تا چهار دانه وبهترین حبوب ماکوله است مانند باقلا وغیر آن واجود آن سفید بزرک دانهٔ تازهٔ آنست وبري آن نیز شبیه ببستاني وتیره رنک وکوچکتر وثمر آن اندکي با تلخي ومائل بسرخي ودراز ونیز بستاني اصناف میباشد صنفي سفید بزرک دانه ملایم وصنفي سرخ صلب ریزه دانه وصنفي سیاه وصنفي سرخ مائل بسیاهي وبري را حمص کرسني نامند * طبیعت آن در اول کرم وخشک وبري آن در آخر آن یعني کرم تر وخشک تر از آن ونزد بقراط در دوم کرم ودر اول خشک وسبز تازهٔ آن در اول تر وقوت آن تا سه سال باقي میماند ومولد ریاح ونفاخ * افعال وخواص بري آن منقي ومفتح سدهٔ جکر وسپرز وکرده شربا وجالي جرب متقرح وقوبا وملین اورام بنا کوش وانثیان ضمادا وباعسل جهت تنقیهٔ قروح وجراحت سرطان مفید وبستاني آن ملین طبع ومقوي حرارت غریزي وریه وظهر ومولد خون صالح وکثیر الغذا ومسمن ومنمیه اشتها اعضاء الصدر الغذا را ادا

تولید آن جهت رنه زیاده از حبوب دیگر است و با شیر تازه جهت گرفتگی آواز که از خشکی باشد و تپ با اولیا هند و چون با تپ باشد بجای شیر با آب بنوشند چون یکشب در سرکه بخیسانند و صبح ناشتا تناول نمایند رد زلان رو از چیزی دیگر نخورند جهت کشتن کرم معده بسیار مجرب و آشامیدن آب طبیخ آن با دار چینی نمک مقطع لزوجات و مفتح سدد بسبب کسب ملوحت و مدر بول بسبب حرارت و بالخاصیة جهت درد سینه و قروح شش نافع الباه چون در آب خیسانیده خام تناول نمایند و آب منقوع آنرا با اندک عسل بالای آن بنوشند جهت اعادهٔ شهوت جماع مایوسین بعید ید گفته اند و خوردن حمص مابین طعام معین بر هضم آن و چون هریسه از آن ترتیب داده با سرکه بنوشند و در طبیخ آن بنشینند جهت اصلاح امراض مقعد و تنقیهٔ رحم و اخراج کرم شکم و مقعده بهترین ادویه است و خوردن برشتهٔ آنکه سرد نشده باشد جهت بواسیر دموی آزموده و سبز تازهٔ آن مولد فضول آشامیدن نقیع آن جهت تحلیل ورم لثه و درد دندان نافع و روغن حمص در رسوم کرم و خشک آن و با قوت نافذه و مقوی موی و باه و جهت تسکین درد دندان و لثه و دردهای بارد و جذام و امثال اینها بغایت موثر و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره و تصفیهٔ رنگ رخسار و صوت و طلای آن جهت تقویت باه و نمش و کلف و امثال اینها مفید و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاة و مدر فضلات و در جمیع افعال قویتر از سفید آن و با قوت تریاقیه و جهت استسقا و یرقان سدی و سدهٔ جگر و تحلیل ریاح و جذام نافع و طلای اقسام آن جهت رفع صداع و زردی رخسار و سعفه و حکه و کلف و خارش اعضا و بعضی انها و امراض مفاصل و تقویت موی نافع و گفته اند که از خواص آنست که چون در اول هلال ماه بعدد ثآلیل در بدن یک عدد نخود بالیده گرفته و مجموع را در لته بسته از میان هر دو پای خود و یا از بالای شانه آن لته را بجانب عقب اندازند در آخر آن ماه آن ثآلیل برطرف میشوند و حمص مضر قرحهٔ مثانه است مصلح آن خشخاش و مولد ریاح و نفخ و ثقیل خصوصا تازهٔ آن مصلح آن جوارش کمونی و زیره و شبت و کلقند و در محرورین سکنجبین ساده و خشخاش و بدل آن در قوت باه لوبیا و در سائر افعال ترمس و آشامیدن آب بعد از تناول نخود بغایت مضر است

* فصل الحاء المهملة مع النون *

* حنا * بکسر حاء مهمله و فتح نون مشدده و الف بفارسی بتخفیف نون آمده لغت عربی است و بیونانی ارقان و فقولیون نیز و بهندی مهندی نامند * ماهیت آن * نباتی است معروف ساق آن بقدر یک ذرع و زیاده و در هند و بنگاله تا بقدر یکدو قامت انسان میشود و ساق آن سرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ انار و مورد و نازکتر و کوچکتر و نرمتر از آن و در اکثر بلاد خصوص بنگاله خزان ندارد مانند مورد الا آنکه در فصل بارش که گرما و بودن آفتاب در برج سرطان تا آخر میزان است سبزتر و رعناتر میباشد و نشو و نما زیاده مینماید و مزرع و قلم هر دو میباشد و قلم آن بیشتر و گل آن که فاغیه نامند سرخ مائل بسفیدی و خوشبو است و در بعضی بلاد مانند بنگاله در سالی دو بار گل میکند یکی در ایام بارش و دیگری زمستان و ثمر آن بقدر فلفلی و فی الجمله مانا با اسپند و پوست آن نازک و خوشه دار و در جوف آن دانهای ریزه و گویند نر و ماده میباشد برگ نر آن عریض تر و بزرگتر و برگ مادهٔ آن کوچکتر و سبزتر و بعد سائیدن رنگین تر و نبات آن رعناتر میگردد
* طبیعت آن * مرکب القوی مائل بسردی و در دوم خشک و در اول گرم نیز گفته اند * افعال و خواص آن * امراض سر و چشم و دهان ضماد و طلای آن با برگ کردکان بالمناصفه جهت بیضه و خوذه و شقیقه و صداع رطبی و بلغمی مجرب بدستور یا سرکه بر پیشانی جهت رفع صداع و با زفت و با روغن گل جهت قروح سر و با قطران و روغن زیتون جهت

روبانیدن موی و بر جبهه وصداغین خصوصاً که با آب کشنیز تازه سرشته باشند جهت منع ریختن مواد بچشم ومضمضه بطبیخ آن جهت قروح دهان وقلاع اطفال وضماد آن بر کف پای آبله دار خصوصاً در بدو ظهور مانع بروز آبله است در چشم آن بتخصیص چون با اندک عصفر وزعفران آمیخته باشند ورد رحلت بهشوارد است که حناسید ریاحین است تخضیب بدان شعار اهل اسلام وایمان است وصداع را زائل میکرداند ونور بصر می افزاید وتقویت باه مینماید امراض معده وکبد وطحال ومجاری بول ورحم وجذام وطاعون ووبا وغیرها را نافع وبالخاصیت آشامیدن مقدار نیم مثقال جرم آن ونقوع ده مثقال آن جهت یرقان وسپرز وسنگ گرده ومثانه وعسرالبول ورفع احتباس آن واسقاط جنین وتاده روز متوالی بدستور جهت وبا وقروح مجاری بول وادرار بول وحیض وروئیدن ناخن اصلی بجائی ناخن کج ومتاکل وبدستور آشامیدن نقیع آن با هفت مثقال شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع وگویند چون یکماه بدان مداومت نمایند وجذام زائل نشود قابل علاجات دیگر نیست ونطول آب مطبوخ آن جهت جمره وسوختگی آتش وطلای آن جهت اورام حاره که زرد آب از آن آید وبا روغن گل جهت رفع جرب وبا آب برگ بید انجیر جهت شقاق مزمن ودرد زانو مجرب وبا گل حرف جهت فتق وقبله وذرور آن جهت تجفیف قروح وضماد برگ خشک کوبیدهٔ سرشتهٔ آن با پیه بز جهت التیام قروح خصوصاً قروح گوشهٔ ناخن وآشامیدن تخم آن بقدر یک مثقال با عسل وکثیرا جهت تقویت دماغ بغایت نافع وگل آن معتدل ولطیف یک مثقال آن با سه اوقیهٔ آب وعسل جهت رفع انواع صداع وقطع نزلات وتجفیف رطوبات وطلای آن با سرکه جهت صداع وبتنهائی جهت فالج وامراض دماغی وعصبانی ودرد اعصاب ورفع خناق والتیام قروح ریاموم وروغن گل سرخ جهت درد پهلو وکوفتگی اعضا وبااد ویهٔ مخصوصهٔ طحال جهت ورم ودرد ونفخهٔ آن وگذاشتن آن در لباس صوئینه مانع کرم زدن آن وبرگ آنرا نیز این اثر است وروغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند که مانند روغن گل سرخ مکرر در روغنها پرورده کنند گرم ومحلل ومقوی موی ونیکوکنندهٔ رنگ رخسار است بدل آن روغن مرزنجوش وروغن برگ آن نیز مقوی ومحلل ورافع اوجاع وتمدد اعصاب ومفاصل است ودرقرابادین مذکور شد وگویند حنا مضر حلق وریهٔ مصلح آن کثیرا ولعاب بزرقطونا مقدار شربت آن تا یک مثقال وزیاده از آن کشنده است

* حندقوقی * بفتح حاء مهمله وسکون نون وفتح دال مهمله وضم قاف وسکون واو وفتح قاف والف مقصوره اسم نبطی است

* ماهیت آن * از جنس یونجه است بری وبستانی میباشد بری را بعربی حباقا وبیونانی لوطوس اغریوس وبفارسی دیو اسپست صحرائی وبشیرازی اندقوقو وبلاطینی لوطس سکرار وبهندی بسکهپره وگلده پرنه نیز نامند وبستانی را بعربی ذرق وبیونانی لوطوس وبلغتی طریفلن وبلاطینی طریفلم اوراتم وبکسطیلان طربول رماکه وبهندی این نوع نیز بنام بری مشهور است ودر اصفهان شبدر ودر مازندران شرویت گویند ونیز سفید وسرخ میباشد وسفید آن قویتر واکثر مستعمل وساق آن اندک سطبر وسفید ونرم وتا سه چهار ذرع طولانی وبر زمین مفروش وبرگ آن اندک پهن وطولانی وبعضی را برگها ریزه وگل آن نیز ریزه ومتراکم وبنفش با تارهای سفید ودر بین شاخها وبرگها رسته وتخم آن ریزه مائل با ستداره ورنگ آن مانند نانخواه وطعم برگ آن فی الجمله شبیه بخرفه وباحدت وحرافت وساق سرخ آن صلب تر ومائل به بنفشی وبقدر سه چهار ذرع ومفروش بر روی زمین وبرگ آن نیز شبیه ببرگ سفید ودر میان برگ وشاخهای آن شاخه بسیار باریکی رسته وبر سر آن گل آن سه عدد وزیاده ارغوانی رنگ با رگهای مائل بسفیدی وریزه واندک خوشبو وتخم آن ریزه تراز

تخم سفید و طعم برگ آن نیز شبیه به برگ بستانی و با عفوصت و تلخی زیاده از ان صحرا شد وآنچه در ماهیت آن
نوشته اند که ساق آن بقدر نیم ذرع و شاخهای آن باریک و برگ آن بقدر ناخن و گل آن خوشبو و با سفیدی و سرخی
شاید در ان بلاد بدین هیأت میشده باشد و مستعمل برگ و تخم آنست و اهل هند بیخ آنرا نیز مستعمل دارند * طبیعت آن
در دوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص بستانی آن امراض العین اکتحال عصارهٔ آن جهت غشاوه و
بیاض و قرحهٔ چشم امراض اعضاء الغذاء والنفض و غیرها آشامیدن آن با شراب جهت استسقا و یرقان و قولنج و مغص
و رفع سموم قتاله و دمامیل و اصلاح اخلاط ثلثه یعنی صفرا و خون و بلغم فاسد و ملین و مشهی و بدستور تناول برگ پختهٔ
آن با اندک روغن بریان نموده و عرق آن نیز که بدستور برگ کاسنی و گل بید انجیر مقطر نمایند جهت استسقای بارد
نافع و روغن آن جهت درد مفاصل و النثیین و اکثار آن مورث درد گلو مصلح آن کاسنی تازه و تازهٔ آن موافق مزاج
دوابنه و منقی اخلاط فاسدهٔ آنها و تخم آن مهیج باه و طلای آن جهت رفع کلف مقدار شربت از تخم آن تا سه درهم و بری
را برگ بزرگتر و ساق درازتر و تخم آن شبیه بحلبه و کوچکتر از ان و کریه الطعم و گل آن سرخ و آنرا ابونیچهٔ کوهی
نامند * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آب آن جهت صرع و درد پهلو و تقویت
معده و درد آن و دفع ریاح و بیضه و برودت مثانه و تقطیر البول و ادرار نمودن بول و حیض و شیر و عرق و سعوط آن
جهت صرع و جنون و نطول عصیر آن جهت تسکین وجع عقرب گزیده مؤثر و بر عضو صحیح موجب احداث وجع و لذع
و جلوس در طبیخ آن جهت سرعت حرکت اطفال و بدستور تدهین بروغن آن و نیز تدهین بروغن آن جهت درد اعضا
و غسول با آب عصیر آن جهت تنقیهٔ بشره نافع و مصدع و مضر محرورین مصلح آن کشنیز و بقول بارده و تخم آن گرم و تر
و خشک تر از نبات آن مبهی و جالی و طلای آن در دفع ارماح و کلف وجه قوی تر از بستانی و مقدار شربت آن تا سه درهم
و مورث جرب مصلح آن کثیرا و مضر سینه و مصلح آن شکر ابلوج و از خاصیت آنست که چون برگ و بیخ آنرا بر ران
چپ زن آبستن بندند باعث سهولت وضع حمل آنست و باید که بعد از وضع حمل بزودی باز نمایند و صاحب دستور الاطبا
نوشته که چون بیخ سفید در سایه خشک کردهٔ آنرا با آب و یا گلاب بسایند و در چشم کشند جهت رویانیدن موی مژگان
ریخته و ازالهٔ دمعه و جرب مفید و چون آب برگ سبز تازهٔ آنرا بگیرند و در نه درهم آن دوازده تولهٔ شیر گاو داخل کرده
بخورند حبس بول را دفع نماید و نیز خوردن بیخ آن را از مقدار یک فلفل با یک دانهٔ فلفل شروع نمایند و هر روزی بقدر
یکفلفل از ان و یکدانهٔ فلفل بیفزایند تا چهل روز که مقدار چهل فلفل و چهل دانهٔ آن رسد و باز بتدریج کم نمایند جهت
اکثر امراض باردهٔ رطبه و حمیات بلغمیهٔ مزمنه خصوص مرضیکه بهندی سانیپات نامند که در هر ماه یاد را و اول و یا اواسط و یا
اواخر آن تپ شدیدی اکثر با حمی و نزول آب در بیضه و پاها و مواضع دیگر نیز با درد و وجع عارض میگردد بسیار نافع است *

* حنطه * بکسر حاء مهمله و سکون نون و فتح طاء مهمله و هاء در آخر بعربی بر و قمح و بفارسی گندم و بهندی گیهون نامند بکسر کاف
فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم هاء و سکون واو و نون و بریان کردهٔ نیم کوفته مقشر آنرا بعربی دشیش و سرغل و بفارسی برغول
گویند * ماهیت آن از حبوب مشهورهٔ معروفهٔ ماکوله است و اجود آن تازهٔ بالیده سفید مائل بزردی و بعد از ان سفید آنست
* طبیعت آن در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل و تازهٔ خشک نشده آن در دوم تر * افعال و خواص آن بهترین اطعمه
[illegible] بدن [illegible] مسدد و مضر صاحبان سدهٔ عروق و اهمال خوردن خام تازهٔ آن مولد کرم معده

ومصلح آن هرکه کهنه‌وا بکامه ومضر زنان حامله و پختهٔ آن نفاخ و دیرهضم ومولد ریاح ومصلح آن خوردن شیرینیها و خوردن آب بر بالای خام تازهٔ نارس آن مورث قولنج ریحی وضماد کنندهٔ ممضوغ جهت نضج دماميل مفيد برای آنکه مسخن جالی است وکندم برشته بطی‌الهضم ونفاخ وبد بستور مطبوخ آن در آب ولیکن چون استمراء یابد متولد میگردد از ان غذای بسیار بیشتر از سایر انحای استعمال آن وضماد کندم سوخته با موم وروغن جهت جلای رخسار بعد ید را آرد کندم عمیلکه در ان اندک نخاله باشد که خمیرهٔ آن بر آمده ونان از ان ترتیب دهند کثیر الغذا و مسمن ومبهی ونان فطیر و نانیکه آرد آنرا بسیار نرم سوده ودر ان مطلق سبوس نباشد وشسته مانند نشاسته شده باشد قابض ومسدد و دیرهضم ومصلح آن فانید سنجری وانجیر و فواکه مطبوخه وخوردن جوارش کمونی و فلافلی بعد از ان وآرد مطبوخ با شکر و بادام مانند حریره واندک اندک لیسیدن جهت سرفه ونفث الدم و درد سینه ذکر ده وتسمین بدن وتقویت باه بغایت مؤثر وبدستور مصنوع از نشاستهٔ آن ومطبوخ با آب ونعناع وروغن تازه جهت خشونت سینه وضماد آرد کندم پخته با آب وروغن زیتون جهت تحلیل اورام حاره وبا آب پیاز جهت اورام بارده ونضج دماميل وبا آب کشنیز جهت ردع وتحلیل اورام حاره وخنازیر وغدد مجربه وطلای آن با سکنجبین جهت بثور لبنیه وبا عصارهٔ بیخ جهت منع ریختن فضول باعصاب ونفخ امعا وبا شراب و با سرکه جهت سم هوام خصوصا آرد کندم سرخ و ذرور آن بر موضع کزیدهٔ سگ دیوانه بغایت مفید خصوصا که بر بالای آن برگ بید انجیر بندند وگفته اند چون خمیر کندم را بر موضع کزیدهٔ سگ چند ساعت بندند پس با ز کرده نزد سگ اندازند اگر سگ آنرا نخورد معلوم میشود که آن سگ کزنده دیوانه بوده است ونشاستهٔ آنرا چون بار از با نه طبخ نمایند جهت زیاده کردن شیر زنان نافع وروغن کندم جهت منع قوبا خصوصا قوبای اطفال وقوبای تازه وسعفه وحزاز وکلف نافع و بدستور اخذ آن در ادهان در قرابادین کبیر ذکر یافت *

* حنظل * بفتح حاء مهمله وسکون نون وفتح ظاء معجمه وسکون لام وآنرا العلقم نیز خوانند بسبب کمال مرارت وبعربی کسب وبشیرازی کوشت وبکرمانی خرزهره وبلغتی دیکر خربزهٔ روباه وبلغتی هند واندرا بوجهل وبهندی اندراین کا پهل وبلغتی مها کال نامند *

ماهیت آن ثمر کیاهی است بقدر هندوانهٔ کوچکی ونارنج متوسطی ودر نهایت تلخی ونر و ماده میباشد نر آن صلب تر و کوچکتر و مادهٔ آن بزرکتر و رخوتر و بهتر ومستعمل شحم مادهٔ آنست که بیرون آن زرد واندرون آن سفید مائل بزردی و متخلخل ودر نبات آن ثمر بسیاری باشد وتخم آن سیاه بود واندرون زرد سبز بود وانچه در بوته منحصر بیکی باشد از سموم قتاله است ودر هند وبنکاله بیرون آن سرخ بسیار رنکین وسفید نیز میشود امابسیار کم ونادر و هیأت اندک طولانی ونبات آن شبیه بنبات هندوانه وبرک آن از ان کوچکتر و زرد رنک وبیخ آن باریک قوت ثمر آن مادام که در پوست است تا چهار سال باقی میماند وچون بر آورند تا دو سال وباید که عند الاحتیاج شحم آنرا بر آورده استعمال نمایند واگر پیشتر بر آورند فاسد میکردد

* طبیعت آن در چهارم کرم ودر سوم نیز کفته اند و در دوم خشک * افعال وخواص آن محلل ومقطع ومسهل اقسام بلغم وجاذب اخلاط بلغمیه از عمق بدن امراض الراس آشامیدن آن جهت امراض سرد مانند صداع وشقیقه وفالج ولقوه وصرع ونسیان ومنع نزلات مزمنه بچشم وچون در روغن زیتون بجوشانند وبدان سعوط نمایند جهت تفتیح سدهٔ دماغی وقطور آن جهت درد کوش ومالیدن آن بر دندان جهت اسانی کندن آن وسعوط آب تازهٔ آن جهت رفع زردی چشم و خوردن برک خشک آن بقدر درهم با نشاسته وصمغ عربی جهت اسهال سوداوی وبا افتیمون ویاپارج فیقرا

جهت مالیخولیا و صرع و داء الحیه و جذام و سائر امراض سوداویه و مضمضه بطبیخ بیخ آن در سرکه جهت وجع دندان و چون
جوف آن را خالی کرده در آن سرکه بریزند و بجوشانند و بدان مضمضه نمایند جهت درد دندان و تقویت لثه و روغن
آن که دو جزو آب تازهٔ آنرا با یک جزو روغن کنجد و زیتون ترتیب دهند جهت اوجاع و امراض بارده و جوشش سر و
قطور آن جهت دوی و طنین و کرم گوش و مالیدن آن بر دندان جهت رفع درد آن و اکتحال رماد آن جهت سیاه کردن چشم
ازرق بغایت مفید امراض معده و امعا و کبد و گرده و مثانه و رحم و مفاصل و غیرها آشامیدن آن بتنهائی یا با ادویهٔ مناسبه
جهت امراض مذکوره و استسقا و جذام و داء الحیه و داء الفیل و سائر امراض سوداویه و بواسیر و چون در ماء القراطن
که ماء العسل است طبخ نمایند و بیاشامند اسهال کیموس غلیظ نماید و چون درست آنرا در آب بجوشانند و بدان حقنه نمایند
جهت فالج و رفع قولنج بلغمی و ریحی و عرق النسا و وجع ورک و ظهر و امثال اینها نافع و شیاف آن مسهل قوی و فرزجهٔ
آن قاتل جنین و آشامیدن یک درهم از روغن آن بدستور مسطور جهت اسهال بلغم و اخراج اقسام کرم معده و امعا و تدهین
آن با زهرهٔ گاو زیر ناف نیز جهت اخراج اقسام کرم و حقنهٔ آن جهت رفع قولنج مفید و اگر تازهٔ آن بدست نیاید ربع رطل
شحم خشک آنرا در آب بجوشانند و با یک رطل روغن طبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند و چون سر آنرا ببرند و فلفل در جوف
آن پر کرده سر آنرا وصل کرده بگل حکمت بگیرند و نزدیک اجاغ دفن نمایند تا یکهفته بنحویکه نسوزد پس برآورده فلفلها را
سائیده تناول نمایند جهت رفع ریاح و انهضام طعام نافع و طلای سبز تازهٔ آن جهت عرق النسا و دردهای بارد و سبز
مغز دیکدانه بپوست و دانهٔ آنرا چون بکوبند و بیاشامند و همچنین مقدار زیادی از شحم آن اخراج اقسام دیدان
نماید و آشامیدن آن و ضماد آن چند مرتبه بر کف پا جهت جذام و توقف شدت آن مجرب گفته اند و طبیخ بیخ آن
جهت استسقا و داء الفیل و تحلیل خون منجمد و رفع سمیت گزیدن عقرب حکایت کنند که اعرابی را چند جا از بدن
او را مار گزید در ساعت درد و ورم آنرا بیاشامید صحت یافت و گویند چون سر آنرا ببرند و چند پارچهٔ عروق که بفارسی
ورناس نامند در آن فرو برده سر آنرا وصل نموده بگل حکمت بگیرند و نزدیک اجاغ دفن نمایند تا یک هفته بنحویکه نسوزد
پس برآورده عروق را از میان آن برآورده خشک نمایند و وقت حاجت با آب لیمو سائیده بر کف دست ضماد نمایند
دو سه مرتبه بعون الله تعالی رفع میکرده مجرب است و ضماد برگ آن با آب و نشاسته جهت قطع سیلان خون منفجر
و تحلیل اورام و پاشیدن آب طبیخ آن در خانها جهت کشتن کیک و منع تولد آن مؤثر و بخور آن جهت ادرار حیض
مفید و تعلیق بیخ آن بر کمر جهت نزول آب در بیضه گویند مؤثر است و تخم آن مسهل و مقئ و مورث دوار و چون مکرر
بشویند و در آب نمک بخیسانند تا تلخی آن زائل گردد پس بکوبند و با شیر خرما بجوشانند و بخورند جهت صحت بدن
مفید الزینة چون حنظل را سوراخ کرده دانهای آنرا بیرون آورند و روغن زنبق در آن پر کنند و سوراخ آنرا بقطعهٔ
حنظل مسدود کنند و بخمیر بگیرند و بر روی آتش بگذارند تا چند جوشی بخورد خضاب نمودن بدان و آشامیدن آن در حمام
جهت سیاه کردن موی و منع سرعت سفیدی آن مجرب دانسته اند و روغن آن که در امراض راس ذکر یافت جهت منع
ریختن موی نافع است و گویند چون آنرا از میان دو پاره نموده بر بدن فرسی که بران کنه بسیار باشد بمالند در دو سه
دفعه زائل گردد مقدار شربت شحم آن از نیم درهم تا یک درهم و گفته اند که زیاده از نیم درهم نباید استعمال نمود
و نباید که استعمال نمایند آنرا مگر در سردی هوا و زمستان و در گرما و محرور المزاج را استعمال آن جائز نیست جهت آنکه

مکرب و موجب مغص است وبسا است که هضم نمیکند و موجب امراض میگردد خصوصا صداع و امراض معده و معده والفتاح افواه عروق وجریان خون صالح است از برای مبرودین و بلغمی مزاجان و مرطوبین قوی المزاج غلیظ الطبع و مستعملین میاه و اغذیهٔ غلیظه و شیر و پنیر و امثال اینها کسیکه ارادهٔ استعمال آن دارد باید که تنها نخورد بلکه با مصلح آن که صمغ عربی و یا کثیرا و یا مقل الیهود و یا نشاسته است هریك مفردا و یا مرکبا و یا ادویهٔ مناسبهٔ دیگر نیز و صمغ عربی مضعف فعل آن و کثیرا معین عمل آنست و باید که بسیار نرم بسایند زیرا که جریش خشن آن مورث مغص و سحج و تقطیع امعا است و اصلاح آن با مورمذ کوره است بدل آن حب الخروع است و گویند بوزن آن خردل و چهار دانک وزن آن قثاء الحمار و گویند بوزن آن حرمل است

* فصــــــــــل الحاء مع الواو *

* حواصل * بفتح حاء مهمله و واو و الف و کسر صاد مهمله و سکون لام بهندی کگن بهیر و بمصری بضم کاف و سکون یا نامند * ماهیت آن از جملهٔ طیور آبی است اندک عظیم الجثه و منقار آن بلند و پهن و سر آن بطرف پائین برگشته و از آن پشت خار میسازند و پایهای آن مانند پای مرغابی و پرده دار و دو نوع میباشد سفید و سیاه خاکستری رنگ و سیاه آن بد بوی و پوست آن مستعمل نیست و سفید آن خوشبو و از پوست آن پوستین میسازند * طبیعت آن در دوم گرم و تر و رطوبت آن زیاده از حرارت * افعال و خواص آن گوشت آن غلیظ دیر هضم و مصلح آن مصرا پختن آن با دارچینی و کرویا و ادویهٔ حاره تناول نمودن و پوشیدن پوستین آن موافق محرورین و جوانان و صفراوی مزاج را مضر و فربه کردن پیه خام آن جهت مغص و قولنج مفید و روغن آن محلل و ملین و مقوی اعصاب و جهت اوجاع مفاصل و دردهای بارد نافع

* حور * بضم حاء مهمله و سکون واو و راء مهمله و بزای معجمه نیز آمده است و آنرا کرونس و بفارسی توز نامند * ماهیت آن از جملهٔ اشجار قریب بدرخت خرما است برگ آن مانند برگ بید و از آن باریکتر و درازتر و پوست آن زرد و گل آن خوشبو و دانهٔ آن مانند گندم و بلغت اندلس آنرا سرد وله نامند و نبطی و رومی میباشد و منبت رومی آن بلغار و اروس و صمغ رومی آنرا گویند کهربا است و از اروس می آورند و بدین نحو ترتیب میدهند که پوست و چوبهای آنرا برهم چیده و در زیر آن ظرفی میگذارند و در آنها آتش میافروزند تا پوست و چوبها سوخته دهنیت آن در ان ظرف چکیده مجتمع گردد درخت رومی آن بزرگتر و برگ آن درازتر از نبطی و نبطی آن بی صمغ و در مزبلها می نشانند و فتری که در حوالی آن و در ان مزبله روید بیغاثله است * طبیعت رومی آن در سوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن آشامیدن صمغ آن با سرکه جهت خفقان و صرع و تقطیر البول و بدستور ضماد آن بدون سرکه جهت خفقان و منع سیلان رطوبات بمعده و امعا و عرق النسا و قطع حمل و تفتیح سده نافع و گل آن قاطع نزف الدم جمیع اعضا و برگ آن با سرکه جهت نقرس و فرزجهٔ آن با سرکه بعد طهر معین بر حمل نیز گفته اند و طبیخ چوب آن مجفف قروح و آکله و روغن آن که مذکور شد قوی التاثیر و خوشبو و در افعال قریب بروغن بلسان است و نبطی آن در اول گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن العین اکتحال ثمر تازهٔ آن با عسل جهت غشاوه الاذن قطور آب برگ تازهٔ آن جهت درد گوش و آشامیدن یك مثقال از پوست آن جهت عرق النسا و تقطیر البول نافع و قاطع حمل زنان است خصوصا با انکی خصیة الکلب و عسل و برگ آن نیز بدستور همین اثر دارد چون بعد طهر بیاشامند بدل آن مرزنجوش ثلث وزن آن مقدار شربت آن از نیم درهم تا یکدرم است

** فصــــــــــل الحاء مع الیاء المثناة التحتانیة **

* حیه * بفتح حاء مهمله و فتح یاء مشدده و ما گویند وجه تسمیهٔ آن بحیه از آنست که طویل العمر میباشد و نیز گویند جهت آنست که بعد مردن بدن آن مدتی میماند بیشتر از ابدان حیوانات دیگر و آنرا بفارسی مار و بهندی سانپ نامند * ماهیت آن اقسام میباشد و بدترین آنها سیاه و دور از آب و کچه دار یعنی آنکه در وقت غضب سر آن بلند و مانند کچه میشود و در ملک هند و بنگاله بسیار بهم میرسد و مار مویزک نیز که سر آن مانند مویز سیاه و تن آن خاکی رنگ میباشد و اکثر تن خود را در خاک پنهان میکند و سر بیرون چون کسی بغفلت بخیال دانهٔ مویز دست بسوی آن برد او را میگزد و همچنین اقسام ردیهٔ دیگر نیز میباشد و در رافعی نیز ذکر یافت و نر و ماده میباشد و نر آن را دو دندان و مادهٔ آنرا چهار دندان و بعضی شاخدار میگویند که میباشد و برای شاخ آن نیز خواص و منافع مینویسند * طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک و با قوت تجفیف * افعال و خواص آن العین اکتحال پیه آن مانع نزول آب در چشم الاذن قطور پوست مطبوخ آن در شراب جهت درد گوش الفم مضمضهٔ جوشانیدهٔ آن در سرکه جهت درد دندان العین چون مار سیاه خانگی را زنده در کوزهٔ نو گرده در تنور حمام گل اندود تا بسوزد پس برآورده با عسل سرشته اکتحال نمایند بغایت مقوی باصره الخنازیر و داء الثعلب و داء الحیه با روغن زیتون محلل خنازیر و با سرکه مزیل داء الثعلب و داء الحیه النواصیر طلاء پوست سوختهٔ آن با روغن تخم کتان که چند روز ممزوج کرده گذاشته باشند جهت نواصیر کهنه بسیار موثر الجذام والثآلیل چون سر و دنباله و زهرهٔ آنرا در روغن اندازند و بجوشانند تا مهرا شود دلک هین بدان جهت ازالهٔ جذام و ثآلیل سریع الاثر الحمی تعلیق دندان که در حالت زندگی از آن کنده باشند و بدستور تعلیق دل آن جهت ربع و تعلیق شاخ مار شاخدار جهت تپ غب موثر الرحم والبواسیر تعلیق پوست آن که هر سال میاندازد که سلخ الحیه نامند و بسیار نازک براق میباشد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت و بخور آن مسقط جنین و مجفف دانهٔ بواسیر البرص تخم مار را چون با سرکه و بوره بسایند و بر برص طلا نمایند جهت ازالهٔ آن مجرب دانسته اند و بقراطیس گفته که چون شکم مار را از سر تا دنباله بشکافند و احشای آنرا برآورند و بجای آن شاهسفرم خشک که با آب خیسانیده نرم کرده باشند پر کنند و محل شق را بدوزند و در آتش گذارند تا پخته شود پس شاهسفرم را برآورده بر برص ضماد نمایند و به بندند و بعد یک شبانروز بگشایند بالکل زائل میکرداند مجرب است و مداوای کسی که او را مار گزیده و یا گوشت و یا زهرهٔ آنرا خورده باشد مداوای افعی گزیده و لحم و زهرهٔ آن را خورده است و در افعی ذکر یافت *

* حیس * بکسر حا و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله بفارسی چنگال نامند * ماهیت آن غذائی است که از روغن و نان گرم میسازند * افعال و خواص آن کثیر الغذا و مسمن و غلیظ و دیر هضم و مسدد و مصلح آن سرکه و عسل است

* باب هفتم در بیان ادویه که حرف اول آنها خاء معجمه است * فصل الخاء مع الالف *

* خاماسوقی * بفتح خاء معجمه و الف و فتح میم و الف و ضم سین مهمله و سکون واو و کسرهٔ قاف و بالفت یونانی است و خاما بمعنی زمین و سوقی بمعنی انجیر است یعنی انجیر زمینی * ماهیت آن نباتی است بی ساق و بشکل و شاخهای آن بقدر چهار انگشت و منبسط بر روی زمین و پر شیر و برگ آن در زیر شاخ آن رسته شبیه ببرگ عدس و در زیر برگ ثمری مستدیر و تخم آن باریک و در ایار ماه رومی میرسد منبت آن سنگستان و مواضع خشک و در مصر خصوصا عین الشمس بسیار * طبیعت آن گرم و خشک در اوائل سوم * افعال و خواص آن بسیار حاد و جالی و حریف العین اکتحال آن

با عسل جهت رفع آثار قرحهٔ چشم و ظلمت بصر و ابتدای نزول آب المزاشیر خوردن قدری قلیل آن با نان مسقط دانهٔ بواسیر المقعده آشامیدن مطبوخ آن ملین بطن و بدستور لبن آن و لیکن با خطر اثالیل و البسور و الاورام و غیرها ضماد شاخ و بدستور طلای شیر آن بر ثالیل منکوب که مسماریه نامند و سائر انواع ثالیل و خیلان و گزیدن عقرب و اورام بلغمی و قلع آثار ضرب سیلی بر جبهه و غیر آن و بدستور طبیخ آن و چون اغصان آنرا بکوبند و بر اورام بلغمیه و ثالیل هر نوع که باشد ضماد نمایند تحلیل دهد الرحم حمول سائیدهٔ آن با شراب جهت تسکین وجع رحم نافع مضر سینه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک قیراط است

خانق الذئب که قاتل الذئب نیز نامند *ماهیت آن* گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ دلب و تیره تر و کوچکتر از ان و تشریفات این از ان زیاده و از شاخ آن شاخهای باریک در از رسته *طبیعت آن* در آخر سوم سرد و خشک *افعال و خواص آن* بالخاصیة کشندهٔ گرگ است و چون بکوبند و بر گوشت خام بپاشند و گرگ بخورد بزودی خناق کند و بمیرد و لهذا انرا خانق الذئب نامند و در سائر افعال مانند خانق النمر است که مذکور میشود و ابن ماسویه آنرا اسقیل دانسته و صاحب اختیارات گفته که بتحقیق خربق سیاه است

خانق الکلب آنرا قاتل الکلب نیز نامند و بهندی کلهاری گویند *ماهیت آن* گویند اذارافی است که بفارسی کچوله نامند و مذکور شد و یوسف بغدادی مولف مالایسع غیر آن دانسته ماهیت آنرا گفته گیاهی است شاخهای آن باریک طولانی و در پرشکن و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و اطراف آن تند و بسیار بد بوی و با رطوبت لزجه و زرد رنگ و ثمر آن در غلافی شبیه بباقلی بطول یک انگشت و در جوف آن دانهٔ کوچکی سیاه و صلب *طبیعت آن* در چهارم گرم و خشک *افعال و خواص آن* از سموم قتاله و کشندهٔ سگ است در سرعت بخناق اهذا مسمی بدان کشته و کشندهٔ سائر سباع و حیوانات دم دار و انسان نیز الا و رام ضماد آن جهت تحلیل اورام بارده و نفخ بالغ النفع و بزودی موثر و علاج کسیکه آنرا خورده باشد تهوید و ترطیب و فصد است اگر طبیعت متحمل آن باشد و تقویت قلب بمفرحات بارده

خانق النمر بفتح نون و کسر میم و سکون راء مهمله و قاتل النمر نیز نامند و بیونانی اقونیطن *در ماهیت آن* اختلاف بسیار است بعضی مازریون سیاه و بعضی اسقیل و امین الدوله کل سیر صحرائی دانسته و مولف مالایسع و صاحب تذکره گویند که آن گیاهی است غیر مازریون ساق آن بقدر شبری و برگ آن شبیه ببرگ قثاء و از ان کوچکتر و با خشونت و از سه عدد تا چهار عدد زیاده نمیشود و بیخ آن شبیه بعقرب و براق و درخشنده مانند شیشه *طبیعت آن* در چهارم سرد و خشک *افعال و خواص آن* از سموم قتاله و در سباع سریع التاثیر خصوصا گرگ اهذا آنرا خانق النمر نامند الخواص چون عقرب نزد یک آن رود و یا انرا نزدیک عقرب آورند هلاک میگردد و در اطلیه رادع اورام حاره و مسکن درد چشم و مسقط دانهٔ بواسیر و نیمدرهم آن کشنده بسبب خناق و تشنج و بسته شدن زبان و سیاهی رنگ بدن و علاج و تریاق آن کما فیطوس با شراب صعتر و یا سذاب و یا فراسیون و یا افسنتین و یا جرجیر و یا قیصوم و یا آشامیدن ماء الرماد با شراب است و قی و حقنه فرمودن

فصل الخاء مع الباء الموحدة

خبازی بضم اول و فتح باء موحدهٔ مشدده و الف و کسر زاء معجمه و یا بفارسی نان کلاغ و پیزک و خیرو و بترکی ابمکماجی و در مازندران گیاه آنرا تحیلک و بشیرازی خطمی کوچک نامند *ماهیت آن* مولانا نفیس گفته که سه نوع

میباشد یکی بستانی و آن مخصوص باسم ملوخیه و ملوکیه است و دیگری بری و آن دو نوع است یکی عظیم و آن مخصوص باسم
خطمی است و دوم صغیر و آن مخصوص باسم خبازی است و بفارسی خیرو نامند و از مطلق آن مراد نوع صغیر بری است
که برگ آن مستدیر و پیسرزه و اندک خشن مخصوص پشت برگ آن و گل آن کوچک و سرخ مائل به بنفشی و تخم آن مدور
اندک پهن و در وسط آن تقعیری و رنگ تخم بعضی نوع سفید و بعضی مائل بسیاهی و نبات آن کوچکتر از خطمی و لعاب
پوست بیخ و پوست ساق آن بسیار کمتر از خطمی و در تری و تازگی اندک لعابی دارد و چون خشک و کهنه شود با گل
بر طرف میگردد و منبت آن زمینهای نمناک و در خریف و در بعضی بلاد در اول بهار میروید و خودرو و مزروع هردو میباشد
و خریفی تا بهار و ربیعی تا تابستان میماند و یکنوع دیگر نیز دیده شده که برگهای آن ریزه و نرم و گل آن کوچک که در بهار میروید
و تا تابستان میماند و نبات این بسیار بلند نمیشود بلکه بعضی اندک برزمین مفروش میباشد و برگ گل این همه سوای خطمی
بلند و سرخ مائل به بنفشی و گرانی شکل و بعضی بزرگ و بعضی کوچک و گل خطمی بزرگ و مدور و پهن و بعضی سرخ و بعضی
سفید و زرد نیز میباشد چنانچه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد * طبیعت آن در اول سرد و تر و گویند در دوم و بعضی
معتدل در برودت و حرارت و بعضی بری آنرا مائل بحرارت دانسته اند * افعال و خواص آن با بورقیت و قوت
متضاده و معتدل الهضم و ملین طبع و منضج و رادع و مفتح سدهٔ کبد و مدر بول و زیاده کنندهٔ شیر العین ضماد برگ آن
که در دهن مضغ نموده باشند با نمک جهت تنقیهٔ نواصیر چشم و بینمک جهت التیام آن جبر الکسر و الاورام و السموم و حرق
النار ضماد سائیدهٔ آن جهت شکستگی اعضا و تحلیل اورام حاره و گزیدن زنبور و مگس عسل و با زیت و با روغن گل جهت
سوختگی آتش و باد سرخ و گزیدگی عقرب و ضماد خشک آن با بول جهت قروح سر و رفع نخاله الصدر و المعدة و الکبد
و آلات البول و السموم آشامیدن نیم رطل طبیخ شاخ آن با شکر جهت سرفه و بحة الصوت و رفع خشونت آنکه حادث از حرارت
و یبوست باشد و در درد سر و یرقان و جرب و قرحهٔ امعا و زحیر و قرحهٔ مثانه و حرقت بول و تفتیح سدد و ضماد طبیخ بیخ و
برگ آن جهت ادویهٔ قتاله و رتیلا و درد گرده نافع الرحم جلوس در طبیخ برگ آن جهت صلابت رحم و تلیین اورام مقعده
و چون برگ تازهٔ آنرا سائیده و با گره تازهٔ گاوی بر بدن بمالند هیچ گزنده او را نگزد و برگ تازهٔ نورستهٔ کوچک نازک
آنرا پخته میخورند و بهترین استعمال آن در ماکول طبیخ آن با لحوم طیور است مضر معدهٔ ضعیفه و مضر امزجهٔ باردهٔ
رطبه مصلح آن در محرورین ترشیها و در مبرودین فلافلی و معجون کمونی مقدار شربت از آب آن تا پنجاه درم و تخم آن سرد
و تر و کثیر اللعاب و مزلق و مغری و ملین بطن و جهت سرفهٔ گرم و خشک و گرفتگی آواز و رفع نزله و تقویت امعا و سحج و قرحهٔ
گرده و مثانه و دفع لذع ادویهٔ حارهٔ حاده و دفع گزیدن زنبور و رتیلا و با تخم حنظل توقانی بری بالسویه جهت درد مثانه و
حقنهٔ آن جهت رفع سوزش امعا و رحم و مقعده و با عسل جهت درد جگر الاورام و الاوجاع ضماد آن بتنهائی و با آب جو مقشر
جهت اورام حاره و اوجاع و اورام صلبهٔ حاره و ضماد تخم و برگ آن جهت گزیدگی زنبور نافع مضر معدهٔ ضعیف مصلح آن
ربوب فواکه مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن تخم خطمی و گل آن جهت قرحهٔ گرده و مثانه شربا و ضمادا و شاخهای آن
جهت وجع روده و مثانه نافع * و خبازی بستانی را برگ دراز و گل زرد و کوچکتر از گل خیار و در پنبه زارها بهار میروید
و ببلندی گیاه پنبه میشود تخم آن سیاه و دراز شبیه بشونیز و بسیار تلخ و غلاف آن شبیه بکرم و مائل بسبزی * طبیعت آن
در برودت و رطوبت زیاده از بستانی و ملین طبع و سینه و رافع خشونت آن و مصفی صوت و مهیج حرارت بسبب لطافت

و بجهت تپهای حاره نافع مضر معده باردة مصلح آن ادویهٔ حاره و تخم آن مندمل قوی اخلاط غلیظه و مفتح سده و جهت
عرق النسا و آب آن با شکر جهت دفع اخلاط محترقه و ضماد ممضوغ آن جهت تحلیل اورام و تسکین درد گزیدن عقرب نافع
مقدار شربت آن تا دو درهم است

* خبز * بضم اول و سکون باء موحده و زاء معجمه بفارسی نان و بترکی چرک و بهندی روتی و با نکریزی بریت نامند
* ماهیت آن از اکثر حبوب ترتیب میدهند بدین نحو که هر یک از حبوب را که میخواهند آس نموده پخته خمیر کرده پخته
تناول مینمایند و بهترین همه نان گندم فربه رسیدهٔ سفید تازهٔ مغسول است که سائیده سبوس آنرا بقدر اعتدال جدا
کرده خمیر نموده خوب سرشته و گذاشته باشند تا خمیر آن بر آمده پس در تنور معتدل طبخ باعتدال نموده باشند و با شیر
و روغن که ترتیب میدهند آنرا شیرمال مینامند و بهترین همه اقسام است و انواع این بسیار است و اگر شیرین خواسته
باشند با شیرهٔ شکر و دوشاب نیز ترتیب میدهند و بران زردهٔ تخم مرغ میمالند برای رونق آن و ابازیرها مانند کنجد مقشر
و رازیانه و نانخواه و زیره بران میپاشند و یا در خمیره داخل می نمایند و لیکن غیر آبی آن همه بطیء الهضم و غلیظ است
اما مقوی کرده * طبیعت آن راجع بطبیعت حبوب مصنوعه از آن است * افعال و خواص آن نان گرم مسخن
و مجفف رطوبات معده و خائیدن آن جهت رفع کندی دندان موثر و نان سرد مرطب بدن و تازهٔ آن سریع الانحدار
و مسمن بدن و مقوی آن و خشک آن دیر هضم و مجفف و اقسام آن مورث تشنگی و با ابازیرها مثل گوره و حاشا و سیاهدانه مشهی
و دیر هضم و مفتح و مجفف و محلل ریاح و با خشخاش منوم و قابض و نان فطیر و آنچه آرد آن را نرم پخته و سبوس آن را تمام گرفته
باشند دیر هضم و مسدد و نفاخ خصوصا که با شیر و یا با روغن و شیرینی خمیر نموده باشند در اکثر امزجه نه کل بخلاف نخاله
دار آن که همه را نافع است و نان جو سریع الهضم تر از نان برنج و مبرد و قلیل الغذا و جهت اسهال و تپهای حاره که بی
ضعف معده باشد نافع و نفاخ و دیر هضم و دیر نزول و مورث قولنج مصلح آن ماء العسل و مرق گوشت و شکر است و نان برنج سود بسیار
خشک و معطش و مسدد و مقوی بدن و کثیر الغذا و جهت اسهال صفراوی و دموی و نیکو کردن رنگ رخسار موثر و نان گندم
و برنج و جو که با شکر ترتیب داده باشند بدون روغن سریع الهضم و بهترین اقسام نانها است در بعضی امزجه و نان آرد نخود
باقلی و بلوط و ارزن بطیء الهضم و مسدد و قلیل الغذا و قابض و با ترشی بغایت مضر مصلح آن روغن و شیرینیها است

* خبز الحواری * بفتح حاء مهمله و واو و الف و کسر راء مهمله و سکون یاء نسبت * ماهیت آن نانی است که در گرفتن
سبوس آن بسیار مبالغه کرده باشند و گندم آن سفید بالیده باشد که نان آن سفید گردد و بهترین اقسام نانها است و
حواری بمعنی سفید است و در روم و فرنگ نان را خوب سفید مرتب مینمایند بهتر از جاهای دیگر

* خبز الخشکار * بضم خا و سکون شین معجمتین و فتح کاف و الف و راء مهمله * ماهیت آن نانی است که گندم آنرا
ناشسته و سبوس آنرا ناگرفته ترتیب میدهند * افعال و خواص آن سریع الانحدار و غیر مسدد در بعضی امزجه
و ملین طبع و مولد خون سوداوی و مضعف بدن و مورث بواسیر و جرب و مصلح آن شیرینیها است و روغن و شیر تازه دوشیده

* خبز السمید * بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله که مشهور بنان میده است نانی است که
در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند سریع الانحدار و کثیر الغذا و مورث سدهٔ جگر و سنگ کرده و مصلح آن انیسون
و رازیانه و شکر و سکنجبین بزوری است

* خبز الطابق * بفتح طاء مهمله و الف و فتح باء موحده و سکون قاف نانی است که خمیر آن فطیر باشد و نازک ساخته بر روی طابق آهنی که معرب تابهٔ فارسی است که بفارسی ساج نیز نامند پخته باشند قابض و سریع الانحدار و موافق اسهال بواسیری است و این را نان ساجی نیز نامند

* خبز الطابون * بفتح طاء مهمله و الف و ضم باء موحده و سکون واو و نون نانی است که در گرفتن خمیر آن مبالغه کرده باشند و با روغن ترتیب دهند و رقیق باشد مشهور بکسمه است کثیر الغذا و مولد خلط متین و دیر هضم و مضر محرورین

* خبز الفرنی * بضم فا و سکون راء مهمله و کسر نون و سکون یا نانی است که در فرن بپزند و اقسام میباشد از ان جمله کماج است و دیگر بکسمات و دیگر نان سنگک و این جهت مرتاضین و صاحبان اعمال شاقه موافق و فرن آنست که مکانی مجوف که از سنگ و گچ و یا از خشت پخته اندک وسیع میسازند و بران دودکش مانند تون حمام قرار میدهند و در ان سنگ ریزه بسیار بضخامت چهار انگشت و زیاده میریزند و فرش میکنند و در یک کنار آن آتش میافروزند و در آنرا بند میکنند تا خوب گرم شود و دود آن زائل گردد و خمیر کماج را با آب نخود خیسانیده خمیر مینمایند تا بجوش آمده با اندک شیرینی و روغنی خمیر میکنند و میگذارند تا بر آید پس در کماج دانها کرده سر آنها را بسته بالای ریگهای گرم در ان فرن می چینند تا پخته و برشته گردد و بکسمات را نیز با آب نخود خیسانیده خمیر مینمایند و بهر شکل که میخواهند میسازند و در ظرفی چیده و یا بر روی ریگهای گرم بلا واسطه میگذارند تا پخته گردد پس بر می آورند و اگر خشک و دو آتشه خواهند همانرا درست و یا او زده و یا غیر آن بریده در ظرفی چیده بر روی ریگهای گرم میگذارند تا رطوبت آنها خشک شود و برشته گردد و خمیر این هر دو بر آمده سبک و زود هضم میباشد و نان سنگک آنست که خمیر آن اندک رقیق و فطیر میباشد آنرا پهن نموده بزرگ و یا کوچک که اندک نازک باشد و بران ریگهای گرم میاندازند و یا زیر مطاوبهٔ مذکوره در خبز بران میباشند تا پخته و برشته گردد پس بر میآورند و گرما گرم این نان بسیار لذیذ و روغنی این الذ میباشد و پزندهٔ نان سنگک باید که بسیار صاحب وقوف باشد و در شهرهای ایران خصوص کرمان خوب میپزند و در کرمان بسیار بزرگ تا سه ذرع طول و عرض یک ذرع درست و کسری میسازند

* خبث * بفتح خا و باء یک نقطه و ثاء مثلثه جرم اجسادی است که در حین گداختن از انها جدا شود * طبیعت مجموع آن خشک است و در حرارت و برودت مختلف

خبث

* خبث الحدید * بفتح خا و کسر دال مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله و آنرا بفارسی نوش و ریم آهن و بشیرازی رمه و بهندی لوهه کا کوه یعنی فضلهٔ آهن و مدبر آن را کیت بکسر کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و تاء هندی نامند

* ماهیت آن چرکی است که در وقت گداختن از آهن جدا میشود و بهترین خبثها است و مستعمل مدبر مغسول آنست یعنی سائیده در سرکه خیسانیده و خشک نموده شستهٔ آن و هر چند مبالغه در سحق آن زیاده نمایند بهتر است و برای امراض چشم و گوش بی سرکه باید که باشد * طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک * افعال و خواص آن بغایت مجفف و مقوی معده و قلب و دماغ و مانع نزف الدم و ادرار حیض و مانع حامله شدن و جهت بواسیر و طحال رطب و رفع رطوبات باطنی و توحدا معا و مثانه و استرخای مقعده و سلس البول و تحلیل اورام مجرب العین اکتحال آن جهت خشونت پلک چشم

خبث الحدید

الاذن تقطور آن جهت پاک کردن چرک گوش الضماد با عسل جهت تصفیهٔ صوت امیاه با زردهٔ تخم مرغ بقدر یک دانگ

جهت تحریک باه مرطوبین ومایوسین المسموم با سکنجبین جهت ادویهٔ قتاله البواسیر با شراب کهنه جهت قطع خون بواسیر ارحام ودرزجهٔ آن با پشم پاره جهت نزف الدم رحم الاورام ضماد آن جهت تحلیل اورام حاره وشیر منعقد در پستان الصلابة والزینة چون آنرا بپوست انار با آب وعسل بسایند وخشک کنند پس در روغن زیتون بقدر آنکه سه انگشت بالای آن آید بجوشانند تا ثلث روغن بسوزد وبا حرف بابلی وعسل لعوق سازند وهر روز ده انگشت ازان تناول نمایند جهت تصفیهٔ صوت ونیکوئی رنگ رخسار واخراج فضلات بدن بیعدیل وبدستور چون با روغن زیتون بجوشانند وبا عسل معجون سازند وهر روز مقدار قلیلی بقدر حاجت ازان تناول نمایند مضرّ شش مصلحش آن کثیرا وعسل مقدار شربت آن تا دو دانگ وزیاده ازان مجوز نیست وازخوردن آن عارض میگردد حالتی که ازخوردن برادهٔ آن بهم میرسد وعلاج آن نیز همانست وطریقهٔ تدبیر آن ومرکبات مصنوعه ازان در قرابادین ذکر یافت

* خبث الذهب * بفتح ذال معجمه وها وسکون باء موحده ثفل طلا است * طبیعت آن لطیف تر از همه * افعال وخواص آن قویتر از خبث الفضه ونائب مناب اقلیمیا است وطلای آن با آب جهت رفع بدبوئی زیر بغل وکنج ران مجرب

* خبث الرصاص * بکسر را وفتح صاد مهملتین والف وصاد مهمله ثفل قلعی است * طبیعت آن بغایت سرد وخشک وقابض * افعال وخواص آن مغسول آن جهت التیام جراحت چشم وتقویت باصره ومنع ریختن مواد بچشم مؤثر ومانند رصاص محرق است بدل آن اسفیداج رصاص

* خبث الفضه * بکسر فا وفتح ضاد معجمهٔ مشدده وها ثفل نقره است بهترین آن سبز رنگ نازک آن * طبیعت آن سرد وخشک وبغایت قابض وبا قوت جاذبه ومجففه * افعال وخواص آن طلای آن جهت قروح چشم وسعفه وجرب وبواسیر ونواصیر والتیام جراحت وبدستور در مراهم جهت سه مرض اخیر نافع

* خبث النحاس * بضم نون وفتح حاء مهمله والف وسین مهمله ثفل مس است ودر قوت قریب بخبث الحدید وازان ضعیفتر وملطف وجالی ودر ادویهٔ چشم وزخمها مستعمل وخوردن آن سم قاتل است

* خبه * بضم خاء معجمه وفتح باء موحدهٔ مشدده وها بشیرازی شفترک وباصفهانی خاکشی وبه تبریزی سورد ن وبترکی شیوران ودر مازندران گیاه آنرا شلم بی نامند ودرهند مشهور بخوب کلان است * ماهیت آن تخمی است ریزه واندک طولانی ودو نوع میباشد یکی ریزه ورنگ آن مائل بسرخی وطعم آن اندک مائل بتلخی ودوم ازان بزرگتر ورنگ آن سرخ مائل بتیرگی وهر دو خودروی در صحراها وباغها ودامن کوهها بسیار میشود ودر ایام بهار وگیاه نوع صغیر آن یک ونیم ذرع نهایت دو ذرع وبرگ آن طولانی شبیه ببرگ جرجیر بری وتند طعم وشاخهای آن باریک ومتفرق وتخم آن در غلافی باریک رقیق براطراف شاخها رسته وگیاه کبیر آن تا بسه ذرع وشاخهای آن متفرق وغلیظتر وبرگ آن بزرگتر عریضتر وتند تر وغلاف تخم آن نیز بزرگتر وطعم تخم آن نیز تند تر ازاول محتمل که طبیعت نوع صغیر آن در اول دوم گرم ودر اول تر وکبیر آن در آخر دوم گرم باشد * افعال وخواص آن مبهی ومشهی ومقوی معده وهاضمه وجهت گرفتگی آواز ونیکوئی رنگ رخسار وتحلیل مواد نخاع وجدری وحصبه وشری وبرودت احشا وبکی رحم ونیم آن جهت نفث اخلاط سینه وریه وبا شیر مسمن ونیکوکنندهٔ رنگ رخسار ومحرک باه خصوصا با دو وزن آن شکر که ده روز بنوشند وبدستور چون ده روز هر روز وزن دو مثقال آنرا با چهار مثقال شکر سفید کف نمایند وصاحبان سوداوی مزاج را نیز نافع وشش درهم آن جهت

رفع سمیت ادویهٔ سمیه رفیضهٔ خصوصا که سنگ‌ودنموده باکلاب ویا آب خالص آمیخته یا آنچوشانند که شکافته کرده ولیم گرم بیاشامند وچون قی شود باز بدستور بیاشامند تا قی بند کردد وجهت هیضهٔ صفراوی باآب برگ کاسنی تازه مکرر بتجربه آمده وضماد آن جهت قرحهٔ چشم وورم بنا گوش وپستان وانثیین ونقرس وورم صلب سرطان ومشوی آن در خمیر جهت سرفهٔ مزمن وجهت نفث وجگر وقرحهٔ آن جهت اعانت بر حمل وقروح رحم نافع ومصدع مصلح آن کثیرا مقدار شربت از کبیر آن تا دو مثقال واز صغیر آن تا سه مثقال بدل آن در امرباه وتسمین ومانند آن تودری است که بزرالخمخم نامند وکسانیکه خبه را بزرالخمخم دانسته اند اشتباهی است که ایشان را واقع شده واصل آنست که غیر آنست

* خبیص البیض * بفارسی خاکینه نامند وبا سبزیها کوکو گویند کثیر الغذا ودیرهضم ومولد خلط غلیظ وبادار چینی وخولنجان وادویهٔ باهیه مقوی باه است

* فصـــــــــل الخاء مع الثاء المثلثة *

* خثا * بثای مثلثه سرگین است واز مطلق آن مراد سرگین گاو است‌ودر اخثاء البقرمذکور شد

* ختو * بفتح خاء معجمه وضم ثاء مثلثه وواو وبتاء دونقطه از بالاکه مخفف خاتون ترکی وبلغت اهل خطا بمعنی بزرگ آمده است مانند لفظ خان رهرد ومرادف هم اند * ماهیت آن * گفته اند نام مرغی است که بفارسی رخ نامند بقدر کرکدنی واز آن بزرگتر وطعمهٔ آن اکثر اوقات میگویند که فیل است ودر بلاد چین وزنج وترک یافت میشود واز استخوان پیشانی آن جهت ملوک قدح میسازند واز خاصیت آن آنست که چون بربالای آن طعام مسموم گذارند عرق کند وهمچنین است ما ثر استخوان بدن آن وامین الدوله گفته که شاخ آهوی مشک دار است وهمین اثر برای آن بیان کرده وگویند جهت اسهال نیز بغایت نافع است وصاحب تحفه نوشته که مؤلف تذکره گوید که در سراندیب یافت میشود وخوردن بیضهٔ آن بقدر دو درهم جهت حکه وجرب وسدهٔ جگر نافع وبخور استخوان آن باعث افاقهٔ مصروع وزبد آن جهت رفع آثار وسنگدان آن جهت بواسیر ضماد امفید وصاحب حیوة الحیوان نوشته که ارسطاطالیس گفته در نعوت که آن طائریست عظیم الجثه ودر بلاد چین وبابل وترک بهم میرسد وکسی زنده آنرا ندیده مگر استخوان مردهٔ آن که گوشتهای آن جدا شده وریخته استخوان خالی مانده واز خاصیت آن حیوان آنست که چون بوی سم بشنود حذر کند وبگریزد وعرق کند وحس او بر طرف شود ودیگران گفته اند جائیکه بهم میرسد در زمستان وتابستان در راه آن سموم بسیار است وچون بوی سم را بشنود حذر کند وبمیرد پس استخوان آنرا بگیرند واز آن ظروف وقبضهٔ کارد وخنجر وغیرها سازند وچون بدان استخوان بوی سم رسد از آن عرق ترشح نماید وطعام مسموم را چون در آن گذارند ویا بر آن نهند عرق کند وبدان علامت معلوم گردد که مسموم است ومغز استخوان آن طائر سم کل حیوانات است ومار از استخوان آن بگریزد ونزدیک آن نرود مترجم صیدنه ابو ریحان گفته که یکی از رسولان ملوک چین گفت که استخوان پیشانی حیوانی است که در صحاری تهیه بکا ونر است وسبب رغبت آدمیان بدان آنست که چون نزدیک زهر برند جرم آن عرق کند ابراهیم سندی چنین حکایت کند که یکی از ثقات که باطراف بلاد چین گشته بود چنان گفت که با طایفهٔ در سفر چین رفیق بودم تا روزی از روزها در وقت استوای آفتاب جرم خورشید از چشم ما غائب شد وعالم تاریک گشت ویکدیگر را نمی دیدیم چون اهل چین آن حال مشاهده کردند بسجده افتادند وسر از سجده بر ندا شتند تا آفتاب پدید شد وجهان روشن نگشت . چون سر از سجده بر داشتند از ایشان سوال کردم که سبب تاریک شدن عالم تا گاه وسجده نمودن شما چه بود

کفتند آنچه بزرک وی آفتاب پدید آمد بان عظمت خدای ایشان است و آن مجد اجدا ولد خود را کردند چون معتقد ایشان معلوم شد از صفت آن سوال کردم چنان تقریر کردند که او مرغی است بغایت بزرک وبا هیبت ومسکن آن بیابانها میان چین وبلاد زنج است ودر ان بیابانها فیلان وحشی میباشند که بهیچ طریق اهل نمی شوند طعام آن مرغ آن فیلان میباشند وآن حیوان را ختو کویند بطریق تعظیم چنانچه خاتون وخان وچنانست که کویی خاتون در اصل ختون بوده است در لغت ایشان که در لغت پارسی مبدل اول شده است مؤلف کوید که اکثر این سخنان اصلی ندارد وانچه دیده وشنیده شده که از بلاد چین استخوانی شبیه بکلهٔ مرغی میاورند سفید وسرخ حنائی رنک خال دار وازان زهکیر میسازند ومیکویند برای دفع سموم نافع است

* فصـــــل الخاء مع الراء المهملة *

خراطین

* خراطین * بفتح خا ورا والف وکسر طاء مشاله هرسه مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون امعاء الارض وحمرا الارض نیز وبهندی کیچوه بکسر کاف نامند * ماهیت آن کرمهای سرخ طولانی است که در زمینهای نمناک خصوصا مانند باغچها ودر سرکینها در کرما که بارش شود ودر اوائل سرما نیز بهم میرسد * طبیعت آن در اول کرم وتر وبا رطوبت غریبه * افعال وخواص آن آلات البول آشامیدن سه درهم سائیدهٔ آن با دوشاب انکوری جهت ادرار بول وبا آب کوشت جهت قوت باه بسیار مجرب الحلق والصدر وآلات الغذاء وغیرها جوشانیدهٔ آن در روغن کنجد جهت خناق وسرفهٔ کهنه بغایت آزموده ومسحوق آن با روغن بادام بالخاصیة جهت فتق امعا والتیام آن مجرب دانسته اند وجهت عسر ولادت ورفع سنک کرده ومثانه وبا شراب مغیر رنک بدن یرقانی درهمان ساعت الاذن قطور مطبوخ آن با پیه مرغابی جهت تسکین درد کوش وباز بعد درکوش مخالف نیز مسکن وجع آن وچون بران نمک پاشند وآبیکه ازان بهم رسد درکوش بچکانند جهت تسکین درد کوش نافع الحلق وغیره ضماد آن جهت ورم حلق ولهاة ومنع نزلات وطلای تازهٔ آن جهت التیام عصب مقطوع مجرب بشرط آنکه تا سه شبانه روز ببندند ونکشایند وبدستور جهت جراحت اعضای عصبانی مؤثر وباغبار آسیا جهت استحکام مفصلیکه از جا بجا حرکت کرده باشد وجهت ضربه وسقطه وتسکین اورام حاره وباروغن دانهٔ زرد آلو جهت بواسیر ومطبوخ آن بازیت وطلای آن بازفت وبورک کل وجهت بزرک کردن قضیب بغایت موثر ومطبوخ آن با قضیب حمار زنده آکلا وضماد اد رین باب مجرب دانسته اند وچون با جعل وبنات وردان طبخ نمایند طلای آن جهت بواسیر ونزف الدم وشقاق مقعده بیعدیل ودر جائی یا در موسمی که خراطین نباشند وخواهند بهم رسانند باید که برک جیل که شجری است که در هند وبنکاله کثیر الوجود است قدر معتدی ازان برک را در کودی کرده خاک وآب بر آن بریزند بزودی تکون میپابد واز خراطین مسی بعمل میاورند وآن چیزی شبیه باهن وحدید صینی است اندک سرخ رنک بدینقسم که خراطین بسیار را جمع مینمایند ومیسوزانند تا خاکستر کردد وخاکستر آن را جمع نموده میشویند ودر میان آن دانهاکه برمی اید یک جا کرده میکدازند ودود انک سائیدهٔ ان با آب تریاق سم بیش وافیون است وچون در طعام مسموم اندازند وجوش دهند قوت وسورت آن را میشکند وکم مینماید ونکاهداشتن آن در دهان نیز جهت سم مار واکثر سموم نافع است

خرامقان

* خرامقان * بفتح خا وراء مهمله والف وفتح میم وقاف والف ونون * ماهیت آن کیاهی است در شکل وبو مانند سنبل الطیب ورنک آن سبز وطعم آن مائل بشیرینی * طبیعت آن در اول کرم وخشک * افعال وخواص آن محلل ومجفف ودر افعال مانند سنبل الطیب وازان ضعیفتر است

* خربق * بفتح خا وسکون را و مهمله وفتح با موحده وسکون قاف * ماهیت آن دو نوع میباشد ابیض واسود
ابیض آن بیخ گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ وازان عریضتر وگل آن سرخ وساق آن بقدر چهار انگشت مضموم
ومجوف وچون خشک شود پوست آن مقشر گردد وبیخ آن شبیه بپیاز مستطیل وبا ریشهای باریک وسفید مائل بزردی
وتلخ واز شکستن آن غباری ظاهر میشود ودر جوف آن مانند دام عنکبوت چیزی میباشد ومنبت آن مواضع جبلیه وبهترین
آن منبسط السطح معتدل الانبساط سفید سست آن است که بآسانی مفتت گردد ولحیم لعابی واز اراضی مرتفعه خشک باشد
وچون بچشند اول زبان را اندک بگزد پس گزندگی آن بیشتر ظاهر گردد وانچه مدور واطراف آن نیز شبیه با ذخر وچون
بشکنند ازان گردی بر آید وکم گوشت باشد ردی وغیر مستعمل زیرا که خناق آورد * طبیعت آن در وسط سوم گرم و
خشک * افعال وخواص آن مسهل بلغم وصفرای غلیظ واخلاط لزجه ومخاطیه ومفتح سدد ومنقی معده وجهت فالج
وسرسام وصرع بلغمی ولیثرغس وسائر امراض بارده دماغیه ومفاصل وتفتیت حصاة وادرار حیض وقتل جنین واخراج
آن نافع والدماغ سعوط آن مهیج عطاسه العین اکتحال آن در شیافات جهت جلای غشاوه وحدت بصر الفم وغیره طلای آن
با سرکه جهت قلع دندان متآکل وقوبا وجرب وبرص وبهق بتنهائی ویا با ایرسا نیز وفرزجه آن مدر حیض وقاتل جنین چون
باسویق وعسل بسرشند وبموش بخورانند بمیرد وسم کلاب وخنازیر باشد وچون باگوشت طبخ دهند گوشت را مهرا سازد وچون
ارادهٔ استعمال آن نمایند باید که اصلاح آن نمایند به پختن آن در جوف خمیر ویا مخلوط بحسو جو وروغن بادام ویا مخلوط
با اندک کاشا ومصطکی نمایند وبهتر آنست که ناشتا نخورند بلکه بربالای اندک طعامی وزیاده ازمقدار شربت آن که از
نیم مثقال تا یک مثقال است نباشد زیرا که زیاده آن کشنده است بقی وخناق وتشنج وکشندهٔ سگ وخنزیر است ومداوای
کسی که زیاده ازمقدار شربت آن خورده ویا اعراض مذکوره طاری شده تبرید وتلطیفه واسهال است اگر طبیعت او
محتبس باشد ونشستن در آب گرم ومسکهٔ گاو وروغن مالیدن وآشامیدن امراق دسمه مانند مرق دجاج وبوئیدن بویهای
خوش وگفته اند که خوردن جرم مسحوق آن محدث تشنج است ومقدار بهتر آن است که پنج مثقال آنرا در نه اوقیهٔ آب
باران سه شبانه روز بخیسانند پس صاف کنند وبیاشامند ویا آنکه مقدار یک رطل آنرا پارچه پارچه نموده در ده رطل آب
باران سه روز بخیسانند پس جوش دهند تا دوثلث آن برود ویک ثلث بماند پس صاف نموده جرم آنرا دور کرده با دو رطل
عسل صافی جید بقوام آورند وکف آنرا بگیرند ویک ملعقه آن بتنهائی ویا با آب گرم بیاشامند وگفته اند که چون مقوی قوت
بلغم است باید کسیکه شاق ویادشوار باشد بر وی قی کردن وعادی نباشد بدان ونیز پیش از عادت بقی استعمال ننمایند
بلکه عادت بتدریج وبهترین استعمال آن از برای قی آنست که تربی را سوراخ کنند وریشهای باریک خربق را بریده
دران ترب فرو برند ویک شب بگذارند وصبح ریشهای خربق را بر آورده دور نمایند وماءالعسل غذای رقیقی مانند شله بخورد
وبعد ازان آن ترب را با سکنجبین بیاشامد وبعد دو ساعت بتکلیف قی نماید وگفته اند چون کسی آنرا خورده باشد وبراز
او را مرغ بخورد آن مرغ بمیرد

* خربق اسود * بهندی کتکی نامند * ماهیت آن بیخ گیاهی است سیاه پرگره مجوف وبیشتر آن مائل بتدویر وریشهای
سیاه باریک ازان رسته شبیه برشته وبرگ آن شبیه ببرگ چنار وازان کوچکتر وزوائد اطراف آن بیشتر وباخشونت وساق
آن کوتاه وبنفش وگل آن سفید مائل بسرخی بشکل خوشه وثمر آن شبیه بدانهٔ قرطم وتخم آن در اسهال بی مضرت تر از

اصل آن وتلخی بیخ آن از خربق سفید کمتر ولیکن در قوت تند تر و پر خطر * **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک * **افعال و خواص** آن مسهل مرهٔ سودا و بلغم و صفرای آمیخته با بلغم و جذاب از عمق بدن و جهت امراض بارده قوی تر از سفید و در جمیع عللی که سفید موثر است این اسرع التاثیر اعضاء الراس والصدر والغذاء وغیرها جهت شقیقه و اوجاع سر و نزولات مزمنهٔ نازل در چشم و سینه و تنقیهٔ سینه و احشا و مثانه و رحم و چون در شیر بیخها چند روز بخیسانند و یا با جو مقشر و یا عدس جوشانیده و آب آنرا بنوشند چندان مضرت ندارد و بالخاصیت تنقیه بآن کردن باعث تغیر مزاج میشود قریب بمزاج جوانی و غیر مرطوب المزاج را بغایت مضر و مضر کرده و مصلح آن کثیرا و صعتر و دوقو و فطراسالیون و نودلج و مصطکی و دو مثقال آن کشنده بخناق و اسهال مفرط است شربت آن از نیم درم تا نیم مثقال بدل آن خربق سفید و گویند مازریون و چهار دانگ آن غاریقون و یا ماهی زهرج و نیم وزن آن مازریون و بوزن آن بیخ کبر و یا کبیکج است الفم چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن گردانند و بخور آن نیز همین عمل نماید اعضاء الغذاء شاملدن آن با دواهای ملطف دفع کرم معده نماید و بعضی در سکنجبین می خیسانند و یا در شراب شیرین پس طبخ نموده صاف کرده بتنهائی و یا با مرق مرغ میآشامند اسهال بلغم و صفرا مینماید و گفته اند دافع سودا است از جمیع بدن و استفراغ صفرای غلیظ زیاده از سقمونیا مینماید بی اذیت الزینة والجروح ضماد آن جهت بهق و برص و رفع ثآلیل و بردن گوشت زائد فاسد زخمها و ناصور صلب نافع و قطور و فتیله و فرزجهٔ آن مانند سفید آنست و پاشیدن طبیخ آن در مواضع مانع حشرات و چون گندم را مثال آنرا در طبیخ آن بخیسانند قاتل هر طیور و وحوش است که بخورد و چون با موم و گندرو زفت و با آب و روغن بیامیزند و بر جرب بمالند زائل گرداند و گویند چون نزدیک درخت انگور بر وید و از آن انگور شراب سازند و بیاشامند اسهال نماید

* **خردل** * بفتح خا و سکون را و فتح دال مهملتین و لام بهندی رائی نامند * **ماهیت** آن گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ ترب و کوچکتر از آن و خشن و اندک تند بوی و ساق آن مربع و گل آن زرد و تخم آن مدور و سرخ و تند طعم و بری و بستانی میباشد بری آنرا بعربی حرشا و بترکی قچی نامند و برگ آن ریزه تر از برگ بستانی و تخم آن مدور و سرخ و برگ بستانی بزرگتر از بری و نوع سفید آنرا حرف ابیض و بفارسی اسپند و سپندان نامند و نوع غیر تخم مدور و سرخ تند طعم را بترکی کلج گویند و از مطلق آن مراد بزرگ سرخ رنگ تازهٔ بستانی است که چون بکوبند رنگ آن زرد و باد هنیت و حدت باشد و مستعمل همین نوع است * **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک * **افعال و خواص** آن جالی و جاذب اخلاط از عمق بدن و محلل رطوبات دماغی و معده و سائر اعضا و هاضم و مفتح سدد و مدر فضلات امراض الراس والمعدة والکبد والطحال و غیرها جهت امراض باردهٔ دماغیه و ربحیه مانند لیثرغس و فالج و استرخا و درد سر بارد و تفتیح سده مصفاة و تسکین نزلات بارده و تزکیهٔ حواس و ذکای ذهن و تقویت اشتها و زیادتی آن و تسکین درد جگر بارد و سپرز و ضماد آن بر سر بعد تراشیدن موی آن با آهن جهت لیثرغس و نزلهٔ بارد و با عسل بر پیشانی جهت صداع و سد نزلات پی در پی و تسکین وجع جگر و طحال و سعوط آن موزث عطسه و جهت انتباه مصروع و صاحب غشی و اختناق رحم و انکباب آن جهت تفتیح سدهٔ گوش و اکتحال آن با آب و عسل جهت غشاوه و خشونت پلک چشم و قطور آب مطبوخ آن با عسل در چشم جهت شبکوری و در گوش ودندان جهت تسکین ضربان و درد آن مردو نافع و چون تخم تازهٔ آنرا بکوبند و عصارهٔ آنرا گرفته خشک نمایند اکتحال آن جهت امراض عین و رفع تخیلات نافع و بدستور چون داخل ادویهٔ عین نمایند و گذاشتن فتیلهٔ آن با انجیر در گوش جهت

درد آن و دوی طنین و غرغرهٔ سائیدهٔ آن با ماء العسل جهت ورم تحت زبان و ثقل را سترخای آن و درد دندان و خشونت قصبهٔ ریه مزمنه و مضغ آن جهت اخراج بلغم از دهان و لطوخ آن جهت تسکین ضربان و درد دندان دائم بی ورم مجرب در ساعت و چون با عسل و یا پیه و یا موم با آتش گداخته بزیت مخلوط نمایند و بر صورت و چشم بمالند رنگ رو را صاف کند و کمنة الدم را زائل سازد و آشامیدن آن با عسل جهت ربو و سعال رطوبی و تقویت باه و با پودنه و شراب جهت اختناق رحم و اخراج کرم معده و آشامیدن جریش آن با آب جهت تپ بلغمی و سوداوی دوری حادث از خلط غلیظ لزج و ضماد آن با انجیر جهت نقرس و عرق النسا و داء الثعلب و جذب مواد بظاهر جلد و تسکین وجع بارد ریحی و تحلیل اورام بلغمی مزمن از هر عضو که باشد و با سرکه جهت جرب متقرح و قوبای مزمن و بدستور با کبریت و سکنجبین و با سکنجبین و کرنب جهت تحلیل خنازیر عجیب النفع و با ادویهٔ مناسبه جهت تحلیل اورام صلبه و سوداویه و برص و با روغن بر قضیب جهت نعوظ مجرب و همچنین آشامیدن تخم آن نیم درم ناشتا با شراب مقوی باه و منشط و خوردن مخلوط آن با نان و یا شراب جهت اخراج کرم معده و مخلوط کردن آن با مراهم جاذبهٔ جبریه و جربیه نافع و چون گیاه تازهٔ آنرا و یا تخم آنرا با طعام بخورند طعام را هضم و معده را گرم گرداند و ورم طحال را تحلیل دهد و خوردن مسلوق و برگ تازهٔ آن و یا تخم آن با چغندر و غیر آن پیش از قی باعث تقطیع بلغم و مهیا گردانیدن از برای دفع است و بدستور مسلوق آن با چغندر جهت صرع و سدر عارض از بلغم نافع و کامخ معمول از آن حاد حریف و محرق و جالی بلغم بقوت و تسخین معده و کبد نماید باید که همیشه بیاشامند و بسیار هم و به تنهائی نیز بلکه با اغذیهٔ غلیظ تناول نمایند و دافع ضرر آن کاسنی و بادام و سرکه است و صاحب اختیارات گفته که قوبائیکه بهیچ چیز زائل نگردد چون بعد از حمام خردل را سائیده و قوبا را با پارچهٔ خشنی آن مقدار بمالند که خون آلوده گردد پس بران بمالند زرد آب بسیاری از ان جاری شود و صحت یابد و بخور آن گریزانندهٔ حشرات و هوام و رازی گفته ریختن آن در سوراخ مار باعث هلاک آنست بدل آن در وزن آن حب الرشاد و حرمل مضر محرورین و مورث تشنگی مصلح آن کاسنی و روغن بادام و سرکه است باید که در تدارک آن با نمک هندی و یا بورهٔ ارمنی بیاشامند و زیاده از سه درهم کوبیده که مقدار شربت آنست و پنج درهم غیر کوبیدهٔ آن بحسب امراض و امزجهٔ و ازمنه و امکنه استعمال ننمایند و چون در آب انگور بیندازند منع جوشیدن آن کند و در کیلانات سرکهٔ شیرین از ان ترتیب میدهند و روغن آن که کوبیده بدستور روغن بادام استخراج نمایند بغایت ملطف و محلل و آشامیدن آن جهت تفتیح سدد اعصاب و رفع نسیان و فالج و اوجاع بارده مزمنه و تپهای مزمنه و اختناق رحم و تقطیر آن جهت ثقل سامعه و ورم بارد گوش و طلای آن جهت درد دندان و اختناق رحم و دردهای کهنه و تحلیل اورام صلبه و سائر اورام بارده نافع مقدار شربت آن تا سه درهم است

خرقطان بفتح خا و سکون را مهمله و فتح قاف و طاء مهمله و الف و نون بهندی بندانامند ماهیت آن گیاهی است که بو آکاو درختها مانند بادام و زیتون و سدر و غیرها میروید و بر آنها میپیچد و بر زمین بهجی ندارد و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و مائل باستداره و گل آن سرخ رنگ و تخم آن نیز سرخ و بالجمله هیأت برگ و گیاه آن بحسب اشجار متکونه بر آنها مختلف میباشد* طبیعت آن نیز اکثری سرد و خشک و با قوت قبض و بعضی گرم و خشک دانسته اند* افعال و خواص آن منقی دماغ و مقوی معده و مفتح سدد و محلل و آشامیدن آب مطبوخ آن با انجیر جهت سرفه و یک اوقیهٔ آن جهت

خرقطان

شکستکی استخوان و رثی عضل وقطع نفث الدم ورفع سحج وذرور برگ خشک و محرق آن نیز جهت قوبای مزمن بشرطیکه قوبا را با بول و نمک بحدی بشویند که خون آلود کردد پس بمالند و کویند مسهل اخلاط و مجفف بواسیر است و امل هند برای آن خواص و منافع بسیار مینویسند از انجمله آنچه بر درخت ام غیلان بهم میرسد تعلیق ساق کیاه آن بر کمر جهت بواسیر وبند متورآ شامیدن آن جهت بواسیر و اسهالی که عسر العلاج باشد و بعضی شرط نموده اند که باید روز یکشنبه قبل طلوع آفتاب کرفته در وسط آن ریسمان هفت لا بسته بر کمر بندند و با زنکند بواسیر و اسهال الدم را مجرب است وبند متور آنچه بر درخت سدر که کنار نامند و درخت انار نیز و آنچه بر درخت بید تکون باید چون با شیر کاو زن بعد از حیض سیزده روز بیاشامد آبستن کردد خصوص که در حین اخذ قمر در منزل شرطین باشد *

خرم

* خرم * بضم خا و بفتح راء مهملهٔ مشدده و سکون میم لغت فارسی است بمعنی فرح * ماهیت آن * ازادویهٔ مجهوله است بعضی کفته اند اسم فارسی مرنجه است و آن کیاهی است که در بساتین و مواضع سایه دار میروید و برکهای آن باریک طولانی و کل آن بنفشی و خوشبو و خوش منظر و لطیف و برکهای آن متفرق و اهل فرس آنرا تعظیم بسیار مینمایند * طبیعت آن مائل بکرمی * افعال و خواص آن جالی و مقوی دماغ و منوم و زیاده کنندهٔ عقل و فهم و نظارهٔ آن مورث سرور و فرح و نکاهداشتن آن در کف دست باعث محبت و در آستین باعث محبوبی و روغنی که از کل آن ترتیب دهند جهت درد سر و بیخوابی و رفع توحش و چون از آن موم روغن ترتیب دهند و شب بر صورت بمالند و روز بشویند موجب نیکوئی و سرخی رنک رخسار و قبول و رافع بغض است و بعضی آنرا سراج القطرب و بعضی دواء الجالب که بیونانی اسطرطیقوس نامند و بعضی بتخفیف را بمعنی قشر بیض متقی مغسول دانسته اند

خرنوب

* خرنوب * بضم اول و سکون راء مهمله وضم نون و سکون واو و باء موحده و بفتح اول نیز آمده * ماهیت آن بستانی و بری میباشد بستانی آن درختی است عظیم بهزرکی کردکان و برک آن بسیار سبز املس مائل بپهن و بزرگ و ضخیم مدور و طرف شاخهای آن یکی مقابل دیکری و کل آن زرد طلائی و غلاف آن بقدر شبری و کوتاه تر و ضخیم تر و سیاه و دانهای آن شبیه بباقلا و بقدر ترمس و شیرین طعم و در تنکاین کراث و در مارند ان و کیلان لارکی نامند و بهترین آن بستانی خشک آنست که مغز آن بسیار شیرین صادق الحلاوة و پوست آن رقیق و از یکسال تجاوز نکرده باشد و از آن در مصر و شام رب میسازند * طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک و با قوت قابضه و مسهله بعضی خصوص تازهٔ آن و بسیار رسیدهٔ شیرین آن در اول کرم * افعال و خواص آن مدر بول و جهت اوجاع سینه و تقویت معده و تسمین بدن و تولید خلط جید اکر هضم یابد زیرا که بطی الهضم و نفاخ است خصوصا تازهٔ آن که یک سال بر آن نکذشته باشد و باد و شاب او را ربول نماید و چون داخل شیر کنند شیر را الذ ینکند و اشتهای طعام آورد و جهت سرفهٔ مزمن مجرب دانسته اند و خوردن آن بادانه جهت تسمین بدن و رفع دق و ضماد پختهٔ آن جهت صدمه و سقطه و امثال آن و تا لیل و چون تازهٔ آنرا بر ثالیل بمالند آنرا زائل سازد و چون یک پارچهٔ از دو پارچه تخم آنرا بر ثالیل بچسپانند آنرا قطع نماید و تخم آن سود و خشک بسیار قابض و محلل اورام و جهت بروز مقعده و نزف الدم نافع و مضر معده و مجفف اعضا مصلح آن بهدانه و نبات بدل آن بوزن آن هریک از قرظ و تراشیت و عفص مقدار شربت آن تا پنجدرهم است و درم بری و آن ثمر خاری است بقدر ذرعی و شاخهای آن پراکنده و خارهای آن تند و ریزه و کل آن زرد و داغدار و ثمر آن شبیه بکردهٔ کوچکی و درقزوین کیاه آنرا ورک نامند و خرنوب

لبطی مرا د ازان است * طبیعت آن در دوم سرد و خشک و بسیار قابض * افعال و خواص آن مقوی معده و قاطع نزف الدم از هر عضو که باشد و حابس اسهال و جهت یرقان و مغص و منع ادرار حیض و بواسیر و مضمضه و سنون آن جهت درد دندان و استحکام آن و پوست و بیخ نبات آن قالع دندان کرم خورده است و محتاج بکندن با آلت نیست و چون با حنا خضاب کنند مقوی موی و باعث درازی و مانع سفیدی آنست و طلای آن بر بدن جهت رفع اعیا و تقویت اعضا مؤثر و چون بکوبند و در آب بخیسانند و جامهٔ رنگین را در آب آن تر کنند باعث ثبات رنگ آنست و مجرب دانسته اند *

* خروع * بکسر خا و سکون راء مهمله و فتح واو و سکون عین مهمله بفارسی بید انجیر و به شیرازی کنتو و بترکی کرچک و بهندی آریند نامند * ماهیت آن دو نوع می باشد سفید و سرخ مائل به بنفشی و دوم قویتر از سفید برگ آن شبیه ببرگ انجیر و شرفها ازان بلند تر و ساق آن بقد زد و ذرع و ازان بزرگتر نیز دیده شده و بیخ آن مانند نی مجوف و ثمر آن خاردار و خوشه دار و مدور و تخم آن بقدر ازد القهره و پوست آن منقط و مغز آن سفید و پر روغن و منبت آن بلاد معتدله در حرارت و رطوبت * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و ملین عصب و مسهل قوی خلط بارد و منقی عروق و مقوی اعضا و جهت صداع و فالج و لقوه و رعشه و امراض بارده و ضیق النفس و عرق النسا و درد تحلیل قولنج و ریاح و تلیین صلابات و اوجاع ظهر و مثانه و استسقا خصوصا مغز آن که قوت اسهال آن زیاده است و برای ادرار حیض و اخراج مشیمه نافع و چون ده عدد مغز دانهٔ آنرا سائیده با ماء العسل بیاشامند اسهال بلغم و رطوبات مائی نماید و مرخی و مسقط اشتها است و موجب کرب و غثیان و قی مصلح آن کثیرا و مصطکی و نعناع مقدار شربت آن از پنج عدد تا ده عدد و مستعمل مقشر آنست و بیست عدد آن مسکر قوی و با دزهر آن ریباس و عصارهٔ رمان و بدل آن عشر آن دند است و ضماد آن جهت تحلیل و کلف و تحلیل اورام بلغمی و صلابت و تسکین اوجاع اورام و نقرس و مفاصل و با سرکه جهت ورم پستان و اواخر حمره که باد سرخ نامند برگ آن ضعیف تر از حب آنست در اعمال و تریاقیت آن زیاده و آشامیدن عصارهٔ تازهٔ آن مکرر و قی نمودن بعد از آن جهت رفع سم بارد بیش و افیون و امثال اینها و ضماد آن با آرد جو جهت اورام حارهٔ چشم و ورم زیر گلو و سائر اعضای بعیده و مقی و مسهل و اشامیدن ده مثقال آن با شیر تازه دوشیده جهت تسکین وجع الفواد بارد و پوست بیخ آن جهت رفع مغص و انفتاح مجاری و سده نافع و با ماء العسل جهت تحلیل بلغم لزج از اعضای بعیده خصوصا که تازه ساخته باشند و طلای آن جهت رفع تشنج و تلیین صلابات و درد گوش و انضمام فم رحم و انقلاب آن و مجرب متفرح و تورح رطبهٔ سر و ورم مقعده و رفع آثار کبودی جلد و با زبد البحر جهت داء الثعلب و با آب گندنا جهت بواسیر شرب و ضماد او چون در ظرف مس کنند و بر آتش گذارند و سر آنرا بظرف مس بپوشند تا خوب گرم شود و در هر یک مثقال از آن یک حبهٔ کافور خالص اصلی در عین گرمی سر آنرا باز کرده در آن اندازند و باز سر آنرا بپوشند تا گداخته گردد و فرود آورند و بگذارند تا سرد شود و همان قسم پوشیده باشد و بعد از طهارت از قضای حاجت هر مرتبه موضع بواسیر را خشک نموده این روغن را نیمگرم کرده بمالند زائل گرداند و جوشانیدهٔ آن با سلخ الحیه و خردل رقند هین بدان جهت گزا زود اعا لحیه و اقسام توبا و کلف بعمل بدل آن روغن ترب است اهل هند بید انجیر را دافع جذام دانسته اند *

* خرموش * بهندی گهوس نامند * ماهیت آن نوعی از موش است بغایت بزرگ که با گربه جنگ میکند و بران غالب می آید * افعال و خواص آن اندرون پوست خشک شدهٔ آن جهت بواسیر مجرب و استنجا بطبیخ آن نیز عجیب اثر دارد و در

سائر خواص از روش اقوی است

* فصل الخاء مع الزای المعجمة *

* خزامی * بفتح اول وزای معجمه والف وفتح میم والف گویند که بفارسی شب انبوی وشب بوی نیز نامند خصوص مغیلان آنرا وبعضی گل مریم نیز گفته اند در ماهیت آن اختلاف است وبعضی گویند گیاهی است بسیار خوشبو که بفارسی خیری دشتی وبشیرازی ارو انه نامند وانطاکی غیرخیری دانسته وگفته که گیاهی است لطیف قریب ببنفشه ود واز د زماه آلهی میرویند ودر خیزران میرسد ومنبت آن کوهستان ومیان زود خانها وگل آن شبیه ببنفشه مائل بکبودی ولاجوردی وبسیار خوشبو زیاده از فاغیه وقریب بنسرین وتخم آن مائل بسیاهی واهل فلاحت بیان نموده که چون پیاز آنرا بعکس هیئت اصلی غرس نمایند ویا صلیبی شق نمایند بنفشه میکرد د ویوسف بغدادی صاحب اختیارات ودیگران نیز خیری بری دانسته وگفته اند که گیاهی است شاخ آن دراز وبرگ آن ریزه وگل آن سرخ مائل ببنفشی وآسمانجونی وخوشبوتر از گل حنا که فاغیه نامند واز گلهای حشایش بری دیگر نیز ومنبت آن زمینهای رملی ونرم وازصفات وخواص خیری ظاهر میشود که خزامی غیرخیری باشد * طبیعت آن دراول دوم گرم وخشک وبعضی تر دانسته اند وگل آن گرمتر از گیاه آن * افعال وخواص آن گل آن ملطف ومسخن ومفتح سده دماغ ومقوی آن ورافع صداع وجاذب رطوبات زکامی ومحلل ریاح ومقوی دل وجگر وسپرز ومفتح سده آنها ومدر فضلات چون سه درهم آنرا بیاشامند وفرزجه آن جهت تنقیه رحم وخوشبو کردن آن ونشف رطوبات وسیلان مزمن ازان وبرودت واحداث گرمی واعانت برحمل وتنگی فرج وبدستور آشامیدن آن وطلای خشک آن جهت تقویت عصب وخوشبو کردن عرق وضماد آن باآرد جهت اندمال جراحت وتحلیل ورم آن وبخور آن جهت دفع بدبوئی عفونات وروغنی که ازان ترتیب دهند قائم مقام نفط است ومصدع محرورین مصلح آن مورد مقدار شربت گل آن تا سه درهم بدل آن بابونه است وپیاز وبرگ وتخم آن درافعال ضعیف تر وغیرمستعمل اند *

* خز * بفتح خا وسکون زای مشدده * ماهیت آن باصطلاح قدیم اسم ثیابی است که از ابریشم وپشم وکج که بعربی قز نامند ترتیب میدهند وخزخالص لباسی است که از موی بسیار نازک که در زیر مویهای خشن بز وامثال آن میباشد که بفارسی کرک نامند ترتیب دهند وباصطلاح جدید پوست حیوانی است از سمور کوچکتر * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن پوشیدن آن جهت حفظ حرارت ودفع ضرر سردی از پشت وگرده وجهت فالج ونقرس وضعف باه ورفع جذام وحکه مربع الاثر وآشامیدن آن جهت فتق اعصاب واعضای عصبانی وذرور سوخته آن جهت قطع نزف الدم وخشک کردن جراحات نافع *

* خزف * بفتح خا وزای معجمتین وسکون فا بفارسی سفال نامند * ماهیت آن معروف است * طبیعت آن بسیار خشک وباندک حرارت * افعال وخواص آن ضماد اقسام آن جهت ورمهای نرم وقروح اعضای یابسة المزاج مانند غضروف ووتر وجهت انسلاخ جلد وسفال نوبامرهمها جهت التیام جراحات وباسرکه جهت حکه وجوششها وحزاز وسعفه وجرب ونقرس وباموم روغن جهت ورمهای مزمن وخنازیر وغدد وذرور سفال چینی نرم کوفته جهت جلای بیاض طبقهٔ قرنیه وسنون آن جهت جلای دندان وتقویت لثه وقطع خون آمدن آن مضر اعصاب دماغی ومصلح آن روغن بنفشه وروغن نیلوفر وطلای خزفیکه دران نمک یا خزف پارهائیکه در نمک ویا سنگریزهائیکه در نمک پیدا میشود جهت تحلیل اورام بلغمیهٔ بارده مرعضو واجفان چشم مؤثر

* فصل الخاء مع السین المهملة *

* خس * بفتح خاء معجمه و تشدید سین مهمله بفارسی کاهو و بترکی خاس نامند * ماهیت * آن نباتی است معروف
بستانی و بری میباشد بستانی دو صنف است یک صنف برگ آن عریض و بلند تا یکذرع و نیم و چرب و شیرین و نازک و در
ایران و عربستان و روم و غیرها در موسم بهار میروید و وفور دارد و در هندوستان و بنگاله در موسم زمستان که باران
نمیبارد میرویند ولیکن بوفور و خوبی و بزرگی آن بلاد نمیشود و صنف دوم از بستانی ترکی است و آن نیز دو صنف میباشد
یکصنف برگ آن سبز کمرنگ و بسیار نازک و چرب و شیرین و صنف دیگر سر برگهای آن اندک بنفشی و نازکی و چربی و
شیرینی این از آن کمتر و برگهای این هر دو صنف درهم پیچیده مانند غنچه گل و در هرسال تخم آنرا تازه بتازه از فرنگ
میآورند و در زمستان میکارند و هرچند هوا سردتر باشد خوبتر و نازکتر و پیچیده تر میشود و اما خس بری برگهای آن
باریکتر و بلندتر و بی چربی و اندک خشن تر و سبزتر از بستانی و تلخ و ساق آن با یتوعیت بسیار و بعضی از آن افیون بعمل
میآورند ولیکن از افیون خشخاش بسیار ضعیفتر و آنچه تخم آن سیاه باشد برودت و رطوبت آن کمتر از آنچه سفید است
و تخم صنف برگ بنفش فرنگی اکثر سیاه میباشد و بالجمله بنرمی و صلابت و جودت و رداءت زمین بر میگردد یعنی در زمین
نرم جید که آب باری آن بحد لائق نمایند برگ و ساق آن نرم و نازک و چرب و شیرین و تخم آن سفید میشود و بخلاف
اینها بالعکس و مستعمل و ماکول بستانی آنست * طبیعت * بستانی آن سرد و تر در اول دوم * افعال و خواص * آن
صاف کننده خون است چنانچه صاحب کافی محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
روایت میکند که خطاب بموالیان خود کرده فرمودند که بر شما باد خوردن خس بدرستیکه خون را صاف میکند و اطبا
گفته اند مولد خون صالح رقیق است بهتر از خون متولد از بقول دیگر و دافع ضرر آب و هوای وبائی و اختلاف آب و هوا
و مسکن حدت خون و صفرا و یبوست صفرا و سودا و تشنگی و التهاب و مفتح سدد و دافع خمار و مانع مستی و صعود بخارات
بدماغ و درد سر و نزله و سرفه که از گرمی و خشکی باشد و سموم و رادع اورام حاره و مدر بول خصوصا ناشسته آن زیرا که
قوت تفتیح این زیاده است از شسته آن و جهت حکه و جذام و جنون و یرقان و درد پستان و تبهای حاره و قرحه مثانه
و مجاری بول و حرقت آن و درد و سر که جهت برانگیختن اشتها و رفع یرقان و تسکین درد معده و مطبوخ آن کثیر الغذا
تر از خام آن و جهت درد سینه و زیاده کردن شیر مؤثر و اکثار آن مضر باه و صاحب سل و ربو و مورث نسیان و کدورت
حواس و بلادت و ضعف بصر و ظلمت آن و تولید ریاح مصلح آن نعناع و کرفس و فلفل پرورده و زیره مقدار شربت از آب
آن تا سی درم و ضماد آن جهت تسکین التهاب و تحلیل ورم چشم و هر ورم حار و حمره و رثی و ذرور سوخته آن جهت
التیام جراحات و قلاع و تخم آن در دوم سرد و خشک و مخدر و منوم و مسکن مواد متحرکه و اشامیدن درد رحم آن جهت
قطع احتلام و ضعیف نمودن شهوت جماع و سد نزله و زکام و درد سینه و تقطیر البول و سیلان منی و طلای آن بر پیشانی جهت
خواب آوردن و منع صداع و ریختن مواد بچشم و در موی جهت منع ریختن آن و بر گزیدگی عقرب جهت دفع سمیت آن
و مضر باه مصلح آن مصطکی بدل آن خشخاش و یا دم الاخوین و روغن آن جهت تحلیل صلابات و ترطیب دماغ و تنویم
و مالیخولیا و صرع یبسی و منع مستی شراب مؤثر و آب برگ آن در جمیع افعال مانند تخم آنست و طلای آن با روغن گل جهت
تسکین صداع حار نافع و خس بری سرد و تر و در رطوبت کمتر از بستانی و بعضی گفته اند سردی آن نیز کمتر از بستانی
و در افعال قویتر از بستانی و برگ و تخم آن و لبن آن در قوت مانند لبن بستانی بلکه از آن اقوی و مثل لبن خشخاش

سیاه است لیکن رحم آن مسهل کیموس مائی ومدر حیض وجهت گزیدن کژدم ورتیلا نافع شرباً وطلاءً واکتحال
آن جهت جلای قروح چشم و رفع جرب ولبن بستانی قریب النفع است بدل بن

* خس * بفتح خا وسکون سین بی نقطه لغت هندی است * ماهیت آن ریشهٔ گیاهی است که در هند و بنگاله در موسم
گرما ازان خس خانه میسازند وبران آب میپاشند بسیار خوشبو و سرد وخنک میباشد وبا برادهٔ صندل عرق میکشند وعطر
آن را میگیرند بسیار معطر وخوشبو میباشد وآن ریشهای باریک کج واج وکوهی ارمانند ریشهٔ سنبل رومی وازان غلیظتر
و بلند تر بقدر نیم ذرع وخوشبوا ست ونبات آن شبیه باشد که کولان نامند وکوبند بیخ اذخرآجامی است ودر اذخر
اشاره بدان شد وگفته اند ریشهٔ والا است * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مفرح ومقوی
قلب ودماغ بارد

* فصـــــــل الخاء مع الشین المعجمة *

* خشخاش * بفتح خا وسکون شین وفتح خاء معجمتین والف وشین معجمه بهندی پوست نامند * ماهیت آن دوصنف
میباشد بستانی که خشخاش سفید وبری که خشخاش سیاه است اما خشخاش بستانی گل آن سفید وتخم آن نیز سفید وریزهٔ
ومدور وگیاه آن بقدر دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اختلاف آب وهوا وزمین بلند وکوتاه میباشد وبرگ آن مشرف
ومزغب طولانی وسرقبه وکوزهٔ آن مشرف وقبهٔ کوزهٔ آن نیز بحسب بلاد واختلاف آب وهوا وزمین بزرگ وکوچک میشود
وهمچنین لبن آن که افیون است قوی وضعیف ودر افیون ذکر یافت ودر ایام بهار میرسد * طبیعت پوست آن در دوم
سرد ودر اول خشک و بعضی در سوم گفته اند وافیون ناگرفتهٔ آن قویتر از افیون گرفته * افعال وخواص آن پوست
آن مخدر ورادع ومسدد ونیم درم آن که صبح ناشتا وشام وقت خواب با آب سرد بنوشند جهت اسهال دموی وصفراوی
والتهاب معده وامعا وحرقت مثانه نافع وضماد آن بر پیشانی جهت درد سر و با خطمی وگلاب که طبخ یافته باشد جهت
ابتدای رمد وتسکین درد آن ومنع ریختن مواد باعضا وآشامیدن آن جهت سعال گرم وسعال ترحادث از رطوبت رقیق
بسبب تبرید وتغلیظ وتجمید وردع خود وباشراب عفص قاطع اسهال مزمن وعصارهٔ آن که کوکنار نامند سرد ومائل برطوبت
در آثار قویتر از تخم آن مدام ومت آن مرخی اعضا ومشوش کنندهٔ حواس وقاطع باه ومفسد اشتها وهاضمه ومورث نسیان
ومفسد خون وبالعرض محلل حرارت غریزی و مسکن اوجاع حارهٔ یابسه ومنشط مضرتهٔ مبرودین مصلح آن شکر وعسل
ومصطکی مقدار شربت آن تا یکمثقال ونیم وتخم آن در دوم سرد ودر اول تر مخدر ومنوم ومنضج مواد رقیقهٔ صفراوی
وقابض شکم ومداومت آشامیدن ده درم آن با شکر جهت خشونت سینه وقصبهٔ ریه وسرفهٔ حار یابس ونفث الدم وتپ دق
وتقویت دماغ وضعف جگر وگرده وتسمین بدن وحرقت مثانه وامراض حارهٔ آن وبامثل آن مغز بادام مولد خون صالح
ورافع هزال خصوصاً بوداده آن با عسل مبهی ومداومت آن قاطع باه وبوئیدن بودادهٔ آن جهت رفع بیخوابی موثر
ودو درهم آن تا پنجدرهم منوم قوی وروغن آن در افعال از تخم آن ضعیفتر ومنوم ومسدد مقدار شربت تخم آن تا ده
درهم وچون خشخاش تازه را با پوست وگنگرهٔ آن بکوبند واقراص سازند جهت سرفه ودرد سینه وحرقة البول وتسکین
تشنگی وحبس اسهال کهنه وتجفیف رطوبات شرباً ونیز تجفیف رطوبات وتحلیل اورام ضماداً مقدار شربت آن تا پنجدرهم
وهمچنین چون بعد از رسیدن جملهٔ آنرا در آب طبخ دهند ولیکن ضعیفتر از قرص آ نست وگل آن با آب کشنیز جهت
رفع وجع وسوزش چشم وقرحهٔ قرنیه اکتحالاً وطلای آن جهت رفع آثار قروح وبا آب کشنیز جهت نملهٔ ساعیه وقرح خبیثه

ضماد او و روغن آن که بدستور روغن گل ترتیب دهند تحلیل ورمهای درد های حار و اورام و جهت نزله و سرفه حار و شرب و تسکین درد گوش و تحلیل ورم حار آن قطور را مفید و آب مطبوخ برگ آن با عسل که آب خشخاش نامند جهت منع نزلات و سرفه و اسهال مزمن لعوقا نافع خصوصا با قاقیا و عصارهٔ لحیة التیس و آب مطبوخ آن نطولا جهت رفع امتداد بی و سائید هٔ کنکرهٔ آن با آرد جو جهت حمره و اورام حاره ضماد او طبیخ بیخ آن جهت جگر تحلیل و ترقیق خلط غلیظ معده شربا مفید و چون برگ نازک تازهٔ نورستهٔ آن را در آب طبخ دهند مانند بقول دیگر با روغن و پیاز بریان نموده تناول نمایند تدریج و تنویم آورد و حبس اسهال نماید و بدل خشخاش کاهو است

خشخاش بری

* خشخاش بری * ماهیت آن خشخاش اسود است و برگ آن خشن تر و زغب و تشریف آن زیاده از خشخاش بستانی و گل آن ملون بالوان سرخ و بنفش و سیاه و کبود و غیرها و تخم آن سیاه و باصطلاح اطبای سابق افیون عصارهٔ آنست و باصطلاح جدید افیون لبن آن * طبیعت آن در آخر سوم سرد و در دوم خشک * افعال و خواص آن در جمیع افعال برگ و تخم از بستانی قوی تر و جهت حرارت جگر و سیلان رحم نافع و طبیخ بیخ آن در آب که بنصفه برسد جهت عرق النسا مفید مضر دماغ مصلح آن رازیانه مقدار شربت از جمیع اجزای آن بقدر نصف شربات اجزای بستانی و از تخم آن یک مثقال بدل آن کاهو بری است در اکثر مواد *

خشخاش منثور

* خشخاش منثور بفتح میم و سکون نون و ضم ثاء مثلثه و سکون واو و راء مهمله و منثور از آن جهت نامند که برگ گل آن زود میریزد و آن قسمی از خشخاش بری است و برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک و رازیانه و با خشونت و مائل بسفیدی و ساق آن خشن و قبهٔ کوزهٔ آن کوچک شبیه بقبهٔ شقایق و در قوت از خشخاش بستانی قویتر و از خشخاش سیاه ضعیف تر

خشخاش زبدی

* خشخاش زبدی * بفتح زای معجمه و باء موحده و کسر دال مهمله و یاء نسبت * ماهیت آن گیاهی است بسیار سفید و سبک و ساق آن بقدر ذرعی و برگ آن بسیار ریزه و در از و بیخ آن باریک و ثمر آن متصل ببرگ آن و سفید و مستعمل و چون جمیع اجزای آن سفید و سبک مانند زبد است لهذا زبدی نامیده اند و در وسط تابستان میرسد * طبیعت آن بغایت گرم و تند و مانند جبلاهنک و از جملهٔ سموم است * افعال و خواص آن مقی و مسهل قوی و جهت تنقیهٔ دماغ و دفع بلغم و صرع با ماء القراطن مقی و تخم آن تا یک درم جهت اسهال بلغم مفید و زیاده از آن مستعمل نیست زیرا که بسبب سمیت قتال است و معالجهٔ کسیکه آنرا خورده باشد معالجه جبلاهنک است

خشخاش مقرن

* خشخاش مقرن * بضم میم و فتح قاف و راء مشدده و سکون نون و آنرا خشخاش بحری نیز نامند جهت آنکه اکثر کنار دریاها و اماکن خشنه میروید * ماهیت آن گیاهی است سفید و مزغب و با زواید مانند اره و برگ آن شبیه ببرگ قلومس و گل آن زرد و ثمر آن شبیه بشاخ گاو و منحنی و از این جهت مقرن نامیده اند و در جوف آن دانها مانند حلبه و کوچکتر از آن و غیر جبلاهنک است چه دانهٔ آن زرد است و دانهٔ این زرد نیست و بعضی مردم گمان غلط برده اند که شیاف ماميثا مستخرج از نبات آنست و وجه غلط ایشان مشابهت برگ اینست با برگ آن * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آن با ماء العسل جالی و مقطع اخلاط غلیظ و اسهال و اکتحال گل آن بازیت جهت تنقیهٔ جراحات و خشکریشهٔ آنها و آشامیدن یک مثقال از تخم آن مسهل قوی اخلاط لزجه و طبیخ بیخ آن جهت علل باردهٔ جگر و عرق النسا و ترقیق اخلاط غلیظهٔ لزجه نافع

* **خشاب** * بضم خا وفتح شین مهمله معجمه والف وباء یک نقطه وخوشاب بواو نیز آمده بفارسی اسم آب مطبوخ میوها است مانند آلوبالو وزرد آلو وسیب وبه وامرود ومویز وامثال اینها که با شکر طبخ دهند تا بقوام آید ومانند شراب آنها است * **طبیعت** مجموع آنها الطف از اصل آنها است * **افعال وخواص** آن هریک آن راجع است بانچه ازان اخذ مینمایند مثلا از آلوبالو جهت تسکین عطش والتهاب واصلاح خلط محترق ودرد سپرز واز به جهت تقویت اعضای رئیسه وارواح وقوت هاضمه ورفع عفونات واز سیب جهت رفع خفقان وغثیان وقئ صفراوی والتهاب وحرارت کبد ویرقان اصفر واستسقای حار واز مویز جهت تصفیهٔ صوت وتفتیح سدد ویرقان واز جامون جهت تقویت معده وتسکین حرارت کبد وبواسیر حار ولینت طبع صفراوی وزبون ترین همه خشاب زرد آلو است ومجموع مولد ریاح مصلح آن ها انیسون ومصطکی است

* **خشکنجبین** * بضم خا وسکون شین معجمتین وفتح کاف وسکون نون وفتح جیم وکسر باء موحده وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون معرب از انکبین خشک است * **ماهیت** آن عسلی است بغایت خشک وتند بوی که از جبال فارس وحدود کازرون خیزد وگویند شبنمی است که بر اشجار انجا می افتد سبز وزرد وسفید وسیاه وسرخ میباشد ودر تنکابن شکری ودر دیلم وطبرستان اسپدندان می نامند * **طبیعت** آن درچهارم گرم وخشک * **افعال وخواص** آن درغایت جلا وتقطیع وتحلیل لزوجات وسرخ آن قویترا زسفید آن وسبز آن بسیار گرم ومائل بتلخي وسیاه آن قریب بعسل بلادر ولهذا استعمال آن نشاید مقدار شربت سفید آن تا یکدرم وزیاده ازان محرق اخلاط ومهلک وبدل آن بوزن آن عسل ونیم وزن آن کزانکبین وگویند یک وزن ونیم آن عسل است

* **خشک نان** * وآنرا خشک نانج که معرب خشک نانک است نامند * **ماهیت** آن نانی است که از آرد کندم خمیرانرا بشیرج سرشته باشند سازند * **طبیعت** آن گرم وتر دردوم * **افعال وخواص** آن مولد خون جید ومغذی وفربه کنندهٔ بدن وجهت اصلاح لاغری کرده وتقویت باه نافع ولیکن عسر الهضم ومولد ریاح غلیظ ومصلح آن سکنجبین ومصنوع از روغن بهتر از شیرج است که روغن کنجد باشد

* **فصـــــل الخاء مع الصاد المهملة** *

* **خصیه** * بضم خاء معجمه وسکون صاد مهمله وفتح یاء مثناة تحتانیه وها * **ماهیت** آن معروف است وزبون ترین اعضای حیوان است از هرحیوانی که باشد وبهترین همه خصیهٔ خروس فربه است وگفته اند نیکی وبدی آن بحسب حیوان برمیگردد * **طبیعت** آن گرم ورطوبت برآن غالب وبعضی سرد وخشک گفته اند واول اصح است * **افعال وخواص** آن از هرحیوانی در ضمن آن مذکور میشود وخصیهٔ خروس فربه مبهی ومولد منی وخون صالح اما بطئ الهضم مصلح آن انجدان وفوتنج کوهی ونمک وصعتر ونمک سود نمودن آنست

* **خصی الثعلب** * بضم خاء معجمه وسکون صاد مهمله وضم یا والف ولام وفتح ثاء مثلثه وسکون عین مهمله وفتح لام وسکون باء موحده بیونانی ساطیون وساطیوریون وبعضی طرفلن بمعني سه برگ نامند زیرا که گیاه آن سه برگ دارد * **ماهیت** آن بیخی است سفید شفاف از شورنجان کوچکتر وطعم آن شیرین وبالزوجت واندک تندی وبوی آن شبیه ببوی منی وچند نوع میباشد یکی دانهای آن مانند دو بیضهٔ کوچکي که بهم پیوسته باشند واز هر بیضهٔ ریشهٔ باریکی دراز رسته ودر آخر هرریشه دانهٔ کوچکي پیوسته وهرچند آن دانه بزرگ شود بیضه آن کوچکتر گردد وازین جهت آنرا قاتل اخیه نامند مستعمل اصل بیضه است نه حب مذکور واین نوع را تخم نمیباشد وبرگ این شبیه ببرگ پیاز واز ان اندک عریضتر

ومفروش بر روی زمین ولرم وسه عدد میباشد ونوع دوم تخم آن سیاه صلب براق ونوع دیگر ساق آن بقدر شبری واز وسط آن ساقی روئیده وبربالای آن دو عدد یا سه عدد گل زرد رنگ ودر وسط گل تخمی سیاه وساق این سرخ رنگ وبرگ این شبیه ببرگ سوسن آزاد که زنبق است وبیخ آن بقدر جوزی وبیرون آن سرخ واندرون آن سفید وبا لزوجت و شیرینی منبت آن جبال واماکن نمناک وبیشتر در روم ومصر بهم میرسد اما رومی بهتر وفرق میان هردو بدان است که مصری را در حین خامی سوراخ کرده بریسمان کشیده خشک مینمایند بخلاف رومی واین بالیده تر وشفاف تر از مصری است ودر حزیران میرسد وتا دو سال میماند طبیعت نوع اول آن گرم تر در آخر اول ونوع دوم در دوم ونوع سوم در سوم وهمه با رطوبت فضلیه * افعال وخواص آن مبهی ومقوی عصب وجهت کزاز وتشنج یابس ورعشه وفالج ولقوه ومولد دم صالح ومنی ومقوی باه وانعوظ وطلای آن با روغن گل مقوی موی وروبانندهٔ ومانع سقوط آن مقدار شربت آن تا دو مثقال مضر بمعده مصلح آن شکر بدل آن تخم رطبه وتخم زردک وگویند هرکه نوع اخیر را قلع کند دست او بیحس وحرکت گردد وچون آنرا بسوزانند وبا موم وروغن زیتون ویا با سرکه تدهین کنند رفع آن گردد ونوع اخیر را در امراض سرد اوی وبلغمی مانند فالج ولقوه وقسمی بدن وریزانیدن حصاة گرده وتقویت باه وآوردن نعوظ مبالغه بسیار نوشته اند حتی آنکه چون بیخ مذکور را در دست بگیرند باعث نعوظ گردد واز مقنفور وقویتر دانسته اند واصلی ندارد وچون برگ آنرا با زعفران واندک مشک سائیده حمول نمایند وبا شوهر جفت شوند همان ساعت نطفه منعقد گردد وحامله شود ومجرب دانسته اند وتخم آن با شراب بغایت موجب نعوظ ومکثر رحواس مضر محرورین وبمعده مصلح آن سکنجبین وعصارهٔ لسان الحمل وشکر مقدار شربت از بیخ آن تا یکعدد واز تخم آن تا یکدرهم ودر هند مشهور است که بیخ بهوئین چنپا خصیة الثعلب است واصلی ندارد وشاید نوع اخیر آن باشد ویا شبیه بدان واین گل مخصوص بنگاله است در هند وجای دیگر نمیشود اول از زمین گل برمی آید بعد از آن برگ در رائحهٔ وشکل فی الجمله با سوسن شبیه است بدل آن بوزیدان ونیم وزن آن انجره وگویند بوزن آن تخم اسوست *

* خصی الدیک * بکسر دال مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وکاف * ماهیت آن صاحب تحفة المؤمنین نوشته که حب البان است ومولف تذکره وغیره غیر آن دانسته وگفته اند گیاه آن شبیه بعنب الثعلب واطول از آن ودانهٔ آن بقدر آلو بالوی بزرگی ومفید است * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مسهل بلغم لزج ومحلل ریاح وجهت عرق النسا ومفاصل وضماد آن جهت تحلیل صلابات وارجاع مفاصل وعرق النسا نافع ومصدع ومکرب مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن زراوند *

* خصی الکلب * بفتح کاف وسکون لام وباء موحده بیونانی ارخص نامند * ماهیت آن گفته اند دو نوع است نوعی شاخهای آن بقدر یک شبر وبرگ آن منبسط برروی زمین ویا قریب بدان وشبیه ببرگ زیتون ونرم تر ونازکتر وبلند تر از آن وگل آن بنفش وبیخ آن شبیه ببیخ بلبوس وبلند تر وباریکتر از آن وسفید ودو مضاعف ومزدوج مانند دو زیتونی که باهم متصل شده باشند یکی بالای دیگری ویکی ممتلی از رطوبت لزجی واین را مادهٔ نامند ودوم رخو منکمش واین را نر نامند وگاه این بیخ را جوش داده مانند بلبوس میخورند ومنبت آن مواضع حجریه ورملیه است حکیم میر محمد مومن نوشته که ساق آن بی برگ وتا نیم ذرع وگل آن ریزه باهم متصل وگل سرخ وبنفش شبیه بگل اصابع صفر ونوشته که جانوران خورند

خصی الدیک
خصی الکلب

گره هرد ورا مضاعف ه نموده همه صفات باهم شبیه اند مگر آنکه کل اصابع صغیرشان بهم متصل نیست وسرخ ارغوانی است
* طبیعت آن گرم و خشک قریب بسوم و بیخ بزرگ آن رطوبت فضلیه و کوچک آن بی رطوبت وحدت وگرمی این
زیاده از آنست * افعال وخواص آن محلل اورام بلغمی ومسخن رئه و بزرگ آن محرک جماع بقوت تمام وکوچک
آن قاطع آن وگفته اند بزرگ مادهٔ آن ماده ام که تروتازه است محرک آنست خصوصا جوشانیدهٔ آن در شیر بز و چون
خشک کرده این نیز قاطع شهوت جماع میکرد و گویند هریک را که بعد دیگری بخورند فعل آنرا باطل میکرده اند ومشهور
نزد اهل انطاکیه آنست که چون قسم بزرگ آنرا بخورند پسر میزایند و چون قسم کوچک انرا دختر و مسخن رئه است
مصلح آن صمغ و خشخاش ونوع دوم ساق آن بقدر یک شبر و برگ آن شبیه ببرگ کندنا و از ان بلندتر و عریضتر
ودر ان رطوبتی چسپنده وگل آن بنفش و بیخ آن مانند دو بیضهٔ کوچک متصل بهم * طبیعت آن گرم و خشک در سوم
* افعال وخواص آن آشامیدن آن جهت حبس بطن وقطع شهوت جماع خصوصا اکثار آن وضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه
وتنقیهٔ قروح ومنع نملهٔ ساعیه از انبساط وقطع عفونت آنها و زائل کنندهٔ آثار جلد وقلاع دهان وبدستور ذرور آن براورام وقروح خبیثه
* خصی العجاجیل * خصیهٔ گوساله است چون خشک کنند وباشراب بیاشامند نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود
* خصی الایل * خایهٔ بزکوهی است چون خشک کنند وبا شراب بیاشامند جهت گزیدگی افعی نافع

*فصـــــــــــــل الخاء مع الطاء المهملة *

* خطاف بضم خاء معجمه وفتح طاء مشدده مهمله مشاله والف وفا بعربی ابابیل وبفارسی پرستوک وبترکی قرلانقوج
وبدیلمی حجلا وبهندی سیالی وکنهیا وپت دیورّی نامند * ماهیت آن از طیور معروفه است * طبیعت گوشت آن
در اول سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن کباب گوشت آن مفتح سدد ودافع یرقان وامراض سپرز و سنگ مثانه
وآشامیدن یک مثقال خشک مسحوق آن جهت قوت باصره ودو درهم از نمک سوده خشک آن جهت خناق وغرغرهٔ
خاکستر آن باآب جهت خناق وجمیع امراض لوزتین وحلق وبدستور با عسل وطلای سوختهٔ آن برحنک نیز همین
اثر دارد واکتحال محرق بچهٔ آن باخون مقوی باصره و دماغ آن با عسل ویا با سرکین وبدستور خاکستر آن با عسل جهت
ابتدای نزول آب وجرب وبیاض وسبل وظفره نافع وهمچنین خون گرم گرم آن و سرگین آن بغایت جالی وجهت نیکوئی
رنگ رخسار ورفع بهق وآثار جلد وبا زهرهٔ کاو جهت سفید کردن موی سیاه مجرب دانسته اند وخوردن آب معصور
مدقوق آن باشراب بادروج جهت اخراج جنین میت سریع الاثر وبدستور یک مثقال خاکستر آشیان آن که مو زائیده
باشند جهت عسر ولادت موثر وسعوط زهرهٔ آن جهت سیاه کردن موی سر و ریش و یوسف بغدادی گفته مخصوص
بسفیدی قبل از وقت است وباید که در ان وقت شیر در دهان نگاه دارند که دندان سیاه نشود وطلای چشمهای آن
با روغن زنبق بر ناف زنان جهت عسر ولادت مفید وچون در سالی دو بار بچه میدهد هر گاه در حین زیادتی
نور قمر شکم بچهٔ اول را بشکافند دو سنگریزه در ان ظاهر میگردد یکی یکرنگ و دیگری ملون چون یکرنگ غیر ملون آنرا
در پوست گوساله که در حین زائیدن بدن آن گوساله بزمین نرسد یعنی نگذارند که بر زمین فرود آید بدست معلق گرفته
ذبح نمایند وپوست آنرا بگیرند ودر ان بسته در گردن ویا بازوی صاحب صرع ببندند جهت رفع آن مجرب دانسته اند
وسنگ ملون را چون در حریر سفید پیچیده باخود نگاه دارند باعث جاه وقضای حوائج گردد وامین الدوله گفته سنگ ملون

سرخ میباشد و تعلیق آن جهت رفع نزع مؤثر گویند چون بچهٔ آنرا با زعفران و امثال آن زرد کنند بنحویکه در حین رنگ
کردن مادر وید را نبینند جهت رفع زردی بچهٔ خود سنگ یرقان را با آشیان خود آورند آن سنگ جهت یرقان مفید و در حجر
الخطاطیف ذکر یافت و چون سرماده و نر آنرا مرده با آتش سوخته در شراب تو میکه شراب مخمور بدهند از نشه سکر نیاورد *
* خطمی * بفتح خاء معجمه و سکون طاء مهمله و کسر میم و یاء و بکسر خا نیز آمده اسم او یونانی مشتق از اسم کثیر المنافع
است * ماهیت آن گیاهی است معروف و از انواع خبازی شمرده اند و گل آن سفید و سرخ و الوان مختلف و بهترین همه
سفید و آنچه بیکل باشد خطمی نیز نامند و نوع ارغوانی کبود آنرا بهندی خیرو نامند * طبیعت آن جالینوس سرد و تر
دانسته و شیخ الرئیس گرم با عتدال گفته و تخم و بیخ آنرا در قوت مانند گل آن و از آن بسیار قویتر و تجفیف آن بیشتر و لطیفتر
و دیگران معتدل القوی و مائل بسردی و تری دانسته اند * افعال و خواص و منافع آن محلل و منضج و رادع و مرخی
و ملین و گل آن ضعیفتر از تخم و برگ و ساق آن و ضماد برگ آن جهت اورام دماغ و بیخ گوش و تهیج و نفخهٔ اجفان و التیام
قروح و تسکین وجع اورام و تحلیل آنها و خنازیر و نضج خراجات و دمل و ورم پستان و مقعده و جراحات و جرازونکستکی
اعضا و عرق النسا و مفاصل که همه از گرمی باشد و با روغن زیتون جهت گزیدن هوام و سوختگی آتش و با پیه مرغابی
جهت درد مفاصل و عرق النسا و رعشه و بادویهٔ مناسبه و روغنها جهت ذات الجنب و ذات الریه و ضماد پختهٔ آن با
روغن بغایت منضج اورام حاره سریع الاثر و نطول آن جهت نرم داشتن موی و جلوس در طبیخ آن جهت ورم مقعده
و انضمام فم رحم زنان عقیم مفید و تخم و بیخ آن جهت سنگ گرده و لعاب خام آن با شکر نیم گرم نموده جهت سرفهٔ حار
و رفع نفث الدم بسبب قوت قابضه که دارد و ضماد آن با سرکه بشرط آنکه در آفتاب نه نشینند جهت رفع بهق و با روغن
زیتون و سرکه جهت سموم حیوانی و چون بگیرند یک جز و از آن باد و جزو خرما و با سرکه بسرشند جهت تحلیل اورام
بغایت مجرب و خائیدن آن جهت تسکین عطش و چون تخم آنرا با صمغ عربی مساوی الوزن طبخ نمایند و دست و پا را
مکرر با آن بشویند جهت رفع شقاق و تقشر جلد کف دست و پا نافع و طلای مطبوخ آن بر سم اسپ جهت رویانیدن آن
و پوست بیخ آن بغایت ملین و قوی التحلیل و آشامیدن طبیخ سه درهم آن جهت رفع زحیر و قولنج و سدهٔ امعا و قرحهٔ آن
و اسهال صفراوی و حرقة البول و امعا و ورم آن و اسهال ردی و بدستور تخم آن جهت امراض مذکوره و با شراب جهت
عسر البول و تفتیت حصاة و فضلات خام مثانه و عرق النسا و شقاق عضلات و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان حار
و چون بیخ آنرا کوبیده در لته بسته در آب کذارند و در زیر آسمان شب نگاه دارند چندانکه آب منجمد گردد طلای آن
جهت رفع تهیج پلک چشم مؤثر و جهت سرفهٔ حار و نفث الدم مجرب و طبیخ آن نیز همین اثر دارد و جلوس در طبیخ آن
جهت تحجر مفاصل و صلابت اعضا و اغتسال موی مانع تشقق آن و نیز ضماد بیخ محروق مطبوخ آن با پیه خوک و روغن
سوسن و آرد باقلا جهت تعقد مفاصل و تحلیل اورام صلبه نافع و حقنه بطبیخ آن جهت امراض امعای مذکوره و غیر آن و طلای
طبیخ آن جهت گزیدگی زنبور عسل و با عسل جهت رفع مضرت گزیدگی هوام و حمول آن با پیه بط یا مرغابی و صمغ البطم
جهت ورم رحم و انضمام فم آن مجرب مضر معده مصلح آن عصارهٔ زرشک و عسل و رازیانه و گویند مضر ریه مصلح آن
عسل است مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و از طبیخ آن تا سی مثقال بدل آن خبازی و صمغ خطمی که در هنگام گرمی
هوا از درخت آن میگیرند و زرد و سرخ رنگ میباشد جهت تسکین عطش و حبس بطن و قی صفراوی مجرب گفته اند

* فصل الخاء مع الفاء *

* خفاش * بضم خاء معجمه وفتح فاء مشدده والف وشین معجمه وبفتح خا نیز آمده وخشاف ووطواط وبفارسی شب پره وبشیرازی موش کور وبهندی چمگادر ودر بنگاله چمگادری نامند * ماهیت آن طائری است معروف بخلاف طیور دیگر وچهار پا دارد وبدان ها ویشم ومانند چهارپایان بچهار پا راه میرود وحیض می بیند وآبستن میشود ومیزاید وبشیر میدهد وپرواز مینماید مانند طیور ولیکن بال آن مانند بال مرغان دیگر پر ندارد بلکه پوستی است بالای اضلاع وغضاریف کشیده که آنها را حرکت میدهد ومنقبض ومنبسط مینماید وسیاه رنگ وبسیار ضعیف البصر است ولهذا روز بسبب روشنی وتابش شعاع آفتاب از آشیان خود بر نمی آید واگر آشیان آنرا خراب کنند وبرآید غلیواج وکلاغ آنرا میگیرند وشب خصوصا شبهای ناقص النور بسبب تاریکی برمی آید وپرواز مینماید ودر زاید النور کمتر برمی آید واز این جهت مرض روزکوری را خفش وصاحب آنرا اخفش مینامند * طبیعت آن در سوم گرم ودر چهارم خشک وحرارت گوشت آن کمتر از حرارت فضلات آن * افعال وخواص آن آشامیدن مرقه پخته آن مسهل فضلات وزردآب ودافع استسقا ودرد ورک ومهرا پخته آن در روغن زیتون وزنبق جهت فالج ورعشه واوجاع مفاصل وظهر ونقرس وتحلیل اورام بارده ودر روغن کنجد جهت عرق النسا خصوصا چون مکرر بمالند وطلای مطبوخ مهرای آن در ظرف آهنی یا مسی با روغن زنبق که چون روغن خشک گردد باز روغن داخل نمایند تا مهرا گردد وصاف نمایند جهت فالج قدیم ورعشه وربو ونقرس ودرد اعضا ومنع اسقاط موی ومنع بزرگ شدن پستان بغایت نافع وطلای مهرا پخته آن در آب بر احلیل جهت رفع حبس البول وبدستور تنطول آب مطبوخ آن در سوراخ قضیب وجلوس در طبیخ آن جهت فالج واسترخا واکتحال دماغ آن با آب پیاز جهت نزول آب وبا عسل جهت بیاض وچون خون آنرا بر عانه صبیان طلا نمایند موی نروید وچون بر پستان دختران بمالند بسیار بزرگ نگردد واکتحال آن رافع غشاوه است وخاکستر آن جهت حدت بصر وجلای بیاض آن وچون در شراب اندازند رافع مستی آنست وطلای زهره آن بر فرج زن جهت رفع عسر ولادت مجرب دانسته‌اند وما لیدن دماغ آن بر اسفل قدم جهت تهییج باه وسرگین آن بسیار گرم وخشک تا چهارم واکتحال آن جهت رفع بیاض وطلای آن جهت رفع قوبا وشیر آن نیز بسیار گرم وکریه الرائحه وبسیار رجالی وبا سمیت ویکمثقال آن کشنده وربع درهم آن مخرج حصاة ودر سقوف آشیانه آنها چیزی یافت میشود منجمد سفید رنگ بمقدار بند انگشتی وکوچکتر وبزرگتر از آن ومتخلخل شبیه بقلی وسفیدتر از آن وسوراخ دار وطلای آن جهت قلع ثآلیل وستردن موی از بدن ومنع بزرگ شدن پستان ولیکن مقرح جلد است وبول آن نیز مانند شیر آن وحار وجاذب ودافع مواد واکتحال آن جهت بیاض عین ولبن آن نیز جالی بیاض ونافع است ولیکن مورد مضرات بچشم اجتناب بهتر از استعمال آنست گویند چون سر آنرا در زیر بالین شخصی بنحویکه آن شخص عالم بدان نباشد گذارند آن شخص را خواب نیاید وبدستور چشم ودل آن همین اثر دارد ودفن نمودن سر آن در برج کبوتران باعث جمعیت کبوتران است در آن ودر سوراخ موش باعث گریختن موشانست از آن خانه وتعلیق دل آن معین بر جماع ونیز گفته‌اند که چون میان خطاف وخفاش عداوتیست وخفاش از بوی کرفس گریزان لهذا خطاف کرفس را در آشیان خود می آورد جهت محفوظ بودن بچهای خود از آن وچون گردن نوع کبیر که بهندی بادر نامند از بیخ قطع نمایند وذکر را که رجوف تنه آن کنند قوت باه بخشد ومالیدن مغز سر آن بر ذکر مقوی آنست

* فصل الخاء مع اللام *

* خل * بفتح خاء معجمه وسکون لام مشدده بفارسی سرکه نامند * ماهیت آن از اکثر چیزها مانند انکور ومویز وخرما
وانجیر وشکر وآب نیشکر وتاری وعسل وامثال اینها مرمیوهٔ آبدار وشیرین واز حبوب نیز مانند برنج وغیره ترتیب میدهند
وبهترین همه انکوریست که آب انکور را گرفته صاف نموده ویا بدون تصفیه با ثفل عنب در خم خزفی ویا چینی که اندرون
آنرا پیه مالیده باشند ریخته وبرهر صد رطل ازان ده رطل سرکهٔ جید ریزند وسر آنرا بپوشند وبگل بگیرند ودر آفتاب ویا جای
گرم بگذارند تا برسد ویا آنکه اولا دران سرکه نریزند وبگذارند تا خوب بجوش آید وخمر گردد پس دران سرکه ونمک
بریزند وبگذارند تا برسد وترش گردد وخل خمر عبارت ازین است ویا آنکه خمر خود بخود استحاله یافته خل گردد وخل تمر یعنی
سرکهٔ خرما آنست که بگیرند خرما را ودر هر ده رطل آن چهل رطل آب گرم شیرین صاف ریزند ودر خم تازهٔ مقیر ویا پیه آلود ریخته
سر آنرا بسته در آفتاب گذارند یکهفته پس مالیده صاف کرده در ده رطل ازان یکرطل سرکه جید ونیم اوقیهٔ نمک ریزند ودر خم
کرده در جائی گذارند که آفتاب همیشه بران بتابد تا برسد واز آب نیشکر وتاری ومیوهای آبدار وبسیار مانند آب انکور است
واز مویز وانجیر ونیشکر خشک کم آب وامثال اینها مانند خرما است واز شکر وعسل چنان است که در آب گرم حل نمایند
که در هر ده رطل آن چهل رطل آب باشد وصاف نموده در خم کرده در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس صاف کرده سرکهٔ
تند کهنه وقدری نمک داخل آن نمایند وباز بگذارند تا برسد * طبیعت آن انکوری آن مرکب القوی از جوهرهای
لطیف قلیل وجوهر بارد لطیف کثیر ودر دوم سرد وخشک وکویند خشکی آن در سوم است وخرمائی ومویزی وانجیری
وعسلی وبعض اینها قریب بدان وعسلی گرم تر وخشکتر ازان وبعضی کمتر ازانست وقوت قابضهٔ آنچه دران قبضیت باشد
مانند خل متخذ از کمثری وتفاح وسفرجل وامثال اینها زیاده وخل مرکب از سه جزو میباشد جزو حار ناری که قوت تفتیح
ونفوذ آن ازانست وجزو بارد ارضی که قوت قابضهٔ آن ازانست وجزو مائی بارد رطب واین غالب برهمه است وازین
جهت مرخی ومضعف اعصاب است * افعال وخواص آن قابض وبسیار مجفف وسریع النفوذ ورسانندهٔ قوی ادویه
باعضا وملطف وقاطع اخلاط غلیظه امراض الراس طلا وتطول آن بتنهائی ویا با روغن زیت ویا روغن گل ممزوج باهم
جهت صداع حار صداعیکه از آفتاب بوده وسبب صفرا باشد ویا از صفرا ویا بخارات حار ویا حمام گرم وبدستور تر نمودن پارچه
بدان ویا با سرکهٔ که در گلاب جوشانیده باشند ویا بر پیشانی انداختن وبوئیدن آن بتنهائی جهت تفتیح سدهٔ مصفاة ونزلهٔ
حار وصداع گرم وتقویت دماغ حار وبادویهٔ مناسبه مانند روغن بادام وروغن گل وگلاب وآب خیار وامثال اینها جهت
تسکین صداع حار سرسام وهذیان وبدستور بخور آن جهت امراض مذکوره وتفتیح سدهٔ خیشوم وهمچنین چون بر
آجر گرم ویا سنگ گرم کرده ریزند ویا سنگریزه ویا آجر گرم کرده دران اندازند وبخار آنرا بگیرند چون یکوزن سرکه ودو
وزن آن آب وقدری شکر در ظرف خزفی سر بسته که بر سر آن قمعی گذاشته واطراف آنرا بخمیر آرد ماش مسدود کرده
سوراخ قمع را بند کرده بجوش دهند قدری پس بخار آنرا که سوراخ قمع را بگشایند که اندک اندک وبملائمت برآید
بورم گلو وحلق رسانند وبعد سه ساعت تجدید کنند از سه چهار مرتبه زائل میگردد انشاء الله تعالی العین لطوخ آن
با عسل جهت کمنهٔ زیر چشم وخون مرده تحت جلد الاذن قطور آن جهت قتل کرم گوش وتسکین درد آن مجرب وبخور آن
جهت دوی وطنین وثقل سامعه وتفتیح سدهٔ مصفاة ویا عث حدت سامعه الفم چون یک اوقیهٔ پیاز عنصل خشک را ورق کرده
در سرکه بجوشانند تا مهرا شود که بعد در آفتاب گذارند پس صاف نموده ناشتا هر روز دو درهم آنرا بیاشامند جهت

بد بوئی دهان که بمشارکت معده باشد نافع و مضمضه بدان با نمک جهت قطع خون بن دندان که کنده باشند با زاج
شقیل جهت تصفیه و جلای دندان و جهت قطع خون لثه و محکمی آن و با شبت جهت رفع تحرک اسنان و غرغره آن جهت
منع سیلان فضول بحلق و خناق و سقوط لهاة و درد دندان و با زیره و صعتر جهت تسکین درد دندان و قروح لثه و خوردن
آن اندک اندک جهت رفع زلو در حلق مانده و سرفه مزمن و نفس انتصاب که از گرمی باشد و خل جوز که کردکان هنگامیکه
مغز او بسته شده بود در سرکه اندازند و بگذارند تا برسد و بدان غرغره نمایند جهت خناق و امراض مذکوره دهان انفع
اعضاء النفس و الغذاء و النفض خل عنصل جهت سرفه بارد و ضیق النفس و امراض دماغی و طحال و استسقا و خوردن
سرکه جهت رفع تشنگی و اعانت بر هضم و قطع نزف الدم اعضای باطنی و تحریک اشتها و گدا ختن بلغم و سپرز و تقطیع صفرا و
تفتیح سده ما ساریقا و سپرز و مانند آن و ادویه طحال بمناسبت ترشی طعم سودا که در طحال است و مداومت آن ناشتا
جهت قتل کرم معده و طعامی که با سرکه پخته باشند مانع سیلان فضول است بمعده و التسم قی کردن بعد خوردن کرم کرده
آن جهت رفع سمیت ادویه قتاله و جمود خون و شیر در معده و با نمک جهت رفع ضرر فطر و سگ دیوانه گزیده خصوصا سرکه
انگوری و آشامیدن سرکه که انجیر یا مویز یا پوست بیخ کبر در آن خیسانیده باشند ناشتا جهت تحلیل سپرز و استسقا و سرکه
که در آن اندک مازریون خیسانیده باشند با عسل جهت استسقا و رفع برودت رحم القروح و الاورام و الجرب تحقین
بسرکه گرم کرده با نمک بعد حقنه لینه جهت قروح امعا و قروح ساعیه و طلای آن جهت منع انتشار قروح خبیثه و حمره و جمره
بثیم و نمله و جرب متقرح و بواسیر و داخس و توپا و ورم ظاهری و باطنی و مانع ورم جراحات تازه و خارش بدن و گزیدن حیوانات
سمیه حاره و سوختگی آتش و نیز طلای آن مانع قبول ماده است از مجا و رخود و نطول آن جهت گزیدن حیوانات سمی
و جهت نزف الدم ظاهر و قطع سیلان آن و ضماد انجیریکه در سرکه طبخ یافته باشد جهت سوزش عضو و خشونت آن و با کبریت
جهت نقرس و با بزرقطونا جهت کیه ارمنی که دانه سال نافذ مجرب باتکرار عمل و با آرد جو جهت خناق و ورم پستان
و بینا گوش و سایر اورام حاره و با حرمل جهت خدر و کزاز و وجع مفاصل و بارها دگرم جهت غدد و ورم بارد و بخور آن که
بر سنگ گرم ریزند جهت بواسیر و مضر پیران و سوداویمزاجان و صاحبان امراض رئه مانند سرفه تازه و خشک و غیرها و ریاح
غلیظه و درد مفاصل و ضعف احشا و باه و رحم و مضر اعصاب و اعضای عصبانی و باه و نا قهین و مبرودین و مداومت آن مورث
استسقا و ضعف بصر و زردی رنگ رخسار و سحج و لاغری بدن مصلح آن شیرینیها و گوشت آب چرب و شراب سرخ غلیظ و در رفع
ضرر سرفه شیرینی و روغن بادام و ادویه ضعیفة الحرارة و در ضعف اعصاب عسل و ادویه حاره و در سحج لعابها مقدار شربت
آن تا هفت مثقال بدل آن در بعضی امور شراب و در بعضی آب لیمو نست و گویند سرکه نارجیل و تاری مضر عصب نیستند
* خلاف * بکسر خاء معجمه و فتح لام و الف و فا و بفتح خا نیز آمده * ماهیت آن شامل بید مشک و بید بری و بید
موله است و از مطلق آن مراد بید بری است که صفصاف و بفارسی بید ساده نامند درخت آن عظیم و رنگ چوب آن سفید
اندک رخو و برگ آن باریک و بلند تا بشبری و گل آن در ایام بهار بعد روئیدن برگ از شاخها و بین برگها میرویند زرد رنگ
و اندک خوش بو و باریک و بلند بقدر انگشتی و ثمر آن مانند خوشه که از ساق شاخهای آن میروید و در کتب بید عبارت از آنست
و در اکثر مواضع یافت میشود و قسمی نر آن بیگل و بهترین آن آن بود که در کنار آبها روئیده باشد * طبیعت گل آن در دوم
سرد و در اول تر و برگ آن سرد و خشک و ثمر آن در اول سرد و تر با اندک قوت قبضی و الله اعلم و تحقیقه * افعال و خواص

آن ملطف و مقوی دماغ و قلب حار و مفتح سدهٔ جگر و رافع صداع و رمد و خفقان و تشنگی و ضعف معده و التهاب محرقه و صفراویه
و جمیع امراض حاره و عرق شکوفهٔ آن الطف از جرم شکوفهٔ آن و در افعال مذکوره اقوی از عرق برگ آن و جرم برگ آن قابض
و رادع و عصارهٔ آن مسهل بلغم و صفرا و سودا و جهت صرع و منع نزلات و تفتیح سدهٔ جگر و یرقان و صلابت سپرز و ادرار بول
و اختناق رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب و ادویهٔ سمیه و قطور آن در گوش جهت پاک کردن چرک آن بسیار
مفید و جلوس در طبیخ برگ و شاخ آن جهت رفع فساد اعضا بغایت موثر و خوابیدن بر فرش آن جهت رفع حرارت کبد
و قلب و ثمر آن جهت ضربه که بر حد قرحه نرسیده باشد ضمادا و جهت نزف الدم و بدستور ضماد برگ تازهٔ آن و آشامیدن
آن جهت اسهال دموی و عرق آن جهت خفقان حار و حمی جدری و حمیات حارهٔ حاده و حمی دق و صمغ آن که از برگ
آن بیرون می‌آید جالی و مقوی با صبره و خاکستر چوب آن جهت نزف الدم و با سرکه جهت ثآلیل و نمله و ورم پستان
و ورم اعضای ظاهره و زخمهای شری و آبله و اورام حاره و بدستور ضماد آب برگ تازهٔ آن و جرم برگ آن قابض و رادع مضر
تهیگاه مصلح آن گلاب و شکر مقدار شربت از آب آن از هشت درهم تا بیست درهم که با شکر بنوشند بدل آن ریباس و دستور آشامیدن
آب برگ آن در قرابادین در حرف المیم ذکر یافت و بهتر از آب کاسنی و ماء الشعیر است جهت اکثر امراض و آشامیدن
بیست درهم آن جهت رفع سدهٔ کبد نافع و عرق آن در حرف العین و روغن گل آن که بدستور دهن ورد ترتیب دهند بارد و
مجفف و منشف و مسکن صداع طلاء و مانع صعود ابخرهٔ حاره و سورت خون نیز شربا و در سائر افعال قائم مقام روغن گل است

* خلاف البلخی * بفارسی بید مشک نامند و در شام شاه بید و در روم بهرامج * ماهیت آن درخت آن شبیه
بدرخت بید ماده و از آن کوچکتر و برگ آن از آن نازکتر و عریضتر و در طول کمتر و گل این قبل از بر آمدن برگ بهم میرسد
بقدر انگشتی و بلوطی و بعضی شبیه بدست گربه و بر آن زغبهای بادی و برسر آن دانهای ریزه و زرد با اندک سرخی و بعضی
مائل باندک سیاهی و سفیدی و بسیار خوشبوی و هرچند زغبهای آن زیاده و زردی آن غالب باشد خوشبوتر میباشد
* طبیعت آن جالینوس سرد و تر دانسته و جمعی در اول گرم و مائل بخشکی و قول جالینوس اصح است * افعال و خواص
آن ملطف و مفتح سدهٔ خفیف دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار و مواد حاره باشد و ملین طبع و عرق آن
در جمیع افعال قویتر از عرق بید و گلاب و مقوی دل و دماغ و ملین طبع و معین قوت باه محرورین و مقوی احشا و چوب
و برگ آن در افعال و خواص و مصلح و قدر شربت مانند بید ساده است و نطول آن محلل نفخ در هر عضو که باشد و بوئیدن گل
آن و یا عرق آن مقوی دماغ و محلل بادهای غلیظ و غرغره بعصارهٔ برگ آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده و بدستور
غرغره بطبیخ برگ آن و روغن شکوفهٔ آن سرد و تر و مجفف و مسکن درد سر حار و مانع صعود بخارات و خوردن آن مانع غلیان
خون بسیار گرم و بدل آن روغن گل و طریق عمل دهن آن مثل روغن بنفشه است و چون با مغز بادام مقشر پرورده نمایند
مانند بنفشه و از آن روغن بگیرند الطف و بدل عرق آن نیلوفر است یا بید ساده

* خلد * بضم خا و فتح لام و سکون دال مهمله و آنرا الداسه و بفارسی موش کور و بشیرازی انگشت برگ و باصفهانی وازه سبانگ
و بدیلمی کابش و بهندی چهچوندر نامند * ماهیت آن حیوانی است کریه الرائحة بی چشم و دم و پاهای آن از
موش کوچکتر و خاکستری رنگ و کریه و چشم آن زیر پوست آنست و در زمینهای نمناک میباشد و پیوسته زمین را سوراخ
میکند و ریشهای اشجار را میخورد خصوصا بیخ گندنا و پیاز و اهلها چون گندنا و پیاز را بر در سوراخ آن کنند از بوی آن

بیرون آید * طبیعت آن بغایت گرم و با رطوبت و از سموم قتاله * افعال و خواص آن خون موضع دمالیدۀ آن جهت رفع بیاض چشم و آثار جلد و خال و خنازیر و طلای دماغ آن با روغن گل قاطع رعاف و سیلان خون از هر موضع که باشد و محلل اورام و خنازیر و جهت برص و بهق و ثوباء و کلف و هرچه از بدن برو زکنند بیعدیل و خون آن نیز همین اثر دارد و سر آنرا سوخته با زاج سفید چون در گوش کنند ارند و یا در بینی بدبوی آن هرد و را زائل کرداند چون بر صاحب تپ ربع بندند شفا یابد و طلای آن جهت درد سر و بخور آن جهت عسر البول و سعوط زهرۀ آن با آب بیخ رطبه جهت رفع لقوه از مجربات شمرده اند و تعلیق اسب بالای آن جهت تپ ربع و صرع و باعانی بیرون آمدن دندان اطفال و انداختن دندان آن میان جماعت موذی باعث تفرقۀ ایشان و همچنین در آتش انداختن پیه آن

* خلر * بضم خاء معجمه و فتح لام مشدده و سکون راء مهمله آنرا جلبان خوانند و بهندی مترکا بلی * ماهیت آن دانه ایست شبیه بکرسنه و گیاه آن بقدر ذرعی و کمتر از آن و برگ آن ریزه و گل آن مابین سفیدی و زردی و غلاف آن شبیه بغلاف باقلا و سفید و پنج قسم میباشد آنچه غلاف آن از باقلا کوچکتر و پوست آن غلیظتر و عریض و بسیار سفید و دانۀ آن بقدر نخود کوچکی آنرا جلبان ابیض نامند و آنچه دانۀ آن کوچک و پهن و اغبر جلبان اسود و بشیرازی مشو و بهندی کهساری و اهل ولایت اروستان و ابراج کرمان کونیان کرو خوانند و بسیار آنرا میخورند و در موسم بهار که هنگام رسیدن آنست خام نا پختۀ آنرا نیز میخورند و آنچه مضاعف الغلاف و خشن و دانۀ آن در سفیدی و کوچکی وتد و بر کمتر از اول است آنرا نبقه نامند و آنچه در غلافی قریب بباقلا و سیاه رنگ و دانۀ آن مستدیر و بزرگ و مائل بزردی و بسیار تلخ است در مصر بسیله نامند و قسم پنجم رقیق الغلاف سفید داله و آنرا قصاص نامند * طبیعت همه اقسام آن در اول سوم سرد و در آخر دوم خشک * افعال و خواص آن آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفه و تصفیۀ ریه و درد سینه و تلیین آن و تحلیل اخلاط فاسده و دفع فضلات غلیظه از امعا و ادرار نمودن شیر و بول و حیض و ضماد آن جهت تقویت اعضا و وثی و کلف و با عسل جهت تحلیل اورام و بخور آن موجب جمعیت مورچه است در آن موضع و چون گاو بخورد فربه شود مضر اعصاب و مولد سودا و نفاخ و ادمان خوردن آن باعث لنگی و خوردن تر و تازۀ نا پختۀ آن دوار آورد خصوصا نوعی که پهن مثلث شکل آن که بهندی کهساری نامند مصلح آن شراب عسل مقدار شربت آن تا ده درم و نوع بری آن بغایت غلیظ و مدر شیر است

* خلنج * بفتح خاء معجمه و لام و سکون نون و جیم * ماهیت آن درختی است شبیه بدرخت گز و در چین و بلاد روس و بهند بسیار بزرگ میشود و برگ آن مانند برگ گز و گل آن کوچک و سرخ و زرد و سفید نیز میباشد و ثمر آن مانند خردل و بنفش * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و شکوفۀ آن تند تر و قوی تر از سائر اجزای آن * افعال و خواص آن شکوفه و برگ آن جهت گزیدن هوام ضماد او روغن شکوفۀ آن که بدستور روغن بابونه و روغن گل که در روغن کنجد ریخته سه هفته در آفتاب گذارند جهت رفع اعیا و درد مفاصل بدستور نشارۀ چوب آن و یکمثقال از تخم آن با عسل حافظ دل از ضرر سموم و اکل و شرب در ظروف چوب آن مانع خفقان است

* فصل الخاء مع الميم *

* خمان * بفتح خاء و میم و الف و نون لغت نبطی است و بعربی رقعا نامند و بیونانی اقطی * ماهیت آن دو صنف میباشد کبیر و صغیر و کبیر آن شبیه بشجر و شاخهای آن مائل بسفیدی و مانند نی مستدیر و برگ آن مانند برگ گردکان و از آن کوچکتر و ثقیل الرائحه و در هر شاخی از سه عدد تا پنج عدد و بر سر هر شاخی قبۀ و گل آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن شبیه

بعد الخضراء و بنفش مائل بسیاهی و بر شکل مانند خوشه و در بو شبیه بشراب و غلط کرده کسیکه آنرا درخت هندی که ثمر آن بلادر است دانسته * افعال و خواص آن محلل و بسیار مجفف و ضماد برگ تازهٔ آن جهت التیام جراحات مفید و صغیر آن شبیه بگیاه و ساق آن مربع و پر گره و برگ آن شبیه ببرگ بادام و مشرف الاطراف و از هر گره ثمر ظاهر و ثقیل الرائحه و بعد سر آن شبیه بخمان کبیر و تخم آن مانند خردل و بیخ آن درازیسطبری انگشتی و تیره و سرخ و از مطلق آن مراد خمان صغیر است و مستعمل بیخ آن * طبیعت آن در دوم سرد و خشک و سردی آن غالب با اندک گرمی * افعال و خواص آن رادع و مسهل اخلاط لزجه و بسیار مجفف و باقوت محلله آشامیدن آب طبیخ برگ و ساق آن جهت اسهال بلغم و مرهٔ صفرا و آب افشردهٔ آن و طبیخ بیخ آن بدستورد و مثقال از سائیدهٔ بیخ آن جهت جبر و کسر و رثی و سقطه شدیده بسیار نافع و طبیخ بیخ آن با شراب جهت استسقا و گزیدن افعی و وجع مفاصل و تفتیح سده و مضمضه بدان جهت هلاکت کرم دندان و سعوط آن سه روز جهت رفع سرخی چشم و جلوس در طبیخ آن جهت رفع صلابت رحم و باعث نرمی و تفتیح انضمام آن و اصلاح فساد حال آن و بدستور آشامیدن ثمر آن و طلای پخته ثمر آن بر موی جهت سیاهی و منع اسقاط آن و ضماد برگ تازهٔ آن با آرد جو جهت تسکین اورام حاره و سوختگی آتش و گزیدن سگ و نواصیر و با پیه بز جهت نقرس و حمول بیخ آن جهت درد رحم و امراض مقعده و نواصیر نافع مضر رئه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درهم

* خماهان * بفتح خای معجمه و میم و الف و نون لغت فارسی است و خماهین نیز نامند و صندل حدیدی نیز * ماهیت آن حجری است سیاه رنگ نرم و ماده میباشد و حدیدی هیئی جنس نر آنست و حجر الخمار جنس مادهٔ آن و نر آن صلب تر و تیره رنگ و سیاهی بر آن غالب و رنگ سائیدهٔ آن زرد مانند زرنیخ * طبیعت آن مائل ببرودت و در دوم خشک * افعال و خواص آن بو شیدن انگشتری آن مقوی دل و رافع وحشت تاریکی مکانها و تیرگی شب و نگاه کردن بدان جهت حفظ صحت چشم موثر و مادهٔ آن که آنرا حجر الخمار نامند نرم تر و رنگ سائیدهٔ آن بسیار سرخ و مائل بسیاهی طبیعت آن سرد تر از نر آن * افعال و خواص آن آشامیدن یکمثقال و نیم از سائیدهٔ آن جهت رفع خمار مجرب و باعث تبرید و تعریق مخمور و سرد و جنس آن جهت علل صفراوی و درد موی و درد چشم و تقویت عضویکه از ریختن مواد متاثر شود و جهت خفقان و ریاح غلیظه و درد رحم سائیدهٔ آن جهت رفع درد شکم حادث از دوای مسهل بغایت مفید و طلای آن جهت تحلیل اورام خصوصا ورم چشم و حکه و جرب و حرقت جفن مسدد مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یک دانگ

* خمر * بفتح خای و سکون میم و رای مهمله مراد از آن در شرع ما یخمر به العقل است یعنی آنچه که عقل را بپوشاند و در عرف مراد از مطلق آن شراب انگوری است و صنعت آن بانواع میباشد از آنجمله آنست که آب انگور را گرفته و صاف نموده در خمی که اندرون آنرا زفت یا قیر و یا موم مالیده باشند کرده مدتی در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس در سایه گذارند و یا خم را در سرگین اسپ تا نصف دفن کنند تا برسد و بحسب تصفیه و غیر تصفیه و اضافهٔ هر چیزی تاثیر مینماید مثلا غیر صافی بادانهٔ آن تا بض و با خردل بدون جوشیدن شیرین و با زعفران مقوی دل و جگر و سرور آن زیاده و آنچه خم آنرا بعد اندرون بزفت و یا قیر و یا موم بعود و کشته بخور کنند و در آب انگور مورد و مصطکی و به شیرین و سیب قدری داخل کنند و بعد از آفتاب گذاشتن ظرف آن را در زمین دفن کنند ریحانی نامند و آنچه بر وشش ماه نگذشته باشد مسطار و یفا رسیعولانی نامند و چون آب انگور را بجوشانند تا ربع آن بسوزد و در خم کنند آنرا جمهوری نامند و بیموزهٔ غلیظ

را قهوه واین قاطع باه است وهرا نیکه از یکسال تا دو سال کذشته باشد عتیق نامند وهر ساله قوی است وبهتر وآنچه از دو سال زیاده تا چهل سال بر وکذشته باشد قدیم کویند واولی آن است که بعد از جوشیدن اقل تا سه ماه نکذرد استعمال ننمایند ونیز آنرا اصناف بسیار است از رقیق وغلیظ وحلو وحامض ومر ومز وقابض وغیر قابض واحمر واصفر وابیض واسود وخشبو وبد بو وخوش آینده وکریه بد آینده ومشمس ومطبوخ وملون وصافی وکدر وخفیف وثقیل وحدیث وعتیق ومتوسط میان آن هردو وغیر اینها وچون اینها را باهم ترکیب کنند قریب بششصد صنف میشود وبهترین همه متوسط العمر یکساله ودو ساله سرخ مائل بزردی وخشبوی معتدل القوام بین رقت وغلظت شیرین اندک تلخ آنست که ترش وبسیار تلخ وقابض نباشد بحدیکه کام را بهم کشد وبدترین آنها بد رنگ کدر غلیظ القوام ترش مزه بسیار قابض بدبوی آنست خواه بد بوی آن بسبب احتباس ابخره ویا ترشی باشد ویا نسبت غیر آن امور وقوی ترین همه زرد صافی معتدل القوام وبعد از ان سرخ معتدل القوام وضعیف ترین همه سفید تازهٔ نارس ورقیق آن سریع النفوذ وغلیظ آن بطئ النفوذ وسبز آن غلیظ وسیاه آن اغلظ وشراب خوشبو موافق همه امزجه وبد بوی آن ردی وغیر موافق همه امزجه وبالجمله هریک را مزاجی وصورتی است صالح موافق بمزاجی وشخصی خاص* **طبیعت** آن نیز بحسب الوان وطعوم وروایح ورقت وغلظت وتازکی وکهنکی وتوسط واعتدال مختلف میباشد درحرارت وبرودت ورطوبت ویبوست وبالاجمال عتیق آن درسوم کرم ودر دوم خشک وقدیم آن درسوم کرم وخشک ومسطار آن دردوم کرم وتر وسرخ وخوشبوی آن که عبارت از ریحانی است معتدل وشش ماه تا یکسالهٔ آن دردوم کرم ومائل برطوبت وتفه آن که قهوه نامند ارطب* **افعال وخواص** ان رقیق آن سریع النفوذ ومفتح سدد وغلیظ آن دیرهضم وکثیر الغذا ومقوی اعضا ونافذ وسرخ وخوشبوی آن که عبارت از ریحانی است بهتر از سائر اقسام وتفه آن یعنی قهوه موافق اکثر امزجه ولیکن مسقط شهوت طعام وباه ومصدع وبهتر از ان زرد عتیق وسفید آن ملین وضعیف وسیاه آن دیرهضم ومولد سودا ومطبوخ آن که جمهوری باشد غلیظ ومسخن ومنضج ومقوی عصب ومصدع وشیرین آن ثقیل وغذائیت آن غالب وترش شیرین آن یعنی میخوش آن ردی ومفسد هضم ومضر عصب ومورث توحش وتلخ آن جالی ومفتح وهاضم ومدفون خم آن در زمین ویا برف ویخ که اصلا در آفتاب نکذاشته باشند وآفتاب بآن نرسیده باشد غلیظ ودیرهضم ومعفن ومولد تپهای مزمن وشراب کهنه صرف موذی اعضا ومورث تشنج وممزوج باعتدال آن مصلح حال بدن وبآب بسیار باعث سستی اعضا واستسقا وقض باآن بهتر ازهمه وحابس طبع وباعث خشونت سینه ودباغت معده وقوی الخمار وخوشبوی آن بسیار نیکو ولیکن مصدع وبد بوی آن موذی ومصدع ومورث امراض مهلکه ومشمس آن یعنی شرابی که در آفتاب رسیده باشد وبعد از جوشانیدن بسایه نبرده باشند تند وسریع الانحدار وبا تفریح بسیار ومولد تپهای حاره وثقیل آن دیرهضم وخفیف آن سریع النفوذ وقدیم کهنهٔ آن حاد ومضر حواس واعصاب وتازهٔ آن نفاخ ودیرهضم ومورث امراض بلغمی ومتوسط آن معتدل وصاف آن مفتح ومدر وشراب تازهٔ کدر تیره مولد رمل وسنک مثانه وسدد وکفته اند چون مراعات مزاج وسن وفصل وبلدان ووقت وزمان ومکان وتدبیر سابق ونیکوئی ترتیب کرده شود بشرائطیکه درکلیات کتب مرقوم ودر اخلاق ناصری وغیرها مذکور است وقلیلی اینجا ذکر میابد فوائد بسیار بخشد از انجمله ملاحظهٔ اوقات است که درهنکام تشنکی مفرط وکرسنکی بسیار وسیری وغضب وتعب وحرکات قویه وهوای بسیار کرم واواسط روزهای تابستان ومقدار بسیار خصوصا بیکدفع استعمال ننمایند بلکه بقدر لائق ودرهرماه یکمرتبه یا دو مرتبه ویا درهرهفته یکمرتبه برای استراحت ارواح

وقوی وزیاده بیشتر از ین تجویز کرده اند که مضر است وملاحظهٔ مکان که وسیع ومرغوب وخوش آب وهوا ومعتدل ودران آب جاری وگلها ومیوهای خوشبو باشد واسباب سرور وفرح ونغمات ومغنیان ومحبوبان دلکش خوش الحان وعطریات وبخورات مطیبه لذیذ ورفیقان عاقل مهذب وصاحبان هوش واخلاق حمیده دران جمع باشد وشیخ عمر خیام همهٔ شروط آنرا درین رباعی درج کرده

* رباعی *

گر باده خوری تو با خردمندان خور * یا با صنمی لاله رخی خندان خور * بسیار مخور ورد مکن فاش مساز * اندک خور وگهگاه خور وپنهان خور * با مراعات این شرائط خمر حفظ صحت بدن مینماید وبدن را گرم وقوی وفربه وفکر وذکر وعقل وحواس واخلاق را جید وذکی میکرداند وشجاعت وسخاوت وفرح ونشاط می آورد وبخل وظنون فاسده وخیالات ردیه وامراض دماغیه مانند مالیخولیا وجنون ووسواس را برطرف میکند ورنگ روی رانیکو وصافی میسازد ودماغ ودل وجگر ومعده واعضاء اصلیه را همه تقویت میبخشد وهضم رانیکو کند واشتها می آورد ونفوذ میفرماید بما سار یقا وهضم کبد برانیز تقویت میبخشد ونفوذ میفرماید کیموس را در عروق کبار وفضول را تحلیل میبرد واخراج می نماید غلیظ آنرا ببراز ولطیف آنرا ببول والطف را بعرق وبخار وصفرا را ببول وعرق وبلغم وسودا را ببراز وتفتیح سدد وازالهٔ رمد بلغمی وشهوت کلبیه وضرر سموم وحبن یعنی ازالهٔ زرد آب شکم وترهل وپیری وهوای وبائی وامثال اینها مینماید وخوردن آن بقدر ربع رطل با آب سیب وگوشت آب بی چربی جهت غشی وبیهوشی مجرب ودرضمادات واطلیه جهت تحلیل مواد ونفوذ نمودن وبدرقه شدن قوت ادویه موثر وبالجمله نفع جزئی بدنی دنیاوی آن در اکثر امزجه بین وثابت است بنص قرآن مجید که در بارهٔ خمر ومیسر وارد شده که ومنافع للناس واما گناه وضرر اخروی ودنیوی آن از پوشیدن عقل وعدم تمیز میان حسن وقبح اشیاء وبی اختیار شدن ومعاصی وقبائح بسیاری از صاحب آن بعمل آمدن بزرگتر وبیشتر از ان است که به بیان آید واهذا درهمان آیهٔ شریفه میفرماید که واثمهما اکبر من نفعهما ودر آیهٔ کریمهٔ دیگر آنرا رجس وعمل شیطان خوانده وجناب مقدس نبوی صلی الله علیه وآله آنرا ام الخبائث فرموده اند وهمین کافی است در مذمت وضرر آن ودر مقدار شربت آن اختلاف بسیار است تا ششصد درهم تجویز کرده اند ولیکن درد ومنقال وجالینوس وشیخ الرئیس اختلاف مقدار را بحسب امزجه واکل اشته اند درمحرور المزاج قدریکه بدرقهٔ طعام شود ورفع تشنگی کند وبعد سرور ونشاط مفرط نرسد که بی اختیار سازد واز صنف سفید رقیق زرد وسرخ وممزوج باشد ومعتدل المزاج ومبرود بقدر نهایت سرور وغیر ممزوج وقوی الابدان وصاحبان خلط غلیظ قدریکه بحد طرب رسد وثقل وخواب آورد وسبب سکر ومستی آن متغیر شدن حواس است برسیدن بخارات بی در پی بدماغ پیش از تحلیل آنچه اول صعود نمود ولهذا ضعیف الدماغ ومرطوب زود مست میگردد وقوی الدماغ یابس دیرتر بسبب تحلیل بخارات دربن قدری بیشتر ازان وباعث سرور وفرح آن کثرت روح حیوانی وانبعاث وانبساط آنست تدریجا از باطن بظاهر وباعث شجاعت وسخاوت وخوبی ادراک صاحب آن نیز همین جهت است وبدانکه در هر مزاج خمر محرک خلط غالب وظهور آثار آنست مثلا کثیف الخلط را باعث ملال وگریه ولطیف الخلط را سبب خنده وسرور وصاحبان اخلاط حاره را موجب غضب وتهور واخلاط باردهٔ رطبه ویا یابسه را علت سکوت ونوم وخوف وبیملاحظه شرائط مضار آن زیاده از منافع آن زیرا که سبب موت فجائه وخناق وامراض دماغی مانند صرع وسکته ولقوه وفالج ورعشه وسرسام وجنون وامثال اینها وضعف قوتهای دماغی وحیوانی وطبعی واعصاب ودرد چشم وامراض گوش وخشوم

و دهان و زبان و دندان و ضیق النفس و خفقان و فساد هضم و اسهال دموی و ورم جگر و سپرز و استسقا غیر قابل العلاج و بطلان شهوت باه و اورام حطرناک و آکله و جوششها و تبهای مرکبه و محرقه و غشیه و تولید سنگ گرده و مثانه و حرقة البول و امثال اینها است و از جملهٔ مضرتی که عاجل و سهل العلاج است خمار است که با تقلب نفس و ضیق آن و برد اطراف و درد ریه آن و تشعریره و تهوع و تکسر بدن و سنگینی سر و اضطراب و تشویش خواب و اعراض هولناک میباشد و مضرتهای عاجل بدنی را اکثر علاج نمیباشد و مستعملین آنرا چون بیکدفع ترک نمایند امراض ردیه و سوداویه و ضعف هضم و زوال المعده و الامعاء و فساد حلق و لون و غیرها بهم میرسد اما تدبیر دفع خمار آن آنست که بخواب طولانی روند و حیله جویند در تنویم او بمالیدن دست و پا و بحمام بردن و آب نیمگرم بر سر او ریختن و از حمام برآوردن و استراحت فرمودن پس اگر باین تدبیر تخفیف یافت بهتر و الا باز بحمام معاودت نمایند و خواب فرمایند و اگر بعض اعراض قوی باشد مانند صداع و تهوع و قیئ مکرر قیئ فرمایند بسکنجبین و آب نیمگرم پس شربت اناروبه و یا ریباس با یکمثقال طین نیشاپوری بخورانند و هرگاه اراده خوردن طعام نمایند شوربای چوجهٔ مرغ و آب غوره مطیب بنعناع بخورند و بعد از رفع صداع اگر سر و پیشانی و صورت گرم باشد اطلیهٔ بارده یا ستعمال نمایند و از جنس چیزهائیکه عادیه خمار را میشکند جلاب با آب یخ و برف و فقاع و ماء الجبن و ربوب فواکه حامضه و قابضه است بدانکه خمرهای بسیار مصر و ممالک امت و نصاری که اکثر شارب خمر اند منکر خمر بسیار حاد اند و میگویند اگر مردم بدین منوال که خمرهای حاد را مینوشند بنوشند احتیاج هیچ وبا و طاعونی نیست خود بخود هلاک میشوند طور خوردن خمر نصاری موافق حکمت دارند لهذا با آنها نفع میبخشد

* خمیر * بفتح خا و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بعربی عجین و بفارسی خمیر ترش و خمیر مایه و بهندی خمیر نامند * ماهیت * آن آرد گندم است که با روغن کنجد و یا روغن زیتون و یا روغن گاو میش و یا بز و یا گوسفند و شیر و ماست هریک که باشد سرشته بگذارند تا ترش و بدبو گردد و قدری از آنرا داخل خمیر نان مینمایند تا برآید و فطیر نماند * طبیعت * آن مرکب القوی در دوم گرم و خشک * افعال و خواص * آن ملطف و جالی و محلل و جاذب از عمق بدن و با نمک بسیار محلل اورام بارده خصوص اورام اسافل قدم و ازالهٔ اوجاع آن و منضج و مفتح دماميل و مسکن درد آن و سی مثقال آبیکه دران خمیر مایه کم نمک بقدر چهار مثقال حل نموده باشند با چهار دانگ طباشیر و مثل طباشیر شکر و یکدانگ زعفران جهت رفع خمار و تشنگی و تب و التهاب مجرب و چون دو مثقال سرکه نیز اضافه کنند جهت اسهال صفراوی و احتراقی مفید و چون بگجز و آب نعناع و بگجز زخردل سائیده و در نسخهٔ دیگر نصف جزو خردل است و سه چند ان مجموع خمیر مایه اضافه نموده در ده مثل همه آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با نصف وزن آن عسل بقوام آورند جهت تقویت هاضمه بمرتبهٔ ایست که صبر نتوان کرد و منقی معده از اخلاط محترقه و دافع بلغم و مبهی است و هرگاه بعد از معاجین یا هیه بلا فاصله بنوشند بغایت سریع الاثر و غرغرهٔ محلول آن در آب با ربع آن روغن بنفشه جهت ورم حلق و ضماد آن با حنا و روغن و نمک جهت تحلیل صلابات عظیم ما یوسه مجرب و چون خمیر مایه را کوبیده و با آب انار شیرین و امثال آن بسرشند قایم مقام خمر و از اسرار مکتومه است المضار مضر سینه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا چهار درهم است

* فصل الخاء مع النون *

* خنثی * بضم خاء معجمه و سکون نون و فتح ثاء مثلثه و الف لغت سریانی است و اهل مغرب آنرا ابزواق نامند * ماهیت

آن گیاهی است شبیه با شراس که بفارسی سریش نامند وکویند نوعی از آنست یوسف بن ادم گفته که غلط کرده کسیکه
بیخ آنرا اشراس دانسته بلکه غیر آنست برگ آن شبیه بکندنا وازان لطیفتر وساق آن قریب بذرعی نرم و بر سر آن گل
سفیدی شبیه بپلوط و بیخ آن مستدیر واملس طولانی مانند بیخ سوسن آزاد وازان بزرگتر وطعم آن تند و تخم آن در ثمره مانند
تخم پیاز و قوت آن تا چهار سال باقی میماند * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال وخواص آن ملطف وتند
و با قوت مقطعه ومحلله وملطفه وجالی وکاسر ومحلل ریاح و اورام انثیین ومفتت حصاة و رافع قروح باطنی ویکدرهم آن مدر
بول وحیض ودو درهم آن جهت درد پهلو و سرفه وسستی عضل نافع وگل وثمر آن ملین طبع وبا شراب جهت گزیدن عقرب
وهزارپا وخوردن اندکی ازان جهت تسهیل قی وسه مثقال آن جهت نهش هوام وباید که برگ آنرا بران ضماد نمایند
وخوردن ساق تازهٔ آن جهت یرقان خصوصا چون با سرکه وروغن زیتون پخته باشند وآب آن با سفیدی تخم مرغ جهت
سوختگی آتش وبا گوگرد جهت قوبا وبا آرد ترمس جهت خارش بدن با حمام ومداومت بران وبیخ آن در افعال قویتر ازان العین
چون بکوبند تازهٔ آنرا وآب آنرا بگیرند وبا شراب کهنهٔ شیرین وتلخ و زعفران مخلوط کنند وطبخ نمایند اکتحال بدان جهت
ازالهٔ رطوبات چشم وسلاق وتسکین حرقت اجفان الاذن قطور آب تازهٔ آن بتنهائی و با کندر وعسل وشراب ومر نیم
گرم نموده در گوشیکه ازان چرک آید الم چون درگوش مخالف جهت تسکین دندان موجع وبدستور چون بازیت طبخ
نمایند و در گوش مخالف دندان درد ناک نیمگرم بچکانند وچون بیخ آنرا مجوف کنند و در ان زیت کنند و بر آتش گذارند
تا بجوش خورد قطور آن درگوش جهت تسکین وجع آن وثقل سامعه وطلای آن جهت شقاق اطراف عارض از سرما وسوختگی
آتش وضماد آن بتنهائی بردندان آسیا مسکن وجع آن واز خواص آنست که چون آنرا با سرکه سائیده برابهام جانب
ضرس درد ناک ضماد نمایند درد آنرا تسکین دهد وضماد آن با عسل بر شکم مستسقی نافع و ضماد پختهٔ آن با دردی
شراب جهت قروح خبیثه وسعفه واورام پستان وخصیه وخراجات ودماميل وجراحات چرکدار ومخلوط آن با شراب
جهت ابتدای ورم حار غلیظ وچون بسوزانند وبا بعضی ادهان مخلوط کرده داء الثعلب را با پارچهٔ پشمی خوب بمالند وبدان
تدهین کنند موی برویاند ولطوخ بربهق ابیض بعد مالیدن آن بپارچهٔ خشنی در آفتاب نافع مضر گرده مصلح آن مصطکی
مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن در باه شقاقل ودر سموم اسقیل است

* خندروس * بفتح خا وسکون نون وفتح دال وضم راء مهملتین وسکون راو وسین مهمله وآنرا حالا ونیز بفارسی دره
مکه وبعربی حنطهٔ رومیه ودر تنکابن گندم مکه وبهندی جوار نامند * ماهیت آن ثمر نباتی است در خوشه ودانهای آن
متصل بهم والوان میباشد زرد وسرخ وسفید اما سفید آن بسیار رونق دارد انده خنی وبزرگتر ازان وخام آن با خوشه
ورسیدهٔ آن شیرین طعم وبرشته کرده میخورند وسائیده آرد کردهٔ ازان نان ترتیب میدهند شیرین ولذیذ میباشد گویا گرم
آن ونبات آن شبیه بنی ونیشکر ودرهٔ بزرگ * طبیعت آن مائل بحرارت ودر دوم خشک وگویند معتدل در حرارت و
برودت * افعال وخواص آن محلل بلغم وخون جامد وقابض طبع وثقیل ازج ونفاخ وغذائیت آن غالب تغذیه با آن
جهت رفع سیلان اسهال نافع وغذائیت آن از برنج زیاده واز گندم کمتر وضماد پختهٔ آن با سرکه جهت جرب متقرح وتشقق
وتقشر ناخن ومضوغ آن جهت تقویت نور بصر وگزیدن جانوران سمی ومضغهٔ طبیخ آن جهت قرحهٔ امعا بدل آن ذرة است

* خندقون * بفتح خا وسکون نون وکسر دال مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم قاف وسکون واو ونون وخندریقون نیز

خندروس

خندقون

آمده * ماهیت آن شرابی است که از ادویه ده‌گانه مرتب میشود و از ترکیبات اطبای فرس است و معنی آن شراب بری است و بیونانیان نرسیده و اهل اینکتب ایشان ذکر آن نیست ونسخ آن متعدد و مختلف است و بالجمله در قرابادین بتفصیل ذکر نموده شده * طبیعت آن در دوم گرم و در آخر آن خشک * افعال و خواص آن مولد خون صالح و مقوی ماسکه و مفتح سده جگر و معده و طحال و سرخ کننده لون بدن و ادمان آن فربه کننده بدن و مزیل امراض عسرالعلاج و قاطع حمی ربع و هرگاه تریاق عظیم مطلوب باشد لازمی باد زهر حیوانی بعد سرد شدن ترکیب آن در ان داخل نمایند

*خندریلی * بفتح خا و سکون نون و فتح دال و کسر راء مهملتین و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر لام و سکون یا و آنرا یعقیل خوانند *ماهیت آن نوعی از کاسنی بری است و شبیه بدان و بسیار تلخ و ساق و بیخ آن باریکتر از ان و گل آن زرد مائل بسرخی و برشاخهای آن صمغی متکون میگردد مانند مصطکی بقدر باقلا و بسیار چسپنده و قوت نبات آن تا یک سال وقوت صمغ آن تا هفت سال باقی میماند * طبیعت آن مجفف تر از کاسنی بری است بسبب تلخی آن * افعال و خواص آن خوردن دو مثقال آن با شراب و بدستور ضماد آن جهت گزیدن افعی و آب آن که با شراب طبخ دهند جهت قطع اسهال و طلای آب برگ آن جهت قطع بواسیر و چون مجموع گیاه آنرا با بیخ بر کنند و با عسل قرص سازند و با آب نطرون که بورهٔ ارمنی است طلا کنند جهت بهق مؤثر و صمغ آن در سوم گرم و خشک و مفتح سدد و مفتت حصاة و محلل ریاح و قطور آن در چشم با آب کاسنی جهت ازالهٔ سبل و طلای آن جهت ازالهٔ شعر منقلب و بر جراحات جهت بردن گوشت زائد آنها و فرزجهٔ آن با مرصاف که لته بدان آلوده بقدر زیتونی حمول نمایند جهت کشودن حیض و اسقاط جنین بغایت مؤثر و آشامیدن دو درم از بیخ آن با شراب جهت گزیدن عقرب نافع و بدستور ضماد آن و مورث سحج و قرحهٔ امعا مصلح آن نشاسته مقدار شربت آن تا یک دانگ *

* خنزیر * بکسر خا و سکون نون و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی خوک و کراز و بترکی دونقوز و بهندی براه و سور نیز و بفرنگی کرنیکول یا منند *ماهیت آن حیوانی است معروف و بسیار کثیف و نجاست خوار و بد هیآت و گویند گوشت آن اعدل و بهترین لحوم حیوانات وحشی است و اصلی ندارد و در طعم شیرین و فرقی از گوشت انسان ندارد و اکثری از فرق غیر اسلامی آنرا میخورند و قبل از ظهور نور اسلام گوشت آنرا در بازارها میفروختند و بعد از ان در مذهب اهل اسلام حرام و بیع آن ممنوع و موقوف گردید * طبیعت آن در اول دوم گرم و در سوم تر *افعال و خواص آن مفتح سدد و مسمن بدن و گویند موافق ترین لحوم است بمزاج انسان و همه ان بعد از انهضام جزو بدن میگردد و گویند مولد خلط غلیظ لزج است و مورث حرص شدید و صداع مزمن و داء الفیل و اوجاع مفاصل و فساد عقل و معده و زوال مروت و غیرت و حمیت و باعث مخنثی است مصلح آن خمر از قبیل علاج فاسد با فاسد است و شکر و فانید و امثال اینها نیز بحسب سن وقدر و مزاج مستعمل آن در قوت و ضعف نیز گفته اند و آشامیدن کعب نر خشک سودهٔ آن بقدر دو مثقال با شراب جهت گزیدن هوام و طلای آن با عسل جهت برص مجرب دانسته اند و یکمثقال آن که در احراق بحد سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل نفخ امعا و مغص مزمن نافع و بول خوک وحشی جهت سنگ مثانه نافع و در سائر افعال مانند بول کاو است و سرگین خشک آن با آب یا شراب جهت نفث الدم سینه و رفع درد پهلو و ضماد آن با سرکه جهت سستی عضل و با موم و روغن جهت التوای عصب و قطور زهرهٔ آن جهت قروح اذن و غیر

آن وقطع بواسیر با عسل وفلفل جهت رویانیدن موی سر داءالثعلب وحلّه پیه آن جهت امعا وضماد آن جهت درد رحم ومقعد وسوختگی آتش وسرما وبرف زدگی وپیه کهنهٔ آن که مدتی بر آن گذشته باشد ملین ومسخن ومغسول آن با شراب ممزوج نمودن با خاکستر یا آهک جهت اورام حاره وشوصه واز جالینوس منقول است که پیه نمک آن با موم میائی رفع کری سامعه میکند اگرچه مادرزاد باشد وتمریخ موضع تشنج به پیه آن نافع وبدستور دمل وخنازیر وارخون آن در جمیع افعال مانند خون انسان است وطلای آن جهت کوچک نمودن پستان وشیر منعقد در ان واورام با لخاصیت مفید وذرور استخوان سوختهٔ آن رافع بواسیر وآشامیدن سم سوختهٔ آن قاطع سلس البول وموی سوختهٔ آن که با زفت احراق یافته باشد با روغن گل مجفف قروح مرفوع العلاج است وپوست آن گریزانندهٔ پشه است

خنفسا

* خنفسا * بضم خای وسکون نون وفتح فا وسین مهمله والف بفارسی جعل وخزوک وبهندی گوبرله نامند * ماهیت آن دابه ایست کوچک سیاه ودر پای دیوارها وخاکروبها وسرگینها بهم میرسد واصناف از پردار وبی پر وبزرگ وکوچک واهلی وبری میباشد بری آن بزرگتر از اهلی ودارای پرد ار آن قویتر از اهلی بی پر آن * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن آب منقوع آن بقدر یکشب مسهل اخلاط معدی ومعوی وکبدی وجهت استسقا مجرب دانسته‌اند وبستن شکافتهٔ آن بر موضع عقرب گزیده جهت رفع سمیت آن واکتحال رطوبتیکه از قطع دنباله وفشاردن آن ظاهر میشود جهت تقویت بصر ورفع غشاوه نافع بولس گفته اکتحال جرم محروق جعلیکه در تنور خبازی بهم رسد جهت درد چشم مجرب وگفته چون پردهٔ عقب سر آنرا بردارند ورطوبتیکه ظاهر شود مانند افیون در صدفی بگیرند بقدر سه مثقال وفتیلهٔ باریکی بقدر سوراخ احلیل ساخته بآن رطوبت آلوده در احلیل گذارند وباقی را بر عانه وکش ران وخصیه واطراف آن طلا نمایند در ساعت حبس بول وسلس آنرا بکشاید ومجرب است واکتحال آن جالی غشاوه وظلمت بصر وضماد آن رافع قروح ساق وقطور روغن زیتونیکه در ان جوشانیده باشند مسکن وجع گوش در ساعت وطلای آن جهت تحلیل خنازیر وبواسیر واز خواص آنست که چون در جوف نیل گذارند وبر ان زین بندند رافع عسر ولادت است وچون در ورد احمر گذارند ودر ان دفن نمایند پژمرده گردد وبمیرد وچون در سرگین دفن نمایند زنده وبالیده شود وچون سرهای آنرا در برج کبوتران گذارند باعث جمعیت کبوتران در ان گردد وچون هفت عدد آنرا در زیر طاس مس سرخ قلعی ناکرده حبس کنند موجب باریدن باران وبرودت هوا است وبخور شکوفهٔ چنار وآب مطبوخ آن کشندهٔ آن است

* خنکات یزدی * قسمی از نبید ارزن است که بهندی بوزه نامند ودر تراب دین ذکر یافت

* فصـــــــــــل الخاء مع الواو

* خوخ * بفتح خای معجمه وسکون واو وخای معجمه بفارسی شفتالو وبهندی آرو نامند * ماهیت آن ثمری است معروف ودو نوع میباشد انچه پوست آن نازک ورنگارنگ سفید وسرخ وسبز وزرد ومزغب واز گوشت آن جدا گردد آنرا هلو نامند وغیر آنرا شفتالو کاردی وبهترین آن هلو بزرگ شاداب لطیف است که گویا آب منجمد است وتلخی وحموضت آن غیر محسوس وبی جرم وخوشبو باشد بخلاف شفتالو وشفتالو نیز دو نوع است لطیف شاداب وغیر لطیف شاداب وهمه اجزای درخت آن تلخ میباشد از برگ وگل وصمغ وتخم * طبیعت آن در دوم سرد وتر وبعضی در اول سرد گفته اند وطرد ماوتری هلو از شفتالو زیاده * افعال وخواص آن ملین ومسکن بخارات حارهٔ یابسه وتشنگی وغلیان دم

و صفرا و جهت تبرید دماغ و تر طیب مزاج سوداوی که از احتراق باشد و تپهای صفراوی حادّه و مزمنه و رفع بدبوئی دهان و در امزجهٔ حارّه معین باه و مشهی طعام و چون آب رسیدهٔ آنرا گرفته شب یکدار نند تا در آن ته نشین و صاف گردد صبح صافی آنرا بقدر نیم رطل با شکر و یا ترنجبین و یا شیرخشت را مثال اینها بیاشامند اسهال صفرا آماید و جهت رفع اخلاط سوختهٔ حادّه نافع مضر مرطوبین و اعصاب و سریع التعفن و مورث تپهای مزمن هر چند بعد از یکماه و یا زیاده باشد مصلح آن عسل و مربای زنجبیل و شفتالو کاردی غلیظتر و دیرهضم و باقوت تا بضه و نفاخ و مورث قولنج خصوصا خام آن و تلخ آن بدستور و خشک کردهٔ آن قابض و بغایت دیرهضم و چون هضم یابد کثیر الغذا و مانع سیلان فضول بمعده بود و آشامیدن ده او قیهٔ آب برگ آن و بدستور شکوفهٔ آن با شکر جهت کشتن کرم معده و حب القرع بسیار مؤثر و طلای آن بر ناف دافع کرم شکم و بریدن بعد از نوره و خشک آن نیز جهت رفع بدبوئی آن و ضماد شکوفهٔ آن با آب کرنب جهت قطع ثآلیل و ابن رضوان تصریح نموده که یکدانک شکوفهٔ آن اسقاط جنین زنده میتماید و روغن دانهٔ آن جهت درد گوش و کری و تفتیح سدهٔ آن و درد بواسیر و خائیدن مغز آن جهت رفع کندی دندان و یکدرم از استخوان دانهٔ آن جهت اسهال مجرب و چون دانهٔ آنرا در آتش اندازند تا بسوزد پس مغز آنرا برآورده سائیده بر بثور و جربی که بر بدن اطفال و پس گوش ایشان برمیآید بمالند سریع الاثر و مجرب است

* خوص * بضم خای معجمه و سکون واو و صاد مهمله اسم عربی برگ درخت خرما و برگ درخت مقل و فارجیل و امثال آنرا که دراز و باریک باشد شامل است

* خولنجان * بفتح خا و سکون واو و کسر لام و سکون نون و فتح جیم و الف و نون و آنرا خسرو دارو و بترکی قرغات و بهندی کلیجن و کلاجن نیز نامند * ماهیت آن بیخی است سرخ تیره پرگره تند طعم تند بو و لذیذ و با حلاوت و آنچه بتحقیق رسیده بیخ درخت تانبول است که بهندی پان نامند و درخت آن کهنه سال خورده باشد و منبت آن بلاد هند و بنگاله است و غلیظ پرگره را قصبی و باریک صلب را عقاربی نامند و این بهتر از اول است و قوت این تا هفت سال باقی میماند * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و گویند در سیوم * افعال و خواص آن مقوی معده و احشا و هاضمه و باه و اعضای باطنی و کاسر ریاح و ماسک بول و جهت صداع و صرع بلغمی و تصفیهٔ صوت و سرفهٔ رطوبی و رفع بدبوئی دهان و خوشبوئی آن و دردهای بارد بلغمی و درد کمر و کسر ریاح و آروغ ترش و رفع قولنج و برودت گرده و وجع آن و خنازیر و سرطان و عرق النسا نافع و نگاهداشتن اندکی از آن در زیر زبان رافع سستی آن و باعث سرعت تکلم اطفال و موجب شدت نعوظ و یکدرم سائیدهٔ آن با یک اوقیهٔ شیر بز تازه دوشیده جهت تحریک باه مجرب و طلای آن با آب و یا روغن زیتون و یا یاسمین زائل کنندهٔ کلف است مجرب مضر دل و حجاب سینه و مصدع محرورین مصلح آن صندل و طباشیر و گوشت آب مرغ فربه و انیسون و حابس بول و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یکمثقال و نیم و بدل آن دارچینی و کبابه است و جوارش خولنجان و نسخهٔ آن در قرابادین مذکور شد و عرق آن بسیار لطیف و محلل ریاح و در سائر افعال الطف از اصل آنست و دستور گرفتن آن مانند عرقهای دیگر است

* فصل الخاء مع الیاء المثناة التحتانیة *

* خیار شنبر * بکسر خا و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و راء مهمله و فتح شین معجمه و سکون نون و فتح باء موحده و سکون راء مهمله معرب از خیار چنبر فارسی است و بهندی املتاس و کرمالة و کروالة و سیال لاتهی نامند * ماهیت آن ثمر

درختی است در بزرگی تا بقدر درخت گردکان و برگ آن کوچکتر از آن و اطراف آن تند و چوب آن خالدار و گل آن
زرد شبیه بگل یاسمین و ثمر آن دراز تا بقدر ذرعی و باریک بسطبری ابهامی و زیاده بر آن و درجوف آن پردها سخشبی
و بر آن رطوبت سیاه چسپنده منجمد که آنرا عسل خیارشنبر نامند و پردها را فلوس آن و در بین هر پرده تخمی اندک
پهن صنوبری شکل سفید مائل بزردی و مستعمل عسل آنست و آن شیرین طعم بدمزه اندک بدبو است بهترین آن سیاه
براق رقیق القشر سبک و قوی بسیار عسل شیرین کم بوی آنست و باید که در هنگام احتیاج قلم آنرا اندک باتش گرم کرده
شکسته عسل آنرا از آن جدا نمایند و با روغن بادام چرب کرده استعمال کنند بهر نحوکه خواهند زیرا که اگر پیشتر اخذ
نمایند ضعیف میکردد قوت آن * طبیعت آن در اول گرم و تر و گویند معتدل در گرمی و تری * افعال وخواص آن
ملین سینه و طبع و مسکن حدت خون و منقی عصب و محلل اورام حاره دهان و حلق و احشا و غیرها و مسهل برفق و بیغائله
حتی زنان حامله و اطفال را مناسب و مجوز است و اسهال آن بجذب و لزوجتی است که دارد و با ادویهٔ مناسبه هر خلطی
مسهل آن و لیکن بطئی العمل و با تمرهندی مسهل صفرای سوخته و با تربد مسهل بلغم و با بسفایج و آب کاسنی و آب برگ بید
و آب شاهتره مسهل سودا و با العبه مانند لعاب ریشهٔ خطمی و بهدانه و بزرقطونا و روغن بادام جهت تفتیح سدهٔ امعاء و
زحیر و مغص و با ادویهٔ مناسبه و آب برگ کاسنی و عنب الثعلب وکشوث جهت تفتیح سدهٔ جگر و درد آن و یرقان و رفع
تبهای حاره و غرغرهٔ آن با آب کشنیز تازه رادع خناق صعب و محلل آن و حقنه آن با شیر بز و با آب انجیر و شیر منفجر کننده
و محلل آن در انتها و طلاء آن جهت درد مفاصل و نقرس و تلیین اورام و همه صلابات حاره خصوصا با آب برگ عنب الثعلب
نافع مضر معده و مغثی مصلح آن مصطکی و انیسون و مورث مغص و مصلح بسبب چسپیدن آن با معا و مصلح و مانع چسپیدن
آن روغن بادام است که بدان چرب کرده و یا بران چکانیده بنوشند مقدار شربت آن از پنج مثقال تا بیست مثقال بدل
آن سه وزن آن مویز بیدانه با اندک تربد و نیم وزن آن ترنجبین است وگویند جوشانیدن عسل آن باعث رفع قوت
آن و شدت التزاق آن بررود میشود و استعمال تازهٔ آن که یکسال بران نگذشته باشد مورث بول الدم و گل آن نیز ملین
طبع چون طبیخ نمایند و با روغن بخورند و مربای گل آن که بدستور گل بنفشه و ورد ا حمر ترتیب دهند یعنی گل انگبین آن
نیز ملین و برگ نو رستهٔ آن نیز ملین است و همچنین خام نارس ثمر آن که ورق کرده پخته با روغن اندک بریان نموده بمقدار
ده مثقال تا بیست مثقال آنرا بخورند و دانهٔ آن از پنج عدد تا هفت عدد که کوبیده باشند مقیّ قوی و خوردن پوست سیاه
محرق آن با زعفران و شکر و گلاب جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه مجرب دانسته اند و ضماد آن رافع قوبا و حب
خیارشنبر و شراب و لعوقات و نقوعات و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت *

* خیری * بفتح خا و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله و یا آخر حرف لغت یونانی است بعربی شب بوی نامند
جهت آنکه بوی آن در شب ظاهر می شود و در عراق عرب منثور خوانند * ماهیت آن از جملهٔ گلهای خوشبو است و
اصناف از بری و بستانی و سفید و زرد و سرخ و بنفش میباشد و از مطلق آن مراد زرد آنست و مراد از بری قسم سرخ
آنست و غیر خزامی است چنانچه گل شب و شب بو نام گلی است که در دهند میشود و در حرف الشین انشاالله تعالی مذکور
خواهد شد * طبیعت مجموع آن در دوم گرم و خشک * افعال وخواص آن محلل و ملطف و جالی و مدر و جاذب
از عمق بدن و مسکن فواق و آشامیدن سه درم از آب آن بدستور سائیدهٔ آن مدر حیض و مفسد جنین و مخرج مردهٔ آن و مشیمه

خیری

وتخم و بیخ آن نیز همین اثر است و اکتحال آن جهت بیاض چشم و بخور نیلوفر کل آن محلل بلغم از دماغ و ریاح غلیظه و روغن آن که بطریق روغن گل ترتیب دهند بسیار گرم و محلل و سعوط آن جهت تفتیح سده دماغی و آشامیدن و حمول آن مدر حیض و مخرج جنین و طلای آن جهت ورم رحم و مفاصل و تقویت موی و طلای آن با عاقرقرحا و تخم شجره بر کمر جهت تقویت باه مقدار شربت آن تا چهار درهم و بیخ آن با سرکه جهت صلابت سپرز طلاء نافع و چون داخل مرهم کنند جهت ورم صلب و مفاصل و رحم و کشودن حیض و با موم روغن جهت شقاق انگشتان و مقعده و ضماد مطبوخ آن جهت درد دندان بارد و جلوس در طبیخ خشک آن و همچنین حمول آن جهت ادرار حیض و اخراج جنین میت و مشیمه نافع

خیزران بکسر خا و سکون یای مثناة تحتانیه و سکون زای معجمه و فتح راء مهمله و الف و نون بفارسی خزران و بهندی بیت نامند *ماهیت آن* نباتی است برگ آن شبیه ببرگ نخل و کوتاه تر از آن و ثمر آن نیز شبیه بثمر آن و کوچک و مدور و چاشنیدار با عفوصت و در خوشه بزرگی و بعضی مردم میخورند آنرا و سه نوع میباشد یکی شاخهای آن راست و قوی و ستبری ابهامی و زیاده بران و بندهای بعضی بلند بسیار طولانی و خوشرنگ و خوش جوهر و در زیر باد بهند خوب میشود و نصاری از آن چوب دستی میسازند و بقیمت اعلی میفروشند و نوع دوم آن بیاره دار و بستبری انگشتی و طولانی و خاردار و از پوست آن سطح کرسی و پالکی و چهارپایه و دروازه و پنجره و غیرها میبافند و این نوع در هند و بنگاله و زیرباد بسیار میشود و لیکن در زیرباد بهتر و پوست آن جوهردار و در بعضی دیهات بجای ریسمان همین را مستعمل دارند در بستن کهتیها و خانهای کاهی و غیرها و نوع سوم باریکتر از نوع دوم و بی خار و بی ثمر و بندهای آن طولانی و گرههای آن از هم دور و این نوع در سلهت که بسمت شمال و شرق مرشد آباد و پانزده شانزده منزل فاصله از آن واقع است بهم میرسد و در کنار آبها میروید و بجای دیگر نمیشود و مردم آنجا پوست این نوع را بطول جدا کرده و تراشیده از آن فرشی میبافند که سیتل پاتی مینامند یعنی فرش سرد خنک زیرا که سیتل بلغت هندی بمعنی سردی و پاتی بمعنی فرش است و بعضی از آن بسیار باریک و تنک میسازند بحدیکه میگویند بسبب باریکی و املسی مار نمیتواند بدان راه رود و بالجمله بهترین فرشها است از برای ایام گرما و لیکن سوای بلادیکه هوای آن مرطوب باشد مانند سلهت و بنگاله و مانند اینها نمیماند و زود شکسته و برطرف میگردد مانند بلاد حارهٔ یابسه و در غیر سلهت دیگر جا فرش آنرا بدان خوبی نمیبافند و نمیشود و مخصوص بدانجا است *طبیعت آن* در دوم گرم و خشک *افعال و خواص آن* آشامیدن سائیدهٔ آن جهت قطع نزف الدم و طلای آن رادع و محلل اورام مورچه گزیده و از خواص آنست که چون در جامه کذارند ارضه بآن ضرر نمیرساند

باب هشتم در بیان ادویه که حرف اول آنها دال مهمله است

فصل الدال مع الالف

داذی بفتح دال و الف و کسر ذال معجمه و یا و بدال مهمله نیز آمده بلغت فارسی جوجادو نامند *ماهیت آن* قسمی از میوفاریقون است و مراد از مطلق آن داذی فارسی است و آن دانه ایست مانند جو و باریکتر و دراز تر از آن و طعم آن تلخ و تند و تیره رنگ و بهترین آن سرخ رنگ آنست و نبات آن زیاده بر شبری و سرخ رنگ منبت آن جبال فارس است *طبیعت آن* در اول گرم و در دوم خشک و تا چهار سال قوت آن باقی میماند و گویند گرم و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند *افعال و خواص آن* با قوت تریاقیه و قابضه و مسکر و مقوی صلابات و جهت وجع رحم و مقعده

و اشربهای آن و بواسیر و اسهال و دفع سموم و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و لعوق آن با عسل جهت دفع سیلان رطوبات دماغ
و کرم معده و آشامیدن دو درم مغرب چرب کرده آن بروغن زیتون جهت بواسیر و جلوس در طبیخ آن جهت علل
مقعده و رحم و بخور آن مدر و که با زیجای خود برود مضر مثانه مصلح آن انیسون مسدد و مدر و محرک بواسیر و مورث
دوار و مصلح آن خمیرهٔ بنفشه و یا هلیله و یا قند بدل آن در تحلیل صلابات چهار دانگ وزن آن با دام و دو ثلث آن ابهل
مکرر در آبستنی که ابهل مناسب نیست مقدار شربت آن تا دو درم و زیاده بران کشنده و اصلاح آن بقی و اسهال و شیر
تازهٔ دوشیده و چیزهای چرب است *

* دارصینی * بفتح دال و الف و راء و کسر صاد مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر نون و یا معرب دارچینی فارسی
است و دار بفارسی بمعنی درخت و چوب است و بیونانی آنرا افتیمون و بسریانی مرسلون نامند * ماهیت آن پوست
شاخهای درختی است که منبت آن جزیرهٔ سیلان که سراندیپ نیز نامند و شمالی آنست تا کوکن که جزیره ایست از جزائر
دکهن و زیر باد و آنچه در اصل سیلان میشود بسیار خوب تند بو تند طعم و سرخ رنگ و شیرین و قلمهای آن باریک
و نازک و بسیار درهم پیچیده و بلند تا ده و سه ذرع و راست خصوص که از شاخهای نورستهٔ آن جدا شده باشد و از سیلان
گذشته بتدریج ضخیم و کم طعم و کم بو و قلمهای آن کوچک میشود و آنچه تا کلیج و انجن و بندر کوچی میشود آنرا نیز دارچینی
مینامند و لیکن بخوبی سیلانی نیست و از کوچی گذشته تا کوکن بتدریج ضخیم و لعابی میشود و آنچه ضخامت آن کم است
قرفه و ضخیم آنرا سلیخه و بهندی هر دو را تج نامند و در جزیرهٔ کوه ملاخه نیز چیزی ضخیم بد طعم کریه الرائحه تند بو قریب
ببوی قساوس میشود و از بعضی ثقه شنیده شد که در جزائر شهرنار که در عرض مبی و کسری از درجات ارض جدید جنوبی خط
استوا واقع است نیز دارچینی خوب مانند سیلانی بهم میرسد و لیکن بقدری کمی و بکثرت و وفور سیلانی نیست و در بلاد دیگر
هیچ جا بهم نمیرسد و درخت آن بقدر درخت نیم قامت مانند درختهای کوهی و جنگلی است کج راج و شاخهای آن پهن بعضی بزمین
افتاده و برگ آن شبیه ببرگ ساذج هندی بعد و از برگ بید اندک عریض تر و کوتاه تر و گل و ثمر آن فی الجمله شبیه بحب بلسان
و طعم و رائحهٔ آن قریب بطعم و رائحه دارچینی و دستور اخذ آن آنست که هر سال شاخهای کهنه درخت آنرا میبرند و چون
شاخهای تازه روئید و بلند شد نزدیک برسیدگی و سخت شدن آنرا از طول شق میکنند و چند روز میگذارند چون پوست
آن بسبب تابش آفتاب جدا و پیچیده شد اخذ مینمایند بهترین آن سیلانی با وصاف مذکوره است و از شخصی ثقه مسموع
گشت که در جوف چوب درخت آن قدری کافور میباشد و اخذ مینمایند و ریشهای درخت آنرا نیز در آب جوش داده
از آن کافور بعمل می آورند * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و قوت آن تا پانزده سال باقی میماند * افعال و خواص
آن بغایت ملطف و مفتح و مفرح نفس و منضج عفونت اخلاط و تریاق سموم حیوانی و نباتی و معدنی و حافظ قوتهای نفسانی
و حیوانی و طبیعی و جالی باصره و محلل ریاح و مواد بارده و مجفف رطوبات دماغی و نزلات بارده رطبه و امراض بارده
دماغیه و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مقوی باه و جهت خفقان و وحشت و وسواس و جنون و تقویت اعضای رئیسه و معده و جگر
و رفع بدبوئی دهان و عرق و طوبی و بوی تصفیه صوت که از بلغم غلیظ باشد و رفع رطوبات لزجهٔ ناحیهٔ قصبهٔ ریه و حنجره و تنقیه
صدر از آن و تفتیح سدهٔ جگر و استسقا و عفونت زخمها و سموم هوام بارده از عقرب و غیره شربا و ضمادا و شیاف و حمولا و ذرورا
انتشار الراس طلای آن بر پیشانی و صدغین جهت صداع بارد و بدستور روغن آن العین طلای آن بر پلک چشم جهت

دارصینی

اختلاج آن و اکتحال آن جهت تقویت باصره و رسانیدن ادویه بطبقات عین اعضاء الغذاء و غیرها آشامیدن مطبوخ
آن با سرکه و مصطکی جهت فواق رطوبی و با پوست هلیله کابلی جهت استسقای لحمی و زقی و ضماد آن جهت رعشه و دفع
لوزتینهای بلغمی و سوداوی و دوالی و بواسیر و تسکین وجع آن و لسع عقرب و طلای ممضوغ آن بر حشفه جهت التذاذ جماع
و لطوخ آن با عسل جهت بثور لبنیه و کلف و با سرکه نیز مضر محرور و رئه و مصدع و مضر مثانه مصلح آن کثیرا و اسارون مقدار
شربت آن از دو درم تا پنج درم بدل آن در تحلیل و تلطیف و تقویت اعضا مثل وزن آن ابهل و کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه
و در باه خولنجان است دهن آن بسیار گرم و خشک تا سوم * افعال و خواص آن جهت رعشه و ثقل سر و صداع بارد
و اوجاع ارحام شربا و طلاء و بتنهائی و با بابونه و زیت و موم و زردهٔ بیضهٔ مرغ و عرق آن سریع الاثر تر از جرم آن قطور
آن جهت ثقل سامعه و آشامیدن آن جهت تقویت هاضمه و تحلیل ریاح معده و یرقان و بواسیر نافع و جوارش دارچینی و حب
و حسو و حلوا و دوا و دهن و سفوف و عرق و عطر آن در قرابادین ذکر یافت

دارشیشعان

* دارشیشعان * بفتح دال و الف و رای مهمله و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و عین مهمله
و الف و نون اسم فارسی است و آنرا قندول و عود البرق نامند جهت آنکه چون برق و قوس قزح با آن برسد خوشبوتر از عود
هندی میگردد و بهندی آنرا کاکهل بفتح کاف و الف و کسر یا و فتح با و ها و لام در آخر و کانهل بنون نیز نامند بهترین آن
صلب و سنگین خوشبو و خوش طعم آنست * ماهیت آن پوست سطبری است مانند سلیخه مائل بسرخی و بعضی سرخ خوشبو
با حرافتی و عفوصتی و درخت آن خاردار و کوتاه و چوب آن با حرافت و گل آن زرد خوشبو و تند و بهترین آن پوستهای
ضخیم ثقیل الوزن خوشبوی سرخ رنگ آنست که در طعم آن تلخی و حدت باشد و نوع املس آن بسیار تلخ و سفید آن بی بو
* طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم با قوت بارده و قابضه و گویند گرم و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند و قوت
آن مدتی میماند * افعال و خواص آن محلل و قابض و مانع نزلات و دافع درد سر بارد و وسواس سوداوی و محلل ریاح
و مجفف رطوبات غلیظه و مقوی اعصاب و رافع استرخای آنها و جمیع اعضا و مثانه و مفتح سدد و مسقط اذانه بواسیر و معین
بر اخراج جنین الصدر آشامیدن آن با دارچینی جهت سعال رطوبی کهنه و تپ و بواسیر و سیلان منی المقعدة آب مطبوخ یک درم
آن با شکر جهت دفع درد معدهٔ بارد مایوس العلاج و تنقیهٔ آن مجرب الفم مضمضه بطبیخ آن جهت حفظ صحت دندان و با شراب
جهت دفع قلاع و قروح خبیثه و ساعیهٔ دهان و چون کوفته با سرکه سرشته بر دندان موجع گذارند جهت تسکین وجع آن
و سنون آن جهت تعفن لثه بسیار موثر الانف چون نرم کوبیده بفتیله آلوده در بینی گذارند جهت رفع بدبوئی بواسیر الانف
الاذن با روغن خیری در گوش جهت درد آن نزف الدم و غیره آشامیدن طبیخ آن قابض و قاطع نزف الدم و نفث آن و
رافع سستی اعصاب و تعفن اخلاط و حابس اسهال و جهت عسر البول القروح طلای آن جهت قروح متعفنه و ذرور آن
جهت قروح رطبهٔ اطفال و غیر آنها الرحم فرزجهٔ آن جهت اسقاط جنین و رفع عسر البول و نشف رطوبات غلیظه و اعانت بر حمل
زنان عاقر نافع و ذرور آن جهت تجفیف قروح مذاکیر و منع نمو و تحلیل صلابت آنها مقدار شربت آن تا دو درم است
مضر سپرز و جگر مصلح آن دوقو و مصطکی بدل آن بوزن آن اسارون و دو ثلث آن زراوند مدحرج و نصف آن دارچینی است
و بالخاصیة جهت قروح عجان که مابین خصیه و مقعده است نافع و گویند از خواص آنست که چون شاخ آنرا پاک کنند و بخور
کنند و در لته بسته در شب چهاردهم ماه قمری در تحت جامهٔ خواب شخص حاجتمند گذارند در خواب شخصی را ببیند که

* دانک * بفتح دال و الف و فتح نون و کاف * ماهیت آن صاحب تحفه نوشته که امین الدوله گوید تخمی است شبیه بشودری سرخ و از آن ریزه‌تر و گیاه آن بقدر شبری و در کوهستان طبرستان و نواح آن یافت میشود * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن جهت علل بلغمی و سوداوی نافع و چون پنجاه درم آنرا تا چهل درم باد و چندان آرد گندم فانیدا ترتیب داده تناول نمایند در تسمین بدن بیعدیل و فرزجهٔ آن در اعانت بر حمل مجرب و مخرج جنین است

* فصــــــــــــــل الدال المهملة مع الباء الموحدة *

* دباء * بضم دال مهمله و تشدید بای موحدهٔ مفتوحه و الف ممدوده و خفای همزه نوعی از قرع است که بفارسی کدوی رومی نامند

* دب * بضم دال مهمله و سکون بای مشدده بفارسی خرس و بترکی ایو و بهندی ریچهه و بهال نیز نامند و مادهٔ آنرا بعربی قاره گویند * ماهیت آن حیوانی است معروف محیل تر و شدید القوة از حیوانات امثال خود و کثیر الخوف از انسان و ذکی و قابل تعلیم و محاکی انسان و بدو پا ایستاده نیز راه میرود و عصی بدست میگیرد و راه میرود بدان و بدست میزند و سنگ می اندازد و خون آن کثیر الازوجت است و گویند صورت بچهٔ آن حین الولادت بدان سبب معلوم نمی‌گردد و چون مکرر آن را بلیسد لزوجت آن کم گردد صورت آن ظاهر میشود * طبیعت آن گرم و کثیر الرطوبت و گوشت آن لزج و بیر مسن آن یابس المزاج * افعال و خواص آن زهرهٔ آن مفتح قوی آشامیدن یکدانک آن با عسل جهت صرع و با سکنجبین و با عسل و فلفل جهت درد جگر بارد و استسقای لحمی و زقی و نیم مثقال آن جهت قولنج دوایی بغایت نافع و اکتحال آن با عسل و آب رازیانه جهت قوت بصر و رفع بیاض و رویانیدن مژه و طلای آن بشرطها ومتا پنج مرتبه با عسل و فلفل جهت قروح اکله و حزاز و رویانیدن موی مجرب و پنیر مایهٔ آن جهت فربه کردن بدن موثر و آشامیدن آن بقدر یکمثقال جهت صرع بلغمی و اکتحال آن بعد از کندن شعر منقلب مانع رویدن آن و طلای آن بر بدن مانع رویدن موی بر آن و بردمل باعث سرعت نضج آن و پیه آن در سموم گرم و خشک و ضماد آن جهت درد مفاصل مزمن و نرم کردن اعصاب و اعضای متحجره و بیرون رفتن و شکستن استخوان و کوفتگی اعضای و بر سینه جهت سرفهٔ بارد و برص و داء الثعلب و طلای آن بر بدن اطفال حین الولادة جهت عدم ضرر از مضرتهای خارجی موثر و چون جوف انار را تمامی خالی کرده با همو زن آن روغن زیتون در آن کف ارند و با آتش گرم کنند جهت رویانیدن موی ابروی و داء الثعلب و بواسیر و نواصیر و سعفه نافع و پوست آن بسیار خشک و نشستن بر آن جهت فالج و نقرس مرطوبین و صاحب تشعر برا و چون خصیهٔ آنرا شگافته ماز و وسمانی بر آن پاشیده خشک کنند و سائیده بخورند جهت رفع اسهال بغایت نافع و ضماد سرگین آن محلل خناق و اورام و خوردن آن جهت رفع مغص و بخور موی آن جهت گریزانیدن هوام موثر و تعلیق چشم راست آن باعث گریختن وحوش و تعلیق هرد و چشم آن در لته بسته بر گردن صاحب تپ ربع رافع آنست

* دبس * بکسر دال و سکون باء یکنقطه و سین مهمله بفارسی دوشاب نامند و شامل دوشاب انگوری و خرمائی و توت سفید و امثال اینها است و از مطلق آن مراد انگوری و خرمائی است * ماهیت انگوری آن آنست که آب انگور شیرین رسیده را گرفته صاف نموده طبخ نمایند تا سه ربع آن برود پس بر آن خاک خاصی که خاک دوشاب نامند و گویند که خاک رست است میزنند و میگذارند تا دردی آن ته نشین و شیرین گردد و تا خاک بر آن نزنند خوب شیرین نمیگردد بلکه اندک طعم ترشی دارد و اندک ناصاف است و خاک نازدهٔ آن موسوم برب عنب و میبختج است و در قرابادین

دو قسم است نوع آن بتفصیل ذکر یافت و خرمائی آن انواع از مطبوخ و غیر مطبوخ و غیر مطبوخ آنست که خرماهای رسیده را گرفته در آب جوش میدهند تا مهرا و مغز آن در آب آید پس صاف نموده طبخ مینمایند تا غلیظ و انگشت پیچ گردد وسیلان آنست که خرماهای بسیار رسیده را بالای هم جمع مینمایند در جلتها کرده و آنچه شیره از ثقل آنها بر هم نشسته تراوش کند و برآید گرفته اندک طبخ مینمایند تا غلیظ و قریب بانجماد گردد و یا آنکه در ظرف سرگشاده کرده بر بالای آن پارچهٔ تنکی انداخته بر آفتاب میگذارند تا غلیظ و قریب بانعقاد رسد و این بهتر و لطیفتر از مطبوخ آنست و از نوعی آنست که آب انگور سفید شاداب را گرفته بآتش ملایم طبخ میدهند تا غلیظ گردد و بدستور رب شاداب هر چیز را که خواهند اخذ مینمایند * طبیعت دوشاب انگوری در دوم گرم و در آخر اول تر * افعال و خواص آن مولد خون صالح و مسمن بدن و مفتح سده و با ملح اب جهت صرع و با افتیمون جهت وحشت و جنون و با مغز قرطم جهت رفع شری و با ترو ز و با انجیر و حلبه جهت سعال مزمن و درد سینه و با اندک زعفران جهت رفع هم و غم و غضب شدید و با شیر تازه دوشیده و اندک بادام جهت خفقان و هزال مفرط و ضعف احشا عجیب الاثر و با اندک سرکه جهت یرقان زهری و با ماء الشعیر جهت تقلیب خفقان و ماء را ربول و ضماد مطبوخ آن با خطمی جهت تحلیل اورام و گشودن دمل نافع مقدار شربت آن از ده مثقال تا بیست مثقال و اکثار آن محرق خون و مصدع مصلح آن تخم ریحان و خشخاش است شیخ الرئیس فرموده که با آب سیب و قدری برگ ریحان و اندکی حرمل قائم مقام خمر است الاد را مکار * طبیعت خرمائی آن در دوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن کثیر الغذا و ملین طبع مبرود المزاج و بلغمی و جهت فالج و درد مفاصل و سرفهٔ بارد و تقویت باه بارد المزاج و طلای آن بتنهائی و یا با قسط و نمک جهت رفع کلف و با شونیز جهت جمود اعضا از سردی هوا نافع که بر بدن بمالند و در جای گرم مانند حمام و غیر آن نشینند مضر محرق خون و مولد خلط عکر سودا وی مصلح آن سرکه و بادام و خشخاش و سکنجبین و ترشیها است

دبق

* دبق * بکسر دال و سکون بای موحده و بنا نیز و آنرا قسوس نامند و بفارسی و یزک عسلی و کشمش کاولیا * ماهیت آن دانه ایست از نخود کوچکتر سبز رنگ و چون خشک کرده پوست آن درهم پیچیده و مائل بسیاهی شود و در جوف آن رطوبتی چسپنده باشد و دانهای آن بقدر خشخاش و گیاه آن از درخت امرود و غیر آن متکون میگردد و چند ین شاخ از یک مکان میروید برگ آن شبیه ببرگ مورد و انار و لطیف باشد و سبز تیره رنگ و بهترین آن تازهٔ املس مدور آنست که لون اندرون آن کراثی و بیرون آن مائل بسبزی و سیاهی و سرخی میباشد * طبیعت آن گرم در آخر دوم و خشک در اول و بار طوبت فضلیهٔ غیر از جه و بعضی در سوم گرم و خشک دانسته اند و قوت آن مرکب از جوهر حار هوائی و بارد مائی و اندک جوهر قابض ارضی و بعد ورود ببدن از هر یک فعل مختص بدان ظاهر میگردد * افعال و خواص آن ملطف و محلل و ملین و کل از لهٔ رطوبات رقیقه و غلیظه و جاذب آنها از عمق بدن و چون در آب گرم بخیسانند و پوست و تخم آنرا از عسل آن افشرده صاف آنرا با مغز کردگان یا با مغز دانهٔ بید انجیر سرشته بنوشند که دستور آشامیدن آنست جهت تنقیهٔ سودا و بلغم و تفتیح سدد و عرق النسا و توا صیر و امراض بارده نافع و طلای آن منضج و منفجر و جمع کنندهٔ مواد اورام و مسکن درد های بارد و با زرنیخ و موم جهت نضج دملها و شرای بلغمی و اورام بلغمی و تلیین مفاصل و بدستور با زرنیخ جهت شرای بلغمی و اورام بلغمی و تلیین مفاصل و با کندر جهت قروح خبیثه و با زرنیخ و زفت جهت قلع ناخن و با آهک و آب انگور و عسل جهت رویانیدن آن و با حنا جهت

سعفه را بزبه و با روغن گل جهت دراز کردن موی و جرشاندهٔ آن در آب آهک جهت تحلیل اورام مزمنه مؤثر و معجون آن
با آهک جهت اذابهٔ ثالیل و جذب و جلب رطوبات غلیظه از عمق بدن نافع مضر دل مصلح آن بادرنجبویه مقدار شربت
آن تا یک مثقال و زیادهٔ آن مورث مغص و دوار و رعشه بدل آن در تحلیل نصف وزن آن ابهل و چهار دانگ آن بادام و
در ساثر افعال نیم وزن آن عاقرقرحا و چون دبق را با عسل و دوشاب و پستان خام دهند و مانند خیاطهٔ باریک ساخته بر روی
اشیا رانند ازان طیوریکه بران نشینند پاهای آنها چسپیده صید کرده و چون با قرمز بیامیزند باعث شدت رنگ آن گردد
و در ساثر رنگها نیز بسیار دخیل است

دبیداریا بکسر دال و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه وفتح دال مهمله والف و کسر رای مهمله وفتح یای مثناة
تحتانیه والف لغت نبطی مشتق از فارسی است *ماهیت آن* گیاهی است هندی ساق آن بقدر ذرعی و خشبی را ساقل
شاخها خاردار و برگ آن ریزه و بسیار سبز و شبیه ببرگ بهار که نوعی از بابونه است و ثمر آن بی گل شبیه بثمر گیاه پنبه و باندک
تلخی و حدت شبیه بحدت ابهل و چون داخل اطعمه کنند خوش طعم میکرداند و برگ تازهٔ آن طیب الرائحه چون بخایند و
آن ربیعی است *طبیعت آن* در دوم گرم و در سوم خشک *افعال و خواص آن* قابض و معطش و محرق و جهت تقویه قوای
و تقویت معده و نقرس و امراض بارده شربا و ضمادا و جهت استرخای معده و سنگ مثانه شربا و با شیر محرک باه مضر محرورین
مصلح آن بقول بارده و رائحهٔ آن باعث حرقت چشم و ادمان بوئیدن آن مسقط شعر اجفان و خوردن تازهٔ آن با سرکه کاسر
حدت و لذع آن و مقوی معده مقدار شربت از تخم و برگ آن تا سه درهم و مسواک بچوب آن جهت استحکام لثه و تحلیل
رطوبات لهاة مؤثر

فصل الدال المهمله مع الجیم

دج بفتح دال مهمله و جیم بفارسی کبک دری و بشیرازی طغا و در تنکابن کوه کوک نامند *ماهیت آن* مرغی است
از طاؤس بزرگتر و خاکستری رنگ مخطط بخطوط سفید بسیار ریزه و در کوههای بسیار سرد میباشد و بهترین طیور بری
است و بعد ازان شحرور پس سمانی پس حجل و دراج و طیهوج و شفنین و جوجهٔ کبوتر و ورشان و فاخته است *طبیعت آن*
گرم مائل باعتدال و لطیف *افعال و خواص آن* در افعال از کبک قویتر و بخور آن بالخاصیت جهت رفع طاعون
و با مؤثر و نگاهداشتن پر آن با خود باعث یمن و برکت گفته اند

دجاج بکسر وفتح و ضم دال مهمله وفتح جیم والف بفارسی مرغ خانگی و بهندی ککری و مرغی و بعربی فرآنرا دیک
و بفارسی خروس و بهندی ککر و مرغا نیز نامند *ماهیت آن* حیوانی است اهلی و غیراهلی خانگی و جنگلی و معروف
طبیعت جوان فربه اهلی خانگی آن در آخر اول گرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه ازان ارطب برطوبت فضلیه
و حرارت دیک یعنی نر نسبت بدجاج یعنی ماده کمتر و یبوست بران غالب و خروس بچه اعدل و مائل برطوبت و قول
ببرودت خروس بچه خلاف قیاس و تجربه است چه لحوم همه طیور غیر مائی حاراند و میتواند بود که وجه شبههٔ کسانیکه
آنرا بارد گفته اند آن باشد که دیده و یا شنیده که اطبا خروس بچه را در حمیات صفراویه و امراض حاره تجویز نموده اند
بخلاف مرغ بچه را و شان بدون تامل توهم نموده باشند که چون طریق مذا لجه بضد است پس بسبب سردی مزاج خروس
بچه است و گرمی مرغ بچه و حال آنکه نچنین است بلکه بجهت حرارت مزاج خروس بچه پیه و چربی دران تکون نمی
یابد که استحاله بصفرا یافته منزین علت شود بخلاف مرغ بچه و مرغ غیراهلی جنگلی که در بعضی صحراها چنانچه در بنگاله

در جنگل و صحرای اطراف مکرر کلی بسیار است بشکل و جثه مثل مرغ اهلی میباشد و نوع بزرگ آن که بهندی کلنگ نامند هرد و نوع گرم‌تر و خشکتر از اهلی خانگی اند * **افعال و خواص** ان مهرای آن کثیر الغذا و لطیفتر از اکثر طیور و مولد خون صالح و زیاده کنندهٔ عقل و منی و غیر مهرا پختهٔ آن بخلاف آن و گوشت آب خروس پختهٔ سالخورده محلل و ملین طبع و مخرج سودا و جهت قولنج بسیار مفید و بهتر آنکه بگیرند خروس پیر سالخورده را و ذبح نموده با آب بسیار طبخ نمایند تا مهرا گردد و آب گوشت آنرا با قدری بسفایج طبخ نمایند تا بقوام آید و نیمگرم بیاشامند اخراج مواد سودا و به نیکوئی نماید و مرقهٔ جوجه جهت ابدان سقیمه و ناقهین و صاحبان التهاب معده و حمیات صفراویه شربا و جهت تعدیل فضول و تلیین طبیعت و بدستور تغذیه بدان نافع و گفته اند نرا ربیع معتدل اند و دجاج ممسك و چون خروس پیر را بسیار بدوانند تا خسته گردد پس ذبح نمایند و شکم آنرا بشکافند و آنچه در جوف آنست برآورند و در ان نمک و اسفاناخ و شبت پر کنند و با آب بسیار طبخ دهند تا مهرا گردد بعد آن صاف نمایند و شب زیر آسمان گذارند و صبح بیاشامند اسهال کیموس غلیظ تازه نماید و جهت حمیات دوریهٔ مزمنه و رعشه و ربو و وجع مفاصل و انتفاخ معده و ترهل و قولنج و دفع سموم مشروبه موافق و بعضی با آن کرنب یا قرطم یا شبت و یا هرسه نیز اضافه مینمایند و این اقوی است در افعال مذکوره و در اسهال بلغم و گوشت خروس جوان زیاده کننده و صاف کنندهٔ منی و مصفی رنگ رخسار و صوت است و خروس بچه جهت ناقهین امراض حاره و مرغ بچه و مرغ جوان قویتر و جهت تسمین بدن و رفع هزال و تصفیهٔ رنگ رخسار و صوت و زیاده کردن جوهر دماغ و فهم و منی و رفع خیالات فاسده و پختهٔ آن با روغن تازه جهت سرفهٔ یابس و مداومت مرق و گوشت یکقطعهٔ آن هر روز تا یکهفته با نان میده جهت رفع زردی رخسار که سبب آن معلوم نباشد مجرب و کباب آن جهت دفع خواهش گل را مثال آن و موافق معدهٔ رطب و جگر آن کثیر الغذا و مسمن و دیر هضم و مغز سر آن با حرارت معتدله و رطوبت لزجه و آشامیدن نا پختهٔ آن با شراب جهت گزیدن هوام و نفث الدم و رعاف که از حجاب دماغ باشد مجرب و پختهٔ آن جهت زیادتی جوهر دماغ و تقویت قوت مفکره و نیکوئی ذهن و تصفیهٔ صوت و ادمان آن باعث بلادت و پیه آن جهت تلیین صلابات و مواد سوداوی و طلای نیمگرم آن بر سر جهت مالیخولیا و سعفه و شقاق و جمیع امراض یابسه عجیب النفع خصوصا که مکرر مرتبه پس هم بمالند و پیه [illegible] معروف بقرطم اول دوازده روز جهت ابتدای جذام و پردهٔ میان سنگدان خروس را چون خشک نمایند و سائیده با شراب بنوشند جهت وجع معده و ضعف آن و قریب مجرب و جوارش و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و آشامیدن خصیهٔ خشک آن با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت جهت تقویت باه بسیار موثر و بدستور ضماد آن با روغن زنبق بر پشت زیار و کنج ران جهت تقویت نعوظ و چون خصیهٔ خروس را در آفتاب خشک نمایند و باوزن آن ملح اند را نیم سحق کنند و در ظرف مسی بر آتش گذارند تا منعقد گردد و در هنگام مقاربت اندکی از آنرا در زیر زبان گذارند گویند که تقویت عجیب مشاهده میگردد و نیز گویند که چون بگیرند خروس را در هنگام ربیع و ذبح نمایند و آنچه در جوف آنست سوای خصیهٔ آن برآورند و نمک در شکم آن پر کنند و در سایه خشک کنند و بتمامی بکوبند و در شیشه نگاهدارند و هنگام احتیاج قدری با شکر و تازه در شیره بنوشند تقویت باه بسیار بخشد و خون خروس و مرغ را آشامیدن و خشک کردهٔ آنرا سعوط نمودن جهت قطع رعاف و چکانیدن خون بال تازه رستهٔ پر آن جهت رفع بیاض چشم آزموده و در [illegible] مرغ سیاه با هموزن آن چوب تاک که با هم سوزانیده باشند و با موم

سرشته حمول کنند جهت اعادهٔ بکارت از اسرار شمرده اند وخوردن سنگ متولد در جوف آن جهت تفتیت حصاة نافع
وسرگین آن جالی وتند وخوردن یکمثقال آن با شراب ویا سرکه جهت رفع قولنج وسمیت نطر وطلای آن جهت بهق و
برص وامثال آن وضماد آن خصوصا از خروس با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده مفید وباید که بگیرند سرگین مرغیرا که
مروض باغذیهٔ صالحه نموده باشند وازخاصیت آنست که چون شکم آنرا بشکافند وگرما گرم برموضع گزیدهٔ هوام ومار بندند
جذب سمیت نماید وچون مرده گردد دیگری نمایند وبرسانند مواد جهت جذب آن بظاهر وبرسر ما حسب سوسام رافع بیهوشي
آن ونیز ازخاصیت آنست که چون پرهای مقعد ه زنده آنرا تمام بکنند وبر موضع گزیدهٔ مار بگذارند جذب سمیت
مینماید ومیمیرد پس مرغ دیگررا بجای آن بگذارند وهمچنین تا ملسوع صحیح یابد وتناول آن با شیر وکشک وماست
وپنیروسائرلبنیات مورث قولنج و مداومت آن باعث نقرس وبواسیر مصلح آن ادویهٔ حاره وشراب ومطبوخ آب انگور
ودر محرورین سکنجبین وگفته اند که خروس بالخاصیت مضعف باه است وچیزیکه در شکم مرغ میباشد که تخمهای آن
بران پیوسته میباشد در هنگام ریزگي وخامي وآنرا تخمدان میگویند وچون مرغ پیر شد وازتخم افتاد احیانا از شکم آن
برمیآید در تا ثیر انجماد شیر مانند پنیر مایه است که قدری ازان را در شیر جوش داده نیمگرم بمالند

فصـــــل الدال المهملة مع الخاء المعجمة

* دخان * بضم دال مهمله وفتح خای معجمه والف ونون بفارسي دود وبهندی دهوان نامند * ماهیت آن اجزای
ارضي لطیف حاریابس است که از اشیاء دهنی سوختن وگداختن متصاعد گردد ومختلف میباشد احوال آن باختلاف
چیزی که ازان متصاعد ومتولد میگردد یعنی دخان شیء حاد حاد وشیرین شیرین ومعتدل معتدل * طبیعت مجموع
آن اندک گرم بسبب باقي بودن دران اثرنا ریتی که ازان مفارقت کرده وخشک بسبب ارضیت ماده ومستعمل در
طب دخان القواریر ودخان الکندر وادویهٔ عین ودخان المر والبطم در رطوبات آن وتاکل حادث ورماق ودخان
میعه قویتر از دخان القواریر وبعد ازان دخان زفت وبعد ازان دخان قطران وهرد خانیکه حدت آن زیاده است بهتر
است ازبرای مداوای شقاق عین وغلظت جفون وصلابت وریختن موی ودخان انزروت جهت تقویت عین بیعدیل
وطریقهٔ اخذ آن چنانست که آنرا نیمکوفته با پیه کردهٔ بز مخلوط نموده برپارچهٔ کهنه پهن کرده پیچیده فتیله سازند ودر
زیر ظرفی مقبب مانند طاس وغیرآن بسوزانند تا دود آن دران جمع گردد پس بردارند واستعمال نمایند ودخان درکان
مجمضان درادمان ومراهم مستعمل ودخان حصی لبان در افعال قویتر از اصل آنست وخوردن قدری آن جهت
تقویت باه نافع ودر حصی لبان مذکور شد

* دخان القواریر * بضم دال وفتح خای معجمه والف وضم نون والف ولام وفتح قاف وواو والف وکسر راء مهمله
وسکون یای مثناة تحتانیه وراء مهمله * ماهیت آن دودهٔ شیشه است که در وقت گداز برسقف کورهٔ آن مجتمع میگردد
* طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن مقوی باصره وجالي وجهت سبل ناخنه وبردن گوشت زائد زخمها مفید
* دخان الکندر * بضم کاف وسکون نون وضم دال وسکون راء مهملتین * ماهیت آن دودهٔ کندر است که طاسی را
ویا ظرفی قبه دار معکوس کذارند وکندر آن را بسوزانند تا دود آن دران مجتمع گردد * افعال وخواص آن جهت
ورم وقرحهٔ چشم وروبانیدن مژه ورفع موی زائد والتیام قروح اعضا نافع است ودر مقدمه نیز طریق اخذ آن ذکریافته

* دخن * بضم دال وسکون خای معجمه ونون وبفارسی ارزن وبشیرازی الم وبهندی کنکنی نامند * ماهیت آن نوعی از جاورس است زرد وتخم میباشد یکقسم آنکه لون قشر آن مائل بسفیدی است ودانه که بزردی ازان جدا میکردد واین بهتر است ازبرای اکل ودوم آنکه پوست آن براق واملس وازان دیرجدا میکردد واین را بهندی چینه نامند ولیکو است ازبرای دوا * طبیعت آن سرد درآخر اول وخشک دردوم وازجاورس درخشکی کمتر * افعال وخواص آن قلیل الغذاء ومجفف وحابس بطن ازجاورس کمتر ومدر بول وبطیء النزول از معده واستعمال مقشر ومطبوخ آن باشیر تازه دوشیده باروغن تازه صالح الغذا وجهت تلیین صدر وتولید منی نافع ومولد سده ومنفخ مثانه مصلح آن شکر وعسل بدل آن برنج است

* فصــــــــل الدال مع الراء المهمله *

* دراج * بضم دال وفتح رای مشددهٔ مهمله والف وجیم بهندی تیترنامند * ماهیت آن مرغی است قریب بجثهٔ کبک وخوش منظر ودرهند چهار نوع میشود یکی بزرگ خاکستری رنگ مائل بسیاهی ومنقش بسیاهی واین را بهندی کهیرنامند بجهت مشابهت رنگ آن برنگ کهیر که بهندی اسم کات است ودوم ازان کوچکتر وسیاه منقش بسفیدی وخاکستری واین راکالا تیتر یعنی تیترسیاه نامند نسبت همه این نوع خوش منظرمیشود وسوم ازان کوچکتر وسفید مائل بخاکستری ومنقش واین را گوریا بضم کاف عجمی یعنی سفید نامند ونوع چهارم ازهمه کوچکتر وخاکی رنگ بالای منقار آن خطوط سیاه وسفید واین را بهندی بهت تیتر نامند جهت آنکه در زمین های کشت زار بهم میرسد وبلند پرواز میباشد وپای آن سه انگشت دارد وگوشت آن بسیار ثقیل ودیرهضم وصلب بخلاف دونوع اول که جنگلی اند وپرواز بسیار نمیتوانند کرد پای آنها چهار انگشت دارد شیخ داؤد انطاکی اشتباها آنرا سمانی نوشته * طبیعت آن مائل بحرارت ودراول یابس وبعضی دردوم گرم وخشک دانسته اند * افعال وخواص آن گوشت آن لطیفتراز کبک وتذرو وبهتراز فاخته وزیاده کنندهٔ جوهر دماغ وفهم وحفظ ومادهٔ منی ومقوی معدهٔ مبرود المزاج ومرطوب مضر محرور ویابس المزاج مصلح آن ترشیها وزهره وخون وزبل آن جالی ورافع بیاض عین وآثار جلد وبقول مهریارس پیه آن باروغن رازقی جهت درد گوش عجیب الاثر *

* درداب * بفتح دال وسکون را وفتح دال مهملتین والف وبای موحده بفارسی دستنبویه وبهندی کچری بفتح کاف وسکون جیم فارسی وکسر راء مهمله ویادرینکاله کرمین وسیندنی نیز نامند * ماهیت آن ازجنس خربزه کرمک است که ملیون نامند وکوچکتراز آن وبالوان واشکال مختلف میباشد زرد مخطط بزردی وسبزی وزرد مائل بسفیدی یکرنگ ومدور وشلغمی واندک طولانی ولحم آن کمتراز خربزه ومغز آن درخامی تلخ وبعد رسیدن شیرین میکردد وباندک تلخی وتخم آن ریزه وصاحب تحفه نوشته که اکثری آنرا ملیون دانسته اند وغلط است * افعال وخواص آن بوئیدن آن مقوی دماغ ومفتح سدهٔ آن وخوردن خام وپختهٔ آن مدر بول ومفتت حصاة خصوص خام آن بشرط مداومت چند یوم وقدری ازان را چون درحین طبخ درگوشت اندازند گوشت را مهرا سازد وتاثیر این درین باب ازپوست خربزه زیاده است

* درداز * بفتح اول وسکون را وفتح دال والف وراء مهملات لغت فارسی است وآنرا دارون وسفیددارو درخت پشه نیز نامند جهت آنکه درجوف ثمر آن پشه متکون میکردد ونوعی ازغرب است * طبیعت آن دراول سرد وخشک * افعال وخواص آن قابض وباقوت جالیه اکتحال عصارهٔ برگ آن باعسل جهت ظلمت بصر وقطور آن نیمگرم در گوش جهت ورم آن وقطور آبیکه ازسرچوب بیخ تر آن درحین سوختن برمی آید جهت رفع کرمی که ازامتداد امراض

بهم رسیده باشد وبرگ تازهٔ آن مقوی دندان ولثه وقاطع اسهال وپختهٔ آن ملین طبع وضماد آن جهت التیام جراحات تازه وجبر کسر عظام وبا سرکه جهت جرب رطب وپوست بیخ آن در افعال قویتر ویکمثقال آن با شراب ویا آب مسهل بلغم بعصر وطلای آن با سرکه جهت تغییر دادن رنگ برص موثر ورطوبت ثمر آن جالی جلد بشره وجهت تپ دق وسرفهٔ مزمن مجرب وآب خیسانیدهٔ خشک آن قائم مقام رطوبت آن المضار محرق خون ومولد سودا مصلح آن شکر مقدار شربت آن تایک مثقال بدل آن وخشیزک است *

* درویطارس * بفتح دال وضم را وسکون واو وفتح یای موحده وفتح طای مهمله والف وکسر را وسین مهمله بیونانی بمعنی ولد البلوط است چه گیاه آن بر درخت بلوط کهنه میروید وبر آن میپیچد مانند سرخس وکوچکتر از آن وبا اندک جلا وتلخی وتیزی وبیخ آن مشبک بهم پیچیده ومزغب وشیرین با عفوصت وتلخی وتندی وصلب براق ورنگ آن سیاه وسرخ و تیره نیز میباشد ونوعی از بسفایج است وبرگ آن مانند برگ نرگس واندک با حلاوت وتندی وتلخی * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن بغایت قابض ومعفن وضماد آن جهت کزاز وفالج ومفاصل وخنازیر نافع و طلای آن بربدن وروده رپاک کردن اوساخ وتکرار تازه بتازه نمودن آن در ستردن موی عجیب الاثر مقدار شربت آن تایک دانگ المضار بکلیه رهم آن کشنده بالتهاب ودرد شکم ومعالجهٔ آن معالجهٔ خربق اسود است *

* درونیفنون * بفتح دال وضم راء مهملتین وسکون واو وکسر فا وسکون یای مثناة تحتانیه وضم نون وسکون واو ونون وبقاف نیز آمده لغت یونانی است وبعربی زیتونیه نامند جهت مشابهت برگ آن ببرگ زیتون * ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ زیتون وازان دراز تر وباریکتر وشاخهای آن کمتر از ذرعی وگل آن نارنجی و تخم آن مستدیر وکوچکتر از کرسنه ولون آن مختلف ودر غلافی کثیف درشت شبیه بغلاف نخود وبیخ آن بقدر ذرعی وبسطبری انگشتی ومنبت آن زمینهای نمناک وقریب بدریا * طبیعت آن در سوم گرم وخشک وابن بیطار وغیره آنرا سرد وخشک وقویتر از لفاح دانسته اند * افعال وخواص آن بغایت مجفف وذرور رسائیدهٔ آن قاطع خون والتیام دهندهٔ جراحت وطول آن محلل اورام وچون در روغن زیتون بجوشانند ودر گوش بچکانند رافع کری وبرد ندان قالع آن و تدهین آن مسقط دانهٔ بواسیر ومسکن درد مفاصل وامثال آن وحمول آن مدر حیض ومجرب مقدار شربت آن تایک دانگ مصلح آن قی کردن با سرکه وشیر تازه است *

* دردی * بضم دال وسکون را وکسر دال مرشه مهمله ویا بفارسی لای نامند * ماهیت آن ته نشین عصارات است وبهترین همه ته نشین شراب است که خشک آنرا طرطیر وبفارسی دارتو نامند * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن ضماد آن در تحلیل اورام مجرب وجهت رفع حمره وقروح وقلاع وبردن گوشت زائد زخمها ومنع نزف الدم والتیام جراحات وبزیر شکم جهت رفع سیلان حیض دائم وبرسائر بدن جهت کلف ونمش وسائر آثار ونیکو کردن رنگ رخسار وتسکین دردهای بارد ومفاصل وورم پستان ومحرق آن که خشک آنرا بر روی اخگر ویا در کوزهٔ گل اشته سوخته باشند بحدیکه سفید شده باشد بغایت جالی ودر جمیع افعال قویتر ومستعمل تازهٔ محرق آنست وکهنهٔ محرق آن ضعیف ومغسول آن جهت جلای بصر ورفع غشاوه وناخنه وبیاض وضماد آن با برگ مورد جهت ورم باهی معده ضعیف بدل آن زرنیخ سرخ است وچون آنرا با قلی وشب ثلث بهم کنند جهت ازالهٔ سرخی مس بغایت موثر وچون

بيارود يعني شورهٔ سفيد كنند در اصلاح بقره و زرد و رنگ مس بيعديل دانسته اند

* دردي الخل * يعني لاي سركه در جميع افعال ضعيفتر از سركه است مگر در منع اكله كه قويتر است

* درونج * بفتح دال وضم راء وسكون واو وفتح نون وجيم لغت فارسي است * ماهيت آن بيخي است عقربي شكل پوست آن خاكستري رنگ گرهدار وعقدكره آن دو ويا سه وبهترين آن با اندك تلخي وخوشبوئي وبا صلابت واندرون سفيد آنست. برگ گياه آن شبيه ببرگ بادام مائل بزردي ومفروش برروي زمين وموغب وساق آن مجوف بقدر دو ذرع واز ميان برگ روئيده وبرگهاي ساق آن متفرق وباريكتر ودرازتر از برگهاي زير آن از پنج عدد تا هفت عدد وگل آن زرد ومجوف ومستعمل بيخ آنست وقوت آن تا ده سال باقي ميماند منبت آن اندلس وكوهستان شام خصوصا جبل موسوم به بيروت ودر انجا معروف بعقربي است ودو نوع ميباشد فارسي ورومي بهترين آن رومي عقربي است يعني انچه بشكل عقرب باشد * طبيعت آن درسوم گرم وخشك * افعال وخواص آن محلل بلغم وسودا وپراكنده كنندهٔ رياح غليظه ومقوي حواس ودل ومعده وسپرز ومفرح وباترياقيت وجهت خفقان وماليخوليا مراقي وتقويت هاضمه وتسكين وجع رحم وتلطيف رياح غليظهٔ معده وامعا ورحم ورفع ضرر گزيدن عقرب ورتيلا وساير جانوران سمي ورفع طاعون شربا وضمادا خصوصا با انجير وخوردن آن با شكر جهت صداع بلغمي ودرد سينه نافع مضر راس محرورالمزاج ومصلح مصلح آن رازيانه ودر محرور رازيانه يا رب غوره يا رب ريباس وبهترين استعمال آن در خفقان وغيرآن براي تسكين حدت گرمي آن با شراب سيب وقليلي كافوراست مقدار شربت آن يك درم تا دو درم بدل آن در دفع مضرت رياح رحم بوزن آن زرنباد ودو ثلث آن قرنفل وگويند بدل آن عاقرقرحا است واز خواص آنست كه چون بيا ويزند قطعهٔ آن را در اندرون خانه طاعون در ان داخل نگردد وتعليق سوراخ كردهٔ آن بريسماني بزير كمرگاه زن حامله جهت تسكين درد ولادت وحفظ جنين از آفات اما بايد كه آن ريسمان را زن خود رشته باشد وتعليق سوراخ كردهٔ آن بطول جهت رفع فزع در خواب وديدن خوابهاي مشوش وباعث ديدن خوابهاي نيكو است

* درياس * بفتح دال وسكون راء مهمله وفتح ياي مثناة تحتانيه والف وسين مهمله معرب ازدورس فارسي است * ماهيت آن نوعي از ورد منتن است گياه آن بقدر شبري وزياده ازان واز ساق آن شاخهاي بسيار رسته وبرگ آن شبيه ببرگ كنار وسبز مائل بسياهي ودر هر شاخي سه يا پنج تا هفت عدد برگ ميباشد وگل آن زرد ومستدير وپهن وكوچك وبدبو وتخم آن شبيه بفلفل كوچكي وشبيه داود انطاكي درياس را تفسير بدواي ديگر نموده * طبيعت آن درسوم گرم وخشك وبا برودت يعني مركب القوي * افعال وخواص آن مبخر ومسكر نيم درم تازهٔ آن مسكر قوي ومحلل بلغم وسودا ومنبسط كنندهٔ جلد ومفتح سدد ورافع يرقان ورياح وزردي بشره وسرخ كنندهٔ آن وگويند چون در روغن طبخ داده بوزن آن آرد كندم اضافه كرده با عسل بقوام آورند وبعد از طعام تا شش درم آنرا تناول نمايند در تسمين بدن مجرب مضر سينه ومصلح مصلح آن كشنيز وكثيرا است

* دريان * بضم اول وسكون راء مهمله وفتح ياي مثناة تحتانيه والف ونون * ماهيت آن ميوه است مخصوص به بلاد زيرباد وتحت الريح كه عبارت از شهرتناسري ومركي وملاخه وشهرنا وبلاد قريبه بآنها است مانند جزيرهٔ آچين وپليمبان ومرتبان وبتاوي وغيرها وساق درخت آن بلند وبرگ آن شبيه ببرگ كتهل وميوهٔ آن بزرگ وطولاني بهيأت

خربزهٔ سرده و پایزهٔ کوچک و پوست آن از پوست میوهٔ کتهل درشت‌تر و بهیات کتهل و دانه دارتر و بوی مردانهٔ آن
خارج چنانچه هنگام ثمر آن حیوانات مثل فیل وکرگدن و شیر از خوف خلیدن خار آن بزیر درخت آن تمیز ولذت بوی
میوهٔ آن بسیار تند وکریه بحدیکه در شامهٔ کسیکه گاهی نرسیده و آشنا با آن نباشد موجب تنفر وخوش آینده نیست بلکه
مورث صداع است و اندرون آن میوه خانها است در صفوف وعدد صفوف آن از سه تا پنج ومابین فاصلهٔ خانها پوست
سفید صلبی و در هر خانه از یکدانه تا پنج دانه میباشد و یکدانهٔ آن بهتر است و شکل آن دانه بشکل ثمر بلوط سه پهلو وتخم آن
مثل تخم کتهل و بعضی بزرگتر از آن و ماکول لحم آنست بدون پردهٔ محیط بتخم آن بسیار ملایم ذایقهٔ شیرین ولذیذ مثل
مسکه که با قند ممزوج کرده باشند بلکه از آن لذیذتر و فرق همین است که دسومتی ندارد وشنیده شده که بسبب کمال
لذت آن میوه بسیار مرغوب فیل است ولیکن بسبب خوف اذیت خار آن فیل آنرا در علف پیچیده فرو میبرد و بسبب
سختی پوست آن هضم ناشده درست دفع میکرد دوکاهی درمیان فضلهٔ فیل درست آن یافت میشود و مردم آن بلاد دریانی
چینی را بسیار جویان وخواهان اند ومیگویند که آن برای تقویت بدن وقوای دیگر همچنین بی‌نظیر است * طبیعت آن
ظاهرا گرم وتر باشد * افعال وخواص آن بطیٔ الهضم ومقوی ومبهی است و از مردم مبالغات بسیار در تعریف
بوی آن ثمر ولذت خوردن آن شنیده شده چنانکه میگویند والعهدة علیهم که بوی آن شبیه است ببوی فضلهٔ انسان شب مانده
بتکرار متعفن شده و در باب لذت آن میگویند که تاجر مالدار صاحب جهازی بجاوا وارد شده اول از بوی آن متنفر بود
و چون عادی و آشنا ببوی آن شد و مانوس با آن گردید تمام اموال خود را فروخته صرف دریان نمود و آخر جهاز را نیز
فروخت وبعد از آن مبلغ مدیون شد وبعد از آن فقیر شده در پای درخت دریان ساکن گشته بخوردن دریان مشغول گردید
و آخر العمر وصیت نمود که او را در پای درخت آن دفن کنند والله تعالی اعلم و عجب نیست زیرا که سابق برین ابو المحجن
ثقفی که یکی از صحابه بوده در باب خمر گفته این شعر عربی را * شعر * اذا مت فادفنی الی جنب کرمة *
تروی عظامی بعد موتی عروقها * ولا تدفننی بالفلاة فاننی * اخاف اذا مامت ان لا اذوقها * اگر این مرد نیز در باب
دریان گفته باشد بعید نخواهد بود

* فصل الدال مع الفاء *

* دفلی * بکسر دال وسکون فا وفتح لام و بیونانی شیریون و بسریانی رودیون و بعربی حبین و سم الحمار و بفارسی
خرزهره و بهندی کنیر نامند * ماهیت آن نباتی است بقدر یکذرع و برگ آن باریک و بلند تا بیک شبر و بی تشریف
و اندک ضخیم و صلب و املس و اندک بدبو و تلخ وتند و گل آن خوش منظر و دو نوع میباشد یکی سرخ که بهندی رکت
پهپت و دیگری سفید مائل بزردی که بهندی گربیر نامند و درخشنده و بر آن چیزی مانند موی مجتمع وثمر آن پهن طولانی
قریب بشبری و اصلب و مملو از چیزی مانند پشم و بیخ آن دراز و باریک و شور و مائل بسرخی و اکثری سفید رنگ بری
و نهری میباشد و در تمام سال بیخ آن باقی میماند و در خریف گل میکند و بری آن عظیم‌تر از نهری و سفید آن در امر باه
و امساک منی قوی‌تر از سرخ آن و در هند و بنگاله نبات آن تا بقامت میشود و همیشه گل میدهد * طبیعت آن در آخر
سوم گرم و خشک و با قوت سمیت * افعال وخواص آن بغایت محلل ورمهای صلب ومجفف رطوبات و استعمال آن
مخصوص از خارج است نه داخل زیرا که کشندهٔ انسان و بهائم و مواشی است و برگ آنرا چون در شراب و آب بجوشانند
و مقدار نیم اوقیه از آب مطبوخ آن با کره گاو بیاشامند از ضرر سم هوام ایمن و در بهائم نیز همین اثر دارد و ضماد

پختهٔ سائیدهٔ آن جهت تحلیل اورام صلبه و ازالهٔ آنها و تسکین اوجاع ظهر مزمن و وجع زانو و عرق النسا و جرب و حکه و کلف و رفع آثار جلد و طلای آب برگ آن جهت جرب و حکه و ذرور برگ خشک آن جهت التیام زخمها و حمول آن جهت درد رحم و آب برگ و گل آن جهت جلای رخسار و اصلاح موی و پاشیدن آب مطبوخ آن کشندهٔ کیک و ارضه و سلس و آب تقطیع برگ آن کشندهٔ بزور میش و حیوانات صغار است و مطبوخ شاخ و برگ آن با روغن جهت رفع کچلی و جرب و داء الثعلب و داء الحیه و آشق جهت درد سر و جمیع قروح آن و روغنی که از گل برگ تازهٔ آن که مهرا پخته و آب آنرا گرفته با روغن زیتون بقدر نصف آن آب که در هر یک رطل آب آن نیم رطل زیت باشد بجوشانند با تش ملایم تا روغن بماند جهت قرحه که مثل مهٔ کچلی است و جرب متقرح و حکه و برص و امراض بارده و تقویت باه و اعصاب و استرخای و اوجاع ظهر و رکبهٔ کهنه و امثال اینها نافع و چون بگیرند از برگ آن و از زنگار ماست و از کبریت زرد هر یک یک جز و نرم کوفته با پیه گوسفند سرشته بر جرب متقرح طلا کنند نهایت تا هفت مرتبه آنرا زائل کرده اند و مجرب دانسته و چون بعد از تنقیه تا مدت دوازده مرتبه بر برص بمالند زائل سازد و چون بیخ سفید آنرا مقدار کمی در شیر گاو تازه دوشیده جوش دهند و کره آنرا بگیرند و قلیلی از آن را بخورند تقویت باه و امساک منی بخشد و اهل هند اکثر این را استعمال مینمایند بدل آن در تحلیل اورام صلبه بوزن آن اکلیل الملک یا بابونه و ثلث آن برگ انجیر مضر شش مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درهم و یک درم از برگ و گل آن خواه پخته و خواه خام سائیدهٔ آن کشنده بخناق و التهاب و کرب و لهیب و انتفاخ بطن و جحوظ عین و احمرار آن و مداوای آن بقی و حقنه و آشامیدن آب گوشت مرغ چرب فربه سرد کرده مخیص و لعاب بزر قطونا و روغن بادام شیرین سرد کرده با کثیرا و خوردن خرمای شهریر عجیب النفع است درین امر و خرمای شهریر خرمای بزرگ دانه زرد و یا سرخ است و گویند خرمائیست که تخم آنرا در رطب میکارند و بر می آید همان قسم لهذا باین اسم نامیده اند و خوردن انجیر با عسل و قلیلی سداب و رب عنب و با کره نیز نافع است

فصل الدال مع اللام

* دلب * بضم دال و سکون لام و باء موحده بفارسی چنار نامند و بفرنگی باطانس * ماهیت * آن درختی است معروف و بسیار عظیم و برگ آن پهن و منشعب و مشرف و چوب آن سبک و جوهر دار منبت آن بلاد سردسیر و ثمر آن مدور و خار دار و خشبی سبکوزن غیر ماکول * طبیعت * آن سرد و تر با قوت قابضه و ثمر و پوست آن بسیار سرد و خشک و با حرارت قلیله * افعال و خواص * آن جالی و نقوع گل آن که از ثمر آن گرفته باشند و ضماد برگ تازهٔ پختهٔ آن جهت ورم چشم و منع ریختن مواد رطبه و آب رفتن از چشم و رفع ورم بلغمی و ورم زانو و هر عضو که باشد و ورمهای گرم را نیز و بدستور ضماد برگ تازهٔ غیر مطبوخ جهت درد زانو و اورام حاره و مضمضه بطبیخ پوست تازهٔ آن در سرکه جهت درد دندان و ذرور برگ خشک آن جهت تجفیف قروح و جروح و سوختگی آتش و ضماد پوست سوختهٔ آن بغایت جالی و مجفف و جهت برص و رفع رطوبت متعفن زخمها و با آب جهت تقشر جلد و آشامیدن مطبوخ ثمر تازهٔ آن با شراب جهت رفع سمیت گزیدگی جانوران سمی و ضماد برگ و ثمر آن با پیه جهت سوختگی آتش و بخور برگ و ثمر آن در خانه جهت گریزانیدن خنفسا و بدستور پاشیدن آب طبیخ آن و غبار یکه بر برگ آن می نشیند بغایت مضر قصبهٔ ریه و صوت و سمع و بصر است چون بدانها برسد و مصلح آن شیر تازه دوشیده *

* دلبوث * بفتح دال و سکون لام و ضم باء موحده و سکون واو و ثاء مثلثه اسم عربی بیخ سوسن سرخ صحرائی است معروف بسیف الغراب جهت آنکه برگ آن شبیه بسیف است * ماهیت آن * بیخی است شبیه بپیاز که ملاصق بهم باشند ولیکن بی پرده یعنی مانند پیاز پرده ندارد و دانه با لائی بزرگتر از زیرین و بعد از خشکی بسیار صلب میگردد و خشک آنرا در بغداد در بازار میفروشند و آنرا حب الناوخ مینامند جهت آنکه زنان بر رخسار خود برای سرخی و نیکوئی و انتفاخ میمالند و گل آن شبیه بسوسن کبود است که ایرسا نامند و سرخ مائل ببنفشی و آنرا صفرا غالیون و بعضی کسیفیون و بعضی ماخاریون نامند و برگ این بسیار کوچکتر و باریکتر از آن و ساق آن قریب بذرعی و برگ آن از برگ سوسن دراز تر و ثمر آن مستدیر منبت آن اراضی معموره و مزارع * طبیعت آن * در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن * جالی و جاذب از عمق بدن و مسمن و مبهی و چون در شیر تازه دوشیده بجوشانند نیکو لذید میگردد و دفع ضرر آن میشود و آشامیدن آن جهت تهییج باه موثر و بند ستور آشامیدن آن با شراب و گویند بیخ بزرگ فوقانی آن محرک باه و کوچک زیرین آن قاطع باه زنان و آشامیدن بالای آن جهت قیلهٔ اطفال نافع و چون سه هفته بیخ آنرا در نبیذ بخیسانند هر روز از نیم رطل تا یکرطل از آن نبیذ بنوشند جهت خشک کردن دانهٔ بواسیر و رفع ریاح آن مجرب دانسته اند و بند ستور آشامیدن یکدرم از بیخ آن با ماء العسل تا چند یوم همین اثر دارد و ضماد آن با شیلم و یا ماء العسل جهت تحلیل غریب نافع و با کندر و شراب جهت جذب خار و پیکان و طلای آن جهت سرخی رخسار و رفع آثار و فرزجهٔ آن جهت گشودن حیض موثر مضر حلق مصلح آن در شیر پختن آن مقدار شربت آن تا ده درهم

* دلدل * قنفذ بری است و انشاء الله تعالی خواهد آمد

* دلع * بضم دال و فتح لام و عین مهمله نوع کبیر قنفذ است که قنفذ جبلی و بفارسی خارپشت و بترکی کوئی و در مازندران شال تشی و در دیلم شاکره و بهندی سیهوه نامند * ماهیت آن * حیوانی است قریب بجثهٔ سگ کوچک و در پشت آن بجای موخارهای ابلق از سیاهی و سفیدی بقدر شبری و زیاده و از قلم باریکتر و دو طرف آن باریک باشند و چون بخشم آید خود را جمع کند و حرکت دهد خارها مانند تیر از کمان جسته از آن جدا گردد با اندک آوازی * افعال و خواص آن * ذرور سوختهٔ آن جهت جراحات بغایت مفید و در سائر افعال مانند قنفذ است و انشاء الله تعالی در حرف القاف خواهد آمد

* دلفین * بضم دال و فتح لام و کسر فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون اسم یونانی و بعضی گفته اند بلغت رومی اسم نوعی از سمک است و خنزیر البحر و بفارسی خوک ماهی و ماهی بینی دراز و بدیلمی کجهٔ ماهی و بهندی سوس نامند * ماهیت آن * حیوانی است دریائی و سیاه رنگ سر آن شبیه بسر خوک و دندان دار و بیفلس و بخلاف حیوانات دیگر حرکت از جای خود نکند و تنها سیاحت نکند مگر با جماعت یکی پی دیگری * طبیعت آن * سرد و تر قریب باعتدال * افعال و خواص آن * گوشت آن مولد خلط غلیظ و مقوی اعضا و بسیار چرب و پر پیه و دیر هضم و پیه آن گرم خوردن و مالیدن آن جهت درد مفاصل مفید و چون در جوف حنظل مغز بیرون آورده گداخته بر آتش بگذارند تا چند جوش بخورد جهت ثقل سامعهٔ تازه و کهنهٔ مزمن مفید و تعلیق دندان آن بر اطفال جهت رفع فزع ایشان موثر

* دلق * بتحریک دال و لام و قاف بفارسی دله و باصفهانی موسوره نامند * ماهیت آن * حیوانی است کوچکتر از سگ و بزرگتر از سمور و شبیه بدان و در روس و بلغار بهم میرسد و از پوست آن فرو میسازند و دلق مینامند و گرمی آن کمتر و ثقل

آن بیشتر از سمور است ولیکن بد بو است ولهذا ملوک آنرا نمی پوشند * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن خوردن گوشت آن زیاده کنندهٔ باه و گویند تعلیق چشم راست آن در خرقهٔ کتان برصاحب تب ربع رافع آن و چشم چپ آن بر ان باعث عود آن و جلوس بر پوستین آن جهت بواسیر نافع است

* دلیک * بفتح دال و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف با صفهانی بشکل و درختکاین کلیک و بترکی آیت برونی و در شام سرسرالدیک نامند * ماهیت آن اسم عربی ثمر گل سرخ صحرائی است مانند ثمر گل سرخ بستانی بقدر زیتونی و چون پخته شود زرد مائل بسرخی و اندک سرخ و اندک شیرین با عفوصت گردد و جوف آن مزغب و محشو بزر انوای سفید طولانی و گل آن پرخارتر از بستانی و بی بو و منشعب بر چهار برگ و گویند چون گل آن ریخته گردد ثمر آن حاصل میشود و این مولف گوید که بزعم شیخ الرئیس آن تخم گل است * طبیعت آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن قابض و رادع آشامیدن آن جهت تقویت دل و جگر و معده و رفع اسهال صفراوی و دموی نافع و مضمضه و غرغره بطبیخ آن و سنون آن جهت خناق و تقویت لثه مفید بدل آن ثمر گل سرخ بستانی مقدار شربت آن تا ده درم و جزم آن مورث سعال مصلح آن کاکنج است

* فصل الدال مع المیم *

* دم * بفتح دال و سکون میم بفارسی خون و بهندی لهو نامند * ماهیت آن معلوم است * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن دم هر حیوان در طی ذکر آن مذکور میگردد و مجموع آن جالی بیاض و محلل اورام و برشتهٔ آن قاطع اسهال و رافع سموم و دم بال کبوتر تازهٔ پربرآورده جهت رفع شبکوری مجرب است و در حمام مذکور شد و چون خون در شکم منجمد گردد و یا در سینه یا در امعا و یا در مثانه کیفیت سمیت بهم میرساند و از ان اعراض ردیه از صغر نبض و ضعف و غشی متواتر و سردی اطراف و اختناق عارض گردد معالجهٔ آن معالجهٔ بسته شدن شیر است در معده با آشامیدن پنیرمایها خصوصا پنیرمایهٔ خرگوش مقدار دو مثقال یا یک اوقیهٔ سرکهٔ تند یا مقدار یک با قلا حلتیت با شیر انجیر خشک و یا آشامیدن آب فوتنج با سکنجبین حامض و آشامیدن طبیخ تخم کرفس با ماء العسل و قی کردن و بدانکه اطبای فرنگ میگویند که چون خون بدن حیوانی یا انسانیکه فاسد شده باشد و دانند که اصلاح آن متعذر است بر می آورند و خون بدن حیوان و یا انسان صحیح المزاج قوی را بجای آن داخل مینمایند آن حیوان و یا انسان فاسد الدم صحیح و سالم میگردد و قبل از این بچند سال این را معمول داشتند و چون دیدند که فائدهٔ چندان بر ان مترتب نیست و بالاخره ضرر میرساند ترک نمودند و طریق ادخال آن آنست که از دست مریض مثلا از زیر ربط خون میگیرند بعد لائق و مبض او را بند مینمایند و از دست صحیح المزاج از زیر ربط و از دست مریض مفصود از بالای ربط بیکدفعه و بسرعت تمام رگ میگشایند و انبوبهٔ بسیار باریکی در هر دو نصب مینمایند و خون صحیح المزاج ببدن مریض میرود و بعد رفع احتیاج انبوبه را برداشته رگ هر دو را بند مینمایند و بند مستور ربدن شخص ضعیف و یا پیر خون صحیح المزاج جوان قوی را داخل مینمایند برای تقویت آن و مدعی آنند که بعینک های بسیار جلی بین حرکت خون را دوری یافته اند و در هر نبضه یک دوره طی مینماید از کبد بجانب قلب و داخل از قلب بجانب کبد و خارج بتجربه یافته اند که از زیر ربط که فصد نمایند خون بر می آید و از بالای ربط بر نمی آید بلکه خون را جذب میکند و وجه عدم فائده و حصول ضرر محتمل که این باشد که اخراج خون بدن حیوان بالتمام بیکدفعه متعذر بلکه موجب هلاکت است پس باخراج قدری خواه قلیل و خواه کثیر و ادخال خون غیر بدل آن بی فائده و باعث افساد آن بعد اختلاط بتتمهٔ خون

فاسد کما لا یخفی و دیگر آنکه دو شخص که من جمیع الوجوه مزاج شان مساوی باشد نا یاب ولیز خون هر یکی موافق مزاج آنست و همچنین خون هر شیء پس خون بدنی در بدنی دیگر و شیء بشیء دیگر و همچنین قوی بضعیف غیر موافق و نا ملایم که استحاله یابد بسبب امتزاج بخون فاسد و یا بخون ضعیف المزاج و یا نیز فاسد میگردد طبیعت نیز از هضم و نضج ماده جدید از خارج باز میماند پس بای حال باعث زیادتی علت و ضعف و هلاکت است نه اصلاح بلی العلم عند الله *

* دم الاخوین * آنرا دم التنین و دم الثعبان نیز و بعربی قاطر الدم و بفارسی خون سیاوشان و بهندی هیراد و کهی و رنگ برت نیز نامند * ماهیت آن صمغی است خالص الحمرة مائل بسیاهی و قوت آن مدتها باقی میماند و گویند عصارهٔ گیاه سرخی است که از جزیرهٔ سقوطره و هند خیزد و صاحب خلاصة التجارب گفته که عصارهٔ موه جویه است و دو را بو خلسا مذکور شد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که صمغ بقم است و سه نوع میباشد چکیده و خشبی و ترابی و بهترین آن چکیدهٔ صافی است که قطعا چوب در آن نباشد و بعضی گفته که صمغ بقم نیست زیرا که از مواضعی که دم الاخوین را می آورند مانند حبشه و زنگبار در آن مواضع بقم نمیشود و بالجمله ماهیت گیاه و درخت آن معلوم نیست ولیکن آنچه نوشته که سه نوع است درست است بعضی چکیده مانند صمغ سرخ تیره صافی براق که گویا از درخت جوش خورده بر آمده و چکیده و بعضی دیگر از آن قبیل ولیکن آمیخته بریزهای چوب و پوست درخت و پوست ثمر آن و بعضی از قبیل عصاره و سرخ تیرهٔ بی رونق و این زاد و نوع دیده شده بعضی صافی و بعضی غیر صافی آمیخته بتراب * طبیعت آن در سوم سرد و خشک و بعضی در دوم گفته اند و باقوت قابضهٔ شدیده و بو حنا گرم در اول و خشک در دوم دانسته * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت قطع و حبس خون از جمیع اعضای باطنی و التحام قروح و الزاق آنها و ردع سیلان فضول و تبرید معده و زوال حرارت کبد و معده و امعا و تقویت معده و زحیر و منع اسهال دموی و صفراوی و سحج و شقاق مقعده و بدستور آشامیدن نیم درم تا یک مثقال آن با زردهٔ تخم مرغ جهت اکثر امراض مذکوره و اکتحال آن جهت تقویت باصره و قرحهٔ چشم و سنون آن جهت تقویت لثه و ذرور آن جهت قطع و حبس خون و الزاق جراحات تازه از جمیع اعضا و التحام جراحات هر نوع که باشد مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن از نیم درم تا یکمثقال بدل آن شادنج و عصارهٔ حبس است و گویند چون بلور و شیشهٔ را بدان رنگ کنند صافتر و رنگین تر از عقیق میشود و در بن امر عدیل ندارد *

* دمادم * بفتح دال و میم و الف و فتح دال مهمله و سکون میم * ماهیت آن نوعی از لوبیای هندی است و دو صنف میباشد صنفی کوچکتر و سرخ تر و شفاف تر از لوبیا و بر سر آن نقطهٔ سیاهی و صنف دوم از صنف اول کوچکتر و سرخ تر و شفاف تر بقدر دانهٔ ماش و بر سر آن نقطهٔ سیاهی * طبیعت آن هر دو گرم و خشک * افعال و خواص آن مقوی دماغ رطب اطفال و غیر ایشان و قاطع سیلان لعاب از دهان هر دو و مقدار شربت آن از برای اطفال نیم دانک و غیر اطفال یک دانک است *

* دماغ * بکسر دال و فتح میم و الف و غین معجمه * ماهیت آن مغز سر حیوان است * طبیعت آن سرد و تر * افعال و خواص آن دیر هضم و با قوت تریاقیه و مقوی دماغ و مولد منی و طلای آن جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و شقاق نافع مضر معده مصلح آن نعناع و سرکه و آبکامه و ادویهٔ حاره و افعال و خواص دماغ هر حیوان مختلف میباشد بالتفصیل در طی ذکر هر یک حیوانات مذکور میگردد

* دمعة الشجر * گویند صمغ لبلاب است * افعال وخواص آن بغایت جالی وجهت ستردن موی آزموده است

* دمیا * بیونانی نوعی از ماهی است که در مصر وحوالی آن سیسبا نامند ودر حرف السین ان شاء الله تعالی مذکور میگردد

* فصل الدال مع النون *

* دند * بفتح دال وسکون نون ودال مهمله مشهور بحب السلاطین است وبفارسی تخم بید انجیر خطائی وبهندی جیپال گوته وجمال گوته نیز نامند * ماهیت آن ثمر درختی است در غلافی واکثر سه عدد در یک غلاف وهر یک با زرد غلافی بقدر پستهٔ بسیار کوچکی ودر طول از آن کمتر وهردو غلاف آن در خامی سبز وغیر منقط ومغز آن دو پارچه بهم پیوسته مانند مغزهای دیگر وسفید رنگ وچون کهنه گردد مائل بزردی وزرد وسیاه وپوسیده میگردد وبر بالای آن متصل بمغز نیز پوست رقیقی ودر وسط آن هردو مغز زبانهٔ وپردهٔ وآن در تازگی سفید سبز رنگ وبعد خشکی وکهنگی زرد وسیاه وپوسیده میگردد واین زبانه وپرده بسمیت میباشد وطریق استعمال آن آنست که آنرا عند الحاجت نه قبل از آن مقشر کرده زبانهٔ آنرا بر آورده مدبر کرده بکار برند ودر قرابادین دستور تدبیر آن مذکور شد ودر مقدمهٔ این کتاب نیز وبهترین آن سفید بالیدهٔ آنست وبعد از آن مائل بزردی که پوسیده نشده باشد زیرا که زرد فاسد وسیاه آن وآنچه مقشر کرده مدتی مانده فاسد شده باشد خالی از سمیت نمیباشد استعمال آن مجوز نیست وبرگ آن شبیه ببرگ بادنجان واز آن نازکتر وبلندی درخت آن تا بسه ذرع ودر هند وبنگاله تا بقد وقامت انسان دیده شده وگل آن زرد مائل بسفیدی ومنبت آن خطا وچین وهند وبنگاله وسنجرستان است وثمر خطائی وچینی آن بالیده تر وقویتر از هندی وبنگالی وسنجری از همه ضعیف العمل تر است * طبیعت مغز آن در اول چهارم گرم وخشک ودر نهایت حدت وزبانهٔ آن در آخر چهارم وبا سمیت * افعال وخواص آن مقطع وجالی ومسهل بلغم وسودا واخلاط غلیظه وسوخته وجاذب رطوبات خام ورقیق از دماغ ومفاصل واقاصی واعماق بدن ومفتح وجهت استسقا ویرقان وسنگ گرده ومثانه ووجع ظهر وورکین وساق ونقرس وبالجمله اکثر امراض باردهٔ بلغمیهٔ رطوبیه را نافع خواه بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبه ومقویه ومعینهٔ عمل آن وچون حلق را میسوزاند اگر بدان رسد وتا مدتی سوزش ودغدغهٔ آن محسوس میگردد واکثر مردم را قی میآورد بهتر آنست جهت رفع آن حبه مشوی آنرا شکسته در جوف دانه کشمش ویا مویز دانه بر آورده گذاشته بلع نمایند خواه بالای آن دوای دیگر بیاشامند ویا نه واهل هند وبنگاله مقداری از آنرا بقدر برداشت وآنکه اسهال کنند باطفال شیرخواره اگر در مزاج شان سردی محسوس گردد باب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند والا با شیر مرضعهٔ آن حل کرده در مرض ام الصبیان ومرض دبه بتحریک دال مهمله وبای موحدهٔ مشدده وها که در آن مرض پهلوهای اطفال میجهد وگریه واضطراب بسیار میکنند بحدیکه شیر نمیگیرند ودر اکثر اعراض با ام الصبیان مشارکت دارد سه چهار دست اجابت نموده بافاقه میآید مجرب است ونیز در معاجین وغیر آن در اکثر امراض مستعمل دارند وگفته اند اکتحال باب سائیدهٔ آن در چشم مارگزیده باعث عدم تضرر از زهر آنست اما باید که قلیلی باشد زیرا که دند کمال مضرت بچشم دارد وضماد آن با ماست جهت شقاق وداء الثعلب وبرص حیوانات وبدستور با آب لیمو وآب زنجبیل تازه جهت داء الثعلب وبا ادویهٔ مناسبه جهت جمیع اورام بارده واوجاع وطلای آن حافظ سیاهی موی ولیکن مورث تورم وقرحه وتقشر جلد است وچون بر لب رسد سرخی آنرا زائل کند وتکرار آن موجب برص مضر محرور المزاج ویابس ونحیف البدن

ورد زیاده و فصل حار را استعمال آن جائز نیست مصلح آن جدا کردن قشر و پردهٔ میان آن و مدبر کردن و پاره در آب لیمو
یکشب خیسانیدن و با کثیرا و نشاسته و برگ گل سرخ و اندک زعفران استعمال نمودن و معینات فعل آن تربد سفید مجوف مدبر
و هلیلهٔ سیاه و کابلی و عصارهٔ غافت و افسنتین و بسفایج و انیسون و پیاز عنصل مشوی و اندک زعفران است و آشامیدن
آب سرد بالای آن و با افیون و فرفیون مضر و استعمال آن مجوز نیست مقدار شربت آن در قوی الابدان یک عدد تا دو
عدد و در غیر آن تا نصف دانه با مصلحات و معینات مذکوره و چون کسی غیر مدبر و یا مدبر آنرا بسیار و زیاده از مقدار
مقرر بخورد کرمی کند و اندفاع و اسهال بسیار آورد باید که ماست و دوغ بیاشامد و یا شیر تازه دوشیده یا کره و روغن بخورد
و سویق تفاح و ربوب و اقراص قابضهٔ حابسه بنوشد و یا آنکه کسی پردهٔ جوف آن را بخورد و احوال او متغیر شود باید که
اولا شیر تازه دوشیده با روغن گاو بخورد و قی کند پس ادویهٔ حابسهٔ لزجه و مغریه مانند شیرهٔ تخم خرفه و لعاب بزرقطونا
و صمغ عربی و کثیرا و نشاسته و فالودهٔ برنج و جو مقشر با روغن گل و یا بادام شیرین و آب سیب و غورهٔ و ربوب حامضه و ماهی
پخته با مغز تخم کدو و آب گوشت و اگر مغص و کرب عارض گردد اغذیهٔ مقویه با ملینات مناسبه بنوشند و حقنهای لینه با لعبه
و اشیای مغریه و روغن گل و بعد تلیین شیر تازه دوشیده و اغذیهٔ ملینهٔ جالیه مانند بورک چغندر و قطف و اجاصیه و خبیصه
تناول نمایند

* فصل الدال مع الواو *

* دوایا اغریا * بفتح دال و واو و الف و یای مثناة تحتانیه و فتح الف و سکون غین و فتح راء مهمله و یای مثناة تحتانیه
و الف لغت یونانی است بمعنی قصب جبلی یا قصب بری * ماهیت آن قصبی است که در سنگلاخ و زمین صلب میروید
ساق آن شبیه بساق ریباس و طول آن زیاده بر شبری و مائل بزردی و زغب آن نیز مائل بزردی و بر سر آن چهار برگ
مربع شکل سبز مائل بسفیدی و بر بالای برگهای آن چیزی میروید بی گل و در آن تخم آن میباشد و خوشبو با اندک تلخی
و خام و پختهٔ آن ماکول * طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مقوی حرارت معده و مصلح
فساد آن و مدر بول و مخرج رطوبات غلیظه و تازهٔ غیر مطبوخ آن ملین بطن و محلل ریاح شکم و دافع آروغ و خوشبو
کنندهٔ دهان و مسخن احشا است

* دوب * بضم دال و سکون واو و بای عجمی لغت هندی است بفارسی مرغ بفتح میم و سکون راء مهمله و غین معجمه نامند
* ماهیت آن علفی است خود رو که در هند و بنگاله بسیار بر زمینهای نمناک و در موسم برسات همه جا تمام صحرا میروید
و بر زمین مفروش میباشد گویا مخمل سبز فرش نموده اند و برای اسپ بهترین علفی است تر و خشک هر دو را برغبت
تمام میخورند و گرهدار و شاخهای آن متشعب و برگ آن ریزه باریک و طعم آن تفه * طبیعت آن مائل بسردی
و باعتدال اقرب و با تری باقیست * افعال و خواص آن آشامیدن برگ و ساق نازک آن با برنج سفید شسته که باهم
نرم سائیده باشند با قند یا نبات جهت دفع قی و هیضه و رفع سمیت مارگزیده و با فلفل جهت مارگزیده انفع و بتنهائی جهت
تسکین عطش و حدت خون و صفرا و جوشش و سوزش اعضا و ضماد آن با برنج و زرد چوبه و روغن یاسمین جهت جدا شدن
و ریختن خشکریشهٔ جدری و بتنهائی جهت تحلیل اورام حاره و حمره و شری و نزول آب در اعضا که در ملک هند
و بنگاله بسیار بهم میرسد نافع

* دوادم * بتحریک دال و واو و الف و دال مهمله و میم و بدون الف نیز آمده * ماهیت آن چیزی است مانند صمغ

وروح مائل بسیاهی که در جوف درختهای کهنه متکون میگردد ودرهضم اثقال قائم مقام مومیائی است

دود البقل

* دود البقل * بفتح بای موحده وسکون قاف ولام بفارسی کرم سبزه نامند * ماهیت آن کرمی است که در سبزه زارها وبسورکهای سمر الشجار تکون میابد شبیه بهزار پا وازان کوچکتر ودر غایت سبزی * طبیعت آن سرد وخشک وتازهٔ آن با رطوبت * افعال وخواص آن خوردن آن جهت رفع سموم مشروبه وضماد آن با روغن زیتون جهت گزیدن جانوران سمی نافع است

دود الحرير

* دود الحرير * بفتح حاء ورای مهمله اول مکسور ودرمیان هر دو زای مثناة تحتانیهٔ ساکنه بفارسی کرم ابریشم نامند * ماهیت آن کرمی است اندک طولانی سرخرنگ تیره که در بعضی بلاد در فصل ربیع ودر بعضی در اوائل خریف نیز نر وماده آن باهم جفت شده تخم میدهند وآن تخمها را در بلاد سرد سیر در پارچهٔ پاکیزه بسته کسان لطیف پاکیزه غیر جنب وحائض در زیر بغل ویا بروی ناف خود میگذارند ومی بدند تا مدت بست یوم که کرمی بدان رسیده بچه برآورند ودر بلاد گرم سیر مانند بنگاله احتیاج بدان نیست وبعد باهم جفت شدن نر را از ماده جدا میکنند ونر را دورمی اندازند ماده آن تخم میدهد بنزرگی دانهٔ خشخاش کوچکی وسفید رنگ وآنرا نیز دورمی اندازند وتخمها را برروی پارچهٔ لطیفی پهن میکنند وبالای آن پارچهٔ پنبه دار باد وسه لائی میاندازند ومحفوظ میدارند تا بچه برآورند وچون بچه برآورند سفید میباشند پس سرخ رنگ تیره میگردند برگ توت را بسیار ریزه کرده برانها میپاشند وآنها اندک اندک می خورند وبتدریج بزرگ میشوند وچون بزرگ شدند احتیاج بریزه کردن برگ توت نیست بلکه برگهای درشت وشاخهای آنرا برانها ونزد آنها می اندازند وآنها میخورند زیرا که خوراک آنها همانست وتا سه ماه بکمال میرسند ومیگویند دراین هنگام شش روز بسه بار اصلا برگ توت نمیخورند بار اول یکروز بار دوم دو روز بار سوم سه روز پس شروع در تنیدن پیله بر خود میکنند وتا سه ماه دیگر پیلهٔ آنها با تمام میرسد زیرا برای نتاج وتخم گیری وبچه کشی میگذارند واینها پر برآورده پیله را سوراخ کرده بیرون میروند کسانیکه عمله وماهر بدانند نر وماده آنها را باهم جفت نموده بدستورمذکور تخم گرفته پرورش مینمایند وتتمهٔ پیلها را در آفتاب میاندازند تا خشک کرده وکرم دران پیلها بمیرد از برای اخذ ابریشم زیرا که ابریشم از پیله سوراخ شده خوب برنمی آید ودر مازندران وگیلانات ایران شنیده شده که پیلهٔ آن بسیار بزرگ بالیده بسطوری شصتی بلکه ازان قوی تر وبه بلندی آن ودر بعضی جاها شبیه ببیضهٔ کبوتر وسفید رنگ میشود ودر بنگاله سالی دو مرتبه پیله میتند یکی اوائل بهار تا اوائل برسات ویکی اوائل خریف انچه در اوائل بهار وازاوائل برسات یعنی ایام وموسم بارش میتند بهتر میباشد * طبیعت آن در اول گرم ودردوم خشک * افعال وخواص آن آشامیدن آن جهت خفقان وسه درهم ازخشک آن جهت خفقان وسه درم ازخشک آن که سوده وبا مرق کنند مچند روز متوالی بخورند جهت تسمین بدن ونیکوئی رنگ رخسار وتقویت باه مؤثر وضماد پختهٔ آن در روغن کنجد جهت خناق وورام بارده وتقویت باه وتعلیف مرغ بدان بغایت مسمن آن وخوردن گوشت آنمرغ مسمن ومقوی باه وخاکستر سوختهٔ آن جهت التئام زخم وتجفیف رطوبات آن ورفع آثار وتعلیق یکعدد درست خشک کردهٔ آن در خرقهٔ ارغوانی بسته جهت رفع تپ مؤثر است

* دود خشب الصنوبر * بفارسی کرم درخت کاج نامند * ماهیت آن کرمی است سبز رنگ که در درخت کاج

تکون مییابد * طبیعت آن حار رطب در آخر درجهٔ اول باشد و گویند تا در درجه ... ولیکن دیسقوریدوس و جالینوس در درجهٔ رابع ذکر کرده‌اند * افعال و خواص این ضماد مدقوق آن جهت انفجار دمل و اورامی که حاجت بشکافتن باشد و ازالهٔ کلف و مجروح کردن هر عضو که خواهند آنرا مجروح کنند عجیب الاثر و بلیه مثقال آن کشندهٔ انسان و اعراض خورندهٔ آن مانند اعراض خورندهٔ ذراریح و معالجهٔ این نیز قریب بدانست

* دود الخل * بفتح خاء معجمه و تشدید لام بفارسی کرم سرکه نامند * ماهیت آن کرمی است زرد رنگ باریک که در سرکه تکون می‌یابد * افعال و خواص آن سعوط آن جهت کرمی که در دماغ تکون می‌یابد قوی الاثر و ضماد آن رادع و محلل و مقوی اعضا است

* دود الزبل * بکسر زای معجمه و سکون باء موحده و لام * ماهیت آن کرمی است زرد رنگ و کوچک که در سرگین و مزبله بهم میرسد * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن تکرار ضماد مطبوخ آن در روغن زیتون کهنه تا که پخته و مهرا شود جهت قرطه که ریختن موی تمام سر و مقدمه کچلی است و داء الثعلب مجرب و مالیدن روغن آن جهت بواسیر و امراض مقعده مفید *

* دوسر * بضم دال و سکون واو و فتح سین مهمله و بشین معجمه نیز آمده و راء مهمله در آخر * ماهیت آن نباتی است مانند گندم و در مزرع آن میروید و از آن در از تر و درشت تر و دانهٔ آن باریکتر و خوشهٔ آن متفرق و پوست آن سیاه و بعضی سرخ نیز و در هر خوشه دو غلاف و یا سه بشکل فتیله و دانه آن در میان پرده‌های غلاف آن و خوش طعم مائل بشیرینی و بشیرازی تخم آنرا کرکاس نامند * طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته‌اند * افعال و خواص آن منضج و محلل و مجفف و ملین اورام صلبه و دو درم آن مسهل و مخرج اقسام کرم معده و ضماد آن با آرد گندم جهت غرب غیر منفجر و مضوغ آن جهت غرب منفجر و اکتحال آن با تشمیزج و نبات مصری جهت تحلیل دانهٔ که در چشم بر آمده باشد و ضماد آن بتنهائی جهت جرب و ابتدای اورام صلبه و داء الثعلب نافع مضر انثیین مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درهم است

* دوقس * بضم دال و سکون واو و ضم قاف و سین مهمله لغت یونانی است * ماهیت آن سه قسم است قسمی برگ آن شبیه ببرگ رازیانه و از آن کوچکتر و باریکتر و ببلندی شبری و گل آن چتردار مانند گشنیز و سفید و ثمر آن سفید و تند بو و مزغب و منبت آن مواضع سنگلاخ و آفتاب رو و تخم آنرا اقمیله و نبات آنرا حشیشة البراغیث و بلغت دیلمی کیک داش نامند و قسمی دیگر شبیه بکرفس و خوشبو و تند که زبان را میگزد و تخم آن شبیه بالچدان و بی بو و قسمی دیگر برگ آن شبیه بگشنیز و گل آن سفید و چتردار مانند گل زردک و تخم آن شبیه بزیره و با تندی و بیخ آن در طعم شبیه بزردک و بغلظت انگشتی و برگ آن بیزغب و جالینوس دوقوودوقس را یکی دانسته و دیسقوریدوس از اصناف زردک بری شمرده و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که این بتحقیق اقرب است و من اقسام آنرا مشاهده نموده‌ام و بهترین اقسام قسم اول است * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مسکن سرفهٔ مزمن و مغص و مدر حیض و بول بقوت و مسقط جنین و با شراب جهت نهش رتیلا و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و ادرار بول و حیض و بید ستور برگ آن اما ضعیف العمل و بیخ قسم اول آن جهت رفع سمیت سموم مشروبه و تخم آن محلل نفخ و ریاح و معین بر هضم و آشامیدن طبیخ آن جهت تنقیهٔ سینه و اخراج اخلاط آن بنفث و تحلیل مواد غلیظه از امعاء و استسقای ریحی و مقوی فعل آن تخم کرفس و مقدار شربت آن دو مثقال

وبدل وزن تخم کرفس جهت گزیدن عقرب وتنقیهٔ رحم واعانت بر حمل وقطع شهوت در محرورین وبابس مزاجان وتطول طبیخ آن جهت عقرب گزیده وجانوران سمی چون تخم آنرا بکوبند وبر زخمت خواب بپاشند رفع اذیت کیک نماید کیکها در آنجا نیایند وتخم دوقسم دیگر در افعال وخواص مانند دوقوا ست وازان ضعیفتر *

* دوقو * بضم دال وسکون واو وضم قاف وسکون واو ولغت یونانی است وآنرا دوقوا غریا ود وقوبری نیز نامند * ماهیت آن تخم جزر بری است وبیخ آنرا مستسقاقل وگیاه آنرا خریس کیاه نامند جهت آنکه خرس آنرا بسیار دوست میدارد وگویند بشیرازی آنرا بدران نامند وآن شبیه بنانخواه است وازان ریزه تر وبااندک تندی وگیاه آن زیاده بر شبری و برگ آن مانند برگ رازیانه وازان ریزه تر وچتر آن مانند چتر کشنیز وگل آن زرد رنگ طعم و زغب دار وخوشبو و بیخ آن بسطبری انگشتی وباریک تر ازان وقریب بشبری ود ر طعم مانند جزر ود ر قزوین گزرنا منند وبهترین آن تازهٔ زرد رنگ آنست * طبیعت آن درسوم گرم ودر دوم خشک وبعضی در دوم گرم وخشک دانسته اند * افعال وخواص آن در جمیع افعال قویتر از جزر بستانی است سوای تحریک باه در جزر رخواص نباتات آن مذکور شد ومراد از مطلق آن تخم آنست آشامیدن آن جهت سرفهٔ کهنه وفضول سینه وتقویت معده وهاضمه وباه وازدیاد منی وتحلیل نفخ ریاح ومواد غلیظهٔ بلغمیه وتفتیح سدد وادرار بول وتفتیت حصاة گرده ومثانه وادرار نمودن حیض وتنقیهٔ رحم واعانت بر حمل وعسر ولادت واسترخای مفاصل ووجع آن ومغص وتشنج اطفال واستسقای طبلی وگزیدن عقرب وسائر هوام مجرب دانسته اند وآشامیدن یکدرم تا دو درم آن با دو وزن آن ترمس جهت قتل حب القرع وریزانیدن آن وضماد آن جهت تحلیل ورم بلغمی مفید وتطول طبیخ آن بر موضع عقرب گزیده نافع مضر باه محرورین مصلح آن کتیرا ومضر مثانه مصلح آن مصطکی بدل آن دو وزن آن تخم زردک وگویند بوزن آن تخم کرفس است

* فصـــــــــــل الدال مع الهاء *

* دهن * بضم دال وسکون ها ونون بفارسی روغن نامند خواه از حبوب نباتات گیرند ویا از گلها ویا شکوفها ویا برگها وغیرها بعمل آورند بطریقیکه در مقدمهٔ این کتاب ودر قرابادین کبیر در حرف دال ذکر یافت ودهن هرچیزی در جای خود مذکور میگردد.

* دهن البلسان * بتحریک باء موحده ولام وسین مهمله والف ونون بفارسی روغن بلسان نامند وآنرا لبن البلسان وصمغ البلسان نیز گویند وفی الحقیقة لبن است نه دهن * ماهیت آن سه نوع است خالص ومصنوع ومرکب اما خالص آن چیزی است سیال اندک غلیظ چسپنده خوشبوی قوی الرائحه تند طعم خالی از حموضت که زبان را بگزد وصاف سرخ عقیقی باشد و چون در شیر اندازند شیر را منجمد سازد وچون در آب اندازند ته نشین نگردد وچون در آب حل کنند آب را برنگ شیر گرداند وچون به پشمی آلوده بشویند در پشم ازان اثری نماند وقوت این تا چهار سال باقی میماند وبهترین همه این قسم است وهرچه بدین اوصاف نباشد ردی ومغشوش است وطریق اخذ دهن آنست که در اول طلوع شعری یمانیه تنهٔ درخت آنرا تیغ زده آنچه ازان تراوش نماید بگیرند ومصنوع آن که معمول این زمان است آنست که میگیرند چوب بشام وبسباسه ومیعهٔ سائله وروغن تخم ترب اجزاء متساوی ومیجوشانند مجموع را باده وزن آن زیت تا بربع رسد پس صاف مینمایند واین در نفع بعد از اصلی است ونیز شاخ وبرگ وچوب وحب بلسان را در آب جوش میدهند وبا روغن زیتون بدستور مقرر مرتب مینمایند واین بعد ازآنست ومغشوش آن آنست که آنرا بعضی با اکثر ادهان مانند دهن حبة الخضراء وحنا ومصطکی وسوسن وامثال اینها

دوقو

دهن

دهن البلسان

مغشوش مینمایند و بعضی بعسل و بموم و روغن مورد و حنا و را تینج غش میکنند و این زیون ترا زهمه است * طبیعت خالص آن در اول سوم گرم و خشک و باقوت تریاقیت * افعال و خواص آن مقوی دماغ و اعصاب و قوت باصره و رحم و جهت امراض بارده دماغیه و عصبانیه مانند فالج و لقوه و کزاز و صرع و صداع و دوار و رعشه و استرخا و قروح سر و اوجاع مفاصل و حلق و اسنان و عرق النسا و نقرس و همه اوجاع بارده رطبه و ظلمت بصر و بیاض و سبل و غشاوه و حدت بصر و نزول آب و ثقل سامعه و کری گوش حادث از برودت و رطوبت و ضیق النفس و ربو و سعال و انتصاب نفس و قروح ریه و ضعف معده و کبد و طحال و کرده و مثانه و تفتیت حصاة و عسر البول و سلس البول و استرخاء قضیب و امراض مقعده و تلیین صلابت و تحلیل مواد بارده و رفع لرز تبها و وضح و امراض مقعده و رحم و اوجاع آن و اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض و نشف رطوبات آن و اعانت بر حمل و پاک کردن جراحات از چرک بهر نوع که استعمال نمایند شربا و طلاء و تمریخا و اکتحالا و قطورا و سعوطا و حمولا و فرزجة و مفردا و مرکبا نافع و مانند تریاقات است در مرکبات و مقاوم سموم بارده مانند عقرب رسائر هوام و خانق النمر و امثال اینها است و آشامیدن نیم مثقال آن با شیر تازه دوشیده جهت رفع سمیت و اذیت خانق النمر و قطر ریهش هوام سمی و یک دانگ و نیم آن با سه مثقال دارچینی زوفا جهت سعال و اوجاع سینه و چون در روغن زنبق حل کرده فتیله بدان آلوده در بینی کنند جهت سکته و جمود و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه و بند ستور حمول آن با موم و روغن ممزوج کرده و ضماد آن با ایرسا جهت اخراج خار و استخوان مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن یک وزن و نیم تا دو وزن آن روغن زیتون کهنه یا روغن زیت تازه یا روغن رازقی یا روغن ترب که دران حب و عود بلسان جوشانیده باشند و گویند روغن کاری که دران مرمکی جوشانیده باشند و گویند روغن نارجیل است و گفته اند که چون صمغ درخت کاج را در روغنهای مناسبه حل کنند در اکثر آثار مانند دهن بلسان است و بهترین ابدال آن میتواند بود

دهن الکرجن * بفتح کاف عجمی و سکون راء مهمله و فتح جیم و نون اسم هندی است * ماهیت آن روغنی است که از تنهٔ درخت بسیار عظیم بلندی که منبت آن اسلام آباد که شهر سبز نیز با صطلاح قدیم و بهندی چتکام و چاتکام نیز مینامند بسیار است بعمل میآورند بزدن تیشه بر تنهٔ درخت آن و نصب کردن ظرفی بدان موضع و بانحای دیگر نیز و رنگ آن روغن در تازگی اندک سرخ رنگ رقیق صاف میباشد و چون کهنه گردد سرخ بسیار تیره مائل بسیاهی غلیظ چسپنده و چون بسیار کهنه گردد غلیظ و چسپندگی آن زیاده میگردد و برای رفع کرم خوردن چوب عمارت و تختهٔ دروازه و غیر آن در بنگاله اکثر میمالند و نصاری در رنگ آمیزی کشتی و جهازات و عمارات داخل رنگها می نمایند و چوب اندرخت بسیار پرخو و ریشه دار و در تازگی چرب که مانند فتیلهٔ دهن آلوده مشتعل میگردد و بکار عمارات بجز سوختن نمی آید * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل اورام است

دهنج * بفتح دال و هاء و نون و جیم بفارسی دهنهٔ فرنگ نامند * ماهیت آن سنگی است سبز آبدار براق که در معدن طلا و نقره و مس و آهن تکون مییابد از ابخرهٔ کبریتیه که صعود مینماید ازان معدن و درخلال و فرج آن محتبس گشته تکاثف مییابد و بطول زمان سرد و منجمد و متحجر میگردد و آنرا زنجار معدنی مینامند و الوان میباشد بعضی سبز تیره که در هنگام صفای هوا صاف و هنگام کدورت کدر گردد گویند فیروزه نیز چنین میباشد و بعضی طاؤسی رنگ مائل بسرخی اندک براق و بعضی طاؤسی رنگ مائل بزردی و بعضی مائل بسیاهی و بهترین همه سبز تیره است و آنرا دهنهٔ فرنگی نامند و بعد ازان در بهتری

طاؤسی مائل بسرخی است وبدترین همه طاؤسی مائل بسیاهی ومعدن آن فرنک است واز آنجا می آورند وانطاکی کفته که از روس وقبرس میآورند وصاحب اختیارات نوشته که معدن آن فرنک وکرمان وخراسان ودر ولایت فارس وشبانکاره وسبزواران وشیراز هم میباشد وآنچه فرنکی است آنرا فرندی نامند جهت آنکه بران نقشی مانند جوهر شمشیر میباشد وآن جوهر را بتازی فرند نامند وشیرین وترش میباشد شیرین آن آنست که چون بسایند وبرآئنه ریزند آئنه رنک برنداردو ترش آن بالعکس وفرق میان طلائی ونقرئی ومسی وآهنی بد انست که با آب لیمو برآهن صیقلی مانند صفحهٔ کارد ویا شمشیر بسایند اکر زرد طلائی برآید طلائی است واکر برنک نقره نقرئی واکر برنک مس مسی واکر برنک آهن آهنی وبهترین همه طلائی سبز تیره فیروزهٔ شیرین آنست ومستعمل در امراض عین همین نوع است پس نقرئی وکفته شده که ترش آن در صنعت کیمیا مستعمل است * طبیعت آن در اول چهارم کرم وخشک وبعضی سرد دانسته اند * افعال وخواص آن جالی وملطف وتیمن رم آن فادزهر سموم مشروبه ومسی آنرا چون با آب لیمو سائیده افیون خورده اکر بیاشامد وقی کند سمیت را دفع نماید ودر غیر دفع سم نباید خورد زیرا که خود سم قاتل است بجراحت امعا وکویند معالجه بد برنیست ونکاهداشتن آن برد هان وفرو بردن آب آن نیز همین اثر دارد وسعوط محکوک آن یا آب سداب جهت رفع صرع بعمل بید وبدستور نفوخ آن با مشک سوده سه دفع همین اثر دارد واکتحال آن جهت تقویت باصره وقلع بیاض چشم مجرب خصوص با مروارید ناسفته وتوتیای هندی اجزا متساوی که نرم سوده وبحریر بیخته در چشم کشند واز خواص غریبه آنست که چون سائیده در چشم دواب کشند دفع حبس البول آن نماید وطلای آن با سرکه جهت قوبا وسعفهٔ سود اوی در سر و جمیع اعضا وجهت بهق وبرص ورفع اذیت عقرب کزیده نافع

* دهماسا * بفتح دال مهمله وخفاء ها وفتح میم والف وسین مهملهٔ مفتوحه والف ودهماهه بفتح دال وخفای ها وفتح میم والف وفتح ها وها در آخر نیز آمده وکویند اسم هندی شکاعی است وفی الحقیقة غیر آن است * ماهیت آن کیاهی است هندی فی الجمله شبیه بکیاه شکاعی * طبیعت آن سرد وخشک کفته اند * افعال وخواص آن جهت داروجوشش دهان وسرفه وضیق النفس وجمیات وتقویت اعضا وتصفیهٔ خون فاسد وصفرا وتسکین عطش وقی ودفع دمامیل وجذام نافع

فصل الدال مع الیاء المثناة التحتانیة

* دیفروجس * بکسر دال وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم فا وراء مهمله وسکون واو وکسر جیم وسین مهمله وبضم جیم نیز آمده لغت یونانی است بمعنی مضاعف الاحراق ودیفروجاس ودیرجاس نیز نامند * ماهیت آن سه نوع است یکی معدنی است که از جزیرهٔ قبرس از چاهی بیرون میآورند وبآفتاب خشک نموده میسوزانند واین نوعی از طین است که بعد خشک شدن مانند حجر صلب میکردد ونوعی دیکر دردی وخاک مس است که بعد کداختن در بوته میماند وآن در طعم وقبض مانند مس است ونوعی دیکر مرقشیشای سوخته است واین را بیونانی لوریطس نامند ودر تون حمام تا چند روز آنرا مانند آهک میسوزانند وچون سرخ کشت برمیآورند ورنک این سفید مانند نقره است وبعضی از سنکریزهٔ مس از معدن برآورده میسازند وبهترین آن صنف اول آنست که در ان طعم زنجار باشد وزبان را بسیار منقبض وخشک کرداند وبعد ازان در خوبی نوع دوم است وهر دو مستعمل اند * طبیعت آن کرم وخشک وبسیار مجفف ونوعی ثانی مرکب از حرارت ناریهٔ محلله وارضیهٔ قابضه * افعال وخواص آن نوع آن در حلق جهت انتهای خناق وذرور

آن جهت جراحات خبیثه و قلاع و بثور دهان و التحام زخمها و لثات متقطع و حبس خون آن بشرط تکرار عمل و بند شور جهت قروح خاله و دبر و خوردن گوشت زائد و نرم و باریک کردن موی غلیظ و با موم روغن جهت تحلیل دبیله و خشک کردن قروح سر و چون با سرکه بسایند و بر بدن بمالند جهت رفع حکه نافع و خوردن آن مهلک است

* دیک بردیک * بکسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف و فتح باء موحده و سکون راء مهمله و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف اسم فارسی است و بشیرازی مرک موش عملی نامند * ماهیت آن چیزی است مصنوع از زرنیخ و زنجار و آهک و زیبق است که مجموع را سائیده درد و دیک مضاعف یعنی یکی بر دیگری بعمل میآورند و گفته اند از تراکیب اطبای فارس است و شیخ داود انطاکی گفته از تراکیب نجاشعه است که از برای خلفای عباسی ساخته اند * طبیعت آن بسیار حار و یابس اکال است * افعال و خواص آن ذرور آن جهت اکلهٔ دهان و هر عضو که با شد بزودی با صلاح میآورد و بند شور ناصور و قروح ساعیهٔ فاسده را و لحم زائد را بخورد و قطع خون جراحات و تجفیف رطوبات از هر عضو مینماید و طلای آن با عسل جهت قلع آثار ودانهٔ بواسیر موثر و از خوردن آن حالتی شبیه از خوردن اسفیداج و زرنیخ و زاج عارض میگردد علاج این نیز مانند علاج آنها است و نسخ آن در قرابادین مذکور شد و میشود ان شاء الله تعالی

* دیبسیاقوس * بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر نون و فتح سین مهمله و الف و ضم قاف و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی دائم العطش و آنرا خس الکلب و جرامغه نیز و مشط الراعی و بشیرازی طومک نامند * ماهیت آن نوعی از خار است و ساق آن بلند و خارناک و برگ آن محیط بر ساق آن و شبیه ببرگ کاهو و بر سر هر بندی از ساق آن دو برگ دراز خاردار مزغب و در بیرون و درون برگ آن بر آمدگیها مانند حباب و خاردار و اطراف برگ متصل بساق مجوف و عمیق که آب باران در ان جمع میشود و بر هر شعبهٔ که از شاخ آن رسته چیزی شبیه بسر خار خارپشت و خاردار و بعد از خشکی سفید میگردد و چون بشکافند در جوف آن کرمهای ریزهٔ سفید شفاف میباشد و قوت آن مدتها باقی میماند * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مجفف و با قوت تریاقیه و جالی آشامیدن نقیع مطبوخ آن در آب سه روز متوالی جهت تحلیل سپرز و خلط غلیظ و تفتیح سدد و رفع لرز حمیات و پختهٔ آن مقوی قصبهٔ ریه و محلل خناق و مدر بول و مخرج کرم معده و ضماد آن جهت ثآلیل و قروح شهدیهٔ سر و ضماد پختهٔ آن جهت بحس کردن عضو بحدیکه احساس الم بریدن و سوختن نکند مستعمل و طلای مطبوخ بیخ آن با شراب جهت شقاق مقعده و نواصیر و تضمید سر آن بجای ثمر آن بعد از ریختن بر موضع گزیدهٔ افعی و غیر آن جهت رفع سمیت آن نافع و چون قدری از سر آنرا در لتهٔ بسته در شیر حل کنند تا تمام آن حل گردد و از ان قدری در شیر دیگر ریزند باعث نیکوئی انجماد آن میگردد و چون کرمهای جوف ثمر آنرا در پوست حیوانی بسته بر گردن و یا بر بازو بندند جهت رفع تپ ربع موثر دانسته اند مضر گرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا سه درم است

* دیودار * بکسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و واو و فتح دال و الف و راء مهملات اسم فارسی است و بعربی شجرة البق و شجرة الجن نامند و شاید اسمی مرکب از هندی و فارسی باشد زیرا که دیو بهندی شی بزرگ عظیم را نامند چه درخت آن بسیار عظیم و بلند میباشد و دار بفارسی بمعنی چوب است و آنرا بهندی چیر نامند و دیودار نیز * ماهیت آن درختی است بسیار عظیم و بلند و بر است تا پنجاه و شصت ذرع و زیاده هم و نصاری زجها زرا نان برای دول جهازات و غیرانها

وکشتی های بزرگ بقیمت اعلی آنرا میخرند ودول جها زات عبارت از چوب راست بلندی است که در وسط کشتی برای آویختن بادبان نصب میکنند وچوب آن بسیار تند بو وطعم ورائحهٔ روغن آن قریب برائحهٔ بارزد است الحاصل که بارزد روغن این باشد ویا درختی قریب بدین ویرک آن اندک عریض طولانی نازک بی تشریف بقدر برک ساذج وکوچکتر از آن ومنبت آن اکثر سواحل دریا وملک فرنک واز همانجا در بنکاله آمده بافراط شده ودر هند وستان وشاید در دکهن هم باشد * طبیعت آن کرم وخشک درسوم ولبن آن که دهن آنست درچهارم کرم ودرسوم خشک * افعال وخواص آن رادع ومحلل قوی اورام بارده ومسکن اوجاع والم کزیدن هوام بارده وبهق ضماد او آشامیدن سائیدهٔ خشب آن جهت فالج ولقوه واسترخا وسکته وصرع واکثر امراض بارده دماغیه وعصبانیه وریزانیدن سنک کرده ومثانه ورفع اسهال بلغمی وفواق ریحی وتحلیل ریاح ونفخ شکم ودفع حمیات بلغمیه وبلغم فاسد وجلوس در طبیخ آن جهت قروح مقعد نافع مضر رئه مصلح آن کثیرا وصمغ عربی وروغن بادام شیرین مقدار شربت آن تا یکدرهم است ضماد آن جهت تحلیل خنازیر واکثر اورام بارده نافع است

* باب نهم در بیان ادویه که حرف اول آنها ذال معجمه است *

* فصـــــــــل الذال مع الالف *

* ذاقنی الاسکندرانی * بفتح ذال معجمه والف وکسر قاف ونون ویا آخر حروف لغت یونانی است بمعنی غار الاسکندرانی * ماهیت آن کیاهی است برک آن قریب ببرک درخت غار جبلی وشبیه ببرک مورد واز آن بزرکتر وسفید طولانی وشاخهای آن بقدر شبری واز ساق مابین برک آن ثمر میروید بقدر نخودی وسبز مدور وبیخ آن خوشبو وشبیه بعود وتند طعم ومنبت آن کوهستانها * طبیعت آن درد وم کرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن بیخ آن بقدر شش درم باطلا که نوعی از شراب است جهت ادرار طمودن بول وحیض واخراج مشیمه ورفع تقطیر البول وحبس آن نافع مقدار شربت از بیخ وثمر آن تا دو مثقال است

* ذاقنی ویداس * بکسر واو وسکون یاء مثناة تحتانیه ودال والف وسین مهمله وذاقنویداس بفتح ذال والف وکسر قاف وضم نون وسکون واو وکسر یاء مثناة تحتانیه وفتح دال مهمله والف وسین مهمله نیز آمده لغت یونانی است بمعنی شبیه بغار * ماهیت آن قسمی از مازریون عریض الورق است وبمغربی مازریون ودرشام بقله نامند ساق آن بقدر ذرعی وشاخهای آن بسیار باریک ودر نصف اعلای آن میروید و پوست شاخهای آن قوی ولزج وچون بچشند زبان را بکزد وکل آن سفید وثمر آن بقدر حب الغار منبت آن مغرب زمین وارض شام خصوص کوه لبنا * طبیعت آن درآخر سوم کرم وخشک * افعال وخواص آن حاد ومفتح ومحلل آشامیدن دو مثقال از برک آن مسهل قوی بلغم واخلاط غلیظه ومقیء ومدر حیض ومدر بول وآشامیدن پنج حبه از دانهٔ آن وخائیدن آن جالب بلغم است از دهان وحمول آن مدر حیض وبد مقدار شربت آن وآشامیدن آن مجوز نیست زیرا که مقطع ومحرق خلط ومعطش است ومصلح آن نشاسته وکثیرا مقدار شربت از برک آن تا سه قیراط واز بیخ وثمر آن تا دو مثقال است

* فصـــــــــل الذال مع الباء الموحدة

* ذباب * بضم ذال معجمه وفتح باء موحده والف وبا بفارسی مکس وبترکی شین وبهندی مکهی نامند * ماهیت آن

ذاقنی الاسکندرانی

ذاقنی ویداس

از جملهٔ حشرات الارض و تکون آن از فضلات میباشد و در اول تکون سفید رنگ میباشد و کمتر از یکهفته پر میبرآرد و بزرگ
و کوچک میباشد بزرگ آن را خرمگس نامند و الوان میباشد سیاه و ازرق و زرد و بهترین همه سیاه آن و بعد از آن ازرق و
بدترین همه زرد و آن خالی از سمیتی نیست * طبیعت آن در اول گرم و تر * افعال و خواص آن محلل و جاذب
و منضج و مقیء و آشامیدن آن با شراب جهت عسر ولادت مجرب دانسته‌اند و چون مگس بزرگ را بگیرند و سر آنرا
انداخته بر شعیرهٔ چشم بمالند و بدان مداومت نمایند زائل گرداند و مجرب و بدستور چون بر موضع زنبور گزیده بمالند
بقوت وجع آنرا تسکین و سمیت آنرا جذب نماید و ضماد نوع بزرگ و یا کوچک آن با زردهٔ بیضهٔ مرغ که نرم بمایند جهت
تسکین درد چشم و تحلیل گوشت زائد آن مادام که صلب نگشته باشد و مداومت مالیدن آن بعد تبرید داء الثعلب مجرب
و بتنهائی جهت تحلیل ورم چشم و صاحب ابن ماسه گوید که خوردن پخته و خام آنرا هنود جهت تقویت باصره و منع جمیع
آفات چشم مجرب میدانند و گذاشتن سر مگس سبز در احلیل باعث نعوظ قوی است و فضلهٔ مگس را چون با آب و عسل
بنوشند جهت ازالهٔ مغص و قولنج و خناق مجرب یافته‌اند و بغدادی نوشته که حکایت کردند جماعهٔ از عوام و زنان که
تجربه نموده‌اند آنها فضلهٔ آنرا که بر ریسمان شبها می نشینند جهت ازالهٔ بهق و برص چون بیاشامند بعد از پرهیز از چیز
های ناموافق و در آفتاب نشینند و موضع برص را مکشوف نمایند تا آبله کند زائل گرداند و فعل آن مانند اطریلال است و
چون فضلهٔ آنرا با قراقروط و شکر سرخ ممزوج نموده شیاف سازند و بردارند اطلاق طبیعت آورد و روغن آنکه مکرر مگس
را در روغن کنجد انداخته و پرورش نمایند در آفتاب و هر مرتبه صاف نمایند جهت رویانیدن موی مجرب است و بوی
پیاز عنصل کشندهٔ اقسام مگس بود و بدستور از بوی کافور و روغن زیتون و زرنیخ و چون از زرنیخ و کندش صورت مگسی
سازند و در جائیکه مگس بسیار باشد گذارند مگس از آن موضع بگریزد *

* ذبل * بفتح ذال و سکون با موحده و لام بلغت رومی سیلوبان و بفارسی و بهندی نیز کچکره نامند * ماهیت آن
پوست سلحفاة یعنی سنگ پشت هندی است و گویند استخوان آنست بغایت سیاه و بعض اجزای آن مایل بزردی و براق
و صلب و از آن دستهٔ کارد و قلمتراش و بازوبند و غیرها میسازند و ابلق زرد و سیاه مایل بسرخی میباشد و شنیده
شده که آنرا بنحو خاص طبخ میدهند نرم مانند خمیر میگردد پس از آن بهر شکل آنچه میخواهند میسازند * طبیعت آن
سرد و خشک * افعال و خواص آن جالی و بغایت قابض آشامیدن محکوک آن مسقط دانهٔ بواسیر و با عسل جهت
التحام قصبهٔ ریه و نفث الدم و تپ ربع و ضماد آن جهت اورام و سرطان و خنازیر و اسقاط دانهٔ بواسیر و طلای سوختهٔ آن
با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق کعب و شقاق رحم که از ولادت بهم رسد و شقاق و خروج آن نافع و فرزجهٔ آن مانع سیلان
رحم و مسقط جنین و جهت تسهیل ولادت مفید مضر جگر مصلح آن سیب مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن استخوان
قنفذ و گفته‌اند چون از آن شانه سازند و موی را بدان شانه کنند بالخاصیت جهت دفع نخالهٔ بن موی و تولید قمل و ریختن
موی مؤثر است و نیز گفته‌اند چون آنرا با چوب صلیبی که آدمی را در آن از حلق کشیده باشند و قدری از خاک قبر
مقتول بخور کنند در منع سحر و فتنه مجرب دانسته‌اند و بدستور جهت اصلاح متباغضین مؤثر است

* فصل الدال مع الراء *

* ذراریح * بفتح ذال معجمه و راء مهمله و الف در وسط و اول مفتوح و دوم مکسور و سکون یاء مثناة تحتانیه و حاء

مهمله مركب الاكلك و بعضي دار اسباس و بال صفحها بي قسمي ازان نامند * ماهيت آن حيواني است و دو نوع مي باشد
بزرگ و كوچك بزرگ آن بقدر زنبور و كوچك آن از مگس بزرگتر و بهتر آن بعد بنيات تازه ميشود و در آنها تكون مي يابد
بهترين آن بزرگ طولاني آنست كه در گندم تكون يابد و زرد مائل بسياهي و سرخي و با خطوط زرد كه بعرض در بر آن باشد
و آنچه سبز و سرخ و زرد و منقط بسياهي باشد زبون و سائر اقسام آن غير مستعمل و چون آدمي را بگزد بي اختيار بول از وي
جاري شود * طبيعت آن در آخر سوم گرم و در دوم خشك و در سوم نيز گفته اند * افعال و خواص آن بسيار تند
و متعفن و مقرح جلد و از سموم قتاله و مقطع و مفتح و آشاميدن محرق آن رافع سپرز و مفتت حصاة و مدر بول و حيض
و نيز آشاميدن محرق آن با مرق گوشت گاو و يا با روغن زيتون جهت رفع خوف سگ ديوانه گزيده بهترين ادويه است
و گويند قطعهاي خون منعقد با بول شارب آن دفع ميگردد و عوام را عقيده آنست كه سگهاي بسيار كوچك در جوف
صاحب آن متكون ميگردد و اين دوا آنها را با ادرار زود دفع ميكند و در اخراج سنگ گرده و مثانه نيز مؤثر است و دستور
احراق آن در مقدمه ذكر يافت و اگر در پارچه پيچيده بخار سركه جوشان بدارند تا بميرد حكم احراق دارد و باعث
تلطيف آن ميشود و استعمال آن مجوز و اكتحال آن جهت ناخنه و ضماد آن با سركه جهت داء الثعلب و بهق و برص ناخن
و تحليل اورام بلغميه و با قيروطي جهت قلع ناخن فاسد و رويانيدن ناخن صحيح و با سركه جهت جرب و تقشر جلد و بهق
و برص و قوبا و گزيدن عقرب و دفع ثآليل و قمل و بقاياي جدري و نمش و چون دست و پاهاي آنرا انداخته در سايه خشك
نمايند و در روغن بنفشه بسايند پس در روغن زيتون بجوشانند تا غليظ شود قطور آن جهت ثقل سامعه و درد گوش و طلاء
آن جهت رويانيدن موي ابرو و داء الثعلب بعد تقرح مفيد و بايد كه چشم را محفوظ دارند كه در آن داخل نشود و چون
نوع سياه منقط سرخ آنرا گرفته در روغن اندازند و مدت شش ماه در آفتاب گذارند جهت قلع قرطه كه مقدمه كچلي
است مؤثر هر چند مزمن شده باشد و طلاي محرق آن با خردل جهت انبات شعر و با قيروطي جهت بياض اظفار مفتاز
شربت آن يكعدد سوخته آن و گفته اند سه طسوج و زياده كشنده است بدل رد و تقرح مثانه و مغص و بول الدم و احتباس
آن و غشي و حمى حاد و اختلاط و ورم قضيب و نواحي آن والتهاب و حرقت دهان و معالجه آن قي فرمودن بماء
الشبت مطبوخ و روغن گاو و آب گرم ممزوج بروغن كنجد و احتقان بكشك ماء الشعير مطبوخ با روغن گل و روغن تخم
كتان و آشاميدن شير گاو تازه دوشيده و آب گوشتهاي چرب و آشاميدن آب برگ خرفه تازه با كره و دهان بارده
و فالوذهاي لينه و چكانيدن روغن گل و سفيده بيضه مرغ در احليل و گفته اند پر و پاهاي آن ترياق آنست و بعضي بالعكس
گفته اند و همه بي اصل است

* ذرة * بضم ذال معجمه و فتح راء مهمله و تا جاورس هندي است و بهندي جوار نامند * ماهيت آن حبي است
سفيد و شيرين از عدس بزرگتر و در خوشه بزرگي پر از دانه و نبات آن بقدر يكقامت و كمتر و زياده بر آن و شبيه بنيشكر
و نبات خندروس و بهترين آن سفيد بزرگ دانه سنگين شيرين آنست * طبيعت آن سرد و خشك * افعال و خواص آن
قوي الغذا و غليظتر از دخن و مجفف و حابس اسهال و در جميع افعال مانند خندروس است مصلح و ملطف آن روغنها و
شيرينيها و ضماد آن مبرد و مجفف و رادع و همچنين جميع اجزاي گياه آن

* ذرق * ابو حنيفه گويد بلغت تازي نباتي را گويند كه شبيه بكندنا و بر سر نبات آن غلافي كه تخم آن در آن باشد و در

تروتازگی آنرا بخورند و چون خشک کرده بخورند و بیخ آن بشکل پیاز و رنگ آن سیاه و چون پوست سیاه آنرا جدا کنند مغز آن سفید مانند پیاز باشد و طعم آن شیرین و پر آب و بعضی آنرا حندقوقا گفته اند

* فصل الذال مع النون *

* ذنب الخیل * بفتح ذال معجمه و نون و باء موحده و الف و لام و فتح خا و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام و در شام مشهور بذنب الفرس است * ماهیت آن * دو نوع میباشد یکنوع نباتی است که در قرب آبها و خندقها بسیار میروید و شاخهای آن مجوف و بسیار و مائل بسرخی و با خشونت و پر گره و گرههای آن بهم متصل و برگ آن باریک شبیه بدم اسپ و برگ اذخر و بر اشجار و جدار و غیر خود میپیچد و تا بالای درخت میرود و از آن آویخته میشود شبیه بدم اسپ و بیخ آن خشبی صلب و بی گل و ثمر میباشد و بعضی گویند گل آن مابین سفیدی و کبودی و قوت آن مدتها باقی میماند و نوع دیگر آنکه اطراف آن کوتاه‌تر از اطراف نوع اول و از آن سفیدتر و ابوحنیفه گفته لحیة التیس است و در زمین عرب بسیار و عصارهٔ آن در معدن آن منجمد و خشک نشود تا آنرا بزمین دیگر نقل نکنند و در کتاب حشایش آورده که آنرا کرفس کوهی نامند * طبیعت آن * در اول دوم سرد و در آخر آن خشک * افعال و خواص آن * قابض و بی لذع و قاطع نزف الدم و نفث الدم زنان و جهت سوفهٔ مزمن و امراض سینه و عسر النفس حار و استسقا و ورم حار جگر و اقسام اسهالات حاره هنگامی که تب نباشد و قرحهٔ امعا و جراحت مثانه و کثرت شرب آن جهت التحام فتق و التیام رودهٔ مقطوع مؤثر شربا و حقنةً و ضماد آن جهت التیام جراحات عظیمه و عصب مقطوع و قیلهٔ امعا و ورم مقعده و اورام حارهٔ اعضا و سعوط عصارهٔ آن جهت رفع رعاف نافع مقدار شربت آن یک درم و مولد سودا مصلح آن شکر و روغن بادام بدل آن انجبار و صاحب اختیارات گفته که نوعی از لحیة التیس است و بسیار استعمال آن مرخی اعصاب و مصلح آن بنفشه و ضماد نوع دوم آن با سرکه جهت جراحات خبیثه و اورام مقعده و کبد و استسقا مفید است

* ذنب الخروف * بفتح خاء معجمه و ضم را و سکون واو و فا * ماهیت آن * گیاهی است بیخ آن باریک و شاخهای آن سفید و مجوف و برگ آن از هم دور شبیه ببرگ راسن و گل آن زرد شبیه بگل رشاد بری و تخم آن باریک و طعم جمیع اجزای آن مائل بتلخی و تندی و با اندک لزوجت و در شام خصوصا بیت المقدس کثیر الوجود * طبیعت آن * در آخر دوم گرم و در دوم خشک و گفته اند در آخر دوم گرم و خشک است و با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن * آشامیدن آن مسکن مغص و محلل ریاح و قاطع خون و رافع سپرز و دافع اذیت گزیدهٔ کلب و بدستور ضماد آن بر موضع گزیدهٔ آن و قطور عصارهٔ برگ آن و بدستور ضماد سائیدهٔ آن جهت رفع بیاض چشم مجرب دانسته اند

* ذنب السبع * بفتح سین مهمله و ضم باء موحده و عین مهمله * ماهیت آن * گیاهی است ساق آن بقدر دو ذرع و اسفل آن مثلث و اعالی آن مستدیر بر خارهای نرم از هم دور و برگ آن شبیه ببرگ گاوزبان و مزغب و از آن کوچکتر و مائل بسفیدی و اطراف آن خاردار و در سرهای آن چیزی مستدیر و مزغب و بنفش رنگ و جسمی در وسط آن رسته مانند پشم و قوت آن تا سه سال باقی میماند * طبیعت آن * در اول گرم و در دوم خشک با رطوبت لزجه و قوت قابضه و بعضی سرد دانسته اند * افعال و خواص آن * جهت رفع اورام بیعدیل و جهت التیام جراحات و تسکین درد مفاصل و چون بیخ تازهٔ آنرا بخراشند و رطوبتیکه از آن برآید بر عضو مؤلم بمالند تسکین دهد در حال و بیخ آن جهت استحکام استخوان

شکسته شربا بقدر یکمثقال وضماد ان نیز نافع وطلای عصارهٔ آن جهت استرخای اجفان و تعلیق آن جهت تسکین درد اعضا مفید اضار مصدع مصلح آن عنب الثعلب مقدار شربت آن یکمثقال است

ذنب العقرب

* ذنب العقرب * بفتح عین مهمله وسکون قاف وفتح راء مهمله وباء موحده * ماهیت آن نزد جالینوس صامریوما است وبعضی گویند ثمر گیاهی است شبیه بدنبالهٔ عقرب و زرد رنگ ونبات آن کم وبرگ آن ریزه ومنبت آن بلاد سردسیر * طبیعت آن دردوم گرم وخشک * افعال وخواص آن جهت سم عقرب وسائر سموم باردهٔ حیوانی وغیرحیوانی نافع

ذنب القط

* ذنب القط * باصطلاح اهل شام گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ بلوط وگل آن زرد وبیخ آن شبیه بشلغم وظاهر آن سیاه وباطن آن برنگ خون ومعروف نزد یونانیان بخروسوغالی است وآن اسم حیوانی است * افعال وخواص آن ضماد آن باسرکه جهت گزیدن تنین بحری نافع است

ذنب الفار

* ذنب الفار * لسان الحمل است از جهت مشابهت خوشهٔ آن بدنبالهٔ موش

* فصل الذال مع الهاء *

ذهب

* ذهب * بفتح ذال معجمه وهاء وباء موحده بعربی عقیان وعسجد نیز وبفارسی زر وطلا وبترکی التون وقزل وبهندی سونا وکنچن نیز نامند * ماهیت آن اشرف فلزاتی است که درمعدن از زیبق وکبریت معتدل صافی تکون می یابد * طبیعت آن معتدل مائل بگرمی و بارطوبت غریزی * افعال وخواص آن ملطف ومفرح ومقوی قلب ودماغ وحرارت غریزی وفکر وفهم را تیز کرداند وجهت امراض قلب ودماغ وکبد ومعده ومراره وطحال وگرده ومثانه وباه وامراض صفراوی وسوداوی مانند خفقان ووسواس وتوحش ووهم وغم وحزن وجنون ودوار وصرع وضعف معده وکبد ویرقان وسپرز وانواع بواسیر وضعف گرده ومثانه وباه نافع وبدن را فربه سازد وجهت جذام بتنهائی ویا بااد ویهٔ مناسبه مانند بسفایج وکمافیطوس ومحلول سحالهٔ آن بامرواریدکه در آب اترج حل کرده باشند جهت اکثر امراض مذکوره وزحیر واسهال دموی وجذام مجرب دانسته اند ومحلول طلا با نوشادر جهت اخراج سم مجرب وساختن میل سرمه از آن جهت تقویت بصر ومنع رمد واکتحال آن جهت غلظت اجفان وبیاض وغشاوه وکمنه وامساک آن در ثقبهٔ غرب جهت رفع آن مجرب وسودن آن جهت درد دندان وامساک آن در دهان جهت رفع بخر یعنی بدبوئی دهان وذرور آن جهت رفع اکله وآشامیدن آب طلا تاب جهت تقویت حرارت غریزی وقلب ومعده ورفع اسهال نافع وطلای محلول آن جهت فالج وتحلیل اورام وداء الثعلب وداء الحیة وعرق النسا وبهق وبرص وبدستور روغن آن اقوی است جهت تقویت کبد واکثر امراض وانگشتری آن جهت داخس وام الصبیان ومفاصل وتعلیق خالص آن برگردن اطفال جهت رفع فزع ایشان مجرب دانسته اند ویشاوس این خاصیت را مخصوص بدانهٔ حجری آن که بقدر دانهٔ خردل در نهایت صلابت میباشد ودر معدن طلا تکون مییابد دانسته ولعب بطلا ودیدن آن مورث سرور ورفع هموم وتقویت دل وضحک است وچون گوش را با موزن طلا سوراخ کنند هیچ وقت التیام پذیر نگردد وگویند مضر مثانه وآلات بول است مصلح آن عسل ومشک وحب الاس وشاه بلوط واکثر را اعتقاد آنکه اصلا ضرری ندارد وچون طلا را سحق نمایند بنهجی که از غیر آن هیچ جسمی داخل آن نگردد خصوصا ادویهٔ سمیه وتناول نمایند باعث حفظ صحت وطول عمر ودافع جمیع امراض سوداوی است ودرین امور چیزی برابر او نیست مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط ویکدانگ است وچون اطفال را درظرف طلا شیر وطعام وشراب ودارو دهند زرد

بسحق اینند و نوره و قوی القلب و دلیر و شجاع و ازام الصبیان ایمن کردند و اگر زنک زرد ربای بار بندند در شکار دلیر تر کردد و چون ازان بشکل ملیله ساخته در خواب و بیداری صاحب توحش مزمن خفقان و خیالات مودای در دهان نکاهدارد رفع جمیع اعلال او میکردد

* فصل الذال مع الباء *

* ذئب * بکسر ذال معجمه و سکون همزه و باء موحده بفارسی کرک و بترکی خورد و بهندی هند اروبهیرّیه و بلغتی بك و بلغتی دیکر بهلآری هر مه نیز نامند * ماهیت آن حیوانی است معروف جرئ النفس دلد ا نهای آن متخلل یعنی بعضی در بعضی مینشیند * طبیعت آن در سوم کرم و خشك * افعال و خواص آن کبد آن جهت امراض کبد بغایت نافع چون بسایند و مقدار یکدانك آنرا با آب اکر حمی باشد و اکر نباشد با شراب بیاشامند جهت استسقا و تپهای بارده و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت سپرز نافع و غافث مقوی افعال آنست و مقدار شربت آن یکدانك و زهرهٔ آن بمقدار یکدانك با عسل و با طلا جهت تپ ربع کهنهٔ مزمن و قولنج و استسقا و مقدار یك نخود آن با مطبوخ حمص جهت تقویت باه بی نظیر و بدستور طلای آن درین باب و جهت رفع تشنج و صرع و کزاز و تشنج عصب خصوصا که از سردی باشد اکلا و طلاء و سعوط آن جهت نزلات عظیمه و با آب چغندر جهت رفع حمرت چشم درهمان ساعت و با سکنجبین جهت صرع و اکتحال آن جهت تیرکی چشم و نزول آب و غشاوه و ابکر و زوضماد آن با ورس جهت بهق و برص و با ادویهٔ مناسبه جهت تقشر جلد و داء الثعلب و درد مفاصل و کویند چون زهرهٔ آنرا لطوخ کرده مجامعت نمایند دیکری بران زن قادر نکردد و حمول آن مانع آبستنی و نیش خشك کردهٔ آن بقدر یکدانك با شیر تازه دوشیده جهت تپ ربع و امراض شش بغایت مفید و پیه آن جهت داء الثعلب و داء الحیه و ورم مزمن و دماغ آن بمقدار یکقیراط با شیر تازه دوشیده جهت منع صرع و طلای کداختهٔ آن در آب سداب و روغن زیت بربدن جهت همه اعلال ظاهری و باطنی حادث از سردی مفید و بخور موی آن سبب کریختن هوام و طلای محلول آن در نوشادر جهت تحلیل اورام و کمل آن رنجهای جکر را مفید و ضماد استخوان ساق محرق ان که با ذکر آن سوخته باشند جهت بواسیر و ابن زهر در خواص آورده که کرک کیاه نخورد مکر وقتی که رنجور کردد مانند سك و کربه و همه حیوانات قضیب شان از عضله و عصب است بغیر روباه و ذکر کرک که استخوان است بالای آن عروق و رباطات پیچیده در پوست کشیده و چون دم آنرا در چراکاه کاو بیاویزند مادام که آن آویخته باشد هرچند که کاو کرسنه باشد اصلا در ان داخل نکردد و بول و خون آن قاطع حمل زنان شربا و حمولا چون خصیهٔ آنرا بریان کنند و بخورند قوت باه بیفزاید و چون خصیهٔ راست آنرا بکوبند و با زیت بریان کنند و بصوفی آلوده زن بخود بردارد شهوت او زائل کردد و ارسطو فرموده که یکمثقال از خشك آن با آب ترهٔ تیزک جهت درد سینه و پهلو و با صعتر جهت درد تهیکاه بسیار نافع و اکر زن بر بول آن بول کند هرکز آبستن نکردد و زبل یعنی سرکین آن بسیار کرم و محلل قوی و بهترین آن آنست که کرک استخوان خورده باشد و علامت آن بسیاری سفیدی آنست که با خشونت باشد آشامیدن یکمثقال آن با آب کرم و با شراب مفید و بدستور با فلفل و نمك جهت قولنج سریع الاثر حتی تعلیق آن بر ران صاحب قولنج خصوصا بریسمانی که از پشم کوسفندی که آنرا کرک دریده باشد و اکر بعوض پشم در پوست اپل بندند نیز همین اثر دارد و اکر پوست پسته بجای مغز آن کذارند و سر آنرا بسته و برای آن کوشهٔ قرار دهند و بر شکم بیاویزند نیز نافع است و اکر در انبوبه از نقره که در کوشهٔ داشته باشد مقدار با قلائی ازان کنند و بیاویزند نیز مؤثر است و بدستور پیچیدهٔ آن در پوست بزی که کرک آنرا دریده

باشد بر خاصرهٔ صاحب قولنج ریحی و بهر آن با عسل جهت خناق بلغمی و بلع سوزن و خشک استخوان خوردهٔ آن و بخور
آن باعث جمعیت موش در آن موضع و تعلیق کعب آن بر زانو جهت رفع وجع ریحی آن و زحمت حرکات و باز نماندن
از رفتار بسیار و گویند چون سر آنرا در خوابگاه گوسفندان دفن کنند گوسفندان از خوف هلاک شوند در صورتیکه از شعر و کرک
از آن محل گریزان اشته باشند و چون در برج کبوتران گذارند مار و رسا ثومود بانت داخل آن نگردند و چون در ممر سیلاب
دفن کنند دیگر سیل از آن ممر جاری نگردد و چون صداق نامهٔ زنان را بر پوست گوسفندی که گرگ گرفته باشد بنویسند
هرگز ما بین زن و شوهر الفت نباشد و چون دندان پیش آن را در پوست پیچیده در منزلی دفن کنند باعث تفرقهٔ
اهل منزل گردد و بر پوست آن خوابیدن قولنج را زائل کند و گویند تا گرگ دیوانه نشود گوشت آدمی نمیخورد و چون
بوی خون شنود و یا آدمی خون آلوده باشد و بوی او را شنود تاب ندارد او را تا [illegible] هرچند آن آدمی قوی و زور آور و سلاح
بسیار پوشیده باشد

باب دهم در بیان ادویه که حرف اول آنها راء مهمله است

* فصل الراء مع الالف *

* راتیانج * بفتح را و الف و کسر تاء مثناة فوقانیه و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و جیم و راتینج و ریتانج
درخیله و رشینه نیز نامند * ماهیت آن صمغ صنوبری است و سه نوع میباشد یکی آنکه سائل باشد و منجمد نگردد و آنرا زفت
رطب و لوع دوم آنکه منجمد باشد یعنی مانند صموغ دیگر بعد برآمدن از تنهٔ درخت خود بخود بدون طبخ منجمد و منعقد
گردد و سوم آنکه با آتش آنرا طبخ دهند تا منجمد و منعقد گردد و این را قلقونیا و بشیرازی زنکباری نامند و بهترین راتیانج
آنست که رنگ آن سفید مائل بزردی باشد و بوی صنوبر از آن آید * طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک و بعضی در
چهارم گفته اند و بعضی در سوم گرم و در اول خشک گفته و نوع آتش دیدهٔ آن گرم تر از آتش نادیدهٔ آن * افعال
و خواص آن آشامیدن نیم مثقال آن با زردهٔ تخم مرغ که نیم پخته باشد و همچنین با آب طبیخ سبوس گندم جهت سرفهٔ
مزمن و ربو و جراحت رطبهٔ شش و مضغ آن جهت سرفهٔ رطوبی و جذب فضول دماغی و کشیدن آن مانند تنباکو روز اول
یک دفعه روز دوم دو دفعه روز سوم سه دفعه جهت سرفه و ربو و قرحهٔ شش عجیب الاثر و چون خرقه را بدان آلوده و
با آفتاب خشک کرده صاحب زکام بارد و حمی ربع دود آنرا بگیرد در ساعت تسکین یابد و ضماد آن جهت التیام جراحت
و ازالهٔ حکه و جرب و خشونت جلد و با کندر جهت لتق رگها و نواصیر و با تخم کتان بالسویه جهت رفع ثالیل آو بخته در
منفعله که اطبا از علاج آن عاجز مانده باشند و جهت شقاق قدمین و بواسیر مجرب و جهت کجی ناخن مؤثر و چون یک جزو از آن
و از هر یک زرنیخ سرخ و سرگین ارنب و پیه بز نصف جزو اجزا سوده و بر آتش گداخته اقراص سازند هر قرصی نیم مثقال
و عند الحاجت یک قرص را بخور کنند با آتش ملایم و دود آنرا با نیچه بکشند هر روز سه مرتبه عجیب النفع است برای سرفه و قرحهٔ
ریه و چون یک جزو آنرا بر آتش گداخته بوزن آن تخم کتان و نصف وزن آن سفیداب قلعی در آن انداخته از آتش فرود آورند
لصوق قوی است برای التیام جراحات تازه و کهنه و اندمال آنها و نوع مطبوخ آن در اصلاح موی قرور را مؤثر و راتینج
رویانندهٔ گوشت است در ابدان صاحب و مهیج اورام است در ابدان ادرم و چون آنرا با نصف آن زرنیخ و فلفل با روغن بادام
طبخ دهند و مانند مرهم سازند جهت اسقاط داء الثعلب بواسیر مجرب ولیکن با الم بسیار و تدارک آن بمالیدن سفیدی تخم مرغ و سفیداب
و بخوردن شیر تازه دوشیده نمایند مصلح آن موم و روغن با آب [illegible] بدل آن علک البطم و گویند بدل آن زیت کهنه است

رازقی بفتح راء مهمله و الف و کسر زای معجمه و قاف و یا گویند نوعی از سنبل است و گل رازقی بهل را نیز نامند و این اقرب بصواب است

رازیانج بفتح راء مهمله و الف و کسر زای معجمه و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و جیم معرب رازیانه فارسی است و نیز بفارسی بادیان و برومی شمار و بهندی سونف بفتح سین مهمله و دالان بزرگ نیز نامند *ماهیت* آن بزریست معروف و دو نوع میباشد بستانی و بری بستانی را ماراثون و بری را اقوماراثون گویند بهترین آن بستانی آنست *طبیعت* بستانی آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک و بقراط گرم در دوم و خشک در اول دانسته و تخم آن گرم تر از برگ آن و بیخ آن قویتر از سائر اجزای آن *افعال و خواص* مجموع آن مفتح سدهٔ مجاری سینه و کبد و طحال و گرده و مثانه و مسکن اوجاع آنها که از برودت باشد و مقوی باصره و معده و محلل ریاح و اخلاط غلیظه و مولد شیر و زیاده کنندهٔ آن خصوصا تازهٔ آن مدر بول و حیض و تریاق سموم حیوانی و مجفف قوی و با قوت قابضه و آشامیدن طبیخ تخم آن جهت خفقان و غشی باکل کاوزبان مجرب و با پرسیاوشان و انجیر جهت سرفه و ربو و عسر نفس و با ادویهٔ مناسبه و بتنهائی نیز جهت تحلیل ریاح غلیظه و درد پهلو و تهیگاه و قولنج و رفع رطوبات رقیقه و غلیظه و چسبندهٔ معده و غثیان و دفع بلغم حامض و بدرقهٔ قوت ادویه و ایصال آنها با طراف بدن و رفع اسهال مزمن و بدستور با زیرهٔ سبز جهت رفع اسهال و تقویت معده و با عسل و یا با سکنجبین جهت تپهای کهنه مفید و با آب سرد در هنگام تپها مسکن غثیان و التهاب معده و طبیخ آن با شراب یا غیر آن جهت گزیدگی جانوران سمی چون کژدم و زنبور و مانند اینها و آشامیدن یکدرم آن بطریق سفوف جهت دفع حرقت معده حادث از بلغم حامض به نشف و تجفیف و باخراج آن از مکان خود و باد را ربول و خوردن سفوف آن با کلقند سرشته جهت تقویت معده و رفع رطوبات و بلاعم آن و با شیرهٔ آن بدستور خصوصا اندک گرم نموده و مالیدن سفوف آن بر شکم اطفال جهت رفع نفخ و درد آن مفید و از حضرت آدم علیه الصلوة و السلام منقول است که چون هر سال در اول نزول آفتاب ببرج حمل تا وقت تحویل ببرج سرطان هر روز یکدرم تخم رازیانه را با هموزن آن شکر سفوف نموده تناول نمایند در ان سال اصلا مرضی عارض خورندهٔ آن نگردد و عصارهٔ برگ تازهٔ آن جهت حدت بصر و بعضی در هنگام تری و تازگی نزد آتش میدارند چون از ان رطوبتی برآید آنرا جمع مینمایند برای چشم لعل آن ابلغ است از عصارهٔ آن که آب آنرا گرفته خشک نموده در چشم کشند بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه و چون آب تازهٔ آنرا بر آتش گذارند تا دو سه جوشی بخورد کف آنرا با عسل و سکنجبین و یا بی سکنجبین در چشم کشند جهت منع نزول آب و تقویت روشنائی آن نافع و چون عصارهٔ برگ تازهٔ آنرا با زهرهٔ تلیواج در شیشه کرده سه هفته در آفتاب بیاویزند اکتحال بدان مانع نزول آب و رافع ضعف باصره و انتشار است و طلای بیخ آن با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه نافع و صمغ آن در افعال مانند عصارهٔ آنست و جهت تقویت باصره و نزول آب در چشم نزد فرود آمدن و جهت تفتیت حصاة نافع مضر محرورین مصلح آن صندل و سکنجبین و بطیء الهضم و مرخی معده مقدار شربت از تخم آن تا یکمثقال و دو مثقال نیز و از بیخ آن در مطبوخات دو مثقال تا سه مثقال بدل آن تخم کرفس است

رازیانهٔ بری شاخهای آن عریضتر از بستانی و شبیه بریباس و بیخ آن کوچکتر و بسیار خوشبو و تخم آن بزرگتر و سبزتر *طبیعت* آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک *افعال و خواص* آن جهت تقطیر البول و تنقیهٔ رحم و

قروح از چرک واسهال مزمن ورفع احتباس حیض وتفتیت حصاة وتپهای مزمن وبرقان وآشامیدن طبیخ آن با شراب جهت رفع سمیت گزیدگی حیوانات سمی وضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع است

* راسن * بفتح اول والف وسین ونون وآنرا زنجبیل شامی وبیونانی انیون وبلغت اندلس جناح وکاموح نیز نامند * ماهیت آن بیخ نباتی است خشبی خوشبو وتند طعم با قوتی رنگ مائل بسبزی وساق آن متشعب برگ آن عریض و دراز شبیه ببرگ فلومس ودراز تر وخشن تر از آن وانبوه واز ساق آن روئیده بر روی یکدیگر وگل آن مائل بکبودی و حب آن شبیه بقرطم با اندک پهنی وطعم آن اندک تند ومنابت آن کوهستان ومواضع سنگلاخ ودر تابستان بیخ آنرا بر میآورند وبیخ آن مستعمل است وقوت آن تا ده سال باقی میماند وگویند بیخ آن زرد وبسطبری انگشت خنصر وبالای آن قوی تر از پائین آنست وبعضی گویند بیخ سوسن کوهی است وصاحب اختیارات بدیعی گفته که دو نوع میباشد یکی بستانی وآن فیلجوش است ودوم بری وبرگ آن شبیه ببرگ فیلجوش وبیخ آنرا بترکی اند خوانند وبهترین آن مائل بسبزی تازهٔ کرم ناخوردهٔ مغص آنست وبالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیت است * طبیعت آن در اول سوم گرم وخشک وبا رطوبت فضلیه ودر دوم نیز گرم وخشک گفته اند * افعال وخواص آن مفرح وبا قوت تریاقیت ومقوی قلب وفم معده وهاضمه وباه ومثانه ورافع مالیخولیای مراقی وتوحش وخوف وحزن حادث از مشارکت معده ومفتح سدهٔ جگر وسپرز ومحلل ریاح ونفخ ومسکن اوجاع باردهٔ کبد ومفاصل وظهر ونقرس وعرق النساء وغیرها از امراض باردهٔ رطبه وجهت تقطیر البول رطوبی وبول در فراش وگشودن حیض آشامیدن مطبوخ آن وضماد آن نافع ونطول مطبوخ آن با شراب جهت شقیقه وامراض باردهٔ رطبهٔ دماغیه وتحلیل اورام آن ولعوق یکدرم آن با عسل جهت سرفه وربو وعسر النفس وتنقیهٔ سینه از بلغم ورطوبت وآشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت سموم هوام وسائر سموم بارده وقطور آن در گوش جهت دوی وطنین وبخور آن بردن ان جهت انداختن کرم آن وبر رحم جهت گشودن حیض وضماد مطبوخ آن در شراب جهت شقیقه وصرع وامراض بلغمی وعرق النسا وسائر اوجاع بارده وبدستور مطبوخ برگ آن مانند مطبوخ بیخ آنست در منافع وضماد برگ آن جهت شکاف عضل وتحلیل اورام مفید مضر محرورین ومصدع واکثار آن مفسد خون ومحرق منی وقاطع باه ومصلح آن سرکه وربوب حامضه ومکیدن انار ترش وخمیرهٔ بنفشه مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن ایرسا وبا قسط شیرین وگویند چون یکعدد دانهٔ آنرا بلع نمایند رفع سرعت انزال نماید وبخور آن جهت تقویت دندان ورفع کرم آن وطلای آن جهت نیکوئی رنگ رخسار وبا عسل جهت رفع آثار جلد مؤثر وشراب راسن که معروف بشراب ملیکه است باعتقاد جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر از اصل آنست ومربای راسن وقرص ومعجون آن در قرابادین مذکور شد وگویند چون راسن زرد رنگ که شاخها وبرگ آن منبسط بر روی زمین وبرگ آن انبوه وطولانی وبیخ آن کوچک وزرد رنگ وبا اندک تلخی ومنبت آن جاهای نمناک وسواحل دریا میباشد بیاشامند جهت رفع الم گزیدن هوام وتسکین درد آن در ساعت مؤثر است گفته اند چون پیکان تیر را بعصارهٔ آن آب دهند بهر حیوانیکه برسد بزودی آنرا هلاک میکرده اند

* راملک * بفتح اول والف وفتح میم وکاف لغت یونانی است * ماهیت آن از ادویهٔ مرکبه واز تراکیب جالینوس است وآن قرصی است که در قدیم از عصارهٔ بلح میساخته اند ودرین زمان از مازو وشاب خرما ترتیب میدهند وبهترین آن آنست که بگیرند یکجزو مازو ونیم جزو پوست انار سائیده سه روز در آب بخیسانند وبجوشانند وبرهم زنند تا مانند خمیر

شود پس ربع جزو زاج ومانند آن صمغ محلول ویکجزو نیم‌د و شاب خرما و یا عسل اضافه نموده طبخ دهند و اقراص سازند واگر بوزن پوست انار بلخی بسیار زنار مس اضافه کنند بیعدیل است * طبیعت آن در دوم سرد وخشک وبعضی گرم دانسته‌اند * افعال وخواص آن ملطف وقابض ومجفف ومقوی معده وکبد وامعا ومسکن حرارت ومانع مواد با عضا وجهت حبس اسهال صفراوی ودموی ونزف الدم وذرب وسرفه ودرد سینه وضعف جگر وتجفیف قروح شربا خصوصا با ماء الآس وضماد آن بر شکم جهت تسکین کرب وطلای آن مقوی جلد مسترخی ودافع ورم حار وورم مقعده وبروز آن ونقرس وحابس عرق ودافع عفونت وبخار فاسد وبا حنا مسود شعر وقاتل شپش وسنون آن مقوی لثه وقاطع خون مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن سک مضر مثانه مصلح آن عسل است ودر قرابادین نیز نسخ آن مذکور شد

* راوند * بفتح اول والف وواو وسکون نون ودال مهمله وریوند بیای مثناة تحتانیه بجای الف وکسر را نیز آمده وبفارسی نیز بدین اسم مشهور است وبیخ جگری نیز نامند * ماهیت آن بیخ ریباس است که در دامن کوههای خطا و چین وتبت وترکستان وخراسان وبعضی از بلاد هند بهم میرسد واکثر چوپانان ومردمی که بدان نواح میباشند وآنرا میشناسند بیخ آنرا برمیآورند ومیگویند که بعد حفر زمین اول بیخ باریک سیاه رنگی ظاهر میگردد واز آن ریشها باطراف در زمین رفته چون دو سه ذرع دیگر بکاوند برسر آن ریشها کرههای بشکل شلغم بزرگ وکوچک برمیآید آنها ریوند است برآورده هریک را بریده بد وقطعه ویا سه قطعه ویا زیاده که سوراخ کرده برای سهولت باربرداری وآنکه بزودی خوب خشک گردد وکرم نزند وفاسد نشود وبرگردن حیوانات می آویزند ولهذا اکثر قطعهای آن سوراخ دار میباشد وبهترین همه خطائی وچینی وتبتی آنست که قطعهای آن بزرگ شبیه بسم اسپ ورنگ آن سرخ مائل بتیرگی وزردی رنگ بوسنگین مستوی الاجزا وجوهر آن مابین صلابت ورخاوت باشد وچون بخایند بدشواری نرم گردد ولزج باشد وچون ممضوغ آنرا برانگشت ویا برعضو دیگر ویا بر پارچهٔ بمالند زرد گرداند وچون بشکنند موضع کسر آن زرد اند که مائل بتیرگی باشد واین مستعمل اطبا است وقوت آن تا یکسال باقی میماند پس ضعیف میگردد ومامیران حافظ قوت آنست که با آن نگاه دارند وانچه برخلاف این اوصاف باشد زبون وغیر مستعمل وگفته اند انچه مشهور بزنجی آنست از جهت رنگ آنست که سیاه است نه از جهت آنست که منبت آن زنج است واین مشابه آنست در اکثر افعال ومخالف آنست در هشاشت وخفت ورنگ وبهترین این آنست که صلب سنگین وموضع قطع آن سیاه ومانند شاخ باشد وردی گوبیده و خائیده شود وانچه معروف بترکی وفارسی است نه از آن جهت است که منبت آن آن بلاد است بلکه از آن جهت است که بدان بلاد می آورند واز آن بلاد بجای دیگر نقل مینمایند واین در میان هردو صنف است در صفات مذکوره واندرون وبیرون آن هردو بسیار زرد وبهترین این آنست که موضع قطع آن وممضوغ آن نیز بسیار زرد وکرم ناخورده باشد و یکصنف دیگر است که از عمان می آورند وراوند شامی نامند وآن عروق خشن طولانی بغلظت انگشتی قویتر از آن نیز وصلب اغبر کمد اللون وموضع کسر آن املس وظاهر آن زرد آمیخته بزرقت میباشد واین مشهور براوند دواب است برای آنکه بیاطره آنرا در امراض کبد دواب مستعمل دارند عصارهٔ صنف اول که بطبیخ ترتیب دهند تا غلیظ گردد بهتر است از آنکه بکوبند وبسایند وبسیار طبخ دهند تا منجمد گردد وتازهٔ آن تا یکسال نیکو است وکهنهٔ دو سالهٔ آن ردی ومضر * طبیعت آن مرکب القوی ودر اول دوم گرم وخشک ومبرد بالعرض بسبب شدت تحلیل وبا رطوبت فضلیه ولهذا بزودی آنرا گرم

میخورند * **افعال و خواص** آن مجفف و قابض و جالی و منضج و مقطع و با دو مرهم سموم بارده خصوص عقرب و مسهل اخلاط غلیظه و رقیقه و حمام بعصر و مدر بول و حیض و مقوی قوت جاذبهٔ کبد و مفتح سدهٔ آن و طحال و امعاء و محلل ریاح و نفخ کرده و مثانه و رحم و مسکن اوجاع آنها و جهت خفقان بارد و رفع برودت معده و کبد و سرفهٔ مزمن و ربو و سل و قرحهٔ ریه و امعاء و انواع استسقا و یرقان سددی و رفع اسهال سددی و ماساریقا و نیز و سنطاریا و تنقیهٔ امعاء و احشا و تحلیل نفخ و ریاح آن و اورام باردهٔ احشا و تخمه و مغص و بواسیر و نواصیر و تپ ربع و چون از ان حبی سازند که نرم سوده بالعاب بهدانه سرشته حب سازند و زیر زبان نگاه دارند و آب آنرا فرو برند جهت سرفهٔ کهنهٔ بارد رطب و ضیق النفس بارد رطب نیز و قلاع دهان بارد و امثال اینها نافع و با هلیلهٔ کابلی و غاریقون و صبر که حبوب ساخته فرو برند جهت تنقیهٔ دماغ و انواع صداع بارد و صفراوی و شقیقه و فالج و لقوه و ارکزاز و توحش و جنون و نزلات بارده و دوی و طنین و رمد حادث از نزلات و با راسن جهت امراض صدریه مانند سرفه و ضیق النفس و بهر و غیرها و با شراب ریحانی و یا شربت سیب جهت فواق و فسخ عضل و عصب و رض و سستی آن حادث از صدمه و سقطه و بید ستر با انیسون و با آب گرم جهت فواق و آروغ ترش و تمدد تهیگاه و فتق و مغص و با بابونه و غافث و سنبل هندی و یا با ماء الاصول و یا با ماء الکشوث بحسب شدت و ضعف قوت مرض جهت استسقا و با سکنجبین خصوص بزوری و با اصولی نیز بحسب اقتضای حال جهت تفتیح سدد و صلابت طحال و تفتیت حصاة و تحلیل ریاح و رفع حبس البول و مقدار یک مثقال تا دو درم آن با شیرهٔ تخم خربزه و شیرهٔ خار خسک جهت رفع حبس البول که بدرای دیگر گشوده نگردد مجرب و با ادویهٔ مضعفهٔ قوت مسهله و منعشه و قوت قابضهٔ آن مانند گل سرخ و گلنار و طراثیث و صمغ عربی بریان جهت ذوسنطاریا معوی و کبدی و رفع حشا و فساد اطعمه و تخمه و بید ستر با سنبل هندی و با جاوشیر و مطبوخ زبیب و بسفایج جهت قولنج ثفلی و بلغمی و با آب پرسیاوشان و قنطوریون جهت عرق النسا و تپهای بلغمی و ضعف مفاصل و اوجاع ان و با زرشک و صندل جهت ورم باطنی و تقویت ان و در دهن داشتن قطعهٔ ان و آب انرا فرو بردن جهت نفث الدم و معده و ورم سینه و ربو و بهر و سعوط آن جهت امراض دماغیه و نزلیه نافع و ضماد آن با سرکه جهت رفع کلف و قوبا و آثار ضربه و با لعابات جهت ورم حار مزمن و بید ستر با آرد جو و تخم خبازی و با خطمی و با قوابض جهت استحکام استخوان بدر رفته و طلای آن جهت ضربه و سقطه و تحلیل اورام بارده و تسکین اوجاع غیر حاره و سموم بارده خصوصا عقرب و برهن الکتفین جهت رفع خوف قلبی و ذرور آن جهت تجفیف قروح رطبه مفید مضر سفل مصلح آن صمغ عربی و گویند مضر امزجه اطفال و ضعفا است مقدار شربت آن یکمثقال تا دو درهم بدل آن در امراض معده و جگر یک وزن و نیم آن گل سرخ و خمس آن سنبل است و مرکبات او وندا ز حبوب و رب و سفوف و سکنجبین و شراب مسمی بشراب دیناری و قرص و معجون آن در قرابادین ذکر یافت *

رای بیل

* **رای بیل** * بفتح راء مهمله و الف و یای مثناة تحتانیه در میان هرد و یای موحدهٔ مکسوره و لام در آخر * **ماهیت** آن گل نباتی است هندی و سه نوع میباشد رای بیل و موتیه و موگره و همه در شکل نبات شبیه بهم اند و در ممالک هند و بنگاله و دکهن بسیار بهم میرسد و خوشبو است و از ان مانند یاسمین روغن ترتیب میدهند که کنجد مقشر را در گل آن پرورده بعد یکه کنجد ها سرخ و معطر کردند پس از ان روغن میگیرند و عطر از نوع موتیه نیز مرتب از برادهٔ صندل مینمایند و گیاه آن تا بدو ذرع و زیاده نیز و شاخهای آن انبوه بعضی مفروش برروی زمین و پرگره و اکثر از بیخ آن روئیده و برگ آن

اند که تا رک ا ماس متوسطاند در بزرگی و کوچکی و سبز رنگ و گل آن سفید و خوشبو خصوص در شب و رای بیل اندک طولانی و مضاعف و مدور شبیه بدانه مروارید بزرگی و تضعیف این زیاده تا سه چهار مرتبه و موگرا از مرد و بزرگتر و برگ آن پهن تر و ضخیم تر و تضعیف این زیاده و لیکن لطافت بوی این هر دو زیاده است و گویند هر سه یکنوع اند و بحسب قوت و ضعف زمین و تربیت و عدم تربیت مختلف میگردند و تربیت آن آنست که جائیکه خواهند بنشانند درخت و یا قلم آنرا باید که خاک آنرا خوب تصفیه نمایند و یا آنکه صاف خالص باشد و بعد از غرس همیشه آب میداده باشند و قبل از موسم گل آن مثلا در بنگاله که بودن آفتاب در برج ثور است در اواخر لوریا و اول حوت شاخهای بلند آنرا قلم نمایند و سرهای شاخهای آنرا بدستهٔ کاه مشتعلی اندک بسوزانند و اطراف بوتهٔ آنرا مقدار یکشبر خالی نمایند و ریشهای باریک آنرا خصوص از موگره دور نمایند و روز دیگر دران آب بسیار ریزند و خاک بالای آن کنند و هر روز آب میداده باشند گلهای بزرگ خوشبو بار آورد و هرسال این عمل را تازه نمایند رای بیل موتیه میگردد و بدون تربیت موتیه رای بیل بلکه گلهای بسیار کوچک و کم بو میشود و میگویند که اگر شاخهای رای بیل و یا موتیه را مکرر بخوابانند و اگر هر دو طرف آنرا بعد بستن ریشه قطع نمایند که شاخهای تازه از زمین آن بطرف بالا بروید و سر شاخها از درخت رونیده بیخ کرده در چند دفع موگره میشود و گویند رای بیل یاسمین مضاعف است و گویند گل رازقی عبارت ازین است * طبیعت آن گرم و تر و سرد نیز گفته اند * افعال و خواص آن جهت دفع صفرا و تسکین حرارت و قی و فواق و جنون نافع و بوئیدن آن مفرح و مقوی دل و دماغ و روغن آن قریب النفع بروغن یاسمین است که بهندی چنبیلی نامند و گرم تر ازان دانسته اند *

* فصــــــل الراء مع الباء الموحدة *

* ربیثا * بفتح راء و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف * ماهیت آن نوعی ماهی کوچکی است که از طرف هرموزمی آورند و در کرمسیر ازان ماهیابه میسازند و آنرا ماهی دشنه موتو نیز نامند و خشک آنرا نیز اهل آنجا میخورند * طبیعت آن گرم تر از اربیان است * افعال و خواص آن مهیج باه و مصلح حال معده و تشنگی آورد و مصلح آن تخم کاهو است

* فصـــــل الراء مع التاء المثناة الفوقانیة *

* رتم * بفتح را و تاء مثناة فوقانیه و میم لغت عربی است * ماهیت آن نباتی است دو نوع میباشد سیاه و سفید سیاه آنرا شاخهای زیاده بر ذرعی و بی برگ و صلب مانند ریسمان و برا شجار آویخته و پیچیده میباشد و گل آن زرد و ثمر آن مانند لوبیا و دانهٔ آن بشکل عدس و سفید آنرا ثمر و گل و شاخ نیز مانند سیاه آن الا آنکه رنگ شاخهای آن سفید و گل آن کوچکتر است * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن جاذب و محلل و با قوت قابضه و تند و درم از ثمر آن مقیء قوی و آشامیدن آن جهت اسقاط کرم و اخراج جنین مرده و قتل زلدهٔ آن و ادرار نمودن بول بقوت و حقنه بعصارهٔ آن جهت اسهال خون و عرق النسا نافع و خوردن هفت عدد دانهٔ آن سه روز پی در پی سبب اسهال و منع بروزدمل مضر معده مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا یکمثقال است

* رتیلا * بضم اول و فتح تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف بفارسی انجورک و دله و خایه کبرک و خایه کزک و بترکی پای و بهندی مکری و بسیار ریز رنگ آنرا بید مکر و آنکه پایهای دراز دارد مکرا نامند و بزرگ آن را تا بقدر گنجشکی دیده اند و آنرا آوازی مانند آواز گنجشک و زرد و زغب دار * ماهیت آن حیوانی است شبیه

عنکبوت و زرد رنگ و شکم آن بزرگ و سریع الحرکت و دست و پای آن کوتاه و اقسام میباشد و از سموم قتاله بارده است گزیدن آن و خوردن عدد ی از آن قتال است * افعال و خواص آن ضماد کوبیده آن بر موضع گزیده آن جاذب سم آن میکند و اطعوریقس بستن زباله انرا بر بازوی صاحب تپ دوری جهت رفع آن مجرب دانسته است و ترکانرا عقیده آنست که چون ملسوع آن در ظرف طلامن تپی نظر کند رفع اذیت آن میشود و از اسمع بدترین آنها که مصری بزرگ شبیه بد با بیست که اطراف چراغ پرواز میکند ورم بهم میرسد در موضع آن و گاه سرخ میگردد و گاه تیره و سبز و هریک از انواع انرا اعراض خاص است مثلا از شرخ آن اندک وجعی و خارشی و زود تسکین یابد و از سیاه آن وجع شدید و رعشه و سردی بدن و از سفید آن وجع کمی و خارش و اختلاف بطن و رتیلا ئیکه بر پشت آن خطوط براق است خدر و استرخای بدن و از زرد اغبرآنکه چون اراده گزیدن کند اندک رطوبتی از دهن آن برآید وجع بسیار و رعشه قوی و عرق و برآمدکی شکم عارض گردد و احیانا هلاک کرداند و عوارض انواع دیگر آن قریب بدانها است علاج همه آنها بعد مکیدن موضع لسع و جذب سم بقوت و فروبردن عضو در آب گرم و نطول با آب و نمک و دفن کردن در ریگ و خاکستر گرم کرده و ضماد نمودن موضع لسع بصبر و نمک و یا بخاکستر چوب انجیر و آهک و قلی و با آب گرم سرشته و خوردن شونیز و تخم کرفس بطریق سفوف و خوردن دواء الحلتیت و تریاق مخصوص برتیلا است

* فصل الراء مع الجیم

* رجل الغراب * بکسر را و سکون جیم و لام و الف و لام و ضم غین معجمه و راء مهمله و الف و بای موحده و آنرا رجل الزاغ نیز گویند و بپهلو پای کلاغ و کلاغ پا و بترکی غازباغی و بفرنگی کرتویس نامند * ماهیت آن گویند نبات آطریلال است و اکثری تصریح نموده اند که غیر آنست و در نواح بیت المقدس بسیار و آن گیاهی است بقدر شبری و نیم و نبات آن منبسط بر روی زمین و برگ آن بسیار سبز و مائل بسیاهی مانند برگ رشاد بستانی و هر برگی مشقوق بد وشق و بر آن سه برگ باریک وسطی بلندتر از هر دو طرف شبیه بچنگال غراب و شعبهای آن متفرق و طعم آن با تندی و اندک قبض و شیرینی مانند طعم زردک و بیخ آن فرورفته در زمین و مستدیر الشکل و گره دار و حمد و ظاهر آن مائل بزردی و سائیده آن بسیار سفید مانند سورنجان * طبیعت آن در آخر اول گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن مفتح سده جگر و مسکن ریاح و محلل و جهت رفع قولنج و مغص و درد کمر و پشت و مفاصل و اسهال مزمن بغایت نافع و آشامیدن مرقه مطبوخ آن با راس العنزه یعنی بچه بز که بزغاله نامند جهت وجع صلب و پهلو و ورک و اوجاع سائر اعضا و اعیا و اسهال مزمن بیعدیل و طلای عصاره آن که با آتش بقوام آورده باشند بدین قسم که مجموع آنرا از برگ و شاخ و بیخ کنده و با آب شسته تا خاک و گل و غبار آن برطرف گردد پس در هاون سنگی نرم کوفته یا در سنگ چوبی و آب آنرا فشرده باز بکوبند و تمام آب آنرا بگیرند و در پاتیل کرده با آتش ملایم طبخ دهند تا دو ثلث آن برود و ثلث بماند و در جامهای شیشه و یا ظرف سر گشادی کرده در آفتاب گذارند و هر روز با قاشق مسی برهم زنند تا منجمد گردد مانند شمع و بدست نچسپد چون بدست گیرند پس اقراص ساخته سوراخ کرده بریسمان کشند و در آفتاب آویزند تا خوب خشک گردد و عند الحاجت بقدر ضرورت کوفته با آب حل کرده بر مفاصل بمالند و اگر وجع و ضربان شدید بسیار باشد دو درم آنرا در آب حل کنند و باد و درم بیخ بیروح نرم کوفته پخته بیامیزند و بر مفاصل بمالند تسکین درد آن دهد و زائل سازد

* فصل الراء مع الخاء المعجمة

* رخبين * بفتح را وسکون خای معجمه وکسر بای موحده وسکون یای مثناة تحتانیه ونون لغت سریانی است وبهندی لور وبشیرازی فراقروت نامند ولور کشک تازهٔ خشک نا شده است * ماهیت آن کویند ما ثبت شیر است که بطبخ غلیظ کرده اند وبچکانند تا ما ثبت آن جدا کردد از جبنیت آن وغیر مصل است وماست چکیده را نیز نامند * طبیعت آن در اول کرم ودر آخر آن خشک * افعال وخواص آن کثیر الغذا ومبهی ومسدد وبطی الهضم وثقیل وبرداشتن شیاف آن مسهل است ومصل در حرف المیم انشاء الله تعالی مذکور میشود

* رخمه * بفتح را وخا ومیم وها لغت عربی است بفارسی مردارخوار وبهندی کد وهر کیله نامند * ماهیت آن قسمی از کرکس است وبزرک جثهٔ سفید مائل بتیرکی با خطوط سیاه وچشم آن بسیار زرد ودر کوهستان وبیابانها میباشد واز مردم بسیار خائف ودر اماکن بعیده تخم مینهد وتخم آن از تخم مرغ خانکی بزرک تر است ودیده شده که در بنکاله وهند در کنار دریاها ورودخانها بسیار میباشد با عتبار آنکه هنود اکثر مردهٔ خود را نیم سوخته در آب دریا می اندازند وبکنار آمده خوراک آنها وسک وشغال وکلاغ وغیره است همه باهم جمع شده میخورند وحینا با خود اندک جنکی نیز میکنند وبسبب وفور مردار وسیری وسستی طبیعت باز هم متوجه خوردن میکردند * طبیعت آن در دوم کرم ودر اول خشک ودر سوم بعضی کرم دانسته اند * افعال وخواص آن کویند تخم آن بهترین اجزای آنست اکر هفت عدد آنرا بدین طریق بخورند که اولا تنقیه نمایند وبعد از آن یکعدد آنرا خام تناول نمایند وتا شش ساعت مطلقا چیزی نخورند پس شوربای چرب بیاشامند وباز بعد از یک هفته دیکر تکرار عمل نمایند که تا هفت هفته هفت عدد خورده شود جهت رفع جذام مفید واکر فائده نبخشد از هیچ دوای دیکر منتفع نخواهد کشت ومایوس العلاج است وذرور پوست آن قاطع نزف الدم والتیام دهندهٔ جراحت وبا سرکه جهت قوبا وحزاز نافع وزهرهٔ آن قطورا با روغن بنفشه در کوش طرف مخالف جهت شقیقه وبا روغن زیتون در طرف موافق جهت تحلیل ریاح ورفع کرمی وقطور وسعوط آن اطفال را جهت تحلیل ریاح دماغ ایشان واکتحال آن با آب سرد جهت رفع بیاض وسرکین آن با سرکه قطورا در چشم جهت رفع بیاض ودر کوش وبا زیت جهت ازالهٔ کری وثقل سامعه وحمول آن جهت اسقاط جنین وادرار حیض وبدستور بخور ولطوخ آن جهت کزیدکی عقرب ومار وزنبور وبدستور لطوخ زهرهٔ آن وتخم آن نیز وبا سرکه جهت برص وکویند اکتحال آن در چشم جانب کزیده شده نافع وکوشت خشک خام آن با خردل بخورا تا هفت مرتبه جهت حل انعقاد مردی که آنرا از نان بسته باشند وجهت تسهیل ولادت نیز وپر آن بخورا جهت کریزانیدن هوام وپر ادروپر بازوی چپ آن جهت تسهیل ولادت وجکر آنرا چون بریان نمایند ویا خام آنرا سائیده در روزی سه دفعه هر دفعه یکدانک با سرکه بنوشند تا سه روز متوالی جهت رفع جنون مجرب دانسته اند وپوست آنرا چون خشک کرده سائیده بر جراحات بپاشند قطع خون آن نماید ومندمل سازد وطلای آن با سرکه جهت قوبا وحزاز وپوست اندرون سنکدان آنرا چون خشک نموده سائیده با شراب بیاشامند جهت رفع جمیع سموم ومغز سر آن در ورم با روغنها جهت درد سر نافع از ارسطاطالیس منقول است که چون رخمه را خفه کرده با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود تدهین بدان جهت رفع جذام مجرب است ورخمه ردی المزاج وموخم ومعطش ومحرق اخلاط است

* فصـــــــــل الراء مع الدال المهملة

* رد ونتی * بضم را وسکون دال مهملتین وفتح واو وسکون نون وکسر تای مثناة فوقانیه ویاورد ونتی بدو واو اول ساکن

ورم مفتوح لیز شنیده شده * ماهیت آن گیاهی است هندی عظیم النفع جلیل القدر شبیه بگیاه نخود در شکل و برگ آن
از آن کوچکتر و پشت برگ آن بطرف آسمان و روی آن بطرف زمین و گویا از آن آب همیشه تراوش میکند و زیر آن بقدر بوته آن
بتدریج همیشه نمناک و سیاه رنگ میباشد مانند آنکه بروغن چراغ چرب کرده باشند و ازین جهت آنرا رودنتی نامند
و برگ آن خوش طعم و مائل بشوری و در اطراف درخت آن مورچه بسیار میباشد و منبت آن موضع آفتاب رو و شوره زار
و قرب دریا و بعضی گویند ازین جهت آنرا اودرونتی یعنی در آفتاب رویند و گریه کنند و عوام آنرا لون کا پوئی گویند
جهت آنکه در نمک زار میروید و دو نوع میباشد یکی بزرگ بقدر یک ذرع دست و شاخهای آن بقدر ارتفاع چهار پنج انگشت
از زمین از تنهٔ آن رسته و مائل بزمین پهن شده قریب یک دو انگشت از زمین مرتفع میباشد و کوچک آن بقدر یکشبر تا یک و نیم
شبر و بهمان هیئت و بهتر و مستعمل کوچک آنست و در صوبهٔ اله آباد در سرکار کوه درچه بقدر را پور و در روز بیرا باد سه کروهی
شاه جهان آباد متصل تغار نمک سازان و در دکهن نیز بهم میرسد * طبیعت آن گرم و تر با رطوبت فضلیه * افعال و خواص
آن گویند که چون هنگام بودن قمر در منزل نثره که برج سرطان است و بهندی آنرا مکهٔ نچهترنامند که در روز یکشنبه اتفاق
افتد آن گیاه را بنحویکه سایهٔ آنکس بران نیفتد از بیخ و بار و برگ از زمین برکنند و پنج شب در زیر آسمان تخمیر نمایند پس
در سایه خشک کرده نگاهدارند و سوده هر روز یکدرم آنرا با نبات و عسل هموزن آن بخورند تقویت عظیم بخشد و بدن
را فربه و اشتهای طعام آورد و هاضمه را قوت و باه را زیاده کرداند و هیچ ضرر ندارد و اگر با آب درخت موز که بهندی
کیله نامند بیست و یکمرتبه تسقیه نمایند و یا با عرق قند ی تند پس با هموزن آن نبات سفید یا روغن گاو بریان کنند و قدری
دالهٔ هیل بوا و قرنفل و مشک و کافور سوده بران بپاشند و معجون سازند و هر روز سه درم آنرا با شیر تازه دوشیده بخورند
تقویت باه عظیم بخشد و نیز گویند که اگر آب تازه آنرا بر طلق محلول ریزند که هر دو در وزن مساوی باشند و هر روز
قدری از آن بخورند آثار عجیبه مشاهده نمایند و چون چهل روز متوالی هر روز دو درم سفوف آنرا با هموزن آن نبات
بزنی که حمل نگیرد بخورانند حامله شود و چون از سفوف برگ آن یک سیر و از ثر پهله که عبارت از هلیله و بلیله و آمله
است نیم سیر و لونگته که دارفلفل و فلفل و زنجبیل است ربع سیر و بوزن مجموع که یک سیر و سه ربع سیر است شکر سفید درهم
نموده هر روز مقدار یک کف دست آنرا بخورند و بالای آن یک پیاله شیر تازه دوشیده که تخمینا نیم آثار باشد بیاشامند
و از ترشی و بادی پرهیز نمایند جمیع اوجاع اعضا را برطرف سازد و تقویت بخشد و آشامیدن سفوف برگ آن بتنهائی و
غذای گرم و چرب خوردن نیز منافع بسیار دارد و اگر بدون شرط مزبور در اوقات دیگر گیاه آنرا اخذ نمایند و در سایه
خشک کرده سفوف سازند و بخورند نیز منفعت دارد و گویند چون یکتوله قلعی را گداخته چهار بوته تر و تازهٔ آنرا مالیده
بران ریزند آنرا نقره سازد

* فصل الراء مع السین المهمله *

* رساطون * شرابی است که از خمر و عسل و ادویهٔ حاره ترتیب دهند و قویتر از شراب ارسطو است و در امزجهٔ بارده
نافع و در زکرا با دبین مذکور شد

* رساغ * سنگی است شبیه بخرچنگ درد و ورم سرد و قریب القوة بسرطان جهت جلای باصره و دمعه نافع است *

* رسمیلیوس * یونانی اسم شند است که آنرا دخان الصرو نامند و بهندی ست لوبان گویند *

* رسکپور * بفتح را و سکون سین و فتح کاف و ضم با و سکون واو و راء مهمله لغت هندی است * ماهیت آن شنجرف

سفید و از رسایل اطبای هند است و از مجربات ایشان * طبیعت آن بسیار گرم و خشک * افعال و خواص آن از برای جدری افرنجیه و جرب خبیث که آنرا آتشک گویند و جوشش سر که آنرا الرفا رسیه نامند و از برای شعفهٔ خبیثه که آنرا کچلی گویند و از برای اقسام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول که مزمن گردیده باشد و از برای ریشهای کهنه و ناصور انف و از برای خنازیر و سنگ گرده و مثانه و از برای سرعت انزال و ضعف باه با عسل تناول نمایند مقدار شربتی از یکسرخ تا دو سرخ صنعت آن سیماب گل ارمنی زاج سفید و در نسخهٔ دیگر بجای زاج سفید زاج اخضر هندی که آنرا بهندی نیله تهوتهه گویند داخل است و نسخهٔ اول بهتر است و نمک سنگ از هریک نه تانک مجموعه را با آب صلایه کرده اقراص سازند و بعد از خشک شدن در کاسهٔ سفالین لعابدار که در ته آن نمک کرده باشند بگذارند و کاسهٔ دیگر مثل آن که بخاکستر و شیرهٔ جوز ماثل که آنرا بهندی دهتوره گویند اندوده باشند بربالای آن گذارند و هر دو را بطین حکمت مطین کنند و سه شبانروز بربالا و اطراف آن پاچک دشتی یعنی سرگین گاو صحرائی چیده آتش دهند و بعد از آنکه سرد شود برآورده آنچه ته ظرف و اطراف آن چسپیده باشد برآورند که رسکپور آنست و از برای قوت باه نه شبانروز آتش دهند و یک نسخهٔ دیگر طریق صنعت آن و حب آن و دستور استعمال آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

* فصل الراء مع الصاد المهملة *

* رصاص * بفتح را و صاد و الف و صاد مهمله شامل قلعي و اسرب است و از مطلق آن مراد رصاص ابیض است که قلعي باشد و بفارسي ارزیر و بهندی رانگا بفتحای نون و کاف عجمی و از مقید برصاص اسود اسرب که بفارسي سرب و بهندی سیسه نامند مراد است و بعربي رصاص را صرفان نیز نامند * ماهیت آن معروف است و تکون آن از زیبق و کبریت ردی الجوهر قلیل و پست ترین همه فلزات است و قصیر النضج تر * طبیعت آن در سوم سرد و مجفف با جوهر رطب جامد از برودت * افعال و خواص آن آشامیدن آن کشنده و اکتحال آن جهت قطع حمرت چشم و سیلان و غلظت اجفان و طلای سائیدهٔ آن با آب کشنیز تازه و آب برگ کاسني تر و آب بارتنگ و آب غوره و حی العالم و عنب الثعلب و امثال اینها هریک بتنهائي و یا جمع دو و یا سه و یا همه با روغن گل سرخ جهت حبس نزله و سرطان متقرح و ورم مقعده و جرب و بواسیر و جراحت پستان و رحم و قضیب و باد سرخ و اورام حاره و منع ریختن مواد با عضا و باشراب جهت درد عصب و اورام مرکبه نافع و بستن صفحهٔ آن بر خنازیر و تعقد عصب و التوای آن و بر کمر جهت تسکین شهوت جماع و چون بروغن چرب کنند و بگذارند تا زنگ بردارد و آن روغن زنگ گرفته را بر هر آهني که بمالند هرگز زنگ نگیرد و پوشیدن انگشتری آن بالخاصیت موجب لاغری بدن است و برد رخت ثمردار چون آنرا طوق نمایند باعث حفظ ثمر آنست از ریختن و میل آنرا چون در گوش کسیکه در ان زیبق ریخته باشد کنند برآورد *

* رصاص الاسود * بعربی آنک و بفارسي سرب و بهندی سیسه نامند * ماهیت آن معروف و در فلزات در تکون و قدر از رصاص ابیض زبون تر و از سوختهٔ آن آبار و اسرنج حاصل میگردد و چون در زمین نمناک دفن نمایند منتفخ و برامده گردد * طبیعت آن در دوم سرد و تر * افعال و خواص آن قابض و رادع و طلای سائیدهٔ آن با روغن گل و عصارات مذکوره در رصاص ابیض در خواص مانند رصاص ابیض است و ضماد آن با روغن گل و آب بارتنگ و آب کشنیز جهت سرطان متقرح و تحلیل اورام حاره و قروح و اوجاع مفاصل نافع و چون آنرا برکف دست بمالند که سیاهي آن برکف دست بماند و آنرا با آب و یا غیر آن از عصارات مناسبهٔ مطلوبه بشویند و برمد و جرب و سوزش چشم طلا کنند در حال ساکن کرداند

ومجرب است وچون آنرا بشویند بعد یکهفته یا هی آن زایل کرده آکتحال آن جهت قروح جفنهٔ عین ونفع آن با زایت ورد روز آن جهت اندمال جراحات والتحام آنها وحبس خون و برجرب ودمامیل نیز طلای آن نافع وبستن مقدار هفت مثقال آن برکمر جهت منع احتلام وبستن صفحهٔ آن بر عضد دوختنا زیر و التوای عصب جهت تحلیل اورام وردع آنها موثر وکویند چون انسان جوان در کمال صحت واعتدال مزاج وشدت قوت جماع وانعاظ صفحهٔ سربی بوزن نه درم ویا پانزده درم ویا هژده درم بسازد ودر روز وساعت زحل برکمر بندد تا چهل وپنجروز بسته باشد شهوهٔ جماع او بالکل زایل کردد به سبب برودت وشدت یبسی که دارد وپنجدرم آنرا چون در زیر بالین کسی دفن نمایند واز اندوخوابهای پریشان بیند وهفت درم آنرا چون صفحه نموده در کوزهٔ آب ندیده کل اشته وقتیکه زحل در شرف باشد در میان درختان دفن کنند منع جمیع مضار اشجار نماید وآشامیدن آن کشنده است هرکاه سائیده باشد وفروبردن کلولهٔ آن بالخاصیت رافع درد معدهٔ مزمن است ومجرب دانسته اند

* فصـــــل الراء مع الطاء المهملة *

* رطب * بضم راء مهمله وفتح طای مهمله وبای موحده * ماهیت آن خرمای تازه است ونسبت آن بخرما مانند نسبت میوهای تازه است بخشکهای آن * طبیعت آن در اواسط دوم کرم ودر اول تر * افعال وخواص آن مداومت خوردن آن با مغز بادام بغایت مسمن بدن ومحرک باه ومقوی کرده وکمر وملین طبع وسائر خواص آن در تمر مذکور شد مضر دندان وچشم وحنجره وصوت اکثار خوردن آن مصدع مصلح آن کاهو با سرکه وخیار وسکنجبین است

* رطبه * بفتح را وسکون طا وفتح بای موحده وها بفارسی اسپست باشی تازه وبترکی یونجه نامند خشک آنرا بعربی قست کویند * طبیعت آن در آخر اول کرم وتر ودر دوم کرم وخشک نیز کفته اند * افعال وخواص آن ملین ومبهی ونفاخ ومداومت خوردن آن با شکر مسمن ومولد خون صالح وضماد کوبیدهٔ آن با عسل محلل ورم بارد وبا سرکه محلل ورم حار وضماد پختهٔ آن روزد ویا رجهت رعشه مفید وتخم آن قویتر از سائر اجزا وقابض ومولد منی وشیر ومسمن بدن ومدر حیض خصوصا چون در حمام ویا بعد از ان تناول نمایند وجهت خشونت سینه وسرفه نافع وقوتش تا پنجسال باقی است مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درم وروغن تخم آن وروغنی که از آب آن وروغن زیتون ترتیب دهند جهت لقوه ورعشه شربا وضمادا نافع وخشک آن قابض وکل آن ضعیف تر از تخم آنست ومداومت دخان آن جهت لقوه نافع

* فصـــــل الراء مع العین المهملة *

* رعاد * بضم وبفتح را نیز وعین مشدده والف ودال مهمله * ماهیت آن نوعی از ماهی است عریض وکوتاه وپشت آن پهن ومائل بسیاهی وشکم آن بسیار سفید که چون در دست کیرند ویا در دام افتد کویند دست صیاد میلرزد وخدار ته بهم میرساند ومترجم صیدنه ابوریحان کفته چون کوشت آنرا بر عضو کذارند بی خبر سازد وحس آنرا کم کند ولهذا درد سر را مفید است ودر بحر اخضر وقلزم یافته میشود وانچه بتحقیق پیوسته آنست که چندان عریض نیست وطول آن تا یکذرع ونیم است وچون دست بدان رسانند بی اختیار رعشه در دست لرزه وحالتیکه کویا از بدن فاجد امیکردد طاری میشود وچون دست از ان بردارند بحالت اصلی رجوع مینماید ودر بحر مغرب وسویس وبعضی ممالک فرنک حوالی انکلان ودر بحر جنوبی عرض جدید نیز بهم میرسد ولیکن قلیل الوجود است * طبیعت ان در دوم کرم وخشک * افعال وخواص ان بستن زندهٔ آن بر سر جهت رفع صرع وصداع مفید ومردهٔ آنرا این خاصیت نیست وبدستور بستن

وکل اشتن آن از منفعل ادر کشته مصلح آن زرد سرکه اشتن عرق چون بوست آن ذرا زاله ذریه اعراض من وشقیقه ودوار
بغایت مجرب که ازاله ریبه وکوفت آن شهوت پیران را اعاده نماید وقاطع بلغم ورافع یرقان و سپرز وقاطع خون همه
را اعضاء است وبخته آن جهت سل ومطبوخ آن در روغن زیتون که مهرا شده باشد جهت وجع مفاصل وکمر ونقرس
وطلای آن جهت تحریک باه مؤثر وما لیقی گفته که در بلاد اندلس ماهی شبیه برعاد دیدم که مردم آنجا آنرا عروسیکفتند بغایت
محلل رو خوردن آنرا کشنده یا اتم در ساعت

* رعي الابل * بفتح راء وسکون عین ویای مثناة تحتانیه والف ولام وکسر الف وبای موحده ولام وآنرا سنانی ودر
مصر آنرا شوک الجمل وبسریانی رعا وبلا مینامند * ماهیت آن گیاهی است بقدر نبات زردک وبرک آن شبیه ببرک
درخت سقر وازان باریکتر ودرشت تر وساق آن پر شعبه وچتر آن شبیه بچتر شبت وگل آن سفید وریزه وتخم آن شبیه بتخم
شبت ووسط آن شکاف دار بخلاف اطریلال وبا اندک شیرینی وبیخ آن بسطبری انگشتی وبقدر سه انگشت وسفید وشیرین
وخام آنرا ابدا سنو وساق تازه آن میخورند ورعي الابل ازان جهت نامند که چون شتر وحیوانات دیگر ازان ابتدا چرا
نمایند سم هیچ حیوانی بایشان ضرر نرساند وچون بگزد وضرری درخود یابند در صحرا بگردند وگیاه آنرا پیدا کنند وبخورند
امان یابند منبت آن بستانها ودرتازکی آنرا میخورند ود یسقوریدوس گفته ساق آن شبیه بساق کندر وشاخهای آن انبوه
وبسیار وخمیده وبرک آن بدرازی دو انگشت وازشاخها مانند خریطه چیزی آویخته چنانچه از درخت راتینج آویزان
میباشد وبیخ نبات آن بعرض دو انگشت وبطول سه انگشت است * طبیعت آن در اول گرم ودر دوم خشک وگویند در سوم
گرم وخشک است * افعال وخواص آن ملطف ومفتح سده ومحلل اخلاط بارده ورياح ومقاوم سموم حیوانی وخائیدن
آن جهت تسکین درد دندان ورفع عسر النفس مؤثر وضماد آن با سرکه جهت اورام بارده وطبیخ آن سیاه کننده
موی وچون با حنا بسرشند وبرموی بمالند آنرا دو بل کرد اند ولیکن زود سفید سازد وتخم آن با شراب ویابدون
آن آشامیدن جهت گزیدن هوام وسیلان رحم وبواسیر نافع مضر احشا واعصاب مصلح آن زرنه و سنبل الطیب مقدار
شربت از برک وتخم آن تا دو درم است

* رعی الحمار * ماهیت آن خاری است شبیه بباد آورد بغایت تند وانچه ازان شبیه براتخله حرف وبیخ آن تند وتخم
آن شبیه بخردل وسیاه وبا عفوصت است حمار را چون دردی ونفخی بهم رسد از خوردن آن صحت مییابد * طبیعت آن
درسوم گرم وخشک وبغایت مدر وجلاب وخوردن بیخ آن مورث رعاف مفرط وبدستور تخم آن وربع درم آن جهت
طحال بیعدیل وجمیع اجزای آن جهت اختلاط عقل وجنون وعسر نفس وبرسام نافع مقدار شربت آن تا نیم درم وازشدت
اسهال مسقط قوت مصلح آن شقایق است

* رعی الحمام * بیونانی فارسطاریون نامند یعنی حمامی ویا بمعنی مظلل الحمامه وآنرا بفارسی کارمشنگ ودیو مشنگ
نامند * ماهیت ان گیاهی است طول آن زیاده بر شبری وبرک آن دندانه دار ومائل بسفیدی وازمیان روئیده وساق
آن منحصر بیکی وبیخ آن بقدر شبری وسرخ مائل بسیاهی وتخم آن شبیه بکرسنه وطعم آن تند وکبوتر این گیاه را دوست
میدارد وبخواهش میچرد وانطاکی نوشته که برک آن مائل بسیاهی است وبعضی بیخ آنرا مستعمل دارند مانند قهوه ودر
مصر بسیار است وساق الحمام نامند وحکیم میرمحمد مؤمن صاحب تحفه نوشته که لا قیصره عبارت از آنست ومنبت آن کنارآبها

ودر آخر ماه میرسد * طبیعت آن در دوم گرم وخشک ودر اول گرم نیز گفته اند * افعال وخواص آن ملطف ومجفف قوی ومحلل وبا برودت وقوت قابضه وآشامیدن آن جهت لقوه وادرار حیض وضماد برگ آن جهت التیام جراحات تازه وقروح خبیثه وساعیه وبا روغن گل وپیه تازه جهت اوجاع رحم وبا سرکه جهت حمره وبا عسل جهت التیام قروح عمیقه مفید مضر گرده مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن قوة الصبغ است

* فصـــــل الراء مع القاف *

* رقعه * بفتح راء وقاف وفتح عین مهمله وبعربی شامل جمیع ادویه است که خوردن آن جهت جبر کسر عظم مفید ومصلح آن باشد * ماهیت آن بیخی است صلب زرد رنگ وسرخ رنگ نیز گفته اند * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن دو مثقال آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت ضربه وسقطه وریزه شدن استخوان نافع چون سه روز متوالی بنوشند *

* رقعه یمانی بفتح راء وسکون قاف وعین مهمله وفتح یاء مثناة تحتانیه وفتح میم والف وکسر نون ویا وآن را رقاع نیز نامند * ماهیت آن گویند درختی است بقدر درخت کردکان وبرگ آن مانند برگ چنار وثمر آن شبیه با نجیر وبقدر انار ودانه ثمر آن مانند انجیر وبا شیرینی وماکول است وانطاکی نوشته که در مصر مشهور با نجیر افرنجی است وآنرا انجیر هندی نیز نامند ودرخت آن در اطراف صنعا وشجر ودر مصر نیز بهم میرسد ولیکن نجیب وخوب نیست تا بده ذرع بلند میشود وبرگ آن بسیار غلیظ وخشن ومشرف وپهن مانند برگ انجیر رجال آن که مثل آن نیست وثمر آن از شاخهای آن برمیاید وبزرگ میشود تا بقدر خیار کوچکی ودر اندرون پوست آن دانه مائل بطعم انجیر ولیکن بسیار کم شیرینی ولبن آن مانند لبن انجیر است وبرگ آن را چون در زمین دفن کنند سبز میگردد وحکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که ازین ظاهر میگردد که انجیر بغدادی باشد ودر لار وگرم سیرات ودر ماژندران موجود است ومترجم صیدنه ابوریحان وصاحب اختیارات بدیعی نوشته اند بجوز القی ماند اما سروی شکافته ومثلث شکل وبسرخی مائل ورستنگاه آن یمن واز آنجا باطراف میبرند * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن قاطع نزف الدم ونفث الدم وبلغم وجالی تصبهٔ ریه وصوت ورطوبات غلیظهٔ لزجهٔ معده بقی وشیر آن جهت توباوآثار وتحلیل اورام بارده وسقوط دانهٔ بواسیر طلاء وسائر اجزای آن جهت وثی وجبر کسر شربا وطبیخ آن مقی بلغم واخلاط غلیظه بقوت وضماد برگ آن جهت التیام جراحات مفید مقدار شربت از تخم وریشهٔ آن سه درم مضر معده مصلح آن کتیرا است وگویند طریق استعمال آنست که با مطبوخ تخم سرمق وفوتنج وشبت حل کنند وبیاشامند تا بلیغ آورد

* فصـــــل الراء مع المیم *

* رماد بفتح راء ومیم والف ودال مهمله بفارسی خاکستر وبهندی راکهه نامند * ماهیت آن معروف است که عبارت از سوختهٔ خاک شدهٔ اجسام است واز هر جسمی که باشد منسوب بدانست مانند رماد عقرب وسرطان وکرم وامثال اینها وبیشتر اطلاق برماد اخشاب می نمایند * طبیعت آن خشک ومجفف مائل بحرارت وآن مرکب از جزو بارد ارضی کثیف بسیار وجزو دخانی حار ناری لطیف اندک است که از شستن جزو دخانی حار آن زائل میگردد وجزو ارضی بارد آن باقی می ماند وکیفیت رماد هر چیز تابع اصل آنست در حرارت وبرودت وحدت وغیرها مانند رماد نوره که حاد است ورماد شجرتین که جالی است ورماد بلوط که قابض است ورماد کرم که با قوت محرقه است ومفتته ورماد عقرب از ان اقوی است وهمچنین خاکستر چوب تاک بعضی سرد وخشک وبعضی گرم دانسته اند بهترین آنست که از چوب درخت سال خورده باشد

وآتش چوب آن تا مدتی می ماند وتا چند ماه گفته اند خصوص کهنهٔ کوهی وصحرائی آن * افعال وخواص آن ضماد
آن با سرکه جهت بهق وخوره وشقیقه وتحلیل اورام وگزیدن جانوران سمی وسگ دیوانه وآشامیدن آن مقدار یکدرم
جهت قروح وجروح کرده وتفتیت حصاة مفید وچون با نطرون وسرکه بر گوشت زائد که بر پوست خصیه بهم رسد ضماد
نمایند زائل سازد و با زیت ویا پیه کهنه وعسل جهت شدخ عضل واسترخای مفاصل وتعقد اعصاب نافع مضر رئه مصلح آن
کثیرا مقدار شربت آن تا نیم درم * ورما دقصب یعنی خاکستر نی بهترین آن نبطی آنست * طبیعت این مانند گرم
است مفتح سدد والتیام دهندهٔ قروح وقلع آثار مضر رئه مصلح آن کثیرا یا قند مقدار شربت آن یکدانک * ورماد بلوط یعنی
خاکستر چوب بلوط قابض وحابس نزف الدم جمیع اعضا ومسکن اورام ومانع اکله ورافع قرحهٔ قضیب خصوصا سدهٔ مرارهٔ
وقروح مقعده وچون بحریر بپیزند وسه روز هر صبح ناشتاد ودرم آنرا با شراب سیب بیاشامند جهت رفع بلت ورطوبت معده
مفید * ورماد قرع یعنی خاکستر کدو وخاکستر پشم مغموص در قطران وزفت جهت قرحهٔ قضیب ومقعده مجرب است *
ورماد ماذریون جالی ومعفن وجهت روشنائی چشم مفید * ورماد عش خطاطیف یعنی خاکستر آشیانهٔ پرستوک بهترین
آن آنست که آشیانه در موضع بسیار هوادار ساخته باشد * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن
آن جهت رفع دشواری زادن نافع وگویند مقرحشش مصلح آن سکنجبین است دستور احراق آن آنست که در کوزهٔ کنند
وبگل حکمت بگیرند ودر تنور گرم کذارند وبعد از یکساعت برآورند وسائیده بکار برند * ورماد سرطان وغیره در سرطان
مذکور شد ورماد تین با قلا یعنی خاکستر کاه باقلا در هنگام تری ضماد آن ودلوک آن در حمام جهت ازالهٔ جرب اسود جدری نافع

* رمان * بضم را وفتح میم والف ونون بفارسی انار نامند وبهندی نیز * ماهیت آن انواع میباشد بری وبستانی و
بهترین آن بستانی شیرین بیدانه است که املسی نامند لطیفتر از سائر اقسام وبهترین آن رسیدهٔ بزرگ دانه شاداب آنست
* طبیعت آن مطلق آن بارد رطب وبرودت آن از دوم نگذشته ورطوبت آن از اول با قوت قابضه که مفارقت از جمیع
اجزای آن نمیکند تا آنکه آب افشردهٔ آن نیز همین اثر دارد هرچند قبض آن محسوس نیست وپوست آن بارد یابس شدید
القبض دابغ وترش آن سرد وتر از شیرین آن وخالی از یبسی نیست وانار ترش چار دو خراشندهٔ امعا است حتی آنکه
اگر ناشتا بسیار بخورند سحج امعا بهم رسد واستسقای باردرا مضر وگل انار شدید القبض بارد است وجمیع اجزای درخت
آن شدید القبض وپوست آن شدید القبض تر * طبیعت شیرین آن سرد باعتدال ودر اول تر وبا قوت قابضه
* افعال وخواص آن قلیل الغذا ومولد خلط صالح ونفاخ ولهذا در محرورین باعث نعوظ گردد وجالی ومفتح وملین
بطن ومدر بول ومورث تشنگی وخوردن آن بعد از طعام در محرورین باعث انحدار آن وگفته اند این فعل کلی اسم
وجهت تصفیهٔ روح کبدی وتقویت کبد واستسقای زقی وسوء القینه ویرقان وسرفهٔ حار وتصفیهٔ
صوت وفربه کردن بدن ونفوذ فرمودن غذا ورفع جرب وحکه ونیکوئی رنگ رخسار نافع واکثار آن مفسد غذا ومرخی
معده ومضر صاحبان حمی بسبب نفخ وتکثیف آن مسام را ومصلح آن انار ترش ودر بارد المزاج زنجبیل پرورده ورب انار
شیرین در افعال قویتر از آب آن ومرخی معده ومصلح آن مصطکی است وشراب آن خصوصا منعنع منافع بسیار دارد وچون
سر انار شیرین را سوراخ کرده بدفعات بقدریکه گنجایش داشته باشد با روغن بادام شیرین یا روغن بنفشه دران ریخته بر روی
آتش گذارند تا روغن را جذب کند وبحدی رسد که دیگر جذب نکند مکیدن آن جهت وجع صدر وسعال مزمن یابس مجرب

ورب سنور آنها مثل آب آن با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که نیم گرم باشد همین اثر دارد و عصیر آنرا چون در شیشه کنند و در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد پس در چشم کشند روشنائی آنرا بیفزاید و هرچند این کهنه‌تر شود بهتر میگردد و ذرور آن با عسل جهت درد گوش مفید و خوردن آن لعاب و مولد ریاح در معده و ذرور گل سوختهٔ آن جهت التیام جراحات و خشک نمودن آن مفید و غنچهٔ ناشکفتهٔ آن از سه عدد تا هفت عدد بحسب سن و قوت مزاج اطفال با قدری برگهای نورستهٔ ام غیلان و فلفلی زیرهٔ سفید سائیده سنکتاب نموده باطفال شیرخوار و یا بزرگتر از آن در حالتیکه ایشانرا اسهال عارض گردد و کهنه شود خواه بسبب دندان برآوردن باشد و یا غیر آن سه روز متوالی و یا تا هفت روز دهند * و رمان مز *
یعنی انار میخوش ترش و شیرین در سردی و تری مائل باعتدال و در سائر افعال قریب بانار شیرین و در تسکین حدت صفرا و ثوران خون از آن زیاده و صفراوی مزاج را الیق از انار شیرین ترش صرف و آشامیدن آب انار که با شحم فشرده باشند از نیم رطل تا یکرطل و بیست درم شکر خام جهت اسهال صفرا و تقویت معده و رفع تبهای صفراوی و یرقان و جرب و حکه نافع و درین افعال مانند هلیلهٔ زرد است و چون آب انار ین را در ظرف مس کرده بقوام آورند جهت سلاق و جرب و تقویت باصره و جراحات مزمنه و خبیثه نافع

* رمان حامض * یعنی انار ترش در دوم سرد و خشک و قابض و مسکن لهیب و حرارت معده و کبد و حار و غلیان خون و صفرا و مانع انصباب مواد بمعده و مدر بول و جهت منع صعود بخار بدماغ و رفع دخانیت آن و رفع خمار و قی و خفقان حار و اکثار آن مورث قرحهٔ امعا و سحج و چون بعد از طعام بخورند مانع صعود بخارات بدماغ و مضر مبرودین و مضعف جاذبهٔ جگر و قوت باه مصلح آن انار شیرین و زنجبیل پرورده و اسفیدباج با توابل و سیر و اکتحال آن جهت ناخنه و سبل نافع و مضمضه و نگاهداشتن آن در دهان جهت منع قروح خبیثهٔ آن و رب ستور چون در ظرف مس با عسل طبخ جید دهند جهت اکلهٔ دهان مجرب و چون عصارهٔ آنرا طبخ دهند تا غلیظ گردد و با عسل ممزوج کرده جهت قروح انف و وجع اذن قطور او جهت قروح خبیثه و بردن لحم زائد ضماد نافع و ضماد آن که مهرا پخته باشند با پوست و تخم آن جهت جرب و حکهٔ صفراوی مجرب و طلای مطبوخ آن در رمت در شراب جهت تحلیل اورام بیعدیل و سویق آن قابض و جهت رفع خواهش خوردن گل و امثال آن که زنان حامله و دیگرانرا بهم رسد مؤثر و رب انار ترش در افعال قویتر از آب سویق آنست و رب ستور شراب آن و چون جوف انار ترش را خالی کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و منعقد گردد پس بقدر فلفلی حبوب بندند پانزده عدد و یا زیاده از آن جهت رفع اسهال مزمن و سحج مجوف و قرحهٔ امعا و مقعده مجرب و رب انار ین در دوم سرد و در اول خشک و قابض و جهت رفع التهاب و تسکین تشنگی مفرط و تبهای تند و قی و خمار و رفع خواهش ردیهٔ حوامل و فساد رنگ رخسار و دفع غم نافع و مضمضه بآب طبیخ آن جهت تقویت لثه و آشامیدن آن جهت سلس البول و آشامیدن سائیدهٔ آن بقدر یکدرهم با آب گرم در رفع کرم معده و حب القرع بیعدیل و طبیخ از بیخ انار در این باب از مجربات است و جهت لثهٔ حار و دردندان مضمضهٔ آن بیعدیل و انار دانه قابضتر از رب هر یک و در افعال قویتر و کوبیدهٔ ترش آن با مویز بالسویه و خمس آن زیرهٔ کرمانی جهت رفع قی و تقویت معده مجرب مضر سحج و سرفه مصلح آن موم و جلوس در آب طبیخ آن جهت رفع سیلان طمث و خروج مقعدهٔ اطفال و ضماد آن با عسل جهت رفع آثار آبله و طلای سوختهٔ آن با عسل بر سینه و معده جهت نزف الدم و نفث الدم و حقنه بآب آن که با برنج و جو مقشر بوده اد جوشانیده

رمان حامض

باشند جهت رفع اسهال وسحج وتغسیل معده باآن جهت قطع خون بواسیر وامراض مقعده مفید وگل انار را اقماعا مانند گل انار فارسي است وبذر آن جهت قطع خون بن دندان والتیام جراحات وقلاع وفتق ومضمضه بطبیخ آن جهت استحکام دندان متحرک وقطع آمدن خون از لثه ورفع قلاع وضماد گل آن با برگ کرم تازه برفم معده جهت رفع قی مفرط وقطور عصارهٔ گل آن باگلاب در چشم جهت منع انصباب مواد بدان وتحلیل ورم آن وبا آب عنب الثعلب وبا آب برگ لسان الحمل جهت قرحهٔ احلیل ونشف رطوبت واندمال آن وانصباب مواد بدان وبا آب قراح جهت سحج مورهٔ وکفش وابتدای داءالحس وباسرکه جهت حمره که بادسرخ است مفید وباد ردی خمر جهت جشای عارض در چشم بشرط مداومت بران وعصارهٔ پوست رمان وشحم آن قائم مقام عصارهٔ گل آنست وبدستور عقید عصارهٔ درخت آن که در اواخر ربیع گرفته باشند وگویند چون هفت عدد غنچهٔ ناشکفته آنرا بهیچی بلع نمایند که بدست نرسد جهت قطع بروز رمد تا یکسال مجرب است وبدل آن اقماع زردی که در اقماع انار میباشد شبیه بزرورد در جمیع افعال مانند گل آنست وچون انار را طبخ نمایند تا مهرا شود وچهار درهم از آنرا با آبی که در ان طبخ یافته است باده واوقیه آرد خبز جوار وی یا آرد دخن طبخ نمایند تا مانند عصیده کردد پس بران زیت خام ویا روغن گل ریخته بخورند جهت رفع اسهال ربع مایوس العلاج مجرب چون صاحب تپ بعد اندک غذائی آب انار را خواه شیرین باشد وخواه ترش بمکد نافع است اورا ولیکن اگر پیش از غذا باشد بهتر است از بعد از ان مگر آنکه لینتی در طبع باشد ویا توهع قی معلوم کردد وچون انار درسته را در شراب طبخ نمایند تا پخته کردد پس بسایند وبرگوش بندند جهت ازالهٔ درد آن مجرب است وآش رمان وافشرج وبروددرمانین وجوارش وحقنه وحب وحریره وخوشاب ودواء الرمان ودهن ورمانیه ورب وسفوفات وسکنجبین رمانی وسویق واشربه وطلا وعصاره ولعوق وماء الرمانین ومعجون آن در قرابادین کبیر مذکور شدند

رمان بری

* رمان بری * که مض نامند بضاد معجمه * ماهیت آن حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که ثمر آن حب القلقل است وحکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که در حوالي گورکهه پور از بلاد هند سرکار صوبهٔ اوده کثیر الوجود است سه چهار برگ از زمین بر آمده گل میکند وگل آن شبیه بگل انار وبرگ آن مانند برگ کاسني واصلا چوب ندارد وثمر آن شبیه بانار وبزرگی انار متوسطی وطعم آن شیرین در زمین میرسد وخستهٔ آن بزرگ * افعال وخواص آن ضماد بیخ آن با مساوی آن صبر سقوطری وطین ارمني جهت ضربه وسقطه مجرب درد وسده دفع وجع آنرا از اول میکردانند

رمث

* رمث * بکسر را وسکون میم وثای مثلثه * ماهیت آن نباتی است از جنس لحود وشبیه بشیح ببلندی قامتی ورنگ آن مانند شیح وا غبر نیست وبعد از خشک شدن بسیار زرد میکردد واز ان چیزها رنگ میتوان نمود وگویند از مجاورت آن رنگ شخص مجاور زرد میکردد * افعال وخواص آن دخان آن جهت زکام نافع وباعث گریختن هوام است وقلیه که از سوختهٔ آن بهم میرسد گویند بهتر از قلي اشنان است *

رمل

* رمل * بفتح را وسکون میم ولام بفارسي ریگ وروان وباصفهاني ماسه وبهندی ریت نامند * ماهیت آن معروف است بهترین آن ریزهٔ خالص از خاک است * طبیعت آن در سوم خشک ومجفف * افعال وخواص آن گرم کردهٔ آن جهت نشف رطوبات واستسقا بعنوان بستن ودفن در ان کردن مفید وحمول سائیدهٔ آن جهت قطع حیض ومنع حمل بغایت مؤثر وبالخاصیت آب بد مزهٔ بد طعم را خوش طعم میکرداند بالعکس آب خوش مزه را بد مزه

رم رام بفتح را و سکون میم و فتح را و الف و میم * ماهیت آن قرطم بری است گویند قرصعنه است و برگ آن خرد و پهن و خاکی رنگ و جهت دفع مضرت سم مار و کژدم و انواع هوام نگاه میدارند و طریق استعمال آن آنست که برگ آن را در آب اندازند و بگذارند تا قوت آن در آب آید پس آن آب را باو دهند که او را گزیده و وقتی که از آن حاصل میشود ضعیف از قلب انشانست

فصل الراء مع النون

رند بعربی اسم راسن بری است بلغت شام غار نامند و گویند صندل است

فصل الراء مع الواو

روس بضم رای و همزه و واو و سین مهمله جمع راس است و بفارسی کله نامند * ماهیت آن معروف است مراد از آن کله و مغز آنست از حیوانات و بهترین آن مغز کلهٔ گوسفند جوان فربه است * طبیعت آن نسبت بسائر بدن حیوان ابرد و ارطب است و بحسب طبع هر حیوان مختلف میباشد در کیفیات اربع و قوت و ضعف و غیرها * افعال و خواص آن کثیر الغذا و بطی الهضم و چون هضم و استمراء یابد بدن ضعیف را قوی گرداند و منی بیفزاید و جهت اصحاب کد و ریاضت نافع و مضعف معده و بدبو کننده جشاء و بول مصلح آن خوردن با خردل و سرکه آبکامه و صعتر است و گوشت خدین آن گرم تر و رطوبت آن کمتر و غذائیت آن زیاده و مردم چشم آن چرب تر و سریع النزول و گوشت زبان آن ضعیف تر همه اجزای آنست و مغز آن ابرد و ارطب کل اجزای آن و پوست آن اعدل و بطی الهضم تر و غلیظتر و غضاریف آن ردی تر همه اجزا و بطی النزول و مورث قولنج و غضاریف دماغ آن ردی تر مصلح چشم آن نمک سیاه و زبان آن نمک با اعتدال و بنا گوش آن سرکه و صعتر و اشتر غار و پوست کله و غضاریف آنرا حتی المقدور نباید خورد و اگر مضطر و ناچار گردند بخوردن آن باید که با کف خردل و مصطکی و دارچینی قلیه پخته بخورند اما بسیار و شکم سیر نخورند بلکه برجوع صادق و ریاضت شدید اندک بخورند و اگر دیر منحدر شود مصطکی و عود هندی بخایند و اگر ثقل کند باید که مبادرت باخراج آن بقی کنند و اگر قی دشوار آید و یا عادی بدان نباشند اسهال ببعض جوارشات مسهله نمایند و بهتر آنست که در بلدان رطبه و حاره صاحبان امزجهٔ ضعیفه کله و پاچه نخورند اصلا و انگور بالای کله نخورند که مضر است و نطول سر بچهٔ گوسفند و پاچهٔ آن جهت تسکین اوجاع سر یابس هنگام انتهای علت و جهت ترطیب سوء مزاج دماغ یابس و جنون و بیخوابی و امثال اینها نافع و حقنه بمرق سر بچهٔ گوسفند مرطب امعا و کرده و اعصاب و مهیج باه و ملین اورام صلبهٔ باطنیه و سرهای ماهی کوچک نمک سود خشک کرده سوخته جهت شقاق ملازه و مقعده و ورم لهاة و کرده و سائر اورام صلبه و امثال اینها با دهان مناسبه و با آبهای مناسبه نافع است

رواصیر بفتح رای و واو و الف و کسر صاد بی نقطه و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله * ماهیت آن عبارت از بقولی است که در آب پخته و در روغن بریان نموده در آب میوهای ترش مانند انار و سیب و به و ریباس و آب غوره و سماق و یا رب و یا شربت اینها و یا ماست و یا کشک اندازند و تناول نمایند و از جملهٔ اغذیه است و بفارسی بورانی نامند * طبیعت آن بحسب آنچه از آن میسازند مختلف میباشد * افعال و خواص آن مسکن صفرا و حدت خون و مبرد و محرور المزاج را نافع و مضر مبرودین و ثقیل و بطی الهضم بسبب غلظت آن و نفاخ و قابض شکم و مهیج امراض رحم است

روبیان بضم رای و سکون واو و کسر بای موحده و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون و اربیان نیز آمده و بفارسی ماهی

روبیان وماهی میگ وبهندی جهینگا مچهلی نامند * ماهیت آن حیوانی است آبی وحلال باد ست وپاهای بلند وغلاف جثهٔ آن صدفی وکوچک آن بقدر ملخ بزرگی وبزرگ آن تا یک شبر ونیم تا دو شبر وزیاده هم وسرخ رنگ وگوشت آن نیز سرخ رنگ وصلب وچون بریخته میشود وغیر جراد البحر است چه آن کوچک پردار است وجراد البحر را مند کورشد وروبیان کوچک را با آب ونمک جوش داده وخشک نموده از سواحل دریا باطراف میبرند وآنرا در زبان رسمی میگ مینامند بریان کرده بانمک میخورند وبا روغن وپیاز بریان کرده با برنج پخته دم داده وبالای طعام نیز ریخته وبا قلیه پخته میخورند * طبیعت تازهٔ آن در دوم گرم ودر اول تر ونمک سود آن از آن گرم تر وخشک تر * افعال وخواص آن مبهی ومولد خون صالح ومنی ومسخن گرده ورحم ومعین بر حمل وکثرت اولاد وبطیٔ الهضم وباسکنجبین مسهل ومخرج حب القرع وچون تا روغن گرد کان وبا روغن گاو یا نارجیل وبا پیاز ورق کرده بریان نمایند وبا کند ناطبخ نمایند مانند قلیه وبا تخم مرغ نیمبرشت تناول نمایند بغایت محرک باه ومسخن رحم است واکتحال خشک سائیدهٔ آن با فلفل جهت رفع شبکوری نافع وضماد کوبیدهٔ آن با تخم سیاه برشکم مخرج حب القرع وبتنهائی محلل اورام صلبه وجاذب پیکان وخار از بدن وطلای پختهٔ مهرای آن در روغن زیتون جهت وجع مفاصل ونقرس نافع ونمک سود آن محرک باه مبرودین ومولد منی ایشان ومولد سودا وحکهٔ قوی وامراض سودای وبجوش آورندهٔ خون صفرا مصلح آن با مری یعنی آبکامه وسرکه وربوب حامضه وبعد از آن شراب انار منعنع وجوارش سفرجل مسهل خوردن مصلح تازهٔ آن خصوص در مبرودین کرویاو قرص عود هندی وامثال اینها است

* روذاریذا * بضم را وسکون واو وفتح ذال معجمه والف وفتح همزه وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح ذال معجمه والف لفت یونانی است بمعنی اصل الوردی * ماهیت آن بیخی است شبیه بقسط وسبکتر از آن وبعد از سائیدن بوی گل سرخ از آن ظاهر میگردد * طبیعت آن در اول سوم گرم * افعال وخواص آن ملطف ومحلل وجهت رفع صداع بارد مجرب خصوصا چون با نار دین مخلوط کرده در آب جوش دهند وبدان نطول نمایند بر سر

* روسختج * بضم را وسکون واو وضم سین مهمله وسکون خاء معجمه وفتح تاء مثناة فوقانیه وجیم معرب روی سوختهٔ فارسی است وآن را سخت نیز نامند * ماهیت آن مس سوخته است ودستور احراق آن در دستورات مذکور شد وبهترین آن سیاه مائل بسرخی آنست وسیاهٔ آن زبون زیرا که بسیار سوخته وفاسد شده است * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن بسیار قابض ومجفف ولذا وجذاب ومنقی جراحات ومدمل وجالی غشاوهٔ چشم ومانع زیادتی قروح خبیثه وجهت بردن گوشت فاسد زائد مؤثر وقتال ومغسول آن ملایم تر وآشامیدن یک درم آن با موم وروغن کنجد که مصلح آنست مسهل قوی مای اصفر بقوت وجهت استسقا نافع وبا آب باران وعسل مقی قوی طریق غسل آن مانند اقلیمیا است

* روی توتیا * شبه است ومشهور بروح توتیا است چه آن توتیای معدنی غیر مصنوع است بخلاف سائر اقسام روی اسم فارسی طالیقون است وآنرا مصنوع از چهار وزن مس ویک وزن ونیم سرب سازند واهل هند این را بهنکار بفتح باء موحده وخفای ها وسکون نون وکاف فارسی والف وراء مهمله نامند

* فصل الراء مع الهاء *

* رهشی * بفتح را وسکون ها وکسر شین معجمه ویا بفارسی ارده نامند * ماهیت آن کنجد مقشر بریان نرم سائیده

است که مانع باشد و روغن از ان جدا نکرده باشند * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن مبهی و مسمن و غلیظ و دیر هضم و مفسد اشتها و بطی الخروج از معده مصلح آن عسل و سرکه و ملین صلابات ظاهری و باطنی و مفتح جشای احشا و منضج دمامیل و خراجات و مسکن وجع و حدت و خشکی عضو و آتش و با بارود سوخته ضماد او طلاء و آنچه از مغز پسته و زرد آلو و شفتالو و غیر آن ترتیب دهند در آثار ما لذا اصل آنست

* فصل الرابع الیاء المثناة التحتانیه

* ریباس * بکسر را و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح باء موحده و الف و سین مهمله بفارسی ریواس و ریواج و چکری نیز نامند * ماهیت آن نباتی است بقدر یک ذرع و شبیه بسلق و از وسط آن یک و یا دو ساق روئیده اندک پهن قریب بدو انگشت و بحجم یک انگشت و بر بالای آن پوستی سبز رنگ و مزغب و طرف متصل به بیخ آن مائل بسفیدی و اندک بنفشی و طرف بالای آن سبز و مانند پوست بیخ کاهو بطول از ان جدا میگردد و مغز آن سفید رنگ نازک آبدار ترش با اندک عفوصتی و سر ساق آن متشعب و در بین شعبها پردهای سبز خشن و بالجمله ساق آن شبیه بساعد انسان بدار یکی و سر آن شبیه به پنجهٔ مرغابی و گل آن سرخ رنگ و طعم آن اندک ترش با شیرینی کمی و منبت آن مواضع برف نشین و کوهستان بسیار سرد و بهترین آن فارسی سفید لطیف شاداب مخوش آنست که ساق آن سطبر و بلند باشد و بیخ آن را وند است چنانچه ذکر یافت و ریباس مصری منسوب است بمصر نیشاپوری و آن اول کسی است که ریباس را یافته مترجم صیدنه ابو ریحان گوید که بیخ ریباس تا آب نرسد برگ برنمیآورد و در بعضی مواضع سی سال باید تا برگ برآورد در ین مدت بیخ آن بتدریج در زمین بزرگ میشود تا بمقدار بیخ درخت خرما رسد در بزرگی و آنرا راوند گویند و چون نبات آن بزرگ شود هر برگی از ان مشابه بدست او میباشد و از دو شیر را راوند دست بدان سبب گویند که دستهای او بلند بود و هر شاخی از نبات آن تخم نباشد بلکه از میان نبات آن هر سال قضیبی برآید و بر سر آن تخم آن باشد و بر حوالی آن قضیب ساقهای ریباس برآید بشکل دست آدمی * طبیعت آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص این ملطف و با قوت قابضه و مفرح و مقوی معده و احشا و جگر حار و تحریک اشتها و قاطع قی صفراوی و تشنگی و غثیان و مسکن حدت صفرا و خون و صافی کنندهٔ آن هرد و وجهت رفع مستی و خمار و خفقان و وسواس و بواسیر و طاعون و وبا و جدری و حصبه و اسهال حار صفراوی و یرقان و تپهای حار و صفراوی و مداومت آن مانع بروز مد و اکتحال عصارهٔ آن جهت تقویت باصره و رفع بیاض و ضماد آن با آرد جو جهت باد سرخ و نمله نافع مضر سینه و باه و مجفف اعصاب و مورث قولنج در مبرودین مصلح آن شربت عود و انیسون و عسل مقدار شربت از آب آن تا سی درم بدل آن حماض اترج و آب غوره و رب ریباس قویتر از آب آنست و شربت آن وحشت و جنون و رفع بخارات و احتراقات را نافع است *

* ریه * بکسر را و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها بفارسی شش و بهندی پهپهره و بترکی ابکه نامند * ماهیت آن معروف است و بهترین آن ریهٔ بره و بزغالهٔ شش ماهه تا یکساله است خصوص که کوهی باشد * طبیعت آن گرم و تر و بقراط سرد و تر و روفس خشک دانسته * افعال و خواص آن جهت مرضی و ناقهین که خواهش گوشت داشته باشند قلیل آن که اطراف آنرا که نرم باشد بریده بریان نموده باشند نافع و گویند مداومت خوردن آن مورث سل و بطی الهضم و قلیل الغذا و مولد خلط بلغمی است مصلح آن گرد و یا و سرکه که در ان بخیسانند پس بریان کنند مضر معده مصلح آن حب الآس و شکر است

وضماد كرما كرم آن جهت تحليل ورم چشمي كه برسفيدي آن نقطهٔ سرخي بهم رسيده باشد ورئهٔ بز وخنزير وگربه وخرس وجعل
جهت سحج وورمي كه در پا از كفش وموزه وامثال آن بهم رسيده باشد مفيد وبدل ستور وضماد محرق رئهٔ آنها كرما كرم چون
مي دمد آنرا بر آتش بريان كنند وخونابي كه از ان آيد بر ثآليل وقوباي يابس طلا نمايند زائل سازد خصوصا كه رئهٔ بز يكساله باشد
ومحرق آن جهت رفع سحج موثر ورئهٔ حمار الوحش را چون خشك كنند وبكوبند وبياشامند جهت ضيق النفس نافع است *

ربة البحر

* رئة البحر * بكسر را وفتح يا وضم تا والف ولام وفتح باء موحده وسكون حا وراء مهمله * ماهيت آن چيزي است
شبيه بشبشه وقتيكه تازه تر باشد در رنگ ودر درياها يافت ميشود * افعال وخواص آن ضماد آن جهت نقرس وشقاقيكه از
سرما بهم رسيده باشد نافع است

ريحان

* ريحان * بفتح را وسكون ياء مثناة تحتانيه وفتح حا والف ونون بفارسي شاهسفرم وبهندي نازبو ونكبا بري نيز نامند
* ماهيت آن اسم جنس است وورا انواع است ودر شاهسفرم مذكور خواهد شد ان شاء الله تعالى *

ريحان السليمان

* ريحان السليمان * آنرا جسفرم وجماهو سليمان نيز نامند * ماهيت آن گياهي است از جنس عشقه شبيه بشبث
تر وتازه وبرگ آن شبيه ببرگ خطمي وگل آن سفيد وكوچك ودانهٔ آن سياه مانند فلفل وگياه آن براشجار مي پيچيد ودر
كوهستان فارس بهم ميرسد ودر اصفهان ودر البرز بردرختها ميرويد ودر تنكابن ديسونو نامند * طبيعت آن گرم
وخشك وابو ريحان تا چهارم گفته * افعال وخواص آن ملطف ومجفف ومسهل بيغا ثلث سودا ومنقي خون از احترقات
ومسكن نفخ ومحلل رياح ورطوبت لزجهٔ معده وضماد طبيخ آن جهت بواسير وامراض سوداوي ودرد رحم وطلاي آن
با عسل جهت ورم بلغمي وبا سركه جهت حمره واورام حاره وحمول آن با روغن گل جهت درد رحم وآشاميدن وطلا
كردن شكوفهٔ آن جهت لقوه وفالج وگزيدن عقرب نافع مقدار شربت از برگ آن تا سه مثقال واز آب آن تا ده درم واكثار
آن مصدع مصلح آن روغن نيلوفر وكافور بدل آن مرزنجوش وگويند بدل آن نيم وزن آن شيح ونيم وزن آن عنب الثعلب
است وگويند بسبب آنكه در چهارم گرم وخشك است سرما بدان ضرر نميرساند ومدتها ميماند واگر مدتها آب نيابد محتاج
بآب نيست بلكه اشجار مجاور خود را از ريشهٔ خود سيراب ميگرداند وحكيم مير محمد مؤمن در تحفه نوشته كه در كتب ادويهٔ
مفرده نوشته اند كه گياهي است در اصفهان مشهور بگل عقرب است وجهت عقرب ورتيلا وزنبور گزيده شربا وضمادا
مجرب وبرگ آن از لبلاب كوچكتر وگل آن مانند خوشهٔ بنفشه والوان آن زرد رنگ وكوچك است اما هميشه
سبز نيست وآن سطاريون است ومذكور ميشود وگويند قسم جبلي آنرا برگ آن مانند شبث وگل آن بسرخ با سفيدي مي باشد

ريحان الكافور

* ريحان الكافور * آنرا ريحان يهودي وشجر الكافور نامند وگويند بفارسي سوسن نامند * ماهيت آن گياهي است
گل وشاخ آن شبيه بشبث وبرگ آن شبيه ببرگ انار واز ان ريزه تر وگل آن كبود مائل بسفيدي واز جميع اجزاي آن
بوي كافور آيد خواه تر باشد وخواه خشك * طبيعت آن در دوم گرم وخشك * افعال وخواص آن آشاميدن آب
آن جهت تفتيح سده ويرقان وقطع سيلان خون اعضا وبوئيدن آن بسبب تحليل رطوبات چسپنده باغشيهٔ دماغ وادمان
آن محلل اخلاط غليظهٔ دماغيه وتحليل اورام وذرور آن جهت قروح وجراحات نافع مضر محرور ومصلح آن سكنجبين
مقدار شربت آن يكدرهم واز آب آن تا هفت درهم است *

ريش

* ريش * بكسر را وسكون يا وشين معجمه بفارسي پر نامند * ماهيت آن معروف است وعبارت از پر طيور را هست

افعال وخواص آن در روز سوختگی آتش جهت التیام زخمها نافع و مروی بسیار نرم بازکه گزک نامند در قطع خون جراحتها قائم مقام موی ارنب خرگوش است وچون از بیخ بوطیموز آنچه بزرک وسفید ومجوف باشد جدا کرده بسوزانند وبسویند وخشک کنند ودر بینی دمند رعافی راکه بهیچ چیز بند نگردد زائل نماید ومجرب است ودر جمیع نزف الدم بعدیل است خصوصا بزطاوس

باب یازدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها زای معجمه است

فصـــــــل الزای مع الالف

زاج بفتح زا و الف وجیم معرب از زاک فارسی است *ماهیت آن* از معدنیات است واقسام میباشد وغیر شبه است وسفید وسرخ وزرد وزرد آن منقلب بسبز میگردد وسفید آنرا قاقند پس وشوغا روزرد را قلقطار وسبز را قلقند و قلقنت سوری نامند وبشهر ازی زاج سیاه

زاج ابیض بفارسی زاج سفید وبیونانی خال القیس وبهندی پهتکری نامند *ماهیت آن* چیزی سفید واندک مائل بزردی وخفیف الوزن وبهترین آن مصری براق شبیه بزرنیخ بلخشی است که چون در دست بمالند زود ریزه گردد وپاک باشد از آلایش وکوفته نباشد وانچه راکه خواهند رنگ کنند وخوب رنگین صاف یکسان شود اولا در آب محلول آن تر نموده خشک کرده پس رنگ مینمایند ومعدن آن اکثر جاها است از انجمله پنجاب از صوبۀ لاهور در قصبۀ بهره مشهور بخوش آب ونمک سار مابین نهر جهلم ودریای که معدن نمک است شرقی آن معدن زاج است ودر حین بر آوردن مانند نمک اندک نرم میباشد وبر سیدن هوا بدان صلب میگردد *طبیعت آن* در اول سوم گرم وخشک ومائل باعتدال ولطف همه اقسام است *افعال وخواص آن* بسیار قابض وجالی ودر جمیع افعال قریب بزاج زرد است وآشامیدن ثلث درم تا نیم درم آن که با دو وزن آن نبات سفید نرم سوده کف کنند وبالای آن شیر گاو تازه دوشیده بقدر نیم آثار هندی که همان مقدار آب داخل کرده باشند بیاشامند واگر آن مقدار شیر وآب را بیکدفعه نتوانند آشامید بدفعات بیاشامند ووقت شام نیز همین مقدار زاج ونبات باشیر وآب بیاشامند واز ترشی وبادی وگوشت پرهیز نمایند وتا هفت یوم بدستور بعمل آورند جهت دفع قرحۀ گرده ومثانه واحلیل وتحلیل ریاح آنها وتفتیت حصاة نافع واگر برای تفتیت حصاة تا پانزده یا بیست یوم بعمل آورند بهتر است وچون دو جزو آن را با یک جزو قلیمیا با سرکه سائیده در ظرف سفالی کرده چهل روز تابستان در آفتاب در زیر سرگین اسپ دفن کنند بغایت تند وجالی میگردد وازالۀ بیاض غلیظ وناخنه مینماید ودر ازالۀ گوشت زائد زخمها بینظیر واکتحال زاج محرق جهت تنقیۀ چرک گوشهای چشم وباعسل جهت سطبری پلک آن ونفوخ آن در بینی جهت رعاف وبدستور طلای آن بر یافوخ با آب کندنا وبا قیروطی جهت اکلۀ دهان وبعضی با خوسا ئیده بدستور مذکور میسازند وآن نیکوترین دوائی است برای جرب طلاء وطلای زاج با آب کشنیز جهت حمره وسلعه وجرب وحکه وخشک ریشه بستن زخمها وذرور آن جهت قروح خبیثه ونزف الدم همه اعضاء وورم بن دندان وعضلات حلق وفرزجه وحمول آن با آب کندنا جهت نزف الدم رحم وفتیلۀ آن با عسل جهت قرحۀ گوش ورفع چرک آن وجهت بواسیر ونواصیر مفید وقطور قلیل محلول آن در آب باران جهت تنقیۀ بصر ورفع غشاوۀ رقیق وبیاض وامثال اینها نافع است

* زاج احمر * قسمي از زاج سفيد مائل بسرخي است وجوف آن سياه و با تجاويف وثقبها و با زهومت وغليظتر از سائر اقسام ودر جميع افعال مانند آنها است وازان انچه صيقلي وبنفش است ضعيف تر وشيخ الرئيس در قانون نوشته كه اطباى قبل ما واطبا در زمان ما تجربه نموده اند كه آشاميدن يك درم زاج سرخ بلخي موى سفيد را ميريزاند وبجاى آن موى سياه ميرويانند وليكن شخص قوى المزاج مرطوب متحمل آن خواهد شد زيرا كه بسيار قوى است

* زاج اخضر * يعني زاج سبز بهندى آنرا هيرا كسيس نامند * طبيعت آن گرم وخشك تر از سائر اقسام وسوختهٔ آن لطيفتر واحراق آن براى تلطيف آنست * افعال وخواص آن محرق واكال آشاميدن يك درم سوختهٔ آن جهت رفع سميت فطر وبا عسل جهت اخراج كرم معده وحب القرع وبا آب مقئ قوى است وچون صاحب بنيهٔ قوى مرطوب ازان بنوشد موى سفيد آن ريخته بجاى آن موى سياه برويد ومجرب دانسته اند وليكن چون بسيار خشك وبغايت مضرر ته است ترطيب بسيار بايد نمود وقطور آن در بيني با آب جهت قطع رعاف وتنقيهٔ دماغ از رطوبات ودر گوش جهت درد گوش بارد آن وچون آنرا سوخته وباسورنجان ممزوج كرده در زير زبان كذارند جهت ضفدع واكلهٔ دهان وقلاع آن ودر بيني جهت اكلهٔ وقروح آن وبدستور طلاى آن بتنهائي جهت اكلهٔ دهان وبيني وضفدع زير زبان وبواسير الانف ونزف الدم جراحات مضر جراحات عصباني وزياده از يك درم آن كشنده است

* زاج اصفر * يعني زاج زرد كه بهندى كسيس نامند * ماهيت آن بهترين اقسام زاجات را فضل آن ذهبي ودرخشندهٔ آنست * طبيعت آن درسوم گرم وخشك سوختهٔ آن لطيفتر بخلاف سائر املاح كه از احراق قويتر ميشوند ومغسول آنرا حدت كمتر * افعال وخواص آن آشاميدن آن جهت قتل واخراج اقسام كرم معده وتحليل ورم وصلابت طحال مؤثر وغرغرهٔ اقسام زاج باسركه جهت زلوى درحلق مانده مجرب وچون دو جزو آنرا با يك جز واقليميا باسركه سائيده درظرف سفال كرده چهار روز در تابستان در آفتاب ودر زمستان در زير سرگين اسپ دفن كنند بغايت تند وجالي ميكردد وازالهٔ بياض غليظ وناخنه مينمايد ودر ازالهٔ گوشت زائد زخمها بيعديل ودر رنگ كردن موى موثرمقدار شربت آن كه بي خطرباشد تا يكدانك وزياده بران خطرناك مصلح آن قي كردن بشير تازه دوشيده وروغن تازه وكره وشكر وترطيب بدن بدل آن زنگار است ومولد جوهر دارر ابعد از تصقيل وتصفيه بدل ان جوهرميدهند

* زاج الاساكفه * بفارسي زاج كفشگران وبهندى كسيس نامند وگويند زاج سياه است وبيوناني ما ليطرنا وملبطرنا گويند * ماهيت آن قسمي از زاج ابيض است كثيرالارضية وچون آب بآن برسد سياه ميشود * طبيعت آن مانند سائر اقسام وقابض تر از سائر * افعال وخواص آن قابض وجالي وجهت درد دندان وحركت آن وسياه كردن موى وبا آب جهت جوششهاى رطبه وحقنهٔ آن با خمر جهت عرق النسا ولطوخ آن با آب جهت بثور لبنيه نافع ودر اخلاد ويهٔ مسودهٔ موى كرده ميشود

* زاج المقطر * وقلقطار نيز نامند * ماهيت آن از جنس زاج اخضر است كه ماهيت لطيف آن در زمين معدن منعقد ميگردد وبهترين اقسام است امتحان آن آنست كه چون بر فولاد بمالند برنگ مس گردد

* زاج الجامد * از جنس زاج اخضر است كه در ظاهر معدن رطوبت زاجيه منجمد شده باشد

* زاج المطبوخ * نيز از جنس زاج اخضر است كه با خاك مخلوط ميباشد آن را با آب مىجوشانند تا منجمد گردد وبهيأت

مهرا مرد برید ه استعمال مینما یند و از خوردن اقسام زاجات سرفه مود ه بسل وقروح اعضا ی باطنی وامعا وشقیع عارض میکرد د علاج آن آشامیدن شیر تازه دوشیده وکرهٔ تازه با شکر وشربت زوفا وما نند آنست

فصـــــل الزای المعجمة مع الباء الموحدة

زباد بفتح زای وبا والف ودال مهمله بهندی میدبکسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه ودال مهمله نامند *ماهیت آن نوعی از عطریات است سیاه رنگ مائل بسرخی وسیال از بلاد حبشه وا قاصی هند از حیوانی گیرند مشهور بزباد وآن حیوان را بفارسی گربهٔ زباد نامند وجثهٔ آن قریب بجثهٔ سگ وگربهٔ بزرگ صحرائی وبا خطوط سیاه وسر آن کوچک وچون آنرا حرکت بسیار دهند از مابین دوران آن عضوی شبیه به پستان مائیتی بترشح برمیآید در غایت خوشبوئی وبیشتر خوراک آن حیوان سنبل تازه وعلفهای خوشبو است ودر بلاد سرد سیر نمیماند وبهترین زباد سیاه مائل بسرخی براق خوشبوئی وبدترین آن سفید آنست وآنرا مغشوش باظفار الطیب ومصطکی وخوشبوئیهای دیگر میکنند وامتحان خالص آن آنست که بدست بمالند اگر بچسپد وبعد شستن دست بوی آن در دست بماند خالص است دیگر آنکه در ان حیوانات کوچک سرخ رنگ مانند مگس کوچک میباشد وانچه تحقیق شده آنست که آن حیوان شبیه بگربه ودرازتر از ان ونیز پوز آن یعنی دهن آن باریکتر ودرازتر از گربه است ودر بلاد حبشه وجزائر زیرباد ات بهم میرسد واکثر مردم آن حیوان را در قفس نگاه میدارند وبآن بازی میکنند وبعضی رام میشوند ورنگ آن سفید مائل بزردی است ودر زیر بیخ دم آن برآمدگی شبیه بنافه ویقدر جوزکوچکی است ودر ان پنج شش سوراخ میباشد واز هفت روز تا پانزده روز یکبار از ین نافه زباد بعمل می آورند واز یک ونیم مثقال تا دو مثقال زیاده بعمل نمی آید وبعضی که رام اند دم آنرا بلند کرده زباد از ان میگیرند وبعضی که وحشی اند دم آنرا از قفس بیرون آورده از ان زباد میگیرند بدین طریق که صدفی را باهستگی بر ان نافه میمالند وآن نافه را بملایمت میفشارند از ان زباد برمیآید وآنچه از آن بعمل می اید بهتر است از ماده آن زیرا که منفذ بول ماده بالای آن نافه است وقدری از بول آن بآن زباد ممزوج میگردد واهل اکسانیکه از ان آگاه اند آنرا ناشسته بکار نمیبرند وطریق غسل آن آنست که در ظرفی کرده اولا سه دفعه بآب سرد میشویند وبعد از ان سه بار دیگر بآب گرم وسه بار دیگر بآب سرد که نه بار باشد وباید که هر بار آب بسیاری بر ان ریزند وبدست خوب برهم زنند پس زباد را بکفدست از روی آب بگیرند وبکنار صدفی پاک نمایند تا تمام آن برداشته شود وباز بدستور در ظرفی کرده آب بسیار بر ان ریزند وبرهم زنند واز روی آب برگیرند آن هنگام زباد نرم وصافی در آب گرم نرم ورقیق ودر آب سرد منجمد میگردد پس سه بار در آب لیمو بشویند تا بوی بد ان زائل گردد پس سه بار دیگر بآب سرد واز کرپاسی بکذرانند وسه بار بگلاب بشویند پس در اندرون کاسهٔ چینی مالیده شبها بر روی گلهای خشبوی مانند ورد احمر ویا ورد ابیض یا ورد اصفر ویا بهار نارنج ویاگل یاسمین وامثال اینها معکوس بگذارند وروزها پارچهٔ پاکیزهٔ صفیقی بر سر آن بسته در آفتاب گذارند تا هر مقدار که خواهند پس اندکی از ان را باقدری عطر گلاب واگر حاضر نباشد با گلاب ممزوج نموده بکار برند واین بهترین طریق غسل واستعمال آنست *طبیعت آن درسوم گرم ودر یبوست معتدل *افعال وخواص آن منشف وبغایت مفرح ومقوی دل وحواس وآشامیدن یک قیراط آن باادویهٔ مناسبه وبا شراب تفریح آورد وجهت رفع غشی وخفقان وتوحش وجنون ودرد فم معده ومقعده نافع ونیم درم آن باقدری زعفران ومرق گوشت مرغ فربه جهت تسهیل ولادت مجرب دانسته اند

وبوئیدن آن جهت زکام ورد دسرباردرشقیقه وهمچنین تمریخ بدان وطلای آن با روغن با دام تلخ جهت حفظ صحت سامعه وتقویت آن وبتنهائی جهت نضج دمل وتسکین وجع آن والتیام قرحه وبرقضیب آلودن مانع حمل زنان ومداومت بوئیدن آن باعث صداع محرور وربو خلقی وضیق النفس مصلح آن صندل وکافور وا عبد یه بارده بدل آن غالیه است *

* زبد * بضم زای وسکون با ودال مهمله بفارسی روغن تازه بی نمك ومسکه وروغن وبهندی مکهن نامند * ماهیت آن عبارت از روغن گاو وبز وگوسفند وگاومیش است وبهترین آنها تازهٔ خوشبوی است که از شیر گیرند وروغن گاو لطیفترین همه وگاومیش خصوصا جنگلی از همه غلیظتر وچرب تر * طبیعت آن در اول گرم ودر آخر آن تر وکهنهٔ آن گرم تر وتری آن کمتر وزود مستحیل بخلط غالب میگردد خصوصا بصفرا * افعال وخواص آن ملین ومنضج ومسمن ومفتح سدد جهت تصفیهٔ صوت وخشونت قصبهٔ ریه وحلق وسرفهٔ خشك واورام ظاهری وباطنی واجد را زیرمودن فضلات وباعسل جهت ذات الجنب وذات الریه ونضج مواد سینه ودفع آنها وما لیدن آن بر بدن نیز وخوردن آن با شکر وخشخاش بغایت موریه فربهی بدن وبابادام تلخ جهت رفع فضلات ریه وباقوابض جهت اسهال وسحج که از حدت اخلاط باشد وباشربت گل جهت قطع فعل دوای مسهل وبابزردهٔ تخم مرغ نیم برشت جهت لذع اخلاط و پانزده مثقال آن باهفت مثقال شکر جهت عسر البول مجرب وطلای آن بر بدن بالخاصیت تغذیهٔ بدن میکند وتغذیهٔ آن موقوف بورود بآلات غذا نیست وجهت نفع ورمها وورم بنا گوش واربیتین ودهن وریشهی که برسر وبدن اطفال بهم میرسد وجهت گزیدن افعی وهزار پا خصوص گرم کرده گرما گرم آن وتمریخ آن بر بدن اطفال باعث سرعت بیرون آمدن آن ونیز تمریخ آن جهت رفع خصف تازه وکهنه وبا ادویهٔ مفتحه جهت تفتیح حجب دماغ وتلیین اعصاب وجراحت مثانه وقوبا وسعفهٔ خشك وجرب خصوصا که اولا بدن را بآب سرد بشویند وبمالند وبعد از مالیدن صاحب آن خود را بپوشاند تا عرق کند در همان روز رفع علت میگردد وضماد آن باسورنجان نرم کوبیده جهت قطع واستیصال دانهٔ بواسیر مجرب ودرین امر هرچند کهنه باشد بهتر دانسته اند ومغسول آن بیکصد ویک آب واقلا چهل ویك آب در امور مذکوره سریع الاثر وجهت پاك نمودن زخم از چرك والتیام زخمها وروئیانیدن گوشت تازه وجهت بواسیر وحرق النار نیز مضر مضعف ومرخی فم معده ومسقط اشتها وبسیار خوردن آن مسهل مصلح آن قوابض ونمك وشکر وفانید وعسل بدل آن شیر تازه دوشیده که بجوشانند تا خمس آن سوخته گردد مقدار شربت آن تا سی درهم است *

* زبد البحر * بفتح زای وبا وضم دال والف ولام وفتح باء موحده وسکون حا وراء مهملتین بفارسی کف دریا وبهندی سمندر پهین نامند * ماهیت آن گفته اند جسمی است مرکب از اجزای لطیفهٔ ارضیه واجزای هوائیهٔ مجتمعه با رطوبت دریا که بسبب تحریك امواج در سواحل بحر قلزم بر روی سنگها مجتمع ومتکون میگردد بصورت جسدی وآن پنج قسم میباشد یکی شبیه با سفنج وسطبر وزرد رنگ با زهومت وکریه الرائحه مانند بوی ماهی ودوم مائل بسفیدی بسیار متخلخل وبا تجاویف بسیار ورائحهٔ آن مائل بکرا هیت شبیه بطحلب بحری وسوم بشکل کرم وسبك ومائل به بنفشی واین را میسنون ودودی ر بشیرازی کرم ایوب نامند وچهارم بسیار تجویف شبیه به پشم وچرك آلوده وسفید مائل بزردی وبا تجاویف بسیار وآنرا قینون گویند وپنجم سفید وسبك ظاهر آن املس وباطن خشن وتند طعم وبی بوی واین از همه اقسام بهتر است وگفته اند بهترین این آنست که وردی یعنی برنگ گل سرخ باشد ونیز قسمی دیده شده که سفید بسیار ضخیم بحجم یك انگشت وزیاده

بران وبیرانچه وبااندک شوری واجزای آن پرده پرده وباریک صلب ودرمیان پرده ها جرمی رخو از قبیل سفید آب وشی
ملاس ومتجمد وبرپشت آن از قبیل پوست چیزی سیاه رنگ ووسط پوست آن در طول کرده دار شبیه بخرزات فقرات ظهر
در زیر پوست نمایان وطول آنرا یکشبر ونیم میگفتند واین را بهندی کستورن نامند وانچه بتحقیق پیوسته زبد البحر که
بفارسی کف دریا نامند اطلاق این اسم بران بمجاز وشبه است وآن کف نیست بلکه استخوان بالای پشت حیوانی است
بحری که در دریای فارس وقلزم ونواح آن بهم میرسد بقدر شبری ودر زیر شکم آن پوستی ودران لحمی رخو ودر جوف
آن آبی بسیار لعابی سیاه که بعضی مردم آنرا با قدری صمغ ممزوج نموده بجای مداد استعمال مینمایند وآن حیوان
بساحل افتاده وبمرور گوشت وپوست آن بتحلیل وزائل گشته بدان هیأت میگردد ومردم از ساحل برداشته باطراف
میبرند وکف دریا مینامند واکثر ماهی گیران آنرا صید نموده گوشت آنرا که مرغوب ماهیان است بسر قلاب نصب کرده
ماهیان را بدان صید مینمایند واستخوان پشت آنرا میاندازند بمرور ایام بدان هیأت میگردد وآن ماهی را اعضای طولانی
شبیه برودهٔ حیوان تا پنج شش عدد وبطول یکذرع میباشد ودم کوچکی از گوشت لزجی وبربالای پشت آن بالای استخوان
پوست نازکی * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن ازادویهٔ قتاله است قاطع قی وغثیان وهاضم
اطعمه ومضر صوت وقصبهٔ ریه مصلح آن لعابها ومصوغ مقدار شربت آن یکدانگ بدل آن شیح ضماد آن جهت کلف وبهق
سیاه ونمش وبا موم وروغن گل سرخ جهت قوبا وبثور لبنیه وقروح وجرب متقرح وخنازیر وبهق وکلف وسائر امراض جلدیه
وآثاریکه بر روی ظاهر شود وبا نمک رشرا با جهت ستردن موی وجلای دندان وطلای آن با سرکه بربدن جهت لاغر کردن
بدن واذابت لحم از مجربات است وطلای آن خصوص قسم اخیر با اندک فلفل با آب سوده جهت تحلیل اورام باردهٔ رخوه
ورهلیه واستسقا خصوصا طبلی نافع وآشامیدن یکدانگ از قسم سیوم آن با مثل آن کثیرا جهت درد سر وعسر البول وتفتیت
سنگ کرده واخراج رمل آن ودرد کمر واستسقا وسوزاک وادرار نمودن حیض وضماد محرق آن با سرکه وبا شراب سرخ رقیق
جهت داء الثعلب وکلف مجرب ومغسول آنرا حدت کمتر ولطیفتر وجلای آن بیشتر وبرای داء الثعلب وکلف بهتر وهریکی
از اقسام آن بدل دیگری اند مقدار شربت آن یکدانگ تا دو دانگ مضر سر مصلح آن روغن گل بدل آن حجر قیشور اسفنج
ونوع سفید آن در سوم گرم ودر دوم خشک جهت جلای بصر وبا ادویهٔ مناسبه جهت رفع بیاض چشم موثر است *

زبد البورق

* زبد البورق * بفارسی کف بوره نامند * ماهیت آن غیر بورهٔ زبدی است وغیر جامد وبغایت سفید شبیه بآرد
وبورهٔ زبدی جامد مائل بسرخی در جمیع افعال مانند بوره واز ان لطیفتر وتندتر است

زبرجد

* زبرجد * بفتح زای وباء موحده وسکون راء مهمله وفتح جیم ودال مهمله * ماهیت آن ارسطاطالیس زمرد وزبرجد
هر دو را از یک معدن میداند ودر معدن طلا تکون مییابد از مقابلهٔ زحل با قمر ونزد مقابلهٔ شمس والوان میباشد سبز صاف
کم رنگ را مصری وزرد مائل بسبزی را قبرسی وزرد مائل بسرخی را هندی نامند واین زبون ترین همه است * طبیعت آن
در سوم سرد وخشک وانطاکی در چهارم دانسته * افعال وخواص آن در همه افعال مانند زمرد است وجالی ومفرح
وقاطع نزف الدم ودافع عسر البول ومفتت حصاة وجهت تقویت باصره ورفع جذام بهترین ادویه است که هر روز نیم درم
آنرا بخورند وتعلیق آن جهت صرع وعسر ولادت دافع ومسقط باه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن
زمرد است وچون صورت مرکبی در حین بودن قمر در حوت بران نقش کنند واز ان انگشتری سازند ودر بنصر چپ کنند

باعث نزح و ازاله هم وتسهیل ولادت است وچون در طالع سرطان بران صورت ماهی نقش کنند ود ر رصاص پیچیده در دام ماهی نصب کنند ماهیان از قعر دریا بدام آیند وکویند آشامیدن شراب در پیاله زبرجد مست نمیکرداند *

* زبرب * بفتح دو زای وسکون دو با درمیان ودر آخر بترکی ابرسوخ وباصفهانی خوک ره نامند * ماهیت آن حیوانی است بقدر سک کوچکی وروی آن ابلق از خطهای سفید وسیاه وبعضی پوست آن نیز ابلق میباشد ومشهور است که هرچند آنرا بزنند فربه تر میکردد * طبیعت آن در سوم کرم وخشک * افعال وخواص آن کویند چون آن مرد ار میخورد مادام که میته نخورده باشد کوشت آن صالح الغذاء وجهت ریاح وسردی احشاو اذابت بلغم وتحلیل مواد وپوشیدن پوست آن جهت نقرس ومفاصل ورعشه وخدر نافع است وعلامت آنکه کوشت مرد ار خورده آنست که از ان بوی بد آید

* زبیب * بفتح زای وکسر با وسکون یای مثناة تحتانیه وبای موحده بفارسی مویز نامند * ماهیت آن معروف است وآن انکور رسیده بد رخت خشک شده آنست وانواع میباشد بحسب انواع انکور بهترین همه پر کوشت شیرین کم دانه فربه آنست وبدترین همه خشک کم کوشت پر دانه آن * طبیعت آن بحسب انواع انکور مختلف میباشد آنچه از انکور سفید است کرمی آن کمتر از سیاه آن وهمچنین بسیار شیرین آنرا کرمی زیاده از کم شیرین ومائل بترشی آن نیز ومعتدل ترین همه سفید وبعد از ان سرخ وبعد ازان سیاه آن وخشک کم کوشت پر دانه مائل بیبوست وقابض ودانهٔ آن سرد در اول وخشک در دوم * افعال وخواص آن در حدیث وارد است که باید که شما زبیب را بخورید که اطفای مرهٔ صفرا مینماید وبلغم را ساکن وعصب را محکم وغضب را میمیراند ودل را قوی ونیک میکرداند ومنقی آن کثیر الغذا است بسبب جوهر غلیظ ارضی که دارد منضج خلط غلیظ وملین بطن ومعدل با عتدال وجالی معده وامعا ومعین ادویهٔ مسهله وموافق قصبهٔ ریه ومقوی جکر ومحرک باه مبرودین ومسمن بدن وجهت سرفهٔ بلغمی وامراض کرده ومثانه وقرحهٔ امعا واکل کا وزبان وخرمای سبز جهت خفقان مجرب وباحصی لبان جهت رفع نسیان وباسرکه جهت یرقان بدستو ر مجرب وچون بجای دانه در هر عددی فلفلی جاید اده بدان مداومت نمایند جهت سردی کرده وتقطیر البول وسنک کرده ومثانه بیعدیل وچون با انیسون بجوشانند تا مهرا کردد وصاف نموده با روغن بادام بیاشامند جهت سرفهٔ بارد بلغمی مجرب وآشامیدن آب نقیع آن ویا آب مطبوخ آن ویا با ادویهٔ مناسبه ملین طبع وخیسانیدهٔ آن در سرکهٔ انکوری بناشتا جهت تحلیل ورم طحال مجرب که هر روز چند دانهٔ آنرا بخورند وبالای آن قدری از ان سرکه بیاشامند وچون با فلفل وآرد جاورس بریان کنند وبا عسل بخورند بلغم از دهن بیرون آورد وضماد آن با پیه حیوانات جهت تحلیل اورام وانفجار دمامیل وقلع ناخن بیجا شده برآمده وباشراب جهت شقاق ونغرایا وقروح شهدیه وجدری وعفونت مفاصل وجوششها وسرطان ناشی وبا آرد باقلا وزیره جهت ورم انثیان وباجاوشیر جهت نقرس نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجبین ومکیدن آب میوهای ترش وخشخاش مضر کرده مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا سی درم بدل آن کشمش است ودانهٔ آن سرد در اول وخشک در دوم وقابض وحابس بطن ومقوی معده رطب وامعا وزبیب لاغر کم کوشت حابس بطن ومقوی آن ومحرق خون مصلح آن خیارشنبر وکویند تخم خرفه است ومضر کرده مصلح عناب ونوع بیدانه که کشمش نامند بهترین آن سبز آنست که از انکور عسکری سازند وزبون ترین آن سیاه وهمهٔ آن لطیفتر از دانه دار وکثیر الغذا ومبهی وباقوت مسهله وآب نقیع وهمچنین آب مطبوخ آن که با فانید بقوام آورده باشند جهت سرفه وتنقیهٔ مواد سینه وتصفیهٔ صوت نافع وضماد آن با زعفران و

زرده تخم مرغ و عصفر جهت انفجار دمل و تحلیل صلابات بیعد بل و چون بکوبند آنرا با صبر و برسر مالند جهت دفع کچلی مجرب و در رسانیدن افعال مانند مویز دانه بیرون کرده است و محرق خون مصلح آن همان مصلح مویز است که مذکور شد و شراب آن در قرابادین نوشته شد

* زبیب الجبل * بفتح جیم و باء موحده و لام و زبیب بری نیز نامند و بیونانی قیمونه اسطافیوس اغریا و بفارسی مویزک که مویزج معرب آنست و بشیرازی نیز مویزک نامند * ماهیت آن * نبات آن شبیه بتاک و از آن ضعیفتر و شاخهای آن راست و سیاه و گل آن مائل بسفیدی و ثمر آن در غلافی مانند غلاف نخود و در آن ده و سه دانه اند کی پهن غیر مستدیر و با خشونت بعضی سفید و بعضی سیاه مائل بسرخی و مغز آن سفید و طعم آن تند و تیز چون بخایند * طبیعت آن * در آخر سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن * بسیار جالی و مفرح و مفتح و مسقط جنین و خائیدن و غرغره کردن بطبیخ آن جاذب رطوبات دماغی و تنقیه بلغم بسیار از دماغ و با مصطکی و کندر جهت رفع لکنت زبان و درد دندان که از برودت و مواد فضول بلغم باشد و جذب رطوبت لثه و با عسل جهت قلاع و با قطران جهت کرم دندان و چون یکعدد دانه آن را در پنبه پاکیزه پیچیده اندکی ترکرده کوفته که دانه آن کوبیده و شکسته گردد گرم کرده بر دندان موجع گذارند در ساعت تسکین وجع آن نماید و آشامیدن بقدر پانزده عدد آن با ماء العسل مقیء قوی اخلاط غلیظه و باید که بعد شرب آن بلا فاصله ماء العسل بنوشند و حرکت کنند زیرا که اگر حرکت نکنند و بنشینند و یا خواب کنند خوف خناق است و با مصطکی و کندر جهت تصفیه صوت و با ادویه مناسبه جهت رفع سپرز و کشتن کرم معده و ضماد آن با عسل و یا سرکه و یا غیر آن جهت داء الثعلب و تقشر جلد و با روغن زیتون و زرنیخ سرخ و زراوند طویل جهت جرب غیر متقرح و حکه و رفع آثار و منع تولد قمل و کشتن آن خواه در سر و خواه در بدن باشد و مطبوخ آن در روغن زیتون جهت کشودن دمل و نطول آن با طبیخ سداب جهت درد کمر و ساق و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت وجع دندان و تخفیف رطوبت و اشتر خائی لثه و چون نرم سائیده با قطران سرشته در سوراخ دندان کرم خورده پرنمایند کرم آنرا بکشد و وجع آنرا تسکین دهد مضر سپرز مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یکدرم و زیاده از یکمثقال آن کشنده است بخناق و جراحت مثانه و احشا معالجه آن مرکب از علاج ذراریح و جدلا هنک بدل آن دو وزن آن عاقرقرحا است *

* زبل * بکسر زای و سکون با و لام بفارسی سرگین نامند * ماهیت آن * معروف است و مراد از آن زبل حیوانات است * طبیعت آن * زبل هر حیوانی بحسب آن مختلف میباشد و بالجمله همه آنها گرم اند * افعال و خواص آن * نیز بحسب هر حیوان مختلف میباشد و در طی ذکر آن حیوان مذکور شد و میشود ان شاء الله تعالی و بالجمله مجموع آنها محلل و مجفف اند

* فصل الزای مع الجیم *

* زجاج * بضم زا و فتح جیم و الف و جیم بفارسی آبکینه و شیشه نامند * ماهیت آن * دو نوع است معدنی و مصنوع معدنی سفید صاف شفاف بخلاف مصنوع آن و معدن آن اکثر جاها است آنچه در تبریز از توابع شیراز و غیر آنست سنگی است تیره رنگ ریزه آنرا با قلی نرم سائیده در کوزه ریخته با آتش تند چند شبانه روز میگذارند تا خوب گداخته گردد پس حجر مغنیسا و اهو ده یا رمل بر آن میپاشند تا دردی آن ته نشین گردد پس از آن آنچه میخواهند میسازند و بهر رنگی که میخواهند نیز رنگ میکنند و بهترین آن سفید صافی بسیار شفاف آنست و مصنوع آنرا از رمل و سنگ ریزه و قلی میسازند و معمول اهل

فرنگ بیشتر این است و شیشه‌های فرنگی اکثر از رمل کداخته با قلی است و این مفید تر و شفاف تر مینماید و ارسطو حجر بلور را از جنس زجاج معدنی دانسته که مجتمع گشته و نضج زیاده یافته و رنگ نیکو بهم رسانیده * طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و مصنوع آن گرم تر * افعال و خواص آن مقطع و محلل و جالی لذاع و محرق آن مجفف بی لذع و رماد آن با لطیف آشامیدن آن بقدر یکدرم با شراب ابیض رقیق جهت تفتیت سنگ مثانه بغایت و جهت رفع ضعف گرده و مثانه و حرقة البول و سیرز و اکتحال محرق و رماد بسیار سوده مانند غبار آن جهت رفع بیاض و جرب و سبل و جلای بصر نافع و سنون آن باعث جلای دندان زرد شده و طلای آن جهت حزاز و با روغن زیتون جهت رویانیدن موی و ضماد آن با حنا جهت خنازیر و امثال آن بسیار نافع و محلول آن در افعال مذکوره قویتر مضر احشا و مقرح امعا مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن زبرجد است زجاج فرعونی آنست که پوست تخم مرغ را یک هفته در شیر تازه بخیسانند و شبانه روز دو بار شیر را تبدیل نمایند و بهر ده مثقال از آن بیست و چهار مثقال شیرد رحین کل از بخور دآن دهند

* فصـــــــل الزای مع الراء المهملة *

زراوند طویل

* زراوند * بفتح زای و را و الف و فتح واو و سکون نون و دال مهمله لغت فارسی است و بعجمی اندلس مسمورة و معرب نزد ایشان بمسمقار مسمقران است و نزد اهل مغرب معروف بشجر رستم و بیونانی ارسطولوخیا و معنی ارسطو الفاضل و معنی لوخیا نفساء است جهت آنکه برای عسر ولادت نافع است و دو قسم میباشد نر و ماده قسم نر آنرا طویل و ماده آنرا مدحرج نامند و از مطلق آن مراد زراوند طویل است * ماهیت آن بیخی است بسطبری انگشتی و قویتر و باریکتر نیز و ظاهر آن تیره مائل بسرخی و طعم آن تلخ با اندک زهومتی و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و از آن درازتر و عریضتر و شاخهای آن بقدر شبری و باریک و گل آن بنفش بشکل شکوفهٔ امرود و بهترین آن عطر زعفرانی رنگ آنست که کهنه کرم خورده پوسیده نباشد و قوت آن تا ده سال باقی می ماند * طبیعت قسم اول آن در سوم گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن تریاق سموم نباتی و حیوانی و جالی و جاذب و محلل و مقطع بلغم و مفتح سدد و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و کشندهٔ کرم معده و حب القرع و قمل بدن و جهت استرخای عصب و تشنج امتلائی و تنقیهٔ سینه و کبد و تصفیهٔ رنگ رخسار و دفع ریاح و آشامیدن دو درم آن با شراب جهت رفع سموم و با فلفل جهت احتباس حیض و تنقیهٔ رحم و اخراج جنین و با سکنجبین جهت سپرز و یکمثقال آن با شراب عسلی جهت صرع و کزاز ضعف احشا و سیلان بلغم و اخلاط غلیظه بقوت و با ایرسا و عسل جهت پرلمو دن قروح عمیقه و اصلاح آنها بقوت و ضماد آن جهت گزیدن عقرب و هوام و رویانیدن گوشت در قرحهٔ رحم و سائر زخمها و با عسل جهت قروح رطبهٔ مزمنه و با سرکه جهت سپرز بغایت مؤثر و چون با روغن بریان نمایند شپش بکشد و دفع گرداند و سنون آن جهت تنقیهٔ رطوبات لثه و چرک دندانها و فرزجهٔ آن جهت احتباس حیض مجرب و در اخراج جنین بغایت مؤثر مقدار شربت آن از دو درم تا ده مثقال و گویند مضر جگر و سپرز است و مصلح آن عسل بدل آن زراوند مدحرج و گویند بدل آن در تحلیل صلابت سپرز شیطرج و در ریاح بوزن آن زرنباد و نصف آن انزروت و در تجفیف عسالیج الکرم است

زراوند مدحرج

* زراوند مدحرج * بضم میم و فتح دال و سکون حا و فتح راء هر سه مهمله و جیم بفارسی زراوند گرد و باصفهانی گخود الوندی نامند * ماهیت آن بیخی است مدور بقدر فندقی و اندک کوچکتر و بزرگتر از آن نیز با اندک پهنی و ظاهر آن

زرد وباطن آن مائل بسرخي وبهترين آن تازه كرم ناخورده آنست وقوت آن تا دو سال باقي ميماند وشاخهاى كياه آن بقدر يكذرع وزياده بران وبرك آن شبيه ببرك زراوند طويل واز ان كوچكتر وخشبو وباندك تندى ونرم وكل آن سفيد وچوب آن سرخ رنك بو * طبيعت آن در دوم كرم وخشك * افعال وخواص آن تحليل وتلطيف آن زياده از طويل آشاميدن آن باآب كرم ويا آب سرد ملطف اخلاط ومنقي سينه وقصبهٔ ريه وفادزهر سموم حيواني ونباتي ومنقي معده ودماغ وجهت درد سر وشقيقهٔ بارد وصرع وجنون ووسواس وربو وضيق النفس وسرفهٔ مزمن وفواق ويرقان صفراوى وبلغمي وتنقيهٔ چرك زخمهاى چركناك ودندان وفسخ ووهن عضل وورم سپرز ودرد پهلو ولرز تپهاى بارد وباعسل جهت فالج واوجاع مزمنه وورك وعرق النسا ونقرس ودردفع سموم وساير افعال قويتر از طويل وضماد آن جاذب خار وپيكان واستخوان ريزه شده در اعضا وجهت بهق وقروح خبيثه وباعسل جهت رويانيدن كوشت زخمهاى عميقه موثر مقدار شربت آن تا دو درم مضر سپرز ومجفف اعضا مصلح آن عسل وروغن كل وبنفشه بدل آن قسم طويل آن بوزن آن ونيم وزن آن ريوند چيني وكويند بوزن آن زرنباد ونصف آن قسط ودو ثلث آن بسباسه است ومترجم صيدنهٔ ابوريحان بيروني در صيدنهٔ خود آورده كه زراوند سه نوع ميباشد دو نوع همان است كه ذكر يافت نوع سوم زراوند خوش خوانند شاخهاى آن باريك ودراز وبرك آن سطبر ومدور وشكوفهٔ آن بسيار مانند شكوفهٔ سداب وصاحب اختيارات بديعي نوشته كه اين نوع شيرين است نه تلخ واين نوع غير مستعمل اطبا است ودر خوشبوئيها داخل مينمايند .

زرنب

* زرنب * بفتح زاى وسكون را وفتح نون وباى موحده آنرا رجل الجراد نامند بجهت مشابهت آن بدان وبهندى برهمي وبرابهى وسپلي نيز وقسمى را منلد وپرني وبرا همى ودرخت آنرا تاليس وبرك آنرا كه زرنب است تاليسپتر نامند * ماهيت آن نباتي است از برك صعتر برى عريضتر ومائل بزردى وخوشبو شبيه ببوى ترنج وكل آن زرد وكياه آن كمتر از ذرعي وساق آن مربع ومجوف وطعم آن باحدت وقوت ان تا چهار سال باقي ميماند ومنبت ان جبال فارس وآنرا مر وتركستاني نامند ودر هند وبنكاله نيز بهم ميرسد وبهترين آن آنست كه باريك تندبوى تازه باشد * طبيعت آن در آخر دوم كرم وخشك * افعال وخواص آن ملطف وبغايت مفرح باقوت قابضه ومقوى معده وجگر ضعيف وكرم كنندهٔ آن هردو وقائم مقام دارچيني است وجهت تقويت اعضاى رئيسه وامراض عصب وتصفيهٔ صوت وسرفه وضيق النفس وفواق وازالهٔ بلغم وتقويت هضم وزيادتي اشتهاى طعم وتحليل رياح ورفع اسهال وعسر البول وبرودت مثانه وسموم نافع وعصارهٔ تازهٔ آن در تفريح مانند خمر است وسعوط آن باروغن كل ويا باآب وروغن بنفشه جهت درد سر بارد نافع مضر محرور المزاج وضعيف مصلح آن كشنيز وجلاب نيمكرم مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دو وزن آن دارچيني وكويند كبابه وسليخه وكويند هيل بوا است *

زرنباد

* زرنباد * بضم زاى ورا وسكون نون وفتح با والف ودال مهمله در مكهٔ مشرفه مشهور بعرق الكافور وبهندى كچور نامند * ماهيت آن بيخي است تندبو وباعطريت وظاهر آن اغبر وباطن آن اندك مائل بزردى وطعم آن مائل بتلخي وانچه شيرين است وكم بوى ضعيف است ودو نوع ميباشد يكى كوچك وآن بيخي است از زنجبيل بزرگتر ودر بو تندتر واز ان اندك رائحهٔ كافور آيد واين را درست جوش نموده خشك مينمايند وبهندى كچور نامند ودوم بيخي است سطبر واندك بلند وبعد بر آوردن از زمين جوش داده ورق نموده خشك مينمايند براى آنكه زود خشك كردد واز فساد وكرم خوردن محفوظ ماند واين

واند و هندی سرلچور گویند و برگ آن مانند برگ زیتون و عریض مانند رجها را انگشت منضم شبیه به برگ زرد چوبه و از برگ زنجبیل بلندتر و عریضتر و گل آن زرد شبیه بدسته گلی و او را ساقی از وسط درخت آن برمیآید و بر سر آن گلهای زرد و اولاً بر رنگی میآید و گویند سفید و سرخ نیز میباشد و چون بیخ آن رسید برگهای آن رو بخشکی میآورد و خشک میگردد آن زمان برمیآورند و منبت آن اکثر بلاد هند و بنگاله و دکهن و زیر باد است و چین است و قوت آن تا سه سال باقی میماند * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن مفتح سدد و مفرح و مقوی دل و دماغ و معده و موافق روح حیوانی و طبیعی و مبهی و مسمن بدن و تریاق زهر جانوران سمی و حابس قی و مدر بول و حیض و مسهل سودا و جهت سرفهٔ بارد و بلغمی و وحشت و مواد سوداوی و خفقان و ریاح رحم و زحیر اطفال و بجهت تحریک باه و نعوظ و در دهان نگاهداشتن آن جهت درد دندان و صحت آن و مضغ آن جهت رفع سرفهٔ بارد رطب مزمن و رائحهٔ سیر و پیاز و شراب از دهان و ضماد تازهٔ آن بر اورام و اوجاع بارده محلل و مسکن آنها و برقان م بالخاصیة جهت رفع جمیع علل سرد طلای آن بر ورک جهت داء الفیل و مالیدن سفوف خشک آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و بخور آن جهت گریزانیدن هوام و مورچه که با رد یکرعود نکنند مجرب و تعلیق قطعهٔ بزرگ مقدار آن بر حقوین و کمر باعث اعادهٔ باه ماءیوسین و مصدع و زیادهٔ آن مضر دل مصلح آن بنفشه بدل آن در تفریح بوزیدان و درونج و در رفع زهرها مثل آن درونج و نیم وزن آن دانهٔ ترنج و چهار دانگ آن طرخشقوق است و ضماد برگ تازهٔ آن جهت رفع کلف نافع است *

زرافه

* زرافه * بضم زای و فتح راء مهملهٔ مشدده و الف و فتح فا و ها بفارسی اشترگاو پلنگ نامند جهت آنکه در ماهیت آن گفته اند که گردن آن بلند مانند گردن شتر و سر آن نیز مانند سر شتر و گویند مانند سر گاو کوهی و رنگ آن رنگ آهو منقط بسفیدی و شبیه پلنگ و پای آن مثل پای گاو و شاخ آن بلند تر و دست آن دراز تر از پای آن و زانو ندارد و دندان آن کوچک و دنبال آن شبیه بدنبال آهو است و آن از جمع شدن شتر ماده با گاو نر وحشی بهم میرسد و بالجمله شکل عجیب و غریب دارد * طبیعت آن خشک در اول و بسیار گرم * افعال و خواص آن مولد خلط غلیظ سوداوی مضر محرور المزاج و ضعیف مصلح آن مهرا پختن آن با پوست خربزه و خوردن آن با روغن وافر یهٔ ماضمهٔ مقویهٔ معده و لیکن باید خورند آن عادت در هضم بدن خود را باستفراغ با یارجات و رفتن بحمام و عرق بسیار کردن و آنرا خاصیتی دیگر نیست مگر آنکه زهرهٔ آن جهت نزول آب مفید است

زرزور

* زرزور * بضم زای معجمه و سکون را و ضم زای معجمه و سکون واو و راء مهمله جمع آن زرازیر آمده از جملهٔ طیور است بفارسی سار و بترکی سقرچین نامند * ماهیت آن نوعی از عصفور تیزپر است که در وقت پرواز از آن آواز آید و پاهای آن کوتاه و چون پاهای آنرا قطع نمایند نتوانند پرواز نمایند مانند آنکه چون دستهای انسان را ببرند یا ببندند نتوانند که دود و رنگ آن سیاه منقط بسفیدی است و در خانهها آنرا پرورش مینمایند و هرچند کهنه شود سفیدیهای آن کمتر میگردد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مبهی و مشهی و مقوی بصر مضر دماغ و محرور المزاج و یابس مصلح آن بروغن و با آب چغندر پختن و محرور المزاج با سرکه و مری خوردن و بعد از آن آب انار مزخوش نوشیدن و بهتر آنست که صحرائی و تازه صید کرده آنرا بخورند بجهت حدت آن بلکه در خانه پرورده آن بهتر است و چون صحرائی آنرا ذبح نمایند باید که اقلاً شب بگذارند پس صبح طبخ نموده بخورند

زرنیخ

* زرنیخ * بکسر زا و سکون را و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و خاء معجمه بیونانی ارساطیس و بهندی هرتال و هرتار

نامند * **ماهیت** آن جسمی است که متکون میگردد در معدن خود مانند تکون کبریت از بخار دخانی که مصادف آن گردد رطوبت در قعر معدن ولیکن مادهٔ ارضی و رطوبت ثقیل درین بیشتر است وجز و ناری و کبریتیت غالب و لهذا این مشتعل نمیگردد بخلاف کبریت که برسیدن اندک آتشی بدان مشتعل میگردد و آن پنج نوع میباشد زرد و سرخ و سبز و سیاه و سفید و بهترین آن همه زرد صفائحی مانند طلق و براق برنگ ذهب است و این را زرنیخ ورقی و بدخشی نامند و بهندی هرتال ورقی و بهترین آن سرخ صافی شبیه باسرنج است که زرد مفتت گردد و بوی کبریت از ان آید و کاه میسوزانند زرنیخ را و صباغان در طبخ میکنند و آنرا شرار میبامند از جهت مشابهت بشرار آتش در برانی اجزائیکه ظاهر میگردد در ان و این قاتل و بسیار حادسوزنده است و داخل مراهم محللهٔ جالیه میکنند و این هردو قسم سبز و سیاه آن نیز ردی تر از کل انواع آن و غیر مستعمل اند بسبب قوت احراق آن و سفید آنرا زرنیخ النورة و داء الشعر نامند و بدترین انواع است بعد آن هر دو سم قاتل است و بعضی سفید آنرا قویتر و حاد ترمید انند از ان هر دو و مصبت آنرا علاج نیست و زرنیخ محرق الطف و قوت سمیت آن بیشتر و قتال مگر آنکه خوب آنرا سوخته و قتل نموده باشند و مقدار کم آنرا با شرائط آن در امراض مقرره بخورند و زرنیخ سفید محتمل که همان باشد که سرمهٔ سفید نامند و در اثمد مذکور شد * **طبیعت** زرد آن در سوم گرم و خشک و سرخ آن در چهارم و سه نوع دیگر از همه اقوی و از سمومات اند و گفته اند سیاه آن در چهارم و اصفر در اول چهارم و اخضر در وسط سوم و احمر و ابیض در اول آن و قوت آن تا هفت سال باقی میماند * **افعال و خواص** همه انواع آن لذاع و معفن و محرق و با قوت قابضه و خورندهٔ گوشت زائد زخمها و جالی آثار خون مرده و رافع سعفه و جرب و اکله و کشندهٔ اقسام کرم معده و سترندهٔ موی و با زرنیخ جهت داء الثعلب و با آهک و خاکستر و امثال آن جهت ستردن موی و محرق آن گویند درین فعل اقوی است و با زفت جهت برص ناخن و با روغن زیتون و امثال آن جهت رفع قمل و هوام بدن و با پیه جهت تحلیل خراجات و با روغن گل سرخ جهت بثور مقعده و بواسیر و جراحت بینی خصوص سرخ آن و با ادویهٔ مناسبه جهت بردن گوشت زائد و رویانیدن گوشت بن دندان و خوردن زرد خام آن مقدار کمی برای سرفهٔ رطوبی و ضیق النفس بارد بلغمی نافع و بخور آن بارا تینج بنحویکه دود آن بحلق رسد با نبوبه جهت سرفهٔ رطوبی کهنه و بدستور بخور آن بواسطهٔ انبوبه با میعه و مغز چلغوزه و مغز بادام بالسویه و از مجموع مقدار نیم درم جهت ربو و ضیق النفس و سرفهٔ مزمن بغایت موثر با تکرار عمل و بشرط آنکه بعد عمل حریرهٔ آرد گندم با مغز بادام و روغن تازه جهت رفع غائلهٔ آن بنوشند و یکدانگ سرخ آن با عسل جهت تصفیهٔ آواز و رفع چرک سینه ولیکن چون قوی است حذر از ان اولی است و آشامیدن آنرا با پیه و قی کردن جهت تپ ربع موثر حتی المقدور اگر آنرا از داخل استعمال ننمایند اولی است و طلای زرنیخ سرخ با بول حمار و بدستور از هر عضویکه خواهند موی در ان نروید مانند زیر بغل و غیر آن باید که موی آنرا بکنند و زرنیخ سرخ را با آب بنه تازه بدان موضع بمالند دیگر نروید و مجرب دانسته اند و طلای آن با زهرهٔ گاو و آب حی العالم و شبت جهت منع موزانیدن آتش چون آنرا مس نماید موثر و سنون سوختهٔ سرشتهٔ آن با بول صبیان جهت بردن گوشت فاسد متعفن دندان و رویانیدن گوشت صحیح مجرب و با سرگین گنجشک جهت ثآلیل و با صبر و حب البان مقشر و آب گندنا جهت سقوط دانهٔ بواسیر و التیام جمیع زخمها بیعدیل و چون زرنیخ و زاج را هموزن نرم سوده در روغن یاسمین که بهندی چنبیلی نامند خوب بجوشانند و هر عضویکه جرب رطب داشته باشد با آب گرم خوب بشویند که چرک آن پاک شود و با پر مرغی بر ان بمالند

در چند مرتبه زائل میکرد و چون زرنیخ را در شیر حل کنند هر مگس که در ان افتد بمیرد و گویند هر مگس که بران هبوط
کند هم بمیرد مقدار شربت آن تا نیم درم مصلح تعفین آن اخلاط را پوست هلیلهٔ زرد است بدل زرنیخ زرد نصف وزن آن
سرخ است و بدل آن هردو در اکثر افعال کبریت و آکثار ضماد و طلای آن باعث کلف و سستی باه و انعاظ است و مصلح
کلف حادث از ان مالیدن عصفر و آرد برنج است و آشامیدن دو درم زرنیخ مضعف که هوا ندیدن نامند بسیار بد و محدث
سکر و مغص و قروح ردیهٔ امعا و وجع مفاصل و متغیر شدن رنگ بدن بسیاهی است و اصلاح آن بآشامیدن آب گرم با جلاب
بسیار و شیطرج و روغن بادام و قی بلیغ نمودن و ماء الارز و ماء الشعیر آشامیدن و حقنه بدان هردو نمودن و
امراق چرب مانند مرق مرغ جوان فربه با روغن بادام و شیر تازه دوشیده و لعاب بزرقطونا و تخم خطمی و بهدانه
است و چون یک ماشه تا شش ماشهٔ آنرا نرم سوده با ماش پخته سرشته بمرغ بخورانند بدین دستور که تا شش روز یک ماشهٔ
آنرا هر روز نرم سوده بقدری ماش پخته سرشته بمرغ بخورانند و بروز هفتم دو ماشه بران اضافه نموده هر روز سه ماشه
بخورانند و روز هفتم این شش ماشه بدستور نرم سوده بماش پخته سرشته بخورانند تا چهل روز تمام گردد و دربین دیگر
بیفزایند و از روز دوم خورانیدن آن بمرغ مقدار چهار توله شیر ان بآشامیدن شروع نمایند روزی یک توله بیفزایند تا آن
مقداری که موافقت نماید پس دیگر بیفزایند و تا چهل روز بیاشامند و دربین ایام از حموضات و بقول و ماهی و جماع و آب
بسیار سرد و رسیدن هوای بسیار سرد بدن احتیاط نمایند جمیع قوای حیوانیه و نفسانیه و طبیعیه را تقویت بخشد و
طریق احراق و تشویهٔ آن در مقدمه مذکور شد

* زریر * بفتح زای و کسر راء و سکون یای مثناة تحتانیه گل نباتی است که در کوهستان جوزجان بهم میرسد و بشیرازی اسفرک
نامند و بیونانی ارجیقن * ماهیت آن گیاهی است ساق آن بقدر شبری و گل آن زرد شبیه بگل عصفر بری و معتدل پربار
اندک خارهای نرم برگ آن زرد مائل بسفیدی و کوچک و بیخ آن زیاده بر شبری و طعم گیاه آن شبیه بکنگر * طبیعت آن
سرد و خشک و با اندک حرارتی * افعال و خواص آن جالی و محلل صلابات و رفع آثار و مسکن درد ما و مدر بول
و خون و مفتح سدد و آشامیدن نیم رطل از آب مطبوخ آن با مویز سه روز متوالی جهت سپرز و یرقان و استسقا مجرب و
یک اوقیه از معجون آن با عسل همین اثر دارد و ضماد آب طبیخ آن با آرد جو جهت اورام حاره بغایت مفید و خاکستر آن
جهت جرب و جراحات نافع مصدع مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن در مطبوخات تا پنج درم و صباغان آنرا از برای
رنگ زرد استعمال مینمایند *

* زریق * بضم زای و فتح راء و سکون یای مثناة تحتانیه و قاف * ماهیت آن از طیور مائی است و برّی نیز میباشد و رنگ آن
نیلی و گوشت آن بسیار با سهوکت و زهومت و بدبو و با اعصاب و الیاف بسیار و بدترین آن پیر و لاغر آنست و بهترین آن جوجهٔ
آنست که از تخمی که مادهٔ آن نجاست نخورده باشد بهم رسد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محرک
باه و بطیء الهضم مصلح آن با آب چغندر پختن است بعد آنکه اولا در روغن قدری بریان نموده باشند و سرگین آن بسیار جالی
جهت جلای کلف و نمش و زهرهٔ آن با سمیت و جلای بیاض خفیف چشم و طلای آن بر ذکر جهت رفع استرخای آن نافع

* زرین گیاه * بفتح زای و کسر راء مشدده و سکون یای مثناة تحتانیه و نون و فتح کاف فارسی و یا و الف و ها از جملهٔ ادویهٔ
مجهول الماهیت است امین الدوله گفته آنرا در خراسان گل عاشقان نامند و گیاه آن از یک ذرع زیاده و برگ آن عریض

ومرطب وگل آن زرد وشاخهای آن بزرگ وبرا رد وچون بزد آن غبار وسرود نماید گل آن مبلرزد وصاحب اختیارات
بدیعی گفته که درختی است که در ولایت کازرون بسیار میباشد خاصه در شهار رو ورق آن مانند ورق زیتون بود وگل
آن مانند قرص آینهٔ زرین در روت انگور بشکفد وورق آن سبز بود وبعضی درخت اترج را داشته اند وبعضی آزاد
درخت را گفته * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن عصارهٔ آن با مفتح جهت عرق النساء واخراج
خون منجمد در مثانه واحتباس بول ومسر آن واحتباس حیض نافع مضر مثانه مصلح آن حب الآس وبلوط بدل آن بوزن
آن قنطوریون دقیق وگویند بوزن آن خیارزه وبوزن آن حب الاترج وگویند بدل آن نیم وزن آن زعفران است

* فصل الزای المعجمة مع العین المهملة

* زعرور * بضم زا وسکون عین وضم راء مهمله وسکون واو وراء مهمله بفارسی کیل وبا سهانی کویج وبترکی یمشان ودر
بنگالی کرجل نامند واز جنس کنوس طاهرا است ودر حرف الکاف مع النون انشاء الله تعالی خواهد آمد * ماهیت
آن دو نوع است بستانی وآنرا مدلشا العجم وبشیرازی کیل سرخ نامند بهترین آن بکمال رسیدهٔ بزرگ بالیده چاشنیدار
آنست * طبیعت آن در آخر دوم سرد ودر اول خشک وبعضی تر دانسته اند * افعال وخواص آن باعث آنیت ومسمن
وقابض ومسکن حدت صفرا وخون وقی ومقوی معده وکبد حار واشتهای طعام وجهت رفع اسهال وتقطیر البول
وآشامیدن آب آن با شکر جهت درد قرحا مجرب وضماد آن جهت تحلیل اورام صلبه وحمرهٔ بعای مهمله مفید مضر گرده
ومورث قولنج ومرخی معده مصلح آن الیمون وعود وگلشکری مقدار شربت از آب آن تا بیست وپنج درم واز جرم آن دوازده
مثقال بدل آن سیب ترش است وزعرور جبلی کوچکتر از بستانی است ودو نوع باشد سرخ رنگ وزرد وبهترین این نیز
بسیار رسیدهٔ آنست * طبیعت سرخ آن قریب ببستانی است وزرد آن سرد وخشک وقابض تر از سنجد ودر افعال
وخواص آن نیز قریب ببستانی الا وخون وقی باز دارد زند وگویند پشت را قوی کرده الد وداء الفیل را نافع ومضرت ومصلح
ومقدار شربت این مانند بستانی است

* زعفران * بفتح زای وسکون عین وفتح فا ورا والف ونون وآنرا بسریانی کرکم وجادی بهندی یاریفارسی ارکیماس وبهندی
کیسر نامند * ماهیت آن تارهای گلی است شبیه بعصفر وبسیار خوشبو وزرد تیره رنگ مائل بسرخی وبی خار واول گل آن از
زمین میروید وبعد اتمام آن ساق وبرگ آن وطول ساق آن یک رلم شبر وبرگ آن شبیه ببرگ یاسمین وبیخ آن شبیه بزرا وند
مدحرج ومانند پیاز نرگس ودر گل آن تارها ودر هر گلی سه چهار تار زعفران می باشد وآن تارها می بزرک رنگین خوشبو
است وآنچه با رنگ کم رنگ کم بو است زعفران نیست ومنبت آن اماکن بسیار است واز ما زندران دردیه مسمی بماده کوه
که هوام باکونامند واسطهانات وگیلان وشام ومصر ومغرب وکشمیر وغیرها وبهترین همه کشمیری پس اسطهاناتی پس
مازندرانی وباکوئی پس از جاهای دیگر وبالجمله بهترین آنها بسیار زرد مائل بسرخی خوشبوی تازهٔ آنست از هر جا که
باشد * طبیعت آن در دوم گرم ودر اول خشک وبعضی در سوم گرم ودر دوم خشک گفته اند وقول اول اصح است
* افعال وخواص آن مفرح قوی ومقوی حواس ومفرح ومنضج ومحلل ومصلح عفونت خلط بلغمی ومانع وحافظ آن از تغییر
وفساد ومدر بول وباقوت قابضه ومحرک باه ومقوی جوهر روح حیوانی وجگر واحشا وآلات تنفس ومورث نشاط وضحک
ومنقی گرده ومثانه وبقوت رسانندهٔ قوت ادویه بقلب وسائر اعضا ومفتح سدهٔ دماغ وجگر وسپرز وآشامیدن یک

مثقال آن جهت عسر ولادت مجرب ومرور زده تیراط آن جهت ازالهٔ سر زو با مختج جهت رفع خمار وبا عسل جهت

ربوا لیدن حصاة وبا ادویهٔ مناسبه جهت درد رحم مقعده واستشمام آن جهت برسام وشوصه نافع ومنوم واکتحال آن جهت

جلای بصر ورد معه وغشاوه وزرقت عارضه از امراض وسلاق وجرب وقرحهٔ چشم وتطول آن جهت صداع شدید وبیخوابی

وضماد آن جهت منع سیلان رطوبات ونوازل بچشم وتسکین حمره وورم حار گوش ودرد سر بارد ورفع بیخوابی وطلای

آن با فرفیون جهت نقرس ومفاصل وذرور آن جهت نزف الدم وحمول آن جهت درد رحم ومقعده مضر کرده ومضعف

اشتها ومغثی و بجهت اضرار بخصوصت حاصله از انصباب سودا بمعده ومقوی معده است بجهت آنکه در ان حرارت

وقوت دابغه وقابضه است ومصدع و با شراب مسکر ومداومت آن مکدر حواس ومضر اعصاب مصلح آن انیسون وسکنجبین

مقدار شربت آن تا دو درم وگفته اند سه درم آن کشنده است بتفریح مفرط واصلی ندارد زیرا که این مقدار آنرا این

اثر نیست مصلح ودافع ضرر آن اشیای قابضهٔ روح است و بالخاصیت گذاشتن یکتا رآن در احلیل باعث ادرار بول بند

شده وگفته اند چون دو درم آنرا با آب سرشته مانند کردکان مدور ساخته در ان سوراخ کرده بر شکم حامله تعلیق نمایند

جهت عسر ولادت واخراج مشیمهٔ زنان ومادیان بالخاصیت مجرب بدل آن بوزن آن قسط و مثل آن دانهٔ اترج وربع آن

سنبل وسلس آن سلیخه است ودهن آن که پنجاه مثقال آنرا در سه رطل ونیم روغن کنجد ویا روغن زیتون بجوشانند و بپزند از ده

روز روزی بزنند پس صاف کرده نگاه دارند افعال وخواص آن ملین عصب وصلابت رحم ومنوم ومحلل وتدهین

بینی وسعوط آن جهت ذات الجنب وطلای آن جهت تنقیهٔ قروح رحم وقروح خبیثه سائر اعضا وحمول آن با موم ومغز

استخوان جهت قرحهٔ رحم نافع و برگ گیاه آن جهت التیام جراحت تازه و منع ریختن مواد باعضا مفید وثقل روغن آنرا

بیونانی قرقومعما نامند وقرقومعما نیز در حرف القاف خواهد آمد وجوارش زعفران ودواء الکرکم ودهن آن وقرص

ومرهم آن در قرابادین مذکور شد *

* زعفران الحدید * ماهیت آن زنگ آهن است که آهن را براده نموده برروی صفحه پهن کرده تر کنند ودر جای

نمناک گذارند تا زرد شود بعد از ان کوبیده اجزای زرد شدهٔ آنرا بگیرند و باز بدستور بگذارند وتکرار عمل نمایند

تا همه زعفران گردد وبهترین اقسام آن خصوصا در صناعت آنست که برادهٔ حدید را با ربع آن نوشادر سائیده در زمین

دفن کنند تا ده روز مجموع زعفران شود * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن قابض واز جملهٔ سموم

است ضماد آن جهت نقرس وبواسیر وداخس وخشونت پلک چشم وناخنه وداء الثعلب وباسور که جهت بادسرخ و

جوششهای حار مجرب وفرزجهٔ آن جهت قطع حیض وذرور آن جهت قطع خون بن دندان وتقویت آن نافع و یک قیراط آن

مانع آبستنی است واز خوردن آن حالتی قریب بتوبال آهن وبرادهٔ آن خورده بهم میرسد ومداوای این مداوی آنست

که درتوبال در حرف التا مذکور شد

* فصـــــــــل الزای مع الفاء *

* زفت رومی * بکسر زا وسکون فا وتاء مثناة فوقانیه وضم را وسکون واو وکسر میم ویا * ماهیت آن سه نوع است زفت

یابس وزفت بحری وزفت جبلی واز مطلق آن اکثر مراد زفت بحری است وگویند اسم قیقهر است و غلط است وبهترین آن

صافی براق املس آنست

* زفت بحری * بفتح باء موحده وسکون حا وکسر راء مهملتین ویا * ماهیت آن چیزی است شبیه بقطران سیاه

وسیال از زمین مانند نفط حاصل میشود سیال آن لیرا است که بر کشتیها و حمامات و غیرها برای استحکام و عدم نفوذ آب در آنها میمالند و داخل مراهم میکنند و بهترین اصناف آن نرم آنست * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و مقوی مفاصل و جهت فالج و عرق النسا و نقرس و ریاح بارده و اوجاع زانو و مقعد اربکدرم آن تا دو درم مسهل و ضماد آن با تکرار عمل جهت جذام و التیام اعضای شکسته نافع مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن قطران و گویند چاوشیر و سقز است بالسویه مضر رئه مصلح آن کثیرا است و بیان قیر در حرف القاف مع الالف در قار انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد *

* زفت الرطب * ماهیت آن رطوبتی است که از درخت صنوبر بری بر که قسم نر آنست سیلان مینماید و آنچه از درخت بارد مثل آن که غیر چلغوزه است و مسمی بشوب سیلان مینماید منجمد آنرا راتیانج نامند و آنچه از درخت شربین که از اصناف سرو است و ثمر آن مانند ثمر سرو و از آن کوچکتر حاصل میشود آنرا قطران نامند * طبیعت آن در سوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن منضج اخلاط غلیظه و ملین صلابات و آشامیدن آن جهت ورم عضل حلقوم و مری و ورم عضل باطنی در طرف حلق و ربو و تنقیه چرک سینه و حلق و رفع سمیت ادویه قتاله و باشکر جهت نفث الدم و سل و سینه و سرفه مزمن و ضماد آن جهت جذب خون بظاهر جلد و فربه کردن اعضا و با نمک جهت گزیدن جانوران سمی و با موم جهت برص ناخن و قوبا و تحلیل جراحت صلبه و صلابات رحم و شقاق مقعده و جراحت فم مثانه و با عسل جهت پاک کردن زخمهای چرکناک و جمره نچیم و خشکریشه و باعث التصاق آنها و بد ستور با مراهم معفنه و ضماد آن بر میان سر بعد از تراشیدن یا فوخ جهت اخراج زلوی در حلق مانده مجرب دانسته اند و باشکر جهت اقسام خراز و جهت جرب حیوانات و تمدد اعصاب و عرق النسا و داء الثعلب و با آرد جو جهت خنازیر و با ادویه مناسبه جهت رویانیدن گوشت زخمها و غرغره آن جهت ورم عضلات حلقوم و مری و قطور آن با روغن بادام جهت رفع رطوبات گوش و حقنه آن جهت ورم حاره و صلب امعا و رحم و گزیدن عقرب موثر مضر سر و رئه مصلح آن کثیرا و بنفشه مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن بوزن آن قیر است و گویند ربع آن قطران و روغن زفت که رطوبت بخار آنست که در حین جوشانیدن پشمی را بر روی آن کذارند و آنچه در پشم جمع شود افشرده اخراج نمایند و یا بقرع و انبیق مقطر نمایند ضماد آن با آرد جو جهت خنازیر و رویانیدن مو در داء الثعلب و جرب انسان و حیوان و تمدد اعصاب و برص ناخن و عرق النسا و سوزش آن را مثال اینها انفع از زفت است و قاطع نزف الدم مسهل و تریاق سموم و جالی است و دوده زفت جهت نیکو کردن مژگان و منع ریختن آن و قرحه چشم و رفع سوزش آن و دمعه و تقویت باصره بغایت موثر است

* زفت یابس * ماهیت آن زفت رطب است که بخودی خود خشک شود و یا بطبخ خشک کنند و آنرا ابو سفاس نامند * طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن بیبس و تجفیف این زیاده از رطب آن و در انضاج ضعیفتر از آن و جهت التیام قروح فاسده و ضربه و سقط و قوبا و تحلیل و انضاج ورمهای صلبه و تفتیح سدد و آشامیدن آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت قطع خون حیض و بواسیر و سستی کمر و تقویت رحم نافع و در سایر افعال ضعیفتر از رطب مقدار شربت آن تا دو مثقال است

* فصل الزای مع القاف *

زقال * بضم زای و فتح قاف و الف و لام اسم فارسی قرانیا است بنون قبل از یاء مثناة تحتانیه * ماهیت آن در یسقوریدوس

کفته ثمره درختی است عظیم بقدر زرد الو و طولانی و در خامی سبز و بعد رسیدن یاقوتی رنگ و بعد از خشکی سیاه میکردد و طعم آن ترش با اندک عفوصت و قبضی و آنرا مانند زیتون مملح نیز مینمایند و در ملک هند و بنکاله ثمری فی الجمله شبیه بدین بهم میرسد و آنرا جامون نامند و در حرف الجیم ذکر یافت و کفته اند آنرا کروندہ نامند و در حرف الکاف انشاء الله تعالی خواهد آمد * طبیعت آن سرد مائل باعتدال و خشک و با قوت قابضه * افعال و خواص آن جهت اسهال و قرحهٔ امعا و تقویت آن و تسکین عطش والتهاب معده و کبد و غلیان خون و صفرا و منع صعود ابخره بدماغ نافع مضر سینه مصلح آن شکر است و ثمر خشک نارس آن که سبز باشد جهت اورام و قروح مزمنه بغایت مؤثر خاکستر برگ آن جهت رفع آثار مفید و بعضی از ادویه صاحب مالا یسع نوعی از انبر باریس دانسته چنانچه در انبر باریس ذکر کرده و طبیعت آن را در آخر دوم سرد کفته و غیر قابض و با رطوبت غرویهٔ بلغمیه و مرخی و قاطع عطش در ساعت و مسکن لهیب حمیات و نافع برای آنچه نافع است انبر باریس کفته

زقوم بفتح زای و ضم قاف مشدده و سکون واو و میم بهندی تهور و سیهند و سیج نیز نامند * ماهیت آن از جمله اشجار است و دو نوع میباشد حجازی و شامی حجازی آن بقدر قامتی و برک آن از برک انار عریضتر و با تشریف و کل آن از اطراف شاخها بهیئت یاسمین و زرد پسته‌ئی رنگ و ضخیم و ثمر آن سیاه رنگ و شبیه بهلیله و در جوف آن دانهٔ مانند کنجد و درخت نوع شامی بزرگتر و خاردار و کل آن زرد و ثمر آن از هلیله بزرگتر و رسیدهٔ آن شیرین طعم با تفاهت و عفوصت و مغثی و این نوع را * طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن محلل ریاح و جالی و رافع آثار و مقدار شربت آن تا پنجدرم و روغن تخم آن باندک تخدیر جهت تحلیل ریاح مفاصل و مواد بلغمیه و اخلاط غلیظه و مسهل آنها و رافع سدد و فالج و نقرس و عرق النسا و امثال اینها شربا و ضمادا و مصدع محرور و سیاه کنندهٔ موی مصلح آن شیر تازهٔ دوشیده مقدار شربت آن چهار قیراط بدل آن نفط است و نوع اول با برک و بار و تازهٔ آن جهت التیام جراحات تازه نافع و قوی القبض و تجفیف و رادع و آنچه در بنکاله و هند دیده و شنیده شده چهار نوع میباشد یکی شاخهای آن سه پهلو و این را بهندی تدهارا نامند و کره دار میباشد و بر سر کرهها برکهای بسیار کوچک و شیر این را کرفته با آرد نخود بریان سرشته حبوب میسازند و برای رفع آتشک میکویند قوی الاثر است و اسهال قوی مینماید دوم چهار پهلو و این خاردار و بی برک میباشد و سوم ساق آن خاردار و شاخها و تنهٔ بالای آن بیخار و برکهای آن اندک باریک و بلند بقدر نیم شبر و این را سیج نامند و آب برک این را کرفته کرم نموده در کوش جهت درد آن میچکانند و با اندک نمک کرم کرده برای سرفهٔ اطفال میخورانند و نیز جهت ضیق النفس و استسقا و جذام و صلابت سپرز و ضعف هاضمه و یرقان و نفخ شکم و ریاح محتبسه در امعا یعنی قولنج ریحی و تفتیت سنک کرده و مثانه و تحلیل اورام چون پوست ریشهٔ بیخ پالک جوهی که کیاه هندی است در آب برک آن باین طریق که برک آنرا از آتش کرم نمایند که نرم شود و در دستها فشارند چنانکه آب خوب بر می آید سائیده حب یا قرص بسته خشک کرده نکاه دارند وقت حاجت در آب برک آن سائیده برقو با طلا نمایند روزی دو سه دفعه در چند روز زائل شود اکرچه کهنه باشد مجرب است و مکرر با متحان رسیده و از ان مربا میسازند و جهت امراض مذکورهٔ قبل نیز نافع و چون ساق و شاخ آنرا ورقها ریزه کرده با شلتوک که بهندی شالی و دهان نامند در خمی فرش از زقوم ورق کرده و لحاف از شلتوک کنند طبقه طبقه تا پر کردد و بر ان آنمقدار آب بریزند که از بالای آن یک وجب پر کردد پس سر آنرا پوشیده در سرکین

اسپ یکهفته یا ده روز زده اند کند یعنی برآورده و بلوطها را نیم خشک نموده کمسك ها زند و روزی تا شش مثقال از آن اسب آنرا که سه مثقال با شد بخورند جهت استسقا و سرفه و ضیق النفس بارد رطب مفید و نوع چهارم ساق و شاخهای آن کم خار و از آن تا زمانیکه روز بروز زیاده و بعد از انگشت با ریکی آویخته میباشد و این چهار قسم همه سفید و بندرت سرخ و زرد و سبز میباشد سفید آن جهت امراض و سرخ و زرد آن در اثبات عقرب و سمها موثر گفته اند و دیگر اقسام هم دارد چنانچه راقم در باغها انگلیشیه دیده از آنجمله سه پهلو است که بر درختهای بزرگ میپیچد و ریشهای آن که بمنزلهٔ بیخ توان گفت برتنهٔ درختها ریشها دوانده میپیچد و بالای درخت بلکه منتهای شاخهای درخت شاخها کشیده متفرق میگردد و از بیخ اصلی که قرب زمین است کنده تر میشود و قسم دیگر سه و چهار پهلو است که شاخهای کنده برآورده ایستاده و بر آن خارهای بسیار طولانی میباشد بر خلاف سه دهاره و چودهاره هندی که خارهایش کوچک میباشد

* فصـــــل الزای مع اللام *

* زلابیه * بفتح زای و لام و الف و کسر بای موحده و فتح یای مثناة تحتانیه و ها بفارسی حلوای زلیبی نامند * ماهیت آن از جملهٔ حلوای معروفه است تازهٔ آن لذیذ * طبیعت آن گرم * افعال و خواص آن مولد خلط صالح و سریع الهضم و بغایت مسمن بدن نحیف و مقوی گرده و جهت رطوبت ریه و سرفه نافع و مضر معده مصلح آن سکنجبین و انار

* زلایف الملوک * نوعی از ابرون است که حی العالم باشد و بفارسی زلف عروسان نامند

* فصـــــل الزای مع المیم *

* زمج * بفتح زای و ضم میم و جیم بفارسی چرغ و بترکی اوتلکو نامند * ماهیت آن از جملهٔ سباع طیور است که بدان جانوران صید میکنند * طبیعت آن بسیار گرم و خشک * افعال و خواص آن جهت ضعف دل طبیعی و خفقان عارضی و زهرهٔ آنرا چون بتنهائی و یا با اکحال مناسبه در چشم کشند جهت غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری مجرب و سرگین آن طلاء جهت رفع کلف و نمش و آثار جلد موثر

* زمبائی * بفتح زای معجمه و سکون میم و جیم بالف کشیده و همزهٔ مکسوره و یاء حطی ساکن در آخر * ماهیت آن میوه ایست جنگلی بقدر دانهٔ انگوری که در بلاد زیر باد بهم میرسد با پوست خشک خشنی و اندرون پوست آن لحمی شیرین و لطیف کم رطوبت و در سه سال یکبار ثمر میدهد و در آن سال متعارف است که اطفال را آبله بسیار برمی آید * طبیعت آن گرم مائل بخشکی و با رطوبت فضلی * افعال و خواص آن تا حال معلوم نگشته است *

* زمرد * بضم زای و میم و راء مهمله مشدده و دال و بذال معجمه نیز آمده بهندی پنا نامند * ماهیت آن از جملهٔ احجار نفیسه است و گفته اند که در معدن ذهب بهم میرسد و مادهٔ آن ذهبی است که بر آن یبس و انجماد غالب گشته و بدان سبب سبز شده و در مدت بیست و یکسال در معدن تکون مییابد و بعضی این را و زبرجد را از یک جنس میدانند که بسبب اختلاف ماده هریك بنوعی تکون مییابد و صلابت آن از احجار دیگر کمتر است و سوهان در آن اثر میکند و اقسام و الوان میباشد قسمی ذبابی است یعنی رنگ آن شبیه بذباب اخضر است نه آنکه بر حامل آن ذباب نمی نشیند چنانچه بعضی گمان کرده اند و این قسم بهترین اقسام و صاف و شفاف و آب آن متموج و رقصان میباشد و صورت چشم مخفی در آن مرئی میگردد و این را صعیدی نامند که از صعید مصر آورند و قسمی ریحانی است یعنی رنگ آن شبیه برنگ برگ ریحان و این را زمرد نو

نامند وقسمی فستقی است یعنی ممزاً ئل بعیا هی واین را زمرد کهنه نامند وقسمی سلقی یعنی شبیه برنک برک سلق وقسمی زنجاری شبیه برنک زنجار وقسمی کراثی شبیه برنک برک کراث وقسمی دیکر صابونی یعنی برنک صابون ممزوج با ئل بسفیدی است واین بد ترین اقسام است وبهترین همه سبز پرآب شفاف صلب آنست که آمیخته بسنک ریزه وطلقی نباشد یعنی در جرم آن ریزهای سنک نباشد ونیز بعضی مواضع آن براق مانند طلق نباشد * طبیعت اقسام آن در دوم سرد ودر سوم خشک وقوت آن مدتی مدید میماند * افعال و خواص آن مفرح ومقوی حرارت غریزی ورواج ودل ودماغ و کبد ومعده ورافع صرع وهم وغم وحزن وخفقان وذات الجنب وذات الرئه ونزف الدم واسهال دموی وسموم قتاله ونهش هوام و استسقا ویرقان وحبس البول وتفتیت سنک کرده ومثانه وجذام هرچند که متقرح واطراف ریخته باشد شرباً وتعلیقاً وچون شخصی که زهر خورده ویا جانوری سمی او را کزیده باشد قبل از سرایت بجمیع اعضا مقدار هشت شعیر آنرا نرم سوده بخورد زهر بران کارکر نشود وامان یابد از افتادن موی وجدا شدن پوست بدن واکتحال آن جهت تقویت بصر ورفع سبل وجلا ومدت نظر کردن بران رافع کلال بصر وتعلیق آن وپوشیدن انکشتری آن جهت منع صرع در مصروع ولهذا ملوک آنرا علاقهٔ کردن بند اطفال مینمایند از حین ولادت وچون انکشتری از طلا باشد جهت رفع طاعون موثر وطلای آن جهت سعفه وقروح خبیثه مفید و چون یکمثقال آنرا در انکشتری ممزوج از طلا ونقره که بالمناصفه دو مثقال باشد در طالع میزان که آفتاب در برج هوائی باشد نصب کنند وبپوشند باعث قبول دلها وهیبت در نظرها وقضای حوائج مجرب دانسته اند وخواص ومنافع بسیار دیکر بدان منسوب میدارند مانند آنکه میکویند چون بطعام زهردار رسد عرق کند وحامل آن تنکی معیشت نیابد وچون افعی را نظر بران افتد کور شود وبعضی کویند آب از چشم افعی جاری کردد وکور نشود وغیرا اینها از خواص ومنافع وحال آنکه هیچیک اینها اصلی ندارد زیرا که در هنکام تونکری اکثری مردم بقیمت بسیار اطلی خریده اند وبعد آنکه فقیر وتنک دست شده همانرا بقیمت بسیار نازل فروختند ومجربین آنرا برچشم افعی مالیدند مکر کور نشد مقدار شربت آن در رفع سموم یک دانک ودر نزف الدم یک قیراط بدل آن در دفع سموم زبرجد ودر رفع اسهال مرجان است

* زمور * بضم زای ومیم وسکون واو وراء مهمله اسم فارسی زفت یابس است ودر دلک مغسول را زمور لاک نامند و مستعمل زرکران است * افعال وخواص آن در احتباس حیض بیعدیل و مقدار یکمثقال آن با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت از مجربات است جهت نزف الدم هر عضو نیز

* فصـــــل الزای مع النون *

* زنبا * بفتح زای وسکون نون وباء موحده والف لغت فارسی است * ماهیت آن کیاهی است کثیر الوجود در رما درتابستان میکارند ودر اوائل زمستان میرویند * طبیعت آن بسیار کرم وتند وتیز * افعال وخواص آن موجب حرارت بدن بنحویکه مستعمل آن از سردی هوا متضرر نکردد وجهت درد سر بارد وحدت بصر وپیدا کنندهٔ کردن ریاح و برطرف کردن آنها بقوت شرباً ونطولاً نافع مضر بدماغ وخام آن مغثی بشدت بخلاف جوش دادهٔ آن ومصلح آن دو سرکه پختن وباکاسنی وساق کاهو ومکیدن انار چاشنیدار وسفرجل عقب آنست

* زنجار * بفتح زای وسکون نون وفتح جیم والف وراء مهمله معرب زنکار فارسی بیونانی فینطوس ومعنی آن مجرور دبود * ماهیت آن زنک مس است وانواع میباشد معدنی وغیر معدنی مصنوع معدنی آن در معدن مس تکون میباید وبیونانی این را بارسقاریقس نامند وعبارت از دهنهٔ مسی است ونوع دیکر آنست که در مغارهٔ قبرس نزد طلوع شعری مقطر میکردد

و منجمد میشود و این خالی از آمیزش بخاک و سنگ ریزه نیست و همچنین کهربائی آن و این هردو زردی و استعمال آن مجوز نیست
در انسان و مصنوع آن اقسام است یکی آنست که سرپوش مسی را برظرف سرکهٔ تند بنحوی گذارند که بخار آن از سر
پوش بیرون نرود و بعد از هر ده روز یا زیاده بردارند آنچه زنگ برظرف آن روی آن بهم رسیده باشد بتراشند و باز
چنان نمایند تا هر مقدار که خواهند و دیگری زنجار رومی است و آن چنان است که مس را صفحهای بسیار تنک سازند
و روی هم چیده سرکهٔ تند بر آن ریزند و بگذارند در سردابهای بسیار سرد تا زنگار شود پس زنگ آنرا گرفته در هر پنج مثقال
آن چهار اوقیه سرکهٔ کهنه داخل کرده در هاون مسی بسیار بسایند تا غلیظ گردد پس شب یمانی و ملح اندرانی و بورهٔ
سرخ از هر یک چهار مثقال اضافه نموده فتیلها ساخته در آفتاب گذارند تا خشک گردد و اقسام دیگر نیز میسازند و بهترین
همه معدنی است پس رومی و آنرا مغشوش بسنگ ریزه سوده مینمایند و امتحان آن آنست که چون تر کنند و بانگشت بمالند
نرم گردد بخلاف زنجار غیر مغشوش و مغشوش بقلقنت نیز میکنند و امتحان آن آنست که بر اخگر گذارند اگر سرخ گردد مغشوش
است زیرا که قلقنت بر آتش سرخ میگردد بخلاف زنجار *طبیعت آن* در چهارم گرم و خشک *افعال و خواص آن*
از سموم قتاله است و اکال و لذاع و معفن و مورث قرحه و سترندهٔ گوشت و قالع آثار و با موم و روغن زیت بیلاع و مانع
زیاده شدن قروح خبیثه و ساعیه و ورم جراحات و باعث رویانیدن گوشت و با صمغ البطم و بورهٔ سرخ جهت جرب متقرح
و برص و پختهٔ آن با عسل جهت تنقیهٔ چرک جراحات و سخه و دانهٔ بواسیر جاسیه و ناصور مقعده و مطبوخ آن با سرکه و عسل
جهت قروح لثه و جوششها و زخمهای اعضای بارد المزاج مانند دهان و بینی و گوش و استرخای لثه و غلظت اجفان
و اکتحال آن با عسل جهت غلظت اجفان و طلای محرق آن با قند سوخته و کثیرا سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت اکل جراحات
حادث در سطح بدن مجرب و محلول آن در شیر دختران و سرکه در هاون مس بعد یکه غلیظ و خشک گردد جهت حدت
بصر و قلع بیاض و ناخنه و دمعه و سبل و سلاق مجرب و محرق آن که در سودن شبیه بتوتیا گردد جهت جرب و استرخای
پلک چشم و سلاق و رطوبت او را خشک کند و بدستور با ادویهٔ مناسبه جهت امراض چشم و با مراهم جهت خوردن لحم زائد
و اصلاح قروح خبیثهٔ متعفنه و با ادویهٔ مناسبه جهت قروح شهدیهٔ سر و چون با اشق بسرشند و فتیله ساخته در بواسیر گذارند
فائده بخشد و نفوخ آن در بینی جهت بدبوئی و زخم آن نافع و لیکن باید که دهان را پر آب کنند که گرد آن بحلق نرسد زیرا که
گرد آن مضر حلق است مصلح آن شیر تازهٔ دوشیده و مسکه و چون زنجار مضر اعضاء عصبانی است استعمال آن بیضرورت
جایز نیست و عند الضرورة مقدار کم آن با ادویهٔ مغریه و ادهان و لعابات و یکدرم آن کشنده بقرحهٔ جگر و بعد از تجاوز
از معده علیم العلاج مصلح آن جلاب و آب گرم و روغن بادام و لعابها و مرقهای چرب و سائر تدابیر سفیداج و زنجفر
و زیبق خورده است بدل آن بوزن آن اقلیمیا و نیم وزن آن زنجفر است

زنجبیل بفتح زای و سکون نون و فتح جیم و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام بهندی تر تازهٔ آنرا ادرک و
خشک آنرا سونتهه نامند و سندهی نیز گویند *ماهیت آن* بیخی است معروف نبات آن شبیه بنبات شقاقل و از آن کوچکتر
و برگهای آن باریک طولانی بقدر یکشبر و زیاده و بی گل و ثمر و در مازندران نیز بهم میرسد و در بلاد هند و دکهن و گجرات
و بنگاله بسیار میشود و همیشه تازهٔ آن بهم میرسد و کوهی و دشتی نیز میباشد کوهی آن بزرگتر هم در بیخ و هم در گیاه و زنجبیل
بیوشهٔ سفید خشک را بهندی سنهوه نامند و این بهترین همه است و از چین که مرباهای زنجبیل میآرند دانها بزرگ و

بالیده وبهایت بی ریشه که مانند آن هیچ جا نمیشود * طبیعت تر و تازهٔ آن در سوم گرم و در اول خشک وخشک آن در دوم خشک وبا رطوبت فضلیه * افعال وخواص آن مقوی قوت حافظه وهاضمه ومعده وکبد ومفتح سدهٔ جگر ومبهی ومحلل ریاح غلیظهٔ معده وامعاء ومقطع بلاغم ورطوبات غلیظهٔ چسپیده بسطح معده وامعاء وغیرها ومجفف آنها وملین طبع ومخرج خلط غلیظ ورطوبات دماغی وحلق وبرودت اعصاب وجهت فالج وکرم معده ویرقان سده وتقطیر البول حادث از برودت وضعف آلات بول واسهال که از فساد غذا باشد وجهت رفع سموم حیوانی وتسکین تشنگی بلغمی وبا نبات وکند رجهت رفع مضرت میوه های تازه ورطوبت معده وبا زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت جهت ازدیاد منی وغلظت آن وبا تربد مسهل رطوبات مفاصل وساقین ومعین قوت مسهلهٔ تربد وباخولنجان و پسته جهت تقویت باه از اسرار است واکتحال آن جهت غشاوه و سبل وبیاض ودر دهان داشتن آن رافع تشنگی بلغمی وضماد آن جهت تقویت اعضا وکزاز ورفع ریاح و بواسیر واوجاع بارده وورم بارد بلغمی وریحی خصیه وسائر اعضا وبادوزن آن حرمل اقوی است در تاثیر وبدستور مانیدن مفوف خشک آن وکرم نگاهداشتن آن موضع که هوای سرد بدان نرسد وبدستور با نصف وزن آن زیادهٔ خشک نرم کوبیده بپخته وبا زرنباد نیز مضر حلق مصلح آن عسل وروغن بادام مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دارفلفل است وجوارش ومربای آن در قرابادین ذکر یافت وضماد تر تازهٔ نرم سودهٔ آن جهت داء الثعلب وتحلیل اورام ریحیه وباردهٔ مائیه وتسکین اوجاع بارده نافع ونوع کوهی آن قویتر وگویند چون آنرا نرم بکوبند وبپزند وبر آب گوشت بپاشند وبخورند جهت دفع اوجاع مفاصل وامراض باردهٔ رطبه واورام بارده نافع وبدستور طلای خشک آن ویا آب تازهٔ آن ونیز نوع دیگر میشود در هند وبنگاله که آنرا انبه سونتهه مینامند وبوی انبهٔ خام از آن میآید این نیز قریب باول است در مزاج وخاصیت وتر و تازهٔ این را اکثر ورق کرده با نمک وآب لیمو پرورده بعد از طعام برای تقویت هاضمه وتغییر مزهٔ دهان اندک اندک میخورند وخوشبو ولذیذ میباشد واز نوع اول نیز تازهٔ آنرا ورق کرده بدستور با نمک وآب لیمو پرورده ویا خشک آنرا کوبیده وبیخته با نمک وآب لیمو خمیر کرده اقراص میسازند وبدستور تنقل مینمایند

* زنجبیل الکلاب * ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ بید وبسیار زرد وشاخهای آن سرخ رنگ وطعم آن تند وشبیه بزنجبیل وکشندهٔ سگ واهل آنرا زنجبیل الکلاب نامند وگویند نوعی از صعتر است * طبیعت آن در سوم گرم ودر اول خشک * افعال وخواص آن ضماد تازهٔ تر آن جهت رفع کلف وآثار بسیار قوی الفعل وضماد برگ آن محلل اورام صلبه وخوردن آن جائز نیست ومولف اختیارات بدیعی آنرا فلفل الماء دانسته واز صفات آن ظاهر میگردد که غیر آنست

* زنجفر * بفتح زاء وسکون نون وفتح جیم وسکون فاء وراء مهمله بفارسی شنگرف نامند * ماهیت آن معروف است ودو نوع میباشد معدنی ومصنوعی معدنی آنرا بیوقانی میئون نامند ودر معدن زیبق وطلا ومس تکون مییابد وحجر الزیبق مینامند وآن مانند عروقی سرخ اسرفجی رنگ با کثافت است وبعضی این را کبریت احمر دانسته اند ومصنوع آن از زیبق وکبریت است وبیونانی قیسابا ری نامند بهترین آن قلمهای بلند سرخ بسیار تیرهٔ آنست که بوی کبریت از آن نیاید * طبیعت آن گرم وخشک در دوم وبعضی خشک در سوم وبعضی در دوم سرد دانسته اند * افعال وخواص آن قابض وجاذب وبعضی قوت قبض آنرا زیاده از جذب آن وبعضی بالعکس گفته اند واز شادنج قابض تر وذرور آن جهت قطع نزف الدم وتاکل دندان واندمال جراحات وخشک نمودن رطوبت آنها وحکه وجرب وحصف ونمش وشپش

و سوختگی آتش نافع و با موم و روغن جهت سوختگی آتش و بثور و شقاق مقعده و امثال آن جراحات و رویانیدن گوشت و همچنین مرهم آن با خرقه جهت ردع دماميل در ابتدا و تحليل و انفجار آنها و تحليل اورام بارده و گرفتن دود آن باعث خشکی قروح خبیثه و امثال آنها است ولیکن باید که چشم و گوش و دهان را از آن محافظت نمایند و عند الاستعمال در دهان آب پر نمایند زیرا که آن از سموم قتاله است و در دوم و گویند در سوم و مثقال آن کشنده است بخناق و کرب و خفقان و جمود و سائر احوال زیبق خورده اصلاح آن قی فرمودن بروغن گاو و بطبیخ انجیر و شبت و ماء العسل و بوره و آشامیدن ادویهٔ نافعهٔ سحج مانند شیر تازه دوشیده و مطبوخ بزور لعابی و لعابات و آشامیدن مرقهای چرب و اگر بعد از آن بقی بهتر و الا حقنه نمایند با دهان و بدل آن شادنج است و اهل هند را عقیده آنست که چون آن تنقیه و تصفیه نمایند و با ادویهٔ مناسبه و یا تنهائی حبوب صغار سازند جهت تبهای مزمن و مرکب و سرفهٔ بارد رطب مزمن و ضیق النفس و یرقان و سختی شکم حادث از ریاح غلیظه و اوجاع مفاصل و جذام و رفع سمیت زهرها بسیار نافع و مقوی نوربا صره است و دستور صنعت آن و مراهم آن در قرابادین مذکور شد *

* زنبق * بفتح زای و سکون نون و فتح بای موحده و قاف بفارسی سوسن آزاد نامند و گویند که آن غیر سوسن ابیض و غیر یاسمین است و در سوسن مذکور خواهد شد و گویند کسانیکه سوسن ابیض دانسته اند اشتباه کرده اند صاحب اختیارات بدیعی گفته گل آنرا سه شاخ زرد بود و بلندی شاخ آن که گل دارد یک گز و زیاده و کمتر و بر سر هر شاخی چهار و پنج و شش تا ده گل میباشد و خوشبوی و برگها که بر شاخ آن میباشد شبیه ببرگ مورد و بلندتر از آن و برگ بیخ آن شبیه ببرگ کاسنی و ضخیم تر از آن و گفته که رازقی زنبق است * طبیعت آن در دوم گرم و در یبوست معتدل و بعضی در اول گرم دانسته اند * افعال و خواص آن ملطف و مقوی دماغ و پیاز آن در افعال مانند پیاز نرگس است و قویتر از آن و روغن آن که مانند روغن گل مدتی در آفتاب گذاشته و سه مرتبه گل زنبق را تجدید کرده باشند در دوم گرم و در اول خشک ملطف و ملین و مقوی اعضا رئیسه و مسهل خلط مراری و مدر بول و طلای آن جهت رفع قشعریره و سردی دماغ و اعصاب و اعضای تناسل نافع بدل آن در همه افعال روغن ایرسا و در غیر اسهال روغن نرگس است *

* زنبور * بضم زای و سکون نون و ضم بای موحده و سکون واو و راء مهمله جمع آن زنابیر آمده بهندی بهرود و بنگاله برله نامند * ماهیت آن از جملهٔ حشرات الارض است و انواع میباشد مراد از آن بزرگ سرخ رنگ آنست و در اکثر صفات مانند نحل است که مگس عسل باشد و گویند چون ایام زمستان آید داخل خانهٔ خود شود و بیرون نیاید تا هنگامیکه هوا باعتدال آید و مگس را صید مینماید و چون کسی متعرض خانهٔ او گردد همه زنبوران متعرض اذیت او گردند و بگزند او را و بی تعرض نیز مردم را میگزند لیکن کمتر و آن عضو ورم و سوزش و خارش میکند و چون روغن بر زنبور ریزند بی حس گردد مانند مرده و بمیرد و چون بروی سرکه بپاشند باز بحرکت آید و چون روغن چراغ بر آن ریزند بمیرد و گویند نر آنرا یک نیش قوی زهردار است و مادهٔ آنرا دو نیش ضعیف کم زهر و در ایام زمستان نیش آن می افتد و یا سمیت آن کم میگردد و مادهٔ خانهٔ آن معلوم نیست که از چه جنس و نوع سرخ آنرا سمیت از سائر انواع بیشتر * طبیعت آن بسیار گرم و خشک * افعال و خواص آن طلای آن با عسل و نمک جهت رفع برص و اورام رخوهٔ بارده و گزیدن آن صاحبان امراض باردهٔ مزمنهٔ عصبانیه را مانند فالج و امثال آن بغایت نافع و گویند چون بچهای آنرا خشک

نموده مانند و بکدرم آنرا با نالود نخورند موجب فربهي بدن است و زنبور سیاه مائل بزردی را چون در روغن زیتون طبخ نمایند جهت برص و بهق و رفع آثار غائره نافع و چون زنبور کسی را بگزد و در عضو ملسوع درد و سوزش و خارش و سرخي و ورم بهم رسد از انواع ضعیفهٔ آن کمتر و قویه زیاده مداوای آن مکیدن موضع لسع است از دهان و بقوت و یا بهم سودن یا غیر آن اندک شکافته و بقوت مکیدن پس مالیدن خاک با سرکه و کافور و یا طحلب با سرکه و یا گل ارمني با سرکه و بعد سحق گل و رست با آب غوره و یا جدوار با سرکه و ضماد سرگین گاو تازه و ضماد حماز ی و بقلة الحمقا و عنب الثعلب و گذاشتن خرقهٔ تر کرده با آب برف و یخ بر آن و تبدیل نمودن و گذاشتن در آب بسیار گرم و بلا فاصله در آب بسیار سرد مسکن وجع آنست و مالیدن نوره و باد روج و خوردن ربوب قابضه و بزرقطونا و سکنجبین حامض و ماء الرمان حامض و خیار زه مانند با و کاهو و کشنیز خشک با آب سرد و شکر و فصد نمایند اگر احتیاج بفصد باشد و مالیدن مکس سائیده بر آن و ضماد برگ کچو که در رفعه اروی نامند و یا روغن گاو داغ کرده و یا روغن با پیاز داغ کرده و زنبور عسل نحل است در حرف النون مع الهاء انشاء الله تعالی خواهد آمد

فصل الزای المعجمة مع الواو

* **زوان** * بفتح زای و واو و الف و نون * **ماهیت** آن اکثری آنرا شیلم دانسته اند و یوسف بغدادی گفته که آن غلط است بلکه آن غیر آنست و دانه ایست مائل بسیاهي و اندک سبزی مانند ماش و کوچک طولاني و سر آن باریک و در غلافی منحني مانند غلاف شمشیر و طعم آن تلخ و با حدت و کراهت بحدیکه نفوذ میکند در سطح ذائقهٔ زبان و مسکر شدید و موحش بدون تفریح و قسمی دانهٔ آن پهن میباشد و قسمی زرد طولاني و این هرد و ردی تر از اول است * **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک * **افعال و خواص** آن با قوت سمیت و جاذبه ضماد آن جهت بیرون آوردن پیکان و امثال آن از بدن بغایت مؤثر و طلای آن جهت رویانیدن موی داء الثعلب و تحلیل اورام و کماد آن جهت درد سر بارد نافع و چون داخل نبیذ کنند قوت آنرا قوی کرداند و سکر بسیار آورد و چون مسکر و مضر دماغ و عقل و مقعد است و سبات بسیار می آورد اولی اجتناب از خوردن آنست مصلح آن قی کردن بروغن گاو و مالیدن اطراف سفلي بدن و ربوبها حامضه خوردن و بوئیدن گلها و خوشبوئیهای بارد مقوی دماغ است

* **زوفای یابس** * بضم زای و سکون واو و فتح فا و الف * **ماهیت** آن گیاهی است معروش بر روی زمین برگ آن شبیه بصعتر بستاني و مرزنجوش و با عطریت و شاخهای آن پر کره و بر هر کرهی گلی مائل بزردی و بی تخم و تلخ مزه و نوشته اند که برگ آن مانند برگ حنا است و بهترین آن آنست که از جانب بیت المقدس آورند و آنرا زوفای مصری نامند * **طبیعت** بستاني آن در دوم گرم و در آخر آن خشک و کوهی آن قویتر از بستاني * **افعال و خواص** آن ملطف و مسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظه و کرم معده و خون جامد و محلل اورام و جهت فالج و سرفهٔ مزمن و ربو و ورم شش و نزله و عسر نفس و درد سینه و پهلو و زانو و معده و جگر و قولنج و مغص امعا و گزیدن جانوران سمي و داء الثعلب و داء الحیة و بخار آن جهت تحلیل ریاح گوش و مضمضهٔ پختهٔ آن با سرکه جهت درد دندان و آشامیدن طبیخ آن با آب و عسل و سداب جهت ورم شش کهنه و ربو و سرفهٔ مزمن و نزله که از سر بحلق ریزد و عسر النفس و کشتن کرم معده و حمیات لقرع و بعد سحق لعوق آن با عسل جهت رفع تکون کرم معده و آشامیدن طبیخ آن با سکنجبین مسهل خلط غلیظ و با قرد مانا و ایرسا قوت اسهال آن قویتر و جهت نیکوئی رنگ رخسار و با شراب جهت استسقا و گزیدن جانوران سمي و با طبیخ انجیر جهت خناق امتلائی

وضماد آن با آب جهت ورم حار و با شراب جهت تحلیل ورم بارد و خون مرده که در پلک چشم مانده باشد و بخور آن جهت نزول آب و با بوره و انجیر جهت تحلیل ورم سپرز مقدار شربت آن در مطبوخ چهار درم تا پنج درم مضر جگر مصلح آن صمغ عربی و انارترش بدل آن صعتر است وجوا رشن و اشربه و لعوق و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین مذکور میشود ان شاء الله تعالی

زوفاء الرطب

* زوفاء الرطب * بفتح زای وسکون طاء مهمله و باء موحده بفارسی سنکل میش و بترکی شقلداق نامند * ماهیت آن چرکی است که در دنبه و موی زیر شکم و کنج ران و زیر دم گوسفندان در بلاد ارمن بسبب چریدن گیاهی شیر دار و باحلات از منافذ بطریق ترشح بیشتر برمی آید و در ان مواضع جمع و منعقد میگردد و بهترین آن آنست که در آب جوشانیده پشم را از ان جدا نموده باشند و یا کوبیده پشم را از ان برآورده و هرگاه منعقد آن بهم نرسد پشم میان ران گوسفند و بز را بجوشانند و چربی آنرا بگیرند و بکار برند گویند اید چون افعی را بخورد پیشانی آن عرق کند و آن عرق منعقد گردد آنرا زوفای تر نیز نامند و در نهایت قوت است از غیر آن * طبیعت آن در دوم گرم و در اول تر گویند در اول خشک است * افعال و خواص آن منضج و ملین و محلل اورام صلبه و جهت استسقاء و مغص و صلابت جگر و سپرز و برودت احشاء کرده شربا و ضمادا نافع و طلای آن جهت تشنج و شکستگی اعضا و جرب چشم و ریختن مژه و ابرو و تحجر مفاصل و تعقد عصب واکله و ورم مقعده و رحم و مثانه و جمیع اورام صلبهٔ حوالی آنها و رفع سردی آنها و با پیه مرغابی و طیور جهت تشنج و قرحهٔ گوش و جراحت قضیب و فرج و شقاق مزمن و با اکلیل الملک و روغن تازه حمولا جهت رفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع مضر محرور المزاج و مکرب مصلح آن سکنجبین و روغن گل و سرکه بدل آن لادن و مغز ساق گاو و گوسفند مقدار شربت آن یک مثقال تا سه مثقال و چون آنرا از پشم جدا کنند و بسوزانند ذرور آن جهت قروح مذاکیر بهترین ادویه است

* فصـــــل الزای المعجمة مع الهاء *

زهرة الملح

* زهرة الملح * بفتح زای وسکون ها و فتح را و تا و الف و لام و کسر میم وسکون لام و حاء مهمله * ماهیت آن چیزی است شبیه بشوره و شور طعم و زعفرانی رنگ و تند بو و کریه الرائحه شبیه ببوی ماهی و لذاع قوی و با اندک رطوبتی گویند در حینیکه آب نیل طغیانی کرده بر زمینهای پست میماند و آن آبها از تابش آفتاب خشک گردند زهرة الملح حاصل میگردد و ماسرجویه گفته که آن شوره است که مانند غبار بر روی نمک معدنی میباشد و آنچه زرد مائل بسرخی است با جزای منعقده مانند دانهٔ چند بهم جمع آمده آن ردی است و خالص آن هر دو نوع در زیت گداخته گردد و مغشوش آن در آب * طبیعت آن بنهایت گرم و خشک * افعال و خواص آن مجفف و محلل قوی طلای آن با مایع مبردی جهت غشاوهٔ عین و رطوبتی که از گوش تراوش کند و قروح خبیثه واکله و تقشر جلد و آثار قروح و منع روئیدن موی بسبب احراق آن و با روغنها جهت رفع اعیا و آشامیدن یک یک دانک با سکنجبین جهت صرع نافع و با شراب ممزوج در اسهال قویتر از نمک هندی و ملح عرق مضر معده مصلح آن عود هندی مقدار شربت آن تا نیم درم و یکدرم آن کشنده است و قابل علاج نیست

زهرة النحاس

* زهرة النحاس * بضم نون و فتح حاء و الف و سین * ماهیت آن چیزی است شبیه بکف و نمک دانه دانه که از پاشیدن آب بر روی مس تفته بهم میرسد و در معدن مس نیز یافت میشود و بهترین آن سفید ریزه دانهٔ آنست * طبیعت آن در قوت قریب بزنگار است * افعال و خواص آن اکال لذاغ و قابض و جالی آشامیدن سه قیراط آن مسهل خلط و ماء اصفر و اکتحال آن با مصلحی که حدت آن را کم نماید جهت تحلیل غشاوهٔ بصر و قطور سحیق آن با روغنها جهت رفع کری مزمن

و مرهم آن با عسل جهت ورم بارد و ایلاء و ملازه و مری و ثالیل و اورام صلبه و بثور رطبه و قروح و جرب و برای زخمهای کهنه و قرحه ها جهت بردن گوشت زائد در بینی و بواسیر و تحلیل اورام مقعده و خشک نمودن دانهٔ بواسیر و زخمها و قروح خبیثه و با شراب جهت بثورات سعفه و سنوم و ... و ... بغایت و ... و شرب آن ... و از سموم قتاله است ***

زهره بفتح زای و سکون هاو فتح راء مهمله و ها قرنفل شامی را نامند و در مغرب قرنفلیه نامند و مند کورخواهد شد بفارسی اسم مرارة است و بعربی برزغوا ها اطلاق میکنند و وج را نیز مینامند

* فصـــــل الزای المعجمة مع الیاء المثناة التحتانیة *

زیبق بکسر زای معجمه و سکون یا و فتح باء موحده و قاف بفارسی سیماب و جیوه و بهندی پاره و بفرنگی سلواسون نامند * ماهیت آن از جملهٔ فلزات معدنیه است و شبیه بنقرهٔ گداختهٔ متحرک و معدن آن بلاد چین و فرنگ است و اکثر از ان بلاد میآورند در ظرف چوبی و نیز مسموع گشته هرچند بر آن چندان اعتمادی نیست که در شهرها و رجنته بان که از ارض جدید ربع جنوبی است قلیلی بتعمل بعمل میآورند بدین قسم که حیوانات مردهٔ متعفن شده خصوصا سگ را زخمها پر میکنند و سر آنها را بسته تا مدتی مقرر در زیر زمین دفن میکنند پس بر میآورند در آنها سیماب میباشد و اگر از ایام مقرره بگذرد که برنیاورند زخمها را خالی میباشد و نیز مسموع شده که در معدن طلق قلیلی تکون میباشد و در طبقات قطعهٔ ضخیم طلق نیز میباشد و از خواص آنست که فلزات دیگر را فانی میکرداند چون بدانها رسد و لهذا از چین در ظروف چوبی که آنرا بفرنگی پیپ نامند میآورند و چون حرارت بدان رسد خود نیز فانی میگردد در آب و جاهای پست نمناک مجتمع میشود چنانچه جائیکه معدن آن است چاهها میکنند بنزدیکی آن آب میکشند از ان قدری جمع میگردد * ***طبیعت*** آن در دوم سرد و در سوم تر گفته اند و بعضی گرم و تر دانسته * ***افعال و خواص*** آن حاد و قابض چون مبرود و مرطوب المزاج در هر سالی چند روز پی در پی در ایام زمستان هر روز بقدر یکحبه و بتدریج تا یکدانگ از خام آنرا بخورد و بالای آن آب گوشت بیاشامد که مانع مغص و معین زود گذشتن آن از امعا و برآمدن آن گردد زیرا که سیماب خام در معده نمیماند و بزودی بر میآید جهت حفظ صحت بدن و تقویت اعصاب و هاضمه و باه در مزاجی که موافقت کند مفید است و طلای مقدار قلیل آن که یکمثقال تا دو مثقال باشد بر تارک سر در آخر هر ماه در تحت الشعاع بعد از سر تراشی که شش هفت تیغ خفیفی اندک غائر بزنند بحدیکه خون بر نیاید و سیماب را با آب برگ تانبول و یا با آب برگ ریحان و یا با آب دهان و یا با کره ماهیت و یا بعضی ادهان مناسبه آنمقدار بمالند که سیماب کشته گردد یعنی اجزای آن متلاشی و ناپدید گردد بر آن بمالند تا تمام آن منجذب گردد بعد از لحظه سر را بشویند و بعضی بعد از سر تراشی لنگ یا پارچهٔ صفیقی را در کنار خود فرش مینمایند و مقداری سیماب خام را در پارچهٔ بسته بر یافوخ خود میمالند و آنچه از ان ریخته شد از بالای پارچه باز جمع نموده بدستور میمالند تا قریب بیکساعت و اگر آنرا با آب برگ تانبول و یا آب برگ ریحان و یا آب دهن یا غیر آن کشته بمالند نیز نافع است و اگر در تحت الشعاع اکتفا بمالیدن نمایند نیز خوب است جهت تسخین دماغ بارد رطب و امراض حادثه از ان و منع نزلات و مرضی که در بنگاله مشهور است که در الف بهم میرسد و آنرا اهوا مینامند مؤثر و مالیدن اندک آن بر کف هردو دست باعث خشکی جرب رطب و دانهای آتشک است و بدستور مالیدن آن بر دانهای آتشک و قروح و جروح خبیثه با روغن گاو که با یکصد و یک آب شسته یا با موم

وروغنهای مناسبه ودود آن نیز همین اثر دارد اما باید که بعد از تنقیهٔ بدن قدری کهنته مه با ربعمل آورند ودوران بعد غذاهای لطیف و بی نمک ویا کم نمک تناول نمایند ولیکن باید که بدهان اعضا برسد و بدهان وحلق ودماغ وگوش نرسد زیرا که بسیار مضر بدماغ ومولد فالج وبطلان قوت سامعه وفساد قوتهای دماغی وزردی رنگ رخسار است وهوام مانند مار وعقرب وغیرهما از دود آن میگریزند واگر نگریزند میمیرند و طلاء کشتهٔ آن با تخم خربزه وبادام تلخ جهت جرب وحکه ورفع جمیع آثار واکله وسعفهٔ رطبه وقروح ساعیه وسائله ودفع قمل وچون با حنا وروغن بر بدن بمالند نیز جهت دفع قمل وچون کشتهٔ آنرا بریسمانی بمالند وبر کردن وکمر ویا مو بندند مانع تکون قمل گردد واگر بو کردن حیوانات بدلند منع تکون قردان یعنی کنهٔ حیوانات گردد وبا کند رورا تینج وموم وروغن زیتون طلاء آن جهت دانهای آتشک وقروح خبیثه واکاله از مجربات است وخاک زیبق که در ظرف آن بهم میرسد در جمیع افعال مانند مقتول آنست ودر سمیت نیز مانند آن وچون زیبق را بطعامی بسرشند وبخورد موش دهند بمیرد مقدار شربت آن از غیر مقتول تا درم بدل آن رصاص محلول ومصلح آن بسیار گرم وباحدت وا ز سموم قتاله ومحرق اخلاط ومحلل قوتها ومقطع امعا وچون غیر مقتول آنرا با ورق نقره خوب حل نمایند و بر مس یا برنج که صیقلی باشد ویا آب لیمو آنرا خوب پاک شسته که چربی دران مطلقا نباشد بمالند و بر آتش گذارند که سیماب آن صعود نماید پس جلا نمایند مفضض گردد واگر با طلا حل نمایند بر مس ویا برنج ویا نقره بدستور بمالند مطلا گردد ونیز چون مس ویا برنج ونقره را پاک بشویند با آب خالص وآب لیمو پس سیماب بران بمالند و ورق نقره ویا ورق طلا بران بچسپانند بچسپد یک لا ورق ویا دو لا ورق یا لاعم اگر سنگین وبسیار رنگین بخواهند تا سه ورق پس زمانی قلیل بر آتش گذارند تا قدری سیماب آن صعود نماید ومهره نمایند ویا قدری بر آتش گذارند ومهره کنند ملمع نقرئی ویا طلائی میگردد وچون زیبق را در گوش کسی ریزند او را اختلاط عقل عارض گردد ومنجر بصرع وسکته وبطلان سامعه شود ومداوای آن آنست که گوش را معکوس بطرف زیر دارند ومیلی از رصاص وذهب در گوش کنند تا زیبق بران بچسپد وبر آید واگر بیکدفعه تمام آن بر نیاید دو دفعه وسه دفعه تا تمام آن بر آید چون زیبق را بحول اندکه مانند رماد گردد ویا ادویهٔ مناسبه خلط نمایند جهت قولنج خصوصا ایلاوس مفید است وتدبیر کسیکه زیبق خورده باشد اگر غیر مقتول است بزودی بر آید بعض آشامیدن آب گوشتها وچرب مزلق واگر مقتول است ووراوجع بطن ومغص شدید وثقل زبان واحتباس بول وتورم جسد عارض گردد علاج آنست که شیر تازه دوشیده بنوشد وقی کنند ویا جمیز وا سنتین ویزر کرفس ویا شراب ویا فودنج جبلی ویا زوفای خشک وآشامیدن مرقهای چرب مفید وسائر قدما بیمریکه در ر لیجیر وا سفید اج مذکور شد وچون غیر مقتول آنرا بر پارچهٔ کرباسی بمالند وبطریق عصابه کسیکه بر سر او شپش بسیار باشد بپوشد سر بندند شپش بسیار در ان آید وبمیرد وهر چند مرتبه با کل بر طرف گردد ودستور تصفیه وتصعید وار دهن وضماد وعقد وتمر وطب ومراهم ومعجون آن در قرابادین مذکور شده واطبای فرنگ سیماب را مکلس مینمایند بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبه ومکلس کرده آنرا از ممالک خود میآورند خصوص فرانسیس وامکویند جهت آتشک وقروح خبیثه وتقویت قوی وارواح وحرارت غریزیهٔ ضعفا وپیران نافع وطریقهٔ استعمال آن آنست که تا پنج روز یا هفت روز یا نه روز روزی یک حب آن که بقدر ارفلفلی است صبح ناشته بیلعند واز حموضات ولبنیات وبقولات اجتناب نمایند وهرگاه دهن بجوشش نماید آن زمان ترک نمایند بعد از ان نیز تا مدت سی چهل روز پرهیز نمایند

* زیتون * بفتح زای وسکون یا وضم تای مثناة فوقانیه وسکون واو ونون * ماهیت آن بری وبستانی میباشد بستانی آنرا درخت بزرگتر وبرگ آن آبدارتر وسبزتر از بری ودرخت آن بعد از چهل سال ثمر میدهد وگویند تا هزار سال میماند و گویند برگ زیتون جبلی نیز مانند برگ زیتون بستانی است * طبیعت رسیدهٔ آن گرم در اول وبا قوت قبض ونارس آن سرد وبغایت خشک وسیاه آن گرم وخشک * افعال وخواص آن سریع الاستحاله بسودا وصفرا وتازه وباقوتی رنگ آن مرخی معده ومغثی وبهترین آن سبز رسیدهٔ آنست که در آب نمک پرورده باشند وباطعام خورده شود نه تنها وبعد ازان درین وقت مقوی معده ودابغ آن ومشهی وحابس طبع ومسهی ومورث بیخوابی ولاغری است مصلح آن مغز گردکان وبادام وروغنها وسرکه وگویند مضر شش ومصلح آن عسل ومداومت آن محرق اخلاط مصلح آن شیرینیها است وضماد آن جهت رفع سبوسهٔ سر وضماد نارس آن جهت سوختگی آتش وطلای دانهٔ آن با پیه وآرد گندم جهت برص ناخن وبخور سیاه رسیدهٔ آن باداله جهت ربو وامراض شش نافع وبرگ آن در دوم گرم وخشک وضماد آن جهت قرب چشم واورام حاره و التیام پوست سر که منقطع شده باشد وجمره ونمله ومنع سعی وزیاده شدن آن وشرب وبا زفارسی وبا عسل جهت داخس وبا آرد جو برما تحت ناف وطلای آن جهت اسهال وخائیدن آن جهت قلاع دهان وضماد پختهٔ آن با آب غوره بعد یکه بقوام عسل رسد جهت دندان کرم خورده وریزانیدن آن ومضمضه با آب طبیخ آن جهت درد دندان کرم خورده وآشامیدن مطبوخ آن در شراب جهت نقرس ومفاصل وحقنه با آب مطبوخ آن جهت قروح باطنی ومقعده ورحم وعصارهٔ آن با فعال مذکوره مانند برگ آنست وحمول آن جهت قطع سیلان رحم ونزف الدم آن وضماد خام آن جهت برآمدگی مقعده وقطع ریختن موی بچشم وتاکل پلک آن نافع وداخل شیافات کحل اجفان مینمایند وچون مغز دانهٔ آنرا با پیه وآرد بیامیزند وبر برص ناخن کنند ازاله زائل سازد وبیخ درخت آنرا چون با قدری برگ آن بجوشانند وبدان مضمضه نمایند جهت تسکین درد سر ونطول آن جهت زکام وتحلیل رطوبات وبخار آن جهت اخراج رطوبات دماغی از بینی بغایت مؤثر وتعلیق بیخ آن بالخاصیه جهت سم عقرب مجرب وچون شاخهای باریک وبرگ تازهٔ آنرا در کوزهٔ کنند ودر کورهٔ کوزه گری گذارند تا بسوزد پس از کوزه برآورده شراب بر ان بپاشند وباز دیگر بسوزانند اما نه با آن حد که رماد گردد بلکه احتراق کمی باید گویند درجمیع افعال قویتر از توتیا است ورماد برگ آن با سرکه جهت عرق النسا بر بالای عرقوب از جانب وحشی بقدر چهار انگشت جهت قرحه نمودن موضع آن ورفع آن علت از مجربات گفته اند وضماد مدقوق برگ شاخ اقسام زیتون را نیز درین امر مجرب دانسته اند ورطوبتیکه از شاخ تازهٔ آن که در حین سوختن برمی‌آید جهت جرب وسبوسهٔ سر وقروح آن ونطول طبیخ همه اجزای آن جهت صداع وشقیقه ودوار وپاشیدن آن در خانها جهت گریزانیدن هوام ونگاهداشتن عصای چوب آن جهت قبول ماده وابقای حوائج وبرکت مؤثر وضماد رماد آن با عسل وآب ثمر آن جهت داء الثعلب وداء الحیه وسعفه وجوششها نافع ومضمضه با آب ولبنی که زیتون در ان خیسانیده باشند جهت استحکام دندان ولثه مفید وصمغ آن در عضو رنده شبیه بسقمونیا وماثل بسرخی است * طبیعت آن در اول گرم ودر دوم خشک * افعال وخواص آن در تقویت ذهن قویتر از کندر وجهت سعال مزمن واخراج بلغم ورفع رطوبات سینه وبا مرهمها جهت رویانیدن گوشت مؤثر وصمغ بری آن قویتر مدر بول وحیض وحمول آن جهت جرب متقرح رحم وسنون آن جهت تسکین درد دندان کرم خورده مفید وعصارهٔ برگ زیتون که برگ آنرا

بگویند و بران شراب و یا آب بپاشند و بعضی زیت را بکار برند تا منعقد و خشک گردد جهت سیلان رطوبات و لطف آنها بهتر از سائر ادویه است *

زیتون الماء

* زیتون الماء * زیتونی است که نزدیک آبها روید در جمیع افعال ضعیف تر از سائر انواع و بعضی گویند زیتونیکه در آب و نمک پرورده باشند مسمی بزیتون الماء است *

زیت

* زیت * بفتح زای و سکون یای مثناة تحتانیه و تاء فوقانیه * ماهیت * آن روغن زیتون است و از مطلق آن مراد زیت عذب است که از زیتون رسیده گیرند و مغشوش و غیر مغشوش میباشد و علامت غیر مغشوش آن آنست که اجزای آن زود بر سطح بدن منتشر گردد و از هم منقطع نگردد بخلاف مغشوش * طبیعت آن * در دوم گرم و با یبوست و قبض و قول برطوبت آن بی اصل و مغشوش آن که در آب گرم ریزند و خوب برهم زنند و بگذارند تا بالای آن آب آید و سرد گردد و برد ارند گرمی آن کمتر و الطف و بیلذع * افعال و خواص * آن آشامیدن چهار ده مثقال آن با یکرطل آب گرم و یا با ماء الشعیر مسهل قوی و جهت درد اعضا و عرق النسا و با شراب و آب گرم جهت رفع قولنج و مغص و اخراج کرم معده و تفتیت حصاة و ادرار بول و عرق و اوجاع مفاصل و عرق النسا و ورک و غیرها و قی کردن بآن جهت دفع سمیت ادویه و حقنه بآن جهت رفع قولنج و رمی و سدی و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و تدهین بدان جهت اوجاع بارده و با مرهمها جهت التیام و اصلاح زخمها مفید مقدار شربت آن تا هفت مثقال و چون یکسال از ساختن آن بگذرد و بعضی گویند چون شش سال بگذرد آنرا زیت العتیق نامند * طبیعت آن * گرم تر از غیر عتیق آنست * افعال و خواص آن * محلل و ملین طبع و بشره و مصلح ادویه و مضعف قوتهای آنها و مانع جمود اعضا و رافع ضرر سرما و اکتحال آن مقوی بصر و رافع بیاض رقیق و جرب و سلاق و در نزول آب قائم مقام قدح و چون گرم نمایند و بر موضع عقرب گزیده بمالند تسکین الم آن دهد و چون زیت تازه را بجوشانند تا بنصف رسد بدل عتیق میگردد و آنچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان یافته اند و هر چند کهنه تر شود قویتر میگردد و گویند تا چهار هزار سال قوت آن باقی میماند و چون زیت را با هم وزن آن آب بجوشانند تا آب بسوزد و همچنین تجدید کنند تا شصت مرتبه پس آن روغن را چندان بجوشانند تا بنصف رسد بمراتب شتی بهتر از روغن بلسان دانسته اند و از اسرار عجیبه شمرده اند و آنچه از زیتون نارسیده گیرند آنرا زیت الانفاق نامند و بهترین آن آنست که بی لذع و حدت باشد * طبیعت آن * معتدل و با قوت قابضه و گویند در آخر اول سرد و خشک * افعال و خواص آن * مسمن بدن و مقوی لثه و دندان و اعضا و موافق معده و صاف کنندهٔ اخلاط و مفتح سدد و قاطع عفونت و مانع ادرار عرق و جهت تفتیت حصاة و ادرار بول نافع و مغسول آن موافق درد اعصاب و مواد حاره و نیکو کردن رنگ رخسار و گویند چون بیست و دو درم آنرا با مثل آن عسل و ثلث آن کندر و روغن شونیز بالمناصفه در حمام سه روز بیاشامند و در آن روز آب سرد نیاشامند از جمیع دردهای بارده و خدر و فالج و امثال آنها نجات یابند و پیران چند ساله را باعث هیجان شهوت باه شود و مجرب دانسته اند و دهن زیتون متعفن یعنی دهنیکه از زیتون متعفن گیرند مولد خلط فاسد و بسیار مبخر و مولد حکه مصلح آن شربت بنفشه * و دهن زیتون بری از سائر افعال و خواص قائم مقام روغن گل سرخ دانسته اند و رادع و مبرد و مانع عرق و حافظ سیاهی موی و انتشار آن و مقوی دندان متحرک و مانع سیلان رطوبات لهاة و قاطع خون لثه است و جمعی مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع میدانند و مخصوص بنوعی دون

نموده باشند ایند وتن مین بدان هرروز مانع پیری ونیکو کنندهٔ موی و مانع اسقاط آن وقاطع تعفن اخلاط وتقویت اعضا وزیت رکابی زیت عذب وزیت الانفاق واهل عراق آن هرد ورا زیت رکابی نامند جهت آنکه رکاب بکسر رای مهمله وکاف والف وبای موحده که نام ابل است وچون از شام آنرا بر پشت شتر بار کرده باینجا میبرند لهذا زیت رکابی نامند وآنرا زیت فلسطینی نیز نامند وغلط کرده کسیکه آنرا زیت مغسول دانسته دستور گرفتن روغن زیتون آنست که زیتون را در آفتاب اندازند ویا در ظرف کرده در تنور گرم گذارند تا پژمرده ونرم گردد پس کوبیده روغن آنرا فشرده بگیرند ویا آنکه در آب بجوشانند تا پخته گردد ومالیده صاف کرده آنرا باز بجوشانند تا آب بسوزد وروغن بماند اما احتیاط نمایند که روغن نسوزد وآنچه را برآن نمک مالند وبگذارند تا نرم گردد پس مالیده فشرده دهن آنرا بگیرند زیتونی است

زیتار بفتح زا وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح تای مثناة فوقانیه والف وراء مهمله بعربی عکر الزیت نامند *ماهیت* آن ثفل روغن زیتون است *طبیعت* آن باندک حرارت وچون بسیار طبخ دهند خصوص در ظرف مس تا غلیظ گردد وبعد از آن بفشارند ونگاهدارند طبیعت آن در دوم گرم *افعال وخواص* آن قویتر از حضض است لطوخ آن با شراب وماء العسل جهت درد دندان وباطبیخ ترمس جهت جرب مواشی ودواب نافع وگویند هرچند کهنه تر شود بهتر میگردد ودر افعال قویتر ودرابدان مرطوبین مولد قروح وضماد تازهٔ آن با آب جهت درد مفاصل وعرق النسا والنقرس واستسقا والتیام والتحام زخمهای ابدان لاغر خشک نافع است

زیت السودان بضم سین مهمله وسکون واو وفتح دال مهمله والف ونون *ماهیت* آن روغن ثمری است که زیت الهرجان واهل مغرب اقصی ارجان وارقان خوانند درخت آن دو نوع است یکی کوچک که بادام کوهی است وبشیرازی بخرک وبعربی لوز البربر نامند ودوم بزرگ خاردار وثمر آن نیز مانند بادام کوچک وروغن از این گیرند وطعم روغن آن شیرین وخوشبو است وبشیرازی درخت آنرا ارجن خوانند ودر عراق تنگس وبادام کوهی وخار آنرا دواب میخورند *طبیعت* آن در دوم گرم ودر اول تر وگویند خشک است *افعال وخواص* آن مولد خون صالح وملطف اخلاط ومحلل رفضلات ومفتح سدد وجهت امراض سوداوی وبارده مانند جنون ووسواس وفالج وخدر وزکام بارده نافع وصاحب اختیارات بدیعی نوشته که زیت السودان غیر زیت هرجان است وآن زیتی است که از بلاد سودان آورند

زیرباج بکسر زای وسکون یا وراء مهمله وفتح بای موحده والف وجیم معرب زیربای فارسی است *ماهیت* آن بطریق مذکور در شفاء الاسقام آنست که گوشت را بقدر یک رطل ریزه ریزه کنند واگر مرغ است از بند بند جدا کرده ویاد ارچینی ونخود مقشور وروغن کنجد تازه وآب بجوشانند تا پخته گردد ونیم رطل سرکه وربع رطل جلاب ویا شکر سفید ویک اوقیه مغز بادام کوبیده در گلاب شیره گرفته ویک درم کشنیز خشک وبوزن آن عود هندی وسداب وقلیلی زعفران داخل کرده مرتب نمایند وبقول شارح اسباب وعلامات آنست که بگیرند پیاز را وبکوبند ویا ورق کنند وکشنیز خشک کوبیده در روغن بادام بریان کنند وآب داخل کرده دو جوش دهند تا پخته گردد پس قلیلی سرکه وشکر سفید واندک مری وکشنیز وزیرهٔ کرمانی در ان داخل نمایند *طبیعت* آن معتدل مائل بسردی *افعال وخواص* آن لطیف وموافق امزجهٔ اصحاء وصفراوی مزاجان وکبد حار ومسکن مرهٔ صفرا ومحلل اخلاط ومفرح ومقطع بلغم ومفتح سدد وجهت تپهای نائبه وشطر الغب نافع مضر امزجهٔ بارده است

* باب دوازدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها سین مهمله است *

* فصل السین مع الالف *

* ساج * بفتح سین والف وجیم بهندی ساگوان وساگون نیز نامند * ماهیت آن درختیست هندی بقدر درخت چنار وبرخلاف وصلب مائل بسیاهی وکثیرالورق وخشبو وبرگ آن بزرگ وعریض واندک طولانی وثمر آن بقدر فوفلی و پسته واندک طولانی ودر کوهستان میشود وثمر آنرا جوش داده میخورند * طبیعت چوب آن در دوم سرد وخشک وبااندک حرارت * افعال وخواص آن ضماد سائیده آن با آب سرد جهت درد سر حار وتحلیل اورام حاره ودمویه وصفراویه خصوصا با آب اشیاف بارد ه وخوردن نشارهٔ آن جهت تسکین تشنگی والتهاب معده وبا ماء العسل جهت اخراج صفرا وبلغم وکرم معده وقوی الاثر وطلای محرق آن که بعد از احراق در آب ماهیتا وامثال آن اندک از ان پس مانند ه طلا نمایند جهت ورم اجفان وتقویت باصره وحدقه نافع مقدار شربت آن از یکمثقال تا سه مثقال مضر جگر مصلح آن عناب است وپوست آن قابض ورز مخشن ضماد آن باعث خشونت جلد بدن وروغن ثمر آن غلیظ وخشبو جهت دراز کردن موی ورفع خارش بدن مفید وگویند چون نافهٔ مشک را در ان گذارند حافظ بوی آنست ووزن آنرا زیاده میسازد *

* سادآوران * بفتح سین والف وفتح دال والف وواو وراء مهمله والف ونون معرب از سیاه داران است یعنی سیاهی درختان چه دار بلغت فارسی درخت است والف ونون برای جمع است وبعربی سواد الحکام نامند بجهت آنکه قسمی مداد از ان ترتیب میدهند وآنرا سواد القضاة نیز گویند * ماهیت آن چیزی سیاه مائل بسرخی وبراق شبیه بشبح وبااندک تلخی ودر جوف درختان هند وبلاد حوالی آن بهم میرسد وگویند انچه از درخت نارجیل بهم میرسد بهتر است وانچه تحقیق شده از سمت خطا می آرند وبهندی کوی خطائی نامند وصاحب منهاج گوید صمغی است وصاحب جامع گوید چیزیست مانند صمغ که در اندرون بیخ درخت گردکان که مجوف شده باشد یابند وصاحب اختیارات بدیعی گفته چیزیست که در میان درخت بطم کهنه یافت میشود وآنرا آب بن نامند وگفته که صاحب جامع از درخت جوز یعنی گردکان تا درخت بطم سهو کرده وبالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیة است وبهترین آن آنست که چون آنرا بشکنند اندرون آن براق وچون در آب گرم زمانی انجیسانند محلول آن برنگ اشقر باشد وطعم آن بااندک تلخی بود * طبیعت آن در دوم سرد وخشک وبااندک حرارت محلله * افعال وخواص آن رادع اورام حاره وبا آب بارتنگ قاطع نزف الدم ومعا اعضا است شربا وضمادا حابس اسهال دموی والتیام دهندهٔ زخمها وباسرکهٔ شراب جهت ورم قضیب وانثیان وباشراب جهت تحلیل اورام بارده ومحلول دومثقال آن در آب برگ مورد تازه که روغن مورد دو سه مثقال داخل کرده برمو بمالند جهت تقویت بیخ ومنع اسقاط آن وبا روغن مورد جهت منع ریختن موی مؤثر وبغایت مسود آنست وفرزجهٔ آن با سرکه وحقنهٔ آن بی سرکه جهت قطع خون حیض وتقویت رحم ورفع اسهال نافع ومداومت خوردن آن مولد سودا مصلح آن شکر مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن دو وزن آن موردا است *

* سادج * بفتح سین والف وذال معجمه وجیم بهندی پترو تیزپات نیز نامند * ماهیت آن برگ درختی هندیست باریک طولانی از برگ بید عریضتر وضخیم تر وخوشبو واندک تند طعم وزرد رنگ واندک خشن وپنج خط طولانی از طول از بیخ برگ آن رسته تا بسر برگ رسیده یکی از وسط ودو در کنار برگ ودو در ما بین کنار ووسط وخطوط باریک در عرض

ساداوران

سادج

برگ چنانچه در برگهای دیگر اشجار میباشد و درخت آن بلند و بزرگ و چوب آن نیز خوشبو و پوست آن شبیه بسلیخه میباشد و بجای سلیخه مصروف شوند و منبت آن اکثر در کوهستان ما است در کوهستان سلهت که شمالی و شرقی بنگاله واقع است و درخت آنرا از آنجا اخذ نا بمرشد آباد و غیر آن نیز میآورند و گویند در غیر بلاد هند نیز بهم میرسد و لیکن اصل ندارد و قوت آن تا سی سال باقی میماند و بهترین آن تازهٔ تند بو تند طعم آنست که فاسد نشده و شور مزه نباشد و بوی آن شبیه ببوی اسارون و وج و ایرسا بود * طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن حافظ ارواح و اخلاط و مفرح و مسمن و محلل ریاح امعا و مصلح حال معده و مقوی احشا و اعضا و مدر بول و حیض و عرق و جهت وسواس و جنون و وحشت و تقویت حواس و سیلان آب دهان و بد بوئی آن که از شرکت معده باشد و خفقان و وجع فواد و درد جگر مزمن و امعا و ریاح و استسقا و یرقان و سوء مزاج تفتیح سدها و عسر ولادت و اخراج مشیمه و دفع مزاج سودا و منع و اخس و جمیع امراض مقعده و رحم و اکتحال آن بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه جهت بیاض و سلاق و ظلمت بصر و ناخنه نافع و نگاهداشتن آن همیشه در زیر زبان جهت لکنت زبان و بد بوی دهان که بمشارکت معده باشد مفید و ضماد کوبیدهٔ مطبوخ آن در شراب جهت تحلیل اورام اجفان و طلاء آن با سرکه جهت رفع بد بوئی زیر بغل و کنج ران و بخور آن جهت رفع عسر ولادت و مشیمه و گذاشتن آن در میان جامه و اقمشه جهت منع کرم زدن آن موثر و در سائر قوی و افعال قریب بسنبل الطیب و از آن ضعیفتر مضر رئه مصلح آن مصطکی و مضر مثانه و مصلح آن شربت به مقدار شربت آن در مطبوخات تا یکمثقال و در معاجین تا نیم مثقال بدل آن دو وزن آن سنبل هندی و گویند سلیخه و یا طالیسفر است

* ساگودانه * بفتح سین مهمله والف و ضم کاف عجمی و واو و فتح دال والف و فتح نون و ها * ماهیت آن دانه ایست که در جزیرهٔ دهنا سری و شهر نار و جنگ سیلان و مرکی و کلده و ملاقا که از جزائر زیر باد اند پیدا میشود درخت آن مانند درخت سنبهل که درخت هندیست که از ثمر آن نوع پنبه بهم میرسد و پوست آن بسیار ضخیم و استخوان آن نازک و خوردمان انجا اولا پوست سخت بالای آنرا دور می کنند و آرد ساده را از جوف ترشیب داده بران درخت میکشند از ان دانها و مانند فتیله نیز چیزی جدا میشود آنها را خشک کرده دانها را میفروشند و فتیله مانند را که کم بها ست بمصرف خود میآورند و بقول دیگر گردیست که در جوف درختی دران ممکنه میشود برمیآیند آنرا با آب خمیر کرده حبوب بمقدار صغار مانند نقل خشخاش میسازند و میفروشند * طبیعت آن گرم در دوم و تر در اول * افعال و خواص آن مقوی و مبهی و منعظ و مسمن بدن و ملین طبع است و مشهور آنها میان آنست که قدری از آن را با شیر تازه دو شیده ما نند شیر برنج طبخ نموده بقند یا نبات شیرین کرده میآشامند و کسی را که شیر موافقت نمیکند یا در بیماریها در آب پخته و با نبات شیرین کرده میخورند مقدار شربت آن از ده مثقال تا بیست مثقال است

* سالامندرا * بفتح سین والف و لام والف و فتح میم و سکون نون و فتح دال و راء مهملتین والف اسم یونانی نوعی از عظایه است و بترکی بیلانه اخو دیرن نامند * ماهیت آن جانوریست شبیه بمار دو سه و پا دارد و دستهای آن کوتاه تر از پاها و گردن آن باریک و دم آن کوتاه و بزرگتر و پهن تر از سام ابرص و لون آن ابلق از زردی و سیاهی و بطی الحرکة و اکثر سرودم آن سیاه میباشد و گویند آتش دران تاثیر نمیکند و اگر درتنور را اندازند آتش تنور افسرده گردد و این اصلی ندارد و نیز گویند چون سنگ بروی زنند کارگر نشود * طبیعت آن بغایت گرم و خشک * افعال و خواص آن

یکمثقال آن از هموم قتاله است مانند ذراریح وسحق زعفران و مفرح جلد ور وغنی که در ان مهرا پخته باشند مترلده موی ومفرح مطبوخ وچون دست وپای آنرا قطع کنند واحشای آنرا اخراج نمایند ود رعسل چند روز اندازند مالیدن آن عسل جهت درد مفاصل واورام بارده نافع وعلامات کسیکه آنرا خورده باشد کزاز وخدر ودرد معده شدید وورم شکم شبیه باستسقا واحتباس بول وورم زبان وزوال عقل وتبدیل رنگ بدن بسیاهی وبنفشی مانند بادنجان وازگزیدن آن نیز همان اعراض طاری گردد ومعالجه وتریاق آن علاج وتریاق ذراریح است ولعوق راتینج وعلك البطم با میعه وجنطیانا وعسل یاقنه وعسل وآشامیدن طبیخ کمافیطوس وخوردن قریصی که در ان کمافیطوس پخته باشند وخوردن برگ سوسن درروغن زیت پخته ومرق ضفادع ومطبوخ بااصل قرصعنه وتریاق آن تخم سلحفاة بری یا بحری درآب شیرین پخته است

* سامان * بفتح سین والف وفتح میم والف ونون * ماهیت آن نوعی از بردیست که بفارسی پیرزنامند بسیار نرم وباریك ومائل بزردی واز آن حصیر ترتیب میدهند * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن جلوس بران باعث فرح وجهت رفع بواسیر نافع وسوخته آن قاطع نزف الدم است

* سام ابرص * بفتح سین والف وجیم وفتح الف وسکون باء موحده وراء وصاد مهملتین بشیرازی ماترنك وباصفهانی مالمالی وبهندی چهپکلی ودربنگاله تکتکی نامند * ماهیت آن اسم وزغه است ولیکن مصطلح آنست که بری آنرا سام ابرص وبلدی را وزغه مینامند که بفارسی چلپاسه وآن کوچکتر از چلپاسه وشبیه بحردون وبانقطها است وهمیت آن بعد سمیت چلپاسه نیست وبهترین آن آنست که در بستانها باشد * طبیعت سرد ونوع آن درسوم گرم وخشك * افعال وخواص آن ضماد کوبیده آن براعضا جاذب پیکان وخار ورافع ثآلیل ونمليه ومساریه وکذاشتن جگرخشك آن بردندان کرم خورده مسکن درد آن وطلای خشک آن باروغن زیتون برسروغیرآن جهت رویانیدن مو ورفع احتباس بول وچون شکافته برموضع عقرب گزیده گذارند وجع آنرا تسکین دهد وقطوروزبل آن وخون وبول آن بالك مشك در احلیل جهت رفع فتق صبیان بسیار موثر وهمچنین جلوس درطبیخ آن همین اثرد ارد وخوردن آن مورث سل وامراض ردیه مصلح آن شربت ریباس وامثال آنست

* فصل السین المهملة مع الباء الموحدة *

* سبج * بفتح سین وباء موحده وجیم درآخر معرب شبه فارسی است وآنرا سبق وشوق نیزنامند * ماهیت آن سنگی است سیاه وبراق وزود شکن وسبک وازبلاد سودان وهند وجبال شام خیزد بهترین آن بسیار سیاه براق صافی رخو آنست

* طبیعت آن دردوم سرد ودرسوم خشك * افعال وخواص آن خوردن آن جهت خفقان وکشودن سده وتقویت معده وتفتیت حصاة ویکدانک آن باشراب مقوی باصره ودل واکتحال محرق مغسول آن باعسل جهت جلای بصرورفع غشاوة رقیق وتقویت قوت باصره بغایت نافع وبدستور میل آنرا درچشم کشیدن وپیوسته دران نگاه کردن مانع نزول آب ومقوی باصرة مشایخ ونگاهداشتن آن باخود بطریق انگشتری وغیرآن جهت رفع چشم بد وتعلیق آن برسررافع درد سرونگاهداشتن قطعهٔ آن که بقدر یکمثقال باشد جهت رفع فزع ووحشت آزموده است وگویند چون سورهٔ لم یکن برصفحهٔ آن بقلم خفی وسطوردقیقه چند نویسند وصاحب لقوه پیوسته دران نگاه کند ودیگر آن نظرنکند دیگرروزلقوهٔ آن زائل گردد وازمجربات شمرده اند وارسطوگوید کسانیکه مسن باشند ودرچشم ایشان ضعفی باشد ویا مانند خیالی ویاحبابی ویامگسی ویاابری درپیش چشم ایشان آید آئینهٔ ازان سازند واکثر دران نظرکنند زائل گردد وطلای مسحوق آن

با آب بو مثل اگر جهت ادرار بول مجرب مضر بمبرز مصلح آن آب انجیر و صاحب اختیارات بدیعی دو نوع نوشته که یکی را از زر بند قبچاق می‌آرند و آن آبیست که بمرور ایام منجمد میگردد و نوع دیگر را از جیلان می‌آورند و این کالی بود و بهترین آن نوع اول است و نوشته که آورده‌اند که آن با آتش بر افروخته میگردد مانند هیزم و بوی آن مانند نفط است

* سپستان * بفتح سین و کسر با و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و نون لغت فارسی است بعربی دبق و بهندی لسوڑه نامند و معنی سپستان اطباء الکلبه است بجهت شدت نفع آن از برای کلبه و آنرا مخاطه مخاطیا نیز نامند * ماهیت آن ثمر درختی است و دو نوع میباشد یکی بزرگ بقدر آلو و در اندرون متصل بتخم آن لعابی و تخم آن از لحم آن جدا و دوم از آن کوچکتر و تخم آن چسپیده بلحم آن و لعاب این کمتر و شیرین‌تر از نوع بزرگ و هر دو نوع در خوشه میباشد و در پختگی و رسیدگی زرد و بعد از خشکی سیاه رنگ و بهترین آن بالیده رسیده تازهٔ بحرینی آنست و درخت آن بزرگ تا بقد و قامت و زیاده بر آن تا پنج شش قامت و رنگ ساق آن سفید و شاخهای آن سبز و برگ آن مدور و بزرگ و اندک خشن و در بلدان حاره بسیار بهم میرسد و در اکثر بلاد فارس و نواح آن کثیر الوجود * طبیعت آن در حرارت و برودت معتدل و در اول تر * افعال و خواص آن گذاشتن آن در دهان و فرو بردن آب آن و آشامیدن آب نقیع آن و یا مطبوخ آن جهت تلیین سینه و حلق و اورام آن و خشونت صوت و سرفهٔ حار یابس و گرفتگی آواز و تسکین حدت صفرا و عطش و حرقة البول حادث از حدت صفرا و اخراج کرم معده و اسهال محرور المزاج و مواد سوداوی و بلغم شور و اصلاح ادویهٔ مسهله و تپهای حارهٔ صفراویه و دمویه و بلغم شور و سحج عارض از شرب شراب حاد و از ادویهٔ حاده نافع و قلیل الغذا و مولد رطوبات بلغمیه و مزلق آنچه در امعا است خصوصا تحقین بآب مطبوخ آن و ضماد مطبوخ آن در زد و شاب جهت گشودن دمل مجرب مقدار شربت آن از هفت عدد تا ده مثقال مضعف معده و گویند مضر جگر است مصلح آن در محرورین برگ گل سرخ و در غیر آن عناب بدل آن خطمی است و چون چهار پنج عدد برگ نورستهٔ آنرا ریزه ریزه کرده شب در آب بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده بیاشامند جهت جریان منی و قرحهٔ احلیل و مثانه که بفارسی سوزنک و بهندی سوزاک نامند نافع و ذرور پوست سوختهٔ خشک آن جهت تسکین وجع و زخم بآتش سوخته مفید *

* سپیده * بفتح سین و کسر باء فارسی و سکون یا و ها بلغت فرنگی نام ماهی است * ماهیت آن ماهی است که در دریا بهم میرسد استخوان آن بسیار صلب و زرگران بر آن نقش حلی و زیور کنده در آن نقره و طلا گداخته میریزند و اطفال بر لوح آن مینویسند و لحم و مغز آن سفید و نرم و پر سوراخ مانند اسفنج و در جوف آن بجای خون آب بسیار سیاهی میباشد و هرگاه ماهی دیگر یا شخصی و صیادی قصد آن میکند از آن آب سیاه قدری در آب میریزد آب سیاه میگردد بحدیکه چیزی در آن نمی‌نماید و آن ماهی خود میگریزد و چون سیاهی جوف آن را در چراغ افروزند مانند روغن مشتعل گردد و اگر در آن خانه چراغی دیگر نباشد گویند آن خانه پر از گل و بنظر می‌آید و گویند بیضهٔ آن جهت تفتیت سنگ مثانه و کلیه و ادرار بول نافع است

* وصل السین مع الخاء المعجمة *

* سخار * بفتح سین و خا و الف و راء مهمله * ماهیت آن گیاهی است شبیه باذخر و پرشاخ و تلخ و بدبو * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن جهت صرع و سکته و فالج و تقطیع بلغم لزج و ریاح و تقویت معده و انهضام طعام و تفتیح سدهٔ جگر مضر محرورین مصلح آن ربوب ترش مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن یک وزن آن و نیم آن اذخر است

وسحاله * آنچه از فلزات بسوهان جدا کنند که بفارسی براده نامند و آنچه در حین گداختن از آن ریزد *

* فصل السین مع الدال المهملة *

* سذاب * بضم سین وفتح دال و الف وباء موحده وبدال معجمه نیز آمده لغت عربی است وبیونانی فیجن و در تنکابن
و دیلم پیم وبهندی ساتول وساتری وبلغتی زونجی وبنگالی تتاپانا مند * ماهیت آن سه نوع است بستانی و بری وجبلی
درخت بستانی آن تا بقدر ذرعی وپرشاخ وبرگ آن ریزه وبدبو وبسیار سبز گویا بر آن غباری نشسته وگل آن زرد
وتخم آن در غلافی وسه عدد بهم پیوسته مثلث شکل وبهترین آن بستانی سبز تازه تند بو که قریب بدرخت انجیر رونیده باشد
* طبیعت آن در سوم گرم وخشک وتازهٔ آن در آخر گرمی وخشکی کمتر تا دوم * افعال وخواص آن در کافی از حضرت ابوالحسن
علیه السلام روایت است که سذاب زیاده میکند عقل را و از حضرت علیه السلام وحضرت ابی جعفر علیه السلام نیز روایت است که سذاب زیاده میکند
عقل را وتوفیر میدهد قوت دماغی را ولیکن آب پشت را متعفن میگرداند ونیز روایت است که جهت وجع گوش نافع است
واطبا گفته اند با تریاقیت ومفتح سدد ومحلل ریاح ونفخ ومقوی معده ومشهی طعام ومدر حیض و بول ومخرج فضول بسیار
ومجفف منی ومسقط جنین وقاطع باه اعضاء الرأس والصدر والغذاء والنفض وغیرها جهت امراض دماغی وعصبانی مانند
فالج ورعشه وتشنج امتلائی واوجاع مفاصل وعرق النسا شربا وضمادا وجهت سینه ویرقان وطحال وقولنج ریحی ولقیمه
حصاة وبواسیر وامراض مقعده ورحم شربا وآشامیدن آب برگ طبیخ آن با عسل بقدر دو اوقیه تا سه اوقیه جهت فواق مجرب
وبا شبت خشک جهت تسکین درد پهلو وسینه وتنگی نفس وسرفهٔ مزمن وتسکین مغص وورم احشا ورئه ووجع مفاصل وعرق النسا
ولرزتبهای بارده ومطبوخ آن در زیت جهت اخراج کرم معده ومطبوخ آن در شراب که شراب بنصف رسیده باشد جهت
رفع استسقای لحمی وبدستور ضماد آن با مطبوخ انجیر وبدستور با انجیر ونمک پروردهٔ آن وبا بانمک جهت حدت بصر
وخائیدن برگ آن رافع بوی پیاز وسیر از دهان وقدر قلیل آن مقوی باصره ومشهی وجشاء آورنده وبا انجیر وگردگان
جهت سموم مشروبه وسموم هوام ومداومت آن هر روز بقدر یک درم جهت ازالهٔ فالج ورعشه وتشنج مجرب وخوردن
تخم آن وبدستور حمول آن بعد از جماع مانع آبستنی ومقاوم جمیع سموم مداومت خوردن برگ وتخم آن باعث سقوط
جنین وهمچنین حمول وبخور آن ومداومت بوئیدن آن باعث ضعف بصر وحواس وتاریکی قلب وضماد برگ آن جهت
ازالهٔ درد گزیدن عقرب وزنبور وسگ دیوانه مفید ومانع حمل وقطور عصارهٔ آن در گوش جهت دوی وطنین وثقل سامعه
وقطور آب مطبوخ آن با سرکه در بینی اطفال جهت رفع ام الصبیان وقطع رعاف وبدستور نفوخ برگ خشک آن در بینی
قطع رعاف نماید وضماد آن با روغن گل وخل خمر جهت تسکین صداع وبا ورق الغار جهت ورم انثیان وبا موم و
روغن مورد جهت بثور وبا شبت وعسل جهت قوبا وشستن عضو با آن ونطرون جهت دفع بهق سفید واقسام ثالیل نافع
واحتقان آب مطبوخ آن جهت رفع قولنج وچون آنرا در روغن زیت طبخ دهند ومثانه را بدان تکمید کنند ادرار بول
کند وبا خود داشتن آن باعث گریختن هوام تا بمرتبه که صاحب شامه است وعصارهٔ آن در زنان را فعال مانند برگ آن است
وقطور واکتحال آن با آب رازیانه وعسل در چشم جهت رفع ضعف آن وبا عسل جهت حدت نور باصره وچون آنرا در پوست
انار گرم کنند ودر گوش بچکانند جهت تسکین درد آن وطلای محلول آن در سرکه وسفیداب وروغن گل سرخ جهت حمره
ونمله وقروح رطبهٔ سر وبا عسل جهت درد مفاصل وبا عسل سعوط آن جهت ام الصبیان اطفال وکوبیدن خوردن آن جهت

فالج و رعشه و تشنج نافع و هر روز یک درم آن جهت فواق و آشامیدن و طلا نمودن آن جهت گزیدگی عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه و رفع زهرها و منع آبستنی نافع و مدامت برگ آن مضعف باصره و مصدع و مورث شقیقه و محرق اخلاط و منی و مصلح آن سکنجبین و انیسون مقدار شربت آن کبیرالسن را سه درم تا سه مثقال و صغیر را یک قیراط تا چهار قیراط بدل آن صعتر است و گویند نعناع و فودنج و گویند سیسنبر و تخم آنرا چون بکوبند و یکدرم تا دو درم آنرا با عسل و یا سکنجبین بیاشامند صرع و کابوس و حدت بصر و فواق ریحی و سردی معده و قولنج ریحی و اکثر سموم را نافع و بدستور آشامیدن آب طبیخ آن و چون در زیت طبخ دهند و مثانه را بدان تکمید نمایند ادرار بول کند و عسر البول را زائل سازد و چون تخم آنرا داخل نمد ها کنند باعث خوشبوئی و شدت اسکار و دفع ضرر آن میشود و بزودی از بدن بر می آید و لیکن مورث رطوبت دماغ و صداع و درد سر و ثقل آن میگردد و صمغ بستانی و بری آن بغایت گرم و خشک و گرمی آن کمتر از خشکی آن و دبیر ثافیسا است و جهت قرحهٔ چشم و تحلیل خنازیر و ورام زیر بغل و کش ران و برص و فرزجهٔ آن بقدر یکدانگ جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض مجرب و روغن سداب که یکجزو آنرا با چهار جزو آب و ده جزو روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت استرخا و برودت گرده و مثانه و درد پهلو و کمر و رحم عارض از اختناق آن و تحلیل ریاح و لرزتپها و خوردن آن بقدر نصف اوقیه در حمام جهت رعشه و سعوط یکمثقال آن جهت رفع ثقل سامعه و حقنهٔ آن جهت مغص و قولنج ریحی و خلطی و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض نافع است

سداب بری برگ آن باریکتر و کم شاخ تر و بد بوتر از بستانی است * طبیعت آن در چهارم گرم و خشک و دوائیت بر آن غالب * افعال و خواص آن اقرب سموم قتاله است چهار درم آن کشنده تر از دفلی است حرارت و سوزش اندرون و رنگ رو سرخ گرده و چشمها بر آید و بول و غایط بند گردد و مداوات این نیز مانند مداوات آنست و عصارهٔ آن باعث رعاف قوی و قتال و چون آنرا بر آهن و آبگینه بمالند مانع زنگ گرفتن آن و چون در مکان گوسفندان و مرغان بریزند حیوانات موذی نزدیک آن موضع نروند و ضماد برگ آن موجب جذب مواد و احراق و موت عضو و ضماد پوست نبات آن با شراب جهت داء الثعلب نافع و اگر مزمن شده باشد با عصاره و اندک بیخ آن با پیه ممزوج نمایند و محرور المزاج را استعمال آن اصلا جائز نیست و مبرود المزاج چون خواهد استعمال نماید باید که بقدر ثلث مقدار بستانی اخذ نماید زیرا که عمل این اضعاف عمل آنست و گویند مباشر جمع طبخ آنرا تورم در دست و صورت بهم میرسد با خارش ولهذا مباشر آن اولا باید که اعضای خود را با دهان بارده تدهین نماید پس متوجه گردد

سدر بکسر سین و سکون دال و راء مهملتین بفارسی کنار و بهندی بیر نامند و ثمر آنرا بعربی نبق گویند * ماهیت آن بری و بستانی میباشد بری آن پرخار و آنرا ضال نامند و ثمر آن کوچکتر و خوشبو و چاشنی آن بشکل سنجد و بعد از رسیدن سرخ و زرد رنگ میگردد و بستانی آن کم خار و ثمر آن بزرگتر و لذیذتر و خوشبوتر و شیرین و در شاهجهان آباد و اکبر آباد بسیار خوب و شاداب و باشکال و انواع و بزرگ و بالیده تا بقدر آلوچه و زرد آلو میشود و وفور بسیار دارد و ارزان است و در بلاد گرمسیر بهم میرسد و بهترین آن بزرگ پرگوشت رسیدهٔ شاداب زرد رنگ و یا سرخ رنگ آنست که دانهٔ آن کوچک باشد و از سدر مراد برگ سائیدهٔ آنست * طبیعت ثمر آن در اول سرد و در دوم خشک و بستانی تازهٔ آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و سردی و تری ترش آن زیاده از شیرین و میخوش آن معتدل و بعضی شیرین آنرا در اول گرم دانسته اند

* افعال وخواص * نارس آن قابض ولزج وبعد از رسیدهٔ آن قلیل الغذا و دیرهضم وصالح الکیموس ومسهل بعصارهٔ نیم
رطل آن مسهل صفرا از معده و امعا ومطفی حرارت غریبه وخوردن ترش رسیدهٔ آن مانع صعود بخارات بدماغ ودافع صفرا
وتشنگی و آب شیرین آن مفتح سده و کشندهٔ کرم معده و امعا ومضر مبرودین مصلح آن سکنجبین وخشک آن قوی القبض
و آرد آن که سویق النبق نامند که نارس رسیده را خشک نمایند و هستهٔ آنرا بر آورده آس نموده عند الحاجة بقدر مطلوب
با آب ممزوج کرده اندکی شیرینی و یا یکی از شربتهای مناسبه بیاشامند و بریان آن بسیار قابض جهت اسهال مراری
و قرحهٔ امعا وحمیات حاد نافع مضر دماغ مصلح آن در محرور سکنجبین و در مبرود گلقند و مصطکی و از شیرهٔ
مغز دانهٔ آن مطفی حرارت حمیات حادهٔ دمویه وصفراویه و دقیه وجدری وحصبه ومسکن عطش و ضماد کوبیدهٔ آن جهت شکستگی اعضا و تقویت آنها مجرب و طلاء مطبوخ آن بحد
بغایت قابض و ضماد کوبیدهٔ آن جهت شکستگی اعضا و تقویت آنها مجرب و طلاء مطبوخ آن بحد
نشستن اعضا و تقویت آنها و عضلات و سرعت حرکت اطفال مؤثر وضماد شکوفهٔ آن در حمام جهت رفع
که چون دانهٔ نبق را در گلاب بخیسانند و بکار برند از برگ وثمر آن بوی گلاب آید و اگر بعسل آلوده شیرین
شود و اصلی ندارد و برگ آن که سدر باشد ضماد آن و شستن بدن در حمام بدان جهت زخمها و تنقیهٔ چرک بدن
و تقویت موی و منع سقوط آن و تقویت اعصاب و طرد هوام و ضماد آن با شراب جهت نضج ورمهای حاره و تحلیل آنها
و بتنهائی نیز جهت تحلیل اورام حاره و نضج آنها و بدستور طبیخ تازه و یا خشک آن همین اثر دارد و بتنهائی نیز جهت تحلیل
اورام حاره و نضج آنها و نشارهٔ چوب آن در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک و قاطع نزف الدم و رافع قرحهٔ امعا و اسهالی
که از ضعف معده بهم رسیده باشد و دافع استسقا و سپرز و بدستور حقنهٔ آن جهت جراحات امعا و ذرور آن جهت زخمهای
حاره مانند جدری و غیره نافع و مقدار شربت آن تا هفت درم و آشامیدن آب مطبوخ ریشه و بیخ آن که از زمین برآورده
اندک پوست آنرا خراشیده پاک شسته ریزه ریزه کرده مقدار نیم رطل آنرا در آب بسیار جوش دهند تا قوت آن بر آید
و غلیظ سرخ رنگ گردد پس صاف نموده بنوشند جهت تقویت و فربهی بدن و نیکوئی رنگ رخسار نافع و غذائیت بسیار
دارد و اکثر فقرا و جوگیان هند این را مستعمل دارند وصمغ آن طلاء جهت حزاز نافع است

از حضرت ابوا … آن … لعاب زیاده میکرد … وجع گوش نافع است … اند … ل و مخرج فضول … سطبر و عصبا …

* فصل السین مع الراء المهملة *

* سراج القطرب * بکسر سین وفتح را و الف وجیم و الف ولام وضم قاف وسکون طا وضم راء مهمله و باء موحده
و تطریل نیز نامند * ماهیت * آن گیاهیست که تر و تازهٔ آن در شب مانند چراغ درخشد و این اسم مشتق از دو معنی است
یکی از معنی سراج که بفارسی چراغ نامند و دوم از قطرب که کرم کوچکی است بعضی پرنده و بعضی غیر پرنده که در شب
میدرخشد بفارسی کرم شب تاب و بهندی جوگنی نامند و نیز قطرب اسم حیوانیست کوچک بقدر مگسی که بر روی
آب همیشه حرکت میکند بدون قصد بجانبی و در شب تاریک با لجمله میدرخشد و آن اسم دوائیست که بیونانی افیترس
نامند بمعنی حدقی و نیز نباتی دیگر که آنرا بیونانی خیس نامند و بعضی برخیری جبلی که گل آن آسمان جونی است و بر
گیاه دیگر که آنرا بیونانی لوسیماخیوس نامند و بر گیاهی نیز که آنرا بلغت مغربی بخیله نامند و در میان گیاه کتان بسیار بهم
میرسد و گل آن سرخ مانند ورد احمر و بیخ آن بقدر گردکان و حفاران و فلاحان آنرا یافته میخورند و بر یبروج نیز اطلاق
مینمایند جهت آنکه در شب بیخ آن نورانی و روشن میباشد مادام که تر و تازه است و لهذا آنرا در پارچهٔ تر کرده نگاه

میدارزند ونیز بربروج الوثاق اطلاق مینمایند و یوسف بغدادی آنرا ببروج الصنم دانسته وگفته آنرا شجر سلیمان بن داود علیهما السلام مینامند جهت آنکه حضرت سلیمان علم با آن استعانت میجسته بر همه اعمال خود و همچنین اسکندر رومی وآن درختی شریف بزرگ قدر است از قدیم الایام و بیخ آن ببروج الصنم است که پادشاهان تعظیم آن میکنند و در خزاین خود نگاه میدارند و درخت آن شبیه بعلیق است و بتفصیل در مالا یسع مذکور است و صاحب تحفه حکیم میر محمد مؤمن گفته افینوس است و در حرف الالف مع الفا مذکور شد * افعال وخواص آن جهت رفع سموم وگزیدن رتیلا نافع است

* سرخس بفتح سین و را وسکون خا وسین مهمله اسم فارسی است و بیونانی بطارس و در تنکابن و دیلم جمازو بهندی کیل دارو و بسوزه و نیز و در بنکاله پنکهراج نامند * ماهیت آن بیخی است سیاه رنگ مائل بسرخی و پرکره و پر از ریشهای باریک ونر و ماده می باشد نر آن بی ساق و بی گل و بی ثمر و بی گل بلکه شاخی از بیخ آن میروید بقدر ذرعی و کمتر از آن و بر اطراف آن برگهای مشرف نزدیک بهم شبیه بپرهای بال مرغان و ماده آن بی شاخ و منحصر بریک برگ مرتفع و تا چهار سال قوت آن باقی می ماند و بهترین آن بزرگ سنگین مائل بسیاهی است که مکسور آن فستقی رنگ باشد * طبیعت آن گرم و در دوم گرم و در اول خشک * افعال وخواص آن جالی و مفتح و محلل نفخ و مجفف بیلاغ و مفرح و رادع قمل و بخار سوداوی و مسهل اقسام کرم شکم را معا خصوصا با خربق سفید یا سیاه و با سقمونیا و عسل و بدستور لعوق آن با عسل مخرج ماهی اصغر و مانع حمل و مسقط جنین و حب القرع است و جهت خفقان عسرا لعلاج و جراحت کرده و مثانه و عرق النسا و نقرس و درد مفاصل نافع و آشامیدن یک مثقال آن با سه عدد زرده تخم مرغ نیم برشت سه روز متوالی جهت رفع کرفتگی اعضا و سقطه و ضربه بغایت مفید و چون از نوع نر آن شش رطل تازه نازک را بقدر با قلی ریزه کرده و در را زده رطل عسل بجوشانند تا مهرا شود و با عسل یکسان کرده و در وصل مثقال بماند و هر روز چهارده مثقال آنرا بنوشند جهت رفع درد ورکین مزمن مجرب و ذرور خشک آن جهت جراحت رطبهٔ عسرة العلاج بغایت آزموده و چهار درم آن با شراب جهت اخراج حب القرع و جنین و سه درم آن جهت اخراج حیات که کرم دراز معده است و شرط استعمال آن آنست که قبل از آن سیر خشک بخورند و برگ تازهٔ نورستهٔ آن ملین طبع و چون چند روز متوالی بیاشامند مواد منتن چشم را بپلک دفع کند و ضماد آن بر هر عضوی موجب اخراج فضول و چون با حنا بر سر طلا نمایند جهت منع نزول آب در چشم نزد ابتدای علامات آن مفید و فرش نمودن برگ آن در خانه مانع کیک * مضر رئه مصلح آن شیح ارمنی مقدار شربت آن تا ده مثقال بدل آن قنبیل است

* سرس * بکسر سین و را و سین مهمله در آخر اسم درخت هندی است وگویند که آنرا سلطان الاشجار و بفارسی درخت زکریا نامند * ماهیت آن درخت هندی است موزون و برگ آن بادامی شکل و بی تشریف بعرض انگشت کوچکی و بطول یک و نیم بند انگشت و از برگ تمر هندی اندک بزرگتر و بشکل آن و در شاخهای باریک محاذی یکدیگر و متراکم و گل آن شبیه بگل گلابجامون و خوشبو و رنگ آن زرد و بعضی سفید نیز نادر او تخم آن بقدر تخم خیار شنبر و از آن کوچکتر و نازک و در غلافی مانند تخم قرط اما از غلاف آن بزرگتر و بسیار پهن تر و تازهٔ آن نرم و خشک آن بسیار صلب و دیر کوبیده میگردد و طعم مغز خام آن شبیه بطعم نخود خام اما با اندک عفوصت و حدت کمی و پوست درخت آن ضخیم و خشن * طبیعت آن سرد و خشک و شاید گرم باشد * افعال وخواص آن خوردن برگ پختهٔ آن جهت رفع شبکوری که آنرا بخورند و عصارهٔ برگ آنرا در چشم بچکانند و نیز بخورند و مضمضه با آب مطبوخ پوست درخت آن جهت تقویت لثه و دندان مجرب و چون پوست درخت

آنرا مقدار یکماشه نرم کوفته پخته در روغن گاو تازه مقدار سه چهار توله تا پنج توله را داغ کرده از آتش برگرفته با آن ممزوج کرده بخورند و همچنین تا بیست روز زیاده روز بروز بیفزایند وبعد از آن از نمک وترشی وبادی وبقول وپیاز وسیر وپنیر ولبنیات و آب سرد وجماع واحتراز نمایند که ربع نیم پرهیز نمایند جذام وخدر وقروح خبیثه وساعیه وجرب متقرح وفالج ولقوه و استرخا واوجاع مفاصل ونقرس وامثال آنها را از امراض دماغیه وعصبانیه نافع وعرق آن که بکورن آنرا نیمکوفته اما پوست نازک از روی آنرا دور کنند وما چهار پنج وزن آن آب خالص سه چهار شبانه روز بگذارند پس بدستور مقرر عرق کشند ودو بیست وبکروز باز باده بحسب حاجت ومقدار مرض بنوشند جهت امراض مذکوره نافع واگر با آن نیم وزن تا نکوزن پوست درخت نیم بسیار کهنه نیز اضافه نمایند بهتر وا قوی است وباید که غذا منحصر بر گوشت طیور لطیفهٔ خفیفه مانند دراج وطیهوج وکنجشک وامثال اینها واز حبوب برنج وگندم واز هرکه تو ریزنا مند وروغن گاو تازه بسیار باشد واگر مدت پنج یوم روغن آنرا بخورند پرهیز را بعد از آن تا بیست وپنج یوم مرعی دارند واگر ده روز تا پنجاه یوم ودر عرق دو چند ایام شرب آن کافی است وباید که عرق آنرا در ظرف روغنی نگاه دارند زیراکه ظرف آبگینه را میشکند وضماد آن جهت یرقان ودماميل و بثور واورام وحکه وجرب ورفع زهر جانوران عصبی وفساد خون وذرور پوست درخت خشک کردهٔ آن جهت التیام زخمها و خشک نمودن آنها هرچند کهنه شده باشد واستشمام گل آن جهت رفع صداع وشقیقه وچون سیر نوع سفید گل آنرا در دهن کنند امساک منی آورد وتخم آنرا چون مقدار یک درم کوفته وبیخته وبا نبات دو درم مخلوط نموده با شیر تازه دوشیده چهل درم بنوشند چند روز متوالی ونرشی نخورند جهت غلیظ نمودن منی رقیق شده ورفع سرعت انزال نافع وبتنهائی جهت خنازیر وچون با نمک طبرزد با آب بسایند ودر چشم صاحب بیاض کشند موثر است

سرطان نهری

* سرطان نهری * بفتح سین وراء وطاء مهمله والف ونون وفتح نون وسکون ها وکسر را و یاء آخر حروف بفارسی خرچنگ وبهندی کیکرا نامند * ماهیت آن حیوانیست آبی معروف بهترین آن ماده آنست وعلامت آن آنست که چون سر سوزنی برپشت آن فرو برند آبی سفید ظاهر گردد بخلاف نر آن وبهترین آن بزرگ نهری آنست که در آبهای شیرین باشد * طبیعت آن در دوم سرد وتر * افعال وخواص آن کثیر الغذا وبطی الهضم ومبهی وباقوت جاذبه ومحلله وچون دو سه عدد آنرا اطراف قطع نموده وجوف آنرا با آب وخاکستر پاک شسته وبا آب تطهیر داده با جو مقشر طبخ داده صاف نموده بنوشند جهت سل ودق وسرفهٔ حار یابس وببوست اعضا وهزال مفرط حار ومحرور الازاجان مجرب وبدستور محرق آن با صمغ عربی را دو بهٔ مناسبه همین اثر دارد وجهت بواسیر بغایت نافع وسه اوقیه از آب طبیخ آن با کرفس ورازیانه جهت تفتیت حصاة وادرار بول وحیض وفضلات ومسحوق آن با دروج جهت سم عقرب وگویند چون آن را با بادروج نزد عقرب برند بمیرد وباشراب سفید جهت عسر البول واخراج حصاة وباشیر الاغ جهت گزیدن رتیلا وعقرب وجانوران سمی دیگر وبا عسل جهت عض کلب وغرغرهٔ شیرهٔ کوبیدهٔ آن بعد ریدن سکرجه جهت خناق ودرد لوزتین سریع الاثر وضماد تازهٔ کوبیدهٔ آن جهت جذب سموم وتسکین الم گزیدن عقرب واخراج پیکان وخار از اعضا وتحلیل اورام حاره نافع وغرغره با آب مطبوخ آن با شبت جهت ملسوع وضماد محرق آن جهت سرطان پستان آزموده وبا عسل جهت بهق واورام جاسیه وبجهت قروح نافع وچون چند عدد آنرا زنده در دیگ مس بی قلعی بسوزانند تا خاکستر شود وهر روز یک ملعقهٔ آنرا باده اوقیه آب بنوشند جهت رفع سم سگ دیوانه گزیده مجرب اما باید که

بر موضع زخم گزیدهٔ سگ دیوانه از روغن زیتون و سرکه وحجامت و شرب کند از آن و اگر مدتی از گزیدن سگ دیوانه گذشته
باشد بقدر درد و ملعقه هر روز بدهند و گویند شرط احراق آن بجهت این امر وقتی است که آفتاب در اسد باشد و با مقابله
قمر باشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد و بدستور هرگاه با یک جزو محرق مذکور و نیم جزو جنطیانا و عشر جزو کندر
اضافه نموده سه روز یا زیاده بر آن هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند جهت دفع اذیت سگ دیوانه موثر و همچنین چون
سه مثقال خاکستر مذکور را با یک مثقال و نیم جنطیانا با شراب بنوشند و همچنین با عسل و ضماد خاکستر آن با عسل که باهم طبخ
نموده باشند جهت شقاق پا و مقعده و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و شقاق مادهٔ سرطانی نافع و تعلیق چشم آن بر
صاحب تپ غب نافع و گویند مضر مثانه و مصلح آن گل قبرسی و گل مختوم است مقدار شربت خام آن پنج مثقال و از سوختهٔ
آن سه مثقال و دستور احراق آن در دستور احراقات مقدمه و سفوفات و اقراص آن در قرابادین مذکور شد

* سرطان بحری * بفارسی خرچنگ دریائی نامند * ماهیت آن دو نوع است یکی آنکه مادام که در دریا است نرم
بود چون از دریا برآورند و هوا بدان رسد متحجر گردد و جثهٔ آن بقدر سرطان نهری و از آن کوچکتر و صدفی و لازم بوده
و از سواحل دریای هند و یمن خیزد و دوم شبیه بسرطان نهری نیست و لیکن بسیار سفید و شبیه بخلد است و صیادان
ماهی در بلاد دیلم و تنکابن آنرا بقلاب نصب نموده بآن صید ماهی میکنند * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص
آن سوختهٔ آنرا با جلا و تلطیف زیاده و اکتحال آن جهت قمع رطوباتی که از طبقات چشم ریزد و بجهت تقویت عضلات چشم
و روشنائی آن و جرب و ظفره و سلاق و دمعه و ذرور آن جهت قطع نزف الدم جراحت و سنون آن جهت جلای دندان و طلای آن
جهت کلف و نمش مفید * و طبیعت دوم سرد و تر از اول و محرق آن در خواص ضعیفتر از اول و خوردن آن کشنده است

* سرنجی بفتح سین و ضم را و سکون نون و کسر جیم فارسی و یا لغت هندیست * ماهیت آن نباتیست هندی تا بیک ذرع
و نیم و ساق آن گره دار و بر سر گره ها شاخها و برگهای سفید و گل ریزه و در بین برگها تخمهای ریزه و سفید اند که
پهن و برگ نبات آن شبیه ببرگ خرفهٔ بزرگ و از آن نازکتر و بی طعمی غالب * طبیعت آن مائل بحرارت و رطوبت
* افعال و خواص آن خوردن برگ مطبوخ آن جهت وجع ظهر و مفاصل و ما ترا عضا و بیخ آن با دارفلفل سوده
جهت حمیات مرکبه نافع و ضماد برگ و نبات آن باکات هندی و اندکی زنجبیل تر جهت التیام زخمهای عسرة
الاندمال نافع و داخس را نیز مفید

* سرو * بفتح سین و سکون را و واو اسم فارسی است و بهندی نیز همین و نمال نامند * ماهیت آن دو نوع است بری
و بستانی بری آن که جبلی نیز نامند درخت عرعر است و در حرف العین ان شاء الله تعالی خواهد آمد و بستانی آن
درختی است بسیار بلند و عظیم و موزون و برگهای آن بسیار ریزه و خزان نمیکند و ثمر آن کوچک صنوبری شکل شبیه بجوز
رومی و آنرا جوز السرو نامند و مغزی ندارد و در خامی سبز و صلب و بعد از رسیدن اندک زرد رنگ و خشبی در جمیع
اجزای آن اندک حدت و حرافت و مرارت و عفوصت بسیار و تخم آن سفید زرد رنگ شبیه بدانهٔ عدس و از آن نازکتر
* طبیعت آن در اول گرم و گویند در حرارت معتدل و در سوم خشک و ثمر آن از سائر اجزا گرمتر و صمغ آن گرم حاد
حریف و قریب بصمغ صنوبر و ضعیفتر از آن و رطوبت سائله از آن ضعیفتر از قطران درخت شربین * افعال و خواص
آن برگ آن قابض و محلل و قاطع نزف الدم و زائل کنندهٔ عفونات و عرق و آشامیدن طبیخ آن جهت عسر البول و قروح

امعا و سیلان فضول از مثانه و بدستور آشامیدن دو مثقال از برگ سائیدهٔ آن با نیم مثقال مرمکی جهت تقویت مثانه و رفع بول در فراش و عسر البول مفید و غرغرهٔ طبیخ آن جهت درد دندان و قروح لثه واسترخای آن ولعوق آن با عسل جهت سرفهٔ کهنه مجرب و مقوی معده وگویند که برگ آن مخدر است و آشامیدن ثمر آن با شراب طبیخ جهت قطع نزف الدم و رفع نفس الانتصاب و منع انصباب فضلات بمعده و قرحهٔ امعا نافع و چون ثمر آنرا بسایند و برفرق ضماد کنند جهت منع زیادتی و تحلیل آن نافع مضر رئه مصلح آن کثیرا و نشارهٔ چوب آن جهت منع سیلان فضول و با مرصافی جهت تقویت مثانه و رفع بول در فراش نافع و محرق مغسول برگ آن جهت سوختگی آتش و غیر مغسول آن جهت قروح و جروح رطبه ضماد او ذرور آن نافع و ضماد برگ پختهٔ آن در سرکه که با ترمس مخلوط کنند جهت قلع آثار بهق و سفیدی ناخن و با ادویهٔ مناسبه و بتنهائی جهت فتق و التیام جراحت و تقویت اعضای مسترخیهٔ سست شده و قطع نزف الدم و تجفیف زخمها و تحلیل اورام و رفع اعیا و با آرد جو و آب جهت اورام حارهٔ چشم و حمره و نمله و سوختگی آتش و سعوط صمغ آن جهت تنقیهٔ رطوبات دماغی و ذرور آن جهت بواسیر الانف و عصارهٔ ثمر تازهٔ آن نیز جهت بواسیر الانف و بواسیر مقعده و با کندر جهت قروح رطبهٔ سر و سائر قروح بدن و تنقیهٔ قروح وسخه و حمام ان آن جهت رفع سیلان آب دهان نافع و چون ثمر و برگ آنرا با آمله در آب و سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود پس با روغن کنجد بجوشانند و ثفل آن را بر موی ضماد نمایند و روغن را طلا کنند جهت سیاه و دراز کردن و حفظ سقوط موی مجرب و بدستور چون بکوبند و با سرکه و حنا کوبیده بسرشند و بر موضماد نمایند سیاه و قوی کرداند و تضمید آن با موم و روغن زیتون و عدس جهت تقویت معده نافع و بدل آن بوزن آن انزروت سرخ و نصف آن پوست انار و از خواص آنست که چون ثمر و برگ و شاخ آنرا در خانه نگاهدارند پشه داخل نشود و اگر بشود آنرا بکشد و بدستور دود نمودن آن همین اثر دارد *

* سرهنچی * بفتح سین و ضم راء مهملتین و خفای ها و سکون نون و کسر جیم فارسی و یا لغت هندیست * ماهیت آن نباتی است هندی برگ آن شبیه ببرگ رطبه و گل آن ریزه و سفید و از آن خرد تر و از زمین بسیار بلند نمیشود * طبیعت آن معتدل در حرارت و در اول خشک * افعال و خواص آن سعوط یکعدد گل آن باد و عدد فلفل جهت تفتیح سدهٔ خیشوم و دفع فضول دماغی و رفع ثقل سر و صداع و رفع جذام مجرب گفته اند و خوردن نبات پختهٔ آن بطریق بورانی بی ترشی جهت جبر کسر که تا چهار روز بخورند و برگ پختهٔ آنرا بر موضع مکسور ببندند قائم مقام مومیائی گفته اند *

* سرپهونکه * بفتح سین و سکون را و ضم باء عجمی و خفاء ها و سکون واو و نون و فتح کاف و ها لغت هندیست * ماهیت آن نباتیست شاخهای آن باریک و بلند بقدر سه ذرع و برگهای آن باریک و بلند فی الجمله صنوبری الشکل و مزدوج در دو صف محاذی یکدیگر بر شاخهای باریک و بر هر شاخی پنج شش تا هفت زوج و یک فرد و پائین برگها از بالای آنها باریک تر و پشت برگها اندک خشن و رگهای آن اندک نمایان و اندک صاف در رقت انفصال از وسط رگها گسیخته نمیشود و طعم آن اندک تلخ و گل بعضی سرخ و بعضی سفید و سفید آن کمیاب و تخم آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا الا آنکه از آن بسیار باریکتر و کوچکتر در هر غلافی چهار پنج تا شش و تخمهای آن ریزه شبیه بکرده و پوست آن خاکی و مغز آن زرد و تلخ * طبیعت آن گرم و تر و بعضی سرد دانسته اند * افعال و خواص آن مفتح و مدر و آشامیدن آن جهت سرفه و تنگی نفس و حمیات سوداویه و امراض جگر و سپرز و گرده و مثانه و دمامیل و بثور و اورام و مسکن عطش و مانع افساد خون و سموم و چون

مقدار دو آثار از برگ آن و یک آثار از برگ بنگ خشک نموده بسایند و تا چهل روز هر روز یک کف آنرا بخورند بواسیر خونی را بسیار مفید و چون نه ماشه آنرا با یکماشه فلفل سیاه با آب سائیده صاف نموده بنوشند جهت سرطانات نافع و چون چهار ماشه با نه ماشه آب برگ آنرا با فلفل سیاه سائیده حب بندند و تا چهار ده روز بخورند جهت آتشک که با دفرنگ نامند مجرب و چون برگ و ساق و بیخ آنرا خشک نموده با یکماشه فلفل سیاه بسایند و روزی مقدار سه مثقال آنرا بیاشامند ادرار بول نماید و انهضام طعام کند و تفریح نفس آورد و اکثر امراض سوداوی را نافع است

سراج القطرب حباحب است

سراج القطریل نباتیست که تا خشک نشده است در شب میدرخشد و گویند یبروج الصنم است و گویند اسمی مشترک است مثل سراج القطرب*

فصل السین مع الطاء المهملة

سطاخینس بفتح سین و طا و الف و کسر خا و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم نون و سین مهمله در آخر لغت یونانی است

ماهیت آن نباتی است ما بین گیاه و شجر و شبیه بفراسیون و پر برگ و برگ آن ریزه و سفید و اندک مزغب و خوشبوئی مائل بکراهیت و شاخهای بسیار سفید رنگ از یک بیخ رسته و اما نبات آن از نبات فراسیون بلندتر و برگ آن ریزه تر و سفید و شاخهای آن نیز سفید بخلاف فراسیون که زرد رنگ است و گل آن ریزه مائل بزردی و انبوه و طعم آن تند و تلخ و تهز و منبت آن کوهستانها و زمینهای صلب خشک* *طبیعت آن* در سوم گرم و در آخر اول خشک* *افعال و خواص آن* جهت ازالهٔ توحش و خوف و وسواس و مالیخولیا و خفقان بارد و بیخوابی و ارجاع اندرونی حادث از ریاح غلیظهٔ بارده و تقویت قلب و نفس و تنقیهٔ مرة صفرا و ادرار بول و حیض و اخراج مشیمه جهت آنکه مسهل آن نسبت شرباً و حمولاً و جهت گزیدن سگ دیوانه پیش از آنکه از آب بترسد قی نمودن بآب مطبوخ آن و چون در روغن زیت جوش دهند و در گوش بچکانند جهت تسکین درد دندان و بدستور چون بدان بمالند و بر پشت بخوابند نافع مقدار شربت آن تا یکدرم است

سطاریون بفتح سین و طا و الف و کسر راء مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است

ماهیت آن نباتی است ما بین شجر و گیاه شبیه بعشقه و برا شجار چاور خودمی پیچد و بهندوائی وجد انیز میروید و گل آن شبیه ببنفشه و چندعدد متصل بهم مانند خوشه و اندرون گلها زرد و ساق آن سبز مائل بسیاهی و برگ آن مانند برگ بنفشه و ضخیم و در اصفهان گل عقرب و بفارسی برابر ان نامند و در باغها بسیار است و آن غیر ناشر ستین است

طبیعت آن مرکب القوی* *افعال و خواص آن* رادع اورام حاره و بارده و گل و برگ آن را چون بکوبند و بر گزیدن کژدم و زنبور و رتیلا و سائر هوام ضماد نمایند مجرب است و بدستور آشامیدن آن

سطراطیوطس بفتح سین و سکون طا و فتح راء مهمله و الف و کسر طا و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و ضم طا و سین مهملتین لغت یونانی است بهندی جل کنبهی نامند *ماهیت آن* نباتی است که بر روی آب بهم میرسد بیخ شبیه به بادرنجبویه و از ان کوچکتر و از انواع بزرگتر* *طبیعت آن* سرد و تر* *افعال و خواص آن* ضماد آن با سرکه جهت منع جراحات و ردع اورام حاره و حمره و جهت حرقة البول و ادرار و حبس خون کرده و التهاب اعضا نافع و در جمیع افعال قریب بطحلب است و در کتب معتبرهٔ اطبای فرنگ دو نوع نوشته اند یکی برگ آن را شبیه ببرگ حی العالم و از ان بزرگتر و آشامیدن آن جهت نزف الدم کلیه و مثانه و طلای آن با سرکه مانع جراحات و جهت حمرهٔ بحاء مهمله

واورام بلغمیه ونوع دوم را ذوالف ورده گویند وآن خرنیل است وآنرا ذوالالف ورقه نیز نامند وبلاطینی اسطرامس مثل
قولی یعنی هزار برگی نامند وآن نباتی است بلند بقدر شبری وزیاده بر آن وبرگ آن شبیه ببرگ آموبری واز آن کوتاهتر
از ساق آن شاخهای خرد رسته وبر سر هر یک آنها اکلیلی شبیه باکلیل شبت وباخشونت وگل آن سفید وریزه ومنبت آن زمینهای
غیر مزروع معطل * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن جهت حبس الدم بواسیر ونزف الدم جراحات تازه
وکهنه والتیام دهندهٔ آنها ونواصیر وبد ستورذرور آن مفید است واهل هند میگویند که چون آنرا بسوزانند ونمک آنرا
بگیرند بدین نحو که آنرا بسوزانند تا خاکستر شود وخاکستر آنرا در آب حل کنند وآب آنرا بجز علقه بگیرند وطبخ نمایند تا
آب بسوزد ونمک بماند واندکی از آن را بخورند بجهت سعفه یعنی کچلی وجمیع اورام مائی وقیلة الماء نافع ومجرب است *
سطرونیون بفتح سین وسکون طاوضم را وسکون واو وکسر نون وضم باء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون لغت یونانی است
*ماهیت آن نباتی است ما بین گیاه وشجر که اکثر در گندم زارها میروید وبا گندم میرسد وساق آن باریک وپرگره وبیشاخ
وبرگ آن بقدر انگشت ابهام ما بین استداره وطول وسر برگهای آن باریک وازیک یکر متباعد ودر رنگ شبیه ببرگ کلم ودر آخر
ساق آن شعبهای ریزه وبجای ثمر قبها بر آن شعب رسته وسفید صنوبری شکل وگل آن سفید وزرد ومانند گل یاسمین وتخم
آن مانند زیره وبیخ آن دراز وسفید وبااندک تلخی وتندی وخوشبوئی وقویترا زساترا جزای آن مستعمل ومعطس ولهذا
آن را بجای کندش استعمال می نمایند وغلط کرده کسیکه آن را کندش دانسته بشبههٔ استعمال این بجای آن وفعل این مانند
فعل آن وصاحب اختیارات بدیعی بیخ عرطنیثا دانسته ونیست چنین ونیز غیر اذربواست زیرا که آنها همه با سمیت اند
بخلاف سطرونیون * طبیعت آن در آخر سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن بغایت جالی وتند ومحلل
قوی وآشامیدن آن با عسل مسهل رطوبت بارده وجهت عسر نفس وامراض جگر ویرقان سدی وادرار حیض وباجاوشیر
وبیخ کبر جهت ورم طحال وادرار بول وتفتیت حصاة وسعوط آن جهت تنقیهٔ دماغ از فضلات وقطور آن در بینی جهت
درد دندان ودر ادویهٔ چشم جهت جلای بصر وتقویت آن وسعوط ربع درهم آن با بیست عدد زیرهٔ کرمانی ورزیت
الانفاق جهت لقوه مجرب دانسته اند وضماد آن با آرد جو وسرکه جهت جرب متقرح ومطبوخ آن با شراب وآرد جو جهت
تحلیل اورام حاره وطلای آن جهت رفع بهق وجمیع آثار جلد وبا گل ارمنی جهت رفع درد دندان ودر فرزجات جهت
تنقیهٔ رحم مقدار شربت آن تا نیم درم مضر سینه ومحرق اخلاط مصلح آن کثیرا است *

* فصـــــــل السین مع العین المهملة *

* سعد * بضم سین وسکون عین ودال مهمله بفارسی مشک زمین ودر تنکابن استکو وبترکی تپلاق وقرترون وتوبالاغ نیز
وبهندی موتهه بضم میم وسکون واو وفتح تاء مثناة فوقانیه وخفای ها ومشکک نیز نامند * ماهیت آن بیخی است بعضی مدور
طولانی وبعضی طولانی وبعضی مفرطح وانواع میباشد یکی بقدر زیتون وبزرگتر از آن وسیاه واندرون آن سفید وخوشبو
وبهترین آن بزرگ بالیده باوصاف مذکوره کوفی بستانی آنست وانچه در کنار آبها روید ویا در آبها ضعیف ودوم
هندیست که اندرون آن سفید نیست وکوچکتر است از کوفی ویکنوع دیگر هندی شبیه بزنجبیل است وچون آنرا بخایند
زعفرانی رنگ بود وچون این را بر جلد بمالند در ساعت موی آنرا بسترد واین نوع با سمیت بود ونوع دیگر آنست
که در شیراز در میان ریگ وگل زرد میروید ودر کنار رودخانها نیز واین اگرچه کوچک است اما بهتر از هندیست زیرا که

سطرونیون

سعد

اند رون آن بسیار مفید است وخوشبو وبرگ آن شبیه برگ کند نا واز ان بلند تر وباریکتر و با صلابت واندک خشونت
* طبیعت ان در آخر دوم گرم وخشک وبعضی در اول گرم ودر دوم خشک دانسته اند * افعال وخواص آن
مجفف بیلاغ ومدر بول وحیض ومفتت حصاة ومفتح افواه عروق ومخرج عفونات وجهت زیادتی فهم وعقل وصداع باردو
بد بوئی بینی و بواسیرا لانف ومقعده ونیکوئی رنگ رخسار وخفقان ویرقان وتقویت معده وهاضمه واعصاب وتحریک باه
واشتهای طعام و قروح معده وطرد ریاح وسم عقرب گزیده شرباً وضماداً موثر وچون با آب سائیده در ظرف سفالی کرده
برروی آتش گذارند تا رطوبت آن منجذب شود پس برداشته هر روز ناشتا قدری از ان را بخورند جهت تقویت معده
ورفع سوزش فم معده بسبب بد هضمی و بد بوئی دهان بمشارکت معده نافع و با روغن حبة الخضراء جهت درد کمر
وسردی گرده و مثانه وتقطیر البول وتبهای کهنه وقطع قی و برودت رحم وبهم آوردن فم آن شرباً وحمولاً وقطور آن
جهت گرانی سامعه وسنون آن جهت تقویت دندان ولثه وخوشبوئی دهان ورفع قروح و بد بوئی آن وذرور آن
جهت رویانیدن گوشت برجراحت مزمنه که بسبب زیادتی رطوبت باشد وجهت دردهای بارد ریحی و بد ستور ضماد آن
جهت امراض مذکوره وطلای آن با زفت جهت جوشش سر وغسول آن جهت سرخ نمودن گونه وآشامیدن یک اوقیه
از شرابیکه یک اوقیه ازان در یکرطل شراب جوشانیده باشند جهت رفع اقسام کرم معده وحب القرع مجرب واستعمال
آن با بیه باعث فساد قوة آن مضر حلق وصوت مصلح آن شکر ومضر ریه ومصلح آن انیسون ومداومت آن وزیاده از مقدار
شربت خوردن محرق خون و مولد جذام ومصلح آن سه روز در عسل و سرکه خیسانیدن است مقدار شربت آن از
یکدرم تا دو مثقال بدل آن مثل آن سنبل الطیب ونصف آن مرو ربع آن دارچینی است وچون داخل صابون کنند باعث
خوشبوئی آن گردد و زیادتی تنقیه وجلای آن وباعث نیکوئی رنگ رخسار است وصنفی از سعد هندی که شبیه بزنجبیل
است ومصبوغ آن برنگ زعفران طبیعت ان قریب بچهارم گرم وخشک واز جملهٔ سموم ومحرق ومقرح جلد ومورد انک آن
مورث جنون وزیاده از ان کشنده وطلای ان بساعت موی را بسترد وباعث جراحت جلد است

* سعدان * ماهیت ان اسم عربی گیاهی است شبیه بگیاه خسک وخار دار وسفید تر از ان و برگ آن از ان نرم تر
وثمر آن مدور وپرخار وتخم آن پهن واعراب معتقد اند که بیخ وثمر آن مدر بول وقاطع زحیر واسهال است *

* سعوط * بفتح سین وضم عین وسکون واو وطاء مهمله انچه در بینی دمند ومائع باشد بدین نام موسوم است وازاهترا عات
جالینوس است وعود العطاس را نیز باین نام نامند *   * فصــــــــل السین مع الفاء *

* سقاد ینکس * بفتح سین وفا والف وکسر دال وسکون یا وضم کاف وسکون سین مهمله لغت یونانی است * ماهیت ان
نباتی است که در بیابان ومعموره نیز میروید وساق آن بقدر دو شبر وبرگ آن مشرف ومتفرق وشبیه ببرگ شاهتره واز ان
بزرگتر وگل آن بزرگتر از اقحوان ووسط آن زرد وبعضی را گل زرد ووسط آن سفید ودرطعم مائل بتندی وتلخی وخام وپخته
آن ماکول وبعضی آنرا پیازبری دانسته اند * طبیعت ان گرم وخشک در دوم * افعال وخواص ان مقوی معده و
مسکن درد گرده ومثانه ومفتح سدهٔ احشا ومدر بول وحیض وتریاق سموم وسی مثقال از آب آن با شکر وپنج درم هلیلهٔ زرد
مسهل اخلاط غلیظه وبدستور درد رهم گل آن با مثل آن هلیله وعسل مسهل قوی است ومضر جگر ومصلح آن کثیرا است

* سفرجل * بفتح سین وفا وسکون راء وفتح جیم ولام بفارسی به وآبی وبترکی حیوا ربیونانی قود ونیا میلا نامند * ماهیت ان

سعدان
سعوط
سقاد ینکس
سفرجل

ثمریست معروف و سه صنف میباشد شیرین که آنرا به آزاد نامند و ترش محض و ترش و شیرین که بعربی مزاهم مهم و تشدید زای معجمه و بفارسی مبخوش نامند و گویند چون آن را با درخت کوبج پیوند کنند ثمر بیشتر و بهتر آورد و بهترین آن بزرگ با لون نازک شاداب آن است * طبیعت شیرین آن در حرارت و برودت قریب باعتدال و گویند مائل بحرارت و در آخر اول تر است * افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل و دماغ و معده و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و مدر بول و طلای آب گرم کردهٔ آن جهت رفع تهبج اطراف و سوء القنیة محرور المزاج مجرب و مبرود المزاج را مضر و جرم آن قابض و مسدد و ترش آن در اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن در تقویت معدهٔ حار قویتر از شیرین آنست و اکثار آن مسهل بعضی خصوصا بعد از غذا و در خلای معده حابس طبع محرور المزاج و عصارهٔ آن جهت التصاب نفس و ربو و نفث الدم و قی و خمار و تشنگی و تقویت معده و ادرار بول و نزف الدم نافع و مزآن معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک افعال و خواص آن قریب بسرد و امست و لیکن ثقل این زیاده از آن سرد و قرشی گفته اکثار این موجب فواق است فی الفور و بوئیدن اقسام آن مفرح و مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی و قاطع غثیان و خون اعضای باطنی و خوردن آنها خصوصا شیرین جهت تفریح و رفع وسواس و درد سر و نزلات و تقویت کبد و معده و فم آن و رفع ضعف آنها و برانگیختن اشتها و حفظ جنین از اسقاط و بدبوئی دهان و منع بخارات بدماغ و دل و مستی و غثیان و قی و اسهالت و خفقان و یرقان و انصباب مواد بمعده و اسهال و التهاب و درد فم معده که از انصباب مواد محترقه باشد و خواهش گل خوردن و جرم آن مسدد و مضرتها زیاده از آب آن و مصلح آن مربا نمودن آن است با عسل و مضر احشای ضعیفه و مخشن قصبهٔ ریه و مورث رعشه و سرفه و قولنج خصوصا جرم غیر مربای آن و اکثار آن موجب فواق در ساعت و مصلح آن عسل و انیسون و امثال آن و قطور آب آن در احلیل و فرج جهت رفع حرقة البول و جراحات مجاری آن بغایت نافع و چون آنرا در زیر آتش گذارند تا بریان گردد بعد یکه رنگ آن تیره شود و بخورند جهت قطع اسهال مزمن مجرب بتخصیص که در جوف آن بجای یکدانه جوزبوا ریزه کرده پر کرده باشند مقدار شربت از آب آن در رتل اوی تا سی درم و رب به ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی و اسهال مراری و مانع صعود بخارات بسر و مسکن تشنگی و حرارت و درد معده و امعا که از خلط موجود باشد و مسهل بعضی و با آب برگ نعناع جهت منع غثیان و قی خصوصا صفراوی آن مضر ریه و سعال و رب به شیرین قریب الاعتدال و یبوست در آن غالب و قبض آن کمتر از ترش آن و در جمیع افعال مانند آن و جهت صاحبان احشای ضعیفه انسب از آن مقدار شربت از رب آن سرد و تا بیست درم و شکوفهٔ تازهٔ آن معتدل با قوت قابضه و مسکن درد سر و غلیان حرارت و مقوی دماغ و دل و معده و مربای آن جهت تقویت سینه و دل و احشا و خفقان حار و منع صعود ابخره بدماغ موثر و ضماد آن و بدستور ضماد جرم ثمر و برگ آن جهت اورام حارهٔ چشم و سایر اعضا و حبس فضلات از انصباب با عضا و رفع سمیت گزیدگی هوام و نیز تضمید برگ آن جهت تجفیف زخمها نافع و زغب و خمل آن یعنی پرزی که بر روی به میباشد بسیار قابض و مضر حلق و صوت و ذرور آن جهت نزف الدم جراحات مفید و روغن به که به را مهرا پختهٔ آب آن را افشرده گرفته با دو چند آن روغن زیتون جوش نمایند تا روغن خالص بماند طبیعت آن سرد و تر و قابض افعال و خواص آن جهت سبوسهٔ سر و نمله و قروح دهان و درد ار و طنین و رفع ماندگی و قرحهٔ رحم و مجاری بول و منع ادرار عرق و آشامیدن آن جهت صداع حار و نفث الدم و ورم جگر و اسهال مزمن و زحیر حار و قرحهٔ امعا و رفع سم ذراریح و دود حب القرع مفید و

حقنه بدان نیز همین اثر دارد و روغنی که از شکوفهٔ آن بدستور روغن گل سرخ ترتیب دهند در قوت ضعیف تر از انست و بهیدانه یعنی تخم آن در دوم سرد و تر و با اندک قوت قابضه لعاب آن جهت خشونت حلقوم و حلق و سرفهٔ حار و یابس و تسکین حرارت معده و تبها و سوزش زبان و دهان و یبوست آن و در شفاء الاسقام مذکور است که حب سفرجل مدین بغیر قبض است و صاحب ذخیره گفته که بهدانه با وجود لعابیت مضر معده نیست و این خاصیت را از لحم به بجا و رت اخذ نموده اند و طلای آن جهت سوختگی آتش و دفع ضرر حرارت آفتاب بغایت نافع و مضغ آن جهت رفع کندی دندانها و مغز آن با عروبیت و مهیی محرورین و موافق اعضای تنفس و سرفه و گرفتگی آواز و سل و قرحهٔ امعا مقدار شربت آن تا دو مثقال و از لعاب آن تا ده مثقال و مضعف و مرخی معده مصلح آن در محرورین شکر و در مبرودین رازیانه بدل آن بزرقطونا است و طریقهٔ مقشر نمودن تخم آن آنست که لعاب آنرا تمام بگیرند و آن تخم لعاب گرفته را در پارچهٔ کرباس خشن بسته بقوت بمالند تا مقشر گردد و جلنجبین سفرجلی و جوارشات سفرجلی و حلوای آن و سکنجبینات سفرجلی و اشربهٔ سفرجلی و عرق آن و قرص آن و مربای آن و ململات و معجون آن و مهمه در قرابادین ذکر یافت *

سقیل ولیون

* سقیل ولیون * بفتح سین و کسر فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و سفندیلیون بفتح فا و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر لام و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون نیز آمده لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ خیار و برگ جا و شیر و ساقهای آن بقدر ذرعی و شبیه بساق رازیانه و گل و تخم آن شبیه بنوع چهارم سیسالیوس و از آن پهن تر و سفید تر و ثقیل الرائحه و بیخ آن شبیه بترب و منبت آن نی زارها و اماکن رطبه * طبیعت آن در دوم گرم و در آخر آن خشک * افعال و خواص آن آشامیدن دو مثقال از ثمر آن مفتح و مسهل بلغم و جهت صرع بلغمی و عسر نفس و ربو و درد جگر و یرقان سدی و قولنج و بواسیر و اختناق رحم و قطور آب تازهٔ آن جهت تنقیهٔ چرک گوش و بخور آن جهت افاقهٔ سبات و لیثرغس مزمن و سکته و صداع حادث از مواد غلیظه مؤثر و نطول آن با روغن زیتون نیز همین اثر دارد و ضماد آن جهت صلابت بواسیر و نواصیر و بهتر آنست که بیخ آنرا خراشیده و کوفته در سوراخ ناصور پر کنند و ضماد گل آن با شراب جهت منع زیادتی قروح خبیثه و سعی نمله و آشامیدن تخم آن و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم نافع مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت از ثمر آن تا دو مثقال و از بیخ آن تا دو درم و جهت یرقان بیخ آن بهتر از ثمر آنست

سقمونیا

*فصـــــــــل السین مع القاف

* سقمونیا * بفتح سین و سکون قاف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف بعربی محموده نامند * ماهیت آن شیر نباتی است که در کوهستانها و زمینهای سنگلاخ میروید و پر شیر شبیه بلبلاب شاخهای بسیار از یک ساق روئیده بقدر سه چهار ذرع بر روی زمین مفروش و در بعضی امکنه که راست نیز ایستاده میباشد و بر ظاهر آن رطوبتی چسپنده که بدست میچسپد و برگ آن مانند برگ لبلاب و نرم تر و سبزتر و باریکتر از آن و گل آن سفید مستدیر و میان تهی و ثقیل الرائحه و بیخ آن سفید بقدر زردک عظیم حجم و کوتاه بسطبری ساعدی و مجوف و بد بو و پر از شیر و طریق اخذ شیر آن آنست که هنگام رسیدگی اطراف بیخ آنرا از خاک خالی نموده برگهای جوز بر دور آن فرش میکنند و بیخ آنرا شق مینمایند تا شیر آن در آن برگها جمع شود پس صبر میکنند تا منجمد گردد برمیدارند و یا آنکه بیخ آنرا میسوزانند تا رطوبت آن برآید و در آن اوراق جمع شود و اگر شاخهای مفروش بر زمین قریب بیخ آنرا شق کنند از آن چیزی

بدست نمی آید و بهترین آن انطاکی و یا جرمغانی آنست که از انطاکیه و یا از جرمغان آورند و صاف و سبک وزن پر سوراخ شبیه باسفنج و زود مفتت گردد و جرامغه در اصل طایفهٔ بوده اند از عجم که از انجا نقل بنواحی دیار موصل کرده و درانجا وطن ساخته و رنگ آن شبیه برنگ سریشمی باشد که از پوست کاو میسازند و مائل بکبودی و زردی و سفیدی و محلول آن در آب مانند شیر سفید و چون برزبان گذارند زبانرا بسیار بگزد و گفته اند جرمغانی آن مائل بسیاهی و مستدیر الشکل میباشد و سیاه آن قتال و غیر مستعمل و هرچه بصفات مذکوره نباشد ردی و ممنوع آنرا از شیر یتوعات دیگر مانند شیر عشر مخلوط با آرد کرسنه میسازند و قوت مشوی آن تا دو سال و غیر مشوی آن تا سه سال باقی میماند و بعد از ان قوت مسهله آن مبدل بمذرّه میگردد و مدر میباشد نه مسهل و بهتر آنست که قریب باستعمال آنرا مشوی نمایند و بکار برند نه پیشتر دستور تشویهٔ آن آنست که بامصطکی سوده در کیسهٔ کرده در جوف سیب و یا به خالی کرده گذارند و سر آنرا با زبقطعه از ان سیب و یا به بند کنند و بخمیر گرفته در تنور بر روی آجری و یا ظرف سفالی گذارند تا مشوی گردد پس بر آورده در سایه خشک کرده با مصلحات و مقویات آن مانند مصطکی و عود و صمغ عربی و زنجبیل و صبر و بزر جزر و نمک و فلفل و هلیله و عسل و روغن بادام در مبرودین و با کثیرا و صمغ عربی و مغریات دیگر در محرورین استعمال نمایند و ابن تلمیذ سماقی و انیسون را بهترین مصلحات دانسته در محرورین عصارهٔ گل سرخ و کثیرا و رب به و در مبرودین انیسون و بعضی گفته که سائیدن آن با گل بنفشه نیز اصلاح آنست و یا آنکه در جوف بیضهٔ مرغ گذارند و بر ان آب به و سیب بریزند تا پر گردد و سر آنرا بسته در خمیر بگیرند و در تنور بر روی آجری بگذارند تا جوش بخورد و مشوی گردد پس بر آورده استعمال نمایند و اگر آب به و سیب نباشد جلاب بر ان ریزند و گفته اند سائیدن آن با بادام مقشر کاسر حدت آنست و بالجمله باید که بدون مقویات معده و مغریات و معینات و مخدرات استعمال ننمایند یعنی باید که با ادویهٔ مذکوره و با گل سرخ و انیسون و نشاسته و امثال اینها سرشته استعمال نمایند و باید که مبالغه در سائیدن آن ننمایند زیرا که نرم آن مانند نرم کوبیدهٔ تربد بخمل معده میچسپد و عمل آن ضعیف میگردد و نفوذ بسوی محدب کبد مینماید و از جذب بجهت عمق و فضول باز میماند بلکه باید که اندک جریش باشد و نیز باید که در هوای بسیار گرم و یا بسیار سرد و بلدان حاره و محرور المزاج و ضعیف القلب و ضعیف الاحشا و اطفال استعمال ننمایند * طبیعت آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و بعضی در سوم نیز خشک دانسته اند * افعال و خواص آن جالی و محلل و مفتح و مسهل صفرا و لزوجات مخلوط بآن و جاذب از اقاصی بدن و مقوی فعل هر مسهلی و بغایت سریع العمل و مدر فضلات و قاتل جنین و مخرج آن و جهت گزیدن عقرب شربا و ضمادا نافع و با هموزن آن تا دو وزن تربد چون با شیر تازه دوشیده ناشتا بنوشند جهت اخراج اقسام کرم معده و امعا مجرب و با لاجورد جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت اخراج مواد بلغمی و با گل سرخ جهت تقویت معده و با آب کرفس جهت سرعت خروج آن از معده مقدار شربت آن نیم دانگ تا دو دانگ و زیاده بران مضر دل و معده و کبد و امعا و مورث تشنگی و کرب و غم و رافع اشتها و اگر زن حامله بخورد بار اندازد و بچهٔ او را بکشد و زیاده از نیم درم تا یکدرم آن کشنده بحدوث امساک اولا و کرب و غشیان و عرق سرد و اسهال مفرط پس اهلاک و مداوای آن قی فرمودن و خوردن دوغ و سویق سیب و رب ریباس و رب سفرجل و رب سماق و ریختن آب سرد بر سر و نشستن در ان و طلای آن با روغن بادام جهت درد سر و با سرکه جهت صداع ضربانی و صداع مزمن و جهت قوبا لیز و ضماد غیر مشوی آن و بدستور

طلای آن جهت بهق وبرص ونمش وکلف وبا روغن زیتون جهت خراجات وبدستور مطبوخ آن با عسل وزیت جهت تحلیل خراجات وعرق النسا وچون درسرکه بپزند وبا آرد جو کوبیده سرشته ضماد نمایند جهت وجع مفاصل وورک وعرق النسا وجرب متقرح ونیز ضماد پختهٔ آن درسرکه بتنهائی جهت جرب متقرح وبا زهرهٔ گاو وتر مس چون بپزند وبرحوالی ناف بمالند جهت اطلاق نمودن اطفال وضعیف الاحشا نافع وحمول آن با پشم پاره جهت اخراج جنین وبرگ آن ضماداً در افعال ضعیفتر از بیخ آن وفرزجهٔ آن جهت اخراج جنین وبیخ آن بسیار گرم ومحرق ومحلل ونطول آب آن با سرکه وروغن گل سرخ جهت درد سر وضماد آن بتنهائی جهت برص ودرد مفاصل وتحلیل اورام وفرزجهٔ جمیع اجزای آن قاتل جنین ومخرج آن وبدل سقمونیا یکوزن ونیم آن صبر زرد ونیم وزن آن هلیلهٔ زرد وگویند لاغیه است وچون سقمونیا را با گلاب وآب سماق وسفرجل بسایند وقرص ساخته زند وعند الحاجت استعمال نمایند من جمیع الجهات بیغایله است وخوردن بهی که در آن محموده را مشوی کرده باشند با قدری بنفشه جهت جمیع امراض صفراوی ورفع تبها مفید وبهی مضرت ودستور مشوی نمودن وجوارشات ومعجونات آن در قرابادین مذکور شد

* سقولوقندریا * بفتح سین وضم قاف وسکون واو وضم لام وسکون واو وفتح قاف وسکون نون وفتح دال وسکون را وفتح یاء مثناة تحتانیه والف لغت یونانی است * ماهیت آن حیوانی است مانند عنکبوت با پاهای بسیار بری وبحری میباشد ومتاخرین آنرا ابوسبع وسبعین ومنتقل مینامند واربع واربعین نامیده اند واربع اربعین طولانی است با پایهای بسیار از قریب بسر آن تا دم در دو صف واکثر سفید رنگ اغبر واربع اربعین در حرف الالف معوا لراء ذکریافت * طبیعت آن حار جاد واز سموم قتاله است * افعال وخواص آن در طب خواصی برای آن نوشته اند وچون برعضوی از بدن مردم برسد حکه آورد مگر آنکه طلای مطبوخ بحری آن در روغن زیتون سترنده مواسته

* فصل السین مع الکاف *

* سک * بضم سین وتشدید کاف * ماهیت آن بدانکه آن اصلی وغیر اصلی میباشد اصلی آن متخذ از عصارهٔ آملهٔ رطب است وآنرا سک چینی نیز نامند وچون در اکثر بلاد غیر هند آمله بهم نمیرسد وتازهٔ آن بدست نمی آید ولهذا از عصارهٔ بلح که خرمای نارس است میسازند وهرگاه مشک اضافهٔ آن نمایند آنرا سک المسک نامند وگاه ادویهٔ دیگر نیز بحسب حاجت داخل مینمایند وغیر اصلی آن مرکب از مازو وعصارهٔ بلح است واین نوع از رامک است * طبیعت آن در دوم سرد ودر اول گرم ودر دوم خشک نیز گفته اند * افعال وخواص آن مفتح ومحلل وقاطع نفث الدم ونزف الدم وحابس قیء وبطن حادث از رطوبات وضعف معده وامعا وحابس طبع اطفال ومقوی اعصاب وقوت ماسکه واعضای باطنیه وقاطع عرق ورائحهٔ نوره وبدبوئی بدن شرباً وضماداً وطلاءً مقدار شربت آن تا ده مثقال بدل آن رامک است ونسخ آن در قرابادین ذکر یافت

* سک المسک * ماهیت آن چون سک اصلی یا غیر اصلی را با قدری مشک بیامیزند باین نام خوانند واگر دنافهٔ مشک کنند سک الجلود نامند وچون نافه را در آب خیسانیده سک را با آن آب بسرشند سک الماء گویند وچون نافهٔ را کوبیده با آن بیامیزند سک اکراس خوانند * طبیعت اقسام آن مائل بگرمی * افعال وخواص آن قریب برامک وقسمی از سک المسک که از جملهٔ طیوب است مولف شفاء الاسقام آنرا مقوی احشا دانسته ومحلل ومفتح ومنعش ومفرح

و جهت درد دل و مفاصل و اسهال و نزف حیض نافع صنعت آن آنست که بگیرند ده رطل آب بلح تازه که غورهٔ خرما است
و پانزده رطل ماء رمان آمیخته بجوشانند تا قریب با نعقاد رسد از آتش بر گرفته از هر یک از سنبل الطیب و لسان العصافیر بسباسه
و برگ جوز بوا و قرنفل و قاقلهٔ صغار و کبار و عود هندی سی اوقیه و صندل زرد نیم رطل زعفران پنجاه درم صمغ عربی یک
رطل مجموع را نرم سائیده و با آن آب مذکور بسرشند و اقراص سازند و استعمال نمایند

* سکباج * بکسر سین و سکون کاف و فتح باء موحده و الف و جیم معرب سرکه با فارسی است * ماهیت آن نوع غذائی
است که از سرکه ترتیب میدهند * طبیعت آن سرد و مرطب * افعال و خواص آن ملطف و مفتح و قاطع بلغم و صفرا
و مسکن غلیان خون مضر نحیف البدن و صاحبان علل عصبانی و سوداوی و سرفه و سحج و قولنج و ضعف معده و مثانه و رحم و درد
مفاصل و مضر شارب ادویهٔ مسهله مصلح آن حلویات و پالوده صنعت آن آنست که بگیرند گوشت را و بحد وسط ریزه ریزه
کرده و اگر مرغ باشد از بندها جدا کرده نیم پخته و پیاز و زردک و کندنا را چند جوشی داده و نزوجت آنرا گرفته با آب سرد
بشویند و با گوشت و سرکه و ادویهٔ خوشبو بقدر حاجت مهرا پخته با عسل و یا شکر چاشنی داده و قدری زعفران در آخر
اضافه کرده از دیگ بر آورند و تناول نمایند *

* سکبینج * بفتح سین و سکون کاف و کسر بای موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح نون و جیم معرب اسکبینه فارسی است
و بیونانی ساغافون و بهندی گندل نامند * ماهیت آن صمغ نباتی است در شکل شبیه بخیار و بهترین آن صافی بیرون
سرخ و یا زرد و اندرون سفید با رطوبت ظاهر است که بوی آن ما بین بوی حلتیت و قنه و حریف باشد و از ماه که اسم موضعی
است قریب باصفهان آورده باشند و گویند قنه چون کهنه شود مستحیل بسکبینج میگردد و فرق میان ایشان رنگ اندرون
سکبینج سفید است بخلاف قنه و این صمغ را از نزدیک برگ آن میگیرند بزدن تیغ بر ساق آن و قوت آن تا بیست سال باقی
میماند و گفته اند دو نوع میباشد و هردو جید اند * طبیعت آن در سوم گرم و خشک و بعضی خشکی آنرا در دوم دانسته
اند و این اصح است * افعال و خواص آن مسخن و ملطف و جالی و محلل ریاح و قولنج و اورام صلبه و طحال و غیر
اینها و مسهل ماء اصفر و بلغم غلیظ و لزج و جاذب آن از عمق بدن و مفاصل که بآنها چسپیده باشند و با قوت تریاقیه و مصلح
ادویهٔ مسهله و مانع نکایت آنها و قاطع فضول غلیظهٔ سینه و ریه و مسکن درد آن و درد مفاصل و ظهر و ورکین و طحال و نقرس
و مغص و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و مدر بول و حیض اعضاء الراس آشامیدن آن جهت امراض باردهٔ
بلغمیه و اعصاب و برودت آنها و صداع بارد و صرع و فالج که حس و حرکت در ان زائل شده باشد و جهت اوجاع مفاصل
و سعوط آن جهت صداع و صرع بارد بلغمی اعضاء الصدر و النفض و الحمیات و غیرها آشامیدن آن جهت تنقیهٔ صدر
و استسقا و اسهال ماء اصفر و اخراج سنگ گرده و مثانه و حمیات بلغمیه و سوداویهٔ دائره و قولنج بلغمی و ریحی و بواسیر
و ریاح آن و برودت کبد و امعا و مقعده و رحم و تحلیل خنازیر و تقویت باه و بدستور ضماد و حمول و حقنه و بخور آن
بحسب هر مرض از امراض مذکوره و آشامیدن یکدانگ آن تا نیم درم و تا یکدرم جهت اصلاح ادویهٔ مسهله و منع اذیت
آنها از اعضا و با شراب جهت نیش عقرب و هوام قتاله و با عسل جهت تقویت باه و قولنج و ادرار طمث و اخراج جنین العین
اکتحال آن بهترین ادویه است از برای نزول آب در چشم و ظلمت حادث از اخلاط غلیظه و با سرکه جهت شعیره و استنشاق
رائحهٔ آن با سرکه جهت صرع و غشی عارض از اختناق رحم و بدستور بخور آن و فرزجهٔ آلودهٔ آن بپشم یا رو جهت

رفع احتباس حیض واختناق آن جهت بواسیر ودفع ریاح آن وتقویت باه ووجع ورک وظهر وضماد آن با سرکه جهت
جذب خار وپیکان از اعضا وتعقد عصب وبواسیر وعرق النسا والتیام عضل مقطوع وتحلیل خنازیر وسلعه وازالهٔ آثار جلد و
*گزیدگی عقرب وهوام دیگر نافع ودستور حل آن مانند حل حلتیت است در روغن بادام تلخ ویا آب گندنا ویا سداب ویا نان
گرم که درجوف آن گذارند تا آنکه نرم گردد واستعمال آن مبردین را نافع ومضر محرورین ومورث اورام باطنی ومشتعل
حرارت غریزی ومضر مثانه وگرده ومصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک درهم بدل آن قنه وگویند در دفع سموم در تیانج است
* سکر * بضم سین وفتح کاف مشدده وراء مهمله بفارسی شکر بشین معجمه وبهندی باغت اشلوک سرکرا وشکر سرخ مائل
بسیاهی را بوره وبلغت معروف بنگاله شکر سفید را چینی وبهندی کهاند وشکر تری را بوره وشکر سرخ مائل زعفرانی را
گند وره وسرخ مائل بسیاهی را گر نامند * ماهیت آن عصارهٔ نیشکر است وآن شبیه به نی است ولیکن غیر مجوف وشاداب
وسفید وسرخ میباشد منبت آن اکثر بلاد هند ومصر وچین وبتاویه ودر خوزستان در عمان نیز وشکر سفید از سفید آن
وسرخ از سرخ آن بعمل میآورند بدین نحو که قصب آن را گرفته مقشر نموده آب آنرا گرفته بچرخ ویا بکوبیدن وآن آب را
طبخ مینمایند تا منعقد گردد ودر بعضی اماکن قصب آن خوب ونرم ونازک وبلند ودر بعضی اماکن سخت وکم آب میشود
وشکر سفید راچون بآب حل کنند وخوب تصفیه نمایند بطبخ وداخل نمودن شیر ویا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ ومنعقد سازند در قالب
شیشه ویا غیر آن ودر آن چوبهای باریک تراشیده گذارند ویا بریسمان ریزند وبگذارند تا منعقد گردد ومرة بعد اخری
یعنی هر مرتبه آنچه از شیرهٔ آن انعقاد نیافته باشد باز بقوام آورده در آن قالب ریزند تا هر مقدار که خواهند تا آنکه
قالب پر گردد آنرا سکر سلیمانی وبفارسی نبات نامند واگر در تصفیهٔ آن زیاده مبالغه نمایند وکمال تصفیه آنست که عند الطبخ
وجوش دیگر چرک وکف بر سر نیاورد ودر قالب شیشه ریزند آنرا نبات قرازی وسنجری خوانند واگر بعد از تصفیه
با شیر در حین انعقاد بر آن کف شیر یا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ زنند وبکفچه بسیار برهم زنند تا منعقد گردد وبریسمان کشند آن را
قانیذ خزائی وسنجری گویند واگر آنرا بکفچه ویا بچوبی خوب برهم زنند که کف برآورد وآنرا بر روی پارچهٔ کرباس پاکی
اندکی نم کرده ویا بر روی بوریای تر کرده از کفچه اندک اندک جدا جدا بریزند که حبابی شکل وجوف آنها متخلخل
باشد آنرا قانید وبهندی بتاسه نامند واگر بر آن کف سفیدهٔ بیضهٔ مرغ ویا کف شیر زنند ونیز از معجون سازی برهم زنند
که خوب سفید گردد واز آتش برگرفته آنرا اقراص ویا قلمهای باریک سازند ومقداری بقدر انگشتی ببرند وبگذارند تا سرد
وبسته گردد آنرا قانید ونیز بفارسی شکر پنیر نامند واگر آنرا بعد از تصفیه بنحو مذکور وقرب انعقاد برداشته بدست خوب
بکشند تا تاریند ومکرر چنین کنند در بین کشیدن هر دفعه بتختهٔ پاکیزه ویا بوتد چوبی بزنند تا خوب سفید گردد وهمه
اقراص سازند آنرا ناطف نامند واگر بر آن کنجد مقشر بریان کرده بپاشند آنرا ناطف سمسمی وبفارسی حلوای کنجد
وبهندی ریوری خوانند واگر در آن مغز بادام وپسته ویا گردکان بریان داخل نمایند آنرا حلوای مغزی گویند واگر
آنرا ماننده گیسو بیافند بفارسی گیسک نامند وبعضی در حلوای مغزی ربع وزن شکر عسل نیز داخل مینمایند برای زیادتی
شکنندگی آن واگر در تصفیهٔ شکر مبالغه زیاده نمایند وچون نزد انعقاد رسد در قالبهای صنوبری شکل که بطرف باریک
آن سوراخی باشد ریزند ومدتی بگذارند که خوب منعقد وخشک گردد ورطوبت وچرک آن از آن سوراخ قرار وش
نماید آنرا قانید سنجری وبفارسی قند سفید نامند واگر در قالب مستطیل که هر دو طرف آن متساوی باشد ریزند آنرا

قام نامند وا کر آن قند را باز صاف نمایند و بعد ستور با ز منعقد سازند در ان قالبهای صنوبری و یا طولانی ریزند ورآنرا ابلوج و بفارسی قند مکرر و بهندی اوله یعنی مانند دانهٔ تکرک نامند و بعضی آنرا طبرزد کویند بعضی کفته اند که اکر در طبخ آن بقدر عشر وزن شکر سفید شیر تازه دوشیده درا ن ریزند و صاف کرده بقوام آورند و در قالب ریزند آنرا طبرزد نامند و از شکر سرخ بعد از تصفیه بطریق مزبور نبات و قند و ناطف و غیرها نیز میسازند ولیکن بلذت و لطافت شکر سفید نیست * طبیعت سفید آن در دوم کرم و در اول خشک و آب نیشکر تازه در دوم کرم و در اول تر و شکر سرخ در آخر دوم کرم و در آخر اول خشک و سلیمانی در آخر اول کرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب باعتدال و هرچند زیاده آنرا تصفیه نمایند حلاوت و حرارت آن کمتر و معتدل تر میکردد و لطیف ترین همه اقسام قند مکرر پس نبات قراری پس قند پس نبات اسمی و همچنین و هرچند شکر کهنه تر کردد بهتر میشود و بریبوست آن می افزاید * **افعال و خواص آن** ملین طبع و حلق و سینه و شش و جالی رطوبات آن و سریع النفوذ بعمق بدن و جهت تقویت ارواح و قوی و کبد و تحلیل ریاح امعا و تقویت باه و تولید خون صالح و استحکام اعصاب و عظام و منع پیری و رفع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیهٔ مرضی سریع الاثر و آشامیدن یک اوقیهٔ آن با آب کرم و روغن بادام شیرین جهت بحة الصوت و تسکین قولنج و باد و مثل آن روغن کاو یعنی ده اوقیه که نیم کرم باشد جهت رفع وجع ناف و سدهٔ جوف و تنقیهٔ زنان نفساء و بجهت عسر البول مجرب و خوردن نبات در روزی بمقدار یک اوقیه که یک حب یک حب بدفعات در دهان کیرند تا آب شود جهت رفع سرفه و خشونت صوت و سینه و درد آن و ارتعاش و خفقان که حادث از جماع باشد نافع و با آب کرم جهت بحة الصوت عارض از نزلات و مداومت آن جهت ازالهٔ سرفه و آشامیدن جلاب آن با کلاب و آب سرد جهت ابتدای حمیات محترقه و بدستور جلاب آن مطیب بکلاب و یا غیر مطیب با آب سرد و یا نیم کرم جهت اغذیهٔ مرضی در ابتدا بقدر حاجت هر کاه حار باشد نافع جهت آنکه جالی است و با کرهٔ تازه جلای آن زیاده و منقی قروح و سحج و حک و ضماد آن با اجفان بنبات و قلیم دمشقی و ابلوج صلب جهت رفع جرب آن و جلای بیاض و لحم زائد و با مرو ارید و سرکین سوسمار جهت سلاق و جرب مجرب و ضماد آن با کبریت و قطران و سندروس و نوشادر جهت رفع قوبا و برص و سائر آثار قریب العهد و ذرور آن جهت حبس خون عضو مقطوع و مجروح و بردن کوشت زائد فاسد جراحات و رویانیدن کوشت تازهٔ صالح و بخور اقسام آن خصوص نبات جهت رفع زکام و تفتیح سدهٔ مصفاة بغایت موثر **المضار** مضر اصحاب سل و اسهال و مغص و صفراوی مزاجان و مولد خون صفراوی خصوص که در هنکام کرسنکی مفرط تناول نمایند و محدث صداع در مرطوبین هنکام غلبهٔ بلغم و رطوبات بر مزاج و مولد بلغم بتخصیص که با روغن و یا ترشی استعمال کنند و اقسام کهنهٔ آن مفسد اخلاط و محرق خون مصلح آن بادام و شیر تازه دوشیده و ترشیها و آب انار ربن و سفرجل و طباشیر و کاهو و امثال اینها بدل آن در تقویت باه و تلیین و ترطیب بوزن آن ترنجبین و یا کزانکبین و یا شیر تازه دوشیده و در تسکین قولنج عسل مقدار شربت آن تا سی درم و نبات و طبرزد از برای محرور المزاج و قلم سلیمانی و منتصر مطبوخ بدون سفید کردن که اندک سرخ رنک باشد برای مبرود المزاج و کسانیکه در ابدان ایشان اخلاط غلیظه باشد بهتر و آب تازهٔ نیشکر در اول کرم و در آخر آن تر جهت تلیین طبع و حلق و سینه و شش و جلای رطوبت آن و جهت سرفه و احتباس بول و قرحه نافع و مولد خون معتدل و مورث نفخ و نزول آب در خصیه اکثار آن و مکیدن آن ناشتا جالی معده و بعد انهضام طعام ملین طبع و اخراج کنندهٔ ثقل باسانی و بالای طعام مولد

بلغم ونفخ وقرا قرونقوع آن در گلاب جلای آن زیاده و چون آب معصور آنرا چند جوش خفیفی داده بیکرم بیاشامند جهت سرفهٔ بارد وتصفیهٔ صوت وصمغیکه مانند نمک بر تمشکر ظاهر میکردد جهت جلای باصره نافع

سکرالعشر عشر بضم عین مهمله وفتح شین معجمه و راء مهمله بفارسي خرک و بهندی آک نامند * ماهیت آن شبنمی است که بر درخت عشر در بلاد حرامان منعقد میکردد شبیه بقطعهای نمک سفید و آنرا یمانی نامند وانچه سیاه رنگ باشد حجازی گویند وثمر آن که مسمی بخرنفع است بهترین آن یمانی است که اولا ذائقهٔ آن شیرین باقبض باشد پس احساس بتلخی شود وشبه نمود هکسیکه آنرا شکرتیغال دانسته وقوت آن تا بیست سال باقی میماند * طبیعت آن گرم وخشک در اول وابن تلمیذ معتدل والطف از شکر دانسته وبعضی معتدل مائل بحرارت وحجازی آن گرم تر از یمانی

* افعال وخواص اقسام آن مفتح ومقوی جگر ورئه وجالی وملین طبع وآلات تنفس وجهت سرفهٔ بارد وقرحهٔ شش ودرد سینه وجگر ومعده وگرده ومثانه نافع ومعطش نیست مانند شیرینیهای دیگر جهت آنکه حلاوت آن کم است وبا شیر جهت استسقا وباشیر کوسفند جهت سعال بهتر از دهن فاولند ی وملدا ومت آن هر روز یک دیک اوقیه تا یکماه با آب اسپکرم جهت ربو وضیق النفس از مجربات شمرده اند واکتحال آن جهت قوت باصره وجلای بیاض نافع مضر ع مجرورین مصلح آن روغن بادام بدل آن بعضی شکرتیغال گفته اند مقدار شربت آن یک اوقیه وحکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که کیسوس بن مابس گوید که سکرالعشر بکه از درخت نوع عشریکه برگ آن شبیه ببرگ گز وگل آن سفید وثمر آن مثل نخود ومائل بسرخی است میکرفته اند با وجود شیرینی قدر دومثقال ازان در سه روز قاتل بوده ودر خزائن ملوک ضبط اقسام سکرالعشر ازین جهت میشده مؤلف گوید بالفعل سکرالعشر وجودند ارد واز ان بجز نامی اثری نیست و ماهیت ومزاج وافعال وخواص درخت آن در حرف العین ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد*

* سکرجه * بفتح سین وفتح کاف وسکون را وفتح جیم وها * ماهیت آن امین الدوله گفته نباتی است برگ آن شبیه ببرگ مورد ودر وسط آن خالی شبیه بچشم ولحیی العالم کبیر شباهتی دارد * طبیعت آن گرم وخشک * افعال و خواص آن مسهل سودا است وجهت صلابت سپرز نافع مولف تذکره حب الشوک دانسته *

* سکوه * بفتح سین وضم کاف وفتح واو وها * ماهیت آن نام درختی است که در بلاد هند وبنگاله بسیار میرسد وبسیار عظیم وبلند میکردد وچوب آنرا در ان بلاد در عمارات بکار میبرند ومیکویند که درخت آن چون کهنه شود پوست آنرا از ان جدا کنند ودر زیر پوست آن رال که آنرا قیقهر وقلقهر نیز نامند بر میآید چنانچه کافور که میکویند از زیر پوست درخت کهنهٔ کافور ود رجوف درخت آن نیز در حین بریدن وتخته کردن بر می آید

* فصل السین مع اللام *

* سلاجیت * بفتح سین ولام وکسر جیم وسکون یاء مثناة تحتانیه وتاء مثناة فوقانیه لغت هندی است * ماهیت آن نوع مومیائی است که در بعض جبال هند ودکهن وصوبهٔ بهار وغیرها از شکافهای کوه مانند مومیائی تراوش کرده بر میآید ومنجمد میکردد والوان میباشد اکثر آن سیاه کمرنگ ناصاف وخالص وغیر خالص وخالص آن چنان است که مذکور شد وغیر خالص آن آنست که میکویند نوع میمون که روی آن سیاه ودم دراز که بهندی آنرا لنکور ومنومان نیز نامند آنرا میخورد وبمجرد خوردن شکم آن جاری میشود وبرسنکها نجاست میکنند آنرا نامقید ان برداشته بجای سلاجیت خالص

میفروشند * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن با تریاقیت وجهت دفع فساد اخلاط خصوص خون وبلغم وضیق النفس ودق شیخوخت وبواسیر بادی وخونی وجریان منی وسیلان بول وضعف باه وتفتیت سنگ مثانه و استسقا وزردی بدن وجذام واورام وتقویت باه وجمیع اعضا وقوی وارواح ودفع بعض سموم ضعیفه نافع دانسته اند

* سلاجه * بضم سین وفتح لام والف وفتح جا مهمله وها وبفتح سین نیز گفته اند * ماهیت آن بول بز کوهی است که در کوه مسمی بسلاجه در هنگام هیجان مستی بر روی سنگها میکنند ومنجمد میگردد وآن سیاه مانند قیر میباشد ودر ولایت دیلم شوره از آن ترتیب میدهند وبسیار قوی‌تر از بارود است * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مسهل اخلاط سوخته وآشامیدن یکدرم آن هر روز با سکنجبین تا چهل روز باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند اگرچه بحد ریختن اطراف رسیده باشد وطلای آن جهت کشودن اورام ودمل ورفع آثار جذام موثر ومستعمل صاف کردهٔ سفید آن وطریقهٔ تصفیهٔ آن در مقدمه مذکور شد وغیر صافی آن سیاه شبیه بزفت خاک آلود است

* سلت * بضم سین وسکون لام وتاء مثناة فوقانیه وبکسر سین نیز آمده بفارسی جو برهنه وبزابلی جو کندم وبهندی آبی جو بمد الف وکسر تاء مثناة فوقانیه وفتح جیم وواو نامند * ماهیت آن نوعی از جو است وکوچکتر از آن ومتوسط میان جو وگندم ومانند گندم مقشر میگردد وسرخ وسفید میباشد وگیاه آن یکساق با رنگ دارد ومجرد واب نیست مانند گندم که مضر است * طبیعت آن گرم وخشک وگفته اند که در اول گرم ودر دوم تر است * افعال وخواص آن تناول مطبوخ آن با شیر مسمن بدن ومولد پیه کرده وحریرهٔ آن با روغن زیتون ویا گوهٔ بسیار جهت مالیخولیا ومدییان وتنقیهٔ سینه وگرده ومثانه ورفع سرفهٔ شدید ونان گرم آن ملین طبع بعسر ومولد خلط صالح وچون یکروز بر آن بگذرد دیر هضم ومولد نفخ وریح میگردد مضر معده مصلح آن رازیانه وچربیها وشیرینیها وضماد آن محلل اورام ورافع طحال وکلف ونمش وجلوس در طبیخ آن مسکن درد بواسیر وشستن بشره باب طبیخ آن منقی آن است

* سلخ الحیه * بفتح سین وسکون لام وخا بفارسی پوست مار وبهندی سانپ کی کینچلی نامند * ماهیت آن پوستی است که مار در ایام بهار میاندازد وبهترین آن پوست مار نر است وآن غلیظتر وسیاه مائل بزردی وبراق میباشد بخلاف از ماده که سفید رنگ نازک است * طبیعت آن گرم وخشک در آخر دوم ودر سوم بعضی خشک گفته اند * افعال وخواص آن خوردن یکدرم ریزه کردهٔ آن با ده درم آرد جو که خمیر کرده مانند نان ساخته در زیر سنگریزه گرم کرده پخته باشند جهت بواسیر ظاهری وباطنی مجرب دانسته اند وبدستور یکدرم آن با سه عدد خرما که در سه روز بنوشند جهت منع خروج تا لید وسقوط آن موثر وبا زجاج مکلس جهت ریزانیدن سنگ مثانه بغایت سریع الاثر ومضمضه بسرکهٔ که در آن جوشانیده باشند جهت رفع درد دندان ولثه وقروح آن وقطور روغن زیتونی که در آن جوشانیده ویا در آفتاب مدتی گذاشته باشند در گوش جهت تسکین درد آن ورفع سیلان مواد آن وجهت جرب ودمعه واسترخای اجفان و انتشار احداب وسلاق وتقویت وحدت باصره وشقاق مقعده وبدستور قطور مطبوخ آن با شراب جهت تسکین درد گوش ومضمضهٔ آن جهت تسکین درد دندان وهمچنین مضمضهٔ مطبوخ آن با برگ کبر وقیروطی مصنوع از روغن زیتونیکه در آن جوشانیده باشند جهت وجع شقاق لب ومقعده وضماد سوختهٔ آن با نوشادر جهت بهق وبرص ورفع آثار جذام وطلای سوختهٔ آن با روغن زیتون ویا شراب جهت رویانیدن موی داء الثعلب مجرب وبخور آن جهت گریزانیدن هوام و

اخراج جنین میت و مشیمه در ساعت و مجفف قروح رطبه و بالخاصیة بستن آن بر ورک زنان در حین زادن باعث تسهیل
ولادت و خوردن آن مظلم بصر و باعث تقشر جلد شبیه بپوست مار مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن تا یک درم است
* سلحفاة * بضم سین و فتح لام و سکون حاء مهمله و فتح فا و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی کشف و سنگ پشت و بشیرازی
لاک پشت و بترکی تسباغه و بهندی کچهوا نامند و بزرگ نهری را در بغداد و نواح آن رقا گویند * ماهیت آن حیوانی
است معروف بری و بحری و نهری میباشد * طبیعت بحری و نهری آن در دوم گرم و در اول تر و بری آن گرم و خشک
* افعال و خواص آن مقوی باه و گمرو کباب آن حابس حیض و با جندبیدستر جهت تحلیل ریاح غلیظه و التیام فتق
قریب العهد و آشامیدن خون سلحفاة بحری بقدر سه مثقال با شراب و یک دانگ انفحهٔ ارنب و نیم درم زیرهٔ کرمانی سفید
در هر ماه جهت گزیدن هوام خصوص ضفدع آجامی که بیونانی قورونورفس نامند نافع و ضماد آن محلل اورام و خون
بری آن شربا جهت صرع و تشنج نافع و چون آنرا با آرد جو و عسل حب سازند بقدر فلفلی و صبح و شام بکعب ناشتا فرو برند
جهت صرع بیعدیل و طلای آن بر دست و پا جهت درد مفاصل و نقرس با تکرار عمل نافع و احتقان بدان با جندبیدستر
جهت تشنج مفید و طلای زهرهٔ آن جهت تحلیل خنازیر و قروح خبیثهٔ دهان اطفال و مالیدن آن بر بینی مصروع و
بدستور سعوط آن و قطور آن در بینی جهت صرع و اکتحال زهرهٔ مجفف آن با عسل جهت نزول آب در چشم و بیاض و
دمعه نافع و چون بشکافند شکم بری را و آنچه در شکم آنست برآورند بعد ذبح و بسوزانند تا سفید گردد و با روغن گاو
سائیده بر پارچهٔ کرباسی مالیده بر سرطان متقرح گذارند جهت تنقیهٔ چرک و التحام و منع آن از عود بیعدیل و جهت
زوال زخمهای دیگر و سوختگی آتش نافع و بیضهٔ آن بقدر فلفلی با جریرهای موافق جهت قطع سرفهٔ مزمن اطفال و طلای آن
با عشر وزن آن رازیانه جهت ورم انثیان بیعدیل و با شیر مرضعه جهت دردها و باد خصیه اطفال و بدستور چون در روغن
بجوشانند و طلا کنند و پیه آن جهت تشنج و کزاز و جلوس در طبیخ سلحفاة و بدستور طبیخ زهرهٔ آن جهت فتق اطفال و گوشت
آن نیز جهت تشنج و کزاز و تقویت ظهر و بدن و باه و انعاظ و زیادتی منی و ضماد کاسهٔ سوختهٔ آن با روغن گل و روغن
تخم مرغ و روغن کنجد جهت رویانیدن موی سر مجرب و طلای سوختهٔ مجموع آن که بحد سفیدی رسیده باشد با روغن گاو
و غیر آن جهت سرطان متقرح بی نظیر و با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق مقعده و سائر اعضا خصوص شقاق پا و ذرور آن
جهت زخمهای عسرة العلاج و اگر با آن خاکستر بقدر عشر آن فلفل داخل کنند و با عسل بسرشند و صبح ناشتا و شام بقدر یک
ملعقه که چهار مثقال است بیاشامند جهت لهث که گرانگی نفس و برآمدن زبان است از شدت تعب و جهت سل و ربو نافع
و اکتحال استخوان نرم سائیدهٔ خام و یا سوختهٔ آن جهت کوری و دفن هر گاه خواهند کور نمایند بدون الم نافع و خون
نوع بحری آن جهت رفع سموم شربا و بخور استخوان تحتانی آن جهت رفع تبها و منع سحر و آب بر سر ریختن از کاسهٔ فوقانی
آن جهت رفع بستن مباشرت زنان بغایت موثر نوشته اند و گویند چون کشف را در مکانی دفن کنند منع باریدن تگرگ از آن
مکان میکند و مجرب * مضر امعا مصلح آن عسل مقدار شربت از سوختهٔ آن یک درم و از تخم آن یک قیراط و از خون آن سه قیراط است
* سلدالیون * بفتح سین و سکون لام و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت
قبطی است و در مصر سلدیان نامند * ماهیت آن درختی است قریب بدرخت بید منبت آن بیت المقدس درختهای
و بلندی درخت آن تا سه گز و برگ آن شبیه ببرگ درخت غرب و سرخ رنگ و گل آن سرخ و تخم شبیه بشاهدانه و با شیرینی و قبض

* طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن برگ وتخم آن جهت تنقیهٔ قصبهٔ ریه وتصفیهٔ صوت ورفع خشونت آن وجهت رفع سموم حیوانی خصوصا افعی بهترین ادویه است وطلای برگ آن محلل اورام *

* سلق * بکسر سین وسکون لام وقاف بفارسی چغندر نامند * ماهیت آن دو نوع است یکی بزرگ سرخ تیره وشیرین وبرگ آن پهن تر وآنرا سلق اسود نامند ودوم کلاهی رنگ مائل بزردی وشیرینی این کمتر وبرگ آن ریزه تا زگی زرد رنگ وساق این باریک فی الجمله شبیه با سفناج واین را سلق ابیض گویند بهترین آن شیرین بیخ آن است وسفید آن در من وا بهتر از سرخ آن * طبیعت آن مرکبة القوی با حرارت در اول ویبوست وبورقیت وقوت قابضه ورطوبت مائیه فضلیه وسیاه آن با قوت قابضه وسفید آن با جالیه ومحلله * افعال وخواص آن جالی ومحلل ومفتح ومقطع بلغم ومبرد ومطفی وجرم آن حابس طبع وقلیل الغذا ونفاخ وتلیین وملینت آن زیاده وبهترین اجزاء آن آب برگ آن است و ماهیات برگ آن وبهتر از بیخ آن وازطبیخ بورقیت آن زائل میکردد وخوردن پختهٔ آن بطریق تغذی جهت رعشه وتحریک شهوت جماع بخصوص آنچه ساق آن سرخ باشد وبا مرکه وخردل جهت تفتیح سدهٔ طحال وتحلیل ورم آن مؤثر وجهت درد گرده ومثانه وامراض مقعده وآب برگ آن با ادویهٔ مسهله معین براخراج بلغم وجهت اوجاع مفاصل ونقرس نافع وسعوط آب بیخ آن با عسل جهت تنقیهٔ فضول دماغی وبا زهره کلنگ جهت لقوه وصداع وشقیقه ورعشه ودرد دندان وحمرهٔ عین حادثه از اخلاط لزجه بشرط ادمان بر آن نافع وبدستور آب برگ آن وقطور نیم گرم آن با روغن بادام وبا عسل جهت درد گوش وفضول ونطول طبیخ برگ وبیخ آن جهت خراز ونخالهٔ سر وقمل وصیبان که بفارسی رشک نامند واوجاع مفاصل ونقرس مفید وضماد آب برگ نیمگرم آن با بورهٔ ارمنی جهت رفع بهق وداء الثعلب وتهبج پشت پا واستسقا وسائر اورام خصوص سفید آن وحقنه با آب آن وبا آب طبیخ آن جهت اخراج ثفل وصحیح وبروز مقعده وکذاشتن دست وپا در آب مطبوخ برگ آن نیم گرم مکرر وبا ریختن آن آب بر آن جهت رفع شقاق عارض از سرما مجرب وطلای برگ پختهٔ آن بعد سرد شدن جهت سوختگی آتش وآب جوش وحمرهٔ که باد سرخ نامند وقیروطی معمول از آب برگ کوبیدهٔ آن جهت تسکین اوجاع اورام ورفع کلف وضماد برگ خام آن جهت بهق وداء الثعلب وقروح خبیثه وسعفه ومفاصل وبا عسل جهت ثوباثا لیل وبا حنا جهت رویانیدن موی ونکوئی آن وبا روغن بادام جهت تلیین اورام وخوردن آن با خردل وآبکامه مسکن قولنج ورياح غليظه مضر معده واکثار آن مغثی ومحرق خون ومورث قولنج ومغص ومصلح آن پختن آن با ملح اندرانی واستعمال خردل وآبکامه وبا آب غوره وبا شراب اترج وگویند چون آب آنرا در سرکه ریزند آنرا خمر گرداند بعد از چهار ساعت ودر خمر سرکه بعد از دو ساعت

* سلوی * بفتح سین وسکون لام وفتح را و واو وبآخر حروف بهندی لوا گویند * ماهیت آن اکثرا طبا آن راسمانی دانسته اند وبعد از مهور آن گفته که از طیور آبی است ودر کنار آبها میباشد رنگ پر وبال آن اندک شباهتی بسمانی دارد وپاهای آن دراز تر از سمانی است وحکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته ظاهرا که آنچه را بترکی بلوه ودر رنگاین لسه بال نامند همان سلوا زان باشد چه آن از جنس سمانی است که بترکی بلدرچین گویند ودر مکان بی آب نمیباشد واز کثرت باران بسیار واز عدم باران کم میباشد * طبیعت آن گرم وخشک گرمی آن زیاده از خشکی * افعال وخواص آن بهترین از طیور آبی است وسریع الانحدار از معده ومحرک باه ومورث تشنگی ومحرک حکه وبثور

اکثار آن مکرب و مصلح آن طبخ آن با حموضات و ادهان و جثهٔ آن بهتر از کباب آن است زیرا که کباب آن با سهوکت و بطیء النزول است از معده و در هند چهار قسم میشود و هر یک بنامی مشهور و یکی را پنهل بفتح باء عجمی و سکون نون و ضم هاء مهمله و لام و دوم را کورک بفتح کاف و سکون واو و کسر راء مهمله و سکون کاف و سوم را پوندک بضم باء فارسی و سکون واو مجهول و خفای نون و فتح دال مهملهٔ هندی و سکون کاف و چهارم را دربهر بفتح دال و سکون راء مهملتین و فتح باء موحده و خفای ها و سکون راء مهمله نامند و بزعم اطبای اهل هند اول گرم و تر است و دافع سودا و مانع فساد آن و دوم خشک و سوم سرد و ثقیل الغذا و دیر هضم و چهارم سرد و تر و دافع امراض حادثه از خون فاسد و در سلوی که بر بنی اسرائیل نازل میشد اختلاف است و در کتب تفاسیر بتفصیل مذکور است

* سلیخه * بفتح سین و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح خاء معجمه و ها بیونانی اسلیوس و بهندی تج نامند * ماهیت آن گفته اند که پوست شاخهای درختی است مانند لولهای تنگ سوراخ و منبت آن هند و عمان است و برگ آن شبیه ببرگ سوسن کبود و ساق آن غلیظ و پوست آن سطبر و هفت قسم میباشد یکی زرد غلیظ و خوشبو دوم سرخ برنگ بسد مرجان و صفائی و خوشبو سوم سفید مائل بزردی و بی رایحه چهارم مابین سرخی و سیاهی و رقیق پنجم رقیق کبود و در خوشبوئی شبیه بگل سرخ ششم شبیه بقسط و غیر براق هفتم رقیق و بسیار سیاه و بدبو و گویند از درخت دارچینی بهم میرسد و آن مستحیل بدارچینی میشود و آنچه بتحقیق پیوسته قول اخیر اقرب بصواب است و آن پوست درخت نوعی دارچینی است که در غیر سیلان و نواح قریب بدان بهم میرسد و هرچند دورتر میشود از سیلان زبونتر و کم بوتر بلکه مائل ببدبوئی میشود و در دارچینی نیز اشاره بدان نموده شده و بهترین آن سرخ رنگ ضخیم خوشبوی تند طعم املس آن است که با قبوضت باشد و زبان را بگزد و تلخ و کریه الرایحه نباشد * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته اند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند * افعال و خواص آن ملطف و مسخن و منضج و محلل ریاح و اورام بارده احشا و مقطع اخلاط و مقوی اعضا و معده و کبد و مدر بول و حیض و فضلات و مخرج جنین و حصاة و جهت حدت بصر و تقویت آن اکتحالا و جهت منع نزلات و زکام و سرفه و ربو و درد حجاب و معده و رحم و تنقیهٔ رحم و ریاح آن و تبهای نوبه و دفع سمیت ادویهٔ سمیه و زهر افعی و جهت خوشبوئی رحم شربا و ضمادا و بخورا و فرزجة نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت منع نزلات و صداع بارد و با اصل السوس و ادویهٔ صدریه جهت امراض صدریهٔ مذکوره و اخراج بلغم و چرک از آن و بدستور بخور آن با عسل جهت بثور لثه و جلوس در طبیخ آن و بدستور بخور آن جهت تنقیه و انضمام فم رحم مؤثر مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دارچینی و قرفة الطیب مضر گرده مصلح آن کتیرا و مضر امعا و مصلح آن آب سپستان و کتیرا است

* سلیمانی * بضم سین و فتح لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر نون و یاء نسبت و سلمانی نیز آمده و بفارسی دارا شکنه و در مصر داء الشعث و بهندی کسنا لکه و رسکپور نیز نامند * ماهیت آن چیزی است مصنوع از زیبق و سم الفار که زیبق یک رطل و سم الفار که رهج نیز نامند یک اوقیه که بعد از سحق بلیغ تصعید نموده باشند بهترین آن تازهٔ سفید سنگین آن است * طبیعت آن در چهارم گرم و خشک و سم قاتل * افعال و خواص آن داخل مراهم میخایند و دافع گوشت زائد است و خوردن آن مهلک مداوای آن خوردن شیر تازه دوشیده و امراق دسمه و قی کردن پی در پی

تا صحت یابد و از علامات کسیکه آنرا خورده باشد دوران سر و اغما و بیهوشی و هذیان و قی است و اعراض و مداوات آن مانند اعراض و مداوات فطر زردیی و سم الفار خورده است

* فصـــــــــل السین مع المیم *

* سماق * بضم و بفتح هین نیز آمده و فتح میم و الف و قاف آنرا سماقیل و طمطم و تمتم نیز و بهندی تترک و تماتیر و تتریک نیز و بیونانی و عرب آنرا دردباغت جلود مستعمل دارند و اهل آنرا سماق الدباغین نامند * ماهیت آن ثمر درختی است بقدر عدس و بعضی بزرگتر و بعضی کوچکتر و پهن تر از ان و در خوشه مانند خوشهٔ حبة الخضراء و بر بالای آن پوستی طعم آن ترش و با قبوضت و مستعمل پوست آن است که گرد بالای سماق باشد و درخت آن بقدر درخت انار و بزرگ تر از ان و برگ آن بلند و اندک سرخ رنگ و مزغب و اطراف آن مشرف مانند اره و در اوراغ میباشد بستانی و جبلی و در بلاد سرد سیر بهم میرسد و بهترین آن سرخ رنگ پرگرد و ترش خوش طعم آن است که قبض آن کمتر باشد و ترشی آن زیاده و تخم آن کوچک و قوت آن تا سه سال باقی میماند * طبیعت آن سرد و خشک در دوم و جبلی آن در سوم خشک و برودت برگ آن کمتر از دانهٔ آن * افعال و خواص آن قابض و رادع و مقوی معده و مدبغ معده و احشا و مانع انصباب صفرا بمعده و امعا و قی و غثیان و قرحه و اسهال مرارى و مزمن و ذوسنطاریا و نفث الدم و نزف الدم و کثرت بول و آشامیدن عصارهٔ آن یعنی مویزی آن با آب سرد قاطع سیلان خون از فوق و تحت و نیم کوفتهٔ آن با زیره با آب سرد جهت قی عنیف و کسیکه همیشه قی کند و طعام در معده نماند مجرب و مهیج اشتهای طعام محرور المزاج و با زردهٔ تخم مرغ و کشنیز خشک قاطع اسهال و لحومی و با زردهٔ تخم مرغیکه در ان پخته شود نیز قابض و مانع اسهال است و مرغ ودراج بهتر و قوی تر است و با شراب قابض جهت اسهال و نزف الدم رحم و تقلیل کثرت بول و قوت قبض بریان آن زیاده و لیکن قوت کسر عادیه و حدت صفرای آن ضعیفتر است مضر معده و جگر بارد مصلح آن مصطکی و انیسون و طبخ آن با بادنجان مقدار شربت آن چهار درم بدل آن سرکه و اقاقیا است و معروف کردیکه بروی آن است که آنرا تراب سماق نامند بسیار قابض و با اندک تلخی است جهت قطع اسهال مزمن و سیلان رطوبات سفید از رحم و سنون آن جهت تقویت و استحکام لثه و قلاع خبیثه و درد دندان کرم خورده و بدستور مضمضهٔ نقوع سماق در آب و چون گرد آنرا پاک کرده در آب بخیسانند و در چشم بچکانند جهت ابتدای رمد و خصوصا با قدری کثیرا و چون یک اوقیهٔ آنرا در نیم رطل آب بجوشانند تا آنکه قوت آن در آب برآید پس خرقه را بدان تر کرده بر چشم اندازند و تکمید بدان کنند جهت جرب اکال و سلاق و تسکین حدت آن و بدستور تکمید پیشانی بدان جهت قطع رعاف و جرب و جهت جرب بورق معده و سلاق و حکه و منع بروز آبله در ان و قطور آن در گوش جهت منع سیلان چرک از ان و بروز آبله در ان و نطول آب طبیخ آن مانع ورم ضربه و صدمه و وثی و ضماد آن با آب جهت منع ورم تحف و سائر اعضا و مواضع ضربه و زوال آثار خدشه و قروح ساعیه و با عسل جهت جلای خشونت اجفان و با زقال چوب بلوط جهت بواسیر مفید و چون آنرا با برگ و چوب و شاخها در آب بجوشانند تا بقوام عسل رسد در جمیع افعال مانند حضض و بجهت امراض جفن و تحلیل ورم چشم و سائر اورام و نمله و قروح رطبه و شهدیه و فساد لثه و کلف و داخس و نزف رحم نافع و طبیخ برگ آن مسود موی و حقنه بطبیخ آن جهت قرحهٔ امعا و ذوسنطاریا و سحج مفید و چون برگ آنرا مهرا پخته آب آنرا گرفته منعقد سازند در ردع و تبرید بخصوص ردع مواد از چشم مانند اقاقیا است و طلای محلول آن

با آب بارتنگ جهت قروح خبیثه وضماد آن بر مهره وفقرات ظهر وبیخ قضیب جهت سلس البول واسترخای اعضا وضماد برگ آن بر معده اطفال رافع اسهال ومقوی احشا وگویند که از خواص آن است که چون در صوفی سرخ رنگ بندند وبر موضع لزف الدم بندند قطع آن نماید وصمغ درخت آن شدید الیبس وبا اجزای حاره وبارده ورادعه ومحلله است وجهت حدت بصر وامراض جفن والتصاق جراحات وتسکین درد دندان کرم خورده کذا شتن بران مفید وجوارش سماق ونحب وسفوف وشیاف آن در قرابادین مذکور شد

* سماق الدباغین * گفته اند مازوی ریزه دانهٔ کوهی است وجمعی برگ سماق دانسته اند ودباغان بآن جلود رقیقه را دباغت مینمایند * طبیعت آن بسیار بارد وقابض است * افعال وخواص آن در جمیع افعال مانند سماق است وقبض این بیشتر

* سمانی * بضم سین وفتح میم والف وکسر نون ویا در رمازند ران ورد و در دیلم وشم بضم واو وشین معجمه ومیم و بعربی قتیل الرعد نامند جهت آنکه گفته اند که چون آواز رعد بشنود میمیرد واصلی ندارد وگویند غذای آن اکثر خربق است واصلی ندارد وخائف وجبون ترین طیور است وبهندی آنرا بتیر نامند * ماهیت آن از طیور معروفه وغیر ملوی است وچهار نوع میباشد یکی بزرگ وآنرا بهندی کهاکس وگرچه گویند دوم از آن کوچک وآنرا الوه وسوم از آن کوچکتر ودر گردن آن طوقی سیاه منقط بنقطهای سفید واین را بهندی چنک گوید وچهارم از همه کوچکتر ورنگ آن زرد وسرخ بهم آمیخته واین را بهندی تورة نامند * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن گوشت آن کثیر الغذا ومسمن بدن ونرم کنندهٔ بشره ومدر بول ومفتت حصاة وجهت وجع مفاصل بارد نافع وبالخاصیة مورث رقت قلب خصوصا دل آن ومهیی ومهیج باه زنان وبختهٔ آن بهتر از کباب آن است واکثار آن مورث صداع وکزاز وتشنج وتمدد ومصلح آن در آب شیرین وروغن کنجد ویا بادام جوشانیدن وبا روغن بادام ویا روغنهای دیگر وآب انار ترش بفانید شیرین کرده خوردن وخوردن بیضهٔ آن مورث فصاحت تکلم اطفال قبل از وقت وضماد شق کردهٔ آن جاذب سم هوام ولعوق زهرهٔ آن بقدر حبهٔ با عسل هر روز جهت صرع بیعدیل وقطور خون آن در گوش جهت تسکین درد آن ودر چشم جهت جلای آثار ورفع بیاض وطلای مرکین آن جهت کلف ونمش وبخور پر آن رافع تپها است وامین الدوله از خواص آن بیان نموده که بکعب دآنرا بتمامی چون مشوی نمایند که چیزی از آن طرح نشود تناول آن باعث شفای سگ دیوانه گزیده می شود

* سمسم * بفتح سین وسکون میم وکسر سین مهمله ومیم ومشهور بکسر هر دو سین است بلغت حبشه جلجلان وبفارسی کنجد وبهندی تل بکسر تاء مثناة فوقانیه نامند * ماهیت آن معروف است وبهترین آن سفید تازه چرب بالیدهٔ آن است قوت آن تاده وسال باقی میماند ودر اکثر بلاد خبازان مقشر آنرا بر روی نان میپاشند وحلوائیان از آن حلوا میسازند وروغن آن که دهن الحل بحاء مهمله نامند معمول ومعروف ودر اکثر ادهان ومراهم داخل است ودر بعضی حلاوی نیز داخل میکنند زود متغیر ومتکرج وفاسد نمیگردد بسبب لزوجت وغلظتیکه دارد وبزر روغن ناگرفتهٔ آن خصوص که مقشر نکرده باشند دیر تر ومقشر آن زود تر فاسد میگردد * طبیعت آن در آخر اول گرم وتر وبا رطوبت لزجه ودر دوم گرم وتر نیز گفته اند * افعال وخواص آن مغری ومفتح وصالح الکیموس قلیل الغذا ومسمن بدن وملین صوت وخشونت حلق

بسبب قرویتی که دارد ومصلح اخلاط سوخته ومواد سودا ویه وملین امعا ومقعده ومحلل اورام حاره وآشامیدن آن با شراب جهت گزیدن عقرب وافعی و باهموزن آن شکر وخشخاش ونصف آن مغز بادام مقشر وعشر آن بیخ ابیض که هر روز از مجموع آن یک اوقیه تناول نمایند جهت فربه نمودن بدن وتقویت باه مجرب ومولد پیه کرده و شیرهٔ کوبیدهٔ آن بانبات جهت رفع سوزش معده ومری وترش شدن رطوبت معدهٔ سوداوی وحرقت ولذع ادویهٔ مشروبه وخلط حاد وشرب شراب وجهت تلیین معده وامعا ودفع سنگ کرده بشرطها ومداومت بران مدتی نافع وخوردن ده درم آن با نمک نرم کرده تا بان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب وآشامیدن آب طبیخ آن با نخود مد رحیض ومسقط جنین و چون ده اوقیهٔ آب طبیخ آنرا با شراب ونقیع مویز یک اوقیه ونیم روغن کنجد ونیم اوقیه انیسون ناشتا بنوشند جهت رفع خارش دموی وبلغمی ودرشتی جلد وشقاق مجرب دانسته اند وبافانید انفع وبدستور با نقیع صبر وزبیب وانعوق آن جهت سرفه وامراض سینه وقروح شش نافع وبا بزرکتان جهت تقویت باه وازدیاد منی وآشامیدن سائیدهٔ آن با شراب جهت رفع قولنج وقولون وگزیدن مارشاخدار المضار بطئ الهضم ومصلح آن بریان نمودن وبا عسل وبا مری خوردن باعث سرعت انحدار آن است وبدستور با قشر آن ومورث بدبوئی دهان خصوص که از ان دهن دفع انها بما ند ومصدع ومصلح آن عسل مقدار شربت آن پنج درم بدل آن تخم کتان وضماد آن محلل اورام وملین جلد ودافع آثار سیاهی و وشم اخضر وسطبری عصب وقولنج وقولون وگزیدن مارشاخدار وسوختگی آتش وبعد سوختگی بزودی مانع آبله وتسکین وجع والم آن وطلی آب برگ آن باعث درازی موی وسیاهی آن ودافع جوش سوداوی سروضماد مطبوخ آن با شراب جهت تحلیل ورم چشم وضربان آن نافع وبیخ آنرا چون درآب بجوشانند وسر وموی را بآن بشویند باعث درازی وسیاهی موی ودافع نموست وابریهٔ آن است وروغن آنرا اگر از کنجد غیر مقشر بریان بگیرند آنرا دهن الحل نامند بفتح حای مهمله وتشدید لام ولزوجت این زیاده است واگر از مقشر بریان اخذ نمایند لزوجت آن کمتر وچون آنرا نرم بکوبند وبا آب بدست خوب بزنند تا گرم شود وروغن آن جدا گردد برد ارند رطوبت آن غالب والچه سائیده در آب جوشده هند تا روغن حاصل گردد آنرا طبیخ نامند وسائیده ویاکوبیدهٔ آن رابدون استخراج روغن رهشی نامند که بفارسی ارده گویند ودر حرف الرامذکور شد *طبیعت روغن* آن دردوم گرم وترو تا هفت سال قوت آن باقی میماند* **افعال وخواص**

روغن آن آشامیدن آن بادویهٔ مناسبه ملین وملین ومرطب ومسمن ودافع اعترا قاتها حادث از خلط حاد وضیق النفس وسعال یابس وقرحهٔ ریه وتشنج یابس قویتر از کنجد ودر حرقة البول مانند کنجد ودر رمز ورها ی مرضی بعد از دهن لوزو فستق نافع تر بین ادهان وقطور جوشانیدهٔ آن با فلفل سفید ومصطکی جهت گشودن سدهٔ گوش وطلای آن با سفیدهٔ تخم مرغ جهت تحلیل صلابات واورام چشم وغیر آن وبا روغن زیتون وزردهٔ تخم مرغ جهت رفع ورم چشم وبا بزرقطونا جهت خشونت وخارش بدن وسوختگی آتش وجراحتیکه از نوره بهم رسیده باشد ومالیدن غیر وطی آن بر صورت جهت نیکوئی وصفاوبراقی ولزجی آن مفید وبدستور از کنجد وجلوس دران جهت اکثر امراض یبسی مانند تشنج وغیرآن وهمچنین تدهین بدان مکرر ااا ختن پارچهٔ ترکرده بدان بر عضو وبا اعضا وبدستور تدهین آن جهت زخم جلدی وسوختگی آتش نافع مضر سوداوی مزاج وبطئ الهضم ومرخی معده ومفسد دماغ ضعیف وقریب الاستحاله بصفرا مصلح آن جوشانیدن آن باپیاز وبا اندک خمیر وآشامیدن آن با آب لیمو وآبکامه وامثال آن وبا بعد از ان مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن روغن

بادام شیرین است وجوارش هضم وحلوا وسفوف آن در قرابادین مذکور شد وعصارهٔ نبات آن جهت ازالهٔ بریه موثر است

سقوطون بفتح سین وسکون میم وضم قاف وسکون واو وضم طاء مهمله مشاله ونون ***ماهیت*** آن اختلاف است بعضی حی العالم دانسته وچنین است وبغدادی وغیر آن نوشته اند که بلغت یونانی نام گیاهی است ودو نوع میباشد صخری وسهلی صخری آن در سنگ لاخها میروید وشاخها وبرگهای آن شبیه بشیح است وصلب وخشک وخوشبو وطعم آن باحلاوت وبرگ آن باریک شبیه ببرگ رازیانه وسرهای شاخ آن کوچک مانند سرشاخهای حاشا وبیخ آن طولانی بسطبری انگشتی وبنفش ومستعمل برگ وسرهای شاخ آن است ***طبیعت*** آن ظاهرا لحرارت با قوت قابضه ***افعال وخواص*** آن دوائی است شریف نافع جهت امراض ظاهره وباطنه ومحلل ومغری وجامع ومصلب اعضا وقابض ومنقی زخمها از فضول وچرک منجمد در آن ومضغ آن مسکن عطش حادث از جفاف واین همه افعال بقوت ظاهرهٔ آن است وآشامیدن آن با سرکه وعسل ویا سکنجبین وسلی جهت فسخ عضل وعصب ومطبوخ آن با شراب جهت قروح امعا ونزف الدم زنان حائض وغیر آن وجهت وجع گرده وبا شراب جهت نزف الدم وقرحهٔ امعا وبا سکنجبین جهت شدخ عضل وبآب مورد ویا آب سداب وبا شراب عفص جهت قیلهٔ الامعا وضماد آن جهت فتق وچون با گوشت طبخ نمایند بزودی گوشت پخته ومهرا وسریع الانحلال گردد مقدار شربت آن از یک درم تا پنج درم وهرگاه اراده اکثار آن نمایند بهتر آن است که تکرار استعمال آن نمایند نه آنکه مقدار وزن آنرا ببغزایند در اکثر مواضع ***** واما سقوطون سهلی نباتی است شاخدار وپیراکنده وخشک وزغبدار وبلندی آن تا دو ذرع وبرگ آن باریک طولانی پرزغب ونزدیک یکدیگر شبیه بزبان گاو ودرمابین برگها برگهای کوچک چسپیده ببرگ بزرگ آن وگل آن زرد وچون دست ببرگ وساق آن برسانند خارش آورد ورنگ ظاهر ریشهٔ آن سیاه وباطن آن سفید وبالزوجت وبی شیرینی وبی عطریت بخلاف اول ومنبت این غیر سنگلاخها ومستعمل ریشهٔ آن است ***طبیعت*** آن قریب بعنصل وازان در گرمی ضعیف تر ورطوبت فضلیهٔ این زیاده ولهذا بسیار مهیج باه وانعظا است ودو درم آن با شراب جهت نفث الدم از سینه وشدخ وقطع عضل وضماد آن جهت التصاق جراحت تازه واورام مفعده نافع وچون باگوشت طبخ نمایند قطعهای آن بعضی با بعضی ملتصق گردند

سمک بفتح سین ومیم وکاف بفارسی ماهی وبترکی بالغ وبهندی مچهلی بفتح میم وسکون جیم فارسی وخفای ها وکسر لام ویا وشبوط را بهندی رهو ورضراضی را موی مچهلی نامند ***ماهیت*** آن حیوان آبی است که تعیش آن بدون آب نباشد وگاه برانچه بدون آب تعیش مینمایند مانند سقنقور نیز اطلاق مینمایند مجازا وآنرا انواع بسیار است بعضی را نامی مخصوص واکثر را نیست وتعداد آن غیر خالق انام جل اسمه نمیداند ودر حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وارد است که حق سبحانه وتعالی خلق کرده هزار قسم ازدابه را نه صد قسم آبی ویکصد قسم بری وبهترین همه ماهی رضراضی است وما زنبی وهر ماهی منجری لطیف دبکرکه در آبهای شیرین سبک خوشگوار که سرچشمهٔ آن بعید وبر روی سنگ وسنگ ریزه که صخره نامند ویا ریگ گذرد وهمیشه جاری ومکشوف باشد ویا دبران بوزد تکون یابد ومقدار آن در بزرگی وکوچکی متوسط وسریع الحرکة وفلس آن بسیار واستخوان آن بزرگ وخار آن کم باشد وسهوکت بسیار نداشته باشد وپشت آن منقط بسیاهی با خطوط سیاه مائل بسبزی وشکم آن سفید ودر همان روز صید شده باشد وشب ماندهٔ آن زبون زیرا که گوشت آن بسیار لطیف ونازک است زود فاسد میگردد مگر آنکه آدر انمک سود نمایند وبعد از رضراضی

ماهی شبوط وماز بی وامثال اینها است وماهی دریا ماشور که در لجه دریا وسواحلی که زمین آن سنگستان باشد بهتر ونازکتر ولذیذتر از آب شیرین است واز اقسام آن ماهی حلوا وماهی آبنوس که در نواح سیلان بهم میرسد وشاه ماهی که در بحیرهٔ طبرستان صید میکنند ودر ولایت پوران قزل آلا که منقط بسرخی است وراسلف که پشت آن سبز وشکم آن سفید ودر هند ماهی روهو ودر بنگاله هلسه ولیکن هلسه بسیار چرب وگوشت آن نازک وگرم وباسهوکت بسیار است امالذید وامثال اینها وبالجمله در هر دیار ومکان وبلدی که در ان چشمه وبا نهر ویا برساحل دریائی واقع است نوع ماهی خوب میشود وبهترین از انواع دیگر در هر جا وهمچنین بحسب اهویه وفصول واراضی نیز مختلف میباشد در لطافت وکثافت ولذت وعدم آن وبد آنکه بکبر وعظم جثهٔ ماهی که حیوان آبی است هیچ حیوان بری نمیرسد وبد ترین ماهیها ماهی تنوات وکودالها وچشمهای کوچک وزمینهای پست وآبهای کثیف متعفن است که جاری نباشد وهمیشه استاده باشد وهمچنین ماهیهای بسیار بزرگ ویا بسیار کوچک وپرخار * طبیعت مطلق آن سرد در اول وتر در دوم وبعضی گرم وتر مانند کواسج وتمساح ومار ماهی وجری وار بیان که بهندی جهینگا نامند وهلسه که در هند وبنگاله بهم میرسد وماهی نهری آب شیرین سرد تر از ماهی بحری آب شور ونمک سود هر نوع گرم ومائل بیبوست است خصوص قدید کهنهٔ نمک سود که گرم وخشک است * افعال وخواص آن کباب بآتش بریان کردهٔ تازهٔ آن بهتر از در روغن بریان کردهٔ آن وسریع الهضم وصالح الکیموس ومرطب ومسمن ومولد منی ومشهی وپیه کرده ودر محرور مبهی ومنعظ ومصلح اخلاط حاره وجهت تصفیه ونرمی قصبهٔ ریه وقرحهٔ آن وسل ودق وسعال یابس وضعف کبد وکردهٔ حارین ویرقان وزحیر ومغص حار وکباب آن با آب غوره وسماق جهت اسهال مراری ودموی مجرب ومطبوخ ماهی ماز بی با سرکه جهت صاحبان امراض حاره ومحرور المزاجان وبا بزر قطونا جهت وهج یعنی شدت حرارت وتسکین حدت آن وفساد دم احتراقی وخوردن ماهی تازهٔ بریان با پیاز تازهٔ سبز وآشامیدن شراب معتدل بعد از ان مولد منی ونعوظ وآشامیدن مرقهٔ آن جهت زهرهای مشروبه وملدوعه وملازمت بران جهت دفع زهر مار وشاخدار وسگ دیوانهٔ گزیده وبهترین انحای استعمال آن جهت ترطیب بدن بطریق اسفیدباج وبعد از ان مشوی در طبق وبآتش بریان کردهٔ آن سبکتر بر معده از انچه در روغن بریان کردهٔ آن وانچه در آرد ملوث کرده بروغن بریان نمود باشد تشنگی بسیار آورد ودیر از معده بگذرد وخوردن ماهی بسیار ربی نان وبعد از ان قی کردن بآب گرم وعسل وسکنجبین وآب مطبوخ ترب منقی فضول غلیظه واخلاط فاسده است وجهت اوجاع مفاصل وعرق النسا وبهق اسود وابیض ورفع آثار مجرب وسمک مضر مبرودین ومرطوبین ودماغ رطب وعصب ومعدهٔ بلغمی ومصلح آن پختن آن با روغن گاو وبا روغن بادام وبا انجدان وخوردن زنجبیل پرورده وصعتر وعسل وگلقند سکری کهنه وبا عسلی وآبکامه وادویهٔ حاره وزیرباجات ومحرورین را خوردن با سرکه وسکنجبین بعد از ان وبالخاصیت مورث تشنگی ورافع آن سرکه وآبکامه ودر بعضی امزجه مصلح آن موافق تر وعطش آن کمتر ودر بعض امزجه غیر مصلح آن وآشامیدن آب بسیار بعد از ان بغایت مضر بحدیکه گویا آنرا زنده وخود را مرده گردانیدن است وباعث امراض مزمنه است واما شراب بعد از ان اردانع وقبل از ان باعث سده بسبب نفوذ اجزای غیر منهضمهٔ آن بعروق وجلد وامراض ردیه از جرب وحکه وقوبا وامثال اینها وجمع آن با شیر وبا بیضهٔ مرغ ویا گوشت خصوص حیوانات بری بسیار مضر ومحدث امراض مزمنه ونمک سود که پانزده روز وزیاده بران گذشته باشد مائل بگرمی وخشکی وقاطع بلغم ومورث اشتها وموافق مبرودین ومولد بلغم زجاجی ومالح ومورث خارش و

جرب وقوبا وتقشر جلد وبهق ابیض وامثال اینها وآنچه مدتی بران گذشته باشد مسدد ومولد اخلاط ناسد ه شود وبوی سوخته ومصلح آن سرکه وسکنجبین وآبکامه وقی فرمودن وخوردن مسهل وتنظیف بدن وقدید نمک سود آن که سماریس نامند بدترین اقسام وکثیف تر بین همه ومحلل بلغم غلیظ ومقوی حمل معده ومورث امراض مذکوره وسهرومداومت آن باعث شبکوری مصلح آن آنچه ذکریافت وخیسانیدن آن در سرکه گفته اند جهت گزیدن عقرب وسگ دیوانه نافع وماهی شور که در سرکه برورده باشد سرد وخشک ومجفف ودیرهضم ومقوی ماسکه ومانع انصباب صفرا بمعده ومورث حکه وجرب و بثور سوداوی واغتسال عضو بآب ماهی شور نمک سود جهت قروح عفنه وجرب تازه مفید وماهی تازه را که بریان نمایند وبگذارند تا سرد گردد خصوص که بکشب بران نگذرد وبازباده در جای نمناک مانده باشد زرده وسمی ومداومت هرروزبدان باعث برص واستسقا ومحدث اعراض فطروتدبیرآن قی فرمودن ومسهل خوردن وساترتدابیر فطراست ودرمبرودین خوردن جوارشات حاره واشربه حارهٔ مذکوره ودرمحرورین سکنجبین حامض وسرکه وآبکامه وکسی را که ازخوردن ماهی غشیان عارض گردد باید که رب به بلیسد وآشامیدن آب نقوع زبرهٔ کرمانی بهتراست وجلوس درطبیخ آن جهت ابتدای قرحهٔ امعا وجذب مواد بظاهرجلد وتحقین بدان جهت عرق النسا مفید وتخم آن درتقویت باه قوی الاثر ومولد منی ومنعظ وجهت سرفه وزحیرحارنافع وزهرهٔ آن خصوص ازشبوط کرم وخشک واکتحال آن جهت رفع بیاض موثرو چون ماهی زنده راشق کنند وهمان قسم کرما کرم که حرکت داشته باشد برعضوببندند جذب مواد وزجاج وخاروغیرها بظاهرجلد نماید ودردفع اختلاط ذهن صاحب سرسام واورام بیعدیل وضماد سرسوختهٔ نمک سود آن جهت ورم مقعده وشقاق آن وگزیدن عقرب وسگ دیوانه گزیده وباروغنها ولعابها جهت ورم صلب لهاة وطلای استخوان سوختهٔ آن جهت برص نافع وشستن ماهی بآب گرم ونمک نیکووباما لیدن کاه گل بدان وزمانی گذاشتن پس نکوشستن باعث رفع سهوکت آن است وخوردن ماهی بدرون آرد ونان باعث هضم آن است وباآرد ونان بطی الهضم

* سمکهٔ رعاده * بفتح راوعین مشدده والف وفتح دال وهاء مهمله وها ماهیت وخواص آن در رعاده در حرف الراء مهمله مع العین مذکور شد وشنیده شد که دردریای مسمی بحرابیض که در هفتاد درجه عرض شمالی خط استوا وبطول یکصد وچهل درجه واقع است نوع ماهی بسیاربزرگی بقدر یکصد وکسری تا دوصد ذراع درطول وبیست ذراع درعرض بهم میرسد ودهن وبینی آن بر پشت ومهان هردو شانهٔ آن است ودرهنگام نفس کشیدن مانند فواره بسیار بزرگی بقدرمنارکوچکی آب ازبینی آن میجهد ومردم آن بلد آنرا صید مینمایند چون روغن بسیاردارد وتمام بدن آن گوباروغن منجمد است آنراپاره پاره نموده دردیگهای بزرگ برآتش روغن آن راگداخته درظرفهای چوبی که پیپ مینامند کرده باطراف میبرند وخرج سوختن چراغ ومشعل تمام سال آن بلد ازهمان است ومغزسرآن سفید پرده برده نرم لطیف است آنراگداخته برای سلاطین آن بلد شمع میسازند روشنی آن سفید مائل بسبزی است وبدانکه بسبب سردی هوا سالی سه چهارماه زیاده دران دریا وسواحل آن نمیتوانند ماند ونیزشنیده شد که قریب بمیزان دوسه روزی هوای بسیارسردی میوزد واگرمردم بزودی خودراازان دریابدربرند بهتر والا درروزچهارم وپنجم آن ازطرف شمال امواج تختهای یخ میآید ودست بدست تمام دریا یخ می بندد بنحویکه مخلصی ازانجا مشکل وممتنع وهرکه دران جاماند هلاک میگردد * افعال وخواص * آنکه بند خوردن مغزسرآن جهت سل وقروح سینه وحجب آن نافع است

سمكة رعادة

سمكة الصيدا

* سمكة الصيدا * بفتح صاد مهمله وسكون یا وفتح دال مهمله وسميكة صيدا به تصغير نيز آمده و آنرا سمكة بركه وسمكة ثول وبيونانی سقيقس نامند * ماهيت آن ماهيی است كه در قريهٔ تبوك در چشمهٔ ثول بهم ميرسد شبيه بوزغهٔ كوچك و سام ابرص و با دست و پا و دم و مخلب و شبيه كف پای آن بطرف وحشی ران آن است و لون آن باريك و دراز و سر آن كوچك و دنبالهٔ آن دراز و زير حنك اسفل آن با خط و خال و تازنده است فرق ميان نر و ماده آن ظاهر ميباشد و بعد مردن مخفی ميگردد شيخ الرئيس رحمه الله تعالی در مجربات خود سمكهٔ تبوك نوشته و تبوك قريه است از شام قريب بصيدا و آن ماهی در ان قريه در چشمهٔ ثول بهم ميرسد بعد از ده يوم از ماه شباط كه هنگام هيجان آن است ظاهر ميشود و نر و مادهٔ آن باهم جمع شده و بهمان هيات تا نيمهٔ آذر ماه ميمانند و سفاد آن مانند انسان است و در ان هنگام كه فصل ربيع است كفی از بنا كوش آنها بر ميآيد و داخل آب ميگردد مردم آنجا آنرا جمع ميكنند و در همان ايام آنرا صيد ميكنند زيرا كه در ايام ديگر بدان دست نميايد بسبب سرعت حركت آن و چون صيد نمودند بزودی آنرا اندك نمكسود مينمايند و نگاه ميدارند تا فاسد نگردد * طبيعت آن گرم و خشك در دوم و كف آن در سوم و مردو با رطوبت فضليه * افعال و خواص آن مقدار يكحبه از كف آن با زردهٔ تخم مرغ نيمبرشت و يا با مرق مرغ جوان بغايت مهيج باه و منعظ گفته اند بحدی كه بهلاكت ميرساند از شدت انعاظ و حرارت قويتر از لحم آن است و نمك سود آن قويتر از غير نمك سود آن و گويند قوت اين بحدی است كه هيچ چيز بدان نميرسد و شرط خوردن آن آنست كه بيمار آنرا سوده بر خمر ابيض پاشيده بعد از طعام بنوشد و اگر خواهند قوت باه را هيجان آورد و بسرعت انعاظ نمايد و گويند كه نر آن در ذكور و مادهٔ آن در اناث موثر است و بعضی گفته اند كه مادهٔ آنرا خاصيتی نيست نه در اناث و نه در ذكور و آنچه از ديگر اماكن حوالی چشمه‌های صيدا صيد كنند غير آن چشمهٔ مخصوصهٔ مذكوره نيست و آن خاصيت را ندارد و بعضی گويند كه آن در رمل مانند آنكه ماهی در آب شنا و غوص مينمايد ميكند و از اين جهت آنرا سمكة الرمل مينامند و نيز گفته اند كه هر عضوی آن برای فساد عضوی از انسان موافق است مثلا دست آن برای وجع دست و پای آن برای وجع پای و همچنين و اصلی ندارد *

سمن

* سمن * بفتح سين وسكون ميم ولون بفارسی روغن و بهندی گهی بكسر كاف عجمی و بخفای ها و بابانا منند و تازهٔ آنرا بعربی زبد بضم زای معجمه وسكون باء موحده و دال مهمله و در حرف الزای مذكور شد * ماهيت آن معروف است دهنيتی است كه از شير حيوانات و ياماست بعمل ميآورند و بهترين آن روغن گاو و گوسفند و بز جوان فربه است و روغن گاو از همه الطف و روغن ميش و گاوميش و خصوص جنگلی آن اغلظ از همه * طبيعت همه آن در آخر اول گرم و تر و هرچند كهنه گردد از رطوبت آن ميكاهد و يبوست بهم ميرساند و دو سالهٔ آن در اول خشك * افعال و خواص آن در افعال قويتر از زبد و محلل و منضج و با قوت ترياقيه و مقاوم سموم و مانع رسيدن اثر سم افعی بقلب حتی آنكه بغدادی نوشته كه شخصی را افعی قاتل گزيده بود و غير روغن گاو كهنه حاضر نبود همان را آشاميد آفتی باو نرسيد و يك اوقيهٔ آن با دو سكرجه كه شصت درهم است با آب انار جهت ذوسنطاريا نافع و ملين جلد و منقی بشره و فضول دماغی و سينه و مسمن بدن و رافع يبوست خيشوم و حلق و جهت سرفهٔ يابس و يرقان و طحال و حصاة نافع و آن گاه قبض مينمايد و گاه لينت و لعوق آن ناشتا جهت سرفهٔ يابس مزمن و تليين سينه خصوص با شكر و با دام تلخ و يك اوقيهٔ آن با نيم اوقيهٔ آن شكر جهت رفع عسر البول در حال مجرب و با آب گرم خوردن و قی كردن بعد از ان جهت سموم مشروبه را نبون ربد متور یا شير گاو تازه دوشيده و اكتحال آن با آب عنب

التعلب جهت ضربان عین ورفع اورام آن وطلاء آن بتنهائی جهت تلیین صلابت آن و با زیت جهت جرب اجفان و بر
اذن جهت اوجاع وسعوط آن جهت خناق وشقاق دواب وحقنهٔ آن با آب خاکستر جهت زحیر وقرحهٔ امعاء وحمول آن
با پیه مرغ جهت قرحهٔ رحم وتنقیهٔ آن وبر مقعده رافع شقاق وقاطع بواسیر ونزف الدم آن وتدهین کرم کرده وبا ریختن
وچکانیدن آن بر موضع گزیدهٔ هزارپا وعقرب جراره ونملة النسر واکثر جانوران سمی مفید ومجرب به رسیده وقطور نیم
گرم آن در گوش نیز جهت قتل واخراج آنچه در گوش رفته باشد وطلای روغن حامض وروغن گاو کهنه وبا گوسفند کهنه
با سورنجان جهت بواسیر مجرب وبتنهائی جهت جذام ومالیدن آن شب بر صورت وخوابیدن وهفت شب پی در پی
چنین کردن جهت تنقیهٔ صورت ونیکوئی وجلا وتصقیل آن وهمچنین زید این فعل نماید وطلای آن مکررا محلل اورام
خصوصا اورام زنان واطفال وبر جراحات باعث رفع خشکریشهٔ آنها وبردهن جراحات باعث منع التحام آن وکذا شمن
فتیله ویا پنبه را آلوده بدان در دهن جراحت باعث وسعت دهن وتنقیهٔ غور آن اگر درانداختن آن چرک باشد وچون برگ
حنای خشک را نرم کوبیده بجوشانند با روغن کهنه سرشته بر جرب کهنه وجذام بمالند زائل گرداند وچون روغن را با آب
سرد بکفند ویکمرتبه بشویند وبر جرب کهنه وبواسیر واکثر جروح وقروح بمالند زائل گرداند وشستهٔ آن تلخ میگردد و
خالی از سمیت نیست وخوردن آن غیر مجوز وتدریج وتدهین روغن جوشانیده در شیر تازه دوشیده جهت اوجاع آن
بغایت نافع مضر علتهای باطنی ورطوبی ومولد صفرا در محرورین ومطحولین جهت آنکه سریع الاستحاله است بخلط غالب
ومرخی معدهٔ ضعیف وبلغمی مزاج ومضعف هاضمه است مصلح آن در محرورین ترشیها ودر مبرودین جوارشات مقدار شربت
آن در تداوی تا دو اوقیه وقوت جالیه وتحلیل کهنه زیاده از تازهٔ آن است وفعل آن در ابدان متوسط زیاده از ابدان
قویهٔ مستحکمه باشد مانند اطفال وزنان واینها جهت اورام بناگوش اطفال نافع است وچون روغن فاسد گردد وخواهند
که اصلاح آن نمایند باید که با دوغ ماست جوش دهند تا ماست سوخته گردد اما روغن نسوزد وبا آنکه بر آتش گذارند
چون بجوش آید اندک اندک آرد گندم بران بپاشند تا آرد سوخته گردد وروغن نسوزد پس صاف نموده بخرج آورند
نمک در روغن داخل کردن باعث حفظ وعدم سرعت فساد آن است *

سمندر

* سمندر * بفتح سین ومیم وسکون نون وفتح دال وراء مهملتین * ماهیت آن جانوری است که از
آتش متضرر نمیگردد مانند ماهی که از آب ومقدار عصفوری است وآتشی رنگ مولف گوید شاید اصلی نداشته باشد * افعال
وخواص آن خوردن زهرهٔ آن مقدار یک دانگ با آب نخود ومطبوخ با شیر تازه دوشیده جهت دفع سموم مشروبه واکتحال
دماغ آن با سرمه جهت نزول آب وحفظ بصر وطلای خون آن مانع ازدیاد وطبع ومغیر رنگ آن است *

سمور

* سمور * بفتح اول وضم میم وسکون واو وراء مهمله * ماهیت آن حیوانی است که در ترکستان بهم میرسد شبیه
بدلق وازان سیاه تر * طبیعت آن بسیار گرم وخشک * افعال وخواص آن در جمیع افعال قوی‌تر از ان وپوشیدن پوستین
آن گرمتر از سنجاب وحیوانات دیگر وجهت پیران ومبرود المزاجان مفید ومسخن سینه وگرده ومقوی باه مرطوبین و
ضماد پیه آن مسخن گرده وذرور موی آن جهت تجفیف قروح نافع وپوستین آن زودتر از پوستین حیوانات دیگر داس
میگردد جهت آنکه دباغت آن کم است *

سمیرا

* سمیرا * بضم سین وفتح میم وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح راء مهمله والف * ماهیت آن صاحب تحفه نوشته که صاحب

الجملة گویند قسمی از ماهی زهرج است وگرد یا مربعه بهم میرسد وشبیه بکاسنی وبقدر ریک قامت وبرگ آن در غایت سبزی وا غبر وتخم آن بقدر زکر مازج وسم حیوانات است وابن تلمیذ گفته در جوزا بهم میرسد وخوشه آن شبیه بخاس وسم حیوانات است * طبیعت آن بغایت گرم * افعال وخواص آن در اضمدهٔ امراض بارده مستعمل *

* سمین * بفتح سین وکسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون بفارسی چربی وبهندی را نیرنا مند * ماهیت آن چربی است که بروی پردهٔ شکم وظاهر گوشت وروده وغیر آن میباشد از شحم ارطب ونرم تر * طبیعت آن بغایت گرم وتری آن زیاده از گرمی * افعال وخواص آن قریب الفعل است بروغن تازه وسریع الهضم وملین طبع واعضا وسریع الاستحاله بصفرا ودر صفراوی مزاجان ودر اصلاح ادویهٔ سمیه مانند روغن تازه است *

* فصـــل السین المهملة مع النون *

* سنامکی * بفتح سین ونون والف گویند بهندی سنا نامند * ماهیت آن برگ گیاهی است حجازی ومعنی ساق آن اندک رخو وبرگ آن باریک شبیه ببرگ حنا ومورد واز برگ حنا بزرگتر وضخیم تر واز برگ مورد نازکتر وگل آن مائل بکبودی ودانهٔ آن پهن وکوچک صنوبری شکل مائل بدرازی واندک خمیدگی ودر غلافی شبیه بغلاف باقلا ودهن وبسیار نازکتر از آن ونوعی برگ آن عریضتر از آن وگل آن زرد وآنرا حجاز عشرق نامند ودر تابستان بهم میرسد ومستعمل برگ آن است که سبز باشد و زرد وسیاه وکهنه وناسد باشد واز چوب وتخم وخاشاک پاک کرده باشند وقوت آن تا هفت سال باقی میماند ومنبت آن حجاز است ودر عظیم آباد از هند نیز قلیلی بهم میرسد وشاخهای آن در هم پیچیده ولیکن برگ آن کوچک ونازک وضعیف العمل تر از مکی حجازی آن * طبیعت آن در آخر دوم گرم ودر اول خشک * افعال وخواص آن مسهل بلغم وسودا وصفرا واخلاط سوخته ومنقی دماغ وشدید الغوص بعمق بدن ومقوی آن وجالی جلد اعضاء الراس والصدر والغذاء وغیرها جهت صرع وشقیقه وجنون وصداع کهنه ودرد پهلو وضیق النفس وقولنج وعرق النسا ونقرس وتشنج عضل وداء الثعلب وداء الحیه وحکه وجرب وبثورهای کهنه وشپش که در بدن بهم رسیده باشد وجهت قتل دیدان وشقاق دست وپا وسائر امراض سوداوی واوجاع مفاصل حاصل از بلغم وصفرای مخلوط باهم وجهت وسواس سوداوی بالعرض نیز وآشامیدن مطبوخ تمر او فی آن درد وانقه زنت الاتفاق که بنصف رسد جهت درد کمر وزانو واخراج خلط خام از ان هر دو عضو وجهت دوا سمر وآشامیدن آب مطبوخ آن با ادویهٔ مناسبه وگل سرخ جهت اخراج اخلاط مذکوره وبا گل سرخ وشیر تازه دوشیده وشکر سفید سفوف که وزن سنامکی از دو مثقال تا چهار مثقال تا شش مثقال وگل سرخ از یک درم تا ده درم بحسب مزاج ومرض وشیر گاو تازه دوشیده از ربع آثار هندی تا یک آثار باشد وسفوف کوبیدهٔ بیختهٔ آنرا با گل سرخ وشکر با شیر تازه دوشیده نیز همان اثر دارد ولیکن آب مطبوخ آن بلیغ تر است از جرم آن وآشامیدن یکمثقال از مسحوق آن با عسل سه روز متوالی تا هفت روز جهت رفع وجع مفاصل وامثال آن مجرب * المضار مورث کرب ومغص وغثیان * مصلح آن پاک کردن از چوب وشاخ وتخم وآلودن بروغن بادام بعد از کوبیدن وبیختن وباهلیلهٔ زرد وگل سرخ وانیسون وبنفشه وآب میوها استعمال نمودن وبالجمله استعمال آن بدون گل سرخ وروغن بادام جائز نیست مقدار شربت از جرم آن از دو درم تا سه درم واز مطبوخ آن از چهار درم تا هفت درم بدل آن گفته اند مثل آن تربد ونصف آن هلیلهٔ زرد وربع آن بنفشه است ولیکن این مقدار بسیار است در

اکثر امزجه و ضماد مطبوخ آن در سرکه بحدیکه قوام بهم رساند بر بدن جهت جرب و حکه و کلف و بهق و اندمال زخمهای کهنه و بر موی جهت منع ریختن آن و با حنا بر موی جهت سیاه کردن آن مؤثر و با سرکه و شاهتره و برگ حنا که با آب نرم سائیده در حمام و یا غیر آن بر بدن بمالند و بعد از سه چهار ساعت بشویند جهت حکه و جرب و قروح خبیثه و اندمال جراحات با تکرار عمل مجرب بدانکه شیخ الرئیس رحمه الله تعالی متعرض ذکر سنا نشده و حبوب و سفوفات و ضمادات و مطبوخات و معاجین و وقوع سنامکی در قراباذین مذکور شد *

سنباذج

* سنباذج * بضم سین و سکون نون و فتح باء موحده و الف و فتح دال مهمله و جیم و آنرا حجر المسن نیز نامند و بفارسی سنگ سنباده و بهندی کرند نامند * ماهیت آن سنگی است اندک رخوه مانند رمل منجمد و سه نوع می باشد و در ملک هند بسیار از کوهستان شمالی اله آباد و توابع آن می آورند و چند قسم می باشد یکی سفید رنگ شبیه برنگ شکر و بهندی این را دوده یا نامند و دوم سیاه رنگ شبیه برنگ روغن چراغ و این را بهندی تلیه نامند و سوم شبیه برنگ عدس و این را بهندی مسوریه نامند و این بهترین همه است و گویند هر چند سرخ تر و صلب تر باشد بهتر است و گویند بهترین آن نوع املس صلب جرم ثقیل الوزن مائل بسبزی آن است و رملی رخو آن زبون * طبیعت آن در دوم سرد و خشک و بعضی در سوم خشک گفته اند * افعال و خواص آن سنون آن جهت جلای دندان قوی الاثر و جهت استرخای لثه مفید و ضماد آن محلل اورام و تربل و برآمدگی جلد و مسکن التهاب و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با موم جهت بواسیر و سائیدن معادن با آن باعث جلای آنها و موجب زدودن چرک و زنگ آهن و مستعمل صیقل گران است در تصقیل آهن و فولاد و چون در آب سائیده مرجان را با آن جلا دهند بسیار با رونق آورد و ذرور سوخته آن جهت قطع نزف الدم و التیام قروح مزمنه نافع مضر عصب مصلح آن زعفران است و از داخل غیر مستعمل است *

سنبل

* سنبل * بضم سین و سکون نون و ضم باء موحده و لام در لغت بمعنی خوشه است و بعرف اطبا شامل سنبل هندی که سنبل الطیب و سنبل العصافیر نیز نامند و سنبل رومی و سنبل جبلی و از مطلق آن مراد سنبل هندی است که بیونانی ناردین و بهندی بالچهر و جتاماسی و بلاطینی ناردوس و قسم دوم را ناردو ایتالیون یعنی نارد منسوب که در ایتالیون بهم میرسد و سنبل رومی را ناردین کیاکو و بفرنگی ناردوس نامند * ماهیت آن گیاهی است بی ثمر و بی گل شبیه بدنبال سمور و دله و در طول بقدر یک انگشت و اندک زیاده بر آن و بقطر انگشتی و باریکتر از آن و خوشه دار و چند عدد بهم پیوسته بیک بیخ و رنگ آن اشقر سیاه مائل بزردی و بسیار خوشبو و تند رائحه و بیخ آن اندک صلب منبت آن کوهها کوهی است که آن طرف سوریا است و در هند و بنگاله نیز بسیار است و بهترین آن اشقر تازه خوشبوی تند که خوشه آن کوچک بود و بوی زهومت نداشته باشد و بعد از آن طولانی باریک که بوی زهومت آن کم باشد زیرا که کهنه آن با زهومت می باشد و قوت آن تا سه سال باقی میماند * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و ابوسهل المسیحی در اول گرم و در دوم خشک و بعضی در سوم خشک گفته اند و اول اصح است * افعال و خواص آن مفتح سده دماغی و معده و کبد و مقوی دماغ و فم معده و جگر بارد و محسن آنها و نیکوکننده رنگ رخسار و مقوی قوت ماسکه و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات و فضول دماغی و زبان و سینه و معده و مانع انصباب مواد بمعده و امعا و دافع لذع آنها و مفتت حصاة و مقوی قوت ماسکه و حابس طبع و جهت خوشبوئی دهان و سرفه رطوبی و ضیق النفس و درد سینه و خفقان و تپ بلغمی و تحلیل نفخ و ریاح و علل کبد بارد رطب و استسقای لحمی و یرقان و درد سپرز

و اورام باطنی و بواسیر و علل بارده کرده و با افسنتین رضماد بغایت مشهی و مقوی معده و با آب سرد جهت غثیان و خفقان و نفخ معده و اکتحال آن با آب کشنیز جهت حمرهٔ چشم و تقویت باصره و رویانیدن مژگان ورسانیدن توهم و به بطبقات عین و نشف رطوبات آن و با عفص جهت دمعه مجرب و ضماد آن مقوی فم معده و محلل اورام آن و بریدن قاطع عرق و باعث خوشبوئی آن و طلای مطبوخ آن در خمر جهت سیاه کردن و درازی موی مؤثر و ذرور آن جهت التیام جراحات و فرزجهٔ آن جهت نزف الدم رحم و قطع رطوبات آن و جلوس در طبیخ آن جهت درد کرده و ورم رحم و تسکین درد و تنقیهٔ آن و گشودن حیض و بدستور تکمید بمطبوخ آن مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن از خرمکی بوزن آن و کوبند سادج هندی و شراب آن که رطلی را در با نزده رطل آب انگور بجوشانند تا بنصف رسد و سه هفته در آفتاب گذارند در جمیع افعال مذکوره اثرش قویتر است و جوارش و شراب و قرص و معجون آن در قرابادین مذکور شد

* سنبل رومی * آنرا سنبل اقلیطی نیز نامند و آن ناردین اقلیطی است * ماهیت آن بیخ و ساقی است گلدار و خوشبو و با صلا بت و در شکل شباهتی بسنبل الطیب ندارد بلکه برگ آن باریک بلند و سر برگها عریضتر از پائین و از وسط آن برگها ساقی رسته و بر سر آن شاخهای باریک و بر سر هر یک گلی کوچک و بیخ آن بلند منحنی کره دار با ریشهای باریک بلند و مستعمل بیخ و ساق گل آن است و بهترین آن تازهٔ خوشبوی صلب آن که سبک و مجوف نباشد و بیخ های آن بسیار باشد * طبیعت آن گرم تر از سنبل الطیب و قبض آن کمتر * افعال و خواص آن ضعیفتر از سنبل و با افسنتین با ترپا قبیت و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جگر و رافع درد گرده و مثانه و مدر بول و در مراهم حاره داخل میشود و شراب آن که نیم من آنرا در سی رطل آب انگور اندازند و بعد از دو ماه صاف نمایند و روزی بیست مثقال آنرا با شصت مثقال آب بنوشند جهت جمیع امراض باردهٔ معده و جگر و گرده و یرقان و عسر البول و فساد رنگ رخسار مفید و بعضی از سنبل اقلیطی سه اوقیه و از زوج دو جزو در هفتاد رطل عصیر عنب بدستور جوشانیده صاف کرده استعمال مینمایند *

* سنبل جبلی * بفارسی ریشه و الانا منه * در ماهیت آن اختلاف است انطاکی مودانسته و بغدادی غیر آن و گفته برگ نبات آن شبیه بقرصعنه و شاخهای آن مانند شاخ آن و از آن کوچکتر و بی خار و بی ساق و بیخ آن زیاده بر دو عدد و در از و بیرون آن مائل بسیاهی و اندرون آن سفید و خوشبو و بی ثمر و بی گل و این را بعضا رسنبل نامند و الا مشابهتی بدان ندارد و آنچه از کتاب مصور فرنگی معلوم گردیده و دیده شده آن است که نبات آن دو شاخ دارد و بر سر هر شاخی چتری و قریب بچتران در هر شاخی سه چهار شاخ باریک و بر آن برگهای باریک کوچک و در پائین شاخهای بلند آن نیز برگ های کوچک و بزرگ و برگ آن فی الجمله شبیه ببرگ لسان الحمل و از آن کوچکتر و بیخ آن شبیه بمازریون و چند عدد بهم پیوسته یکی بزرگ و یکی کوچک با ریشهای قوی و ضعیف * طبیعت آن قریب بسنبل الطیب * افعال و خواص آن مقوی اعضا خصوصا معده و جگر و مقوی قوت ماسکه و محلل ریاح و نفخ و رافع استسقا و قی بلغمی و شراب آن در منافع مانند شراب سنبل الطیب است که سه رطل آن را در سی رطل آب انگور اندازند و بدستور مرتب نمایند و تکمید آن نیز اساشامند جهت عسر البول و علل کبد و استسقای لحمی و تقویت فم معده و ارخا و قوت ماسکه و قطع قی بلغمی و تحلیل ریاح معده نافع

* سنبل فارسی * شامل پرسیا و شان نیز هست * ماهیت آن قسمی از زراحین است که با نرگس میروید و در غایت خوشبو و برگ و بیخ آن ضعیفتر از بیخ نرگس و گل آن بنفش و بعضی سفید نیز میباشد و شکل یا سمن در هر ساقی چند عدد

سنبل رومی

سنبل جبلی

سنبل فارسی

پربالا میکنیکرود را فعال قریب بنرگس بیاز آن ضعیفتر از پیاز نرگس وسفید آنرا در هند کل شب بو نامند زیرا که در شب بوی آن بسیار میباشد وساق آن بلند وبرسر آن کل آن وبرکهای نبات آن باریك بلند از برگ کند نا کوتاه تر وبیخ آن مانند پیاز نرگس ودربهاتین مینشانند وهرسال ویا یکسال درمیان اوائل فصل نوروز بیرآورده ریشهاو اندک از ته آنرا بریده چند روز در آفتاب می اندازند پس غرس مینمایند نبات آن بلند وکل آن بسیار وبالیده وخوشنمومیشود واز اطراف بیاز آن بیازهای بسیار بر می آید

سنبل اقليطي

*** سنبل اقليطي *** سنبل رومي است

سنبوسه

*** سنبوسه *** بفتح سین وسکون نون وضم باء موحده وسکون واو وفتح سین مهمله وها لغت فارسي است بیونانی برما ورد وبهندی مثلث را نیز سنبوسه ومدور را بوری نامند *** ماهیت آن *** از اغذیهٔ معروفه است که از آرد میده وشیر وروغن خمیر کرده پهن نموده ودرجوف آن قیمهٔ گوشت با نخود پخته با روغن وپیاز بریان کرده وفلفل وادویهٔ حاره ومصالح گرم وعطریه داخل کرده بشکل مثلث ساخته پس در روغن بریان مینمایند وبا در تنور میپزند وبی گوشت نخود را پخته وبدستور مصالح داخل کرده نیز بترتیب میدهند وبا پیاز بریان کرده در روغن وادویهٔ حاره بریان مینمایند *** طبیعت آن *** گرم وتر *** افعال وخواص آن *** کثیر الغذا ومقوی اعصاب ومسمن بدن ومهیج اشتها ولیکن ثقیل ومسدد ومولد ریاح خصوص در معدهٔ ضعیف ومصلح آن سکنجبین گفته اند در صفراوی مزاج وجوارشات حاره مانند کمونی وفلافلی وفلاسفه ومانند اینها در امزجهٔ بارده وبلغمیه

سنجاب

*** سنجاب *** بفتح سین وسکون نون وفتح جیم والف وباء موحده *** ماهیت آن *** حیوانی است از موش صحرائی بزرگتر ودنبالهٔ آن کوتاه وپرموی وسیاه وبسیار نرم وزیر شکم آن سفید وبافی خاکستری رنگ ودر تنکابن اسبکول نامند ودر مازندران اسبنک ودر درختها ماوی میدارد ودر صقالبه وترکستان بسیار بهم میرسد الحکم نزد امامیه گوشت آن حرام است وپوشیدن پوست آن حرام ونجس نیست ونزد اهل سنت وجماعت مختلف فیه است *** طبیعت آن *** در اول گرم ودر دوم تر *** افعال وخواص آن *** خوردن گوشت آن مسکن حرارت وجهت درد سینه وسرفه وقرحهٔ آن نافع ومولد قولنج ومصلح آن روغن بادام وپوشیدن پوست آن معدل مزاج ورافع اوجاع عصب وذرورموی آن جهت التیام جراحات وقطع خون وضماد آن با عسل جهت ردع اورام مفید است *

سندروس

*** سندروس *** بفتح سین وسکون نون وفتح دال وضم را وسکون واو وسین مرسه مهمله بهندی چندروس نامند ونزد عوام مشهور بکهربا است *** ماهیت آن *** چیزی است شبیه بکهربا واز جنس آن وزرد رنگ وبعضی قطعهای آن سرخ رنگ واز کهربا خوردتر ودر آتش وروغن کتان وروغن سرشف بر آتش گداخته میگردد وروغن کهربا مشهور که مستعمل نقاشان است واهل هند ساخته برحرمی مالند واز ان موم جامه می سازند از عمان است ودرقرابادین دراد ماین باسم دهن الصوابی مذکور شده وظاهرا صمغ درختی باشد وانچه گفته اند که سنگی است که از سواحل دریا خیزد محمد بن احمد بن زکریا گفته که دروسط بحر هند چشمه ایست گرم آب آن مثل عسل غلیظ ودرمیان آن آب سندروس میجوشد ونرم میباشد وچون بر روی آب می آید سرد ومنعقد میگردد ومخصوص بهند است واصلی ندارد وبعض اهل هند میگویند صمغ درخت کافور است واهل فرنك وملاحه نیز متفق برانند ودرخت آنرا ربنیروس نامند وگفته اند انچه روزارد رخته می چکد

سندروس است و آنچه شب کافور و قطعهای سندروس دیده شده که در آنها کرمهای کوچک و مورچهای بسیار بود و چنان معلوم می شد که بر بعضی چکیده و بعضی در حین تازگی و عدم انعقاد بر آن نشسته و فرو رفته اند و در آن مانده و این نیز دلیل آن است که از قبیل صمغ است نه جوهر له آنکه از دریا می جوشد و آن چهار نوع میباشد یکی آنکه ظاهر آن زرد و باطن آن سرخ و براق و دوم زرد کمرنگ و بسیار سست و سوم مائل بکبودی و سست و چهارم سیاه و صاف و صلب و اول بهترین همه است و خوب آن آن است که مانند کهربا کاه را برباید و قوت آن تا بیست سال باقی می ماند و از ادویهٔ جلیلة القدر است و فرق میان این و کهربا بسیار دشوار است زیرا که کاه را مانند کهربا میربایند و لهذا اکثری از این نیز سبحه و غیرها ساخته بجای کهربا میفروشند و فرق آنست که این از کهربا سست تر است و چون در آتش اندازند از این بوی کریهی آید و از کهربا بوی آب مصطکي و دیگر آنکه از کهربا بوی آب لیمو آید خصوص چون بمالند که گرم گردد بخلاف سندروس و طعم سندروس اندک تلخ میباشد بخلاف کهربا و در ربودن کاه بقوت کهربا نمیباشد و در کهربا نیز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد* طبیعت آن در دوم گرم و در اول سوم خشک و در اول گرم و خشک نیز گفته اند* افعال و خواص آن مجفف رطوبات دماغي و سائر اعضا و حابس نزف الدم و نفث الدم جمیع اعضای ظاهری و باطنی و اسهال دموی و قاطع بلغم معده و امعا و قاتل کرم آن و هرد و رو حب القرع و مدر بول و حیض و جهت استرخای عصب حادث از افراط برودت و رطوبت و امتلا و نفث الدم و خفقان و وسواس و ربو و ضیق النفس بلغمی و تپ نائبه و سپرز و بواسیر و اسهال مزمن و مداومت آن با سکنجبین جهت رفع قرحهی مجرب و مانع عرق و حافظ قوت است و لهذا کشتی گیران آنرا مستعمل دارند و آشامیدن آن با ماء العسل جهت ادرار طمث و بول و با سکنجبین و با سرکه و یا هرد و با هم جهت اسقاط جنین بقوت العین اکتحال آن با عسل جهت بیاض و قرحه و جلای آنا و سلاق مجرب و چون سوده بر جگر گوسفند و یا آهو پاشیده بر آتش بریان کنند و آبیکه از آن برآید بر چشم کشند جهت رفع شبکوری نافع الاذن تقطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و ثقل سامعه و با روغن زیت و با گل جمیع التیام جراحت آن اعضاء الراس و غیرها بخور و دخان آن با عود هندی جهت رفع صداع و قطع زکام و بدستور بخور آن با شکر جهت قطع زکام و بواسیر و خشک گردانیدن ناصور و سنون آن جهت درد دندان و استحکام دندان منجرک و قروح لثه و ذرور آن جهت التیام جراحات و جوشانیدهٔ آن با روغن بادام بحدیکه بقوام آید جهت شقاق هر عضو که باشد مجرب دانسته اند و بدستور روغن گل جهت شقاقی که در گوشت دست و پا بهم رسد و با قطران جهت قوبا مجرب و فرزجهٔ آن جهت اخراج جنین و در سائر افعال و خواص مانند کهربا است مضر گرده مصلح آن صمغ عربي مقدار شربت آن یکدرم بدل آن نصف وزن آن کهربا و ربع آن ساذج هندی است

* سندریطس * بفتح سین و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون راء مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم طاء مهمله مشاله و سین مهمله در آخر لغت یونانی است بمعنی شبیه الحدید و بسریانی سمبقا گویند * ماهیت آن گیاهی است ربیعي و سه قسم میباشد قسمي برگ آن شبیه ببرگ بلوط و خشن و شاخهای آن مربع و بعد رشبری و در اطراف آن چیزی گردی و در آن تخمی سیاه و منبت آن سنگلاخها و قسم دوم شاخهای آن بقدر دو ذرع و برگ آن شبیه ببرگ سوخس و کشبرالعد دراز در جانب شاخ روئیده و در انتهای شاخ آن شعبهای دراز و باریک و در اطراف آن چیزهای مسندیر و در آن تخمی شبیه بتخم چغندر و از آن مدورتر و صلب و قسم سوم را برگ بزرگتر و شبیه ببرگ کشنیز و شاخهای آن بقدر

ثمری و مائل بسپیدی و با اندک سرخی و ریزه و تخم آن باریک و تیره و مائل بسرخی و منبت این قریب بتاک انگور * طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک و قسم آخر از همه قویتر * افعال و خواص آن ضماد برگ تازه و با در ورخشک همه اقسام آن قاطع نزف الدم و قابض و جهت التیام قروح و رفع اورام و خنازیر شدید الانفع و حقنه و شراب آن جهت قرحهٔ امعا و اسهال نافع و برگ قسم سوم در التحام قروح مؤثرتر از اول و دوم *

سنکسبویه

* سنکسبویه * بفتح سین و سکون نون و کسر کاف و فتح سین مهمله و ضم باء موحده و سکون واو و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها لغت فارسی است معرب آن سنجسبویه است و بجیم بجای کاف و سکسبویه نیز آمده و گویند که بهندی آنرا تخم چکوند و تخم پنوار نیز نامند و چکوند در حرف الجیم مذکور شد * ماهیت آن دانه ایست بسیار صلب شبیه بسنگ و املس و بزرگتر از دانهٔ انگور و برنگ ماش و بقدر آن و مربع شکل و گویا دو طرف آن را بریده اند و این بسبب اتصال دانهای آن است بهم و در غلافی طولانی مانند غلاف تخم ترب و لوبیا میباشد * طبیعت آن گرم و خشک در سوم * افعال و خواص آن طلا و ضماد آن بامر که جهت اورام خبیثه و امراض جلدیه مانند کلف و نمش و جرب و حکه و جذام و قوبا و برص و بهق و آثار جلد نافع با تکرار عمل و آشامیدن مطبوخ آن بتنهائی و یا با برگ حنا و شاهتره و گوکرد زرد صافی هر یک بقدر مناسب جهت امراض مذکوره و ضیق النفس و امراض سودا و یه و صفراویه و دمویه نافع است زیرا که آنرا مصلح دم نامند و سائر اخلاط دانسته اند و نیز آنرا مفرح گفته اند و اقوال دیگر مانند آنکه صاحب تذکره عباس دانه سمنان و صاحب شفاء الاسقام و غیره ایلاق دانسته اند و همه شاید خلاف واقع باشد و گفته اند که خوردن آن جائز نیست *

سنگهارا

* سنگهارا * بکسر سین و اشمام نون و سکون کاف فارسی و اشمام ها و الف و فتح راء هندی چهار نقطه از فوق و الف لغت هندی است و گویند بگیلانی حبلان و جبلام نامند و در انجا نیز بهم میرسد * ماهیت آن ثمر نباتیست هندی است و نبات آن در آب ایستاده میروید مانند علف برهاد در ایام بارش که برسات و برشکال نیز نامند و در ان ایام بسیار میشود و در ایام دیگر کمتر و خار دار و برگ آن کوچک و مدور و خیاره دار و ثمر آن مثلث و پوست آن خار دار بر هر گوشه خاری و مغز آن سفید و شیرین با تفاهت خام و تازهٔ آن لذیذ و پختهٔ آن صلب و خشک آن بسیار صلب خام تازهٔ آنرا مقشر نموده این قسم میخورند و پختهٔ خشک آن را خیسانیده بریان کرده میخورند و نرم و نیم صلب آنرا در آب جوش نموده میخورند و بعضی در اندک روغنی نیز بریان میکنند و صلب خشک آنرا آرد نموده قدری از ان را با شکر یا آب سرد میآشامند بجهت انجماد منی و رفع سرعت انزال و جریان آن و حبس بطن و نیز از ان حلویات میسازند و پوست آن در خامی سبز با کمودت و خشک آن سیاه و مستعمل مغز ثمر آن است * طبیعت تر و تازهٔ نارسیدهٔ آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و با قوت تریاقیت * افعال و خواص آن مقوی باه محرورین و سرفه و تب حار صفراوی و دموی و دق و اسهال الدم و سنگ گرده و مثانه و سوزش دل و بیهوشی و تشنگی و خشکی حلق و سکر و خمار را نافع و گوشت محرورین بیفزاید و علتهای دل را دفع کند و نقاهت و لاغری بدن زائل کند و ناصور مقعده را نافع و مضر مبرودین و نقیل و دیر هضم و مولد سده خصوص پختهٔ صلب و خشک آن

سنگهیا

* سنگهیا * بکسر سین و سکون نون و کسر کاف و خفای ها و فتح یا و الف لغت هندی است * ماهیت آن بیخی است سمی در رلون و بلیبات شبیه بشاخ آهو و منبت آن کوهستان کبد و تبت که میان هند و خطا واقع است و آن انواع میباشد از قوی القوت و ضعیف القوت و متوسط قوی القوت آن اعلا است و گفته اند بمرتبهٔ قوت سمیت آن قوی است که اگر اس آن

کنند و بدان عرق آلود رهند و با برزبان رسانند در ساعت هلاک سازد بسبب سرعت نفوذ و رسیدن اثر سمیت آن بقلب وافساد روح قلبی وسائر ارواح بمشارکت یا بغرار و توجه ارواح و قوی لها می بمبدا و منبع خود که قلب است و دران مختص و فاسد و فانی شدن و گفته اند حکمای هند امتحان قوت آنرا بدان کنند که بر شاخ تا و شیر دار تعلیق میتمایند و شیر آنرا میدوشند و اگر بجای شیر خون برآید قوی است والا ضعیف و از علامت ظاهری قوی آن آنست که سیاه براق صلب باشد و یا آنکه اندرون آن مائل بسرخی تیره و یا سفید تیره و یا مائل بزردی و بیرونی آن نقاط مانند طلق مسحوق و یا کافور مسحوق پاشیده باشند و سرخ آن اقوی از زرد و زرد از سفید و سیاه از همه و این کم یاب است و یحتمل که قرون السنبل عبارت ازین باشد و هلاهل که هلاهل نیز نامند صمغ آن و بعضی گویند صمغ بچناک است که نوعی از بیش و در بیش مذکور شد

سنور

سنور بکسر سین و فتح نون مشدده و سکون واو و راء مهمله و هره نیز لغت عربی است بفارسی گربه و بترکی پشیک و بهندی در آنرا بلاو و ماده آنرا بلی نامند * ماهیت آن حیوانی است اهلی و وحشی و مائی و اهلی آن مانوس ترین حیوانات ظاهر البدن و الوان مختلف از یکرنگ سفید و سیاه و حنائی و غیرها و ابلق از ینها میباشد و مائی آنرا بهندی اود بلاو گویند و از پوست آن پوستین میسازند و سنور را در ممالک فرنگ و غیرها اصناف و اقسام بسیار میباشد و بهیآت مختلف و در کابل نیز قسم خوب که پشم آن بسیار بلند میشود و سفید و ابلق و جوزی رنگ میباشد * طبیعت اهلی آن در دوم گرم و در اول تر بر ان غالب *افعال و خواص* گوشت آن موافق پیران و مرطوبین و اوجاع مفاصل رطب و صاحبان نقرس و فتق و مسخن گرده و بواسیر و درد پشت را سود مند و پوستین آن گرم و خشک پوشیدن آن مسخن بدن خصوص از سنور مائی که پشم آن بلند قرو نرم تر میباشد و همچنین از اهلی پشم بلند آن و طلای محرق آن بتمامه در کوزه در تنور و یا در تون حمام که خاکستر شود با سرکه جهت شقاق انگشتان دست و پای بیعدیل که با هر موضعی بمالند و سرگین آن شدید الحرارت طلای آن با روغن گل سرخ در روز نوبهٔ تب غب و مانع آن و حمول و بخور آن مسقط مشیمه و ضماد گوشت تازهٔ آن دافع نقرس و قلیه مسحوق آن جاذب پیکان و خار از بدن و جهت جبر استخوان شکسته نافع و مجاورت نفس آن و خوردن گوشت آن موجب هزال و سل و مورث ربو سرس گوید مغز سر آن با آب جرجیر شربا جهت تقطیر البول و درد گرده و سعوط زهرهٔ سنور سیاه با روغن زنبق جهت لقوه و سیاه کردن موی موثر و اکتحال آن در حین ولادت گویند در شب تیزبین میشوند و نیم درم آن با روغن زیت جهت لقوه و با نمک کونه جراحات کهنه را مفید و طحال گربهٔ سیاه و تعلیق آن بر زن مستحاضه حبس خون آن نماید و ازرمد و سعوط خصیه آنرا جهت جذام بغایت نافع دانسته و وحشی آن بزرگتر از اهلی و اکثر زجاجی رنگ و کم موتر و در جمیع افعال قویتر از اهلی و در دوم گرم و خشک *افعال و خواص* آن بخور مغز سر آن جهت اسقاط نطفه مجرب دانسته اند و جلوس در طبیخ آن جهت درد کمر و نقرس نائب مناب طبیخ کفتار و خوردن گوشت اهلی آن بسبب رطوبت مزاج و خوردن قاذورات را شامل کثیفه زبون و دیر هضم و مفسد بدن است و چون سنور کسی را بگزد خصوص وحشی آن که وجع بسیار و سبزی در بدن بهم میرساند دوای آن ضماد پیاز و لودلیح بری است

سنگ صتر

* سنگ صتر * بضم سین و فتح نون و ها و فتح میم و تاء مثناة و راء مهمله لغت هندی است بمعنی نخود طلائی رنگ * ماهیت آن از ادویه هندیه است و آن دانه ایست مثلث شکل ظاهر آن زرد و تیره طلائی و مزغب بزغب سفید و باطن آن سفید و بر ازچیزی شبیه بپشم و نبات آن از قبیل تخم و بباره و بر مجاور خود بپیچد و برگ آن ریزه مثلث یعنی سه برگ بهم پیوسته

دریکساق وگل آن کوچک زرد رنگ وثمر آن در غلافی مثلث شکل ودر هر غلافی سه دانه شبیه بدانهٔ زعرور ومستعمل دانهٔ آن * طبیعت آن در دوم گرم وخشک وبا قوت مسهله * افعال وخواص آن آشامیدن چهار مثقال تا شش مثقال تخم نرم کوبیدهٔ آن با آب سرد مسهل بلغم خام وغلیظ محترق ومرار سوداوی وبواسیر را نافع آب سرد معین فعل آنست

* فصـــــــــل السین المهملة مع الواو *

سودانی

* سودانی * بضم سین وسکون واو وفتح دال مهمله والف وکسر نون وبالغت عربی است جمع آن سود انیات آمده گویند مرداست وبفارسی دارکوددار بروسارج نیز وبشیرازی دار مك نامند * ماهیت آن طائری است دم آن طولانی وعریض بقدر یک کف دست وخوراک آن مانع وحشرات وانگور وگوشت آن بدان سبب بد بو وبهترین آن سبز رنگ منقار بلند آنست که باشجار منقار خود را بزند وگود نماید * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن بسیار مضر دماغ وصاحبان هزال است *

سورنجان

* سورنجان * بضم سین وسکون واو وکسر راء مهمله وسکون نون وفتح جیم والف ونون بهندی بربری وقسمی را پستهارمك نامند * ماهیت آن بیخی است شبیه بسیر صحرائی صنوبری شکل با اندک پهنی وسه نوع میباشد یکی ظاهر وباطن آن هر دو سفید وطعم آن شیرین ودوم ظاهر وباطن آن هر دو وزرد مائل بتیرگی وسرخی وسوم ظاهر وباطن آن مائل بسیاهی وظاهر آن تیره تر وتلخ طعم وبهترین آن نوع اول بالیدهٔ کرم ناخوردهٔ اندک صلب آنست که بد بو نباشد واین مستعمل در ادویهٔ ماکوله ومشروبه از داخل است ودو نوع دیگر با سمیت خصوص سیاه آن ومستعمل از خارج نه داخل است زیرا که مهلك اند بخناق وبرگ آن شبیه ببرگ کراث وازان قویتر وساق آن بقدر شبری وگل آن زرد وبفارسی شنبلید نامند وشبیه بزنبق کوچکی وگل سیاه آن سرخ ومنبت آن کوهها وقوت آن تا سی سال باقی میماند * طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشك وبا رطوبت فضلیه وبزعم بعضی سفید آن در حرارت معتدل * افعال وخواص آن مسهل اقسام بلغم از اعضای بعیده واقاصی بدن وبا قوت قابضه ومفتح سدد وجاذب اخلاط لزجه از عمق بدن خصوصا از مفاصل ورافع یرقان وسپرز وبا صبر جهت عرق النسا ونقرس مجرب وبا زنجبیل وفلفل بغایت مبهی وجهت مفاصل بسیار مفید وخوردن نیمدرهم آن با زنجبیل وفودنج وزیره وهمچنین با شیر تازهٔ دوشیده وفانیذ تا سه روز بغایت محرک باه وتریاق جمیع مفاصل است خصوصا دراوقات ریزش نوازل وضماد آن با زعفران وتخم مرغ در تسکین درد استخوان وتحلیل اورام صلبه وبا شراب جهت اوجاع مفاصل وبا سرکه وآب حی العالم نیز مجرب وحمول آن با روغن کهنهٔ کوسفند وبا کاو جهت اسقاط دانهٔ بواسیر وتسکین درد آن مجرب وذرور آن مجفف زخمهای کهنه مقدار شربت آن مفرد ابا زعفران یک درم ومرکبا با ادویهٔ نیمدرم تا نیم مثقال بدل آن در اوجاع مفاصل بوزن آن حنا ونصف وزن آن مقل مضر معده مضرت بسمار وموروث مغص ومضعف معده وجگر مصلح آن کتیرا وشکر وزعفران وبادیه که در اوجاع مفاصل باهموزن آن زنجبیل وفلفل که معین ومقوی فعل آنند استعمال کرده شود وبوئیدن گل آن مفتح سدهٔ دماغی ومحلل ریاح ودرد سربارد ورافع اذیت سمیت سیاه وسرخ آن اگر کسی خورده باشد قی فرمودن با شیرگاو تازهٔ دوشیده وخورانیدن فادزهرات است وحبوب وداوا وسفوفات ومطبوخات ومعاجین سورنجان در قرابادین مذکور شد *

سوس

* سوس * بضم سین وسکون واو وسین مهمله بفارسی شیرازی مهک وبهم آنرا بیخ مهک وباصفهانی مزو وبترکی شیرین

بان و بهندی ملهتی جیتهی مد و مرتی نیز و بعربکی کلیسریزه نامند * ماهیت آن اسم نباتیست که در اکثر بلاد بهم میرسد و نبات آن بر روی زمین پهن میکردد و منبسط بر آن و قریب بیک ذرع دست را فرا میگیرد و بمکانی که بهم رسید بد شواری ازان زائل میگردد و غلظت آن از یک انگشت تا بقدر یکقبضهٔ دست و زیاده بران میباشد و برگ آن شبیه برگ مصطکی و گل آن ما بین حمرت و زرقت و اکثر زرد و بیخ آن بلند و پوست آن سیاه رنگ و مغز آن زرد و دو قسم میباشد شیرین و تلخ و مستعمل بیخ شیرین آنست و لهذا آنرا عرق السوس مینامند و مشهور است که باید پوست آنرا مقشر نموده استعمال نمایند و در وجه آن گفته اند که مار آنرا بسیار دوست میدارد و خود را بسیار بران میمالد جهت انسلاخ جلد و تقویت بدن و روشنائی چشم خود مانند رازیانه و نیز گفته اند که نه ازان جهت است بلکه از جهت حدت و زیادتی یبس آنست و تلخ آن غیر مستعمل جهت آنکه گفته اند با سمیت است و شیرین آن بعضی با اندک شیرینی و تلخی و قبوضت و بعضی شیرینی آن غالب و بهترین آن شیرین کم ریشهٔ زرده متوسط در غلظت و باریکی مصری آنست که در صعید مصر میشود و بعد ازان عراقی پس شامی پس هرجا که خوب شود خواه آن بلاد باشد و خواه هند و خواه غیر آن که شیرینی آن غالب و تلخی و قبوضت آن بسیار کم باشد و قوت آن تا ده سال باقی میماند * طبیعت آن گرم در دوم و خشک در اول و بعضی گرم در اول و بعضی معتدل در رطوبت و یبوست و بعضی سرد و خشک دانسته اند و قول اول اصح است و رب او از حرارت عاری * افعال و خواص آن منضج اخلاط غلیظه و مرکبه و مسکن تشنگی و التهاب معده خصوص لقوع آن که نم لبیده باشد و نرم کنندهٔ سینه و حلق و در تشنگی حادث از رطوبت چندان نفعی ندارد و مسهل رطوبات و غاسل اعضای باطنی و مقوی اعصاب و محلل ریاح و مدر بول و حیض و جهت ربو و خشونت سینه و سوزش آن و حلق و نیکوئی آواز و ضیق النفس و علل ریه و کبد و مثانه و التهاب معده و حرقت بول و امراض دماغی و عصبانی و امراض طحال و دوار سر و تبهای کهنه و انواع سرفه مکرر سرفهٔ حادث از اخلاط غلیظهٔ زجاجیه که ضعیف العمل است در ان و مداومت آشامیدن هرروز نیم درم ازان با ربع درم شکر و رازیانه جهت جلای مجاری بدن و نیکوئی رنگ رخسار و طرد ریاح و نفخ و حمیات مزمنه و اکثر امراض مانند صداع و شقیقه و ظلمت بصر و باعث جلای آنست خصوص که از اول حمل تا اول سرطان بیاشامند و شیخ الرئیس در معالجات قولنج بارد نوشته که آشامیدن چهار درم اصل السوس در آب سکنجبین و فراسیون و با ماء الجبن نافع است آنرا و اصل السوس بتنهائی نیز مجرب است و قی نمودن بعد از آن مخرج رطوبات است و اگر تمام دفع نکرده چیزی بماند باسهال و یا بادرار دفع میکرداند و داخل کردن آن در مسهلات مطبوخه و همچنین در ادویهٔ کبدیه سبک میباشد بر طبیعت و دافع ضرر آنها است بسبب لزوجت و غرویتی که دارد و اکتحال آن جهت جلای بیاض و تقویت باصره و رفع زردی آن و ضماد آن با عسل و با موم جهت داخس و با آب بهنکره که گیاه هندیست و در حرف الباء مع النون مذکور شد و یا با آب خالص جهت داء الثعلب با تکرار عمل مفید و ضماد برگ تازهٔ آن جهت دفع بدبوئی زیر بغل و میان انگشتان با مجرب و چوب آنرا ابن ماسویه و امین الدوله گرم و خشک تر از سائر اجزای آن دانسته اند و با قوت جالبه و قابضه و محلله و گفته اند که سیسارون عبارت ازان است و آتش آن تند تر از اخشاب دیگر و فی الواقع چنین است و در ایران شیشه گران سنگ شیشه را کوبیده در کورها با آتش آن میگدازند و تخم آنرا محمد بن احمد قوی تر از سائر اجزای آن دانسته و یوحنا بن سراپیون گفته داخل معاجین باید نمود و در بصره و نواح آن از درخت سوس بعمل میاید و در جاهای دیگر بهم نمیرسد و مخصوص بدانجا است و گویند اصل السوس مضر بکرده و مبرز است و مصلح آن در کرده کثیرا

و درسپرز گل سرخ است مثل ارشربت آن تا پنجاه درم بدل بیخ آن در اوجاع صدر بوزن آن کتیرا معجون با عقید انجیر
و رب آن که بیخ آنرا مقشر نموده نیم کوفته و یا شق نموده در طول و در آب جوش دهند تا قوت آن تمام در آب باز داده شود
پس مکرر صاف نموده که دردی در ان نماند جوش دهند تا غلیظ شود و مانند دوشاب منعقد گردد * طبیعت آن گرم
و خشک در دوم * افعال و خواص آن در جمیع افعال بهتر از بیخ آن و دافع ضرر مسهلات و لذع ادویه است *

* سوسن * بضم سین و سکون واو و فتح سین مهمله و نون و بفتح سین اول نیز آمده معرب از سوسانی سریانی است
* ماهیت آن دو نوع میباشد بستانی و صحرائی و هریک از آن هردو سفید و کبود میباشد و بستانی را بلاطینی ایریدی
دومیسینکا و صحرائی را ایریدی سالومنیکا و نوع دیگر صحرائی را وتال ترا ایریدی سالوتنیکا و بفرنگی بستانی را اورا ایرس
دومنسیکا و بربرا اورا ایریس سلوسبر و سوسن زرد صحرائی را تمرکابیس نامند و گویند سفید را سوسن آزاد نامند و ازرق
را سوسن کبود و صحرائی الوان می باشد زرد و ازرق و ازرق را آسمان گونی که معرب آن آسمان جونی است و زرد را خطائی
گویند و شاخ آن بلند میباشد و برگهای آن باریک بلند و بر بالای ساق آن شاخهای باریک سه و یا پنج و در انها گل آن و برگهای گل
آن پنجعدد و بعد از شکفتن منحنی میگردد و نوع دیگر از صحرائی دیده شده در کتاب فرنگی که از بیخ آن دو ساق رسته و برسر
آن گل آن و برگهای آن نیز باریک و بلندتر از اول و بیخ آن گره دار کج واج با ریشهٔ کمی و بیخ اقسام آن گره دار و باتدور و
وطولانی سفید و خوشبو شبیه ببوی بنفشه و لهذا عوام آنرا بیخ بنفشه نامند و مشهور بدان است و گل سفید آن با عطریت و قوی
و حکیم میرمحمد مؤمن نوشته که غیر سوسن آزاد است جهت آنکه سوسن آزاد اسم فارسی زنبق است و کسانیکه آنرا سوسن آزاد
گفته اشتباه است ایشان را جهت عدم فرق میان اقسام آن و در سابیخ قسمی از سوسن کبود بری و جبلی است که آسمانجونی
گویند و گل آن بسیار کوچکتر از سوسن کبود بستانی است و بیخ آن بکلی دو بهن و دراز و بی گره و بدانکه سوسن آزاد سوسن
ابیض است که زنبق نامند در این زمان و سوسن ابیض را اطلاق بر سه قسم گل سوسن مینمایند اول بر سوسن بستانی معروف
و سوسن بستانی دو قسم است یکی سفید خوشبو و دوم بنفسجی و این کمبوتر از انست و برگهای این نیز بلند و از صحرائی بلند
تر و اندک عریضتر و بیخ آن مدور و طولانی شبیه بپیاز با ریشهای بسیار و زنبق در کتب قدما اسم دهن ابیض است و روغن
آنرا روغن زنبق میگفتند و قسم سوم گل آن کوچکتر از ان و بوی آن کمتر و در روز چندان بوی ندارد و شب بسیار بو یا
میگردد و لهذا این را بفارسی گل شب بوی مینامند و شب انبوی نیز و بعربی گویند خزاما است بخا و زای معجمتین و در
بلاد هند خصوص بنگاله کثیرالوجود است هرچند در اصل این اسم خیری بوی است و لیکن در این زمان بر هردو اطلاق
مینمایند و بعضی شب بو را گل مریم میگویند و در سنبل نیز ذکر یافت * طبیعت آن در اول گرم و در تری و خشکی معتدل و
مرکب از جواهر محلله و ارضیهٔ لطیفه و قوت مجففه و ناضجه و گویند سفید بستانی گرم و خشک در دوم و بعضی در سوم گفته اند
و بیخ آن بستانی گرم تر و خشک تر * افعال و خواص آن جهت امراض ریه و وجع طحال و کبد و رحم و دوا سمرو
خنازیر و ادرار حیض و اندمال زخمها و رفع چرک آنها نافع و در رفع سموم ملدغه و خصوص عقرب ضعیف تر از سائر
اقسام و لهذا باید با چیزی که قوت جلای آنرا زیاده گرداند مانند عسل استعمال نمایند و طلای آن با عسل جهت بهق و
برص و جرب متقرح و قروح رطبه و با سرکه و یا با برگ بنگ و آرد گندم جهت تسکین اورام حارهٔ انثیین و سوختگی آب
گرم و بدستور با آرد جو و شستن رو با آب آن جهت رفع کلف و نمش نافع و عصارهٔ آن که با خمس وزن آن سرکه و عسل در

طرف مس طبخ نمايند تا بعد العقار ريد جالي ومجفف بي لذع وجهت جراحات اطراف عصل نافع ودهن آن مانند دهن ایرسا است در جمیع افعال وآشامیدن آن بقدر یک اوقیه و از طبیخ آن نیز بهمان وزن مسهل وجهت ابلاوس صفرا وی و امراض رحم و اخراج جنین و ریح مفاصل و اوجاع عصب مفید وبدستور تمریخ و تدهین بدان وآشامیدن یک اوقیه ولیم آن مسهل و تریاق نهش و گزیدن و قطور و تمریخ و تدهین بدان جهت تلیین اعصاب و صلابت و برآمدگی رحم وآشامیدن تخم آن جهت ضرر هوام نافع و مضمضه بطبیخ بیخ آن جهت وجع دندان خصوصا بری آن و قطور آن در گوش جهت درد آن وآشامیدن آن جهت جلد سانیدن وضیق النفس و نفس الانتصاب ووجع حلقوم و غلظت و صلابت طحال و با ماء العسل جهت اسهال ماء اصفر و استسقا وجلای مثانه از رطوبات لزجه وتسکین عطش وخائیدن آن جهت رفع بد بوئی خمر و ضماد برگ آن جهت گزیدن هوام وسوختگی آب گرم در حال نافع وبدستور بیخ آن و روغن بیخ آن جهت درد گوش و عصب و تلیین اعضاء خصوصا که بریان نموده وسائیده با روغن گل مخلوط نموده بمالند و ذرور بیخ خشک آن جهت ظفره و گوشت زائد در جراحات ومطبوخ بیخ آن در روغن گل جهت سوختگی آتش و امراض رحم شربا و تدهینا و با سرکه در ظرف مس جهت قروح مزمنه و جراحات واستشمام گل آن مقوی و مفرح قلب و دماغ و محلل ریاح دماغی و ابخره آن و از زعفران قویتر است در این امر و لهذا جهت غشی بهتر از زعفران است برای آنکه انبساط آن قلیل و امساک آن بسیار است بخلاف زعفران که انبساط آن کثیر و امساک آن قلیل است و شراب آن جهت لسع جمیع هوام سمی نافع و صنفی از سوسن که در زیر درختان میروید و گل آن زرد و کوچک و بیخ آن بسطبری انگشتی وخوشبو و با تلخی و قویتر از سوسن سفید و کبود و ضعیف تر از ایرسا است و گل آن گرم تر از همه و با قوت قابضه خائیدن بیخ آن و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان و ضماد گل و برگ آن جهت جراحات و ضماد مطبوخ آن با شراب جهت اورام بلغمیه و اورام نضجه که جمع و پخته نگردد نافع وجمع و پخته گرداند و بغدادی گفته که این عدس المرا ست و ایرسا در حرف الالف ذکر یافت و جوارش و دهن و شراب آن در قرابادین مذکور شد و سوسن احمر دل بوس است *

سوفال

* سوفال * بضم سین و سکون واو و فتح فا و لام * ماهیت آن ابو جریح گفته شکوفه و پوستهای غلیظ شبیه بپوست درخت لسان العصافیر است * طبیعت آن گرم و خشک و با حلاوت و جهت درد مفاصل بارد نافع

سولان

* سولان * بفتح سین و سکون واو و فتح لام و الف و نون لغت یونانی است * ماهیت آن نیشی است سرخ رنگ بشکل کرم از سفالیه و روم خیزد * طبیعت آن در چهارم گرم و خشک * افعال و خواص آن حار و محرق جلد و سعوطیک حبه آن با آب چغندر جهت لقوه و طلای آن محلل اورام بارده و براکنده کننده ریاح و بدستور بادهان و اکتحال آن جهت تحلیل ریاح غلیظه نافع و داخل اکتحال کرده میشود *

سویق

* سویق * بفتح سین و کسر واو و سکون یاء مثناة تحتانیه و قاف بفارسی پست و ملتان و بهندی ستو نامند * ماهیت آن اسم عربی آرد جمیع ماکولات است و بعرف اطبا مراد آرد بو داده آنها است و لیکن باید که بعد اعتدال بریان نمایند که نه خام باشد نه سوخته و بعد از بریان نمودن یک مرتبه با آب گرم و یکمرتبه با آب سرد بشویند پس خشک کرده آرد نمایند و سویق جو و برنج و گندم جهت تسکین التهاب و تشنگی و تبهای حاره و امراض اطفال نافع است * طبیعت آن راجع بآن چیز است که از آن سازند و یبوست بر آن غالب و از جو و گندم و برنج و نخود و کنار که نبق

نامند وهنجد که عبیرا وسیب وقرع وحب الرمان وامثال اینها سازند وتبرید مغسول آنها زیاده از غیر مغسول ودمتور عمل آن درینجا ودر مقدمه نیز مذکور شد * افعال وخواص آن نیز بحسب آنچه از آن سازند مختلف باشد وسویق شعیر در تبرید وتجفیف رطوبات معده وتقویت آن وتسکین حرارت وقی صفراوی وغثیان واسهال صفراوی خصوص که با آب انارین بسرشند ویا سفوف سازند وجهت صداع صفراوی وصداعی که از ارتفاع بخارات محترقه معده باشد و تپهای حاره نافع وچون از ان حسو ویا عصیده سازند با قلیلی شیرینی وغذای اطفال از ان نمایند بدن ایشان را فربه کند مضر امزجه بارده ومصلح ونفاخ مصلح آن قند وآب سرد ودر مبرود بن قلیلی رازیانه وکمون وبا جوارشات حاره سویق حنطه گرم مائل باعتدال ومریع الهضم ولا نفخ اروکثیر الغذ اثر ونفخ آن نیز کمتر از جو ومسکن حرارت وباید که با قند ویا شکر بیاشامند وسویق ارز بین سرد واست وبرای امزجه متوسطه نافع که با شیرینی بخورند وسویق نخود قریب بسویق گندم ومقوی باه ونفاخ ونیز باید که با شیرینی بخورند وسویق نبق که کنار نامند قریب بجو است ومسکن حرارت والتهاب معده وکبد وحابس اسهال اما کثیر النفخ وسویق تفاح قی وغثیان صفراوی وتشنگی را ساکن کرده اند ومعده را قوت دهد وشکم به بندد وسویق عبیرا بد سیب ورسویق رمان وسویق خرنوب نیز اما قوت قبض این سرد وغالب وسرد وخشک اند وسویق قرع سرفه ودرد سینه را که از گرمی باشد نافع وطبع را نرم دارد وسرد وتر است وهمچنین سویق هر چیز خواه حبوب باشد و خواه اثمار قریب است بدان در منافع وخواص وازاشیای بارده جهت امراض حاده وحمیات حاره حاده خصوص که از قبل معده باشد وجهت اسهالات برای آنکه اینها خالی از قبض وتغریه وازوجتی نیستند وجائیکه مطلوب قبض بطن وامساک نباشد باید که برای رفع آن بروغن حبة الخضرا ویا کردکان ویا زیت کهنه چرب نمایند وگفته اند تا ضرورت بسیار داعی نشود اسوقه را استعمال ننمایند خصوص از اشیای قابضه حابسه که معده خالی از غایله وقولنج نیستند واصلح همه وموافق تر برای معده عند الضرورت سویق شعیر وحنطه است اما شعیر جهت آنکه سرد تر است برای تسکین التهاب واحداث خشکی بهتر وسویق حنطه برای تبرید وترطیب جهت آنکه این در معده مکث میکند وآن بزودی میکند رد ومصلح سده آن با شکر وشیرینها استعمال نمودن وخوردن جوارشات مسهله است *

سوبقیه

* سوبقیه * بفتح سین وکسر واو وسکون باء مثناة تحتانیه وکسر قاف وفتح یاء مشدده وها * ماهیت آن شربتی است متخذ از ارز که آنرا میکوبند ومی بیزند وباب طبخ می نمایند تا غلیظ گردد پس در ان آب انار وماء العسل وشیره مویز وشکر رقیق داخل نموده مکرر برهم می زنند وبدارچینی وقرنفل ومصطکی خوشبو نموده در تابستان دو روز ودر زمستان سه روز در آفتاب میگذارند پس استعمال می نمایند وگاه از جو وگندم وارزن خشک کوبیده وذرة نیز می سازند وازارز با عسل بهتر است * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن قاطع بلغم خام از سینه وشش ومفتح سده جگر وسپرز ورحم ودافع استسقا ویرقان وطحال وعسر البول وانهضام طعام وتقویت باه نافع مصدع ومبخر وانچه از ذرة سازند محرق اخلاط واز جو مسکن حرارت وتشنگی وسوزش معده واز گندم مولد قولنج ومصلح آن سکنجبین است

* فصـــــل السین مع الهاء *

سهجنه

* سهجنه * بفتح سین وخفای ها وسکون جیم وفتح نون وها لغت هندی است وآنرا سرکوه ومی کوه نیز نامند * ماهیت آن درخت هندی است که در بنگاله بادراط عظیم میشود وازان شاخها برآمده وزیر هر شاخی شاخهای باریک وبران شاخها نیز

شاخهای باریک آویزان مانند خوشه و برهر شاخ باریکی برگهای ریزه صنوبری شکل بسیار مزه و ج مقابل یکدیگر رسته سه قسم میباشد بحسب گل زرد و سفید و سرخ و گل آن بیشتر ریزه سفید مائل بزردی و بعد از اتمام گل فتیلهای باریک بلند بمقدار دو شبر بر می آید که ثمر آن است و در جوف آنها تخمهای سفید سه پهلو و اهل هند گل و فتیله و ثمر آن را در رخامی با ماهی بروغن سرشف پخته می خورند در قلایا و غیرها و از تنهٔ درخت آن نیز صمغی بر می آید شبیه بصمغ عربی * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن سریع التاثیر و دافع بلغم و علتهای دماغ و محلل اورام و رافع گرانی بدن و مقوی قوت باصره و روشنائی آن و مشهی طعام و زیاده کنندهٔ صفرا و گل آن بهتر از برگ آن و دافع ریاح و سودا و صفرا و مدر بول و غایط و سریع الهضم و آشامیدن عصارهٔ بیخ تازهٔ آن با شیرگاو جهت رفع حبس البول و تفتیت سنگ مثانه و اشتهای طعام و عصارهٔ عروق آن که در زیر زمین است مقدار دو مثقال صبح ناشتا جهت ضیق النفس بارد رطب و ربو مجرب گفته اند اما باید که بالای آن یک دو لقمه نان میده با روغن بخورند و ضماد بیخ آن جهت تسکین اوجاع بارده و تحلیل اورام مفید ولیکن مقرح جلد است و مخلل ثمر خام آن یعنی جوش داده و پخته در سرکه پرورده آن با خردل لذیذ و مقوی هاضمه است و دافع بلاغم و رطوبات معده و گرم آن و کرم امعا و اهل هند در روغن سرشف مرتب مینمایند

* فصـــــل السین المهملة مع الیاء المثناة التحتانیة *

سینبل

* سینبل * بکسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتحهای نون و فتح باء موحده و لام * ماهیت آن درختی است هندی بسیار عظیم و چوب آن شبیه بچوب انجیر سفید و سبک و برگ آن مانند برگ جوز و از آن دراز تر و گل آن سرخ تیره و بزرگ شبیه بلاله بسیار بزرگی و بیخ درخت کوچک آن شبیه بترب و شقاقل بزرگی و بسیار نازک و مغز آن سفید و پوست آن نباتی رنگ و ثمر آن مانند جوزهٔ پنبه و در جوف آن پنبهٔ بسیار نرمی و درخت آن دو نوع میباشد خاردار و بی خار و خاردار آن را بهندی کانتی سینبل و سانورکانتی نیز نامند و این در خواص بهتر از بیخار آنست و بیشتر مستعمل در اد و به بیخ آنست و در و سادهٔ پنبهٔ آن و در غلاف اسلحه و غیر آن چوب آن * طبیعت آن گرم و تر و با رطوبت فضلیه و بعضی خشک گفته اند * افعال و خواص آن گویند که چون بیخ درخت بکل بیاید آن را برآورند و بکارد چوبی وزق کرده در سایه خشک نمایند و مانند صندل براده نموده با هموزن آن نبات سفید سفوف نمایند و روزی مقدار یک درم تا دو درم تا چهل روز بخورند و از ترشی و بادی و جماع و لبنیات پرهیز نمایند در تقویت باه و حرارت غریزی و تسمین بدن عجیب النفع و نیز جهت اسهال صفراوی و دموی و سوزش اعضا و جریان منی و ودی و مذی و دمامیل و بثور و جذام و فساد خون و صفرا نافع است و پنبهٔ آن هرگاه در گوش روند کرمی کردانند

سیو

* سیو * بلغت فرنگی نام گیاهی است خوشبو * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و حیض شربا و جهت تحلیل اورام و صلابات ضمادا نافع است

سیساروں

* سیسارون * بکسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح سین و الف و ضم راء مهملتین و سکون واو و نون لغت یونانیست * ماهیت آن دیسقوریدوس گفته بیخ نباتی است معروف و آن بیخ را چون جوش دهند خوش طعم باشد و بعضی بیخ سوسن دانسته اند و این محض توهم است و ابن بیطار گفته که بعض توهم نموده اند که آن فلفاس است و نیست چنین و رازی درحاوی نوشته که چنین تفسیر بخشب شو نیز نموده و این بعید و اشتباهی است او را بالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیت است

* طبیعت آن گرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن محلل و مقوی آشامیدن طبیخ بیخ آن جهت تقویت معده و اشتهای طعام و ادرار فرمودن بول مفید و مانع ضعف معده و اعضای باطنه است

سیسبان

* سیسبان * بفتح دو سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و باء موحده مفتوحه و الف و نون لغت عربی است و گویند بهندی آنرا گل انولنامند * ماهیت آن اختلافست صاحب منهاج و من تبع له آنرا حب الفقد دانسته اند که بزرفنجنکشت باشد و بعضی گفته اند که ثمر انل است و اصلی ندارد و بعضی نوشته درختی است بقامت دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اماکن و غیر سیسبان بباء موحده بعد از سین اول است که ذکریافت و این عریض الورق و با رنگ و برروی هم پیچیده میباشد و گل آن زرد و بسیار خوش منظر و در خوشه و ثمر آن بقدر حلبه و رنگ آن ما بین زردی و سیاهی و در باغات جهت خوش منظری غرس مینمایند و این اقرب بصواب و انول همدی مشابه این است * طبیعت آن مائل بگرمی و در دوم خشک و در دوم گرم و تر نیز گفته اند * افعال و خواص آن مقوی و مدبغ معده و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و دافع سم زنبور و با شیرنرباق سموم و ضماد آن محلل طحال و پاشیدن آن مانع تولد کیک و گویند پوشیدن انگشتری آن روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب در انگشت خنصر بالخاصیة مورث جاه و قبول در نظرها مصدع محرور المزاج مصلح آن کشنیز معد ار شربت آن تا دو درم بدل آن نانخواه است و اهل هند ضماد برگ بری آنرا جهت سرطان مجرب گفته اند

سیسبا

* سیسبا * بکسر سین و سکون یا و فتح سین مهمله و باء موحده و الف و سیبیا بکسر سین و سکون یا و کسر باء موحده و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف نیز آمده بعربی لسان البحر و بفرنگی شیبیه و اهل سواحل مغرب قاطه و بعضی دمیا نامند باسم ماهی صدفی * ماهیت آن نوع ماهی است که در بحر قلزم و بحیرهٔ طبریه بسیار بهم میرسد شبیه بسرطان ظاهر آن صدفی و باطن آن حجری و در جوف آن رطوبتی سیاه مانند مداد که از آن کتابت توان نمود و اطفال عرب بآن کتابت و مشق مینمایند و از این جهت آنرا بفارسی ماهی مرکب نامند * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن بطی الهضم و ملین بطن خصوص حوصلهٔ آن و رطوبت آن بسیار گرم و طلای آن جهت داء الثعلب و بهق و نمش و جرب و خاکستر استخوان محرق آن جالی آنا رو جهت امراض پلک چشم و با نمک مکلس جهت بیاض چشم حبوبات و سنون آن جهت جلای دندان و ذرور آن جهت تجفیف زخمها نافع و چون از استخوان آن میلی سازند و جفنی را که خشونت داشته باشد بدان حک نمایند زائل سازد و حکیم عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که آن ماهی در هر ماهی یکمرتبه تخم میدهد و بچه برمی آورد و زیاده از دو سال عمر آن نمیباشد آشامیدن بیضهٔ آن بجهت اخراج سنگ کرده و مثانه بسیار نافع و اگر چراغی از پیه ماهی آن در اقروزند در خانهٔ دیگر که در آن چراغ نباشد هر کس که نشسته باشد در اطراف آن خانه گردی مشاهده مینماید و نوشته که از کتاب مصور فرنگی نقل نموده شد *

سیلان

* سیلان * بفتح سین و یا و لام و الف و نون * ماهیت آن اسم عربی عصارهٔ خرما است که بدون طبخ در آفتاب غلیظ کرده اند و دبس اعم از آنست و در دبس نیز مذکور شد * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و الطف از دبس مطبوخ و غلظت این از آن کمتر است * افعال و خواص آن قریب بتمر است منضج و محلل و مرقق طبیعت و جالی ما فی المعده و امعا از بلاغم و مقوی کبد بارد و باه و منعظ و زیاده کنندهٔ روح کبدی و صالح الغذاء و سریع الاستحاله بصفرا و محرق خون و مفسد لون اکثار خوردن آن مضر محرورین و مسدد بخلاف رطب که مسدد نیست مصلح آن میوهای ترش و چاشنی دار

وبربالای آن چیزهای چرب خوردن وانچه برآتش بعمل آورده باشند بطی الهضم و قلیل التحلیل است

* سیساليوس * بکسر سین وسکون یا وفتح سین مهملهٔ ثانیه والف وکسر لام وفتح یاء مثناة تحتانیه وسکون واو وسین مهمله در آخر لغت یونانی است بفارسی کاشم رومی نامند وبعضی گفته که غیر کاشم است وغلط کرده کسیکه کاشم دانسته و شیخ الرئیس در جمیع استشفا گفته که انجدان رومی است وآنرا ساساليوس وسیسالی نیز نامند بالجمله ازاد ویه است که در ماهیت آن اختلاف است واصح اقوال آنست که نباتی است وچهار قسم میباشد یکی شبیه برازیانه وازان قویتر وقبهٔ آن شبیه بقبهٔ شبت وثمر آن ازانجدان که کواله پرنامند درازتر وتند طعم وبیخ آن زیاده برشبری وباعطریت ودرافعال از سائر اجزای آن قویتر دوم برگ آن شبیه بلبلاب کبیروازان درازتر وقبهٔ آن مثل قبهٔ شبت وتخم آن سیاه شبیه بگندم وبزرگتر ازان وتندتر وخوشبوتر ازقسم اول ودرافعال تخم آن قویتر ازسائر اجزا وسوم برگ آن شبیه ببرگ زیتون و ودرشت تر وساق آن درازتر ازقسم اول وقبهٔ این بزرگ تر وثمر آن عریضتر وبزرگتر وفربه وخوشبو وقوت این ازقسم اول قویتر وازدوم ضعیف تر وچهارم نبات آن شبیه بانجدان وثمر آن سفید تر ازان وممتد برود درازتر وقریب باآنکه دو طبقه باشد وباعطریت وتندی وچون مقشر کنند ازان تخمی درازتر ازرازیانه ومائل بسبزی ودرطعم شبیه بترنج ظاهر گردد ومستعمل بیشتر این قسم است ومقشر آن * طبیعت همه اقسام آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن محلل وملطف ومسکن دردهای باطنی ومفتح سدد ومقوی معده ومدر بول وحیض وجهت صرع وعسر النفس وتقویت هاضمه و رفع ریاح وتقویت باه وتقطیر البول واخراج جنین ودرد رحم واذابهٔ بلغم منجمد ویک مثقال آن بافلفل وشراب جهت رفع مضرت هوای سرد ومداومت نه قیراط آن بامیفختج تاده روز جهت درد گرده ولعوق بیخ قسم اخیر آن باعسل جهت رفع فضول سینه وسعال کهنه وامراض گرده ومثانه نافع مضر محرورین مصلح آن کثیرا واکثار آن مضر جگر ومصلح آن زرشک مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن انجدان است

* سیسنبر * بدو سین مهمله اول مکسور ودوم مفتوح ودرمیان هردو یاء مثناة تحتانیهٔ ساکنه وسکون نون وفتح باء موحده وراء مهمله در آخر وسوسنبر بضم سین اول وسکون واو ونیز آمده اسم فارسی نمام است وبفارسی نیز سه سنبل وسی سنبل وبلاطینی وسربیلم وبعربی نمام الملک نامند ودیسقوریدوس گفته که بعضی آنرا زفلس گویند وازفلس نمام است وآن را نمام ازجهت سطوع رائحه وتندی بوی آن نامند وبعضی غیر نمام دانسته * ماهیت آن نباتی است ازقبیل ریحان ومابین نعناع وفودنج نهری وبستانی میباشد بری آنرا ذباب نامند وبرگ آن مانند برگ سداب وقویتر از بستانی آن شبیه بنعناع وازان سفید تر وخوشبوتر وبرگ آن عریضتر وگل آن سفید مائل بسرخی وتخم آن ریزه تر ازتخم ریحان ومنابت آن اراضی مکشوفهٔ کثیرة الشمس است * طبیعت آن گرم وخشک در سوم ونیز در آخر دوم گرم ودر اول آن خشک گفته اند * افعال وخواص آن مفرح ومفتح ومقوی احشا وروح دماغی وقلبی وباقوت تریاقیه ورافع عفونات ومدر بول وحیض ومخرج کرم شکم وجنین مرده ومحلل ریاح شربا وجلوسا وباشراب جهت تسکین قی وغثیان وجهت درد سر خصوصا باسرکه وروغن گل ضمادا وجهت امراض بلغمی ودرد سینه ومعده وورم جگر وسپرز وباعسل جهت گزیدن عقرب وباسکنجبین جهت گزیدن زنبور مجرب شربا وضمادا وطبیخ آن جهت فواق ومغص وتقطیر البول وتفتیت سنگ مثانه و درد رحم ورفع قمل وعرق بدبو شربا وضمادا وباسرکه جهت قی الدم شربا نافع وبدستور تخم آن جهت امراض مذکوره

وحمول آن نیکو کنند بوی رحم و بوئیدن آن مفرح و محرک مواد دماغی مضر ریه مصلح آن کثیرا مقدار آن و شربت از خشک آن یک مثقال بدل آن مرزنجوش و بادروج و روغن آن که آب آن را با روغن کنجد طبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند و یا آنکه گل آن را در روغن اندازند و در آفتاب گذارند مانند روغن گل بابونه و تبدیل نمایند مکررا جهت تفتیح سدهٔ دماغی و منخرین و تحلیل مواد و تقویت اعضا و موی سر و خوشبوئی آن موثر و بی عدیل است

* باب سیزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها شین معجمه است *

* فصل الشین مع الالف *

* شادنج * بفتح شین و الف و بفتح دال مهمله و نون و جیم در آخر معرب از شادنهٔ فارسی است و بسین مهمله نیز آمده و بعربی حجر الدم نامند جهت آنکه حابس دم است و یا آنکه رنگ آن بعد سودن برنگ خون سرخ میباشد و حجر الطور نیز نامند جهت آنکه از جبل الطور می آورند و حجر هندی نیز جهت آنکه در هند نیز بهم میرسد * ماهیت * آن سنگی است سریع التفتیت عدسی شکل و جاورسی شکل نیز و بالوان مختلفه و با نواع متکثره میباشد سرخ و زرد و سفید و خاکستری تیرهٔ مائل بسیاهی و خشخاشی سرخ و زرد با نقطهای ابلق و بهترین همه سرخ عدسی شکل آن است که مصری نامند سریع التفتت و مکسور آن نیز سرخ باشد و زبون ترین همه خاکستری رنگ تیرهٔ آنست که هندی گویند و همه این انواع معدنی میباشند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که فقیر همهٔ اینها را مشاهده کرده و تجربه نموده و سفید را در قم و زرد کرده و سرخ و زرد و ابلق را در حوالی جوار ری و هندی را در جبال قزوین و مصنوع نیز می باشد از مقناطیس محرق و این سیاه و زود شکن تر از معدنی است و در جمیع افعال مانند معدنی بخلاف مصنوع از حجر الحمار محرق که اغبر ثقیل الوزن می باشد * طبیعت * مغسول آن در آخر اول سرد و در دوم خشک و غیر مغسول آن در اول سرد و در آخر دوم خشک و بعضی در دوم سرد و در سوم خشک و بعضی در سوم گرم و خشک نیز گفته اند و مستعمل مغسول آن است و قوت آن تا بیست سال باقی میماند * افعال و خواص * آن مجفف و رادع و قابض بی لذع و خاتم و مدمل قروح و مقوی عصب و معدل و قوت باصره و حابس سیلان خون اعضای ظاهری و باطنی و آشامیدن آن با آب انار و امثال آن جهت نفث الدم و با شراب جهت عسر البول و سیلان حیض دائم و با داروی مناسبه جهت اسهال دموی و قرحهٔ امعا و زحیر و سل و اکتحال آن با شیر دختران و سفیدهٔ تخم مرغ و امثال آن جهت رمد و دمعه و سلاق و سوزش پلک چشم و قرحه و جرب و حکهٔ حار و با آب حلبه جهت امراض باصره غلیظهٔ چشم و با آب خالص جهت خشونت اجفان بی ورم و چون از آن شافه سازند و با اقاقیا بیامیزند و در چشم کشند جهت امراض چشم و جرب نافع و ذرور غیر مغسول آن جهت دفع گوشت زائد جراحات و رویانیدن گوشت صالح مجرب و بدستور قطور سائیدهٔ آن با آب که غلیظ باشد و با کشنیز و مانند آن جهت بثور و قروح حاره و مزمنه و جراحات مزمنه و جراحت مقعد و رحم و قضیب و اعضای عصبانی بعد دلک و طلای آن جهت حمره و سوختگی آتش معدل است شربت آن از یک دانگ تا نیم مثقال مضر مثانه مصلح آن کثیرا بدل آن حجر مقناطیس سوخته و در ادویهٔ عین حضض و با روی سوخته نیم وزن آن و چهار دانگ آن توتیا و ذرور آن دم الاخوین و طریقهٔ غسل و اقراص و مرهم آن در قرابادین مذکور شد و عدسی نما رصاص سرخ خشک نیز از سائر اقسام و جهت قروح خصوص قروح مقعد و قروح حادثه از سوختگی آتش ولهیب آن نافع و شادنج مصنوع مضر معده و احشا و مصلح آن عصارهٔ زرشک است

* شاطل * بفتح شین و الف وکسر طاء مهملهٔ مشاله ولام در آخر وشاتل بتاء مثناة فوقانیه نیز آمده بفارسی روشنک نامند * ماهیت آن دوائی است هندی شبیه بقطر خشک وبقدر باقلائی وبزرگتر وکوچکتر از آن نیز وبا تلخی وپوست آن بسیار چین دار ما بین سیاهی وسرخی و املس وانچه بعضی گفته اند که هر ورقی است خشن پرکره مانند باقلا اصلی ندارد وگویند که از ترکستان نیز آورند وصاحب اختیارات بدیعی نوشته که در قریه کره که از جاهٔ شیراز است نیز میباشد * طبیعت آن گرم وخشک در سوم * افعال وخواص آن مسهل قوی اخلاط غلیظهٔ منشبثه در مفاصل واعصاب وکیموسات محترقه و جهت فالج ولقوه ورعشه وصرع وامراض باردهٔ دماغی حادث از رطوبات غلیظه نافع وازجملهٔ اجزای معجون نجاح است ومقدار شربت آن نیم مثقال باهموزن آن نبات که با آب گرم بیاشامند مورث درد سر ومصلح آن فواکه بارده است *

* شارف * بفتح شین والف وراء مهمله وفا * ماهیت آن گویند اسم هندی است بیخی شبیه بتربد وطعم آن بی حدت وذی مقراطیس گوید طبیعت آن در اول گرم وخشک * افعال وخواص آن مسهل بلغم مائی وجهت امراض بارده نافع وگویند آنرا بهندی بدهارا بکسر باء موحده وفتح دال مهمله وخفای ها والف وفتح راء مهمله والف نامند طعم آن تلخ وملین طبع ومقوی باه ودافع سوداوبلغم وخون وجهت اورام اعضا وامراض بارده وسیلان منی مفید *

* شاهتره * بفتح شین والف وکسرها وفتح تاء مثناة فوقانیه وراء مهمله وها لغت فارسی است معرب آن شاهترج است ومعنی آن سلطان البقول وبعربی بقلة الملك وبیونانی قیاسوسی بمعنی دخانی وفقتص نیز وبهندی پت پاپره بمعنی بقلهٔ نافعه برای مرهٔ صفرا وکت پاپره نیز نامند ودرطب قدیم ملاحان وشام آرا شجرة الدم مینامند جهت آنکه صاف کنندهٔ خون است بالخاصیت * ماهیت آن گیاهی است معروف دونوع میباشد یکی را برگ ریزه شبیه بکشنیز واندک خاکستری رنگ وگل آن بنفش ریزه ودوم برگ آن از آن عریضتر وسبز وگل آن سفید وطعم هردونوع تلخ با اندک حدت وقبض وهردورا کزبرة الحمام نامند وبرگ آن بهتر از سائر اجزای آن بهترین آن سبز تازه تلخ با اندک تیزی وقبض آن است * طبیعت آن مرکب القوی ودرحرارت معتدل ودردوم خشک وگویند دردوم گرم است وشیخ الرئیس دراول سرد گفته * افعال وخواص آن مفتح سدهٔ کبد وطحال ومقوی کبد ومعده ومدبغ آن ومسهل اخلاط ثلثه خصوصا سودا ودافع مرهٔ صفراوسودای محترقه بیول وصاف کنندهٔ خون ومدر بول ومنبه اشتها وخشک آن در تقویت معده قویتر وجهت تپهای کهنه وامراض سوداوی وبلغم شور وتقویت بن دندان آن وبا سرکه جهت قی صفراوی وغثیان بلغمی وتنقیهٔ معده وامعا از فضول محتبسه در آن وهمچنین با ماء العسل وآب برگ تازهٔ آن با شکر ویا تمرهندی جهت تنقیهٔ معده وامعا وتفتیح سدهٔ کبد وطحال وتقویت معده ورفع یرقان وجرب وحکه وقوبا وابردهٔ حادث از احتراق خون صفراوی عفن وبابلغم عفن وکسر حدت اخلاط محترقه مریه وسوداویه از سر وبدن ودفع آنها ببول وبراز وعرق آن یعنی ماء مقطر شاهتره بقرع وانبیق مانع اسهال جهت مفارقت نمودن جوهر حار لطیف مفتح آن واکتحال عصارهٔ آن جهت تقویت باصره ومنع ریختن اشك بسیار وباصمغ عربی جهت منع روئیدن شعر منقلب که کنده باشند ومضمضهٔ آن جهت جراحت کام وزبان وحرارت آن وتنقیهٔ لثه و استحکام آن وضماد خشک آن با حنا که در حمام استعمال نمایند جهت جرب وحکه مجرب وبدستور چون با آب تازهٔ آن بسرشند ویمالند وشستن سر وریش با آب منقوع آن جهت رفع قمل وصئبان که رشك باشد وابریه نافع وبدستور شستن با آب مطبوخ آن وابن ماسویه ضماد تازهٔ آنرا جهت گزیدن زنبور بسیار موثر دانسته اند وصاحب شفاء الاسقام گفته بهترین

آن برگ تازهٔ آن است ونوشته که استاد من گفت ندیدم من که شاهتره بتنهائی تلیین طبیعت کند چه جای اسهال و نه تقویت قلب بلکه ضعف آن دیده شده وتخم آن معتدل الحرارت ودر افعال محمد بن احمد وجالینوس قویتر از سائر اجزای آن دانسته اند وگویند شاهتره مضر رئه است ومصلح آن کاسنی مقدار شربت از جرم آن سه درم تا پنج درم واز آب آن از سی مثقال تا شصت مثقال با آب نقوع هلیلهٔ زرد مطیب بشکر ودر مطبوخ پنج درم تا ده درم واز تخم آن تا پنج درم بدل آن نصف وزن آن سنا ودو ثلث آن هلیلهٔ زرد وگفته اند که استعمال آن با هلیلهٔ زرد اولی است جهت آنکه مضر طحال است وهلیله مصلح آن است وعصارهٔ برگ آن را باید صاف ناکرده استعمال نمایند وقسمی از گیاه میباشد در نبات شبیه بدان واز ان بسیار تیره تر وبرگ آن با ریکتر شبیه با فسنتین وساق آن استاده وگل آن مائل بسیاهی ومجتمع وعروق آن لطیف وتلخی وقبضی ندارد بلکه بی مزه وبد بو وقائل کاواست چون آنرا بچرد وغیر مستعمل زیرا که غیر شاهتره است

* شاهسفرم * بفتح شین والف وفتح ها وکسر ها نیز آمده وسکون سین مهمله وفتح فا وراء مهمله ومیم معرب شاهسپرم فارسی است بمعنی سلطان الریاحین ونیز بفارسی نازبو معروف بریحان مطلق است وبفرنگی اسیم وقسمی که برگ آن بزرگ است اسیم ماکنوم یعنی برگ بزرگ وقسمیکه برگ آن ریزه است اسیم باروم یعنی برگ کوچک وبهندی تلسی دامند وبعضی غیر تلسی دانسته اند * ماهیت آن ریحان سبز مائل بزردی ریزه تر وبرگ است وقسمی بزرگ برگ سبز تیره صاحب اختیارات بدیعی نوشته که جیتی کرمانی است وبهترین آن سعتری بود که کرمانی نامند وریحان بزدی نیز * طبیعت آن در اول گرم ودر دوم خشک * افعال وخواص آن مفتح سدهٔ دماغی ومحلل اورام جمیع اعضاو جهت خفقان وضعف معده وریاح غلیظه وعصارهٔ آن با شکر جهت رفع درد سینه وربو وسرفه ومضمضه وخائیدن آن جهت قلاع دهان وترکردهٔ آن با آب مبرد ومقوی اعضا واستشمام آن جهت درد سر محرورین ومسافرین ورفع وبا وگریزانیدن هوام وتخم آن مقاوم سموم وبالخاصیت معدل جمیع امزجه وبدانکه اطبا کوبیدن تخم ریحان را در تراکیب منع نموده اند وهمچنین بزر لسان الحمل را در ادویهٔ زحیر جهت آنکه لعابیت آنها که مطلوب است زائل میکردد ولیکن کوبیدهٔ آن ضرر نمیرساند مانند کوبیدهٔ بزرقطونا ودر تراکیب ادویهٔ زحیر کوفتهٔ آن مستعمل است چنانچه صاحب کفایهٔ منصوری وغیر آن نوشته اند که در کوفته آنها قوت قابضه زیاده می باشد خصوص تخم ریحان که کوفتهٔ آن با صمغ عربی در زحیر عجیب النفع است ومجرب وجوشانیدهٔ آن نیز مقبل

* شاه صینی * بفتح شین والف وها وکسر صاد مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر نون ویا * ماهیت آن عصارهٔ جامد سیاه صفائحی است که بر وشبیه بنقش خاتم نقشی باشد واز چین آورند وگویند که از هند وگویند آن عصارهٔ حنای چینی است وگویند عصارهٔ ریوند است ومولانا نفیس کرمانی نوشته که برگ حنای چینی مسحوق معجون باخل است وبالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیت است وبالوان مختلف میباشد بعضی برنگ صندل سفید وبعضی مائل بسرخی وبعضی مائل بسیاهی وبعضی مائل بزردی واین بهترین همه ومستعمل وغیر تنزوی خطائی است * طبیعت آن در سوم سرد وخشک * افعال وخواص آن مجفف وقابض وطلای آن جهت صداع حار وبا کلاب جهت اورام حاره وابتدای فتق وذرور آن جهت نزف الدم جراحات وآشامیدن آن معین بر بیداری وجهت صداع حار ومنع صعود بخار بدماغ وجهت ضعف معده نافع

* شاهبانک * وشابانک وغابانک نیز نامند * در ماهیت آن خلاف است بعضی گویند بنفسج الکلاب است که بعربی

قسوة الكلاب نامند وبعضی جعفر بری وصاحب جامع ونواب مرحوم برانوف دانسته اند ونیز گفته اند که شجرا براهیم کوچک است ونیز از قول غافقی نقل کرده که نوعی از قیصوم است واز قول صاحب حاوی که حب شهرم بری است وصاحب اختیارات بدیعی گفته که اینها همه خلاف است ومحقق آنست که بنفسج الکلاب است که بشیرازی آن را انس سلك گویند * طبیعت آن گرم وخشك است در دوم * افعال وخواص آن جهت صرع وآب رفتن از دهان خصوصا اطفال وتحلیل ریاح شکم ایشان ورخصها وقائم مقام مرزنجوش است

* شاص * بفتح شین والف وصاد معجمه بزبان هندی ارهر وتور نیز نامند * ماهیت آن حبی است از حبوب ماکوله معروفهٔ مشهوره که دراکثر بلاد خصوص مازندران وهند وبنگاله ودکهن بهم میرسد بقدر نخود کوچکی ومدور واندک پهن وبرسر آن مانند دانهٔ باقلا نشانی ودرد کهن وبندر سورت وگجرات وعظیم آباد خوب وبالیده میشود * طبیعت آن سرد وخشك در دوم گفته اند وشاید گرم وخشک باشد * افعال وخواص آن نفاخ وبطیء الهضم وقلیل الغذا وقابض ومخرج وجهت اسهال صفراوی وقی وجرب وفساد بلغم وخون ودفع زهر نافع دانسته اند

**** فصــــــــــل الشین المعجمة مع الباء الموحدة ****

* شب * بکسر شین وفتح نیز آمده وباء موحدهٔ مشدده بفارسی ذمه وزاک سفید وبهندی پهتکری بکسر باء فارسی وهای ها وسکون تاء چهار نقطهٔ مثناة فوقانیه وکسر کاف وراء مهمله ویانامند * ماهیت آن ماهیتی است که منعقد ومنعقد میکردد واز اجزای عفنهٔ ارضیه بسبب برودت انعقاد غیر مستحکم یافته از جملهٔ معادن اربعه غیر کاملة الصورت است که عبارت از زاجات واملاح ونوشادر وشبوب باشند وآن چیزی است شبیه بزاج ویاندک ترشی بخلاف زاج که ترشی آن زیاده است ودراکثر افعال مانند زاج است ومعادن آن یمن ومصر وبلاد ارمنیه وگرجستان واکثر بلاد است واصناف آنرا مفصله بیان نموده اند وانچه موجود ومستعمل است این چهار صنف است یکی سفید شفاف مائل بزردی ویابی زردی واین را یمانی نامند واین ابی است که از معدن آن که بلاد یمن است میچکد ومنجمد میکردد واین بهترین اصناف است وصنف دوم سفید شفاف که دران مطلق زردی نیست واین را زاج بلوری نامند وقطعهای این مربع ومکعب ومشقق میباشد وصنف سوم مائل بسبزی واین را زاج مدحرج نامند وصنف چهارم ملمس آن نرم وزود شکن وبازهومت رائحه واین را زاج زفر نامند وسه صنف دیگر است که همه غیر مستعمل یکی زرد مستطیل ودوم سرخ رنگ غیر مضبوط الشکل وسوم سبز شبیه بزاج وشورمزه ودو صنف دیگر است که با سمیت است وغیر مستعمل یکی ازرق شفاف ودوم سیاه مائل بتیرگی * طبیعت مجموع آن در دوم گرم ودر سوم خشک ودر سوم گرم نیز گفته اند وبعضی سرد دانسته لیکن اصلی ندارد * افعال وخواص آن مجفف قوی وقاطع نزف الدم زخمها وزائل کنندهٔ گوشت زائد والتیام دهندهٔ قروح ورافع چرک وزنگ معادن و درصاف کردن آب وشراب سریع الاثر وشرب آن مانع قی وخفقان ومقوی ماسکه وسعوط آن قاطع رعاف وقطور آب محلول آن جهت بیاض عین وغشاوهٔ رقیقین باتکرار عمل نافع وقطور مطبوخ آن در زبت جهت رفع کرمی ونشف رطوبات ووجع آن ووجع انثیین مفید واکتحال مکلس مسحوق با مروارید وشکر وپوست تخم مرغ وسرگین حردون اجزا متساوی جهت قلع بیاض عین مجرب وباما زوو سماق جهت دمعه وقمل وحمرهٔ مزمنه واورام وسطبری پلك چشم وقلع بثور لبنیه وسنون آن بانوفل جهت درد دندان وتقویت لثه واستحکام دندان متحرک وبدستور مساک آن بر دندان متحرک وبا

خاكستر بيخ كرنب جهت قلاع و بعد سحق با عسل جهت قلاع و مضمضه بطبيخ آن با سركه و عسل بيزوفرور آن جهت ورم لثه
و لهاة نافع و بعد سحق طلاى آن از بيرون و ضماد آن با روغن جهت اورام بلغمي و با ادويهٔ مناسبه جهت استسقاى لحمي
و ترهل و با برگ آس جهت رفع بد بوئي زير بغل و عرق آن و با نمك و مازو و گل سرخ و سركه جهت منع قروح ساعيه و خبيثه
و سعي تزايد آن و با آب گرم و با عسل جهت حكه و جرب متقرح و با عسل جهت رفع آثار و با عصارهٔ عصي الراعي بر بناگوش
جهت منع سيلان مواد از گوش و بهق و با دردي خل و عفص و هر سه مساوي جهت اكله و طلاى محلول آن در آب بر ناخن سفيد شده و
خارش انگشتان و داحس و شقاق عارض از سرما و پاشيدن آب محلول آن جهت سوختگي آتش و منع آبلهٔ آن مؤثر
و با موم جهت داحس و با آب بر موي و بر بدن جهت رفع قمل و رشك و اذابهٔ لحم زائد در هر عضو كه باشد و ذرور آن جهت
رفع نزف الدم و حمول آن بتنهائي در پارچهٔ صوفي جهت رفع سيلان حيض و نشف رطوبات و اصلاح حال رحم و پيش از
هنگام جماع مانع حمل و با قطران مسقط جنين با تكرار عمل و نفوخ آن در دهن افعي و بعد سحق و قطور آن با آب دهن
انسان كشندهٔ آن و بخور آن در زير جامهٔ خواب كسيكه بترسد و فزع نمايد جهت ازالهٔ آن مؤثر و گذاشتن آن در زير جامهٔ
خواب مانع احتلام و رافع فزع در خواب مقدار شربت آن يك قيراط بدل آن نوشادر گويند از خواص آن آنست كه چون
كسي را چشم بد رسد و شب را بخور كند اگر در آن قطعه نقشه بصورت چشم پيدا گردد و آنرا در طرف قبلهٔ خانهٔ آن شخص بگذارند
چشم بد باهل آن خانه نرسد المضار آشاميدن نكرم آن بسيار مضر و محدث سرفهٔ شديد و يبس بسيار و مضر ريه و گاه مؤدي
بسل گردد و دود رم آن في الفور كشنده و مداواى آن آشاميدن شير تازهٔ دوشيده و كرهٔ گاو و با روغن گاو و شكر و نانخواه
و قي كردن و ميوهٔ تر و تازه خوردن است

* شبت * بكسر شين و فتح باء موحده و تاء مثناة فوقانيهٔ مشدده كه بفارسي شويت و شود و بيوناني انيتون و بهندي
سوا و سوي و تخم آنرا بهندي ولان خورد گويند * ماهيت آن گياهي است معروف قائم بر يك ساق و شاخهاي آن بسيار
باريك شبيه برازيانه و برگهاى آن ريزه و گل آن چتري و تخم آن ريزه تر از رازيانه و اندك پهن بشكل نصف دانهٔ رازيانه
در اول و گفته اند كه اهل تجربه تصريح نموده اند كه هر يك از رازيانه و شبت در بعضي اراضي منقلب بديگر ميشوند و قوت
آن تا دو سال باقي ميماند و از ادويهٔ كبار حللة العلل و بهترين آن تازهٔ خوشبوى شگفتهٔ آنست * طبيعت آن در آخر
دوم گرم و در اول دوم خشك و گفته اند تر آن در آخر اول گرم و خشك آن در اول آن * افعال و خواص آن محلل
و منضج و مفتح سدد و هاضم و با قوت باهت و مسكن مغص و اوجاع بارده و مدر بول و حيض و جهت ريو و فواق امتلائي و ضعف
معده و جگر و سپرز و سنگ گرده و مثانه و قولنج و منع فساد اطعمه و امراض بلغميهٔ حادثه در سينه و معده و امراض آلات تناسل
و آشاميدن آن با عسل جهت رفع سموم و اعانت برقي و اخراج اخلاط غليظه از معده و نيز آشاميدن طبيخ تازه و خشك برگ و
تخم آن جهت پراگنده نمودن رياح و تحليل آنها از جميع اقطار بدن و وجع ظهر و گرده و مثانه و ادرار بول و تسكين مغص
و قطع غثيان كه حادث از ايستادن طعام در معده و جوشيدن آن باشد و فواق بلغمي امتلائي و طبيخ گوشت با آن باعث
اخراج وسخ و زفارت و زهومت آن و سرعت طبخ و نضج و انهضام آنست و چون شبت را سائيده با عسل طبخ دهند تا منعقد
گردد بر معده لطوخ نمايند اسهال نمايد بآساني و جلوس در طبيخ برگ آن و بعد سحق تخم آن جهت امراض رحم و تحليل
رياح گرده و مثانه و انثيان و قطور عصارهٔ آن جهت امراض گوش مقدار شربت آن تا هشت درهم المضار مضر معده و رئتين

محرور و مغثی و مدار مت اکل آن و آشامیدن طبیخ آن مضعف دماغ و بصر و معده و کرده و مثانه و مقلل و مجفف منی و اکثار آن قاطع آن مصلح آن آب لیمو و سکنجبین و آب غوره و ترشیها و در محرورین قرنفل و دارچینی و عسل گفته اند بدل آن تخم آن و دهن آن که عصارهٔ برگ تازهٔ آن را با روغن زیتون بالمناصفه جوشانیده یا شند و یا برگ تازهٔ آن را در روغن پرورده که مکرر تجدید نموده باشند ملطف و مسخن و جهت اعیا و درد مفاصل و اعصاب و تلیین صلابات و تهیج اطراف و رفع قشعریره و لرزتپها بغایت مؤثر و تخم آن گرم و تر و خشک تر در اطعمه و ترشیها جهت اصلاح معده و خوردن ترشی آن بعد از طعام مقوی قوی و بدستور مضر محرورین و مغثی و اکثار آن مضعف دماغ و باصره و باه و مجفف منی و مصلح آن نیز ترشیها است و تخم سوختهٔ آن در دوم گرم و خشک و با عسل جهت امراض مقعده و بوا سیر شربا و ضمادا و با رماد زجاج و عسل جهت تفتیت حصاة و عسر بول مجرب دانسته اند و ذرور آن مجفف قروح رطبه و پرچرک و جهت قرحهٔ قضیب بی عدیل و ضماد مسحوق آن با عسل که در طبیخ بحد انعقاد رسیده باشد بر مقعده باعث تلیین طبع است

* شبرم * بضم اول و سکون باء موحده و ضم راء مهمله و میم و بکسر اول و سوم نیز آمده و بیونانی سطوسا و بشیرازی کاو کشک و کانبطنوسك و طانیطومك نیز نامند جهت آنکه چون گاو بخورد میمیرد و کوهفند را نیز بان نداند * ماهیت آن نباتی است که در بوستانها و کشت زارها روید و ساق آن راست و با زغب و کوه دار بقدر ذرعی شبیه بهنی و شبرد ار و برگ آن شبیه بطرخون و برگ کاج و گل آن بنفش و دانهٔ آن شبیه بعدس و مائل بسفیدی و زردی و بیخ آن سطبر و پرشیر و قوی تر از ثمر آن و ثمر آن قوی تر از برگ آن بهترین آن سرخ رنگ سبک وزن رقیق شبیه بپوست پیچیده است که از نصیبین و دیار دیگر آورند و بدترین آن تیره رنگ غلیظ سخت و آنچه از فارس آورند زبون و اقوال دیگر نیز در بیان ماهیت آن وارد است و آنچه بعد از شکستن در جوف آن مانند غبار باشد بسیار زبون قتال و غیر مستعمل بلکه استعمال مطلق آن بی احتیاج قوی مجوز نیست * طبیعت آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و در دوم گرم و در سوم خشک نیز گفته اند و شیر آن تا چهارم گرم و خشک * افعال و خواص آن از سموم قتاله و مسهل قوی بلغم و سودا و زرد آب و با قوت قابضه و مفتح دهن رگها و سدد و مد را خلاط از عمق بدن و موافق معدهٔ بارد رطب و جهت استسقای زقی و قولنج و درد مفاصل نافع و ضماد آن جهت خوبا بعد بدل مضر محرورین و ضعیف البنیه و معده و جگر و باه و مورث حمیات حاده و ضعف اشتها و محرق منی مقدار شربت آن تا یکدانگ و بدل آن ماذریون و بدل مثقال آن قاتل بقی و کرب و غشی و خناق مدا وای آن خوردن مسکه و روغن گاو و مرقهٔ چرب است و نیم مثقال شیر آن کشنده و غیر مستعمل مصلح آن تا کوفتهٔ آنرا در شیر خیسانیدن و سه مرتبه قبل بدل نمودن که در هر مرتبه یکشبانه روز در شیر باشد پس در سایه خشک نموده با انیسون و مقل و کمون کرمانی و هلیلهٔ زرد و صبر و تربد و امثال اینها از ادویهٔ مسهلهٔ معتدله استعمال نمودن است برای کسر حدت شبرم زیرا که آن بسیار حاد است پیش از اصلاح و بتنهائی جائز نیست استعمال آن و در معالجهٔ قولنج که سبب آن ریاح غلیظه و بلغم باشد با مقل و سکبینج و اشق و سرگین کرک حب ساخته بکار برند و در معالجهٔ اورام و سدد و آب زرد که عبارت از استسقا است و غلبهٔ بلغم و سودا در آب کاسنی و رازیانه و عنب الثعلب صاف کرده سه شبانروز خیسانیده پس در سایه خشک نموده با قدری نمك هندی و صبر و تربد و هلیله حب ساخته استعمال نمایند *

* شبه * بفتح شین و باء موحده و ها بپارسی روی توتیا و بهندی جست و بلغتی کهر بفتح کاف و سکون باء عجمی و خفای ها

وراء مهمله نامند * ماهیت آن یکی از اجساد معدنیهٔ معروفه است و از ترکیب آن با مس که ثلث وزن شبه و دو ثلث مس
و یا ربع وزن شبه و سه ربع مس باشد جسدی زرد رنگ شبیه بطلا میسازند که بفارسی آنرا برنج و بهندی پیتل نامند و بعضی
شبه را اسم اصطلاحی آن برنج مصنوع دانسته اند و شبه مابین اسرب و قلعی است و صلب تر و دیر گداز تر از زهره و رنگ
آن مائل بکبودی و رنگ آن کمتر از فلزات دیگر و اوانی مصنوع از آن جوهر دارد و نگاهداشتن آب در آن سرد و گلاب و
اکثر عرقها در آن خوب میماند و دیر فاسد میگردد بخلاف اوانی اجساد دیگر و اوانی خالص آن شکننده میباشد * طبیعت آن
گرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن اکل و شرب در اوانی آن مقوی دل و معده و رافع خفقان و طلای محکوک
آن با آب را زیانه و یا کاسنی و یا عنب الثعلب محلل اورام و اکتحال سوختهٔ آن جهت رفع بیاض عین و سلاق و جرب و تقویت
آن و در اطلیه جهت کلف و تحلیل اورام و رفع آثار مفید مضر طحال مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یک دانگ و گفته اند
که چون موی را بمنقاش آن بکنند دیر بر آید و گفته اند مداومت آشامیدن آب در ظرف مصنوع از آن حابس طبع و
مورث قولنج و زردی رنگ است و نیز شبه اسم درختی است معرب از شا با هی سریانی و بیونانی فالیورس نامند بزرگ
و بقدر سه ذرع بلند میشود و در ریگستانها و اراضی خالیه بهم میرسد و شاخهای آن باریک صلب با خارهای کوچک و برگ
های آن شبیه ببرگ آس سبز مائل با اندک زردی و گل آن اندک سرخ رنگ و ثمر آن مانند شاهدانه که چون بفشارند
از آن رطوبتی لزج بسیار بر آید * طبیعت آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و برعکس نیز گفته اند * افعال و خواص
آن تخم آن از اکبر و اعظم ادویه نافع از برای نهش افاعی و حیوانات سمی و مغری سینه و همچنین برگ و بیخ آن و طبیخ
آن حابس بطن و محلل اورام بلغمیه است در ابتدا

* شبیبی * بفتح شین و کسر دو باء موحده و سکون دو یاء مثناة تحتانیه در میان و آخر بیخ شوکران است و آنرا عامه بیخ
نفت نامند جهت آنکه در کوه نفت بسیار بهم میرسد و شبیه بلفاح است در تخدیر و اکثر افعال

* فصل الشین مع الثاء المثلثة *

* شث * بفتح شین و ثاء مثلثه در ماهیت آن اختلاف است یوسف بغدادی برگ سرو دانسته که از آن دباغت جلود
مینمایند و گفته اند که گیاهی است تلخ خوشبو که بآن پوست را دباغت میکنند و انطاکی و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه
نوشته اند که نباتی است بی ساق و گل و منتشر در اوراق مثل اکم تو بر تو با رطوبت بسیار کریه الرائحه زرد رنگ و در
کوهستانها و سنگلاخها بهم میرسد و دباغان دباغت پوست بآن میکنند * طبیعت آن در دوم سرد و خشک * افعال و
خواص آن آشامیدن آب آن حابس قی و مقوی معده و قاطع نزف الدم همه اعضا و جهت اسهال سریع الاثر و در
امراض چشم قائم مقام ماميثا مضر مثانه مصلح آن عناب مقدار شربت آن یک درم بدل آن سماق است و چون پوست
حیوانات را بآن دباغت نمایند خوشبو گردد

* فصل الشین مع الجیم *

* شجرة ابی مالک * بفتح همزه و کسر باء موحده و یاء مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر لام و کاف بیونانی قلومانس
نامند * ماهیت آن نباتی است دو نوع میباشد بری و بحری و نبات آن منحصر بیک ساق مربع سبز رنگ و بعضی مائل
بسرخی و بنفشی و بر آن گرهها از هم دور و بر هر گرهی دو برگ بزرگ بقدر کف دستی در مقابل یکدیگر و مشرف دندانه دار
مانند اره و با ثمن برگها سفید که گویا برگ کوچکی است و کثیر الشعبه و شاخهای آن مجوف و گل آن ریزه و بنفش و ثقیل

الرائحه را قاطع سبزی و ثمر آن بقدر زیتونی مدور و لحم آن سیاه باریک و تخم آن بزرگ بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید با لزوجت که چون در آب ریزند از آن کفی مانند صابون برآید و از آن گازران جامه شویند خوب پاک کرده و در دمشق و نواح آن بسیار و آنرا صابون القاف نامند و منبت آن جاهای نمناک و سایه و کنار آبها و همان آنها ست و گفته اند که قسمی از عرطنیثا است و غیرچوبه صباغان است و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که نوعی از کلیم شوعا ست و در آذربو مذکور شد * طبیعت آن در اول دوم گرم و در یبوست قریب الاعتدال * افعال و خواص آن تخم آن از ادویهٔ شریفه است مقطع بلغم و جالی و مسهل سودا برفق و بهتر از لاجورد و دافع جمیع امراض سوداویه و در رفع جذام و قرحهٔ ردیه بی عدیل گفته اند و آشامیدن آن خصوصا بری جهت نزف الدم نفساء مجرب و ضماد تخم بری آن جهت خنازیر و طلای برگ هردو نوع آن رافع قروح و التیام دهندهٔ زخمها مضر مثانه مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن بوزن آن حجر ارمنی است *

* شجرة الراهب * بفتح راء مهمله و الف و کسر ها و باء موحده * ماهیت آن در طب قدیم محمد بن احمد گفته درختی است که در بلاد دمشق بهم میرسد مزروع و غیرمزروع ثمر آن شبیه بثمر شاهدانه و روغنیکه از ان میگیرند در طعم نیز شبیه بشاهدانج * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن گفته اند دانهائیکه در شاخهای بالای آن میباشد مقی قوی و دانهای شاخهای زیرین مسهل بدون قی و دانهای شاخهای وسط آن هم مقی و هم مسهل مقدار شربت آن از پانزده دانه تا چهل دانه و غیرماهو دانه است *

* شجرة المریم * بفتح میم و سکون را و فتح یاء مثناة تحتانیه و میم * ماهیت آن نبات بخور مریم است و مذکور شد و شاخهای آن درهم و مشبک در رنگ بکرکه چون در آب اندازند درازو بالیده گردد و چون خشک شود بحال خود عود کند * طبیعت آن در سوم گرم و در یبوست معتدل * افعال و خواص آن مفتح و رافع بلغم و سرح کنندهٔ بشره و جالی و جهت زکام بارد و نزول آب در چشم و آب نقوع آن جهت عسر ولادت و اخراج جنین بی عدیل و طلای آن جهت بواسیر و بهق و برص و اندمال زخمها و بردن گوشت زائد مؤثر مضر ریه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا نیم درم است *

* شجرة ابراهیم * پنجنکشت است بعضی آنرا ام غیلان و جمعی شانج دانند ما لبقی نوشته که در فلاحه شجرهٔ ابراهیم را عظیم و طویل و کثیر الشوک و پهن برگ و گل آن زرد و خوشبو و آنرا برم نامند و در صحراها و زمینهای خالی خشک بهم میرسد و کاه گل آنرا در لخالخ و خوشبوئیها میندازند

* فصل الشین مع الحاء المهملة *

* شحرور بضم شین و سکون حا و ضم راء مهمله و سکون واو و راء مهمله در آخر لغت عربی است و بترکی قراطارغ و باصفهانی غوغار و بمازندرانی توکا ورنا منند * در ماهیت آن اختلاف است اکثری گفته اند طائریست سیاه بجثهٔ قمری و منقار و پاهای آن در از و زرد مائل بسرخی و اقوال دیگر که دراج و کبک دری و نوعی از گنجشک بزرگ سیاه طویل العنق و منقار و پا است توهم است * طبیعت آن در دوم گرم و تر و در اول گرم و خشک نیز گفته اند * افعال و خواص آن سریع الهضم صالح الغذا و جهت کزاز و ما لیخولیا و فالج نافع و خون آن با روغن بادام بغایت مورث حسن صوت و رافع گرفتگی آواز و صاحب منهاج گفته که بهترین آن گوشت آنست و صلب و گرم و خشک و دیر هضم بسبب صلابتی که دارد و ردی الغذا و دیر هضم و مولد خون گرم و مضر معده مصلح آن روغن بسیار است *

شجرة الراهب

شجرة المریم

شجرة ابراهیم

شحرور

* شحم * بفتح شین وسکون حاء مهمله ومیم بفارسی پیه نامند * ماهیت آن عضویست از اعضای مفرده که بر بعض اعضا
مانند گرده ومعده وامعا متوالد ومنعقد میگردد وبرای محافظت آن وآن صلب تر از سمین وماده آن وسمین هردو رقیق
دم بارد مائی وفاعل انعقاد آن هردو برودت است ولهذا گرمی آن هردو را میگدازد ولیکن برودت وکثافت وانعقاد در
شحم غالب تر از سمین است ودهنیت ومائیت بر سمین وبهترین آن تازه برآورده از حوالی گرده است واجود طرق
استعمال آن آنست که از اغشیه آنرا پاک نموده در ظرف مسی ویا آهنی بآفتاب گذارند وهر قدر که از آن گداخته
گردد در ظرف سفالی بردارند واگر نمک سود نمایند جهت محافظت بعضی امراض بد نیست واز برای بعضی امراض
زبون ونیز طرق تصفیه وحفظ آن در مقدمه مذکور شد * طبیعت آن بدانکه شحم حیوان نر گرم تر از حیوان ماده
ووحشی گرم تر از اهلی وهمچنین شکاری از غیر شکاری وخصی بین بین قریب بماده آن وابرد وارطب از لحم است وتازهٔ
آن گرم تر وکهنهٔ آن گرم وخشک وگفته اند هرچند کهنه تر میشود گرمی وخشکی ولطافت آن زیاده میگردد وبحسب هر حیوانی
طبیعت آن مختلف میباشد وشحم هریک از حیوانات در رسم خود مذکور شده ومیشود ان شاء الله تعالی واز مطلق آن
مراد پیه بز است وخشک تر وسریع الهضم تر وسریع الانحلال تر وبطی الفساد تر از الیه است که دنبه باشد وارطب شحوم
شحم خنزیر است وفعل آن قریب بزیت پس شحم بط وشحم بز غلیظ تر از شحم خنزیر وبط وشحم مرغ خانگی وخروس بین آن
هردو اند وشحم گاو نر گرم تر از شحم گوسفند وشحم بز ماده گرم تر از بز نر وشحم شیر گرم تر از همه وقوت تحلیل وحدت آن
زیاده ولهذا در ابتدای اورام استعمال آن جائز نیست ودر انتهای اورام صلبه ومزمنه نافع * افعال وخواص آن
بهترین شحوم شحم خوک است در نضج وتلیین اورام حاره وقرحهٔ امعا وتسکین اوجاع وغوص در اعماق بدن پس
شحم بط نیز سریع الغوص است بالزوجت پس پیه گردهٔ بز ماده جهت قرحهٔ امعا واوجاع معای مستقیم ولهذا مسکن اوجاع
وجالب نوم است وپیه خرس جهت داء الثعلب وپیه مرغابی جهت خشونت زبان وورم رحم وامعا وچون با برنج
پخته شود جهت قرحهٔ مثانه واکتحال پیه ماهی نهری که از حرارت شمس گداخته باشد با عسل جهت تقویت باصره وبحری
آنرا انفع گفته اند وپیه افعی جهت نزول ماء در چشم مجرب وپیه کرکس وجوارح طیور وحشی جهت اوجاع مفاصل
وپیه شیر جهت تقویت باه نافع وضماد مرکب از موم وزفت وشحم گاو نر با شحم بچهٔ گاو وبا شحم بز نر با شحم بز ماده و
با شحم خنزیر جهت نضج وتفتیح اورام ودمامیل وبهترین دوائی است وشحم خنزیر جهت اطفال وزنان وکسانیکه
گوشت بدن ایشان نرم باشد بهتر وشحم ثور از برای مفلوجین وحصادین وجمیع اعضای یابسهٔ صلبه جهت زیادتی تحلیل
آن انفع وگفته اند که چون از عضوی موی آنرا بکنند وپیه افعی را بجای آن بمالند دیگر در آن عضو مو نروید واصلی
ندارد وشحم اوز وشحم دجاج نمک سود جهت تحلیل اورام رحم نافع وشحم فیل وایل را چون لطوخ نمایند جهت
طرد هوام نافع وشحم تیس هندی که بهندی بهرو بهاز ند رانی زیل نامند از انفع ادویه است برای فالج وخوردن شحم
مغثی ومرخی معده مصلح آن در محرورین سکنجبین وآب لیمون وامثال آن ودر مبرودین زنجبیل ونمک وامثال آن
بدل آن در جمیع افعال روغن زیتون واز آن بهتر است

* فصل الشین مع الراء المهملة *

شراب مروق * بضم میم وفتح را وواو مشدده وقاف * ماهیت آن خمری است که آنرا [illegible] وبکسمات در آن
خیسانیده بعد از شش ساعت صاف نمایند وبخورند کثیر الغذا وموافق بابدان است

شربین بضم شین وسکون راء مهمله وکسر باء موحده وسکون یاء مثناة تحتانیه و نون لغت فارسی است بیونانی قادرس و بفرنگی سندر و بلغت اسلام آباد چاتکام که مضاف بنکاله است کرجن نامند *ماهیت* آن از اصناف سرو است برگ آن از ان عریضتر و ثمر آن شبیه بثمر سرو و از ان کوچکتر و قطران حاصل از ان بهترین قطرانها است و بعضی آنرا از اقسام صنوبر دانسته اند و بلند بسرو اشبه و از ان کوچکتر و در اصفهان معروف بدرخت نوش است و قسمی دیگر از ان کوچکتر و خاردار و ثمر آن بقدر کردکان و آنرا عرعر بری نامند و گفته اند درخت شربین تا پنجاه سال میماند و در کتاب فرنگی مصور دیده شد نوعی را که ثمر آن شبیه بثمر کاج و بزرگتر از ان بود و شاخهای آن متراکم برگ برگ با برگهای باریک اندک بلند *طبیعت* اقسام آن در اول سوم گرم و خشک *افعال و خواص* آن آب مطبوخ شاخ آن جهت قروح ظاهری و باطنی و سستی اعضا و ضعف معده و جگر و رباح غلیظ و باطلا جهت گزیدن ارنب بری و لعوق آن جهت داء الفیل و بدستور و لطوخ آن جهت منع ریختن موی و رفع قمل و تحلیل اورام و امراض مقعده و رحم و مضمضه بطبیخ برگ و ثمر آن با سرکه جهت درد دندان و ضماد آن جهت خناق و ورم لوزتین و با نمک جهت نهش مار شاخدار و دود آن جهت رفع نزف الدم و اعیا و التیام قروح و خوشبوئی رائحهٔ بدن و احتقان بطبیخ آن جهت کشتن سائر دیدان موثر و ثمر آن قابض و مدر بول و مخرج مشیمه و جهت سعال رطوبی و علل کبد و گزیدن ارنب بری نافع و لطوخ ثمر آن با شحم ایل و با مغز سر آن بر تمام بدن جهت عدم مضرت هوام موذی نافع و مورث صداع و مزال مصلح آن فواکه ترش و کشنیز است و احوال قطران آن در حرف القاف مع الطاء در قطران مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و اهل بنکاله و فرنگ قطران آنرا که روغن کرجن نامند بر چوبهای عمارات و کشتیها برای محافظت از کرم خوردن می مالند و داخل رنگها نیز نموده در کشتیها میمالند *

شراب اسم اصطلاحی خمر است و نیز شراب را بر شربت معمول مطبوخ آب میوها و با ادویهٔ رطبه و یا یابسه در آب پخته صاف کرده با شیرهٔ نبات و یا قند و یا عسل و یا مانند آنها بقوام آورده اطلاق می نمایند

شریفه بفتح شین وکسر را و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح فا و ها آنرا سیتا پهل نیز نامند *ماهیت* ان اسم هندی ثمری است هندی شبیه بثمر صنوبر که بفارسی کاج نامند و پوست آن صلب خشن و مقطع بهم پیوسته و بعد از رسیدن نرم و از هم بعضی جدا میکردند و بعد قطعهای آن در جوف آن دانها است و بر هر دانه رطوبتی و پیوسته بباطن پوستها نیز رطوبتی غلیظ لزج دانه دار و در زیر آن پرده اندک نازک لزج و در جوف آن تخمی سیاه رنگ اندک طولانی بقدر لوبیا و حب الخروع و مغز آن سفید و درخت آن پریشان با شاخهای بسیار و تا بسه قامت بلند میشود و برگ آن از برگ ساذج عریض تر و اندک کوتاه تر و نازک تر و بهترین ثمر آن بزرگ بالیدهٔ رسیدهٔ شیرین بزرگ دانه پر رطوبت آنست *طبیعت* ان در دوم گرم و تر با رطوبت لزجه *افعال و خواص* ان اندک مسخن و مخرب معده و محرک مواد ساکنه و ملین طبع خصوص با پردهٔ بالای تخم آن خوردن نفاخ و بطی الهضم و اکثار آن مولد خون بلغمی لزج سوداوی و محدث حمیات و دمامیل و جرب و قوبا و امثال اینها و تخم آنرا چون بسایند و بر سر بمالند سپش آن را بکشد و دفع نماید ولیکن باید که احتیاط نمایند که بچشم نرسد که سوزش و ورم میکند و فرزجهٔ آن مسقط جنین است و مجرب

فصل الشین مع الشین المعجمتین

* ششریث * بکسر شین وسکون شین دوم وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وثاء مثلثه * ماهیت آن اسم بیخ نباتی است که در بلاد مصر یافت میشود سطبرتر از انگشتی و بی مزه مائل بزردی * طبیعت آن گرم و خشک * افعال وخواص آن جهت استسقای زقی مجرب دانسته اند وگویند بدون کرب و مشقت اخراج زرد آب میکند

* فصل الشین المعجمة مع الطاء المهملة المشالة *

* شطیبه * بضم شین وفتح طا وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح باء موحده وها لغت مغربی است * ماهیت آن نباتی است کثیر الوجود در کوه های برف دار برگ وتخم وشکل گیاه آن مانند زیره وباندک تندی طعم وشیرینی وبیخ آن چند عدد مجتمع وغیر مستحکم وبعضی از آن راست وبعضی کج * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن بالخاصیة جهت تبهای حاره نافع ومدر بول ومفتت حصاة ومحلل ریاح معده ورافع اکلهٔ مستحکمه وضماد آن بجهت علت معروفه بشوکه گویند مجرب است *

* فصل الشین مع العین المهملة *

* شعر * بفتح شین وسکون عین وراء مهملتین بفارسی موی وبترکی قیل وبهندی بال نامند جمع آن اشعار وشعور وشعار آمده * ماهیت آن متولد از ابخره و ادخنهٔ اخلاط محترقه ویابسه است وفرق میان آن وصوف و وبر آنست که شعر پیچیده نمی باشد بخلاف صوف ووبر وصوف نرم ونازک وما بین آن هردو است وصوف را بفارسی پشم ووبر را کرک نامند وهر سه عام اند همه حیوانات یعنی بعضی را شعر ووبر هردو میباشد مانند بز و بعضی را پشم فقط میباشد مانند میش وبره و بعضی را موی فقط مانند اکثر حیوانات وانسان را نمی باشد مگر شعر فقط واز مطلق آن مراد شعر انسان است * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن سوختهٔ آن مسخن وبغایت مجفف وبلذع وجهت اکله وخشک کردن زخمها و قلاع وقروح ذرورا وطلاء باعسل وباکندر وزفت جهت جراحات سر ذرورا بعد از مالیدن زفت بر آنها وطلای آن با مرداسنگ جهت تسکین مجرب وحکهٔ شد بد قوی چشم وباروغن زیتون ویا آب جهت سوختگی آتش وباسرکه سائیدهٔ آن جهت تحلیل رقاع ثآلیل وبنور وسلک دوانهٔ گزیده وباشراب وروغن زیتون وبا آب جهت ورم سر وجراحت آن وبد ستور غیر محرق آن ومحرق آن باعسل جهت قلاع دهان اطفال وباروغن گوسفند جهت عشره وورم حادث ازان وذرور آن جهت بروز مقعده ورد کنند ة آ نست بر موضع خود وقطور آن باروغن گل جهت تسکین درد گوش وباسفید آب وتوتیای مغسول وگل ارمنی جهت حرقة البول مجرب وبخور آن جهت صرع سددی وگریزانیدن هوام وحمول آن جهت صلابت رحم وتجفیف رطوبات آن وصرع وماء الشعیر که از تقطیر آن حاصل میکرد جهت داء الثعلب ورویانیدن موی مجرب وبد ستور دهن آن ونیز مقوی باه است وتعلیق موی طفل ببش از آنکه صلب شده باشد جهت نقرس وعقرب گزیده نافع و دستور احراق آن در دستورات مقدمه ودهن آن در مرکبات دراد هان مذکور شد *

* شعر الجیان * بکسر جیم وفتح یاء مثناة تحتانیه والف ودال مهمله * ماهیت آن نباتی است شبیه بموی یال اسپ و باریک وسیاه چند بن عدد بهم پیوسته شبیه بدسته از کنجا روئیده وبر روی زمین پهن وبی برگ وساق وبیخی قوی وچون بسوزانند بوی موی سوخته ازان آید وغیر پر سیاوشان است * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن بخور آن جهت تپ ربع مجرب وتعلیق آن ومانع مالندگی مسافران وروندگان بیاده است

* شعر الغول * بضم غین معجمه وسکون واو ولام وآنرا لحاء الغول نیز گویند * ماهیت آن گیاهی است بی ساق و

بسرو منحصر در اوراق خشن شبیه بورق حس مائل بسیاهی و بیخ آن سیاه و پر ریشه و در دار المرز موجود و در تنکابن کرف
نامند و غیر پرسیاوشان است چنانچه بعضی گمان کرده اند ما لیقی گفته که آنرا بفارسی اردمانه و ببربری مامرب و ستبون
نامند و آن نباتی است که در اقلیم ثالث بهم میرسد و در غیر آن از اقالیم دیگر بهم نمیرسد و آن تارهای باریک شبیه بموی
است که بر روی زمین پهن میشود و طول بسیار ندارد و شاخ و برگ و گل نیز ندارد و چون جمع کرده شود منقبض
میگردد و چون بر آتش اندازند بوی موی آید و بعضی محض مسنون را شعر الغول نامیده اند و در مغرب اقصی بسیار
می روید میان مدینهٔ تلمسان و مدینهٔ فاس و در آنجا معروف بلحیهٔ مسنون است * طبیعت آن گرم و خشک باعتدال *
* افعال و خواص آن قریب بپرسیاوشان است و در تنقیهٔ سینه قوی تر از آن و مالیقی گفته از خاصیت آن آنست که بخور
آن زائل کنندهٔ تپ ربع است بزودی و تعلیق آن بر بازو مانع کثرت تعب و ماندگی مسافر است در راه رفتن
* شعیر * بفتح شین و کسر عین مهملة و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهملة بفارسی جو و بهندی جو بفتح سین مهمله و جیم عجمی
نامند * ماهیت آن از حبوب معروفه است بهترین آن سفید رسیدهٔ بالیدهٔ تازهٔ آنست و کهنه که یکسال بر آن گذشته
باشد بسیار زبون * طبیعت آن در آخر اول سرد و خشک * افعال و خواص آن قلیل الغذا تر از گندم و با قوت جالیه
و غسالیه و مجففه و رادعه و مسکن غلیان صفرا و خون و عطش و حدت حمیات حارهٔ حاده و سل و دق مصلح آن لبن یتوعات
و مورث لاغری بدن و مضر مثانه مصلح آن روغنها و انیسون است و آب جو مقشر مطبوخ بحدیکه جوها شکفته و مهرا شوند
و صاف کرده سرد نموده و بانیم گرم بیاشامند که ماء الشعیر نامند سرد و تر و مسکن حدت دم و صفرا و اخلاط محترقه و حمیات
حارهٔ حاده و امراض حاده و مسکن حرارت باطنی و لهیب و حرارت جگر و عطش مفرط و دق و سل و قرحهٔ ریاح و ذات
الجنب و سعال یابس و صداع حار و امثال اینها و سدد و سریع الانحدار و مولد خون صالح و مرخی معدهٔ رطب و مضر احشای
بارده و نفاخ و مصلح آن گلقند و هنگام اعتقال بطن استعمال آن جائز نیست و مطبوخ آن با نصف وزن آن خشخاش کوبیده
مانند حریره جهت صداع حار و با اضافهٔ قرطم جهت اخراج بلغم لزج و منع شری و مفتح سدد و با عناب و سپستان و انجیر و
پرسیاوشان جهت درد سینه و سرفه مجرب و شیرهٔ جو که کشک الشعیر نامند سرد مائل بخشکی و غلیظ تر از ماء الشعیر و جهت
اسهال صفراوی و امزجهٔ حاره و غرغره بدان جهت ورم گلو و درد آن و ضماد آرد آن رادع و محلل اورام صلبه و
گشایندهٔ دمامیل حاره و بتنهائی و یا با تخم خبازی بوزن آن جهت سل و ذات الجنب و اورام زیر بغل و سینه و پستان
و بناگوش و سائر اعضا و بدستور با قلیلی روغن چینی جهت اورام که حرارت آنها در کمال حدت نباشد و با سرکه جهت اورام
صفراوی و شری و اگر آرد آن نباشد جو مقشر را با آب و یا عصارات برگهای مناسبه سائیده استعمال نمایند و با آب سفرجل
جهت نقرس حار و با آب کشنیز تازه جهت تحلیل خنازیر و اورام حارهٔ صلبه و ورم گلو و با راز یانج و تخم کتان و زفت و بول
اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و گشودن دمل و با اکلیل الملک و پوست خشخاش جهت ذات الجنب و نقرس و مطبوخ آن
با سرکه جهت جرب و حکه و با بنگ و افیون و آب برگ کاهو و مانند آن جهت صداع و ورم چشم و نزلات و باد سرخ و
استحکام نمودن عضو مکسور و مرضوض و طلای مطبوخ آن با انجیر و ماء العسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حار بغایت مؤثر
و ضماد سوختهٔ آن با سرکه جهت کلف و حزاز نافع و سویق آن یعنی آرد بو داده آن که در سویق مذکور شد تبرید و تغذیهٔ
آن زیاده از سویق گندم است و آشامیدن آن با قدری شکر بهترین اغذیهٔ اطفال است و مسکن عطش و لهیب باطنی و

نان آن ثقیل بطیء الهضم و نفاخ و چون خمیر آنرا یکشب گذارند تا ترش شود و در روغن حل کنند و یکشب بگذارند پس بنوشند جهت تسکین غلیان خون صفراوی و لهیب باطنی و تشنگی مفرط و قی صفراوی و تبهای حاره و اسهال صفراوی و حکه بی‌عدیل مضر مبرودین و نفاخ مصلح آن شکر و یا نبات خوردن و مصلح سویق آن مغسول نمودن و با شیرینی خوردن است و دستور طبیخ ماء الشعیر در قرابادین در حرف المیم مع الالف مذکور شد

* فصل الشین مع الفاء *

* **شغنین البری** * بفتح شین و سکون فا و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون معروف بهمام است بترکی الافاخته و بهندی بگله نامند * **ماهیت** آن مرغی است از فاخته بزرگتر و سفید و طوق گردن آن سیاه و ناتمام و گردن و پای آن بلند و گویند بچهٔ فاخته است و بفارسی بوتیمار نامند و گویند کبوتر بر بست و منقار و پای آن سرخ است و آنچه در هند و بنگاله دیده شده طوق گردن ندارد و تمام آن سفید و منقار آن سفید رنگ و پاهای آن بلند باریک سیاه رنگ و بعضی را مائل بزردی و بعضی را پرهای سر آن بلندتر و اکثری را کوتاه تر * **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و گویند خشکی بر آن غالب است * **افعال و خواص** آن بغایت مسمن بدن و مجموع آن مستحیل بخون صالح میگردد و مقوی قوت ماسکه و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاده کنندهٔ قوت حافظه و محرک باه و اکثار آن مضر محرورین و مورث بیخوابی مصلح آن سرکه و کشنیز و مقوی فعل آن شیر تازه دوشیده است و گویند بهتر آنست که بعد از ذبح یکروز رها کنند و روز دیگر پخته بخورند و همچنین سائر طیور قویه را بهترین آن کوچک فربه آنست و زیاده از یکسالهٔ آن و همچنین لاغر آن بسیار مضر است

* **شغنین البحری** * بهندی ماکوچ و بفرنگی پستیناکه مرین نامند * **ماهیت** آن حیوانی دریائی است شبیه بخفاش در رنگ و بال و شکل در دنبالهٔ آن نیشی مانند خار است * **افعال و خواص** آن چون کسی را بگزد الم عظیم حادث کرده و چون نیش آنرا در زیر جامهٔ خواب گذارند مورث بیخوابی مفرط و دفن کردن آن در خانه موجب تفرقه اهل آن خانه و پاشیدن مسحوق سوختهٔ آن برد و کس باعث تفرقه و بغض ایشان و بدین سبب آنرا حوت الشر نامند و گویند چون در بول کسی نیشی آنرا فرو برند باعث سوزش و درد عظیم صاحب بول شود و مادامیکه بر نیاورند رفع آن نشود

* فصل الشین مع القاف *

* **شقاقل** * بفتح شین و دو قاف در میان هر دو الف اول مفتوح و دوم مضموم و در آخر لام و آنرا شقاقل و ششقاقل و حشقاقل و شقیقل و هشقیقل نیز و بهندی ستالی و سوالی و دودهالی و کاکول و ستاور نیز نامند * **ماهیت** آن بیخی است پر گره و بالزوجت و اندک شیرینی و بسطبری انگشتی و در از و سفید رنگ و ساق گیاه آن پر گره و برهر گرهی برگی و ثمر آن بقدر نخودی سیاه و پر از رطوبت سیاهی و گل آن بزرگ تر از بنفشه و منبت آن زیر اشجار متراکمه و جاهای نمناک و مستعمل بیخ آنست و قوت آن تا چهار سال باقی میماند * **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم تر با رطوبت فضلیه * **افعال و خواص** آن مبهی و مفتح و قاطع بلغم و مقوی ظهر و مسخن معده و کبد و گرده و مضر احشا و مصدع و مصلح آن عسل و مربای آن با عسل بغایت مقوی ارواح و قوی و باه و زیاده کنندهٔ منی مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن در تقویت باه حب الصنوبر و بوزیدان است *

* **شقایق** * بفتح شین و قاف و الف و کسر یاء مثناة تحتانیه و قاف و آنرا شقایق النعمان و بلاطینی بیای دراز ابتلم بمعنی گلی که رنگ او زود متغیر میشود و بلغت کستیلان امابلس و بفارسی لاله نامند و در وجه تسمیه و نسبت آن بنعمان گفته‌اند برای مشابهت رنگ آن بشقیق برق است و نیز گفته‌اند شبیه است بخون که سرخ است و خون را نعمان نامند و نیز

گفته اند چون نعمان بن منذر آنرا بسیار دید و دوست میداشت و اول کسی بود که در خورنق اطراف قصر خود کاشته بود و نیز
گفته اند که چون او آنرا بسیار در رخصابات استعمال مینمود لهذا موصوف بدان نموده اند * ماهیت آن نباتی است
شبیه بخشخاش در نبات و برگ و گل و ثمر و دانه الا آنکه از آن در همه چیز کوچکتر و تخم آن ریزه تر و بری و بستانی میباشد
و برگ بستانی آن از بری ریزه تر و گل آن اکثر پنج برگ و صد برگ که هزار انامند نیز میشود و الوان و اقسام نیز
* طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن افیون حاصل از آن مانند آنکه از کوزهٔ خشخاش اخذ
مینمایند بسیار قوی التخدیر و السکر و بدستور دانه و پوست آن از دانه و پوست خشخاش جاذب و ملطف و مفتح و جالی
آثار و مجفف و آشامیدن گل خشک مسحوق آن بقدر دو درم با سکنجبین جهت تسکین درد احشا و اعضا که دفعةً بهم رسیده
باشد بسیار سریع الاثر و نقوخ آن قاطع رعاف در ساعت و ذرور آن حابس نزف الدم هر عضو و در مطبوخات صاحب جدری
در اوائل جهت تلطیف ماده و تصفیهٔ آن و تفتیح مسام و بروز بظاهر جلد نافع و آشامیدن طبیخ برگ و ساق آن که با کاه
جو پخته باشند مدر شیر و بول و حیض و طلای عصارهٔ آن منقی چرک زخمها و رافع تقشر جلد و محلل ورم چشم و سعوط آن
منقی رطوبات دماغی و قطور آن جالی بیاض عین و بدستور قطور برگ گل آن و اکتحال بدان و ضماد گل آن با پوست
گردکان سبز سیاه کنندهٔ مو و رافع قوبا و آشامیدن یک درم تخم آن هر روز با آب سرد و مداومت بدان جهت رفع برص
مجرب گفته اند و یک درم از قبهٔ آن با شراب مورث جنون است

* شقراق * بفتح شین و بکسر نیز آمده و قاف و فتح راء مهملهٔ مشدده و الف و قاف و شراق و شرقوق و شرشق نیز و بفارسی
کاسکینه و بشیرازی کاسه شکنک و باصفهانی سبزقبا و بمازندرانی کراکرو و عرب آنرا اخیل گویند و بدین یمن دانند و بهندی لهتوره
نامند * ماهیت آن دمامنی گفته طائری است بقدر کبوتر و کوچک سبز رنگ خوش منظر و در جناح آن سیاهی و مختلط
بسرخی و سبزی و سیاهی نیز میباشد و در بلاد روم و شام و خراسان و نواح آنها بسیار و حریص و بد خورد و زرد بچهٔ مرغان
دیگر است و دور از آبادانی و مردم میباشد و بر سر کوهها آشیانه میسازد و لیکن بچه در آبادانی برمی آورد و عقب از سفاد
و کثیر الاستغاثه میباشد و فریاد بسیار میکند که گویا آن را زده اند و بغدادی و انطاکی گفته اند طائری معروف است ملون
بسبزی و سرخی و سیاهی و در اشجار و شکاف دیوارها خانه میسازد و در تابستان دیده میشود و بد بو است و کثیر التصویت
و گویند طائری است بقدر گنجشک که بیه گویند و گنجشکان را صید کند * طبیعت آن گرم و خشک در دوم * افعال و خواص
آن محلل قوی ریاح غلیظه و مواد بلغمیه و دیر هضم مضر محرورین و مصلح مصلح آن سکنجبین عسلی و شکری و طلای سرگین
آن جهت جلای کلف نافع است

* فصل الشین مع الکاف

* شکاعی * بضم شین و بفتح نیز آمده و فتح کاف و الف و عین مهمله و الف مقصوره لغت عربی است و بیونانی اقرانبقی
و نیز اقشارنبقی بمعنی شوکة البیضا نامند و گویند آنرا شوکة البیضا و شوکهٔ عربیه و کثیر الرکب نیز و ببلاد طبنی اطرکطیاس
و بفارسی بادآورد گویند و اصح آنست که غیر بادآورد است بلکه از اصناف آنست و نیز بفارسی آنرا چرچه گویند و در
بعضی بلاد معروف بکنکر است و گویند بهندی اونت کتاره نامند * ماهیت آن دو نوع میباشد یکی گل آن سفید
و شاخهای آن باریک بلند سفید و کم شعبه و دیگری گل آن بنفش و شاخهای آن اندک قویتر و پر شعبه و مائل بسبزی
و زردی و این مخصوص بشکاعی است و تحقیق آنست که ساق آن مثلث و طولانی و سطبری آن بقدر انگشتی و باریکتر از آن

و برگ آن کوچک مثلث شکل اندک ضخیم طولانی با زغب کسی و بر سر آن خاری و گل آن بنفش مائل بزردی و تخم آن ریزه مثلث شکل خاکستری رنگ و طعم آن شیرین و بهترین آن سبز و بعضی گفته اند زرد آنست که کهنه نباشد و مستعمل ازان بیخ و ثمر آنست و بیخ آن قویتر * طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گویند در اول گرم و در سوم خشک و بعضی سرد نیز گفته اند * افعال و خواص آن قوت تجفیف و قبض این زیاده از باد آورد و با قوت تریاقیت و بیخ و ثمر آن ملطف بلغم و مفتح و جهت قطع نزف الدم از سینه و ورم لهاة و مقعده و طبیخ آن جهت امراض معده و کبد و حمیات مرکبه و کهنه و خصوصا در صبیان بغایت نافع و جهت فالج و رعشه و اوجاع ظهر و اسهال بطن و جهت جذام و برص و بهق و قطع سیلان رطوبات از رحم و سائر بدن مفید برای آنکه دافع مواد سوداویه و بلغمیه و جالب آنها است از عمق بدن و با فستین مسمن بدن و بیخ آن حابس نزف الدم و محلل اورام مفعده و مدمل قروح مضر رئه مصلح آن صمغ عربی است مقدار شربت آن دو درم و صاحب تقویم پنجدرم گفته بدل آن باد آورد و در سائر افعال قریب بباد آورد و در حرف الباء مع الالف مذکور شد صاحب اختیارات بدیعی گفته که بشیرازی آن را خار مهك گویند و وی نباتی کوهی است و در زمین سیستان بهم میرسد *

* شکر تیغال * بفتح شین و کاف و راء مهمله و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح غین معجمه و الف و لام بفارسی تیغال نامند * ماهیت آن خانه و غلاف حیوانی است شبیه بمکس که در خار انزروت مانند کرم ابریشم از لعاب خود میتند و در آن می میرد و بعضی را سوراخ کرده بدر میرود و آن خانه و غلاف در قازکی شیرین میباشد و چون بسیار کهنه شود شیرینی آن بسیار کم میگردد و آن کرم را بشیرازی خزوک و تیغال و خانهٔ آن را شکر تیغال نامند و غیر سکر العشر است و صاحب اختیارات اشتباه نموده آنرا سکر العشر نوشته * طبیعت آن در حرارت معتدل و رطوبت بر آن غالب و با لزوجت * افعال و خواص آن ملین صدر و خشونت آن و مسکن حدت اخلاط و سوزش مری و جهت سرفه و تصفیهٔ صوت و خشکی گلو و معده نافع و اکثار آن مغثی مصلح آن شکر و ترنجبین مقدار شربت آن تا پنجدرم بدل آن نبات است

* شك * بضم شین و بفتح نیز آمده و کاف مشدده بعربی سم الفار و تراب الهالك و اهل عراق و مغرب رهج الفار و بشیرازی مرگ موش کانی و بهندی سنبل کهار نامند و اکسیریان زرنیخ سفید خوانند * ماهیت آن جسمی است معدنی سفید ثقیل الوزن براق و آنچه زرد رنگ باشد زبون بود و از خراسان آورند و گویند دو نوع است که از معدن آن بهم میرسد و قوت آن تا هفتاد سال باقی می ماند و بعد ازان فاسد میگردد و رنگ آن اغبر و وزن آن سبکتر میشود * طبیعت آن در چهارم گرم و خشک * افعال و خواص آن از سموم قتاله است و محلل زعفران و التیام دهندهٔ زخمهای بارد شده که صبر نتوان نمود و اکتحال آن در یک روز رطوبات طبقات چشم را زائل کند و طلای آن با روغنها جهت حکه و جرب و با گلاب جهت اورام بارده و استسقا نافع و بیم درم آن در یک روز کشنده بسوزش اندرون و ثقل زبان و اعضا و خلدروپرخی چشم و گرمی بدن و برافروختگی بشره و گاه با سهال الدم منجر گردد و تریاقی آن ترا شهٔ پوستهای حیوانات است که هو زانند بقدر ربع و تاد و چندان بیاشامند و معالجهٔ آن معالجهٔ زیبق مجرورده است و چون در خمیر گیرند و باد ر طعامی دیگر بخورد موش دهند بمیرد و هر موشی دیگر که بوی آن بشنود نیز می میرد و خانه از موشان پاک شود و اهل هند می گویند که پنج نوع می باشد یکی بهتکیا و آن شبیه بشب یمانیست سفید شفاف و در آتش دود کند و دوم هلدیا یعنی برنگ زرد چوبه زرد رنگ و سوم کود باون میگون است و چهارم دارمار آن سرخ است برنگ دانهٔ

انار ورنجم سنکهیا و این بسیار ضعیف میباشد و این فرد ولوع اخیر بسیار کم یاب است و دراعمال صناعت کیمیا بکار می آید و دافع بلغم و سودا است و جهت تپ لرز و ضیق النفس انسان و اسپ و درد دندان نافع دانسته اند

* شکرقند * بفتح شین و کاف و سکون راء مهمله و قاف و سکون نون و دال مهمله بهاربي مشهور بزمین قند و زمین را بهندی ارل نامند * ماهیت آن بیخ نباتی است بطریق لبلاب و بهاره بر زمین مفروش و برگ آن شبیه بجوز ماثل و از آن کوچکتر و گل آن نیز شبیه بگل آن و کم رنگ تر و کوچکتر و بیخ آن در زیر زمین که از اطراف ریشهٔ آن برآمده تا بقدر ترب و پوست آن سرخ و مغز آن سفید و کم آب و در هر ده پانزده عدد و زیاده و کمتر نیز تکون می یابد بسبب قوت و ضعف زمین و بعد بکمال رسیدن بر آورده زیر خاکستر گرم مانند چقندر پخته و یا در آب جوش داده پوست آنرا جدا کرده میخورند شیرین و لذیذ میباشد بعضی آنرا بعد از پختن نرم کرده قدری آرد گندم ممزوج کرده مانند خمیر رشته حبوب بزرگ بقدر زگردکان ساخته در روغن بریان کرده گرما گرم در شیرهٔ شکر و یا نبات که غلیظ باشد می اندازند و بعضی برای خوشبوئی قدری مشک بگلاب حل کرده داخل آن شیره میکنند پس برآورده میخورند بسیار لذیذ میباشد و این را بهندی کل کله مینامند * طبیعت آن گرم و تر با رطوبت فضلیهٔ غریبه که بعد از طبخ و جوش دادن کم میگردد * افعال و خواص آن مسدد و قابض و نفاخ و فی الجمله مغری سینه و قصبهٔ ریه است

* فصل الشین مع اللام *

* شل * بضم شین و تشدید لام * ماهیت آن ثمر درخت هندی است ازاد و یهٔ مجهوله است بعضی گویند که آنرا سفرجل هندی نامند که بیل باشد و بعضی گفته اند بزرگتر از فندق است و در طعم آن تندی و اندک تلخی و قبض است و نرم املس و بی قشر و بعضی گفته اند مدور و بقدر زرد آلو میباشد و بعضی گفته بهیأت زنجبیل است * طبیعت آن در سوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن محلل قوی و ملطف اخلاط غلیظ و مسهل و دافع ریاح و جهت صلابت عصب و فالج و عرق النسا و قولنج نافع مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم درم است

* شلجم * بفتح شین و بسین مهمله نیز آمده و سکون لام و فتح جیم و میم معرب شلغم بغین معجمه فارسی است و بیونانی غنقیلی و غنغلی نیز و بفارسی برشاد و شلغم نیز و بفرنگی پم بضم باء عجمی و میم نامند * ماهیت آن معروف است و بری و بستانی میباشد و بری دو قسم است یکی شاخهای نبات آن دراز و برگ آن بعرض انگشت و بیخ آن باریک مانند بیخ اشخار دنکر و غیر ماکول و تخم آن سیاه و مغز آن سفید منابت آن مزارع و دیگر برامنابت صحراهای نمناک و نزدیک آبها و بیونانی لونیناس و لونماس نیز گویند بیخ آن بقدر خیار و بسیار سرخ و ماکول و برگ آن شبیه ببرگ بستانی و از آن باریک تر و املس و کثیر التشریف و تخم آن مانند بستانی و مائل بسیاهی و تخم این مستعمل در تریاق فاروق است و بستانی آن را برگ شبیه ببرگ ترب و کثیر التشریف و از آن املس و بیخ آن مدور و مفرطح و بعضی اندک طولانی و بر سر آن اندک ریشه و ماکول و در اکثر بلاد دیوم میرسد و بقدر نارنج بزرگی و نامند و اند در بعضی بلاد و اراضی قوبه میشود و نازک بی ریشه و در بعضی اراضی ضعیفه کوچک ریشه دار و بهترین و مستعمل آن بستانی نازک بی ریشهٔ آنست و تخم آن سرخ و تیره و از بری بزرگتر و این مزروع میباشد در خریف و در اواخر شتا و اوائل ربیع نیز قلیلی در بعضی بلاد بهم میرسد * طبیعت بری آن در اواسط دوم گرم و در اول تر و بستانی آن در اول دوم گرم و در اواخر اول تر * افعال و خواص آن اول مطبوخ بیخ آن کثیر الغذا و رافع سعال و ملین سینه و بطن و مقوی باصره و مشهی طعام و مهیج باه و زیاده کنندهٔ منی و سفت

حکّه و مدر بول و برگهای نازک آنرا قوت ادرار زیاده و بطی الهضم و نفاخ و مصلح آن فلفل و زیره و شیرینیها و در احادیث
وارد است که امر فرموده اند بخوردن شلغم و فرموده اند علیکم بالسلجم فانه لیس احد الا وله عرق من الجذام والسلجم یذیبه
و در حدیث دیگر است که ما من احد الا وفیه عرق من الجذام فاذیبوه بالشلجم و چون ریشهای باریک آنرا سائیده با عسل
بیاشامند جهت سموم و حصر البول مجرب و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نطول مطبوخ جمیع اجزای آن جهت شقاق
عارض از برد و نقرس و حکه مراریه و بدستور طلاء و ضماد برگ و بیخ و یا تخم کوبیده آن و در شیر بیخ آن یعنی مخال ان لذید
و ملطف رطوبات و مقوی احشا و مشهی و بی نفخ خصوص با خردل آن و با چاشنی دار آن که قوت جلا و تقطیع آن زیاده است
و مطبوخ آن در جوف خمیر در زیر آتش که طبخ کامل یافته باشد قلیل النضج و جشاآورنده و محرک باه زیاده از محلل آن
جهت آنکه رطوبت فضلیه و ریاح آن در جوف خمیر بالکل بتحلیل نمیرود و جمیع اجزای آن باتریاقیت و تخم آن در اول
سوم گرم و در اول دوم تر و مبهی تر از بیخ آن خصوصاً که اندک بریان نموده باشند و مشهی و با تریاقیت و در جمیع افعال
قوی تر از آن و مولد ریاح و مصدع محرورین مصلح آن سکنجبین و ترشیها و کلقند و خشخاش سیاه و شکر نیز مقدار شربت آن
دو درهم و روغن تخم آن محلل ریاح و رافع اعیا و مقوی آلات تناسل شرباً و تدهیناً و مرهم بیخ آن کثیر النفع و در قرابادین
در مراهم مذکور شد و تخم قسم اول بوید آن جالی بشره است طلاء

شلیل

* شلیل * بفتح شین و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام بخراسانی شفترنگ و شیر هو نیز نامند * ماهیت * آن از جنس
شفتالو است گویند درخت شفتالو و زرد آلو را که با هم پیوند نمایند شلیل میشود و آن بقدر زرد آلو و گردکان و از شفتالو
لذیذ تر و لطیف تر و غالباً آن کمتر در طبیعت و سائر افعال اقرب بدان هردو است

* فصل الشین مع المیم *

شمع

* شمع * بفتح شین و سکون میم و عین مهمله بفارسی موم نامند و بیونانی قیرورس ماهیت آن معروف است که جرم خانهٔ
زنبور عسل است که عسل را در ان جمع میکنند و آن سه نوع میباشد یکی آنست که زنبور عسل عسل را در ان جمع میکند و
این مائل بسرخی و زردی و نرم و چرب و خوشبو میباشد و بوی عسل از تازهٔ آن می آید دوم آنست که پردهای خانهٔ
خود را از ان میسازد و در ان عسل نمیباشد و این متوسط است در خوبی و بدی و سوم معروف بتسلیط است و آن چیزیست
سیاه رنگ است که برکوار یعنی خانهٔ خود میمالد و این زبون است * طبیعت * آن در اول دوم گرم و در رطوبت معتدل
و قوت آن تا سی سال باقی میماند * افعال و خواص * آن محلل و منضج و ملین اعصاب و موافق جراحتها و مصلح ادویهٔ
مراهم و حافظ آنها و خوردن وزن ده خرنوبه از ان که بمقدار دانهٔ کنتم ریزه ریزه کرده فرو برند با احسای موافقه و یا در
روغنها خصوص روغن کنجد حل نموده بنوشند جهت قروح باطنی و سحج و اسهال مزمن و جذب سموم مجرب و جهت درد
سینه و سرفه و سل و رفع انجماد شیر در کلو لهاة و تصفیهٔ صوت بیعدیل و بخور آن معرق صاحبان حمیات و رافع
عفونات هوای وبائی و رائحهٔ آن جهت رفع بد بوئی بینی و اذیت بوی مرده ازومفا بر و با حقنه کد اختهٔ آن با روغن
گل سرخ یا زیت عذب با مناصفه جهت سحج امعا بغایت نافع و طلای آن با دهان مناسبه خصوصاً روغن بنفشه جهت رفع
خشونت سینه و سائر خشونات بدن و نضج اورام و جهت حکه و جرب و توسیع دهن زخمها و بچرک آوردن آنها و رفع
اذیت زخم حربهٔ زهردار و جذب آن بالخاصیة و طلای موم روغن معمول با روغن سوسن یا روغن زنبق و یا با سمن بر
صورت صاف کنند و نیکو کنندهٔ رنگ رخساره و زائل کنندهٔ کلف و محلل صلابت اعصاب و گویند چون از موم زرد یا سرخ

با روغن سوسن و با گل سرخ مرتب نمایند و سه هفته در آفتاب گذارند پس بر اورام پس گوش و اربیه طلا نمایند بتحلیل برد و منع انصباب مواد بدان نماید و چون بپستانها ئی ورق ساخته بر پستان گذارند مانع انجماد و بسته شدن شیر است در ان و بر تعقد عصب و اورام محلل آنها و تکمید ریزه ریزه کرده آن با زرد چوبه خشک کوبیده در صره بسته و بر وغن گنجد گرم کرده محلل اورام و ریاح و مسکن اوجاع و چون مخلوط بعود هندی نموده بر آتش گذارند بد بوی واندک اندک سوخته گردد و خوردن موم دافع اشتها و مسدد مصلح آن نان مقدار شربت تا نیم درم بدل آن آزد باقلا است و گویند چون آشیان مگس را بسوزانند و بظرفی بمالند و در آب دریا و یا سائر آبها گذارند آب شیرین را بخود جذب میکند دستور سفید کردن موم آنست که بگیرند موم را و گداخته در آب سرد اندازند و چرک آن که در زیر آن جمع گردد جدا نمایند و همچنین مکرر نمایند پس در دیگ سر گشاده سفالی نو کرده آب دریای شور بران ریخته و اندک نطرون و اگر آب دریای شور نباشد آب نمک بران ریزند و بر آتش گذارند تا گداخته گردد و از آتش فرود آورند و دیگ سفالی دیگر که در ان تواند داخل شد ته آنرا تر کرده در ان فرو برند تا موم بدان بچسپد و بر آورند و بعد سرد شدن موم را جدا کنند و همچنین باز دیگ را در ان فرو برند و مکرر همچنین عمل کنند که هر مرتبه بگدازند با آب شور و نطرون و ازته دیگ سفالی دیگر تر کرده بردارند پس آن قرصها را در ورد و بر ریسمانی کشیده روزها در آفتاب بیاویزند و بر ان آب سرد دفعه بدفعه بپاشند و شبها بماهتاب تا آنکه خوب سفید گردد و بعد گداخته از ان شمع ریزند و با در مراهم و غیر آن که مطلوب باشد بکار برند و یا آنکه در ظرفی کرده آب بسیار گرم جوشان بران ریزند و بدستور طبخ دهند و عمل نمایند تا سفید گردد و یا آنکه بعد تصفیه چرک آنرا گداخته در آب سرد اندک اندک بریزند و یا آنکه بدسته جاروبی برهم زنند که بزودی دانه گردد پس روزها بر پارچهٔ کرپاس نم کرده ریزند و بر آفتاب گذارند و آب بران بپاشند و شبها زیر آسمان و ماهتاب گذارند تا سفید گردد

* فصل الشین مع النون *

* شند * بفتح شین و سکون نون و دال مهمله دیسقوریدوس اسیلوس نامیده و بهندی ست بفتح سین مهمله و تاء مثناة فوقانیهٔ مشدده گویند * ماهیت آن از طیوب معموله است مخصوص اهل مصر و بهتر از انجا جای دیگر نمیسازند و گویند دخان ضرو است و دستور صنعت آن آنست که حصی لبان را نیم کوفته هر قدر که خواهند در دیگ سفالی کنند و دیگ دیگر طولانی برسر آن نصب نمایند و اطراف آنرا بگل حکمت بگیرند و در زیر آن آتش بسیار ملایم کنند تا در ظرف بالا صعود نماید و بچسپد و اگر بجهت زیادتی عطریت ظرف بالائی را بعود و صندل بیالایند خوب است و اگر بجای دیگ بالای کاغذی را بشکل کلهٔ قند بپیچیده برسر آن نصب کنند بنحویکه اصلا بخار بیرون نرود نیز خوب است و بهترین آن سفید خوشبوی آنست که بوی دود از ان نیاید * طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن مقوی دل و مدر فضلات و مفتت حصاة و دافع اخلاط لزجهٔ سینه و با زعفران مفرح و جهت سرفه و ضعف عصب و خفقان و با انیسون جهت قولنج مجرب دانسته اند و طلای آن جهت التیام قروح و دافع آثار و حمول آن جهت بواسیر و تقویت رحم مفید و مجفف و مصدع محرور و مخشن سینه و مصلح آن روغن کنجد مقدار شربت آن چهار قیراط است

* فصل الشین مع الواو *

* شواء * بفتح شین و واو و الف ممدوده لغت عربی است بفارسی کباب و بریانی گویند * ماهیت آن گوشت بریان

کرده است بهر نحو که بریان نموده باشند بر آتش بواسطه یا بیواسطه در روغن یا بی روغن و از بالا روغن بران زده باشند

* طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن استشمام رائحهٔ آن در حین بریان نمودن مقوی قلب نافع بین و مرتاضین و بدستور خوردن آن سریع الهضم جید الکیموس و مقوی اعضای رئیسه و باه و اکثار آن ثقیل و دیرهضم و نفاخ

* شوا صرا * لغت یونانی است بفتح شین و واو و الف و فتح صاد و راء مهمله و الف مشک الجن است و گویند در بلاد شبانکاره فارس مشک چوپان نامند و در تنکابن مشک داش * ماهیت آن رازی گفته از انواع بلنجاسف است که برنجاسف نیز نامند و دیسقوریدوس گفته بیونانی بطوس نامند و آن گیاهی است که هرسال تازه بتازه میروید بقدر معماری مفروش بر روی زمین و شاخهای آن بسیار و برگ آن شبیه ببرگ دشتی و تخم آن بر سر شاخهای آن و همهٔ آن از شاخ و برگ و تخم بسیار خوشبو است و اهل امردم در رشیاب خود میکنند منبت آن بیشتر وادیها است و مترجم کتاب ابوریحان در رصید نهٔ خود گفته که در بلاد دیلم نباتی بدین نام که آنرا مشک الجن نامند دیدم خاکستری رنگ مائل بزرقت شبیه باشنهٔ بی ساق و بی گل و منحصر براوراق بسیار متراکم منبسط بر روی زمین که از زمین بلند نمیکردد و بیخ آن سیاه بقدر مسماری و منبت آن سنگلاخها و کوهستانهای عظیم و از تازهٔ آن تا چند ماه بوی مشک تازه می آید * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفرح و مقوی ارواح و قوی و مدر حیض و با شراب جهت عسر النفس محتاج بانتصاب و در حقنه جهت عرق النسا و اوجاع مفاصل داخل مینمایند برای آنکه مسهل اخلاط لزجه است *

* شوحط * بفتح شین و سکون واو و فتح حا و سکون طاء مهملتین لغت عربی است * ماهیت آن مجهول است بغدادی گفته درختی است بزرگ شاخهای آن صلب و بی گره و راست و برگ آن شبیه ببرگ بید و از چوب آن کمان گران کمان میسازند و بعضی گفته اند که نوعی از نبع است و بعضی آنرا و شریان رایکی دانسته اند و گویند انچه در قلهٔ کوه میشود نبع است انچه در پائین آن شوحط و باختلاف منابت نام آن مختلف میکردد و صاحب اختیارات خوشهٔ ازان گفته و بعضی گفته نوع خبیث وزیون مازریون است و این قول اقرب بصواب است * طبیعت آن گرم و خشک و جمیع اجزای آن باقوت قابضه * افعال و خواص آن جهت اسهال مفید و جلوس در سایهٔ آن ممنوع است *

* شوکران * بفتح شین و سکون واو و فتح کاف و راء مهمله و الف و نون لغت عربی است و بغدادی گفته یونانی است و ابن بیطار گفته که بعجمی اندلس حفوطه نامند و بیونانی قونیون و سقونیون و باریقون و طفنیقون و منقوسیون و بفرنگی شبکنه و بفارسی بیخ تفت نامند * ماهیت آن دیسقوریدوس در رابعه گفته بیخ نباتی است با لزوجت و ساق آن پرگره شبیه بشاخ رازیانه و بسطبرتر ازان و شعبهای شاخهای آن چتردار و برگ آن شبیه ببرگ قنا و بزرگتر ازان و ثقیل الرائحه و در بالای آن شعبه و اکلیلی و در ان گل سفید شبیه بگل شبت و تخم آن مثل نانخواه و مائل بسفیدی و روفس گفته برگ آن مانند برگ یبروج و بسیار زرد و بیخ آن باریک و بی ثمر و تخم آن برنگ نانخواه و بزرگتر ازان و بی طعم و بی بو و لعاب دار و بعضی گفته اند بیخ نباتی است که آنرا دو سرود ورت و دورس نیز نامند و بعضی گفته اند بزر البنج رومی است که انرا دورس گویند و بهترو مستعمل آن آنست که در کوه تفت از یزد درروید و آنرا دورس تفتی گویند و صاحب اختیارات گفته آنرا شوکران نامند و بعضی گفته اند بیخ نباتی است که بهندی موتهه نامند * طبیعت آن در چهارم سرد و در سوم خشک * افعال و خواص آن مخدر و مسکر و منوم مقدار شربت آن نیم دانک بدل آن بزر البنج و در رم آن قتال بقوت

سمیت بارده بزوال عقل واختلاط ذکر و ذهن وکلام و سدر وظلمت وغشاوهٔ بصر که چیزیرا نبیند وفواق وبرودت باطن واطراف در آخر تشنج وخناق ازتنگی که در قصبهٔ ریه وحنجره پیدا کند پس موت ومداوای آن مبادرت بقی واسهال بطن تا که نقا حاصل گردد پس آشامیدن اشیای نافعهٔ تریاقیه مانند طلای صرف که نوعی از شراب است پس اندک مهلت داده بعد ازان شیر الاغ وافسنتین با فلفل وجند بیدستر وسداب با طلا بنوشند وبا قردمانا ومیعه وفلفل با تخم انجره با طلا وبا روغن غار انجدان وحلتیت وروغن حار مناسبی وباقی تدابیر آن مانند تدابیر افیون خورده است وچون خوشهٔ آنرا پیش ازانکه تخم آن خشک شود بگیرند وبکوبند وعصارهٔ آنرا گرفته درآفتاب خشک نمایند نفع بسیار دارد وازان جمله آنکه ادویهٔ مسکنه اوجاع چشم است وضماد آن جهت تسکین اوجاع حاره ونمله وحمره وضماد برگ وتخم آن بر پستان شمرده از قاطع شیر آن ومانع آ ریخته شدن آن وبر پستان دختران مانع کبر آن وبدستور بر خصیهٔ پسران وبر خصیه وکش ران جوانان مانع احتلام ومحلل ورم آن وبر قضیب مضعف باه ومانع بزرگ شدن آن وبر عانه وهر عضو که خواهند مو نروید مانع آن وبر شکم حابس اسهال ونزف الدم وبدستور طلای آن بر پیشانی حابس رعاف وحکیم میر محمد مؤمن نوشته که چون بیخ آنرا با بزر البنج از هر یک پنج درم کوبیده با یکصد وپنجاه مثقال آب ویکصد وپنجاه عدد مویز بزرگ دانه باتش ملایم طبخ دهند تا آب به سوزد پس مویزها را از ادویه جدا کرده نگاه دارند وازیکعدد تا سه عدد آنرا بخورند مسکر قوی وامساک منی آورد وزیاده از سه عدد منوم قوی است ونوشته که من این را مویز عمر نام کرده ام

* شوندر * بفتح شین وواو وسکون نون وفتح دال ورا در آخر هر دو مهمله وبضم اول ودوم نیز آمده * ماهیت آن بغدادی گفته معرب ازچغندر فارسی است وان نوع از لفت است وبمصر آن را لفت طلیطلی وقومی سلجم احمر نامند وآن شبیه بشلجم است در نبات وصورت ولیکن برگ آن خشن ومشوف نیست بلکه اقرب بسلق است وبرگ آنرا نمیخورند چنانکه برگ شلغم را میخورند بلکه بیخ آنرا میخورند وطعم آن با حلاوت وتلخی کمی است وانطاکی گفته فرقی میان آن و زردک وشلغم نیست مگر آنکه برگ آن مشوف نیست بیخ آن مائل باستداره وطول وبسیار سرخ وشیرین مائل بتلخی وتیزی است وصاحب تحفه نوشته قسمی از شلغم بری ماکول است وبهترین آن سرخ خالص کوچک تازهٔ آنست * طبیعت آن بارد رطب در دوم وگرم وتر در آخر اول نیز گفته اند رطوبت آن زیاده از حرارت * افعال وخواص آن رافع زباح وعفونت ومسخن وجاذب دم از عروق بظاهر جلد ومهیج باه بغدادی گفته بنا بر آنکه بارد رطب است که اظهر است مضر باه است ومضر مبرودین وصاحبان معدهٔ باردو بطی الهضم ومورث نفخ وقراقر مصلح آن سرکه وخردل وپختن آن مهرا ومردم بلدان با شیر آنرا ابابا ماست ترتیب میدهند وبطی الهضم میگردد ولیکن لذیذ میباشد وتخم آن بسیار نافع است در ادویهٔ قتاله واگر بیشترا زسم بخورند سم چندان ضرر نمی کند وفعل آنرا باطل میسازد بالمره ولهذا از ادویهٔ تریاق فاروق است وجزوی از اجزای آن بخلاف تخم بستانی آن که ضعیف است وطبیخ آن جهت ابرده نافع جلوس ونطول بدان ودر سائر افعال قوی تر از سائر اقسام شلجم ودر شلجم مذکور شد

* شونیز * بضم شین وسکون واو وکسر نون وسکون یای مثناة تحتانیه وزای معجمه لغت فارسی است وشونوز ومیاهد انه نیز وبعربی حبة السوداء وبیونانی ستوود بسقوریدوس شنون گفته وبهندی کلونجی نامند بفتح کاف وضم لام وسکون واو وخفای نون وکسر جیم ویای آخر حروف بهترین آن تازه فربه دانه تند بوی آنست * ماهیت آن تخم نباتی است شبیه

برازیانه و از آن درازتر و باریک‌تر و گل آن زرد مائل بسفیدی و بنفش سبز میشود و برگ آن شبیه ببرگ ریحان و در غلاف و تخم آن در غلافی بزرگتر از غلاف بزرالبنج و تخم آن قریب بمقدار انیسون و سیاه تند بو و مغز آن سفید و قوت آن تا هفت سال باقی میماند * طبیعت آن درسوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مسخن و مجفف رطوبات و منضج و مقطع اخلاط و جالی و مدر شیر و بول و حیض و مسقط جنین زنده و مرده و مشیمه و تریاق سموم بارده شربا و بخورا و حمولا بادهن سوسن اعضاء المفاصل را بغذاء والنقص و غیرها جهت سرفهٔ بارده و درد سینه و انتصاب نفس و قیء المده و غثیان و استسقا و یرقان و سپرز و قولنج ریحی شربا و ضمادا نافع و مدر و مدمن خوردن آن هر صباح مدر بول و حیض و شیر و با روغن جهت سرخ کردن رخساره و تصفیهٔ بشره و با سرکه جهت اخراج اقسام کرم معده شربا و ضمادا و یکمثقال تا دو درم آن تا سه درم با آب نیمگرم جهت ملک دیوانه گزیده و رتیلا و با سکنجبین جهت تپ ربع و تپ بلغمی کهنه و با آب و عسل جهت نفس الانتصاب و تفتیت سنگ گرده و مثانه و تپهای مزمنه و با نطرون جهت عسر البول و سوختهٔ آن جهت بواسیر خصوصا که با رب مورد بنوشند بعد بل و بوئیدن خام آن و با دو سرکه خیسانیدهٔ آن بکشب در صره بسته و بدستور سعوط در سرکه خیسانیدهٔ آن یکشب و صبح سائیده جهت درد سر بارد مزمن و تفتیح سدهٔ خیشوم و زکام و نزله و لقوه بغایت نافع و بعد بل و چون هفت عدد دانهٔ آنرا در شیر زنان بخیسانند یکساعت و بسایند و در بینی کسیکه یرقان داشته و چشمهای او زرد شده باشد قطور نمایند بغایت نافع و زائل سازد بسبب قوت تفتیحی که دارد و سعوط مسحوق آن با دهن ایرسا جهت ابتداء نزول آب در چشم نافع و بدستور با کتحال استعمال آن جهت نزول در ابتدا او کماد کرم کردهٔ آن بر سر جهت زکام و بر سائر اعضا جهت تحلیل ریاح سریع الاثر و مضمضهٔ مطبوخ آن با سرکه بتنهائی و یا با چوب صنوبر جهت درد دندان بارد و ضماد آن در پیش سر جهت منع و سد تنالی نزلات مزمنه و رفع درد سر بارد و تفتیح سدهٔ خیاشیم و با سرکهٔ خمر و با انگوری جهت ثآلیل و رفع خال و تقشر جلد و درد مفاصل و بهق و برص و شعفه و قوبا و با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و ثآلیل و خال مجرب و با آب حنظل تر که بر اطراف ناف طلا کنند جهت اخراج حب القرع قوی الاثر و با آب شبت جهت اخراج حیات بقوت تمام و سائیدهٔ آن با خون افعی و با خون خفاش و با خون خطاف جهت وضع بغایت مؤثر و با عسل و روغن جهت درد رحم و وجع آن در حین نفاس و با روغن گل سرخ جهت انواع جرب و ضماد سوختهٔ آن با موم گداخته و روغن سوسن و با حنا و مانند آن هر دو بر سر صاحب قرع که بفارسی کل نامند مفید و مانع ریختن موی آن و رویانندهٔ آنست بشرط مدا و مت و ضماد اندک بریان کوبیدهٔ آن با کلاب جهت زخمهای مود اوی ساق با مجرب و با بول صبیان جهت قروح شهدیه سر و سائر قروح بارده رطبه و قطور بوداده کوبیده جوشانیدهٔ آن با روغن زیتون و صاف کرده بقدر سه چهار قطره در بینی جهت رفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب و با روغن حبة الخضرا در گوش جهت تفتیح سده و رفع ریاح و درد آن نافع و دخان آن گریزانندهٔ هوام و اکثار شرب شونیز مورث خناق محرورین و سدر مصلح آن در سرکه خیسانیدن آن مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم در مبرودین و در محرورین تا نیم درم و بدل آن انیسون و نصف وزن آن تخم شبت و روغن آن با روغن زیتون و گندر جهت اعادهٔ باه مابوسین شربا و طلاء مجرب دانسته اند و روغن آن که بقرع معکوس گرفته باشند طلاء بر اعضای تناسل و کمر جهت آوردن نعوظ بعد بل و رافع دردهای بارده و سستی اعصاب و سدهٔ آن و بدستور آشامیدن آن با شیاء مناسبه جهت امور مذکوره سریع الاثر و فوتنجی کفته نبات آنرا چون درغدیر اندازند ماهیان آن بالای آب آیند و گویند نوعی از آن خناق و غثیان آورد تا بمر

آن قی کردن وآشامیدن شیر وسائر تدابیر گزیدگی خوردن است * فصـــــل الشین مع الیاء المثناة التحتانیة *

* شیبه * بفتح شین وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح باء موحده وها اسم عربی است وعربی شیبة العجوز است وآنرا بعضی اشنهٔ بستانیه نامند * ماهیت آن گیاهی است ساق وشاخ آن سفید وبرگ آن مائل بسفیدی وغبار ناک وکویا بمقراض ریزه کرده اند وخوشبو با تندی شبیه ببوی صعتر ومنبت آن بساتین وجاهائیکه باران بسیار شود ودر شیراز بسیار میشود وآنرا در بساتین ومقابر بسیار میکارند وریحان کرمانی وحبق کرمانی نیز نامند ورائحهٔ آن شبیه بکافور است * طبیعت آن درسوم گرم ودر دوم خشک ودر آخر اول نیز خشک گفته اند * افعال وخواص آن مفتح سدد ومحلل ومدر حیض ومنقی فضلات ومواد نزلی شرباً وضماد آن رافع ورم ریحی وبلغمی ومانع مواد ورمی در ابتدا ودر انتها محلل آن وجهت تحلیل ریاح رحم وانفتاح فم آن واداد رطوبت وجذب جنین شرباً وحمولاً وجلوساً فی ماء طبیخه مؤثر ومقدار شربت آن تا یکمثقال ونیم است وبا شراب وماء العسل بقدر احتیاج *

* شیح * بکسر اول وسکون یاء مثناة تحتانیه وحاء مهمله بیونانی ساریقون واقلینا شجرا وسیتا بحریا نیز وبفارسی درمنه نامند * ماهیت آن نباتی است قریب ببلندی شبت وگل آن خوشبو وتلخ وبا اندک حدت شبیه بافسنتین رومی ولیکن قبض این از آن کمتر وگرمی این از افسنتین زیاده وبرگهای آن ریزه نازک شبیه ببرگ سداب وبعضی مائل بزردی وبعضی مائل بغبرت وگل آن زرد وسرخ وآن اقسام میباشد جبلی وصحرائی وجبلی آن قویتر از صحرائی وانچه گل آن مائل بزرد بست وبرگ آن شبیه بسداب ونبات آن از شبت کوچکتر شیح ارمنی نامند وانچه مائل بغبرت وتخم آن شبیه بتخم کشوث واندک از آن بزرگتر وتیرگی آن بارطوبت چسپنده وگل آن زرد وشیح جبلی را بیونانی اقلیون نامند وطعم آن تلخ وانچه عریض الورق وگل آن سرخ است شیح خراسانی وشیح ترکی نامند ودرمنهٔ ترکی تخم بستیاج است که وخشیزک نامند وآن تخمی است معروف ودر بستیاج مذکور شد ومستعمل از اقسام آن گل آنست غیر سائر اجزا وگیاه آنرا میسوزانند وگفته اند نوعی از افسنتین است وصاحب منهاج آنرا وصف کفته بکی چوب آن مجوف وبرگ آن شبیه ببرگ سرو ودیگری ارمنی زرد رنگ وشیخ الرئیس نیز یکی را سروی الورق مجوف العود گفته واین مستعمل در دادخنه وبخورات است ودوم برگ آن شبیه ببرگ طرفا وگفته اند گاه یافت میشود صنف ثالثی که زرد رنگ میباشد وآنرا سریقون ارمنی وافسنتین البحر نیز نامند ومختار وبهترین آن ارمنی است * طبیعت آن گرم وخشک درسوم ودر دوم نیز خشک گفته اند * افعال وخواص آن مفتح سدد وقاطع بلغم ومحلل ریاح ومسهل اخلاط فاسده ومدر فضلات ومخرج اقسام کرم شرباً وضماداً وجهت گزیدن عقرب ورتیلا وسموم بارده وعسر نفس وفواق ومغص ودرد ورک وتبهای مرکبه شرباً نافع مقدار شربت آن در سموم تا سه درم ودر غیر آن تا دو درم مضر معده وعصب ومصلح مصلح آن مصطکی وترمس بدل آن بوزن آن افسنتین وبعضی سداب بدل آن دانسته اند نکمند بطبیخ آن وبلی ستور طلای آن جهت رمد بلغمی وسائر اورام بلغمی غلیظ بعد از تنقیه در صدد وضماد رماد سوختهٔ آن با روغن زیتون وبازنبق ویا امثال آن جهت داء الثعلب وسرعت رویانیدن موی بر آن مؤثر ودر آن جهت اکله وروغن آن که بدستور روغن گل سرخ سازند جهت عسر النفس ورفع لرز تبها وامراض بارده وورم معده واستسقا واخراج دیدان ولسع عقرب ورتیلا وانبات لحم نافع است *

* شیح البحری * وآنرا شیح یهودی وسمک یهودی واهل مغرب نیل نامند * ماهیت آن حیوانی است بحری د

در دریای مغرب کثیر الوجود شبیه بسنگ پشت بحری ولیکن صلب نیست این بدان مرتبه نیست بلکه پوستش صلبی است و سر
و بینی آن شبیه بگوساله و گویند روز شنبه از مکان خود حرکت نمیکند و ازین جهت آنرا سمک الیهودی نامند و آنرا النحی خوانند
* افعال و خواص آن خوردن دل آن جهت داء الثعلب و بهق و پوشیدن پوست آن و تعلیق آن مانع تولد نقرس
و رافع آنست و بخور اجزای آن با استخوان جهت رفع تبهای بلغمی و کشتن پشه مجرب دانسته اند *

شیرخشت

* شیرخشت * بکسر شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله و کسر خا و سکون شین معجمتین و تاء مثناة فوقانیه بفارسی
شیر خشک نامند * ماهیت آن گفته اند طل یعنی شبنمی است که در بلاد خراسان و هرات و بعضی بلاد فرنگ نیز بر
درختی که آنرا بزبان دهات نواح خراسان کشیرو و درختی دیگر که کبیرو نامند می نشیند و آن درخت بقدر درخت
قامت بلند میشود و چوب آن خالی از زرد و سفید و اندک ثقیل الوزن است و از آن عصا میسازند و کمیاب و قیمتی است
جهت آنکه چوب آن اکثر کج و اعوج میباشد و تحقیق آنست که آن از قبیل صمغ است که از گرههای آن درخت برمیآید و
منعقد میگردد و از قبیل طل یعنی شبنم نیست و اسم آن نیز دلالت بر آن میکند جهت آنکه گفته اند که خشت بلغت اهل آن
نواح بمعنی صمغ است و بعد اضافت و ترکیب کشیرو یا کبیرو بدان و حذف کاف از اول کشیرو و کبیرو و اسقاط واو از اول خشت
و آخر کشیرو یا کبیرو برای تخفیف شیرخشت و بیرخشت کرده اند و نیز آنرا بفارسی شیرخشک مینامند یعنی لبن منجمد و مجفف
پس لبن که بفارسی شیر نامند غیر طل است که شبنم باشد و بهترین آن حبهای بزرگ سفید شیرین خالص آنست که چون در دهان
گذارند زود گداخته گردد و کام و زبان را بسیار شیرین و سرد کرداند و با جلا و تقطیعی باشد و شیرینی طعم آن شیرینی خاص
است ورای شیرینی شکر و عسل و مغشوش و مصنوع از آرد جو و شکر را این صفت نیست و نصاری درین اوقات از بلاد
ایتالیان بسیار میآورند و میگویند در آنجا بسیار بهم میرسد و از قبیل شبنم است و از آنچه بر شاخهای اشجار و سنگهای پاکیزه
افتاده و یا در چادری و یا غیر آن باحتیاط اخذ نموده اند سفید خالص میباشد و آنچه بر زمین ریخته مخلوط بخاک و مائل
بتیرگی است و این نوع مطلقا دهان را خوب سرد نمیگرداند و زود در آب گداخته نمیگردد مانند شیرخشت خراسانی
اما در قوت اسهال قریب بدان است و گویند در بلاد صوبهٔ بهار و پتنه و بهاگلپور و نواح آن از علفی که آنرا بهندی کترا
مینامند چیزی شبیه بشیرخشت بعمل می آید بدین قسم که چون علفها را بریدند ضابطه است که بیخ آنرا آتش میزنند بعد
از آن از بیخ آنها رطوبتی جوشیده برمی آید و مانند دانهٔ نقلی سفید بسته میگردد و آن دانه نقل در جمیع اوصاف مانند
شیرخشت است و آنرا بزبان مردم آنجا مرلا لوربه فرنگی مانه نامند و حکیم میر محمد عبد الحمید نوشته که من خود تجربه
نمودم مانند شیرخشت است * طبیعت آن در آخر اول گرم و برطوبت و یبوست معتدل * افعال و خواص
آن جالی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط سوخته و مرکبه و رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و مسکن حرارت و لهیب
معده و قلب و جگر و ورم آن و جهت سرفه و خشونت سینه و حلق و تبهای حادث از مواد رقیقه نیکو مسهلی است و اسهال
آن برفق بدون کرب و اذیت و اضطراب و احداث حرارت حتی که اطفال و پیران ضعفا را موافق است و اگر نزله و سرفه
نباشد با گلاب بهتر است و عمل آن بیشتر و الا با دویهٔ مناسبهٔ دیگر و با ماء الشعیر بهترین مسهل است از برای صاحبان تپ
حار حاد و محرور المزاجان و امراض حارهٔ حاده که دو نیم آثار ماء الشعیر که قریب بیک رطل است و یا زیاده مقدار پنج
شش توله تا هشت توله شیرخشت را حل نموده صاف کرده روغن بادام مقدار ده درم بر آن چکانیده گرم کرده بنوشند و

مرکب تشنه شوند و یا تصور درا سهال لذا یابد عرق و ازیانه و یا قلیل ماء الشعیر بیگرم کرده بنوشند امّا ر موالد ریاح و قراقر در معده و ترقیق منی و باعث سرعت انزال است بسبب جلائیکه دارد مصلح آن روغن بادام و رازیانه مقدار شربت آن تا بیست و پنج مثقال بدل آن بوزن آن ترنجبین و در جمیع افعال سوای تقویت باه و ضرر صاحبان قولنج مانند ترنجبین است و شیخ الرئیس در بعضی مقالات قانون گفته که شیرخشت با وجود آنکه مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است و ضماد آن ملین و جالی بشره و با شیر جهت طراوت گونه مؤثر است

* شیرسته * بکسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و ها
* ماهیت آن بلغت گیلانی اسم سرکهٔ شیرین مصنوع است و در اکثر منافع مانند خمر است و مضرتی که در سرکه میباشد ندارد در اکثر مواضع و دستور صنعت آن آنست که خردل سرخ یا تخم شلغم بری که شبیه بتخم شلغم بستانی و مائل بسیاهی است با سرکهٔ تند میسایند تا مانند خمیر گردد و بعد از آن ده مثقال آنرا با دویست مثقال آب انگور بسیار صاف و پنجاه مثقال سرکهٔ کهنه مخلوط نموده تا دو هفته هر روز مکرر برهم میزنند تا مانع جوشیدن آن گردد پس استعمال مینمایند

* شیطرج * بکسر شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح طاء مهمله و راء مهمله و جیم معرب چیترک هندی است و بهندی چیته نیز نامند و اکثر بدین نام معروف است و گویند معرب شیتره فارسی است و بعربی مسواک الراعی و بقینوس و فاغوس و خامشه نیز نامند و بیونانی لیبدیون ببای موحده بعد از یای مثناة تحتانیه و لیفدیون بفا بجای بای موحده و ببربری عصاب و بفارسی بیخ برنده نامند * ماهیت آن رازی گفته دو نوع میباشد هندی و شامی هندی آن باریک و شامی آن غلیظ شبیه بعود و رنگ آن مائل بسیاهی و دیسقوریدوس گفته نباتی است معروف و در شیر و آب و نمک معمول است استعمال آن و جالینوس در عاشره از میامر خود از دیمقراطیس نقل کرده که گیاهی است که در مقابر و دیوارهای کهنه و مواضعی که کشت و کار نمیشود میروید و همیشه تازه میباشد و سرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ حرف و بلندی شاخهای آن تا یک ذرع و در تابستان برگ آن خشک میگردد و باریک شده بران میباشد تا آنکه سردی هوای زمستان بدان رسد آن زمان میریزد و شاخهای آن باریک میگردد و متصل بیخ آن برگی میماند و در تابستان از شاخهای آن گل سفید ریزه برگی ظاهر میشود و تخم آن از تخم خشخاش بسیار ریزه تر که خوب دیده نمیشود و مستعمل بیخ آنست و در سابعه از ادویهٔ مفرده گفته قوت و طعم و رائحهٔ آن شبیه بحرف است و بهترین آن بقول صاحب منهاج تازهٔ هندی یا بحری آنست و بعضی گفته اند بهترین آن فارسی آنست بجهت آنکه چون بر عضو طلا نمایند در یک لحظه آبله میکند بخلاف هندی آن یعنی حدت فارسی زیاده از هندی است و قوت آن تا پنج سال باقی میماند و گفته اند علامت خوبی و تازگی آن آنست که چون بیضهٔ مرغ را در گوبیدهٔ آن یکروز پنهان کنند پوست آن سرخ گردد و آنچه در بنگاله دیده شد نبات آن ببلندی یک ذرع تا یک ذرع و نیم و شاخهای آن باریک و گره دار و بر هر گرهی چند عدد برگ شبیه ببرگ عنب الثعلب و از آن اندک بلندتر و بعد از ریختن برگ آن در همان مواضع یعنی بر گرههای آن چند عدد گل سفید ریزه برگ کوچک فی الجمله شبیه بگل یاسمین اما از آن کوچکتر میروید و دو نوع میباشد یکی رنگ شاخ آن سیاه مائل بسرخی و گل آن سیاه و این کمیاب است و دیگری سفید مائل بسبزی و بعضی مائل بسرخی و گل آن سفید و این بسیار و نبات آن همیشه میباشد و خودرو است منبت آن کنارهای آبها و جاهای نمناک و در ربیع گل میکند و در اواخر آن برگ بر میآورد * طبیعت آن در آخر سوم

گرم وخشک * افعال وخواص آن * جالي ومحرق ومنعظ ومقرح جلد ومفتح ومسهل اخلاط لزجه وصاف کننده آواز ودافع بلغم مفاصل واوجاع آنها ورياح وسموم وسپرزوهاضم ومهيج باه ومسقط جنين وطريق استعمال آن بيشتر آنست باشير وياسرکه ويا درآب ونمك خيسانيده استعمال نمايند وضماد آن باسرکه جهت برص وبهق مفيد وجرب وقوبا وتقشر جلد مفيد براى آنكه سياه کننده جلد بدن ونافذ وجالي است واولا آبله ميكند پس متقرح ساخته مواد آن را دفع مينمايد وباصلاح مى آورد ووجع مفاصل را نيز مفيد است ودرد را ساکن ميگرداند وضماد برگ آن مقرح جلد وبا بيخ راسن جهت سپرز وعرق النساء وجرب متقرح که ربع ساعت تانيم ساعت بر ان بگذارند مقدار شربت آن يك درهم مضر ريه مصلح آن صمغ عربي ومصطكي بدل آن در علل سپرز مرجان ودر غير آن فوه وزرنباد است

* شيرزق * اسم نبطي شيرخفاش است وگويند مراد از ان بول وسرگين اوست ودر خفاش مذکور شد شيروغ نيز همان است

* شيلم * بفتح شين وسکون ياء مثناة تحتانيه وفتح لام وميم لغت عربي است وزوان نيز نامند وبفارسي گندم ديوانه

* ماهيت آن * دانه ايست از جو باريکتر وکوچکتر وبا تلخي ومائل بسرخي ونبات آن شبيه بنبات گندم ودر گندم زار ميرويد ودر اصفهان کالك وبشيرازى مشکك گويند وبهترين آن فربه آنست که کهنه وفاسد نباشد * طبيعت آن * در دوم گرم وخشک خشکى آن زياده از گرمي * افعال وخواص آن * مخدر وموجب سدر ومفسد آرد ونانيکه شيلم داشته باشد مسکر ومنوم وباعث سدر وضماد آن جاذب خار وپيکان ومنقى مواد وبه رشته گوبيده آن با شراب جهت وجع ورک وبا سرکه پخته با زيت سرشته جهت قوبا وسعفه وجرب متقرح وباسفيده تخم مرغ محلل صلابات وباعسل جهت نقرس وبا بزرکتان وسرگين کبوتر منفجر وسوراخ کننده دماميل وجراحات واورام وباکندم جهت قوبا وريشهاى رو را وباگوگرد جهت بهق طلاء مفيد وچون در شراب اندازند بغايت سکر بخواب گران آورد بدل آن حندقوقى مصلح مضار آن روغن وشير وقي کردن وربوب حامضه آشاميدن وروغن آن لطيف تر از روغن گندم وطلاى آن بر صدغين خواب معتدل آورد وقوبا را نافع است چون بر ان بمالند بهتر از روغن گندم وطريق اخذ روغن آن نيز مانند روغن گندم است ودر قرابادين مذکور شد

* باب چهاردهم در بيان ادويه که حرف اول آنها صاد مهمله است *

* فصل الصاد مع الالف *

* صابون * بفتح صاد والف وضم باء موحده وسکون واو ونون از مخترعات هرمس است * ماهيت آن * معروف است ودستور ساختن آن آنست که بگيرند قلي يکجزو وآهك آب نديده نيم جزو وهردو را نرم سائيده وبا پنج وزن آن آب در حوضي ويا ظرفى بزرک کنند که متصل بدان اندک نشيب تر حوضي ويا ظرفى ديگر وما بين هردو ممرى باشد آن ممر را بسته تا دو ساعت آن آب را با قلى وآهك خوب برهم زنند پس رها کنند تا ته نشين کرده آنگاه آن ممر را باز نمايند تا صافى آن در ان حوض دوم ويا ظرفى ديگر آيد پس آن ممر را باز مسدود نمايند وهمان مقدار آب باز در ان ريزند ونيکو برهم زنند وبگذارند تا ته نشين کرده صافى را باز در حوضي ويا ظرفى عليحده نمايند وهمچنين تا ديگر حدت وتندى در ان نماند وآب هر مرتبه را جدا جدا نگاهدارند پس بقدر ده وزن آب اول روغن زيتون بر روى آتش گذاشته بتدريج از آب آخر بخورد آن دهند تا تمام شود پس آب پيش از ان واو همچنين تا آخر آب اول را بخورد آن دهند وقوام آن مانند خمير شده باشد پس از آتش فرود آرند وبر بوريايى ويا حصيرى پهن نمايند ومانند اقراص بزرك ببرند وبگذارند

تا خشک شود وبعضی بجای روغن زیتون روغن بید انجیر و یا بنفشه و یا کنجد و یا دنبه و یا قیروطی میکنند وبهترین همه مصنوع از زیتون است وبدترین همه معمول از پیه زراست و در قرابادین اقسام آن ذکر یافته * طبیعت آن گرم وخشک در سوم * افعال وخواص آن مقطع وملطف واکال ومنضج وملین اورام وجالی وخوردن آن مانع حمل ومخرج جنین زنده ومرده ومدر حیض وضماد آن باهم وزن آن حنا جهت درد زانو وعرق النسا ونمش وکلف وبا زیبق وسلیمانی جهت درد مفاصل مزمن وبا زاج سفید محرق جهت قوبا وبا روغن گل که باهم طبخ دهند جهت خشک نمودن زخمهای سر اطفال با تکرار عمل وبر قروح شهدیه که بمالند و تا هفت روز بگذارند پس بآب گرم بشویند وبا زبمالند تا زائل کرد اند از اجله ادویه است وبا سرگین کبوتر وآهک وامثال آن جهت کشودن دمل واغتسال موی سر بهاء ین جهت رفع چرک وقمل ورشکه وبثور وابریه نافع و موی را جعد کرد اند و اکثار آن موی را سفید کرد اند وبا العهه جهت حکه وجرب ورفع آثار وچون در خرقهٔ صوفی اندازند و بزور بر حزاز و قوبا بمالند زائل کرد اند وبا هموزن آن نمک در حمام بدستور جهت حکه وجرب ریش شده وچون با نیم وزن آن سلیقون که زنجفر محرق است که سرنج نامند وهم چند آن آهک آب دیده درهم نموده بر موی ریش خضاب نمایند در حمام بعد از ان که ریش را پاک شسته باشند که نمو ست و چربی در ان مطلق نمانده باشد ونیم ساعت صبر کنند موی را سیاه کرد اند و پیری را ببرد وبا ادویهٔ مناسبه جهت تحلیل اورام بلغمیه ونضج آنها واکثر امراض جلدیه مناسب ومجرب وشیاف آن مسهل خلط خام ورافع قولنج ومخرج کرم معده خصوصا در اطفال ومدر بول مقدار شربت آن تا ده مثقال وچهار درم آن کشنده است بجراحت امعا واحشا وذرور سوختهٔ آن در ظرف سفالی جهت ناصور سفید که موضع را اول بآب گرم پاک بشویند وخشک کنند پس بر ان بپاشند مجرب وآب آن خصوصا آب اول تیزآب است وآشامیدن آن مثال تا چهار درهم بسوزش حلق ومعده ومجاری غذا وقی واسهال شدید وبسا باشد که اعضای باطنی را متقرح وسوراخ کرد اند ومداوای آن همچنین صابون خورده قی نمودن بآب گرم وروغن کنجد است باکد وبعد از ان آب کوشتهای چرب با روغن بادام نوشیدن وآشامیدن ماء الشعیر با روغن بنفشه وقی نمودن بدان وآشامیدن مرق دجاج با حب یقطین مقشر وباکی نیست بآشامیدن یک انگشتانه روغن زیتون وآب تیزآب در محل لسع وعض حیوانات سمی جاذب ومانع انتشار آنست وبتقرح دفع کرد اند

* صعتراس * بفتح صاد والف وفتح صاد وسکون عین وفتح را والف وسین مهمله * ماهیت آن از ادویهٔ جدیده است که از بلدهٔ مسمی بدفلوریده از بلاد ارض جدید می آورند وآن پوست درختی است بعضی ضخیم وبعضی نازک شبیه بدارچینی در شکل ورنگ وبو وطعم آن قریب بر ازیانه وبا حدت وعطریت ودرخت آن شبیه بدرخت صنوبر در هیئت وسائر اوصاف وبا حدت وبرگ آن مدور ومشرف بسه شرفه وچون خشک شود خشبو گردد زیاده از تازهٔ آن وتنهٔ درخت آن شبیه بکمثری در قطر وسبز رنگ مائل بتیرگی ودر صلابت ورخاوت معتدل منبت آن صحراهای معتدله در حرارت وبرودت ورخاوت وصلابت ومستعمل بیشتر قشر آن است * طبیعت آن در اول سوم گرم وخشک وچوب آن در دوم بعنی گرمی وخشکی قشر آن زیاده از چوب آن * افعال وخواص آن ملطف ومرقق رطوبات لزجه ومقطع آنها ومفتح سدد عنیفه در جمیع مجاری ومنضج اخلاط غلیظه ومقوی اعضای رئیسه وضعیفه وقوی وموافق حرارت غریزیه بسبب عطریت رائحه وحرارت ذاتیه ودافع جمیع امراض ناشیه از مادهٔ باردهٔ رطبه بتعریق وادرار وضیق النفس وسرفهٔ کهنه وفواق وقی

وغثیان وهیضه وسوء المزاج بارده وازضعف کبد ومثانه ووجع کرده ومفاصل قدیم حادثه از مادهٔ بلغم وملیّن بول وحیض ومحلل ریاح غلیظهٔ محتقنه در مجاری بول ومنی وزائل کنندهٔ عسر البول حادثه از سنگ کرده ومثانه وازغرائب آثار آنست که اطلاق طبیعت مینماید واسهال نیز با وجود یبسی که دارد بسبب فادزهریت وجهت امراض سمی بتمامی خصوصا طاعون وحمی ربع ونائبه ووبائیه حتی آنکه گفته اند نگاهداشتن قطعه ازقشر آن در دهان وفرو بردن آب آن در ایام وبا بسیار نافع ومانع سرایت عفونت هوا است باذن الله سبحانه ونیز جهت تسکین درد دندان نافع چون مرطوب المزاج در اوقات صحت جهت حفظ آن استعمال نماید نیز نافع ولیکن مناسب محرور المزاج وهمچنین یابس المزاج نیست مگر نزد احتیاج وضرورت برای طبیب حاذق وندیم را وجهت آنکه استعمال او در چنین مزاجی خطرناک است بحدی که تدبیر واصلاح آن دشوار وطبیب حاذق چون استعمال نماید ملاحظهٔ مزاج وسن وبلد وفصل ومرض وغیره نموده باادویهٔ مصلحه ومبدرقه استعمال خواهد نمود حتی آنکه بعضی حذاق درعلاج هزال مفرط باادویهٔ مسمنهٔ بارده استعمال نموده باذن الله تعالی هزال برطرف گشته وتسمین حاصل شده جهت آنکه ازشان این دوا است بدرقه ورسانیدن قوای ادویهٔ که ترکیب با آن نموده اند بسوی محل مقصود پیش ازفتور رقوت وسقوط تاثیر آن بسهولت ولهذا نفع آن در امراض متضاده بزرگ وبسیار است باادویهٔ مناسبهٔ هرعلت وطرق استعمال آن بوجه کثیره است واشهر واقوی همه آنست که بگیرند چوب باقشر آن پنجدرهم یا شش درهم بحسب رای طبیب واقتضای وقت وبکارد ریزه ریزه نموده دریکصد وپنجاه درم آب یکشب ویک روز بخیسانند پس دردیگ کرده سرآن را بسته بنحویکه مطلقا بخار آن بیرون نرود پس درظرف گلی لعابدار برآتش ملایم طبخ دهند تاد وثلث آن برود وپنجاه درم بماند پس فرود آورده بگذارند تا گرمی آن کم شود پس سر آنرا گشاده صاف نمایند وبا شکر پنج مثقال وبابدون آن نیم گرم بیاشامند وبرثفل آن دو صد درهم آب داخل کرده بآتش ملائم جوش دهند تا یکصد درهم بماند وصاف نموده بجای آب هروقت که تشنه شوند بیاشامند وهمچنین تا بیست ویکروز یا چهل روز بحسب رای طبیب وکلفت ومشقت پرهیز ازمحافظت هوا وغیر آن بطور چوب چینی نیست وجهت هرمرض باادویهٔ مناسبه آن چنانچه ذکریافت ترتیب نمایند

* صاصلي * بفتح صاد والف وکسر صاد مهمله ولام ویاآخر حروف وصوصلا وشاصلی نیز ویونانی ارتهنوس غالا نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه بحلقای تازه روئیده واز آن کوچکتر وشاخهای آن باریک ونرم ونازک وزود شکن مائل بسفیدی بقدر دو شبر وبالای آن متشعب بسه چهار شعبه وتازهٔ آن ماکول واندرون گل آن سفید وتخم آن شبیه بشونیز وازآن سبزتر وقائم مقام شونیز وخبازان بر نان میپاشند بجای شونیز وبیخ آن شبیه ببلبوس کوچکی خام وپختهٔ آن را میخورند نواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند شاید قاقلی ویا نوعی ازان باشد زیرا که شبیه بدان است در ماهیت وخواص وافعال * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن جهت درد فواد وابرده ورياح فم معده نافع وتخم آن در افعال شبیه بشونیز است وبسیار خوردن بیخ آن محرک باه ورافع وجع فواد بارده است

* صامريوما * بفتح صاد والف وفتح میم وسکون راء مهمله وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو وفتح میم والف لغت سریانی است واهل اندلس ترنشول وبدیار مصر گیاه عقرب وبعضی عربان آن را غبرا نامند جهت آنکه رنگ آن اغبر است وبعضی لاجوردیه جهت آنکه رنگ عصارهٔ گل آن لاجوردی است وگویند اسم گیاهی است که بهندی آنرا لجالو گویند * ماهیت آن نباتی است ودونوع میباشد کبیر وصغیر کبیر آنرا ازیک بیخ چهار پنج شاخ میروید وشاخهای آن پرشعبه وبرگ آن شبیه

صاصلي

صامريوما

برگ هیبوفاریقون کوچکتر و زغب دار و با خشونت و گل آن سرخ لاجوردی و منحنی مانند نبالهٔ عقرب منبت آن زمینهای خشن و صغیر آنرا برگ کوچکتر و مدور و ساق آن مفروش بر روی زمین و گل آن لاجوردی و منبت آن کنارآبها و جاها که آب در ان مایند و برطرف گردد و مستعمل برگ و ساق و تخم آن است و بیخ آنرا چندان منفعتی ننوشته اند * طبیعت آن گرم و خشک در دوم و حرارت آن زیاده از یبوست آنست * افعال و خواص آن محلل و جالی و مسهل بلغم و مرهٔ سودا و مدر حیض و مخرج جنین و تریاق سم عقرب و رتیلا و آشامیدن آب چهار عدد از شاخ آن بتمامه از برگ و گل و تخم با عسل و یا با فانید شیرین نموده جهت اسهال مرهٔ صفرا و با شراب جهت رفع سمیت عقرب و رتیلا و همچنین آشامیدن دو درم از تخم آن منافع مذکوره را نیز بر برا اند و گفته اند بلع نمودن چهار عدد از ثمر آن پیش از نوبهٔ تب ربع بیکساعت و مدید برای حمی مثلثه یعنی غب مؤثر و ضماد آن جهت رفع ثآلیل و قوبا مفید و ضماد برگ آن با شیر جهت تحلیل اورام عصب دماغ اطفال و نقرس و التواء عصب و آشامیدن ثمر نوع صغیر آن با اندک نمک هندی و یا نطرون جهت دفع اقسام کرم معده و امعاء و ضماد آن با سرکه جهت ثآلیل بر آمده و پخته نافع و گویند تعلیق بیخ کبیر آن مسکن وجع گزیدن عقرب و رتیلا است مضر سپرز مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درم و صاحب تحفه نوشته که امین الدوله در تحفه حب السمنة را صامریوما دانسته و لیکن او در حرف اللام ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد *

* صاب * اسم عربی جمیع اشیاء است که بسیار تلخ و تند باشد و بر ثمر الحمار و بر گیاهی که یتوع آن تند و تلخ است نیز اطلاق مینمایند

* فصـــــــل الصاد مع الباء الموحدة *

* صبر * بکسر صاد و سکون باو راء مهمله و بفتح اول و کسر دوم نیز آمده و آنرا صبا را نیز نامند لغت عربی است و بسریانی علوی و بیونانی فیقرا و الیا و بررومی نیز الیا و بهندی ایلیاوا لواوا یلواو بول سیاه و در بنگاله مصبر نیز نامند و درخت آنرا اهل شام و نواح آن صبارا و بهندی گهیکوار نامند * ماهیت آن عصاره و بعضی گفته اند صمغ درختی است بلندی یکقامت و در بعضی بلاد کوتاه تر و در بعضی بلند تر میشود و از بیخ آن برگهای بلند ده عدد و زیاده نیز میروید شبیه ببرگ عنصل و از ان بسیار بلند تر تا باید و فرع و اندک عریضتر و طرف پائین برگ آن عریضتر و ضخیم تر از طرف بالای آن و سر آن باریک و بر اطراف برگ آن خارهای صلب کوتاه و در ازهم و جوف آن متخلخل و مملو از رطوبت غلیظ لزج بسیار تلخی که صبر از ان بعمل می آید یعنی عصارهٔ آنست که خیکچه ها میکنند و یا در ظرف های کشاده خشک مینمایند و چون برگ های آن بلند شوند و کهنه گردد از بیخ آن و وسط برگها شاخی میروید قریب بذرعی پر از رطوبت عسلی با اندک حلاوتی و تلخی و کریه الرائحه و بر سر آن ثمری شبیه بغورهٔ خرما و در آخر سرخ میگردد و بیخ آن بقدر شلغم بزرگی و نر و ماده میباشد علامت نر آن آنست که در طرف ثمر آن باریک و ماده آن را متساوی و جمیع اجزای درخت آن تلخ است خصوصا رطوبت آن که ذکر یافت و گفته اند صبر سه قسم میباشد یکی عربی که از جزیرهٔ سقوطره که بر دهنهٔ دریای قلزم و ساحل حبشه و یمن واقع است و در ان جزیره کندر و مقل و دم الاخوین نیز بسیار بهم میرسد و صبر آنجا زرد و زعفرانی تیره سرخ رنگ اشقر صاف براق چسپنده صلب کبدی شکل زود شکن میباشد و اجزای آن در حین شکستن ریزه ریزه میشود و بهترین آن و مستعمل از داخل وادیهٔ عین و خالص از رمل و سنگ ریزهٔ خوشبوی آن است که با حدت و لذع باشد و بوی مر از ان آید چون نفس گرم بدان رسد و دوم هندی و آن زرد کمرنگ مائل بسیاهی غیر صافی و از سقوطری در اوصاف مذکوره

کمتر وضعیف العمل ومخصوص از داخل رسوم سمخانی بفتح سین مهمله وکسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح خاء معجمه
والف وکسر نون ویاء نسبت نام بلدی از زنجبارستان است وآنرا صبر فارسی نیز نامند واین زبون ترین اقسام آنست وسیاه
رنگ غیر صافی شبیه بلدی ردی ورملی ودیر شکن وبدبو وسخیف وسبک وبسیار ضعیف العمل از خارج واز داخل غیر مستعمل
ومحمد بن احمد دینوری نوشته که یک قسم دیگر نیز میباشد منسوب بحضرمی واین بعد از سقوطری وبهتر از هندی وفارسی
است وبعضی این قسم را ثانی گفته اند وقوت صبر تا چهار سال باقی میماند یعنی کمتر از چهار ساله آن قوی العمل واز چهار
سال گذشته تا هفت ساله آن بسیار ضعیف العمل وغیر مستعمل وباید که مبالغه در رسانیدن آن نمایند تا بخمل معده
بچسپد وخوب عمل نماید وحوامل وصفراوی مزاجان ومحرورین وصاحبان ضعیف الاحشا بتخصیص صاحبان ضعیف
امعا وما ساریقا وجگر وعلل مقعده وبواسیر وکسانیکه در ابدان ایشان خون غالب وعروق شان ضیق باشد ودر هواهای بسیار
گرم وبلاد بسیار گرم از استعمال آن اجتناب نمایند وهمچنین هنگام بودن طعام در معده که مبادا با طعام آمیخته آنرا فاسد سازد
وصبر را مغشوش با اقاقیا وصمغ عربی وامثال اینها مینمایند وفرق برائحه وطعم وصلابت آنست که اهل خبرت میشناسند
* طبیعت آن در دوم گرم وخشک وبعضی در سوم خشک وبعضی در اول خشک گفته اند وقول اول اصح مینماید وتلخی طعم
وقبض آن دلالت بر مرکب القوی بودن آن دارد واین اقوی است * افعال وخواص آن مفتح سدد وکبد وغیر آن
ومحلل ریاح احشا ومسهل اقوی هر خلط مهیای مجتمع در معده وسر ومفاصل وغیرها وضعیف الاثر در غیر آن وجاذب از اقاصی
بدن ومنقی معده وعروق از اوساخ ومسهل ومخرج سودا وبلغم غلیظ ومائی وصفرائی وزائل کنندهٔ یرقان بقوت اسهال
وتفتیح سدهٔ کبد وبهترین دوائی است برای معده ومنقی ومقوی آن است ومقوی قوت باصره وسائر حواس ودافع مالیخولیا
وحدت نفس واکثر امراض دماغی حادث بمشارکت معده زیرا که معده را با آنها کمال شرکت است ومنوم ومجفف بی لذع
خصوصا مغسول آن وملصق قروح ومانع صعود ابخره ومدمل قروح عسرة الاندمال خصوصا که در دبر ومذاکیر باشد ومانع خباثت
مواد آنها است واگر پیش از برآمدن عرق مدنی یعنی اول هنگام ظهور علامات آن سه روز پی هم بدین ترتیب بخورند
که روز اول نیم درهم وروز دوم یک درهم وروز سوم یک درهم ونیم وقدری بران موضع گذارند مادهٔ آن را بتحلیل برد
ویا باطل سازد وآشامیدن یکمثقال ونیم آن با آب نیم گرم اسهال معده نماید بقوت وتنقیهٔ آن بکند از فضول وبا ماء العسل
اسهال بلغم وصفرا نماید وگاه است که چون صبح وشام چند حبه از آن با مصلحات آن ورا تبنج وعسل کفگرفته بقوام آورده
سرشته فروبرند با آب گرم اسهال بطن نماید وفاسد نگرداند طعام را در معده واوجاع معده را در یکروز زائل کرده اند
وبا مصطکی منقی دماغ وبا غاریقون جهت مفاصل وربو وتنقیهٔ سینه ویکدرم آن با آب سرد جهت نفث الدم ویرقان وبا گل
سرخ ومصطکی جهت امراض معده وبا ادویهٔ مناسبه جهت جمیع امراض سوداویه واخراج اقسام کرم معده وامعا وامراض
اطفال وگرده ورفع تشنگی حادث از صفرای مخلوط ببلغم واعادهٔ کردن شهوت طعام باطل شده واصلاح والتهاب حادث در
لهاة از حرارت صفراوی کائن در معده وبا ادویهٔ مسهله ورفع ضرر آنها از معده چون با اطفال شیرخوار با ادویهٔ مناسبه بخورانند
کرم شکم ایشان را دفع نماید واگر بطفل نخورانند وبمرضعهٔ او بخورانند نیز همان اثر دارد باعتبار تاثیر در شیر او ودر طب
قدیم است که چون مسهل سودا است اگر سه روز پیهم هر روز مقدار یک مثقال آنرا بخورند وسه روز ترک نمایند وباز
سه روز بخورند وهمچنین عقدها وگرههای مزمنهٔ قدیمه را بتحلیل برد مقدار شربت معتدل آن یک مثقال ویک نیم درهم

آن مسهل زهره درهم آن منقي اخلاط فاسده واكثار آن مورث اسهال الدم بدل آن در اورام وجراحات دو وزن آن
حضض مكي ودر اسهال نيم وزن آن تربد وقريب بمقمونيا وگفته اند بوزن آن افسنتين ونصف وزن آن زعفران مضر امعا
ومعده وكبد ضعيف ومقعده بجهت آنكه مرخي ومفتح افواه عروق مقعده است ومورث سحج مصلح آن در امعا كثيرا ودر
ضعف معده وكبد برگ گل سرخ ومصطكي ودر مقعده مقل وچرب نمودن آن موضع بروغن گل يا روغن بنفشه ويا پيه بزو
مقوي تعديل آن عسل وانا ريه وهليله زرد است واقسام زبون آن كاه باشد كه تا سه روز در معده بماند باعث قلق وكرب
گردد واصلاح آن عند الضرورة زيرا كه استعمال آنها بي ضرورت جائز نيست غسل آنست باگلاب وبا برگ گل سرخ
ومصطكي وافسنتين ومقل وماء العسل وبا طبيخ انا ريه وعسل آشاميدن واكتحال آن مقوي باصره وجلاي وحكه وجرب
وغلظ اجفان وپركننده قروح غائره چشم وجالي كننده آن وقاطع دم منبعث بسوي آن وطلاي آن باروغن گل جهت
قروح چشم وجرب واوجاع آن كه از جانب موافق باشد وتجفيف رطوبات آن وبرپيشاني وصدغين جهت تنقيه فضول
صفراوي از دماغ وتسكين صداع وبا نمك ونطرون بر پيش سر جهت منع نزلات بارده وتسخين دماغ ومجفف رطوبات آن
وبا آب برگ بارتنگ وبا سركه جهت قروح رطبه سر اطفال وبا اقاقيا جهت استحكام شئون سر ايشان وبا آب برگ بارتنگ
جهت قروح بيني وگوش وباروغن گل وي شيرين جهت جراحت بيني وبا مورد وشراب جهت سياه كردن موي سر وريش
ودفع قمل ورويانيدن موي كه از كچلي ريخته باشد وبا عسل جهت ضربه وسقطه كه خون در ان مرده بنفش شده باشد و
رفع آثار جلد ونزلات وصداع وتحليل اورام بارده ونمله وباد سرخ وداخس وقروح خبيثه واوجاع ظهر ومفاصل و
بواسير وبا سنور يا شراب وعسل جهت كوفتگي اعضا وعضلات وطرف زبان ولثه واورام دهان ومنخرين وقروح عسرة
الاندمال خصوصا كه بر الف ومذاكير بوده باشد وبا آب كشنيز تازه وسركه جهت حمره وشري وباشراب حلو جهت دهانهاي
بواسير وبرآمدگي وآويختگي دهانهاي آن وقطع آمدن خون از آنها وشقاق مقعده وبا آب گندنا جهت اسقاط دانه بواسير
اما بايد كه بعد از اسقاط اسرب را باروغن گل سائيده بر ان موضع بمالند ومطبوخ آن با آب گندنا وسلخ الحيه جهت
سقوط دانه بواسير وامراض مقعده باتكرار عمل بي نظير وطلاي آن بتنهائي ويا با ادويه مناسبه بر بدن موتي حافظ اجساد
ايشان از تعفن وزود از هم پاشيدن وضماد محلول آن در روغن صوف كه از طبخ برآورده باشند بر اعضا جهت تسكين وجع
حادث از رض وفسخ ومغسول آن با سركه جهت حزاز ومعقه وداء الثعلب وبخور آن وكرفتن دخان آن با انبوبه وبا قمع
جهت ربو نافع وصب بر ان بهترين دوائي است وتحليل بدان جهت بواسير نافع وذرور آن مجفف زخمها والتيام
دهنده آنها وجهت قروح قضيب وفرج واعضاي عصباني بنهايت مفيد وبا سنجر ان بوسيله بالسويه جهت دفع اكله
وبواسير وقروح خبيثه مجرب وزنان اهل هند را دستور است كه چون شكم اطفال شيرخوار قبض ميشود واز ان درد و
وجع بهم ميرسد صبر را با آب حل كرده بر برگ تانبول بنگاله ماليده گرم كرده بزير ناف ايشان مائل بطرف چپ موضع كبد
را بجهت مضرت آن مران راكذاشته مي چسپانند اسهال مي آورد ودرد وجع آنرا زائل ميكردانند وگويند كه چون
قطعه از برگ را شق نموده وبران زرد چوبه وقليلي افيون نرم سوده بپاشند وبر ورم كش ران كه خيارك نامند گرم كرده
بندند تحليل برد وصبر مغسول ضعيف العمل تر از غير مغسول وحدت ولذع آن كمتر جهت آنكه اجزاي لطيفه مسهله آن
زائل ميگردد ويا ناقص اما نفع آن از براي معده ضعيف بيشتر از غير مغسول وهمچنين براي اكثر امراض چشم ودستور

فسل آن در قرابادین ذکر یافت و از ادویهٔ شربته وجز و اعظم ایارجات و شبیارات و اکثر حبوب مسهله است و دواء الصبر و ضماد و طلا و قرص و مطبوخ و معجون و نقوع آن در قرابادین مذکور شد *

*صبتی * عصارهٔ سنامکی است که از ان قرصها سازند بجهت رفع اورام بغایت نافع است *

* فصــــل الصاد مع الحاء المهملة *

* صحناة * بفتح صاد و سکون حا و فتح نون و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی ماهیانه نامند * ماهیت آن در قرابادین مذکور شد * طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن مجفف رطوبات معده و قاطع بلغم و جالی آن و دافع بدبوئی دهان که از رطوبات فاسدهٔ معده و یا ضعف آن باشد و جهت فالج و امراض بارده و وجع ورک و تقویت هاضمه و برانگیختن اشتها نافع مضر محرورین و سوداوی مزاجان زیرا که محرق خون و مولد خلط ردی و سودا و امراض حادثه از ان و مورث تشنگی و تعفن اخلاط و جرب و حکه و صداع است مصلح آن بالخاصیت زنجبیل و مغز کاهو و یا سرکه و ترشیها استعمال نمودن است

فصــــل الصاد مع الدال المهملة

*صدف * بتحریک صاد و دال و فا بهندی سیپ و بفرنکی بلبند نامند * ماهیت آن کویند با حلزون مرادف است و شاید حلزون اسم جنس باشد و صدف نوعی از ان یعنی انچه پوست آن بسیار صلب و پهن شبیه باستخوان و در صلابت و رخاوت ما بین حجر و عظم باشد آنرا صدف و انچه باشکال مختلفه باشد آنرا حلزون نامند و حلزون در حرف الحا مذکور شد و مراد از مطلق آن صدف مروارید است و بیان صدف مروارید در لولو ان شاء الله تعالی خواهد شد و در قرابادین ذکر یافت و بهترین آن آنست که از آب شیرین باشد * طبیعت آن بعضی کرم است و بعضی سرد و بعد سوختن کرم و لطیف میکردد و خشکی محرق آن زیاده از غیر محرق آن * افعال و خواص آن ملطف و جالی و حابس اسهال و نفث الدم و نزف الدم و جهت تقویت لثه و رفع زخمهای آن و آکله و جلای دندان شربا و ذرورا و سنونا و نفوخ صدف مسید ساییده خصوصا پوست داخل آن در بینی جهت رعاف و اکتحال آن جهت قرحهٔ چشم و سلاق و شعر زائد و ضماد صدف زرد معروف بخف الغراب محرق مخلوط بقطران براجفان مانع روئیدن شعر زائد و با سرکه چون بسر شند و بر ثالیل و بواسیر کذارند زائل سازد و مجرب و سنون صدف محرق با نمک جهت درد دندان و رنجیدن لثهٔ سست شده و استحکام آن و دفع تعفن جراحات متعفنه و کفته اند که آنرا بسیار نرم باید سایید تا معین باشد بر قوت جلای آن و ضماد آن جهت استسقا نافع اما باید که از بدن جدا ننمایند و بکذارند که خود بخود برخیزد و برص آن در این فعل اقوی است و طلای آن با سفیدهٔ تخم مرغ جهت سوختکی آتش و با آب کرم و با روغن کرم و با ادویهٔ مناسبه جهت کلف و بهق و رونق بشره و چون با سرکه بسایند و در بناکوش بمالند صداع دایمی بلغمی را زائل سازد و مالیدن سوختهٔ نرم سودهٔ آن و را و جاع باردهٔ رطبه مسکن و زائل کنندهٔ آنست جالینوس کفته که صدف هندی محرق بالخاصیة رافع درد فواد است و بخور آن جهت بواسیر و بستن کوشت آن بر عضو جاذب پیکان استخوان بظاهر و خوردن آن زائل کنندهٔ سایر ریاح و سرد یها از بدن و ضماد آن بزیر ناف و بر قطن مقوی باه و آشامیدن امراق لحوم اصداف صغار مسهل بطن و صدف فرفیر یعنی بنفش را چون طبخ نمایند در روغن و تلهین بدن نمایند محافظت میکند موی را از افتادن و چون با سرکه بیاشامند طحال را زائل سازد

* صدف البواسیر * معروف بخف الغراب است و در ساحل دریای قلزم و حجاز بسیار است و شبیه بحلزون مکر آنکه

با ادهان و بدبو و بیخش مائل بسیاهی و در سواحل قلزم معروف بر کیه است و بخور و ضماد محرق آن با عسل جهت بواسیر و ثآلیل و زحیر نافع *

* صدف الفرفیر * که ترنور نیز نامند نوعی صدفی است مائل بسیاهی و در غایت صلابت بخور آن مخرج مشیمه و رافع اختناق رحم و اکتحال محرق آن بغایت جالی است *

* فصل الصاد مع الراء المهملة *

* صریمة الجدی * بفتح صاد و کسر را و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح میم و تاء مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح جیم و سکون دال مهمله و یا در اندلس آنرا سلطان الجبل نامند * ماهیت آن نباتی است شاخهای آن غلیظ کرهدار که میپیچد بر محاذی خود و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و از آن کوچکتر و گل آن سفید و خوشبو و ثمر آن مانند ثمر لبلاب و با لزوجت و اندک حرافت منبت آن جبال و مواضع خشنه * طبیعت آن در آخر دوم گرم و در وسط آن خشک و تا اول سوم نیز گرم گفته اند * افعال و خواص آن آشامیدن تخم آن مفتح سدد و مدر بول و ملین بطن و مخرج مشیمه و منقی رحم از فضلات و هر روز یکمثقال آن با شراب سفید و امثال آن بقدر نیم رطل جهت عسر نفس و تنقیهٔ رحم و رفع طحال و سموم مفید مضر گرده مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا ده درهم و بوئیدن گل آن مقوی دماغ و منشط و محرک باه و بیخ آنرا منفعتی ننوشته اند *

* صرد * بضم صاد و فتح را و دال مهمله جمع آن صرادآمده * ماهیت آن مرغی است که بفارسی سبزکرا و ترکی اندرکاک نیز نامند و بعربی هوام و کنیت آن ابو کثیر و آن طائریست ابلق سر و منقار آن بزرگ و او را پرس یعنی کف پا و انگشتان بزرگ است و دیده نمیشو مگر بر شاخهٔ درخت و کسی را دست بر آن نیست و بسیار شریر النفس کریزنده و دشمن کوشت است و آنرا صفیر مختلف است هر طائریرا که خواهد صید نماید بزبان آن صفیر بر می آورد و بزبان آن نزد خود میطلبد و چون طائر بسیار نزد آن جمع شدند بهریک که میخواهد حمله مینماید و بمنقار خود که بسیار تیز است گرفته از میان قد او دو نیمه کرده میخورد و همیشه کار آن این است و ماوای آن سر درختهای بلند و قلاع و حصون است و در حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که آن حضرت بدست بن قانع صرد دیدند فرمودند که این اول طائریست که در روز عاشوره روزه نگاهداشت و نیز در حدیث دیگر وارد است که نهی فرمودند از قتال مورچه و زنبور عسل و صرد و هدهد و گوشت آن حرام است *

* صرصر * بضم دو صاد مهمله و در میان و آخر راء ساکنهٔ مهملتین و بفتح هر دو صاد نیز آمده لغت عربی است جمع آن صراصر و بسریانی و بشیرازی چهرهٔریسک و اهل اندلس جماله و بفارسی چرواشک و عربان صراد اللیل و باصفهانی زنجره و در تنکابن جیک و بهندی جهینگر نامند * ماهیت آن حیوانی است معروف شبیه بملخ و بسیار کوچک و در خانها و باغها و شکاف دیوارها میباشد و شبها بسیار صدا میکند بمد طولانی متصل بهم خصوص در گرما و شبهای تار * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن خوردن بریان آن جهت اوجاع مثانه و سائیدهٔ خشک کردهٔ آن با فلفل جهت قولنجیکه اطبا از علاج آن عاجز باشند نافع که از پنج عدد تا ده عدد آنرا با مثل آن عسل و فلفل بحسب قوت و شدت و ضعف و خفت علت با آب گرم و یا جلاب عسل و یا شکر بیاشامند در ساعت تسکین دهد و مجرب دانسته اند و قطور زیت مطبوخ آن در آن خصوصا مطبوخ اطراف آن جهت تسکین درد گوش و گویند چون در عدد یا سه عدد آن را در انبوبهٔ نی

کرده وسر آن بند کرده زیر بالین کذارند ماداام که آن در زیر بالین باشد صاحب آن را خواب نیاید

* فصـــــــل الصاد مع العين المهملة *

* صعتر * بفتح صاد وسکون عین وفتح تاء مثناة فوقانیه وراء مهمله وسعتر بسین مهمله بجای صاد نیز آمده ولیکن اطبا
بیشتر بصاد مینویسند تا ملتبس ومشتبه بشعیر نشود وبشین معجمه وبزای معجمه نیز آمده وبرومی ازموش وبیونانی صعتروس
واوریغاسن وبفارسی ایشن واوشن وبترکی کلکلک وباصفهانی اویشم وبهندی ساتر نامند * ماهیت آن * برگی گیاهی
است وانواع میباشد بستانی وبری وجبلی بستانی را بفارسی مرزه نامند وبرگ بستانی مدور وبرگ بری بعضی طولانی ریزه
وبعضی برگ آن نازک وبجای عریض ومدور وانچه رنگ آن سیاه باشد صعتر فارسی انچه سفید نزد بعضی مردم مشهور بجوزیست
وصعتر شوا را نیز نامند وانواع دیگر نیز میباشد وهمه در طعم تند وخوشبو وگل همه کبود بهترین آن برگ کوچک تازه بری آنست
ودراز برگ آن بیدرازه وریزک آنست * طبیعت آن * در آخر دوم گرم وخشک وبعضی در اول سوم گفته اند وگرمی وخشکی جبلی
آن زیاده * افعال وخواص آن * مفتح سدد ومقطع ومجفف ومحلل ریاح وبلاغم وملطف اغذیهٔ غلیظه ومهیی ومشهی غذا
ومنقی ریه ومعده وجگر وامعا از رطوبات وبلاغم ومانع صعود ابخره بدماغ ودافع جشای بلغمی ومسکن وجع دندان وورک
حادث از سردی ووجع مثانه ورحم ومدر بول وحیض وباه وقوت تریاقیت وخوردن آن بآب انجیر جهت ربو وسرفه وبا انجیر
خشک عرق آورد ورنگ رو را نیکو کرداند وخوردن ادویهٔ مسهله با آب صعتر مطبوخ رافع تخمه وعفونت غذا وترش شدن
آن وغثیان ووجع فؤاد وقولنج ریحی وثقلی بلغمی ومغص ومخرج اقسام کرم معده وحب القرع وبدستور با عسل وآکو پیش
ازادویهٔ مسهله بخورند باعث تهیهٔ اخلاط است برای دفع بمسهل ثانی وبا آب کرفس جهت تفتیت حصاة وعسر البول
وبا میویزج جهت دفع مضرت شوکران وافیون وبا سکنجبین جهت رفع مضرت جنین وبا بادروج وترب جهت وجع ورک
وثقل حاصل از رطوبات شرباً وضماداً وبا روغن زیتون جهت انواع مغص وآشامیدن سرکه که صعتر دران خیسانیده وبا
سکنجبین مصنوع از ان هرگاه سرفه نباشد جهت سپرز مجرب وبا پنیر تازه جهت تسمین بدن وبا خیارزه جهت کوفتگی عضل
ومعده وجگر ولعوق آن با عسل جهت ورم ملازه وریهٔ گرم سرفهٔ رطوبی وعقرب گزیده وسائر هوام ومضغ آن جهت تسکین
درد دندان وتقویت بصر وسفوف آن با مثل آن شکر جهت قطع صعود ابخره وتقویت چشم وبا اطعمهٔ غلیظه باعث خوشبوئی
وسرعت انحدار وزیادتی لذت ولطافت آنها است مانند هریسهٔ گندم وبا نلا وعدس وکله وپاچه وگوشت گوساله ومانند
اینها ومحلل ریاح ونفخ آنها وبا جمیع بقول مصلح عین خواه گرم باشد خواه بارد رافع ضرر آنها وبا سرکه بهترین نان
خورشی است وآشامیدن سه درم آن با عسل جهت گزیدن عقرب وسائر هوام ومضمضهٔ آن با سرکه وزیره جهت درد
دندان وگلو واکتحال آب معصور آن جهت رفع بیاض وشب کوری وسعوط آن با روغن ایرسا جهت اخراج فضول رطوبی
بسیار از دماغ وقطور آن در گوش جهت رفع ثقل سامعه وبا شیر جهت تسکین وجع آن وضماد آن با عسل جهت اورام
صلبه وعرق النسا ووجع ورک وبا روغن زیتون وزیره جهت برآمدگی ناف اطفال ورفع ریاح جوف ایشان وباسویق
جهت تحلیل اورام بلغمی وبا کندم جهت وجع ورک وضماد مطبوخ آن در حمام جهت جرب وحکه ویرقان ورائحهٔ بخور
آن واتراش بدان جهت گریزانیدن هوام وآشامیدن مطبوخ شاخهای آن بامثل آن عناب که در چهار مثل آن آب
جوش دهند تا بربع رسد جهت تصفیهٔ خون غلیظ بالخاصیة مؤثر وگل آن مسهل مرهٔ سودا وبلغم اما ضعیفتر از افتیمون و

قوی‌تر از حاشا چون دو مثقال آنرا با سرکه ونمک بیاشامند اسهال سودا وبلغم نماید وادرار بول وحیض کند وعصارهٔ کل تازهٔ آن محلل ورم عضل دو طرف زبان ولهاة وقلاع دهان در آخر علت ومربای آن باشکر یا عسل وبدستور کلقند دو مثقال آن دافع سموم وامراض بارده قوی الاثر وچون شب وقت خواب مقدار یکمثقال آنرا بخورند وبخوابند ومداومت بران نمایند منع صعود ابخره بدماغ ونزول آب بچشم نماید وذهن را تقویت بخشد ورنگ رو را نیکو گرداند وروغن کل آن بتنهائی با جمیع اجزای آن بدستور مقرر جهت جمیع امراض بارده مانند فالج ولقوه ورعشه واسترخا واوجاع ظهر ومفاصل وخصوصا قولنج وامراض نواحی معده وامعا بهتر از روغنهای دیگر وتخم آن درجمیع افعال قوی‌تر از برگ آن و مفتح سدد ورافع یرقان ومهیج باه وخائیدن آن مسکن درد دندان ومحرک اشتها وچون در زنان داخل نمایند دافع ضرر ماکولات ومعین بر باه میرود ین وصحتر مضر رئه مصلح آن سرکه مقدار شربت آن تا پنج مثقال است *

* فصــــــــل الصاد المهملة مع الفاء *

* صفراغون * بفتح صاد وسکون فا وفتح راء مهمله والف وضم غین معجمه وسکون واو ونون * ماهیت آن اسم فرنگی مرغی است قریب بگنجشک خاکستری رنگ مائل بزردی وسبزی ومنقار آن باریک ودم آن اندک بلند وبران نقطهای سفید ودر موسم سرما بیشتر ظاهر میگردد وبر لب جوی وحوض نشسته صفیر میکند ودم خود را دائم حرکت میدهد بیشتر سنگ ریزه وریزهای خشت میخورد بعربی ابو الملیح وبفارسی دم جنبانک ودمچه وبشیرازی مرغک شقا وبهندی مموله وکهنجن نیز نامند * طبیعت آن گرم وخشک در دوم وگوشت آن تلخ با قوت تریاقیت * افعال وخواص آن خوردن گوشت خام وبدستور محرق آن با ماء العسل جهت تفتیت سنگ گرده ومثانه وعسر البول بسیار نافع ومجرب است

* فصــــــــل الصاد مع اللام *

* صدل * اسم قسمی از مار است که روی آن مدور باشد وگویند شنیدن آواز آن کشنده است

* فصــــــــل الصاد مع المیم *

* صمغ * بفتح صاد وسکون میم وغین معجمه وبفتح میم نیز آمده لغت عربی است بیونانی قومیون وبسریانی قاموز وبرومی دینون وبفارسی ارد وبشیرازی ازدو وبهندی گوند نامند * ماهیت آن رطوبتی است که از تنهٔ بعضی اشجار تراوش میکند ومنجمد وخشک میگردد وصمغ هرنباتی در ذکر آن مذکور شد ومیشود ومراد از مطلق آن صمغ عربی است که از درخت ام غیلان که مغیلان نیز نامند حاصل میگردد وبهترین آن زرد مائل بسفیدی صاف شفاف براق آنست که چون در آب اندازند وزمانی بماند منتفخ نگردد وتمام آن گداخته شود وچیزی از آن نماند وگداختهٔ آن صاف وچسپنده باشد وچون قطعهٔ از آن را در دهان بگذارند بدندان وکام نچسبد ومنتفخ نشود بلکه گداخته گردد * طبیعت آن در گرمی معتدل ودر دوم خشک وجالینوس گرم دانسته * افعال وخواص آن مغری وملین صلابت وقابض ومقوی معده وامعا وحافظ استخوان ومانع ریختن مواد بسینه ورافع حدت ونکایت ادویهٔ حاده واسهال صفراوی وجهت درد سینه وسرفه وقرحهٔ رئه وخشونت حلق وقصبهٔ رئه وسینه وتصفیهٔ صوت ومنع انصباب مواد نزلی بسینه ومعین بر اخراج نفث چون قدری از آن را در دهان گذاشته آب گداختهٔ آنرا اندک اندک بمکند ومرور بدهند ودر حبوب وبا داروهٔ مناسبه داخل کنند وازده مثقال تا سه مثقال آن جهت اسهال رسحج امعا مجرب وبریان آن با روغن گل سرخ قاطع سیلان خون جمیع اعضا

است سوای رحم و بواسیر و حابس اسهال مداومت آن روزی یکمثقال که سوده باشند با یکبار آب و روغن کاو تازه تا سه روز یا هفت روز بنوشند قاطع نفث الدم و نزف الدم صدر و ریه و سائر اعضای داخلی سوای رحم و بواسیر مجرب و بدستور با شیر بز تازه نوشیدن و طلای آن با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطور آن با گلاب جهت رمد و سلاق و جرب بغایت مفید مضر سعال مصلح آن کثیرا و کوبد گلاب و صندل بدل آن صمغ بادام و حب الآس است

* صمغ البلاط * بفتح باء موحده و لام و الف و طاء مهمله لغت عربی است و آنرا الزاق الحجر و لزاق الرخام و بیونانی اسوللا بمعنی غرای الحجر نامند * درماهیت آن اختلاف است دیسقوریدوس گوید چیزیست که از حجر رخام و حجریکه از بلاد دقومامی آورند میسازند با سریشم جلود و صاحب منهاج گفته بعضی از آن معدنیست و بعضی مرکب از صبر و دم الاخوین و علک البطم و انزروت و صمغ عربی از هر یک بکجزو و زنجفر مرجان که بسد است و زاج از هر یک نیم جزو بسیار نرم کوبیده بخته با آب صمغ محلول سرشته و برد بواریکه کاری میمالند و میگذارند تا خشک گردد و هرچند خشک و کهنه گردد بهتر میشود و بغدادی گفته که آن نشارهٔ بلاط مضاف بغری الجلود است که بسیار با هم میمالند و میسایند چند یوم پی در پی و صاحب تحفه نوشته که نشارهٔ بلاط الکبرا ن وغری الجلود است که بسیار مبالغه در کوبیدن و طبخ آن کرده بر دیوارها میمالیده اند و سنگفرش خانها را که بلاط عبارت از انست بدان مستحکم میکرده اند * افعال و خواص آن ذرور آن جهت التصاق موی زائد چشم و التیام جراحات تازه و منع آنها از تقیح قوی و سریع الاثر و آنچه صاحب منهاج بیان کرده در قلع بهق بسیار موثر دانسته اند

* صمغ الداميثا * بفتح دال مهمله و الف و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف * ماهیت آن صمغی است تلخ مائل بسرخی و صاف در غایت حدت و جوش تفلیسی گفته که از بلاد فارس خیزد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن ملطف و مسخن و محلل ریاح و در مزاج و سائر افعال قائم مقام حلتیت است مگر آنکه کریه الرائحه مانند آن نیست معده را شربت آن تا سه درم

* صمغه * غذائی است که از خمیر آرد کندم مثل نشاسته کنند و در افعال مانند نشاسته است و ملی کوشند

** فصـــــل الصاد مع النون **

* صندل * بفتح صاد و سکون نون و فتح دال مهمله و لام معرب سندل بسین مهمله فارسی است و گویند لغت سریانی است و بیونانی حلوسطقا فیل و برومی نلوریقا و بهندی چندن نامند * ماهیت آن چوب درختی است عظیم بقدر درخت گردکان و انبوه و نیسه و شاخهای آن افتاده بر روی زمین و ثمر آن در خوشه مانند حبة الخضرا انطاکی گفته که برگ آن شبیه ببرگ گردکان و نرم و نازک است و سه نوع میباشد یکی سفید لیاقی رنگ و آنرا صندل ابیض و بهندی چندن و دوم زرد رنگ و آنرا صندل اصفر و بهندی ملاگیر و سوم سرخ تیره و آنرا صندل احمر و بهندی رکت چندن نامند و منبت آن اکثر بلاد هند و سواحل دکهن و کوکن است و بهترین از سفید و زرد آن آنست که خوشبو و کم ریشه و صلب و چرب و املس باشد و از سرخ آن آنچه تیره رنگ صاف کم ریشه و قوت آن تا سی سال باقی میماند * طبیعت آن سفید و زرد آن در سوم سرد و در دوم خشک و سرخ آن در دوم سرد و در سوم خشک * افعال و خواص سفید آن مفرح و مقوی دل و معده و رادع و قابض و باتریاقیت و محلل اورام حاره و جالب مواد و مسدد و آشامیدن آن جهت خفقان حار و تبهای تند صفراوی و

صمغ البلاط
صمغ الداميثا
صمغه
صندل

التهاب ومنع صعود بخارات بدل ودماغ وبرسام وضعف قوت حافظه وذهن ودل ومعده وجگر بتخصیص در محرور المزاج وبدستور طلا ونیز طلای آن با گلاب وقلیلی کافور بر پیشانی جهت صداع حار وبتنهائی ویا با نیم وزن آن انزروت با سفیدی تخم مرغ بر پیشانی وصدغین جهت صداع حار ومنع نزلات بچشم وساثر اعضا وبتنهائی ویا با ادویهٔ باردهٔ مناسبه جهت خفقان ووجع معدهٔ حار ورفع بدبوئی نورهٔ وعروق وبا آب برگ عنب الثعلب ویا با آب حی العالم وبا آب برگ خرفه وبا آب طحلب وامثال اینها جهت نقرس حار واورام حاره مانند حمره ونار فارسی ومنع ریختن فضول بعضو در ابتدای علت وبالخاصیت طلای آن مورث حرارت وخارش شدید در بدن بسبب تکثیف مسام ومیل معده بباطن ورافع آن سرکه وروغنهای گرم ولطیف وبغایت مضر باه ونافع آن ومضر صوت مصلح آن عسل ونبات مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن نصف وزن آن کافور وبعض گفته اند وبدل سرخ آن نصف وزن آن فوفل است وصندل سرخ در افعال مذکوره از تفریح وغیر آن شرباً ضعیف تر وطلاءً قویتر از سفید وطلای آن جهت درد سر حار واورام حاره وضماد آن با روغن زنبق جهت رفع تپ واعیا وبا گلاب جهت رفع قلاع دهان وبدستور جهت درد آن قرشی در شرح قانون گفته که مستعمل در زمان ما در اضمده وغیر آن صندل سرخ است ودر مشروبات صندل سفید جهت آنکه اتفاق کرده اند بر آنکه در صندل سرخ جزو جاذبی هست که نفوذ میفرماید اجزای بارده را از خارج بداخل ولهذا اقوی است فعل آن از سفید در خارج وچون با سفید نیست اقوی است از سرخ در داخل وصاحب شفاء الاسقام گفته که آنچه مشاهده کرده ام ما را طبا آنست که استعمال میکنند صندل سفید را در اسهال صفراوی وسرخ را در اسهال دموی ومرد ورا باهم در اسهال مختلط باهم وسه عدد از تخم آنرا چون بپاشند جهت بول الدم وحرقة البول ومرضی که بجای منی خون انزال شود مجرب دانسته اند وا طلای هند با آب زنجبیل تر که بهندی ادرک نامند استعمال مینمایند وجوارش وحب صندل وخمیرها وسفوف واشربه ومعجون ومفرح آن در قرابادین مذکور شد

* صن الوبر * بکسر صاد ونون والف ولام وفتح واو وباء موحده وراء مهمله * ماهیت آن انطاکی گفته اقراصی است که در مغارهای بلاد یمن می یابند وبحجازی می آورند ودر اصل وحقیقت آن اختلاف است چنانچه در بول الابل مذکور شد وبغدادی گفته که چیزی است که از مغارات جبال یمن بمکه می آورند شبیه بصمغ وبرنگ مرو ورمکه آنرا اقراص ساخته می فروشند وبول الابل نامند ودر حرف الباء مذکور شد ودر وجه تسمیهٔ آن بعضی گفته اند بول جانوری است قریب بجثهٔ گربه که آنرا وبر نامند چون در آن مغارات بول کند وغلیظ ومنجمد وخشک گردد آنرا اخذ مینمایند ونواب مرحوم نوشته اند ظن غالب آنست که این دوائی باشد که بهندی سلاجیت نامند وبعضی گویند ابوال تیوس جبلی است که در مغارات در سنگها مجتمع میگردد * طبیعت آن در سوم گرم وخشک ودر دوم نیز گفته اند * افعال وخواص آن قاطع اسهال وضیق النفس وامراض بارده وجهت اندمال جراحات خبیثهٔ جمیع حیوانات وقطع سیلان خون وتحلیل اورام نافع وحمول آن قاطع حمل ودوا سمررا ضعیف کرده اند وطلای آن با عسل با طول مکث مقرح بدن مصلح آن روغن گل

* صنوبر * بفتح صاد ونون وسکون واو وفتح باء موحده وراء مهمله لغت عربی است وارزه نیز بسریانی ازرند ودر رومی بقطانیون وبیونانی قلوغبطون نامند * ماهیت آن دو صنف میباشد ذکر وانثی ذکر آن دونوع میباشد یکی بستانی وآن درخت بزرگی است قریب بچنار برگ آن شبیه بخیاطه قوی وبخلال بلند ی بقدر یک شبر وسبز تیره رنگ وثمر آن بشکل دل حیوان وبقدر دل گوسفند وبزرگتر از آن وشبیه بثمر شربین که ثمر هندبیست وخانه خانه وبعد رسیدن وخشک شدن از هم شکافته

میکردد و چشمی ابعث و معروف نمیدارد و ماکول نیست و درخت آنرا بفارسی ناژو نامند و بشیرازی کاج و ثمر آنرا برکاج نامند
و راتینج صمغ این است و دوم جبلی که در سردسیرها بهم میرسد و ثمر این نیز ماکول نیست و از مطلق آن مراد این نیست و درخت
این شبیه بدرخت ابهل و بسریانی ازرند نامند و چوب این چرب و بجای شمع و چراغ و مشعل میسوزانند و قطرانیکه از این
بعمل می آید رقیق تر و قلیل المنفعت تر از شربین است و انثی آن نیز دو نوع است یکی کبیر و چلغوزه ثمر این است و در شیروان
و اقصی آذربیجان و بعضی جاها از ملک روم و کشمیر و غیرها بسیار بهم میرسد دوم صغیر و آنرا تنوب نامند و ثمر آنرا
قضم قریش و عامهٔ اهل شیراز آنرا فستق نامند اما ثمریکه معروف است نزد عامهٔ اهل شیراز و عراق بچلغوزه فی الحقیقت
از اقسام بادام است نه از انواع صنوبر زیرا که دانهٔ صنوبر پهن و بی مغز و ثمر چلغوزه مغزدار و مغز آن اندک باریک
فندقه شکل بقدر دانهٔ خرما کوچکی و در غلافی اندک صلب که بدست شکسته میگردد و ثمر آنرا چون در آتش اندازند بعد
از گرم شدن منشق گشته آوازی کرده دانهای چلغوزه از میان خانهای آن جسته بر می آید و نیز نوعی دیگر از صنوبر میشود
درخت آن متوسط در بزرگی و کوچکی و خوش منظر و آنرا نوش نامند و برگ آن اندک پهن و مشرف متشعب خوش منظر
و زنان اهل اصفهان و ایران در وقت حنا بستن نم کرده بر پشت دست گذاشته بالای آن حنا میبندند خوشنما میگردد و در شربین
اشاره بدان شد و درخت صنوبر را خزان نمیباشد و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که بر آنرا ثمر بی مغز و قطران او زبون تر از
قطران شربین است و ماده آن کوچک و بزرگ میباشد کوچک آنرا صنوبر صغار و تنوب نامند و ثمر آن مثل دل گوسفند
و از آن بزرگتر و مغز ثمر آن با تلخی و سفید و بی پرده رقیق سرخی و قضم قریش عبارت از آنست و در سمنان کثیر الوجود
و راتینج صمغ آنست و بزرگ آنرا صنوبر کبار گویند و در گیلان نامت میشود و بسیار بزرگ و مغز ثمر آن را باصطلاح آنجا چلغوزه
و درخت آنرا درخت چلغوزه نامند و ثمر آن بقدر بادامکی و مغز دانهای آن مثل قضم قریش و بالیده تر و شیرین تر از آن
و در عراق چلغوزه مغز میوه را گویند که از بحرین میآورند و ظاهرا انبه باشد چه در صفات مثل انبه است و درخت آن بقدر
زرد آلو و برگ آن همیشه سبز و انبوه و ثمر آن بقدر شفتالو و مستعمل و در طعام شبیه بآن و مغز دانهٔ آن دراز و باریک و با پردهٔ
سرخی که ملاصق مغز بادام است بخلاف حب صنوبر که بی پردهٔ سرخ و بالیده تر و کوتاه تر است و قول حکیم رحمة الله علیه تا آنجا
که مثل قضم قریش و بالیده تر و شیرین تر از آنست درست است و عبارت بعد از آن که در عراق چلغوزه مغز میوه را میگویند
که از بحرین می آورند و ظاهرا انبه باشد تا آخر اشتباه محض و غیر مطابق واقع است زیرا که انبه و تخم آن نه چنین است
و انبه در حرف الالف مع النون مذکور شد و نیز نوشته که ظاهرا صاصفراس فرنگی عبارت از آن باشد این نیز اشتباه است
و صاصفراس بصاد و صاد مهمله و در آخر آن سین است و در همین باب در صاد مع الالف والصاد ذکر یافت و بالجمله بهترین
آن تازه سفید بالیدهٔ چرب آنست * طبیعت آن در سوم گرم و خشک و در دوم نیز گفته اند و برگ و پوست آن گرم تر
و خشک تر از مغز آن * افعال و خواص آن آشامیدن برگ و پوست آن جهت درد گلو و جراحت شش و قطع رعاف و
خون جراحات تازه و یک مثقال از لحاء و برگ آن با ماء العسل جهت علل کبد و ورم و غلظ آن و خشک آن با آب سرد
حابس بطن و ذرور آن مندمل مواضع ضرب رسیده و با آب گرم سوخته خصوصا لحاء نوع ذکر آنکه اقوی است و زرنیخ
ابهر و طلای مخلوط لحاء و برگ آن با مرداسنگ و دخان کندر جهت التیام قروح ظاهر جلد و سوختگی آتش و با موم و روغن
مورد جهت اندمال قروح ابدان نرم واقع بظاهر جلد و بازاج سرخ جهت قروح خبیثهٔ ساعیه و غسل بطبیخ آن جهت

رفع امیا و کچلی و چرک بدن و عفونت عرق و جلوس در ان جهت امراض رحم و مقعده و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان و بخور آن جهت اخراج مشیمه و ادرار حیض با تکرار عمل و دخان آن مانند دخان کندر و قطران است در نفع جهت ریختن موی مژه و ابرو و کلاختن ماق و تاکل آن و دمعه و ضعف بصر و سلاق و جرب نافع و ضماد برگ تازه کوبیده آن جهت نزف الدم جراحات تازه و چوب آن که بدستور چوب چینی و عشبه استعمال نمایند مؤلف تذکره نائب مناب چوب چینی در علت آتشک و امثال آن دانسته و چون ریزه نموده با سرکه بجوشانند و مضمضه بدان نمایند درد دندان را تسکین دهد و صمغ چوب آنرا چون در دندان نکهدارند و پوست بیخ آن قابض و مجفف و دو مثقال آن جهت اسهال و صحیح مفید و ذرور آن جهت سوختگی آتش و آب گرم و رفع الم ضربه و سقطه نافع و حب صنوبر کبار در دوم گرم و در اول تر و قوت آن تا یک سال باقی است * افعال و خواص آن مبهی و مشهی طعام و مقوی اعصاب و اعضاء باه و مفتح سدد و کاسر ریاح موذیهٔ حادثه و جهت فالج و لقوه و خدر و کزاز و رعشه و قروح رئه و اوجاع مفاصل بارده و امراض جگر و یرقان و استسقا و درد گرده و مثانهٔ حادثه از حرارت مرهٔ صفرا و لعوق آن با عسل هر روز مقدار سه مثقال جهت فالج و رعشه مجرب و جهت امراض رئه و تنقیهٔ آن از اخلاط غلیظه و تنقیهٔ گرده و مرهٔ کهنه خصوصا با دوشاب مفید و آشامیدن آن با تخم خیار جهت ادرار نمودن بول و منع قرحهٔ گرده و مثانه و با عصارهٔ بقلة الحمقا جهت تسکین درد معده و تقویت ابدان ضعیفه و قمع رطوبات فاسده و مطبوخ تر و تازهٔ کوبیده با پوست آن با طلا که صاف کرده هر روز مقدار چهار اوقیهٔ آنرا بنوشند جهت سعال مزمن و قروح رئه و مداومت خوردن حب الصنوبر کبار جهت استحکام اعضای مسترخیه و سختی گوشت شراب آن که کوبیده در آب انگور اندازند مانع نزلات و سرفه و هاضم و قاطع اسهال رطوبی و استسقا و ضماد آن با افسنتین بر معده جهت رفع مغص آن مفید مقدار شربت از حب آن تا ده درم و از عصارهٔ آن سه درم و از طبیخ آن یک اوقیه و حب الصنوبر بطیء الهضم و مضر محرورین و مصدع و مغثی مصلح آن سکنجبین و نواکه حامضهٔ قابضه است مانند انار و زیرباج و موافق مبرودین و در ابدان محتاج بمصلح نیست و در امربا نمودن با کنجد و عسل بهترکه مقوی آنست و باید که زیاده از نیم اوقیه که یک اله تنقل نمایند زیاده تناول نکنند بدل آن در تقویت باه شقاقل و حب المحلب و در سعال مغز هسته حب الغار و حب الصنوبر صغار مسهل بعصر است بسبب قوت قبضی که دارد و جهت امراض سینه و گرده و مثانه قوی‌تر از کبار و در سائر افعال مانند آن و اکثار آن باعث مغص و التوای امعا مصلح آن در آب گرم با روغن کنجد جوشانیدن آنست یکروز و گرم سبزی که در درخت صنوبر بهم میرسد در رطوبت مانند ذراریح است و از خوردن آن زبان و کام و حلق ورم کند و معده و روده‌ها نیز و در تمام بدن سوزش و حرارت بهم رسد و ضعف عظیم رو دهد علاج آن علاج ذراریح است

* فصـــــــــل الصاد مع الواو *

* صوف * بضم صاد و سکون واو و فا بفارسی پشم نامند * طبیعت سیاه آن گرم‌تر از سرخ آن و از سفید بسیار گرم و تر و مجموع آن در آخر دوم گرم و خشک و بهترین آن نرم و خالص آنست * افعال و خواص آن سرخ آن جهت شری ببعد دل و گماد سرخ آن در شراب گرم تر کرده جهت رفع سرفه و نزلات ریه و درد سینه و اوجاع ضربه و سقطه مجرب و با روغن گل سرخ محلل اورام و تریاق زخم سگ دیوانه گزیده و پوشیدن جامه‌های پشمین مسخن و مجفف بدن و مورث خارش و صلب کننده جلد است و افراش آن جهت صاحبان نقرس نافع و محرق مغسول و غیر مغسول آن در خواص مانند شعر

است جهت قروح ولحم زائد نافع

* صوف البحر * بفتح باء موحده وسكون حا و راء مهملتين * ماهيت آن چيزى است شبيه بپشم كه از صدف بزرگ مستطيلى كه سر آن عريض وطرف دوم آن مائل بباريكي وازاندرون شكافته وشبيه بشبح واندرون آن مائل بزردى وسرخي ودرجوف آن حيوانى ايستاده واز راه شكاف آن صوفى برمي آيد * افعال وخواص آن جهت قطع اسهال وضماد آن جهت نزف الدم مرهضو سريع الاثر

* باب پانزدهم دربيان ادويهٔ كه حرف اول انها ضاد معجمه است *

* فصـــــــــــل الضاد مع الالف *

* ضان * بفتح ضاد والف ونون بفارسي گوسفند وگوسپند وبرهٔ ماده آنرا ميش نامند وبعرف اطبا اسم مطلق گوسفند است * ماهيت آن معروف وازجملهٔ حيوانات ماكولة اللحم است ونسبت بحيوانات ديگر بسيار بليد وتا بل تعليم نيست واز كمال بلادت برسر ذابح خود مي ايستد و وحشت واضطراب نميكند وهمين يك وجه حليت لحم آن را مثال آنست از حيوانات ضعيف النفس والادراك زيرا كه حيوانات قوى ذكي الحس والادراك عند الذبح حرج والم بسيار درمي يابند ونفس آنها را تعلقي ببدن خود ونفس ذابح ميباشد ولهذا اكثر حرام شده اند درشرع شريف وذا بحان حيوانات اكثر قسي القلب ميباشند وبهترين آن يكساله ودوساله آنست كه فربه باشد وچهارساله وزياده ازان غليظ وكثيف ومولد خلط فاسد وگوشت گردن وشانه وحوالى آن بهتر از گوشت سائر اعضاى آنست * طبيعت آن درد وم گرم وتر * افعال وخواص آن سريع الهضم كثير الغذا ومولد خون متين ومقوى ومسمن بدن وموافق ترين لحوم براى بدن انسان ودل وجگر وگردهٔ آن مقوى دل وجگر ومعده وگرده ومداومت خوردن مغز سر آن مورث بلادت ونسيان وخوردن گوشت آب مهراى آن باسركه وعسل كه مداومت بران نمايند وغذا منحصر بدان باشد بغايت مقوى بدن ومانع غشي ورافع خفقان ولاغرى بدن وبلع نمودن پيه آن بعد از ذبح كه هنوز سرد نشده وهمچنين كدا ختهٔ نيمگرم آن جهت سرفه ودرد سينه وضيق النفس وحرقة البول بسيار مفيد وگوشت گرماگرم ذبح كردهٔ آنرا چون براعضاى ضربه رسيده ضماد نمايند كه تازه باشد بپيچند وچون سرد گردد تبديل نمايند بزودى درد را زائل كند ومانع تورم وزخم شدن گردد وبدستور پوست گرماگرم آن كه اعضاء بدان بپيچند وضماد گوشت سوختهٔ آن جهت لسع حيات وعقارب جراره وباشراب جهت كلب كلب واكتحال خاكستر آن جهت رفع بياض عين وطلاى آن باسركه جهت بهق نافع وزهرهٔ آن گرم وخشك وجالي آثار واكتحال آن جهت بياض بتنهائي ويا باعسل وطلاى آن جهت اقسام قوبا وغمل سربآن جهت حزاز وابريه خصوصا با عسل وخون آن گرماگرم جهت حكه وجرب ومنع آبلهٔ اعضاى سوخته درساعت طلاء وسرگين آن بسيار گرم وخشك طلاء وضماد آن جهت تحليل اورام واستسقا والتيام زخمها وباموم وروغن گل گداخته جهت سوختگي آتش وباسركه جهت شرى وثآليل ولحم زائد كه توته نامند وسوختگي آتش وداحس مجرب وضماد دركلاب خيسانيدهٔ آن جهت انفجار خراج ودمل مجرب وشراب استخوان سوختهٔ قبرقى آن قاطع اسهال وسيلان خون وخاكستر سم آن جهت داء الثعلب طلاء ومغسول محرق آن حابس اسهال ودرايام وباوطاعون استعمال گوشت آن جهت آنكه بسيار مولد خون است جائز نيست وغليظ تر وكثير الفضول وبطي الهضم تر از لحم معز است وسركه وآبكامه ملطف ورافع ثقل آن ومركه اراده تبريد بدان كند درانها طبخ نمايد ويا باقرا قروط ويا كشك ويا سماق ويا با آنها بخورد *

* فصـــل الضاد مع الباء الموحدة *

* ضب * بفتح ضاد و باء موحده مشدده بفارسی سوسمار و بهندی گوه لا مند و شاید گوه غیر آن باشد * ماهیت آن حیوانی است کوچکتر از گربه و ما بین سیاهی و زردی و دنبالهٔ آن بسیار کوتاه و درشت شبیه بثمر درخت سرو * طبیعت آن در سوم گرم و خشک و ما بین ورل و حرذون است در حدت کیفیت * افعال و خواص آن گوشت آن مقوی باه و جماع نیست محرور المزاج را استعمال آن جهت آنکه مکرب است و عند الاحتیاج باید که با سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود و با زیت و کشنیز و زیرهٔ کرمانی و عرق نعناع خیسانیده مطیب نموده با کاسنی و مغز کاهو و بقول بارده دیگر بخورند و اکتحال سرگین آن جهت رفع بیاض عین و نزول آب در ان و طلای آن جهت کلف و بهق و نمش با سرکه اگر قوی باشد و با آب اگر ضعیف و ضماد شق کردهٔ آن جاذب پیکان و خار و سموم جانوران سمی و طلای پوست سوخته آن مورث بیحسی عضو بحدیکه اگر قطع کنند صاحب آن متألم نگردد

* ضبع عرجا * بفتح ضاد و ضم باء موحده و عین مهمله و فتح عین و سکون راء مهملتین و فتح جیم و الف لغت عربی است و ذخل و جفار نیز گویند و کنیت آن ام عامره است و بیونانی قصمیورو بسریانی بلدنا و بفارسی کفتار و بهندی چرکه و بجو و بدکهنی ترس نامند * ماهیت آن حیوانی است بزرگ مانند گرگ و نر و ماده میباشد و در رفتار رود و بدین لنگی میکند و در وجه تسمیه و لنگی آن گفته اند که چون رطوبت جانب ایمن آن از ایسر آن زیاده است لهذا میلنگد و گویند بسبب آنست که جانب چپ آن کوتاه تر از راست آنست خصوصا مادهٔ آن گویند بسبب حیله خود را چنان مینماید تا بمردم و حیوانات دیگر ایذا رساند چون پیر گردد اعارج شود و آنرا متصف باعرج و موتث آنرا بعرجا نموده اند و آن حائض مانند ارنب میشود و نیز مانند ارنب یکسال نر آن قوی القوة و یکسال مادهٔ آن میباشد و عوام میگویند یکسال ماده و یکسال نر میباشد و در وقت نری سفاد مینماید و در هنگام مادگی میزاید و ضعیف القلب و کثیر الجماع و حریص بر ان میباشد و بسیار از حنظل میترسد اگر شخصی در دست بگیرد از ان میگریزد و نیز از خواص آنست که اگر سگ در بلندی ایستاده باشد و سایهٔ آن در شب ماهتاب بر زمین افتد و کفتار در زیر آن برود که سایهٔ مرد ر درهم مستغرق باشد سگ خود را از بالا انداز د و کفتار او را بدرد و در روز بسبب گرمی هوا بسیار کم زور میباشد و شب قوی و گوشت آن حرام است نزد امامیه و ابو حنیفه و نزد مالک مکروه و نزد شافعی حلال * طبیعت آن در آخر دوم تا اول سوم گرم و در اول دوم خشک * افعال و خواص آن آبزن طبیخ آن یعنی جلوس در ان که زندهٔ آنرا دست و پا بسته در دیگی بزرگ دهن کشاده انداز که در ان آب جوشان باشد که شبت و نخود و روغنهای مناسب نیز در ان باشد و سر آنرا بپوشند تا مهرا شود پس صاف نموده در ظرفی بزرگ که علیل تواند در ان نشیند کنند و علیل در ان نشیند اما باید که آنقدر گرم باشد که برداشت آنرا داشته باشد تا آن زمان که رو بسردی آرد جهت اوجاع مفاصل و تمدد و کزاز و استرخا و عرق النسا و نقرس و ریاح غلیظه مفید و در قرابادین آبزنات آن مذکور شد و بدستور تدهین بدهن آن که در آب بادهان مناسبه طبخ دهند جهت امراض مذکوره مفید و خوردن گوشت آن جهت رفع برودت معده و حمیات بلغمیه و سوداویه و زردی رنگ رخسار و اوجاع بارده و خوردن خون آن رافع جنون و خوردن نیمدرم از چرک گوش آن مورث جنون و زهرهٔ آن نیمدرم مسهل اخلاط ثلثه و مضر رئه مصلح آن عسل و اکتحال آن بتنهائی جهت حدت بصر و جلای غشاوه و بیاض آن و طلای آن بعد از کندن موها

زائل نماید چشم مانع رویدن آن و با هم زدن آن و روغن اقحوان که در ظرف مس سه روز بگذارند پس طلا نمایند بر بیاض چشم و نزول آب در ابتدای مرض هر ماه دو روز زائل سازد و مجرب و هر چند این روغن کهنه شود بهتر است و جگر سوخته تلیینهٔ آن نرم اکتحالا جهت روشنائی چشم و زهرهٔ آن نزول ماء در چشم را نافع و تقویت چشم نماید و طلای زهرهٔ آن با پیه شتر جهت جلای بشره و ازالهٔ کلف و آب خوردن در پوست آن دافع ترس سگ دیوانه گزیده است از آب و چون از پوست آن پیمانه سازند و حبوب را با آن بپیمایند مانع فساد آنها و فساد زرع است و جلوس بر پوستین آن مورث ابنه و رافع نقرس و ریاح غلیظه و مفاصل و حمول محرق پوست تهیگاه و حوالی آن با زیت جهت رفع ابنه و بدستور مالیدن آن بر مقعد و حوالی آن را چون بسایند و بر حوالی مقعده بمالند نیز همین اثر دارد و ازمادهٔ آن بالعکس و مورث ابنه است و بستن پوست ضبع ماده بر شکم زن حامله مانع اسقاط آن و طلای مغز سر آن با زیت بالاتفاق جهت نقرس عظیم النفع و نگاه داشتن دندان آن با خود مانع فریاد سگ دیوانه بدارندهٔ آن و خصیهٔ نمک سود آن بقدر یک مثقال با آب گرم جهت درد جگر نافع

* فصل الضاد مع الجیم

* ضجاج * بفتح اول و جیم و الف و جیم * ماهیت آن صمغ درختی است خاردار و شبیه بلبان مائل بسرخی و براق که از جبال عمان می آورند * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن ضماد آن جهت بردن گوشت زائد جراحات و التیام آنها و با عسل جهت اورام بارده و سستی اعضا نافع و در رشتن جامه و کتان بهتر از صابون و زود تر سفید میگرداند و بعضی سریدان میشویند و بکسر ضاد اسم هر نباتیست که طیور و سباع مانند خروع و نحو آن دفع مضرت از خود بدان مینمایند .

* فصل الضاد مع الراء المهملة *

* ضرو * بکسر ضاد و سکون راء مهمله و واو و بفتح ضاد نیز آمده لغت عربیست و بیونانی فوضوقس و بسریانی ضروا و برومی وشاشبش و بفارسی درخت و رازی در حاوی کنور گفته که بفارسی ارسه و نیز گفته اند که درخت کلنکور نامند و صمغ آنرا بفارسی حسن لبه و بهندی لبان کوندر و جوهری گفته که حسن لبه صمغ کمکام است * ماهیت آن درختی است شبیه بدرخت بلوط و عظیم و اطراف برگ آن مائل بسرخی و نرم و ثمر آن در خوشه مانند بطم و دانهٔ آن بزرگتر از آن و چون بزید خار و برگ آن سرخ گردد منبت آن جبال حجاز و یمن و بلاد هند و غیرها است و صمغ آن در ابتدای ظهور مانند دانهٔ گندم باشد و آهسته آهسته بزرگ تا بقدر خربزه گردد و از آن لبنی لزج سیاه شبیه بقیر دفع گردد و اصح آنست که درخت آنرا کمکام و صمغ آنرا حصی لبان جاوی نامند و معروف بدان و خوشبو شبیه ببوی مصطکی و لادن و بهترین آن آنست که سفید مائل بسرخی و چون در آتش اندازند خوشبو باشد و اکثر در بخورات مستعمل و در حرف الحاء مذکور شده * طبیعت شاخ و برگ و بار آن گرم و خشک و گرمی آن زیاده از خشکی و گفته اند گرم در سوم و خشک در اول * افعال و خواص آن دران جذب قوی است و جهت سرفهٔ بارد و سیلان رطوبات از دماغ و ورم شربا و فرزجهٔ و حابس بطن و آب مطبوخ آن که صاف کرده و با شکر بقوام آورند جهت خشونت حلق و سرفهٔ بارد و درد دندان و قلاع نافع و سریع الاثر و مضمضهٔ آن جهت درد دندان و استحکام آن و ازالهٔ بلغم و سفیدی آن و چون با روغن طبخ دهند و در گوش بچکانند جهت درد گوش و ذرور آن جهت قلاع دهان و عصارهٔ آن مقیی قوی و بدستور طبیخ اطراف تازهٔ آن و مخرج بلغم از معده بدون مضرت است و برگ آن خوشبو و آشامیدن طبیخ آن بدل [illegible] جهت رفع درد تهیگاه و چون

برگ و اطراف تر و تازهٔ آنرا بقدر یک شبانه روز در آب خیسانیده کوبیده بعد از آن بجوشانند و صاف کرده صاحب وجع خاصره بنوشد درد آن زایل گردد در بعضی مجرب است و روغن حب آن خوشبو و مجفف و محلل با لغم و ریاح و جهت مغص و تقویت معده و جرب حیوانات مفید شربا و طلاء بدل روغن آن روغن حب البطم است و در ورد چوب سوختهٔ آن قاطع نزف الدم جراحات خصوص قروح مقعده و قضیب نافع و صاحب اختیارات بدیعی گفته که آنچه از مکهٔ معظمه می آورند آنرا رب الضرو نامند در دهان نگاه داشتن آن در حال درد آنرا تسکین دهد و صمغ آنرا در بخورها داخل مینمایند *

* ضریع * بفتح ضاد و کسر را و سکون یاء مثناة تحتانیه و عین مهمله و گویند که آنرا شبرق نامند و شتر آنرا بخورد * ماهیت آن برگ نباتی است مدور و مجوف مائل بزردی و تلخ و در قعر دریا بهم میرسد و موجه بساحل می آورد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن جلوس در طبیخ آن و بدل متور نطول آن جهت درد مفاصل و طلاء آن و بدل متور شستن بدن بان در حمام جهت جرب و حکه مجرب دانسته اند و بخور آن جهت زکام و التیام جراحات سریع الاثر و گویند چون ستور از ان بخورد هرگز فربه نشود جناب اقدس الهی در وصف اهل جهنم میفرماید قوله تعالی لیس لهم طعام الا من ضریع و بیان آن در تفاسیر مذکور است *

* ضرع * بفتح ضاد و سکون را و عین مهملتین بفارسی پستان و بهندی چوچی نامند * ماهیت آن معروف است و آن عضو عصبانی قلیل اللحم است که در ان شیر تکون میابد از برای خوردن بچهٔ آن و بهترین آن فربه پرشیر از حیوان جوان فربه است که لحم آن نیکو باشد و زبون ترین آن برعکس آن * طبیعت آن سرد و خشک بالذات بسبب عصبانیت جوهر خود و با رطوبات بسیار * افعال و خواص آن چون نیکو هضم یابد صالح الغذا و اگر هضم جید نیابد مولد خلط خام بلغمی است ردی از برای مبرودین و مرطوبین مصلح آن افاویه و مصطکی و خولنجان و بریان نمودن آنست و در محرورین محتاج باصلاح نیست و مدر بول زنان و زیاده کنندهٔ شیر ایشان و جهت دفع خمار و کسیکه در معدهٔ او شراب و یا اخلاط حادهٔ صفرا و یا حریفه موجود باشد *

* فصـــــل الضاد مع الغین المعجمه *

* ضغیوس * بضم ضاد و سکون غین و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله و ضغابیس بفتح اول و دوم و الف و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله نیز آمده لغت عربی است و بفارسی هلیون نامند * ماهیت آن قثاء کوچک و خربزهٔ نارس است و نیز نباتی را نامند که شبیه است بهلیون آنچه از ان بر روی زمین ظاهر است سبز و آنچه از ان زیر زمین است سفید و شیرین * افعال و خواص آن برگ آن قاطع باه و بیخ آن که در زیر زمین و سفید و شیرین است محرک باه و ماکول و کاسر حدت صفرا است و بجهت نیکوئی طعم در کشک و ماست داخل میکنند و میخورند

* فصـــــل الضاد مع الفاء *

* ضفدع * بفتح ضاد و سکون فا و دال و عین مهملتین بفارسی وزغ و شیرازی بک و بترکی قورباغه و بهندی مینڈک نامند * ماهیت آن معروف است حیوانی است که در زیر زمینهای نمناک و آبهای ایستاده و حوضهای بسیار بهم میرسد بری و بحری و نهری میباشد و از مطلق آن مراد نهری است و بری آن از سموم قتاله است * طبیعت اقسام آن در سوم سرد و در اول خشک و اصل آنست که خالی از حرارت قویه نیست * افعال و خواص نهری آن سموم است ازاله دفع فاسد با فسد و مضمضه بطبیخ نهری آن جهت درد دندان و ضماد شق کردهٔ آن جاذب پیکان و خار و امثال آن و سموم

گزیدگان بقوت و قاطع سیلان خون و التیام دهندهٔ زخمها خصوصا ذرور و سوختهٔ تخم آن و با زفت تر جهت داء الثعلب
و طلای آن تا لیع دندان است بی الم و وجع و مانع سوزانیدن آتش و دماغ محرق آن قاطع نزف الدم اعضا و نفوخ آن قاطع
رعاف و بند ستور طلای آن بر پیشانی و جمعی که طلای خون آنرا مانع بر آمدن موی دانسته اند اصلی ندارد و گفته اند
چون ران ضفدع را بریسمان بندند و کسیکه الماس خورده باشد بلع کند پارهای الماس بدان چسپد و برآید و چون اطراف
و احشای آنرا انداخته با پیه کرده بزمهریا پخته روغن آنرا جمع کنند جهت بواسیر حار مجرب دانسته اند و قسمی از ضفدع
که در پای اشجار بهم میرسد سبز بسیار کوچک چون آنرا با هموزن آن دانهٔ پنبه بسوزانند اکتحال آن جهت نزول آب
از مجرب است و مضمضه بطبیخ آن جهت وجع اسنان و گفته اند چون آنرا بدو نصف شق کنند یکی را در آفتاب و یکی را
در سایه خشک نمایند آنچه در آفتاب خشک شده است سم است و آنچه در سایه مداوای آن و هرکه ضفدع اجامی سبز و یا
زرد و یا سیاهی از هر صنف که باشد و یا سرخ بحری را بخورد ورا در روز مینی و قذف آن عارض گردد پس بدن او سیاه
کمد شود و بنها است که متورم گردد و قی و ورم احشا در دل بهم رساند پس بمیرد و گاه از خوردن زرد و سیاه آن سقوط
اشتها اولا پس جشای حامض و فساد رنگ بدن و قی و غثیان و وجع فواد و ورم شکم و ساقین بهم رسد و مداوای آن قی
فرمودن با آب و نمک و آب شبت مطبوخ با ملح بعد یکه نقی حاصل گردد و بحمام رفتن و آشامیدن سکنجبین و سفیدباجات
با دارچینی و دوای الکرکم و دواء المسک و آشامیدن شراب و هرکه خلاصی یابد از ان کم است که او را استسقا و یا سقوط
اسنان عارض نگردد

* فصـــل الضاد مع الميم *

ضمران

* ضمران * بفتح ضاد و کسر میم و فتح راء مهمله و الف و نون و آنرا ضربوان و ضروان و ضومران نیز نامند * ماهیت
آن اختلاف است اکثری آنرا شاهسفرم شمراری دانسته اند و رنگ آن سبز است نه چون کرمانی و بعضی قودنج نهری
و بعضی حماحم و بعضی گفته اند گیاهی است که در بادیه میروید و در حجاز کثیر الوجود و خوشبو و حاد الرائحه و بعضی
گفته اند نوعی از شیح است که صنفی از قیصوم باشد و بسیار خوشبو و بهترین آن تازه خوشبوی آنست * طبیعت آن
گرم و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند * افعال و خواص آن کثیر المنافع از برای امراض بارده و زکام و ضماد آن
جهت قلاع و سوختگی آتش و بوئیدن آن که گلاب بران پاشیده باشند مقوی دماغ محرور المزاج است

* باب شانزدهم دربیان ادویهٔ که حرف اول آنها طاء مهملهٔ مشاله است *

* * فصـــل الطاء مع الالف * *

طالیسفر

* طالیسفر * بفتح طاء و الف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله و فتح فاء و راء مهمله * در ماهیت آن
اختلاف بسیار است بعضی گویند آن پوست درختی است که از بلاد هند آورند اندک از دارچینی ضخیم تر و صلب تر
با اندک حدت و خوشبوئی کمی و اشقر و چون کهنه گردد مائل بسیاهی شود و گفته اند عروقی است با رنگ بیرون آن اغبر
و اندرون آن زرد و بوی آن شبیه ببوی زعفران و با عفوصت و تیزی و شاید زرنب باشد که بهندی طالیس پتر نامند و آن
برگ درختی است با رنگ بیرون آن اغبر و اندرون آن زرد رنگ * طبیعت آن مختلف القوی با جوهر ارضی غالب
معتدل در گرمی و سردی و مائل بحرارت و خشک در سوم و بعضی گرم و خشک در دوم دانسته اند * افعال و خواص
آن جهت لقوه و فالج و نفث الدم و نزف الدم و حبس سیلانات و اسهالات بواسیر و قروح امعا و مضمضه بطبیخ آن با سرکه

جهت درد دندان و نگاهداشتن آن از دهان جهت قلاع سفید آن و ضماد آن خشک کننده دانه‌ها و سیر مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن چهارم ایلک وزن آن کموَن و نیم وزن آن ابهل و گویند بدل آن بوزن آن سنبل و نیم وزن سادج و گویند ابهل و مثل مساوی آن مضرّ رئه مصلح آن عسل است *

* طالیقون * بفتح طا و الف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون لغت یونانی است و بعربی و فارسی مس است و روی عبارت از انست جهت آنکه در معدن مس بهم میرسد بدون صناعت بشری * ماهیت آن مصنوع و غیر مصنوع میباشد غیر مصنوع آن مسی است زرد رنگ شبیه ببرنج مصنوع مرکب از مس و روح توتیا یا زرنیخ بآتش و کوفتن بمطرقه سیاه نمیشود و بخلاف سائر اقسام مس و مصنوع آن مسی است که مکرر گداخته در زیبق کاو که در ان اشنان و زاج و شب گداخته باشند ریزند و چون قدری رصاص اضافه آن کنند آنرا نحاس صینی نامند و گویند جسد بست مصنوع از اجساد سبعه که طلا و نقره و مس و آهن و سرب و قلعی و روح توتیا که بفارسی هفت جوش و بهندی کانسه نامند * طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن با قوت سمیت و چون منقاشی از آن سازند و موی را از آن بکشند دیگر بر نیاید و چون قلابه از آن سازند هیچ ماهی از آن خلاص نشود و چون گرم کرده در آب اندازند هیچ حیوانی از آن آب نخورد و چون از آن آئینه سازند و در خانه تاریک صاحب لقوه در آن نظر کند رفع علت آن شود

* طاؤوس * بفتح طا و الف و دو واو اول مضموم و دوم ساکن و سین مهمله بهندی مور نامند * ماهیت آن طائریست معروف خوشرنگ بالوان مختلفه و پرهای دم آن بسیار بلند و چنبری چون نر دارد بلند آمد و آواز آن شبیه بآواز گربه و نر آن بزرگتر از ماده آن و خوش رنگ و خوش منظرتر از ماده آن و دم ماده آن کوچک و ماده آن در سالی یکبار تخم گذارد * طبیعت گوشت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن بغایت صلب و غلیظ و بطی الهضم و مولد خلط غلیظ کثیف و گویند مقوی معده است و آشامیدن عرق اسفیداج آن جهت درد پهلو و ذات الجنب مفید و خوردن گوشت و بیضه آن مقوی باه و مرقه لحم آن که باسیاب بخته باشند جهت درد معده بارد و قولنج و ریاح غلیظه و درد مفاصل و دبیلات و نطول آن و طلای پیه آن بر کمر و ذکر و مقعد محرک باه و طلای مدقوق گداخته آن با آب و سداب و عسل جهت قولنج و درد معده و طلای خون آن با زروت و ملح جهت قروح خبیثه که بهم آکله باشد و طلای سرگین آن با قوت جلاء بسیار جهت قوابل و رفع جمع آثار و طلای استخوان سوخته آن جهت کلف و تغیر رنگ و برص مفید و آشامیدن زهره آن بقدر دو دانگ بتنهائی و یا با سکنجبین و آب گرم جهت حبس اسهال و ذوسنطاریا و مزمن و طلای آن با سرکه جهت کردن هوام و قروح و رفع آثار و با زروت جهت قلع بیاض و ذرور سوخته آن ملحم جراحات و سنون آن مقوی دندان و جالی آن و گویند چون دنبالهٔ آنرا در کوزه کرده بسوزانند از حل متعال آن بر سر یک مثقال قاری شبیه بطلا بهم میرسد و اکتحال آن در رفع بیاض عین و امراض آن از مجربات است و گوشت آن بسیار گرم مصلح آن ابازیر و گفته اند مصلح آن همچنین گوشت هر حیوانی که صلب و ثقیل باشد آنست که بعد از ذبح سنگی سنگین بقدر ثقل آن حیوان بر پاهای آن بندند و معلق نمایند یک روز یا دو روز تا سه روز پس با نمک سوده شسته با سرکه مهرا طبخ دهند و با روغن تناول نمایند و باید که غیر صاحبان قوت معده مرتاضان نخورند و گویند که از خواص آنست که چون طعام مسموم را ببیند برقص و فریاد آید و نظر کردن آن بر طعام مسموم باعث کسر قوت سمیت آنست

* فصـــل الطاء مع الباء الموحدة *

* طباشیر * بفتح طا و باء موحده و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بهندی بنس لوچن و تباکیر
میز نامند * ماهیت آن چیزی است شبیه بکرهها نی که از جوف نوعی از نی که بزبان هندی ترله بانس نامند و از نی
قویتر و از بانس کلان باریکتر و نازکتر و گرههای آن دور دور و رنگ آن در زرد سفید میشود و در اطراف رنگپور و نواح سلهت
که در سمت مشرق و شمال مرشد آباد و از بنگاله واقع اند بسیار بهم میرسد و در این ملک کاغذ باد از همین بانس
میسازند و آن در ابتدا رطوبتی است رقیق و بتدریج منعقد میگردد و آنچه از آن در جوف آن انعقاد یافته و نی آن خود
بخود شکافته و یا مردم شکافته برآورده باشند شبیه بعقده گرهنی و استخوان نرمی است و چون در آب اندازند سخت تر گردد
و بعد خشک شدن سفید صاف و بعضی آن شفاف باشد و این بهترین اقسام است و این را بهندی بنس لوچن گویند و آنچه
از آن ریزه شده باشد بعد شکافته شدن و یا خوب منعقد نشده باشد آنرا کوبیده خمیر کرده قرصها سازند سفید غیر شفاف نرم
زود شکن میباشد و در آب حل میگردد و این در مرتبهٔ دوم است از خوبی و شنیده شده که گاهی برای سهولت اخذ آتش در
نیستان آن میزنند و یا آنکه خود بخود آتش در آن می افتد و نیها سوخته و شکافته طباشیرها برآمده بعضی سوختهٔ ریزه شده
و بعضی نیم سوخته و بعضی نا سوخته درست درمیان نیهای سوخته و خاکستر افتاده میباشد بعد سرد شدن از نهای طباشیر خوب
آنرا چیده برمی آورند و آنچه ریزه شده و نا سوخته است علحده نموده کوبیده با آب سرشته اقراص ساخته خشک مینمایند
این بعد از آنست در خوبی و آنچه سوخته و ریزه شده است علحده کوفته اقراص میسازند و این خوب سفید نمیباشد بلکه
خاکستری رنگ است و خالی از بورقیت و حدتی نیست و آنرا مغشوش بکرده استخوان سوخته و هیل کوفته مینمایند و فرق
با غبریت و سیاهی رنگ و ثقل آنست * طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک و خشکی قسم اول از دوم کمتر و دوم از سوم
و شیخ الرئیس مرکب القوی دانسته با قوت قابضه * افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار
و مسکن التهاب و عطش و قاطع قی صفراوی و اسهال دموی و حار و محلل و مجفف رطوبات باردهٔ مرخیهٔ معده و جهت
اورام حارهٔ چشم و خفقان و غشی و تقویت اعضای ضعیفه از حرارت و حمیات حارهٔ حاده و عطش مفرط و خلفهٔ حار با آب
سرد و جهت قلاع و بثور و قروح خصوص بثور و قلاع دهان اطفال شربا و ذرورا بتنهائی و یا با اندک برگ گل سرخ
و نبات سفید و ذرور آن جهت استحکام دندان و سوختگی آتش و با سکنجبین جهت رفع توحش و غم و کرب و التهاب معده
و سعوط آن با روغن بنفشه جهت تقویت باصره مجرب المضا رمدا و مت آن مضر باه و مصلح آن مصطکی و عسل و گویند مضر ریه
مصلح آن صمغ با عناب و با عسل و مصلح آن در مبرود ین تعدیل آن بزعفران مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن
تخم خرفه بوداده و نصف آن سماق و گل مختوم و صندل سفید و این بهترین بدلهای آنست و گویند بدل آن کاغذ مصری
سوخته و عصارهٔ لحیة التیس و تخم کاسنی و نصف وزن آن تخم خیارزه و چهار وزن آن بزر قطونا است و در قرابادین کبیر
جوارشات و حب و سفوفات و اقراص و لعوقات طباشیر ذکر یافت

* طباق * بضم طا و فتح باء موحده و الف و قاف بلغت اندلس طباق و بیونانی قونیزا و بفارسی اسپرغم بیابانی نامند
* ماهیت آن نباتی است که در اندلس قبل از آنکه غافث یافت شود بجای غافث بشبه آن استعمال مینمودند و در جزائر
بهم میرسد و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر آن بقدر قامتی و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن اندک بلندتر و باریکتر
و نازکتر و مزغب و با چسبندگی و شکوفهٔ زرد هیئت رائحه و تلخی و تندی و شیرینی و این را طباق مدنی و شجر البراغیث نیز

باشند جهت آنکه از افتراش برگ آن براغیث وهوام میگریزند و صغیر آن بقدر یکشبر و برگ آن نرم زود شکن و گل آن مائل بزردی و نرم و بی بو و با اندک شیرینی و این کریه الرائحه نیست مانند آن * طبیعت آن گرم وخشک در آخر دوم و در سوم نیز گفته اند و گرمی آن زیاده از خشکی آن و قوت آن تا مدتی میماند * افعال و خواص آن گل صغیر آن مقوی کبد و جهت اوجاع آن و تفتیح سدد و ازالهٔ تهیج و نفخ حادث از ضعف و ادرار طمث و تفتیت حصاة و دفع سموم خصوص سم عقرب شربا و ضمادا و طبیخ و عصارهٔ گل و برگ آن مسهل اخلاط محترقه برفق و جهت یرقان و مغص و اوجاع رحم و حمیات کهنه و جرب و حکه و ادرار طمث و اخراج جنین بقوت و بدستور جلوس در آن مقدار شربت آن تا دو مثقال و چون گل تر تازهٔ آن را در زیت طبخ دهند و بنوشند جهت نافض و قشعریرهٔ حمیات دوریه نافع و ضماد برگ صغیر آن جهت صداع و جراحات و نهش هوام و با سرکه جهت صرع بلغمی و با زیت جهت کزاز و رفع تمدد و جرب و حکه و افتراش برگ آن خصوص منتن آن جهت گریزانیدن هوام و پشه و قتل کیک و بدستور تدخین بدان و حمول عصارهٔ آن مسقط جنین در ساعت و صنفی از آن که قریب بآب میروید و ساق آن غلیظ ما بین کبیر و صغیر و در این رطوبتی که بدست بچسبد نیست و ثقیل الرائحه تر و بدبوتر از هر دو صنف و ضعیف العمل تر از هر دو است

*طباهیج * در قرا با دین کبیر مذکور شد

* فصل الطاء مع الحاء المهملة *

* طحال * بکسر طا و فتح حا و الف و لام لغت عربی است و بفارسی سپرز و بهندی تلی نامند بکسر تاء مثناة فوقانیه و کسر لام مشدده و یاء مثناة تحتانیه * ماهیت آن معروف است که عضوی است نرم سخیف کبود رنگ واقع در جانب چپ زیر قلب و آن وعاء سودا متولد در کبد است برای ربختن قدری از آن بعد دفع فضول از معده بر فم معده و از معده جهت انتباه آن بجوع برای دباغت معده و داخل شدن قدری از آن در خون برای تغذیهٔ بعض اعضای صلبه چنانچه بتفصیل در کتابهای فن طب مذکور است و تکون آن از دم سوداوی است و آنچه میگویند که فرس طحال ندارد نیست چنین ماند آنکه میگویند که شتر زهره ندارد و آن مثل است برای سرعت و جلادت فرس و عدم جرأت و جسارت شتر بهترین آن حیوان فربه جوان اهلی است جهت آنکه رداءت آن کمتر است از حیوان بری و شیخ الرئیس گفته بهترین همه طحال خنزیر است و طحال طیور بدترین همه * طبیعت آن بارد یابس * افعال و خواص آن بطیء الهضم ردی الکیموس مولد خون سوداوی و دودرون خشک آن ملصق و قاطع نزف الدم جراحات تازه مصلح رداءت آن خالص نمودن از عروق و با روغن بسیار دنبه و پیه پختن و بالای آن شراب رقیق آشامیدن است بدانکه طحال از اعضای مفرده است یعنی در بدن هر حیوانی از یک طحال بیش نیست ولیکن اطبای فرنگ میگویند که بندرت متعدد نیز دیده شده و در بدن بعضی حیوانات قاپنه عدد و شنیده شده که اطبای فرنگ شکم سگی را شکافتند در جوف آن پنج عدد طحال یافتند و نیز شنیده شده که طحال سگی را بریده برآوردند و باز آنرا ملتئم ساختند و آن سگ تا مدتی زنده بود

* طحلب * بضم طا و سکون حا و ضم لام و باء موحده بر وزن قنفذ و بکسر اول و سوم نیز آمده بر وزن زبرج لغت عربی است و بسریانی طحلیا و بیونانی اویسون و برومی برونیا و بفارسی جغرابه و جامه خواب بک و بشیرازی جل بک و باصفهانی جل وزغ و بهندی سوال نامند و در بنگاله معروف بکائی است و کسیکه آنرا بهندی کنتال دانسته محض توهم است جهت آنکه کنتال طحلب الصخر است که ذکر آن عنقریب خواهد شد * طحلب الماء * ماهیت آن سبزی است که بالای آبها خصوص

آبهای ایستاده که آفتاب بر آنها بتابد مانند غدیرها و آب جویها و حوضها تکون مییابد و سه قسم میباشد آنچه مستدیر و از هم متفرق است مسمی بخرا ازالما و طحلب لیفی است و آنچه مانند ریشها متصل بهم و برلب جویها بسیار میباشد غزل الماء نامند و آنچه متراکم مانند نمد باشد خروع الضفادع گویند و در آبهای ایستاده تکون مییابد بهترین آن آنست که در آب شیرین تکون می یابد * طبیعت آن در دوم سرد و تر و بالقوت قابضه و قبض نوعی آن زیاده از بحریها است * افعال وخواص آن ضماد آن بتنهائی و با آرد جو جهت حبس الدم از هر موضعی که باشد و باد سرخ و تحلیل اورام حاره و ترپهای حاره و نقرس و قیلا و فتق اطفال و چون در روغن زیتون بجوشانند در تلیین عصب قوی الاثر و چون در روغن زیتون بجوشانند و بلع نمایند و آب گرم بالای آن بنوشند و قی کنند در اخراج زالوی در گلو چسپیده مجرب و آشامیدن یکمثقال آن حابس اسهال مراری و آشامیدن نوع دوم آن مقدار یکدرم با سه چهار دانه فلفل و قلیلی تنها گویند خشک که همه را با آب غلیان نرم شود حب بسته صبح ناشتا فرو برند جهت طحال حادث از کثرت خوردن بقول نافع تا که دفع کرده و هرچه برروی سنگهای دریا متکون شود بسیار قابض طلای آن حابس سیلان خون اعضا است *

* فصل الطاء مع الخاء المعجمة *

طخشيقون

* طخشيقون * بفتح طا و سکون خا و کسر شین معجمه و سکون باء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون طخشیقون نیز نامند بمعنی قوسی است * ماهیت آن دوای سمی است از جملهٔ بتوعات که در بلاد ارمن پیکان را با آن آب میل کنند زخم آن کشنده میباشد برگ و ایبات آن شبیه ببرگ کبر و بر شیر و بغایت تند * افعال وخواص آن ضماد آن جهت قوبا نافع و گویند خاصیت با دزهر آنست شرباً و ضماد کردن بر موضع جراحت آن

* فصل الطاء مع الراء المهملة *

طراثيث

* طراثيث * بفتح طا و را و الف و کسر ثاء مثلثه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ثاء مثلثه بمعنی زب الارض و زب الریاح است و زب بمعنی ذکر است * ماهیت آن نباتیست خشبی شبیه بفطر در زمین فرو رفته و سرخ و سفید میباشد و گیاه آن مانند برگ بهمن و منبت آن بستر نخود زارها و زیر درختان و سرخ آن شیرین طعم و قابض و ماکول و سفید آن تلخ و غیر ماکول * طبیعت آن در سوم سرد و خشک * افعال وخواص آن بسیار قابض و قاطع و حابس اسهال و سیلان خون و عرق و مقوی کبد و معده و دابغ و رافع استرخای آن و جهت اعیا و ردع مواد حاره و تحلیل صلابات و تقویت مفاصل مسترخیه شرباً و ضماداً و چون با شیر بز تازه دوشیده طبخ دهند و یا با دوغ ماست کاویها شامند جهت استرخای معده و کبد نافع مضر رئه مصلح آن شکر و مخشی جلد و مصلح آن بزرقطونا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن ثلث وزن آن عفص و دو ثلث آن قرظ و نصف وزن آن قشر بیض محرق و عشر وزن آن و بقولی بوزن آن صمغ عربی است و اقاقیا نیز بوزن آن گفته اند

طراشنه

* طراشنه * بفتح طا و را و الف و شین معجمه و فتح نون و ها و آنرا جعفریه و عشبة العجول نامند * ماهیت آن غافقی گفته نبات آن دو نوع میباشد یکی برگ آن شبیه ببرگ شلغم بری و از آن نازک تر و مشقق و مجعد و در سبزی شبیه ببرگ کلم و بران غباری سفید رنگ و ساق آن تا قریب بیک قامت و بر بالای آن شعبهای کوچک و بر اطراف آنها گلهای زرد مانند گل طباق با گل کاسنی و بیخ آن سفید با شعبهای بسیار و صنف دوم نیز شبیه بدان و سبزی آن مائل بزردی و ساق آن از آن کوتاه تر و با ریکتر و شاخها و شعبهای آن زیاده منبت آن آجام و مواضع رطبه * طبیعت آن گرم و خشک * افعال وخواص صنف اول آن اکتحال عصارهٔ آن رافع بیاض عین و دران امر قوی الفعل و آشامیدن عصیر نبات آن دافع نفخ و ضعف

کنند بطحال و اعتقاد دارند و حال وصنف دوم نیز جهت رفع بیاض قوت الفعل و سم ربع الا بر و لهذا آنرا حشیشة العجول نامند *

* طرافثون * بفتح طا و را و الف و ضم فا و سکون و او و نون * ماهیت آن شیخ ابن بیطار نوشته که این نبات را رازی ذکر نموده و قوسی نامیده و کفته بعضی مردم آنرا قومی نامند و نبات آن شبیه بشاخی است و برک آن شبیه ببرک نباتی که زعفران ثمر آنست و سر شاخ آن بزرک و بر طرف آن ثمری سیاه رنک و آن نبات را میخورند و رازی کفته حشیشی است که در میان کندم میروید و آنرا مثلث می نامند و صاحب فلاحت کفته که شاخی است کوتاه بسیار سبز کاه با برک نازک باریک طولانی میباشد و کاه بی برک و عروق آن طولانی غلیظ اغبر و پوست آن نیز غلیظ و بر سر شاخ آن ثمری شبیه بجوز القطن و در میان آن تخمها و آن را میخورند لذیذ و خوشبو است و بیخ آن شیرین و آنرا با شاخ آن میخورند * افعال و خواص آن اکتحال آن جهت منع کثرت دموع عین و خائیدن و خوردن آن نیکو کنندهٔ بوی دهان است

* طراغین * بفتح طا و را و الف و کسر غین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون و بعضی آنرا طرغاین و بعضی مقونیوس نامند * ماهیت آن نباتی است کوچک بر روی زمین بقدر یکشبر و زیاده و کمتر از آن و بی برک و بر شاخهای آن ثمر بقدر دانهٔ کندم و شبیه بحب انکور کوچکی و اطراف آن نیز و کثیر العدد * طبیعت آن کرم و خشک و سرد و خشک نیز کفته اند و باقوت قابضه * افعال و خواص آن آشامیدن ده دانهٔ آن با شراب جهت اسهال و سیلان رطوبات رحم مزمنین نافع و بعضی مردم آنرا کوبیده و حبوب و اقراص ساخته عند الحاجت استعمال مینمایند *

* طراغیون * بفتح طا و را و الف و کسر غین معجمه و ضم یاء مثناة تحتانیهٔ مشدده و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی شبیه به بیش جهت آنکه رایحهٔ برک آن در خریف مانند بیش میباشد * ماهیت آن دو قسم است یکی بزرک و برک و ساق آن مانند اسقولوقندریون و ماننده کبر زغبی و صمغ آن مانند صمغ عربی و در جزیرهٔ اقریطش بسیار بهم میرسد و دوم کوچکتر از آن و در سواحل دریا بهم میرسد و بی برک و بسیار بلند نمیشود و بر شاخهای آن دانهای سرخ بسیار بقدر رکندم و سر آن باریک * طبیعت آن در سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن یک مثقال از ورد و نوع آن با شراب مفتت حصاة و مدر حیض و مخرج جنین شربا و حمولا و ضماد آن جاذب خار و پیکان از بدن و کوچک آن قابض و جهت حبس اسهال و سیلان حیض و باقی سیلانات شربا و از دانهٔ آن تا ده دانه نافع است *

* طرخون * بضم طا و بفتح نیز آمده و سکون را و ضم خاء معجمه و سکون واو و نون معرب ترخانی فارسی است و بسریانی طرخونی و برومی ارسیطون و بیونانی میورسینه نامند * ماهیت آن نباتی است معروف در بلاد ایران خصوص در فارس و در شیراز کثیر الوجود و مانند سبزیهای دیکر از نعناع و پودنه و جرجیر که تره تیزک و مانند اینها با نان و پنیر و غیره میخورند و بری و بستانی میباشد و نبات آن هم از تخم و هم از قلم شاخ آن بهم میرسد و در طعم آن حدت و تنوفت و عفوصت و اندک حلاوتی است و خائیدن آن ناشتا بتنهائی فی الجمله خدارتی در زبان بهم میرساند و لهذا بعضی مردم پیش از آشامیدن مطبوخات مسهله بشعه مخائیدند طعم آنها خوب محسوس نمیکردد و طعم برک نورسته بید ترش هندی که بهندی کت بید وکوبته نیز نامند فی الجمله شبیه بدان است ولیکن حدت و لطافت ندارد و در کثافت و عفوصت بسیار برابر غالب و بیخ بری آن عاقرقرحا است و اهل فلاحت کویند که چون تخم اسفندرا در سر تربهٔ کهنه بخیسانند نامزاج کیرد پس بکارند طرخون میآورند و نیز اکر در میان ترب کنی الشه بکارند طرخون میروید و بهترین آن بستانی تر و تازهٔ آنست * طبیعت آن در سوم کرم و خشک

مخصوص بری آن و بستانی آنرا در اول گرم و خشک نیز گفته اند و با قوت مخدره * افعال و خواص آن * محلل ریاح و اخلاط لزجه و مفتح سده و مقوی معده و مشهی و مجفف رناشف رطوبات و خائیدن آن خوشبو کنندهٔ دهان و مفرح ایقه و مخدر دهان و زبان و جهت قلاع نافع چون مدتی بعد از خائیدن در دهان نگاه دارند و جهت اصلاح هوای وبائی و طاعون و چون آب تازهٔ آن را با شراب کادی حل کنند و بنوشند جهت منع آبله و حصبه و منع حدوث علل وبائیه نافع و آشامیدن آب بعد از مضغ آن لذیذ نماید مضر محرورین و اکثار آن محرق خون و قاطع باه مصلح آن بقول بارده و مخشن سینه و مصلح آن عسل و بطیء الهضم و مصلح آن کرفس و مقوی فعل آن رازیانه است *

* طرفا * بفتح طا و سکون را و فتح فا و الف بفارسی گز و بهندی جهاو و برومی موریقا و بسریانی عرا و بیونانی اریغانوشا و بعضی گفته بیونانی مورسقی نامند * ماهیت آن چهار صنف میباشد یکی درختی است عظیم و برگ آن مانند برگ سرو و این را بعربی اثل و ثمر آنرا عذبه و بهندی نهی مائی و درخت آنرا سال نامند دوم درخت آن نیز عظیم شبیه باثل و این صنف بری است و بی ثمر سوم کوچک برگهای آن کم و گل آن سفید مائل بسرخی و در خوشه و نحل یعنی زنبور عسل آنرا دوست میدارد و ثمر آن مانند مازو بعطریت و خوشبو و بهندی این را برهی مائی گویند و چهارم ثمر آن بی گل بهم میرسد و بقدر حب شاهدانه و سرخ مائل بسبزی و صباغان ثیاب را بآن رنگ مینمایند و این صنف در بلاد عراق و فارس نمیباشد و گفته اند دو صنف میباشد بزرگ و کوچک بزرگ آنرا اثل نامند و بستانیست و ثمر آن مدور و دعذبه نامند و در حرف الف مع الثاء المثلثة مذکور شد و کوچک آن بری و آن مخصوص باین اسم است و شکوفهٔ این سفید مائل بسرخی و ثمر آن مثلث شکل و کزمازج نامند و بهترین آن آنست که در کنارآبهای شیرین روید * طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی در دوم نیز سرد گفته اند * افعال و خواص آن قابض و با اندک قوت تجفیفی و رادع و محلل و طبیخ آن بازیت جهت جذام حادث از ورم سوم سپرز و سدهٔ آن و با سرکه جهت یرقان حادث از ضعف مراره و ضبط و حبس صفرا در ان و جهت تفتیح سده و ورم صلب جگر که هر روز سی و پنج مثقال آنرا بنوشند مجرب و مضمضه بطبیخ برگ آن جهت تقویت لثه و دندان و آشامیدن آن جهت حبس اسهال و نزف الدم رحم و رفع سیلان و تخفیف رطوبات آن مجرب و آشامیدن عصارهٔ برگ یا طبیخ لحاء یا گل و یا تخم آن نرم و کوچک کنندهٔ طحال صلب بزرگ شده خصوصا که در سرکه و انجیر طبخ نموده باشند و جلوس در طبیخ آن جهت نزف الدم مقعده و رحم و بواسیر و شستن سر بدان جهت رفع شپش و صئبان که رشک نامند نافع و ضماد برگ کوبیدهٔ مطبوخ آن با سرکه جهت ورم حار و تحلیل صلابت طحال خصوصا با اشق و سکبینج و بیخ کبر و صبر و بدستور نکمید بدان جهت طحال و ذرور خشک آن مجفف قروح رطبه و زخم آبله آتش و دخان و بخور شاخ و برگ آن جهت زکام و اخراج زلو در حلق مانده و خشک نمودن آبله و زخمهای رطبه موثر و گرفتن بخور برگ آن سه دفعه ساقط کنندهٔ دانهٔ بواسیر و تاآلیل و خاکستر چوب آن با قوت جالیه و مجففه و حمول آن جهت استرخا و خروج مقعده و ذرور آن جهت قروح رطبه و سوختگی آتش و ثمر آن جهت نفث الدم مزمن و تقویت لثه مسترخیه و فساد هوا و گزیدگی رتیلا و آشامیدن آب و طعام در ظرف مصنوع چوب آن جهت طحال مفید بدل آن اثل است *

* طریخ * بفتح طا و کسر را و سکون یاء مثناة تحتانیه و خاء معجمه و آنرا بنارخ نیز نامند * ماهیت آن نوعی ماهی است بقدر یکشبر و اندک زیاده بران و تاد و شیر نیز ریزه و سفید رنگ و آنرا بفارسی حلوا ماهی نامند و در بحیرهٔ از

میشود از ناحیهٔ آذربیجان ودریای فارس وبحرین وبعض سواحل بنادر مانند پهولچری وغیره بهم میرسد فلس دار وکم استخوان ونازک وتازهٔ آن بسیار لذیذ وآنرا نمک سوده نیز مینمایند وباطراف میبرند * طبیعت تازهٔ ان کرم وخشک دراول ونمک سودهٔ آن در آخر دوم * افعال وخواص ان مشهی ومبهی وجالی ومقطع بلغم معده وملطف سودای غلیظه وجهت حمیات ربع وتحریک باه مبرودین ومرطوبین نافع ودربعض امزجه تلیین طبع ودربعض حبس مینماید ومضر محرورین وبهترین استعمال آن آنست که باروغن بادام یا کنجد مقشر تازه بریان نموده باشد بعد تنظیف تام از فلس وامعا ومراره وغیرها وپاک شسته وتازهٔ آن بهتر از نمک سودهٔ آنست

طرفریدوس بفتح طا وسکون را وفتح فا وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم دال مهمله وسکون واو وسین مهمله * ماهیت ان دیسقوریدوس گفته عشبهٔ کثیرة الاغصان است شبیه بعصا وکماذریوس وبرگ آن باریک است شبیه ببرگ نخود ودربلاد قلیقیه کثیر الوجود است * افعال وخواص ان جهت نهش هوام نافع است

* طرفولس * بفتح طا وسکون را وضم فا وسکون واو وضم لام وسین مهمله لغت یونانی است * ماهیت ان قطعهائ لطیف نافع است جهت جماعت وگفته اند خشک است

* طریفلن * بکسر طا ورا وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم فا ولام ونون اسم یونانی است بمعنی ذو ثلثة اوراق * درماهیت آن اختلاف است بقول اکثر آنست که اسمی است مشترک میان حندقوقا ونبات خصیة الثعلب وبعربی مراد از حومانه است وآن نباتی است قریب بذرعی وشاخهای آن باریک وسیاه شبیه باذخر وبرگ آن مانند برگ حندقوقا ودر هر شعبه سه عدد وگل آن بنفش ورائحهٔ آن شبیه بعصفر وبیخ آن دراز وصلب وتخم آن مائل بپهنی وبازغب ومستعمل برگ وتخم آنست * طبیعت ان در سوم گرم وخشک * افعال وخواص ان مفتح ومقوی معده وجگر ومدر بول وحیض وآشامیدن دو مثقال از برگ وتخم آن واز برگ آن سه مثقال بتنهائی با آب سرد جهت ازالهٔ صرع وشوصه وابتدای استسقا ووجع رحم وعسر البول وبا سکنجبین جهت سبرز وسموم هوام وچون بکوبند نبات آن را با برگ وبیخ وعصارهٔ آن را بر نهش هوام ریزند وجع آنرا تسکین دهد وبعد سه روز طول طبخ شاخهای آن واگر بر عضو منفرح وبر عضو سالم برسد در درد وجع کند وبگزد وبخورد آنرا آشامیدن سه برگ وسه دانهٔ تخم آن با شراب جهت حمی مثلثه وچهار برگ وچهار دانهٔ آن جهت حمی ربع بالخاصة نافع وبیخ آن از ادویه تریاقیه ودر معاجین کبار داخل مقدار شربت آن دو درم مضر گرده مصلح آن کثیرا است

طریقولیون بفتح طا وکسر را وسکون یا وضم قاف وسکون واو وکسر لام وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون لغت یونانی است بمعنی ذو ثلثة عناقید * ماهیت ان نباتی است بقدر شبری برگ آن شبیه ببرگ نخل واز ان نوع ورد گل آن در طرف صبح سفید ودر نصف روز بنفش ودر شب سرخ تیره وبیخ آن خوشبو وسفید وطعم وبوی آن مانند زنجبیل وغلط کرده کسیکه آنرا بیخ ترید دانسته * طبیعت ان در آخر سوم گرم ودر آخر آن خشک * افعال وخواص ان مقوی معده وجگر وقاطع اخلاط بارده وجهت خفقان ورفع سموم نافع وآشامیدن دو درم از بیخ آن با شراب جهت اسهال بطن وادرار بول ومقدار شربت آن تا دو درم مضر ... مصلح آن کثیرا است بغدادی گفته از ادویهٔ مهمله است نزد اهل هند وآنرا مردم یافاری دانسته اند وجالینوس این دوا را ذکر نکرده

* فصل الطاء مع الفاء *

* طفشیل * بفتح طا وسکون فا وکسر شین معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه ولام بفارسی ... * ماهیت ان

عدس مقشر است که در سرکه پخته باشند و از اغذیهٔ قدیمه است * افعال و خواص آن قلیل الغذا و مقوی معدهٔ حار و مسکن حدت خون و صفرا و جهت تپهای مرکبهٔ بلغمیه و صفراویه و قطع نمودن حیض و سلس بول نافع مضر امراض سوداوی و اعضای عصبانی و قاطع باه مصلح آن شیرینیها است

* فصل الطاء مع اللام *

* طلح * بفتح طا و سکون لام و حاء مهمله در ماهیت آن اختلاف است گویند موز است که بهندی کیله نامند و گویند نوعی از ام غیلان بیخار است باصطلاح اهل بادیه و موز در حرف المیم مع الواو انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و ام غیلان مذکور شد

* طلع * بفتح طا و سکون لام و عین مهمله بفارسی بهار خرما نامند * ماهیت آن شکوفهٔ درخت خرما است در ابتدای ظهور و چون بقدر یک شبر و یا کمتر و یا زیاده رسد شبیه بماهی بی سر و دم عریض الوسط سر و ته آن باریک میباشد آن زمان غلاف آن منشق گردد و از جوف آن خوشهٔ خرما سفید رنگ که دانهای آن از جو خرد تر و بریان کرده مانند آرد باشد ظاهر گردد و برآید و بتدریج دانهای آن بزرگ و رسیدهٔ آن غلاف خشک و جدا گردد و بهندی آن غلاف را کفری و خوشهٔ خام تازه از آن برآمده را ولیغ و بفارسی دانهای آنرا غورهٔ خرما و آن گرد را گشن و دقیق النخل خوانند و گشن درخت نر را تا بماده نرتند بعد از انکه دو سه دانه ثمر نر آنرا در جوف ثمر ماده گذاشته و بسته باشند خرمای آن بالیده و بزرگ و شیرین و لحیم نمیگردد و از ابتدای غورگی تا انتهای تمری مراتب او اسماء آنرا نامهای بسیار است و در تمر اکثری مذکور شد و صنف کفری در حرف الکاف مع الفا انشاء الله تعالی خواهد آمد و بهترین طلع از برای خوردن و تداوی از نخل نر است که در زمین و آبهای شیرین روئیده باشد و دانهای آن کوچک و پوست آن سفید بود و قبوضت آن کم و تلخی نداشته باشد * طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک * افعال و خواص آن مقوی معده و قابض طبع و مسکن حرارت و حدت خون و آشامیدن خشک آن بقدر نیم اوقیه جهت رفع تشنگی و اسهال و تپهای حاره و نفث الدم و نزف الدم نافع و دیر هضم و اکثار آن مولد قولنج و عسر البول و درد سینه و مصلح آن چربیها و گوشتها و شیرینیها و جوارشات مانند جوارش کمونی و فلافلی و زنجبیل مربا و عسل و گشن آن با حرارت لطیفه و رطوبت فضلیه و لهذا بغایت محرک باه مردان و محرک شهوت زنان است

* طلاء * بکسر طا و فتح لام و الف ممدوده * ماهیت آن آب انگور جوشانیده است که طبخ نمایند تا دو ثلث یا کمتر از آن برود و آنرا میفختج نامند و بعضی اعراب آنرا خمر گویند و بعضی گویند آب انگوریست که طبخ دهند تا آنکه نصف آن و یا بیشتر و یا کمتر برود و غلیظ مائل بسیاهی گردد و آنرا طلا از جهت آن نامند که اعراب در جرب شتران با قطران و زفت میمالند و بعضی همه اقسام خمر را بدین نام مخصوص میدارند و بعضی مثلث را * طبیعت و افعال و خواص آن نیز قریب بخمر و مثلث است و ذکر یافت و می باید انشاء الله تعالی *

* طلق * بفتح طا و لام و قاف در آخر و سکون لام غلط است و بکسر طا نیز آمده معرب از تلک فارسی و بعربی کوکب الارض و عرق العروس و بسریانی فتح جشما و کوکبا از عا نیز گویند و بیونانی چشما رون و فلون و اسطرو بعضی کوکب یعنی کوکب الارض و برومی غوقوطیه و بفارسی ابرک و بهودل نیز و بهندی ابهرک نامند * ماهیت آن جسمی معدنی است متکون که از زیبق خالص و کبریت قلیلی غالب بر آن ارضیت و یبس و فاعل انعقاد آن برودت و سه صنف میباشد یمانی و اندلسی و هندی و بهترین همه یمانی است و آن سفید نقره رنگ شفاف و براق صفائحی است که خوب ورق ورق گردد و اوراق آن بزرگ و نازک سفید براق صدفی باشد و مائل بسیاهی نباشد و بعد از آن در خوبی هندیست و آن در سفیدی

و نازکی کمتر از یما نیست و اندلسی که مغربی نیز نامند از همه پست تر و اوراق آن نازک نمیکردد و رنک آن با کدورت و نیز کفته اند دو صنف میباشد یکی صفائحی و ورق ورق میکردد و دوم مانند سنک جص و معدن آن جزیرهٔ قبرس است و در هند معدن آن بعض جاها است مانند نواح عظیم آباد و میکویند که احیانا در بعضی قطعهای آن قلیلی سیماب بر می آید و مستعمل از ان محلوب و محلول آنست و چون بتنهائی احراق نمی یابد لا بد بها لایه با نوشادر و کلس البیض احراق مینمایند و دستور حلب و حل و احراق آن در مقدمه مذکور شد * طبیعت آن در دوم سرد و در آخر سوم خشک و در اول سرد و در دوم خشک نیز کفته اند * افعال و خواص آن آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه جهت اسهال دموی و کبدی و نزف الدم همه اعضا و رحم و ذوسنطاریا و تبهای حاره و ریزانیدن سنک کرده و مثانه و با عسل جهت سرفهٔ کرم و مغسول آن با آب بارتنک جهت نفث الدم سینه و رحم و بواسیر بیعدیل و طلای آن جهت قروح رطبهٔ قضیب و اعضای عصبانی و اورام حارهٔ پستان و خلف اذن و بواسیر و حکه و جرب مذ اکبر و سائر اعضای رخوه و جذام متقرح و رفع آثار سیاهی جلد بغایت مؤثر امضار آشامیدن آن مطلق با خطر و مضر سپرز و کرده مصلح آن کتیرا و تخم کرفس و استعمال آن با عسل رافع تشبث آنست باعضای باطنی مقدار شربت آن تا نیم مثقال و چون محلوب آن را مانند غبار سائیده و مکرر با آب خالص غسل نموده و با صمغ عربی و آب حل کنند در اعمال نقاشی و مانند آن بهتر از ورق نقره است و چون در ان زعفران اضافه نمایند مانند ورق طلا محلول باشد و با زنکار زمردی رنک و با عصفر فستقی رنک کردد و چون با شب یمانی و خطمی و مغز و سرکه و سفیدهٔ تخم مرغ بر اعضا طلا کنند مانع سوزانیدن از آتش شود و اهل صناعت طلق را مطهر فلعی مید انند هر کاه با آن کداخته شود و دستور حلب و حل و احراق و دهن و اقراص کوکب در قرابادین ذکر یافت *

* فصل الطاء مع الياء المثناة التحتانية *

* طیرانه * بفتح طا و سکون یا و فتح راء مهمله و الف و فتح نون و ها و طشبر و طشور نیز آمده * ماهیت آن نباتی است مانند قطر و بزرکتر از ان و در رسب مانند چراغ مید رخشد و ترو تازهٔ آن سفید و زرد و خشک آن سرخ رنک منقطع می کردد از ظروف مانند اسفنج قطعهای سرخ و رطوبت آن بد بو و منبت آن اکثر زیر درخت بلوط و زیتون و در سالی که باران بسیار شود بیشتر میرویند * طبیعت آن کرم و خشک در چهارم * افعال و خواص آن نفعی از ان تا حال ظاهر نشده و از سموم قتالهٔ قویه است حتی بوئیدن و لمس نمودن آن و اجتناب از ان واجب *

* طین * بکسر طا و سکون یا و نون بفارسی خاک و بهندی متی و بسریانی چشما نامند * ماهیت آن معروف است بهترین آن طین حر یعنی خالص از آمیزش ریک و شوره و کبریت است که از آب شیرین باشد و آنرا حر از ین جهت نامند و بفارسی خاک رست نامند و لطیف ترین اطیان آنست که از آب شیرین جاری نشسته شده باشد و طین نیل مصر بهترین اطیان انهار است * طبیعت آن مطلقا سرد و خشک مکر خاکی بلد مصطکی و خاکی که در میان نمک بهم میرسد و یا مدتی در نمک مانده باشد و خاک دریای شور و آبهای تلخ و کبریتی و شبی و امثال اینها که همه کرم و خشک اند * افعال و خواص آن جمیع اقسام آن قابض و مجفف و جالی و مسدد و حابس اسهال و محلل اورام و مسکن التهاب و کرمی معده و مقوی اعضای مسترخیه از سواری بسیار و حرکت عنیفه شربا و ضمادا و طلاء بتنهائی و با ادویهٔ مناسبهٔ هر علت و آشامیدن آن جهت نفث الدم و سحج امعا و کزیدن افاعی و ذراریح و سموم هوام و تحفیف بدن جهت سحج امعا و طلای آن

جهت نهش افعی وکلب کلب وباسرکه وروغن گل سرخ جهت تحلیل ورم حار وچون خاک هرو را با آب شیرین سرشته خشک نمایند ودر آبهای کدر وشور حل کنند ویک ارند تا ته نشین گردد خالص وشیرین وا صلاح فساد آنها نماید وچون با آب تلخ وشور ممزوج نموده عرق کشند عرق آن شیرین برآید وخاکی که مدتی آفتاب بران تابیده باشد طلای آن جهت استسقا وتقویت اعضای مسترخیه رهله وباسرکه جهت گزیدن هوام بیعدیل وغسل سر بدان منقی اوساخ آن ومقوی موی ودرا زکننده آن وخاکی که آتش بسیار دیده باشد مانند خاک اجاغ بسبار مجفف ومنقی بشره وجالی بهق ورافع خشونت بدن وحکه وباسرکه جهت گزیدن زنبور وباقیروطی جهت خنازیر وتحلیل صلابات وطلای خاک تنور با نمک وسرکه جهت رفع کچلی سر اطفال مجرب وخاکی که در نمک مدتی مانده باشد وخاک ظرف گلی که دران نمک مهکه ارند جهت تحلیل اورام بارده وانفجار دماميل وبثور نافع وبا بول بز یا شتر وباکا ومحلل استسقا وضماد کاه گل باسرکه جهت گزیدن عقرب وهوام وتحلیل اورام حاره وچون گلاب بران بپاشند وببویند مقوی دل ودماغ ورافع خفقان وغشی والتهاب وعرق کاه گل که با گلاب وعرق گاوزبان وامثال آن بکشند جهت تقویت قلب ورفع خفقان وضعف معده حار بسیار مفید وطلا وضماد خاک رود نیل که هنگام زیادتی آن وبعد کمی آب خشک شده باشد مقوی اعضا ومحلل اورام مزمنه ورافع استرخا ولاغری حادث از کثرت نفث الدم ودر احادیث منع بسیار از خوردن طین وارد است مانند این حدیث که قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا تاکلوا الطین فان فیه ثلثة خصال تورث الداء وتعظم البطن وتصفر اللون وقال صلی الله علیه وآله ایضا اکل الطین حرام علی کل مسلم وقال ایضا من اکل الطین فکانما اعان علی قتل نفسه ومضر اصحاب حصاة ومدیل آن وضعف احشا است

طین الابیض

* طین الابیض * ماهیت آن خاکی است سفید رنگ با غروبت ونرم اندک چرب باچسپندگی کمی که در بعض اراضی خصوص جاها که طین حر باشد خصوصا در زمین کوفه وحجاز بهم میرسد وآن رکهای خاک خالص لزج چسپنده است شبیه بطین خراسانی * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن جالی چرک موی هرچون سر را بدان بشویند وجهت قروح مزمنه ودماميل وتحلیل اورام حاره وتسکین آنها ذرورا وطلاء نافع ودر سائر خواص مانند طین خراسانی است

طین الاحمر

* طین الاحمر * طین مغره است که بفارسی گل سرخ بزدی وبهندی گیرو نامند وگاهی آن را طین فارسی نیز نامند * طبیعت وافعال وخواص آن در مغره در حرف المیم مع الغین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

طین الاخضر

* طین الاخضر * بفتح همزه وسکون خا وفتح ضاد معجمتین وراء مهمله * ماهیت آن خاکی است سبز رنگ چرب بالزوجت وچسپندگی که آن را دکان که از توابع شیراز است می آورند ودر بعضی از قطعهای آن رنگهای زرد وسرخ وسفید میباشد وبهترین آن سبز یکرنگ خالص آنست * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن زنان ایران آن را بریان نموده ودود داده میخورند ومیگویند جهت طپش قلب نافع وشستن سر وبدن بدان مسکن حرارت ونرم کننده جلد وموورافع چرک وشپش وباشیدن سوده آن بر فرش وغیره که بران روغن ریخته باشند نافع آنست

طین الارمنی

* طین الارمنی * بفتح اول وسکون راء مهمله وفتح میم وکسر نون ویاء مثناة تحتانیه نسبت بسر بانی حماد رمنایا وبیونانی بسلاطر نیون اوبیرومی فلا ارمنا نامند * ماهیت آن گلی است سرخ تیره جگری رنگ با نرمی واندک چربی وشوربیت که بزبان بچسپد وخوشبو ودر طعم شبیه بخاک باشد واز ابروان وارمنیه آورند وگاه بوجه را رمنی نیز بحجاز

اطلاق مینمایند و بهترین آن نرم املس چرب خالص صافی از سنگ ریزه و رمل چسپنده بزبان طلائی رنگ آنست * طبیعت آن سرد در اول وخشک در دوم * افعال وخواص آن قابض ومغری ومقوی قلب وحابس نزف الدم ونفث الدم صدر وبطن ورحم وامعاء ومعده وبواسیر وبول واجهت قروح آنها وقروح وقلاع دهان ومنع نزلات عظیمه منحدره بصدر سینه وضیق النفس وسرفه وسل وحمیات وربو حادث از ان واجهت حبس اسهال شربا بسیار نافع وبجهت شدت تپ وغیرها که دارد وازین جهت نیز رادع اورام است وبجهت وبا وطاعون چون پیش از حدوث آن چند روز ویا در ان هنگام نیز با سرکه وگلاب اگر تپ نباشد والا با آب وسرکه بخورند وبر ورم آن طلا نمایند امان یابند از ان وبا اقیا جهت کسر عظام طلاء وذرور آن جهت حبس نزف الدم کل اعضای ظاهری وتجفیف قروح رطبه مفید مضر طحال مصلح آن مصطکی وگلاب مقدار شربت آن از نیم درم تا دو درم بدل آن طین مغره وطین حجاز یست *

طين الاصفر

* طین الاصفر * بفتح اول وسکون صاد مهمله وفتح فا وراء مهمله وآنرا طین الصنم نیز نامند * ماهیت آن خاکی است زرد مائل بتیرگی که از میان دو کوه حوالی قسطنطینیه آورند ورهبانان مکنهٔ آنجا بران صورتی نقش مینمایند وگویند صورت بت است وبعضی گویند نقش دیگر است غیر معلوم از قبیل طلسم وگویند چیزیست که هندی آنرا پیوری نامند واصلی ندارد زیرا که پیوری چیزیست زرد سبک وزن مصنوع از بول بچهٔ گاو تازه زائیده که بآن برگ درخت انبهٔ خام خورانیده طبخ نموده بعمل میآورند واکثر مستعمل نقاشان است ومشهور است * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن قابض وحابس وجهت نفث الدم ونزف الدم اعضای باطنی وقیام کبدی وقیام المده شربا بهترین ادویهٔ آن است وذرور آن جهت نزف الدم ظاهر وتجفیف قروح نافع *

طين الاقريطس

* طین الاقریطس * بکسر همزه وسکون قاف وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر طا وسین مهملتین واقرقرطون وقریطون نیز نامند * ماهیت آن خاکی است خاکستری رنگ با خشونت وبا انگشت شکسته گردد ودر رقت شبیه بشب است واز ان بسیار ضعیف‌تر ورفرق میان هردو بچشیدن معلوم میگردد که تجفیف این بآن حد نیست وغالب بران اجزای هوائیه است * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن جالی بی لذع وجهت قروح چشم نافع وتعلیق آن جهت حفظ جنین ومنع از اسقاط موثر وگفته اند مسهل ولادت است ونقاشان جهت ثبات رنگ آن در نقاشی مستعمل دارند

طين الاندلسي

* طین الاندلسی * بضم همزه وسکون نون وضم دال مهمله وضم لام وکسر سین مهمله مشدده ویاء نسبت * ماهیت آن خاک میاه کثیفی است * افعال وخواص آن جهت تحلیل اورام ضمادا وطلاء نافع است *

طين الجلود

* طین الجلود * بضم جیم ولام وسکون واو ودال مهمله * ماهیت آن خاکی است سرخ تیره رنگ املس که پوست حیوانات را بآن رنگ میکنند سرخ مائل بزردی میگردد ورنگ آن قیام وثبات ندارد * طبیعت آن گرم وخشک وباقوت قابضهٔ شدیده ومحلله * افعال وخواص آن طلای آن محلل اورام وبا آب برگ بارتنگ جهت اسهال نافع وخوردن آن جائز نیست وردی است

طين الحر

* طین الحر * بضم حاء مهمله وراء مهملهٔ مشدده بفارسی خاک رست نامند * ماهیت آن بعضی آنرا شامل طین اندلسی وطین فارسی وبعضی خاکی که از سراف میآورند دانسته اند وآن خاکی است سفید وسبک خالص وبسیار سبز شبیه بریحان وچون در دهن آنرا خوشبو وخوش طعم کرده وآن را میخورند کسانیکه معتاد بگل خوردن اند زیرا که مضرت این کمتر

آنرا اطبای دیگر است و بعضی گفته خاک خالص از آمیزش ریگ و رمل و اشیای غریبه است و بعضی از انواع طین قیمولیا و از اصناف طین الخراطین دانسته اند

طین الحکمة

طین الحکمة از مرکبات است و دستور صنعت آن در مقدمه در قرابادین مذکور شد بر ظروف شیشه و چینی وغیره جهت رفع ضرر آتش وصدمات میمالند و ضماد آن جهت شکستگی اعضا و تقویت استخوان و عصب مؤثر است

طین خراسانی

طین الخراسانی بضم خاء معجمه وفتح راء مهمله والف وفتح سین والف وکسر نون ویاء نسبت وانرا طین نیشاپوری وطین الاکل وطین الماکول نیز نامند *ماهیت* آن گلی است بسیار سفید خوشبو خوش طعم با اندک شوری و ضرر خوردن آن کمتر از خاکهای دیگر است ولهذا کسانیکه عادت بخوردن خاک دارند از آن میخورند و بعضی بریان کرده بخورد داده بعضی خام و بعضی بریان کردن *ورم* آن اندک کم میکرده و دربغداد اطفال بان بر الواح مینویسند و بعضی مردم آنرا بریان نموده با گلاب شسته صاف و خالص آنرا اقراص ساخته خشک نموده تناول مینمایند و بعضی قدری مشک و یا عنبر و یا کافور نیز اضافه میکنند *طبیعت* آن سرد و خشک و بعضی بسبب ملوحت آن اندک گرم دانسته اند *افعال و خواص* آن تنقل خاص و با مصول مطیب آن بخوش مذکور جهت خوشبوئی نکهت و تقویت معده و تسکین غثیان وقی و منع سیلان لعاب و آب از دهان وقت خواب و رفع جوع کاذب و هیضه مهلکه باقی و اسهال و منع نزلات مفید خصوصا که تربیت و پرورش یافته و سعد و اذخر و قاقله وکبابه و امثال اینها بگلاب تر کرده باشند مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال و در رفع هیضه دواء قویه آن با آب سیب مخوش و یا با رب آن و با آب طبیخ سعد و با آب سرد و اکثار آن مفسد مزاج و مولد سدد و حصاة و مضر معتادین بسدة کبد و ماساریقا و ضعف کبد و مسالک ضیقه و سنگ کرده و مثانه ولیکن بمضرات اطیان دیگر نیست مصلح آن انیسون و تخم کرفس است *

طین داغستانی

طین داغستانی بفتح دال مهمله والف وکسر غین معجمه وسکون سین مهمله وفتح تاء مثناة فوقانیه والف وکسر نون و یاء نسبت *ماهیت* آن خاکی است که از داغستان و قریب دربند بلدهٔ شیروان آذربیجان آورند والوان می باشد بهترین آن خاکی است کاهی رنگ خوشبو که از داغستان قریب بنواح شیروان آورند وگاهی آنرا مانند اطیان دیگر مغشوش و اقراص میسازند و این هنگام سفید رنگ املس نرم سبک خالص از رمل و سنگریزه چسپنده زود در آب گل از آن مهیا شد و بعضی از ان کبود رنگ و این در خوبی بعد از انست *طبیعت* آن سرد و خشک *افعال و خواص* آن مفرح قوی و رافع خفقان و غشی و عفونت اخلاط و تپ و باقی حادث از اخلاط فاسده و در سائر افعال قوی تر و بهتر از طین مختوم و اکثر معتادین بگل بسبب کمی مضرت این را میخورند خصوصا زنان عراق و عرب ولیکن مسدد و مفسد لون است مصلح آن شستن و مشوی نمودن آنست

طین الدوقی

طین الدوقی بفتح دال مهمله وضم قاف وسکون واو وکسر قاف و یاء نسبت *ماهیت* آن خاکی است که از ناحیهٔ دوقی بلدهٔ حلب آورند کبود رنگ با سبزی قوی و بعضی از ان سفید رنگ سبک املس خالص از رمل و سنگریزه و زود گل از آن در آب و این بهترین آنست *طبیعت* آن سرد و خشک و با قوت قابضه و اندک حرارتی *افعال و خواص* آن مجفف و قابض و حابس اسهال و نافع رطوبات معده و اورام مرکبه و حاره و زائل کنندهٔ اوساخ بدن و موی شربا و طلاء و غسولا و زنان معتاد بخوردن اطیان بیشتر این را میخورند بجای طین خراسانی ولکن مسدد و مفسد رنگ است

اطلاق مینمایند وبهترین آن نرم املس چرب خالص صافی از سنگ ریزه و رمل چسپنده بزبان طلائی رنگ آنست
* طبیعت آن سرد در اول وخشک در دوم * افعال وخواص آن قابض ومغری ومقوی قلب وحابس نزف الدم ونفث الدم جهت روبطن وزخم امعاء ومعده وبواسیر وبول واجهت قروح آنها وقروح وقلاع دهان ومنع نزلات عظیمه منحدره بسوی سینه وضیق النفس وسرفه وسل وحمیات وربوحادث از انها وجهت حبس اسهال شربا بسیار نافع بجهت شدت تجفیف که دارد وازین جهت نیز رادع اورام است وجهت وبا وطاعون چون پیش از حدوث آن چند روز وزیاده از آن هنگام نیز با سرکه وگلاب اگر تپ نباشد والا با آب وسرکه بخورند وبر ورم آن طلا نمایند امان یابند از آن وبا اقاقیا جهت کسر عظام طلاء وذرور آن جهت حبس نزف الدم کل اعضاء ظاهره وتجفیف قروح رطبه مفید مضر طحال مصلح آن مصطکی وگلاب مقدار شربت آن از نیم درم تا دو درم بدل آن طین مغره وطین حجازیست *

طین الاصفر
* طین الاصفر * بفتح اول وسکون صاد مهمله وفتح فا وراء مهمله وآنرا طین الصم نیز نامند * ماهیت آن خاکی است زرد مائل بتیرگی که از میان دو کوه حوالی قسطنطینیه آورند ورهبانان مکنهٔ آنجا بران صورتی نقش مینمایند وگویند صورت بت است وبعضی گویند نقش دیگر است غیر معلوم از قبیل طلسم وگویند چیزیست که هندی آنرا پیوری نامند واصلی ندارد زیرا که پیوری چیزیست زرد سبک وزن مصنوع از بول بچهٔ گاو تازه زائیده که با آن برگ درخت انبهٔ خام خورانیده باشند طبخ نموده بعمل میآورند واکثر مستعمل نقاشان است ومشهور است * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن قابض وحابس وجهت نفث الدم ونزف الدم اعضاء باطنی وقیام کبدی وقیام المده شربا بهتر از طین ارمنی است وذرور آن جهت نزف الدم ظاهر وتجفیف قروح نافع *

طین الاقریطس
* طین الاقریطس * بکسر همزه وسکون قاف وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر طاء وسین مهملتین واقرقرطون واقریطون نیز نامند * ماهیت آن خاکیست خاکستری رنگ با خشونت وبا انگشت شکسته گردد ودر قوت شبیه بشب است واز آن بسیار ضعیف تر ودر فرق میان هر دو بچشیدن معلوم میگردد که تجفیف این با آن حد نیست وغالب بران اجزاء هوائیه است * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن جالی بی لذع وجهت قروح چشم نافع وتعلیق آن جهت حفظ جنین ومنع از اسقاط مؤثر وگفته اند مسهل ولادت است ونقاشان جهت ثبات رنگ آن در نقاشی مستعمل دارند

طین الاندلسی
* طین الاندلسی * بضم همزه وسکون نون وضم دال مهمله وضم لام وکسر سین مهمله مشدده ویاء نسبت * ماهیت آن خاک سیاه کثیفی است * افعال وخواص آن جهت تحلیل اورام ضمادا وطلاء نافع است *

طین الجلود
* طین الجلود * بضم جیم ولام وسکون واو ودال مهمله * ماهیت آن خاکی است سرخ تیره رنگ املس که پوست حیوانات را بآن رنگ میکنند سرخ مائل بزردی میگردد ورنگ آن قیام وثبات ندارد * طبیعت آن گرم وخشک وبا قوت قابضه شدیده ومحلله * افعال وخواص آن طلای آن محلل اورام وبا آب برگ بارتنگ جهت اسهال نافع وخوردن آن جائز نیست وردی است

طین الحر
* طین الحر * بضم حاء مهمله وراء مهملهٔ مشدده بفارسی خاک رست نامند * ماهیت آن بعضی آنرا شامل طین اندلسی وطین فارسی وبعضی خاکی که از سیراف میآورند دانسته اند وآن خاکی است رخو سبک خالص وبسیار سبز شبیه بریحان وچون دود دهند آنرا خوشبو وخوش طعم گردد وآن را میخورند کسانیکه معتاد بگل خوردن اند زیرا که مضرت این کمتر

انه اطیان دیگر است وبعضی گفته خاک خالص از آمیزش ریگ و رمل را شهای غریبه است وبعضی از انواع طین قیمولیا واز اصناف طین الخرا طین دانسته اند

طين الحكمة

طین الحکمة از مرکبات است و دستور صنعت آن در مقدمه در قرابادین مذکور شد بر ظروف شیشه وچینی وغیره جهت رفع ضرر از آتش وصدمات میمالند وضماد آن جهت شکستگی اعضا و تقویت استخوان وعصب مؤثر است

طين الخراساني

طین الخراسانی بضم خاء معجمه وفتح راء مهمله والف وفتح سین والف وکسر نون وياء نسبت وانرا طین نیشاپوری وطین الاکل وطین الماکول نیز نامند *ماهیت* آن گلی است بسیار سفید خوشبو خوش طعم با اندک شوری وضرر خوردن آن کمتر از خاکهای دیگر است ولهذا کسانیکه عادت بخوردن خاک دارند از آن میخورند وبعضی بریان کرده بخورد اده بعضی خام وبعد بریان کردن *خوردن* آن اندک کم میکرد ه ودر بغداد اطفال بآن بر الواح مینویسند وبعضی مردم آنرا بریان نموده با گلاب شسته صاف وخالص آنرا اقراص ساخته خشک نموده تناول مینمایند وبعضی قدری مشک وبا عنبر وبا کافور نیز اضافه میکنند *طبیعت* آن سرد وخشک وبعضی بسبب ملوحت آن اندک گرم دانسته اند *افعال و خواص* آن نقل خاص وبا اصول مطیب آن بخور مذکور جهت خوشبوئی نکهت و تقویت معده وتمکین غثیان وقی ومنع سیلان لعاب وآب از دهان وقت خواب ورفع جوع کلبی و هیضهٔ مهلکه یاتی واسهال ومنع نزلات مفید خصوصا که تربیت وپرورش با شند وسعد واذخر وقاقله وکبابه وامثال اینها بگلاب تر کرده باشند مقدار شربت آن از یکمثقال تا سه مثقال ودر رفع هیضه دواوقیهٔ آن با آب سیب مخلوش ویا با رب آن و باآب طبیخ سعد وباآب سرد واکثار آن مفسد مزاج ومولد سده وحصاة ومضر معتادین بسده کبد وماساریقا وضعف کبد ومسالک ضیقه وسنگ کرده ومثانه ولیکن بضرر از اطیان دیگر نیست مصلح آن انیسون وتخم کرفس است*

طين داغستاني

طین داغستانی بفتح دال مهمله والف وکسر غین معجمه وسکون سین مهمله وفتح تاء مثناة فوقانیه والف وکسر نون وياء نسبت *ماهیت* آن خاکی است که از داغستان رقریب بدربند بلدهٔ شروان آذربیجان آورند والوان می باشد بهترین آن خاکی است کاهی رنگ خوشبو که از داغستان قریب بنواح شیروان آورند وگاهی آنرا مانند اطیان دیگر مشوینند واقراص میسازند واین هنگام سفید رنگ املس نرم سبک خالص از رمل وسنگریزه چسپنده زود در آب گل ازند * مینماید وبعضی از آن کبود رنگ واین درخوبی بعد از آنست *طبیعت* آن سرد وخشک *افعال وخواص* آن مفرح قوی ورافع خفقان وغشی وسمیت اخلاط وتپ وبائی حادث از اخلاط فاسده ودر سائر افعال قویتر وبهتر از طین مختوم واکثر معتادین بگل بسبب کمی مضرت این را میخورند خصوصا زنان عراق وعرب ولیکن مسدد ومفسد لون است مصلح آن شستن ومشوی نمودن آنست

طين الدقوقي

طین الدقوقی بفتح دال مهمله وضم قاف وسکون واو وکسر قاف وياء نسبت *ماهیت* آن خاکی است که از ناحیهٔ دقوقی بلدهٔ حلب آورند کبود رنگ با یبوست قوی وبعضی از آن سفید رنگ سبک املس خالص از رمل وسنگریزه وزود گل ازد در آب واین بهترین آنست *طبیعت* آن سرد وخشک وبا قوت قابضه واندک حرارتی *افعال وخواص* آن مجفف وقابض وحابس اسهال ونا شف رطوبات معده واورام مرکبه وحاره وزائل کنندهٔ اوساخ بدن وموی شربا وطلاء وغسولا وزنان معتاد بخوردن اطیان بیشتر این را میخورند بجای طین خراسانی ولیکن مسدد ومفسد رنگ است

وبسبب اندک حرارتی که دارد خون را فاسد میسازد مصلح آن شستن و بریان نمودن وخوردن انیسون است بالای آن وخوردن شیرینی بالای آن وبا آن بسیار مضر*

طین الرومی

*طین الرومی *بضم راء مهمله وسکون واو وکسر میم ویاء نسبت *ماهیت آن خاکی است سرخ نیم رنگ وبعضی سفید مائل بکبودی وخوشبو وآن نوعی از طین قبرسی سفید است *طبیعت آن سرد وخشک *افعال وخواص آن مجفف وقابض طلای آن با آب کاسنی محلل ومانع ورم اجفان وخون آمدن از چشم ودر سائر افعال مانند گل ارمنی است

طین شاموس

*طین شاموس *بفتح شین معجمه والف وضم میم وسکون واو وسین مهمله وآنرا طین شامیس وکوکب الارض وکوکب شاموس وبسریانی چشماشاموس وبرومی فلاغاسامس وبیونانی ابوبربطس وبفارسی گل سفید نامند *ماهیت آن چند صنف میباشد صنفی سفید صفائحی اندک براق ناصاف شبیه بحجر المس وصنفی رمادی رنگ صفائحی نرم زود شکن که در آب زود گداخته گردد واین را بیونانی اسطرا یعنی کوکب وبفارسی ابرک وبهندی کهری متی نامند وصنفی بسیار سفید نرم سبک که چون بر زبان گذارند بچسبد وزود شکسته گردد ودر آب زود گداخته شود واین بهترین همه وبقول انطاکی صنف دوم بهترین همه است واز قبرس وصقالیه آورند *طبیعت آن در دوم سرد وخشک ومغسول خشک کرده آن الطف شیخ الرئیس گفته که هوائیت بر آن غالب از طین مختوم واقوی از آن است *افعال وخواص آن آشامیدن بکمتر از مغسول آن باکتیرا قاطع خون حیض دائم وجریان عرق شربا وطلاء وبا شراب جهت سموم حاره وبا ادویهٔ مناسبه جهت نفث الدم واختلاف وسیلان خون از همه اعضا وورم آن با آب واندکی سرکه جهت قرحهٔ امعا سریع الاثر ونیز ورم آن با آب وشراب که آب غالب باشد جهت تحلیل اورام حارهٔ اعضای رخوه مانند پستان وبناگوش وزیر بغل وکنج ران وحقنهٔ آن با آب بارتنگ جهت ذرب وسنطاریا وقرحهٔ امعا که متعفن نشده باشد بعد از آنکه اولا با ماء العسل وآب نمک حقنه نموده باشند وطلای آن با آب وروغن گل جهت ورم پستان واورام حاره ونقرس وبا شراب جهت سموم ملدغه نافع ودر سائر افعال مانند طین مختوم است*

طین صوفی حمید

*طین صوفی حمید *بضم صاد مهمله وسکون واو وکسر فا وبا رفتح حاء مهمله وکسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه ودال مهمله *ماهیت آن خاکی است سفید خوشبو که از بلاد شیروان از بقعهٔ صوفی حمید آورند *افعال وخواص آن باتوت تریاقیت جهت رفع اذیت وسمیت هوام زهردار ومار شربا وطلاء وبا خود داشتن آن مؤثر ودر سائر افعال مانند طین قبرسی است*

طین الفارسی

*طین الفارسی *گل شیرازی وگل سرشوی نیز نامند *ماهیت آن گلی است سفید مائل بزردی وخوشبوی وبعضی طین حراصفهانی وبعضی طین نیشابوری وبعضی طین خراسانی دانسته اند *طبیعت آن سرد وخشک *افعال وخواص آن جهت وجع رئه نافع وگفته اند مضر رئه ومثانه است مصلح آن آب سرطانات مقدار شربت آن تا دو مثقال*

طین القیمولیا

*طین القیمولیا *بکسر قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم میم وسکون واو وکسر لام وفتح باء مثناة تحتانیه والف وآنرا حجر رخام وبهندی کهری متی نامند واطفال در هند بر تختهای مشق میمالند *ماهیت آن سه قسم است یکی سفید براق خوشبو وکوبند از آن بوی کافور آید ودوم مائل ببنفشی وچرب بالزوجت ودیر شکن که در آب زود حل نگردد واز بلاد اندلس وارمن آورند واین هردو خوب ومستعمل وقسم سوم که سیاه واز اندلس آورند زبون ترین همه است بغدادی نوشته که شیخ من گفت که طین قیمولیا خاکی است که میان فلفل با فتح میشود ریزه را وکسی نگرفته ودر آن دو قوت است یکی مبرده

و دیگری حارهٔ محلله و بعد غسل قوت حارهٔ محلله آن زائل میگردد بهترین آن صافی سفید صلب لزج آنست که زود شکن نباشد و در آب زود کداخته نگردد * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن مجفف و محلل و قابض و با نفث رطوبات و بلغم معده و مقوی آن و هاضمه و حابس اسهال صفراوی و ضرب صفراوی و بلغمی و نفث الدم و قرحهٔ امعا و مسکن سوزش معده و طلای آن جهت امراض چشم و با سرکه جهت ورم بناگوش و همه اورام حاره و برسوختگی آتش مانع آبلهٔ آن و بتنهائی جهت نضج دمامیل و التیام جراحات و جوششها خصوصا جوشش سر اطفال و ابدان ایشان و تحلیل اورام و با عسل جهت ورم زیر معده و سائر اعضا مفید و هر چند همه اطبا محلل اورام اند ولیکن این را این خاصیت زیاده است و از همه اقوی و محرق مغسول آن جهت قروح عسرة الاندمال و در ما ثر افعال ضعیفتر از طین شاموس بدل آن طین مصری است و صاحب اختیارات گفته که در کوهستان یزد بهم میرسد و زنان جهت جلای روی خود استعمال میکنند و روی ایشانرا پاک میکرداند *

* طین قبرسی * بفتح قاف و باء موحده و سکون را و کسر سین مهملتین و یاء نسبت * ماهیت آن گلی است سرخ چسپنده خوشبو که بزبان میچسپد و چون بشکنند اندرون آن رگها مانند زرد رنگ بود و چون بدست بمالند دست را رنگین کند * طبیعت آن سرد و خشک و با قوت قابضهٔ معتدله * افعال و خواص آن جهت نفث الدم هر عضو و قرحهٔ امعا و سحج آن و سحج کبد شربا و احتقانا و نیک رم آن با آب سرد و با آب جوش داده جهت دفع حرارت باطنی و سمیت ادویهٔ قتاله و طلای آن جهت تحلیل اورام و شکستگی اعضا و کوفتگی آنها و افتادن از جای بلند مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن در جمیع افعال طین مختوم است *

* طین الکرمی * بفتح کاف و سکون راء مهمله و میم و یاء نسبت * ماهیت آن خاکی است که از بلاد شود یا آورند سیاه کریه الرائحه شبیه بقیر گویند که از چوب صنوبر میگیرند و چون در اول فصل بهار که ابتدای نمو کرم یعنی تاک انگور است بر ان میمالند جهت حفظ آن از آفات و لهذا آنرا طین الکرم نامند و آنچه از ان سفید خاکستری رنگ باشد زبون است * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن محلل و جالی و در اکتحال جهت رویانیدن اشفار و در ادویهٔ رفع کلف و حکه مستعمل زیرا که بهترین ادویهٔ حکه است و شرب دو درم آن جهت نزف الدم باطنی و ظاهری و طلای آن جهت دمامیل و قروح مزمنه مؤثر

* طین المختوم * بفتح میم و سکون خا و ضم تاء مثناة فوقانیه و سکون واو و میم * ماهیت آن بقول جالینوس خاکی است سرخ رنگ که از جزیرهٔ ماهون از جزائر بحر مغرب آورند و در آنجا معبد عابدی است و آنرا منسوب با رطامس عابد میدانند و خادم و نگهبان آنجا زنیست و غیر از ان خادم و نگهبان آنجا نمیباشد آن زن وقتی قدری خاک از تلی که قریب بآنجا است با خضوع و خشوع و هیبت و اجلال و اکرام و تهنیت شفا آورده در معبد و بعد ستر و غسل اطبا آنرا نیکو شسته اقراص ساخته مهر آن عابد را بران نموده و در سایه خشک کرده نزد ملوک یونان و روم فرستاده و شهرت یافت و در ان تل هیچ درختی و سنگ نیست و خاک خالص است و بقول دیسقوریدوس آنست که آن خاک را با خون بز کوهی بعد غسل سرشته اقراص ساخت و مهر نمود و گویند در ان جزیره رسم است که بز را ذبح نمیمایند مگر بعنوان قربانی و آنرا برسر آن تل و لهذا خاک بالای آن تل سرخ رنگ میباشد و بهتر از خاک جاهای دیگر است و گویند خاک پائین آن تل مائل بزردی و با حرافت و خاک تلها و دیگر آن جزیرهٔ دور از ان معبد را آن خاصیت نیست و کم رنگ مائل بسفیدی با قوت جالیه است و لهذا

الان ثیاب را با آن میشویند وگویند بالفعل آن جزیره را آب گرفته واین مختوم اصلی بهم نمیرسد وبجای آن طین ارمنی
ویا خاکی دیگر شبیه بدان هیات ساخته استعمال مینمایند وانچه بتحقیق پیوسته آنست که آن جزیره غرق نگشته وتا حال
هست وبدستور از انجا بهمان نحو دِ رهیکل مریخ اقراص ساخته باطراف میبرند وبهترین آن بسیار سرخ چرب املس آنست که
ظاهر وباطن آن یکسان باشد وچون براب ویا بر زبان گذارند بچسپد وبوی آن شبیه ببوی شبت باشد وچون برجراحت
تازه پاشند درساعت قطع خون وحبس آن نماید وانچه ظاهر آن سرخ وباطن آن سفید باشد وبوی شبت از ان اید
وحبس خون را بسرعت ننماید خوب نیست * طبیعت آن در دوم سرد وخشک وبا قوت تریاقیت وشیخ الرئیس معتدل
درگرمی وسردی دانسته مشابه جسد انسان مگر در رطوبت که یبس بران غالب است * افعال وخواص آن مفرح و
مقوی دل ومعده ومغری ومجفف ومقاوم جمیع سموم ومانع انصباب مواد جهت آنکه قابض افواه عروق ومسالک
هم ودافع اذیت ونکایت آنست بسبب تغریه وحبس وقبض وتریاقیتیکه دارد حابس نفث الدم ونزف الدم باطنی
وظاهری کل اعضا است وجهت قرحهٔ ریه وحلق وامعا وسحج آن وسائر قروح باطنی بتنهائی ویا با کثیرا وبجهت فساد
خون وتبهای حارهٔ وبائیه وطواعین واسهال دمویه وصفراویه ودفع مضرت هوام وهوای وبائی وآب زبون شربا خواه قبل
از انها وخواه بعد از انها وبا شراب جهت دفع سموم مشروبه ومنهوشه مانند ذراریح وارنب بحری وما روافعی وسگ
دیوانه وبا شراب وآب گرم وشبت آشامیدن وقی نمودن جهت دفع سموم وتقئی بدان جهت ذوسنطاریا وقروح امعا
بدستور مذکور وطین شاموس وطلای آن با عسل یا شراب جهت امراض مذکوره وتسکین التهاب وتحلیل صلابات والتیام
جراحات تازه وکهنه وقروح خبیثهٔ متعفنه وشکستگی اعضا وضربه وصدمه وسقطه وباید که بربالای آن طلای برگ قنطوریون
وفرامیون وسیسنبری وامثال اینها از برگهای مناسبهٔ لطیفه بگذارند وبا سرکه جهت نهش هوام مانند مار وافعی
وسگ دیوانه واورام حاره وذرور آن جهت جروح وقروح تازه وکهنه که خون وچرک ورطوبت بسیار از ان آید
بزود حبس نماید والتیام دهد وباید که طلاء وذرور آن بقدر علت وسعت آن باشد بلکه اندک زیاده وبا شراب
ابیض ویا احمر ویا حلو وبا مر ویا مثلث وباعقید عنب ویا عسل ویا سرکهٔ عنبی کهنهٔ تند ویا سکنجبین هریک که مناسب باشد
بحسب علت وحاجت باشد واگر پیش از آشامیدن سم ویا گزیدن حیوان سمی بخورند از اذیت آن محفوظ مانند مضر
ریه ومصلح آن کثیرا وعسل ومضر طحال ومصلح آن کثیرا وگلاب مقدار شربت آن تا یکمثقال وتا دو درم نیز بدل آن گل
داغستانی در امور مذکوره قویتر از ان وبعد از ان طین ارمنی ودر طلیه طین مغره صاحب اختیارات بدیعی نقل نموده که
طفل یکساله دو مثقال دیک برد یک که از سموم قتاله است بخورد ودر زمان قدری طین مختوم با شیر مادرش با وداده
شروع بقی کردن نمود ومجموع آن را بقی دفع کرد باز قدری با شیر مادرش بوی دادم دیگر قی کرد ویک مجلس طبیعت
او اجابت نمود واز ان زهر کشنده خلاصی یافت وبدانکه جمیع اطبا ان حابس دم واسهال اند مگر این طین که مسهل
است وگفته اند مسهل سم است فقط ومشارک آنها است در قبض وحبس بعد از ان *

طین المصر بکسر میم وسکون صاد وراء مهملتین ابلیز است وبیونانی ارطویاس نامند یعنی خاک زمین محروثه
* ماهیت آن خاکی است آفتاب خورده چرب بسیار سفید باخطوط وباحدت که از مصر آورند وبعضی خاکستری رنگ
بهترین آن خاکستری رنگ است که بسیار نرم باشد وچون برمس بمالند مایلهٔ آن برنگ زنجار باشد وگاه آنرا مانند غسل

طین المصر

اسفیداج مغسول ونشا ساخته خشک مینمایند ومغسول آن نرم تر میباشد وگاه مقدار نخودی ساخته در ظرفی چینی وسر آنرا بسته در آتش میگذارند تا بسوزد و برنگ خاکستر سیاه گردد * طبیعت آن گرم در اول وخشک در آخر دوم * افعال وخواص آن جالی ومجفف وقابض ومغری وجهت اسهال الدم واستسقا وطحال واورام کهنه ومترهلهٔ رخوه واوجاع مزمنه وبواسیر قدیمه طلای آن با سرکه وبتنهائی نیز بسیار مفید ودر اکثر ادویه مستعمل است *

* طین الجزیرة المصطکی * وآنرا طین الکیوس وخیا وخیوش نیز نامند یعنی جزیرهٔ مصطکی * ماهیت آن خاکی است رقیق صفائحی وقطعهای مختلف الشکل که از جزیرهٔ مصطکی آورند بهترین آن سفید مائل بخاکستری رنگ زود شکن ودر آب زود گدازنده است * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن جالی ومفتح اختلاف اطباء در بکر وجاذب خون بظاهر جلد ونیکو کنندهٔ رنگ رخسار ولهذا جهت نمش وجلا وتنقیه وتصفیهٔ اوساخ بدن وجلای آن وتحلیل وجه خود زنان در حمام بر بدن میمالند ودر غمرها مستعمل دارند وجهت سوختگی آتش در آخر امر که متقرح شده باشد مفید است *

* طین مدینه * طین مدینه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مانند تربت مرقد منور جناب حضرت سید الشهدا است علیه السلام که برای استشفا مقدار کم آنرا با دعا وشرائط آن میخورند *

* طین الملتانی * بضم میم وسکون لام وفتح تاء مثناة فوقانیه والف وکسر نون ویاء نسبت * ماهیت آن خاکی است صفائحی مابین سرخی وزردی وسفیدی واندک صلب * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن جالی ومحلل اورام طلاء ودرشاهجهان آباد اطفال بر تختهٔ مشق میمالند *

* طیهوج * بفتح طا وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم ها وسکون واو وجیم معرب تیهو فارسی است جمع آن طیاهیج وبفارسی فرفور نیز نامند وباندلسی ضریس بضاد وذرس بذال معجمتین وبسین مهملهٔ مشدده نیز * ماهیت آن مرغی است کوهی کوچکتر از کبک ودر رنگ شبیه بدان وزیر بال آن سیاه با سفیدی بهترین آن فربه جوان قریب بمعمورها است رازی گفته مرغی است بقدر کبک کردن ومنقار آن سرخ * وطبیعت وافعال وخواص آن مانند کبک است وجهت ناقهین وضعیف الاحشا بغایت نافع

* باب هفدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها ظاء معجمه مشاله است *

* فصل الظاء مع الباء الموحدة *

* ظبی * بفتح ظا وسکون باء موحده ویاء اسم عربی غزال است ودر حرف الغین مع الزاء المعجمتین انشاء الله تعالی خواهد آمد

* * فصل الظاء مع الفاء * *

* ظفره * بضم اول وسکون فا وفتح راء مهمله وها لغت عربی است وآن را تستو نیز نامند جهت آنکه در تستر که بفارسی شوشتر نامند واز بلاد فارس است بسیار میشود وآنرا بفارسی علفک داغ نامند * ماهیت آن گیاهی است ضعیف مفروش بر روی زمین وبر دیوارها وشاخهای آن باریک نرم وبرگ آن مدور ظاهر آن سبز وباطن آن سرخ تیره کوچک آن بقدر ناخنی وبزرگ آن قریب در شکل ببرگ قوطولیدون واز میان برگهای آن ساقهای بسیار باریک برمی آید مدور بقدر یک شبر وکمتر از آن وبر سر آن گلی زرد وسبز رنگ وبیخ آن سیاه منقش بسفیدی وباطن آن سفید بقدر یک انگشت * طبیعت آن در چهارم گرم وخشک * افعال وخواص آن تند وتیز وخورندهٔ گوشت وسم قاتل لهذا استعمال آن از داخل ممنوع است وضماد آن خورندهٔ گوشت زائد وثآلیل وبواسیر واکله وکچلی را نافع وقائم مقام دیگر بردیها داشته اند

* ظفر القط * بفتح قاف وطاء مهمله اسم مغربی نباتِ فلومابن است * ماهیت آن دو صنف است یکی بری و دیگری بحری و این را شجرة ابی مالك نامند و مذکور شد و جالینوس این دو را ذکر نکرده و بری آن نباتی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برگ آن شبیه ببرگ لسان الحمل و بر ساق آن غلافهای سرکج و متصل بعضی ببعضی و گل آن شبیه بگل سوسن کبود بری که بیخ آنرا ابرسا نامند و آمیخته بآن غلافها و بهترین آن جبلی آنست * طبیعت آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن قابض و عصارهٔ تازه تمامی آن قاطع رعاف و نفث الدم صدر و اسهال و نزف الدم رحم و بواسیر ضماداً و شرباً و ذرور برگ آن جهت التیام جراحات مؤثر مضر سفل مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یك مثقال بدل آن اقاقیا است

* ظفرقطورا * بفتح قاف وطاء مهمله وسکون واو و فتح راء مهمله والف لغت سریانی است * ماهیت آن گیاهی است بری و بستانی و بستانی آنرا شاخهای باریك شبیه بموی منبسط بر روی زمین منبت آن زمینهای خشک رملی جبلی و در سواحل بیشتر و بری آنرا شاخهای باریک خشبی و پوست آن نازک و رنگ ساق آن سرخ و مقدار یک شبر و نیم آن از زمین برآمده و باقی در زمین فرو رفته و پوست آن آنچه بیرون است سیاه رنگ و آنچه در زمین است سرخ و از بیخ آن شاخهای متفرق رسته و بر آنها برگهای باریك شبیه ببرگ شبت از هم دور و گل آن شبیه بگل اناغالس و مائل بسرخی و ثمر آن شبیه بثمر هیوفاریقون و نبات آن در کوها و صحرا میباشد و بر طرف نمیشود و مستعمل پوست بیخ آنست * طبیعت آن سرد و خشك در سوم * افعال و خواص آن چون آنرا خشک نموده بکوبند و بیزند و با عسل معجون سازند و بنوشند جهت قرحهٔ امعا و صحیح آن و قطع نزف الدم هر عضو که باشد و ضماد و ذرور آن نیز جهت حبس خون از هر عضو که باشد نافع است

*** فصـــــــل الظاء مع اللام ***

* ظلف * بکسر ظا و سکون لام و فا لغت عربی است بفارسی زنگله و کفشك و مشهور بسم است که اصل آن سنب بوده و سم شده و برومی اکیدون و بهندی کهر و جمع آن اظلاف آمده و مقدار نزد اهل فرس آنست که سم بمعنی حافر است نه ظلف و بعضی سم شکافته را نامند و صاحب اختیارات بدیعی کفته ظلف را بفارسی بشك کویند * ماهیت آن معروف است و آن جسمی است صلب غضروفی که برکف دست و پای حیوانات روئیده و شکافته میباشد * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن ظلف هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور شده و میشود و سوختهٔ مجموع آن مسهل مائی اصفر و ضماد آن با شراب جهت کزیدن هوام و با عسل جهت نقرس و مفاصل نافع و طلاء سوختهٔ سم بز با سرکه جهت داء الثعلب مؤثر

*** فصـــــــل الظاء مع الیاء المثناة التحتانیة ***

* ظیان * بفتح ظا و یاء مشدده و الف و نون بفارسی یاسمین بری است و یاس سفید عبارت از آنست و بلغت اندلس برلد فوقه بمعنی عشبة النار و ببربری ابریرو و بهندی جوهی و جاهی و جنگلی چنبیلی نامند و منبت آن بیابانها و بالای تلها و باغات باشد و بران بچید و از آن جدا نباشد و گویند بوی آن رعاف آورد و قسم مغربی آنرا عشبهٔ مغربیه نامند و در حرف العین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد * ماهیت آن نباتی است شبیه بلبلاب و از آن صلب تر و شاخهای آن در هم پیچیده و گل آن بسیار خوشبو و قسمی خاردار شبیه بخار گل سرخ و گل آن از گل یاسمین بستانی که گل چنبیلی نامند بسیار کوچکتر و بیخ آن سیاه و باریك و پرشعبه و قوت بیخ آن تا بیست سال باقی میماند و فعل آن مانند خربق اسود است و اهل ابعضی کمان کرده اند که همان است و بعضی ظیان را باوصاف دیگر ذکر کرده اند اصح اقوال آنست که ذکر یافت * طبیعت بیخ آن

در اول چهارم گرم وخشک وگرم تر از خربق اسود وسائر اجزای آن در سوم * افعال وخواص آن * محلل وملطف امراض الرأس والعصب والصدر والرئه بوئیدن گل آن جهت صداع وشقیقه ورياح غليظه وچون نیم اوقیهٔ بیخ آنرا در یک اوقیهٔ آب بجوشانند تا نیم اوقیه بماند جهت فالج ولقوه واسترخای مزمن وسرفهٔ کهنه وضیق النفس بیعدیل وسعوط یک حبه ازان با روغن بنفشه جهت شقیقهٔ بارده و روغن مرکب آن جهت استرخا و فالج ولقوه وعلل بارده ورېو وسعال مزمن نافع جهت آنکه گرم وخفیف ومحلل قوی است وهمچنین روغنیکه بیخ آن رادران جوشانیده باشند امراض الفم والمعده مضمضه بطبیخ برگ وشاخ آن با سرکه جهت درد دندان وآشامیدن مطبوخ آن مقئ قوی وهمچنین با آب خبازی مقئ قوی و بدستور عصارهٔ برگ وشاخهای آن وآشامیدن سه درم از عروق آن با مثل آن بسفایج ومثل آن مقل ازرق مسهل ومنقی بلغم وسودا است بی کرب والم واذیت وزیاده از ده مجلس اجابت میکند وبدستور آشامیدن نیم درم از بیخ آن کوبیده وبروغن بادام چرب کرده باهم وزن آن افسنتین وکثیرا مسهل بلغم وصفرا است بقوت تمام اما با خطر ودر قوت قریب بخربق اسود امراض الجلد طلای آن محرق جلد مانند شیطرج وبا سرکه بهترین ادویه است جهت بهق سفید وسیاه وبرص وبا با طین ملک جهت عرق النسا واوجاع مفاصل نافع اما باید که زود بردارند که بسیار زخم نکند و روغن آن نیز جهت عرق النسا مفید وطلای آن با سرکه که بقوت بمالند بحدیکه خون آلود گردد جهت داء الثعلب بیکدفعه مؤثر مقدار شربت آن تا نیم درم وبکمتعال آن کشنده بقئ وکرب ومغص شدید مصلح آن روغن بادام شیرین وامراق دسمه والعبه ومبردات است ونوعی از طیان که برگهای آن باریک وشاخهای آن سرخ وگل آن مائل بسرخی است بسیار تند و تیز وبوی آن کریه وتند است وزبون وغیر مستعمل زیرا که محرق جلد زبان وخراشنده وجلا کننده جلد بدن و برگ آن نیز مانند بیخ آنست واین نوع را بیونانی قلماطس نامند *

* باب هیجدهم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها عین مهمله است *

* فصـــــــل العین مع الالف *

* عاقرقرحا * بفتح عین والف وکسر قاف وفتح حاء مهمله ودر رمبان مردود وراء مهملهٔ ساکنه ودر آخر الف معرب اکرکرهٔ هندی است وگفته اند لغت نبطی است وبعضی گفته اند لغت عربی است مشتق از عقر وتقریح جهت آنکه فعل آن تقریح است * ماهیت آن * نباتی است کثیرا لوجود در مغرب وهند در شاخ وبرگ وگل شبیه ببابونهٔ کبیر سفید گل که بمصر گوکاش نامند مگر آنکه شاخهای عاقرقرحا منشعب ومفروش بر روی زمین وشاخهای آن بسیار باریک بیخ رسته وبرسر شاخهای آن قبهای مستدیر بشکل بابونه وگل آن تمام زرد بخلاف بابونه که شاخهای آن ایستاده وبرگهای گل آن سفید وبیخ آن طولانی بقدر یکشبر وبسطبری انگشتی وتند وتیز وسوزنده دود یسقوریدوس گفته که بیونانی آنرا فوریون بمعنی عاقرقرحا نامند نبات آن شبیه بشبت واکلیل آن نیز مانند آن وگل آن زرد شعری دندانه دار واین صفت عودی است که آنرا عود القرح جبلی نامند ودر شام کثیر الوجود وبرسر وادی بردی بهم میرسد واین را ثمری است که من آنرا دیده ام وبیخ آن بطول یکشبر وبضخامت انگشتی و قائم مقام عاقرقرحا است در بعضی افعال و خواص وانطاکی گفته که عاقرقرحا بعضی ازان مغربی است وماهیت آنرا بنحویکه شیخ ابن بیطار ذکر کرده بیان نموده واولا ذکر یافت وبعضی شامی که آنرا عود القرح نامند وآن بیخ طرخون جبلی است وبخشی است که دیسقوریدوس بیان کرده ودر سرطان میرسد وبلد انکه

ملح الوان ذرما هیئت آن اول ازرق است و مستعمل بیخ آنست و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و بهترین آن حاد سوزنده زبان است که بمجرد ملاقات انگشت و سنگین و چون بشکنند اندرون آن سفید باشد و گفته اند مغربی آن اقوی از هندیه آنست * طبیعت آن در آخر سوم تا اوائل چهارم گرم و خشک و شامی آن در سوم و بعضی گمان کرده اند که بارد است

* افعال و خواص آن مفتح سدد و منقی فضول دماغی و آلات آن و جالی بلغم و جهت لقوه و فالج و رعشه و کزاز و استرخاء لکنت زبان و درد سینه و دندان و مفاصل و عرق النساء استسقا و تقویت باه مبرودین و اسهال بلغم و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و حمیات و غیرها ضمادا و طلاء نافع امراض الراس و المفاصل و العصب و الفم و الصدر و ادهان آن با روغن زیت جهت کزاز و خدر و استرخای مزمن و اعیای بحس شدید و بدستور حلوس در طبیخ آن و ذرور و دلوک آن بر یافوخ باعث تسخین دماغ و مانع توالی نزلات و صرع حادث از خلط غلیظ نافع و بدستور مضغ آن خصوصا با مصطکی و با زفت و نفوخ آن در بینی مفتح سده مصفاة و خیشوم و سعوط آن با روغن گل جهت شقیقه و صداع شدید بلغمی و چون در سرکه بخیسانند و در زیر دندان موجع گذارند وجع آنرا تسکین دهد و چون بخایند و یا بزیر زبان نهند جلب رطوبات نماید و لکنت را زائل سازد و چون طبیخ آنرا در دهان نگاهدارند دندان متحرک را مستحکم کرداند و مضمضه و با غرغره بطبیخ آن با سرکه جهت خناق و سقوط لهاة و استرخای زبان حادث از بلغم و مانند آن سود و آن بر بدن ادرار عرق آورد و تعلیق عاقرقرحا بر بناگوش و یا با فاوانیا جهت صرع اطفال نافع و اگر بموی سگ سیاه تکرنگ ببندند بهتر است المعدة و الباه و الحمیات و غیرها لعوق آن با عسل جالی و زائل کننده درد سینه و سرفه کهنه بارد بلغمی و برودت و بلغم از معده و زیاده کننده باه مبرودین و مرطوبین و آشامیدن نیمدرم آن مسهل بلغم بعنف و چون پیش از نوبه تب و نافض بازیت بر تمام بدن بمالند آنرا زائل کرداند و عرق آورد و استرخای اعضا را برطرف سازد و چون پیش از جماع روغن آنرا بر قضیب بمالند آنرا مستحکم کند و شهوت جماع را برانگیزاند و لذت جماع دهد و انزال را سریع کرداند کسیکه اراده نماید که انزال او سریع شود و بدستور چون با عسل بسرشند و طلا نمایند و چون با آرد باقلا بسرشند و بخرقه آلوده قضیب و بیضه را در آن اندازند و نگرو زکامل رها کنند که در آن باشد عادت بر جماع مبرودین نماید خصوصا کسیکه در بیضه خود بسیار از سردی دریابد من عجائب افعاله چون با نوشادر نرم بسایند و بر کام ردهان بمالند مانع سوختن آنست از آتش و بازیگران مستعمل دارند و چون با سرکه طبخ نمایند تا مانند خمیر گردد و بر دندان کرم خورده گذارند کرم آنرا بر دارد مضر ریه مصلح آن کثیرا و مویزج مقدار شربت آن تا نیمدرم بدل آن دارفلفل و عمل در امراض کبد و در امراض معده راسن و اگر آن هرد و بهم نرسند زنجبیل نصف وزن آن و یا فلفل بدستور و در غرغرها فودنج جبلی یک وزن و نیم آن و در اوجاع حلق فاقله و روغن آن که از عصاره آن ترتیب دهند و با آنکه یک اوقیه خشک آنرا بکوبند و با یک رطل آب جوش دهند تا یک اوقیه بماند پس مالیده صاف کرده با دو اوقیه روغن زیتون در قدر مضاعف مرتب نمایند و بکار برند محلل و مدر عرق و رافع تبهای بارده و جمیع امراض بارده و مقوی باه شربا و تدهینا و سعوط آن جهت صداع و شقیقه بارده و صرع و تقویت دماغ بارده مفید *

* عاج * دندان فیل است و در فیل انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و مجملا چون زن وزن نیم مثقال تا یکمثقال سوده آنرا با شکر بنوشد بعد از طهر حامله شود *

* عاقول * انطاکی گفته شوکة الجمال است * ماهیت آن نباتی است معروف با خار بسیار و تیز و گل آن سفید و زرد

ودر وسط آن مانند موتارها و دانهٔ آن مانند قرطم و مستدیر * طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح سدد و تریاق سموم و خلاصی دهنده از انها شربا و جمیع اجزای آن جهت بواسیر شربا و بخورا و طلاء نافع و بدستور طلای خاکستر آن و عصارهٔ آن نافع قروح ساعیه و گفته اند چون بر حمرهٔ بزنند ورم آن زیاده و بزرگ شود مضر گرده مصلح آن کثیرا بدل آن حندقوقا است و حکیم میر محمد مؤمن نوشته حاج است که بفارسی خارشتر نامند که بر ان شیرخشت در خراسان می نشیند و گویند ینبوت است که نوعی از خرنوب است

* فصل العین مع الباء الموحدة *

* عبیثران * بضم عین و فتح باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و راء مهمله و الف و نون و عبوثران بفتح ثاء مثلثه و بضم آن نیز آمده و بهندی داله و داونه مروا نیز نامند * ماهیت آن گفته اند شامل برنجاسف و شجر مریم است و بغدادی گفته که غلط کرده کسیکه آنرا شیح دانسته و کسیکه آنرا قیصوم گفته بلکه نباتی است مائل بخبوث و مزغب وثقیل الرائحه و با عطریت شبیه برائحهٔ سنبل الطیب و بطنج و تفلیسی گفته نباتی است برگ آن مدور و صاحب معتمد نوشته که قیصوم نیست بلکه نباتی است اغبر با شاخهای باریک شبیه بقیصوم و این را ثمریست زرد رنگ شبیه بچیزیکه در وسط اقحوان میباشد و خوشبو شبیه ببوی سنبل الطیب * طبیعت آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند * افعال و خواص آن مفتح و محلل و مقوی دماغ ضعیف و بارد و قلب و معده و مدر حیض و محرک جماع در مبرودین و معین بر حمل امراض الراس و القلب و المعدة بوئیدن آن مسکن الابخرهٔ بارده و منقی دماغ و مقوی آن و جهت دردسر و نزلات و زکام و دوار و سدر و امثال اینها از امراض بارده حادثه از بلغم و رطوبت و از سوداء نافع و آشامیدن آن خصوصا با عسل جهت امراض دماغی حادثه بمشارکت قلب و رحم و وجع فواد و تقویت احشا و تفتیح سدد و حفظ صحت بدن و تحریک باه مبرودین و اکتحال بآب آن جهت حدت بصر و جلای غشاوهٔ رقیق امراض الرحم حمول سرشتهٔ آن با عسل مسخن رحم بارد و نیکو کنندهٔ حال آن و معین بر حمل هرچند عاقر باشد جهت آنکه زائل کنندهٔ عقر است مقدار شربت آن ده درم *

* عبهر * نرجس است و صاحب معتمد گفته معروف است در زمان ما بشجرة النبی و اصطرک و آن میعه است و این درخت را صمغ نیست ولیکن دهن است البته اسم عربی زعفران است و نیز اسم خوشبوی مرکب است و در مرکبات مذکور میگردد و در قرابادین کبیر ذکر یافت *

* فصل العین مع الثاء المثلثة *

* عثق * بتحریک عین و ثاء مثلثه و قاف * ماهیت آن نباتی است بقدر قامتی برگ آن شبیه ببرگ کبر و خطبو و انبوه * طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل قوی و محرق و عصارهٔ خشک کردهٔ آن را چون مکرر ضماد نمایند موی را مانند نوره بسترد

* فصل العین مع الجیم *

* عجه * بفتح عین و جیم مشدده و هاء مهمله اسم عربی قسمی از خاگینه است که کوکو نامند و در خبیص البیض مذکور است و در قرابادین کبیر در بیض به تفصیل ذکر یافت

* فصل العین مع الدال المهملة *

* عدس * بفتح عین و دال و سین مهمله بفارسی نشک و مرجو مک و بهندی مسور بفتح میم و ضم سین مهمله و سکون واو و راء مهمله و در ریمن ملس نامند * ماهیت آن حبی از حبوب ماکوله مشهوره است مدور و مفرطح و دو نوع میباشد بری و بستانی بری آن کوچکتر مائل بتلخی و بو تلخ و آنرا تمقه نامند و بستانی آن پهنتر و بزرگتر و دو نوع بستانی دانهای کوچک سرخ رنگ میباشد که بهندی شوخ دانه و در بنگاله اکری نامند و پخته و مهرا نمیشود و لهذا چیله حلوا کرده تتمه را

نیز پزند بهترین آن صعید بستانی بزرگ دانهٔ آنست که در طبخ زود کداز یابد و آب را سیاه نکند و با پوست و مقشر کرده هرد و قسم را که با ترشی انبه و روغن گاو مهیّا نمایند لذیذ میشود * طبیعت آن در حرارت مائل باعتدال و در دوم خشک و بعضی در دوم سرد و خشک دانسته اند و تحقیق آنست که پوست آن گرم در اول و لب آن سرد در اول است و لهذا آب مطبوخ پوست آن ملین و جالی و لب یعنی جرم مقشر آن قابض و بیس بری آن غالب و نفخ بستانی زیاده * افعال و خواص آن جالی و نفاخ و بطئ الهضم و مولد خون سوداوی و سوداوی و قابض و مسکن غلیان خون و مغلظ آن و مانع سلوک آن در عروق ضیقه و باعث دیدن خوابهای مشوش ردی و ظلمت بصر امراض العین و الخناق و الصدر و المعدهٔ ضماد آن با اکلیل الملک و با آب سفرجل و دهن ورد جهت نزلات و اورام حارهٔ عین و مطبوخ آن با سرکه جهت اورام حاره و شری و حمره و خنازیر و با آب پخته جهت نزلات و سوختهٔ آن جهت استرخای پلک چشم و سیاه کردن دندان و غرغرهٔ آب طبیخ آن جهت قلاع دهان و خناق خصوصا با رب شاهتوت و آشامیدن آن جهت امراض صدر و زورنه و سرفه و درد سینه و بلع نمودن سی عدد مقشر آن جهت اصلاح فساد معده و مهرا پختهٔ آن با سرکه مقوی معده و رافع قی و بی سرکه پختهٔ آن نفاخ و ضماد آن با آب کرنب جهت ورم پستان و انجماد شیر در آن و با عسل جهت قروح خابره و ضماد خام با شراب با چند دانهٔ فلفل جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع آنها و حقنه مطبوخ آن با پوست جهت اصحاب جلدی خصوصا با سرکه و با آب غوره و مزورهٔ آن با روغن بادام جهت مرضی بعد رفع تپها باعث دلم تسکین آن و ضماد آن با عسل بیضهٔ مرغ جهت نمله و جمره و شقاق پاره بد ستور با سرکه پخته جهت سعال عارض از سرما و خنازیر و اورام صلبه و با روغن گل جهت اورام معده و با سویق جهت نقرس الزبنة ضماد آن با تخم خربزه جهت تنقیهٔ بشره و رفع زردی رخسار مضر سوداوی مزاج و صاحب ضعف بصر و معده و قولنج و بواسیر و عسر البول و اکثار خوردن آن مولد خون سوداوی و محرق خون و مظلم بصر و محدث مالیخولیا و سرطان و جذام و اورام صلبه و با شیرینیها مولد استسقا و قولنج و بواسیر و عسر البول و حبس آن و احتباس حیض و مجفف بدن و ناطع باه و باعث دیدن خوابهای مشوش و تاریکی چشم مصلح آن طبخ آن مورا با روغن کنجد تازه و یا روغن گاو و یا روغن بادام و یا سرکه و گوشت فربه خوردن و بدترین همه خوردن آن با ماهی نمک سود بدل آن ماش است و مطبوخ بستانی آن با پوست قابض و مقلل بول و حیض و بری آن مسهل و مدر و *

* عدس الماء * نوعی از طحلب است که خرء الضفادع نامند و در طحلب مذکور شد *

* فصــــــــــل العین مع الراء المهمله *

* عرعر * بفتح دو عین و سکون دو راء مهملتین لغت عربی است بفارسی سرو کوهی و بشیرازی رهل و بسریانی سروبیا جبلا و برومی قرنوس و بیونانی سرو ثمارون و اررس و سرونمارون نیز نامند * ماهیت آن دو نوع است یکی بزرگ و از سرو کوتاه تر و کوچکتر و ثمر آن بقدر فندقی و با اندک شیرینی و دوم از آن کوچکتر و ثمر آن بقدر دانه و مسند در و کفته اند ثمر عرعر غیر ثمر ابهل است و بعضی ابهل دانسته و بعضی گفته شربین از آن بهم میرسد * طبیعت آن در سوم گرم و خشک و ثمر آن گرم در سوم و خشک در اول و دوم و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند * افعال و خواص آن مسخن و مفتح سدد و با قوت قابضه و مقاوم سموم و مدر بول و حیض امراض الصدر و الامعاء و غیرها آشامیدن دو درم آن جهت تفتیح سدد و سرفه و درد سینه و اطحال و ضعف معده و کسر ریاح بواسیر و مغص و درد رحم و درد و رور منی و وردی و مدی

وشکافته شدن عضل وگزیدن هوام خصوص باشراب انجیر وجلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم وضماد آن جهت قطع عرق مدقوبه بدن نافع ومورث خشونت سینه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکمثقال وگویند از خواص آنست که چون هشمهد آنرا در سر بندند باعث قبول وعظمت در نظرها است *

* عرق * بتحریک عین ورا وقاف لغت عربی است بسریانی رهمان وبیونانی ارباهون وبرومیا ورومیس وبفارسی خوی وبهندی پسینه نامند * ماهیت آن چیزیست که از مسامات بدن حیوان ترشح کند وبرآید خصوصا نزد حرکات وگرمی هوا واستعمال چیزیکه عرق آورد وگفته اند که آن فضول رقیقه حاصله از غذا در بدن است که از راه منافذ ومسامات دفع میگردد وگفته اند ماهیت دم است که مشوی میکرده اند آنرا مرار وشیر رانیز ماهیت دم میدانند * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن محلل وجالی است وعرق انسان وهر حیوانی در طی اسم آن مذکور شده ومیشود ان شاء الله تعالی وازخوردن عرق دابه زردی رنگ وسبزی آن وخناق وسیلان عرق بسیار روید بو عارض میگردد علاج آن تنقیه بماء العسل پس آشامیدن مفتح وروغن گل وتریاق الطین مختوم وآشامیدن زراوند وملح اندرانی از هریک بقدر دم با آب گرم است ونیز عرق بتحریک عین وراوقاف اسم مایی مقطر از چوب وا خشاب وگلها وبعضی رطبه ویا یابسه است که بطرق وانبیق مقطر نمایند بدستور مقرر ودر قرابادین کبیر ذکر یافت ودر قرابادین این کتاب نیز ان شاء الله تعالی خواهد آمد ودر طی ذکر هر چیز نیز بالاجمال ذکر میابد طبیعت هر یک آن راجع بطبیعت چیزی است که از آن مقطر نموده باشند * افعال وخواص آن نیز راجع بآن چیزاست ولیکن الطف وسریع النفوذ تر وتاثیر آن در بعضی مواد زیاده واکثار آشامیدن عرقهای حاره مانند دارچینی ونانخواه وسیر وامثال اینها محرق خون ومورث امراض حاره وبهق وعرق قطنی *

* عرن * بفتح اول ودوم ونون وعرب آنرا عظم العبق خوانند * ماهیت آن زوایدی است که در حوالی سم زانوی اسپ وشتر میباشد * طبیعت آن مانند مزاج سم است وشدید الیبس * افعال وخواص آن نیز مانند آنست ودر ظلف ذکر یافت ویالجمله چون مقل ازنسد رم آنرا با سرکه سائیده بقو شدید جهت صرع رطوبی ویا آب ویا با کلاب جهت سموم جمیع اصناف هوام وبخور آن جهت اختناق رحم وحمی ربع مجبد وگفته اند از خواص آنست که چون ما حب حمی ربع بفصل ربع تپ آنرا از جمله ان جمله آنکه رفع تپ او میشود ومجرب دانسته اند ونیز عرن نزد اهل شام اسم نوع سفید هیوفاریقون است ان شاء الله تعالی در حرف الها خواهد آمد *

* عروق الصباغین * نوع الصبغ است وگویند اسم عروق الصفرا است *

* عروق الصفر * بضم عین وراء مهمله وسکون را وواو قاف وضم صاد وسکون فا وراء مهمله وآنرا حشیشة الصفرا وعروق الزعفران وعروق الصباغین نیز نامند وبعربی هرد وبقلة الخطاطیف وبیونانی خالدونیون وخلیدونیون وطوماغالیز وبرومی کالیدولیون وبفارسی زرد چوبه وبهندی هلدی نامند * ماهیت آن دو نوع است یکی کبیر ودیگری صغیر صغیر آن مامیران است ودر حرف المیم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وکبیر آن بیخ نباتی است ساق آن بقدر دو ذرع واز بیخ آن شعبها روئیده وبر هر شعبه برگهای شبیه ببرگ موز تازه کوچکی رسته واز برگ زرنباد بزرگتر وگل آن زرد ودر خوشه بقدر یکشبر وتخم آن سیاه رنگ بسیار ریزه وبیخ آن زرد وبعد برآوردن از زمین آنرا برید جوش داده خشک نموده

با طراف میبرند وتازهٔ آن بد طعم و رائحه تا سه چهار ماه پس نیکو میکردد وکویند درمیان آن بند رت بعضی دانهای ممی بهم میرسد وآن صلب تر ومائل بتیرکی است وآنرا بهندی هلد یا نا مند وکسانیکه میشناسند چیده بر می آورند وتتمه را جوش میدهند واحیاناً بعضی دانها شبیه بمامیران درمیان بستهای زرد چوبه بهم میرسد و آنچه در ماهیت آن صاحب تحفه وغیره نوشته اند بیان واقع نیست ومنبت آن بلاد چین وهند وبنکاله ودکهن است وبهترین آن تازه خوشرنگ کمریشهٔ آنست * **طبیعت** آن درسوم کرم وخشک * **افعال وخواص** آن جالي بصر ومفتح سدهٔ جکر وجهت استسقا ویرقان نافع چون یکدرم آنرا با شراب ابیض وبا هموزن آن انیسون بیاشامند ومضغ آن جهت تسکین وجع اسنان خصوص اندک بریان نیکرم آن واکتحال آن جهت جرب وبیاض رقیق وتقویت چشم وعصارهٔ آن روشنائی چشم بیفزاید وبیاض حادث دران را برطرف کند وذرور آن مجفف قروح ورافع درد وورم آنها ولهذا اهل هند بعد از حجامت بلا فاصله ذرور آنرا بران موضع میپاشند وضماد آن باشراب زائل کنندهٔ نمله ومجفف قروح است وتکمید بدان مسکن اوجاع ومحلل اورام خصوص ورم حادث بعد از فصد وطلای آب کل آن زائل کنندهٔ کلف وبهق وآثار جلد مضر قلب مصلح آن آب لیمو واترج مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن فوة الصبغ و نیم وزن آن در امراض عین مامیران ودرغیر آن نیموزن آن نیز عاقرقرحا است

* فصــــل العين مع السين المهملة *

* **عسل النحل** * بفتح عین وسین ولام وفتح نون وسکون حا ولام بیونانی مالی وا القوایس نیز وبسریانی ویساو بروهی مالی وبفارسي انکبین وشهد وبهندی مدهُ وبلغتی بهت برس نامند ومشهور بشهد است * **ماهیت** آن معروف است ومراد از ان عسل نحل است بهترین آن سرخ رنک شفاف وخوشبوی غلیظ خوش طعم صادق الحلاوت آنست که دران مطلق موم نباشد وچون با نکشت برد ارند نا رند دوا ین از برای مد او بهتر است وبعد از ان سفید نباتی رنک با وصاف مذکوره واین از برای لذت وتغذیه وربیعي این بهترین از صیفي است وشتوی آن زبون وهمچنین سبز وسیاه وکهنه از یکسال کذشته حاد الطعم وتیز ویا ترش وتلخ ورقیق شده بشمع بد بوی ویا خشک شده ورطوبات آن تحلیل یافته بشمع بد بوی کشته واکثار بسیار کهنهٔ فاسد آن درکمال مضرت وموړث جنون وامراض مهلکه جهت آنکه محرق اخلاط است * **طبیعت** تازهٔ آن دردوم کرم ودراول خشک واندک ماندهٔ آن درآخر دوم کرم وخشک وبعضي انواع حاد آن وهمچنین کهنهٔ آن دراول سوم کرم ودردوم خشک وعسل خام کرمی وحدت وجلای آن زیاده وبدوائیت اقرب وعسل مطبوخ کف کرفته حرارت وحدت وجلای آن کمتر وبغذائیت اقرب ودر بقوام آوردن آن شرط است که آب داخل کنند وبآتش ملائم جوش دهند تا بقوام آید واحتیاط کنند که نسوزد زیرا که اکر آب داخل نکنند کف آنرا نمیتوان کرفت واکر آتش زیاده کنند میسوزد وتلخ میکردد * **افعال وخواص** آن جالی ومفتح سدد وافواه عروق ومقطع ومنقی بلغم لزج ورطوبات وجاذب آنها از عمق بدن وفضول دماغی وزائل کنندهٔ استرخا واستسقا ویرقان وسپرز وعسر البول وانواع ریاح وایلاوس وسموم بارده ومفتت حصاة ودلیل برمنافع آن همین بس که حق تعالی درکلام مجید خود میفرماید که * واوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا ومن الشجر ومما یعرشون ثم کلي من کل الثمرات فاسلکي سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون * وجناب مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم میفرمایند * فوالذي نفسی بیده ما من بیت فیه عسل الا ویستغفر الملک لاهل ذلک البیت فان شربها رجل دخل فی جوفه الف الف دواء وخرج منه الف الف داء فان مات

عسل النحل

ومن فى جوفه لم تمسه النار * وقال صلى الله عليه وآله وسلم قلب المؤمنين حلو يحب الحلوة وقال صلى الله عليه وآله وسلم نعم الشراب العسل يرعى القلب ويذهب برد الصدر وقال صلى الله عليه وآله وسلم من يريد الحفظ فليأكل منه ونيز در حديث است كه هر كه اراده شفا داشته باشد بايد كه صبح ناشتا عسل با آب باران ممزوج كرده بياشامد وجالينوس گفته هيچ چيز بهتر از عسل نيست در نفع از براى بدن و علاج اكثر امراض واز براى سرشتن ادويه جهت آنكه بسبب لزوجت وغلظت قوام باعث سرعت امتزاج وحفظ آنها است از تلاشي وفساد وبسبب حلاوت محبوب طبايع والذ ميدود دافع بشاعت ورسانندهٔ قواى ادويه است بسرعت در تمام بدن وغير اينها از فوائد كثيره * امراض الراس والصدر والمعدة والكبد وغيرها * آشاميدن آن با مصطكى جهت جلب رطوبات وفضول دماغي وفالج ولقوه واسترخا وخدر وامثال اينها وتقويت معده واشتها ودفع رياح ولزوجات وتفتيح سدد وقولنج وتقويت معده وشهوت طعام وباه وباكندر جهت تنقيهٔ صدر وقصبهٔ رئه واستسقا ويرقان وطحال وتفتيت حصاة وعسر البول وانواع رياح وايلاوس ودفع سموم وباآب خصوصا آب باران مرطب اعضا ومقوى باه وضخطه ومدر ومنقى قرحهٔ امعا ومثانه ومفتت حصاة ورافع عسر البول وبالخاصيت مسكن عطش ورفع نمودن بدان جهت تنقيهٔ معده الفم والحلق غرغرهٔ آن جهت تحليل ورم عضلات جانب حلقوم ولوزتين وتنقيهٔ جراحت كام وزبان وحلقوم ولوزتين وبدستور تحنك بدان ومضمضه بدان با سركه جهت استحكام لثه ورويانيدن گوشت آن وتقويت دندان وجلاى چرك وسفيد كردن آن خصوص كه با نكشت بردن انها بمالند ودر هرماهي سه چهار مرتبه بعمل آورند وشبهه نموده كسيكه آنرا مرخي دانسته باعتبار آنكه شيرينيها همه مرخي اند ووجه شبهه آنست كه شيرينى را مطلق اخذ نموده وفى الحقيقت شيرينى بارطوبت مرخي است نه شيرينى با يبوست وعسل حار يابس است بالاتفاق العين اكتحال آن بتنهائي ويا با آب پياز ويا نمك اندرانى جهت جلاى بصر ودفع حكه وجرب ودمعه وبياض ونزول آب در ريان الاذن قطور آن در گوش با نزروت ونمك سنك جهت رفع رياح ودوى وقطع مدهٔ ورطوبات سائله ازان وتسكين اوجاع باردهٔ آن وثقل سامعه وبدستور قطور آن با زهرهٔ گاو تازه ويا با آب برگ نيم تازه ويا با شيرينج ويا لبن نسا ويا با سفيدهٔ بيضهٔ مرغ الصدر آشاميدن ولعق غليظ آن با روغن گل جهت سرفهٔ باردا لامعاء حقنه بدان با آب بارتنك جهت قرحهٔ امعا وتحليل اورام آن نافع باتكرار عمل وبتنهائي يا حقنها مقوى عمل آنها اعضا التناسل والرحم ضماد آن بعد از حمام مكرر باعث تقويت قضيب وعظم آن وحمول آن جهت علل رحم زنان نفساء الاورام والبثور والكلف وغيرها ضماد آن با آرد گندم جهت تحليل اورام ونضج دماميل وبا سركه ونمك جهت تحليل اورام ورفع كلف وبا قسط جهت كلف وبا نمك جهت رفع آثار ضربه وصدمه كه باد نجاني رنك شده باشد وبا عنبه جهت تنقيهٔ اوساخ جروح وبردن گوشت زائد والتيام زخم آنها وبا زرا وند طويل وآرد كرسنه جهت التيام زخمهاى عميقه مجرب وبا زراوند طويل وآرد كرسنه وبادام تلخ وحب المحلب وآرد جو جهت ادرار عرق وبا انزروت جهت جلاى قروح وبردن گوشت زائد وباد وبهٔ بهق وبرص وكلف دافع آنها وبا نوشادر جهت بهق وبرص ومطبوخ آن با شبت جهت رفع آثار ضربه وتوبا وطلاى آن با روغن گل جهت قروح شهديه وساير قروح حادثه از بلغم مالح وجهت تقويت بدن وبتنهائي جهت رفع قمل وصئبان كه بفارسي رشك نامند وبر جسد اموات حافظ آنها است از سرعت فساد وهمچنين مالبدن آن بر لحوم وشحوم وغيرها السموم لعوق ويا آشاميدن آن با آب كمون جهت فطر قتال وگزيدن سك ديوانه وخليط آن با روغن گل جهت نهش هوام ورفع نمودن

بلکه آن جهت رفع اذیت افیون خورده و از خواص مجربه آنست که چون زن با آب شربته ساخته ناشتا بیاشامد اگر با عسل مغص کرده حامله است و الا فلا و تجربه این امور بتمامی خام جید آن و در بعضی اضعد و اطلیه و در بعضی مواد تازه خام اندک حاره آن اولی است و بالجمله جهت مبرودین و بلغمی مزاجان و در زمان و فصل و بلد بارد نافع مضر مخالف اینها و مصلح محرورین و اکثار آن سریع الاستحاله بصفرا و مفسد دماغ حار و مهیج قی و امراض صفراویه و حاره و عطش مفرط مصلح آن آب انار ترش و اترج و آب لیمو و لوا که حامضه و ربوب آنها و سرکه و کشنیز مقدار شربت آن تا نه ده مثقال بدل آن دوشاب انگوری و خرما و جید غیر مطبوخ بد آنکه عسلیکه مگس آن بر گیاه افسنتین و امثال آن نشسته باشد طعم آن تلخ بود جهت امراض معده و کبد و تفتیح سدد و آنچه بر صعتر نشسته باشد بد ستور و جهت مبرود و مرطوب مزاجان و امراض بلغمیه بارده و آنچه بر حشا نشسته باشد نیز جهت امراض مذکوره و قابض و تفتیح سدد نافع و گفته اند نوعی عسلی خربقی میشود که از بوئیدن آن عطسه می آید و گفته اند غشی آورد و عرق سرد و عقل را زائل کند آنرا نباید خورد تدبیر کسیکه آنرا خورده باشد قی فرمودن و ماهی نمک سود شور خوردن و مکرر قی کردن است تا معده نقای تام یابد و بعد از آن تفاح مز یعنی ترش شیرین که سبب تشویش باشد و امرود تناول نمایند و نیز نوعی از عسل میباشد که خواص آن مانند شوکران است استعمال این نیز جائز نیست و هیچ قسم و در سنو طبخ عسل و شراب آن و مثلث آن و ماء العسل در لوا ادویه کبیر مذکور شد و از خوردن عسل ردی و بسیار تند و تیز که از بوئیدن آن عطسه آید و از خوردن آن حالتی مانند خوردن بزر البنج عارض گردد علاج آن تطفیه با شربهٔ بارده و آب فواکه بارده و العبه مغربه و مانند اینها است *

* فصـــــــــــل العین مع الشین المعجمة *

* عشبهٔ مغربیه * بضم عین و سکون شین و فتح با موحده و دال مخفف عشبة النارا ست زیرا که اهل اندلس و مغرب آنرا عشبة النار نامند بسبب حدت آن و بعضی گویند که بهندی رس و برومی سرینه و بفرنکی اسفرنیه گویند و وجه تسمیه آن بمغربیه آنست که اولا اهل مغرب اطلاع برفوائد آن یافتند و بعد از ان در سائر بلاد انتشار و اشتهار یافت * ماهیت آن لقمان ظهان است که یاسمین بری باشد و آن شاخهای نباتی است شبیه بلبلاب و در هم پیچیده بلکه اشبه بیاسمین سفید که بهندی چنبیلی نامند و بسیار تلخ و گل آن بسیار خشبو و برگ آن اندک عریض و اطراف آن تیز و غلیظ و سبز رنگ و نرم و قسمی شاخهای آن خاردار شبیه بخار گل سرخ و از یاسمین بستانی بسیار کوچک تر و بیخ آن سیاه و باریک و پر شعبه قسمی برگ آن مشابه ببرگ لبلاب و گل آن شبیه بیاسمین زرد و از آن کوچکتر و رنگ آن مائل بسبزی و خشبو و زیاده از یاسمین بری و بر مجاور خود می پیچد بهترین همه و اقوی مغربی آنست که شاخهای آن بلند و متوسط در سطبری و باریکی و سرخ نیم رنگ باشد که چون بشکنند از ان غباری ظاهر شود و مغز آن سفید باشد و آنچه غلیظ تیره رنگ و با اوصاف مذکوره نباشد بد است و قوت آن تا بیست سال باقی است و عشبه بلاد دیگر ضعیف الاثر * طبیعت آن گرم در اوا خر درجهٔ دوم و خشک در آخر آن و خشکی کهنهٔ آن زیاده از نو آن و بیخ آن در آخر سوم و بعضی در اوائل چهارم گرم و خشک گفته اند و ذ رقوت قریب بفریق سیاه است و صاحب معتمد و بعضی دیگر نیز بیخ خربق دانسته اند چه در قوت و فعل مانند آنست و سائر اجزای آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و مرقق و ملطف و معرق و مدر و جهت اکثر امراض بارده رطبهٔ دماغیه و صدریه و معدیه و کبدیه و کرده و مثانه و رحم و اوجاع مفاصل و امثال اینها نافع * امراض الراس و العین و الصدر و المعدة * بوئیدن

کل آن جهت درد سر و شقیقهٔ بارد و مضمضه بطبیخ آن با سرکهٔ انکوری جهت درد دندان بارد و آشامیدن مطبوخ آن بنحو چوب چینی وقند هیدن بدهن آن نیز جهت فالج و استرخا و لقوه و ربو و سرفهٔ مزمن و ضیق النفس و تقویت معده و کبد و استسقا و بواسیر و از بن قبیل سائر امراض باردهٔ رطبه و آشامیدن طبیخ شاخ و بیخ آن که بقدر نیم اوقیه آنرا در یکرطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و با شکر و امثال آن بنوشند جهت فالج و استرخای مزمن و ضیق النفس و سرفهٔ کهنه بیعدیل و سعوط بیخ آن بوزن حبهٔ با روغن بنفشه جهت شقیقهٔ بارده * اوجاع المفاصل و النقرس و عرق النسا و الاورام و الامراض السوداویه و الجذام و الاتشنج و امثالها * آشامیدن سفوف آن هر روز یک مثقال با نبات تا یکهفته و زیاده بر ان جهت اوجاع مفاصل مزمنه و ضماد آن با گلاب جهت فالج و تسکین اوجاع مفاصل و عرق النسا و غیرها و تحلیل اورام و حمول آن مدر بول و مسقط جنین مقدار شربت آن از یکمثقال تا دو مثقال بدل آن چوب چینی اندک کهنه مضر محرورین و جوانان و در فصل گرما و امراض حاره مانند حمیات حاره و صفراویه و دمویه و حصبه و جدری و مانند اینها و آشامیدن طبیخ برگ و شاخ آن بقدر سه درم باهم وزن آن بسفایج و مصطکی و مقدار زرق مسهل قوی خلط سود ا بغیر کرب و آشامیدن برگ آن مقدار قلیلی با زیت بسیار مقیٔ قوی عنیف و جهت گزیدن کلب کلب و جهت جذام و امراض سودا و یه دوائیست قوی ولیکن غیر مامون و با خطر ضماد آن جهت قروح خبیثه نافع بیخ آن بسیار حار و حاد چنانچه ذکر یافت و محرق و مقرح جلد است مانند شیطرج هندی و طلای آن جهت بهق و برص و با سرکه جهت عرق النسا و داء الثعلب بعد یکه خون آلود گردد در یکبار و دفعه زائل کرده اند باذن الله تعالی بتقرح و دفع مواد ردیهٔ آنها و نیمدرم آن که مقدار شربت آنست مسهل قوی بلغم و سودا است و مانند خربق سیاه است و با آب خیازی مقیٔ قوی و یکمثقال آن کشنده بقیٔ و کرب و مغص مصلح آن روغن بادام شیرین است بدانکه نفع آن در امراض باغمه ظاهر است چه در هردو کیفیت یعنی حرارت و یبوست ضد کیفیت بلغم است که برودت و رطوبت باشد بقواعد کلیه که علاج و دفع مرض بضد است و اما در امراض سوداویه باید که باعتبار یبس سودا موافق نباشد اما باعتبار ترقیق و تلطیف و اذابه و تحلیل آن مواد غلیظه و متحجره را رطوبات بسیار در بدن بهم میرسد که باعث ترطیب و اصلاح یبوست سودا و دافع علت حادثهٔ از انست و یا بخاصیت نیز مانند حجر لاجورد که با وجود آنکه دافع امراض سوداویه است امزجهٔ سوداویه را مضر است زیرا که موجب حدت صفرا و زیادتی حرارت دم و احراق آنست مگر آنکه تعدیل نمایند آنرا به بعضی عرقهای سرد و غیر آن که درین وقت شاید در بعضی امزجهٔ صفراویه و دمویه نیز نافع باشد حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که جمعی آنرا نائب مناب چوب چینی میدانند موافق گوید اگر محرور المزاجان یا بس ضعیف بهیچ قسم استعمال ننمایند بهتر است زیرا که ضرر آن در امزجهٔ ایشان مکرر مشاهده شده و دستور آشامیدن آن بانحای شتی و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شده *

* عشر * بضم عین و فتح شین معجمه و راء مهمله و بتشدید شین نیز آمده و عشار با الف بعد از شین نیز آمده لغت عربی است و بیونانی سجا کیوس و بفارسی خرک و درخت زهرناک و بهندی آک بمد الف و سکون کاف و هاوعوام اکون و مدار نیز نامند * ماهیت آن از جملهٔ اشجار بتوعی است حاد اکال سمی و بقدر قامتی و زیاده بران و شاخهای بسیار از بیخ آن میروید منبت آن بادیه و صحرا ها و زمینهای رملی و مخصوص ببلاد گرم سیر و برگ آن شبیه ببرگ کنهل و ترنج و از ان عرد و اندک کلان و ضخیم تر و نرم تر و با اندک زغبی و گوبا بران گردی نشسته و جمیع اجزای آن از برگ و ساق

وشاخ شیر دار که چون بشکنند از ان بسیار شیر بر میآید تحت یکه از یک درخت آن بقدر یک رطل وزیاده هم شیر بعمل میاید وگل آن چند عدد متصل بهم فی الجمله شبیه بگل نرکس ونوشته که بگل خرزهره است وثمر آن شبیه بخیار کوچکی وپلول بزرکی ومنحنی وچون رسیده وشکافته کردد از جوف آن چیزی شبیه بحریر زهریر وپنبهٔ سیمل بغایت نرمی برمی آید وکویا کیسهٔ مملو از پنبه است وتخم آن فی الجمله شبیه بحب القرطم وتخم سنامکی وخاکستری رنک مائل بسیاهی واعراب بادیه از ان پنبهٔ مخد یعنی بالش ترتیب میدهند ودرقداح یعنی آتش زنه مستعمل دارند وسه نوع میباشد یکی درخت آن بزرک وگل آن سفید وبرک آن بزرک وشیر بسیار دارد این در شهرها ودر کنار بساتین نیز میروید وبهترین انواع گفته اند ودوم ازان کوچکتر درقد وبرک وبیرون گل آن سفید واندرون آن بنفش مائل بسرخی وسوم ازهمه کوچکتر وگل آن بسبزی رنک مائل بسفیدی وبعضی زرد گفته اند ولبن این هرد وکمتر از اول وبیشتر در بیابانها وزمینهای رملی میروید * طبیعت شیر ان درچهارم گرم وخشک وباسمیت است * افعال وخواص ان اکال ومقرح جلد وقاطع بلغم وبا قوت مسهله قویه وسترنده موی است وحاد ترین شیرنباتات شیردار است ودر باغان اهل حجاز وسند وهند شیر آن را در ستردن موی جلود مستعمل دارند امراض الراس وغیرها طلای آن رافع کچلی وسعفه وقوبا وزالع دائهٔ بوا سیر ومضمضهٔ آن با عسل جهت قلاع دهان اطفال نافع وچون لبن آنرا به پنبه آلوده بردند ان موجع گذارند جهت تسکین وجع آن وحکیم میر عبد الحمید درحاشیهٔ تحفه نوشته که جهت تسکین جذام وقوبا وجرب وبثور ودامیل وصلابت طحال وامراض کبد واستسقا ودیدان وحب القرع نافع است واکر نخواه را در شیر آن چند مرتبه تسقیه نمایند ودر سایه خشک نمایند بجهت ضیق النفس وسعال بلغمی مجرب ودیکران گفته اند که چون ارزن وماشلوک ویانخود ویا غیر آن از حبوب رادران مکرر تسقیه کنند ودر سایه خشک نمایند مقدار قلیل آن اسهال بسیار مینماید وبجهت امراض مذکوره نافع وطلای اندک آن بر مفاصل دست وپا که بعنوان نقطها بسر خلالی برانها کذارند باعث آبله وتقرح واخراج رطوبت لزج وتسکین اوجاع آنها است چنانچه بعض اهل هند وبنکاله این را مانند شیطرج مستعمل دارند وبعضی درسالی یکمرتبه در موسم بهار وتابستان * طبیعت برگ وشاخ آن درسوم گرم وخشک * افعال وخواص آن بستن برک تازهٔ گرم کردهٔ آن جهت تحلیل اورام وتسکین اوجاع بارده وندهین مطبوخ آن در روغن زیتون جهت فالج وتشنج وذرور برک خشک آن جهت منع سعی قروح ساعیه وخبیثه واکله ورفع چرک قروح وسخه وتجفیف آنها وبردن کوشت زائد فاسد نافع وحکیم میر عبد الحمید نوشته اکر درخت آنرا که گل آن سفید باشد از برک وشاخ وپوست وگل وچوب در سایه خشک نمایند وبسایند وهر روز وزن ومثقال آنرا با شیرگاو بخورند جهت ضعف بدن رناتوانی ورنبو وسعال بلغمی وتبهای مزمن وتحلیل نفخ بسیار نافع واکر تسقیه نموده درآب بهنکرهٔ بخورند درمنافع انفع واتم است ونوشته اند که ذرور برک خشک آن جهت منع سعی قروح ساعیه وخبیثه واکله ورفع چرک قروح متقرحه وتجفیف آنها وخوردن کوشت فاسد مفید وچون یکی از حبوب مذکوره را با برک آن در ظرفی مانند سبو ومرتبان بطریق فرش ولحاف چیده وبران آب آنمقدار که از روی آن بگذرد بریزند وسر آنرا پوشیده مدت بیست یوم بگذارند پس برآورده حبوب را در سایه خشک نمایند استعمال قدر قلیل آن نیز مسهل وامراض مزبوره را نافع است وپنبهٔ آن جهت قداح یعنی آتش زنه بهترین اشیا است وچون درحین تری وتازکی ازهم باز کرده برجراحات بگذارند قاطع نزف الدم آنها وجهت رویانیدن کوشت تازه موثر اما رجمیع اجزای آن باسمیت ومضر محرور المزاج

و مضعف احشا است و مفرح جاذب مقدار شربت لبن آن نیم درم و سه درم آن کشنده است و تفریح احشا و بواطن و اسهال قوی مصلح آن الیه و ادهان و تنقیه بقی است الخواص اهل مصر کویند بخور برا قتواش برک آن کریز اننده پشه است مؤلف کوید اکرچه فی المقلد و راستعمال چنین ادویهٔ سمیهٔ کثیر الغایله ننمایند اولی است حکیم میرمحمد مومن و غیره نوشته اند که قسمی از شجرهٔ عشر را سمیت بحدیست که جلوس و نوم در سایهٔ آن کشنده است و برک آن شبیه ببرک لبلاب و مدور و قسمی را برک شبیه ببرک درخت کز و کل آن سفید و ثمر آن مثل نخود مائل بسرخی و کیسوس بن ثالس کوید که ازین قسم سکر میکرفته اند با وجود شیرینی مقدار و مثقال آن قاتل بوده و رسه روز و درخزائن ملوک ضبطا قسام سکر العشر ازین جهت میشده محمد بن احمد بن زکریا کوید که در ظرف سفالی که شیر آنرا جمع کرده بودم بعد از ان آن ظرف را مکرربا آب کرم و اشنان شسته جمع کثیر که از ان ظرف آب خوردند همکی هلاک شدند *

* عشرق * بفتح عین وسکون شین و فتح راء مهمله و قاف بیونانی قرحا و کویند بیونانی مرفور انا مند * ماهیت آن بلغت اهل حجاز سنای عریض الورق را نامند برک آن از برک سنا عریضتر و سبزتر و کل آن مائل بسرخی و بعضی لاجوردی رنک و کوچک با ستاره و غلاف آن شبیه بغلاف نخود مزغب و تخم آن عدسی شکل کوچک و بعضی مرو دانسته و ابن تلمیذ کفته کیاهی است برک آن شبیه ببرک شاهسپرم و خوشبو و عروسان استعمال میکنند و دبخوری غیر آن دانسته دیسقوریدوس در ثالثه کفته قرحا نباتی است برک آن شبیه ببرک عنب الثعلب بستانی و با شعبهٔ بسیار ریز و رک سیاه رنک تخم آن شبیه بجاورس و در غلاف های شبیه بخرنوب شامی و عروق آن سه یا چهار بقدر یکشبر سفید رنک خوشبو و منبت آن بیشتر سنک لاخها که آفتاب بر ان تابنده باشد * طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن چون از بیخ آن مقدار ربع مکوک نیم کوفته در شش قوطولی شراب حلو بکشمش و بکر و زبخیسانند پس صاف نموده سه روز بنوشند جهت تنقیهٔ رحم و تخم آنرا چون در حسو داخل کرده بنوشند ادرار بول و شیر آورد و خوردن حب آن خواهش باه و خواب خشک جهت بواسیر و سیاه کردن موی نافع

* عشقه * بفتح عین و شین و قاف و ها بفارسی اخفاک و تال شاو بهندی چاندریل نامند * ماهیت این نباتی است شبیه بلبلاب و بسیار کم برک و شاخهای آن بسیار از لبلاب قویتر و ازان دراز تر و بهر درختی که می پیچد آنرا خشک میکرده اند و ازین جهت آنرا عشقه نامند مشتق از عشق که بهر تنیکه بپیچد آنرا خشک میکرداند و تخم آن شبیه بحلبه و ازان کوچکتر و رتنکابن دیسمونونامند و بعض اطبای این زمان تخم آنرا کشوث دانسته اند

* فصـــــــــل العین مع الصاد المهملة *

* عصفور * بضم عین وسکون صاد و ضم فا و سکون واو و راء مهمله بفارسی کنجشک و چغوک و بنجشک و بترکی سرچه و شارچه نیز و بنکالی کوربه و بهندی نر آن را چرا و ماده آنرا چریه نامند * ماهیت آن طائریست معروف صغیر الجثه و اهلی و بری میباشد و جثهٔ بری آن اندک بزرکتر و منقار آن باریکتر و از تر از اهلی و بهندی این را بکهری نامند و اهلی را چریه و کوربه بکاف فارسی نامند و بهترین آن فربه شتوی بری آنست و خانکی آن هرچند فربه باشد زبون * طبیعت آن در دوم کرم و خشک و بری آن از اهلی یابس تر * افعال و خواص آن مسخن و مسمن بدن و موافق مرطوبین که در ابدان ایشان ریاح تولید کند و محرک باه و زیاده کننده منی و منعظ و کوشت آن ملین طبع و جرم آن قابض بطن و کفته اند عصفور را زطیور رجیله است از برای اصحاب فالج و لقوه و استرخا و خدر و ضعف کبد و منعشاو یرقان و ضعف کرده

وباه و امثال اینها و بهترین اغذیه است برای مبرود و مرطوب مزاجان و کسی که شکایت از کثرت ریاح در شکم خود نماید و مغز سر آن را خصوص که در وقت هیجان گرفته و در روغن بادام بریان کرده و با فاویه مفرحهٔ مقویهٔ معینهٔ باه خوشبو نموده باشند بغایت مهیج باه و زیاده کنندهٔ منی و منعظ است و فراخ یعنی بچهٔ آن قوی است در تحریک باه و شدت انعاظ خصوصا چون عجه سازند با زردهٔ تخم مرغ و بروغن زیت بریان کنند و بخورند و همچنین بیضهٔ آن و این در تسمین بدن بی عدیل و مغز سر آن با زردهٔ بیضهٔ مرغ مهیج باه و آشامیدن آن با شراب و حمول آن باعث سرعت حمل زنان عاقر مضر محرورین مصلح آن آب انار و غوره و مری و سکنجبین حامض است و بهترین آنست که گوشت آنرا مثجن سازند با مری و با آب انار و با غوره و بخورند تا زود انهضام یابد زیرا که گوشت آن صلب و گرم است و چون عصفور را ذبح نمایند و خون آنرا در آرد عدس بچکانند و بنادق سازند و خشک ساخته بوقت مقاربت یک بندقهٔ آن را با عسل سائیده بر احلیل بمالند و بار ابر زمین نگذارند و مقاربت نمایند باه را برانگیزاند و چکانیدن خون آن در چشم جالی بیاض آن و زبل آن بسیار گرم و خشک و جالی بیاض عین و کلف و آثار حادث در روجه و با آب دهان جهت رفع ثآلیل و جالی کلف و آشامیدن استخوان سائیدهٔ آن مقوی معده و حابس اسهال و نا سائیدهٔ آن بغایت مضر احشا و امعا است بلکه اولی اجتناب از استخوان آنست خواه سائیده و خواه نا سائیده بهمان جهت و آنکه مورث سحج مری و امعا است و خاکستر پران محلل اورام است طلاء و چون موی مقعدهٔ آن را پاک کرده در ثقبهٔ گوش بدارند در حال درد آنرا ساکن کند و مجرب و چون پرهای آنرا تمام بکنند و پاک کنند سوای سر آن که زنده باشد و در آشیانهٔ زنبور عسل بیاویزند تا از نیش زنبورها بمیرد پس در روغن بجوشانند تدهین بدان جهت استرخای قضیب و تقویت باه و نعوظ مجرب و عصافیر شوک که عصفور کوچک اغبر است که عوام آنرا ابو تمرون نامند بسیار خشک و گرم است و نمک سود خشک آن قاطع اسهال مزمن است و خوردن آن مضر محرورین مصلح آن اشیای مذکوره است *

* **عصی الراعی** * بفتح عین و صاد و الف مقصوره و لام و فتح راء مهمله و الف و عین مهملهٔ مسکوره و یا لغت عربی است بلاطینی آنرا بصبا ثبلی گویند و ببربری رستنی نوریه و بلغتی دیگر بربری کوری ژوله و بیونانی بطباط و بلغوثیون برمند ار نیز و بمصر با نیی شطبا نیی نلوعرین و با تریقی خنجرو در جلد اول حاوی کبیر برشیان دارو نامند گویند برشیان دارو ام فارسی آنست و بفارسی کستهٔ و هزار بندک و هرجرا و بهندی لال ساک گویند و گویند بهندی راج کیره نیز نامند و آنرا عصای موسی نیز نامند و بالجمله در ماهیت آن اختلاف بسیار است و نر و ماده میباشد دیسقوریدوس در ثالثه گفته نر آن هر سال از سر نو میروید و با شاخهای بسیار باریکتر تازه منبسط بر روی زمین مانند سداب و برگ آن شبیه ببرگ سداب و از آن بلند تر و بسیار نرم تر و نزد هر برگی گل سفید و سرخ تیره و ماده آنرا گیاه کوچک و یکشاخ تر تازه و برگ آن شبیه ببرگ صنوبر و نزدیک یک گز و منبت آن انهار بغدادی گفته دو نوع است ذکر و انثی و بعضی کبیر و صغیر گفته اند ذکر آن تمنشی بزرگ و انثای آن کوچک و برلث ذکر آن طولانی و برگ مادهٔ آن مائل بمد و منابت آن شطوط انهار و چاهای آب دار و سایه و گل آن نزد برگ آن میروید از آن سرخ و از ماده سفید و در کتاب موسوم بطسافیم است که درختی کوچک با شاخهای باریک گره دار و برگهای مفروش بر روی زمین و در تابستان و زمستان میباشد و گل آن نزد گرههای شاخ آن میروید و این شبیه بساک چونلائی هندی است و انطاکی نوشته نباتی است خار دار برگ آن تر و تازه مزغب قریب ببرگ بلسان و تخم آن مابین

عصی الراعی

برگهای آن برمی‌آید و ذکر و انثی میباشد تخم ذکر آن سرخ و تخم مادهٔ آن سفید و در رجوز امیرسد و قوت آن تا یکسال باقی میماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته بهترین آن سرخ رنگ مائل بسیاهی بستانی آنست و صاحب تحفه نوشته کبیر و صغیر میباشد کبیر را نر و صغیر را ماده و بفارسی صغیر را سفید موز و کبیر را سرخ مرز نامند و تخم و ساق آن سرخ و برگ آن مائل ببنفشی و در باغها بسیار و در تنکابن صغیر آنرا خاک تره گویند و برگ و ساق صغیر آن سبز و تخم آن سفید کوچکتر از تخم کبیر و گویا خاکستر بر برگهای آن پاشیده اند و تخم هرد و قسم در زیر برگهای آن برمی‌آید و انموذج را فعال کبیر آن از صغیر قویتر * طبیعت آن درسوم بارد و دراول خشک و جزو مائی بران غالب * افعال و خواص آن قابض و رادع و حابس نفث الدم و نزف الدم کل اعضا و قیء صفراوی و اسهال مزمن مراری و حیض و مسکن حرارت باطنی و ظاهری و تبهای دوری و قرحهٔ امعا را نافع الاذن قطور عصارهٔ آن قاتل کرم گوش و مجفف قروح و مسکن وجع آن الصدر آشامیدن عصارهٔ آن تا یکه اوقیه قاطع نزف الدم سینه المعدة ضماد آن مسکن التهاب معده و مبرد آن و آشامیدن آن حابس اسهال مراری و قرحهٔ امعا و نزف الدم آنها و مرضی که دران قیء و اسهال مرد و آید و این مرض را بیونانی حولا را نامند و قولنج را نیز مفید شرباً و ضماداً و حقنة و حمولا الرحم چون در شراب طبخ نمایند و با عسل بیامیزند جهت قروح فرج عظیم النفع است الجروح و القروح و الاورام و البثور ضماد آن جهت اندمال جراحات تازه و تحلیل فلغمونی و حمرة و نمله و قروح ساعیه و کل اورام دمویه و منع انصباب مواد جید النفع و ضماد برگ تازهٔ آن جهت تسکین التهابات و حمرة و نمله نافع السموم آشامیدن آن با شراب جهت دفع سموم و نهش هوام سمی مضرت آن مصلح آن انجیر و شربت بنفشهٔ سکری و صندل نیز گفته اند مقدار شربت از آب آن تا هفتاد مثقال بدل آن عنب الثعلب و هرای بیخ آن در طب منفعتی تا حال ننوشته اند را هل هند مضمضهٔ با آب مطبوخ آنرا جهت جوشش دهان و ضماد سائیدهٔ گرم کردهٔ آن را جهت نضج و انفجار دمامیل و کهار یعنی ملح ماخوذ از محرق آنرا صباغان بجای زاج در صبغ لباس مستعمل دارند *

عصب

* عصب * بفتح عین و صاد و باء موحده بفارسی پی و بهندی پارهی و پتهه نیز نامند * ماهیت آن چیزی است چرب سفید صلب در انفصال و نرم در انعطاف و خم شدن و بدن حیوان مولف از آنست و حس و حرکت بی آن نمی باشد و حیوانا تیکه استخوان دارند بسر آنها کشیده شده است * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن دیرهضم و ردی الغذا و سریشم مصنوع از آن جهت التصاق شعر منقلب و غیر آن نافع *

عصفر

* عصفر * بضم عین و سکون صاد و ضم فا و راء مهمله احریض است زرد رآنجا و در قرطم که حب آن است مذکور میگردد

عصارات

* عصارات * بضم عین و فتح صاد و الف و راء مهمله و الف و تاء مثناة فوقانیه جمع عصاره است * ماهیت آن اجزای مائیهٔ مستخرجه از نباتات است خواه از گلها و یا از اوراق و یا از اغصان و یا اصول و لحای آنها باشد که کوبیده فشرده اخذ نمایند خواه همان قسم مایع استعمال نمایند و خواه خشک نموده و آنچه از آنها باسمی مخصوص اند علیحده بدان نام ذکر می یابد و باقی در ضمن نبات آن *

* فصل العین مع الضاد المعجمة *

عضل

* عضل * بفتح عین و ضاد معجمهٔ مفتوحه و لام * ماهیت آن چیزی است در بدن حیوان که قریب بمفاصل و اعضای متحرک آن میباشد و بحسب تعدد حرکت اعضا تعدد آن میباشد و آن مرکب از لحم و رباطات و اعصاب و عروق و غشا است چنانچه تشریح آن در کتب تشریح و کلیات مذکور است * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن جید الغذا

وضماد الکیموس رقیق کند وخفیف تقلیل تناول آن واکثار آن محدث قی بالخاصیت وهمچنین چون در امتلای طبیعی بدن بخورند مصلح آن ادهان و بازبیر معتدله وبالجمله آنچه از اعالی بدن وقریب بمفصل باشد بهتر است از اسافل آن ودور از مفصل

* فصل العین مع الظاء المعجمة *

* عظایه * بفتح عین وظاء معجمه والف وباء مثناة تحتانیه وها وعظاء بمد نیز آمده * در ماهیت آن اختلاف است صاحب قاموس گفته دابهٔ ایست شبیه بسام ابرص وجمع آن عظاء ودیسقوریدوس گفته که از جنس حردون است شبیه بوزغ ونیز آنرا اجلان رماده آنرا فرجان نامند وانطاکی سالامندرا دانسته وحکیم علی جیلانی گفته حیوانی است مانند سام ابرص وسبز رنگ بطیء الحرکت الوان آن در اوقات شبانروز مختلف میگردد وچون در آتش اندازند نسوزد وبا قوت سمیت است وآنرا مانند ذرایح دست وپا انداخته وشکم آنرا شکافته امعای آنرا برآورده در عسل نگاه میدارند که فاسد نگردد * افعال وخواص ان آشامیدن مقدار دو دانگ از ان جهت رفع الم وسمیت گزیدن آن وچون آنرا شق کنند وبر نهش افعی بندند نفع بین بخشد الجروح والقروح جهت حروح مانند ذراریح است در نفع ودر مراهم اکاله ومو نامه داخل میکنند الزینة طلای مطبوخ خون آن در زیت سفید کند موی است وزهره وسرگین آن هرد وزهره قاتل وسرگین آن شدید الجلا است چون اندکی ازان را با نشاسته بسیار بیامیزند وجهت رفع کلف وآثار غلیظه وتنقیهٔ قروح عفنهٔ خبیثه استعمال نمایند مقبل است وچون عظایه کسی را بگزد ودندانهای خود را در ان موضع گذارد باید که روغن وخاکستر بران بمالند تا برآید وابریشم وقز بران بمالند تا برآید پس خاکستر و روغن بران موضع بمالند واگر وجع آن دوام یابد بمکند آنموضع را بقوت وطول نمایند بران آب گرمی که دران نخاله جوشانیده باشند پس تریاق رابلا وطرخشقوق نافع است *

* عظم * بفتح عین وسکون ظا ومیم جمع آن عظام بفارسی استخوان وبهندی هدی وهاد نیز وبیونانی سواتوس وبرومی ستوون وبسریانی کرماو بترکی سوک نامند * ماهیت آن معلوم است که جسمی است صلب در بدن حیوان که ازان صلبتر عضوی نیست وازاعضای مفرده است وبرای استحکام ودعامه وصون رانفعال قویه قیام وقعود ومشی وسائر حرکات آسانی وباحسن وجوه مخلوق است وفوائد آن بتفصیل در کتب تشریح مذکور است وعدد آن در بدن انسان بعدد حروف رحم است یعنی دوصد وچهل وهشت وبهترین آن استخوان انسان است * طبیعت آن در دوم سرد ودر اول سوم خشک ومحرق آن در آخر سوم خشک * افعال وخواص آن قابض وحابس ومجفف امراض الراس آشامیدن سائیدهٔ استخوان انسان جهت صرع مجرب خصوصا پوسیدهٔ آن وریختن آب مطبوخ استخوان پوسیده باسرکه برسر حابس رعاف وسعوط بسیار نرم سودهٔ آن وتعلیق دندان نیش ثعلب جهت صرع وتعلیق استخوان پهلوی ضبع یعنی کفتار جهت شقیقه جانب راست برای جانب راست وچپ برای جانب چپ الفم تعلیق ضرس آن برای ضرس اعضاء الغذاء آشامیدن کهنهٔ بالیدهٔ آن که بسیار نرم سوده باشند حابس اسهال وقاطع نزف الدم وآشامیدن رماد ساق گاو واستخوان ران آن مقدار یکمثقال با عصارهٔ عصی الراعی جهت قطع نزف الدم وحبس بطن وسحج امعا وآشامیدن ذرور رماد استخوان کلب قاطع بواسیر است مجرب الطحال آشامیدن سوختهٔ بالیدهٔ آن با سکنجبین جهت سپرز وبدستور سودهٔ کعب تیس با سکنجبین الباه آشامیدن کعب تیس با عسل جهت تهیج باه واستخوان بالیدهٔ انسان با عسل بدستور الرحم برداشتن فتیلهٔ آن تنقیهٔ رحم نماید ورطوبات سائلهٔ آنرا خشک کرداند حرق النار ضماد خاکستر آن با سرکه جهت سوختگی آتش اوجاع المفاصل وغیره آشامیدن آن با عسل

جهت اوجاع مفاصل وعرق النسا وغیره بتخصیص اوجاع عظام القروح والجروح ذرور کهنهٔ پوسیدهٔ آن جهت تجفیف رطوبات والتیام اعضای یابسه وعصبانیه مانند ذکر وخصیه وضماد استخوان سگ پشت با صبر رادع ومانع قروح وملصق جراحات ومانند نورهٔ موی را بسترد وزائل سازد و بواسیر را ساقط کرداند الحمی آشامیدن استخوان انسان میت بقسمی که شارب آن نداند جهت حمی ربع وآشامیدن استخوان کاسهٔ سر انسان مخدر ومسکن الم الزینة طلای کعب خنزیر جهت برص وطلای استخوان انسان کهنهٔ بالیده با ماء الشعیر جهت رفع آثار آبله وغیره وکهنهٔ بالیدهٔ آن که در دیوارهای کهنه باشد با گلاب نیز همین اثر دارد مقدار شربت آن تا د ومثقال الخواص گفته اند که داشتن ضرس انسان با استخوان بال هدهد در زر در سر بالین ما دام که در زیر سر آن باشد بیدار نشود وباخود داشتن ضرس آن مانع احتلام است وتعلیق دندان طفل اول که افتد وبر زمین نرسد در نقره گرفته باعث منع آبستنی است تعلیق دندان تمساح بر جانب راست باعث تقویت بر جماع است وتعلیق دو استخوانیکه در بال خروس میباشد ودر وطرف آن سوراخ است جهت رفع اعیا وتعلیق راست آن برای حمی دائمه وتعلیق کعب ابن عرس که بزنیکی آن برآورده باشند بر زن باعث آنست که حمل نگیرد وتعلیق ناب سگی که انسان را گزنده باشد در پوست پیچیده بر بازو جهت نزدیک نشدن سگ دیوانه بصاحب آن وفریاد نکردن آن بر و وتعلیق ناب کلب بر کسیکه در خواب حرف زند و بر طفل باعث سرعت وبآسانی برآمدن دندان او بی وجع وجهت رفع یرقان ودفن کردن کلهٔ انسان میت در برج کبوتران باعث کثرت ایشان است وگویند چون استخوان ناب یعنی دندان نیش سگ وگربه را در میان جماعتی اندازند که ایشان نزاع نمایند باعث خصومت شان گردد وچون استخوان سگ را بجای استخوان انسان که شکسته وبرطرف شده باشد کذارند التیام یابد وافعال وخواص استخوان هر حیوانی درضمن بیان آن حیوان ذکر یافت ومی یابد ان شاء الله تعالی

* فصل العین المهملة مع الفاء *

* عفص * بفتح عین و سکون فا وصاد مهمله بفارسی مازو و بهندی مازو پهل نامند * ماهیت آن گویند ثمر درخت بلوط است زیرا که درخت بلوط یکسال بلوط ثمر می آورد ویک سال مازو چنانچه در بلوط ذکر یافت ونیز گویند ثمر درختی است بسیار شبیه ببلوط شاید این اصح باشد زیرا که بلوط مخصوص بسرد سیر است ومازو در بلاد هند که گرم سیر است نیز میشود وبهترو مختار آن بزرگ خام سبز صلب سنگین بی سوراخ آنست وآنچه سبک وبا رسیده وبخلاف اوصاف مذکوره است ضعیف وقوت آن تا سه سال باقی ماند * طبیعت آن سرد در اول وخشک در دوم ونیز در دوم سرد و در سوم خشک گفته اند با جوهر ارضی بسیار بارد وشدید القبض * افعال وخواص آن حابس ومانع سیلان رطوبات الراس نفوخ آن قاطع رعاف العین اکتحال آن جهت دمعه وسلاق وجرب الاذن قطور آن با آب بقلة الحمقاء د رگوش خون وچرک جاری ازان باز دارد الفم سنون وذرور آن برد ندان وبن آن ومضمضه بمطبوخ آن خصوصا با سرکه جهت تقویت دندان ولثه وعمور وجلب رطوبات فاسده از زبان ولثه وقلاع دهان ومنع سیلان رطوبات از دهان و پرکردن سوراخ دندان کرم خورده را بدان مفید ومانع تاکل آن اعضاء النفض آشامیدن سائیدهٔ آن با آب جهت قروح امعا واسهال مزمن وسیلان حیض ورطوبات رحم و تجفیف آن وبدستور خوردن آن با غذ به وضماد بختهٔ آن در آب جهت اورام مقعده وبروز آن وبروز ناف اطفال خصوصا با سرکه القروح والجروح والاورام وغیرها طلای سائیدهٔ آن با سرکه جهت

قوبا و باد سرخ در ابتدا و داء الثعلب وکلف و بهق ونمش و ذرور مسحوق آن بر لحم زائد باعث ضمور و لاغری و تحلیل آن خصوص محرق آن و ضماد آن رادع و محلل اورام و مانع سعی قروح ساعیه و نمله و آکله است شرباً خصوصاً مطبوخ آن با سرکه یا شراب ذرور و ازار و طلاء نیز و جهت جبر و کسر نیز مفید الزینة اغتسال موی با آب مطبوخ آن با نقوع آن سیاه کنندهٔ موی است و سیاه کنندهٔ دندانها و استخوان و طلای آن حابس عرق و رافع بد بوئی آن و محرق آن در زینت جهت سیاه کردن موی نیکو خضابی است که بعد بریان کردن در هنیمت آنرا نشف نموده سوده بکار برند مضر سینه و حلق مصلح آن کثیرا و صمغ عربی و با بیض نیمبرشت خوردن مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن پوست انار و جهت بلوط و ثمرة الطرفا و مایلهٔ زرد است بوزن آن و دو سوم احراق آن آنست که بر روی اخگر بسوزانند و با ظرف سفالین بر آتش بگذارند و در آن ظرف بریان کنند و در شراب خاموش نمایند و با دو سرکه و نمک و قبض و تجفیف و لطافت این بیشتر است بسبب حرارت مکتسبه از حرق خصوص مطفی آن در شراب قابض و با سرکه و نمک و برای حبس دم و تجفیف قروح و تحلیل اورام این انفع از غیر محرق آنست

* فصـــــــل العین مع القاف *

* عقاب * بضم عین و فتح قاف و الف و باء موحده بفارسی اله و الوه و بهندی کیده و بترکی قرا قوش نامند و باصطلاح اکسیریان اسم نوشادر است * ماهیت آن طائری است معروف بزرگ جثه سیاه رنگ و از جملهٔ جوارح طیور و سباع آنها است * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن لحم آن لنفی صلب ردی الکیموس جهت ابرده و ریاح و رطوبت نافع و قریب بگوشت کلاغ است العین اکتحال زهرهٔ آن جهت ابتدای نزول آب در چشم و حدت بصر و تقویت آن و رفع غشاوه و قروح آن الاورام طلای خون آن جهت تحلیل اورام الزینة سرگین آن جالی طلای آن جهت رفع کلف و جوشش رخسار و تحلیل خنازیر بخور رحم آن جهت اختناق رحم نافع است

* عقرب * بفتح عین و سکون قاف و فتح راء مهمله و باء موحده لغت عربی است بفارسی کژدم و بهندی بچهو و بفرنگی اشکوربی نامند و باصطلاح اکسیریان مراد از کبریت است * ماهیت آن از هوام ذوات سموم است و آن اقسام و الوان میباشد آنچه در حرکت دنبالهٔ خود را بلند دارد شباله و آنچه بر زمین کشد جراره نامند و این از شباله کوچکتر است و در سمیت قویتر و مهلک و در شهرها هوا از کثیر الوجود بحدیکه مردم ترک سکنای آنجا نموده‌اند و سمیت عقرب ماده قویتر از نر آن و سیاه آن زبون خصوص سیاه زغب دار بزرگ آن و بتخصیص سیاه پردار و گفته‌اند عقرب عسکریه و بعض مواضع دیگر نیز بسیار با سمیت است بحدیکه گفته‌اند بمجرد مشی بر بدن هلاک میکرده‌اند و گویند که اگر نیش خود را بر سنگ زند آنرا مفتت میکرده‌اند چنانچه شخصی آنرا بریسمان بسته بر روی سنگی بست هر مرتبه که نیش خود را بر آن سنگ میزد پارچهٔ از آن سنگ جدا میگشت و لهذا برای تفتیت حصاة مجرب دانسته‌اند و بتجربه رسیده که چون اجرهای آب ندیده را اندک آب پاشیده بر روی هم بچینند خصوصاً در تابستان عقرب بسیار در میان آنها تکون میابد و بعضی گفته که چون گاو را کوبیده دفن کنند در زمین در وسط روز عقرب تولد کند و بعضی گفته که چون شاخهٔ کنگر را در میان دو خشت آب ندیده بگذارند عقرب تولد کند و گزانیدن عقرب بر غیر موضع عصب رافع فالج و مجرب دانسته‌اند * طبیعت آن در سوم سرد و خشک * افعال و خواص آن امراض الراس طلای روغن آن جهت فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و غیرها العین اکتحال خاکستر آن با فلفل و زنجبیل و ادویهٔ حارهٔ مناسبه جهت رفع بیاض و ناخنهٔ چشم انسان و غیر

آن و محرق آن با سرگین موش بقدر نصف وزن آن جهت تقویت بصر و جرب و جلای غشاوه الصق و آشامیدن برشتهٔ آن
جهت سرفهٔ باردهٔ کهنه و قرحهٔ آلات بول و آشامیدن محرق آن با ادویهٔ مناسبه جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول
بی نظیر و جهت رفع قولنج خواه حادث بالذات و خواه بمشارکت گرده البرص والبهق والكلف وداء الثعلب طلای عقرب
زرک خشک کرده سوده با سرکه سرشته بر برص تازه زائل کند آن باذن الله تعالی و جهت بهق و کلف و داء الثعلب نیز
مفید القروح و چون عقرب را در زیت بسوزانند و بر قروح خبیثه و عسرة الاندمال بمالند و بر بالای آن سفوف عقرب محرق
بپاشند سود مند بود و تدهین داء الثعلب بدان نیز زائل کنندهٔ آن و رویانندهٔ موی آن البواسیر طلای آن جهت اسقاط
دانهٔ بواسیر و بدستور تدهین بدهن آن السموم چون زندهٔ آنرا شق کنند و بر موضع گزیدهٔ عقرب بندند جذب سمیت
نماید و خوردن برشتهٔ آن جهت رفع سمیت آن نیز مفید الباه تدهین آن جهت تقویت باه مؤثر و گفته اند چون بگیرند عقرب را
در آخر ماه که سه روز یا چهار روز از ماه مانده باشد گرفته در شیشهٔ کنند و بر ان زیت ریخته و سر آنرا محکم بسته در آفتاب
چند روز بگذارند تا قوت آن تمام در دهن آید تدهین بدان جهت فالج و وجع ظهر و عرق النساء و قطع دانهٔ بواسیر و گفته اند
گر زیاده باشد اعداد عقرب زیاده نمایند بحسب آن روغن را بازای هر عددی باید که ده درم زیت باشد و چهل
روز در آفتاب گذارند تدهین بدان جهت تفتیت حصاة مجرب و گفته اند تعلیق عقرب مردهٔ خشک بزنیکه حمل آن
ماند باعث حفظ آن از اسقاط مقدار شربت رماد آن نیم درم تا یکمثقال مضر رئه مصلح آن گل ارمنی و تخم کرفس و آشامیدن
آب بهار تا بیست مثقال و چون عقرب کسی را بگزد موضع لسع آن ورم کند و صلب و سرخ گردد و ملسوع در بدن خود دو
حالت مختلف دریابد که گاه سرد گردد و گاه گرم و کرب و اضطراب و ضعف در دل خود و عرق سرد و استرخای اعضا و لرزه
و اختلاط عقل و اختلاج لبها و فواق و قی شدید عارض گردد و بقئ چیزی لزج برآید و ریح در شکم او بهم رسد و رنگ او
متغیر گردد و زبان او سطبر گردد و دندانها برهم افتد و غشی او را طاری گردد و اعضا سرد و سست گردد و قضیب او ورم
کند و مقعد او بر آید این هنگام معالجه بد بر نبود بالجمله علاج آن فی الفور بستن بالای آن موضع اگر ممکن باشد بقوت تمام
مانند مارگزیده و بزر کتان و کبریت زرد و ملح الطعام را کوبیده بروغن زنبق سرشته بر ان موضع گذارند و چند بیدستر
و فرفیون و مرمکی و فلفل دراز با سرکه بر ان موضع بقوت تمام بمالند و با آتش تکمید نمایند و با آب گرم و تریاق فاروق و تریاق
اربعه و تریاق العقارب و سیر بخورانند و سیر را نیز ضماد نمایند و جدوار در ان بمالند و اجتناب نمایند از استعمال اشیای
مفتحهٔ سدد خصوصا کرفس و اگر عقربیکه گزیده است بدست آید بگیرند و بکوبند و بر موضع نهش آن نهند دفع سمیت
آن نماید و مجرب و آهک و برگ توت را کوفته بروغن دنبه سرشته بر محل زخم آن نیز و آهک و زردهٔ تخم مرغ با هم آمیخته
نیز درد آنرا ساکن گرداند و باقلا کوفته بدوشاب سرشته فی الحال درد آنرا ساکن کند و اگر گژدم را در روغن بجوشانند و بپالایند
و آن روغن را بر موضع گزیدگی آن مالند درد ساکن گردد و اگر با عسل آن روغن را بیامیزند و چون کودک از مادر
بزاید نیم درم از ان بکام او بمالند اگر در همه عمر گژدم او را بگزد درد نکند و اگر چرک گوش خنزیر را بر موضع گزیدگی
عقرب بمالند درد ساکن شود و اگر ابریشم را بسرکه حل نمایند و بر زخم گژدم بمالند همین عمل کند و اگر گژدم را بگیرند و با
نمک سوده در روغن چراغ گرم داخل کنند و بر زخم گژدم گذارند همین عمل کند و اگر برگ تاک را بکوبند و بر موضع لسع گذارند
درد ساکن شود و اگر مغز جوز و انجیر و سیر کوفته بر زخم آن بمالند نیز سود مند بود استعمال شافهٔ آن در مقعد امساک وجع

است وموش را شکم شکافته گرم گرم بران ضماد نمایند وتخم بولجه را پخته ضماد نمایند وبمع کبر وافسنتین وزراوند طویل ومدحرج وطرخشقوق اجزای متساوی با عسل معجون ساخته مثل ارجها ردانگ بخورانند نقل است که شخصی فالج داشته که قادر بر ایام وقعود ومشی نبود ازاتفاقات شبی دربین خواب چند جای بدن اورا عقرب جراره بگزید آزار فالج او زائل گشت اطبای ماهر گفتند اگر بار دیگرا ورا بگزد هلاک خواهد شد واین نقل بتفصیل درکتاب فرج بعد شدت مسطور است و تریاق ودافع سمیت عقرب جراره خوردن روغن کاو ویا گوسفند وریختن گرم کرده بسیار گرم جوشان بر موضع لسع آنست مکرر ونیز کل اشدن محجمه وبقوت کشیدن وداغ کردن آن موضع پس فصد نمودن وربوب فواکه حامضه خصوص سیب ترش وسویق آن با آب سرد وطرخشقوق وکاسنی مطفیات ومسکنات حدت وماء الشعیر وماء القرع وماء الخیار وقرص کافور وامثال اینها ازخون وتریاق عسکری وتریاق متخذ ازطرخشقوق خشک وبرگ سیب ترش وکشنیز خشک اجزای متساوی وسه کف آنرا بخورند مفید است وهر مرضی که حادث گرد دازان بمعالجهٔ آن پرداز ند ودستور احراق ودهن ومعجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت *

عقرب بحري

* عقرب بحري * بهندی سبنگهي مچهلي وبفرنگي شکورپي مرین نامند * ماهیت آن نوع ماهي صدفي است خاردار که سرآن بزرگ وخاری سخت بران رسته که نیش آنست گزیدن آن باعث درد وسوزش عظیم * افعال وخواص آن امراض عین اکتحال زهرهٔ آن جهت نزول آب وخیالات وجلای غشاوه وتقویت بصرو بدستور اکتحال محرق آن جهت نزول آب وغشاوه وبیاض وقرحهٔ چشم داء الثعلب طلای آن جهت داء الثعلب مفید *

عقعق

* عقعق * بفتح دو عین وسکون دو قاف وآنرا عکه ربترکي عقصنان ودراصفهان علاجاره نامند * ماهیت آن ازطیور معروفه وازکلاغ ابلق کوچکتر وخوش منظرتر * طبیعت آن گرم وخشک ردي الکیفیت * افعال وخواص آن خوردن آن ازداخل هبر محرور وقریب بغراب ابقع اکتحال زهرهٔ آن جالي غشاوه وقروح عین ومورث محبوبي درنظر خلایق گفته اند وگفته اند بخور زبل آن جهت ربو مفید است *

عقیق

* عقیق * بفتح عین وکسر قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وقاف * ماهیت آن سنگی است معروف ومعدن آن یمن ودر کمنبایت بیشتر وساحل بحر روم نیز گفته اند وبهترین آن یمنی است که صاف وشفاف باشد وگفته اند فرق میان یمنی وغیر آن آنست که یمنی صلب میباشد بخلاف غیرآن وبالوان بسیار میباشد سرخ وزرد وسفید وسیاه وهریک برنگین ونیم رنگ وسرخ وجگری وصاف وشفاف وناصاف غیر شفاف وابلق وشجری وذو طبقات وهریک درهنگام برآوردن ازمعدن کمرنگ میباشد وقطعهای صاف شفاف بی جرم آنرا جدا کرده طبخ میدهند رنگین میگردد وطریق طبخ آن آنست که دیک بزرگي حزفي یا مسي را که بلند باشد تا بکردن دران چوبها میچینند ودیک را تا بنصفه آب میکنند وقطعهای عقیق رابران چوبها می چینند وسر دیک را محکم بسته زیر آن آتش ملائم میافروزند که بخارات گرم بدانها برسد وکسانیکه این عمل میکنند نزد خود زمانی معین دارند که تا آن زمان طبخ رنگین میگردد پس برآورده تراشیده حکاکی مینمایند بهرنحوکه میخواهند آنچه ازانها بسیار رنگین صاف شفاف براق یکرنگ است بسیار خوب ومستعمل در ادویه وانگشتری وغیرها بسیار سرخ شفاف براق این قسم است پس زرد وآنچه درجرم آن شکلی شبیه بشاخهٔ درختی ویا پارچهٔ کوهی باشد آنرا شجری نامند وآنچه ذو طبقات است هریک برنگي اکثر آنرا بدان قسم تراشند که طبقات آن یکي فوق دیکری باشد آنرا جزع گویند ودر حرف الجیم مع

الزاد گرباشد و آنچه در عرض بريده باشند که خطوط آن در سطح بالای آن مدور باشد و یا غیر مدور باشد آنرا حجر مليمانی و بقارمی با باغوری نامند و این نوع اکثر صلب تر میباشد و اکثر سنگ مهره را از این نوع میسازند * طبیعت آن در دوم سرد و خشک و محرق آن الطف بسبب کسب حرارت و خشکی آن غالب * افعال و خواص آن در احادیث شریفه فضیلت و خواص آن بسیار وارد است آشامیدن دودانگ نرم سوده آن بتنهائی و یا با شربت سیب جهت تقویت دل و رفع خفقان و بتنهائی و یا با ادویه حابسه دم جهت نفث الدم و نزف الدم خصوص دم حیض که بهیچ قسم بند نشود و با ادویه مناسبهٔ مفتحهٔ سده جهت رفع سده کبد و طحال و با ادویهٔ مفتته جهت تفتیت حصاة و اکتحال آن بتنهائی و یا با اکحال جهت تقویت بصر و نیکوئی اشفار و سنون محرق آن بتنهائی و یا با مروارید و بسد جهت تقویت دندان متحرک و لثه و منع خون رفتن از بن دندان و جلای جرک آن و الخواص تعلیق آن جهت تسکین حدت غضب و خصومت و پوشیدن عقیق لحمی که برنگ آب گوشت شسته باشد جهت قطع نزف الدم از هر عضو که باشد خصوصا برای حیض جاری و پوشیدن انگشتری آن رافع خفقان و باعث هیبت در نظر خصم و استجابت دعوات و امن از درد سینه و گویند چون عقیق را با مشک و کافور و روغن زیت بسایند و بر روی و موی خود بمالند و نزد سلاطین و حکام روند عزیز و گرامی کردند و محبوبه همه خلائق باشند همچنانکه حجر فیروزه را بهمان نهج و از بدل مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا نیم درم بدل آن بسد است

* فصـــــل العين مع الكاف *

* عکبر * بفتح عین و سکون کاف و فتح باء موحده و راء مهمله بفارسی بر موم نامند * ماهیت آن چیزی است شبیه بموم با اندک عسل آمیخته و غیر آن هردو است که مجتمع میگردد در خانهٔ زنبور عسل و در سالهای جدب خشک که گیاه کم رود بیشتر بهم میرسد و رخنهای خانهٔ خود را بدان بند میکنند و بعضی کفته کسانیکه وسخ الکوائر دانسته‌اند غلط کرده‌اند جهت آنکه وسخ الکوائر چیزی است که برد یوار خانهٔ آن که کور نامند یافت میشود و آن چیزی است که اولا زنبور عسل آنرا بمنزلهٔ اساس بنیاد میکند پس بر آن از موم خانها ساخته عسل در آن جمع مینماید * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن بسبب کمال رداءت خوردن آنرا شاید ضماد آن جهت قوبا و جذب خار و پیکان مفید برای آنکه جاذب قوی است و در جبر و کسر و استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و حبس خون نائب مناب مومیائی دانسته‌اند و لهذا آنرا مومیائی نحلی نامند و بخور آن جهت سرفهٔ بارد کهنه و حصول آن قائل و مخرج جنین مقدار شربت آن یکمثقال که باده مثقال نبات و عسل شربت نموده بنوشند صاحب اختیارات بدیعی گفته که عکبر چیزی است که در میان عسل بود و بشیرازی آنرا دار و خوانند و بو شنه که مولف گوید مگس نحل آنرا برای خورش خود و بچکان خود مهیا ورد از مجموع گلها و آن الوان میباشد زرد و سرخ و سفید و بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میان عسل بود عسل را تباه کند

* عکر * بفتحتین عین و کاف و راء مهمله * ماهیت آن ثفل و درد هر چیزها است مطلقا و نزد اطبا مخصوص بثفل ادهان است و در اکثرا مور قوتش از دهن صافی آنست و در بعض امور غلیظتر و کثیف‌تر از آن و عکر هر دهنی راجع بطبع و خواص آنست و لکن غلیظتر و کثیف‌تر از آن و مستعمل نیست مگر در اضمدهٔ منضجه و لطوخات * طبیعت آن عکر زیت گرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن چون در ظرف مس قبرسی طبخ دهند تا غلیظ گردد مانند عسل در نفع مانند حضض بلکه بهتر از آنست الغم چون با آب غوره طبخ دهند تا غلیظ گردد و بر دندان کرم خورده بمالند آنرا قلع نماید با ماثي العين داخل ادويهٔ

عین کرده میشود واز اجزای آنست اکتحال بدان جهت نزول آب در چشم وبدستور عکرده من شوسن آعضاء النفض احتقان یکهنهٔ آن جهت قرحهٔ مقعد ودرحم وضماد آن محلل ریاح شدید ةطحال الاوجاع وغیرها طلا وضماد تازهٔ غیرمطبوخ آن جهت عرق النسا ونقرس واوجاع مفاصل نافع ودیکر هرچیز درذیل ذکر آن چیز مذکور شد ومیکردد انشاء الله تع *

* عکرب * بفتح عین وسکون کاف وفتح راء مهمله وباء موحده * ماهیت آن نوعی از حرشف بریست برک آن مائل بسفیدی وتخم آن سفید مستطیل وچون بریان نمایند لذیذ کردد وبا قهوه مغشوش میکنند * افعال وخواص آن بغایت مقوی باه است وسائر خواص آن در حرشف مذکور شد *

* عکنه * بفتح عین وسکون کاف وفتح نون وها اسم لغت بربری است که نوع دقیق هورنجان است * طبیعت آن کرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن زیاده کنندهٔ باه ومداومت بران سرخ کنندهٔ وجه است بحدیکه سرخی آن بر سرنیز سرایت کند وبزودی رنگ آن زائل نکردد زنان در وسمهٔ خود مستعمل دارند جهت سرخی رنگ رخسار *

* فصـــــــــــل العین مع اللام *

* علس * بفتح عین ولام وسین مهمله بفارسی کندم مکه نامند وطعام اهل صنعا است * ماهیت آن صنفی است از حبوب شبیه بکندم ونان آن شیرین تر از کندم * طبیعت آن سردوتر وقوت قبض آن زیاده از کندم وکرم تر از جو * افعال وخواص آن چون در آب طبخ دهند ودر آب آن صاحب بواسیر بنشیند وجع آنرا تسکین دهد وحرکت آنرا زائل کند *

* علق * بفتح عین ولام وقاف لغت عربی است بفارسی زلو د دوچه وبترکی سلوک وبهندی جونک نامند * ماهیت آن کرمی است در آنها ورعدیرها وکود الها که در آنها آبهای شیرین ایستاده غلیظ متعفن وطحلب بسیار باشد تولد مییابد وانواع میباشد آنچه در آنها ورباغدیرهای آب شیرین ویا کثیر الطحلب غیرمتعفن بهم رسد ورنک آن سیاه که رنک متوسط در کوچکی وبزرکی وسر آن سیاه ومدور وزیر شکم آن اندک الجه باشد نیکو است وکفته اند آنچه زیر شکم آن سرخ رنک وبر پشت آن دو خط سبز باوصاف مذکوره باشد نیکو است وآنچه بسیار سیاه والجه است وبزرک زبون وغیر مستعمل وبسیار کوچک آن ضعیف * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن لعوق خشک کردهٔ آن با عسل محلل خناق ومفتت حصاة وضماد مسحوق آن با صبر مجفف دانهٔ بواسیر وطلای آن جالی آثار وطلای پختهٔ آن در روغن زیتون بر قضیب بغایت معظم ومقوی آن وضماد سوختهٔ آن در روغن زیتون بدستور معظم ومقوی آنست وضماد سوختهٔ نوع کوچک آن با سرکه یا آب بنک مانع روئیدن موی زائد است که در اجفان روئیده وکنده باشند وقطور آن با روغن بنفشه جهت حرقت البول و قرحهٔ مثانه مجرب کفته اند وچون پانزده عدد زلوی بزرک زنده را با بیست مثقال خراطین شسته خشک کرده در روغن کنجد تازه خالص مقدار نیم آثار دهند خوب بجوشانند پس صاف کرده در شیشهٔ نکاهدارند وعند الحاجت بر قضیب و حوالی آن بمالند قوت آن بسیار بخشد ولعوظ آورد وچون بر خصیهٔ که دران آب نزول کرده وکهنه وصلب شده باشد چند روز متوالی کرم کرده بمالند زائل سازد ومجرب است وچون نوع اعلای آنرا بر مواضعیکه خون فاسد در انها باشد مانند سعفه وقروح خبیثه وقوبا وبثور زردیه ومواضع ضعیفه وصغیره مانند اجفان وموقهای چشم ورخسارها ویا اطفال ویا زنان ضعیف البنیه که نخواهند حجامت نمایند ایشان را بچسپانند خون فاسد را جذب نماید بی مشقت ولیکن باید که بادن ممتلی نباشد بلکه نقی از اخلاط فاسده باشد وبعد ازان از استعمال آب سرد وهوای سرد وحموضات اجتناب نمایند ؛

و اگر مشتی نمایند بعضی آن را زود زود و ثم بر عضوی که زلو چسبانیده اند بپاشند که بقیهٔ خون باشد که در عضو مانده است بکشد بی اینست اما باید که در یک دو از روز پیش گرسنه باشد مثلا اگر در روز پیش دو عدد زلو چسبانیده اند امروزه و ثم پنج یا سه عدد بچسبانند و باید که ملاحظهٔ حفظ قوت نمایند و آن مقدار خون بیک دفعه نگیرند که ضعف آورد و بهتر آن است که نه چسبانند و بهتر آن آنست که زلوی چند مختار را قبل از چسبانیدن زمانی نگون بدارند که آنچه خورده است قی کنند و دفع نمایند و عضو شخص مریض را چندان بمالند که سرخ گردد اگر ممکن باشد پس زلو بچسبانند و بعد از پرشدن آن از خون زلو را از عضو بزور جدا نکنند بلکه بگذارند تا پر از خون شده و سرکشته خود بخود جدا گردد و یا اندک خاکستر و یا نمک بر دهن آن بپاشند و یا اندک پیاز را بر دهن آن رسانند که خود بخود بعد از اعمال جدا میگردد پس موضع دهن آن را لمحه بلمحه با پارچهٔ کرپاس یا زکی کهنه پاک نمایند تا خون آن بند گردد اگر بسیار آید و بند نگردد آن زمان پاره‌ی خاکستر و یا دودهٔ حابسهٔ دم بند نمایند و اگر آن موضع بسبب رسیدن آب یا هوا درد و یا ورم کند و خارش بسیار نماید آن موضع را با زرده بیضهٔ کوفته بیخته در خرقه بسته ضماد نمایند و یا با آب سوده گرم کرده مکرر ضماد نمایند و از آب و هوای سرد محفوظ دارند و چون بعد از جدا شدن قدری نمک بر دهن آن زلو بپاشند جمیع خونها را قی کرده دفع نماید و بمیرد و اگر خواهند با آب زلو دار بنوشند و در گلو زلو بماند تدبیر اخراج آن آنست که غرغره با سرکه و نمک نمایند تا برآید *

علك * بکسر عین وسکون لام وکاف اسم جنس چیزی است که از اقسام صمغ باشد و از هم نپاشد مانند سقز و مصطکی و امثال آنها

* علك البطم * بکسر عین وسکون لام وکاف و الف و لام و ضم باء موحده وسکون طاء مهمله و میم بفارسی سقز و باصفهانی قند رون نامند * ماهیت آن صمغ درخت بطم است خشک آن را اقلفون گویند * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال وخواص آن محلل و ملطف و مقوی هاضمه و مدر بول و منقی اوساخ و باتفاق حکمای یونان و روم در جمیع افعال بهتر از مصطکی است اعضاء الدماغ و الحلق و المعدة خائیدن آن جهت جذب و جلب رطوبات بلغمی از دماغ و تنقیهٔ آن و دهان از اخلاط لزجه و تقویت معده و تحلیل ریاح و بادات آن مقوی اعضاء النفس و القلب چون بلعا وقیهٔ آن را باب و اولیهٔ به کرده نیز در قلب ضماد عصب بگذارند و تمامی آن را در سه شب وقت خواب بنوشند جهت سرفه رطوبی و خفقان بی عدیل الفروج والجروح وغیرها با عسل جهت زخمهای باطنی و با سنبل رومی و زردهٔ تخم مرغ نیم برشت جهت کسر اعضاء و رفع اعیا و درد و باسدن گوشت در زخمها مانند رادتنج است و در مراهم بدل آن داخل میکنند وضماد کلاسفهٔ آن در پیه بز جهت رفع کچلی و داد و درد اعضا و شقاق مزمن خصوصا با مداد شنجرف مجرب و با روغن زیتون جهت تحلیل اورام و شکاف مقعد و تقویت عصب و حکهٔ کهنه نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجبین و گویند مضر عصب مصلح آن عسل است مقدار شربت آن یک مثقال

* علك الانباط * بفتح الف وسکون نون وفتح باء موحده و الف و طاء مهمله علك البطم است و اسحق بن عمران گوید صمغ درخت بسنه است و در منافع مانند سقز بهتر از آن سفید مائل بزردی است *

* عليق * بضم عین و فتح لام مشدده وسکون یاء مثناة تحتانیه و قاف بیونانی باطس و بلاطینی روس و ساثر و بفارسی ورد و بشیرازی توت سه گل و درد بلم توش و بترکی بکور تکان نامند * ماهیت آن دو نوع است غیر جبلی و جبلی و غیر جبلی آن را بلاطینی سارسا موره نامند و آن نباتی است خاردار در برگ و گل شبیه بگل سرخ و ثمر آن در شکل و طعم مانند توت سیاه اندک مدور سه پهلو * طبیعت آن مرکب القوی و سردی و خشکی بر آن غالب تا درجهٔ دوم * افعال وخواص آن

جمیع اجزای آن مجفف و مبرد و رادع و حابس نفث الدم و نزف الدم و سیلان رحم و مقوی احشا الرأس ضماد برگ آن
جهت زخمهای سر و برآمدگی حدقه العین عصارهٔ برگ و ساق تازهٔ مدقوق آن با اندک صمغ جهت جمیع امراض حاره
و باردهٔ چشم خصوصاً قرحه و دمعه و ناخنه و ورم و برآمدگی آن الفم خائیدن برگ آن جهت قروح لثه و استرخای آن
و قلاع و بد بوئی دهان و جراحات تازهٔ آن و همچنین خائیدن ثمر رسیدهٔ آن اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آب برگ
و ساق تازهٔ آن با اندک صمغ عربی جهت تقویت معده و نفث الدم و حبس اسهال و فضلات و بواسیر و آشامیدن آب طبیخ
برگ و ثمر آن و با گلاب در حین حیض مانع حمل و آشامیدن گل آن نیز حابس اسهال و ضماد برگ آن مقوی معده
و بواسیر را که خون از آن جاری باشد مفید و بدستور عصارهٔ برگ آن که در سایه خشک کرده باشند و شرط نیکوئی عصارهٔ
آنست با زیادتی قوت و ثمر آن قابض تر از سائر اجزای آن و آشامیدن آن مقوی امعا است و بیخ آن با قوت قابضه
و جوهر حار لطیف آشامیدن آن مفتت حصاة کلیه است الاورام و القروح ضماد برگ آن محلل اورام و منفجر
کنندهٔ دبیلات و مانع از دیاد اکله و نمله و ساعیه و طلای عصارهٔ ثمر تازهٔ آن جهت تجفیف قروح رطبه و منع سیلان چرک
و رطوبات از آن و گل آنرا نیز این خاصیت است و ضماد برگ و شاخهای نازک تازهٔ آن جهت سحج فخذین در اسفار
نافع الزینة طبیخ برگ و ثمر آن سیاه کنندهٔ موی و نیکو خضاب است گویند هرکه ملازمت نماید بغسل قدمین بدان بعد از
هر مرتبه که بحمام رود موی آن سفید نگردد السموم بجهت دفع سمیت حیوانی که آنرا فرسطس نامند و آن مار
ماهی است که شاخدار است مفید مضر گرده مصلح آن شکر مقدار شربت آن از عصاره و گل سه درهم و علیق جبلی را
بلاطینی سارسا ریلا نامند و این کم خار تر و خارهای آن باریکتر شبیه بنسرین و ساقهای این سفید و ثمر این مائل بتد و پر مانند
ثمر گل سرخ و در افعال مانند غیر جبلی و شکوفهٔ آن محلل است و این مؤلف گفته که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه
السلام آتش از این شجر دیده و بعضی گویند از درخت عناب *

* علیق الکلب * و آنرا علیق القدس و بشیرازی درخت سه گل و بفرنگی پلیورو گل آنرا بفارسی سه گل خوانند و بعربی
ورد السباخ و نسرین السباخ و بیونانی طیش باطش * ماهیت این نباتیست بسیار بزرگ تر از علیق و شبیه بشجر و برگ
آن عریضتر از برگ آس و خارها شاخ آن صلب تر از خار علیق و گل آن سفید و ثمر آن مانند زیتون و سبز طولانی و چون پخته
گردد سرخ شود و در جوف آن چیزی مانند پشم بود و مستعمل ثمر آنست که پشم جوف آنرا پاک کرده باشند زیرا که
خوردن پشم جوف آن مهلک است بسبب چسپیدن بمری و بجهت شدت قبضیکه دارد * افعال و خواص آن آشامیدن
طبیخ پوست ثمر آن بغایت قابض طبع و حابس بول و گل آن سرد و خشک و قابض و مجفف و جهت اسهال دموی و صفراوی
و ضعف معده و ضربان و نفث الدم سینه مفید و گفته اند پشم آن ملحم جراحات است بدل آن شوکة المصریه است

علیق الکلب

* فصل العین مع النون *

* عناب * بضم عین و فتح نون مشدده و الف و باء موحده * ماهیت آن ثمر درختی است معروف قریب بدرخت
کنار و زیتون در بلندی و برگ آن اندک ضخیم تر و طولانی تر از برگ کنار و یکروی آن مزغب و پوست درخت آن سرخ
رنگ و چوب آن نیز سرخ رنگ و نیمرنگ و خاردار و بهترین آن بزرگ بالیده بکمال رسیدهٔ سرخ شده پرگوشت جرجانی
و یا خطائی و نیپالی آنست که شیرین و عفوصت آن کم باشد و نیز نوعی اندک طولانی فی الجمله شبیه بخرما و دانهٔ آن

عناب

باریک بلند بید شوند که از پیاله مذکور مستان رنگپور می آرند در حلاوت این زیاده و در رطوبت کمتر از آن است
وقوت آن تا دو سال باقی است * طبیعت تازهٔ آن معتدل در حرارت و برودت و مائل برطوبت و شیخ الرئیس رحمه الله
تعالی بارد در اول و معتدل در یبوست و رطوبت قلیلی گفته * افعال و خواص آن منضج اخلاط غلیظه و ملین صدر و احشا
و مسهل اخلاط رقیقه و رافع خشونت سینه و حلق و صوت عارض از حرارت و سرفه و ربو و وجع صدر و صاف کنندهٔ خون
و مولد خون صالح و مسکن التهاب و تشنگی و حدت خون و گرمی و وجع جگر و گرده و مثانه و امراض مقعده و لذع امعا
و معده و فساد مزاج جگر و اعین طلاء سائیدهٔ آن بتنهائی و با هستهٔ آن مسکن التهاب و ورم حار چشم و اعضاء الصدر
آشامیدن آن جهت امراض صدر و رئه مانند سرفه و ربو و وجع صدر و رفع خشونت سینه و حلق و صوت بتنهائی و با ادویهٔ
مناسبه و خشک آن از برای امراض صدر و رئه بهتر از تر و تازهٔ آنست اعضاء الغذاء آشامیدن آن نفاخ و بطئ الهضم
و ردی از برای معده و مولد خلط محمود و اندک لزج و ملین احشا و مسهل اخلاط رقیقه و منضج و مسکن التهاب معده و تشنگی
و حرارت جگر و خون و اصلاح فساد کبد و امراض مقعده خصوص رسیدهٔ نیم خشک آن و نیم رس آن حابس بطن و آشامیدن
سائیدهٔ آن با دانه جهت قرحهٔ امعا و با دانهٔ آن مانند سویق با آب سرد جهت حبس بطن و رفع اسهال مفید اعضاء النفض
گفته اند که جهت امراض کبد و گرده و مثانه نافع است الاورام و البثور و غیرها آشامیدن آب نقوع یا مطبوخ آن در عرق
کاسنی با سکنجبین جهت شری و حصبه و جدری صفراوی و تسکین حدت صفرا و خون و با سکنجبین و خبهٔ سنکشو بود و
بدستور هر که مسرفه نباشد والا با آب و یا با عرق نیلوفر و یا بید و یا کادی و امثال اینها با خمه و بدستور آشامیدن آن با آب
عدس مطبوخ با قشر و آشامیدن نقوع آن در گلاب و شکر جهت اکثر امراض مذکوره سوای سرفه جهت دفع ضرر شراب
و دبیلات نافع مقدار شربت آن تا پنجاه عدد بدل آن سپستان مضر معدهٔ بارد رطب و نفاخ خصوص اکثار آن مصلح آن
شکر و مویز طائفی و گلاب و مقلل منی و مضعف باه مصلح آن عسل و ادویهٔ باهیه و چون برگ آنرا با آب طبخ دهند و صاف
کرده هر روز نیم رطل با قدری شکر بیاشامند تا پنج روز متوالی جهت خارش بدن مجرب و ذرور برگ خشک نرم کوبیدهٔ
پختهٔ آن جهت رفع اکله و قروح خبیثه خواه در دهان باشد و یا در عضو دیگر بهترین دوائی است خصوصا آنکه اولا عسل
بر آن عضو بمالند و بالای آن بپاشند و چون پوست درخت آنرا نرم بسایند و بتنهائی و یا باهم وزن آن سفیدآب ممزوج
کرده در جوف جراحات خبیثه پر کنند جهت تنقیه و التیام آنها مجرب و بعد ید و آشامیدن نشارهٔ چوب آن جهت دفع سحج
و حکه و جرب و ضماد آن جهت جبر کسر اعضای شکسته و بیرون رفته و تحریک استخوان از جای خود و صمغ آن بتنهائی و یا
با ادویهٔ مناسبه جهت امراض چشم طلاء نافع و با سرکه جهت قوبا و خائیدن برگ تازهٔ آن باعث خدارت و بیحسی زبان
و عدم ادراک طعم ادویهٔ بشعهٔ کریهة الطعم است و لهذا قبل از آشامیدن مسهلات و ادویهٔ بشعه آنرا مضغ مینمایند و شیخ
الرئیس در ادویهٔ مفردهٔ قانون نوشته که جالینوس گفته ندیدم من در وی نفعی نه در حفظ صحت موجوده و نه در استرداد
صحت مفقوده و غیر جالینوس نوشته که جهت تسکین حدت خون گرم نافع و شاید این خاصیت بسبب تغلیظ آن خون را باشد
و کسیکه آنرا صاف کننده و غاسل آن دانسته ظنی است که توجه من بآن نیست و آنرا غذائیت بسیار قلیلی است و نوشته
که قول حکیم فاضل جالینوس بسیار صواب و نیکو است و پسندیده و سکنجبین عنابی و شراب و لعوق و مطبوخ و نقوع آن در قرابادین
کبیر ذکر یافت و در حدیث وارد است که العناب یذهب بالحمی و الکمثری تجلی القلب

* عنب * بکسر عین وفتح نون وباء موحده لغت عربی است بفارسی انگور وبترکی اوزم وبهندی داک نامند * ماهیت آن ثمری است معروف که از درخت تاک که رز نیز نامند بهم میرسد وصیفی وشتوی میباشد وصیفی آنرا انواع واصناف بسیار است بهترین آن سفید رسیده شیرین شاداب بزرگ دانه آنست که پوست آن رقیق وتخم آن کوچک ودانهای آن در مقدار متساوی باشند ودر هم طویله در خوشه نباشند وخوشه آن باریک نباشد والطف همه عسکری وصاحبی ورنیش یابا وکشمشی که رازقی نامند پس انواع دیگر وکشمشی بسیار شیرین ولطیف است * طبیعت آن باقوای مختلفه است وانواع کثیره ومطلق رسیده آن در آخر اول گرم وتر وبعضی بسیار شیرین آنرا تا دوم گرم وتر دانسته اند * افعال وخواص آن جالی ومنضج وسریع الانحدار وکثیر الغذا وبهترین میوها است در غذائیت وتولید خون صالح ومعدل امزجه غلیظه ومصفی خون ودافع مواد سوداویه واحتراقیه ومصلح حال صدر وریه ومسمن بدن وزیاده کننده پیه کرده که آب آنرا بخورده پوست آنرا بیندازند مضر معده رطبه رخوه ومولد ریاح در ان مصلح آن زیره وراز یانه ومضر سده جگر وطحال وقولنج ریحی وکرده ومصلح آن تخم کرفس وملین طبع ومورث تشنگی ومصلح آن سکنجبین رمانی وانار ترش وآب سرد بالای انگور بغایت مفسد آن ومورث استسقا وتپهای عفن وباید که بعد از چیدن فی الفور تناول ننمایند بلکه بعد از آنکه یک دو روز مانده باشد بخورند وما بین دو طعام که طعم اول انهضام یافته باشد وانگور تازه نفاخ وملین وانگوری که قشر آن پژمرده کثیر الغذا تر از انجیر ونفخ آن کمتر ومقوی بدن ومسمن وزیاده کننده خون جید ومنضج وملین وجهت ناقهین وصاحبان حمی مزمنه وبارده نافع وآب انگور سریع النفوذ والانحدار وجهت امراض صدر وریه وباید که آب آنرا بمکند وپوست آنرا دور اندازند ونخورند ومویز خصوصا طایفی آن اوفق بحال معده وکبد وکرده ومثانه وانگوری که دو روز مانده باشد بدستور مویز با تخم خوردن جهت اوجاع معده وامعا وکرده ومثانه بهتر وروغن انگوری که مکرر آب وثفل آنرا با روغن زیتون جوشانیده صاف کرده وبا در آفتاب پرورده باشند بغایت مسخن ومحلل وملین جلد است ودانه آن در دوم سرد وخشک ومولد ریاح وحابس بطن وممسک بول ومنی خصوص دانه انگوری که از خم سرکه برآورند وبریان کرده آن قبض آن زیاده ومضر مثانه وکرده وپوست آن سرد وخشک در اول وبسیار بطیء الانحدار ومولد ریاح وذرور محرق آن جهت جلای جلد وتجفیف رطوبات چشم واکثر قروح ودر هر عضو که باشد مفید وانگور نارس وغوره وعفص سرد وبا قوت قابضه وکثیفه در حدیث وارد است که شکی نوح الی الله تعالی الغم فاوحی الله الیه ان یأکل العنب فانه یذهب الغم ودر حدیث دیگر وارد است که حبب الی من الفاکهة العنب والبطیخ ودر طور خوردن انگور وارد است که کل العنب حبة حبة فانها اهنأ ها وشتوی آن بسبب ضعف تابش آفتاب خوب رسیده وشیرین نمیگردد وترش میباشد سفید وسرخ وسیاه آنرا دیدم جیلی نامند وابن یا شیر نی گفتی وباعفوصت وبسیار غلیظ وبطیء النزول از معده ونفاخ واحیانا بسبب بوستیکه دارد مقوی معده است وسفید آن لطیف وسریع النزول تر از آن وخاکستر چوب آن مفتت حصاة ومحلل اورام بارده بیضه وخوزه وشقیقه وبواسیر شرباً وضماداً وجوارش حصرم وخل ودبس ودهن عنب آن ورماد الکرم وشراب حصرم وشراب عنب وشراب ریحانی وصمغ ومفتح در قرابادین کبیر ذکر یافت *

* عنب الثعلب * بفتح ثاء مثلثه وسکون عین مهمله وفتح لام وباء موحده وآنرا قنا وزبرق وثلثان وتولیدون وبفارسی روباه تریک وروباه تورک نیز بمعنی انگور روباه وشکر انگور روباه نیز وبترکی قوش اوزمی وباصفهانی تاج ریزی وبهندی مکوه

عنب الثعلب

ومكوف وكاكنج ماخي نامند وبلاطيني سلانم وبجربري مرابله وبكسيلان ازموريا مند * ماهيت آن ثمر درختي است وانواع ميباشد از بستاني وبري وجبلي وهريك نر وماده ميدارد نر بستاني آنرا كاكنج واهل مغرب حب اللهو وماده آنرا عنب الثعلب واهل مغرب فناد ونزد اطلاق مراد اين است وبري نيز دو قسم ميباشد جبلي وسهلي وجبلي نر آنرا اهل مغرب كاكنج غاليه نامند ودرختانه ميكارند واين كوچكتر وصلب تر از كاكنج بستاني است ونافع تر از آن وكويند نر قسم جبلي را كاكنج منوم وماده بري را عنب الثعلب مجنن نامند وكيفيت اين بسيار قوي ميباشد ونبات عنب الثعلب بستاني مابين شجر وگياه وتا يك ذرع وبرشاخ وبرگ آن بزرگتر وعريضتر از برگ ريحان ومائل بسياهي وثمر آن زرد مائل بسرخي وشيريني ولزوجت ودر خوشه وتخم آن ريزه بقدر خشخاش ومفلطح وثمر اين نوع نيز سياه ميباشد وكويند سياه آن خالي از سميتي نيست وغير مستعمل از داخل وبهترين آن مستعمل زرد مائل بسرخي باليده تازه فاسد نشده آنست ومستعمل ثمر وبرگ وعصاره آن ويا عرق آن ويا مطبوخ يعني سلاقه آن ويا طلا وضماد آن از خارج وعصاره آن نيز ونبات كاكنج بستاني از نبات عنب الثعلب بزرگتر وبرگ آن عريضتر وثمر آن بقدر ولبقه كوچكي وانكوري خورد املس ودر غلافي ودر ابتدا سبز وبعد از رسيدن سرخ ميگردد وتخم آن بزرگتر از تخم عنب الثعلب ونبات قسم اول سهلي كه آنرا عنب الثعلب منوم نامند نمنشي عظيم وبرگ آن شبيه ببرگ سيب وبه وبزغب غبار آلود ودر ساق آن چسپندگي است وگل آن سرخ برنگ خون وثمر آن در غلافي زرد واصل قشر آن سرخ ودر زمينهاي نمناك سنگلاخ ميرويد وقسم دوم اين كه مجنن گويند نباتي است برگهاي آن مانند جرجير وبزرگتر از آن شبيه ببرگ حرشف وبيخار وثمر آن در خوشه ودر هر خوشه ده دوازده دانه ودانهاي آن سياه مدور وخوش مانند دانه دبق وبيخ آن سفيد غليظ مجوف بدرازي يكذرع منبت آن اماكن جبليه ونزديك درخت چنار ومواضعي كه بادهاي گرم آنرا محرق سازد * طبيعت بستاني آن در دوم سرد وخشك وباحرارت فاعله وگفته اند سرد در اول وخشك در دوم ومخدر آن بارد يابس در سوم ومخدر ومنوم آن شبيه بافيون وضعيفتر از آن * افعال وخواص بستاني آن ملطف ومسكن حرارت وتشنگي وبا قوت قابضه ورادعه ومحلل اورام حاره امراض الراس والصداع ضماد برگ نرم سوده آن جهت صداع ربو رم حجب دماغ وبد ستور نطول بدان وبخور آن جهت نزلات وآشاميدن يكمثقال رشته بيخ آن با شراب منوم الاذن ضماد آن بربناگوش جهت تحليل ورم آن وقطور آب برگ آن نيمگرم چند مرتبه جهت امراض گوش وبيني العين عصاره برگ همه انواع آن حتي منوم جهت غرب وتقويت بصر وسائيدن شيافات نافعه چشم جهت اوجاع عين در آب آن بدل آب خالص وبدل سفيده بيضه مرغ انسب وقطور عصاره بياض آن بتمامه جهت زخمي وآسيبي كه بچشم رسد موثر الفم غرغره بآب برگ آن جهت اورام حلق ودرد دندان امراض آلات الغذاء والنفس ضماد آن بر معده جهت ورم آن والتهاب آن وساير اعضا واورام حاره وآشاميدن چهار او قيه آب آن با شكر محلل اورام باطنيه وامراض احشا ومسهل اخلاط مراريه ورافع مغص وزحير وورم مقعده واستسقاي حار وبدستور دو اوقيه آن با آب رازيانه وآب كاسني وباكشوث وحقنه آن جهت جنون وشرعه وتنقيه امعا بسبب اطلاق آن وقوت قبضي كه دارد وفرزجه آن جهت قطع سيلان حيض ورطوبات رحم وحمول آن مانع احتلام بسبب برودت آن وآشاميدن تخم مخدر آن مدر بول ومفتت حصاة گرده ومثانه ومبرد ومانع احتلام الاورام والحكة والجرب والقروح وحرق النار وغيرها آشاميدن آب آن جهت اورام باطنيه حاره وضماد آن جهت منع اورام حاره

ظاهریه و با طلیه و سوختگی آتش و زخم آبله و قروح ساعیه و سرطان متقرح خصوصا با آرد جو و تکرار استعمال و با اسفیداج
و دهن ورد جهت حمره و نمله و بثور و شقاق با الجمله طلاء آن گویند مضر مثانه مصلح آن قند بدل آن کاکنج و نزد بعضی بطباطه مقدار شربت آن
تا پنج مثقال و از مطبوخ تا ده مثقال و از آب آن تا بیست مثقال و آب غیر مطبوخ آن بغایت مقی است و عنب الثعلب مجنن
که ماهیت آن ذکر یافت * طبیعت آن در چهارم خشک و از سموم است * افعال و خواص آن یک مثقال آن بغایت
مسکر و زیاده از آن تا چهار مثقال کشنده و بخشکی زبان و کمودت رنگ و فواق و قی الدم بسیار و نفث آن و اختلاف سحج و مخاطیه
در دهان و ورم زبان طعمی شبیه بطعم شیر و استعمال آن بهیچ وجه جایز نداشته‌اند و بعضی در تحلیل مواد حاره فاسده
غلیظه تجویز نموده‌اند و تدبیر کسیکه آنرا خورده باشد آشامیدن ماء العسل است و قی فرمودن با آن و بانیسون و شبت و [illegible]
و رازیانج و آشامیدن شیره آن با شکر و آشامیدن طبیخ آن و خوردن بادام تلخ و سینه مرغ فربه *

عنب الدب

* عنب الدب * بضم دال مهمله و باء موحده مشدده بترکی مردار اغاجی و بارشین ببزکوند و درخت آنرا غابش نامند
* ماهیت آن درختی است کوهی نر و ماده میباشد نر آن بقدر قامتی و شاخهای آن بسیار و مائل بر زمین و چتری و بیخدار
و برگ آن مانند برگ انار و مائل بپهنی و نرم و ثمر آن خوشه دار و بقدر زکبار کوچک و مانند کاکنج سرخ و در جوف آن چهار
پنج عدد دانه کوچک و طعم آن با اندک شیرینی و تلخی و لزوجت و قبض کمی و گل آن زرد مائل بسبزی شبیه بگل حنا و باریکتر
از آن و بغدادی نوشته نوعی از زعرور جبلی است و بیخ آن مائل بسرخی * طبیعت آن سرد و خشک در اول * افعال
و خواص آن ثمر آن جهت نفث الدم نافع و سویق خشک آن حابس اسهال کهنه و بیخ آن بسیار مجفف و جاذب و محلل اورام
و بیطاران پوست آنرا بر اورام دواب ضماد مینمایند تا چرک آورده به شود و ماده آنرا برگ زرکند را زرو شبیه ببرگ شمشاد
و از آن کوچکتر و غیر چتری و بیخ آن عود بری است و ما ترا جزامی آن با سمیت در بلاد کرمان و شیراز کثیر الوجود و آنرا
برکلت نامند و برگ آن مسکر است بخلاف بیخ آن *

عنب الحیه

* عنب الحیه * بفتح حاء مهمله و یاء مثناة تحتانیه مشدده و رها شامل ثمر فاشرا و ثمر کبر است

عنبر

* عنبر * بفتح عین و سکون نون و فتح باء موحده و راء مهمله * در ماهیت آن اختلاف است بعضی گویند موم نوعی از
نحل است که در جزائریکه در میان دریا واقع است در جبال و اشجار آن نوعی نحل خانه ساخته عسل در آن جمع میکنند و در
موسم بهار که گلها و شکوفها بسیار است و در موسم باد و باران از شدت آن هرد و خانهای آنها جدا گشته با سیلاب در دریا میرود
و عسل آن بمرور ایام شسته زائل میگردد و موم خالص آن از تابش آفتاب و لطمات امواج پی در پی در هم نشسته پرده پرده
و بلند و روشن آن میگردد و بساحل دریا میآید و مردم آنرا برمیدارند و استعمال و بیع و شری مینمایند و بعضی آنرا شمامه مینامند
و بلیمیت اطبای مصر و هند و مؤید این است که از جمعی ثقات شنیده شده که بندرت بعضی اوقات تازه آن که بدست آمده
با حلاوت و نرم مانند خمیر شیرین بسیار خوشبو میباشد و در سواحل بحر یمن و مالدیپ و حضرموت و نواح آنها موج میآورد
مردم آنجا آنرا برمیدارند و امام و سلاطین و حکام و متولین آن بلاد آن را بقیمت بسیار گران میخرند و برخی تمام میخورند
و میگویند بسیار ملذ و مقوی باه و جگر است و عزیزی و قوی و رواج است و بدن را فربه میسازد و حیوانات بحری آنرا بسیار دوست
میدارند و چون آنرا دیدند بزودی می بلعند و در شکم آنها انهضام نیافته آنها را میکشد و با شکم آنها منتفخ شده بر روی آب
می افتند و کسانیکه واقف این امرند آنها را بزودی گرفته شکم آنها را شکافته برمیآورند و این سیاه رنگ و اندک بابو کمتر

وزموم میباشد و این را عنبر بلعی میامند و نیز مؤید آنست انچه نواب غفران مآب حکیم سید محمد هاشم الخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علوی خان بخال والد ماجد محرر قدس الله سره ما قامی نموده اند که نقیر شامهٔ دید که در ان مثل نخل چانور های سیا رقر ب بعد عدد که جلد پوست آنها صلب خزفی بود بودند و محرر کتاب نیز قطعهٔ عنبری دید که در ان نیز سرو کردن جا نوری صدفی جلد سوخ جوزی رنگ و شبیه بمنقار نیز چیزی در ان نما یان بود و آن مغفور نیز نوشته اند ولیکن قول بر آنکه آن رطوبتی است که از بعضی معادن میان دریا و با جزا ئرمیان دریا مانند قعر وموميا ئي و قیر برمی آید و بسبب جر و مد و تلاطم امواج و رسیدن حرارت آفتاب بدان بر روی آب دریا پرده پردهٔ منجمد میگردد و نیز مدور و بشکل شامه و باشکال دیگر گشته بساحل می افتد نزد احقر اقوی است و گفته اند از بن هر دو انچه مخلوط بخاک و ریگ و رمل میگردد در ته آب می نشیند بسبب ثقل و این صفا یجی سیاه میباشد و احیا نا از بین صفا یح آن رمل و خاک و چرک برمی آید و این را عنبر وماي و تخته نامند و بدون تصفیه استعمال این جائز نیست و طریق تصفیهٔ آن مانند تصفیهٔ موم است و در مقدمه ذکر یافت اما قول بر ان که عنبر روث یعنی سرگین نوعی از حیوان دریائی است که موج آنرا بساحل می اندازد و همچنین قول بر آنکه آن طل یعنی شبنمی است که بر روی دریا نشسته بطول زمان منعقد میگردد چنانچه صاحب اخوان الصفا برا نست بعید مینماید والله اعلم بحقائق ما خلق و لما خلق پس بدانکه از عنبر انچه صافی مائل بزردی است آنرا عنبر اشهب و از بن انچه مدور و بشکل شامه نامند و انچه قطعهای آن مائل بسفیدی است و بر ان نقطهای بسیار ریزهٔ سفید میباشد آنرا عنبر خشخاشي و آن نقاط را بها ر عنبر مینامند و بهترین همه آنست که تازه با دهنیت و خوشبو باشد و سائر انواع دیگر مراتب یعنی بعد از اشهب انچه مائل بازرقی است پس مائل بسبزی پس مائل بسیاهی و ربون ترا زهمه سیاه کم بوی بسیار کهنهٔ آنست پس بلعی و انچه ریزه شده باشد خواهند آنرا مجتمع کردانند با بید در گلاب در قدر مضاعف بگذ ارند و در گلاب سرد اند ازند و مانند شامه سازند و با آنکه در پارچهٔ کرپاس نازکی باکیزه کرده در آب گرم جوشان گذارند تا خوب نرم گردد و در هم فشارده مند تا یکسان گردد پس در آب سرد فرو برند تا منجمد گردد و پارچه را ازان جدا کرده نگاه دارند و این بعد از مدتی نیز بها ر میکند و مصنوع و مجعول نیز میسازند از کچ و لادن و موم و قدری عنبر سیاه و بهر شکلی که میخواهند صفایحی و یا شامه ازان ساخته از عنبر خالص سه چهار لا پردهٔ بران میچسپانند و میفروشند و یا عنبر خالص را گداخته بالای آن میریزند و گلوله کرده میفروشند و فرق میان اصلی و جعلی آنست که قدری آنرا بخایند اگر منفتت گردد مصنوع است و اگر نرم و مجتمع و اندک چسپنده باشد خالص و دیگر آنکه در آتش اندازند اگر بوی آن خوشبو باشد خالص است والا مجعول و با آنکه سیخی را گرم کرده در ان فرو برند اگر بوی خوش ازان برآید خالص است والا فلا و اصل آنست که امتیاز شامهٔ اصلی از جعلی مشکل است مگر آنکه بشکنند آنرا و صحت جوف آنرا دریابند ‎*‎ **طبیعت آن** در دوم گرم و در اول خشک و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند ‎*‎ **افعال و منافع و خواص آن** حافظ ارواح و قوتهای حیوانی و نفسانی و طبیعی و بغایت مفرح مبرودین و مقوی حواس خمسهٔ ظاهریه و باطنیه و محرک شهوتین باه و طعام و اعادهٔ کنندهٔ قوتهای از شراب ادویهٔ مسهله و غیره و کثرت اوجاع و جماع کم شده و مفتح سدد و بادزهر سموم و مقاوم آنها و مقوی افعال معاجین و ترا کیب و بالطبع دافع امراض باردهٔ عموما و بالتخصیص امراض باردهٔ دماغیه و قلبیه و خوشبو کنندهٔ دهان بالخاصیت دافع امراض حارهٔ قلب و دماغ و منعش حرارت غریزی است و پیران را بسیار موافق امراض الراس والصدر والقلب والمعدة والکبد و الطحال والکلیة والمثانة جهت فالج واللقوه و رعشه و کزاز و خدر و صداع

بارد و شقیقه و جنون و نزلات مزمنه و اوجاع گوش و تحلیل ریاح آن و امراض بینی و سینه و سرفه کهنه و ربو و قرحه شش و خفقان قلب و خفقان و غشی و ضعف معده و کبد و استسقا و یرقان و اوجاع معده و طحال و گرده و ریاح مجتمع در معده و امعا و اوجاع مفاصل اعصاب شربا و سعوطا و تلطیخا و بخورا و اعضاء التناسل مدة و مت آشامیدن آن بماء العسل جهت اعادهٔ باه مایوسین و طلای آن با غالیه و ادهان حاره جهت تقویت اعضای تناسل و تحریک باه و بر احلیل باعث شدت لذت جماع طرفین بعد انزال و آشامیدن یک دانگ آن هر روز تا سه روز جهت درد فم معده جدید و قدیم مجرب الوبا و السموم آشامیدن آن جهت رفع وبا و سموم و بخور آن مصلح هوای وبائی و گریزانیدن هوام و بوئیدن آن در جمیع امور مذکوره قوی الاثر المضار باعث غلیان خون و رقت آن و تولید شری در محرورین مصلح آن کافور و میوهای سرد و تر و سعوط آن با دهان حاره جهت دفع امراض بارده دماغیه و تفتیح سدد آن و حمول آن با قطنه آلوده جهت رفع استطلاق بطن حادث از برد و ضعف معده و گویند مضر امعا است مصلح آن صمغ عربی و نزد بعضی مضعف روح کبدی است مصلح آن ادویهٔ بارده مانند طباشیر و کشنیز و امثال اینها و اکثار اکل و شم آن برانگیزاننده شاشری و مضره است و مصلح آن بوئیدن کافور و خیار و مقدار شربت آن یک دانگ و گفته اند که اگر یک مثقال آنرا با دو چندان سرشته و نیم مثقال صمغ عربی بسه دفع در بکر و زخورده شود تفریح بخشد اسکار آورد و باین قول مغرور نباید شد که چندان اصلی ندارد بدل آن بوزن آن مشک و زعفران و گویند بوزن آن مر و مشک و زعفران است و دستور حل و تصعید و بخور و ساختن تسمیم و جوارش و حب و خمیره و شراب و شمع و عرق و سعوط و فتیله و قرص و قهوه و معجون عنبر در قرابادین کبیر مذکور شد *

عنقود بضم عین و سکون نون و ضم قاف و سکون واو و دال مهمله اسم جنس خوشه است و جمع آن عناقید آمده *ماهیت آن* اسم خوشه نباتی مخصوص است بر شاخ بقدر سه شبر و برگ آن مانند برگ سداب و ریزه و بی شکوفه و خوشهٔ آن مملو از رطوبت و تخم و رایحهٔ آن شبیه بسداب *طبیعت آن* سرد و خشک *افعال و خواص آن* مقوی اعضا و مانع ریختن مواد باعضا است و ضماد آن رافع اورام حاره و التهاب آن و مسکن حدت خون و صفرا و مقدار شربت آن تا سه درم

عنکبوت بفتح عین و سکون نون و فتح کاف و ضم باء موحده و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه جمع آن عناکب آمده بفارسی کارتنه و بترکی ارومچک و بهندی مکری نامند *ماهیت آن* حیوانی است کوچک تنه و پاهای آن بسیار باریک بلند و انواع میباشد و هر یک بنامی خاص مانند شبث و سبع الذباب و رتیلا و غیرها و از مطلق آن مراد نوعی است که در گوشهای خانه و جاهای خالی از لعاب دهن خود تارها تنیده خانها ساخته میماند *طبیعت همهٔ انواع آن* سرد و خشک و بعضی مانند شبث و سبع الذباب و مانند آنرا گرم دانسته اند *افعال و خواص آن* الاذن تقطیر عنکبوت غلیظ نسج سفید با روغن زیت در گوش جهت تسکین درد آن نزف الدم و الاورام و القروح و البثور بستن تار عنکبوت بر جراحات که خون از آنها جاری باشد باعث حبس خون بسبب چسپیدن بر آنها و التیام آنها است الحمیات گفته اند که چون نسج عنکبوت را با بعضی مراهم مناسبه داخل کنند و با زفت بر پارچهٔ کتانی مالیده بر جبهه و یا صدغین بچسپانند جهت رفع حمی غب موثر و نیز گفته اند چون نسج عنکبوت غلیظ سفید را در پوستی بسته بر سر و یا بر بازو و یا بر گردن صاحب تپ غب بندند زائل گردد و پردهٔ صفیقی که در زیر شکم عنکبوت در حین بچه دادن میباشد و چون بچها بزرگ شدند جدا گشته بچها بر می آیند آنرا چون بر بازوی صاحب تپ ربع بندند زائل گردد و چون بر نزف الدم اعضا بندند حبس آن نماید و

بر جراحات تازه حکم بخیه و چسپ بند دارد و چون عنکبوت بر عضو ماليده شود آبله کند و نمارش نمايد و مجروح کرده المضار از نوع قوی آن اعراض ردیه و بردا طراف و قشعریره وانتشار قضیب و امتداد آن و انتفاخ بطن و از ریاح بهم رسید علاج آن آشامیدن سداب خشک و سعد و شونیز با شراب صرف قوی و تعریق در حمام و مالیدن انبهٔ خام خشک کرده است که بهندی امچور نامند که آنرا با آب نرم سوده بمالند و نوع عنکبوت سیاهی که معروف بعقرب است و پاهای آن کوتاه و بر زمین میکشد و چون خلالی نزد او برند بدست خود میگیرد از گزیدن آن حمی مطبقه عارض میگردد و سائر عوارض دیگر و سم آن گرم است بخلاف سائر عنکبوتهای دیگر علاج آن فصد است بعد فعات و حل طبیعت بمطبوخ فواکه و الزام ماء الشعیر و مزورات و باید که گوشت فاسد موضع لسع آنرا با آلت حدید ببرند و تدبیر قروح ردیه را بعمل آورند و اما عنکبوت معروف بفهد که در مگس صید میکند و آنرا میگیرد چنانچه فهد بر صید می جهد و میگیرد آنرا و آن عنکبوت دست و پا کوتاه کوچک سفید منقط بسیاهی است و آن سلیم تر از سائر انواع است از گزیدن آن خارش بسیار عارض میگردد علاج آن عرق فرمودن و عرق را پاک کردن ساعت بساعت و مالیدن حضض محلول در موکه که در آن بیخ کرفس جوشانیده باشند و اما عنکبوت معروف بشبث و آن عنکبوتی است که با پاهای بسیار بلند دارد و از لسع آن وجع معده و قی و عسر البول و برار عارض میگردد و مهلک است علاج آن علاج رتیلا است *

* عنم * بفتح عین و نون و میم بلغت دیلم و تنکابن دار واش و بهندی سکر داری نامند و کوبند جلنا راست که بفارسی گلنار گویند * ماهیت آن حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته از شاخهای درختان سرو بید و غیر نمتو میکند برگ آن سبز با طراوت و انبوه و کوچکتر از برگ بادام و گل آن سرخ خوش منظر و حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که چند صنف میباشد صنفی برگ آن شبیه بهلمون و این صنف و برگ آن جهت جراحات مفید و صنفی برگ آن مثل برگ نیم و صنفی برگ آن مانند برگ انبه و صنف چهارم برگ آن شبیه ببرگ خیار و هر چهار صنف در خواص قریب بهم اند * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن الفم خائیدن برگ آن مقوی دندان و لثه اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن مقوی معده و حابس اسهال و سیلانات و نزف الدم و حیض و بدل سنور ضماد و حمول آن الجروح ضماد و ذرور آن جهت جراحات تازه نافع است *

* فصل العین مع الواو *

* عود * بضم عین و سکون واو و دال مهمله اسم جنس چوب و شاخ اشجار است که بهندی لکری و دالی نامند از مطلق آن مراد نزد اطباء عود هندی است که بهندی اکر نامند * ماهیت آن چوب درختی است که از کوهستان چینتا قریب بسلهت که از توابع صوبهٔ بنگاله و در سمت شمال و شرق آن واقع است و در جزائر مملکت دکهن که هر دو از بلاد عرض شمالی خط استوا اند و در جزیرهٔ چیهان از جزائر شهرنا و که قریب بسرحد چین از بلاد عرض جنوبی خط استوا بعرض سی و چند درجه است بهم میرسد و درخت آن بسیار عظیم و ساق و شاخهای آن اکثر کج و اعوج غیر مستوی و اندک رخوکه از آن عصا و چوب دستی و یا ظرفی و یا پیاله خوب نمیتوان ترتیب داد بسبب کج و اعوجی و رخاوت و نیز جا بجای آن مجوف میباشد بجهت آنکه درخت آن تا سال خورده و کهنه نباشد و بعد بریدن نامدتی نمانند که اجزای خام آن بمرور ایام بپوسد و بریزد خوشبو نمیباشد و برای سرعت پوسیدن در زمینهای نمناک دفن میکنند پس برآورده آنچه از آن بادهنیت و سنگین سیاه عرقی است که در آب فرو میرود در آب انداخته امتحان نموده جدا میکنند و آنرا غرقی مینامند و آنچه در آن اندک خامی باقی است با لات

آنهمی برآورده عرقی مستعمل میکنند و آنچه ازو عرقی است آنرا اسم عرقی و سملاهی و آنچه مطلق باشد آب نمیر و سمله خوانند
و این کثیر الوجود تر از انواع دیگر و عرقی آن سیاه میباشد و غیر آن اغبر بعضی تیره و بعضی کمرنگ بمراتب خوبی و بدی
و گفته اند انواع میباشد هندی و سمندوری و قماری و مندلی و هندی آن سیاه و سمندوری آن زرد و دهنیت غالب بر هندی
و قماری آن کمرنگ و مندلی آن بسیار خوشبو است و نیز بری و جبلی میباشد جبلی آن با خطوط سیاه و بری با خطوط سفید *
و بعضی بالعکس گفته اند و بخور رطب آب هندی آن باعث منع تولد شپش است در انها و گفته اند سمندوری منسوب باسم بلدیست
که از انجا میآورند و همچنین قماری و مختار در طب در ادویه بیشتر هندی بنگالی سلهتی غرقی آنست که تلخ خوشبو با دهنیت
و اندک قبض باشد زیرا که عود اماکن دیگر تلخ و بیخوشبوئی و چربی نوع اعلای سلهتی یعنی غرقی آن نیست و آنکه در
اکثر نسخ ترکیب قید عود هندی خام مینمایند شاید جهت آن باشد که دستور است که چوب آنرا خیسانیده و نیم کوفته از ان
عرق میگیرند و از ان عرق بعد سرد شدن عطر میگیرند و بعضی نامفیدان آن انفال را خشک نموده بجای آن میفروشند
تا آنرا استعمال ننمایند که ضعیف است و بعضی قدری مغز بادام داخل آن انفال کرده در رشتها کرده از ان بطریق
تنکیس روغن میگیرند و آنرا بهندی چووه اگر مینامند و این چندان خوشبو نیست مانند چووهٔ خالص که از برادهٔ عود
عرق ناگرفته بدون خلط مغز بادام اخذ مینمایند و بعضی آنرا با برادهٔ صندل و یا برادهٔ چوب نکر با زعرق میکشند و بعد
سرد شدن عطر آنرا میگیرند و این عطر نیز مانند عطر خالص چندان خوشبو نیست و آنچه صاحب اختیارات بدیعی نوشته
که از بندر چیته خیزد که از انجا تا وه ده روز راه بود و آن بغایت عزیز الوجود است و بهم سنگ زر فروشند و گوئی
هیچ بوی ندارد و چون بدست بگیرند گرم شود و عرق کند بغایت خوشبو بود و بوی آن یکسان بود دراست و قریب بانچه
نوشته محرر نیز شنیده و شاید بندر چیتا آن مذکور باشد که چیته نوشته و بعد آنکه چوبی دیگر دیدم آن و صلابت و دهنیت بسیار
شبیه بعود غرقی مگر در بو دون و بنگاله بهم میرسد ولیکن همه کس در نمییابند اکثر این را اهل آن عطر فروشند و این
را اگر مینامند * طبیعت آن در آخر دوم گرم و در دوم خشک و در دوم نیز گرم و خشک گفته اند * افعال و خواص
و منافع آن ملطف و مفتح سدد و مفرح و مقوی اعصاب و حواس و قوای دماغی و قلب و کبد و معده و احشا و کرده و برآورنده
کنندهٔ ریاح و محلل آنها و هاضم و زائل کنندهٔ بدبوئی دهان و رطوبات معده و دافع معده و رحم و ضعف معده و امعا و گرده
و مثانه و رحم و حافظ صحت حوامل و جنین و دافع اوجاع نقرس اعضاء الراس آشامیدن آن بسیار مقوی حواس و اعضای
دماغی و اعصاب و بدستور بخور آن مقوی و محلل فضول رطبهٔ دماغیه است الفم مضغ آن مقوی دندان و لثه و نیکو کنندهٔ
نکهت و سنون محرق آن جالی دندان و مستحکم کنندهٔ آن اعضاء الصدر و القلب و الغذاء آشامیدن آن جهت سرفه و ربو
وضیق النفس و تفریح و تقویت قلب و دفع غشی و خفقان بارد و ضعف معده و کبد و غثیان و اسهال و ذوسنطاریای سوداوی
و استسقا و سپرز خصوصا که یکدرم و تا یکدرم و نیم آنرا بخورند و همچنین بخور آن مقوی قلب است و نگاهداشتن آن در
دهان نیز جهت امراض مذکوره مفید و چون قدری عود را در آتش اندازند و ظرفی که از روی توتیا باشد که بهندی
جست نامند بر ان معکوس دارند که دود آن در ان مجتمع گردد و قدری شیر مرضعهٔ طفلیکه قی نماید و به هیچ نوع تسکین
نیابد در ان بدوشند و حرکت دهند که با آن ممزوج گردد و بآن طفل بخورانند در دو سه دفعه قی بند گردد و طفل صحت
یابد اعضاء النفض مقوی آلات بول و باه و ممسک بول و منی و ودی و مذی حادثه از برودت و رطوبت و ضعف مثانه و اوعیهٔ

مني ورطوبات سائله از رحم باز دارد و آنرا خشك وگرم سازد الشم مطبوخ آن با شراب ريحاني با دزهر سموم بارده وبخور نمودن ثياب بهمان آن مانع دولد قمل است در آنها مضر محرورين شربا وبخورا مصلح آن كافور وسكنجبين وگويند مضر سفل مصلح آن كلاب مقدار شربت آن تا يكمثقال بدل آن دارچيني وقرنفل وزعفران وزراوند مدحرج ودود آنك وزن آن ود را رجاع نقرس قنطوريون دقيق است ودستور احراق وبخور وجوارشات وعود مطرا كه تطريه با مشك وچوره وخميره واشربه وشمامه وعطور وفتيله وقرص ومعجون آن در قرابادين كبير ذكر يافت

عود البلسان

* عود البلسان * بفتح باء موحده ولام وسين مهمله والف ونون * ماهيت آن شاخهاى درخت بلسان است بهترين آن كندم رنك خشبوى آنست * طبيعت آن گرم وخشك در دوم * افعال وخواص آن مفتح سدد ومقوى قوى وبا ترياقيت امراض الراس جهت دوار وصرع وتنقيه رطوبات دماغى وتاريكى چشم امراض الصدر والغذاء والنفض والسموم جهت ربو وضيق النفس وسردى معده وجگر وبا دزهر سموم وگزيدگى افعى را مفيد الرحم بخور آن جهت تجفيف رطوبات رحم وعقم وازالت سازد مقدار شربت آن تا نيم مثقال مضر امعا مصلح آن كثيرا بدل آن حب آن ودربلسان نيز ذكر يافت

عود الحية

* عود الحية * بفتح حاء مهمله وياء مثناة تحتانيه مشدده وها * ماهيت آن غير از لزوريني ديگرى ذكر كرده وآن نباتى است كه در بلاد بربر ميشود ان بهم ميرسد شبيه بسوسن وبيخ آن نيز مانند بيخ آن وبا صلابت وخشونت وتلخى وتند بوى رائحه مانند عاقرقرحا * طبيعت آن در سوم گرم وخشك * افعال وخواص آن * مفرح ومقوى حواس ومحلل رياح غليظه السموم آشاميدن نيم درم آن جهت دفع سميت هر سم گرم وسرد نافع خواه قبل از ان وخواه بعد از ان ونگاهداشتن آن در دست نيز مانع گزيدن مار وهوام است با دارنده آن وبعضى را گمان آنست كه چون در دست نگاه دارد وچشم افعى بر ان افتد بحس وحركت گردد وچون خائيده در دهان مار اندازند بميرد الاوجاع تدهين مطبوخ آن در روغن زيتون جهت رفع عرق النسا واوجاع بارده دوساعت مفيد مقدار شربت آن تا نيم مثقال

عود العطاس

* عود العطاس * بضم عين وفتح طا والف وسين مهمله * ماهيت آن نزد بعضى كندش است ونزد بعضى بيخى است بقدر انگشتى وسر آن سطبر وطرف ديگر آن باريك منحنى وظاهر آن تيره رنگ وباطن آن سفيد وشاخهاى نبات آن باريك وانبوه شبيه بگياه برنجاسف وبرگ آن شبيه ببرگ زيتون وقبه آن كوچك وشبيه ببابونه وتند بوى ومعطس * طبيعت تازه آن در آخر دوم گرم وخشك وخشك آن در آخر سوم خشك * افعال وخواص آن معطس قوى وجالى ومحلل الاورام ضماد آن رافع نمش وكلف وبرص وخون مرده تحت جلد است وبيطاران در جراحات دواب مستعمل دارند

عود القرح

* عود القرح * بضم قاف وسكون را وحاء مهمله * ماهيت آن اختلاف است بعضى عاقرقرحا دانسته وبعضى گفته بيخى است با حدت ونبات آن شبيه براز يانه وبقدر قامتى وشاخهاى آن مانند ريباس وعريض ودر شام كثير الوجود * طبيعت آن گرم وخشك در سوم * افعال وخواص آن در جميع افعال مانند وج است وبعضى مانند عاقرقرحا دانسته اند

عود اليسر

* عود اليسر * بضم ياء مثناة تحتانيه وسكون سين وراء مهمله * ماهيت آن جمعى بر انند كه چوب اناغورس است بجهت خاصيت آن در يسر وآسانى ولادت وبعضى بجهت قضاى حوائج ويسر آن چون چوب محلب وچوب خطمى وقومى صندلى از اراك دانسته اند

عود الصلیب بفتح صاد مهمله وکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه وباء موحده نزد جمعی فاوانیا است وبعضی غیر آن دانسته اند ودر فاوانیا ذکر آن وتفرقه میان هردو خواهد آمد ان شاء الله تعالی

عوسج بفتح عین وسکون واو وفتح سین مهمله وجیم *ماهیت آن* درختی است قریب بدرخت انار وپرخار وبرگ آن تند مائل بدرازی وبارطوبت چسپنده وثمر آن بقدر نخودی ومائل بطول وسرخ وزرد ودرخت بسیار میماند وامیر یزد ومنبت آن شوره زارها وقسمی از عوسج را برگ سیاه ومائل بسرخی وعریضتر از اول وخار آن بیشتر وشاخهای آن دراز تا چهار ذرع وثمر آن عریض باریک وگویا در غلافی است وقسمی دیگر سفید وشیخ الرئیس نوشته که آنرا ثمر مانند توت است که مردم آنرا میخورند ودر بلاد بارده بسیار ومستعمل برگهای تازه سبز آنست *طبیعت* مجموع آن در اول سرد ودر آخر دوم خشک *افعال وخواص آن* العین قطور آب برگ کوبیده آن در چشم تا هفت روز پی هم جهت رفع بیاض آن خواه تازه باشد خواه کهنه مجرب وچون ثمر آنرا بکوبند وآب آنرا گرفته صاف کرده خشک نمایند وعند الحاجت مقداری اندک آنرا با سفیده تخم مرغ ویا شیر زنان سوده در چشم بچکانند جهت جمیع اوجاع ورفع بیاض آن نافع وضماد آن بر پیشانی مانع نزول فضلات است بچشم بسبب قوت قبضیکه دارد وپرورده نمودن توتیا با آب آن جهت رمد بسیار مفید وچون برگ آنرا در آب بجوشانند تا قوت آن در آب آید پس مالیده صاف نمایند وباز بجوشانند تا غلیظ گردد جهت رفع بیاض چشم مؤثر الفم خائیدن برگ آن جهت قلاع دهان النملة والحمرة ضماد برگ تازه آن جهت نمله وحمره که حرارت آن درکمال شدت نباشد الحکة والجرب والجذام والامراض السوداویة آشامیدن عصاره برگ تازه آن جهت جرب صفراوی وتسکین التهاب صفرا نافع وشریف گفته که اطبای یونان وفارس رفتند باین معالجه جذام را درابتدا مینمایند بدین قسم که بیخ آنرا ریزه کرده هر روز بقدر یک اوقیه با یک رطل آب میجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده مینوشند چهار پنج مجلس عمل میکند ودفع سودای سوخته مینماید وجهت جذام مجرب دانسته اند وشرط است که در روز قبل از آن اسفیدباج گوشت گوسفند فربه تناول نمایند ودر روز سوم طبیخ مذکور را بنوشند وتا چند روز بعد از آن مداومت نمایند وباید که روز دیگر شرب آن که روز راحت است بحمام روند وبغدادی وغیره نوشته اند که در شراب وبعد از آن بدستور طبیخ دهند وبیاشامند ودر اثنای آن بحمام روند وانطاکی طبیخ مذکور را جهت قروح رطبه وجرب وحکه ورفع آثار بهتر از چوب چینی دانسته وچون بیخ آنرا ریزه کرده با برگ مورد بسوزانند جهت قروح وامراض مقعده ومنع زیادتی قروح خبیثه وریانیدن موی سریع الاثر وثمر آن در جمیع افعال مانند برگ آن وقاطع نزف الدم واسهال مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن در ورمهای گرم بوزن آن اشنه وبوزن آن نوفل مضر سپرز ومورث قولنج مصلح آن کثیرا وبالخاصیت تعلیق شاخ آن بر سقف خانه ودر دروازه مبطل سحر وبا خود داشتن آن مورث جاه دانسته اند وبخور برگ وبا عصاره آن نیز گریزاننده هوام است *

* فصل العین مع الیاء المثناة التحتانیه *

عینون بکسر عین وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم نون وسکون واو ونون *ماهیت آن* غافقی گفته این اسم را نزد ما بر دو نوع از گیاه اطلاق مینمایند یکی را کحلا وکحلان وسلیس نامند وآن نباتی است بسیار تلخ واز ساق آن شاخهای بسیار باریک راست طولانی صلب روئیده وبرگ آن کوچک مانند برگ مورد وبا متانت ورنگ شاخهای آن ما بین سیاهی وسرخی ودر هر شاخی گلی سرخ رنگ مستدیر مانند درهمی ومائل بسیاهی ومنابت آن کوهستانها واطبای اندلس آنرا

عود الصلیب

عوسج

عینون

سنا بان می نامند ونوع دوم برگ آن خوشبو مانند مرزنجوش وازان بلند تر وشاخهای آن طولانی بقدر ذرعی ویا زیاده مقدار ایستاده از یک ساق وروئیده نزدیک بیخ آن ودر اطراف شاخهای آن گلی زرد رنگ ومنبت آن نیز کوهستانها وبا قوت قابضه واین بهتر از نوع اول است واسلم ازان در فعل * طبیعت آن گرم وخشک در اول ودوم * افعال وخواص آن اهل اندلس آنرا بجای سنا مکی مستعمل دارند جهت آنکه مسهل اخلاط ثلثه است خصوصا سودا وخلط بارد یعنی بلغم وسودا چون یک قبضهٔ آنرا با انجیر بجوشانند وصاف کرده بیاشامند وجهت اوجاع ظهر ومفاصل وعرق النسا ونقرس ومغثی است مصلح آن عناب وانیسون مقدار شربت آن دو درهم تا سه درهم *

* عیوان * بکسر عین وسکون یا وفتح واو والف ونون شیخ الرئیس رحمة الله تعالی علیه نوشته الخواص محلل است اعضاء الراس جهت امراض باردهٔ دماغ ومنع زکام بارد العین قطور آب آن جهت حدت بصر مفید است *

* عین الدیک * بفتح عین وسکون یا ونون والف ولام وکسر دال مهمله وسکون یا وکاف بفارسی چشم خروس نامند وگویند بهندی کهنکچی نامند * ماهیت آن تخم درختی است صلب سرخ صیقلی براق مدور بیضی وگویند درخوشهٔ مانند بطم میباشد ودرخت آن آنچه بتحقیق پیوسته درخت بقم وآن ثمر آنست ودر جبال هند ودکهن بهم میرسد وکسانیکه گفته اند که کهنکچی شاید شبیه باشد زیرا که هیأت کهنکچی دیده لیکن چنان است بلکه کهنکچی دانهای آن گرد کوچک بقدر دانهٔ نخود کوچک واستهٔ آلوبالو ودو نوع میباشد سرخ وسفید ودر حرف الکاف بیان آن انشاء الله تعالی خواهد آمد وبالجمله طبیعت آن در سوم گرم ودر دوم خشک وبا رطوبات فضلیه * افعال وخواص آن مفرح ومقوی اعضا وحافظ قوتها ومانع پیری وجهت ازدیاد منی وتقویت باه بسیار مؤثر دانسته اند بحد افراط وجزو اعظم معجون ملوکی وحافظ الصحة است مقدار شربت آن از نیم درم تا یک مثقال مضر محرورین ومصلح مصلح آن کشنیز وباید که با شیر تازه دوشیده ویا ترنجبین خیسانیده ویا مسکه استعمال نموده شود

* عیون * جمع عین است وآن عضوی از اعضای معروفهٔ حیوانی است * طبیعت آن گرم وتر ورطوبت آن زیاده از اعضای دیگر وحرارت آن مائل باعتدال است * افعال وخواص آن بهترین همه چشم گوسفند است وچشم طیور تمامی ردی مائل بیبوست وزیاده کنندهٔ منی است زیادتی نیکو وسریعة الاستمراء در محرورین وردی ومضر مبرودین مصلح آن نمک وصعتر وخوردن مسلوق آنست

* عین البقر * اسم نوعی از انگور بزرگ دانه است که شیرینی آن کم باشد وپوست آن غلیظ وسیاه باشد ونزد اهل مغرب اسم نوعی از آلوی بزرگ دانه است وذکریا فت وبطیء الهضم وثقیل بر معده است وافعوان را نیز نامند

* باب نوزدهم دربیان ادویهٔ که حرف اول آنها غین معجمه است * فصل الغین مع الالف *

* غار * بفتح غین والف وراء مهمله بیونانی وانیمورو سقلیموس ونزد اهل شام زند وبفارسی باهشتان وبفرنگی لاورس نامند * ماهیت آن درختی است عظیم تا هزار سال میماند واهل یونان آنرا بسیار احترام مینمایند وشاخهٔ آنرا در دست میدارند وازخود دور نمیکنند وحکمای ایشان ازچوب آن تاج میسازند برگ آن نرم تر از برگ بید وبلند تر ازان وتلخ وخوشبو وبا انجیر آن را نگاه میدارند آنرا خوشبو میکردانند ومانع کرم زدن آنست وجبلی وسهلی میباشد برگ جبلی آن باریک تر از برگ سهلی ومخصوص ببلاد شام است وازانجا بمصر میبرند وثمر آنرا بیونانی دافنی وبفارسی

دهشت تا منند و آن بقدر فندقی کوچک و پوست آن تا رک سیاه رنگ و مغز آن دو پاره و زرد رنگ و چرب و خوشبو و چون
کهنه گردد مائل بسرخی و تیرگی میگردد و رطوبات آن تا سه سال * طبیعت آن گرم و خشک در دوم مغز ثمر آن گرم تر از برگ
و پوست آن و ثمر آن خشک تر از سایر اجزای آن و روغن آن گرم تر از سایر اجزا و گرم تر از روغن گردکان * افعال و
خواص آن محلل و مفرح و مقوی و مدر و تریاق سموم خصوص حب آن اعضاء الرأس آشامیدن حب آن با شراب جهت
دفع لدغ افعی و ریاح محتبسه و صرع و وسواس و تقویت ذهن و فهم و سعوط آن جهت شقیقه و لقوه و تدهین بدهن آن جهت
درد اعصاب و رفع اعیا و اختلاط ذهن و تفتیح دهانهای عروق الاذن قطور سائیدهٔ حب آن در روغن گل و سرکه و یا خمر کهنه
جهت اوجاع باردهٔ گوش و رفع دوی و طنین و ثقل سامعه و باعث تقویت آن و بدستور قطور دهن آن الفم مضمضه بطبیخ برگ
آن جهت درد دندان الصدر لعوق برگ و حب آن با عسل و یا باطلا جهت امراض بارده و با سکنجبین جهت امراض حاره
و ضعف نفس و لضیق النفس الانتصاب و سیلان فضول از ریه و قروح ریه و سرفهٔ کهنه و ضیق النفس اعضاء الغذاء آشامیدن حب آن
جهت تحلیل ریاح غلیظه و مغص و قولنج و امراض جگر و سپرز و با عسل جهت قرحهٔ امعا و آشامیدن دهن آن با شراب
انگوری جهت وجع کبد و بدستور قشر آن و آشامیدن طبیخ برگ آن مقی و آشامیدن دو مثقال حب آن خشک سوده مسکن
مغص در ساعت اعضاء النفض دهن آن مغثی و مقی و مدر بول و حیض و طبیخ برگ آن جهت امراض مثانه و رحم شرب
و با عسل جهت امراض بارده و با سکنجبین جهت حاره و تطول و جلوس در آن جهت امراض گرده و مثانه و رحم و آشامیدن
یک درهم از قشر آن مفتت حصاة و کشندهٔ جنین است بسبب تلخی بسیار که دارد و بدستور حب آن نیز مفتت حصاة و حمول
آن مسقط جنین الحمی تمریخ بدهن آن جهت رفع قشعریرهٔ حمیات السموم آشامیدن حب آن با شراب جهت گزیدگی مار
و عقرب و سائر هوام و بدستور ضماد بدان جهت لسع زنبور و نحل و غیر اینها الاورام ضماد آن با نان و یا با سویق جو جهت
تسکین ضربان اورام حاره المفاصل آشامیدن آن و دهن آن و تمریخ بدان جهت اوجاع مفاصل و اعصاب و درد کمر
و غیرها الزینة طلای آن با شراب جهت بهق و کلف و رفع آثار جلد موثر المضار حب و دهن آن مرخی معده و مغثی و محرک
قی و مصلح آن کثیرا و مقدار شربت از حب و برگ آن نیم مثقال و تا دو مثقال آن مسهل بدل آن حب المحلب و ساذج
و اگر یافت نشود بادام تلخ و سپستان نیز گفته اند الخواص طرد الهوام پاشیدن آب طبیخ برگ آن در خانه گریزانندهٔ
مگس و هوام است و بدستور افتراش برگ آن صاحب فلاحه گوید چون برگ آنرا بادست بچینند بقسمیکه بر زمین نیفتد
و بر پس گوش خود کند از بد مستی شراب که بنوشند مست نگردند و چون در موضعی که طفل خواب میکند و بستر او در خواب
یکی از آن دیگر نترسد و با خود داشتن آن مورث جاه و قضای حاجت و تکیه کردن بعصای آن باعث جلای بصر و تقویت همت
و اغتسال بدان در حمام باعث رفع تعسر و حصر و چون روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بخور نماید کسیکه از ازدراج
و مردم میماند و باشد زائل گردد و رفع آزار کرد در بدستور اخذ روغن آن آنست که دانهٔ آنرا نیمکوفته در آب طبخ نمایند
و بگذارند تا سرد شود آنچه بر روی آب ایستد بردارند و یا عصارهٔ برگ و ثمر آنرا در آب طبخ دهند تا قوت آن در آب آید
پس با روغن زیتون در قدر مضاعف و اگر میسر نباشد بآتش ملایم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند و از ما نسوزد پس
صاف نموده بکار برند *

* غاریقون * بفتح غین و الف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون * ماهیت آن چیزیست

شبیه به بیخ پوسیده که در جوف بعضی اشجار و مال خوردهٔ کهنه پوسیده و مانند درخت الجوز و صنوبر و امثال اینها و یا ریشهٔ
آنها است که پوسیده گشته بسبب تعفین مانند قاد که از درخت بلوط بهم میرسد و بعضی ریشهای پوسیده و بعضی قطر ذا لهتة
اند و آن نر و ماده میباشد و بالوان مختلف و طعم آن با حلاوت ظاهر و حرافت و مرارت و قبض نر آن اندک صلب تر از
مادهٔ و مستدیر و با طبقات که گویا شئ واحد است بخلاف مادهٔ آن و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و بهتر و مستعمل
مادهٔ سفید سبک وزن املس با طبقات مستوی غیر مستدیر است که قطعهای آن بزرگ و رخو باشد و با اندک سودن از هم
بپاشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون و زرد و سرخ آن قریب بسمیت و سیاه آن سمی و همهٔ آن غیر مستعمل و همچنین
نر آن و شرط استعمال آن آنست که بر پرویزن موی بمالند تا لطیف آن جدا گردد و اجزای سمیهٔ آن بماند و نکوبند زیرا که
اجزای سمیهٔ آن که بشکل ناخن چیده هست بکوبیدن کوفته داخل میگردد * طبیعت آن خواه نر و خواه ماده بقول شیخ الرئیس
در اول گرم و در دوم خشک با جوهر هوائی و مائی و ارضی لطیف و بقول دیگران گرم و خشک در دوم و بعضی گرمی آنرا
زیاده از خشکی آن تا سوم و بعضی مرکب القوی و بعضی تر دانسته اند و با قوت تا بهنه و صاحب ارشاد گرم در اول و خشک
در دوم گفته * افعال و خواص آن مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط با هم و ملطف اخلاط غلیظه و مقطع مواد لزجهٔ
غلیظه و محلل نفخ و ریاح غلیظه و اورام صلبه و قولنج هر نوع که باشد غیر ایلاوس و مفتح سدد خصوص سدهٔ کبد و گرده و
معین ادویهٔ مسهله و رسانندهٔ آنها باقصای بدن و جاذب مواد از اقاصی و اعماق بدن و مدر بول و حیض و رافع وهن
عضل و سموم منهوشه و مشروبه و ادویهٔ سمیه و بغایت مقوی عصب و دل و دماغ و مفرح بالعرض و مصلح فساد اخلاط فاسده
و حمیات بلغمیه و بی غایله و محمود العاقبت است * اعضاء الرأس جهت صداع بارد و بلغمی مزمن و کهنه و شقیقه و رفع بخارات
خصوصا با هلیلهٔ کابلی و مصطکی و با فاوانیا جهت صرع و با ریوند جهت نزلات و غرغرهٔ آن با میپختج جهت تحلیل ورم حلق
و عضلات آن و تقویت لثه و دندان و احتقان آن جهت ابتدای نزلات و باثیه * اعضاء الصدر نیم درم آن با آب جهت
نفث الدم و نزف الدم صدر و یک درم آن با انیسون جهت ربو و نفس الانتصاب و با رب السوس بوزن آن جهت درد سینه و سرفهٔ
مزمن بارد بلغمی و ضیق النفس و عسر آن و با طلا جهت قرحهٔ ریه * اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن یک درم تا یک مثقال آن
با ریوند جهت امراض جگر و معده و ترش شدن طعام در معده و با سکنجبین جهت یرقان سدی و سپرز و مثل آن اسارون با عسل
سرشته جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و درد احشا و کمر و گرده و با افسنتین معجون با عسل بشرط مداومت جهت استسقای
لحمی و زقی و با انیسون جهت اوجاع باطنیه و با رازیانه نیز جهت درد احشا و سنگ گرده و مثانه و با عسل جهت قولنج و
انواع ریاح و حقنهٔ آن نیز جهت قولنج و ورم و قروح امعا و مضغ آن بتنهائی و بلعیدن آب آن نیکو دوائی است برای وجع
معده و جشای حامض و ایستادن طعام بر سر معده و یک درم آن با ماء القراطن اگر تپ باشد جهت اسهال بلغم و سودا
و صفرا با هم مخلوط و اذابهٔ خلط غلیظ و جذب از اقاصی بدن و ادرار بول و حیض و رفع مغص و اختناق رحم و تحلیل ریاح
آن و اگر تپ نباشد با نومالی و با صبر نیز جهت اختناق رحم و قرحهٔ آن و با قلیلی جند جهت اقسام قولنج بلغمی و ریحی
و ایلاوس و با ریوند جهت تفتیت سنگ گرده * الاورام و الالات المفاصل و الحمیات آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه
جهت جمیع انواع اورام و بدستور طلای آن و نیم درم آن تا نیم مثقال و یک درم با سکنجبین جهت اوجاع مفاصل و عرق
النسا و با صبر جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و امراض اعصاب و حمیات نائبه بعد نضج ماده و حمیات کهنه و

نهش حمیات و دو درهم آن با شراب قلیل از قویت ما لیح نهش آن ر حقنهٔ آن نیز جهت حمیات ربا ئیه ربا ماء القراطن نیز جهت حمی السموم آشامیدن آن یک درم تا دو درم با شراب جهت لسع مار و سائر هوام و بدستور ضماد آن بر موضع لسع آنها و داشتن آن با خود جهت منع گزیدن عقرب الزینة آشامیدن چهار قیراط آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و اقسام زبون آن همه مهلک و مورث کرب و خناق و امراض ردیه مصلح آن در همه حال چند باد شرو قی فرمودن با ب گرم و شیر تازه و بقه و بیع و سائر تدابیر کنندش خورده را بعمل آورند مقدار شربت آن در غیر مطبوخ و مفرد یک درم و در مطبوخ تا یک مثقال بدل آن نصف وزن آن شحم حنظل و بوزن آن تربد و ربع آن زنجبیل با هم و ربع آن فربیون و دو وزن آن بسفایج و بدستور دو وزن آن افتیمون و عشر آن غاریقون سفید است و حبوب و قرص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

* غاز * بفتح غین و الف و زای معجمه اسم فارسی نوعی از مرغابی است بزرگتر از اردک و بعربی قاز و اوز نیز نامند و ذکر یافت در حرف الالف * طبیعت آن گرم تر و غلیظ و تر از اردک * افعال و خواص آن نیز مانند آن و روغن آن محلل و مفتح و جهت ریاح و مغص و امتعا و درد مفاصل شرباً و ضماداً نافع است و در قرابادین کبیر دهن آن در اوز نیز مذکور شد *

* غاغالس * بفتح دو غین معجمه و دو الف بعد از هر یک و ضم لام و غین مهمله و غالسنس بفتح غین و الف و لام و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم نون و سین نیز نامند و بیونانی بمعنی منتن الرائحه است و غالونیس نیز آمده و نزد اهل مصر مشهور بقس الکلاب و در طبرستان پلهم نامند * ماهیت آن نباتی است املس و برگ آن نرم و بدبو چون بد ست بمالند تلخ و بلذاع و گل آن بنفش با رنگ و حکیم میر محمد مؤمن نوشته نبات آن بقدر نیم ذرع و برگ آن املس و بدبو و گل آن چتری و سفید مانند گل شبت و ثمر آن بقدر عنب الثعلب و بعد از رسیدن سیاه و در آب ممکر دد و در دار المرز سرکه را با آن رنگین میسازند و بیخ آن سفید و با تجویف منبت آن خرابها و شوره زارها و اطراف بساتین و در گرمابهم میرسد * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و گرم و خشک در دوم نیز گفته اند و بعضی در سوم * افعال و خواص آن الاذن ضماد برگ و شاخ آن با سرکه جهت ورم گوش اعضاء لصدر خوردن ساق تر و تازه خام آن مانند سبزیهای دیگر جهت سرفهٔ کهنه و ربو و ضیق النفس هر نوع که باشد و ربو و درد سینه بعد بدل دگه تا اثر تمام آن چیزی دیگر ندانسته اند اعضاء النفض مفتح سدد و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و محلل ریاح الجرب والحکة و الاورام والقروح جهت جرب و حکه و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و سرطان و قروح خبیثه و ورم صلب انثیان خصوصاً چون برگ و شاخ آنرا با سرکه روزی دو سه مرتبه ضماد نمایند و بدستور اغتسال بطبیخ آن روزی چند مرتبه و بالخاصیة جهت علل صفراوی مقدار شربت آن تا پنج درهم و آشامیدن طبیخ بیخ آن بقدر ده درم مسهل قوی بلغم و سودای رقیق و سریع العمل است *

* غافث * بفتح غین و الف و فتح فا و ثاء مثلثه فوقانیه بر وزن آفت و بکسر فاء و ثاء مثلثه نیز آمده بلاطینی اوبطوری و بیونانی اکر مومنه نامند و نبات آنرا حشیشة الغافث و شجرة البراغیث و شوکة منتنه نامند * ماهیت آن گیاهی است هاردار و برگ آن هم راز و عریض و طولانی و مزغب و از وسط برگهای آن شاخی مجوف خشن رسته و گل آن کبود مائل بسفیدی و طولانی و جمیع اجزای آن بسیار تلخ و اندکی قبض و با عفوصت و قبض کمی و حرارتی چند دارد و مستعمل گل

آلست و یا عصارهٔ آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند بهترین آن فارسی است که از کوهستان شیراز آورند و رومی نیز
* طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و جمعی بالعکس نیز گفته اند و صاحب ارشاد گرم و خشک در دوم دانسته و باقوت
قابضهٔ کمی * افعال و خواص آن ملطف و مقطع و جاذب و جالی و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و تنقیهٔ مجاری آن و جهت تبهای
مرکبه و اسهال اخلاط سوخته و ادرار بول و شیر و حیض و عرق و اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن حشیش و با عصارهٔ آن جهت
اوجاع کبد و تفتیح سدهٔ آن و سدهٔ طحال و تقویت کبد و تحلیل اورام آن و اورام طحال و صلابت آن و صلابت معده و سوء
القنیه و استسقاء و ادرار بول و حیض و با شراب جهت قروح امعا و حمول آن مدر قوی حیض بعد از یاس از آن القروح آشامیدن
نیم مثقال از حشیش آن با آب شاهتره و سکنجبین و همچنین گل و عصارهٔ آن و ضماد کیاه آن با پیه خنزیر کهنه و با پیه هر حیوانیکه
باشد سرشته جهت قروح عسرة الاندمال و طلای عصارهٔ آن جهت جرب و حکه و ذرور آن مجفف و التیام دهندهٔ زخمها
الحمی جهت حمیات مزمنهٔ کهنه و مرکبه و سوداویه و صفراویه و محترقه بتخصیص عصارهٔ آن با عصارهٔ افسنتین الزینة جهت
داء الثعلب و داء الحیه گویند مضر طحال است مصلح آن انیسون مقدار شربت آن در غیر مطبوخ تا سه درم و در مطبوخ
تا هفت درم بدل آن در حمیات بوزن آن اسارون و نیم وزن آن افسنتین و طریق اخذ عصارهٔ آن آنست که کیاه آنرا
و آب آنرا کرفته در آفتاب بگذارند تا منعقد گردد پس اقراص ساخته خشک نمایند * طبیعت آن سرد و خشک و الطف
از جرم آن * افعال و خواص آن ملطف و مقطع و رافع جرب و حکه و تبهای کهنه و درد جگر با آب شاهتره و سکنجبین
مقدار شربت آن نیم مثقال تا یک مثقال مضر انثیین مصلح آن مصطکی بدل آن سه وزن آن غافث و گویند سه وزن آن سماق
است و تخم آنرا چون با شراب بیاشامند جهت قروح امعا و نهش هوام مفید و حب و اقراص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت
* غالیون * بفتح غین و الف و کسر لام و ضم یا و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی عاقد اللبن جهت آنکه شیر را
مانند انفحه منجمد میکرداند * ماهیت آن نباتی است ایستاده برگ آن طولانی و گل آن زرد و باریک و ریزه و انبوه
و خوشبو با اندک حدت و منبت آن کنار آبهای ایستاده * طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم * افعال و خواص آن
حابس نزف الدم و ضماد گل آن جهت سوختگی آتش و قطع خون جراحات و با قیروطی و روغن گل جهت رفع اعیا و بیخ
آن در آخر اول گرم و در دوم تر افعال و خواص آن بغایت محرک باه است *
* غالمون * بفتح غین معجمه و الف و کسر لام و ضم میم و سکون واو و نون شیخ الرئیس نوشته دوائی است خوشبو و سفرجلی
رنگ با قوت مجففه با حدت کمی و منجمد کنندهٔ شیر مانند انفحه و گل آن جهت قطع انفجار خون و سوختگی آتش مفید
مولف گوید شاید این خود غالیون و یا قریب بدان باشد *
* غالیه * بفتح غین و الف و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها * ماهیت آن از ادویهٔ مرکبهٔ قدیمه است گفته اند از
مخترعات جالینوس و اصل آن مرکب از عنبر و حصی لبان و روغن بان سه جزو و عرقهای خوشبو است پس جهت اغراض
و اغراض دیگر عود هندی و سک و رامک و لادن و امثال اینها اضافه مینمایند و در قرابادین کبیر نسخ آن ذکر یافت
* طبیعت آن گرم و خشک و بحسب تراکیب طبیعت آن مختلف میباشد در حدت و عدم آن * افعال و خواص
آن مقوی قلب و دماغ و سائر قوی و ارواح و اعضا و مفرح اعضاء الراس تمریخ بدان با روغن بان و یا خیری جهت تسکین
صداع بارد و فالج و لقوه و بدستور با شراب و استشمام آن منعش صاحب صداع و مسکن صداع بارد و آشامیدن آن با شراب

غالیون

غالمون

غالیه

مسکر وتقطیر محلول آن در یکی از ان از روغن در گوش جهت صرع و سکته و وجع گوش و اعضاء العصب و بوئیدن آن مفرح ومقوی قلب و اعضاء النفض و حمول آن جهت اوجاع بارده رحم و تحلیل ورم صلب بلغمی آن و ادرار طمث واختناق رحم واصلاح حال آن و تنقیه رحم را مهیای آبستنی کرد اند و طلاء آن بر احلیل ملذ جماع است *

* فصـــــــل الغین المعجمة مع الباء الموحدة *

غبار الرحی

* غبار الرحی * بضم غین و باء موحده و الف و راء مهمله و الف و لام و راء مهمله و حاء مهمله و یا بفارسی گرد آسیا نامند * افعال و خواص آن مجفف سعوط آن جهت قطع رعاف و ضماد آن بر پیشانی جهت منع ریختن مواد بچشم و تقویت اعصاب نافع است *

غبیرا

* غبیرا * بضم غین و فتح باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و الف بفارسی سنجد و بترکی ایکده نامند * ماهیت آن ثمر درختی است بزرگ بقدر درخت عناب و برگشان و در بلاد بسیار میرد بهم میرسد و برگ آن خشن را غبیر را لهذا آنرا غبیرا نامند و دو نوع بود نر و ماده و نر آن ثمر نمیدهد و ماده آن دو نوع میباشد یکی ثمر آن بقدر عناب و قدری کوچکی و کنار و پوست آن نازک و بعد از رسیدن پوست آن سرخ میگردد و از مغز خوب جدا میشود و مغز آن سفید رنگ شیرین خوشبو و خوش طعم و در جوف آن تخمی اندک طولانی شبیه با استه عناب و کنار و دوم ثمر آن بزرگتر از نوع اول و پوست آن سبز سرخ رنگ و از مغز جدا میگردد و مغز آن نیز سفید رنگ ولیکن مانند آرد نرم میباشد و تخم آن بآسانی از آن جدا میگردد و در شیرینی از آن نوع کمتر و این را بفارسی سنجد آردی نامند و هر دو نوع در وسط تابستان میرسند و قوت آن تا دو سال باقی میماند * طبیعت آن سرد در اول و خشک در دوم و خشکی خام آن زیاده * افعال و خواص آن مقوی و مفرح امراض الراس جهت صداع خصوصا حادث از ترقی البخره از معده و سائر بدن امراض الصدر سرفه گرم را مفید اعضاء الغذا مقوی معده و قوت ماسکه و دابغ آن و مسکن قی و قاطع صفرا و مانع صعود البخره و انصباب مواد بمعده و سیلان رطوبات و حابس اسهال خصوصا خام آن و سویق آن نیز جهت امور مذکوره مفید و سحج صفراوی را مفید و حابس ادرار بول و مانع تقطیر آن و اطفال را بسیار موافق تنقل بدان جهت آنکه معتدل مزاج ایشان است مقدار شربت آن تا پنج عدد و گل آن سفید مائل بزردی و بعضی زعفرانی رنگ گفته * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بسیار خوشبو و تند بحدیکه در جائیکه درخت گلدار آن باشد بوی آن باطراف تا هفت هشت خانه میرسد * افعال و خواص آن مهیج شهوت باه خصوصا از زنان و لهذا زنان و دختران نورس را از استشمام رائحه آن منع مینمایند و در ادویه و باثیه گل آنرا داخل میکنند و استشمام آن نیز مفرح و مقوی دل و دماغ و آشامیدن آن جهت امراض دماغیه مانند فالج و لقوه و تقویت دماغ و قلب امراض الصدر و الرئة و جهت امراض ابن هرد و عضو مانند ربو و قرحه ریه امراض اعضاء الغذاء جهت تقویت معده و جگر و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و استسقا و یرقان و لرزه حمیات مفید مقدار شربت آن یک مثقال القروح و الجروح چون برگ آنرا بر جراحت و قرحه بندند بچرک آورد و چرک آنرا پاک سازد و ملتئم کرد اند که احتیاج بدوائی دیگر نباشد و اگر برگ تازه آن نباشد برگ خشک آن نیز مفید است و روغن آن که آنرا در روغن طبخ دهند تا مهرا کرده تدهین بدان جهت مفاصل و استرخا و رارکردن موی مجرب و عرق گل سنجد محلل ریاح معده در جمیع افعال مانند آنست و از آن ضعیفتر

* فصـــــــل الغین مع الذال المعجمة *

* غداف * بضم غین و دال مهملتین و الف و فا * ماهیت آن نوعی از کلاغ کوچک است بقدر زاغچه مائل بسیاهی و منقار و پای آن سرخ نیست بخلاف زاغچه که رنگ آن سیاه و منقار و پای آن سرخ است * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن گوشت آن صلب و مولد خلط فاسد و مطبوخ آن باشبت جهت ریاح تهیگاه و درد زانو و ریاح باردهٔ جوف است و زهره و سرگین آن بسیار حاد و جالی و رافع آثار و مقوی بصر است

** فصــــــــل الغین مع الراء المهملة **

* غراب * بضم غین و فتح راء مهمله و الف و باء موحده اسم جنس کلاغ است و سه نوع است یکی ابلق و آنرا غراب الابقع و دوم سیاه بزرگ و آنرا غراب اسود نامند و بترکی قوزغون و سوم سیاه کوچک و آن در کشت زارها بسیار میباشد و بغراب الزرع موسوم و اهل انطاکیه آنرا اغشاق نامند و بفارسی کلاغ سیاه و آنچه از غراب الزرع کوچکتر و منقار و پای آن سرخ است بفارسی زغن و زاغچه نامند و ابن عمران غداف است و جیفه نمیخورد و بهترین آن مختلف یعنی بچهٔ آنست * طبیعت آن گرم و خشک در اول * افعال و خواص آن جهت مبرودین و مرطوبین و مشایخ و زیادتی منی مفید و خوردن هریسهٔ آن جهت تحریک باه و باید که قبل از طبخ مکرر در آب طبخ دهند و آب آن را بریزند پس با سرکه طبخ دهند تا مهرا شود که مصلح آنست برای محرورین و در خواص مانند غراب الزرع را از صنف آنست غراب سفید که ابقع یعنی ابلق باشد و بهترین این بچهٔ آنست * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن دیر هضم و ردی الغذا و اجتناب از آن اولی و خوردن آن قاطع باه و تعلیق چشم آن مورث بیخوابی است * زاغ طبیعت آن در سوم گرم و خشک و در سائر خواص مانند غداف است و بغایت ردی الغذا و نخوردن آن اولی است آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل ریاح و قولنج و جلوس در طبیخ آن یعنی مرقهٔ آن جهت ازالهٔ ریاح شافکه الزنه چون زنده آنرا در ظرفی کنند و براده آهن و حموضات مانند سرکه تمر و آب اترج بر سر آن ریزند و سر آن را بپوشند و چهار روز در سرگین اسب دفن کنند تا حل گردد پس بیرون آورند همهٔ آن روغن خواهد بود و آن بتنهائی و یا با سرگین آن خضابی نیکو و مجرب گفته اند و تا مدتی رنگ آن میماند و متغیر نمیگردد و در تغییر رنگ وضع و رویانیدن موی مجرب * کلاغ سیاه و زاغچه در اول گرم و خشک * افعال و خواص آن مولد خون صالح و محرک باه و مضر محرورین مصلح آن سرکه و زهرهٔ همه انواع آن جالی و حاد و جهت رفع بیاض و ناخنه و با زهرهٔ خروس و عسل جهت ظلمت بصر و زایل آثار و نیز حاد و جالی و جهت بهق و برص و زوال آثار مفید و خوردن گوشت خشک آن با عسل سه روز هر روز سه قیراط جهت رفع بهق و طلای خون خشک کردهٔ آن رافع بواسیر و طلاء سوختهٔ آن رویانندهٔ موی است *

* غرب * بفتح غین و را و باء موحده بیونانی اطاء و بشیرازی وزک و باصفهانی و شلک و در تنکابن و دیلم ارجا نامند * ماهیت آن درختی بسیار بزرگ است از جنس خلاف یا صفصاف با اختلاف اصطلاح آن و برگ و پوست آن سفید و برگ آن بقدر برگ خلف و از آن صمغی بعمل میآید بزدن تیغ بساق آن در هنگام ظهور شکوفهٔ آن و اکثر مستعمل لحاء و برگ و صمغ آنست * طبیعت آن در دوم سرد و خشک و بعضی تا سوم و زیاده از صفصاف دانسته اند * افعال و خواص آن گل و برگ و عصارهٔ ماخوذ از آن سرد و مجفف بی لذع و با عفوصت و لحای آن قریب بدان و خشکنرا از آن الاذن قطور عصارهٔ برگ و بیخ مسحوق آن با روغن گل جوشانیده در پوست انار جهت تسکین وجع گوش و آمدن چرک از آن و بدستور مطبوخ پوست تازهٔ آن و شستن سر و طبیخ لحای آن جهت حزاز العین قطور عصارهٔ گل و برگ و صمغ آن جهت جلای بصر و رفع بیاض

و ورم و آثار بعد بلد الفم غرغرهٔ بطبیخ قشر آن و یا عصارهٔ آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده موافق اصل و آشامیدن
قشر آن و بدستور ثمر آن جهت نفث الدم اعضاء الغذاء و آشامیدن برگ سائیدهٔ آن با فلفل جهت رفع مغص و قولنج
حادث در امعای دقاق که ایلاوس نامند العیاذ بالله و جهت سدهٔ کبد و بتنهائی با آب مانع آبستنی و آشامیدن عصارهٔ آن اخراج
کنندهٔ علق است از حلق و آب افشردهٔ آن جهت دفع سیلان و چرک اعضای باطنی و سدهٔ جگر و المفاصل و طول طبیخ آن جهت
فقر من القروح ضماد پوست و برگ تازهٔ آن بر اعضای مقطوعه و مجروحهٔ ردیهٔ طریه نافع و گل آن داخل مراهم مجففه کرده
میشود و ذرور گل آن مجفف قروح مزمنه و آکله و بدستور ذرور خاکستر آن الزینة طلای خاکستر قشر و یا چوب درخت آن
با سرکه جهت اسقاط ثآلیل منکوسه و غیر منکوسه در دست و پا و ثآلیل مدوره شبیه بسر میخ که مسماریه نامند و پوست بیخ
آن داخل خضابات مو کرده میشود برای سیاهی آن و رماد چوب مغسول آن قائم مقام توتیا است مضر گرده مصلح آن صمغ
عربی بدل آن نیم وزن آن اقاقیا است و گفته اند که از تنهٔ درخت آن نمکی بر می آید سفید و از کب بهترین املاح است
و آنرا بجای املاح دیگر استعمال مینمایند

* غری * بکسر غین وفتح راء مهمله و یا بفارسی سریشم و بهندی سریش و بترکی [illegible] نامند * ماهیت آن عبارت
از چیزهای لعابی چسپنده است که بطبخ غلیظ و چسپنده شده باشد و انواع میباشد و مراد از مطلق آن سریشمی است که از
پوست گاو سازند و بعد از آن سریشم ماهی است و بعد از آن آنچه از نشاستهٔ گندم مرتب نمایند * طبیعت مجموع آن
بمراتب گرم و خشک است

* غری الجلود * سریشمی است که پوست حیوانات مکرر بجوشانند در آب تا مهرا شود و ممکن ارند تا درد آن ته نشین
گردد و صاف نمایند و باز طبخ میدهند و همچنین مکرر عمل مینمایند تا دیگر درد آن متمیز نگردد پس آنقدر طبخ مینمایند
که غلیظ گردد و در آفتاب چندان برهم میزنند که بحد انعقاد رسد پس قلمها بریده خشک مینمایند و عند الحاجت هر مقدار
که بخواهند در آب گرم بر آتش طبخ مینمایند تا گداخته گردد و گرما گرم شد وصل اخشاب و جلود و غیرها بدان
مینمایند و بهترین آن معمول از پوست گاو است که صافی باشد و از آن بهتر آنچه از بره سازند * طبیعت آن در دوم گرم
و خشک * افعال و خواص آن مغری و مجفف امراض الراس طلای آن جهت سعفهٔ کهنه و قروح سر مؤثر امراض الصدر
آشامیدن محلول آن در آب بتنهائی و یا با سرکه و یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر که مانند حسو تحسی بدان نمایند جهت نفث
الدم صدر و قرحهٔ ریه نافع الجروح و حرق النار و جبر الکسور و الفسوق و الجرب و القوبا و غیرها ضماد آن با عسل جهت
ورم زخمها و التیام جراحات و استحکام استخوان شکسته و [illegible] و قیلة الماء و با آب جهت سوختگی آتش و منع آبلهٔ آن
و با زرد چوبه و جوز السرو و با سرکه سرشته جهت فتق تازه که دامن بر ان بندند و نگشایند و جهت منع ورم زخمها و التیام
جراحات و با مازو و جوز السرو جهت فتق و قیلة الماء و با سرکه جهت جرب متقشر و تقشر جلد و قوبا و سعفه و بهق و برص و رفع
آثار و جلای بشره و چون گداخته بچشم خرگوش آلوده بر جراحات که خون از آنها جاری باشد گذارند بند نماید و در
سوختگی آتش درد و وجع و التهاب آنرا تسکین دهد و منع آبله کند و محرق مغسول آن قائم مقام توتیا است

* غری السمک * بفارسی سریشم ماهی نامند * ماهیت آن رطوبتی است منجمد شبیه به پیه که در شکم نوعی ماهی بهمی
بدرازی که خنزیر البحر نامند و امثال آن بهم میرسد و سفید و بعضی سیاه و باقی اجزا میباشد * طبیعت آن گرم و خشک در

و اواخر اول یا اوائل دوم * افعال وخواص آن قریب بغری الجلود است اعضاء الصدر مل اوست آشامیدن آن وزن از یک مثقال تا دو مثقال جهت سل مجرب الزینة ضماد آن جهت شقاق رخسار و برص مفید و آنچه از شاسته و سرنج و امثال آن ترتیب میدهند در منافع قریب باصل آنست آشامیدن یک مثقال و نیم آن جهت حبس نفث الدم و صلابة نافع و ضماد آن جهت الصاق جراحات و اعضای بدر رفته و برناخن مفید شده و بجهت برص و شقاق وجه و تمل د آن نافع است

* غری الجبن * بفارسی سریشم پنیر نامند از صنائع غریبه است و غیر از حکیم میرمحمد مومن دیگری ذکر نکرده و آنرا جوهرالصنائع نامیده * ماهیت آن آنست که پنیر تازه را ورقهای نازک بریده بر روی سنگ مسطحی آهک آب ندیده نرم بپاشند و ورقهای پنیر را بر آن پهلو بپهلو که بهم بچسبند فرش کنند و بر آن اوراق باز آهک نرم بپاشند که آنها را بپوشد تا جمله اوراق فرش و لحاف شود پس سنگ مسطح سنگینی بر آن گذارند و ده روز بگذارند در آفتاب تا دهنیت آن بالتمام گرفته شود یعنی آهک جذب نماید پس بآب شسته بدستور فرش و لحاف از نمک سائیده کرده یک هفته در زیر سنگ بگذارند پس شسته سرخی و چربی که داشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب گذارند اگر از آن چربی ظاهر شود با آب و نمک و آهک بجوشانند تا بحدی رسد که اصلا چربی در ان نماند و کمال آن در عدم چربی و سرخی است پس مانند سرمه سائیده در شیشه ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب سفیدهٔ تخم مرغ که در شیشه خوب برهم زده کف آنرا گرفته باشند و قطرات آنرا بر سنگ زیرین ریخته با سنگ بالا بسایند تا بر سنگ زیرین بچسپد پس چند قطرهٔ آب آهک صاف بر آن بچکانند که روان شود اما باید آنقدر باشد که چون چیزی را با آن وصل کنند زود خشک گردد و از خواص آنست که هرچیزی را که با آن وصل و الصاق نمایند از آب و آتش جدا نگردد و از اسرار مکنونه شمرده اند *

* فصل الغین مع الزاء المعجمتین *

* غزال * بفتح غین و زای معجمتین و الف و لام بفارسی آهو و بترکی جیران و بهندی مرگ بکسر میم و راء مهملة و کاف عجمی و بچهٔ آنرا بعربی تا شش ماه طلا و از شش ماه تا سه سال را خشف و تا شش سال را ظبی نامند * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن از سائر لحوم صید اقرب بمزاج انسان و موافق مرطوبین و مبرودین کثیر الفضول در بدن و کسانیکه محتاج بتخفیف و لاغری بدن خود باشند جهت آنکه سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا است و نر آن بهتر از ماده و آنست خصوص خشف یعنی چرب فربه چریده در صحرای خوش آب و علف امراض الراس و القلب و الغذاء تناول آن جهت فالج و استرخا و سائر امراض بارده عصبانیه و خفقان بارد و یرقان الزینة طلاء آن موجب درازی موی است الخواص چون خصیهٔ آنرا صعتر و نمک پاشیده خشک کنند فرزجهٔ آن قاطع حیض و سرگین آن گرم و خشک و بسیار جالی و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام بلغمی و تهبج و اکتحال آن جالی بیاض رقیق و جلوس بر پوست آن باعث گریختن هوام و تعلیق آن جهت سهر مفید و گوشت آن مصدع و مضر محرورین و صاحبان معتاد بقولنج مرکب با ثفلی یا ریحی خصوص کباب آن با سرکه که زبون و بطئ الهضم است مصلح آن اول جوش دادن در آب پس با روغن بادام و یا کنجد مقشر طبخ نمودن و برای کسیکه او را ریاح و ابرده عارض گردد با روغن گرد کان و زنیت و آب و نمک مکرب نفس و عسر الخروج و مصلح آن سکنجبین و مکیدن فواکه حامضهٔ نابضه است و غزال مسک ان شاء الله تعالی در میم مذکور خواهد شد گوشت آن گرم و تر و خشک تر از سائر انواع است

* فصل الغین مع الضاد *

* غضار الصيني * بفتح غين و ضاد معجمتين و الف بفارسي كاسهٔ چيني نامند بغايت مجفف و ستون نرم كوبيدهٔ آن حابس دماء و قاطع خون لثه و زخمهاى تازه است و غضار مطلق مراد كاسهٔ سفالين مزجج يعني لعابدار است و چون غضار چيني را نرم سوده با هر رنگي كه خواهند با صمغ محلول بياميزند و مانند مداد و شنجرف بدان بنويسند بعد خشك شدن خط از كاغذ بلند تر و نمايان تر از مداد و شنجرف و الوان خالص ديگر ميباشد

* فصل الغين مع اللام *

* غلقي * بفتح غين و سكون لام و كسر قاف و با * در ماهيت آن اختلاف است نزد جمعي عاقه است و نزد جمعي تخمي است بقدر ترب و نرم و ثمر آن مانند ثمر كبر و مثلث شكل و برگ آن شبيه بناخن و مدور و رجوف ثمر آن چيزى مانند پنبه و تخم آن مانند دانهٔ امرود و صلب و لبني كه از آن حاصل ميشود مسهل قوى بحديكه مهلك است و طلاى آن رافع ثآليل است و صاحب اختيارات بديعي گويد گياهي است كه بكبر ماند برگ و ساق آن گرد و در صحراى شيراز بسيار روا ز جملهٔ يتوعات معتبره است و شير بسيار دارد و هر شمشير و كارد كه با آن آب دهند زخم آن بر هر كس كه برسد بميرد اگر شير آنرا بر ثآليل بمالند زائل شود

* * فصل الغين مع النون * *

* غنم * بفتح غين و نون و ميم اسم ضأن است و بلغت ماوراء النهر نوعى از قطران است كه بتركي كيلك نامند بهترين اقسام قطران و موافق محرور المزاج و در هضم مضر معده مصلح آن مرباى زنجبيل و كافند است *

* فصل الغين مع الواو *

* غوناغنبا * بضم غين و سكون واو و فتح تاء مثناة فوقانيه و الف و فتح غين معجمه و سكون نون و فتح باء موحده و الف و بجاى هر دو غين فاف نيز آمده معرب از كوتا كنبا لغت فرنگي است و كمركوت نيز نامند و نزد عوام مشهور بعصارهٔ ريوند است و بعربي فرفيران نامند * ماهيت آن عصارهٔ ايست زرد تيره رنگ مائل بسرخي براق كه چون قطعهٔ از آن را بر چراغ بدارند مشتعل گردد و چون در آب حل كنند آب آنرا مانند شير غليظ و زرد رنگ سازد و بي طعم و رائحه غالبكه اقراص و قالبهاى بزرگ و كوچك ساخته از ارض جديد مى آورند بعضى گويند عصارهٔ ريوند است و اصل آنست كه غير آن است و از بعضى ثقه شنيده شد كه عصارهٔ نباتي است شبيه بكندنا و برگهاى آن از آن بلند تر و عريضتر و در چنتبان و نواح آن كه جزيره ايست از جزاير شهر نا و از ارض جديد جنوبي قريب ببندر چين و در چين نيز بسيار بهم ميرسد و از آن بلاد مى آورند * طبيعت آن گرم و خشك در اول گفته اند وليكن آنچه بتجربه معلوم گشته تا اواخر دوم گرم و خشك است * افعال و خواص آن مسهل و مخرج اخلاط مختلفه باساني و بي غائله است و هر خلط فاسدى را كه در بدن از نواح جگر و معده و كبد و ساير اعضا بقى و اسهال و ادرار دفع مينمايد و بسيار در معده نمي ماند مانند مسهلات ديگر نهايت بكروز و يك شب بلكه بزودى و آساني فعل خود را نموده با اخلاط فاسده دفع ميگردد و جهت اكثر امراض بارده رطبهٔ دماغيه و عصبانيه و صدريه و معديه و كبديه مانند فالج و لقوه و استرخا و تشنج امتلائي و بيضه و خوده و ماليخوليا و ريزش نزلات و نزول آب در چشم و ثقل سامعه و دوى و طنين و ضيق النفس و سرفهٔ بارد و خفقان بارد و تفتح سدد و ماساريقا و كبد و استسقا و يرقان و احتباس بول و حميات بلغميهٔ مزمنه و بالجمله اكثر امراض مزمنهٔ بمه وجديده را مفيد و دوائي است شريف و بي غائله حتى آنكه گفته اند باطفال و حوامل نيز ميتوان داد اما بهتر آنست كه بحوامل ندهند و مخرج اقسام ديدان كبار و صغار و حب القرع و اكثر استعمال آن با كافند است كه مصلح آنست و يا با شكر سرخ كه بدو دانك آن را با چهار دانك مقدار شربت كه متوسط

انست بحسب سن و مزاج و قوت و ضعف بدن مترجم نموده یا سه چهار درم کلقند و یا شکر سرشته بخورند و هرگاه بعد از عمل آن تصور عطش شود و یا تشنه شوند آب نیم گرم بنوشند و اکثر آنست که قی و اسهال هر دو میآورد و بعضی را اسهال فقط و بعضی را کرب و اسهال بسیار و بعضی را اسهال کمی باید که تشویش و اضطراب ننمایند که تا آخر روز یا اول شب که عمل آن باتمام رسید و غذا تناول نموده و خواب کرده طبیعت بحال میآید و اگر عمل بسیار نماید و مغص در بطن و سوزش در مخرج حابط بهم رسد قدری گلاب را با روغن بادام نیمگرم نموده بیاشامند و روغن گل بر شکم و مخرج بمالند و اگر در ابدان قویه و امراض مستحکمه باید رقه نموعات و با مطبوخات مناسبه هر مرض بیاشامند بهتر است و باقی منوط برای طبیب حاذق است و تفاشان در رنگ آمیزیها مستعمل دارند و قوت آن تا ده سال قوی میباشد و بعد از آن ضعیف میگردد مقدار شربت آن از دو دانگ تا نیم درم و از کهنهٔ آن تا چهار دانک است *

* غوشنه * بضم غین و سکون واو و کسر شین معجمه و نون و ها و غویشه نیز آمده اسم فارسی است و بفارسی نیز روشنک نامند * ماهیت آن نوعی از کماة و یا قطر است با ملوحت و شکل آن چون خشک شود مانند برگ کاسنی است کوچک متشنج نرم و بسبب ملوحتی که دارد چون خشک شود کازران جامه را بدان شویند چرک آنرا پاک میکرده اند و در بیت المقدس و بلاد عجم بسیار است و آنرا بکریشه خوانند و چون در آب جوش دهند ملوحت آن زائل کرده و با ترشیها میخورند و بالذت میباشد و در غلظت و بطوء انحدار از کماة کمتر است * طبیعت آن سرد و خشک و از سائر کماة ها کمتر * افعال و خواص آن مغلظ دم و کاسر حدت آن و ردی الخلط مانند کماة نیست بهتر آنست که اکثار در خوردن آن نکنند و اگر بسیار بخورند بالای آن شراب جید بنوشند

* باب بیستم در بیان ادویه که حرف اول آنها فا است *

* فصــــــــــل الفاء مع الالف *

* فاخته * بفتح فا و الف و کسر خاء معجمه و تاء مثناة فوقانیه و ها لغت فارسی است و نیز بفارسی کوکو و بهندی پاندک نامند و بعربی عرفه و نزد اهل انطاکیه مشهور بیمامه است * ماهیت آن مرغی است خاکستری رنگ مطوق بطوق سیاه قریب بجثهٔ کبوتر صحرائی و کمتر از آن و قلیل الالفت و حسن الصوت * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی تا اول سوم گفته اند و بهترین آن جوان فربه آنست * افعال و خواص آن امراض الراس مهرا بختهٔ آن جهت رعشه و فالج و خدر و امراض عصبانی بارد و ریاح غلیظ و تفتیح سدد العین قطور خون نارهٔ گرم آن جهت بیاض چشم مؤثر خصوص خون بال آن الاورام و غیره ضماد زبل آن با سرکه جهت تحلیل اورام و نضج آنها و بجهت رفع کلف و آثار و خوردن گوشت آن مورث بیخوابی و دیر هضم خصوص کباب آن مصلح آن شکر و درروغنها و سرکه و کشنیز الخواص گفته اند تعلیق زبل آن بر طفلی که شب در خواب فزع نماید رافع آنست و آواز آن مغز را سود مند و مار را از آواز آن بگریزد و در خانهٔ که قمری سفید باشد هیچ دزد و دشمن و ساحر دست نیابد و بخور بر آن گریزانندهٔ مار است *

* فادزهر * بفتح فا و الف و دال مهمله و زای معجمه و سکون ها و راء مهمله معرب پادزهر است و با صطلاح عبارت از دوائی است که حافظ ارواح بود بقوت خود دفع ضرر سم از بدن نماید و بیان معنی آن بتفصیل در مقدمه و پادزهر در حرف الباء الموحدة مع الالف مذکور شد *

* فاذخ * بفتح فا و الف و فتح ذال و خاء معجمتین حکیم میر محمد مومن نوشته بلغت هندی اسم بندق هندی است و مولف اختیارات

اشتباه بنوعی از حجر الفم کرده وکویند سنکی است زرد مائل بسفیدی وبعضی بسبزی وبرنکهای دیکر نیز میباشد وچون بر روی سنک با زرد چوبه بسایند سائیدهٔ آن بسبزی رنك بود ودر آتش نسوزد ونیز صاحب اختیارات نوشته که از آخر هند وچین نیز آورند وبهترین آن چینی بود وباد زهر همه زهرها است شربا وطلاء ومقدار شربت آن دوازده جو است وکفته بی خلاف باد زهر کانی است *

* فار * بفتح فا والف وراء مهمله بفارسی موش وموشا وموکهك وبسریانی کوتفرما وبرومی بوبطیقو وبیونانی لیفطروس وبهندی چوهه وبترکی سیجان نامند * ماهیت آن حیوانی معروف است ذی هوش وموذی * طبیعت آن در سوم کرم وخشك * افعال وخواص آن امراض الراس خوردن آن مورث نسیان وغثیان واخلاق ذمیمه ومفسد معده وچون بریان نمایند وبطفلی که از دهن او رطوبات بسیار آید بدهند که بخورد مؤثر اعضاء النفض جلوس در طبیخ آن جهت رفع عسر البول وآشامیدن سرکین آن جهت تحلیل اخلاط غلیظه وبا کندر وسرکه جهت اخراج سنك کرده ومثانه وشیافهٔ آن رافع عسر البول وبغایت ملین طبع اطفال وطلاء واکتحال زبد آن جهت رویانیدن مژکان ریخته شده وجلای بیاض چشم الزینة طلای خون آن جهت قلع ثآلیل ومسامیر مجرب وضماد سوختهٔ سر آن وسرکین آن با سرکه ویا با عسل جهت رویانیدن موی داء الثعلب موثر مقدار شربت آن نیم درم وبخور آن کریزانندهٔ موشان وبول آن رافع سیاهی کتابت السم چون موش را زنده وشکافته کرما کرم بر موضع لسع مار وعقرب بندند دفع سمیت آن کند وبر عضوی که خار وپیکان رفته باشد برآورد وبرخنازیر تحلیل دهد وبدستور بریان آن بر کزیدکی عقرب وخوردن پس ماندهٔ آن مورث نسیان این مؤلف کوید میان موش وکژدم عداوت است اکر هر دو را در شیشه کنند میان شان خصومتی عجب بود موش قصد دنبال کژدم کند وکژدم نیش زند اکر موش دنبال کژدم را کرفت وبرید از اذیت آن رست والا از بسیاری لسع هلاك میکردد وچشم آنرا اکر بر کلاه دوزند راه رفتن آسان شود واکر بر صاحب تپ آویزند تپ او زائل کردد وخصیهٔ آنرا که بر زن بندند تا با او باشد حامله نشود *

* فارة البیش * موش بیشا است ومذکور شد *

* فارة المسك * آهوی مسك است وکفته اند آنرا بهندی چچهوندر نامند وآن حیوانی است فی الجمله شبیه بموش وبسیار بدبو بحدیکه هر جا که بکذرد بدبو میکرداند واز دور بوی آن فی الجمله شبیه ببوی مشك وبول وغائط آن بسیار حاد واکال است بحدیکه بر فرشی یا لباسیکه بول وغائط کند آنرا می پوساند اکر زود نشویند ومدتی بماند وبسبب کمال تعفن کربه وسائر حیوانات کوشت آنرا نمی خورند وخالی از سمیتی نیست ودر قاذورات ومزبلها بهم میرسد وبیشتر مخصوص بملك هند وبنکاله است وشنیده شده که در مازندران وبلدان حارهٔ رطبه نیز بهم میرسد دو نوع میباشد سفید رنك وبزرک قد واین بسیار بدبو است ونوع دوم از آن کوچکتر وبرنك موش وبدبوی این از آن کمتر * طبیعت آن کرم وخشك *

* فاسی * بفتح فا وکسر سین ویاء نسبت * ماهیت آن حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته بیونانی اندروصارون نامند وآن تخمی سرخ رنك خمیده وتلخ وغلاف آن مانند خرنوب وبرک آن مانند برک نخود ودر میان جو وکندم میروید * طبیعت آن در اول کرم وتر * افعال وخواص آن لطیف وقابض ومفتح سدهٔ احشا وجهت درد مفاصل وعسر النفس وسپرز نافع وفرزجهٔ آن با عسل مانع حمل وشربت جوشانیدهٔ آن در روغن زیتون کشندهٔ کرم معده مقدار شربت آن

در روم است و نواب علوی خان مرحوم گفته اند که اندروصارون را یونانی اندرونیلون نیز نامند و بیان ماهیت آن
را در حرف الالف من ذکر کرده ام مؤلف گوید کتاب مفردات آن مرحوم نزد احقر نبود که دیده شود که چه تحریر
فرموده اند حق سبحانه تعالی برساند از فضل خود *

* فاشرا * بفتح فا و الف و فتح شین معجمه و راء مهمله و الف مقصوره معرب از فاشار سریانی است و بعربی کرمة البیضا و بفارسی
هزارفشان و هزارکشان که معرب آن هزارجشان است و معنی هزارکشان الف عالیج یعنی هزارشاخ است و بعضی گفته اند
معنی الف ذراع است و نیست چنین بلکه بمعنی اول است و نیز بفارسی مارداروو گرم دشتی و بشیرازی نخوشی جهت
آنکه نبات آن در زمستان خشک نمیگردد و تفلیسی گفته بسریانی کتنبا نامند و برومی حملوطن و بیونانی اغلیطوس و ببربری
ارجالون و در تنکابن و طبرستان الا ملک گویند * ماهیت * آن نباتی است شبیه بتاک انگور خاردار و برگ آن با ملاست
و مائل بتدویر و رها دارد مانند تاک و بر درختها و بر خود می پیچد و ثمر آن بقدر نخودی و سرخ خوشه دار و در زمستان ثمر آن
بیبرگ میماند و طعم آن حاد با حرافت و قبوضت و صاحب اختیارات بدیعی گفته در سر خوشه قریب بده دانه میباشد و دانه
ابتدا سبز و بعد رسیدن سرخ میگردد و آنرا سیاه دارو خوانند و در کوهستان بلاد فارس کثیر الوجود و بسیار مستعمل
خصوصا بیخ آن در سموم منهوشه و آنرا عود الحیه نامند و بسیار شبیه بقسط تلخ و عطاران بجای قسط تلخ میفروشند و طعم آن
با قبوضت و حاد حریف بسیار تلخ است در قانون در قفطارغان مذکور است که هزارجشان است و مختار و مستعمل تر و تازه
آنست * طبیعت * برگ و ثمر آن در سوم گرم و در دوم خشک و بعضی در سوم نیز گفته اند و گرمی بیخ آن کمتر از آن و تلخ و تیز
* افعال و خواص * آن جالی و ملطف و مجفف و مسخن معده و مقوی آن اعضا و الراس آشامیدن آن روزی یک درم تا یک مثقال
جهت رفع صرع و سدر و فالج و استرخا و نسیان و شدخ عضل العین مطبوخ آن در دهن زیت جهت کمنة الدم تحت چشم و ضماد
الصق و لعوق آن با عسل جهت خناق بلغمی و فساد نفس و سرفۀ کهنه و درد پهلو و ریاح آن و چون عصارۀ آن را با کندر طبخ
نمایند و بیاشامند شیر را غلیظ و زیاده گرداند و ضماد آن با سرکه جهت بثور لبنیه اعضاء الغذاء چون برگها و شاخهای نورستۀ
آن را طبخ نمایند و بخورند جهت تقویت معده و قبضیت و جلای آن از لزوجات و جهت وجع فواد و وجع معده و تسخین آن و
بجهت اسهال و ادرار شیر مؤثر و بیخ آن محلل و کاهد زائدۀ صلابت طحال و خصوصا که با سرکه تا سی روز بیاشامند و بسرکه
و انجیر بران ضماد نمایند و همچنین عصارۀ آن اعضاء النفض و الاورام و البثور و غیرها تناول مغز پختۀ آن نزد ابتدای
روئیدن و خام آن نیز جهت اسهال بطن و ادرار بول نافع و عصارۀ تازۀ آن یک درم با اندک کثیرا که مصلح آنست نیز با ماء العسل
جهت اسهال بلغم و بیخ آن نیز با کثیرا و یا ماء العسل بقدر یک درم تا یک مثقال اسهال رقیق قوی آورد و ادرار بول و شیر و سائر
فضلات و تفتیت حصاة کند و جنین را بکشد و حمول آن و با عصارۀ آن جهت اخراج جنین و تنقیۀ رحم و بدستور جلوس در طبیخ
آن و مطبوخ آن با زیت بحدی که غلیظ گردد جهت بواسیر و بواسیر مقعده و جمیع اوجاع بارده و تحلیل صلابات حصف و دفع
چرک زخمها و نطول مطبوخ آن جهت تحلیل اورام و ضماد بیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام و بثور لبنیه و قطع ثآلیل
و با شراب جهت تسکین وجع داحس و تحلیل اورام صلبه و انفجار دبیله نافع القروح ضماد بیخ آن با نمک جهت قروح ردیۀ خبیثه
و داخل مراهم اکله و حمره کرده میشود و ثمر آن جهت جرب متقرح و غیر متقرح و تقشر جلد شربا و لطوخا و طلاء موثر المفاصل
ضماد بیخ آن با شراب جهت اخراج استخوان شکسته و استحکام اعضای مسترخیۀ ضعیفه و با آرد کرسنه و حلبه جهت تحلیل اورام

وانفجار دماميل السموم آشامیدن یک مثقال از بیخ آن جهت لسع افعی و سائر هوام و ضماد آن با شراب نیز و برگ و ثمر آن در این فعل ضعیف اند الزینة ضماد بیخ آن با آرد کرسنه و حلبه جهت رفع کلف و آثار سیاهی بعد از جروح و قروح مانند آن و جلای ها ثر آثار و تنقیهٔ بشره و صاف کنندهٔ آن و بید ستور مطبوخ آن در روغن زیت مهرا جهت کمنة الدم تحت چشم و ضماد ثمر آن مترلدهٔ موی است و دباغان در ستردن موی جلود مستعمل دارند و گویند اکثار اکل بیخ و ثمر آن مضر و مورث اختلاط ذهن و عقل است مصلح آن با کمر اخوردن و یاقی کردن و بعد از آن ربوب حامضه خوردن و آشامیدن عصارهٔ آن اختلاط عقل و ظلمت بصر آورد بدل بیخ و ثمر آن بوزن آن درونج و دو ثلث آن بسباسه و بعضی نصف وزن آن نوشته اند *

فاشرستین

* فاشرستین * بفتح فا و الف و کسر شین معجمه و را و سکون سین مهملتین و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون در اکثر نسخ چنین است و بعضی بشدید فوقانیهٔ مشدد ه بمعنی مزیل شصت علت و بعضی بفتح راء مهمله و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و نون گفته اند لغت سریانی است بعربی کرمة السود او بفارسی شش بندان سیاه و بشیرازی شش بندان و بیونانی انپالس مالبا بمعنی کرم الاسود و برومی انارنروطیس و بهندی مهون و باندلس معروف بیوطانیه است و گفته اند معنی فاشرا ستین دافع شصت علت است * ماهیت آن نبات آن شبیه بفاشرا و ابلاب است در پیچیدن بر شجار و خود و در رنگ مخالف فاشرا و برگ آن عریضتر از برگ ابلاب و ساق آن سیاه و ثمر آن مانند ثمر فاشرا در خوشه و در خامی سبز و بعد رسیدن سیاه و ظاهر بیخ آن سیاه و باطن آن سرخ و گفته اند بزردی مائل میباشد و در قانون در قفطار غان مذکور است که سند است * طبیعت آن گرم و خشک با عتدال * افعال و خواص آن . در افعال ضعیفتر از فاشرا است اعضاء الراس صرع و فالج را نافع مفید اعضاء الصدر والنفض جهت تنقیهٔ سینه و اعضای نفض و ضماد برگ آن جهت زخمهای حمو اناب مانند خر و استر و گاو و امثال اینها والنوای اعصاب مفید بدل آن کرمة البیضا است *

فاط

* فاط * بفتح فا و الف و طاء مهملهٔ مولفه و بظاء معجمه بعضی گفته اند لغت رومی است و تملیسی گفته عربی است و بسریانی بالطاء و برومی نطیلامیح نامند * ماهیت آن تا حال خوب معلوم نشده و هر کس چیزی گفته صاحب اختیارات جدوار خطائی دانسته و در کتاب طب هند نم نوشته که فاذخ است که سنگ زرد مائل بسفیدی و سبزی است که از اقاصی فارس می آورند و بهترین آن صلب آنست و اکثری برانند که داوئی است مجهول الماهیت که از ترکستان می آرند و بهترین آن تازهٔ آنست * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن جهت سم و شوکران و جوز ماثل است و لسع هوام آشامیدن آن با آب سرد مفید است *

فاغره

* فاغره * بفتح فا و الف و کسر غین معجمه و فتح راء مهمله و ها و آنرا فارغه نیز نامند و بفارسی فاجره و کبابهٔ دهن شکافته و کبابهٔ دهن کشاده گویند * ماهیت آن بزرگتر از کبابه است و بقدر نخودی و جوزی رنگ و تا نصف شکافته و در جوف آن دانهٔ کوچکی مدور و سیاه براق و با عطریت و از زیر بادات هند و بلاد سودان آورند و در لطوخات و لخالخ و اشباه آنها مستعمل دارند * طبیعت آن بقول شیخ الرئیس گرم و خشک در سوم و بقول دیگران در اول دوم گرم و در آخر دوم خشک * افعال و خواص آن با قوت محلله و بسیار نافع امراض الراس والقلب آشامیدن آن جهت امراض باردهٔ دماغیه و ریاح غلیظه و جنون و لخلخهٔ آن جهت تقویت دماغ و قلب الفم مضمضه بعصارهٔ آن جهت لذع دهان اعضاء الغذاء مقوی معده و هاضمه و جگر بارد و مفتح سدد و منقی اخلاط بلغمی و سوداوی و داخل ادویهٔ مصلحهٔ معده و کبد بارد و کرده میشود

وجهت سوء استمرار و اغذیهٔ بارده وجهت اسهال بارد نافع و حابس شکم مصلح محرور مصلح آن بانوره زنبلو و روغن بادام و کلاب مقدار شربت آن تا دو درهم است *

* فالیرنس * بفتح فا و الف و کسر لام و فتح یاء موحده و سکون راء مهمله و ضم نون و سین مهمله و در بعضی لغات بدون نون آمده و آنرا فالی بورس نیز نامند * ماهیت آن نباتی است که از بیخهای باریک شاخهای بسیار میرویند بطول دو نیزه و گره دار شبیه به نی و تخم آن سفید بقدر حب ورس اندک طولانی و بیخ آنرا فائده نیست در طب * طبیعت آن گرم و خشک با حرارت لطیفه * افعال و خواص آن اعضاء النفض آشامیدن تخم و برگ و عصارهٔ آن هریک بتنهائی و یا مجموعی با آب و یا با شراب جهت اوجاع مثانه مفید *

* فالنجیقون * بفتح فا و الف و کسر لام و سکون نون و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح قاف و سکون نون لغت یونانی است بمعنی رتیلا و فالنجیطاس و لوفانیس نیز آمده * ماهیت آن نباتی است که آنرا دو شاخ یا سه شاخ متفرق میباشد از یکدیگر و گل آن سفید شبیه بسوسن و اندک مشرف و تخم آن سیاه بقدر نصف عدسی و با ریکتر از آن و بیخ آن کوچک باریک و در هنگام قلع از زمین زرد پس سفید میگردد و منبت آن تلهای خاک * افعال و خواص آن جهت نهش حیوانات سمی نافع و دیسقوریدوس گفته آشامیدن برگ و گل و تخم آن با شراب جهت لسع عقرب و نهش رتیلا نافع است *

* فالوذج * بفتح فا و الف و ضم لام و سکون واو و فتح ذال معجمه و جیم و فالوذق بقاف نیز آمده معرب پالوده فارسی است * ماهیت آن باصطلاح قدیم حلوای نشاسته را نامند که با روغن بادام و یا روغن پسته تناول نمایند و باصطلاح جدید معروف درین زمان در اکثر بلدان آنست که نشاسته را در آب گرم بسیار حل مینمایند و صاف کرده طبخ میدهند که خوب پخته و خامی آن زائل شده بحد انعقاد رسیده که چون در آب ریزند مخلوط با آب نگردد پس در ظرفی تنک ریخته بحجم نیم انگشت و بعد سرد شدن قطعهای بسیار کوچک لوزی بریده در شربت قند یا نبات یا دوشاب سفید جید مطیب بگلاب و با عرق بید مشک و یا هر دو و ریخته یخ و یا برف داخل کرده تناول مینمایند و یا آنکه بعد کمال طبخ و بسر حد انعقاد رسیدن اندک اندک در پاتیلی مشبک ریخته در زیر آن ظرفی آب سرد کرده گذاشته بقاشق میمالند تا مانند دانهای مروارید از سوراخهای پاتیل بر آمده در آب سرد ریخته منعقد گردد پس بدستور در شربت ریخته تناول مینمایند * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن کثیر الغذا و جهت اکثر امراض صدر و ریه و اسهال نافع و اگر بر آن تخم ریحان و یا تخم شربتی بپاشند تقویت آن معده را و حبس آن اقوی میگردد *

* فانیذ * بفتح فا و کسر نون و سکون یا و ذال معجمه بفارسی قند نامند * در ماهیت آن اختلاف است بعضی را عقیده آنست که آب نیشکر بعد از طبخ و انعقاد هرگاه بی تصفیه باشد آنرا قند سیاه گویند و اطبا آنرا شکر احمر یعنی شکر سرخ نامند و اصل آنست که شکر باعتبار نیشکر سه نوع میباشد یکی سیاه رنگ که بهندی گر نامند و یکی سرخ رنگ که شکر احمر است و بهندی لال چینی و شکر تری زیرا که در بنگاله شکر را چینی مینامند و یکی سفید و آنرا بهندی کهاند گویند و چون شکر سفید را با آب گداخته بجوشانند و کف شیر و یا سفیدهٔ تخم مرغ بر آن زنند و صافی نموده منعقد گردانند آنرا نبات سفید گویند و چون مرتبهٔ دیگر تصفیه کرده در ظرفی بریزند که در آن جدا گردد آنرا شکر سلیمانی گویند و چون دیگر باره طبخ نموده تصفیه نمایند و در قالب صنوبری بریزند آنرا فانید گویند که بفارسی قند نامند و اگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشند تا باوج که

بفارسي قند مكرر و بهندي اوله نامند و كويند هر گاه در قالب مستطيل مساوي الطرفين ريزند معروف بقلم است و چون طبخ ديگر داده در شيشه ريزند نبات قراري و سنجري نامند و چون در طبخ ثالث بقدر عشر آن شير تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد آنرا طبرزد گويند واكثر قند مكرر را مخصوص باين اسم دانسته اند و بعضي را گمان آنست كه شكر سفيد را چون مرتبهٔ ديگر تصفيه نمايند بطبخ و در كفچه كرده بچوبي برهم زنند كه حبابها بهم رسانند و قرصهاي كوچك بريزند بر روي پارچهٔ سفيدي يا بورياي پاكيزه يا غير آن بقسميكه حبابهاي آن مجوف حبابي باشند و بگذارند كه سرد شود و بسته گردد آنرا فانيذ و بهندي بتاسه و قومي ديگر گويند كه چون آب نيشكر سفيد را مرتبهٔ ديگر بطبخ تصفيه نمايند و صافي نموده بقوام آورند بر از آتش فرود آورده بريزند و بكف شير يا كف سفيدهٔ بيضهٔ مرغ و تير زدن آنرا سفيد كنند و قرصها سازند و بگذارند تا بسته گردد آنرا فانيذ و بفارسي شكر پنير گويند و اكثر برا زعم آنست كه شكر سفيد را چون مرتبهٔ ديگر بطبخ تصفيه نمايند بگرفتن كف آن تا آنكه ديگر كف نيا ورد پس صافي نموده بقوام آورند و بعد قوام دو شخص آنرا بدست بكشند و در بين كشيدن دفع بدفع آن را بچوبي يا بتختهٔ پاكيزه بزنند تا سفيد شود پس قرصها سازند آن را فانيد نامند و بعربي ناطف و گاه مغزهاي فواكه چون جوز اكل يعني گردكان و بادام و پسته مقشر و امثال اينها داخل مينمايند و آن هنگام آنرا حلواي مغزي و قبيده ميگويند و بعضي براي زيادتي شكنند گي آن مقدار ربع وزن آن عسل مصفي نيز داخل مينمايند و اگر بر روي بي مسلي آن كنجد بپاشند آنرا حلواي كنجد و بهندي ريوري و بعربي ناطف سمسم نامند صاحب اختيارات گفته كه فانيذ آن است كه بقوام آورند قند سفيد را يعني مرتبهٔ ثالثه از تصفيهٔ شكر سفيد كه در قالب مخروطي ريخته باشند و عسل طبرنا را كه بفارسي گزانگبين گويند بعد از تصفيه بر چوبي كه آنرا وتد گويند زنند تا سفيد شود پس آنرا قطعات نموده استعمال نمايند فانيد نامند و از ترنجبين نيز بهمين قسم ترتيب ميدهند و در فانيد خزائي و فانيد سنجري نيز اختلاف است آنچه را از قند سازند و بي آرد جو نگاه دارند فانيد خزائي نامند و آنچه را از عسل طبرنا و ترنجبين ترتيب دهند و آرد جو بر آن پاشند و نگاه دارند فانيد سنجري نامند معرب سنگري منسوب بسجستان كه معرب سنگزستان بسين مهمله و زاي معجمه است و بالفعل معروف بسيستان است و غلط كرده آنكه گفته كه فانيد سحري است بضم سين و سكون حاء مهملتين كه منسوب است بسحر كه آن بلدي است از عمان و بهترين آن سفيد رقيق خزائي است * طبيعت آن گرم و تر در اول خصوص سفيد آن كه رطوبت آن زياده است * افعال و خواص آن غليظتر از شكر و گرمتر از آن اعضاء النفض جهت سرفه و ضيق النفس و ذرد سينه اعضاء النفض جهت تليين بطن و برودت امعا و رحم نافع و جوارش آن در قرابادين كبير ذكر يافت *

* فاوانيا * بفتح فا و الف و فتح را و واو الف و كسر نون و فتح يا و الف آنرا عود الريح و بسرياني كهيا نا و كهينا نيز و نزد اهل مغرب معروف بعود الحمير است * ماهيت آن اكثري تصريح نموده اند كه فاوانيا عود الصليب است و مولانا نفيس در معالجهٔ صرع در شرح موجز قرشي گفته بتحقيق غلط كرده كسيكه فاوانيا را عود الصليب دانسته از جهت مشابهت بيخ و برگ هر دو باهم وليكن فرق ميان هر دو را بيان نكرده و بعضي گفته اند آنرا چون در جوف آن خطوط صليبي است عود الصليب و مادهٔ آنرا كه ندارد فاوانيا خوانند و اين اصح اقوال است و شيخ الرئيس رحمه الله تعالى در مفردات قانون هريك را از عود الصليب و فاوانيا جدا جدا ذكر فرموده و نيز فرق بين اينها ذكر نكرده و در عود الصليب ماهيت آنرا بتفصيل ذكر نموده و نوشته كه ديسقوريدوس گمان كرده كه عود الصليب چيزي است كه بعضي مردم آنرا ذو الاصابع ناميده اند و بعضي ديگر عليسي

بمعنی حلاوة الریح و آن نباتی است که ساق آن بقدر دو شبر و متشعب بشعبهای بسیار و نر و ماده میباشد برگ نر آن شبیه
ببرگ شاه بلوط و برگ ماده آن شبیه ببرگ سمرنیون که کرفس بری است و مشرف و بر جانب ساق آن غلافی شبیه بغلاف
بادام و چون شکافته شود آن غلاف ظاهر میشود از آن دانهٔ سرخ مانند خون شبیه بدانهٔ انار و کثیر العدد و ما بین دانهای
آن چیزی بنفش رنگ پنج یا شش و بیخ نر آن بسطبری انگشتی و ببلندی یک شبر و سفید و با قبوضت طعم و بیخ ماده آن
متشعب بچند شعبه هفت یا هشت هر یک شبیه ببلوطی مانند بیخ خنثی * افعال و خواص آن اعضاء الراس آشامیدن
بیست و پنج حبهٔ آن با ماء العسل جهت کابوس اعضاء الغذاء خوردن آن بتنهائی جهت لذع معده و وجع آن اعضاء النفض
آشامیدن آن مقدار ریگ بادام جهت تنقیهٔ رحم از فعل طمث و ادرار طمث و وجع گرده و مثانه و رحم و یرقان و آشامیدن
مطبوخ آن با شراب حابس و عاقل بطن و آشامیدن سرخ آن ده دوازده دانه با شراب اسود قابض و حابس و قاطع نزف الدم
رحم و ده عدد حب آن با شراب عسلی جهت اختناق رحم و عارض از وجع رحم و چون صبیان را [illegible]
حصاة بیاشامانند دفع نماید و دیگر حصاة عارض ایشان نگردد و در رفاوانیا نوشته که آن نر و ماده میباشد نر آن بخصای
سفید بسطبری انگشتی است و چون آنرا بخایند ظاهر میگردد از آن بعد از یک ساعت اندک حلاوتی با قبوضتی در طعم
و ماده آن کثیر الشعبه * طبیعت آن گرم نه بشدت * افعال و خواص آن مجفف و قابض و محلل و مفتح و ملطف
و مقطع و جالی اعضاء الراس نافع است جهت صداع و صرع حتی تعلیق آن بتنهائی مجرب و نوشته که یهودی گفته تدخین
ثمر آن جهت مجانین و مصروعین نافع و زائل کنندهٔ آن و بعد سنور خوردن ثمر آن باکلفه شدید النفع و نوشته که گمان من
آنست که این نفع در رفاوانیای رومی باشد نه هندی و آشامیدن تخم آن بیست و پنجدانه با ماء العسل یا با شراب جهت
کابوس اعضاء الغذاء آشامیدن مطبوخ آن با اشربهٔ قابضه عفصه مانع انصباب مواد است بمعده و آشامیدن تخم آن مقوی
معده و مسکن وجع و لذع آن و بیخ آن مفتح سدد و جهت یرقان نافع اعضاء النفض چون با شیر [illegible] بیاشامند ادرار بول و
حیض نماید آشامیدن بیست و پنجدانهٔ تخم آن با ماء العسل یا با شراب جهت اختناق رحم و وجع آن و کابوس و دوازده دانهٔ آن
جهت قطع نزف الدم مفید و چون زنان صاحب نفاس مقدار ریگ بادام از بیخ آنرا بخورند تنقیه نماید فضول نفاسیهٔ ایشان را
با ادرار و بعد سنور جهت وجع گرده و مثانه و طبیخ آن با شراب شکم را بند نماید و ادرار آورد الزینة طلاء و [illegible] آن در جلاء آثار سیاهی
بشره مؤثر المفاصل آشامیدن آن جهت نقرس نافع و بعد سنور ضماد آن و دیگران نیز ماهیت آنرا مانند آنچه شیخ از
دیسقوریدوس بیان کرده نوشته اند و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته نبات آن شبیه بزردک و ماده آنرا نبات مانند
کرفس بری و گفته اند نر آنرا چون بشکنند در جوف آن دو خط صلیبی متقاطع یافت میشود و ماده آن بشکل بلوط میباشد و در
جوف آن خطوط صلیبی نیست و نزد اطلاق مراد نر آن است و بهترین آن رومی سطبر آنست که کهنه کرم خورده نباشد و چون
بخایند بعد از ساعتی ظاهر شود از آن حدت و حراقت با اندک تلخی و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و گفته اند باید که
نزد استعمال نرم سوده و مبالغه در سحق آن نموده استعمال نمایند و بعضی گفته که برای امراض مردان نر آن و برای زنان
خصوص امراض رحم ایشان ماده آن انسب است که طبیعت آن گرم و خشک در سوم و بعضی تا سوم و بعضی مائل باعتدال
دانسته اند * افعال و خواص آن آشامیدن بیخ آن بقدر ریگ درم در شراب عفص با شکر شیرین کرده یا با مشروب
شیرین دیگر جهت صرع و رعشه و لقوه و ام الصبیان و اکثر امراض سر و تفتیح سدد و یرقان و درد گرده و مثانه و ادرار طمث

ونقرس مفید وتخم آن مخرج اخلاط لزجه وجهت فالج ورعشه وصرع وجنون ووسواس وتقویت معده وتسکین اوجاع ان را استشمام بیخ کوبیده در صره بسته آن جهت صرع وشقیقه وسقطه وطلاء آن جهت دفع آثار سیاهی بشره ونقرس وتدهین بیخ وثمر آن جهت صرع وا کثر امراض مؤثر وتعلیق ثمر آن در قلاده اطفال وبدستور تعلیق بیخ آن خصوص ثمر آن که بطول سوراخ کرده باشند جهت رفع فزع اطفال وام الصبیان وصرع وام حاصل در دماغ ایشان وجهت وجع معده مبرودین ومسافرین ودر ریگ زارها وصحراها باعث مامونی است از آفات وباشراب جهت وجع بطن ومعوط ثمر آن که حب آنست بتنهائی ویا با مشک وزعفران جهت صرع وام الصبیان ودر خواص ثمر آنرا بهتر از زمرد دانسته اند بتخصیص که چون آفتاب در برج میزان باشد وبغیر آلت آهنی قلع کنند جهت آنکه گفته اند اگر بآهن قلع نمایند عمل آن باطل میگردد وصاحب شفاء الاسقام نوشته که استاد من گفت باید که با مس یا غیر آن قلع نمایند نه بآهن بهمان جهت وتعلیق ثمر صلیبی آن که با شروط مذکور اخذ کرده در پارچهٔ زردی بسته وحایض آنرا مس نکرده باشد جهت عسر ولادت ودفع سحر وهمت در نظرها مجرب دانسته اند وگویند در خانهٔ که عود الصلیب باشد در آن خانه جن وجانوران گزنده داخل نشوند وگفته اند اگر دو مثقال از نقره وطلا را در هم بگدازند وصفحه ساخته وچهار عدد تخم آنرا در آن بپیچند وبا خود دارند جهت صرع بلیغ النفع است هرچند صرع کهنه وده بیست سال بر آن گذشته باشد واگر در زیر فرش دو کس که با هم دشمنی داشته باشند گذارند وقمر با زهره متصل در تثلیث باشد میان آن هر دو الفت بهم رسد *

فاغیه * بفتح فا والف وکسر غین معجمه وفتح یاء مثناة تحتانیه وها اسم شکوفهٔ حنا است ودر حنا مذکور شد ونیز شامل جمیع شکوفها است وبعین مهمله اسم بیخ اسپند است

* فصــــــل الفاء مع التاء المثناة الفوقانیة *

* فتائل * بفتح فا وتاء مثناة فوقانیه والف وکسر یاء مثناة تحتانیه ولام جمع فتیله است که بفارسی شافه نامند فتیله در لغت زباله ونزد اطبا عبارت از دوائی است که فتیله ساخته در دبر خواه برای اسهال ویا تقویت باه ویا بواسیر ویا غیرها ویا در قبل برای تنقیه ویا نشف رطوبات ویا تقویت ویا تسخین وتضییق آن ویا بغیر این اسباب برد ارند ولیکن بیشتر استعمال آنرا برای دبر که در دبر بردارند میخوانند وبحسب هر علت ترکیب آن مختلف میباشد واسهال فتائل مسهله وجذب اینها از اعالی بدن بیشتر از حقنها است وآن مستعمل در جائی است که مانعی نباشد از استعمال مسهلات مشروبه وحقنها وتفصیل آن در قرابادین کبیر ذکر یافته هم بعنوان قواعد کلیهٔ ترکیب وهم بعنوان انواع تراکیب ونسخ آنها *

* فتائل الرهبان * بفتح فا وتاء مثناة فوقانیه والف وکسر یاء مثناة تحتانیه ولام والف ولام تعریف وضم راء مهمله وهاء ساکنه وفتح باء موحده والف ونون اهل اسکندریه زنجبیله نامند ودر آنجا کثیر الوجود * ماهیت آن نباتی است بقدر ذرعی وتیره رنگ مائل بسفیدی وبرگ آن مانند برگ حنا وسنا مکی وکوچکتر از آن واغبر واشهب وشبیه ببرگ شونیز ومزغب نیز میباشد وگل آن زرد ومجتمع وتخم آن مانند تخم تره تیزک وبیخ آن خوشبو وطعم آن تیز وتلخ ومنبت آن کنار دریا ورودخانها وریگزارها وگویند چون بیخ تازهٔ آنرا برآرند وبا برگ آن بپیچند در چراغ گذارند وبر آن روغن بریزند مشتعل میگردد مانند فتیله ورهبانان مستعمل دارند واهل آنرا فتائل الرهبان نامند * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک وبیخ وگل آن گرم تر از سائر اجزا * افعال وخواص آن اعضاء الرأس آشامیدن طبیخ بیخ آن با آب جهت زکام واوجاع سر حادث از سردی اعضاء التنفس جهت سرفه وربو وعسر نفس ورياح غلیظه وبدستور ضماد

آن بر سینه الباه جهت تقویت باه و اوجاع المفاصل وغیرها ضماد بیخ آن با لبان ذکر که ضماد نازک نمایند جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تحلیل صلابات و اورام انثیان و اورام قمحده و فسخ عصب و گوشت کوفته شده و مربای بیخ آن انفع از مربای زنجبیل اعضاء الغذاء والنفض والباه جهت خوشبوئی دهان و جشای بارد و انهضام غذا و تحلیل مواد و تسخین معده و گرده و مثانه و ادرار بول و تحریک باه و تقویت آن بسیار موثر است *

* فتیت * بفتح فا و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و تا لغت عربی است * ماهیت آن هرچیز خرد کرده را نامند و بیشتر مستعمل در نان گندم خشک خرد کرده است خواه بکوبند و خواه بغیر کوبیدن که بسیار نرم نما شده و بعضی گفته اند که نرم باشد * طبیعت آن گرم و خشک باعتدال * افعال و خواص آن قلیل الغذا و مجفف رطوبات معده و مولد ریاح سوداوی و دیرهضم و مولد امراض بارده و ریحیه مانند قولنج و وجع پهلو و تهیگاه و مصلح آن نیکو خمیر نمودن و طبخ جید دادن و با سمسم و کمون و نانخواه و با شکر و روغنها مانند روغن بادام تناول کردن و جهت صاحبان امزجهٔ باردهٔ رطبه و صاحبان ضعف احشا بسیار مضر و باید که در سایه خشک نمایند و بسیار کهنه نباشد که کهنهٔ آن ردی است و بهترین مصلحات آن در همه حال شکر است

* فصل الفاء مع الجیم *

* فجل * بضم فا و سکون جیم و لام بفارسی ترب و بشیرازی تربزه و بسریانی فعلا و برومی د ... و بیونانی افاتیس و نیز بیونانی ابابوس و بهندی مولی و بفرنگی رفالس نامند * ماهیت آن معروف است و در اکثر بلاد میشود و دو نوع میباشد بری و بستانی و شامی نیز و شامی آن آنست که تخم شلغم را در بوتهٔ ترب کاشته غرس نمایند و یا بالعکس و بری آن تندتر از بستانی اما بدرازی و بزرگی بستانی نیست و در قوت قریب بخردل و بعضی آنرا خردل بری دانسته اند و بستانی آن اقسام میباشد قسمی سفید طولانی نازک و ازین قسم بعضی در بعضی از قرای بنگاله بسیار بزرگ بالیده تا یک دو ذرع دست و بقطر نیم شبر میشود و بعضی نازک شاداب و بعضی خشک و جوف آن متخلخل و خود رضلع ریکو و رکامی است مسمی بغیر صد ر ازقوت زمین آنجا بوزن بیست انار و بدرازی دو دست و زیاده از ان و بقطر قریب بدو شبر و شاداب و شیرین آنرا فتیل مولی مینا منند یعنی در درازی قطر مثل دند ان فیل کلان میشود و معمول اهل بنگاله است که آنرا مثل شلغم با گوشت و با ماهی پخته با چلاو میخورند و در جاهای دیگر نا پخته و نیم شبر و قسمی دیگر مدور شلغمی شکل پوست آن سیاه اندک خشن و اندرون خشک تر از قسم سفید طولانی آنست و بشادابی آن نیست ولیکن تند تر از سفید خصوصا پوست آن و این قسم اکثر در زمستان میشود و بسبب سردی هوا و یبس در زمین منشق میگردد و قسمی دیگر مدور و سفید پوست که اهل فرنگ از ملک خود تخم آنرا میآورند و این نیز قریب بسیاه مدور است و این نیز مخصوص بزمستان است و بهترین همه شاداب نازک تند طولانی آنست که کم ریشه باشد و برگ همه اقسام شبیه ببرگ شلغم و خردل و از ان هرد و خشن تر و تند تر و تخم همه مائل بتدویر و رغلاف باریک طولانی نابغدر انگشتی و در خامی سبز نازک تند شبیه بطعم ترب و لذیذ بهندی آنرا سینگری نامند و آنرا مانند ترب با نمک میخورند و آنرا ریزه کرده با گوشت میپزند لذیذ میشود و بعد از رسیدن سرخ تیره مائل بسیاهی میگردد * طبیعت تخم آن گرم در سوم و خشک در دوم و بیخ آن در اول گرم و در دوم تر و گرمی پوست و برگ آن زیاده از اصل آن و بری آن اقوی و احد از بستانی در جمیع اجزا * افعال و خواص آن ملطف و محلل و مولد ریاح و محرک آروغ تخم آن محلل آن و در بعضی ایدان هاضم غیر منهضم خصوصا برگ آن و در بعضی که

در معده آنها رطوبت بسیار باشد مانع انهضام و مخرب معدهٔ ایشان خصوصا اصل آن جهت آنکه در ان جزو لطیف سریع
التعفن است و مدر بول و با اندک تلخی چون برگ و بیخ آنرا طبخ نموده بخورند با زیت یا روغن و مری و غذائیت
آن زیاده از بیخ آنست و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که فرمودند که در فجل سه خاصیت است برگ
آن پراکنندهٔ ریاح است و مغز آن مدر بول و بیخ آن قاطع بلغم است اعضاء الراس مضر مردود اند ان و حنک الاذن
قطور روغن آن جهت تحلیل ریاح گوش کثیر النفع و چون جوف ترب را خالی کرده روغن گل در ان ریخته بر آتش گذارند
تا جوش بخورد پس نیم گرم چند قطره در گوش بچکانند جهت تحلیل ریاح و تسکین اوجاع آن سریع النفع و بدستور چون
آب آنرا با روغن گل جوش دهند و در گوش بچکانند العین مضر چشم و قطور آن جالی و رافع آثار حادث زیر موق آن
و آب برگ آن تیز کنندهٔ قوت باصره و ضماد آن جهت رفع کمنة الدم زیر چشم و با عسل جهت نزول آب در چشم مفید
الصدر آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفهٔ کهنهٔ مزمن و دفع کیموسات غلیظهٔ حادثه در سینه و خناق حادث از آشامیدن
فطر قتال و غرغره با آب مطبوخ آن با سکنجبین جهت خناق نافع و با وجود آن مضر حلق و زیاده کنندهٔ شیر است اعضاء الغذاء
ردی است برای معده و حشا آورنده و بعد از طعام ملین بطن و نفوذ فرمایندهٔ غذا است و قبل از طعام مانع نفوذ و استقرار
آن در قعر معده و باعث طفو و ایستادن طعام بر سر معده و از این جهت باعث سهولت قی است خصوصا پوست آن با سکنجبین
و موافق سینه و پهلو و سپرز است و بدستور تخم آن با سکنجبین و ابن ماسویه گفته آشامیدن آب آن هاضم غذا و مفتح سدد
کبد و طحال است و استسقا و طحال و یرقان را نافع و جرم آن مغثی و تخم آن معدل نفخ و مشهی و باعث سهولت اخراج غذا
است و وجع کبد را مفید و نیم مثقال تخم آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین مقی قوی و منقی معده و چون خربق
را ریشه ریشه کرده در ترب فرو برند و بخمیر و گل گرفته در زیر آتش طبخ نمایند پس بر آورند و خربق را دور کرده آن ترب را
بخورند بقوت تمام قی آورد آلات المفاصل تخم آن جهت ضربان مفاصل و عرق النسا و وجع ورک و حکهٔ حادث از بلغم
و بیخ آن جهت دفع آنها نافع القروح والجروح ضماد آن با عسل جهت قروح خبیثه و قروح لبنیه و شهدیه و تخم آن با سرکه
جهت قلع آثار غانغرایا و قوبا البثور ضماد آن با آرد شیلم برای بثور لبنیه و جلای آنها اعضاء النفض تناول نمودن مطبوخ
آن جهت ادرار حیض و رفع احتباس آن و آشامیدن آب شاخهای آن بدون برگ بقدر یک اوقیه جهت اخراج سنگ
مثانه مجرب دانسته اند خصوصا با سکنجبین و آب برگ و شاخ آن بقدر ربع رطل با شکر جهت اخراج زرد آب و استسقا
و با نمک جهت سپرز و تفتیح سدهٔ کبد و یرقان نافع و چون ترب را سوراخ سوراخ نمایند و تخم شلغم را در ان سوراخها گذارند
و سر سوراخها را بپارچهای ترب بند کنند و یا آنکه جوف ترب را خالی کنند و تخم شلغم در ان پر کنند و سر آنرا بپارچهٔ ترب
مسدود نمایند و در خمیر بگیرند و در زیر آتش بپزند و با عسل تناول نمایند در اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند باید
که سه روز پی در پی مرتب نموده بخورند و آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و شیر و محرک باه و مقی است و جهت درد
جگر بارد و ورم سپرز مفید السموم ضماد آن جهت نهش افاعی و ضماد تخم آن با شراب جهت مار شاخدار و سم هوام و چون
پرچهای تراشیده بیخ آن و یا کوبیدهٔ آنرا بر عقرب گذارند بمیرد و بدستور چون آب آنرا بر ان ریزند از هم بپاشد و چون
عقرب کسی را که ترب خورده باشد بگزد متضرر نشود و طلای آن باعث عدم نزدیکی هوام است الزینة خوردن آن نیکو
کنندهٔ رنگ رخسار و ضماد آن با آرد شیلم جهت انبات شعر داء الثعلب و داء الحیه و با عسل جهت قلع آثار عارض تحت چشم

وطلاء آب آن جهت تو باو ضماد تخم آن با عسل جهت نمش و سائر الوان غریبه و آثار ضربه و قرحه وکلف و نیکوئی رنگ رخسار و تو باو با کندش جهت بهق ابیض خصوصا در حمام و اکثار آن رویاننده موی است بر موضع داء الثعلب آلماز و نیز اکثار آن مورث مغص و تعفن اخلاط و مولد شپش جهت آنکه در ان جزء لطیف سریع التعفن است چنانچه ذکر یافت مضر سر و حلق و دندان مصلح آن نمک و عسل و زیره که در سرکه خیسانیده باشند و مخلل آن یعنی پروردهٔ آن در سرکه تند انکوری قاطع اخلاط غلیظه و محلل صلابت طحال که ناشتا بخورند و با طعام نیز و مجرب را اصلا ضرر نمی دارد اگر سرکه نباشد و تخم آن مقیی و جهت درد جگر و سپرز و ادرار شیر و بول و حیض و دفع سموم و با شراب جهت گزیدن مار شاخدار موثر و در سائر افعال مذکوره قویتر از بیخ آن است و آشامیدن نیم مثقال آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین منقی معده و ضماد آن جهت تو با و با سرکه جهت زخم غانغرایا و با عسل جهت درد مفاصل و با کندش و سرکه جهت بهق سیاه مجرب مقدار شربت آن از تخم آن تا یک درم و از آب آن تا سی درم و از جرم آن تا بیست درم و بری آن بسیار گرم و تر از شلغم و ضعیف تر از بری و محلل رطوبات و مدر بول و اکثار آن مغثی و مصلح آن نمک است و روغن آن که تخم و آب برگ آن را در ابتداء تخم بستن بدستور مقرر ترتیب دهند که با روغن زیت و یا روغن کنجد تازه در قدر مضاعف و با آتش ملایم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند و نسوزد بسیار مسخن و در اکثر امراض تا ثم مقام زیتون کهنه و روغن بلسان است و لطیف تر و گرم تر از روغن بید انجیر و محلل قوی و آشامیدن آن جهت فالج و لقوه و دفع اذیت عقرب و سائر هوام زهردار و قطور آن در گوش جهت تحلیل ریاح و تسکین وجع آن و تدهین بدان جهت فالج و لقوه و استرخاء و رفع خشونت بشره و جلای آن و بهق و برص و انطاکی گفته که چون ترب را بخایند و بکذارند تا متعفن شود و کرمها از ان متکون گردد در ظرفی ضبط نمایند تا کرمها یک یکر را بخورند و چند عدد بماند پس آنها را حل نمایند در حل معادن بیعدیل و افعال غریبه از ان می آید *

فجل باعشیقی

*فجل باعشیقی * فجل شامی است * طبیعت ان مرکب القوی و از شلغم گرم تر * افعال و خواص آن از فجل و شلغم ردی تر و ضعیف تر از فجل و مدر بول و محلل رطوبات و اکثار آن مغثی و مصلح آن نمک است *

*فصل الفاء مع الراء المهملة *

فراخ

*فراخ * بکسر فا و راو الف و خاء معجمه بفارسی چوجه و بترکی فریک نامند * ماهیت آن معروف است * طبیعت و * افعال و خواص چوجهٔ هر حیوانی در ذیل نام آن حیوان ذکر یافت و میاید انشاء الله تعالی بهترین همه چوجهٔ مرغ و کبوتر است و مداومت خوردن کباب کبوتر بچه با ادویهٔ حاره و مبرمولد جذام دانسته اند و مطبوخ آن با پیه مقوی قوی باه و گویند خروس بچه بالخاصیت مضعف باه است *

فراسیون

*فراسیون * بفتح فا و راء مهمله و کسر سین مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و بضم فا نیز آمده و بیونانی فراسین و برسون نیز و بلاطینی مادروبیتم و بعربی علقما جهت آنکه تلخ است و هر چیز تلخ را علقم نامند و بفارسی افنان سر و کور ابمعنی کراث جبلی که کندنای کوهی گویند و لفظ کرویا ممکن که تصحیف ازکور اباشد * ماهیت آن اختلاف است دیسقوریدوس گفته نباتی است با شاخهای بسیار مربع سفید مزغب از یک بیخ روئیده و برگ آن بمقدار انگشت ابهام و مائل باستداره و مزغب و متشنج و تلخ و گل و برگ آن متفرق در شاخها و رنگ گل آن بنفش و مستدیر و منبت آن خرابها و انطاکی نوشته بیخی است مربع با شاخهای بسیار سفید مزغب که از یک ساق روئیده با برگهای خشن مانند ابهام و گل آن

زرد با اصفرار تلخ طعم و در ثور و جوزا میرسد و قوت آن تا شش سال میماند و گفته اند که بهترین و مختار آن رومی مائل
بسرخی آنست و حکیم علی گیلانی شارح قانون نوشته که فراسیون را حشیشة الکلب و صوف الارض که عبارتست از کراث جبلی
است نامند و ماهیت آن را چنانچه دیسقوریدوس مذکور شد بیان کرده و نوشته که انواع میباشد نوع سفید آنرا
فراسیون و این را بعربی صوف الارض و حشیشة الکلب نیز نامند جهت آنکه چون سگ بران بگذرد بران بول کند این نوع کثیر
الاستعمال است و نوع دیگر را لموطی نامند و نوع سوم را اسطاخیس و نواب حکیم معتمد الملوک سید علویخان قدس سره نوشته اند
که کسیکه آنرا کراث جبلی دانسته غلط کرده و محتمل که آنچه دیسقوریدوس نوشته نباتی باشد که بهندی اروسه نامند
و اروسه در حرف الالف مذکور شد * طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک * افعال و خواص آن محلل و جالی
و مقطع و مفتح سده کبد و طحال و باقوت تریاقیه * اعضاء الراس والاذن والعین قطور عصارهٔ آن در گوش جهت تنقیهٔ فضول
و تفتیح منافذ آن و ازالهٔ درد کهنهٔ آن و در چشم با عسل جهت جلای آثار سفیدی بسبب حدت و تیزیکه دارد و بردن اثر زردی
یرقان که در چشم مانده باشد و جهت جرب و سلاق و دمعه و غشاوه و نزول آب در چشم و ضماد مطبوخ آن با آب جهت
انتفاخ اجفان خصوصا با روغن بنفشه و رسانیدن بخار آن بچشم نیز زائل کنندهٔ زردی یرقان است و چون جرب عین را
با ماء الرمان حامض بسایند و برکرده اند و عصارهٔ فراسیون را بران بمالند زائل گرداند و داخل شیافات مقویهٔ بصر کرده
میشود * الفم والاسنان مضغ برگ آن جهت امراض فم و استحکام دندان * اعضاء الصدر آشامیدن نیم درم آن با شربت
بنفشه و با جلاب جهت سرفهٔ رطب و قروح سینه و ریه و تنقیهٔ آنها از نفث و مده و نیم درم تا یک درم آن با طبیخ زوفا و روغن
بادام شیرین جهت تنقیهٔ سینه و ریه از اخلاط لزجه عجیب الفعل و با شکر و با عسل و با انجیر جهت ربو و سرفهٔ بلغمی و ضیق
النفس و تقطیع و قلع فضلات غلیظه و آشامیدن حسو معمول از آن و نخالهٔ گندم که نخاله را در آب جوش دهند و صاف نموده نیم
اوقیه فراسیون خشک که بوزن پنج درم باشد در ان جوش دهند تا غلیظ گردد پس صاف نموده نیم گرم بنوشند جهت سرفهٔ
مفرط عجیب الاثر که تا هفت روز بیاشامند و مطبوخ کل آن با آب و عصارهٔ تخم تر و تازهٔ آن با عسل جهت قرحهٔ ریه و با ایرسا
چون خشک آنرا بیامیزند جهت رفع سرفهٔ مزمن و تنقیهٔ سینه از فضول و ضماد برگ آن با عسل مسکن درد پهلو و ضیق النفس
* اعضاء الغذاء مفتح سده کبد و طحال و سعوط آن جهت یرقان و مضغ برگ آن و بلع آب آن جهت اوجاع معده و آشامیدن
طبیخ آن و یا عصیر آن با روغن گل و با زیت جهت درد امعا و تحلیل ریاح غلیظه و بلغم لزج در هر موضع که باشد و اعظم
ادویهٔ منقیه بدن است از فضول غلیظه و برای وجع طحال و بدستور ضماد آن نافع * اعضاء النفض آشامیدن آن خصوصا
با ایرسا جهت تنقیه رحم و ادرار حیض و تسهیل ولادت و اسقاط جنین و بدستور ضماد و جلوس در طبیخ آن و چون در آب
و زیت و یا با آب تنها طبخ دهند و بآن کماد نمایند بر عانهٔ مردان و زنان جهت رفع اوجاع مثانه حادث از ریاح و عسر البول
و ضماد برگ تازهٔ آن زیر ناف جهت رفع تعقد امعا و وجع آن بغایت نافع و فرزجهٔ آن با عسل تا هفت روز پی هم جهت
اعانت بر حمل سریع الاثر و بالجمله فراسیون دافع جمیع ریاح غلیظه است هر نوعیکه استعمال نمایند شربا و ضمادا و کمادا
و وجع کاسر و خاسر و جنین را بسیار مفید * السموم آشامیدن عصارهٔ برگ آن جهت رفع سمیت ادویهٔ قتاله مانند فطر
و کشنیز و امثال آنها و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه * الاورام والجروح والقروح ضماد برگ پختهٔ آن با آب ممزوج
با عسل جهت تحلیل اورام و تنقیه و جلای چرکها و قروح و سعفهٔ عفنهٔ کهنهٔ خبیثه و گوشت فاسد متاکل و قلع داحس و تلیین

وتحلیل غذا نیز والفجار دمامیل وجراحات خام بدون اذیت وقروح را التیام دهد وچون بکوبند تا رقیق گردد آنرا و با پیه
گرده بز سرشته بر اورام هر نوع که باشد ضماد نمایند بزودی تحلیل دهد وجبر کسر نماید وچون در زمین گودی کنند و
با آتش گرم کنند وچون گرم شد آتش را برآورده دران گودی گرم فراسیون را فرش نمایند وعلیلی که از برودت و ریاح زمین گیر
شده باشد بدن او را چرب کرده بر روی آن بخوابانند و از فراسیون بر ان فرش نمایند و بر او لحافی بپوشانند و دران همان
قسم خوابیده باشد تا گرمی آن زائل گردد در رفع مرض او مجرب گفته اند وچون در زخمی که آب انگور مغلی از ان
ماطو یطس باشد ومکوک برگ تازهٔ فراسیون را کوبیده ریخته سر آنرا پوشیده سه ماه بگذارند پس برآورده صاف کنند
وبنوشند در دفع اورام باطنی و امراض سینه ودفع فضلات ومواد بارده بغایت نافع دانسته وگفته اند از اکبر ادویه است
دران امور المضار مضر کرده ومثانه در غایت مضرت بحدیکه اکثار آن موجب ادرار خون وبول الدم میکردد مصلح آن
کثیرا وعسل وسنبل الطیب ورازیانه را بعضی بادزهر آن دانسته اند ومقوی فعل آن مقدار شربت آن تا سه درم صاحب
منهاج نیم درم گفته بدل آن در امراض سینه پرسیاوشان ودر تحلیل ریاح چهار دانگ وزن آن لبان ودو وزن آن اسارون
ودر اسهال لزوجات وتسکین مغص وگویند بدل آن افتیمون وانیسون است وگویند بوزن آن لاغیه ودر تحلیل طحال وغیره اشق

* فرس * بفتح فا وراو سین مهملتین بفارسی اسپ وبترکی آت وبهندی گهوڑا بضم کاف عجمی وخفای ها وسکون واو
وفتح راء هندیه و الف نامند * ماهیت * آن حیوانی است معروف واز حیوانات دیگر ماکول اللحم اعلی گرم تر
وبهترین مرکوبات وخوش هیئت تر آنها ومودب ومروض تر وباقر است واصناف میباشد از نجیب وغیر نجیب و بچهٔ آنرا
بعربی مهر وبفارسی کره نامند * طبیعت گوشت آن در آخر دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن خوردن آن مورث
شجاعت وتساوت قلب وکباب آن با شیر مقوی باه ممرودین اعضاء الراس گفته اند چون زوائد یکه بر زانوی فرس میباشد
بکوبند وبا سرکه بیاشامند صداع را زائل کرد انند اعضاء النقض آشامیدن انفحهٔ آن بقدر نیم مثقال جهت اسهال مزمن و
قرحهٔ امعا وضرب وبد ستور لحم محرق آن قاطع اسهال رطوبی وکباب آن مولد خلط فاسد مضر محرورین ومصلح آن جوش
دادن ومهرا پختن آن را آشامیدن دوغ و آب انار بالای آن باید که آب بر ان بیاشامند الاورام والبثور طلای محرق
پوست مهر یعنی کرهٔ آن با موی با آب پراکنده کنندهٔ بثور وسرگین آن مانند سرگین حمار است در خواص وخون تازهٔ گرم
آن از جملهٔ سموم ومسهل واعراض وعلاج آن مانند دم ثور است ودر بقرمذکور شد وعرق آن نیز در عرق ذکر یافت
الزینة طلای خون آن تغییر دهندهٔ رنگ وضع و ذرور پوست سوختهٔ آن با موی رافع جوششها است الخواص گویند چون
دندان آسیای آنرا ابو ساق بندند از حرکت مانند کی نیابند واکودکان آنرا بوکردن کودک بندند دندان او بی الم
برآید وسم آنرا در خانهٔ که موش بسیار باشد دفن کنند موشان بگریزند وعرق آنرا که بر زهار طفل بمالند موی نروید
ونیز بوا سیر دفع نماید وقطور آن در گوش جهت تسکین درد آن ودر بینی جهت رعاف واگر پای حیوان چهارپا را بدم
اسپ بندند لنگ شود واگر بر در خانه موی دم آنرا بکشند کیک دران خانه داخل نشود وفرس بحری را بهرنگی اورمسه
کانیس نامند گویند از خواص آنست که چون خواهند بر عضوی موی برآید خاکستر آنرا با قیر و با پیه سرشته بمالند موی
بروید وذرور آن جهت خشک کردن جراحات وروییدن پوست بران موثر است *

* فرفیون * بفتح فا وسکون را وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون وتوهم کرده کسیکه بکسر فاء دوم خوانده وآنرا

فربیون بیا بجای فاء دوم و افربیون و ابربیون بیاد تی همزهٔ مفتوحه در اول که معرب او بربیون فارسی باشد نیز نامند و آنرا کل بنفسه و حافظ اطفال و ببربری تاکسوت و برومی فوطیوس و بیونانی کمالیون و اهل مصر و شام آنرا لبانهٔ مغربیه خوانند * در ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی لبن مازریون و بعضی لبن زقوم دانسته اند اصح همه اقوال قول عافقي است که روایت کرده از کسانیکه آنرا دیده اند در بلاد بربر در جبل دران که آنرا ادریریه نامند و کثیر الوجود است در انجا و از انجا ببلاد دیکر میبرند و آن لبن در نوع نبات است یکی شبیه بنبات کاهو و پرشعبه و خاردار و پرشیر و دوم برک آن سیاه و شاخهای آن مفروش بر روی زمین و خارهای این باریک و تیزتر و شیر این بیشتر از اول و در حرف الالف مع الفاء تمام بیان ماهیت و خواص و افعال آن مذکور شد *

فرصیوس بفتح فا و سکون را و کسر میم و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله بر نیفس است * ماهیت آن ثمریست شبیه بحنظل و با عفوصت و در جوف آن تخمها * طبیعت آن بسیار کرم و خشک * افعال و خواص آن ثمر با ادهان مدر عرق و ضماد آن با شراب جهت نهش افعی نافع *

فرنجمشک بفتح فا و را و سکون نون و فتح جیم و کسر میم و سکون شین معجمه و کاف معرب پلنکمشک فارسی است و آنرا فرنجمشک و فلنجمشک و ابرنجمشک بیا بجای فا نیز نامند و بسریانی فلنمشکا و برومی امیلوفراس و بیونانی اقبلیس و بهندی رام تلسی و کوبند بهندی انبل نامند * ماهیت آن نوعی از ریحان است نبات و برک آن اندک بزرکتر و بلندتر و بسیار خشبو شبیه ببوی قرنفل و لهذا آنرا قرنفل بستانی نامند و در تراکیب هرجا قرنفل بستانی مذکور است مراد این است و آنرا حبق قرنفلی و ریحان قرنفلی نیز نامند و کویند چون رائحهٔ آن شبیه برائحهٔ مشک است از ان جهت آنرا فرنجمشک نامند و آن دو صنف میباشد یکی بستانی و آنرا هندی و دوم بری و آنرا چینی نامند و شاخهای بستانی آن مربع و مزغب و برک آن مانند برک بادروج و رنک آن مابین سبزی و زردی و مزغب و رائحهٔ آن شبیه بقرنفل و تخم آن بشکل زیره و سیاه رنک مائل بسبزی و از تخم بالنکو سه پهلوتر و بسیار کوچکتر از ان و منبت آن مجاری آبها و شوره زارها و بری آنرا شاخهای مدور و برکهای آن ریزه تر و باریکتر شبیه ببرک نمام بری و ریحان کوهی و با خشونت و با عطریت و تندی زیاده از بستانی و تخم آن شبیه بتخم ریحان و از ان درازتر و سه پهلو و منبت آن خرابها و بیابانها و سنکلاخها * طبیعت آن در آخر دوم کرم و خشک و بری آن کرم تر و یبس این از مرزنجوش و نمام کمتر * افعال و خواص آن اعضاء الراس مفتح سدهٔ دماغی و مصفاة و منخرین الا و شما و طلاء و جهت درد سر بارد نافع الفم بوی دهان خوش کند و لثه و دندان را محکم کند و رطوبات فاسده آنرا دفع کند اعضاء الصدر آشامیدن آن مقوی دل و جهت خفقان و وسواس عارض از سودا و بلغم در قلب اعضاء الغذاء مقوی معده و کبد و هاضم غذای غلیظ و محلل ریاح و جشای نیکو آرد و مسکن مغص و منبه اشتها است اعضاء النفض جهت سپرز و بواسیر شربا و طلاء نافع المضار مصدع محرورین و مولد مرهٔ سودا شما و شربا مصلح آن بنفشه و سکنجبین مقدار شربت آن سه درم بدل آن سوسنبر و بادرنجبویه نیز کفته اند و قرنفل نیز و تخم آن بسیار خشک و مجفف منی و هاضم طعام و منعظ و مولد منیست که بفارسی رشک نامند مقدار شربت آن تا دو درم و چون در مرکه و اشربه و شراب و آب انکور داخل کنند مانع فساد آنها است بدل آن بالنکو *

فرخار بفتح فا و سکون را و فتح خاء معجمه و الف و راء مهمله * ماهیت آن درختی است بقدر چنار و برک آن

مانند برگ بادام وگل آن مانند گل سرخ وبغایت خوش منظر وطبیعت وافعال وخواص آن ضعیف تر از گلنار است *

* فرشه * بفتح فا و را و شین معجمه وها * ماهیت آن اسم عربی شوربیست که با زرده تخم مرغ بآتش نرم بجوشانند تا غلیظ
شود شبیه بافورود رافعال مانند لباء است

* فصل الفاء مع السین المهملة *

* فسافس * بضم فا وسین والف وکسر فا وسین مهمله بفارسی سرخک وساس وشب گزنیز وبهندی کهتمل وبفرنگی سمبس
نامند * ماهیت آن حیوانیست از جمله هوام وبقدر نصف عدس وسر ودم آن باریک وبسیار کوتاه فی الجمله شبیه
بنصف دانهٔ حب الخروع ودست وپای آن نیز باریک ود وسبل کوتاه نیز دارد ونیشی از دهان برمیآورد وبآن میگزد
وباز بخود میکشد وبد بوی وبچهٔ آن سرخرنگ وبزرگ آن مائل بسیاهی واز گزیدن آن عضو اندک خارش وسوزش وورم
کمی میکند وباز خود بخود زائل میگردد ودر شکافهای چوب وسریرها وخانهٔ کبوتران وترچهار پایه که باصطلاح هند پلنگ
مینامند وبران خواب میکنند ولباس پشمی وابریشمی ودر حصیرها وبوریا مابسیار تکون میباید * طبیعت آن گرم وخشک
در سوم * افعال وخواص آن اعضاء الراس نفوخ سائیدهٔ آن در بینی واستشمام رائحهٔ سائیدهٔ آن ویا طلای آن بر انف
جهت مرضیکه در بنگاله میشود وآنرا اهره مینامند موثر ودرد آن با انبوبه که در حلق برسد وبا آشامیدن آن با سرکه وشراب
ویاغرغرهٔ آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده موثر اعضاء النفض گذاشتن سودهٔ آن در سوراخ قضیب جهت رفع
احتباس بول واستشمام رائحه وبخور آن جهت اختناق رحم ومالیدن آن بر موضع داء الثعلب السم بلع یکعدد آن جهت
گزیدن مار شاخدار وازبسیاری خوردن آن مانند خوردن ذراریح احوالی طاری میگردد وتدبیر آن نیز تدبیر آنست

* فستق * بضم فا وسکون سین مهمله وضم تاء مثناة فوقانیه وقاف معرب پستهٔ فارسی است بسریانی پستقی وبیونانی
بسطاقیا وبفرنگی پسطاکه نامند * ماهیت آن ثمر درختی است شبیه بدرخت بطم که بفارسی سعزنا مند وازان کوچکتر واغبر
بی خار ومدتی میماند وثمر آن در اول نیسان پیدا میشود وبایلول ماه میرسد وبستانی وجبلی میباشد وثمر بستانی
بزرگتر از جبلی واز مطلق آن مراد ثمر آنست وبهترین ثمر آن آنست که بزرگ دانه پوست آن نازک سفید وپوست خارج
آن سبز مائل ببنفشی ومغز آن سبز وچوب لک نبد باشد وآنرا ببطم پیوند مینمایند وپیوندی آن بسیار خوب میشود وجهت
آن مراد پوست رقیق بالای مغز آنست که زیر پوست صلب سفید است ودرخت آن یکسال ثمر آن مغز دار ویکسال بی مغز
میباشد وبی مغز آنرا بزغنج مینامند ودر حرف الباء مع الزای مذکور شد وثمر آن مادام که در پوست است مدتی میماند
فاسد نمیگردد وچون مقشر کردند واز پوست جدا نمودند فاسد میگردد وآب لیمو حافظ فساد آنست * طبیعت مغز آن
در دوم گرم وخشک وبعضی تر دانسته اند برطوبت فضلیه واین صواب است واهل هند آنرا زود گرم میخورند ومقوی باه است
وزیاده کنندهٔ منی وبعضی سرد دانسته اند وابن زهر غلط است * افعال وخواص آن اعضاء الراس والصدر والغذاء
جهت تقویت ذهن وحفظ دماغ وسرفه وقلب وخفقان وقی وغثیان ومغص وبرودت کبد وتفتیح سدهٔ کبد ومنافذ غذا ومرارهٔ
جهت مطاربت وعفونت وتلخی که دارد ومنقی کبد ومزیل وجع رطوبی آن وقلیل الغذا ومسمن بدن ومقوی معده وفم آن از
سائر حبوب زیاده خصوصا که با جهت آن یعنی پوست بالای لب آن بخورند رافع لاغری گرده ویرقان وطحال وسموم و
نهش هوام وخوردن آن با شکر مصلح هوای وبائی وپوست سرخ رقیق ملاصق مغز آن معتدل در حرارت وخشکی وپوست
سبز بیرون آن سرد وخشک الفم مضغ آن مقوی دندان ولثه وخوشبو کنندهٔ دهان ورافع قلاع آن اعضاء الغذاء بغایت مقوی دل

و معده و نافع رمحشن رد ابیض‌خمل آن و رافع قی و فواق و اسهال و تشنگی السم با شراب جهت دفع سم عقرب و سائر هوام
و پوست سفید صلب آن که در آب طبخ داده باشند جلوس در ان جهت خروج مقعده مجرب و نطول بطبیخ پوست درخت
و برگ آن جهت حبس نزلات و رد مقعده و رحم مجرب و حکه و رفع قمل الزبانه ملا ومت غسل موی بدان جهت ازالهٔ
وسواس و موادسوداوی و دفع سموم و خوشبو کنندهٔ اطعمه و مقوی غالیه ها و بالخاصیت مغز آن مضر معده خصوصا مقشر آن
و مفسد طعام و بدی ستورده من آن و گویند مغز آن مصر سقل است مصلح آن زرد آلو بدل آن مغز بادام و مغز حبة الخضرا
و گویند نیم وزن آن مغزجوز و نیم وزن آن مغز پسته و اکثار آن محدث شری مصلح آن آشامیدن سرکه و انار ترش و زرد آلوی
ترش خشک است

* فصـــــــل الفاء مع الشین المعجمة *

* فشاغ * بضم فا و فتح شین و الف و غین معجمه و فشغ بفتح فا و شین و غین معجمه نیز آمده و نزد اطبا مشهور بدین است
و نزد اهل لغت بدان و بفارسی آنرا سرم نامند * ماهیت آن از جنس فاشرا است و بر مجا و رخود می پیچد و آنرا میپوشاند
و نبات آن شبیه بنبات عنب الثعلب و شاخهای آن باریک و خار آن کمتر از فاشرا و ثمر آن خوشه دار و برگ آن با خشونت و دانهٔ
آن بعد از رسیدن سرخ میگردد و طعم آن گزندهٔ زبان و بیخ آن مطبر و صلب منبت آن آجام و مواضع درشت نیز و قسمی از آن
بتدارود انهٔ آن بشکل باقلای مصری و از آن کوچکتر و بسیار سیاه و بر دور آن خط سفیدی حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته ظاهرا
لوبیای هندی عبارت از آن باشد مولف گوید شبیه بدین در هند و بنگاله چیزی مشهور و آنرا سیم بکسر سین مهمله و سکون یاء
مثناة تحتانیه و میم مینامند و برگ آن اندک پهن نبات آن بر مجاور خود می پیچد و آنرا میپوشاند و ثمر آن در غلافی مانند
باقلا دانهای آن کوچکتر از باقلا و پوست آن بعضی سفید و بعضی سیاه میباشد و در یکطرف آن قریب بنصف آن خطی سفید
دراز و نوع و مغز آن سفید و در طعم اندک شبیه بباقلا و بوی زهومت آن زیاده از باقلا و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن
بیان کرده اند * طبیعت قسم اول آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن ثمر و برگ آن مفرح و مقوی
و حافظ حرارت غریزی و دافع ضرر ادویهٔ سمیه و محلل ریاح و چون برگ آنرا با عسل لعوق ساخته تدریج اندک اندک
باطفال شیرخوار بدهند مدتها محفوظ گردند سموم نباتی و حیوانی با و اثر نمیکند مقدار شربت آن تکمیل رخوردن نه قیراط
از قسم دوم آن مورث دیدن خوابهای پریشان و تولید خلط فاسد و نفخ و ریاح بسیار و ضماد آن رادع اورام و مسکن درد
مفاصل است

* فصـــــــل الفاء مع الضاد المعجمة *

* فضه * بکسر فا و فتح ضاد و دال بفارسی سیم و نزد عوام مشهور بنقره است و بهندی روپا بضم راء مهمله و سکون واو و فتح
باء عجمی و الف و بسریانی سیما و برومی ارجوا و بیونانی اکورا و بترکی کرمش و بفرنگی و براطا نامند * ماهیت آن
از فلزات معروفهٔ مشهوره میان مردم کثیر النفع است و گفته اند مادهٔ تکون آن زیبق خالص جید و کبریت خالص است
و کبریت عشر وزن زیبق بوده بدلیل آنکه چون نقره از کبریت مکلس گردد بوزن خود زیبق را منعقد کرده اند و بنظر نیز
یا مساعدت مشتری در سه سال تکون آن در معدن خود تمام میشود و فاعل انعقاد آن برودت و در باطن آن ذهب است
چنانچه در باطن ذهب فضه است * طبیعت آن در اول سرد و خشک و با قوت قابضه و مجففه و سحالهٔ آن خشکتر و قوت
قابضهٔ آن زیاده از محلول آن و بعضی معتدل دانسته اند * افعال و خواص آن در تفریح قریب بیاقوت اعضاء الراس جهت
مالیخولیا و جنون و وسواس العین اکتحال آن با میل نقره جهت جلای بیاض رقیق و تقویت بصر الفم آشامیدن سحالهٔ آن

با ادویهٔ مناسبه جهت رفع بخر و جلیه و جذب رطوبات لزجهٔ متعفنه و بلاغم الصدر و آشامیدن محلول آن و بخور و سحالهٔ آن جهت ربو و سرفه و خفقان و توحش و سائر امراض قلبیه با ادویهٔ مناسبه اعضاء الغذاء و النفض بجهات مذکوره مقوی معده و کبد است و جاذب رطوبات و جهت استسقا و سپرز و تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول و طلای محلول سحالهٔ آن با زیبق مقتول جهت بواسیر الجرب و الحکه و بد ستور جهت جرب و حکه الاورام ضماد سحالهٔ آن جهت تحلیل اورام مضر امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم درم و از خاصیت آنست که از رائحهٔ گوگرد خام و بخار و رت آن سیاه میگردد و غسل آن با نمک رافع و جالی آنست و آشامیدن طعام و شراب در اوانی فضه باعث تفریح و گفته اند خوردن شراب در جام فضه سکر زود آورد و دستور حل و تکلیس و احراق آن در مقدمه مذکر یافت و فضهٔ محلول که اطبای فرنگ اختراع نموده اند و آنرا تین تور و بنورا نامند و لاجوردی رنگ شفاف مانند یاقوت کبود است که نیلم نامند و از این جهت آنرا نیلم آب نیز نامند در جمیع افعال و خواص بهتر از فضهٔ غیر محلول است بجهت خفقان و غشی و مالیخولیای مراقی بعد یک دو قطرهٔ آنرا باشربه مناسبه بیاشامند

فصل الفاء مع الطاء المهملة

قطر بکسر فاو ضم نیز آمده و طاء ساکنه و راء مهمله بفارسی سماروغ و شماو بشیر بانی فطر یاثاوبر و بی موکوطیس و بهندی بهمن چهتر و بیونانی او نطرشا نامند و دیسقوریدوس در ثالثه قنطس و در رابعه موقوطیس نامیده *ماهیت* آن نباتی است که زمینهای نمناک و عقب بارشها در بعضی بلاد زمین منشق شده بر می آید و در بعضی جاها بدون انشقاق نیز بشکل نصف بیضهٔ مرغ که منکوس باشد و بی برگ و گل و ساق آن بسیار کوتاه و جوف آن مملو از صفایح و ماکول آنرا بفارسی قارچ و بشیرازی مردم عوام هگل و بترکی کیلک و فطر و کماة اسم جنس ماکول و غیر ماکول آنست و بعضی فطر را مخصوص نوع قتال و کماة را بماکول آن دانسته اند و بالجمله هرچه بلند و جست و بی رائحه و سفید مائل بتیرگی و کوچک باشد و در زمین طیب بهم رسد ماکول است و سیاه آن غیر ماکول در غایت سمیت و همچنین سرخ آن و آنچه از نوع سفید آن که در ان لزوجت بسیار و باشد و ران عفونت و مانند نسج عنکبوت چیزی باشد و با درز یر درخت زیتون و انجیر و کودکان و کباهای سمی و بتوعات و یا در سرگین و جمعها و نزد یک سوراخ حیوانات سمی و مانند اینها روید همه قتال است و گویند سفید ماکول آن تریاق سرخ غیر ماکول آنست و گویند آنچه را در کشمیر کنکهچو یا مند از نوع ماکول آنست و گفته اند فطر سه نوع میباشد یکی را فقع نامند و بفارسی هگل و دوم را فوشنه و سوم را فقیل و هر سه از انواع کماة است و گویند فرق میان سمی ردی غیر ماکول آن و میان ماکول آنست که چون غیر ماکول را ببرند و نمک اندازند زود فاسد و متعفن گردد و همچنین هرچه را با آن کنار زند فاسد سازد و نیز فطر ماکول را بهندی کنبهی بکفاء ها نامند و فطر غیر ماکول را بدبهیرا و قسمی را چهتر بکفای ها نامند و قسمی را ککن دهول و قسم اول بهترین اقسام است *طبیعت* ماکول ان در سوم سرد و تر *افعال و خواص ان* اعضاء الراس اکثار خوردن آن مورث خدر و فالج و سکته اعضاء النفض اکثار آن باعث عسر البول و مداومت آن قاطع نسل و ضماد خشک کوبیدهٔ آن با سرشم ماهی جهت فتق و نیله و برآمدگی ناف اعضاء العین اکتحال آب تازهٔ آن جهت بیاض و تقویت باصره و جرب پلک چشم و مانع نزول آب خصوصا چون سرمه را بدان بپرورده کنند اعضاء الغذاء نفاخ و دیر هضم و مولد خلط غلیظه و عفن و اکثار آن مولد هیضه و چون قبول عفونت کند بزودی متعفن گردد بحد افراط و مسدد و مورث قولنج و درد معده و آشامیدن سائیدهٔ خشک آن رافع اسهال و ذرب و زلق الامعا بهترین مصلحات آن مری و خردل و طبخ

آن با نمک و شبت و پودنه و روغن کنجد و زیتون و صعتر و فلفل و یا کمثری تر و یا خشک خوردن و خوردن فلفل و زنجبیل پرورده و جوارشات مناسبه مانند فلافلی و کمونی و فلاسفه و امثال اینها و آشامیدن آب سرد بالای آن و همچنین با بیضهٔ مرغ و یا با گوشت خوردن مضر و گویند از خواص آنست که هر حیوانی سمی کسی را که فطر ماکول خورده باشد بگزد و مسموز آن فطر در معدهٔ او باشد در او هیچ دوائی نافع نمی بخشد و تریاق سمی غیر ماکول آن چون کسی خورده باشد او را عرق سرد و ضیق النفس و غشی و ثقل معده و قولنج و خناق و ذبحه و قشعریره که از عوارض آنست طاری شده باشد خوردن مقطعات مانند ترب و آب پودنه و مری و بوره و نمک و سکنجبین یا فودنج جبلی یا سرگین خروس بچه با سکنجبین عنصلی و یا خاکستر چوب انجیر با آب گرم یا اندک سرکه و نمک و مرغ بچه و یا با سرکه و یا خوردن عسل بسیار است و تریاق اربعه و سنجرنیا و فلافلی و یا کمونی با شراب و یا با ب هلاب و ضماد نمودن بر معده اضمدهٔ ملطفه و استعمال حقنهای حاده و بسا است که در نکرز بلکه در ساعت هلاک میکرده اند و هر فطریکه در زیر خم شراب رسته باشد پوست آن زهر کشنده و جوف خشک کردهٔ آن مورثه بیهوشی است چون اندکی از او را بخورند و آنچه در بنگاله میشود خواه غیر ماکول خواه ماکول خوردن آن غیر مجوز زیرا که ماکول آن نیز خالی از سمیتی نیست *

قطراساليون

* قطراساليون * بفتح فا و سکون طا و فتح را و الف و سین مهملات و الف و کسر لام و ضم یاء مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است و بفرنگی بطرسالی نامند * ماهیت آن کرفس کوهی است و آنرا کرفس صخری و کرفس ماقدونی نیز نامند و تخم آن سیاه طولانی شبیه بنانخواه و خشبو و تند و بهترین اجزای آنست و مستعمل * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن اعضاء الغذاء و النفض قاطع لزوجات و محلل نفخ و بغایت مفتح و جهت درد پهلو و مغص و ادرار بول و حیض قوی الاثر و مخرج جنین و مبهی السموم مقاوم جمیع سموم بارده و در جمیع افعال قویتر از بستانی و سائر اقسام خود بدل آن دو وزن آن تخم کرفس بستانی و جالینوس نیم وزن آن انسنتین گفته و حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المومنین نوشته که بالفعل تخم نبطی را بجای آن استعمال میکنند و آن مدور مائل بدرازی و بقدر فلفلی و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید مائل بزردی و تند طعم و برگ نبات آن عریض و با اندک حدت و گل آن چتری شبیه بشبت است و در تنکابن و اپلیهم نامند و این قسم را بعضی ضعیفتر از قطراساليون دانسته اند و جمعی مثل آن و آن مدر عرق و رافع عرق النسا و تصبح و فرزجهٔ آن مسقط جنین و در سائر افعال مانند اقسام کرفس است و در حرف الکاف در کرفس انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد *

* فصـــــل الفاء مع القاف *

فقع

* فقع * بفتح فا و قاف و عین مهمله و بکسر فا نیز آمده * در ماهیت آن اختلاف است جمعی از اقسام فطر و کماة دانسته اند و بعضی غیر آن و اصح آنست که از غیر اقسام فطر است و مدور و بقدر نارنجی و کوچکتر از آن و اندک طولانی و در زیر زمین در مواضع سیلها و جاهای نمناک و قرب انهار و بعد از باران در زمینهای ریگزار و دامنهای کوه بسیار بهم میرسد و جائیکه تکون میابد زمین آنجا اندک بلند و بعضی منشق میباشد و کسانیکه مبتدا اند آنجا را میکاوند و برمیآورند و در بعضی جاها بکاه اند و در بعضی چند عدد و بفارسی تشنج و بترکی دنبلان نامند و آن شیرین لذیذ میباشد آنرا پخته و یا بریان کرده میخورند بهتر از فطر ماکول است و در سالیکه رعد و برق بسیار شود بسیار تکون میابد * طبیعت آن در دوم سرد و تر * افعال و خواص آن نفاخ و بطی الهضم و غلیظ و اکثار آن مولد قولنج اصلاح آن مانند اصلاح فطر است و ضرر آنرا اند ارد *

* فقاع * بضم فا وفتح قاف مشدده والف وعين مهمله لغت عربی است بیونانی زوفوس وزوفوس نیز و بلغت رومی بقاعین و بفارسی بوزه نامند وگفته اند آنرا فقاع از انجهت مینامند که کف آنرا میگیرند و واحد آن فقاعه و بفارسی سوریا که آب خوانند * ماهیت آن اسم انواع نبیذ است و طعم آن مرکب از اندک شیرینی و ترشی و تلخی و حدت و آن مصنوع از اکثر حبوب میباشد مانند جو و برنج و ارزن و ذرت و نان حواری یعنی نان سفید فطیر با نعناع و کرفس و از مویز و خرما و شکر و نیشکر و عسل و امثال اینها نیز و گاه اضافه میکنند بر آن فلفل و سنبل الطیب و قرنفل و سداب و امثال اینها * طبیعت آن بحسب آنچه از آن میسازند مختلف میباشد و بالجمله ابرد همه شعیری پس خبزی و احر همه عسلی مفوه است پس عسل غیر مفوه پس تمر یعنی خرمائی و اعدل همه زبیبی است که با حب الرمان سازند و کسیکه اراده اصلاح و خوشبوی آن نماید باید که بغیر از مصطکی و برگ نعناع و قلیلی طرخون چیزی دیگر زیاده نکنند * افعال و خواص آن ردی الغذا و نفاخ و مولد اخلاط غلیظه فجه و ریاح و مضر اعصاب حیوانی و قوت نافذه آن بحدی است که اگر عاج را در آن بخیسانند نرم گرداند و آسان کردد آنچه را خواهند از آن بسازند مضر حجب دماغ و اعصاب کمال مضرت دارد و متخذ از خبز حواری و کرفس و نعناع جید الکیموس کثیر الغذا بسیار موافق محرورین و مقوی احشا و معده و نفع آن کمتر و بهتر متخذ از شعیر است و متخذ از شعیر مدر بول و مرطب بدن و جهت سرفه و امراض حاره رئه نافع و مضر کرده و مثانه و متخذ از عسل از برای مبرودین مفید و نفع و ریاح آن کمتر و چند آن مضر بعصب نیست و متخذ از شکر اعدل از عسلی است و از برای معتدل المزاج موافق و سزاوار آنست که نیاشامند آنرا مکر ناشتا و یا در اواخر بقایای طعام در معده و نزد انحدار آن زیرا که در غیر این دو وقت طعام را فاسد میسازد و اما عسلی و مفوه آنرا ناشتا نیاشامند مگر وقتی که معده کثیر الرطوبت باشد و آلوده برطوبت لزجه باشد و باید که خبزی و شعیری آنرا مفوه بمصطکی و سنبل الطیب و قاقله نمایند که نفخ آنرا زائل کرده اند و طرخون آنرا لذیذ و حب الرمان نیکو میکرداند خصوصا که آنرا معطر سازند و در هر بیست رطل آن از هر یک از آن ادویه یک مثقال زیاده داخل نکنند و اگر چند برگ ترنج نیز داخل کنند بد نیست و در قرابادین کبیر نیز ذکر یافته نسخ جیده آن *

* فقاح * بضم فا وفتح قاف و حاء مهمله اسم جنس شکوفها است بعربی و فقاح هر چیز در ذیل اسم آن ذکر یافته و میباید ان شاء الله تع

* فقاح الکرم * شکوفه انگور است بیونانی دوذا اطباطبون و برومی اینکس طراخمون و بسریانی نعجی او کیهشا و بفارسی ولنا مند بری و بستانی میباشد بهترین آن بری نازه آنست * طبیعت آن در اول سرد و خشک و با عطریت * افعال و خواص آن مقوی دل و معده و مسکن فواق و قی و عرق آن یعنی ماء مقطر آن در افعال قوی‌تر و لطیف‌تر از اصل آنست *

* فقاح الملح * زهرة الملح است و نزد بعضی ابقراست و ماسرجویه گفته بر روی نمک معدنی چیزی شبیه بشوره تکون میباید الطف اجزای ملح و قبض آن کمتر از آن است

* فصـــل الفاء مع اللام *

* فل * بفتح فا و تشدید لام * در ماهیت آن اختلاف است بغدادی نوشته ثمری است هندی بقدر پسته و پوست آن شبیه بپوست بندق و با ثمن مغز آن مائل بزردی و سفیدی و بالای آن مائل بسبزی و برگ آن با زوایای بسیار ریاساتی بقدر یک شبر و در موسم ربیع گل میآورد گلی زرد رنگ و خشبو و بزودی برطرف میکردد و انطاکی نوشته عبارت از یاسمین مضاعف است خواه برا سه و خواه بترکیب آن با نیلوفر که بیخ آنرا شکافته نیلوفر را در آن گذارند و یا بالعکس یعنی پیوند نمایند آنرا با نیلوفر و حکایت کرده در خلاصه که آن گلی است سفید خالص و برگهای آن مضاعف و محیط دایره آن و اندرون آن زرد

فقاح
فقاح الکرم
فقاح الملح
فل

ورنگ وچون پخته گردد سیاه شود وچون برگهای آن بریزد دانهٔ آن طولانی گردد وسرخ براق واین هنگام آنرا برشکین نامند واین نیلوفرهندی نیست وبه هم نیست وصاحب اختیارات نیلوفر هندی دانسته وسهوی است اورا * طبیعت آن بقول بغدادی گرم وخشک درسوم وبقول انطاکی در دوم گرم ومعتدل ویا یابس دراول * افعال وخواص آن مفتح سدد ومنقی دماغ و ضماد آن مزیل صداع واسترخای عصب وآشامیدن آن جهت خفقان وغشی واستسقا وریاح بواسیر شربا وبخورا وطلاء واستعمال تخم آن موی را دیرسفید میکرداند وطحال ووجع کبد رابرطرف میسازد شربا وماليدن برگ سائیدهٔ آن بربدن باعث خوشبوئی وعدم تولید شپش است وحکیم عبد الحمید درحاشیهٔ تحفه نوشته که یاسمین مضاعف را بهندی رای بیل نامند وتخم آن بقدر دانهٔ نخود می است نه بقدر فندقی وآنچه برفقیر بعد ازتتبع بسیار در بلاد هند معلوم گردیده آنست که فل بفتح فامعرب ازپهل هندی است وآن میوه است مشهور در بلاد دکهن وبنگاله بهم میرسد بسیار خوشبو شبیه ببوی گلاب ولهذا آنرا گلاب پهل مینامند وآن دراول سرد وتر ومقوی قلب ومعده ومسرت افزای روح حیوانی ونفسانی وتخم آن نحوی است که صاحب تحفه نوشته منقول از بغدادی ومولف گوید محتمل که گلاب جامون باشد زیرا که ماهیت آن بسیار مشابه بآنست وگلاب جامون درحرف الجیم درجامون ذکریافت وتخم آن دوقسم میباشد بعضی سبز امتی رنگ وبعضی سفید *

* قلز * بکسرتا وسکون لام وزای معجمه درلغت بمعنی سفید روی ومس سفید است که ازان ظروف ریخته میسازند ومفرغ نیز نامند وفلزبتشدید زای معجمه وکسرلام بمعنی ریم آهن وریم معادن که ازند است وهرگوهری که درکان خیزد دراصطلاح آنرا اجسام معدنیه نامند وهریک را معدنی مخصوص است ووزن هریک متفاوت اعم ازانکه متطرق بالفعل باشد یا بالقوه که باعمال مخصوصه قابل گداز وتطرق یعنی چکش گیر گردد واقسام متطرق را مطلقا متطرقات ومعدن سبعه نامند وفی الحقیقت هشت نوع اند که ازهفت معدن حاصل میشوند طلا نقره قلعی سرب آهن روی توتیا مس روی وهرد وازیک معدن حاصل می گردند وجهت اختلاف وتعدد شان تفاوت واختلاف وزن هریک است امامس ازکل ازجسم معدنی بهم میرسد وروی خود درمعدن بهم میرسد وازین جهت آنرا بفارسی روی ومس رست نامند وبیونانی طالیقون وآن درنهایت زردی است و ازتاب آتش سیاه میگردد ولهذا بعربی آنرا صفر نامند ومس دونوع میباشد یکی سرخ ویکی مائل بزردی وهرد ودروزن سبکتر از روی اند ومس سرخ نرم تراز مس مائل بزردی است وازفرنگ که معدن آنست سه نوع میآرند یکی تلها وآن نرم سرخ اعلی است دوم تختهای بزرگ واین درخوبی وسرخی ازان کمتر وسوم قرصهای بزرگ پهن واین ازهمه زبون تراست وازمس سفید نیز ظروف ساخته میآورند ولیکن این شکننده است ومتطرق نیست وبعد ازیک وسال زرد کم رنگ میگردد ومتطرق بالقوت سیماب است که باعمال مخصوصه متطرق وقابل گداز میگردد پس فلزات نوع شدند ومعدن هشت یا سیماب وچون روی کمیاب است اکثرا شنباده بمس زرد مینمایند * طبیعت وافعال وخواص هریک درجای خود مذکور شده ومیشود ان شاء الله تعالی *

* فلفل * بضم فا وسکون لام وضم فا وسکون لام وبکسرهرد وفا نیز آمده معرب پلپل فارسی است وبسریانی پلپلی وبیونانی پشور یقون وارنمفس نیز وبهندی مرچ وگول مرچ یعنی فلفل گرد نامند * ماهیت آن ثمره هندی است یعنی دربعضی بلاد هند وبنگاله وجزائر ملک دکهن بهم میرسد ونبات آن دونوع مشاهده شده یکی شبیه بنبات دارفلفل ولبلاب وبرمیجا ور خود می پیچد یعنی ازنهال تیج وبناره وبرگ آن شبیه ببرگ تانبول وازان کوچکتر ودرملاست ازان کمتر وصنوبری شکل شبیه ببرگ

لبلاب و از آن ضخیم‌تر و تند طعم با عفوصت و تلخی و ثمر آن که فلفل است خوشه دار و در هر خوشه دانه‌ها بهم متصل
بهم شبیه بخوشهٔ بقم و توت بزرگی و بطول یک و بند انگشت و دانهای آن بخامی سبز و بعد از رسیدن بنفش و بزرگتر از دانهٔ
کشنیز و بقدر نخود و کوچک و پیچ‌پیچهای بسیار باریک پیوسته بخوشهٔ آن و بعد از خشک شدن سیاه و با شکنج و چین دار میگردد
و دوم نبات آن بقدر ده و سه ذرع و برگ آن شبیه ببرگ عنب الثعلب و از آن در طول اندکی بلندتر و در عرض کمتر یعنی
باریکتر و بلندتر و با حدت و اندک تلخی و ثمر آن در خوشه شبیه بخوشهٔ عنب الثعلب و دوم و لیکن بزرگتر از خوشهٔ عنب
الثعلب و کوچکتر از خوشهٔ ذره و دانهای ثمر آن مانند دانهای ثمر نوع اول و آنچه مشهور است که سفید نیز میباشد شاید
همان سیاه باشد که بسبب سودن دانها بهم در حمل و نقل بعضها پوست سیاه دانهای بسیار رفته باشد آن جدا گشته سفید میگردد
و درختی علیحده ندارد و مشاهده نیز چنین شده و شاید خام آن باشد که پوست آن هنوز بسیار سیاه نگشته و از بعضی ثقه شنیده
شد که پوست سفید نیز میباشد و درخت آن جدا است و لیکن شبیه بهم و این قلیل الوجود تر از پوست سیاه و پوست نوع سفید
آن نازک تر و شکنج آن کمتر و اندک املس و گویند بری و بستانی میباشد بری آن قوی‌تر از بستانی و بهترین آن حاد الطعم
و رائحهٔ آن و حدت پوست آن کمتر از مغز آن است * **طبیعت** سیاه آن در آخر سوم و سفید و با مقشر از پوست سیاه آن
در اول سوم گرم و خشک و شیخ الرئیس رحمة الله علیه فلفل سیاه را در چهارم گرم و خشک گفته * **افعال و خواص** آن
محلل و جذاب و جالی و مسخن و منقی بلغم و با قوت تریاقیت اعضاء الراس مقوی حافظه و اعصاب و جهت علتهای عصب بسیار
مفید و خائیدن آن با مویز جهت جلب و دفع رطوبات دماغ و معده و تدهین بدهن جوشانیده آن در ران جهت فالج
و خدر و جمیع امراض بارده رطبه و رفع قشعریرهٔ تبهای بارده و بدستور آشامیدن آن با ادویهٔ قابضه جهت امراض
مذکوره و طلای مطبوخ آن در گلاب جهت رفع نزلات بارده و درد دندان و بدستور مضمضه بدان که با پوست خشخاش
جوشانیده باشند و همچنین سنون بدان بجهت درد دندان گرم خورده * اعضاء الغذاء آشامیدن آن قاطع بلغم و مسخن
و مقوی معده و جگر و هاضمه و مشهی و رافع آروغ ترش و ملطف اغذیهٔ غلیظه و خلط غلیظه و مرقق خون غلیظهٔ مبرودین و
دافع جذام و ریاح و مغص و با برگ غار تازه جهت تحلیل نفخ و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال و مداومت آن
مانع قولنج ریحی و بلغمی * العین اکتحال آن جهت رفع ظلمت بصر و جلای بیاض آن و ناخنه * اعضاء الصدر جهت دفع سرفهٔ
بارد رطوبی و ضیق النفس و اوجاع صدر و ربو و با عسل جهت خناق بلغمی و تنقیهٔ ریه و منع اجتماع رطوبات لزجه و بلغم در سینه
بدستور با لعوقات و حرورهای مناسبه * اعضاء النفض مدر بول و حیض و با ادویهٔ قابضه جهت تقطیر البول و ادرار بول و حیض
و حمول آن مخرج جنین و بعد از جماع مانع حمل * الباه * آشامیدن آن با شیر و شکر جهت تقویت باه * الاورام والبثور
والزینة و غیرها ضماد آن با زفت محلل خنازیر و رافع داخس و برص و ناخن و جذام و با حنا جهت رویانیدن ناخن زائل
شده از قوبا و غیر آن با تکرار عمل و مداومت و بدستور با پیه مرغ و با آرد باقلا و نخود جالی بهق و با نطرون بنهایت جالی
بهق و سرخ کنندهٔ رخسار و با پیاز و نمک جهت رویانیدن موی در موضع داء الثعلب که بقوت تمام بمالند و با محللات
جهت تهیج ریحی و با مرهم داخلیون جهت تحلیل اورام بلغمی * الات المفاصل مسخن عصب و عضلات بحدیکه معادل آن
نیست دوائی * السموم بادزهر سموم و آشامیدن آب جوشانیدهٔ کوبیدهٔ آن در ران جهت دفع سمیت مارگزیده و عقرب
گزیده و افیون خورده که مکرر بیاشامند و قی کنند تا اثر سمیت باقی است و جهت سموم بارده مطلقا و سمیت بیش نیز مفید

وتلا فين بدهن آن نيز وحكماى هند ميكويند چون بيهش را مكرر بفلفل وآب زنجبيل تازه سحق بليغ نمايند رفع سميت آن ميشود وكفته اند چون مار كزيده آنرا بخايد اكر حدت آنرا دريابد زهر در آن چند ان اثر ننموده واكر دريابد زهر بسيار دران عمل نموده واين امتحان قوى است از براى استخلاص از سم ويا تاثير آن كه تا بچه حد است اضار مصدع محرورين ومخشن صدر وحلق ومضر جكر حار وكرده وكسانيكه خون در ابدان ايشان وفور داشته باشد وجهت جراحت باطني والمى كه در مجارى بول داشته باشند ومجفف مني در فصل كرما وجوانان محرور المزاج را وامراض حارة حاده مصلح آن ادهان بارده ودر مبرودين عسل مصفى مقدار شربت آن تا يك مثقال بدل آن زنجبيل ودار فلفل است وسفيد آن بهتر است از براى امراض معده وطحال وسموم از سياه آن بدل سياه آن يكونيم وزن آن سفيد وجوارشات فلافلي ودهن الفلفل ومخلل ومعجون آن در قرابادين كبير ذكر يافت *

فلفل السودان

* فلفل السودان * بضم سين وسكون واو وفتح دال مهمله والف ونون * ماهيت آن كفته اند دانه است املس شبيه بحلبان وغلاف آن مانند غلاف آن وتند طعم با اندك تلخي ونبات آن ثمنشي كوچك ومنبت آن بلاد حبش وسودان است واز انجا بمصر مي آورند واهل بلاد بجاى فلفل مستعمل دارند * طبيعت آن در آخر دوم كرم وخشك * افعال وخواص آن محلل رياح غليظه وبلغم لزج ومفتح سدد وبا عسل محرك باه وجهت دردندان وحركت آن وقولنج وايلاوس نافع مضر حلق مصلح آن عناب ومعدل مبرودين ومقدار شربت آن تا دو درم وحكيم مير عبد الحميد نوشته كه بهندى آنرا كاج مرچ نامند ونبات آن ما بين شجر وكياه تا يك ذرع است ونهايت سه ذرع وبرك آن مانند برك ريحان سبز وكل آن سفيد مانند كل آلوچه واز آن بسيار ريزه تر وثمر آن طولاني تا بقدر وبند انكشت ومستدير صنوبرى شكل متخروطي طرف متصل بشاخ غليظ تر از طرف بالاى آن ودر خامى سبز وبعد از رسيدن سرخ براق ميكردد وتخم آن سفيد شبيه بتخم حب زماثل واز آن كوچكتر وآن ثمر در غايت حدت با اندك تلخى است ودر خواص مانند دار فلفل وحرارت اين زياده از آن است وانختن ماهى بدان مصلح ضرر ماهى است ودر خواص ديكر بنحوى است كه صاحب تحفة المؤمنين نقل از بغداى وانطاكي نموده ونوشته ومؤلف كويد كسيكه كاهي آنرا نخورده ومحرور المزاج باشد بمجرد رسيدن آن بزبان او ويا بچشم او سوزش بسيار ميكند وتورم بهم ميرساند ونيز نوعى ديكر از فرنك تخم آنرا مي آورند ودر بنكاله در بعضى باغچها ميكارند برك آن از آن اندك عريض تر وثمر آن مدور بقدر آلوى سياه وپوست آن بعد رسيدن سرخ وباشكنج ميباشد وحدت اين اندك كمتر از سرخ طولاني آنست *

فلفل الماء

* فلفل الماء * ماهيت آن فلفلي است كه در آبهاى ايستاده غيرجارى ميرويد ولهذا آنرا فلفل الماء نامند برك آن شبيه ببرك بيد ونرم نازك وساق آن پر كره وشاخهاى آن بقدر ذرعى ودانهٔ آن ريزه مجتمع شبيه بخوشه وطعم آن تند شبيه بطعم فلفل وبي عطريت وبعضى عوض فلفل وافاويه خشك آنرا با زيت سوده در اطعمه استعمال مينمايند وقائم مقام آنست وآنها را خوش طعم ورائحه وسريع الهضم ميكردانند وبيخ آن طولاني وبي منفعت * طبيعت آن در دوم كرم وخشك * افعال وخواص آن اعضاء الغذاء مسخن معده وجكر وهاضم شربا وضماد برك وبيخ آن محلل اورام بلغميه وصلبه برآمده ورافع آثار وكمنة الدم تحت عين الزينة ضماد بيخ آن جهت رفع كلف ونمش مزمن صاحب قوى الاثر مقدار شربت آن تا دو درم است

فلفل موبه

* فلفل موبه * بضم ميم وسكون واو وفتح با وها بهندى پيپلا مول بلام وپيپلا مور براء مهمله نيز نامند ومول ومور بلغت

اهل هند اشم بیج است و بپیل نام دارفلفل یعنی بیخ دارفلفل و دارفلفل در حرف الدال ذکر یافت * ماهیت آن بیخی است کره دار و بعضی متشعب و اجبر و مغز آن سفید و ریشه دار و تند طعم بهترین آن تازه سفید تند طعم سنگین صلب آنست * و در طبیعت و خواص و مقدار شربت و مصلح قریب بدارفلفل امراض الراس سعوط آن جهت صرع و سکته و خائیدن آن بتنهائی و یا با مویز و یا غرغرهٔ آن با طبیخ مویزج جاذب و قالع بلغم از دماغ و جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الغذاء والنفض و غیرها مشهی طعام و هاضم آن و حرارت معده را برافروزد و جهت قولنج و ریاح بارده و امراض طحال و ورک و عرق النسا و نقرس و اوجاع بارده و رعشه و تشنج شدید النفع و قویتر از دارفلفل شربا و ضمادا بدل آن بوزن آن نارمشک و دو ثلث آن سورنجان و ثلث آن مغز حب القرطم و دارفلفل نیز گفته اند مضر محرورین و مقلل نور بصر و منی است

* فصـــــل الفاء مع النون *

* فنجیون * بفتح فا و سکون نون و کسر جیم و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و فنجریون نیز آمده * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر که آنرا قسوسی نامند و از آن بزرگتر و از هفت عدد زیاده نمیشود و طرف ملاصق بزمین آن سفید و طرف بالای آن بسیار سبز و باز و اگر و از بای بسیار رود در بهار از میان برگهای آن ساقی مدور و یک بدقد شبری و گل آن زرد و زیاده برده روز نمیماند و لهذا تصریح نموده اند که بی گل و بی ساق میباشد و بیخ آن باریک و در مواضع نمناک بهم میرسد تند طعم و تلخ و با قبض و تازهٔ آن مستعمل و خشک آن را حدت و تلخی زیاده نواب علوی خان معتمد الملوک قدس سره نوشته اند ممکن است این نبات صنفی از تنبا کو باشد * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل ریاح الصدر نگاه داشتن قلیلی از بیخ و برگ آن در دهان جهت سرفهٔ مزمن و ضیق النفس و نفس انتصاب و ربو و قرحهٔ سینه و تحلیل ریاح و بخور خشک آن و استنشاق دود آن نیز همین اثر دارد و ضماد آن محلل و گشایندهٔ اورام و دملها و التیام دهندهٔ زخمها و حمول آن با عسل مخرج جنین زنده و مرده است *

* فنک * بفتح فا و نون و کاف لغت عربی است و بفارسی دله و بترکی قرقاس نامند * ماهیت آن پوست حیوانی است از سنجاب بزرگتر و از بلاد روس و ترک آورند و رنگ آن سفید و سرخ و ابلق و خوشبوترین پوست حیوانات است بغدادی گفته گوشت آن شیرین است و بعضی گفته اند فرو ثعلب روس است و بعضی گفته اند پوست نوعی از گربه است و انطاکی گفته پوست طائری است سفید و نیک بسیار نرم و از آن پوستین میسازند بسیار سفید میباشد * طبیعت آن بقول انطاکی گرم در سوم و معتدل و یا خشک در آن * افعال و خواص آن پوشیدن آن مسخن بدن و ملطف و محلل اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و یا قلحماب و نرمی بشره و بخور آن جهت طرد هوام نافع و گوشت آن ردی و در آن منفعتی نیست و بقول انطاکی و غیره آن گرم و معتدل تر از سمور و سرد تر از آن و گرم تر از سنجاب و قاقم * افعال و خواص آن پوشیدن آن موافق جمیع امزجه خصوصا پیران و اطفال را و خوردن گوشت آن مغثی است *

* فصـــــل الفاء مع الواو *

* فو * بضم فا و سکون واو و مشدد لغت یونانی است و بیونانی بثوریدوس و فوله نیز و بلسان اهل خوارزم زوله و بفارسی شمستره و بسنبل و بهندی چهالکری نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه بانو سالیون یعنی کرفس جبلی عظیم الورق و ساق آن زیاده بر ذرعی و املس و مجوف مائل ببنفشی و برگره و گل آن شبیه بنرگس و از آن بزرگتر و رنگ آن سفید به بنفشی آمیخته و

بیخ آن سطبرا شقر و انتهاء آن با شعبهای کج در هم بافته و مانند بیخ اذخر و ریشهای خربق و بوی آن شبیه ببوی سنبل رومی
و اهل انطاکیه آنرا ردمین بری نامند و منبت آن بلادیست که آنرا لیطس از ساحل بحر اسود یعنی بحر روم نامند و مراد
از مطلق آن در مستعمل بیخ آنست و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر را بفرنگی فو با کینوم و صغیر را فو باروم گویند بهترین آن
بیخ باریک اشقر خوشبوی شبیه ببوی سنبل است و گفته اند بلکه خود بیخ نوعی از سنبل است و سیاه آن زبون و گفته اند بیخی
است یاقوتی رنگ و اندرون آن بعد از شکستن زرد رنگ و طعم بیخ و برگ آن شبیه بکرفس جبلی و آنرا مغشوش به بیخ آس
مینمایند و فرق با آن آنست که بیخ آس بی بو و صلب است و این خوشبو و نرم * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک
* افعال و خواص آن مفتح سدد و محلل ریاح اعضاء الصدر و النفض و غیرها آشامیدن با بس و طبیخ آن جهت علل باردهٔ
سینه و درد پهلو و مغص و سپرز و ادرار بول و حیض و عرق النسا و تنقیهٔ عرق و با قوت تریاقیه و ضماد آن جهت داء الثعلب
مفید مضر گرده مصلح آن عسل و رازیانه بدل آن کبابه مقدار شربت از جرم آن یکمثقال و در مطبوخات تا دو مثقال است
* فودنج * بضم فا و سکون واو و فتح دال مهمله و بمعجمه نیز آمده و فتح نون و جیم معرب از پودنه و با بود نک فارسی است و فودنج
بتاء مثناة فوقانیه بجای دال نیز آمده و بسریانی ضبرا رنا و بیونانی فودنابا و فیلا نیز و برومی اریغانون و بعربی حبق نامند
* ماهیت آن سه نوع است بری و جبلی و نهری بری آنرا بیونانی علیجن و اهل اندلس بلاثه و مصر فلیه و اهل شام صعتر
گویند و ساق آن متفرق و تند بوی با عطریت و برگ آن ریزه مائل با ستداره و نازک و نرم و طعم و رایحه آن شبیه بفودنج نهری
است و با حدت و تلخی کمی و تخم آن شبیه بتخم ریحان * طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن
بغایت ملطف اعضاء الراس و الغذاء و النفض و غیرها جهت کزاز و تنقیهٔ فضول سینه و معده و ممزوش آن رفوان و غثیان
و تحلیل ریاح و استسقا و یرقان و اخراج مشیمه و ادرار عرق و بول و حیض و اسهال سودا و قتل جنین و تریاق لسع هوام سمی
و فرزجهٔ آن مخرج جنین و نطول آن جهت حکه و ریاح رحم و رفع صلابت آن الفم سنون سوختهٔ آن جهت تقویت لثه العلب
بوی آن رافع غشی مضر امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن نصف وزن آن پودنهٔ نهری و نیز نوعی از
پودنه بری را برگ دراز و نرم مائل بسیاهی و گل آن خوشبو و تند مائل بزردی و در جمیع افعال ضعیفتر از اقسام پودنه است
و فودنج جبلی را بیونانی قطمین و بعضی علیجن اغریا و بفارسی پودنهٔ کوهی نامند و گویند مشکطرا مشیع است * ماهیت آن
نبات آن بسیار تند در طعم و بو و برگ آن از برگ بری بزرگتر و سفید رنگ مزغب مانند صوف و برگ مشکطرا مشیع
شبیه ببرگ صنفی از نمام که سوسنبر نامند و ساق آن بزرگتر از شاخهای آن و سرخ رنگ و بی گل و بوی برگ آن
شبیه ببوی سوسنبر و چون خشک کرده شبیه بریحان خشک گردد و مشکطرا مشیع در حرف المیم ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد
* فودنج نهری * ضومران و حبق التمساح و بیونانی قالا مینی نامند و بفارسی پودنهٔ بستانی و دو نوع میباشد نوعی را
برگ مانند برگ ریحان کوهی و ضخیم تر و خشن تر از بری و شاخهای آن پرکره و باریک و بر زمین پهن و گل آن بنفش و در
کنار آبها و بساتین روید و نوعی شبیه بنعناع و برگ آن درازتر از برگ نعناع و تند طعم و خوشبو و رنگ آن مائل بزردی در
ساق آن قویتر و چون در بوستانها غرس نمایند بعد از دو سال نعناع میشود و بهترین هر یک تازهٔ خوشبوی آنست و جبلی
اقوی از بری و بری از نهری و نهری کثیر الوجود تر از دو نوع دیگر و لصارای قدس شاخهای آنرا در ایام عید بر سر میزنند مانند
تاج و در آب نیز میاندازند در آن ایام * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن با قوت تریاقیت

فودنج

فودنج نهری

رجوع مرطيف الاذن قطور آب آن نيمگرم جهت كرمى كه در گوش بهم رسيده باشد اعضاء الصدر وغيرها آشاميدن طبيخ آن جهت نفس انتصاب وداء الفيل وتپ بلغمي وسوداوى وجذام وجرم آن يا عصارهٔ تازهٔ آن با عسل مدر بول وعرق و با شراب جهت هيضه وفتق عضل وبا سكنجبين وباارب ويا شربت انار جهت رفع غثيان وقى صفراوى وفواق ولطول آن جهت رفع زردى يرقان وباعسل ونمك جهت رفع كرم معده وحب القرع وحمول برگ آن جهت احتباس حيض وقتل جنين و ضماد پخته آن در شراب جهت رفع آثار سياهي جلد وعرق النسا السموم آشاميدن آن با شراب جهت سموم وضماد خشك آن برمواضع لسع هوام موجب تقرح وجذب سميت آن ودرور آن درمواضعيكه كرم متكون شده باشد رافع آن مضرباه وكرده مصلح آن كثيرا مقدار شربت آن يكدرهم بدل آن نعناع ونزد بعضى قردمانا است

*فوذج * بضم فا وسكون واو وفتح ذال معجمه وجيم معرب از پودهٔ فارسي است * ماهيت آن مايهٔ مرى وبعضى ترشيها است وآنرا از آرد گندم، آرد جو ميسازند تا خشك كرده وعند الحاجت بكار ميبرند ودرقرابادين كبير صنعت آن تحرير يافت ودر مرى نيز * افعال وخواص آن ضماد آن با سركه وروغن گل جهت جرب وخارش بدن ونضج دماميل وتحليل اورام مفيد جهت آنكه محلل قوى است وبعضى در ان ادويهٔ خوشبوبا سركه اضافه مينمايند بحسب احتياج ومطالب وخوشبو در آفتاب مدتى ميگذارند تا بعمل آيد

*فوفل * بضم فا وسكون وا وفتح فا ولام وبفتح اول نيز آمده گويند معرب از كوبل هندى وبسريانى فوفلا وبرومى اريسمون وبيونانى ضبوطوس وبهندى سپارى نامند * ماهيت آن ثمر درختى است كه در هند ودكهن وبنگاله بهم ميرسد ودرخت آن باريك وبلند تا بلندى بيست ذرع دست وبقطر يك شبر تا دو شبر وبر سر آن شاخها رسته شبيه بشاخهاى نارجيل ونخل واز ان كوتاه تر وبرگهاى آن نيز شبيه بدان وليكن كوچكتر وباريكتر وثمر آن در خوشهٔ مانند خوشهٔ خرما وكوچكتر از ان وپوست دانهاى آن درخامى سبز وبعد رسيدن سرخ رنك وبعد از خشك شدن سياه ميگردد وبعد رسيدن خوشهاى آنرا بريده دانهاى آنرا جدا كرده خشك نموده انچه خوب رسيده است در آب جوش ميدهند وپوست آنرا جدا ميكنند وآن پوست خشبي ليفي است واندك ضخيم واين فوفل را بهندى سپارى چهاليه نامند يعنى پوست جدا كرده زيرا كه پوست اخشاب وميوهٔ چيني را بهندى چهال گويند پس آن دانها را خشك مينمايند وهر يك بقدر جوزبوا كوچكتر وبزرگتر از ان بعضى مدور وبعضى اندك مفرطح وبعضى صنوبرى شكل خواه طولانى وخواه غيرطولانى وپوست آن اندك جوزى رنگ ميباشد وانچه بكمال نارسيده وبا پوست آنرا فكاه ميدارند كوهنا مند ولمزمطلق غيرمقشرخام تازهٔ خشك ناكرده را كوهه خوانند وفوفل مطلقا دو قسم ميباشد بنگالى ودكهنى وهر يك نيز برچند قسم واز بنگاله انچه مقشر وخشبيت وزمختيت آن كمتر ومغز آن سفيد با رگهاى زرد مائل بسرخي تيره وريشهٔ آن شبيه بريشهٔ مغز نارجيل ومدور وصنوبرى شكل است آنرا سپارى چهالية نامند واهل بنگاله وهند قاطبة ورق كرده يا ريزه ريزه بقدر نخود كرده آنرا با برگ تانبول ميخورند انچه بسيار زمخت و خشبي وتمام آن سرخ رنگ است آنرا چكني نامند واين بيشتر مستعمل در سنونات است وقسم اول بهتر در همه بلاد بنگاله ميشود وليكن بوفورچاند پور ونواح آن كه دبهي است از دههاى بنگاله قريب بجهانگير نگر جاى ديگر نيست ودر انجا سالي قريب يك لكه روپيه بيشتر تجارت آن ميشود ودكهنى آن نيز اقسام است بهترين آن همه قسمى است كه آنرا چكني دكهني نامند يعنى چرب وآن بهن سپارى ميباشد وكم ريشه ونازك وزمختي آن كمتر درخامى آنرا مكرر در آب جوش ميدهند

پس چیزی سنگین بر آن میگذارند یا در مطرقه اندک میکوبند تا پهن گردد پس بریده و قرص قرص و پارچه کرده در شیر گاو چند مرتبه جوش میدهند پس در آب کات هندی پس بر آورده خشک نموده خوب میمالند دانهای آنرا تا براق گردد و از آن آنچه لطیف چرب نازک باشد که چون قطعه از آن را در دهان نگاه دارند نرم گردد و خوش طعم و لذیذ بی ریشه باشد قسم اعلی و اول نامند و آنچه چنین نباشد بمراتب از آن پست تر و نیز قسمی از دکهنی دانهای آن مدور صنوبری شکل میباشد سرخ رنگ بسیار زمخت و این را چکنی دکهنی نامند و لیکن این بهتر از چکنی بنگالی است و استعمال این در سنونات اولی است و بعضی مردم از قسم بنگالی اعلی بدستور چکنی دکهنی در هنگام نیم خامی بریده در شیر و آب کات جوش داده چکنی میسازند و لیکن بخوبی دکهنی نمیشود بلکه مانند قسم پست آن نیز و بالجمله فوفل مطلق چهار نوع میباشد یکی سرخ بسیاهی مائل مخروطی شکل مائل باستداره با عفوصت بسیار و اندک تلخی و این را چکنی مینامند و این در سنونات مستعمل دوم تیره رنگ مفرطح و کم عفوصت و این را چکنی می نامند و بعض متمولین با برگ تانبول میخورند و بعضی بتنهائی سوم رنگ ظاهر آن اندک سرخ رنگ بزرگ دانه و باطن آن سفید و این را سپاری چهالیه نامند و این را عموما همه کس با برگ تانبول که پان نامند میخورند نوع چهارم مخروطی شکل طولانی اندک رخو با اندک چربی شبیه بطعم نارجیل و لیکن چربی نارجیل نیست و در غلافی شبیه بغلاف بلوط و از آن تیره تر و این را سپاری کهوپره گویند یعنی شبیه بمغز نارجیل خشک که بهندی کهوپره نامند و این قسم قلیل الوجود است بلکه فی الحقیقت سه نوع است و نوع اول نوع علیحده نیست درمیان نوع سوم دانهای بدان صفت یافت میشود و یا آنکه بعضی اشجار که یبوستی بر آنها غالب باشد ثمر آنها چنان میشود و بالجمله بهترین همه سنگین نوکرم ناخورده آنست و از نوع دکهنی چکنی براق آن که چون در دهان گذارند زود منحل و نرم گردد و عفوصت نداشته و جرم آن الطف باشد * طبیعت مطلق آن در دوم سرد و خشک و شیخ الرئیس در سوم نوشته و در قوت قریب بصندل * افعال و خواص آن قابض و رادع و مانع صعود ابخره بدماغ و مستحکم کنندهٔ اعصاب و رافع رطوبت دهن و سستی اعصاب و اعضا و رونی و قلاع و امراض حارهٔ دهان و سستی اسنان و لثه و سیلان خون از آن و رافع درد پهلو و مقوی دل و اعضای مسترخیه و معده و حابس اسهال و قاطع عرق و رافع اوجاع حاره و سرخ آن تا دو درهم مسهل بعصور ورقی و غیر مفرط و مدر بول و حیض زیاده از سنبل هندی و رومی چون در آب جوش دهند و صاف نموده آب آنرا بیاشامند مفرحا خفقان سند کرده و مثانه و قولنج و مخشن سینه مصلح آن کتیرا اکتحال آن جهت طرفه و استرخای پلک چشم و دمعه و التهاب رمد و جرب آن مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن صندل سرخ و نصف آن آب کشنیز سبز است و مضغ آن جهت خوشبوئی و تسکین حرارت دهان و تقویت لثه و دندان و بدستور مضمضه بطبیخ آن و ضماد آن جهت ورم حار غلیظ نافع و فوفل نیم رس خشک ناشده را اگر بخورند دوران سر و خفقان آورد مصلح آن آشامیدن آب سرد است و در کوشها از دهن مواد مبدن *

* فوه * بضم فا و تشدید واو مفتوحه و ها بعربی عروق الصباغین و فوة الصبغ و بیونانی دودرلوس و بفارسی روناس و رودن و بهندی مجیٹهه و بترکی روبه و فوة صغیر را بلاطینی الیبسم و ببربری روبیه منور نامند * ماهیت آن بیخی است سرخ تیره و مستعمل صباغان در رنگ ثیاب و دو نوع میباشد بری و بستانی و ثمر آن مدور و بعد از رسیدن سیاه میگردد و نبات آن کوچک و خشن و از یک شاخ زیاده ندارد و برگهای آن مسند بر و ثمر آن درمیان برگها مجتمع و

فران تخم آن ومنبت آن سنگلاخها وزمینهای صلب ومستعمل بیخ آن وبهترین آن تازه ورنگین وسرخ آن * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مفتح سدد اعضاء الراس والغذاء والنفض آشامیدن آن با عسل جهت فالج که به نصفی عضو باشد وجهت لقوه ومستی اعضاء ویرقان وتقویت معده وادرار بول غلیظ بسیار وحیض وشیر وعرق النسا وباسکنجبین نیز جهت تفتیح سدهٔ جگر وسپرز ویکدرم آن باده درم ریوند چینی با یک پیاله نبیذ جهت ضربه وسقطه وثمر آن با سکنجبین جهت ازالهٔ سپرز وتنقیهٔ جگر وتفتیح سدهٔ آن مدر ونیز همچنین سائر اجزای آن وضماد آن جهت فالج وسائر امراض باردهٔ عصبانیه وسعفه وحزاز وتوبا وبهق ورفع آثار جلد عارض از ضربه وسقطه وحمول آن مدر حیض ومخرج جنین ومشیمه وضماد بیخ آن با عسل جهت کلف ولکهائیکه در صورت از آفتاب بهم رسیده باشد وبا سرکه جهت قوبا وبهق سفید ورفع آثار جلد السم خوردن سائیدهٔ آن با طعام بجهت گزیدن سگ دیوانه وبرگ وشاخ وثمر آن بتمامی رافع سم هوام وهر جزوی از آن بتنهائی نیز همین اثر دارد مضر مثانه بسبب قوت ادرار وقوی که دارد ومورث بول الدم مصلح آن کثیرا مضر سر ومصلح آن انیسون مقدار شربت آن یک مثقال ودر مطبوخات تا سه مثقال بدل آن کبابه بوزن آن ونصف آن سلیخه وثلث آن مویزمیاه نیز گفته اند وگفته اند شارب آن باید که هر روز بحمام رود وبدن خود را بشوید وتعلیق نبات آن بتمامی ساق وبرگ وگل وثمر وبیخ درخانه جهت دفع چشم بد ومربوط آن در پارچهٔ قرمزی بر گردن حیوانات مانع حدوث امراض ومجفف وجبالی قروح وجرب آنها است *

** فصل الفاء مع الهاء **

* فهد * بفتح فا وسکون ها ودال مهمله اسم عربی یوزاست وبهندی چیته وبترکی پارس نامند جمع آن فهود آمده * ماهیت آن حیوانی است از جملهٔ سباع شکاری قابل التعلیم شبیه به نمر در رنگ وشکل واز آن کوچکتر وبمقدار سگ بزرگی وکثیر النوم والغضب ومادهٔ آن جلد تر وشکارکننده تر از نر آن وبزرگ آن سریع التعلیم تر از کوچک آن وچون مریض گردد وگوشت سگ بخورد شفا یابد وآنرا موانست بغنا ومزامیر ومحبت با خمر است واول کسیکه صید با آن نموده یزید ابن معاویه بود * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن در حرف الیاء مع الواو در یوز ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد گفته اند چون بول آنرا در سوراخ موش بریزند موش از آن مکان بگریزد وچون کسی را بگزد بدندان ویا بناخن تدبیر آن تدبیر شیر وسنور وحشی گزیده است ومذکور شد

* فصل الفاء مع الیاء المثناة التحتانیة *

* فیروزج * بفتح فا وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم راء مهمله وسکون واو وفتح زای معجمه وجیم معرب پیروزهٔ فارسی است * ماهیت آن سنگی است رنگ آن مرکب از زرقت وخضرت برنگ آسمان ومعدن آن نیشاپور وخجند وکرمان وآذربیجان وجبال فارس از نواحی شیراز ودر جبال بهتنت نیز میشود وبهترین همه نیشاپوری کهنه بزرگ رنگ صاف یکسان آنست که در صفائی هوا صاف ودر کدورت آن کدر گردد که ابو اسحاقی نامند زیرا که هشت نوع میباشد وبعد از آن فتحی وازهری پس سلیمانی پس درنوئی پس آسمان گونی که آنرا خاکی نیز نامند پس عبد الحمیدی پس اندلسی پس گنجینه واین بدترین همه انواع است چنانچه از جبال بهتنت که میشود از این نوع است ومادهٔ تکون آن کبریت جید است وزیبق قلیل بقدر خمس آن که انعقاد از برودت یافته باشد بنظر زحل وشمس ودر مدت هفت سال بکمال رسد وآنچه از معدن کرمان وشیراز بهم میرسد مائل بسفیدی است که شبانکی وشیربوم گویند وآنچه در نیشابور وغیر آن بهم میرسد مائل بنیلی بود ونیل بوم نامند ومجموع آن از بوی مشک ورسیدن عرق وچربی بد رنگ وفاسد میگردد بحدیکه تمام آن بد رنگ وفاسد

فيروزج

میشود وآنزمان آنرا مرده نامند وگفته اند درین زمان چون معدن نیشاپور خراب است بجای آن فیروزۀ کرمانی را مستعمل دارند آن بسبب رخاوت وتخلخل بزودی بوسیدن چربی وعرق وغیره فاسد وبدرنگ میکردد # طبیعت آن درا ول سرد ودرسوم خشک # افعال و خواص آن مفرح وباقوت تریاقیت اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض اکتحال آن جهت نشف رطوبات چشم ودمعه وبیاض وتقویت روح وباصره ورفع شبکوری وفتق طبقۀ قرنیه وسائر طبقات حادثه از ضربه وورم خواه بتنهائی ویا با ادویۀ مناسبۀ مرکب وباعسل جهت صرع وسوز وتفتیت سنگ گرده ومثانه بتنهائی ویا با ادویۀ مناسبه ویا تراکیب معاجین وغیرها جهت تقویت دل ومعده ورفع خفقان واسهال وقرحۀ امعا وسائر جراحات باطنیه وقروح وسخه السم با دزهر جمیع سموم نیم درم آن ویک درم آن با شراب جهت سموم قویه وثلث درم آن جهت لسع عقرب بالخاصیة مجرب مضر گرده مصلح آن کثیرا ارسطاطالیس گفته هر گوهری که از رنگ خود تباه گردد پوشیدن آن بد باشد مقدار شربت آن نیم درم الخواص گفته اند تعلیق آن مقوی قلب ومانع خوف وفیروزی برخصم ودارندۀ آن از غرق در آب ورسیدن صاعقه بآن محفوظ مانند وتختم بدان مانع نزدیک شدن مار وعقرب است بصاحب آن ونگاه کردن بر آن بسیار باعث تقویت نور باصره ودیدن رویت هلال بدان باعث یمن وبرکت وچون با اجسام نرم یکدیگر ارند صلب گردانند ومکلس آن تکلیس معادن وتثبیت نفوس ما ربه نماید #

فیل # بکسر فا وسکون یا ولام معرب از پیل فارسی است وبهندی هاتی وهستی وکج نیز بفتح کاف عجمی وجیم وبفرنگی آل فانطه وبانکریزی الیفنس نامند # ماهیت آن حیوانی است معروف بسیار کبیر الجثه اکبر از کل حیوانات وازجملۀ مسوخات شمرده اند بآن معنی که بصورت آن بعضی از امم عاصیۀ سالفه مسخ گشته اند وبعد از سه روز مرده اند وانواع میباشد از کره ومرکه وغیرا نها ومجنس ازینها کره بکبر جثه وبادست وپاهای اند کی کوتاه ومرکه بلند وتا هفت ذرع دست از ناخن دست تا استخوان شانۀ آن وازین زیاده هم ونر آنرا دو دندان بلند قوی میباشد از دو طرف دهن آن برآمده رخمدار بطرف بالا وبعضی را تا مقدار سه چهار ذرع دست وزیاده هم بلند میشود که بر آن تختی وباچار پایه بسته بران بعضی از مردم عمله نشسته میخوابند ودندان بعضی تا بنصفه آنچه از دهن آن بیرون است مجوف میباشد وبعضی کمتر وباقی غیر مجوف وهرچه تجویف آن کمتر وضخیم وراست وسفید باشد بهتر است وآنچه را صید کرده اند هرسال ویا یک سال درمیان از سر دندان آن قدری مقدار انکشت ویا کمتر میبرند برای آنکه خوب قوی کردد وحلقهای برنجی بران می اندازند تا منشق ومتکسر نگردد ازتابش آفتاب وصدمات وخرطوم آنرا بهندی سوند نامند وبجای بینی آنست ومجوف وپیچیده میشود وازان تنفس مینماید وآب را بدان بدم میکشد ومیچیده درد هان خود ریخته میخورد وکاه وغیره خوراکی خود را بهمان خرطوم برداشته بدهان داخل میکند وبدندانهای اسیا کوتاه خرد کرده میخورد ودرخرطوم آن زور بسیار است وآن درکوهستان جنگلهای ترپره واسلام آباد که در بنگاله اند وآشام ودرصوبه اوده ودرکورکهپور وغیره ودکهن وسرندیپ ومالدیپ وحبشه وجاهای دیگر نیز بهم میرسد ومیگویند نادرا درجوف دندان بعضی افیال سال خورده چیزی مدور شبیه بمروارید بزرگی بهم میرسد وآنرا گج موتی بلسان اهل هند مینامند ودندان فیل ماده که بهندی هتنی نامند کوتاه باریک تا بیک شبر ونیم ویا اندکی زیاده بران ودندان فیل را بعربی عاج نامند وبهترین اجزای آنست ومفصل پاهای آن در وسط مفصل دستهای آن نیست بلکه در دوجانب بالا واسفل یکی قریب بیک ذرع بالا ویکی نیز قریب یک ذرع بناخن آن ولهذا در وقت نشستن وخوابیدن

اولاد ستها را از پیش در از میکند پس پاها را می خوابانند و از کرمای بسیار متاذی میکردد و هرگاه تپ نموده بزودی میمیرد ومدت حمل آن هژده ماه گفته اند ومیگویند عمر آن مثل انسان است * طبیعت آن هرد و بسیار خشک * افعال و خواص آن اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض وغیرها اکتحال زهرهٔ آن جالی آثار چشم ومقوی آن وآشامیدن هر روز دو درم برادهٔ عاج با ماء العسل ویا با آب وعسل مقوی حافظه وذهن ورافع درد مفاصل وپهلو وبا آب ویا ادویهٔ مناسبه حابس اسهال و نزف الدم وبا شراب ویا با ماء العسل تا یک هفته جهت حمل وبدستور فرزجهٔ آن بعد از طهر جهت حمل زن عاقر مجرب دانسته اند ونیز چون بعد از طهر تا سه شب هر شب یک مثقال نشارهٔ آنرا باد و مثقال نبات سفوف نمایند وشب چهارم با شوهر جفت شوند باعث حمل است وبا آب پودنهٔ کوهی ویا نهری چند روز پیهم مانع ازدیاد جذام است وذرور سائیدهٔ آن با هم وزن آن برادهٔ آهن جهت بواسیر وآشامیدن بول آن بنحویکه آن زن نداند که بول فیل است دیسقوریدوس جهت حامله شدن زن عاقر مجرب گفته وحمول سرگین آن باعث آنست که زن هرگز آبستن نگردد وگویند اگر بر درخت بار دار بریندند وبا بران بمالند دیگر بار نیاورد وبخور آن رافع تپهای مزمنه وگریزانندهٔ هوام وطلای آن رافع کلف وآثار جلد وقمل ومحرق آن جهت سعفهٔ رطبه والتیام زخمها و زهرهٔ آن جالی آثار چشم وطلای آن برای رفع برص تا سه روز پیهم وبا خون کشف ویا بیضهٔ آن تریاق جمیع سموم وخوردن یک قیراط از خصیهٔ آن با آب کاسنی رافع ذرب واسهال مزمن وفرزجهٔ آن معین بر حمل در غایت اعانت الخواص بستن دندان آن یعنی عاج بر عضو یکه استخوان آن شکسته ودر آن مانده باشد جاذب ومعین بر اخراج آن وتعلیق آن بر گردن انسان خصوصا اطفال ومواشی در پارچه بسته مانع ضرر وبا وطاعون وصرع وام الصبیان واگر بر درخت زنند ثمر آن شیرین گردد وتعلیق پوست آن رافع حمی ربع وحمیات نائبه ودر حدیث از حضرت امام کاظم علیه الصلوة والسلام وارد است که شانه کردن از شانهٔ عاج وبا را زائل میکرد اند وبخور اندکی پارچهٔ خشک خرطوم آن رافع بواسیر است *

* فیلجوش * بکسر فا وسکون یا ولام وضم جیم وسکون واو وشین معجمه معرب فیل گوش فارسی است که بمعنی اذان الفیل است وگفته اند لوف العقد ولوف الجعد ولوف الحیه است وگفته اند لوف کبیر است که حضض هندی عصارهٔ آنست وکشندهٔ فیل است

* فیلزهرج * بکسر فا وسکون یا ولام وفتح زای معجمه وسکون ها وفتح راء مهمله وجیم معرب پیل زهرهٔ فارسی است جهت آنکه گفته اند کشندهٔ فیل است * ماهیت آن نباتی است که حضض هندی که رسوت نامند عصارهٔ آنست وگفته اند که نوعی از لوف کبیر است وگفته اند خود نام حضض هندی است وگفته اند نام زهرهٔ فیل است وجهت آنکه آن عصاره را در کیسهٔ چرمی میکنند شبیه بزهره میباشد ویا بجهت آنکه کشندهٔ فیل است ولهذا مسمی بدان گشته وحضض هندی در حرف الحاء مذکور شد وگفته اند ثمر آن بقدر فلفل است * طبیعت آن معتدل در حرارت وبرودت * افعال وخواص آن اعضاء النفض آشامیدن آن جهت درد سپرز و یرقان وآشامیدن طبیخ برگ وشاخ آن جهت ادرار حیض وبدستور آشامیدن عصارهٔ آن مقدار شش درخمی تا دوازده درخمی آن جهت اسهال بلغمی بسیار مفید الزینة طلای آن بتنهائی ویا با زیت مقوی موی است *

* باب بیست ویکم در بیان ادویه که حرف اول آنها قاف است *

* * فصل القاف مع الالف *

* قاتل الکلب * ماهیت آن خانق الکلاب است ونزد بعضی اذارقی است * طبیعت آن بسیار گرم وخشک

* افعال وخواص آن * آشامیدن آن محلل لفت الدم ورعاف وکشنده سک است بزودی وسائر حیوانات وانسان نیز *

* قار * بفتح قاف والف وراء مهمله ولزد عوام معروف بقیرست وکسیکه آنرا رال هندی دانسته توهم کرده زیرا که رال صمغ درختی است وآنرا العل معبری وقیقه روقنقه رخوانند وان شاء الله تعالی در همین باب مذکور خواهد آمد * ماهیت آن چیزی است سیاه رنگ مائل بسرخی که از زمین با آب گرم از چشمه مخجوش ودر بلاد هیت ونواح آن که بر کنار شط فرات واقع است کثیر الوجود وآن در حین برآمدن سیال میباشد وبعد از ماندن زمانی صلب میکردد وبعضی مردم برای آنکه زود صلب وقابل آن کردد که بر کشتیها ودیوارها وصحن حمامها وحوضها بمالند چنانچه رسم ومعمول اهل بصره وبغداد ونواح آنها برآنست قدری خاک داخل مینمایند وقوت آن تا سی سال باقی میماند وقریب است بقفر الیهود * طبیعت آن در سوم گرم وخشک رقیق آن که سیال نامند احرا صناف آن است وصلب آنرا جیعی کوند وخشک آن نیز قابض ترین اقسام مطبوخ سیال آن باتراب برای صلابت قوت قبض آن متوسط وتحلیل آن زیاده * افعال وخواص آن اعضاء الراس مضغ آن منضج اخلاط لزجه وجالب رطوبات رقیقه از دماغ وعضل فکین وبرودت آنها وثقل زبان ولکنت وعسر تکلم وضرس یعنی کندی دندان وفساد لثه را زائل کند ورنگ رو را نیکو سازد ونیز اخلاط لزجه معده را نضج دهد اعضاء الغذاء ونیز مضغ آن معین برهضم ومسخن معده وبلع آن برا کنده کند ریاح ومانع تغیر آب وطعام وفساد هوای وبائی واعانت برهضم وتقویت معده وکبد وطحال وآشامیدن آب در ظرف قیراندود مانع غلظت وتغیر ودافع ضرر آن ودافع طاعون واستسقا ومحلل نفخ ریاح ومسخن اعضای باطنی است وگفته اند نگاه داشتن آب در ظرف قیراندود مانع غلظت وتغیر آن ومداومت اکل آن مورث قروح مثانه وگاه مؤدی بسحج امعا میگردد وسزاوار است که کسیکه اراده خوردن آن داشته باشد با بعض ادهان مناسبه حل کرده بخورد تا باعث قرحه وسحج نگردد مقدار شربت آن تا یکمثقال وزیاده بر آن مجوز نیست بدل آن قفر الیهود ودر سائر خواص نیز مانند آن وضماد آن منضج دمامیل وخراجات ودبیلات ومحلل اورام وجابر کسور وزائل کننده وجع ضربه وسقطه وساختن شراب در خم قیراندود باعث رقت وسرعت خروج آن از بدن وهرگاه غلیظ القوام باشد نیکو است از برای مبرودین وبلغمی مزاجان وخمار آن خفیف تر *

* قاطانیقی * بفتح قاف والف وفتح طاء مهمله والف وکسر نون وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر قاف ویاء وقاباطیقی نیز آمده بلغت یونانی بمعنی کف العقاب است * ماهیت آن نباتی است برک آن کوچک شبیه ببرک آس وزیتون ودو صنف میباشد صنفی ثمر آن شبیه بکرسنه وبیخ آن باریک مانند بیخ اذخر وشش وبا هفت سر دارد وچون خشک شود منحنی کردد سر آن بسوی اسفل ودر شکل شبیه بناخنهای حداة مرده وصنفی دیکر سر آن مانند سیبی کوچک وبیخ آن مانند تخم زیتون وبرک آن نیز شبیه ببرک زیتون در رنک وشکل وبزرکتر از آن وثمر آن کوچک بقدر نخودی وسرخ وسوراخ سوراخ * افعال وخواص آن آشامیدن آن بشرط آنکه در حین آشامیدن بقصد محبوب ومادر او بیاشامند باعث محبت وتعشق است ودر بلاد ایطالیه آنرا مستعمل دارند در دوستی وگفته اند تعلیق آن مانع تعشق است *

* قاقالیا * بفتح دو قاف ودو الف وکسر لام وفتح یا والف لغت یونانی است وبعضی گفته اند که آن بقلة الاوجاع است وشاید غیر آن باشد * ماهیت آن نباتی است برک آن سفید وبزرک وساقی از وسط برک آن ایستاده رویند وبر آن گلی شبیه بگل نباتی که آنرا بروانیا نامند وچون گل آن ریخته شود از آن ظاهر میگردد وآنرا تخمی است با دوت مجففه وبی

قاطانیقی

قاقالیا

للذع منبع آن کوهستان * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن آشامیدن نقوع بیخ آن در شراب ومضغ آن لیزنا شتا جهت رفع خشونت قصبهٔ رئه و مری و سرفه نافع جهت آنکه جوهر آن غلیظ است وچون مانند کثیرا در شراب بخیسانند که غلیظ کردد و یا لعوق از ان سازند و یا مضغ نمایند بیخ آنرا از ان عصارهٔ بیرون آید که نافعست امراض مذکوره را و قائم مقام رب السوس است وحب آنرا چون لزوم بکوبند و یا قیروطی ممزوج نموده بر صورت بمالند باعث تمدد بدن و مانع لذع وتشنج آنست

قاقله

* قاقله * بفتح قاف والف وضم قاف وفتح لام وها بیونانی قطیلداوس و بسریانی شرفیون و شوشما و بهرنکی کرده موم و بفارسی هیل و بعربی هال و بهندی الایچی نامند * ماهیت آن از جملهٔ افاویهٔ عطریه است و ثمر هندی است و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر را قاقلهٔ کبار نامند وصغیر را قاقلهٔ صغار و قاقلهٔ کبار را قاقلهٔ ذکر و هیل ذکر و قاقلهٔ زنجی و بهندی بر ّه الایچی نامند * ماهیت آن ثمر درختی است بقدر دو سه ذرع و یک ساق دارد و برگ آن شبیه ببرگ انار و ریحان و گل آن سفید ریزه مائل بسرخی شبیه بگل باقلا و ثمر آن صنوبری شکل مثلث غیر متساوی الاضلاع بمقدار یک بند انگشت و کوچکتر و بزرگتر از ان و پوست آن اغبر تیره و سه پارچه پیوسته بهم و اندک ضخیم خشن با خطوط طولانی و در طرف پائین جای اتصال بشاخ قمعی و برآمدکی و چون خشک کردد پوست آن بعضی خود بخود و یا باندک صدمه منشق کشته دانهای آن برآید و تخم آن شبیه بتخم حرمل و خوشبو و فی الجمله شبیه برائحهٔ کافور و با اندک حدت و در تازکی با رطوبت لزجه شیرین طعمی و بعد خشکی زائل کردد و قوت آنچه در غلاف است تا نهایت دو سال باقی میماند پس طعم و رائحهٔ آن زائل و قوت آن باطل میکردد و آنچه از غلاف برآمده تا یک سال و انطاکی نوشته که برک آن عریض است و حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که برک آن شبیه ببرک جواری یعنی ذرّه است و سبز تیره و طول آن بقدر یک شبر و نیم و عریض بقدر سه چهار انگشت و گل و ثمر آن در اسفل ساق آن میروید و گل آن شبیه بگل باقلا است و از دیکری نیز چنین شنیده شد و طول برک آن را تا دو شبر گفته * طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم * افعال و خواص آن مفرح و مقوی معده و هاضم طعام و محرک جشاء و حابس بطن خصوص بریان کردهٔ آن و در بعض طبائع این الذوا نفع از صغار آنست و بیشتر با برک تانبول یعنی پان مینخورند و دیکر در ادویه و صنوناسا وغیره بمصرف می آید و داخل طعام نمیکنند و سنون پوست کوبیدهٔ آن و بدستور دانهٔ آن مقوی لثه و مانع قلاع دهان و کویند مضر امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن قاقلهٔ صغار است *

قاقلهٔ صغار

* قاقلهٔ صغار * و آنرا نیز شمشر بضم دو شین معجمه و میم و شوشمر و خیربوا و هیل بوا و هالبوا و هیل انثی و بهندی کجراتی الایچی و چهوتی الایچی نامند * ماهیت آن ثمر نباتی است که در ملیبار در کوه موسوم بهیلی و نواح آن بهم میرسد و در جای دیکر وجود ندارد و نبات آن تا بلندی ذرعی و برک آن بقدر برک انار و ریحان و پهن تر از ان و ثمر آن خوشه دار و هر دانه از ان در غلافی بقدر مغز پسته و بزرگتر و کوچکتر از ان و بسیار خوشبو و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و بعد از خشک شدن سفید میکردد و مثلث شکل متساوی الاضلاع و هر دو طرف آن اندک باریک و پوست غلاف آن سه پارچه و بهم پیوسته و خشن با خطوط طولانی و خوشبو و با اندک عفوصت و در زیر آن جای اتصال بخوشهٔ اندک قمعی و برآمدکی و مائل بکجی و پوست آن بدان متصل و از ان روئیده و رسیدهٔ آن چون خشک کردد خود بخود و یا باندک صدمه شکافته دانها از جوف آن برمیآید و در جوف آن دانهای آن مانند قاقلهٔ کبار مکر آنکه این ریزه تر و در سه صف در سه ضلع آن و مابین آنها پردهٔ سفید رنک نازکی که بواسطهٔ آن جدا جدا انها میرسد و در تازکی در ان رطوبت لزجه شیرین طعم خوشبوئی و چون خشک کردد زائل شود و پوسته

آن سفید گردد وطعم دانهای آن اندک تند وخوشبو وبعد خائیدن آن دهن اندک سرد گردد وچون کهنه شود مائل بتلخی
شود وحدت رائحهٔ آن روبکمی وپوست آن میل بسیاهی آورد تاآنکه بدبو وبی طعم وقوت آن باطل گردد وبالجمله قوت
آن تا سه سال میماند * طبیعت آن دردوم گرم وخشک وباقوت تریاقیت وقابضه * افعال وخواص آن مفرح
وملطف وجالی ومحلل وخوشبو کنندهٔ عرق ورائحهٔ دهان اعضاء الراس المفرح گویند آن درینی که عطسه آورد
جهت صداع ریحی وصرع واغما وذرور آن درگوش جهت تسکین وجع آن ومضغ آن خوشبو کنندهٔ دهان وپوست
ودانهٔ آن مقوی لثه مضغا وذرورا اعضاء الصدر والغذاء والنفض ناشف رطوبات صدر وحلق ومعده ومقوی قلب وجهت
خفقان بارد وتقویت معده وتسخین ورفع بادت آن وغثیان وتهوع وقی ووجع معده بارد ریحی وآوردن جشا وانهضام طعام
به تنهائی ویا با ادویهٔ مناسبه وخواص بطن خصوص بریان کردهٔ آن وبا آب مصطکی وآب انار جهت قی وغثیان وتقویت معده
وجوشاندهٔ نیم کوفتهٔ آن خصوص باپوست در گلاب ویا آب جهت رفع غثیان وتهوع وهیضه وقی وبدستور بابرگ پودنه
ویا نقوع با آب ویا باگلاب جوش داده یک درم آن با سکنجبین سه روز جهت اوجاع بارده کبد وتفتیح سدهٔ آن وبا تخم
خیارین اجزای متساوی بروزی دو درم با سکنجبین جهت اخراج سنگ گرده ومثانه الزینة اکلا وذرورا آن خوشبو کنندهٔ
عرق ودرهمه افعال اقوی از کبار آن مگر در تقویت معده واطبا برعکس این نوشته اند شاید قاقلهٔ کبار که درحبشه وزنج
وجاهای دیگر غیر بنگاله میشده باشد چنان بود وانچه در بنگاله میشود ومکرر بتجربه رسیده نه چنین است که ذکر یافت مضر
صدر ومصلح آن کتیرا مقدار شربت آن یکدرم تا یکمثقال بدل آن نصف آن کبابه ونصف آن حب بلسان وبوزن آن
قاقلهٔ کبار است وصنف سوم قاقله که نوشته اند تا حال دیده نشده که ماهیت وخواص آن تحریر یابد *

* قاقلی * بفتح قاف والف وکسر قاف ثانی وفتح لام مشدده والف مقصوره وبتخفیف لام وبضم قاف وکسر لام ویا نیز آمده
لغت قبطی است وبعربی قلام کرمان وملاح ورجل الفروج وبفارسی کاکل وکاکسر وشاباثاث ونیز بفارسی وترکی شورد
وبیونانی مرسیمون وبرومی آوردقیون نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه باشنان وحرف وبزرگتر وسبزتر از آن ورطوبت
این زیاده بر آن وبا شوری وبورقیت وتلخی وقبضی اندک وربیعی است ودر جوزا میرسد ومردم با ماست وشیر میخورند
وشتر بدان راغب وموافق مزاج آن ومنبت آن شورزارها وخرابها * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک وبعضی در
اول نوشته * افعال وخواص آن اعضاء الغذاء خوشبو کنندهٔ جشا وهاضم آنچه در بطن باشد وقلیل الغذاء با بورقیت
ولزوجت ولهذا مسهل ومخرج ما فی البطن است وآب افشردهٔ آن مسهل ماء اصفر ویک اوقیهٔ آن تا نیم رطل با آب نقوع
زبیب وشکر سرخ رافع ترهل وضعف معده ودرد کمر وپشت وورک اگر تپ نباشد وثقلی در معده احداث مینماید بسبب لزوجتی
که دارد وباید که عصارهٔ آنرا جوش ندهند که قوت آن باطل میگردد بلکه جوش نداده بیاشامند وبعضی یکرطل عصیر آنرا
باده درم شکر سرخ میآشامند وفعل قوی مینماید وحبیش بن الحسن گفته باشکر سرخ ولبلاب وشاهتره فعل آن اقوی است
اعضاء النفض مدر بول وشیر وزیاده کنندهٔ منی ومحرک باه خوردن تر وتازهٔ آن وگفته اند مجفف ومسخن وقاطع منی است
مانند سداب ومبرد قوی است مانند کاهو وکافور وتخم آن در اسهال زرد آب اقوی وگفته اند فعل آن مانند فعل کشوث
است مقدار شربت از جرم آن تا سه درم واز آب عصیر آن دو ثلث رطل باده درم شکر سرخ ویحتمل که این ردوتی باشد
که در حرف الراء مع الدال المهملة ذکر یافت زیرا که بسیار مشابه آنست *

قاقلی

* قاقم * بفتح قاف والف وضم قاف ومیم * ماهیت وطبیعت آن پوست حیوانیست شبیه بسنجاب وابرد وارطب
از آن وپوست آن شبیه بپوست لنک وقیمت آن بیشتر از سنجاب وفرو بعضی پوستین آنرا گرمی کمتر از سمور وموافق ابدان
معتدله وگفته اند فروآن گرم تر از فرو سنجاب ولباس ملوک وسلاطین است وگفته اند پوست حیوانیست کوچکتر از گربه
وبزرگتر از موش ودم آن کوتاه وسفید رنگ وسر دم آن سیاه * افعال خواص آن شبیه بفنک است *

* قانصه * بفتح قاف والف وکسر نون وفتح صاد مهمله وها لغت عربی است وبیونانی شعرسیون وبرومی کبایان وبفارسی
سنکدان وبهندی پتهری گویند وتوهم کرده کسیکه آنرا چینه دان دانسته زیرا که چینه دان را بعربی حوصله نامند * ماهیت آن
بمنزله معده است از برای طیور وگفته اند بجای مصارین وامعا است واول اصح است وبهترین همه قانصهٔ اوز فربه جوان
است وبعضی گفته قانصهٔ بط است پس دجاج سمین وباید که از هر حیوانی پرنده که اخذ مینمایند جوان باشد نه پیر
* طبیعت آن بطبیعت طیر ماخوذ از آن برمیگردد * افعال وخواص آن نیز بالجمله از طیور مذکوره گیرا غذا
ومولد خون صالح ورافع خفقان وقانصهٔ دجاج سمین جهت صاحبان ضعف کبد مفید وچون هضم نیکو یابد خون محمود
از آن تولید مییابد ولیکن مولد قولنج وبطیء الهضم است خصوصا عصب آن مصلح آن آنست که عصب آنرا دور کنند وطبخ
کامل دهند که خوب نضج یابد وباسرکه ومری ونمک بخورند وپوست زرد اندرون آنرا بتخصیص از خروس چون خشک
نموده سوده با آب سرد بنوشند جهت درد معده واستطلاق بطن وزلق الامعا مفید واین پوست از حیوان لاغر خشک بهتر
از فربه آن واقوی است ودرین فعل قانصهٔ حباری گرم وخشک واکتحال آن جهت تحلیل آب نازل درچشم وجلای آثار قرنیه مؤثر

* قاوند * بفتح قاف والف وفتح واو وسکون نون ودال مهمله * ماهیت آن از ادویهٔ مجهوله است یعنی اصل آن معلوم
نیست که نباتی است یا حیوانی بعضی نباتی وجمعی حیوانی دانسته اند وگفته اند که در بلاد ترک مرغی است که آنرا
قاوند نامند واین شحم آنست وآنرا شحم قاوندی نامند وبعضی گفته اند پیه طائریست وبعضی پیه سگ آبی دانسته
وبعضی دهن مغز ساق ابل گفته وبعضی گفته دهن ماهی است وبعضی گفته از جوف سنگ سیاه برمیآید اقوال دیگر نیز دران وارد
است واز آنجمله آنکه اسم روغنی است سفید منجمد شبیه بپیه وبی بو که از حبشه ونواح یمن وهند آورند وآنرا شحم قاوندی نامند
ونواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند اقوال مذکوره دران همه بی اصل بلکه دهن ثمره درختی است
که در کوه کماون که کوهی است برکنار نهر گنگ یعنی دریای گنگ که گنگا نیز نامند وآن کوه تا به ختا وچین کشیده وما بین
هند وآن بلاد واقع است وآن ثمر بقدر بادام بزرگی وبحجم گردهٔ بزی است مغز آنرا سائیده در آب جوش میدهند وکف
میکنند وکف آنرا باهتمام میگیرند پس آن کف را جوش میدهند تا مائیت آن برطرف گردد وروغن خالص بماند وملاحظه
مینمایند که نسوزد پس صاف مینمایند وبعد از سرد شدن منجمد مانند پیه میگردد ونزد عامهٔ اهل هند معروف بشحم شجری
است وبعض اوقات مغز مقشر آنرا بگلهای خوشبو مانند یاسمین ابیض ویا رای بیل که یاسمین مضاعف است پرورده مینمایند
مثل مغز بادام یا گل بنفشه وگل سرخ پس از آن روغن میگیرند ودر مروخات شقاق حادث از سردی هوا استعمال مینمایند
* طبیعت آن گرم وخشک در دوم وگویند گرم مائل بخشکی است * افعال وخواص آن محلل ریاح غلیظه ومحرک
باه وآشامیدن یکدرم آن تا سه درم با لعابها وحریره های مناسبه جهت سعال بارد کهنه منقرح وضعف اعصاب واوجاع
بارده وسائر اوجاع ظهر وخاصره وورک وزانو وغیرها وتقویت باه درهمه کامیکه غیر مادی بلکه ساذج باشند مفید مقدار

مرارهٔ آن تا شه درم و بید ستر بدهن بلسان جهت امراض مذکوره نافع

* فصـــــل القاف مع الباء الموحدة *

* قبج * بفتح قاف وسکون با و جیم معرب کبک فارسی است نه عربی جهت آنکه در لغت عرب قاف و جیم هر دو با هم در یک کلمه جمع نمیشوند مگر درین کلمه نزد عوام آنرا شوخوره و بعربی حجل و واحد آن قبجه با ماده آخر آمده و نر و مادهٔ آن یکسان است و بهندی کبک و بهندی چکور و بسر یانی چقلا و بیونانی ساغیر راو برومی بزدیقی نامند * ماهیت آن طائریست معروف بجثهٔ کبوتر و مرغ کوچکی و خوش منظر و خالدار منقط بسیاهی و سفیدی مانند قطا و بر آن هم در با خطوط سفید و سیاه و رنگ بعضی مرکب از سرخی و تیرکی و اطراف پر آن مخطط بسیاهی و سفیدی و منقار و پاهای آن سرخ و مادهٔ آن پانزده بیضه میگذارد و بسیار دوست میدارد بیضهٔ خود را و نر آن موصوف بکثرت سفاد است مانند خروس و ازین جهت بیضهٔ آنرا بمنقار میشکند تا آنکه مادهٔ آن متوجه حضانت و بچه کشی نشود و آن از سفاد باز نماند و لهذا مادهٔ آن از آن میگریزد و بسوی تخم خود میرود و محافظت آن مینماید تا نر نه شکند پس نرهای بعضی با بعضی جنگ و فریاد بسیار میکنند و هر یک نر دیگر را و دیوان ظفر یابد با آن سفاد میکند و آهنگ تغیر میدهد اصوات خود را هر قدر که صحرا هد از خواص آنست که نر آن شدید الغیرت میباشد بر مادهٔ خود و بسا است که ماده منتقل میگردد از رائحهٔ نر و بکر آنست که چون صیاد را بیند سر خود را ببرف فرو میبرد بگمان آنکه صیاد آنرا نمی بیند پس صیاد آنرا میگیرد و عمر آن پانزده سال میباشد و از غنا و اصوات خوش الحان خوش میشود و بسا است که از کمال خوشی در آشیان خود می افتد و صیاد آنرا میگیرد و تعیش آن در سردسیر و کوهستان سرد برف نشین میباشد * طبیعت آن گرم و خشک در دوم و خشکی آن زیاده بر گرمی و بعضی معتدل دانسته اند * افعال و خواص آن لحم آن الطف لحوم است و کثیر الغذا و سریع الهضم و مولد خون صالح اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض جهت فالج و لقوه و امراض باردهٔ دماغیه و صدریه و فواد و معده و کبد و احشا و استسقا و حبس بطن و ازدیاد باه و تسمین بدن نافع المضار و محرور المزاج و هواها و بلدان حاره مضر و با شراب صرف مصدع و مورث خارش بدن مصلح آن سکنجبین و ترشیها و چون گوشت آن صلب است باید که بعد از ذبح دو شب در سرما و در گرما یک شب بگذارند پس طبخ نموده تناول نمایند و در بعضی امزجه دیر هضم و آشامیدن یک مثقال از مغز سر آن با شراب و بید ستر با نیم مثقال صندل جهت یرقان و بلع جگر گرم آن بقدر نیم مثقال جهت صرع و زهرهٔ آن اکتحالا جهت جلای غشاره و ظلمت بصر و شبکوری و با زیت شیرین که اجزای مساوی ضماد نمایند بر بیرون چشم جهت ابتدای نزول آب در چشم و با مروارید ناسفته سوده و مشک بوزن آن جهت جلای بیاض و ظفره و طرفه و غشاوه و دمعه و سعوط آن در هر ماه یکبار جهت حدت ذهن و نیکوئی آن و تقلیل نسیان و حدت بصر و خون آنکه خشک کرده سوده با زجاج فرعونی یعنی شیشهٔ سفید و دارفلفل اجزا متساوی با عسل سرشته در چشم کشند جهت رفع بیاض و جرب اجفان و بیضهٔ آنرا چون با سرکهٔ عنصل پخته بخورند جهت دفع بطن و زوال مغص و در غیر سرکه جهت فصاحت و تصفیهٔ صوت و رفع سرفه و خام آن با کندر و دهن بدن و خاکستر پر آن محلل اورام صلبه و طلای مرکب آن رافع کلف و نمش است

* فصـــــل القاف مع التاء المثناة الفوقانية *

* قتاد * بفتح قاف و تا و الف و دال مهمله لغت عربی است و نیز بعربی شجرة القدس و مسواک القتاد و مسواک المسیح و بفارسی گون و نوارس و فوبج نمز قسمی از آن است و اصح آنست که بفارسی آنرا کم بضم کاف و بشیرازی بالش عاشقان نامند * ماهیت آن درختی است پرخار و خارهای آن تند و خم شده بسوی پائین که چون برگهای آنرا خواهند که بدست کشیده

از شاخهای آن بجهت آنما یند چنانچه از شاخها و اشجار دیگر میکنند دست مجروح گردد و ساق آن انسان را زخم نماید و بشتر آنرا نخورد مگر در سالی که باران کم بارد و نباتات کم روید و چون مواشی ازان چرا نمایند و بخورند فربه گردند و گل آن زرد فام و دران قطعهای سرخ رنگ و میوهٔ آن از گل آن بیرون می آید و رنگ آن بهیئت هستهٔ خرما و کثیرا صمغ آنست * طبیعت آن در دوم گرم و خشک صاحب اختبارات بدیعی گرم و تر گفته * افعال و خواص آن آشامیدن آب آن جهت سرفه و ضیق النفس و قرحهٔ ریه و طلاء آن با سرکه و عسل جهت بهق و رفع آثار جلد نافع و بیخ آن باد هنبت و تازهٔ آن مانند مشعل میسوزد بدون روغن

* فصـــــــــــل القاف مع الثاء المثلثة *

* قثاء * بکسر قاف و فتح ثاء مثلثهٔ مشدده و الف ممدوده بفارسی خیارزه و بیونانی قیموطمشور و بسریانی بوصینی و بروحی قومیار و بهندی ککری نامند * ماهیت آن معروف است که نبات آن از قبیل لجم و بهاره است مانند خیار بادرنگ و مشابه آن الا آنکه برگ آن ازان املس و اندک کوچکتر و ثمر آن دو نوع میباشد یکی بزرگ طولانی ضخم اللحم قلیل البزر که در اول فصل ربیع میرسد و این را خیارزهٔ کازرونی نامند و دوم ازان کوچکتر و لحم آن نازکتر و تخم آن بیشتر در اواخر تابستان میرسد و این را خیارزهٔ نیشابوری نامند و این شیرین تر و لطیفتر از اول است و از هر دو نوع بعضی مغز ما بین و تخم آن تلخ میباشد و نیز هر دو نوع بعد کمال رسیدن و پخته شدن ترش میگردد خصوص نوع دوم و گفته اند بهترین آن نازک طولانی باریک املس کازرونی است و زبونتر آن نیشاپوری مخطط خشن آن و تخم آن بهتر از تخم خیار و لطیفتر از قثد و سریع الهضم تر ازان و مولانا نفیس کرمانی گفته که قثاء خیار راست و آن بطبع خام مستدیر است که خام بود و هنوز نرسیده باشد و این قول نادر است و نزد عوام شیراز این مشهور بکم بزه و هو کوکر کواست نه خیارزه * طبیعت آن در آخر دوم سرد و تر و مغز آن ارطب و الطف از لحم آن و ترش آن ابرد و ارطب و سریع الاستحاله بفساد و خلط غالب * افعال و خواص آن در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مروی است که فرموده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده اند بخورید خیار را با نمک و در حدیث دیگر وارد است که حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرموده اند که قثاء را از اسفل آن بخورید که برکت آن اعظم است اعضاء الغذاء و النفع جالی و مسکن عطش و حرارت و صفرا و التهاب و حدت خون و جگر است خصوص مغز رسیدهٔ آن و نیکوا ستدرا زیرا مد معدهٔ حار را و جماع مدا کثیر و مثانه و لیکن قلیل الاسهرا است و ملین بطن و مدر بول و خصوصا سنگ گرده و مثانه و رمل آن و مغز تلخ آن در این امر اقوی است زیرا که جلای آن زیاده است از ترش آن و ترش آن از شیرین آن و آشامیدن بیخ آن بقدر دو ابولوسات با ماء العسل قی خلط بلغمی رقیق نماید المضار نفاخ بطی الهضم و الاسهرا مردی الکیموس و سریع العفونت و مهیج حمیات مزمنه و صعبه و بطی سریع الاستحاله بفساد است ازان مصلح آن نمک و نانخواه و زیره و رازیانه و مقشر نمودن آنست در مبرودین و در محرورین سکنجبین و تخم آن مدر و مفتح و جالی و منقی عروق از مواد لزجه و قویتر از مغز و لحم آن و از تخم قند ضعیفتر و از تخم خربزه و با اندک قوت محرکهٔ مواد ساکنه و یبوست و گوشت آن مولد ریاح و قولنج و وجع خاصره و دیر هضم و خلطی که ازان بهم رسد مستعد عفونت باشد و در اکثرا فعال مانند قند است مصلح آن عسل و کمونی و جوارش عود و اشیای مذکوره و برگ آن جهت سگ دیوانه گزیده و سلع بلغمی و با عسل جهت شری بلغمی و خشک کردهٔ آن جهت اسهال صفراوی نافع *

* قثاء الحمار * لغت عربی است و نیز بعربی مشط الذئب و صاحب ربفارسی خیارزهٔ اسپند و خیار بفر و حما فنک و کریز

ویونانی شعوشینا و کسانیکه آنرا دریلدهند مانند اینکه توهم است زیرا که قثاء الحمار را زاده به مسهله است بخلاف کریلا
و گویند بهندی کرمی و کچری تلخ گویند و بعضی گفته‌اند که پارل تلخ بری که کند و ری گویند باشد و در ماهیت آن اختلاف است بعضی
گفته‌اند نبات آن شبیه به نبات قثاء است و برگ آن مزغب و خشن و قثاء یعنی ثمر آن شبیه به بلوط طولانی و بیخ آن بزرگ
سفید رنگ منبت آن صحرا بهار زمینهای رملی و طعم ثمر آن تلخ کریه الرائحه و بعضی که کهنه شده باشد با خطوط و بعضی املس
و بعضی ادنی گفته که نباتی است که یک ساق دارد و ایستاده و برگ آن کوچکتر از برگ قثاء بستانی و اقوا اجزای آن
و مستعمل از آن عصارهٔ ثمر آنست و بعضی گفته‌اند مستعمل عصارهٔ بیخ آنست و اصح آنست که عصارهٔ ثمر آنست که بیونانی
اطریون نامند و بعضی گفته‌اند نباتی است سبز رنگ مائل بسیاهی شبیه بنبات کبر و بی خار و گل آن سفید و ثمر آن طولانی‌تر
از بلوط و سبز رنگ و نضج یافتهٔ آن زرد و بسیار تلخ و از این جهت آنرا علقم نامند زیرا که عرب هر چیز تلخ را علقم خوانند
و بهترین اجزای آن ثمر رسیدهٔ زرد راست طولانی مانند خیار زه بسیار تلخ آنست که نبات آن منحصر بیک ثمر نباشد
و هر چند ثمر آن زیاده باشد بهتر و مستعمل و همچنین از عصارهٔ آن بهتر و مستعمل آن سفید رنگ املس سبک آنست که چون
نزد چراغ بدارند مشتعل گردد و زیاده از یک سال بر آن نگذشته و از ثمر رسیدهٔ آن باشد که نبات آن منحصر بیک ثمر یا
ثمرهای کم و خشک نباشد بلکه پر ثمر و تازه باشد و اخذ نموده باشند بدین نحو که بگیرند ثمر رسیدهٔ آنرا که چون دست بثمر
آن رسانند خود بخود از درخت جدا گردد و تازه شاداب باشد پس بکارد بشکافند و بر منخلی و یا صافی و آنچه
از لحم آن در منخل یا صافی بماند بفشارند و بمانند تا از منخل و یا صافی بچکد و آب شیرین بر آن ریزند و بگذارند
تا رسوب آن ته‌نشین گردد و آب صاف رقیق بالای آنرا بریزند و بر آن رسوب باز آب شیرین خالص بریزند و بگذارند
تا رسوب آن ته‌نشین گردد و آب بالای آنرا بریزند و همچنین چند مرتبه پس دردی را نرم سوده و سحق بلیغ نموده و
با صمغ عربی بوزن آن و یا بانیم وزن آن نشاسته و یا با گل ارمنی سرشته اقراص سازند و خشک نمایند و نوع دیگر آنست که
در آخر تابستان که ثمر آن زرد و رسیده شود گرفته در پارچهٔ صافی اندازند و بمالند و آب صاف آنرا بگیرند و بدستور
وارق کنند و بر روی خاکستری نرم بپخته خشک کنند پس الواح و یا اقراص سازند بدین قسم که بر روی کرپاسی سه‌تو
بر روی خاکستر نرم بپخته عصارهٔ غلیظه آنرا بریزند تا نشف رطوبت آنرا نماید پس صلایه کرده اقراص سازند و در سایه
خشک کنند و گفته‌اند قوت آن تا ده سال باقی میماند و آنرا مغشوش باشیاء چند مینمایند و معلوم نمیگردد و علامت مغشوش
آن آنست که با وصاف مذکوره نباشد و بسیار سفید و کراثی خشن و سنگین آن ردی و غیر مستعمل * طبیعت آن گرم و خشک
در دوم و در سوم نیز گفته‌اند * افعال و خواص آن ملطف و محلل و جالی و منقی دماغ و مسهل مرهٔ صفرا و بلغم خام
و زرد آب و جهت فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع و بیضه و خوذه و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و سرفهٔ بارده و ربو
و ضیق النفس و ریاح غلیظه و استسقا و یرقان اسود و بواسیر و تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و حیض نافع و ثمر و برگ
و بیخ آن همه جالی و محلل و مجفف و تجفیف پوست آن زیاده از برگ آن و حدت عصاره و برگ و بیخ آن زیاده * اعضاء الراس
سعوط عصارهٔ آن با شیر دختران محلل شقیقهٔ غلیظه و صداع بیضی عام بتمام سر و جمیع اوجاع بارده مزمنه و لیکن بعد از
تنقیهٔ تام و نیز نافع است جهت لقوه و خدر و کزاز و صرع و لطوخ آن بر منخرین با شیر جالب فضول کثیره و جهت بیضه و خوذه
و صداع مزمن و عصارهٔ برگ آن از آن ضعیف‌تر و ریشهای بیخ آن قوی التجفیف‌تر از سایر اجزای آن ضماد آن بر بناگوش جهت

تحلیل ورم آن و مطبوخ آن با آرد جو نیز و قطور نیم گرم عصارهٔ آن در گوش مسکن درد آن و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان بارد و قطور عصارهٔ آن در زیت که در آفتاب گرم کرده باشند چند قطره در گوش جهت تسکین درد آن و دوی و طنین و ثقل سامعه حادث از ریاح و مواد غلیظه و بتدریج گرم کرده کشندهٔ کرم آنست و طلای عصارهٔ آن با عسل و با روغن زیتون یا زهرهٔ گاو جهت تحلیل اورام حنجره و خناق نافع اعضاء النفس لطوخ عصارهٔ آن با عسل و زیت بر حناک جهت خناق بلغمی و تحلیل ورم حلق و اسهال و آشامیدن عصارهٔ آن جهت سوء تنفس بسیار موافق و آب افشردهٔ بیخ آن بقدر شش قیراط جهت سوء القنیه و استسقا و یرقان اسود عجیب النفع و بدون ضرر و آشامیدن بیخ آن بقدر دوازده قیراط و با طبیخ نیم رطل آن با دو قسط شراب و یا آشامیدن هر سه روز سه ابولوسات که بقولی نه قیراط و بقولی هیزده قیراط است با ماء العسل قی بلغمی و صفراوی آورد و اسهال بلغم خام و صفرا و زرد آب نماید بسهولت بی مضرت بمعده و بهترین ادویه است برای استسقا و بدستور آشامیدن پوست آن بقدر چهار اکسوتاکه بیست و چهار قیراط است هر روز با ماء العسل و چون عصارهٔ آنرا باد و چند آن نمک و اندک سرمه سرشته حبوب بقدر کرسنه ساخته با آب بیاشامند اسهال بیکونماید و چون قدری از آن را با آب حل کرده پر مرغی آلوده بر بیخ زبان و اطراف آن بمالند قی آورد و اگر سریع تر خواهند در زیت و روغن سوسن حل نمایند و چون قی بسیار آورد شراب با زیت بیاشامند و اگر فائده نه بخشد سویق با آب سرد و با سرکه با آب بیاشامند و یا در آب سرد بنشینند و آب سرد بر سر ریزند و اطراف را بمالند و حجامه نا ربی بدون شرط کذارند و اشیای قابضه و حابسهٔ قی بخورند و چون بیخ آنرا سائیده و نیم رطل آنرا در سه رطل شراب داخل کنند و هر روز هفت اوقیه و نیم آنرا ناشتا تا سه روز بیاشامند جهت استسقا نافع و سعوط عصارهٔ آن با شیر دختران نیز جهت یرقان و ضماد مطبوخ بیخ آن با مبختنه و امثال آن جهت استسقای لحمی اعضاء النفض آشامیدن عصارهٔ آن مدر بول و حیض و حمول آن مسقط جنین و چون بکوبند و آب آنرا گرفته نیم گرم نموده بزیر ناف بمالند کرمها را بکشد و برآورد و چون بر معده بمالند قی آورد و چون بر خصیه بمالند درد آنرا تسکین دهد و نزول آب آن را در تحلیل درد الاورام و البثور ضماد بیخ مطبوخ آن با آرد جو محلل ورم بلغمی کهنه و منفجر کنندهٔ دما میل و جراحات خصوصا با صمغ البطم و عصارهٔ آن در این باب اقوی است آلات المفاصل آشامیدن آن جهت اوجاع مفاصل و جمیع اوجاع سوداوی و بلغمی دست و پا و جمیع اعضا و خلط آنها و حقنه بطبیخ آن جهت عرق النساء و ضماد تختهٔ آن با سرکه و با می پخته و امثال آن جهت وجع ظهر و نقرس بارد و ضماد کل آن جهت اوجاع مفاصل مزمنه و همچنین ضماد تختهٔ آن القروح و الجروح و ذرور خشک آن بر جرب متقرح و قوبا نافع و با عسل و یا سرکه و یا شراب سرشته نیز جهت جرب متقرح و ثآلیل و قوبا و بهق و آثار سیاهی صورت و سائر بدن و ملازمت با آشامیدن طبیخ برگ و بیخ آن جهت جذام نافع و چون آب قثاء الحمار را در روغن کنجد با روغن بزرک مانند طبخ نمایند تا آب برود و بر موا سیر بمالند زائل سازد و چون ثمر تازهٔ رسیدهٔ آنرا ریزه ریزه کرده و با آب آنرا گرفته با روغن زیتون دو وزن آن در ظرفی کرده سر آنرا بسته در آفتاب گرم گذارند چهل روز تا بر روی آن حکم تا رطوبت آن خشک کرد دیس بر بدن بمالند جهت رفع سردی و جلب و جذب فضول و رفع کلف و بثور عدسیه که بر صورت بر میآید و اوجاع مفاصل کهنه و امثال اینها و بدستور آشامیدن آن نافع مقدار شربت از عصارهٔ آن از ده قیراط تا شش قیراط و از بیخ آن دو از ده قیراط و از طبیخ آن تا سه اوقیه و از تخم و گل آن تا یکدرم با آرد جو و کتیرا و از روغن آن تا یکدرم در حقنه‌ها از یکدرم زیاده بکار نبرند زیرا که مضر محرورین و ابدان

غلیظه و مقیی بافراط و باعث سحج است مصلح آن در افراط قیء اشیاء مذکوره والعسل با دهان مناسبه است و چون خواهند عصارهٔ آنرا استعمال نمایند باید که تنها ئی استعمال ننمایند که مورث سحج است بلکه با مصلحات و معینات فعل آن و مناسب طبیعت آن بکار برند و بهترین آنها صبر و قنطوریون دقیق و سورنجان و بوزیدان و کما فیطوس و قسط و مرو زعفران و سنبل الطیب و دارچینی و سلیخه و زراوند مدحرج و انیسون و تخم کرفس جبلی و بستانی و جاوشیر و سکبینج و مقل و تربد و ملح هندی و حب بلسان با ماء العسل و عقید عنب و اقسام صموغ و روغنها و اقل آنست که یکدانگ عصارهٔ آنرا سوده با هموزن آن صمغ عربی و نیموزن آن گل ارمنی و نشاسته سرشته بخورند و با سقمونیا و شحم حنظل از ادویهٔ حاره استعمال آن جائز نیست و صمغ لوز کاسر و مبطل قوت فعل آنست

* قثد * بفتح قاف و ثاء مثلثه و دال مهمله اسم عربی خیار ماکول است و بشیرازی خیار درازو خیار بالنگ و بخراسانی خیار بادرنگ و بهندی کهیرا و بفرنگی کوکو ابرسر نامند * ماهیت * آن ثمر نباتی است از قبیل لیجم و بیاره و بر مجاور خود میپیچد و بر زمین نیز پهن میکرد د و برگ آن پهن و مشرف بزرگتر از برگ قثاء مزغب و شاخهای نورسته و نازک آن نیز مزغب و ثمر آن انواع است بعضی سفید و نازک طولانی و آنرا مصری و شامی نامند و از این نوع در بعضی جاها طولانی تا یکذرع دست میشود و لحم آن زیاده و مغز و تخم آن کم و ریزه و نوعی سبز مخطط و از این نیز آنچه طولانی و کوچک است نازک و لطیف و آنرا نیز شامی و مصری نامند و آنچه بزرگ و سخت مائل باستداره و ضخیم و مغز و تخم آن زیاده تر و بزرگتر آنرا بلدی نامند و سبز در بنگاله نوعی دیگر میشود اکثر ثمر آن مدور و بعضی اندک طولانی و پوست آن خشن و لحم آن کم و تخم آن زیاده و نورس کوچک آن نازک و پختهٔ آن سخت و تخم آن بزرگ و این را بهندی لوتن کهیرا نامند و در زمستان و تابستان نیز بهم میرسد و آن دو نوع در کرما و در همه انواع آن اکثری شیرین و بعضی اندک تلخ میباشد و جمله انواع آن غلیظتر از قثاء و بعد از رسیدن زرد و مغز آنها ترش و لحم آنها صلب میکردد و بعض مردم لحم صلب آنرا مانند کل پخته میخورند و ازکل و غلیظتر و بطیء الهضم تر و نفاخ تر است و بهترین قثد کوچک نازک آنست و بدترین آن متوسط در صغر و کبر و صلب و کرم زدهٔ آن که بفارسی عوام شفته زده و شفته دار نامند زبون * طبیعت * آن سرد و تر در دوم * افعال و خواص آن اعضاء الراس جهت صداع حار خوردن و ضماد کردن و مالیدن قاش و یا کف آن بر پیشانی و نیز استشمام پارهٔ کردهٔ آن با آب تر و تازهٔ آن بعنوان لخلخه جهت انعاش ارواح نفسانی و حیوانی و اکثر امراض حارهٔ حادهٔ دماغیه و رفع بیخوابی مفید اعضاء الغذاء و النفض وغیره آشامیدن آن جهت اکثر حمیات حارهٔ حاده و تسکین حرارت صفرا و خون و التهاب احشا و دفع تشنگی و تفتیح سدهٔ جگر و ادرار بول و اخراج حصاة و رفع یرقان و ضعفی که از اسهال حار مفرط بهم رسیده باشد نافع و آشامیدن آب آن تا چهل و پنج مثقال با ده درم شکر سلیمانی یعنی نبات جهت اسهال مرهٔ صفراوی که در معده و امعا موجود باشد و اخلاط محترقهٔ صفراویه و سوداویه و جهت حمیات حارهٔ حاده و یرقان و بدستور آب خیار رسیدهٔ زرد شدهٔ ترش قوت اسهال آن زیاده از نارسیدهٔ آن و چون قدری قرنفل را در آب آن بخیسانند تک شبانه روز و با درجرم آن فرو برند و یکشبانه روز بگذارند پس روز دیگر افشرده بیاشامند با ماء العسل جهت نکوئی رنگ رخسار و تفتیح سدد و تحلیل ریاح غلیظه و دفع مواد حاره و خفقان دیگر و زمو ثر و نطول مطبوخ آن مانع تراکم قمل و دزحل یعنی است که آشامیدن آب مطبوخ پوست خیار تازه در آب سه روز متوالی رافع یرقان است و خوردن خیار محرورین را موافق و مفرد مبرودین و عصب معده

و الباف آن و خام کنندهٔ غذا و مولد خلط خام و لذع و قراقر و درد تهیگاه و چون در معده فاسد گردد مولد خلط سمی شود و با طعام و بعد از آن خوردن خصوص اغذیهٔ غلیظه مانند آش ماست و آش غوره و امثال آن مضر مصلح آن در محرورین سکنجبین و در مبرودین زنجبیل و با نخواه و عسل و معاجین حاره مانند کمونی و فلافلی و مغوثها ربارس الطف و ابرد از لحم آن و لحم آن نفاخ و ثقیل و دیر هضم و مغز رسیدهٔ ترش آن ابرد و ارطب و جهت اکثر منافع مذکوره از اطفای حرارت و لهیب صفرا و تشنگی و ادرار نمودن بول و عسر ها انفع و سریع الفساد و ضماد مغز و تخم آن جهت التهاب معده و احشا و تحلیل ورم حار و جرب و حصف و شری و خارش بدن و نرمی جلد و رفع خشونت آن و بر پشت زهار رافع احتباس بول و عسر آن و ادرار قوی آورد خصوص در اطفال و مغز تلخ آن در این امر اقوی است از شیرین آن و ضماد آن با غوره و عسل اسم جهت تحلیل ورم نافع آشامیدن ده مثقال و نیم و دو ست خشک کردهٔ آن جهت رفع عسر ولادت و سهولت وضع حمل موثر مضر زنان حوامل بیوقت و تخم آن سردتر از تخم قثاء و از آن بهتر و بعید التعفن و با قوت محرکهٔ مواد سا کنه و مدر بول و مخرج صفرای سوخته با ادرار و جهت وجع رئه و قرحهٔ آن و حرقة البول و ورم کبد و طحال حارین و حصبات حاره نافع مقدار شربت از تخم آن تا پنج درم و آشامیدن آب برگ آن بقدر ده مثقال با دو چند آن بول صاحب طحال جهت تحلیل طحال آن مجرب و بعضی در مبرود المزاجان قلیلی آب زنجبیل تازه نیز داخل میکنند و دهن الخیار که آب رسیدهٔ زرد آنرا گرفته با روغن کنجد و یا زیت طبخ نمایند تا روغن بماند به رجمیع افعال ضعیفتر از روغن کدو است و ماء الخیار نیز مانند ماء القرع است که در خمیر آرد جو گرفته پس در گل و در تنور حمام و یا در تنور طبخ نمایند پس آب آنرا گرفته بنوشند جهت امراض حاره و حمیات صفراویهٔ حاده و دق نافع و خوردن خیارنا رک با نمک و با قشر بهتر از بی قشر آن است زیرا که زودتر از معده منحدر و دیرتر متعفن گردد بخلاف بی قشر آن و کسیکه مقشر آنرا ترجیح داده غلط کرده و جمع آن با شیر زبون و موجب فالج در مبرودین است *

* فصـــــــــل القاف مع الدال المهملة *

* قدید * بفتح قاف و کسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله * ماهیت * آن اسم جنس چیزهای خشک شده است خواه با آتش و خواه با آفتاب و یا در سایه و از مطلق آن باصطلاح مراد گوشت خشک شدهٔ فاق حیوانات بری با نمک است و بهندی سکا میرا و سوکتی نامند و بهترین آن از گوشت حیوان فربه جوان چرب است و بعضی گفته اند از حیوان نر جوان متوسط در فربهی و لاغری است که در آن حدت و تلخی بهم نرسیده باشد و بعضی گفته گوشت خشک نمک سود است و اکثر عام دانسته اند خواه نمک سود باشد و یا بی نمک و اجود همه گوشت گوسفند و بز و ماهی و خنزیر است برای آکلین هر یک را از نمک سود آن که معتدل الملوحت باشد و در آن حدت و تلخی نباشد * طبیعت * آن گرم و خشک تر از غیر آن * افعال و خواص * آن جهت ترهل و استسقا و امراض بارده و بلغمی مزاجان اگر عطش بسیار نیارد و یا رفع عطش آن نموده باشند نافع و آشامیدن آب بسیار بر آن برای خشک مزاجان بد نیست و ردی ترین اغذیه و مولد خلط غلیظ سوداوی و مورث بیداری و قولنج ثفلی در معتادین بآن و حکه و جرب یابس و جوششها و گوشت قدید حیوان وحشی جهت استسقا بهتر از غیر آن چون در سرکه خیسانیده طبخ نمایند که عطش آنرا کم کند و خشکی آنرا زائل ساده ترین طرق استعمال آن بریان کردن آن است زیرا که بسیار خشک معطش میگردد و بهترین مصلحات آن کشنیز خشک و یا بقول لزجه مانند اسفاناخ و سرمق و با چغندر امزید نمیست بار و غن بادام و کنجد یا زره و کره و روغن گاو تازه و پیه تازه در محرورین و دارچینی

قدید

وزیره وانیسون وادهان مذکوره نیز مبرد دین وچون عطش وکرب آرد سکنجبین با آب سرد بیاشامند وچون خشکی در حلق وعطش آرد جلاب یا آبهای مزورها مرقهای چرب بنوشند وخوردن لوزینهٔ چرب ومغز خیار بهترین مصلحات وزائل کنند فساد آنست واکثار آن موجب خشکی رطوبت جلدیه وفساد اخلاط امراض مذکوره است

* فصــــــــل القاف مع الراء المهملة *

* قراد * بضم قاف وفتح راء والف ودال مهمله لغت عربی است وآنرا قرد بضم قاف نیز نامند وجمع آن قراد بضم قاف وقردان بکسر قاف نیز آمده وبفارسی کنه وبهندی چچری وکنی وپکن نیز نامند * ماهیت آن حیوانی است کوچک شبیه بدانهٔ بید انجیر وبقدر آن وکوچکتر از آن نیز که در ابدان بعضی حیوانات مانند سگ وشتر بهم میرسد وبیشتر نزدیک بگوش سگ وزیر شکم وبیخ ران شتر میباشد ومی‌چسپد ببدن آن وبدشواری ازان جدا میگردد ودست وپا ندارد وبدن وی مانند زلو میچسپد وخون بدن را میمکند * طبیعت آن قریب بمسافس * افعال وخواص آن طلای خون کنهٔ سگ مانع انبات وشعر زائد شعر منقلب است که چون بیدا رکنند بدن آن موضع بمالند کرار وچون بعد از قطع شعر در ملک چشم بمالند زائل سازد وچون برا شفار بمالند مانع رویدن آن موی میگردد

* قراصیا * بفتح قاف وراء مهمله والف وکسر صاد مهمله وفتح یاء مثناة تحتانیه والف وبضاد معجمه نیز آمده وبسین مهمله بجای صاد وقاراسیا نیز آمده لغت رومی است واهل صقلب چراسیا واهل مغرب واندلس حب الملوک واهل دمشق نیز قراسیا وبفارسی شیرین آن را گیلاس وترش آنرا آلوبوعلی وعوام آلوبالو وآلوبولی والی بالی نیز نامند * ماهیت آن ثمر درختی است شاخهای آن پریشان وسرخ رنگ وبرگ آن نیز سرخرنگ وشبیه بدرخت زردآلو در برگ وشاخ وثمر آن کوچک ومدور وبیجوبی با رگ بلند پیوسته بشاخهٔ آن واکثری آویخته ودوعدد با هم ودر ابتدا سبز وعفص وبعد رسیدن آن سرخ وترش ورسیدهٔ آن بنفش ومنقوش یعنی چاشنی دارا اندک تلخی غیر محسوس وتخم آن کوچک بقدر نخود متوسط پوست آن صلب وسفید رنگ ومغز آن سفید وگیلاس درخت آن نیز مانند درخت آلوبالو است ولیکن ثمر آن ازان بزرگتر وبعد رسیدن شیرین میگردد واستهٔ آن مانند استهٔ آلو ونوعی قسمی دیگر میباشد در جمیع امور شبیه بآلوبالو الا آنکه ثمر آن کوچکتر وبعد رسیدن عفص میباشد وبهترین همه رسیدهٔ شاداب آنست * طبیعت آن آنچه خام است سرد وخشک وقابض در اول وآنچه نیمرس وسرخ وترش است سرد وخشک در اول دوم ورسیدهٔ چاشنی دار آن در آخر دوم ورسیدهٔ شیرین آن گرم وتر در آخر اول ودر اول دوم نیز گفته اند وبا قوت قابضه * افعال وخواص شیرین آن یعنی گیلاس سریع الانحدار از معده بسبب رطوبت وازوجتیکه دارد وجهت خشونت حلق وریه نافع وبراتکمز اننده تخمه ومضعف معده لهذا بالای طعام نباید خورد زیرا که مستحیل میگردد بهر خلطی که غالب باشد وبطبیعت آن ومصلح آن جوارشات حارهٔ مقویه ومسهل وملین طبع است خصوص چون بادانهٔ آن خورده شود وابن هنگام منعط نیز میباشد وخشک آن قابض وچاشنیدار آن یعنی آلوبالو قاطع عطش ومسکن حدت وحرارت وثوران صفرا وخون وغثیان وقی صفراوی واسهال ومقوی معده وکبد حار وقوت قابضهٔ خشک آن زیاده از تر تازهٔ آن ودانهٔ آنرا چون شیره گرفته با عشر آن رازیانه بنوشند جهت تفتیت سنگ گرده ومثانه وقرحهٔ مجاری بول وادرار حیض بعد بد وچون مغز دانهٔ آنرا با پنبهٔ کهنه نرم کوبیده فتیلهای باریک ساخته در احلیل کذارند رافع جراحت مجاری بول ومنقی آن ومدر بول الدم وحرقة البول است وصمغ درخت

نوع آن گرم وخشك وشبيه بصمغ اجاص وجالي ومفرح وقاطع اخلاط لزجه لهذا جهت خشونت قصبهٔ ريه وبيكوئي رنگ رخسار وبرانگيختن اشتها وتفتيت حصاة نافع زيرا كه خشونت سينه اگر از يبس باشد تغريهٔ آنرا مينمايد واگر از بلغم لزج چسپنده آنرا تقطيع ميكند وجلا ميدهد وجهت سرفهٔ مزمن با آب سرد بايد كه بياشامند مقدار شربت آن يكمثقال واكتحال آن باعث حدت قوت باصره ورافع جرب آن وطلاى آن منقي بشره است *

* قراطارغوين * بفتح قاف وراء والف وطاء مهمله والف وكسر راء مهمله وضم غين معجمه وسكون واو وكسر ياء مثناة تحتانيه ونون * ماهيت آن نباتي است با شاخهاى بسيار كرده دار از يك بيخ روئيده برگ آن شبيه ببرگ گندم وتخم آن شبيه بجاورس وبغايت تند منبت آن زمينهاى سايه وشوره زارها وگفته اند گندم صحرائي است * طبيعت آن گرم وخشك * افعال وخواص آن گويند چون مرد وزن هردو چهل روز ناشتا قدري از آن بمقدار نيم درم با پانزده مثقال آب بخورند پس مباشرت نمايند زن بوسر حامله گردد باذن الله تعالى

* قراطن * بفتح قاف وراء والف وضم طاء مهمله ونون لغت يوناني است * ماهيت آن ماء العسل ساذج است وصاحب اسرار الطب گفته عسل قليل است كه با آب بسيار ريخته باشند

* قراطاط * بفتح قاف وراء والف وطاء مهمله والف وطا لغت تركي است بزبان فرنگي قرقا طاورده اسپنه نامند * ماهيت آن ثمر درختي است بقدر فندقي ودر رنگ شبيه بزرشك در افعال قريب بدان وشايد نوعي از ان باشد واشتباه نموده كسيكه آنرا از زقال دانسته زيرا كه زقال اسم فارسي قراتبا است بنون قبل از ياء مثناة تحتانيه وزقال در حرف الزاى المعجمة مذكور شد

* قرة العين * بضم قاف وفتح راء مشدده وهاء والف ولام وفتح عين مهمله وسكون ياء مثناة تحتانيه ونون لغت عربي است وآنرا جرجير الماء وكرفس الماء نيز نامند جهت مشابهت اين بآن هردو در طعم ورائحه وبالجمله اعني مشترك ميان هردو است وبيوناني دقورس وسلينون وافو ساليوس بمعني كرفس الماء وبسرياني كرفشاد وبرومي سيون وبفارسي كنكر آبي نامند * ماهيت آن نباتي است كه در آبهاى ايستاده واحيانا در جاري نيز ميرويد وقبهٔ آن بيرون از آب واز ميان گل آن بر آمده ورنگ گل آن زرد وساق وبرگ آن شبيه بكرفس واز برگ كرفس اندك ضعيفتر وگفته اند برگ آن مشرف مائل بتدوير است مانند كرفس وبرساق آن رطوبتي چسپنده بدست وجمعي اجزاى آن از گل وغيره با عطريت وتند طعم وبرگ آنرا اهل شام بسيار ميخورند * طبيعت آن گرم وخشك در آخر دوم * افعال وخواص آن مسخن ومحلل وحابس نزف الدم هر عضويكه باشد ومدر بول وحيض ومفتت سنگ گرده واعضاء الغذاء والنفض آشاميدن تازه وبا مطبوخ آن جهت تحليل رياح غليظهٔ رديه در معده وامعا وتفتيح سدد وتسخين معده وانهضام طعام وادرار بول وحيض وتفتيت حصاة گرده وسرخ نمودن رنگ رخسار وازالهٔ درد پهلو وبرقان وطحال ومغص وقرحهٔ امعا ونطول طبيخ آن وبا اغتسال بدان جهت تسكين قشعريره ونافض حميات بعني لرزتبها نافع مضر سفل ومصلح آن عناب *

* قرد * بكسر قاف وسكون راء ودال مهمله لغت عربي است وجمع آن اقراد وقرود وقردة بكسر قاف وفتح راء ودال مهملتين ومادهٔ قرده بفتح قاف وكسر را آمده ومادهٔ آنرا قرده بكسر قاف وسكون راء مهمله وفتح دال وها وبفارسي كپي وبوزينه وميمون وبتركي بيچي وبهندي انچه روى آن سرخ است بندر وانچه روى آن سياه وبدن آن خاكستري رنگ لنگور وهنومان نيز اين هردو دم دارند وانچه روى آن سياه في الجمله شبيه بروى انسان ودست وپا وانگشتان آن دراز است بهردو پا نيز

راه میرود ودم ندارد وبدن آن نیز سیاه وچشم آن بلند است آنرا بفارسی نسناس وبهندی بنمانس یعنی انسان جنگلی گویند واین صنف مانوس تر میباشد از دو صنف اول ومثل آن هرد وبسیار موذی نیست ودر زیرباد ات ممالك فرنك وچین وغیرها اصناف دیگرنیز میشود بعضی درصورت بسیار شبیه بانسان وبعضی به وبعضی بیدم وبعضی بادم کوتاهی وبعضی بادم بسیار بلند وبعضی دم آن کوتاه ارابلق وپر پشم وبر سردم آن کره بزرکی وبعضی بی کره وبالجمله الحکم کوشت آن نزد امامیه حرام ونزد اهل سنت سوای مالك رح نیز وبعضی مکروه دانسته اند ومالك رح حلال * ماهیت آن حیوانی است مشهور وخود از ممسوخات نیست بلکه بصورت آن بعضی از امم سالفهٔ عاصیه مسخ شده وبعد از سه روز مرده اند وآن حیوان اشبه با انسان است درمزاج وخلق واکثر حالات قابل تعلیم است وحکایت انسان میکند وبدست چیز برابر میدارد وطرب مینماید وخنده وبازی میکند واحیانا بدو پا راه میرود وذکی وسریع الفهم است واطبا اکثر داوئی مجهول الخاصیت را که میخواهند تجربه نمایند که سمی است یا غیر سمی اولا باو میخورانند بهمان سبب مناسبت بمزاج انسان * نقل است که دو میمون هدیه برای متوکل خلیفه از نوبه آورده بودند یکی خیاط بود ودیکری زرکر ونیز شنیده شده که میمون شطرنج بازی یاد کرفته بود ونیز نقل است که میمون ماده نزد میمون بازی بود وآن جنی وانچه کسی دزدی کرده وبا دردل قصد کرده بدان اعلام میکرد بدین قسم که بر پارهای کاغذ مطالب ویا نامهای کسانیکه متهم بودند بدزدی نوشته پیش آن می انداختند آن یکیک را دیده بو کرده نام دزد ویا نام کسیکه چیزرا پنهان کرده بود جدا کرده بدست میمون باز میداد شخصی کفت شاید این تصنعی از میمون باز باشد خود چیزی را پنهان کرد بقسمیکه کس ندید پس آن میمون را طلبید ونامهای بعضی مردم را نوشته نزد او انداخت او همه نامها را دیده کنار کرد ونکاهی بصورت صاحب مجلس کرد وبرخاست وبرا وسلام کرد یعنی خود پنهان کرده وروز دیگر ظریفی دردل قصد کرد که باو مقارب نماید وبر پارچهای کاغذ مطالب چند نوشته واین مطلب را نیز چون آن میمون آنرا دید بغضب درآمد وخواست که اورا بکزد میمون باز مانع میآمد وفائده نمیکرد آخر حضار مجلس کفتند باعث چیست میمون باز از میمون پرسید او باهای خود را از هم جدا کرد وبانکشت میان هرد وپای خود را نمود که میخواهد چنین کاری بکند وباز بر وحمله میکرد ناچار آن شخص را از مجلس برخیزانیدند وبعد از چندی آن میمون را دزدان کشتند که اکثر آنها را بکیر میداد واز شخصی ثقه شنیده شد که در کتاب مصور حیوانات فرنکی دیده شده که در ساحل دریائیکه زمین آن ریك بوم بود شیری قصد کرفتن میمونی نموده بود میمونهای بسیار جمع شده بسرعت وجلد جلد همه بر صورت آن ریك میریختند تا آنکه شیر عاجز شده کریخت وحکایات بسیار ازان منقول است که تفصیل آن طولی دارد ونیز آن اکر دست یابد بازن انسان مقاربت مینماید وچون مقاربت نمود سوزش بسیاری در فرج او بهم میرسد واورا هلاک میکرد اند * طبیعت آن کرم وخشک * افعال وخواص آن طلای خون آن جهت منع روئیدن موی مجرب وخوردن آن کرما کرم باعث کنکی زبان درساعت وچون از پوست آن غربال سازند وهر غله را که دران بیزند وزراعت کنند از آفات ملخ محفوظ میماند وکفته اند که میمون چون طعام مسموم را ببیند فریاد می نماید ومیترسد وصاحب تحفه نوشته که سم مخزون که از انسان مخنوق در کتب قدما مرقوم است ازان نیز حاصل میکردد واز اسرار مکتومه است *

* قرن صانا * بضم قاف وکسر وبفتح نیز آمده وسکون را وکسر دال مهمله وفتح میم والف ونون والف وقرد مانی وقردامون نیز آمده لغت یونانی است وآن کروبا دشتی است وبفارسی تخم آنرا که مستعمل است تخم توذره نامند * ماهیت آن نباتیست

آن شبیه بکرویا است در برگ و گل و ثمر مگر آنکه ثمر آن از آن طولانی تر و برگ و بیخ این از آن بزرگتر و شاخ این بلند تر و خشن تر و گفته اند نبات آن شبیه بنبات بابونه است و شاخهای آن متفرق و کج و کم برگ و از بابونه بزرگتر و بیخ آن قوی تر و گل آن سفید مائل بکبودی و ریزه و تخم آن دراز بارنگ شبیه بکرویا و از آن درازتر با تندی و تلخی و نوع بری کرویا است و مستعمل تخم آنست و بهترین آن ارمنی تازه تند طعم و رائحه بزرگ دانه است که زرد کوبیده نشود منبت آن مجاری سیل و آبها و کوهسارها و سنگلاخهای بلاد عرب و ارمنیه و هند * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال وخواص آن مسخن و سرخ کننده بشره و گدازنده اخلاط لزجه و مقوی اعضاء باطنیه اعضاء الراس والعصب آشامیدن آن با آب جهت فالج و صرع و استرخا و عرق النسا و وجع ورک بلغمی و کوفتگی عضل اعضاء الصدر جهت تنقیهٔ سینه و تصفیهٔ صوت و سرفهٔ کهنه و ربو اعضاء الغذاء و النفض جهت تحلیل ریاح غلیظه و فواق و سدهٔ جگر و سپرز و قولنج و مغص و قتل اقسام کرم معده و امعا و حب القرع و جهت درد گرده و عسر البول و سموم بارده حیوانیه مانند عقرب و غیرها با شراب و با پوست بیخ غار جهت تفتیت حصاة و با سرکه جهت عسر البول رطوبی و حمول و بخور آن قاتل جنین و طلای آن با سرکه رافع جرب و حکه و سعفه و قوبا و کلف و درش مضر بسپرز مصلح آن افسنتین و انیسون مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن اذخر یا حرمل و مشکطرامشیع و حرف نیز گفته اند

* قرصعنه * بفتح قاف و راو سکون صاد مهمله و فتح عین مهمله و نون و ها لغت عربی است و حافظ الندل نیز نامند و اهل شام شوکة ابراهیم و شجرة ابراهیم نیز و بفرنگی ارین جیم گویند * ماهیت آن نباتی است خاردار برگ مفروش بر زمین و از میان برگها ساقی روئیده گرهدار بقدر یکشبر و زیاده بران و برگ بعضی مائل بسفیدی و بعضی بسیار سفید و خار بعضی سبز و بعضی سفید و بعضی ازرق بیخ مجموع خشبی و بعضی مائل بشیرینی با اندک حرافت و تلخی کمی و بعضی شیرین و بعضی اندک صلب و بعضی نازک منبت آن جبال قدس و افریقیه و بلاد عرب و فارس ابو العباس حافظ اندلسی نوشته که در جبال قدس امنه الله تعالی نوعی برگ آن شبیه ببرگ خامالاون ابیض که اشخص نامند و خشن و ازرق با ساقهای بسیار انبوه و گرهدار و اطراف آنها خارها و گل آن سفید و بیخ آن ضخیم و لحیم و طعم آن شیرین با اندک تندی میشود و اما آنچه در افریقیه و بلاد عرب میشود انواع است نوعی برگ آن شبیه بدانچه که ذکر یافت و غیر خشن و خار آن اندوه املس و بسیار سبز و ساق آن بعد رنگارنگ و در نصف اعلای آن شعبهای بسیار روئیده شبیه بقرصعنه ازرق اولا سبز رنگ پس سفید میگردد و بیخ آن طولانی و راست بر رنگ بیخ سوسن بری و این قسم قوی تر از قسم اول و در گفتن و رائحه شبیه بخسک و این را بر درختانها برای کوبر الدین مکس میآویزند و نوعی برگ آن مائل باستداره و دراز و بیخ آن طویل متوسط در غلظت و رقت و سفید و ساق و گل آن نیز سفید و نوعی برگ آن ملصق برزمین و مستد بر بشکل دینار و ساق آن یکعدد و بقدر یکذرع و زیاده نیز و گرهدار و خار نازک و خار آن مائل بزرقت و بیخ آن بشکل فاوانیا و ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بیخ آنرا مغشوش به بهمن مینمایند و بدل یکدیگر مصروف نیز لکن برگ بهمن از آن بسیار بهتر است و آنرا دیاخ الجبال نامند و نیز ابو العباس گفته که دیدم من در جبل قبر لوط علیه السلام و نوع قرصعنهٔ سفیدی که ساق آن خشن و اوراق آن بسیار و خار آن تیز و جمهٔ آن بزرگتر و ضخیم تر از نوعی که نزد ما است حتی آنکه گویا حرشف متوسط طولانی است شبیه بقسم جبلی محدب الورق مفرد الساق قوی الحرارة و در قدس و نواح آن این را جهت وجع پهلو مجرب میدانند و نوعی نیز که در ساحل دریا میشود برگ آن عریض تر و سفید تر و بیخ آن سخت نازک و شیرین تر از ان نوع و قلیل الخشونت اقرب بملاست و ریشهای آن شیرین با اندک حرافت و این نوع

جهت تقویت باه و انعاظ قوی است خصوص مربای آن با عسل و نیز نوشته که دیدم در نواحی بیت المقدس در زمین سنگلاخ
نوعی از قرصعنهٔ سفید که بیخ آن بزرگ و برگ آن کوچکتر از برگ خاملاون ابیض و کوتاه‌تر و نازکتر از آن و شاخهای
بسیار از پای بیخ روئیده و بر محل برگ آن میلهای باریک مانند میل مغزل و کرها در حوالی کره آن برگها و پرتضاعیف
و بر اطراف آن گلی مانند گل قرصعنهٔ ازرق و سر آن کوچکتر از آن و طعم بیخ آن شیرین با اندک تلخی و اهل قدس این را
قرصعنه یا منیود یسقوریدوس در ثالثه گفته که آنرا برنجی نامند و بعضی تارین و بعضی ارنجین و آن صنفی از خار است
برگ آن در هنگام ظهور شور مزه و عریض و اطراف آن خشن و خشبو و چون بزرگ شود شاخهای آن بسیار میگردد و بر اطراف
آنها سرهای سفید و سرمئی رنگ نیز احیانا و مدور شبیه بستاره و بر حوالی آنها خارهای تیز صلب و عروق آن طولانی عریض
بسطبری ابهامی ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و خوشبو منبت آن صحراها و مواضع خشنه و بغدادی نیز انواع آنرا مانند
آنچه ابوالعباس گفته و نوشته که از انواع آن نوعی است که یکساق دارد و بقدر یکشبر و نیم و شاخهای آن مائل بسفیدی
و بر آن سرهای مستدیر و بر کنارهای آن شش خار باریک بلند مانند میل و بیخ آن بسطبری سبابه و طولانی و این نوع کثیر
الوجود در بغداد و نواح آنست و نزد اطلاق مراد این نوع است و نبات آنرا دیده ام که قورتازه و نازک است پخته
می خورند و بعضی با آب و نمک پرورده مینمایند و بهترین بقول در بکراست و ردی الخلط نیست و مربای بیخ آن با عسل بهتر است
و انطاکی نیز مجملا بدین نحو نوشته و صاحب اختیارات بدیعی گفته که در اندلس آنرا شوکة ابراهیم خوانند و آن انواع
بسیار بود در ریگستانها و زمینهای خشن و رنگ بومها میروید و آن نوعی از خار است که چون اول روید برگ آن بر روی
زمین پهن بود و سبز و خشن و چون بزرگ گردد خار شود و سفید و بقدر یک وجب و زیاده نبود و نبات آن انبوه و گل آن
سفید و سر گل آن مائل بسرخی و بر گرد برگ آن شش خار بود مانند سنان و صلب و بیخ آن بسطبری انگشتی بدرازی سه گز
بلکه بیشتر از آن و بزبان آن قوم که مگس عسل میدارند آنرا خارخسک گویند و بشیراز میشود و در صحراهای شیراز بسیار
بود و مگس عسل از گل آن خورش دارد و صاحب تحفه نیز نوشته که باد خار دراری است و اقسام میباشد و برگ اقسام آن
مفروش بر روی زمین و از میان برگها ساقی میروید و یک قسم را ساق کرهها و خارها در حوالی کرههای و گلش سفید
و بیخش سطبر و طعمش با شیرینی و اندک تلخی مانند طعم زردک و بفارسی بوزیدان نامند و در افعال مانند مسدس است و
قسم دوم را برگش بی خشونت و خاردار و نرم و بهار و ساقش بقدر ذرعی و از نصف اعلای آن شاخها میروید و آن قویتر
از اول است و قسم سوم را برگ مائل باستداره و بیخش دراز و در سطبری متوسط و سفید و قسم چهارم را برگ عریض
و مستدیر و ساق آن بی شعبه و بقدر ذرعی و مملو از خارهای مائل بکبودی و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید و شبیه ببهمن سفید
و قسم پنجم که از اقسام قرصعنهٔ بیضا است برگش بسیار خارهای آن تند و ساق آن خشن و قبهٔ آن شبیه بکنگر و قسم ششم که قرصعنهٔ
جبلی نامند برگش مجدب و قوة الصداع و دیبا المقدس جهت درد کمر و مواد بارده مجرب میدانند و قسم هفتم از
انواع بیضا برگ عریض و بسیار سفید و بیخ آن سست و با اندک شیرینی و در تقویت باه عظیم الاثر و قسم هشتم را ساق بسطبری
انگشت سبابه و در طعم شبیه به زردک و از مطلق قرصعنه مراد همین قسم است و آنرا قرصعنهٔ مسدس و دمازندران رولنگ
و در رشکان ششکک گویند و کوامخفف ششاخ باشد و مستعمل بیخ آنست و بهترین ممتلی آن * **طبیعت** مطلق آن
در آخر اول گرم و خشک * **افعال و خواص** آن محلل صلابات و مانع ورم و مربع الانحلال مواد خلط صالح و ملطف و مهیا

وباقوت تر باقیست آشامیدن ثلث رطلی از طبیخ بیخ آن با مثل آن سداب جهت اوجاع شرا سیف وبثهائی جهت درد پهلو وسینه مجرب اعضاء الغذا والنفض نیز آشامیدن آب طبیخ آن با شکر جهت تسکین اورام وبثور وتحلیل جراحات ودبیلات باطنیه ومداومت آن مخرج اخلاط محترقه وفاسده از بدن وتحلیل ریاح ونفخ وادرار بول وحیض وشیر وعرق وتفتیت حصاة ورفع مغص وباشراب جهت درد جگر امتلائی ویکدرم آن با یکدرم تخم جزر جهت ادرار حیض وغایت محرک باه ومربای بیخ تازه نرم آن خوشبو کننده جشا ومحرک باه ومنعظ وعصاره آن مدر حیض ودافع مغص السموم باشراب جهت لسع هوام خصوص عقرب وسموم قتاله وخوردن بقول مطبوخ آن مادام که تر وتازه نرم است بهترین بقول است ومولد خلط ردی نیست ومحلل بلغم لزج در معده وامعا است وکاه آنرا باآب ونمک پرورده مینمایند وبدستور خوردن بیخ آن الا ورام ضماد آن محلل اورام وبا آرد جو وآب برگ کاسنی تازه محلل اورام وقروح رطبه در ساق پا که آب از ان جاری باشد وداء الفیل در ابتدا وتعلیق آن بر در خانه کریز انندهٔ ذباب از انجا ونیز اورام خارجیه محلل آنست

* قرطاس * بکسر قاف وبضم آن نیز وبفتح آن نیز آمده وسکون را وفتح طاء مهمله والف وسین مهمله لغت عربی است وقرطس طعفر وکاغذ نیز وبفارسی نیز بکاغذ مشهور است وبسریانی کرطیسا ومحرق آنرا بروم خرتین کامینین وبیونانی خاسفورنامند جمع آن قراطیس وقرطس آمده * ماهیت آن معروف است ودر اکثر بلاد میسازند ومرجا از چیزها وبران کتب ومکاتیب ودفاتر وغیرها مینگارند وبهترین آن خان بالغی است خواه قسم مشهور یا بریشمی ویا قسم پنبه بس دولت آبادی پس کشمیری خصوص قسم اعلای آن پس سمرقندی پس اکبری پس پنلّ رائی بنکالی نیز قسم اعلای آن پس رنگ پوری نیز قسم اعلای آن پس مصری نیز قسم اعلای آن واز مطلق آن مراد کاغذ مصری است که از ساق بردی که بزبان اهل مصر غافیر نامند میسازند وبهترین آن آنست که سفید باشد وانطاکی گفته بهترین آن مصری است که از بردی واصول نشین میسازند تفلیسی گفته بهترین آن محرق مصری است صاحب تحفه نوشته بهترین آن مصری معمول از ساق بردی ولعاب نشین است وبردی را بفارسی نیز زبا منند ودر حرف الباء مع الزا ذکر یافت * طبیعت آن سرد در اول وخشک در دوم وانطاکی گرم وخشک در دوم گفته * افعال وخواص آن اعضاء الراس نفوخ آن خصوص محرق آن حابس رعاف وبخور آن جهت زکام وسنون آن حابس سیلان خون از لثه ومستحکم کنندهٔ آن وطلاء آن جهت سعفه وسرطان واکتحال آن جهت بیاض ودمعه وقرحهٔ چشم اعضاء الصدر والغذاء آشامیدن محرق آن با عرق سرطان نهری پخته جهت قروح ریه وحبس الدم از سینه ومعده بااد ویهٔ مناسبه قابضه وقروح امعا وبدستور احتقان بدان وآشامیدن نقوع آن در سرکه وآب جهت قطع نفث الدم نافع مقدار شربت آن یکمثقال الجروح والقروح ذرور آن مجفف قروح رطبهٔ وسخه وغیر وسخه وزخمیکه در پا از موزه بهم رسد وملحم آنها وچسپیدن آن بر عضو مجروح با خون آن آلوده ملحم آن وچون باآب ترکنند ودر حال رطوبت آن کتانی را بآن بپیچند وبگذارند تا خشک شود پس در سوراخ نواصیر داخل نمایند آنرا بسبب منتفخ شدن کشاده سازد بدل آن در اکثر امور بردی سوخته است

* قرط * بضم قاف وسکون را وطاء مهملهٔ مشاله لغت عربی است بفارسی شبد روشبدار وبا صفهانی شود رو ثمر آن را رسین نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه برطبه واز ان شبرین تر وبرگ آن بزرگتر بغدادی گفته اسم مصری نباتی است که در مصر میروید شبیه برطبه ونوعی از انست درخت آن عظیم وبرگ آن بزرگ قریب ببرگ بلوط ودر مصر زراعت

*مینماید برای قرحهٔ امعاء وثمر آنرا رسیم نامند * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن آشامیدن تر وتازهٔ آن مسهل وخشک آن حابس وآشامیدن آب تر وتازهٔ آن با طبیخ خشک آن با شکر ویا انجیر ویا عسل جهت سرفه وخشونت سینه نافع

* قرطم * بضم قاف وسکون را وضم طاء مهملهٔ مشاله ومیم وبکسر قاف ورا وبکسر هر دو نیز آمده لغت عربی است وآنرا حب العصفر وبزر الاحریض وبفارسی خسک دانه وتخم کافشه وبگیلانی تخم کاجره وتخم کازیره وبهندی کر وکسبنه کا بیج نیز وبسریانی کشبی وبرومی قنطادرس وبیونانی اطرقطوس ودیسقوریدوس قنیفس نامیده وبری آنرا قنیفس اغریون یعنی اصفر بری وبری وبستانی میباشد * ماهیت * بستانی آن دانه است صنوبری شکل مائل به پهنی وتربیع وپوست ومغز آن سفید با دسومت وچون کهنه گردد پوست آن میل بسیاهی ومغز آن بزردی پس بسیاهی ولزوجت مینماید ودر غلافی زیر گل آن ودر هر غلافی هفت وهشت دانه ونبات آن تا یکذرع خاردار وبرگ آن بلند وبا شرفهای بسیار ریزه وبالای برگ آن عریضتر از پائین آن وبر بندها ومواضع شاخها وبر شاخها نیز رسته وساق وشاخهای آن در خامی سبز رنگ وبعد از رسیدن سفید میگردد وگل آن خاردار وسرخ رنگ وصاحب اختیارات قرطم بری را اطریفان گفته وبعضی گفته اند اطریفان حب آنست نه نبات آن وشیخ الرئیس غیر آن دانسته ودر حرف الطاء مع الراء مذکور شد وبالجمله بهترین آن سفید بستانی تازهٔ سنگین بالیدهٔ آنست ووجه ذکر آن علیحده از احریض جلالت وعظم نفع آنست * طبیعت آن در دوم گرم ودر آخر اول خشک با قوت مسهله * افعال وخواص آن قلیل الغذا ومسهل ومخرج بلغم رقیق واخلاط محترقه ومحلل ریاح چون بنجدرم آنرا کوبیده وشیره گرفته با فانید ویا شکر سرخ ویا عسل بیاشامند ونیز چون ده درم آنرا بکوبند ودر نیم رطل آب بجوشانند وبمالند وصاف کرده ده درم شکر سرخ در ان ریخته بنوشند وایضا چون ده درم مغز مقشر آنرا با مغز بادام تلخ وقسط از هر یک نیم مثقال ونطرون وانیسون واز هر یک یکمثقال داخل کنند ویا انجیر خشک وعسل بسرشند ومقدار یک جوزه تا دو جوزه بخورند وبدستور چون از ان لطف سازند که ده درم مغز مقشر آن با مغز بادام وانیسون ونطرون بوزن مزبور با عسل وشیرهٔ انجیر بقوام آورند وشب وقت خواب بخورند پیران را بسیار موافق اعضاء الراس ماء الجبن مصنوع از ان که افتیمون را در صره بسته در ان اندازند وبمالند تا قوت آن در ان برآید وبنوشند وبالای آن شیر تنی مناسبی بیاشامند جهت مالیخولیا ووسواس وتوحش وخفقان وجذام وجرب وحکه واکثر امراض سوداویه موثر وبدستور آشامیدن لبن منجمد از شیرهٔ آن واندک نمک هندی فعل آن اقوی اعضاء الصدر والغذاء والنفض آشامیدن شیرهٔ آن با آب انجیر خیسانیده ویا نانخواه ویا عسل منقی سینه وصاف کنندهٔ آواز ومنضج نزلات واکثر امراض باردهٔ صدریه ومقوی باه وزیاده کنندهٔ منی ونیکو کنندهٔ رنگ رخسار ودافع ریاح ومحلل آنها است وچون داخل مزورات ماشیه وحمصیه نمایند نضج وتحلیل واسهال بلغم خام ومواد محترقه نماید وآشامیدن ده درم شیرهٔ آن با فانید ویا شکر سرخ ویا عسل جهت استسقای زقی ولحمی نافع وبا اندک نمک هندی ادرار آن قویتر وانفع وخوردن مغز مقشر آن بدستور مسطور در دفع قولنج موثر ومعتادین قولنج را اوفق وآشامیدن شیرهٔ آن که مغز فلوس خیارشنبر در ان حل کرده باشند جهت تب بلغمی بعد از نضج ماده وآن از جملهٔ ادویه است که هر خلط منجمد را میگدازد وهر خلط رقیق را منجمد میگرداند ولهذا بالای شیر نباید خورد که آنرا منجمد میگرداند در معده مضر معدهٔ مصلح آن انیسون وشیر نیمها مقدار شربت آن از پنج درم تا ده درم ، وازان زیاده مضر وغیر مجوز بدل آن حبة الخضراء وگفته اند که چون در شیر داخل نمایند باید که در هر یک رطل شیر ده درم حب القرطم باشد ونیم رطل آن را بیاشامند تا عمل نماید ودهن آن قریب بدهن انجره است وضعیف تر از ان ومنجمد کنندهٔ

شیر و جلا کنندهٔ ما نیست آن از جمیعت و دهن بستانی آن مسهل بطن است * قرطم بری را بیونانی اطریطوس نامند و نبات آن بلندتر و برگ آن طولانی‌تر از بستانی و در بین شاخها رسته و باقی شاخها خالی و بیبرگ و سفید و نیز در بین شاخهای آن پنج عدد خار و گل آن زرد و تخم آن شبیه بتخم بستانی * طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک * افعال و خواص آن آشامیدن برگ و ثمر آن بقدر یک مثقال با نیم مثقال فلفل با شراب جهت لسع عقرب مفید و گفته اند چون ملسوع برگ و یا ثمر آن را در دهان نگاه دارد مادام که در دهان اوست احساس تالم سم نکند و چون بیندازد باز عود کند *

* قرطمان * بضم قاف و سکون را و ضم طاء مهملهٔ مشاله و فتح میم و الف و نون معرب هرطمان فارسی است و گفته اند که جلبان است * ماهیت آن ابوحنیفهٔ دینوری اسم درختی دانسته شبیه بدرخت چنار و در ساحل عمان یافت میشود و برگ و شاخ آن خوشبو است * افعال و خواص آن آشامیدن خشک آن بقدر دو مثقال جهت رفع اسهال مفید دانسته اند و هرطمان در حرف الها انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد *

* قرظ * بفتح قاف و سکون را و ظاء معجمهٔ مشاله بعضی گفته معرب کرت فارسی است و بفارسی نزغند و بسریانی خجفر و میبا و بیونانی عرصه و درن و بهندی کیکر و بمصری سنط بطای مهمله و بظاء معجمه نیز و صنط بصاد و طاء مهملتین و در میان هر دو نون نیز نامند * ماهیت آن گفته اند ثمر نوعی از ام غیلان است که اقاقیا عصارهٔ آن و صمغ عربی صمغ آنست و درخت آن خاردار و بعضی برگ سلم و بعضی ثمر سنط دانسته اند و ساق درخت آن قوی و چوب آن صلب و چون کهنه گردد سیاه رنگ برنگ سیسم و آبنوس میگردد با لک سعمل ی واهل هند و بنگاله پایهٔ کردوبه او رته و کادی و چرخه ازان میسازند براه صلابت آن و شاخها و چوبهای آن غیر مستوی و تخم آن بقدر دانهٔ ثمر هندی و ازان کوچکتر و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ میگردد و در غلافی مانند ثمر هندی و ازان نازکتر و مانند لوبیا و گل آن سفید و بعضی زرد و در هند زرد میباشد و خوشبو از برگ و ثمر آن دباغت ادیم و پوست حیوانات مینمایند و آنرا جلود القرظ مینامند و بهترین عصارهٔ آن یعنی اقاقیا آنست که از ثمر خام آن اخذ نموده در سایه خشک کرده باشند و بیان آن مفصل در اقاقیا در حرف الالف مع القاف مذکور شد * طبیعت جمیع اجزای شجر آن سرد و خشک و با قوت قابضه * افعال و خواص آن مسواک چوب سبز آن و سنون سائیدهٔ آن جالی دندان و مستحکم کنندهٔ آن و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و آشامیدن آب طبیخ برگ و خار آن حابس اسهال و بخور آن مستحکم کنندهٔ اعصاب مسترخیه و رافع درد آن و ضماد برگ تازهٔ آن جهت التیام جروح عظیمهٔ رطبه نافع *

* قرع * بفتح قاف و سکون را و عین مهمله و بفتح را نیز آمده لغت عربی است و نیز معربی دباء و بفارسی کدو و بهندی نیز مشهور بدان است و بترکی قباق و بسریانی قراء و برومی فلوفرنیا و بیونانی قرونا نامند و دیسقوریدوس قلوقیا نامیده * ماهیت آن ثمر نباتی است که آنرا یقطین نامند و بیابان و رخود بر زمین و دیوار و بیشتر بر چیزی میشود و برگ و شاخ آن بزرگتر و قویتر از خیار و خشن و مزغب‌تر از آن و بیخ آن باریک و بلند و اندک شیرین و مسکر و مطلقاً آن دو نوع است شیرین و تلخ و ثمر تلخ آن کوچکتر و بفارسی کدوی تلخ و بهندی تونبری نامند و گفته اند دو نوع است سبز و رومی و شیرین آن اصناف است صنفی مدور و صنفی طولانی قابل و ذرع زیاده هم شنیده شده و قطر آن از یک شبر هم کمتر تا بکشمیر و این مخصوص ببلاد هند و بنگاله است و صنفی کوچک بقدر نارنجی و امرودی بسیار بزرگ و بشکل آن و این مخصوص ببلاد دکهن و هندوستان است و بسیار نازک و لذیذ میباشد و بهندی دهیندس نامند و از همه اصناف بهتر و لطیف‌تر و نازکتر و صنفی بسیار بزرگ صراحی شکل و در دوست

آن که مغز آنرا برآورده خشک کرده باشند تا مقدار یکصد رطل گندم و یا برنج میگنجد و این مخصوص بنگاله است و جای
دیگر باین بزرگی نمی شود و در هند و هندوستان می برند تا صد روپیه فروخته میشود و از این طنبور میسازند هر قدر که بزرگ
باشد قیمت آن زیاده که آواز آن بلندتر میشود و صنفی طولانی مستدیر و لحم آن بازهومت و این مخصوص ببلاد هند و بنگاله
است و هنود این را بسیار میخورند و مسلمین کمتر و بهندی پیتها و به بنگالی کومڑه نامند شیرینی و مربای این خوب میشود
و لحم اینها همه سفید است و تخم همه طولانی پهن و نیز صنفی میشود مدور و بعضی اندک طولانی و خیاره دار و پوست آن
در خامی سبز و بعد از رسیدن سفید مائل با اندک سرخی و لحم و مغز آن سرخرنگ و طعم آن با اندک شیرینی و این را مزوره
و بفارسی کدوی مکه و بهندی کدیمه نامند و بهترین همهٔ آن سفید نازک تازهٔ شیرین آنست که ریشه دار نباشد و متوسط در
بزرگی و کوچکی باشد * طبیعت آن مطلقا سرد و تر در دوم * افعال و خواص آن مبرد و مرطب و مفتح سدد و مدر بول
و ملین بطن و زائل کنندهٔ یرقان و خلفهٔ مزمنه و حمیات حاده و خوردن پختهٔ آن قلیل الغذاء و سریع الانحدار و مناسب محرور المزاجان
و صفراوی و مولد خلط صالح نفعه اگر در معده فاسد نگردد قلیل الانهضام زیرا که بتنهائی سریع الفساد و استحاله بخلط غالب
موجود در بدن است و مولد خلط سمی بسبب لطافتی که دارد و چون با فواکه مناسبه خلط و ترکیب نمایند کیفیت آنرا مبدل
گردانند مانند آنکه اگر با سفرجل و یا آب غوره و یا آب انار و یا سرکه در روغن بادام و یا زیت الانفاق طبخ نمایند مولد خلط
صالح و جهت صفراویین مزاجان و محرورین و حمیات حاده نافع و بدستور چون با سرکه طبخ نمایند و لیکن ضرر آن برای
صاحبان قولنج و معتادین بدان زیاده زیرا که قرع مولد قولنج است و باشیء حریف مانند خردل مولد خلط حاد و باشیء مالح
مولد خلط شور و با قابض قابض و همچنین با هر چیز مستحیل بخلط مناسب آن * اعضاء الراس * قطور و نشوق با ریختن آب افشردهٔ خام
آن با شیر دختران در بینی و گوش و بدستور گذاشتن جرادهٔ آن بر سر جهت صداع حار و سرسام و هذیان و جنون و اورام حاره
و بیخوابی و ضماد سائیدهٔ آن بر پیش سر اطفال و غیر اطفال جهت ورم حار آن و صداع حار و رفع خشکی دماغ و بیخوابی
و بر چشم جهت ورم حار آن و شستن سر با آب آن و آشامیدن و قطور آن در بینی باعث تسکین صداع حار و تنویم مبرسمین
و غرغره و مضمضهٔ آن جهت وجع حلق و درد دندان حار و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن خصوص با روغن گل و سعوط
آب مطبوخ پوست خشک آن بتنهائی و یا با روغن گل جهت درد دندان و قطور آب کدوی بسیار کوچک تازهٔ منعقد که هنوز گل آن
نیفتاده باشد که در خمیر گرفته و زیر آتش مشوی نمایند در چشم برای رفع زردی حاصل از یرقان مؤثر و بدستور آب گل آن
و جهت رمد حار نیز نافع و آشامیدن آب مطبوخ آن با تمر هندی و شکر جهت تسکین حرارت دماغ و درد سر حار و وسواس و جنون
و رمدیکه از بخارات معده باشد * اعضاء الصدر * آشامیدن اسفیداج مطبوخ آن با کشک الشعیر و یا با ماش مقشر و یا مطبوخ آن در
روغن بادام جهت درد سینه و سرفهٔ حار و بدستور آشامیدن سویق آن بتخصیص که مغسول باشد * اعضاء الغذاء و النفض * مطبوخ آن
مسکن عطش و گرمی کبد حار و کرب صفراوی و دافع فضول حاره بسبب ازلاقی که دارد و لیکن موجب سستی و ارخای معده
و امعا است و سویق آن حابس بطن و مسکن عطش و حدت صفرا و خون و کرب و آشامیدن آب مطبوخ معصور آن بقدر
ثلث رطل با دو ثلث رطل و یا عسل و اندک نطرون ملین بطن و مسهل باعتدال با مغز فلوس خیار شنبر و ترنجبین و بنفشه
مربا و یا شراب آن مسهل صفرا و جهت تبهای صفراوی و دموی و با تمر هندی و شکر مسهل صفرای سوخته و منقی امعا و کرده
جهت حرارت دماغ و رمد و حمیات حاره و آب مطبوخ درست در خمیر و گل گرفتهٔ آن بدستور ماء القرع بقدر نیم رطل

یا ده درم شکر و با شربتهای مناسبهٔ لطیفه جهت تسکین حرارت معده و کبد و قلب و حمیات حادهٔ دقیقه و غیرها و اکثر امراض
حاره حاده و شیخ الرئیس نوشته در ذات الجنب هرچند ماء القرع نافع است از جهتی که مضراست از جهت آنکه مدر
است و مطبوخ آن با سرکه نیز جهت حمیات حادهٔ صفراویه و کسر حدت صفرا و خون و اکثر امراض حارهٔ حاده و نیز
باعث سرعت خروج آنست از معده و با گوشت باعث سرعت و نیکوئی هضم آن و با مزورات ماشیه و حمصیه با روغن بادام
جهت سرفه و ترطیب دماغ و بدن و تسکین حرارت جگر و تبهای حاره و آشامیدن عرق مطبوخ کدو با خروس بچه و یا
با مغز تخم آن جهت رفع غشی و تبهای حاره و غشیه و رفع سمیت اخلاط سمیه بیعدیل و ضماد آن بر معده و کبد و گرده و احشا
مسکن حرارت و لعاب آنها و آشامیدن پوست خشک آن جهت بواسیر و نزف الدم احشا و بالجمله اقسام قرع جهت محرورین
المزاجان صفراوی و دموی و جوانان و بلدان حاره نافع و مضر مخالف آنها و مولد قولنج و نفخ و ثقل در معده و مسقط
اشتها و مولد بلغم و مواد بلغمی و سودای احتراقی از بلغم و مطبوخ تراشهٔ آن با ماست که کدوماست و بهندی رایته نامند
چون با خردل و مری و فلفل و نمک و نعناع استعمال نمایند مبرودالمزاجان را موافق و محرورالمزاجان را احتیاج بدانها
بدون نمک و اندک نعناع نیست مصلح آن قی فرمودن و آشامیدن ماء العسل و عود هندی و قرنفل و زیره و سعد و نعناع
و جوارشات حارهٔ معطره و پختن آن با روغن و داخل کردن فلفل و خردل و آبکامه و اشیای حارهٔ دیگر و لعوق در مبرودین
و در محرورین صفراوی مزاجان آب غوره و انار و سرکه و امثال اینها و مربای آن که مسیر نامند با شکر و یا با عسل معتدل
ترین مربیات و ملین و مقوی دماغ و مولد خون صالح و دافع مواد سوداویه و امراض حادثه از آن و مربی الهضم اگر در معده
بلغم بسیار نباشد و الا مستحیل بدان میگردد و عسلی آن برای مبرودالمزاجان بهتر از شکری و مخلل آن ملطف
و هاضم و مسکن حدت صفرا و خون خصوص چاشنی دار آن موافق محرورالمزاجان و مضر مبرودین القروح و الجروح
ذرور پوست خشک سوختهٔ آن جهت قطع نزف الدم جراحات و رفع اکلهٔ زخمها و زخم ذکر و اعضای یابس المزاج و با روغن
گل و تازه جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت بهق و با ستور مغز آن با آرد جو سرشته جهت سوختگی آتش و بادام الاخوین
نیز الاورام ضماد کدوی سائیده جهت حمره و اورام حاره * و روغن آن که آب تازهٔ لحم و مغز جوف آنرا گرفته با ربع
وزن آن روغن کنجد و یا روغن بنفشه و بادام و یا در مضاعف و یا غیر آن طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند مانند
روغن بنفشه و نیلوفر است * طبیعت آن سرد و تر * افعال و خواص آن مرطب بدن و دماغ و رافع یبوست آن
و منوم و جهت مالیخولیا و سهر مفرط و تشنج یابس و درد گوش حار و سرفهٔ حار و دق و تلیین صلابات شربا و سعوطا و قطورا و
تمریخا نافع و چون پوست آنرا جدا کرده خصوص که تخم آن خوب مستحکم نشده و خام باشد و مجموع آنرا از لحم و شحم
و تخم با پنبه کردهٔ نرم بکوبند و بجوشانند تا خوب مهرا شود و بگذارند تا سرد شود و چربی بالای آنرا بگیرند در جمیع افعال
از ترطیب و تبرید و غیرها اقوی از دهن آنست که با روغن کنجد سازند و چون سر کدو را بریده در جوف آن خبث
الحدید پر نمایند و سر آنرا بهمان قطع بند کرده بگذارند و بعد از چهل روز آب آنرا گرفته با حنا خمیر نمایند و بر مو خضاب
کنند خضاب نیکو است * و مغز تخم کدو * طبیعت آن در دوم سرد و در اول تر و با قوت هاضمهٔ اخلاط محترقه
* افعال و خواص آن مسمن بدن و جهت رفع خشونت سینه و نفث الدم ریه و سرفهٔ حار و تشنگی و تبهای حاره و قرحهٔ
امعا و مثانه حادث از خلط حاد و لاغری گرده و حرقت البول و امثال اینها نافع و روغن تخم آن جهت رفع یبوست

دماغ ونفخ وا بی وسل وتپهای حارّه ومغص صفرا وی بمقدار شربا وقطور را وسعوطا وتمرغا وطلاء وضماد روغن مغز تخم آن کدوی شیرین با دم الاخوین نرم سوده ویا با جرم مغز آن جهت قروح سر و بدن اطفال وگوشهٔ دهان وپنا گوش مثل اکبر وغیرها مجرّب مقدار شربتها از تخم آن تا هفت مثقال بدل آن مغز تخم هندوانه وخیارین وحلوا رد من القرع ومربی ومخلل آن در ترتیبات بیان کرده خواهد شد *

قرع المر

* قرع المر * یعنی کدوی تلخ که بهندی تونبری نامند * ماهیت آن در نبات شبیه بنبات کدوی شیرین وثمر آن ازان کوچکتر * طبیعت آن بسیار گرم وخشک وسمی * افعال وخواص آن مقدار قلیلی ازان مقئ قوی وتنقیه فرمودن بآن جهت ضیق النفس بارد رطب قدیم وسرفهٔ رطب کهنه نافع وقطور آب کل آن ونشوق آن جهت رفع یرقان وامراض رطوبی دماغی نافع وبیخ آن که بهندی بکهه نامند گرم وخشک ومحلل اورام واوجاع بارده طلاء وضماداً مفرداً یا مرکباً با ادویهٔ مناسبه وگویند که چون کدوی تلخ خشک را بشکافند ودر جوف سر آن پردهٔ که مانند پردهٔ عنکبوت میباشد برآورده نرم سوده اندکی ازان را سعوط نمایند جهت رفع یرقان اصفر که چشمها ورخساره همه زرد شده باشد واکثر امراض دماغی ورطوبی نافع باخراج رطوبات وبلاغم زرد رنگ ازبینی وچشم *

قرفة الدارچینی

* قرفة الدارچینی * بدانکه قرفه بکسر قاف وسکون را وفتح فا وها لغت عربی است بمعنی پوست درخت مطلقا ومراد طبا پوست درخت خاص است وبیونانی فنفوطراس وبسریانی ضرد افوریروس قرفه طوسنین وبهندی تج نامند * ماهیت آن آنچه بتحقیق پیوسته پوست درخت نوعی از دارچینی است که در جزیرهٔ سیلان بهم میرسد وضخیم تر از دارچینی ودرشت آن خشن تر واصناف میباشد بعضی برنگ دارچینی وبعضی تیره تر وبعضی مائل بزردی وسفیدی با خطوط وبعضی رائحهٔ آن شبیه برائحهٔ قرنفل با اندک حدت وآن را قرفة القرنفل وبعضی برائحه دارچینی وآن را قرفة الدارچینی نامند وبعضی کریه الرائحه وبهترین همه قرفة القرنفل دارچینی رنگ تیرهٔ آنست که با حدت وخوشبو باشد وبسیار کهنه فاسد شده نباشد وزبون ترین همه کمرنگ اغبر کریه الرائحهٔ آنست ورد دارچینی بمفصل ذکر یافت * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک قرفة القرنفل در مزاج وافعال مشابه قرنفل وقرفة الدارچینی قریب بدارچینی یعنی ضعیفتر ازان وبعضی ازان قوی تر دانسته اند * افعال وخواص آن مقوی اعضای باطنی اعضاء الراس والعصب جهت فالج ولقوه وصرع وامراض عصب واوجاع مفاصل اعضاء الغذاء مقوی معده وکبد سرد ودرین فعل اقوی از دارچینی گفته اند الاورام والقروح ضماد آن با سرکه رافع اورام وحرب ومقدار شربت آن تا درم بدل آن سلیخه است *

قرقمان

* قرقمان * بکسر قاف وسکون را وکسر قاف ومیم والف ونون وبفتح هر دو قاف نیز آمده * ماهیت آن چیزی است مانند قاد که در جوف بعضی اشجار کهنه بهم میرسد خصوصا درخت خرما ومقل حجازی وصعید ی وانطاکی کهنه چیزی است کرم خورده که درجوف درختهای کهنه بهم میرسد ومخصوص بدرخت مقل است * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن حابس نزف الدم واسهال مزمن وسائر سیلانات ومدربول وشیر وسنون آن جهت تقویت لثه وسفید کردن دندان وضماد آن باسرکه جهت نرم کردن جلد بدن نافع *

قرقوصغما

* قرقوصغما * بفتح قاف وسکون را وضم قاف وسکون واو وفتح صاد وسکون غین معجمه ومیم والف وقرقوغما نیز آمده لغت یونانی است * ماهیت آن ثفل دهن زعفران است زیرا که قرقو زعفران است وصغما ثفل را نامند ومختار وبهترین آن

خوشبوی سنکین سیاه رنك آنست که دران چوب نباشد وچون بخایند بدندان بچسپد ودندان را رنکین کند وچون در آب حل کنند آب را رنکین برنك زعفران نماید وانطاکی دهن زعفران دانسته * طبیعت آن درسوم کرم وخشک * افعال وخواص آن منضج ومسخن ومقوی اعصاب ومحلل صلابات ومدر بول واکتحال آن جالی آثار ورافع ظلمت چشم ومقوی روح باصره است

قرمز

* قرمز * بکسر قاف وسکون را وکسر میم وزای معجمه لغت رومی است وکفته اند لغت ترکی است وبعربی دود الصباغین وصبغ ارمنی نیز وقدو وبفارسی کرم رنکرزان وکرم رنک وبیونانی انیقروس وبسریانی اغنیوس نامند ودیسقوریدوس دررابعه قفیس نامیده * ماهیت آن حیوانی است کوچک که در برک هاء اشجار خصوص درخت جبل ارمنیه میرسد وتابقدر دانهٔ عدسی بزرک میشود وسرخ وهرچند بزرک میشود سرخ ترمیکردد وکویند شبنمی است که بربرک بعض اشجار می نشیند وچیزی شبیه بدانهٔ عدسی برسر آن برآمده کی مثل سرحیوانی وآهسته آهسته بزرکتر میشود تابقدر دانهٔ نخود می رسد پروماننده حیوانی پرنده میکردد که کوبا میخواهد طیران کند پس شکافته شده ازجوف آن کرم کوچکی سرخ رنك برمی آید وهرچند کهنه کردد رنک آن زیاده میکردد وآنرا با شراب میکشند بنوعی خاص وطبخ مینمایند با شراب یا آب ورنك آنرا اخذ نموده نقاشان کتاب ورنکریزان دررنک آمیزی نقاشی وکتابت ورنکها بریشم وپشم بکار میبرند ویك جزو آن ده جزو حریر ویا پشم را که درآب جوشده اند رنك میکردانند و رنك کتان وریسمان پنبه بدان خوب نمیشود وکویند دوقسم میباشد خمری وغیرخمری خمری آنست که آنرا درشراب میکشند وبالیده وخوش رنك میباشد ویکدانهٔ آنرا چون درآب بمالند بزودی آب را خوش رنك میکرداند بخلاف غیرخمری وبهترین الوان احمر است وازان بهتر رنکی در سرخ نیست زیراکه رنك این شکفته وخوش نما وبراق میباشد خصوص که برطلا بنویسند وابریشم وپشم رنك نموده بدان ثابت رنك میباشد وبهترین آن تازهٔ بسیار سرخ آنست که ازقبرس وبلاد ارمن آورند * طبیعت آن دردوم سرد وخشك * افعال وخواص آن باقوت قابضه وحابس دم اعضاء النفض آشامیدن آن بقدر دو درهم تایکهفته هرروزیکی هم با عسل جهت قطع حیض مجرب کفته اند وباسرکه جهت منع حمل وذرور آن مجفف بواسیر الجروح وامراض الاعصاب ضماد آن با عسل جهت الصاق والتیام جراحات عظیمه وبدستور با سرکه ونیز با سرکه جهت شکستکی اعضاء وجراحات اعصاب خاصة وسائر اعضاء عموما قوی الاثر الزینة نطول آب مطبوخ آن محلل صلابات ونیکوئی ودرازی موی ومانع تولید قمل مقدار شربت آن دودرم وتعلیق آن با ابریشم سرخ دررفع تپ مؤثر *

قرن

* قرن * بفتح قاف وسکون را ونون لغت عربی است بسریانی قرنه وبفارسی سرون وشاخ حیوان وبهندی سینکهه نامند * ماهیت آن معروف است وآن بمنزلهٔ سلاح وحربه است برای دفع موذی ازخود واکثر حیوانات حلال کوشت مانند اقسام کاو وبز ومیش وآهو را میباشد ونوع نررا بزرکتر وبلند تر از نوع ماده وماده ٔ تکون آن بیشتر وغلیظتر از مادهٔ موی است وجمع آن قرون آمده * طبیعت مطلق آن سرد وخشك دردوم * افعال وخواص آن مجفف وقابض مانند ملح مغسول واکثر مستعمل محرق آنست العین اکتحال آن جهت منع نزول مواد بسوی عین اعضاء النفض جهت نفث الدم هرعضوی وبواسیر اعضاء الغذاء والنفض جهت استرخای معده ونشف رطوبات آن ویرقان وذوسنطاریا نافع وبدستور احراق آن درمقدمه ذکر یافت وقرن هرحیوانی درطی ذکر آن حیوان بیان شد وقرن ایل را بسریانی قرنا ویلا وبیونانی همفوریا وبرومی سمفوریس وبفارسی سرکاو کوهی وشاخ کوزن نر وبهندی باره سینکهه کویند وبهترین آن ماخوذ از ایل پیراسعه

ونیز قرن ایل را باصطلاح اهل بالغه از بلاد اندلس نباتی را نامند که بیونانی قرنهن گویند و قرنهن مذکور شد ونیز قرن
بقول انطاکی اسم درختی است بقدر آزاد درخت و آنرا ثمری است بقدر زیتون و سرخ پس سیاه میگردد * افعال و خواص
آن جهت رفع اسهال و قروح نافع و خاکستر برگ آن جالی آثار و چون بگیرند ثمر آن را در حال خامی که سبز باشد و سرخ
نگشته و سائیده بر اورام و قروح گذارند بزودی زائل سازد *

قرنفل

* قرنفل * بفتح قاف و را و سکون نون و ضم فا و لام و قرنفول نیز و بیونانی قرنیواس و برومی قرنفلون و بفارسی میخک
و بهندی لونگ و بانگریزی کلوف نامند * در ماهیت آن اقوال بسیار است آنچه بتحقیق پیوسته آنست که ثمر درختی است
که در جزیرهٔ از جزائر زیر باد که آن جزیره را جاوه و بتاویه نیز نامند بهم میرسد و در جای دیگر نمیشود و بالفعل آن جزیره
در تصرف ولندیس است که فرقهٔ از نصاری است و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت انار و شاخهای آن باریک و بلند مانند
شاخهای یاسمین که بهندی چنبیلی نامند و بلند شده باز بسوی زمین میل کرده و برگ آن شبیه ببرگ انار و از آن بزرگتر
و ثمر آن که قرنفل است باریک بلند از بند انگشتی کوتاه تر و اندک پهن و سر آن مشرف و بر سر آن قبهٔ بشکل حباب و چون
خشک گشت در بستهها که می آورند بسبب سودن باهم اکثر قبهٔ آن جدا میگردد و آنرا نر و ماده نامیده مشهور است آن بزرگ تر و اغبر
و کمرنگ و کم بو و کم طعم تر از ماده و مادهٔ آن کوچکتر و در صفات مذکوره اقوی و بهتر و مستعمل مادهٔ تازهٔ خوشبوی قوی
الرائحهٔ تند طعم مائل بشیرینی تیره رنگ بالبدهٔ آنست که درخائیدن و کوبیدن اجزای آن تمام خوب نرم گردد و خشبیت
نداشته باشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن با قوت
تریاقیت و تفریح اعضاء الراس مقوی ارواح و اعضای رئیسهٔ باطنیه و حافظ آنها و جهت تقویت دماغ و ذهن و فکر و رفع صداع
بارد رطب و فالج و لقوه و نزلات متوالیه و سکته و تفتیح سدد دماغی و سائر امراض باردهٔ رطبهٔ سوداویهٔ دماغیه و عصبانیه
نافع و سوداوی مزاجان و کسیکه در مزاج او سودا غالب باشد شربا و سعوطا و نفوخا و طلاء و ضمادا بتنهائی و با ادویهٔ مناسبه
و جهت تقویت لثه و درد دندان بارد و رفع بدبوی دهان و باعث طیب نکهت مضغا و اکتحال آن جهت تقویت باصره و رفع
سبل و غشاوه و نیز خوردن آن جهت امراض مذکورهٔ عین اعضاء الصدر جهت سرفهٔ بارد رطب و ضیق النفس کهنهٔ رطوبی
و خفقان بارد و وحشت و خوف و وسواس و مورث شجاعت آشامیدن آن اعضاء الغذاء والنفض مقوی معده و قوت هاضمه
و امعا و کبد و گردهٔ بارده و طحال و باه و رحم و مسخن و رافع امراض باردهٔ اعضای مذکوره و قی و غثیان و فواق و جشا و تحلیل
ریاح غلیظهٔ حاصله از اغذیهٔ لزجهٔ غلیظه و استسقای لحمی و تقطیر البول و سلس آن و علل بلغمی و سوداوی و زلق الامعاء
رطوبی و امراض باردهٔ رحم شربا و فرزجهٔ آشامیدن نیم درم آن با شیر تازه دوشیده بشرط مداومت بغایت محرک
باه و مداومت یک درم آن در وقت طهر و پاکی از حیض باعث حمل و تسخین رحم و فرو بردن یک عدد آن هر روز باعث عدم
حمل و طلا و ضماد مادهٔ آن بر دمش سر جهت امراض باردهٔ دماغیهٔ مذکوره و برای اوجاع بارده مسکن آنها و بر اورام بارده
محلل آنها و ضماد ممضوغ آن با آب دهان بر احلیل نزد مقاربت باعث تلذذ جانبین و گویند مضر گرده و اما مصلح آن
صمغ عربی مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن بوزن آن دارچینی و اصف آن بسباسه است و نیم وزن آن فرنجمشک و نیم
وزن آن خولنجان و بوزن آن نیز خولنجان گفته اند و عرق آن در جمیع افعال قائم مقام خمر است که بگیرند یک جزو آنرا
و نرم بسایند و از هر یک برگ گل سرخ و برگ گاوزبان نرم سوده یک و نیم جزو و برگ تانبول نیم کوفته پخته نیم جزو و همه را

در گلاب یکشبانه روز بخیسانند پس بدستور متعارف مقطر نمایند و بقدر احتیاج بنوشند جهت تفریح و تقویت اعضای ظاهره و باطنه و معده و کبد و هاضمه و دفع ریاح و سموم و تفتیح سدد و تعدیل اخلاط و استسقا و سائر امراض بارده بی‌عدیل و شراب آن که یک جزو آنرا با شانزده جزو آب انارین و یک جزو عسل مصفی در شیشه کنند و سر آنرا بسته در سرگین اسپ دفن نمایند و بعد یکهفته برآورده استعمال نمایند از خمر بمراتب قویتر گفته‌اند و اگر آنرا با شکر بقوام آورند و شربت مرتب نمایند جهت امراض بارده صعبه بی‌نظیر دانسته‌اند و جوارش و دهن و شراب آن در قرابادین کبیر مذکور شد *

قرنفل بستانی

* قرنفل بستانی * ماهیت آن برگ فرنجمشک است و بهندی انبل و رام تلسی نیز نامند و در فرنجمشک ذکر یافت و عرق آن مانند عرق قرنفل است در طعم و رائحه عوام اهل شیراز قرنفل بستانی را برقطوریون غلط بستانی اطلاق مینمایند جهت مشابهت گل آن بقرنفل در عطریت و رائحه *

قرنفل شامی

* قرنفل شامی * قرنفلیه است لغت مغربی است * ماهیت آن نباتی است ساق آن بقدر یکذرع و خشن و باشعبها و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب و برگ بنفشه و گل آن بنفش مائل بسفیدی و خوشبو شبیه ببوی قرنفل و بیخ آن شبیه بخربق سیاه و در ریو مانند دارچینی منبت آن اکثر موضع نمناک و با باد روج یکجا میروید * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن اضاء الراس وغیرها آشامیدن آن جهت صرع و بدستور ضماد برگ آن جهت صرع و ورم رطبی و رطوبی و ابتدای غرب و ورم پستان و تحلیل انجماد شیر در آن و بوئیدن گل آن جهت زکام و آشامیدن آب طبیخ آن جهت عسر نفس و سرفهٔ رطوبی و عسر البول و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض و آشامیدن بیخ آن جهت وجع حادث از احتباس حیض و اسقاط جنین و با شراب جهت لسع هوام و ضماد مطبوخ آن با آب جهت کوفتگی اعضا و چون بیخ آنرا کوفته در روغن طبخ نمایند تدهین و تمریخ بدان جهت کزاز و لرز حمیات نافع مضر محرورین مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن یکدرم است *

قرون السنبل

* قرون السنبل * بضم قاف و را و سکون واو و ضم نون و الف و لام و ضم سین مهمله و سکون نون و ضم باء موحده و لام * ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی بیخ نوعی از سنبل ابیض دانسته‌اند که با سنبل یافت میشود و قتال است و بعضی گفته که در ریشهٔ بعضی از سنبل هندی نیز یافت میشود و بعضی بیخ خانق النمر و بعضی بیخ شوکران دانسته‌اند و بعضی گفته‌اند بیخی است شبیه به بیش و سمی و بعضی گفته‌اند نوعی از بیش است و اصح اقوال قول اخیر است که نوعی از بیش است و بهندی آنرا سینگهیا نامند و در حرف الباء مع الیاء در بیش ذکر یافت و آن سیاه رنگ باریک و از سعد باریکتر و در ازتر و با در رخشندگی و بعضی سفید رنگ نیز میباشد * طبیعت آن در چهارم گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آن مجوز نیست ضماد آن با سرکه جهت رفع دردهای کهنه و تحلیل اورام صلبهٔ بارده و تدهین روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت امراض مذکوره و ضماد آن جهت تحلیل صلابات اعضا مفید و ربع درم آن کشنده است با ختلاط عقل و بول الدم و سیاهی زبان و سائر امراض سرسام و مداوای آن قی فرمودن و آشامیدن کافور مقدار بسیاری تا یکدرم و تا یک مثقال هم با گلاب و شیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر با برف و یخ سرد کرده یا جلاب و قرص کافور با دوغ ماست گاوی و ضماد نمودن اضمدهٔ بارده بر قلب و کبد مانند صندل و کافور با گلاب و آب برگ بید و امثال اینها و آشامیدن شیر تازه دوشیده و سویق سیب ترش و جو مغسول با جلاب سرد کرده و آشامیدن آب انار ترش و آب هندوانه و ماء القرع و ماء الخیار و لعاب بهدانه و بزرقطونا سرد کرده با جلاب و مانند اینها

* قریس * بفتح قاف وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله * ماهیت آن بعض گفته اند نوع غذائی است مانند مصوص ومصوص درحرف المیم انشاءالله تعالی مذکور خواهد شد واکثری گفته اند آب گوشت سرد منجمد شده را نامند هرگوشتیکه باشد ازماهی وغیر آن

* قریص * بفتح قاف وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وصاد مهمله * ماهیت آن نوع غذائی است که از لحوم لطیفهٔ خفیفه مانند ماهی وبزغاله وجوجهٔ مرغ وپاچه وامثال اینها ترتیب دهند با سرکه وترشی ها ومیوهای تازه وخشک وادویهٔ طیبة الرائحه * طبیعت آن معتدل با برودت ورطوبت * افعال وخواص آن مسکن صفرا وخون حاد وقاطع بلغم ومحرور المزاجان را نافع مضر مبرود المزاجان وسوداوی وعلل اعضای تنفس وسرفه وضیق النفس

* فصـــــــل القاف مع الزای المعجمة *

* قزاح * بضم قاف وفتح زای معجمه مشدده والف وحاء مهمله لغت مغربی است واعراب افریقیهٔ آنرا علجان واهل شیراز کمه وکماه نیز نامند * ماهیت آن نباتی است معروف در قیروان شبیه برازیانه وبهتر آنرا مجرد وازرازیانه برگ آن باریکتر وشاخهای آن کوچکتر ومنشعب درهم بافته شده وگل آن زرد وتخم آن باریک شبیه بانیسون وطعم آن مانند رازیانه وجمیع اجزای آن ازبرگ وشاخ وگل وثمر همه خوشبو است ودر مصر نیز بهم میرسد ودر نواح شیراز نیز وبرای غنم نیکو مرعی وعلفی است فربه کنندهٔ آن * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن برگ وتخم آن مستعمل اهل آن نواح بجای توابل ومحلل ریاح ومحرک جشا ومسکن اوجاع بارده ومدر بول وحیض ودر اطعمه باعث لذت آنها وآشامیدن آب طبیخ آن باربع رطلی شکر درتحلیل ریاح ودرد احشا مجرب دانسته اند

* فصـــــــل القاف مع السین المهملة

* قس * بضم قاف وسین مهمله * ماهیت آن ابلاسبی نمراست برگ آن ریزه ومشبک وشاخ آن دارداک * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن اعضاء الراس سعوط عصارهٔ آن جهت عفونت خسوم اعضاء النفض آشامیدن آب برگ وساق آن مدر حیض وفرزجهٔ آن مخرج جنین السم آشامیدن آب طبخ آن با سرکه جهت گزیدن رتیلا نافع

* قسب * بفتح قاف وسکون سین مهمله وباء موحده اسم عربی حجازی ثمر نخل خشک شدهٔ تمرس است واهل مغرب آنرا مقلعل واهل نجد عرق وبرشوم وبفارسی خرمای سنگ اشکن وبشیرازی قسبک نامند * ماهیت آن خرمای بسیار خشک تمرس است که بکمال لزوجت رسیده باشد واقسام میباشد وانچه را بعد از جوش دادن در آب شکافته وبارچه غبار متصاعدی نمود ه خشک کرده باشند شکم دریده نامند وانچه سرآنرا بلبل خورده ودر درخت مانده خشک شده باشد بلبل خورده گویند واین شیرین تر میباشد وبهترین همه بزرگ فربه مستهٔ کوچک آنست که خشک وصلب باشد * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن مقوی معده ونشف رطوبات ومستحکم کنندهٔ الیاف آن وحابس طبع ونفاخ خصوصا که آب بران بیاشامند وخوردن آن با مغز گردکان منضج ومحلل اخلاط سینه واما سرشی آن که خوب خشک نباشد گرم وتر وخشکی ندارد ونفاخ وبطی الهضم ومرخی معده وگاه اسهال میآورد ومصلح آن مغز گردکان بریان کرده وگفته اند قسب قاطع اسهال بلغمی ومسکن عطش حادث از بلغم مالح است وبهتر آنست که خشک اندک مائل بسبزی آنرا مقدار کمی بالای طعام سرد وتر بخورند خصوصا صاحبان ضعف معده واما اوتال یعنی انچه خام است ونابسته خشکیده بیمغز باشد همه اصناف آن

مورث ریاح وکشیدن کی معده واحشا واجتناب ازان اولی است مصلح آن زیره در سرکه خیسانیده ومطلق قسب مضر دندان ولثه است مانند سائر شیرینیهای نخلی مصلح آن در محرورین سکنجبین حامض وشراب انارین ودر مبرودین زیره در سرکه خیسانیده و بعضی گفته خرمای هیرونی عبارت ازان است *

* قسط * بضم قاف وسکون سین وطاء مهمله مشاله گفته اند معرب ازقسطس یونانی است وگفته اند معرب از کته هندی است وبسریانی قوشنا وقشنا وبفارسی کوشنه وبفرنگی کست وبهندی کت نامند * ماهیت آن بیخی است شبیه به بیخ لفاح ونبات آن بی ساق ومفروش برزمین وبرگ آن عریض وکوبند بیخی است خشبی که بهندی پهکرمول نامند بدانکه قسط سه قسم می باشد قسم اول آن شیرین سفید اندک مائل بزردی سبک باعطریت است واین راقسط بحری وعربی کویند ودوم تلخ مائل بسیاهی ومغز آن مائل بزردی وسطبری وسبک وکم بو واین راقسط هندی نامند وسوم مائل بسرخی وسنکین ودروزن شبیه بچوب شمشاد وخوشبوی وبی تلخی واین سمی وقاتل است وانچه بوی صبر ازان آید زبون وازمطلق آن مراد قسط شیرین است وبالجمله از ادویهٔ شریفهٔ جلیلة النفع است وبهترین آن سفید تازهٔ شیرین کرم ناخورده باعطریت رائحه سطبر لحیم آنست که چون بخایند اندک زبان را بکزد وپوست آن نازک باشد وبعد ازان هندی سیاه سبک وزن وبعد ازان قسط شامی وقوت آن تاده سال باقی می ماند وبعضی بیخ راسن راقسط شامی نامند ومغشوش بقسط بحری مینمایند وفرق میان آن وقسط بحری صلابت وعدم عطریت رائحه وکزیدکی بیخ راسن است یعنی صفات قسط بحری در بیخ راسن نیست * طبیعت آن در سوم کرم وخشک شیخ الرئیس کرم در سوم وخشک در دوم گفته و با رطوبت فضلیهٔ نفاخه وگفته اند قوت حرارت وحرافت ومرارت مرآن بحدی است که مقرح جلد است * افعال وخواص آن مقوی اعضای رئیسه وغدد انثیین نافضه واعصاب وباه ودافع امراض باردهٔ رطبه ازانها مسخن اعضا لیکه مراد تسخین آنها باشد وجاذب خون وسائر اخلاط وسم بظاهر جلد اعضاء الراس مقوی دماغ ومستحکم کنندهٔ اعصاب ومحلل وبراکنده کنندهٔ ریاح متولدهٔ دماغیه ودافع صداع بارد رطب کهنه خصوصا قسط سفید که دران امر عظیم النفع است وازبرای اوجاع مقدم دماغ ولیثرغس وتشنج وکزاز ورعشه وخدر وغیره ازامراض باردهٔ رطبهٔ دماغیه شربا باعسل وبا ادویهٔ مناسبهٔ دیکر وضماد آن باعسل نیز وتمریخ آن باروغن عربی که روغن بزباکا وباشد که دران بجوشانند وبمالند جهت امراض مذکوره وسعوط آن باآب باران جهت درد سر مزمن ولطوخ آن جهت رفع نسیان وضماد آن باروغن زیتون جهت فالج واسترخا ودرد کوش وبدستور قطور دهن آن بدرکوش مفتح سدهٔ باردهٔ آن وبخور آن رافع زکام ووبای حادث ازعفونات اعضاء الصدر آشامیدن یکمثقال آن با خمر وافسنتین جهت اوجاع صدر وربو وبهر وضیق النفس وسرفهٔ کهنه وتنقیهٔ سینه ازاخلاط لزجه لعوقا باعسل ودرد پهلو رانیز نافع الات المفاصل والاعصاب جهت اوجاع مفاصل واسترخای عصب وعضل وفسخ آن وتسخین اعصاب ومفاصل ورفع امراض آنها وجهت عرق النسا شربا وضمادا وبدستور دهن آن اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آن باعسل جهت نشف رطوبات وبلاغم ودفع آنها وقطع اخلاط لزجه وتحلیل ریاح وتقویت معده وکبد وکرده ومثانه وتسخین ودفع امراض واوجاع آنها وعضلات بطن وجهت تفتیح سدهٔ کبد وطحال وتحلیل ورم طحال واستسقا ویرقان ومغص ودرد رحم وباآب سرد جهت اخراج کرم معده وامعا وحب القرع وادرار بول وحیض وبخور آن بقمح فرزجة وحمول آن جهت ادرار حیض وقتل واخراج جنین ومشیمه وتسکین اوجاع رحم وبدستور جلوس در طبیخ آن وتکمید بدان اعضاء التناسل آشامیدن نیم درهم آن باعسل ویا باشراب

جهت تقویت باه و بلد سنتور ضماد آن و تلذ هیبن بلامس آن الحمی آشامیدن آن با سکنجبین جهت تپ ربع کهنه و ضماد آن
باروغن زیتون جهت ارزحمیات بلغمیه پیش از خلخمی یعنی پیش از نوبه القروح والجروح ضماد آن با ماء العسل
جهت رفع کلف و آثار جلد و طلای آن با سرکه و قطران و عسل جهت داء الثعلب و رویانیدن موی در انموضع و جهت
برش و نمش و سعفه و خراجات و تشنجیکه در صورت بهم رسیده باشد و در ورکهنهٔ آن جهت قروح رطبه و تازهٔ آن مقرح
جلد السموم یکمثقال آن با خمر وافسنتین تریاق سموم و جاذب آنها بسوی ظاهر جلد و جهت رفع سم افعی و عقرب و رتیلا
و امثال اینها از سموم قتاله نافع مضر مثانه مصلح آن کلنکبین مضر رئه مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یکدرهم تا یکمثقال
بدل آن نصف وزن آن عاقرقرحا گویند بدل آن وج ترکی است و مصلح آن خطمی است دهن القسط ساده که قسط تلخ را
مقدار چهل مثقال نیم کوفته یک شبانه روز در شراب بخیسانند پس با چهارصد مثقال روغن زیتون با آتش ملایم بجوشانند
تا شراب سوخته گردد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مقوی اعصاب و اعضا و باه و محلل قوی و رافع
برودت معده و جگر و لرزتبهای سوداوی و بلغمی پیش از نوبه و مقوی موی و درازکنندهٔ آن شربا و تدهینا مقدار شربت
آن هفت درهم و قسط ابیض مرد رصحراها و کوهستان بلاد بحری از بلاد فارس که گرم سیرات نامند بسیار بهم میرسد گیاه
و برگ آن شبیه بکرمة البیضا که فاشرا نامند و بیخ آن ضخیم تر از بیخ فاشرا و تلخ و آن قسط احمر است و انطاکی نوشته که نوعی
از قسط میشود بسیار سنگین و ثقیل و آنرا اهل آن بلاد قسط تلخ و ما رد ارومینا مند و من ایات آنرا دیدم و بیخ آنرا آورده
و تجربه کردم و دواء القسط و ادهان و معاجین آن در قرابادین کبیر مذکور شد *

* قسطرون * بفتح قاف و سکون سین و فتح طاء مهمله مثناه و ضم راء مهمله و سکون واو و نون بیونانی قسطرون
یعنی متاذی با آتش و وجه تسمیهٔ آن بدان جهت آنست که در اماکن باردهٔ میروید و اهل روم آنرا برطانیقی نامند
و رسمارینا نیز * ماهیت آن دبسقوریدوس گفته باتی است که هر سال تازه میروید ساق آن باریک بقدر یک ذرع و زیاده
بران و مربع و برگ آن باریک بلند طرف پائین آن عریض و بتدریج باریک میشود شبیه ببرگ بلوط و مشرف و خشبو و بر طرف
ساق آن تخمهای مجتمع و در بکیا شبیه بخرشه و بیخ آن شبیه بخربق و باریک و مستعمل بیشتر برگ و بیخ آنست و انطاکی
نوشته گل آن زرد و در بوشبیه ببوی صعتر و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن مذکور است و با لجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیت
است * طبیعت آن گرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن جمیع اجزای آن با قوت تریاقیت اعضاء الراس
و الغذاء و النفس آشامیدن برگ آن با آب جهت صرع و جنون مقدار یکدرم آن با عسل و سرکه جهت امراض کبد
و طحال و با شراب جهت یرقان و ادرار طمث و چهار درهمی آن با شراب ممسی بادرومالی جهت اسهال بطن و یکدرم آن
بادرومالی جهت ادرار بول و تفتیت حصاة و اختناق رحم و مقدار یک بافلای آن با عسل کف گرفته بعد از طعام جهت تقویت
و دفع جشای حامض از فساد معده و بلد ستور مضغ آن و فرو بردن آب آن و آشامیدن طبیخ آن جهت رفع تپ ربع و عفونت
و جهت اسهال طبیعت و ادرار بول اعضاء اعضاء لصلر آشامیدن آن با ماء العسل جهت قرحهٔ رئهٔ مزمن و چرک مجتمع
در سینه و مقدار سه ابولوس آن با شراب ممزوج نیمگرم جهت نفث الدم سینه اگر تپ نباشد و الا با آب العین و لاذن
اغتسال بطبیخ آن جهت رمد و کمنه و نطول و عصارهٔ آن در گوش جهت درد دندان اوجاع المفاصل و غیرها آشامیدن
آن جهت عرق النسا و فسخ عضل السموم آشامیدن سه درهم آن با درومالی جهت نهش هوام سمی یکدرم آن با شراب

جهت دفع سمیت ادویهٔ قتاله ضماد آن نیز با شراب جهت نهش هوام رد به وکفته اند نفع آن در سموم بحدی است که اگر قبل از وقوع سم بخورند اذیت آنرا کم کرد اند واگر بعد از ان دفع سمیت آن نماید

*فصـــــــل القاف مع الشین المعجمة

* قشار کندر * بکسر قاف وفتح شین والف وراء مهمله وضم کاف وسکون نون وضم دال وراء مهملتین * ماهیت ان ریزهائی است که از سودن قطعهای کندر با هم جدا شود ودر کیسهٔ آن ریخته کرد د * طبیعت ان گرم وخشك در دوم * افعال وخواص آن قابض ومجفف ودر داروهای چشم واکحال ودرمراهم ومعاجین وغیرها مستعمل وجهت نفث الدم وقرحهٔ امعا واسهال مزمن شربا وذرورآن جهت رویانیدن گوشت برجراحات وخشك کردن آنها واصلاح قروح وجروح قدیمه وفرزجهٔ آن جهت نشف تجفیف رطوبات سائلهٔ مزمنه از رحم وبوبان آن جهت رفع حکه ورحم نافع ودر ز کندر نیز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

* قشر * بکسر قاف وسکون شین وراء مهمله لغت عربی است وبفارسی پوست وبهندی چهال وچهلکا نیز نامند وجمع آن قشور آمده وقشره با ها مراد پوست نازک تازهٔ نرم است * ماهیت ان اسم جنس پوست اشجار از تنه وشاخها وریشه وثمر وتخم است والوان اکثر قشور مختلف میباشد با مغزآن وگاه متفق وبالجمله در خامی وتازگی سبز وبعد خشك شدن سفید ومائل بسفیدی واغبر وسیاه رنگ وبعضی بعد کمال رسیدگی زرد مائل بسرخی وسرخ میگردد مانند اترج ودارچینی ونارنج وغیرها وامثال اینها ونیز در غلظت ورقت ولطافت وکثافت وحدت طعم ورائحه وعدم آن هرد ونیز مختلف ومتفاوت میباشد ونیز بعضی بطئ الهضم وبعضی سریع الهضم ونیز قشر بعضی اشجار انفع وخوشبوتر وتند تر ولطیف تر وسریع النفوذ تر از جرم ولحم آنست بسبب عطریت رائحه مانند اترج ودارچینی وقرفه وسلیخه وامثال اینها ونیز پوست بعضی انفع واحد والطف اند مانند بیخ کاسنی وکبر ورازیانه وکرفس ودارفلفل ونانخواه وکشنیز خشک ومانند اینها وگاه میباشد قشر بعضی سریع الهضم تر از لحم آن مانند زردک وترب وخیار ومانند اینها ولهذا با پوست خوردن آن انفع است وسریع الهضم تر از بی پوست ونیز قشر بعضی خوشبو تر از لحم آنست ولیکن نفاخ وبطئ الهضم مانند پوست سیب وبتفصیل قشر هرچیز ومنافع آن دربیان آن چیز مذکور شد ومیشود انشاء الله تعالی وجالینوس وغیرآن گفته اند هرچیز را قشری است حتی معدنیات وفلزات را وقشر فلزات آنست که نزد کوبیدن از ان جدا میگردد مانند انواع توبالات واینها الطف وجالی تر اند از اجرام آن فلزات وتوبالات نیز ذکر یافت وجهت تاکل ونقصان لحوم فاسده انفع وتوبال نحاس بهتر از توبال آهن وقشار شاپورقان قابض تر از غیرآن وبدانکه مراد قدمای اطبا از اطلاق آن قشر بطیخ است واما درین زمان نزد اهل یمن ونواح آن مراد از ان قشر قهوه است بعنی بن وطبیعت قشر هرچیز مطلقا گرم وخشك تر از جرم ولب آنست * افعال وخواص ان بطئ الهضم تر ونفاخ تر مگر بعضی که ذکر یافت قشر اترج گرم وخشك در دوم * افعال وخواص ان مقوی معده وقلب ودماغ وهاضمه واحشای بارده ومحلل ریاح وخائیدن آن خوشبو کنندهٔ دهان وزائل کنندهٔ بوی سیر وپیاز از ان وقلیل آن نافع واکثار آن مضر ومصلح آن عسل قشر اصل الرمان سرد وخشک ومسهل ومخرج اقسام کرم معده وامعا وحب القرع قشر الرمان انچه از رمان حلو است سرد وتر وانچه از رمان حامض است سرد وخشك وضماد آن [illegible] امعا واسهال قطع خون بواسیر ومضمضه با آب آن مقوی لثه ودندان وجوش دود [illegible]

آنرا بسایند وسفوف سازند و بالای آن آب گرم بیاشامند اخراج دیدان بقوت نماید قشر اصل الرازیانج گرم وخشک در دوم ودر افعال قریب به بیخ کرفس قشر اصل الکرفس گرم وخشک در دوم ملطف ومفتح ومدر بول وحیض وامراض کبد به وطحال را نافع وبدستور قشر اصل کبر ومثل باشد قشر جوز الاخضر یعنی پوست سبز تازهٔ گردکان سرد وخشک وبا حلت چون آنرا بخته ازان ربی ترتیب دهند جهت رفع خناق رطوبی نافع قشر جوز الصلب یعنی پوست صلب زیر بوست گردکان خاکستر محرق آن مجفف زخمها وبی لذع قشر الخیار شنبر چون دو مثقال آنرا نرم سوده بر آب سرد یا شبت زن حامله نزد وضع حمل که بدشواری شود بنوشد بآسانی وضع حمل او شود قشر قصب الفارسی محرق آن جهت داء الثعلب قشر الفستق یعنی پوست بیرون پسته سرد وخشک در دوم وقابض ومجفف ودابغ ومقوی امعاء ومعده است وبتفصیل هر یک اینها وغیر اینها در اماکن خود ذکر یافت ومییابد انشاء الله تعالی *

* قشمش * بکسر قاف ودو شین معجمه درمیان هر دو ومیم ساکنه معرب کشمش فارسی است * ماهیت آن نوع انگوری است کوچک مدور ومائل بالدک طولانی واطف وشیرین ترین انواع آنست وزبیب وسبدهٔ آن نیز بسیار شیرین ولطیف وبهتر از سائر انواع زبیبها واز نیم رس وغورهٔ آن که غورهٔ کشمش نامند چاشنیدار میباشد وادن از برای زیر طعام کداشتن ودر شکم مرغ وطیور دیگر وحلوان ماهی کردن بسیار موافق ولذیذ * وطبیعت وافعال وخواص آن در زبیب مذکور شد

* قصاص * بضم قاف وفتح صاد والف وصاد مهمله اسم قسمی از خار رقیق الغلاف کوچک دانه بسیار سفید است ودر حرف الخاء مع الراء در خار مذکور شد *

* قصب * بفتح قاف وصاد وباء موحده لغت عربی است وبسریانی قنا وبیونانی انونون وقالامن نیز وبرومی قلاماس وبفارسی نی وبترکی قابیش وبهندی سرکنده ونل وبفرنگی برونده ونوع بسیار کبیر آنرا بهندی بانس ومتوسط آنرا نرله بانس نامند * ماهیت آن اسم جنس نی گوهدار است وآن اقسام است از مجوف وغیر مجوف ومصمت وآجامی وغیر آجامی که در زمینهای آبدار وکنار آبها وزمینهای نمناک میروید وبهترین اقسام مجوف آنست که دو بندهای آن بلند وگرههای آن بسیار از هم دور باشد واین را نی هندی نامند وازین نوع آنچه بندهای آن بسیار بلند باریک نرم وگرههای آن بسیار از هم دور است آنرا نی آچی نامند جهت آنکه از آنجا می آورند وآن جزیرهٔ از جزائر زیر باد است ودر جزائر دیگر نیز بهم میرسد وقلم که بدان کتابت میکنند نیز نوعی ازین مجوف است وبهترین این آنست که در قریهٔ واسط از قرای شوشتر وبعد ازان آنچه در نواحی دیگر نواح آن بهم میرسد که صلب خوش جوهر خوش رنگ سیاه مائل بسرخی براق وبااندک ابلق بی ریشه وراست است پیچیده ارذباشد وچرب ونرم باشد وازان را آنچه را تربیت مینمایند در ابتدای رستن ووقت بریدن وبعد ازان خوب میباشد بدین قسم که بعد از رستن وبند ریک وذرع رسیدن آنچه بسیار ضعیف وغیر مستوی است ویا گرههای آن نزدیک بهم میبرند تا تتمه قوت یابند وآنچه خوب است اگر اندک کج شده بطلا بمت راست میکنند وبعد از کمال رسیدن میبرند ونمیگذارند که بسیار خشک وفاسد گردد پس دستها بسته در جاهای بلند که باد انها دو برسد میگذارند ودو بدان مدمنند وندایم دیگر نیز میکنند پس خوب آنرا جدا کرده دستها میبندند هر دسته یکصد عدد وآنچه را تربیت ننموده باشند زبون واتفاقا در هر دسته ازین نیز سه چهار نیزه که هر نیزه دو یا سه عدد بند قلم میباشد خوب

برمی آید و باقی زبون و از نوع زبون نی بوریا وغیر آن میبافند و از مصمت آن نیز میموز اند و بشکر که قصب السکر است از اقسام مصمت آنست و علیحده انشاء الله تعالی مذکور میگردد و انابیبی که نی فارسی است و آن نی سبز رنگ است که در آبها میروید و نبطی آن نمی روید مگر در آبهای ایستاده و مکرش که قسمی از ثیل است چون در زمینهای آبدار تربیت یابد نی میگردد و قنا یعنی نی نیزه و تیر که بعربی مران و بهندی سری نامند نیز هرد و از اقسام قصب اند و اقسام بانس که در ملک هند و زیرباد است خصوص اقراط اقسام آن در بنگاله بسیار است نیز از اقسام نی مجوف است و تفصیل هریک جدا جدا طولی دارد و خیزران نیز از اقسام نی مصمت است در حرف الخاء ذکر یافت * **طبیعت مطلق** آن سرد و خشک و محرق آن گرم و خشک * **افعال و خواص** بیخ آن اندک جالی و بی حدت و از سائر اجزای آن قویتر اعضاء الراس فرو رقصب محرق جهت سعفه و قوبای حادث در سر و گل آن چون در گوش رود احداث کری نماید بسبب چسپیدن باندرون گوش ولهذا احتراز از آن واجب است و سنون سوخته قصب جالی دندان و مانع سیلان خون لثه و اکتحال رطوبتیکه در برگ نی جمع میگردد جهت رفع بیاض عین از مجربات است اعضاء الصدر والغذاء والنفض آشامیدن شیره برگ آن با عسل جهت سرفه و محرق آن بقدر یکدانگ جهت تفتیح سده مراره و ادرار بول و حیض چون برگ نورسته آن را در آب خوب بمالند و صاف کرده بنوشند نفث الدم را مفید است الجروح والقروح و ضماد سوخته آن جهت جرب و حکه و زخمهای چوکلدار و ضماد برگ تازه آن جهت حمره و اورام حاره و ضماد بیخ تازه کوبیده آن جاذب استخوان و پیکان و با سرکه مسکن درد کمر و عصب و ورک و قرور و پوست نی نیم رس خصوصا با نعس حابس نزف الدم همه اعضا است که پوست ظاهر آنرا بتراشند و نرم سوده بر آن بپاشند السم ضماد شکوفه آن جهت گزیدن عقرب و اخراج کرم گوش و معده الزینة طلا و خضاب بیخ سوخته آن با پوست و با همو زن آن حنا جهت رویانیدن موی و بلندی و تقویت آن و جلای بشره و پوست نی فارسی سوخته کرم و خشک در سوم و جهت داء الثعلب الحمی و غیره فرش کردن برگ نی فارسی که آب بر آن پاشیده باشند جهت صاحبان تپ حار و رفع شدت گرمی هوا و فساد آن نافع مضر رئه مصلح آن کثیرا و فندق است *

* **قصب الذریره** * بفتح ذال معجمه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و ها لغت عربی است و نیز بعربی قصب بوا و بسریانی قصاد یسما و بیونانی ارمیقون و برومی اقیاقیلونی و بفارسی نی نهاوندی و بر کینبه و بهندی چراینه و چرایته و یک نوع دیگر را نیپال و بفرنگی کال دم ار مادلف نامند و بسقوریدوس قالامس نامیده * **ماهیت** آن نباتی است معروف باریک و بلند تا دو شبر و انبوبی گره دار و بر هر گرهی دو شاخ و بر شاخها نیز شاخها و بسیار باریک و بر هر گرهی دو برگ شبیه ببرگ نعناع و بر شاخهای بسیار باریک آن غنچها و گلهای کوچک فی الجمله شبیه بگل بنفشه و ساق آنرا چون بشکنند شکسته آن بار بشوا باشد و جوف آن سفید و در آن چیزی شبیه بینبه لندافی امود و نسج عنکبوت و لزج و طعم ممضوغ آن قابض باندک حدت و حرافت و رنگ ظاهر ساق و شاخهای آن سرخ مائل بزردی و تیره کبود و دو نوع میباشد یکی کبیر و باوصاف مذکوره و دوم صغیر و آن بسیار باریک مانند خیوط و منابت آن بلاد هند و فارس و کوه کیلویه و در بنگاله نیز کثیر الوجود و گفته اند نوع دوم املس و بهیأت کبیر آن و رنگ ظاهر آن با کمودت و طعم آن با قبوضت و با حدت و حرارت و این هندی است و بهتر از اول و نیز گفته اند یک نوع دیگر هندی میباشد که حدت و تلخی ندارد و این را تخمی است مانند نخود و در غلاف و اکثر اطباء گفته اند مختار و بهترین آن یاقوتی رنگ بصفات مذکوره صدر است که گرههای

آن نزدیك بهم وسائیدهٔ آن خوشبو و زرد رنگ مائل بسفیدی باشد * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشك و بعضی گرمی آنرا و بعضی خشکی آنرا غالب دانسته اند و این اظهر است * افعال و خواص آن ملطف و محلل و با اندك قوت قابضه و حجففهٔ زیاده از قابضه و حرافت و با جوهر ارضی و هوائیکه باهم نیکو امتزاج یا عتدال یافته و با جوهر لطیف چنانچه در همه افاویه میباشد و مقوی دل و جگر و دافع استسقا و درد سینه و جگر و رحم و عسر البول و تقطیر آن و محلل اورام و التیام دهندهٔ شکاف عضل اعضاء الراس والعصب والصدر و آشامیدن طبیخ آن با تخم کرفس جهت جنون و وجع فواد بارد و سرفهٔ بارد رطب و نیز استنشاق دخان آن بتنهائی و یا با صمغ البطم بقمع که بحلق برسد جهت سرفهٔ بارد رطب و اکتحال آن جهت جلای بصر و تقویت آن و حدت بصر و آشامیدن طبیخ آن جهت شدخ عضل و اورام معده و کبد و تفتیح سدد و با عسل و بزر کرفس جهت جبن و وجع عضلات بطن و اورام رحم و ادرار بول و امراض کرده و رفع قرحهٔ مزمن و تقطیر البول و جلوس در طبیخ آن جهت درد رحم و استسقا و عرق النسا الزینة و الاورام و ضماد آن جهت کوفت خون مرده زیر جلد و تحلیل اورام و ذرور آن جهت خوشبوئی زیر بغل عرق و شکستگی اعضا نافع مضر کرده مصلح آن انیسون و استعمال آن با صمغ البطم بهتر از سائر چیزها مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن علس و مرزبخوش و اظفار الطیب است با صندل و آنرا داخل اکحال جالیه و مقویهٔ بصر و گفته اند داخل طیوب و ذرائر مینمایند لهذا آنرا قصب الذریره مینامند و اطبای هند آنرا سرد و خشك و سبک و باد انگیز و دافع سرفه و صفرا و سوزش اعضاء و تپ حادث از فساد اخلاط ثلثه که سنپات نامند میدانند و آشامیدن نقوع آن با برگ حنا و هلیلهٔ سیاه هندی و شاهتره از هریک یک درم تا یکمثقال و یا زده عدد فلفل لیم کوفته که شب در آب گرم بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده با ده درم شکر بیاشامند ده روز متوالی یا بیست تا چهل روز جهت اقسام جرب و قوبا و ابتدای جذام و غیرها مجرب و باضافهٔ بسفایج و افتیمون و عناب فعل آن اقوی است *

* قصب السكر * بفارسی نیشکر و بهندی بلغتی اوکهه و بلغتی گاند و گنه هرد و بکاف عجمی و بونانی انیزنا مند * ماهیت آن دو نوع است سفید و سرخ و هریک اصناف میباشد از نرم نازک شاداب شیرین و صلب کم آب کم شیرین و بعضی شورمزه و بحسب اماکن مختلف میباشد در خوبی و بدی و سفید آن در قصبهٔ بردوان از مضافات مرشد آباد بنگاله بسیار خوب و لطیف و نازک و شیرین مثل قند و نبات میشود بعد از آن در اکبر آباد و شاه جهان آباد و صوبهٔ بهار و لکهنو و بعضی جاها در دکهن از بلاد هند و در راج محل و دیگر جاها نوع سرخ در بنگاله خوب و کلان میشود و در صوبهٔ عظیم آباد و ازده و گورکهپور از بلاد هند و نیز در بتاویه و چین و در مصر و عمان نیز خوب میشود از قسم سفید و در اماکن دیگر بدان خوبی نمیشود و سرخ آن نیز مختلف باشد در خوبی و بدی و بهترین قصب السکر آنست که صادق الحلاوة و آبدار و لذیذ کم ریشه باشد یعنی ریشه های آن نرم نازک باشد که در خائیدن دندان و زبان را آسیبی نرسد و شکر مصنوع از آن خوب و لطیف میباشد و در قانید دستور داخل و صنعت و اقسام شکر و فانید و قند و نبات و غیرها مذکور شد * طبیعت آن در اول گرم و در دوم تر * افعال و خواص آن ملطف خون و حابس و مفتح سدد اعضاء الصدر و الغذاء والنفض رافع خشونت سینه و رئه و سرفه و جالی رطوبات متولده در آنها خصوص در مشوی آن که در زیر آتش و یا خاکستر گرم و یا آنکه مقشر آنرا با آب گرم شسته باشند و مسمن بدن و مدر بول و منقی مثانه و ملین بطن و محرک باه و رافع التهاب معده و قی کردن با آب آن که بیاشامند و بعد از آن آب سرد بنوشند و قی کنند باعانت پر مرغی که در روغن کنجد فروبرده باشند و اکثار آن خصوص بعد از طعام نفاخ و مولد

ریاح و مفسد معده و مضر رئه پیران و بلغمی مزاجان مصلح آن طبخ آن در وسط جوش و خوردن آن پیشتر بعد از آن

* فصـــــــل القاف مع الضاد المعجمة

* قضاعه * بضم قاف و فتح ضاد و الف و فتح عین مهمله و ها بعربی مادهٔ سگ آبی را نامند و بهندی اودبلاو و بتمرغها رأسها را نامند * افعال و خواص آن اکتحال و ضماد دماغ آن جهت رفع تاریکی چشم بیعدیل

* فصـــــــل القاف مع الطاء المهملة

* قطا * بفتح قاف و طا و الف جمع آن قطاة و قطوات نیز آمده و قطیات نیز و وجه تسمیهٔ آن بقطا بجهت حکایت از صوت آنست یعنی در تصویت آن قطا قطا ظاهر میگردد و بفارسی سنگ‌خوار و بترکی باقربقره و برومی فاسا و بیونانی رمیناموری و بهندی لوا نامند و نواب علوی خان مرحوم نوشته‌اند توهم نموده کسی که آنرا سنگ اشکاک دانسته و صاحب اختیارات بدیعی گفته که بفارسی اسفرود نامند * ماهیت آن مرغی است و دو نوع است کبیر و صغیر و کبیر آن جثه بقدر کبوتر و مختلط بالوان مختلفه و زردی بر آن غالب و صغیر آن بقدر بچهٔ گنجشک بزرگی و مرقش با زردی و بر سر آن تاجی و در صحراهای کم آب و سنگستانها میباشد * طبیعت آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و شیخ الرئیس نوشته ضعیف الحرارة قوی الیبس است * افعال و خواص آن اعضاء الراس و العصب و الغذاء مفتح سدد و مقوی معده و کبد مدر و ابرو جهت فالج و برودت اعصاب و احشا و استسقا و قولنج بلغمی و تحلیل ریاح و تحریک باه نافع المضار در بد هضم و مولد سودا مصلح آن گل اشتن آ دست بعد از ذبح دو روز در سرما و در گرما فلا بکشب مانند طیور سرخ گوشت صلب دیرپز پختن و با سرکه و روغن و ادویهٔ طیبة الرائحه خوردن و سنگدان آن مولد سنگ گرده و اکتحال خون گرما گرم آن جهت رفع بیاض و شب کوری و طلای استخوان سوخته آن که در روغن زیتون بسیار حوشانیده باشند جهت رفع سعفه یعنی کچلی و داء الثعلب و رویانیدن موی در آن نافع است *

* قطائف * بضم قاف و فتح طا و الف و فا بفارسی سنبوسه و بهندی پوری نامند * ماهیت آن نوع غذائی است که از آرد میده و یا روغن و شیر خمیر کرده و با نهای تنک ساخته در جوف آنها مغز بادام و گردکان و فندق و پسته کوبیده با قند و کشمش پر می‌نمایند و یا سبزیها و یا گوشت قیمه یا نخود مقشر پخته با خام سبز کرده در روغن بریان میکنند و یا در فرن و یا در تنور و در طرفی چند بریان می‌نمایند و میخورند * طبیعت آن با نچه که از آن سازند راجع * افعال و خواص آن کثیر الغذا و مولد خلط متین و مسمن بدن و منهی و آنچه از بادام و شکر سازند برای محرورین و آنچه از پسته و جوز و فندق سازند برای مبرودین و آنچه از جوز یعنی مغز گردکان سازند سریع النزول و برای مبرودین و مشایخ بهتر است المضار مولد سدد و دیر هضم و آنچه با سبزیها ترتیب دهند مرطب و قلیل الغذا اند از سائر اقسام مصلح آن عسل و مصلح سائر اقسام در محرورین سکنجبین حامض و در مبرودین عسل است

* قطابیف * بفتح قاف و طا و الف و کسر بای مثناة تحتانیه و فا بفارسی رشتهٔ خطائی نامند * ماهیت و صنعت آن در حرف الالف مع الطاء در اطریه ذکر یافت * طبیعت آن در دوم گرم و تر و اصلی آن در رطوبت مائل باعتدال * افعال و خواص آن * سریع الهضم و کثیر الغذا و مولد خلط صالح و موافق ناقهین و ضعیف القوة چون با عسل بخورند بغایت مسمن بدن چون با مغز گردکان و یا با روغن آن که تازه باشد تناول نمایند و بعد از آن سکنجبین بنوشند و اکثار آن

تحلیکه در معده ثقیل باشد ممنوع و مضر مصلح آن سکنجبین است

قطف

قطف * بفتح قاف وطا وفا لغت عربی است و نیز سرمق نامند معرب از سلمه و یا سرمك و یا سرمه فارسی است و بسریانی قطفا و بیونانی اندرافاخیس و اندرکسیس و دیسقوریدس وسابند را فکسیس و بقولی اطرافغس نامند و بفارسی اسفناخ رومی و بهندی پالک و بقول دیگر کلروهن و کوبند بهندی بتهوا بفتح بای موحده وضم تای مثناة فوقانیه و خفای ها و بفتح واو و الف نامند * **ماهیت آن** نباتی است بری و بستانی برگ آن سبز مائل بزردی و طولانی و زود شکن و ساق آن مانند برونه بلند و گل و تخم آن بازردی و اندک از وجهت و شوری و منبت آن نزدیک آبها و بری آن اقوی از بستانی * **طبیعت آن** در دوم سرد و تر و سردی و تری بری کمتر از بستانی * **افعال و خواص آن** تناول برگ پختهٔ آن سریع الهضم و مولد خلط صالح و موافق کبد حار و صفراوی مزاجان خصوصا با آب غوره و انار و مسکن عطش و صاحبان حمیات حاره و طحال و رادع اورام حارهٔ حلق و سائر اورام باطنی و ملین سینه و بطن و آب مشوی آن با شکر مسهل و ساق آن مفتح سدد و رافع اورام حارهٔ باطنیه و ظاهریه و حمره شربا و ضمادا و طلاء که پارچه را با آب آن تر کرده مکرر بر عضو گذارند و آشامیدن آب آن باشکر مفتت حصاة گرده و مثانه و محلل ورم طحال و بادویهٔ مسخنهٔ غیر محلله مبهی مضر مبرودین و مولد ریاح مصلح آن ادویهٔ حاره عطره و طلای عصارهٔ برگ آن در حمام رافع جرب و حکه و آثار حادثه در جلد و شستن جامهٔ حریر و پشمینهٔ رنگین با آب طبیخ آن پاک کنندهٔ اوساخ آن بدون تغیر رنگ و ضماد برگ پختهٔ آن محلل اورام حاره و حمره و تخم آن در گرمی معتدل و در اول خشک * **افعال و خواص آن** مفتح سدد و مسهل و محلل لزوجات و اورام باطنه و ظاهریه و مدر بول و مقئی و مسهل مرهٔ صفرا چون با مصلح آن که نمك و آب گرم و عسل است بیاشامند و چون بسحق نموده وزن یکدرم و نیم تا دو مثقال آنرا با ماء العسل بیاشامند جهت تفتیح سدد و استسقا و یرقان مجرب و جهت عسر البول و تقطیر آن و ضعف گرده و رفع التهاب احشا و حمیات حاره و سموم مفید و اکتحال آن با شکر بوزن آن جهت جرب نافع و بالخاصیة آشامیدن آن مقوی و منعظ مقدار شربت آن از یکمثقال و نیم تا دو مثقال با جلاب و شکر و گلاب و سکنجبین و سائر اشربهٔ مناسبه و تخم بری آن را چون بقدر سه مثقال بوزنیم درد و مثقال آب بجوشانند تا بنصفه رسد پس بمالند و صاف کنند و بیاشامند جهت اخراج مشیمه که بوزن ماند و سه چهار روز باز یاده ماند باشد مجرب دانسته اند مصلح آن در اسهال و هیجان قی نمك و عسل و آب گرم و گفته اند بدلهٔ آن بهتر از چغندر و سائر بقول است جهت آنکه زود منحدر ممکر د و اخراج می یابد نه بسبب لزوجت بلکه بقوت جلائیکه دارد مضر مبرود المزاج و معدهٔ بارد و مولد ریاح غلیظه مصلح آن پختن آن با چغندر و مطیب با فاویهٔ عطره و ابازیر حاره نمودن و با آبکامه خوردن است

قطف بحری

قطف بحری * اهل شام آنرا ملوخ نامند و گفته اند بتهوا هندی این نوع است نه نوع اول و بیونانی لیمون و ملیح نیز خوانند * **ماهیت آن** نباتی است شبیه بعوسج و بیخار و برگ آن شبیه به برگ زیتون و از آن شریفتر و خشنتر و با اندک شوری و قبضی منبت آن بسواحل دریا و شوره زارها و این بهتر از آن هر دو نوع است جهت آنکه موذی و مضر معده نیست بسبب ملوحت و قبضیکه دارد * **طبیعت آن** گرم در دوم و تر در اول * **افعال و خواص آن** خوردن اطراف و برگ نازک ریزهٔ تازه تر آن خام و با مطبوخ زیاده کنندهٔ شیر و منی و معین بر جماع و سبك بر معده و زود انحدار مییابد بسبب اندک ملوحتیکه دارد و آشامیدن بیخ آن بقدر دو درم با ماء العسل جهت شدخ عضل و تسکین مغص و ادرار بول و رفع احتباس آن مفید و بعضی قطف بحری را ملوخیا و بعضی نوع صغیر خطمی دانسته اند و هر دو غلط است و از پوست آن کساء منحط

وعبا وبرد يعني چادر وغيرها ميبافند ومحتمل كه اين درخت سن باشد كه در ملك هند وبنگاله وغيرها نيز ميشود وبرگ وشاخهاى نازك نرم نورسته آنرا پخته ميخورند مانند بقول ديگر واز پوست رسيده ساقه درخت آن كه ببلندى يكقد وقامت ميشود وچوب آن مغيلان خوشبك ميباشد بجاى پشم وموى حيوانات در بلاد ايران وعرب ودر ملك هند مستعمل دارند در تافتن ريسمان از ان وبافتن وبعضى البسه وجل حيوانات وخريطه وكيسه وجوال وغيره براى گذاشتن شكر وبرنج وفوفل وغيرها *

* قطلب * بضم قاف وسكون طا وضم لام وباء موحده لغت شامى است بعربى قاتل ابيه وبعجمى اللس مطرديه وعامه عصى الدب وبيونانى قوماريس وقوما ورس نيز وثمر آن را جنى الاحمر نامند وبعضى گفته اند كه بلغت قدس نقيب وبيونانى باقولا گويند * ماهيت آن درختى است شبيه بدرخت به وبرگ آن ازبرگ آن نازكتر وثمر آن بقدر آلوئى وبى تخم وچون رسيده پخته گردد زعفرانى رنگ وسرخ ياقوتى وشيرين وخوشبو ميشود باندك قبضى وچون آب آنرا بمكند بجاى تخم ثفل باريك مانند كاه در ان ميماند * طبيعت آن در دوم سرد وخشك * افعال وخواص آن ثمر آن ترياق سموم قتاله وضماد آن برچشم جهت نفخ آب نازل در ان مؤثر الا ورام والبثور آشاميدن آب طبيخ برگ آن جهت رفع ثآليل ودماميل وتحليل اورام وبدستور ضماد برگ مطبوخ آن ونطول آن جهت درد مقعده وزخم القروح وحرق النار ذرور برگ آن جهت تجفيف قروح رطبه وثآليل ورفع سوختگى آتش وبدستور ضماد آن مؤثر وثمر آن مضر معده وگفته اند آنرا صمغى ميباشد وكم يافت ميشود واگر بهم رسد خوردن آن جهت منع اسقاط جنين وحمول آن جهت بواسير وبخور آن جهت رفع سحر وافسون مؤثر است *

* قطن * بضم قاف وطا وتشديد نون وبه تسكين طا وتخفيف نون نيز آمده لغت عربى است وبعربى نيز آنرا نامها بسيار است مانند كرسف وبرشف وطوط وعطب الخرفع وتازه آن را قوز وكهنه آنرا قضيم وبفارسى پنبه وبتركى اماموق وبينوق نيز وبهندى روئى ودرخت كپاس وشگوفه آنرا كپاس كا پهول وحب آنرا بنوله نامند * ماهيت آن مغز ثمر درختى است ودر اكثر بلاد معموره كثير الوجود مگر در بعضى بلاد اقليم اول واقليم هفتم كه مطلقا نميشود وآن دو نوع ميباشد يكى نبات آن مغير از يكذرع تا بيك قامت وكمى زياده نيز بحسب ضعف وقوت زمين فى الجمله شبيه بدرخت بادنجان وبر يك ساق ايستاده وساق آن مجوف واطراف آن شاخهاى بسيار وبر سر شاخها گل وثمر آن وبرگ آن از برگ بادنجان كوچكتر وزرد رنگ وگل آن نيز زرد رنگ واندك خوشبوى فى الجمله شبيه بگل خطمى وته برگهاى گل آن سرخ وثمر آن كه جوزة القطن نامند بقدر گردكان وشبيه بغنچه گل وپوست آن در خامى سبز وبعد رسيدن مائل ببنفشى وشگافته پنبه از جوف آن نمايان ميگردد ودر بعضى اماكن وبلدان ثمر آن را بعد كمال رسيدن ميچينند ودرخت آن را برقرار ميدارند يكسال تا دو سال ديگر ثمر ميآورد پس از بيخ ميبرند واز سر نو زراعت ميكنند ودر بعضى بلاد هر سال از بيخ ميبرند واز سر نو ميكارند اين نيز بسبب قوت وضعف زمين است پس پنبه را از جوزه وتخم جدا كرده بمصارف مقرره ميآورند ونوع دوم درخت آن عظيم بقدر درخت زرد آلو وسيب وگردكان تا مدتى ميماند بيست وپنج سال تا سى سال وزياده هم وگل آن سرخ وبزرگتر وجوزه آن نيز بزرگتر وپنبه آن بسيار نرم ومحتمل كه اين نوع سيمبل باشد كه در ملك هند وبنگاله ميشود وليكن پنبه اين بكار بافتن البسه نمى آيد ودر حرف السين مع الياء ذكر يافت بهترين پنبه سفيد تازه نرم آنست وكهنه خشن آن زبون وبهترين حب آن

برگ بر مغز تازهٔ آنست * طبیعت آن در دوم گرم وخشك وبعضی تر دانسته اند وحب آن در دوم گرم وتر وبا رطوبت فضلیه وکل آن گرم وتر وباقوت معتدله * افعال وخواص کل ان امراض الراس والقلب والنفض وغیرها آشامیدن شراب آن بقدر پیمانهٔ دیم جهت مبتلا ای جنون ووسواس وخفقان حار واختناق رحم موثر وازیلقا رقیهٔ آن گفته اند که از غایت تفریح حالتی قریب بسکر بهم میرسد الاورام وحرق النار ضماد آن بتنهائی ویا با برگ تازهٔ آن جهت تحلیل اورام ورفع حکه وآبله وسوختگی آتش واما پنبه پس البسه بافتهٔ از آن ومحشو بدان ویا بافتهٔ ابریشم ویا پشم محشو بپنبه خصوص تازه خوب ندا فی نمودهٔ آن مقوی ومسخن ومجفف بدن ومصلب آن امراض الراس وموافق صاحبان امراض دماغیه وعصبانیه مانند رعشه واسترخا وفالج وکزاز وامثال اینها بخور آن رافع زکام الاورام والحکه وحرق النار والجروح والقروح ضماد پنبهٔ سوخته که بحد رمادیت نرسد محلل اورام ورافع حکه ومانع آبله وسوختگی آتش وپر کردن آن درجوف قروح عمیقه جاذب چرک از عمق ومجفف آن وذرور آن قاطع جراحات ومجفف اینها وپر کردن آن درجوف زخمهای کهنه محلل وقاطع لحم فاسد زائد آن وجاذب چرک از عمق آن وبستن پنبهٔ کهنه گرم کرده بر اعضای موجعه واورام بارده هر عضویکه باشد وبر قبالهٔ الماء نیز مسکن ومحلل آن با تکرار عمل خصوصا که بران عضو اولا زنجبیل وزرنباد نرم کوفته بیخته خوب بمالند پس پنبه را گرم کرده بران بسته تا مدتی بگذارند وباز نکنند وبدستور پنبهٔ تازهٔ دانه جدا کرده را چون قدری بکوبند وگرم کرده بر برگ بید انجیر گرم کرده پهن نموده بر ورم بیضه بندند وهمچنین تخم تازه از پنبه جدا کرده کوبیده اندک زنجبیل وآب بران پاشیده گرم کرده وچون فتیله از پنبه سازند ویك سر آنرا بر ثآلیل مسماریه گذارند وسر دیگر آنرا آتش دهند که گرمی وحدت آن بدان رسد ولیکن بسرحد احراق نرسد وتا سه روز بدان نحو داغ نمایند زائل گردد وحب القطن یعنی پنبه دانه امراض الصدر والباه آشامیدن مغز مقشر آن ملین سینه وشکم ورافع سرفهٔ گرم وبا دارچینی وشکر در مبرودین وبا سکنجبین در محرورین مقوی باه مقدار شربت آن تا پنج مثقال وتدهین بدهن آن جهت رفع کلف ونمش وخراجات حادثه در صورت وورق آن آشامیدن آب برگ تازهٔ آن بقدر ربع رطل بدل نعات خصوصا با شربت سیب جهت اسهال اطفال وغیر اطفال وضماد آن با روغن گل جهت نقرس وضربان دایم بمعدل وبا برگ خرفه جهت اوجاع مفاصل حاره وبارده وجلوس در طبیخ برگ تازهٔ کوچک واندک از بیخ آن جهت اختناق رحم وتسکین وجع آن وذرور آن قاطع خون جراحات وضماد جمیع اجزای آن مقوی معده ومحلل وجاذب خون بظاهر جلد الاذن چون شاخ پنبه را در گوش گذارند وطرف دیگر آنرا بسوزانند آبیکه در گوش رفته باشد جذب کند وگفته اند تخم آن مضر گرده مصلح آن خمیرهٔ بنفشه بدل آن تخم کنگر است ورد رقرا بادین کبیر جوارش حب القطن ومعجون آن وشراب زهر آن ذکر یافت

* فصل القاف مع العین *

* قعنب * بفتح قاف وسکون عین وفتح نون وباء موحده بعربی نام شیر است ونیز ثعلب نر را نامند وبفارسی ناخن باز وغاقی گفته اسم نباتی است که بعجمی اند اسطوسه ودر نسخهٔ دیگر طرنیه نامند * ماهیت آن نباتی است باریك ساق ایستاده وبرگ آن قریب ببرگ اسفناج وزرد رنك وبر سر شاخها آن سرهای زرد رنك وشاخهای آنرا مانند رازیانه مجوف اند وطعم آن تفه با اندک شیرینی ودر آخر اندک تلخی از آن محسوس میگردد ونزد اهل بادیه معروف بقلقاس است وقلقاس غیر این است ودر فصل القاف مع اللام انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد .

* قعبل * بفتح قاف وسکون عین وفتح باء موحده ولام * ماهیت آن اختلاف است وبعضی از اقسام فطر دانسته اند

و دیسقوریدوس گفته اسم نبطی دوائی است که بیونانی سفراطیون نامند و آن بیخی است شبیه به بلبوس و بزرگی بقدر
شلغم و سرخ رنگ و تلخ طعم که زبان را بگزد و برگ آن شبیه به برگ سوسن و بلندتر از آن و از نرگس و کراث بزرگتر * طبیعت آن
گرم و خشک در سوم * افعال و خواص آن در بعضی افعال قائم مقام بصل الفار است و گاه عصارهٔ بیخ آنرا گرفته و با آرد
کرسنه سرشته ازان اقراص میسازند و بصاحبان جنون و طحال مقدار دو درم میخورانند با ماء العسل که با آب باران
ساخته باشند و صاحب منهاج گفته نباتی است شبیه بساق کنگر و سفید و سطبر و چون خشک شود مائل بزردی و سرخی گردد
و بی برگ و بی گل و بی مزه که در هنگام ربیع زمین را شکافته بر می‌آید و همان که تازه برآمد مردم آنرا اخذ مینمایند و عرب
آنرا قصبة الصبغ نامند * طبیعت آن گرم و تر در دوم بعضی آنرا پخته با ماست و سیر که مصلح آنست تناول مینمایند طعم
آن تفه با اندک حرافت است

* فصل القاف مع الفاء *

قفر

* قفر * بفتح قاف و سکون فا و راء مهمله * ماهیت آن اسم جنس قار و عرق الجبال است که عبارت از مومیائی باشد
و آنچه شبیه بدان بود در تکون و سلاجیت هندی نیز از آن جمله است و در حرف السین مع اللام ذکر یافت *

قفرالیهود

* قفر الیهود * بفتح قاف و سکون فا و را و فتح یا و ضم ها و سکون واو و دال معرب کفرالیهود است و بسریانی یهودایا
و برومی قرسطون و بیونانی برقونیثا نامند و در وجه تسمیه آن گفته اند که چون از بحیرهٔ یهودیه که قریه منیه نیز گویند قریب
بقریهٔ کفرا که در قدیم الایام آباد بوده و حال خراب شده از اعمال فلسطین قریب به بیت المقدس از بین سنگهای زیر
دریا مانند عنبر جوشیده بر می‌آید و لهذا مسمی بقفرالیهود نموده اند و آن دو قسم است یکی آنست که دریا در زمستان
در وقت هیجان بساحل می‌اندازد و اهل آن بلد قدری را از روی آب میگیرند و قدری بر خشکی افتاده و رنگ این بنفش
مائل بسرخی براق و بوی آن شبیه ببوی نفط و حجریت بر این غالب آنچه را از روی آب گرفته اند بی آمیختگی از سنگریزه
و خاک میباشد و آنچه را از کنار دریا از روی زمین برداشته اند مخلوط میباشد و این مادام که بر روی آب و تازه است
نرم و سیال میباشد و چون برداشتند و کهنه شد منجمد و صلب میگردد و قسم دوم آنست که ساحل آن بحیره را حفر نموده
بر می‌آورند و این نیز با صاف میباشد مانند موم با آب گرم برآتش صاف مینمایند و این صافی و تیره رنگ میباشد و براقی
بسیار ندارد و بوی آن شبیه ببوی قیر عراقی است و انطاکی مخصوص به بحیرهٔ طبرستان و ساحل آن دانسته و گفته که از
زمین قدس نیز می‌آورند و بهترین آن و مستعمل در تریاق فاروق بنفش براق سریع التفتت و سنگین و خوشبوی آنست
که بوی نفط از آن آید و خالی از سنگ ریزه و خاک باشد و کهنهٔ آن سیاه و زبون آنرا مغشوش بزفت و قیر نیز مینمایند و
مغشوش آن نیز سیاه میباشد و آنچه از جبال حاصل میگردد که عرق الجبال نامند از اقسام مومیائی است الطف و اقوی
از قفرالیهود است * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن قائم مقام زفت و قیر و قطران و عنبر
دانسته اند و در جبر و کسر و رض لحم و ضربه و سقطه قریب بمومیائی است و بجای آن مستعمل اعضاء الراس دخان آن رافع
زکام و نزله و محرک صرع معتاد بدن آن و لطوخ آن و اکتحال آن جهت الصاق شعر منقلب در جفن و شعیره و جلای بیاض و تجفیف
رطوبات عین و گل اشنان آن بدندان و سنون بدان جهت درد دندان کرم خورده و خوشبوئی دهان و رفع رائحهٔ کریههٔ آن
و طلای آن بر اعصاب و اعضای مسترخیهٔ ضعیفه نافع اعضاء الصدر آشامیدن آن مسکن درد سینه و سرفهٔ کهنه و ربو و ضیق النفس
و عسر آن و قرحهٔ ریه و اعانت بر اخراج نفث و مدهٔ سینه و اورام لوزتین و خناق بلغمی و سوداوی و جهت نفث الدم و نزف الدم

اعضاء الغذاء و النفض بلع نمودن مقل ازرق و خرنوبه نافعه خرنوبه آن جهت رفع بخار دخانی و تحلیل خون منجمد در معده و امعا و رطوبت مزمن و طرد ریاح معده و شراسیف و ضعف کبد و گرده و بواسیر و دفع دیدان و حب القرع و تقطیر البول و امراض رحم مطلقا و رفع صلابت آن و تقویت اعضاء و حمول و دخان و استشمام رائحه آن جهت نتو و برآمدن کی رحم و تسکین اوجاع و اختناق آن و آشامیدن آن با اندک جند بیدستر و شراب جهت ادرار طمث ما یوس العلاج بقوت نافع و آشامیدن آن با سرکه محلل و کل ازنده خون منجمد در معده و داخل سفوفات اطفال و سفوفات مقویه معده معین بر هضم و تحلیل ریاح و قراقر مینماید و احتقان آن با ماء الشعیر جهت ذوسنطاریا و قرحه امعا موثر آلات المفاصل و الاورام ضماد آن جهت تقویت اعضاء و اوجاع مفاصل و اورام جاسیه و نقرس و عرق النسا و استحکام اعصاب و اعضای بارده بلدستر و شرب آن و ضماد آن با آرد جو و نطرون و موم جهت عرق النسا و نقرس و اوجاع مفاصل و تحلیل و انضاج اورام حاره و بارده و ضماد کداخته آن در زیت جهت کوفته شدن عضو لحمی و شکستگی استخوان و ضربه و صدمه و سقطه و نضج خنازیر و تحلیل اورام جراحات و منع تورم آنها المجروح و القروح ضماد آن ملصق جراحات و مدمل آنها و رافع قوابی و داخل مراهم منبت اللحم کرده میشود و جهت التیام زخمها و تلیین و رفع کرم آنها مفید الزینة لطوخ آن منقی بشره و مانع سفیدی اظفار و رافع قوبا و برص و بهق السموم طلا و آشامیدن آن با انسنتین و شراب جهت لهش هوام سمی نافع مقدار شربت آن از نیم درم تا یکدرم الخواص دخان آن گریزاننده هوام و مار و عقرب و پشه و غیرها و مالیدن محلول آن در زیت بر درخت انگور رافع کرم آن و طریق استعمال آن آنست که در اکثر جاها در روغن زیت گداخته بکار برند مضر محرورین از داخل مصلح آن سرکه و آب فواکه بارده مطفیه معده مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن زفت رطب و بعضی تیر گفته اند

* فصل القاف مع اللام *

* قلی بفتح قاف و فتح لام و الف مقصوره و بکسر قاف و سکون لام و یا نیز آمده و آنرا قلی الصباغین و شب العصفر نیز و در اصفهان کهلاو و در خراسان شخار و در گیلان و شیراز قلیا و بهندی سجی و ساجی و در کابل اشغار نامند * ماهیت آن چیزی است متخذ از اشنان سوخته بدین نحو که بر زمین اندک گودی میکنند و بر ان اشنان تازه بسیار جمع میکنند و بالای آن نی و خار با هیمه آتش میزنند اندک رطوبتی از ان سیلان مینماید و در ان مجتمع و منجمد میگردد چنانچه در اشنان ذکر یافت و هر چند در ان اشنان رطوبت و چسپندگی زیاده باشد زیاده بعمل میاید تا آنکه مانند قرصی گرده بزرگی و الا مانند حبهای بزرگ و کوچک میباشد و از نبات رمث و رمرام نیز بعمل میاورند و در بلاد کرمان و روم و ملتان خوب بعمل می آید و رومی بهتر و قرصهای آن بزرگ و صاف و ملتانی اکثر ریزه با خاکستر آمیخته و ممنوع کشته که در ملتان نیز از اقراص بعمل می آید و در جائیکه گیاه آنرا می سوزانند ظرفی سفالی شبیه بدیگچه دفن مینمایند که رطوبت سائله از ان در ان جمع و منعقد گردد و آن بسیار خوب میشود و بهترین این صاف سیاه براق شبیه بحجر الرحی است که قوت نامند و بعد از ان ممزوج برمث و رمرام آنچه مانند خاکستر سیاه که در ان پارچهای کوچک باشد زبون و جزو اعظم صابون است * طبیعت آن در چهارم گرم و خشک و با قوت سمیت * افعال و خواص آن جالی و محرق و اکال و اقوی از ماء بورانیه اعضاء الغذاء چون آنرا هفت مرتبه در آب حل کنند و بجر علقه تصفیه نموده منعقد سازند آشامیدن یک قیراط آن جهت تقویت معده و انهضام طعام و آوردن اشتها و قطع بلغم و رفع قی ما یوس العلاج و تحلیل و رم طحال المجرب آکتحال آن رافع بیاض چشم حیوانات القروح و الثآلیل و غیرها طلای آن خورنده گوشت زائد زخمها و زائل کننده ثآلیل و نواصیر و برص و بهق و جرب

رطب و ضعف المثانه یک درم آن کشنده در همان روز و دو درم آن در ساعت و قابل العلاج نیست و بالجمله مداوای آن مداوای صابون خورده و آشامیدن ادهان و امراق چرب و قی نمودن است و در اطلیه استعمال آن بتنهائی ممنوع است بدون ادهان زیرا که محدث پیسی است که رفع آن دشوار است و چون آنرا در روغن حل کنند و بر آنکو ریها شند بزودی آنرا مویز کرداند و ملح قلی در حرف الجیم مع اللام در املاح انشاء الله تعالی خواهد آمد *

* قلانش * بفتح قاف و لام و الف و ضم نون مشدده و شین معجمه * ماهیت آن نباتی است مسمی بخوخ المروج جهت مشابهت با آن در رنگ و برگ و شاخها مگر آنکه برگ این از آن کوتاه تر و اندک عریض تر و کرههای قصب این نزدیک بهم و منبسط بر روی زمین بخلاف آن و اهل مصر بجای چوب در استسقای آب استعمال مینمایند و بسیاری آب نیل را بدان میکشند و بزراعت و غیرها میدهند و مزهٔ آن تلخ با اندک لزوجت است * افعال و خواص آن شیخ ابن بیطار گفته عصارهٔ آن چون بیاشامند جهت نفث الدم سینه و جهت نزف الدم نیز حمولا نافع و فعل آن درین باب مانند دوائی است که بیونانی لوسیماخیوس نامند و در حرف اللام مع الواو مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و گویا نوعی از آن است و در غیر مصر من آنرا ندیدم *

* قلب * بفتح قاف و سکون لام و باء موحده لغت عربی است بفارسی دل و بلاطینی مطس بومیون نامند * ماهیت آن عضوی مرکب معروف از اعضای حیوان است و اول عضوی است که تکون می یابد بنا بر قول واصل و مبدا و معدن حرارت غریزی و روح حیوانی است و اشد و اکرم ترین همه اعضا است و آخر همه اعضا از حرکت میماند و سرد میگردد و گوشت آن بسیار صلب و بطی الهضم اولی اجتناب از آن است مگر عند الضرورت و بهترین آن دل حیوان کم سن جوان فربه صحیح المزاج است و بهترین از مواشی دل گوسفند و بز کم سن بصفات مذکوره و از طیور دل دجاج جوان فربه خالی از مرض و از قلوب طیور آبی احتراز انسب * طبیعت آن مطلقا گرم و خشک و گرمی طیور زیاده از گرمی غیر آن و خشکی بری زیاده از اهلی و طیور آبی بسیار گرم تر از غیر آبی * افعال و خواص آن مقوی دل و رافع خفقان و دیر هضم و ردی الغذا مصلح آن مهرا پختن و طبخ آن با شحم و روغن و با آبکامه و سرکه خوردن و با کباب رقیق بر روغن کنجد و یا بادام و با سرکه و انجدان و فلفل و زیره و صعتر و بالای آن سرکه و آبکامه آشامیدن و نیکو غذائی است از برای اصحاب کد و ریاضت العین نظور رواکتحال خون آن که در هنگام کباب کردن از آن می چکد در رفع شبکوری مجرب دانسته اند قلب هر حیوانی در طی آن ذکر شد و میشود انشاء الله تع

* قلب * بضم قاف و سکون لام و باء موحده بعجمی اندلس سجس افراغیه بمعنی کاسر الحجر و بیونانی لیانیس قومن یعنی بزر حجری و بفارسی سنگ سبویه نامند و سلیمان بن حسام گفته که این نبات را بصلب که یکی از اسمای فضه است نامیده اند برای صلابت و سفیدی رنگ تخم آن و نواب علویخان مرحوم مغفور نوشته اند که گمان میبرم که این تخمی باشد که بهندی آنرا تخم پنوار نامند و کسیکه آنرا کلتهی دانسته غلط کرده جهت آنکه کلتهی حب القلت است بتای مثناة فوقانیه نه باء موحده و نیز غلط کرده اند کسانیکه آنرا ماش هندی دانسته اند و بیان حب القلت در حرف الحاء مع الباء مذکور شد و پنوار را در بنگالی چکوند نامند و چکوند نیز در حرف الجیم مع الکاف ذکریافت و سنگ سبویه نیز در حرف السین * ماهیت آن سلیمان مذکور نوشته که در بلاد اندلس کثیر الوجود است و در غیر آنجا از مواضع دیگر از بلاد شام که من سکنی داشته و دیده ندیده ام مگر یک یا دو بار نقطه در مدینه آمد برابر برج زاویهٔ معروف ببرج صالح در فصل خریف و کسی توهم نکند که این همان حب القلب است که در حرف الحا مذکور شد * ماهیت آن گفته اند حب نباتی است برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن بلند

تر وعریضتر ونرمتر وازان آنچه نزدیک بزمین است مفروش بران وشاخهای آن باریک ایستاده تا بیک ذرع وزیاده وکمتر ازان شبیه باذخر وصلب ودراطراف شاخهای آن چیزی شبیه بساق منقسم بدو قسم وبران برگهای ریزه ومابین برگها تخم آن وآن سفید صلب مدور وشبیه بکرسنهٔ کوچکی منبت آن زمین های خشن ومامکن عالیه وانطاکی گفته تخم آن سیاه رنگ باخشونت ودر کوهستان در هنگام بودن آفتاب در برج اسد میرسد * طبیعت آن در سوم گرم وخشک وانطاکی دردوم دانسته * افعال وخواص آن اعضاء اعضاء اصل رجهت سرفهٔ بارده مزمن وربو وضیق النفس اعضاء الغذاء والنفس جهت نواق رطوبی واسهال وادرار بول وباشراب مفید جهت سنگ گرده ومثانه ورفع احتباس بول وحیض وضماد آن جهت بواسیر نافع المضار بغایت مضعف باه ومجفف منی مصلح آن مغز چلغوزه مقدار شربت آن تا سه درم است

قلت

* قلت * بضم قاف وسکون لام وتاء مثناة فوقانیه معرب ازکلتهٔ هندی است وبفتح قاف وکسر آن نیز آمده بسریانی قلتا وبیونانی اقونیا وبرومی توالیقی نامند ودر حرف الحاء مع الباء در حبوب ذکر یافت

قلسوفودیون

* قلسوفودیون * بفتح قاف وسکون لام وضم سین مهمله وسکون واو وضم فاو سکون واو وکسر دال مهمله وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است صغیر بقدر یکشبر مستعمل در بخورات منبت آن مابین سنگها برگ آن شبیه ببرگ نوعی از تمام که آنرا ازقلس نامند وگل آن شبیه با رجل السریر متفرق بعضی از بعضی مانند گل فرابیون * طبیعت آن در سوم گرم وخشک وباجوهر لطیف محرق * افعال وخواص آن آشامیدن نبات وطبیخ آن جهت نهش هوام وشدخ عضل وتقطیرالبول وادرار طمث واخراج جنین وقطع ناکیل که آنرا بیونانی اقروخودوس نامند موثر چون چند روز بدان مداومت نمایند

قلقونیا

* قلقونیا * بضم قاف وسکون لام وضم فا وسکون واو وکسر نون وفتح یاء مثناة تحتانیه والف مقصوره لغت یونانی است بفارسی زنکباری نامند * ماهیت آن گفته اند صمغ صنوبر است مطلقا وبعضی گفته اند صمغ صنوبر بری است که بیونانی توفاما نامند وآن صمغ راتینج است که خود بخود سیال باشد چون طبخ دهند آن را انجماد یابد قلقونیا نامند وشیخ ابن بیطار گفته غلط کرده اند کسانیکه آن راراتینج بعینه دانسته اند بگمان آنکه راتینج علم است برای تمام اقسام آن واین خطا است بلکه مخصوص بصنفی از اصناف آنست که بطبخ انجماد یافته باشد وبغدادی گفته که قلقونیا صمغ صنوبر است وسه نوع است یکی سیالی که منعقد نمیشود مانند قطران وبعضی آنرا قطران نامند ونوع دوم صلب ونوع سوم آنست که بعد طبخ صلب میگردد واین فی الحقیقت قلقونیا است وانچه شامل جمیع اصناف است راتینج است ورأتینج را راتیانج نیز نامند وراتیانج در حرف الراء مع الالف ذکر یافت

قلقاس

* قلقاس * بفتح دو قاف در میان هردو لام ساکن والف وسین مهمله لغت عربی است وگفته اند بضم اول لغت رومی است وبسریانی تلقاسی وبرومی اوقی تغس وبهندی اروی وبدکهنی چهکلا وبهنگالی کچونا مند * ماهیت آن ابن بیطار وبغدادی نوشته اند نباتی است که نزدیک آبها ایستاده میروید برگ آن املس بزرگ شبیه ببرگ موز وازان درطول کمتر وکوچکتر وهر برگی را ساقی علیحده ازیک بیخ رسته نهایت بسطبری انگشتی وبیخ آن ببزرگی ترنجی وکوچکتر ازان تیزبقدر زرد کی ظاهر آن مائل بسرخی وباطن آن سفید وطعم آن باقبوضت وحدت وبورقیت ولزوجت کامن وچون درآب جوش دهند وآب آنرا چند مرتبه تبدیل نمایند پس طبخ دهند قبوضت وحدت وبورقیت آن زائل زائل ولزوجت

کامنهٔ آن زائل کردد و برگ نیز میباشد ولیکن غیر مستعمل وانچه در بنکاله میشود وذیلا شد ابیع جنکلی برگ آن که
نزدیک آبها وکودها خود روا ست کچو نامند شبیه بدان است که ذکر یافت وشاخهای آن تا قد ربع نار و دانی شکل رشته
مدور وبند ربع باریک شده تا ببرک پیوسته و بهر بوته را نهایت تا چهار شاخ و برگ آن فی الجمله شبیه بکشتی کوچکی که
یکطرف آن باریک وطرف دیگر آن عریض ودر جوف آن در ایام بارش وشبنم اندک اندک آبی میماند ومنبت آن کنار
آبها وزمینهای نمناک ونهایت بلندی شاخهای آن تا یک ونیم ذرع وبعد بزرگ شدن آن از بیخ آن ساقی میروید وبر سر
آن کلی زرد رنگ طولانی وبوی آن شبیه ببوی زرد چوبه ورنگ آن نیز برنگ آن وتخمی ندارد واین نوع کم مستعمل وکم
کسی میخورد جهت آنکه حدت وبورقیت ولزوجت بسیار دارد وبجوشانیدن در آب وطبخ بنحو مذکور بالکل زائل نمی
کردد و برگ آنرا نیز پخته میخورند وآن نیز با حدت ولزوجت بسیار است وبیخ بستانی آنرا که بهندی اروی نامند کوچکتر
وبرگ این بزرگتر وعریضتر وحدت وبورقیت ولزوجت آن کمتر ولهذا اکثر مستعمل وماکول بنحو مذکور که اولا در چند
آب جوش داده تبدیل نموده پس در روغن و پیاز بریان کرده آب داخل کرده پخته وادویهٔ حارهٔ طیبه وزرد چوبه
داخل نموده میخورند لذیذ میباشد وبا کوشت لذیذتر وبعضی که در پختن بسیار صاحب وقوف اند اول در آب زرد چوبه
انداخته که خوب رنگین شود یکمرتبه در ان آب جوش میدهند که رنگین کردد ولیم خام آنرا در روغن و پیاز بریان میکنند
بعد ازان در آب که از کرده ترشی انبهٔ خام تازه یا خشک واکر نباشد ترشی لیمو یا تمر هندی بقدر ذائقه واندکی فلفل سرخ
داخل کرده ساده بدون کوشت یا با کوشت پخته میخورند بسیار لذیذ مثل مغز قلم میشود ودر حین طبخ لزوجت آن زائل
میکردانند وبریان نمودن در روغن نیز واین را نیز * طبیعت آن کلی مانند آنست مطلقا در اول کرم ودر دوم تر ودر اول
نیز خشک کفته اند * افعال وخواص آن بغایت مسمن بدن ومحرک باه دانسته اند اعضاء اصل رجهت سرفه وخشونت
سینه وحنجره اعضاء الغذاء والنفض سریع الهضم ورافع سحج امعا واسهال وپوست آن در حبس اسهال اقوی وجهت استسقا
ولاغری کرده واسهال صفرا ومای اصفر وما ثبت برفق وادرار بول خصوصا عصارهٔ نبات آن وتناول برگ وشاخ مطبوخ
آن نافع المغارد بر هضم ومولد سودا ومصلح آن عسل وسکنجبین وادویهٔ خوشبوی مانند دارچینی وقرنفل وبعضی
آنرا با سرکه وخردل مرتب مینمایند وابن هنکام سریع الهضم والخروج میباشد از معده ونوشته اند که آنرا تخمی میباشد
ودر افعال قریب بتخم کرنب مقدار شربت از تخم آن دو درم وعصارهٔ نبات آن از ثلث رطلی تا یک وثلث ونوعی از قلقاس
میشود صاحب مستدرکه هرچند طبخ نمایند پخته نمیکردد وضماد آن جهت نضج اورام ودر روروسوختهٔ آن جهت اندمال
قروح وقلاع وتقویت موی موثر *

* قلقدیس * بفتح دو قاف ولام ساکن در میان وکسر دال وسکون یاء مثناة تحتانیه وسین مهمله در ماهیت آن اختلاف
است اکثری زاج سفید وبعضی زاج سرخ وبعضی زرد وبعضی نوعی زاج سفید که بفارسی آنرا زاج شتر دندان نامند
دانسته اند وبعضی کفته که آنرا بفارسی شوغار وبیونانی حالقیس نامند وتحقیق آنست که قلقدیس سه صنف میباشد صنفی سفید
سبک زود شکن واین تند تر وبهترین اصناف است وصنف دوم کثیر الارضیت غلیظ خشن ورنگ آن مائل بکبریت واین
را بیونانی مالیترا یا نامند وصنف سوم نرم متساوی الاجزاء است وچون آب بدان رسد سیاه کردد واین را زاج الاساکفه
نامند ودر حرف الزای المعجمة مع الالف بتفصیل ذکر یافت *

قلقدیس

قلقطار

* قلقطار * بفتح دو قاف در میان لام ساکن و فتح طاء مهمله مشاله و الف و راء مهمله در ماهیت آن اختلاف است اکثری زاج احمر و بعضی نوع زاج سفید شتر دندان و بعضی زاج اصفر مائل بحمرت دانسته اند و بهترین آن خالص بسیار زرد و براق مانند زرنیخ زرد شکن آنست و در زاج نیز ذکر یافت *

قلقل

* قلقل * بکسر دو قاف و سکون دو لام و بضم هر دو قاف نیز آمده لغت عربی است و آنرا قلاقل و قلقلان بضم قاف اول و بزرزمان برن و بفارسی انار دانهٔ دشتی و بهندی کوارچکه نامند و بیخ آن کوندل مغاث است در ماهیت آن اختلاف است بقول اکثر آنکه نباتی است شبیه به نبات قنب و ساق آن مائل بسرخی و شاخهای آن دراز و قنب متخلخل از ان اقوی از شاهدانج و برگ آن زفر الرائحه و گل آن مائل بسفیدی و تخم آن در غلافی خشن و مستدیر و بزرگتر از نافل و املس و بیرون آن مائل بسیاهی و مغز آن سفید با حلاوت و اندک لزوجت و پوست ساق آن سفید و مستعمل مغز آنست و بعضی آنرا حب السمنه دانسته اند و نه چنین است و آنچه مشاهده شده در بنگاله آنست که نبات آن یک ذرع دست با یک ساق باریک و شاخهای باریک زوج زوج متصل بهم برگهای آن رسته و برگ آن شبیه ببرگ یاسمین و از ان کوچکتر بر سر یک شاخه که قوی‌تر است و از شخصی ثقه استماع یافته که نبات آن از قبیل نجم و بمقدار درعی پیچیده بر زمین مفروش و برگ آن شبیه ببرگ مرزنجوش و ثمر آن بقدر فلفلی و سرخ و سیاه رنگ و بنقطه سفید بر بالای آن و سه عدد پیوسته بهم متصل بمجمع آن در غلافی سه پهلو شبیه بغلاف کاکنج بر سر شاخیکه باریکتر است و در خامی سبز میباشد بیخ آن سرخ رنگ باریک * طبیعت آن در دوم گرم و تر با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن بغایت مقوی باه و منعظ و مسمن بدن هر نوع که استعمال نمایند خصوصا با کنجد و نبات و با فانید و با عسل سرشته و مصلح حال گرده و مثانه و زائل کنندهٔ احتراق اخلاط مغلظ و مسمن بدن آن شربت بریان کردهٔ آن از قبیل تعلل تا یک اوقیه و از کوبیدهٔ آن تا نیم اوقیه المضار اکثار آن مصدع و مضر معده و مورث هیضه مصلح آن بریان نمودن و با سکنجبین و با قند و عسل خوردن بدل آن بوزن آن تودری سفید و یا حب الصنوبر و یا مغاث و نیم وزن آن ابهل و چهار دانگ آن مغز تخم خیار زه است

قولومس

* قولومس * بضم قاف و لام و سکون واو و ضم میم و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی اذان الدب و رازی بوسیر دانسته * ماهیت آن نباتی است و پنج صنف میباشد و ماهیزهرج نوعی از ان است صنف اول سفید و برگ آن نیز سفید و نر و ماده میباشد و برگ ماده آن شبیه ببرگ کلم و سفیدتر و عریضتر از ان و ساق آن بقدر ذرعی و زیاده بران و چیزی مانند پشم بر ساق آن و گل آن مائل بزردی و تخم آن ریزه بیخ آن دراز بستبری انگشتی و نر آنرا برگ درازتر و باریکتر از ماده صنف دوم برگ آن سیاه و عریضتر و بزرگتر از صنف اول صنف سوم شاخهای آن بسیار دراز و بی ساق و برگ آن شبیه ببرگ مغرجل و بر سر شاخهای آن تیغهای مدور و گل آن زرد طلائی صنف چهارم برگ آن شبیه ببرگ انجیر و از ان کوچکتر بی ساق و ملاصق بزمین صنف پنجم برگ آن بزرگ و غلیظ و با رطوبت چسپنده و تند بو و ساق آن زیاده بر ذرعی و گل آن سفید مائل بسرخی و تخم آن ریزه و تیره رنگ و مدور و با حدت و تلخی و این صنف محتمل که تنباکو باشد و آن در حرف التاء المثناة الفوقانیه مع النون ذکر یافت * طبیعت همه اصناف آن گرم و خشک در سوم * افعال و خواص آن محلل و جالی و با قوت قابضه و ریشهای آن در افعال قائم مقام ماهیزهرج است اعضاء الصدر و الغذاء و النفض مدر بول و بیک مثقال از بیخ سفید و سیاه آن جهت منع سیلانات و با شراب جهت منع اسهال و طبیخ آن جهت سرفهٔ بارده و ضیق النفس و شکاف عضل الاورام و حرق النار و السم ضماد برگ مطبوخ صنف سوم آن جهت اورام بلغمی و ورم چشم و با عسل و شراب جهت

شقاقلوس وجراحات وگزیدن عقرب وضماد برگ صنف نر آن جهت سوختگی آتش مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن اناغورس است *

* قلوصایون * بضم قاف و لام وسکون واو وفتح میم و الف وضم یاء مثناة تحتانیه ونون لغت یونانی است وآنرا شجرة ابی مالک و اهل دمشق صابون القاف وصابون الثیاب وظفر القط نیز نامند * ماهیت آن نباتی است جبلی وبستانی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برگ آن شبیه ببرگ لسان الحمل وبر ساق آن غلافها و اطراف بعضی مائل بطرف بعضی وگل آن شبیه بگل سوسنی که بیخ آنرا ایرسا نامند وبیاض حیوانیکه آنرا اربع و اربعین گویند بهترین آن جبلی وکاه از نبات آن نیز مانند آنکه از بیخ آن عصاره میگیرند اخذ مینمایند * طبیعت آن سرد و خشك * افعال وخواص آن حابس رعاف ونفث الدم سینه و نزف الدم معده ورحم وضماد برگ نرم کوفتهٔ آن جهت الزاق جراحات در ابتدای حدوث والتیام آنها مجرب *

* فصـــــل القاف مع المیم *

* قمری * بضم قاف وسکون میم وکسر راء مهملة ویاء نسبت منسوب بقمر است که نام بلدی است از بلاد مصر وگفته اند که آن بلد اسکندریه است جهت مشابهت رنگ ابن بخاک آن بلد و واحد آن قماری آمده وگفته اند جمع اقمر است مانند احمر وحمر یا جمع قمری است مانند رومی وروم و زنجی و زنج ومادهٔ آن را قمریه نامند ونر آنرا ساق حر و جمع قماری غیر منصرف است وآنرا بهندی تو تورو نامند * ماهیت آن مرغی است از فاخته کوچکتر وبا طوق وبسیار مانوس وخوش منظر وخوش آواز وگفته اند که لفظ یا کریم کامل الحروف از صوت آن ظاهر میگردد و نوع میباشد سفید و زرد و از غرائب آثار آن آنکه ابن اثیر در تاریخ خود نوشته که از جملهٔ هدایا که بعضی ملوک بقاع هند هدیه برای سلطان محمود سبکتگین فرستاده بودند قمری بود که چون طعام زهردار را میدید چشمهای آن سرخ و اشك از آن جاری و متحجر میگشت وچون آن حجر را سوده بر جراحات دهن کشاده میپاشیدند بزودی چاق میشد * طبیعت آن در دوم گرم وخشك * افعال وخواص آن موافق مبرودین ومرطوبین ومولد خلط فاسد واکثار آن محدث وسواس وجذام مصلح آن ادهان و ادویهٔ لطیفه است قدیمین بدهن آن باعث سرعت حرکت اطفال وتخم آنرا چون بطفل بپاشانند باعث سرعت تکلم آنست قبل از هنگام آن اهل الخواص گفته اند بودن آن در خانه باعث هدم تا ثیر شرور و رد آن وچشم بد است از صاحب آن خانه

* قمقام * بفتح قاف وبضم نیز آمده وسکون میم وفتح قاف و الف ومیم وقمل بفتح قاف وسکون میم ولام * ماهیت آن د وحیوان کوچك اند که در بدن انسان وغیر انسان بهم میرسند وفرق میان هر دو آنست که قمقام را پایهای بسیار است وبه بیخ موی میچسپد و واحد آنرا قمام مینامند وقمل شش دست و پا دارد و بدن اندك میگزد وسر و دم آن باریك وسفید رنگ و آنچه در موی بهم میرسد اغبر وسیاه رنگ وگفته اند رنگ آن برنگ موی میباشد که در آن تکون می یابد از سیاه ومیگون وسفید وغیرها ومادهٔ آن زیاده از نر آنست وقمل را بفارسی شپش وبترکی بیت وبهندی جوئین نامند ومراد از مطلق آن قمل انسان است ومادهٔ تکون آن عرق حادث از کثرت فضلات رد یه وکثافات مجتمعه در بدن انسان و قلت وعدم اغتسال بدن وثیاب وعدم تنظیف آنها است وقوت مزاج بدن هرچند مادهٔ آن زیاده تکون آن زیاده در موهای سر وریش ولباسهای چرك کهنه تکون آن زیاده میباشد خصوصا در زمستان وکثرت آن باعث لاغری بدن میگردد و مرض است ودر ابدان نقیهٔ لطیفه والبسهٔ پاکیزه تکون آن کم میباشد بلکه نمیباشد * افعال وخواص آن چون شش شپش زنده را در سوراخ باقلا کند ارند

و بلع نمایند جهت رفع حمی ربع مجرب گفته اند و چون در سوراخ احلیل کنند ادرار رفع احتباس آن نماید و چون زن حامله در کف دست خود گذارد و بر آن شیر بدوشد اگر فرو رود و حرکت کند حامله به پسر است و الا بدختر و بعضی گفته اند که اگر بمیرد حامله به پسر است و الا بدختر و اندر اختن شپش زنده موجب نسیان است بلکه باید که بکشند و باید انداخت و طلا کردن آن بر بدن مولود در حین ولادت با آب زیره باعث آنست که در تمام عمر قمل در بدن او تولد نکند و چون در بدن شپش بسیار بهم رسیده باشد بهم رسد دفع آن آنست که جامه را بزیبق آلوده بپوشند و یا زیبق بر بدن بمالند و یا زیبق با حناء رساعت دفع آن کند و شستن سر با آب تخم شریفه که ثمر هندی است که سائیده با آب مخلوط کرده سر را با آن بشویند بزودی رفع شپش آن می نماید اما باید که چشم را بپوشند و محافظت نمایند که داخل آن نشود که باعث سوزش بسیار و تورم آن میگردد و از خواص آنست که نزد قرب موت از انسان میگریزد و چون قمل بسیار جمع نمایند و از ان حریشم سازند و بتر و چسپند در ترمیم شد از موهای دیگر و گفته اند قمل متولد در حبوب آشامیدن نیم درم آن جهت ورحهٔ رئه و تقتیت حصاة نافع و این از جملهٔ محالات است زیرا که این مقدار بهم رسیدن متعذر است

* فصل القاف مع النون *

* قنا * بفتح قاف و نون و الف مقصوره لغت عربی است و بر چند معنی آمده از آن جمله بمعنی نیزه و جمع آن قنوات و قنی بکسر قاف مانند جبل و جبال و بعضی اطبا گفته اند که بفتح و بقصر قصب است و واحد آن قناة به ها است و جمع آن قنوات و بر عود اطبا شیر یعنی قصب آن نیز اطلاق مینمایند و بر شجرة الاشق نیز گفته اند خود اشق است و گفته اند نوعی از انداد و طالیس است و نیز گفته اند اسم نباتی است برگ آن شبیه ببرگ نعناع و معروف نزد عامهٔ عرب ببلح و نزد بعضی برجامهٔ یابسه و کلیح در حرف الکاف مع اللام ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد *

* قنابری * بضم قاف و فتح نون مشدده و الف و فتح باء موحده و راء مهمله و الف مقصوره لغت عربی است و گفته اند لغت نبطی است بضم قاف و فتح نون مخففه و الف و کسر باء موحده و راء مهمله او را نیز آمده و نیز آنرا بعربی غملول و قملول و لماول و رخوهق و شجرة البهق و بیونانی قیفیمالون و برومی قبار و مبدروس و بخراسانی برغشت و بفارسی بزند و بخذن و بشیرازی سبزه و سوده و باصفهانی مرجه نامند * ماهیت آن نباتی است که در اول ربیع میروید و تا آخر آن میماند و بغدادی گفته از بقول صحرائی است و برگ آن کوچک تر از برگ کاسنی صحرائی و با اندک حدت و تلخی و گل آن سفید باریک و تخم آن اغبر رقیق و نوعی مغفو میرور نوشته اند برگ آن شبیه سرمق است ولکن املس نیست بلکه زغب خفیفی دارد و صاحب تحفه نوشته برگ آن شبیه باسفاناخ و با اندک تندی و تلخی است بقد رشبری و ساق آن باریک و گل آن سفید ریزه و تخم آن در غلافی بقدر نخود در هر غلافی چهار عدد بسیار شبیه بخردل بهترین آن تازهٔ آنست که در شاخهای آن اندک سرخی باشد * طبیعت آن گرم در اول و خشک در آخر آن و بعضی در دوم خشک گفته اند * افعال و خواص آن لطیف و جالی و مفتح و ازاد وبهٔ نافعه است جهت مبرودین و محرورین هر دو و اعضاء الصدر و الغذاء و النفض منقی سینه و ریه از کیموسات غلیظه و مفتح سدهٔ کبد و طحال و مدر بول و حیض و شیر و عرق و آشامیدن آب آن اطلاق طبیعت و رفع یرقان و مغص و اخراج کیموسات غلیظه مینماید و ضماد آن جهت بواسیر و مغص و تحلیل صلابات رحم نافع الزینة جهت کلف و بهق و وضع بهترین دوائی است ضماداً و شرباً و گفته اند خوردن آن باندک زمانی و قلیل ابامی وضع را زائل میکرد اند و بدستور تدهین آن جهت امراض مذکوره و زخم بستان السموم ضماد آن جهت نهش جمیع هوام سمی

مؤثر المضار مولد سودا خصوصا نمك پرورده آن مصلح آن طبخ و بریان نمودن آنست در روغنها مانند روغن بادام و کنجد
و غیر آن و گفته اند مصلح آن هلیلهٔ کابلی و شکر است *

* قنب * بکسر فا و فتح نون مشدده و باء موحده و بضم قاف نیز آمده لغت عربی است و گفته اند معرب از کنب فارسی
است و آنرا ابق و بیونانی دیفرونس و بسریانی قنبرا و برومی کتانی و بفارسی کنب و بنگ و بهندی بهنگ بخفای ها و باصطلاح
ورق الخیال و جز و اعظم و حشیش و حشیشة الفقرا و نشاط افزا و فلك تاز و عرش نما و حبة المساکین و شهوت انگیز و مونس
الهموم و چتر اخضر و زمرد رنگ و برگ کلک شیرازی و امثال اینها نامند و دیسقوریدوس قنابس و قنابوس نیز نامیده و گفته اند
پوست ساق آنرا قنب نامند و ازان مانند کتان ریسمان و البسه سازند اما پوشیدن لباس آن جائز نیست جهت آنکه مفسد
مفاصل و محدث لاغری است و کاغذ ازان خوب ساخته میشود چنانچه در کشمیر ازان کاغذ میسازند بسیار خوش قماش برابری
با کاغذ ابریشمی میکند و شکوفه و غبار زغبی و شبنمی که بران می نشیند و غلیظ و چسپنده است همه را جمع مینمایند و چرس
مینامند و در سر غلیان میکشند تخدیر و سکر بسیار می آورد خصوص شبنم آن و آن هرچند چسپنده تر و غلیظ تر و منجمد تر باشد
قوی تر است و بسا است که بسبب کمال قوت هلاك میگردانند کشنده خود را * ماهیت * آن نباتی است معروف و در اکثر
بلاد بهم میرسد مانند هند و کشمیر و بنگاله و زنج و روم و فارس و عراق و غیرها و گفته اند بترتیب مذکور هر یک اقوی از دیگر اند
و عراقی و بنگالی از همه ضعیفتر و بعضی فارسی را اقوی از رومی گفته اند و هر یک بری و بستانی و جبلی میباشد و بری و جبلی
اقوی از بستانی اند و بستانی فی الحقیقت قنب است زیرا که پوست آن جدا میگردد و درخت آن بلند تر تا به پنج ذرع و ساق
آن مجوف و شاخهای آن باریك و بران برگها پنج یا شش یا هفت تا نه و اکثر فرد میباشد و بسیار سبز رنگ و با خشونت و گل
آن سفید رنگ باریك و تخم آن مدور و آنرا شهدانج و بفارسی شاهدانه نامند و بری و جبلی آنرا درخت کوتاه تر از بستانی
و لحای آن خوب جدا نمیگردد و بدشواری اگر قلیلی بعمل آید بکار امور مذکوره نیاید و شاخهای آن شبیه بخطمی و سیاه
رنگ و برگ آن نیز مانند برگ بستانی و ازان خشن تر و سیاهی آن کمتر از بستانی و سفیدی بران غالب و گل آن سرخ و ثمر آن
مانند فلفلی شبیه بحب السمنه و بعضی خود حب السمنه دانسته اند و بیخ آنرا مغات و شیخ ابن بیطار گفته قنب دو نوع میباشد
بری و بستانی و نوع ثالثی که آن را قنب هندی نامند و ندیدم من آن را مگر در مصر و آن را حشیشه نامند و در بساتین
زراعت مینمایند و بسیار مسکر است یك درم آن زیاده بران از حد سکر بدر برده برعونت و اختلاط عقل و جنون منجر میسازد
و بسا است که هلاك میگرداند و بالجمله انواع ردیهٔ آن بسیار است از مجنن و غیر آن * طبیعت * برگ آن مرکب القوی
و در سوم سرد و خشك با حرارت لطیفهٔ قلیله و برودت کثیفهٔ غالبه و تخم آن گرم و خشك در سوم و پوست آن سرد و خشك و در
غایت رداءت و لحای آن سرد و خشك باعتدال * افعال و خواص * ان از جملهٔ اشجاری است که برگ آن بسبب مرکب
بودن قوای آن اولا فرح و سرور و نیکوئی رنگ رخسار و سکر می آورد بجزو حار لطیف و تخدیر حادث از جزو بارد و بعد زوال
و تحلیل جزو حار لطیف و ظهور آثار جزو بارد کثیف ضد افعال مذکوره ازان ظاهر میگردد و نیز بسبب جزو حار خیال و فکر
را لطیف و دقیق میگرداند و عطش و اشتهای طعام و شهوت باه را بالعرض زائد میگرداند و بالاخره بالعکس و باعث تکدر
روح دماغی و ظلمت بصر و ضعف آن و جنون و مالیخولیا و جبن و خوف بسیار و استسقا و امثال اینها و ضعف باه و قطع آن
میگردد جهت آنکه مجفف منی است و شیرینها مقوی فعل آن و ترشیها مبطل آن اعضاء الراس سعوط برگ بری آن منقی

دماغ و امثال بعصارهٔ برگ آن جهت رفع ابریه و شپش موی سر و قطور عصارهٔ برگ بری در گوش آن جهت تسکین درد گوش و کشتن کرم آن اعضاء الغذاء والنفض خوردن برگ آن ناشف رطوبات معده و حابس بطن و مدر بول و ودی را نافع و ممسک و مجفف منی و پوست آن قاطع باه و مجفف منی القروح و الجروح و الاورام و البثور و در ترکیب بو سیله مجفف جروح و قروح رطبهٔ و مندمل کنند و آنها و ضماد طبیخ بیخ بری آن و ضماد برگ آن جهت تحلیل اورام حار و جمره و تسکین اوجاع اعضای عصبانی که در ان کسورات باشد و مالیده باشد مفید و چون برگ خشک آنرا نیم کوفته و اندک آبی بران پاشیده و گرم کرده بر برگ بید انجیر گرم کرده کل اشنه بر خصیه بندند جهت قیلة الماء و تحلیل اورام آن نافع مضار شربت آن نکد رم و زیاده بر ان خصوصا از انواع ردیهٔ آن کشنده مصلح آن قی نمودن با روغن گاو و آب گرم تا آنکه در معده هیچ نماند و آشامیدن شراب حماض بسیار مفید و تخم آن مسکن غثیان و محلل ریاح کنند و ریاح و مولد اخلاط ردی قوی الاسهال و مضر و قابض بطن و ممسک و مجفف منی المضار مصلع و مظلم بصر و مضر معده مصلح آن بریان نمودن و اکثار آن باعث ترهل احشا مصلح آن خشخاش و سکنجبین شکری و شراب لیمو و کوکنار آب سرد و برنج و شراب فواکه حامض است دهن شاهدانج که ما آن روغن بادام گیرند گرم و خشک و جهت درد گوش و اعصاب و تحلیل اورام صلبه و صلابت رحم و طور او نیز نافع و آشامیدن آن مجفف منی است بدانکه اهل هند خصوص فقرای ایشان و انواع بسیاری آشامیدن آن دارند و گمان فاسد خود معتقد آنند که عمر را طویل و خیال و فکر را زائل میگرداند چنانچه مقولهٔ بعضی از فقرا که خود را کامل و واصل میدانند این است که * بیت * بنگی زد یم و سرانا الحق شد آشکار * مارا بابن گیاه ضعیف این گمان نبود * و اکثری ازین طائفه هر صبح و شام برگ آنرا سائیده و در آب حل کرده صاف نموده تکلف ح مد آشامند و هر که از امثال ایشان وارد شان میگردد با ودی تواضع مینمایند و بعضی خشک نموده اند که بریان کرده زمانی طول آدر امشغ نمانند دلالتهائی ریا با کیف معشر و یا سائیده با شکر سفوف مینمایند و طرب و فرح بسیار میکنند جهت آنکه در ابتدا و اوائل حال قوای بعضی ایشان را تحریک میآورد و انواع اطعمهٔ کثیره میخورند و هلذ میگردند و هضام می یابد و بدن ایشان فربه میشود بکثرت اجتماع رطوبت پس آنها مبتلا باکثر امراض صعبه میگردند مانند ضعف هاضمه و کثرت ریاح و قراقر بطن و سوء القنیه و تهبج اطراف و صورت و تغیر رنگ بشره و امثال اینها و ضعف باه و سقوط اسنان و تخدر و کسالت و جبن و خیالات فاسد و شیطانیه و سوء فکر و اندا ختن خود و جهال را بسوی عقیده و اباحت و زندقه و ترک عبادات و غیره و بعضی ازان معاجین مسازند و میخورند و بعضی برای اصلاح و تقلیل بس آن در شیر جوش میدهند و آن شیر را ماست میسازند و کره آنرا گرفته در ترا کیب استعمال مینمایند و بعضی بر شیر آنرا کرده استعمال مینمایند نمیزده من آنرا با دواء دیگر داخل مینمایند و بعضیکه بسیار قوی مخوا هند قدری از چرس آنرا داخل در ترا کیب میکنند مانند معجون شرزه جاتی که مشهور و بشمرزا دخانی است که از دکهن ساخته احیانا میآورند که یک حبهٔ آن سکر بسیار میآورد و جز و اعظم آن روغن بنگ و چرس و ادهان و جواهر مخدای قوی مثل دمسکر دیگر است

* قنبرا * بضم قاف و سکون نون و ضم باء موحده و فتح راء مهمله و بلغت عامی قنبره است و جمع آن قنابر بفتح قاف و کسر باء موحده و بعربی ابوالملیح و بفارسی چکاوک و چچو زوالک نیز و بیونانی بردالوس و بریدالوس و بلاطینی کا ریمه نامند * ماهیت آن مرغی است از جملهٔ عصافیرا ز گنجشک اندک بزرگتر و خوش منقار و خوش آواز و بر سر آن کاکلی و تاجی مانند طاوس و ماده بی تاج و بهترین آن جوان فربه آن و وجه علیحده ذکر نمودن از عصافیر اختصاص آن باسم خاص است و شربت آن بدان

است * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن اسفیدباج و مرقهٔ آن ملین طبع و گوشت آن حابس و همچنین گوشتاب و لحوم سائر عصافیر و این اقوی از آنها است و مداومت کباب آن صالح الغذا و جهت صاحبان قولنج و اوجاع مثانه نافع و محرق مجموع آن جهت ذات الجنب و وجع فؤاد بسیار موثر مضر محرورین مصلح آن کاسنی با سرکه و میوهای ترش و با روغن بادام استعمال نمودن است

* قنبیط * بضم قاف و فتح نون مشدده و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و طاء مهملهٔ مشاله بفارسی کلم رومی و کلم کرد نامند * ماهیت آن نوعی است از کرنب و وجه علیحده ذکر نمودن آن اختصاص معروف بدان بودن است نزد عوام و اهل شام و بغداد مشهور به بیض العیا است برگ آن شبیه ببرگ چغندر و از آن عریضتر و ضخیم تر و سبزی آن باغبریت و سرمئی رنگ و طعم آن با تلخی و شیرینی آمیخته و در وسط آن ساقی و بر بالای آن جمهٔ آن و بر اطراف آن برگها درهم مجتمع بشکل کله و در رنگاله در موسم زمستان تخم آنرا از فرنگ میآورند هر سال تازه میکارند بسیار خوب و لطیف و سفید و مجتمع و نازک ولذیذ میباشد و هرچند هوا سرد تر باشد بهتر میشود و بتعهد و تربیت بهتر و سفید تر و لطیف تر میگردد و بعضی مردم در وقت کوچکی برگهای آنرا درهم میبندند و در هنگام نزدیک بکمال رسیدن دیگچهٔ سفالی که بهندی هاندی نامند معکوس بر بالای آن میگذارند که کلهٔ آن در جوف آن بگنجد و آفتاب و شبنم بدان نرسد که آنرا فاسد سازد و ساق آنرا از نصفه بیشتر بگل میگیرند و بدان آب همیشه میدهند خوب و لطیف و بالیده میگردد و بقوت زمین و خوبی تخم بهتر میگردد و بهترین آن تازهٔ سفید و رنگ بازرد رنگ نازک خوب درهم پیچیدهٔ آنست و نوع قسم دیگر از این میشود در برگ و ساق و قبه همه مشابه بدان الا آنکه برگهای خارج آن اندک بزرگتر و عریضتر و تیره تر و رنگ و ساق برگ آن بنفش مائل بسرخی و رنگ برگهای قبهٔ پیچیدهٔ آن سرخ تیره مائل به بنفشی است و بهترین این نیز تازهٔ خوشرنگ نازک و خوب درهم پیچیدهٔ آنست * طبیعت آن مرکب القوی با رطوبت مائیهٔ غلیظه و حرارت مفتحهٔ لطیفه و مادهٔ ارضیهٔ کثیفه و گفته اند گرم در اول و خشک در دوم است * افعال و خواص آن با قوت مفتحه و محلله و مبهیه و نفاخه و مدر بول و مولد خون سوداوی مکرر و مضعف دماغ و مضر محرورین و ردی الغذاء و نفاخ و مسدد و محدث نفخ در حوالی پهلو و شکم و با لخاصیت محلل خمار و مسکن آن و اکثار آن مولد اخلاط سوداویه و امراض سوداوی و افکار رديه و خیالات فاسده و دیدن خوابهای مشوشه و مضعف دماغ و بصر بسبب تبخیر آن و آشامیدن مائیت آن مانع مستی و تطول طبخ آن جهت اوجاع مفاصل نافع مصلح مضار آن در آب جوشانیدن و آب آنرا مکرر ریختن و همراه پختن با گوشت فربه و روغن بادام و با زیت الانفاق و روغن گاو تازه بسیار بریان نمودن و با ادویهٔ حارهٔ لطیفه خوردن است و بیض آن نفاخ و مهیج فواق و زیاده کنندهٔ منی و معین بر جماع خصوصا چون بریان نمایند و با سرکه و زیت و آبکامه بخورند مولد سودا است زیاده از کرنب و تخم آن گرم و خشک و استعمال آن پیش از شراب یا با شراب مانع سکر و محلل خمار آن و مفسد منی است چون زن بعد از جماع با خود بردارد

* قنبیل * بکسر قاف و سکون نون و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام گفته اند معرب کنبیلای فارسی است و یا معرب کمبلهٔ هندی در ماهیت آن اختلاف است بسیار بعضی گفته چیزی است رملی سرخ رنگ که از آسمان فرود می آید با شبنم در بعضی بلاد و بعضی گفته اند که شیئی است که بر اراضی بادیه یمن می نشیند و با خاک ممزوج گشته بدان هیئت میگردد و بعضی گفته طینی است مانند طین معروف بطین الجلوذ که نزد باریدن باران ظاهر میگردد در خراسان و بعضی

گفته اند بزور رملی است ظاهرا آن سرخ و بعضی گفته اند تخم سرخس است و نواب حکیم معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که بیشتر از کوهستان ما بین هند و چین می آورند و از آورندگان استماع یافته که از درختی حاصل میکرده که آن درخت را میشناسند و بظن ایشان بزور آن اشجار است یا شبنمی که برانها می نشیند و آنچه محرر دیده آن است که مغز ثمر درختی است کوهی درخت آن شبیه بدرخت مهدر و برگ آن نیز شبیه ببرگ آن و از آن بزرگتر و خار دار و خارهای آن درشت و بلند و ثمر آن بشکل نارنجی و بر سر آن خاری و در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ میگردد و بعد کال رسیدن شکافته از جوف آن چیزی سرخ رنگ تیره برمی آید و بر زمین میریزد مردم آنرا جمع نموده برمیدارند و همان قنبیل است انچه غیر ممزوج بخاک است خالص و سبک وزن میباشد و انچه مخلوط بخاک و رمل است غیر خالص و سنگین والعلم عند الله تعالی

* طبیعت آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند و با قوت قابضه شدیده * افعال و خواص آن آشامیدن یک درم تا دو درم سائیدهٔ آن با ادویهٔ مناسبه مخرج اقسام کرم معده و امعا و حب القرع بقوت و مسهل رطوبات لزجه و اخلاط فاسده و جهت عرق مدنی و طلای آن نیز جهت امور مذکوره نافع تر و اعمال آن کهربا و شمع ارمنی و مضرش معده مصلح آن مصطکی و انیسون بدل آن ترمس و برگ کابلی مقشر و سکبینج الجروح والقروح والجرب والقوبا ذرور نرم سودهٔ آن مجفف قروح رطبه و التیام دهندهٔ جراحات وسعفه و جرب رطب و بثور رطبه وحکه و لا سیما بروغن گل و یا روغن تخم ناکیسر بتخصیص سعفه و جرب و قوبای اطفال و بدستور تدهین آن و خوردن اطریفل دوا و معجون آن و استعمال مرهم آن و اطریفل و دوا و دهن و مرهم و معجون قنبیلی در قرابادین مذکور شد

* قنطوریون * بفتح قاف و سکون نون و ضم طاء مهملهٔ مشاله و سکون واو و کسر راء مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی است و نزد بعضی یونانی و اصح آنست که معرب از قنطوریهٔ رومی است منسوب بقنطورس حکیم رومی جهت آنکه او اول کسی است که معرفت بدان بهم رسانیده و بسریانی اسکیغیلای و بیونانی ارمیطرون و بفارسی اربز و لونا و کریون نامند و گفته اند کریون اسم قنطوریون دقیق است و آن دو نوع است کبیر و صغیر و در آخر ربیع میروید *

* قنطوریون کبیر * که آن قنطوریون غلیظ و بیونانی قنطوریون طوما غا یعنی قنطوریون کبیر و بوقی نیز و لونای کبیر نامند

* ماهیت آن نباتی است ساق آن شبیه بساق حماض و خس و به بلندی دو ذرع تا سه ذرع با شعبهای بسیار از یک بیخ رسته و بر سر آنها قبها شبیه بقبهٔ خشخاش و مدور و طولانی و گل آن سرمئی رنگ مدور شبیه بصوف و تخم آن شبیه بقرطم یعنی تخم کافشه و با حرافت و برگ نبات آن شبیه ببرگ جوز و سبز و اطراف آن مشرف شبیه بدندانهای اره و بیخ آن سطبر طولانی تا بدو ذرع و صلب و سرخ رنگ و با رطوبتی سرخ برنگ خون و طعم آن مرکب از حدت و حرافت و اندک حلاوت و قبض و رنگ عصارهٔ آن نیز سرخ مانند خون منبت آن زمینها نیکه آفتاب بسیار بر آنها تابد و کوهستانها و تلها و بیشهها و قوت آن تا ده سال باقی میماند و نواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که قنطوریون صغیر کثیر الوجود است بارض ما یعنی بلاد فارس و آن بری و دو نوع است بری که بر زمینهای سهل هموار و تلها و بر اشجار میروید و گل آن سرخ رنگ مائل بنفشی است و بستانی آن نبات قویتر و بلندتر از بری و گل آن خوشبوتر و تلخی آن کمتر و در سائر احوال مساوی بری و لیکن گل آن مختلف الالوان و عامهٔ اهل شیراز آنرا گل میخک و گل قرنفلی نامند و گل آن تا قریب به نه ماه میماند و بیخ آن در زمین باقی میباشد و در ایام ربیع از سر نو از همان بیخ میروید و بیخ بری آن در زمین باقی نمیماند بلکه هر سال از سر نو در

واوائل ربیع میروید ودراوائل صیف گل وتخم میآورد وقوت آن تا ده سال باقی میماند * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک ودرسوم نیز گفته اند وعصارهٔ بیخ آن قویتر از سائر اجزای آن مستعمل * افعال وخواص آن محلل وقابض وجالی وبحسب اختلاف طعوم بیخ آن از ان افعال متضاده صادر میگردد ادرار طمث واخراج جنین مرده وافساد زنده واخراج آن وتفتیح سدد وتنقیهٔ دماغ وسینه وامثال اینها از افعال حرارت که صادر از حدت وحرافت آنست وحبس نفث الدم وانند مال جراحات که از افعال برودت که بسبب قبض آنست وگفته اند چون لحم مقطوع را با آن طبخ دهند مجتمع میگرداند اعضاء الصدر والغذاء والنفس جهت ضیق النفس وعسر آن وربو وسرفهٔ کهنه ونفث الدم مزمن ودرد پهلو ومغص ورفع سدهٔ کبد وطحال وقولنج بلغمی واستسقا ویرقان وصلابت کبد وطحال وادرار بول وحیض وعسر ولادت واوجاع رحم وفسخ عضل وعصب وقتل واخراج دیدان نافع وفرزجهٔ آن جهت ادرار طمث واخراج جنین مونر الجروح والقروح والنواصیر ضماد تازهٔ آن بتنهائی وخشک آن بتنهائی وبا مراهم جهت الزاق وچسپیدن زخمهای تازه والتیام وختم جراحات تازه وردیهٔ کهنه وعمیقهٔ غائره ونواصیر واوجاع عصب وفسخ آن وکسر اعضاء وعرق النساء بغایت قوی الاثر ود رسائر افعال قریب بقنطوریون صغیر واز ان ضعیفتر مضر دماغ مصلح آن عسل وشیرینیها مقدار شربت آن تا ده درم واگر تپ نباشد با شراب والا با آب بدل آن حضض وقنطوریون دقیق وعصارهٔ حب آن جهت امراض مذکوره نافع وشیخ ابن بیطار نوشته که انچه در بلاد لوقیا میشود عصارهٔ آن را گرفته بجای حضض استعمال مینمایند *

* قنطوریون صغیر * که آنرا قنطوریون دقیق وبیونانی فطوریون طولیطون بمعنی قنطوریون دقیق وقنطوریون طرمقرون یعنی قنطوریون صغیر وبعضی آنرا ماسون مشتق از ملیس که بمعنی آب ایستاده است نامند جهت آنکه اکثر منبت آن کنار آبهای ایستاده است ودر بطائح نیز میروید وبفارسی لوفای خرد وگریون نیز گویند * ماهیت آن نباتی است که بر کنار آبهای ایستاده ودر بطائح میروید نقل رنگشبر وزیاده برآن شبیه بافاریقون که فودنج جبلی نامند وساقهای آن از یک جا او برشاخ وبرگ آن شبیه ببرگ سداب وگل آن سرخ مائل ببنفشی شبیه بگل شبو وازان کوچکتر وثمر آن مانند گندم مستعمل وجمیع اجزای آن بسیار تلخ وبا اندک تمضی وبیخ آن کوچک وبی منفعت بخلاف بیخ نوع کبیر وسائر اجزای آن مستعمل ونازهٔ آن اندک خوشبو وشاخهای آن سفید مائل بزردی وقوت آن تا ده سال باقی میماند واز نباتات ربیعی است ودر آخر ربیع میروید * طبیعت آن درسوم گرم وخشک * افعال وخواص آن لطیفتر وقویتر از نوع کبیر در جمیع افعال وساق وبرگ وگل آن قویتر از عصارهٔ آن ومجفف وبی لذع ومفتح ومسهل ومنقی وجاذب از اعماق بدن ومفاصل وامثال ادویهٔ چینی را منفعت بسیار است اعضاء الراس والعصب والصدر والغذاء والنفض والسموم وغیرها آشامیدن مطبوخ ده مثقال آنکه در هفتاد مثقال آب طبخ نمایند تا بنیمه رسد وبمالند وصاف کنند وبا شکر وامثال آن بنوشند جهت تنقیهٔ دماغ واعصاب وصرع وعسر نفس ونفث الدم واسهال مرهٔ صفرا وسودا وزردآب وبلغم لزج مخاطی وامراض بلغمی واوجاع مفاصل وفسخ عضل وتفتیح سدهٔ جگر وطحال ورفع قولنج بلغمی وتحلیل صلابت طحال وضرر سموم هوام خصوصا عقرب نافع ودو درم آن جهت رفع حمیات وبا شراب جهت نفث الدم وذات الجنب بارد وبا ماء الاصول جهت اوجاع ظهر ومفاصل وعرق النسا وتطول با آب مطبوخ آن دافع گزازوید سنور بخور آن واحتقان با آب مطبوخ بنجدرم آن با روغن کنجد وبدستور برماد آن جهت عرق النسا واوجاع ظهر وقولنج ببعد براى آنکه مخرج اخلاط مراریه وسوداویه وبلغمیهٔ لزجه است وافراط عمل آن مردی

قنطوریون صغیر

چوله ودرتنکابن وارموک وبمازندرانی وارمچی وبترکی کرنپی وبهندی ساهی وسارسل ومهی نیز نامند وماده آنرا
بعربی قنفذه وجمع آن قنافذ * ماهیت آن حیوانی است موی بدن وپشت آن بلند مانند خار وچون بخشم آید سر خود
را فرو کشد ومجتمع کردد مثل دستهٔ خاری شود وخود را حرکت دهد از میان آنها خارها بقدر یکشبر وکم وبیش چیزی مانند
تیر جدا کردد وبر آید با اندک آوازی واکر ببدن کسی برسد اندک زخم نماید وسه قسم میباشد بری وجبلی وبحری بری
آن کوچک بمقدار کربهٔ کوچکی وجبلی آن بزرک بمقدار سک متوسطی وخارهای آن بلند وابلق تا بیک شبر وزیاده بر آن
نیز واین را دلدل نامند وقنفذ بحری نوعی ماهی است که نصف اعلای آن شبیه بقنفذ ونصف پائین آن شبیه بماهی ودر بدن
آن موی است مانند موی حیوان ونرم وبعضی کفته اند صدفی است واصلی ندارد واز مطلق آن مراد قنفذ بری است
وبهترین آن کهنهٔ بزرک آنست ودر جزیرهٔ از جزائر زیر باد کویند جزیرهٔ جاوه است که بتاریه نیز نامند ودر جوف
بعضی قنفذها فادزهر می تکون می یابد مانند آنکه در جوف بزکوهی وکاو ومیمون وغیرها واهل آن جزیره شصت هفتاد
سال میشود که پی بدان برده اند واز جوف آن برمی آورند وآن بزرک وکوچک نیز میباشد بزرک آن بمقدار بلوطی
واندک کوتاهتر از آن وسطبرتر وکوچک آن بقدر جوز بوا کوچکی وطعم آن بسیار تلخ وچون در آب کذارند زمانی
آب را بسیار تلخ میکرداند وآن آب مستعمل در انواع حمیات وجاع بارده وتحلیل ریاح وامثال اینها از امراض
بارده رطبه ومحتمل که محل تکون آن زهرهٔ آن باشد وبیان آن بتفصیل در بادزهر در حرف الباء مع الالف ذکر یافته
* طبیعت آن کرم وخشک در اول دوم * افعال وخواص بری آن کوشت آن مجفف ومحلل قوی ومانع انصباب
مواد باحشا وبدستور کباب خشک آن ورماد محرق آن جالی ومحلل ومجفف اعضاء الراس والمفاصل والنفس والغذاء
والنفض کوشت مملح آن باسکنجبین جهت درد سر وباد وبأدویهٔ مناسبه جهت فالج وتشنج وامراض عصب وداء الفیل واستسقا
اکر با تپ نباشد ودرد کرده وغیر مملح آن جهت رفع سوء مزاج وسل وبول در فراش اطفال وغیر اطفال حتی آنکه
ادمان اکل آن باعث عسر البول است ومقوی باه مرطوبین ومبرودین وکباب خشک کردهٔ آن در آفتاب جهت استسقا
وآشامیدن پوست محرق آن با شراب جهت فالج وباسکنجبین جهت توبیخ لحمی الاورام والبثور والجروح والقروح لحم آن
جهت خنازیر وجذام وتحلیل غدد وعقدهای صلب وفسخ عضل شرباً وضماداً ورماد پوست محرق آن جهت قروح
وسخه وخوردن لحم زائد وتجفیف قروح وجروح جهت آنکه جالی ومنقی ومجفف است وبدستور آشامیدن کوشت خشک
کردهٔ سائیدهٔ آن جهت جذام وبخور آن نیز الزینة لطوخ رماد آن رافع کلف خفیف ونمش وبازفت جهت داء الثعلب
وباادویهٔ مناسبه جهت جرب واغتسال بدان جهت قروح سر ولحمی و السموم خوردن لحم آن رافع حمیات مزمنه
ونهش هوام وسائر سموم ونیم درم از محرق پوست آن جهت تپ ربع مجرب المضار اکثار آن مفسد مزاج معده وکبد
ورنک رخسار مصلح آن مهرا پختن آن با آب ومطنجن نمودن آن با روغن بادام یا شیرج وباسرکه وکاسنی خوردن است
ومرارهٔ آن کرم وخشک وجالی ومجفف واکتحال آن رافع بیاض عین وطلاء آن مانع انتشار قروح در بدن وجهت جذام
نیز نافع وچون با موم بسرشند وزن بیاشامد ویا حمول نماید جهت اخراج جنین میت موثر

* دلدل * یعنی قنفذ کبیر جبلی که آنرا سهمی نیز نامند جهت آنکه تیرمی اندازد چنانچه ذکر یافت خوردن کوشت آن
جهت نقرس عظیم النفع وبدستور ضماد آن وطلاء خون آن جالی کلف وزائل کنندهٔ وسخ بدن وحمول آن مدر حیض

وگفته اند که از بهار دلدل مار و هوام میگریزند و نزدیک آن نمیروند و قنافذ با مار خصومت مینمایند و مار را میکشند
بدین قسم که کمر مار را بدهن گرفته سر را باندرون میکشند و خارهای بدن خود را ایستاده میکنند و هر چند مار اضطراب
میکند و زیاده خود را ببدن او میزند زیاده مجروح میگردد آخر الامر سست شده می افتد و میمیرد و لهذا مار از آن
گریزان است جابر بن حیان الصوفی در کتاب خواص کبیر گفته که گوشت قنفذ بری جهت عسر البول نافع است بدین قسم
که آنرا ذبح نمایند و پوست آنرا بکنند و گوشت آنرا در آفتاب خشک نمایند آن مقدار که توان کوبید و یا براده نمود پس
بگیرند از کوبیده و یا برادهٔ آن مقدار درم و مثقال یا سه مثقال و در شراب حل کرده بیاشامند بزودی شفا یابند و چون
بسوزانند قنفذ را و نرم بانوشادر سحق نمایند تا آنکه قریب بانحلال گردد پس با عسل منزوع الرغوه سرشته بر داء الثعلب
و داء الحیه بمالند بزودی زائل گرداند و موی برویاند و جهت قوبا نیز نافع که سرگین آنرا با زیت حل نموده بر قوبا طلا نمایند
بعد مالیدن قوبا بخطارون بقوتی که سرخ گردد و طلای محرق آن با دهن الآس و یا غیر آن جهت رویانیدن موی در هر
موضعیکه خواهند مؤثر و طلای پوست سوختهٔ آن با خردل و عسل سرخ منزوع الرغوه بر سر جهت درازی موی و منع تشقق
و اسقاط آن و جهت داء الثعلب و داء الحیه نیز و گر بجای موی آن موی سیاه برویاند مکرر طلا نمایند و آشامیدن طحال خشک کردهٔ
مسحوق آن با شراب جهت اذابت طحال مجرب چنانچه شخصی که طحال داشت طحال آنرا بریان نموده خورد بعد سه ساعت
عرق بسیاری نمود و دردی در جوف آن بهم رسید و پس از یکساعت بول بسیاری کرد مقدار دو رطل یا زیاده و شفا یافت
از آن علت باذن الله تعالی و مرارهٔ آنرا چون اخذ نمایند و زهرهٔ آنرا برآورند و با سرمهٔ خراسانی نکو سحق کنند اکتحال
بدان زائل کنندهٔ بیاض عین است بزودی و طلای زهرهٔ خشک کردهٔ آن رافع برص تازه و چند مرتبه و با کبریت جهت برص
کهنه و طلای زهرهٔ خشک کردهٔ کوبیدهٔ آن با شراب سرشته و اقراص ساخته و خشک نموده و عند الحاجت با سرکه سوده جهت
بواسیر دائمیه مجرب و در ساعت قطع خون آن نماید حکایت شیخ الرئیس قدس سره در کتب شفا نوشته که قنفذ مشتاقند تقلب
وگردش اهویه را پیش از وزیدن آن و آنجا و لهذا راه خانهٔ خود را از اطراف مسدود مینماید و از طرف مقابل آن میگشاید در
در حر و برد نیز چنانچه شخصی از اشخاص انسانی بدان واقف گشت و حجری یعنی خانهٔ برای قنفذی در خانهٔ خود ساخت
بنحوی که دیگری بران مطلع نگشت و آن قنفذ راه خانهٔ خود را تبدیل مینمود نزد تبدیل اهویه و حر و برد و آن شخص برسبیل
کرامت بمردم اخبار می نمود و مردم مستبعد میشمردند و قدر و منزلت او پیش ایشان عظیم بود با آن خلط و لحم بحری آن
لطیفتر از بری و نیکو است برای معده و تقویت آن و تلیین بطن و ادرار بول و محرق پوست آن جهت جرب و قروح سر مفید *

قندس

* قندس * بضم قاف و سکون نون و ضم دال و سین مهملتین اسم کندش است و در حرف الکاف مع النون انشاء الله تعالی
خواهد آمد و سگ آبی بلغاری را نیز نامند که خصیهٔ آن جند بادستر است و پوست آنرا بر مبلا آورند و از آن فرو و فروش و البسه
وغیره میسازند * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن پوشیدن آن زائل کنندهٔ برودت و ریاح از بدن
و جلوس بر آن جهت نقرس نافع است

* فصل القاف مع الواو *

قوطولیدون

* قوطولیدون * بضم قاف و سکون واو و ضم طاء مهمله و سکون واو و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم دال مهمله
و سکون واو و نون لغت یونانی است و نیز بیونانی توما لیون و اهل مغرب زلالف الملوک و بشانق و اذان القسیس نامند جهت
آنکه برگ آن شبیه بپیاله است که بیونانی تطولی نامند و گفته اند که نوعی از قدح مریم است و آن نوعی از حی العالم است

وگفته اند نوعی از ابرون است وبعربی کاسات خوانند جهت آنکه برگ آن شبیه بکاس است * ماهیت آن نباتی است برگ آن مستدیر با اندک تجویفی وساق آن کوتاه وتخم آن متصل بساق ودر اطراف آن وبیخ آن مانند زیتونی وبا تندی وتلخی * طبیعت آن مرکب القوی وبیخ آن گرم وخشک * افعال وخواص آن قابض ورادع وجالی ومحلل اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن برگ آن مسکن التهاب معده وباشراب وعسل رافع تومیج بدن وبیخ آن مفتت سنگ مثانه ومدر بول الاورام والجروح ضماد برگ آن محلل اورام ومسکن حرارت معده واحشا ورافع شقاقی که از برودت هوا بهم رسیده باشد وضماد عصارۀ بیخ وبرگ آن محلل ورم وزخمها وباشراب وسیع کنند ۀ لقمه جراحات است وازادویۀ مجهولة الماهیت است

* قوقی * بضم قاف وسکون واو وکسر قاف ویا * ماهیت آن حیوانی بحری شبیه بصورت انسان است در شکل وانفحۀ آن درقوت مانند جند بادستر * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن خوردن گوشت آن جهت صرع واختناق رحم نافع وفرق میان انفحۀ آن ومیان انفحۀ حیوانات دیگر آنست که چون آب بر انفحۀ حیوانات دیگر ریزند وبعد از زمانی آب آنرا برون آنرا بزودی انفحۀ آن ریزند بزودی آنرا ابکلا زد وآب کرد اند بخلاف انفحۀ حیوانات دیگر که این خاصیت ندارد *

* فصـــــــل القاف مع الهاء *

* قهوه * بفتح قاف وسکون ها وفتح واو وها اسم خمر غلیظ است ونیز بمعنی مشبع ومحکم است جهت آنکه چون آن خمر غلیظ است بزودی شارب خودرا سیر میکرداند وسکر آن محکم وقوی است والحال مصطلح نزد عامه ومراد از ان ثمر درختی است که در یمن وحبشه وبنادر به بهم میرسد وآنرا بن مینامند ودر حرف الباء مع النون بتفصیل ذکر یافت *

* فصـــــــل القاف مع الیاء *

* قیروطی * بکسر قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم راء مهمله وسکون واو وکسر طاء مهملۀ مشاله وبا لغت یونانی است که بعربی مشهور شده وبفارسی موم روغن نامند * ماهیت آن عبارت از موم گداخته در روغن است هر روغنیکه باشد از روغن گل یا غیر آن خواه ساذج از همان جزو باشد ویا مرکب از اجزای دیگر وبحسب اعراض مختلف میباشد ونسخ آن بتفصیل در قرابادین ذکر یافت *

* قیصوم * بفتح قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم صاد مهمله وسکون واو ومیم لغت عربی است وقیسوم بسین مهمله بجای صاد نیز آمده وبیونانی شوصرا وبرومی ارطاماسیا وا طمثا نیز وبفارسی برنجاسف وبلنجاسف بلام بجای را وبومادران نیز وبرتراسك وبشیرازی سر زردک وبهندی گندناو کندماریز نامند * ماهیت آن گفته اند برنجاسف جبلی است گفته اند دونوع میباشد نر وماده نر آن را شاخهای باریك وثمر آن کوچک شبیه با فسنتین وگل آن کمرنگ وکوچك تر از گل ماده وماده مایل بسفیدی وماده آن نباتی است ثمنشی مشاکل شجر مایل بسفیدی وشاخهای آن پربرگ وبرگ آن مشقق باریك شبیه ببرگ سداب وبرساق آن رطوبتی چسپنده وبرسر واطراف شاخهای آن گلی مستدیر زرد طلائی رنگ وخوشبوی وبا حدت وثقل وتلخ طعم وثمر آن مانند حب الآس ودر تابستان گل میکند گفته اند ماده آن برنجاسف ونر آن قیصوم است ونیز گفته اند نوعی از برنجاسف است نه خود برنجاسف وفرق میان هر دو آنست که از ساق برنجاسف شاخهای بسیار رمیر والبر قیصوم را ساق بی شاخ واکثر از یك ریشه یک ساق میروید وبرگهای آن مانند زنبق برساق آن رسته وبرگ متصل بیخ آن مفروش بر زمین ودر انتهای ساق آن قبۀ چتری که گل آنست وبا عطریت وثقیل الرائحه شبیه

مرانجه برنجاسف وزرد رنگ وطعم آن تلخ وباین مشابهت جمعی بغلط قیصوم را خود برنجاسف دانسته اند * طبیعت آن
در سوم گرم وخشک ودر اول گرم ودر سوم خشک نیز گفته اند * افعال وخواص آن قوت تحلیل گل آن زیاده از افسنتین
اعضاء الراس نطول آن جهت صداع بارد اعضاء الصدر والغذاء والنفض والمفاصل والسموم والحمیات آشامیدن مطبوخ
آن بتنهائی یا با ادویهٔ مناسبه جهت درد سینه وضیق النفس وقتل اقسام کرم معده وامعا واخراج آن وادرار بول وحیض
ورفع عسر البول وتفتیت سنگ گرده ومثانه وفسخ عضل ورياح مفاصل وعرق النساء مزمن وضرر ادویهٔ قتاله وار زحمیات
خصوصا ممزوج بدهن وبا شراب جهت دفع ضرر جمیع سموم ولسع عقرب ورتیلا شربا وضمادا وبا زیت پخته جهت تسخین
دماغ ومعده وازالهٔ برودت آن هر دو عضو ضمادا وحمول آن مخرج جنین وضماد آن جهت تحلیل اورام وانده مال
جروح تازه بدستور وضماد مطبوخ آن با سفرجل محلل اورام صلبة التحلیل الزینة ذرور آن وضماد سوختهٔ آن جهت نزف الدم
همه اعضاء وداء الثعلب وبا روغن بید انجیر وبا روغن ترب جهت سرعت برآمدن ریش موثر الخواص افتراش بان
وبدستور بخور آن گریزانندهٔ هوام مضر ربّه مصلح آن کثیرا وخشخاش مضر معده مصلح آن عسل وشیح مقدار شربت آن در
درم بدل آن افسنتین وبابونج وروغن آن که از برگ وگل آن مرتب نمایند جهت اکثر امراض باردهٔ عصبانیه را درار حیض
واسخان رحم وانضمام فم آن وتحلیل صلابات ورفع ارزحمیات نافع است

قیقهر بفتح قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح قاف وهاء وراء مهمله وقیقهن بنون بجای را وقنقهر بنون بجای یا وقینقهر
بزیادتی نون مفتوح بعد از یا نیز آمده لغت یونانی است وبعربی شجر وبفارسی لعل معبری وبهندی رال زرد مونه نیز نامند
* درماهیت آن اختلاف است وانچه بتحقیق پیوسته آنست که صمغ درختی است که در هند وبنگاله بیشتر بهم میرسد فی
الجمله شبیه بسندروس ونرم ورخوکه زرد سا ئیده میشود وباندک حرارتی که از آتش بدان رسد گداخته گردد حتی آنکه
آفتاب تند نیز آنرا نرم میسازد وکریه الرائحه فی الجمله شبیه برائحهٔ قیر ویا زرد ممزوج با موم وقبل از کد از قطعهای آن اکثر قلمی
اندک پهن سفید مائل بزردی بعضی اندک تیره وبعد از کد از سیاه رنگ میباشد وکوبیدهٔ آن سفید شکری رنگ وبد طعم وبا اندک
غروریت است وگویند از زیر پوست درخت کهنه سکوه که هال نیز گویند بر میاید ودر حرف السین درسکوه مذکور شد * طبیعت
آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن محلل وجالی ومدمل اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض منقی
دماغ وبا ماء العسل جهت صرع وربو واستسقا وادرار طمث وآشامیدن یکدرم آن سه روز تا پنج روز متوالی با سکنجبین
ویا با آب فراح جهت تحلیل صرز ولاغر گردانیدن بدن موثر مقدار شربت آن ربع درم استعمال آن جهت تقویت باصره
ورفع آثار چشم وسنون آن جهت درد دندان وتساقط آن الجروح والقروح والجرب والقوبا ضماد وطلای آن منقی آثار قروح
وجروح بزردی ومراهم آن جهت التیام جراحات وقروح تازه وکهنهٔ مزمنه وعمیقه وزخم جدری وسوختگی آتش
وناصور نافع وبدستور روغن آن ونیز روغن آن جهت جرب رطب وقوبا مجرب وروغن ومرهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافته

* باب بست ودوم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها کاف است *

* فصـــــــــل الکاف مع الالف *

کاث بفتح کاف والف وثاء مثناة فوقانیه بفارسی نام نوعی برنجی است که در شوشتر که بعربی تستر گویند زراعت
مینمایند وگویند یکسال که آنرا زراعت نمودند تا هفت سال ثمر میدهد وهرسال احتیاج بزراعت تازه ندارد ونیز نام دوائی

است که بلغت هندی مشهور بکتهه است * ماهیت آن صمغ و این درختی است که آنرا بهندی کهیر نامند و آن درختی است بسیار عظیم و چوب آن سرخ جوهردار و بسیار صلب و خاردار و شاخهای آن پراکنده و بر آنها شاخهای باریک و بر شاخهای باریک آن در دو صنف مقابل هم برگهای بسیار ریزه طولانی شبیه ببرگ تمر هندی و طریق اخذ آن آنست که تنهٔ درخت آنرا جابجا زخم میزنند از آن رطوبتی برمی آید و منجمد میکردد میگیرند و بهترین آن آنست که خود بخود از درخت برآید مانند صموغ دیگر و آن دو نوع میباشد یکی سفید رنگ که آنرا بکهرا کتهه نامند و این اکثر دراد و به مستعمل و دوم سرخ رنگ و این بیشتر ماکول با برگ تا نبول و این را نیز صاف مینمایند زیرا که بیشتر آمیخته بخاک و رمل میباشد و آنرا حبوب یا اقراص ساخته خالص و یا با اندک مشک و عنبر و طباشیر و ادویهٔ دیگر اولا مشک و عنبر عند الحاجت برای خوشبوی دهن تناول مینمایند و این را کهر ولی بخفای ها وکرولی بدون ها مینامند و آنرا صمغی نیز میباشد سرخ رنگ اندک براق * طبیعت آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن قابض و مجفف و حابس و رادع سنون آن جهت استحکام لثه و عمور و قلاع دهان و با غرا غر و مضمضه ها نیز و ذرور و طلای آن مجفف جراحات حاره خصوصا جراحت حادث از نوره و آب در یا ی شور و مطبوخ آن دافع کرم شکم و جهت یرقان و جذام و فساد خون و جریان منی و کثرت احتلام و قروح امعا و مجاری بول و حرقت آن و برص و تپهای حاره و دماميل و بثور شربا و طلاء مفید و اکثار آن مولد سنگ کرده و مثانه و مضعف باه مصلح آن مشک و عنبر و صمغ آن جهت حبس البول و اسهال بسیار مفید شربا و چوب درخت آن جهت اسهال و حبس البول و امراض مذکوره شربا موثر است *

* کاذی * بفتح کاف و الف و کسر ذال معجمه و یا و بدال مهمله نیز آمده لغت عربی اهل یمن است و گفته اند لغت هندی است و بعربی آنرا کادر نامند و نیز بهندی کیورا و نوع کوچک آنرا کبنکی گویند * ماهیت آن نباتی است کثیر الوجود در بلاد عمان و یمن و هند و دکهن و بنگاله و زیر باد است و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت نخل و کوتاه تر از آن و پراکنده و غیر موزون و ساق و شاخهای آن برگره و خاردار و بپیچیده و برروی زمین و برگهای آن باریک بلند از برگ نخل و نارجیل باند تر و عریضتر و نرم تر و اطراف آن مشرف و خاردار مانند دندانهای اره و باریکتر از آن مانند خار و در ورد و رازهم و در زیر باد است از برگ آن مانند آنکه از برگ نخل فروش و جای نماز و غیره میبافند نیز میبافند نرم تر و بهتر میباشد و گل آن که طلع نامند شبیه بندرهٔ بزرگ یعنی خندروس با برگهای تو در تو و اطراف برگها نیز خاردار و رنگ آنها سفید مائل بزردی و خوشبو خصوص برگهای درونی که سفید تر و لطیفتر و خوشبو تر است و در وسط آن خوشهٔ مانند خوشهٔ کفرا و بسیار نرم تر از آن و بر گرد و آن گرد و جرم خوشهٔ آن نیز بسیار خوشبو و گل نوع کوچک آن که کبنکی نامند کوچکتر و خوشبو تر و لطیفتر از کیورا و در اسد و سنبله گل میکند و تا میزان میماند و از برگ گل آن عرق میکشند مانند عرق گلهای دیگر و آن عرق خوشبو فی الجمله شبیه ببوی بید مشک میباشد در اول و هله تند تر و اندک باحدت خصوص مکرر آن و عطر آن نیز بسیار خوشبو و لذیذ میباشد و چون دهنیت چندان ندارد یا برادهٔ صندل و یا با عطر صندل ضم مینمایند که برگ آنرا با برادهٔ صندل عرق میکشند و عطر آنرا از روی عرق بعد سرد شدن میگیرند و یا از آن عطر را در ته قابله و مشربه میریزند و بران عرق گل تازه میکشند و عطر آنرا از روی عرق برمیدارند و همچنین هرچند زیاده تکرار نمایند خوشبوتر میگردد و یا آنکه اولا عطر صندل را در ته قابله میریزند و بران عرق گل کاذی میکشند و عطر آن را برمیدارند و بدستور تکرار عمل مینمایند

زهراب برگ گل آن که در آب بجوش میدهند و مالیده آب آنرا با قند بقوام میآورند نیز خوشبو میباشد و شراب آب بیخ و تنهٔ تازهٔ آن و یا خشك نیمکوفته در آب خیسانیده آنرا با شکر و یا قند بقوام می آورند و آنرا ثمری میباشد شبیه بانناس در شکل و ظاهر آن صیقلی و باطن آن خشبی و غیر ماکول و این ثمر بیشتر در کاه یهای حوالی آدینه و سواحل دکهن بهم میرسد

* طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشك و بعضی معتدل مائل بحرارت و یبوست دانسته اند * افعال و خواص آن مفرح و مقوی دماغ و دل و حافظ حواس و اعضا و رافع خفقان و اعیا و ماشرا و جدری و حصبه و بثور و جرب و حکه و مسکن دردهای عصب و جذام را نیز نافع گفته اند و عرق و شربت آن جهت امراض مذکوره بهترین دوائی است و اهل هند را عقیدهٔ آنست که در موسم آبله هر که آبله بر نیاورده باشد چند روز متوالی عرق و یا شربت آنرا و یا مربای آنرا بنوشد و بخورد یا بامر بها شامل آبله برنیاورد و اگر برآورد چند دانه تا بهشت نه دانه و شاید این مبالغه باشد و لیکن مخفف عوارض آنست خصوصاً که با عرق نیلوفر و خبه سنکشو نمود ه بنوشند و در ایام ظهور آبله نیز مؤثر است و رب آن نیز جهت امراض مذکوره نافع و دهن آن مقوی حواس و مفرح و سرور آورنده و مانع اعیا و رافع خفقان و مستحکم کنندهٔ اعضا و بار شما و تمر لغا که شکوفهٔ آنرا قبل از آنکه خوب شکفته گردد در روغن کنجد انداخته و تا چهل روز در آفتاب گذارند و در یمن اگر دو سه مرتبه شکوفهٔ آنرا تبدیل نمایند مانند روغن گل و بابونه اقوی میگردد و ذرور کود آن در گوش اطفال مسکن درد آن والتیام دهندهٔ قروح و مجفف رطوبات مستخرج از آن و در فرج باعث نرمی و خشکی و تنگی آن و ذرور رماد کستر چوب سوختهٔ آن جهت التیام جراحات مجرب و ادهٔ آن مقوی دل و جگر بدل آن صندل سرخ و بوزن آن چوب بقم گفته اند و رب و شراب آن بانتهای عرق و عطر آن در رقاد باد بن کبیر ذکریافت صاحب اختیارات بدیعی نوشته که در کرم میرات شبر از درخت گل و بسیار است و آنرا گل کبدی نامند بوی بسیار خوش دارد تا انجا که بامهٔ که بوی آن بگیرد و تا روزیده کرد دبو از آن زائل نشود والله یعلم شاید او را شبهه شده باشد *

* کاشم * بفتح کاف و الف و کسر شین معجمه و میم لغت عربی است و گفته اند لغت فارسی است و بیونانی قنالمون ولیفستیقون ماسالی و لیفطیفون و بسریانی نیلی قنبار و برومی کملاون و گفته اند انجدان رومی است و تخم آنرا بفارسی گل برنامند و گفته اند بزعم بعضی متأخرین نوع رابع سیسالیوس است که بیونانی طوربین نامند * ماهیت آن تفلیسی گفته نباتی است زرد رنك شبیه با انجدان و ابن بیطار و بغدادی گفته اند کاشم رومی نباتی است منشی کوچك ساق آن با رنك شبیه بساق شبت و پرگره و برگ آن مانند برگ اکلیل الملك و نرم و نازك و خوشبو و برگهای اعلی ساق آن بارنگ تر و پرشکاف تر از برگهای زیرین و آخر ساق آن چتر دار و ثمر آن سیاه مصمت اندك طولانی از زیانه بالیده تر و تند طعم و با عطریت و بیخ آن شبیه به بیخ انجدان و خوشبو و مستعمل تخم و بیخ آنست و خوشبوترین و تندترین سائر اجزای آن و بهترین آن تازهٔ تند طعم خوشبوی آنست و قوت آن تا سه سال میماند * طبیعت آن در سوم گرم و خشك * افعال و خواص آن مفتح سدهٔ جگر و محلل ریاح و منضج خلط خام اعضاء الصدر و جهت سرفهٔ بارد رطب و ربو و عسر نفس اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و هاضم غذا و محلل نفخ و کاسر ریاح و مسهل اقسام کرم معده و امعا و حب القرع و مخرج آن و رافع رطوبت معده و اوجاع باردهٔ رطبه و قراقر و رافع سدهٔ کبد و استسقا و محلل خون منجمد در معده و مثانه و مدر بول و حیض و مخرج جنین و معین بر حمل السموم تریاق سموم بارده و لسع هوام سمی بارده امراض العصب و المفاصل طلای آن جهت فالج و اوجاع ظهر و عرق النسا و سائر امراض باردهٔ رطبه مقدار شربت آن یك درهم و در استسقا دو درم با آب گرم و اهل روم بجای فلفل داخل اطعمه

میکنند و بسیار ملطف لحوم است خصوصاً لحوم طیور آبی ولیکن باید که مرق لحم آنرا گرماگرم نیاشامند که بخار آن باعث صداع دماغ حار است بلکه بعد ازان که بخار آن زائل شده باشد مضر محرورین مصلح آن خیسانیدن در سرکه و باشامیدن سرکه بالای آن مصدع محرورین صداع غیر دائم بلکه سریع الزوال مصلح آن بوئیدن کافور باگلاب مضر مثانه مصلح آن رازیانه و تخم خیارین نیز گفته اند بدل آن بوزن ربع وزن آن زیرهٔ سفید و بوزن آن تخم کرفس جبلی و تخم زردک بری نیز گفته اند *

کافور بفتح کاف والف وضم فا وسکون واو و راء مهمله * ماهیت آن صمغ درختی است که در زیرباد و در جزیرهٔ مسمی بهماچین بهم میرسد و آن درختی عظیم میباشد و چوب آن سفید رنگ و رخو گویند در گرمی هوا اکثر پلنگ و مار در مجاور درخت آن میباشد و آبیکه ازان درخت در حین قطع میچکد مسمی بماء الکافور و دهن الکافور است و در نهایت تندی رائحه و غلیظی و مائل بسرخی و کافور اقسام میباشد یکی ریاحی بکسر راء و فتح یاء مثناة تحتانیه و بباء موحده نیز آمده و الف و کسر حاء مهمله و یاء نسبت و در وجه تسمیهٔ آن گفته اند بسبب تصاعد آن با ریاح است از کمال لطافتی که دارد و بعضی گفته اند که ریاح نام پادشاهی است که اول آنرا یافته بود و یا در عصر او یافته اند و بنام او اشتهار یافته و این را بهندی بهیم سینی نامند و آن حبوب شبیه بمصطکی میباشد که خود بخود از باطن آن درخت جوش خورده بظاهر بروز میکند مانند صموغ دیگر و این اعلای همه اقسام است و چون گرمی بدان رسد و باد و آفتاب کند ارند نرم و گداخته میگردد و قلیل الوجود تر از سائر اقسام و بعضی گفته اند که بعضی مواضع تنه درخت آنرا میخراشند و تیغ میزنند رطوبتی که بر می آید و منجمد میگردد کافور است و بعضی گفته اند که شبنمی است که بر درخت کافور می نشیند و منعقد میگردد مانند ترنجبین و شیرخشت و رنگ اینها همه سفید نباتی میباشد قسم دوم قیصوری گفته اند منسوب ببلد قیصور است و آن نیز شبیه بصمغ و سفید صفائحی صاف شفاف میباشد و از جوف درخت آن برمی آورند چنانچه شیخ الرئیس قدس سره در مفردات قانون نوشته اما خشبه فقد رایناه کثیرا و هو خشب هش خفیف جدا و ربما اختنق فی خلله شیء من اثر الکافور و محرر نیز از بعضی ثقه شنیده که سالی چند تختهٔ ضخیم از چوب کافور از چین آورده بودند در بندر هوگلی که بندر بنگاله است و آنرا بریدند و ورق نمودند از جوف آن کافور برآمده و تجار آنجا میان خود ها قسمت نمودند و این نیز اعلی و خالص است و کمیاب و گفته اند در سالی که صواعق و زلازل و رجف بسیار باشد زیاده بعمل می آید و در سالی که کمتر کمتر و نهایت در ده سالی دو سه من طبی و یا تبریزی حاصل میگردد و آنچه در تحقیق پیوسته در اکثر بلاد چین و جزائر زیرباد ات و بعض بلاد فرنگ نیز بهم میرسد و بهترین همه آنست که در جزیرهٔ مسمی بهرنیو که واقع بر خط استوا بطول یکصد و سی درجه است بهم میرسد هم از جوف چوب درخت آن برمی آورند و هم از تنهٔ درخت آن بطریق ترشح مانند صموغ و مصطکی برمی آید و اخذ میکنند و هم از طبخ نمودن ریشهای درخت آن بعمل می آورند بهترین همه قسم اول است و بعد ازان قسم دوم و بعد ازان قسم سوم و درخت آن بسیار بلند مانند درخت دیودار میباشد و سفید رنگ و کم شاخ و برگ آن شبیه ببرگ مولسری و از برگ و پوست و چوب و جمیع اجزای آن بوی کافور می آید و اهل چین جزائر بلاد دیگر که در آنها کافور بهم میرسد بسبب خوبی کافور این جزیره از این جزیره میبرند و نیز شنیده شد از شخصیکه بسخن او کمال وثوق بود که از جوف چوب درخت دارچینی نیز قدری کافور بعمل می آید و از طبخ ریشهای درخت آن نیز قسم سوم گفته اند که از ریزهای چوب درخت آن از جوشانیدن بعمل می آورند و این تیره رنگ ناصاف میباشد و مشهور بکافور موتی است و اقسام دیگر نیز میباشد همه مجعول

مصنوع بعضی مصعد و بعضی غیر مصعد مصعد آن سفید لطیف شفاف و قطعها بزرگتر و مصنوع را بیشتر از هند و چینه که بندری است از بنادر چین به هند و قیاما بزرگ چوبی پرکرده میآورند و بوزن منها بمن هندوستان وارزان بها میفروشند و این اندک چرک رنگ است و گفته اند که مصنوع آن اکثر از برگ و بیخ درخت موز و چوب درخت کافور با چند دوای دیگر ترتیب میدهند و نیز شنیده شده که از موم سفید کافور میدو وزن دروغن گل یا بنفشه نیم وزن درهم حل کرده و سنگ رخام را ده وزن نمکوسحق نموده بران میپاشند و در میان نا اندک کافور اصلی ملایه مینمایند تا خشک گردد و ریزه ریزه نموده مانند کافور اصلی میسازند و چون خواهند کافور چرک را صاف نمایند طریقه آنست که شیر را جوش نمایند و گرم گرم در کاسهٔ شیشه ریزند و قطعهای بزرگ کافور را در ان اندازند و با انگشت بملایمت بمالند پس برآورند و در غربال موی پهن کنند تا خشک گردد و ریزهای آنرا در پارچهٔ نازک پاکیزه کرده در میان آن شیر پس بملایمت بمالند تا چرک آن زائل گردد پس بر روی آن غربال پهن کنند تا خشک گردد و امتحان خالص از غیر خالص بچند طور است یکی آنچه و بکه ذکر یافت دوم آنکه در ریح و یا برف گذارند و مستعمل مارند اگر مانند شمع مشتعل گشت خالص است والا مغشوش و سوم آنکه قطعهٔ شیشه را بر آتش گذارند و کافور بران ریزند اگر تمام آن گداخت و مرتفع گشت و باقی نماند چیزی خالص است والا مغشوش چهارم آنکه در پارچهٔ نان گرمی گذارند اگر عرق کرد و تر شد خالص است والا فلا پنجم آنکه اندکی از ان را بر شعیقه مالند اگر خنکی و سردی بسیار در چشم ظاهر گشت و آب از چشم برآمد خالص است والا فلا ششم آنکه رائحهٔ کافور اصلی شبیه برائحهٔ پوست ترنج و لیمو است با بوی خاصه که دارد بخلاف مغشوش و فی الحقیقت فرق مشکل است مگر آنکه شخصی با حدت ذهن و حدس صائب مکرر و مرد و راه بیند و باشد تا فرق تواند گذاشت و چون کافور زود هوا میگردد و تمام خصوص در ایام گرما و بلاد حاره طریق حفظ آن آنست که در ظرف شیشهٔ ضخیم سر تنگ با چند دانهٔ جو و فلفل در نموده سر آنرا خوب مستحکم بندند و بموم گرفته نگاه دارند و عند الحاجت که برآورند باز سر آنرا مستور محکم نمایند و چون خواهند که کافور را استعمال نمایند در معاجین و مفرحات و حبوب و غیرها باید که کافور را بتنهائی و یا با اندک نبات و یا با ادویهٔ مناسبهٔ یابسهٔ بارده از ادویهٔ آن ترکیب با آلتی از عقیق بملایمت که گرم نگردد بسایند و بکار برند * **طبیعت** آن سرد و خشک در آخر سوم و با قوی مختلفهٔ باردهٔ حارهٔ معتدله که مرارت آن دلیل آنست و قوت ارضیهٔ باردهٔ یابسه که دلیل بر آن قبض آنست و قوت هوائیهٔ لطیفهٔ معتدله که حدت رائحه و عطریت آن دال بر آنست و اهل هند بالعکس در آخر سوم تا اول چهارم گرم و خشک دانسته اند * **افعال و خواص** آن اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض مفرح و مقوی دماغ و قلب و حمی ردی و سائر حمیات عنیفه و ذات الجنب و ترحهٔ رئه و سل و اسهال حاره و خلفهٔ صفراوی و دافع تشنگی و التهاب جگر و گرده و حرقة البول است شربا و طلاء و سعوطا و طلای آن با گلاب و صندل سفید و گل فارسی مسکن صداع حار و مقوی حواس و اعضای دماغی و بدستور با روغن گل و خل خمر بر پیشانی جهت صداع صفراوی و شدت حرارت روح دماغی خصوصا در حمیات حارهٔ حاده و بر یافوخ و پیشانی خصوص با آب برگ کشنیز تازه و یا برگ آس با برگ لسان الحمل جهت حبس رعاف مجرب و سعوط بکد و جو آن با آب برگ کشنیز تازه و یا سرکه و یا عصیر بسر و با آب برگ آس و یا با درج جهت رعاف و با برگ کاهو جهت بیخوابی محرورین و تسکین حرارت دماغ با روغن گل جهت اورام حاره و اکتحال آن جهت رمد حار و یا آب کشنیز و سرمهٔ سائیده باعث برنیامدن دانه آبله است در چشم و اگر برآمده باشد باعث زوال آن و بدستور

با آب حلزون تازه اما باید که حلزون آب شیرین باشد وقطور آن در روغن گل در بینی جهت سوء مزاج حار ساذج سر وچشم وعلامت سوء مزاج ساذج آنست که بارتفاع وزیادتی آفتاب زیاده وشدید شود وبا نحطاط ونقصان آن ضعیف وکم وقطور محلول آن با آب کشنیز تازه در گوش جهت درد گوش حار وقطع رعاف دماغی رسنون وغرغرهٔ آن با گلاب جهت ذرور دندان کرم خورده وقلاع دهان وکذا اشتن آن در جوف دندان کرم خورده مانع زیادتی آن وخوردن آن با مشک وعنبر معدل برودت آن ومقوی روح حیوانی ونفسانی مبرود المزاج وضعیف السموم تریاق سموم حاره وعقرب جراره وربع مثقال ویا زیاده با آب سیب ترش وجهت قرون السنبل با آب انار وشیرهٔ خرفه وبرف الحمی جهت حمی دق وسائر حمیات حارهٔ حاده نافع وحمیات خاطیه را مطلقا مضر چه در اوائل چه در اواخر جهت آنکه در اوائل باعث تغلیظ مواد در اواخر موجب تحجر آنها است الجروح والقروح ذرور آن جهت قروح خبیثهٔ ساعیه وبا ادویهٔ مناسبه جهت زخمهای حاره و جراحات تازه وقطع خون وتسکین درد آن مجرب المضار مضر مبرودین وصاحبان مزاج ضعیف ومصدع ومضعف معده وآلات غذا وباه حتی اکثار بوئیدن آن ومنجمد منی ومبرد کرده ومثانه وگفته اند ضرر آن بباه نه بسبب برودت فقط آنست بلکه بحرارت محللهٔ ریاح آن نیز ودرا مرضعف باه ازافیون بدتر است جهت آنکه شارب افیون بعد از افاقه از تخدیر آن خللی و آفتی وتعطیلی در آلات تناسل خود نمیبند بخلاف کافور ومورث بخوابی خصوص بسیار بوئیدن آن وباعث سفیدی موی وپیری وقطع اشتها ونسل وتولید سنگ کرده ومثانه مصلح آن عنبر ومشک وجندبادستر وادویهٔ حاره وعطره وگلقند وروغن سوسن وگل خیری وبنفشه ونرگس وامثال اینها است وشیخ الرئیس در ادویهٔ قلبیه نوشته که آنرا خاصیت قویه است در تقویت جوهر روح اگر مقدار معتدل از آن بیاشامند وبسا است که اعانت میکند بو تعدیل امزجهٔ حاره وعطریت رائحهٔ آن معین بر خاصیت آنست ودر امزجهٔ بارده باید که تعدیل کرده شود برودت آنرا بمشک وعنبر ویبوست آنرا بروغن خیری وبنفشه مقدار شربت آن تا یک دانگ ودو مثقال آن قاطع باه ومفسد معده وگویند دو مثقال آن قاتل است بدل آن دو وزن آن طباشیر ویکوزن آن صندل سفید وگفته اند اگر زن در فرج خود طلا نماید مرد بر ان قادر نگردد حکایت ابن ماسرجویه گفته مردی از اصحاب مقدار یکمثقال کافور در یکروز بخورد باه او قطع کرد ید در روز دیگر نیز همان مقدار بخورد باطل شد شهوت جماع او در روز سوم نیز همان مقدار بخورد فاسد شد معدهٔ او وحادث گشت غثیان در معدهٔ او وهضم ونضج نمی یافت واهل هند آنرا مقوی باه میدانند واهل هند در اکثر حلویات وما سکنات داخل مینمایند وجوارش وحب ودهن وعرق واقراص آن مذکور باد بین ذکر یافت *

* کاکراسینگی * بفتح کاف والف وفتح راء مهمله والف وکسر سین وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون وکسر کاف ویا * ماهیت آن دوائی است هندی شبیه بغلاف شاخ بزی وکوچک ومجوف ورنگ آن سرخ تیره وطعم آن اندک تلخ وباحدت عفوصت وآن گل وثمر درختی است شبیه بدرخت موز * طبیعت آن در اول گرم ودر آخر سوم خشک * افعال وخواص آن جهت سرفه وضیق النفس بارد رطب خصوصا اطفال وجهت فواق وقئ واسهال الدم مجرب دانسته اند وجهت رفع تشنگی وفساد بلغم وتپ لرزه ومشهی طعام است وضماد آن رافع بهق است *

* کاکنج * بفتح کاف والف وفتح کاف ونون وجیم وبکسر کاف دوم نیز آمده معرب کاکنهٔ فارسی است ونزد عامهٔ اهل فارس معروف بعروسک پس پرده بشیرازی کیهومن وبیونانی اوسقلنون وبسریانی حمری مرجا وبرومی اسقیل ولیون وبعربی جوز المرج وحب اللهو وبهندی راجپونکه وبن بونکه وبلاطینی هلیلهٔ کابیم نامند * ماهیت آن از انواع عنب الثعلب است

و وجه افرادِ ذکر آن معروف بودن با سم خاص است و آن نباتی است شبیه بنبات عنب الثعلب و برگ آن از آن عریضتر و شاخهای آن چون بلند شود منحنی بسوی اسفل گردد و گل آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن در غلافی مستدیر شبیه بمثانه و آن غلاف در خامی سبز میباشد و بعد رسیدن سرخ و در وسط آن دانهٔ مانند سرپستان رنگ و کوچکی نیز بعد رسیدن سرخ میگردد و پیوسته بقمع آن و دو صنف میباشد جبلی و بستانی و جبلی آنرا برگ مانند برگ سیب و زغب و غبارآلود و سیاه و ساق آن با ساق و بسته چسپند و نبات آن بزرگتر از بستانی و گل آن بسیار سرخ و دانهٔ آن زرد مائل بسرخی و در غلافی زرد منبسط آن سنگلاخها و آنرا کاکنج منوم و عنب الثعلب منوم و در تخدیر قویتر از خشخاش منوم و از مطلق آن مراد کاکنج بستانی است و مستعمل پوست ثمر و دانهٔ آنست که سرخ رسیده باشد تازه باشد بهترین آن بعضی بستانی و بعضی جبلی گفته‌اند و جمع میان هر دو قول آنکه جائیکه تخدیر بسیار مطلوب باشد جبلی بهتر است و در مواضع دیگر بستانی و قوت آن تا سه سال باقی میماند # طبیعت آن سرد و خشک در دوم و جبلی آن در سوم و عصارهٔ آن نیز # افعال و خواص بستانی آن الاذن قطور عصارهٔ آن جهت قروح مزمن گوشت اعضاء الصدر و الغذاء و النفس جهت ربو و انتصاب و عسر النفس و اخراج صفرا با درار و انسام کرم معده و امعاء و حب القرع و ادرار بول و دفع امراض کرده و مثانه و قرحهٔ آن و مصلح حال جگر و مداومت هر روز مقدار یکمثقال از آن و با عصارهٔ آن جهت یرقان مجرب و بلع نمودن زن مستعمل دانهٔ آنرا بعد از پاکی از حیض جهت منع حمل مجرب دانسته‌اند و دیسقوریدوس گفته که چون جزوی از خشک آن با جزوی از شیح ارمنی بسایند و بخورند کرم معده و حب القرع را دفع و اخراج نماید الاورام و القروح طلای عصارهٔ آن مخلل صلابات و بواسیر و رافع قروح مزمنهٔ گوش و حافظ قروح از فساد و مضر و مصلح آن کاهند مقدار شربت از پوست و دانهٔ آن تا مثقال و بدل آن عنب الثعلب و جبلی آن نیز مدر بول و یکمثقال آن منوم و زیاده از یکمثقال مورث اختلاط عقل و جنون است و جوارس و اقراص و معجون آن در قرابادین ذکر یافت

#کالاکوت # بفتح کاف و الف و فتح لام و الف و ضم کاف و سکون واو و تا و بلغت هندی است بمعنی سیاه گل # ماهیت آن بیخی است سیاه نبات و گل آن مائل بسیاهی و منبع آن در هیأت و رنگ شبیه بجل و ارتفاعش و بماه و اعلای آن در کوه کمل از ربت از زواج تبت پیدا میشود و بهترین و قوی آن برای صاحب سنکمن آنست # طبیعت و افعال و خواص آن مانند بسنگیا است که نوعی از زهش است و بیش در حرف الباء مع الباء ذکر یافت و گل آن نیز در کال هست است

#کالی زیری # بفتح کاف و الف و کسر لام و یاء مثناة تحتانیه و کسر زای معجمه و سکون یاء و کسر راء مهمله و یا بلغت هندی است و آنرا سوراج نیز نامند # ماهیت آن تخم نباتی است هندی نبات آن بقدر دو درع و برگ آن اندک طولانی مشرف و گل آن برنگ گل کاسنی و تخم آن نیز شبیه بتخم آن در شکل و غلاف و از آن بلند تر و رنگ آن سیاه بسیار تلخ و مستعمل تخم آن # طبیعت آن گرم و خشک در آخر سوم # افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت رفع مواد بلغمیه و اخراج اقسام کرم معده و امعاء و حب القرع و ضماد آن جهت تسکین اوجاع بارده و تحلیل اورام صلبه بتنهائی و با ادویه مناسبه نافع و بلکه ضماد برگ و شاخ درخت آن و بسبب کمال حدت و خالی نبودن از سمیت اطبا در معالجهٔ اشخاص انسانی از داخل کم مستعمل داشته‌اند بلکه اکثر مستعمل بیطاره در معالجهٔ دواب است

#کامخ # بفتح کاف و الف و فتح میم و خاء معجمه معرب از کامهٔ فارسی است و جمع آن کوامخ و بعضی گفته‌اند بفارسی نجواب و باصفهانی کومه نامند # ماهیت آن نوع صبغ و نان خورشی است که از بوده و شیر را با زیره و فرانج که خمیرهٔ کوامخ

وطری است میسازند و درقرابادین نسخهٔ آن درفوذج ذکر یافت بهترین این معتدل الحرافة کثیرا لابازیر است
* طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن مشهی ومنحل رکننده غذا است بزودی الا آنکه ردی الکیموس
معطش ومفسد معده ومضر طحال است واکثار آن باعث تپهای عفنی وورام مزمنه ومضر سینه ومرفه نیست وتجفیف این
کمتر ازمری است وسزاوار آنست که بسیار نیاشامند

*کانجی * بفتح کاف والف وسکون نون وکسر جیم ویا * ماهیت آن اسم سرکهٔ هندی است که ازحبوب ماکوله میسازند
بهترین همه مصنوع ازبرنج است وآنرا سرکهٔ هندی نامند صنعت آن آنست که هریک ازحبوب راکه خواهند مهرا پخته
صافی نموده باندری نمک در شیشه ویادرمرتبان چینی ویا سفالی لعاب دار کرده سرآنرا بسته چهل روز ویازیاده در آفتاب
ویا پشت اجاغ میگذارند تا برسد وخوب ترش کرده پس صاف نموده بکار میبرند * طبیعت آن مطلقا سرد وتر با اندک
قبضی * افعال وخواص آن جالی ومقوی اعضا ومسکن قی وحرارت وحدت خون وصفرا وعطش مضر معده وصاحبان
امزجهٔ بارده مصلح آن گلقند آفتابی ویاورد مربی وعسل است وگویند سیرا ست که کوبیده دران داخل کرده بیاشامند
وانچه ازکندم وجوسازند مفرح قلب ومفرح قوی ورافع سستی بدن ومقوی موی شربا وطلاء لیکن اکثار خوردن آن مضر
*کاک ماجهی * دربنگاله عنب الثعلب راگویند وکستی هم نامند

* فصــــــل الکاف مع الباء الموحدة

*کباب * بفتح کاف وباء موحده والف وباء موحده لغت عربی است * ماهیت آن گوشت بریان کرده بآتش است
واقسام میباشد وبهترین همه کباب گوشت حلان چاق فربه چرب است که قطعهای آن کوچک وهمچنین گوشت ماهی لطیف که
با خکر فحم هیمهٔ جید متساوی بریان نموده نمک وفلفل وغیرهما بقدر لائق وروغن نیز بران زده باشند وانچه بسیخ بحد اعتدال
تشویه یافته باشد بهتر است ازانچه درروغن بریان نموده باشند خواه قطعهای گوشت رادرست ویا کوبیده مانند شامی
کباب که طباهیج نامند ویاغیر آن وکباب گوشت آهو وگوزن وطیور وامثال اینها نیز لذیذ میباشد ولیکن بسیار گرم وخشک
است وبدترین آن آنست که ازگوشت پیر لاغر واندک بسیار بران زده ویا برا خکر زغال چوب وفلا وانجیر وخروع وزقوم
وامثال اینها ازهیمهای ردی بریان نموده باشند یا آنکه سوخته ویاغیر متساوی الاجزا باشد * طبیعت آن گرم وخشک
بحسب اختلاف لحوم مختلف میباشد درشدت وضعف * افعال وخواص آن نیز بحسب اختلاف لحوم مختلف وبالجمله
مولد خون متین ومقوی اعضا ومسخن بدن وکرده ومحرک اشتها وباه وموافق معدهٔ مرطوبین وکسانیکه فصد ویا حجامت
کرده باشند ودیر هضم وبعد هضم مولد خون صالح وباسماق وکشنیز وفلفل وسائر ادویهٔ حاره حابس اسهال رطوبی ودر
محرورالمزاج مورث صداع مصلح آن سکنجبین واطریفل وخوردن آب بسیار بعد ازان بغایت مضر خصوص کباب ماهی
که کوباآنرا زده وخود رامرده کرده اندن است

*کبابه * بفتح کاف وباء والف وفتح باء موحدهٔ دوم وها لغت عربی است ونیز بعربی حب العروس وبیونانی مهبلیون و
برومی فربغلیون وبهندی کباب چینی نامند * ماهیت آن ثمر درختی است که ازملک چین ونواح آن وروم میاورند
دوصنف میباشد صغیر وکبیر کبیررا حب العروس نامند وآن فی الجمله شبیه بحب بلسان است ومائل بتیرکی وسیاهی ومغزآن
سفید وخشبو وتند طعم ودرخت آن شبیه بدرخت مورد ونوع صغیررا فلنجه وافلنجه نیز نامند ودرحرف الالف مع الفاء
ذکریافت وازمطلق آن مراد صنف کبار است وبهترین آن تازهٔ خوشبوی تند طعم آنست که ازچین آورند وبعد ازان رومی

واین بهتر زمندی است زیراکه هندی تلخ می باشد وقوت آن تاده سال باقی میماند وبعضی گفته اند ثمرآس بری است واصلی ندارد * طبیعت آن دردوم گرم وخشک وبعضی درسوم گفته اند وبعضی گفته اند باقوتها رقوت بارده نیز دارد * افعال وخواص آن بغایت ملطف ومفتح اعضاء الراس را مصدر ورافع درد سر مزمن وخائیدن آن خوشبو کنندهٔ دهان ومقوی لثه ودافع قلاع دهن آن وصاف کنندهٔ آواز ورافع خفقان اعصاء [illegible] مقوی معده واحشا واعضای باطنی ورافع اسهال ومفتح سدد کبد واحشا وگرده ومحلل ریاح ودافع امراض کبد وطحال ومدر بول ومنقی قروح مجاری آن ازرمل وسنگریزه بادرار ومفتت آنها ورحابس سلس البول وبول درفراش وآشامیدن درد انک آن باسکنجبین جهت عرق النسا نافع الاورام والجروح والقروح ضماد آن با پیه حیوانات محلل اورام ورافع قروح وجروح وشرب بلغمی الزجة طلای آن باعطریات خوشبوکنندهٔ رائحهٔ بدن ومقوی آن وطلای آب حائلهٔ آن بر قوبه بغایت مفید جماع ومضر مثانه مصلح آن مصطکی وگویند مصدع مصلح آن صندل وگلاب مقدار شربت آن تا مثقال بدل آن دارچینی وقاقله وچون یکدرم تا نیم مثقال آنرا نرم سوده بر گرده [illegible] که بسیار ترش نباشد بپاشند وسرآنرا [illegible] محکم بسته اگروسم گرم باشد شب تحت السماء بگذارند وصبح بهمزده بیاشامند تا سه روز با پرهیز وزیاده مسوم جهت قروح مجاری بول مجرب است

* کبابهٔ دهن شکافته * بافره است ودر حرف الفاء ذکر یافت

* کباث * بفتح کاف وبا والف وثاء مثلثه لغت عربی است * ماهیت آن ثمر رسیدهٔ سیاه شدهٔ اراک است بهترین آن بزرگ بسیار رسیدهٔ آن است که تخم آن کوچک باشد * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن چون پنجدرم آنرا نرم سوده باهموزن آن شکر سفوف نمایند وبالای آن آب سرد شیرین بیاشامند اسهال دمانید ومقوی معده است وجهت ارجاع ظهور اکثر امراض نافع جهت آنکه جالی معده است از بلاغم وآشامیدن مطبوخ آن جهت ادرار بول وتفتیح سده وتقویت معده وامساک طبیعت نافع بدل آن بوزن آن برگ کابلی ونصف آن قسط [illegible] آن قلیل است

* کبد * بفتح کاف وکسر با ودال وبکسر کاف نیز وسکون با در هردو آمده بفارسی جگر وبهوائی [illegible] دهابرا وبترکی بورک وبهندی کلیجا نامند وکبد مونث است ومذکر نیز آمده وجمع آن اکباد وکبود و [illegible] کبد بالکسر وسکون با مفرد است * ماهیت آن عضوی است مرکب واز جملهٔ اعضاء رئیسهٔ بدن حیوان ومنبع قوت طبیعی ومحل [illegible] واخلاط است وبیان آن بتفصیل درکتب تشریح مذکور وبهترین آن کبد طیور است خصوصا دجاج وبط ووز فربه جوان که غذای آنها وجوب تصحیحهٔ شیرین باشد وبهترین مواشی جگر بزغاله وبعدهٔ گوسفند [illegible] ودیرتر از آنها جگر حیوانات بزرگ بخصوص حیوانات وحشی است * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن غلیظ دیرهضم وخون مولد آن [illegible] در مجاری وسریع العفن مگر آنکه با نمک وسرکه وآبکامه ودارچینی وکرویا [illegible] خشک که درآتش جبد بریان نموده باشد مصلح آن درمحرورین سرکه وکشنیز ودرمبرودین ادویهٔ حاره مذکوره وجوارشات مناسبه وجرن شرحه نموده بریان نمک وصمغ عربی پاشند بریان نموده باشد جهت قرحهٔ امعا واسهال موثر بشرط آنکه قوت هاضمهٔ معده قوی باشد وعاجز نباید از هضم آن وبالخاصیة جگر بز محرک صرع مصروعین است وکبد حمار خوردن کباب آن ناشتا جهت صرع نافع وبد سوء جگر کباب که خشک کرده کوبیده یکمثقال آنرا بخورند وهمچنین جگر موش وجگر خنزیر بری با سرکه جهت لدغ هوام وجگر ذئب جهت درد جگر ودوا، الذئب وجگر کلب وکلب کلب هر دو جهت کزیدگی سگ دیوانه ومنع

ترشیدن آن از آب الکلا و ضماد الکبد المعز خوردن جگر بریان کردهٔ آن جهت صرع و بخار آن را گرفتن و آب مقطر از آن را در حین بریان کردن در چشم چکانیدن همه رافع شب کوری است کبد الوزغه چون جگر وزغه را بردندان کرم خوردهٔ گذارند درد آنرا ساکن کرداند و کسیکه الماس خورده باشد چون جگر آنرا بتار خیاطه بسته ببلعد و بعد از اندک زمانی بآهستگی برآورد گویند الماس بدان چسپیده برمی آید کبد الایل چون شرحه نموده و بران فلفل و دار فلفل کوبیده پاشیده کباب کنند و آب مقطر آنرا در چشم کشند شب کوری را زائل کند و ابتدای نزول آب را مفید و بعد ستور چون خشک کنند و سوده در چشم کشند جهت همو و علت مفیده و بتفصیل خواص جگر هر حیوانی در طی ذکر آن ترقیم یافت و می یابد انشاء الله تعالی *

* کبر * بفتح کاف و با و راء مهمله لغت عربی است و یا معرب از فارسی و بیونانی اثونیطس و قبارس نیز و بسریانی قبار و برومی قباریش و بشیرازی کورک نامند * ماهیت آن ثمر نباتی است خاردار و بی شاخ و اکثر شاخهای آن منبسط بر روی زمین و برگ آن اندک پهن و گل آن در غلافی سبز بقدر زیتون کوچک و دانهٔ نخودی و بعد شکفتن گل آن سفید در وسط آن تارها شبیه بموی و ثمر آن که خیار کبر نامند از بلوط بزرگتر و بقدر خیار کوچکی و بعد رسیدن شکفته مغز آن سرخ رنگ و تخم آن زرد و با رطوبت و لزجی و طعم آن اندک شیرین و با تلخی و قبض و عفوصت کمی و هر چند رسیده تر باشد تلخی و عفوصت آن کمتر و شیرینی زیاده گردد و بیخ آن سفید بزرگ طولانی و پوست آن ضخیم و از چوب وسط آن بعد خشک شدن اکثر جدا گردد و طعم جمیع اجزای آن تلخ خصوصا بیخ آن در حرافت و مرارت و اندک ملوحتی است و غنچهٔ گل و ثمر کوچک نارس آنرا نیز در آب نمک شیرین نموده مخلل مینمایند و بیخ آن قویتر از سائر اجزای آن اکثر مستعمل و منبت آن خرابها و سنگلاخها و زمینهای خشن و آنچه قریب بآب و زمینهای نمناک باشد نفاخ ردی و مفسد * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و آنچه در بلاد حاره باشد بسیم رسد تا سوم * افعال و خواص آن مفتح و جالی و محلل و ملطف و مقطع بلغم و سودا و اخلاط لزجه اعضاء الراس والعصب جهت امراض بارده دماغیه مانند فالج و استرخا و خدر و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس نافع بسبب عفوصت و قبضی که دارد و ضماد تازهٔ آن جهت فسخ عضل و خائیدن پوست آن جالب رطوبات دماغ و مسکن درد دندان و بعد ستور خائیدن پوست تازهٔ آن و یا برگ آن و مضمضه بسرکهٔ خمری که پوست آن و یا تخم آن در آن جوشانیده باشند مسکن درد دندان و مفتح سدد دماغی و منقی دماغ و قطور عصارهٔ آن در گوش کشندهٔ کرم آن و شستن سر بآب طبیخ آن رافع کچلی اعضاء الصدر با ادویهٔ خوشبو مانند سنبل الطیب و اسطوخودوس و اذخر و عسل محلل بلغم سینه و مخرج آن و مسکن اوجاع صدر و نمک در وردهٔ آن جهت ربو و غرغره بطبیخ آن دافع بلغم از اعضای تنفس اعضاء الغذاء والنفض مقوی احشا و محلل ریاح و مفتح سدهٔ کبد و طحال و مسهل خلط خام و مدر مرهٔ سودا و قاتل دیدان امعا و مدر بول و حیض و زیاده کنندهٔ قوت باه و خوردن نمک سود آن پیش از طعام ملین بطن و بهترین دوائی است از برای سپرز خصوص پروردهٔ آن با عسل و سرکه و بسا است که استفراغ مینماید از طحال مادهٔ غلیظ سودا وی را باسهال و ادرار و بعد از آن صحت حاصل میگردد و با فلفل و سداب جهت تفتیح سدهٔ کبد بارده و خوردن مخلل آن چهل روز متوالی رافع سپرز و آشامیدن آب برگ آن کشندهٔ و مخرج اقسام کرم معده و امعا و ضماد آن با آرد جو یا ترمس محلل ورم طحال خصوصا با سرکه مدر بول و حیض و جهت بواسیر و از دیاد باه خصوصا شیرین ناکردهٔ نمک آن و بخور آن جهت بواسیر نافع الاورام والبثور ضماد پوست تازه و یا خشک آن و یا برگ آن با ادویهٔ مناسبه محلل خنازیر و اورام صلبه و با سرکه رافع بهق و قوبا و بعد ستور برگ آن با ادویهٔ

ضمادیه کامروقوت آن وجهت خنازیر رقیقه واورام حاره طلاء آن وزیر بغل وکش ران از اعضای رخوه مجرب القروح والجروح ضماد
تازهٔ آن جهت قروح خبیثه ونمله وجهت آنها الآکله المفاصل جهت عرق النسا ووجع ورک شربا واحتقانا وعصیر آن السموم
تریاق اکثر سموم است شربا وضمادا خصوص باشراب وگل آن قبل از شکفتن در دوم گرم وخشک وملطف ومقطع ودر جمیع افعال
مانند بیخ آن واز آن ضعیفتر ودرور آن رافع غواصیر چشم ومخلل آن لذیذ ومشهی ورافع سده وجالی بلغم ومفتح سدهٔ جگر
وسپرز ومصدع محرورین وبدستور مخلل خیار آن وخیار آن گرم وتر وتخم آن در دوم گرم وخشک وخیار زره ملیهٔ آن بدون
مضغ تخم آن ناشتا ملین طبع ومفسد معده وساق وبرگ آن در آخر اول گرم وخشک ودر افعال ضعیفتر از گل آن ومحلل خنازیر
وغواصیر چشم وعصارهٔ آن کشندهٔ اقسام کرم معده وضماد آن با زفت رافع قروح شهدیه وقروح خبیثه وبغایت محلل خنازیر
وسائر اورام بلغمیه در جمیع افعال ساق آن قویتر از برگ آن وغرغره بطبیخ جمیع اجزای آن منقی دماغ ومفتح سدد دماغ
وسدد ومقدار شربت از آب آن تا هشت درم که با سرکه وعسل وشکر بنوشند واز دم آن تا سه درم ودر مطبوخ تا هفت مثقال مضر
معدهٔ محرورین مصلح آن سکنجبین مضر مثانه مصلح آن انیسون واسطوخودوس مضر گرده مصلح آن خرلنجان وعسل وهریک از
اجزای آن بدل دیگری وکامخ کبر معزول ومحلل طحال وبهتر از کبر ومضر دماغ ومعده مصلح آن غرغره با سرد وآشامیدن آنست

* کبریت * بکسر کاف وسکون با وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وتای مثناة فوقانیه لغت عربی است وتاء آخر آن
بقول بعضی اصلی وبقول بعضی زائد وبغدادی گفته معرب از لفظی است وعربی الاصل نیست ویونانی تاریون ورومانی کبریتا
وبرومی ثادن وبفارسی گوگرد وبهندی گندهک نامند * ماهیت آن جسمی است حجری رخو با جوهر ارضیه مولد از بخار
یابس دخانی که با بخار رطب لطیف دهنی ممزوج گشته وبحرارت شمس طبخ یافته ودر آن دهنیت وحرارت ولطافت وخفت
بهم رسیده باشد ولهذا برسیدن آتش بدان بزودی مشتعل میگردد وچهار صنف میباشد سرخ وزرد مائل بسبزی وسفیدی
ومائل بکبودی وسرخ آن شفاف صافی لامع میباشد ودر معدن خود شب مثل مشعل مانند آتش واطراف معدن خود را روشن
میگرداند ومعدن آن هرموز از اعمال فارس وجزائر عمان است ونواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند
که دیدم من معدن آنرا در جزیرهٔ از جزائر عمان که مانند معدن دیگر زمین را حفر نموده کبریت سرخ صافی برمی آوردند
اما کبریت احمر غیر صافی که معلم اول نوشته که من ندیدم وجالینوس نوشته که کبریت را از معدن حفر نموده برمی آورند
وآن سرخ وزرد وسفید وسیاه میباشد وزرد آن مائل بسبزی است واین را مصطکاوی واصاغی نامند وسفید را کبریت فارسی
گویند ومائل بکبودی را کبریت اسود گفته اند ومطبوخ آن از آب چشمه‌های گرم کبریتی ویا از خاک بعضی اماکن اغبر
مائل بسیاهی ومحرق آن سیاه میباشد وبهترین اقسام آن احمر جید الحمرة است وبهترین آن صافی سنگین غیر متحجر
آنست که بآتش نرسیده باشد وتفلیسی گفته که بهترین اقسام کبریت زرد بدبوی صافی آنست وجالینوس گفته که بهترین
هر صنف صافی خالص آنست وقوت آن تا سی سال باقی میماند ودر کبریت احمر اقوال بسیار است انطاکی گفته که معدن
ذهب وبغدادی گفته وادی النمل است وبعضی گفته اند جوهری است مصنوع غیر معدنی وبعضی دهن الشعر مقطر دانسته اند
وباصطلاح اهل صناعت کیمیا اکسیر هر نوع در غایت سرخی را کبریت احمر نامند * طبیعت آن در آخر سوم گرم وخشک
وگرمی آن زیاده از خشکی آن وبعضی تا چهارم دانسته ودر غایت دهنیت * افعال وخواص آن محلل ومسخن وملطف
ومجفف وجالی وجاذب اعضاء الراس [illegible] السموم آشامیدن آن با زردهٔ تخم نیم برشت ویا زردهٔ تخم مشوی نموده

کبریت

جهت زکام و نزله و سرفهٔ رطوبی و ربو و اخراج چرک و بلغم از سینه و شش و رفع یرقان و هوام و آشامیدن آن به تنهائی با آب و یا با ادویهٔ مناسبه رافع یرقان و مدر حیض و مقاوم سموم و ذرور آن نیز رافع ضرر لسع هوام سمی است و طلای آن با حب الغار جهت امراض بارده و با نیم وزن آن صمغ عربی با ماست جهت سعفه و قروح مرو و با جرب رطب مجرب و سعوط آن جهت صرع و سکته و شقیقه و بخور آن رافع صداع و حابس زکام و نزله و رافع کزاز و مسقط جنین خصوص نوع سرخ آن و قطور آن با ادهان و با ادویهٔ مناسبه رافع کری و ثقل سامعه و طلای آن با عسل و بول و آب دهن جهت گزیدن هوام و با راتینج جهت گزیدن عقرب و با سرکه جهت گزیدن عقرب و تنین بحری و با طین قیمولیا جهت سعفه القروح و الجروح و البثور و غیرها آشامیدن آن در بیضهٔ مشوی و یا بیضهٔ نیم برشت جهت اقسام جرب رطب و خارشها و طلای آن با عاقرقرحا و عسل و سرکه جهت جذام و جوششهای سود اوی عجیب الاثر و با سرکه جهت بهق و با سرکه و نطرون و علک البطم جهت قلع آثار و بیاض ناخن و سائر آثار حادث در بدن و حکه و جرب و بهق و ناخن و تقشر جلد و داء الحیه و الثعلب و اکله و قروح رطبه و با صمغ البطم تنها جهت قلع آثار ناخن و با حنا جهت قوبا و با جندبیدستر جهت تحلیل صلابات و با بورهٔ ارمنی و عسل و ادویهٔ مناسبه جهت نقرس و ذرور آن بر بدن قاطع عرق و بر موی سفید کنندهٔ آن و بخور آن گریزانندهٔ هوام و سفید کنندهٔ موی و اغتسال بدان جهت حکه بدستور با آب گبریتی مضر معده مصلح آن کثیرا و شیر تازه دوشیده و مضر دماغ مصلح آن بنفشه و شکر مقدار شربت آن از دو دانگ تا یک مثقال و بدل هریک دیگرا ست و مصعد آن جهت تکلیس معدن و رفع چرک آنها بعد یل و سفید کردهٔ آن نائب مناب جوهر زرنیخ و روغن آن جهت جمیع دردهای بارد و جرب و حکه و سعفه و عرق آن بغایت مجفف و مربع المنفوذ و جالی و رافع زداو بات و جهت سرفهٔ بارد و ضیق النفس بارد رطب و تحلیل ورم طحال و دردندان و دفع گوشت فاسد بن دندان و کثافات آن و مسخن و محرق اخلاط و مقرح جلد و چون قلیلی از ان را بپنبه آلوده بر دندان دردناک شدیده گذارند تسکین دهد و چون بر زخم کژدم گذارند سم را جذب کند و چون بر هرق مدنی گذارند تمام آنرا باسانی برآورد و چون قطرهٔ از ان را با آب بنوشند صلابت سپرز را تحلیل دهد و اشتهای طعام آورد و وضع و دوای آن بزای جمیع امراض بلغمیه و سوداویه و حمیات که با سردی آید و حمیات مزمنهٔ حادثه از بلغم و سودا و عرق النسا و اوجاع مفاصل و غیرها نافع به تفصیلیکه در قرابادین با نسخ آن و نسخه حب و ادهان و طریق تصعید تدبیر و عرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

کبسون بفتح کاف و سکون باء موحده و ضم سین مهمله و سکون واو و نون و کفسون بفاء بجای باء موحده نیز آمده
ماهیت آن برگ نبات وحشی است که از بلاد حبشه می آورند و آن شبیه بگشنیز شامی و با تندی و تیزی و تلخی و حب آن مدور *طبیعت آن* گرم و خشک در اول بگمان اهل حبشه و تحقیق آنست که در سوم گرم و خشک است *افعال و خواص آن* اهل حبشه بسیار آنرا مستعمل دارند جهت اسهال و اخراج دیدان و حب القرع که نرم میکوبند و با شکر و یا با عسل سرشته با شیر تازه دوشیده میآشامند به تنهائی و یا با برنگ کابلی و ادویهٔ مناسبهٔ دیگر و بعضی آنرا کشوث و بعضی برنگ کابلی دانسته اند و اصلی ندارد و آنچه به تحقیق پیوسته نبات آن مشابه بومادرانست در جمیع اجزا و بیخ آن بسیار قوی است در اسهال و اخراج دیدان و حب القرع و طریقهٔ استعمال آن آنست که کوبیده در آب با تمرهندی حل مینمایند و صاف کرده میآشامند و اگر ازان قویتر خواهند برنگ کابلی نیز بران ضم مینمایند و اگر ازان اقوی خواهند قدری حب النیل نیز اضافه میکنند و اگر ازینها احتیاج ان نام نیابند بیخ آنرا سائیده با آب میخورند *طبیعت آن* محتمل که در سوم گرم و خشک باشد نه در اول چنانچه ذکر یافت

کبسون

کبیکج بفتح کاف وکسر با وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح کاف وجیم معرب از فارسی است و آنرا کف الضبع و بیونانی بطراخیون وسالیون اغریون وباصفهانی موشك وبترکی ماستواء چیکی وبهندی جل بیل ولستوپرن نیز وبهرنکی رنکل نامند * ماهیت آن اصناف بسیار است صنفی برگ آن شبیه ببرگ کشنیز و ازان عریضتر مائل بسفیدی وبار طوبت لزجه وگل آن زرد وبنفش نیز وساق آن باریك بقدر یکذرع وبیخ آن سفید تلخ ومتشعب مانند شعبهای خربق ومنبت آن قریب آبهای جاری صنف دوم نیز شبیه بصنف اول وازان بزرگتر وبسیار حریف وگل آن بنفش واین را سالیون اغریون نامند وصنف سوم نبات آن بسیار کوچک وگل آن زرد طلائی وکریه الرائحه وصنف چهارم نیز شبیه بصنف سوم وگل آن سفید برنك شیر * طبیعت اصناف آن گرم وخشك در آخر درجه سوم ودر چهارم نیز گفته‌اند * افعال وخواص آن حار حاد مقرح رجالی ومقشر جلد ولذاع ومحکك اعضاء الراس سعوط بیخ خشك آن معطس ومنقی دماغ ازگندس وطلای آن از خارج جهت ضربان اسنان ومضغ آن جهت تفتیت آنها وتناول مطبوخ آن جهت سعفه ولا ورام والثولول وطلای آن جهت قطع جرب وبثور وثآلیل مسمار یه وضماد آن تنها وضماد تازه برگ وشاخ آن با اندك زمانی موجب جراحت ودرد اعضا ومادر و غنها جهت جرب انسان وحیوان وقطع برص وبیاض ناخن واتمام ثآلیل وداء الثعلب وحمول آن مخرج جنین ومشیمه ورافع احتباس حیض ورد ومثقال آن کشنده وچون با مثل آن آرد کندم خمیر کنند ودر عضوی گذارند تا ثبت منایه داغ است وازداخل استعمال آن جائز نیست بسبب کمال حدت آن وچون کسی آنرا بخورد اعراض ازرمانند اعراض اسقیل وبزرالنجره خورده است وبدستور مداوای آن

* فصـــــل الکاف مع التاء المثناة الفوقانیة

کتان بفتح کاف وتاء مشدده والف ونون لغت عربی است وبکسر کاف نیز آمده وبهندی السی وتیسی نیز نامند وتخم آنرا بعربی بزرکتان بفتح با وسکون زاء معجمه وبکسر باء نیز گفته‌اند وبهندی السی کا بیج وتیسی نیز نامند * ماهیت آن نباتی است بقدر یکذرع وساق وبرك آن باریك وگل آن لاجوردی وقبهای آن ترد بجوزی وپر از تخم وتخم آن کوچك اندك پهن طولانی وازپوست درخت آن مانند پنبه وبرست درخت قنب لباس میبافند لبس آن بسیار سرد وخشك میباشد * طبیعت آن سرد وخشك وگفته‌اند معتدل مائل ببرودت است * افعال وخواص آن پوشیدن لباس آن رافع حرارت وباعث تقلیل عرق وتشنگی وجهت جرب وحکه وورم صلب نافع وازملابس محرورین درفصل گرما است وشپش درآن از پنبه کمتر جمع میگردد وبهم میرسد بجهت آنکه ببدن خوب نمی چسبد وغیر مغسول آن مجفف خصوصا درزمستان وبخور آن وانبات آن نیز ملتهم سدهٔ دماغ وزکام ومصلح حال رحم وذرور سوختهٔ آن مجفف وقاطع خون جراحات والتیام دهندهٔ آنها وبدستور پر کردن جوف زخمها بخرقهٔ کتان شریف گفته اگر خواهند که بدن لاغر گردد درزمستان جامهٔ کتان بپوشند ودر تابستان جامهٔ کتان شسته اگر خواهند که لاغر نشوند بالعکس وگل آن مفرح ومقوی دل وتخم آن مائل بزردی وتیرکی وا ملس وپهن اندك طولانی وبعضی مائل بسرخی وقسمی سیاه ونوعی سفید * طبیعت مجموع آن در اول گرم وخشك وبا رطوبت فضلیه * افعال وخواص آن محلل وجالی وملین طبع اعضاء الراس والعصب والصدر ضماد آن با آب سرد جهت صداع ورمی وقوبای دماغی وقروح سر وبابزرقطونا جهت تسکین درد مفاصل وعرق النسا ونقرس وقطور لعاب آن در چشم ومالیدن آن برچشم دافع سرخی آن ولعوق آن با عسل جهت سرفهٔ بلغمی وسده درم آن جهت تنقیهٔ سینه ونضج وتحلیل ورم جگر واعضای باطنی وبریان نمودهٔ آن نافع وجهت نفث الدم وسرفهٔ رطوبی بعابت مقوی اعضاء الغذاء والنفض مدا ومسهل ومدر وزنیم مثقال آن

جهت درد امعا و ادرار بول و عرق و شیر و حیض و تلیین طبع و قرحهٔ گرده و مثانه و چون یکتوله تخم آنرا در آب نیم‌جوش داده لعاب آن مع
تخم بنوشند برای ریزانیدن سنگ گرده مجرب و با عسل جهت ورم سپرز و با اندک فلفل و عسل جهت تحریک باه مایوسین
مجرب دانسته اند و حقنه بطبیخ آن جهت اخراج فضول و لذع امعا و رحم و بدستور جلوس در طبیخ آن و دود آن مصلح حال رحم
الاورام والجروح والقروح وغیرها ضماد آن جهت ورم صلب و قروح سر و با انجیر جهت کلف و با حرف بابلی و عسل
جهت شقاق ناخن و با بوره و خاکستر جهت ثآلیل و با روغن کنجد جهت زخمها و رفع درد و لذع آنها و ذرور سوختهٔ آن
جهت تجفیف جراحات و تسکین درد و لذع آن و بدستور پر نمودن جوف زخم بخرقهٔ کتان المضار مظلم بصر مصلح آن
کشنیز و مضعف باه مصلح آن سکنجبین و مضر انثیان و مصلح آن عسل مقدار شربت آن سه درم تا چهار درم بدل آن
حلبه و روغن تخم آن گرم و تر و حقنهٔ آن با روغن گل جهت وجع جراحت امعا و طلای آن جهت وجع فواد و قوبا و جراحت
و تسکین درد آن و آشامیدن آن و جوشانیدهٔ آن جهت رفع قولنج انسان و دواب و بدستور تدهین بدان مضعف باصره
و باه مصلح آن سکنجبین است *

* کتم * بفتح کاف و تا و میم لغت عربی است بفارسی وسمه و بری آنرا در مازندران و تنکابن شالختی نامند بمعنی حنای
شغال * ماهیت آن برگ نباتی است بری و بستانی میباشد بعضی گفته اند غیر برگ نیل است و برگ آن شبیه ببرگ مورد
و ساق آن غیر مجوف و شاخهای آن انبوه و ثمر آن بقدر فلفلی و بعد رسیدن سیاه میگردد و در جوف آن تخمی کوچک ریزه و بری
و جبلی آن در کنار رودخانهای ریگزار میروید و شاخهای آن انبوه‌تر و برگ آن عریضتر و درازتر از برگ نیل و ساق نیل
مجوف نبات آن شبیه بکتان و تحقیق آنست که برگ نیل است و گفته اند شرط است که برگ آنرا صبح چیده بیک آفتاب خشک
نمایند و نرم کرده در شیشه محفوظ نمایند که هوا بدان نرسد زیرا که اگر شب نیم خشک بماند و روز دیگر بآفتاب خشک نمایند رنگ
آن ضائع میگردد و ملا سدید کازرونی در شرح موجز در مسودات شعر نوشته که وسمه هندی جید تازه در تخضیب و تطویل
بهتر از وسمهٔ کرمانی است و وسمهٔ کرمانی تخضیب آن کمتر و لیکن رنگ آن دیرتر می ماند و تخضیب آن مائل بسیاهی است
بر زانه موی و طاوسیت بسیار دارد * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن جالی و قابض و محلل اعضاء
الراس خضاب آن با آب و نمک جهت صداع ریحی و بلغمی و بیضه و خوذه و بخور و طلای آن جهت زکام و تقویت موی اعضاء
الغذاء والسم آشامیدن آب برگ آن و یا آب طبیخ آن بغایت مقئ و جهت گزیدن سگ دیوانه مفید و بهترین چیزها است
از برای خضاب و گفته اند خضاب بوسمه بهتر از خضاب نیل است بنا بر قول آنکه غیر یکدیگر اند المضار مضعف دماغ مصلح آن
قرنفل و لادن و روغن آن که آب آنرا با هموزن آن روغن کنجد بآتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند جهت درازی موی
و منع ریختن آن و بواسیر و امراض مقعده و اوجاع بارده تدهینا نافع و تخم آن در رنگ و مقدار غلاف شبیه بتخم ترب و مائل
بسیاهی و اکتحال آن بهترین ادویه است برای منع نزول آب و تحلیل آب نازل در چشم و بیخ آنرا چون با آب بسیار طبخ دهند
و صاف نموده قدری صمغ عربی داخل نمایند جهت کتابت قائم مقام مداد است و در تخضیب لحیه و غیر آن شرط است که
اولا موی محاسن و سر و غیر آنرا پاک بشویند که چربی و نوست مطلقا در آن نباشد پس اولا آستر حنای سائیده نمایند و بعد
زمانی بشویند و خشک نمایند و خضاب بوسمه نمایند که رنگ آن نیکو میگردد *

* کتبیه * بفتح کاف و زاء و تاء مثناة فوقانیه و در میان موحده و یاء مرحله ساکنه و در آخر ها * ماهیت آن نباتی است طول

آن یك ذرعی وساق آن باریك وصلب مانند ساق كتان وبرگهای اسفل آن دراز شبیه ببرگ كتان ونرم وسبز مائل بسیاهی ومفروش بر روی زمین وبرنصف اعلای ساق آن تا سر گلهای ازرق سفید رنگ تا زک وزرد رنگ نیز شبیه بگل كتان وكوچکتر ازان وتخم آن مانند تخم شاهترج وطعم گیاه آن وتخم آن تلخ * طبیعت آن در آخر اول گرم وخشك * افعال وخواص آن آشامیدن آن جهت اخراج بلغم خام واوجاع ورك ومفاصل بارد وضماد مطبوخ آن جهت رفع قوبا نافع وقسمی دیگر ازان میباشد كه در اماكن صلبه میروید وشاخها ی باریك از ساق آن رسته وبی برك وشیرد ار واین قسم از قسم اول قویتر در اخراج بلغم خام مقدار شربت از قسم اول دو درم واز دوم یك ونیم درم وحمول آن جهت قطع حمل مجرب دانسته اند

* كتیله * بضم كاف وفتح تا وسكون یاء مثناة تحتانیه وفتح لام وها * ماهیت آن نباتی است طول آن از یكشبر تا یك گز وشاخهای بسیار از یك بیخ رسته وچوب آن صلب وبرگ آن شبیه ببرگ مورد وازان باریكتر ومائل بسفیدی ومنبت آن بلاد شام وبیت المقدس * طبیعت آن در سوم گرم وخشك * افعال وخواص آن چون اندكی ازان در خم شراب اندازند پیش از انكه بجوش آمده باشد مانع فساد آن واهل مصر این شراب را شراب الحشیشه نامند ودر نهایت حرارت است وجهت امراض بارده نافع *

* فصل الكاف مع الثاء المثلثة *

* كثیرا * بفتح كاف وكسر ثا وسكون یاء مثناة تحتانیه وفتح را والف لغت عربی است یونانی طراغافنا وطراغاقیا نیز وبفارسی كون نامند ومشهور بهندی كتیرا بتاء مثناة فوقانیه بجای ثاء مثلثه است * ماهیت آن صمغ درختی است بسیار خاردار وخارهای آن بسیار تیز وبرگشته كه آنرا قتاد نامند ومدّور شكل وسفید وسیاه میباشد بهترین آن سفید صافی املس باریك خالص مائل بحلاوت آنست وسیاه آن زبون * طبیعت آن در گرمی وسردی معتدل ودر اول تر وارطب از صمغ عربی وبعضی در اول سرد وخشك دانسته اند وخشكی آن كمتر از سردی وبعضی گرم وتر وبعضی مركب القوی * افعال وخواص آن * مغری وبا تجفیف كمی وشكننده حدت ادویهٔ حاده ومغلظ خون ومواد رقیقه وملین صلابات ومسكن لذع وحدت اخلاط وادویهٔ حادهٔ مشروبه از امعا ومقوی فعل آنها بسبب غرویت وتلیین وازلاقی كه دارد وبا اندك قوت مسهله اعضاء الراس والصدر واكتحال آن با العبه وادویهٔ مناسبه جهت رمد وقرحه ونفور وچشم ودر اكحال وذرورات مسكن حدت آنها وبهتر از صمغ عربی وبجای آن مستعمل وآشامیدن آن باشیر الاغ ویا شیر بز تازه دوشیده قاطع نفث الدم وتنقیه الدم سینه وسائر اعضای باطنی وجهت سرفه وخشونت سینه وحلق وقرحهٔ ریه وگرفتگی آواز وچون با عسل بسرشند وحبوب ویا اقراص ساخته در دهان نگاهدارند وآب آنرا فرو برند جهت امراض سینه نافع اعضاء الغذاء والنفض والسموم آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه مقوی امعا ومسكن لذع وقرحهٔ آن ومسكن درد گرده ومثانه وقرحهٔ مثانه ومجاری بول وحرقت آن ومصلح ادویهٔ سمیه وگویند مسهل مرهٔ صفرا وبلغم لزج است وآشامیدن دودرم آن كه در سه مثقال خیسانیده وبا قلیلی شاخ گوزن ریكان انكشت یمانی داخل نموده باشند جهت رجع گرده وحرقت مثانه فی الفور نافع ومداومت آشامیدن آن با مربك از مغز بادام مقشر ونشاسته وشكر بوزن آن بغایت مسمن بدن خصوصا كه بعد ازان شیریكه در ان نارجیل طبخ یافته باشد بنوشند واز اسرار مجربه شمرده اند الزینة طلای آن جهت كلف ونمش وتلیین جلد ورفع خشونت آن وشقاق لب وبا سركه جهت بهق وبرص وبا لعبه جهت تشقق موی الجروح والقروح ضماد آن با گوگرد جهت جرب واكله وبا ادویهٔ مناسبه جهت اكثر زخمهای حاره وبارده ومضر سفل مصلح آن انیسون مقدار شربت آن از یك درم تا پنجدرم بدل آن در تقریه وغیر آن صمغ

حربی و در تلیین و تغلیظ تخم کدو و بیخ آن درخت را چون بکوبند هنگامیکه خشک باشد و با سرکه بر بهق بمالند زائل کرداند

** فصـــــل الکاف مع الجیم **

* کچنار * بفتح کاف و سکون جیم عجمی و فتح نون و الف و راء مهمله و لام بجای را نیز آمده لغت هندی است * ماهیت آن درختی است هندی شاخهای آن متفرق و پریشان و برگ آن عریض و وسط آن هم از جانب پائین و هم از جانب بالا منشق بدو نصف و غنچهٔ آن سبز و طولانی و گل آن بعد شکفتن خوش منظر و اندک خوشبو و دو نوع میباشد سفید و سرخ ارغوانی مائل ببنفش و عدد برگهای گل آن پنج عدد و پائین برگهای باریک و بالای آنها عریض و در وسط آن پنج تار باریک و بر سر هر تاری چیزی شبیه بدانهٔ زیره و در وسط آن تارها نیز تاری باریک و وسط آن ضخیم که تخم آنست و غنچهٔ خام آنرا با دو پیازه پخته با روغن بریان کرده با گوشت و بی گوشت میخورند لذیذ و خوشبو و طعم میباشد * طبیعت جمیع اجزای آن سرد و خشک در دوم * افعال و خواص آن قابض و مجفف و مقوی معده و امعا و حابس بطن و دافع اسهال و دیدان و حب القرع و فساد خون و صفرا و جهت جذام و خنازیر و مطبوخ پوست درخت آن با سماق بالسویه جهت نفث الدم و حیض و جراحات باطنی و مقعده و غرغرهٔ آن خصوصا با اقاقیا و گلنار جهت جوشش دهان و گلو و خنازیر و خوردن غنچه خام مطبوخ آن جهت سرفهٔ حار و رطب و حبس اسهال و بواسیر و حیض و بول الدم و فساد صفرا نافع

* فصـــــل الکاف مع الراء المهملة *

* کراث * بضم کاف و فتح را و الف و ثای مثلثه و بفتح کاف نیز آمده لغت عربی است بفارسی گندنا و بهندی نیز بدین نام مشهور و باصفهانی تره و بدیلمی کوار و بلاطینی کوپرکیسو و بیونانی فراسینا و بسریانی عطارا و برومی فقلوطا و بستانی آنرا نبطی و جبلی را فراسیون نامند * ماهیت آن نباتی است معروف و در اکثر بلاد میشود بری و بستانی و جبلی میباشد انچه برگ آن باریک شبیه ببرگ پیاز و در تمام سال میماند و چون بزرگ گردد از میان آن ساقی میروید و بر سر آن گل و تخم و گل آن سفید شبیه بگل پیاز و تخم آن سیاه نیز شبیه بتخم پیاز و این را کراث البقل و کراث المائده نامند جهت آنکه مانند بقول دیگر خام و پختهٔ آنرا میخورند و در موایید و خوان حاضری و طعام مانند بقول دیگر حاضر میسازند و انچه در آخر زمستان و اول بهار میرسد و پیاز آن شبیه ببصل ماکول و قبهٔ آن مانند قبهٔ آن آنرا کراث شامی و بیونانی فراسن بابالوطن و فراسن فالوطن نیز و بشیرازی تربازنا مند و خام این غیر ماکول بلکه پختهٔ آن را با گوشت میخورند و این دو صنف میباشد صنفی صغیر الراس دقیق العنق صنفی کبیر الراس صغیر العنق قصیر و تیزی و تندی این صنف کمتر و خوشبوتر و لذیذتر از اول و بوی آن بسیار شبیه بثوم است و آنرا کراث الثوم و کراث الکرم نیز نامند و گفته اند فراسیون این است و از مطلق آن مراد کراث البقل تازه است که مختار و کثیر الاستعمال است * طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن مفتح و ملطف و مبخر اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض طلای برگ آن با سرکه بر پیش سر حابس رعاف و خوردن آن منقی قصبهٔ ریه و مفتح سدهٔ جگر و مقوی هاضمه و کمر و ملین طبع و رافع قولنج و مدر بول و حیض و بعد از طعام مانع ترش شدن آن و اعانت بر هضم و تلیین طبع و تقویت باه و آب آن بقدر سه مثقال و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با عسل جهت امراض باردهٔ رطبهٔ سینه و اورام ریه و نضج آنها و با ماء الشعیر و با مطبوخ آن با جو جهت درد سینه و ربو و با سرکه پروردهٔ آن مفتح سدهٔ جگر و سپرز و رافع قولنج و عصارهٔ برگ خشک کردهٔ آن مسهل خون و خوردن و ضماد کردن برگ مطبوخ آن مقوی باه و بواسیر را

نافع و حمول برگ کوبیدهٔ آن بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع ازلاق جنین و جلوس در طبیخ آن که با سرکه و آب و نمک طبخ نموده باشند جهت انضمام فم رحم و تحلیل صلابت آن و طلای مطبوخ آن جهت بواسیر و تقویت باه و قطور آب آن با روغن گل و سرکهٔ کهنه جهت درد گوش و دوی و سعوط آن با کندر و سرکهٔ کهنه جهت قطع نزف الدم و رعاف و چون کندنا را در دیگ بپزند و بفشارند و جرم آنرا در آب سرد بخیسانند و با اطعمه استعمال نمایند باعث لذت اطعمه و رفع نفخ و غلظت آنها میگردد الستوم ضماد آن جهت گزیدن هوام و افعی و آشامیدن آن با ماء العسل جهت سموم الاورام والبثور والقروح ضماد آن با سماق جهت شری و ثآلیل و با نمک جهت قروح خبیثه انتشار اقسام آن از پیاز بیرون مضر آرد نفاخ و مبخر و محرق خون و مورث ظلمت بصر و فساد لثه مضر حار المزاج و دیدن خوابهای بد و مصلح آن کشنیز و کاسنی تازه است چون شمشیر و کارد وغیره را با آب برگ آن آبگیری کنند آب و تندی آن زائل میکرد و تخم آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح و محلل و جالی اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن دو مثقال آن با هموزن آن تخم مورد رافع امراض بارده و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مفتح سدهٔ بلغمی جگر و محرک اشتها و مقوی گرده و مثانه و با شراب میبختج و بغایت محرک باه و بوداده آن بتنهائی یا با حرف بابلی قاطع اسهال مزمن و زحیر و محلل ریاح امعاء و با حب الآس جهت زحیر و حبس خون مقعده و بخور آن جهت بواسیر الدم بخور آن با موم و قطران جهت درد دندان و اخراج کرم آن السموم و الزینة ضماد عصارهٔ آن جهت لسع افعی و رفع کلف و آثار جلد و دردهای بارد و چون بکوبند و در سرکه ریزند رفع ترشی آن نماید مضر رئه و گرده و مثانه مصلح آن عسل و در تقویت باه تخم کرات شامی قویتر از آن است و آشامیدن طبیخ بیخ آن بطور حقنه اسفیدباج با روغن قرطم و روغن بادام و با انجیر جهت رفع قولنج نافع کرب ...مه بیخ مرّ است و بسیار تند * طبیعت آن در آخر سوم گرم و در اول آن خشک * افعال و خواص آن مفتح و مقطع و جالی اعضاء الغذاء و النفض بغایت مدر بول و حیض و حمول آن جاذب جنین و عصارهٔ آن مسهل سودا و مورث اسهال الدم و تخم آنرا چون چند روز هر روز پنج قیراط با شکر بخورند رفع بواسیر نماید السموم جهت گزیدن هوام قوی الاثر از سائر اقسام و از جملهٔ اجزای تریاق فاروق است الزینة ضماد آن رافع برص و ثآلیل و مقرح اعضا است و نوعی از بری که در جبال بهم میرسد برگ آن بسیار باریک و باحدت میباشد * افعال و خواص آن بسیار ملطف جهت خوشبوئی دهان و تسکین درد معده و امعا قوی الاثر است

* کراث * بفتح کاف و راء مهملهٔ مخففه و الف و ثاء مثلثه لغت عربی است * ماهیت آن درختی است کوهی برگ آن در اززباریک و شاخهای آن نرم و پر شیر منبت آن بلاد حجاز و آنرا عشبة الصباغ نامند * افعال و خواص آن شیر آنرا داخل اطعمه نمودن رافع جذام دانسته اند

* کراع * بضم کاف و فتح راء و الف و عین مهمله لغت عربی است جمع آن کوارع و بفارسی پاچه نامند بهترین آن پاچهٔ بزو گوسفند جوان فربه است * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن مولد کیموس لزج غیر غلیظ است ولیکن محمود قلیل الفضول است اغذاء العلل جهت خشونت سینه و حلق و سرفهٔ حار نافع خصوصا با کشک الشعیر جهت آنکه ملین سینه است اغذاء الغذاء و النفض قلیل الغذاء سریع الهضم جید الکیموس لزج غیر غلیظ و ملین بطن است بسبب لزوجت و ازلاقیکه دارد و چون با سرکه و انجدان استعمال نمایند از لزوجت و برودت آن کمتر گردد و شقاق زبان و سحج امعا را که از گرمی باشد نافع و صاحب اختیارات آنرا مشهی دانسته

* کردناج * بکسر کاف وسکون را وکسر دال مهملتین وفتح نون والف وجیم معرب کرده ناک فارسی است * ماهیت آن نوع کبابی است که بعد از نیم پخت کردن مرغ وامثال آن بسیخ کشیده بآتش بریان مینمایند وبهترین آن مرغ جوان فربه است که بروغن گاو تازه آنرا مکرر تسقیه کرده باشند رهنگام بریان کردن که تر ونرم کرده * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن جهت تقویت بدن مرتاضین وابدان متخلل ومعدهٔ حار نافع وکثیر الغذا مضر معدهٔ ضعیف مصلح آن مبختج وبعضی گفته اند عبارت از مرغ بریان نموده بطور مسطور است که در داخل آن ابازیر کرده باشند

* کرسنه * بفتح کاف ورا وسکون سین مهمله وفتح نون وها معرب از کرسنك فارسی است وبعربی حب البقر وبیونانی اوروبس وبسریانی کشنی وبرومی ناغبونس وبفرنگی برو وبفارسی کسنک وکشن ومشنك گاوی وگاودانه وبهندی متر بفتح میم وتاء چهار نقطهٔ هندی وراء مهمله نامند * ماهیت آن دانه است مدور بقدر نخودی کوچك وتیره رنك مائل بسرخی وزردی وطعم آن تلخ وتندی وغیر ماکول انسان بطریق غذا بلکه علف وغذای گاو است وآنرا فربه میکرداند وبکبوتر وکوسفند ومرغ وبز وغیرها نیز میخورانند وبهترین آن املس سنگین مائل بزردی وبعضی گفته اند مائل بسفیدی آن است ونبات آن کوچك وشاخها وبرگ آن باریك وتخم آن که ثمر آنست در غلافی واین در هند وبنگاله چند صنف میباشد وهریك بنامی مخصوص یکی را متر نامند چنانچه ذکر یافت دوم را بتلا بفتح باء موحده وسکون تاء مثناة فوقانیهٔ هندیه سوم را ماکهه بفتح میم والف وفتح کاف وهای هندی واین را چون گاو بخورد سیاه وفربه گردد * طبیعت آن در اول تا دوم گرم ودر دوم خشك * افعال وخواص آن مفتح سدد ومقطع وجالی اعضاء الصدر ومسهل نفث غلیظ ومنقی سینه وششی وآشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفهٔ رطوبی وتنقیهٔ رئه وعسر النفس وضماد آن جهت تحلیل صلابت پستان القم سنون آن با زرا وند مدحرج جهت رو باندن گوشت بر دندان اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آرد مقشر خیسانیدهٔ آن مسهل ومحرک باه مبرود بین وبا روغن کنجد مسکن مغص وزحیر وبا سرکه رافع عسر البول وجرب کوده وتنقیه کرده وطبیخ آن با سرکه جهت برقان وسپرز نافع الاورام والبثور والقروح والجروح ضماد آن با عسل وباادویهٔ مناسبه وبتنهائی نیز جاذب خون بظاهر جلد وجهت جرب وشکستگی اعضا وسعفه وشقاق ونار فارسی وتحلیل صلابات وقروح خبیثه وساعیه ومانع انتشار آن والتیام جراحات عمیقه الزینة ضماد آن با آب دفلی وتخم خربزه جهت برص وبازفته جهت بزرگ نمودن عضو وبالاو غسول بدان منقی بشره وجهت سرخ نمودن آن قوی تر از سائر ادویه وخوردن سویق آن باعسل رفع لاغری بدن وشستن عضو بآب طبیخ آن با نطول بدان جهت شقاق عارض از سرما وحکه وبثورلبنیه وشهد به السموم ضماد آن با سرکه وافسنتین جهت لسع عقرب وبا شراب جهت لسع افعی وسگ دیوانه گزیده وانسان سگ دیوانه گزیده وانسان صائم المضار اکثار آن مولد خلط فاسد ومدر خون ومورث اسهال دموی مصلح آن گلاب وگل ارمنی واصلاح آن مانند اصلاح ترمس است وسفید آنرا غایله کمتر از سرخ آن وطبیخ آن در مرتبه موجب بطلان قوت جالیهٔ آنست وباقی مانده ار صوت آن وغذای اندکی از آن حاصل میکرده مقدار شربت آن تا سه درهم *

* کرش * بفتح کاف وکسر را وشین معجمه وبکسر کاف وبسکون را نیز آمده لغت عربی است وبیونانی مصطاونس وبسریانی اسطمکا وبرومی کلیا وبفارسی شکنبه وبهندی اوجهری نامند * ماهیت آن عضوی از اعضای معروفهٔ مرکبهٔ بدن حیوان وبمنزلهٔ معده است در بدن انسان وشامل شکنبه وروده های حیوان است را زحیوانات کوچک تازه تولد یافته وعلف وحبوب

وغیره خورده اند که بر آورند القصه تا میل و بعد از ان شکنبه و بهترین آن از برای اتخاذ ادویه مصر صاحبان بواجات شکنبهٔ کوسفند و بزجوان فربه است * طبیعت آن جمعی گرم وتر و بعضی سرد و خشک دانسته اند * افعال و خواص آن کثیر الغذا دیر هضم الضار مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته و صرع و تاریکی چشم مصلح آن مهرا پختن و با ادویهٔ حارهٔ خوشبو و سرکه خوردن است *

کرفس

* کرفس * بفتح کاف و را و سکون فا و سین مهمله معرب از کرنش بشین فارسی است و گفته اند معرب از کرسب فارسی است و بیونانی اوداسالیون و بسریانی کرنشا و برومی باطراخیون و بهندی اجمود و بفرنگی ملری و بلاطینی ماله مرینامند * ماهیت آن نباتی است و آنرا اقسام بسیار است و بحسب اماکن مختلف و هر یک را نامی خاص از بستانی و جبلی و صخری و نبطی و مائی و از مطلق آن مراد بستانی است و برگ آن مائل بتلی و بر شاخهای آن با رنگ و بلندی نبات آن تا یکذرع و تخم آن ریزه تر از سائر اقسام و تیره رنگ و تند طعم و با عطریت در رمقدار تریب با تمسون و برگ و برگ او ملس و بیخ آن بزرگ و سفید و رنگ با ریشهای باریک و قوی تر از سائر اجزای آن و بعد از ان تخم آن و قوت آن اد ر ساله باقی می ماند و بیخ آن تا سه سال * طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح و محلل و مفتح سدد و دافع رو غلیظه و النفخ و بعد ماضماد آن با آرد جو محلل ورم چشم و آشامیدن آن جهت ربو و ضیق النفس و درد پهلو و درد پشت احشا و دفع قی و سحج و مغص و حل تاد ره و محرک اشتهای طعام و باد و محلل ریاح و بیخ و معین بر حمل اد و یهٔ مسهله و تفتیح سدهٔ جگر و کبد و طحال و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و تنقیه کرده و مثانه و رکل احتی سنک مثانه و وجع حصبه و لرزه حمی بلغمی و وجع ورک و عرق النسا و نقرس و اوجاع ظهر و اکثر امراض بارده مغمه وجع سموم آشامیدن آب آن که با آب انار و شکر جوشانیده باشند جهت سموم مشروبه و آشامیدن طبیخ برگ و بیخ آن جهت ادویهٔ قتاله و نهش هوام و مردا سنگ و طبیخ کرفس با عدس و قی نمودن بعد شرب منقی آن الخواص خوردن کرفس قبل از کزیدن عقرب و هوام و همچنین بعد از آن باعث سرعت تاثیر سم است در بدن و زنان بیرون آید الا ورام را البثور والجرب والحکه و ضماد آن بتنهائی و با عسل محلل اورام و طلای آن تا زه که با روغن گل و سرکه جهت جرب و بثور با کبریت و بورهٔ سرخ و با نوشادر جهت داء الثعلب و دفع آثار و مضر بالمبثور و محرک صرع مصروعین و باعث صرع و جنبش تولد و مصر حوامل و مرضعه بجهت آنکه محرک باه ایشان است و باز آن نفاخ مصلح آن انیسون مقدار شربت از عصارهٔ آن تا بیست درم و از جرم آن تا ده درم و از بیخ آن در مطبوخات پنج درم و بزر کرفس بستانی * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن در جمیع قویتر از سائر اجزای آن و با ضعف ارحا زائد فضول از معده و رحم و جهت استسقا و تسکین اوجاع و در سائر منافع مانند بیخ آن مضر رئه مصلح آن حماما و کوبند تخم کاسنی و مورث سحج مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن یکدرم بدل آن نانخواه و وزیره الخواص چون در هر رطلی از آب انگور یکمثقال تخم کرفس بستانی با قطراسالیون کوبیده داخل نمایند و همچنین در هر رطلی از شراب نیم مثقال از ان مخلوط کنند و بهتر آنست که کوفته در صرهٔ بسته در ان اندازند و سر آنرا بسته نگاه دارند و بعد از سه ماه صاف نمایند و در ظرف دیگر کنند و تناول نمایند جهت تقویت معده و تحریک اشتها و دفع عسر البول و چون نیم مثقال آنرا با نیم مثقال نانخواه بنوشند جهت تقویت معده و دفع ریاح نافع و مربی پرورده بیخ و برگ آن با عسل یعنی مربای آن مسکن غثیان و مقوی معده و پروردهٔ آن با سرکه یعنی مخلل آن مفتح سدد و مقوی معده و احشا

واشتهای طعام و محرک آن و موافق محرور المزاج است و تخم کرفس مضر بصرع است لهذا در ادویهٔ مصروع داخل نباید کرد و کرفس جبلی را بیونانی اوداسالیون نامند نبات آن بقدر کشنیز و شاخهای آن کوچک و بر سر آنها قبها مانند تربیون و از آن کوچکتر و باریکتر و تخم آن باریک طولانی شبیه بزیره و حریف و خوشبو و منبت آن سنگستانها و اماکن جبلیه و اقوی از کرفس بستانی
* طبیعت آن گرم و خشک در سوم * افعال و خواص آن آشامیدن تخم و بیخ آن جهت ادرار بول و حیض نافع و داخل ادویهٔ مرکبه و ادویهٔ حاره کرده میشود و کرفس صخری را بیونانی فطراسالیون نامند یعنی کرفس الصخر جهت آنکه در اماکن صخریه میروید و کرفس ماقدونی نیز جهت آنکه در بلدهٔ ماقدون بهم میرسد نبات آن ایستاده و تخم آن شبیه بنانخواه و با عطریت و خوشبو و بسیار حریف و طعم جمیع اجزای آن نیز حریف و لیکن ضعیفتر از تخم آن و اقوی جمیع اجزای آن و تخم آنست
* طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح و محلل اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن تخم و سائر اجزای آن محلل نفخ معده و معای قولون و رافع درد پهلو و مغص و وجع گرده و مثانه و مدر بول و حیض و تخم آن داخل ادویهٔ مدرهٔ بول و مرکبه کرده میشود و کرفس نبطی را کرفس مشرقی و کرفس شتوی و بیونانی اقوسالیون یعنی کرفس عظیم نامند و بربری حضض گویند * ماهیت آن بزرگتر از کرفس بستانی است و مائل بسفیدی و برگ آن سبز مائل بسرخی طولانی نازک و با خطوط و پهن تر از برگ بستانی و سرهای آن شبیه بسر بنفشه و بران گل آن و تخم آن طولانی و مصمت و حریف و خوشبو و بیخ آن باریک و خوشبو و خوش طعم منبت آن مواضع نازیک بین اشجار و نزد آجام و مستعمل مانند کرفس بستانی هم برگ و شاخها و بیخ آن خام و هم پخته با ماهی و غیر آن و گاه مملح نموده * طبیعت و افعال و خواص آن * ضعیفتر از کرفس بستانی آشامیدن تخم و بابیخ آن با شراب مسمی باتومالی مدر حیض و جهت تقطیر البول و امراض بارده و طبیخ آن نیز با شراب جهت امراض بارده نافع و بیز صنفی از کرفس کبیر میباشد که کرفس طری و بیونانی سمرنیون نامند که در کوه مسمی بامانوس بهم میرسد ساق آن شبیه بساق کرفس بستانی و صلب با شعبهای بسیار و برگ آن پهن تر از آن و مائل بزردی و برگهای قریب بزمین آن منحنی بسوی بیرون و در برگ آن اندک رطوبتی چسپنده بدست و با اندک تندی طعم و خوشبو و چتر آن مانند چتر نبطی و شبت و تخم آن شبیه بتخم کلم و مستدیر و تند طعم و رائحهٔ آن شبیه برائحهٔ مر و بیخ آن حریف طیبه الرائحه و لیکن حرافت آن بآن حد نیست که حنک را بگیرد و پوست بیرون آن سیاه و داخل آن زرد مائل بسفیدی منبت آن سنگلاخها و تلها * طبیعت و افعال و خواص آن * قریب بکرفس بستانی و ضعیفتر از جبلی آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و عرق النسا و نزول آب نافع و حمول آن مسقط جنین و برگ نمک پروردهٔ آن حابس بطن و آشامیدن بیخ آن جهت سرفه و عسر النفس و انتصاب آن و عسر البول و نهش هوام مفید و حمول آن مسقط جنین الاورام و الجروح ضماد آن محلل اورام بلغمیهٔ حدیثه و اورام حاره و صلبه و خراجات و چاق کنندهٔ آنها و تخم آن مسکن نفخ معده و محرک جشاء و مسکن وجع طحال و گرده و مثانه و مدر عرق و بول و حیض و مخرج مشیمه و جهت نزف الدم زنان نافع و جهت حمیات نیز و کرفس الماء را کرفس اجامی و نهری نامند و در کنار آب و میان آن میروید و بزرگتر از بستانی و ساق آن مجوف و سفید رنگ
* طبیعت و افعال و خواص آن ضعیفتر از همه اقسام است *

* کرکدن * بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و دال مهملهٔ مشدده و نون و بذال معجمهٔ مشدده و مخففه نیز و به تشدید نون نیز آمده معرب از کرک فارسی است و بعربی حربش و بهندی گینڈا نامند * ماهیت آن حیوانی است عظیم

آنچه از گاومیش بزرگتر و از فیل کوچکتر و پوست آن سیاه و چند اثر ضخیم و صلب و صورت آن فی الجمله شبیه بصورت
خوک و بر پیشانی آن شاخی است و پاهای آن عریض و سر آن باریک شبیه بکلهٔ فیل و تیز و منحنی بسوی بالا و بسیار زور آور
بحدیکه بر فیل غالب می آید و آنرا نیز میکشد و اکثر در بلاد حبش و نوبه و کوهستان جنگل هند و بنگاله بهم میرسد و شاخها
آنچه در بلاد حبشه و نوبه بهم میرسد بلندتر و سیاه و آن کمتر و اکثر ابلق از سفید و سیاه و کم جوهر و چون از عرض آنرا ببرند
و آنچه در بلاد هند و بنگاله بهم میرسد طول آن کمتر و اکثر سیاه و بلندتر و در وسط بعضی خالهای سفید بانحای اشکال بهم میرسد
و اهل هند آنرا با میمنت و خواص بسیار میدانند و ظاهرا گوشت آن حلال باشد بجهت آنکه مانند بقر و اهل و غنم نشخوار
که بعربی جره بکسر جیم نامند و بهندی جگالی گویند میکند یعنی علفی و غذائی که خورده باشد آنرا باز گردانیده در دهان
میخاید و فرو می برد و این از علامت حلیت گوشت حیوان چهارپا است و از پوست آن بسبب صلابت و ضخامت سپر
میسازند بسیار خوب و جوهردار میشود و بقیمت اعلی میفروشند * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن
بخور شاخ آن جهت بواسیر و عسر ولادت و گریزانیدن هوام و دود آن مطرد حشرات و آشامیدن آب در ظرفیکه از شاخ
آن ساخته باشند و بدستور دوشیدن انگشتری و رفتگیر از شاخ آن جهت بواسیر و طلای بیه آن مورث مهابت در نظرها
و روغن پوست آن که قطعهٔ از آنرا در روغن کنجد اندازند و مدتی در آفتاب گذارند جهت التیام جروح و قروح عظیم النفع
گفته اند که هرگاه از روغن آن جرح نمایند و هر چه از روغن آن حالی داخل نمایند سریع ملتحم شد و اثر آن ضعیف نمیگردد

* کرکند * بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و سکون نون و دال * ماهیت آن اسم فارسی سنگی است سرخ رنگ شبیه
بیاقوت و بعضی گفته اند اسم لعل است و بعضی سنگی را که در هند پیکو نامند و بعضی سنگی بدخش رنگ که بعربی حمینه نامند
دانسته اند * افعال و خواص آن آشامیدن آن مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان و توحش

* کرکرهن * بفتح دو کاف و سکون دو را و مهمله و فتح ها و نون لغت بربری است * ماهیت آن نبتی است باریک
شبیه بسنبل رومی و بسیار سرخ در جمیع افعال مانند عاقرقرحا و لهذا بعضی آنرا عاقرقرحا دانسته اند و غیر آنست و بعضی
گفته اند نبتی است باریک بغلظت شاخ ریحان شبیه به بسفایج در شکل و رنگ و سیاهی آن از آن کمتر * طبیعت آن گرم
و خشک * افعال و خواص آن جهت فالج و امراض عصب نافع و جمعی آنرا عاقرقرحا دانسته اند

* کرکی * بضم کاف و سکون را و کسر کاف دوم و یا لغت عربی است بفارسی کلنگ و بترکی درنا و بهندی کونج بضم کاف
و سکون واو و خفای نون و جیم نامند * ماهیت آن از جمله طیور دریائی است بلند پرواز و گذارها نیز میباشد بهترین
آن آنست که باز آنرا صید کرده باشد * طبیعت گوشت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح
سدد و مقوی بدن و محلل قولنج المضار ردی الهضم و مولد خلط غلیظ مصلح آن آنست که یک دو روز بعد از ذبح بگذارند پس
با سرکه و آب و نمک طبخ نمایند و با زیره و ادویهٔ حاره داخل کنند و بعد از آن حلوای قندی بخورند و حوصله یعنی چینه دان آن
جهت اسهال و آشامیدن خشک سائیدهٔ آن با آب نخود مطبوخ جهت درد گرده و مثانه مجرب و مغز سر آن رافع شبکوری اکتحالاً
و با آب حلبه جهت تحلیل اورام صلبه و زهرهٔ آن سعوط سه روز با آب چغندر و بعد سه روز تا یک هفته با آب مرزنجوش
جهت لقوه مجرب بشرط آنکه در جانب مخالف در بینی کشند و در آن ایام روغن گردکان بیاشامند و بمالند و در جای
تاریک بنشینند و بروشنی نگاه نکنند و اکتحال آن جهت رفع نزول آب و شبکوری و با عسل و آب پیاز نافع و طلای آن جهت رفع

برص وجرب متقرح قوی الاثر وسعوط مغز سر آن وزهرهٔ آن از هر یک یک قیراط با روغن زنبق رافع نسیان وسفیدی موی سر وریش
با تکرار عمل ودر تقویت حافظه بی مثل وپیه آن را چون بکار برند وبا سرکهٔ عنصل بیاشامند چند روز پی هم صلابت طحال را
زائل گرداند وچشم آن را چون خشک نموده سوده در چشم کشند بیخوابی آورد وخصیهٔ آن را چون نمک سود نمایند وخشک
کرده سوده با هموزن آن سرگین سوسمار وکف دریا وشکر درهم نموده در چشم کشند جهت رفع بیاض چشم مجرب گفته اند
* کرم * بفتح کاف وسکون را ومیم لغت عربی است واحد آن کرمه وجمع آن کرمات وبیونانی اولاطیوم وبسریانی کبیشا حمرا
وبرومی دیدرون اسایا وبفارسی تاک ورز وبهندی داکهه کا جهار نامند * ماهیت * آن نباتی است اکثر از قبیل نجم وبیاره
وبر محاور خود بپیچد وتنهٔ آن قوی وشاخهای آن باریک بلند ونورستهٔ آن با خیوط وبرگ آن پهن فی الجمله شبیه ببرگ خیارزه
وبرگ عنب الثعلب بستانی وغیر مزغب واملس وخوش طعم خصوص برگ نازک نورستهٔ آن وخوش رائحه وگل آن
ریزه باریک خوشبو وزرد مائل بسفیدی وثمر آن که عنب وبفارسی انگور وبترکی اوزم گویند خوشه دار ودر خامی سبز وعفص
ونیمرس آن ترش وباعفوصت ورسیدهٔ آن شیرین وملون بالوان از سفید وسرخ رنگ وسیاه وبعد رسیدن وخشک شدن
زبیب وبفارسی مویز ونیمرس خشک آنرا که ترش طعم است غورهٔ مویز نامند وتخم آن مدحرج الشکل سرخ رنگ شبیه بخصیهٔ
حیوان بسیار کوچکی وآنرا حب العنب نامند وشاخهای نازک درست آنرا لفایف الکرم وعسالیج الکرم نیز نامند وبری و
جبلی وبستانی میباشد نبات بری وجبلی آن بسیار بلند وپهن بروی زمین واشجار وغیره نمیگردد وثمر آن کوچکتر وکم آب
تر وپوست آن ضخیم تر از بستانی میباشد ودرخت بری بی ثمر را در تنکابن دیورز نامند وشاخهای درخت آن را مطلقا تا
هر سال نبرند وتربیت ننمایند ثمر زیاده وبهتر نمیدهد وبیان عنب بتفصیل در حروف العین مع النون ذکر یافت وبهترین اجزای
درخت آن عسالیج آنست وبعد از آن برگ وعصارهٔ آن * طبیعت * آن در آخر دوم سرد و خشک * افعال وخواص *
آن جالی ومجفف وقابض اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض آشامیدن عسالیج آن مانع صعود ابخره بدماغ وضماد
برگ وعسالیج وخیوط آن خصوصا با آرد جو جهت دردسر حار وتسکین التهاب عین واورام حارهٔ آن وبا آرد جو را مله
جهت تسکین التهاب معده وابتدای ورم حار آن وسائر اعضا وعصارهٔ برگ آن مقوی معدهٔ حار ومانع قی وقاطع قی الدم
ورافع خمار وتقلب نفس وجهت قرحهٔ امعا واسهال صفراوی که ذوسنطاریای معوی نامند خواه بنوشند وخواه بدان
حقنه نمایند ونبیذ مدر بول وحافظ جنین از اسقاط وشربت آن که آب عسالیج آنرا با قند بقوام آورند جهت خفقان صفراوی
وتحریک اشتها ودفع خمار وتسکین حدت صفرا وغثیان واسهال مواد رقیقهٔ صفراویه نافع وبسا است که بسبب قوت جالیه
که دارد باعث اطلاق طبیعت میشود مضر سرفه مصلح آن عسل وصمغ وآب منجمد آن بسیار جالی ویابس آشامیدن آن
با شراب رافع سپرز ومخرج سنگ مثانه وضماد آن رافع قوبا وجرب متقرح وغیر متقرح وطلای آن با روغن زیتون سترندهٔ
موی با دوام عمل وآب چوب آن که در حین سوختن تراوش کند رافع ثآلیل ونمله وکلف ونمش وقوبا وجرب وسترندهٔ
موی خصوصا با زبیب ورماد چوب ونشارهٔ شاخهای آن کاوی وضماد آن با سرکه رافع بواسیر وبا روغن گل سرخ وسرکه رافع بواسیر
وبا روغن گل سرخ وسرکه وسداب جهت ورم سپرز ورماد شاخهای آن با پیه کهنه وروغن زیتون وعسل جهت شکاف عضل
وسستی مفاصل وتعقد عصب وبا وقا ارمنی جهت بردن گوشت زائد زخمها وبا سرکه جهت التوای عصب وگزیدن هوام وافعی
وسگ دیوانه وورم غدد وضماد گرم کردهٔ آن جهت بواسیر وخوردن نیم درهم آن جهت قرحهٔ امعا وتحلیل حصاة وآشامیدن

است وبهترین اقسام آن نازک بیریشهٔ تازهٔ آنست * طبیعت اقسام بستانی آن مرکب القوی ودر اول گرم ودر دوم خشک وتخم آن ارطب از برگ آن وبری آن گرم تر وخشکتر از بستانی * افعال وخواص آن منضج وملین ومجفف خصوصا چون طبخ دهند وآب اول آنرا بریزند وغذائیت آن اندک واز عدس ارطب وچون با گوشت فربه ومرغ جوان طبخ دهند جید الغذا میگردد واعضاء الراس آشامیدن طبیخ آن وتخم آن مانع صعود ابخره بدماغ ومسکن صداع ورافع ظلمت بصر ومستي ومهرا پختن آن قابض ورافع خمار وارتعاش ومنوم ومقوی ضعف بصر وسعوط عصارهٔ آن منقی دماغ ومنوم ومجفف لسان اعضاء الصدر آشامیدن طبیخ آن وخوردن مهرا پختهٔ آن رافع سرفهٔ مزمن وورم حجاب واحشا وآشامیدن هرروز یک اوقیه آن صاف کنندهٔ آواز ورافع گرفتگي آن ووجع طحال وبدستور چون مضغ نمایند وآب آنرا بمکند جهت صوت منقطع نافع وغرغره بعصارهٔ آن ویا طبیخ آن با روغن کنجد رافع خناق اعضاء الغذاء والنفض بطئ الهضم نفاخ خصوصا آنچه در تابستان روئیده باشد وملح آن با آب ونمك ردی تر وخوردن برگ تازهٔ آن با سرکه رافع ورم طحال وآشامیدن آب مطبوخ آن مدر بول وحیض وآشامیدن تخم آن محرک باه وبا ترمس قاتل دیدان وحمول تخم آن بعد از جماع مفسد منی وآشامیدن خاکستر بیخ آن مفتت حصاة وآشامیدن عصارهٔ آن با ایرسا ونطرون مسهل بطن وحمول گل آن مدر حیض وقاتل جنین خصوص با آرد شیلم السموم آشامیدن عصارهٔ آن با شراب جهت لسع افعی وسگ دیوانه کز بده وتخم کرنب مصری از جملهٔ اجزای تریاقات است الاورام والبثور والقروح والجروح ضماد همه انواع ثلثهٔ آن منضج صلابات وبرگ کرنب بری یا بستانی بسیار نرم کوفته بتنهائی ویا با آرد جو محلل اورام حاره بارده بلغمیه وحمره وشری وسرطان وبا نمك جهت نار فارسی وبا زاج وسرکه جهت برص وجرب وبا سفیدهٔ تخم مرغ جهت سوختگي آتش وجرب متقرح وبا سرکه وحلبه جهت زخمهای عمیق ومنع انتشار آنها وسوختهٔ آن بغایت مجفف ورافع سعفه ومانع روئیدن موی وبا پیه خوک وامثال آن جهت خنازیر وجراحات صلبه ردیه بیلات وبا سفیدهٔ تخم مرغ جهت سوختگی آتش الات المفاصل ضماد برگ آن جهت رعشه وبا آرد حلبه وسرکه جهت اوجاع مفاصل ونقرس ونطول طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل وتخم آن در دوم گرم وخشك ومبهی وکشندهٔ کرم معده وطلای آن رافع کلف ونمش مقدار شربت آن دو مثقال المضار مبخر ومولد سودا وردی الغذاء واکثار آن باعث دیدن خوابهای ردی وکلم بری در شکل شبیه به بستاني وسفید تر از آن وبرگ آن از آن کوچکتر وبا زغب وتلخ ودوائیت برآن غالب تر از غذائیت وبعد طبخ با آب انار تلخي آن زائل میگردد وتخم آن شبیه بفلفل سفید * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن بسیار جالی ومحلل وملین طبیعت ومسهل خصوصا که با گوشت فربه طبخ یافته باشد طبخ خفیفی وچون دو مرتبه ویا زیاده طبخ یافته باشد مبیاشد مسکن بطن وآشامیدن بیخ وتخم آن بقدر دو درهم رافع سم افعی وتخم آن بغایت محرک باه وکلم بحری برگ آن دراز وبیخ آن سرخ شبیه ببرگ زراوند وباندک بتوعیت ولین مانند برگ لبلاب وطعم آن شور وباتلخی وخوردن آن جائزنیست وبرضمادات محلله مستعمل بود ومثقال از تخم آن در کشتن حب القرع بسیار موثر است

کروندة * بفتح کاف وراء وخفای واو ونون وفتح نون ودال وها لغت هند است وبجای ها الف نیز می نویسند * ماهیت آن ثمر هندی است درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت لیمو وخاردار وبرگ آن بعضی بزرگ اندک پهن طولانی وبعضی کوچکتر وطول آن اندک کمتر واملس غیر مشرف وبیزغب وخارهای آن بر گرههای شاخهای آن وسر اکثر آنها دو شعبه وگل آن سرخ رنگ مائل بسفیدی وریزه وبا عفوصت وثمر آن شبیه به نیشوق وکوچک بقدر عناب کوچکي مدور واندک

پالائی و پاینزو میشود و نوع میباشد مدور و سبز و سفید آن لطیفتر و در خامی کوچک سبز و ترش با عفوصت و با روبر چند
پایبرزرگی میآورد و بعد رسیدن آن کمتر و ترشی آن زیاده قریب بنصف آن سرخ میگردد و در رسیدهٔ آن بنفش رچاشنیدار و تخم
آن دو عدد و یا سه عدد و زرد لبی بهی و سفید و نرم که خائیده میگردد و خام آنرا مقشر نموده و تخم برآورده در قلایا و غیره
داخل مینمایند و اکرچاشنی ارخواهند قند و یا شیرینی داخل مینمایند و مخلل و مربا و شربت از ان میسازند و پختهٔ آنرا
بدین قسم میخورند و یا شربت میسازند و نوع سبز آن در خامی سبز و نیم رس آن سبز و سرخ تیره و پختهٔ آن سیاه و در باقی امور
شبیه بقسم سفید و ظاهرا نوعی از زنان باشد که تراشیبا مند و در ملک هند و بنگاله بدین هیأت میشده باشد * طبیعت آن
سرد و تر و با قوت قابضه و بعضی کرم دانسته اند * افعال و خواص آن خام آن مولد بلغم و ثقیل و نفاخ و حابس بطن
و پختهٔ آن مسکن صفرا و تشنگی و مشهی طعام و حابس اسهال و نوع خشک آن نیز جهت امراض مذکوره نافع *

* کرویا * بضم کاف و را و سکون واو و فتح یا و الف ممدوده و مقصوره نیز و بفتح کاف و را و سکون واو نیز آمده معرب
کراویا است و بطینی ریا کراوی سریانی است و یونانی از حمیون و بسریانی کراوی و برومی قاروس و بعربی تقده و تقرد و کمون
رومی و بعضی کرنبا دو کراها و بفارسی کرویه و زیرهٔ رومی و شاه زیره نامند و بهندی سیاه زیره نامند * ماهیت آن
تخم نباتی است بستانی و بری میباشد نبات بستانی آن بقدر یکذرع و برگ آن شبیه ببرگ شبت و جزو آن از شبت تیز تر آن و
گل آن سفید رنگ و تخم آن شبیه بزیرهٔ سفید و از آن بلندتر و مائل بزردی و با حدت و تلخی و بوی آن شبیه بنرد یک و ماکول و
آنرا پخته میخورند و بری آن قردمانا است و گل آن سفید مائل بکبودی و در باقی صفات مانند بستانی و حکیم علی گیلانی شارح
قانون گفته برگ بستانی آن شبیه ببرگ شبت و مائل بسیاهی و تخم آن با رنگ و بوی آن شبیه بانیسون و شاخهای آن باریک
مابین سرخی و سبزی و گل آن سرخ شبیه بگل کشنیز و قوت تخم و بوی آن شبیه بانیسون و از مطلق آن مراد بستانی است و مستعمل
و قوت آن تا سه سال میماند * طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی خشک در سوم گفته اند * افعال و خواص آن
مجففتر از زیره و قردمانا و ملطف و محلل ریاح و نافع و قابض طبع و مصلح اغذیهٔ مخالفه اعضاء الراس مانع صعود ابخره و ماء العین
اکتحال آن باعث حدت بصر و از جملهٔ اجزای ادویهٔ عین است و اکثار آن مضعف بصر اعضاء العصب و جهت ضیق النفس و خفقان
بارد و فواق و جمیع اعضاء الغذاء مسخن معده و محرک آروغ و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده و رقیق و مفص
و محلل بلغم و مدر بول و دافع درد معده و مغص و ریاح کرده و مثانه و مقوی بدن و فربه کنندهٔ آن و قاطع منی و قاتل دیدان
و حب القرع و مخرج آن و سه درم آن با یک اوقیهٔ روغن زیتون تا یکهفته جهت استسقاء و سرکه پروردهٔ آن موافق
محرورین و آشامیدن طبیخ نبات و تخم آن مسکن مغص و مدر بول و قاطع منی و قاتل دیدان و حلوس در طبیخ آن جهت اوجاع
رحم و ضماد مسحوق تخم آن جهت قلع بواسیر و پختهٔ مقدار شربت آن تا پنج درم و مضر رئه مصلح آن عسل و مضر معده و گرده
و مصلح آن کتیرا بدل آن قردمانا و انیسون و زیره *

* کریلا * بفتح کاف و کسر را و سکون یا و فتح لام و الف و بعضی بجای الف ها مینویسند * ماهیت آن ثمر نباتی است هندی
شبیه بقثا و برسجا و رخود می پیچد و برگ آن شبیه ببرگ قثا و هندوانه بی زغب و کوچکتر از برگ قثا و هندوانه و گل آن
زرد و ثمر آن بقدر خیار کوچکی و خاردار با خارهای نرم و طعم آن بسیار تلخ و تخم آن فی الجمله شبیه بتخم کدو و از آن کوچکتر
و منقش و تلخ و ثمر آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و کسانیکه آنرا قثاء الحمار دانسته اند محض توهم است

جهت آنکه رائحهٔ قثاء الحمار بسیار کریه و با حدت است بخلاف رائحهٔ کریلا و آن نیز مسهل قوی اقوی ما تلیه شحم حنظل بلکه اقوی از آن بخلاف کریلا که مقوی معده و قابض و از اغذیهٔ معتادهٔ اهل هند و بنکاله و دکهن است که پوست آنرا کنده و ورق نازک بریده و تخم دور کرده نمک مالیده سه چهار مرتبه میشویند که تلخی آن زائل کردد و با هموزن آن پیاز را نیز ورق نموده در روغن بریان مینمایند و با کوشت و یا بی کوشت پخته میخورند با نان و یا با چلاو بسیار لذیذ میشود بعضی خواهند که تلخی آن کم کردد نمک بر آن پاشیده بعد از ورق نمودن که ساعتی میکذارند پس پاک شسته بخصوص کوریان و طبخ مینمایند لذیذ میکردد و بعضی آنرا از پهلو چاک کرده تخم را برآورده نمک مالیده بدستور تلخی دور کرده قیمه پر نموده در روغن بریان کرده و پخته بطریق دلمه طیار میکنند لذیذ میشود * طبیعت آن در سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی اعصاب و باه و مولد منی و دافع حویان آن و جهت درد مفاصل و نقرس بارد و استسقا و طحال و یرقان نافع و دافع کرم شکم خصوصا که تلخی آنرا زائل نکرده باشند مضر محرورین مصلح آن سکنجبین و مبردات است

فصـــــــــل الکاف مع الزای المعجمة

* کزبرة * بضم کاف و سکون زا و ضم باء موحده و فتح راء مهمله و ها و بفتح کاف و راء مهمله نیز آمده لغت عربی است و یا معرب از کزبرناء سریانی است و جلجلان نیز نامند و بیونانی برد نماثون و بنبطی فاتره و بسوریانی کزبرتا و بفارسی کشنیز و بهندی دهنیه نامند و دیسقوریدوس قوربون نامیده و بعضی کفته اند کزبرة اسم نبات جلجلان است که کشنیز خشک باشد و بهندی نبات آنرا کوتهمیر کویند * ماهیت آن بری و بستانی میباشد نبات بری صحرائی برک ریزه تر و مائل بتند بو و تخم کوچک تر و مدور بهم پیوسته و در جمیع افعال قوی تر از بستانی و از آن زبون تر و با سمیت میباشد و بشیرازی این را قبتوره نامند و نبات بستانی بقدر ذرعی و زیاده بر آن با شاخهای باریک و برکهای آن شبیه ببرک تره تیزک و در کوچکی عریضتر و بزرکتر میباشد و هرچند بزرکتر میکردد باریکتر و ریزه تر میشود و کل آن چتردار از چتر شبت کوچکتر و کل آن ریزه سفید و تخم آن سبز مدور و پوست آن اندک خیار ره دار و مغز آن دو حصه بهم متصل و حلاوت و رائحهٔ پوست آن زیاده از مغز آن و بهترین آن تازهٔ بالیدهٔ بزرک ان دهٔ تند طعم قوی الرائحهٔ آنست * طبیعت آن مرکب القوی و نزد بقراط سرد و خشک در دوم و نیز سرد در آخر اول تا سوم و خشک در دوم کفته اند و نزد ابو جریح در سوم خشک و نزد شیخ الرئیس خشک آن مائل باندک کرمی و نزد جالینوس جمیع آن مائل بکرمی و با جوهر حار لطیف که بزودی تحلیل میرود و بعد از تبرید که کرمی آن ظاهر کردد و الا آنکه آشامیدن عصارهٔ آن قاتل نمی بود بتبرید و با جوهر کثیف ارضی بارد بسیار * افعال و خواص آن تازهٔ آن با حدت کمی است اعداء الراس و الصداع و الماء آشامیدن هفت مثقال آب آن منوم و مانع صعود ابخره بدماغ خصوصا با سرکه و سماق و قطور آن بچشم مانع بروز آبله و حصبه در آن و رافع زردی آن و ضماد آن با شیر دختران جهت ضربان چشم و با نان خشک جهت سلاق و رمد و مضمضه آن رافع جوشش دهان و سوزش آن و مسکن درد دندان کرم خورده و خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی و سنون آن مقوی لثه و قاطع خون آن و شرابیکه از آن ترتیب دهند منوم و جهت سدر و دوار و منع مستی شراب نافع و جهت سرفه و ضیق النفس حار رطب و خفقان مفید و هفت مثقال از آب آن با شکر مشهی و منوم و مانع تخمه و جرم آن مسکن صفرا و التهاب معده و تشنکی و حابس قی و رافع باه و نعوظ الاورام و البثور و الجروح ضماد آن مانع انصباب مواد حاره و محلل اورام حاره و باد سرخ و با نان خشک جهت قروح ساعیه

رجوف و سکنجبین و با آرد جو و صندل ضماد بر ورم حار و ورم صلبه و با آرد باقلا ورم حار و امثال آن و چون شراب آن با آب کشنیز تر
کل بمانند ریزه ریزه بان متفرق و غیر متفرق بمالند دفع نماید و مجرب مقدار شربت از آب آن تا یک اوقیه و از جرم آن دو اوقیه بدل
آن برگ خشخاش و کاهو و تخم آن که جلجلان و کشنیز ما رست ازان است * طبیعت آن تا درجه دوم سرد و خشک * افعال
و خواص آن اعضاء الراس و القلب و الغذاء مفرح و مقوی دماغ و قلب و مانع صعود ابخره بدماغ و رافع خفقان
و وسواس حار و مقوی معده و حابس اسهال و جریان منی و قروح مجاری بول و آشامیدن شیرهٔ آن و یا نقوع آن جهت اسهال
دموی و صفراوی نیز مخصوص بوده آن و رفع خفقان و با سکنجبین مولد منی و مسقط کرم معده و مانع تکون آن و خائیدن آن رافع
بوی شراب و سرعت مستی و شربت آن جهت مد رود و روغن مستی شراب و صعود در سرکه خیسانیدهٔ آن نیز همین خاصیت
دارد و ضماد آن جهت درد سر حار با صندل و افیمون جهت تقویت معده و رفع آروغ و با سکنجبین مولد منی و مسقط کرم
معده و مانع تکون آن و با عسل و روغن زیتون جهت شری و نار فارسی و امثال آن و ذرور آن قاطع خون جراحات مقدار شربت
آن از یک درم تا یک اوقیه بدل آن تخم کاهو و خشخاش انصار زیادهٔ آن تا چهار اوقیه از آب تر و تازهٔ آن مورث نسیان و اختلال
ذهن و مولد ریاح و مسبات و بحة الصوت و تقلیل منی و ضعف باه و مسکن نعوظ و تقلیل حیض و آمدن بوی گزیره از بدن شارب
آن علاج آن بعد از تنقیه بقی و اسهال خوردن زردهٔ تخم مرغ نیم برشت با فلفل و نمک و آب گوشت مرغ فربه است بتنهائی
و یا با دارچینی و مضر صاحب ربو و ضیق النفس مصلح آن تخم نیم برشت و شراب و سکنجبین سفرجلی است *

* کزبرة الثعلب * ماهیت آن غافقی گفته نباتی است با خیوط باریک و پریشان و پهن بروی زمین و رنگ آن مائل
بسرخی برنگ خون و برگ آن کوچک برد و جانب شاخهای آن و مفروش بشوفها نزدیک بهم و مائل بسبزی و سیاهی و ساق
آن ایستاده و مدور و براطراف آن سرها بقدر انگشت ابهام مدور بی شکل و بر آن گلی بارنگ سرخ رنگ و تخم آن باریک
منبت آن کوهستانها * طبیعت آن گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته اند * افعال و خواص آن استعمال عصارهٔ آن
با شکر جهت حدت قوت باصره و جلای غشاوه و خوردن جگر تیس بریان که بران برگ خشک آنرا سوده پاشیده باشند
جهت شبکوری گفته اند نبات آن خنازیر را نافع است اما را زآشامیدن آب نقوع آن حالتی شبیه بسکر عارض میگردد
با اختناق و خشونت حلق و سینه و علامت آن آمدن بوی گزیره است از دهن شارب آن علاج آن قی نمودن بطبیخ شبت
و زیت و آشامیدن روغن و رب عنب است بعد ازان و بعد از تنقیه بقی و اسهال خوردن زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت بافلفل
و نمک و آب گوشت مرغ فربه است بتنهائی و یا با دارچینی *

* کزوان * بفتح کاف و سکون زا و فتح واو و الف و نون لغت فارسی است بعربی بقلة الترجیه بجهت مشابهت رائحة
برگ آن با اترج و بقلة فلفلیه نیز برای مشابهت حدت طعم آن بفلفل نامند * ماهیت آن گفته اند معروف بباد رنجبویه
است نزد اطبا و شیخ ابن بیطار گفته غیر آنست و آنرا بادرنجبویه نیز نامند نباتی است خوشبو برگ آن از زمین میروید بدون
ساق شبیه ببرگ جرجیر و مائل بسبزی و سر آن مدور و پائین آن اندک مشرف و طعم و رائحهٔ آن شبیه بپوست اترج با عطریت
عجیبی * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مفرح و مطیب نفس و مقوی قلب و فواد یعنی فم معده و رافع
هموم و خفقان بارد و دافع سموم بارده خصوص عقرب و مسخن بدن بکمال تسخین مضر محرورین و اکثار آن مصدع و محدث
حرقة البول مصلح آن آشامیدن سکنجبین و رب وب بارده و امثال اینها است *

کزبرة الثعلب

کزوان

* کزنکبین * بفتح کاف و را و سکون نون و فتح کاف و کسر باء موحده و یاء مثناة تحتانیه و نون * ماهیت آن شبنمی است که بر درخت گز و ما ثر اشجار می نشیند و مانند ترنجبین منعقد میگردد و آنچه بر درخت بید منعقد میگردد الطف است از آنچه بر درخت گز و بلوط منعقد میگردد و بهترین آن صاف سفید شفاف بزرگ دانه آنست که مخلوط ببرگ و خاشاک نباشد * طبیعت آن در اول گرم و در خشکی معتدل * افعال و خواص آن جالی و با قوت مسهله اعضاء الراس و الصدر منقی دماغ و ریاح غلیظهٔ آن و جهت نزلات رقیقه و تقویت اعضای تنفس و آلات غذا و ملین سینه و صوت و رافع خشونت آن و ضیق النفس و سرفهٔ حار و بارد رطب و مرطوب مزاج را نافع مقدار شربت آن از هفت درم تا بیست درم است

* فصـــــــل الکاف مع السین المهملة *

* کسب * بضم کاف و سکون سین و باء موحده لغت عربی است و نیز بعربی الثجیر و بفارسی کنجاره و کشنو و بشیرازی خوره و بهندی کهلی نامند * ماهیت آن ثفل چیزها است که از آنها روغن گرفته باشند مانند حبوب و لبوب و بزور و غیرها و از مطلق آن مراد ثفل دهن کنجد است و بعضی گفته اند جرم آنست که در آن مطلق دهنیت نمانده باشد * طبیعت و افعال و خواص آن ثفل هر چیز در ذکر آن مذکور شد و میشود انشاء الله تعالی و بالجمله بسیار ثقیل و ردی الغذاء و مولد نفخ و ریاح و سده است و از خوردن کسب خروع هیضه عارض میگردد علاج آن علاج تریاق خورده است *

* کستی * بکاف تازی در بنگاله عنب الثعلب است *

* کسموقا * بفتح کاف و سکون سین و ضم میم و سکون واو و فتح قاف و الف و کسمیوقا بکسر میم و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نیز آمده اسم نبطی است * ماهیت آن شیخ ابن بیطار نوشته غافقی گفته که مسعودی در کتاب سموم بیان نموده که آن حشیشی است منبسط بر روی زمین مدور قطر آن بقدر یک فتر که طول ما بین انگشت سبابه و ابهام است برگ آن شبیه ببرگ مرزنجوش طعم آن لزج شبیه بطعم نبق کوچک عفص و آنرا خشک کرده نگاه میدارند * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن عند الحاجت در آب مالیده بعقرب گزیده مخمور اندند در حال تسکین مینماید *

* کسول * بضم کاف و سین و سکون واو و لام * ماهیت آن ابن تلمیذ تصریح نموده که آن ثمری است بقدر انگشتی و در رنگ و شکل شبیه بخیار شنبر اندک عریض و تخم آن بقدر خیار شنبر و منبت آن بلاد روم * طبیعت آن سرد و خشک و بسیار قابض * افعال و خواص آن آشامیدن یک درم آن قاطع خون و اسهال دموی و ذرور آن در رفع نزف الدم جراحات بیعدیل است

* کسوندی * بفتح کاف و ضم سین و سکون واو و نون و کسر دال و یاء و کسونجی بجیم بجای دال نیز آمده لغت هندی است * ماهیت آن نباتی است هندی تا بیک قامت انسان و زیاده نیز و شاخهای آن انبوه و مائل به بنفشی و برگ آن شبیه ببرگ سنا مکی و حلبه و گل آن زرد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن جهت دفع سمیت سموم مشروبه و تعدیل فساد اخلاط و سعال نافع و خوردانیدن آن بد و اب جهت سرفهٔ آنها که کنار نامند مفید و چون قدری از بیخ نوع سیاه آن که بهندی کالی کسوندی نامند با چند دانهٔ فلفل نرم سوده حبوب ساخته بمار گزیده بخورانند شفا یابد و ضماد آب بیخ تازهٔ آن با صندل جهت قوبا نافع است

* کسیرو * بفتح کاف و کسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم راء و واو لغت هندی است * ماهیت آن بیخ نباتی است هندی که در بنگاله بهندی تالاب نامند و آبهای ایستاده میروید و از نبات آن بور با میان بیخ آن که کسیرو است

مدور بقدر جوز بوا و پوست آن سیاه بعضی اندک مائل بسرخی با ریشهای بسیار با ریک سیاه و مغز آن سفید شیرین اندک خوش رائحه و گفته اند بیخ نوعی از زرنباد است * طبیعت آن مرکب القوی و سرد و تر در دوم با اندک حرارتی * افعال و خواص آن با تریاقیه و قوت تامه جهت تقویت قلب و خفقان و رفع غشی شدید بعد آنکه قی را سهال بسیار شده باشد در اول حال و دافع اسهال صفراوی و دموی و سوداوی و سوزش اعضا و سموم مشروبه و ملدوغه و طاعون را مفید و باطلاء و گفته اند حمیات صفراویه و دمویه را نافع است

کسیلی وکسیله

* کسیلی وکسیله * بفتح کاف و کسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و الف مقصوره و یا و ها بجای آن در لغت دوم اسم نبطی است * ماهیت آن چوب نباتی است شبیه بروناس و با چهند کی و سیاهی و سرخی بر آن غالب و تخم آن شبیه بحب الرشاد و گویند پوست درختی است در شکل شبیه بسلیخهٔ سیاه و در طعم بدان مشابهت ندارد * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن سنون آن مسکن درد دندان و رافع تحرک آن و آشامیدن آن مقوی معده و احشا و مفتح سدهٔ رحم و گرده و مدر بول و حیض و جالی گرده و مثانه و کشندهٔ کرم معده و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و در فربه نمودن بدن بهتر از انزروت و جهت صاحبان بلغم و رطوبت نافع مقدار شربت آن از سه درم تا پنج درم مضرت آن مصلح آن کثیرا است

* فصـــــــــل الکاف مع الشین المعجمة *

کشت برکشت

* کشت برکشت * بفتح کاف و سکون شین و تاء مثناة فوقانیه و فتح باء موحده و سکون راء مهمله و فتح کاف و سکون شین معجمه و تاء مثناة فوقانیه لغت فارسی است معرب بمعنی التواء بر التواء بکمر هرد و کاف نیز آمده بمعنی زرع بر زرع و بعضی آنرا سواد السند و بعضی سواد الهند و بعضی سواد الاکراد و بفارسی بچلد و اهل شبانکاره فارس بجور یونانی فاعوس و برومی بر رطوس و بهندی ... و در رواب معتمد الملوک قدس سره نوشته اند محتمل که دوائی باشد که بهندی مرور سی که نامند * ماهیت آن کیاهی است مانند ریسمان باریک بهم پیچیده بعضی دو اهنی و اکثر عدد آنها پنج منشعب از یک بیخ رسته و رنگ آن مائل بسیاهی و زردی و طعمی غالب ندارد و گل آن یک عدد شبیه بگل حب النیل و سفید رنگ و بعضی مائل بسرخی و برگ آن شبیه بدانهٔ عقرب و بهترین آن هندی تازه مائل بسیاهی و زردی آنست و بعضی آنرا بدشکان دانسته اند و اصح آنست که غیر آنست و در قوت مانند آن * طبیعت آن در اول گرم و در آخر آن خشک و در دوم گرم و خشک نیز گفته اند * افعال و خواص آن محلل و ملطف و مسهل بلغم غلیظ و قاطع باه و شیر و ضماد آن جهت اورام بارده و نوبا و جرب نافع مصلح آن در قطع باه و شیر حب الصنوبر مقدار شربت آن یک درم بدل آن صبر است

کشمش

* کشمش * بکسر کاف و سکون دو شین معجمه در میان هر دو میم مکسوره اسم فارسی زبیب بیدانه است معرب آن قشمش بقاف بجای کاف بهترین آن سبز شیرین بالیدهٔ بزرگدانه تازهٔ آنست * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن با قوت مسهله و مقوی است و باقی خواص آن در زبیب مذکور شد

کشوث

* کشوث * بضم کاف و شین معجمه و سکون واو و ثاء مثلثه و اکشوث نیز آمده لغت عربی است و بعضی گفته اند معرب است و کشوثا نیز گویند و بیونانی بدروطوس و بسریانی و نارعبا نیز و برومی کشمورین و بفارسی ... و بهندی امل بیل و اکاس بیل و امرلته نیز نامند و گفته اند که بفارسی زجمول نامند و گفته اند که زجمول نام تخم کشوث است * ماهیت آن گیاهی است مانند ریسمان باریک و بی برگ و ساق آن مائل بزردی و تیرگی که بر خارها و گیاهها می تند و گل آن ریزه

ریزه مائل بسفیدی وتخم آن کوچکتر از تخم ترب ومائل بپهن و پرورنك آن سرخ مائل بزردی وبعضی زرد مائل بسفیدی

وتخم آن کوچکتر از تخم ترب ومائل بپهن وپر ورنك آن سرخ مائل بزردی وبعضی زرد مائل بسفیدی وبهترین آن تازهٔ زرد تلخ طعم آنست وقوت آن تا سه سال باقی میماند * طبیعت آن دراول کرم ودردوم خشك وباقوای متضاده * افعال وخواص آن ملطف ومفتح ومخرج فضول لطیفه از عروق ومنقی آنها از اخلاط فاسده اعضاء الغذاء والنفض مفتح سدهٔ معده وکبد واحشا ومنقی آنها وساخ از شکم وعروق وملین طبع ومنقی بدن وجهت ربو وخناق ومغص وضعف معده وجکر وسپرز وتپهای کهنه وتحلیل ریاح وادرار بول وحیض وشیر وعرق وتنقیهٔ رحم آشامیدن آن با سرکه مسکن فواق وقابض وحابس نزف الدم وسیلان خون رحم وآب آن عجیب النفع است از برای برقان وعصارهٔ برگ آن را چون در شراب اندازند وبیاشامند مقوی معدهٔ ضعیفه است وآشامیدن آب آن با سکنجبین مسهل صفرا ومطبوخ آن در تفتیح وخیسانیدهٔ آن در اسهال قویتر مقدار شربت از آب آن دو اوقیه واز جرم آن در مطبوخ پانزده درم ومغثی مصلح آن کثیرا تخم آن در افعال مذکوره قویتر از سائر اجزای آن وبوداده آن در تقویت معده وقبض وحبس ونزف الدم اعضای باطنی وسیلان رحم اقوی از غیر بوداده آن وضماد آن جهت جرب ونقرس نافع مقدار شربت آن دو درم کویند مضرریه مصلح آن کاسنی ومضر طحال ومصلح آن سکنجبین وبدل آن بادروج ودو ثلث آن افسنتین است *

فصل الكاف مع العین المهملة

كعب

* کعب * بفتح کاف وسکون عین وباء موحده لغت عربی است بفارسی غاب وشتالنک نامند جمع آن کعاب وکعوب آمده * ماهیت آن استخوانی متصل بساق است بهترین آن کعب کاو وخوک است وخواص کعب خوک مذکور شد وکعب بقر محرق جهت سپرز وتقویت باه وبا عسل جهت تفریح دل وتقویت جکر نافع مقدار شربت آن تا سه مثقال اکتحال آن مقوی باصره وسنون آن مقوی دندان وضماد آن رافع برص است

كعك

* کعك * بفتح کاف وسکون عین وکاف معرب کاك فارسی است * ماهیت آن بعضی کفته اند نوعی نانی است که بفارسی کلیچه نامند وبعضی کویند نان دو آتشه است وبعضی کویند نان طابق وبعضی نان طابون که خشك نان نامند وبالجمله نان خشك دو آتشه که توان کوبید وآرد نمود * طبیعت آن کرم وخشك * افعال وخواص آن حابس بطن ومجفف رطوبات آن وصاحبان قولنج را مضر وداخل بعضی اقراص نموده میشود

فصل الكاف مع الفاء *

كف آدم

* کف آدم * لغت عربی است * ماهیت آن نباتی است بقل زرعی وبرگ آن مستدیر وبقدر برگ مورد وبیخ آن خشبی وظاهر آن ما بین سیاهی وزردی وباطن آن سرخ وتخم آن از تخم کافشه باریکتر وبعضی کیاه بهمن سرخ دانسته اند * طبیعت آن در اول کرم وخشك * افعال وخواص آن رافع خفقان ومحلل ریاح ومقوی جکر ودر جمیع افعال قائم مقام بهمن سرخ است مقدار شربت آن یکمثقال

كف الضبع

* کف الضبع * بفتح کاف وتشدید فا والف ولام وفتح ضاد معجمه وضم باء موحده وعین مهمله وبسین بجای ضاد نیز آمده لغت عربی است * ماهیت آن غافقی کفته نباتی است ربیعی از چند روز بیش نمی ماند وکم برگ وبرکهای آن مدور ومتشقق وبقدر برگ کرفس وبر روی زمین مفروش وشاخهای آن باریك مزغب ومنبسط بر روی زمین وزرد رنك وشاخهای بسیار از یك بیخ میروید وکل آن زرد طلائی وسفید نیز میباشد وبیخ آن مانند بیخ خربق وباحدت بسیار ومنبت آن قرب آبها وزمینهای نمناك وکفته اند نوعی از کبیکج است وبعضی خود آن دانسته اند * طبیعت آن در دوم کرم

ومفتح * افعال وخواص آن ملطف ومقطع وجالی ومحلل اکتحال آن رافع بیاض و دردآن رافع ثآلیل ومورد گوشت زائد ورویانندهٔ گوشت صحیح ومنقی جراحات وقروح را نافع

* کف الهر * بکسرها و راء مهملهٔ مشدده لغت عربی است * ماهیت آن نباتی است بقدر شبری وشاخهای ریزه وبر هر شاخی سه چهار برگ مستدیر مشقق وملصق بزمین وگل آن زرد براق خوشبو وباعطریت وبیخ آن بقدر زیتونی با شعبهای بسیار زرد واول یا بزمیر رید وگفته اند ملحق بکف الضبع است * طبیعت وافعال وخواص آن مانند آن فرزجه آن معین بر حمل وذرور آن جهت قروح خبیثه وضماد آن باعسل قالع ثآلیل است

* کف المریم * لغت عربی است وآنرا کف عایشه وبهندی متیاجوری نامند در ماهیت آن اختلاف است بعضی گفته اند اصابع الصفر ودر عراق شجره رابدین اسم نامند ودر مغرب بنطافلون را وابو العباس حافظ در کتاب رحلهٔ مصریه گفته نباتی است که آنرا کف مریم حجازی نامند * ماهیت آن نباتی است منبسط بر روی زمین باشاخهای صلب وبقدر شبری وبرگ آن مائل باستداره ومجعد وباندک زغب واندک قبضی وبسیار ریز وگل آن باریک مائل بزردی وبقدر گل رجله وچون آن ریخته شود گل زرد صافی بهمرسد پس برگهای آن ریخته وشاخهای آن پیچیده گردد شبیه بانگشتان پیچیده وبرگردد بصورتی شکلی که متعارف است نزد مردم * طبیعت وافعال وخواص آن قریب بنطافلن است ودر حرف الباء مع النون ذکر یافت *

* کفری * بضم کاف وفتح فاء وراء مشدده والف مقصوره وبفتح وبکسر کاف وبضم فاء وبکسر آن نیز آمده لغت عربی است وبیونانی قبقس وبفارسی غنچهٔ خرما وکاردولی وبشیرازی مارویهٔ خرما نامند * ماهیت آن غلاف شکوفه نخل است که هنوز نشکفته واز آن خوشه برنیامده باشد وبعضی پوست غلاف شکوفه وکردر آن را که کافور النخل ودقیق النخل وکشن نامند ورسه دانسته اند وبعضی پوست فقط وبعضی خوشهٔ شکوفهٔ آنکه طلع نامند وبعضی کافور آن بعنی گرد آن را گفته اند وبالجمله بهترین آن تازهٔ خوشبوی ماخوذ از نخل نر است وچون کهنه گردد سرخ شود وبو وقوت از آن زائل شود * طبیعت آن در آخر درجه گرم وخشک وباحرارت کمی وبرودت بسیاری نیز گفته اند * افعال وخواص آن مفرح ومقوی قوی وارواح قلبی ودماغی وکبدی * الفم سنون آن مقوی لثه ورافع اکله وقروح خبیثه وبد ستور ذرور آن جهت اکله وقروح ساعیهٔ سائر اعضاء اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن درم مثقال از مطبوخ آن قاطع اسهال وطبیخ آن قابض ونیم رطل نیم کوفتهٔ آن که بایک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد وصاف کرده باهموزن آن شکر بقوام آورند جهت تقویت معده وهیضه وضعف احشا ومنع انصباب مواد بمعده ورحم ودرد کرده ومثانه مفید وضماد آن مقوی معده ومفاصل وقاطع اسهال وباموم وراتینج رافع جرب بشرط آنکه چند روز بران تکیه ارند وغبار بسیار نرمی که غیر کشن دران بهم میرسد در جمیع افعال قوی تر از کشن ر بغایت مقوی معده ورافع نزف الدم وسحج وقروح عفنهٔ باطنیه واسهال است وعرق آن که مانند گلاب گیرند باعطریت وقابض ومقوی القلب ومعده ورافع خفقان واسهال رطوبی وسحج ودهن آن که بعد از رسیدن طلع نیم کوفته وبامساوی آن روغن زیتون در هم کرده سه چهار روز حرکت دهند پس صاف نموده در شیشه کنند وسر آنرا ببندند تا یند وبکار برند * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن رافع درد سر حار وقرحهٔ امعاء وقابض بطن وحابس عرق ومقوی وموی ومانع سقوط آنست *

* فصـــــــــل الکاف مع الکاف *

کرول

* کرول * بد و کاف اول مفتوح و دوم ساکن و ضم راء مهمله و سکون واو و لام * ماهیت آن ثمر نباتی است هندی و در بنگاله هم میشود از قبیل لبلاب و بیاره و بر سرجا و رخود می پیچد برگ آن شبیه ببرگ خیار زه و ثمر آن اندک طولانی خاردار و درخامی سبز و بعد رسیدن زرد و سرخ میگردد و تخم آن زرد رنگ و آنرا اهل هند ورق نازک بریده پخته و با روغن بریان کرده میخورند بتنهائی و یا با گوشت لذیذ میشود * طبیعت آن مائل باعتدال و با اندک رطوبتی * افعال و خواص آن جهت سرفه و درد شش و بدن و تپهای کهنه نافع اضادرنفاخ و بطیء الهضم ضماد بیخ آن با آب بر بیخ موی و بستن سر بپارچه مقوی موی و مانع اسقاط و درازکنندهٔ آنست و داء الثعلب را نیز مفید *

کرونده

* کرونده * بد و کاف اول مفتوح و دوم ساکن و ضم راء مهمله و سکون واو و نون و فتح دال مهمله و ها لغت هندی است کوبند کاذریوس است * ماهیت آن نباتی است تا بد و ذرع و شاخهای بسیار متوا کم از یک بیخ رسته و برگ آن طولانی مشرف فی الجمله شبیه ببرگ کاسنی و از آن بزرگتر و کریه الرائحه با زغب نرمی و رنگ آن تیره و طعمی غالب تلخ و با اندک عفوصت و گل آن زرد ریزه و تخم آن سیاه باریک و تخم آن در غلافی شبیه بکوزهٔ شقائق و خیاره دارد و بیخ آن باریک و سفید و بی طعمی غالب * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح و محلل اعضاء الراس عصارهٔ نیم آن جهت آشوب که مرضی است در بنگاله در بینی مردم میشود و علامت آن تپ شدید و ثقل سر و درد اعضا خصوصا گردن و شانه و کمر شربا و سعوطا نافع و قطور آب برگ آن جهت رمد شدید و ورد بنج که از آب آن چشم را پر کنند و بعد از ساعتی بر بزند و باز تکرار نمایند در سه روز رمد زائل شود اعضاء الغذاء آشامیدن آب برگ آن جهت استسقا و بواسیر و اخراج کرم شکم و بد ستور پختهٔ آن و طلای آب آن بر مقعده جهت بواسیر السموم جمیع اجزای آن جهت اخراج کرم شکم و سلک دیوانه گزیده نافع و آشامیدن بیخ آن که نرم سوده و بقدر فلفلی حب بندند سه حب آن حابس اسهال مزمن و مجرب است ولیکن درا وائل هیضه خوب نیست بلکه در اواخر که اسهال بسیار شود و ضعف غالب گردد و بدن نقا یافته باشد و باید که در وسط تابستان نبات آنرا بتمامه اخذ نمایند و خشک کنند و عند الحاجت سوده با عسل بخورند و دو مثقال از تخم آن با عسل از ریشهٔ آن سه مثقال با شیر جهت رفع سم کلب بقری نافع الخواص چون فولاد را براده نموده در آب آن ریزند و بآفتاب تند گذارند همه آنرا مکلس سازد و مکلس آن جهت استسقا و اکثر امراض بارده عظیم النفع است *

* فصل الکاف مع اللام *

کلب

* کلب * بفتح کاف و سکون لام و باء موحده لغت عربی است و جمع آن کلاب و اکلب و اکالب و کلیب آمده و مونث آن کلبه و بفارسی سگ و بترکی آیت و بهندی کته و مادهٔ آنرا سگ ماده و بهندی کتی و کتیه نامند * ماهیت آن حیوانی است درنده و شدید الحراسة و باوفا و شعور و صفات حمیده و ذمیمه و معروف و در همه بلاد بهم میرسد و تمام شب بیدار میباشد برای پاسبانی و روز میخوابد و آنرا اجناس بسیار میباشد از اهلی و بری و مائی و اهلی را نیز اصناف میباشد از بزرگ و متوسط و کوچک و بزرگ شکاری آنرا سلوقی و ما سوای آنرا جنگلی نامند و سلوقی که منسوب بسلوق است که اسم مدینهٔ یمن است و آن قابل تعلیم صید است و شکار میکند و جنگلی اسم عامی سگی است که قابل صید نباشد و صید نکند و این را بهندی کوره نامند و این اکثر محافظت باغ و زراعت و خانه مینماید و بزرگ این نزد ایلیات و اهل بوادی و قبری و کوهستانها میباشد و نگاه میدارند برای امور مذکوره و در شهرها بندرت و متوسط آن سگی است که در همه جا بسیار میباشد و محافظت باغ و زراعت و خانه نیز مینماید اما نه بخوبی نوع بزرگ و کوچک آن خوش شکل تر و اکثر بلند پشم میباشد و بهترین آن آنست که در ملکه

بزرگ میشود و آنچه به آنرا بسیار پرورش مینمایند و دست میدارند و تا بقدر بچهٔ گربهٔ پنج شش ماهه میباشد از آن بزرگتر نمیشود و نیز بعضی بقدر گربهٔ یکساله و اندکی زیاده از آن و این نوع جانوران کوچک مثل روباه و خرگوش و مانند اینها شکار میکنند و مردم ایشان بسیار باشعور و اشاره فهم و با وفا میباشند و از وفا و شعور کلب اهلی نقلهای بسیار نموده اند که تفصیل آن طول دارد و کلب بری را بعربی مکنی بابن آوی نموده اند و بفارسی شغال و بشیرازی توره و بترکی چقال و بهندی گیدر و بکاف فارسی نامند * ماهیت آن معروف است و در همه بلاد میشود و این در ویرانهها بیشتر ماوی دارد و در روز کم برمیآید و از مردم گریزان و حیله و رو مکار و وقت شام از خانهای خود برمیآید و قریب بربع شب گذشته فریاد میکند و با طراف میگردد و همینکه یکی آواز کرد همه باتفاق آواز میکنند و مرغ و جانوران خرد را از خود و با هر ده که یابند میخورند صبح باز بجای خود میروند و این کاهی با سگ اهلی جمع میشود و نتاج حاصل میگردد و کلب مائی حیوانی است آبی و آن دو نوع میباشد بحری و نهری و بحری آن بچهٔ سگ اهلی و از آن بزرگتر نیز و دستها و پاهای آن کوتاه و بی دم و در بحیرهٔ دریند کثیر الوجود و آنرا صید میکنند و پوست آنرا کنده و از آن نطع پر کرده و بلاد دامیبرند * طبیعت آن در سوم گرم و خشک و در خواص مانند سگ اهلی و زهرهٔ آن سم قاتل است در ساعت و علاج ندارد نیست و اکتحال آن رافع بیاض عین و رقهٔ تازهٔ آن جهت نقرس بعمل آید و کلب نهری بچهٔ گربه و از آن بزرگتر و بسیار مشابه بدلق و دست و پای آن بزرگتر از آن و دم آن بلند مانند دم گربه و آنرا بهندی اود بلاو نامند و در انهار عظیمه میباشد و در نهر اروس و در بهر مسکا بسیار و آنرا قندس و بعضی خزمیان نامند و گفته اند خزمیان حیوانی است که از آن جند بیدستر حاصل میگردد و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که در تنکابن سگ نهری را شنگ نامند و جند از آن حاصل میشود و حقیر مشاهده نمود که صیادی در ایروان جند از آن قطع نموده بود و بعد از جوشانیدن در آب و خاکستر و دود داده خشک نمودن رنگ و بوی از آن ظاهر شد و نوع استحاله در آن معلوم کردید * و در طبیعت و افعال و خواص آن مانند کلب اهلی است و در بنگاله نیز احیانا کلب نهری که اودبلاو نامند و در دریای گنگا بهم میرسد خصوصا اطراف جهانگیرنگر و دهت اسلام آباد و بنگاماتی و نواح آنها و در چیران چهرا و بهار بسیار است و پشم آن نرم و بلند میباشد آنرا صید نموده و پوست آنرا کنده ببلاد خصوصا بلاد هندوستان برای پوشش می برند و در عجائب المخلوقات نوشته که بدن خود را گل آلود میکند برای آنکه تمساح خیال دامن آنرا بلعد و چون بلعید و داخل شکم آن شد روده های آنرا میخورد و شکم آنرا شکافته بیرون میآید و از بس دوست هرکه نزد آن دمهٔ آبی باشد از غائلهٔ تمساح محفوظ میماند و نقل از رنگ ماس از زهرهٔ آن سم قاتل است و شنیده شد که آنها جمع شده ماهی از دریا صید نموده بساحل می آورند چون قدری معتد جمع کردند میان خود ها تقسیم میکنند و اگر در تقسیم زیاده و کمی واقع شود بران بولا میکنند در ساعت در آنها کرم پیدا میگردد و کلب مائی بلغاری کلب نهری است و کفته اند کلبی است که جند بید ستر خصیهٔ آنست کلب کلب ماء دیوانه است و گفته اند چون سگ گوشت سگ را بخورد دیوانه شود و همچنین چون بسیار تشنه شود و گوشت جیفه بخورد در آخر گرما و از علامت آن آنست که خاموش میباشد و سر و دم خود را پائین انداخته و دم خود را اکثر در میان پاهای خود میدارد و چون کسی نزدیک آن برود غافل آنرا میگزد و لعاب از دهن آن جاری گردد و از آب بترسد و در حرکت مانند سگ خوردها و آواز آن گرفته و سگان از آن بگریزند و طعام و شراب نخورد و چون موی آن بریزاند و بدان او صفحهای جرب بهم رسد آن زمان انتهای علت آنست و آفت آن عظیم مزاج آن سگ مائل بسودا و بس خباثت سمیت میباشد و در لعاب آن

سمیت و بیشتر در بلاد آن و اوقات حاره بسیار و بسیار سرد و بسبب احتراق اخلاط بهم میرسد و گاه غیر سگ را از حیوانات دیگر
مانند گرگ و کفتار و پلنگ و شغال و امثال آنها نیز عارض میگردد و انسان را چون سگ دیوانه بگزد دیوانه میشود و از مطلق آن مراد
سگ اهلی است * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بچهٔ بیست روزهٔ آن گرم و تر * افعال و خواص آن اعضاء الراس آشامیدن
پختهٔ آن با ادویهٔ خوشبوی جهت جنون و مالیخولیا قوی الاثر و قطور شیر بکه از اول مرتبهٔ آن باشد رافع بیاض عین و طلای
زهرهٔ آن مانع رویدن موی زائد در چشم و غرغره و لغوخ و ضماد سرگین خشک آن خصوصا که با استخوان فقط تعلیف نموده
باشند و این هنگام آن سفید و بی بو و خشک میباشد خشک نموده نگاه میدارند و عند الحاجت بسیار نرم سوده با ادویهٔ مناسبه
خلط نموده استعمال می نمایند و جهت خناق و اورام حلق مجرب اعضاء الغذاء و النفض چون سرگین آنرا در تابستان
بگیرند و در سایه خشک کنند و با شراب و یا آب بیاشامند سرگین معلف با استخوان مذکور با شیر که سنگریزه در ان جوشانیده
باشند و یا آهن تفته در ان خاموش کرده باشند جهت ذوسنطاریای دموی مجرب و آشامیدن خون خشک کردهٔ آن بقدر پنجدرم
جهت اسهال دموی و چون بچهٔ چشم نکشودهٔ آنرا بتمامه در آب طبخ نمایند بحدیکه با آب یکسان گردد و نود مثقال گندم در ان *
آب بجوشانند تا جمیع آبها را جذب کند و خشک شود و آن گندم را بخوراک مرغ نکساله که در تاریکی بسته باشند بخورانند و
بعد اتمام آن مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول نماید که غذای دیگر در ان مخلوط نباشد باعث حمل زنان عاقر گردد خصوصا
سه مرغ پرورده را بسه روز بخورد و در فربه کردن بدن نیز مجرب و آشامیدن و حمول پنیرمایهٔ آن مخرج جنین میت و
چون بچهٔ سگ پستان زن مرضعه که شیر در ان منعقد شده باشد بمکد رافع انعقاد آن گردد و آشامیدن بول آن مانع حمل و قطور
شیر آن که نیز از اول مرتبه زائیدن آن باشد در احلیل رافع حرقة البول السموم آشامیدن پنیرمایهٔ آن بقدر ربع درم رافع
حرقة البول و جگر بریان نمودهٔ کباب آن جهت رفع سمیت گزیدن سگ دیوانه موثر خصوص که جگر همان سگ دیوانه گزیده
باشد و بدستور ضماد خاکستر آن با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده و آشامیدن خون آن جهت سگ دیوانه گزیده و آشامیدن
شیر آن بشرط مذکور رافع زهرهای قتاله الاورام و الجروح و القروح خوردن پختهٔ آن در آب با ادویهٔ خوشبو در رفع جذام مجرب
دانسته اند و طلای سرگین آن محلل اورام صلبه و ذرور خشک آن جهت زخمهای کهنه و ضماد خاکستر آن نیز جهت زخمهای
کهنه و شقاق و بواسیر و حکه و بول آن رافع داءالثعلب و پیه آن محلل خنازیر و چون بچهٔ چشم نکشودهٔ آنرا با سرگین گاو بسوزانند و
بر ناصور بپاشند خشک گرداند الزینة چون بول سگ ماده را در ظرفی کنند و بگذارند تا منعقد گردد و بر مو بمالند سیاه گرداند
و نیکو خضابی است و گفته اند که مالیدن شیر آن بر پشت زهار اطفال و خصیان مانع رویدن موهاست و همچنین بهر موضع
که خواهند و اصلی ندارد الخواص استخوان و عصب سگ با استخوان شکسته و عصب گسیختهٔ انسان پیوند پذیرد بخلاف
استخوان و عصب حیوانات دیگر و تعلیق ناب آن که دندان نیش نامند مانع خرخرهٔ آواز و حرف زدن انسان است در
حالت خواب و رافع یرقان و بر طفل باعث برآمدن دندان بی درد و الم و چون ناب آنرا با نابدکرده که بموی ایشان بخور
نموده باشند در زهرخانهٔ که دفن نمایند باعث جدل و فتنه است در ان و زبان سگ سیاه را چون در موزه دارند از جمیع
گزندگان ایمن گردانند تعلیق ناب کلب کلب که در پوست همان سگ بسته باشند بر بازو رافع شر کلاب کلب است هرچند که
دارندهٔ آنرا بگزند و نگاهداشتن قراد کلب با خود باعث فریاد نکردن و اذیت نرسانیدن کلاب است بدارندهٔ آن مگر سگی که
از ان قراد گرفته اند تعلیق قضیب خشک کردهٔ آن بر ران بغایت معین بر جماع تعلیق موی سگ سیاه یکرنگ جهت صرع نافع

اصلا هوائی کشنده ملک است چون دارچینی را کوبیده سر خمیر گرفته بخورد مکیده دهد بطرب و رقص آید و چون زهرهٔ
سگ آبی مقدار یک دانه بخورند بعد از یک هفته هلاک می شود * علاج آن آشامیدن روغن گاو تازه است با جندبادستر
و دارچینی و بسر مایهٔ خرگوش ممزوج بروغن تازه خمیر نموده تبرید و چون کلب کلب کسی را بگزد اکثر عوارض سگ دیوانه
مانند توحش و آثار مالیخولیا طاری میکردد علاج او آنست که متوجه بران موضع گذارند و بقوت بکشند تا خون بسیار برآید
پس موضع را بسرکه و ادکال بران گذارند و با سیر کوبیده با سرکه و زیت سرشته و با چغندر و پیاز و تره تیزک پخته با روغن
با سیر و پیاز با نمک کوبیده ضماد کنند و چوب تاک سرشته و این تدابیر را تا یک ماه است تا سم قبل از سرایت سم در جمیع بدن
و منافذ سرایت آن باید که متوجه تنقیهٔ بدن شوند بمسهلات صاحب مالیخولیا و خورانیدن دواء المسک و دواء السرطان
مخصوص بسم آنست و تریاق فاروق خورانیدن و ادویهٔ تریاقیه اگر از این تدابیر حال آید بهتر والا ما ترکند با سیر اصحاب
مالیخولیا از ترطیب مزاج و اغذیه یا حمام و غیر آن پرداز ند *

* گالخ * بکسر کاف و سکون لام و خاء معجمه و اعراء مهمله نیز آمده لغت سریانی است * ماهیت آن بغدادی گفته نباتی
است برگ آن شبیه ببرگ تفاح * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن باشی برا نعرة الدم و اسهال دموی
و گزیدن افعی و سعوط آن جهت رعاف نافع و تخم آن بسیار گرم افعال و خواص آن مدر عرق و دافع مغص و از قول آن
ظاهر میشود که الورطالیس باشد زرد بالجمله تصریح نموده که مانند اشنان بی برگ است و در انجا تصریح کرده که نزد اهل
مغرب اسم قنا و نزد اهل مصر اشی است *

* گل داؤدی * بضم کاف عجمی و لام و فتح دال مهمله و الف و ضم واو و کسر دال مهمله و یاء * ماهیت آن گلی است که
در ممالک هند و بنگاله بهم میرسد و مشهور است شبیه بگل نسرین در جمیع صفات و برگ آن فی الجمله مانند برگ پنبه و گیاه آن
بقدر زرعی و زیاده بر آن تا یک ذرع و بوی آن شبیه ببوی برنجاسف و سه قسم میباشد زرد و سفید یک رنگ و سفید مائل بسفیدی
زرد آن بسیار زود و قسم دیگر کمتر و بلاد طینی بر طینی نامند * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن
در جمیع افعال قریب ببرنجاسف و عرق آن مقوی و مفرح دل آشامیدن گل آن با شراب محلل و دافع خون منجمد در معده
و مخرج سنگ گرده و مثانه و مدر حیض و محلل ریاح معده و گرده و مثانه و رحم و مقدار شربت آن بطریق سفوف سه مثقال
و در مطبوخ تا پنج مثقال و ضماد و عصارهٔ گل مطبوخ زرد آن مجفف قروح و جهت سرطان متقرح از مجربات اهل فرنگ است
و چون بگیرند از گل زرد آن بقدر یک مشت کشاده انگشت و از زراوند بقدر یک درم و از زردهٔ سفید نیم درم و در آب جوش بدهند
که مانند مرهم گردد ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمی در ایام قریب مجرب و معمول است *

* گل مهندی * بضم کاف و لام و کسر میم و سکون ها و فتحه نون و کسر دال مهمله و یا * ماهیت آن گلی است در هند
و بنگاله کثیر الوجود و در باغات و باغچها غرس مینمایند در فصل گرما که موسم بارش است و در اسد و سنبله و میزان باختلاف
زمان گل میآید و گل آن الوان بکرنگ سرخ و گلابی و بنفش و سفید و چند رنگ در هم و افشان نیز و مختلف که بیخ برگ
و مضاعف که صد برگ دامند گلسرخ نیز میباشد نبات آن خوش منظر و پر گل و از یک ذرع تا دو ذرع بلند میشود و بوتهٔ کوچک
پر گل هزار بهتر برگ آن اندک با ریک بلند و نازک و در جوف ساق و شاخ و برگ آن اندک رطوبت لزجی و ساقهای آن نازک
متصل بکرده آنرا اندک جوشی در آب داده رطوبت آنرا نشف نموده و در سه ساعت در آفتاب گذاشته در سرکه پرورده

مینمایند اچار نیز خوب میشود و میخورند و نیز مربا میسازند لذیذ میباشد و مقوی باه میدانند و نیز برگ تازهٔ آنرا و گل آنرا با گوشت پخته میخورند و تخم آن ریزه سیاه رنگ * طبیعت گل آن گرم وتر * افعال وخواص آن خوردن مطبوخ آن در قلایا و با غیرها مقوی باه گفته اند و آب کوبیدهٔ برگ و ساق و شاخ آن رافع سوزش اعضا با آتش و آب گرم سوخته و آبلهٔ آن که بعد از سوختن بران بزودی مکرر بمالند *

* کلز * بکسر کاف و سکون لام و زای معجمه * ماهیت آن گفته اند حبی است هندی و بسریانی کلزی و برومی سلوفتیج نامند و گفته اند پوست درختی است هندی و بهندی میده لکری نامند و احتمال که مغاث هندی باشد جهت آنکه افعال وخواص این مشابه آنست و غلط کرده کسیکه آنرا حب کادی و یا بیخ رمان بری دانسته * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن جهت شکستگی استخوان و بیجا شدن عضو و بدل روغن آن شربا و ضمادا نافع و در سائر افعال مانند مغاث است وانشاء الله تعالی در حرف المیم خواهد آمد *

* کلس * بکسر کاف و سکون لام و سین مهمله لغت عربی است و نیز بعربی نوره و جیر و بفارسی آهک و بهندی چونه نامند * ماهیت آن باصطلاح اطبا عبارت از اصداف و حلزونات و قشر بیض و احجاری است که مبالغه در احراق آن نموده باشند بحدیکه خوب سفید و اجزای آن یکسان سوخته شده باشد و بهترین آن کلس صدف مروارید و پوست تخم مرغ و حجر رخام سفید است که مرمر نامند و دستور احراق آن آنست که ریزه ریزه نموده در کوزه کرده سر آنرا بسته و بگل حکمت گرفته در تون حمام و یا تنور یکشبانه روز بگذارند پس برآورند و اگر خوب سفید و اجزای آن یکسان سوخته شده باشد بهتر والا باز گذارند تا سفید گردد و اگر بسیار خواهند بدستور خشت خام و کوزهٔ خام برای آن کوره سازند و در آن بترتیب چیده و بالای آن هیزم و بر بالای آن گل مالیده آتش دهند تا خوب محرق گردد و دستور کلس قشر بیض و هرچه خواهند همان نحو است که در کوزه کرده محرق نمایند و نمونهٔ دستور احراق قشر بیض مذکور شد هرچند کلس سفید تر و اجزای آن متساوی و نرم و خالص باشد بهتر است * طبیعت آب ندیدهٔ آن در آخر اول گرم و در آخر دوم خشک و تا بیست روز قوی القوت و با حدت و محرق و مقرح جلد میباشد پس ضعیف میگردد و آب دیدهٔ قسم حجری آنرا تا سه روز قوت احراق باقی است و بعد از ان مسخن میباشد * افعال وخواص آن سترندهٔ موی خصوصا با زرنیخ که مقوی فعل آنست و مالیدن ثفل عصفر و برگ شفتالو رافع بد بوی آن و روغن گل یاسمن که بهندی روغن چنبیلی نامند و سفیدهٔ تخم مرغ با هم آمیخته نیز و ضماد روغن گل و آرد عدس و توتیای مغسول و گل سرخ سائیده رافع جراحت آن و کلس مغسول * طبیعت آن مائل باعتدال * افعال خواص آن قاطع نزف الدم و نفوخ آن مکرر و گذاشتن فتیلهٔ که بسفیدی تخم مرغ آلوده و با آهک آغشته باشند در بینی قاطع رعاف و مالیدن روغن زیتونیکه آهک در ان جوشانیده باشند مانع نزلات و رافع برودت اعضا و ضماد آن مقوی اعضا و حابس اسهال و محلل اورام بلغمی و نزول آب در اعضا و جهت سوختگی آتش و منع ادرار عرق و با پیه خوک جهت گشودن دمل و ورم صلب و قروح و جروح نافع و کلس المحض در حبس خون جراحات قویتر خصوص که با روغن خردل ابیض که بهندی سرسون نامند پارچه تر کرده بدان برجراحات موضع فصد و ختنه و غیرا بنها گذارند و جهت حکه و جرب و رو بانیدن گوشت زخمها و جبر کسر اعضا مجرب و فرزجهٔ آن قاطع خون حیض و سیلان رطوبات از رحم و جریان منی و بدستور خوردن بکحبه تا دو حبهٔ آن با عسل چند روز جهت

حبس خون بواسیر و سیلان منی و دفع سموم زنبور و مار و نیز ضماد آهک مدبر با زرد چوبه و قند سیاه قند که بهندی گر نامند جهت التیام جروح تازه مجرب و حابس خون آن و تکمید کلس حلزون جهت تسکین اوجاع بارده مؤثر و ضماد نورة مطلقا با آب زنجبیل تازه و نمک محلل اورام بارده و آب نورة در ایامی که در بنگاله بسیار و باران میگردد مفید المضار آشامیدن آن قاتل بخشکی دهن و وجع معده و کشیدگی آن و مغص و عسر البول و غشی و اسهال دموی مصلح آن آشامیدن ادهان و امراق دسمه و لعابات باادهان مناسبه و تنقیه بدن و ساثر تدابیر زنبیم و زنجبیل خورده اند بجهت خوردن هرچه در آبی که مکرر آهک در آن ریخته تصفیه نموده باشند طبخ نمایند کشنده است در اندک زمانی و از امراض مکتومه است

* گلوی * بکسر کاف و ضم لام و سکون واو و یا لغت هندیه است و آنرا گرج نیز نامند * ماهیت آن * نباتی است از جنس لبلاب که بر درختها و بر خود میپیچد و برگ آن مدور و بقدر برگ لبلاب کبیر و ضخیم و سبز مائل بزردی و پوست ساق آن سفید و چوب ساق آن متخلخل و خوش ریشه مانند چوب اراک و بی ثمر و بی ریشه و چون چوب آنرا غرس نمایند سبز گردد و مستعمل چوب آنست و طعم آن بسیار تلخ و در مطبوخات چوب آن مستعمل و در معاجین و غیر آن نشاستهٔ آن و دستور اخذ نشاستهٔ آن آنست که چوب آنرا نرم کوفته در ظرفی ریزند و آب بر سر آن کنند و بعد از زمانی چوبهائی که بر سر آمده باشد بردارند و آن آب را بریزند بملا است و آنچه ته نشین شده بماند باز آب بریزند و بگذارند تا ته نشین گردد پس آن آب را بریزند و ته نشین آنکه مانند نشاسته است بردارند و بکار برند و این نیز اندک تلخی دارد * طبیعت آن * گرم و خشک در اول و بعضی تر دانسته اند و اهل هند سرد و خشک * افعال و خواص آن * جهت سرفه و یرقان و غشی و قی و تقطیع بلغم و اقسام حمیات صفراویه و بلغمیه نافع و مقوی و مشهی و مولد منی است و اگر با روغن بخورند ریاح را دفع نماید و اگر با نبات بخورند حدت صفرا را فرو نشاند و اگر با عسل بخورند تقطیع بلغم نماید و شیرهٔ آن در حالتی که سبز و تازه باشد اقوی بود و اگر تازهٔ آن بهم نرسد خشک آنرا در آب جوش دهند و مالیده آب آنرا بگیرند و این نوع شیره را بهندی ست گویند و مانند چون عصارهٔ آنرا طبخ دهند تا غلیظ گردد که خوب بسته شود و حبوب سازند هر حبی بقدر نخود بزرگی از یک حب تا دو حب آن جهت حبس اسهالات مزمنه و بواسیر دمویه و حدت نیز مجرب شربا و گلوی که بر درخت نیم پیچیده و تر و تازه باشد جهت اقسام حمیات حتی حمی دق مؤثر دانسته اند و با اسهال و بدون اسهال نیز میتوان داد و هر نوع را نیز مفید گفته اند خواه تنها استعمال نمایند و خواه مرکب با ادویه مناسبه و جهت حمیات مرکبهٔ عتیقه و بلغمیهٔ مزمنه با دانه شیر سفید و دانهٔ هیل بوا هر یک دو درم و نبات سفید چهار درم شربتی از یک مثقال تا دو درم مجرب گفته اند و ست آن یعنی عصارهٔ آنرا لطیفتر و سریعا لاثر دانسته اند و در حمیات حاره نقوع آنرا و نیز نقوع حابس قی است و در غیر حاره مطبوخ آنرا که اصل السوس مقشر و کاه با مویز منقی و کاه با قصب الذریره بهر نحو و هر دو را که مناسب داند طبیب حاذق و دستور اخذ عصاره یعنی ست آن آنست که گلوی تازه را بگیرند و بشویند و بکوبند و آب صاف شیرین خصوصا آب باران قدری بر آن بریزند و بفشرند تا آب آن غلیظ بر آید پس آن آب در ظرف سفالی یا چینی پهن کرده بر آن پارچه بسته که گرد و غبار بر آن ننشیند پس بر آفتاب گذارند تا خشک گردد و این بهتر و الطف است و اگر آن آب افشرده را بجوشانند بر آتش تا غلیظ و منعقد گردد نیز خوب است و لکن لطافت این قسم کمتر است و اگر الطف از آن خواهند گلوی تازه را شسته و از میان دو شق نموده خرد کرده یک شب در آب باران بخیسانند پس مالیده صاف کرده بدون آنکه آنرا بکوبند و آن آب را در آفتاب گذارند تا غلیظ و منعقد گردد و بکار برند

* کلهار * بضم کاف عجمی وسکون لام وفتح ها والف وراء مهمله وآنرا کل کنول نیز نامند لغت هندی است * ماهیت آن کل نباتی است که در غدیرها وآبهای ایستاده که بهندی تالاب وجهیل نامند میروید نبات آن شبیه بنبات نیلوفر وازان قویتر وبرک آن پهن تر وکل آن بزرکتر از کل نیلوفر ومضاعف ورنک آن سفید وسرخ ودرهم آمیخته وبسیار خوش منظر وخوش رائحه وبعض سفید فقط ودر وسط کل آن تخمهای ریزهٔ زرد که آنرا بهندی کیسر وکنجلک نیز نامند * طبیعت کل آن سرد وتر * افعال وخواص آن جهت حمیات صفرا ویه ویرقان وتسکین عطش مفرط نافع وعرق آن قریب الفعل بعرق نیلوفر وزردی میان کل آن سرد وخشک مسکن حدت صفرا وقابض شکم وحابس خون بواسیر وکوزهٔ کل آن که بهندی کنول کته نامند وبعد ریختن برکهای آن ظاهر میکردد وبشکل سر فواره ونصف کره ودرجوف آن خانها میباشد ودرهر خانهٔ دانهٔ بادام وغلاف یکی سبز اندک ضخیم ودیکر سفید نازک ومغز آن دو پارچه مانند مغز بادام وسفید وشیرین طعم لذیذ خصوص نازک آن که صلب نکشته باشد ودر وسط مغز آن زبانهٔ سبز رنک وتلخ طعم طبیعت مغز آن نیز سرد وتر ورسیدهٔ صلب آن خشک ودیرهضم ومسکن حدت صفرا وخون وسوزش اعضا وسبزی میان مغز آن نیز سرد وترجهت حمیات حاده نافع وساق کل آنرا امرتال وبیخ آنرا شانوک کویند سرد وخشک اند وملیّن صدر ورین وقابض اسهال ومسکن حدت صفرا وخون وسوزش اعضا

* کلیان کاته * بفتح کاف وسکون لام وفتح یاء مثناة تحتانیه والف ونون وفتح کاف والف وفتح تاء مثناة فوقانیه وها * ماهیت آن نباتی است خاردار ابقدرذرعی وخارآن درشت ودر رملک بنکاله دروالی بردوان ومیدنی پور کثیرالوجود * طبیعت آن کرم وخشک * افعال وخواص آن چون نیم مثقال پوست بیخ آنرا با نیم مثقال ریوند چینی جهت وجع طحال شدید بخورند درساعت تسکین یابد وتدبیر ریوند آنست که ریوند را در قدری آب بجوشانند وآب آنرا ریخته ریوند را خشک نمایند وسوده استعمال نمایند تکمید بدان جهت استسقا وجمیع اورام وآلام واوجاع مفید واکر طرف روی برک آنرا برجراحت بندند زخم را چاق نماید واکر برجراحات یا لحوم فاسده طرف پشت آنرا بندند لحوم فاسده را بخورد واکر برخراج بندند منفجر سازد وچون پوست بیخ آنرا کوبیده در کیسه کرده بر ورم استسقا بندند وجع عظیم در ان بهم رسد وورم دفع کردد اما باید که چون وجع شدید شود آن کیسه را باز کنند وبر موضع دیکر بندند وهمچنین بجمیع مواضع ورم ومکرر این عمل نمایند وبجهت ورم طحال ونزول آب نیز نافع است

* کلیه * بضم کاف وسکون لام وفتح یاء مثناة تحتانیه وها لغت عربی است بفارسی کرده وبهندی نیز همین نامند وباصفهانی قلوه وبترکی بوکرک نامند * ماهیت آن عضوی است از اعضای مرکبه بدن حیوان ودر هر حیوان دو عدد میباشد یکی بجانب راست ویکی بجانب چپ مائل بطرف پشت از برای جذب مائیت از کبد وفرستادن بمثانه تا بادرار بول دفع کردد بهترین آن از برای اکل کردهٔ کوسفند جوان فربه وبزاست که درهمان ساعت ذبح کرده اخذ نموده باشند وحیوان عطش نداشته باشد * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن مقوی کرده وکمر وپیه آن ملین اورام صلبه المضار بطئ الهضم ردئ الغذاء سریع الفساد بجهت آنکه ردی ترین کوشتهای اعضا بدن حیوان است واقبال طبیعت بسوی آن کما ینبغی نیست مصلح آن طبخ وبا بریان نمودن آنست همان قسم با پیه آن وبا روغن زیت ویا روغن کنجد وبا نمک وفلفل ودارچینی وکرویا ومصطکی وآبکامه وسرکه مطیب نمودن است

* فصل الکاف مع المیم *

* کمأة * بفتح کاف وسکون میم وفتح همزه وتا * ماهیت آن اسم جنس فطر وکشنج وقعبل وسماروغ است ونزد بعضی

مخصوص بماکول آنست وقطر مخصوص بانواع ماکولهٔ آن و هریک مذکور شدند وآنرا بترکی قارچ و بفارسی سمارو غ
و هوره نیز و بشیرازی مکلو و بیونانی اوزوتا و معرب بادندرلی و بسریانی ارذی و برومی هودیا و بعربی بنات الرعد
و بهندی کهنبی بضم کاف و اشمام ها ونون و کهربا موحده و یا نامند و دیسقوریدوس ودین نامند * ماهیت آن بیخی
است که از عفونت زمین در هنگام ربیع در زمینهای رملی و دامنهای کوه بیشتر بهم میرسد رملی و سرخ رنگ بی ساق و بی
برگ و آنرا خام و مطبوخ میخورند و طعمی و رائحهٔ غالب ندارد و بهترین آن آنست که در زمینهای مرتفع رملی طیب بهم رسد
و متوسط در بزرگی و کوچکی و املس خوشبو و تازه و طعمی و رائحهٔ غالب نداشته باشد و بعضی گفته اند بهترین آن سفید باوصاف
مذکوره است و آنچه بخلاف این اوصاف باشد و در زمینهای ردی و زیر اشجار ردیهٔ بتوعیه و زیتون و جوز و زرد و سفید
و سرخ تیره و خشک باشد ردی است و با سمیت و سیاه و آنکه ظاهر و باطن آن سرد و سیاه باشد مهلک * طبیعت آن در دوم
سرد و تر * افعال و خواص آن العین در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد است که کمأة از من است و آب آن شفا
است از برای چشم و اطبا گفته اند که آب آن جالی بیاض عین است خصوصا آنکه نزد بریان کردن [illegible] میل و سرمه را که
با آب تازهٔ فشردهٔ آن سائیده و پرورده باشند مقوی اجفان و قوت روح باصره و رافع [illegible] نزول آب آنست اعضاء
الغذا و غلیظ ثقیل ردی الکیموس قلیل الغذا و بطی الانحدار غلیظ مولد خون بلغمی و [illegible] و مولد ریاح در زیر شراسیف و
پشت است * مضار اکثار آن مولد سکته و فالج و ذبحه و ثقل لسان و عسر نفس و بهق ابیض و قولنج و عسر البول مصلح آن طبخ
آن با شبت و یا با آب و نمک و صعتر و پودنه و سداب و طبخ جید و مطیب بروغن و مری و با زیره و حارهٔ مانند دارچینی و فلفل
و قرنفل و امثال اینها نمودن است و ماثر تلف ابیرنطرا است که مذکور شد و ضماد خشک آن با آب [illegible] جهت رفع طلوع پیش از
وقت آن مجرب و ضماد خشک سودهٔ آن با سرکه و سریشم ماهی جهت برآمدگی ناف اطفال و فتق ایشان و سائر فتوق مجرب و
تازهٔ آنرا نیز بریان نموده با نمک و فلفل میخورند و خوردن خشک آن جائز نیست و عند الضرورة باید که یکشبانه روز در خاک
خالص با آب حل کرده بخیسانند پس پاک شسته بعد مقشر ساخته باروغن بسیار بخورند و اکثار خوردن آن ننمایند و اگر با آبکامه
و خردل بخورند که بهترین مصلحات آنست بهتر است *

* کماذریوس * بفتح کاف و میم و الف و فتح ذال معجمه و سکون راء مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله
و بدال مهمله نیز آمده معرب ماذریوس یونانی است بمعنی بلوط الارض و گفته اند لغت رومی است و بیونانی مقیطرون
و بفارسی واندا روی تلخ و بشیرازی مازاروی تلخ و بفرنگی کمیدامس نامند و دیسقوریدوس گفته بعضی مردم آنرا طوقوریوس
نامند و گفته اند که بهندی آنرا موندی گویند و فی الحقیقت غیر موندی است و موندی ان شاء الله تعالی در حرف المیم مع الواو
والنون مذکور خواهد شد * ماهیت آن دیسقوریدوس گفته نباتی است بقدر شبری و برگ آن ریزه و شبیه ببرگ بلوط در شکل
و رنگ و تشقق و طعم آن بسیار تلخ و با اندک حدت و گل آن بنفش و ریزه و تخم آن ریزه تر از انیسون و با حدت و بیخ آن
ارغوانی رنگ و در ته و زیا [illegible] میشود و منبت آن سنگلاخها باید که بعد رسیدن بتمامه بردارند و نگاه دارند که برگ و گل
و تخم آن در بخته موجود باشد و نیز گفته نباتی است برگ آن عریض سبز شبیه ببرگ ترمس بری و نبات آن مفروش بر روی
زمین و بلند نمی شود و بیخ آن شبیه ببلوط کوچکی و در طعم شبیه بدان با تلخی و جالینوس گفته قسما نیست مانند ریحان و از آن
غلیظ تر و سبز رنگ و برگ آن ریزه شبیه ببرگ بلوط و گل آن ارغوانی رنگ تلخ و بیخ آن نیز ارغوانی و تلخ و گفته اند شاخها

کماذریوس

وبرگ آن درخت اشق است وابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که بیخ نباتی است شبیه ببلوط واقوال دیگر نیز وارد است وبالجمله بهترین آن تازهٔ بوی آنست که در ان گل وتخم باقی ونریخته باشد وقوت آن هفت سال باقی میماند * طبیعت آن در دوم گرم وخشک وگرمی آن زیاده از خشکی تا آخر دوم وبعضی در سوم گفته اند * افعال وخواص آن مفتح ومقطع اخلاط غلیظه وملطف ومسخن بدن العین از ان حبوب ساخته خشک مینمایند اکتحال سائیدهٔ آن با شراب جهت قروح عین که غرب وناصور نامند وهمچنین اکتحال طبیخ آن با زیت وذرور سائیدهٔ آن نیز اعضاء الصدر آشامیدن تازه ویا خشک مطبوخ آن جهت سرفهٔ مزمن رطوبی سه درم مطبوخ آن با جلاب ویا با عسل چند روز پی هم جهت درد سینه وریه وبرودت نواحی آن اعضاء الغذاء آشامیدن تر وتازهٔ آن ویا مطبوخ آن با آب جهت یرقان سوداوی سدی وتحلیل صلابت طحال وسائر امراض طحال وادرار بول وحیض واسقاط جنین وشدخ عضل وباشراب جهت تحلیل صلابت طحال مربع الاثر وآشامیدن طبیخ چهار درم آن باهم وزن آن روغن زیتون در یکرطل آب که تا بثلث برسد وچند روز بدان مداومت کنند جهت تفتیت حصاة وسنگ کرده ومثانه مجرب وباید که روزی سه اوقیه بنوشند وضماد پختهٔ آن با سرکه آن جهت صلابت طحال وشراب آن جهت رفع سوء الهضم وفساد معده وابتدای استسقا ویرقان ونفخ رحم وفساد اخلاط واصلاح مزاج نافع ودستور ساختن شراب آن آنست که در هر رطلی از شراب ویا عصیر عنب ده شراب دو درم ودر عصیر ده مثقال ریخته ومدتی گذاشته پس صاف کرده روزی تا یکرطل بیاشامند واین هر چند کهنه تر باشد بهتر است السموم ضماد آن جهت نهش هوام نافع القروح ضماد آن با عسل جهت قروح مزمنه ووسخه الزینة مسوخ آن بر بدن باعث گرمی آن دهن آن که از آب تازهٔ آن ویا از آب مطبوخ آن واز گل آن بدستور روغن گل سرخ را دهان دیگر ترتیب دهند جهت رفع برودت بدن ورياح مؤثر ودر سائر افعال کمادریوس مانند کمافیطوس است مقدار شربت آن سه درم ودر مطبوخ تا هفت درم مضر امعا مصلح آن کتیرا بدل آن بوزن آن سیسالیوس وربع آن سلیخه ونزد بعضی عروق غافث وسلیخه است واسقولوقندریون نیز گفته اند

* کماشیر * بضم کاف وفتح میم والف وکسر شین معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه وراء مهمله لغت فارسی است معرب آن قماشیر وبیونانی لوفطیون نامند * درماهیت آن اختلاف است بعضی صمغ کماة وبعضی صمغ نباتی بدبو وبعضی صمغ هندی شبیه بجاوشیر وبعضی صمغ نباتی شبیه بجاوشیر وبعضی صمغ کرفس جبلی که تخم آن فراسیون است شبیه بجاوشیر وبعضی شبنمی تیز وتند شبیه بجاوشیر دانسته اند وبالجمله در صمغیت آن اتفاق است وبهترین آن زرد تند بوی تازهٔ آنست ودر قوت اقوی از جاوشیر * طبیعت آن در سوم گرم وخشک ودر دوم نیز گفته اند * افعال وخواص آن اعضاء الغذاء والنفض مسهل زرد آب ودافع استسقای لحمی وزقی ومدر بول وحیض ومسقط جنین وبدستور حمول آن با صمغ عربی ومحلل صلابات شربا وضمادا مقدار شربت آن از یکدانگ تا نیم درم مضر ریه مصلح آن کتیرا است *

* کمافیطوس * بضم کاف ومیم والف وکسر فا وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم طاء مهمله وسکون واو وسین مهمله لغت یونانی وبیونانی الاصل خامانیطس نامند بمعنی صنوبر الارض وبعضی گفته اند بمعنی مفروش برروی زمین است واصح اول است وبسریانی زرعا وکرنشا وبفارسی تخم کرفس رومی وبشیرازی ماشدارو وبلاطینی آبیکه وبفرنگی جودره وبهندی گکرونده نامند * ماهیت آن دیسقوریدوس گفته اند از نبات مستانفه ایست که هر سال تازه میروید واصناف میباشد صنفی از ان را نبات بلند نمیشود وکاه برگ وشاخ آن میل ورد بر روی زمین وشاخهای آن مائل بسرخی وبرگ آن شبیه ببرگ صنوبر

وبقی العالم وصغیر ومزغب وکثیف ضخیم وتلخ با اندک قبوضت وحرافت با رطوبت چسپنده وبوی آن شبیه ببوی درخت صنوبر وگل آن باریک وزرد وتخم آن از تخم کرفس کوچکتر وبیخ آن سفید واز ثور تا سرطان میماند وقوت آن تا ده سال باقی است وصنف دیگر را نیز شاخها بقدر یک ذرع شبیه باذخر وشعبها ی آن باریک وگل آن شبیه بصنف اول وبرگ وتخم آن سیاه رنگ وبدبو وشبیه ببوی صنوبر نیز وصنفی دیگر را نیز نامند ساق نبات آن خشن وسفید وشاخهای آن باریک وبرگهای آن کوچک وباریک سفید مزغب وگل آن زرد کوچک ورائحهٔ این نیز شبیه برائحهٔ صنوبر وقوت این دو صنف قریب باول واز آن ضعیف تر وجالینوس گفته کاتیطوس شاخهای آن باریک سبز وبرگ آن مانند برگ مورد وگل آن سرخ وبدبو ومیروید در سرطان بکمال میرسد وقوت آن تا ده سال میماند وتلخ آن بهتر از حاد حریف آنست وصاحب امرار الطب گفته آنرا بیونانی حرشفه نامند وشاخهای آن باریک وبرگ آن منبسط بر روی زمین وگل آن سرخ مائل بسیاهی وبا صوفت وحرافت وتخم آن زرد وبعضی گفته اند تخم کرفس رومی است وبعضی گفته اند طرخون رومی را مثل بادروج رومی است ورنگ آن بنفش ودر آخر تخم آن فرا صون میشود وبهترین آن تازهٔ برگ آن بعضی گفته اند بهترین تازهٔ بستانی تند بوی آنست ومستعمل از آن برگ وشکوفه وتخم آن * طبیعت آن در اول دوم گرم ودر آخر آن خشک ودر دوم گرم ودر سوم خشک نیز گفته اند * افعال و خواص آن مفتح سدد ومنقی وجالی اعضای باطنی و بلغم غلیظ وجلای آن زیاده از کوهی آن اعضاء لغذاء والنفض مفتح سدد کبد وطحال وباقوت مسهله ومسهل بلغم غلیظ را اکثرا دریغ طحال است وجهت امراض آن اعضا واستسقا ویرقان اسود وتحلیل ریاح دافع چون هفت روز متوالی بنوشند ومفتح سدد رحم وما در بول وحیض ودافع عسر البول وجهت اوجاع گرده وشکاف عضل وبواسیر مقعد وحمول آن با عسل منقی رحم ومخرج جنین وآشامیدن برگ آن با شراب هفت روز جهت یرقان وباتوبال النعاس ورا تنفع مسهل عظم زرد آب ومنقی رحم از فضول الاب الماصل آشامیدن ومثقال آن با آب انجیر مطبوخ جهت تنقیهٔ معای طفلان نافع وآشامیدن آن با عسل جهت تنقیهٔ اعصاب وعرق النساء وجع ورک ونقرس ومداومت آشامیدن آن تا چهل روز با ماء العسل که با آب باران ساخته باشند ویا با عسل وآب باران جهت عرق النسا ودرد کمر وگرده ومفاصل وادرار بول وحیض وآشامیدن مسحوق آن با انجیر با دانه سرشته مسهل الجروح والقروح ضماد آن با عسل التیام دهندهٔ جراحات وقروح عفنهٔ کبار وملصق جراحات تازه الا ورام والبثور وضماد آن با آرد جو جهت تحلیل ورم پستان وتحلیل صلابات وبا عسل جهت منع سعی دملهٔ ساعیه السموم آشامیدن بالسمی آن دافع ضرر سموم وخانق النمر مضر ریه مصلح آن انیسون مقدار شربت آن از دو درم تا سه درم بدل آن بوزن آن فنسالوس و نصف آن سلیخه وباید که در هواهای گرم وامزجهٔ حاره واطفال استعمال ننمایند والحمد درنگاله میشود وذکر رده با مید در ردهٔ من باب در فصل کاف مع الکاف مذکور شد

* کمثری * بضم کاف وفتح میم مشدده وسکون ثاء مثلثه وفتح راء مهمله والف مقصوره وبضم میم مشدده غلطاست لغت عربی است بیونانی لوقیون وآفوس وانطوس بورومی ابلدی وبفارسی امرود وابرود وبهندی ناشپاتی نامند * ماهیت آن ثمر درختی است از سیب بزرگتر وبرگ آن شبیه ببرگ شفتالو واز آن عریضتر وبزرگتر وگل آن مانند گل آن وثمر آن اصناف میباشد از بری وجبلی وبستانی وهر یک شیرین وترش وشیرین مخلوط وعفص وقابض وغیرها ومطلقا در بلاد سرد سیر بهتر از گرم سیر میشود وهر چند بلد سردتر باشد بهتر ولطیفتر میگردد وبستانی اقسام میباشد از شاه امرود که خراسانی

نامند وچینی که معروف بسکری است ونطری وسنجستانی وغیرها وهریک ازینها در هر بلدی وشهری وجائیکه میشود بنامی مخصوص ونیز هر یک در بعضی بلاد واراضی بهتر از بلاد واراضی دیگر میشود خصوص در بلاد سرد سیر چنانچه ذکر یافت ودر بلاد چین خوب میشود وقسم بزرگ مدور شیرین شاداب خوش طعم ورایحهٔ آنرا که کوبا شربت قند منجمد با کمال لطافت ولذتی است وپوست آن نرم ونازک وسبز مائل بزردی شاه امرود نامند ومدوح شیخ الرئیس رحمة الله علیه است واین در بلاد دامغان وبلخ خوب میشود وانچه پوست آن ضخیم وسر آن برآمده فی الجمله صراحی شکل ودر سائر اوصاف قریب بدان است آنرا حسینی نامند واین در آذربیجان وهمدان خوب میشود وچون پوست آن ضخیم است باید که مقشر نموده بخورند وقسم متوسط را که در مقدار ازان کوچکتر واندک طولانی ودر اوصاف مذکوره ولطافت ازان فرود وکمتر نطری نامند واین در اکثر بلاد بهم میرسد وبشیرازی عباسی نامند جهت آنکه بحکم شاه عباس موسوی صفوی رحمة الله علیه تعالی آنرا از همدان باصفهان وبلاد دیگر بردند ووفور یافت وقسم صغیر از همه اقسام طولانی تر وصراحی شکل وخوشبو که در اول فصل پیش از همه اقسام بهم میرسد ودر رجوم آن اندک رطوبت است وپوست آن اندک زرد رنگ وسرخ ودر بغداد رخون وبشیرازی گلابی نامند واین قسم جهت اطفال ومرضی بهتر از اقسام دیگر جهت آنکه حلاوت آن بحد اعتدال است وبهترین همه قسم اول وبهترین هر یک از اقسام رسیدهٔ شیرین شاداب خوش طعم ورایحهٔ بزرگ مقدار نازک پوست آن است وانچه بدین اوصاف نباشد بمراتب از قلت وکثرت زبون وتخم همه اقسام شبیه بسیب وبه اما لعاب ندارد * طبیعت آن نضیج شیرین شاداب معروفه بشاه امرود ومعتدل مائل بحرارت ودر دوم تر ومعروف بحسینی قریب بدان واقسام وانواع دیگر در حرارت معتدل ودر اول تر بعضی مائل بخشکی * افعال وخواص آن مفرح ومقوی وجالی وبا قوت قابضه وملینه وبهتر از تفاح است در اکثر امور اعضاء الراس مرطب دماغ ودافع نزلات جهت آنکه مسکن صعود ابخره است بدماغ اعضاء الصدر والغذاء مفرح ومقوی قلب ومعده وهاضمه ورافع خفقان وتشنگی وسوزش مثانه ومعدل خون وملین طبع وبا قوت قابضه بعد از تلیین ومانع صعود ابخره بدماغ خصوصا خوردن آن بعد از طعام وضماد آن حابس ومانع انصباب مواد باعضا السم رافع سمیت فطر وچون فطر را با آن طبخ دهند ضرر آن زائل گردد وجمیع اجزای آن سرد وخشک وشکوفهٔ آن مفرح ومقوی دل وقاطع نفث الدم واسهال وضماد آن محلل ورم چشم وتخم آن مسمن ومغثی ودانه گرم معده ومخرج آن چون دو مثقال آنرا بیاشامند وبرگ آن حابس اسهال چون پنج درم آنرا بیاشامند وذرور آن مجفف جراحات والتیام دهنده وملصق آنها وصمغ آن محلل ومنضج قوی وسوختهٔ چوب وبرگ آن نائب مناب توتیا است وذرور آن مجفف قروح المضار مضرت بکمال رسیدهٔ شاداب لطیف آن کمتر خصوص در محرور المزاجان قوی مضر مبرودین وضعیف المعده واکثار آن مولد نفخ وقولنج خصوص بکمال نارسیدهٔ آن مصلح آن زنجبیل مربی وراز یانه وباید که در خلای معده نخورند بلکه بعد از غذا وبالای آن آب نیاشامند خصوص آب سرد وطعام غلیظ نخورند وبا گوشت نیز وبا امراق طیور بری لطیف بد نیست

* کمثری حامض * که کمثری چینی نامند بهترین آن رسیدهٔ شاداب لطیف آنست * طبیعت آن در اول سرد ودر دوم خشک * افعال وخواص آن مقوی معده وکبد ومشهی طعام ومسکن غلیان حدت خون وصفرا ومانع صعود ابخره بدماغ ومولد خلط صالح ورافع تشنگی وقی واسهال خواه تر وتازهٔ آنرا بخورند ویا خشک آنرا وبعد از طعام مانع صعود ابخره بدماغ مضر مشایخ وصاحبان فلج ومبرودالمزاج وعصب ومورث قولنج مصلح آن عسل وجوارش کمونی ومانند آن وکند رعد ویختن

کمثری حامض

آن یعنی آنها را آب و مشوی نمودن یعنی خمیر گرفته در زیر آتش پختن و یا مربی نمودن با عسل و یا شکر و نارسیدهٔ ترش آن بارد و یابس در دوم و قابض و مورث قولنج و حابس قی و اسهال و ضماد آن ملصق جراحات است

* کمثری بری * درخت آن کوتاه تر و ثمر آن کوچکتر و بی آب و با عفوصت و رملیت * طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک * افعال و خواص آن قابض و مسدد و آشامیدن سفوف خشک آن حابس اسهال و ذرور آن مجفف جراحات و روانند و گوشت السموم تا ده زهر قطار چون قطر را با آن طبخ دهند ضرر آن زائل گردد و آشامیدن خاکستر چوب آن نافع کسی که او را خناق از خوردن قطر و امثال آن بهم رسیده باشد مضر عصب و مورث قولنج مصلح آن عسل و ادویهٔ حارهٔ خوشبو است

* کمثری جبلی * نیز مانند بری است و از آن سردتر و خشکتر و قابض تر و صمغی با رس تر و صحت هر نوع نیز نوع از جبلی که در کوه کیلویه میشود و مخصوص بدانجا است ثمر آن کوچکتر و زمخت و با خشونت و صاف و بعد پختن اندک شیرین و با رملیت بسیار و درجوف آن تخم بسیار و ثمر آنرا گرفته در خاک دفن میکنند بعد آنکه تخم آن متعفن شد برآورده شسته تخم آن را جدا میکنند و آنرا بریان نموده مقشر کرده مخلوط با اهل لبوب و مرکبات دیگر ریز میکنند و آنرا بعربی ابجک مانند بدانیم اموج همین است و در حرف الالف ذکر آن است و اکوهستان دیگر [illegible] شده می آورند [illegible] و آنرا [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و تقویت آن نافع خصوص که از کمثری تیمرس هر آب می شود و باشد آنکه آب کمثری [illegible] [illegible] [illegible] و آنرا [illegible] باشد گرفته صاف کرده با شکر و با عسل با آتش ملایم بقوام آورند و رب آن قابض و حابس اسهال صفراوی و قی صفراوی و رافع غثیان و دافع معده و در سطور مرتب نمودن آن مانند ربوب دیگر است *

* کمرزهره * بفتح کاف و میم و سکون راء مهمله و فتح زای معجمه و سکون هاء و فتح راء مهمله و ها * ماهیت آن گفته اند که نباتی است که در کوهستان سرد [illegible] بهم میرسد برگ آن شبیه ببرگ آس و در [illegible] بعضی به بعضی و شاخهای آن بسیار و بعد از دو وجب و زیاده و کم از آن و از زمین بلند میباشد و چون برگ آنرا بشکنند شیر [illegible] از آن برآید و بر سر شاخهای آن گلی و تخم آن مانند مازریون و بقدر کرسنه و بیخ آن با شعبهٔ بسیار و در درخت آن کرمی مانند کرم ابریشم منقط و منقش بسیاهی و سرخی و سفیدی بهم میرسد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن با قوت سمیه و قاتل بعضی حیوانات و ضماد آن تریاق نیش هوام و عقارب *

* کمرک * بفتح کاف و سکون میم و فتح را و کاف و عوام کمرکه نامند * ماهیت آن اسم هندی است مثل طولانی بقدر نیم شبر و شش پهلو بشکل شش پر و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و ترش و شیرین میباشد درخت آن بلند و موزون بقدر درخت گردکان و برگ آن بعضی ریزه و بعضی بزرگ اندک طولانی در شاخه‌ها می بارد و برگهای اسفل شاخهٔ آن ریزه تر از برگ اعلای آن * طبیعت آن در دوم سرد و خشک و سردی و خشکی ترش آن زیاده از شیرین آن * افعال و خواص آن قابض و مسکن حدت صفرا و عطش شدید و قی و اسهال صفراوی و طعم دهان را نیکو کرد اند و در سائر افعال و خواص آن قریب بریباس است مضر مبرود بن مصلح آن جوارشات و ادویهٔ حاره *

* کمکوث * بضم کاف و سکون میم و ضم کاف دوم و سکون واو و ثاء مثلثه دو قاعده است فارسی است بمعنی صمغ درخت کوت زیرا که کم در لغت ایشان بمعنی صمغ است و آنرا کوتا کنبا و غوتا عنبا و بلغت اکالس [illegible] و بلغت برتکالی

بزون نیز نامند ولنزد عوام مشهور بعصارهٔ ریوند است و ماهیت و طبیعت و افعال و خواص آن در حرف الغین مع الواو ذکر یافت گویند چون آنرا با مساوی آن صبر حب نموده هر حبی بقدر نخودی شربتی از سه حب تا هفت بحسب مراتب انسان و ضعف و قوت مزاج بخورند اسهال قوی نماید بی مشقت و تعب *

* کمون * بفتح کاف و ضم میم مشدده و سکون واو و نون لغت عربی است و یا معرب از خامون یونانی و یا از کمون سریانی و بعربی سنوت و برومی اسفیقوس و نیز بیونانی کرمینون و بفارسی زیره و بهندی نیز زیره و جیره نامند * ماهیت آن تخم نباتی است از رازیانه باریکتر و سیاه و سبز و زرد و سفید میباشد و نبات آن از رازیانه کوچکتر و برگ آن مستدیر و قبهٔ آن مانند شبت و معروف است و در اکثر بلاد میشود و چهار قسم میباشد فارسی و نبطی و کرمانی و شامی و هر یک بری و بستانی میباشد و کرمانی آن سیاه رنگ ریزه دانه خوشبوی که بیونانی باسلیقون نامند بمعنی ملوکی و فارسی آن زرد رنگ خوشبو و هر یک بری و بستانی میباشد و بهترین همه بری و بستانی کرمانی تازهٔ آن است پس فارسی تازهٔ جید آن و بری هر یک اقوی از بستانی و بدترین همه نبطی سفید بستانی است و مغشوش بکر و یا مینمایند و فرق بخشبوی و استطالت زیرهٔ کرمانی و اکثر مستعمل تخم آن است هم از داخل و هم از خارج و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و از بری نوعی میباشد ساق آن باریک بقدر یک شبر و بر آن چهار و یا پنج برگ مشقق شبیه ببرگ شاهتره و برسر آن قبهای کوچک مستدیر پنج و یا شش و نرم و در آن ثمر چیزی مانند کاه و یا نخاله محیط بتخم آن و تخم آن بسیار تند تر از کمون بستانی منبت آن بالای تلها است و نیز نوعی میباشد از بری شبیه به بستانی و تخم آن شبیه بشونیز و قوی الحرارت و در غلافی شبیه بقرن از دو جانب آن رسته و طعم آن تلخ و تند و یحتمل که این نوع چیزی باشد که بهندی کالی زیری نامند و در همین باب مذکور شد * طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک و در سوم نیز گرم و خشک گفته اند * افعال و خواص آن مسخن و ملطف و مقطع و محلل و مجفف و قابض اعضاء الراس سعوط نقوع خیسانیدهٔ آن در سرکه و یا استشمام منقوع آن و یا پر نمودن بینی بدان حابس رعاف و قطور آب ممضوغ آن در چشم قاطع خون آن و جالی غشاوه و قرحهٔ چشم و طرفه و کمنه الدم خصوصا که با زیت مخلوط نموده باشند و ممضوغ آن با نمک جهت جلای جرب و سبل و ظفره و بعد کشط آن و مانع التصاق چشم و یا سفیدی تخم مرغ جهت رمد حار و مضمضه بطبیخ آن مسکن نزلات و درد دندان خصوصا با صعتر و امثال آن اعضاء النفس آشامیدن آن با سرکهٔ ممزوج با آب جهت عسر نفس و نفس الانتصاب و خفقان بارد اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت تقویت معده و امعا و کبد و گرده و تحریک اشتها و تحلیل ریاح و نفخ و رفع فواق رطوبی و ریحی و تخمه و مغص ریحی و ورم طحال و اسهال رطوبی خصوص بریان نمودهٔ آن در این امور و مدر بول و حیض و رافع تقطیر البول و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان رطوبات معده نماید و مداومت خوردن بسرکه پرورده خشک نمودهٔ آن قاطع شهوت گل خوردن و فحم و امثال آن و در سرکه خیسانیدهٔ بریان کردهٔ آن قوی القبض و در دفع رطوبات معده قوی الاثر و احتقان بطبیخ آن محلل ریاح و نفخ امعا و معده و گرده و حمول آن با زیت قاطع حیض و ضماد آن با زیت محلل ورم طحال السموم آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام الاورام ضماد آن با آرد باقلا محلل اورام و با قیروطی و یا زیت و آرد باقلا محلل ورم انثیین القروح و الجروح مدمل جراحات چون در آنها پر نمایند الزینة طلای آن و یا اغتسال بدان جالی بشره و مداومت بآشامیدن آن و یا عرق آن باعث لاغری و زردی بدن الخواص چون آب زیره را بر بدن مولود در حین ولادت بمالند گویند در مدت العمر شپش در بدن او بهم

زیره مصری و مصلح آن کتیرا و مقدار شربت آن دو درم بدل کرمانی آن بوزن آن و نیم نبطی آن و گویند بدل آن کرویا است
و در رطوبت و ریاح مغز شاهدانه و بدل فارسی نیم وزن آن کرمانی و گویند بدل آن تخم کرفس است و بدل شامی کرویا و تخم کندنا
و زیره جهت مبرودین و مشایخ و بلغمی مزاجان بسیار نافع و چون با ادویه و شبت و دارچینی در طبخ لحوم غلیظه داخل
نمایند آنها را لطیف و قوی و ملین و مدر بول و محلل نفخ گرداند کمون نبطی در دوم گرم و خشک و ملین طبع و کرمانی قابض
و کمون بری که شبیه بشونیز است در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن قوی تر از بستانی اعضاء العین عصاره و صمغ
آن جالی بصر و جالب دمعه و داخل ادویهٔ کاوی و نتف شعر منقلب مینمایند و چون بعد نتف بران بمالند دیگر نروید و چون
بر جرب چشم بمالند آنرا زائل گرداند و ضماد جرم آن با زیت و عسل جهت رفع سیاهی که در چشم بهم رسیده باشد نافع
اعضاء الغذاء والنفض جهت تقطیر البول و اخراج سنگ گرده و مثانه و تحلیل خون منجمد در معده و گرده خصوصا با آب
کرفس بستانی و با سرکه جهت فواق و اخراج کرم معده و السموم آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن هوام نافع الاورام
والبثور ضماد آن با روغن زیتون و عسل رافع خون مرده تحت جلد و تحلیل ورم انثیان و آشامیدن عصارهٔ آن با ماء العسل
مسهل و آشامیدن حشیش آن مدر بول است و دستور مداومت بر خوردن آن و سفوف و دواء جوارشات و شراب کمون در قرابادین
کبیر مذکور شد *

* فصل الکاف مع النون *

* کندر * بضم کاف و سکون نون و ضم دال و راء مهملتین لغت عربی است و گویند فارسی است و بیونانی لیبوطیسورون و
بسریانی لیبانون و برومی سیهوروس نامند * ماهیت آن علک و صمغ شجری است خاردار بقدر یک ذرع و برگ و تخم آن
شبیه ببرگ و تخم مورد و مائل بتلخی و منبت آن کوهستانها و بلاد شحر و عمان و یمن و در سرطان صمغ آنرا اخذ مینمایند
و از آنچه مستدیر الشکل مائل بسرخی است کندر ذکر و آنچه سفید سست است انثی و تازهٔ آنرا که در انبانها حرکت
داده مدور شده باشد مدحرج و ریزه‌های رقیق و با صفائحی آنرا که از سائیدن بیکدیگر جدا شده باشد قشار کندر و آنچه
از غیر صفائحی آرد باشد دقاق کندر نامند و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و بهترین آن تازهٔ نرم خالص ذکر آنست
که ظاهر آن سفید و زرد شکسته نشود و چون شکسته شود داخل آن چسپنده و زرد و طلائی باشد و علامت خالص آنست که زود
با آتش مشتعل گردد بخلاف مغشوش آن زیرا که آنرا مغشوش بصمغ عربی و صمغ صنوبر مینمایند و صمغ عربی مشتعل نمیگردد
و صمغ صنوبر دود میکند و نیز رائحهٔ اصلی آن شبیه برائحهٔ مصطکی است و نیز قشار آنرا مغشوش بقشر صنوبر و با قشر تنوب
مینمایند و مستعمل از داخل و خارج هر دو است و اکثر مستعمل قشار آنست و بهترین قشار آن غیر چسپنده تازهٔ املس آنست
و طریق استعمال آن آنست که هرگاه در معاجین استعمال نمایند باید که در شراب و یا عرق رازیانه و یا عرق دارچینی
بخیسانند و داخل نمایند و در مراهم در سرکه بخیسانند زیرا که تازهٔ آن سائیده نمیگردد و گفته‌اند در بعضی بلاد هند نیز بهم
میرسد و رنگ آن اندک یاقوتی و برنگ بادنجان است * طبیعت آن گرم و خشک در اول دوم و گفته‌اند خشک در اول و قشور
آن تا سوم خشک * افعال و خواص آن با قوت مجففه و قابضه و منضجه و جالیهٔ کمی و بی لذع و حابس خون و اکثار آن
محرق دم اعضاء الرأس والصدر و منقی روح حیوانی و دماغی و محلل ریاح و حابس سیلان خون ظاهر اعضا و حجب دماغیه
و نفث الدم و مقوی دل و قوت حافظه و جالب و مجفف رطوبات دماغی خصوصا با مصطکی و صاف کنندهٔ آواز و رافع خفقان
و با صمغ عربی رافع بدبوئی خیشوم و عسر النفس و سرفهٔ مزمن رطوبی و بخور با عسل جهت نسیان و با مویزج و صعتر جهت

ثقل زبان شربا ومضغا وضماد آن با نطرون وعسل جهت قروح رطبه سر وکوفتگی آن وتقویت دندان ولثه وبا زفت جهت شدخ عارض در گوش وچون یکمثقال آنرا در آب بخیسانند وبیاشامند ازان آب هر روز صبح ناشتا جهت رفع زیادتی بلغم وبلادت ونسیان مجرب واکتحال آن جهت جلای بصر وقرحهٔ چشم و پر کنندهٔ آن وتحلیل خون منجمد دران ومدهٔ تحت قرنیه وظفره وسرطان ودمعه وسلاق وبیاض وجرب وحکه وظلمت آن خصوصا با عسل وذرور آن جهت قروح خبیثهٔ ردیهٔ آن وبالجمله از اکبر ادویهٔ امراض عین است خصوص ظفرهٔ سرخ مزمن وقطور آن با خمر حلو جهت درد گوش وضماد آن با قیمولیا وروغن گل جهت اورام حارهٔ پستان ودراخل ادویهٔ مشروبه قصبهٔ ریه کرده میشود اعضاء الغذاء آشامیدن آن با شکر جهت ضعف معده وتحلیل ریاح غلیظه وتجفیف رطوبات وتسخین واستمساک آن وجودت هضم وحبس قی ومخلفه وذرب وذوسنطاریا ونزف الدم مقعده وبواسیر ورحم وآشامیدن نیم درم آن با وزن آن نانخواه جهت زحیر بلغمی نافع وبرداشتن فتیلهٔ سرشتهٔ آن با شیر در مقعده مانع انتشار قرحهٔ آن الحمیات جهت حمیات بلغمیه الاورام والبثور ضماد آن با طین قیمولیا وروغن گل جهت ورم گرم پستان زنان خصوصا در هنگام نفاس ودراخل ادویهٔ اضمدهٔ محللهٔ اورام احشا کرده میشود وبا سرکه وزفت جهت وجعی که بیونانی مرمیقیا نامند وآن احساس برفتن مورچه است بر بدن واز مقدمات خدر است وجهت قلع ثوبا وثآلیل که آنرا نیز بیونانی مرمیقیا نامند وآن احساس برفتار مورچه است بر عضو وبا عسل جهت داخس وبا زفت جهت شکافه عضل القروح والجروح جهت چسپیدن واندمال جراحات عمیقه خصوصا جراحات تازه وقاطع نزف الدم آن وانتشار قروح خبیثه وبا پیه بط جهت قوبا وبا پیه خنزیر وبا پیه بط جهت قروح با آتش سوخته وقروح اطراف وشقاق عارض از سرما اوجاع المفاصل با روغن زیتون وعسل جهت اوجاع مفاصل واوجاع باردهٔ استخوان که مزمن شده باشد وبا روغن کنجد جهت تحلیل صلابات الباه آشامیدن آن با زردهٔ تخم مرغ نیم برشت جهت تقویت باه وتولید منی خصوصا با جوزبوا وبسباسه الزینة با روغن مورد مانع ریختن موی است مقدار شربت آن نیم درم المضار اکثار آن محرق خون وبلغم ومصدع محرورین ومورث جنون وجذام وبهق سیاه مصلح آن برنج فارسی وشکر مقدار زیاده آن شراب وسرکه کشنده بدل آن مصطکی وغبار آن وتدهین بدان رافع وبا اما قشار آن در دوم گرم ودر سوم خشک * افعال وخواص آن در کمال قوت قبض وتجفیف ولطیفتر از کندر وجهت نفث الدم ونزف الدم ومنع سیلان مواد اعضا وتقویت معده ورافع قرحهٔ امعاء واحتقان بدان نیز جهت قرحهٔ امعا وضماد آن بر شکم حابس اسهال وکشندهٔ کرم معده وبا زفت جهت شکاف عضل القروح والجروح منقی قروح ومجفف ومندمل کنندهٔ آنها وجالی آثار بعوت مقدار شربت آن دو ثلث درم واکثار آن مضر ومضار این نیز مانند مضار کندر است ودقاق کندر نیز خشک تر ولطیف تر از کندر وبهترین آن خالص نرم سودهٔ آنست * افعال وخواص آن مفتح وجالی ودر افعال ضعیفتر از قشار آن مکرر در النواق وتغویه ودخان کندر که دودهٔ آن باشد * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن ملطف ومسکن اوجاع چشم گرم وقاطع سیلان رطوبات ازان ومنقی قروح آن ورویانندهٔ گوشت دران وسرطان آنرا نافع است وجوارش ودخان وسفوف ومعجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد *

* کندری * بضم کاف وسکون نون وضم دال وکسر راء مهملتین ویاء نسبت * ماهیت آن نباتی است شبیه بنبات زردک ودرازیانه وبرگ آن ازان عریض تر وبوی آن مانند کندر * طبیعت آن در اول سوم گرم ودر آخر آن خشک * افعال وخواص آن مدر ومحلل ومنضج ودر اکثر افعال قائم مقام کندر است *

نرسد مضر ریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن دو درم بدل کرمانی آن بکوزن ونیم نبطی آن وکوبند بدل آن کرویا است
وده رطل دریاج مغز شاهبلوط وبدل فارسی نیم وزن آن کرمانی وکوبند بدل آن تخم کرفس است وبدل شامی کرویا وتخم کندنا
وزیره جهت مبرودین ومشایخ وبلغمی مزاجان بسیار نافع وچون با ادویه رشیده ودارچینی در طبخ لحوم غلیظه داخل
نمایند آنها را لطیف وقوی وملین ومدر بول ومحلل نفخ کردانند کمون نبطی درد وم کرم وخشک وملین طبع وکرمانی قابض
وکمون بری که شبیه بشونیز است درسوم کرم وخشک * افعال وخواص آن قوی‌تر از بستانی اعضاء العین عصاره وصمغ
آن جالی بصر وجالب دمعه وداخل ادویه کاری ونتف شعر منقلب مینمایند وچون بعد نتف بر آن بمالند دیگر نروید وچون
برجرب چشم بمالند آنرا ازائل کرداند وضماد جرم آن با زیت وعسل جهت رفع سیاهی که در چشم بهم رسیده باشد نافع
اعضاء الغذاء والنفض جهت تقطیر البول واخراج سنگ کرده ومثانه وتحلیل خون منجمد در معده وکرده خصوصا با آب
کرفس بستانی وبا عسل که جهت فواق واخراج کرم معده السموم آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن هوام نافع الاورام
والبثور ضماد آن با روغن زیتون وعسل رافع خون مرده تحت جلد وتحلیل ورم انثیان وآشامیدن عصاره آن با ماء العسل
مسهل وآشامیدن حشیش آن مدر بول است ودستور مداومت بر نمودن آن وسفوف ودواء جوارشات وشراب کمون در قرابادین
کبیر مذکور شد *

* فصـــــل الکاف مع النون *

* کندر * بضم کاف وسکون نون وضم دال وراء مهملتین لغت عربی است وکوبند فارسی است وبیونانی لیبوطیسورون و
بسریانی لبانون وبرومی سیفروس نامند * ماهیت آن علک وصمغ شجری است خاردار ببقدر دو ذرع وبرگ وتخم آن
شبیه ببرگ وتخم مورد ومائل بتلخی ومنبت آن کوهستانها وبلاد شحر وعمان ویمن ودر سرطان صمغ آنرا اخذ مینمایند
واز آنچه مستدیر الشکل مائل بسرخی است کندر ذکر وآنچه سفید سست است انثی وتازه آنرا که در انبانها حرکت
داده مدور شده باشد مدحرج وپوستهای رقیق وباصفا بحبی آنرا که از سائیدن بیکدیگر جدا شده باشد قشار کندر وآنچه
از غبار صفائحی آرد باشد دقاق کندر نامند وقوت آن تا بیست سال باقی میماند وبهترین آن تازه نرم خالص ذکر آنست
که ظاهر آن سفید وزود شکسته نشود وچون شکسته شود داخل آن چسبنده وزرد وطلائی باشد وعلامت خالص آنست که زود
بآتش مشتعل گردد بخلاف مغشوش آن زیرا که آنرا مغشوش بصمغ عربی وصمغ صنوبر مینمایند وصمغ عربی مشتعل نمیگردد
وصمغ صنوبر دود میکند ونیز رائحه اصلی آن شبیه برائحه مصطکی است ونیز قشار آنرا مغشوش بقشر صنوبر وباقشر تنوب
مینمایند ومستعمل از داخل وخارج هر دو است واکثر مستعمل قشار آنست وبهترین قشار آن تخمین چسبنده تازه املس آنست
وطریق استعمال آن آنست که هرگاه در معاجین استعمال نمایند باید که در شراب ویا عرق رازیانه ویا عرق دارچینی
بخیسانند وداخل نمایند ودر مراهم در سرکه بخیسانند زیرا که تازه آن سائیده نمیگردد وگفته‌اند در بعضی بلاد هند نیز بهم
میرسد ورنگ آن اندک باقوتی وبرنگ بادنجان است * طبیعت آن کرم وخشک در اول دوم وگفته‌اند خشک در اول وشور
آن تا سوم خشک * افعال وخواص آن باقوت مجففه وقابضه ومنضجه وجالبه کمی وبی لذع وحابس خون واکثار آن
محرق دم اعضاء الراس والصدر منقی روح حیوانی ودماغی ومحلل ریاح وحابس سیلان خون ظاهر اعضا وحجب دماغی
ونفث الدم ومقوی دل وقوت حافظه وجالب ومجفف رطوبات دماغی خصوصا با مصطکی وصاف کننده آواز ورافع خفقان
وباصمغ عربی رافع بد بوئی خیشوم وعسر النفس وسرفه مزمن رطوبی وربو وباعسل جهت نسیان وبا مویزج وصعتر جهت

کندر

ثقل زبان شرباً و مضغاً و ضماد آن با نطرون و عسل جهت قروح رطبهٔ سر و کوفتگی آن و تقویت دندان و لثه و با زفت جهت
شدخ عارض در گوش و چون یکمثقال آنرا در آب بخیسانند و بیاشامند از آن آب هر روز صبح ناشتا جهت رفع زیادتی بلغم
و بلادت و نسیان مجرب و اکتحال آن جهت جلای بصر و قرحهٔ چشم و پر کنندهٔ آن و تحلیل خون منجمد در آن و مدهٔ تحت
قرنیه و ظفره و سرطان و دمعه و سلاق و بیاض و جرب و حکه و ظلمت آن خصوصاً با عسل و ذرور آن جهت قروح خبیثهٔ ردیهٔ
آن و بالجمله از اکبر ادویهٔ امراض عین است خصوص ظفرهٔ سرخ مزمن و قطور آن با خمر حلو جهت درد گوش و ضماد آن
با قیمولیا و روغن گل جهت اورام حارهٔ پستان و داخل ادویهٔ مشروبهٔ قصبهٔ ریه کرده میشود اعضاء الغذاء آشامیدن آن
با شکر جهت ضعف معده و تحلیل ریاح غلیظه و تجفیف رطوبات و تسخین و استمساک آن و جودت هضم و حبس قی و خلفه و ذرب
و ذوسنطاریا و نزف الدم مقعده و بواسیر و رحم و آشامیدن نیمدرم آن با وزن آن نانخواه جهت زحیر بلغمی نافع و برداشتن
فتیلهٔ سرشتهٔ آن با شیر در مقعده مانع انتشار قرحهٔ آن الحمیات جهت حمیات بلغمیه الاورام والبثور و ضماد آن با طین قیمولیا و روغن
گل جهت ورم گرم پستان زنان خصوصاً در هنگام نفاس و داخل ادویهٔ اضمدهٔ محللهٔ اورام احشا کرده میشود و با سرکه و زفت
جهت وجعی که بیونانی مرمیقیا نامند و آن احساس برفتن مورچه است بر بدن و از مقدمات خدر است و جهت قلع ثوبا
و ثآلیل که آنرا نیز بیونانی مرمیقیا نامند و آن احساس برفتار مورچه است بر عضو و با عسل جهت مداخس و با زفت جهت شکاف
عضل القروح والجروح جهت چسپیدن و اندمال جراحات عمیقه خصوصاً جراحات تازه و قاطع نزف الدم آن و انتشار
قروح خبیثه و با پیه بط جهت قوبا و با پیه خنزیر و یا پیه بط جهت قروح با آتش سوخته و قروح اطراف و شقاق عارض از سرما
اوجاع المفاصل با روغن زیتون و عسل جهت اوجاع مفاصل و اوجاع باردهٔ استخوان که مزمن شده باشد و با روغن کنجد
جهت تحلیل صلابات الباه آشامیدن آن با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت جهت تقویت باه و تولید منی خصوصاً با جوزبوا و بسباسه
الزینة با روغن مورد مانع ریختن موی است مقدار شربت آن نیم درم المضار اکثار آن محرق خون و بلغم و مصدع محرورین
و مورث جنون و جذام و بهق سیاه مصلح آن برنج فارسی و شکر مقدار زیادهٔ آن شراب و هرکه کشنده بدل آن مصطکی و قشار
آن و تلخین بدل آن رافع و با اما قشار آن در دوم گرم و در سوم خشک * افعال و خواص آن در کمال قوت قبض و تجفیف
و لطیفتر از کندر و جهت نفث الدم و نزف الدم و منع سیلان مواد اعضا و تقویت معده و رافع قرحهٔ امعا و احتقان بدان
نیز جهت قرحهٔ امعا و ضماد آن بر شکم حابس اسهال و کشندهٔ کرم معده و با زفت جهت شکاف عضل القروح والجروح منقی
قروح و مجفف و مندمل کنندهٔ آنها و جالی آثار بقوت مقدار شربت آن دو ثلث درم و اکثار آن مضر و مضار این نیز مانند مضار
کندر است و دقاق کندر نیز خشک تر و لطیف تر از کندر و بهترین آن خالص نرم سودهٔ آنست * افعال و خواص آن
مفتح و جالی و در افعال ضعیفتر از قشار آن مکرر در الزاق و تغریه و دخان کندر که دودهٔ آن باشد * طبیعت آن گرم و خشک
* افعال و خواص آن ملطف و مسکن اوجاع چشم گرم و قاطع سیلان رطوبات از آن و منقی قروح آن و رویانندهٔ گوشت
در آن و سرطان آنرا نافع است و جوارش و دخان و سفوف و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد *

* **کندری** * بضم کاف و سکون نون و ضم دال و کسر راء مهملتین و یاء نسبت * **ماهیت آن** نباتی است شبیه بنبات
زردک و رازیانه و برگ آن از آن عریض تر و بوی آن مانند کندر * **طبیعت آن** در اول سوم گرم و در آخر آن خشک
* **افعال و خواص آن** مدر و محلل و منضج و در اکثر افعال قائم مقام کندر است *

* کُندس * بضم کاف وسکون نون وضم دال وسین مهملتین وبشین معجمه نیز آمده * بفارسی بیخ گازران وکندش نیز نامند
* ماهیت آن بیخ نباتی است شبیه بکنگر برگ آن مائل بسبزی وسفیدی ودر رشام لباس پشمی را بآن میشویند وظاهر بیخ
آن مائل بسیاهی وباطن آن مائل بزردی وتند بوی ودر حرطان میرسد وقوت آن تا بیست سال باقی میماند ومستعمل عروق
آنست وبهترین آن تازه تند بوی باوصاف مذکوره است * طبیعت آن در آخر سوم گرم وخشک وباقوت سمیت * افعال وخواص
آن معطس قوی ومحرق خون وبلغم وقالع آن ومخرج مرهٔ سودا اعضاء الراس سعوط آن بقدر یک عدس با روغن بنفشه مفتح سدهٔ
مصفاة ومحلل ریاح خیاشیم واخلاط غلیظه ومخرج آنها بعطسه وتحریک آنها ورافع بحصی وخدر وفالج ولقوه وامثال اینها
وبیهوشی مصروع ومسکوت ونیز رافع خشم وبد بوئی بینی وصاف کنندهٔ آواز وباعث حدت بصر ورافع شبکوری سعوطا وقطورا
با روغن بنفشه وداخل شیافات علل عین مینمایند وقطور جوشانیدهٔ آن با روغن بنفشه ویا ادهان مناسبهٔ دیگر در گوش
جالی اوساخ ومنقی آنها ورافع اوجاع بارده ودوی وطنین وکرمی ورباح حادث از برودت ورطوبت وکشتن کرم آن وبالجمله
سعوط وعطوس وقطور آن جهت اکثر امراض باردهٔ رطبهٔ دماغیه نافع اما باید که بعد تنقیهٔ بدن ودر فصل سرما ویا قریب بدان
استعمال نمایند واجتناب نمایند از استعمال آن در حین امتلای تام وفصول حاره وبلدان حاره ومحرور المزاجان واطفال
وپیران بسیار ضعیف وبسا است که عطسه بسیار می آورد وخود بخود تسکین نمی یابد تدبیر آن استنشاق روغن بنفشه وترنمودن
بسرکه وگلاب با یخ ویا برف سرد کرده است اعضاء الصدر قی کردن بآن جهت عسر نفس وربو اعضاء النفض آشامیدن آن بقدر
یک دانگ با شیر تازه دوشیده وروغن کنجد مقی قوی ومسهل ومحلل صلابت طحال ومدر بول وحیض ومخرج جنین وحمول
آن نیز با عسل جهت اخراج جنین میت مجرب ودر تفتیت حصاة قوی الاثر ومسخن احشا وبا بیخ کبر وجاوشیر جهت
تنقیهٔ سودا وریزانیدن سنگ گرده ومثانه وآشامیدن وضماد آن جهت استسقا ویرقان وطحال الزینة ضماد آن با عسل جالی
کلف وبهق وبرص خصوصا اسود آن وضماد آن باهموزن آن زرنیخ وروغن زیتون جهت رویانیدن موی داء الثعلب وداء
الحیة الاورام وابثور وطلای آن با سرکه وعسل جهت جرب وحکه وقوبا وجوشانیدهٔ آن با سرکه و[illegible]ری روغن گل نیز جهت
نقارس المفاصل آشامیدن وطلا کردن آن جهت اوجاع مفاصل وعرق النساء مضر ریه ومورث کرب وغشی مصلح آن کثیرا وشیر
تازهٔ دوشیده مقدار شربت آن جهت قی کردن از یک دانگ تا دو دانگ با شیر تازهٔ دوشیده جهت سهر ویرقان وامثال آن از یک
دانگ تا پنج قیراط واولی اجتناب از آشامیدن آنست خصوصا محرور المزاجان ودر فصل گرما ودر وقت آن کشنده ودر حال
بعروض خناق وتلهب وتشنگی مفرط واختلال عقل ودرد شکم وتقطیع امعا ومداوای آن قی فرمودن بشیر وروغن وحقنهٔ
قویه که در آن شحم حنظل باشد وآشامیدن روغن گاو بسیار واگر تشنج عارض گردد معالجهٔ تشنج یابس نمایند وبعضی گفته اند
علاج پذیر نیست خصوصا وقتیکه اختلال عقل ووجع شدید در عمل بهم رسد

* کنکرزد * بفتح کاف وسکون نون وفتح کاف وسکون راء مهمله وکسر زای معجمه ودال مهمله لغت فارسی است وکنگری
وقراب القی نیز نامند * ماهیت آن صمغ حرشف است که بفارسی کنگر نامند * طبیعت آن در دوم گرم ودر اول خشک
* افعال وخواص آن مقی بلغم وصفرا بآسانی چون بآب گرم وسکنجبین بیاشامند ویا با عسل وضماد آن محلل اورام
مقدار شربت آن یکدرم تا دو درم بدل آن جوز القی در قی ودر غیر آن دارشیشعان است

* کنکهی * بفتح کاف وسکون نون وفتح کاف دوم وخفای ها وکسر همزه ویا وکنکهیه نیز نامند لغت هندی است بفارسی

درخت شانه نامند بجهت آنکه مشابه است ثمر آن بشانه وگفته اند مشط الغول وبعضی گفته شوحط است ولیکن شاید غیر آن هر دو باشد * ماهیت آن آنچه در بنگاله مشاهده شده نباتی است بقدر یکقامت وزیاده بر آن وشاخهای بسیار گنده وصلب وبر شاخهای آن شاخهای ریزه وبر آن شاخها برگهای ریزه فی الجمله شبیه ببرگ کشنیز واز آن بعضی بزرگتر وپهن تر وضخیم تر وصلب وبر سر شاخهای آن گلی کوچک زرد رنگ با پنج برگ ودر وسط آن تارهای بسیار باریک وبر سر آنها دانهای زرد ریزه وتارهای سبز نیز وتخم آن در قبه شبیه بسر فواره ونصف کره وخیاره دار ودر عدد خیارهای آن متعدده وجوف آنها تخمهای سیاه رنگ کوچک اند کی پهن وسر آنها باریک * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن جهت امراض سینه وبواسیر واورام وتپ غیر نوبه ودفع مواد سوداویه وادرار بول وقروح ومجاری آن نافع وتخم آن مقوی وضماد برگ آن محلل اورام ومضمضه با آب طبیخ برگ آن جهت درد دندان مجرب وخوردن برگ مطبوخ آن جهت درد کمر ودرد اعضا وبواسیر خونی وبادی ووقوع برگ آن که شب در آب بخیسانند وصبح مالیده صاف کرده بنوشند جهت بواسیر خونی وبادی موثر وچون چند شاخه آنرا بهم بسته وشیر را بجوش آورند بعد از آن فرود آورده آن شاخها را در آن حرکت دهند شیر منجمد وریزه مانند آرد گردد *

* کنوس طبری * بفتح کاف وضم نون وسکون واو وسین مهمله وفتح طا وباء موحده وراء مهمله وياء نسبت * ماهیت آن بلغت طبرستان اسم نوع کبیر زعرور است وبترکی ازگیل نامند ودرام ابن زیاده از آن * طبیعت وافعال وخواص آن قوی‌تر از زعرور صغیر وقابضتر ولذیذتر از آن است

* کنهان * بفتح کاف وسکون نون وفتح ها والف ونون معرب از فارسی است وبفارسی کوهان نامند وبعضی گفته اند نبطی است بعضی آنرا کونهان خوانند وبغدادی آنرا کنهان گفته * ماهیت آن نباتی است قریب بدرخت کوچکی برگ آن در رنگ وحدت شبیه ببرگ حبة الخضرا ورائحهٔ آن شبیه بدو وشاخهای آن از هر یک ساق سطبر رسته ونرم تر از درخت حبة الخضرا * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن دوام بوئیدن آن مسخن دماغ وآشامیدن آن مسخن بدن وتسخین شدید ومسخن معده وکبد بارد ومعین برهضم مقدار شربت آن یک درم تا سه درم وبیشتر از آن مورث زخم وفساد غذا با حراق مضر سفل ومحرق خلط الخواص عجیب الفعل است در گریزانیدن عقرب ودر جائیکه آن باشد عقرب نزدیک آنجا نمیرود وچون برگ آنرا بر عقرب بپاشند درحال بمیرد *

* فصل الکاف مع الواو *

* کوسنبل * بضم کاف وسکون واو وضم سین مهمله وسکون نون ولام لغت تنکابن ودیلم است وابن تلمیذ گفته بلغت طبرستان دیوار وبلغت مازندران ودامغان کوزن کیاه نامند ودر تذکرهٔ بغدادی باسم کومرئل نوشته وگفته نوعی از تفاح است * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ نارنج وساق آن زیاده بر دو ذرع وتخم آن سیاه بقدر آلو بالو وظاهر بیخ آن سیاه وباطن آن سفید وصاحب تحفه گفته که آن غیر تفاح است ومستعمل از آن ودر دیلم برگ آنست در اطعمه * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مسکر ومورث بیخوابی وبیهوشی ورافع سلس البول وبول در فراش واوجاع مفاصل وامراض باردهٔ رطبه مقدار شربت آن از برگ آن در اطعمه تا ده درم واز بیخ آن تا نیم درم واکثار آن مورث جنون وکشنده وگفته اند از خاصیت بیخ آن است که قالع درهر حالتیکه آنرا قلع نماید وبهر قولی تلقی وتکلم نماید شارب آن بیخ را نیز همان حالت طاری میگردد وهمان قول را تکلم مینماید وآزموده است *

* کونله * بفتح کاف وسکون واو وبخفای نون وفتح لام وهاء لغت هندی است * ماهیت آن ثمر درختی است شبیه بنارنج در جمیع اجزا الا آنکه درخت آن از درخت نارنج اندک کوچکتر و همچنین برگ وبهار وثمر وتخم بهار آن یعنی گل آن کم بوتر وبرگ آن نازک تر وزرد رسبزی کمتر وثمر آن در خامی سبز وترش وبعد از رسیدن برنگ نارنج وشیرین وشاداب میگردد وخوشبو وخوش طعم وپوست بعضی نازکتر وأملس وبعضی ضخیم تر وبصلابت پوست نارنج نیست ودر تلخی نیز از پوست نارنج کمتر وخوشبو وانچه پوست آن نازکتر میباشد شاداب تر از ضخیم آنست ودر بنگاله از کوهستان سلهت ورنگپور که آن هردو در سرحد آن بلد واقع اند می آورند ودران هردو جا خصوص در سلهت بسیار خوب ووافر میشود ودر هندوستان پورب نیز میشود ودر دیگر بلاد ان ملکت از آنجا میاورند ودر شاه جهان آباد واکبر آباد وعظیم آباد ولکهنو که زنگتره نامند ونواح آن بلد واقع اند میآورند ودران هردو جا بسیار خوب ووافر میشود ودر مملکت هند نیز میشود ولیکن بخوبی ووفور آن هردو مکان نیست ودر مملکت پرتگال نیز بسیار خوب میشود ودر تمام سال میماند بخلاف آن اماکن وغیرها از بعض شهرهای مملکت ایران ودکهن وغیرها که موسم رسیدن آن زمستان وتا بهار است بحسب اختلاف اراضی از دو سه ماه زیاده نمی ماند * طبیعت آن در اول دوم سرد ودر آخر آن تر * افعال وخواص آن مفرح قلب ورافع خفقان ومسکن حدت خون وصفرا وتشنگی ولهیب معده وکبد ومدر بول و پوست آن مقوی معده ودائم مقام پوست اترج ونارنج وطلای آن رافع کلف ومثال وهربا ی آن نیز خوشبو ولذیذ ومقوی میباشد وتخم آن در تریاقیت نیز مانند تخم اترج وچون ثمر بکمال رسیده آنرا بتمامه از پوست ومغز وتخم بکلارند تا پوسیده وخشک کردد پس با آب سائیده حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی بزرگ شربتی از پنج حب تا ده حب جهت رفع غثیان وقی مفرط واسهال بسیار که در هیضه بهم میرسد بسیار نافع ومجرب وبهترین از ناد زهر معادنی وغیره از حابسات تریاقیه است *

* کومه * بضم کاف وسکون واو وفتح میم وها * ماهیت آن بلغت اصفهانی نوعی از مری است که مایهٔ آنرا که فودنج است در شیرحل نموده استعمال می نمایند * افعال وخواص آن قریب بمری است که بفارسی آبکامه نامند وتجفیف این کمتر ازان ومضر معده وسرفه نیست واما اکثار آن مورث تبهای عفنی وازرام مزمنه است *

* کویت * بفتح کاف وکسر واو وسکون یاء مثناة تحتانیه وتاء چهار نقطهٔ فوقانیهٔ هندیه وکبیت بباء موحده نیز آمده اسمای واولغت هندی است ودر بنگاله کتبیل نامند * ماهیت آن ثمر درختی است هندی شبیه ببیل وخربزهٔ مدور کوچکی وپوست آن صلب وسفید رنگ ومائل بسبزی وخشن ومغز آن ترش وباعفوصت وچون رسیده گردد میخوش شود وخوشبو ودر دکهن خوب میشود وتخم آن نیز شبیه بتخم بیل وازان کوچکتر ودر غلافی ویتوع آن نیز مانند یتوع بیل ودرخت آن بقدر درخت بیل وکردکان وبرگ آن شبیه ببرگ بیل وازان کوچکتر وبرگ نورسته وشکوفهٔ آن در طعم فی الجمله شبیه بطرخون وباعفوصت بسیار * طبیعت آن در دوم سرد وخشک * افعال وخواص آن مفرح وقابض ومقوی قلب حار ومعده وکبد اعضاء الفم غرغرهٔ آن جهت جوشش دهان ودرد گلو ومنع بروز آبله وحصبه در کام وزبان وگلو ومضمضهٔ آن جهت استحکام لثه وادرام آن وبد ستور سنون خشک آن اعضاء الغذاء مقوی آنها وامعا واشامیدن افشرهٔ آن با طعام جهت برانگیختن اشتها مفید السموم خوردن ومالیدن مغز آن دافع سم رتیلا واگر بدست نهاید پوست خشک آنرا سائیده برموضع لسع رتیلا بمالند نیز موثر است *

* فصـــــل الکاف مع الهاء

* کهربا * بفتح کاف وسکون ها وراء مهمله وفتح باء موحده والف لغت فارسی است وبا معربا زکاه ربای فارسی ویونانی

دیامنیطس و بسریانی خمرما و برومی میغیرس و بهندی کپور و بعربی قرن البحر و مصباح الروم نیز نامند * ماهیت آن
صمغ درختی است که از بلاد روس و بلغار و مغرب و غیر آن آورند و درخت آن عظیم و آنرا حوز بحاء مهملهٔ مضمومه و سکون واو
و زای معجمه نامند منابت آن بلاد بسیار سرد و برف نشین است و آن دو قسم میباشد رومی و نبطی رومی آن بهتر است و صلب
و شفاف براق طلائی رنگ دیرگداز و چون بدست بمالند که گرم گردد از ان بوی آب لیمو آید و خورده کاه را برباید و پنبه را بریشم
را نیز چون بدان گرمی رسانند و وجه تسمیهٔ آن بکهربا ازین جهت است و بالوان دیگر نیز میباشد و نبطی آن بدین اوصاف
نیست و در قوت از ان ضعیفتر و گاه در جوف آن کاه و سنگ ریزه میباشد که در وقت چکیدن صمغ در ان مانده منعقد و متحجر شده
و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که حقیر قطعهٔ از کهربا مشاهده نمود که مگسی در ان مانده منجمد و متحجر شده بود و از بعضی
ثقه شنیده شد که در خزانهٔ بعض بادشاهان هند قطعهٔ کهربائی بود که بچهٔ میمونی در جوف آن مانده بود و از اقوال حکمای
ما تقدم ظاهر میگردد که کهربا و سندروس هر دو از یک جنس اند و سندروس مخصوص ببلاد هند و کهربا مخصوص ببلاد مغرب و شمال
و در ربودن کاه هر دو شریک اند الا آنکه سندروس با اندک حرارتی که از مالیدن دست بهم رساند جذب کاه می نماید و کهربا
محتاج بمالیدن بسیار است و سندروس نرم و بوی آب لیمو از ان نمی آید و جلای بسیار نمی پذیرد از حکاکی و کهربا صاحب و از ان
بوی آب لیمو می آید و جلای بسیار می یابد و در حین سوختن از ان بوی مصطکی و از سندروس بوی کریه و بوی شاخ سوخته می آید
و نزد بعضی آب چشمه است در جزائر مغرب و غافقی گفته کهربا دو صنف است صنفی از بلاد روم و مشرق می آورند و صنفی یافته
میشود در غربی اندلس در سواحل بحر در زیر زمین و بیشتر نزدیک بیخ روم و حراثان و مزارعان چیز بسیاری جمع مینمایند
و یافته میشود در انها قطعهای صمغ صاف شفاف و این بهتر از صنف مشرقی و صلب تر و قوی تر از ان است در فعل و نوشته که خبر
دادند مرا که آن رطوبتی است که از برگ درخت روم میچکد هنگام برآمدن آن درخت از زمین و آن رطوبت شبیه بعسل است
پیش از منجمد شدن و گاه در اندرون قطعهای آن مگس و گاه مخها و سنگ ریزها یافته میشود و مطابق قول غافقی از ثقات نیز
مسموع گشته و از اقوال دیگر در ان مذکور است و چون اصلی نداشت ذکر ننمود و بیان سندروس در حرف السین مع النون گذشت
* طبیعت آن در گرمی و سردی معتدل و در دوم خشک و در اول سرد نیز گفته اند * افعال و خواص آن مفرح و مقوی
دل و حابس نفث الدم و قاطع نزف الدم همه اعضا ظاهری و باطنی و قابض اعضاء الراس حابس رعاف و نزلات و مانع ریختن
رطوبات از دماغ بریه و داخل ادویهٔ عین کرده میشود و از ادویهٔ نافعهٔ آنست اعضاء الصدر حابس نفث الدم صدر و ریه با آب
سرد بقدر نیم مثقال و با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر و نیز حابس خونی که از انقطاع عرقی از عروق سینه باشد و با گلاب و یا با آب جهت
خفقان عارض از صفرا بمشارکت قلب بمعده اعضاء الغذاء و النفض حابس قی و اسهال دموی و مانع مواد ردیه از انصباب بمعده
و حبس نزف الدم مقعده و بواسیر و رحم و حیض و زحیر و مجاری بول و جهت یرقان و حرقة البول و ضعف معده و گرده و سنگ مثانه
و با مصطکی جهت تقویت معده و رفع عسر البول و بالخاصیت جهت زحیر و خلفه و طلای آن با صبر مسقط دانهٔ بواسیر القروح
و حرق النار و الکسور و غیرها ذرور آن جهت التیام جراحات و حبس الدم آنها و طلای آن با آب جهت حرق النار و کوفتگی
و شکستگی اعضا و با مورد حابس و قاطع عرق ضعفاء الخواص تعلیق آن مانع رعاف و مقوی دل و معده و مانع تخمه و با خود داشتن
آن دافع خوف و طاعون و یرقان و حافظ جنین است از اسقاط و گفته اند چون بر زن چهار شعیرهٔ آنرا در طالع سرطان صورت بوزینهٔ
قائم الذکر نقش کنند حامل آن در خواب از جماع فقوری نیابد المضار گویند کهربا مضر سر است و اکثار آن مصدع مصلح آن بنفشه

مثقال و شربت آن نیم مثقال بدل آن مثل وزن وی واگر یافت نشود دو وزن آن طین ارمنی و ثلث آن سلیخه ودر تحریر مروارید ودر رفع طاعون مرجان و دستور احراق و دهن و مغسول و اقراص کهربا در قرابادین ذکر یافت #

کهرنی # بکسر کاف و خفای ها و سکون رای مهمله و کسر نون و یا لغت هندی است # ماهیت آن درختی است هندی بسیار عظیم و برگ آن بلند و اندک باریک تر از برگ کتهل و ثمر آن کوچک طولانی بقدر یک بند انگشت و در خام سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و شیرین با قدری قبض بسیار که بر دست و زبان و لب میچسپد # طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم و با رطوبت فضلیه # افعال و خواص آن مفرح و مقوی اعضا و رافع ثقل سر و بیهوشی و تشنگی و مسکن هیجان اخلاط اربعه و تپ و جهت سرفه و قرحهٔ مجاری بول و مشتهی طعام و باه و زیاد کنندهٔ منی و آنچه در ولایت گجرات میشود بهترین است از آنچه در بنگاله میشود و نیز در بعضی اماکن ثمر آن مدور و بزرگ بقدر آلو میباشد و این بسیار کم یاب و در پرنیه از مضافات صوبه بنگاله یک دو درخت آن موجود است و اکتحال سودهٔ تخم آن با شیر دختران رافع جرب و بیاض و جالی و روشن کنندهٔ چشم است و با ناخن نیل در رفع بیاض مجرب است و سعوط آن با گلاب اهوه را مفید # فصـــــــل الکاف مع الیاء

کیاکو # بفتح کاف عجمی و یاء مثناة تحتانیه و الف و ضم کاف و واو # ماهیت آن از ادویهٔ جدیده است که از ارض جدید میآورند و قریب به پنجاه شصت سال میشود که بر منافع آن مطلع گشته اند و آن چوبی است جوزی رنگ بسیار صلب و ریشها ی آن بخلاف ریشهٔ چوبهای اشجار دیگر بطول نیست بلکه مرتب و صف بصف از یمین به یسار و از یسار به یمین رفته که گویا ریشهای بعضی صفها ریشهای بعضی صف دیگر را بزوایای حاده در طول و منفرجه در عرض تقاطع نموده و طعمی غالب ندارد و رائحه قوی نیز و بجهت صلابت گوئی مسطح و سطح عرشهای مراکب و جهازات و کشتیها را که بزبان فرنگی کپی نامند خواه بزرگ و خواه کوچک که با آن ریسمانها و پردها و آلات مراکب و جهازات و اشیای احمال و اثقال را بالا میکشند و فرود میآورند در حمل و ثقل اکثر از ان چوب ساخته از ارض جدید میآورند و کهنه و شکسته آنها را در اکثر بنادر میفروشند و اطبا و دوا فروشان ایشان و غیر ایشان خریده و براده نموده استعمال مینمایند و بهترین آن تازهٔ نو آنست و کهنه مدتها آب و هوا و آفتاب بدان رسیدن بسیار ضعیف الا ثر و قوت آن تا مدتی میماند # طبیعت آن محتمل که تا اول دوم گرم و در سوم خشک باشد # افعال و خواص آن ملطف و محلل و جالی و مصلح اخلاط محترقه و مجفف قوی و جهت اکثر امراض بلغمیه و سودا و یه و دمویهٔ فاسده مانند فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و جذام و اقسام آتشک و قروح خبیثه و امثال اینها نافع و مجرب بلکه در اقسام آتشک و قروح خبیثه از چوب چینی و عشبهٔ مغربیه اقوی است لهذا افرنگان در این اوقات چوب چینی صرف و همچنین عشبهٔ مغربیه را بتنهائی بدون کیاکو استعمال نمی نمایند بلکه هر سه را با هم بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر بطریق نقوع بیشتر بکار میبرند بخلاف مطبوخ که کم مستعمل دارند بلکه شنیده نشد و بهترین طرق استعمال آن که مکرر بتجربه رسیده آنست که بگیرند چوب آنرا و بسوهان براده نموده و با چهار وزن آن چوب چینی اعلی نیز براده نموده و در پنج وزن هر دو عرق تند دو آتشه بلکه سه آتشه تند بخیسانند و در ظرف چینی و یا شیشهٔ ضخیمی و سر آنرا خوب مسدود نمایند که مطلقا بخار آن بیرون نرود و در آفتاب گذارند تا چهار روز و در بین بر هم میزده باشند تا خوب گداخته و مضمحل گردد و هرچند آن عرق تند تر باشد و بهتر زود تر گداخته میگردد پس صاف نموده در شیشها کنند و سر آنرا بسته در جای سرد نگاه دارند بلکه در ایام گرما میان ریگ گذارند تا شیشه را نشکند و رنگ آن که خوب بعمل آمده

باشد سرخ یاقوتی صاف شفاف میباشد وعلامت کمال جودت وخوبی آن آنست که چون قدری از آن داخل پیاله کنند و بران آب ریزند تمام آن برنگ شیر سفید گردد واگر آب نیم رنگ گردد خوب ساخته نشده وضعیف العمل است وعند الحاجة درامزجهٔ متوسطهٔ وامراض ضعیفه ازیکتوله تا یک ونیم توله هرروز در امزجه وامراض متوسطه روزی دو توله تا بیست ویکروز یاسی روز ودر امزجهٔ قویه وامراض شدیده دو توله تا دو ونیم توله نهایت سه توله تا سی ویکروز نهایت پنجاه روز بنوشند بعون الله تعالی در عشرهٔ دوم والا سوم نفع بین ظاهرمیگردد واگر جروح وقروح باشد هر نوع که بود رو بخشکی می آورد وبعضی خشک میگردد وخشکریشه می بندد ودر عشرهٔ چهارم و پنجم بالکل زائل میگردد اگر بجای عرق تنها در عرقهای مناسبهٔ دیگر مانند عرق کاوزبان وشاهتره وبادرنجبویه وامثال اینها بطریق نقوع چوب چینی بخیسانند وبنوشند نیز خوب است اما باید که غذا دران ایام چلا وبی نمک با شیرباشد وچیزی دیگر نخورد وبجای آب نیز شیر نیمگرم بیاشامد وبعضی اوقات کباب وقلیه ونخنی با نان باجرا و پلاو نیز میتوانند خورد ولیکن باید که همه بی نمک باشد واز هوا واعراض نفسانیه وجسمانیه وحرکات آن هردو وجماع واکل حبوب وبقول وحموضات وآب سرد ونمک وغیرها اجتناب نمایند وبالجمله در امر پرهیز بدستوری است که در چوب چینی بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت چه در بدین وچه بعد الفراغ وهمچنین باید که بعد تنقیهٔ تام بدن از اخلاط فاسده از فصد ومسهل وقی وغیرها چه در ابتدا وچه در بین استعمال نمایند تا منتفع گردند ومتضرر نشوند ودر فصل زمستان در هند وبنگاله استعمال آن اولی است از فصول دیگر والله اعلم عند الله تع *

کیک واشه

* کیک واشه * بفتح کاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وکاف وفتح واو والف وشین معجمه وها لغت عجمی است * ماهیت آن * وافعال وخواص آن که گیاهی است که چون آنرا فرش نمایند کیک بگریزد وگفته اند اسم طبری نوع نباتی است که بیونانی آنرا دوقس نامند وتخم آنرا چون سائیده برفرش ورخوت پاشند کیک ازان بگریزد ودوقس مذکور شد

کینتی

* کینتی * بفتح کاف عجمی وسکون یاء مثناة تحتانیه وخفاء نون وکسر تاء مثناة فوقانیه ویا لغت بنگالی است * ماهیت آن نباتی است از قبیل نجم وبیاره مفروش بر زمین وبر جا ورخود می پیچد وبرگ آن شبیه ببرگ انار وازان باریکتر وسر برگ آن ونیز گل آن برنگ گل کاسنی وکوچک * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن سعوط برگ خشک سودهٔ آن جهت رفع سمیت مارگزیده نافع

* باب بیست وسوم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها لام است *

* فصل اللام مع الالف *

لادن

* لاذن * بفتح لام والف وذال معجمه ونون وبدال مهمله نیز آمده درخت آنرا بفرنگی لدان نامند * ماهیت آن رطوبت غلیظ چسپنده است که از ساق وبرگ درخت کوهی حاصل میگردد وآن درخت بقدر درخت انار وشبیه بدرخت دبق است وبرگ آن عریض بهم متصل ورقیق وصلب وگل آن مائل بسرخی وثمر آن مانند زیتون ودر جوف آن دانهٔ سیاه باریکی ودر کتاب مصور فرنگی دیده شد که درخت آن عظیم با شاخهای باریک بلند وبرگ آن بر دو طرف شاخ زوج زوج رسته وباریک بلند از برگ انار بزرگتر وبر سر شاخها گل وثمر آن وگل آن پنج برگ واندک کوچک ولادن اصناف میباشد انچه از ساق وبرگ آن اخذ نموده باشند خالص ودر کمال خوبی وخوشبوئی وبهترین اصناف است وآنرا الاذن عنبری نامند وانچه از آن رطوبت بر موی بز وگوسفندان درحین چریدن نبات آن چسپد وازان جدا نمایند زبون تر از صنف اول وانچه برسم مراعی درحین چریدن چسپد وآنرا اخذ کنند زبون ترین همه اصناف واین با خاک وریگ آمیخته میباشد

و بعضی گفته اند شبنمی است غلیظ لزج که در فصل ربیع بر درختی شبیه بشبق می نشیند و آنرا جمع نموده اقراص ساخته با طراف میبرند و بعضی گفته اند که رطوبتی است که از نبات قسوس که نوعی از لبلاب است حاصل میگردد و بر موی بز رکوهی ان در حالت چرا میچسپد و از انها اخذ مینمایند و تصفیه نموده اقراص میسازند و باطراف میبرند و بهترین آن تبرهی خوب نرم خوشبوی چرب سیاه مائل بسرخی و سبزی عنبری آنست که سنگین و خالص و رملیت نداشته باشد و سیاه تاوی آن زبون * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و آنچه از بلاد جنوبی بهم میرسد گرم و تر و بعضی در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند * افعال و خواص آن ملطف نوم و مسخن و مفتح افواه عروق و مقوی ارواح و جاذب و اندک قابض و منضج رطوبات غلیظهٔ لزجه و مصال آنها با عتدال و محلل صلابات و مسکن اوجاع و ابذل ادخال ادویهٔ مسکنهٔ اوجاع مینمایند اعضاء الراس طلای آن جهت دردسر و با روغن گل بر یافوخ اطفال جهت حبس نزلات و سرفهٔ ایشان و داخل ادویهٔ معالجهٔ صداع ضربانی گرده میشود و قطور معاول آن در روغن گل در گوش مسکن اوجاع آن و طلای آن بر پیش سر حابس نزلات و مانع آنها از نزول اعضاء النفس و الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت سرفهٔ بارد و تقویت معده و تسکین اوجاع باردهٔ آن و فواق ریحی و با شراب کهنه قابض و حابس بطن و مدر بول و شرب و مخرج جنین و طلای آن مقوی معده و مانع غثیان و سیلان آب دهان حادث از استرخای معده و رافع صلابت آن و صلابت کبد و رحم و فرزجهٔ آن نیز رافع صلابت رحم و اختناق آن و احتباس حیض و کرفتن دخان آن بقعهی در رحم مخرج جنین مرده و مشیمه و ضماد آن بابیه خون و بابیه کار جهت ورم مقعده و درد آن و تحلیل بدان با روغن گل جهت سحج بارد العروح و الجروح طلای آن مدمل جروح کهنهٔ عسرة الاندمال و منقی گوشت فاسد الزینة تدهین آن با روغن مورد و شراب جهت رویانیدن موی و انبوهی و بسیاری حفظ آن از سقاط نافع جهت آنکه لطیف و غوص کننده در باطن عضو و منقی اخلاط فاسده و جذب کنندهٔ اخلاط صالحهٔ قابل تکون موی است و جهت داء الثعلب و داء الحیه نیز مفید بهمان اسباب و با زیت جهت قلع عضو و برص و با شراب نافع آثار تر حه و آبله الاورام و الاوجاع ضماد آن با زفت محلل صلابات و با روغن بابونه و شبت جهت تسکین اوجاع بارده حرق النار طلای آن با روغن گل جهت سوختگی آتش طرد الهوام بخور آن گریزانندهٔ هوام الخواص چون زن بعد از بدل بخور آنرا بگیرد اگر در حال با زاد را بول آید قابل حمل خواهد بود و الا فلا المضار مصدع و آشامیدن آن موجب کرب مصلح آن سنبل رومی مقدار شربت آن از نیم درم تا یک درم روغن لاذن که یک اوقیهٔ آنرا در یک رطل روغن زیتون و کنجد حل نموده روز دیگر بر آتش خاکستر گذارند که قریب بعدم آن برود * افعال و خواص آن جهت برودت اعضا و زکام رطوبی و تقویت معده و زرد یا نیدن و سیاه کردن موی و تقویت آن بغایت نافع است *

* لازورد * بفتح لام و الف و کسر زای معجمه و فتح واو و سکون را و دال مهملتین معرب لاجورد فارسی است * ماهیت آن سنگی است که از کاشغر می آورند بهترین آن صلب صافی نیلی براق با نقطهای طلائی کبود سرخی و بنفشی و سبزی مائل است که در ان رگهای خاک نباشد و آنچه با وصاف مذکوره نباشد مصنوع است و مستعمل در طب نیست و مادهٔ تکون آن زیبق قابل جید و کبریت بسیار غیر رده قریب بمادهٔ ذهب است که طلا نا گشته بیوست بران غالب شده آنرا بدین رنگ و لاجورد گردانیده و آنرا مغشوش بزرنیخ زرد و ربع وزن آن زاج و رمل میکنند و سحق بلیغ با سرکه که در ان نمک حل کرده و مس تفته را در ان خاموش کرده باشند تا سرکه سبز گشته باشد مینمایند تا بقوام خمیر آید پس خشک نموده بجای لاجورد

لازورد

میفروشند وهمچنین بسنگ مرمرکه تسقیه یابد که دران شب یکمرتبه وآن سرکه مذکور مرتبهٔ دیگرو بر رسر کهن گرفته یک
شبانه روز آتش ملایم موافق داده پس سودکرده برآورده بجای لاجورد اصلی میفروشند و فرق بشناخت صلابت
وجوهر واوصاف مذکوره است واگر سوده باشد بآنکه رنگ لاجورد اصلی مانند رنگ آنست بخلاف جعلی ونیز از فرنگ
چیزی مصنوع سائیده برنگ لاجورد میآورند اندک سبکوزن خوب نرم وسوده نیست وچون خوب نرم بسایند رنگ آن
بسیار کم میگردد ولاجورد نیست ومستعمل درطب سنگی اصلی کاشغری آنست هرگاه ارادهٔ اسهال باشد غیر مغسول آن والا
مغسول آن زیراکه قوت اسهال غیر مغسول زیاده ازمغسول آنست ودستور غسل آن درمقدمه مذکور شد * طبیعت آن
دراول گرم ودردوم خشک و شیخ الرئیس ودیگران دردوم گرم ودرسوم خشک گفته اند ومغسول آن دراول سرد ودردوم
خشک * افعال وخواص آن جالی وصاف کنندهٔ اخلاط ازکدورات ومسهل سودا واخلاط غلیظهٔ مخلوط بخون وبالخاصیت
دافع سودای حوالی قلب وامراض سوداویه وغم وهم وتوحش وبخارات غلیظه ومفرح ومقوی قلب و با اندک قوت
قابضه ودرسائر افعال قریب بحجر ارمنی ولازاق الذهب وازان هرد وضعیفتر و یاقوت محترقه وحاده ومقرحه ولذاعه
ومعفنه اعضاء الرأس نفوخ آن قاطع رعاف وآشامیدن آن جهت مالیخولیا ووسواس واکتحال آن جهت رمد ودمعه
وسلاق وبیاض وقرحه ومنع ریختن مژگان وازاعظم اجزای ادویهٔ امراض عین است برای تقویت اجفان وروئیدن
مژگان وزیادتی وتسخین آنها اعضاء الصدر والغذاء والنفض آشامیدن آن جهت امراض قلب مذکوره وجهت
ربو وبهر واسهال سودا واخلاط سوداوی وجهت امراض حادثه ازقبیل سوداوی ردکرده وادرار بول وحیض بقوت وفرزجهٔ
نیم درم آن بایک درم روغن زیتون جهت حفظ جنین ازاسقاط وحمول آن مدر حیض القروح والجروح والزینة ذرور آن
جهت اکله وقروح ساعیه وجذام وحکه وجرب وبدستور طلاء آن با سرکه جهت تجعید موی واسقاط وقلع ثآلیل وبرص
مضر فم معده مصلح آن مصطکی با حماما وموجب کرب وغثیان خصوص غیر مغسول آن مصلح آن کثیرا وعسل وغسل وتصویل
آن مقدار شربت آن ازنیم مثقال تایک مثقال بادویهٔ مناسبه بدل آن حجر ارمنی است ولازاق الذهب نیز گفته اند
ودستور غسل وحبوب آن وسفوف آن درقرابادین کبیر مذکور شد

لاعرین

* لاعرین * بفتح لام والف وفتح عین وکسر راء مهملتین وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون ولاعون نیز دیده شده
* ماهیت آن نباتی است شبیه بپای خرگوش ولهذا آنرا ارنبی گویند وبعربی رجل الارنب وبلاطینی لکونس وبیربری
طربیطس نامند منبت آن خرابها * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن چون باشراب بیاشامند شکم را
بند نماید وباآب جهت حبس شکم صاحب تپ وضماد وتعلیق آن محلل اورام حاره ربیه است

لاغیه

* لاغیه * بفتح لام والف وکسر غین معجمه وفتح یاء مثناة تحتانیه وهاء رتنگابن سینهٔ نخ نامند * ماهیت آن نوعی از
یتوعات است وبی غائله تر ازیتوعات دیگر ونبات آن بوشیر قویب بنبات سقمونیا وبرگ آن مدور زرد رنگ وگل آن زرد
مائل بسرخی وشبیه بگل نرگس وشبت واندک خوشبو ومگس عسل بران می نشیند وچرا میکنند وتخم آن شبیه به خشخاش وچون
نبات آنرا ببرند ازان رطوبتی ولبنی برآید وآنرا اخذ می نمایند وبعضی لبن آنرا باآرد جو وکثیرا جمع مینمایند منبت آن
دامن های کوه * طبیعت آن درآخر سوم گرم وخشک بلکه دراول چهارم * افعال وخواص آن لبن آن قویتر از سقمونیا
وباسمیت اعضاء الغذاء مسهل قوی ومقی وجهت استسقای زقی واخراج مای اصفر واخلاط محترقه وخوردن برگ پختهٔ آن

نیز جهت استسقای زقی و اسهال مائی اصفر قوی و آشامیدن آب برگ آن مقئ ومسهل قوی وقویتر از لبن آن ولیکن لبن آن
مقئ وتخم آن نیز مسهل ومقئ والتداخن شیر آن در غدیری که دران ماهی باشد باعث بالا آمدن ماهیان است برروی آب
وکشند ه آن وضماد آن مقرح جلد وبد مقرح برک وتخم آن مقدار شربت از لبن خالص آن یک دانک واز مخلوط آن با آرد جو
تا یک دانک ونیم وبرگ آن در مطبوخات نیز یک درم واز ان زیاده جائز نیست مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن فراسیون
ومکس عسلی که از گل آن چرا نموده باشد با عسل آن نیز مسهل است *

* لالا * بفتح دولام ودو الف * ماهیت آن گیاهی است معروف که از طرف مکهٔ معظمه زاد ها الله تعالی شرفا وکرامة می آورند
* طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن قابض ومسخن آشامیدن آن حابس سیلان خون وبخور آن خصوصا ثمر
آن جهت بواسیر ودرد مقعد نافع واکثار آن مضر مثانه مصلح آن تخم مورد است *

* لالهٔ سرنگون * ماهیت آن اسم فارسی نباتی است معروف که در باغچها غرس مینمایند وپیاز دارد * افعال وخواص
آن پیاز آنرا چون با دنبه یا الیه گوسفند با آب بجوشانند تا آب رفته روغن بماند طلای آن جهت عرق النسا مجرب دانسته اند
* لالهٔ نعمانی * بضم نون وسکون عین مهمله وفتح میم والف ونون ویاء نسبت * ماهیت آن اسم فارسی نباتی است برگ
آن شبیه ببرگ زنبق واز سه چهار عدد زیاده نه وگل آن مانند شقائق وبزرگ تر از ان وبیخ آن مانند پیاز بقدر فندقی وطولانی
درجند بوده وبرند ه ورونی آن شبیه به بریشم مطبوخ وبسیار نرم وبرده سرخی آن سیاه ومزه آن سفید وشیرین وساق آن بقدر
چهار انگشت * طبیعت آن گرم وتر با رطوبت عالیه وحرارت قلیله * افعال وخواص آن مفرح ومسکر ومنوم ونشاء آن
بیغالته ومشهی وهاضم ومحرک باه وسرخ کنندهٔ رخسار مقدار شربت آن از یک درم تا دو درم است *

* لامی * بفتح لام والف وکسر میم ویا * ماهیت آن صمغ درختی هندی است خوشبو مرکب از بوی مر ومصطکی ودر
رنگ ما بین سفیدی وزردی * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مسخن وملطف ومفتح سدد
وکل ازندهٔ بلغم ورافع امراض بارده وبالخصوص امراض الاعصاب والمفاصل جهت ضعف عصب وشکستگی وکوفتگی اعضا وا عیار آرد
مورد جهت تقویت اعضا وسرعت حرکت اطفال نافع شرب وضماد الجروح والقروح والاورام ذرور وطلای آن جهت التحام
جراحات عظیمه وازاله آبها وتحلیل اورام وقطع رائحهٔ کریههٔ بدن وبخور آن معرق الذار مصدع محرور مصلح آن کشنیز
مقدار شربت آن نیم درم وازاد وبهٔ نافعهٔ محرورین ومشایخ وعصب است * فصل اللام مع الباء الموحدة

* لبا * بکسر لام وفتح باء موحده والف بفارسی فرشه وبشیرازی زهک وفله وبترکی اغوز وبهندی پیوسی نامند * ماهیت آن
شیر غلیظی است که بعد از ولادت حیوان تا سه چهار روز دوشیده شود وبک اوقیهٔ آن ده رطل شیر را غلیظ کرداند * طبیعت آن
سرد وتر * افعال وخواص آن مسمن بدن ومحرک باه محرورین وبطئ الهضم ومولد خلط غلیظ ومسدد وقوی ونفاخ
ومورث قولنج ورلیلهٔ حصاة خصوص با شیر تنی لحل وباعث جشای دخانی مصلح آن عسل وشیرینیها است *

* لبخ * بفتح لام وباء وخاء معجمه * ماهیت آن اسم عربی درختی عظیم است ودر صعید مصر کثیر الوجود شبیه بدرخت
جنار وبرگ آن مائل بدرازی وثمر آن کوچک وسبز وشبیه برطب وبعد رسیدن شیرین میگردد وبا کراهیت طعم وگفته اند
این درخت در فارس سمی قاتل بود وچون نقل بمصر نمودند سمیت آن زائل ورواغل اکرد بد وبعضی نوعی از آزاد
درخت وبعضی سداب دانسته اند واصلی ندارد * طبیعت آن در دوم گرم وخشک وبعضی تر وبعضی سرد وخشک

دانسته اند * **افعال و خواص** آن مضغ آن مسکن درد دندان و در کتب قدیمه است که شکایت کرد نبی از انبیای علیهم السلام بسوی حق جل جلاله از درد دندان وحی آمد بسوی او بخور لبخ را آشامیدن آن قاطع نزف الدم داخلی و ذرور آن حابس نزف الدم خارجی و طلای آن مقوی موی و باشراب محلل اورام و بالادن ومورد جهت جبر کسر و ضربه و تحریک استخوان از مفصل بزودی و دخان آن گریزانندهٔ هوام و ثمر آن مقوی معده و حابس خون و اسهال **المضار** مصدع و خوردن مغز هستهٔ آن موجب ثقل سامعه و کری است و برد رخت آن نوعی رتیلا بهم میرسد قاتل *

* **لبلاب** * بکسر لام و بفتح نیز آمده و سکون با و فتح لام و الف و باء موحده و آنرا فربوله و بیونانی تنبایس و قسوس و بعربی عاشق الشجر و علیق و حبل المساکین و عشقه و حلبوب و بشیرازی هرسه نامند * **ماهیت** آن نوعی از قسوس است و اصناف میباشد از کبیر و صغیر و سفید و سیاه و مجموع آن برمحا ورخود می پیچد کبیر را بهندی چاندنی بیل نامند و برگ آن شبیه ببرگ لوبیا و سفید آنرا گل سفید شبیه بشاخ جنجات و تخم آن سفید و آنرا حبل المساکین و درتنکابن لکونا مند و سیاه آنرا گل بنفش و تخم سیاه و صغیر آنرا بهندی عشق پیچان گویند و بفرنگی سفید آنرا مدرة البه و سیاه آنرا میلده بنکره و صغیر آن اقسام میباشد از سفید و سرخ و زرد و کبود و برگ همه ریزه و گل کوچک و تخم آن درغلافی سیاه مائل بسرخی و قسمی از ان بی ثمر و ساق جمیع اقسام کبیر و صغیر شیردار * **طبیعت** کبیر آن مرکب القوی و جالینوس در دوم سرد و خشک گفته و یوحنا بن ماسویه گرم دانسته * **افعال و خواص** آن مفتح و محلل و ملین و مسهل و چون بجوشانند قوت تفتیح آن قوی و اسهال آن ضعیف میگردد و بسبب تحلیل رطوبت آن و آب فشردهٔ آن بدون طبخ بالعکس اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض سعوط عصارهٔ آن با ابوسا و نطرون و عسل جهت درد سر کهنه و قطور عصارهٔ آن با روغن زیتون و یا پنبه آلوده در گوش گذاشتن جهت درد گوش و جلای چرک آن و برگ کبیر سفید آن که مسمی بحبل المساکین است جهت درد سر و امراض سینه و ریه و تفتیح سدهٔ کبد و آب آن جهت سرفهٔ حادث از حبس طبیعت و قولنج عارض از خلط حار و مسهل صفرای سوخته و با خیار شنبر جهت ربو و ورم احشاء و قرحهٔ ریه ببعدیل و بدستور چون با روغن بادام بجوشانند و سه درم از گل آن جهت قرحهٔ امعاء و ضماد برگ تازهٔ آن جهت درد سپرز خصوص که با سرکه پخته باشند و گل قسم اخیر بی ثمر آنرا آشامیدن و فرزجه نمودن مدر حیض و بخور آن بعد از طهر مانع حمل و حمول شاخه و برگ آن با عسل مدر طامث و آب افشردهٔ آن رافع بدبوی رحم اعضاء المفاصل والاورام والقروح والجروح وحرق النار طلای آب برگ تازهٔ سفید کبیر آن که حبل المساکین نامند جهت اورام حارهٔ مفاصل و منفجر کنندهٔ دمامیل خصوصا با شیر آن و ضماد برگ تازهٔ مطبوخ آن در روغنها محلل اورام و مسکن اوجاع و رافع اعیا و غیر مطبوخ آن جهت جراحات عظیمه و سوختگی آتش و ضماد عصارهٔ آن با موم روغن نیز جهت سوختگی آتش و بدستور ضماد برگ قسم سیاه آن جهت قروح خبیثه و ضماد برگ قسم بیثمر مطبوخ آن جهت التیام جراحات خبیثه و سوختگی آتش **الزینة** عصارهٔ قسم سیاه آن سیاه کنندهٔ موی و آب قسم آخر بیثمر آن شدید الحرارت و حدت و سترندهٔ موی و کشندهٔ شپش **السموم** ضماد بیخ قسم بیثمر آن با شراب جهت گزیدن رتیلا نافع و از قسم کبیر آنچه برگ آن با خشونت و در ازمائل بسیاهی است مسمی نزد اهل مغرب بشحمیه و سراویل الطوال است * **طبیعت** آن سرد و خشک * **افعال و خواص** آن جهت درد سینه و سرفه و سپرز و قولنج و تبهای مزمنه و ربع و ربع رطل از آب آن با ده درم مغره قاطع نزف الدم همه اعضا **الجروح والقروح** ضماد تازهٔ آن التیام دهندهٔ جراحات و خشک آن مجفف و ناشف قروح و رافع قروح خبیثه

لبلاب

المقدار اقسام اطلاب مضر عصب و مصلحش مثل مصلح آن نبات و مانع حمل و قاطع حیض مقدار شربت از آب آن از یک اوقیه تا سی درم با نبات بی آنکه بجوشانند و اطلاب صغیر * طبیعت آن قریب بکبیر و مرکب القوی * افعال و خواص آن محلل و قابض و مسهل مره صفرا بسبب لزوجتیکه دارد و ابلغ از سائر اقسام اعضا الصدر و غیرها از فع اقسام سرنه که بایبوست طبع باشد و قولنج حار و با خیارشنبر محلل ورم احشا و تفتیح سدد و اکثر تیها اعضاء المفاصل و الاورام محلل اورام مفاصل و غیرها مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل با بیست درم نبات بدل آن آب برگ خطمی و خبازی است *

* لبن * بفتح لام و با و نون لغت عربی است بفارسی شیر و بترکی سود و بهندی دود هه نامند * ماهیت آن معروف است و آن مرکب از سه جزو است مائیت و دهنیت و جبنیت و بحسب غلبه هر یک نزد یکی طبیعت آن در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و اعتدال مختلف میگردد و در خاصیت و افعال نیز و شیر هر حیوانی با نفراده جدا جدا انشاء الله تعالی مذکور میشود و بعد از بین امور مشترکه در اینجا بالاجمال بیان مییابد و هر حیوانیکه مدت حمل و ولادت آن قریب بمدت حمل و ولادت انسان باشد انسب بتغذیه است از غیر آن پس شیر گاو که مدت حمل آن نیز نه ماه است انسب برای تغذیه اطفال و غیرا نسان از شیر حیوانات دیگر و مائل باعتدال است در امور و کیفیات مذکوره و بعد از آن شیر بز و گوسفند و آهو و شیر شتر بعد از آنها و بعضی شیر بز را بهتر از شیر گاو دانسته و گفته اند اعدل و اغذیه آنست و شیر الاغ و اسب و شتر و گور خر و خوک و غیرها برای تلذذ اوی اقوی اند از حیوانات مذکوره و آنها برای تغذیه و همچنین بحسب تفاوت رسن و فربهی و لاغری و زلال حیوان و سخنه آن از صلابت و رخاوت و فصل و بلد و غیرها مختلف میباشد چه هرگاه تعلیف بعلفهای تر و تازه و ایام ربیع و بارش باشد ارطب از علفهای خشک و ایام گرما و خشکی میباشد و بمسکرات و مخدرات مانند بنگ و خشخاش و کاهو و امثال اینها نمایند شیر آن نیز مسکر و مخدر خواهد بود از ادویه مانند ملین و از مسهله مسهل و همچنین از قابضه و مسخنه و مبرده و مرطبه و ملطفه و کثیفه و غلیظه و غیرها آثار آن نیز منتقل میگردد و شیر حیوان سفید زودتر منعقد میگردد از غیر آن * طبیعت اجزای آن * ماهیت آن در دوم سرد و تر و دهنیت و دسومت آن در اول گرم و خشک و جبنیت آن در اول سرد و خشک و شیر تازه دوشیده گرم با حرارت لطیفه و سریع النفوذ والا تحلل او بخلاف سرد آن که در سرد شدن حرارت لطیفه آن بتحلیل میرود پس باید که چون خواهند بنوشند گرم نموده بنوشند تا موجب سرعت نفوذ آن گردد و از مطلق آن بدون قید مراد شیر گاو است و موافق ترین اغذیه است در مزاج اطفال بعد شیر زنان و در غیر اطفال در طبیعت و مزاج شخص که موافقت نماید و بعد از آن گوشت و تخم مرغ نیم برشت و هرچه جبنیت بر آن غالب باشد مسدد و ثقیل و هرچه مائیت بر آن غالب مدر و مفتح و خفیف و هرچه دهنیت و دسومت مسخن و منفذ و قبل از انقضای چهل یوم از ولادت آن در زمستان بسبب غلظت و قرب بولادت را بسبب غلبه مائیت نیز استعمال جائز نیست و در آخر فصل بهار تا اواسط تابستان استعمال آن اولی و بهترین البان شیر تازه دوشیده حیوان جوان فربه صحیح المزاج معتدل القوام سفید خالی از طعم و رائحه غریب حمل الرعی است المضار کار آن مورث تبها و تولید شپش و قروح و جرب و حکه و وضح و اورام رد به و دماميل و ماشرا و امثال اینها و مطلقا خواه ملل و خواه کثیر جهت اصحاب اورام باطنیه مضر و جهت اعصاب و امراض عصبانیه خصوصا بلغمیه نیز هر روز بی هم خوردن آن مضر و بجهت دسومت سریع الاستحاله بدخانیت و صفرا و خلط غالب و فساد در اماکن حاره و معده ضعیفه باعث مضرت و موافق سوداوی مزاجان و یابس و معتادین با فیون و مقدار قلیل آن در اغذیه و کثیر آن در تلیین و اسهال اقوی و جمع آن با شیء حامض و مالح

و با گوشت و بیضهٔ مرغ و ماهی و ترب و پیاز و میوه‌های تازه و بقول و حبوب و امثال اینها و با لای آن نیز مادام که انحدار نیافته باشد و بالای آن چیزی خوردن و خوابیدن همه مفسد آن و با وجود اخلاط فاسده در بدن و امتلاء مهلک دانسته‌اند و بدستور با شیر حیوان اهلی کثیر الدسومت و ثقیل و وحشی قلیل الدسومت و خفیف * طبیعت آن مطلقا مرکب القوی با غلبهٔ حرارت و رطوبت و نیز گرم در اول و تر در دوم * افعال و خواص آن مجموع شیر حیوانات جالی و دافع اخلاط سوخته و مقوی و مسمن و موافق اعضای تناسل و گفته‌اند موافق امزجهٔ حارهٔ یابسه هرگاه صفرا در معده نباشد و قطور آنها جهت رمد و اکثر امراض عین خواه بتنهائی و با با شیافات و ادویهٔ مناسبه و طلای اقسام آن موافق ورم مقعده و درد آن و قرحهٔ مثانه و اورام عانه و رحم و حافظ رطوبات اصلیه و طول عمر و مسمن و محرک باه خصوص شیر جاموش با شکر السموم باد زهر سموم قتاله و شراب ارنب بحری و شوکران و بیش و ذراریح و ارنب بحری و ثافسیا و خربق و خانق الذئب و نمر و جمیع ادویهٔ اکاله و معفنه و امثال اینها نافع است الزینة طلای آن جالی آثار قبیحه و آشامیدن آن نیکوکنندهٔ رنگ رخسار خصوصا با شکر و فربه کنندهٔ بدن خصوصا شیر برنج و فرنی آن به تخصیص در امزجهٔ حارهٔ یابسه و طلای ماء الجبن جالی کلف و آثار جلد و آشامیدن آن نیز الاورام و البثور آشامیدن ماء الجبن با هلیله جهت جرب و حکه نافع و اطبای هند جمیع شیرها را خام خوردن محدث امراض مختلفه میدانند مگر شیر زنان و الاغ و بعضی شیر گاو تازه دوشیده که هنوز گرمی پستان در ان باقی باشد بسیار نافع و از قبیل آب حیات دانسته و غیر این دو سه شیر خصوص شیر بز را جوشانیده بهتر میدانند و طریق جوشانیدن آن آنست که بقدر ربع آن آب شیرین خالص داخل کنند و با آتش ملایم بجوشانند تا آب برود و شیر بماند پس بعد از سرد شدن بنوشند و نیز هر شیر را بعد از انکه از دوشیدن آن دو ساعت گذشته باشد و بعضی چهار ساعت گفته‌اند خوردن آنرا بد میدانند و همچنین شیر حیوان که تازه بچهٔ آن مرده و یا ساقط شده باشد و بسیار لاغر و یا مریض و یا حامله و یا تازه زائیده و یا قریب با نقطاع رانیز زبون و مولد امراض کثیره و در اوائل حمیات نیز مادر را و اواخر نافع گفته‌اند و رافع تبض بطن و سوزش چشم و یبس دماغ و لاغری و ضعف بدن و پیری و آلات بول و اعضای تناسل را مفید و چون شیر را با همه وزن آن و یا زیاده آب بنوشند ادرار بسیار آورد و مجاری بول را صاف کند *

* لبن الاتان * بفتح الف و تاء مثناة فوقانیه و الف و نون لغت عربی است و بفارسی شیر الاغ و شیر خر و بهندی گدهی کادوده نامند * ماهیت آن معلوم است و مائیت بر ان غالب و بغایت قلیل الجبنیت و دهنیت و لهذا * طبیعت آن ابرد و ارطب همه شیرها است تا دوم سرد و در سوم تر و بهترین آن شیر الاغ جوان فربه صحیح المزاج تازه زائیده است و اگر بچهٔ آن ماده باشد بهتر و باید که گرم گرم بنوشند که سرد نگشته باشد * افعال و خواص آن بسیار مبرد و مرطب و مفرح و جالی و مفتح و مقوی قلب حار و بطیء الاستحاله بخلط غالب و موافق امزجهٔ حارهٔ یابسه هرگاه معدهٔ ایشان خالی از صفرا باشد اعضاء الراس سعوط و قطور آن در بینی و گوش و نافوخ جهت ترطیب دماغ و جهت رفع یبس آن و بیخوابی و صداع حار یبسی و امراض حارهٔ یابسهٔ دماغیه و رعاف و درد گوش حار و رمد حار و سوزش چشم و دمعه و سلاق و طرفه و امثال اینها خصوصا با سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل جهت طرفه و ضماد آن نیز جهت امراض مذکوره که بارچهٔ کرپاسی پاکیزه را بدان تر کرده بر پیش سر و گوش و چشم اندازند و چون گرم گردد و یا خشک شود تبدیل نمایند و غرغره و مضمضهٔ آن جهت خوانیق و ذبحه و اورام لثه و لهاة و لوزتین و تقویت لثه و درد دندان بتنهائی و یا با مغز فلوس خیار شنبر و دهن حین تحلیل آن

الوی وجهت امراض مذکوره نافع وسعوط آن با کهربا ویا صندل ودهن ورد سوده حابس رعاف اعضاء الصدر والغذاء
والنفض آشامیدن آن موافق سینه وجهت سل ودق وقروح ریه وحمیات حارهٔ حاده وامراض حارهٔ حاده وهزال حار
یعنی سرفه وعسر نفس والتهاب وتزلات حاده وجهت نفث الدم خصوصا با کهربا وکثیرا وطین مختوم وپوست بیخ انجبار
وصمغ عربی وامثال اینها وقذف الدم را نیز مفید وملین بطن وجهت استسقاء حار وصلابت طحال والتهاب دم وصفرا
وحقنهٔ آن جهت اسهال الدم که ذرسنطاریا نامند وجراحت امعا ورحم خصوص با قوابض وقطور آن در احلیل به تنهائی
جهت حرقة البول وبادام الاخوین وگل ارمنی وروغن گل وجهت قرحهٔ مجاری آن وبعد تنقیه وتزریق آن بتنهائی ویا با
ادویهٔ مناسبهٔ مذکوره السموم آشامیدن آن جهت رفع مضرت ادویهٔ قتاله الاورام ضماد آن جهت اورام حارهٔ ظاهری
وباطنی خصوصا با زعفران مضر مبرودین ومرطوبین ودرد سر بارد ودرد ار رطبین خصوصا پیران خوابیدن وهیج فواق وجشاء
دخانی مصلح آن گلنگبین مقدار شربت آن از ده وارقیه تا نیم رطل با شکر وکثیرا ودر روغن تخم گل ورب السوس وامثال
اینها وتعلیف آن باشیاء مناسبه ولائقهٔ هر علت شرط است مثلا برای نفث الدم وسل ودق بکشنیز تر وتازه وبرگ خارخرتوب
وحماض واطراف عوسج وبرگ بارتنگ وکاهو وجو خیسانیده وامثال اینها وجهت جلا وتحلیل وتفتیح سدد کرفس ورازیانج
وشیح وقیصوم وجو خیسانیده ویا تخم کرفس ممزوج کرده وامثال اینها بدل آن شیر زنان ویا شیر بز ودیگر آشامیدن آن
در قرابادین کبیر بتفصیل ودر مقدمهٔ این کتاب نیز مجملا ذکر یافت *

* لبن الاسد * بفتح الف وسین ودال مهملتین شیر شیر است وبهندی باگهه کادوده نامند * طبیعت آن در گال
گرمی وحدت * افعال وخواص آن در غایت جلا ونفوذ وادرار است

* لبن البقر * بفتح باء موحده وقاف وراء مهمله بفارسی شیر گاو وبهندی گای کادوده نامند * ماهیت آن معروف است
ودرین اجزاء ثلثه از دهنیت وجبنیت ومائیت بنسبت البان دیگر احد اعتدال ومتساوی است ودر غلظت ورقت نیز وچند
بالذات دهنیت بر آن غالب وغلیظتر شیرها است سوای شیر گاومیش که دهنیت وغلظت آن زیاده است وبهترین آن شیر گاو
جوان فربه صحیح المزاج خالی از امراض است که تعلیف به نباتات واشیای جیده یافته معتدل القوام سفید صافی شیرین خالی
از طعم ورائحهٔ غریبه * طبیعت آن معتدل در گرمی وسردی وتری وبا رطوبت فضلیه * افعال وخواص آن مفتح و
جالی وسریع الهضم وکثیر الغذا اعضاء الراس آشامیدن تازهٔ دوشیدهٔ آن که سرد نشده باشد مقوی جوهر دماغ ومرطب آن
وحافظ رطوبات اصلی ورافع نسیان ومالیخولیا ووسواس ونکوکنندهٔ رنگ رخسار وامراض بینی را مفید وقطور وطلای آن
جهت اکثر امراض عین حتی مایوس العلاج از مداومت آن صحت یابد وباکند وجهت طرفه وبا انزروت جهت ناخنه و
سبل وشرناق اعضاء الصدر والغذاء والنفض آشامیدن آن گرما گرم تازه دوشیده مقوی قلب ورافع غم ووسواس وخفقان
وقرحهٔ ریه وسل که بی تپ خلطی باشد وسحج امعا را مفید وملین طبع ومولد منی ومبهی ومسمن بدن وخوردن شیر برنج رقیق
جید الطبخ با شکر ملین طبع وقولنج یابس ثفلی وزحیر یبسی را نافع وشیر آهن تاب ویا با سنگ تفته مکرر داغ کرده رافع اسهال
وآشامیدن آن بادو وزن آن آب شیرین خالص ممزوج نموده مدر قوی ومنقی مجاری بول خصوص با قلیلی تا مقدار دو دانگ
زاج ویک درم نبات نرم سوده اعضاء المفاصل والاورام والبثور طلای آن با سفیدآب قلعی جهت نقرس واورام حاره
وآشامیدن آن وطلای آن نیز جهت جرب وحکه وتوباء وجذام وماليدن شیر برنج بر سر اقرع یعنی کچل که دانهای زخم

لبن الاسد

لبن البقر

آن صاف شده و سر تراشی آن دشوار باشد باعث نرمی آنست اما باید که مقدار شش هفت ساعت بعد از مالیدن که نرم شده باشد بآب گرم پاک شسته سر تراشی نمایند و با افیون و موم و روغن زیتون مسکن وجع نقرس حار و السموم آشامیدن آن تریاق سموم و دافع مضار آنها است که مکرر بنوشند و قی کنند تا رفع غائلهٔ سم کرده هر نوع سم و ادویهٔ قتاله که باشد بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبهٔ آن مانند روغن گاو و زرنیخ و عسل و امثال اینها الزینة آشامیدن مطبوخ آن با برنج بطریق شیر برنج و فرنی جهت طول عمر و نیکوئی رنگ رخسار و با گردکان و خرما جهت فربهی کردن بدن و نیکوئی رنگ رخسار و تقویت باه و ازدیاد منی مقدار شربت آن از نیم رطل تا یک رطل المضار اکثار آن مورث سنگ گرده و مثانه و تولید قمل و برص و سریع الاستحاله بخلط غالب بر معده مصلح آن شکر و عسل و با آن هر دو مانع انجماد آن در معده و چون منجمد گردد موجب قشعریره و لرز و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و خناق گردد و مداوای آن قی کردن با حرف و سکنجبین عسلی و سرکهٔ ممزوج با فودنج و بدل ستور با عسل و تخم کرفس و آب گرم و آشامیدن پنیرمایه تا مقدار یک مثقال از مجربات شمرده اند و حکمای هند گفته اند شیر گاو سفید دافع سودا است و شیر گاو سیاه دافع صفرا است و شیر گاو سرخ قاطع بلغم و شیر گاو زرد دافع هر سه خلط *

* لبن جاموس * بفتح جیم و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله معرب گاومیش است یعنی شیر گاومیش از شیر گاو بسیار غلیظ‌تر و دهنیت و جبنیت بر آن غالب و ثقیل و بطیء الهضم و سریع الاستحاله بخلط غالب و صفرا است چون شیر را با چوب کیاه کنکهیه طبخ دهند و حرکت دهند منجمد و بسته گردد نبات داخل کرده بخورند بواسیر را دافع است

* لبن الخفاش * بضم خاء معجمه و فتح فا و الف و شین معجمه قریب بشیر اسد است

* لبن الخنزیر * بکسر خاء معجمه و سکون نون و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی شیر خوک و بهندی سورکا دودهه نامند * طبیعت آن سرد و تر * افعال و خواص آن نزد بعضی بسیار مقوی و جهت سل و دق نافع و مورث برص و وضح است

* لبن الرماک * بفتح راء مهمله و میم و الف و کاف بفارسی شیر مادیان و بهندی گهوری کا دودهه نامند * ماهیت آن معلوم است بهترین آن نیز مانند شیر گاو است و بهمان شروط و جبنیت آن کمتر * طبیعت آن گرم و تر از شیرهای دیگر * افعال و خواص آن جالی و مفتح و مفرح اعضاء الغذاء و النفس آشامیدن آن محرک اشتها و باه و ملین طبع و موافق قرحهٔ مثانه و مجاری بول و مدر بول و حیض و منقطع حادث از حرارت و یبوست و حقنهٔ گرم گرم آن منقی قرحهٔ رحم و حمول آن [illegible] بعد از طهر معین بر حمل عاقر و آشامیدن ترش کردهٔ آن که تمزنا مند در اکثر افعال مذکوره قوی‌تر دانسته اند و جهت استسقا و بعض انواع دق بشرائط مذکوره در لبن اتان و آینده در لبن لقاح از تعلیف آن برازیانه و غیر آن از اشیای حاره و بارده ملطفهٔ مفتحه نیز مفید الخواص گفته اند از خواص آنست که چون هر سال قلیلی از آن باطفالی که آبله بر نیاورده باشند بخورانند در آن سال آبله بر نیاورند و اگر بر آورند زیاده بر چند دانه نباشد و از مجربات مکرره شمرده اند

* لبن الضان * بفتح ضاد معجمه و الف و نون که لبن النعاج و بفارسی شیر میش و گوسفند نیز نامند * ماهیت آن معروف و بر آن دهنیت و جبنیت غالب و غلیظ‌تر از شیر گاو و بهترین آن شیر میش سیاه بشروط مذکوره است * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن مقوی جوهر دماغ و نخاع و باه و جهت قرحهٔ ریاح و امعا و نفث الدم و تزحر و نیکوئی رنگ رخسار و دفع مضرت ادویهٔ سمیه و جماع و تدارک آن بتقویت و با روغن بادام و صمغ عربی جهت سرفه مجرب و در رسائل

لبن جاموس
لبن الخفاش
لبن الخنزیر
لبن الرماک

افعال ومضرات مانند البان دیگر است ومصلح آن ازاقر ومزا روبلغم وقولنج است

* لبن اللقاح * بفتح لام وقاف والف وحاء مهمله بفارسی شیرشتر وبهندی اونتنی کا دوده نامند * ماهیت آن معلوم است والطف وارق ترین شیرها ومائل بشوری طعم ودسومت آن بسبب کمی وگرمی رقیق ترامتزاج اجزاء مائیت آن جدا نمیگردد ولهذا طبیعت آن گرم مائل بخشکی است * افعال وخواص آن جالی ومنضج ومحلل اعضاء الراس والغذاء والنفض آشامیدن آن مقوی چشم وبدستور اکتحال بدان وآشامیدن آن با شکر جهت ضیق النفس وربو وتفتیح سدد ورفع یبوست جگر وتحلیل اورام باطنیه صلبه وتحلیل خلط کائن در کبد واستسقاء زقی وطحال وغیر آن مرد ورافع ونافع اما بعد استحکام علت واجتماع مای اصفر نه قبل از ان وجهت علل طحال وبواسیر وادرار بول وحیض وباه را برانگیزانند وبابول شتر جهت اسهال وادرار مای اصفر که زرد آب نامند نافع وباید بتدریج ازده وقیه شروع نمایند تا بیک رطل رسانند وبیشتر ازده روز قبل از استعمال در ایام استعمال تعلیف بر ازیانه وکنکر وکاسنی ودرمنه وامثال اینها نموده باشند وبا پنجاه درم سکر العشر جهت استسقای گرم وبا شکر مقوی بدن وصاف کننده بشره ومحرک باه واشتهای طعام ودر اورام صلبه باروغنهای مناسبه محلله مانند روغن بید انجیر وناردین وبادام تلخ وپسته وامثال اینها وبعضی گفته اند شیر شتر معطش وبطی الانحدار از معده واعالی جوف است نسبت با لبان دیگر ودستور آشامیدن آن جهت استسقا آنست که نباید که بیاشامند آنرا در اوائل وبالا ر امیکه آید باستسقا است مگر بعد از استحکام ماده ورم اگر با آن تب نباشد والا جائز نیست در هیچ وقت زیرا که با تب البان منافات تام دارند وزیاده کننده ماده حمیات اند ودر اورام غیر آنها در اوائل امر باکی نیست از استعمال آن ودستور آشامیدن آن وماء الجبن آن نیز بتفصیل در قرابادین وبالاجمال در مقدمه این کتاب نیز مذکور شد

* لبن المعز * بفتح میم وسکون عین مهمله وزای معجمه بفارسی شیربز وبهندی بکری کا دوده نامند * ماهیت آن معلوم است مائیت برای غالب بر دو جزو دیگر وگفته اند جبنیت آن زیاده است * طبیعت آن مائل بحرارت وگفته اند بارد در اول ورطوبت بر آن غالب تا دوم وگویند معتدل ترین شیرحیوانات است * افعال وخواص آن ملطف وجالی اعضاء الراس آشامیدن آن جهت نوازل وحبس آنها وغرغره آن جهت اورام لهات وحلق وکام وورم زبان خصوصا با مغز فلوس خیارشنبر که در آن حل کرده صاف نموده باشند وقطور آن در بینی وگوش نیز جهت ترطیب دماغ ورفع یبس وبیخوابی ودرد گوش حار وضماد آن که پارچه بدان تر نموده برپیشانی گذارند نیز جهت ترطیب دماغ ورفع یبس وبیخوابی نافع وآشامیدن آن نیز اعضاء الصدر والغذاء آشامیدن آن با کهربا وصمغ عربی وبا باقلا مغسول جهت نفث الدم وسرفه سل وقرحه ریه ونزف الدم سائر اعضای باطنی که مقدار شیر بیست وپنج مثقال تا پنجاه مثقال وهریک از اینها نیم درم تا یک درم باشد بدستور ازسی مثقال آن تا پنجاه مثقال با یک مثقال تا دو مثقال کثیرا ونیم مثقال رب السوس وصمغ بادام جهت نفث الدم وسرفه وعلل سینه وقلب وخفقان وغم ووسواس وتوحش مفید ولیکن باید تازه دوشیده گرما گرم وسرد نا شده واز حیوان جوان فربه صحیح المزاج خالی از علت ومرض باشد واز بز سرخ بهتر از الوان دیگر است وخالص گرما گرم آن ملین بطن ومدر بول وجهت قرحه مثانه وتقویت باه تدارک ضرر جماع وعرق النسای حادث از گرمی ویبس ودر سائر افعال مانند شیر گاو است وازان لطیفتر ومضر رود ان ومرطوبین ونفاخ وباعث جهت رهیان قراقر

وامثال اینها بدل آن شیرکاو و بالعکس وآشامیدن آن بطریق ماءالجبن جهت اسهال صفراوی محترق وامراض صفراویهٔ محترقه وسوداویه ویرقان وترطیب بدن وبرای محرورین نافع الحمی جهت حمی دق وحمیات حارهٔ کهنه ودستور آن بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت وبا افتیمون ماثبت آن زائل میکردد وبجای اسهال شکم را حبس مینماید وآشامیدن آن باآب وخبه که خاکشی وشفترک نامند باقلیلی شربت بنفشه که ابتدا ازده پانزده مثقال آن باسه چهار مثقال آب ریکدرم خبه سنکشو نموده ونیم درم شربت بنفشه شروع نمایند وبتدریج روزی چهار پنج مثقال بر شیر واندک اندک بر هریک از آب وشربت بیفزایند تا هر مقدار که موافقت نماید و بر معده کران نباشد وخلل درهضم ونفخ ننماید ودرهنکام استغنا وعدم احتیاج باز بتدریج کم نمایند جهت ترطیب بدن وحمیات حارهٔ حادهٔ درانتها وحمی دق وتسمین بدن مهزول محرور المزاج مفید ونیز دستور آشامیدن آن درمقدمه ذکر یافت الاورام والبثور وضماد تخم ریحان کوبیده پخته در شیر بز محلل ومنضج ومنفجر کنندهٔ اورام ودماميل وبثور است وباضافهٔ تخم تمر هندی کوبیده اقوی کویند مضر احشا است مصلح آن کثیرا بدل آن شیرکاو

* لبن النساء * بکسر نون وفتح سین مهمله والف ممدوده وبفارسی شیر زنان نامند * ماهیت آن معروف والطف است از شیرها تان وموافق ترین سائر شیرها است از برای اطفال وامراض حارهٔ حادهٔ خصوصا از مولد دختر وبهترین آن شیر زن جوان معتدل المزاج صحیح دختر زائیده است که غذاهای موافق خورده باشد چند روز قبل از آن ودوبین نیز * طبیعت آن در دوم سرد وتر واز دختر زائیده سردتر * افعال وخواص آن جهت قرطب رتقویت دماغ ورفع بیخوابی وردمل وقروح ریه وحمی دق وادرار بول ودفع سمیت ارنب بحری نافع اعضاء الراس والصدر آشامیدن آن جهت ترطیب دماغ وحنجره وتفتیح سدهٔ خیشوم ورفع سل ودق ویبوست سینه وسرفهٔ یبسی ونفث الدم وقذف الدم باادویهٔ مناسبه وسعوط آن جهت رفع خشکی دماغ وسرسام وصداع حار یبسی واختلاط عقل ومالیخولیا وجنون صفراوی ودموی وسهرو امثال اینها وبدستور ضماد آن برسر بدین قسم که خرقهٔ بدان ترکرده پی در پی بر پیش سر کذارند وچون کرم کردد تبدیل نمایند وقطور آن درچشم جهت رمد حار وقرحه ورفع خشونت پلک آن وباانزروت جهت ظفره وسلاق وشرناق وامثال اینها ودر کوش جهت وجع حار وقرحه وورم کرم آن ومقدار شربت آن ازده اوقیه تانیم رطل وباید که کرما کرم که سرد نکشته باشد بیاشامند واکر از پستان تواند شد که بخورند بهتر است زیرا که بسبب کمال لطافت زود فاسد میکردد بدل آن شیر الاغ الخواص کفته اند چون زن حامله برروی شپش شیر بدوشد اکر شپش بمیرد ویا درزیر آن بماند آن زن بدختر حامله است واکر نمیرد وزنده برآید بپسر ومجرب دانسته اند وبهترین شیر زنان وسائر البان آنست که چون برروی ناخن بریزند جمع کردد ویا چسپندکی بسیار نباشد وباعتدال قوام باشد ودستور آشامیدن آن درقرابادین کبیر ونیز درمقدمهٔ این کتاب ذکر یافت

* لبن حمار الوحش ولبن الغزال * شیر کورخر وشیر آهو هردو کرم وتر اند ازماده یان که لبن الرماک باشد ولطیفتر ازان ودرتحریک باه اقوی *

* لبن الحامض * بفتح حاء مهمله والف وکسر میم وضاد معجمهٔ بفارسی ماست وبهندی دهی است وبترکی جغرات نامند * ماهیت آن شیر منجمد است وبهترین آن ماست شیرکاو تازه خوب انجماد یافته اندک ترش است * طبیعت آن در دوم سرد وتر هرچند ترش تر ورقیق تر باشد سردی وتری آن زیاده * افعال وخواص آن مرطب ومسکن تشنکی ومقوی باه محرورین وغذائیت آن نسبت بدوغ که مخیض نامند بسبب زیادتی دهنیت بیشتر ودرسائر افعال قریب بدان ومخیض

لبن النساء

لبن حمار الوحش ولبن الغزال

لبن الحامض

درحرف المیم مع الخاء المعجمة مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی المضار مضر مبرودین و معدهٔ سرد و کثیف و ذ بر مضم و مسلد و مولد خلط خام و مضر تپهای عفنه مصلح آن معاجین حاره و زنجبیل مربی است و اغذیهٔ ممنوعه از ان در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و چوبهٔ بالای آنرا برسر مالیدن مرطب دماغ و منوم و قائم مقام روغن تخم کدو است

* لبن السودان * بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون * ماهیت آن نزد اکثرا سم فرفیون است و بعضی از دیگران گفته اند چیزی است شبیه بصمغ و مائل بسیاهی و زردی که از نواح مغرب میآورند *طبیعت آن بسیار گرم و خشک تا چهارم * افعال و خواص آن از سموم قتاله و بوئیدن آن باعث رعاف و عطسهٔ بسیار و مهلک و تدبیر آن تدبیر افربیون و چند باد ستر سیاه خورده است و مذکور شد ضماد آن محلل اورام صلبه است در چند ساعت

* لبن الیتوعات * بفتح یاء مثناة تحتانیه و ضم تاء مثناة فوقانیه و سکون واو و فتح عین مهمله و الف و تاء مثناة فوقانیه * ماهیت آن شیر نباتات شیردار است مانند مازریون سیاه و فرفیون و سقمونیا و امثال اینها * افعال و خواص آن مجموع آن از سموم و مسهل قوی بعنف و شیرهٔ نباتی در ذیل آن مذکور شد و میشود و آنچه نامی مخصوص ندارد در یتوعات در حرف الیاء مع التاء ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اعراض و تدبیر آن مانند اعراض و تدبیر افربیون خورده است و مذکور شد

* فصــــــــــل اللام مع التاء المثناة الفوقانیة *

* لثکو * بفتح لام و سکون تاء چهار نقطهٔ هندی و ضم کاف و واو * ماهیت آن ثمر درختی است در بنگاله میشود و کثیر الوجود و درخت آن بقدر درخت آلو و پنیاله و برخا و برگ آن نیز شبیه ببرگ آلو و پنیاله و ثمر آن خوشه دار و هر خوشه هشت تا ده دانه و بزرگی آلوی کوچکی و پنیاله و سفید رنگ و طعم آن در خامی ترش و بعد رسیدن ملخوش میگردد و در جوف بعضی آن سه دانه و بعضی چهار دانه شبیه بدانهای شریفه و آنچه که کوه نامند و در جوف دانهای آن تخمی بنفش رنگ نرم لزج لعابی *طبیعت آن سرد و تر * افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و خون و جهت بعض امراض دمویه و صفراویه نافع و شربت آن نیز جهت امراض مذکوره نافع *

* فصــــــــــل اللام مع الجیم *

* لجالو * بفتح لام و جیم و الف و ضم لام و سکون واو و لغت هندی است * ماهیت آن گیاهی است که در کنارآبها و زمینهای نمناک میروید و در موسم باران بیشتر و دو قسم میباشد قسمی در خشکی و زمینهای نمناک میروید نبات آن تا یکذرع و شاخهای آن باریک و برگ آن ریزه باریک شبیه ببرگ ام غیلان و از ان ریزه تر و قسم دوم مائی که در کنار آب و غدیرها میروید و این مفروش برروی زمین میباشد و شاخ و برگ شبیه بدان قسم و از خواص هر دو قسم است که چون دست نزدیک آن برند و بدان رسانند برگهای آن بهم مجتمع میگردند و چون دست را بکشند و از ان دور نمایند بعد از اندک زمانی ازهم باز میگردند بحالت اصلی خود و از جملهٔ ادویهٔ عظیم النفع است نزد اهل هند و باصطلاح خود آنرا از رسایین میدانند * طبیعت آن در دوم سرد و تر * افعال و خواص آن محلل و جالی و منضج و مفتح و بجهت فساد خون و امراض حادثه از ان و امراض صفراویه شربا نافع و قطور آب آن جهت ناصور و زخمهای کهنه مفید و گویند چون آفتاب در برج سرطان و در منزل نثره باشد که بهندی پکهه نچهتر نامند بروند بر کنار غدیریکه در آنجا گیاه لجالو باشد و اولا غسل بکنند و قدری شیرینی تصدق نمایند و بخور منسوب بزحل بسوزانند مانند مقل ازرق با روغن سرشف پس آن گیاه را از ریشه برکنند بنحویکه سایهٔ آنکس بران نیفتد و در سایه خشک نمایند و باز چون ماه در آن منزل آید نرم کوفته پخته بقدر دو مثقال از ان را با شیر گاو تازه دوشیده ممزوج کرده

این منترا هفت مرتبه بران خوانده بتوشند منترا این است * بسم الله الرحمن الرحیم * دولها امرت دولها سنکه انان نموتموبشواد * تا سه هفته هر هفته هر روز باید بنحو بخورند در هفتهٔ اول امراض سوداوی وحمیات ربع ومرکبه دفع کردد ودر هفتهٔ دوم بواسیر وبواصیر ویرقان وامثال اینها زائل کردد ودر هفتهٔ سوم جذام وبهق وقوبا وآتشک ومانند اینها برطرف کردد بعون الله تعالی وبالجمله مداومت بدان قوای حیوانی بیفزاید واز اسرار است نزد ایشان *

* فصـــــــــل اللام مع الحاء المهملة *

* لحم * بفتح لام وسکون حاء مهمله ومیم لغت عربی است جمع آن لحوم آمده بفارسی کوشت وبهندی ماس نامند * ماهیت آن معروف ومنعقد از خون است وفاعل انعقاد آن حرارت فاصله ودر بدن حیوان برای حشو وفاصله وحائل بودن میان اعصاب وعروق واوتار وغیرها واستخوان وحافظ ومانع بودن آنها از التوا در حرکات مختلفه وفسخ ورض از صدمات خارجی وبرای ترطیب اعصاب وعروق وغیرها وحسن منظر ونیکوئی هیأت شکل وغیرها از منافعی که مفصلا در کتب کلیات مذکور است واقسام میباشد بحسب اقسام حیوان واعضای آن ولحم هر حیوان در اسم خود مذکور شد ومیشود انشاء الله تعالی ودرینجا بقول کلی وبالاجمال چیزی ذکر می یابد بباید دانست که چون بدن انسان مرکب از موالید ثلثه است وحیوانیت بران غالب پس انسب غذائی برای بدل ما یتحلل او لحم است لهذا در حدیث شریف نبوی صلی الله علیه وآله وارد است که سید الطعام اللحم وطبیعت مدبرهٔ بدن ناچار است در استحالهٔ نبات تا آنرا شبیه بمغتذی نماید از هفت قسم فعل از تحلیل واستحاله وتفریق وعقد وتشبیه وتغذیه وادخال در حیوانات باقل این افعال مدعا حاصل است مثلا در شیر آنها پنج فعل کافی است که تفریق وتغذیهٔ آن هضم وتمییز است وتعقید وتشبیه وادخال باشد ودر بیضهٔ طیور سه فعل کافی است که تحلیل واستحاله وتمییز باشد ودر لحوم دو فعل که تشبیه وادخال باشد کافی است پس لحوم سید وبهترین سائر اغذیه شدند وکوشت مقادیم حیوان از کردن ودست وسینه بهتر از مؤخر آن مانند ران وپشت تازه وکرده ردی وکوشت ایمن بهتر از ایسر وجانب وحشی خشک تر وبطئ النزول وانسی نرم تر وارطب وبهترین لحوم لحم حیوان جوان صحیح المزاج فربه است در امزجهٔ لطیفه صاحبان ترفه وسکون وآرام وبهترین مواشی بز وکوسپند است که کمتر از شش ماه وزیاده از یک ساله نباشند وبعد از ان کوساله ویکسالهٔ کاووکاومیش وشتر جوان بهتر از شتر بچه واز وحوش بچهٔ بز کوهی است وآهو بره وکوشت حیوان خصی کرده از کوشت ناخصی کرده بهتر است والطف وکوشت حیوان راعی چرنده بهتر والطف از محبوس معلوف واز حیوان سیاه بهتر ولذیذ تر وسمک تر واز سرخ اجود ومتوسط واز سفید بطئ الهضم وسمین وسریع الاستحالة بتعفن وفساد وکوشت سرخ دور از فساد بتعفن وسریع الهضم ومذبوح در رمضان روز بهتر از باثت شب مانده وقدید کرم وخشک وقلیل الغذاء بسیار زبون ومولد خلط ردی ولحوم بری بهتر از اهلی وبهترین لحوم بری ظبی وبهترین اهلی ضأن وکوشت جدی واقل فضول است از غیر آن ولحوم حیوانات بری از برای بلغمی مزاجان وصاحبان فالج واستسقاء کسانیکه برودت ورطوبت بر مزاج ایشان غالب نموده باشد با سرکه وآب غوره وامثال آن برای محرورین وکسیکه مزاج آن ملتهب نباشد مطنجن آنرا با مری وزیت بخورد وکوشت اعضای عصبانی مولد بلغم است وکوشت سرخ خالی از لیف عصب کرم وتر وقریب باستخوان خشک ومتین وکوشت طفلی بارد رطب لزج وکوشت نعجه ردی ضعیف الغذا مصلح آن ومصلح هر کوشت ضعیف رطب نمک وپیاز وفلفل وزنجبیل ودارچینی وقرنفل وهیل بوا وزیره وامثال اینها است ومصلح کوشتهای

گرم و خشک هرکه و آب غوره و روغن و گوشتهای گرم و تر کشنیز و سماق و امثال اینها است و گوشت خوک که در ان عصب نباشد
لذیذ خصوص گوشت سینه و پستان بسبب تولید شیر و ران و گوشت زبان لذیذ سریع الهضم و گوشت حمار وحشی و حمار
الوحش گرم و خشک در سوم سریع الهضم کثیر الغذا مائل بسوداویت و در فصول زمستان خوردن آن و امثال آن بهتر
و گفته اند بطی الهضم و ردی الکیموس و گوشت کباب جهت کسیکه ذراریح خورده باشد نافع و گوشت ارنب گرم و خشک و
گوشت بریان کردهٔ آن جهت قرحهٔ رئه مفید و گوشت قنفذ بسیار تر است و گوشت چرب و دنبه گرم تر از همه و غلیظتر و بطی
الهضم و مابین شکم و قلیل الغذا و ردی و سریع الاستحاله بدسفا نیست و صفرا و گوشت گاو ماده کثیر الغذا اغلظ سوداوی و مولد
امراض سوداویه و خشک تر از گوشت بز و گوشت جوان آن سریع الهضم تر و بهترین آن گوشت بچهٔ گاو ماده و بهترین اوقات
خوردن آن فصل بهار و اول تابستان و پوست خربزه مهرا کنندهٔ آنست چون در حین طبخ دران اندازند و همچنین در هر گوشته
صلب که زود مهرا نگردد و اکثار گوشت گاو مولد بهق و امراض سوداوی و گوشت شقراق کاسر ریاح و بعید التعفن از گوشت بز و
گوسفند و قلیل الشحم و یابس الجوهر و قلیل الغذا ردی و گوشت حیوانات صید گرم و خشک و مولد خون غلیظ سوداوی و بهترین
آنها گوشت آهو است و گوشت سباع و ذوات المخالیب همه آنها ردی و اجتناب از آنها واجب و گوشت ضأن معتدل در رطوبت
و یبوست سریع الهضم مولد خون جید و جهت محرور المزاج نافع و گوشت جزور یعنی بچهٔ شتر بسیار گرم و خشک و مولد خلط غلیظ
و جهت اصحاب کد و ریاضت شدید و عرق النسا و در آخر حمیات ربع نافع و گوشت سنور یعنی گوشت گربه گرم و تر و گویند سرد
است مسخن گرده و جهت درد پشت و بواسیر مفید و لحم الخیل یعنی گوشت اسپ مانند گوشت شتر مخلخل مسام و جهت اصحاب
کد و ریاضت شدیده نافع و مولد سودا و از طیور متوسطه که قریب بمرغ خانگی باشد مانند کبک و تذرو و دراج و حجل و طیهوج
و امثال اینها صغیر اینها بهتر از کبیر و بری بهتر از اهلی و بهترین بری طیور مذکوره و بهترین اهلی دجاج و از طیور مائی
آنچه گردن آن بلند و عظیم الجثه باشد ردی است و لحوم بری کبار همچنین طیور کبار جثه مانند بط و وز و مورث حمیات
ربع اند و از مائی ماهیان متوسطه در بزرگی و کوچکی آب جاری صخری لطیف مانند ماهی رضراضی و جلوا ماهی و ماهی
زهورانه و ارس و آبوس و امثال اینها و از برای اصحاب کد و ریاضت قوی المزاج حار لحوم قویهٔ غلیظه مانند گوشت جزور
و خیل و گوزن و گاومیش بهتر و اولی است از لطیفهٔ خفیفه و باید که حیوانات رطبة المزاج را بعد از استکمال قوت آنها و یابسه
را هنگام طفولیت و کوچکی ذبح نمایند و هرچه از شکم حیوان برآورند که حلان بضم حاء مهمله و فتح لام مشدده و الف
و نون و حلام بمیم بجای نون نامند و آنچه بحد کمال نرسیده باشد همه ضعیف و مورث ضعف و سستی و امراض بلغمیه اند و از
حیوان پیر و ضعیف سال خورده بسیار لاغر و مریض و میته همه مورث امراض صعبهٔ کثیره و سودا و امراض سوداویه است
خصوص کیش و تیس و بقر و جاموس و جمل و همچنین گوشت حیوان بچه مرده و یا گرگ و غیر آن از سباع گزیده و خوف ناک
و یا در آب افتاده و بدتر حیوان مخنوق همه ردی و مورث امراض ردیهٔ صعبه و سودا و امثال اینها است و در حضور حیوانی
حیوان دیگر را ذبح نمودن زبون و اشامیدن آب بعد از گوشت مضر و تناول نمودن آن در شبها باعث تخمه و جمع آن با شیر و بیضه
مضر و غیر مهجور و هرچند مبالغه در طبخ و کوبیدن آن کنند اولی است و باید که اجزای آن متساوی طبخ یافته خواه کباب باشد
و یا غیر آن و گوشت آب یعنی مرقه سریع الهضم و النفوذ و موافق ناقهین و ضعیف المزاج و القوة است اگر بلاغم و رطوبات
بسیار بر بدن غالب نباشد و کسیکه اراده نماید تجفیف و صلابت بدن را باید که مشوی و کرداناج آنرا بخورد و مشوی آن بطی

النزول تر و یابس تر و قوی الالم از مسلوق و کسیکه اراده ترقیق و نرمی بدن نماید باید که اسفیدباجات چرب بیاشامد و روزی دو بار خوردن آن ممنوع جهت آنکه البته هضم آن بر طبیعت دشوار و باعث فساد و ضعف قوت است و مداومت بران نیز باعث فساد اخلاط و قساوت قلب و تیرگی باصره و بلادت ذهن و غلبهٔ صفات بهیمی و اخلاق سبعی و بسیار دیر دیر خوردن آن باعث ضعف بدن و لاغری و وهن و نقصان در ارواح و سقوط قوی است و مشوی یعنی بریان آن مولد لحم صلب و خشک و مطبوخ آن بطریق یخنی گرم و تر و مولد لحم رخو نرم و قلیهٔ آن کثیر الغذا و باعث تقویت بدن است و حلوای لحم و ماء اللحم با قسام و امراق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت اعضاء الراس گوشت کاو و کاومیش و سائر گوشتهای غلیظ مولد سودا و امراض سودا و به از جنون و وسواس و گوشت ابن عرس با شراب جهت صرع العین خفاکستر گوشت حملان جالی بیاض چشم و گوشت سباع وذوات المخالیب مقوی چشم و دافع امراض عین و زهرهٔ طیور و اکثر حیوانات جالی بیاض و آثار چشم اعضاء النفض گوشت سرطان نهری جهت مسلولین و گوشت چوجهٔ طیور مهیج خوانیق اعضاء الغذاء گوشت قطا جهت اصلاح فساد مزاج و تفتیح سدهٔ کبد و طحال و استسقا و گوشت قنفذ با سکنجبین جهت استسقا و لحوم غلیظه مضر معده و طحال اعضاء النفض گوشت کاو مانع ریختن صفرا است بمعده و گوشت ارنب مشوی جهت قروح امعا نافع و گوشت قنفذ خشک کرده با سکنجبین جهت وجع گرده و مرق خروس پیر بشرط مذکور در دجاج جهت قولنج و امراض سودا و مرق گوشت کاو و سکباج آن جهت اسهال مراری و همچنین قریص گوشت آن با کشنیز تازه و سرکه و حموضات مناسبه بسوکه و همچنین با کشنیز خشک و اندک زعفران و گوشت طیور مشوی و غیر مشوی مانند گوشت کبک و طیهوج و قطا و قمری که جوش داده مرق آنرا بریزند و جرم آنرا تناول نمایند حبس طبیعت نماید و مرق آن تلیین و گوشت شتر مدر بول و گوشتهای چرب تلیین آن زیاده از غیر آن و گوشت سباع و ذوات المخالیب جهت بواسیر و گوشت حمار وحشی با روغن قسط جهت وجع گرده و تحلیل ریح غلیظ الحمیات گوشت کاو و وابل و وعل و طیور بزرگ پیر محدث حمی ربع اندا السموم آشامیدن گوشت ابن عرس خشک کرده با شراب جهت سموم و گوشت حملان سوخته برای لسع مار و عقرب و جراره و با شراب جهت سگ دیوانه و گوشت ضفدع جهت لسع هوام الات المفاصل ضماد گوشت گرم بکرمی ذبح جهت ضربه و سقطه و بدستور پیچیدن عضو در پوست گرم گرم آن و ضماد دبه جهت تلیین عصب صلب شده و تلیین اعضای متشنجه و گوشت ارنب جهت نقرس و اوجاع مفاصل و قریب است در فعل بمرق ثعلب و گوشت ابن عرس جهت اوجاع مفاصل ضمادا و شحم حمار وحش با دهن قسط جهت وجع ظهر و تحلیل ریاح غلیظه نیز و گوشت افعی و قنفذ اکلا بطریق مرقه و یخنی نافع و گوشت کاو مولد جذام و داء الفیل و دوالی و جرب و قوبای ردی و سرطان و همچنین سائر لحوم غلیظه الجروح والقروح والاورام طلای گوشت گوسفند سوخته و ضماد گوشت کاو و سائر لحوم غلیظه محلل اورام صلبه الزینة طلای پیه حمار وحش و بط رافع کلف و سوخته گوشت حملان رافع بهق و سوختهٔ گوشت ضفدع جهت داء الثعلب نافع است

* لحیة التیس * بلام مفتوحه و حاء ساکنه و یا و الف و لام و فتح تاء مثناة فوقانیه و سکون باء مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت عربی است در ماهیت آن اختلاف است مالقی و بغدادی و انطاکی و غیرهما گفته اند نباتی است مجعد و بر روی زمین مفروش و از زمین بلند نمی شود و برگ آن شبیه ببرگ کندنا و مردم آنرا میخورند و مدا و با آن مینمایند و همین لحیة التیس حقیقی است و نزد عرب و اهل شام و شرق و دیار بکر مسمی باذناب الخیل و نزد عامهٔ اهل اندلس بسقواس است و بفارسی اسلنج و با صفهانی سنك و الاشنگ نیز بفتح شین معجمه و سکون نون و کاف نامند و دیسقوریدوس قسوس نامیده و بعض

اهل روم لیمادرن و قسارینا نیز خوانند و گفته‌اند که آن در صنف اسفر و ماده نر آن درختی کوچک و کثیر الاغصان و خشن و کوتاه و برگ
آن مدور و صلب و مزغب و گل شبیه بگلنار و منبت آن سنگستانها و صنف ماده آن برگ شبیه ببرگ کندنا و پائین آن مربعتر از بالای
آن و گل سفید و نزدیک بیخ آن نوعی از طراثیث میروید سرخ یا قوتی رنگ و آن بهترین انواع آنست و که سفید و کاه اشقر نیز
میباشد و قوت قبض این زیاده از آن در جمیع اجزاء آن طراثیث را برومی هیوقسطیداس و بیونانی ایوقسطس نامند
و مراد از عصارهٔ لحیة التیس عصارهٔ آن طراثیث است و از جملهٔ اجزای تریاق فاروق است و در قوت مانند حضض
الا آنکه در حضض قوت تحلیل است و در این قوت قبض فقط و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که امین الدوله و جمعی دیگر بیان
نموده اند که آن شاخهای است بی برگ مائل بسرخی و درخشندگی و سرخی آن مائل بسیاهی و بقدر شبری و بیشتر آن در
زمین و چهار انگشت آن از زمین پیدا و بیرون و منبت آن شوره زارها و این قول اصح مینماید چه بیخ گیاه مزبور نوعی از
طراثیث است بهترین آن تازهٔ آنست * طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و خشک در دوم و جالینوس در رابعه گفته
نباتی است مابین شجر و گیاه با اندک قبضی مؤلف گوید در شیراز و اصفهان و نواح آنها نباتی کوچک تا بیک شبر میروید
و با شاخهای باریک و برگهای باریک باشد و نبات آن بهیئت مجموعی شبیه بریش بز و لهذا تسمیه نمایند و آنرا بشیرازی و اصفهانی
الالاشنک نامند و نر و ماده میباشد چنانچه ذکر یافت و تر و تازهٔ آنرا با سرکه ریزند و آن برای تبرید مانند کاسنی و کاهو میخورند
و یحتمل که لحیة التیس این باشد و آنچه در کتاب مصور فرنگی دیده شد نبات آن بلند است و یک ساق ایستاده دارد و بران
برگهای باریک بلند شبیه ببرگ کندنا و گل آن بهمین طور و برگهای آن اندک طولانی و سر آن منشعب بدو شعبه و غنچهٔ آن
فی الجمله شبیه بغنچهٔ گل سرخ و رنگ گل آن سفید * طبیعت آن در آخر دوم سرد و در سوم خشک * افعال و خواص آن
قابض و قاطع نزف الدم و اسهال مراری و دموی و قرحهٔ رئه و بیخ آن در قبض اقوی و عصارهٔ آن در قبض مانند تخم گل سرخ و مقوی
معده و مانع انصباب مواد بدان و قرحهٔ رئه و امعا و عصارهٔ آن از آن اقوی و آشامیدن عصارهٔ آن با شراب جهت نزف الدم
رحم و ضماد آن مقوی اعضای ضعیفه و رفع معده و جگر و نزف الدم رحم و در سائر افعال قویتر از اقاقیا اعضاء الرأس بیخ آن جالی
چرک گوش و خشک کنندهٔ قروح آن اعضاء النفض والغذاء آشامیدن برگ و گل و بیخ آن با ماء الشعیر جهت قرحهٔ رئه و عصارهٔ
آن جهت نفث الدم و نزف الدم اعضای باطنی و جهت تقویت معده و حبس بطن و قرحهٔ امعا مقدار شربت از عصارهٔ آن تا سه درم
و از برگ و گل آن تا چهار درم الجروح والقروح ذرور برگ و گل آن جهت اندمال و التیام جراحات کهنه و رفع تعفن آنها
و ضماد آن جهت التیام عصب مقطوع الاورام ضماد گل آن محلل اورام حرق النار و گل آن با موم روغن جهت سوختگی
آتش السموم محمد بن زکریا خوردن بیخ لحیة التیس را دافع سموم دانسته مضر گرده مصلح آن عناب بدل آن حضض و اقاقیا
است و گلنار و تخم آن *

* فصل اللام مع الخاء المعجمة *

* لخنیس * بفتح لام و سکون خا و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است * ماهیت آن نوعی از
خیری بری است نبات آن قریب بذرعی و گل آن بنفش و بری و جبلی میباشد و هر دو در صورت مشابه بهم مگر آنکه جبلی آن
اقوی است و خشن تر و کوتاه تر از بری و دانهٔ آن سیاه و تلخ و بقدر عدس بعضی آنرا امراج القطرب دانسته اند * طبیعت آن
در سوم گرم و خشک خصوص گل و تخم آن * افعال و خواص آن آشامیدن دو درم از آن هر دو نوع مسهل قوی و بکار بردن آن
جهت لسع عقرب شباله و چون گل آنرا بر روی عقرب اندازند آنرا بکشد

* فصل اللام مع السین المهملة *

* لسان * بکسر لام و سین والف و نون لغت عربی است بفارسی زبان و بهندی جیبہ نامند * ماهیت آن از اعضای مرکبهٔ بدن حیوان و در دهن آن واقع و مرکب از لحم رخو غدی سپید و عروق و عصب و عضلات و غشاء معروف است و مخلوق از برای برآمدن آواز از دهان و تکلم و افاده و استفاده و القای ما فی الضمیر بغیر تقلیب غذا در حین مضغ و اعانت بر بلع و حفظ رطوبات نازله از دماغ و خارجه از سینه و معده و غیر اینها از منافع که در کتب طبیعی و کلیات طب مذکور است و غیر خالق جل اسمه نمیداند فوائد آنرا بتفصیل * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن خفیف سریع الانحدار و مرطب بدن و بااد ویهٔ حارهٔ خشبوزیاده کنندهٔ منی المضار سریع التعفن مصلح آن طبخ آن با سرکه و یا کشنیز خشک و زیره و خولنجان در محرورین و در محرورین سرکه و کشنیز خشک خوردن است *

* لساة * و آنرا اذان الثور و کحلا نیز نامند بجهت آنکه گل آن برنگ کحل است * ماهیت آن نباتی است بالزوجت و رائحهٔ آن شبیه بانجیار و غیر لسان الثور و اسع برگ آن عریض مفروش برروی زمین و مستدیر و در خشونت مانند برگ گاوزبان و از میان برگ آن شاخی میروید بقدر ذرعی و بر سر آن گلی سرمهٔ رنگ و فرق میان برگ این و برگ لسان الثور آنست که برگ این عریضتر و مدور تر و بوشبیه بانجیار و لزوجت آن زیاده از لسان الثور و گل آن آویخته بسوی زمین و خام و پخته برگ آنرا میخورند بخلاف برگ و گل لسان الثور که باین اوصاف نیست * طبیعت آن در دوم سرد و تر * افعال و خواص آن جهت علل زبان انسان و شتر و غیر آن از حیوانات و بثور صلب سرخ که ظاهر میگردد بر زبان مانند حب الرمان و آنرا حارس مینامند و جهت قلاع و سائر امراض حارهٔ دهان و خفقان و حرارت معده نافع *

* لسان الابل * بالف مکسوره و باء موحده و لام لغت عربی است * ماهیت آن غیر رعی الابل است و غلط کرده کسیکه آنرا لسان الابل دانسته بلکه آن نباتی است مابین گیاه و شجر و شاخ آن پراکنده و مربع مائل بسفیدی و برگ آن شبیه ببرگ تفاح و از آن بلندتر و باریکتر و اندک خشن و مجعد شبیه بتجعد ثیاب تازه شسته و با زغب نرمی و سفید رنگ و خشبو و ثقیل الرائحه و ثمر آن زرد مائل به پهنی منبت آن زمینهای خشن * طبیعت آن در دوم سرد و خشک و در سوم گرم و خشک نیز گفته اند * افعال و خواص آن مفتح و جالی اعصاء الفم و الغذاء و النفض آشامیدن آب طبیخ برگ و شاخ آن و مضغ برگ آن جهت رفع لکنت زبان و اضطراب و تلجلج آن و قروح باطنی و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و آب طبیخ آن با مویز و عناب مفتح سدد و مدر بول و رافع التهاب باطنی القروح و الجروح ذرور آن منقی قروح خبیثه و مجفف قروح و التیام دهندهٔ جراحات و آشامیدن آن جهت قروح باطنی و ظاهری و استنجا بآب مطبوخ آن مسکن حکهٔ فرج و مقعده و ذکر الزینة خضاب آن با حنا سیاه کنندهٔ موی سر و شستن بآب آن و بعد از خضاب نمودن نیز سیاه کنندهٔ موی است مضر گرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا داوقیه و شراب آن که هفتاد مثقال آنرا در رد و هفتاد رطل آب انگور پخته ترتیب دهند جهت نفث الدم و سرفه و سستی عضل و قرحهٔ گرده و مثانه و احتباس حیض نافع مقدار شربت آن تا یک رطل السموم جهت گزیدن شعنین بحری نافع است *

* لسان الثور * بفتح ثاء مثلثه و سکون واو و راء مهمله لغت عربی است بفارسی گاوزبان و بیونانی فوویلاطینی بکاورم و بلغت دیگر براحم و بهندی سنکاهولی نامند * ماهیت آن نباتی است جمیع اجزای آن با خشونت و مزغب و منقط بنقطهای شبیه بخال و ساق آن باریک و خشن مانند پای ملخ و سبز مائل بزردی و بقدر ذرعی و بزرگ آن بزرگتر و سیاه و ضخیم و با خشونت

ومنقط بنقطهای سفید شبیه بخار و مزغب شبیه بزبان گاو و مفروش بر روی زمین و ربیعی است و تازه آن سبز مائل بزردی و کهنهٔ آن مائل بسیاهی و هرچند کهنه ترگردد سیاه تر شود و گل آن لاجوردی رنگ بشکل گل انار و از آن کوچکتر و طولانی و تخم آن کوچک اندک طولانی و سفید از حب القرطم اندک باریکتر و در ثمری واندک لعابی و تخم آنرا ملد ورنیز گفته اند منبت آن اکثر بلاد خصوص گیلان که در آنجا بسیار خوب میشود و در عظیم آباد از ملک هند نیز میشود ولیکن برگ آن نازک و حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته قسمی را که در اصفهان و بعضی بلاد گاوزبان میگویند مرماحوز است و گل آن لاجوردی و کوچک و مدور میباشد و بهترین آن گاوزبان تازهٔ ضخیم سبز مائل بزردی منقط گیلانی است * طبیعت تازهٔ آن در اول گرم و تر و خشک آنرا رطوبت کمتر و مائل بیبوست و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و گل آن الطف جمیع اجزای آن * افعال و خواص آن مفرح و مقوی ارواح و حرارت غریزی و اعضای رئیسه و حواس و ملین طبع و مسهل مرهٔ صفرا و اخلاط محترقه و سودای متولد از خلط سوداوی و تسکین اعراض آنها و امراض سوداویه مطلقا اعضاء الراس والصدر و الغذاء آشامیدن آن با مطبوخات مناسبه جهت سرسام و برسام و مالیخولیا و جنون و نیکوئی حواس و رنگ رخسار و تفریح و رفع خشونت قصبهٔ ریه و سینه و سرفه و ضیق النفس و درد گلو و سینه و شش و خفقان سوداوی و توحش و وسواس و حدت نفس و فزع و خوف و غم و هم و یرقان و سنگ گرده و مثانه و مطبوخ آن با نبات و یا با شکر و یا ماء العسل جهت خشونت سینه و قصبهٔ ریه و سرفه و ضیق النفس و آشامیدن دو درم گل آن با یک درم گل ارمنی و دو درم شکر جهت خفقان و خشونت سینه و سرفه و انعاش حرارت غریزی و قوی و ازالهٔ برقان و تفتیت حصاة و تصفیه رنگ رخسار و ذرور محرق آن در دهان جهت قلاع دهان اطفال و تسکین لهیب و سوزش دهان و رستنی لثه و بدستور غیر محرق آن ولکن از آن ضعیفتر و مضر بسرز و مصلح آن صندل سفید مقدار شربت از جرم آن از دو درم تا پنج درم در مطبوخ و منقوع از پنج درم تا ده درم و از آب آن تا چهار اوقیه بدل آن ابریشم خام محرق و چهار دانگ آن پوست اترج و هم بوزن آن ریباس و نصف آن سنبل و ربع آن اسارون گفته اند و چون از آب آن و آب سیب و آب سوز شراب ترتیب دهند دو مثقال آن تفریح بعد یک رطل شراب کند بدون ازالهٔ عقل و عرق گاوزبان جهت امراض سوداوی و وسواس و خفقان سوداوی مفید و در سائر افعال ضعیفتر از جرم و مطبوخ آنست و بعضی اقوی گفته اند مقدار شربت آن تا چهار اوقیه * لسان الحمل * بفتح حاء مهمله و میم و لام لغت عربی است و یسقوریدوس آنرا کسرة الاضلاع و ضعة الاضلاع نامند و بفارسی بارتنگ و بترکی باغ برباغ و لسان الحمل کبیر را بفرنگی ببشاک مبسور و صغیر را ببشاک مینور نامند * ماهیت آن از جنس مرماحوز است و صنف میباشد کبیر و صغیر کبیر را برگ شبیه بزبان گوسفند و سبز طولانی و اندک عریض و ساق آن بقدر ذرعی و براکنده و مائل بطرف زمین و سرخ رنگ املس و از وسط نبات آن ساقهای باریک بلند رسته بر سر آن و گل آن زرد رنگ و تخم آن مدور و ریزه سیاه رنگ مائل ببنفشی و بیخ آن سست و مزغب و با بسطبری انگشتی و صغیر را نیز بدستور الا آنکه برگ این از آن کوچکتر و سرخی ساق کمتر و تخم آن بزرگتر و کبیر اقوی از صغیر و در منافع نیز از آن زیاده و از مطلق آن مراد صغیر است * طبیعت آن در دوم سرد و خشک و تخم و بیخ آن را یبوست زیاده از برگ و برودت کمتر و برودت بسر حد تعدیل و یبوست آن بحد لذع نرسیده * افعال و خواص آن مرکب از جوهر مائی و ارضی و از جوهر مائی تبرید میماید و از جوهر ارضی قبض و آب برگ آن لطیف اعضاء الراس آشامیدن آن حابس نفث الدم و نزف الدم همه اعضای باطنی و رعاف و صرع و سعوط و ضماد آن بر بهق و بر سینه نیز و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن که از حرارت باشد و مکرر مضمضه

لسان الحمل

نمودن با آب طبیخ بیخ آن و یا مضغ آن و با آب برگ آن جهت درد دندان و قلاع امراض دهان و بثور عدسیهٔ آن و تقویت لثهٔ مسترخیه و دامیه و با آب برگ آن جهت رفع قلاع دهان و قطور و طلای آب برگ آن جهت رمد حار مفید و سائیده میشود شیافات چشم در آب آن و داخل ادویهٔ عین کرده میشود اعضاء النفس تخم آن حابس نزف الدم و آشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن بدل سلق جهت ربو و آشامیدن عصارهٔ آن جهت دق و سل و نفث الدم و قرحهٔ ریه و ربو دموی و صرع اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن عصارهٔ آن مقوی کبد حار و طحال و گرده و مفتح سدهٔ آن و مسکن تشنگی و رفع فساد هضم و قیء الدم و نزف الدم اعضاء باطنی و حرقة البول و سیلان خون بواسیر و حیض و بیخ و برگ و تخم آن مفتح سدهٔ کبد و گرده و مثانه و در ادویهٔ مفتحهٔ آنها داخل کرده میشود و جهت قروح امعا و آشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن بجای برگ چغندر جهت استسقای حار و مطبوخ آن با نمک و سرکه و عدس جهت اسهال دموی و آشامیدن آب برگ آن یا طلا جهت درد گرده و مثانه و آشامیدن و یا احتقان بتخم و یا عصارهٔ آن جهت قرحهٔ امعا و حبس خون بواسیر و حمول آن جهت هر درد رحم حادث از احتقان آن الحمی گفته اند آشامیدن سه عدد بیخ آن جهت حمی مثلثه و چهار عدد بیخ آن جهت حمی ربع و همچنین با چهار اوقیه و نیم شراب ممزوج کرده و آشامیدن عصارهٔ آن نیز جهت حمیات حاده نافع السموم ضماد آن با نمک جهت سمیت سگ دیوانه گزیده الجروح والقروح و حرق النار ضماد آن و بدستور ذرور آن جهت تنقیهٔ چرک و تجفیف و اندمال قروح خبیثه و مزمنه و جراحات عمیقه و سوختگی آتش و نار فارسی و قروح ساعیه و آکله و باطین قیمولیا و اسفیداج جهت جمره و تجیم و داء الفیل و منع تزاید و موجب ضمور آن الاورام والبثور محلل اورام حاره و نمله و شری و حمره بحای مهمله که باد سرخ باشد و ورم پس گوش و خنازیر و تعلیق بیخ آن بر گردن نیز جهت خنازیر موثر المضار گویند مضر رئه مصلح آن عسل و عصارهٔ آن مضر طحال و مصلح آن مصطکی مقدار شربت از آب برگ آن از ده مثقال تا نیم رطل بدل آن حماض بستانی و تخم آن در افعال مانند عصارهٔ برگ آن و بورهٔ آن قابض و مغری امعا و رافع زحیر و بروغن بادام و یا روغن گل چرب کرده و یا در آب جوش نمودهٔ آن نیز رافع مغص و حابس نزف الدم اسافل بدن مقدار شربت آن تا سه درم و عرق برگ بارتنگ که مانند گلاب بقرع و انبیق مقطر نموده باشند در تقویت قوت ماسکه بی‌عدیل و در همه افعال از عصارهٔ برگ آن ضعیف‌تر است

لسان السبع

* لسان السبع * بفتح سین مهمله و ضم باء موحده و عین مهمله * ماهیت آن نباتی است بقدر دو ذرع و شاخهای آن پراکنده و برگهای آن طولانی و اطراف آن تیز و مشرف مانند دندانهای اره و مجعد و صلب و رنگ آن سبز مائل بزردی و سفیدی و بر سر شاخهای آن قبهای مشتمل بر گل آن بنفش و بیخ آن سیاه مربع منبت آن زمینهای سنگریزه و ربیعی است * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن طبیخ آن جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و فرزجهٔ بیخ آن جهت ادرار حیض و اخراج جنین نافع است *

لسان العصافیر

* لسان العصافیر * بفتح عین و صاد مهملتین و الف و کسر فاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی زبان گنجشک و بهندی اندرجو و بشیرازی تخم اهرخواننده * ماهیت آن ثمر درختی است از قسم درداروعظیم و برگ آن شبیه ببرگ بادام و ثمر آن در خوشه و در غلافها و هریک از هم متفرق و در هر غلافی یکدانه باریک طولانی شبیه بزبان گنجشک و ظاهر آن اندک تیره رنگ و باطن آن سفید مائل بزردی با تندی و تلخی و قوت آن تا ده سال باقی میماند و در ملک هند و بنگاله کثیر الوجود و دو نوع میشود یکی تلخ با حدت و دوم شیرین و نبات آن بیشتر در مزرعهٔ برنج بهم میرسد و بهندی نبات آن را برگه

نبات برنج باریکتر و نازکتر و خشن تر و سبز تیره شبیه ببرگ بید و از آن اندک پهن تر و سر برگها کج و ثمر آن در خوشه مجتمع و دانهای آن در غلافهای سبز تر شبیه بخیار و گل آن ریزه و از تلخ آن سفید مائل بزردی و از شیرین آن بنفش و ثمر تلخ آن نیز بهمان شیرین الا آنکه ثمر شیرین آن بالیده تر و رنگ باطن آن بنفش * طبیعت آن در آخر درجه دوم گرم و خشک و در اول تر نیز گفته اند و با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن مسکن ریاح و برگ آن با قبوهست اعضا اعصاب را آشامیدن ثمر آن مسکن درد پهلو و تهیگاه و جهت خفقان و ضیق النفس و سرفهٔ مزمن اعصاء النفض آشامیدن آن جهت مغص و درد کمر و رحم و ادرار بول و تفتیت حصاة و تقویت اعضای تناسل و تحریک و زیادتی باه مفید و فرزجهٔ آن با عسل و زعفران بعد از طهر معین بر حمل و مجرب کفته اند المضار مصدع محرورین مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن جهت باه بتنهائی تا سه درم و با معینی تا دو درم بدل آن در تقویت باه بوزن آن جوز بوا و نصف آن بهمن سرخ و با تودری سرخ بوزن آن و با مغز کرد کان و یا کبابه الجروح و القروح ضماد برگ آن منقی و مدمل و ملحم قروح رطبه الات المفاصل ضماد پوست آن با سرکه جهت کوفتگی عضل نافع *

*لسان الکلب * بفتح کاف و سکون لام و باء موحده بلاطبیعی امره کویند شبیه به کلوره و بهندی نیکوکالنس نامند* *ماهیت آن کویند لسان الحمل است و بعضی حماض دانسته اند و بعضی کفته اند نباتی است عاقده ساق آن زیاده بر درع و با شعبهای بسیار و کل اندا و باریک و برگ آن شبیه ببرگ بارتنک و از آن درازتر با عمق و بسیار نرم املس و اطراف آن تند و گل آن بنفش و تخم آن باریک و بیخ آن سفید پر شعبه با شعبهای باریک مانند ریسمان و مستک در بهم و در اول تابستان میروید و منبت آن نزدیک آبها * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آن بقدر نکرطل با عسل رادع صلابت طحال القروح و الجروح ضماد آن ملزق جراحات و جهت التیام زخمهای تازه و گوشت آوردن زخمهای کهنه موثر است *

* فصـــــــــل اللام مع الصاد المهملة *

*لصیقی * بفتح لام و کسر صاد مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر قاف و یا و آنرا اذان الدب نیز نامند و در دکن معروف بکاش است * ماهیت آن نباتی است خاردار که بر جامه میچسپد و از آن جهت آنرا لصیقی نامند و ساق آن زیاده بر ذرعی و بسطبری انگشتی و برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ و از آن کوچکتر و ضخیم تر و تخم آن بقدر فندقی و نخودی * طبیعت آن در آخر اول گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و جالی اعضاء البدن را آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفهٔ بارد و خشونت سینه و ضماد آن با روغن گل جهت ضربان ورم معده بغایت نافع و غسول آن سرخ کنندهٔ رخسار و مغز و تخم آن مبهی است *

* فصـــــــــل اللام مع العین المهملة *

*لعاب * بضم لام و فتح عین و الف و باء موحده بعربی ریق و بفارسی آب دهان نامند * ماهیت آن معروف است * افعال و خواص آن جالی خصوص لعاب دهان صائم یعنی شخص ناشتا و چون آب دهان صائم را بر کوش کسیکه از دست گرم متاذی باشد بریزند تسکین دهد و کرم آنرا بکشد و برآورد و طلای آن محلل خون مرده و جالی بهق و کلف و قوبای اطفال را نافع و چون در دهن مار اندازند آنرا بکشد *

*لعبت بربری * بضم لام و سکون عین و ضم باء موحده و تاء مثناة فوقانیه و فتح دو باء موحده در میان هر دو راء مهمله و در آخر یاء نسبت * ماهیت آن بیخی است شبیه بسورنجان و باریکتر از آن و مانند سر دستان و طعم آن تلخ و تند و در مصر معروف بزر باد است و در نواح افریقیه آورند و با معدان مغشوش بسورنجان مینمایند و بعضی سورنجان را باین نام خوانند

لسان الکلب

لصیقی

لعاب

لعبت بربری

و اشتباه است * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی حرارت غریزی
اعضاء الصدر و النفض آشامیدن آن جهت قطع بلغم سینه و تحلیل ریاح معده و بواسیر و ادرار خون حیض و بواسیر و ارجاع
صدر و امثال آن نافع السموم رازی جهت سم افعی و سموم سائره و ام بغایت نافع دانسته و مداومت آن باعث سرخی رنگ
رخسار مقدار شربت آن در درم که در سویق بسیار جوش دهند تا رفع غائله حدت آن کردد المضار اکثار آن مورث امراض حاره
و مصدع مصلح آن کشنیز بدل آن بوزن آن مغز کردکان است و چون اطفال و یا غیر ایشان بغلطی بخورند قی و اسهال آورد تا
بحدیکه سرخی چشم و حالتی مانند مستان احداث نماید و اگر زن با شد اختناق رحم و هلاکت سازد تدبیر آن قی نمودن بروغن
و عسل و بعد از ان انیسون خوردن است *

* لعل * بفتح لام و سکون عین و لام گفته اند معرب از لال هندی است * ماهیت آن از احجار جدیده است که تازه اطلاع
بدان بهم رسیده و در کتب احجار قدیمه ذکر آن نیست و مؤلف منافع الاحجار و لباب الصناعه تصریح نموده اند که از سی صد سال
متجاوز است که سالی بسبب زلزلهٔ عظیمی کوه بدخشان منهدم گردید و لعل ظاهر گشت و از جنس یاقوت است و رنگ آن از رنگ
یاقوت در سرخی کمتر و اندک مائل به بنفشی و ارغوانی و از یاقوت نرم تر و معدن آن بدخشان از مملکت توران و در دکهن نیز بهم
میرسد و بدخشانی بهتر و سرخی آن غالب و صلب تر از دکهنی و دکهنی نرم تر و اندک تیره تر و وافر تر از بدخشانی و کم بها تر
و بالجمله قسمی از اقسام یاقوت است که باختلاف مکان بدین نحو متکون میگردد و یاقوت در حرف الیاء مع الالف انشاء الله تعالی
مذکور خواهد شد * طبیعت آن در گرمی و سردی معتدل مائل بحرارت و در دوم خشک * افعال و خواص آن در تفریح
دل و اعصاب و قوت باصره قویتر از یاقوت و حابس نزف الدم و بواسیر و در جمیع علل سودا وی قوی التاثیر مقدار شربت آن
از دانک قیراط تا یکدانک و بعضی تا نیم دانک گفته اند * * فصل اللام مع الفاء *

* لفاح * بضم لام و فتح فا و الف و حاء مهمله لغت عربی است بفارسی شابیزک و مغد نیز نامند و مغد اسم بادنجان است
* ماهیت آن ثمر یبروج بری است و بیخ لفاح عبارت از یبروج سریانی است و در حرف الیا انشاء الله تعالی مذکور خواهد
شد و نر و ماده میباشد و قسم ماده آنرا برگ عریض و مفروش بر روی زمین و شبیه ببرگ کاهو و از ان کوچکتر و مائل بسیاهی
و ثقیل الرائحه و گل آن سفید و ثمر آن از زیتون بزرگتر و زرد و بسیار رخص و بعد از رسیدن با عطریت و مائل بشیرینی
میگردد و آنرا لفاح الجن نامند و تخم آن شبیه به تخم سیب و بیخ آن دو سه عدد متصل بهم ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید
و پوست بیخ آن سطبر و مائل بسیاهی و در شکل شبیه بصورت انسان و بی موی یعنی لیفهای شبیه بموی که در یبروج میباشد در ین
نیست و قسم نر آنرا برگ املس و مانند برگ چغندر و ثمر آن بقدر خیار و زرد بیخ آن در سطبری متوسط و صمغی از ان را منبت
مقابر و مواضع سایه دار و برگ آن کم عرض و در طول بقدر شبری و مائل بسفیدی و بی ساق و بی گل و ثمر و بیخ آن دراز و بسطبری
ابهامی و سفید و این قوی ترین اقسام است و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و قویترین اجزای آن پوست بیخ و عصاره و آب
سائل از انست * طبیعت آن در آخر سوم سرد و خشک و گویند خالی از اندک حرارت نیست و ثمر آن سرد و تر و آنچه در جوف
بیخ آنست عدیم القوت * افعال و خواص آن مخدر و مجفف و مسکن ضربان مواد حاده و غلیان خون و صفرا و قابض و مسکر
و منوم و مسمن بدن اعضاء الراس طلای آن جهت درد سر و بوئیدن آن منوم و صداع حار را نافع و مضمضه بطبیخ آن جهت درد
دندان اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن شش قیراط از پوست بیخ آن با آب و عسل جهت رفع خرابی و خفقان حار

در طب سرخ شفاف صافي تازهٔ خام غیر مطبوخ مغسول آن است زیرا که مغسول آن در بعضی مواد بهتر از غیر مغسول است
و بهترین جرم مطبوخ آن نیز سرخ و شفاف صافی تازهٔ آن است و این در غیر طب مستعمل و قوت آن تا ده سال باقی می ماند
* طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند و مغسول آن الطف و غیر مغسول آن
اقوی * افعال و خواص آن جالی و محلل و منقی اخلاط و حابس اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض آشامیدن
آن جهت فالج و نفث الدم و سرفه و ربو و خفقان و تقویت معده و جگر و احشا و تفتیح سدهٔ کبد و طحال و استسقای لحمی و زقی
و یرقان و ضعف گرده و سائر اعضا و تنقیهٔ اخلاط بارده و وجع کبد و تحلیل اورام باطنیه نافع و آشامیدن یک دانگ تا دو دانگ مغسول
آن با شیر بز تازه دوشیده بقدر سه مثقال جهت حبس نفث الدم مجرب مضر سپرز مصلح آن مصطکی مقدار شربت آن تا یک مثقال
بدل آن در تفتیح دو ثلث آن ریوند و نیم وزن آن اسارون و ربع آن طباشیر الخواص لاغر کنندهٔ بدن است بالخاصیت و چون
هر روز یک دانگ آنرا با سرکه بنوشند تا مدت سی روز یا چهل روز بغایت بدن را لاغر کند و چیزی دیگر بدان نرسد و همچنین چون
سه چهار مثقال آنرا با سرکه در سه چهار روز بنوشند و چون اشنان سبز را یک شبانروز بخیسانند پس لک خام صافي اضافه نموده
با آتش ملایم بجوشانند تا دردی و صافي آن از هم جدا شوند و آب اشنان سرخ درخشنده گردد پس لطیف صافي آنرا جدا
کرده با صمغ عربي جمع و منعقد نمایند و این را بهندی لالی نامند و در نوشتن و نقاشی بهتر از رنگ شنجرف و ثقل آنرا زرگر
و زرگران در لحیم و استحکام چیزها مستعمل دارند و در غایت قبض است آشامیدن آن در قطع حیض از مجربات و طریق
غسل آنست که بگیرند لک خالص از چوب و خاشاک صافي خام را و در هاون نرم بکوبند و آبیکه ریوند چینی و بیخ اذخر در آن
جوشانیده باشند اندک اندک بر آن ریزند و باهستگی بمالند تا یکسان گردد پس در پارچهٔ حریری بریزند و بمالند و آنچه در آن
بماند باز بدستور با آب مذکور بسایند و از حریر بگذرانند و همچنین تا دیگر چیزی از لک نماند پس آن آبها مخلوط بلطیف لک را
بگذارند تا ته نشین گردد آب بالای آنرا بریزند و خشک نموده سوده بکار برند و نیز دستور غسل آن در مقدمه مذکور شد و در
قراباذین کبیر نیز در دواء اللک نسخ متعدده و سفوفات و اقراص آن نیز ذکر یافته و بدانکه رنگ آن مخصوص با بریشم و پشم است
بخلاف غیر آن ولیکن با بد ابریشم و یا پشم را اولاً در مطبوخ آن با طرطیر که صاف کرده باشد یک شب با آتش ملایم بجوشانند و طرطیر
باید که پنج جزو و از لک صد جزو باشد و بدون طرطیر تاثیر نکند و رنگ آن خوب نمی شود * * فصل اللام مع النون *
* لنجیطس * بفتح لام و سکون نون و کسر جیم و سکون باء مثناة تحتانیه و ضم طا و سین مهملتین لغت یونانی است و در شام منسم
نامند * ماهیت آن نباتی است و دو صنف میباشد بستانی و صحرائی بستانی را برگ عریض تر از برگ کندنا و منحنی بطرف
اسفل و سرخ برنگ خون و بیشتر برگهای آن از بیخ آن میروید و کمتر بر ساق آن و ساق آن بقدر دو شبر و بر سر آن گلی سیاه شبیه
بقلنسوه و در آن صورتی شبیه برنگ دهان باز کرده و در جانب سر آن برگی مثلث الزاویه و بیخ آن شبیه بزردک منبت آن اماکن
خشنه و جاهای نمناک و صنف صحرائی را برگ مانند اسقولوقندریون و از آن خشن تر و تشریف آن بزرگتر * طبیعت آن گرم
و خشک و خشکی آن زیاده بر گرمی * افعال و خواص بستانی آن آشامیدن بیخ آن مدر بول مقدار شربت از درم آن یک
مثقال و از طبیخ آن دو اوقیه و آشامیدن خشک صحرائی آن با شراب و یا با سرکه جهت سپرز مقدار شربت آن تا دو درم الجروح
والقروح ضماد تازهٔ صحرائی آن مانع زیادتی جراحات و باعث تنقیه و التیام آنها است * فصل اللام مع الواو *
* لوبیا * بضم لام و سکون واو و کسر باء موحده و فتح یاء مثناة تحتانیه لغت هندی است و بیونانی سیلوس و بقبطی ماصیرا

ودر یونانی قونیقی بعربی لوبیا نامند وبفارسی نیز مشهور بلوبیا است وآنرا لوبیا وثامروان نیز گویند * ماهیت آن حبی است از
حبوب ماکوله مشهوره ودر اکثر بلاد بهم میرسد ونبات آن شبیه بنبات کمیر وبعضی ایستاده واکثر مفروش بر زمین وبرهرجا در
خود می پیچد وبرگ آن از برگ انواع سبز [illegible] ملس وگل آن ریزه وبنفش وثمر آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا وازان باریکتر
ودانه آن از دانه باقلا کوچکتر وشبیه بگرده حیوان کوچکی ودرماه نیسان میکارند ودر حزیران میرسد ودانه آن بعضی سفید
با نقطه سیاهی بر سر آن وبعضی سرخ وبعضی سیاه نیز وتازه آنرا مغز وغلاف ریزه ریزه برید با گوشت پخته میخورند
لذیذ میشود ورسیده آنرا بی غلاف وسرخ آنرا چون مکرر در آب جوش دهند وآب آن را تبدیل نمایند سفید میگردد وقوت آن
تا دو سال باقی میماند واز باقلا بهتر ونفخ آن کمتر واز نخود زبون تر ونفاخ تر وسریع الخروج تر از ماش اگر آنرا عادی نیابد
* طبیعت سرخ آن در آخر اول گرم ودر دوم تر وسفید آن معتدل در حرارت وبرودت وگفته اند سفید آن در اول گرم و
در رطوبت ویبوست معتدل وسرخ آن گرم وتر * افعال وخواص آن با قوت جلا وتحلیل وادرار وادرار پوست آن
زیاده از لب آن اعضاء الصدر والغذاء وانفخ نفاخ وبطی الهضم ومولد خلط خام خصوص سفید آن وملین سینه وریه ومعین
برقی ومولد منی وشیر ومحرک باه ومسمن بدن ومدر بول وحیض خصوص آشامیدن آب مطبوخ سرخ آن با قلیلی قند وروغن
بادام ومنقی نفاس ومخرج جنین وجلوس در آب مطبوخ سرخ آن مکرراً نیز منقی نفاس ومخرج جنین زنده ومرده ومشیمه
وجهت درد گرده نیز نافع واکثار آن باعث دیدن خوابهای ردی مشوش مصلح مضرت آن زنجبیل وخردل وآبکامه وزیره
ونمک وزیت وصعتر وفلفل وسعتر وطبخ آن با گوشت نیز مصلح آن است فی الجمله [illegible] ومصلح آن بهتر از
دارچینی وسکنجبین وآبکامه وخردل و[illegible] چیزی نیست وخوردن آن با سلاقت [illegible] مگر آنکه نرم ونازک وخوب
طبخ یافته باشد با ادویه مذکوره *

* لوز * بفتح لام وسکون واو وزای معجمه بفارسی بادام بترکی [illegible] نامند * ماهیت آن ثمری است بری وبستانی و
کوهی میباشد وهر واحد شیرینی وتلخی دارد شیرین را لوز الحلو وبفارسی بادام شیرین نامند درخت آن بقدر درخت [illegible]
وبرگ آن مائل بسرخی وتیرگی وگل آن سفید ودرمیان آن ریزهای زرد رنگ وبرگ آن پهن [illegible] درخت بستانی
آن بعد از غرس در سال سوم وچهارم ثمر میآورد ودیرمدتی میماند وثمر آنرا سه پوست میباشد [illegible] که سبز [illegible]
نیافته از طعم آن عفص پس میل بترشی مینماید وچغاله آن ترش ونازک ولذیذ خصوص با اندکی نمک وهرچند نازک تر و
خام تر باشد ترش تر [illegible] پس میل به بستن مغز [illegible] وخشبیت [illegible] پوستهای آن خشبی وصلب
گشتند تفه میگردد ومغز آن چرب وشیرین ودرین هنگام مغز تازه آن نازک ولذیذ میباشد وچون بکمال رسید وخشک گشت
مغز آن [illegible] واز آن روغن اخذ مینمایند وخام وبریان کرده مغز مقشر از هرسه ثمر را میخورند وانواع حلوات ازان
ترتیب میدهند ونیز مغز مقشر آنرا باگلهای خوشبو مانند گل بنفشه وگل سرخ که در داخل [illegible] باشد وبید مشک وامثال اینها هرگاه
که خواهند پرورده مینمایند وروغن از آن اخذ میکنند عند الحاجت وروغن آن بوی همان گل میباشد [illegible] و
حلویات میسازند وبا همان قسم میخورند [illegible] که خواهند همه خوشبو ولذیذ ومقوی میباشد وپوست بیرونی آن خشبی
[illegible] نازک میباشد که بعد از خشک شدن اگر خود بخود [illegible] جدا میگردد وپوست [illegible] آن صلب
سفید رنگ وپوست سوم متصل بمغز آن اندک سرخ تیره وبا عفوصت وقبوضت وبعض انواع بادام که پوست آن رقیق نازک

میباشد که بدست شکسته وجدا میگردد که آنرا بادام کاغذی مینامند مغز آن لطیفتر ولذیذتر وشیرینتر از نوع صلب آن وبرعه وجلای این نوع را پوست صلب تر ودهنیت مغز کمتر ودر لطافت وحلاوت نیز ضعیفتر از بستانی است وبهترین آن لوزنازک پوست بزرگ مغز چرب است * طبیعت آن در اول گرم وتر ومعتدل نیز گفته اند * افعال وخواص آن مفتح وحافظ قوتها اعضاء الراس والصدر وحافظ جوهر دماغ خصوص با نبات وجالی اعضای باطنی ومقوی باصره وملین طبع وحلق وموافق سینه وشیرهٔ آن با شکر جهت سرفه وخشونت سینه وحنجره وربو وذات الجنب وحبس نفث الدم وبانصف آن زلاله جهت قطع سرفه از مجربات وسنون پوست صلب سفید آن که سوخته باشند وبسرحد رماد یت نرسیده باشد جهت تقویت لثه و دندان وجلای آن اعضاء الغذاء والنفض ملین اعضای باطنی وبطن بسبب جلائی که دارد وجهت قرحهٔ امعا ومثانه وزحیر حادث از رطوبت معده ومولد منی ومسکن حدت آن وحدت بول ومسمن بدن وبا شکر کثیر الغذاء وملین طبع ومفتح وباانجیر نیز ملین وجهت قولنج نافع وبادام مطحون ثقیل بر معده وبطئ النزول از آن ورهشی سریع النزول تر از آن وبادام مربا در تعفیه وفربه نمودن بدن بهتر ودرا صلاح کرده قوی الاثر وبوداده آن مقوی معده وقابض ورافع ترهل وسستی آن ومقوی باه وزیاده کنندهٔ منی ولعق نمودن مقدار یک جوزه معتدل از آن با عسل جهت درد جگر وسرفه وتحلیل ریاح خصوص ریاح کرده وثمر تازه نارس آن که چغاله نامند با پوست مقوی بن دندان ومسکن حرارت دهان بسبب برودت ویبوست پوست آن السموم خوردن آن با انجیر جهت گزیدگی سگ دیوانه شربا وضمادا وشکوفهٔ آن محرک باه مردان وقاطع باه زنان المضار ثقیل وبطئ الهضم در معده بارد رطب ومضر احشا مصلح آن مصطکی ومهیج صفرا مصلح آن شکر وبادام متکرج وفاسد موجب کرب وسقوط اشتها وغثیان وغشی مصلح آن قی نمودن وربوب حامضه بعد از آن آشامیدن وروغن آنرا طبیعت معتدل در گرمی وسردی وبغایت مرطب دماغ خصوص تازهٔ آن * افعال وخواص آن اعضاء الراس والصدر والغذاء مرطب دماغ وموافق تشنج یبسی وورمی و سرسام وذات الجنب ورافع سهر ومنوم شربا وتمریخا مکررا وآشامیدن آن با کثیرا وشکر جهت سرفهٔ خشک وتصفیهٔ آواز و قصبهٔ ریه وتلیین امعا ورفع ضرر ادویهٔ مسهله مطلقا وحبوب حاره شربا وچرب نمودن آنها بدان وبا آب گرم واعیه واشیاء مناسبه نیز جهت زحیر ومغص وتلیین امعا ورفع قولنج وعسر البول وامانت برا خراج حصاة خصوصا با حجر الیهود سوده با آب گرم مقدار شربت آن تا ده مثقال الات المفاصل دوام تدهین مهرهای پشت بدان جهت نقرس ورفع خمیدگی پیران وغرغرهٔ آن با آب گرم جهت خشونت حلق مونر مضر احشای ضعیفه مصلح آن مصطکی وبرگ تازهٔ آن مسهل ومسقط گرم معده وخشک آن قابض ورافع اسهال است

* لوز المر * بضم میم وراء مهملهٔ مشدده بفارسی بادام تلخ نامند * ماهیت آن مانند لوز الحلو است الا آنکه مغز آن تلخ وبهترین آن سبز تازه بزرگ دانهٔ چرب آنست * طبیعت آن در آخر سوم گرم ودر آخر اول خشک ودر دوم نیز گرم وخشک گفته اند * افعال وخواص آن محلل وجالی ودر تنقیه وازالهٔ اخلاط غلیظه بیعدیل ضماد آن با سرکه جهت درد سر واکتحال آن جهت تقویت باصره اعضاء الصدر والغذاء والنفض جهت ربو وسرفه وورم سینه وریه نافع خصوصا بانشاسته وبا نعناع جهت وجع کرده وبا عسل جهت تفتیح سدهٔ کبد وطحال وامراض کبد ویرقان وطحال وبا ماء العسل جهت قولنج وبا مبختج جهت عال کرده وتفتیت حصاة وادرار بول ورفع عسر آن ووجع رحم واغتسال سر بدان جهت خراز وقتل شپش و فرزجهٔ آن مدر حیض الجروح والقروح والاورام والبثور ضماد آن با سرکه وباشراب جهت زخمهای کننده وساعیه وبثور

رطبه و قوبا و حزاز و نمله و جرب و حکه و شری و طلای آن جالی کلف و آثار صورت و با شراب و عسل جهت نمله السموم
ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه مفید مضر امعا مصلح آن شکر و نبات و بادام شیرین و خشخاش و بیخ آنرا ضماد جهت جمیع
دردها مفید و ریشه درخت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن جالی و محلل و ضماد آن با روغن گل جهت درد سر بارد
و کلف و آشامیدن مطبوخ آن جهت تنقیهٔ اطفال و کلیه و رفع قولنج و اخراج کرم معده و ضماد خاکستر آن جهت سوختگی آتش مفید
و طلای برگ مطبوخ آن با شراب جهت حزاز و بعد یل ارسطو گوید چون پنج درم بادام تلخ را کوبیده ناشتا تناول نمایند
از شراب مست نگردند و روغن بادام تلخ جالی و محلل و مجفف * طبیعت آن در اول درم گرم و مائل برطوبت * افعال و خواص
آن مسهل اخلاط لزجهٔ چسبنده و سوداویه و ریاح معده و با ادویه مناسبه جهت ربو و ورم سپرز و رد کرده و عسر البول
و رفع قولنج و اختناق رحم و ادرار ام و انقلاب آن و اخراج حصاة و جنین و قطور آن جهت درد گوش و دوی و طنین و کشتن کرم آن
و حمول آن مخرج جنین و مشیمه الزینة طلای آن جهت رفع آثار رخسار و کلف و چین کوبه و شقاق عارض از سرما الجروح
و القروح طلای آن با شراب جهت قروح رطبه و سپرز و حزاز نافع مقدار شربت آن تا چهار مثقال و صمغ درخت بادام
شیرین و تلخ نائب مناب صمغ عربی است و بادام نمک پرورده بریان مصلح و معدل نفس است و دزد گرسنگی کاذب و باعث
بطوء سکر و مدهن سده و مدر بول و مسهل بطن و مورث تخمه و مصلح آن شکر و منقی و لوز زوی و لوز جبلی درخت آن هردو
از درخت لوز بستانی کوچکتر و برگ آن ریزه و گل آن مائل بسرخی و با عطریت و ثمر آن کوچکتر و با تلخی و بعض بسیار
و غیر جلوزا ست * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن جهت تقویت معده و رفع رطوبات ریاح
و امراض بارده آن و قی و اسهال نافع مقدار شربت آن تا سه درم و از گل آن تا دو درم

* لوز البربر * بفتح دو باء موحده و رای مهملهٔ ماکه * ماهیت آن قسمی از لوز بری است شبیه بحب الصنوبر
و بزرگتر از آن و زرد رنگ در جوانب آن شعبها مانند [illegible] برسد * طبیعت آن گرم و خشک [illegible] و روغن
آنرا زیت السودان نامند و مذکور شد در حرف الزاء مع الیاء المثناة التحتانیه

* لوسیماخیوس * بضم لام و سکون واو و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر خاء معجمه و ضم
یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه الذهب و نزد اهل اندلس بحشیش الذهبی و خوصه
مصعر خوصه و لخروج الما و عود الربیع نیز گویند [illegible] نامند * ماهیت آن نوعی از سراج القطرب است
و آن نباتی است قریب بذرعی و بی ساق و ساقهای آن باریک و گرهدار [illegible] شبیه ببرگ بید و طعم
آن با اندک قبضی و گل آن سرخ مائل بزردی طلائی رنگ منبت آن آبهای ایستاده و بیرارها و مستعمل برگ و عصارهٔ آن
* طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک و انطاکی گرم و خشک در دوم دانسته * افعال و خواص آن مانع رعاف و نزف الدم
همه اعضا و فرزجهٔ برگ آن قاطع سیلان حیض و حقنهٔ آن جهت قرحهٔ امعا و ضماد آن جهت التیام جراحات و تحلیل اورام
و با حنا جهت دراز کردن موی و بخور آن گریزانندهٔ هوام و دفع موش مجرب دانسته اند مضر ریه مصلح آن عناب مقدار
شربت از آب آن نیم مثقال و از برگ آن یک مثقال است *

* لوعجیدیطوس * بضم لام و سکون واو و فتح عین مهمله و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة
تحتانیه و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله * ماهیت آن ابن تلمیذ و ابن احمد گفته اند گیاهی است برگ آن شبیه

آن خاک صوف یا شد مروارید خوب در انجا می شود وهر چند سنگ لاغر تر باشد بهتر می شود وانچه مشهور است که مروارید از آب باران نیسان است که در حین باریدن صدف ها بالای آب می آیند ودهن کشاده قطرات باران را در جوف میگیرند ومروارید میگردد اصلی ندارد بلکه انچه بتحقیق پیوسته بنحوی است که بیان شد وبتفصیل در قرابادین کبیر مذکور گشت * طبیعت آن در آخر دوم سرد وخشک * افعال وخواص آن مفرح وملطف ومقوی اعضای باطنی وقوی و ارواح ودر تفریح قوی تر از ذهب وغوص کننده در تمام اجزای بدن اعضاء الراس والصدر والغذاء آشامیدن سائیدهٔ آن حابس نفث الدم ونزف الدم ووسواس وجنون وبد بوی دهان وربو وانواع خفقان وخوف وحزن وفزع سوداوی وامراض قلب و ضعف معدهٔ حار وکبد وکرده ومفتح سدد ومفتت حصاة ودافع یرقان وحرقة البول وحابس اسهال دموی ومراری وخون بواسیر وحیض وسعوط بآب محلول آن جهت صداع حادث از انتشار اهداب عین در مرتبهٔ اول واکتحال آن جهت رمد وسلاق و ظلمت بصر وبیاض وسبل وکمنه وقرحهٔ آن مفید ومحلول آن رافع بیاض چشم ومقوی وحافظ صحت وسنون آن مقوی لثه وپاک کنندهٔ چرک دندان وفرزجهٔ آن در منع حمل مجرب دانسته اند الزینة طلای غیر محلول آن جالی کلف وبهق ورافع آثار جذام وغیرها ومحلول آن رافع برص بقول ارسطو القروح والجروح ذرور آن قاطع سیلان خون اعضای ظاهری وقروح والتیام دهندهٔ آنها السموم آشامیدن وطلا نمودن آن دافع سموم مشروبه وملدوغه الخواص تعلیق آن مقوی دل ودر دهان نگاهداشتن آن جهت جذام ودر رفع غم وضعف دل موثر مضرمثانه بقولی مصلح آن بسد مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن صدف سفید است واز چربی وبوی بد وچرک ودود بد رنگ وزبون میگردد وشستن آن درآب برنج مطبوخ که اندک گرم باشد نه بسیار زیرا که بسیار گرم آنرا فاسد میکرداند وما لیدن آرد برنج تر کرده بدان نیز صاف کنندهٔ آنست وخورانیدن درست آن بکبوتر وبا مرغ وبعد از اندک زمانی آنرا ذبح کردن واز شکم آن برآوردن نیز باعث تصفیهٔ آنست وگفته اند در جوف آن کرم میباشد وکرم دار آن زبون وعلامت آن آنست که نسبت بمرواریدهای دیگر ملمس آن کرم میباشد وگفته اند در ظرف روز یعنی صبح وشام رنگ آن متغیر میگردد ودستور احراق وحل وجوارش وحب وخمیره ودهن وسفوف واقراص ومفرح ومعجون آن در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد وبالجمله طریق حل آن آنست که سائیده در شیشه کنند ودر ان آب اترج ریزند که آنرا خوب بپوشد وسر شیشه را بسته در ظرفی که دران سرکه باشد معلق بیاویزند وآن ظرف را در سرگین اسپ دفن کنند تا چهار ده روز پس برآورند حل شده خواهد بود بعضی گفته اند احتیاج بآویختن در ظرف سرکه نیست همین در سرگین دفن نمودن کافی است

* فصـــــل اللام مع الهاء *

* لهولوقوغرا قیس * بکسر لام وضم ها وسکون واو وضم لام وسکون واو وضم قاف وسکون واو وفتح غین معجمه وراء مهمله والف وکسر قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وسین مهمله * ماهیت آن شجر مصری است که گازران استعمال مینمایند در غسل ثیاب ودر آب زود نرم میگردد * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن مجفف بی لذع وقابض دماغ ومانع سیلان مواد آشامیدن آن جهت نفث الدم ونزف الدم واسهال ودرد مثانه وضماد آن جهت جراحات تازه وکهنه نافع است

* فصـــــل اللام مع الیاء المثناة التحتانیة *

* لیثانولس * بکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح ثاء مثلثه والف وضم نون وسکون واو وضم لام وسین مهمله * ماهیت آن ما لیقی گفته نباتی است واصناف بسیار دارد وآنها را کندریات نامند برای آنکه رائحهٔ بیخ آنها شبیه بکندر است واز

انواع کلوخ است و برگ آن مستدیر و طعم آن شبیه بترازیانه و با اندک حدت و صنفی را اهل اندلس بربطور و بعضی اشتر و بعضی عسالیج نامند آنرا جهت آنکه عسالیج در خام و تازگی در ایام ربیع میخورند و با اندک تیزی و لذت است و صنفی بی ساق و بی ثمر و صنفی با ساق و ثمر و بیخ آن همه دراز و شبیه بکندر و نوعی از آن که در ساحل دریا میشود گل آن سفید و ثمر آن مانند ثمر رازیانه است و جالینوس در مابعه گفته آن سه نوع است یکی بی ثمر و دو نوع دیگر با ثمر و در قوت همه شبیه بهم
*طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و ملین و جالی العین عصارهٔ نبات و بیخ آن با عسل جالی ظلمت بصر حادث از رطوبت غلیظ و باعث حدت آن اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن نوعی را که بروفس و سالیون نامند جهت یرقان و با سرکه جهت مغص و ادرار بول و حیض و بد ستور آشامیدن گل آن و آشامیدن آن با فلفل و شراب جهت اوجاع سینه و یرقان الاورام و البثور و ضماد آن محلل اورام حارهٔ عارض در مقعده و بواسیر بر آمده و اورام حمرة النفسج و اورام بلغمیه و شدخ عضل و اطراف آن و با سرکه جالی بهق القروح و الجروح ضماد خشک آن با عسل حابس خون جراحات و قروح و مجفف و مدمل انواع آنها و با آرد شیلم و سرکه جهت شدخ عضل و اطراف آن السموم با سرکه جهت نهش هوام و با زیت مدر عرق است

* لیف * بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فا لغت عربی است * ماهیت آن غشاره و پرده است بافته شده از خیوط و تارهای خشبی که محیط بسر نخل و مغز آن و اطراف طلع و ثمر نارجیل و مقل و دوم و فل و امثال اینها میباشد و بهترین آن لیف نخل و نارجیل است و زبون ترین آن لیف مقل و از مطلق آن مراد لیف نخل است *طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک *افعال و خواص آن بسیار خشک و جالی اعضاء العین و الفم اکتحال خاکستر محرق آن جالی و جلای بیاض رقیق و غلیظ آن با مداومت بران و سنون آن مستحکم کنندهٔ لثه و دندان و پاک کنندهٔ چرک و سفید کنندهٔ آن و فرش و لباس آن جهت استسقا و ترهل و سستی و اورام و طلای خاکستر آن جهت برص و بهق و جرب و حکه و حزاز و آشامیدن آن جهت تفتیت و اخراج حصاة را ز مقل جهت تسکین بواسیر نافع است

* لیف البحر * ماهیت آن نباتی است شبیه بسعد و بزرگتر از آن و رنگ ظاهر و باطن آن سیاه و اغبر و برگ آن شبیه ببرگ سرمش و خنثی و بیخ آن ریشهای باریک سیاه بهم در بافته و پیچیده مدور شبیه بگوی کوچکی بقدر گردکان تا بقدر نارنجی و با خشونت که گویا پشمی است مدور گردیده شده و از دریای مغرب خیزد و موجه بساحل میاندازد * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن شدید الیبس و جالی اعضاء العین و الفم محرق آن بهترین ادویهٔ چشم و دهان است و اکتحال مغسول آن جهت ناخنه و بیاض چشم و سنون غیر مغسول آن جالی دندان و مقوی لثه و ضماد و ذرور آن جهت قروح خبیثه و بد ستور گوبیدهٔ خشک آن

* لیفیه * بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و ها لغت عربی است * ماهیت آن گیاهی است سرخ رنگ خاردار ثمر آن بشکل خیار کوچکی و خاردار و دو نوع میباشد یکی مسهل قوی و دافع حمیات و دوم قتال و غیر قتال آن نائب مناب قثاء الحمار است در افعال و در غور و نواح مصر کثیر الوجود مقدار شربت آن ربع درم و زیاده از یکدرم آن کشنده است *

* لیمو * بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم و واو * ماهیت آن معروف و انواع است از ترش و شیرین و مخوش و بزبان نیز اصناف است بهترین همه لیموی رقیق آبدار و از مطلق آن این نوع مراد و درخت آن از درخت نارنج کوچکتر و شاخهای آن

ببرگ اسقولوقندریون وتخم آن مثلث شکل وبرعا وبستانی میباشد بری آن گرم تر از بستانی * افعال وخواص آن آشامیدن برگ خشک آن وضماد پوست آن با سرکه جهت جرب مجرب وجمیع اجزای آن جهت التیام زخمها مفید است *

* لوف * بضم لام وسکون واو وفا لغت عربی است وبفارسی فیل گوش وبهندی کوئکلوس وسریانی طین لیزنا مند بمعنی شبیه بمار * ماهیت آن نباتی است وسه قسم میباشد قسم اول لوف الکبیر یعنی بزرگ وآنرا لوف الارقط ولوف الحیه نامند جهت مشابهت ساق آن بمار ابلق وبیونانی دراقیون ودراقنطین نامند بمعنی لوف الحیه * ماهیت آن ساق آن سطبر وشاخهای آن مانند عصا ورنگ ظاهر آن مرقش یعنی مانند مار ابلق وبرگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر وبنفش وبا رنگهای مختلف وثمر آن مانند خوشه ودر ابتدا سفید وبعد رسیدن زرد وبیخ آن مانند بلبوس ومنبت آن مکانهای نمناک وسایه دار * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک وبا جوهر ارضی * افعال وخواص آن ملطف ومخرج ومقطع اخلاط غلیظهٔ لزجه ومفتح سدد وبغایت جالی اعضاء العین قطور عصارهٔ آن رافع بیاض عین حادث از قرحه الاذن قطور آب خوشهٔ تازهٔ آن با روغن زیتون مدر بول ورافع عسر آن ودافع حصاة اعضاء الصدر والنفض آشامیدن لوف کبیر جهت عسر نفس وضیق النفس الانتصاب وربو کهنه وبا عسل وبا شراب محرک باه وبا سرکه مسقط جنین وحمول آن مخرج جنین وبوئیدن گل آن نیز مخرج جنین وآشامیدن سی عدد از دانهٔ آن با سرکه جهت اسقاط جنین ومشیمه وبعد دل محمد بن احمد گفته که چون بیخ لوف را خشک کرده کوفته بیخته با آرد گندم وروغن کنجد وماهی خمیر نمایند وخمیر مایهٔ نان نمایند وهر روز هفت مثقال از آن نان را تناول نمایند در رفع بواسیر ظاهره وباطنی مجرب الزینة ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف وبهق ونمش وبرص وبا شراب جهت شقاق عارض از سرما منبت الجروح والقروح ضماد آن بهترین ادویهٔ سرطان ونواصیر الانف وتنقیهٔ جراحات متعفنه وزخمهای تازه است خصوصا برگ وثمر آن وازان شیافات میسازند برای نواصیر وچون داخل قروح خبیثه نمایند فاسد کردانند وضماد پختهٔ آن رافع شقاق مزمن وآثار قروح طرد الهوام مالیدن آب ریشهٔ آن بر بدن گریزانندهٔ هوام است خصوصا افعی مضر جگر ومولد خلط غلیظ مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یک درم بدل آن افسنتین قسم ثانی لوف الجعد وفیل خوش وبیونانی اریسارون وبسریانی الوتی واهل اندلس صماره وبفرنگی اریسارم نامند * ماهیت آن مانند لوف صغیر است وبرگ آن از برگ قسم اول کوچکتر وبا الوان مختلفه وساق آن بقدر شبری وبنفش وثمر آن مانند قسم اول وبیخ آن نیز * طبیعت آن درگرمی کمتر از قسم اول ودر خشکی از آن زیاده * افعال وخواص آن بیخ آن قویترین اجزای آن ومقطع قوی وجهت امراض مذکوره ومنقیهٔ آن وضماد آن با سرکهن کا وجهت نقرس ودرسائر افعال مانند لوف کبیر است وچون بیخ تازهٔ آن را در روغن مغز زرد آلو بجوشانند تا سوخته گردد تمریخ بدان جهت اسقاط اندهٔ بواسیر مو نر وحمول آن بخرقهٔ آلوده جهت بواسیر باطن وچون بیخ آنرا پارچه پارچه نموده در شراب دک سیاه روز بخیسانند بس هر مقدار که ممکن باشد در مقعده نگاه دارند جهت بواسیر عجیب النفع وبخور بیخ آن نیز جهت بواسیر نافع است وقسم ثالث لوف را لوف الصغیر نامند وبیونانی اریصارون واهل مصر وبربر ودبسقوریدوس درنالنه دراقنطوس نامند وبیونانی فیل خوش نامند بمعنی اذن الفیل * ماهیت آن در وصف میباشد صنفی کوچکتر از دیگری صنف اول را برگ وشاخ آن شبیه بقسم کبیر وثمر آن در طرف ساق آن شبیه بخوشه ودر ابتدا سفید وبعد از پخته شدن زرد زعفرانی وطعم آن با حدت که زبان را بگزد وبیخ آن مائل باستداره شبیه به بیخ بلبوس ولوفا وبوستان آن نارگیل مغبت آن اماکن رطبه وجالینوس گفته برگ وبیخ آن شبیه بنوع دوم است واز آن تندتر وتلختر

اند ودرهم وبزرگ آن کوچکتر از بزرگ نارنج وثمر آن بقدر بیضهٔ مرغ وبسیار بزرگ آن تا بقدر بیضهٔ قاز ومدور ولیک طولانی
وبهترین آن بزرگ بالیدهٔ شاداب آنست که پوست آن نازک باشد وبهترین اجزای آن آب رسیدهٔ آن وپوست آن نیز در
تقویت قریب بپوست نارنج است وازان ضعیفتر * طبیعت آن در دوم سرد ودر اول خشک وتر نیز گفته اند * افعال و
خواص آن ملطف وجالی وقاطع اخلاط لزجهٔ غلیظه اعضاء الراس والصدر والغذاء جهت درد سر حار ودوار حادث از
ابخرهٔ اخلاط غلیظه وتسکین خمار واورام حارهٔ حلق وخفقان سوداوی وغلیان خون وصفرا والتهاب معده وقی صفراوی و
غثیان وتقلب طعام وبرگشتن آن وجهت جذب مواد حارهٔ جگر ومعده وتقویت معده وجگر حار الحمی جهت تپهای صفراویه و
دمویه وعفونت خون وغب خالص وغیر خالص نافع المضار مضر عصب وصاحب سرفه وبارد المزاج واکثار آن در خلای معده
مضعف امعاء ومورث مغص مصلح آن شکر وعسل وچون لیمو را ببرند وگرم کرده طرف بریدهٔ آنرا بر پیشانی صدغین مکرر بمالند
صداع حار را تسکین دهد الاورام والبثور جهت بثور وشری وحصف وبهقها نی جالی بشره وزائل کنندهٔ اوساخ السموم دافع
سموم هوام وادویهٔ قتاله ودر اکثر امور قائم مقام سرکه وآب اترج وازجهت امراض صفراویه بهترین ازان واز شراب آن دوائی
نیست وشراب آن در اول سرد ودر رطوبت ویبوست معتدل وعسل آن مائل بخشکی وانطاکی سادهٔ شکری آنرا در دوم سرد ودر
اول تر دانسته ومرکب آن بحسب ترکیب طبیعت آن نیز مختلف وبهترین سادهٔ آن آنست که از آب لیموی تازه بکمال رسیدهٔ
بالیدهٔ شاداب با شکر سفید وبا قند سفید مکرر وبا عسل جید صافی مرتب نموده باشند وصادق الحموضت واز ساختن آن یکسال
زیاده نگذشته ومعتدل القوام ونسوخته باشد واگر شکر سفید صافی را در قدحی کنند وبران آب لیمو بفشارند آن مقدار که
آنرا تر کردانند ویک شبانه روز بگذارند پس صاف نموده قدری آب لیمو که مذاق آنرا ترش ونیکو کرداند داخل نموده بقوام
آورند بهتر است * افعال وخواص آن جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الراس والصدر والغذاء وغیرها ازبرای قلاع دهان
وبستگی زبان وتصفیهٔ آواز وسینه وجهت سرفهٔ گرم وخفقان حار وقمع صفرا ودفع غلیان خون وحمیات صفراویه ومرکبه و
دائره به تخصیص وقطع وقلع اخلاط محترقه وسوداویه وغلیظهٔ لزجه وابخرهٔ اخلاط سوداویه جهت آنکه قاطع وجالی اخلاط آن
است وقاطع هر خلط ومادهٔ غلیظ ولزج وچون پیش از دوای مسهل بیاشامند مهیا میکردانند بدن را ازبرای قبول دوای مسهل و
بعد ازان غسل میدهد بدن را ازانچه دران مانده ازبقیهٔ دوای مسهل وکسیکه همیشه آنرا بیاشامد حفظ مینماید صحت اورا
وازبرای جمیع امراض اطفال نافع ودر رفع مضرت سموم وحمیات دائره قائم مقام تریاق فاروق است خصوص منعنع آن و
بالجمله نفع بسیار دارد ودر قرابادین کبیر بتفصیل واقسام از سفرجلی وترنجبینی وشیرخشتی ومرکب آن وقرص آن ومربا و
مخلل آن ذکر یافت وچون جواهر را با آب لیمو بسایند وبخیسانند مدت چهل یوم ودر بین آب لیمو را تبدیل می نموده باشند
حل کردانند ودستور حل آن مانند لؤلؤ است در آب اترج ومذکور شد وتخم آن در دوم گرم ودر آخر اول خشک ودر تفریح و
پاتریاقیت ودفع سموم مانند حب اترج است ومستعمل مقشر آن یکدرم تا دو درم با آب گرم یا با شراب وخائیدن آن رافع
ضرسی دندان عارض از ترشی آن وچون لیمو را بتمامه خشک نمایند وبا وزن آن شکر بسایند وبخورند جهت منع صعود ابخره و
تفتیح سدد بیعدیل ونمک پروردهٔ آن مقوی معده وباعث خوشبوئی دهان وآروغ وبرگ آن در تفریح ضعیفتر از برگ اترج وطلای
سائیدهٔ آن با اندک قرنفل ودارچینی رافع صداع وبی دارچینی نیز ولیموی شیرین در منافع بسیار ضعیفتر از ترش اما
مضر عصب نیست وانچه پیوند نموده باشند درخت آنرا با ترنج ویا نارنج ولیمو مشهور بمرکب نیز در افعال ضعیفتر ازان است

باب بیست وچهارم دربیان ادویه که حرف اول آنها میم است * فصل المیم مع الالف

* ماء * بفتح میم والف ممدوده بفارسی آب وبهندی پانی وبانگلشی واترنامند * ماهیت آن معروف وآن جسم رطب سیال ورکنی از ارکان عنصری وازعناصر اربعهٔ بسیطه واجزاء مولدات ثلثهٔ طبیعیه ومصنوعه است وبجهت آنکه بسبب رطوبت صلاحیت وقابلیت غذائیت بدن حیوان دارد بلکه مرقق ومبذرق اغذیهٔ نباتیه وحیوانیه ونفوذ فرمایندهٔ اخلاط است درعروق ضیقهٔ شعریه واعماق بدن ونیز مرطب بدن ومفرح ارواح خصوص روح حیوانی ودرتلطیف اسست درین امر ومسکن التهاب وحدت وکاسر حدت حرارت معده وکبد حار وغاسل اخلاط غلیظهٔ لزجه وملین ورقیق کنندهٔ آنها است وقابل دفع گرداننده ومعین بردفع آنها ونیز معین برهضم ونضج وجذب ودفع استحاله وتاثیر فعل وانفعال اغذیه وادویه است وبالجمله فعل وکار طبیعت وصناعت چه درادویه واغذیه وچه درزراعت وحرث وغرس وسائر صناعت تمامی بی مداخلت واعانت آن تمام نمی شود ووجود آنها منوط بدان ونص من الماء کل شیء حی اشارة بدان است وچون این امور بالاجمال دانسته شد وجوه آبها باعتبار خفت وثقل وصفا وکدورت وسرعت نفوذ وانحدار وبطوء آن وتقویت هاضمه وضعف آن مختلف میباشد وانواع میاه منحصراند درآب باران وآب چشمها وکاریزها وآب چاهها که اخذه از برف ویخ وبعبارت دیگر میاه منحصر اند درماء جاری وراکد وماء الامطار وماء جاری مانند آب نهرها ودرحکم آنها است ماء الامطار وماء العیون یعنی آب چشمها که آب از آنها جوشد وبرآید وماء راکد مانند آب غدیرها وکودالها وامثال اینها ودرحکم اینها است ماء البحر یعنی آب چاه وقناة یعنی کاریز پس هرآبیکه در لطافت وخفت وصفا وسرعت نفوذ وانحدار وغیرها از صفات مذکوره برهمه مزیت داشته باشد ازان بهتر است وان نیست مگر ماء المطر یعنی آب باران پس آن ازهمه بهتر است وبعضی گفته اند دران نیز قوت قبض است ونانچه شیخ الرئیس در صحت اسهال گفته واجب است که بوده باشد آب ادشان آب باران جهت آنکه دران قبضی است موهب کرده میتواند بود که قبض آن بالذات نباشد بلکه بالعرض بسبب کمال لطافت وخفت وصفا ونفوذ وسرعت انحدار وعدم توقف در معدهٔ که باعث بلت ورخاوت وسستی آن والیاف آن وتلیین واسهال ونفخ وقراقر گردد بلکه بجهت نشف رطوبات باعث قبض شود واهل اکوا باقوت قابضه است ولیکن بسبب کمال لطافت زود قبول عفونت مینماید ومضر سینه وآوازاست دراندان وکسانیکه عادی بآشامیدن آن نباشند باعث هیجان نوازل وزکام وسرفه وغیرها است ولهذا چون درخارج نگاه دارند زود دران کرم تکون مییابد وتدبیر واصلاح آن جوش نمودن ویاسنگتاب ویا آهن تاب کردن آنست وبهترین آن آب باران صیفی وربیعی است وبعضی آب باران شتوی را گفته اند باعتبار ضعف تاثیر تابش آفتاب وصعود ابخرهٔ کثیره بلکه لطیفه وازین بحسب اراضی وبلدان مختلف میباشد ویک حکم درهمه جاری نمیتوان نمود وقریب بآب باران آب مقطر بعنوان عرق درقرع وانبیق ویا بعنوان ترشح از خم وسبو بودکوزه مشتغل اسام ویاسنگ رخوا ست که آب منقطر منتشر آنها را جمع نمود وبنامند وازفرنگ سنگی رخو مجوف از قبیل حوضی بسیار کوچک که نیم مثال آب دران گنجایش دارد می آرند وآب شور دریا را صاف را که دران ریزند ومکرر مقطر نمایند آب شیرین صافی ازان قطره قطره ترشح مینماید حتی اگر شربت را ریزند آب خالص مقطر میشود وشکر در جوف آن میماند وتا باین حد مبالغه دارند که اگر کسی زهر در آب داخل کند زهر میماند وآب خالص تقطیر یابد ودرجهازات وکشتیها آن سنگها نگاه میدارند که عند الضرورت وتمام آب شیرین آب شور را بتقطیر شیرین نمود بیاشامند ویا بطریق عرق وبعد ازان درلطافت وجودت ماء العیون یعنی آب چشمهای جاری عمیق شیرین صافی شفاف خوش طعم ورائحه است که خاک زمین

آنها خالص طیب و یا ممزوج بسنگ ریزهٔ سرخ و یا سنگ لاخ و بالای آنها مکشوف باشد که باد شمالی بر آنها بوزد و اشعهٔ آفتاب و
کواکب بر آنها بتابد و ابخره و ادخنهٔ آنها بتحلیل رود و در آنها محتقن نماند و بسبب جریان و حرکت و تموج هوا زیاده تلطیف
و تصفیه یابند و هر چشمهٔ که آب آن از بلندی مانند بالای کوه و یا دامنهٔ کوه بزیر ریزد و با وصاف مذکوره باشد بهتر است و بعد
از ان میاه الانهار الجاریة یعنی آب نهرهای جاری است که منبع آنها دور و بلند باشد که بسرعت جاری و خاک آنها طیب
یا شد و یا بر سنگی و یا سنگ ریزهٔ سرخ گذرد و بالای آنها مکشوف بود که باد شمال بر آنها وزد و شیرین صاف شفاف عمیق باشند
و از مغرب و جنوب بطرف مشرق و شمال روند و گفته اند در آب نیل این همه اوصاف موجود است و اگر گل ربا شد بسبب مرور
و شدت جریان بر زمین رملی ممزوج بخاک طیب چون در ظرفی بگذارند باندک زمانی صافی گردد و درد و صافی آن در ردی
قبا شد که مرتبهٔ دیگر از ان جدا و ته نشین گردد نیز خوب است مانند آب اکثر رودها مثل رود جیحون و سیحون و دجله و
فرات و امثال اینها و در آب کرن و رکنی و سوهن نیز اکثر اوصاف اول موجود و هر آب جاری که متصف باین صفات نباشد
و با طعمی و رائحهٔ کریه بران غالب باشد زبون و بعد از ینها میاه راکده است یعنی آبهای ایستاده مانند آب غدیرهای وسیع
عمیق طیب التربة صافی شفاف شیرین خوش طعم که بالای آنها مکشوف باشد و باد شمال بر آنها بوزد آنها را متموج و
متحرک دارد و اطراف آنها خالی از اشجار و نباتات و آنچه بخلاف این اوصاف باشد مانند آب غدیرهای کوچک و گودالها
همه ردی و ثقیل و موجب امراض ردیه اند که مذکور میگردد و نیز در حکم آب ایستاده است آب گداخته یخ و برف و این هرچند
لطیف است و لیکن مضر عصب و احشا است و باعث تحریک نزله و سرفه و همچنین آب حوضها و آب انبارها و برکها نیز همه ردی
و ثقیل نفاخ و موجب امراض ردیه اند بتخصیص که در آنها علق و کرمها و طحلب تکون شده و غلیظ و طعم و رائحهٔ آنها
متغیر باشد و بالای آنها غیر مکشوف و از آنها در رداءت زیاده ماء الاجام و البطایح است یعنی آب نی زارها و برنج زارها
و آبهای جاری تحت اشجار ردیهٔ سمیه و یا بر زمینهای ردی کثیف و یا تلخ و شور است که همه موجب امراض ردیه اند مانند
ضعف معده و کبد و هضم و قلت اشتها و عفونت اخلاط و سدد و سوء استمراء غذا و سوء القنیه و استسقا و طحال و یرقان و زلق
الامعا و بواسیر و دوالی و اورام رخوه و زردی رنگ رخسار و ثقل بدن و قروح احشا و حمی ربع و عرق مدنی و قروح
ساق پا و لاغری آن و حکه و جرب و قوبا و جنون و نزول آب و امثال اینها خصوصا در زمستان و علاوه آنها در زنان باعث
عسر حمل و انتفاخ جنین و متولد شدن آن متورم و حصول رجا یعنی حمل کاذب و رحم و در اطفال ادره و امثال آن از
امراض ردیه و ماء آب گل و مولد سده و سنگ گرده و مثانه و مفسد غذا است و در حکم ماء راکده است ماء البیر و القناة یعنی
آب چاه و کاریز که ثقیل و نفاخ و بطیء الانحدار اند و از آب غدیرهای وسیع طیب صافی با وصاف مذکوره ثقیل تر و بهترین
اینها چاههای وسیع عمیق بسیار آب است که مجرای آب آن از طرف شمال و مغرب باشد و آب آنها شیرین و صافی و شفاف
و سبک بود همیشه از ان آب بسیار میکشیده باشند و قنواتی که سرچشمهٔ آنها بعید و بلند و آب آنها بسیار و شیرین و صافی و سیاله
و بسرعت جاری باشد و آنچه از ینها باین اوصاف نباشد و یا متغیر الطعم و الرایحه و مائل بتلخی و شوری و عفونت باشد
و یا مدتی محتقن و محبوس و ضائع و باد بر مانده باشد همه زبون و محدث اکثر امراض مذکوره اند و علامت خفت و لطافت
آب را اوصاف و افعال مذکوره است از شیرینی و صفا و سرعت انحدار و اعانت بر هضم و تقویت اشتها و خفت و سبکی بدن
و عدم نفخ و قراقر و ثقل و غیرها و علامت دیگر سرعت قبول حر و برد از مسخن و مبرد خارجی است یعنی آنچه زودتر گرم

و یا سرد کرده اخف و الطف است از آنچه در تور علامت دیگر آنست که دو قطعهٔ پنبه و یا کرپاس و خاک طین را که بوزن مساوی باشند در دو مقدار از دو آب که معرفت خفت ولطافت وثقل وکثافت آنها مطلوب باشد که هر دو در مقدار نیز مساوی باشند تر نمایند و خوب خشک کنند پس وزن نمایند هر کدام که سنگین تر باشد آن آب ثقیل تر است * طبیعت آن مطلقا یعنی طبیعت مطلق آب شیرین سرد و تر و در ترطیب چیزی بدان نمیرسد و لهذا تسکین عطش و التهاب معده و کبد بنحویکه ازین حاصل میگردد از مایع دیگر نمیشود * افعال و خواص آن منافع و مضار اگر بوقت و حد لائق و صورت بیاشامند منافع است که در مهذ کریافت والا باعث ضعف و سستی اعصاب و معده و احشا و کبد و فساد رنگ و ضعف بدن و نسیان و بلادت ذهن و سبات و ثقل حواس و عروض نزلات و تهبیج اطراف و زیر چشم و سوء القنیه و استسقا و امثال اینها است مثلا اگر در هنگام سیری و سیرابی و یا قبل از انحدار غذا از معده و یا قبل از غذا و یا بعد آن و یا بعد از ریاضت و حرکات عنیفهٔ شدیده و یا خواب و یا حمام و یا جماع و یاد رحین خواب و یا ناشتا و یا استاده و یا کمر بسته و یا برو در افتاده و امثال اینها و یا آب بسیار خصوصا که سرد باشد بیاشامند و اما در بلدان حاره و ایام طاعون و فصل گرما و گرم مزاجان و محرور المزاجان قوی و صاحبان قلب و معده و کبد حار و قوت دماغ و رعایت امور مذکوره نمایند اینهمه ضرر نیست اگر مبالغه در اکثار و مداومت آن نکنند و بحد ضرورت اکتفا نمایند و بمکیدن آب سیما رونما شامند بلکه اندک اندک اولا نفسی و ثانیا نفسی و امّا غیر ایشان را البته مضر و باعث اکثر امراض مذکوره است و مداومت شرب آب سرد و سمیّت باعث تکون مواد فجهٔ غلیظه و تهیج ریاح و قراقر و مداومت بران باعث حدوث آنکه و آشامیدن ماء بارد معتدل البرد از موافق ترین آبها است برای اصحا و منبه اشتها و مستحکم کنندهٔ الیاف معده اما مضر عصب و اصحاب اورام احشا است و اب بسیار سرد خصوصا آب یخ و یا برف و یا آبیکه در ان یخ و یا برف اندا خته باشند بازهم بدترین آبها است و هر چند آب سرد محرور المزاجان قوی را موافق و مقوی هاضمه و جاذبه و ماسکه و دافع اشتداد کبد حار و حدت های حاره است ولیکن عموما مطفی حرارت غریزی و مضعف عصب و مضر صاحبان مد د و صداع بارد و سینه و احشای ضعیفه و باعث تحریک نزلات و صداع و استسقا و استرخا و رعشه و ترهل و قولنج و ضعف باه و امثال اینها است خصوصا که اکثار در آن کرده شود و مداومت بر آن نمایند و آب شوره سرد کرده که معمول اهل هند است قریب بدینها است در منافع و مضار و مصلح آن معطی و جوارشات مدره و امثال اینها است ماء کل موافق اصحاب بطن یعنی اسهال ولیکن مصلد و مولد حصاة مصلح آن آشامیدن مدرات است و ماء آب بسیار گرم محلل ریاح و نفخ و جهت مالیخولیا و صداع بارد و شوری و ورم حلق و قروح حلق و رئه و نواحی صدر و اغتسال معده و رفع تسکین سوداوی و بلغم شور و تنقیهٔ معده و تحریک دوای مسهل و اذابهٔ بلغم رقیق و مواد غلیظه و ادرار بول و حیض و تسکین اوجاع و خارش بدن مفید و اکثار مداومت بران مضر معده و مرخی آن و مفسد هضم و مطفی طعام و مولد بدن و لاغری بدن است مصلح آن اسهال قابضهٔ بارده و شستن چشم صاحب رمد و اورام و بثور و قروح بدان نافع خصوص در ابتدا و اما آب نیم گرم ملین طبع و مغثی و مفسد طعام و مورث استسقا و علل طحال و صعود ابخره بدماغ و اکثار آن مفسد معده و جهت ورم حلق و لهاة و سینه و صرع و تنقیهٔ معده و تحریک دوای مسهل را عانت بر اسهال و قی و اذابهٔ بلغم رقیق و تسکین تشنگی سوداوی و بلغمی شور و قلیل آن نا ستاعا مل مده است و آب ماتر یعنی معتدل در سردی و گرمی موافق سینه و معدهٔ ضعیف و احشا و مسکن خارش بدن است و ماء من برد منعقد در استسقا آنست که ده رطل آب باران را بایکرطل مرکه بجوشانند تا نصف آن بماند و علاج بکرآبست که در

یکصد رطل آب و دو رطل سرکه ثقیف انگور را ریزند و طبخ نمایند تا ثلث آن بماند پس در رخام متخلخل و یا سنگ متخلخل المنافذ
ریزند و آنچه از آن مترشح گردد در کوزهٔ ضیقة المنافذ کنند و بنوشند نوع دیگر آنست که بگیرند نشارهٔ چوب گز و آنچه آب ندیده
در آب یک شبانه روز بخیسانند پس صاف نموده بیاشامند دیگر از مصلح آبهای ردی فاسد و گل‌آلود ناصاف و مروق نمودن آنست
و یا مقطر کردن بطریق عرق و یا در رخام و سبو و یا سنگ متخلخل و طریق آن آنست که آب ناصاف را در ظرفی کنند در جای اندک
بلند بگذارند و متصل بدان ظرفی دیگر خالی که اندک از آن نشیب باشد نیز گذارند و فتیلهٔ یا رچهٔ کرپاس نظیفی را تر نموده
یک سر آنرا در ظرف آب سر دیگر را در ظرف خالی گذارند تمام صافی آن در آن متقطر گردد و طریق تعریق آن و یا آب شور آن
و یا آب تلخ و یا آسن یعنی متغیر الطعم والرائحه و یا آب غلیظ آن است که خاک طیب صافی خصوصا خاک آفتاب خورده سوخته
بدان می آمیزند و عرق کشند یکمرتبه و یا دو مرتبه و چون چند دانهٔ بادام را کوبیده در آب گل شیره کشیده بگذارند
صافی میگردد و ایضا چون قلیلی آهک خالص صافی و یا زاج در آب اندازند آنرا صافی میگرداند و همچنین چون چند دانهٔ
نرملی که تخم ثمری است هندی در آب شیره کشند و بگذارند صاف میگردد و داخل نمودن قلیلی سرکه در آبهای فاسد و
طبخ نمودن و یا عرق کشیدن دافع فساد آنها است خصوصا در تابستان و آب غلیظ ثقیل محدث اکثر امراض مذکوره است
و نیز مصلح آن سیر و پیاز و تصفیهٔ آن بشب و یا بطریق مذکوره است و نیز مصلح هر آب ردی و نزد تغیر آب بآبی دیگر سیر و پیاز
و سرکه و کاهو همه با هر کدام که باشد خوردن و داخل نمودن قلیلی خاک بلد خود در آب مختلف ردی و بعد از تصفیه آشامیدن
مصلح آبهای مختلف است و نیز جوش نمودن و آهن داغ کردن و با ممزوج نمودن ربوب حامضه و سرکه و سکنجبین است و در
اسفار ممزوج نمودن آب هر منزل را با آب منزل دیگر خصوصا که آب منزل گذشته بهتر باشد و یا تدابیر مذکوره است

* ماء البحر * بفتح باء موحده و سکون حاء مهمله و راء مهمله یعنی آب دریای شور * طبیعت آن گرم و خشک و زعاق
یعنی تلخ و شور و تند * افعال و خواص آن جالی و محلل و جاذب و ملین و مسهل بلغم و صفرا و نشف رطوبات و مفسد خون
و مولد حکه و جرب و نطول گرم کردهٔ آن جهت وجع اعصاب و شقاق عارض از سرما و حکه و جرب و قوبا و اغتسال سر اقرع
بدان با مداومت باعث شفای آن و جلوس در آن جهت لسع هوام و امراض بارده و استسقا المضار مفسد معده و مضر و موجب
حبس طبیعت و سحج و قرحهٔ امعا و حرقة البول مصلح آن آشامیدن گوشت آب مرغ و مرق ماهی و اغذیهٔ رطبه دسمه و صمغ
عربی و گل ارمنی با روغن بادام والعبهٔ مناسبه رطبین حروسویق جو بوداده در آن حل نمودن و بعد تصفیه آشامیدن و
انداختن خرنوب و حب الآس و زعرور در آن *

* ماء الجمه * بضم جیم و فتح میم مشدده و ها * ماهیت آن گویند آبی است غلیظ سیاه که از بلاد هند و چین آورند و گویند
از جوف نوعی ماهی حاصل میگردد که در بحر چین بهم میرسد * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن
آشامیدن ربع درهم آن جابر کسر اعضا است و گفته اند دو مثقال آنرا این خاصیت است که چون بیاشامند هر عضوی که شکسته
شده باشد در یک روز با صلاح آورد و جهت گسختن عروق و رض عصب و نیز طلا و مضمضهٔ آن جهت جوشش لثه و طلای آن
جهت رفع آثار و قروح و حکه و جرب بسرعت مجرب این مولف گفته که در دریای هرموز نیز نوع ماهی بهم میرسد که از شکم او
آبی خاکستری رنگ برمی آورند و آن ماء الجمه و همان خاصیت دارد و باطراف میبرند *

* ماء الحمأة * بفتح حاء مهمله و میم و الف و تاء مصدری یعنی آبهای گرم بورقی و زاجی و شبی و کبریتی و نوشادری و امثال

ایضا* طبیعت مجموعهٔ آنها مائل بگرمی وخشکی* افعال وخواص آن محلل قوی وقابض ومانع تولید قمل آشامیدن قلیل آن حابس قی وماء الشبی جهت نفث الدم وسیلان بواسیر وفصول طمث وغیرها نافع واکثار آنها بغایت مضر وموجب ثوران حمی وابدان مستعده ودرسائر افعال مانند آب کبریتی مصلح آن آشامیدن ملینات ونیز مانند مصلح ماء البحر است*

ماء الرماد بفتح راء مهمله ومیم والف ودال مهمله* ماهیت آن آبی است که خاکستر را در آن اندازند چند مرتبه وجوش دهند وصاف نمایند* طبیعت آن گرم وخشک وباصل آنچه آن خاکستر از آن است راجع وآنچه از چوبهای اشجار حاره است گرم وترآنکه خشک* افعال وخواص آن جالی ومجفف ومحرق ومعفن وقالع اوساخ ودرین امر بهتر از صابون وآشامیدن بسیار صاف آن بقدر نیم مثقال مخشن بواطن وجالی تصفیهٔ ریه ومعده از لزوجات وحابس قی وغثیان واسهال مصلح خشونت آن روغن بادام ونیم اوقیهٔ آن جهت خون منجمد در شکم ودفع سمیت لسع رتیلا ونطول آن جهت فالج ودرد عصب واحتقان بدان جهت قرحهٔ امعا وطلاء قطور آن بر زخمها جالی وقاطع واکال گوشت زائد ومجفف آنها است*

ماء الزفتی والقیری بکسر زاء معجمه وسکون فا وکسر تاء مثناة فوقانیه ویاء نسبت وکسر قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر را ویاء نسبت آبی است که در معدن زفت وقیر بهم میرسد* طبیعت آن گرم وخشک* افعال وخواص آن آشامیدن آن مفتح سدد ومسخن بدن ومسرح کنندهٔ رنگ رخساره ومورث قرحهٔ امعا وامراض حاره مصلح آن اغذیهٔ رطبهٔ دسمه وآشامیدن صمغ عربی وگل ارمنی با العبه وروغن بادام وبابا ادویهٔ مناسبه*

ماء الکبریتی یعنی آبیکه از معدن وزمین کبریتی برآید* طبیعت آن گرم وخشک* افعال وخواص آن مسخن ومجفف وجلوس واغتسال بدان جهت امراض سوداویهٔ ردیه مانند جرب رطب ویابس وبهق وتقشر جلد واوجاع مفاصل بارده وتعقد عصب وشخوص ورباح بارده وجراحات کهنه وسماع وسعفه وقروح یعنی آبله وبرد رحم وزیادتی میل اینها مانع انفجار مضعف باصره ومعده وامعا ومسخن جگر مصلح آن امراق دسمه واشربهٔ بارده رطبه*

ماء المر بضم میم وراء مشدده یعنی آب تلخ* طبیعت آن گرم وخشک* افعال وخواص آن ملطف اخلاط غلیظه مقطع بلغم ومفتح سدد مضر محرورین ومفسد خون مصلح آن اشامیدن دسمه وجلاب ممزوج باآب وعسل وشکر وشیر مطبوخ وماء الحمص قبل از آن وقبل از هر آب مشتبه است وجوشانیدن ویا مقطر نمودن آن است

ماء المعدنی یعنی آبیکه از معدن فلزات برآید مانند معدن مس وآهن وسرب وقلعی وامثال اینها* طبیعت اینها قریب بطبیعت آن فلزات است* افعال وخواص آن ماء النحاس خواه از معدن آن برآید ویا آنکه مس تفته را در آن خاموش نمایند جهت فساد مزاج وخوشش دهان وورم لهاة ودرد گوش وتقویت اعضاء ضعیفه مضمضه وقطور واغتسال بدان نافع مضر بواطن وآشامیدن آن خطرناک مصلح آن بدستور ماء الزفت است وماء الحدید نیز خواه از معدن آن برآید ویا آنکه آهن تفته را در آن سرد نمایند جهت طحال واستسقا وتقویت اشتها وتقویت باه واکثر امراض بارده نافع واغتسال بدان نیز جهت امراض مذکوره وماء الکبریت *ماء الرصاص یعنی آبیکه از معدن سرب یا قلعی برآید ویا آنکه سرب وقلعی گداخته ویا تفته در آن اندازند مولد قولنج واحتباس بول ورداءت آب سرب زیاده از آب قلعی است* ماء الذهب والفضة بدستور جهت تقویت دل ودماغ ومعده وکبد وباه ومالیخولیا وخفقان واعادت دراعوه نافع وممسک بطن وبالجمله ماء المعدن مورث عسر بول است*

ماء الملح بکسر میم وسکون لام وحاء مهمله یعنی آب شور خواه از معدن آن برآید ویا نمک در آن اندازند یا از چاهها و

ماء الرماد

ماء الزفتی والقیری

ماء الکبریتی

ماء المر

ماء المعدنی

ماء الملح

چشمهای شور پیدا آید * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن و مضار آن قریب بماء البحر است و مذکور شد و آن مسهل است اولاً و بعد از مدتی قابض است بسبب نشف رطوبات مصلح آن شیرینیها و چربیها و مخلوط نمودن آرد جو نوداده و برنج و خاک خالص طیب است *

*ماء التون * بضم تاء مثناة فوقانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است و بعربی ماء النون بنون بجای تا نامند * ماهیت آن آبی است که از ماهی نمک سود ترشح کند * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مضمضهٔ آن جهت قروح متعفنهٔ دهان و احتقان بدان جهت قطع و اخراج اخلاط غلیظه و وجع ورک و عرق النسا و قروح امعا و تنقیهٔ جراحات کهنه و تجفیف آنها نافع و بالجمله مصلح هر آبیکه عطش بسیار آورد آشامیدن دوغ ترش و شیرهٔ تخم خرفه که در دوغ ترش پرورده باشند و ممزوج نمودن سرکه با آب و ربوب حامضه و نگاه داشتن آلوبخارا در دهان و انار دان است اما منافع میاه بترتیب اعضا اعضاء الراس ماء فاتر جهت اصحاب صرع و آب گرم مضر ایشان و ماء البحر جهت صداع بارد و ماء النحاس جهت قروح دهان و گوش مضمضة و قطورا آلات المفاصل ماء البحر و کبریتی اغتسال و استحمام بدان جهت امراض عصب بارد مانند رعشه و فالج و خدر را امثال اینها اعضاء العین ماء القیر مضر چشم اعضاء الصدر و النفس و الغذاء و النفض آب بسیار سرد مضر سینه و قصبهٔ ریه و سرفه و آب فاتر جهت اورام حلق و لهاة و سینه و ماء بورقی بعضی اوقات جهت امراض ریه نافع و بطول آب دریا جهت اورام ثدی و ماء الشب جهت نفث الدم و ماء الحدید جهت تقویت معده و امراض طحال و گرده و قولنج و ماء النحاس قریب بدان و جهت گرده و قولنج نافع و آب بسیار سرد مضر اصحاب سدد و باه و حابس بطن و مسکن حرکات منی و ماء البحر و مانند آن از آبهای شور مضر معده و مسهل اولا و بعد از مدتی باعث امساک بسبب تجفیف رطوبات معده و گرفتن بخار آب دریا جهت استسقا و آب بورقی مناسب حال معدهٔ رطبه در بعضی اوقات بسبب نشف رطوبات آن و ماء الشب مانع قی و ماء الحماة قابض بطن و ماء الکبریتی جهت اورام کبد و طحال و اوجاع آنها و احتقان آب دریا جهت مغص و هیضهٔ محتبس و آشامیدن آن مسهل و گاه باعث لذع میگردد و آشامیدن مرق الدجاج مسکن آنست و آب شبی جهت منع اسقاط و ادرار حیض و آب کبریتی جهت اوجاع رحم و ماء معدنی باعث عسر البول و حبس و ولادت و اکثر آنها باعث اطلاق بطن و بعض آنها مجفف مانند شبی و حابس بطن و محدث قولنج و ماء الکلس محدث سنگ گرده و مثانه و آب آهن تاب جهت نفث الدم نافع الحمیات میاه کبریتی و طینی و راکد بدبو همه محدث حمیات غلیظه و ربع الدم السموم آب دریا جلوس در آن جهت لسع افعی و سائر هوام قتاله نافع الجروح و القروح ماء القیری جهت قروح مضر و ماء البحر جهت حکه و جرب و قوبا و قروح و بدستور آب کبریتی استحمام بدان و جهت بهق و برص نیز مفید الاورام و البثور آب کبریت جهت اورام مفاصل و تحلیل صلابات و ثآلیل آویخته الزینة آب دریا جهت شقاق عارض از سرما قبل از تفرح و قاتل قمل و محلل خون منجمد تحت جلد و ماء الاصول و ماء البزور و ماء الجبن و ماء الخیار و ماء الخلاف و ماء الشعیر و ماء القراطن که عبارت از ماء العسل است و ماء القرع و ماء الکافور و ماء اسان الحمل و ماء لسان الثور که عبارت از عرق آنها باشد و ماء الورد و ماء الهند با بعضی آنها در مقدمهٔ کتاب و بعضی در ضمن ادویه در قرابادین کبیر ذکر یافت و بتفصیل انشاءالله تعالی در قرابادین این کتاب مذکور خواهد شد

ماء القداح * بفتح قاف و دال و الف و حاء مهملتین * ماهیت آن مراد عرق گل نارنج است که مانند گلاب عرق کشند

مشهور بعرق بهار * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن ملطف و محلل اعضاء الراس والصدر و جهت صداع بارد و کزاز و سائر امراض بارده و نزلات والعاش النفس وازالهٔ خفقان بارد و تفتیح سدهٔ مصفاة و خیاشیم و چون در شیشه کرده ببویند جهت رفع امراض باردهٔ راس و تفتیح حاصل در عضل محرک مرز کردن نافع و مدا و مت بوئیدن آن باعث سهر اعضاء الغذاء والنفض مقوی مقعد و مضر کبد و معین باه و قاطع اسهال دموی چون ناشتا بیاشامند

* مارکیاه * بفتح میم والف و راء مهمله و کسر کاف فارسی و فتح یاء مثناة تحتانیه والف و ها لغت فارسی است * ماهیت آن نباتی است قریب بیک و نیم ذرع و برگ آن شبیه ببرگ بید و گل آن زرد و تخم آن شبیه بسر مار منبت آن حریم آذربیجان * افعال و خواص آن اکثر متوطنین آنجا آنرا کوبیده در شوربا ریخته میخورند و گویند که دیگر از گزیدن مار و هوام متضرر نمیگردند و شرط میدانند که بعد از آن تا یک هفته چیزی سوای نان نطیر نخورند و احتراز از دراز منی و جماع نمایند حکیم میر محمد مومن نوشته که بظن حقیر آنست که احمرین باشد والله اعلم

* مارکیوا * بفتح میم والف و راء مهمله و فتح کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح واو و الف لغت فارسی است و تارکیورا نیز نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه بدرخت تا بقدر پنج ذرع با شاخهای بسیار و صلب و پر شکن و برگ آن از برگ زیتون کوچکتر و نرمتر و گل آن سرخ شبیه بگل شب بوی و ثمر آن در میان برگها شبیه بفندق و مائل بسیاهی و در جوف آن دانهٔ سیاه و بسیار نرم و قسمی از فلفل انما است و آنچه از جوب ما ندانکه رسنه و غیره را در آن بجوشانند و خشک کنند طعم آن مانند فلفل گردد که تمیز نتوان نمود * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل ریاح و رافع بواسیر و ضماد پوست خشک آن بغایت سرخ کنندهٔ بشره و رافع اورام بارده و آثار جلد و طلای خاکستر جمیع اجزای آن رافع کلف و فرزجهٔ آن مدر حیض و طلای برگ آن با آب مقرندهٔ موی آشامیدن دانهٔ آن با عسل مسهل ریاح و مخرج بلغم است

* مارماهیج * بفتح میم والف و راء مهمله و فتح میم والف و کسر ها و سکون یاء مثناة تحتانیه و جیم معرب مارماهی است و اهل مصر آنرا انکلیس نامند * ماهیت آن ماهی است شبیه بمار طولانی و زیاده بر شبری تا یک ذرع و سفید رنگ و بر پشت آن از سر تا دنباله خارها شبیه باره و بعضا رنیز میباشد و بر روی آب مانند ماهیان دیگر نمیآید * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن خوردن گوشت آن مقوی باه و مید اند و زائل کنندهٔ ریاح و سرد یهای بدن پیران و جهت وجع پشت و قطع سیلان خون نافع و بهترین طرق استعمال آن برای باه بختنی آن با دارچینی و مصطکی و از برای امور دیگر بیران مطبوخ آن است

* مازریون * بفتح میم والف و فتح زای معجمه و سکون راء مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون بیونانی خاما لاونامند * ماهیت آن برگ درختی است شبیه بدرخت سماق و سه قسم میباشد قسمی را برگ سفید و بزرگ و نازک و این را شیطرص خوانند و قسم دوم را برگ زرد رنگ و از برگ زیتون کوچکتر و از برگ مورد بزرگتر و تخم آن را اطبا رسی هفت برگ و بشیرازی مشت رو نامند و قسم سوم را برگ سیاه و بهترین همه مستعمل سفید آن است ولیکن چون این نیز خالی از غائله نیست و در قوت قریب بشبرم بدون تدبیر استعمال آن غیر مجوز و تدبیر آن آنست که برگ قسم کبیر سفید آنرا بکوبند و دو شبانه روز در سرکه بخیسانند و دو سه بار سرکه را تغییر دهند پس شسته خشک کنند و نیم کوفته با روغن بادام چرب کرده در اسهال مواد سوداوی و بلغمی ترید مدبر و افتیمون و پوست هلیلهٔ زرد و گل سرخ و رب السوس و زیرهٔ کرمانی و نمک هندی و در اسهال ماء اصفر و بلغم ایرسا و تربد و انجبار و اسارون و عصارهٔ غافث و افسنتین و سنبل الطیب و مصطکی و مرمکی صدفی

مارکیاه

مارکیوا

مارماهیج

مازریون

وسکبینج و نمک هندی و هلیلهٔ زرد و تخم کرفس بستانی و امثال آن اضافه نمایند و شرب آن با آب عنب الثعلب و آب رازیانه و خیارشنبر اولی است و سبب اطلاع بر ماززریون را ملا احمد تبتی در تاریخ الحکما خود چنین نوشته که از جملهٔ اتفاقات عجیبه آنست که مستسقی بود در بصره که جمیع اطبا از معالجهٔ آن عاجز آمده بالاتفاق گفتند که این قابل علاج نیست چون این حکایت شنید امید از حیات خود منقطع کرد انیده گفت مرا بگذارید که چند روز که حیات دارم انچه خواهم بخورم و بگرسنگی نمیرم اطبا گفتند تو بهر چه میل داری بخور که بعد از ان هیچکس مانع تو نخواهد بود پس آن مرد گفت مرا بر سر کوچه برید که انچه خاطر من خواهد از جماعتی که در کوچها میگردند و چیزهای خوردنی و حلاوی میفروشند بخرم و بخورم چنان کردند اتفاقا اول بار نظر او بر شخصی افتاد که ملخ پخته میفروخت طبیعت ملهمهٔ او میل بآن کرد از ان ملخ پخته قدری صالح خریده تناول نمود بعد از ساعتی شروع باسهال کرد و چندان آب زرد متعفن از شکم آن مستسقی بیرون آمد که گمان هیچ احدی نبود که این مقدار آب در بدن آدمی تواند بود اما بعد از ان بالکلیه از ان مرض نجات یافت چنانکه هیچکس او را نمیتوانست شناخت چون این خبر با طبائی که مدتی در معالجهٔ او اوقات صرف نموده و از علاج مایوس شده دست از معالجه برداشته بودند رسید حیرت ایشان زیاده شد چه ملخ بالطبع قابض است نه مسهل بالاخره یکی از ان اطبای که حدت او نسبت بسائر طبیبان دیگر زیاده و قوی بود بائع ملخ را طلبیده از وی پرسید که تو این ملخ را از کجا صید کردی و چه طور زمینی بود و در ان زمین چه گیاه بود گفت من این ملخ را از جائی صید کردم که در ان موضع غیر از ماززریون هیچ درخت دیگر نبود و خوراک این ملخان همان ماززریون بود پس آن طبیب چون این حکایت شنید خاطرش از ان فارغ شد چه خاصیت ماززریون اسهال رطوبات رقیقه است غایتش آنکه چون قوت اسهال آن بسیار قویتر است چنانکه اگر بوزن یک درهم تنها از ماززریون بشخصی دهند محتمل که آن اسهال آرد که حبس آن ممکن نباشد و بنابر خطری و غایلهٔ که دارد ماززریون را تنها بدون مصلحات استعمال نمی نمایند و عند الضرورت بامصلحات امتزاج نموده استعمال می نمایند و آنجا دو طبخ یافته یکی در شکم ملخ و دیگر در آب که ملخ فروش نموده و کسر کیفیت آن شده و باصلاح و اعتدال آمده و لهذا از ان این عمل بی خطر و غایله بظهور آمد و این از الهامات جناب باری است تقدس و تعالی مر طبیعت را * طبیعت این در آخر سوم و در چهارم نیز گرم و خشک گفته اند * افعال و خواص ان جالی و منقی و مقشر و بسیار حریف تند اعضاء الراس مضمضه بطبیخ آن خصوصا سیاه آن مسکن درد دندان و چون برپارچهٔ از برگ آن فلفل سوده مالیده بر دندان گذارند نیز مسکن وجع آنست اعضاء الغذاء و النفض مسهل ماء اصفر و حیات و حب القرع و جهت استسقای زقی و لحمی و یرقان و ضعف کرده نافع خصوصا برگ تر و تازهٔ آن که در هنگام گل آن اخذ نموده در سرکه بدستور مزبور خیسانیده خشک نموده مقدار شش قیراط آنرا در یک رطل و نیم آب جوش دهند تا بثلث رسد و صاف نموده بیاشامند اسهال حیات و حب القرع نماید بتخصیص که با فودنج جبلی جوش نموده باشند و گاه میخیسانند بیست درهم آنرا در درد و سیر شراب و دو ماه میگذارند پس صاف نموده دو ماه دیگر میگذارند پس میاشامند جهت استسقا و تنقیهٔ نفاس و چون شش درهم آنرا در یک رطل و نیم آب جوش دهند تا بثلث رسد مالیده صاف نموده با یک اوقیه روغن بادام جوش دهند تا روغن بماند اما نسوزد یک درهم تا پنج درهم آن اسهال برفق نماید و آشامیدن طبیخ آن جهت عسر البول شدید مفید و بعضی گفته اند مسهل سودا و اخلاط بلغمیه نیز است خصوصا که با دو وزن آن افسنتین بجوشانند و بیاشامند و بعضی یک مثقال آنرا با دو مثقال افسنتین و با عسل مطبوخ بقوام آورده سرشته شیاف ساخته بر میدارند و واجب است که بحسب ارادهٔ اسهال ماء اصفر و هر یک از اخلاط و اخراج اقسام

گرم معده را معا با ادویهٔ مسهلهٔ مناسبه ومصلحهٔ هریک ضم نموده بیاشامند وضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال السموم آشامیدن آن باشراب جهت نهش هوام مقدار شربت آن از شش قیراط تا نیم درهم بدل آن سه وزن آن ایرسا ودو دانگ وزن آن مقل الیهود الجروح والقروح ضماد جمیع اصناف آن با عسل جهت تنقیهٔ چرک قروح وسخه وقلع خشک ریشه وتجفیف جرب رطبه بسبب جوهر اکال محلل مجفف آن وبا موم روغن جهت جرب متقرح الزینة طلاء برگ آن جهت بهق وتوبار نمش بتنهائی ویا با کبریت نافع المضار مضر محرورین واطفال وضعفا ودر فصل گرما وبدل ابن حارهٔ یابسه وبدون تدبیر ومصلح بغایت مضر جگر ومقی ومورث کرب وغم ودو درهم از غیر مدبر آن خصوصا زرد وسیاه آن قتال بقی واسهال وکرب وغشی تدبیر آن قی فرمودن بشیر کاو تازه وشیره مکرر با جلاب ومیبه خوشبو وآب سرد بر بدن ریختن وبعد از آن مرقهای چرب آشامیدن ومبردات قویه ومشروب بطوس وتریاق طین مختوم بهترین مداوای آنست وچون با آرد جو وزیت وآب سرشته بموش وسگ وخوک بخورانند بمیرند وشیردریخت آن درچهارم گرم وخشک وسمی قتال وازداخل غیر مستعمل وطلای آن جالی بهق وبرص وجوارش ودوا وحبوب وروغن وسکنجبین ومعجون واقراص ومعاجین برگ آن در ذیل ابدین کمیر مذکور شد

* ماس * بفتح میم والف وسین مهمله اسم فارسی الماس است وبهندی هیرا نامند * ماهیت آن * از احجار نفیسه وصلب ترین وخشک ترین احجار است واقوان میباشد از سفید وزرد وسیاه وسرخ وسبز وکمرنگ که بهندی تیلا نامند وسفید آن کثیرالوجود وزرد وسرخ وسبز کمرنگ وبکرنگ خالص هرنگ ازینها کمیاب وتمام ودداغ از سفید آن معیوب وداغ دار بدداغ سرخ آنرا بلد نمی مید انند وبهترین همه سفید بکرنگ شفاف براق بزرگ قطعهٔ آنست وهمچنین الوان دیگر آن که بکرنگ وصاف باشند ومعدن آن ملک دکهن حوالی گولکنده وحیدرآباد است طریق اخذ آن آنست که زمین را حفر نموده خاک آنرا بر آورده بر زمین مسطح پهن سازند ودران آب ریخته بدریوند ازتمام آن وا دیگر اطراف پراکنده نظر میکنند هرجا که برقی بنظر درآید آنرا نشان کرده رفته بر مید ارند وهمچنین بار دیگر آب ریخته ودر آفتاب بران نظر میکنند ودر ابتدا اقبل از حکاکی برق بسیاری وصفا چندانی ندارد وحسن ورنگ آن خوب ظاهر نیست وبعد از حکاکی حسن ونور آن ظاهر میگردد وبعد ازان از جز اثر ارض جلد جنوبی نیز بهم میرسد ولکن بخوبی وسفیدی وشفافی وصلبی دکهنی نیست والماس را با الماس سا ده سوده با لاک گرم کرده سرشته چرخی ساخته بجای سنگ سنباده در حکاکی احجار دیگر حکاکی مینمایند وقطعهای آن مانند طلق وزرنیخ ورقی ورق ورق بر روی هم چسبیده غیر محسوس میباشد بعضی ازان قابل جدا کشتن اوراق ازهم است وبعضی نه وکسانیکه عارف اند آنرا که قابل است ازهم جدا مینمایند وانچه مشهور است که از ضرب آنرا می تراشند وحکاکی مینمایند اصلی ندارد وهر رنگ از الوان آنرا بنامی مخصوص خوانند مانند آنکه انچه شبیه برنگ نوشادر است وشفاف نوشادری وسفید شبیه برنگ نقره را قیرسی وانچه سفیدی رنگ آن از نوشادری کمتر و قطعهای آن بزرگ آنرا ماقل ونی دامند وزرد نیز وا بن را بعضی بهترین همه مید انند وانچه برنگ آهن است حدیدی وا ختیار دیگر وآلات حدیدی هیچ یک بر ان اثر نمیکند وآتش نیز مگر بدشواری بسیار واهل هند آنرا مکلس میسازند بدعوی خاص ومکلس آنرا بسیار نافع میدانند جهت امراض مزمنهٔ صعبه * طبیعت آن * درچهارم سرد وخشک وبعضی گرم دانسته اند * افعال وخواص * ان تعلق آن مقوی دل ورافع خوف وفزع وباعث سرعت ولادت وغلبه برخصم ومدس شکل آن مانع صرع وسنون آن جالی دندان وخطرناک واجتناب ازان اولی وکذاشتن آن بر دندان باعث نهیت آن بدون

کلفتی وگفته اند از خواص آنست که بغیر شکل مثلث شکسته نمیگردد و المضار سمی است و قلیل آن نیز قاتل بتقطیع اعضای باطنی مداوای آن قی نمودن با شیر تازه دوشیدهٔ گاوی و باروغن مکرر تا تمام آن برآید و آشامیدن مرقهای چرب بعد از آن

* ماش * بفتح میم و الف و شین معجمه لغت عربیست و مج نیز و بفارسی نیز مشهور بماش و بهندی مونك نامند * ماهیت آن حبی است از حبوب معروفهٔ ماکوله و در اکثر بلاد کثیر الوجود و آن حبی است کوچك مدور اندك طولانی پوست آن سبز و مغز آن سفید و بعضی پوست آن سبز تیره و بعضی غیر تیره و بعضی زرد رنگ و در بنگاله بعضی پوست آن سیاه بهترین همه سبز تیره است پس سیاه و سبز پس زرد و زرد آن دیرتر پخته گداز میگردد از سبز خصوص زرد دانهٔ ریزهٔ آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند * طبیعت آن در آخر اول سرد و مائل بخشکی و مقشر آن معتدل در تری و خشکی و قشر آن مرکب القوی مائل بگرمی و باعفوصت * افعال و خواص آن لطیفتر از عدس و نفخ آن کمتر از باقلا و دیرجلا کمتر از باقلا و اصلح حبوب ماکوله است و کثیر الغذا و مولد خلط صالح الکیموس ولیکن بطئ الانحدار خصوص مقشر آن که قشر آنرا بالتمام گرفته باشند زیرا که یبس و قوت تحلیل و جلا در قشر آن است و از اغذیهٔ تابستان و بهار و بلدان حاره و صاحبان مزاج گرم و حمیات حارهٔ حاده است جهت آنکه مسکن حرارت و حدت و التهاب صفرا و خون است اعضاء الصدر و الراس و الغذاء مقوی عصب و اعضای عصبانی و قوت باصره و جهت درد سر حار و نزلات و ورم لهات و سرفه و حمیات حارهٔ حاده و امراض گرده نافع زیرا که موافق آنست و مطبوخ مقشر آن باروغن بادام مولد خلط صالح اما از برای حمیات صفراویه با برگ خرفه و کاهو و سرمق و جو مقشر و مطبوخ آن با پوست با حماض حابس بطن و از خواص آن است که با وجود برودت تحریك سوداء نمی نماید و هم از جهت تلیین و هم از جهت قبض بطن نافع است اما هرگاه ارادهٔ تلیین طبیعت باشد باید که مقشر آنرا طبخ نمایند با ماء القرطم و روغن بادام شیرین و هرگاه مقصود قبض طبیعت باشد غیر مقشر آنرا بریان نموده طبخ نمایند و یا آنکه در آب جوش داده آب آنرا بریزند تا قوت جالیهٔ آن زائل گردد پس آب خالص داخل کرده طبخ نموده تناول نمایند و اگر با حبس تسکین حدت و حرارت دم و صفرا مقصود باشد با آب حماض و یا با آب انار ترش افشرده با پردهٔ سفید جوف آن که شحم الرمان نامند و یا با سماق و زبیب رکابی و اگر زبیب خوش نیابند باروغن بادام شیرین طبخ دهند و حسو متخذ از ماش مقشر جهت سرفه و نزلات حاره نافع المضار ماش مبرود المزاج و پیران و کسانیکه در معدهٔ ایشان رطوبات و اخلاط فاسده و نفخ و ریاح بسیار باشد مضر خصوص مقشر آن و مصدع آن و باه مصلح آن در مبرودین ادویهٔ عطرهٔ حاره مانند زیره و فرنفل و دارچینی و فلفل و زنجبیل تازه و جوارش کمونی و فلافلی و مصطکی و خردل و امثال اینها و در محرورین طبخ آن با ماء القرطم و یا با حموضات مذکوره و نیز در محرورین ماء القرطم و روغن بادام و ضماد مطبوخ آن با سرکه که در حمام جهت جرب متقرح و با آب جهت تقویت اعضای مسترخیه و تسکین درد آنها و مطبوخ آن باطلا که نوعی از شراب است و یا با شراب و با مطبوخ آن با زعفران مسکن درد اعضای کوفته شده و حل شده نافع است و الوان اطعمهٔ مصنوعه از آن را مانند براوبری و بری کشمیری و یا پوربهتی و دال و منگوچهی و ماش پلاو و رکهچری و لدوی ماش در قرابادین کبیر مذکور شد و اما حبیکه در ملك هند و بنگاله و دکهن میشود آنرا ماش و ارد بضم همزه و سکون را و دال مهملتین و به بنگالی کلائی نامند و غیر آن ماش است و کسانیکه آنرا حب القلت دانسته سهو نموده اند و آن حبی است برنگ و شکل ماش و بزرگتر از آن و مغز آن لزج لعابی که بعد از طبخ و یا خمیر کردن در آب لزوجت آن ظاهر میگردد و در ملك هند و بنگاله پخته با سپ و غیره دواب میخورانند و خود نیز میخورند مانند مونك * طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم و با رطوبت

قضایه * افعال وخواص آن بسیار نفاخ ومطئ الهضم ومولد منی ومنعظ بسبب نفخیکه دارد وضماد آن جهت اورام کوزه درماش انفع وجهت برص که تازه بتازه بسایند و روزی چند مرتبه بمالند تا چند روز متوالی مفید دانسته اند ودرملک هند وبنگاله آنرا نیز مانند ماش پخته میخورند وانواع اطعمه مانند ماش ازان میسازند ودر قرابادین شمهٔ ذکر یافت *

* ماسقودون * بفتح میم والف وفتح سین مهمله وضم قاف وسکون واو وضم دال مهمله وسکون واو ونون * ماهیت آن گفته اند اسم هندی دوائی است که درملک هند میروید وازانجا می آورند شاخ وبرگ آن شبیه بریحان وبرگ آن از برگ آن عریضتر قریب ببرگ آس ومدور ونازک تر وبویش شبیه بسنبل هندی وگل آن شبیه بیاسمین وازان لطیفتر * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن درجمیع افعال قریب بسنبل وجهت خوشبوئی داخل ادهان مینمایند خصوص برگ آنرا *

* ماعز * بفتح میم والف وکسر عین مهمله وزای معجمه لغت عربی است ومعز نیز وبفارسی بز ونر آنرا تیس وبترکی کچی وبهندی ماده آنرا بکری ونر آنرا بکرا نامند * ماهیت آن حیوانی است مشهور از حیوانات ماکول اللحم گوشت آن نسبت بلحوم حیوانات دیگر بعد از گوسفند ان است والطف وبهترین آن جوان یکساله فربه صحیح المزاج آن است واهلی وصحرائی وجبلی میباشد * طبیعت آن گرم وتر وگرمی آن از لحم گوسفند یعنی ضان کمتر وجبلی از اهلی گرمتر ولطیفتر وبری ازاهلی نیز گرم تر ولطیف تر * افعال وخواص آن موافق محرورین ومرضی ودر فصل زمان حاره صالح الکیموس مولد خون لطیف سبک مضر سوداوی مزاج مصلح آن بادام ونارجیل وخرما وخوردن میوهای تر وتازه وترشیها وکشک با آن بغایت مضر وگوشت بز غاله مافوق شش ماه با رطوبت غالبه وبهترین لحوم مسکن غلیان خون وملطف وموافق مرضی وناقهین وگل اشتن گوشت بز گرما گرم بر عضو ضربه رسیده وکوفته شده ویک شب بستن وپوست گرما گرم آن مسکن وجع و درد وباعث عدم تورم آن وبستن پوست بزغاله در حین گرمی بر سر صاحب سرسام واختلاط ذهن وضماد مغز سر آن مرطب وملین دماغ واعضای صلبه اعمی اکتحال زهرهٔ آن رافع غشاوه وجگر بز سیاه را چون شرحه شرحه نموده آب آن مخلوط کرده دار فلفل وزنجبیل بران پاشیده کباب نمایند وچون آب متراشح ازان را کرده در چشم کشند جهت شب کوری مجرب وسرگین نیم سوختهٔ آن با نمک سنگ جهت رفع زردی دندان وعفونت لثه اعضاء المفاصل و[illegible] وانفس چون خصیهٔ آنرا شگافته زرا ونزا من صرح [illegible] وزرد بران پاشیده حشاک کنند یک مثقال آن با آب گرم جهت [illegible] درد جگر ومثانه ومداومت آن جهت تقویت باه عجیب الاثر وچون با بوره وصعتر خشک کنند یک مثقال آن با سرکهٔ عنصل جهت سپرز وچون بز چهار ساله یکرنگ سرخ را در اول فصل هنگام رنگینی انگور نبح نمایند وخون اول وآخر آنرا دور نموده وخون وسط را در ظرفی بگیرند وبعد از بسته شدن ریزه ریزه کنند ودر روی کاه وغربال در سایه خشک نمایند وآنرا ام الشفا نامند جهت آنکه در تفتیت سنگ کرده ومثانه قوی الاثر است ومعتدل وآشامیدن جرعهٔ آن با آرد برنج وجاورس جهت سحج واسهالی که از ادویهٔ حارهٔ حادث شده باشد وجهت منع افراط عمل مسهل واحتقان بدان با آرد جو جهت قرحهٔ امعا وآشامیدن سرگین آن جهت یرقان وبا ماء العسل جهت گشودن حیض ومدر واخراج جنین وفرزجهٔ حشک آن با کندر جهت رفع ادرار حیض وآشامیدن سم سوختهٔ آن با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب مقدار شربت آن دو درهم وطلای سرگین آن با بول آن جهت استسقا وورم طحال وطلای مطبوخ آن با بول اطفال جهت رفع دوالی ملتهبه ورباح غلیظه وماء الصفر [illegible] ضماد آن [illegible] طلای سرگین آن محلل اورام کهنه وسرگین سوختهٔ آن الطف وجالی

و طلای آن با سرکه جهت داء الثعلب و بدستور طلای نیم سوخته آن با سرکه جهت داء الثعلب وثآلیل منکوسه و با عسل جهت جرب وقوبا و اورام صلبه وصعفه و با بزر البنج جهت کوچک نمودن پستان زنان و ضماد سرگین پخته آن در شراب وحلبه جهت تحلیل اورام وچون کوده آنرا شرحه نموده وکبریت بران پاشیده کباب نمایند وآب مترشح از آن را نیز بریهق بمالند زائل کرداند القروح والجروح پیه آن رویانندهٔ گوشت بر زخمها وطلای سرگین محرق آن با عسل جهت قروح ساعیه وشهد به السموم آشامیدن پیه آن جهت سم ذراریح وآشامیدن سرگین سوختهٔ آن جهت گزیدن هوام طلای سرگین خشک بز پخته با شراب و با سرکه جهت جذب سم هوام و زهرهٔ بز کوهی پادزهر سموم هوام الآلات المفاصل ضماد پیه آن با سرگین آن وزعفران جهت نقرس وداغ کردن بسرگین خشک آن جهت عرق النسا از مجربات ومشهور است بداغ عربی وطریق آن آنست که سرگین را افروخته در پشمی پیچیده در موضع عمیقیکه در تحت بندها ومحاذی ابهام است بگذارند تا حرارت آن کم کردد پس تبدیل بدیگری نمایند تا حرارت آن محسوس در وورک کردد وطلای محرق وغیر محرق آن با عسل جهت درد مفاصل بارد و با سرکه جهت حار آن طرد الهوام بخور سرگین آن گریزانندهٔ هوام وحشرات است الخواص چون شاخ وسم آنرا با تراب وعسل وبیدانجیر تقطیر کنند معادن وجمیع اشیای صلبه را نرم سازد وچون آنرا حل کنند مدادی در غایت سیاهی باشد *

* مالک الحزین * بفتح میم والف وکسر لام وضم کاف والف ولام وفتح حاء مهمله وکسر زای معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون وآنرا مالکی نیز نامند وبفارسی بوتیمار وبهندی بگله * ماهیت آن از طیور آبی است سفید وجثهٔ آن بقدر جثهٔ کبوتری وگردن وپاها ومنقار آن دراز ودر اکثر کنارهای آبها مجاور وسو بزیرافکنده میباشد * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن گوشت آن غلیظ ومولد ریاح ومقوی کرده ومحرک باه مصلح آن ادویهٔ حاره طلای پیه آن قاطع خون بواسیر وضماد خون آن در حمام مانع نزولات است *

* مال کنکنی * بفتح میم والف ولام وفتح کاف وسکون نون وکاف فارسی وکسر نون وبالغت هندی است * ماهیت آن تخم نباتی است هندی ونبات آنرا یکساق ویا دو ساق وتا دو سه ساق ریگفامت وشبیه بنبات دخن وساق آن از آن قویتر وبرگ آن بزرگتر ودر طول وعرض زیاده وخوشهٔ آن نیز بزرگتر از آن ودانهٔ آن بقدر دخن واندک طولانی وسه پهلو وبعضی اندک پهن وسرخ تیره رنگ ومغز آن سفید ودر غلافی اندک خشن وچند دانه بهم پیوسته در غلافی دیگر ودر آن خوشه وطعم آن با حلاوت * طبیعت آن در سوم گرم ودر دوم خشک وبا رطوبت فضلیه وبعضی در اول تر دانسته اند * افعال و خواص آن اعضاء الراس والعصب آشامیدن آن جهت تقویت دماغ وقوت حافظه وذهن ورجاع مفاصل ونقرس و عرق النسا وورک ورکبه وامراض بارده رطبهٔ دماغیه وعصبانیه ولیثرغس سعوطا وتدهین بدهن آن جهت فالج ولقوه و رعشه وتشنج رطوبی وامتلائی وامراض مذکوره وبدستور تکمید بدان اعضاء الصدر والنفض آشامیدن آن جهت تقویت معده وسرفه وضیق النفس وتقویت معده وهاضمه واشتهای طعام وکبد وباه ورفع ضعف آنها نافع وبدستور تدهین بدهن آن جهت تقویت باه بغایت موثر خوردن روغن آن نیز بدین دستور که روز اول قدر پیمانه قلیلی یعنی یک حبه ویا کسترازان با برگ تانبول وروز دوم اندک از آن زیاده وروز سوم نیز از آن اندکی زیاده وهمچنین تا بحدیکه موافقت نماید وضرر نرساند جهت تقویت باه وزیادتی اشتها بسیار مفید واهل هند بانحای شتی آنرا مستعمل دارند مانند آنکه از یکدانه شروع

مالک الحزین

مال کنکنی

مینمایند و هر روز یکدانه میافزایند تا بصد دانه میرسانند و باز یکدانه کم مینمایند تا باتمام رسد از برای اکثر امراض باردهٔ
رطبهٔ مزمنه و تقویت قوی و باه و دیابیطس حرارت غریزی مبرود و مرطوب المزاج قوی و از امراض متوسط المزاج چهل
روز بهمان ترتیب که از یکدانه شروع مینمایند و یکدانه میافزایند تا چهل دانه و باز بدستور میکاهند و از برای امراض دون
آن تا بیست روز و یا ده روز و یا هفت روز بهمان ترتیب که به بیست و یا ده و یا هفت دانه رسد و باز بهمان نسق کم مینمایند
تا بیکدانه و در ایام استعمال چند روز قبل و بعد از آن از ترشی و بادی و لبنیات و بقول و جماع و اعراض نفسانیه و بدنیه و
حرکات عنیفه و اشیای حارهٔ حریفه مانند خردل و سیر و ترب و زنجبیل و امثال اینها اجتناب مینمایند و گفته اند که دهن
بروغن آن که در روز چهارشنبه اخذ نموده باشند جهت رفع جذام و خورانیدن بدان نیز تا مدت بیست و یکروز جهت
جذام و نیز دانهای درست آنرا در روغن گاو خالص بریان مینمایند و در روزی یک کف آنرا میخورند و میگویند قوت باه را
بحدی میرسانند که بشرح نمیاید و نیز در شیر گاو میجوشانند و صاف نموده از آن شیر ماست بسته روغن آنرا میگیرند و در روزی مقدار
یک اوقیه آنرا با شیر برنج میخورند و میگویند که موی را سیاه میگرداند و دیگر موی سفید نمیروید و گفته اند که اگر یک آثار آنرا در
ده آثار شیر بجوشانند آن مقدار که تمام را جذب کند و هر روز هفت دانهٔ آنرا ابلاع نماید کسیکه عنین باشد یا قوت باه او بسیار
ضعیف گشته بحال اصلی آید و قوت عظیم یابد و چون آن را بروغن ضفدع چرب کرده روغن از آن اخذ نمایند و بر قضیب بمالند
تقویت عظیم بخشد و امساک آورد و اگر در بول شیر و یا شغال چند روز بخیسانند و بعد از آن بزن فاحشهٔ زانیه بخورانند
شهوت او بالکل زائل گردد و چنانکه دیگر رغبت بر جماع نکند و کسی بوی قادر نگردد و اقتصار مضر محرور المزاج و فصول و بلدان
حاره و جوانان و چون حار حاد است اکثر ضرر میرساند چنانچه شنیده شد که چند کس خورده اند و همه متضرر گردیده اند و بعضی
هلاک شده اند پس اولی اجتناب از استعمال آنست خصوصاً از داخل و نیز دهن آن را او دهان حبوب دیگر را بدین نحو اخذ
مینمایند که دیگی تا نصفه آب کرده و بر سر آن پارچهٔ صفیق پاکیزه بسته بر سر آتش میگذارند و تخم آنرا هر مقدار که میخواهند
کوبیده بران پارچه میپاشند و سر آنرا بسرپوش می پوشند تا بخار در آن مجتمع گردد بعد از یک دو ساعت برداشته تخم کوبیده
را با پارچه می فشارند آنچه روغن از آن برآید اخذ مینمایند و مرتبهٔ دیگر نیز بدستور بعمل میآورند تا دیگر روغن در آن
نماند و این بهترین طرق آنست *

* مالیا * بفتح میم و الف و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف * ماهیت آن بعضی مران دانسته اند و یونس گفته درختی
است که در بلاد شام میشود * افعال و خواص آن آشامیدن برگ آن رافع سمیت افعی و طلای پوست محرق آن رافع برص
و خوردن نشارهٔ چوب آن کشنده است حکیم عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که بهندی آنرا اکول نامند برگ آن شبیه ببرگ
بادام و گل آن سفید است و چوب آنرا چوب حیات دانند چون بیخ آنرا سائیده بمارگزیده بخورانند رفع سمیت آن نماید و
جهت سمیه نیز نافع و دفع خلط سمی و غذای سمی بقی مینماید *

* مالیقراطون * بفتح میم و الف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح قاف و راء مهمله و الف و ضم طاء مهملهٔ مشاله و نون
لغت یونانی است بمعنی ماء العسل زیرا که مالی بمعنی عسل و قراطن بمعنی ماء است * ماهیت آن آنست که یکوزن عسل
صافی خالص را در دو وزن آب باران و یا آب صاف شیرین بآتش ملایم طبخ دهند و کف آنرا بگیرند تا دو ثلث بماند پس صافی
نموده نگاهدارند و عند الحاجت بیاشامند و این ماء العسل ساده است و اگر مرکب خواهند بعضی ادویهٔ مناسبهٔ حاره و یا

بارده بحسب عرض و غرض اضافه نمایند و تشنج آن بتفصیل در ترا بادین کبیر مذکور شد * طبیعت ساده آن گرم و تر * افعال و خواص آن جالی و ملین و قاطع اخلاط لزجه و مفتح و منضج بلغم غلیظ و مقوی اعضای بارده و معدهٔ سرد و احشا و اشتها آورد افع امراض باردهٔ عصبانیه و دماغیه و اوجاع مفاصل و قی و قراقر شکم و ذبت اد و یهٔ قتاله و ضعفی که از جماع بهم رسیده باشد و مدر بول و حیض مضر محرور المزاج و صفراوی و اورام حارهٔ احشا مصلح آن ربوب حامضه مقدار شربت آن تا سی مثقال است شیخ الرئیس در مبحث قولنج گفته که ماء العسل ماخوذ برای قولنج دا بد که طبخ بسیار یافته باشد تا نفخ آن زائل گردد و الا ضعیف الطبخ نفخ می نماید *

* ماميثا * بفتح میم و الف و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف لغت نبطی است و آنرا ماميثا نیز نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه به خشخاش بحری معروف به خشخاش مقرن و برگ آن مائل بسفیدی و با زوائد شبیه باره و مزغب و با رطوبت چسبنده و گل آن زرد مانند خشخاش ساحلی مقرن و ثقیل الرائحه و بر آب و ثمر آن مانند خشخاش مقرن و بی غلاف منحنی شبیه بغلاف خشخاش بحری که در قرون میباشد و تخم ماميثا بقدر گنجد سیاه و شاخهای خشخاش ساحلی در زمستان سر بزند و در بهار عود میکند بخلاف ماميثا که اثری از آن در ظاهر نمیماند و در سرطان ثمر ماميثا میرسد و آنرا گوبیده اقراص میسازند بهیأت بلوطی و آنرا عصارهٔ ماميثا و شیاف ماميثا نیز نامند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و بهترین آن زرد مائل بسیاهی قوی الرائحه با تلخی است که چون در آب حل کنند زود حل گردد و عصارهٔ مجفف آن بهتر از جرم آن و گفته اند آن دو نوع میباشد نوعی را که گل سرخ است از غافونی نامند و آن غیر مستعمل و نوعیکه گل آن زرد است مستعمل و گفته شد * طبیعت آن در دوم سرد و خشک و در اول نیز گفته اند * افعال و خواص آن قابض و رادع و محلل و مقوی اعضا اعضاء الراس و العصب و الصدر و المعده طلای آن جهت درد سر و مفاصل حاره و منع انصباب مواد بچشم و ابتدای رمد و حرارت اجفان و سلاق و ورد بنج و ورم حار آن و دلوک آن جهت قلاع دهان و اکتحال آن جهت دمعه و استرخای پلک چشم و ضعف باصره و آشامیدن تخم آن بقدر ربع مثقال رافع خفقان و اسهال صفراوی با ادویهٔ مناسبهٔ معینه و مسمن بدن است الاورام و البثور و حرق النار طلای عصارهٔ آن جهت اورام حاره و باد سرخ و سوختگی آتش و سحجی که بسبب حرکت در زیر بغل و ران بهم رسیده باشد و طلای تخم آن جهت حمره و نقرس بیعدیل مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن سماق مصر مصر مصلح آن بادام شیرین است *

* ماميران * بفتح میم و الف و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و الف و نون * ماهیت آن قسمی از زرد چوبه است ساق و شاخهای نبات آن از زمین مرتفع و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و مائل باستداره و سفید مائل بزردی و با لزوجت و بیخ آن دو شعبه از یکجا روئیده و کوچکتر از زرد چوبه و باریک تر از آن و گرهدار و غیر مستقیم و در گرههای آن ریشهای بسیار باریک شبیه بموی منبت آن قرب آبها و زمین و چین و خراسان آورند و هندی آن زرد و مائل بسیاهی و چینی آن زرد زیون تر از هندی و خراسانی آن تیره رنگ مائل بسبزی و تخم آن شبیه بکنجد و بهترین آن زرد با رنگ صلب گرهدار تازهٔ چینی آنست و قوت آن تا بیست سال باقی میماند * طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن جالی و محلل و مفتح و مفرح جلد و مشقق ناخن اعضاء الراس سعوط آن با عسل جهت تنقیهٔ دماغ و اکتحال آن جهت جلای بیاض و ناخنه و ظلمت بصر و روشنائی آنرا بیفزاید و مضغ آن جهت درد دندان اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن بیخ آن

با عرق آن جهت بواسیر و تحلیل ریاح غلیظه و زحیر و مغص و ادرار بول و طلای آن جهت انقلاب رحم و ورم بواسیر بی نظیر و بعضی مضر گرده گفته اند مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن زرد چوبه و نصف آن مر الزینة طلای آن با عسل و یا سرکه جهت برص و کلف و بهق و جرب و رفع آثار جلد نافع است

ماهودانه

* ماهودانه * بفتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون و ها اسم فارسی است بمعنی قائم بالذات یعنی در استهال بتنهائی بی معاونت دوائی دیگر کافی است * ماهیت آن نباتی است شیردار و آنرا اهل مشرق حب الملوک نامند و غیر حب السلاطین مسمی بدانند است ساق نبات آن بقدر ذرعی و به طبری انگشتی و برگهای ساق آن دراز شبیه ببرگ بادام و برگهای شعبه های آن ریزه مائل بتد و یر شبیه ببرگ زرد رنگ طویل و گل آن زرد و ثمر آن در غلافی مخروط شبیه بخیه و کبیر و در جوف آن سه دانه متفرق از هم و هر یک در غلافی دیگر و دانه آن از دانهٔ کرسنه بزرگتر و پوست آن اغبر و مائل بسرخی و مغز آن سفید و شیرین و چوب و بیخ آن با رنگ و قوت آن تا دو سال باقی میماند گویند منبت آن بلاد هند و عراق است و گویند دانهٔ آن شبیه بماش است و بزرگتر از آن و در غلافی شبیه باو بیا * طبیعت شیر آن در سوم گرم و خشک و برگ و دانهٔ آن در آخر دوم * افعال و خواص آن آشامیدن آب برگ مطبوخ آن با خروس سال خورده مسهل و محلل قولنج و مدر بول و جهت درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و بلع دانهٔ آن از پنج دانه تا هشت دانه مسهل و آشامیدن گویند که حب بستهٔ آن با آب سرد در اسهال قویتر و مخرج بلغم غلیظ و محرق بلغم خام و مرار سوداوی و کیموس مائی زیاده از درست بلع نمودن آن مقدار شربت آن از حب آن سه عدد تا هشت عدد و از برگ آن تا دو درهم و زیاده بر آن غیر مجوز و آشامیدن آب سرد معین عمل آنست مضر رئه و معده و مصلح آن انیسون مضر سفل مصلح آن کثیرا و گفته اند چون ماهودانه مفقود است بالفعل بجای آن حب السلاطین مستعمل و بعضی برگ آنرا بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه پخته مخورند اسهال می دهد و جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و قولنج نافع و با مرق خروس سال خورده پرورده پخته جهت قولنج و ادرار بول و لبن آن نیز مسهل است و بدل آن نیم وزن آن دند و بوزن آن حب الخروع و بثلث وزن و نیم آن حب النیل است

ماهیزهرج

* ماهیزهرج * بفتح میم و الف و کسر ها و یاء مثناة تحتانیه و فتح زاء و سکون هاء مهمله و فتح راء مهمله و جیم معرب از ماهی زهرهٔ فارسی است بمعنی سم سمک جهت آنکه کشندهٔ ماهی است * ماهیت آن نوعی از فلوس است که بترکی سقودورش نامند و نزد اکثر اطبا پوست گیاهی است شیردار شبیه بشبرم ساق آن زیاده بر ذرعی و برگ آن مفروش بر روی زمین و گل آن زرد و در آخر ساق آن از جوانب آن رسته بهشت و پوست ساق آن مائل بزردی و با اندک حدت شدید تحت بوست نیکو و مستعمل همین است نه سائر اجزای آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند و بهترین آن پوستهای با رنگ زرد رنگ تازهٔ آن با اندک حدت و تلخی آنست * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مسهل قوی اقسام بلغم و اخلاط غلیظه و محلل ریاح و جهت اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا نافع جهت آنکه مخرج اخلاط غلیظه است از عروق و مفاصل و از برای مبرودین و مرطوبین بالخصوص مزاج و قوی کثیر النفع مضر احشا مصلح آن کثیرا و نشاسته و انیسون و با روغن بادام چرب نمودن مقدار شربت از جرم آن با شکر تا یک مثقال و در مطبوخ تا سه درهم جهت استسقا و تحلیل اورام المعی و ریحی و مخزون آنرا گویند چون در آبی که در آن ماهی باشد اندازند ماهیان مدهوش گشته بر روی آب آیند و بمیرند و گویند ماهیان

فصل المیم مع الثاء المثلثة

مثنان بفتح میم و سکون ثاء مثلثه و فتح نون و الف و نون لغت عربی است * ماهیت آن نباتی است که کرم دانه ثمر آنست
و آن دو قسم میباشد قسمی را شاخهای انبوه و خشن و بقدر دو ذرع و برگ آن شبیه ببرگ مازریون و از آن نازکتر
و با رطوبت چسپنده و گل آن سفید و از ما بین گل ثمر آن مدور و شبیه بتخم مورد و مائل با ستطاله و سبز و بعد از رسیدن سرخ
میگردد و پوست آن صلب و سیاه و مغز آن سفید و آنرا حب دانه و کرمدانه نیز نامند و برگ و تخم آن مستعمل * طبیعت آن
جمیع اجزای نبات آن تا سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن یکدرم آن با حریره ها و یا بلع نمودن دانهٔ آنرا
درست مسهل قوی بلغم و مانع صعود ابخره بدماغ و مخرج اقسام کرم معده و امعا مقدار شربت آن از ده دانه تا یکدرم الزینة
طلای کوبیدهٔ آن با عسل ادرار عرق بسیار و ضماد مطبوخ آن با زفت جهت جرب و قوبا و برص بغایت نافع و زبان حب آنرا در
فرزجات مسخنه و باشفهٔ رطوبات و خوشبو کنندهٔ ارحام و معینه بر حمل و مشوقه و ملذذ جماع مقدار ربع درهم آنرا استعمال
مینمایند و برگ آن در افعال مانند تخم آن و باید که آنرا در فصل ربیع ایام حصاد اخذ نمایند و خشک کرده نگاهدارند و
مثل اطلاحات بکوبند و شظایای آنرا از آن جدا کنند و آشامیدن دو او ده قیراط آن با شراب ممزوج با آب مسهل رطوبات مائیه
و جهت استسقا نافع و بدستور در سرکه خیسانیدهٔ آن جهت دفع غایلهٔ که دارد و یا طبیخ با قلا و یا عدس مسهل برفق و حمول آن
مخرج جنین و قاتل آن و ضماد مطبوخ آن با زفت جهت قوبا و جرب و برص مجرب مقدار شربت برگ آن در مطبوخات تا سه
درم و باید که یکشبانه روز در سرکه بخیسانند مانند برگ مازریون و با صمغ عربی و کثیرا استعمال نمایند و از تخم آن یکدرم
که بدستور در سرکه بخیسانند و با روغن بادام و صمغ عربی و کثیرا استعمال نمایند و تا دو درم آن کشنده و مورث جراحت
حلق اگر بدان رسد و سحج و خارش عظیم در بدن و ورم حار بهم میرسد علاج آن علاج فرفیون خورده است و در فرفیون
مذکور شد و قسم دوم آن در مصر کثیر الوجود منبت آن قریب دریاها و آبها و ریگزارها و نبات آن بقدر دو شبر و چتری و برگ آن
مانند برگ ابهل و مائل و در پهلوی هم و گل آن زرد و باریک و از میان برگها روئیده و تخم آن بقدر انجره و سفید رنگ و طعم
آن خشنی و بی ذائقه و اهمه ان که کرمدانه انقسم است نه قسم اول و مستعمل تخم و برگ آن * طبیعت آن در سوم گرم
و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن یکدرم برگ خیسانیدهٔ آن در سرکه یکشبانه روز و یا با روغن بادام آشامیدن
مسهل مواد صفرا و بلغم خام و اقسام کرم معده و استسقا را نافع و چون پنج درهم آنرا با یک اوقیه مویز بیدانه در یکرطل آب
بجوشانند تا چهار اوقیه ماند صاف نموده یکدرم با روغن بادام در آن ریخته بنوشند جهت اسهال بلغم خام و مواد صفرا و استسقا
و اخراج اقسام کرم امعای صغار و مقعد الجروح و القروح استعمال فتیلهٔ آن در خنازیر و جراحات خورندهٔ گوشت فاسد
و منقی اوساخ و چاق کنندهٔ آنها و بدستور ضماد برگ آن با ادویهٔ مناسبه و یا بتنهائی *

مثلث بضم میم و فتح ثاء مثلثه و لام مشدده و ثاء مثلثه در آخر * ماهیت آن اکثری گفته اند آب انگوری است که دو ثلث
آن در طبخ برود و یک ثلث بماند و از قول شیخ الرئیس در کلیات قانون و کلام محمد بن محمود آملی در شرح کلیات ایلاقی معلوم
میگردد که مثلث عبارت است از آب انگور سه جزو و آب خالص یک جزو که جوش نمایند تا یک ثلث آن برود و آنچه در صدر ذکر
یافته و اکثری گفته اند اشتباه است منشای آن و حمل مثلث فقهی است نه طبی و مثلث طبی این است که ذکر یافت و مثلث فقهی آن
است که شراب انگوری را بجوشانند تا دو ثلث آن برود یک ثلث بماند و بالجمله در طبیعت و منافع قریب بخمر است و مولد خون

چربیست که در جوف استخوان حیوان میباشد خواه مجتمع مانند دماغ و مغز ساق پا و ساعد و عضد و یا متفرق در اجزای استخوان قص و اطراف استخوانهای نرم باشد * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن ملین و مرخی اعضا و کثیر الغذا و مسمن بدن المضار اکثار آن مفسد معده و مورث غثیان خصوص بی نمک خوردن آن مصلح آن نمک و صعتر و دارچینی و زیره و در مبرودین و ترشیها در محرورین آلات المفاصل والاعصاب تمریخ بدان ملین صلابت مفاصل و اعصاب و رباطات و اوتار و عضلات و شقاق و اطراف و بهترین آن مغز استخوان حیوان جوان صحیح المزاج فربه است که چرا خوب یافته باشد و مغز ساق گاو و بز نر قوی‌تر و گرم‌اند و قوت تحلیل آنها کمتر و تجفیف آنها زیاده و چرب و لذیذ اند خصوص از حیوانیکه زانک آن سیاه و پر مغز با و صاف مذکوره باشد و وجه بهتری مغز ساق برای زیادتی دهنیت و قلت فضول آنست بسبب کثرت حرکت آن و چون مغز ساق گاو و یا آهو را مکرر در ساق و بندهای پای اطفال بمالند زود براه افتند و چون خواهند که آنرا نگهدارند باید که در زمستان اخذ نمایند و در ظروفها و اماکن بلند گرم خشک با برگ خار خسک بگذارند و از جاهای نم دور دارند *

* مخلصه * بضم میم و فتح خا و لام مشدده و صاد مهمله و ها و آنرا مخلصه از ان جهت نامند که از خوردن آن خلاص و امان می یابند از سم افعی و لکایت آن و موت و بتکرار به تجربه رسانیده اند در سموم هوام دیگر نیز * ماهیت آن نباتی است مختلف الانواع و بحسب اماکن مختلف الشکل می باشد و تا هفت قسم دیده شده و همه با تلخی و گل همه منحنی منکوس و شبیه بخجمه قسمی بی ساق شاخها از زمین رسته و برگ آن شبیه ببرگ کرفس و از آن نرم‌تر و از اول تا آخر شکافته و هر چند شاخهای آن بلندتر گردد برگ آن ریزه‌تر شود تا بحد برگ کتان و گل کبود و منکوس و این قسم در اواسط ربیع می روید و در اواسط گرما گل می کند و قسم دوم آن نیز شبیه بقسم اول مگر آنکه گل آن ما بین کبودی و سرخی است و قسم سوم را برگ شبیه بسرهد و ریزه و گل آن سفید با زردی و اندک سیاهی و این قسم را با سکندریه راس الهدهد نامند و قسم چهارم ساق دار و در ربیع میروید و ساق آن با زیادتی و مستدیر بقدر شبر و قاسه شبر و شاخ و برگ ندارد و گل آن بشکل عقرب و کبود نیم رنگ و قسم پنجم را ساق مربع و برگ مدور و مشقق و شبیه ببرگ بادرنجبویه و بی بو و طعم آن تلخ و این قسم در اطرا باس و نواح آن بسیار است و منبت آن کوهستان و زمینهای صلب و قسم ششم را شاخهای صلب و غیر مدور بد شکل و غیر مستقیم بلکه معوج و گل و برگ و دیگهای آن با رنگ تر از شبیه ببرگ بابونه و بر سر شاخها قبها شبیه بقبهٔ بابونه اما برگهای ریزه ندارد و با زغبی بنفش و این قسم در بلاد شام کثیر الوجود و معروف بزهاره و هران است و بهترین همه قسم اول را آنچه در اراضی صلبهٔ بی آب و سنگلاخ روید و قوت آن تا بیست سال باقی می ماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که آنرا محاجم و ابواح گویند و سه نوع است یکنوع آنرا بشیرازی کاربک نامند و بفارسی بلبل شامی و یکنوع را کشنیز کوهی و یک نوع را تریاق کوهی و تخم هر سه نوع مشابه بهم اما در نبات اندک متفاوت نبات کاربک خشن و تخم آن بسیار تلخ و گل آن ازرق و در کوه و سنگستانها روید و نبات کشنیز کوهی املس و بزرگتر در قد و تخم آن نیز بزرگتر و تلخ منبت آن مرغزارها و دامنهای کوه و گل آن مائل بسرخی و نوع تریاق کوهی در رمل روید و نبات آن کوچکتر و گل آن مائل بسفیدی و زردی و سیاهی و بهترین همه آنست که در شبانکاره روید و از کوهستان شبانکاره آورند جهت آنکه تریاقیت آن از همه زیاده است * طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن اعضاء الغذاء آشامیدن آن جهت رفع قولنجهای صعب و تحلیل اخلاط لزجه و تقویت معده و کبد و طحال و اعصاب و دفع اوجاع مفاصل و ظهر و ورک و امثال اینها السموم آشامیدن یک درم تا دو درم آن جهت دفع سموم مشروبه و منهوشه مانند مار شاخدار

ومقرب وزتیلا وغیرها خواه قبل از آن ویا بعد از آن مانع تاثیر زهر آنها است مثقال شربت آن یکمثقال با روغن زیت
وچون در اول نزول آفتاب ببرج حمل تا سه روز هر روز یک مثقال تخم آنرا بنوشند در آن سال هیچ سمی اثر نکند و آن هم در
تریاقات ومرق مخلصه ملطف ومحلل ومقوی اعضای رئیسه وموافق مبرودین ورادع قوای فعلی (؟) وبعضی داخل کردن آنرا در تریاق
کبیر قائم مقام شیر اپیه دانسته اند #

مخیض # بفتح میم وکسر خا وسکون یاء مثناة تحتانیه وضاد معجمه لغت عربی است بفارسی دوغ وبترکی ایران وبهندی
چهاچه نامند # ماهیت آن # ماستی است که با اندک آب در مشک ویا غیر آن حرکت داده وروغن زده وصفت آنرا که کره
نامند گرفته باشند بهترین آن دوغ تازه ماست شیر گاو است که دسومت آنرا بالتمام بطور مذکور گرفته باشند # طبیعت آن
در دوم سرد وتر وبرطوبت بران غالب بر یبوست # افعال وخواص آن # مسکن غلیان خون ومحرک باه ومحرور این ومشهی
ومسمن ومطفی حدت تب دق ومحموم است حاره وحرارت والتهابات معده وجگر گرم ومسکن تشنگی وبا خمیر الحلبه والطریفل
جهت تقویت معده ومیکتاب (؟) ویا آهن تا به آن یعنی داغ کرده بسنگ ریزه ویا آهن تفته جهت حبس اسهال دموی وصفراوی
خصوصا با طراثیث وقوابض ومطبوخ آن با برنج وآرد جو بوده دهبترین اغذیه صاحبان اسهال حاره است وتسمین بدن موثر
ودر حمی دق با نان خشک از ربع رطل تا نیم رطل ومقدار نان از ده مثقال زیاده تجویز نموده اند دستور آشامیدن در
حمی دقی وامراض حاره حاده چنان است که بگیرند دوغ تازه گاو را ونیک بیالایند که تمامی کره آن جدا گردد مطلق دهنیه
در آن نماند تا پنج شش ساعت بگذارند که طعم آن نیکو واندک ترش مزه گردد پس نمکو (؟) نرم نمایند تا حدیکه در آن آمیخته است
بآن مخلوط گردد پس بگیرند نان تنک میده خالص مقدار ده درم ودر آن ریزه کرده ده درم از آن دوغ بیامیزند وبگذارند تا نیکو
امتزاج یابد وتناول نمایند واگر زیاده از ده مثقال خواهند واحتیاج بوده باشد بهمین میزان زیاده نمایند وهر روز ده درم
پنج درم دوغ زیاده کنند واز نان یک درم کم نمایند وهمچنین هر روز پنج درم هر روز دوغ بیفزایند واز نان یک درم کم کنند
تا دوغ خالص بماند وعادت بدان حاصل گردد وچون خواهند که ترک نمایند بهمین دستور اول عمل نمایند تا بمقدار روز
اول برسد وبعضی اطبا نظر بکمال احتیاط گفته اند شروع از ده درم دوغ وبهمین دستور روز بروز بافزایند تا بصد درم برسد واگر زیاده
از صد درم خواهند همین قسم زیاده نمایند وبدستور بکاهند وکسانی را که عادت بخوردن دوغ باشد محتاج بدین تدریج نیستند
بلکه همین مراعات توبه (؟) هضم وآنکه با وجود حمی عفنی نباشد کافی است زیرا که در حمی عفنی جائز نیست مگر آنکه وقت انتها کند
از گرمی هوا وشدت حدت ماده مانند غب خالص وامثال اینها وجائی که تعفن در اخلاط باشد با قرص طباشیر تناول نمایند
وهنگامیکه طبیعت ملین باشد وتلیین آن موجب ضعف گردد دوغ را آهن تافته ویا سنگ تافته نمایند ویا طباشیر مقلو
ویا طراثیث ویا حبوب وادویه مناسبه استعمال نمایند وصاحب خلاصة التجارب نوشته که هر گاه زهر حیوانی با دوغ نفع
می‌بخشد ونفعی بسیار دران امراض وچون تخم خرفه را کوبیده با دوغ سه مرتبه تسقیه نمایند وخشک کنند آشامیدن قلیلی از آن
رفع تشنگی وخواهش آب تا چند روز میکند وازاسراره مرتا (؟) هم است افشارده دوغ در تپهای عفنه مطلق مضر جهت آنکه متعفن
ومزید علت میگردد اصلاح آن قی نمودن وآشامیدن سکنجبین سفرجلی است وچون در معده نارد ترش گردد موجب دوار وغشی
شود اصلاح آن نیز قی کردن ویا فلافلی وجوارشات حاره خوردن است #

فصل المیم مع الدال المهملة

مداد # بکسر میم وفتح دال والف ودال مهمله لغت عربی است وآن را حبر بکسر حاء مهمله وسکون باء موحده وراء مهمله

انیزوبها ریسی مرکب نامند * ماهیت آن معروف و اقسام آن در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شده و از مطلق آن نزد اطبا مراد مصنوع از دودهٔ روغن کتان وصمغ عربی با غری الجلود وزاج زرد و آب مازو است وبهترین آن بسیار سیاه براق سبک وزن آن است * طبیعت آن در دوم گرم وخشک بخلاف مداد هندی که سرد وخشک است واز اجزای درخت فرفل میسازند و گفته اند که از مازو تنها میسازند * افعال وخواص آن قابض ومجفف ورادع خصوص مداد هندی اعضاء الراس والعصب وغیرها سعوط وضماد مداد هندی بر پیشانی حابس رعاف وطلای آن رافع شقیقه وسستی اعضا وبر کف پا جاذب حرارت حمیات وبرا ورام حاره ومحال آنها وغیر هندی جهت منع ریختن موی والتیام زخمها وبا سرکه ویا با آب ویا خالص آن جهت سوختگی آتش وبدستور با قیروطی اما باید که بعد از تطلیه نشویند ورفع نمایند بلکه بگذارند تا خود بخود زائل گردد و آنچه دران زاج باشد مصلح مراهم قروح متعفنه است و دیسقوریدس گفته آشامیدن دو مثقال مداد با آب سرد رافع سم عقرب است

* فصـــــــل المیم مع الراء المهملة

* مر * بضم میم وتشدید را و بفتح میم نیز آمده لغت عربی است و برومی امروعولیطوس وبسریانی مراد کیا وبیونانی سمرنا وبهندی بول بضم باء موحده وسکون واو ولام نامند * ماهیت آن صمغ وبالیدن درختی است که در بلاد مغرب وروم وجزیرهٔ سقوطره میشود وبسیار بلند ورعنا و نرم وگرهدار و گرههای آن مانند بندهای نی وجوف آن مصمت یعنی میان آن پر میباشد وازان نیزه میسازند مشهور بنیزهٔ نی است وجمیع اجزای آن تلخ ونزد بعضی مران و ماسایکی است واین قول اقرب بصواب است چه در افعال قریب بهم اند ونزد بعضی مران قرانیا است واین اصلی ندارد چه مران را برگ شبیه ببرگ توت است وبرگ قرانیا شبیه ببرگ ترنج وازان کوچکتر ودرخت آن بسیار بلند نمیشود و ثمر قرانیا لذیذ وثمر مران شبیه بدان ولیکن با عفوصت بسیار وغیر لذیذ ودرخت آن خاردار شبیه بقرظ وصمغ آن چند نوع حاصل میگردد و آنچه از تنهٔ درخت آن بتیغ زدن وفرش نمودن بوریائی وظرفی در زیر آن که دران جمع گردد و آنچه خود بخود حاصل گردد بهترین انواع است واین قبل از انجماد سفید رنگ وبعد ازان رنگین میباشد واین را مر صاف نامند و آنچه از تنهٔ درخت آن مانند صمغ خود بخود تراوش کند و منجمد گردد داخله نمایند بعد ازان است در خوبی واین زرد رنگ میباشد و مر المطارح نامند و آنچه پوست درخت آنرا که در زیر آن صمغ آنست افشرده عصارهٔ آنرا خشک مینمایند و یا آنکه در آب جوش داده صاف نموده آب صافی آنرا بازطبخ میدهند تا منعقد و منجمد گردد قسمی بمیعه سائله و مر حبشی است واین بدترین همه وسیاه رنگ میباشد و متقنا و بهترین همه مر صافی خالص از چوب وسنگریزه وسبک وزن و زود شکن وخوشبوی بسیار تلخ با بشاعت آنست که ظاهر آن مائل بسفیدی و سرخی و باطن آن از شکستن سفید وبعد از شستن سفید شبیه بناخن چیده باشد و آنچه باوصاف مذکوره نباشد زبون وغیر مستعمل و آنرا مغشوش بصمغ عربی مینمایند و بجوشانیدن در آب مر صافی وبعضی بنوع سمی قاتل که آنرا فامس نامند و در لون شبیه بدان است اما با حدت وکراهیت رائحه و زهومت است غش مینمایند * طبیعت آن در آخر سوم گرم و در آخر دوم خشک و در آخر سوم نیز گفته اند و در دوم گرم وخشک دانسته اند * افعال وخواص آن جالی ومجفف وقابض بیلدع ومفتح ومنضج ومسهل وملین وملزق ومحلل ریاح واورام بارده بلغمیه واز جملهٔ ادویهٔ جلیله وعظیم النفع است و داخل تراکیب کبار کرده میشود وحافظ ومانع تعفن اخلاط است واهل احکمای سلف بر اجساد اموات برای تجفیف ونشف رطوبات وحفظ آنها از تعفن وفساد وتغیر با بعض ادویهٔ مناسبه میمالیدند و گفته اند آنچه از قابلیت می آورند قوت تجفیف وانضاج وتلیین آن زیاده از غیر آنست اعضاء

تراص معمول مقدار یک دانگ آن منقی دماغ و با آب مرزنجوش جهت منع نزلات و با آب نعناع جهت بد بوئی بینی و لیکن
باید که کرم نموده باشند و نطول مطبوخ آن بر سر که غلیظ باشد بر سر جهت رجع صداع عین و صداعی که سبب آن معلوم
نباشد و با آب مرزنجوش بر منخرین با بر سر مفید حابس نزلات مزمنه و ذرور آن مجفف قروح سر و اکثر قروح ها شراعضا و ضماد
آن با زیرهٔ کرمانی بروغن گاو سرشته جهت تجفیف و التیام قروح رطبهٔ سر و بد ستور ضماد آن با کندر جهت انواع قروح و بثور سر
مجربه و سریع الاثر و کذا داشتن فتیلهٔ آلوده بدان را فمون و ما ساریقون بد ستور مخلوط درهم در دکور مس جهت تنقیهٔ چرک و رم
و تجفیف قروح و التیام آنها و تسکین ارجاع و تحلیل اورام و ریاح آن نافع و مضمضهٔ مطبوخ آن در آب سبب مطبوخ در خل منصل
و یا سرکه ممزوج با آب مطبوخ دران بیخ ملیون و تلیلی زنجار جهت رفع قروح متعفنهٔ دهان و لثهٔ دامیه یا سرکهٔ عنصل هر روز
جهت قطع خون بن دندان و باعث نیکوئی نکهت یعنی خوشبوئی دهان و رفع بد بوی آن و بد ستور که مذکور شد در دهان و در
بردن آن رافع خشونت حلق و تصفیهٔ آواز و اکتحال بطلای آن جالی آثار علیظهٔ زیاض و ملمس بر نیز جهت احسان و قطع
چرک و پرکنندهٔ قروح چشم بی لذع و حابس و محلل آب نازل در چشم در ابتدا اگر یقین باشد و سرا اکتحال حل نمودهٔ آن در
آبیکه دران عروق زعفران و زرد چوبه جوش داده باشند و یا در آب مل نموده [illegible] جهت [illegible] ابتدای نزول
آب و شیخ الرئیس نوشته مغشوش نوعی آن دردی امر بعترا نفیرا آست با شیر [illegible] جهت ربو و ماض رقیق
و با آب شقایق النعمان و با نافل جهت جلای بیاض و ضعف بصر و با عسل جهت سلاق و با آب حلبه و کلاب جهت [illegible] و با آب
مورد جهت [illegible] و جرب و با عصیر عوسج و با شقایق النعمان و [illegible] جهت جلای بیاض [illegible] جهت [illegible] و با آب ترب
جهت کمنة الدم تحت العین و بالجمله باید که هر گاه اراده استعمال آن نمایند در امراض عین [illegible] با سمر زبان و با
شیر الاغ و یا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ نکار برند اعضاء الصدر و آشامیدن آن با شمای مناسبه جهت [illegible] و [illegible] و
ربو و عسر النفس و نفس الانتصاب و درد پهلو و سینه و مدل اعضاء النفس [illegible] آشامیدن [illegible] آن جهت [illegible]
معده و نشف رطوبات آن و تنقیهٔ اعضای باطنی و تحلیل نفخ و ریاح بخون منجمد در رحم و تلیین بطن و اسهال ماء اصفر و بلغم
و قروح امعا و سحج و مغص و تحلیل ورم [illegible] و اخراج دیدان و حب القرع و حبس [illegible] و [illegible] موقوف شده
و وجع گرده و مثانه و تلیین صلابت آن و تنقیه و انضمام فم آن خصوصا با آب [illegible] و با آب ترمس و با [illegible] جهت
امراض رحم و امعای مذکوره و بد ستور احتقان بدان با میاه مذکوره و با آب حلبه جهت صلابت رحم و با آب نعناع جهت
بد بوئی دهن و بد ستور [illegible] دران و حمول آن در قبل با شراب مسقط جنین بسرعت و در [illegible] زعفران و افیون جهت
زحیر رطوبی و حمول مسحوق سرشتهٔ آن با آب برگ مورد جهت رفع بد بوئی رحم و چون با زیت فلسطین که زیت رکابی باشد حل
نمایند و بر ابهام پای راست بمالند مادام که آلوده باشد از جماع فتور پیدا بنمایند و ضماد آن با ادویهٔ مناسبه جهت فتق و با سرکه
و آب چغندر جهت [illegible] و ورم طحال و آشامیدن نیم درم آن با بیضهٔ نیم برشت حابس نزف الدم رحم و المحمی آشامیدن
مقدار یک با قلا با نافل قبل از نافض حمیات بلغمی و ساعت مانع نفض استسقاء و [illegible] آشامیدن با شراب جهت سموم بارده و طلای
آن جهت نهش هوام الاورام و البثور و طلای آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و صلبه خصوصا با آب ترب [illegible] و القروح
و ضماد و طلای آن منقی و مندمل قروح متعفنه و رویانندهٔ گوشت صالح بر استخوان و مجفف قروح و جروح و مانع تعفن آنها و با
گوشت خوران صالح جهت قطع گوشت مردهٔ قروح و جروح اعصاب و غضاریف و رویانیدن گوشت بر استخوان عاری

کوشت شده ویا سرکه جهت قوبا وبا روغن کل جهت جرب متقرح وحکه وذرور آن مجفف قروح ومانع تعفن خصوصا که اولا عضو را با آب بارتنگ بشویند وبعد از آن بران بپاشند الربنة ضماد آن با شراب ولادن وروغن مورد مانع ریختن موی و حفظ آن از افتادن وتقویت وانبوهی آن وبا آب ترب جهت بهق وکلف وخون منجمد تحت جلد وبا سلیخه وپیا زعنصل و عسل جهت قلاع ثآلیل وکلف وطلای آن باشب یمانی جهت رفع بد بوئی زیربغل وکش ران وبا آب اترج جهت سعفه وجرب الات المفاصل آشامیدن وضماد کردن آن جهت اوجاع مفاصل وعرق النسا ونقرس وضماد آن با آب کشنیز ویا آب کرفس تازه ویا زبت وسرکه جهت شدخ عضل وتحلیل ورم وتسکین درد آن وبتنهائي ویا با ادویهٔ مناسبه جهت کسر عظام مؤثر المضار مضر محرور بن وبوئیدن آن منوم وباعث سدر وصداع خصوص کسانی را که عادی بعروض صداع باشند ومضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت آن از یک تا ثلاثة نیم درهم بدل آن صمغ باد ام تلخ ونزد جالینوس قصب الذریره وقسط تلخ بوزن آن ونزد بعضی مومیائی وجند وفلفل هر یک از ینها بحسب مناسب ومراعات امراض ودخان آن که مانند دخان کند ربعمل آورند ودر بسا ئرانعال مانند مر والطف وقوت تجفیف آن زیاده است وبرک آن مقوی معده ومحلل ریاح ومد رفضلات ودافع سموم افعی وسائر هوام ونمر آن مانع تخمه وکماد ویاذر ور سوختهٔ آن رافع سوختکي آتش وطلای پوست سوختهٔ آن باآب رانع حرب متقرح وسعوط ما ئراجزای آن قاطع رعاف وفرزجهٔ آن حابس حیض وضماد سوختهٔ آن با سوختهٔ پرسیا وشان جهت درازکردن موی وآشامیدن نشارهٔ چوب آن بقدر دو درم کشنده ومابار ا نیز همین اثر است *

* صرار * بضم میم ودو رای مهملهٔ اول مشدده ودوم مخففه ودرمیان هرد والف لغت عربی است * ماهیت آن خاری است که در آخرها روا ول ابستان میروید ودر مصر معروف بمر برا است واطبای آنجا بجای شکاعی مستعمل دارند ودر رفعل قریب بدان است ومردم دیاربکر آنرا ازرده وبه با منند وبرک آن شبیه ببرک چغند روسیاه رنك وملاصق زمین ودرتا بستان مانند درخت شعبها ارنك بیخ از ان میروید وکل آن زرد ودر آخر هنکام خشکي خار دار میشود وشبیه بشکاعي ودران تخمي مانند تخم معصفر وبسیار تلخ میباشد وقوت آن تا چار سال باقي میماند وساق آنرا پوست جدا کرده میخورند والطف آن کمتر از برک وتخم و پوست است وبعضي با کوشت پخته نیز میخورند منبت آن میان زراعت وزمین های نمناک وچون شتران آن چرا نمایند فربه کردد وچه بهتر از ان نیست در فربه نمودن شتر ولهذا آنرا شوک الجمال نامند * طبیعت آن در حرارت معتدل وخشک در دوم کفته اند * افعال وخواص آن مفتح وملطف العین ضماد آن جهت درد چشم اعضاء الصدر والغذاء والنفص آشامیدن برک آن وبا آب برک آن بقدر یک اوقیه مکرر جهت علل قصبهٔ ریه ودرد پهلوی مزمن وضعف جکر وتفتیح سدد آن وادرار بول وجرب وحکه واطفای حدت وحرارت خون وتصفیهٔ آن وجهت تبهای کهنه وبانان خواه و زجاج بوده جهت تفتیت سنک مثانه وعسر البول السموم آشامیدن سه دانگ آن با شراب جهت سموم نافع المضار مصلح مصلح آن کثیرا مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم وازآب آن تا یک اوقیه است *

* مرارة * بکسر میم وفتح دو رای مهملتین درمیان هرد والف ودرآخرها لغت عربی است جمع آن مرارات ومرابر نیز آمده وبفارسي زهره وبهندی پته نامند * ماهیت آن معروف است وآن عضوی است از اعضای مرکبهٔ بدن حیوان موضوع و وعائي از برای صفرای متولد درکبد ازجهت فوائد مذکوره درکتب کلیات وآنرا دو مجری است یکی از کبد بسوی آن برای آمدن صفرا ازکبد دران ودیکری ازان بمعده وامعا برای انصباب صفرا بمعده وامعا برای غسل آن ودفع فضول ومرارهٔ درحوالی

و اوجاع شدیده و اورام و مراهم جراحات و جراحات حادثه از جمره نافع است

* مُرّان * بضم میم و فتح راء مشدده و الف و نون * ماهیت آن درختی است که در زمین عرب بهم میرسد و جمیع اجزای آن تلخ و چوب آن صلب * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن اشامیدن برگ و یا عصارهٔ برگ آن بقدر یکدرم با شراب جهت سم افعی گزیده نافع و تتمهٔ خواص آن در مرو ذکر یافت و بعضی خود آنرا شجرة المر دانسته اند چنانچه مذکور شد

* مُربا فلن * بضم میم و سکون راء و فتح باء موحده و الف و فتح فا و ضم لام و نون لغت یونانی است بمعنی هزار برگ و آن حزنبل است و در حرف الحاء مع الزاء مذکور شد

* مَرجان * بفتح میم و سکون را و فتح جیم و الف و نون لغت عربی است و بفارسی نیز مشهور بدان و بهندی مونگه و مرجان نیز نامند * ماهیت آن جسمی حجری شبیه بساق و شاخ درخت است و سرخ و سفید و سیاه نیز میباشد که در بحرین در زیر آب از زمین میروید و تا بقدر یکذرع و زیاده نیز و با شاخ های بی برگ و ثمر و بهترین آن قطعه های بزرگ سرخ رنگین براق بی جرم و بی سوراخ کم کره آنست و بعد از آن سفید باوصاف مذکوره و سیاه آن زبون و مادهٔ تکون آن اجزای لطیفه ارضیهٔ مختلطه با آب و هوای حادثه از ابخرهٔ محتقنه در زیر زمین آن دریا و بین احجار است که بسبب تابش آفتاب و تاثیر کواکب بهم میرسد و هنگام زیادتی و قوت و غلبهٔ ابخره بروز آنها را از خلل و فرج و منافذ احجار و زمین مرتفع ساخته بر می آورد و بعد از برآمدن منشعب میگردد بشکل نبات و درخت و اجزای بخاریه از آن مفارقت نموده متحجر میگردد و بصورت سنگ میشود و در راس طولس و اندلس بهم میرسد و جائیکه بسیار عمیق است آلات سرب و غیره از اثقال بدام ماهی گیری بسته در دریا می اندازند و باطراف و جوانب حرکت میدهند تا بدانها بپیچیده گردد پس بزور میکشند تا شکسته و جدا گردد و برآید و جاها که عمق آب آن کم است غواصان در آب فرو رفته بریسمان بسته شکسته برمی آورند * طبیعت آن در دوم سرد و خشک و بعضی در اول سرد گفته اند و سماه آنرا ناسوم سرد و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن نیم درم آن قابض و مجفف و حابس و یکدرم آنرا پادزهر جمیع سموم دانسته اند و تعلیق آن بر معده جهت جمیع علل آن بالخاصیت نافع و جهت رفع فزع و خوف اطفال در خواب و درسائر افعال مانند بسد است و در حرف الباء مع السین ذکر یافت و در سنون احراق و حب و سفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد

* مُرداسنج * بضم میم و سکون راء مهمله و فتح دال مهمله و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و جیم معرب مرداسنگ فارسی است و نیز در فارسی مرداهنگ و بیونانی لیثرغورس نامند * ماهیت آن جسمی حجری است مصنوع از اجساد معدنیه سوای آهن و بیشتر از سرب و قلعی بطریق احراق بعمل می آورند و ذهبی آن سرخ و فضی بنفش و رصاصی مائل بسرخی و زردی است و بهترین آن صاف زرد رنگ براق سنگین آنست * طبیعت آن بانحای است از انجمله آنکه میگدازند سرب را و سرنج و یا سرب سوخته بخورد آن میدهند تا مرده و خوب ممزوج گردد پس در ظرفی کرده سرکهٔ تند بر سر آن میریزند و هرچه خوب سوخته و ممزوج با آن باشد جدا میسازند و با آب و جو طبخ میدهند بحدیکه جوها را گردد و منشق شود پس از جو جدا کرده با هم وزن آن نمک میسایند و در آب میخیسانند و هر روز برهم میزنند و هر سه روز آب را تبدیل مینمایند تا چهار مرتبه که خوب صاف گردد و اجزای خام در آن نماند پس استعمال مینمایند و چون خواهند که آنرا سفید کنند که مرتک نامند بفتح میم و بکسر آن نیز و سکون راء مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و کاف در پشم سفید می پیچند و با آب باقلا بجوشانند و بعد از مهرا شدن باقلا و سیاه شدن پشم آب باقلا و پشم را تبدیل نمایند و طبخ دهند تا سفید گردد و این مستعمل در اطلیه و ذرورات است برای

تخم ریحان وشاهی وکسانیکه آنرا از ان الفاظ دانسته اشتباه نموده اند * طبیعت آن در آخر دوم گرم ودر اول آن خشک * افعال وخواص آن قویتر از سوسنبر وملطف ومحلل ومفتح وجالی ومفتح وجاذب اعضاء الرأس آشامیدن مطبوخ آن مفتح سدهٔ دماغ وخیاشیم ودافع صداع بارد رطب بلغمی وسوداوی وریحی ومالیخولیای مراقی ولقوه وحابس زکام جهت آنکه محلل رطوبات ورياح دماغی است وبوئیدن آن جهت تقویت دماغ ومستی شراب ومنع خمار وتفتیح سدهٔ منخرین وسعوط آن جهت تنقیهٔ دماغ ولقوه وصرع وطلاء آن با حنا در حمام جهت درد سر بارد مجرب وتدهین بدهن آن جهت فالج وامراض عصب بارده مانند کزاز وامثال اینها واکتحال آن جهت ابتدای نزول آب در چشم وضعف باصره وطلای خشک آن با عسل جهت رفع آثار خون منجمد زیر چشم وخائیدن وفرو بردن آب آن مانع سیلان رطوبات وآب از دهان ونطول آن جهت درد گوش وبدستور قطور آن وقطور دهن آن نیز ویا گذاشتن خرقهٔ ترکردهٔ بدهن آن در گوش دافع سده آن اعضاء الصدر والغذاء والنفض آشامیدن مطبوخ آن مفرح وجهت درد سینه وسرفه وضیق النفس وخفقان ووجع فؤاد وتسخین اعضای باطنی واحشا وتحلیل ریاح سپرز ودافع مغص واستسقا وعسر البول واحتباس حیض وقولنج ریحی وفرزجهٔ آن مدر حیض مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال ودر مطبوخ تا هفت مثقال مضر گرده ومثانه مصلح آن کاسنی وتخم خرفه بدل آن سوسنبر وگویند افسنتین ومرماحوز ودو وزن آن ونیم وزن آن فلفل وبوزن آن شابانک نیز گفته اند الاورام والبثور طلاء آن محلل اورام بلغمیه وبا بزر البنج جهت ورم انثیین آلات المفاصل با موم روغن جهت التواء عصب ووجع ظهر وادویه وبا عسل جهت رفع اعیا وبدستور تدهین بدهن آن الزینة طلاء آن با سرکه جهت رفع کلف وبدبوئی عرق ومالیدن آن بر موضع حجامت دافع اثر زخم آن السموم ضماد آن با سرکه جهت لسع عقرب طرد الهوام بخور آن گریزانندهٔ هوام ورافع مضرت هوای وبائی وروغن آن که آب آنرا باهموزن آن با روغن زیتون بجوشانند تا آب رفته روغن بماند تدهین بدان جهت فالج ولقوه وکزاز ورعشه وشقیقه ودرد سر بارد وقطور آن جهت تفتیح سدهٔ گوش وگرانی سامعه وتحلیل ریاح آن نافع است

مرسطس

* مرسطس * بفتح میم وراء وفتح سین وضم طاء وسین مهملات لغت نبطی است * ماهیت آن درختی است بقدر یک قامت برگ آن باریکی موی وبهم پیچیده وبا رطوبتی چسبنده مانند عسل وتند بوئی وتلخ ورطوبت برگ آن زیاده از شاخ آن * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن طلاء آن جهت نهش افعی وسائر هوام سمی ومحرق برگ وشاخ آن با آرد در حمام سه مرتبه رافع جرب وقالع آن وسنون آن جهت تقویت لثه وجراحت آن وذرور خشک آن جهت التیام زخمها وتعلیق آن بجهت عسر ولادت مؤثر وآشامیدن دو اوقیه از آب آن کشنده است بعد دو روز وصاحب فلاحت گفته چون برگ آنرا غرس نمایند درخت میروید وچون شاخ آنرا بریده دفن نمایند وآب دهند بعد از چهل روز نظر ماکول روید

مرعزی

* مرعزی * بفتح میم وسکون را وفتح عین مهمله وکسر زاء معجمه ویاء نسبت اسم سریانی است بفارسی مرعزنامند * ماهیت آن نوعی از پشم بز وا زموی بسیار نرم است واکثر سفید میباشد وازان لباس میبافند * افعال وخواص آن پوشیدن آن موافق جمیع امزجه ومسخن مبرودین ومقوی کمر وگرده ومحرک باه است

مرقشیشا

* مرقشیشا * بفتح میم وسکون راء مهمله وفتح قاف وکسر شین معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح شین معجمه والف لغت یونانی است وآنرا مارقشیشا وحجر النور وحجر روشنائی نیز خوانند جهت آنکه برای روشنائی چشم بسیار مفید است و

بهندی بنوما مکهی نامند * ماهیت آن شکلی است مهره براق اطلاق میشود که براق است وانواع میباشد از سفیدی و
زردی ونحاسی وحدیدی وسیمی و در معادن آنها تکون می یابد و هریک برنگ آن فلز منسوب بدان و مخلوط بجوهر آن معدن
است و آن جوهر را از آن استخراج مینمایند وقویترین همه نحاسی است * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک و در
سوم نیز خشک گفته اند * افعال وخواص آن محلل وجالی وقابض ومنقی ومسخن وباسمیت واستعمال آن از داخل
غیر مجوز و ما دام که آنرا خوب نرم نسایند منفعت آن ظاهر نمیگردد اعضاء الراس گفته اند تعلیق آن بر گردن طفل باعث
عدم فزع آن است اکتحال محرق وغیر محرق آن جهت جلا وتقویت چشم وتحلیل مدۀ تحت آن الاورام والبثور طلاء
آن با راتیانج جهت تحلیل اورام صلبه و داخل مراهم محلله کرده میشود بسبب تحلیل را نضاجیکه دارد القروح والجروح
با راتیانج جهت التیام قروح وبا زرانیح منقی قروح و خورندۀ گوشت زاید فاسد و رویانندۀ گوشت صحیح آلات المفاصل
طلاء آن محلل آنچه جمع شده است در اجزای عضل از مادۀ شبیه بمادۀ الزینه طلاء آن با سرکه جهت برص وبهق و
نمش وتحلیل رطوبات محتقنۀ زیر جلد و ورم وباریک کنندۀ موی وباعث تجعید آن و محرق مغسول آن الطف وحرارت آن
کمتر وطریق احراق آن آنست که بعسل آلوده در خرقۀ پیچیده در آتش اندازند تا سرخ گردد و بعضی مکرر مینمایند
وطریق غسل آن مانند غسل اقلیمیا است واهل مصر مصفای آن را جهت استسقا وبواسیر و اوجاع گرده ومثانه و یرقان و
جریان منی و دق شیخوخت استعمال می نمایند و جهت دفع سموم مشروبه نیز مصنوع از مس تکه آنار وغنی ورتی توتیا
ودفع آثار و سرشتن آن ونقلی نصف ثمن آن وسنگ ریزۀ سرخ سوده نیم من آنار که همه را یکجا گداخته در ان دفع آثار سم
الفار زرد سوده باشند در رهن گل ارید رجای ربزل شبه بمرقشیشا میشود در لون

* مرماحوز * بفتح میم وسکون را وفتح میم و الف وضم حاء مهمله وسکون را و زای معجمه و بزاء مهمله نیز آمده وبفارسی
مروخوش نامند * ماهیت آن مرو حبلی است ساق آن زیاده بشبری وخشبی وباصلابت وشاخهای آن طولانی وبرگ
آن مائل بپهن ودرودرا زمی وبرنگ آن مائل بتیرگی وسبزی وخوشبو وتلخ باشناعت کمی و ملاصق بساق آن ومائل باسفل و
تخم آن در غلافی شبیه بتخم کتان وگل آن مائل بتیرگی بزرد می رد رته و زمیرسد * طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک
* افعال وخواص آن ملطف ومحلل ومسکن ریاح ومفتح سدد ملقی در هرجا که باشد اعضاء الراس چون در شراب
اندازند بزودی سکر آورد و بوئیدن آن تفتیح سددۀ دماغ نماید وصداع آورد وانکباب بمطبوخ آن جهت انحدار
بخارات از دماغ وصداع بارده ومشابه بشیح است در این امر اعضاء الصدر والغذاء والنفض آشامیدن آن جهت خفقان
سوداوی وتقویت معده وامعا واحشای ضعیفه وضعف جگر بارد وقی وغثیان بارد ارد وجهت تفتیح سدد احشا ونشف
رطوبات معده وباشراب جهت درد رحم حوامل وبدستور نطول بطبیخ آن وجلوس در ان مقدار شربت از برگ وگل و
تخم آن تا دو درم و از آب آن تا یک اوقیه الغذا رصداع ومعطش مصلح آن مورد وریاحین بارده بدل آن بادرنجبویه و
مرزنجوش بجهت سکر بوزن آن اشنه والک ی زعفران و مرماحوز و مرزنجوش وفرنجمشک وشاهسفرم وبادرنجبویه همه قریب
بهم وقائم مقام وبدل یکدیگر اند الا وجاع چون برگ تازۀ آنرا در حمام فرش کنند وبران صاحب اوجاع بارده وریاح
حایله در بدن و اعضای باطنه وظاهره بخوابد زائل گردد وبهتر از ان دوائی نیست

* مرماز اد * بفتح میم وسکون راء وفتح میم و الف وفتح زاء معجمه و الف و دال مهمله بفارسی مروآزاد وبترکی اسطاکیس

نامند * ماهیت آن نباتی است ساق آن یک عدد و بقدر شبری و قریب بجعده و برگ او شبیه بجعده بلکه گویا از ساق تا آخر در میان پنبه حلاجی کرده بسیار نرم پیچیده اند و گل آن بنفش مائل بسرخی و ریزه و از ساق تا آخر با برگهای بسیار ریزه آمیخته بگل و حکیم میر محمد مؤمن رحمه الله تعالی نوشته اند که فقیر در فیروزه کوه مکرر مشاهده کرده و داخل نموده * طبیعت آن گرم و خشک و گرمی آنرا زیاده از خشکی دانسته اند * افعال و خواص آن اعضاء الراس سعوط آن با روغن بنفشه جهت تفتیح سدد دماغی و تقویت دماغ و صداع بلغمی نافع اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و جگر و اعضای باطنی و تحلیل ریاح و امراض بارده جگر و رحم و مدر حیض است

* مرماطوس * بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله بفارسی درزک نامند * ماهیت آن مرو بری است و قسمی از مرو سفید که مرماهوس خوانند و برگ آن شبیه ببرگ خبازی و از آن کوچکتر و با تشریف و در همه افعال مانند مرماهوس است

* مرماهوس * بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و سین مهمله بفارسی مرو سفید و مرو تلخ نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه بمرماحوز و برگ آن مانند برگ لبلاب و از آن کوچکتر و گل آن مائل بسفیدی و تخم آن مدور بخلاف سایر اصناف آن که همه طولانی اند و گفته اند مراد از مطلق تخم مرو تخم این است * طبیعت آن گرم و خشک و نزد بعضی معتدل * افعال و خواص آن مفرح و مجفف و در همه افعال مانند مرماحوز است و شکوفه آنرا امین الدوله سرد و تر دانسته

* مرو * بفتح میم و سکون را و واو و لغت نبطی است و گویند فارسی است و نیز بفارسی مورد رشک و بهندی کنوچه نامند * ماهیت آن اسم جنس است و انواع میباشد و هر یک بنامی مخصوص و براپرون و خزامی و اقحوان و لسان الثور نیز اطلاق مینمایند و از مطلق آن مراد نوع خوشبوئی آنست که مرماحوز باشد و اصناف مرو چهار است و نزد بعضی پنج یک نوع را مرمازاد نامند و دوم را مرماحوز و سوم را مرماطوس و چهارم را مرماهوس و صنف پنجم را سرو دانسته اند و ظاهرا ابرون باشد و از نوع مرو نما شد و نوعی از مرو که کم بو میباشد نسبت بمرماحوز آنرا شوسا نامند * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بحسب انواع آن مختلف میباشد چنانچه ذکر یافت * افعال و خواص آن ملطف و محلل ریاح و نفخ و بلغم و مفشی ریاح و مفتح سدد هرجا که باشد اعضاء الراس قطور آن با شیر زنان در گوش جهت تسکین وجع آن و در بینی جهت صداع حاره و صداع بارده و بوئیدن نوع خوشبوی آن مصدع خصوصا بالای شراب اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و امعا و رافع استسقا و ریاح جوف و مدر بول و عرق و محلل بلغم معده و مسکن اوجاع آن و چون مستسقی مداومت با شامیدن برگ و تخم طولانی که آن شبیه بتخم کتان است نماید و هر روز و هر دم آنرا با مثل آن شکر ناشتا بیاشامد تجفیف ما و اخراج آن ببول و عرق نماید دایما و تخم آنرا چون بریان نمایند و بیاشامند جهت سحج خصوصا که با روغن بادام چرب نموده باشند و جهت ذوسنطاریا و بریان ناکرده آن مسهل بلغم و نیز بریان کرده آن با تخم حماض رافع اسهال دموی و قرحه امعا و سحج الاورام و اندمال ضماد آن منضج اورام صلبه و دمامیل و خراجات و محمد بن زکریا تخم آنرا در دوم گرم و در اول تر دانسته و گویند چون اندکی از آن در آب بر آن ریزند و با انگشت بمالند و لعاب آنرا با اندکی روغن یا سمن سه روز ناشتا بنوشند شراع سوداوی را بالکل زائل گردانند و مجرب است *

* مرهیطوس * بفتح میم و سکون راء مهمله و کسر ها و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم طاء و سین مهملتین * ماهیت آن سنگی

جهت صداع مخلوط بمشک و بعضی از آن لاجورد می رنگ و بوی بسازند و نقه حمر از آن آمده را مجرب آورند * افعال و خواص آن اقسام مثل مه همرا آن جهت رفع العواد مجرب دانسته اند و همه آن جهت نماه مفید است *

مری
مری بضم میم و کسر راء مهمله و یاء الف عربی است مشتق از معنی مرارة و گفته اند اصل آن مریء بود و همزه بوده که برای تخفیف یاء مهمله را حذف نموده اند و بکثرت استعمال بیک میم قرار یافته و گفته اند اسم نبطی است و بسریانی اوریامور یا و بروی کولی عورس و بفارسی آبکامه نامند * ماهیت آن از ادویهٔ قدیمه است و از اختراع اطبای کلدانیون و مادهٔ آن نوع (؟) است و در حرف الفاء مع الواو مذکور شد و بهترین آن آنست که آرد جو را با نودنج بوی در تابستان خمیر کرده گرده ساخته در تنور بپزند پس با هم و زن آن نودنج و مثل آن نمک و ربع آن رازیانه و ایجهت مرود بن تلوی تخم کرفس و دارچینی و قرنفل و امثال آن با آب خمیر کرده بیست روز در آفتاب گرم بگذارند و هر روز بر هم زنند و آب بر آن بپاشند تا سیاه و متعفن گردد پس در آب حل کرده صافی آنرا در شیشه کنند و چند روز در آفتاب گذارند و هر روز بر هم میزده باشند پس استعمال نمایند و انواع و اقسام دیگر میباشد و همه بتفصیل در قرابادین کبیر مذکور شد * طبیعت آن تا سوم گرم و خشک در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند و این ماوریه سکی آنرا از شعیری در گرمی و خشکی کمتر دانسته و نیست چنین * افعال و خواص آن جالی اخلاط غلیظه و منقی بلغم و ملین بطن و ناشف رطوبات العین اکتحال و با قطور آن در چشم دوای آکل جهری مانع بر و زیبور آبله است در آن و اگر بر آمده باشد باعث ازالهٔ آن و مجرب الفم غرغرهٔ آن محلل ورم لهات و لوزتین و جاذب بلاغم از دماغ و رافع نقصان ذائقه و باعث خوشبوئی آن اعضاء الغذاء والنفض مشهی معده و جگر و مجفف و ناشف رطوبات معده و امعا و مسهل و هاضم طعام و مشهی و دافع تخمه و ضرر ریحهما و ماطلب علی غلیظ و ملین طبع و جهت قولنج و اخراج کرم معده و اخلاط و برامیری لزج و ادرار فضلات و وجع ورک و عرق النسا و احتقان بدان جهت رفع قولنج و قروح امعا و سحج و وجع ورک و عرق النسا الجروح والقروح طلول آن جهت قروح عفنهٔ خبیثه و معمول از ماهی و لحوم شور نیز جهت قروح خبیثه نافع الزینة خوشبو کنندهٔ نکهت و آشامیدن آن چند روز پی هم با قلیل آب اشامیدن کنندهٔ بلاد مجرب السموم جهت نهش کلب کلب نافع گفته اند المضار مضر سینه و مرده و بواسیر و صاحبان خارش و ثوبا و جذام و امثال آنها مصلح آن لعابها و چربیها و شیرینیها و روغن بحمام است مکرر بالفعل آبکامه مشهور میان عوام بجای مری فودنج یعنی مادهٔ آبکامه متداول در مرکه است که در آفتاب میگذارند تا برسد و استعمال مینمایند و قوت مسهلهٔ این ضعیف و مفتحه غالب و مضر امعا و در حقنها غیر مستعمل و در اصفهان بجای مرکه در شیر حل میکنند و معروف بکومه است و در حرف الکاف مذکور شد *

فصـــــــل المیم مع الزای المعجمة

مز
مز قسمی از نبیذ است که در مصر از جو و برنج میسازند و بقاهی بوزه نامند و در بوزه مذکور شد و در قرابادین کبیر نیز ذکر یافته

مزمار الراعی
مزمار الراعی بکسر میم و سکون زای معجمه و فتح میم و الف و ضم راء مهمله و الف و لام تعریف و فتح راء مهمله و الف و کسر عین مهمله و یاء * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ و از آن باریکتر و منحنی بطرف زمین و ساق آن باریک و بیکره و بقد رذرعی و بار طوبت چسپنده و بر اطراف آن سری عمودی شکل و بر آن گل با رنگ ما بین سفیدی و زردی و خوشبو و بیخ آن سیاه شبیه بخربق اسود و بسیار خوشبو و منبت آن اماکن رطبه و در حوزا بهم میرسد و تخم آن شبیه بتخم گل سرخ

*طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک و بعضی گرم و تر دانسته اند * افعال و خواص آن جالی و محلل اورام و رافع سموم

ومفتح سدد ومدر حيض وقابض بطن واعضاء الغذاء والنفض آشاميدن آن بتنهائي و يا با وزن آن دوقوه مسكن فواق ومغص و
جهت قرحة امعاء وشدخ عضل و اوجاع رحم وآشاميدن طبيخ آن در آب جهت تفتيح سدة جكر و تفتيت حصاة گرده ومثانه و
تنقية آن و درد رحم و آشاميدن نبات خشك آن حابس بطن ومدر حيض وضماد آن محلل ورم صلب احشا الاورام ضماد تازة
آن محلل اورام بلغميه وكلف ازالة اورام رخو الزينة عصول آن جهت درازكردن موی وطلای آن با زبيب الجبل و روغن زيتون
مانع تواله قمل تايكسال السموم آشاميدن طبيخ آن بقدر دو درم جهت آشاميدن سم ضفادع وارنب بحری وضرر افيون مقدار شربت
آن تاده مثقال ودر مطبوخ تا پنج درم در يك رطل آب كه تا بنصف رسد با شربتي اگر اراده لينت باشد وبی شربتي اگر
ارادة حبس طبيعت باشد وازآب آن تك اوقيه مضر طحال مصلح آن بادآورد بدل آن اشنان است

** فصـــــــل الميم مع السين المهملة **

* مستعجلة * بضم ميم وسكون سين وفتح تاء مثناة فوقانيه وسكون عين مهمله وفتح جيم ولام وهاء ماهيت آن اختلاف
است نزد بعضی بوزيدان ونزد جمعی سورنجان و انطاكي و ديگران گفته اند ازفروع لعبت بربری وآن ريشها است درهم
پيچيده وصلب مربع شكل بنوعی كه چون از هم باز كنند چوب آن مربع متساوی الاضلاع مشاهده گردد بهترين آن شبربن صلب
خوش جوهر آنست وآنرا مستعجله از آن جهت نامند كه در تقويت باه مستعجل وسريع الاثر است * طبيعت آن در دوم گرم
ودر اول تر با رطوبت فضليه * افعال وخواص آن باصندل مقوی قوت واعصاب وباه ومانع فساد اخلاط ومهيج باه بسرعت
ومستعجل ومصلب ذكر وآشاميدن آن قبل از سم مانع تاثير آن مضر حلق مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن خميرمايه
است وزنان آنرا در فربهي بدن مستعمل دارند وبا احساء فالوده او نيز كوبيده برشير باشيده وتا سه درهم آنرا بكار برند ميخورند

* مسحوقونيا * بفتح ميم وسكون سين وضم حاء مهمله وسكون واو وضم قاف وسكون واو وكسر نون وفتح ياء مثناة تحتانيه
والف وآنرا مسحقونيا نيز نامند وبفارسی كف آبگينه وبعربي ماء الزجاج * ماهيت آن اطلاق آنرا بر احجار مطبوخه
مصنوعه از شيشه وسنگ سرمه را قلعي واورا سخت سائيده وتسقيه با آب آهك وقلعی نموده وصمغ بلاط اضافه كرده وجوشانيده
تا منعقد گردد وكف شيشه كه در حين گداز بالای آن پيدا ميگردد نيز مينامند وآن شبيه ببوره ميباشد * طبيعت آن
گرم وخشك * افعال وخواص آن حاد جالي العين اكتحال آن رافع بياض وظلمت بصر ونافخه وسلاق وشرناق وسنون
آن جالي دندان الجروح والقروح والبثور وطلا وذرور آن بتنهائی وبا مراهم جالي وقاطع گوشت زائد فاسد زخمها ومجفف
آنها وگشاينده بثلاث ورافع آثار جلد وطلای آن در حمام رافع خارش بدن المضار آشاميدن آن قتال بدل آن آبگينه سفيد است

* مسك * بكسر ميم وسكون سين وكاف لغت عربي است بفارسي مشك بشين معجمه وبسرياني مسكه وبرومي موررون وبتركي
يپار وبهندی كستوری نامند * ماهيت آن اسم خون منجمد است كه در ناف حيوانی بجثة آهوی كوچكي كه دست وپای
آن باريك واستخوان قلم دست وپای آن يك پارچه بخلاف آهوهای ديگر وصورت آن شبيه بابن عرس كه بفارسي راسو و
بهندی نيول نامند باد و دندان باريك بلند مثل گراز برگشته بسوی بالا بعضی گفته اند كه نر آنرا دو شاخ ودو دندان ميباشد
وماده آنرا دو دندان وآن حيوان را آهوی خطائی وآهوی مشك نامند ودر كوهسان چين وخطا وتبت وتركستان و
كوت كانگرا كه نگركوت ميگفته اند در قديم الايام وكوهستان بهرايچ ونيپال ومورنگ ورنك پور وغيرها كه همه آن كوهسانها
بهم پيوسته اند بهم ميرسد ودر هر سرحد بلادی ومملكتي وشهری از مواضع قريبه با كوهستان مي آورند مثلا در نوران و

ایران از خطا و تبت و در ملتان و لاهور و شاه جهان آباد و اله آباد و لکهنو از آنجا و از کوهستان کوت کانکرا و مراتع و نیپال

تیپره و بنگاله از کوهستان مورنگ و رنگپور و نیپال و در ایران و خراسان و روم از چین و خطا و تبت هم از راه دریا و هم

از خشکی می آورند خالص آن را بسیار کم می آورند مگر بعنوان تحفه و هدیه برای ملوک و سلاطین و حکام آن بلاد و

مرحمت آن را اکثر در همان جا نافه را بریده مغشوش نموده بقسمی که معلوم نشود نافه را درست ساخته می آورند که کم کسی

در می یابد و بهترین آن بحسب امکنه ختائی است پس تبتی پس کوت کانکرائی پس نیپالی پس از جاهای دیگر و بحسب

تندی بوئی آن بحدی است که محرور المزاج را رعاف آرد و بحسب رنگ زرد و تفاحی آن و گفته اند مشک دو نوع است

هندی و ترکی و هر یک را اصناف مختلف و ترکی بهتر از هندی و ختائی آن بهتر از تتاری زیرا که تتاری با اندک زهومت است پس

بعد از آن اصناف دیگر ترکی و بهترین هندی آن نیپالی آن پس رنگپوری و بعد از آن سائر اصناف و بعضی گفته اند که مشک

چهار قسم میباشد قسم اول خونی است که از آن حیوان بطریق حیض زیرا سره دفع شده بر روی سنگها منجمد میگردد و این

قسم در نهایت خوشبوئی و تندی میباشد بحدی که بوئیدن آن رعاف می آورد و زرد رنگ و قطعات آن طولانی و باصلابت و

نادر و قلیل الوجود است قسم دوم تبتی و آن نافه است که از اجتماع خون در حوالی ناف او بسبب غلبۀ قوت و حرارت آن

بهم میرسد و بزرگ میشود تا مقدار نصف لیموی و بعد از بزرگ شدن و رسیدن بکمال حد و خارش بسیاری در آن موضع

بهم میرسد و بسبب شدت خارش بر سنگها و درختها میمالد پس آن با پوستی که بر بالای آنست جدا شده می افتد قسم سوم

چینی است و آن خونی است که بعد از صید نمودن موضع ناف آن را ابست میمالند تا خون اطراف یکجا جمع شود پس شکافته

برمی آورند و خشک میکنند و آن سیاه رنگ باصلابت میباشد و نیز گفته اند که صیادان موضع ناف آن را کشیده بعصابه می

بندند و چون خون بسیاری در آن مجتمع گردد آن را ذبح نموده ناف آن را ابریده مدتی در جو دفن می نمایند پس برمی آرند

خوشبو میگردد و الا قبل از آن کریه الرائحه است مانند حلتیت بد بو که قبل از اصلاح کریه الرائحه است قسم چهارم هندی

است و آن خونی است که از ذبح آن حیوان بهم میرسد با جگر و سرگین مثل آن ممزوج میکنند و این قسم اشقر اللون است

و غیر صلب میباشد و بدترین همه و غیر مستعمل و این سخنان بتمامها شاید اصلی نداشته باشند بلکه مشک دو قسم میباشد یا اصلی

خالص است و یا جعلی مغشوش و اصلی خالص همان قسم دوم است که مسمی بتبتی کرده اند و حال آنکه مخصوص بدانجا

نیست و این قسم را آنست که خود بخود جدا میگردد چنانچه ذکر یافت و یا آنکه قریب برسیدن بکمال که مردم آنجا رفته آن را

میدانند آن حیوان را گرفته بریده جدا میکنند و قسم اول بر تقدیر صدق محمول که آن حیوان بسبب خارش آن موضع را

با سنگها میمالد و مجروح شده خون از آن برمی آمده و بر سنگها ریخته منجمد میشده باشد و مردم آن را نافه حمل بر حیض

زیرا سره بر آن میکرده باشند و دو قسم دیگر خصوص چهارم مغشوش است و نیز گفته اند که مشک عملی از رود چینی و حبشی

لبان و جگر خشک کرده بز و تخم مورد و قرنفل و خون کبوتر و قدری مشک خالص ترتیب داده در نافها پر کرده سر آن را مسدود

نموده بصورت اصلی ساخته میفروشند و علامت مغشوش آن از سیاهی مفرط و ثقل و کمی رائحه و بد بوئی آن معلوم میگردد

و امتحان انچه در نافه باشد آنست که ریسمانی را بسوزن کشیده اول از نافه بگذرانند پس آن ریسمان را از وسط سیر

بگذرانند و بو کنند هرگاه که بوی سیر دهد خالص است و الا فلا و امتحان انچه در غیر نافه باشد آنست که در کف دست قدری

از آن را با آب دهن بمالند اگر حل شود خالص است و اگر نشود مغشوش ارسطو گوید که مشک خالص مانند ... را چون

در ظرف رطوبت دار گذارند بقدر یک ساعت وزنش زیاده می شود وامتحان دیگر آنکه ظرفی را بر آتش گذارند ومشک
بر روی آن ریزند اگر از آن بوی نیکو آید خالص است والا مغشوش امتحان دیگر آنکه سر جوالدوز را بسیر آلوده در نافه
فرو برند وببویند اگر بوی بد از آن آید مغشوش است واگر بوی خوش از آن آید اصلی وبهترین مشک مشک تبتی خالص
بهمان اصطلاح است وقوت آن تا مادام که در نافه است تا سه سال باقی میماند واز نافه بیرون آورده تا یکسال * طبیعت آن
گرم در سوم وخشک در دوم وشیخ الرئیس ودیگران گرم در دوم نوشته اند وبعضی خشکی آنرا غالب بر گرمی دانسته اند
وبالجمله هر چند کهنه شود یبس بران غالب وحرارت آن ضعیف میگردد * افعال وخواص آن ملطف ومفتح سده ها و
محلل اخلاط غلیظهٔ بارده ورياح وبالخاصية مفرح ومقوی دل ودماغ وسائر اعضای رئیسه وحرارت غریزیه واعضای ظاهره
وباطنی ومذکی حواس ظاهره وباطنه اعضاء الراس مذکی حواس ظاهره وباطنه از سامعه وباصره وشامه وذائقه وبا اندک
قوت سکر وجهت مالیخولیا وخدر وفالج ولقوه ورعشه وصرع وام الصبیان وسکته وبلادت ونسیان وسائر امراض عصبانی
نافع ورسانندهٔ قوای ادویه است باعماق بدن وبوئیدن آن جهت منع نزلات وصداع بارد وسعوط آن با زعفران واندک
کافور جهت صداع بارد وبتنهائی نیز وسعوط آن بتنهائی ویا با جند بادستر وفلفل ودار شیشعان وامثال اینها جهت سکته و
جمیع امراض باردهٔ دماغیه وتمریخ آن با روغن بان بر مقدم دماغ وبا ادهان حاره بر فقرات ظهر جهت خدر وفالج و
استرخا با تکرار عمل واستعمال مدتی بران وطلای آن نیز واکتحال آن جهت ظلمت بصر ورفع بیاض رقیق ودمعه وظفره ونشف
رطوبات چشم ورسانندهٔ قوت ادویه بطبقات آن اعضاء الصدر والغذاء والنفض مفرح ومقوی قلب ورافع خفقان بارد
سوداوی وتوحش وغشی ووحشت وغم ووجع فواد وسقوط قوت وضعف دل ورافع اسهال وحابس بطن ورياح امعا وفرزجهٔ
آن معین بر حمل است وطلای آن با روغن خیری مقوی ومحرک باه الزینة نیکو کنندهٔ رنگ رخسار شوبا ولطوخا السموم
آشامیدن آن دافع ضرر سموم مشروبه وملدوغه وادویهٔ سمیه خصوص بیش وقرون السنبل المضار مضر محرورین ومصدع
ایشان خصوصا در بلاد حاره وفصل گرما واکثار آن باعث زردی رنگ رخسار وبد بوئی دهان مصلح آن گلاب مقدار شربت
آن تا نیم درم بدل آن نکوزن ونیم آن سادج هندی ودر اوجاع عصب دو ثلث وزن آن جندبیدستر یعنی در سعوط وطلا و
مشروب وحوارشات وحبوب ودواء المسک باقسام ومعجون مسک در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد *

* مسیر * بفتح میم وکسر سین وسکون یاء مثناة تحتانیه وراء مهمله * ماهیت آن اسم مربای کدو است وبهترین مربا ها
است وواضع آن بقراط اولا وآنرا با عسل ساخت پس توسعه یافت وبا شکر نیز ساختند وبهترین آن عسلی است صنعت آن
آنست که بگیرند کدوی رسیدهٔ جید را وپوست وما فی الجوف آنرا جدا کرده ولب آن را شرحه شرحه بریده وبا لوزهای
کوچک ودر آب صافی آهک گذارند زمانی پس برآورده پاک شسته در آب خالص شیرین طبخ دهند تا پخته گردد ولیکن
مضمحل نگردد پس برآورده نشف رطوبت آنرا بپارچهٔ پاکیزه نمایند ودر عسل کف گرفته بقوام آورند ویا شیرهٔ شکر صافی
دو برابر آن ریزند وبر آن بگذارند تا عسل ویا شیرهٔ شکر در آن منجذب گردد واگر رطوبت آن عسل ویا شیرهٔ شکر را رقیق
گرداند تبدیل نمایند وبادویه جوش خفیفی دهند وبا گلاب واندک مصطکی سوده خوشبو سازند وبکار برند ودر قرابادین
کبیر بتفصیل ذکر یافت * طبیعت عسلی آن مائل بگرمی وشکری آن معتدل * افعال وخواص آن مفتح سدد وملطف
اخلاط ومدر فضلات ومسمن بدن ومحرک باه اعضاء الراس والصدر والغذاء مولد خون صالح ومانع صعود ابخره بدماغ

طبع و مواد آن محرور تا مادام که در معده فاسد نگردد و باعث رفع بد بوئی دهان و آشامیدن آب مطبوخ و یا القوع خشک
آن مسهل صفرا و ملین طبع و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و التهاب معده و رافع آروغ و خصوصاً مخروش آن الحمیات
چون صاحب تپ حار صفراوی تازهٔ آنرا بخورد و آب گرم و عسل بالای آن بیاشامد و قی کند اخلاط کرائی و زنجاری دفع شده
تپ او رفع گردد و از مجربات شمرده اند الضا سریع التعفن و فساد و نفاخ و مولد آروغ لزش و تهاف عفونی و مضر محرورین
و صاحبان ریاح و تمدد و جشای حامض و ضعف معده و مفاتح مصلح آن شکر و مصطکی و انیسون و زنجبیل و جوارش کمونی
و گلقند و خوردن آب بالای آن خصوص آب سرد و یخ و برف و یا آنرا بالای طعام غیر منهضم خصوص طعام غلیظه بطی
الهضم خوردن بغایت مضر و مصلح آن قی فرمودن و تنقیهٔ بدن با هلیلج یا تخم را زیانه چند روز پی هم و یا بالای آن سکنجبین
خوردن و گویند نیم درهم مصطکی و نیم درهم انیسون با شراب میبه مسک بیاشامند و ناشتا خوردن آن بسیار بد و مداومت
بر آن باعث سحج مصلح آن شکر و انیسون در جمیع امزجه و گفته اند هرگاه بعد از خوردن زرد آلو فصد کنند خون سفید
میشده گردد و اهذا اکثار خوردن آنرا مورث برص دانسته اند بجهت آنکه سریع التعفن و مولد خلط بلغمی است و تخم قسم تلخ
آن در دوم گرم و خشک و تخم قسم شیرین آن در اول گرم و تر * افعال و خواص آن مبهی و بطی الهضم مصلح آن بریان
کردن و نمک بر آن زدن است و روغن همه اقسام آن مفتح سدد و ملین صلابات و رافع خشونت حلق و در شقاق مقعد روغن
مغز تلخ آن بقدر یکمثقال کشندهٔ کرم معده و مسهل آن بقوت و محلل اورام مقعده و مفتت حصاة و جهت زحیر بارد
و بواسیر ظاهری و باطنی شرباً و طلاءً و با افیون جهت جمیع اوجاع طلاء و قطور آن در گوش جهت تسکین درد و قتل کرم آن و
گرانی سامعه بیعدیل و در سائر افعال قریب بروغن بادام تلخ مقدار شربت آن تا ده مثقال و روغن شیرین آن ضعیف‌تر از روغن
بادام شیرین است و اجزای درخت آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن طبیخ برگ آن مسقط
کرم معده و مدر بول و نطول آن محلل اورام و آشامیدن برگ خشک آن بقدر دو مثقال با آب سرد قاطع اسهال و قطور آب
برگ تلخ آن مسکن درد گوش و قاتل کرم آن و شکوفهٔ آن سرد و خشک * افعال و خواص آن ملطف آشامیدن و در روید
آن قاطع نزف الدم باطنی و ظاهری و خوردن مغز تخم تلخ آن باعث غثیان و غشی مداوای آن قی کردن است و ربوب فواکه
حامضه مانند غوره و اترج و لیمو آشامیدن است *   * فصــــــــل المیم مع الصاد المهملة *
* مصطکی * بفتح میم و سکون صاد و فتح طاء مهملتین و کسر کاف و یاء و بضم میم و فتح کاف نیز آمده و اتباری گفته مصطکا
بمد الف بر وزن فعلی معرب از مصطخا یونانی است و با مصطخی رومی و بعربی علک رومی و بسریانی کیا و بمزبر رومی و
هندی کیه نامند * ماهیت آن صمغ درختی است که در بساطه از بلاد شام و روم و ناحیه ارمنیه میشود و چوب و برگ آن
لطیف و نازک مثل اراک و ثمر آن مائل بتلخی و آن صمغ در هنگام بودن آفتاب در برج جوزا و حوالی آن از درخت آن
مستخرج میشود و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و آن دو قسم میباشد قسمی سفید نرم خوشبو صاف شفاف با اندک شیرینی
و چسپندگی بسیار باشد ان در وقت خائیدن و تازهٔ آن بحدی نرم است که سائیده نمی شود و این را بطی نامند و بهترین
آن بزرگ دانهٔ آنست و این قسم مثل صموغ دیگر از قوت طبیعت از جوف درخت تراوش کرده بیرون می آید بلا عانت
اعانت از خارج بخراش درخت آن و غیره و قسم دوم سیاه و با تلخی و در اوصاف مذکوره مثل آن و قابل سحق نمیشود و این را
رواقطی نامند و بعضی گفته اند که این قسم بزدن تیغ بر ساق و شاخهای درخت آن تراوش رطوبت از آن حاصل میگردد

و بعضی گفته اند که چوب و شاخهای نازک و برگ تازهٔ آنرا جوش داده و صاف نموده منعقد نمایند و این قسم با لته میبرد
و روغن ساذن از امصال روم ترکستان از اقلیم پنجم و این قسم رطب عمر جید است * طبیعت آن گرم و خشک
در آخر دوم و بعضی خشک در سوم دانسته اند و شیخ الرئیس رح گفته که این مقدار گرمی و خشکی که دران است در درخت
آن نیست و آن لطیف و معتدل است در سردی و گرمی و مرکب از جوهر لطیف مائی اندک گرم و جوهر کثیف ارضی است
و همچنین جمیع اجزای آن * افعال و خواص آن ملطف و محلل و جالی و قابض و مقوی قوی و اعضای رئیسه و معده
اعضاء الراس والصدر و خائیدن آن با اندک صبر جاذب رطوبات و بلاغم از دماغ و کام و زبان و آشامیدن آن رافع صداع
بارد و نزلات بارده و بخور و نیدن و استنشاق آن با روغن زنبق و یا ملینات جهت وسواس و حدیث نفس و مبادی
مالیخولیا و تسکین نوازل و تصفیهٔ قصبهٔ ریه برای آنکه مسهل سودا است با آبها یا کتان جهت حدت دهن و تقویت حفظ
قهر و طلای مطبوخ آن با زیت جهت کزاز و رعشه و ضربان و مانند آن اعضا و لرزهمیا ت و ذرور آن در چشم جهت التصاق
شعر منقلب و چون در آتش اندازند و یا پارچهٔ پنبه را در گلاب ترکرده بدود آن داشته بر چشم صاحب رمد گذارند درد
آنرا تسکین دهد و چون با روغن گل جوش دهند و در گوش بچکانند سدهٔ آنرا بگشاید و کرمه را نافع و قطور روغن ثمر آن
در گوش محلل ریاح و مسکن درد آن و خائیدن و یا سنون آن تنها ئی و یا با ادویهٔ مناسبه جهت استحکام دندان و لثه و
رویانیدن گوشت و تسکین درد آن و خوشبوئی دهان و جلب رطوبات از حوالی کام و زبان و دماغ و تقویت معده با لمشارکة و
مضمضه بروغن ثمر آن مستحکم کنندهٔ دندان متحرک و مسواک کردن بچوب و شاخهای آن جالی دندان و مستحکم کنندهٔ آن
و لثهٔ مسترخیه و آشامیدن آن جهت سرفه و نفث الدم و تصفیهٔ قصبهٔ ریه و با ادویهٔ قاطعهٔ دم حابس آن از هر عضو که باشد
اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آن جهت تقویت معده و امعا و کبد و کرده و خوشبوئی معده و برانگیختن اشتهای طعام و
کسر ریاح و رفع سوء هضم و قراقر و فواق و تحلیل ریاح و تحریک جشا و ورم احشا و مغص خصوص با آب گرم یا با آب سرد
جهت انحدار رطوبات و رفع بلت از معده * صاحب شفاء الاسقام گفته چون مصطکی را با آب سرد بیاشامند احداث بلت و
رطوبت مینماید در معده بخلاف آنکه با آب گرم بیاشامند و اگر در معده رطوبت بسیار باشد و مصطکی را با آب سرد که دران
گلقند مالیده صاف کرده باشند بیاشامند تلیین طبیعت مینماید بعسر و مدارست بران باعث حبس و قبض بطن است و با عاریقون
مسهل بلغم و با صبر مسهل صفرا و با ملینات مسهل سودا و با کهربا قاطع نفث الدم و چون یک درم آنرا با دو درم شکر سوده
بیاشامند با آب تلیین طبیعت نماید و تقویت معده بخشد و باد ها دفع کند و اخلاط غلیظهٔ بلغمیه را تحلیل دهد و فضول را منحدر
سازد و طمع را نرم دارد خواه شب وقت خواب و یا صبح بیاشامند و یا شام و یا قبل از طعام و یا بعد از ان و چون در آب جوش
دهند و بیاشامند جهت نفث الدم و حبس اسهال و تقویت معده و احشا و چون یک درم آنرا در رطل آب در کوزهٔ آب ندیده
تازه جوش دهند تا در ثلث آن برود و بیاشامند و چون صرف گردد تجدید نمایند با زدر کوزهٔ تازهٔ دیگر جهت استسقای زقی
و غثیان و زحیر و تقویت هضم مجرب و بخور و چون اجزای درخت آنرا در آب بجوشانند و صاف کرده بیاشامند و جمیع
اجزای درخت آن از ثمر و برگ و شاخ و ساق و بیخ همه قابض اند و پوست درخت آن قائم مقام اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس
است که هوفسطیداس نامند و همچنین عصارهٔ برگ تازهٔ آن و از ثمر آن روغنی ترتیب میدهند شدید القبض و لطیف و ملین
آشامیدن و مالیدن آن جهت اوجاع رحم و سیلان رطوبات ردیه از ان و بر آمدگی آن و معده و بر موضع معده ضماد کرده و

معانه جهت تقویت وتحلیل ریاح آن ومغیصه وفواق وسوء هضم وچون اجزای آنرا بتمامی بجوشانند با آب ومکرر کنند یعنی آن آب را صاف نموده باز اجزای تازه داخل کرده جوش دهند وهمچنین تا آنکه غلیظ کردد وبیاشامند جهت نفث الدم وقرحهٔ امعا واسهال وبرآمدکی ناف ورحم مفید وضماد برک آن جهت برآمدکی مقعده ورحم حادث از سردی نافع مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن کندر بوزن آن ویکوزن ونیم علک البطم ودر تقویت معده وجکر بوزن آن اذخر کفته اند مصطکی مضر مثانه است مصلح آن خیسانیدن آنست در سرکهٔ انکوری یکشبانه روز پس خشک نموده استعمال نمودن با کثیرا ویا بتنهائی وکویند مصلح آن قند وصمغ عربی است ومغز کردکان وکشنیز نیز کفته اند آلات المفاصل والجروح والقروح آشامیدن مصطکی جهت جبر کسر وکوفتکی اعضا وضربه وصدمه وسقطه ونطول آن مقوی اعضای مسترخیه وجابر استخوان شکسته شده وضربه رسیده وسقطه وکوفتکی اعضا وذرور مصطکی نرم سوده براورام واوجاع وبیجا شدن اعضا وزخمها وبستن آنها بپارچه باعث تحلیل اورام وتسکین اوجاع وبجا آمدن عضو بیجا شده والتحام زخمها است خصوص که اول با آب طبیخ اجزای آن عضو را شسته باشند مکرر ومالیدن آن براوجاع بارده وتقعد مفاصل با روغنهای کرم محلل وبتنهائی جهت التیام قروح وبد ستور تدهین بدهن وکل آن وکفته اند سیاه قبطی آن در تحلیل صلابات اقوی از سفید آ نست الزینة آشامیدن وطلای آن جالی بشره وسرخ کنندهٔ رخسار وطریق داخل نمودن مصطکی در تراکیب وجوارشات وحبوب ودهن وسفوف آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

* مصل * بفتح میم وصاد ولام لغت عربی است بافصهانی قارا وبترکی قرا قروط نامند * ماهیت آن * مائیت دوغ است که بعد جوش دادن وانفصال اجزای جبنیت ومائیت از هم اجزای مائیت را آن مقدار جوش دهند تا غلیظ ومنعقد کردد و آن بسیار ترش میباشد وجبنیت مخلوط باندک دهنیت را لوزنا نند ونمك وسیاه دانه وپوست زرد اترج ریزه کرده وصعتر واندک سرکه بآن سرشته چند روز میکذارند تا اندک مزاج کیرد پس بجای پنیر با نان میخورند بسیار لذیذ میباشد وتازهٔ آنرا نیز با کره ممزوج کرده با نان ویا رطب تازه میخورند لذیذ میباشد وچون دوان جبنیت نمک داخل کنند وحبوب کبار ویا اقراص ساخته خشک کنند بفارسی کشک وبترکی قروط وبعربی اقط ومصل نیز نامند * طبیعت مصل * درد وم سرد وخشک

* افعال وخواص آن * مسکن حدت صفرا وخون وتشنکی حرارت معده وکبد واسهال مراری وحمیات صفراویهٔ حاده را نافع ورادع اورام حاده وبدستور طلای آن رافع اورام زبان ومضمضه وغرغره بآن جهت قلاع حار دهان ولثه وحلق و اورام حارهٔ آنها نافع وضماد آن جهت سعفهٔ رطبه ونار فارسی وقوبا وقروح شهدیه وامثال اینها با سرکه نافع وسعفهٔ یابسه را نیز مفید است المضار ردی الغذا واکثار آن مولد نفخ وقولنج ومصلح آن ادویهٔ مسخنه وجوارشات حاره است *

* مصوص * بفتح میم وضم صاد وسکون واو وصاد مهمله * ماهیت آن * باصطلاح اطبا عبارت از سیخ کباب چاشنی دار است حقیقة ومجاز ابر قلایای چاشنی دار ومزورات نیز اطلاق مینمایند که از جوجه ویا مرغ جوان فربه یا کوشت برهٔ املك ویا بزغاله هریک که خواهند با سبزی های مناسبه مانند برک خرفه وکاسنی واسفناخ وکشنیز تازه وبرک عنب الثعلب وامثال اینها وابازیر حارهٔ مناسبه وادویهٔ خوشبو بحسب احتیاج پخته با آب زرشک وبا انار ترش ویا سماق وامثال اینها ترش نموده وچاشنی از شکر کرفته تناول مینمایند اکر چاشنید ار منظور باشد واکر ساده مطلوب باشد بی ترشی وچاشنی * طبیعت آن * بحسب ترکیب اجزای آن مختلف کردد * افعال وخواص آن * صالح الغذاء سریع الهضم جهت صاحبان امزجهٔ حاره ومعده وکبد حار وغلبهٔ صفرا وامراض حاره صفراویه واسهال حادث از حرارت وصفرا وحمیات حارهٔ حاده نافع است

امعاء و حقنه آن جهت زخمها و جریان خون از آنها و با آب برگ بارتنگ در زبل جهت حبس حیض الورثة آشامیدن آن
با شکر جهت قرحه ... و طلای آن با روغن کنجد جهت نرمی بشره و براقی آن و چون دست و پای از خضاب حنا رنگین
آن را بعصاره حنا بمالند رنگ حنا را ببرد ... روز رنگ حنا میماند الاورام والبثور والقروح والجروح طلای آن با سرکه جهت بثور
و نمله و اورام حاره و سوختگی آتش و زخمها و طلای آن با پانچی و کبریت و بیخ خرزهره که با آب زنجبیل تازه تا مدتی متصل
و صلایه نموده باشند اقلا تا سه روز و حبوب ساخته هرگاه خواهند بقدر حب آنرا با آب زنجبیل تازه سوده بر برص طلا نمایند در
چند مرتبه بعون الله تعالی زائل میگردد اگر زائل شدنی است و تازه و قلیل العهد را زود است المضار اکثار آن مسدد و مضر امعا
و بواطن مصلح آن شونیز مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن گل ارمنی و ربع آن کثیرا است *

* مغنیسیا * بفتح میم و سکون غین و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله و الف اسم یونانی است * ماهیت آن
سنگی است قریب بمرقشیشا و بفارسی رنگ کاسه نامند و کاسه گران ظروف را با آن رنگ میکنند و شیشه گران نیز بعد از آنکه سنگ
شیشه را گداخته آب اکو بمد ... ران می باشند صافی میگردد و آن حدیدی و فضی و ذهبی و نحاسی میباشد و گفته اند انواع
آن پنج است و از اکثر آن سرب حاصل میگردد یکی سیاه دوم مائل بسیاهی و سوم سرخ و چهارم سفید و پنجم بیرون آن زرد
و اندرون آن سرخ و محمد بن زکریا پنج نوع گفته یکی را اشهانا نامند و ابن التلمی ... میباشد و دیگری سرخ مائل بسیاهی
و حدیدی و این را ذکر و بقول اکثری حدیدی آن سیاه و فضی سفید و ذهبی زرد و نحاسی سرخ و در جمیع اقسام آن نقطهای
سفید و چشمها ظاهر میباشد و قدری درخشنده و گدازنده شیشه صاف کننده آن و آنرا قابل رنگ گرفتن میسازد و با آهن
نیز همان فعل مینماید * طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک * افعال و خواص آن جالی و قابض اعضاء الغذاء
والنفض آشامیدن آن مقوی معده و منقی رطوبات و رافع حصاة و عسر البول الرسوبة والقروح والجروح طلای آن با سرکه
و عسل رافع کلف و قلع الاثار و درد را زائل چرک و روغن و امثال آن غریب العمل و ذرور آن التیام دهنده جراحات مضر دل
مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درم بدل آن مرقشیشا است *

* فصل المیم مع القاف *

* مقل * بضم میم و سکون قاف و لام بسریانی مقلا و برومی بدالیون و بعربی ... و بفارسی بوی جهودان برای آنکه
یهودان آنرا بسیار بخور می نمایند و بهندی گوگل نامند بکاف عجمی اول مضموم و بعد از آن واو ساکن و کاف دوم مکسور
و در آخر لام * ماهیت آن صمغ درختی است بقدر درخت کندر و بسیار عظیم و در سواحل بحر عمان و شحر و بلاد هند کثیر
الوجود و انواع میباشد و همه تلخ آنچه صمغ آن مائل بسرخی و تلخی است مقل ازرق نامند و آنچه مائل بزردی مقل الیهود
و مائل به تیرگی و کثافت و سیاهی و نرمی در ملمس را صقلابی و آنچه از نواحی یمن خیزد و در آنجا ... رنگ میباشد مقل عربی
گویند و بهترین آن صافی خالص براق لزج چسپنده نرم خوشبوی زرد مائل بتلخی آنست که چون در آتش اندازند بوی
عطر از آن آید و در آب زود گداخته شود و آمیخته بچوب و خاشاک و رمل و خاک و غیرها نباشد و آنچه بخلاف آن اوصاف
باشد زبون و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و چون کهنه شود تلخی آن زیاده و هرچند کهنه تر گردد میل بتیرگی مینماید
و نرمی آن مبدل بخشکی و سختی میگردد خصوصا عربی آن و مغشوش بمرمیتا بند و فرق بلزوجت مقل و براقی است بخلاف مغشوش
* طبیعت آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و شیخ الرئیس در دوم گرم و بعضی تر دانسته اند و این اصح ...
* افعال و خواص آن جالی و محلل و ملین و با قوت تریاقیت اعضاء الصدر و الغذاء والنفض و آلات المفاصل جهت

کوارود دکلو مرلهٔ رطوبی کهنه وتنقیهٔ سینه از اخلاط لزجه و زیادتی ضعف جگر و تحلیل ریاح آن و ریاح بواسیر و خون منجمد
در احشا و بواسیر و عسر ولادت و احتباس حیض و عرق النسا و نقرس و وجع ظهر و ادرار بول و حیض و شیر و تفتیت حصاة
کرده و تفتیح سدد و اسهال بلغم نافع و چون با ادویهٔ مسهلهٔ حاده بیامیزند دفع حدت آن می نماید و چون از مقل صافی سرخ
رنگ عربی مقدار دو مثقال بمایند و با ماء العسل بیاشامند منفعت رمی میکرده اند بلغم را و ضماد مقل عربی جهت تحلیل اورام
حلق و حنجره مفید و شیخ الرئیس گفته قوت تلیین مقلی زیاده از غیر آنست و آشامیدن یک درم آن با شیر تازه دوشیده
جهت تقویت باه و بعضی ادعا کرده چون اراده تلیین طبیعت نمایند مقل را بکوبند و آب گرم بر آن بریزند و بیاشامند اسهال
بلغم نماید و ضماد محرق مطبوخ آن با سه وزن آن مویز کنیم که بجای آب آب انگور و یا رب آن با عسل با قدری
روغن گل جهت ورم شقیقه مجرب و ضماد آن با آب دهن صائم جهت ورم پلک چشم و اورام صلبهٔ جگر و بادنجان و با ازل کن
مرلح جهت اسقاط دانهٔ بواسیر ناخن قلیل خصوص تازهٔ آن و نیز ضماد آن جهت اورام صلبه و تحلیل ریاح غلیظه و امراض رحم
و مقعده و بواسیر خصوص با آب گندنا و بتنهائی جهت تقویت باه و ضماد آن که با کفی با قلا جوش داده خمیر نموده باشند
جهت قیلة الماء اطفال و بادنجان و قیلة الامعا را نیز به تخصیص مفید و احتقان آن جهت بواسیر و بخور آن جهت بواسیر
و انتفاخ رحم و انضمام فم آن و انحدار جنین و دفع فساد هوا که بسبب عفونت رطوبت بسیار و یا کشتار و یا مرده ها باشد
و حمول آن نیز جهت رفع انضمام فم رحم و انحدار جنین و قطع بواسیر و رطوبات سائل از رحم و نشف آنها مفید
السموم آشامیدن و طلا نمودن آن نیز جهت دفع سمیت لسع هوام الاورام و البثور ضماد آن جهت تلیین اورام و تقعل عصب
و شع عضل و خون منجمد تحت جلد و با آب دهن صائم جهت توبار ضماد ممزوج خمیر کرده آن با با قلا جوش داده جهت
اسقاط ناخن آ و بخته و تحلیل اورام بلغمیهٔ صلبه و ضماد مقل الیهود جهت تحلیل خنازیر و آشامیدن مطبوخ آن جهت
اورام باطنیه مضر رئه مصلح آن کثیرا مضر کلیه مصلح آن زعفران مقدار شربت آن یک درم بدل آن در ثلث آن مرمکی و ربع
آن صمرا مست و اطریفلات مقلی و بخور و حبوب و دهن و اضمده و اقراص و مراهم و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد

مقل مکی

مقل مکی # ماهیت آن اسم ثمر درخت دوم است و با عفوصت و خشونت و با حلاوت و تر آنرا نمش و خشک آن را وقل
نامند و ما کول است و مغبر رنگ آنرا و درخت آن در شکل و ثمر شبیه بدرخت خرما # طبیعت آن سرد و خشک # افعال و خواص
آن قابض اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و حابس اسهال و سیلان خون و طبیخ آن جهت تقطیر البول و نفث الدم
و جلوس در آن جهت دفع انفجار خون رگها و آشامیدن طبیخ درخت آن جهت قروح مزمنه و تنقیهٔ بلغم تطول لیف سوختهٔ
آن جهت جرب و حکه و منع تولد قمل موثر است

مقنعه

مقنعه # بضم میم و سکون قاف و کسر نون و فتح عین مهمله و ها # ماهیت آن عبارت از شیرگاو است که گرم کرده عصارهٔ
خرنوب شامی اضافه نموده باشند # افعال و خواص آن جهت مالیخولیا و خشونت سینه و تسکین تشنگی و تلخی دهان
و دفع تپها و اخلاط سوداوی حاصل در معده و ضعف جگر و حرقة البول و جرب و حکه مفید است

مقدونس

مقدونس # بفتح میم و سکون قاف و ضم دال مهمله و سکون واو و ضم نون و سین مهمله # ماهیت آن کرفس ماقدونی
است که فطراسالیون نامند و در حرف الفا مذکور شد

فصـــــــــل المیم مع الکاف

مکباره

مکبارهٔ # بفتح میم و کاف و ها و الف و فتح راء مهمله و ها آنرا مکبا نه بدون اجای را نیز گویند لغت هندی است # ماهیت آن

بیخ نباتی است که هندی مشهور بتالی بکمهاله و در هند و بنگاله در غدیرها که تالاب نامند در میان آن بخار بهم میرسد و گل و برگ
آن شبیه بگل و برگ نیلوفر و بعد از کمی آب که بیخ آنرا بقدر چغندر متوسطی و پوست آن سیاه خشن و در جوف آن غلافها در
هر غلافهٔ تخمی مائل بتدویر و باپوست سیاه رنگ اندک صلب و مغز آن سفید اندک شیرین و قلیل اللزوجت و کریه الطعم و آنرا
بر آورده میخورند در خامی و تازگی و پخته و خشک آنرا بریان نموده نیز میخورند * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص
آن تازهٔ آن مقوی بدن و باه و زیاده کنندهٔ منی در مبرودین مضر محرورین و خشک بریان کردهٔ آن با غذا انیت و حابس
اسهال است

* فصل المیم مع اللام *

* ملح * بکسر میم و سکون لام و حا بفارسی نمک و بترکی دوز و بهندی لون نامند * ماهیت آن جسمی سفید است که در
آب گداخته میگردد و داخل کل اطعمه کرده میشود مگر در حلویات و آن اقسام میباشد از معدنی و غیر معدنی و معدنی آن
حجری و غیر حجری است حجری آن رطوبتی است که از شکافهای بعضی کوهها و مغارها و قعر آنها تراوش نموده منعقد و متحجر
میگردد و بهترین آن سفید صلب صاف شفاف است که اندرانی نامند و نمک لاهوری نیز از ان قبیل است و نیز از ان قبیل است
آبیکه از بعض اراضی میجوشد و یا بعنوان ترشح از رگهای زمین تراوش مینماید و ما دام که در جای خود است غیر منجمد و
متحجر نیست چون از انجا حرکت دهند و بجای دیگر برند مانند آنکه قریب آنجا حوضی کنند و آن آب را در ان بندند و چون
زمانی بران بگذرد و هوای سرد بران وزد منجمد و متحجر گردد مانند ملح هرموزی و سانبهر و امثال اینها و لیکن اینها بسفیدی
و صفائی و شفافی لاهوری و اندرانی نیستند و نمک سانبهر اندک سرخ رنگ است و غیر حجری آن آب بعضی چشمهای بعض
اماکن است و آنرا دریای نمک نامند که بسبب تابش آفتاب و تاثیر کواکب دیگر اطراف آن انجماد میباید و مانند قند میباشد
در انجماد و صلابت و وسط آن غیر منجمد مائع است و هرچه در ان افتد بمرور ایام بسبب حرارت و مدد مستحیل بنمک
میگردد و هریک از انواع املاح را بنامی مخصوص دارند چنانچه اکثری مذکور خواهد شد و حجری آن در آب دیرتر گداخته
میگردد از غیر حجری و مسموع گشته که در هند و در کوهستان شرقی بلاد پنجاب ما بین مضاف نگرکوته معمورهٔ است که ملی الدرام
دران مکان آتش از زمین آن ملتهب است و آن مکان معروف نزد هنود بجوالا مکهی است و بر در آن چشمهٔ چند است مسطح
که آب آنها شور مانند نمک گداخته در آب است و مردم آنرا در مطبوخات استعمال مینمایند و اکثر هنود آنرا تبرکا بجاهای
دور میبرند و در سالی یکمرتبه برای زیارت و پرستش از اطراف بعیده در انجا جمع میگردند و آن در کوه در موضع مسطحی واقع
است و در انجا عمارتی ساخته اند و شنیده شد که پادشاه اورنگ زیب عالمگیر که پاس شرع بسیار منظور داشت تابهٔ آهنی
بسیار سنگین و کلان و ضخیم طیار کرده بالای آن موضع گذاشته بود که برآمدن آتش مسدود شود لیکن شعلهٔ آتش تابه را سوراخ
کرده برآمد و هرچند سعی و جد و جهد نمود موقوف نگردید و قدرت کاملهٔ حق سبحانه جلشانه برای عبرت شمهٔ از آتش
جهنم شعلهٔ تند سوزان برای دیدن مخلوقات آفریده لیکن کفار برعکس آن کرامات تصور نموده میپرستند و نیز در کوهستان
سمت مغرب آن نمکی کبود رنگ صلب متحجر اندک تلخ و تند که بهندی کومه نامند بهم میرسد آنرا نیز نرم سوده در آب حل
کرده استعمال مینمایند و این با تلخی است چنانچه ذکر یافت * طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند وجهت
مبرودین و هضم غذا و رفع ثقل معده مفید و مفتح سدهٔ کبد و طحال و کشندهٔ کرم معده و امعا و جشا آرنده و ریاح را دفع نماید مضر
محرورین و کرده و مثانه و اسهال آورد و منی را رقیق کرده اند مصلح آن با روغن تازهٔ گاو و گاومیش و بز استعمال نمودن

است مصنوع آن نیز اقسام است قسمی آنست که در سواحل بحر شور از هند گرفته تا بنگاله جا بجا بعمل می‌آورند و در مطعومات
و ماکولات مدار اهل آن بلاد و نواح آنها تمام بر آن است و آن چنان است که آب دریا را بر زمینهای شوره زار بسته
میگذارند تا در آن منجذب و خشک گردد پس خاک آن موضع را برداشته در آب حل کرده تصفیه نموده طبخ میدهند تا منعقد
گردد و اگر آنرا مرتبهٔ دیگر تصفیه نموده باز طبخ نمایند سفید شبیه بقند و مانند غیر حجری ماخوذ از دریای نمک میگردد و چون
مکرر تصفیه نموده و برگاه پیچیده ریزند مکرر طبقه طبقه تا مانند قند منجمد گردد آنرا در بنگاله و هند کاچ لون نامند و بهترین
همه ملح ذرانی است که در هند مشهور بلاهوری است پس اقسام دیگر حجری پس غیر حجری که ملح طعام و خبز نامند و
بدترین همه ملح مصنوع از میاه بحر است و این با اندک تلخی و حدت میباشد زیاده از املاح دیگر و از مطلق آن مراد ملح
طعام است و نیز از انواع قلیل از مواد ات اکثر نباتات مانند برگ و ساق تنباکو و ترب و موز و امثال اینها و بول حیوانات
و انسان نیز بطریق ترویق و تصفیه و طبخ ملحی بعمل می‌آورند و هر یک از اینها موسوم باسم چیزی اند که از آن میسازند و اهل
صناعت از بول انسان جوان محرور المزاج شارب الخمر ملحی بعمل می‌آورند برای اعمال خود و بدانکه تنکار و اقسام
زاجات و شبوب و بوره و قلی و نوشادر نیز از جملهٔ املاح اند و با جمله فاعل انعقاد کل حرارت و مادهٔ آن رطوبت و اجزای
لطیفه ترابیهٔ طینیه است و بحسب اختلاف تاثیر حرارت و لطافت مواد اقسام آنها مختلف میگردد مثلاً اگر حرارت باعتدال
باشد و مادهٔ لطیف و ارض طیب اقسام املاح جیده از آن حاصل میگردد و در این صورت اگر یبوست بر آن غالب باشد قطعهای
آن بزرگ و سفید شفاف میشود و اگر با آن حدت نباشد قطعهای آن کوچک و با ریزهٔ و خورد و اگر حرارت قوی باشد و ماده و ارض
نفطی قطعهای آن بزرگ سرخ رنگ که بوی نفط از آن آید تکون می‌یابد و اگر حرارت قوی باشد و مادهٔ لطیف و ارض منتن
ملح منتن حاصل میگردد و رنگ آن سیاه میباشد و همچنین قیاس اقسام دیگر بتفصیلیکه در کتب معادن مذکور است و هندی
آن در میان کمتر از نفطی و نفطی را چون اندک خیس نفطیت آنرا زایل سازند مانند ذرانی گردد * **طبیعت** مطلق آن
در آخر دوم گرم و خشک و هر چند تلخ تر باشد گرم تر بود * **افعال و خواص** آن محمد بن یعقوب کلینی روایت کند مرفوع از
حضرت ابی عبد الله علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم خطاب بعلی ابن ابی طالب عم کرده
فرمودند یا علی افتتاح کن طعام خود را بخوردن نمک و اختتام کن به نمک پس بدرستیکه شخصیکه افتتاح کند طعام خود را بنمک
و اختتام کند بنمک محفوظ میماند از هفتاد و دو مرض از جملهٔ آنها جنون و جذام و برص است و در حدیث دیگر وارد است
از آن حضرت علیه السلام که هر که بر لقمهٔ اول طعام خود نمک پاشیده بخورد دور میشود از آن نمش وجه یعنی لکه های که
بر صورت می افتد و در حدیث دیگر وارد است از همان حضرت علیه السلام که حق سبحانه و تعالی وحی کرده بسوی حضرت
موسی علیه السلام که ای موسی ابتدا کن بملح و ختم کن بملح طعام خود را بدرستیکه دوا است هفتاد مرض را که ادون و اضعف
آنها جنون و جذام و برص و وجع حلق و ضرس و بطن است و در حدیث دیگر از حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم
مرویست که سید ادام یعنی نان خورش نمک است و نیز در حدیث دیگر وارد است که فرمودند که هر که پیش از خوردن
هر چیز و بعد از خوردن هر چیز نمک بخورد سی صد و سی مرض از او دفع میگردد که ادون آنها جذام و در حدیث دیگر از
حضرت ابی عبد الله علیه السلام مروی است که عقرب گزید حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را پس آنحضرت صلی الله
علیه و آله لعنت فرمودند عقرب را و فرمودند که نگذاشتی تو هیچ مومنی را که اذیت نرسانیدی و نه هیچ کافری را پس نمک

طلبیدند وبران موضع مالیدند درد ساکن شد پس فرمودند که اگر میدانستند مردم چه خاصیت است در ملح هر آینه خواهش نمیکردند با آن تریاق را واحادیث بسیاری در فضیلت ملح وارد است وباین چند حدیث اکتفا نموده شد وموافق اقوال حکمای طبیعیین ملطف ومحلل وقابض ومجفف ومسدد وقوت قبض این زیاده از سائر افعال آنست وتجفیف وتحلیل محرق آن زیاده از غیر محرق ودافع عفونات اخلاط وکل از زندهٔ اخلاط جامده وتحلیل اقسام ملح مرزبا ده از سائر اقسام وملح بریان قوت تحلیل وتلطیف وشوری آن کمتر وچون این را چند مرتبه غسل دهند مجفف بی لذع گردد وقوت اسهال آن ضعیف شود ومجموع آنها مسهل بلغم وسودا وماء اصفر ودافع رطوبات لزجه وسدد وتخمه وفساد طعام ومشهی ونیکوکنندهٔ رنگ رخسار ومصلح اغذیهٔ بارده ونیکوکنندهٔ طعم اطعمه وبقول وحبوب تفه وحموضات ولحوم وامثال اینها اند وبعضی در اخراج خلطی خاص قویتر از غیر آنست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی عنقریب اعضاء الراس ملح اندرانی جهت حل ثقل ذهن وطلای آن با شحم حنظل جهت قروح حادث در سر وبا سرکه جهت سعفه وقوبا وباصبر جهت نزلات امراض العین اکتحال آن جهت سلاق وبیاض وسبل وتقویت باصره خصوص اندرانی وبا مروارید جهت پاک کردن چرک وجلای دندان ومضمضه بدان جهت تقویت لثه ودندان کرم خورده وقلع کرده شده خصوص محرق اندرانی آن برای زیادتی تجفیف آن وبدستور مضمضهٔ آن با سرکه جهت افعال مذکوره اعضاء الصدر آشامیدن ملح اندرانی ونفطی آن وسائر انواع آن جهت قطع بلغم لزج از سینه ونفطی آن با عسل وسرکه جهت خناق وورم لهاة مفید اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آن معین بر قی نمودن وقی نمودن به نفطی آن در غایت نفع است از برای ذوسنطاریا وبا سکنجبین منقی معده مجموع آنها مسهل بلغم وسودا وماء اصفر ودافع رطوبات لزجه وسدد وتخمه وفساد طعام ومشهی وبعض اقسام آن در اخراج خلطی خاص اقوی از قسمی دیگر وهمه غاسل امعاء ومعین بر قلع سودا از اقاصی بدن ورافع بد مزگی اطعمه ومانع حدوث جذام اند خصوص نفطی آن واندرانی جهت اوجاع معدهٔ بارده وبا سکنجبین جهت استسقا وامراض سوداوی وبلغمی وتفتیح سدد وبا مسهلات معین بر قطع واخراج اخلاط بلغمی وسوداوی وتفتیح سدد وضماد آن با فودنج جبلی وروغن وخمیر نان جهت تحلیل اورام انثیین بلغمی وبدستور با جوز ماثل وبا فودنج وعسل جهت قروح ذکر وبوداء آن مجفف وقابض وسوختهٔ آن الطف السموم ضماد آن با بزرکتان جهت لسع عقرب وبا فودنج جبلی وزوفا وعسل جهت لسع افعی شاخدار ولهنک وباسرکه وعسل جهت گزیدگی هزار پا وزنبور وبا سکنجبین جهت دفع مضرت افیون وفطر وبا مشکطرامشیع جهت گزیدن افعی وبا زیت وقطران نیز وبا فودنج جبلی وروغن کاوبدستور الاورام والبثور ضماد آن با کف صابون جهت ورم ریحی وبلغمی وتهبج وبا فودنج جبلی وعسل جهت اورام بلغمی وبا زفت وعسل نیز وباکل اجاغ وعسل جهت خون منجمد تحت جلد وتحلیل اورام بلغمی ونزول آب وبا خمیر جهت نضج دمامیل وباعسل وزیت جهت انفجار دمامیل موثر القروح والجروح والزینة طلای آن با روغن زیتون جهت حکه وجرب وزخم آبله وجذام وبا حنا جهت داخس وبا عسل وفودنج جهت منع نمله از انتشار وبازیت وسرکه جهت خارش بلغمی بشرط آنکه نزدیک آتش به نشینند ویا عصور ا بر آتش بدارند که عرق کند وبستن آن با پشم بر زخم قاطع خون آن واغتسال نمله واکله وجوششهای بدن رافع آنها واغتسال آن نیکوکنندهٔ رنگ رخسار وحرق النار طلای آن باروغن زیتون جهت سوختگی آتش ومنع آبلهٔ آن خصوص نوعی بورقی آن نزف الدم چون نمک را نرم سوده باروغن یا سمین ممزوج کرده یا رچه بدان ترکرده بر موضع فصد ریاختنه ویا غیر آن گذارند خون را بزودی بند نماید آلات المفاصل ضماد آن باروغن

و چون و غیر آن و زیت و عسل و صمغ و عفص و زنگار و عصاره لحیة التیس و پا آورد کندم و جوز السرو و ماهی و باریک کرده و اما روغن کرم کرده آن بر عضو جهت رفع ارجاع بارده و بلغمیه و رطبه و یک ستور کشید آن به تنهائی و یا با عسل نرم کرده و روغن و یا سبوس کندم و یا بول تر البقار و جرد ماع حار و بورق قلعت بهق و خارش بدن را ابدان سعیفه خصوص مصنوع از آب بحر آن و بحرق خون و بحقن احلاط بلدن و مقل منی به تخیص آکثار آن مصلح آن صمغ و چربیها و اشیاء بارده و رطبه و گویند از خواص مجربه آنست که چون سه درم آنرا در حینیکه عقرب یا سرطان طالع باشد در خانهٔ مریض بر آتش کنند اگر بعد از جستن میل بدرون خانه کند آن مریض شفا میابد و الا فلا و چون در خانه بسوزانند و سوختهٔ آنرا بر طرف چپ زنان تعلیق نمایند باعث سرعت ولادت گردد *

ملح اندرانی

* ملح اندرانی * و آنرا ملح ذرانی بفتح ذال معجمه و راء مهمله و کسر نون و یاء نسبت نامند مشتق و منسوب بذراه بمعنی شدت بیاض است جهت آنکه رنگ آن نسبت با ملاح دیگر بسیار سفید صاف شفاف است مانند بلور و بفارسی نمک بلوری و بهندی نمک لاهوری نامند جهت آنکه از لاهور می آورند و شنیده شد که در حین بر آوردن از معدن قطعهای آن اندک نرم میباشد و بعد از رسیدن هوا بدان متحجر میگردد و این بهترین اصناف املاح است و بهترین آن صاف شفاف آن و در هند و ستان از آن نمکدان و پیاله و نعلبکی میسازند و حیا رورق کرده و غیر آن در آن گذاشته تناول می نمایند تمکین میکرده * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مقوی فهم و ذهن و مسهل بلغم و لزوجات و رافع تخمهٔ طعام و جشاء و در ادویهٔ عین جهت امراض مذکوره و در ملح غیر آن جائز و مستعمل نیست *

ملح سانبهر

* ملح سانبهر * بفتح سین مهمله و الف و سکون نون و فتح باء موحده و خفاء ها و راء مهمله * ماهیت آن بعضی آنرا ملح اندرانی دانسته اند و اصل آن نیست که غیر آن است زیرا که بسفیدی و شفافیت آن نیست و قطعهای این کوچک و اندک مرخرتک است و شنیده شد که زمین را قلب و خمره مینمایند از خلال و فرج و عروق زمین آبی منتشر میگردد و در آن گودال جمع میشود و برسیدن هوا منجمد و متحجر میگردد و این در لطافت از ملح لاهوری کمتر و در طبیعت و افعال و خواص آن قریب بدان است

ملح اسود

* ملح اسود * بفارسی نمک سیاه و بهندی کالا لون نامند * ماهیت آن از اقسام ملح العجین است و سیاه رنگ و با اندک تلخی و بی نمکیت و رائحه * طبیعت آن در گرمی و خشکی زیاده از ملح اندرانی * افعال و خواص آن قوت تلیین و اسهال و جلای این زیاده از ملح اندرانی و قریب بملح نفطی است و چون نرم سوده با قدری مستهٔ انبهٔ خشک نرم سوده ممزوج نموده اند کی بخورند فواق را زائل کرداند * ملح رشیدی * ملح طعام است که مائل بسرخی است *

ملح العجین

* ملح العجین * یعنی نمک که داخل خمیر نان و طعام مینمایند و آن اقسام و الوان میباشد از حجری غیر اندرانی و از غیر حجری مذکور یعنی نمک دریا که نمک در فارس و ایران میباشد و نمک مصنوع از آب بحر و در هو بلدی قسمی از آن مستعمل مانند آنکه در عراق عرب و عربستان و روم و حجاز و نواح آنها حجری مذکور و در فارس و ایران غیر حجری ماخوذ از دریا و در سواحل سند و دکهن و بنگاله همه مصنوع از آب بحر شور و در رکو رکهپور و جونپور و بنارس و نواح آنها نمک مصنوع از خاک زمینهای شوره زار که خاک آن امکنه را جمع نموده در آب حل مینمایند و آب صافی آنرا گرفته طبخ میدهند تا منجمد میگردد و در هند و ستان نمک سانبهر و نیز آن الوان میباشد از سفید مائل بزردی و مائل بسرخی و مائل بسیاهی و بهترین همه سفید صاف آنست * طبیعت آن گرم و خشک در دوم مگر مصنوع از آب بحر که گرمی و خشکی آن زیاده است

* افعال و خواص آن قریب بملح اندرانی است الا مصنوع آن که قوت اسهال و تحلیل آن زیاده و مائل بتلخی است

ملح طبرزد

* ملح طبرزد * بفتح طاء مهمله و باء موحده و سکون راء مهمله و فتح زای معجمه و دال مهمله * ماهیت آن نمک جبلی حجری است بهترین آن سفید صاف شفاف مسمی باندرانی و لاهوری آنست * طبیعت و افعال و خواص آن در ملح اندرانی گذشت

ملح المر

* ملح المر * بضم میم و راء مهمله مشدده بفارسی نمک تلخ و بهندی پادا لون نامند * ماهیت آن نمکی است بسفیدی و سیاهی و زردی مائل * طبیعت آن گرم و خشک تا چهارم * افعال و خواص آن در اندمال جراحات با صمغ عربی و روغن زیتون قویتر از سائر اقسام مقدار شربت آن کمتر از یک درم و گفته اند این همان ملح نفطی است لا غیر و نیز گفته اند که مصنوع است معدنی نیست *

ملح نفطی

* ملح نفطی * بکسر نون و سکون فا و کسر طاء مهمله و یاء نسبت * ماهیت آن از جمله املاح معدنیه است سیاه رنگ بد بو با نفطیت و از بریان نمودن و سوختن بآتش نفطیت آن کم و زائل گشته سفید میگردد * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن قوت مسهله و مقیهٔ آن زیاده از سائر املاح و در اخراج بلغم و سودا قویتر از سائر اقسام و چون با روغن گل سرخ طلا نمایند در رفع جرب و جوشش ابدان عجیب الفعل مقدار شربت آن تا یک درم حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که آنچه معلوم شد ملح نفطی اکثر مصنوع از سنگی است مشهور بسیجی که قلا نامند و از سمت غازی پور میآورند و در بتنه مشهور بعظیم آباد آنرا میسازند و باطراف میبرند و دستور صنعت آن آنست که اولا قلا را مکلس مینمایند پس کوفته در آب میجوشانند و آن آب را منعقد میسازند ملح نفطی حاصل میگردد و احتمال که آن هم غیر مصنوع و هم مصنوع باشد

ملح هندی

* ملح هندی * ماهیت آن نمکی است شفاف سرخ رنگ مائل بسیاهی که بفارسی نامند و قطعهای آن اندک بزرگ و بهندی آنرا سنبهر لون نامند * طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مسهل ما اصفر و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سائر افعال مانند سائر اقسام مذکوره مقدار شربت آن تا یک درم و نیم است صنعت ملح مصنوع از اکثر نباتات و اوراق که بهندی کهار نامند آنست که گیاه و یا هر برگ نباتی را که بخواهند از ترب و نخود و تنها کو و برگ موز و غیرها هر مقدار که بخواهند میگیرند و خشک نموده میسوزانند تا خاکستر گردد و خاکستر آنرا در آب حل میکنند و میگذارند تا ته نشین گردد و آب صافی آنرا بتمامی بجز علقه در ظرف دیگر که متصل بدان است گذاشته میگیرند بدین نحو که فتیله از پنبه و یا کرپاس پاکیزه ساخته و تر نموده یک سر آنرا در ظرفیکه در آن آب خاکستر است میگذارند و سر دیگر آنرا در ظرف خالی تا تمام مائیت صافی آن در ظرف خالی آید و باز در آن دردی خاکستر قدری آب داخل مینمایند و بر هم میزنند و میگذارند تا ته نشین گردد و آب صافی آنرا بدستور بجز علقه میگیرند و همچنین تا دیگر ملوحت در خاکستر نماند پس جمیع آبهای صافی را یکجا نموده باز بجز علقه صاف نموده صافی را طبخ مینمایند تا منجمد گردد و یا آنکه آب خاکستر را عرق میکشند و عرق را بطبخ منعقد میسازند و صنعت ملح اشجار که قلیا نیز و بفارسی قلیا و کهلاو بهندی سجی نامند نیز بطور جز علقه است و طبع و خواص آن در قلی ذکر یافت و چون آنرا در سرکه حل نموده عقد نمایند و با نوشادر بسایند و باز ای هر سه درم آن یکعدد بیضهٔ مرغ بیفزایند و با نش بر شته کرده روغن آنرا بافشردن بگیرند خورند گوشت زائد و منقی آنست و دستور احراق و حب ملح مسهل و حب ملح مسمی بحب حیات و عرق ملح و ملح سلیمانی و با چاک و دهن و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد *

ملح فرنگی

* ملح فرنگی * نمکی است مصنوع مصاعد قلمها و قطعهای بزرگ و کوچک سفید و شفاف که از فرنگ می آورند طعم آن

دیگر میخورند وثمر آن در ابتدای ظهور در غلافی صنوبری شکل بنفش مائل بسرخی وسبزی میباشد پس آن شکافته خوشه ظاهر میگردد ودران خوشه دانهای موز بسیار ریزه وبتدریج بزرگ میشود تا آنکه میرسد وپخته میگردد پس آنرا قطع نموده پوست بالائی آنرا دور کرده مغز آنرا میخورند وتنهٔ درختی که یکمرتبه ثمر آورد دیگر ثمر نمی آورد آنرا میبرند ومغز آنرا که کنجبال نامند برآورده پخته میخورند چنانچه ذکر یافت ودر بنگاله ثمر آنرا اختصاص بفصلی وزمانی معین نیست در تمام سال ثمر میدهد الا آنکه در فصل بارش زیاده واز اطراف درخت فصیلها وبچها بسیار برمی آید وآنچه بلند وبزرگ است بعد از اخذ ثمر بنحو مذکور وقطع تنهٔ آن از انها بجای آن برقرار میدارند تتمه را برآورده جاهای دیگر غرس مینمایند و در باغی ومکانی که سه چهار درخت آن باشد وزمین قوی بود در سه چهار سال تا صد درخت وزیاده میشود وثمر بعضی اصناف آن شیرین ولطیف ولذیذ بسیار وخوشبو میباشد وآنرا در هند ودر بنگاله کیلهٔ مرتبانی نامند وسوای بنگاله خصوص جهانگیرنگر در تمام ملک هند ودکهن این نوع نمیشود واین بی تخم است وبعد از آن اصناف دیگر با تخم بعضی بسیار کرم وریزه مانند انوپان وصفری وچینیه ومال بهوك وچنپا وامثال اینها نیز وطعم آنها شیرین وبا اندک ترشی خوش ولیکن بلطافت ولذت وخوشبوئی وشیرینی مرتبانی نیست وبعضی از اینها نیز با اندک عفوصت میباشد خصوص که خوب پخته ورسیده نباشد واما صنفی که آنرا کچکیله نامند خوشه وثمر آن بزرگتر از ثمرهای همه اصناف دیگر تا یک شبر واکثر مثلث شکل میباشد پخته ورسیدهٔ آنرا نمی خورند برای بی مزگی ولزوجت وعفوصت وکم شیرینی پوست آن را در نیم خامی جدا کرده مغز آن ورق نموده در ماهی وقلایا پایدون اینها پخته میخورند وازهمه بدتر صنفی است که در بنگاله آنرا آتهیه نامند چون این بسیار بی مزه وبا لزوجت وعفوصت وپر تخم است اکثری نیم پخته آنرا نیز نمی خورند مگر فقرا ومساکین وهریك از اصناف مذکوره در بعضی بلاد بهتر از بعضی دیگر می شود بحسب اختلاف زمین وآب وهوا وبهرجا بنامی مخصوص وهمه اصناف مذکوره در بنگاله خصوص جهانگیرنگر جای دیگر نمی شود واز برگ وپوست درخت آن خشك کرده وسوزانیده ملحی بعمل می آورند چنانچه در ملح مذکور شد وخاکستر آنرا باعتبار آنکه با بورقیت وجلا است گازران هند وبنگاله در غسل بعض ثیاب بسیار چرب وچرك مستعمل دارند بجای صابون که در آب چند روز لباسها را می خیسانند پس اندکی طبخی داده و این را باصطلاح خود بهتی نامند پس مالیده افشرده با آب خالص می شویند تا پاک گردد * طبیعت آن در گرمی معتدل ودر دوم تر وبا قوت قابضه * افعال وخواص آن جالی وکثیر الغذاء وبطیء الهضم وبعد انهضام مولد خون غلیظ و مسمن بدن اعضاء ناصر الغذاء والنفض مفرح وملین سینه وجهت سرفهٔ یابس وخشونت حلق وترطیب معده وحبس بطن وتحریک باه محرورین ودافع لاغری کرده نافع مطبوخ نیم پختهٔ کچکیلا حابس اسهال الزبنه طلای آن با سرکه وآب لیمو جهت کچلی وسعفه وجرب وحکه وبا آب وتخم خربزه جهت کلف ونیکوئی رنگ رخسار الاورام ضماد برگ آن محلل اورام القروح والجروح وحرق النار ضماد نوع موزیکه در بنگاله مال بهوك میگویند جهت سوختگی آتش که چون بعد از سوختن بران موضع بمالند مانع آبله ووجع آنست ونیز نوع موزیکه بوکه نامند جهت قروح بدن اطفال خصوص قروحیکه بسبب آتشك ابوین ویا مرضعه بهم رسیده باشد مجرب که رسیدهٔ آنرا پخته آنرا نرم مثل مرهم ساخته بر پارچهٔ مالیده بران گذارند در پنج شش مرتبه زائل میگردد بعون الله تعالی ذرور خاکستر پوست آن وپوست درخت جهت نزف الدم مجروح وتجفیف والتیام قروح موثر المضار بطیء الهضم ونفاخ واکثار ومداومت آن مولد ریاح وخون غلیظ بلغمی وبلغم وموجب

مدر و کولنج و زحیر و ضعف هاضمه خصوص در محرورین و مرطوب المزاج و بلدان رطبه و باعث نزول آب در اعضا و خصیه بالخصوص چون آب بالای آن بنوشند مصلح آن نمک و بالای آن خوردن زمربای زنجبیل و عسل و شکر در بعض امزجهٔ بارده و سکنجبین بزوری و شکر در حارّه و خوردن آن ناشتا بسیار مضر و بالجمله در امزجهٔ حارّهٔ یابسهٔ قویه و بلدان حارّه یابسه موافق و نافع و مقوی و مفرح و مسمن و در ابدان بارده رطبه و ضعیفه و بلدان رطبه مضر و محدث اکثر امراض مذکوره و امثال آنها و بیخ آن گرم و خشک آشامیدن آن دافع کرم شکم و اهل فلاحت نوشته اند که موز نهال شود و خواهند که بهم رسد باید که دانهٔ خرما را در قلاس کل اشته غرس نمایند و در موضع غرس سرگین اسپ بریزند و تسقیه می نموده باشند درخت موز بهم میرسد

* موسلی * بضم میم و سکون واو و سین مهمله و کسر لام و یا لغت هندی است * ماهیت آن گویند بیخ سیمهل کوچک بکل نیامده است و آن بیخی است بسطبری شقاقل مصری و بسیار شبیه بدان و ازان بزرگتر و دو نوع میباشد سفید و سیاه و سفید آن اقوی و مستعمل و بعضی سیاه آنرا انفع دانسته اند * طبیعت آن گرم و خشک تا دوم و با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن آشامیدن سفوف آن که بکارد چوبی ورق کرده در سایه خشک نموده کوفته آنرا بقدر دو مثقال با نبات جهت ضیق النفس و تقویت باه و ازدیاد مادهٔ منی و دفع بواسیر و تحلیل ریاح آن و آشامیدن دو مثقال آن با زیرهٔ کرمانی جهت یرقان و با زنجبیل بی ریشه که بهندی سونت نامند جهت میفهٔ بلغمی و اسهال و با آب بما زجهت قوابض و با آب فرنجمشک و با آب برگ تلسی که نوعی از فرنجمشک است جهت تحلیل ریاح کرده و با برگ پنجنکشت بالسویه جهت رفع ام الصبیان و با اطریفل جهت سیلان منی که بهندی پرمیو نامند و با نانخواه جهت مرقهٔ بارده و با دارفلفل جهت کزیدن سگ دیوانه و با کنجد جهت حمی ربع و عصب و جلدی و با نمک سنگ جهت تقویت اشتها و زیادتی آن و با آب گرم جهت درد شکم و با شیر و شکر جهت ازدیاد منی و تقویت باه و فربه نمودن بدن و با روغن کنجد جهت زکام و نزله و رفع بلغم مجرب است انفع و بهترین طرق استعمال آن آنست که بیخ درخت دو ساله سفید آنرا از زمین بر آورند و ریشهای باریک آنرا دور کنند و بکارد چوبی ورق نموده و بسوزن چوبی سوراخ کرده بر ریسمان کشند و در سایه خشک نمایند پس سفوف کرده و روزی یک تولهٔ آنرا با یک توله نبات در نیم پیالهٔ آب گرم ریخته بقاشق چوبی برهم زنند تا لعاب آرد شود و چهل روز با می صبوح بیاشامند و درین ایام از ترشی و بادی و جماع و اعراض نفسانیه و بدنیه و هوای سرد و آب بسیار سرد پرهیز نمایند جمیع قوای حیوانیه و طبیعیه و نفسانیه را تقویت تمام دهد و پیر را مانند جوان میگرداند حکایت حکیم شرف الدین در مجربات خود گفته که من شروع بخوردن این دوا نمودم و بعد ازین جهت آنکه با زن خود مقاربت نمایم مرا بر یک جانب و زوجهٔ مرا بجانب دیگر خود هنوز با ثبات بود چون بیست روز از خوردن این دوا گذشته از شدت قوت باه و شوق نتوانستم صبر نمود شبی پای خود را از بالای پلنگ دراز کرده زن خود را ازان پا سوار نموده بدین طرف آوردم و با او مقاربت کرده باز و با سوار نموده بدان جانب فرستادم که در بین پای من لغزش نمود و اندک فرود آمد و پای زن من بر شکم پلنگ رسید از خواب بیدار شد گفت ای ظالم چرا تا چهل روز صبر نکردی که این لغزش و ضعف هم نمی ماند

* مولسری * بضم میم و سکون واو و لام و فتح سین و کسر را مهملتین و یا لغت هندی است * ماهیت آن درختی است عظیم و شاخهای آن انبوه و موزون و خوش منظر و در ملک هند و بنگاله و غیر آن اکثر الوجود و در باغات و خانها غرس می نمایند و برگ آن متوسط در بزرگی و کوچکی و اندک عریض و طولانی و املس و گل آن کوچک بقدر ماش و مشرف سفید رنگ و بسیار

خوشبوهم درنارنگي وهم بعد ازخشک شدن ودرموسم کوما که هنگام بارش است در ملک هند وبنگاله هنگام بهار آنست وثمر آن بقدر عناب متوسطي وشبيه بزرگي وبرنگ آن ومغز آن با عفوصت بسيار اندک شيريني وهستهٔ آن بزرگ * طبيعت گل آن گرم وخشک وثمر آن سرد وخشک وقابض خصوص نارس آن * افعال وخواص آن ثمر نارس خشک وتخم آنرا نيز در ادويهٔ حابسهٔ مني وسيلان آن داخل مي نمايند جهت آنکه قابض وممسک مني است وحابس بطن وآشاميدن نقوع پوست درخت آن جهت حرقة البول وقروح مجاري آن وآتشک نافع وبيخ آن نيز بيد ستور ومضمضه بطبيخ پوست درخت آن جهت درد دندان وتقويت لثه نافع وسعوط گل خشک سودهٔ آن براي مرض اهوه که مرضي است در بنگاله در بعضي مردم بهم ميرسد علامت آن تپ شديد وصداع ودرد کردن وشانه وغيرها است وجهت صداع بارد وبيد ستور کشيدن گل خشک آن در سر غليان تنها کو وعرق گل آن جهت صداع وتقويت دل ودماغ شربا وسعوطا نافع طرد الهوام کذا شتن گل آن بر فراش ورخت خواب باعث دوري هوام از وامار از ان است ودر حرف الباء مع الواو بنام بولسري نيز ذکر يافت

* موميا * بضم ميم وسکون واو وکسر ميم وفتح ياء مثناة تحتانيه والف لغت يوناني است بمعني حافظ الاجساد وبعربي عرق الجبال وبفارسي موميائي نامند * ماهيت آن چيزي است شبيه بقير از درزها وشکافهاي بعض جبال بيرون مي آيد وبهترين همه آن است که درکوه داراب که از توابع فارس است بهم ميرسد وبعد از ان دراسطهبانات ونواح آن وبعد از ان در کهکيلويه وانچه از جاها ميد بکرا خذ مينمايند قيرا ست نه موميائي وضعيف الاثر وچندان خاصيتي ونفع بران مترتب نميگردد وانچه ملا احمد تهتهٔ در تاريخ الحکما در کيفيت بدو اطلاع برموميائي وخواص وافعال آن نوشته آنست که از جملهٔ عجائب اتفاقات ظهور موميائي کاني بود در عهد فريدون وکيفيت ظهور آن در کتب معتبره چنين آورده اند که در ايام حکومت فريدون جمعي از سپاهيان او در حوالي داراب جرد فارس شکار ميکردند ناگاه يکي از ايشان تيرکاري بر قوچ کوهي زد وآن بعد از چندان زخمي از نظر ايشان غائب شد هرچند تفحص کردند نيافتند اتفاقا بعد از يک هفته باز آن جماعت بشکار رفتند همان قوچ را ديدند که صحيح وسالم ميگردد وآن تير در پوست او آويخته وقوچ آنچنان ميخرامد که گويا اصلا زخمي نديده آن جماعت از مشاهدهٔ آنحالت متعجب شده در مقام گرفتن او شدند وبهر نحوي که بود اورا بدست آوردند چون نيک ملاحظه نمودند قدري از موميائي درانداد زخم وحوالي او چسپيده بود چنانچه معلوم مي شد که او خود را بموضع که موميائي داشته ماليده وآن موميائي موجب التيام والتحام زخم کاري او شده وچون اين خبر بفريدون رسيد بحکم او حکما واطبا در مقام تجربه وامتحان آن شدند ودر التيام جراحات وجبر عظم مکسور وغيرها از وي آثار عجيبه وفوائد عظيمه يافتند انتهي کلامه وبعضي گفته اند که در زمان فريدون فرخ حکماي بابل دراو بر دند بدين طريق که روزي فريدون براي شکار رفته بود وآهوئي را تير زد چنانچه آن تير بر پهلوي او نشست واز پهلوي ديگرا وبيرون رفت وتير ديگر بر پاي او زد که لنگ شد وميرفت وفريدون در عقب آن ميرفت تا آنکه آهو بجائي رسيد که اندک گودي داشت آن آهو چند مرتبه زبان خود را بران مکان ماليده وتا رسيدن فريدون بسر وقت او باز آن آهو بلند نشست وبرفت ونمي لنگيد از دين معني فريدون متعجب شده حکما را طلبيد واظهار آن مقدمه نموده وبعد تفحص معلوم شد که از درزهاي سنگ مانند صمغ چيزي تراوش ميکند وميچکد وآن آهو آنرا ليسيده پس فريدون حکم کرد که مستحفظان در انجا باشند وهر ساله هر مقدار که جمع شود ارسال حضور نمايند واز ان زمان تا حال در انجا مستحفظان هستند وهر ساله آنچه جمع ميشود از براي سلاطين ارسال مينمايند

بسیار آنرا دوست میدارند و هرجا یافت میخورند و بمجرد خوردن شکم آن جاری میشود و بسبب نجاست میکند دهان را نامقدار این بر داشته بجای سلاجیت اصلی خالص میفروشند مومیائی انسانی که مشهور میان عوام است حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته اند که در ازمنهٔ سابقه دستور بوده که حفظ جسد موتای خود را از تعفن بمالیدن مرمکی و عسل و مومیائی و قفر الیهود و امثال اینها می نموده اند و چون اکثر دخمهای بلاد مغرب را آب گرفته هرچه از اجساد و اعضای آن موتا را امواج بحر بساحل رسانیده و میرسانند آنرا جهال بجای مومیائی صرف مینمایند و در آخر نوشته اگرچه در جبر کسر نفعی میکند ولیکن شرب آن حرام و مورث کوری و فساد اخلاط و مضرتهای بی غایت است و مصدق قول حکیم رح محرر اوراق از عزیزی صادق القول حکیم دانا متصف بجمیع اوصاف حمیده مسمی بمیر محمد حسین که درین اوقات سفر ملک فرنگ و مصر و نواح آن ها نموده و به بنگاله مراجعت کرده با احقر ملاقات کرده اند و قبل از سفر من کو ر نیز آشنا بودند و اکثر ملاقات می نمودند از جملهٔ غرائب اموریکه دران سفر شنیده و مشاهده نموده بودند این بود که قبل ازین چهار صد یا نصد سال حکما و سلاطین مصر و نواح آنرا دستور بود که مردهٔ خود را در دخمه یا در قبر نمیگذاشتند و دفن نمی نمودند بلکه باطبا و جراحان میسپردند که بر ابدان ایشان ادهان و ادویهٔ چند که حافظ آنها باشد از فساد بمالند و ایشان بعد از مدتی که خوب روغن و ادویه مالیده بودند و در قالبی از چوب گذاشته بران نام میت و قوم و قبیلهٔ آنرا نوشته در خزائن محفوظ میداشتند و بعد از ان سه صد چهار صد سال میشود که آنرا ترک نمودند احیانا اگر جسدی از ان اجساد بدست حکیمی از حکمای مصر و یا جراحی آید آنرا بجای مومیائی استعمال مینمایند خصوص از خارج چنانچه نزد حکیمی از حکمای مصر جسدی بود و او قدری از ان را بمروربخرج آورده و قدری از ان را بمیرمعزی الیه داده بود و ایشان قلیلی با حقر داده اند تمام گوشت و پوست و عروق و بعض استخوان های نازک آن مضمحل و یکسان جسمی سیاه براق چسپیده با بوی بسیار تند شده و بعض استخوانهای قوی دران باقی بود * طبیعت آن محتمل که از مومیائی کانی در حرارت و یبوست زیاده باشد * افعال و خواص آن در اضمده و اطلیه و استعمال از خارج شاید که قریب بمومیائی باشد در نفع ولیکن از داخل و مشروب غیر مجوز زیرا که مضر گفته اند چنانکه ذکر یافت و اقرب که چنین باشد علاوه حرمت آن والله اعلم و مومیائی ساختهٔ که صاحب خلاصة التجارب نوشته و کیفیت صنعت آنرا ذکر نکرده شاید ازین قبیل باشد که بعض ادویهٔ حافظهٔ مقویهٔ تریاقیه از قبیل ادویهٔ مذکوره و غیرها در بدن بچهٔ سگ تازه زائیده شده مالیده زمانی ممتد در خمی کرده در زمین دفن مینموده باشند و یا آنکه در بدن آن حاره یا بسه بدون خم در پارچه پیچیده در زیر ریگ دفن میکرده باشند تا بسبب گرمی تابش آفتاب تعفین و تخمیر تمام یافته و صورت وحدانی ترکیبی و مزاج ثانوی صناعی بهم رسانیده پس برآورده استعمال مینموده باشند و یا بطور دیگر العلم عند الله تعالی

* فصل در بیان جودت مومیائی و کیفیت و خواص و منافع و طرق استعمال ان

مفردا و مرکبا بدانکه بهترین آن دارا بی سیاه صاف براق نرم آنست که بوی بد نداشته و باندک بوی نفطیت باشد ارسطو فرموده که بهترین آن آنست که چون جگر گوسفند را در گرمی ذبح بار ریزهٔ نی شکسته شق کنند و بران بمالند التیام یابد و نیز گفته امتحان اصلی مومیائی آنست که بهمواری پای مرغ و یا خروسی را بشکنند و بقدر یک دانگ از ان را در روغن گل سرخ حل کرده بحلق او ریزند و قدری بران بمالند اگر در عرصهٔ یکشبانه روز جبر شکستگی پای او نموده باصلاح آورد

ورم جنین با آب طبیخ خشک طلا نمودن اندک آن با آب مطبوخ انیسون در ان جوشانیده باشند بر شکم مستسقی و همچنین آشامیدن
یک دانگ آن با آب مطبوخ انیسون نافع اعضاء النفض والتناسل آشامیدن یک قیراط آن با شیر تازه دوشیده بتنهائی و یا با
قند و یا شکر جهت قروح و اوجاع احلیل و مثانه و آشامیدن طسوجی ازان با آب مطبوخ دوقو و رفقاح اذخر جهت رفع حبس
البول و تقطیر و ادرار آن و خوردن هر هفته یک مرتبه دو حبهٔ آن با روغن گاو جهت رفع باد بواسیر و اوجاع معده و دو حبهٔ آن
با آب مطبوخ سذاب هندی جهت اختناق رحم و حمول اندک آن مخلوط با آرد گندم جهت قلت صبر به نگاهداشتن بول و
سلس البول و همچنین حمول آن با روغن زیتون یا روغن زنبق جهت تقطیر البول و عدم صبر بر حبس آن و استرخای مقعده
و طلا بوط و مسوح آن با روغن نارجیل و مانند آن بر قضیب و انثیان و حوالی آن جهت تحریک جماع و همچنین آشامیدن دو
حبهٔ آن با آب باقلا یا حبهٔ ازان با زردهٔ تخم مرغ نیم برشت سه روز متوالی و محمد بن زکریا در کتاب الباه نقل کرده اگر کسی
را آب منی خارج شده باشد و خواهد که بزودی بحال اصلی برگردد در آخر حرکت قرب بانزال دو جو مومیائی را در ربع
درهم عسل سفید حل کرده بخورد و اگر محرور المزاج باشد با اشربهٔ باردهٔ مناسبه بنوشد مجرب است الات المفاصل محلول
آن از یک دانگ تا یک و نیم دانگ در ادهان مناسبه مانند روغن گل و یا اشیای موافقه مانند آب باقلا و با زردهٔ تخم مرغ دو
سه عدد جهت اوجاع مفاصل و خلع عضو و کوفتگی عضله و عصب و جدا شدن و پاره شدن آن و کسر عظم و سقطه و ضربه و صدمه
و امثال اینها خوردن و مالیدن آن بران موضع بعدیل و همچنین آشامیدن آن با شراب صرف و بر امعا جراحات کهنه و
ناصور وزن یک دانگ آن با یک درهم بیه خنزیر که اخته در زیت مقدار نیم درهم مرهم ساخته بمالند و جهت اعلال باطنی و
صدمات آن در روغن گل سرخ یا روغن کنجد حل کرده و طلا نمودن بآن و اگر بر کسی تیری زده باشند مالیدن بران موضع
و خوردن آن بغایت نافع الصدر آشامیدن نیم دانگ آن با مطبوخ افسنتین و بادآورد و یا با اشربهٔ مناسبهٔ دیگر جهت رفع
حمیات عتیقهٔ بلغمیه و سوداویه نافع الاورام والبثور والزینة تمهل اندک آن با مطبوخ افتیمون صرف باد و یا مناسبه دیگر هفت
روز متوالی جهت ابتدای برص و جذام و داء الفیل و همچنین جهت هر علت بادیه مناسبه و معاون آن مفید است السموم
مالیدن آن بعد تکمید با روغن گاو جهت گزیدن عقرب و نیز جهت عقرب گزیده آشامیدن یک قیراط آن با شراب صرف
یا نبیذ صرف و همچنین یک قیراط آن با آب کشنیز تازه و با آب بیخ کبر آشامیدن و گذاشتن بران و جهت مطلق سموم مقدار
دو حبهٔ آن با طبیخ خشک و یا با آب فراسیون و یا با آب سذاب و یا با آب فوتنج جبلی و یا با آب انجدان و یا با آب طبیخ آنها
مجرب است دستور حل مومیائی مانند حل عنبر و لادن است در قدر مضاعف در گلاب و یا با ادهان مناسبه و یا بتنهائی و در
تراکیب وارد و به داخل نمودن و حبوب آن در قرابادین کبیر ذکر یافت *

* مونج * بضم میم و سکون واو و نون و جیم لغت هندی است * ماهیت آن پوست درخت نوعی از نی غیر مجوف است
که هندی سرکنده نامند و اطفال از قلم آن برنجنه منو بسند * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن غرغره
با آب مطبوخ آن جهت جوشش دهان و اورام لثه و لهاة و آشامیدن آن جهت ضعف شهوت طعام و بواسیر خونی و ریحی و
درد گرده و مثانه و آلات تناسل و آشامیدن آن بطریق تنباکو که در سر غلیان بجهت فواق از مجربات گفته اند و بتجربه
رسیده و اگر قبل از کشیدن آن قدری برگ تنباکوی خشک را در آتش انداخته دود آن را بدهان بکشند بهتر است و اگر
بیکدفعه زائل نگردد مکرر نمایند و این معالجهٔ فواق ریحی است و بخور آن جهت بواسیر مفید است *

شفاف شبیه بسنگ آتش زنه که از ان نیز آتش ظاهر میگردد وازنواح روم وصعید مصر آورند ودر معدن مغنیسا بهم میرسد
ودرخون کرم تیس چون بسایند حل میگردد وقسمی دیگر از ان غیر شفاف واز ان صلب تر وشبیه بنمک سنگ واین را گویند
از ان ظروف میسازند وغیر سلوان است * طبیعت ان دردوم سرد وخشک * افعال وخواص ان جالی ومحلل
العین اکتحال آن با مروارید وشکر قاطع بیاض چشم بی المی وبدستور چون با آب بسایند ودر چشم کشند اللسان چون یکحبه
از ان را بانمک ونوشادر وزعفران ومر وسرکه وعسل حل کنند وبرزبان چند مرتبه بمالند دفع ثقل آن ولکنت وتعسر تکلم
نماید ومجرب گفته اند اعضاء النفض آشامیدن آن جهت تفتیت حصاة وادرار بول وضماد آن بر پستان جهت زیادتی
شیر ورادع انجماد آن دران الخواص تعلیق آن جهت رفع رعشه ولرز وعسر ولادت وبر اطفال رافع خوف وجستن
ایشان از خواب ودیدن خوابهای پریشان وداشتن آن در دست راست جهت قضای حاجات مؤثر دانسته اند

* مهد * بفتح میم وسکون ها ودال مهمله * ماهیت ان صاحب خلاصة التجارب نوشته بلغت کشمیری گیاهی را نامند
که شاخها بسیار دارد وکبود بشکل همیشه بهار وبرگهای آن باریک ودراز وگل آن باریک ودراز وگل آن همیشه روبآفتاب
دارد وبهر طرف که میل مینماید این نیز میل میکند وبیخ آن بقد ذارعی بزرگ وسفید رنگ در کوهستان کشمیر کثیر الوجود
وصیادان آنجا بیخ آنرا مانند سریشم می پزند وتیر را بدان آلوده بهر حیوان شکاری که میزنند در ساعتی می افتد ومیمیرد
آنرا میکشند اگر دیر ناخوب سرد گردد جمیع زهرها از بدن آن حیوان بازگشته با خون در محل زخم جمع میگردد وآن موضع
سطبر می شود پس آن موضع را بریده می اندازند وتتمهٔ گوشت آنرا میخورند میگویند بی مضرت است وسمیتی ندارد
وامتحان بیخ مطبوخ آن در زودی وضعف چنان است که تیغی بر عضوی فرو می برند تا اندک قطرهٔ خونی جاری گردد پس
محل زخم را پاک مینمایند وقدری از ان بیخ بر ان میگذارند اگر فی الحال نشویند از پوست نیز سرایت میکند بگوشت وسوزش
وخارش عظیم در بدن احداث مینماید وسرخ میسازد واگر علاج نکنند هلاک میسازد واگر فی الحال عضو را پاک بشویند
وبروغن چرب نمایند وبران تربافات بمالند مضرت نمی رسانند وعلاج آن اگر در خارج باشد محجمه بگذارند وبکشند
وزلو بچسپانند وبعد از ان بران تریاق بمالند وشستن آن موضع ببول در اول حال بغایت نافع است *

* مهلبیه * بضم میم وفتح ها ولام مشدده وکسر باء موحده وفتح باء مثناة تحتانیه وها بفارسی فرنی نامند * ماهیت ان
از جملهٔ اغذیهٔ لذیذه است که از شیرهٔ آرد برنج وشیر وشکر ترتیب میدهند بدین نحو که آرد برنج را در آب شیره می کشند
وبا شیر طبخ میدهند تا شیرهٔ برنج پخته گردد وبقوام آید پس شیرهٔ شکر صاف کرده دران می ریزند آنقدر که آنرا شیرین
گردانند پس چند جوشی داده فرود می آورند ودر ظروف چینی برمی آورند واگر خواهند درهنگام فرود آوردن چند دانه
هیل بوا کوبیده با قلیلی مشک در گلاب شیره کشیده داخل می نمایند خوشبو ولذیذ میگردد وتناول می نمایند بعد از ان سرد
میگردد واین مخترع ورس بابلی است که بجهت مهلب بن مغیره ترتیب داده بود برای رفع قی که اورا عارض شده بود
از ریختن سودا بمعدهٔ او * طبیعت ان گرم وتر * افعال وخواص آن جهت مالیخولیا وجنون ودرد هر بسی وفربه
نمودن بدن وتولید خون صالح ومنی وتقویت باه ورفع قی سوداوی نافع است *

* فصـــــــل المیم مع الیاء المثناة التحتانیة *

* میبه * بفتح میم وسکون یا وکسر باء موحده وها * ماهیت ان اسم فارسی شرابیه است که با شراب و یا آب

* میبهٔ یابسه * ماهیت آن نزد بعضی صنف سوم میبهٔ سایله است که ذکر یافت و نزد بعضی ثفل صنف دوم است که اجزای درخت آنرا افشرده صافی آنرا میگیرند و نزد بعضی ثفل آب مطبوخ آن است * طبیعت آن در گرمی و خشکی زیاده از میبهٔ سایله * افعال و خواص آن باقوت قابضه و ممسک بطن بخور آن جاذب رطوبات دماغی و رافع لقوه و ضرر مواقع وبائی و حمول آن جهت خون بواسیر نافع و حیض و مسقط جنین و رافع انضمام فم رحم و صلابت آن و در تمامی افعال قریب به میبهٔ سایله المضار مصدع مصلح آن رازیانه مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن جاوشیر است *

* میبختج * بفتح میم و سکون باء و ضم فاء و سکون خاء معجمه وفتح تاء مثناة فوقانیه و جیم معرب میپخته فارسی است و بیونانی اغلیقن نامند بمعنی عقید العنب * ماهیت آن آب انگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث آن نسوزد و غلیظ گردد و مائل بترشی باشد و در گیلانات آنرا دوشاب ترش نامند چون با خاک دوشاب بجوشانند شیرین گردد آنرا دوشاب گویند و بعربی دبس و دردی بس ذکر یافت و گاه در آن هیل و جوزبوا و قرنفل و امثال اینها اضافه مینمایند * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن موافق سینه و ریه و آبله و حصبه و معین بر نفث و تلیین طبع و محرک باه و جهت وجع گرده و مثانه نافع و داخل شراب خشخاش معروف بدیاقوذیا کرده میشود المضار در محرورین اکثار آن مولد صفرای غلیظ مصلح آن میوهای سرد و ترش بدل آن دوشاب انگوری است *

* باب بیست و پنجم در بیان ادویه که حرف اول آنها نون است *

* فصـــــل النون مع الالف *

* نارجیل * بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام معرب نارېل هندی است زیرا که بهندی تازهٔ آنرا ناریل و خشک آنرا کهوپره نامند و بفرنگی کوکوس انداکریس و بعربی جوز هندی * ماهیت آن ثمر درختی است و در اکثر بنادر و سواحل دریای هند و دکهن و بنگاله یافت میشود و در ملیبار است کثیر الوجود و هرچند قریب تر بدریای شور باشد و آب شور بپای آن برسد ثمر آن بهتر و لذیذتر و شیرین تر و چرب تر میباشد و باختلاف اراضی و بلدان از هفت هشت سال بعد غرس تا قریب بصد سال ثمر میدهد و ثمر آن مانند خرما در خوشه میباشد الا آنکه خوشهٔ آن بزرگ و در هر خوشه هفت هشت تا ده پانزده عدد و درخت آن نیز شبیه بدرخت نخل الا آنکه زواید تنهٔ آن کمتر و شاخهای آن نیز شبیه بشاخهای نخل مگر آنکه برگهای آن بلندتر و چوب وسط آن نیز بلندتر و صلبتر و جاروب اکثرا ز چوب وسط برگ آن میسازند و تا بلندی دو ذرع دست بسیار مضبوط میباشد و ثمر آن سه پوست دارد یکی لیفی خشن ضخیم بضخامت یک انگشت و در خامی سبز و لیفهای آن نرم و صلب و بعد رسیدن و خشک شدن اغبر میگردد و آنرا جدا مینمایند و خیسانیده کوبیده ریشهای آنرا جدا نموده ریسمان لنگرها زات و کشتی ها از آن میسازند جهت آنکه در آب دریای شور بزود پوسیده و فاسد نمیگردد دوم پوست دوم آن صلب خشبی سیاه رنگ و بر سر آن سه نشان دو کوچکتر و صلب و اندک براق شبیه بدو چشم و میومی اند یک بزرگتر و رخو و غیر براق فی الجمله شبیه بدهن و از همان موضع جذب رطوبت برای نشو و نما مینماید و از همانجا نیز بعد از کمال رسیدگی شروع برو ئیدن درخت مینماید و در هنگام نیم رس بودن آب در آن باشد آن موضع را سوراخ می نمایند و آب آنرا از آن برمی آورند و بعضی مردم سر آنرا بمقدار درهم بزرگی سوراخ کرده مغز آنرا از جوف آن بریده برمی آورند برای آنکه غلاف آن درست بماند برای ساختن غلیان و بر آن آب نی نصب نموده غلیان میسازند

و اکثر شکسته مغز آنرا بر میآورند و میخورند و اقسام حلویات از مغز آن ترتیب میدهند و در اکثر ملیبارات خوراک
مردم آنجا و حیوانات ایشان بیشتر منحصر بآن است چه خام و چه بطریق شیر برنج و شیر آن پخته و روغن طعام و چراغ
نیز از روغن آن بعمل میآورند و خشک آنرا در اکثر بلاد بعیده میبرند و پوست دوم آن نازک چوبی رنگ و پیوسته بمغز
آن و این را در هنگام استعمال و اکل جدا مینمایند و مغز آن که سفید و شیرین و لذیذ و بادهنیت بسیار است میخورند و از
آب آن سرکه نیز میسازند و چون آب آنرا بگذارند که بجوش آید خمر و مسکر میگردد و بهترین مغز آن تازه سفید لطیف
شیرین چرب کم ریشهٔ آنست و بهترین آب که ملوحت نداشته باشد * طبیعت آن مغز نارجیل تازه در دوم گرم و در
اول خشک و طبیعت خشک آن در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک و مفرح آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و آب آن
در اول گرم و تر و همه اجزای آن با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن مقوی حرارت غریزی و مسمن بدن و مولد خلط صالح
اعضاء الرأس جهت دفع مواد باردهٔ بلغمیه و صرع و دوار مانند استرخا و فالج و جنون و مالیخولیا و امثال اینها و خوشبوئی دهان
اعضاء الغذاء و النفض جهت ضعف جگر و قرحهٔ باطنی و بواسیر و تولید منی و تسخین گرده و کمر مبرودین و ادرار
بول و تقطیر آن و سردی مثانه و درد آن و با شکر مولد خون صالح و مقوی حرارت غریزی اعضا و جرم آن مسدد و دیر هضم
و مولد خلط غلیظ و مغثی سینه و مفسد آواز مصلح آن شکر و نبات و در مبرودین و مشایخ احتیاج باصلاح ندارد و در محرورین
میوهای ترش و لیمو و هندوانه و مغز ناسد متکرج آن مورث غثیان و غشی مصلح آن قی نمودن و میوهای ترش تریاقی
خوردن و نیز مصلح و معین بر هضم آن مطلقا خوردن برنج خام شسته است بربالای آن مقدار سه چهار مثقال و گویند چون
قدری برنج را در جائیکه نارجیل بسیار باشد بپاشند همه آنها را نابود میگرداند مقدار شربت از جرم آن غیر معتادین را
ده مثقال و از آب آن ده اوقیه بدل آن مغز گردکان و پسته و چلغوزه و شراب آن جهت مالیخولیا و جنون و تقویت باه
نافع و مرکهٔ آن در اول گرم و در سوم خشک و در دوم نیز خشک گفته اند * افعال و خواص آن آشامیدن آن مسهل
و مخرج اقسام کرم شکم و حب القرع و جهت تقویت هاضمه و مهرا نمودن لحوم چون در طبخ آن اندازند و سنون
خاکستر پوست آن جالی دندان و طلای آن رافع کلف و نمش و جرب و حکه و نیکوکنندهٔ رنگ رخسار و با حنا مقوی موی و
روغن آنرا دو قسم اخذ می نمایند یک قسم آنکه مغز آنرا کوبیده و جوشانیده از آن روغن اخراج مینمایند جهت تقویت
فهم و تولید پیه گرده و رفع درد مثانه و تحلیل ریاح آن و اخراج دیدان و حب القرع و درد کمر و زانو و بواسیر و تحریک باه
مفید شرباً و تدهیناً تازهٔ آن جهت آشامیدن و کهنهٔ آن جهت تدهین انفع است و با روغن پسته زرد آلو جهت بواسیر
مجرب و قسم دوم آنکه مغز تازهٔ مقشر آنرا کوبیده و یا با آلت آهنی خراشیده با آب گرم ممزوج نموده صاف کرده در جای
بسیار سرد آن آب را میگذارند تا دهنیت آن بالا آید و منجمد گردد پس اخذ مینمایند و این الطف و در امزجهٔ مبرودین
و مرطوبین از روغن گاو و کوهنه بهتر است و خوش طعم و خوش ذایقه میباشد و روغن پوست دوم صلب خشبی آن جهت
جرب و قوبا و قروح خبیثه نافع و مجرب است *

* نارجیل بحری * بفتح باء و سکون حاء و کسر راء مهملتین و یاء مثناة تحتانیه بفارسی نارجیل دریائی نامند * ماهیت آن
ثمر درختی است که در جزیرهٔ که بر خط استوا بطول یکصد و بیست درجه واقع است میشود و در جای دیگر بهم نمیرسد و
درخت آن بسیار شبیه بدرخت نارجیل هندی و ثمر آن طولانی دو عدد بهم پیوسته و آنرا قیزه پوست میباشد الا آنکه

پوست دوم این از آن صلب‌تر و املس و پوست سوم متصل بمغز این اندک ضخیم‌تر و مغز این ضخیم‌تر و صلب‌تر و کم ریشه بعضی بقدر مشت عرض دو انگشت و زیاده هم دیده شده و دهنیت این کمتر از نارجیل هندی و در تری و نازکی اندک چرب و بسیار سفید و لذیذتر از مغز نارجیل هندی است و مغز خشک آن بسیار صلب قریب بصلابت عاج و چون کهنه گردد میل بزردی و سرخی و تیرگی و تلخی مینماید و هرچند کهنه‌تر میگردد تیرگی و تلخی آن زیاده میشود و از ادویهٔ جدیده است و قریب بکصد و پنجاه سال میشود که پی بمنفعت آن برده اند و آن جزیره را هشت نه سال است که یافته اند والا قبل از آن از روی آب میگرفتند و هرکس بوهم و خیال خود چیزی گفته و نوشته اند * طبیعت آن مرکب القوی و بعضی گرم و تر در اول و بعضی در دوم دانسته اند و هرچند کهنه‌تر شود حرارت و یبس آن زیاده میگردد * افعال و خواص آن با قوت تریاقیه و حافظهٔ قوت و گفته اند چون هر هفته یکمرتبه یا دو مرتبه مقدار یک حبه تا دو حبهٔ آنرا بگلاب بر سنگ سماق سائیده میل نمایند بدن را از اکثر امراض مانند حمی ربع و حمیات مرکبه و امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و مانند اینها محافظت می‌نماید و دافع اذیت هوای وبائی و اختلاف آنها و جاذب اخلاط ردیهٔ فاسده و سمیه از عمق بدن است و چون مقدار چهار پنج حبهٔ آنرا سوده بصاحب هیضه و یا شارب سموم بخورانند و قی فرمایند مادام که سمیت در بدن او باقی است قی آورد و اخلاط فاسدهٔ سمیه را دفع نماید و چون بالتمام دفع کرده دیگر قی نیاورد زیرا که از خواص آن است که چون در بدن اخلاط فاسده نباشد تحریک قی نمینماید و بدستور آشامیدن آن با شیر گاو تازه دوشیده جهت افیون خورده و بیش و امثال اینها و چون بصاحب حمی بلغمی در ابتدای احساس بقشعریره مقدار یک حبه تا دو حبهٔ آنرا سائیده بخورانند و قی فرمایند تخفیف بسیار در عوارض آن حاصل میگردد و نفع بخشد و طلای آن بر موضع لسع عقرب و زنبور و رتیلا و افعی و سائر هوام زهردار دافع الم و نکایت آن مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط گفته اند مؤلف گوید شاید این بحسب اختلاف امزجه و بلدان و اهویه و کهنگی و نوی آن باشد زیرا که تر و تازهٔ آنرا اکثری مقدار بسیاری تا یکدرهم خورده اند و مطلق تفاوتی در امزجهٔ ایشان بهم نرسیده و همچنین جهت اکثر امراض مذکوره فائده بر آن مترتب نگشت محتمل که خواص مذکوره متعلق بکهنهٔ آن باشد اینقدر بتجربه رسیده که اکثار تازهٔ آن در امزجهٔ حارهٔ یابسه باعث هیجان و ثوران حرارت است و اندک تقویت باه می بخشد والله اعلم و گفته اند آشامیدن آب درون پوست آن نیز با تریاقیت و دافع سموم است و پوست نازک بالای مغز آن نیز در خواص قریب بمغز آن است و قائم مقام آن و حب نارجیل بحری در قرابادین کبیر ذکر یافت *

* ناردین * بفتح نون و الف و کسر راء و دال مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون * ماهیت آن گفته اند سنبل رومی است جهت آنکه دو سنبله است و مؤلف اختیارات بدیعی گفته بیخی است در رنگ شبیه بمامیران و عروق الصفر و بشکل اسارون با ریشهای بسیار و ریشهٔ این باریکتر از ریشهٔ اسارون و بهترین آن قوی تازهٔ خوشبوی آنست و آنچه مائل بسفیدی باشد زبون * طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک * افعال و خواص آن اعضاء الرأس و الغذاء و النفض آشامیدن یکدرم آن جهت فالج و لقوه و یرقان و منع انصباب مواد بمعده و جهت ادرار بول و حیض و تحلیل اورام رحم و اکتحال آن موی مژگان برویاند بتنهائی و با اکحال مناسبه و جلوس در طبیخ آن نیز جهت اوجاع گرده و امراض رحم نافع مضر رئه مصلح آن کثیرا و عسل مقدار شربت آن یکدرم بدل آن سنبل هندی است *

بدل آن نیم وزن آن پوست پسته وبوزن آن زنجبیل وسدس آن سنبل الطیب است وبوزن آن زیرهٔ کرمانی وثلث وزن آن وسط بحری نیز بعضی گفته اند *

* نارنج * بفتح نون والف وراء مهمله وسکون نون وجیم معرب نارنگ فارسی است وبهندی کرنا نامند * ماهیت آن ثمر درختی است عظیم وخوش منظر واندک خاردار وچوب آن صلب سفید مائل بزردی برنگ صندل ابیض نرم درملمس وکم ریشه ومستوی الاجزا وبرگ آن از برگ لیمو بزرگتر واز اترج کوچکتر وخوشبو وگل آن سفید اندک طولانی وبسیار خوشبو واندک تند طعم وباتلخی کمی وثمر آن در خامی سبز مید ورو بعد رسیدن زرد مائل بسرخی میگردد مغز آن ترش آبدار وقاش قاش در پرده ها وتخم آن اندک طولانی شبیه بتخم اترج واز آن کوچکتر وتلخ وپوست ثمر آن نیز تلخ وبهترین آن بزرگ بالیدهٔ رنگین شاداب پوست نازک املس آنست ودر گرمسیرات کثیر الوجود در بعض بلاد ثمر آن همیشه میباشد بر درخت از سال گذشته زرد سرخ رنگ واز سال حال سبز نیم رس وهنگام شکوفهٔ آن بهار وپائیز است * طبیعت پوست زرد وشکوفهٔ آن گرم وخشک در دوم وترشی آن در آخر دوم سرد ودر اول خشک وبعضی در دوم نیز خشک گفته اند وپوست وتخم آن در دوم سرد وخشک وخشکی آن زیاده وسائر اجزای آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن جمیع اجزای آن سوای ترشی از اترج بهتر اعضاء الصدر ترشی آن از وجهی است که موافق نزلات سینه وسرفهٔ حار است خصوص که با پوست از میان دو پاره نموده وتخمهای آنرا بر آورده قدری نبات کوبیده بران پاشیده بر آتش گذارند که دو سه جوشی بخورد پس برداشته نیم گرم بمکند آب آنرا صبح ناشتا اعضاء الغذاء آشامیدن آب آن با شکر مسهل صفرا ومسکن حدت آن وخون ومدر صفرا ورافع خمار وامراض حارهٔ صفراویه وبدستور شربت مطبوخ آن با شکر صافی وضرر آن باعصاب کمتر از سائر حموضات است ومضر عصب غیر صحیح واکثار آن مضعف جگر خصوص ناشتا مصلح آن شکر وعسل وپوست زرد آن مفرح آشامیدن یک درم ونیم آن که خشک کرده باشند با آب جهت رفع قی وغثیان ومغص واخراج کرم شکم مجرب در یک ساعت وضماد آن با سرکه جهت درد سر بارد وحار وضماد پختهٔ مهرای آن بتمامه از پوست ومغز وتخم جهت جرب وحکهٔ وجوششهای سر ونرم کردن جلد بدن وموی بعد بل اعضاء النفض والسموم آشامیدن آب نقوع پوست وشکوفهٔ آن جهت عسر ولادت وسم عقرب وهوام سمی وبوئیدن پوست وبرگ آن مفرح ورافع طاعون وهوای وبائی وفساد هوا السموم تخم آن با تریاقیت دو درهم مقشر آن تریاق لسع هوام سمی وبدستور ریشهای باریک درخت آن با شراب وبوئیدن نارنج رافع طاعون است وشکوفهٔ آنرا بوئیدن مقوی دماغ ومحلل زکام وعرق آن که مسمی بماء القداح وبفارسی بعرق بهار است در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مفرح ومقوی ارواح اعضاء الرأس والصدر والغذاء والنفض جهت رفع ضعف دماغ وتفریح وتفتیح سدهٔ مصفات ونزلات ودرد سینه وخفقان وغشی وقولنج ریحی وتقویت اشتها وباه ورافع آروغ ورياح ومغص ومداومت آن هفت روز روزی دو درم یا وقیه با شکر وربع درهم مرجان سوده جهت سپرز از مجربات وبا آب کرفس جهت اخراج سنگ گرده ومثانه وآشامیدن آن ناشتا جهت قطع اسهال رطوبی وحمول آن با پشم جهت ادرار طمث واصلاح حال رحم وباشیرماد یان جهت اعانت بر حمل از مجربات دانسته اند واکثار بوئیدن آن مورث بیخوابی مصلح آن گلاب وهوا مضر آن وقوت آن در ظرف چینی وبا مسی تا هفت سال باقی میماند ودر شیشه تا یکسال وروغن آن که پوست زرد آنرا با شکوفه در روغن کنجد اندازند وسه هفته در آفتاب گذارند وهرهفته یکمرتبه تجدید پوست وگل نمایند پس استعمال

نمایند در جمیع افعال بهتر از روغن نارد ین است و کذا اشتن پوست و گل خشک آن در ثیاب مانع کرم زدن آنست بالخاصیت و آشامیدن دو مثقال آن با مرض سموم بارده حیوانیه است رئد میں الدان نیز و حب تخم آن ردهن و شراب زهر ق آن در ترا بادین ذکر یافت و مثال پوست زردآن و مربای آن نیز مورد ولذیذ و مقوی معده میباشد و صنعت آن مانند پوست اترج است *

* ناطف * بفتح نون و الف و کسر طاء مهمله و فا بفارسی تمیطه نامند * ماهیت آن معروف * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن موافق سینه و رئه و سرفه و خلط بلغمی و مسمن بدن و بجهت منع انصباب مواد بمعده نافع مضر محرورین مصلح آن اشیای حامضه و ممنوع از شکر آن موافق جوانان و کهلان و پیران و امزجهٔ بارده و سرفهٔ حادثه از حرارت و ممنوع از خشخاش جهت اصحاب نزله و حرقة البول و ممنوع از عسل موافق امزجهٔ بارده و پیران مولد صفرا در جوانان و مصلح و ممنوع از دقیق جهت درد سینه و رئه حادث از سلاه خلطی بلغمی نافع و ممنوع از کنجد کثیر الغذا و موافق سینه و سرفه ولیکن ثقیل و بطئ الهضم و مرخی معده و ممنوع از کردکان بغایت گرم و معده بلغمی و کرده را موافق ولیکن مصلح مصلح آن خشخاش و باکا هو و ممنوع از بادام از انک گرم و سرفهٔ دلوی را مناسب است *

* ناگیسر * بفتح نون و الف و کسر کاف عجمی و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح سین و را مهملتین ناگیسر بلد و کاف دیده شاه که منه و پیندی لغت دندی است * ماهیت آن درختی عظیم که در بنگاله میشود بقدر درخت گردکان و برگ آن بقدر برگ امرود و گل آن بسیار خوشبو و در پورنیه و دیگر نواح بنگاله که در الو هود و عطرگل آن خصوص زردی که در میان گل میباشد میکوبند بسیار تند بو میباشد و در صندل عطری که آن باشد عطرها دیگر را همه فاسد و بوی خود میگرداند از جهت بوی که دارد * طبیعت آن گرم و خشک تا آخر سوم و عطر آن تا چهارم * افعال و خواص گل آن صفرا و بلغم و غائله سموم و ریاح و بوا سیر را هر نوع که باشد و گرم شکم و قی را دفع نماید و زائد و را صاف و نیکو و خون را صاف و جراحتها را پاک و با صلاح آورد و حبس خون بواسیر باستعمال دانه آن بدین قسم که سه مثقال زیره که در میان گل آن میباشد شب در آب تر نمایند و صبح صاف کرده قند ری قند و با عسل اضافه نموده بنوشند چند روز پی هم تا آنکه دانها زائل کردند و حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که در چهار روز تجربه رسید که زائل گشت و چون زردی آنرا شب در آب تر نمایند و صبح آب آنرا صاف کرده بیاشامند با اندک نباتی تا چهار روز دانهٔ بواسیر را زائل کرده اند و آشامیدن مثقال از مجموعه از عطر آن با برگ تانبول مقوی باه ولیکن چون بسیار گرم است خطرناک دارای آنست که محرور المزاج مرتکب آن نگردد و طلای عطر آن نیز مقوی باه و رانعا ظ است و چون مغز تخم آنرا کوفته اندک آبی بران پاشیده در صرهٔ بسته و بر جرب یابس شب مخروب نمایند تا اندک روغن ازان برآید و چون روغن آن گرم گردد با اندک آبی بران بپاشند بهم زده صرهٔ را بسته باز نمایند و روز با آب گرم بشویند در چند روز پی هم زائل گرداند جرب رطب را نیز مقبول خصوص که روغن آنرا بران بچکانند که آن صره را بفشارند تا روغن ازان برآید و با عطر و روغن بادام و روغن از تخم آن اخذ نموده بر جرب رطب بچکانند و تامیل را نرم نموده بران بپاشند در چند مرتبه زائل سازد *

* ناخواه * بفتح نون و الف و نون و فتح خاء معجمه و وا و و الف و ها لغت فارسی است بمعنی طالب نان و نیز بفارسی زینان و بعربی کمون ملوکی و بهندی اجواین نامند * ماهیت آن تخمی است شبیه بالمسون و ازان ریزه تر و اشقر مائل بزردی و تند بو و تند طعم و با اندک تلخی و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و مستعمل تخم آن و بعضی تخم معتبر جبلی دانسته اند و نیست چنین

وبهترین آن زرد مائل بسرخی تازه تند طعم وبوی آن است * طبیعت آن در اول درجهٔ سوم گرم وخشک وبعضی در آخر آن
گفته اند * افعال وخواص آن با قوت مجففه وتریاقیه وملینه ومحلل ریاح اعضاء الراس آشامیدن آن جهت فالج ورعشه
واسترخاء وقطور آب مطبوخ آن در چشم جهت جلای کمنه وانچه از چرک وغیر آن انجماد یافته باشد ودر گوش جهت ثقل سامعه
اعضاء الصدر والغذاء والنفض جهت درد سینه ودفع رطوبات وتنقیهٔ چرک ولزوجات آن ونفث سده وتقلب قلب وتلیین
بطن وتحلیل ریاح وصلابت کبد وطحال ورفع مغص ریحی وانچه بسبب دوای سمی شدید النکایه ومسهل قوی مانند
ماهودانه وامثال آن عارض شده باشد وجهت فواق وقی وغثیان وجشاء وآروغ وبدبو وتخمه ورباح وقراقر وهضم طعام ودفع فساد
اشتها وبلادت وبرودت معده وکبد واحشا وعسر البول وحصاة ومبهی ومسخن احشا وکبد وکرده ومثانه ومسکن مغص
ومقوی ومسخن معده وکبد بارده ومدر بول وحیض وشیر وعرق واستسقا را مفید ناشتا خوردن آن ودر زنان بیرد اخل
کردن وباعسل وشراب جهت احتباس بول مبرودین واخراج کرم معده وحب القرع وباسکنجبین جهت محرورین
وجمیع امراض رحم وکسیکه بدن ایشان را طعمهٔ لذیذ نباید وکوبیدهٔ آن با مغز کردکان سوخته رافع نزحر وناشتا خوردن
آن رافع سنگ کرده ومثانه واز مجربات شمرده اند وچون در آب لیمو آنمقدار که آنرا بپوشاند ویک انگشت بالای آن
آید بخیسانند وخشک کنند وهفت مرتبه تکرار نمایند جهت اعادهٔ شهوت باه مابوسین مجرب گفته اند المزینة آشامیدن
سه مثقال آن که در یک رطل شیر جوشانیده باشند تا بنصف رسیده باشد با یک اوقیهٔ قند سفید که بالای آن لحوم خورده شود
باعث فربهی با فراط کردن وخوردن وطلا نمودن آن بر بدن بالخاصیت موجب زردی بشره وباعسل وادویهٔ برص وبهق وآثار
جلد مقوی فعل ادویهٔ الحمیات آشامیدن آن جهت حمیات باردهٔ مزمنهٔ کهنه خصوص ربع ونطول آن دافع نافض السموم آشامیدن
آن تریاق سموم ونهش هوام ومضرت افیون وبجهت ترک عادت آن ونطول آب گرم آن جهت رفع اذیت عقرب گزیده سریع الاثر
وبخور آن با راتینج وفرزجه وحقنهٔ آن جهت تنقیهٔ رحم از رطوبات بدبو وتجفیف آن وضماد آن با نمک وترمس
وزعفران جهت ورم انثیین الاوجاع والاورام والبثور ضماد آن با سفیدهٔ بیضهٔ مرغ جهت ناف بر آمده مجرب وباعسل جهت
درد جمیع اعضا وتحلیل اورام خصوصا باطین قیمولیا از مجربات شمرده اند وبدستور جهت خون منجمد تحت الجلد بیعدیل
وبا روغنها جهت بثور لبنیه المضار مصدع محرورین واکثار آن مورث ظلمت بصر وزردی بدن مصلح آن کشنیز ومقدار شربت
مرضعه ومنی بجهت آنکه مجفف این هردو است مصلح آن ترمس مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن در غیر تسمین شونیز
بوزن آن جوارش ودستور مدبر نمودن ودهن وسفوف وشراب وعرق ومعجون آن در قرابادین ذکر یافت وعرق
آن که بدستور متعارف عرق کشند * طبیعت آن گرم وخشک * افعال خواص آن جهت فالج ورعشه وامراض
عصبانی وعسر نفس وتحلیل ریاح وتقویت اشتها ورفع بلادت معده واستسقا مفید وچون با دارچینی وگاوزبان عرق کشند
در تفریح نائب مناب خمر دانسته اند وروغن آن که بقرع وانبیق مقطر نمایند جهت تحلیل ریاح ودردهای مزمن واورام
بارده بهترین ادویه است

* فصـــل النون مع الباء الموحدة

* نبیذ * بفتح نون وکسر با وسکون یاء مثناة تحتانیه وذال معجمه لغت عربی است بمعنی منبوذ وبفارسی وبهندی نبز بوزه
نامند * ماهیت آن اسم جنس جمیع مسکرات مائع است غیر از خمر وآن انواع است وعبارت از نقوعات مسکرهٔ حادثه
است ومراد از آن ومشهور مصنوع از اشیای است که ذکر می یابد وفقاع قسمی از آن است که از آب انار وسائر میوها و

حبوب است المضار مسکر وسریع الفساد ومهیج نفخ وقراقر مصلح آن ادویهٔ حاره وخوشبو وعسل

* نبیذ التمر * که از خرما سازند وآنرا شراب خرمائی نامند * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن موافق پیران وبلغمی مزاجان المضار ثقیل ومصدع دماغ ومعده وامعا ومولد سودا وجذام وخنازیر وسرطان و امثال اینها زیرا که محرق خون واخلاط است

* نبیذ البسر والبلح * طبیعت آن در اول گرم ودر دوم خشک * افعال وخواص آن بهتر از خرمائی وبعد از مویز آب بهتر از سائر انبذه است وقابض ومقوی معده ومدر بول

* نبیذ الدبس والسیلان * که شراب دوشابی نامند ودر طبیعت وافعال مانند شراب خرمائی است

* نبیذ الارز * که بفارسی بوزه نامند ودر مصر مزر وان شامل نبیذ ذرت وبرنج وجو وگندم وسائر حبوب است * طبیعت آن از سائر انبذه گرمی آن کمتر * افعال وخواص آن مسهل بطن ومدر بول وقلیل السکر وضعف باه وهاضمه وساقط کنندهٔ شهوت مصلح آن ترویق آن با عسل وطبخ آن با فاویه المضار مورث سدد وقرقره ومضر ابدان ضعیفه مصلح آن ماهی تازه وکفته اند انچه از گندم ودخن سازند محرک اشتها وسرخ کنندهٔ رنگ رخسار ومسکر قوی وبا عسل محرک باه و انچه از جو میسازند نفاخ وبیتغریب ومدر ومسدد باه وهاضمه است

* فصــــل النون مع الحاء المهمله *

* نحاس * بضم نون وفتح حا والف وسین مهمله لغت عربی است وبفارسی مس وبهندی تانبه نامند * ماهیت آن از جملهٔ فلزات معدنیه است ومعدن آن جزیرهٔ جپان وبعض ممالک فرنگ وایران وبلدان دیگر است وبهترین همه جپانی است وآن اقسام میباشد انچه قلمها وشمشها ساخته می آورند آن سرخ رنگی نرم میباشد وبهترین اقسام است وانچه تختهای بزرگ عریض طولانی ساخته می آورند بعد از آن است در خوبی وانچه اقراص بزرگ ساخته می آورند بدان خوبی نیست وصلب است وهمچنین انچه در ملک فراسیس وکرمان از ایران میشود صلب میباشد وانچه در رمزنیان قریب سبزوار میشود ودر کاشان واطراف برده ازان ظروف میسازند ونیز نرم وقریب بجپانی است ودر کاشان وبنکاله در بلدهٔ جهانگیرنگر ظرف آنرا خوب میسازند ونوعیکه در معدن آن تکون مییابد وآنرا مس رست گویند وعبارت از روی است بعربی صفر و بیونانی طالیقون گویند رنگ آن زرد ودرخشنده میباشد وطالیقون در حرف الطا ذکر یافت وقوعی از کل اختن سنگ خالص بهم میرسد بعضی ازان مائل بزردی واکثری سرخ میباشد واز مطلق نحاس مراد این نوع است وچون سرخ آنرا با عشر آن روی توتیا یکجا ازند جسمی زرد رنگ حاصل میکردد که بفارسی برنج وبعربی صفر مصنوع وبهندی پیتل نامند چکش کیرتر وصلب تر از نحاس است وچون زرد آنرا با مقدار خمس وبا ربع وزن آن روی توتیا یکجا ازند ودر قالبها بشکل اوانی بریزند این را بفارسی ریخته وبهندی بهرت نامند واین قابل الطراق یعنی چکش کیر نیست وشکننده میباشد وچون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنا بر آن مصنوع آنرا باسم آن شایع کرده انبذه اند ومستعمل است وچون مس را با قلعی یکجا ازند بفارسی سفید روی نامند وچون با قلعی وروی توتیا صرف یکجا ازند بفارسی جام نامند وبهندی کانسه واین شکننده تر میباشد واز فرنگ ظروف ساخته چرخ نموده بسیار سفید براق شبیه بنقره می آورند وتا تازه ونو است وآب وچربی بدان نرسیده وبا ستعمال بسیار نیامده ونم ورطوبت بسیار در آن اثر نکرده بدان صفت میباشد پس میل باندک زردی مینماید وشکننده وقابل کداز نیست وکداخته نمیکردد وماده تکون نحاس زیبق وکبریت غیر صافی ومتعلق بسعادت زهره یا شمس

را فربه میکرد اند و مجرب گفته اند و طلای رطوبت آن رافع درد گزیدن زنبور و محلل اورام آن است *

* فصل النون مع الخاء المعجمة *

* نخاع * بضم نون وفتح خا والف وعین مهمله لغت عربی است بفارسی مغز حرام وحرام مغز نامند * ماهیت آن مغز سفید چرب لزجی است که درمیان استخوان فقرات گردن وپشت وغیرها میباشد برای ترتیب اعضای اعضاب واعصاب اکثری ازان روئیده شده اند ونایب مناب دنباله مخ دماغ است ونمو رسانند قوه روح نفسانی ماخوذ دمید م از دماغ با عصاب است * طبیعت آن گرم وتر از دماغ تری آن کمتر وگرمی آن زیاده * افعال وخواص آن طلای آن ملین صلابات وضماد آن اکال قروح ودرچرک آوردن زخمها و رفع شقاق لب وسائر اعضا وخشکی اعضا حادث ازسرما وگرمی بیغل یل ودرسائر افعال قریب بدماغ است وغیرلذیذ بد وبطئ الانحدار واهل اکل آن غیرمجوز مصلح آن نمک وبالای آن حلاوی خوردن وبهترین همه انجیر ودماء العسل خیسانیدن است *

* نخاله * بضم نون وخاء معجمه مفتوحه والف ولام مفتوح وها لغت عربی است وسبوس نیز وبهندی بهوسی وچوکر نامند * ماهیت آن سبوس حبوب است وازمطلق آن مراد سبوس گندم است * طبیعت آن گرمی آن کمتر از آرد گندم وخشک تر ازان وبالجمله گرم وخشک دراول * افعال وخواص آن جالی ومحلل ومنقی اعضاء الراس بخور خیسانیدهٔ آن درسرکه جهت زکام اعضاءالصدر والغذاء والنفض آشامیدن آب مطبوخ آن بطوبیق حسو با شکر وعسل وروغن بادام جهت تلیین سینه وشکم واعانت براخراج نفث الدم ورفع خشونت سینه وسرفهٔ مزمن وربو ورباح غلیظه وتغذیهٔ ناقهین بدان نافع ونان آن قابض ومجفف رطوبات معده وضماد مطبوخ آن درشراب وامثال آن جهت تسکین درد پستان وتحلیل ورم آن که ازانعقاد شیر دران بهم رسیده باشد السموم والاورام والبثور ضماد مطبوخ آن درآب برگ ترب جهت تسکین وجع گزیدن عقرب ضماد مطبوخ آن با نمک وبدستور خشک کوبیدهٔ آن با نمک جهت لسع افعی وعقرب وتحلیل ریاح واورام بارده ومطبوخ آن با سرکه وعسل جهت نملهٔ ساعیه وجرب متقرح وقوبا واورام حاره وضماد منقوع آن درسرکه جهت حمرهٔ مجمع وتکمید آن جهت تحلیل اورام رخوه واوجاع نافع خصوص که با اندک نمک ممزوج نموده ودرصرها بسته بدان تکمید نمایند مکرر بیک مرتبه بعد ازمرتبه دیگر وطول نخالهٔ جوجهت حکه وشری وبخور نخالهٔ عدس جهت رفع بول دررفراش وتمل وصئبان وبخور نخالهٔ باقلی جهت منع ریختن شکوفه درختان آلات المفاصل ضماد نخالهٔ گندم با روغن زیتون وسرکه جهت ضربان مفاصل مفید است *

* فصل النون مع الدال المهمله *

* ند * بفتح نون ودال بفارسی کشنه نامند * ماهیت آن دوائی است مصنوع از قبیل بخور ومانند غالیه خوشبو ومخترع آن بخاشعه اند وبرای خلفای عباسی ترتیب داده اند اجزای آن عود هندی خام عنبر اشهب صندل سفید حصی لبان پوست اترج با برگ آن اجزای متساوی کوفته بیخته بایک وزن تمام ادویه وبعضی دو وزن آنها نبات سفید با گلاب ویا آب مرزنجوش سرشته اقراص وبعضی مانند شمع فتیلهٔ طولانی میسازند ودر مجالس برای خوشبو میسوزانند وبعضی زعود غرقی خام با گلاب سوده چهل مثقال وعنبر اشهب چهار مثقال مشک یک مثقال ونبات سفید یکصد مثقال میسازند وبعضی مصطکی نیز داخل مینمایند ویا آب صمغ محلول سرشته اقراص وبافتیلها مانند شمع میسازند * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن مقوی قلب ودماغ وحواس ومنعش ارواح ومحرک شهوت ومقوی معده وکبد وباه ودافع سمیت هوای وبائی وطاعون

رافع زکام است شربا و بخورا

* فصل النون مع الراء المهملة *

نرتیقس | نرجس

* نرتیقس * بفتح نون و سکون را و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سین مهمله * ماهیت آن
براس گفته نباتی است شبیه بحنظل و درجوف آن شحم و تخم آن با عفوصت * طبیعت آن گرم و با خشکی بسیار * افعال و خواص
آن اعضاء الرأس و غیرها سعوط آن جهت دفع بد بوئی بینی و قطع رعاف و ضماد آن ثآلیل و غیرها ملید زرق و با شراب جهت
گزیدن عقرب نافع *

* نرجس * بفتح نون و سکون را و کسر جیم و سکون سین مهمله معرب از نرگس فارسی است * ماهیت آن گلی است بسیار
خوشبو و دو نوع میباشد یکی را قن حی و دوم را مضاعف نامند گل حی در میان آن بشکل قدحی و پیاله کوچکی زرد رنگ و اطراف
آن شش عدد و برگهاسفید ماثل بیلد و بزرا بین را نرگس نیز نامند و مضاعف را ماده و شیرازی هفت روزه و برگهای آن زیاده
و با الوان دیگر نیز میباشد مانند بنفش و نبات آن در ساق و برگ و تخم و بیخ شبیه بپیاز کوچک از آن و بیخ قد حی را چون بشکل صلیبی
شق کنند و غرس نمایند مضاعف میگردد * طبیعت آن در سوم گرم و خشک و بعضی معتدل در گرمی و خشکی و بعضی در دوم گرم
و خشک گفته اند و تخم آن در دوم گرم و خشک و گفته اند در اول تر * افعال و خواص آن حالی و جاذب از عمق بدن و محلل قوی
و غاسل اعضاء الرأس بوئیدن گل آن جهت صداع بلغمی و سوداوی و تفتیح سده دماغی و ازالهٔ نزلات و زکام بارده نافع جهت آنکه
محلل قوی است جبرئیل بختیشوع گفته هر که خواهد در زمستان زکام بهم نرساند مداومت ببوئیدن نرگس نماید و ضماد
آن جهت معده و منع نزلات و ذرور بیخ خشک آن رافع سیل و ناخنه و ضماد آن با عسل جهت تشنج اعصاب چشم اعضاء الغذاء
و النفض آشامیدن بیخ خائیده و با مطبوخ آن بغایت منقی خصوصا با عسل و مخرج هرچه در معده جمع شده و منقی رحم
و مسقط جنین زنده و مرده و التیام دهندهٔ زخمهای ظاهری و باطنی و چهار درم آن با ماء العسل مخرج اقسام کرم معده
و مسکن اوجاع مثانه و رحم و ضماد بیخ آن که هفت روز در شیر خصوصا در شیر گاومیش خیسانیده خشک نموده پس سائیده
باشند جهت تقویت باه و سطبری قضیب و بر مادرزن احلیل جهت رفع تعنین مجرب و تنهائی نیز مقوی باه و معظم ذکر است
الجروح و القروح و الاورام و البثور ذرور بیخ آن قاطع خون جراحات و التیام دهندهٔ آنها و ضماد آن با سرکه و عسل
منقی قروح و کشایندهٔ دبیلات که دشوار بنضج آیند و با آرد کندم و با شیلم و عسل جهت اخراج پیکان و خار و امثال آن
و تحلیل اورام اعصاب و ضماد بیخ آن با سرکه و عسل جهت تنقیهٔ اوساخ و التیام جراحات عظیمه و غائره و وتر و رباط و عصب مقطوع
و با عدس مطبوخ و گل ارمنی و فوفل و اقاقیه و حضض و سفیداب و مرداسنگ جهت ورمهای جامیة الآلات المفاصل ضماد آن
با عسل جهت دردهای مزمنهٔ اعصاب و مفاصل و نقرس و شکستگی اعضا و نیز ضماد آن ملحق و چسپانندهٔ جراحات عارض
در اعضای عصبانی است ازالق شده حرق النار و ضماد آن با عسل جهت سوختگی آتش الزینة ضماد آن با سرکه جهت
داء الثعلب و بهق و آثار جلد مضر محرورین و مصلح ایشان مصلح آن بنفشه و کافور و قدر شربت و افعال گل آن مانند بیخ آن مقدار
شربت آن یک مثقال و تخم و روغن گل آن مانند روغن گل هفت چهار روز در آفتاب مرتب نموده و در روغن آنچه بدل کرده باشند
محلل و مسکن اوجاع سوداویه و ریحیه و رافع صداع رطب و صداع ریحی و صداع رطب سوداوی و دافع دردهای بارد و موافق امراض
عصب و کشایندهٔ فم رحم و مسکن اوجاع آن و مصدع محرورین و تخم آن تا دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه * افعال و خواص
آن آشامیدن دو درم آن با شیر تازه دوشیده بغایت محرک باه و ضماد آن با سرکه جهت کلف و بهق و نمش موثر است

* نروک * بفتح نون وضم را وسکون واو وکاف لغت فارسی است * ماهیت آن بیخی است شبیه بلفت بزرگ و از آن
بزرگتر و از کرمان آورند امین الدوله گفته که مخبر صادق بمن خبر داد که در جبال کرمان خصوصا جائیکه پلنگ باشد در اول
بهار نباتی میروید برگ آن ابتدا شبیه ببرگ خربزه و چون بقدر شبری رسد شکل برگ آن منقلب گردد و بنا بر آن در آن
وقت آنمکان را نشان میکنند و بعد از خشکی گیاه و رسیدن بیخ آن بهمان نشان بیخ آنرا اخذ مینمایند و گفته اند علامت خوبی
و خواص آن آنست که چون بر بالای دیگ جوشان بگذارند در ساعت از جوش باز ایستد و چون در تنور اندازند نان
از تنور بریزد و چون در شیر اندازند شیر بریده گردد و رنگ اصلی آن برنگ پلنگ ابلق میباشد و نیز از خواص آنست که چون
پلنگ از زائیدن بسیار آزار مییابد و بدشوار است زادن لهذا آن بیخ را پیدا کرده بر آورده میخورد تا بار نگیرد و از خوردن
آن بار نمیگیرد و در بدن آن غدد بهم میرسد و از هر مکانیکه پلنگ بیخ آنرا بر آورده خورده باشد تا یکسال دیگر از همان مکان بیخ تازه
میروید و باز سبزی میباشد بخلاف آنچه را پلنگ بر نیاورده که آن سفید است و در سرگین آن گاهی بعضی مهرها یافت میشود و بعضی
گفته اند در شهردان آن و بعضی گفته اند در فرج و رحم آن و بعضی گفته اند در ذنب آن تکون می یابد و صاحب اختیارات
بدیعی نوشته تحقیق آنست که در ذنب آن بهم میرسد و باقی خلاف است و آنرا حجر النمر و بفارسی نروک پلنگ نامند
و دستور اخذ آن چنان است که چون قبل آن را احساس نمایند و در فم رحم آن چیزی مانند آب در یابند باید که پوست
رحم آنرا ببرند و در جوالد ازند و مدتی نگاهدارند آن آب مانند انفحه منعقد گردد و نروک حقیقی عبارت از اینست
وطرفیون مصنوع آنرا بانواع میسازند بعضی مانند جو و بعضی مانند گندم با رنگ طولانی و این صحیح نیست صحیح همان
است که ذکر یافت * افعال و خواص آن چون دو شعیره تا یک طسوج آنرا زن بخورد و یا فرزجه سازد و یا درزور و یا تعلیق
نماید هرگز آبستن نگردد و چون مرد تعلیق نماید مباشرت نکند و اگر نماید با هر زن که مقاربت نماید حامله نگردد و درزور
و تعلیق آن جهت دفع خنازیر و ریح الشوکه مجرب دانسته اند و طلای آن جهت رفع ناصور مجرب مقدار شربت آن یک
طسوج و زیاده از آن موجب لاغری با فراط است و در دست داشتن آن باعث سرعت ولادت و گفته اند چون بر ناصور
بندند حجم آن زیاده گردد و ناصور کمتر و کوچکتر شود و تجدید آن باعث رفع ناصور است *

* فصل النون مع السین المهملة *

* نسر * بفتح نون و سکون سین و راء مهملتین لغت عربی است و بفارسی کرکس و بترکی قنغر و بهندی گدّ نامند * ماهیت آن
از جملهٔ سباع طیور و بزرگ جثه و در رنگ قریب بعقاب و مائل بسرخی و منقار و ساق آن دراز و بو آن مانند نی است و کوچک
در یک روز زیاده از دو هزار فرسنگ بپرد و از قطع مینماید دلیل آنکه بچهٔ آنرا از زعفران آلوده در آشیان آن میگذارند
هنگامیکه او نباشد و چون او آمده بچه خود را زرد مشاهده مینماید بگمان آنکه یرقان کرده در یکروز سنگ یرقان را از
هرات آورده در آشیان خود میگذارد برای رفع یرقان آن بعضی بلاد ایران و روم و ترک و غیره مسافت آن تا هرات بیچه
در رفتن و مراجعت از دو هزار فرسنگ زیاده است زیرا که آن سنگ بغیر از هرات جای دیگر یافت نمیشود و در هنگام پرواز
بسیار اوج میگیرد و از مغرب تا مشرق در یکروز سیر مینماید و باز مراجعت میکند و بسبب حرارت مزاج در وقت خواب یک
چشم را نمی پوشاند و تا هزار سال عمر میکند و در سالی زیاده بر یک تخم و یک بچه نمی آورد و قوت شامه و باصره بسیار قوی
دارد بحدیکه از مسافت بعیده در مکانیکه حیوان مرده باشد در حین پرواز و یا غیر آن آنرا دیده و یا بوی آنرا شنیده خود را

عبارت از کشک گندم است که گندم را نیم‌کوفته نمایند تا بحد تعفن رسد و پوست آن منشق گردد که چون بدست بمالند با سانی از
مغز آن جدا شود و مغز آن نرم پس کوبیده فشرده از صافی گذرانیده اثفال آنرا در رنمایند و صافی آنرا یکشبانروز تا ته‌نشین
گردد و آب بالای آنرا بریزند و ته‌نشین را اقراص سازند و در آفتاب خشک کنند و استعمال نمایند بهترین آن سفید تازهٔ
خالص غیر متکرج و سیاه آنست * طبیعت آن در آخر اول سرد و خشک و بعضی سرد و تر دانسته اند * افعال و خواص آن
رادع و قابض و مغری اعضاء العین مصلح اد ویهٔ عین و مقوی آن و جهت تجفیف قروح آن و دفع جرب و منع ریختن مواد بچشم
و اکتحال آن با شیر زنان و یا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ مسکن حرقت چشم و رمد و نرم کنندهٔ خشونت اجفان اعضاء الصدر و الغذاء
و النفض آشامیدن مطبوخ آن بانبات و یا روغن بادام نیم‌گرم قاطع نفث الدم و خشونت حلق و سرفهٔ حار و درد سینه و سل
و قطع خون بواسیر و حیض و اسهال بطن بتخصیص که بریان نموده باعدس پخته باشند که قوت قبض و حبس آن زیاده
میگردد و حریرهٔ آن مانع نزول نوازل بسینه و باپیه بجهت سحج و رفع آثار طعمل دوای مسهل و باید که یکوزن آنرا باسه
و با چهار وزن آن آب خوب طبخ نمایند و احتقان آن جهت قرحهٔ امعا الاورام ضماد آن با سرکه جهت خناق و اورام
حارة الزینة طلای آن با زعفران جهت کلف السموم طلای آن با شراب جهت نهش افعی المضار قلیل الغذا و اکثار آن مقلل
منی و مسدد و دیر هضم و گویند مولد سودا است مصلح آن شیرینیها و کرفس و قرنفل بدل آن برنج مغسول و غبار الرحی
مقدار شربت آن از یکمثقال تا پانزده مثقال است

* نُشارة * بضم نون و فتح شین و الف و فتح راء مهمله و ها * ماهیت آن اسم اجزائی است که از اخشاب بسوهان در حین
سائیدن جدا گردد * طبیعت آن نشارهٔ هرچیز نسبت باصل آن گرم تر و خشک تر است مگر آنچه کرم خورده و تعفن یافته
و پوسیده شده باشد که بحس آن زیاده بعضی گرم تر و بعضی این را سرد دانسته اند * افعال و خواص آن همهٔ آن قابض و جالی
الجروح و القروح نشارهٔ چوب کرم خورده پوسیده شده خصوص از اشجار قابضه جالی و منقی زخمها و مدمل آنها و چون با مساوی
آن انیسون با سرکه خمیر نموده در پارچهٔ کتان بسته بسوزانند پس سحق نموده بر قروح خبیثه و نملهٔ ساعیه و آکله بپاشند منع تعفن
و سعی و اکل آنها نماید و التیام دهد و نشارهٔ چوب صنوبر با حنا جهت جرب رطب و بخور روغن آن گریزانندهٔ هوام و کشندهٔ
پشه و نشارهٔ عاج آشامیدن ربع درهم آن معین بر حمل است و خواص و منافع هر یک بتفصیل در ذیل خشب آن جا بجا مذکور شد

* نشف * بتحریک نون و شین و فا اسم عربی است * ماهیت آن گویند بیخ مرجان است که بسد نامند و گویند غیر آن
است و آن سنگی است سبک پرسوراخ شبیه بآشیان زنبور که از سواحل دریای مغاوجه و نواح آن خیزد و در زیر آب تکون
می یابد * طبیعت آن خشک تر از بسد * افعال و خواص آن قاطع خون و التیام دهندهٔ زخمها و ملحم آنها خصوصا
باشب و در سائر افعال مانند بسد است *

* فصل النون مع العین المهملة *

* نعام * بضم نون و فتح عین و الف و میم بفارسی شتر مرغ نامند * ماهیت آن مرغی است معروف عظیم الجثه گردن
آن بلند شبیه بشتر و پاهای آن شبیه بپای گاو و ظلف آن مشقوق و رنگ آن اغبر مائل بسفیدی و مانند طیور دیگر بسیار پرواز
نمیتواند نمود بلکه بعنوان جست و خیز است و بهترین آن بچهٔ آنست و چندان محتاج بآب نیست مگر آنکه آب را ببیند بلکه
استنشاق هوا آنرا کفایت است * طبیعت آن بسیار گرم و خشک تا آخر سوم و تا چهارم نیز گفته اند * افعال و خواص
آن گوشت آن محلل ریاح و قاطع بلاغم اعضاء الراس و المفاصل و النفض خوردن گوشت آن رافع فالج و لقوه و خدر و اوجاع

* نفط * بکسر نون وسکون فا وطاء مهمله * ماهیت آن رطوبتی است دهنی حاد الرائحه که از بعضی زمینها مانند زفت رقیق مجوف واز اقصی عراق خیزد ودو نوع میباشد سفید وسیاه سفید آن بهتر والطف وبسبب لطافت زود مستحیل بهوا میگردد ونقاشان قدری از آنرا داخل روغن کمان برای ترقیق وتلطیف ممزوج نموده بر نقشها می مالند وسیاه آن بآن لطافت نیست وبتقطیر سفید میگردد وآنرا مغشوش بروغن خزامیان مینمایند وفرق آنست که نفط متصاعد میگردد بخلاف آن واز توابع مصر از کنار دریا نوعی نفط می آورند وآنرا زیت الجبل مینامند * طبیعت آن تا چهارم گرم وخشک * افعال وخواص آن اقوی از اکثر روغنها ومفتح وسریع النفوذ وکد ازنده صلابات وتریاق جمیع امراض بارده شربا وضمادا اعضاء الراس والعصب والغذاء والنفض طلاء آن جهت فالج ولقوه ورعشه وکزاز وخدر واسترخا واکثر امراض واوجاع بارده رطبه وتحلیل ریاح واوجاع مفاصل وامثال اینها مفید واکتحال آن جهت نزول آب در چشم وبیاض قطور آن جهت کرم ورياح گوش وآشامیدن آن جهت سرفهٔ کهنهٔ بارد وبهر وربو وضیق النفس ونفث الدم وبواسیر وتفتیت حصاة واخراج کرم معده ومقعده وتحلیل ریاح احشا ومغص وحرقة البول وفرزجه وبخور آن جهت سردی رحم واختناق آن مفید وطلای سفید آن رافع گزیدن حیوانات مضر محرورین ومصلح مصلح آن خشخاش وسرکه ومضر ریه ومصلح آن کثیرا مغب ارشربت از سفید آن دو دانگ تا نیم مثقال واز سیاه آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن میعه وبعضی قطران گفته اند وزفت رطب نیز السموم خوردن سفید وسیاه آن دافع سموم قوی الاثر است

* نفل * بفتح نون وفا ولام * ماهیت آن گویند نبات بارزد است شبیه برطبه بخار مائل بسرخی وبنفشی ودر بو شبیه بشکوفهٔ بید وشاخهای آن گرهدار مانند خار خسک ودر عربستان کثیر الوجود * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن تخم وگل آن رافع سپرز ومدر بول وگل آن اقوی وطبیخ آن در افعال ضعیف تر است *

* فصـــــــل النون مع الکاف *

* نکا چونی * بکسر نون وفتح کاف عجمی والف وضم جیم فارسی وسکون واو وکسر نون ویا * ماهیت آن صاحب خلاصة التجارب نوشته که بزبان هندی نوعی نتوعی را نامند که نبات آن بروی زمین پهن میباشد وساق نبات آن بسیار ضعیف وبرگهای آن ازرد وجانب رسته مقابل یکدیگر وبمقدار نصف عدسی ودر این ممالک یعنی مرو ونواح آن کثیر الوجود است ودر زمینهای ریگبوم دور از آب ونزدیک آن روید وقوی تر آن آنست که دور از آب باشد ونبات آن مائل بسرخی * طبیعت جمیع اجزای آن گرم وخشک در اول سوم * افعال وخواص آن آشامیدن عصیر وبامد قوق برگ آن باشراب جهت اکثر سموم هوام منهوشه وبدستور طلای آن مفید وباشیر مسهل اخلاط فاسده واخراج سموم از بدن نافع است

* فصـــــــل النون مع المیم *

* نمر * بفتح نون وکسر میم وراء مهمله بفارسی پلنگ وبترکی قپلان وبهندی نیند واو بکسر تاء مثناة فوقانیه ویاء مثناة تحتانیه وخفای نون ودال مهمله وواو نامند * ماهیت آن حیوانی است معروف شبیه بفهد در شکل ورنگ وصورت آن شبیه بشیر وکمتر از آن وهیچ حیوانی گوشت آنرا نخورد ودر جثه از سگ بزرگتر وباریکتر وچلد وسبک رفتار وتیز رو تر از حیوانات دیگر وشدید الغوت وغیور وبتجربه رسیده که چون برزخم پلنگ موش بول کند پلنگ نجات نیابد وموش حریص بر آن است که خود را بآن رساند وبول بر آن کند واینهم از پلنگ زخم دار را در جائی نگاه میدارند که اطراف آن آب باشد وموش نتواند

کرده اند و نموست ملقی است که در شیر بهم میرسد بنا بر مشارکت در این وصف مسمی باین کشته و مرغ و موش را صید کنند و در هنگام مستی صدای آن شبیه بصدای گربه گردد و در وقت غیر مستی بنحوی دیگر و ترکان ماوراء النهر آنرا لاکیچه گویند و در بلاد مرو نیز یافت میشود * افعال و خواص آن * امراض الراس سعوط خون آن بقدر یک قیراط با شیر زنان رافع جنون و اکتحال زهرهٔ آن با سفیدی بیضهٔ مرغ رافع دمعه الزینة طلای سرگین آن با خردل رافع داء الثعلب و طلای پیه آن و بدستور موی سوختهٔ آن با روغن رافع بهق سیاه و جرب الخواص ارسطو گفته چون آفتاب در بیت خود با شرف باشد چشم راست آنرا گرفته در خرقهٔ کتان بسته بر صاحب حمی ربع تعلیق نمایند رفع حمی او گردد و چون چشم چپ آنرا بندند حمی باز عود نماید و مفارقت نه نماید

* فصـــــــل النون مع الواو *

* نوارس * بفتح نون و را و واو و الف و کسر را و سین مهملتین لغت یونانی است و بعربی آنرا شجرة القدس و مسواک العباس و مسواک المسیح نامند * ماهیت آن * نوعی از قنا است شاخهای آن باریک و بلند تا بسه ذرع و برگ آن ریزه مستدیر و جمیع اجزای آن مزغب یا زغب شبیه به پشم و گل آن زرد و خوشبو و طعم آن تند و خار آن تیز مانند سوزن و صمغ آن مابین سفیدی و سرخی و در روم و حلب کثیر الوجود منابت آن آجام * طبیعت تخم آن در دوم گرم و خشک و بیخ آن در سوم و این قویترین اجزای آنست * افعال و خواص آن * مجفف و قابض اعضاء الصدر آشامیدن عصارهٔ آن جهت ترحهٔ ریه و ذات الجنب بعدل بل السموم تخم آن رافع سموم قتاله و مقاوم آنها مضر گرده مصلح آن قند و گفته اند مصلح آن بندق است مقدار شربت آن یک مثقال الاعصاب ضماد بیخ آن در التیام جراحات اعصاب مجرب دانسته اند و لهذا آنرا شجرة العصب نامند و طبیخ شکوفهٔ سائیده جرم آن و همچنین صمغ آن در التیام عصب ضعیف تر از بیخ آن و آشامیدن و ضماد کردن آن نیز جهت درد عصب و کوفتگی اعضا و از جای بیرون رفتن و شکستن آن و قطع نزف الدم مؤثر و طبیخ نبات و گل آن قائم مقام صمغ آنست

* نوشادر * بضم نون و سکون واو و فتح شین معجمه و الف و ضم دال و راء مهملتین لغت فارسی است و بهندی نوساد و بهرنگی سال آرمونیک نامند و نزد اهل صنعت موسوم بعقاب و کبریت الدخان و ملح الناریه سلسا لیوس نیز است * ماهیت آن * چیزی است سفید شبیه بشورهٔ قلمی و اصناف میباشد ازمعدنی و مائی و مصنوع معدنی آنرا معدن بلاد حاره مانند حبشه و زنج است و قطعهای آن مانند شوره و مائی آن آب چشمه ایست که چون دست بدان زنند کف کند و از جوشانیدن آن قطعهای سفید بر روی آن بسته گردد و انطاکی گفته در نواح اصفهان آن چشمه موجود است و گویند در جبال خراسان نیز میباشد و این هرد و صنف عزیز الوجود اند و مصنوعی آنرا از قاذورات و کثافات بتعفین و تصعید بعمل می آورند و احیانا قلیلی در کورهٔ آجر پزی که از قاذورات آنرا طبخ دهند نیز بهم میرسد و این قبل از تصعید اکثر رنگ آن اغبر میباشد و بعد از تصعید سفید شفاف مانند شورهٔ قلمی میگردد و چون سفید صاف شفاف آنرا با مثل آن زاج زرد لاری و عشر آن زنگار تصعید کنند سرخ میگردد و در مصر و روم و ملتان شنیده شده که قاذورات و کثافات و سرگین حیوانات را جمع نموده و مانند خشت خام اقراص ساخته خشک کرده در کورهٔ برهم چیده و بالای آنها خشت های پخته را دو دو استاده سر آنها را برهم تکیه داده آتش میدهند و آنچه بران خشتها و بر اطراف و بالای کوره صعود نموده منعقد میگردد بعد از سرد شدن اخذ می نمایند * طبیعت آن * در آخر سوم گرم و در اول آن خشک * افعال و خواص آن * ملطف و جاذب از عمق

اول گرم و در دوم خشک یا معتدل * افعال وخواص آن مولد خلط صالح و مسمن بدن و معدل بلغم اعضاء الرأس والصدر والغذاء
جهت دفع صعود بخار بدماغ و مالیخولیا و سرفهٔ خشک و درد سینه و تولید خلط صالح و تسمین بدن نافع اکثار آن مصدع و مرخی معده
و اکثار آن مورث تبهای مرکبه و آنچه با بادام و گردکان و پسته در آن اندازند زبون و ثقیل تر مصلح آن سکنجبین و کامه است *

* نیطافلی * بکسر نون و سکون یا و فتح طاء مهمله و الف و فتح فا و کسر لام و یا * ماهیت آن صاحب مغنی گفته از جملهٔ
یتوعات و غیر بنطافلن است و بعضی گفته آن پنج عدد برگ میباشد و برگ آن شیردار و بغایت مجفف بی لذع و بی حدت
* افعال وخواص آن طبیخ آن جهت درد جگر و اسهال بواسیر و ضماد آن جهت خنازیر و عرق النسا و مفاصل و تحلیل
صلابات و داخس مفید و عصارهٔ بیخ آن سم قاتل مقدار شربت آن تا سه ابولوسات است *

* نیل * بکسر نون و سکون یا و لام لغت هندی است و آنرا بعربی نیلج نیز نامند * ماهیت آن اقراص و حبوبی است
آسمان جونی تیره رنگ مصنوع از عصارهٔ نباتی و اکثر از هند و گجرات و تهته مشهور بلاهور و نواح آن باطراف می برند و آنرا
از درخت نیل که آنرا عظلم نامند بعمل می آورند و نبات آن در کتب مذکور شد و بیان اختلاف آنکه بعضی وسمه و نیل را یک چیز دانسته اند
و بعضی غیر یکدیگر و آن بری و بستانی میباشد نبات بستانی شبیه بکتان و ساق آن منشعب بسه شعبه باریک و برگ آن شبیه
ببرگ کبر و تخم آن ریزه مائل بسرخی شبیه بتخم خرنوب و از آن ریزه تر و بوی آن مانند بستانی و خشونت آن زیاده و اما
نروبی تخم و بهترین آن صافی تیره رنگ لاجوردی آنست که بهندی نیل بیانه نامند جهت آنکه در قصبهٔ بیانه که قصبهٔ است
از توابع شاهجهان آباد بعمل می آورند و در هیچ جای دیگر بدان خوبی و صفا و رنگ نمی شود لیکن از ده دوازده سال که
صاحبان انگریز متوجه شده در بنگاله و صوبهٔ عظیم آباد و بنارس بلکه تا لکهنو بیشتر کشت و کار درخت نیل کرده و جا بجا کوتهیها
برای تیاری نیل بنا گذاشته تیار میکنند بسیار خوب و رنگین مثل لاجورد و بهتر از بیانه میشود و بر جهازات برای تجارت
میبرند و از برگ همین که خشک کرده مردمان خضاب میکنند همین وسمه است خوب سیاه میشود و گویند در خورجه که
متصل اکبرآباد است بسیار خوب نیز میشود و اکثر تجار از آنجا خریده باطراف می برند * طبیعت آن در آخر اول
گرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدل * افعال وخواص آن محلل و مجفف و رادع و قاطع نفث الدم و نزف الدم
قوت تجفیف بستانی آن زیاده و بدون لذع و بری آن را قوت تجفیف اقوی و با حدت و جاذب از اعماق بدن اعضاء الصدر
والغذاء والنفض اشامیدن آن بقدر چهار شعیره بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه جهت سرفهٔ شدید اطفال که از شدت آن قی
کنند و درد سینه و گرده و ریاح غلیظه و نیز با ادویهٔ مناسبه جهت قرحهٔ ریه و شوصهٔ سوداویه و با کاغذ خواه هندی و خواه
کرمانی آن جهت دفع سموم و خفقان و با سکنجبین جهت سپرز خصوص بری آن و با خیار شنبر جهت استسقا و عصارهٔ آن
نیز جهت سرفه و چون نیل را با آب بسایند و بر ناف اطفال بمالند اسهال نماید چون برزها را بشان بمالند بول بسته را بگشاید
المجروح والقروح ضماد بری آن جهت قروح خبیثه و باد سرخ و نمله والتیام جراحات کهنه برای شدت جذب و حدت
آن و طلای محلول آن در آب که گرم نموده باشند جهت تسکین وجع بواسیر موثر و با نیم وزن مرداسنگ و قدری روغن گل
سرخ و موم جهت اکله از مجربات اما باید که قبل از طلا موضع را با آب بارتنگ و عسل بشویند و با سرکه جهت قروح سر و خنازیر
متقرح ببعد بل و جهت اندمال جراحات در ابدان صلبه بستانی آن بهتر و جهت قروح نیز برای تجفیف و قلت جذب به
و حدت بکه دارد و جهت قروح کهنه با عسل و جراحات عصب و عرق النسا و برای آن با آرد شیلم جهت اخراج خار و پیکان

برگ آن درخت را مانند کوکنار ذکر یافته و عرق پوست درخت بسیار کهنهٔ آن که نیم کوفته در مقدار آنکه خواهند با ربع وزن آن شکر سرخ که بهندی گرنا مند اما صاف خالص باشد و ده وزن آن آب خیسانند و روزها بآفتاب و شبها در سایه گذارند تا بیست و یکروز پس عرق کشند بدستور و مقدار روزی دو توله تا چهار توله آنرا بیاشامند و از عقب آن بفاصله یکدو ساعت نان با روغن گاو تازه بخورند تا بیست و یکروز با زیاده بحسب حاجت و مرض و از نمک و ترشی و ماهی و بادی پرهیز نمایند جهت اکثر امراض مانند لقوه و فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و غیرها و استسقا و نزول آب در هر عضویکه باشد و قروح مجاری بول و جذام و قروح خبیثه و ساعیه و جرب متقرح و قوبا و امثال اینها نافع و بدستور آشامیدن نقوع مذکور جهت امراض مذکوره روزی دو توله بدستور و مراعات پرهیز*

* نیلوفر * بکسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح فا و راء مهمله معرب از نیلوپهل هندی است زیراکه نیل بزبان هندی بمعنی آب و پهل بمعنی ثمر است و بیونانی نمیقا و بعربی کرنب الماء و حب آنرا حب العروس و بزبان بنگاله سپلا و کونبن نامند و بری آنرا بمصر عرایس النیل گویند * ماهیت آن گل نباتی است که در غدیرها و آبها ایستاده که بهندی جهیل و تالاب نامند در ایام گرما که موسم بارش آن دیار است بهم میرسد ساق آن نرم و مجوف طولانی بقدر عمق آنها تا بلند و قامت و برگ آن عریض و بر سطح آب مفروش و گل آن بیرون از آب و الوان میباشد سفید و نیلی و سرخ ارغوانی و بنفش زرد و رنگ نیز و لیکن زرد رنگ آن کمیاب و سفید آن کثیر الوجود و بعد از آن نیلی و بعد از آن ارغوانی و بهترین همه سفید و نیلی است و برگهای گل آن طولانی با قمعی سخت و درمیان آن زیرها و بعد ریختن گل آن ثمری بقدر سیبی مدور و مجوف آن تخمهای کوچک سیاه که بالزوجت میباشد بهم میرسد و هندی آن مائل بسرخی و بیخ آن بعضی شبیه بزردک طولانی سیاه و بعضی مدور و تلخ طعم خشبی و این را بهندی سلکی نامند و بعضی مردم پخته میخورند و بعضی گفته اند نیلوفر بری نیز میباشد * طبیعت جمیع اجزای آن در دوم سرد و تر و گل آن از همه الطف و از بنفشه در سردی و تری زیاده و بیخ آن گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک و مراد از مطلق آن گل آن است و اکثر مستعمل و قوت آن تا یکسال باقی میماند * افعال و خواص آن مقوی دل و دماغ و مسکن حرارت آنها و تشنگی اعضاء الراس و الصدر و بوئیدن گل آن مقوی دل و دماغ حار و منوم و مسکن صداع حار و خشکی دماغ و آشامیدن آن جهت امور مذکوره و سد نزله و خشونت سینه و سرفهٔ حار و قروح ظاهری و باطنی حادث از اد و بهٔ حاده است و چون تعدیل آن با زعفران و دارچینی کرده باشند جهت تقویت دل و خفقان مؤثر و نگاهداشتن قدری از بیخ آن در دهان محلل اورام حلق و رافع خناق مجرب و نطول گل آن بر سر مسکن حرارت آن اعضاء النفض و الحمیات آشامیدن گل آن و بدستور بیخ آن حابس اسهال مزمن و قرحهٔ امعا و سیلان منی و مجفف کنندهٔ آن و مسکن شهوت باه و مانع احتلام خصوص با شربت خشخاش و با جوارش عود شیرین و آشامیدن گل آن بتنهائی و با مطبوخات مناسبه و با عرق آن جهت جدری و حصبه و بعد از بروز نه قبل از ان جهت آنکه مانع بروز آنست و نیز مسکن حرارت قلب و کبد و حمیات حارهٔ حاده است مضر مثانه مصلح آن نبات و عسل و مضر باه و مصلح آن لبوبات و عسل مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و در مطبوخات تا هفت مثقال بدل آن بنفشه و با خلاف و با خطمی سفید و بیخ آن جهت اسهال مزمن و تحلیل طحال و قروح امعا و سیلان منی و ضماد آن جهت درد معده و مقعده و مثانه و ورم طحال و مقعده الزبنة ضماد بیخ آن با آب جهت بهق و برص خصوص بیخ سیاه آن و با زفت و با عسل جهت داء الثعلب و

خون وصفرا و درد سینه و پهلو و سرفهٔ بارده و تقویت معدهٔ و جگر بارده و هاضمه و تحلیل ریاح معده و امعا و درد رحم و جگر و امعا
و سپرز و مفاصل و تسخین اعضا و تقطیر البول رطوبی و تفتیت حصاة و تسخین کرده و تقویت باه و زیادتی آن و مدر بول و حیض
است و ضماد آن جهت فالج و تشنج بلغمی و خدر و اوجاع مفاصل و ورک و رحم و تحلیل ریاح و صلابت طحال نافع و نزلهٔ کبد
آن و برزجهٔ آن با شیرما دیان و زعفران جهت اعانت بر حمل و جلوس در طبیخ آن جهت درد رحم السموم آشامیدن آن جهت
سموم مشروبه و ضماد آن جهت سموم ملدوغه و بالجمله همه امراض بارده و مبرودین و مشائخ را مفید و مضر بسر مصلح آن
رازیانه و محرق خون محرورین مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن در طرد ریاح و امراض کبد و طحال
بوزن آن زیرهٔ کرمانی وثلث آن ریوند چینی و در امرباه و اوجاع و غیرها زر وند طویل و نیز شیح ارمنی گفته اند و بنصف
ربع وزن آن قرنفل و عود هندی الزینة آشامیدن آن نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و بدستور ضماد آن جهت بهق و برص نافع الاورام
والمفاصل ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و اوجاع مفاصل بارده و بهق و برص و فتق وامثال اینها نافع و جوارش و دهن
و سفوفات آن در قرابادین مذکور شد و مربای آن جهت فالج و صرع و ضعف معده و درد آن و نفخ و قراقر شکم و قولنج نافع
و معجون آن جهت نشف رطوبات دماغ و نزلات و مقدمهٔ نزول آب در چشم و رفع خیالات باطله و بلغمی مزاجان و تقویت معده
و تجفیف رطوبات آن مفید و مجرب و نیز در قرابادین ذکر یافتند *

* فصل الواو مع الدال المهملة *

* ودع * بفتح واو و دال و عین مهمله * ماهیت آن از جملهٔ اصداف و حلزونات است اصناف و اقسام و اشکال مختلفه
میباشد آنچه دراز و پیچیده است بفارسی کچک و در دیلم کلاچک و باصفهانی کس کربه و بهندی کوڈی و نوع کوچک آنرا
بشیرازی گوش ماهی خوانند و بهندی گهونگا نامند و دوست آن زیاده از سائر اقسام و در دریا و زمینهای نمناک نیز بهم
میرسد و بهترین آن بحری آ است و شیح پهن و پیچیده بود * طبیعت آن سرد و خشک و خشکی آن زیاده از سائر اصداف
* افعال و خواص آن مدر رمانیت و جالی و جهت عسر البول و حصاة نافع و ضماد گوشت آن جاذب پیکان و خار و ناشف
رطوبات اعضا بطاهر و طلای سائیدهٔ کوڈی زرد بر بشت زهار باعث ادرار بول و رافع احتباس آن و محرق آن در همه افعال
مانند شیح و جالی و گرمی و خشکی آن زیاده و رادع العین اکتحال آن جالی بیاض عین و باعث حدت بصر الزینة والاورام
وغیرها ضماد آن جالی بهق و برص و قوباو ناشف رطوبات اعضا و محلل اورام رخوه و جهت اصحاب جنین نافع و مالیدن
سفوف محرق خشک آن مسکن اوجاع بارده و محلل اورام بلغمیه و ضماد محلول آن در آب لیمو محلل اورام و با قلیلی نوشادر
رافع جمیع آثار جلد الاذن کوڈی زرد را سوخته آنرا سائیده در گوش بقدر نیم ماشه او لدانداخته بعده قدری آب لیمو
اندازند جوش مینمود وجع گوش و سنگینی در سه دفع که بعمل آرند دفع خواهد شد و آشامیدن مسحوق غیر محرق آن
با سرکه مقدار ربع درهم با شراب ابیض جهت قرحهٔ امعا و منع تولد آن قبل از تعفن المضار مضر رئه مصلح آن عسل مقدار
شربت آن تانیم درم است *

* فصل الواو مع الراء المهملة *

* ورد * بفتح واو و سکون را و دال مهمله بلغت عربی اسم جنس گلهای خوشبوی اشجار است و بعربی جل معرب گل نامند
و از مطلق آن مراد ورد احمر بستانی است که بفارسی گل سرخ نامند و آن اقسام میباشد از سرخ و خوشرنگ و خوشبو و سرخ
کمرنگ خوشبو و زرد صندلی و سفید و هر یک بری و بستانی میباشد و هر واحد بنامی مخصوص و بستانی هر یک اکثر مضاعف
و بری غیر مضاعف است *

مقوی رحم ورافع رطوبات آن ومضیق فرج است وتخم گل که عبارت از ثمر آن است ومانند تکمهٔ است در افعال مانند دلیک است که عبارت از ثمر گل سرخ بری باشد ومذکور شد وبعضی زر ورد رعبارت از غنچه نا شکفتهٔ آن دانسته جهت مشابهت آن بزر قمیص یعنی تکمهٔ پیراهن وبعضی دلیک دانسته اند وبالفعل مشهور بزرهای وسط گل آنست ومستعمل درتراکیب انیز همین است وجلنجبین آن در افعال قریب ببرگ آن ودر بعض مواد اقوی ودر بعض اضعف وروغن آن که برگهای گل تازه بی اقماع آنرا در روغن کنجد تازه ویا روغن زیتون تازه اندازند ودر آفتاب گذارند وچون رنگ برگ گل سفید گردد افشرده دور نمایند وبرگ گل تازه در آن ریزند وهمچنین تا هفت مرتبه واین را دهن ورد خام خالص نامند ویا آنکه آب برگ گل را گرفته با روغن کنجد ویا زیت بوزن آن بآتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند واین را دهن ورد مطبوخ نامند * **طبیعت** مطلق آن مرکب القوی * **افعال وخواص** آن رادع وقابض ومحلل ومفتح وموافق مواد حار وبارده وباقوت مسهله اعضاء الراس نطول آن بتنهائی ویا با سرکه وگلاب جهت دردسر وتقویت دماغ ورفع بیخوابی وتحلیل اورام دماغی وبدستور طلای آن با سرکه ولخلخهٔ آن با سرکه وگلاب جهت تسکین صداع ورادع بخارات دماغی وموافق اورام آن وقطور آن در گوش جهت تسکین درد آن ودرد سر ورفع یبس آن ومضمضهٔ آن مسکن درد دندان ورافع قلاع حادث از آملک خورده اعضاء الغذا آشامیدن آن مسهل مادهٔ لزج وحابس اسهال مراری ومسکن التهاب معده وقروح امعا وسحج ومغص وتقویت اعضا وتسکین اوجاع ورافع زحیر وبدستور تدهین بدان واحتقان بدان جهت قرحهٔ امعا وسحج ومغص عارض از خوردن مغرفلوس خیارشنبر وغیر آن ونطول آن حابس اسهال مراری ومسهل مادهٔ لزجه القروح والجروح والاورام تدهین بدان روپانندهٔ گوشت بر زخمهای عمیقه ومجفف رطوبات جروح وقروح ودافع مواد خبیثه وزخم آبله وبا سفیدهٔ بیضه مرغ جهت سوختگی آتش وزخم عارض از نوره ورمد چشم وبا سرکه باد زهر قروح وجوششهای حاره وآشامیدن آن جهت رفع ضرر آملک خورده وزرنیخ وذراریح وامثال اینها الزینة با سرکه وآب مورد جهت رفع عرق مقدار شربت آن یک اوقیه بدل آن بوزن آن روغن بید ونیم وزن آن روغن بنفشه وماء الورد که بفارسی گلاب نامند * **طبیعت** آن مرکب القوی ومائل بسردی وبا سه قوت حرارت لطیفهٔ مفتحه ورطوبت واندک قوت قابضه وبعضی سردی وخشکی آنرا بسبب غالب دانسته اند * **افعال وخواص** آن مقوی دماغ وقلب وفم معده وتوتهای بدنی اعضاء الراس والصدر والغذاء آشامیدن نیم گرم آن جهت عوارض حادثه از نزله ونفث الدم وخشونت سینه وخفقان حار وتقویت بدن ودرد معده وامعا ومغص بارد وحار ووجع کبد وطحال وبا شراب باعث زیادتی تفریح وبوئیدن وطلا کردن آن جهت دردسر حار ودرد چشم وبا قرنفل جهت درد سر بارد ولخلخهٔ آن جهت تقویت دماغ وحواس باطنی ونشاط نفس وتقویت دل ورفع خمار وغشی وبیهوشی وخفقان وبالخاصیة مضر صاحب نزله ومحرک آن وباه وباعث سفیدی موی مصلح آن جلاب ونبات مقدار شربت آن تا هجده مثقال وآشامیدن گلاب مکرر معطر نموده بدل ورد واوقیه مسهل است وجلنجبین شکری وعسلی مرکب وجوارش وحب ورد ودهن الورد باقسام وشراب وعرق وغسول واقراص آن نیز با نحای شتی وگل شکری وگلنگبین عسلی ومعجون ورد همه در قرابادین کبیر مذکور شد ونوع گل سرخ مضاعفی که در اکثر بلاد خصوصا هند وبنگاله میشود آنرا سداگلاب می نامند جهت آنکه همیشه گل می آورد ودر بعضی موسم زیاده ودر بعضی کمتر بوی بسیار ضعیف وناخوش نیز از جمله ورد احمر بری است *

* **ورد اصفر** * یعنی گل زرد نسرین زرد بری است درخت آن خاردار وگل آن زرد غیر مضاعف وخوشبو ومفرح وقوت

زیتونیکه دران جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد رافع آثار جمله وکچلی وحمله وداء الثعلب وقوبا اللعین اکتحال آن جالی بیاض عین وثالیل بدان رویانند موی در داء الثعلب وجالی وضح وکلف ونمش وقوبا وامعمن بدن را بیه وکوشت آن و مالیدن پیه آن بقوت با عث عظم قضیب وطلای خاکستر آن با عسل بی حسی عضو بدل پیه آن پیه سقنقور است

* فصـــــــــل الواو مع السین المهملة *

* وسخ * بفتح واو وسین وخاء معجمه بفارسی چرک وبهندی میل نامند * ماهیت آن معروف است که فضلات متحلبهٔ خارجه از مسامات بدن حیوان است وهوبدنی که فضول رطبهٔ لطیفه دران زیاده باشد چرک آن نیز زیاده می باشد وازمطلق آن مراد چرک بدن انسان است * طبیعت آن گرم وخشک وبحسب امزجه واغذیه واعضاء ویلد مختلف می باشد انچه قریب بناخنها است گرمی وخشکی آن زیاده است * افعال وخواص آن طلای چرک گوش جهت شقاق لب وگزیدن افعی وآشامیدن آن مورث بیهوشی واستسقا وقائل گفته اند وطلای چرک بدن با بعضی ادهان مناسبه جهت بواسیر وشقاق لب ومقعده وداخس وباموم روغن جهت تحلیل اورام پستان ونفاطات وجوششها وذرور خشک سائیدهٔ آن جهت نشف قروح وسخه وباندک جلا السموم ضماد آن جهت نهش افعی وبدستور چرک گوش انسان زیراکه اقوی درتاثیر از سائر اوساخ بدن است ووسخ ابدان مصارعین یعنی چرک ابدان کشتی گیران وآن دو قسم می باشد یکی آنست که در ابدان ایشان بسبب مالیدن روغن وغبار جمع میکردد ودوم آنست که بر دیوار زورخانه مجتمع می شود ومرد ومنضج ومحلل وجالی باعتدال اند وطلا کردن آن جهت قروح مشائخ وسخه وعرق النسا وباهرا هم جهت تحجر زخم نافع است

* وسخ الکوائر * بفتح کاف و واو والف ویاء مثناة تحتانیه وراء مهمله * ماهیت آن چرکی است که یافته می شود در کوائر نحل یعنی خانهای زنبور عسل وآن غیر عکبر است که بفارسی برموم نامند وبقول بغدادی وبقول صاحب تحفه برموم است وبهترین آن مائل بسرخی ونرم وخوشبوی آنست وشیخ الرئیس گفته بهترین آن سبز آنست * طبیعت آن گرم وخشک تا آخر دوم * افعال وخواص آن لطیف وجالی وجاذب ومحلل اورام وبخور آن جهت سرفهٔ مزمن وطلای آن جالی توبار جاذب پیکان وخار از باطن ودر جبر کسر وضربه وسقطه قائم مقام مومیائی است ووسخ الحمام جهت نفاطات نافع ومانند وسخ مصارعین است

* فصل الواو مع الشین المعجمة *

* وشق * بفتح واو وشین وقاف لغت فارسی است * ماهیت آن پوستین حیوانی است از سگ بزرگتر واز پلنگ کوچکتر ودر رنگ وشکل مانند آن وفربه ودنبال آن از یک شبر کمتر ودر تنکابن آن را پلنگ تومول نامند وگفته اند شبیه بروباه است ودر ترکستان بهم میرسد وگفته اند بری است وبحری نیز گفته اند وتخم در خشکی میگذارد واصلی ندارد * طبیعت آن در آخر سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن محلل ریاح وجهت فالج وکزاز ورعشه وپوشیدن پوستین آن عظیم النفع است از برای امراض مذکوره ومسخن بسیار وزائل کنندهٔ بلغم ومقوی کرده وباه ومعین بران ومصلح حال کرده ومثانه وظهر بارده ومداومت لباس وافتراش وجلوس بران جهت بواسیر ونقرس مجرب وجهت مبرودین ومشائخ نافع ومضر محرورین وشاربان خمر ومرقق جلد ومهیا کردانندهٔ آن از برای قبول آفات از سرما وذرور موی سوختهٔ آن جهت جراحات مزمنه نافع است

* وشیج * بفتح واو وکسر شین وسکون یا وجیم بفارسی آنرا بیموه ارونا مند * ماهیت آن نباتی است معروف میان

طولانی بقدر نیم بند انگشت و بر سر آن برگهای سفید شش هفت عدد ریزه شبیه بگل یاسمین و اول غنچهای نیم شکفته آنرا بریسمان کشیده مارمیسازند و برگهای سفید گل شکفته آنرا از ساق زرد آن جدا مینمایند و افشرده آب آنرا گرفته خشک مینمایند و آنرا گل کامه مینامند خوشبو میباشد و از آب تازه آن نیز لباس را رنگ می نمایند عودی رنگ خوشبو میگردد و ساق گل آنرا خشک نموده در آب جوش داده لباس را بدان رنگ مینمایند زرد رنگ میگردد و تخم آن پهن مائل بتند و بر و از میان اندک منحنی و مائل بزردی و تیرگی و در غلاف خشبی نازک و مستعمل در ادویه بیشتر برگ و تخم آن است * طبیعت آن سرد و خشک و با قوت قابضه * افعال و خواص آن اهل هند برگ نازک نورسته آنرا مقدار شش هفت برگ با آب سائیده با اندکی زنجبیل تر که بهندی ادرک نامند جهت حمیات کهنه میخورانند و تخم آنرا سائیده با آب و سر را بدان میشویند جهت رفع حزاز و مکونند شرط است در استعمال جهت حمیات اجتناب از ماست و لبنیات و ماهی و گوشت و گل کامه در قرابادین کبیر در حرف الکاف ذکر یافت *

* هاسیمونا * بفتح ها و الف و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون و الف لغت نبطی است * ماهیت آن نباتی است ساق آن بلند و با رطوبت لزج چسپنده و مزغب و شاخهای آن باریک و برگهای آن ریزه شبیه بخار کوچک و بیخ آن شبیه بشلغم و سیاه و هرچند در زمین فرو میرود باریکتر میگردد تا بقدر موی میرسد و خام و پخته آنرا میخورند و لذیذ میباشد و مائل به تندی * طبیعت بیخ آن در دوم گرم و در اول خشک و بعضی گرم و تر دانسته اند * افعال و خواص آن ملطف اخلاط غلیظه اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن مقوی قلب و حافظ صحت بدن و جهت سرفه و درد سینه و سپرز و گرده و مثانه نافع و بعضی آشامیدن آنرا باعث تولید پسر دانسته اند و گفته اند بالخاصیت نطفه منفعل از ان قبول صورت انوثیت نمیکند و جلوس در طبیخ آن و بدستور بخور آن جهت سرعت حرکت اطفال مؤثر و بگمان بعضی تعلیق آن در پارچهٔ سبز در روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب رافع سحر و چشم بد است

* فصـــــــل الهاء مع الدال المهمله *

* هدبه * بفتح ها و سکون دال و فتح باء موحده و هاء و اصفهان آنرا خرخلو و شیرازی مهبک و بربا و بعربی حمار قبان و بهندی سروالی نامند * ماهیت آن حیوانی است بقدر باقلای خاکستری رنگ زیر شکم آن سفید با پایهای بسیار بقدر سوزنی و در زیر خمهای آب و جاهای نمناک بهم میرسد * طبیعت آن در دوم سرد و تر * افعال و خواص آن تحنیک بدان با عسل جهت خناق و سقوط لهات و بدستور طلای آن با برمرغی الاذن قطور مطبوخ آن در پوست انار با روغن گل سرخ نیم گرم در گوش مسکن درد آن و رافع کری قدیم اعضاء النفس چون در کوزهٔ نو سفالی بسوزانند و با عسل مخلوط کرده روزی از یک اوقیه تا دو اوقیه آنرا بنوشند جهت عسر النفس مجرب دانسته اند اعضاء النفض آشامیدن غیر محرق آن با شراب رافع عسر البول و یرقان و قطور رطوبت آن در احلیل رافع حرقة البول و بدستور گذاشتن فتیلهٔ آلوده بدان الحمی بعضی تعلیق آنرا در پارچهٔ کتان و امثال آن رافع حمی ربع دانسته اند *

* هدهد * بضم دو ها و سکون دال مهمله بفارسی مرغ سلیمانی نامند * ماهیت آن مرغی است منقط به نقطهای زرد و سیاه و بر سر آن تاجی از پر * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن اعضاء العین اکتحال زهره و با خون آن جهت بیاض چشم اعضاء الغذاء و النفض مهرا پختهٔ آن با شبت جهت تفتیح سدد و رفع پیچش و قولنج و تحلیل

القوى در دوم گرم و در خشکی معتدل * افعال و خواص آن مفرح و محلل اعضاء الرامن والصدر والغذاء والنفض
بخور آن مانع زکام و نزله و آشامیدن آن جهت اوجاع حلق و تفریح قلب و تقویت و تلیین آن را اعانت بر هضم و تسخین کرده
و مثانه و آشامیدن طبیخ آن مدر بول و بهترین استعمال آن خائیدن آنست و گذاشتن میان متاع و جامه مانع کرم زدن
آن و بیخ آنرا چون چهل روز میان شراب و یا سرکهٔ نارس بگذارند بسیار سیاه میگردد بعد یکه از عود هندی تفرقه نتوان نمود
مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن قاقله است

* هرفروری * بفتح ها و سکون را و فتح فا و کسر راء مهمله و سکون واو و کسر راء مهمله و یالغت هندی است * ماهیت آن
ثمر درخت هندی است بزرگ و شاخ آن انبوه و برگ آن طولانی اندک عریض املس غیر مشرف و سبز شگفته در شاخهای
باریک و زرد وصف مقابل بهم و گل آن بسیار ریزه صندلی رنگ و ثمر آن مدور و شش پهلو و ترش و در خامی سبز و بعد
رسیدن زرد رنگ میگردد و آنرا میخورند خام و پخته و مخلل آنرا نیز ترتیب میدهند * طبیعت آن سرد و تر در سوم
* افعال و خواص آن قامع صفرا و مسکن غلیان خون و حرارت و مولد بلغم است

* هریسه * بفتح ها و کسر راء و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله و ها * ماهیت آن از اغذیهٔ مشهوره است
مصنوع از لحوم و حبوب درهم پخته و بهترین آن مصنوع از گندم سفید جید و گوشت مرغ جوان فربه و یا گوشت گوسفند
جوان فربه از استخوان جدا کرده است بدین قسم که گندم مقشر را پاک شسته با آب طبخ نمایند و گوشت را نیز طبخ نمایند
علاحده و بعد از طبخ استخوان آنها را از آن جدا نمایند و با اندک روغن بریان کرده در آن داخل کنند و باهم طبخ دهند
و با کفچه برهم میزده باشند تا یکسان گردند و دارچینی و هیل ناکوبیده درست در آن اندازند و باید که وزن گوشت
مضاعف گندم باشد و زیاده بران لذیذتر میگردد و اگر خواهند که با قند و دارچینی تناول نمایند نمک در هریسه کمتر داخل
نمایند و طریق تناول آن بدین قسم است که بعد از طبخ تام در ظروف برآورده روغن جید تازهٔ خوشبو را داغ نموده
بران ریخته قند و دارچینی نرم کوبیده بران پاشیده با نان و یا بی نان تناول مینمایند و اگر خواهند که با بورمه که در آن
نخود طبخ یافته باشد تناول نمایند نمک را بقدر لایق داخل نمایند و از عدس با پوست و با گوشت نیز بدین قسم ترتیب
میدهند و آنرا با روغن داغ کرده با آب لیمو یا سرکه و یا آب نارنج و صعتر کوبیده تناول مینمایند * طبیعت آن گرم و تر
* افعال و خواص آن کثیر الغذا و مسمن بدن و گرده و مقوی عصب و باه و زیاده کنندهٔ منی و موافق امراض سینه
و خشونت آن و سرفهٔ یابس المزاج المضار دیر هضم و مسدد مصلح آن در محرورین و در مبرودین انگور و بالخاصیة الذ اختن
قدری انگور در دیگ هریسه مرقق قوام آنست و خوردن انار بالای هریسه مضر

* فصل الهاء مع اللام *

* هلام * بضم ها و فتح لام و الف و میم * ماهیت آن نوعی غذا است که از گوشت گاو و گوساله و امثال آن بعد از پختن
در آب نمک در زجاجه میگذارند تا آب آن چکیده گردد و بحسب احتیاج بقول حاره و یا بارده و با سرکه پخته گوشت مذکور
را در آن می اندازند و بقول را بعد از اندک زمانی از آتش برمیدارند و اگر بقول را بجوشانند قسمی از تربص خواهد
بود مزاج و افعال و خواص آن تابع بقول و لحوم است که از آن مرتب مینمایند *

* هلیون * بفتح ها و سکون لام و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی است و بعربی خشب الحیه و بفارسی
مارچوبه و اهل مغرب اسفراج و بفرنگی سپارگس و بهندی ناگردن نامند و هلیون دشتی را اسپاراغوس گویند * ماهیت آن

بحرارت کمی مینماید بلکه اثر برودت بسیار از ان ظاهر نمیکردد وبستانی را کاسنی وبری را طرخشقوق نامند * طبیعت
تر وتازه آن در آخر اول سرد وتر وبا اجزای حارهٔ لطیفه که از شستن زائل میکردد بسبب ضعف ترکیب وکمال لطافت ولهذا
در شرع وطب هردو منع از غسل آن وارد شده است وانچه در تابستان بسیار کرم وبا بلدان حاره ودر موسم کرما بهم میرسد
مائل بکرمی است وخشک آن مائل بخشکی وبا قوت قابضه باعتدال از غیر شدید ونوع صغیر آنرا رطوبت ولطافت کمتر از
کبیر وبستانی ابرد وارطب از بری * افعال وخواص آن مفتح ومسکن حدت صفرا وخون وتشنکی اعضاء الراس طلای
آب برک آن بتنهائی ویا باسرکه وصندل جهت صداع حار وصفراوی وبا صندل سرخ وسرکه وکلاب جهت شری وبا طلا که نوعی
از حمرا ست جهت اورام حاره ودرد چشم وضماد کوبیدهٔ برک آن جهت رمد حار خصوصا با روغن بنفشه ومضمضه بطبیخ بیخ
آن باسرکه وبتنهائی نیز وتخم آن نیز جهت وجع ضرس وغرغرهٔ آن با خیار شنبر وبا شراب شاه توت جهت ابتدای ورم حلق وخناق
وبدستور با آب برک کشنیز تازه اعضاء الصدر ضماد برک آن با آرد جو جهت خفقان وتقویت قلب حار وتحلیل ورم حاره اعضاء
الغذاء والنفض آشامیدن آن جهت تفتیح سدهٔ کبد وطحال ویرقان واستسقای حار وتفتیح سدهٔ احشا وعروق وتقویت جکر
وتسکین حرارت خون وتشنکی وغثیان وهیجان صفرا والتهاب معده وموافق جکر حار وبارد ومنقی مجاری بول وکرده وهر چند
تلخ تر باشد در رفع سدد وامراض کبد بهتر است وآشامیدن آن با خیار شنبر نموده با سکنجبین ساده جهت تب صفراوی و
هیجان صفرا وشری وهیجان دم صفراوی وجدری وحصبه وهیضهٔ صفراوی وآب برک تازهٔ آن را که بجوشانند وکف آنرا ایکرند
وصاف نموده که آنرا کاسنی مروق نامند با سکنجبین جهت تقویت معدهٔ حار واستسقا وتفتیح سدد ورفع تعفن رطوبات وخوردن برک
آن با سرکه مسکن صفرا وجهت حبس اسهال صفراوی وچون با قدری رازیانه وکشوث بجوشانند تفتیح واسهال آن زیاده کردد
وبری آن موافق تر از بری معده وبستانی آن از برای کبد الحمیات آشامیدن آب مروق آن با سکنجبین جهت حمیات
عفنه وجهت حمیات ربع وحمیات بارده وآشامیدن مطبوخ برک تازه وکل وتخم وبیخ آن بتنهائی وبا تخم کشوث
باضافهٔ سکنجبین بزوری وبا ساده وبا شراب کشوث وبا بزور رهر یک بحسب احتیاج جهت حمیات مرکبهٔ کهنه وبا تپه و
استسقا وسپرز ورفع تهیج اطراف مجرب السموم ضماد برک آن وهمچنین طلای آب آن وآشامیدن آب آن نیز با زیت وباد زهر
ادویهٔ کشنده وضماد برک وبیخ آن باهم جهت لسع عقرب وهوام وزنبور وسام ابرص وهمچنین با سویق بی عدیل الآت
المفاصل والاورام ضماد آن با آرد جو وسرکه جهت اوجاع مفاصل حاره ونقرس حار واورام حاره وطلای آب برک آن
باصندل آب وسرکه جهت تبرید عضویکه ارادهٔ تبرید آن باشد عجیب الاثر مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل مضر صاحب
سرفه که از سبب ورم معدب کبد نباشد ومحرک آن والا چندان مضر نیست بلکه در بعضی مواد نافع مصلح آن شکر و
شربت بنفشه وامثال آن وتخم آن در دوم سرد وخشک ومائل بحرارت وبا جزای بارده نیز کفته اند وبا قوت محرکه ومواد
ساکنه وصاحب شفاء الاسقام معتدل در حرارت وبرودت ویابس در دوم دانسته * افعال وخواص آن جهت صداع
وخفقان وتفتیح سدد واستسقا ویرقان وحمیات صفراویه وسدده نافع وبا مطبوخ صندل ورازیانه جهت رفع سموم وضعف
کرده وطحال وقطع نفث الدم وتحریک اشتهاء موثر ودر سائر افعال نائب مناب برک آنست مقدار شربت آن از دو درهم
تا پنج درهم المضار کرید الطعم ومغثی مصلح آن ادویهٔ خوشبو وسکنجبین وصاحب شفاء الاسقام در بحث ورم طحال نوشته که
مضر طحال است مصلح آن سکنجبین وبیخ آن در اول کرم ودر دوم خشک * افعال وخواص آن بغایت مفتح وملطف اخلاط

شمال تا بنقطهٔ مغرب وزد سرد وخشک و باد دبور که از مغرب تا بنقطه سهیل وزد سرد وتر و باد جنوب که از سهیل تا بنقطهٔ مشرق وزد گرم وتر ومرکب از اینها مرکب از کیفیات اربعه است * افعال وخواص آن * باد صبا مزیل بلغم و مجفف رطوبات ومفتح سدد ومعین بر هضم ومانع نزلات ومقوی قوت دافعه ومصلح حال مرطوبین وجهت امراض بارده رطبه از استسقا و فالج ولقوه وغیر ها نافع ومضر محرورین را بدان خشک وامراض صفراویه ومحرق صفرا ومولد حکه و جرب وتشنج یابس وامثال اینها است و باد شمال مستحکم میکرداند اعضا را ومانع استرخا از کسالت ومقوی اعضا و حواس وذکای فهم وذکر وهضم وصفای رنگ ونضارت آنست ومضر صاحبان سرفه وضیق النفس یابس وبواسیر وباعث اسقاط جنین وعسر ولادت وامثال اینها است و باد دبور عکس صبا است و باد جنوب عکس شمال ومرکب از اینها جهت امراض مرکبه نافع واصلاح فساد وتعفن هریک برد یکری نمایند وبتغییر وتبدیل بلد ومکان اگر ممکن باشد وببوئیدن پیاز وسیر وسرکه و زردچوبه وعنبر ولادن وقطران ومومیائی وعود هندی وعنبر وقسط وکندروسندروس وکهربا و پوست نارین ومشک وزعفران وسعد وابهل وصندل وکزمازو وزراوند طویل وجدوار وتمام اینها ویا انچه میسر آید وبخور نمودن باینها ودرونی و ظرفا رخوردن پیاز وسیر وسرکه ونعناع وزردچوبه وطین مختوم وحلتیت وآویختن پیاز وصندل برد رخانه ویا شیدن سرکه بردرودیوار وفرش خانه خصوص که دران سیر وپیاز پرورده باشند وحتی المقدور از خانه حرکت نکنند وبجائی نروند واگر بالضرورة حرکت کنند بینی را بلته بسرکه و سیرآلوده بندند و زود معاودت نمایند با وجود این تدابیر باید که از خوردن مثل میوهای تر وشیر پرهیز کنند واز جماع وحمام وتشنگی وگرسنگی احتراز نمایند وآب بسیار سرد ننوشند ودر انچه میخورند پیاز وسیر داخل کنند وغذاهای ترش بی چربی میل نمایند وشیرینی مطلق نخورند واز گوشت حیوانات آن بلد اگر بتوانند احتراز کنند والا بسیار کم بخورند واز تریاقات تریاق فاروق ومثرودیطوس رجد وارخطائی هریک که باشد مکرر بخورند ودرشعثا وفلونیای رومی نیز مناسب است وفادزهر معدنی هم خوب است

* هوفاریقون * بضم ها وسکون واو وفتح فا والف وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم قاف وسکون واو ونون معرب از اوفاریقون یونانی است وهیوفاریقون نیز دیده شده بزیادتی یاء مثناة تحتانیه میان ها و واو وبعضی اندروسامن وبعضی قوریون وبعضی اماما لیطس بمعنی صنوبری برای مشابهت رائحه تخم آن ببوی راتینج که صمغ صنوبر است نامند وگفته اند که هوفاریقون لغت رومی است * ماهیت آن * نباتی است وسه قسم میباشد وهرسه را ثمر شبیه بجو است وقسمی را ساق بقدر شبری و زیاده بران و برگ آن مانند برگ سداب وبسیار سرخ وگل آن سفید شبیه بگل شبت چتری ودر بو شبیه ببوی صنوبر وتخم آن در غلافی طولانی وسیاه ودراز شبیه بجو ومدور ونیز منبت آن زمینهای صلب وخرابها وثمر آن اقوی از تخم وسائر اجزای آن وقوت آن تا ده سال باقی میماند * طبیعت آن * در سوم گرم و خشک وگفته اند خشکی آن زیاده از گرمی آنست * افعال وخواص آن * مجفف ومحلل وملطف ومفتح سدد وکدازنده اخلاط ولزوجات وغیره اعضاء الراس والغذاء والنفض آشامیدن آن جهت کزاز وتفتیح سدهٔ معده وکبد وامعاء و ادرار بول وطمث واسهال مرهٔ صفرا وحمول آن نیز جهت ادرار بول وحیض آلات المفاصل آشامیدن برگ مطبوخ آن با شراب ویا آشامیدن عصارهٔ آن چهل یوم پی هم مداومت بران جهت درد ورک وعرق النسا ونقرس وآشامیدن تخم آن هر روز نیم درم با ماء العسل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند احتمال آشامیدن آن با نیم وزن آن سداب

روغن گل آن که با دهنهٔ کوسفند ترتیب دهند جهت اوجاع مفاصل بلغمی وسوداوی وبا روغن زیتون جهت اوجاع مفاصل بلغمی مجرب است *

هوقسطیداس

* هوقسطیداس * که آنرا هوفسطیداس بضم ها وسکون واو وفتح فا وسکون سین وکسر طاء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح دال والف وسین مهملتین نامند * ماهیت آن عصارهٔ نباتی است که لحیة التیس نامند ومذکور شد وگفته اند طراثوثی است که در زیر درخت لحیة التیس بهم میرسد وغیر لحیة التیس است *

هیشر

* هیشر * بفتح ها وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح شین معجمه وراء مهمله * ماهیت آن کنگر بری است وبلندی آن تا یقدر یک گز وزیاده ومیان آن تهی وشکوفهٔ آن پهن وبنفش وبعد از خشک شدن سفید میگردد ودر میان شکوفهٔ آن چیزی مانند پنبه واکر آن پنبه در گوش رود کر کرداند * افعال وخواص آن آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفه نافع *

هیل بوا وهال بوا

* هیل بوا وهال بوا * بکسر ها وسکون یا وکسر لام وفتح باء موحده وواو والف * ماهیت آن خیربوا است ودر حرف الخاء مذکور شد * طبیعت آن گرم در اول وخشک در دوم وبعضی در سوم گفته اند * افعال وخواص آن بسیار لطیف تر از فافله اعضاء الغذاء مقوی معده وکبد سرد وهاضم طعام است *

هوفلسوس

* هوفلسوس * بضم ها وسکون واو وفتح فا وسکون لام وضم سین وسکون واو وسین * ماهیت آن چنین گفته اند حشیش الحمار است که ابوخلسا باشد ومذکور شد در حرف الالف مع الباء * طبیعت آن سرد وتر با قوت تجفیف وتسکین قلیل وقبض * افعال وخواص آن با قوت قابضه وسائر افعال آن در ابوخلسا ذکر یافت

باب بیست وهشتم در بیان ادویه که حرف اول آنها یاء مثناة تحتانیه است

* فصل الیاء مع الالف *

یاسمین

* یاسمین * بفتح یا وسکون الف وفتح سین وکسر میم وسکون یا ونون وآنرا یاسمون بواو بجای یا وبضم میم وجلاها نیز ویسبرا زی گل هاشم وبهندی چنبلی نامند * ماهیت آن گلی است خوشبو وسفید وزرد وکبود وبعضا بشت گل بنفش وهر یک سوای زرد بستانی وبری وجبلی میباشد وسفید آن خوشبو وکثیر الوجود وکبود آن کم یاب آن مابین شجر ویقطین یعنی نه مانند درخت ایستاده است ونه مانند یقطین بر زمین مفروش خصوص سفید آن نیز زرد وکبود آن شجرت غالب ودر بعضی بلاد درخت آن عظیم میگردد وساق سفید آن اندک پیچدار وبرگهای آن اندک ریزه طولانی ومشرف وبرد وجانب شاخهٔ آن رسته وخوش منظر وگل آن خوشبو با ساقهٔ باریک مجوفی وبرسر برگهای ریزه رسته بان ساق ودر هنگام غنچگی طولانی امرودی شکل وبعضی سفید آنرا زنبق دانسته وگفته اند از زنبق مراد روغن این است وسوسن آزاد را مخصوص بدین وسوسن سفید نزد اکثر اطبا مفقود الخاصیت واز جهت اشتباهی است که ایشان را رو داده ودر سوسن مذکور شد وبری را ظیان نامند وجبلی آن یاسمین است * جمهور اطبا در ماهیت آن نوشته اند که درخت آن مانند درخت مورد واز آن سبزتر واملس وبزرگتر وپهن تر ونرم تر وبسطبری برگ مورد نیست ودرخت قسم سفید آن ضعیفتر وگل آن سفید وباشائبهٔ سرخی وبعد سرخی وبسیار خوشبو واز حمل تا عقرب گل میدهد ودر بلاد حاره همیشه ودرخت نوع زرد آن از این عظیم تر وچتر ها ودرخت مورد است ونزد بعضی قسم زرد آن مسمی بزنبق است * وبالجمله طبیعت آن در دوم گرم وخشک دوم نیز

میفرو شند و بی تکلف تمیز توانند نمود و مقدار آنکه حکم را جهة انجا آنست که اکر بیک کرمی بعد روشن شد الماس آن را ضبط نمایند رسیاست عظیم کنند و نیز مسموع کشته که در زیر زمین یاقوت خوب نمیباشد بلکه ناصاف و خام چنانچه وقتی راجهٔ آنجا حکم نموده که قطعهٔ ازان زمین را حفر نمایند شاید یاقوت بسیار و قطعه های بزرک خوب برآید چون حفر نمودند قطعها ی کوچک بد رنک ناصاف نرم برآمد و با وجود آن جمعی هلاک شدند بسبب بوی کبریت و ابخرهٔ متعفنه لهذا امر نمود که دیکر حفر ننمایند و آنچه از بالای زمین بیابند بیاورند و نیز اماکن دیکر مانند جزیرهٔ برازیل از ارض جدید جنوبی و جزیرهٔ سیلان و غیرها که معدن یاقوت و غیره است یاقوت بهم میرسد ولیکن یاقوت جنوبی آن بخوبی پیکوئی نیست هرچند برازیلی اکثر قطعه های آن صاف شفاف آبدار بزرک مقدار میباشد ولیکن بصلابت پیکوئی نیست همه الوان آن از سرخ و زرد و نیلی و غیرها و سیلانی بسیار نرم و کم رنک میباشد و از اقسام آن کفته اند غیر از سرخ رمانی تاب آتش ندارد و بعضی کفته اند سرخ رمانی آن از آتش رنکین تر می شود و نیز کفته اند چون با سفیدی آن شائبهٔ سرخی باشد چون بر آتش معتدل در ظرف سفالی کذارند تمام آن رنکین کردد بلکه اکثر این اقوال اصلی ندارد و رائحهٔ کریهه و دود و عرق و روغن مضرلون آنست و مالیدن آن بر جذع سوخته و آب سنباده باعث جلای آن

* طبیعت آن در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک و زرد آن در دوم کرم و خشک و کبود آن در اول کرم و در سیوم خشک و سفید آن معتدل در کرمی و سردی و در اول دوم خشک * افعال و خواص آن مفرح و مقوی دماغ و آشامیدن یک درهم آن جهت رفع صرع و وسواس و خفقان و طاعون و انجماد خون در باطن و نزف الدم و دفع سموم و تغییر هوای وبائی و تصفیهٔ خون و حفظ حرارت غریزی و قوای حیوانی و پوشیدن انکشتری آن جهت قضای حاجات و رفع ضرر صاعقه و طاعون و در دهان داشتن آن جهت رفع بدبوئی آن و تسکین عطش و تقویت دل و تفریح و نشاط و تعلیق آن بالخاصیت جهت رفع اصابهٔ عین که چشم زخم نامند و طاعون و تغییر هوا و وبائی و وسواس و صرع و خفقان و با هیبت و شکوه بودن نزد مردم و نیز قاطع نزف الدم و محلل انجماد خون دانسته اند اکتحال آن مقوی نور باصره و حافظ صحت چشم مقدار شربت آن از یک قیراط تا یک دانک و معاجین مسمی بیاقوتی و مفرح آن در قرابادین کبیر ذکر یافت *

* فصـــــل الیاء مع الباء الموحدة *

یبروح

* یبروح * بفتح یا و سکون باء موحده و ضم راء مهمله و سکون واو و حاء مهمله لغت سریانی بمعنی ذو الصورتین است * ماهیت آن اسم سریانی جنس اشیای زوجیت در خلقت و شامل بیخ لفاح و ثمر اقسام آن است و از مطلق آن مراد قسم جبلی آن است و چون بیخ هر نوع لفاح که بزرک باشد بشکافند دران شبیه بد و صورت انسان مشاهده میکردد لهذا آنرا مسمی باین اسم نموده اند و بیخ لفاح جبلی ادنی مشابهتی بصورت انسان دارد بخلاف آن که مشابهت تام دارد و بعضی آنرا مختص به بیخ سراج القطرب داشته اند *

یبروح الصنم

* یبروح الصنم * بفتح صاد و نون و میم * ماهیت آن بیخ لفاح بری است بشکل دو انسان که روبروی یکدیگر ایستاده باشند و آنرا مهرهٔ کیاه و سکشکن نیز نامند جهت آنکه میان عوام مشهور است که هر که آنرا قلع نماید هلاک میکردد لهذا بعضی بعد از خالی کردن اطراف بیخ آن ریسمانی بدان بسته بر کردن سکی و آن سک را رم میدهند تا بحرکت آن بیخ کنده شود و کفته اند که اصلی ندارد و نبات آن شبیه بعلیق است که بترکی کن نامند و بقدر ذرعی است و برک آن شبیه ببرک انجیر و باریکتر از ان و ثمر آن سرخ و بقدر زیتون و در بو شبیه بمیعهٔ سائله و کل آن سفید و کویند در شب میدرخشد و بیخ آن

که خواهند قطع نمایند و عصارهٔ آن نیز باعث سبات و بی حسی عضو است و آشامیدن بیخ آن با زعفران جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تعلیق آن جهت صرع الصبیان ضماد برگ آن جهت وجع چشم و رمد و دمعهٔ آنرا داد و ریهٔ مسکنهٔ اوجاع داخل میشماید اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن بیخ آن با سکنجبین جهت خفقان و آشامیدن دمعهٔ آن بقدر یک اوقیه با ماء القراطن یعنی ماء العسل مقیٔ مرهٔ صفرا و بلغم مانند خربق و زیاده بر ان کشنده و نیز آشامیدن آن مسهل بلغم و مرهٔ صفرا چون اطفال و غیر ایشان تناول نمایند گاهی بسبب شدت قوت هلاک می نماید و آشامیدن بیخ آن منقی رحم و چون نا رسیدهٔ آنرا با روغن گل سرخ سائیده زن حامله بر شکم و کمر طلا کند از اسقاط جنین محفوظ می ماند و حمول دمعهٔ آن بقدر نیم دانگ مخرج جنین و حمول بیخ آنرا با کبریت آتش ندیده خلط نموده حمول نمایند قطع نفث الدم رحم نماید و آشامیدن آن با مقل جهت بواسیر و با کاسنی جهت حرقة البول السموم آشامیدن آن با عسل و زیت جهت لسع هوام خصوص صنف اخیر آن که شبیه بصنف ابیض الورق است که با دزهر عنب الثعلب قاتل است و چون نوع قاتل یبروح را کسی بخورد اولا اورا اختناق رحم و سرخی چهره و برآمدن کی آن و زوال عقل و حالت شبیه بمستان و افیون خورده عارض گردد پس موت تدبیر آن قی نمودن با آشامیدن روغن و آب گرم و عسل و تنقیهٔ بدن است و نیز قی فرمودن بماء افسنتین مطبوخ و عسل و خورانیدن فلفل و شبت و مصطکی و صعتر و مرزنجوش و شمر تازه دو شبانه و جند بیدستر و سداب و خردل و آشامیدن لبن حامض در صورت کثرت اسهال مقدار شربت آن یک قیراط تا چهار قیراط و تا یک دانگ گفته اند و آشامیدن آن بدون اصلاح جائز نیست و اصلاح آن تمزج نمودن با نشاسته و روغن بادام شیرین و روغن بنفشه است و نیز برگ گل سائیده و رب السوس و صبر و تربد و هلیلج و افسنتین و غاریقون و نمک هندی و زعفران و بسفایج است و بدون اصلاح مفسد مزاج و باعث تهیج وجه و وجع کبد و فساد معده و امراض دیگر گردد یه الجروح و القروح ذرور بیخ و ثمر آن جهت اکله و قروح خبیثه الاورام و البثور طلای آن محلل اورام صلبه و رخوه و خنازیر و چون نرم کوبیده با سرکه سرشته بر حمره گذارند زائل سازد و بثور را نیز آلات المفاصل ضماد آن با سویق جهت وجع مفاصل و آشامیدن آن جهت داء الفیل الزینة دلوک برگ آن زائل کنندهٔ برص بدون تقرح خصوصا که برگ آن تازه باشد و لبن آن جهت قلع نمش و کلف بدون لذع و قرحه نافع الخواص چون خواهند عضو کسی را قطع نمایند مقدار سه دانگ آنرا با شراب بیاشامند سبات آورد بحدیکه احساس بقطع ننمایند و نیز چون یک مثقال از صنف سوم آنرا بتنهائی و یا با بعضی طعامها و یا با نان و یا با سویق بیاشامند در ساعت اختلاط عقل و سبات آورد که تا سه چهار ساعت بهمان حالت بماند که تعقل و احساس بچیزی ننماید بسبب جمع حرارت در باطن و تخدیر و تبلید حس و بعضی از اطبا می نشانند صاحب آنرا در آب سرد تا اینکه شفا یابد بهمه جهات و گفته اند چون عضوی از اعضای بیخ و ثمر آنرا با قلیلی روغن بان و روغن زیتون یا روغن خلاف نرم بسایند و پیشانی و چشمها و روی را بدان تدهین نمایند و نزد یک ملوک روند بغایت مکرم و معزز باشند و هر حاجتی که روند روا گردد و چون مجموع آنرا و یا عضوی از آن را شکسته در پارچه بسته بر بازو بندند و یا بر کردن آویزند از کل آفات از غرق و حرق و صاعقه و دزدان و قطاع الطریق محفوظ مانند و تعلیق آن جهت تسکین غضب ملوک بغایت مؤثر و بعضی شرط دانسته اند که اول ماه آنرا تعلیق نمایند و بخور آن جهت دفع فساد عقل و جنون و دور شیاطین و جن و انس موذی مؤثر و چون یکعدد کل ناشکفتهٔ آنرا در کتانی بریسمان بشمین که هفت رنگ باشد بپیچیده بر طفل مصروع تعلیق نمایند رفع صرع آن کرده *

زیاده از سه مثقال تناول نه نمایند و همچنین از آب آن و بعضی مردم یتوع نباتی که ساق آن معروف بقدر یک ذرع بسطبر
اصبعی و اطراف ساق آن منشعب و برگهای آن بعضی برساق آن و بعضی بر شعب آن رسته اما برگهائیکه برساق آن است طولانی
شبیه ببرگ بادام و از آن عریض تر و بسیار نرم تر و برگهائیکه بر شعب آن است کوچکتر شبیه ببرگ زراوند و لبلاب و ثمر آن بر اطراف
شعب آن مستدیر الشکل شبیه بحب کبر و در جوف آن سه تخم متفرق بعضی از بعضی و بزرگتر از حب کرسنه و چون آنرا مقشر
نمایند مغز آن شیرین باشد و بیخ آن باریک سفید و بی انتفاع در رطب و نبات آن مملو از لبنی باشد مانند یتوع حکیم فاضل
دیسقوریدوس نوشته که همه این اصناف را من مشاهده نموده ام اقوی و مختار لبن آنها پس تخم آنها پس کل آنها پس
بیخ آنها پس ورق آنها است و عند الاطلاق مراد لبن لا غیره است و آنچه از آنها باسمی مخصوص مشهور بودند جابجا
مذکور شد و درینجا ذکر خواص کلیهٔ آن بیان می یابد * طبیعت مطلق آنرا در غایت گرمی و خشکی تا چهارم دانسته اند
و متوسط آنها را در سیوم و ضعیفهٔ آنها را در دوم و با قوت سمیه * افعال و خواص آن مقرح جلد و قتال و چون در برکه اندازند
ماهیان تمام بر بالای آب آیند * العین اکتحال لبن آن قاطع ظفره * الفم قطور آن بر دندان کرم خورده مفتت حصاة و مسقط آن
و با قطران سرشته اقوی جهت آنکه محافظ دندانهای صحیح است و همچنین با موم سرشته و چون دندانهای صحیح را موم
گرفته پس بر دندانهای متآکل لبن آنرا بچکانند تا آنکه آنرا مفتت و قلع نماید بهتر است و چون بیخ آنرا در سرکه بجوشانند
و بدان مضمضه نمایند وجع دندان را تسکین دهد * اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن مسهل بلغم مائیت و قاطع بواسیر
و چون دو قطره و یا سه قطرهٔ آنرا بر انجیر بچکانند و خشک نمایند و تناول کنند اسهال نیکو کافی نماید و همچنین با سویق و نان
خالص و بهتر آن است که با عسل و یا قیروطی استعمال نمایند تا آنکه باعث تقرح دهان و حلق نگردد و گاه داخل مینمایند
اغصان یتوعی تر آنرا و بر روی خزفی اندک بریان نموده سحق مینمایند با قدری سویق و آب بر آن ریخته میآشامند
اسهال مینماید و شاخهای خشک آن در این امر بسیار ضعیف است و صنفی که آنرا کرفیون نامند چون شاخهای آنرا گرفته
در سایه خشک کرده پوست آنرا گرفته بقدر نه گرمه و یک شبان روز در شراب کهنه خیسانیده پس صاف نموده نیم گرم کرده
بیاشامند اسهال بیغائله مینماید مقدار شربت از لبن آن تا سه قطره و بدون مصلح استعمال آن جائز نیست و مصلحات
آن نشاسته و آرد جو و روغن بادام و روغن بنفشه و گل سرخ سائیده و رب السوس و کتیرا است و دوغ سرد کرده مصلح افراط
عمل آنست * المضار با قوت سمیه و جراحت کنندهٔ جلد و مسهل قوی در همه امزجه و از غایت شدت مورث اسهال الدم و قرحهٔ
امعاء و زحیر و مغص و غثیان و انقلاب معده و غشی است و لهذا استعمال آنرا از داخل تجویز ننموده اند و عند الضرورة
از سه قطره که مقدار شربت آن است با مصلحات مذکوره باید که بیفزایند و بدل آن در استفراغ مائیت از امعا و بات از اعضا
وزن آن سقمونیا و بوزن آن سکبینج * الجروح و القروح ضماد بیخ آن با سرکه محلل صلابت اطراف بواسیر و قاطع ثوالیل و مصلح
قروح متعفنهٔ متآکله و با قیروطی جهت جرب سوداوی و نار فارسی و آکله و غانغرایا * الزینة طلای آن قالع ثآلیل و توته و
خیلان و لحوم زائده در اطراف ناخنها و لبن آن زائل کنندهٔ مو است خصوص که در آفتاب بمالند و موئیکه بعد از آن روید ضعیف
باشد و چون مکرر نمایند دیگر نروید و استعمال آن با زیت کاسر و رافع غائلهٔ آنست

* فصل الیاء مع الراء المهملة *

* یربوع * بفتح یا و سکون را و ضم با موحده و سکون واو و عین مهمله لغت عربی است بفارسی موش دشتی و بهندی [illegible]

بسـم الله الرحمن الرحيم

خاتمه

دربیان تعداد ادویهٔ مذکوره باسامی ولغات مختلفه ازعربی و یونانی وسریانی وفارسی وترکی و هندی وغیرها مسمی بفرهنگ بترتیب حروف تهجی باملاحظهٔ حرف دوم وسوم نیز بتوفیق الله تعالی وحسن عنایته درضمن بیست وهشت باب ودرهربابی چند فصل

باب الالف

فصل الالف مع الالف

آب اسم فارسی ماء است

آب پنیر ماء الجبن است

آب جوافشرده اسم کشک الشعیر است

آب جوجوشانیده اسم ماء الشعیر است

آبنج نام زعرور است

آب دندان بمد الف وسکون با بروزن باربندان جنسی از امرود وقسمی از انار ونام نوعی از حلوا است

آب دارو موسمانی است ومحمد بن زکریا دوای دیگررا باین اسم خوانده

آبست بمد الف وفتح با وسکون سین وتا بلغت مغربی گوشت اترج را نامند ودر اترج مذکور شد

آبق باصطلاح اکسیریان زیبق است

آبکامه اسم فارسی مری است

آبکوان نشاسته است ولباب الحنطه رانیز نامند

آبی اسم فارسی سفرجل است وبه و بهی نیز نامند

آب لوج اسم فارسی قند مکرر است

آته اسم هندی دقیق است که بفارسی آرد نامند ونیز بهندی اسم میوهٔ است درشکل شبیه بشوکاج

آثرون بیونانی اسم سماق است

آچار بروزن پاکار انواع ترشیها بعبی مخللات راگویند

آخرک بفارسی استخوانی راگویند که درزیرگردن وبالای سینه میباشد که بعربی ترقوه نامند

آذرباس بعبرانی نالهیا است

آذرکون آذریو است

آرد جوبریان کرده سویق الشعیر است

آرد سبوس دار اسم فارسی خشکار است وآرد بست که مبالغه در بیختن وجدا کردن پوست ازمغزآن نکرده باشند

آرد کنار سویق النبق است

آرد میده اسم فارسی سمید است

آردوج بلغت ترکی اسم درخت ابهل است

آرن بلغت یونانی اسم لوف الکبیر است

آرن صارن بیونانی اسم لوف الصغیر است

آزاد دارو بلغت فارسی بمعنی ساق جبلی است

آسا بسریانی آس است

اثاریون بیونانی اشترغاز است

اثامیطیقون بیونانی مو است

اثانقون اشق است

اثل ار بلغت اهل بادیه انبر باربس است وبتا نیز دیده شده

اثرومو بروی بنفسج است

اثاناسیا اسم معجونی است

اتبرالملوک اسم ذروری است مرکب وهرد ودر قرابادین مذکور شده

* فصل الالف مع الجیم *

اوجهڑی بهندی کرش یعنی شکنبه است

اجواین بهندی نانخواه است

اجواین خراسانی بهندی بزرالبنج است

اجمود اسم هندی تخم کرفس است

اجه بکسر اول وجیم مشدده وها بهندی قصب السکر است

* فصل الالف مع الحاء المهملة *

احداق المرضی اقحوان است وآنرا بهار وبابونهٔ کوهی نیز نامند

احداق البقر عنب اسود است

احدیا واحادیا بیونانی افعی است

احریض عصفر است

احلندیا بسریانی شبرم است

* فصل الالف مع الخاء المعجمة *

اخراس بیونانی کمثری بری است

اخروس بیونانی امار یتون است

اخربط کرات بری است

اخربطوس کرنب بری است

اخثینه خردل بری است

اخاله بلغت مصری بستیاج است

اخیلوس بیونانی نانخواه است

اخینوس اخیروس است وآنرا ضرونیه وخودرو نیز نامند

* فصل الالف مع الدال المهملة *

ادادا بلغت بربری اشخیص است که اسد الارض نامند

ادراغس اذریون است

ادفوس بیونانی عرعر است

ادویهٔ حاره عبارت از ابازیر است

ادویهٔ خوشبو عبارت از افاویه است

* فصل الالف مع الذال المعجمة *

اذان الارنب بلغت بربری لصیقی است

اذان النور لسان النور است

اذان الجدی نوع بزرگ لسان الحمل است

اذان الدب قلومس است وگفته اند یک نوع بوصیر است

اذان الشاة واذان الغزال لصیقی است وگویند لسان الحمل است و بلسکی را اذان الغزال نامند

اذان العبد بلغت بربری مزمار الراعی است

اذان الغز عصی الراعی است

اذان الفیل لوف کبیر است

اذان القسیس نوعی از ابرون است

اذرد نوعی از زبد البحر است

اذناب الخیل لحیة التیس است

* فصل الالف مع الراء المهملة *

ارامونی بیونانی شقائق است

آراه قصطکی است

اربالیس بعبرانی حمص است

اربیان بلغت شام بهار است وآن غیر روبیان است که ماهی روبیان نامند وبهندی جهینگا مچهلی

ارپا بترکی شعیر است

اربیس بیونانی علق است

اربعه واربعین اسقولوقندریا است

ارتقی بیونانی خلنج است

ارجالون فاشرا است

ارجان لوز البربر است وارجن روغن آنست

ارجن بعبرانی عنکبوت است

ارجیقن معرب ارجیقنهٔ یونانی است وآن زربر است

ارخص بیونانی خصی الکلب است

اردک بفارسی بط است

اردسم واردسمن بیونانی نودری است

اردما واردشران واردشیردار نوعی از مرو است وگفته اند مرماحوز است

اردم آذربو است

ارده بفارسی رهشی است

ارذه بفارسی زفت رومی است

ارزن بفارسی دخن است

ارزه بفارسی زفت رومی است

ارزیز بفارسی رصاص ابیض است

ارسانیقون وارسانیقی بیونانی زرنیخ زرد است

ارسد حجر النور است

ارسطور بیونانی نبات بزر البنج است

خردل ابیض است وکفته اند بلکه معرب
ابیض است

اسفیست معرب اسپست فارسی است و
آن حندقوقی بری است

اسفناج رومی قطف است

اسفیدار درخت غرب است

اسفیدش بفارسی بزرقطونا است

اسقورون بیونانی خبث الحدید است

اسقال واسقیلا اسقیل است

اسقلاطغوس جلنار است

اسقلینوس اسقولوقندریون است

اسفنط خمر است

اسقوالس بیونانی بروانی است

اسقوردیوس دنبرمایه است

اسقیلوریون کاکنج است

اسکوربی بفرنکی عقرب است

اسمولس اسراس است

اسطریوس حجر یستف است

اسکندروس برومی بوم است

اسلیوس بیونانی سلخفا است

اسمار واسمارو اسمورم هرسه اسم آس
بری است

اسمالاون بیونانی سوسن بری است

اسة المستاته شبه است

* فصل الالف مع الشین المعجمة *

اشمل بکیلانی اسم نوعی از طارح است

اشترکیاه اسم فارسی سلخفا است

اشتلاوس دارشیشعان است

اسنبون بمصری بسفایج است

اشقاقل شقاقل است که جزر بری نامند

اشقون بترکی ریباس است

اشکابی بلغت تنکابن وطبرستان بقلة
الیمانیه است

اشکیل چشم خروس است

اشنرسا نوعی از مرو است که کم بوتر است
از سائر اقسام

اشنان دارو بفارسی زوفای خشک را نامند

اشیران بیونانی خصی الکلب است

اشیاف مامیثا شیاف مامیثا است ودر
مامیثا ذکر یافت

* فصل الالف مع الصاد المهملة *

اصابع غیلادی نوع انکور اولانی را نامند
که آنرا انکور زدتونی نیز نامند

اصابع قیندان فرنجمشک است

اصابع الملک اکلیل الملک را نامند

اصابع العروس شکوفهٔ سورنجان را کویند

اصطرک بیونانی میعهٔ یابسه است

اصنف بیخ کبر است وصنف نیز آمده

اصطفی میعهٔ سائله است

اصطفلین بلغت اهل شام جزر است
وآن معرب از اسطافلینس یونانی است

اصفلاوس دارشیشعان است

اصول الاربعه عبارت از بیخ کبر وبیخ
رازیانه وبیخ کرفس وبیخ کاسنی است

اصل الخنثی اشراس است

اصل الراس بیخ نوعی قیلقوس است که
بترکی اندز نامند

اصل السوس بیخ سوسن است که بفارسی
بیخ مهک وبهندی ملهتی ودربنکاله جیتی
مد نیز نامند

اصل السوسن الاسمانجونی ایرسا است

اصل السوسن الابیض بیخ سوسن سفید
است ودر سوسن خواهد آمد

اصل الانجدان اشترغار است

اصل العرطنیثا آذربوا است

اصل الفلفل فلفل مویه است وآن
بیخ فلفل دراز است که بهندی پیپل
امل وآنرا پیپلا مول کویند

اصل اللفاح البری یبروح الصنم است

اصل المرجان بسد است

اصل النیلوفر الهندی بیخ از نیلوفر
است وکفته اند فلست است وفاغیه را
نیز نامیده اند

* فصل الالف مع الضاد المعجمة *

اضراد العجوز خسک است

اضراس الکلب بسفایج است

اطموط اطماط است که رته وبهندی
ریتهه نامند

* فصل الالف مع الطاء المهملة *

اطاواطاطاس بیونانی درخت غرب
است که بفارسی وشک نامند

اطباء الکلبه سپستان است

اطبوط واطماط واطموط اسم بربری
رته است وفوفل را نیز نامند

اطموط کشت برکشت را کویند

اطبطون اسقیل است

اطروخیا اسم سریانی بادرنجبویه است

آکر بکاف فارسی بهندی هوشدن است

اکرار نوعی کبیر هامریوما است

اکرالبحر لیف البحر است

اکرفس کرفس است

اکروفس جوز رومی است

اکروهک اخروت را نامند

اکسوفیلس بیونانی حوماته است

اکسومانس ابوخلسا است

اکسبالوس بیونانی جند است

اکشوت کشوث است

اکهروت بهندی کودکان را نامند

اکیر بترکی وج را نامند

اکوبزان رعی الحمام است

* فصل الالف مع اللام *

الاتیون راسن است

الاد بیونانی زیت است

الاسفافس لسان الابل است وغلط کرده کسیکه آنرا رعی الابل دانسته

الط نمام است ونماما ونمام الملك نیز نامند وهرقولیون نیز وآن سیسنبر است

الاچی بهندی قاقله راکویند

الاطینی لبلاب است

الاتن بیونانی بسباسه را نامند

الاکلنك بترکی ذراریح است

الاملك بلغت دیلمی فاشرا است

الانیون بیونانی راسن راکویند

البای بیونانی خطمی است

البطوط کشت برکشت است

الج لبلاب است

السا نانخواه است

السنة العصافیر لسان العصافیر است

السفافن لسان الابل است

السنین بیونانی ملح راکویند

السی بهندی بزرکتان است

الط هوسنبر را نامند

الماس ماس را نامند بفارسی

الماقن بیونانی بسباسه راکویند

المقطارون بیونانی کهربا است

المکه بفرنکی مصطکی است

الك اسم ترکی مخ است

الوج نوعی از لبابات مخلصه است

الیون بیونانی اصل است

الوس بلاطینی صبر سقوطری است

الموه بلاطینی زیتون است

* فصل الالف مع المیم *

امامون بیونانی حماما است

اماغرون بعبرانی خرنوب نبطی است

اماطسطس بیونانی شادنج راکویند

ام الجلود نوعی از حلزون است

امرود اسم فارسی کمثری است

امروسیا عنقود است ونام معجونی است ودر قرابادین ذکر یافت

امعاء الارض خراطین است

امعاسین برومی آب غوره را نامند

امعل الیا بیونانی لوز است

اموری برومی عکر زیت است

امولیقون بیونانی آبار است

امولیا فن بیونانی اثق است

امیوس نانخواه است

* فصل الالف مع النون *

انار بفارسی رمان را نامند

انارکیوا خشخاش است

انارمشك نارمشك است

انارنجه بمارتك راثی قسمی از دغز راکویند

اناردانه بفارسی حب الرمان است

اناردان دشتی بفارسی حب القلقل را نامند

اناطیطس بیونانی اکتمکت را نامند

اناغورس برومی اناغالس راکویند

اناغلیس بیونانی اذان الفار است

انالیس اسم لبطی اناغالس است

انالیقی انجره راکویند

انب بتحریك بادنجان است وبتسکین نون ربای موحده انبه است

انباربقن خنثی است

انبالس لوقا بیونانی فاشرا است

انبانس مالیا فاشرمشین است

انبوب الملك وانبوب الراعی نوعی از ابرون است که حی العالم باشد وکویند بستان افروز را نامند

انبوس نانخواه است

انتالة سودا جلدار است

انبجات اقسام مربیات را نامند مانند مربای انبه ومربای زنجبیل وآمله وهلیله وبلیل وغیرها در شیرهٔ شکر یا

اوماریقا بیونانی رازیانهٔ رومی است

اونو بیونانی خمر است

اونوسالیوس بیونانی قرة العین است

اوماج بترکی اطریهٔ بی ترشی است که بترکی آش بوانامند

اوماثیانا بیونانی مشمش است

اوناذبا واوبوذیا بیونانی عصارهٔ قثاء الحمار است

اونتهه باخفای نون وتای هندی بهندی ابل را نامند

اومیرة بهندی آس است

اویقس بیونانی اظفار الطیب است

اویکم بترکی اسم رنه است

* فصل الالف مع الهاء *

اهمونجون بیونانی اسفیداج را نامند

* فصل الالف مع الیاء المثناة التحتانیة *

ایار بترکی مشك را گویند

ایبك بترکی ابریشم است

ایدع دم الاخوین است

ایدقان حناء است

ایدس بیونانی نحاس است

ایدزا عشبة النار است

ایساطس بیونانی نیلج است

ایشك بترکی حمار است

ایطاماس درخت غرب است

ایقاقالس عفص سبز است

ایکك بترکی حمیراء است

ایکسلس برومی آبنوس است

ایلوا بهندی صبر است

ایکر بترکی وج را گویند

ایملنون اسقولوقندریون است

اینك بترکی بقر است

ایوس بیونانی زنجار است

ایوك بترکی قاقم است

ایهقان جرجیر بری است

* باب الباء الموحدة *

* فصل الباء مع الالف *

بابارس بیونانی فلفل است

بابلون ایلوا است

بابرنك بهندی برنك کابلی است

بابلیس بیونانی خشخاش زبدی است

بابری بهندی ریحان

بابونهٔ گاو بفارسی اقحوان را نامند

بات بباء عجمی بهندی برگ بپات را نامند

باج بباو جیم عجمی بهندی نام علفی است که بیونانی فاسقون درون نامند

باجرة بهندی دخن را نامند

باچه بباو جیم مردو بفارسی اسم کراع است

بادام اسم لوز است بفارسی

بادام کوهی بفارسی جاوز است

بادامك بفارسی بادام فارسی است و نیز بادام نوعی از خلاف است

بادل بهندی ابر را گویند

بادیان اسم فارسی رازیانج است و بفارسی رازیانه نیز گویند

بادیان رومی بفارسی انیسون است

بارا بهندی اسم زیبق است

بارتنك بفارسی لسان الحمل را نامند

بارج عنب الثعلب است

بارد رخت بقم بفارسی عیون الدیك را نامند

بارد رخت سدر بفارسی نبق را گویند

بارد رخت سرو بفارسی جوز السرو را گویند

بارسرو کوهی بفارسی ابهل را گویند

بارد رخت عود بفارسی هرنوة را نامند

بارد رخت گز بفارسی ثمرة الطرفا را نامند

بارد رخت گل صحرائی بفارسی دلیك است

بارس بترکی بوزرا نامند وبهندی حجر الصدف

بارسطاریون بیونانی رعی الحمام را گویند وآن بمعنی حمام است

بارسقارغس زنجار معدنی است

بارمو بهندی دوتو است

بارنج نارجیل است

باروق بعبرانی اسفیداج است

بارود حجر السیوس است

باری رعلا بسریانی بزرکنان است

باریقون شوکران است

باز اسم فارسی بازی است

بازن اسم ترکی بوزا است

بازهرکانی بفارسی فادزهر معدنی است

بازهرکاوی بفارسی حجر البقر است

باسیرن وباقیون سعد را گویند

برغست بخراسانی لغلای بزفا است

برغل حشیش ورد شیش است

برغونی بیونانی بزرقطونا است

برغول وبرغور بفارسی اول بمعنی حشیش است ردوم بمعنی گندم نیم آس کرده است

برف بفارسی ثلج را گویند

برقوق بمصری مشمش وبشامی آلوچه را نامند

برکفه قصب الذریره است

برگ نیل بفارسی وسمه است

برمس صبر است

برموم بفارسی عکبر است

برنق وبرنج کابلی معرب برنك کابلی است

برنجمشک فرنجمشک است

برنی بیونانی ابریشم وبهندی اسم زنبور است

برنج بفارسی اسم ارز است

برنیس بیونانی نهش است

بروانیا بیونانی فاشرا است

بروش بیونانی بمعنی جبن است

برهفانج اسم مرو است وگفته اند اسم مرماحوز است

برهلیا بسریانی تخم وازیانه را نامند

برهمی بهندی اسم قسمی از بیش است

بریون بیونانی اشنه است

بریوطالون بروماذریوبه را نامند

* فصل الباء مع الزای المعجمة *

بز اسم فارسی معز است وگفته اند که میعه را نیز شامل است

بزاق آب دهن است

بزاق القمر حجر القمر است

بزباز بفارسی بسباسه را نامند

بزرر تخم نباتات است وبزر هر نباتی درضمن آن نبات ذکر یافت

بزربلاسقلبن حرف بابلی است

بزرالارجوان غیر تشمیزج است ودر ارجوان مذکور شد

بزرالبنج هندی اجواین خراسانی را نامند

بزرالجزربری دوقو است

بزرالحجری قلت است

بزرالخمخم تودری است

بزرالسپندان حرف ابیض است که بفارسی سپند سفید گویند

بزرالندالاسود جبلاهنگ است

بزرالرازیانج الرومی انیسون است

بزرالرمان البری وبزرالمحب القلقل است

بزرالعصفر قرطم است

بزرالفنجنکشت حب الفقد است ودر اثلق مذکور شد

بزرالقنب شاهدانج است

بزرالکرفس الجبلی فطراساليون است

بزرالورد تخم گل سرخ است

بزرالتوت تودری است

بزغاله بفارسی جدی را نامند

بزقا اعاده است

بزمچه اسم فارسی ورل است

* فصل الباء مع السین المهملة *

بسباسه مرمل عربی است

بساق آب دهان انسان است

پست بکسر باء عجمی بفارسی اسم سویق است

پستان بکسر باء عجمی اسم ضرع است

بستج کندر است

بستباج حسک است بروسی

پسته بباء عجمی اسم فارسی فستق است

بسقیا شاهتره است

بسقیس بیونانی بقس است

بسکهپره بلغت هندی حندقوقی بری است

بسلا بصل است

بسوررقون بیونانی نوع ثقیل توتیای مصنوع است

بسیلاو بلغت مصر نوعی از جلبان است وآن خاربوی است درغایت تلخی

* فصل الباء مع الشین المعجمة *

بشمش بعربی برگ حنظل را نامند

پشکل بباء عجمی اسم بعر است

بشلشك جنطیانا است

پشم بباء عجمی بلغت فارسی صوف را نامند

پشم وزغ بفارسی طحلب است

بشمه تشمیزج است

بشنان بلغت بربری بسفایج است

پشولیون بسریانی بزرقطونا است

پشه اسم فارسی بق است

بلابس بسریانی حرف بری است
بلاشفین بلغت بربری حرف بریست
بلاغ اودی بترکی حرف الماء است
بلبوس بصل الزیز است
بلبوسا مورلجان است
بلجلج زاج سیاه است
بلخیه بهرامج است
بلد وبیل بهندی ثور است
بلذبس بعربی تین ابیض است
بلسفا بیونانی حرف بابلی است
بلسامن بیونانی اسم بلسان است
بلسن عدس است
بل شیرین بشیرازی طوا ثیث است
بلطاس بفرنگی درخت خیار را نامند
بلطارن بیونانی بقلهٔ یمانیه است
بلغور حشیش است
بلمون وبکمون بفارسی اسم ترنج است
بلنجاسف برنجاسف است
بلنجمشک فرنجمشک است
بلنطس باندلسی بقلهٔ یمانیه است
بلنک بباء عجمی اسم فارسی نمر است
بلواعیه شقراق است
بلوایه خطاف است
بلاوه بهندی بلادر است
بلوط بترکی اسفنج است
بلوسیطون کنار است
بلوط الارض بیونانی دریوس است
بلوط الملک شاه بلوط است
بلهیم بلغت دیلمی غالیس است

بلیما بلغت دیلمی بلبوس است
بلی بکسر با وتشدید لام بهندی اسم سنور است
بلین خرنه را نامند

* فصل الباء مع النون *

بن بضم با وسکون نون مری است وبتشدید نون قهوه را نامند
بن بفتح با وسکون نون بفارسی حبة الخضراء راگویند
بنات الرعد فطر است
بنات النار انجره است
بنات الشجر هدبه است
بناست بفارسی علك البطم است
پنبه بفارسی قطن است
پنبه دانه بفارسی حب القطن است
پنبهٔ کهنه اسم فارسی قطن است
بنج جبلی وروسی شوکران است
بنجنکشت بفارسی اسم اسلق است
بنبوق بترکی قطن است
بنومه باندلسی خرفطان است
بنجشکروان بفارسی لسان العصافیر است
بندواش بلغت تنکابن ثیل است
پنیرو سپستان است
بنسلوچن بهندی طباشیر است
بنطافلس بیونانی ذوخمسة اجنحه را نامند واسم بنطافلون است
بنطاطوس بیونانی بنطافلن و بمعنی ذوخمسة اقسام است
بنطاد قطران بیونانی اسم پنجنکشت است وبمعنی ذوخمسة اصابع وبنطافلون را نیز باین اسم نامند
بنفشهٔ سك بفارسی شابانج است وبنفسج الکلاب نیز
بندق بفارسی قنب است
بنکو بشیرازی بزرقطونا است
بنوله اسم هندی حب القطن است
پنیر اسم فارسی جبن است
پنیرخرما اسم فارسی جمار است
پنیرک اسم فارسی خبازی است
بنکارهلا بسریانی بسفایج است
پنیرک بستانی اسم فارسی ملوخیا است
پنیرمایه اسم فارسی انفحه است
بنونخله عدس مر است
بنوباش ماش است که بهندی مونك را نامند
بنوسرخ عدس است

* فصل الباء مع الواو *

بوادر اسم اصطلاحی بیخ بقول مانند زردک و چغندر و شلغم است و ترشی کدو را نیز نامند
بوبلس تبکه درخت جوز است
بوبو هدهد است
بوبوکبود بلاطینی کراث است
بوبوکوهی بفارسی سلاخه است
بوت بیونانی درختی است ثمر آن شبیه بزعرور وحکیم میرمحمد مؤمن نوشته ظاهرا درخت کنوس طبری همین باشد
بونیمار بفارسی شفنین بریست

بیخ بهندی بزور نباتات راگویند

بیخادره وبیخادق بسد سیاه راگویند

بیجک کشت برکشت است

بیخ بفارسی اصل شیٔ رانامند از نبات وغیرآن

بیخ دانهٔ انار دشتی بفارسی مغاث رانامند

بیخ الجدان خراسانی اشترغاز است

بیخ بخور مریم آذریو است

بیخ برنده اسم شیطرج هندی است باصفهانی

بیخ تفتی بفارسی اسم شوکران است

بیخ جماز بلغت تنکابن سرخس است

بیخ دارجماز بلغت تنکابن بسفایج است

بیخ سنبله بفارسی سنبل که آردنانی است که فونا مند

بیخ طوخون کوهی عاقرقرحا است

بیخ کوله پر بفارسی محروث راخوانند

بیخ لفاح بری یبروح الصنم است

بیخ مرجان بفارسی بسد است

بیخ نی اسم فارسی اصل القصب است

بید اسم فارسی صفصاف است که بید بری باشد

بید انجیر اسم فارسی خروع است

بید انجیر خطائی بفارسی دند است

بید گیاه اسم فارسی نبل است

بید مشک اسم فارسی خلاف بلخی است که بهرامج نامند

بیر اسم هندی کنار است

بیرزد اسم فارسی بارزد است

بیسو بهندی لولو رانامند

بیغایں ملابد است

بیغول تخم کتان است

بیقه بنقه است

بیل بفتح اول بهندی اسم ثور است

بیل بهاماله اسم ثمر هندی است

بیلداور بلغت تنکابن جند است

بیلدرچین بترکی سمانی است

بیل کوش اسم فارسی لوف کبیر است

بیم بلغت تنکابن شلابد است

بین بترکی دماغ است

بیوزا اسم فارسی قسمی از فرصعنه است

بیواله بهندی شجرة البق است

پیه اسم فارسی شحم است

پیه خرما بفارسی جماز است

* باب التاء المثناة الفوقانیة *

* فصل التاء مع الالف *

تاسغت بزبان بربری جماز است

تاتوره وتاتوله اسم فارسی جوز ماثل است

تادانه بلغت دیلم حب الزلم است

تازینا صقر است

تاسن منلل اترج است

تاغندست بلغت بربری عاقرقرحا رانامند

تاکوب فرفیون راگویند

تالیسپتر بهندی زرنب رانامند

تالسقیس حرف است

تانبا اسم هندی نحاس است

* فصل التاء مع الباء *

تبر ذهب است

تبن مکه اذخر راگویند

* فصل التاء مع الجیم *

تج اسم هندی ترله است

* فصل التاء مع الخاء المعجمة *

تخ بعربی خمیر ترش است وکمیه رانیز نامند

تخم اسم فارسی بزور وبیض طیور رانیز شامل است

تخم ترشه بفارسی بزر حماض راگویند

تخم خیری بفارسی بیخ زراوشان است

تخم زرداب بفارسی توموں است

تخم تنب بفارسی شهدانج است

تخم کاج بفارسی حب الصنوبر راگویند

تخم کاجوره وتخم کاهه بفارسی حب القرطم رانامند

تخم کرفس کوهی اسم فارسی فطراسالیون است

تخم کونچه باقلای مصری است

تخم مرغ بفارسی نام بیض ماکیان است

تخم نیلوفر نیج بفارسی اسم حب النیل است

* فصل التاء مع الراء المهملة *

ترابه الفار وتراب الهالك سم الفار رانامند

تراب القی کنکرزد است

توزک بفارسی [illegible] است و نبات
آنرا انبز نامند
توره بفارسی اسم شغال است
توز بفارسی جزر رومی است
توس بکاین است که آزاد درخت باشد
توله بفارسی خبازی را نامند و بچهٔ سگ
را وصنفی از سگ شکاری را نیز نامند و
بهندی نام وزنی است که سه مثقال
صیرفی میشود
تونکی اسم ترکی ثعلب است
تویج گیاهی را نامند که بتازی عشقه
گویند

* فصل التاء مع الیاء المثناة التحتانیه *

تبتر بهندی دراج را نامند
تیدی بهندی جراد را نامند
تیزپات اسم هندی ساذج هندی است
تیس بعربی اسم بزنر است
تیغال وتیوال شکرتیغال است
تیغلیلس بیونانی خنثی است
تیل اسم هندی روغن بزرر است
تین احمق جمیز است
تین الفیل جوز الشرک است
تیندوکی لکری اسم هندی چوب آبنوس
است زیرا که تیندو نام درخت آبنوس
ولکری نام چوب است وکی برای اضافت
ونسبت است
تین افرنجی بلغت مصر ثمر رقع یمانی
است
تیهو اسم فارسی تیهوج است

* باب الثاء المثلثة *

* فصل الثاء مع الالف والخاء
والدال والراء *

ثاقب الحجر بسفایج است
ثالسقیس بیونانی حرف بابلی است
ثامر لوبیا است
ثاموس بیونانی مرزنجوش است
ثخین بمعنی غلیظ است
ثدی ضرع را نامند که بفارسی پستان
گویند
ثربا بلغت اندلس اریقارون است

* فصل الثاء مع العین المهملة
والغین المعجمة والفاء والقاف واللام *

ثعبان اسم مار عظیم است
ثغاریر بغین معجمه دردی است
ثفا بفا بعبرانی حرف بابلی است و
گویند لغت عربی است
ثقوس بقاف هندبای بری است
ثلثان عنب الثعلب است

* فصل الثاء مع المیم *

ثمرة السدر نبق است
ثمره شجرة الدوم مقل مکی است
ثمرة الشوک المصری جلنار است
ثمرة العرعر ابهل را نامند
ثمرة العلیق توت العلیق است
ثمرة الفواد بلغت مصر شاه بلوط است
وبعضی بلادر را نامند
ثمقولس بیونانی توتیا را نامند

* فصل الثاء مع الواو *

ثوب الماء طحلب است
ثوم بری وثوم الحیة وثوم الکلب
اسقوردیون است
ثوم الثعلب بازلسی قسم دوم
مند ریطس است
ثومس بیونانی حاشا را نامند

* فصل الثاء مع الیاء المثناة التحتانیه *

ثبر ورد ابیض را نامند
ثبرون بیونانی دفلی است
ثیقوس بیونانی اذخر است

* باب الجیم *

* فصل الجیم مع الالف *

جادی اسم زعفران است
جازکون بفارسی بسباسه را گویند
جار النهر سلق الماء است
جاسوس خشخاش زبدی است
جاصا بلغت سریانی اجاص است
جاکسو بهندی تشمیزج است
جال بفارسی درخت مسواک را گویند
جامه باقلاء قبطی را نامند
جام پهل سفری آم را نامند
جامع اللحم قنطوریون است وجیره
را نیز نامند
جاورس هندی ذره است
جاورزن وجاوزهرج حجر البقر است
که بفارسی گاوزهره گویند جهت آنکه در
زهرهٔ آن تکون می‌یابد
چاول بهندی اسم ارز است
جاپهل بهندی جوز بوا را نامند

جلجلان الحبش خشخاش سیاه است

جلجلان مصری اسم بیش است

جلز حلفا است *

جلغوزه اسم فارسي تخم میوه است و

وغبرحب الصنوبر است

جلفطیط دوغ غلیظ است

جلغان اسم ترکي حلاوا است

جلماثا قثد است

جلنجبین اسم کلقند است وکوبند کلقند

عسلی است

جل نسرین معرب گل نسرین است

جلوجا جاوشیر است

جلنجوج فودنج بری است

جلنجون صعتر است

جلهم قسم سیاه عوسج است

جلي دار بلغت تنکابن ازاد درخت است

چلبره وچرله بهندی اشنه راکوبند

جلیف بعربی شلم را نامند

* فصل الجیم مع المیم *

جماز النهر سلن الماء است

جماز بلغت تنکابن مرخ است

جمان بعربی اسم لولو است

جمل چینی اسثیوس است

جمر ثمر هندی است

جمسفرم ریحان سلیمانی است

چمکادر وچمکودری اسم هندی

خفاش است

جمیل بلغت دیلم چکاوک است

جمل الحمي جرجوان است

* فصل الجیم مع النون *

چنار اسم فارسي دلب است ودربنگاله

نوع خربزهٔ طولانی راکه دررانکاماتی

ونواح آن دراسلام آباد وراج محل

وپورنیه نیزبهم میرسد نامند

جناح بلغت اندلس راس است وحرشف

را نیزنامند

جنبذ غنچهٔ ناشکفتهٔ هردرختی است

واکثراستعمال آن درجنبذ الرمان است

جنتل صعتر است

جنتوبه قنطوریون دقیق است

جنجر اذان الغزال است

چنداال بهندی قسم زبون بیش

راکوبند

چندن بهندی صندل رانامند

چنکال بفارسی خبیص راکوبند

چنه بهندی نوعی ازنخود راکوبند

جني احمر ثمر قطلب است

* فصل الجیم مع الواو *

جو اسم فارسي شعیر است

جوار اسم هندی قسمی ازذرة است

جوان اسپرغم اسم فارسی شاهانج است

چوبک اشنان اسم فارسي عرطنیثا

است

جوبر اسم ترکی زور است

جوبرهنه اسم فارسی سلت است

جوبل باصفهان کاشم رانامند

جوتری بهندی بسباسه راکوبند

جوز الابهل ابهل است

جوز الانهار وجوز البر جوز القطاة است

جوز ارمانیوس قسمی ازمخلصه است

جوز السرو ثمر درخت سرو است

جوز الجسه جوز الخمس است

جوز الرته بندق هندی است

جوز الرقع رقع یمانی است

جوزشبران قلومس است

جوز الطیب جوزبوا است

جوزماثم وجوزماثا وجوزمقاتل

وجوزمهاثل جوزماثل است

جوز المرج حب کاکنج است وکوبند

دقلی است

جوزهندی نارجیل است

جوشانی جوشیصا است

چوغان اسم فارسی اشنان است

چوقهٔ صباغان اسم فارسی اذریو است

چوک اسم هندی چیزی است ازقبیل

رب بسیارترشی که ازکوهستان نیپال

ونواح آن ساخته می آورند ونیزآب

لیمورا جوش میدهند وروقتیکه غلیظ میشود

درظرف میکدارند وبکار میبرند

چوکا بهندی حماض است

چوقهٔ کاذران شجرة ابی مالك است

وصابون القاف را نیزنامند

چونالي اسم هندی بقلة یمانیه است

چوبه اسم هندی نوره است

چوهه اسم هندی فاره است

* فصل الجیم مع الهاء *

جهار بهندی طرثه رانامند

حبق تمساح وحبق الماء فودنج نهری است

حبق جبلی فلفل موبه است

حبق خراسانی بقلهٔ خراسانیه است

حبق الشوخ مرو است

حبق صعتری کرمانی وحبق بستانی شاهسفرم است

حبق الراعی برنجاسف است

حبق الفیل وحبق القنا مرزنجوش است

حبق قرنفلی فرنجمشک است

حبق نبطی حماحم است

حبق النهر لوسیماخوس است

حبر مداد است

حب المساکین لبلاب است

حبن وحبین دفلی است

* فصل الحاء مع التاء المثلثة *

حثرة غورهٔ انگور است

حثرما بسریانی اسم نعناع است

حثالة دُرد روغن است

* فصل الحاء مع الجیم *

حجر اسود باصطلاح اهل صناعت موی سر است

حجر الاصم وحجر الزنا حجر النار است

حجر اسیوس اسیوس است

حجر افرودی حجر الافرودج است

حجر بادزهر حجر الحیة است

حجر بلور بلور است

حجر البهت وحجر النسر وحجر العقاب حجر النسر وحجر البحر در اشامل است

حجران باصطلاح اکسیریان زر ونقره است

حجر التیس بادزهر حیوانی است

حجر جلدان خماهان است

حجر الدم وحجر الطور شادنج است

حجر الحدید وحجر الهنود حجر مقناطیس است ودر مغناطیس مذکور شد

حجر الرمل وحجر زیبق حجر زنجفر مخلوق است

حجر زیتون حجر الیهود است

حجر السم بادزهر معدنی است

حجر شجری بسد است

حجر الشعر وحجر الشقاق حجر القیشور است

حجر العاج حجر اعرابی است

حجر لمغبطوس حجر ماغناطیس است

حجر اللازورد لاجورد است

حجر الماء سنباذج است

حجر الماسکه وحجر النار وحجر الولادت آکتمکت است

حجر المصفا شبه است

حجر النور وحجر روشنائی ارشد است

حجر الیرقان حجر الخطاطیف است

حجل قبج است

* فصل الحاء مع الدال المهملة *

حدل جلنار است

حدلاج حنظل است

حدلیلا ضینی خماهان است

حدقی اسم جنس هر گلی است که مستدیر وشبیه بچشم باشد

* فصل الحاء مع الراء المهملة *

حُر بضم حا خاک خالص است وبکسر وفتح خاک سنگدان است

حراب اسم عربی اشترغار است

حرب طلع است

حربه بوعیجیلیطوس است

حربط اسم عربی آزاددرخت است

حرثا وحرشاقه خردل بری است .

حرجل ملخ بزرگ سبز است

حرجوان ملخ بی بال است ودر جراد مذکور شد

حرز اشنان است

حرزة البقر حجر البقر است

حرزة الحمار حجر الحمار است

حرز الشیاطین علف آطریلال است

حرشان اسم سنگ است

حرمانه اسم قبطی مرباقلی است

حرمل طین سیاه است واگرچه لون ورائحهٔ آن متغیر شده باشد

حرمل ابیض وحرمل عربی قسمی از حرمل است

حرمت مارماهی است

حریر ابریشم است

حردق املس بلغت اندلس حلوبه است

حزم بزای معجمه مراج القطربه است

حمیرا اسم عربی بوخلسا است و
بکسرحا اسم فسافس است

* فصل الحاء مع النون *

حناء الغزاله بلغت مصر ابوخلسا است
حنطهٔ رومی خندروس است
حنفه و حنفا بلغت اندلس حشیشة
الزاج است
حناقریش خراز الصخرا است
حنای مجنون بلغت مصر وسمه
است

* فصل الحاء مع الواو *

حواری آرد گندم بسیار نرم منخول است
حوت سمک است
حوت الشر شفنین بحری است
حوجم اسم عربی گل سرخ است
حوراسفندار حاجم است
حوص قصب است
حوران وحومران طرخون است
حوک بادروج است
حومانه اسم عربی طریفلن است
حومر تمرهندی است

* فصل الحاء مع الیاء *
المثناة التحتانیة

حی بلغت اکسریان زیبق است
حی العالم ابرون است
حبصل بادنجان است
حیفا حشیشة الزاج است
حیرة الموتی قطران است
حیوس طین حوا است

حیرمیون اسم یونانی باقلی است

* باب الخاء المعجمة *

* فصل الخاء مع الالف *

خاتم الملك سادوران است
خار بفارسی شوک را نامند
خارخسك اسم فارسی خارخسک است
خارپشت اسم فارسی قنفذ است
خارصینی شبه است وبفارسی روی
توتیا وبهندی جست نامند
خامن اسم ترکی خس است
خاکستر بفارسی رماد را نامند
خاکشی باصفهانی اسم خبه است
خاص تره بلغت تنکابن حرف بابلی
است وبخراسانی کندنا
خارباز ذباب است
خاک صوفی حمیل درا طیان ذکر یافت
خاکینه اسم خبیص البیض است
خالاون بیونانی خندروس است
خافور نباتی است که تازه روئیده
باشد وگویند مراد از مرو عریض
الورق است واهل مصر مرطمان را
بابونی اسم نامند
خامادافنی بیونانی بمعنی غار
الارض است ودرحرف الغین ذکر یافت
خامالا بیونانی زیتون الارض است
وآن مازریون است
خامالاون مالس بیونانی اشخیص
سیاه است
خاماملیون بیونانی بمعنی تفاح
الارض است وآن بابونج است
خامالاون لوقس اشخیص سفید است
خالاون بیونانی حربا است
خاماقطی بیونانی خمان صغیر است
خامانیطس بیونانی بمعنی صنوبر
الارض است وآن کمافیطوس است
خامادریوس بیونانی بمعنی بلوط
الارض است وآن کمادریوس بود
خالیدونیون بیونانی بمعنی خطافی
است وآن مامیران است وگویند
عروق الصفر است
خاوانی بلغت مغاربه انگیزه است
خامشه بلغت شام شیطرج است
خامون بیونانی اسم کمون است
خاولنجان خولنجان است
خامیراق سکباج سرد شده است که
از روغن صاف کرده باشند
خایهٔ قندر اسم فارسی جند است

* فصل الخاء مع الباء الموحدة *

خبازی شجری خطمی است
خبچه تمرهندی است
خبز رومی خبز الکعک است
خبز الغراب اقحوان است
خبز المشایخ نبات بخور مریم است
خبز القرود لوف الکبیر است
خبیز اسم جمیع نباتات است که بگردش
آفتاب دور کنند وخبازی مشتق ازان
است
خبیص اسم عربی خبیص است ودر

اشتباها بچهٔ زرینهٔ شتر را نوشته است

خشکار خبز خشکار است

خشل مقل مکی است

خشنسار مرغابی بزرگ است تیره رنگ و میان سرآن سفید و بترکی قشقال اک نامند

خشم بلغت شبانکاره گشوت است

خشرم خانهٔ زنبور است

* فصل الخاء مع الصاد المهملة *

خصبة البحر رخصی خزه اسامی جند است

خصی هرمس حلبوب است

* فصل الخاء مع الضاد المعجمة والطاء المهملة *

خضف خربزهٔ نارسیده است

خضلاف درخت مقل است و گویند مقل مکی است

خطر وسمه است

* فصل الخاء مع الفاء *

خفج خردل بری است

خفروج خرفه است

خف الغراب نوعی از حلزون است بزرگتر و درازتر از آن

* فصل الخاء مع اللام *

خلاق زعفران است

خلال خرمای نارس است که از حد ملح گذشته باشد و در تمر هند گویند و بستیاج را نیز نامند

خلال ابراهیم خیر بری است

خلال خلیل نبات آطریلال است

خلال دان نوعی از آطریلال است

خلال مامون اذخر است

خلبان اسم یونانی بارزد است

خل الخمر سرکهٔ انگوری است که از شراب انگوری بهم رسیده باشد خواه خود بخود یا بتعمل

خل العنصل سرکهٔ عنصل است که اسقیل نیز نامند

خل القیس بیونانی زاج است

خل الزیت ترشی است که از روغن زیتون وغوره و یا از سرکه و روغن بادام و کشنیز خشک و نان فطیر خرد کرده وشکر ترتیب دهند

خلاف بری بید مطلق معروف است

خلال مکه اسم فارسی بستیاج است

خلربری بلغت مصر بسبله را نامند

* فصل الخاء مع المیم *

خمافیطوس کافیطوس است

خمالیون مازریون سیاه است

خمان الارض نوع صغیر خمان را نامند

خمخم نبات تودری است و بلغت قبطی اسم خبازی است

خمسة الاوراق پنجنگشت است

خمسة الاغصان بکمون است

خمل سورنجان است

خمیر بنفشه اسم فارسی بنفشهٔ مربی است

خمیرمایه اسم فارسی خمیره است

خبیط گوشت بریان است

* فصل الخاء مع النون *

خنتف سداب است

خنجک خار خشک است

خنلیش خمر است

خنزیر البحر دلفین است

خنك اسم فارسی لسان الحمل است

خنی اسم فارسی حنا است

خنیس بلغت دیلمی حشیشة العلق است

* فصل الخاء مع الواو *

خولان بلغت مصر اسم حضض هندی است

خواتم الملك طین مختوم است

خوبانی زرد آلو خشك شده است که مغز آنرا برآورده و بجای آن مغز آنرا مقشر کرده و یا مغز بادام مقشر کرده در ان گذارند

خوب کلان اسم هندی خبه است

خوخ اقرع شفتالو کارد است و گویند اسم ساذج هندی است

خوص اسم عربی برگ درخت خرما است و برگ درخت مقل ونارجیل و امثال آنرا که دراز و باریك باشد شامل است

خوش نظار حماحم است

خوصی برد است

خوک اسم فارسی خنزیر است

خوکره بلغت اصفهانی زرنیخ

درونك درونج است

دراچه شراب انگوری را بلغت هندی نامند

دستنودیه بدال و شین مهملتین اسم فارسی درداب است

دشیش بدال مهمله وشین معجمه حشیش است

* فصل الدال مع العین المهملة *

دعبا اسم سریانی اقاقیا است

دعشا ملك البطم است

دعیامیمنون افیون است

* فصل الدال مع القاف *

دقاق کندر ریزهای کندر است که از و مقشر کردد

دقاس بسریانی بول است

دقرقیا بلغت سریانی بطیخ است

دقطامادون بهمان لغت مشکطرا مشیع است

دقیق النخل بفارسی آنرا کشن وکرد خرما خوانند وآن در طلع مذکور شد

* فصل الدال مع اللام *

دلاع بعربی بطیخ هندی را نامند

دلبیس نوعی از صدف است ودر مصر ام الخلول نامند وآن ودع بری است

دلاع بلغت اهل بیت المقدس نوعی از کلخ است وبیونانی سقندولیون نامند

دله اسم فارسی دلق است

* فصل الدال مع المیم *

دم الثنین ودم الثعبان دم الاخوین را نامند

دمیسا بیونانی نوعی از ماهی است که سپیا نامند

دمیمه بمصری نوعی زیتون افسنتین است

دمسده اسم فارسی صفراغون است

دمعة العشاق حب النیل است

دمور اسم ترکی حدید است

دمورتیکان اسم ترکی حسك است

* فصل الدال مع النون *

دندان فیل اسم فارسی عاج است

دنبلان اسم ترکی کشنج است

دنبه اسم فارسی الیه است

دندران ارآقوا است

دنق سپستان است

دنه شیلم است

دنفر ابقر است

دنقطاماش مشکطرامشیع است

* فصل الدال مع الواو *

دواء الحیه جنطیانا است

دواء الخطاطیف خاليدونيون

دواء الشعث بلغت مصر اسم هلیمانی است

دواء النمر بیخ نروك است

درواس اسم فارسی درباس است

دواله اسم فارسی اشنه است

دوم اشامل درخت مقل وبلوط مستدیر است

دوبارزوج کاکنج است

دودهه اسم هندی لك است

دود الجراد نبات ورد انسیه

دود الصباغین ودود القرمز قرمز است

دود اسم فارسی دخان است

دودحولی دلبوس است

دوشاب اسم فارسی میفختج است

دوکوینه اسم فارسی دبس عنبی است

دوشاب خرمائی دبس است

دوشان اسم ترکی ارنب است

دوشان تودری بترکی خنفسارا نامند

دورس شوکران است

دوص ماء الحدید است

دوغ اسم فارسی مخیض است

دوتوبری ودونوغریادوا یا اغربا است

دوقس بصل است

دوقسطاس مشکطرا مشیع است

دوقرقیا بیونانی حنظل است

دوکی اسم ترکی ارز است

دولی اسم ترکی جلید است

دول طالیسفر است ولخفای ها بعد از دال بلغت هندی اسم کرد وخاك وغبار است

دوم بلغت مغربی خرما است

دونه مروا اسم هندی مرزنجوش است

دوبوه رخمه است

دوبره نوعی از لوف است

دوبل کیاهی است که سال برو کذشته باشد

راتا بیونانی زمان حلوا ست

راتیاج وراتینج راتیانج است

راج کبرا اسم هندی اذان الغزاست

راج کیری اسم هندی عصی الراعی است

راج هنس اسم هندی پرسیاوشان است

راس الهدهد بلغت اسکندریه قسمی از مخلصه است

راح اسم خمراست

راحلة الاسد نوعی از ارطنیثا است

رازیانه رومی وشامی انیسون است

راسخ وروی سوخته روسختج است

راسو اسم فارسی ابن عرس است

راس الشیخ بلغت اندلس اقسون است

راطینی بیونانی اسم مجموع علکها است

راعی نوعی از سمک است

رافوته پودنه است

رافه حلتیت است

راکه اسم هندی رماد است

رانج جوزهندی است که نارجیل نامند

رال اسم هندی صمغ ... راست

رامتو بفرنگی درخت عوسج است

راتم بفرنگی شبلم است

راوند بیونانی اسم راوند است

* فصل الراء مع الباء الموحدة *

رب عبارت از آب میوها ونباتات است که بطبخ بقوام آورده باشند ورب هرچیز در تحت آن مذکور شد

رب العنب میفختج است ودر دیلم دوشاب ترش راتا مند

رب الفرو صمغ کمکام است

ربرق عنب الثعلب است

ربل نوع جبلی افسنتین است وگویند نوع از برنجاسف وقیصوم است ودر دیلم آن جهت رفع زهر هوام مجرب دانسته اند

ربیان اربیان است

ربیس علیق است

* فصل الراء مع التاء *

* المثناة الفوقانیة *

رته اسم نبطی بندق هندی است که بهندی ریته نامند

رتک مشکطرامشیع است

رترت اسم خناز درکیا راست

* فصل الراء مع الجیم *

رجل الزرزور ورجل الطیر ورجل العقاب ورجل العقعق کیاه آطریلال است وبلغت هندی کاکپنکی ومسی نامند وگویند رجل الغراب غیر آطریلال است وبزبان فرنگی آنرا کرتوبس نامند

رجل الارنب لاغون است

رجل الدجاج افحوان است

رجل الجراد زرنب است

رجل الراعی خربق سیاه است

رجل الزاغ رجل الغراب است

رجل الفروج ورجل الغلوس قاقلی است

رجله بقلة الحمقاء است

رجیع لطائف حیوانات است

* فصل الراء مع الحاء المهملة *

رحیق اسم خمراست

* فصل الراء مع الخاء المعجمة *

رخ اسم فارسی خشو است

رخام حجر الرخام است

رخام الطین طین قیمولیا است

رخبینه راتیانج است

* فصل الراء مع الشین المعجمة *

رشاد حرف بستانی است

رشتة تطایف اسم اطریه است

رشینه راتیانج است

* فصل الراء مع العین المهملة *

رعی الزرازیر قوة الصبغ است

رعاوله اسم عربانی رعی الابل است

* فصل الراء مع الغین المعجمة *

رغش جنطیانا است

رغوة کف مایعات است که نزد حرکت بر سر آید وآنچه از جامد است نیز نزد حرکت مانند صابون ونمک باشد

رغوة الحجامین ورغوة البحر اسفنج است

رغوة القمر حجر القمر است

رغوة الملح زهرة الاسیوس است

رغیدا اراقو است

رغانس بفرنگی فیجل راتا مند

* فصل الراء مع القاف *

رق سلحفات بحری است

رقعا اسم عربی خمان صغیر است وگویند

ریحان نعنع بلغت مصر ترنجان است
ریحان یمانی قطف است
ریحانی نوعی از خمر است
ریشم اسم هندی ابریشم است
ریشه والا اسم فارسی سنبل جبلی است
ریما اسم کرکدن است
ریم آهن اسم فارسی خبث الحدید است
ریوند راوند است

* باب الزاء المعجمة *

* فصل الزاء مع الالف *

زاج اسود زاج مطبوخ است وگویند
زاج الاساکفه است
زاج بلوری اسم فارسی شب یمانی است
زاج الحامض ازجنس زاج اخضر است
که در ظاهر معدن آن بهم میرسد
زاج البحر زاج اصفر است
زاج سوری زاج احمر است
زاج قبرسی زاج زرد مائل بسبزی است
زاج لاری وکرمانی ازجنس زاج
قبرسی است
زاج مطبوخ ازجنس زاج اخضر
است که مخلوط بخاک آنرا در آب حل
نمایند وصاف کرده بجوشانند تا منجمد
گردد وبهیئت مهرهٔ نرد بریده استعمال
نمایند
زارج اسم فارسی انبرباریس است
زاغ اسم غراب کبیر اسود و بترکی
قورغان نامند
زاغچه اسم فارسی غراب است

زانه اسم فارسی قنفذ است
زاوق اسم زیبق است
زازان مران است وگویند مرو است

* فصل الزاء مع الباء الموحدة *

زبان گنجشک اسم فارسی لسان
العصافیر است
زبیب بری زبیب الجبل است
زبد البحر ادرافیون است
زبد الطرمه اسفنج است
زبد القصب رطوبتی است که در ربیع
نی جمع میشود
زبد القمر حجر القمر است
زبد القوارير مسحقونیا است
زبد الملح زهرهٔ آسیوس است
زبش بطیخ رقی است
زبجول تخم کشوث است

* فصل الزاء مع الحاء
والدال المهملتین *

زحتم الملك شاذوران است
زحل بلغت اکسیر بان رصاص اسود
است
زداوش بلغت تنکابن تمام است
زدوار جدوار است

فصل الزاء مع الراء المهملة *

زر اسم فارسی ذهب است
زرنک و زردک بناوبل الآب
عصفر است
زرجون اسم خمر است
زردآلو اسم فارسی مشمش است

زردک اسم فارسی جزر است
زردهٔ تخم مرغ اسم فارسی مح
البیض است
زردچوبه اسم فارسی عروق الصفر است
زرنوری نبات آطریلال است
زرنون اسم مغربی اسرج است
زرنیخ ابیض شك است
زرنیلج ریباس است
زرالورد زیرهٔ میان ورد احمر است
زربرا بقلهٔ مبارکه است

* فصل الزاء مع الغين المعجمة *

زغار خراطین است
زغن اسم فارسی غلیوا است
زغیر مرو است وبفارسی تخم کتان را
نامند وگویند اسمی از قنقهن است

* فصل الزاء مع الفاء *

زفت بری وجبلی زفت یابس است
زفت رومی شامل زفت یابس و زفت
بحری است واز مطلق آن مراد در اکثر
زفت بحری است وگویند اسم قیقهر
است

* فصل الزاء مع القاف
واللام والمیم *

زقاط اسم بربری حب الزلم است
زلایف الملوک نوعی از برون است
که حی العالم باشد که بفارسی زلف
عروسان گویند
زلخ اسم عربی بهش است
زلو اسم فارسی علق است

بهندی سارزرا گویند

ساریقون اسم یونانی شحم الحنظل است

ساس اسم فارسی قسافس است

ساسارکشت بزر انجره است

ساسم آبنوس است وگویند نانخواه وانامند

ساساليوس وسالیوس سیساليوس است

ساطریه وساطریون اسم یونانی خصیة الثعلب است

ساطریوس بیونانی حبل وارزانامند وبمعنی مخلص الارواح است

ساغین وساغافیون اسم سکبینج است

سافروس اسم یونانی فیروزج است

ساق الحمام بلغت مصر رعی الحمام است وانطاکی نارقبصرگفته

سالس اغریون اسم یونانی سکبینج است

سالبطس اسم یونانی حجر القمر است

سالیون اسم یونانی کرفس است

سانقه وساق اسود برسیاوشان است

* فصل السین مع الباء الموحدة *

سپاری اسم هندی فوفل است

سپرغم اسم فارسی شاهسفرم است

سبزقبا بلغت اصفهان اسم شقراق است

سبع اسم جنس حیوانات درنده است جمع آن سباع

سبع الارض پرسیاوشان است

سبع الشعر افتیمون است

سبستان ازاد درخت است

سبوس گندم اسم فارسی نخاله است

* فصل السین مع التاء المثناة الفوقانية *

ستارر اسم هندی شقاقل است

ستاری اسم هندی بوزیدان است

ستو اسم هندی سویق است که بفارسی پست نامند

ستوا بهندی اسم نوعی از زنجبیل است که بی ریشه باشد وگویند اسم قسمی از بیش است

* فصل السین مع الجیم *

سجوس بلغت رومی وسجیلس بلغت یونانی اذخر است

سجلاب اسم یاسمین است

* فصل السین مع الحاء المهملة *

سحاب بلغت اکسیریان زیبق است

سحاب البحر اسفنج است

سحوردون اسل است

* فصل السین مع الخاء المعجمة *

سخاله آنچه از نازات بسوهان جدا کنند ونیز اجزای صغار زرا که درحین کوبیدن فلزات جدا گردد نامند

سخاوس اسم سریانی اسطوخودوس است

سخبره زاج احمر است

سخینا اسم یونانی مصطکی است

سخینس بیونانی درخت مصطکی است

* فصل السین مع الدال المهملة *

سداب اغریا اسم سریانی فراسیون است

سدوس نیلج است

سدی بسیاج است

* فصل السین مع الراء المهملة *

سراج القطرب حباحب است

سراج الظلام کندش است

سراج القطربل نباتی است که تاجشک نشده است درشب میدرخشد وگویند یبروج الصنم است وگویند اسم مشترک است مانند سراج القطرب

سراد خلال است

سرانیون اسم یونانی اسارون است

سراویل الطوال قسم اخیر لبلاب کبار است

سرانیون اسم یونانی پرسیاوشان است

سروسوخته اسم آبار است

سربیون اسم یونانی برسیاوشان است

سرچه اسم ترکی عصفور است

سرحان ذیب است

سرخان خبثوس اسم یونانی شیطرج است

سرخ مو اسم فارسی اذان الغزال است

سرو اسم شامی کرفس است

سردوله اسم اندلسی خوزرومی است

سرسار اظلق است

سرسون اسم هندی خردل ابیض است

سرطواط فالوذج است

سرکه اسم فارسی خل است

سرکهٔ شیرین اسم شیرخشت است

سرکهٔ هندی اسم کانجی است

سرگین اسم فارسی زبل است

سرگین خروس اسم فارسی خرء الدیک است

سرگین سوسمار اسم فارسی بعر الضب

* فصل السين مع اللام *

سلسافيوس نوشادر است

سلسقي بيوناني اسم نبات سورنجان است

سلق الماء حماض مائي است

سلسان الجمل صريمة الجدي است

سلم تمر است

سلمه قرظ است

سليخة السوداء نوعي از سليخه است

سليط زيت است وگويند كنجد است

سليمقون بيوناني اسرنج است

سليتون قرة العين است

سلوك اسم تركي علق است

سلور معرب از سلوس يوناني است وآن جري است

سلها رس اسم هندي ميعة سائلة است

* فصل السين مع الميم *

سم اسم انوعي از سلاريني ثمر است وبضم اسم فارسي ظلف است وبعربي زهر را نامند

سمار بلغت مصر اسم اسل است

سماروغ نوعي از فطر است

سماريس اسم يوناني ماهي شور است

سماقيل سماق الدباغين است

سم الحمار دفلي است

سم السمك ماهي زهرج است

سم الفار شك است

سمر درخت ام غيلان است

سمكه تول وسمكة الزله سمكة صيدا است

سمك اليهودي شهر البحر است

سمسم بري جلجلنك است

سمسق بضم اول مرزنجوش است و بفتح اول ياسمين است

سمطارس اسم يوناني اثمد است

سمن اسم فارسي شير است

سمندر پهن اسم هندي زبد البحر است

سمنه وسمنيون حب السمنه است

سمنو اسم فارسي نيلج است

سموريون كرفس است

سموك اسم تركي عظم است

سمنيون بيوناني اسفناج است

سميقا اسم سرياني هندبريطس است

سميقاس نوعي از عشر است كه مايهٔ آن قاتل است

* فصل السين مع النون *

سن بفارسي عشقه است كه نوعي از لبلاب باشد و بهندي اسم قباني است كه درخاميِ برگ آنرا ميخورند ونيز برگ آنرا خشك مينمايند جهت اكثر امراض مانند پيچش وكرم شكم وآنرا سوكته مي نامند و از پوست درخت آن بعد از رسيدن ريسمان و البسه و غيرها ميسازند و بجاي موي حيوانات در بلاد هند مستعمل است و بيوناني اسم مو است

سن الكلب سپستان است

سنا بفارسي بمعني سواك يعني چوبيكه از آن مسواك ميسازند

سنا اندلسي وسنابلدي عيون است

سناخ دخان زاج است كه بچسبد گردد برچيزي

سنام الجمل كوهان شتر است

سناييز بلغت مصر آمله است

سنار بفارسي بمعني سخاله است خواه از طلا ويا نقره ويا آهن ويا غير اينها از هر فلزيكه باشد

سنب بفارسي بمعني حافر است كه سم نامند

سنبهالو بهندي پنجنكشت است

سنبالي گفته اند بلغت هندي نام دوائي است كه آنرا مولدي نيز نامند

سنبر شونيز است

سنبل بهندي مطلق بيش را نامند وبفارسي وبهندي نيز پرسياوشان وقنز بفارسي گل آسمانگوني خوشبوي را گويند

سنبل الاسد سنبل جبلي است بقول انطاكي وآن مو است

سنبل اقليطي سنبل رومي است

سنبل جبلي بفارسي ريشه والا است وگفته اند سنبل الاسد است

سنبل رومي ناردين است

سنبل سودي نوعي از سنبل الطيب است

سنبل العصافير سنبل هندي است كه ناردين نيز گفته اند

سنبل فارسي پرسياوشان است

سنبل كهار بهندي شك است كه سم

سنک برامی حجر البرام است

سنک پرستوک حجر الخطاطیف است

سنک پرکان وسنک معن اسم قریه است
از قریهای شیراز از اعمال فارق که
معدن آن سنک است وآن سنکی است
ملون بالوان وشیشه کران آنرا در سفید
کردن شیشه مستعمل دارند ومغنیسا نامند

سنک پشت بفارسی سلحفاة وبهندی
کچهوه نامند

سنک یشم بفارسی حجر حبشي است

سنک یشم اسم حجر یشب است

سنک بصری بفارسی توتیا انا بیبی است

سنک چقماق حجر النار است

سنک بلور حجر بلور است

سنک بهندی مهره را نامند که بعربی
شنج نامند

سنک کارد اسم فارسی حجر المسن است

سنک کج اسم فارسی جبسین است

سنکل بلغت فرس زرفای رطب است

سنکان مرغ اسم فارسي قانصه است

سنگهیا بلغت هندی اسم نوعي از بیش
است

سنم بقر را نامند

سنی نوعی از ماهي است که در ملتان
وبلاد سند بهم میرسد ولذیذ میباشد

سنوت کمون است

سنوس سندربطس است که آنرا نبات
حلبدی نیز نامند

سنوله نوعي از خطاف است

سنیز شونیز است

سنین اجزای صغار است که در وقت
سودن دو سنک بهم رسد

\# فصـــــل السین مع الواو #

سو بترکي آب را نامند

سواد الاساکفه چیزیست مرکب از زاج
وپوست انار وسرکه واز جملهٔ مرادعات
است

سواد البطن بعربی کبد است

سواد السند والهند کشت برکشت است
وگفته اند سواد الهند نوعي از سلیخه
است که سلیخة السوداء نامند واز ادویهٔ
تریاق فارق است

سوداء الحکام مادوران است

سواد القضاة چغص است

سودانیات مرغیست که بفارسی داربو
وبعربی صرد نامند گوشت آن مبهی
ومضر دماغ است

سوسن هومانه است

سود اسم ترکی لبن است

سوادیه بعربی عصفور است ومار سیاه را
نیز نامند

سواد الهند والسند صاحب منهاج
گفته آن از حیوان جاری مجرای توتیا
است در افعال باید که در کورهٔ حدادان
آنرا بسوزانند وسوده بآب شسته وحبوب
ساخته خشک نمایند وعند الحاجت
استعمال نمایند وبعضي کشت برکشت
دانسته وبغدادي غیر کشت برکشت
دانسته وصاحب منهاج گفته چیزیست
شبیه بشیشهٔ سیاه که اهل هند وسند از آن
مهره میسازند مختمل که کالچه باشد که
از آن چوری میسازند وزنان هند وسند
در رقبهٔ دست میپوشند وآنرا از احراق
نوعی کاهي بعمل میآورند واز آن اوانی
نیز میسازند ولیکن تا صاف میباشد

سوسن بعربی اسم درختی است که
از آن زند یعنی دستهٔ کارد وغیره میسازند
واحد جمع آن سواسنه آمده است

سواسن هومانه است که طریفلن باشد

سوام بفتح ابل راعی است وبضم نام
طائری است

سویدی بفارسي نام مرغی است
کوچک که بفارسي سار وبترکي سنقور
دوق وزرزور نامند

سونیه بلغت مصر نبیذ است که از
گندم میسازند واهل مصر بسیار آنرا
میآشامند

سوجر نیز اسم شجر خلاف ویا صفصاف است

سوخ بفارسی اسم بصل است

سود ریقون بیونانی اسم نوعي از
توتیا است

سودق صقر است

سودنیق وسودانق اسم صقر یا شاهین
است

سور بهندی اسم خنزیر است

سوران بفارسی اسم مرغی است
کوچک خوش آواز وگفته اند شارو

سهرکه اسم فارسی حنا کوفی است

سهر اسم فارسی بقر است وگفته اند مختص بگاو ماده است

سهریز وشهریز بشین معجمه نیز آمده اسم نوعی از تمر است

سهرین دارچینی است

سه‌سنبل اسم فارسی سیسنبر است

سه‌کل عایق است بفارسی

سه‌کوهك اسم فارسی حسك است

سهل اسم عربی غراب است

سهلاة اسم عربی حصی است

سهیله اسم طعامی مصنوع است

* فصل السین مع الیاء *

* المثناة التحتانیة *

سی اسم فارسی حجر است

سیا اسم فارسی سنا است وگفته اند عصارهٔ آن است وگفته اند عصارهٔ نبات دیگر است

سیاب بعربی اسم بلح است وگفته اند اسم بسر است وبعضی خلال گفته اند

سیابه اسم خمر است

سیاداوران هاداوران است وگفته اند عصارهٔ است که از بیخ درخت جوز تجاری گردد وسیاه رنگ است وچون خشک گردد حادر مشتعل گردد ونواب علویخان قدس سره فرموده اند این دوا در شیراز از بلاد فارس بسیار است واز کوهستان نواح آن می آورند واز ساق درخت بطم بعمل می آورند بزدن تیشه بران وسیاه رنگ مانند مداد میباشد وآن را ریک سله می نامند وصاحب اختیارات گفته چیزی سیاه رنگ است که در جوف درخت بطم بهم میرسد وآنرا آب بن مینامند

سیار بفارسی کشکینه وبهندی ابسی روتی نامند وآن چیزی است معمول از آرد حبوب مانند آرد جو ورد خرو باقلا وامثال اینها

سیاسر بفتح اول بفارسی اسم مار است

سیاع بعربی کتان است ویا نباتی دیگر شبیه بکتان وبکسر اول اسم کاهگل است

سیاله بفتح اول بلغت عربی نباتی است شبیه با خارهای طولانی که چون خارها از وجدا کنند از ولبنی برآید ونیز ثمر طولانی را نامند ویا سمین نیز وحند قوقی را ایضا

سیال بکسر اول بهندی اسم شغال که کلب بری باشد ویا سمین را نیز نامند

سیالخ اسم فارسی حسک است

سیالی بکسر اسم هندی شقاقل است

سیان بفتح بفارسی عشقه است

سیاه بید بکسر اسم نوعی از خلاف است

سیاه داران اسم فارسی ساداوران است

سیاه دارو بفارسی کرمة السودا است که بسریانی فاشرستین نامند

سیاه دانه بکسر اول اسم فارسی حبة السوداء است که شونیز وبا صفهانی سیاه ابرنج

سیاه‌کوش اسم فارسی سیاه‌کوش فرانق است

سیب اسم فارسی تفاح است

سیبا اسم تمر هندی است

سیبوش وسیبوش بفتح اول وسکون دوم اسفیوش است که بزرقطونا باشد

سیبیا بکسر اول دمیا است

سیتل لغت عربی اسم چیتل هندی است وآن قسمی از بقر وحشی است و گفته اند بزکوهی است که تیس جبلی باشد وکلان تر از آهو وشاخ‌ها ایشان منقش مدور دارد وخوش منظر میباشد وشاخ ندارد جمع او سیاتل آمده

سیج بفتح اول اسم فارسی مویز است که زبیب باشد وبکسر اول اسم هندی نوعی از درخت زقوم است

سیچنه بکسر اسم فارسی باشه است که معرب آن باشق است وگفته اند اسم صعوه است

سیچقان اسم ترکی فاره است که بفارسی موش وبهندی چوها نامند

سیخول بکسر اسم فارسی قنفذ کبیر است

سیسامندا اسم سریانی جبلاهنگ است

سیسامون بیونانی اسم سمسم است

سیبی بلغت عربی سپستان است

سیهرک وسیهرو وسیسک همه بکسر اسم جوشی است که در حبوب بهم میرسد وآنرا بخورد وآنرا قمل الطعام نیز نامند

سیسق مرمق است

همه اسم نوع از سیر است که بیونانی سقوردیون و بهندی جنگلی لهسن نامند

سیرمان یا قوت احمر است

سیرن کرفس الماء است که قرة العین باشد

سیس گویند آبنوس هندی است و نیز گویند بهندی اسم کافور است

سیسا بیونانی اسم سرطان بحری است و اسرب را نیز نامند

سیسار بیونانی اسم انجدان طیب است

سیسارون قلقاس است و گویند دوائی است مجهول الماهیة

سیسامر بیونانی اسم سمسم است

* باب الشین المعجمة *

* فصل الشین مع الالف *

شابانک شابانج است و شافج نیز نامند

شاه بامي بسریانی نام درختی است که حب آن شبیه بشهدانه است

شاب خردل است

شاب رومی فلفل سفید است

شاب هندی فلفل سیاه است

شابرقان وشابورکان وشابورن همه اسم فولاد است که حدید ذکر باشد

شابیرج وشابرج لفاح است

شاج حیوانی است شبیه بعنور که زباد نامند

شاخ اسم فارسی قرن است

شاخل وشاخرل بفارسی اسم حبی از حبوب ماکوله است که از ان نان میسازند

شاد بفارسی بمعنی خمر است

شادانق معرب شادانه فارسی است که شادنج نیز نامند

شادانه شادنج است

شار اسم سار است و گفته اند اسم سفال است

شاربا بسریانی ابریشم است

شارشک طیهوج است

شارکی اسم انجدان است که بیخ حلتیت باشد

شارود ساروج است

شاسفرم اسیرغم است که شاهسفرم نامند

شاش وشاشه اسم فارسی بول است که کمیز نیز نامند

شاه شاه شیص است بعربی

شاشک وشاشلک طیهوج است

شاصلا صاصلی است

شاطریون بیونانی خصیة الثعلب است

شافنج معرب شابانک است که برنوف باشد

شافک هلیون است

شالم بعربی سم است

شالی بفارسی نام برنج غیر مقشر است که شلتوک نیز نامند

شال کره بلغت دیلمی وشال تشي بلغت مازندرانی دلدل است

شال ختي اسم مازندرانی وسمه است

شالیطون بیونانی خطاف است

شاماخ اسم فارسی نوعی از حبوب ماکوله است که بسیار ریزه و بهندی سانوا نامند

شافع بعربی نام تیس است وضان را نیز نامند و یا حیوانی که شفع بچه آورده وتر

شامل اسم عقرب است

شامرا دودی است که در کوره و غیر آن مجتمع گردد

شامی اسم نوعی از کباب است

شان عبارت از خانهٔ زنبور عسل است و بعضی عسل غیر مصفی را نامند

شانک بفارسی اسم قانصه است و حوصله را نیز نامند

شانه سر وشانه مرک اسم فارسی هدهد است

شاوزد اسم فارسی سوکه است هنوئی شبیه بشبیح که بعربی ثغام نامند

شاوطیس بیونانی ریحان سلیمانی است

شاماب آب مستخرج از معصفر است بطریق خاص

شاه اسپرم وشاه اسپرهم وشاه اسفرهم وشاه اسفرغم وشاه سپرهم همه اسم شاه سفرم است

شاه افسر وشاه منبر وشاهبه همه بفارسی اسم اکلیل الملک است

شاهباز اسم فارسی باز سفید بزرگ است که بترکی خطا طیغون نامند

شاهریا اسم سریانی ابریشم است

شاهبانک برنوف است

شجاع اسم ماربزرگ با عظیم جثه است

شجاج بعربی خمار الوحش است

شجر وشجرا اسم عربی درخت است
که بهندی جهار نامند واحد آن
شجره وجمع آن اشجار

شجره بتحریک اسم راسخ است

شجرة الاکله بعربی نام صنو برهندی
است که دیودار نامند

شجرة باردة لبلاب صغیر است

شجرة ابراهیم طباق است

شجرة البق دردار است که بفارسی
درخت پشه نامند

شجرة البهق قنابری است

شجرة التسبیح ازدربان است

شجرة التنین لوف کبیر است که
لوف الحیه نامند

شجرة التیس طراخیون است

شجرة التین درخت انجیر است

شجرة الجبار وشجرة الجبان
پرسیاوشان است

شجرة الجن دیودار است

شجرة الحائضه اسم ام غیلان است

شجرة الحراره آزاد درخت است

شجرة الحیات هرواست جهت آنکه
ماوای حیات است وفرفیون رانیز نامند

شجرة الحیه جنطیانا است ولوف
کبیر رانیز نامند

شجرة الخطاطیف عروق الصفر است
وماميران رانیز گویند

شجرة الدب زعرور است وعلیق
الکلب را وافسوس رانیز نامند

شجرة الدبق درخت سپستان را گویند

شجرة الدلب که بعربی غیثام وبفارسی
درخت چنار است

شجرة الدم شخار است وشاهتره را
نیزنامند

شجرة الذراریح جهت آنکه ذراریح
درانابیت ان بسیار نیمانند

شجرة ذی قرنین وشجرة سلیمانی و
شجرة الصنم یبروح الصنم است

شجرة رستم زراوند طویل است

شجرة الزعرور بفارسی درخت کیل
نامند

شجرة الضفادع کبیکج است

شجرة الطحال صریمة الجدی است
وفاشرستین رانیز نامند

شجرة الطاق مسمی بشجرة مریم وکف
مریم است

شجرة طیبه نخل است

شجرة العجم مولوبلاتا است که
مرداسنگ سفید کرده را نامند

شجرة العقب نوارس است

شجرة الغار دهمست است

شجرة الفرس نوارس است وگویند
عرق السوس است

شجرة القدس نوع بزرگ قنا است

شجرة القطران شربین است

شجرة الکافور اقحوان است وریحان
الکافور رانیز نامند

شجرة الکف اصابع الصفر است که کف
مریم نامند

شجرة الکلب الوسن است

شجرة موسی علیق الکلب است وعوسج
رانیز نامند

شجرة النمام مامیروما است

شجرة النور درخت لسان العصافیر است
که بفارسی درخت اهرو نامند

شجرة الیهود قنابری است

شجره نوعی از زرانباج است که با آتش
پخته باشند

* فصل الشین مع الحاء المهملة *

شحم بعربی اسد است

شحدان گرسنه است

شحرا بسریانی زاج الصفرا است وگفته
اند لغت یونانی است

شحرا شمسانا زاج احمر است

شحه بعربی ورق طیور است

شحم اترج پوست نارنگ است که البهمنه
نامند

شحم الارض قطن است وخراطین را
نیز گفته اند وبعضی فطر دانسته وخراطین را
امعاء الارض

شحم الحنظل مغز و پرده های جوف
حنظل است و همچنین شحم الرمان

شحم فاوندی فاوند است

شحم المرخ خطمی بری است

شحم النخله جمار النخل است

شرو بفتح وبکسر ولهذا بعربی عسل است

شرزین شرزین است که نوعی از شور است که عرعر نامند

شری علیقه است که قثاء الحمار باشد وگیاه حنظل را نیز نامند

شرق طائری است مابین حداة وصقر

شربان درختی است که ازان کمان میسازند

شربش اسراش است وبهندی غرب الجلودرا نامند

* فصل الشین مع الشین المعجمة *

شش اسم فارسی رئه است

شش دستان بفارسی اسم کلب است جهت آنکه اکثر عدد پستان آن شش است

شش نخته بقلة یمانیه است

ششبندان اسم فارسی کرة السوداء است که فاشرستین نامند

ششیره گفته اند فوا است و فوة الصباغین را نیز نامند که بفارسی روناس گویند

ششقاقل شقاقل است

ششمانیه وششم هل بوا است

* فصل الشین مع الطاء المهملة *

شطا بفتح بچهٔ نخل است وچون جدا کنند وغرس نمایند درموضع دیگر فصیل نامند

شطیه صعتر بستانی طویل الورق است که بشیرازی مرزه را بشن دراز نامند

شطشاط بعربی اسم طائر بست

شطوط وشطوطی باقلهٔ ضخیم السنا مست

* فصل الشین مع العین المهملة *

شعر بعربی زعفران است

شعرا بفتح اول والف ممدوده ذبابی است ازرق یا احمر که برشتر و الاغ وسگ نشینند وبفارسی مگس سگ نامند ونیز نام درخت نخود است ونیز نوعی از شفتالو را نامند

شعر الارض وشعر الجبار وشعر الجن و شعر الجبال وشعر الحیات وشعر الغول وشعر الجنات وشعر الخنازیر پرسیاوشان است

شعر شقراء جعدة است

شعرورة بعربی قثاء صغیر است وگفته اند قبای بری است

شعور صغالبه زعفران است

شعصور بعربی جوز بری است

شعمر رومی خندروس است

شغال وشغم بفارسی ابن آوی است که کلب بری نامند

شغالی بفتح نوعی از عنب است

شغوا بعربی اسم عقاب است

* فصل الشین مع الفاء *

شفادارو بفارسی اسم بادزهر است

شفانه بفارسی اسم طائری است بزرگتر ازحداة سرآن ملون بچهار رنگ وپرو جسد آن بالوان بسیار

شفتالو بفارسی خوخ را نامند

شفترک اسم فارسی خبه است

شفترنگ بفارسی اسم میوه است که دو طرف آن سرخ وطرف دیگر سفید مائل بزردی باشد وآن ثمر مرکبی از درخت شفتالو وزرد آلو یعنی پیوندی است ازان مرد ورشلیل نیز نامند

شفتیل بفارسی حندقوقی بستانی است

شفردانه حرمل است

شفشه بکسر بفارسی اسم شمس طلا و نقره است که بعربی سبایك نامند

شفصلی صاصلی است

شفعاء الغز بسریانی لسان الحمل است

شفور روغن سفرجل است

شفورس وشفودیس نبات بری است

شفیر خیروزخ است

شفیقل شقاقل است

* فصل الشین مع القاف *

شقادبرا ثوم کراثی است

شقاشقارس وشقروشقیق بعربی شقایق النعمان است

شقاه بعربی اسم گیاهی است کثیر اللاهن واللبن

شقروشقران بفتح بعربی ذنب است

شقر بضم وبفتح هردو اسم عربی بچهٔ حربا است

شقر بعربی اسم دیك است

شقری بکسر ثمرجبل است

شقره شنجرف است که زنجفر نیز

میسازند

شمار بسریانی سرو است

شمبلیله باصفهانی حلبه است

شمخ طر ملح هندی است

شمدانه عناب است

شمر بفارسی سرشمر و بترکی تیماق و بهندی ملانی نامند و نیز اهل شام و ازیابهٔ ترو را نامند و اهل مصر انیسون را

شمرا بسریانی دخان است

شمراخ بعربی خوشه بر از انگور است

شمراد سطوکا بسریانی دخان میعهٔ سائله است

شمرادلبونا دخان کندر است

شمس باصطلاح اهل صنعت ذهب است

شمسه دهن فجل است و سندلیطس را نیز نامند

شمشاد و شمشاذ بدال و براء مهملتین اسم فارسی بقس است

شمشدر بلغت فرس زند و بازند نوم است

شمشرا مرزنجوش است و بعضی اذان الفار دانسته

شمشك بلغت زند و بازند سمسم است

شمشیر بضم اول قاقلهٔ صغیر است و آنرا شوشنبر نیز نامند

شمسین قاقله است

شمعل بعربی اسم فیل است

شملح و شملغ شلغم است

شملیت و شملیه و شملز حلبه است

شمور بوزن تنور بعربی اسم الماس است

شموس بعربی خمر است

شمول و شمه بفارسی سرشمر و چربه و بترکی تیماق نامند

شمیز بفارسی شونیز است

* فصل الشین مع النون *

شنا کراث جبلی است که بیونانی فراسیون نامند

شناری بعربی اسم سنور است

شنان اشنان است

شنبلیت و شنبلیله اسم فارسی حلبه است که بیونانی فریقه نامند

شنجار ابوخلسا است

شنج جمل است بتحریك و بتسکین مراد از آن عصارهٔ درخت پلاس است که کات ببهندی کهیر کته نامند و نیز معرب سنك بکاف عجمی است که نوعی از حلزون باشد

شنبر شونیز است

شنجرف زنجفر است

شند دخان صرو است که بهندی مست نامند

شنك بلغت اصفهانی لحیة التیس است

شنكرف اسم هندی شنجرف است

شنكرف راولی اسم فارسی سرنج است که اسرنج و بهندی سندور نامند

شنكزن اسم فارسی سنبن است که ذراریح باشد

سنكل و شنكلك اسم فارسی کرسنه است که بفارسی مشك و بهندی مگر نامند

شنكار المصنوعه لحام الذهب است

شنكاله بفارسی خوشهٔ گندم است

شنكلیل زنجبیل است

شنكویز بزاء معجمه و راء مهمله در آخر نیز برود و چیز اطلاق مینمایند یکی بر شرابی که از آب چکیدهٔ درخت نخل و تار بعمل می آرند که بهندی سیندهی و بعربی اطواق نامند و دوم بزبان پهلوی بزرنجبیل

شندله بلغت نبطی توذری است

شنبلید شکوفهٔ سورنجان است

شنین بضم بفارسی شونیز را نامند

* فصل الشین مع الواو *

شوت اسم فارسی شبت است

شواد و شواذ و شوارد و شوالك و شولد همه بضم و بفتح نیز بفارسی اسم خبازی است و بقولی سرخاب را نامند و نیز بوقلمون را نامند که طائری سرخ رنگ است و هر ساعت برنگی میگردد که آنرا ابو براقش و ابو البراق نیز گویند

شوادبق و شوادنیق از طیور صید مثل صقر و با شاهین را نامند

شوانا شونیز است

شوب و شور عسل را نامند و قاقله را نیز

شوب صینی معرب چوب چینی است

شوخ بفارسی اسم وسخ است

شوخط بخاء معجمه اسم عنقود است مطلقا و عنقود دخن را خصوصا نامند

شهاب وشهابه شیرممزوج با آب است که دو ثلث آن آب باشد ونیز شهاب آب متخذ از عصفر سرخ را نامند

شهباز طائر یست از طیور صید بزرگتر از باز واز آن در جرأت کمتر

شهبانج شاه بانج است وجسم اصفرم را نیز نامند

شهد عسل را نامند

شهدانج تخم قنب

شهدانج بری حب الصنه است

شهریز نوعی از خرما

شهله گوشت بسیار چربی را نامند

شهمانج شاهدانانج است

شهیل هریسه است وباکله بریان

شهیرون بسریانی اطریه است

شهیر حبة السوداء است که شونیز نامند

✽ فصـــــل الشین مع الباء ✽

شباف ازادوية عین است واحد آن شافه ونیزد وائیکه بطریق حمول بر دبر یا قبل بر دارند

شباف خوزی بوش دربندی است

شباف ماميثا عصارۀ ماميثا است

شباله اسوج است

شبیه بکسر بفارسي نام افعی است و بفتح بفارسي نام اشنه است ونیز گفته اند بسریانی نام عوسج است

شبیان دم الاخوین است

شبیا طلحا بسریانی عوسج است

شبوران بترکی نام مار است

شبیا کلیا بسریانی عوسج الکلب است

شبیه اشنه است

شیبة العجوز نیز اشنه است

شیب دیبا بسریانی اشنه است ونیز ام غیلان ونیز فنجنکشت را نامند

شبره بفتح اسم فارسی شیرج است

شبقور اسم عربي شعیر است که بفارسي جو نامند

شیح جبلي درمنۀ کوهی است

شیح حبشي فلفل سیاه است

شیح الربیع دوائي است که بیونانی اریقارون نامند

شیح یهودی شیح البحر است

شبذمان طائری است از طیور صید وگفته اند صقر است یا شاهین

شبذمان ذئب است

شبر بعربي نام شجر است وچوب آبنوس را نامند وبفارسي اسم لبن است خواه از حیوانات باشد یا از اشجار ونیز بفارسي اسد را نامند

شبربا شبر برنج است

شبربان بترکي اسم سوسن است

شبرنجشبر گویند شیطرج هندی است وگویند خربق است

شبرج دهن سمسم است که دهن الحل وبفارسي روغن کنجد وشبره نامند

شبراز ریجار است

شبرابه خشخاش است

شیرج التین آب انجیر زاد را آب طبخ دهند تا مهرا گردد پس صاف کرده بقوام آورند

شیرماد بفارسي اسم حرمل است

شیرینی عناب است

شیرکنجشك بفارسی نام طائریست بزرگ از سباع طیور وخوراك آن جیفه است

شبرکیاه بفارسي نام نبات یتوعی است که در خضابات استعمال مینمایند وبفارسي سوسند وبهندی دودی نامند

شعیرلعاب نام عسل است

شیرماهي اسم نوعی از ماهي است لذیذ که بعربي نن وبهندی باکهه میچهلی نامند

شیرمرغ لبن خفاش است که شیرزق نامند

شبرمکس عنکبوت است

شیره نوعی از شراب مرکب از نبیذ است که بفارسی بوزه نامند وبنکاب را نیز گویند ونیز برگ بنك مخلوط با شراب را نامند وبفارسی روغن کنجد را وبمعنی آب انگور نیز آمده

شیرۀ خرما سیلان خرما است ویا دوشاب آن

شبرندرون بفارسی شبرم است

شیش وشیشاء وشیص وشیصاء خرمائی است که استۀ آن بسته نشده باشد ونیز شیص اسم نوعی ماهی است

صراح بضم اول اسم خمر خالص است بعربی

صرام شیر پست که بسیار غلیظ شده باشد در پستان حیوان

صر بفتح وسکون وبتحریک نیز بعربی لبن بسیار حامض را نامند ونیز نام صمغ طلح است

صربوقا بسریانی صدف قرمز را نامند

صرخدیه شراب منسوب است بجزیره صرخدیه وصاحب قاموس گفته منسوب است بلالام که نام بلدی از بلاد شام است

صر بکسر اول وتشدید ثانی اسم عربی طائریست شبیه بگنجشك زرد رنك که بفارسی زردوك نامند

صراخ بفتح وتشدید را بعربی اسم طاوس است

صرخه لوف الحیه است

صرد سودانیات است

صراد وصراد اللیل گفته اند حیوانی است شبیه بملخ وگفته اند نوعی از بنات وردان است وبی پر

صرصران بعربی نام ماهی املس است

صرفان بعربی خرمای سنگین صلب پرگوشت شیرین است ورصاص اسود را نیز نامند

صرفلاماما بسریانی اسم قرفه است

صرنوفا بسریانی اسم صدف قرمز است

صرفولا بسریانی انزروت است

صرم معرب چرم فارسی است که مراد از مطلق جلد مدبوغ است

صرم الدیك نزد اهل شام دیك را نامند

صرما بسریانی کاشم رومی است که سیسالیوس نامند

صرو شوکران است وضرو بضاد معجمه را نیز نامند

صروا شوکران است وبسریانی قرفه

صروافورناما بسریانی قرفة الدار چینی است

صرورشاه بسریانی سام ابرص است

صریرا بنات وردان است وباد روج را نیز نامند وبستان افروز را نیز وتاج خروس را ایضا گویند

صریوط اشراس است ونوعی از لوف را نامند

صریف شیر تازهٔ دوشیده است که گرم باشد ونیز فضهٔ خالص را نامند

صریفه شاخهٔ درخت خرمای خشك است

صریفیه نوعی از خمر است که در صریفین که قریه مسمی بصریفین از قرای واسط است میسازند

صریوقنا بیونانی قسط است

* فصل الصاد مع الطاء المهملة *

صطرق بیونانی میعه است

صطفلین دبارا بسریانی شقاقل است

صطویتون شابانك است

* فصل الصاد مع العین المهملة *

صعارون بسریانی شعیر است

صعتر الحمار وصعتر الحمیر اسم عربی حاشا است

صعتر الشامی وصعتر الفرس نوع صعتر بری است

صعرور جعل است

صعف شرابی است از اهل یمن ونیز نام طائری کوچك است

صعقر تخم ماهی را نامند

صعوه کنجشك کوچك را نامند که بفارسی تزك گویند

صعون نعامهٔ نر را نامند

صعیل تراب را نامند

صعیصو قسط است

* فصل الصاد مع الغین المعجمة *

صغاب تخم مورچه است

صغیان سکبینج است

صغبین سکبین است

صغرات معرب از جغرات است که رایب باشد

* فصل الصاد مع الفاء *

صفر بضم مس زرد معدنی است که مس رست نامند

صفراء بفتح اسم ذهب است وخلط معروف را نیز نامند ونیز اسم ملح است وقتیکه پاك شود از تخم ونیز اسم نباتی است سهلی رملی برگ آن شبیه ببرگ کاهو وابو العباس گفته نباتی است که که در زمینهای رملی میروید برگ آن

صلامام اسد است

صلیقه خبز رقیق است از بز کوشت بریان و پخته را نامند جمع آن صلائق آمده

* فصل الصاد مع المیم *

صماصم وصمصم اسد است

صمالم لبن غلیظ است

صمالخي لبن بی طعم است

صمره بعربی لبنی است که حلاوت نداشته باشد

صمعریه مار خبیث را نامند که گزیدن آن قابل علاج نباشد

صمغ اجاج صمغ فارسي است

صمغ الاقاقیا صمغ عربي است که اقوای صموغ و از اجزای تریاق کبیر است

صمغ الانجدان حلتیت است که بفارسی انکزد وانکوزه و بشیرازی انکشت کنده و بهندی هینک نامند صاحب ارشاد گفته صمغ انجدان اسود حلتیت منتن است

صمغ البطم علک البطم است که بفارسی هقز نامند

صمغ الحجر کهربا است

صمغ البلسان دهن بلسان است

صمغ التنوب زفت السفن است

صمغ الحرشف وصمغ الکنکر تراب القی است که بفارسی کنکرزد و کنگری نامند

صمغ الجوز الرومی کهربا است

صمغ الدامیا صمغ درختی است در بلاد فارس و بهترین آن صافی مائل بسرخی با حلاوت و حرافت قوی است شبیه بحلتیت در قوت مگر در کراهیت رائحه

صمغ الزیتون اسطرک است وبفارسی زد زیتون و بسریانی قاموز و زیتاو برومی دیبلمون اغریوس و بیونانی اورقیطادرن نامند و آن صمغی است در رنگ شبیه بیاقوت سرخ مرکب از قطرات صغار که زبان را بگزد و آنچه شبیه بصمغ و عظیم القطرات املس باشد که زبان را نگزد ردی و غیر منتفع به است در طب

صمغ السداب الجبلي ثافسیا است

صمغ سداب بری ثافسیا است که مئون نامند

صمغ السرو در جمیع افعال مانند راتینج است

صمغ الصنوبر راتینج است

صمغ الطرثوث وصمغ اشترغار اشق است

صمغ عربی صمغ درخت قرظ است

صمغ الفارسي مشهور بصمغ اجاص است ولیکن نزد اهل شیراز صمغ بادام بری است که آنرا ازد و بادام نامند

صمغ القتاد کثیرا است

صمغ الکرفس الجبلی کماشیرا است

صمغ الکمثری بفارسي زد امرود نامند و بشیرازی ازد امرود است بهترین آن است که از درخت کمثری کهنه است

صمغ کمکام وصمغ الضرو مصطی لبان است

صمغ اللوز بفارسي زد بادام و بشیرازی ازد بادام و بسریانی قاموز ولوزا و برومی دیندیمون قلعه و بیونانی دیندنیاوس و صاحب تحفه نوشته زد کوله نامند و بهترین آن سفید ماخوذ از درخت قریب العهد بغرس است

صمغ المحروث حلتیت است

صمغه بعربي لبنی است که طعم آن زائل شده باشد

صملاخ وصملوخ چرک گوش است

صمنخه بعربي اسم طعام بی گوشت است که بفارسي کاچي نامند

صملوخا تماثانسرا است

صمه اسم عربي مار نرا است واهل را نیز نامند و تغلیظ ماده را ایضا

صمصون وصمصوحون مرزنجوش است

صمیا نباتی است شبیه بقرظ

* فصل الصاد مع النون *

صناجه قزوینی گفته نیست حیوانی بزرگتر از آن بر روی زمین و برای خود خانه میسازد بقدر یک فرسخ و هر حیوانی را که نظر بر آن افتد در ساعت می میرد و چون نظر آن بر خودش افتد نیز می میرد و استخوان آن مدت طولانی میماند

صنار معرب چنار است که بعربیا

ضائن خلاف ماعز است جمع آن ضأن خلاف معز

ضئب ازدواب البحر است

ضاحک سنگ بسیار سفید است که از کوه ظاهر گردد

* فصـــــل الضاد مع الباء الموحدة *

ضبابیم وضبارک وضبارم وضبر وضبثم وضبطر وضبور راسم اسد است

ضبله مار باریک را نامند

ضب النخیل طلع آنست

ضبا درختی است شبیه ببلوط

ضبح رمان است

ضبر جوز البر است وآن جوزی صلب است

ضبعان ضبع نر است وضبع ماده را ضبعانه نامند

* فصـــــل الضاد مع الجیم والحاء والذال المعجمة *

ضجاج بفتح بعربی عاج را نامند

ضحک بحاء مهمله بعربی اسم شکوفهٔ طلع است هنگام انشقاق کم آن ونیز ثلج وعسل را نامند

ضذج بذال معجمه بربوز است که بقلهٔ یمانیه باشد

* فصل الضاد مع الراء المهملة *

ضراک بضم بعربی اسم اسد است

ضرامه بکسر بعربی شجرة البطم را نامند

ضرب بفتح اول وتحریک وتسکین ثانی نیز عسل سفید غلیظ را نامند

ضراد اسم نوعی از قثد کبیر است

ضرجع اسم تمر است

ضره بفتح اول وتشدید دوم تکمه پستان را نامند ونیز بیخ آنرا

ضرذ بعربی اسم اسد است

ضرس بکسر اول نام دندان آسیا است واین ازمیان اسنان مذکر است وهمچنین انیاب وجمع آن ضروس واضراس آمده

ضرس العجوز شوک السعدان را نامند وگویند حسک است

ضرضم بعربی نام اسد است وسباع نر را نیز نامند

ضرغم وضرغام وضرغامه همه اسم اسد است

ضرف بعربی درخت الجمیز را نامند

ضرم بفتح بعربی فرخ العقاب است

ضرم بضم اسطوخودوس است

ضرو بکسر اول سگ شکاری است ومادهٔ آنرا ضروه نامند وجمع آن ضیراه است

ضروع بضم بعربی انگور سفید بزرگ دانه را نامند

ضروع الکلبه درخت زقوم را نامند وبعضی گفته اند اسم ثمر آنست

ضری بفتح اول وتسکین ثانی آب غورهٔ زرد ویا سرخ که بزنبق بریزند وتبید سازند

ضریب بفتح صقیع وثلج وجلید را نامند

ضراب الفول شیرپست که بدان تشنگی بعضی را بر بعضی وبعضی داروی هیله از چند شتر دریک ظرف را نامند

ضریک کرکس نر است

ضریم صمغ درختی است

* فصل الضاد مع الفاء *

ضفادی ضفادع است

ضفایر الجن پرسیاوشان است

ضفعان ثمر سعدان است

ضفطار ضب هرم است که بفارسی سوسمار پیر نامند

ضف بضم وبتشدید فاء داء الفیل است کوچکی که بفارسی سرخک وشبکز وبهندی کهتمل نامند

* فصل الضاد مع المیم *

ضماد بکسر اول بعربی اسم عصابه است که برجراحت بندند وباصطلاح اطباء ادویهٔ مطبوخ بامایع است که قوام آن غلیظ باشد که برعضو کذارند ودر قرابادین بتفصیل ذکر یافت وجمع آن اضمده وضمادات آمده

ضمج بفتح اول وسکون دوم بعربی اسم کرمی است که بهندی کهتمل نامند

ضمیع ناقهٔ بزرگ را نامند

ضمیران اسم عربی شاهسفرم است

* فصـــــل الضاد مع الواو *

ضوع بوم نر را نامند که بفارسی کول نر گویند جمع آن اضواع وضیعان آمده

ضولج بفتح وافصح بصاد مهمله است

طبار صنفی از انجیر بزرگ سرخ است
طباهجه معرب تباهه است بمعنی
گوشت بریان که بفارسی کباب نامند
و آنرا طباهیج نیز نامند
طبوع دابۀ سمی است که از گزیدن
آن درد بسیار بهم میرسد
طبیخ بکسر اسم بطیخ بکسر است که
بفارسی خربزه نامند
طبیع بکسر و باء موحده مشدده مغز
طالع است
طبرخشت صمغ دامینا است
طبرخون بفتح نوعی از صفصاف است
که بفارسی سرخ بید و بهندی تن نامند
طبرزد وطبرزل وطبرزن هرسه اسم
شکر معقود است که بفارسی نبات نامند
طبس اسم عربی ذئب است
طبطاب بفتح نام طائری است که آنرا
دو کوش بزرگ است
طیطو مرغ آبی است از اقسام او ز
طبق بعربی اسم دبق است وآن لبن
وبتوع درختی است چسپنده مانند
لبن وبتوع درخت کتهل که بآن جانوران
را صید میکنند ونیز هرچیز چسپنده را
نامند که بفارسی سریش نامند وسلحفاة
سفید را نیز
طبقا بیونانی نام نوعی از کندم بارنک
است وبقول جالینوس سلت است وبقول
صاحب تحفه شیلم وتوهم کرده کسی که

طبقاماون لغت یونانی است ماهیت
آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ
انگور بستانی با شعبهای بسیار وگل آن
سیاه کوچك وتخم آن شبیه بجاورس
طبلاف بفتح بترکی اسم سعد است
طبیخ درلغت هرچیزیکه بآتش بریان
نموده ودرآب پخته باشند ونزد اطبا
چیزی را نامند که درآب جوشانیده
باشند ونام مرکبی است وچیز مشوی را
نیز گویند

* فصل الطاء مع الثاء المثلثة *

طثرح بعربی اسم نمل است وگویند
نمل صغار است
طثره سرشیر را نامند
طثیار اسم عربی اسد است وبعوض را
نیز نامند

* فصل الطاء مع الحاء المهملة *

طحلبا بسریانی طحلب است
طحلب الصخر خرازالصخر است
طحماء بعربی وگویند برومی شوکران
است
طحمل بعربی اسم دبك است
طحن وطحین بعربی دقیق وبفارسی
آرد را نامند
طحن بضم اول وفتح دوم بعربی غنم
را نامند وحربا را نیز
طحینه بعربی سمسم مطحون یعنی کنجد
سائیده را گویند

* فصل الطاء مع الخاء المعجمة *

طخف لبن حامض است
طخي دیك است که بفارسی خروس
نامند

* فصل الطاء مع الراء المهملة *

طراخا وطراخاما بسریانی ویونانی
طراخامیس وطراخامیا صمغ قتاد است
که کثیرا باشد
طراخیس بیونانی خنث روس است
طراغرن بیونانی قوتنج بری است
طراسا بیونانی نوعی از درخت بلوط
است
طراسولن طالیسفر است
طراسس عنب الثعلب است
طراعیس رازی گفته از جنس نخود
سیاه است وگفته اند حبی است کوچك
سیاه که در بلاد بهم میرسد وگفته اند
خنث روس است وسلت را نیز گفته اند
طراغافینا بیونانی کثیرا است
طراغیس سلت است
طراغرسایس دقیق است
طراغوریغاس وطراغوریغایس بیونانی
قوتنج جبلی است
طراغوریغایس بیونانی صنفی از
صعتر است
طراغلودس وطوغودیس بیونانی
طائری است که بفرنگی صفراغون نامند
طراق بکسر اول وتشدید دوم اسم
ترياق است وآن مرکبی است معروف

بسیار کوچکی است که بهندی ممولا نامند

طرو غایطلوس و طریخیوس بیونانی بزوصل اب بری است

طر وغلوطس بیونانی نوعی از مرو خوشبو است

طرونوقون بیونانی زمرو را است که طرنبغوقن نیز نامند

طروتون برطانیقیس است وبعضی بستان افروز نیز دانسته اند

طروکس وطروقس بیونانی دردی خمر است

طرهامال غافث است

طریادفلانی بسریانی سازج است

طری فله بیونانی حنظل قوقی است

طرداق . بکسر اول معرب تریاق است که بفارسی تریاک نامند

طربجه کوشت بریان بآتش است که بفارسی کباب آتشی نامند

طرنجومانس بیونانی شعر الغول است

طریفان طریفولیون است وقرطم بری را نیز نامند وشیخ الرئیس در قانون کفته نباتی است ربیعی تخم آن شبیه بعصفر طبیخ آنرا چون در نهش افاعی بریزند تسکین وجع آن نماید و چون بر عضو تعلیم بریزند احداث وجعی مانند وجع نهش افعی نماید

طرنفلا وطرسوج وطرد بلون سیسالیوس است

طربقون قوة الصبغ است

طریعن اسیوش است

طریغاسا نوعی از سمک بحری است

طریغوروون بیونانی رصاد است

طریغوس بیونانی صداب بری است

طریف ذرة است وطعام متخذ از آن را نیز نامند

طریغون وطربقون بوتیمار است که بهندی بگله بکاف عجمی و کبوت نامند وبعربی یمام وشفنین نیز کویند

طریقون بالاسیاء بیونانی شفنین بحریست

طربقلونس بیونانی ذو ثلثه شوکات است

طربغورا بیونانی ذو ثلثه نباتات است که مراد زعرور باشد

طریقون بیونانی خوذ رومی است

طاریم اسل است

طرین طین رقیق است

طرنبا بیونانی سرمق است

* فصل الطاء مع السین المهملة *

طس قاقله است

طسوما او وطسومالیوما اس وطسومالون وطسومالیا بیونانی وسریانی همه اسم بتوعست

طسبه قرع است

طسمان شبرم است

* فصل الطاء مع الشین المعجمة *

طشیر وطشور طبرانه است

* فصـــــل الطاء مع الطاء *

ططراسی وططرامیلیس ملك الانباط است

طاطراملس درخت بطم است

طاطرفیرقوس مرهم باسلیقون است ود رقرابادین ذکر یافت

ططرلبوس بیونانی تفاح الکرم است

* فصل الطاء مع العین المهملة *

طعام بعربی اسم ماکولا تیست که دران غذائیت غالب باشد ونزد کرسنکی انسان بخورد و نیز اطلاق بر کندم می نمایند

طعم بضم اول وسکون دوم بمعنی طعام است

* فصل الطاء مع الغین المعجمة *

طغر بعربی اسم طائری است معروف وجمع او طغران .

طغرر بضم بترکی اسم طائریست از طیور صید از جنس صقور

طغوی وطغبان وطغیا بعربی کاو وحشی کوچك را نامند

طغ بفتح وتشدید غین بعربی اسم ثور است

* فصل الطاء مع الفاء *

طفاحه بضم کف دیک است که نزد جوش برسر می آورد

طفال بضم طین یابس است

طفرادیسما وطفرد وهما بسریانی اطفار الطیب است

طفسیا بیونانی صداب جبلی است

که باجلی وا رمیر ویل و آن بیش انک لمی
است وسم است وا نتله تریاق

طواط بضم بعربی اسم باشق است و
خفاش را نیز نامند

طواغون برومی لحیة التیس است

طواقیطوس قوطم بری است

طواق اطواق است که بهندی سیندی
بوتاری نامند

طواویس جمع طاؤس است

طوب بلغت اهل مصر آجر است

طوبالة اسم میش ماده است ومیش
نررا طوبال نامند

طوبرطوق جعدهٔ بریست

طوطری ملس درخت بطم است

طودزیبن تودریبن است

طوربك بسریانی تربد است

طورس بیونانی جبن است

طورسرا بیونانی سکر است

طورغولیطر بسریانی وبارومی مرابیض
است

طورروس جبن است

طوری بضم اسم طیور وحشی است و
حمام را نیز گویند

طوسطس برومی اذخر است

طوسك مشط الراعی است

طوسیس فقاح اذخر است

طوط بضم بعربی قطن است

طوطاق اغریون بیونانی حماض
بری است وجبلی را نیز گفته اند وسلق
بری وسلق جبلی نیز گفته اند ومعروف
نزد اهل شیراز نا طابیموس است

طوطرا حبة الخضرا است

طوطرقع بسریانی تودری است

طوطك اسم عامی طوطی است که بعربی
ببغا نامند

طوطاون بیونانی سلق است

طوطی معرب توتة هندی است

طوطیا معرب توتیا است

طوف بعربی غایط است

طوفریوس بضم وطوقوریوس نوعی
ازکماذریوس است

طوق دار اسم عامی فارسی قمری
است

طوقو بسریانی اسم دوقو است که تخم
جزر بری باشد

طوکثیر طباشیر است

طولواغریون خربق ابیض است

طولون بیونانی عرطنیثا است

طوله اسم اندلسی قیطل است که
بیونانی سقیل ولیون نامند

طولیدرن عنب الثعلب است

طولیطون قنطوریون صغیر است

طوماطالن وطوماطالن بیونانی
عرطنیثا است

طوماغا قنطوریون کبیر است

طومقرون قنطوریون صغیر است

طومه سلحفاة است

طوقلس بیونانی اذخر است

طول بفتح طا وضم وا و تشدید لام بعربی
اسم طائریست پاهای آن طولانی

#فصل الطاء مع الهاء#

طهر طرخشقوق است

طهوس بکسر بعربی اسم لبن است

طهف بعربی اسم نان دخن است و
گفته اند ذرة است وگفته اند طعام
متخذ از آن است

طهلا اسم یونانی ماهودانه است

طهیوفیغ بیونانی اسم ترنجبین است

#فصل الطاء مع الیاء المثناة التحتانیة#

طیا بیونانی نوشادر است

طیاب بعربی جنس از نخل است که
در مصر میشود

طیالیغون بیونانی بنطافلن است

طیان طیان است که یاسمین بریست

طیب اسم عربی ادویهٔ خوشبوئی
است مانند مشک و عنبر وعود وعطر
را نیز نامند وآن غذای روح ومقوی
قوی وزیاده کنندهٔ سرور ومعاشرت
با دوستان است وازعجائب اشیا است
مرجناب حضرت رسالتمآب را صلی الله
علیه وآله وسلم چنانچه فرموده اند
حببت الی من دنیاکم ثلث النساء و
الطیب وقرة عینی فی الصلوة و
آن جناب بسیار خوشبوئی استعمال
مینمودند واز بد بوئی ناخوش بودند
وتطیب بمشك میفرمودند وبدن زیرا

طیوز جمع طیر است

طیومالس بیونانی برشیان دارو است

طیار باصطلاح اهل کیمیا زیبق است

طیقي دادي است

طینوس حماحب است

* باب الظاء المعجمة *

* فصل الظاء مع الالف *

ظالم عشبه است که آنرا شاخهای طولانی باشد وصوف [illegible] نیز نامند

* فصل الظاء مع الباء الموحدة *

ظباء ضبع الاجاء است

ظبي غزال است

ظبیه ماده ظبي وگاو ماده وبز ماده را نیز نامند

* فصل الظاء مع الراء المهملة *

ظرء آب منجمد از سردی است

ظریغانه اسم عربی حمه است

* فصل الظاء مع الفاء *

ظفار اظفار الطیب است ونیز نام بلدی از یمن است وعود ظفاری منسوب بدان است

ظفر بضم اسم عربي ناخن است وجمع آن ظفر بتحریک واظفار و بندرت بضمتین وبکسر نیز آمده وآن جسمی عصبانی است که برسر انگشتان انسان واکثر حیوانات میروید برای فوائد که در کتاب مذکور است

ظفره وظفیره بضم فونبنج بری است و بعضی فرقبنج هندی دانسته اند

ظفرة العجوز حسك است

ظفرة النسر ناظانیقی است بمعنی کف العقاب

ظفري بضم اسم صنفی را از اقلیمیای معدنی است که از معدن قلیمه کهنه برمی آید

* فصل الظاء مع اللام *

ظلام بفتح اول وتشدید دوم بعربی اسم عشبه است که عسالیج آن طولانی باشد

ظلم بفتح بعربی اسم ثلج است که بفارسی برف نامند

ظلیم نعامه نر است

ظلیمه اسم حیوانی است که آنرا شیر باشد که بنوشند قبل از گرفتن زبد آن وعرب میگویند سقانا ظلیمة طیبة

* فصل الظاء مع المیم ومع النون *

* والهاء والیاء المثناة التحتانیة *

ظمخ اسم تمرجوز است

ظنب بکسر بعربی اسم بیخ درخت است

ظنبوب بروزن عصفور عصفور عظیم الساق است

ظنمه بعربي شربت شیری است که کره آن را نگرفته باشند

ظهره بضم سلحفاة است

ظهون اسم عربي سنور وحشي است یعنی گربهٔ دشتي است

ظي بفتح بعربي اسم عسل است

* باب العین المهملة *

* فصل العین مع الالف *

عابس بکسر اسم اسد است

عابق فرخ طائر بعضی وقتیکه پرواز کند

عاتک اسم قوس است وجمع آن عواتك وماست بسیار ترش را نیز نامند ونبیذ صافي را نیز گویند

عاذر وعاذره وعذره بمعني غایط است

عازه نبیذ خوشبو است

عاسل بعربي ذئب است جمع آن عسل وعواسل آمده

عاسي شمراخ نخل است

عاشره اسم صمغ است وجمع آن عاشرات وبفارسي کفتار نامند

عاقصي بعربانی عفص است

عاقطه نعجه است وعنبر را نیز گفته اند

عاقرشمعا شخار است

عاقل تیس جبلي است جمع آن عواقل

عاقورا ازارقیون است

عاقول خارشتر است که حاج نامند وبعضی ینبوت دانسته اند که خرنوب باشد

عاقولا بعربی نوع غذای مصنوعی است که آنرا آرد توله وبفارسي کاچی نامند

عالاقطیطس بیونانی حجرلبنی است وبغین معجمه نیز آمده

عاله نعامه است

عالیجون فرفبنج بری است

عامه اسم نوعی ازمیعه است

و عجاجه نیز و شتر بزرگ عظیم الجثه را
نامند
عجی بروزن هدی بعربی پوستهای
خشك است که طبخ نموده بخورند واحد
آن عجه
عجارم بوزن قوی را نامند و گفته
اند اسم قضیب مرد است
عجاف بکسر حنظل است
عجاف بضم نوعی از خرما است
عجاره اسم نوعی تمریست در مدینهٔ
طیبه
عجال و عجلد و عجلط لبن غلیظ خاثر
است
عجام بضم اسم جنس هستهٔ هر شیء
است واحد آن عجم و اکثر مخصوص
بدانهٔ انگور و مویز و امثال اینها است
عجانس جعانس است که در ان قلب
مکانی شده و آن جعلان است
عجاهن بضم قنفذ است
عجب حب النیل است و حب الکلی
نیز و بیونانی انا غورس نامند
عجام بفتح و تشدید جیم خفاش عظیم
است و وطواط را نیز نامند
عجل زبیب است و حب العنب را نیز
نامند و گفته اند تمریست شبیه بزبیب
و بفتح اسم غراب است
عجل و عجول و عجرویس اسم بچه
گاو است که بفارسی گوساله نامند جمع
آن عجاجیل

عجره بضم عقد و گرهیست که در
اشجار و غیرها بهم میرسد
عجرم بکسر کرمیست که در رفتها
بهم میرسد
عجرم بضم بعربی شتر قوی شدید است
عجروف بضم کرمی است با پاهای
طولانی و گفته اند مورچهٔ دراز پای است
عجل بفتح و تحریك بعربی اسم طین است
که حماء مسنون نامند یعنی خاك سیاه
ربد بو جمع آن عجل است
عجم بفتح اول و دوم بمعنی هستهٔ هر
میوهٔ ماکول از قوا که مانند انگور و شفتالو
و زرد آلو و امثال اینها و بچهٔ شتر را
نیز نامند و بضم اصل ذنب یعنی بیخ دم
را نامند
عجمه بتحریك اسم نخلیست که از تخم
روید
عجماء بروزن فعلاء بهیمه است و عجم
بمعنی گنگ است و بهیمه را عجماء از ان
جهت نامند که گنگ است و سخن نمیگوید
و نیز بعربی اسم سطرانیون است
عجمصی نوع تمری است کوچک
عجنس شتر فربه صلب قوی را نامند
عجوه اسم نوع تمریست که در مدینهٔ
طیبه میشود بزرگتر از صیحانی و در حدیث
است که حضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله فرمودند هرکه صبح ناشتا هفت دانه
عجوه بخورد در ان روز هیچ سمی و
سحری باو اثر نکند و نیز آنحضرت هم

فرمودند که عجوه از جنت است و شفای سم
عجوز بعربی اسم هفوالست و آنرا عجوز
از ان جهت نامند که میکنند ازرق تا که کهنه
گردد و استعمال مینمایند و تازهٔ آنرا نمی
خورند و نیز اسم روباه و شیر و بقر و کرك
و کفتار و عقرب و فرس و سگ و شتر ماده
و فیل ماده و نیز اسم درختی است معروف
و مشك و نوعی از خوشبوی را نامند و
نیز اسم طعامی است متخذ از نبات بحری
عجوم بعربی بچهٔ شتر است جمع آن
عجم است و نر و ماده درین مساوی میآید
عجهوم بضم اسم طائریست از طیور آبی
عجین اسم خمیر است که بفارسی آرد
سرشته نامند

* فصل العین مع الدال المهملة *

عدار اسم دابهٔ است
عدام بفتح اسم نوع رطبی است که در
مدینهٔ طیبه میشود و در آخر میرسد
عدامل و عدمل و عدملی هرچیز
قدیمی مسن ضخیمی را نامند عموما و
خصوصا درخت کهنهٔ سال خوردهٔ قوی را
عدرنا بسریانی کندش را گویند
عدس جبلی نبقه است و گفته اند نوع
بنفشه ایست که گل آن سفید میباشد
عدس الماء گفته اند تخم نباتی است
که بیونانی سفارعاثیون نامند و مستعمل
در تریاقات و از ادویهٔ نافعهٔ در سموم
است و ابن بیطار گفته که بیونانی شقو
غانیون نامند و آن سوسن بری است و

عرفج اسم عربي نوعي از يتوعاتست وگفته اند اسم نباتيست که بر شطوط انهار ميرويد وپنج شاخه ميدارد واهل آنرا ذو خمسة الاغصان مي نامند وگفته اند درختيست شبيه بسماق

عروق جمع عرق است وشامل عروق بدن وشجر هردو است ونيز بيخ درختي است زرد رنگ که ازان ثياب وغيرها را رنگ مي نمايند که بعربي عروق الصفر وبفارسي زرد چوبه وبهندي هلدي نامند

عرق الارطى بيخي است سرخ رنگ وسياه که بفارسي بيخ پده نامند وآن بيخ درخت غرب است

عرق اصف بيخ کبر است

عرق انجبار بيخ انجبار است

عرق الجسد رگ بدنست

عرق السوس اصل السوس است

عرق الکافور بلغت اهل مکه مشرفه زرنباد است

عرق الطيب اسرار است وزرنباد را نيز گفته اند

عرق الفالوذج ابوخلسا است که بفارسي هوه چوبه نامند

عرق الجبال موميائي است

عرق الزبيب مويز آب است که مقطر نموده باشند

عرق الشجر صمغ است

عرق العروس طلق است

عرق بلبس قلقونيا است که بفارسي زنگباري نامند

عرقضا وعرقضان وعرمضان وعريقصاده وعرنقصان همه اسم حندقوقي است يا بربطوره است

عرفيج بري بکمون است وبخورا کراد را نيز نامند

عرقون نباتيست که برگ آن شبيه ببرگ شقائق النعمان است وشکافته و طولاني وبيخ آن مستدير وآنرا ميخورند وصنف ديگر نيز ميشود شاخهاي آن باريك وبرگ آن شبيه ببرگ ملوخيا ودر اطراف شاخهاي آن چيزي برآمده شبيه بسر مرغي ومنقار آن واين در طب غير مستعمل بلکه در صناعت ديگر است

عرقبل بعربي صفرة بيض است

عرم بفتح اول ودوم ماهي است که اهل مغرب شورين وبسودائي ودس نامند

عرماء مار سياه مخلوط بسرخي است وگفته اند مار مرقش است

عرماض بکسر بعربي طحلب است

عرمه بفتح اول وکسر دوم وفتح ميم وهاء در ذکر است يعني موش دشتي نر

عرمض بفتح طحلب سبز يست که در زير آب پيدا شد وبالاي آب مي آيد ونيز حب الغار ونوعي از سدر بري است که بفارسي کنار بري نامند واراک کوچك را دانسته اند

عرمضان اسم عربي حندقوقي وبخور الاکراد است

عرنقصان حندقوقي است

عروى بعربي وسرياني خنثي است که اسراش باشد

عرويا سرياني است وبفارسي آنرا انگبين نامند

عروس قاتل النحل است که نيلوفر باشد وکبريت زرد را نيز گفته اند واهل شبراز آب مقطر از معصفر را اول مرتبه را عروس وآب سرخ بعد ازان را داماد نامند

عروسا فارسي ملح الحية است

عروسك پس پرده وعروس درپرده اسم فارسي عامة فرس کاکنج است

عروسك حباحب است که بفارسي کرم شب تاب نامند وگفته اسم فارسي طبنوس است وچغد را که بوم نامند نيز گويند

عروق بفتح اول وضم دوم دواي معروف است وبضم اول ودوم بمعني رگ است وشامل رگهاي بدن انسان وحيوان و اشجار است ونيز ريشهاي باريك درخت را نامند وعروق الصباغين را نيز نامند که بفارسي زرد چوبه گويند وبعضي گفته نباتيست زرد که بفارسي اسپرك وبهندي [illegible] قن نامند

عروق اصف بيخ کبر است

عروق بيض بعضي مستعجله وبعضي بوزيدان که بهندي ستاوري نامند

عسل الخلاف شیرخشتی است که از درخت بید بعمل می آید

عسل داؤد اومالیست

عسل الرمث شبنمی است که بر درخت رمث نشیند و آن چیزی است سفید شیرین وگفته اند که آن شکر تبغال است

عسل طبرزد شیرهٔ قند و شیرهٔ نبات است

عسل القسب عسلی است که از خرمای خشک بطبخ وفشردن و بقوام آوردن بعمل آورند

عسل القصب آب نیشکر است

عسل النبی حصی لبان است وبعضی گفته اند مومهٔ ساذله است

عسل ماذی عسل نحل سفید است

عسل النحل شهد است که بهندی مد ه نامند

عسل یابس خشکنگبین است و طعام طیب رقیق را نامند

عسلیج بکسر صنف اخیر بخور مریم است

عسن پیه کهنه است

عسیب جرید نخل است واستخوان ذنب را نیز نامند

عسیل قضیب فیل را نامند

* فصل العین مع الشین المعجمة *

عشار بضم عشر است

عشب گیاه تر را گویند

عشبه عشبهٔ مغربیه است که ذیان نامند

عشبة السباع کراثا است وغافقی غیر آن دانسته

عشبة العجوز طراثیه است

عشبة النار ظیان است

عشر بضم بفارسی درخت خرک وبهندی آک نامند ودر سکر العشر مذکور شد

عش الطائر خانهٔ طیور است که بفارسی آشیان برنده گویند

عشق الصبیان شوکة السوداء است

* فصل العین مع الصاد والضاد *

عصاب وعصب بضم اسم بربری شبطرج است

عصارة عبارت از آب افشردهٔ نباتات وبافوا که وغیرها است خواه خشک نمایند ویا نکنند وعصارهٔ هرچیز در ضمن اصل آن مذکور شد

عصارهٔ آرغیس عصارهٔ پوست انبر باریس است ودر امراض عین مستعمل وبهتر از مامیران چینی است

عصارة اماج سک است

عصارة حناء الصینی تنز وخطا ئیست که شاه صینی نیز نامند

عصارة السوس رب السوس است

عصارة القرظ اقاقیا است

عصارة هوفنقطیداس عصارة لحیة التیس است

عصاموس عصی الراعی است

عصی هرمس حاجوب است

عصب بضم درخت خاردار یست که صمغ آن کلفوا است که بیونانی لوارض نامند

عصبه بفتح وتحریک نوع لبلابی است که بیونانی فسوس نامند

عصابه بفتح وتشدید صاد اسم غزال است

عصفر بری باد آورد است

عصفور الجنه خطاف است

عصفور الصباغ وعصفور الشوک صفراغون است

عصلان منصل است

عصیده طعامی است مصنوع ودر قرابادین مذکور شد

عصیفیره وعصیفره چیزی زرد است

عضاه بکسر اول هر درخت عظیم خاردار است وآن بر دو قسم است خالص وغیر خالص ودرخت ام غیلان را نیز نامند

عضرس خطمی بری است که بیونانی باد وبعربی شحم المرج نامند

عضرفوط وعضفوط جانوری است که بفارسی مارملوک وبهندی بهمنی نامند

عضرن بکسر اول بورق است

عض بکسر اول وتشدید ضاد اسم جنس هر درخت کوچک خاردار است وگفته اند اسم نوعی از خار است

عضل بفتح وتحریک بلغت اهل یمن جراد است جمع آن عضلان

عضرفه بعربی اسم ثعلبه است که بفارسی روباه ماده نامند

عقبان اسم عربي ذهب خالص است

عقیلا اسم عربي گورزا است

عقبل العنب میفختج است

* فصل العین مع الکاف *

عکرش اسم صنف اخیر ثیل است

* فصل العین مع اللام *

علث خندریلی است

علیا قراح است

علس سلت است

علسی وعلقی وعلوا نبات صبر است

علف رطبهٔ خشک است

علف هندی اسم فارسی سقودون است

علقه طهسیقون است وکوبند اسم صبر است

علقم اسم جنس نبات تلخ است وکوبند مراد ازان قثاء الحمار است وکوبند حنظل است

علك یابس قلفونیا است

علك رومي مصطکی است

علم باصطلاح اکسیریان زرنیخ است

علوس خبازی است

علوفن بیوناني میفختج است

* فصل العین مع المیم *

عماد بك الاس است

عمرو کرفس است

عملج نوعی از خرنوب است که با تخم خورند

* فصل العین مع النون *

عناق بزغاله است ود رجلی مذکور شد

عنب الجن فاشرا است

عنجد عجم الزبیب است وجمیع دانهٔ اثماررا شامل

عندم بقم است ونزد جمعی دم الاخوین

عنرب سماق است

عنز بزماده است ودرمعز ذکر یافت

عنزران اذربواست

عنصل اسقیل است

عنفه اسم عربي مرزنجوش است

عنقلی اسم یوناني شلجم است

* فصـــل العین مع الواو *

عود البخور عود قماری است

عود البرق دارشیشعان است

عود بلسان شاخ درخت بلسان ودر بلسان مذکور شد

عود الدرقه محروث است

عود الریح اسم مغربي ارغمس ونزد جمعی فاوانیا ونزد بعضی ماميران ونزد بعضی وج

عوسیا برومي بسباسه است

عود الصلیب فاوانیا است

عود الفالوذج ابوخلسا است

عود الوج وج است

* فصـــل العین مع الیاء

المثناة التحتانیة *

عیدان اسم جنس شاخ نباتات است وبلغت شام دارشیشعان رانامند

عیزران زعرور جبلي است

عیشام اسم عربي درخت غرب است ونزد بعضی درخت چنار ونزد بعضی سقیل اروزه رو رجبلي رانامند

عین صوف است

عین الاعلا اقحوان است

عین البقر اسم نوعي از انکور است وبلغت مغربي اسم نوعی از آلو است و اقحوان رانیز نامند

عین العجل بلغت شام قسم صغیر اقحوان است

عین الحبوة باصطلاح اکسیریان زیبق است

عین السرطان شیرسنان است

عین الهدهد اسم مغربي اذان الفار رومي است ودرافریقیه بجهت عرق النسا استعمال مینمایند

عین الهر سنکی است مشهور ودر رطب نفعي برای آن ذکر کرده اند

عینون آذان الفار است

عینه بلغت اندلس رعی الحمام است

عیل البطاط آذان الغزا است

* باب الغین المعجمة *

* فصـــل الغین مع الالف *

غاباك شاباك است

غابس عنب الدب است

غازاباغی اسم ترکي کیاه اطریلال است ودرکوهستان ولرستان پای زاغان نامند

غاسول اشنان است

فره بضم اول وفتح همزه موش نر راگویند

فار اسم عضل حیوان و انسان است

فارادارزا بسریانی ثمر صنوبر است

فاراسون بایونانی ابیض است

فراسیوان فراسیون است

فاردامون بیونانی حرف است

فاثرس بمعنی اسد است و روبیان را نیز نامند

فارس الماء سطرا طیقوس است وسطراطیموس وسطراطیوطس نیز آمده

فارسطاریون رعی الحمام است

فارسون لبلاب است

فارسیاه اسم یونانی جوز است

فارشامی صاحب طب فلبیر گفته درختی است برگ آن شبیه ببرگ بید واز زان عریضتر وخوشبو وصاحب تحفه نوشته که اندر طون است وصاحب منهاج گفته جهت تفتیح سدد احشا واوجاع نافع

فارض بقر مسن است قال الله تعالی بقرة لا فارض ولا بکر عوان بین ذلک ای متوسطة بینهما

فارغه فاغیه است

فارنوخیا وفارنوخینا بیونانی حشیشة الداخس است جهت آنکه داخس را که ورم بن اظفار نامند نافع است

فارو بیونانی شبت است

فاروسی شمع است که بفارسی موم نامند

فاروفسورا بیونانی صدااعالجبلیل است

فارولو آملج است

فاروابیسون لغت رومی است وبیونانی قلقوریس نامند وبعربی خربق اسود

فاربقا بیونانی حلبه است

فاربونا بلغت سریانی فاوانیا است که عود الصلیب باشد

فاروئیل نباتی است که بهندی پانچی نامند

فارز بعربی مورچهٔ سیاه یا سرخی است

فارس بسکون همزه المدرونیلون است

فاس طرفا است

فاسا قطاة است

فاسطاماس وفاسطامی بیونانی شاه بلوط است

فاسطرن لغت سریانی است وبیونانی جندبادستر وفاطونیقی نامند وبفارسی بستان افروز است

فاسطره وفاشطره بیونانی جندبادستر است

فاسلو بیونانی لوبیا است

فاسمی زعفران است

فاسیا بعربی خنفساء است وگفته اند نوعی ازان است

فاسه خنفسای بسیار بدبو است

فاسیس هندبای بری است

فاشرا کرمة البیضاء است

فاطقی معرب فستقی رومیست که مدس ماکول باشد

فاطل دیوا عنصل است

فاطویل قوتل است

فاطوس بیونانی چرک کشتی گیران است که بعربی وسخ الصراع نامند

فاطونیقی بستان افروز است

فاعوس بعربی اسم حیه است ووعل را نیز نامند

فاعوسه بعربی فرج را نامند جهت آنکه منفحس یعنی منفرج میگردد

فاعه بیخ لیلوفر هندی است که فل نامند

فاعیس مرزنجوش است

فاغر بکسر غین معجمه و راء مهمله گلی است مائل بزردی و بسیار خوشبو مانند زنبق وطولانی و در بلاد هند کثیر الوجود و بهندی رای چنپا نامند

فاغوش بسریانی شیطرج هندی را نامند

فاغیه بعربی اسم شکوفهٔ حنا است وبسریانی لفچی کفر راو برومی اورمسیقون وبیونانی سداموفون نامند وطبیعت وخواص آن در حنا ذکر یافت ودر حدیث است از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله که احب الریاحین الفاغیه وبهترین آن تازهٔ سفید حلو الرائحهٔ آنست ومعتدل در حرارت وبرودت است وجهت اورام حاره نافع وباعث کرم نخوردن پارچهٔ پشمی است نگاه داشتن با آن ونیز بمعنی فاغر آمده

فطلاو ناخنه است که بیونانی فوبوس وفاطوس نامند

فطلاماوریس بسریانی جند بید ستر است که خصیهٔ خر است

فتم انکشت است که بهندی کویله نامند وآن اخکری است که خاموش کرده باشند

فحول بفتح کشن خرما را نامند

* فصل الفاء مع الخاء المعجمة *

فخار خزف را نامند که بفارسی سفال نامند

فخوره لخاله است

فخمنده پنبهٔ است که تخم آنرا برآورده باشند

فخوز درخت نخل نوی شاخ بربرک را نامند ونافهٔ بزرک پرشبرپا نیز نامند

* فصل الفاء مع الدال المهملة *

فدادة ضفدع است

فدر بضم اول ودوم وراء مهملة مشدده بعربی اسم فضه است

فدس بعربی اسم عنکبوت است

فدن بعربی اسم صبغ سرخ بیرا است

فدیلیون بیونانی مقل است

* فصل الفاء مع الراء المهملة *

فربر مرغ است

فرا کورخر است که حمار الوحش نامند جمع آن افراء وفراء

فرات آب صاف شیرین خوشکوار است قال الله تعالی واسقیناکم ماء فراتا

فراته نیده است که بشیرازی میده نامند

فراخ بچهٔ طیور است

فرار بچهٔ شتر وبز وکاو وحشی است

فراریج جمع فروج است که بچهٔ دجاج باشد

فراس خرمای سیاه است غیر شهریز

فراستوک بفارسی پرستو است که بعربی خطاف نامند

فراسینا بیونانی کراث است

فراش بفتح اول وشین معجمه در آخر اسم عربی پروانه است واحد آن فراشه

فراشون فراسیون است

فراص ساذج هندی است

فراطن قرن است که بفارسی شاخ نامند

فراطبوس برومی مغاث است

فراغ بعربی اسم منی است

فرافر وفرافل سویق ثمر ینبوت است

فرام بکسر اول بعربی دوائی است که زنان برای تضییق فرج مستعمل دارند

فراموس بیونانی باقلی است

فراق بضم اول معرب برداتک فارسی است که بعربی برید وبفارسی سیاه کوش وبترکی فارا قلاق نامند وآن حیوانی است بقدر سک کوچکی وبرنک آهو وکوش آن سیاه وبیش بیش شیر مکو بند مبرود وکویند که رمهد هد از آمدن شیر واز سباع شکاری است

فراسیون زبدة البحر است

فرایطانی الفنجه است

فربانیون اقحوان است

فربرک وفرتوك خفاش است که آنرا مرغ عیسی نامند

فربودم کافور است

فربهی اسم فارسی سمن است

فرت نباتی است که جهت رجع فواد نافع است

فرث سرکین است

فرثا فوه است

فرنانیون اقحوان است

فرثیا شعیر است که بفارسی جو نامند

فر... کادسفید است

فرجه بسریانی سعد است

فرحور بفارسی فرخ طیور است

فرار باصطلاح اهل صناعت کیمیا زیبق است

فررکض شیح است

فروج چوجهٔ ماکیان است

فرر نباتی است درنهایت تلخی جهت مغص وزحیر ورجع بطن نافع و ازچین می آورند وآن نتواح خطائی است وبعضی وج وبعضی دوائیکه بترکی ابکرور نامند وبعضی آنرا راوند چینی دانسته اند

فرزد وفرزد مرغ کفته اند نباتی است که بیخ آن سعد است

فرزغ حب القطن است

فرصد عجم الزبیب است وعجم العنب را نیز گویند

فرلب بچهٔ یربوع است

فرند نوعی از آهن است که فولادنامند وحب الرمان رانیز نامند

فرفیون بیونانی زرین درخت است

فرندوس بیونانی کرنب است

فرنون اسم یونانی زبد البحر است

فرنی اسم فارسی مهلبه است

فرو بعربی پوستین است جمع آن فرا متخذ از سنجاب وحواصل وسمور وقاقم وفنک وبا اوزودلق وثعلب وحملان

فروس بیونانی مازریون است

فروسیون جوزماثل است

فروشه بفارسی افروشه است وآن حلوای است متخذ از آرد وروغن وعسل یا شکر وگفته اند فرشه است

فروصناهی وافروصناهی کراث النوام است

فروغموس بیونانی سنگی است که صباغان بلاد فروغیا که افریقیه باشد مستعمل دارند ولهذا مسمی بیونانی بفرغموس گشته

فروفرط زرنیخ احمر است

فرونه پنبه کرده است

فروقودیلاون دوائیست حریف خوشبو وگفته اند نباتیست شبیه بخاما لاون اسود وبیخ آن طولانی سبک عریض وبوی آن تند شبیه ببوی حرف چون باب طبخ نمایند وبیاشامند رعاف آورد وطحال را نافع

فرونولس بیونانی وسخ الکوائر است

فرولیوس برومی ماهی زهرج است

فرومل معل است

فرومیان بصل است

فره بفارسی بنفسج است وبترکی فراخ است

فرهنج بفارسی اسم کشوث است

فریج بفارسی اسم وج است که بترکی انگرنامند

فرنجات اسم فارسی شبنم است که بعربی صقیع نامند

فرید مروارید بزرگ رانامند ونیز مروارید بزرگ برشته کشیده را

فریدش وفریدیس بلغت اهل مصر روبیان است

فریز وفریس بفارسی اسم اباتیست درنهایت تازگی ونضارت که چون دواب بخورد فربه شود ونیز اسم نباتیست خوشبو ونیز فریزد بفارسی اسم گوشت خشک ونیز اسم نباتیست که بیخ آن سعد است

فریسفاغول بسریانی راسن است

فریطغیوس نوعی ازدوقس است

فریق جاورس است

فریقه بعربی خرمائی است که با حلبه طبخ نمایند برای نفساء وبا حلبهٔ ایست که با حبوب طبخ نمایند وجمعی که آنرا حلبه دالسته آنرا غلط است

فریفیکه هایم است

فریوک بفارسی بطیخ است

*** فصل الفاء مع الزاء المعجمة ***

فز بفارسی اسم وسخ است

فزر وفزیر بفارسی اسم وج است

فزغن بفارسی عشقه است وگفته اند که نوعی از لبلاب است

*** فصل الفاء مع السين المهملة ***

فسا بسریانی استخوان لمرا است

فساریدوس بیونانی نوعی از زوانج است که در کندم تولد یابد

فساریوس بیونانی نوعی از افسنتین است

فسافنین برومی اسم خرما است

فسال بحیست خشک سفید رنگ تلخ شبیه بشحم حنظل خاصیت آن محلل ومجفف

فسالة الحدید توبال الحدید است

فساماتا بسریانی لوبیا است

فسامون حب بلسان است

فسان اسم فارسی حجر المسن است

فسیا برومی زفت است

فسطاطیس بیونانی ضرو است

فستغادشبو وفستغاشمول بسریانی حب المان است

فستق جحیم وفستق الهاویه حب البان است

فستور وفستورس بیونانی سمک است

حب باشد

قطريوس عدس جبلي است

قطس وقطسه حب الآس است

قطعم قرنفل است

قطلولن بنطافيلن است

قطلا ورد است

قطاوهن شبه است

قطوحيون بيوناني زفت رطب است

قطوخينا سراج القطرب است

قطوريدس بيوناني زجاج است

قطوس حب الآس است

قطول هزارچشان است كه ناشرا باشد

قطومابون كيلا است

قطوه خردل ابيض است

قطير خميرخام است

قطبلامج فاطا است

قطماموں فاوانيا است

قطين دلوس فاقله است

* فصل الفاء مع العين المهملة *

فعالا بسرياني فجل است

فعلوس بيوناني حنطه است

فعفع بعربي جدي است

فعلموه كادي است

فعم درخت كل است

فعوسا برومي خربق است

فعولم فاقله است

فعلولدون برومي حنا است

فعبلاسوس كياهي است از جنس عرطنيثا كه بخور مريم است

فعبا بسرياني فاسد است وثمر را نيز نامند

* فصل الفاء مع الغين المعجمة *

فغا بعربي اسم طين است

فغر وفغو ورد است وكل حنا را نيز نامند

* فصل الفاء مع الفاء *

ففلين بقلة الحمقاء بري است

ففونيسور بيوناني اسم ملح است

* فصل الفاء مع القاف *

فقارس بيوناني اسم سرو است

فقيه هركلي است كه پيش از ورق يا با آن هم رسد

فقل فنجكشت است وكفته اند تخم آن است واول اصح است ونيز شراب زبيب يا عسل يا كشوث را نامند

فقده حب الفقد است

فقد و شراب زبيب يا عسل يا كشوث است

فقيطسداس برومي لحية التيس است

فقعه بعربي كل زرد را نامند ومحتمل كه فقحه بوده باشد بحاء مهمله زيرا كه ورد اصفر است

فقاح بعربي اسم جنس شكوفه است كه نور نيز نامند وبيوناني نفح وبرومي اينكس وبيوناني دوذ وبيشتر اطلاق فقاح را بر وردادخر مينمايند ونيز بر هر كلي كه پيش از برك برايد.

فقاح اذخر شكوفه كور كياه است كه برومي اينكس سحوس و بيوناني ذرانيقون نامند وبهترين آن خوشبوي آن است

فقاح السنبل شكوفه نوع بخوشه است كه بسرياني نفجيوا بروديين وبرومي اينكس طوخس وبيوناني دوذ سفليوس وبهندي چهركاپهول نامند

فقاح سورنجان را بفارسي سنبليد و بعربي اصابع هرمس نامند

فقاح الغار شكوفه دهمست وبسرياني نفجي دوذافني وبرومي اينكس نوذ ينوس وبيوناني دوذ اسطافنين نامند بهترين آن تازه خوشبوي آن است

فقاح الكرم شكوفه رز وبسرياني نفجي اوكيثا وبرومي اينكس طراخيون و بيوناني دوذ اطيا طينون نامند ونيز بفارسي دل كويند بهترين آن برس تازه آن است

فقاح الملح زهرة الملح است

فقاح الموز شكوفه موز است كه بهندي كيلا كا پهول نامند وبيوناني دوذ اموزا وبسرياني نفجي موزا وبرومي اينكس موزين

فقاح النحاس توبال النحاس است

فقلابرس بيوناني ضربة الجدي است

فقلابليون فاشرستين است

ففنج كبونوسفيد است

فقلامينوس بخور مريم است وكفته اند ضريمة الجدي است

ودر قرابادین ذکر یافت

فلشامشکا وفلنجمشک فرنجمشک است

فلوا سکندری قیمولیا است

فلو نارمشک است وهزارچشان رانیز
نامند

فلورا بسریانی اهم عرعر است

فلوریقا صندل است

فلوریقی صندل ابیض است

فلوس ماهی بشیرازی اسم خانق
الکلب است که قاتل الکلب نیز نامند و
اذارقی رانیز وبهندی کچله گویند

فلوعربن عصی الراعی است

فلوعیون برومی طین ماکول است

فلوفرنبستا برومی قرع است

فلومس بوصیر است

فلوموس بیونانی خیار است که فامورون
نیز نامند

فلوموسور حب النیل است

فلون شیح جبلی است وبرگ نبات
رانیز نامند

فلونیا اسم معجون مرکبی است منسوب
بافلن طبیب که افلونیا نیز نامند ودر
قرابادین ذکر یافت

فلوبن جعده است

فله اسم لبا است که بفارسی اغوز نامند

فلیجون مرخس است

فلنجیقن سورنجان است وبعضی
حومانه دانسته اند

فلیر بسریانی حجر المغناطیس است

فلیس وفلثیس بیونانی عفص اخضر است

فلیساطس بیونانی وسمه است

فلیغوریس خربق اسود است

فلنفیس وفلنیفیس حندقوقی است
که بفارسی دیوا سپست نامند

فلیفله مرزوه است ونانخواه رانیز
بعضی ثمر پنجنکشت وبادرنجبویه نیز و
توهم کرده صاحب تحفه که نوشته بلغت
اهل مغرب اسم تخم انجره است

فلیفلا اصل السوس است

فلیل لیف است

فلیله بعربی موی سرزن را نامند

فلما بیونانی پرشیان دارو است که
بسریانی بطیا ظ نامند وآن عصی الراعی
است

فلی نوبن لاغیه است

فلموفا لسان العصافیر است

فلموحوس سولان است

فلموحمو بیونانی بسد است

فلبه فودنج بری است

* فصل الفاء مع المیم *

فماشرا فیل بسریانی کاشیرا است

فموا زنجبیل است

* فصل الفاء مع النون *

فنا وفناة عنب الثعلب است وعین الدیک
رانیز نامند

فناشیوس بعربی اصابع مرمس است

فناطیلوس برومی عصا الراعی است

فنسافیسالون برومی فناتیس یونانی
است که فاغره باشد

فنج فنک است

فنجل بضم بعربی عناق الارض است

فنجنکشت اثلق است که بهندی
سنبهالو نامند

فنجنوش معرب پنجنوش است که
عبارت از خبث الحدید وهلیله وبلیله
وآمله وعسل باشد واسم معجون مرکب
ازانها است وآنرا مبد الحیوة نامند و
نسخ آن در قرابادین ذکر یافت

فنجربون فنجیقون است

فنجروبون خمخم است

فنجیوش نوع احمر خس الحمار است
که عرق الغالوذج نامند

فنجیا گفته اند بفارسی اسم ثالج است

فندق معرب بندق است

فندفندی رته است که بهندی
رته نامند

فندر وانند برگ کندر است

فنطاعطا بسریانی شجرة الکلب است

فنطافلون بنطافلین بیونانی است که
بمعنی ذوخمسة الاوراق است که
پنجنکشت نامند

فنطفلون فاوانیا است وبیونانی عود
الصلیب نیز نامند

فنطونتیس بیونانی فسوس است

فنطنیقون زراوند است

فنفع بعربی فاره است

فنک جنطل است وحرمل رانیز نامند

فوفوليوس كور النحل است

فوفلا بسرياني فوفل است

فوفم ذهب است

فوفوزومبه اترج است

فوفه عشبه است

فوفلاسوس زاج است

فورفمارس قنفذ است كه بفارسي خار پشت نامند

فوفيرس برومي جوز السرو است

فوفيمنون بيوناني صمغ عربي است

فوكان تفاح است كه بفارسي سيب نامند

فول بلغت اهل شام باقلي است وگفته اند حبي است شبيه بحمص وبعضي گفته اند حمص است

فولا بسرياني ساذج است

فولاذ وفالوذ معرب پولاد فارسي است كه نوعي از حديد جوهردار است

فولنبوس برومي بل است

فودس فونس ملبق الكلب است

فول طامون بيوناني شبث است

فولطيفوا بيوناني باقلي مصري است

فوللو بسد است

فولن برگ نبات است

فولو حنظل است

فولواماريقون وفولوغريون بيوناني وبفارسي برسيان وبسرياني بطياطكه عصي الراعي است

فولوذيون وفولوذوذيون وفولوفوذيون بسفايج است

فولوريرون بيوناني عرق السوس است

فولوموون ثوم است

فولوطار پرسياوشان است

فولوعوماطون شكاعي است

فولوعس فستق است

فولوقس فولوفسيس وفولو فنيس حنظل است

فولوفرنيون ورق البلوط است

فولومون قثاء است

فولومبنا ماء الزيتون مملح است وماء السمك كبار مملح را نيز نامند

فولون طين ارمني است

فولي برگ نبات است

فوليا كرش است كه بفارسي شكنبه نامند

فوليا غرنا ورق الزيتون است

فوليانا رسفا ورق الاترج است

فولياسيفي ورق الخوخ است

فولي جلنبوس ورق الخلاف است

فوليطفاتن ورق الغار است

فوليطوفولس ورق الاس است

فوليفاليون ورق الاجاص است

فوليلس وفوليون ريبا جعدة صغير است

فوليمقرين ورق التوت است

فولين برومي فل است وبيوناني جعدة است

فوليون جعدة است

فوم بعربي ثوم است وگندم ونخود ونان را گويند كه ازان نان پزند نيز نامند

فوما ميرالعطاس باقلي قبطي است كه قلقاس نامند

فومان گندم وجو را نامند وبرو را نيز

فومه سنبل است

فوموبطيا ميز وفوموبطوشعون بيوناني جعدة است

فوموميمون ترمس است

فوميتون مرطمان است

فونيا برومي دارچيني است

فونيانا بيوناني دودنج است

فونين بيوناني بصل است

فوه بري بلسكي است

فوهه شيرزي است كه دران طعم حلاوت باشد

فوهل شراب است

فوهل انابري است

فويس وفويوس مليق الكلب است

فويفه مصفر فارة است

* فصل الفاء مع الهاء *

فهار اسم جواهر حجرية سرخ رنگ برنگ ياقوت است كه از معدن ذهب از بلاد مشرقيه برمي آورند وبعض گفته اند كه اسم لعل است

* فصل الفاء مع الياء *

* المثناة التحتانية *

فيا دارفلفل است

فیفی عطارلوس عدس جبلی است که
عدس المرباشد
فیفانه نارمشک است
فیفادیوس بیونانی نحاس محرق
است که روسختج نامند
فیفربن بیونانی فلفل ابیض است
فیفس لوعا بیونانی عدس الماء است
که نوعی از طحلب باشد
فیفی لامیوس بخور مریم است که
نوعی از عرطنیثا است
فیقرا بیونانی بمعنی تلخ ومراد از آن
صبر سقوطری است
فیقرا طیسون عنصل است
فیقلا مثون بخور مریم است
فیقن اسم یونانی قرطم است
فیقن اغریون قرطم بری است
فیلاطاریون بیونانی بولا مونیون است
فیلد الافن فلد فیون است که دوائی
است مرکب حاد ود رقرابادین
ذکریافت
فیلاروفس بیونانی شجرة الکلب است
فیلعا عرطنیثا است
فیلو ساذج است
فیلو را غنم است
فیلورسوسافن شجرة القطران است
که شربین نامند
فیلورسخموس شجرة المصطکی است
فیلورسفس شجرة البق است
فیلوطامیس بیونانی قاتل الکلاب است

فیلوکیون قطف است که بفارسی سلمه
نامند
فیلون ارملفطولوس برومی ویونانی
فینوطیس نامند که شنبلید باشد
فیل فقاح سورنجان است وبرگ
سورنجان را نیز نامند
فیلیوریس عرعر است
فیماروس بیونانی حب الصنم است
فیناروس شعلا است
فیناسیوس اصابع هرمس است
فینج وفینك معرب فینك است که حجر
القیشور نامند
فینفس حومانه است
فینفن بیونانی قرطم است
فینفن اغریون قرطم بری است
فینیطراس بیونانی قرنة الله ارچینی
است
فینوبراسیر اصابع الصفر است
فینوقوطیس فقاح سورنجان است و
برگ سورنجان را نیز نامند
فیوسنیوس سلیخه است
فیورا بقس است
فیورمینا لاجورد است
فیوسطونیا عجم الزبیب است
فیوصمین وبیاس است
فیوطیاس فرفخ بری است
فیوطاوس بیونانی اسم جلد است
فیوفلامیاس بخور مریم است وبا
نوعی از آن

فیوفیوس شقیقس است
فیوماطین برومی لجام است
فیون فجل است
فیومو بسریانی رئه است
فیونیون بیونانی میالیوس است
فیهج اسم خمر است
فیهق باندلسی انتلة السوداء است
فیاد بفتح اول و تشدید یا ثوم ذکر
است
فیسمر حلبهٔ مطبوخ با تمر است

* باب القاف *

* فصل القاف مع الالف *

قامه وقایه اسم عربی فرخ طائری
است وبیضهٔ رانیز نامند و قشر بیضه که
جوجه از آن برآمده باشد نیز
قابوق بترکی اسم قشر است
قابولا اسم فارسی کاچی است
قاتر اسم ترکی بغل است که استر
نامند و بهندی خچر
قاتره نمام است وکزبرهٔ بری را نیز
نامند
قاتل ابیه بدا شقان است وقطالب را
نیز نامند
قاتل اخیه خصیة الثعلب است
قاتل کلبا بسریانی قاتل الکلب است
قاتل الحیطان و قاتل السمك لاغیة
است وماهی زهرج را نیز نامند
قاتل الذئب خانق الذئب است
قاتل العرق نوع انثی ازرق ایناغالس

قاطل ايبه · قاتل ايبه است

قاطل ذابا وقاطل ذيبا بسرياني بصل العنصل است

قاطون ارمنيا است كه نوشادر باشد

قاطوء بسرياني بزرقطونا است

قاخروس بيوناني جاوشير است

قاقاطون نيلوفر است

قاقرطين لبن شبرم است

قاذور تلوسة خرما است كه بشيرازي نارونه نامند كه وعاء طلع نخل باشد

قافورى وقافورني بسرياني كافور است

قاقبروس بروميّ و بسرياني سقاولا است كه زعرنباد باشد

قاق طائري طويل العنق است وگفته اند معرب كاك بمعني كعك است

قاقا بيوناني حنظل است

قمقي سفيدة تخم مرغ است واهل بوست نازك بالاى تخم مرغ را نامند

قاقائي حنظل است

قاقسون بيوناني كبابه است

قاقسوس بيوناني كمون برى يا شاهترج برى است

قاقوس وقاقوسطو بيوناني عدس الماء است كه نوعي از طحلب باشد

قاقيون بيوناني لبلاب كبير است

قالابو بيوناني بلوط است

قالاجير قلي است

قالاراس الافيوا قرن ايل است

قالاريبوس نوعي از خمر است

قاقيا اقاقيا است كه عصارة ثمر قرظ باشد

قالاعروسطس خيقون نوعي از ثيل است

قالاماس بيوناني فوتنج نهري است يا فوتنج بري است يا مطلق فوتنج را گويند

قالاس وقالاموسا فردمانا است وحرف را نيز نامند

قالامن قالاميس قصب مطلق را گويند

قالامواس قالاموس اروماطيقون قصب ماذج است

قالاموس اروماطيقي قصب فارسي است

قالاميني فوتنج الماء است

قالب بكسر لام بعربي بسرا حمراست

قالنجه اسم تركي طائريست معروف بعكه وبعربي عقعق وصلصل نيز نامند و گفته اند اسم فاخته است

قامارون وقومارون بيوناني قاتل ابيه است

قاماسين صمغي است كه آنرا كاشير نامند

قاماذيوس بيخ جاوشير است

قامقي وقام مقى دود البقل است

قامواجي بتركي طائريست از طيور از جنس صقور

قاموز بيوناني صمغ است وهرگاه مطلق گفته شود مراد از آن صمغ عربي است و نيز قاموز بسرياني سندروس را نامند

قامورطيعيا بسرياني ويوناني صمغ سداب است

قاموزد رهني صمغ خطمي است

قاموزد ونيا بسرياني و يوناني صمغ زيتون است

قاموردشيعا بسرياني ويوناني فربيون است

قاموزدكرزا بسرياني ساداوران است

قامودلوزا بسرياني ويوناني صمغ درخت بادام است

قان گفته اند كه بتركي دم است

قانانيس شهدانج است

قاناقس كاشم رومي است

قانش قبطى بيوناني باقلى قبطي است

قانة الطير قانصه است *

قانغامن بيوناني سندروس است

قانقامون بيوناني صمغ كريه الرائحة است كه مي آرند از بلاد عرب وگفته اند كه سندروس است

قاساردس وقساردياس وقتبناريدوس بيوناني ذراريح است

قانقراطمون لفظ يونانيست وگفته اند كه نباتيست مانند عنصل وبدل آن استعمال مي نمايند

قانبوس بيوناني بمعنى دخانيست كه آنرا شاهترج فرفيرى نامند

قانبون بيوناني شاهترج است

قادون بتركي بطيخ است

* فصل القاف مع الباء الموحدة *

قلداح صاحب تحفه گفته نوعی از ابرون را نامند و اصح آنست که بخور مریم است

قلداح مریم گیاهی است که برگ وبیخ آن مفتت سنگ مثانه و مدر بول است وآن نوعی است از حی العالم که معنی است بزلایف الملوک ونواب علوانخان مرحوم گفته اند که غلط است زیرا که آن قلداح مریم است

قلد بفتح اول وتشدید دال بعربی جلد نخله است

قلد بضم اول وتشدید دوم بعربی ماهی بحری است

قلداح مریم قلداح مریم است وقلداح مریم ازان جهت نامند که گلهای آن طولانی پیچیده شبیه بزلف بافته واهل شیراز آنرا زلف عروسان نامند وبهندی جته دهاری نامند واهل مغرب زلایف الملوک جهت آنکه برگ آن مانند قلداح کوچکیست وازین جهت این را اذان القسیس نامند وگفته اند بیونانی قوطولیدون نامند وبعضی گفته اند نوعی از حی العالم است

قلمها بفتحتین بیونانی اقلیمیا است

قلدوح وقلداح بفتح اول وضم ثانی بعربی اسم ذباب است

قلدمه نزد عامهٔ اهل اصفهان اسم تودریا است

قلدیه اسم عربی مرق است که بفارسی شوربا نامند

قلدیر گوشت مطبوخ در دیگ است

قلدیم الملك خبازی است

* فصل القاف مع الذال المعجمة *

قذاذه قطعهٔ ذهب است

قذة وقذ قان الاذنان والقذ ذاهم برغوث است ولیزقذ بمعنی کیك است

* فصل القاف مع الراء المهملة *

قراه بسریانی اسم فرع است

قراقاج بترکی درداراست

قرااس باالوطن وقرااس قاالوطن بیونانی کراث شامی است که عامهٔ اهل شیراز پیرپیاز نامند

قراثا بعربی قسمی از نخل است که تمر وبسر آن بهتر میباشد

قراچورك اوده بترکی شونیز است

قربح وقراح آب خالص است

قراری بسریانی حب خروع است

قرارنوش بررومی اسم شمع است که بفارسی موم نامند

قرارنوفل نیلوفر است

قراساوش بیونانی زیتون الماء است

قراسنقر بترکی طائری است از طیور صید مائل بسیاهی وغلیظ

قراسیا وقارسا قراصیا است

قراسبوس وقرسطاء بروطونیس و قرسطا بروطونس شراب حلوی است که از انگور که بیونانی قریطیقونس نامند سازند

قراشم بضم اول وفتح ثانی بعربی قراد عظیم است

قراض بابونه است را گاوان را نیز

قراطبه بعربی نوعی است از حلوای صلب لزج که از لبوب سازند واقراص وبنادق بزرگ ترازان سازند معروف است این حلوا نزد اهل ایران بمقراضی

قراطارخ اسم ترکی شحرور است

قراطن بیونانی ماء العسل را نامند وآن عسل قلیل است که طبخ کرده شود با ماء کثیر

قراطوس وقراطومن بیونانی درو نسرین است

قراصیا قراطیا بسریانی وبیونانی خرنوب شامی است

قرع طائری است که عود الصلیب را بمنقار خود با شیان برد

قرقلون قرنفل است

قرافه بکسر اول بعربی لحاء شجر است

قراقاج بترکی ثمرد رخت درداراست

قراقروط بترکی رخبین وگفته اند مصل است

قرقیون بیونانی کبابه است

قراقوش بترکی عقاب است

قراقبنوس بررومی اشترغار است

قراموس بررومی باقلی است

قرامیون بصل است

قرانبا بیونانی اسم زقال است

قرانبنی اغریا بیونانی کرنب بری است

قراد بکسر اول اسم ترکی صنفیع است که

قرف بکسر اول بعربی قشر را نامند وقشر مقل وقشر رمان را نیز و بمعنی لحاء الشجر نیز آمده

قرقا فلنجه است

قرفل بفتح اول بعربی بسد است

قرغیه بترکی غراب است که بفارسی کلاغ نامند

قرفسوس وقرافیسون وقرقیسون وقرقسیون وقرفسیا بیونانی کمابه است

قرقلون بیونانی قرنفل است

قرقا آ بیونانی عشرق است که علقی باشد

قرقاول بترکی نام تدرج است که معرب تدرو فارسی است

قرقار حمام بغدادی است که بفارسی کبوتر بغدادی نامند

قرقس بکسر بعربی اسم خرخس است که صغار بعوض باشد

قراقرامنی حرف الماء است

قرقوس دهن صنوبر است که آنرا راتنج نیز نامند

قرفرون برومی سعد است

قرقس وقرقوس بیونانی صدف لؤلؤ است ونیز نوع حلزون را نامند

قرقشم بترکی رصاص اسود را نامند

قرقط وقرقوف بعربی خمر است

قرقعنا وقرقو بیونانی وبسریانی زعفران است

قرقو بکسر اسم ترکی صفر است

قرقف بعربی خمر است وخمر خالص را نیز گویند

قرقب مرغ کوچکی است وقرقب را نیز نامند

قرقمان جسمی است که در جوف مقل حجازی وصعید می باشد وگویند لب مقل حجازی است

قرقوماعما وقرقومعماوقرقون بیونانی ثقل دهن زعفران است زیرا که قرقو بیونانی زعفران است ومعما بمعنی ثقل است

قرقینو بیونانی سرطان است

قرلانغوج بترکی خطاف است

قرمارس قاتل ابیه است

قرمارة دفلی است

قرماریس بیونانی درختی است که آنرا قطلب نامند

قرماقبطس طین کرم است

قرمانیون اقحوان است

قرماون وقرومینان وقرنتوان برومی و بیونانی بصل را نامند

قرمد بالفتح سنگ نوره است وبمعنی خزف مطبوخ نیز آمده

قرمدار قرمطان است وزنان آنرا علف الجبل نامند وبرای عروج فرج استعمال مینمایند

قرمعا سلحفاة است

قرمل بعربی شجریست بی خار

قرمود وقرموط وقرمول بعربی ثمر غضا است

قرمیا توتیا است

قرمید بعربی اسم آجر است

قرمیون بیونانی سمک بحری است

قرن البحر کهربا است ونزد بعضی عبارت از بسد ومرجان است

قرن البقر وقرن الثور بفارسی سرو گاو یعنی شاخ گاو نامند ونیز قرن الثور بمعنی حلبة یابسه آمده

قرن الماعز شاخ بز را نامند

قرن الحربیت قرن کرکدن است که بفارسی شاخ کرگ وبهندی کینده میکه نامند

قرقاویلا قرن الایل است

قرنب بعربی یربوع است که بفارسی کلاکموش نامند

قرنبا بیونانی مطلق کرنب را نامند

قرنبا اغریا بیونانی کرنب بری است

قرنبی انمارس کرنب بستانی است

قرنبا وقرنیا حماض صغیر است که مسمی بحمیض است وگفته اند که بیونانی اسم لوبیا است

قرنبا مخفف قرنباد است وآن اسم کرویا است

قرنباد وقرنفاد وقرنعار وقرنفان کرویا است

قرنفل بستانی فرنجمشک است

قرنفول قرنفل است

قرنوس حرف الماء است

قرنوس قالون حب الصنوبر است

است

قزاح بضم اول وتشدید زاء کیاه است

قزغند بزغند است وقزغنج نیز نامند

قزل بترکی بمعنی احمر است ومراد ازان ذهب است

قزلان بترکی اسم طائری است کثیر الوجود در شیراز وعامهٔ آنجا قزلاغ نامند وصاحب تحفه که قبره نوشته سهو است

قزوجاموان وقزومواد وقزوموان وقزونبن وقازاماون برومی و یونانی فصل است

فصل القاف مع السین المهملة

قس بضم اول نوع قسوسی است که ثمر نداشته باشد وبمعنی لبلاب بی ثمر نیز آمده واوراق آن صغیر می باشد و شاخهای باریک وعصارهٔ بیخ آن با سرکه جهت سم رتیلا نافع

قساء بفتح اول وثانی بیونانی سلیخه است که آنرا بهندی کهیلا نامند وبمعنی دارچینی نیز آمده

قسابه بفتح اول وثانی بعربی تمر ردی است

قساحیوبا بسریانی حلزون است که بفارسی مارچوبه نامند

قسادا بیونانی تنکار است

قسادبسما بسریانی قصب الذریرة است

قسارا وقوارساما بسریانی عود بلسان است

قسارس وقبارس بمعنی کبر است

قسارقرنین اسم رومی رطب است که بفارسی خرمای تر نامند

قسارفورنیقن برومی تمرهندی است

قسار وا قرقون وقسار وا توفیرون بیونانی سعد است

قساروس بیونانی قسوس است که عصارهٔ لحیة التیس باشد

قساطوس وقساطالوس قرطم است

قسالاون بیونانی دهن زفت است

قساموس وقساموبس وقساموثی و قسوماس همه بیونانی اسم دارچینی است

قسیوس بیونانی سوسن بری است ابیض

قسنارس بیونانی عصارهٔ لحیة التیس است

قسنامیس بیونانی لبلاب عریض الورق است که آنرا لبلاب کبیر نیز نامند

قسنوبرون بیونانی فاشرا است

قسنوس اطاروس بیونانی لحیة التیس است

قسناسیس وقسنوس لبلاب کبیر الورق است وآنرا لبلاب بری نیز گفته اند وقسنوس بمعنی لادن نیز آمده

قسراق بترکی رماک است

قسربوا دهن حنا است

قس بفتح اول وهمین مشدد بعربی صقیع است

قسطس اسم جنس قسط است

قسط اسود وآن قسط هندی است

قسط بحری قسط ابیض مراست

قسط حلو قسط هندی است ونیز قسط رومی ابیض را نامند که بوی آن تند است

قسط رومی قسط ابیض حلو است

قسط سوری قسط ثقیل است که لون آن مانند خشب شمشاد وطعم آن تلخ ورائحهٔ آن ساطع باشد

قسط شامی راسن است وقسط سوری رانیز گفته اند

قسط صینی قسط مراست

قسط عربی قسط ابیض خفیف طیب الرائحه است وبمعنی قسط حلو نیز آمده

قسط فارسی قسط ابیض مراست که بفارسی ماردار ونامند

قسط رنقلی قسط مر ثقیل الرائحه است

قسط مر قسط هندی است ونزد بعضی قسط سوری است

قسط هندی قسط اسود خفیف است و قسط اسود حلو را نیز گفته اند

قسطانیا وقسطل وقسطنیل بیونانی و برومی شاه بلوط است که بعربی بلوط الملك نامند

قسطانیقی بلغت اهل سودان اسم بقلهٔ

قصب فارسی نوعی از قصب است و
گفته اند نی است که از ان قلم میسازند

قصبك اسم نوعی حزونات است

قصب بوا قصب الذریره است

قصل وقصله موسی است

قصلبو بعربی رصاص ابیض است که
آنرا القلعی نیز نامند

قصر بعربی اصول نخل وشاخ را نامند

قصبه بلغت عربی اسم جص است

قصطل بمصری شاه بلوط است

قصعل بضم بعربی عقرب است وبکسر
عقرب ورال ذئب را نیز گویند

قصفه بعربی ورق ارطی است

قصل بفتح اول وسکون ثانی بعربی
زهرسلم است

قصم بعربی بیض جراد است

قصود وقصیده بعربی مخ سمین است
وقصیده بمعنی لحم یابس نیز آمده

قصیری بعربی نوعی از افاعی است

قصیص وقصیصه بعربی نباتی است که
در بیخ کماه روید وگویند تودری است

* فصل القاف مع الضاد المعجمة *

قضاب بمصری نوعی از اذان الغزال است

قضابه بعربی اسم وزغ است

قضاء بعربی کلبة الماء است که بفارسی
ماده سگ آبی وبهندی اود بلاو نامند

قضب اسم شجر بزرگ است وبمعنی لفت
واسفست نیز آمده

قضبه بعربی اسم رطبه است که بفارسی
اسفست نامند

قض وقضض بفتح بعربی حصی صغار است

قضام بعربی نبات حمص است

قضه بکسر اول وتشدید دوم بعربی
وجبین است وبمعنی حصی صغار وجص
ورمل نیز آمده

قضعابن بلغت اندلس نباتیست که
آنرا کضبون نامند

قضم بفتح اول وتسکین دوم قطن
عتیق است

قضم قریش حب الصنوبر صغار وکبار
است

قضیب اسم عربی درخت رزوتاک
وانگور است

* فصل القاف مع الطاء المهملة *

قطابه بضم اول وفتح دوم بعربی پارهٔ
گوشت است

قطاربقا بیونانی اسقولوقندریون است

قطاریون غافث است

قطالا بیونانی درداراست

قطاس بضم اول لفظ رومی است
گفته اند که دابهٔ ایست بحری که آنرا دابة
البقر گویند وصحیح آنست که نوعی از
بقر جبلی است

قطاطه بفتح اول بعربی قطاط است

قطاع بکسر بعربی شیرینی است که
بفارسی شکرپاره نامند

قطایس بصل الفار است که آنرا عنصل
نامند

قطامی بعربی صقر است که آنرا بفارسی
چرغ نامند ونبیذ را نیز گویند

قطب بعربی وقطبا وقطبی وقطباما
بسریانی بمعنی حسك است

قطبوس وقطوس بسریانی هوخس است

قطس حوما بسریانی حنظل را نامند

قطر بکسر اول اسم عربی نحاس
گداخته است یاقسمی از نحاس است
یامطلق نحاس

قطری گکروهن است

قطراای بیونانی کبر است

قطرب دابهٔ ایست که حرکت میکند
بربالای آب حرکات سریعهٔ مختلفه ونوعی
ازمالیخولیا را نیز نامند

قطربلیه نوعی از خمر است

قطرنا بیونانی زجاج را نامند

قطروهی گکروهن است

قط بکسر وتشدید بعربی سنور است که
بفارسی گربه نامند

قطه سنور ماده است

قطف بکسر بعربی عنقود است

قطفا وقطفه بسریانی بقلة است که آنرا
سرمق نامند

قطلب بلغت شامی قاتل ابیه است

قطم بعربی لحم وپنبهٔ کهنه را نیز نامند

قطمیر ثنب بری است

قطن بعربی اسم حواصل است

قطندوس برومی ویونانی زبیب
است

است یا برمی

قلامتی وقلامیس وقلامیسی بیونانی نودنج نهری است

قلامرطون بیونانی زرنباد است

قلامس اروماطیمس بیونانی قصب الذریره است

قلان بترکی حمار الوحش است

قلب النخله بعربی شحمة النخل است که جمار النخل نامند

قلب الارض سورنجان است

قلبا بسریانی قرفه است

قلباداسا وقلبون موروس بسریانی وبرومی ورق الآس است

قلبادا قطروعا وقلیون قطربن بسریانی وبرومی ورق الاترج است

قلبادا کندنا وقلیون سلیقون بسریانی ورق الانجدان است

قلباد بلوط وقیلون درورویس بسریانی و برومی ورق بلوط است

قلباد توتا وقیلون وبند رون بسریانی وبرومی ورق توت است

قلبارجاصا قیلون وقفنالا بسریانی و برومی ورق اجاص است

قلبا حمصا لبنا بسریانی ورق سورنجان است

قلباد خلاف وقبلول اکیا بسریانی و برومی ورق خلاف است

قلوادا قبنی وقبلون درقینا بسریانی وبرومی ورق خوخ است که بفارسی برگ شفتالو نامند

قلباد ذانی وتبلون قرسلرمن بسریانی وبرومی ورق الغار است که بفارسی برگ دهمست خوانند

قلبادزیتا وقیلوان خرلوس بسریانی و برومی ورق زیتون است

قلبا وقبا ر وقبلون تفاریس بسریانی وبرومی ورق الکبر است

قلبا دکنارا وقبلو لوطس هلر است

قلباد کوزی قلیون قیرنوا بسریانی و برومی ورق الجوز است که بفارسی برگ گردکان نامند

قلبا دنیلا وقلیا طس بسریانی وبیونانی وسمه است

قلبجفور وقلجفر بیونانی یا بسریانی سورنجان است

قلبن ناردین وقلن ناردین دارشیشعان است

قلبی ناردین و قلیطیا نا بسریانی جنطیانا است وآن بیخ سنبل است

قلت معرب کلت هند یست

قلتا بضم اول بسریانی قلت است

قلج اشق است

قلیندیقون بلبوس است

قلز بضم اول وثانی وتشدید زای معجمه بعربی نحاس که بفارسی مس ترس نامند

قلباطیس بیونانی زراوند است

قلسطانا بزومی شاه بلوط است

قلبیس لحیة التیس است

قلع بعربی قلعی است

قلع ارمینا بسریانی طین ارمنی است

قلعقین بخور مریم است

قلعی معدنیست که منسوب است بسوی آن رصاص جبلی

قلفه بسریانی قشر است وبمعنی رعی الابل نیز آمده

قلقدیون اقراص زرانیخ است

قلقوط اسم شامی کراث شامی است

قلقونیا لفظ یونانیست که بفارسی زنگباری نامند

قلقاس لفظ رومی است که آن را بهندی اروی نامند

قلقاسی بسریانی قلقاس است

قلقدیس وقلقندیس برومی زاج ابیض است وگفته اند که بمعنی زاجی است که مسمی بشتردندان است

قلقطار وقلنقطار برومی زاج اصفر است

قلقلان نزد اکثر اطبا النقل است

قلقلانی بعربی طائریست که مشابه فاخته است

قلقلانیه فاخته است

قلقنت وقلقند برومی زاج اخضر است

قلار وقلاری نوعی از انجیر سفید است که چون خشک شود سفیدی آن زیاده وبراق گردد که گویا بران روغن

قمدان بعربي زعفران است وذريره را نيز نامند

قملة الزرع بعربي طائري است مانند جراد

قمرزداقاقيا بسرياني صمغ اقاقيا است

قمرون اسم عربي روبيان است

قموليا قيموليا است

قموزدلوزا بسرياني صمغ لوز است كه بفارسي ازوبادام نامند

قمي بيوناني بسفايج است

قميا بعربي ياسمين است

قمحة بعربي اسم سفوفي است كه دردهان باشند و بمعني جوارش نيز گفته اند و مطلق سنونات را نيز نامند

قمبنة بعربي حب حنظل است

قميله بلغت اهل شام دوقس است و حشيشة البراغيث نيز نامند

قميم اسم عربي شبرة حسك است

* فصــــل القاف مع النون *

قنا نوعي از انداروطاليس است ونزد بعضي رطبة يابسه وبلغت مصري اسم اشق وبلغت مغربي كاكنج است

قنابر بعربي قبره است وواحد آن قنبرة

قنابري اسم عربي عملول است كه بفارسي برغشت نامند

قنابس اغريا بيوناني قنب بري است

قنابوس بيوناني شهدانج است

قناريه اسم حرشف بستاني است وآن كنگر است

قند شكر طبرزد است

قناتيفوس بررومي كافوريه است

قنامس وقناميس وقانميس وقنبس بيوناني شهدانج است

قنباد وقندباكلي بعربي شحم ارمني است كه درمنة تركي نامند

قنبيرس بعربي نوعي از لبن حامض است

قنبيض بضم اسم عربي حية است

قنبعه خوشة غلات است

قنبل اسم عربي شجر است

قنبير مهمل است كه بفارسي كنبيل نامند

قنداول اسم شامي دارشيشعان است

قندة وقنديد بمعني قند است

قندة الرقاع اسم عربي نوعي از تمر است

قندر لوز است

قندران وقندرون بعجمي وبتركي واصفهاني علك البطم است وگفته اند كه اسم عجمي صعتر است

قندرس بيوناني حب صنوبر است

قندروري وقندس بپرس جند باد ستر است

قندس بعربي كندس است

قندز وقندوز بتركي حيواني كه خصية آن جند باد ستر است

قندول دارشيشعان است

قنديد خمري است يا عصارة است كه طبخ نموده ودران افاويه طيبه داخل

كرده ماءالورد و عنبر و كافور ومشك وبمعني خلوق نيز آمده

قنس بعربي نباتي است خوشبو كه بفارسي راسن نامند

قنطا بررومي دم الاخوين است

قنطاغوريون بيوناني خصية الثعلب است

قنطار بعربي عود مطرا است وعود البخور را نيز نامند وگفته اند سادا وران است ونام وزني ومقداري است ودر اوزان ذكر يافت

قنطرما بيوناني اترج است

قنطربس بعربي فاره است

قنطس آس است كه بفارسي مورد نامند

قنطوا سلوا صنوبر كبير است

قنطوايدس حب صنوبر صغير است

قنطورديون فاوانيا است

قنطوريون وقنطوريون طوليطون بيوناني قنطوريون صغير است

قنطوريون طوماغا بيوناني قنطوريون كبير است

قنطيدا بيوناني افيون است

قنفخر بيخ بردي است

قنفير وقنفيون قيقهر است

قنقع وقنفع فاره است

قنمه بعربي خبث وزنك ادهان وزيت ومانند آنست وجوز فاسد را نيز نامند

قنبي بسرياني قنب است كه آنرا بفارسي بنگ نامند

قنب هندي بفارسي بنك هندي است

یلمید وبمعنی شجر مریم نیز آمده

قورساما بیونانی عود بلسان است

قورهن بیونانی سوسن بستانی است

قورقیس مرارهٔ سمك است

قورمابون وقوربون وقورتابون و قورتابون بیونانی کزبره است

قوردنناطیلا اسم سفرجل است

قورنیاس بیونانی قسمی از حلتیت است

قورریوقوس وقورقوقوس نباتی است که آنرا رجل العقعق گویند ورجل الغراب نیز

قوری غلاغی اسم ترکی حماض است

قوریون بیونانی خشخاش وکزبره است وعاقرقرحا را اهل دمشق عود قرح جبلی را نامند

قوری قلاغی اسم ترکی حماض است

قوز بفتح اسم ترکی جوز است

قوزقون بترکی غراب بزرگ سیاه را نامند

قوس نوعی از سمك بحری است و بعجمی دباب وج را نامند

قوس دره وقوس وره بیونانی عاقرقرحا است

قوسطس بیونانی قسط است

قوسطه زبیب است

قوسقوندون نوم بری است

قوسولون بیونانی دارچینی است

قوسیا بسریانی قسط بحری است

قوش آزومی بترکی عنب الثعلب است

قوشبرا اسم یونانی طباق است

قوش دیلی بترکی لسان العصافیر است

قوطولیدون نوعی ازابرون است

قوطا بیونانی شاه بلوط است

قوطی بیونانی وبرومی طرهلون است که بعربی حسك نامند

قوطاما آذریون بری است

قوطس وقوطوس وقوطسون بیونانی فقاح کرم است

قوطنس بیونانی قصاص است

قوطیا بیونانی انفحه است

قوطینوس بیونانی رمان است که بفارسی انار نامند وبمعنی زیتون الحبش نیز آمده

قوطیهوس بیونانی زیتون الحبش است

قوفا بیونانی نوعی از صنوبر است و نوعی از صمغ صنوبر را نیز گفته اند

قوفارن میس وقوفاری ساسبس بیونانی عرعر است

قوفاریوس بیونانی قصب الذریره است

قوفالمس شقاقل است

قوفامالس وقوفامالس بیونانی و بسریانی اجاص است

قونزن خفی است

قوفل نوفل وبجوان اسپرغم است با جمسفرم را نیز نامند

قوقومعا ثفل دهن زعفران است

قوقون غلاف صدف است ونزد نواب علویخان مرحوم اظفار الطیب است

قوقون قوقوقس بیونانی جوز سرو یا درخت سرو

قوقی بیونانی درخت صنوبر کبیر است که آنرا ارزبرنامند وبمعنی بخور خوشبو نیز آمده ونزد بعضی حیوان جند بید ستر است

قوقیون بیونانی قرصی است که مستعمل است در مثرودیطوس وشوکران را نیز نامند

قوقالس وقوقالیس بیونانی خلایلوون کبیر است ونیز قونانس نوعی از دوقو است ونزد بعضی تخم کرفس بریست

قوقایا بسریانی حب الراس است

قوقسندیون تخم مادریون است

قوقلامس وقوقلامیس بخور مریم است

قوقلس معرب است

قوقلر بلغت اهل مشرق اندلس اسم نوعی از ترصعنه است

قوقنس وقوقینوس بترکی طائر یست که آن را ققنس نامند

قوقوس وقرقوس بیونانی ثعلب را نامند

قرپون شوکران است

* فصل القاف مع الهاء *

قهراسوس بیونانی قراسیا است

قهقهار بعربی اسم حجر صلب است

قهقب بعربی بادنجان است

قهقر بضم بعربی صمغ است ونیز قهقر بعربی هر آب بسیار سیاه را نامند ونیز بفتح اول وسکون دوم وفتح قاف ثانیه وراء مهملهٔ مشدده بعربی تیس است وسنگ سخت سیاه املس را نیز نامند.

قهقور بعربی حجر است

قهندرس وقهندروس بیونانی حب صنوبر است

قهه بعربی شیر تازهٔ دوشیده است

قهوه بعربی خمر است ونوعی از خمر را نیز نامند ونزد عامه اسم تمرین است ودر حرف الباء مع النون مذکور شد

قهز بعربی قز است وآن نوعی از ابریشم است

* فصل القاف مع الیاء المثناة التحتانیة *

قیاسوس شاهترج است وکمون بری را نیز گویند وبیونانی دارچینی را نامند

قیاموسیس وقیاموس وقیاموس بیونانی اسم دارچینی است

قیاموسین بیونانی دهن دارچینی است

قیانارون بیونانی زنجفر مصنوع است

قیانیقون بیونانی شاهدانج است

قیبا بیونانی زفت یابس است

قیتره بشیرازی کزبرهٔ بری است

قیثمن بعربی زبد البحر است

قیتون وقیطون وقیجیون نباتیست که بهندی آنرا سعله نامند وسعالی است

قیثاء بیونانی جوز الانهار است ونبات فرفخ را نیز نامند

قیثا آ بیونانی جوز الانهار است

قیجی بترکی نبات خردل بری است وگفته اند که اندک نبات شیطرج را نیز نامند

قیح بعربی ریم خالص است

قیحرا بسریانی عفص خام است

قیحوربن بقل دشتی است

قیدز لوز است

قیدس شونیز است

قید باقلی شبح است

قیر اسم عربی قار است وزفت رطب را نیز گفته اند

قیراسوس بیونانی قراسیا است

قیراط نصف دانق است

قیراطیا بیونانی خرنوب شامی است

قیربوا حنا است

قیرس بیونانی شمع است که بفارسی موم نامند وجوزسرو را نیز گفته اند

قیرسطریون رعی الحمام است

قیرکم شیطرج است

قیرلوا بررومی جوز است

قیرودنا جلوز است

قیروس بیونانی شمع است

قیروفس بیونانی نوعی از حلزون است که آنرا ودع گویند

قیساحیونا بسریانی هلیون است

قیساروس بیونانی عصارهٔ لحیة التیس است

قیساربن مطبوخی است که از باقلی سازند

قیساناردین بسریانی جنطیانا است

قیتسوس علیق است

قیسو وقیسوری وقیسورا وقیسرین بسریانی حجر القیشور است که بفارسی قنبک نامند

قیس وقیسوساشا یا بیونانی لاذن است

قیسطوا بررومی قسط است

قیسلمون دهن زفت رطب است

قیسوسی بسریانی قیسوس است

قیسوم قیصوم است

قیسیا سلیخه است

قیسارس فربیون است

قیساده بعربی ماهی معروف بیر است

قیصوری نوع کافور را نامند ویاء آن یاء نسبت است بقیصور که نام شهری است که درانجا بهم میرسد وآن بهترین انواع کافور است

قیسی رقصی سرمش است که بفارسی رهندی خوبانی نامند وآن نوعی از مشمش خشک کرده است وگفته اند که اسم مطلق مشمش است

قیومرقورلس ربة البحر است
قیومیطا عالیجون است
قیونلی و قیونلی قاونلی است

* باب الکاف *

* فصل الکاف مع الالف *

کابلي هرا بهندی اهلیلج کابلي است
کاپور بهندی اسم کافور است
کابیشه وکافیشه بفارسي عصفر است
کابیش اسم دیلمي خلل است
کانته اسم هندی شوک است
کانته مانئ اوکالامانی اسم هندی لسان الثور است یا نوعی از ان است وکوبند اسم نباتی است غیر آن
کات بهندی بدال ثاء مثلثه اسم غلهٔ خرد است
کاجرا اسم هندی زردک است
کاج اسم فارسي صنوبر است وبحجم هندی اسم زجاج است مصنوع ازنوعی کاه است
کاجاون بهندی زبدالقواریر است
کاجل اسم هندی دوده است که بچشم کشند
کاجي اسم فارسي حموض است که از بزورسازند
کاجیره بفارسي قرطم است
کاجیا بسریانی ابن عرس است
کادور بهندی هندبای بری است
کاجر اسم هندی جزر است
کار بهندی وبسریانی مری است ونیز بهندی اسم ملح است که از قلی سازند
کاربا مخفف کاهربا است وبمعني کهربا است
کارتن وکارتنك وکارتنه بفارسي عنکبوت است ونیز کارتنه اسم حلبه است که بهندی میتهي نامند
کارد و اسم فارسي کافور است وغلاف طلع نخل را نیز نامند وگفته اند که اسم بقول ماکوله است ورطب یعني خرمای تازه را نیز نامند
کارعه بعربي اسم نخله ایست که نزدیك آب روید
کارنجك بفارسي خیار است
کاروانك اسم فارسي طائری است طویل العنق که نزدیك بآب مینشیند و بعربي آنرا کروان نامند
کاره اسم هندی مطبوخات مسهله و منضجه است
کاز بفارسي درخت صنوبر است
کاردنك اسم فارسي وج است
کازره وکاغاله وکافیشه و
کاکیان بفارسي قرطم است که بفارسي حسکدانه وبهندی کرّ وکسم کابیج نامند
کاسج وکاسجوک بفارسی دلدل است وآن نوعی است از قنفذ کبیرجبلي که بفارسي خارپشت نامند
کاسر بعربي عقاب است
کاسرالحجر اسم عربي حب القلت است که بهندی کلتهي نامند
کاسکبینج معجون فارسی است وصاحب اسرارالطب گفته که معنی آن کثیر المنافع است وآن معجوني است نافع برای امراض کثیره وصفت آن در قرابادین ذکر یافت
کاسکینه وکاسه شکنك اسم فارسي شقراق است ونیز بفارسي سبزک نامند
کاسیلس بیونانی اسم جوز است
کاسمر بهندی اسم هیمتان است
کاسني اسم فارسي هندبا است
کاسني بستاني اسم فارسي هندبای بستاني است
کاسني دشتي اسم فارسي هندبای دشتي است
کاسني شامي هندبای بستانیست
کاسني کاجو بهندی اصل الهندبا است
کاسو بیوناني عروق ماميران است که بفارسي زرد چوبه نامند
کاسوس خشخاش زبدی است
کاسه پشت اسم فارسي سلحفاة است ونیز بفارسي لاک پشت وسنگ پشت نامند
کاش بشین معجمه بفارسي بمعني کاچ است که زجاج باشد ولهذا اوانی مزججه یعنی لعاب دار را کاشی نامند
کاشم اسم فارسي جمد است ونیز بفارسي یخ نامند

است

کامالیا   بیونانی شبرم است وگفته اند ماذریون است

کامخ ابیض   بشیرازی زنجال است

کامون   بهندی باقلای هندی است که بهندی کهلوۃ نامند

کاسنجی   بیونانی و بسریانی مصطکی ابیض است

کامه   بفارسی مرجان است

کانتا   گفته اند که اسم هندی شوک است

کانتران   اسم هندی قطران است

کهاند   اسم هندی شکر است

کاندا   وکندا بهندی اسم نیشکر است که بعربی قصب السکر است وگفته اند که بهندی عنصل را نیز گویند

کالسی   بهندی حجر البقر است

کادکنی   بهندی جاورس است

کابزوا   بفارسی ماذریون

کاورک   بفارسی کبر است وگفته اند که ثمر کبر است که خیار کبر نیز نامند

کاوزبان   اسم فارسی لسان الثور است

کاوچشم   اسم فارسی اقحوان است

کاوزهرج   معرب کاوزهره است وآن حجری است که متکون میشود در شکم گاو و یا در زهرۂ آن که بفارسی باد زهر گاوی و بهندی گای روهن نامند

کاودارو   اسم فارسی جاورس است

کاول   بفارسی کراث کرم است وگفته اند که کراث جبلی است

کانجی   اسم هندی شونیز است

کاو   اسم فارسی بقر است

کاورس   جاورس است

کاودانه   اسم فارسی کرسنه است

کاونیدك   بشیرازی طاترشیاۂ منقط ببیاض است وبعربی زرزور نامند

کاوه   بشیرازی نافۂ مشک است

کاه مکی   نباتی است که بعربی اذخر نامند

کاهو   اسم فارسی خس است

کاه   اسم فارسی تبن است

کای پهل   اسم هندی قنابری است

کای   اسم هندی بقر است

* فصل الکاف مع الباء الموحدة *

کبابه   بعربی عود بخور است وعود هندی را نیز گویند

کباب شامی   طباهج است

کبابۂ شکافته   وکبابۂ شکم دریده فلنجه است

کبار   کبر است که آصف نیز نامند

کباروس   بفارسی نوع از حرشف است

کباش   نوعی قرنفل است که ثمر آن بزرگ باشد

کبا مطوانه   شکوفۂ اناری است که گره نه بسته باشد

کبانقش   لازورد است

کبه   بفتح اول وباء مشدده بعربی رخام است

کبت   اسم فارسی نحل است ونیز بفارسی زنبور عسل وذباب عسل نامند

کبتر   کبوتر است

کبثا اکمثا   وکبتا اکمثا بسریانی وبعربی کرمة السوداء است که فاشرستین باشد

کبثا جوریا   بسریانی هزارجشان است که کرمة البیضاء وفاشرا نامند

کبثا حمرا   بلغت سریانی انگور بستانی است که ازان شراب بعمل آورند

کبثادیرا   بسریانی کبر بریست

کبح   بضم کاف وسکون باء موحده وحاء مهمله گویند رخبین است که بترکی قراقروت نامند

کبد وکبدا   بلغت فارسی اسم ابریشم است

کبدۀ   بفتح اول وسکون ثانی وفتح دال مهمله بعربی خرزة الضب است

کبرکاذرونی   اسم شیرازی خرنوب شامی است

کبرکی جر   اسم هندی اصل الکبر است

کبرکاپات   اسم هندی ورق الکبر است که بفارسی برگ کبر نامند

کبرکی چهال   اسم قشور اصل الکبر است که بفارسی پوست بیخ کبر نامند

کبست   وکبستو وکبسته بفارسی حنظل است

کبعدیا وکبعید یون   بسریانی شاهترج است

کبک   معرب قبج است وآن اسم حجل است

کبک دری   اسم فارسی وج است وتدرج را نیز نامند

کلتو اسم فارسی قوع است
کلهة اسم هندی حمار است

* فصل الكاف مع الراء المهملة *

کرباشه وکربالا بهندی خیارشنبر
است
کربابس وکربابس وزغه است
کرنر قثای کبیر است وقثای حمار را
نیز گفته اند
کربس وکربسو وکربسه وکربش وکربشو
وکربشه وزغه است که بهندی چهپکلی
وتکنکی نیز نامند
کربه بفارسی نباتیست که آنرا
بعربی حلفا خوانند
کرت معرب از قرط است
کرتم بهندی نوعی از سموم است
محتمل که نوعی از بیش است
کرتنه وکرتینه بفارسی نسج عنکبوت
است
کرته اسم فارسی اسل است وآن
نبات آجامیست که ازان حصیرسازند
کرته دشتی اسم فارسی اذخر است
کرثئ بکسر اول وسکون ثانی وکسر
ثاء مثلثه وبعد آن همزه بعربی
پوست بالای بیضه است
کرج * گفته اند که اسم ترکی جص
است
کرجفو اسم فارسی سلوی است
کرچاك اسم ترکی خروع است
کرجیل بلغت اهل جرجان زعرور
است
کرچیا طرخشقوق است وبهندی
کادورنا مند
کردانج معرب کردانك فارسی است
وآن کرد اناج است *
کردان مرغی است از گنجشك بزرگتر
وپایهای درازدارد ودرطبع مانند
عصفور است
کردمانه بفارسی کرمدانه است
کردبلن نوعی از سالیوس است
کرّ وکرّ رلغت هندی قرطم است
کراثا حرما وکراثا دقرا وکراثا قطاما
وکراثا قطینا مابسر یانی کراث بریست
وآن کراث الکرم است
کراث اندلسی کراث شامیست
کراث بری کراث کرم است ونزد بعضی
کراث ثوم است
کراث بقل نوعی از کراث صغیر
بستانی شامیست
کراث الثوم کراث کرم است
کراث جبلی نزد اکثر اطبا فراسیون
است ونزد بعضی کراث نبطی است
کراث خراسانی نوعی از کراث کانکان
است
کراث دناق کراث کرم است
کراث روم کراث رومی است
کراث شامی نوعی از کراث بستانی
کبار است
کراث کرم کراث بری است
کراث مائدة کراث بقل است وآن
نوعی از صغیر کراث بستانیست که
آنرا قرط نامند
کراث نبطی آن نوع صغیر الراس است
از انواع کراث بستانی کبار ونزد
بعضی کراث جبلیست
کرس بعربی وسخ است
کرس ملح الحیه است
کرسان وکرسیان حطب کرم است
کرشف اسم فارسی کرفس است
کرسف وکرسوف بعربی قطن است
که بفارسی پنبه نامند ونیز کرسف
صوف دوات را نامند
کرشان اسم ترکی اسفیداج است
کرسفی بعربی نوعی از عضد ابیض
است
کرشکوانطرانس کرسنه است
کرسنه لغت فارسی است ونیز بفارسی
خشکریشه را نامند
کرسنه بسین مهمله اسم حبی است
که آنرا بفارسی کشنك نامند
کرع بضم اول اسم فارسی نبات اشق
است وگفته اند که نفس اشق است
کرف بفارسی فار است
کرف اسم دیلمی شعر الغول است
کرفا بهندی حنظل است
کرفی بعربی پوست بیرون بیضه است
کرفروس حنا است
کرفس بعربی قطن است

کرد و اسم فارسی نوعی از نسج عنکبوت است
کرو بهندی کروهن است
کرو بیونانی حلبه است
کرد ارا وکردالا وکرداله اسم هندی شیار شنبر است
کرواکو اسم هندی تلخ است
کروتنه بفارسی نسج عنکبوت است وگفته اند که اسم عنکبوت است
کرورا بسریانی صدف لؤلؤ است
کروسابهون بیونانی بابونج است
کروش الغنم باصطلاح فرفیون را نامند
کرومقرون برومی ملوخیا است
کرونطرقا قصب سکر و فانیذ است
کروسقوا بیونانی سحالهٔ ذهب و فضه است
کروی مسور اسم هندی عدس مر است
کرویه بفارسی کرویا است
کره بترکی و بفارسی زبد است و نیز بفارسی مسکه و بهندی مکهن نامند
کرهتن بفارسی عنکبوت است
کرهی اسم هندی بادنجان بری است
کرهور الملوج بهندی اسم کندس است
کریاس برومی لحم است
کریدون برومی غبار رحی است
کریر قثاء کبیر است که بفارسی خیار بزرک نامند
کریسا بسریانی پوست قنفذ است
کرشاب اسم فارسی فروح است

کربز بعربی اقطا است که بفارسی پیهونا منند
کربع بسریانی خیری است
کربون برومی قنطوریون است وگفته اند که قنطوریون دقیق را نامند

* فصل الکاف مع الزاء المعجمة *

کز معرب قز است وآن نوعی از ابریشم است
کزبا بفارسی نوعی از ریباس است
کزبرة الثعلب اسم اخیرسند بربطس است
کزر اسم فارسی جزر است
کزرموشان بلغت کردستان جیم بجیم است
کزبرنا کزبره است
کزبرة البئر پرسیاوشان است
کزبرة البربه بشیرازی نوع بری کزبره است
کزبرة الحمار وکزبرة الحمام شاهترج است
کزبه بفارسی عصارهٔ ادهان است و نزد بعضی مختص است بعصارهٔ روغن بادام و کنجد
کزره بفارسی نباتیست خوشبو که نیز بفارسی سرزهره نامند
کزطرخون عاقرقرحا است
کزف اسم فارسی قیر است
کزم بعربی اسم طائریست که آنرا انغر نامند
کزازج وکزمازق وکزمازک وکزوازو

حب الاثل است که بفارسی عبارت از ثمر درخت کز باشد
کزنه بفارسی بزرانجره است
کزوا بفارسی نوعی از ریباس است
کزوان نزد اطبا بادرنجبویه است و نزد بعضی نباتیست غیر آن
کزک ودع است
کزوک بفارسی نوع از خنافس است

* فصل الکاف مع الزاء الفارسیة *

کژ بفارسی لغت کز است و معرب آن قزوان نوعی از ابریشم است
کژ بضم وفتح هردو آمده بفارسی بیخ درخت است
کژانه بفارسی دود ابریشم است
کژار بفارسی حوصلهٔ طیور را نامند
کژترخون وکژطرخون وکژدم بفارسی عاقرقرحا است و نیز کژدم اسم فارسی عقرب است
کژدم جراره عقرب جراره است
کژدم دریائی عقرب بحری است
کژف بفارسی قیر است و فضهٔ محرق را نیز گفته اند
کژدر اسم فارسی زرنباد است
کژه اسم فارسی لداقا است

* فصل الکاف مع السین المهملة *

کساسی بقل خرف است
کسبج معرب کسبه است وآن ثفل دهن سمسم است که بفارسی کنجاره نامند
کسبر بفارسی و بیونانی زفت است

آن عبارت از طعام مصنوع که از ماش
وبرنج مقشر ونیم مقشر آنرا بابرنج مخلوط
کرده پخته باشند ودر قرابادین
ذکر یافت
کشته اسطوخودوس است
کشف بضم اول بفارسی زفت است و
بفتح اول وثانی اسم فارسی سلحفاة
است
کشك وکشرك اسم فارسی طائری
است که بعربی عقعق نامند
کشك بفتح اول وسکون ثانی اقط
است
کشکاب وکشکیا بفارسی کشك الشعیر
است وگونیز بفارسی آش جورا نامند و
گفته اند که کشکیا آش هلیم است
کشك الشعیر شعیرة جواست ونیز جو
مطبوخ مالیده صاف نموده را نامند
وآب رقیق مطبوخ آنرا بدون مالیدن
که جرم آن دران داخل شود ماء
الشعیر گویند
کشکك بفارسی آش حلیم را نامند ونیز
طعامیکه از بقول وحبوب ترتیب دهند
با گوشت وبی گوشت
کشکین اسم فارسی خبز شعیر است و
نیز خبز متخذ از آرد جو وگندم وباقلا
ونخود مجموعه را نیز نامند
کشکینه کشکین است
کشم . بعربی فهد است
کشمش کاولبان بفارسی دبق است

کشنی وکشن بسریانی ورومی و
کشنك وکشنین بفارسی کرسنه است
کشنه بفارسی اسم کشنج است ونیز
اسفست را نامند
کشنیج اسم فارسی کشنیز است
کشنیز اسم فارسی کزبرة است
کشنیز کوهی اسم فارسی تخم مخلصه
است
کشنیج دشتی نوع صغیر بادرنجبویه
است ونزد اکثر اطبا نوعی از شاهترج
است ونزد بعضی مخلصه را نامند و
نواب علوی خان مرحوم فرموده که
آن کزبرة بری است
کشو اسم فارسی سلحفاة است
کشوث رومی افسنتین است
کشبه اسم عربی شحم ضب است
کشمعاء اسم عربی خبازی که بفارسی
نیزك نامند
کشون وکشوثا یمونانی وبسریانی
کشوث است

* فصل الکاف مع الضاد المعجمة *

کسطشون بادنجان بری است که
بهندی کتائی وبهتکتایا نامند

* فصل الکاف مع الظاء المعجمة *

کظیظ رخام است

* فصل الکاف مع العین المهملة *

کعب غزال حلوای معروف است و
نزد بعضی اطبا فانیذ است
کعدبه بعربی بیت عنکبوت است

کعك خبز الطابون است
کعسم بعربی حمار الوحش است
کعسوم حمار اهلی است
کعیت بعربی بلبل است ونزد بعضی
هزاردستان است

* فصل الکاف مع الغین المعجمة *

کغاله بفارسی قرطم است

* فصل الکاف مع الفاء *

کف وکفك وکفچ اسم فارسی زبله
است
کف آبگینه وکف شیشه بفارسی
مسحوقرنیا است که بعربی زبد القواریر
نامند
کفا وکفری وعاء طلع نخل است
کفتار اسم فارسی ضبع است
کفتر اسم فارسی وترکی حمام است
کفچه اسم فارسی نوعی از حیه است
که سر آن شبیه بمغرفه است
کف دریا بفارسی زبد البحر است
کفر بفتح کاف نزد اکثر اطبا کفرا است
کفرا بسریانی حنا است
کفر الیهود قفر الیهود است
کف سفید بفارسی ثلج است
کفشو بفارسی تنکار است
کف الارنب وکف الذئب جنطیانا
است
کف الاسد وکف الذئب بعربیه
عرطنیثا است
کف اجذم وکف جذماء وکف الجذما

گل چنك اسم فارسی سرطان است ونیز
بفارسی خرچنك نامند

گلیچیل ونیون الصغیر مامیران است

گلیچیل ونیون الکبیر صنف کبیر عروق
الصفرا ست

گل حنا اسم فارسی فاغیه است

گل خوش نظر میفختج است

گل خورنی طین الماکول است

گل رعنا ورد الحماق است

گلزی بسریانی گلزا است

گل سرخ ورد احمر است

گل سنگ اسم فارسی خراء الصخر است

گلسا دلاوهج بسریانی نوره است که
خاموش نکرده باشد

گلسانا بیونانی شقایق النعمان است

گلس اسم عربی نوره است

گل عقرب باصفهانی اسم سطاریون است

گل عاشقان بلغت خراسانی زرین
درخت است وبلغت تبریزی حماحم است

گلفاطلس وگلاطاس توبال النحاس
است

گل قوانیس بیونانی خبث الحدید
است

گلفوس بیونانی نحاس است

گل فدنس برومی روسختج است

گل قرنفل اسم فارسی زهره است

گل کافته بلغت اصفهانی احریض است

گل کندم اسم فارسی جوزجندم است

گلکلانج معجون هندی است ...

آن در قرابادین ذکر یافت

گلکنک اسم فارسی بزر بقله است ونزد
بعضی بقلة الحمقاء را نامند

گلگونه بفارسی اسم رنگ سرخی است
که از رنگ لك خام بعمل می آورند و
ودرلك خام مذکور شد که مستعمل نقاشان
وزنان است در رنگ گونه وآنرا بهندی
گلال نامند

گلك بضم اسم فارسی وبر است ونیز
بفارسی کوک نامند

گلك اسم فارسی قصب است

گلك اسم فارسی بطیخ فج است

گل بکسر اسم فارسی طین است

گلما بفتح اول وسکون ثانی بلغت زند
کرم است که عنب باشد

گلم اسم فارسی کرنب است

گلم رومی قنبیط است

گلمطایس بیونانی کاشم است

گلمک بفارسی نوعی از کرنب است

گلموح راسن است

گلنا گفته اند که اسم فارسی دفلی است

گلنار اسم فارسی جلنار است

گلنک بلغت اهل بعضی جزائر عمان
اسم صندل اصفر است وبهندی نوعی
ازلیمو است که بشیرازی لیموخارکی نامند

گلنجار وگلنجك اسم فارسی سرطان است

گلنجری اسم فارسی سرطان است

گلنجری بفارسی نوعی از عنب است
که در بالا هرات میشود ورنك آن اسود

ومائل بحمرة است وبسیار شیرین ولطیف
است

گلنجن اسم هندی خسد الغابت است

گلند وگلندا اسم هندی بطیخ زقی است

گلنک اسم فارسی بزر بقله است

گلنکك اسم فارسی بزر رجله است

گلنك اسم فارسی نوعی از دیك است

گلو اسم فارسی نوعی از خبز است که
نیز بفارسی نان شیرمال نامند

گلو بهندی بقلهٔ بارده است وآن نوعی
از لبلاب است

گلي لغت هندی است که بفارسی
غنچه نامند

گلیا اسم رومی شکنبه است وبسریانی
ورد منتن است

گلوا اسم فارسی ضفدع است

گلوخ امرود بفارسی کمثری است

گلوط معرب کهلوط هندی است وآن
باقلای هندی است

گلونجي بهندی شونیز است بفارسی
سیاهدانه نامند

گلوی بهندی بقله است وآن نوعی از
لبلاب است

گلیا اسم فارسی قلي است

گلیانی وگلیانیس لغت یونانی است
که بفارسی بارزد نامند ونزد صاحب
اختیارات گلیانی اشق است که بفارسی
بدران نامند

گلنجن اسم هندی خولنجان است

بامموخذه وتسكين ها ولون اسم فارسي
حبة الخضراء است
كنبزه اسم فارسي نوعي از خيار است
كنو اسم فارسي حب الخروع است
كنج اسم هندي عين الديك است و
نيز بفارسي كهكچي نامند
كنجار وكنجاله اسم فارسي سمسم است
كنجد اسم فارسي سمسم است
كنجدك وكنجده اسم فارسي
اصفهاني انزروت است ونيز كنجدك
وكنجده اسم فارسي بادزهر است
كنجر اسم فارسي حرشف است
كنجرزد وكنكرزد وكنكري اسم فارسي
صمغ نوعي از حرشف است
كنجرسره وكنجربس بسرياني كنكرزد
است
كنجشك اسم فارسي عصفور است
كنجك اسم فارسي شجرة البق است
كنچمن اسم هندي طائري است كه
آن را كركي نامند
كنچمن كا پتا بهندي مرارة الكركي است
كنجورس بيوناني جاورس است
كنجوريا بيوناني هندباي بري است
كنج اسم فارسي اقط است
كند اسم هندي قصب السكر است
كند اره اسم عربي سمكي است كه آنرا
سنام نامند
كندر بعربي نوعي از علك است كه نيز
بعربي لبان وبفارسي كندرو نامند

كندر رومي علك رومي است كه مصطكي
نامند
كندرس وكندروس خندروس است
كندس الدرار عود العطاس است
كندم اسم فارسي بر است
كندم مكه اسم ديلمي خندروس ودر
اصفهاني ذرة مكه نامند
كندنا اسم فارسي كراث است
كندرو اسم هندي كندروس است
كندهت اسم هندي كبريت است و
كندهك وكندك نيز نامند
كنده اسم هندي نيشكر است
كند هيل اسم هندي فقاح اذخر است
كند اسم هندي صمغ است
كندا بهندي بصل الفار است
كندك وكندرو اسم فارسي لبان است
كندركاچورا اسم هندي دقاق كندر
است
كنست وكنستو وكنستواك اسم فارسي
اشنان است
كنشتو وكنشو اسم فارسي حصرم است
كنطبي اسم سرياني جنطيانا است
كنعل نوعي از سمك است
كنك بضم اول اسم فارسي خوشهٔ خرما
است وبفتح اول جوز ماثل است
كنكالي اسم هندي بسفايج است
كنكر اسم فارسي بوم است
كنكرتر اسم فارسي حرشف رطب است
كنكرخر اسم فارسي بادآورد است

كنكني اسم هندي مشط الغول است
كنكوني بهندي نوع اصفر جاورس را
نامند
كنكولي بهندي قطاة است
كنو اسم فارسي ورق الخيال است
كنوچه اسم فارسي بزرالمرو است و
بهندي نيز همين مشهور است
كنودان وكنودانه شهدانه است
كنبو اسم هندي دفلي است كه بفارسي
خرزهره وآن معرب خرزهرج است
كنبهاركوكرا بضم كاف عجمي اسم هندي
نوعي غراب است كه بعربي عقعق نامند
كنبهي اسم هندي كاة است
كنبيلا اسم هندي قنبيل است
كنوار اسم هندي صبر است
كنواركني اسم هندي صمغ دهاك كه
تيسو نيز نامند
كنول اسم هندي نوعي از نيلوفر سرخ
رنگ است
كنول كا بيج اسم هندي تخم نيلوفر سرخ
رنگ است
كنول كا پهول اسم هندي ورد نيلوفر
سرخ رنگ است وثمر آنرا كنول كته نامند
كنول كي جر بهندي بيخ نيلوفر است

* فصل الكاف مع الواو *

كو اسم فارسي نمل طعام است
كوار كراث است
كواعي بسرياني عنكوت است
كوالف بادآورد است وكل الف

گولان بعربی نوع نراصل است
گوکم فلفل است
گولو وگولومی بهندی بزرکتان است
گوله اسم فارسی قنفذ است
گوله پر اسم فارسی انجدان است
گوم نیزاسم فارسی انجدان است
گومی اسم سریانی باقلا است
گومر بلغت زند اسم کمثری است که بفارسی امرود نامند
گومبون بیونانی کمون است که بفارسی زیره نامند
گوموش بترکی نقره است
گون اسم فارسی قتاد است
گونج اسم فارسی شونیز است
گونچه اسم هندی مرغی است که بفارسی کلنگ نامند
گونچه اسم هندی گبهکج است و آن نوعی از کرفس بری است
گونده اسم فارسی بطیخ خام است
گوادوده‌ی اسم هندی حب النیل است
گوتهان نباتی است که بنبطی کتهان خوانند
گوهنج اسم فارسی زعرور است وبهندی درخت عوسج است
گوهی وگوهیج بفارسی زعرور جبلی است
گوبج وگوبژ اسم فارسی زعرور احمر یونانی است و نزد بعضی گوبژ نزای فارسی بمعنی مطلق زعرور است
گودل اسم فارسی زهربا بونج است

*فصـــــل الکاف مع الهاء

کهاری لون اسم هندی ملح العجین است
کهپاریا توتیای مصری است
کهتی اسم هندی قراد است
کهتا انار اسم هندی رمان حامض است.
کهجور اسم هندی خرما است
کهجور کارس اسم هندی نبیذ التمر است
کهجور کا کابها اسم هندی جمار النخل است که بفارسی پنیر خرما و بعربی کرو خوانند
کهجور کا پهول اسم هندی طلع النخل است
کهجور کی کهتلی اسم هندی نواة التمر است
کهر اسم هندی حافر است
کهرنی نوعی درخت ثمر است که شیردن بالزوجت میباشد
کهرهن نوعی از بادنجان بری است
کهلی اسم هندی کسب است که بفارسی کنجاره نامند
کهنج وکهنجن اسم هندی صعوه است
کهنکالی بسفایج است وگفته اند دوای دیگر است شبیه به بسفایج
کهه اسم فارسی تبن است که نیز بفارسی کاه نامند
کهیا نا اسم سریانی شاخ نبات فاوانیا است
کهیرک وکهکت وکهکهر اسم فارسی وعربی بادنجان است
کهتا بهندی بمعنی ترش است
کهجور بهندی اسم ترش است
کهدل اسم عربی عنکبوت است
کهره اسم فارسی جدی است
کهزک وکهزل اسم فارسی جرجیر است
کهکو اسم فارسی وهندی بوم است
کهنایا بسریانی عود الصلیب است .
کهوه اسم فارسی قهوه است
کهرزکهن اسم فارسی زعرور است
کهیلا وکهیله اسم هندی سانجه است

* فصـــــل الکاف مع الیاء المثناة التحتانیة *

کی بلغت مصر حواصل است
کیا بسریانی قبلجوش است
کیاه جورا بسریانی باد آورد است وگفته اند که شکاعی است
کیاداقنی بسریانی شجرة الغار است
کیاروس نوعی از حرشف است
کیامطرادا بسریانی فقاع الرمان است که منعقد نشده باشد
کیابا بفارسی عناصر اربعه است
کیاه بیصر اسم فارسی اکلیل الملک است
کیاه جالینوس اسقولوفندریون است
کیبا بلغت زند نقره است
کیکی نوعی از کادی است
کیته اسم هندی خبث الفضه است
کیثوفیلا بیونانی صمغ البلاط است

لیمون ولیمون شیطرج است

* فصل اللام مع الجیم *

لجلال بلغت مصر سمن زیبق پاک صاف است

* فصل اللام مع الحاء المهملة *

لحا بکسر اول پوست بیخ نبات است و ریشهای باریک آنست

لحام الذهب صناعی او تنکار است ومعدنی آن در بورق ملک کورشد

لحام الصناعه از اقسام تنکار است

لحام الغول بضم اول شعر الغول است

لحیة الحمار پرسیاوشان است

لحیا هی دیناقوس است وکوبند حرشف است

* فصل اللام مع الخاء المعجمة *

لخبس الاکلیله خزامی است

* فصل اللام مع الزاء المعجمة *

لزاق الذهب شامل لحام الذهب واشق است

لزاق الرحام ولزاق الحجر صمغ البلوط است

* فصل اللام مع السین المهملة *

لسوعوزیون بلغت عبرانی قرفه است

لسوڑا بهندی سپستان است

لسه بال بلغت دیلمی سلوا است

لسبعه بلغت مغربی اوقیموندااس است

لسوریطن لبلاب است

لسان الحجر سپستان است

* فصل اللام مع الصاد المهملة *

لصف کبر است وبلغت مغربی اسم حرشف است

* فصل اللام مع العین المهملة *

لعبه یبروح الصنم است

لعبة بربری مستعجله است

لعبب شقایق النعمان است

لعل مصری فنغهر است که قیقهر نیز نامند

* فصل اللام مع الفاء *

لف الکرم خیوطی است که از تاک معروف ولغت شلغم است

لفاح یبروح الصنم است

لفرجش حنا است

* فصل اللام مع القاف *

لقاح شترشیردار است

لقطبه صمغ صنوبر است

لعلق الکلک است

* فصل اللام مع المیم *

لماء عنب الثعلب است

لم لم بلغت مغربی قطف بحری است

لمنون قنطوریون صغیر است

* فصل اللام مع النون *

لنج النج است

* فصل اللام مع الواو

لوزالمرجان ولوزالسودان ولوز الارجان بلغت مغربی لوزالبربر است

لوبیای هندی قسم اخبر قشع است ودرعراق دمادم نامند

لوقیاس بیونانی لوعی از مرو است

لوف الحیه لوف کبیر است

لوف الجعد لوف صغیر است

لوقیون کیاه حضض وبفارسی فیلزهره نامند

لوفاین بیونانی شکوفهٔ حماحم است

لوطوس میمن است

لوفا بعبرانی حی العالم است ونزد بعضی قنطوریون صغیر است

لوعربا بیونانی حنظل قوقای بری و بعبرانی بشنین است

لوفروبس حجر قبطی است

لویارون شیطرج است

لوطوس اغربوس بیونانی حنظل قوقای بستانی است

لوقویا عقرب بحری است

لوفاقینس فالنجبقن است *

لونك اسم هندی قرنفل است

لوهی ولوها بهندی آهن است

لون بهندی نمک است

* فصل اللام مع الهاء *

لهو اسم هندی خون است

لهاجو بعبرانی ابن عرس است

* فصل اللام مع الیاء *

لیموبیون بیونانی حماض بزرک برک است

لینوفر نیلوفر است

لینشقرن بیونانی قلب است

لینش بلغت نبطی تخم کتان است

مچهلی اسم هندی ماهی است

مجیت اسم هندی روناس است که

عروق الصباغین نامند

مجتری بهندی افسنتین است

* فصل المیم مع الحاء المهملة *

محاحم بلغت اندلس مخلصه است

محروث بیخ انجدان است

محلب درخت المحلب است

محمودة سقمونیا است

مح زردهٔ تخم مرغ است

* فصل المیم مع الخاء المعجمة *

مخلص الاکبر اسم معجونی است که

بیونانی سوطیرا نامند

مخیطا ومخاطا اسم عربی سپستان است

* فصل المیم مع الدال المهملة *

مدام اسم خمر است

مدمل الجراح اصابع فرعون است

* فصل المیم مع الراء المهملة *

مرامه ومرامة اسم فارسی هوم

المجوس است

مرارة الصخر ومرارة الصخور حنظل

است

مرال اسم ترکی ایل است

مربا انبجات است

مرباکلو اسم فارسی ممیرا است

مرج اسم هندی فلفل است

مرجومك اسم فارسی عدس است

مرداربخوار اسم فارسی رخمه است

مرداراعاجیه بترکی اسم نیاب

عنب الدب است

مرزنکوش مرزنجوش است

مرزه اسم فارسی صعتربستانی است

مرسیا اغریا بیونانی آس بری است

مرسیا ابهارس بیونانی آس بستانی است

مرسون بیونانی اشنان است

مرطاون بلغت سریانی دارچینی است

مرسیا بیونانی ریحان است

مرطوس نزد مولف حاوی الادویه

مرماحوز ونزد بعضی مرطولس است

مرطمس قسم سیاه مرمیطس است

مرغ خفکو اسم فارسی صباقر است

مرغ هندك اشکنك اسم فارسی قطاط

است

مرفاعی کفسمون است

مرقد شامل جوز ماثل وافیون است

مرک موش کانی اسم فارسی شك است

مرک موش عملی اسم فارسی دك

برد دك است

مرک ماهی بفارسی ماهی زهرج است

مرکب اسم فارسی مداد است

مرماهان ومروجبلی ومرو شدرن

مرماحوز است

مرو الدلال ومروبری اسم موماطرس

است

مروالورم ومراحوزه ومروتلخ ومرو

سفید مرماحوس است

مروآزاد مرمازاد است

مرو ریاغا بیونانی اذان الفار است

ومرورس بمعنی موش را وطا بمعنی گوش

است

مروارید اسم فارسی لؤلؤ است

مروا اسم هندی مرزنجوش است

مریق اخریض است

مروبلن بیونانی بمعنی هزاربرگ است

وآن حزنبل است ونیز بهندی طری

فلیون است

* فصل المیم مع الزاء المعجمة *

مزج درخت بادام تلخ است

مزد بلغت اصفهانی سوسن است

مرز بزای معجمه قسمی از زنبیل است

که در مصر از جو وبرنج مسازند وبفارسی

بوزه نامند

* فصل المیم مع السین المهملة *

مسمار شمرار سپید است

مسنمون بیونانی راج سزا است

مسعار ومسعران ومسقودة بلغت

عجمیة اندلس زراوند طویل است

مسکرا آبنوس است

مسلبق درخت مقل است

مس رست اسم فارسی طالبنون است

مس سوخته اسم فارسی راسخت است

مس اسم فارسی نحاس است

مستجی مصطکی است

مسقاطون عود هندی است

مسلفین زعرور است

مسکه بفارسی زبد است

مسک الجن شامل شواصر وجعدة

الدروطالیقون آنست وبلغت مغربی
فالی است

ملح بحری ازاقسام ملح مائی است
که تا آب را آن رسد حل میشود واکثر آن
سیاه ودر افعال قریب بملح اسود است

ملح التوتیه وملح النار نوشادر
است

ملح چینی بلغت مصر ابقر است

ملح الدباغین قسم سیاه ملح العجین
است

ملح سنجی شوره است ودر ابقر
مذکور شد

ملح الصاغه وملح الصناعه تنکار
است

ملح المخنوم ملح هندی است

ملخ بفتح اول وثانی وخاء معجمه
اسم فارسی جراد است

ملطاط دنناقوس است

ملکان الکامل الملك است

ملوح بلغت شام نطف بحری است

ملوخیا وملوخیه خبازی بستانی
است

ملیح نوعی ازعوسج است بزرگ
برگ سرخ

ملبطریا زاج سیاه است

ملبطن بلغت اندلس بقلة یمانیة است

ملبطی بیونانی انملا است

ملبون ومبلرنبا خربزه کرمک است

ملینون زنجفر مخلوق است

ملسینون قنطوریون دقیق است

مل سمسالبوس است

* فصـــل المیم مع المیم *

ممسك الارواح اسطوخودوس
است

ممسك الحوامل داء المسك است

ممولا بهندی اسم صفراغون است

* فصـــل المیم مع النون *

منبل بشیرازی اسم نمه است

منتنه بلغت مصر بمالبس است

منثور خیری وخشخاش را شامل
است

منج بفتح اول بنج است وبکسر اول
درخت دادام تلخ

منجوشه ناردین است

منجهته بهندی قوه است

مندغورس بیونانی یبروح است

مندک بهندی ضفدع است

مندوه بهندی نوعی ازدخن است

مندول بهندی جوزالقیء است

منسم درخت مسم است ومذکور شد

* فصـــل المیم مع الواو *

موتهه بهندی سعد است

موتهه بهندی نوعی ازماش است

موتی بهندی اسم لولو است

مورامون درسیاوشان است

موچرس بهندی شکوفه فوفل است

موجه بلغت اصفهان قنابری است

مورچه بفارسی نمل است

مورد اسم فارسی آس است

مورد اسفرم آس بری است وگویند
اسم فارسی اذخر است

موریون نوعی ازیبروح است که
برگش سفید وشبیه ببرگ چغندر باشد

موسیر اسم فارسی بصل الزیز است

موساکبی بهندی اذان الفار

موسقی بیونانی طرفا است

موش بفارسی فاره است

موش کور بفارسی خلد است

موش دشتی بفارسی اسم یربوع
است

موفیون نوعی ازسموم قریب بیش
است

موقدالنار کبریت است

موقوطس بلغت عبرانی قطرا است

مولوندنا مرداسنگ سفید کرده
است ودر رومی آبار است

مولی بیونانی حرمل عربی است و
بهندی فجل را نامند

موم اسم فارسی شمع است

مومیائی کوهی قفرالیهود است

موندی کوندی بهندی کمازریوس
است

مونك بهندی ماش است

مون ومیون مر است

مویز بفارسی زبیب است

مویزک عسلی اسم فارسی دبق است

مویزک کوهی اسم فارسی مویزج است

نسترن سفید فارسی ورد ابیض بری است ودر افعال بغیرا ز تفریح وتقویت دل مانند نسرین است

نسج العنکبوت بفارسی دام عنکبوت نامند ودر حرف العین گذشت

نسرین السباع کل علبق الدلس است

نسوت بهندی تربد است

* فصل النون مع الشین المعجمة *

نشاسته اسم فارسی نشا ونشاستج است

نشافه اسم عربی اسفنج است

* فصل النون مع الصاد المهملة والطاء المهملة *

نصار اسم ذهب است ودرخت گزکوهی را نیز نامند

نطرون بورق احمر است وگذشت

* فصل النون مع الفاء *

نفل احریص است

نقره اسم فارسی فضه است

نقعاین حب الکاکنج است

نقل خواجه اسم فارسی حب العمنه است

* فصل النون مع اللام والمیم *

نلك زعرور است ونزد بعضی قراسیا

نمام سوسنبر است ونمام الملك ونماما نیز نامند

نمارق شامل قداح ویاسمین سفید است

نمشك بلغت اصفهان روغن تازه است وبلغت اهل هند کف شیر است که شیر نبی قند یا نبات وقدری گلاب داخل شیر جوش داده که نصف بماند بسیار برهم میزنند وتمام کف آنرا گرفته

بانانی تنك روغنی میخورند بسیار لذیذ میشود ولیکن این مخصوص بزمستان است وهرچند هوا سردتر باشد زیاده وبهتر بعمل میآید

نمقوطس ونمقواس بیونانی قسمی ازتوتیای مصنوع است

نمك اسم فارسی ملح است

نموز اسم عربی ارنب بری است

نمیقن گرسنه است

* فصل النون مع الواو *

نوا بعربی دانهٔ اثمار است وازمطلق آن مراد دانه خرما است خصوصا دراوزان

نوح لبلاب است

نور بضم بلغت اکسبریان زیبق است وبفتح اول وسکون واو اسم جنس شکوفه وگلها است

نوره کلس حجر است

نور الفندل شکوفهٔ درخت دار شبشعان است

نوفلن اسم یونانی زنبور است

نوق شترماده است

نول بهندی ابن عرس است

* فصل النون مع الهاء *

نهشل اسم عربی شقاقل است

نهق درة العین است ونزد بعضی جرجیر است

نهنك اسم فارسی تمساح است

* فصل النون مع الیاء *

نیشکر قصب السکر است

نیشوق ادرك است ونزد بعضی قراسیا است

نیلج نیل است

نیلوفر هندی اوسپند است

نیمقا اسم یونانی نیلوفر است

نینا نانخواه است

نی بفتح اول وسکون یا اسم فارسی قصب است

** باب الواو **

* فصل الواو مع الالف *

وابلیهم بلغت تنکابن کرفس بری است

واجد لبلاب است

وارموك بلغت تنکابن کرفس بری است

واشه اسم فارسی صعتر است

وافتیمن بیونانی کنگرزد است

والان بزرك بهندی رازیانه است

والان کوچك شبت است

وای کلب بری است

* فصل الواو مع الباء الموحدة *

وبر بفارسی پشم نرم را نامند وگویند مخصوص پشم شتر است

وبر الارض فطر است

* فصل الواو مع الحاء المهملة *

وحج بلغت مغربی مازریون است

* فصل الواو مع الخاء المعجمة *

وخشمزك وخشمزق بکاف وبقاف درآخر تخم سنباج است ودرمنهٔ ترکی عبارت ازان است ونزد بعضی درمنهٔ خراسانی است

* فصل الواو مع الدال المهملة *

هکل بفارسي قمقم است

* فصل الهاء مع اللام *

هلدی اسم هندی عروق الصفر است

هلدبا اسم نوعی از بیش است بلغت هندی

هلیها هلدبا است

هلك قرون السنبل است ونزد انطاکی وهو الفار

هلموت وهلیموسلق جبلي است

هلج نوعي از ذباب مشهور بچه مگس است

هلهلون زعرور است

هلبانه شاهترج است

هلیلج اهلیلج است

* فصل الهاء مع الميم *

همیشه بهار وهمیشه جوان ابرون است

هلیم اسم عربی کل لاصق بشئ است وبفارسي عبارت از مرق گوشت وگندم مهرا پخته است ودر افعال مانند هريسه است

* فصل الهاء مع النون *

هندبای هاشمیه وهندبای شامیه نوع کاسني بزرگ ورق بستاني است

هندباء البقل نوع ریزه بزرگ کاسنی بستاني است

* فصل الهاء مع الواو *

هودره اسم فارسي خبازي است

هوجوبه وهوفیلوس ابوخلسا است

هوجوه وهوتفیلاس مزمار الراعي است

هوداحیون اسم مغربی نعناع است

هوقسطیداس طرثوثی است که در تحت لحية التيس ميباشد واو غير لحية التيس است

هوره اسم فارسي خبازي است

هوبيرة اسم هندی ابهل است

* فصل الهاء مع الياء *

هيشر عربي اسم جنس حرشف است ونزد بعضی مخصوص بری آن

هيرا اسم هندی الماس است

هيرادکهي اسم هندی دم الاخوين است

هيرون نوعی از خرما است وگويند مراد از ان قسب است

هيزار اسم فارسي نعناع است

هيصمان اسم عربی فجل بری است

* باب الياء المثناة التحتانيه *

* فصل الياء مع الالف *

ياربور اسم ترکي فودنج است

يارهطاشي اسم ترکي حجر العاج است

ياسمين اسم فارسي ياسمين بری است

ياسمين بری عشبة النار است

ياغ اسم ترکي دهن است

يابوشقان اسم ترکی غری السمک است

* فصل الياء مع الباء الموحدة *

يبروح اسم سرياني بقل است که بفارسي استرنگ گويند

يبروحا بادنجان است

يبروح السودار يبروح الصنم است

يبروزه بقلة يمانيه است

* فصل الياء مع الحاء المهملة *

يحضيض کرفس بزرگ بستانيست

يحمور اسم حمار الوحش است ونزد اطبا نوعی از ابل است

* فصل الياء مع الدال المهملة والذال المعجمة *

يداته خون از چهار ساله است که در اول با بيرز کرفته باشند ودر رماء کفته شده

يذوه قسوس است

يذته درخت بلد است

* فصل الياء مع الراء المهملة *

يراع قصب است

يرابيع هليون است

يرنا اسم عربي حنا است

يرمه عشبة النار است

* فصل الياء مع الشين المعجمة والعين المهملة والغين المعجمة *

يشف حجر اليشف است

يعضيد خندريلي است

يعقوب کبک نر است

يغصيصا بغين معجمه اسم سرياني ريباس است

* فصل الياء مع القاف *

يقطين اسم جنس هر نباتيست که بساق ايستاده نباشد بلکه برزمين مفروش وبا بر جا ورخود بپيچد مانند نبات خيار وبادرنگ وخربزه واز مطلق آن مراد نبات کدو است

* فصل الياء مع اللام والميم *

يلقو اسم ترکی طرنا است که بفارسي کزنا مند

يلوه اسم ترکی سلوی است

يلم اسم فارسي غری السمك است